

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۲۴۵	علاج نسل و مقام جنان	۲۴۰	علاج وجع گوش اطفال	۵۲۱	علاج سده خطی دریگی
۲۴۶	انتشار اهاب	۲۴۱	طرش و وتر و صمغ	۵۲۰	علاج سده و سته
۲۴۸	علاج انتشار اهاب بسبب ماده	۲۴۲	علاج طرش حار مانع ماده	۵۲۸	علاج قرحه السبس
۲۴۸	علاج انتشار اهاب بسبب دهن	۲۴۲	علاج طرش بار ماده ماده	۵۲۸	علاج قرحه رطبت
۲۴۹	علاج شوق قلب و شوز اند	۲۴۳	علاج طرش سیکه	۵۲۹	علاج قرحه ستمن و کمن
۲۵۰	التصاق اشعار	۲۴۳	علاج طرش درسه	۵۳۰	بواسیر رفت واریان و سرطان
۲۵۰	بیاض اهاب	۲۴۳	علاج طرش باقی اقسام طرش	۵۳۲	علاج بواسیر رفت
۲۵۲	غده	۲۴۳	ذوقی و طینین و صغیر	۵۳۳	علاج آرتیان و سرطان
۲۵۲	اصراض اذن	۲۴۹	علاج طینین غلیظ و دریگی	۵۳۵	علاج اسطاس
۲۵۲	عینه بیاریای گوش	۲۸۱	علاج طینین ضعیفی	۵۳۵	مرض الف
۲۵۶	ادراج اذن	۲۸۱	علاج طینین حسته	۵۳۶	جفاف الف
۲۵۸	علاج کلی اوجاع گوش	۲۸۲	علاج طینین سببه	۵۳۶	حکایت الف
۲۵۸	علاج درد گوش خار مانع	۲۸۲	علاج باقی اقسام طینین	۵۳۷	حرقه الف
۲۶۰	علاج درد گوش خار مانع	۲۸۶	قرحه و اکل و ناصور گوش	۵۳۷	اعتیاس شیخ در الف
۲۶۳	علاج درد گوش بار ماده مانع	۲۸۸	ذخول بنام و توکر کم در گوش	۵۳۸	سده نیشوم
۲۶۶	علاج درد گوش بار ماده مانع	۲۸۸	ذخول آب و سباب در گوش	۵۳۸	خنان
۲۶۸	علاج درد گوش بار ماده مانع	۲۸۹	سده گوش	۵۳۸	دیدان الف
۲۶۹	علاج باقی اقسام درد گوش	۲۹۰	علاج سده کجی و فشانی و توکول	۵۳۸	استفاح الف
			علاج سده از داخل بینی و گوش		انقباض الف

کتابخانه جامع آستان قدس رضوی

دستورالعلاج اطباء ذمیه که کسیر صفت است تاثیر کیمیا محبوب قلوب مضمون عالم معروف

مجلد اول



بار دوم

بعضی از کتابی و میرح مقاصد و اضافات و تجریدت دیگر عالی جناب مصنف مصنف الذکر

کتابخانه جامع آستان قدس رضوی



بسم الله الرحمن الرحيم

هو الشافی که زیب افزای ناصیه نشخ امراض میباشد اشارت از اسم اعظم حکیمی است جل حکمت که همین او شفا از جمله اسقام و آلام میشود و هو الکافی که زینت بخش یک
 صحیفه اغراض میشود کنایت از نام کام کری است غراسمه که بکرت او کفایت در جمیع مرام و همام میگردد و زبی خالق ذوالجلال که تلخ کمان الیارج فیقرای حرم را
 باز شد اروی وجود شیرین کام گردانید و همیره اجسام اطینیل هو الیدیشه را با جزای عناصر را رعبه بدرجه قوام رسانید و سخی خداوند لایزال که آفریدگان همچون خاک را
 سفوف حیات از زانی فرمود و انسان ضعیف الینیان را بشریت شرافت و منج خلقت ممتاز نمود و قادریکه سلیمان روح را بچار بالش عناصر سر فرآورد و پایداری
 روان او بر باد نفس شکن فرموده و حاکی که بارگاه فلک محیطی ستون اساده دست و فرش زمین محاط بر روی آب گسترده او و موجودی که ایجاد و هیولای اسقام
 اجسام از اختیارات برانع اوست و از ترکیب سطقات متضاده ظهور صورت مختلفه از بیعیات صنایع او و اعظم شانه نسیم بارگاه در انتش نظم مساسی و داغ خالیان
 اوست و نسیم گلزار چشمش شحم آرای شام عاشقان او طرفه اسرار کبرانی او که اولی حضرت آدم را بجرم حب گندم از بهشت برین بر فرش زمین انداخت
 و سپس بنی آدم را بر بقای زندگی گانی آن محتاج قرص نانی ساخت و عجب را ز خدائی او که بر هر تنفس انواع انواع آلام و اسقام جهانی سید گردانید و از برای
 از لاله در اسقام عقاقیر خاصیت و تاثیر صحت بخشید و سجان اندک در دراک کندی پاک او مرکب محقول و از دمان لنگه است و از معرفت صنایع و در قائل اسرار
 او و عصمیه بیان زبان تنگ و واحد لید که از برین هر ظلمت سراج هدایت افروخته و بنا بر دفع هر علت علاج صحت آموخته و آن قدرت اوست که کلیات ارکان
 در جزئیات هو الیدانه را فرموده و یکی حکمت مخفی را بر بندگان خود آشکار نموده و این صنعت او که نزدیک شجره بلش درخت جواد آفریده و در معدن خاک لعل آید
 پیدا گردانیده و این فیض بخشی اوست که انسان را مخلوق در احسن صور فرموده و از تعالیم خواص اشیا از نفع و ضرر نموده و حتی که طبع مزاج شناس از فیض
 اعتدال پذیرفته و نفس ناطقه از حاکم حسیه حواس گردیده و ترکیب جریع عناصر را رعبه از دو عالم گم شده و نفس از فرجه نایه مغوده از دو لیدیر گشته به هر ذی حیات از لطیفش اعمال
 در امور سه ضروری بایسته و بر تنفس از فیض هوا و امور سه طبیعی به رسانیده ملوئه حله و از زبان چرا کنیم و وصف او از دمان چرا کنیم نعمت جان با عطا فرموده و فکر
 او را بجان چرا کنیم و اما چون حقیقت چویش از حیطه دریافت و احاطه شناخت از فرست و سنی بیچینی او از گنجایش عبارت چون چرا میروان و ذوات پاکش و الا اثر
 از دریافت عقول و افهام و بالاتر از دراک افکار و ادبام و بل تحریر محبت حضرت صمدیت بالاستقصا از محالات و تقریر به رحمت خباب احدیت بالاستیقنا از متعنتا
 لذا مناسب آن می نماید که عنان شبنمیز قلم را ازین میدان بی فتنی منخطف ساخته و بر زمین قدر تجرید و توجید محمود تحقیقی و واحد تحقیقی اقتصاد نموده بهر انجلیح
 حاجات دنیوی و حصول نجات اخروی دست دعا با دای مناجات بحضرت مجیب الدعوات بردارم و گوهر مراد و فقه تصور از سخن وجود معطی مطلق بگفت نام

در این صورت
 آن نام گویا که
 از قائل است
 از یک سو
 از آن سو
 از آن سو
 از آن سو

مناجات و حضرت باری یالوف تضرع و زاری

ای عالم المسر و الخفیات و ای باهر احوال ممکنات و مستنات علم قدیرت انکاره ترا از ضیای مهر انور که خشم جمل نفس سرکش عنان بند طاعت از دستم روبرو و ناکار
مباد و احوال من تقدیرم غارت نمود بد منکه سرای با غرق بحر عصیانم و عاصی ترا زهر فرد انسان بنوعیکه بی منت همستیم برستیم پسندیدری و در انقدرت کامل خود از قضاوت
دشمنی خاک آفریدی بهمان احسان عام و اگر ام تمام حرف عصیانم از صغیر اعمال خود گردان بدو بقیه عموم در طاعت و طاعت خود بگذران دایمی اگر عجز نکار آید عاجز تر از کن
خاک کیست و اگر شکستگی دینی نماید شکسته ترا ز دل من عاصی چیست بگریم اگر چه گناه کار و خطا وارم از صحبت فساق و فجار محفوظ دارم و از سوره خاتمه بطیفیل حبیب خود
نگهدارم و من بیچاره را جان بخش محرم اسرار و دلی ده پر از انوار حیا زانم را از اثر کامیاب ساز خوبیانم را با تائید نبیوار چشمم را آخرین گردان بدو در گوشم کلمه حق برسان

تلموه لطفه انضج است و عایم بحجاب ارحم غرق بگرگنه ام کن در دو خد بیدر کیست او جز تو که بخشگنه من امروز هر چه تو وادی مرا شکر گزارم یارب هر که زین فائده جوید ترا نصیبش گردان	که غفور است خود دوست ز لوف عالم نیست گیرنده بجزوات تو دستم محکم مفطر فضل تو ام یک نظر لطف گزار بده از رحمت خود نعمت ابراهیم عیب جورا تو کن لال زبان گوشم	نفس اماره من دو همه کارم بر هم منم از جرم پشیمان نه بقوی انسان من گناه کار و خطا وار و سرای عصیان قصدا لیس ازین نسخه منل فرغ تمام عظم بخشیدی بمن نشان تو عظم تمام	یا الهی مدد منی بجز رسول اکرم دارم امید بغفران تو رحمن هر دم تو کریم است و رحیم است و بجالم ارحم ساز قبول همه هر چه بر آید ز تسلیم بنده اصغرم واسم تو کردی اعظم
---	--	---	---

الحق سرور کائنات و آل ابرار و اصحاب اطهار

از اصالوات و انوار خیمات ثنار روح پر فتوح حضرت خاتم الانبیا خلاصه الاصفیا الهی محبتی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم که تربیت ابدان بعلم شریعت و معالجه قلوب
بحکمت طریقت فرموده و ملاوای ارواح لطیب حقیقت و اصلاح مزاج بصناعت معرفت نموده و در رضایان سب خلقت را خال خسار نمود و احب اشفاست
و مسلولان جمل بدعت را شربت اعجاز معجزه او داد و با موجر کلام او قانون شفای اتقام روحانی است و اشارات او منهل نجات الالام اولی تریاق بیان
معجزت بیان او امر ارض مصححیت را شفاست و مشاوه صیغه وجه کرم او اعراض ضلالت را معنی از او استراب قدم مقبول و نور عیون باطن انظلمات غوایت
و غیبا تعلیم بشیر رضی و کمال بجا آورد و الی کوری غیبات با بجز عدیل آن مبدیل کسی از صغیر عین نیست و فیض آن بی نظیر موجود در عالمین نه ملوف
محمدی باعث کل آفرین است محمد مبط روح الامین است محمد رزق فرزند زمین است محمد جالس عرش برین است

وخته در دو نامحدود و هدیه نشانی غیر محدود و برادر دل طیبات آل اطهار و اصحاب اخیر حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین که حکمای مشفقین و اطمینانی حاذقین اند ساجد بر قانون حکمت مصطفوی و داد ابرار بر نهان سنت نبویه فرموده و کشف ظلمات از عیون کلید و الاله اسقام از نفوس علیا نموده و ایشان اطمینانی ام آیت قلوب اند و شفای علل ذنوب ببل از نور علم و عرفان حکمای نفوس و ابدان اند و اطمینانی اسقام و الالام عارض فوات ارواح و اجسام و حدود و موطر ایشان پراز جوهر علوم الهی است و در قلوب نور آنها تمیله از سزای نمانهای رباعی	محمد مبط روح الامین است	محمد رزق فرزند زمین است	محمد جالس عرش برین است
---	-------------------------	-------------------------	------------------------

اولاد نبی که خشن اسرارند بر چه فیض و مبط انوارند اسلام نوی گشت ز خلفای مکل الحق که ستون تصدقین هر چارند

اللهم صل وسلم علی نبیک سید المرسلین و علی اله و اصحابه و اولیائه اجمعین

سبب تالیف این کتاب افادت اشیاب

اما بعد چه از دین و صلوات صاحب لولاک میگویی بدیده خاطر سرای عصیان در اجمی بغفران خداوند رحمان محمد اعظم خان مخاطب بناطم جهان خلف ملک انکما
حکیم شاه اعظم خان ابن محمد رضی خان ابن محمد اسخعیل خان هیستانی الاصل متوطن بلخ مصطفی آباد عرف برام بود که در حقیقت آرام پورست بل اسلام پور
خرسما المدعن الفسادات و الشرور که چون فقیر بعد کتاب علوم متداوله و فراغ از مطب عمری در مطالعه کتب طلب که علمی است شریفه و فنی است بنیف و کمال
شرف و این برهان است که موضوع ابدن انسان است و مدتی در حصول تجارب عجیبه و وصولی مجربات غریبه بسر برد و اکثر کتب نادره این فن تجسس

و تلاش بسیار از یاد و امصار فراموش آورد اما کتابی که جامع مبع امراض اسباب معالجات و حاوی مجربات از مفردات مرکبات باشد بنظر نیاید الا بعضی مطولات که وصول آنها بر کس مستعسر و علاوه برین هم اکثر این زمان از فحش عبارت عربی و ادراک معنی آن قاصرند اما بدین تالیف کتب را بعد ازین فن معنی روز عظیم و انوار عظیم نیز عظیم هم رسیده تاریخ است چهارم اسرار الادویه با وصف نور طلائع و کرد و عوائق کثرت بر میان جان بسته تکلیف محنت شاقه نظر افاده عام نفع نام بخورد و داشته بنویسد این کتاب جامع الفوائد پر دایم بود و در سرعت احتیاج آن پاس خاطر فرزند عزیز از جان محو فضل خان اعطاه الله علماً انفا و نفعا کلاً و غزیری تمیز شد حافظ قرآن مجید حکیم سید سلیمان حفظ الله العلم طوطی خاطر بود و ترتیب آن برین نسق است بود که اولاً مقدماتی در خصوص اجناس سبعه امراض و تشخیص اقسام سو مزاجات قواعد علاج آنها بطریق کلی فرموده شود سپس امراض هر عضو که شروع کرد و اول اسباب کلیه امراض آن و تشخیص آن و علاج کلی و علاج اقسام آن بلیا آید و بعد از آن هر مرض آن عضو بلا استیفاء و اسباب آن بلا استیفاء و عوض علامات آنها بطریق تشخیص در اکثر امراض که معالج کرد در استخراج هر سبب آن مرض سهولت حاصل شود و فلکی گردد و پس از آن علاج کلی انواع آن مرض و بعد علاج هر نوع آن بحسب سبب مرض و کردار ادویه مفرده و مرکبه یونانیه و هندیه و نقل احوال که در حادق بعضی تحریر و آید چنانچه انصرام این امر نیز چون رعایت رب طویل در مدت قلیل بحسن انجام رسانیدم و در نجوف اطباء اسباب ملکی بسیار و اختصاصی غیر سخن عبارت سسل عام فم غیر شکل بقید کتابت آورده بنظر کثرت قادت و مناسبت اسم خود و کتاب الکیسیر اعظم موسوم ساخته ام اگر اعداد حروف این اسم اعداد حروف علت که در اول الف و یاست جدا سازد تا در آخر ختم این نسخه بی علت بر آید و اغلب که مطالعه آن طالبان طریق علاج را تلافی کم مهارت نسبی نویسی نماید و در معالجات عوض طبیبان تمام بکار آید و برای تدریس و تبصره و بهر نهیانی تذکره باشد و اتفاق تجویز این نسخه در عهد ولادت مؤلف بنیست مطلع نجوم سپهر است و کافرانی منبع رسوم جوهر شناسی و قدر دانی رئیس جم جاه کیوان بارگاه بر جبین سعادت میخ شصت تا هجده عشرت در اوقات معرفت بالاعطاف سنگند فطنت و در احسن مظهر الوفاء اعطاف مصدر صنف النصف مرکز دائرة اسرار انان موصوف خلایق مجموع زبان سبب اعطاف شکر آید و نشاندن پروردی و کرم سازی اتقوا رسد امارت و ریاست فخر و سادۀ سیاست و حرمت محیط کرام کرم و اکرام عیان مرجم انعام عام مظلوم نواز طالم که در ارض علم فخر طالب اهل جوم نوز شیان عدالت هم که که دلای سنگند زرای فریون شش بر اعنی هماراج و هراج سوانی کوچی را و هو که با در دام اقبال و قوام اجله که در دید و بهر سبب حقوق بعضی امور ضروری در تمام بقیه جلد ثانی آن تعویق می نمود و الفراع از کمیل آن حاصل نشده بود که جلد اول آن بشرف ملاحظه نواب مستغنی الاقاب آفتاب تاب هلال رکاب مزین چار باش جلال اخلاق و اعتقاد فریب بنای تجار از شرح و تبیان مخزن الآف الطاف معدن اصناف و صفات سواکان عظیم الشان عظیم نظام قدیم الاکرام و سجع الاحسان کریم الاتقان عظیم القدر سنی الصددر مظهر جود کرامت مصدر تفصیلات و مرحمت سحاب فضل و عطا ابر فیض نیسان سخا مطر مطیر نوازش و نوال نهر نیر غلظت و اجلال جان هم کان کرم محیط مکارم ابر به بار گلشن دیدار گوهر شاهوار بجوی مبلدی دانشور حمیده شیم صاحب فطر عطار در فم یکا که گوهر بر وجود و آتیا افسر و کلد تبه بند بهارستان امارت و سروری هم ای رای ریاض دولت و دین پروردی چشم و چشم و چراغ خاندان پیشوائی و ارب شمت اجداد و آبائی جوهر شیشه خندا و آب ذوالفقار ایجاد امیر ابن امیر ابن امیر بسیار بخش اندک پذیر ضیای مهر خاور نواب علی بهادر که در زمان سابق نرسب افزای ملک بنیدل کند به تمام بانه بودند و انجل حرام اکثر شرفا و دستگیری هر در مانده میفرمودند و از چندی تجویز حکام این دور رونق افروز ملک مالوه قریب بلده اند و در اندامید اند و ولته و اقباله و ضاعت قدره و اجلاله و ظلمه مدود و عدوه مطر و باد مشرف گردید و بنظر نهر پروردی و جوهر شناسی خیلی پسند فرموده بهر افاده عام نفع نام تجویز انطباع آن در مطیع نظامی فرمودند اکنون مؤلف بر تبه ثانی بسبب کیبایی نسخ آن و کثرت شوق مشتربان این کتاب نایاب و در مطیع رنگ افروز گلشن قنوت زینت اندوز محفل مروت جوهر معدن فطنت و دانائی گوهر صدف اہلیت و دانش آرائی کلمه سنج شناس موزون و وضع احسن معاش کریم الاخلاق عمیم الاشفاق شایسته اطوار احسن تدبیر خجسته شعار روشن ضمیر فیض رسان اهل زمان محبوب نماید نزدیک و دور نشی نوک شوق آنگاه که مطیع اوده اجاز از او فیوضه فرود

التماس بخدمت ناظرین با انصاف و در از جوهر و اعتساف

چون مؤلف فقیر تریه که اکثر کتب طبیعه و مقولات طببا که برخی از نام آنها مسطور کرد و در زبان عربی نفاذی نموده و بیشتر کتب این فن از کم استعدادی کاتبان سود خیمه خطاطان چنان سجع گردید و اندک عبارات آنها در اکثر مقامات مغایرت کلی از مطالب بهر ساینده و ظاهر است که در مرتب کتاب غلط بالضم و در

خفا ناشی میگردد و اگر چه راقم در بیشتر مقامات مشکوک حتی الوع تصحیح مطالب آن پرداخته فاما عجیبی نیست که در ترجمه بعضی عبارات اغلط تفاوتی در معنی اصلی راه یافته باشد
 اگر در مقامی مطلبی مغایر از عبارات کتاب صحیح در یابند بمحلول بز غلطی نسبت به نقل عینه گردد و حسب امکان با اصلاح آن پروا ندهد و اگر در جایی ترک بعضی الفاظ ضروری یا غیر
 آن بسبب سهو و نسیان که از لوازم انسان است بوقوع آمده باشد بقلم صواب راقم درست فرماید و معذور دارند و العذر عند کرام الناس مقبول و اگر ازین مجموعه
 انتفاعی حاصل نمایند بولت عاصی را بدعای حسن خاتمه یاد فرمایند شرح که مستحق کرامت گناهارانند و والد عفو غفور و هو قریب مجیب و منہ الاستعانه
 فی البدایه و النهایه اکنون نام کتاب متعبره که خلاصه مطالب اقوال مصنفین آنها و اسمای حکمای متقدمین که مقولات و مجربات آنها درین نسخه مندرج بوده بعضی
 از آن برای اطلاع ناظرین بعلوم آینده و آن موجب قریشی است و شرح آن مثل شرح سیدی و قیس و افسرانی و شرح فضل الدت تبریزی طیبه امیر تیمور و شرح استاد
 والد حاج عفر الدلهما و اسباب و علامات نجیب الدین سمرقندی و شرح آن مثل شرح نفیس کرمانی و شرح حکیم عابد سرهنندی و حاشیه شرح آن مسمی بقوام شرح نفیس
 تصنیف حکیم شریف خان و حاشیه میراثم تلمیذ حکیم علی کیلانی و حاشیه حکیم احمد الدخان و جامع الصناعات حکیم کاظم علیخان محمد شاهای و کامل الصناعات علی بن عباس سجسی
 و نامه مسیحی ابوسلیمی و قانون شیخ بوعلی سینا و بعضی شرح آن مثل شرح قرشی و علامه و سدیدکا درونی و جندی و علی کیلانی و اسحاق الدخان و ذخیره خوارزم مشاک
 سید اسمعیل جرجانی و اغراض الطب و خفایا اعلائی و زبدۀ آن و نهایت الغرض محمود و فردوس الحکمه علی بن زین و تیسیر ابن زهر و مقالات ابن ماسویه و جواهر فارابی
 و جوه طالیس نظامطالین و معالجات کندی و معالجات باقر حسینی و موسوی و معالجات بختیشوع و دیوان مغرب حکیم تاج الدین بلخاری و فتوح ثابت ابن قسره
 و اصول الکربنجندی و معالجات صیدنه و میران الطیالک و اسرار الابطال و مقالات النطاک و جوه نفیس بلا ایندیمیا خلیفه بقرط و معالجات ایلاتی و شرح آن از
 علامه علامه سمانی و حاکمی و صغیر محمد ابن الیاس و حاکمی و کبیر و من الایض و بر الساعه و شامل الادویه و مقالات و کلمات فخر بنیه از تصنیف محمد زکریا رازی
 و ترویج الارواح نجندی و معالجات بقرطی طبری و شفاء الاستقامت مغرب علی و منعی سعید بن بهبه الله و ابن تلمیذ و غنی منی ابن نوح قمری و زینت البهجه تذکره و مطبوع
 و در غرر چهار تصنیف داوود النطاک و تذکره سیدی و نهماج البیان ابن جریر و تقویم الابدان آن و نهماج الدکان و فتوح بقرط و بعضی شرح آن مثل نفیس
 جالینوس و شرح قرشی و ابن ابی صادق امام عبد اللطیف و مولانا عبد الرحیم و ایندیمیا بقرط و شرح آن از جالینوس و جوامع اسکندر انین جالینوس و
 میام و بعضی الکبیر و اسرار الانسان و حیل البر و وقتناح و عین انجلیس فاضل ابو الفرح و کتاب ادویه قلبیه شیخ الرئیس و ارجوزه او و مختار ابن هبل و جامع ابن بطارطاج
 بغدادی و مقالات خنین و سس الدر و زرد و اخضر عبد الغزیز و زاد المعاد و خلاصه العلاج میر عیوض علی و خلاصه التجارب میر بهار الدین و دستور العلاج و طب لوی و مجربات
 حکیم علی و رساله مجربات سلطان محمد مراد و مصطفوی و قوانین العلاج حکیم کریم علیخان و ریاض الحسن العلاج حکیم اجمل خان و دستور العمل معالجات حکیم اجمل خان ریاض الحسن
 و معتبر حکیم ابو البرکات و ریاض الفوائد و عشره کمانه حکیم علویخان و لبالب حکیم صدر الدین خان شاهجهان آبادی و معالجات حکیم ساجد خان شاعر زلیخا
 و آثار قاسمی سید نور علی اکبر آبادی و آثار العلاج سید نور الدین حکیم علویخان و انتخاب العلاج حکیم ذکرا الدخان و معالجات افضلیه حکیم محمد افضل خان
 شاهجهان آبادی و معالجات حکیم عماد الدین شیرازی و طب رضائی حکیم محمد رضا اکبر آبادی و شفاء البیمیل حکیم شفقانی خان و طب شمانی حکیم ثار الدخان ساکن بر بل شاکرد
 حکیم علویخان که استاد حکیم شهباز خان استاد الاستاذ و والد بابد بولت بودند و نافع الامراض و قرآن العلاج و ریاض العمل جدید هر سه از الیف حکیم با بزرگ و کفایت ضروری
 و تصانیف حکیم اندلی و زاد غریب و مطب میر حسن تلمیذ حکیم علوی خان و مطب حکیم ابوالقاسم و اقتباس العلاج و مقولات حکیم میرزا علی شریف
 و جمع الجوامع حکیم علوی خان مجمع الجوامع محمد حسین خان و اکثر قرآنیات مثل قرآب ادین سمرقندی و خلاصی و شاهای و علویخان و قرآب ادین قدیم و جدید
 و کبیر و شفقانی و جلالی و مصومی و کتووالی و تحفه و قادری و نقش بندی و اسدی و مجموعه نقالی و ذکائی و قرآب ادین اجمل خان و علاج الامراض و عماد نافع و قوانین
 حکیم مهدی و حسن الشنا و مصومی حکیم غلام امام و منتاح المجلات آن و بعضی کتب ادویه هندی مثل دارا شکوهی و کلمه هندی و دستور الابطال معروف به طب نوشته
 و مجربات الکبری و علاج الغراره و معالجات نبوی و مفردات هندی و طب سکنزری و طب غلطی و منافع کریمیه و غیر التجارب و غیره با اقوال حکمای متقدمین
 مثل ابن ماسویه و ابن صهارزجت و ابن سبیر و ابن سسر ابیون و اسحق ابن عقیل و ساسهر و ثابت ابن فرو و ابن زهر و ابن ماسه و ابوالبرکات و ابن جمیع و ابن

واقدر ابن رضوان و غانقی و مانقی و قلیبی و سفیان و مهندس و یازوق و ملکی و اسحاق بن عمران و حشیش و ابن سفیان و ابن رشد و ابن رسیل و
 و شریف و اتمام و سعید ابن ابراهیم و ابن صوری و بختیشوع و جابر بن جبران و جبریل و اسرار بنی و حور و ابن ماجه و ابن سجون و ابن بطالان و ابو جیح
 و ابواشعث و ابن جریر و کندیمی و ابونصر و ابن عبدوس و ابویحییان بیرونی و ابن الکلبانی و ابن رقیه و ابن سکویه و ابن دریس و ابوالخیر و ابوالفتوح و
 ابن فهدون و دیکیمی و احمد و اسکندر رافردیسی و جلال و دلی و متوسی بن میمون و هبته المدیحی و خبثان سعید و آسفت و هرس و سقراط و افلاطون و
 ارسطاطالین و بولس و زوفس و دیوقلس و اریچانوس و اریاسیس و ماسخوید و شمون و مهرازیس و یوخنا و ملرفون و دیوجانس و اندرواخس و دریا شوی
 و فیلاخوس و سورانس و قیوما و ثمویل و ارامیندس و اسکندرون و آسلیمن و کسوفزطیس و لینالیوس و لینایوس و میستوس و لیکودوس و مانیوس و نیوس
 و مانیس و مغنس و ماسونیوس و ماریوتس و سندیس و هیوفزاکیس و هیوفزطوس و یونیون و برتونیون و یونیوس و ابولونیوس و انطلس و طیما و کس
 و یونیوس و قسطن و رآوس و اهرن و اسقلینوس و غیرهم که ذکر آنها موجب تطویل الاطائل است الا ان اشرع فی المقدته و بعد ذلک فی القاصد المعظمه حسیله
 و نعم الوکیل یوفعم المولی و نعم الدلیل و به المعونه و التوفیق و منه الوصول الی تحقیق

مقدمه در اقسام امراض فی علاج آنها بطریق کلی

بناکه مرض حالتیست غیر طبیعی در بدن انسان که از ان بالذات آفت و فعل بلا واسطه واجب گردد و آن دو قسم است مفرد و مرکب و محض مفرد آنست که نوع
 واحد از انواع سورمزاج و یا نوع واحد از انواع مرض ترکیب باشد و مرض مرکب آنست که از ان دو نوع یا زیاد جمع شده مرض واحد پیدا شود چون ورم و امراض
 مفرد سه قسم است اول جنس امراض منسوب بسوی اعضایی مفرد که اولاً بالذات اثر عارض شود و باعث ان اعضایی مرکب را عارض گردد و آن اقسام
 سورمزاج است و سورمزاج عبارت از غلبه کیفیت یا دو کیفیت از کیفیات است که حرارت و برودت و رطوبت و بیوسته باشد پس اگر بلا داده بود آنرا
 سورمزاج سازنج گویند و اگر با داده بود سورمزاج مادی خوانند و هم جنس امراض منسوب بسوی اعضایی مرکب و آن امراض ترکیب است که در اعضایی مرکب
 از اعضایی مفرد واقع شود موصوم جنس امراض مشترک که اعضایی مرکب را عارض گردند نیز گفته عرض او اعضایی مرکب تابع عرض اعضایی مفرد باشد
 و این را تفرق اتصال نامند و انحلال فرد نیز گویند بهر آنکه تفرق اتصال گاهی عارض شود مفصل را بغیر آنکه اعضایی مفرد در آن مفصل مرکب است عارض
 گردد و گاهی مثل عصب استخوان و عروق را آنها عارض شود و بالکل کل امراض مفرد سه قسم است یعنی امراض تابع سورمزاج و امراض تابع سوریهیت ترکیب است
 تابع تفرق اتصال و هر مرض که تابع یکی از آنها بود و از ان حاصل شد منسوب بسوی آن باشد و اگر امراض را چهار وقت میباشد که اولاً در وقت
 ابتدا زمانی است که در ان مرض ظاهر گردد و تشابه در حوال بود و نیز در ان ظاهر نشاند و نیز وقتی است که در ان آتش از ساهت بسبب عمت زور کند و آنها وقتی
 که در ان مرض در جمیع اجزای او بر حالت واحد بایستد و انحطاط زمانه ایست که در ان کمی مرض ظاهر گردد و هر قدر که انحطاط ابعان نماید آنست که اص
 و این اوقات اربعه گاهی بحسب مرض از اول تا آخر آن باشد و آنرا اوقات کلیه نامند و گاهی بحسب نوبت مرض بود و آنرا اوقات جزئیه گویند و چالیس گویند
 که مرض یا در ظاهر باشد و آن بحسب دریافت گردد مثل اورام و شوره ظاهری و یا در باطن بود و آن یا سهل المخرجه باشد مثل اوجاع مندهوشش و یا عسر المخرجه بود مثل
 امراض جگر و مجاری ریه یا زهره و یا غیره و درک باشد که در جمیع مثل آفات عارض مجاری بول و در مرض گهی خاص اصلی باشد و گاهی بشرکت خاص آنست که حصول ادر
 محل خود باصالت بود و شرکی آنست که حصول ادر محل خود تابع حصول مرض در عضو دیگر باشد و هر مرض یا مسلم باشد یا غیر مسلم مرض مسلم آنست که از اعضا
 اوست مانعی نباشد مثل تب که بادی امری دیگر متصفیه مضاد صوابه تغییر بود چون استسقاچه تپه تملج پیچریای ببرد و در طب است و استسقاچه تملج باشیای سخن
 و مختلف مرض غیر مسلم آنست که بادی مانعی متفرق بود و در تدریج صواب او رخصت ندر مثل صداع که مقدار ان اذ نزل باشد چه تدریج صواب صداع از نوا و کلینین طلائع
 ان سکن و وجع است و این نیز نزل را تدریج صواب تفریف و تقویت است مثل سعال که مقدار ان اواسهال باشد چه حال تملج باشیای ملین و مغزی است
 اواسهال پیچریای قابض و خشش و بار آنکه مرض مناسب مزاج و سن و فصل شدیداً لعراض و در ذلک بود و معذک قلیل انحطاط باشد از مرضی که مناسب آنها باشد

چنین از سبب عظیم حادث شود مثلاً اگر پیران را در رستان حینات صفراویه غاصن گردد چیم از یک بیشتر باشند که امید سلامت و حال جوانان که بگویم تمام تابستان بحیثیات
 بلغمی قتلگردد ز بدترین قیاس باید کرد و بعد آنکه مرض هر فصل را امید حجت در فصلی باشد که خندان فصل بود اگر آن مرض مستحکماً نشده باشد و بدانکه بعضی امراض منتقل
 شوند با مرض دیگر و متعلق گردند و در آن خیر او بود و مرض احدی شقای امراض دیگر گردد مثل تب زرد که بصرف و قفرس و دوالی و اوجاع منفاصل و جرب مک و شبور و شیخ
 استوائی را نشاند و بدانکه ذرب ریه و زلق الامعا و ذات الجنب را و کذا که الشناج عروق متعدد یعنی جریان خون از آن هر مرض سوداوی و روح و مرکب و اوجاع گردد
 و رحم را رفع بخشد و گاهی بعضی امراض با مرض دیگر منتقل شوند و بدین انتقال حال سخت زوی گردد مثل انتقال ذات الجنب بذات الریه و انتقال سرام حار بسرام
 بلغمی و بعضی امراض متعدی باشند مثل جرب و جذام و قروح عفنه و تب و بانی و جبری و خصوصاً چون مسکن تنگ بود و کذا که مجاور در اسفل با باد باشد مثل زرد و
 در آنکه چشم مرمود نظر کند و مثل کندی دندان که تخیل ترشی آنرا عارض کند و مثل سل و مثل برص و بعضی امراض متواتره در نسل باشند مثل برص و قروح طبعی یعنی صلح مثل
 قفرس و سل و جذام و بعضی امراض جنبه باشند که گریه یا بندگان ناحیه مختص بودند و در ایشان اکثر قند طبعی تشخیص امراضیکه تابع سور مزاج باشند باید که اولاً
 رنگ چهره و لمس بدن و نبض و قاروره ملاحظه نمایند اگر سرخی یا زردی رنگ و گرمی لمس و سرعت و تواتر نبض در نگین قاروره باشد حال کثرت تشنگی و تضرر از سختی
 و انتفاع بیهوات در درارت حال در گرمانیزه پرسند و این علامات سور مزاج حار سافج است و اگر با وجود علامات مذکوره و سرخی رنگ بدن و چشم و زبان و تنگی و کندی
 حواس و بلاوت فکر و کسل از حرکات و انتفاع عروق و تمدد جلد و غلظت و امسلا نبض و سرخی و غلظت بول و قلت اشتها و مزاج حار رطب باشد حال گرانی در بدن و کسل
 عینین و سرد و غلظت و نیمباز و قارزه و شیرینی دهن و ماندگی و ظهور و لمها در بدن و شربا و در دهن و سیلان خون از بدن و بیثباتی و متعده و تقدم کثرت تناول محوم و
 اغذیه و اثره و لذت شیرین حار رطب و بله و سن و عادات و بعد عهد از قصد و دیدن اشیای سرخ و سیاهان خون کثیر و دخول در خون خواب نیز پرسند و این آثار سور
 مزاج مادی و موی است و اگر با وجود علامات سور مزاج حار سافج و زردی رنگ و چشم غلیظ دهن و در رشتی زبان و خشکی نخسیرین و استلذا و اذ هو اسه و بار و
 غشیان رقی زرد و سبز و التهاب فم معده و اسهال سوزان و تشعیر و مثل تخلییدن سوزن و تقدم تدبیر موله صفرا و سن و مزاج و عادات و بله و فصل و صناعت
 حار یابس و دیدن آتش و اشیای زرد و در خواب و احساس حرارت و التهاب مثل حمام و آفتاب نیز دریافت نمایند و این علامات سور مزاج مادی صفراوی
 است و اگر سفیدی رنگ و سردی لمس و بطور و تفاوت نبض و سفیدی قاروره دریافت گردد حال قلت عطش و ضعف هضم و سستی و کثرت عروص
 حیمات بلغمی و اینها از نزلات و از تناول بیهوات و دفع از تناول سختجات و درارت حال در سردی نیز سوال کنند و این علامات سور مزاج بار و سافج است
 و اگر با وجود این دلائل برودت با تریل و تهیج پلک و سیلان آب دهن و بیثباتی شکم و سوزن هضم و اذیت از تناول اشیای رطب و کثرت خواب بود و سببش
 سور مزاج رطب سافج باشد و اگر با وجود علامات سور مزاج بار و رطب سردی لمس و آروغ ترش و کسل و بلاوت و استلذا و سردی نبض باطل به بطور و تفاوت
 نیز باشد و سن و عادات و تدبیر سابق و صناعت و بله مناسب بلغم و دیدن آب و دریا و برف و باران و برد و در خواب باشد سببش سور مزاج مادی بلغمی بود
 و اگر تشنگی و خوابی و دخول عارض و مادی به تناول چیزهای یابسن و سور حال در زهر لیم و شفا بطبایات و فی الحال استشفاب آب گرم در و عن لطیف و شدت
 قبول آنها بود و سببش سور مزاج یابسن سافج باشد و اگر با وجود این آثار تیرگی رنگ بدن و سیاهی خون غلظت آن و زیادت و سواس و فکر و سوزش فم معده و
 اشتهاهی کاؤب و تیرگی و سیاهی و سرخی و غلظت بول و کثرت تولد بول و کثرت تولد بول و کثرت تولد بول و کثرت تولد بول و کثرت تولد بول و کثرت تولد بول و کثرت تولد بول
 و بله و صناعت و فصل و تدبیر تقدم مناسب سودا و خوا بهای هولناک از سیاهی و اشیای سیاه و خود نباشد سببش سور مزاج مادی سوداوی بود و بعد از
 که اگر سور مزاج مرکب سافج یا مادی باشد از ترکیب علامات مذکوره ظاهر گردد و تشخیص امراض تابع سور ترکیب تفرق اتصال او را در امراض مزاجیه نخواهد آمد

علاج کلی امراض

بدانکه علاج جمیع امراض بر سه قسم است یکی تدبیر و تغذیه دوم استعمال ادویه سوم استخوان و شکاری مثل نصد و تجارت و زرد و داغ و نمک کافور و غیر استخوان که سببش سور مزاج
 هر چه بدست تعلق دارد و چون اصناف مذکوره این نوع سوزی در فصول مستقلة در کتب کلیات مستطورت اند از هر نوع اولی ثانی را در واقع بیان میکنم

قاعده اول در تدبیر و تغذیه بدانکه مراد از تدبیر در اینجا تصرف در اسباب سه ضروری یعنی هوا و ماکول و مشروب و خواب و بیداری و استفرغ و احتیاس
و حرکت و سکون بدنی و اعراض نفسانی است و در غیر ضروری مثل حمام و مالش بدن و دفن کردن در ریگ و نشستن در آفتاب و پوشیدن آب سرد بر چهره و مانند
آن حسب ضمه ضمیمه قصه از راه او باشد و تدبیر این همه در کلیات مذکور است مگر تدبیر غذا در اینجا منظور میشود و غذا اگر چه در اسباب سه ضروری داخل است لیکن
چون اثر آنرا بحکم آنها احکام است که اکثر آن در باب کسیت مخصوص است و غرض بسیار بدان شتعلق است از آن جدا کرده اند زیرا که غذا در عرض گاهای منع میکنند و گاهای
کم و گاهای تعدیل آن و گاهای در آن زیاد کرده میشود و اما منع غذا هنگام اراده مثل طبیعت منبج اخلاط کند چون قوت قوی و مرض قریب المنتهی باشد و اگر قوت
ضعیف باشد غذا واجب بود و اگر چه وقت بحران باشد هر گاه منع غذا هنگام ضعف قوت هلاک کردن مریض است و اما تقبیل غذا در اینجا نماند که با وجود اراده
شغل طبیعت منبج اخلاط عرض حفظ قوت باشد و این هنگامی است که قوت ضعیف و مرض قریب المنتهی بود پس بگذار عایت جانب قوت کند تا ضعیف گردد
و نقصان آن رعایت جانب ماده تا طبیعت از ماده مشغول بهضم غذای کثیر نشود و در اتم رعایت اتم آنها کنند اگر قوت سخت ضعیف باشد یا مرض سخت قوی
باشد و کذلک باید که رعایت جانب نتهای مرض نمایند پس اگر بسیار قریب باشد تقبیل غذا زیاد کند یا آنچه اگر عرض حاد و در ابتدا بود و طبیعت تدبیر یعنی تقبیل غذا
کند تا طبیعت منبج ماده مشغول گردد لیکن تلطیف و رعایت مرتبه نکند و الا طبیعت از فعل خود عاجز گردد و بلکه تلطیف معتدل نماید و اگر در نتهای باشد با تلطیف
کند بنا بر اساحت طبیعت و عدم حاجت منبج ماده و اگر مرض مزمن باشد در ابتدا این تلطیف معتدل و با تلطیف منبج قوت و هنگام نتهای تلطیف
معتدل نمایند بنا بر قرب مزاج بسوی اعتدال و اس از سقوط قوت درین هنگام و علاوه ازین اکثر امراض مزمنه غیر حیات را تدبیر تلطیف تحلیل کند زیرا که غذای
دارد چون کم گردد طبیعت در اعتدالی رطوبات جمع کند و مواد انضج دهد و در غذای بدن بعضی ازان صرف کند و باقی تحلیل نماید و این حکم خاص مزمنه هر آنست
که مواد امراض حاد و بسبب حدت خود صلاحیت تغذیه ندارد و استثنای حیات ازان بهر آن کرده شد که مزمنه از آنها یادق باشد و در آن تلطیف جائز نبود و یا عینی
بود پس ماده آن عفن باشد و برای اعتدالی بدن صلاح نبود و تحلیل او و تلطیف تدبیر با وجود حرارت عفونت و ازان مرض مستلزم تحلیل ارواح قبل از تحلیل ماده
است و بنا که تقبیل غذا از وجهت میکند کی از جهت کسیت و دوام از جهت کیفیت یعنی غذائیت و از اجتماع هر دو جهت قسم سوم نیز میشود و فرق بیان
هر دو جهت کسیت و کیفیت آنست که گاهای غذا کثیر الکیت قلیل التغذیه بود مثل بقول و فواکس پس استلکانا ازان کثرت از جهت کسیت غذا بود و کیفیت آن و گاهای
غذا قلیل الکیت کثیر التغذیه باشد مثل زردی بیضه نمبر شت و خروس خسی و طیب گاهای محتاج شود تقبیل کیفیت و کیفیت و این وقتی است که اشتها با
و هضم قوی بود و در عروق اخلاط خام باشد و اراده کسین شتفا پیر کردن عده نماید تا قوت بسبب کثرت تقاضا و امتصاصات تحلیل نشود و عروق
را از اجتماع مواد کثیر در آن بسبب کثرت غذا منع کند تا اول مواد که در وی است منبج یابد و بنا بر اغراض دیگر غیر این مثل انکه اراده تعدیل کند و گاهای محتاج گردد
بکثیر کیفیت و تقبیل کسیت و این هنگامی است که اراده تقویت قوت کنند و طبیعت موکل بمعدله از هضم شتفا کثیر ضعیف باشد پس درین وقت تقبیل کسیت
غذا واجب بود تا از هضم او عاجز نگردد و کثرت تغذیه حاصل شود و گاهای محتاج شود تقبیل کیفیت و کسیت غذا هر دو چنانچه هر گاه با ضعف اشتها و
هضم استلای بدنی جمع شود و افضل غذا در مثل این وقت آنست که با وجود قلیل غذا تقویت عده در آن باشد مثل لبله که هو اگر ضعف از سور مزاج حا
بود و مثل گذر اگر با سور مزاج یابد باشد و اکثر تکلیف در تقبیل غذا منع او در علاج امراض حاده یعنی قریب المنتهی میکند تا در امراض مزمنه یعنی بعید المنتهی نیز
گایه تقبیل می نمایند لیکن تقبیل این قلیل تر از تقبیل او در امراض حاده بود زیرا که عایت طیب بقوت در امراض مزمنه بیشتر می باشد بنا بر علم آن بحران
ببید و نتهای بعید و بسبب غلط ماده او چون حفظ قوت نکند تا وقت بحران و طول مدت انضاج و فاکند بخلات امراض حاده که بحران آنها قریب تر بود
و در آن بجای عدم صفت قوت تا نتهای آن عدم عجز طبیعت از منبج ماده مرض باشد و اگر در آن خوف ضعف قوت باشد در تقبیل غذا باقیه میکنند و هر قدر
که مرض قریب تر از ابتدا بود و اعراض ساکن تر باشد غذا بر تقویت قوت دهند و چون مرض بعید از ابتدا بود و اعراض اشتها نماید منع غذا و تقبیل او واجب بود
و هر قدر که مرض و اعراض نیز در نتهای شروع کند تقبیل غذا نماید بنا بر اتمها برای غذای دارد سابق و امید و قابقای قوت نامنتهی و سکون اعراض و بنا بر تقبیل

از قوت وقت جهاد و ونگام منتهی باید که لطیف تدبیر سخت نمایند باین طور که تقلیل غذا کنند بسبب عدم حاجت درین هنگام بسوی تقویت قوت عدم خوف
از سقوط آن و هر قدر که مرض حادث و بجران او قریب تر باشد باید که لطیف تدبیر شدید تر نمایند و این قانون غذا بحسب اوقات مرض و بودن او و سایر مناسبات
باید که ازین عدول نمایند مگر آنکه اسباب بلع ازین قانون عارض گردد مثل نفرت مرعین در او اهل حیثیات یا استیلا یا تخمه که درین صورت در ابتدای مرض غذا
منع کنند و مثل آنکه بدن متخلخل باشد که درین حالت غذا در منتهی بدین بیشتر از غذا که در ابتدا وقت تریزه در دست خود الحلال قوت و مثل تطیب مطلوب و تسخیر
و نواق یا پس که درین هر دو با وجود بودن از امراض حاد و بسبب سرعت انقباضی آنها لطیف غذا نگذارند بنا بر عرض تطیب مثل امید قبضه زانه مرض چنانچه
در فالج و تسخیر رطب و نواق رطب که با وجود بودن اینها از امراض فرمه بسبب طول مدت آنها لطیف غذا کنند تا بار امید قصر مدت آنها و انداز چنان زانه آنها
طول میکند بکثیر غذا درین امراض کرده میشود و بدینگونه اغذیه مرضی نوعیکه از جهت تقلیل و تکثیر و منع بحسب اوقات مرض و بودن او و سایر مناسبات
همچنین از جهت زانه نوزادان بسبب ولطو و از جهت قوام غلبه و رقت که از آن متولد گردند و تمیز نشود چنانچه اثر از جهت اعتدال بلان در قسم بود که از جهت
سرعت نفوذ و مثل حال شراب یا بطور نفوذ و مثل حال کباب و قلیه دوم از جهت سخن قوام خون که از آن متولد گردد و استمال او چنانکه حال غذای خوشخوار
و گو سال است یا رقت او و سرعت تکمل او چنانکه حال غذای کائن از شراب است و کذا الخیر و طبیبی احتیاج بسوی غذای لطیف سریع النفوذ و قوی باشد که از
تذکره سقوط قوت حیوانی و انتماش آن نماید و مدت و قوت ماهضم غذای طبی النفوذ و قوا کند و عدم و قوامی قوت ماهضم نسبت به نباتاتی مرضی از جهت بود که هنگام شروع
نوبت نیز رسیده حالی باید پس اگر منتهی با نوبت قریب بود و قوت ضعیف باشد تغذیه واجب و لیکن غذای خفیف تر و سریع الهضم و لطیف اجتناب نماید از غذای سریع الهضم چون
اتفاق مسبق غذای طبی الهضم و النفوذ و قوا کند که در آن خون است که اگر بعد آن غذای سریع الهضم و النفوذ داده شود و بدان متسلسل شود و هر دو فاسد گردند و ایضا اثر نماید
از غذای غلیظ طبی النفوذ هنگام خوف از حذوث سد و گاهی غذای غلیظ داده میشود و چنانچه در کسبه که تلبید حس عضوا و بسبب جمع و جزان کنند و مثل هر سه کلمه چنانچه
و لحم بقدر دهند و لیکن غذای قوی تغذیه طبی الهضم و قوی اختیار نماید که اراده تقویت شخصی کند یا کسی که ماده را بخت قوی باشد و غذای خفیف یعنی رقیق کسی ادبند که اثر
کثافت مسام بسبب عارض شود و ماهضم گردد و قبل عرض او اثر از آن منع کند و بدینگونه که اگر مرض سخت مزمن باشد باید که غذا در آن غلیظ دهند
و آنچه متوسط الا زمان باشد باید که غذا در آن متوسط خوراند و آنچه حاد مطلق باشد باید که غذا لطیف مطلق دهند و آنچه حاد بسیار باشد غذا لطیف بسیار
خوراند و آنچه حاد و رعایت تصوی بود غذا لطیف در رعایت تصوی بدین پس غذای لطیف را بحسب مراتب باشد لطیف مطلق مثل مزورات
و اطراف بچه پاکیان و کسک جو و حیرر با و قبول بار و مثل سفناخ و خرفه و قلیه میانی و مانند آن و نان محسول و قیست و آب سرد و جلاب یا آب فواکه یا در
سکنجبین ترکیب کرده و کتر از آن مایه خورد و بازوی تپو و دراج و چوره مرغ مطبوخ بکشک شیر و ماش تشرو و عدس و باقلا منقشره و مانند آنست و لطیف جدا مثل
شوربای چوره مرغ و مارا الشعیر مخین و سکنجبین ساده و شربت نیلو فرو آب انار و مارا القرع و مارا الخیار و ربوب فواکه مثل سیب انار و آلو و مانند آنست و لطیف
در رعایت تصوی مثل جلاب و مارا الشعیر رقیق و مرق لطیف سریع النفوذ است و اما غذای متوسط بحسب مرض مثل چوره مرغ سفت و اما غذای غلیظ بحسب
مرض مثل جدی و پانچه میش است و استعمال غلیظ آنجا نمایند که استعمال غذای کثیر واجب بود و لطیف آنجا استعمال کنند که استعمال غذای قلیل واجب گردد
و اختلاف مراتب غذا در لطافت مثل اختلاف مراتب او در قلت بود و اما تعدیل غذا و قوی باید که قوت قوی مرض بهیمنه منتهی باشد لهذا گفته اند که اغذیه
مرض اغذیه صرف نباید بلکه اغذیه که در آن دوامیت مخالف در کیفیت مرض باشد و اما کثیر غذا در رسیدن امراض فرمه بسیار باید بهر حفظ قوت که قوت
مثل توشه است و مرض مثل راه و افضل چیزیکه بدان غذا سازند درین شوربای لحم سریع الانقباض است اگر باقی نباشد و واجب است که رعایت عادت
در جمیع احوال کنند و خصوصا درام غذا چنانچه بعضی در حال صحت غذا بسیار بخورند و در حال مرض متحمل اندک غذا میشوند و بعضی اندک خوار باشند و بعضی
متوسط پس هر واحد از اینها بحسب عادت او تدبیر نمایند و با بجز در تغذیه مرض رعایت امور کثیره نمایند مثل قوت در بعضی و عادت او و مزاج او
و اخلاق او و نوع مرض و قوت او و اعراض او و وقت او و مقدار مدت او و مقدار زمان راحت و حال سخته و حال تکمل بدن و کثافت او و سن مرعیض

و بلدا و وقت حاضر از اوقات سال و مانند آن قاعده دوم در حالجه بدو بادا که علاج بدو بر دو نوع است یکی عام بدن مثل استفراغ ماده دوم
خاص بخصوص مثل اظطیحه واضمه و نطولات بر آنکه فعل اینها در ماده مرض عضو بود فقط با استعال دویه گاهای از داخل بود که بطریق یکی از جاری طبعی مثل برین بینی
و گوش و غیره و با استعال استفراغ کند یا جسن نماید یا تغیر در مزاج را یعنی تبدیل کنبدنی تنقیه و جسن و گاهای از خارج باشد مثل صندره و مرهم و کیمید و تخیل مانند آن پس
یا تنقیص از بدن کند مثل دمای تیر قاطع اکال لحم و یا در آن میفراید مثل دمای منبت لحم یعنی رو یا ننده گوشت و یا سنجی چیری کند و آنرا از راع گویند و یا تخیل
چیری کند و آنرا محمل نامند و یا تغیر در مزاج را و آنرا استعل خوانند و این تخیل و طلا و کیمید حاصل شود و واجبست در علاج باد و بی رعایت دمای یعنی نوع مرض و سبب و قوت
مریض و ضعف آن و مزاج حادث و طبعی و در آن عادت و بلدا و وقت حاضر یعنی فصل و حال بود صنعت اول مراعات نوع مرض این چنان باشد که مضمون
که مرض حارست یا بار در اطلب یا ایس بسببست یا مرکب سانج مست یا دای نامنطبق آن با استمال مضادات استعلاج کنند و م مراعات مبدب مرض یعنی در آنست
که سبب بی ست یا نفسانی و بادی ست یا سابق یا واصل و بحسب آن از آنکه سبب نماید مثلا در بدنی اگر سرد مزاج سانج بود تبدیل آن گوشت و اگر سرد مزاج
مادی باشد تنقیه حبس ماده غالب کند و در سبب نفسانی مثل هم و غم و خرن یا فزع یا غضب یا فزع مفراط علاجش بازاله آن و تقویت سرد بدن و قلب خصوصا
بنفای لطیف ملائم و انواع خوشبو و خواب معتدل و حمام معتدل نماید و در سبب بادی اگر تناول شئی حار یا و معمول چیری حار یا بطن یا التوده سوسوی بدن از خارج باشد علاج
بطنیات اگر زندان باشد بصدف علاج کند و اگر تغیر هوا سوسوی حرارت یا برودت باشد باید که بصدف واحد سبب حاجت معالجه نماید و اگر در دو سبب ماکول یا ملو و غ باشد کسبست
آن هم بر آنچه مخصوص آن باشد و در آخر کتاب بیاید علاج کنند و اگر سفته و خضوب باشد بر آنچه در باب آن خواهد آمد و بر وزن سوم مراعات قوت و ضعف مریض که اگر قوی
باشد استفراغ عبادت کند بشتر احتیاج و اگر ضعیف است با وجود حاجت تنقیه به تنقیه نماید بر راحت بلکه تبدیل مزاج بصدف مزاج نماید و بعد حصول
تقویت تنقیه کند و در استعمال ادویه قوی و ضعیفه لحاظ قوت و ضعف مریض لازم است هر دو از ضعیف و ضعف حقیقی است که از اطالت مرض و کثرت فاعله و از
بخلاف ضعف عارضی که از شدت مرض و غلبه اخلاط افند که در نتیجه تنقیه موجب تقویت میشود بازاله سبب ضعف و اگر در قوت و ضعف متوسط بود استفراغ
متوسط کند و غذا دهند چهارم مراعات مزاج حادث و طبعی و پنجاهم قیاس کنند که مزاج حادث از مزاج طبعی چه قدر بعید افتاد و همچنین ملاحظه نموده تصرف در
و کیفیت ادویه مستعمل نمایند مثلا اگر مزاج اصلی حار بود و مرض نیز حار عارض شود دلیل ضعف سبب و در نتیجه احتیاج بدوای شدید البرد و کثیر الکیمیت نباشد
آنکه مرض حادث در رعایت درجه از این بود اگر مزاج اصلی حار بود و مرض بار حادث شود لا محاله دلیل قوت شیب باشد و سنجنت قوی و تنقیه مقدار منقصر بود
مگر اگر مرض حادث بخوف نبود و با فراط تنقیه ضرری دیگر نظر مزاج اصلی متوجه گردد که در نتیجه حالت نیز درجه و وسط مری باید داشت پنجم مراعات سن این چنانست
که اگر مریض طفل باشد بود مسهلات قوی نهند و اگر قبل از مرض حار شده اند آنچه شدید البرد باشد خاصه کافور و فخرانند که ضعیف اجان شکل آن بنهند و اگر چنانچه
باکه مرض گرم شیخ را یعنی از قوت سبب نمیشد و دمای مقابل حسب قوت سبب باید فراط در نتیجه مطایب است لیکن از آنکه ضعف قوای ایشان مانع آن گشته و شکر
دیگر و حال کار عمل است متع از فراط تبر نمودند و جوان در استفراغ تحمل تر از طفل و پیر است ششم مراعات عادت مریض مثلا دریافت نمایند که عتا و بقصد و
مسهل و مری هست یا نه و تا شیرین مسهل و مری در طبیعت شیخ چگونداست تا موقوف حاجت تدبیر کرده شود چه طحال مرعایت عادت است که العاده طبیعتش ایند و این بدن
تجربه حاصل میشود لهذا گفته اند بیچاره اما ممکن باشد همچنان چیزی با ما که کند که سابق تناول آن کرده باشد چون مری خوردن نخستین مملکت خفیفه امتحان طبع کند بعد
مسهل پر یا زنده مظهر مراعات با پیشی در پانها که شهر گرم است یا سرد از روی اقلیم طبع او چیست من حیث الموضع و نظریات و رات کوه یا دریا چگونه است خاصیت آن
چنان بوده پس مریض اقتضای عادت رعایت در علاج نمایند مثلا اگر بلدا از اقلیم معتدل بود و عارضی مانع اعتدال و نگردد و یا از اقلیم ثانی یا ثالث بود و لیکن در جنوب کوه
باشد و در شمال و در باری شیرین پس در حد شهر که با از آن معتدل است یا با عرض که من حیث الاقلیم طبع او گرم است و من حیث المجاورت سردا فراط در نتیجه تنقیه
کرد و درجه اعتدال مری باید داشت که چون مزاج او معتدل است اولی مغیری در تغیر مزاج ساکن آن اثر میکند و معلوم است که سبب ضعیف ماندن آن چیری ضعیف آن
و کنگ اگر در شهر حار مرض سارا فند که در نتیجه حاجت تدبیر که از با استعل بود اما ذکر و ایضا در شهر بسیار گرم تنقیه بقصد کمتر باید کرد و اگر از مسهل قوی احتراز باید کرد

اخراج خون بر مجام اقتضای فمونی و کذا در بلغم بدیدالبرودت اجتناب از مسهل و متقی قوی ضرورت و در اینجا اماکن ببادرت بپراوردن خون نگنند و اگر ضرورت
آید فصد را باز جاست دانند و با آنچه حال بلغم در شل حال فصل زمستان هوای بار دست و در بلغم حار شل حال در تابستان و هوای حار بود چنانچه مذکور گرد
و بدانند که از خواص بعضی بلاد است که بعضی او پیر در اینجا عمل می کنند و در غیره آن چنان عمل میکنند بلکه باطل الاثر میگردد پس طبیب را ازین امر نیز با خبر باید بود
و هر باید یک بر سداز عقلای آن دیار حقیقت آنرا شناسد تا از لغزش قدم محفوظ ماند هشتم مراعات وقت حاضر و آنست که در ایام تابستان از فصول از بوقت
کدام فصل حاضر است پس آنچه مناسب بدان فصل است و در تدبیر فصول مسطور است بکار بر ندم مراعات حال هوا چه رعایت امر هوادر اختیار و او را
است بسبب شدت احتیاج بسوی آن بنا بر اختلاف تاثیر و واجب اختلاف آن مثلا نظر کنند که هوا حار است یا بار و زمین دواست یا مرض پس
اگر محل یا منجم یا مسهل باشد خواهی حار اعانت آن نماید و اگر ادرع یا قابض بود خواهی بار و زمین او باشد پس آنچه معین او باشد اختیار نمایند و
مرض اگر حار بود زمین او هوای بار باشد و اگر بار بود هوای بار اعانت او کند پس آنچه مضاد او باشد اختیار نمایند در هر دو صورت و ایضا اگر بواسطه
از اسباب بیماری یا مرضی گرم شود در فصل زمستان پس احکامی که مخصوص آن فصل است ساقط میگردد و در رعایت حال هوادر معالجه لازم میشود و هم مراعات
صناعت هر آنکه هر عمل که باکره و غیب منصب باشد بکفایت بدن و تغذیه فصول در اکثر احوال نماید و اکثر امراض صفراوی یا سوداوی واقع شود و کنگ آنچه قریب آتش
باشد هر عمل که با راحت و آرام بود آن بدن مستلئ شود و اکثر امراض ادراموسمی بود یا نمئی و کنگ آنچه قریب آب باشد انقباض بعضی تشدید بر امور عشره
مذکوره رعایت این دو امر دیگر در علاج با ویدیا افزوده اند یکی معرفت ماهیت مرض که آیا کدام مرض است تا معالجه هر مرض بدانچه مخصوص آن مرض باشد که شود
و دوم معرفت آنکه مرض در کدام عضو است تا مقابله آن بدانچه موافق آن از ادویه باشد کرده آید هر آنکه از نشان بعضی ادویه است که در عضو عمل مینماید و در عضو
دیگر عمل نماند مثل صبر و ایاج که این هر دو در سردی و معده عمل مینماید و در اکثر امراض در گروه و نشان عملی نماید که مثل او در سردی و معده عمل مینماید و در اکثر امراض
و شرح قانون بجهت علاج بدو اکثر از سه قانون نیست یکی قانون احتیاج کیفیت دوا یعنی اختیار آنرا و مقابله مرض از جهت کیفیات اولی مثل حرارت
یا برودت یا طوبت یا بیوست و از جهت کیفیات ثانی مثل اسهال و تخمیلی و ادرار و غیره بلکه از جهت خواص تابع صور نوعی نیز ملاحظه است که هدایت بسوی این
قانون اختیار کیفیت دوا علی الاطلاق یعنی بدون تخصیص بدرجات بواقف شدن بر نوع مرض میشود چه هرگاه کیفیت مرض شناخته واجب شد که از دوا آنچه
مضاد او در کیفیت باشد اختیار نمایند مثلا چون معلوم کردند که این تپه از سور مزاج حار صفراوی خالص مستوفی آن معده است پس ازین هدایت شود بسوی
اختیار دوا با کیفیت قاص صفرا منقی معده از آن هر آنکه معالجه مرض بالصد بود و این قاعده نزدیک اطباض و روی است قیاس و تجربه بران دلالت میکند آیا قیاس
بنابر آنکه فعل ضد وارد آنست که بدن را کیفیت خود تغییر دهد و آنچه نشان او تغییر بدن بود چون بران و اگر در دوا تغییر دهد و اما تجربه بر آنکه مشاهده میشود که حرارت تسکین
ببرودت می یابد و بالعکس و ایضا از آن مرض بالصد بر آن بود که نشان مرض حار نبود مگر بزوال مزاج از اعتدال در جانب حرارت بقدرت بر دوا آن بطرف صحت نباشد
مگر با براد چنانکه آن بارد بقدر حرارت مرض بود و میان حار و بار تضاد است بالجمله در اختیار کیفیت دوا لحاظ مقدار مرض کنند مثلا اگر حرارت عرضی او شدید بود
محتاج بسوی تسکین او بدوای شدید البترید باشد و اگر برودت عرضی او شدید باشد احتیاج بسوی تسکین او بدوای بسیار گرم بود و اگر هر دو قوی نباشند بدوای
که قوت آنها نماید و هم قانون ترتیب وقت دوا احتیاج معرفت این بهر آن بود که دوا می واحد گاهی در وقتی نافع در مرض بود و در وقت دیگر مضار باشد مثل
راوع که در ابتدای او رام حار نافع است و در انحطاط آن ضار بود و ترتیب وقت و باعتبار اوقات مرض و باعتبار اوقات سال باعتبار تدبیر سالین و باعتبار وجوب تقدیم بعضی او
بر بعضی و غیر آن بود و وقتیکه برای استعمال و اختیار کنند یا تخصص در بعضی دوا یا تخصص در بعضی دوا و در ربع و حرف باید در تابستان در تابستان بجماله رعایت بزرگ در ترتیب
وقت استعمال دوا آنست که باعتبار وقت ضعیف باشد بخوبی دریافت نمایند که در کدام وقت از اوقات دست مثلا اگر در تابستان در تابستان استعمال کنند و اگر در زمستان
تنبه عمل آرد و اگر میان این هر دو باشد در انحطاط سازند و در هر مرض آنچه مناسب است و باشد از استعمال دوا بلکه از تدبیر نیز رعایت آن کنند و ایضا اگر ترتیب در ابتدا
بود مفتح سد و تسکین اندک بهتر است در ابتدا استعمال نمایند و شل الیجات استعمال نکنند که آنها شدید التمدید و القیض اند و بعد در ترتیب آنچه

کسر استیب بیشتر نایز استعمال نمایند پس در آنها مستغنیات بلبل آید و درین هنگام با استعمال بلبلجات باک نیست بعد از آن در انحطاط آنچه غنط قوت یابد
 کند استیال کند بسوم قانون اختیار کسیت در او این قانون مقسم میشود بقانون تقدیر وزن او مثل آنکه شربت تمام از وزن برای تسخیم یک شقال است از این
 برای اسهال در دو انگ و از خار نیون یک گرم و از تخم غنط چهار انگ و غیر آن و بقانون تقدیر درجه حرارت و برودت او مثل آنکه این مزاج بحدیک رجا برده است و
 حار در درجه واحد مناسب و بود و مثل آنکه این حرارت محتاج بدوائی مبرور درجه ثانی است این مبرور درجه ثالث است و غیر آن مثلاً اگر دوائی مطلوب یافته شود
 و ضعیف تر قوی تر از آن یا بنابر مقدار او زیاد یا کم بحسب مقتضای حدس صنایعی نمایند با بحاله تقدیر کسیت از هر دو و بعضی تقدیر وزن او و تقدیر کیفیت درجه او
 مجموعاً بر سهیل حکم صنایعی یعنی سرعت حرکت فکری که از کثرت فراولت اعمال صناعت حاصل میشود از سه امر دریافت میگردد یکی از مقدار مرض که این کسیت
 بحسب تقدیر وقت مرض نیز تعیین شود چنانچه تقدیر کسیت دو واجب است اول به مقدار مجرای مختلنه میگردد پس مرض ضعیف را الاصل اول در سه ضعیف کفایت کند و
 قوی بیشتر قوی تر بود و ضعف مرض بسکون و قلت اعراض او و قوت مرض شدت و کثرت اعراض او شناخته میشود و دوم از اشیا یکدیگر بوقت ملائمت
 و منافرت آن دلالت کند و این ده قسم است جنس مثل ذکورت و انوثت و سن و عادت و فصل و بلد و صناعت و قوت و حجه و حال هواد و در هر سه
 و اکثر اینها مذکور شد سوم از طبیعت عضو مریض اگر مرض مختص بعینه بود و حال بدن نیز مثل حال عضو درین باشد و تعرف طبیعت عضو متضمن معرفت چنانچه
 امر است که مزاج عضو و قناعت او و وضع او و قوت او بود اما معرفت مزاج عضو پس احتیاج بمعرفت او بهر آنست که چون مزاج طبیعی او و مزاج
 مرضی او معلوم شد بعد از دریافت کرد که آن چه قدر از مزاج طبیعی بعینه شده پس مقدار چیزی که بر آن وارد کند دریافت شود و مثالش آنست که اگر مزاج اول
 چیزی بارد بود و مرض حار بداند که از مزاج او بحدیکه شربت پس احتیاج به تبرید کثیر باشد و اگر هر دو حار باشند در آن تبرید اندک کفایت کند لیکن اینقدر بداند
 که مرض مخالف بزرگ صحیح محتاج بسوی تبرید قوی تر از مرض موافق وقتی باشد که چون هر دو در مرتبه واحد باشند و اما معرفت خلقت عضو پس شکل
 و مجاری او و عینه و هیت سطوح اعضا در ملائمت است و خشونت از فن نظری دریافت در آن تامل نمایند چه باختلاف آنها کسیت او و مختلف بود و معذک
 بداند که بعضی اعضا و خلقت خود سهل المنافذاند و در داخل خارج او موضع خالی است مثل شش که آنرا از داخل تجاولیف شعب قصبه ریه است عروق و عضلات
 متفرق در آن و از خارج تجولیف صدر پس فضول بدوائی ضعیف معتدل از آن منفع شوند بسبب وسعت مسام او و سهولت نفوذ و البسوی باطن او و بعضی از آن
 سهل المنافذ نیستند پس محتاج بدوائی قوی باشند و بعضی متخلخل اند مثل ریه و بعضی متکثف مثل کلیه و متخلخل را دوائی لطیف کافی باشد و اگر چه آن را موضع
 خالی از داخل نباشد بهر آنکه نفوذ و البسوی باطن او و اندفاع فضول از آن بسوی خارج او سهل بود و کثیف محتاج بسوی دوائی قوی باشد و اگر چه او را
 موضع خالی بود و اکثر اعضا که بدوائی قوی احتیاج دارد آنست که آنرا تجولیف نه از داخل و خارج و نه فضا باشد و معذک متکثف بود مثل عصب
 دست و پا بعد از آن عضو که آنرا تجولیف از جانب واحد باشد از داخل مثل آورده و شتر این دست و پا است و از خارج مثل اعصاب که در تجولیف شکم و سینه
 است و بعد از آن آنچه آنرا فضا از هر دو جانب بود لیکن بجز کثیف بود مثل کرده که آنرا فضایی شکم از خارج و فضایی در داخل او است و درین احتیاج بدوائی
 قوی در درجه وسط باشد پس از آن آنچه آنرا تجولیف از هر دو جانب بود و آن ضعیف باشد مثل ریه که دوائی این با دوی ضعیف کند و بداند نوعیکه تجولیف و متخلخل
 مسام هر دو سبب برای سهولت وصول اثر و البسوی عضو است همچنین آن هر دو سبب است بنا بر سرعت قبول او برای فضول و بهر اندفاع او از آن نیز
 و اما معرفت وضع عضو آنست که وضع متعصبه موضع یا مشارکت است پس موضع یا قریب از منفذ و او مثل معده یا بعینه مثل گردن یا متوسط مثل جگر باشد
 و مشارکت با عضو دیگر بود و معرفت اولاد است بهر آنکه تقدیر کسیت او مختلف میشود باختلاف هر دو و انتفاع بوضع عضو از جهت علم مشارکت مخرج انتفاع
 است بنسبت انتفاع بوضع از علم موضع بقرب و بعد بهر اختیار جانب جذب دوا و اما ماده ماده مرض سهولت بسوی عضو مشارک از جانب مناسب است
 نیست که چون ماده در حدی که کسیت استفرغ آن به بول کند و اگر در حدی که کسیت استفرغ آن باسهال نمایند بهر آنکه حدی که کسیت مشارک اعضا بول است
 و قوت آن مشارک امعاء و اما انتفاع بوضع عضو از جهت علم موضع عضو که اراده مداوات او کند از سه وجه بود اول قریب و بعد او است پس

اگر قریب از تنقه دو ایست مثل حب و ادویه فصد که کفایت کند یعنی قوت دو ابقدر مقابل مرض بلا زیادت تصرف در آن باید تا د فعل افراط نکند و اگر بعید باشد مثل
ریه یا کلیه محتاج شوند زیادت و قوت دو ایست بدل او بدوای قوتیتر از آن و زیادت در مقدار او و یا بخاطر او پیشتر از آن قبل از جدا شدن قوت او بدان رساند
هر آنکه قوت او ویه معتدل قبل وصول بسوی آن فاسد گردد پس اگر در قوت آنها زیاده کنند عرض حاصل شود و زیاده کردن در قوت آنها حاجت اقتضا خصوصا
از ادویه که غذائی باشند هر آنکه حاله اعضا در بیشتر بود و این بهر آنست که بدان باشد و اگر میان قوت دو او مرض بعد کثیر بود درین هنگام دو احتیاج در تنقیذ
بسوی قوت ناقصه باشد پس احتیاج اقتدا که قوت دو بیشتر از محتاج الیه بود مثل حال اضمه عرق النساء و اشال آن دووم نیست که معلوم نمایند چیزی را
که با ادویه مخلوط کردن ضرر است تا آن مختلطه در ایصال آنها بسوی عضو سرعت کند چنانچه مدرات با ادویه اعضای بول مخلوط کرده میشود و زعفران با ادویه
قاب و ایضا معلوم نمایند که فعل هر دو را اختصاص بسوی نیست و چون آنرا بخورند در بدن متفرق گردد و بعضی مرفش چیزی که از آن برسد بسیار اندک بود
پس تاثیر او در آن اندک باشد و گاهی او را لازم بود اضرار باقی اعضا بسبب ورود قوت این دو بسوی آنها با وجود عدم حاجت بسوی آن پس هر گاه
در صرف آن دو بسوی آن عضو علیحده کند تا تاثیر او در آن اکثر شود و اضرار بسوی لزوم نماید و طریقیست که بدان دو چیز یکی از ایشان اول نفوذ بسوی
عضو مرفش بود مخلوط سازند پس این هر گاه بسوی آن نافذ شود همزمان او در وی دیگر باشد و درین هنگام تاثیر بیشتر گردد و لهذا زعفران را در قوس کافور استعمال
میکنند با وجود بودن آن شدید اضرار در پس درین وقت تیرید قلب بیشتر گردد بسبب تنفیذ زعفران کافور را بسوی قلب سوم آنست که جهت ایصال
دو بسوی آن دریافت نمایند مثلا هر گاه طبیب معلوم کند که قرض در معای سفلی است و او را بجنف رساند و اگر دریافت نماید که در اسعاف علیاست آنرا
بشرب ایصال کند تا در هر دو صورت ایصال دو از اقرب طرق باشد و قوت او تا هنگام وصول او بسوی آن عضو باقی ماند و بد آنکه بعضی اعضا
بعید از تنفذی باشند و قریب از دیگر مثل نشانه در تم پس شربات بسوی آن از تنفذ بعید برسند و آن دهن است و ادویه مزوقه از تنفذ قریب
برسد و آن سورخ قضیب و رحم است و لهذا ادویه مزوقه در از افاض آنها قویتر باشد و بعضی اعضاست که نفوذ ادویه بسوی آنها از تنفذ واحد گاه
قریب شود و گاه بعید و این مثل ریه است که ادویه متداوله گاهی بسوی آن از مری بر شمع از سام غشائی که میان او و میان قضیب ریه است و اصل میشود
و این بسیار قریب است و گاهی از طریق معده بسوی آن میرسد و این چنان باشد که بسوی کبد نافذ شود و بعد از آن بسوی رگ اجوف بعد بسوی
ریه قلند البته در ادویه صمد و ریه قضیب او آنست که ادویه بطریق عموقات یا جوب استعمال کنند تا در آنها در مری بزمان دراز باشد و آنچه بسوی او
از آن غشا ترشح گردد بیشتر باشد و لهذا ادویه سرفه چنین ساخته اند و بدانند که گاهی به امتناع بمراعات موضع و مشارکت معاین باشد و این در اشک
که ماده تمامه بسوی عضو ریخته باشد و یا ماده هنوز در انصباب بود پس اگر هنوز در انصباب بود آنرا جذب کنند از موضع او اعم از آنکه جذب بدوای جذب
بود یا از دیگر جذب مثل نمودن ادویه حرنه بر دستها و پاها یا باطریق سابقین هنگام توجه ماده بسوی همه بعد از رعایت این چهار شرط یک مخالفت جهت
چنانچه جذب میکنند در قطر عرض از راست بسوی چپ و بالعکس و در قطر طول از فوق بسوی اسفل و بالعکس و در قطر عمق از ظاهر بسوی باطن و بالعکس
و از قدام بسوی خلف و بالعکس تا ماده از جهت انصباب برگردد و این گاهی بخلاف قریب بود مثل نمودن محاجم بر نفوس برای جذب مواد از چشم و یا
بعید مثل بستن سابقین هنگام تصاعد مواد بسوی سر و دم مراعات مشارکت چنانچه جس جسین موضع محاجم بر پستان میکنند بنا بر جذب بسوی شریک
هر آنکه میان پستان و رحم مشارکت است سوم مراعات محادات در سمت چنانچه در امراض جگر از باسلیق راست فصدی نمایند بنا بر آنکه درین جا جنب است
و در علل طحال از باسلیق چپ چهارم مراعات سعید در جذب یا در مجاری نامجذب الیه بسیار قریب از مجذب منه نباشد هر آنکه چون از آن قریب باشد
این جذب در حقیقت معاون بر اسعاف است آن میسازد و اما اگر ماده تمامه نصب بود از معرفت مشارکت بدو امر متعین شوند یا از جهت آنکه از نفس عضو
آنرا بگیرند چنانچه فصد رگ زیر زبان در علاج ورم لوزتین و یا بسوی عضو قریب مشارک نقل کنند و از آن بیرون آنرا چنانچه فصد صاف در امراض

رحم میکنند و بدانکه چون زمانه انصباب ماده طول کند و در عضو مستقر گردد نقل او از آن شکل بود بلکه صواب نیست که از آن عضو خارج کنند و اما قبل از آن نقل بقرب مشارک نمایند و برای جذب بسوی خلاف سشرائط دیگر نیز هست اول آنکه هرگاه اراده جذب بسوی خلاف کنند و الا تسکین روح عضو مجذب عنه نمایند تا آنجا جذب مواد بسوی آن کم شود و هر آنکه در مع جذب است پس اگر تسکین نکنند مواد بر عضو تعاقب کند و فائده جذب باطل گردد و دوم آنکه نظر کنند تا مجاراده بر عضو رئیس باشد و بتضرر آن ضرر عام گردد و اگر آنکه این رئیس بر ورزاده بر آن تضرر نگردد مثل جگر که گاهی مواد از اعضاء بسوی اعما جذب میکنند تا با سهال خارج شود با وجود آنکه عبور او بجگر لازم است موم آنکه عضو مجذب الیه قلیل الصبر نباشد بسبب بودنش قوی الحس چهارم آنکه در بدن استلاسی مغز نبود تا بر عضو مجذب الیه ماده بسیار جذب نگردد و تکمیل او از آن شکل گردد ولیکن این وقتی بود که با جذب استقرار نباشد تا چون با وسه استقرار باشد ازین ضرر نبود و چه آنکه عضو مجذب الیه ماده دیگر بسوی آن نباشد و هر آنکه جذب اعانت بر حصول آن نماید چشم آنکه عضو که بسوی آن ماده منفذ شده منحرفی طبیی بر آنست و او نباشد یا احداث مخرج برای او از آن ممکن نبود و هر آنکه اگر مخرج طبیی برای او باشد یا احداث مخرج بهر آن ممکن بود مثل فصد خروج او از آن اولی است و اما معرفت قوت عضو و انتفاع از آن از سه طریق بود و قوام عضو ازین درین باب ملاحظه است و عمده در همه مراعات حال عموم ضرر و عدم او از استعمال و او بر عضو است پس اگر عضو ذکی الحس عصبی باشد ادراک او برای منافی بسبب او بود و ادویه تویه کثیفه المناسقات برای طبیعت موم اند و بدان الم بسیار یا بدین ضرر عام تحمیل ارواح گردد و اگر عضو شریف باشد ضرر از آن بیشتر بود و اگر رئیس باشد ضرر از آن هر دو زیاد تر بود بطریق اولی مراعات ریاست و مبدئیت است پس هر عضو که مبداء رئیس باشد بر آن نظرم امر ادویه تویه حتی الا سکن نمایند تا بدن را ضرر عام نگردد و بنا بر بودن اعضاء رئیسه بساوی قوای ضروری و حیات و کثرت منافات دوائی قوی آنرا اولدنگ از دماغ و جگر آنچه احتیاج استقرار آن بود آنرا در یک دفعه خارج نکنند و خارج شدید البته نمایند که این بسیار ضرر بود بلکه قابل بنا بر احتیاط مواد صالح نفاسد و بسبب کثرت خروج ارواح بدان در استقرار وقت و چون مراعات او در استقرار مواد جگر و دماغ واجب شد پس قلب بطریق اولی بود و اینها تیرید شدید نمایند تا اخفای حرارت غیر ضروری لازم نشود و این عام است در اعضاء لیکن ضرر در اعضاء رئیسه بیشتر بود و هر آنکه بساوی ارواح اند و چون با ادویه محمله بر جگر خفا و کثرت از ادویه قالیخته خوشبو بنا بر خطا قوت خالی نگذارند تا محبت قبض از آن تکمیل موقوفه کند و جهت خوشبو تقویت مزاج آن نماید و همچنین در آنچه در شرباب برای کبد و اولی اعضاء این مراعات قلب است پس دماغ پس کبد و بطریق دوم مراعات فعل مشترک بر عضو است بر آنکه اگر فعل آن عضو مشترک و عام محیی بدن باشد و اگر بر رئیس نبود مثل مجده و ریه و حجاب رعایت قوت اولی است و لهذا در سمیات با ضعف معده آب مسر و شدید البرودت نمیدهند تا ضعف آن زیاد نگردد و بدانند که استعمال مرغیات صرف بر اعضاء رئیسه و آنچه در شرف قریب آنهاست از اعضاء شریفه خطر شدید حیات دارد و هر آنکه دوائی مرخی عضو را مومض انصباب مواد میکند و جرم او ضعیف و ارواح او را مومض تحلل و فعل او را ضعیف و مهیا بقوت و قبول امراض میگردد و بطریق سوم مراعات ذکای حس و کلان آنست پس در اعضاء ذکی الحس عصبی واجبست که از استعمال ادویه روی کیفیت سمیه و ذراعه و مؤذیه مثل تیوجات و غیره احتراز نمایند تا قوت آنها بنا بر شدت تضرر آنها بمنافی بسبب ذکای حس تحمیل نگردد و او در که از استعمال آنها اجتناب کنند سه قسم است یکی حملات نسل حاشا و ما در یون دانند آن بنا بر اضعاف آنها تحمیل ارواح دوم سردات بالقوه مثل ایون امثال آن بنا بر اضعاف آن ارواح را و اطفاے آن حرارت غیر ضروری را سوم آنچه کیفیات مخالف طبیعت عضو آنرا بود مثل زنگار و سفیداب و مس سوخته و مانند آن بنا بر منافات آنها با ریه اعضاء و ابطال قوای آنها تعلیم تا اینجا اقسام قانون ثلثه که بر علاج بدو شیخ الرئیس بیان نموده تمام شد و سوائے این قوانین دیگر نیز است که احتیاج بسوی آنها تیرمی افتد چنانچه اول احتیاج بر دو است مثلاً ادویه قلب که جوهر آنها شدید المناسبت به روح یاید و چون دود او در تعبیل مزاج مساوی باشند و جوهر یک از آن هر دو ملایم بدن باشد و جوهر دیگر منافی بدن پس استعمال طایم اذوق است و دوم احتیاج بر جهت استعمال دو و آنچه ادویه تویه که افضل استعمال او بطریق حقنه است و ادویه عثمانی که افضل استعمال او نوشیدن است و این بهر آنست که نفوذ او بسوسه مرض از اقرب طریق یاید و سوم احتیاج بر جهت دو و چه بعضی ادویه است که افضل استعمال آنها بطریق لقمه فوات بود مثل ادویه سینه و بعضی دیگر است که افضل استعمال آنها بطریق شرباب

باشد مثل ادویه مستعمله برای امراض اعضمای بعد از معدة مانفوذ آنها بسوی آن میریزند و بعضی از آنهاست که افضل استعمال آنها بطریق مجرب و مثل ادویه مستعمله بر آن
 تفتیه مرو غیر آنها چه هم اختیار بودن و با بطور مفرد یا مرکب بود چه بعضی امراض است که ادویه آنها مرکب با پیشل حصصات که ادویه مفرد در آن باغراض متفرد و در علاج
 آن کم کفایت کند و بعضی از آنهاست که ادویه آنها مفرد یا پیشل ادویه امراض مزاجی تخم اختیار بودن و ادویه آنهاست که چنانچه بعضی ادویه است که استعمال ادویه که شستن برقی بر آن جاری
 بود مثل ادویه که در آن افیون داخل شود چون تریاق و غیره آنست که نوبه بر بود مثل قرص که در روغن زیتون است که چون کهنه شود قوت آنها قوی گردد مثل شکر بر شکر

ادویه قوائین که رعایت آنها در امر علاج واجب است

بدانکه قبول شیخ الرئیس امراضی که در آن خطر بود و بتایخر واجب در امر علاج یا تخفیف در آن از قوت اسن نباشد پس واجبست که در آن اولاً ابتدا البصلا علاج
 قوی نمایند و حاصل این کلام آنست که اگر مرض عظیم باشد و خوف بود که قوت زمانه مقدمه و فائز باشد بسبب غلظت نفس مرض یا ضعف قوت یا کثرت او و
 یا هيجان او یا مناسبت بدن و مزاج بمرض یا استعداد در اخلاط بدن باستحاله ماده مرض یا اقتضای هوا و فصل و غیره برای شدت مرض پس می باید که ادویه
 طبیعت موکل نگردد و در رعایت تدریج از علاج ضعیف بسوی علاج قوی نمانند بلکه ابتدا البصلا علاج قوی نمانند بلکه ابتدا البصلا علاج قوی نمانند بلکه ابتدا البصلا
 قوت بسیار ضعیف نباشد بخوبی که با مناسبات احتمال علاج قوی نمانند چنانکه اعداوت است و امر اضحیکه در آن خشک سرد بود و از قوت شدن قوت خوف نباشد
 بسوی قوت تدریج نمایند اگر تخفیف تر غنا حاصل نشود و در ادزین تخفیف بر طبع است استعمال اشیای خفیفه غیر قویه بهتر از ادویه قویه اکثر منافی طبیعت است
 و درین هنگام واجبست که دوائی قوتیر استعمال نمانند مگر وقتیکه دوائی ضعیف تر یعنی نمانند که درین حالت در آن تدریج قوی نمانند تا آنکه منتهی شود
 بحدی که و فایز نباشد اما لیکن این وقتی عمل آرند که مرض همیسا ج نباشد بهتر از آنکه در آن هنگام سرد است که ادویه قویه استعمال کنند و اگر چه با دود فتح
 نیافته باشد و فایز تدریج بسوی علاج قوی مثل فصد و دلغ و شکاف و اسهال و غیره آنست که طبیعت منزعج نگردد که این لامحاله تحریک قوی
 غیر مالوف است پس امر بر آن عظیم گردد و خصوصاً چون مشغول بمرض باشد قانون نشاید که از صواب بگریزد اگر تاثیر او بدیر باشد و بر غلط قیام نمایند اگر
 ضرر او ظاهر نشود و تاثیر تاثیر صواب گاهی بسبب مانعی باشد مثل ملاقات بدن خیر مستعد بهر انفعال یا عدم طول ملاقات او بدین تا زمانه که در مثل او اثر
 ظاهر شود و همچنین حال در غلط باشد و معرفت علاج صواب با وجود تاثیر او و معرفت علاج غلط ببدن ضعیف را از قیاس که بر آن دلالت کند یا از تجربه که
 از علاج مثل او مستفاد شده باشد حاصل شود و پس باشد که جاهل در جانی تدبیری کند که آنرا در مقامات دیگر نافع یافته و آن در اینجا مناسب نبود پس
 تا وقتیکه ضرر او ظاهر نگردد و از آن بازماند قانون واجب نیست که با وجود بودن تدبیر صواب بر یک علاج بدوائی واحد و ایضا بمرض احدی علاج قیام
 نمایند بلکه تبدیل ادویه کنند بهتر از آنکه بعضی ابدان را خاصیت در تاثیر و عدم تاثیر از بعضی ادویه بیانش پس جائزست که تا خیر طول و نفع بسبب مثل این امر باشد
 درین صورت انتقال از دوائی بدوائی دیگر واجب بود و ایضا دوائی واحد مالوف بدین میگردد و از منعی مالوف بدن منقش نشود و تاثیر او کم میسگردد
 و اما بعضی تدابیر مالوف مثل فصد و اسهال و غیره گاهی نفع بسیار کند و مثال انتقال از علاجی بعلاج دیگر در مرض احدی است که مثلاً علاج مرض المنعی جائزست
 که تجلیل لطم بود و با دبت پس او را در با فضا ج پس اسهال و هر گاه محل استعمال نمایند و اثر نفع ظاهر نگردد و با دبت پس او را با با فضا ج پس اسهال انتقال کنند
 تا قانون استند و انفعال گاهی مختلف میباشد نسبت با بدن و اعضا پس هر بدن بلکه هر عضو بلکه بدن واحد و عضو واحد را در وقتی غیر وقت دیگر خاصیت در
 انفعال از دوائی بغیر دوائی دیگر بود یا بسبب عادت هم برای او در وقتی بنا بر موانع بودنش کیفیت را غیر وقت دیگر و یا بسبب هر دیگر از داخل مثال اول نیست که با بدن
 واسع المسأله یا بدن روغنازاده از فحرات تقویت یابد و مثال دوم آنست که باغ غیر زیاد و از تجلیل گرم شود و مثال سوم آنست که بعضی ابدان بر روغن گل در تابستان
 و در زمانی گرم شوند و در زمستان و در پیری بدن سردی یابند و مثال چهارم آنست که معدود حار در شب با بقرص که نور نفع یابد و در شیخوخت بدن ضرر یابد
 بلکه بدایخیه خلیل البرازان باشد مثل قوس زر شک منتفع گردد و قانون هر گاه مرض مشکل گردد یا بد که بمرض در طبیعت بگذارد و باستعمال دوائی
 مسهل و غیره استعمال نمانند بهتر از آنکه طبیعت یا غالب شود و مرض را متهور گرداند و یا مغلوب شود و مرض ظاهر گردد و این بنا بر آنست که آن هر دو در عاوش

و بعدیست که یکی از ان هردو غالب نشود پس اگر طبیعت غالب شود از اقدام بر علاج با وجود جهل برض منع کند و اگر مرض غالب گردد علامت است او
لا محاله ظاهر شود و گذشتن بر طبیعت نیز اگر چه مضرات مگر ضرر این کمتر از ضرر تدبیر جهل بود و حصر در انظار مرض و ظهور آن اکثریست چه بسیار باشد که
موت قبل ظهور علامات مشخصه مرض عارض شود پس معالجه بجایجات ضعیف خالی از کیفیات بدیاست که الفسخ نمایند چنانچه اگر در ذات اجنب و ذات البصر
اشتباه افتد بشرت عتاب و نیل و فرام کند و اگر در تب عشقی اشکال گردد و نداند که این مله بیست یا صفر و می یا غیر آن است چنانچه شربت لیمو دهند بجهت آنکه
نفع این هر دو جمع مواد است اما برای حار بطنیه و اما بنا بر بار و تطبیف و تقطیع قانون چون مرض غیر حادث از وجع با وجع جمع شود و یکی از ان هردو سبب
دیگر نباشد مثل رمد با صلاخ و یا مرضی که سبب او وجع باشد با وجع جمع گردد مثل غشی حادث از قویخ یا غیر آن با قویخ و یا مرض موجب وجع با وجع جمع شود مثل
اورام موجب وجع و مثل ضربه و سنبه باید که ابتدا پس کین وجع کند هر آنکه وجع محل ارواح است و قوت را ضعیف کند پس بدفع مرض و فاکند و ضعف
عضوت پس استند از مرض اشتداد نماید و مرض مستولی شود و ایضا وجع جذب مواد است به وضع خود بسبب سخین او پس این مرض را زیاده کند یا مرض دیگر
پیدا نماید و ایضا طبیعت بسبب اشتغال او بوجع تدبیر مرض زهول کند پس مرض مستولی گردد و چون درین حال با در طلق وجع تجدید حاجت افتد باید که از
مثل خشکاش تجاوزه نکند که این با وجود تجدید لوف و ماکول است و شیء مالف قلیل الضرر میباشد بسبب متاد بودن طبیعت با صلاح دفع مغزت او و ضرر
مخدرات از تغلیظ خون و روح و غیر اینها ظاهر است مگر آنکه وجع بر تیره رسد که از ان خوف هلاکت بود پس درین هنگام تجاوزه بقوتیر از ان مثل ایندین جائز بود قانون
هرگاه بشدت حس عضو اینا یا بند باید که غذای صاحب او بنذامیکه سخت مغلط خون باشد مثل هراس سازند و روادت شدت حس عضو بهر آنست که موجب
مرض میگردد و چنانچه گاهی بقصد انجروه لازم الصدود از معدره و غیره بسوی سر اساس میشود و سو اس و سو تبخیل و دوی و طنین و غیب و عارض میگردد و
غذای غلیظ خون غلیظ پیدا کند پس روح متولد از ان غلیظ قلیل الاستعداد بهر دراک باشد و از تغلیظ خون و روح به تیره گاهه خوف پیدا شد چون مزاج
از سردی او ضرر یا بد اما اگر خوف تیره پیدا شد غذا مے صاحب او بمرات مثل کا هو و مانند آن سازند قانون بدانکه از معالجات حیده نافع استعانت
بمقویات قوای انسانی و حیوانی است مثل تفریح مزین و تقایمی کسے که بدان انس باشد و ملازمت شخصی که از ان سرور یابد و گاهه ملازمت سخین
و کسی که از ان شرم نماید بنا بر نوع او از اشیای مضر که از او طلب کند و بر ان صبر نماید و از حرکات کثیر سخن شیر مواد دفع کند و پوشیده نیست که هر واحد از
نفس و بدن منفصل میگردد و از آنچه بکیرا عارض شود چه می بینیم که هرگاه به بدن خلط سوداوی غالب شود برای نفس خوف و وحش و فکر فاسد عارض میگردد
و چون خون رقیق صاف غالب گردد نفس را سرور پیدا میشود و کذاک چون نفس را غضب بسیار شود بدن را غلبه مصفر و سخونت مزاج عارض میگردد و
چون غم کثرت نماید بدن را غلبه سوداویس مزاج او عارض میشود بلکه گاهی مزاج در طولبات بحالت محمود یا مذموم دفعه پیشگیل میگردد و ازین قبیل است آنچه
مرضین هنگام دیدن محبوب او یکبارگی سحمت می یابد و هرگاه تاثیر امور انسانی در بدن باین درجه باشد پس این علاج روحانی باضر و نافع باشد و قریب
این نوع از معالجات انتقال مرض از شهری بشهر دیگر است و از هوا به هوا و انتقال از بهیئت بهیئت دیگر و تکلیف هیات و حرکات که بدان استواسے
عضو از بهیئت ردی یا غیر مزاج ردی کرده میشود بهر آنکه از انتقال بلبر گاهه مرض تصور شفا در ان می نماید و از ان نفع میکند و اگر چه هواے سرد و بلند مختلف
نباشد و ایضا انتقال بسوی بلد اگر چه آنرا امور ساره تجدید گردد و بدان از امور شکره مکرره در اول خلاصی یابد تا اثر روانعاشش قوتنا قوی گردد و همچنین
در هوای حید تر از بلد اول تاثیر قوی باشد با وجود تصور مرض در ان شفا را و ایضا هرگاه سبب مرض حرارت باشد نقل مرض از هواے حار یا مسکن حار
یا فصل حار بسوی ضد آنها از انکه مرض یا تخفیف در ان می نماید و انتقال از بهیئت بهیئت است که مثلا صاحب قرحه بر بهیئت باشد که آنرا
اجتناس ریخ و فساد آنچه گرداوست لازم بود و چون وضع او بسوی بهیئت که ریخ از ان جدا شود تغییر گرداند از نفع بخشند و شمال تکلف هیات مثل
تکلف طفل احوال است بنظر قوی تیز بسوی چیزے مثل آئینه و غیره و مثل تکلف صاحب لثوه از نظر آئینه چینی که این ادعا بسوی تکلف تسویه وجه
و عین او می نماید و گاهه بلا تکلف معالجات دیگر بصلاح عدو میکند و شمال حرکاتے که با وی تخفیف مزاج گردد و حرکات اهل ریاضت است

قانون از قوانین آنچه حفظ او واجب بود انست که معالجات قویه در فصول قویه از اسهال قوی و داغ و تنگ نفس و قی کردن در گرام و سوما ممکن بود ترک نمایند تا قوت را با جماع امور خارج از اعتدال که آن مرض و علاج قوی و افراط کیفیت فصل است ضعیف نگرداند بهر آنکه قوت در گرام ضعیف میگردد و درین هنگام اگر بدای قوی علاج کنند گاهی بسقوط قوت مودی گردد و در سایر مواد عاصی غلیظ میشود و دواس قوی چون ممکن بر فغان نباشد متوجه بسوسه مواد رقیق گردد و ضرر عظیم از آن حاصل شود و همچنین داغ و تنگ گاه در گرمی و سردی قوی بدیجرت یا بدورد و بجلاجات قویه همین امور مزاج طبیعت محلل را روح است نه مطلق معالجات قویه چه استعمال اشیای قوی البرد مثل شیر تخم خرفه و کاسنی و خرمختم بهدانه و ماست در گرام محمود بود و تدبیر قوی التسخین مثل استعمال کوفی و ظلافی و غیره در سرد مانع باشد قانون اموریکه در علاج او احتیاج بنظر دقیق بود انست که در یک مرض دو استحقاق متعاقب جمع شوند مثلاً درین حالت تب برید باشد و سبب استسحق تسخین بود مثل تب که مقتضی تبرید است برای اطمینان حرارت او و سده که سبب تب باشد مقتضی تسخین است بنا بر تقبیح او و یکس این باشد چنانچه هرگاه قلب و معده هر دو حار باشد و از آن هر دو بخار بسیار بسوی سر صعود کند و معتقد شده ماده زکام و نوازل گردد پس سبب مستعدی تبرید باشد یعنی تبرید قلب و معده و مرض یعنی زکام و نوازل مستعدی تسخین بود بهر تحلیل ماده او و کذا که آنکه مرض و عرض جمع شوند و مرض مستحق تسخین باشد و عرض او مستحق تبرید بود مثل قوی و وجع او که ماده قوی مقتضی تسخین و تخلیج است و شدت وجع او مقتضی تبرید و تخذیر و یکس این باشد چنانچه در تب صفراوی غشیه که در آن دست و پا سرد گردد و مرض مستعدی تبرید بود و عرض یعنی سردی اطراف مستعدی گذاشتن آن در آب گرم بلکه مالیدن بر دغنه های گرم پس درین صورتها طبیعت محتاج بنظر دقیق است تا معلوم نماید که علاج اولی است یا ترک آن و با وجود علاج کدام از آن هر دو واجب و اولی بمعالجه است و با وجود اولویت او چگونه علاج و رعایت ضدمی باید کرد قانون هر امتلا در هر مورد مزاج را علاج بالنسبه از استفراغ و مقابله کرده میشود بلکه بسیار باشد که حسن تدبیر یعنی تصرف در امور ضروریه کفایت امر بهم از آن هر دو می نماید مثلاً در امتلا لتقلیل طعام و در سرد مزاج مثلاً حار ترک چینی که از آن زیاد کند و استعمال اشربه و اغذیه معتدله قلیله قانون هرگاه چند امراض در شخص واحد جمع شوند طبیعت را واجب است که بمعالجه مرضی ابتدا کند که بدان سبب ازین سه خواص مخصوص باشد یکی آنکه مرض دوم بدون صحت آن زائل نشود مثل ورم و قوی چون هر دو مجتمع شوند باید که اولاً علاج ورم نماید تا مسؤل که هر دو دست زائل گردد و ممکن نیست که قوی با وجود سرد مزاج صحت یابد بهر آنکه لغذای لطیم قوی میگردد و با وجود سرد مزاج مصاحب ورم التماس منع شود بنابراین طبیعت را از اصلاح غذا و فعل او مانع بود و دوم آنکه یک مرض سبب مرض دوم باشد مثل آنکه هرگاه سده و تب عارض شود باید که اولاً سده سده کند بعد از علاج تب نماید و از تب خوف نکند اگر در تقبیح سده بسوی چیزیکه در آن قدری تسخین باشد حاجت افتد بهر آنکه سده در اینجا اگر چه سبب تب است لیکن آن نیز مرض فی نفسه است پس سردا و آنست که اول علاج سده نماید پس علاج تب و سده مانع از تنفس و تریخ و عین خلط خوب تب است فامد از زوال تب بدون زوال سده متعنت است و تب عسفی مختلف می باشد بسبب ماده بهر آنکه ماده مثلاً گاسپه یعنی و گاسپه صفراوی بود و علاج تب یعنی محصور بر مضادات مرض تنها نیست بلکه برین و بر مضادات سبب او نیز در صفراوی مرض که آن حمی است و سبب که آن صفراست درین امر مطابق اند که آن هر دو حارند و دفع آنها بدوامی بار بود بخلاف یعنی که علاج در آن گاسپه بسبب تب باشد و گاسپه بسبب ماده مرض که آن بلغم است و کذا که سده موجب تب که علاج در آن مختلف می باشد پس باعتبار تب بمبروات باید و باعتبار سده بمفتحات نه بمبروات بهر آنکه مفتحات تب را فائده میکند باز از آن سده را و اما مبروات سده را دفع نمیکند بلکه در آن در حقیقت بل در تب می افزاید و معالجه بل یعنی قوی بمحفظات کند و از تب خوف نکند زیرا که محال است که تب زائل شود و سبب او باقی باشد و علاج سبب او تحفیق است و آن مضرت است بهر آنکه محقق در حدت تب و حرارت آن می افزاید سوم آنکه سبب از آن هر دو شد عیالاهتمام باشد یعنی حادث بود و نه تمامی آن قریب تر خوف اتلاف در آن بیشتر باشد چنانچه هرگاه سده و داغ جمع شوند علاج سوناخص بتطبیق و فصد کنند و بلعاقات انقائت نمایند بهر آنکه تب مرض حادث و فوایح مرض مزمن که درین خوف از فوران خلط است نیست چنانچه استسقا هرگاه معاران تب باشد بمعالجه تب مشغول شوند و تقدم این بر علاج استسقا بهر آنست که آن حار است و جوهر کبریا

بگذارد و در استسقا افزایش خلقان و ضعف جگر چون هر دو مجتمع شوند پس او در این صحنه نافع خسته آن مضر گردد هر گاه که بسبب غلط و جبریت خود در کسب و در مجاری آن هنگام مرور خود بايست در ضعف و اذیت او بفراید و در مثل این صورت با یک طبیب رعایت اہم در علاج نماید و جانب من دیگر نیز اہمال نکند قانون چون مرض و عرض مجمع گردد ببللاج مرض ابتدا کند که عرض بپہتیت آن زائل گردد اگر آنکه عرض غالب و شدید نکایت باشد و از آن خوف کند که قوت را تحلیل و ضعیف کند درین صورت بمعالجہ این مشغول شوند و اگر چه در مرض بفرایند مثل غشی چون مقارن تب باشد که در مثل این وقت محتاج بدان دوی مقوی و مزید روح مثل خر و امثال آن از مسخرات میشوند که درین هنگام تصد عرض کنند و بعضی التفات نمایند چنانچه مخدرات در قوی شدید الوجود چون صعب شود برای تسکین عرض که آن وجه است بخوراند و اگر چه این مضر است بنفس قوی که آن مرض است بسبب تبرید مخدرات موجب زیادت سبب و در همچنین گاہی تاخیر فصد واجب بسبب ضعف معده یا اسهال متقدّم یا غثیان فی الحال میکنند بنا بر آنکه ضعف معده و ضعف اسهال متقدّم از فصد مضاعف شوند و گاہی در آن تاخیر میکنند و فصد بینمایند و فصد بسبب یعنی خون باستینا میکنند چنانچه مرض تشنج استسقا تصد اخراج همه خلط نامی نمایند بلکه چیزی از آن میگذازند که حرکت تشنجی آنرا تحلیل کند بر آنکه رطوبات خریزی تحلیل نگردد و نوع دوم آن یعنی تشنج میسبی که از آن شدید الخطرت حاصل شود قانون بقول سیحی آنچه مملاج کرده میشود از ابدان آن احوال مرض است نه اعراض که لاحق احوال گردد

بر آنکه احوال اعضا می بدن چون کمابسی جاری باشد افعال او نیز بر مجرای طبیعی جاری خواهد بود و هر گاه بغیر مابسی جاری بود حال او بخلاف این خواهد بود زیرا که احوال طبیعی از اعضا اسباب افعال است و نسبت حال بدن که آن مرض بود بسبب نعل که آن را آفت از آن رسد نسبت سبب بسوی آنست که فرق میان هر دو آنست که مرض نباشد مگر با فحالی که آنرا ضرر رسد و افعال که آنرا ضرر رسد نباشد الا با مرض و اما سبب مرض نباشد مگر با مرض و اما مرض گاہی باشد و سبب او زائل شده باشد و لهذا می باید که اعتنا بسبب مرض نمایند که بزوال او مرض و عرض زائل میگردد و اگر سبب موجود نباشد مرض اعتنا فرمایند که بزوال او مرض زائل شود و چنان نیست که عرض با وجود فقدان مرض موجود بود و تا عنایت بوضع آن مرض زوده شود و گاہی در بعضی اوقات اعتنا بمرض کرده میشود و نه بهر آنکه مرض بزوال او زائل خواهد شد بلکه بنا بر آنکه آنرا نکات در بدن چنان باشد که تا زوال مرض همت ندهد یا مرض دیگر بیکدیگر پس عنایت باز از مرض از وجهی و بوضع و چنانکه باشد گاہی از مرض ترک کرده میشود و صرف عنایت بسبب عرض میکنند اگر نکات عرض شدید تر باشد و گاہی از زوال او قطع عادت و چنانچه استعمال می نمایند که آن در مرض زیاد میکنند و این وقتی است که زیادت مرض سلیم تر از ترک عرض بر حالتش بود پس قطع او باینکه تا زغال او امن گردد و بعد عود بمرض نمایند و تلانی عملی کرده باشد باید که قانون بقول حکیم مدوح معالجہ امراض بنافعل حقیقہ کہ آن طبیعت غیره مرض است تمام میشود و آنرا اتم مجاہدہ با مرض است و مرض بران سبب باقی نمی ماند کہ طبیعت مجاہدہ میکنند و از آنکه طبیعت از آن خارج میگردد و با وجود دوام مجاہدہ و دو آلہ طبیعت است کہ بدان تقویت می یابد و اعانت و استعانت بدان میکنند و آنرا در از آن مرض استعمال می نمایند و در او بر بدن حسن استعمال او فایده میکند و طبیب خادم است مثل معین طبیعت را کہ دو او غیر آن را از داخل و خارج کمابسی در وقت و مقدار قویب او میرساند بعد از آنرا حاضر میکنند آنچه منوار است و تقویت بدان می یابد و حاضر میکنند آنرا آنچه استعانت بدان در وضع مرض نماید و لهذا طبیعت گاہی از آن امراض کثیر بدون دو و طبیب بینمایند و طبیب دو و برابر از آن مرض قادر نباشد هر گاه قوت ضعیف و طبیعت عاجز گردد و باید کہ در هر مرضیکه ارادہ علاج آن باشد این اشیا طلب نمایند بعد واقف برام بر مباشرت علاج او کنند قانون بقراط گوید کہ طبیب را تا معرفت مرض تشخیص علت ثبوت نپسوند و بللاج دست نبرد و بعد از تحقیق بیماری هر یک از امراض بقصد آن معالجہ فرماید و اول مزاج مرض را در یابد نگاه سن او و غذا نمیکند اندر حال صحت بوی عادت کرده و آنچه از ریاضت و آسودگی بان مستعد بوده و صنف و بلا و مولد و حال والدین وی اندر صحت و ستم و مناسب ترین اشیا هر یکی را آب و هوای بلاد خویش و مجادرت آن چیزی است کہ بوی نوگرمه باشد و از سنجاست کہ اہل بروج و مکان بللاج را هر گاه استعمال بر غذایه لطیفه طیبہ و آبهای شیرین سبک باز آنرا در لامحالہ از دست بریدن برده باشند و چون بخوردن ماهی و خرما و شامیدن آبهای متین و بوی برگرداندند کی از اسباب از آن مرض بوده باشد و در آنجا که مزاج بیمار در رعایت

حرارت باشد باروی قوی البر و علاج کند و قلیل الحرات را بتلیل البرودت و عکس هر دو را بالعکس چون یکم در صحنه طائفه از مردم عام گردد و بر فساد مزاج بچو آن موضع اشتدلال نموده باخارج فضول از بدن و استعمال اغذیه جید الکیوس و تبدیل هوا معالجه فرمایند و بیار از بزج و توج هرگز نرنجانند و امریکه او را در غم و فرح مفرط اندازد و موقوف دارند و با او از سختی و آزار خواب بیدار سازند و بنصب نیاورند و بگر سبوتان را در هوای خانه بغض در من مبدل سازند و اگر بعضی اغذیه مخالف را سخت آرزو کنند اتمکی از آن بپزند و اگر دروای سودمند را کرامت کند موقوف دارند

علاج امراض تابع سوزنجات

اگر بلا موده باشد تبدیل مزاج نماید فقط و اگر با موده بود متقیه کند پس گاهی صرف متقیه بغیر احتیاج تبدیل دیگر کنایت کند اگر سوزنجات از آن باقی نماند بسبب نکلن مزاج صحیح سابق و گاهی متقیه کنایت کند اگر سوزنجات بعد متقیه و مکن مزاج باقی نماند بلکه محتاج بسوی تبدیل مزاج بعد فراغ از متقیه بود و این تقسیم علاج باعتبار بودن سوزنجات سازج و ناسازج است و اما مسالجات امراض سوزنجات باعتبار حصول بالتمام یا نه بر سه قسم است یکی آنکه سوزنجات مستحکم بود یعنی حصول او کامل باشد و علاجش بالصد علی الاطلاق است و این را مداوت مطلقه نامند در مثال این معالجه عقوفت تب بربع تبریاق است و نوشیدن آب سرد در تب غب خالص بهر تظیفه حرارت او در دم آنکه در حد کون باشد یعنی چیزی حاصل نشود و چیزی در مسکن حصول باقی بود خواهد حاصل کم باشد چنانچه در او اهل نزدیک مرض یا اکثر بود چنانچه در او اختراق و داخل احتیاج مداوات بالصد است از برای آنچه حاصل شده مع تقدم با حفظ ببار آنکه در مسکن حصول است بر هنجار سبب تبی ترن یا موجود باقی از آن در مثال این متقیه در ربع بحرین و در غب استقویا است چون بدین منع ابتدای نوشت که واقع خواهد شد اراده کند و هر واحد از او را و تقدم با حفظ متقیه و غیره را عام است و گاهی تب سوزنجات در حد کون بود و در بعضی تبی باقی متواتر در تب یعنی که مستوفی قد عقوفت او مسوده باشد سووم آنکه اراده کون نماید و در علاج این منع سبب فقط احتیاج تقدم بر آنکه هنوز حاصل نشده تا محتاج بعلاج نباشد و در این را تقدم با حفظ نامند و مثال این متقیه مستوفی تبی بسبب غلبه سودا بحرین است و بهر تبی غلبه بسبب غلبه صفرا استقویا و این نوع بعلاوات و عادات شناخته میشود چنانچه هرگاه خون بواسیر بند شود و مظلوم گردد که آن سبب ضعف جگر است و چنانچه هرگاه بروض صدر از سختی مغنا و باشد بعد حرارت هوا از ابر سرد یا ستمی استعمال نماید دریافت شود که از آن سبب عارض گردد و چون بر طبیب مشکل گردد که ای از امراض که آیا سبب او حرارت است یا برودت چنانچه تبی یعنی که گفته شد تبی و تبی مشتبه میگردد و چنانچه تبی در روز کام مشتبه میشود که آن از حرارت و داغ است یا از قدرت بلغم و سردی مزاج و اراده کند که تجربه نماید تا سبب او ظاهر گردد پس تجزیه بدو ای مفرط الکلیفیت کند بر آنکه کیفیت آن بطبیعت مرض اگر در واقع اقتدا عانت بلغم عرض نماید و شمر زیاد گردد و بعد تجربه نظر تمام نماید و بر تاثیر یکدیگر با لوص باشد ضرر نگردد بهر آنکه و گاهی حار بود و با لوص تبیر کند و بالعکس شلا هرگاه افیون استعمال نماید و آن نزل را منع کند پس تعیین نکند که نزل از حرارت است بسبب بار بود یا افیون چه باشد که منع آن بسبب بند کردن او حرارت را بود و بدانکه مدت تبرید و تسخیر برابر است چنانچه مزاج حار عارض از حرارت هوا که در مدت معینه از آن او مکن است همچنین مزاج بار عارض از برودت هوا ممکن است از آن که درین مدت لیکن خطر و تبرید بیشتر است بهر آنکه حرارت صدیقی طبیعت است و برودت منافی آن و حیات و حفظ در تطریب و تبیس برابر است بهر آنکه خطر در تطریب از اعمار حرارت غریزی و اطفا فی آن همچنان است که در تبیس از تبیین ماده آن و اطفا فی آن چون هر دو مفرط باشند لیکن مدت تطریب اطول است یعنی پیدا کردن رطوبت در بدن خشک محتاج بکثرت و راز تر است از مدت احداث جفاف در بدن رطوبت و این بسبب کثرت ورود محلات بر بدست و حفظ هر واحد از رطوبت و بسبب بقویت اسباب او میگردد و تبدیل بقویت اسباب ضد آن میشود و حرارت قوی میگردد و با سببیکه در کلیات مذکور است و ایضا منشآت که آن نقص فضول است و تفتیح سرد است بعد از آنکه حفظ او نماید و آن رطوبت معتدل است بهر آنکه اگر آن رطوبت ناقص شود حرارت ضعیف گردد بسبب نقصان ماده آن و اگر زیاد شود حرارت با شمار و احتقان ضعیف گردد و برودت قوی میشود بقویت اسباب او و چون حرارت بسبب کثرت رطوبت و با سببیکه تحلییل رطوبت از آن کند و آن بهر دست بالذات و حرارت بالعرض یعنی بواسطه بقویت است و معالجه فرط حرارت ناشی از سرد و تبیح سرد و نمایند و باید که از تبرید مفرط اجتناب کنند تا در تجرید سرد و نیز باید بسبب تجمید

ما در پس سوز مزاج حار زیاد کند بسبب زیادتی سبب او که آن سده است و چون ماده سده متجز شود در احداث آثار او قوی گردد بلکه باید که درین آتشی
 نمایند پس اولاً معالجه بدوای جالی کنند و اگر جالی مبرد مثل مارا بشیر و آب کاسنی کفایت کند تیرست و اگر این کافی نباشد معالجه معتدل نمایند و اگر این هم
 کفایت نکند معالجه نمایند بدینچه حرارت لطیف در آن باشد و از آن خوف نکند که نفع تفتیح آنچه در آن حرارت لطیف بود در تیر بدیشتر از ضرر تسخین او سهل تطفیه
 بعد تفتیح است بهر آنکه نفع کند از جهت که تفتیح سرد موجب حرارت نماید پس تیر مزاج باز از موجب سخونت کند و اما تسخین او حادث پس تطفیه او یعنی
 از راه آن سهل بود و بعد تفتیح یعنی بعد از راه سبب سوز مزاج حار و گاهی فرط تطفیه اگر مبروات با فرط استعمال کنند منفع نفع اختلاط حار که سبب کثیف
 و جامه او و اگر چه بعضی مصریر ابطال این رای اند و فکر میکنند که تطفیه قوی قوت را ساقط کند لایسا آنچه بحرص ضعیف شده باشد و اگر چه تطفیه قوی یعنی تیر
 مفرد اصلاح نادر بسیار میکند مگر آن گاهی از پس آن امراض دیگر پیدا میشود یا از سوز مزاج بار و ساق و یا با مواد و مقصود مزاج موادیکه اصلاح آن کرده باشد
 و اما تسخین مزاج بار و صعب است چون مستحکم شود بهر آنکه مزاج بار مستحکم قوت را بسیار ضعیف کند پس تیرا تسخین سهولت تفتیح گردد و در ابتدا یعنی قبل
 رسخ بغایت سهل است بسبب اجتماع دو حرارت یعنی حرارت غریزی و حرارت تدریجی معاون برودت درین هنگام که قوت بسیار ضعیف نشده
 و با جمله تسخین بار و در ابتدا امر سهل تر از تیرید حار در ابتداست لیکن تیرید حار در انتها اگر چه صعب بود و تسخین بار و در انتهاست بهر آنکه برودت بالذات
 غریزی است یا قریب و و بدانند که تیرید گاهی متعاقب است و گاهی متعاقب تطفیه و دو گاهی ازین هر دو خالی باشد اما اول چنان بود که چون سوز مزاج از حرارت و تیر
 باشد تیرید او با یکدیگر تپیس بود و در وقت تپیس سوز مزاج با حرارت و بیوست بود و در وقت تپیس سوز مزاج با حرارت تنها بود و بیوست و رطوبت بر اعتدال
 باشد و تپیس شدید الاثبات برای بروتی است که حادث شده و تطفیه شدیداً جلب برای برودت مستحکم است یعنی این است که بدن چون بار و با تسخین او
 شدید الاثبات برای برودت او بود و چون رطب باشد تطفیه او شدیداً جلب برای او بود اما اول بهر آنکه تپیس مقتضی ثبات است و اما ثانی بهر آنکه رطوبت سبب
 بلت مثل منافی برای حرارت است پس شدیداً لظفا از برای او باشد و لازم بود که شدیداً جلب برای برودت باشد و در تپیس سبب اسباب حرارت معین شود چون
 افراط کند بسبب کثرت تحلیل و در تطفیه سبب اسباب برودت اعانت کنند چون افراط نمایند بنا بر قلت تحلیل بسبب ضعف حرارت غریزی و از این
 کثرت منع آنها مود او را از تحلیل و در تطفیه چیزی مثل سکون و استقامت و تپس قلیل المکث و آبرزن نیست و شراب شراب مزاج در تطفیه قوی است و بدانکه
 چون شیخ محتاج بسوی تیرید و تطفیه بسبب فرط سخونت و تپس گردد و آنرا تیرید و تطفیه که رد او بسوی اعتدال نماید کفایت نکند بلکه آنچه مجاوزان باشد
 بسوی مزاج بار و در رطب او که آثار واقع شده چه آن مزاج اگر چه غرضی است لیکن آن برای او مثل طبی است و درین هنگام باید که رو بسوی آن کرده شود و
 است که بدانند بسیار باشد که در تبدیل مزاج حاجت با استعمال چیزی که متوی آن مزاج باشد مخلوط بدوای مضاد آن افتد مثل آنکه در تبدیل مزاج بار و
 با استعمال سکر که با ادویه مسخه عضو حاجت آید تا قوت سکر که در آن غوص کند بهر آنکه سکر که منفذ قوی در اعضاست و ادویه مسخه را بسوسه
 آن عضو سازد و مثل آنکه حاجت افتد با استعمال زعفران و ادویه مبرده قلب و اگر چه زعفران در درجه دوم حرارت است لیکن حاجت داعی با استعمال
 او با این ادویه برای رسانیدن اینها بسوسه قلب است و تپسین اکثر آنست که دوائی قوی التاثير باشد و تفسیر مزاج مگر آن بسبب لطافت عود
 لبث نکند تا آنکه فعل خود کند پس محتاج با اختلاط چیز کثیف و حابس خود باشد و اگر چه آن چیز موجب ضد فعل او بود و مثل آنکه برودت بلان موم
 غیر آن مخلوط است از تپس آن بر عضو مدت فعل را در آن نماید و در آنجا که تسخین بدن بسبب عت منظور باشد از استعمال ادویه حاره یا بسبب چاره
 نباشد و اگر عملت مکرور بود ادویه حاره رطبه مناسب است و پیوسته از امان استعمال ادویه و اغذیه حاره و باره محتسز باید بود چه مداومت آهیکه
 گرم برودی بدن را بجا بود حرارت غریزی را با التهاب آرد و مورث غشی و پاکت گردد و ملازمت اغذیه و ادویه باره حرارت غریزی را فرود میراند و
 بدن راست کند و اشتها باطل سازد و جوانان و سکر در آن ربا ادویه قوی الحرات چون گریاق کبیر و ماشال آن و مشالغ و کبول و سبر و دین ربا ادویه
 بالغ البرودت چون کافور مثل آن هرگز علاج نمانند

قوانین استفراغ مواد

اکسیر عظم بلداول

بدانکه انسان محتاج با استفراغ صنایع بسبب کثرت اجتماع فضول در بدن اوست بهر آنکه قرب مزاج او از اعتدال و بعد مزاج غذایی او از ان واجب میگردد که غذایی او با نهضات مختلفه منضم شود و در هر مهم از ان فضله جدا گردد تا آنرا استعداد دفعه بعد از برای بودن جزو بدن او حاصل شود و بخلاف نباتات و سایر حیوانات و بدانند که گاهی طبیعت در استفراغ بعضی فضول بسوی معین محتاج نمیشد چنانچه در دفعه اول فضول متعادله دفع را میسر و حال صحت مشاهده میشود و گاهی محتاج میگرد و بسوی معین و عام است که آن معین دو باشد یا حرکت یا گرنگی و مانند آن و این وقتی باشد که طبیعت از دفع او ضعیف گردد یا از جهت عصبان فضول از دفع بسبب قوام آن چنانچه غلیظ بسیار یا لزج بسیار باشد و درین وقت انصاج و تعدیل قوام او باید کرد و بعد دفع آن کنند یا از خود دفع طبیعت منفع گردد و یا از جهت ضعف طبیعت از دفع او اگر چه عصبان ماده نباشد و درین هنگام باید که تقویت طبیعت نماید تا با دفع باقی آن قادر گردد و یا تیره آن فضول چنانچه او به معنی بر سطح استعمال کند و متعفن گردد پس طبیعت آن را دفع کند و یا عادت با مخرج فضول مثل او به بلینه و سهله و تیسره و معرقه و دره و امثال آن خواهد این طبیعت را تیره کند یا نه و اموریکه اعتبار آنها قبل شروع در استفراغ واجب است تا صواب حکم در استفراغ بدان شناخته شود و راه است و آن استلاد قوت و مزاج و اعراض ملائم و ردی و سخته و سخن و فصل و حال هوای پلید و عادت استفراغ و صناعت بود پس اگر این ضد جهت دلالت متضمن استفراغ باشد از استفراغ منع کند اما مثلا اگر در بدن نباشد خلا بود و آن مانع استفراغ است و اگر استلای اخلاط و زیادتی آنها بر تناسب طبیعت در این استفراغ خون کنند و اگر غلبه یک خلط در این استفراغ آن خلط غالب بخرج آن نمایند و اما قوت اگر ضعیف باشد از استفراغ منع کند تا ضعف مفرط نگردد و مرض مستولی شود و تبدیل مزاج او بدین مضاف او باشد باید کرد و بعد حصول قوت استفراغ نماید مگر آنکه ضرر ترک استفراغ شدیدتر از ضرر ضعف باشد و ماده و باج یال بود و خون ضعیف کنند و این در ضعف قوت حس و حرکت است چنانچه بیشتر تشنج در او اعراض مسهلات و غشی بعد فصد و سهل عارض شود و ظاهر است که حس و حرکت باطل یا بسیار ضعیف میشوند و غشی و تشنج و غشی سریع الزوال است با سهل و پیر و یا با یک تدارک از خلیفه باشد اگر واقع شود و این در ضعف جسمی قوتها بود پس در هر صورت استفراغ اختیار نمایند و تدارک ضعف قوتها کنند و اگر قوت قوی باشد و اختیار اسهال یا فصد بود توقف در آن نکنند و اگر متوسط و ضعف و قوت باشد استفراغ متوسط نمایند و اما مزاج اگر حار یا یس یا بار و رطب عظیم الحارات یعنی بسیار بار و یا بار و یس یا ضعیف بود منع کند از استفراغ بهر آنکه با هر واحد از اینها رطوبات غذایی کم باشد و استفراغ در تعدیل آن بیفزیاید و اگر مزاج حار رطب باشد در آن رخصت شدید است خصوصاً اگر رطوبت و افتر بود و مزاج حار رطب کثیر التولید برای خون و رطوبات دیگر است لایسا اگر از سن نمودن او کرده باشد پس هر گاه فضول و رطوبات از بدن او کم کنند عود او بسوی اعتدال بسرعت ممکن بود و اما اعراض ملائم و ردی پس ملائم مثل آنکه هر که اراده اسهال صنایع کند آنرا پیش از ان اسهال صنایع یا طبیعی عارض نشده باشد چنانچه اسهال بر اسهال خطر دارد لیکن گاهی بسوی اسهال بطریق عصر یا الزلاق در اسهالات مضطرب گردد چون ماده متشرب فائض و عضو باشد یا نقل در امعاء متعین بود و اعراض ردی مثل استعداد زرب و تشنج مانع از استفراغ است بهر آنکه استفراغ در فضا اندازد و در تشنج می افزاید و اما سخته پس افراط لاغری و تکامل آنرا منع کند بهر خوف از تحلل قوت و قلت رطوبت و لهذا در تیره ضعیف نخیت که صفرا در خون او بسیار باشد در ارات و ترک استفراغ واجب است و اعتدال که خون جمید مائل برودت و رطوبت پیدا کند بخوراند که گاهی ازین مزاج خلط او اصلاح یابد و اصلاح مزاج خلط معنی از استفراغ است و گاهی قوی گردد و چنانچه تشنج استفراغات شود و کذاک بر استفراغ انسانی که عادت او کم خوردن طعام باشد تا از استفراغ او رنگاری بود و اقدام نمایند و فریبی مفرط نیز مانع استفراغ است بجز استیلای برودت اگر فریبی از کثرت شخم و زمین باشد و یا بخوف ضعیف لحم عروق را و طباق آنها بعد تخلو آنها از رطوبات و احتیاق حرارت یا عصر مشغول بسوی اشتها اگر سخن از کثرت لحم باشد و اما سخن قاصر از تمام نشود و مجاد و بجد قبول هر دو منع استفراغ کند و در اقبال نشو است که با کم زیادتی در بدن لیسوسین کند و استفراغ بنا بر بردن نصیب نوعی رطوبت از بدن قصر نموناید و هر قدر که تصور از تمام نشود بیشتر بود استفراغ که دره تر باشد و در قبول بسبب قلت رطوبت و حرارت و غلبه سپس برودت در آن سن استفراغ آنرا زیاد کند و اما فصل

اگر بسیار گرم یا بسیار سرد باشد مانع از استفراغ بود هر آنکه در وقت بسیار گرم رطوبات تحلیلی پذیرد و ارواح و قوی ضعیف گردد و در باره ب بسیار رطوبات
 چنانکه قبیل القدر بود و در برین و خرفین برین احتمال استفراغات و نسا دل ادویه قوی می نماید از آنچه در شتا و صیف تخمین آن نمیشود و از استفراغ سقوط و بر هر حال
 حذر کنند و مضموع صا در حال شدت حرارت تا اعراض رویه پیدا نکند و استفراغ خون کثیر در هر شدت صورت غشی صعب میگردد و در برودت بدین افعال طبی از ان
 ضعیف میشود مگر آنکه بدن بهر حال تحمل استفراغ در برودت زیاده میباشد از آنچه در برودت و اما حال هوای بلبل پس در بلبل جنوبی بسیار خارا استفراغ حرام بود هر آنکه
 تحلیلی ارواح و ضعف قوتها می نماید و اکثر مسلمات حال را نذ و اجتماع و حرارت غیر تحمل بود و ایضا قوت در ان ضعیف مسترخی باشد و استفراغ تحمل ارواح
 و قوی است و ایضا حرارت خارجی جذب ماده بسوی خارج کند و در جذب آن بسوی داخل نماید پس مجاذبه قوی افتد و عمل دو باطل گردد و در بلبل شمالی
 بسیار بار و ایضا منع از ان کند هر آنکه سام در ان مشککات بود و اخلاط مستحبه و اما عادت استفراغ پس قلت عادت از ان منع کند و این بنا بر متاد بودن
 طبیعت او برین رطوبات بدن او از بهات دیگر باشد و ایضا چون متاد بدان نباشد گاهی عقیان و غشی اقتد بهر آنکه این از خلاف عادت بود و اما صناعت
 پس اگر کثیر از استفراغ مثل خدمت حمام و حالیت باشد از ان منع کند و با لجه هر صناعت متب منخ از استفراغ نماید هر آنکه متب منخ رطوبات بود و باید دانست
 که در هر استفراغ رعایت این امور منسه مقصود باشد سیکه استفراغ چیزیکه استفراغ او واجب بود تا نقیمه بدن از ان کرده شود و لا محاله عقب او راحت
 حاصل شود بسبب زوال مودی و دفع چیزیکه مثل رطوبیت آرد مگر آنکه عقب او ماندگی او بسبب مرور مواد بران عارض گردد و یا نوران حسارت یا نگی
 بسبب اندفاع رطوبات عامه آن بیما چون استفراغ از مواد بار در طب کنند و بیما چون با دویه حاره نمایند و تشنگی حادث شود و در ان هنگام از منسه بآب سرد
 منع کنند و یا منحن دیگر که ادویه مسهل را لازم بود مثل سحج اسمال اسعار و لوزنج اورا نشان را بسبب مرور خطا و صفاوی بران هر دو هر گاه چیز منسه از این امور منسه
 استفراغ اتفاق افتد کماکان نباید کرد که این استفراغ نافع و صواب نباشد چه آن که چنانچه باشد نافع او در ابتدای حال بعد استفراغ بنا بر عرض عوارض مذکور
 محسوس نشود بلکه گاهی فی الحال قبل احساس راحت مودی بزوال این عارض گردد بعد چون عارض زوال پذیرد راحت مانع استفراغ محسوس شود و درین هنگام
 منافع استفراغ ظاهر گردد و در رعایت جهت میل او نباید تا از ان جهت استفراغ آن کرده شود هر آنکه این سهل تر باشد و طبیعت را کلفت کند آرد چنانچه اگر زمین
 را عقیان باشد دلالت بر میل ماده بسوی فوق نماید پس ماده و لقی اخراج نمایند و اگر منصف باشد بر سیلان ماده بسوی أسفل دلالت کند با سهال خارج نماید و تقریظ
 گوید که علاج ماده سرفرغ و علاج ماده معدنی و علاج ماده اسما جفته و علاج ماده عروق و بفسد و علاج در جله لعوق نماید و این بهر آنست که طبیعت سرب بدن است
 و غایت امر طبیعت است که اقتدای آن نماید پس هر گاه طبیعت ماده مسیح کند و بهر اندفاع تجویز میان آن نماید پس مخالفت فعل او کند و این وقتی است که از
 خاص فعل طبیعت باشد خیر آنکه از استیامای مرض باشد مثل توجه صفرا بسوی دماغ و جمیات صفاوی که درین هنگام مثل حصه لینه بسوی اسفل مائل گردد و نوله
 و ملغ نماید تا اخلاط عقل عارض گردد و در زوال چون میل بریه کند بسوی بینی مثل تسبیط و تطهیس متوجه گرداند بر رعایت ریه بنا بر شرافت آن سوخر رعایت غضنوج
 از جانب میل چیزیکه استفراغ او واجب بود مثل با سلیق امین برای امراض جگر نه قیقال امین هر آنکه این هر دو اگر چه در افعال بیکه شترک اند لیکن با سلیق امین شتر
 ترا جگر است و با سلیق امیر مجا ذی جگر نیست پس اگر در مثل این خطا کنند و اخراج ماده از خیر او نمایند گاهی خطا آرد و بهر آنکه خونیکه ماده مرض نیست خارج شود
 و قوتها بران ضعیف گردد پس مرض مستولی شود و ماده مرض بلا عرق حرکت کند و واجب است که عضو مخرج خسیس تر از استفراغ عینه باشد تا ماده بسوی اشرف
 میل نکند و ایضا واجب است که مخرج او طبی باشد مثل اعضای لولی برای حد بکبد و امعا برای تقیه او و گاهی عضو که از ان مواد دفع کند عضوی باشد که استفراغ
 از طریق آن واجب بود لیکن آن مرضی باشد که از ان خوف از مرور اخلاط بران کرده شود مثل امعا یا متعه که چون مواد جمعه در تقیه که از ان مندرج شود و با سلیق
 سحج یا متعه قروح بود که از مرور آن مواد بران ضرر باینس با سهال دفع کنند و با مل گردانیدن او بسوی غیر آن که او صواب باشد احتیاج افتد مثلا در صورت
 دفع مواد طبی غیر انداز نمایند و گاهی بران عضو از غلبه اخلاط خوف مرض گردد و شوشل آنکه از چشم بسوی حلق مندرج شود که گاهی از ان خوف خلاق بود پس
 باید که بهر دو چشم بسوی آن دفع نکند مثلا بنوعی در مثل این رفق نمایند و تقریق مواد کنند خیر منسه بجمامت میان دو نشانه در چیز منسه بر او چیز با سهال

وقوع سازند و گاهی طبیعت مثل این فعل کند و از غیر جهت عادت بنا بر حیانت آن عضو هنگام ضعف او استقرخ نماید چنانچه این وقت بمرات بسیار اتفاق
 افتد و از آن مرض کبد در همین راشفا و پدیدگای طبیعت استقرخ آن کند از جانب بعید بمقابل که آن اشکال باقی ماند مثل آنکه از سر بسوی مقصد یا بسوی سابق
 و قدم سنج گردد پس در حقیقت معلوم نشود که آن از جمله دماغ است یا از طریق واحد و درین وقت باید که تدبیر دماغ او نگذرد تا آنکه نقاد عدم تقاضا او همه
 یا بعض در یافت گردد و چهارم وقت استقرخ او جالبینوس گفته که در امراض مزمنه استقرخ و بعد نفیج واجب است که لطافت است
 مثل مار الزوفا و حاشا و بزور نبوشانند تا ماده بر اندفاع آماده گردد و در امراض حاده استقرخ نفیج مطلقا نگذرد بهر آنکه غرض از استقرخ نفیج ترقیق توام ماده است
 و ماده مرض حار ترقیق بود پس حاجت با استقرخ نفیج در آن نباشد و این قول ضعیف است بهر آنکه غرض نفیج ترقیق توام ماده نیست بلکه تعدیل است و استقرخ
 آنست که شیخ الرئیس ذکر کرده و آن آنست که در امراض حاده نیز استقرخ نفیج صواب تر باشد اگر ماده ساکن بود و اما اگر متحرک باشد بسیار است با استقرخ آن اولی
 است بهر آنکه ضرر حرکت او بیشتر از ضرر استقرخ او قبل نفیج است و خصوصا چون اخلاط رقیق باشد و بسیار چون و تجار دین عروق غیر داخل در اعضا بود که
 حرکت او درین هنگام قوی تر باشد و اندفاع او نیز سهل تر بود و اما هرگاه غلط محصور در عضو واحد باشد البته حرکت ندهند تا آنکه نفیج باید و آنرا توام متدل
 حاصل شود بهر آنکه اگر غلیظ لزوج باشد اخراج او مشکل گردد و آن ظاهر است و پنجمین اگر رقیق بود بنا بر آنکه داخل خلل عضو باشد و در آن چنین بود و نفیج غلیظ
 آنست که رقیق شود تا اعتدال باید و نفیج رقیق آن باشد که غلیظ گردد تا معتدل شود و کذا که چون امن ثبات قوت تا وقت نفیج نباشد استقرخ آن کند
 قبل نفیج بعد احتیاط از معرفت رقت و غلط او پس اگر مواد غلیظ عاصی بر نفیج بود یا رقیق منشریب در جرم عضو باشد استقرخ آن نگذرد بلکه توکیل امر طبیعت
 نمایند و اگر رقیق غیر منشریب یا معتدل بود استقرخ آن کند و اگر مواد غلیظ باشد متحرک او جائز نبود و الا بعد ترقیق بهر آنکه قبل ازین متحرک اصلا ننسند
 نشود بسبب عصیان او از اندفاع و استدلال بر غلط او از تقدم تمهیدها می سابقه و وجع محدود و شکرش است و حدود او را شکم باید کرد و اینها شیخ در مقامی
 دیگری نویسد که اگر مرض کثیر ماده پانچ باشد در ابتدا استقرخ کند و استقرخ نفیج نگذرد بنا بر خوف دفع ماده بسوی مواضعی که تحمل آن نکند اندک بقراط گفته
 که استقرخ در امراض حاد بسیار چون پانچ باشد در اول استعمال نمایند که تاخیر او نمودی بهلاکت میشود و اگر مرض معتدل در ماده باشد انفیج ماده مفوده بود
 استقرخ آن کند بهر آنکه اگر در ابتدا ای امر استقرخ این نماید ماده لطیف مستقرخ شود و غلیظ باقی ماند پس نفیج او متعسر گردد و در اکثر بهلاکت انجامد و از آنچه
 امری که رعایت او در حال حوازا استقرخ قبل نفیج مع رعایت شرط کند حال مساعد است تا منسد نباشد بلکه رعایت این در هر استقرخ واجب و بهر آنکه
 چون منسد باشد نفوذ مواد مستقرخه از آن ممکن نبود و لهذا قبل اسهال تقدم تلین طبیعت و اخراج نقل یا پس که در امراض واجب است و لطافت و نجات بنا بر از ماده
 آنکه از سرد و عروق توقع بود استعمال نمایند و رعایت این امر از مواد غلیظ اولی است بهر آنکه مواد رقیق گاهی در منافذ منسد نفوذ میکند سیما هرگاه سرد و ناقص
 بود و مواد غلیظ چنین نیست و بعد رعایت این همه شرط مذکور در حوازا استقرخ قبل نفیج یعنی آنکه ماده متحرک باشد و محصور در عضوی نبود و قوت را ثبات تا وقت
 نفیج نباشد و آن رقیق باشد و منافذ منسد نباشد اسهال قبل نفیج نمایند ماده لزوج و غلیظ و رقیق نافذ در جرم عضو بعید الاستعداد و بهر جهت و دفع است و
 از تعدیل توام اولاباست خواه در مرض مزمن یا حاد باشد و در همه امراض مزمنه نفیج واجب بود و لا سیما چون ماده مرض خلطی غلیظ بوده باشد قبل از نفیج ماده
 بمسمل دست نبرد و تصد اذابت خلط غلیظ و تکلیل آن بدوای سخت گرم نگذرد و ایضا واجب است استقرخ چون اراده استیصال ماده و بالکلیه با استقرخ آن
 بدون تقیص او برای تخفیف طبع و این نیز شرط بشرط است مثل آنکه مرض هیماج کثیر التثیر و التقلب نباشد که از انصباب ماده بر بعض اعضا می شریقه
 خوف باشد و این در مواد غلیظ نباشد و ماده روی نبود که از آن خوف فساد مزاج از تاخیر دفع بود و ماده در انصباب بسوی عضو خوف نباشد و قوت
 بسیار ضعیف نبود فی نفسه یا اکثرش ماده که بران از سقوط و تاخیر دفع امن نباشد و با جمله هر استقرخ که از آن مقصود استیصال ماده و تمامه نباشد بلکه کمالات
 آن بر تخفیف طبیعت بود و اطبا بر حوازا استعمال او قبل نفیج در مریض امراض متفق اند و این بهر تقویت طبیعت بر ماده باقی است و اگر مقصود استیصال ماده
 تمامه باشد پس اگر شرط اطبا حوازا استقرخ قبل نفیج که مذکور شد بان معتبران گردد و استقرخ قبل نفیج واجب بود و اگر شرط مذکور بان معتبران

نگردد پس اگر مرض مزمن باشد اطباء بر وجوب استفرغ در آن اتفاق دارند و اگر حادث باشد بر اصل جواز استفرغ در آن قبل تسخیر مع اختلاف ایشان در رجحان سیکه از دو طرف نیز اتفاق دارد چنانچه تفسیر خبیه استفرغ آن کرده شود و در ادزین است که بقدر اعتدال باشد هر آنکه اندک از آن نمی باشد و بسیار از آن قوت را ضعیف کند و این از نظر در قوت و از نظر در ماده و از نظر در اعراض مختلف بعد استفرغ حاصل شود و بداند که استفرغ ماده و قطع آن از موضع او برود و بعد بود سیکه جذب بسوی خلاف بعد و دم جذب بطرف خلاف قریب و بهترین اوقات جذب آنست که در بدن استسلا بود و مواد متوجه بسوی مجذب الیه نباشد هر آنکه اگر در بدن استسلا بود پس هر گاه جذب ماده از موضعی بسوی دیگر کشند در مجذب الیه مواد بسیار مجتمع شود و مواد دیگر بسوی مجذب غنه مجذب گردد و موضعی نصیاب مواد شود و فائده جذب ظاهر نشود و اگر مواد متوجه بطرف مجذب الیه باشد فائده جذب باقی نماند بلکه شریزه کرده و دشال استفرغ مجذب قریب و بعد نیست که شل امرویی را از اعلاسه دهن او خون بسیار سیلان کند یا زنی را سیلان خون بواسیر فرط کند پس طیب اگر استفرغ با مال خون بسوی خلاف قریب کند درین صورت اماله او در اول بسوی بینی بر عاف آوردن واجب بود و در ثانی بسوی رحم با در اجین و اگر اراده جذب بسوی خلاف بسوی نماید استفرغ خون در اول از عروق و مواضع استنفل بدن کند و در ثانی از عروق و مواضع اعلی بدن نماید و خلاف بعد متباعد در قطن نشاید بلکه در قطن واحد که آن قطر بعد تر بودی باید هر آنکه اکثر شراکات در اعضا قطر واحد بود سوای متباعد در قطن پس هر گاه ماده در اعلاسی زمین باشد جذب بسوی اسافل از بسیار نکند زیرا که بعد در دو قطر بود بلکه یا بسوی اسافل زمین بنفسه نمایند و آن واجب ترست بر آنکه میل ماده بسوی اسافل بود و بعد در قطر واحد اسافل باشد و یا بسوی بسیار از علو نکند هر آنکه بعد در قطر قریب باشد و اگر بقدر بعد مشکب از مشکب بود بعد از آن باشد و این کمتر بعد مخالف بعد است پس آنچه بعد او کمتر ازین قدر باشد آن در مخالف قریب داخل است و جائزست استفرغ از آن چون استفرغ از مخالف قریب تجاوزه کند چنانچه فصد سدر او جذب بوضع صحیح بر نقره در استفرغ مواد منصفه بسوی چشم جائزست و حال او شل حال هر دو جانب سرد قریب باشد پس هر گاه ماده در زمین راس باشد اماله بسوی اسافل کشنده بسوی بسیار راس هر آنکه بعد میان زمین راس و بسیار او اندک است پس جذب بسوی خلاف بعد نباشد بلکه درین هنگام در استفرغ از مخالف قریب داخل بود و چون اراده جذب ماده بسوی بعد کشند اولاً السکین و مع موضعی که در آن ماده باشد باید که تا زاحت او جذب کم گردد هر آنکه وجع جاذب است پس میان دو جذب مقاومت واقع شود و چون خلط مجذب اطاعت جذب نکند تا بعضی که اراده جذب بسوی آن باشد برسد در جذب آن سختی نکند چه گاهی سختی اثر حرکت دهد و رقیق کند و منجذب نشود و سیر الیه بسوی موضع وجع گردد و گاهی جذب مواد بنسبه استفرغ آن کفایت کند اگر عرض منع توجه مواد بسوی عضو سوای استفرغ آن باشد پس نفس جذب منع توجه او بسوی عضو کند و اگر چه اثر خارج نکند و از آن بدون تنگنا عرض حاصل شود و درین صورت بر شل بستن اعضای مقابل یا یکبشیدن شانه های بلا شرط یا بنهادن او و یه مخره مثل خسرو دل و سداب و صمغ آن در آن و قلفطار و غیره و با جمله آنچه موم بود اقتصار کنند هر آنکه وجع نوران حرارت می نماید و حرارت جذب است و بداند که سهل ترین مواد بهر استفرغ بعد مواد دیگر درجه باشد آنست که در عروق بود بنا بر سهولت وصول اثر و بسوی آن و بهر سهولت خروج مواد از آن بعد از آن آنچه در اعضا بود بنا بر احتیاج در هر دو امر مذکور بسوی مرور در عروق ضعیف و حاجت بسوی دوامی قویتر از آن و خروج مواد مقاصل صعب است بنا بر مرور و غلط و تجر و قلت اتصال افواه عروق بدان معذک در استفرغ آن لابد است باومی از خروج غیر آن هر آنکه چون دو مواد بعد عاصی را دفع کند مواد مطیع که در راه او واقع است با وسع منرف گردد و ضرر اندفاع مواد که دفع او واجب نبود ظاهرست و کسی که از بدن او اخلاط و رطوبات با استفرغ صنایع اخراج نمایند و بدن او محتاج بتفویض رطوبات باشد واجب است که بنا بر استفرغ بسوی تناول اغذیه بسیار و خام نکند هر آنکه طبیعت بنا بر اشتیاق خود بسوی غذا بسبب قلت رطوبات جذب غیب منضم نماید چه غذای کشید برای انضمام محتاج بدت تطویل است و کذا اغذای خام پس قبل انضمام بسوی عروق مجذب گردد و روان فساد آورد و این حکم در استفرغ طبی نیز جاریست بلکه اگر چینی مثل ضعف حاصل از استفرغ یا لذت غذا یا تکلیف غیر تکلیف غذا واجب گفت نباید که اندک اندک و بعد هیچ باشد طبیعت در آن کمالتی تصرف نماید و در بدن نیک منضم داخل شود و امن از ضرر آن گردد و فصد استفرغ خاص است

برای مجموع اخلاط را ند بسوی یعنی بپستی که میان آنها در بدن است و استفرغ خاص بخلاط غیر خون که بعضی آن در کثرت زیاد شود و کیفیت فاسد گردان استفرغ غیر فصد است و هر استفرغ که افراط کند در اکثر تب پیدا کند بنا بر کثرت حرکات روح بسبب کثرت رطوبات مندمه واحد ارواح بسبب قات رطوبات و این همی بوم بود بسبب تعلق آن بروح و بیشتر بسوی دق بودی گرد و خصوصاً اگر غلطی در علاج آن بمسج غذا واقع شود حتی که آن را جفاف اعضا عارض گردد و کسی را که انقطاع استفرغ معبود مرضی پیدا کند پس معاودت آن استفرغ آنرا شناسد و در اکثر بنا بر زوال سبب اکثر بهر آن گفته شد که اگر آن مرض متکون شود بزوال سبب اول زائل نگردد بلکه گاهی محتاج بتدبیر زیاد شود مثلاً هر که انقطاع چرک گوش و مخاط بینی سرد حادث کند پس اگر آن هر دو خود کنند سرداران زائل شود و بدانند که بقای لقیه ماده که احتیاج با استفرغ آن باشد در ضرر کثرت از استتصاد استفرغ و بلوغ بدان تا آنکه قوت را ضعیف کند و هر گاه قوت ضعیف شود تا در آن استعد گردد و گاهی بدق انجامد اگر منع غذا کنند و لقیه ماده را اکثر طبیعت بغير دوا می دیگر تحلیل کند و مادام که خلط از جنسه باشد که استفرغ او سردار بود و مرین احتمال آن کن پس خوف از افراط در استفرغ نگذرد که آن افراط نیست بلکه گاهی احتیاج افتد بسوی استفرغ تا آنکه لقیه انجامد چون اخلاط بسیار بود و معذکات مویجه بسوی بعضی مخاق باشد استفرغ تا غشی کنند حتی که راه ماده برای اندفاع خالی شود و خلاصی حاصل گردد چنانچه در تب سوزن فصد کنند تا آنکه بحد غشی رسد و کسی که قوت او غیر قوی بود و ماده اخلاط او ردی کثیر باشد استفرغ او اندک اندک کند تا قوت او با استفرغ کثیر دفعه ضعیف نگردد و همچنین هر گاه ماده شدید الاذراق یا شدید الاخطا بخون باشد در هر صورت اگر چه قوت قوی باشد ممکن نیست که یک دفعه استفرغ کند بهر آنکه در صورت اول در اکثر بیک دفعه خلط متعلق نشود و اگر در قوی باشد احتیاج بنا بر استفرغ و اندفاع اندک و اندک و انضاج باقی مانده است تا آنکه منفع گردد در صورت ثانی طبیعت متمسک بدان بود بسبب شدت تمسک آن بخون و لذتک بدو استفرغ نگیرد و پس خلط شدید الاخطا بسبب منفع نشود و تفریق در استفرغ واجب گردد چنانچه در عرق النساء و در اوجاع مفاصل مزمنه و در سرطان بسبب ماده تلخ آرترا و در جرب مزمن و در ملهانی مزمن بسبب شدت اخلاط ماده آنها بخون و بدانکه فرق میان اسهال وقتی و فصد در اخراج ماده نیست که اسهال جذب مواد از فوق میکند بهر آنکه رطوبات بتقبل طبعی خود از اعالی بسوی جهت جذب مسهل میل می نماید و قاع از تحت میکند بنا بر غلبه قوت او و به مسهل پس اکثر مواد بنا بر نقل خود برای انجذاب بسوی اعالی مجیب نیما شد و آن مناسب براسه هر دو جذب مخالف و موافق است یعنی بنا بر جذب مواد بسوی خلاف جهت میل او چنانچه هر گاه مواد در اسافل باشد مناسب جذب مخالف است و بنا بر جذب مواد بسوی جهت قوی که ماده بسوی آن مائل است چنانچه هر گاه در اعالی باشد مناسب جذب موافق است و ایضاً بسبب استقرار مواد غلبه آنکه او را میل بهتری از هر دو جهت غلبه و منغل باشد مناسب است چنانچه او برای دفع مواد اوجاع و مرکز مزمنه مناسب بود پس هر گاه مواد مستقره از تحت باشد یعنی در اسافل که آن مخالف جهت جذب مسهل است مناسب است چنانچه بلقاغ بسوی خلاف جهت میل او با این طور که مثلاً اگر ماده در عروق باشد اگر بسوی جگر مائل سازد پس جذب از تحت باشد بعد از آن بسوی اسافل کند و قطع آن نیز کند بدون جذب بسوی خلاف جهت میل او چنانچه هر گاه در غیر عروق باشد مثل منصل زانو مثلاً پس جذب از اسافل نباشد مگر مخالفت و این بهر قوت قوه جاذبه بود و قوی جذب و قلع بعکس مسهل کند یعنی جذب از تحت و قلع از فوق نماید و اگر چه قلع این از فوق اندک بود و حال فصد مختلف باشد یعنی گاهی از فوق جذب کند و از تحت قلع نماید و گاهی از تحت جذب کند و از فوق قلع نماید چنانچه بسبب مواضع که از آن خون گرفته شود و قلیل ترین موم از روی حاجت بسوی استفرغ است که کبیه الغذا جید انضم باشد بهر آنکه از فضول غذائی آن شئی متعده باقی نمی ماند تا محتاج بسوی استفرغ باشد بنا بر قلت رطوبات و ران و ایضاً صاحبان بلاد حاره خلیل المجاجت بسوی استفرغ باشند بسبب کثرت تشلل در ابدان ایشان اکنون بدانکه طریق مسهل و حقه قوی و فصد و جمات و زول و فضول مستقله در کتب کلیات مفصل مستور است از نجاب ملاحظه نمایند و در اینجا بندی از طریق تعدیل و تنقیه اخلاط چهارگان که در جمیع اراضی مادی همول مولن است و اکثر بکار می آید بطریق علاج اراضی دوی بهر تنقیه فصد یا جمات یا زول بکار برند و جمات قبل از دوساگی و بعد از شمت ساگی روان داشته اند و در زول همین اعتبار است لیکن در همه صبیان را بعد چهل روز

از قول در سال زود میکنند و جذب زود انجامت قوی بود و فصد بعد از دوازده سالگی و نیز فصد بعد از چهارده سالگی تا آخر عمر جایز است و حجامت در پنج شانه زود
و هندی هم ماه بهتر بود و فصد وقتی که قمر ناقص النور باشد مناسب بود و اگر ضرورت باشد در هر حال و هر وقت فصد و حجامت بجا برند مگر در روز و بجران نگذرد و حامله
و حامله و قولنج و فربه و لاغر بسیار را فصد نکنند و کسی که در فصد غشی کند پیش از فصد بی باید کرد و صفاوی مزاج را پیش از فصد شربت انار و سیب و بلغمی مزاج
را گلشن و در بای بی مناسب بود و یا حکم فصد بر نماز کند که از این تدبیر هم غشی نمیکند و فصد سر و متقیه خون از ناف خون کردن میکند و با سلیق از ماتحت کردن غش
از تمام بدن و حیل الذراع حکم سر و دارد و باطنی حکم با سلیق و ایسلم دست راست عمل جگر را و چپ اراض محال را نافع بود و باید که بعد از فصد ایسلم دست در کفیم
و از فصد عرق النساء است و الی و عرق النساء و قترن و فصد صافن از برای ادرار حین و منافع عرق النساء از برای اماله ماده با سطل و فصد با سطل
که در باطن گوزان است در ادرار حین و اراض معتد از صافن قوی تر بود و فصد چهارگ برای قلاع و قروح و ثبور و دهن و فصد رگ زیر زبان که در باطن فتن
است برای خنای و ادرام لوزین کند و حجامت متقیه از نفس عضو میکند و ضرر آن با عضای ریسه نیر سرد و جوهر روح را کم است و فصد می کند و حجامت بر ساق خلیفه
سینه قائم مقام صافن بود و حجامت بر نقره یعنی سناک پس سر خلیفه اکمل است و حجامت مابین کتفین خلیفه با سلیق است و حجامت بی شرط برای جذب ماده
از بجهت بخت دیگر و برای تحلیل ریح و تسکین درد و نیز نافع بود و دادینه معده خون که در حالت جوش خون و عفونت آن بجا آید مثل کاسنی و کاهو و کشمش و گل سرخ
و آب لیو و سکنجبین و شربت عناب و شربت صندل و شربت که روانند است هر چه سرد خشک باشد و آنجا که بسبب آن تخن صفا در خون رقت شود و
علامت صفا شریک بود و کف زرد بالای خون باشد سهیل صفا دهند و خصوص بلبله زرد و شربت عناب و آب عکس و آب کاسنی سبز و روق سفید بود
و اگر از تخن طوبیت بلغمی خون رقیق گردد و آثار غلبه بلغم نیز باشد و رنگ خون سفیدی زرد سهیل بلغم دهند و خصوص بلبله کبابی و مخففات رطوبت مثل بالنگو و
ریحان و پرسیاوشان و مانند آن هر چه خشک مائل بگرمی باشد مناسب بود و بالیدن بدن و ریاضت النسب و اگر خون غلیظ گردد و لطافات مثل سکنجبین
و آب آو و آب بادیان و شاه تره و دهن پس اگر آثار سودا یافته شود و رنگ خون مائل بسیاهی باشد سهیل سودا دهند و اگر غلط خون از آن تخن بلغم غلیظ
بود و آثار بلغم نیز یافته شود سهیل بلغم دهند و برای قطع بلغم ترشها النسب طریق علاج اراض صفاوی بهترین سه چهار روز از این منفع بار دهنند
عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ تخم خضمی شاه تره تخم کاسنی نیکو فستق هر یک هفت ماشه گل نیلوفر پنج ماشه عناب آلو بخارا هر یک پنج دانه شنب در آب گرم
تر کنند صبح مالیده صاف نموده گلشن یا خمیره بنفشه و دانه دران مالیده با زعفران نموده بخورند و جات که تپه شدید باشد احتیاج منفع نمیشود و در ایام
سهیل مغز فلوکس هفت توله ترنجبین ترنهدی گلشن هر یک چهار توله شیر و مغز بادام پنج دانه در منفع افسزوده متقیه کنند و این سهیل بار دست و اگر در روز
سهیل تنگی شود عرق عنب الثعلب عرق کاسنی اندک اندک بنوشند و غذا وقت دوپهر آشجو وقت سهپهر کچوری موگک ملایم بخورند و سهیل متواتر نهند
بلکه در بیان هر دو روز تبرید لعاب بدهاند سه ماشه و شربت بنفشه و دانه اسپنول شش ماشه یا ششیده دهند و اگر این سهیل قوی شود باز چنان وقت بتر فلوکس
گلشن ترنجبین ترنهدی در عرقیات مالیده صاف نموده شیر و مغز بادام بالای آن ریخته بخورند و اگر سهیل عمل نکند از عرقیات بیگرم و ششیافات
اعانت کنند و یا شربت درد مکر چار توله در آب سرد آنخته بنوشند و از ترنجبین و نیم درم صابون نخلی نمک طعام از هر یک پنج درم شکر سرخ و نیم
درم بستر متعارف شیاف ساخته بردارند و بر ز خوردن این سهیل خواب نشاید کرد و گستره را که در سهیل عادت قوی باشد پیش از سهیل بد روزی
کند تا معده پاک شود و در سهیل اول بند که بقویات معده مانند شربت انار تناول کند و او در معده صفا مثل لعاب اسپنول و بدهاند و شیر و تخم خرفه
و شیر و تخم کاسنی و شیر و تخم خیارین است و هر چه بارد رطب باشد و نفوع کشنیر با نبات نافع و صندل سفید بگللاب سوده سکن حرارت شدید است و آب
کاسنی سبز و روق با نبات یا ترشی آنخته اثر تمام دارد و در تصفیه خون نیز بجدیل خصوصاً چون دران از خرفه و خیارین و تخم کاهو شیر که کشند
و کافور بقدر دو وجه حرارت عظیم بپاشند و موصات بتامه صفاست و از او در کربه قوس طباشیر و کافور و شربت آلو و بنفشه و نیلوفر و غیره است
طریق علاج اراض بلغمی بهترین این منفع گرم پنج کاسنی پنج بادیان پنج کرفس پنج از خربادیان هر واحد نیکو فستق پرسیاوشان هر یک هفت ماشه اصل السوسن

مقتضی که قنقیر پختن باشد و نیز منقی نه دانه انجیر زردیخ عدد اسطوخودوس نشت ماشه شب در آب تر کنند و صباغ جو شانه و صاف نموده گفتند مسبل چهار توله در آن مالیده باز صاف کرده بپزند تا هفت روز و بعد تر بر سفید موجود خراشیده پنج ماشه غار لیون دو ماشه سنای یکی یک توله در منجج افزوده مغز فالوس هفت توله سنگ مسخ چهار توله گفتند مالیده صاف نموده در روغن بید انجیر یک توله داخل کرده متقی کنند و این سهل گرم است و بجای آب عرق بادیان بگرم بپزند و اگر سهل عمل نکند مطلق روی سه ماشه سائید ه شکر سفید مساوی آنجسته همراه عرق نکور یا آب بگرم بخوراند و غذا روز سهل وقت دو و پرب آب بخنی گوشت و وقت سه پرب کچوری موثو بپزند و روز دوم سهل گفتند دو توله در عرق بادیان شش هفت توله مالیده صاف نموده تخم ریحان چهار ماشه اضافت نموده بنوشانند و اگر در آن حسب ایاریع منظر باشد بعد از دو سهل باز در سه روز منجج ماده منجج گرم نموده یک توله حب مذکور بر روغن بادام یا بروغن گاوچرب کرده بوق نشسته و بپزند و پربا کفتری شب باقی مانده همراه آب گرم فروزند و بر آن خواب کنند و وقت صبح منجج گرم که در آن اجزای سهل گرم سواهی مغز فالوس و روغن بید انجیر یا ماشه بنوشند و بجای آب و غذا آنچند روز سهل مذکور بپزند و روز دوم بر سهل گفتند عرق بادیان و تخم ریحان بخورند و باز بستور حب دهند و بعد سهل سهل حسب یک سهل گرم مع مغز فالوس و روغن بید انجیر بپزند و بعد از سهل پیش از آنکه در عمل شروع کند خواب کردن معین عمل است بشرطیکه سهل قوی بود و الا سهل یا مضعفت عمل بود و بعد از شروع در عمل هرگز خواب نشاید که خواه سهل قوی بود خواه ضعیف و آدویه معدله بلغم مثل بادیان اینسون اصل السوس برنجاسف بویر منقی قاقله زیره داجینی سنبل الطیب است و مانند آن هر چه گرم و خشک باشد و تخم کثوت و اخراج بلغم عفن که اندر عروق باشد مخصوص است و هر گاه بلغم عنونت پذیرد و یا تب باشد و وای بسیار جازند بپزند و آدویه صفر حسب حاجت بادویه بلغم کمینزد و آدویه مرکب معدله بلغم مسجون فلاسفه و معجون سیور و آدویه کسک جار و جوارش جالینوس است بشرطیکه تب نباشد و اگر تب بود قوس گل و قوس خافت با سکنجبین بزوری معتدل و حار و گفتند و شربت بزوری معتدل و حار و دانه و از منجج و سهل گرم نیز آید و پدید آید حرارت موقوف نماید و مثل منقبضه و خطمی و شکامی و باد آورده افزاید و بجای روغن بید انجیر شیره مغز بادام یا روغن آن داخل کنند طریق علاج امراض سوداوی بهتر متقیه اول این منجج سودا دهند سپستان یازده دانه عناب پنج دانه گاوزبان بادرنجوبه اصل السوس هر یک چهار ماشه بر سیاوشان پنج ماشه بادیان شاه تره اسطوخودوس هر یک هفت ماشه جو شانه بنده بر سهل گفتند یا ترنجبین دو توله داخل کرده بنوشانند و در سودا که از اتراق مخلطی حادث شود و بعضی از علامات آن خلط که از اتراق آن سودا حادث شده نیز باشد پس در منجج و سهل آن آدویه مخصوصه آن خلط نیز باید آید مثلا در سودای دموی و صفراوی آدویه دموی یا آدویه منقبضه صفا افزاید و اگر حدت و حرارت اتراق زیاد باشد منجج ماده صرف از منجج صفر آدویه پس هر گاه نبض عربین و ملایح شود و قاروره کرده و غلیظ گردد و رنگ آن از سفیدی بسپاهی زندت صلب الزریره اسطوخودوس سبناج فستقی هر یک یک هفت ماشه استخین بلبلجات نشسته از هر یک شش ماشه سنای یکی اقیتمون در پارچه صره بسته هر یک نه ماشه غار لیون دو ماشه در سهل بارز زیاد نموده متقیه کنند و در سودای صفراوی ترید و تسکین زیاد باید نمود و اگر بعد دو سهل متقیه سبب اقیتمون بطریق حسب ایاریع کنند انب بود و در امراض سوداوی بزمین هر سهل استعمال منضجات مناسب و در سوداوی و بلغمی الکو بچار پنج دانه گل گاوزبان پنج ماشه گل سنس تخم کاسنی نیکو فتق تخم خطمی پنج کاسنی پنج بادیان هر یک هفت ماشه بویر منقی نه دانه انجیر زردیخ عدد در منجج سودا افزوده منجج و پس هر گاه ماده منجج یا بعد از سهل سبناج فستقی ایوب در پارچه گتان بسته قصب الزریره بلبلجات غار لیون ترید و صوف برگ سنا مغز فالوس روغن بادام یا شیره مغز بادام اضافت کرده سهل دهند و چون ماده غلیظ محتاج منجج زیاد می باشد باید که در آن نامی مسلمات منضجات دهند و بعد اگر متقیه سبب اقیتمون کنند اولی بود و میان مسلمات ترید از آنکه مربی و لعاب گاوزبان و شربت انار و تخم ریحان دهند و بعد مسلمات استعمال مارا کجین نیز در امراض سوداوی معمول است و بدانش که متقیات هر خلط در علاج امراض حسب نیت مسطوره گردد و وقت می کردن شکم و چشم را بپزند و بعد از آن منضجه آب گرم کنند و دهن و روزه را با آب سرد بشویند و در حار فراج بهر تقویت معده سکنجبین با گلاب دهند و در بار و فراج اندک معطلک سوده و رنگند آنجسته بخوراند و ترکیب حقه مسهله بعینینه ترکیب مطبوع سهل است در امراض گرم از سهل بار و در امراض سرد از سهل گرم حقه کنند که مگر بلبلجات را در حقه داخل نکنند و مقدار آب دوازده و از دوازده

رطل نباشد در غلظت و رقت معتدل باشد و هنگام اعتدال نیکم استعمال کنند و بدو سه مرتبه قبل از خوردن و سه مرتبه بعد از آن را چرب کنند و پیش از خفته مسهله آب نیکم و روغنهای مناسبه خفته نمایند و با از آب و نمک فقط امتیاه علاج امراض ترکیب و تفرق اتصال در مجاری امراض جزئیة مذکور خواهد شد و کذا علاج کلی و جزئی اورام در جفت اورام و شبو مسطوره گردد و مسجی گوید که اصناف امراض بسیارست و هر واحد را از آن معالجه بعهد آن کرده شود و مثلاً امراض مزاجی با شیبایست گفته که فراج آنها مضافاً به مزاجات امراض بود مثل باردیجار و حار بار و وطب بیابس و بیابس بر طب و فحسین در کیفیات مرکبه و معالجه امراض اعضا است الیه یعنی امراض ترکیب با چندادیهیات آن نمایند مثلاً علاج زیادت بنقص و نقصان زیادت و خشونت بلاست و ملاست بخشونت و معالجه تفرق اتصال نیز بعهد کنند و آن جمع کردن است آنرا که متفرق شده و حفظ آنچه جمع کرده تا آنکه متصل شود و الايضاً حفظ از آنچه در متفرق از شی غریب افتد ورنه متصل نخواهد شد و حفظ فراج آن عضو بر طبیعت او و الا متصل نخواهد شد

امراض راس یعنی بیماریهای سر

بدانکه مراد از سر در کتب طبیعیه مصطلح عند الاطباست و آن مافوق عینین است نه از سر عنود عرف عام که آن عبارت از مافوق گردن است و شیخ الرئیس میفرماید که عرض ما در اینجا از سر و دماغ و جبهه است و لهذا متعوض به بیان امراض متضمن بعضی اجزای سر مثل کسر غظم و امراض شعر و شبور و قس و روح عارضه میفرماید که عرض ما در اینجا از سر و دماغ و جبهه است و لهذا متعوض به بیان امراض متضمن بعضی اجزای سر مثل کسر غظم و امراض شعر و شبور و قس و روح عارضه جلد سر و غیر آن در اینجا گفته شده و اجزای راس مصطلح شعر و جلد و غشای سحاق و استخوان تحت و هر دو استخوان جمجمی و استخوان پیشانی و استخوان مؤخره سر و غشای غلیظه و غشای رقیق و قیغ یعنی جبهه و دماغ و آورده و شراین و ارواح و بطون نلثه و شبکه و دوده و غده صنوبری و برکه و موهه و قیغ و استخوان قاعده دماغ و غیر آنست و اعصاب و شخاع مثل فروغ است و عکله امراض راس و اعصاب سنی و شش است یعنی صداع و بیضه و شقیقه و عصبه و حس و نقل راس و سر سرام و عطاش و اورام خارج راس و اجتماع المارنی الراس و سبات سهری و سبات و سهر و نسیان و اختلاط ذهین و هذیان و خشونت و محق و آتخو لیا و جوب و خشق و سدر و دور و قیغ و کابوس و صرع و سگته و بچود و آتخو خا و قیغ و لقه و تشنج و کزاز و تشنج و رعشه و ارتعاد و حدر و اختلاج و جالینوس تقسیم این امراض به پنج گونه کرده اول امراضی که بسبب ورم و تفرق اتصال در جباب یا در فاض دماغ یا در هر دو واقعند مثل قرینطس و لثیر غس و سبات سهری و دوم امراضی که بسبب اجتماع اختلاط رویه سوداویه یا بخار ردی در دماغ یا شش بچون بالیخولیا و مایا و قطرب و نسیان و بلاهت و سبات سوم امراضی که بسبب اجتماع چون فالج و لقه و تشنج و کزاز و رعشه و حدر و اختلاج و بچیم اصناف صداع که آن از جمیع اسباب مذکوره و غیر آن حادث میشود و بوجهی سبباً تقسیم امراض در اینجا در نوع ساخته نوع اول امراض راس و دماغ و آنرا چهار قسم بیان نمودیم یکی او جاع راس و آن شش مرض است یعنی از صداع تا نقل راس که مذکور شد و دوم اورام راس و تفرق اتصال آن و آن پنج مرض است یعنی از سر سرام تا سبات سهری سوم امراضی که اکثر مضرت آنها در افعال حس و سیاست باشد و آن هفت مرض است یعنی از سبات تا عشق چهارم امراضی که افات آنها در افعال حرکت قوی بود و آن هفت مرض است یعنی از سدر تا جوب و تشنج و دوم امراضی که بحسب دماغ و آن ده مرض است یعنی از آتخو خا تا اختلاج و جمله امراض مذکوره در این کتاب حسب ترتیب و تقسیم شیخ مسطوره گردید

قول کلی در امراض سر

از قانون و شرح آن مستفاد میشود که دماغ را عارض میشود کل امراض معدوده یکی از آن انواع سور زجات سازج مفرد و مرکب است گانه و دومی مرکب است و دومی یا غیر ذات توام بود مثل بخار و ریح و یازده ذات توام باشد مانند اختلاط ازبه و ماتیت و ماده یا موم بود و یابسه ورم باشد و نسبت بسیار است امراض سور زجات امراض رطوبی یعنی رطب مانی در دماغ بیشتر افتد چه در دماغ بلکه در عضو در ابتدای خلقت رطوبت فصلیه محتاج تثبیه در راس است یا بعد از این باشد پس اگر پاک نشود کار دشوار گردد و در اکثر امراض راس رطوبت صیدیان را صرع قاتل حادث شود و کل انواع سور زجات یا در جسم دماغ و یا در عروق و یا در جبهه آن سه افتد و ورم امراض ترکیب یا در مقدار مثل آنکه سر کوچک یا بزرگ از قدر واجب بود و یا در شکل مانند آنکه شکل

اواز بجای طبیعی متغیر باشد چنانچه مسقط و برنج و غیر آن و ازین آفت در افعال دماغی اقدرد و با مجاری و او عیناً و غنسه یا تنگ تر یا فراخ تر باشد و سده یا در
 بطن مقدم یا در بطن مؤخر یا در دو بطن یا در هر سه بطن افتد و ناقص بود یا کامل و یا سده در او درده یا در شش را همین یا در مشابته اعصاب آن آفت میار باطبات
 حجب دماغ متخلع گردد و یا اقتران در جرم دماغ واقع شود سوم امراض تفرق اتصال بحسب انحلال فرو رفتن دماغ یا در شش را همین و او درده یا حجب او یا در
 تحت چهارم مرض مرکب یعنی اورام در دماغ چه در دماغ یا در غشای رقیق یا ضخیم یا غشای خارج او و کل اورام از ماده یکی از اخلاط حار یا باره اقل یا
 و سیکه از ماده باره و غرض بود مثال اورام خار باشد و ماده باره و ساکن یعنی غیر غرض او را می که آنرا باره و گوشتی پدید آید که حاصل همه امراض دماغ یا راجع با امراض مذکوره
 باشد گو یا که از اقسام او بود و یا عارض ازین امراض باشد مثل اتصال و شل امراض مرکب ازین امراض مفروضه هنگام حدوث اورام و امراض
 دماغ یا خاص بود یا مشارکت و گاهی در امراض مشارکی دماغ کار بزرگ گردد حتی که امراض خاص قتل شود چه بیشتر حیوان باشد که در امراض ذات الجنب متخاق
 بسوی دماغ مواد خفاتی قتل مندرج شود و بسیار است که سکتة قاتل بسبب ازیتی و در خصوص مشارکت آنرا برسد

ذکر دلائل بر معرفت احوال دماغ

اموریکه از ان احوال دماغ شناخته میشود و یا زود قسم است یکی افعال حسیه و دوم افعال سیاسی که این هر دو از آثار دماغ اعنی تفکر و تدبر و تصور و قوت و فهم است احوال
 سوم افعال حرکتیه که آن از افعال قوت محرکه اعضا توسط عضل است و حال خواب و بیداری و چهارم افعال طبیعی از کیفیت فضول استفراغ از دماغ و قرواح
 ولون او و طعم اغنی حرافت و ملوحت و حرارت و قناعت او و کیفیت آن در کثرت و قلت او و یا احتیاس آن مطلقاً و حال عرض تسرع و شهور و او برام
 بر جلد سرد و حال شتر از کثرت و کیفیت ولون او و غیر آن مخم موافقت اهوویه و الطیبه و انخامی تدبیر و مخالفت و اضرا آنرا بدماغ ششم مقدار راس از عظم
 و صور آن هفتم شکل راس از جودت و در ارت آن هشتم نقل راس و نضت آن و لمس او و جاع آن نهم احوال اعضا نیکه مثل فروغ ست مرکب دماغ را مانند چشم
 و زبان و پیره و دندان و لهات و لوزترین و گردن و اعصاب و چشم حال قوی و افعال اعضا می مشارکت دماغ مثل معده و رحم و مثانه یا زود هم حال
 عضویکه دماغ بمشارکت آن متالم میگردد و آن عضو که کام است و از ان آفت بسوی دماغ چگونه متادی میشود و بداند که ازین استدلالات گاه بر آفتیکه ظاهر
 است از احوال و بر آفته که هنوز حاضر نشده و در زمانه مستقبل خواهد بود استلال کرده میشود و مثل آنکه از طول سخن و وجود غمی خضب شدید و سکوت از کلام از است
 غیظ بر الیجولیا مشرف و قطرب و وقع عنقریب و از غضب بیوجه بر حدوث صرع یا الیجولیا می جاری یا تیرا و از تشکک بی سبب بر محق در عونت استلال
 کرده میشود و گاه بر امراضی مثل استدلالات از درام و قروح عارض جلد راس بر بودن مواد در ان و اندفاع آن استلال میکنند اکنون کیفیت استلال ازین
 دلائل مذکوره بر احوال دماغ و تفصیل این وجوه معدوده مسطور میگردد لیکن پیش از ان استلال کلی از افعال دماغ تعلیم می آید و سپس تفصیل اقسام مذکوره ذکر یابد

استدلال کلی از افعال دماغ

اما دلالت ماخوذ از جنس افعال حسیه یا حرکتیه اینست که افعال دماغی که سلیم باشند در ظاهر اعانت میکنند و دلالت بر سلامت دماغ و اگر افعال بخوف باشند دلالت
 می نماید بر آفت آن و آفات افعال سلامت که آن ضعف و تیره و تشوش است پس بطلان و قول کلی در استلال از افعال انیست که نقصان و بطلان آنها اگر
 بسبب امور راجیه و سدیة مانع منقذ روح بود بسبب بروث و غلظت روح از لطوبت و سده می باشد و از حرارت نخبها شد مگر گاه که غلیم شود و بجای
 رسد که قوت ساقط گردد و اما تشوش و آنچه مناسب آنست گاه از حرارت و گاه از یوست می باشد

استدلال از افعال نفسانی حسیه

گاه درین افعال آفت از قبیل بطلان یا ضعف یا تشوش داخل میشود و مثال این در حواس ابتدا بصیرت کرده میشود پس در بصیر داخل شود آفت باین طور که یا طال
 گردد و یا ضعیف و یا تشوش و تغیر گردد و بران فعل اواز مجرای طبیعی آن که تحمل نماید چیزی را که در خارج موجوب باشد مثل خیالات و الوان و لشنه و
 شعله و دخان و یا تحیل کند شی موجودی خارج از بر خلاف آنکه در خارج است مانند آنکه تحیل کند چیزی را است که با بالعکس و مضطرب است و بالعکس

و یکی باد و غمچه است این پس این آفات اگر منقش چشم باشد اندک کرده میشود از آنجا آفت در دماغ و قرق در نیالات منقش چشم و در گانه بسبب آنکه
در دماغ آنست که باین در غالب آفت و غیرش دوی چنین باشد و گاه به باین سرگران بود و گاه در دلت عینه نیالات باوان خود بر او در غالب
بر دماغ باشد نیالی غریب غلبه خون بر دماغ و زرد بر غلبه خرد و سفید بر غلبه لیم و سیاه بر غلبه سودا بران دلالت کند و اگر قالمی گوید که نیالات سفید بگونه
دلالت میکند بر غلبه غالب که آن باد است و حال گدازه نسبت کرده و این چشم پیش را بجزارت گویم که قول ما که تشوش بسبب آرت است ای حرارت غریب باشد آن بسبب
مراج است بسبب غرض او بحدوث سحر کامل آسمان است غریب پس قول ما که تشوش افعال بسبب آرت است معنی این آنست که تشوش اگر بسبب امر
مرعی باشد که این بسبب سوزن مزاج عارض باشد حاصل آنکه تشوش مذکور اعتبار کرده میشود بسبب مزاج که آن بسبب حرارت غریب است و اعتبار کرده میشود
بنوعی که در این شود و دو بسبب قوی که آن سحر کامل در حرارت غریبی خود است و نیالی گاهی بسبب جلد ماده مواد بر وجه با عرویه باشد پس در لافش بسبب
قوی آفت باشد و این دلالت بجزای نیست بلکه از منس منعت بصورت آنست چنانچه در بحث نیالات غریب بیاید که آن گاه بسبب ذکای مس میباشد
و اما در مع مانند آنکه ضعیف گردد و تشویش در آواز بلند و یا تشویش گردد که تشویش و جیسیمه را که در خارج اصلا موجود نباشد یا موجود باشد لیکن از آن آواز
بر غیر نیست سوسه از آن در عادت تشویش و دوی وطنین شبیه باد آواز آب یا بزدن مطرقه یا با آواز طبل یا با صدای برگهای درخت هنگام وزیدن باد
باز آنها و یا آواز وزیدن باد یا غیر آنها پس برین استدلال کرده میشود بر مزاج یا بس حاضریه در ناحیه ربط دماغ و یا بر ریح و یا بجزو متعبه در آنجا یا صاعده و یا
ان و غیر اینها از آنچه دلالت بران نماید و یا باطل گردد و یا نکیه و ضعف و بطلان هر دو بسبب کثرت بروت میباشد و آنچه شنیده شود که گویا شنیده میشود از
در بسبب رطوبت بود و از او در شتم بلکه عدد هم گردد با کل و یا ضعیف و یا تشویش فعل او بسبب حرارت میباشد اگر چیزی از اجزای یا قریه شنیده یا غیره شنیده خاص نمیشوم نباشد و ضعف
امر بر شام متعین در وقت دماغ و تشویش او و گاه بس تشویش فعل او بسبب حرارت میباشد اگر چیزی از اجزای یا قریه شنیده یا غیره شنیده خاص نمیشوم نباشد و ضعف
شام بسبب بروت میباشد و اما ذوق و لمس همچنان باشد یعنی ضعف این هر دو تشویش فعل اینها از حد و غلط در دماغ بود و این در بعضی ایام باشد
مگر آنکه کثیر این هر دو از برای طبیعی در اکثر بسبب بعد از آفات اینها از دماغ به نسبت بصورت و شتم دلالت میکند بر فساد خاص در آلت این هر دو در اقل بر شکرت
از دماغ و تشویش شکامی که عام باشد مانند ریح برین چه بعید است که این از اسباب منقسه با عصاب بی داخل است شکرت دماغ بود و گاه مشترک میگردد و
حواص را در نوعی از ضعف یا قوت که دلالت می نماید بر حالت در دماغ بطریق دوام و این که در وقت و صفاست و هر ضعف که در وقت نیست یعنی شش واحد
نیستند بلکه در وقت نوعی از ضعف است زیرا که گاه میباشد ضعف با صفا مانند گاه سه انسان چیز نزدیک و قلیل الشفای رانیک صاف می نماید و اشای
کوچک این نیز چون بعید گردد در اشاع آن بسیار شود عاجزی آید از ادراک آن جهت آنکه در وقت و صفا گاه با هم بیکدیگر در حالت ضعف میباشد و صفا را معامل
یا قوت میباشد لیکن که در وقت بر ادوة رطب و صفا بر سوسه و دلالت می نماید و گاه سه این که در وقت دفعه اشکام می یابد و از آن سر حادث میگردد و این
دلالت میکند بر وجود ماده تجاریه در عروق و دماغ و شبکه و حکم در استدلالات از این آفات برین نحو است که آنچه از قبیل تشویش است در اکثر امراض حرارت
و بر سوسه میباشد و آنچه از قبیل نقصان و بطلان است در اکثر امراض بروت میباشد مگر آنکه بلشت ظهور فساد و سقوط قوت باشد که درین صورت
که در حرارت میباشد ولیکن حرارت ملایم قوت است نسبت بسبب بروت ما دام که استضر از مزاج و فساد آن عظیم نگردد صورت نقصان و قوت
نشود پس واجب است که درین هنگام اختصاص برین دلیل نکنند بلکه استدلال بهلائل دیگر که برای هر نوع مزاج از مزاج حار و یا در سوسه نمایند بطلان
بده دلالت می نماید بر تا که اسباب نقصان اگر بسبب آفت دماغی باشد و بسبب آفات در آلت آن از فساد و انقطاع وسده نباشد و با بجز این
از حالت مصلح آن یا بسبب ازیت است یا بسبب در نفس حواس چنانچه گاه عارض میشود در بعضی بسبب بروت مزاج او همان سس
یا نکیه زائل و باطل میگردد از اعصابی مساسه یعنی شدید القرب از دماغ اند و کم است اینکه نباشد آفت در آن بطریق اشتراک باشد که سس و شتم و اکثر آفات
آن حشوشه به القرب که بتفصیح تعدیل مزاج آن معضول زائل نگردد و آن از دماغ باشد و ازین جهت سائر حواس چون از حواس خود متاخری گردد مثل سس که

اکثر اضران قوی ضرر رساند دلالت می نماید بر آنکه در آنها آفت از حرارت یا پیوسته و بدی قوت قوی پیدا

اسدلال از افعال بسیار سیاه

واحلام از جمله بسیار سیاه است قوت فهم و حدس دلالت می نماید بر قوت مزاج دماغ تمامه و ضعف آن هر دو ال بر آفت اندر آنست تا آنکه ظاهر گردد که کدام یک از افعال دیگر اختلال یافته پس بعضی از آنها فساد قوت خیال و تصور و آفت آنست و این قوت اگر قوی است اعانت نماید در دلالت بر صحت مقدم دماغ و این قوت قوی بود اگر انسان قادر باشد بر جودت حفظ صور محسوسات مثل اشکال و نقوش و خلق و مذوقات و اصوات و نعمات و غیر اینها زیرا که بعضی مردم را درین باب قوت تامه بود و بدی که فاضلی از هندیین نظر کند در شکل مخلوط یک نظر و بدان در قسم گردد در نفس آن صورت و حروف او و حکم نماید در آن مسئله تمامه و مستغنی باشد از معاودت نظر بسوی آن شکل و همچنین است حال قوی قیاس بسوی نعمات و حال قوی قیاس سوی مذوقات و غیر اینها و باین باب متعلق است جودت معرفت بنصن بهر آنکه او محتاج است بسوی خیال قوی که در قسم گردد در نفس قوی محسوسات و چون درین قوت آفتی عارض گردد یا بطلان فعل پس درین صورت باقی نمی ماند در خیال صورت محسوس بعد از احوال آن از نسبتی که میباشد میان آن و میان قوت حساسه حتی که احساس می نماید بدان و یا ضعف و یا نقصان و یا تغییر از مجرای طبیعی باین نوع که تخیل نماید چیزی را که در خارج موجود است پس ضعف او و تغییر او و بطلان فعل او در اکثر دلالت می نماید بر اضران برودت یا پیوسته در مقدم دماغ و یا رطوبت در آن و برودت سبب بالذات است و رطوبت و پیوسته هر دو سبب بالعوض است آنکه این هر دو سبب برودت اند و تغییر فعل آن و تشویش آن بر زیادتی حرارت دلالت میکنند و این همه امور اکثری است نه کلی و بنا بر آنکه در قوی حساسه گفته شد و گاهی این صفت مردم صحیح العقل را عارض میگردد و بدی معرفت ایشان با افعال جمیل و قوی تام و کلام ایشان با مردم صحیح میباشد لیکن تخیل می نماید قوی را حاضر نزد خود که آن در خارج وجود ندارد و تخیل میکند صداهای طبل را و غیر اینها چنانچه جالینوس حکایت کرده که این مرض دو فلس طیب را عارض گردید و بعضی از آنها فساد قوت تفکر و تخیل است یا بطلان فعل اینها و این را ذهاب عقل می نامند و یا ضعف فعل آنها و این را همی گویند و بعد از آن هر دو برودت و وسط دماغ و یا پیوسته و یا رطوبت آنست و این اکثری است چنانچه در بطلان فعل خیال و ضعف آن گفته شد که بودن آن از برودت اکثری است و رطوبت و پیوسته سبب بالعوض اند و یا تغییر و تشویش آنها بحدی که فکر او میباشد در چیزی که حاصلی ندارد و صواب می پندارد و چیزی را که فی الحقیقت صواب نیست و این با اشتراط عقل می نامند و این دلالت می نماید بر مردم و یا بر غلبه ماده صفراوی و یا بر غلبه ماده سفراوی و یا بر غلبه ماده سینه مؤثره و این جنون سیاه است و اختلاط عقل او با شرارت و اذیت میباشد و یا بر ماده سوداوی و آنرا ما یخویامی نامند و اختلاط او با سوزن و با فکری حاصل بود و میل ازین اخلاق مذکوره بسوی جنین و دلالت قوی بر برودت می نماید و میل از آنها بسوی حرارت و غضب و ال تر بر حرارت میباشد و گاهی این سبب مشارکت عضو دیگر میباشد و این همه بدلائل جزئیه است که بعد ازین نخواهد که شناخته میشود و با آنچه چون حرکت نماید افکار حرکات بسیار و مشوش و متفنن گردند در اینجا حرارت خواهد بود و گاهی تشویش فکر در امری است که ماده آنها بار دست نیست میباشد چون خالی از حرارت نبود بسبب عفونت و تورم مثل اختلاط عقل حادث دلبر غش و بعضی از آنها آفت در قوت ذکر است یا آنکه ضعف گردد و یا باطل چنانچه جالینوس حکایت نموده که و بانی در ناحیه جنب هم رسیده بسبب قتال عظیم که در آنجا واقع شد و سکنه آنرا بسبب مردمانی متفق بسیار که بجنگ باقی مانده بودند و باقی شده عارض شد و این و با در بلاد یونان رسید و اهل آنرا بسبب آنک سیانی واقع شد که ایشان نام خود و پدر خود را فراموش کردند و اکثر آنست که ضعف در ذکر بسبب فساد در رتبه دماغ از برودت یا رطوبت یا پیوسته عارض میگردد و یا آنکه تشویش گردد و در انسان سیاه آرد و چیزی را که بیشتر بیاید خود نگاهند همیشه بود و این دلالت میکند بر سوز مزاج حار یا ماده یابی ماده و دلالت آن بر ماده و یا بسبب اعلی است و هر دو واحد از آنها هنگامی است که سوز مزاج منقطع گردد و قوت ساقط نشود و قول جمیل درین آنست که بطلان این افعال گاه بسبب غلبه برودت یا بر جرم دماغ میباشد یا بیکه استیلا یا بدی رطوبت یا بدی رطوبت یا پیوسته یا گاه جلیب پیوسته میکند و همچنین ضعف آن افعال و اما تغییر آن بسبب مردم با سوز مزاج صفراوی یا سوداوی یا حضرات مجرب و از ماده بود

و استدلال از احوال احلام از آن جمله است که لائق است که مغزاف کرده شود بسوی این موضع و بیان آن نموده شود پس کثرت دیدن شیای زرد و جام
دلالت بر غلبه صفر میکند و همچنین رویت شیای دیگر مناسب مزاج و احتیاج بشمار آن نیست و احلام مشوشه دلالت بر حرارت و بیوست می نماید
و ایضا سوزن با امراض حاده و ماغیبه است و همچنین احلام مفرغ نموده که یاد نمایند و فراموش کند که اکثر بر وقت رطوبت لائق میکند

استدلال از احوال حرکتی

و آنچه شبیه با نهان است از خواب و بیداری اما دلائل ماخوذ از جنب افعال حرکتی یعنی متعلق بر حرکات پس بطلان و ضعف آنها دلالت می نماید بر غلبه
رطوبت فضلیه رقیقه کثیره در آلات آنها و در هر عضو مکه باشد بر آفت در دماغ و ال بود مگر آنکه اخضر بآن پیوسته است که غام در تبسج بدن باشد مانند سگسته
و یاد در یک شش مثل فلج و لقوة اشترخانی و بساست که بطلان و ضعف از حرارت دماغ یا بیوست و نفس آن یا حرارت در چیزی از اعصاب نامت
از آن یا بیوست آنها عارض میگردد و لیکن این بعد امراض کثیره می باشد و تدریج اندک اندک و بطول زمان و آنچه در عضو واحد است مانند استرخا و اشتال
آن پس گاسته آن بسبب امراض خاصه بآن عضو می باشد و گاه از اندفاع فضول از دماغ بسوی آن و اما تغییر آن اگر دفعه باشد نیز دلالت بر رطوبت
مادی کند و اگر اندک اندک افتد بر بیوست سازد و در آلات آن سوای دماغ و آنچه مختص بدماغ است مانند تغییر حرکات مصروع بود بسبب ضرع که آن
تشبه عام است و صرع می باشد مگر از رطوبت یعنی از ماده بهر آنکه دفعه حادث میشود و یا بیشتر است عضو دیگر و دلالت می نماید بر سده غیر کماله و مانند ریش
پس جمیع این امراض دلالت می نماید بر غلبه ماده غلیظه بران جانب از دماغ یعنی جانب نوتر از آن و یا بر ضعف و یا بر بیوست آن اگر حدوث آن بعد
امراض سابق بران و اندک اندک باشد و اما آنچه از ریشه در اعضا می دورتر از دماغ باشد پس قول در آن همانست که مکرر مذکور شد یعنی این آفات گاه
از اسباب مختصه بعضی می باشد و این همه حرکات خارج از مجرای طبیعی اند و ایضا اگر انسان نشیط و چابک در حرکات باشد پس مزاج دماغ او در اصل خلقت
حار یا پس باشد و اگر مائل کسالت و سستی بود مزاج او بار و یا رطب باشد و اگر باوی مرضی باشد و حرکات او بسوی فلق و اضطراب باشد آن حار بود
و اگر بارام و سکون مائل بود و قوت او بسیار است و یا نافته آن دال بر برودت است و از آنچه در این باب است استدلال از حال نوم و لقطه است
بناکه خواب دائم تاج سور مزاج رطب مرضی یا بار در مجر حرکت قوامی حسیه است یا بسبب شدت محلل روح نفسانی بنا بر افراط حرکت و یا بسبب اندفاع
قوی بسوی باطن برای هضم ماده و اندفاع روح نفسانی بالاتباع بآن چنانچه بعد از طعام می باشد پس هر گاه که خواب بر مجرای طبیعی نباشد و تاج رطب
و حرکت نبود سبب آن رطوبت و یا جمود است و اگر اسباب مجوده واقع نشود و دلائل بر افراط برودت دلالت کنند سبب آن رطوبت است بعد هر
رطوبتی موجب خواب نبود زیرا که مشایخ با وجود رطوبت مزاج بیداری ایشان لا محاله طول میکند و جالبینوس گمان میکنند که سببش از کیفیت رطوبات
بوده ایشان است که آن بسبب ایذای دماغ خوابی آرد الا آنکه بیوست بر حال باعث بیداری است

دلائل ماخوذ از احوال طبیعیه

از آنچه مستقر میگردد و از شر که میرود و از ادرام و قروح که در جلد سر و گردن و حوالی آن ظاهر میشود اما دلائل ماخوذ از جنب افعال طبیعی پس این احوال
ظاهر میگردد و از دلش فضول یا بطریق انقباض و اندفاع آن یا در کیفیت و کسیت آن یا با متناع آن اما متناع فضول دماغی یا از خشک می باشد یا از بینی یا از
گوش و یا پیچیری که ظاهر میگردد بر سر از قروح و نیزه و ادرام و یا از موی که موی سر از فضول دماغ میرود و استدلال کرده میشود از سوسه رعیت انبات یا
بطول و آن وسایر آنچه از احوال آن در باب آن مذکور است اما بطریق استدلال از انقباضات فضول از مساک مذکوره ذکر کرده میشود که این فضول اگر بسیار
گردد دلالت می نماید بر کثرت مواد و قوت سبب که بحیث آن در عضو فضول زیاد میگردد چنانچه از جهت اسباب در کلیات معلوم شده و ایضا دلالت میکند
بر عدم ضعف قوت دماغ و اما در تنگی باز ماندن اندفاع و یا گم گردد و یا وجود آن یا نقل و یا غرض و یا از تنوع و یا تدریج و یا ضرابان و یا دوار و طنین یافتن شود
دلالت میکند بر سردی و ضعف قوت دماغ و اشتلا و استدلال کرده میشود بر جنب ماده باین نحو که اگر لیسع و دوزخ و احراق و ثقلت نقل و صفت لون مج

در عین باشد دلالت می نماید بر آنکه ماده صفراوی است و اگر ضربان و نقل و سرخی رنگ چهره و چشم و انتفاخ بهم سرد دلالت میکند بر آنکه دموئی است و اگر کسل و بلاوت بار صاصیت رنگ آنها و آمدن خواب و بنگی عارض گردد دلالت مینماید بر آنکه بلغمی است و اگر کودت لون و فساد فکر و نقل سرد اندک و عدم اشتها خواب و دیگر علامات بهم سرد دلالت میکند بر سودیت و اگر چیزی ازین علامات مذکورده برای هر نوع از مواد باطنین و دوار و انتقال جمع گردد دلالت مینماید بر آنکه ماده مولد ریج و فنج و بخار است بسبب حدوث حرارت قاعله اندران و اما اگر احتباس فضول باخفت راس باشد دلالت میکند بر سودیت علی الاطلاق و این باب مختص بحکمت انقباض و امتناع ماده است و اما استدلال از کیفیت ماده آنست که اگر مائل بر زردی و رقت و تلخی و لذت است دلالت مینماید بر صفراویت ماده و اگر مائل بجمرت و حلاوت نم با سرخی چهره و چشم و در و ر عروق و حرارت طلس است دلالت بر دمویت میکند و ماخ و حلو با عدم سائر علامات و یا لورقی بار دالمس با حرارت می نماید بر بلغم که دران حرارت فعل نموده و لطف غلیظ بار دالمس بر بلغم فنج دلالت میکند و این استدلال از کیفیت منتفص در لون و طعم و قوام آنست و اما از آنجه پس عفن الرائح و وحدت آن دلالت بر حرارت می نماید و عدم رائحه بسیار است که دلالت میکند بر برودت و نیست دلالت این مانند دلالت اول بر حرارت و اما آنچه متعلق با شیا است که ظاهر میگردد در جلد سرد و آنچه قریب بآنست از قروح و نبود و اورام پس در اکثر دلالت می نماید بر غلبه مواد موجوده که طبیعت اثر انقباض و دفع نموده بر ظاهر جلد و دلالت نمیکند بر حال دماغ دران وقت دلالت واضح مگر در هنگام تریزید و اسباب اورام حار و بار و وصلب در خود سرطانی و قروح ساعیه و ساکنه و غیره در تقاسش دریافت گردد پس استدلال از ان بر حال راس مشکل نبود و ایضا اسباب حدوث شوره و جودت و سهولت و رقت و غلظت و کثرت و قلت و سرعت شیب و بطور آن و سبب تشنگی و ترط و انتشار آن در ابواب مخصوصه خواهد بود و کیفیت استدلال از شرف معلوم گردد

دلایل ماخوذ از موافقت و مخالفت و سرعت انفعالات و بطور آنها ازین موافقات و مخالفات

اما علامات ماخوذ از جنس موافقت و مخالفت و سرعت انفعال و بطور آن پس موافقات و مخالفات خالی نیست از آنکه یا عمت بار کرده شوند در حالی که صاحب او از صحت خود که بحسب آنست انکاری نکند و یا در حال خروج او از صحت و تغییر مزاج او از طبیعت پس موافقی او در حال صحت او که بحسب اوست آنست که شبیه مزاج او باشد یعنی نخرت نگر داند مزاج را از حالت اصلی خود و صاحب آن در یاد بآثر مناسب صحت خود و مزاج او ازین شناخته میشود و مخالف او دران حال آنست که ضد مزاج او باشد و اما در حال خروج او از صحت او و تغییر مزاج او و حکم آن بالاضد باشد و معلوم است که صحت تمامی ابدان بر یک مزاج نیست جهت آنکه ممکن است که صحت بدنی بزاجی خاص باشد و آن مزاج براسه بدن دیگر موجب مرض گردد مگر آنکه واجب است که اعتبار نمانند مخالف آنرا در طرف دیگر نیز قیاس بچیزیکه مخالف آنست تا آنیکه دانسته شود می پس مقدار یک خارج شده از مزاج طبیعی زیرا که هر دو افراط یعنی افراط از جنس مشابه در حال صحت و افراط از جنس مضاد در حال خروج او از صحت یا یکدیگر مخالف می بودی اندلا محاله مادام که خروج از اعتدال بحد افراط نشده باشد و دماغی که او را سوز مزاج حار باشد منتفع میگردد به نسیم بار و او طعمه بار و روح باره خواه خوشبو باشد مانند کافوریه و صندلیه و نیلوفریه و امثال آن در یاد بگویند خوشبو مثل حایمه و طحلیبه و انتفاع می یابد با آرام و سکون و اما که او را سوز مزاج بار باشد منتفع میشود بچیزیکه مضاد آنست چون هوای حار و روح حاره خوشبو و بدو مجمله و مسخنه نیز و بر ریاضت و حرکات دماغی که او را سوز مزاج یابن باشد متاوی میگرد و از متفراغ و نفیض مفرط آن اما استفراغ معتدل از جنس چیزیکه تخفیف از اخلاط مثل صفرا و سووای محترقه نماید از رطوبات دماغ شمرده اند و دماغی که او را سوز مزاج رطب باشد نفع می یابد از استفراغ و نفیض از انان و اما استدلال از سرعت انفعال دماغ مانند آنکه بزودی گرم و یا سرد گردد و آنچه سرعت گرم شود دلالت می نماید بر حرارت مزاج آن بشرطی که در کلیات مذکور است و همچنین دماغی که بزودی سرد گردد و یا خشک و این گاه بسبب قلت رطوبت مزاج آن و گاه بسبب قلت رطوبت آن و یا بسبب حرارت مزاج آن میباشد لیکن فرق بین این سیان شرفی لثه از قلت رطوبت و رقت رطوبت و حرارت مزاج آنست که در اول یافته میشود و آن سائر علامات بیوست دماغ مثل بیداری و غیر آن که در باب علامات

مزاج دماغ مذکور گردد و در زمانی عارض میگردد و در او بیوست در بعضی اوقات نزد حرکت سخت یا حرارت شدید و یا مانند آن از اسباب بیوست مذکور
 و آن در سائر اوقات دلائل بیوست نبود و آنچه بسبب حرارت مزاج او باشد بآن سائر علامت حرارت مزاج دماغ میباشد و آنچه بزودی رطوبت گردد گمان
 بسبب حرارت جوهر دماغ و گاه بسبب برودت جوهر آن و گاه بسبب بودن مزاج جوهر آن اصلی رطوبت گمان بسبب بودن مزاج جوهر اصلی است و بیست باشد
 پس اگر از حرارت باشد آنجا علامات حرارت بود و آن ترطیب دائمی نبود بلکه عقب حرارت منفرد که واقع شود و دماغ که منجذب گردد و رطوبات بسوی آن
 پس اگر باقی ماند مزاج سائر غالب بر رطوبات تا مدت مدید بعد بفض بیوست عارض گردد پس اگر غلبه کند رطوبات عود نماید دماغ و بار در رطوبت گردد و بسبب
 انقباضی حرارت غریزی و اگر آن هر دو مستوی گردند و اکثر رطوبت عنفوت یابد و امراض عنفی او و ارام پیدا گردد و جهت آنکه این رطوبت غریزی نیست که قوت
 نماید در آن حرارت غریزی تصرف طبیعی بلکه در آن تصرف ینمایند تصرف غریب و آن عنفوت است و اما اگر دماغ که ترطیب سر به یا بسبب برودت مزاج
 باشد حدوث رطوبت و قوه باشد بلکه تدریجی و بطول ایام بعد ترطیب سرعت گردد و علامات برودت مزاج دماغ موجود باشد و اگر ترطیب دماغ بعرض
 بسبب رطوبت نفس دماغ باشد پس سرعت درین جهت یکی از دو سبب میباشد یعنی یا بسبب آنکه رطوبت احداث برودت می نماید و برودت می باشد
 قوت یا ضمه بنفیره غذائی است که بسوی دماغ میرسد پس ترطیب ظاهر میگردد و چون این برودت و قوه حادث شود ترطیب بعد از آن تیرد قوه می باشد
 و چون با وجود آن سده مجاری جوهر سرد فصول در آن مختل میگردد و این لامحاله موجب زیادتی رطوبت گردد و این دائمی و لازم میباشد و معصب ز لاک
 آن نیست که نادر باشد و قوه بود و اما سرعت و بطور انفعال حادث بسبب بیوست دماغ سبب آن نشفت رطوبات است آنچه دفعه واقع شود چون
 بیوست یکبارگی افتد و با علامات بیوست متقدمه باشد و سبب او آن است که از حرارت واقع شود و الا فرق درین هر دو از علامات حرارت و علامات
 بیوست کرده میشود پس این دلائل با خود از سرعت انفعال واجب نیست که اختیار کرده شود و در سرعت انفعال بسبب ضعف قوای طبیعی و ضمه
 ترطیب است آنکه ضمیمه قوای طبیعی تابع یکی ازین اسباب است و کُل موافقات و مخالفت ماخوذ از جهت کیفیات نیست بلکه گاه ماخوذ از جهت کمیات و
 حرکات تیز میباشد چنانچه دیده میشود صاحب علت معروف همیشه که اختیار مینماید استنادا بر سائر اوضاع و اضطرار

استدلال از جهت مقدار راس

اما فرق کانتن بحسب صغراس و کبر آن پس واجب است که دانسته شود که سبب صغراس در خلقت قلت ماده لطیفه است چنانچه سبب کبر آن کثرت
 ماده لطیفه متوزع در توزیع طبیعی راس است پس اگر قلت ماده با قوتی از قوت مصوره اولی باشد راس حسن الشكل بود و اقل روارت باشد از آنچه با صغراس
 راس روارت شکل جمع شود و خلقت که آن دلالت بر ضعف قوت کند یا آنکه صغراس با حسن شکل خالی نبود از روارت و در نهایت دماغ و ضعف قوای
 دماغی و ضیق محلمای قوای سیاسیه و طبیعی در آن و این جهت اصحاب فرست گفته اند انسانی که سر او کوچک باروارت شکل باشد بحدی که جهان تخسیر
 و راس بر سر نصب میباشد و با کینوس گفته صغراس دلالت بر روارت نیست، دماغ می نماید و اگر چه راس همیشه دلالت بر جودت حال دماغ میکند
 ما و ام که منتظر نگردد و با آن جودت شکل و غلط عتق و وسعت صدر که هر دو تابع عظم عصب و اضلاع است که تابع از عظم نخاع و قوت آنرا در این هر دو
 تابع قوت دماغ اند چنانکه کثرت ماده را چون قوتی از قوت مصوره تفاوت نماید بر برینیت حسنه شکل می باشد و آنچه مذکور است آنست که اینجاست
 بسیار احتشاش و اشتباه باشد پس اگر بکثرت ماده ضعف قوت تفاوت یا بدماغ روی شکل ضعیف الرقبه صغیر الصلب باشد یا متوف بود چسبزی که
 محیط بات دماغ است با وجود آنکه گاه زیادتی سر و عظم طبیعی نبود بلکه عارض باشد مانند صبیالی که عارض میشود ایشان را ایشان سر و عظم آن که
 بالطبع نبود بلکه بر سبیل مرض عارض گردد و سبب آن کثرت ماده فصلیه است که غلیان یا بدو تخمین کبار را نیز از اجاع راس صمد عارض میشود و گاه
 عارض میگردد آنیکه کوچک میشود یا فوج و فرومی رود و سر نیز استیلا می آید بر دماغ و از جالینوس نقل کرده اند که سر کوچک دلالت بر روارت حال
 دماغ میکند و اما سر بزرگ اگر شکل محمود بود و گردن غلیظ و نفقات پشت بزرگ و همه اعصاب غلیظ باشد این محمود میباشد و اگر اعصاب بزرگ و غلیظ است

این باشد دلالت کند بر آنکه بزرگی او از کثرت ماده حاصل شده نه از صحت قوت و چون سر باین صفت باشد دماغ ضعیف بود و بسوی آن نزلات و صداع و در گوش سرعت کند و از علامات وجود دماغ انبساط که از آنجمله شراب منقل نشود و از لطیف و حرارت او منقل گردد و در زمین آن زیاد شود و آنکه منقل نگر و در او فی سبب از اسباب و افعال صادره از آن صحیح سلیم بر مجرای طبیعی باشد

استلال از شکل راس

شکل طبیعی سر در کروی الشكل بود که اوسع اشکال است از جهت مکان و البعد آنهاست از قبول صدقات و آفات و از او متولد می شود در مقدم سر و دوم در مؤخر آن و هر دو جانب مستوی بود هر قدر که تنومونتر بزرگ بود آن افضل است و شکل رومی سر آنست که خلاف این باشد پس لاجرم از آن متعلم یا تنومونتر یا هر دو مقصود بود و اینجا است که گفته اند اشکال راس چهار است یکی شکل طبیعی و سیم طبیعی که این برادر اشکال رومی است و در اوست شکل چون در جزوی از اجزای سر واقع شود لاجمله خواص افعال آن جزو دماغ ضرر رساند و جالیوس گفته که راس مسطح هوار و مربع مذموم اند همیشه و آنکه در طرف یمن و یسار او متولد باشد مذموم است گر آنکه سبب در آن قوتی از قوت مصوره باشد یعنی افراط نماید در فعل خود و بر قوت این دلالت می نماید شکل گردن و سینه و مقدار آن هر دو در صغر و کبر یعنی شکل گردن جید بود و غلیظ باشد و سینه فراخ قوی پشت غلیظ چنانچه مذکور شد

استلال از نقل راس و صفت آن

و حرارت و برودت و اوجاع آن اما دلایل ماخوذ از گرانی سر و سبکی آن پس گرانی سر همیشه دلالت بر بودن ماده در سر می نماید لیکن ماده صفراوی در نقل کتر است و سوزش زیاد میکند و سوداوی در نقل بسیار از آن و بیوست آن بیشتر بود و دومی در نقل شدیدتر از آن هر دو با ضربان و وجع در اصول چشمها بر نفوذ کیموس حار در آن و سرخی چهره و چشم و اشتیاق عروق زیاد تر می باشد و سبکی در نقل از همه بیشتر و در وجع کتر از دومی و صفراوی و طب بیشتر از سوداوی و با بلا دت فکر و کسل و قلت نشاط در حرکات بنی و اما دلایل ماخوذ از حرارت و برودت یعنی چیزیکه لمس می نماید از اسرار آن هر دو در نفس خود و چیزیکه لمس می نماید و از غیر او از خارج بر طیب پوشیده نیست اما حار دلیل بر حرارت مزاج دماغ است و این حار محسوس اگر دائمی یعنی طبیعی دلاوی شخصی باشد مزاجی است و اگر حادث گردد و از میت رساند عرضی است و همچنین است حکم بار و برقیاس آن و همچنین است حکم تشف یا لمس برقیاس آن اگر نباشد برو محسوس تشف از خارج و همچنین رطب اگر حرارت معرق از داخل نبود و اوجاع کاله که تحمل نماید انسان که گویا در سر آن و بیوی و گرمی است که آن را بنمورد و دلالت که آنرا سبک و دلالت می نماید بر ناهاده و ضرابانی دلالت میکند بر درم حار و نموک که بر آنست از دم تب و وجع ثقیل صفا خط یعنی فشارنده دلالت بر ماده ثقیله بارده می نماید و وجع مدد دلالت بر ماده ریجی میکند و استعمال در نموک که آنست و وجع بنوعیکه که گویا سبکند سر از ابطر که دلالت می نماید بر شل برضه و شسته مزمنه و ایضا وجع دلالت جهت آن می نماید مانند آنکه در پیش سر دلالت بمشاکت معده میکند و وجع بیست و دیگر و بجانب راست بمشاکت جگر دلالت می نماید و گاه دلالت میکند بآن بدوام آن پس اگر در دوام نماید در مقدم سر و مؤخر آن مندر بقوانیطس بود

استلالات ماخوذ از احوال اعضا

که آن مانند فروع دماغ اند مثل چشم و زبان و چهره و مجاری لهات و لوزتین و گردن و اعصاب اما استلال از چشم بخلاف آن استلال از حال عروق آن و از حال نقل و خفت آن و از حال رنگ آن نزدوی و تیرگی در صاصیت و سرخی آن و حال لمس آن این همه در دلالت بسیار قریب اند برای چیزیکه در نفس دماغ میباشد و گاهی بآن استلال می نمایند بچیزیکه از آن سیلان میکند از اشک و چرک و چیزیکه عارض آن میگردد و از پوشیدن چشم و کشاندن آن و احوال حرکت آن و از فور و نقلی و برآمدگی و بزرگی و کوچکی و آلام و اوجاع پس نشکی چشم گاه دلالت بر تبس دماغ میکند و سیلان چرک و اشک اگر نباشد بسبب عروض مرض در نفس چشم دلالت بر طوبت مقدم دماغ می نماید در اکثر امراض سبب آن رطوبت استعمال دماغ و ویان او باشد چنانچه در قرآن می باشد یا بر در اس و ککائف جلد آن مانند آنکه نزد نزلات عارض میشود و گاهی سیلان چرک و اشک بسبب سقوط قوت میباشد و غلظت رگهای چشم بر سخت

جو هر دماغ دلالت می نماید و سیلان اشک بی سبب ظاهر در احوال حاده دلالت بر اشتعال دماغ و اورام آن می نماید و خصوصاً و تشنگی از یک چشم سیلان نماید
 و چون رخص صدق را پوشد مانند نج عکوت پس مجمع گردد و دلیل قرب موت علیست و چشمی که مفتوح ماند و بر هم نزنند یک را پانچ در قرآنیست و احیاناً
 در شش غرض میباشد و آنکه بنامد و کشادن آن دشوار باشد چنانچه گاهی در شش غرض میباشد و نیز در قرآنیست نزد الخلال قوت دلالت بر آفت چشم در
 دماغ میکند و کثرت بر هم زدن چشم دلالت بر اشتعال حرارت و خون می نماید و مداومت نظر بر یک جا دلالت بر وسواس و مالخویای می نماید و گاه استدلال
 کرده میشود از حرکات چشم بر اوام دماغ از اعتقادات غضب و غم و خوف و عشق و نخل و مانند آن و مجموع چشم عارضی دلالت بر اوام یا اشتلای او غیر دماغ
 می نماید و کوچک و بزرگ چشم که عارضی باشد هر دو دلالت بر نخل کثیر از جوهر دماغ میکنند چنانچه در سر و قطب و عشق عارض میگردد و هر چند که اختلاف
 هیات آن در آن باشد چنانچه در موضع او مفصل میاید و همچنین گاه دلالت مینماید بر حره دماغ و قویای آن و گویند کسی که چشم او از رقیطی مس بود
 و حواس او کمتر باشد دلالت میکند بر آنکه مزاج دماغ او رطب است و کسی که در چشم او سرخی نباشد و عروق آن باریک و پس آن تشنگی حواس
 او صافی بود این دلالت می نماید بر آنکه مزاج دماغ او یابس است و کسی که رگهای چشم او سرخ مطب و پس او گرم و حواس که بر باشد دلالت بر حرارت مزاج
 دماغ و رطوبت آن میکند و اگر بر خلاف این باشد دلالت میکند بر آنکه مزاج دماغ او یار و یابس است و اما دلائل ماخوذ از حال زبان آنکه رنگ آن و کثرت
 دلالت بر حال دماغ مینماید چنانچه سفیدی آن بر شش غرض و زردی آن اولاً و سیاهی آن ثانیاً بر قرآنیست و همچنین غلبه زردی بر آن و سبزی
 تحت آن بر بصرو عیبت صاحب آن دلالت می نماید و استدلال بر رنگ زبان مانند استدلال بر رنگ چشم نیست زیرا که چشم شدیداً اختصا صحن دماغ است
 و نیز گاهی استدلال کرده میشود بر رنگ زبان بر احوال معده لیکن هر گاه دانسته شود که در دماغ آفتی است بعینیت استدلال بدان بر حال دماغ و گاهی
 استدلال مینماید بر حال دماغ از حنجره زبان پس فزهی آن دلالت بر رطوبت دماغ میکند و هنرال آن بر جفاف او این وقتی است که سبب آن در
 زبان نباشد و گاه استدلال میکند بر آن بمقدار چیزی که سیلان کند از لعاب و اگر چه این به تبعیت احوال دهان باشد پس کثرت لعاب دلالت می نماید بر
 افراط رطوبت دماغ اگر از معده نباشد و قلت آن بر جفاف دماغ و گاه استدلال می نمایند بر آن بحال کلام پس تشنه و متمه و فاقای آن تابع ضعف
 بیان دلالت بر ضعف دماغ می نماید و سرعت کلام و کثرت آن دلالت بر حرارت دماغ می نماید و بطور و قلت آن بر رطوبت دماغ و چون در بعضی
 از کلام کردن کراهت کند دماغ آن مشتعل از حرارت میباشد و گاه استدلال میکنند بجزی که زبان آنرا احساس نماید از کیفیات لموسه پس احساس حرارت
 دلالت بر حرارت دماغ میکند و جفاف بر پس دماغ و کذک و در باقی اقسام اگر سبب در معده یا در نفس زبان نباشد و گاه استدلال می نمایند بر آن بجزی
 که احساس کند از زبان از طعم پس احساس طعم هر خلط دلالت بر غلبه آن در دماغ میکند و گاه استدلال کرده میشود بر آن بمقدار زبان پس غلظت
 بسیار دلالت می نماید بر رطوبت دماغ و صغیر و بر پس آن و گاه استدلال میکنند بر آن بافعال قوای لسان پس جرس و ضعف او را که او طعم
 را دلالت بر آفتی در دماغ می نماید و کذک بطلان ذوق و گاهی دلالت میکند نقل زبان بر کثرت اخلاط خصوصاً بلغم و خون و این همه دلائل کثیری
 است و اما در که در عضوی دیگر سبب مقتضی آن نباشد و اما ماخوذ از حال و جلیس از رنگ او یعنی دلالت الوان بر افرجه معلوم است و از
 جهت سمن و هنرال آن پس فزهی و سرخی آن دلالت می نماید بر غلبه خون بر دماغ و لاخری آن با زردی دلالت بر غلبه صفرا میکند و گاه سبب
 قوت بر میباشد چنانچه در آفتین بسبب قلت خون و انسراط بر زمین باشد و لاخری آن با تیرگی بر غلبه بیس سوداوی و بر سقوط قوت
 و قرب موت دلالت می نماید و آنچه چهره دلالت بر غلبه بایت در خون میکند و گاه بسبب ضعف غافیه میباشد و بدانست که آنها احوال عارضی اند از احوال
 آنکه نیست علتی در بدن که تسخیر گردد و انداخته وجه را مگر از جانب دماغ و گاهی استدلال کرده میشود بر حال دماغ از حس و جلیس اگر سلیم باشد دلالت بر سلامت
 دماغ کند و اگر رطوبت باشد بر آفت دماغ دلالت نماید و این در اغلب احوال است و گاه استدلال بر آن میکنند از استوای لب و بینی و اید و در ارض حاده بر
 استوای دماغ نیز برین قیاس است آنچه مخالفت او باشد و اما دلائل ماخوذ از حال رقبه پس اگر گردن قوی غلیظ باشد دلالت بر قوت دماغ و و فوراً آن

می نماید و اگر قواها با یک باشد دلالت این بحد است و اگر همیا از برای قبول خنازیر و اورام باشد سبب آن در اغلب احوال ضعف اندران نیست بلکه این از دفع فضول دماغی بسوی گردن میباشد و گاه از دفع عضو دیگر غیر دماغ ماده بسوی آن میباشد و گاهی بسبب فساد غذایی و اصل بسوی گردن میباشد و درین هنگام سبب ضعف آن و درارت آنست و اگر از اورام مذکوره خالی باشد سبب دران قوت آن نیست بلکه سبب ظهور اورام در گردن نزد شیخ الرئیس ضعف قوت دماغیه است بجزی از انواع سور فرج و قوت از قوت دماغه آن بهر آنکه نوعی گردن قابل است برای چیزیکه دماغ از دفع کند بسبب کم رخوغدی که اندر آنست و همچنین است حال دلائل ماخوذ از احوال لهات و لوزین و دندان نیز یعنی قبل کردن این اعضا در اورام را دلائل است بر فساد حال اندر آنها در ضعف بلکه بر ضعف دماغ و قوت دماغه آن چنانچه در حال رقیه مذکور شد و اما دلائل ماخوذ از حال اعضای عصبانی باطنی پس آن از طریق احکام مشارکت اندر آنست که آنها مشارک دماغ و نخاع باشند چنانچه اگر همیشه آفات بر آنها عارض گردد و حوادث دیگر و دماغ را نیز نوعی از مرضی که آنهاست میگوید این حادث گردد و آنها از دماغ و چون اعصاب قوی غلیظ باشند مساکله آنها در اصل خلقت قوی بودند دلالت قوت دماغ نیز بر فساد دماغ میکنند

استدلال از مشارکات اعصاب

که آن مشارک اند دماغ را و قریب اند از جهت مشارکت بدانکه هر گاه اعضای مشارک دماغ قوی باشند دماغ نیز قوی میباشد و اگر کثیر آفات باشد بسبب از اسباب ظاهر که برسد بسوی آنها دماغ نیز ضعیف یا مومن میباشد و گاه این آفات در اعضای دیگر مشارکت قوای دماغ میباشد مانند آنکه اتفاق افتد از اینکه مرعین نتواند که برین دراز برای بول یا بر از محتاج الیه بجهت عدم حس چنانچه در شیر خش و در سبات سهری و مانند آن اتفاق می افتد و یا بجهت ثقیل بودن حرکت بران چنانچه در امراض مذکور و یاد در قرانیس و مانند عاجز بودن از فرو بردن غذا و آب و برگشتن آب از دهان درین امراض و مانند دلائل نفس که گاه و نفس منقطع و باطل گردد بسبب حدوث آفت در دماغ متعدی بسوی حجاب و اعضای تنفس چنانچه کبر نفس و غلظت آن دال بر رطوبت و احتیاج و صنایع و صوان پر سبات سهری و شیر خش و گاه استدلال کرده میشود از طریق مشارکات در اوجاع نیز بر احوال دماغ و بر طریق مذکور یعنی بعد از آنکه معلوم کنند که وجع حادث در عضو مشارک نیست بسبب و نفس آن عضو و در عضو دیگر که بسوی آن خودی گشته بدانند که دماغ مؤمن است و گاه استدلال کرده میشود از کیفیت مشارکت مانند آنکه اگر برسد وجع در صداع تا اصول عینین دلالت می نماید بر آنکه گفت در حجب داخله دماغ است و اگر نرسد بان حدود دلالت میکند بر آنکه سبب در خارج قوت است و گاه استدلال کرده میشود از امتزای عروق و خلای آنها و از رنگ جلد و غیره نیز از آنچه بعضی از ذیل ابواب دیگر گفته است

استدلال از عضویکه تمام میگردد و دماغ مشارکت آن

باید دانست که اعظم اعضا از روی ایدام دماغ را مشارکت آن معده است پس واجب است که استدلال نمایند بران از حال اشتها و هضم و حال آروغ و قواقر و حال فواق و غثیان و حال خفقان معدی و نظر کنند در کیفیت استدلال ازین امور بر احوال معده که در بحث معده گفته آید و نیز استدلال کرده میشود از حال خلای معده و امتزای آن بجهت آنکه مشارکات دماغ معده را در حالی که آن متلی باشد یا ذی نغمه بود ظاهر میشود یعنی زیاد و میگوید در حالت اشتلای معده از غذا و از مشارکت آن بسبب حرارت و مره صفر و اوجاع معده بسبب آن و از جهت شدت حس معده ظاهر میگردد در حال خلا و جوع و سبب است که میباشد اشتلا سبب برای تعدیل مزاج و ساد میان بخار و میان دماغ پس از جهت حاصل در دماغ کم میگردد و آنحض چیزیکه بان استدلال کرده میشود موضع وجع راس است و را ابتدا و هنگام استقرار آن بجهت آنکه امراض دماغ که پیش از آنکه معده میباشد گاه دلالت میکند بران وجع که ابتدا بینماید از یا فوخ پس منصب میگردد بسوی مابین کتفین و نزد هضم اشتدادی یابد و گاه مرعین میگردد و سبب مشارکت جگر پس میل اوجاع بجانب مابین میباشد چنانچه هر گاه بمشارکت طحال بود میل وجع بسوی بسیار میباشد و سبب است که مشارکت دماغ ببارق و اطراف شریعت میباشد و درین در ماکل بسیار است و قدام میباشد و گاه مشارک رحم میباشد و با امراض رحم و دلائل مذکوره در باب آن و وجع در حاق یا فوخ متوقف میباشد و اکثر مشارکات دماغ در اعصاب سبب صعود و انحراف بسوی دماغ از آنها واقع میشود و در طریق صعود و انحراف یا از نزدیک قدام شریعت است و این عام بود و پوست شکم معده طحال که در غیر آنرا و درین امراض

و کشیدگی آن عضو بسوی فوق و تیره و ضرابان عروق که متصل بآنست و ابتدای الم از قدام سر محسوس میشود و با از قریب ناحیه قفاست و درین ابتدای الم از خلقت و کشیدگی و برآمدگی عروق و شرابین موضع از خلقت و در اینجا ضرابان محسوس میگردد و چون رعایت کرده شود در استلال اعراض عضو ششاک دماغ یعنی امور عارضه آنرا واجبست که نباشد آن عرض عرض برای آن عضو در نفس خود بلکه باشد بسبب مشارکت او و دماغ را نه بسبب مشارکت دماغ فراد را زیرا که چنانچه استلال کرده میشود از غشیان بر آنکه علت دماغیه مشارکت معده است پس بعینست که غلطی واقع شود و اول علت در دماغ باشد و لیکن نمی بود پس ظاهر گردد غشیان در معده جهت مشارکت آن مرد دماغ را و علت خیمه بدان ششالش اینست که دماغ را سو فرج بار و عازنا شود و از آن نوازل بسوی معده کثرت نماید و بسبب غشیان شود پس گمان کرده شود که در معده اختلاط رطوبی بسیارست که از آن بسوی دماغ بخارج کثرت صعود میکند و در آن ترمک میشود و فرج دماغ بار و کثیره نوازل میگردد و مشغول شوند بجلالجات معده و تبقیه آن و از آن انتفاع نشود پس واجبست رجوع بسوی اصول مذکوره در حکایات که تکرار کرده شود بدان اصول امراض اصلیه را از امراض شکر کیه

دلایل مزاج و دماغ معتدل

دماغ معتدل در مزاج خود آنست که افعال حسیه و سیاسییه و حرکات آن قوی باشد و در انتفاض آنچه از آن مندرج میگردد در احتیاج آن معتدل بود و بر مقدار متعادل و موذیه قوی باشد و در هنگام طفولیت بسوی سر آن اشق و در وقت ترشح احمر و زرد اشکیال خلقت و نشو و نما بل بسیار بی توسط وجودت و بهر طقت و نبات او و در شب همد در وقت خود باشد و سفیدی او استیصال نکند و نه تاخیر نماید از وقت طبیعی خود و صلح نرسد سرعت نماید و سواهی این از لون و سخنه و انفعالات و غیره که مذکور شد نیز استلال میتوان کرد

دلایل امر حیرت زده و واقعه در جبلت

جالیئوس چگونگی که حرارت را اختلاط عقل و هیزان میکند و لاحق میگردد و با آن طلیش و سرعت وقوع عبارات در امور واقفان در عزائم و برودت متوکل بلاوت و سکونست و لاحق میشود با این بطور نفهم و قهقر فکر و کسالت و رطوبت باعث نوم خرق با کسلست و بیوست باعث بیداری و سوز فکر و خیالات فاسدست و دلالت می نماید بر آن سهر لیکن شیره طریقین آنست که سهر از رطوبت بورقیه نباشد و بالقل دماغ نبود و در علم استتراج فضول یا غیر آن از دلایل رطوبت مانجه نیز نباشد جهت آنکه رطوبت مانجه بورقیه بشهادت جالیئوس بر نفس خود باعث بیداری میگردد چنانچه در شلخ میباشند و اما رطوبت مزاجیه دماغ خواب مستغرق می آرد و جالیئوس گمان میکند که دلیل بر غلبه سو فرج بلا ماده عدم سیلان فضول یا دلایل سو فرج مزاج مزاجست و دلیل بر آنکه غالب سو فرج مادیست سیلان فضولست و بر عکس میزانی گوید که اگر سرد یا ضعف قوت واقعه نباشد در اقم گوید که درین صورت فرق در مواد مختلیسه از وجود نقل راس و در سافج از سخت آن توان کرد و چون این معلوم شد پس دلایل حرارت مزاج دماغ سرعت برودت بیوست و در ابتدای دلالت یا در شکم و سواد آن در ابتدا و یا سواد آن بعد از شققت بزودی وجودت آن و سرعت صلح و سرعت استتالی آن نقل آن از اسباب واقعه مانند استتنام رواج و اشال آن و اذیت یافتن بر رواج حاره و قلت خواب یا سخت آن و ظهور عروق چشم و درگاه و عرت قلب و لرزای و عزائم مانند حال صیدان و دلالت میکند بر آن حرارت ملس و سرخی رنگ و نفیج فضول منصبه و ششقه و اعتدال آن در قوام قبلیا غیر خود و اما دلایل مزاج بار و زیادتی بنفص فضول و سبوطت شعرو قلت سواد و سرعت سفیدی آن و سرعت انفعال از فاقات و کثرت نوازل و عودض زکام بادنی سبب و خفای عروق عینین و کثرت خواب و برون صورت او مانند صورت صاحب پنگی و بطور حرکت اجفان و نبات بر عزائمست مانند حال شلخ و اما دلایل مزاج یابس نقای مجاری فضول و صفای حواس و قوت سهر و قوت شعرو سرعت نبات آن جهت حاجت مزاج در اول سن و سرعت صلح و وجودت شعرت و اما دلایل مزاج رطب سبوطت شعرو بطور نبات آن و بطور صلح و کثرت حواس و کثرت فضول و نوازل و استتراق نومست و اما دلایل مزاج حاریا یابس عدم فضول و صفای حواس و قوت بیداری و قلت خواب و سرعت نبات شعرو

در اول سن وقوت و سیاهی وجود آن و سرعت صلح بسیار و حرارت طس سر و خشکی آن مع سرخی ظاهر در آن و در چشم و انتقال در عظام و مجلیت در آن وقوت فهم و حافظه و سرعت افعال نفسانیه و اما دلائل مزاج حار رطب اگر این مزاج بسیار دور از اعتدال نباشد رنگ نیک و عروق واضح و طس حار و فضول اکثر و انبج و شعر سبط مائل شبقرت غیر سریر الصلح و سخن و رطب بسوی آن سریر باشد و اگر بعید از اعتدال باشد صاحب او تنیم قابل نکایات از حرارت و بردت و امراض عفتیه در وجه خود سرخ و حواس صاحب او قلیل مکر و چشم او ضعیف باشد و صبر بر خواب نتواند کرد و خوابهای پریشان خواهد دید و اما دلائل مزاج بار دیالیز آنست که سر باردالمس حامل اللون و عروق آن خنی و همچنین عروق چشم و بطور نبات شود و دقیق لطیف الصلح خصوصاً اگر تبین او غالب از بر او نباشد و متضرر بمبردات بشرط مذکور و حواس صاف در هنگام جوانی و چون بسن پیری رسد بزودی ضعیف گردد و پیر شود و تشنج و تقصن در نواحی سر و ظاهر گردد و صبح الشیخوخت و صحت او مضطرب باشد پس گاه خفیف المراس منفتح مسالک و گاه بخلاف آن باشد و اما دلائل مزاج بار و رطب آنست که انسان در آن کثیر النوم مستغرق در آن روی الحواس کسلان بلید کثیر الاستفراغ فضول از سر باشد و ایضا بر آن دلالت میکند بطور صلح و سرعت توقع نوازل و این مزاج نیز اگر خروج او از اعتدال بسیار مغربا نباشد حال صاحب او جید باشد در شبه ایتها با آنکه در اکثر منظومات بعد بیان دلائل مذکوره علامات امراض راس مسطورست و مؤلف را بنظر تمهیل بیان آنها در طریق تشخیص اسب نمود و همچنین در اکثر امراض تسهیل الالظالمین و اشتقاقاً علی المعاینین ایجاد طریق تشخیص بهر داخه و علامات اسباب آن امراض بطریق اسهل در آن مشروح ساخته اکنون بدانند که جمیع امراض راس خواه اصلی بود یا مشارکی اسباب آن یا سور مزاج سازج و مادی باشد و یا من ترکیب و یا تفرق اتصال و یا اورام پس تشخیص بهر مرض موقوفست بر استخراج تعریف و لوازم آن مرض و تشخیص اسباب آن و طریق تشخیص مسطور میگردد

طریق تشخیص اسباب امراض راس

هر گاه مرعین شکایت مرض دماغی نماید و الاطیب از تقدم خللی در عضوی از اعضای دیگر سوال کنند اگر از آن انکار کنند و آفت در افعال دماغی مانند خلعت بصرد و کورت حواس یا وجود صلاح حال سایر اعضا باشد بدانند که مرض دماغی اصلیست و اگر تقدم ضرری در عضوی بیان نماید مرض دماغی شرکی باشد پس بصورت تحقق مرض اصلی نخستین حال اقسام سور مزاج دریافت کند و این چنان باشد که اولاً از مرعین بپرسی که اگرانی آن پیرسد اگر خفت راس بگوید بدانند که سور مزاج سازجست منفرد بود یا مرکب بعد از کیفیت طس سر و چشم که گرمست یا سرد سوال کند و رنگ چشم در وی ملاحظه نماید پس هر گاه با وجود خفت طس گرم و رنگ سرخ باشد بر سور مزاج حار سازج و حار یا بس سازج و حار رطب سازج دلالت کند پس از حال بیخوابی و خواب سوال کند اگر مرعین بیخوابی میان کند از دیگر آثار غلبه حرارت مثل التهاب در دماغ و قلق در حرکات و تشوش و تشیلات و سرعت غضب و ارتفاع بمبردات و تضمر از سختیات سوال کند که در و این همه علامات یا اکثر آنان دلالت بر سور مزاج حار سازج کند و اگر این علامات طس حار یا بس و خلعت سیلان فضول و اختلاط عقل باشد از دیگر علامات سور مزاج یا بس که مسطور گرد سوال کند اگر آن هم یافته شود درین صورت بر سور مزاج حار یا بس سازج مرکب دلیل تام بود و اگر مرعین غلبه خواب غیر شرید بیان نماید و از تمام و هوای جنوب ایند یا بد خوابهای مشوش بنید دیگر علامات سور مزاج رطب سازج که مذکور شد پیرسد اگر باشد درین حالت دلیل سور مزاج حار رطب سازج مرکب بود و هر گاه با وجود بیکی راس سر برد باشد و رنگ چهره و چشم سپید نماید بر سور مزاج بار و سازج و بار و سازج و بار دیالیز سازج دلالت کند درین صورت از کسل و فتور در افعال و دماغی و بلاوت و نقصان و تشیلات و میل بچین و انتقال بمسختیات و تضمر از حرارت سوال کند اگر باشد پس در و این علامات دلالت بر سور مزاج بار و سازج منفرد کند و اگر این علامات آثار سور مزاج رطب سازج منفرد و خصوصاً خواب نسیان شرکیه و دلیل سور مزاج بار و رطب مرکب باشد و اگر علامات سور مزاج یا بس سازج منفرد یا بود و حالتی شبیه بحالت صاحب جمع یافته شود بر سور مزاج بار دیالیز دلالت کند و هر گاه با وجود بیکی سر گرمی طس سرخی سفیدی رنگ یافته شود درین صورت سوال غلبه خواب بیخوابی از مرعین کند پس اگر غلبه خواب بگوید از کسل و کورت حواس کثرت نوازل و افراط نسیان نیز سوال کند و این علامت سور مزاج رطب سازج منفرد بود و اگر مرعین غلبه بیخوابی بیان کند با آن جناب غشیوم و صفای حواس

و نقای مجاری فضول و قلت زکام و شدت خنثی و تقدم استفراغات و انقاعات برطبات و سرعت اجتهاد روغنهایی رطب و تصرف از محلات یافته شود
 علامت سوزن مزاج یا بس منافج متفر بود و هنگامیکه مریض در جواب سوال اول گرانی سرگوبید یا ندانند که سوزن مزاج مادی منفرد بود یا مرکب بجز کیفیت طبع سر
 چشم که حارست یا بار و پدید آید که با وجود گرانی چشم گرم باشد دلیل مواد حار و زوی یا صفراوی بود پس رنگ چهره چشم و بین از حال غلبه خواب و بیداری
 سوال کند اگر با وجود گرانی سرد گرمی طبع رنگ رو چشم سرخ و خواب مغز باشد علامت سوزن مزاج مادی و زوی بود پس دیگر علامات غلبه خون مثل ارتفاع وجه
 و بین و در ورگها و ضربان و دیدن خیالات سرخ و خواب نیز پدید آید و اگر رنگ رو چشم زرد و بیخوابی کثیر باشد علامت سوزن مزاج مادی صنف راوی بود پس
 دیگر آثار غلبه صفرا همچون لذع و التهاب مع خرقه شسته و بیس منخرب و خشک تیر پیر سرد و در اینجا آنچه از بینی و حنک خارج شود زرد و قوی و لذع و گرم بود چون آثار
 هر دو مخلط مذکور یافته شود علامت سوزن مزاج دموی و صفراوی مرکب بود و اگر با وجود گرانی سرطیس سرد باشد و طول مرض و از مان آن بود دلیل مواد بارد بلغمی و
 سوداوی باشد درین صورت اگر رنگ چهره چشم و زبان رصاصی و غلبه خواب بود از تریل و سبب آن و کسل و بلاذت تیر پیر سرد و این علامت سوزن مزاج مادی
 بلغمی باشد و اگر گرانی را س و سردی طبع رنگ رو چشم تیره نماید از بیخوابی مغز و سواس و فکر فاسد سوال کند و این علامت سوزن مزاج مادی سوداوی
 بود و چون آثار بلغم سودا و هر دو یافته شود دلیل سوزن مزاج بلغمی و سوداوی مرکب باشد و آنجا که با علامات غلبه دم و آثار بلغم یا سودا هم دریافت گردد علامت مزاج
 دموی بلغمی مرکب یا دموی سوداوی مرکب بود و اگر با علامات صفرا آثار غلبه بلغم یا سودا مذکور شود علامت سوزن مزاج صفراوی بلغمی مرکب یا صفراوی سوداوی
 مرکب باشد و هرگاه در مین با سبکی سرد در سرد و چشم و عرض و دی و ظنین مرگوش بگوید دلیل ریخ و بخار بود پس اگر با آن علامات سوزن مزاج بارد
 مذکور در نشان غلبه ریخ باشد و اگر آثار سوزن مزاج حار دریافت شود و ضربان شریک سرد و در دو جا این و تخمیل خیالات فاسد بود و اینجا سار و در و در عارض
 شود بر دو وجه بخارات دلالت کند و هرگاه بیمار با گرانی و بلغم اجزای سرد و بیان نماید که ریاضت و حمام و کثیر الاکل و صاحب سکون و آرام باشد
 علامت سده بود و هرگاه با وجود علامات غلبه غلطی از اخلاط اربعه احتیاط عقل در زبان مع تب و درج سرد و گرم است از روشی ظهور نماید نشان ورم بود
 پس اگر آثار غلبه خون یا صفرا مع لزوم تب گرم و ضربان و سرعت نبض مائل به جویبیت یا انتشاریت یافته شود علامت ورم حار بود و اگر علامات غلبه سودا
 و صلابت نبض مذکور در نشان ورم سوداوی بود و اگر آثار غلبه بلغم و سبات و تویج و نبض مویج باشد دلیل ورم بلغمی بود و هرگاه آثار سوزن مزاج
 ریخ و سده و ورم یافته شود درین صورت سوال کند که با کدام سبب همچون جمود آب سرد غذائی بهنگام مضم و شینک آن آوازها و شینک آن بودهای غیر قوی
 عارض میشود و یا نه اگر بلغمی اقرار آن کند بدانند که مرض از ضعف و طغ یا از قوت حس دماغ است پس اگر حواس مریض مکرر افعال دماغی او از تفکر و فکر
 و تخمیل ضعیف باشد و از حرارت و برودت متساوی گردد و ذلالل اسباب ضعف مثل ذلالل سوزن مزاج و غیر آن ظاهر بود و زمانه مرض هر قدر که
 طول کند مرض زیاد شود و مرض از ضعف و طغ بود و اگر حواس دکی و قوی و افعال دماغی سلیم و مجاری نفی و پاکیزه باشد و با ذلالل اعتدال مزاج و صحت
 ترکیب بود و اعضاء مشابه که قوی باشد و چون زمانه مرض طولی کند مرض کم شود یا باطل گردد و مرض از قوت حس دماغ بود و هرگاه این آثار یافته شود
 و تقدم ضرب و مستطاب و بجز تفرق اتصال مذکور در سبب مرض همان باشد این بود طریق تشخیص اسباب اراضی دماغی اصلی اما اگر درین پیش از حدت
 مرض دماغی ضرر در عضوی از اعضاء دیگر مثل معده و اسهال و جگر و طحال و مزاج و رحم و دست و پاییان کند و حدوث و بطلان و شدت و ضعف مرض سبب
 حدوث و بطلان و شدت و ضعف الی آن منتهی مذکور گردد و مرض دماغی شکی باشد پس اگر مرض مختلف شود با اختلاف حال معده در مضم و عسر چشم و در
 حلاوت مترا و تقدم ضرر معده مثل غیبان و قلت یا البطلان اشتها و نسا و یا ضعف یا بطلان مضم بود و مرض شکی است که با شینک نگاه کند که در قی صفرا
 برمی آید یا بلغم یا سودا اگر صفرا بر آید و رنگ چشم زرد نماید از بلغمی مریض و شکی و غلبه مرض در خلط معده و التهاب و آروغ بود نیز سوال کند و این علامت
 مادی صفراوی بود و اگر بلغم بر آید از تقدم مضم و اگر مضم در شدت مرض در امتلا می معده و کثرت آب دهان و قلت تشنگی و نفخ معده تیر پیر سرد
 درین نشان مادی بلغمی بود و اگر سودا بر آید از کثرت اشتها و سوزش معده و شامی حامض بود و با اشتها و مرض نر و خلطی معده از نخستین سودا

برقم معده و وحشت و خفت نفس هم سوال بکنند و این آثار ماده سوداوی بود و اگر در قی مچ خلط بر نیاید پس از غلبه مرض با استعمال چیزهای بادی و در حال مت شکم سیری و بعد خواب بپرد اگر بچنان مرض بخوردن اشیای نفاخ بگوید و تقدم در معده و سکون مرض دماغی با سکون آن باشد علامت ماده ریجی بود و اگر زیادتی مرض در شکم سیری بگوید و با آن دیگر علامات سورمزاج سازج معده باشد از سورمزاج سازج بود و اگر بعد خواب و هنگام شکم تپتی و تاخیر غذا از وقت متفرقه آن خصوصاً و قیگه باشد در آفتاب ششی نمایند مرض غلبه کند و از ادنی سببی ضجر نماید و از بیدیدن چپیزی بدبو غشیمان عارض گردن نشان ضعف نم معده بود و اگر علامات دیدان امعاء رگ گرد و در بشکت امعاء باشد و هرگاه ضرر در جگر یا طحال یا مرق یا رحم یافت شود مرض شرکی کبدی یا طحالی یا مرقی یا رحمی باشد و ایضاً رحمی اکثر بعد ولادت یا استسقا یا احتباس حین و نفاس و ولدت آن بود و هرگاه مریض بگوید که پیش از ظهور مرض دماغی چپیزی مورچه مانند از دست یا پای بچایب سر بر می آید مرض شرکی اطرافی باشد و شناخت نوع ماده هر عضو در تقاضا مشطور گردد بد آنکه تا اینجا علامات امراض دماغی اصلی و مشترکی تمام شد اکنون علاج هر یک از اسباب مشطوره بقلیم می آید مطابق سبب مشخص بعمل آید لکن پیش از بیان آن بعضی قوانین علاج کلی که در اکثر اقسام امراض دماغی بکار آید مرقوم میگردد و در آن نظر دارند.

علاج کلی امراض دماغی

باید دانست که دماغ عضوی است رئیس و مبدای حواس ظاهری و باطنی پس هر مرضی که بدان لاقح شود سبب باز آن توجه طبع نمایند مثلاً اگر سبب آن مرض غلبه کینیتی از کیفیات اربعه چون حرارت و برودت و خزان باشد تعدیل آن کوشند بدینچه ضروی بودنی تنقیه و در حرارت دماغ تبرید بلابناله کنند هر آنکه غلبه حرارت بدین محل موافق ترست و در برودت تخمین بمبالغه باید کرد و کثرت استعمال بموضات مناسب نبود خصوص و قیگه سرفه یا نزله نیز شامل بود و دویه و اشربه شیرین اختیار نمایند و عند قبض طبیعت طینات آن بکار برند و بقول شیخ در امراض سر طین طبیعت طابت کشید و سپس باید که تلین آن ندام طحوظ دارند و اگر سبب مرض غلبه ماده بود پس در رموی فصد قیفال کفایت کند و اگر اعظم سیم و خون در کمال غلبه و وفور و بچان باشد فصد و راج را تجویز نموده اند و لکن چون درین خطرست باید که بقصد دیگر عروق سر پروازند هر چند که بدفعات باشد و در دیگر اخلاط بعد فصد تنقیح مجاری بسهلالتش استفراغ فرمایند و شیخ رئیس و بعضی شرح قانون مینویسند که هرگاه غلبه مواد در دماغ دریافت شود و اراده استفراغ آن نمایند پس اگر با وجود غلبه اخلاط دیگر و لامل کثرت خون دریا بنده ابتدا بقصد قیفال و دیگر عروق سر مثل رگهای پیشانی و بینی و عروق ناحیه گوش و مانند آن کشند اما اگر استسقا مختص بر اس باشد اکثر فصد این عروق کفایت کند و اگر در بدن نیز امتلا بود فصد سر و بر فصد این عروق مقدم دارند و الا در تقدم فصد عروق مذکوره خوف جذب مواد بسیار بسوی سر و جلب آفت بود و ابتدا بقصد با وجود غلبه اخلاط دیگر بهر آنست که فصد استفراغ مشترک برای اخلاط است پس با خون اخلاط دیگر نیز که مختلط اند دفع شوند و لذا مشروط نموده اند که فصد را وسیع در طول بکشایند و چون قدری خون خارج گردد یک لمح درین رگ را باگشت گیرند تا اخلاط دیگر در آنجا آید زیرا که طبیعت حامی و حافظ بدن حتی المقدور خون صحیح را محافظت مینماید و دم فاسد و اخلاط دیگر را دفع بسیار پس انگشت بردارند که قدری خون دیگر دفع گردد باز لمح درین رگ را باگشت بگیرند و پس تا آخر فصد در هر کدام کمال غلبه و همچنان خون مختص با اخلاط دیگر بایند که تصور در اخراج خون نمائید بلکه خون وافر بگردد و بسیارست که فصد تمام کفایت نماید و در اد از فصد تمام آنست که فصد را کشنده بکشایند و آن مقدار خون بگیرند که قریب بقیشی گردد و اطفال و ضعفا و حوامل را فصد جائز نیست و عند ضرورت شدید بجامت بخورست و یا از اساعلق و اگر اخلاط دیگر باشند نگاه کنند که آیا مرض را اس بشکت جمیع بدن است یا نه پس هر خطلی که غالب بود در جمیع بدن شریک باشد تحت بعد الفصاح آن تنقیه عام جمیع بدن بسهلات و مقیات نمایند و بعد به تنقیه خاص دماغ متوجه شوند و استفراغات مختصه آن استعمال کنند و اگر دانند که ماده در دماغ بلیغ است و الا بعد تنقیه عام بدن تا فصح آن در تنقیه دماغ تاخیر نکنند و فصح ماده و آنجا بمشاهده خروج فضول مثل مخاط و غیره آن از دماغ اگر بسیار رقیق یا بسیار غلیظ نباشد بلکه سهل الخروج و معتدل التوام بود دریافت گردد و اگر

بشرکت بدن نیست متوجه استفراغ دماغ گردند و در آنجا که مرض منتهی رسیده باشد پیش از آن انضاج ماده و بروجات و نطولات و ضماوات منضجیه نیز نمود باشند
متنبیه دماغ بوزن و دیگر استفراغات مختصه آن فرمایند بشبه طیکه از غرغره خون آفتی در ریه و نزول نوازل از جنس خلط حاوی لایح و بیار قابل و مستعد امراض
ریه نباشند و ایضا بیمار را حراست از نزول شیئی سردی بسوی ریه ممکن بود مثلاً هرگاه که نزول شیئی از دماغ دریا به قبل از رسیدن آن بریه آنرا ببنام دفع نماید و یا
حال سرشند الا به تمام از حال ریه باشد چنانچه از آن خون قتل سریع از شدت رداوت و صحت بود و قریب از جزای سنگ باشد که دفع او بوجه دیگر غیر
از غرغره یا فته نشود و الا شموات منفتحه و مسطبه و سعوطات و نطولات استعمال کنند تا که مواد از سر منجذب شود و گاهی تصفیه سرد بعد تر اشیدن سود
سر میکنند یا دوی که دفع مواد محبسه در مسهل گرداند اگر از آن ضماوات خون افساد مزاج نباشد و ثوق این امر بود که ماده منضج سهل الاستفراغ است بعد
فعل ضماوات در آن سهولت مندفع گردد و بیان هم باید که احتیاط نمایند در استفراغ اخلاط باردان که رقیق ماده استفراغ نگردد و غلیظ آن محتسب ماند
و باعث زیادتی فساد گردد بلکه استفراغ بعد تلین بلینات منضجات نمایند و هرگاه استعمال استفراغی کنند عقب آن تلین مع انضاج و تلینت و
تدبیل توام باقی از فضول دماغ نمایند و آنرا تر از فرمایند در استفراغات اخلاط حار که ضطر گردند و راهها با استعمال ادویه حاره در بعض اوقات بمثل ایارج
و تقونیا و تربد و اسطوخودوس از آنکه باقی نماید بعد از آن سو فرماز حار بلکه تمارک نمایند اسهال کائن از آنها و استفراغ واقع بغرغره و غیره از الضماوات
برده و پیریز نمایند از استعمال استفراغات مذکور مگر بعد اتمام بر عادت مرض که چیزی که آن نبوشت از سهال و استفراغ آن کند تا شرب آن بسبب
مخالفت باعث فساد و هلاک نگردد و هرگاه بعضی کسان را ایارجات اسهال نیارند و بعضی از اسطوخوات اسهال نشود پس رعایت این امر نیز در استفراغات
لا بد است و اگر اخلاط صمود نمایند بسوی سر از جانبی یا از تمام بدن پس جنب کنند بسوی خلاف آن مثلاً اگر از اسافل بدن یا جمیع بدن متصاعد شوند
باستعمال خنجات و حمولات و حجات سابقین و بستن راهها و باز و مالش کنند دست و پا و تناول اطرفیات و کشینیز پیر و از تند و تنقیه معضو
مشاکر بدانچه مخصوص او باشد نمایند مثلاً اگر ماده در صده باشد یا ایارج فیه و اگر در شمال بود یا دوی که بدان خصوصیت دارد و علی هذا القیاس در دیگر
و رحم و غیره هر یک از اعضا هر ماده که باشد بعد مزاج آن و ایضا دیگر تدابیر مختصه آن عضو لعل آن مع رعایت تقویت و طغ و بعد تنقیه هر خلط اگر سولف
باقی ماند بعد از آن علاج کنند و از جمله چیز که استعمال کرده میشود در امراض راس ریاضت است که محافظت نمایند در آن سر را از حرکت که با بدن حرکت
تتماید و اسافل بدن تنها حرکت کند و این ریاضت برین نحو میباشد که انسان رسیان را بدو دست محکم بگیرد و خود را بدان معلق آویزان دارد و دائم پایا
نموده از حرکت دهد و مالش دست و پا و بستن آنها از فوق بسوی اسفل ازین قبیل است و خصوصاً هنگام تنقیه لیکن باید که ریاضت بعد از تنقیه باشد زیرا که
قبل از تنقیه سویی ندارد بلکه زیاد باعث تحریک مواد و فساد دیگر میگردد و گاه تنقیه سر تنامی نمایند بر ریاضت خفیفه بمثل مالیدن و فشردن دستانه در سر کردن
و استعمال گواره از منقبات خاصه است چنانچه در آخر لیر غسب می نمایند و بدانند که استعمال سیالات بر سر سبب برین قطور جائز نیست بلکه اطراف
یا فوخ را از پیش سر تا بلندی عقب سر که قهوه و ناسند آرد همی سخت بگیرند که مانند حلقه و دیواری بلند باشد و وسط آن مانند روحنی و ظرفی
برای گنجایشن از دوی سیال بود پس ادویه را گرم و یا یگرم و یا سرد و بحسب حاجت در آن ریزند و یا پارچه را نموده بر دای سیال تر کرد و بر پانچ
گذازند و آنچه از آنها لینی باشد مثل شیر بز یا شیر زنان واجب است که بر سر طح از آن نگذارند تا بنیات متعفن نگردد و موجب حسس انجره نشود بلکه
بر دوی پاک نمایند و بشویند و تجدید نمایند و بسته است که استعمال صند و اطلیه و نطولات و مروجات هم بعد از تر اشیدن موی سر
باشد تا که اثر سردی و قوت بر نماید و واجب است که تلینت تدبیر نمایند قبل از دو اینچ روز با شوره و اغذیه مناسبه و حمام در ریاضت معتدله مانند کفی الجحین
همی گردد و مسام کشاده و چون صاحب امراض راس مادی غذا تناول نماید باید که اطراف او را بماند و تخفیف جانب سر نمایند و تقویت و طغ بر دماغ
کنند و غذا بحسب کیت ماده و کیفیت آن تناول فرمایند و برین قیاس نمایند جمیع تدابیر را و ایضا در امراض مادی دماغی مشرب شراب توقف
بسیار در حمام مضر بود و قی از جمله تدابیری است که نفع بسیاری بخشد در معالجات امراض راس مگر هنگامی که بمشاکت ماده معده باشد و کثرت

فضول دران متوجبه سبوی نم معدو بود که درین هنگام اصل وجه دفع آن بقی است و هر کجا که اندر حجب دماغ آفتی باشد آب سرد خوردن و بدان مضمنه کردن آن
دارد و احتمال عطش و جوع در امراض رطبه دماغی و ترک عشا واجب است در آن ریح از بینی یا از گوش در امراض سر محمود است و بقول سیسی از مضرات اللسان
و سبک و اشیای چرب بسیار و تمامی نمیدها و جمله موصفات خاصه سکر و همچنین سکر و نمچه است پس اجتناب از اینها واجب

علاج امراض دماغی حار سافج و حار یا بس سافج و حار رطب سافج

و آن صداع و سرسام غیر حقیقی و سهر و دوام است و سبب سو فرج حار حرارت خارجی مثل گرمی آتش و آفتاب و حمام و شتم افادیه بود و یا حرارت داخلی
مثل تناول سنگناخت و تاخیر غذا از وقت متناوب شدت جوع و غضب با بجم که تبرید و ترطیب هواهای خانه آب و خوشبوهای سرد نمایند و تسبیح بفره
و سوط و نشوق و قطور و شوموم و ضما و طلا و نخلمه بار و بلبل آزند و شانها در ساق و کف پا کشند و پاشویه بار و الکباب و نطول استعمال کنند و باید که
در ترکیب مذکوره بقول شیخ بقول باره مثل کاه و خر و فرج و حب و دانه کدو و برگ بید و برگ نیلوفر و عنب الثعلب و عصا الراعی و حی العسال و مارا بخیار
و مار القرع و مانند آن در روغنهای سرد مانند روغن گل و خلاف و روغن نیلوفر و بنفشه بکار برند و کجاست ازین همه روغن گل و روغن کدو و روغن کاه
و روغن خشتخاس است و ازین تجا و رنگند سبوی ادویه که دران تخمیر و انقاد روح باشد مگر نزد ضرورت شدید از افراط حرارت و طغیان صفت را بیجان
آن و خوف درم حار چنانچه گاهی روغن بز البرج هنگام شدت وجع استعمال میکنند استعمال سکر که بسیار تند و سکر که نمر در اطلیه و غیره بسبب سردت
و کمال نفوذ ضرر دارد و روغن گل که نه کیسال بران گذشته باشد نیز استعمال کنند و از استعمال اخمه و اطلیه باره بر موز ترانس که منشای اعصاب
ست اجتناب نمایند تا منابت اعصاب را فاسد نکند و اثر آن بدماغ هم بوجه اتم نیرسد و هر گاه ضما گرم شود تبدیل آن نمایند و ضما در پیشانی یا بر باقی
استعمال کنند و نیز از جمله اطلیه نافع لعاب اسنول بسر که آب کشنده بزرگ آنت و از جمله محالجات نافع بوئیدن اشیای خوشبوئی بارده است و سوط و نانا
و عصارات مسطوره و فرزش نمودن بقول و اوراق مذکوره در مسکن و بعضی نشستن در خانه خشک که دران شاخهای اشجار برده نشانیده باشند بوئیدن
و نزدیک خود داشتن فواکه بارده و برف و آب عمیق نفع میکند و از حسرات بدنی و نفسانی و گردانیدن حده در ملاح و نظرسبوی اشیای روشن استماع
آواز سخت و بلبند منع کنند و غذای بارده نهند مثل بنوماش و جو مقشر و اسفانناخ و قطف و طفیل و مانند آن و اگر با حرارت بیوست نباشد بلکه رطوبت
سافج بلاماده باشد و این در کمال قلت و ندرت است در امراض دماغ باید که در اطلیه آبهای فواکه که دران قبضی باشد داخل نماید و لاسیما
در ابتدای ادوام حاره و بقول الطاکل بهترین چسبند که بدان تسبید و دفع کنند طلا بخلی و براده عاج و لیس و آرد جو و حنا و آب کشنده و عنب الثعلب
و حی العالم است و شرب موز بوش کشنده و موز در شربت خشتخاس بار اشعیر و گوئید که عوض آب برگلاب و آب انار شیرین و جلاب قندسه
خام همول بگلاب اختصار کنند و آب سرد و بالناسفه اندک بدهند و کذا آب هندی و حیار و کدو و بیدهند و از درج حاره قوی
عطریت چون زعفران و سلیخه و تخم کرفس و حاما و مانند اینها از افادیه دیگر اجتناب لازم دارند و همچنین از طعامهای گرم و سحر بخار آنگیز
مثل عدس و باد بجان و گوشت گاو میش و شتر و کرب و غیره و ترشیدن سبوی سرد و شیدن شیر بز بران خیلی مفید است و همچنین این آن
شیر و ختران و بینی و گوش نماید آن بر کفهای دست و پا و بر یا فوخ بشرطیکه تب و نزله نباشد طریق استعمال ادویه تبرید دماغ لعاب
بهمانه سه ماشه شیر و تخم کاه و مقشر شیر و مغز تخم تر بو هر یک هفت باشد در آب یا عرقیات بر آورده شربت نیلوفر یا شربت بنفشه و توله
یا نبات سفید یک نیم توله داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاده باشد شیر و تخم خیارین یا شیر و مغز تخم کدو اضافه کنند و اگر آنجبره زیاده بود
شیر و کشنده خشک شیر و تخم شمشاش زیاده نمایند و اگر حرارت قلب هم معلوم شود شیر و تخم خرفه افزایند و شربت انار و عرق بید رساده عوض
شربت نیلوفر آمیزند با بجمه اگر حرارت در کمال شدت باشد شیر و بز و مذکوره در عرقیات بار و رطب مثل عرق نیلوفر و بید گلاب و بید مشک بجای
آب بر آورند و بعضی لعابات سرد تر مانند لعاب بز رطونا داخل نمایند و شربت آلو یا شربت تمر مندی یا شربت حماض یا شربت لیمو مناسب است افزایند

طریق استعمال ادویه مطبوخه و شوق و قطره شیر زرد قشای شیر و خر صرف در گوش و بینی چکانند یا مغز تر بود آب سائیده در گوش و بینی چکانند یا کافور
در روغن گل حل کرده و بینی چکانند یا شیر و خر در روغن بنفشه سوط کنند یا در روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن که در مساوی و شیر و خر بر آب تیره خوب میخند
بکار برند و آب کا پور و روغن نیلوفر هر یک یک جز و شیر و خر دو جز و هم آمیخته سوط نمایند و اگر خواهند غرض تخم که در مغز تخم تر بود سوده نیز آیسند
و آب کا پور و شیر و خر در روغن گل همه مساوی آمیخته سوط نمایند و اگر حرارت زیاد باشد قدری کافور نیز اضافه کنند و یا روغن بنفشه و روغن که در
و آب کا پور و آب کاسنی بنیر و شیر و خر همه را در شیشی کرده خوب مخلوط نمایند و در بینی چکانند طریق استعمال ادویه شوم کشنی سبز اصندل سوده یا کاؤ
یا عطر نس یا عطر گل غلظه بلخه بوبیند یا آب شاهسفرم یا گل خدادشاهسفرم که بر آن آب سرد پاشیده باشند استنشام نمایند و بوبیندن جمله فواکه بارده نافع
است طریق استعمال ادویه صفا و طلا اصندل سفید یا آب کشنی سبز یا آب کونار سائیده بر پیشانی ضما د نمایند و یا چره در گلاب و سرکه در روغن
کل تر کرده بر افوخ گذارند و یا آرزو جمع سرکه و گلاب و کافور و صندل و اقا قیاج بل آرند و یا گل نیلوفر و کشنی سبز و گل بنفشه در گلاب سائیده بکار برند و
یا برگ خرفه جراد که در برگ بید گل خطمی صندل سفید سائیده با قدری گلاب و سرکه ضما د نمایند و بعد گرم شدن دور کنند و تبدیل آن کرده باشند
و یا گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ گل خطمی برابر شیر زمان یا شیر زرد گلاب سائیده ضما د کنند و یا مغز تخم خیارین مغز تخم تر بود زخم که در تخم کاهو تخم شمشک
بهدانه برابر گرفته بشیر زمان یا شیر زرد سائیده ضما د کنند و در ضرورت قوی گل نیلوفر تخم کاهو تخم خرفه صندل سفید هر یک سه ماشه کافور یک ماشه افیون
زحقان هر یک نیم ماشه همه را سائید در روغن گل یک توله آب کشنی سبز و توله واندکی سرکه نمزج کرده بر سر ضما د نمایند که برای اقسام صدلح حار و سرد
و سه معمول است و طلای قوس انزروت نیز در تبرید دماغ اثری تمام دارد طریق استعمال ادویه تخم گل ارمنی و گل نیلوفر صندل سفید هر یک یک
ماشه در عرق صندل و توله سائیده آب کشنی تر آب خیار آب کوی اثر هر یک چهار توله اضافه کرده در شیشی دهن فرخ انداخته متصل پیش بینی حرکت
دهند و یا صندل سفید سوده کشنی خشک سوده گلاب سرکه قدری نمزج نموده در ظرف کنند و بوبیند که برای منع عفونت هم نافع و یا گل ارمنی صندل
سفید و قدری کافور و آب کشنی و سرکه و گلاب بدستور بوبیند و یا روغن گل در روغن بنفشه هر واحد و جز و سرکه نصف جز و در شیشه یا در ظرف گل نمزجند
حرکت داده بویانند و اگر خواهند برای زیادتی تبرید آب کاهو آب کشنی سبز آب که در قدری کافور هم بپزایند و یا صندلین یک شقال گل نیلوفر یک
درم گل ارمنی نیم درم در عرق سید مشک پنج شقال یا گلاب و عرق کیوزه سائیده آب که در آب خیار تر آب کاسنی سبز آب کشنی تر هر یک سه شقال در شیشی
اندازند و قدری کافور سوده داخل کرده غلظه بلخه بویانند و یا عطر صندل و گلاب و سرکه در روغن گل و آب کشنی سبز و آب کاهو سبز و قدری کافور بدستور
استعمال کنند که برای اراضی مذکوره و تقویت دل معمول است طریق استعمال ادویه پاشویه بار در گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی غلب الثقلب هر یک یک
سبوس گندم چهار دام برگ سبوسه برگ کنار پا و آثار قدر و آثار آب بچوشانند چون سوم حصه بسوزد صاف نموده در ظرف انداخته پایها در آن گذارند
و سابقا یا انداز اعلی با سفلی تا که خوش آید و طبع برداشت کنند پایها در آن دارند و هنوز قدری گرمی در آب باقی باشد که پایها بر آن در و پیا چه خشک
کرده در چادر پوشیده دارند خصوص در هوای سرد و سرد مسام و احسن آنکه ظرف عمیق باشد چنانکه پایها تا ناخورد خورق باشند و هر گاه بپسند پاشویه
پایها جمت جذب مواد کرده باشند واجب است که چون بکشایند پایها در آب گرم گذارند تا آنچه سنجیده بسوی دماغ صعود نمایند و دفعه نکشایند و
ابتدای کشادن پا از طرف قدم باید کرد و بخلاف سبوس که از طرف بن ران شروع کنند و هر گاه که حاجت پاشویه و مجبه اقتدا دل مجبه بی شترط
بکار برند بعد پاشویه نمایند تا بعد پاشویه چاهای سرد و نرسد و باید که وقت استعمال پاشویه سرد یعنی را بطرف پشت مائل دارند و کمی داده و چادر سرد
مابین ظرف آب و روی سر یعنی دارند تا بخار دماغ نرسد و عوض سبوس گندم چون کوفته نیز مستعمل میشود و اگر تبرید زیاده مطلوب باشد برگ خرفه
برگ اسفناخ گل سرخ برگ کاهو تر سائیده و اضافه نمایند و اگر خواهند گل بنفشه گل خطمی هر یک ده درم نیلوفر غلب الثقلب جنابزی هر یک پنج درم
برگ بید یا کاسنی نیم یا در سبوس سی درم در چاهای بچوشانند هر گاه نصف یا نصف اول آرند و یا سبوس چوخاوه سبوس گندم

سه مشت نمک شور و دو دام برگ کنار برگ غطی یا تخم یا گل آن برگ غنبل یا تخم آن هر یک پنج درم در آب جوش دهند هر گاه نصف با نذیم گرم باشد خوب
 کنند و گویند که غسل قدیمین وقت شدت تب بسبب اجتماع حرارت تب و حرارت آب منع است مگر عند خوف حدوث سرسام از آب نیم گرم سماک
 کردن چادر میان ظرف آب و روی جیار جائز بود طریق استعمال ادویه انکباب و نطول جراد که دو تخم کاهو و برگ آن گل نیلوفر بنفشه جنابزای غنبل انکباب
 پوست خشخاش و تخم آن و گل آن چو متشکل سرخ برگ غطی و تخم آن برگ بید ترانه تیار تخم خرفه و برگ آن برگ کاسنی کشیند سبز سیوس جوبتان افزود
 شاهسرم هر چه بهر سرد بقدر حاجت گرفت در ظرفی سرش بند کرده باب جوش دهند و در طشتی رختیه قدری روغن گل یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر
 ایخته انکباب نمایند و نطول کنند و یا بنفشه تخم که و نیکو فته تخم خرفه تخم کتان تخم خشخاش اسفول تخم غطی تخم کاهو گل سرخ برگ بید جو نیکو فته در آب پنجه تبخیر نمایند
 که جهت صدراع حار و سرسام و سهر و جنون و تشنج یا بس نافع و یا بنفشه و نیلوفر هر یک دو کف با بونه یک کف آب در آفتاب و یا ظرفی سرسبز تبخیر نمایند و چون
 پنجه شود و حرارت ناری او کم گردد در سر آفتاب و یا ظرف را برابر روی مرین بکشایند که بخار او بر بینی او برسد و یا در طشتی رختیه و بران روغن گل رختیه
 و علیل ردای بر سر گرفته بخار آنرا بگیرد و برای سرسام حار و غیره مفید است

علاج امراض مزاجی بار و بار در طب سافج یا بار و یا بس سافج

و آن صدراع و دوار و کالوس و سکه و سبات و نسیان است و بسبب سوء مزاج بار و برودت خارجی مثل بر قلیج و آب و هوای ناشد یا سردی داخلی
 مثل تناول مبردات با لجه تسخیم هوای آتش یا بخوبی هوای گرم کنند و مطبوخ ادویه حاره مخصوص دماغ بدهند و ضما و نطول و انکباب و کما و ادویه
 گرم نمایند و سوط و شومو علوی خانی و نخله حار عمل آرد و روغنهای چون روغن یاسمین و سوسن و فاف و مرزنجوش و نرگس و با بونه که در آن غنبل یا نخل
 سوده داخل کرده باشند نیم گرم بر سر مالند و یا روغن سداب بالند و اگر قوی تر خواهند قدری فرفیون درین روغنها آمیخته اند و اگر اسفنج یا صوف
 بر روغنهای مذکوره تر کرده بر تارک گذارند بهتر باشد و گویند که جادرس و سیوس گندم و خرفه سرخ نیز نافع و خوردن شکر چلو زده و زنجبیل مری میسوا
 مفید است و آنجا که با برودت بیوست باشد با تخمین ترطیب نیز جمع کنند و اگر با برودت رطوبت بود مستقر غات رطوبت نیز عمل آرد و غوا غرو
 ادویه حار شش رطوبت استعمال نمایند و چون فلاسفه را خصوصیت تام است در تبدیل مزاج دماغ و تسخیم و تقویت آن و اغذیه شور بای اعصاب
 و ماکیان و نخود آب با مصاح گرم مثل راجینی و زیره و ثوم استعمال نمایند و هر گاه اندر دماغ آفتی از سردی باشد آب سرد و خوردن و بدان مضمضه
 کردن سخت زیان دارد و طریق استعمال مطبوخ اصل السوس متشکر نیکو فته پر سیا و شان اسطوخودوس با دیان بچ با دیان در آب جوشانیده صفا
 نموده گلغله عسلی یا شهد داخل کرده بنوشند یا صرف با دیان و اسطوخودوس بدو دستور جوشانیده گلغله داخل کرده بدهند و یا انیسون پر سیا و شان
 مویز منقی نیز زیاده کنند و یا با دیان پر سیا و شان با درج جویر جوشانیده گلغله داخل کرده بدهند و یا انیسون با دیان با درج جویر جوشانیده با گلغله عسلی دهند
 و یا جاما برنجاسف و راجینی شربت اسطوخودوس حسب حاجت افزایند طریق استعمال ادویه شومو مشک و عنبر و قفل و غالیه و عطر و دهنده
 و مجموعه و جنید بیدستر و فرفیون و سداب و مرزنجوش و یاسمین و بهار نارنج و گل با بونه و ریحان و نرگس و چینی و نسیرین همه را در جوبنیدن سخن دماغ
 و دافع امراض بار و دماغی است طریق استعمال ادویه ضما و با بونه اکلیل الملک مرزنجوش برنجاسف صغیر زنجبیل زعفران مرکب زرد فای خشک
 شونیز کباب یعنی قفل صبر زرد و جنید بیدستر و فرفیون که بریت زرد و بونه از منی قسط کندش کفایت صغیر سداب اشق خردل مویز مشک عنبر مویز
 قفل عاقره کاند رسرگین که بر تر روغن قسط روغن زنبق هر چه ازین با هم رسد و یا طبیب مناسب و انداب سائیده یک گرم بر سر ضما و نمایند
 طریق استعمال ادویه نطول و انکباب با بونه اکلیل الملک برنجاسف شیخ از منی سداب تمام فوج پنجلی جاوشیر جده مرزنجوش صغیر جند قوتی
 شومویم و غیره خشخاش حار جوشانیده بر سر نطول نمایند و در ظرفی سرتنگ مانند آفتاب لوله دار جوشانیده و سر لوله را هنگام طبع بند نموده ردا
 بر سر بکشند و لوله آنرا از نموده بخار آن بر بینی و گوش و دماغ رسانند و بران سرنگون دارند و بدانشند که کما و سوط در علاج امراض مزاجی یعنی

و صداع بارد و ساق و دماغی مسطور گردد و از آنجا افتد کند و سوسیدی گوید که کندش باریک ساییده و خره قه کتان بسته و اتم بومیدن و کبکباش قرفن بل بسایه
یا پوست جوز سبز با بزرگ جوز در برنج جمع کرده خشک نموده و یا بهر جوز بزرگین افتاده جمع نموده خشک کرد و ویاقب جوز هندی صلب مثل غبار ساییده بر
مقدم راس ذرور کردن و گذاشتن مهندهی شتر با ذرور آذکذا پوست جوز سبز بسد یا خا ساییده بر سر نهادن و بمقدار دست خضاب خاربران
صبر کردن هر واحد برای برداش مجرب است و این بطلان قوی و افتاع و این جناح و این چنین گویند که فرزند خویش شما و ذرور او اسارون شرب او
ذرور او لوف ضماد او میسده یا بسه و یا شونیز شرب او ضماد او مشک شما و مسوطا و شرب او ذرور او حله اکتا و ذرور او هر واحد مانع برداش است

علاج امراض مزاجی طب سافج

و آن سبات و نسیان است و صداع بدهب بعضی لیکن اقل و بندرت و بسبب کثرت استهام و استعمال آب و تناول مریات است شربت مسطو خود کس
و دیگر مجنات استعمال کند و اطراف کبیر و فلاسف و تریاقات و اشال آن تناول نمایند و نگیند سربک و سبوس گندم و جوارس و ذریر گرم کرده و تقویت
دماغ با طریقات و غیره و تسدید طریق آنج و تقلیل غذا و شراب نمایند و در هوای تمام نادر نشانند و انگباب و طول با سبک دران او و بهر بنفشه محمله
مثل قرفه و سلینجه و بابونه و اکلیل الملک و قیصوم و شیح و فرزند خویش بنجته باشند عمل آرنه و اگر طبله و ملاوت بر لیس عارض شود شوق شونیز و صبر و زعفران
و مشک استعمال نمایند و غذایه بنجته محمله مثل تلایا و مطجنات با بازیر حاره و کباب و نخود و بریان بخورند اما تقلیل و ترک عشا واجب شمارند و ریاضت
قویه اختیار نمایند و بجای آب ما العسل یا عرق بادیان بنوشند

علاج امراض مزاجی با پس سافج

و آن صداع و سهرست و بسبب تناول مجنات و سفر حجاز و یا با نهار و قوز و ملاقات با دسموم است مریات مثل شیر خرفه و آب تبریز و لایا بهله
و اسپغول با شربت نیلوفر یا شربت بنفشه یا شربت خشخاش و عرق بید و عرق گا و زبان و مارا القرع و مارا الجبن به بند و تمرینج و تسعیط بروغن گل و عن
که و در روغن بادام و روغن بنفشه و روغن نیلوفر نمایند و زین شیر نیگرم بر سر بعد حلق راس و مخصوصا شیر زنان مانع است لیکن بسرعت بشونیز که
شیر سیرج التفتن است و کذا غلاف سرجلو اگر از جراد که در و نشاسته و شکر سفید و روغن بادام بنجته باشند و خوردن آن مفید و ضهادیکه در کسرم سواد او
خواهد آمد مانع است و تصفیه سربالوده رقیق و تطیل بطیخ خجاری و بنفشه و شحیر و گل خطمی و برگ بید و خشخاش مع نصف آن روغن بنفشه نیگرم
بعد تراشیدن موسی سرب نیز سفید و حمام و طب الفع الاشیاست و روغن که و روسکه و شیر زنان و شیر بز و بیه ماکیان و دماغ حیوانات شربا و اکتا و
سوطا و طلار مانع و بنده اما اللیم و شوربای چوزه مرغ و جدی فربه و ماهی رضاضی و کله پاچه و بیضه نیمه شت و فالوده و حریر پار و روغن بادام و مارا الشحیر
و بقول رطب مثل کاهو و خرفه و اسفناخ و ججاری سازند و باقی تدبیر از علاج صداع میسر افتد کند

علاج امراض مزاجی دوسوی

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و ماشر و سدر و دوار و سبات و صرع و سگته است و بسبب اکثر الحوم و حلویات و اشربه حاره باشد بقول شیخ کل
غلیبه دم در تمام بدن بود و در سر قسطی و افزازان نیز حاصل شده باشد فصد قینال کنند و اگر هنوز در سر تمامه حاصل نشده باشد و در طریق حصول باشد
فصد اکل نمایند و اگر قبل از آغاز حصول او در سر خوف حصول باشد مثل آنکه سببی جذاب اخلاط در حوالی راس بهر سدا ز حرارت خارجی یا ضربه سقط
و مانند آن در صورت فصد یا سلیق گیرند برای جذب ماده و اگر جذب او زیاد ازین مطلوب بود فصد ساقین و حجات ساقین یک فصدی قی از گویند
و فصد رگهای پاکتند و هر گاه بشارکت عضوی دیگر بود رگ که میان سر و آن عضو مشترک باشد بکشاید بصورت اراده استقرار هر دو عضو و قی
ماده در دماغ و اگر اراده جذب ماده بطرف ناحیه بعد از راس مع استقرار عضو مشارک باشد فصد رگ مشارک آن عضو که مقدم است در علت کنند
پس هر گاه ماده متوجه بسوی راس تنها باشد و عضو مشارک از ماده که از آن عضو بسوی دماغ منجذب شود پاک باشد بهر نسبت هر فقط متوجه

شوند و یا غلبه دم از ابتدا صرف در سر باشد پس آنچه در حجاب خارج قحف واقع بود و در قریب شیون محسوس گردد و اراده علاج خفیف بود و در نجات مجت
 فقر و کتد و اگر ماده غائر باشد و امید با نخبذاب آن بسوی خارج قحف نباشد فصد رگ پیشانی کشاید خصوصاً اگر روح مائل بسوی موخر بود و اگر علت
 صعب باشد مثل سکت و موی فصد در واج کند و اگر بعضی ملطفات را قبل از فصد در و سر و استعمال نمایند بهتر است خصوصاً اگر ماده بسیار
 قوی نباشد و وقت باقی باشد زیرا که باعث اطمینان از توران دم و اخلاط و ارتفاع اجزای آن است و قلب و کبد و غیره از اعضائی است
 و مجاور و مشارک است جهت آنکه مواد فاسد ما دم که ساکن باشد با وی اعراض ساکن باشد و چون حرکت نماید حرکت مینماید با آن اعراض نیز
 اگر یا آن اخلاط دیگر نیز باشد پس باید که نظر نمایند اگر شکرک تمامی بدن باشد استفرغ جمیع بدن نمایند پس فصد را سنجند پس استفرغ اوقات مخصوصه
 با آن بعد انصاج ماده هر یک از اخلاط بحسب واجب لائق و بعد گرفتن خون اگر سور مزاج حار باشد بهتر بعد از خراج هر چه در علاج امراض دماغی حار سانج
 گذشت بعمل آرد و بهر تطفیه خون اثر به بارده و حامضه مثل شربت انارین و شربت عناب ساده و مرکب که در جمیع امراض دماغی دموی معمول است شربت
 نیلوفر و شربت آلو و شربت توت و شربت سیب و شربت ورد ناز و شربت قرصیا مفرداً و مرکباً یا با شیره بزر در باره مثل تخم خرفه منقشه و تخم چهارین
 و منقح کدو و تخم هندوانه و مانند اینها بدهند و اگر طبع لین بود رب به یا سیب بدهند و اگر سرفه نباشد کبجین سواد یا شربت تمر مندی یا شربت لیمو
 یا شربت حامض یا ربیاس یا غوره یا زرشک یا کاسنی یا کادی و دیگر ربوب فواکه حامضه یا آب آنها و آب انارین بنوشند و جالات سرفه خیره منقشه به
 مطبوخ میستان و نیلوفر و عناب و جنابزی بدهند یا شربت منقشه یا عناب و اصل السوس و بهر آنه و پرسیا و شان و یا مارالشحیر بنوشند
 و اگر حاجت تلکین افتد بعد استعمال منقح صفرا سهل صفره دهند و یا دیگر نفوعات لطینه مثل نفووع ملیله و نفووع حامض و یا عصارات فواکه و لهلیله بکار برند
 و قهقهه استعمال کنند و یا این نفووع مرکب که برای جمیع امراض دموی نافع است بدهند عناب بست عدد و زرشک پنج درم تخم کاسنی دو درم ربوبه حار
 یک مثقال تخم کثوث دو درم تمر مندی ده درم گل سنخ سه درم یک شبانه روز خیسانند صاف نموده شیر خشک ده درم ترنجبین بست درم
 حل کرده بنوشند و یا شربت ورد بکر با گلاب و عرق نیلوفر یا شامند و یا نفووع گل سنخ و آلو و عناب و منقشه و تمر مندی و میستان
 یا شیر خشک بدهند یا بجز که در علاج این امراض اخراج دم و تلکین طبیعت و تقلیل طعام ملحوظ دارند و باقی تدابیر از علاج صداع دموی
 اخذ کنند و غذا ما شمشیر و اسفناخ یا بجمجم یا لیمو یا حامض یا زرشک یا انارین یا تمر مندی ترشش کرده و از جو به مرغ و غیره بحکم اجتناب نمایند
 مگر مگر کمال ضعف با قبول بار و جانزست و از استعمال اشیا می شدید محو قهه هر گاه سینه و یا عصب و یا اساضعیف و یا سرفه و خشونت صد باشد
 بسیار حذر کنند و تغذیه بچاهویا اسفناخ نمایند

علاج امراض دماغی صفره او

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سر سام و سرد و در و صحر و صرع است و سببش تناول باغذیه و ادویه گرم و ریاضت در باجره و سهر و صوم در آنست
 تبریدی که در امراض دماغی حار سانج گذشت بدهند و آب نانج و لیمو و انارین یا شربت اینها و لعاب بزر قطونا و مار القرح و آب انار و شیره بار و طب
 مانند شربت عناب و نیلوفر و اجاص و امثال آن و شیره بزر در باره و طبه و سلاقات ادویه باره و تمامه و تخم کاسنی و بیخ آن و اصل السوس و خار خشک
 و تخم خرفه و خیار و عناب و میستان و تمر مندی و آلو بخارا و زرشک و مانند اینها نیز مفید بود و بعد تسکین با ده نفع آن منقح صفرا نموده صفرا و منقشه
 دهند اما قبول شیخ انصاج ماده حار بدوائی باید کرد که توام اجماع کند و معذک منقح و منقطع باشد و این اوصاف در مبروات مرطب که در ان جلا و غسل باشد
 مثل مارالشحیر و کبجین ساده و شیر زرافت میشود اما کسی را که ضعف قوت مع صداع باشد از شیر اجتناب کند و از منقجات بشرط مذکور نیست که استعمال
 نمایند نظولات متخار مطبوخ منقشه و نیلوفر و برگ مید و عصا الراسی و جمله قبول بار و بانگ سس که برای انصاج و تغذیه قوت آنها و اگر در ماده اندک
 غلطیه باشد زیاد نمایند در ان بابونه و خطمی و پرسیا و شان و گاوزبان و مانند آن و اگر محتاج بسوی ادویه منقحه منقطع باشد و یا منقده منقند و

یا در غلط نوعی شبث با اعضا باشد تا آنکه آسان گردد خروج ماده بانفصلح طریق آن تا زائل گردد و مانع این مثل بادیان و بیخ آن و تخم کشوث و انیسون و مانند اینهاست و اگر بیداری مفراط باشد و درین را خواب نیاید پوست خشنک در آن اضافه نماید و سرکه مشترک النفع است جمیع مواد را در انضاج مواد خار باکی نیست در استعمال آن و از سهلات موافقه اخلاط در این رقیقه طلیح بلبله و آلو و شاه تره و شربت فواکه سهیل و شربت نقبشه و طلیح خیار شنبلیله و اشغال آنتست متغوی بستمونیا و غیر آن بحسب حال بدن و خلوات آن از پ یا موجود بودن آن در بدن و بحسب سن و قوت و فصل و جیز آن و سهیل بنتیج بلبله و عناب و تمر مندی و شاه تره و سنا و نقبشه و عنب الثعلب و تخمی و تخم کاسنی یا شیر خشک یا ترنجبین یا ترنجبین و ادویه سهله شدیداً حراره در امراض حاره جائز نیست بلکه باید که استعمال لبنیات و ادویه قلیل الحاره مانند نعومات نمایند و قبول این بطلان خوردن گل نقبشه یا شکبیرات منقی و مانع از صفاست و طلیح فواکه یا شیر خشک در ترنجبین یا مطبوخ بلبله و آب انارین یا بلبله زرد نیز مفید و بعد از تقیه لعاب اسپنول یا بیدانه گلاب و عرق کاسنی و عرق گاوزبان و عرق کادوی و نبات بیدانه و کثرت تبرید و ترطیب خصوصاً تمر مندی و بزرقطون مناسب و نخلخمه بصندل و گلاب و آب مسیب و طلا بصندل و انزروت و شیات یا شیا در گلاب سوخته و تقطیر روغن که در برین مفید و باید که قبل از تقیه تمام شد که ام شی بر سر کنند که در آن خوف انجذاب مواد بسوی راس است و استعمال غراغ منقی راس در اینجا بسبب خوف نزول ماده خار بطرف صدر منست و از عطوسات نافه در اینجا مثل بخار سرکه است که قدری استقونیا در آن گذاشته باشند و گذاشتم قناع ترش حاو و دیگر تدابیر مثل سوط و شوم و ضاد و نخلخمه و پاشویه بارد و انگباب و فلول که در امراض و ماغی خار سنج مذکور شد عمل آرند و هر چه در علاج صداع صفراوی مسطور گردید مفید شناسند و اطراف کفین کشینری فرغند و آنکه در آن مغسوم کرم که در و خیار داخل است نافع است و هر چه از ادویه و اغذیه که بارد و رطب باشد استعمال کنند و از هر چه موک صفراست مثل صوم و مهر و غم و غضب و ادویه حاره منع کنند

علاج امراض ماخنی باخنی

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و سرد و دروسبات و نسیان و صرع و سکه است و سبب اشکنا را غذیه بارد و رطب و ودعت و سکون و نواتر ترمه یا و استعمال عقب غذاست اولاً برفع ماده منفع بلغم دهند و بعد از ظهور نفع مسهل بلغم تقیه بدن نموده بهر تقیه و ماغ حسب ارایج دهند با بجمیع بقول شیخ اصول و اهمیت ادویه مستعمله در انضاج ماده بلغمی و سوداوی چنان باید که در آن تلطیف و تقطیع و تحلیل باشد مثل انیسون و بیخ بادیان و بیخ کبر و ایرسا و از و خا شافروفا و فوفج و سداب و برنجاسف و فرنجوش و برگ غاروش و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک و شبت و مانند آن از ادویه حاره محمله و منضج و اگر چه تحصیل تدبیر در بلغمی و سوداوی مختلف است یعنی استعمال این ادویه در انضاج هر بلغم مثل بلغم شور و مثل سودای احتراقی جائز نیست و واجبست که در استعمال این ادویه از اضعف با قوی گرانید بحسب درجات ادویه و بمقدار تصاعد درجات ماده ترقی نمایند پس اگر ماده کثیره الکیته شدیداً الکیفیه باشد باید که بحسب درجات آن ادویه حار قوی نیز تا بدرجه سوم و چهارم مثل عاقر قرحا و فریفون و غیره اختیار نمایند مگر آنکه بسبب کثرت ماده خوف غلیان او باشد که بنا بر سخوت جم از زیاده گردد و موجب تمد و مومل یا ورم شود که درین صورت قدری از آن مستفرغ سازند و بعد از آن در انضاج باقی شروع کنند و بهتر در انضاج اخلاط خام آنتست که علاج و تضمین یا ادویه معتدل الحاره کند و سکون و ستن اطراف استعمال نمایند تا آنکه برقی نفع یابد و اگر ماده قلیل الکیته یا ضعیف الکیفیه باشد بر ادویه مطلقه که بسیار گرم نبود بلکه گرمی او زیاده از درجه اولی نباشد اقتصار کنند و اگر ماده متوسطه در کثرت و کیفیت باشد ادویه متوسطه الحاره اخذ نمایند و سزاوار است که استعمال نماید سخن شدیداً تسخین در امراض بلغمیه بحسب آنکه تحلیل لطیف آن بیناید و غلظت زیاده در آن بهم میرساند و هر چه آن دشوار میگردد و موجب عطش نیست و در چون سرکه مشترک النفع است در جمیع مواد که سرد و یا دانی شی حار ممکن است پس خصوص او با ادویه و تقطیع او باقی خواهد ماند و ادیان حاره که از یاجین و از بار و اوراق نباتات گرفته باشند در انضاج ماده بارد داخل اند و اگر مواد شدیداً البهردیا کثیره الکیته یا عسر الامحلال باشد ادیان که از صمغ حار و دانا و ادویه قویه گرفته باشند در روغن بان و زنبق و زنگب و سوسن و عار و از حوان و فرنجوش و نار درین بازیست که در آن سداب رطب یا فوفج رطب یا شبت رطب یا بابونه رطب و مانند آن جو شانید و با سخته و لفظ اختیار نمایند در روغن بلبان بسبب

کمال لطیفه خود بر سرت تحلیل میشود پس در اطلیه و مردغات نفع نمی بخشد و بهتر است که ماده را با استفراغ و جذب بسوی خلاف جهت یا هر دو دفع سازند و جذب بسوی خلاف جهت بطرف دست و پایها باشد و دوک و مالش آنها بنگ و روغن نبغشه یا روغن بابونه بحسب مزاج معین برانست اما در جامع برای هر دو تیسر یعنی استفراغ و اما که استعمال تنجیحات و حملات و مدرات و معوقات مست بحسب ماده و قوت و از سه ملاقی که استفراغ ماده را سبب حرکت بدن می نماید حسب ایارج و قوت قایاست و حسب اسطوخودوس آوقی است با خلط مخرقه که در آن غلبه مرار بود و معذک غلیظ باشد بلکه آن مشتمک و در خلط بلغنی و مراریست و قوی تر ازین همه نفوق صبرست تخد آب کاسنی یا نفع ایارج و قی بسکنجبین و تخم سمرق و اما ایارج ارکا غائیس م ایارج اوفس م ایارج لو غا و یا ایارج جالینوس و حسب تخد از تجرد و خورد و خربق اخلاط غلیظه و سودا و پیرا موافق است و کد لک هر آنچه در آن اسطوخودوس اقد و ایضا آنرا قی بشرب سکنجبین تخم ترب و تخم حنظل با ساراد و میخسج اخلاط از چه صلاح است و با وجود این آنها را لطیفات است و اولی آنست که با ایارج نقره و ترب و انقیهون و غار تقیون و مانند آن باشد بعد و خوب کبار پس ایارجات پس خربق سفید بجز در احتیاط و باید که در سهلات از ضعیف شروع کنند و بتدریج تا ایارجات کبار برسند تا وقتیکه انقطاع ماده علت معلوم شود و از سهلات ملائم مخصوصه برای تنقیه راس شنیدار است که از آن خوب بزرگ سازند تا زمانی بسیار در موده بماند و از وزن قلیل آن فعل کافی بطول مکث و لبث حاصل شود و وزن قلیل آن بنگر استعمال مضرت کند و باید که شب فرو برند و بعد خوردن آن خواب روز تا حرکت و بیدارگی فعل او باطل کند و غیره و اصل درین خوب صبر و ایارج است و مصطلک برای تقویت موده در آن داخل میکنند و بلبله برای منع صعود بخار بدماغ از موده می آید و اگر اودا عانت اخراج اخلاط بلغنی نماید تخم حنظل و زنجبیل و ترب و اسطوخودوس داخل کنند و انطاک گوید که بهترین چیزی که تعدیل و تنقیه قوت است سردان نماید لطوخ میوه و زعفران و قرنفل و سنبل الطیب و قسط و شمش انیس و معوطر و جندبیدر و کدش و فلفل و خردل و همچون جامع الاسرار در تنقیه سد و تقویت دماغ و افزایش عقل و حفظ و تنقیه ریاح و تعدیل برودت بحسب راس است و ایضا از منقیات خاص دماغ غراغز و عطوسات است و در اسی تحلیل مواد باقی سوط و الکباب و نطول و پاشویه جارجه تنقیه عام لعل آرد و کد انقیه تنقیه برای رفع بقیه ماده و تحلیل آن اطراف سنا و طین سبیل و اسطوخودوس و همچون انطاک استعمال فرمایند و ایضا بعد استفراغ ریاضتی که سر ابدن تسک نشود بلکه صرف اسافل بدن و پایی حرکت کنند بچوکه در علاج کلی امراض راس مذکور شد و مالیدن اطراف و بستن آنها از فوق بسوی اسفل لعل آرد و گاه به ریاضت ضعیف نفس را می کنند مثل وک و غران حتی که استعمال شانده و نهد از منقیات تناس شمرده اند چنانکه در آرخشیر غس لعل آرد و بساست که موضع عاقر قرحا و فلفل و زنجبیل و وچ حتی مویزج و مانند اینها نفع می بخشد و ادویه غراغز لطیفات و مقطعات مثل سکنجبین حنضلی و ایارج ارکا غائیس و پوسطوس و تخم حنظل و زنجبیل و اسطوخودوس و ترب و خردل و عاقر قرحا و فلفل و مصطلک و وچ و زوفای خشک و دارچینی و سلیمه و صغره و زرنجوش و پوست سبج کبر و فوئج و درمی و سکنجبین عسلی و عسل و مانند آن و بقول سویدی غرغره بصره اذان الفار یا مویزج بسکنجبین حنضلی و یا مویزج در شراب ریحانی یا بطلیخ ارماک یا عصاره چقدر سفید بسبل یا زوفرا یا صبر یا طلیخ افستین یا حسرف یا بوق یا عصاره انجیره یا طلیخ خربق سیاه یا طلیخ ایر یا طلیخ اونس یا عصاره کرب یا طلیخ حب بلسان یا انگ اندرانی در آب حل کرده یا نوشادر در آب حل کرده همه واحد نیز منقحی دماغ از مواد بار دست و ادویه عطوسات منقح مجرای شم برای اخراج اخلاط بلغنی مثل کدش و فلفل و جندبیدر و ثوم و حروف و دار شیشهان و نوشادر و زنباق و خردل و بزور جار و مانند آنست و گاه به از بعض ادویه کدش اضمده و اطلیه بر اصداغ لعل می آرد و ادویه سوطات محله اگر قوی خواهند بتدریج استعمال نمایند مثلاً در اول مرتبه بر روغن گل و مانند آن لعل آرد و در مرتبه ثانی بصباره چقدر و مانند آن و در مرتبه ثالث آب زرنجوش و اشال آن و بقول سویدی سوط یک درم اذان الفار مثل او عسل و یا قلعند آب حل کرده و یا گل شقائق النعمان و یا عصاره کرب یا آذریون یا گل نیمسری زرد و یا نفع شجاری یعنی خس الحما که آن کاهنودشتی است یا نفع یا فوئج بتانی یا جلی یا بنج سوسن سفید یا گل او یا انجیره یا برگ شتابانگ یا البلاب یا سماق یا کرفس یا صغره شیر در خمران از هر واحد عصاره گرفته و یا مرکب دانگ و یا ریحان کافوری و یا آب پیاز و یا طلیخ بیخ زرنجوش و یا طلیخ کون و یا جهم ام سوده و یا روغن غار و یا

روغن سوسن سفید و یا حرف و یا آب جازا نخل و یا روغن بادام تلخ و یا طلیخ ما میران و یا حب بلسان و یا روغن شونیز نشیر زنان و یا چند سید سر و روغن انار
 و یا شیتوخ بروغن مذکور و یا عدس تلخ بروغن بادام و یا حوض نشیر و تران و یا زعفران و یا سیئه سالک و یا جا و شیر بروغن بادام تلخ و یا حلیت بر روغن
 مذکور و یا صمغ سرور و روغن بادام هر واحد منقح و یا غ مست و او و یه انگباب و نطول و نیست اگیل با بونه حلبه نام زوفا اسطوخودوس آفستین اذخر
 با دیان بچ کرفس پوست ترنج برگ برجان برگ سداب عاقر قرحا حب الفار حشیه مغربی برگ غار حبل صقر فارسی برنجاسف ناخواه در سینه ترکی فرزنجوش
 قیصوم پریاوشان تخم شبت حاشا فتیح شیخ ازنی هر چه از آنها مناسب دانند جویش داده انگباب یا نطول سازند و او و یه پاشویه حارا نیست گل با بونه
 فرزنجوش غیب الثعلب برگ شبت هر یک ده درم سوسن گندم بست درم بدستور یک در علاج امراض و معانی حار ساخن گذشت لبل آرد و گاهی اگیل
 و یا در بنجوبه و برگ سداب و خاکشی هر چه مناسب دانند افزایند سویدی گوید که سنخوس شام و بنجور ابله رویه باره را از داغ فرودی آرد و کندا مشک شام و
 منقح و یا غ از مواد بار دست و لبله کابلی سائیده بصل سرشته خوردن طویاتی را که بسوی داغ منقحی که در معن کند و شمع نخل و غرغره بطلیخ و یا شرب طلیخ
 منقح و یا غ سب و کند امضغ کند یا علك البطم یا صمغ پیسته و انداختن آب دهن و کند اسوط بصاره گل سنج تازه و هر واحد از آنها مجرب من است و شرب
 عود یا عصاره بنجور هم بصل یا قحاح اذخر یا شمع حنظل یا از زایا قنطور ریون و قیق یا آب طلیخ خیری زرد یا کرک بصل یا سنبل هندی یا صبر یا طلیخ آفستین یا ادری
 یا ریوند و لبله کابلی یا ترید یا تخم انجره سوده بصل سرشته یا طلیخ ایر یا عصاره فتیح یا روغن بادام تلخ یا عود بلسان یک درم یا غاریقون یا حب بلسان
 یا سلخه یا بنگ یا اسطوخودوس دودرم بصل و شمع شمع حنظل یا کندش یا خردل یا صبر یا حرمت یا بوریق یا خربق سیاه یا ایر یا غلظ سیاه یا غلظ سیاه یا شونیز بریان هر چه
 سوده در ترنج کمان بسته و یا برجان کافوری و یا عصاره بصل یا گل خیری زرد و یا سنبل هندی و یا ادریجینی و یا عاقر قرحا و یا سوسن سفید و یا گل سوسن یا خونی
 و یا چند سید تر و یا جازا نخل و یا حب بلسان و یا گل بستان افزایند و یا گل سوزنجان و یا بنگ و مضعغ بیخ شقائق النعمان بمرات یا مصطکی یا موزنج یا خردل
 یا نخعیل یا مصطکی یا پوست بچ که بر ما غیر خام واکل بقله انجره مسلوک بروغن بادام و نطوخ و داخل مخرن بصاره قنار الجار و شیر زنان هر واحد منقح و یا غ
 از مواد بار دست و باقی تدبیر از علاج صداع یعنی اخذ نمایند

علاج امراض و معانی سوداوی

و آن صداع و سینه و شقیقه و سر سام و سرد و دوار و سهر و جو و دیالو جلیا و صرع و سکت است و سبب او اشکارات غذیه مولد سودا است مثل عدس و کرب
 و کرم لبر اول منفع سودا دهند و بعضی بطور نفعی سهیل آن و حب اقیقون یا حب لاجورد و سقیقه کنند و باید که در انضاج سودا نیز قاعده که در انضاج ماده بلعنی
 گذشت از استعمال ادویه طهف و متقطع و محلل و تصعید درجات ادویه بقدر ماده مرعی دارند لیکن بر ادویه شدید الحار را اقتضار نکنند تا در تحفیف زیادت
 نکند و لایسکه سودا غیر طبعی و احتراقی باشد بلکه در انضاج ماده سوداوی لا محاله احتیاج بملین و ترطیب بود مثل غناب و نیلو فروانجیر تر و بنفشه مرئی مانند
 آن و یا مارا الشیعر یا شکر و ترنجبین پس عقب او منضجات محله لطیفه التحلیل هر درجه ثانی و ثالث مثل برگ گاو زبان و بسفنج و برگ بادرنجوبه و سپستان
 و ترنجبین افزایند و او آلت که حج نمایند ادویه طینه و مطبه را با حاره مقلطه محله مانند شربت اصول و سکنجبین عنصلی خصوصاً با مارا الشیعر و طلیخ اصل لیسکا
 و با دیان و کرفس و انیسون و پریاوشان با انجیره و سوزن منقحی مع گفتند و بساست که زیاده کرده میشود در ان اسطوخودوس برای اختصاص آن بدماغ و
 مارا العسل نیز طرب و سخن و منفع است و این همه برای سودای طبعی و متحرق از بلغم و خون اولی بود و اما در متحرقة از صفرا باید که تقدم ترطیب بسیار با غذیه
 و ادویه مطبه سعده حرارت احتراق نمایند بعد از انضاج با ادویه مذکوره فرمایند چون سودا بسبب غلبه ارضیت عاصی از نفع است پس باید که منضجات
 بسیار استعمال کنند تا وقتیکه قاروره غلیظ گردد و از سفیدی بسیار ای گردند و در بعضی لیت ظاهر شود بعد سهیل دهند و بعد سهیل باز منفع دهند و بعد از ان
 سهیل نداشتند و همچنین لبل آن زیر که سودا یکبار نفع نمی یابد بلکه اگر در دفعات هم نفع یابد غنیمت شمارند و این مطبوخ به نفع سودا نیز معمول است
 بسفنج اسطوخودوس یا در بنجوبه یا اقیقون بصره بسته هر یک دودرم سوزن منقحی بست و اندک الوبجارا ده دانه جو شائیده صاف نموده و ترنجبین پانزده درم داخل

کرده بنوشند و تا در روز استعمال کنند و اگر قوی تر خواهند گزینند که زبان گل گاو زبان گل بنفشه گل نیلوفر گل مسخ تخم کاسنی بیج کاسنی پرسیاوشان تخم خطلی اصل السبل
 شاهتره تخم کوشن بیج بادبان هر یک دو درم انجیر بیخ عدد گل کنند چهار توله افزایند و گاسپ بصورت کثرت غلط ماده قفلوز لیون و بیخ کب زبانه میکنند
 و هر گاه اراده مهمل باشد مغز خیار شنبه شش توله شیر خشک چهار توله شنای کلی بلبله سیاه هر یک دو یا سه مثقال روغن بادام یک مثقال در مضع افشانید
 و گاسپ لاجورد منول در جلاب حب بسته بخوراند و بالایش مهمل می دهند و این مهمل وقتی باید داد که مریض قوی بود اما اگر مریض ضعیف باشد را کجین
 سکنجبین انقیونی مع سفوف سودا دهند و همچون نجاح باب شاهتره نیز فلاح می بخشد و گاهی بعد نفع برای اسهال سودا انقیونی شش درم در یک قسح
 ماراجین شب خیسایند و صبح بالیده صاف نموده شکر یا شیر خشک پانزده درم حل کرده میدهند و بقول جالینوس و نقلیسی فوس در مضع متقی دماغ انزله سودا
 و گاهی عند توت مرض و مریض ایارجات کبار مثل لوغاف یا میدهند و خوب که در آن لاجورد و جرابنی و اسطوخودوس و انقیون و بلبلانج و قدری حسبت
 سیاه باشد در خارج مواد غلیظ سوداوی مخصوص است لیکن استعمال خرق بجز در احتیاط باید و بعد مهمل غرغره با یابج فیکرا و سکنجبین عسل و یا با پوستیج
 همچون لیس در آب گرم نیز متقی دماغ است و بعد تنقیه بقول شیخ بهر تعدیل در سودای طبعی و بلعی تسخین مع تطیب کنند و در سودای اختراتی از هر چه ضعف
 و سخن باشد اجتناب نمایند و بر طببات از البان و ادیان و نطولات و ضماوات و اغذیه اقتصار و زرد و باقی نماید بر علاج صداع سوداوی و مایه خوراخذ
 کنند و حکیم عابد سرمندی در شرح اسباب خود نوشته که اگر در گلاب چهار صد درم نقره هفت درم هفت بار و طلا بیخ درم پنج بار و فولاد پهل درم نبار دماغ
 کرده هر روز از آن بر نه بار پانزده درم بنوشند و منع تولد سودا و تجویز هضم و انزاله فساد آن بقابلیت جربت

علاج امراض ماعنی ریوی

و آن صداع و تنقیه و سرد و دوار است و سببش کثرت اغذیه غلیظه و سوء هضم است بهر تحلیل ریح کاسرات آن مثل طبعی شیخ و انقیون و حاشا و مانند آن
 استعمال نمایند و نطولات و سعوطات و شمومات و ضماوات محله که در علاج امراض دماغی بار و سافج بلعی مذکور شد بلبل آرنه و دخول در عام گرم بر نه بار و ششم
 چند پید شد و مشک درین باب مخصوص است و تقطیر روغن یاسمین در روغن غار و روغن زرنجوش در گوش نیز مفید است و نطول بادویه محله مثل بابونه و کلین
 و مرزنجوش و صغره و فوخیج بلبل آرنه و از خرقة معموله در آب ادویه مذکوره بکشد و سه کند و سعوط چند پید شد و مشک در روغن زرنجوش ساینده محله ریح سرست
 و قفلوز روغن زرنجوش که در آب مطبوخ صغره و حب العار و تخم کرفس و زبیره که مانی بچته باشند و در بیخی و گوش نیز تحلیل ریح راس کند و کذا شرب و شکر
 لیس یاسمین بری و ششم مهار و بستان افروز و خلاف بلعی و نسرن و گل سورنجان در گرس و سعوط مرکب بقدر دانکه سنده بر روغن بادام و روغن خسته
 قندول و عصاره برگ شایانگ در روغن مرزنجوش هر واحد محله ریح سرست و اگر ماده مولد ریح که آن در اکثر بلغم یا سودا میباشند زیاده بود اول تنقیه آن نمایند
 بهر سوره که در علاج امراض دماغی بلعی و سوداوی مذکور شد بعد از آن تعدیل و تقویت راس بتوجه شوند و از بجزایات مثل خرما و جوز و خردل اجتناب کنند
 و باقی علاج از صداع ریوی اخذ کنند

علاج امراض ماعنی نجار

و آن صداع و تنقیه و عصابه و حس و سرسام غیر حقیقی و سبات و سرد و دوار کابوس و صرع و سکت است پس اگر سودا انزله از بدن باشد اول تنقیه
 خطلی نمایند که از آن نجار تولد میشود و مثلاً در غلبه خون فصد و حجامت سابقین کنند و اگر حاجت بود مهمل بار دهند و در صغره و میسل صغره را کجبار بزنند بعد
 در هر دو تقویت سر کنند و سعوطات بارده و نهادون روغن گل و گلاب و سرکه بر سر استعمال نخله بار و اثر بهر مطفیبه مثل شربت حامض و لیون و تر مندی و
 الکوح اسفول و شربت بنفشه و آکو یا لوبوشند یا تقوی حامض بشربت بنفشه بدهند یا استعول مسلم گلاب و نبات بخورند و اطراف صغیره و کوشنتره
 صرف یا همراه آب تر مندی و آکو یا یا تقوی بلبله بلبله آله و کوشنتره استعمال کنند و از ضماوات بار و اختر از نمایند بلکه اضده محله که در آن اندک قیصن باشد
 و شمومات لطفه کفایت کند اما در صورت احساس حرارت زائد در ماده نجار از محلات کثیر الشخین مثل فرفلون و غیسره اجتناب شدیدی نمایند و کذا

کند مجذب آن طرف خلاف و تفتیه بغا غریبه استعمال کنند طولات معتدله در حجام و غذا بزوره انار وانه بالیمو یا اسفناخ یا سماق یا کدو یا خوره سازند و خوردن نان خشک تصاعد بخار سیوی سرسینکند و کچوری نجس است و بعد غذا برای منع صوابه و بخره خوردن سفوف کشنیزه و فنگر و یا سماق و بزرقطونا بنگر و امتعاص سی یا سیب یا ناشپاتی یا زعفران بود و کشنیزه در طعام زیاد اندازند و در صورت ماده لعنی و سوداوی سهل آنها دهند و اطرافیل شانی استعمال نمایند و هر چه علاج امراض دماغی لعنی و سوداوی گذشته عمل آرنده با جمله مراعات خلطی که از آن بخار شود میشود در اشربه و اغذیه و غیره با واجب است و اول استعمال منقیات است و جذب بخار به بستن اطراف و مالش کف پا پنجه های درشت و نهادن شناخا بر ساقین پس همین بخار ببلبله مرئی و اکله مرئی و کشنیزه و کشنیزه و اطرافیل کشنیزه می باید کرد و استعمال با شویه برای جذب بخار از سرد هر ماده میند بود و اگر صوف و بخارات از عضو واحد و تدبیرش در علاج امراض دماغی سرکلی است

علاج امراض دماغی سدی

و آن صداع و صرع و سکت و وجود است و قبح سده در عروق یا مجب دماغ بسبب خلطی از اخلاط اربعه بود و یا بسبب ورم پس اگر بلغم غلیظ لزج محض است که در آن بلغم پیدا بود درین صورت انصاف و تطهیرت ماده نمایند بلغم که در آن زونا و حاشا و غیره لطافات افزوده باشد و بعد تطهیرت بمسبب طریقی علاج و شبیه آن کنند بعد به تحلیل طولات و صمومات و عطوسات و غراغره که در علاج امراض دماغی لعنی مفصل مذکور شد بخار برند و باز انصاف و استفراغ مشغول شوند و بعد تحلیلی که سده زائل شود و طولات مفتحه و شبیهات و مضموعات و ادمان محله دائم عمل آرنند و واجب است که در اهلی طولات سلب و سختن از بلندی نمایند و سراسر است باشد تا آنکه غوص و نفوذ و اثر بیشتر کند و شیدان گل زرگس و شو تیز بریان و آزاد درخت و لادان و شتابانک که آن بر لوف است و گل سورنجان و فرزنجوش هر واحد تقطیع سده دماغ نماید و کذا برگ خار شک با یک ساییده در خر قه کمان بسته دائم بویدن و بخار طبع فرزنجوش که قطن و سویدی گوید که شمشه سفوم و کذا اینسون بریان در خر قه کمان بسته در تقطیع سده دماغ مجرب است و استعمال سکنجبین بزوری نیز منفع سده است و کذا گل خیری و تخم آن در سبیل و بادرنجوبیه و مرا حوزهر و واحد شرابا و شام و کذا کنگ سنبل و جوز بوا و اینسون هر سه مساوی مفتح سده است و فرنجوشک شام و شرابا و صماد و تخم او و قبله سلوق او اکلا و عروق او شرابا و کذا عروق با درنجوبیه و تخم آن و اسطوخودوس و سیلخه و فرزنجوش هر واحد شرابا و عصا فرزنجوش و کذا در عرق گل قندقل سوهوگا و قبله ترنجان مسلوق بشیره با دام اکلا و مرا حوز شمع و فرزنجوش شام و زرا نافع و اگر کثیب سده سودا می غلیظ باشد نشان غلبه سودا ظاهر بود و تدبیرش تصدست و استفراغ سودا و استعمال اضده و طولات مخصوصه آن که در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت و آنچه که مزاج دماغ حار و سده غلیظ باشد علاج مشکل بود و درین صورت اول مفتحات استعمال کنند بعد هر گاه از علاج گرم سررا مضرت رسد تا در آن نمایند براتی که با در خواب و بعضی در آن بنباشند و بعد از تسکین باز اعاده مفتحات کنند و انصاف سده بهین طریق علاج کنند و ایضا در همین حالت استعمال سکنجبین و ما را بشیره و غیره مفتحات باره بنسازد بود و اگر خون یا صفرا بسبب کیت خود یا درم محدث سده گردد و علامات غلبه خون و صفرا درم پیدا بود تدبیرش تفتیه بقصد و مسهل است بطوریکه در علاج امراض دماغی دموی و صفراوی مذکور شد و در سده وری بد آنچه در علاج امراض دماغی وری می آید علاج کنند

علاج امراض دماغی وری

و آن صداع و سرسام و ماسر و سبات سهری و سکت است و درجه اقسام ورم اول قصد سرد کشانند پس اگر ورم حار باشد تدبیر کیه در علاج امراض دماغی حار سا فوج گذشت عمل آرنند و ابتدا در صماده انبیر در است مذکور شد و بعد از آن سکه و کلاب کنند مگر آنکه با آن درد شدید باشد که درین وقت سکه جانز نیست و درین استعمال روغن گل سیرد مقداری صالح بدون افراط مخلوط با سکه کب یا روغن انگی بر پیشانی و سرد آب عنب التعلب و فونیل و صندل و شیافا شام و گل رازی و عدس پخته و پانندان و آبانی که در آن ادویه بارزده قابضه و حاره قوی القویین که در مزاج آنها ترکیب از برودت نیز باشد مثل طرافا جو شانه باشد نافع است و از ادویه شدید الیه و متخذه از مثل خشخاش و اینون و غیره اجتناب کنند مگر هنگام شدت حاجت که درج شدید باشد و در آن هنگام

قدری با بونه داخل نمایند تا که شدت قوت مخدره آنها را بشکند و کم کند چه با بونه که قوت مخدرات میکند و اگر مواد شدید الحده باشد اولاً آب بقول که در علاج امراض دماغی حار مذکور شد استعمال کنند بعد به مضایق موا و حار مشغول شوند و بعد از آن دوائی که در آن اندکی تحلیل باشد مثل آبکبه در آن اکیلی و پنج مورد پنجه باشد و از ادیان روغن با بونه تازه نهایی مخلوط بر روغن گل بحسب مدت مرض و قوام ماده و قرب عهد از منتهی و بعد آن بکار برند و پس عند منتهی مضایق مثل آبهای که در آن اصول کرفس با دیان و بزور آنها و بسوس گندم و حله و خطمی و اکیلی الملک و اقوان سفید جو سائیده باشد و از روغن غبار و روغن شبت و مانند آن بل آرد تا آنکه در غرضی تحلیل حاصل شود و اینها کما مضایق مملکه ازین ادویه ترتیب دهند و در استخوانها واجب در علاجات او رام راس از فصد و غیره بحسب ماده تقدیم نمایند و در غرضه صاحب ورم صفراوی اغذیه خفیفه طلبه استعمال کنند مثل مار الشیر و اجاصیه و اگر ورم بارو باشد بعد فصد و مسهل بحسب ماده دهند و در استفراغ دوائی که در آن روغن بیدارنجیر و روغن بادام تلخ و فیترا و مانند آن باشد با اصول استعمال کنند و اقتصار نمایند در ابتدا از روغنات بر روغن گل مخلوط با طغفان مثل جاشا و قوتج و جنید بر سر خالصه پس استعمال نمایند عضل و سرکه آملر بطریق ضام و غرغره اگر ممکن باشد و لباس است که نفع می بخشد آشناییدن دولتت متعال یا کمتر از آن بحسب مزاج جنید بر خصوصاً برای لیسر غسب بعد مضایق که در آن ارخا و اندک تحلیل باشد استعمال کنند و بعد از آن نزد آنها در تمامی او رام بارده و حاره مضایق را بدین نوع که در باره مضایق تمامه و محملات قویه از آنها و ضامات و ادیان بل آرد و باقی علاج منصل از تقاسم سرسام اخذ کنند

علاج امراض دماغی از تصنیف دماغ

و آن صداع و سردرد و سایر است بهر تقویت دماغ اطریفات مثل اطر لیل کشنیری و لیسر و اطر لیل اسطوخودوس و اطر لیل مقوی دماغ و غیره مضایق مثل خمیره گاو زبان و ششامش و مر و ارید و دیگر مقویات مثل انوشدار و جوارش صندلین و جنبر و دوار المسک متعال و صبحون مقوی دماغ و منفرج یا قوتی بار و حاره و شربت ابریشم و عرق کبکی مرکب هر چه ازینها مناسب مزاج مرضی دانند بدهند و حریرهای معمولی نوشانند و خوردن هفت عدد مغز بادام متشکر باشد آن نبات در شب وقت خواب سخت سودمندست و روغن گل بر سره مالند و قوتی لکلاب طلا سازند و طلائی که در آن تخم بریان بوده و مغز نبات داخل است بل آرد و سیب و جنبر و گلاب بیونید و بونیدن شوم عالیه و لکلابه جنبر نیز مفید و سوسور و روغن گاو فقط یا با مر و ارید محلول و گلاب بسیار مفیدست و اغذیه لطیفه عطریه مانند گوشت چوزة مرغ و تیمو و دراج با تخم و ابار نیز خوشبو و گلاب پنجه بخورند و جمیع ادویه حیوانات و بلوب مقوی دماغ است و استعمال حلوائی چوب جینی تالیف والد حکیم علوی خان مفید و مغز کوسند بار و روغن بادام بریان کرد و خوردن و روغن آن بر سر مالیدن و پنجه پسین سر را بر بخار قلیه جگر بزرگ با مصالح متعارفه پنجه باشد داشتن و یکد و لقمه از آن خوردن نافع است و اگر سینه پنجه مرغ که قریب جوانی باشد در روغن گاو بریان کرده گوشت او بگیرند و در باون بکوبند بعد نشاسته ریح رطل در همان روغن بریان نموده و مغز بادام ریح رطل و قدری زعفران و دارچینی و دانه هیل را سائیده شکر سفید بتمام آرد و اگر روغنی که در آن سینه مرغ و نشاسته بریان کرده اند زیاد باشد آنرا نیز در حالت قوام داخل کنند و همه را در قوام آمیخته هر صبح بقدر روغن نیم توله بخورند مرید دماغ و مقوی است و سفوف بنفشه کشنیر متشکر گل سرخ مغز بادام هر یک دو ماشه اسطوخودوس سفیل الطیب گل مندی هر واحد یک ماشه کوفته پنجه نبات برابر آمیخته یک توله خوردن نیز مقوی دماغ است و گویند که گم خاکیک متعال سائیده بعسل آمیخته لیسیدن همین اثر دارد و اگر سبب ضعف دماغ اجتماع اخلاط سردی در معده باشد درین حالت با استفراغ آن پروازند پنجه در امراض دماغی شکر کی معدنی و امراض معده مذکور گردد و تقویت فم معده نمایند و خوردن مصطلک سوده یک ماشه با طریقی کشنیری یک نیم توله سرشته مقوی معده و دماغ است با کله باید که نظر بر اسباب سابقه نیز دارند مثلاً اگر سبب ضعف سو فرج حار بار بار بود و علامات مخصوصه آن ظاهر باشد درین صورت در صافج تعدیل و رادی نغیه نماید پنجه در علاج امراض دماغی حار و باره صافج و مادی مذکور شد و بعد از آن مستقیماً مزاج تقویت دماغ کوشند مثلاً در مزاج حار مقویات بارو دماغ مثل صندل و گل سرخ و روغن گل و گلاب و مر و ارید و آمل و ششامش و گل سیب و گل نارنج و گل سفید

و در مزاج بارد و تقویات مارشلی زعفران و مشک و عنبر و عالیه و عود و دارچینی و قرفل و کندر و تخم حنا و سعد و زنجبیل و سنبل و بالنگو و بلاد و در مزاج
یا بس شل انجیر و مغز بادام و لپسته و فندق و ناشسته و حریره و شیریش و دماغ و دراج استعمال نمایند و گویند که در مزاج حار شتم و شرب گلاب
و گل قنقار و گل به و شرب آله و کافور و بلبله کابلی و شتم سیب و گل سید و صماد آله هر واحد مقوی دماغ است و در مزاج بارد و شرب حب بیسان
بجس و یا بلبله و یا زنجبیل مخلوط یکباش قرفل و یا عرق بادرنجوبه و یا اسطوخودوس و یا جوز بوا و یا بیج بادا و در شرب شتم مشک و عود و زعفران
و زنجان و تخم آن و گل بادام و شتم برم و عیششان و زفت مخلوط بلادن و نسرن و نرگس و زنجبشک و سنبلید که گل سورنجان است و شرب بجزر و زرا
و سنبل هندی و شرب زرد بر سنبل الطیب و زنجبشک و صماد عود و صماد عالیه و سعد و نسرن و زور و نطول اکلیل الملک و عود و بیسان و شتم و
شرب صماد و مضع عنبر و بلادن هر واحد نافع و سودی گویند که یا سیمین شرب او در ورا و کباش قرفل و کذا گل جوز یا برگ او خشک و یا پوست سبز او
خشک کرده و زردار بر مقدم راس هر واحد در تقویت دماغ مجرب است و اگر سبب ضعف انتفاص جرم دماغ بود و اکثر تناول او دهنه حیوانات و
تقویت روح نفسانی بفرجات نمایند و اکثر اکل فندق و بادام و حکم دراج و دماغ ماکیمان و شرب شیریش و نطول سر بر روغن گل هر واحد مزید
جوهر دماغ است و بقول جالینوس مسکه گاو و شیر او و شکر و زردی بیضه جوهر دماغ را زاید میکند پس اگر سبب کثرت جماع باشد بهیات و مولدات
منی استعمال کنند و ایضا ترک جماع نمایند و اغذیه بمره لطفه خفیفه سیرج المضم دهند مانند شوربای چوبه مرغ و گوشت خلوان گو سفند شیر خواره و روغن
گاو و پنجه تمان رده تنوری خوانند و مارا اللحم ساده نه توله و یا مارا اللحم مرکب علوی خان و همچون لبوب نه ماشه دهند و خوردن زردی بیضه مرغ بانبات
بسیار مفید است و کذا بانگ سیلانی و همچنین کسب بادام و فندق و کپسته و چلغوزه و دیگر لبوبات و ایضا شیر گاو و میش و گوسفند و شیر و مغز همه حیوانات
و روغن گاو و شکر تری و نان خمیری تنوری مایده بیکر تناول کنند و بالائی و شیر بانبات یا پلا و مرغ و چلاد و مطنجن درین باب اثری عظیم دارد
اگر سبب کثرت زینش نزل بود سخت تنقیه دماغ بحب تو قایا و یا اراج کنند و بعد از حصول تنقیه جهت تقویت دماغ اطراف ل اسطوخودوس و شاه تره
علوی خان با عرق اسطوخودوس دهند و تفاحه علوی خان که درینجا دستور گرد و دکلاه ایشان که در صراع ضعف دماغی باید کاربردند که اصلا تخلف
ندارد بلکه نافع حقیق و مانع صعود انجیره بدل و دماغ اند و حریره از شیریه بادام ده عدد و خشکاش و تخم خربزه هر یک یک توله و حب قرطم دو توله ناشسته توله
روغن ماده گاو چهار نیم توله و نبات هفت توله دهند و غذا پلا و گوشته قومه همراه نان تنوری با گوشت لوه و دراج و حیوانات مقویه دماغ و مانع نزله بل
آرد و نسجه تفاحه علوی خان اینست عود تماری پنج شقال اشنه سنبل الطیب قرفل زعفران اطفا الطیب قافله صغیرا بسیار است پوست ترنج هر یک یک شقال
و یک نیم دانگ عنبر اشوب دو شقال مشک یک شقال بهار نارنج یک شقال و دودانگ
علف هندی چوبی لبان هر یک نیم شقال جزا کوفه
پنجه در باون سنگین گلاب بسیارند و عطر خربزه ناگ کیسه و عود هر یک نیم شقال روغن یا سیمین و نرگس هر یک یک نیم شقال داخل کرده چندان
حل کنند که قابل حب بستن شود پس لشک سیب ساخته در سایه خشک نموده بپویند و اگر سبب سهر طویل باشد تب تطیب و تنویم کوشند و اگر مرض مزمن
باشد بعد از آنکه مرض تقویت بدن با دویه و اغذیه لطیفه تدبیر نمایند و اگر ریاضت شاقه باشد دعت و سکون و استقام مرتب و تدبیرن با دمان بارد خنیا
کنند و اگر استوفانات کثیر باشد آنچه در صراع بیسی باید استعمال نمایند و ایضا خیره مر و اید ساده نه ماشه ورق طلا یک عدد و عرق تنبول حکیم و کار انداختن
هفت توله با شربت تنبول چار توله تخم شربتی هفت ماشه دهند غذا شوربای مرغ و نان خشک خوراند و مخلوط مقوی دماغ نیز مفید و خوردن مریای آله و

دری باغی

علاج امراض باغی از قوت حسن طبع

و آن صدمع و صرع است بهر تبلیه حسن اغذیه غلیظه مثل هر سینه کیم و جویم بقبر و کله یا بچه و کرش آن دهند اگر هضم قوی باشد والا اغذیه که از بقول
بارد مثل برگ کاه و زرفه و کثیر تر و کیم مایه و گوشت بز و شیر خواره و گو ساله ساخته باشند بپزند و در طعام تخم خشکاش و تخم کاه و انگلند و اگر فائده

نشود چیزی از مخدرات مثل شربت شمشاش یا شیره تخم شمشاش و شیره تخم کاهو و مانند آن استعمال کنند و اینون بپونید و اگر قوی تر خواهد بود آب کونار و یا فلونیا بپونید و طلای مخدر را تخم کاهو و پوست شمشاش و اینون و بنیرالنج و برگ قنب لعل آرند لیکن در استعمال مخدرات قویه بزودی مبادرت و جرأت ننمایند زیرا که مورت بلاهای رویه مثل ظلمت بصر و بلادت ذهن است و بساست که متودی بهلاکت میگردد و آنجا که از استعمال مخدرات در حواس نقصان کشید و در بزودی آب نیم گرم بسیار بر سر ریزند و استعمال مخدر متوقف نمایند

علاج امراض دماغی از فروع و سقطه و تفرق اتصال

و آن صداع و سرد و دراز و سبات و سکنه است اول برای حفظ دماغ از تورم قصد سرد و پاهفت اندام کشانید و اگر مافی باشد حجامت نمایند و بعد تنقیه صرفه از سهیل صغیر یا حفته کنند و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر مالند و برگ آس و گلنار و پودست انار و سرکه و گلاب جو شاییده اند که شک و خود داخل کرده ساینده ضما و کنند و بقول حکیم علوی خان بعد قصد و تمسکین طبیعت گل ارمنی یک درم شب بیانی و دو انگ می ریج درم ساینده وقت خواب باب نیم گرم بخورند و اگر در وضو ضعیف و خفیف باشد آرد و نوک مغاث بعد ادوی بنات هندی یعنی میدیه چوب اقا قازر و چوب کوفته بنجیه بروغن گل و روغن مورد و زردی بپنجه ضما و کنند و اگر خواهند میدیه گندم افزایند و اگر حرارت زیاده باشد گل ارمنی داخل کنند و اگر بسبب ضرب خون از دماغ خارج شود دماغ ماکیان حتی الامکان بخوراند و بر آن آب انار ترش بنوشانند تا از استحاله او منتهی بضرر غشایان که کل او منتهی اند باز در لیکن آب مذکور بسیار اندک باشد تا دماغ از ترشی او متضرر نگردد و معدنک باید که محضت او فلیل بود و واجب است که از آفتاب و حمام و شراب و غضب و اغذیه بنجره و حاره و مصدره و حرقه مثل جوز و شادراخ و چریب و بادروج و شراب قوی و فوخر و مویز شیرین اجتناب کنند و باقی علاج از صداع ضربی و سقطی جویند کیلانی گوید که تفرق اتصال واقع در سرکه از ضربیه یا سقطه یا قطع یا شق یا حرق نادره غیره باشد اگر در جلد بود فقط بغیر سیلان خون آنرا جاز نمائند و اگر با سیلان خون باشد و امیه گویند و اگر از لحم اندک اخذ کنند با ضعه گویند و اگر در لحم نازل شود و عاثر در آن باشد مثلا حمسه نامند و اگر در عاثر باشد حتی که استخوان ظاهر گردد و منجمه خوانند و اگر تا سماحق برسد و تفرق اتصال او نگردد با سم سماحق نامند و اگر آنرا بسوی خارج ظاهر گرداند و در آن ورم حادث گردد فطره گویند و اگر تفرق اتصال استخوان گردد و چیزی از جرم او قتل شود منجمی که در علاج او احتیاج است این بعضی است و اگر تفرق اتصال او بغیر حاجت بسوی نقل او باشد با شمه خوانند و اگر تفرق اتصال ام غلیظه شود امه و ما مونه نیز گویند و اگر تفرق اتصال دماغ کند دماغه نامند و اگر در جوف دماغ و بطون آن اخذ کنند جانف خوانند و خطره بسیار روی است و اکثر در آن احتیاط عقل عارض شود و در امه و جانف خطر است و شیخ میفرماید که در جراحات واصله بسوی غشای دماغ حادث میشود استرخا در جانب جراحی و تشنج در جانب مقابل آن و چون قطع تا بطون بلکه تا حد حجاب رقیق نرسد اسلم باشد و هر گاه قطع تا دماغ رسد تپی دراری ظاهر گردد و دو کتر فلاح یا بد و قریب تر نسبت است که قطع در لطن امین و امیر مقدم دماغ واقع شود چون بسرعت تدارک نمایند تخم گرد و وانچه در لطن او وسط و لطن موخر باشد صعب تر بود و آنچه در او وسط باشد از آنچه در موخر بود سخت تر باشد و بعد ترست که رجوع بحالت طبیعی کند گر آنکه اندک باشد و مبادرت بضم و اصلاح او بسرعت کنند با بجمله در شیخه سر میا درت بمنع ورم نمایند و تفصیل آن در علاج جراحات در آخر کتاب مذکور گرد و در علاج کسر در باب آن خواهد آمد و اطباء را در کسر قطع منتقله است و مذمب است یکی آنکه مائل با دوویه هادیه ساکنه شدید التسکین برای الم اند و این مذمب بتقدیرین است دوم آنکه استعمال ادویه شدید یا تخفیف میکنند و بعد قطع منکسر و قلع منقلع و جذب الکسار و ادویه جذبه از مرم و غیره بار موضع فوق او از خارج بلوغ از غسل و سرکه استعمال بینمایند و این مذمب متاخرین است و سلامت در دست این متاخرین بیشتر از دست اولین است و این عجب نیست چه جالینوس گفته که فراج اعصاب و عظام یا بس است و شلج مدوح گوید که بهترین چیزی که در منع ورم درین باب و منع نرف الکیم و سرعت التهام و وضع و جع یافته ایم مرم جد و از تالیف ماست و هر قدر که مدت میان حدوث تفرق و استعمال این مرم کمتر باشد اولی و اجود

غل نخوابد و فعل او درین باب عجیب است و مالتی و غیره بنشیند که فساد خطمی بطبع بشراب و کذا اقا فی البصر و کذا سوسن بری و کذا حلزون صغیر
ساییده و کذا براده چوب شمشاد و کذا اخر الطین بروغن گل سوده و کذا از او نذویل سوده بشراب و غسل پنجه تا غایط گردد در بر خرقه بکمان بالمیده
نافع جراحیست و کسر عظام سرست و ضما و طبوس بحبل آبنجه سفید که فکلی تخم و عدم کسر عظم است و تقطیر روغن گل یا خون کبوتر یا فاخته یا شفتین بر شیشه
راس و کذا در ورز و زرا و نذویل و تخم اردو کندم خشک کرده ساییده و زجاج و کندر و دم الاخوین قنیل سوخته صغیر کافور و تو بال اس و پوست شجر صنوبر پوست
نمران هر واحد اتجام جراحی است

علاج امراض دماغی شرکی

و آن صمدی و سرد و در اسباب و سهر و صرع و غیره است پس اگر از شرک معده باشد و سببش اختلاج خطمی در معده بود استقرا ماده قالی بقی و اسهال اصلح معده
تعدیل مزاج و تقویت آن کنند مثلا اگر ماده صفراوی باشد یا کبجین و آب نیم گرم می کنند بعد سکنجبین و کلاب بنوشند و یا شیر کشتنیزه افزایند و اگر تسکین زیاد نطلبند
آب ترندی و دو قوط آب آلو بخارا و نه شیره تخم خیارین هفت باشد شیره کشتنیزه خشک چار باشد با کشتنیزه سکنجبین کلاب دهند و اگر در مرض استلماخی نیز معلوم شود فصد
الوجار البوق شاهتره بالمیده شیره تخم کاسنی شیره خیارین شربت نار داخل کرده دهند و اگر احتیاج اسهال صغیر بنشیند مسهل صفرا دهند و اگر معده تشریب خلط غصه
کرده باشد در آن صفرا بسیار باشد پوست بلبله زردا فستقین بنفشه هر یک پنج درم تخم کاسنی گل کسوف شاهتره هر یک سه درم ترندی بستم نرم آوچیل عدد در
طل آب طبع نمایند تا صدم درم بماند بالمیده صفا نموده شکر طریز بست درم محووه مشغولی یک انگه افزوده بیاشانند و طبخ بلبله و ترندی و فستقین و قنیل صغیر
سکنجبین صبری نیز نافع و اگر حرارت زیاد نباشد نظر اهل صغیر یا بلبله زرد یا ایچ فیکر مرکب کرده تا سه روز بماند با بلبله برقیقه در تسکین جارات و تقویت معده
کوشند بمانچه و در امراض دماغی صفراوی گذشت و در امراض صغیری نیز باید و ایضا چون اراده تقویت دماغ و منع صعود و اختلاط امراضی از معده و نواح آن
بسوی دماغ نمایند واجب است که فواکه جامسته خصوصا انار ترش و سیب ترش و بترش و امرد و نخوره خصوصا با غذا طعام بخورند و در ابتدا روغن گل
و روغن آس بر سر مالیدن و بعد از آن صمغ سر و در روغن با بونه و آس حل کرده طلا کردن مقوی سرست و اگر برگ سر و در روغنهای مذکور جو شاییده عمل آید
نیز جاریست و چکر بلوب تا جفته مثل رب به و نخوره و انار و لیمو مقوی معده است پس اگر کبجین بیشتر منقلب بود طباشیر گل سرخ گل ارمنی باریک ساییده
در بلوب آکینزد و اگر در بلوب مذکوره چند لقمه نان تر کرده هر صبح بخورد نیز مفید بود و گویند که اعتدال آب انار مانع انصباب صفرا بعد است و غیره را می که
در آن چیزی ترش مانند نخوره و انار و ترندی و آلو باشد یا نخوره کشتش و شیره بادام و یا زرده ماش متشده و اسفناخ و کده و با شیره بادام غذا سازند و
واجب است که صفا جان این علت را نفی کردگی کرده باشد و ادویه چرب و شیرین تناول نمایند و اقتصاد نمایند بر اندیز ترش و چاشنی دار و دام
ترش سرد و آن بارد و طب مثل روغن بنفشه و نیلوفر و بهارید نمایند و اطراف و اسافل پایها بمانند و باز و به بندند و اگر ماده بلغمی باشد تخم شبت تخم
تریب شمشاد در آب جو شاییده صاف نموده مکرر می کنند بعد انگلی مصطکی در کشتنیزه بخورند و هر اسهال سهل بلغم و جب ایایج بخورند یا ایایج فیکر
از دو وقت مال تا سه درم بحبل سرشته سر و در تناول نمایند و قنیل صغیر به دستور ویاسنای یکی فستقین بلبله کابلی و سیاه هر یک پنج درم اسطوخودوس
بسیار پنج بادیان تخم کرفس انیسون جنبل الطیب گل سرخ هر یک دو درم میز سرخ منقی بست درم هم را در سه طل آب جو شایند تا صدم درم بماند یک درم
صغیر و نیم درم کثیر از م ساییده حل کرده یک درم روغن بادام شیرین بران ریخته نیم گرم بیاشانند و بعد بنقیه تباطیف غذا و خوردن جوارشات گرم
و استعمال اضمه مقوی حار لطیف معده را تقویت دهند مثلا جوارش جالینوس یا عود یا بسباسه یا دار صینی یا مصطکی یا فلاغلی یا فلا سفید یا جوارش غبر
یا آله بخورند و غذا قلیا و لطیفات با قافویه حاره دهند و اگر ماده سوداوی بود بعد از فصد ماده سهوا و جب اقیقون یا جب اسطوخودوس تقویه کنند
و یا پوست بلبله کابلی بلبله سیاه گل سرخ اسطوخودوس از هر یک سه درم شاهتره اقیقون از هر یک شش درم قاقش فستقین گاوزبان با درنجوبیه
تخم و شمشاد سیفنج هر یک سه درم میز سرخ دانه پیرون کرده بست درم ترندی بست پنج درم عناب پهل عدد در سه طل آب طبع نمایند تا صدم

درم پانصد ماییده حصار نموده نسبت درم تریجین ه درم گلقد ماییده با صاف کنند و یک درم تریز و نیم درم لاجورد مغسول بر آن پاشیده بپاشا مند
یا نفع صبر به بند بعد به ترتیب دماغ نمایند با دمان و اخذه مسخه مطبوعه که در صراع سوداوی مذکور گردد و سنجین و واوقیه با نیتون یک مثقال سوده هر روز
بخورند و استحمام آب شیرین مستدل الحارّه نمایند و بمنزوات نخود آب بمغز قلم و لجم لطیفه خفیفه غذا سازند و فواکه حار طرب و لبوب بخورند و سائر تدبیر
از سبب مایه لیا اخذ کنند و اگر ماده رحیمی باشد حملات ریاح شل شیر و بادیان و اینسون و کثوث و گلقد به هندونی گمانند و بعد از سنج بضمیمه بلغم سهل بلغم
و هند لجه و وار المسک حلویا بخورند و اطریفل صغیر و گلقد در ریخی و بلغمی هر دو مفیدست و سفوف حاکی نیز مجرب است و کذا شویب نماخواه زیره
حب الرشا دیک درم هر روز آب خوردن و ایضا بعد از تنقیه سده از ماده مولد ریاح روغن بادام شیرین و تلخ آب طنجیح اصول و جلبه و قردمانا و امثال آن
و هند لجه روغن بیدار نیمه بنفشه صبر به بند و مقدار روغن مذکور از سه مثقال زیاده نبود و اگر سور مزاج سافج معده محدث امراض دماغی گردد و تب ریل او
پر و از بند با نچه در علاج انواع سور مزاج سافج معده بیاید و اگر ضعف فم معده سبب باشد برای تقویت معده و تسکین انجره هر صبح بست گنم آب
انار یا بی یا ناشپاتی بنوشند و یا مان در آب غوره یا ریاس یا ساق یا انار و یا در ربوب فواکه قابضه خوشبو تر کرده چند لقمه بخورند و اگر غش میان شود
قی کنند تا که صفرا می منصب خارج شود و هر گاه مزاج معده بارد باشد نان را بعد تر کردن در ترشی با نیسون و زیره و مانخواه و عود و قسره و دارچینی و زعفران
آوده تناول کنند و یا جلاب با فایه سازند و در آن لقمه تر کرده بخورند و کذا گلقد با نیسون و مصطکی بخورند و آنجا که سرفه یا نزله و جبر آن از استعمال
محمضات مانع باشد لقمه چند در جلاب یا آب بتر کرده بخورند و آنچه از شرکت قدیم و سابقین باشد اگر در اینجا املاطها هر بود فصد صاف کنند
یا حجامت سابقین نمایند و بعد از سنج مسهل گرم و حب ایاج یا حب صطیخون مکرر تنقیه کنند و ملطیف اخلاط و اصلاح سور مزاج بمعا جین ملطفه مثل تریاق
و مشرو و بیطوس نمایند و تغلیل غذا کنند و اگر املاطها ظاهر نباشد و نیز هنگام شدت مرض یا پها از بن ران تا کف پا بر بندند و کف پا را بنج و روغن خیری گرم
کرده مالند و یا شویبه حار کنند و اگر برای منع تصاعد بخار قریب نوبت مرض آن عضو را بالاتر از مبدأ ارتفاع بخار خوب محکم بسته بهرا زاله برودت
فعلی آن گرمی آتش بدان رسانند و یا ادویه گرم مثل عاقر قرحا و شیطرح و حلیت و فریون سوده گرم کرده بر آن عضو ضما کنند و یا در آب گرم
روغن بابونه آمیخته و یا در آب مطبوع ادویه گرم آن عضو را نوق نمایند و آن آب سرد شدن دهند مفید بود و در هر گاه وقت نوبت بگذرد و آن عضو را در آب گرم
نهند لجه عصا به کشانند و بخرقه درشت مالند و بعد تنقیه به سنجین و تقویت دماغ سنجین عضلی و مشرب است و خود و س و مانند آن از اشرفی شویب
و مروحات که در علاج امراض دماغی بار و سافج و بلغمی مذکور شد عمل آرند و جوارشات و سفوفات و معا جین محلل ریاح استعمال نمایند و بعد تنقیه بدن و
تقویت دماغ به سنجین عضو مشارک خوردن و چند پید تر و فلفل عاقر قرحا و فریون و مانند آن با غسل آمیخته ضما کنند و روغنهای گرم مالند و اگر فائده
نشود بر موضع مبدأ ارتفاع بخار دماغ دهند و یا اول حجامت بر آن موضع کنند و بعد ادویه مقرر مثل غسل بلا دور و سگرین کبوتر و شیر انجیر و کیک بپزند
و یا فلفل و خردل و فریون ساییده بگسل بلا در آمیخته ضما نمایند و نهادن در ریاح و کیک و سگرین باز و غسل بلا در قوی تر از آنست و بعد قطعه اسرب
بر آن بسته دارند و یا دیگر چای کنند که قرحه بزودی مندرل نشود و مدتی ماده فائده مستفرد گردد و بعد مدطات بکار برند و آنچه از مشارکت بدین
بود پدیدستور مسهل و خوب مذکور تنقیه نمایند و بهر تنقیه نفس عضو بر جای مبدأ حرکت بخار حجامت نمایند و خردل مالند و هنگام همچنان مرض باز و بر نهند
و تدبیر مذکوره بالا به سنجین عضو محلل آرند و آنچه از شرکت دیگر اعضا بود علاج هر یک تنقیه سبب ماده و تقویت آن عضو است بد آنچه در نقاش
مسطور گردد و مثلاً در شرکی مرانی و کبدی و طحالی هر چه در مایه لیا یا مرانی و امراض کبد و طحال مسطور گردد عمل آرند و بعد از آن تعدیل مزاج دماغ
و از زاله باقی نکایت آن کنند و در شرکی معانی قتل و اخراج دیدان کنند بد آنچه در فصل دیدان خواهد آمد و تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن و آنچه
جامع این پر و در است اطریفل کشنیری و اطریفل کبیر و خائیدن کشنیر خشک و دارچینی و سفوف کشنیر یا شکر و خوردن کشنیر و برنج مسافت یا مویز
سیاه منقی و نان نرم کوبیده ناشنا و استعمال حافظه الصحه و امثال آنست و در شرکی رحمی علاج احتناق جسم و احتباس حین و نفاس

دورم رحم نازید و آنچه از شرکت جمیع بدن افتد ببلع امراض نامی بخاری توجیه نمایند

صداع یعنی در دوسر

بدانکه صداع المی است و سبب هرالم یا سوز مزاج مختلف یعنی تیز مزاج و قدماست یا تفرق اتصال یا اجتماع آن هر دو با هم مثل ورم و سوز مزاج شش زده و دفع عروق
 که بهشت الزان سانج مفرد و مرکب باشد و هشت مادی مفرد و مرکب لیکن سوز مزاج رطب سانج موم نیست مگر آنکه یا ماده رطب باشد که در مجالس از جهت تخمیر
 احداث رخ موجب تیره و تفرق اتصال موم میباشد و سبب سوز مزاج حار یا ماده حار دوسوی است یا صفراوی یا مرکب از آن هر دو که سبب کیفیت خود باعث صداع
 گردد و یا ریح و انجیره حاره یا گرمی آفتاب و یا شمیدن اشیای حاره و مانند آن که در علاج صداع حار سانج مذکور خواهد شد و اسباب سوز مزاج باره و مصوع ماده دارد
 یعنی و سوداوی است و یا آنچه در صداع باره خواهد آمد و اسباب سوز مزاج یا پس کثرت جماع است و مانند آن که در علاج صداع میوهی تفصیل ذکر باید و اما اسباب تفرق اتصال
 یا ورم است یا ضربه یا سقط یا شجریا فسخ یا شقی یا پهنک یا سده یا ریخ و انجیره و یا خلط اکال و تفرق اتصال که از داخل پیدا شد بسیار است که نلتم میگردد و دوزخ آن باقی
 میماند و ایند امیر ساند و صداع همیشه میباشد پس سبب ورم یا ماده دوسوی باشد یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی صلب یا مرکب از اینها و اسباب سده در علاج صداع
 سدی میاید و انجیره و ریح گاه در نفس دماغ تولدی یا بند و گاهی در بدن و گاه در هر دو گاه از خارج مستشق میگردد و نیز از ساسم می آیند و در دماغ متحقق میشوند و سبب
 صداع تبید و انضام میگردند و ازین قبیل است صداع حادث از بیدن روانخو شبو وید وید وید بلکه احتلاط حاره باعث سحران و تولید ریح میگردد و بلکه بوج و مولد
 انجیره اند و ریح و بخارات بلغمی ثقیل بطی الحار که متعین می باشد و سوداویه خوش ثابت کتر در کیت و بدتر در کیفیت و انجیره و مویه عذبه کتر اند از روی ضرر و شکر
 از جهت کیت و انجیره صفراویه حاد و تهت و سوزنده و لذاع اکال اند کتر ضرر را و کیفیت او باشد و ایضا بقول شیخ الرئیس این همه یعنی سوز مزاج و تفرق اتصال
 و ورم باصناف و انواع خود که اسباب صداع است گاه در نفس جوهر دماغ بود و گاهی در جابین مطیفت آن و گاهی در عروق و گاهی در غشای خارج
 از تحف و سبب مودی هر که ام ازین اعضا گاهی ثابت در نفس عضو باشد و گاهی بمشارکت غیر آن و او یا عضوی بود که میان آن و اعضای راس
 شعبه عصب باشد مثل معده و رحم و حجاب و غیره و یا عضوی بود که میان او و دماغ شعبه عروق از او رده و متر این باشد مثل قلب و کبد و طحال و یا عضوی
 مجاور او بود مثل ریه و موضع تحت او که آفت این بدان مودی گردد و یا عضوی مشارک عضو از جبهتی و دماغ جهت دیگر بود مثل مشارکت کرده در او و جاع
 آن پراکنده کرده مشارک بکرت و جگر مشارک دماغ پس کرده مشارک دماغ از جهت باشد و یا مشارکت کل بدن بود مثل صداعی که در جمیات باشد و آنچه
 بمشارکت بود گاهی با دوار و نواب باشد بحسب دوار و نواب سبب که در عضو مشارک است مثل صداع عیبه مشارکت معده باشد چون انصباب مواد
 صفراوی یا غیر از لبوی معده او را بود و مثل آنکه با دوار تر در اصناف جمیات باشد با جمله صداع گاه اصلی می باشد که در نفس جوهر دماغ یا در اجزای
 آن تمامی و یا در بعض آنها باشد و گاه شری یعنی بمشارکت عضو دیگر و این یا بمشارکت مطلقه بود و یا بمشارکت غیر مطلقه و مشارکت مطلقه آنست که متادی
 نگردد و لبوی ناحیه دماغ از عضو مشارک آن چیزی جسمانی بلکه نفس از بیت آن عضو بدماغ رسد و متادی گردد و مشارکت عیب مطلقه آنست که متادی
 گردد و لبوی جوهر دماغ از آن عضو جسمانی و آن ماده خلطیه و یا بخاریه است از قسم اول است اصناف صداع حادث از تشنج و کزاز و تمدد و ریح از سده
 و او جاع مفصل و نفوس و عروق النسای قوی شدید و گاهی میباشد متادی اگر کیفیت مشارک کیفیت سازج از کیفیت طبیعیه که آن حرارت و برودت
 و رطوبت و بیوست است و یا کیفیت غریبه بودیه مثل کیفیت سمی پس کیفیت او متادی میگردد و گاهی متادی از مواد غریبه و غریبه و رطوبت خود
 بود که باشد و کیفیت یا تریه کیمیات خود انداز ساند و گاهی متادی ماده غریبه بود که تولید یابد در بعض اعضا تولد غریب فاسد می چنانچه در احتناق
 رحم و یا تشنج بعید العید جماع و یا یکس که در مرق و یا اطراف آن خلط ردی پیدا شود بهم میرسد و مشارکتی که سر را با تمامی بدن باشد یا از جهت کیفیت
 فاشیه منتشره در جمیع بدن بود چنانچه در جمیات و یا از جهت ماده فاشیه پراکنده در سائر بدن و صداع بحرانی ازین قبیل است صاحب کامل گوید
 که صداع یا از جهت بحرانی بود و یا تابع تپ و یا مفرد بنفشه پس آنچه تابع تپ باشد حدوث او از اشتلای راس با خلط و بخارات حاده بود و این

یا از خاطر ذی محنت در معدو باشد و علائمش غشیان و متفغان است و یا از خلط مجتمع در جمیع بدن و یا از ضعف راس و یا بسبب شدت حرارت تب
چنانچه در تب غیب و محرقة عارض میشود و آنچه از صداع مفرد و منفسه باشد بعضی از آن خاص بسبب بود و بعضی آنست که حدوث او بمشاکت سر
معدده را بود و آنچه خاص بر اس باشد یا از سور مزاج بود و یا از مرض آلی و یا از زجر و یا از ضربان آنچه سور مزاج باشد یا سور مزاج سافج مفرد و یا غوطه
بود و سور مزاج سافج یا جار بود و حدوث او یا از سبب داخل باشد و این از سنجنت مزاج اغشیه دماغ و یا از تادل اندام بیاد و یه حازه معدده مثل جوز
کمنه و قوم و پیاز باشد و یا از سبب خارج بود مثل صداع حاوٹ از احتراق آفتاب و یا سور مزاج سافج بارو باشد و آن نیز از سبب داخل بود چنانچه
هر گاه مزاج اغشیه دماغ بارو گردد و یا از سبب خارج باشد مثل صداعی که از کشادن سردی هوای بارو و نوشیدن آب شدید البرد عارض میشود و یا سور مزاج
یاس بود و صداع حاوٹ از آن ضعیف میباشد و اما طوبت اگر مفرد باشد صداع حاوٹ نمی کند مگر آنکه با ماده بسیار بود پس صداع تمده و حاوٹ از
کثرت ماده احداث نماید و اما آنچه از سور مزاج مع ماده باشد یا زاده مودی یا صفراوی یا بلغمی یا سواوی بود و آنچه از صداع حاوٹ از مرض آلی
بود یا از سده باشد و سده یا از کثرت اخلاط غلیظه لرحه و یا از ورم بود و حدوث ورم یا از سبب خارج باشد مثل ضربه و صدمه هنگام تادیه ورم از غشاک
بیسو طریر جلد سر بسوی ام غلیظه بمشاکت و یا از داخل بود مثل حدوث سائر اوزام که در مزاج عارض میشود و صداع که حدوث او بمشاکت است
معدده را باشد یا بسبب خلط صفراوی در معدده بود و از بلغم مخمن در معدده و گاهی صداع عقب کفار طعام بسبب تمده حاوٹ شود و گاهی از شرب
شراب هنگام تراتی بخارات حاره بسوی دماغ عارض شود و این را خار گویند و این از قبل ضعف دماغ و قبول او برای بخار بود و بدانند که بعض
صداع حار سرخ اتخلل و انقبضا باشد و صداع مطلق معروف بود و بعضی از آن لطی اتخلل و انقبضا باشد و آن معروف به مضینه و خوده است
و در پس الجماعه میفرماید که صداع گاه عرض باشد پس مرض گردد و چون مرض باشد بعد حیات حاره مندر لخلل دماغیه بود و دلالت بر عجز طبیعت
از دفع ماده تمامه بر عاف یا غیر آن کند و اما مرضی که بدان مندر باشد سبات و سکت و خبون و اشترخا و صمست بسبب جوهر ماده و بسبب حرکات آن و
الجز دماغ سرخ القبول مصدعات یا بسبب ضعف وضعف تابع سور مزاج بود یا از امری در نفس عضو و یا از سور ترکیب آن و یا بسبب قوت
حسن دماغ پس از هر سبب خفیف نیز آید و بعض صداع را عرض نبود و بعضی مودی با عراض مخفقه نبواسی راس گردد مثل آنکه از شدت دردم
در نوای سر پیدا شود و بعضی مودی با مرض اعضایی دیگر شود مثل آنکه ازیت و اضرا و یا ابرام او باصول اعصاب تنادی گردد و تشنج حاوٹ
شود و یا از آن چیزی بسوی معدده تنادی گردد و سقوط استهما و فواق و غشیان و ضعف هضم و مانند آن پیدا شود و بدانند که صداع مزین یا بسبب
بلغم بود یا بسبب سودا یا بسبب ضعف دماغ یا ورم صلب و بعض ابدان مستعد بصداع باشند و آن ابدان ضعیف الرؤس ضعیف الاعضاء و صمست
مثل معدده و جگر اند و چون این اعضا ضعیف باشند فضول کثرت پذیرد و از آن بخار بسیار تولد کند و بسوی سر متصاعد گردد و بسوی معدده ایشان اخلاط
صفراوی یا رطوبت بلغمی بریزد و صداع آرد و ایضا بعضی از متاولات اشیای مصدعه اند و در کتب ادویه مفرده مذکور اند و جمیع افادیه مصدع اند و که
جمله نخرات حار باشند خواه بار و لیکن اگر مودی بخارات بخار اول خورد و عقب آن چیزی که بخار بار و آنگی کمتر بخارند یا بالعکس دفع صمست
یکه کردند و اگر ازیت کیفیت تهمانا باشد بکلیت بود پس تعاقب آنها نفع کند بلکه ضرر رساند و صداع بار و احتقانی که بسبب سردی ظاهر
و احتقان ماده بود در فصل زمستان بسیار افتد و چون تابستان شمالی بود و در آن باران کم آید و خرفیت جنوبی با کثرت باران باشد صداع در
زمستان کثرت نماید و بیشتر صداع بسبب تادیه شریان بخارات خبیثه را بسوی سر عارض شود و گیلانی مینویسد که گاهی صداع از نزول
در آب سرد بسیار و در آبهای شبنم یا نظرونیه یا کبرتیه و مانند آن افتد و گاهی صداع هنگام تر عرع دماغ عارض شود و تر عرع یا از حرکت شدید
تر و ملاحظت یا سقظ یا سقوط ششی بر سر باشد و گاهی صداع از ضبط عارض شود و ضبط نزد اطباء انسداد مسام از هوای بار و آب سرد و
اجتماع بخارات در بطون دماغ است و گاهی صداع هنگام گرمی شنی شدید عارض گردد و این صداع از انقباض خلط صفراوی بسوی معدده

در ترقی بخارات آن بسوی سرافند و جالبیوس گفته که بخوابی بسیار صدراع آرد بهر آنکه تخم را فاسد کند و بخارات را بسوی دماغ برگزید و اینها خواب
 طویل صدراع پیدا کند زیرا که سررا از رطوبت متلی سازد و گاهی صدراع از اینسبب استفرغات رعاغ و خون جنین یا بواسیر و نفاس افتد و گاهی
 بهتبع جماع عارض شود و جالبیوس گوید که گاهی صدراع دائم از ضعف دماغ از کثرت حس آن بود پس چون صدراع مرض بود و اجابات ساکن نشود
 و باوی سلامت بنا نه بود و بدانند که یکی از این دو نوع است و درین هنگام فرق میان این هر دو از تفاوت و عتقاسی حواس و بخاری در آنچه از دکامی حس بود
 بایر کرد و گاهی صدراع از بخار کثیر در سر افند و گاهی صدراع از ورم حار در رحم و عقب ولادت و اسقاط و قلت نفاس عارض شود و صدراع که از
 سبب مخصوص در سر باشد در اکثر ثابت پیدا شد و گاهی از صدراع شدیدا انقباض آواز عارض شود و بهر آنکه غصه در فی را که بعضی استخبره و حلق آمده آفت سرد
 الحاصل جمیع انواع صدراع را حسب سبب به بست و هشت نوع منقسم بنمایم یعنی صدراع حار سافج و بار و سافج و مادی دومی و صفراوی و لبنی
 و سوداوی و ریوی داخلی و خارجی و بخاری داخلی و خارجی و سردی و ورمی و ضربانی و ضعف دماغی و قوت حس دماغی و میسبی و جماعی و شرابی و شبی و ضربی
 سببلی و تفرق القصالی و ترغری دومی و دودی و مشارکی و تری و عرضی و بحرانی و تشخیص هر نوع از این از انواع در طریق تشخیص بیان می کنم طریقت
 تشخیص اقسام مذکوره باید که اولاً از مریض پرسند که در دست نه است یا با مرضی دیگر اگر تنها گوید آنرا صدراع مرض گویند سپس سوال کنند که در عضوی
 دیگر پیش از صدراع ضرری معلوم میشد یا نه اگر نباشد این را صدراع اصلی گویند پس سوال نمایند که در سر سبکی معلوم میشود یا گرانی و در بینی خشکی است یا
 اگر سبکی سرد خشکی بینی گوید صدراع سافج بود و نپنده پرسند که طس سر گرم است یا سرد اگر گرم باشد صدراع حار سافج بود درین صورت دیگر علامات
 آن مثل تشنگی و خشکی دهن و بیخوابی و تند و حرقت سر و چشم و دوی در گوش و تشویش حواس و اعتدال بول و براز در ابتدا و انتفاع بپنجهای سرد
 و تقدم ملاقات حرارت آفتاب یا آتش یا تناول اشیا ی گرم نیز پرسند و اگر طس سرد باشد و اثر رخافت و نهزال در چهره یافته نشود و نه دردمفظ بود
 هر چند که فرس باشد صدراع بارد سازج بود در بحالت دیگر علامات این مثل تکرر حواس و میل و وجع بسوی بخور دماغ و شدت صدراع در اوقات
 سردی هوا مثل صبح و شام و نفع یافتن از گرمی و تقدم تقارن هوای سرد یا آب سرد یا برف یا تناول خیرهای بار دم پرسند و اگر مریض گرانی بیان کند
 صدراع مادی بود پس اگر طس گرم باشد صدراع حار مادی بود بعد رنگ رو و چشم و نبض و قاروره ملاحظه نمایند اگر رنگ سرخ و نبض عظیم و قاروره سرخ
 غلیظ باشد صدراع دومی بود و درین صورت دیگر آثار غلبه خون مثل شیرینی دهان و کسل و وجع معضربان و اشتداد صدراع بعد خوردن چیزی شیرین
 و غیره هم دریافت کنند و اگر رنگ رو و چشم زرد و نبض سرخ و قاروره زرد نارنجی یا ناروی و صاف باشد صدراع صفراوی بود و درین حالت از دیگر نشان
 غلبه صفرا مثل تلخی و خشکی دهن و بیخوابی و شدت درد و نخس و تشنگی بسیار نیز سوال کنند و اگر با وجود گرانی طس سرد باشد و نیز فرض فرس بود صدراع بارد
 مادی بود بعد اگر رنگ رو سفید و نبض عظیم بلی لین و بول سفید غلیظ و میل و وجع بسوی بخور راس و تسکین آن بکلمات حاره و هنگام نیز فروری هوا و شدت
 آن در شب و زرد سردی هوا و آشناییدن آب سرد و تناول اغذیه و اثر به بارده و استعمال طلا و ضما و بارده باشد صدراع لبنی بود پس دیگر علامات غلبه لبن مثل
 کسل و سبات و کدورت حواس و رطوبت دهن و نخیزن و چشم نیز پرسند و اگر رنگ تیره و نبض دقیق صلب و قاروره در ابتدا سفید و دقیق و بعد سیاه
 و غلیظ باشد صدراع سوداوی بود پس از دیگر علامات غلبه سودا مثل تشنگی دماغ و کثرت بخوابی و خیالات فاسد نیز سوال کنند و اگر با وجود سبکی سرد
 تند و سرد و انتقال در از جانی بخوابی دیگر گوید صدراع ریجی یا بخاری باشد پس اگر طس سرد و عرض دوی در گوش باشد صدراع ریجی بود و طس گرم
 و وجع صعب و ضربان عروق و لطین در گوش بود صدراع بخاری باشد و هر گاه علامات سور فرج سافج و باوی بخوابی شخص مگر در درین صورت
 سوال کنند از عوارض سده و ورم و ضعف دماغ و قوت حس دماغ بطوریکه در طریق تشخیص امراض دماغی مسطور شد پس آثار هر کدام از اسباب مذکوره
 که در کدورت سبب صدراع همان باشد و اگر عوارض مذکور هم یافته نشود و ضعف و کثافت مریض در کدورت از تقدم کثرت خروج رطوبت و خون
 از بدن بطریق نرله یا قی و اسهال یا جماع یا رعاغ یا نصد یا بواسیر یا ادر حین و نفاس و کثرت بیداری و غم و فرط گرنگی سوال کنند اگر باشد

و باوی این خیشوم و چشم و بطلان فکر و حافظه و ضحیح برانی سبب بیداری نیز بود صداع میسبی باشد و الا از تقدم جماع یا شرب شراب یا از شکر آشامی بد بود و شکر
 و یا از تقدم ضرب و منقطع و تفرق اتصال یا حرکت شدید از ملاحظت یا عروض صداع بعد از خواب پیر سن پس اگر عروض صداع بعد جماع بگوید صداع جماعی باشد اگر
 بعد نوشیدن شراب بیان کند صداع نخاری باشد و اگر از نویدین چیزهای خوشبو یا بد بو بگوید صداع سخی باشد و اگر وجود ضرب و منقطع بود صداع ضربی و منقطی باشد
 و اگر از تفرق اتصال اقتصد صداع تفرقی اتصالی باشد و اگر تقدم ضرب سبب حرکت شدید یا حرکت بسیار از ملاحظت حاصل شده باشد و بان نقل و تمدد در سر
 و کشیدگی اعصاب عروق و حالتی شبیه بسدر و نسیمان عارض گردد و باشد که همه روح یک را میشموم شوند صداع ترغری باشد و اگر بعد از خواب عارض
 شده باشد صداع نومی بود و هرگاه آثار مذکور همه یافته نشود و حال خارش و دغدغه دماغ و بدبوی را میشمومی و گاه گاهی چکیدن قطرات خون زرد از بینی
 و اشتداد صداع هنگام حرکت در بعضی یا در وقت گرنگی پیر سن اگر این همه علامات یافته شوند صداع دودی باشد و هرگاه در بعضی پیش از حدوث صداع
 در عضوی از اعضا میمان کند و بان دیگر علامات مرض شرکی دماغی که در طریق تشخیص امراض دماغی مسطور شد نیز یافته شود صداع شرکی باشد درین صورت
 موضع شروع صداع و تحریک چیزی مثل مورچه از دست یا پای نیز پیر سن پس اگر ابتدای درد در جزو مقدم یا فوج بگوید و بان آثار مذکور در شرکت معده بود صداع
 معدی باشد و اگر در داخل سبانب است بگوید صداع کبدی باشد و اگر بطرف چپ کبیطحالی باشد و اگر بسیار مائل بقدم سر نزدیک پیشانی بگوید صداع مانی باشد و اگر
 مائل بقدم سر بگوید نزدیک گت و گرسنگی اشتداد کند و نزد سکون و سیری تسکین یابد و در آنجا بدو بدبوی و دوان دریا بد صداع امعائی دیلانی باشد و اگر در وسط تارک بگوید
 و اکثر بعد از ولادت یا استفاط جنین یا احتباس حوض نفاس وقت آن بود صداع رحمی باشد و اگر در وسط سائل بقدم بگوید صداع حجابی باشد و اگر داخل بنوخه سائل حجاب
 مجازی علت گردد بگوید صداع گلومی باشد یعنی اگر در گره راست باشد سبانب راست و اگر در گره چپ بود سبانب چپ و اگر در هر دو دست در هر دو جانب
 موخر سر باشد و اگر در موخر ترین اجزای سر بود صداع صلیبی باشد و اگر صداع در مقدم سرائل بسوی وسط باشد و در بعضی بگوید که پیش از صداع چیزی مورچه مانند از دست
 یا پای سبانب سر بری آید صداع اطرافی باشد و هرگاه صداع با مرضی دیگر مثل اورام سر و زلزله در کام تشنج و کر از تو در وریح افسه و ادجماع مفصل و تقوس
 و عرق النساء و میمات و غیره بگوید صداع عرض باشد و این از زیادتی صداع بریادتی آن مرض سکون صداع بسکون آن مرض شناخته میشود پس اگر بعد از ولادت
 مرض صداع ساکن نشود و بداند که این صداع بعد عرض مرض شده و در میمات روز بجران اقتدا از صداع بجرانی گویند و این نیز زوال در آن کرد و بداند که
 اینجا علامات اقسام صداع مذکور شد اکنون تدابیر که در اکثر انواع آن بکار آید بطریق علاج کلی بگویم میگرد و پس علاج هر قسم صداع جدا مسطور شود و حسب تشخیص بعل این

علاج کلی اقسام صداع

شیخ و گیلانی می نویسند که صداع اسوه است غیر از علل بدان در وجه قطع سبب متقابل آن بعد بعد زوال سبب بعد از آن از جمله امور نافه دارانه صداع قلت اکل
 شراب است از عادت و خصوصاً غذیه بنجره و شراب غیر غریز و کثرت خواب شرب با وجود آنکه افراط و قلت اکل صداع حار و خصوصاً صفراوی مضرت چیزی برای صداع
 و خصوصاً حار مثل اختیار سکون آرام و قلت کلام و ترک هر چه بچرکت آورد بدن مواد از جماع و فکر و غضب و غیره از حرکات بدنی و نفسانی نیست و همچنین طبیعت و
 مالدیدن اطراف و نهادن آن در آب گرم بهترین علاج اکثر اقسام صداع است باید که ما شنج با هم بقوت نجومی باشد که مرض را خوش آید و خواب بر دیلیغ نویس گفته که
 فصد رگ پیشانی و الزام مجرب بر اسفل سرتش آنکه زیر قطن باشد و مالدیدن اطراف و گذاشتن آنها در آب گرم و اندکی راه رفتن و ترکا غذیه نفاخه و بنجره و بطی لضم بسیار
 نافع است کسی را که خواب صداع او بزودی زائل گردد و خود نماید و بقول شیخ بسیار است که از بخین آب گرم بر اطراف او امت بران چنان محسوس گشته که صداع از سر
 بسوی اطراف نزول مینماید مؤلف در بعض جا مشاهده نموده که از پاشویه صداع زائل گشته و سبب دل ایجه و وجع در قدین عارض گردیده و گویند که تعلیق فوه الصنغ
 بنوعی که برگرد تمام سر محیط باشد یا بخا صیبه مسکن صداع است و همچنین استخوان صدغ فراخوار و سر موش مذبح و زهره روبا و جلد شانه بد به تعلیق نماید بود و کذا کلاه
 جلد عا و نیز با بخا صیبه صداع نباشد و ایضا برای مطلق صداع معوط و ارید معلول کم از آن پویش شنجش کذا اولک پایا بزرباد و کذا اجساد حبابه کطام بعد طریق است
 مجرب نوشته و نطوال آب گرم اکثر اقسام صداع را نافع و کذا حسب الشفا شراب و طلا و گویند که خوردن باد بجان یا بخا صیبه نافع صداع است هرگاه با صداع مزمن الم عضله شالی

اولا بتسکین الم ان عضو کوشند زیرا که وجع ان مزید صداع است و که اعراض دیگر مثل سهر که چون بسبب صداع عارض شود و اشتداد آن باعث زیادتی صداع گردد
 برقع آن کوشند با استعمال روغن کند و وید و نیلو فروغیره و مثل البان مطر و کافور و باشد که برای تسویم با استعمال اندک مخدری مثل انیسون حاجت افتد
 و بسیار است که اشیای ماطفه بسبب ققیح طریق انچه بسوی دماغ موجب صداع میگردد و هر چند حار باشد مانند سنگبین و تدبیر لطیف مضر است کسی صداع
 او علاج تدبیر غلیظ واجب کند و در علاج صداع مادی کوشش باید کرد که ماده بسوی اسفل مجذب شود اگر چه چغنه حاوی باشد تا ماده را از اجزای کبد
 و معده مستقر سازد و بسن اطراف و لگن غسل آنها بدستور مقرر و نهادن محاجم بران نیز ماده را از سر کیند از نیجات که با شیوه را در جمیع اقسام صداع
 مادی نافع ترین چیزها گفته اند و کوفتن و مالیدن سر ضرر میرساند پس عوض او پاهای کوبند و کفها مالند که نفع میکند و در گرفتن سردست و ایضا لجه مقیمه در
 مالیدنش باهستگی مضائقه نیست اما مالیدن اعصاب و عضلات گردن و استعمال نخله با خوردن خرزله شیرین و همچنین تلپین طبع بلیئات لینه مثل خیار شیرین
 و گلگند و خمیره بنفشه و شیافات و حتمهای لینه معتدله و کذا استعمال اضمه و اطلیه حسب سبب نافع بود و کذا استعمال روغنما که آنجا که نزله یار باشد
 از روغنما دور دارند بلکه هر چه تری افزا و دهنیت داشته باشد از آن اجتناب نمایند و هر گاه اراده اطلیه اضمه کنند و صداع قوی تر زن باشد اول
 موی سر بر تراشند تا اثر دو اوجه اثر نمود و بعد از آن اگر تکلیل یا فوخ از خمیر نمایند تا اشیای رقیقه تا دیر بر موضع بماند و دماغ استنشاق با سیفا از آن
 و دابکند و هو اینز قوت آن اشیای زودی تحلیل نمایند همین تر باشد و تخمین سرکه درین هنگام باطلیه و اضمه نفع پیدا شد و استعمال مخدرات قوی تر و اخلا
 و خارجا نامکن باشد نباید کرد و اگر سبب شدت وجع ضرورت آن رود باید وسیله مصلحه از خارج بدن بکار برند و جالینوس گفته که صداع در شدت
 احتیاج بسوی مخدرات مانند قوی نیست زیرا که صداع ممکن نیست و وجع قوی کشنده است ایما و اغذیه ترش صاحب صداع را مناسب نیست و
 خصوصاً سرکه که در بعضی قسم مثل صداع که بشارت معده باشد و آن غذا و باغخت معده و تقویت آن کند و وضع انصیاب صفرا نماید مضائقه ندارد و الا هنگام
 بان سرفه یا گرفتگی آواز باشد کسی را که ضعف قوت مع صداع باشد از استعمال شیر اجتناب کند و ایضا جالینوس گوید بسیار باشد که در صداع شدید زهاب
 صوت عارض شود پس اگر دقت این عارض گردد آب بسیار گرم بر سر ریزند بعد در صداع حار در گوش روغن کند و چکانند که در ساعت کلام میکنند و در صداع
 بار و روغن بابونه تقطیر کنند و چون سعوطات محلا قوی را استعمال نمایند باید که تدریج نمایند از ضعف با قوی چنانچه ذکر یافت و بدانکه فی از جمله معالجات صداع
 نیست و آن صاحب صداع را ضرر بسیار دارد و اگر آنکه صداع بسبب ششاکت معده مثلی از خلط رزی یا غذای فاسد بخورد که درین هنگام فی نفع نمی بخشد
 و صداعیکه در مؤخر دماغ باشد و با آن تب نباشد علاج آن استفراغ بمطبوخ است و الا بقدر قوت و بعد از آن فصد و شخصی که بیاید درد در سر او
 استعمال می نماید و از شیر پسته تسکین باید بلا بدست اثر از فصد و حجامت زیرا که اکثر سبب وجع فصول بنجذب میشوند و موجب آفات میگردد و بدانند که
 روغن گل مستعمل در اطلیه و اضمه و در و حاتم صاحب صداع روغن گل خام تازه است که گل سرخ را در روغن کبوتر تازه انداخته و در آفتاب گذاشته
 و کمر تبدیل نموده و نهایت یکسال بران گذاشته باشد نه زیاد و نه بران و نه روغنیکه باب گل بطریق طبع با کوش مرتب نموده باشند و همچنین ادیان دیگر
 مثل روغن نیلو فروغیره و غیر اینها اگر اراده بشیرید و ملطیف باشد و پیرهنه از او بیخه مثل جوز و سیر پیاز و گندنا و خردل و افانویه مصدره مثل قسط و
 سلیمه و زعفران و دارچینی و سما و اغذیه مصدره مثل جوز و شندلج و البان و افانویه و دیربضم و از انچه با خاصیت منفرد دماغ است مثل خرما و جلده عدس
 و از انچه ترکیب مواد میکند مثل جماع و فکر و غیرها در جمیع انواع صداع واجب بود و جالینوس گوید که بوی صبر مصدره اصح است چه جای مصدره کین
 سینه شمش در علامات مندر بصدر گفته که بول غلیظ شیشه بول خرنند صداع است و نیز دلالت می نماید بر بودن صداع و انحلال آن و یا بهر سیدن آن معتقدین
 و همچنین سفیدی بول و رفت آن در حیات و اوقات بحارین دلالت بر اشتغال مواد بسوی راس نماید و الا جماع صداع بهم خواهد رسید و صداع دائم مندر بر طول ایام

اعلاج صداع حار ساوج و حار یا بس ساوج

بدانکه سو فرج حار ساوج مصدره یا از اسباب خارجیه و یا از اسباب داخلیه میباشد انچه از اسباب خارجیه باشد مانند صداعی است که از احتراق

شمس یعنی شدت گرمی تابش آفتاب و یا شمی دران و یا نزدیکی آتش و یا از تمام گرم و یا از زمین های گرم یا حرکت مستغنه نفسانیه مثل غضب و پدیده مانند
 شمی بسیار و دیدن و یا جماع و یا کثرت کلام با و از بلند و فریاد شدید و غیره زدن و یا شنیدن آن و از بلند و یا ناخیز در غذا و یا در سوس سوس تراشی و یا در نوم از دست
 مقرر معین و یا بوییدن اشیای عاوه و مانند اینها که بسبب تسخین دماغ و تحریک و بیجان و او در حصول عصبه در دماغ و یا رطوبات آن بواسطه حرارت عارض
 از امور مذکوره باعث حدوث سورمزاج حار و صداع گردد و آنچه از اسباب داخلی باشد مانند صداع حادث از تناول ادویه داغندیه حار مثل فلفل و حببه
 و نانخواه و زنجبیل و یا مضره بدماغ مثل خوردن و گداز و سیر و بیاز و جوارگنه و شراب و شبنم و زخمها و یا مجاورت اعضائی که گرم شده باشد و مشارکت آن و
 ایشال اینها بود که بسبب ارتفاع بخارات حاره یا بسبب بسوی دماغ یا گرمی خون لبقا و مزاج دماغ مودی گردد و موجب حدوث سورمزاج حار و صداع شود
 با کله تدابیر که در علاج امراض دماغی حار مذکور شد عمل آرنه و نوشیدن لعاب اسغول و شیره تخم خرفه بشریت نیلوفر یا آب انار و گداز شربت لیمو و آو آب سرد
 نیز نافع است و شیره تخم کاهو بقدر یک توله با شربت بنفشه و نیلوفر و دو توله نیز معمول است و عرق نیلوفر و عرق بهار بید و کنب آن و عرق سید شکر و عرق
 کاسنی و مانند اینها با شربت نیلوفر و بنفشه و عناب یا بز تقونا و یا لعاب آن و یا شیره تخم خرفه و خیارین و تخم تخم کدو و تخم هندوانه با عرق نیلوفر
 یا کاسنی و غیره با شیره مذکوره بدهند و وقت شدت حرارت قرض کافور یا قرض طباشیر فرازاید و در صورت قبض طبیعت استعمال آو بخار او قهر منهدی
 و خوبانی و عناب مناسب در حالت لینت طبع انار میخوش و بز و زرشک مفید و از کشنیز و تخم کاهو و بنفشه هر واحد یک درم در آب شیره بر آورده بشکر شیرین
 کرده یک توله اسغول پاشیده بدهند و گاهی شربت نیلوفر و توله عوض شکر می آمیزند و اگر مناسب و اندک بنفشه نه ماشه نیلوفر تخم کاهو تخم خطه
 هر یک شش ماشه خیسایند با شیره مذکوره بدهند و گاهی اصل السوس که مخصوص دماغ است بقدر چهار ماشه می افزایند و تقویح حامض و حلو بشکر
 یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه نیز مفید و همچنین سفوف مغز تخم خیارین و مغز تخم کدو و تخم خرفه یا نبات مساوی نافع و داشتن پارچه سلول بر روی گل
 و سرکه و گلاب بر سر تکرار و تجدید آن بعد گرم شدن معمول است و اگر موسم گرم و حرارت قوی باشد برف سرد نموده بکار برند و زن روغن گل
 دو جز و دو گلاب چهار جز و سرکه یک جز نوشته اند و گاه صندل سفید سوده نیز اضافه می نمایند و گاهی لعاب اسغولی افزایند لیکن بصورت نزله یا
 سرفه استعمال روغن و سرکه و گلاب منع است و اگر از این تدابیر زائل نگردد و حاجت تبرید زیاد باشد آب بقول و اوراق و گلهامی بارده مثل کدو و خیار
 و ترز و کاهو و کاسنی و خرفه و کشنیز و بنفشه و نیلوفر و یارکب بار روغن گل بیا میزند و در صورت کثرت بخارات در سرد و در انخطاط مرض روغن بابونه مقدر
 ثالث آمیزند و گل سرخ تازه صفا داد و شما بقول چنین نافع صداع حار است و بقول میمی شربت عناد عصاره آن مسکن صداع حار بود و یا شیره از آرد
 سبوس گندم برگ بید هر واحد یک کف کل خطمی پنج توله تک طعام چهار توله نمودن و بعد از آن اطراف بستن مفید است و اگر حرارت زیاد بود گل بنفشه و
 نیلوفر هر یک پنج توله کدوی سبز یک عدد و میز آینه و یا از نک شور و دوام سبوس گندم سه مشت برگ کنار برگ خطمی برگ عناب الثعلب هر یک نیم پاد تخم خطمی
 چهار دام در آب جوش داده هر گاه نصف مانند گرم پاشویه نمایند و اگر ادویه دیگر بهم نرسد صرف آب گرم و تک شور و سبوس و برگ کنار هم کفایت میکند
 و شحم صندل و کافور و جراد کدو و در گلاب ساییده فی الفور تسکین بخشد و هر گاه خیار را قطع کرده بپزند همین اثر دارد و شنیدن گلاب و یا شنیدن
 قدری از آن بر پسته نیز تسکین سریع است و کدک آب بید بوییدن گل خشتاش تازه و گل بید و عرق او و هر چه و سف حبل و گل با قلاب و پوست
 پنج لفاح و آس سبز و نام هر واحد مفید و در حرارت و سحوط کافور و اینها هر واحد یک سرخ و شیره ختران کداخته روغن گل آینه برای تسکین
 صداع شدید الالم معمول است و این سحوط طباشیر نیز مجرب است طباشیر و ماشه شکر طبرزد یک ماشه فیون زعفران هر واحد نیم ماشه در شیر زمان و روغن گل
 و روغن بنفشه حل کرده بقدر حاجت سحوط نمایند و سحوط فیون بقدر عدس در آب عناب الثعلب حل کرده سریع الا بر است و سحوط و اید محلول در روغن
 اول مزبل صداع حار است و سحوط کافور و صندل بگلاب نیز مفید و کذا قطور سه قطره عصاره عناب الثعلب و بعد از آن سه قطره روغن بنفشه نافع است
 و کذا و شیب کافور آب کاهو و با روغن گل مجرب و تسبیط روغن نیلوفر با روغن کدو یا روغن خشتاش یا شیره ختران و یا بز البیج سفید و آب کدو یا آب کاهو

امراض دماغ غلاف صدر حار

یاب کشنده تازه یاب کاسنی تازه یاب برگ عنب الثعبان هر دو اذنان صدر حارست و او با نان نانقه طلا در سوطا روغن کدو و کاهو و نیلوفر
و نیار و غیره و او با نان غیر قابضه است و تدبیر و تسعیر و روغن لبوب بصبغه نیز برای صدر حار و با لبس نافع است و ضمما و این قرص شلک در آب کشنده
سبز یاب کونار سائیده در تسکین صدر حار معمول است مرکی ایفون بزرگ الیون کا فور زعفران پوست بجز لعل هر یک بیخ درم کندرا زردت آنگه گل ارسی
هر یک درم کوفته بجهت بگل آب کاهو سرشته اراض سه پهلوسازند و اگر کشنده خشک ابریان کرده بسکه در روغن گل سائیده که زلالا کند برای صدر حار
و آنگه عرض تپای گرم بود معمول است و در صدمت و ایضا آرد جو بسکه در روغن گل و گلاب خمیر کرده بچوبه و صندلین و صندلین و صندلین و صندلین
است و ضمما آرد جو گل خنثی سفید گل نقشه گل نیلوفر مساوی بگل آب و اندکی سرکه در روغن گل سرشته نیز معمول است و در صدر حار شدید الحاره گل نیلوفر کشنده
گل نقشه پوست خشخاش باریک سائیده و اندکی گلاب و قدری ایفون کا فور داخل کرده بکار بند و آرد جو گل نقشه نیلوفر بگل آب سفول که در گلاب آورده آنگه
سرشته ضمما زمانید و هنگام شدت درد و بخوبی برای تخدیر پوست خشخاش زیاده بکنند و گاهی بزرگ الیون بلکه قدری ایفون با آنگه زعفران که صدر است می افزاید
با بجز اگر در صورت شدت درد احتیاج استعمال مخدرات افتد ابتدا بجا بجا بود و تخم خشخاش و پوست آن کندرا که کفایت کند ایفون بزرگ الیون و بجز لعل قدری با آرد
دیگر آینه استعمال نمایند لیکن از مخدرات صرف حد کنند که مورث ظلمت بصرت و ایضا در صدر حار سافخ شدید الحاره در آب خرفه و آب سی العالم و آب بیدر
گلاب کا فور و اندکی ایفون حل کرده پارچه بدان تر نموده بر سر گذاشتن و ضمما کردن مجرب حکیم اجل خانست و کذا برای صدر حار شدید نقشه کاهو آرد جو گلاب
سائیده طلا سازند و اگر در صدمت شدید تر باشد قدری ایفون و زعفران میان نیزند و ضمما گل بچکند و کشنده و تخم کاهو و صندل سوده هر واحد یک درم ایفون بزرگ
بزرگ الیون هر یک نیم درم نیز نافع است و طلا از صندل باب سوده و یا جاده خیار و یا مملد و یا برگ خنثی سوده و یا سائیده و یا برگ خنثی
باب یا بسکه سوده و یا کشنده سائیده سفیده تخم مرغ آینه و یا آرد جو باب سرشته و یا قدری ایفون باب حل کرده روغن گل آینه و یا کشنده و یا کشنده و یا کاسنی
بنمک و یا الطوخ سر و پیشانی از تخم کاسنی در گلاب باب سوده نیز مفید است و نزد اهل هند تفهید چو کا و دوب مساوی باب سائیده بر سر و کذا
گیر و تخم خنثی یا برگ آن باب سائیده بر سر و پیشانی و کذا برگ کبج باب یا بسکه سوده و کذا چوب ساج که از سال نیز گویند باب سائیده و کذا برگ
بکاین باب سائیده و کذا بجز انار باب سوده و کذا برگ کونار و سیوس گندم بانمک سوده در صدر حار سوسو مندست و در طول چو نقشه جاده کدو تخم کاهو
اسفول نقشه تخم خنثی نیلوفر آب جوش داده بر سر بخین نافع و این نطول نافع صدر حار و سرست نقشه خشک چو نقشه کدو هم کوفته تخم خرفه زردت
پوست خشخاش و گل آن بجز لعل تخم خنثی کاهو برگ بید گل سرخ در آب پزند تا سبک گردد و دیگر بر سر نیز زنده تفریق سر و روغن نقشه مضروب
بشیر کنند و تطیل بطلوع نقشه و با بونه و یا صرف گل نیلوفر بر سر نیز سوسو مند بود و هر گاه شانه بار قدیم و ساقین بکشند و از پس آن بشیرند باب نیم گرم
یا با بیکه در آن ادویه پاشویه بچته باشند در جمیع اقسام صدر حار خصوصا عند صحو و انحر و لبوسوی دماغ بسیار نافع است و روغن آب سرد بسیار بر سر و اظفار
و روی حتی که سردی بقدر محسوس گردد هنگام شدت حرارت نفع میکند و چون لیجور بریده یک قاشق آن بر پیشانی بماند صدر حار را زایل گرداند و بعضی
نوشته اند که هر دو قاشق آن را بر تپه گرم گذارند و یکی بر داشته بر پیشانی گذاشند و هر گاه سرد شود بر تپه تند و از قاشق دوم کمی بکنند و همچنین یک گهری
بعل آنگه که نافع صدر حارست و بدانند که بقول ابو ما هر جلوس علیل در بسکن بارد و تا یک ساعت پس غسل کردن آن باب سردی بحال تسکین صدر حار
حادث از حرارت آفتاب است و گویند که اگر این صدر حار بزودی زایل نکشت و تدبیر مذکوره هیچکس سودی نمی بخشد باید دانست که در دماغ فضله خلطی جمع
شده بسبب حرارت و شدت الم و انجذاب مواد لبوسوی آن پس استفراغ او بترمندی و شیر خشک و شربت نیلوفر کنند و ایضا درین هنگام میان تدابیر مذکور
جذب فضول از دماغ نماید یعنی بانگ سخن جمع نمایند و اندک آنرا میدان آب ترمندی با شربت نقشه و یا نیلوفر بانگ شربت اسطوخودوس و یا با بیکه از یک
اسطوخودوس در آن خیسائیده باشند که نفع می بخشد و الا واجب است که ملاحظه نمایند که کدام خلط غالبه بود پس استفراغ آن نمایند بعضی با چوب
و یا لبوسوی و یا اسهال بهر چه حدس ضابطه اقتضا نماید و بعضی عصا بر رگ آرزو در دماغ حار سافخ افتد نوعی از صدر حار قسمی شمرده اند و آن جدا اند و

گردد و ایضا بدانند که صداع حار که از تناول ادویه گرم و آغذیه تصدعه ضارّه دماغ اقلد اکثر بسبب تولید انجروه موجب صداع میگردد و اما گاهی مغز کیفیت حار و گرمی خون نیز صداع می آرد پس اگر تداوم نگیرد و تسکین نیابد بصورت تولید انجروه و خوف انجذاب مواد مقیده بقصد و غیره در اینجا نیز مناسب است و ایضا در اینجا سوای تداوم نگیرد و بهر تیرید و غلظت طلا بقصری که از انزروت و اقا قیما و صندل و جنس و گل نیلوفر و مائینا و تخم کاهو با آب کشیده سبز ساخته باشند با صفت و اقراص با کوله از مغز تخم خیارین و کدو و کشنیزه خشک و طباشیر و تخم کاهو و مغز بادام نجیب و شیر خشک سودمند و آشامیدن شربت نیلوفر و بنفشه و عناب و بنفشه و آو و مانند اینها از شیر باره مفید و اگر تسکین نیابد باین تداوم باید که کمترین طبیعت نمایند بلینا تا مانند نفوس فوکه با خلوس خیار شنبه و شیر خشک و ترنجبین یا بدون آن و یا نفوس خیار شنبه و شیر خشک که شب خیسانیده و صبح آب زلال آن گرفته صاف کرده روغن بادام شیرین داخل کرده یا شامند و یا نفوس پلیله زرد با شکر سرخ تنها و یا با خیار شنبه و شیر خشک یا ترنجبین یا آو یا تمر مندی و امثال اینها و یا رب پلیله یعنی است آن بر آورده از آن حسب ساخته استعمال نمایند و بطول آب مطبوخ گل نیلوفر و خجاری و پوست خشخاش و جوشقه و انکباب بر بخار آن و ضمید شغل آن و طلا بصندل و نیلوفر و مائینا آب و خیار و کاهو و کشنیزه تازه سوده بر یا فوج نافع بود و اگر بخار سرکه در ظرف چینی گرم نموده نفع می بخشد و بعضی حدائق نوشته که از صندل و کافور و گلکلاب قدری سرکه بر سینه طلا کردن باین صداع نفع میکند و بوس گفته که کدام شی المیغ درین از سوسویش و حتران بقدری روغن بنفشه بر برف سر و کرده است که اسهول با آب بقول بار و دوا دهان بار و بوییدن ناز بگلکلاب و قدری سرکه بر آن پاشیده و یا شام کافور و یا صندل سسوق بر آن سرکه پاشیده مفید و شام شیون در دفع این صداع از مجربات نخبندی است و نشوق روغن گل سرکه آبیخته نیز نافع نوشته و در ساسکن بر در طب بنشیند و اطراف بید و نیلوفر بر سبزه فرش کنند و از انجروه ضار دماغ مثل با قلا و جوز و انجیر و ثوم و بصل و ماهی و شیر سبز نمایند و بنوم و سکون و آرام آمد کنند و غذا در صداع حار کچمری یا دال مونگ با شکله یا مارا شیر یا توری یکد و یا اسفناخ یا خرفه یا قنطاریا یا ساد یا ترش آب لیمو یا خوره بر روغن بادام بدهند یا نان سفید منسول با آب انار یا سوس یا حصرم یا آب راسب که شدید التظیفه است بدهند و خوردن ماست و دوغ النع و اگر طبع قبض بود آب آو و تمر مندی و چقدر با ترشی مناسب و اگر گلین باشد آب انار وانه و حصرم و سیب و سماق و زرشک اولی است و عدس مطبوخ و طبیب بر روغن بادام سفید و خوردن کربن بتانی بلحم حلال اگر تپ نباشد و ایضا در صورت ضعف و عدم تپ شور بای حادان یا بقول مذکوره جائز است و از فوکه نافه انار و ناشپاتی و سیب و تر بو ز و تمر مندی و خیار و شقلا و و رنگره و فالسه اقوال اطبا سویدی گوید که شام واکل و ضما و گل سفرجل و کدو تصفید اسفل قدم بگل بنفشه و ترشی ترنج و کدو اضداد شام چینی بگلکلاب سوده بر پیشانی و صندل و کشنیزه سوده بگلکلاب سرشته بر صندل و کدو اضداد خمیر آرد سرکه و روغن گل و گلکلاب جو شامیده یا حل کرده به شقیقه و پیشانی و کدو اضداد گل خشخاش خشک بگلکلاب و تسکین صداع حار مجرب من است و ضما و گل حنا سوده در آب یا گلکلاب یا در سرکه در روغن گل سرشته و یا روغن حنا سرکه و یا خشخاش سفید سرکه و یا پوست خشخاش بار دجو یا بگلکلاب و کدو روغن خشخاش یا روغن گل یا چراده که و کدو اعصاره او بار دجو و کدو تصفید یا فوج بعصاره برگ خرفه و آرد جو و کدو طباشیر سرکه و روغن و یا کافور و صندل بگلکلاب و یا گل بنفشه کوفته آب پنجه و یا گل نیلوفر سوده سرکه سرشته و کدو صندل سفید یا سرخ بگلکلاب و قدری سرکه و کدو صندل چهار دم انزروت و دودرم بگلکلاب سرشته و یا عصاره برگ انگور و یا بز قطنو یا سرکه و روغن گل و گلکلاب سرشته خواه در سرکه تما جوش داده و کدو اعصاره کشنیزه و یا عصاره برگ بید و گل آن یا طباشیر سرکه و یا عصاره حصه الاعی و یا کتیرا و یا عصاره سی العالم سرکه خواه روغن گل خواه آرد جو و کدو اعصاره مائینا سرکه و کدو اعصاره باز رنگ روغن گل و کدو اعصاره سفرجل و یا روغن آب سرکه و کدو اعصاره بقله مائی و یا برگ کنار سرکه و کافور و کدو روغن زیت یا سفید یا مخلوط سرکه و روغن گل یا خشت لیمو سرکه و گلکلاب یا پنج لافخ و یا اینون بقدر خود در سرکه حل کرده بر جبهه و صندل و کدو انزروت و صندل مساوی بسفیده میضه سرشته و کدو اشعیره و اینون کدو اسفناخ یا سرکه سوده یا نامیه و کدو اسوق شیر آرد آن آب انار ترش و کدو اعصاره سرکه و یا نشاسته سرکه و روغن گل و یا عصاره کاهو یا تخم آن تنها یا باندکی سرکه و یا با آب لادن قوت مطبوخ و سفید آن قوی تر از سیاه است و یا عصاره آس سرکه و یا عناب سوده بگلکلاب شسته و یا خوالان محلول بگلکلاب هر واحد نافع این صداع است و شامه کل ضما و بنفشه و نیلوفر و قنطاریا و شربت ضما و تخم کدو و کدو روغن و کدو اعصاره عنب النعلب کدو گلکلاب و کدو کاهو و کدو تخم کربن بتانی و کدو اسنول بلباب گل خصله

آئینه و شرب مار الفروع ایک شقال پوست سبب غلب یا عرق نیلو فریاضندل یا عصا بر برگ فوط و شاخهای نرم انگور و آب لیمو و شربت او
 و یا نوع ترندی و یا نوع قناب و یا شیره تخم شمشاد سفید بعضی شیره حاصه شیرین کرده و یا استنبول و یا خوردن سردم کشنده خشک مثل او شکر و یا شربت
 و یا فیون بقدر عرس و یا شربت او و یا ریشیر و یا خوردن کا هو تنام خام و با سرکه پنجه و یا خوردن الونجارا و نوشیدن نفع آن که صاحب صدر حار و سرد است
 ایضا حکیم مروج فیلسف که کتاب بعد از در گلاب بر آورده شربا و ضماد برای صمداع حادث از حرارت آفتاب مجرب من است و کذا نگید سر با سرکه در سخن
 در آن تر کرده و ضماد عصا که کجبر در سخن گل و کذا عصا که بقله یانی بر در سخن گل و کذا گل که در برگ آن سوده و کذا بزرگ قطونا باب است که در در سخن گل
 و کذا عصا که فرخ بر در سخن گل و کذا عصا که در کلاب و اندکی سرکه حل کرده و کذا گل خا گلاب اندک سرکه و کذا در سخن با دوام لیسر که مخلوط کرده و کذا نوقل
 مع تخم کدو کذا پوست شمشاد سوده بر سرکه در سخن گل سرشته و کذا در سخن گل و گلاب و سرکه مخلوط و کذا عصا که می العالم بر در سخن گل سفید صمداع حار حادث
 از حرارت شمس است مسیح گوید که هرگاه که صمداع از حرارت و پوست بغیر ماده باشد از انبساط که بجز می استقل غ غایت بلکه می باید که بر در سخن گل سفید
 در سخن گل با در سخن میدار در سخن بغشته یا در سخن نیلو فریادنگی سرکه بر برف سرکه در بر سرکه زنده و این هنگامی است که حرارت آفتاب و عیس و یا بشده از
 بخار حار از اطلال حار در بدن تصاعد شود و اگر از همین باشد واجب است که سرکه روغنما کند و عصامات باره مثل عصا که کا هو و مید و خرف
 می العالم و گل سرخ و غوره و کدو استعمال نمایند و سرکه صمد عصا که بگردد و عصا که شمشاد و نیلو و استعمال کنند که اگر کبابین صمداع بخوابی باشد و اگر وقت
 مساعده باشد بر بلیله زرد اسهال آورد و اگر وقت ضعیف بود آب الونجارا و خیار شنبه و ترندی سهل دهند و از قبول باره مثل کا هو و عیس را و کدو و بقله یانی
 و خرف غذا سازند و اگر پنهان باشد شربا می چوره مرغ دهند و شربه حاصه مانند شربت غوره و شربت ماضی اترج بنوشانند اگر طبیعت نرم باشد و اگر تقض
 بود الونجارا و ترندی و مار الفروع دهند و اگر در سر بخارات بسیار باشد سردات قوی استعمال نمایند که در و باید که بجللات مثل کدو مثل نطل با آب بالونه و
 صفت هر یک نصب و سردا در است که برای سهولت وصول نسوی داخل سردا زنده و طولیات بر تارک سرد استعمال نمایند زیرا که استخوان انجان در کف
 است و اگر در سر بخارات حار باشد بلکه اشتراق و التهاب بود فقط پس واجب است که بعضی عصامات مذکوره باره را بر سرکه یا شیره زرد چرچ بدان تر کرده بر سر
 خاصه بر یا فنج نهند و تبدیل نمایند هرگاه که گرم شود و بزرگ قطونا را در سرکه در در سخن است که در استعمال نمایند و کا فور و گلاب و مید و پنجه بپونید و هرگاه
 در و التهاب استند و نماید که نیک طسوج فیون و مثل او کا فور و در سخن مید آئینه در زینی و گوش چکانند و بر صد عین انزوت و نیز خرد و صندل سفید
 و در و فیون سدس جزو آب کا هو سرشته طلا سازند و چون با تیر یا احتیاج ترطیب گردد در در سخن بغشته و نیلو فریاد در سخن کدو و در در سخن هم نیلار آب کا هو
 یا آب خرفه یا آب پوست کدو و سوط نمایند و اندک کا فور بشیر و شتران حله و بر صد عین طلا کنند و خوشبوی باروشل کا فور و گلاب و پنجه تر و صندل
 بپونید و افضل ازین آنست که بنفشه و نیلو فریاد و شاخهای خضمی و چون ترش کوفته و پوست کدو و خوب پنجه و طشت بریزند و اندک در سخن بغشته بار در سخن گل
 در آن رقیقه بران الکباب نمایند و از بالا سردا بند کنند و آب را چوب بچینانند تا صمود بخار رطب نسوی آن زیاد شود و بعد مرتبه دوم سوم بچینانند
 و در روزی برات استعمال کنند و هرگاه که در سخن بغشته خالص آب شیرین گرم رقیقه بچینان عمل نمایند نافع بود و هرگاه که در سر بخارات حار بسیار باشد دست پاک
 حکم بر نهند و بالند و چسپین بران بقوت و اطراف را در آب گرم نهند و بالند و از چیزی که منع صعود بخار نسوی سرند لعاب استنبول بجلاب است و
 استنفاف کشنده خشک مانند شکر پوست سبب و استصاص انار ترش و بر بو علی سینا می نویسد که غرض در علاج این صمداع تیر بدست در استمال آن
 ریختن روغن گل خالص سر کرده بر سردا فترین اشیاست و بهتر آنست که دیواری از غیره و غیره که در فوج کشیده در سخن مذکور بر سر نهند و بر سر
 استمال نمایند و اگر در سخن گل تنها فاقه و کندی بقول و اقسام نباتات باره آئینه زرد و از سوط شیر و در سخن بغشته بار و در سخن گل بر برف سر کرده چیزی نافریند
 و برای رقیق بر سر در سخن گل با سرکه آئینه نیکوست زیرا که سرکه عین ترغیض است و گاهی فیوشیدن سرکه آب بسیار آئینه صنعت شدیدی نماید و اما این
 جمله صمداع حادث از اشتراق شمس است و علاجش نیز همین علاج است مع زیادتی احتیاط در تعویل بود و تیر بدان و مسکون مساکن باره و استعمال آنستند

و نطولات و مروحات از جمیع ادیان باو باطبع بره و برفت و همچنین انشوقات و تقورات و شمولات مذکوره و باید که درین و غیره از همه آنچه محرک است بختی گشت دراز
 آواز نوی و اکثر فکر و جماع و در سنگی اجتناب نمایند و آنچه از احراق شمس باشد اگر تلافی آن در ابتدا کنند تغییر و سهل بود و بصورت حملت و سهل انخاری بعید
 نیست که علامت مستعدی است و در ازان صداعی که عظیم و خطیر باشد بهم رسد و موجب درم گردد و در اکثر صداع عارض از شمس از جهت آن نبود که
 تسخین نماید فقط بلکه از جهت ثوران انجره و تحریک اخلاط ساکنه بود پس مثل این با وجود تدبیر مذکور مستغنی از استفرغات نباشد و گاهی در آنچه ثوران انجره
 و تحریک اخلاط کند حاجت با استفرغ افتد این وقتی باشد که استنکاس معلوم کنند و در آن خوف انجذاب ماده بسوی موضع الم بود و در اینجا اگر از امر استفرغ غلط
 غالب غافل شوند از استفعال آفت این نباشند و چون در انواع صداع حرارتهای بسیار گردد و در گرمی از حد تجاوز کنند بکیر نیست جو و اسفول هر دو با
 عصی الراعی بسند و سرد کرده بر سر ضام نمایند صاحب کامل گوید که در صداع حادث از حرارت آفتاب باید که اولاً بر سر روغن گل نوبسیر که در کلاب
 آینه بر برف سرد کرده متواتر بریزند یا روغن نیلوفر یا روغن خلاف و بخره و جزاده که دو برگ بید و جوی العالم باریک سوده اندک کلاب و سرکه و صندل سفید و زنی
 سفید آینه سرد کرده بر سر ضام نمایند و یا بزرقطونا بکلاب و سرکه آینه لعل آرد و جالینوس گفته که سزاوار نیست تبرید مؤخر سرکه آن مضر نشاید اعصاب و سرکه
 که ضما گرم شود و در کنند و عاده بدل آن نمایند و همچنین و سه ساعت لعل آرد و در بعضی راجلاب و رب غوره و آب سرد یا رب نوشانند و انار امتصا صحرایی
 و لبونق جو و شکر و کلاب و مانند آن غذا سازند و جالینوس در کلاب ادویه مرکب گفته که صداع عارض از گرمی آفتاب یا سردی هوا اگر در علاجش مبادرت نمایند
 بهسولت ساکن شود و اگر بگذاردن خشی که مدت او دراز گردد و زوال او مشکل است و اگر صداع از تناول اغذیه یا دویه حاره حادث شود باید که مبادرت بعصده نمایند
 و مقدار حاجت خون بر آرد و جلاب بلعاب اسفول و شیر خرفه بدهند و بصندل و کلاب و کافور ضما کنند و بنفشه تر نیلو فر بپوشند و سائر تدبیر مذکور لعل آرد
 و اگر صداع از حرارت مفرد و محرک از داخل بدن اقتد لطیفه و تبرید مذکور استعمال نمایند و گل سرخ بنفشه نیلو فر خطمی آرد جوهر واحد درم صندل پوست ششخاش
 تخم کاهو هر واحد و درم اکیلیل الملک یک نیم درم باریک سوده و آب خیار و آب کاهو و اندکی از روغن گل و سرکه آینه بر موضع الم راس ضما کنند و ایضا آرد جو
 خطمی یا بوزن اکیلیل الملک تخم کاهو پوست ششخاش بنفشه نیلو فر هر واحد سه جزو از الفنج یک نیم جزو و آقا قیاده و جزو خرفان سدس نیم سدس جزو همه را باریک ساید
 آب خرفه یا آب حی العالم یا آب کاهو یا آب کب و بسند ایضا برای صداع حار پوست ششخاش و برگ آن خطمی آرد جوهر واحد چهار درم پوست خنج الفاح بزر الینج
 تخم کاهو هر واحد درم ایون دو درم باریک ساید و سرکه بر موضع ضما کنند و یا برگ کاغذ طلا کرده بر صدغین و دیگر موضع از سر ضما نمایند و ایضا پوست جو
 و بزرقطونا یا آب خرفه یا آب کاهو یا آب خیار سرشته ضما کنند و هر گاه گرم شود تبدیل نمایند و هر گاه شدت صداع بدرجه بود که بران صبر نتوان کرد این ضما و
 نمایند صندل سفید یک درم انزروت مثل او ایون دو دانگ آب کاهو و آب کشیزه و آب حی العالم سرشته بر موضع ضما کنند و بر صدغین صفحه بر صاص نهند
 تا شریان تقیل گردد و ایضا کلاب آب خرفه و آب حی العالم و آب کاهو و آب کشیزه و آب کاسنی و آب خیار و آب کد و آب با تنگ و آب بید هر کدام از این آبها
 که میسر شود و جمع کرده روغن گل و کلاب آینه زد و در آن اندکی کافور حل کرده پارچه کتان بران آلوده بر صدغین گذارند و چون گرم شود تبدیل نمایند و کلاب سرکه
 که در آن اندک ایون گذاشته باشند بپوشند و یا بوزن یک جبه کافور و مثل آن ایون بر روغن نیلوفر یا روغن بنفشه و شیر دختران حل کرده سحوط نمایند
 و نیلوفر و گل سرخ و غیره که در قول مسجی گذشت بپوشند و با سیکه در آن بنفشه و گل سرخ چخته باشند نشوق کنند پس اگر ساکن نشود این سحوط لعل آرد آب خرفه
 یا کاهو که و حی العالم از پارچه صاف نموده بران اندک روغن گل و روغن نیلوفر و فمهل از مغز کدویا روغن او انداخته بقدر حاجت سحوط نمایند و ایضا آب حی العالم
 و آب جزاده کد و آب خیار هر واحد یک جزو و روغن نیلوفر نیم جزو و طباشیر سدس جزو و شیر دختران مساوی همه اندک کافور در آن حل کرده سحوط نمایند بقدر حاجت
 و این سحوط قوی النفع است بکیر ندر سلطان نهری و فوب کوفته آب مهر آینه صاف کنند و بانگ روغن تخم کدویا روغن نیلوفر یا روغن بنفشه آینه بقدر حاجت
 در بینی چکانند و ایضا طباشیر سگ هر واحد نیم درم ایون نشاسته هر واحد یک دانگ همه را سوده آب باریک مثل عدس جها سازند و از یک حب در روغن گل
 آب حی العالم حل کرده سحوط نمایند و باید که ساقین بصبا بر بندند و پای در آب گرم نهند و از حرکت و کلام و غضب آواز شدید منع کنند و از اغذیه حاره و البان

اجتناب نمایند و امر بخواب و سکون و آرام فرمایند و مارا الشیخ بجلاب بدهند و جلاب و کبجین ساده و یا آب تمزندی بجلاب یا بزرقطونا و تخم خرفه بجلاب
 و آب نارنج بنوشانند و از او بیخ نافع درین صداع خورایند و در دم کشنده خشک سوده بجلاب آب سردست و غذا زوده کدو و ماش یا آب نارنج غوره و اسفناق و
 بیج کاهو و بقله بیانی و روغن بادام و کشنده خشک و تر و ماهی اربی و زعفرانی سازند و اگر قوت ضعیف باشد و تپ نبود چونه مرغ و تینو و ماشان خورند و از نوک انار
 و ششقالو و بوقوت و آلو و شاهبوج بر برف سرد کرده بدهند که زمانه تابستان باشد طبعی گوید که اگر صداع از احتراق شمس باشد در بعضی را بجم نشاندند چنانکه عرف
 و امر بجلاب در خانه کنند که در آنجا پارچه یا زبدن دور بکشند و آن را سلسله میگویند تا هوای آن موضع را اشتیاق نماید و بر بدن او آب نیگرم مکرر ریخته از جام بپزند
 پس بر دست و پای او آب سرد بریزند چنانچه بقراط گفته که ریختن آب سرد بعد خروج از حمام یا بعد ریاضت غصیفه بر اطراف ترطیب مزاج دماغ میکند بعد
 بگانی که در آن باد سرد آید و برگ میدو گل نیلوفر و نقبشه و بریم یعنی گل میخلمان فرش کرده باشد بر بند و پیش او از نوک بوق و بطیخ رقی و سبب منقطع در گلاب
 مخلوط بصل سیفید و اندک کافور نهند و شامسفرم بر برف سرد کرده و بر آن گلاب و اندک کافور یا شیده بپویند و باید که غذای او بقول رطب خیار کشتوت رطب
 و کاسنی پس که باشد و اگر صداع منحل نشود سرکه که اندران آب برگ بزر قطونا آبیخته باشد بپویند و بر سر بریزند و بگیند آب خیار و آب اده که
 و آب برگ بید و آب برگ اسنبول و جمع کنند و اگر آب برگ مایه یا آب گل آن یافته شود نیز آینه ز بعد لعاب اسنبول آینه و اندک سرکه بر آن ریخته
 حرکت دهند تا یک ذات شود بعد از آن اندک روغن گل بر آن ریخته قوری از آن بر سر بریزند و ندیدم کسی را که صداع از گرمی آفتاب باشد و بدین آب
 علاج کرده شود و بدان بخاج حاصل نگردد و در بصیرة خلقی را دیدم که این صداع بهم رسید و این بسیار ایشان را امر بخواب نزدیک مجرای آب نمود و اگر
 ازین صداع زائل نمیشد ایشان را امر بنشستن در آب سردی نمود و فی الحال صداع زائل میگشت و هرگاه این صداع بماند از آن سو مزاج بهم رسد
 صداع دوام نماید و گویا که آن خمی بوم است که اگر طیب از آن تساهل نماید یا در علاج آن غلطی کند از آن حیات صعب بهم رسد و سبب صداع حار سازد گاهی از
 داخل بود و علاج این همانست که مذکور شد و در آن این تدبیر زیاد کند که مارا الشیخ بنوشانند و آب نیگرم که در آن جوهر برگ کاهو یا تخم آن جوشانیده باشد بر
 ریزند و بگیند شیره که آنرا اندک جو کاسنی و برگ میدو خورانیده باشد و در آن شیر مایه حل کنند تا بجم گردد و بعد بر گامای انگور خیان پهن سازند که تمام سر را بپوشند
 پس آن شیر نمجدر بر آن نهاده بر سر نهند و بعضا به بر بندند و امر بخواب نمایند و اگر ازین ناکل نگردد حلو از خشخاش و نشاسته و روغن بادام یا روغن مغز تخم کدو
 بسیارند و اگر این هم کفایت نکند گیند روغن نیلوفر و روغن نقبشه و روغن تخم کدو هر واحد یک درم شیر و حنظل مساوی همه روغنها و با هم آبیخته حرکت
 دهند تا مخلوط گردد پس صاف نموده سرد کرده بقدریک سحوط کنند و اگر بعد از این شیر نمجدر در دبا بد است که شیر فاسد است آنرا بکار نبرند و نشان صلاح
 شیر آنست که باین اشیا ریشل مایست بیامیزد و نمجدر گردد و اگر اجماع تپ باشد این سحوط استعمال نکنند و این سیار سفنج تازه و آبهای مذکوره تر کرده بر تارک
 سری نهاد و اما اهل عراق قاطبه آنرا یعنی اهل بغداد درین صداع اگر تپ نباشد آمد و شیدن شیر زنان بر یا فوخ ساعت بعد ساعت و نشستن او آب نیگرم میکنند
 و معالجه بزرگ درین صداع تفقد قاروره و تطفیه بحسب واجب است بهر آنکه گرمی این گاهی بجزارت قلب مودی گردد و از آن حیات صعب بهم رسد و با
 را گرم کند و از آن حیات خلطی عارض گردد و بداند که تیرید دماغ زیاد تر از آنچه واجب است و از احتمال مزاج ملین گاهی بفساد عظیم مودی گردد و حتی که اگر
 تیرید یا ششای مخدره مثل بیخ و فیون و بیروج و کافور بسیار کنند بهلاکت ملین انجا بد و طبیعی را دیدم که تیرید این صداع لسبره و فیون و کافور نمود و صاحب
 عورت حامله بود پس عمل او ساقط گردید و بعد از آن سکنه بهم رسید و بعد سه روز هلاک شد و ذکر این کلام بهر آن کردم که این سخن تیرید یاد دارند و قوی احوال
 ملین و نقصان حواس و فراموش کنند پس اگر ازین علامات چیزی بیانند از تیرید باز ماند و آب نیگرم بر سر بریزند و با پها مالند و اعضا بنری نمکنند چر جانی
 و ایلاتی میپوشند که روغن گل و گلاب و سرکه آبیخته سرد کرده بر مقدم سر نهند و مقدار روغن گل ده درم و گلاب ده درم و سرکه تند و یا سردم باشد و آن
 که سردی بیشتر باید سرکه فرون تر از روغن کنند و آنرا که متوسط باید سرکه یا روغن برابر کنند فانرا که کمتر باید کم از روغن کنند سوم یا چهارم حصه حسب حاجت
 کم در زیاد نمایند و اگر حاضر باشد برگ بید و برگ سیب و برگ به و عنب الثعلب و برگ انگور و ساق خرفه و برگ کوک و کشنده غوره بپویند و روغن گل و گلاب

و سرکه آینه خنما کنند و بر سر نهند و اگر حرارت سخت قوی باشد پست جو و اسفنج بگلاب و آب خوره و آب برگ سید و مانند آن ملت کرده بر مقدم سر نهند و گلاب بسیار بر سر ریختن سخت نافع بود و اندک ریختن صداع را زیاد کند چون صداع اعطاء کند ضادات بار و کم کنند و روغن بابونه یا بنه یا میزنده و شربت پسته و شکر و مارا الشیخ و اسفنج و شکر و آب انار ترش و شیرین و هند و غذا فرود آب خوره و قلیقه کد و منقاریار و بوار و همول از برگ خرفه و خجرات بپزند و اگر طبع قبض باشد این بخار و از آب آلود آب توت سازند و ماهی خرد بسره که موافق باشد و آنجا که هیچ ازین حاضر نباشد نان مغسول سود دارد و این چنان باشد که نان در آب سرد تر کنند و یک ساعت بنهند پس آن آب ابریزند و آب تازه اندازند و یک ساعت دیگر نماند آب بریزند پس آنرا بدوخ ترش کرده یا سرکه یا بنه خورده بشود کرده بخورند و اگر خجراتی ریخته دارد از برگ کاه و کد و اسفناخ منبوسه سازند و همه سیویهای سرد و ترشی ترنج و لیمون و مانند آن نافع باشد و اگر منقار منقار خیار و خنما تخم کد و تخم خرفه بکوبند و با پست و شکر بپزند بود این الیاس گوید که صداع حار از سور مزاج بلا ماده اگر از اسباب خارجی بود مثل جلوس در آفتاب و غیر آن سکنجین آب سرد برف و یا آب خرفه پنجاه درم بشکر سفیده درم و یا مارا انجیر سی درم بشکر سفید و یا آب تر بو زسی درم بشکر سفید و یا تر مندی ده درم بشکر و یا شربت آلو و یا شربت میوه یا شربت خوره بگلاب بنوشانند و غذا فرود از ماش و تر مندی یا انار وانه دهند و تیرید سر شنبومات و نطولات باره و نهادن سرکه و روغنهای سرد بر سر و مقام در ساکن باره سازند و اگر از اسباب داخلی بود مثل حادث از خوردن افاقیه حاره و مانند آن تیرید سر بران و نطولات باره کنند مثل روغن نمشکه کد و نیلو فرو نهادن جراد کد و گل ادر برگ او بر سر و آب بید بسره که و صندلین گلاب نوشیدن گلاب بارد مثل تر مندی و آب انار این مصور تخم آن و سکنجین ساده و آب تر بو زسی طبعیت بهار الفواکه و شیر خشک و صداع حادث از تخم ازین قبیل است و بهترین علاج آن خواب ترطیب خوردن کاه و خیار و تر بو زسی و غذا فرود ماش و کد و بجزیره مرغ یا مارا الشیخ را که با عرات مزاج جمیع بدن باشد گیلانی گوید باید که در علاج صداع حادث از سور مزاج حار سانج نظر کنند در نص و قاروره پس اگر از حالت طبعی تغیر فاش هر دو کرده باشند این بر شراکت بدن دلالت کند و درین هنگام کشادن فصد مزاج است و جلاب بلعاب اسفنج یا شیر تخم خرفه و سکنجین آب سرد بنوشانند و استعمال روغن گل بر برف سرد کرده بر یا فروخ و خصوصاً بعد حلق آن تیرید راس و منع تصاعد بخار سیوی سر میکنند و از بروات مثل صندل و کافور و گلاب نخله ساخته بپوشانند و گاهی استعمال مخدرات مثل افیون و افق میکنند چون صداع شدید باشد و مزاجین برداشت او کنند و اگر باین حد نباشد استعمال آن جائز نیست زیرا که در آن تبلیه ماده واضرار کجاست و درین است و برگ کد و کاه و تر تخم خشخاش و پوست آن و گل آن و گل شاه مسفرم و برگ بید و دیگر ادویه که در قول سبکی گذشت همه یا آنچه بهر سبب استور در ظرف سر نهند که خوب جوشانیده انکباب نمایند و نخله باره استعمال فرمایند مثلاً بگیزند روغن نمشکه و گلاب هر واحد یک جزو سرد که تند ریخ جزو و در نمشکه حرکت نماند و اگر خواهند آب کاه و تر و آب کشینر و آب کد و وانک کافور در آن افزایند و ثومات باره مثل گل سرخ و غیره که در قول سبکی مسطور شد و فواکه باره و گلهای آن بویدن نافع بود و از آنچه بخارات حاره را که در سر متولد شوند تحلیل کند و تبدیل مزاج رودی او بسوی جید نماید احتیاط بسیار و ریختن آب گرم بر سر است لیکن بسیار ریختن آن صداع حار بلا ماده را نافع میکند و تحلیل ضرر میرساند و سوطار و روغن لبوب سببه بقدر نیم درم بغایت نافع و برای منع ایجه حاره شرب بز قوطونا بشکر و جلاب و مص انار و سیب و بنه و امر و کد و هر واحد ریخوش باشد و شرب پست گندم مغسول بدفیات بعده برف یا بخ سرد کرده و اندک شکر بر آن انداخته سفید است و غذا کشک شیخه مغز بادام و سفید یاخ اگر سرفه باشد یا آب خوره یا سماق یا زرشک اگر ترشی خواهند و اگر قبض باشد آلو و تر مندی یا بنه یا خشک بدنه در طعام کشینر خشک یا تر داخل کنند و شیر تخم خشخاش و تخم خرفه و پست جو بر برف یاخ سرد کرده نافع است بعضی متاخرین مینویسند که در صداع حار سانج اول بهر تبدیل مزاج شربت لیموی کافندی و یا نیلو فرو یا بنصف وزن آن سکنجین ساده آینه بقدر چهار توله در عرق بید ساده و کاه و نیلو فرو و گلاب هر یک پنج توله داخل کرده بنوشانند و از صندل سفید چار ماشه و برگ بید بسره و برگ گلاب و کشینر سبز سوزه بر پیشانی و صدغین صناد نمایند و وقت نهم تر مندی چار توله در آب هند وانه پا و انار مالیده سکنجین ساده دو توله داخل کرده بپزند و نخله از گلاب کهنه و سرکه و آب کشینر سبز و عرق بید خشک هر واحد یک توله صندل سفید هفت ماشه کافور یک ماشه آینه بخار بر بند و صناد اوراق که در قول ایلامی گذشت هر واحد نیم دسته گرفته بگلاب

و سرگشته و روغن گل هر واحدیک توله بکار بند چون گرم شود و دیگر خشک بر مقدم سر بزند و آنجا که خواب کم باشد سر که راز خدا و مخلوقه و در کند و سجای آن روغن کاه و خشناب لعل آرد و بعد از سه روز که مرض اندر اسطاطا افتد روغن بابونه اضافه نمایند و او دیر باره به مقدار حاجت بکار بند و در صدادع می که از حرارت آفتاب باشد و آن را صدادع احتراقی میگویند لعل اسبجول چهار ماشه آب با ناز ترش هفت توله و یا جلاب شکر خام که بگلاب عرق سید شک ساخته باشند از مجربات است و همچنین صدادع بزرگ خنای مندی که در موسم بر شکل می رود و در آب برگ کاسنی بنماید عرق آن سوده و گل خنای باغی و برگ آن همین اثر دارد و سوسای علاج فکادور و عدیل و تبرید هوای خانه و غذا و آب سکه در ساکن باره مطبوعه مثل صندل کافور و گل نیلوفر و بنفشه و سید شک و سبب بگلاب عرق سبب و مانند آن و پاشیدن آب سرد در خانه و نشستن نزدیک آب و بوییدن گلها می سر و غشوی تو به زاده دارند و چون این تدریس را نعل کرد در استعمال لطیفات و مسکنات چاره بود و جهت آنکه چون حرارت عارض از احتراق شمس بر روی زانل گشت و در اخطا تاثیر نمود و آنرا تیسر و متعفن میگردد و سوزن مادی بهم میرسد و متعفن می شود

علاج صدادع بار و مخرج

و سوزن مخرج بار و مصلح نیز از اسباب خارجی بود و مانند ملاقات هوا می شدید لایه دریا مجاورت برف یخ یا فو و آمدن در آب بار و آب چشمه های گرم و این نوع را صدادع جلیبه می نامند و نول بزرگ میگرد و در اسباب اغلیه باشد مثل آشامیدن آب بسیار سرد و تداوم باره که رطبه و خوردن اغذیه باره رطبه مثل مغزات و اما تاول و دمای بار و مانند اینها پس هر چه در علاج امراض ماضی بار و مخرج مذکور شد لعل آرد و نوشیدن شربت اسطوخودوس و توله آب گرم یا عرق بادیان گاو زبان هر یک که توله یا طبع اصل السوسن بادیان تخم کرفس و عرق بادرنجبویه با صافه غسل نیز مفید است و کذا و نقل سه ماشه در گلاب نیم پاره جو شاییده فندقیه توله داخل کرده نوشیدن نافع و مغلی حلوی استغلی نیز مفید است و آشامیدن مطبوع بادیان و درم اصل السوسن متعفن توله سه ماشه در گلاب شکر می حلوی درم نافع اگر خوف خشکی باشد شربت لیمو یا شربت اسطوخودوس غیر مخرج نمایند و یا مطبوع اسطوخودوس خطمی میوز مستقی اصل السوسن شکر کوفته گاو زبان کشیندر شکر یا نمیره بنفشه با گلکندید با بادیان نیکو فته درم پنج بادیان نیکو فته چهار درم اسطوخودوس درم چهار آنرا آب بچوشانند هر گاه سوم حصه با نوسان بود و دوازده یا شربت بنفشه آهسته بنوشند و زرد حکامی از پنج ماشه نیکو فته درم جو شاییده صاف کرده نیم دام شکر سفید آهسته نوشیدن مفید صدادع بار و مخرج است و ایضا پوست هلیله زرد و تخمیل کشیندر که پوست بلبله با بزرگ ساوی یک دانگ کوفته دریم آنرا آب بچوشانند هر گاه چهار حصه با نوسان بود و نیم گرم بنوشند و گاهی قصبه الزریر و عوض تخمیل میکنند یا بجز خوردن همچون دبیدالورد و کبکد سرخبره گرم و جاورس انکباب بر آب که دران او و یک گرم پخته باشد و بنوشند و آن نافع میکند و کذا و عسل حمام مفید بود و لیکن کشت طویل دران نشاید و تقطیل غذا و ترک آن بحسب طبع است و تلکین طبع بجمعه و یا مطبوع بنفشه و یا بنجر و غیره با ترنجبین یا شیر خشک نمایند و خوردن انجیر منقوع بار العسل نیز تلکین طبع است و بعد تلکین تبا و جوارشات گرم مثل اطر لعل کبیر و غلا غلی و فلا سفید و یا ارجه و مانند آنها مخل از غذا و بعد آن نافع و تدبیر سحر با دوان سحره مثل روغن عنبر و نقل و دارچینی و افحوان و سداب فرنیون و درین احتیاج است و اما تاول دو مرکب مفید و اگر در روغن سداب یا روغن بان یا فرنیون یا سوسن یا ایسمن یا افحوان یا روغن حب النوار یا قسط یا سیدانجیر یا با نام تلخ و مانند آن اندکی فرنیون قلیله افیون حل کرده و با بادون افیون و پیراچه پیشی یا اسفنج آهسته گرم نموده بریافخ اندازند چون سرد کرد و بار گرم نمایند و همچنین با صدادع نازل گردد و لعل آرد نافع و ایضا چون در تمام گرم آب گرم ستوار بر سر ریزند تا گرم گردد و چون از حمام بر آیند سر خود را بپوشند و از هوای سرد محافظت نمایند مفید بود و لیکن باید که تپ نباشد که در حالت تپ بجام رفتن مضرت وضع عنبر و راوند و صلیکله هر واحد نافع و خوردن کند یا تیر نافع صدادع بار و مخرج است ایضا صمد سرد سرد سید و راور مکان گرم نشاندن و غذا کم دادن و تلکین شکم بخوراندن و مانند و یا مطبوعات یا اغذیه ملینه یا شایفات صابون خیره و دهنه داخل از اساز حرکات بدنی و نفسانی چون اندیشه و غم و جلاع و غیر آن و رسیدن سر با بال ضروری است و از کمادات اسر و تلکین این صدادع است که سلیمه داشته و اساز و نقل و دارچینی و پهل و روغن زانل را کوفته در تله بند و گرم کرده بپاشند و یا در آب جو شاییده و بنفشه پر کرده استعمال کنند و از انگه پاست عمده آنکه در شیشخان در آب جو شاییده بعد نوشیدن چادر انگه نامیده و هر گاه آب نیم گرم باشد باز بر آنش گذارند و همچنین کرد لعل آرد تا آنکه صدادع رفع گردد و انگه پاست بر بختار

آب تریای شور نیز بقول بالقی مفیدست و پستان جو شایده بخار او اشتقاق نمودن هم نافع و از سعوطات قوی التا شیر نیست که چند سید و فروغون مساوی صحیح کرده بروغن زنبق که در آن معد مطبوخ باشد با بر وغن بسوسن آمیخته بعمل آرند و سعوط بندق هندی در آب سوده معمولست و سعوط نرجه کلنگ و کلبان قند و نیز نافع و کذا مویبائی محلول در روغن باسین کذا چند سید شراب نوشادر در روغن زنبق و سعوط بقدر یک جبه از شرخنا در آب زنجبوش مجرب و سعوط مکی در شراب یا آب خالص مفید و بقول شیخ از سعوطات نافع صمدان بار دانست که شونیز را در سرکه یک شب کند و صبح ساینده بدان صوط کند و نیز داطلبای هند سعوط آب بنگر با بونیز آن شیر زمان یا شیر بر مقدار پنج قطره و اگر بنگره تازه هم نرسد خشک آنرا بشیره ساینده صاف نموده چکانیدن و مندر و سعوط یک و قطره روغن تلخ نیز نافع و ایضا سعوط روغن کلنگان و کذا فلفل دار فلفل قوئل هم با و یک با بوق با و یا در هل کرده و کذا آب گ درخت و نه صاف کرده دو سه قطره و کذا بچ کهش جوش داده قدری آب گرم کرده و کذا با بزرگ زنجبیل قدری و قند ساینده و آب گرم هم کرده و کذا گل باسین سه عدد در روغن مالیده و کذا نوشادر و کلونجی هر یک و سرخ آب ساینده بروغن گاؤ آمیخته مفید در سردار دست و از نفوخات غلبه ششک بر واید مساوی سوده در پیینی دیدن عجب الاثرست و کذا فلفل گندم منقوع در شیر عسره و مخفف و سحوق که معمول است در مردمست و همچنین آن نفوخ تناکو و زنجبیل و غیره مجرب حکیم اکل خان درین باب سوده دست زنجبیل سه ماشه الاچی خرد چهار عدد در روغن چینی چهار ماشه تناکو سورتی نیم پاؤ چوز بود و قوئل سه عدد زعفران سه ماشه فلفل و کشتی دو ماشه نیک لاهوری سه ماشه صندل سفید سه ماشه مثل سه ماشه ساینده نصف ادویه در کباب خوب مزوج نموده بعد از آن همه ادویه یکجا کرده در شیشه نگا در آن صبح و شام بقدر یک ماشه استعمال کنند و کذا بمختر تخم سرخ یا برگ کینه خشک کرده عطسه آوردن مفید و قاطله کبار و یا در فلفل ساینده نیز نافع و از شمه مات شم باسین و درینجا بسیار نافعست و کذا ششم نافع و برگ ترخ و نسین در روغن آن و مجرب در و صحر و با بونه و زعفران هزار بار چینی و قاطله کبار و زباد و غالیه هر واحد در روغن و اگر آب گ ابر کف دست بانگک نوشادر بماند که آب شود و نیز یک مینی برده چند مرتبه نفس آبکشند مجربست و بچیدن شونیز بصره البته گرم نموده نیز نافع و بقول ابقراط سلیخه و زنجبیل و فلفل سیاه و کندنش کشته در زنده گمان بسته تپیدن مفید صمدان باردست و از نطولات نامنه انیست که اسطوخودوس برگ غایقیم حلیه بسوس گندم نیک نسبت با بونه برگ نرجه با و زنجبویه سافج و فلفل و دیان سچ با دیان سچ نرجه گل سرخ پودینه بری سرداب شاه چو اینها میسر آید چه شایده تشبیل مزیند بخار آن الکباب کنند و قطعه نمند آب و تر کرده کمید و کف دست فلفل آن ضما سازند و از ضمادات و اطالیه نامنه در چینی یا عطر آن و فلفل است که در آب سرداب یا آب برگ لیمو بر پستانی و هر دو شسته و با فلفل ملا کنند و ترخ یک نیم عدد فلفل سیاه بر پیشانی و شقیقه درازا صمدان بار و مجربست و طلائی قوئل شکست در آب خنما سوده از برای صمدان بار و معمول دو عدد و منزه ادم بروغن مرشفت ساینده طلائی و کبابه چینی ساینده بگلکب مرشته ضما و نمودن مجربست با بونه سیدان نیز زنجبیل زعفران ساینده طلائی مانند که مجرب است با بونه اکلیل الملک زنبق نام برنج مساف مساوی ساینده روغن باسین در روغن گل آمیخته ضما کنند که برای صمدان بار و معمول و مجرب حکیم شریف خان مرحومست و ضما در زنجبوش مکی اکلیل الملک زرفای خشک با بونه شونیز مساوی ساینده با آب زنجبوش مرشته نیز نافع و کذا تضمید چند سید شراب الفار و قسط کبابه چینی در آب سبب کباب سینه و اگر گوگرد و روض قسط و کبابه که گفته مساوی در روغن گانیا و روغن گل سوده بر پارچه طلائی نموده بر پیشانی بچسپانند برای صمدان بار قوی ترست و طلائی شاستر چوب انجیر بصره که چوبیکه سرکه را بر خاکستر گرم بریزند و بر سر گرم طلائی نمایند و همچنین هر که با برگ شقایق النعمان سرخ و اطالیی بوش در بندی نافعست و کذا ضما پود نارنج و نیز حکمای هند ضما و گل چکنده سوده و طلائی نرچور بستند و ضما و سنبلی چینی بگلکب ساینده و کذا زنجبیل بروغن سید انجیر سوده و کذا بزرگ سبجی آب ساینده و کذا فلفل سرخ قدری آب ساینده و کذا پوسیده زنجبیل و نارنج با و با جبر آب ساینده همه گرم کرده مفید صمدان بار دست و از بخارات بخوردن انیشون و با بر سا و عدد و چند سید تر و قسط و را بنج و قمر الیه و دوشندروس هر واحد مفیدست و از اغذیه زوره که از نخود و مغز و قلم و اندک شکر ساخته باشند و اطالیه گوشت چوزنه مرغ و دراج و پیو و غیره طیبه کوچک بری و جلی با با زهر خار مغزی خوشبوشل زیره و فلفل و قوئل و زعفران میل در چینی و سافج هندی و نیز نوم و پیاز ناسته و کذا هنر غذائی که بخوردن و کذا ناسته و پیو و حلیت و کرب و یا و صحر و افادیه و قوئل سازند و بیضه نیم برشت و فطر و عمل نیز بر اجات نافع و اگر گفته بخازن زوارت و شور اجات خصوصاً هنگام خوردن که گرم باشد و بخار آنها نماند بر سرد و عرق آید مفیدست و بجای آب مار العسل هم بندد و کذا زواله یا بیسه مثل تخم خشک مویز و پیاز

و یا خاکستر خلد بروغن گل زیتی و شرب و ضمما و حماما و از خر و شمشو غنظل و انیسون و فرفر نجوش و نام و عود و خوشنجان و زراوند و حروف و دروغن نارینا
و غاریقون و سنبل الطیب و سیسیلیوس و خیار شنبه و اسطوخودوس و سنای گل و راسن و روغن غار و حبس انار و حبس کبمان و اکل فحشا و درنجیل و جاد و شیر و حرلیت
و غیره و در اجیبی بوزن اوزعفران ده در عفران تمام در خرد و بندق هندی و زراوند و حرج و تخم مرغالی و سنبل و مصطکی و قودمانا و تخم ترب شیر آله و عاقل الطیم هر دو با جاذغ
صداع باردست جالینوس میگوید که اگر علاج صداع حادث از سردی بود برودی کند سرعت زایل شود و اگر در کتب نه نشود و بودی بصداع سخت میگردد و گاهی این
آواز منقطع میشود و درین وقت نطول باب گرم و تقطیر باب زنجوش مخرج بروغنی از زرد عنخما فریل است شیخ سیرفایه که صداع بارد را یکیم پمیزی که سخن بالفعل باشد
از پارچهای گرم کرده و از جادوس گرم و نمک گرم نافع است و جادوس لطف و اعدل از نمک است یعنی اگر سورعزاج بارد ضعیف باشد از جادوس تکید نماید و جادعت
سبر و درین یعنی سبر رسیده را اگر ایمان ایشان پاک بود و خوف حرکت اخلاط نباشد سبر نه کرده در قناب سمت اشراق آن نشستن تا آنکه صداع ایشان منحل گردد دفع
میکند و سبر تازه را واجب است تغلیل غذا و اسهال طبیعت اگر چه بجهنما باشد و از جرکات بدینیه و نفسانیه و فکریه و شراب بار منع کنند و بیرون آمدن در سردی آنرا حرام
بود و جمله کسانی را که صداع از سردی باشد یعنی تقویه اگر حاجت آن باشد در و حات و حوطات و نشو قات و شومات و نطولات اعمده سخمه مذکوره نافع است و نوشیدن
شراب ریحانی رفیق قوی مع زرد شل تخم کرفس و بادیان و تخم کز و انیسون زیره و دود و قود و فطر اسالیون و مانند آن نفع میکند و این وقتی است که از حصول اخلاط مزه
مستعد ثوران امن باشد و هنگامی که درین رات نبود که خوف شدت آن باشد و ضماد خردل و جدا جدا عمده آنرا نافع است و خصوصا چون خردل و مانند آن را در اصل
و طلائی خاکستر بسکه کرم است و همچنین بالمیدن زرد چوب بروغن بادام تلخ این همه بعد تراشیدن موسی سرد خوردن سیرتر از قطعات صداع بارد است مجموعی گویند
که مداوات صداع حادث از سورعزاج بارد است که این که دران بابونه و اکلیل الملک و برنجاسف و فرفر نجوش و نام و صغر و خندوقی و شیخ ازمنی و شجره عویم جو شانه پند
بر سر زیند و بجار بطبع این ادویه گیرند و دران پاره نمد آغشته نگیند موضع درد کنند و در حمام داخل شوند و بویهای گرم مثل زنجوش و کرفس و نام و شیخ و سوسن و مشک و خندوب
و شونیز و جاد و شیر بوبند و سوزا درت که قوت دو اضعف آن در گرمی بقدر قوت رض وضعف او باشد و اگر این تسکین نماید این ضماد دهند با بونه اکلیل الملک هر دو احد
بیخ دم برگ غار فرفر نجوش نام شیخ ازمنی هر دو احد دم سرد و درم زعفران یک دم فرنیون نیم دم همه را با یک ساییده در آب فرفر نجوش یا آب نام یا آب سداب
سرسخته ضماد کنند و اگر این قیر و طی سخن ضماد کنند نافع بود آب نام و آب زنجوش و آب سداب تر هر واحد یک جز و موم سرخ سه دم روغن زنبق و روغن سوسن و
روغن سداب هر واحد نیم اذقیه سوم را که اخته در بان انداخته با بهای مذکور اندک اندک تسقیه دهند و بدست حل کرده دران پارچه تر کرده نیم گرم بر سر زنند و ایضا از
و سرگین کبوتر و فلفل سیاه مساوی باریک سوخته بسکه بر سر نطوخ سازند ایضا قسط و کند و کز و شیخ ازمنی هر واحد سه دم مرو صبر و صمغ سداب چندین دست و
یک نیم دم فرنیون یک دم افیون چهار دانگ باریک ساییده باب فرفر نجوش یا آب نام سرشته ضماد نمایند و اگر برودت قوی باشد دران جاد و شیر نیم دم مشک
نیم دانگ زیاده کنند این موطا بعل آرنده و صبر هر واحد یک دم شونیز و حصن هر واحد یک نیم دم چندین دست و شیخ و جاد و شیر و زعفران هر واحد نیم دم صغرفار
دو دم مشک نیم دانگ زهره کبک و زهره کلنگ هر واحد یک نیم دانگ باریک ساییده باب شبنام سرشته جدا بقدر عدس سازند و یک حب آب زنجوش خل کرده
درینی چکانند و موطیکه فایج و لقوه را نافع است و خرخوه نافع آن درین باب نفعت بین دارد و اگر صداع ساکن نشود این مارا الاصول بنوشانند پوست سبب کز
پوست بیخ بادیان هر واحد ده دم تخم کرفس و بادیان و انیسون هر واحد بیخ دم مصطکی و سنبل الطیب هر واحد یک نیم دم سلینج و اسارون هر واحد دو دم
بیخ اذخر و نقاح اذخر هر واحد سه دم راسن و وح هر واحد دو دم مویز منقحی سی دم همه را در ستر رطل آب بچوشانند تا چهارم حصه آب با نصداف کرده
هر روز چهار اذقیه بایک دم روغن بادام شیرین و شل ادر و روغن بادام تلخ نیم گرم بنوشند و اگر برودت شدید باشد نیم دم بنجینیا دران حل کنند و اگر علاج
از هواسی سرد باشد روغن سداب که اندران اندک فرنیون حل کرده باشد و یا روغن غار یا روغن سوسن هر چه ازین حاضر باشد بر سر بالند و اگر تب نباشد
شراب کنند که دران تخم کرفس و انیسون و بادیان پنجه باشد بنوشانند و اگر از نوشیدن آب سرد حادث شود شراب امیض رفیق که دران اندک قبض باشد
بهند که تسکین بخشند و این صداع حادث از خلط درمی در مده را اگر جار نباشد نیز ساکن کند هر آنکه تعدیل و اسهال و اخراج آن کند و غذا نخورد آب بنزیت

ع
و در اجیبی بوزن اوزعفران ده در عفران تمام در خرد و بندق هندی و زراوند و حرج و تخم مرغالی و سنبل و مصطکی و قودمانا و تخم ترب شیر آله و عاقل الطیم هر دو با جاذغ
صداع باردست جالینوس میگوید که اگر علاج صداع حادث از سردی بود برودی کند سرعت زایل شود و اگر در کتب نه نشود و بودی بصداع سخت میگردد و گاهی این
آواز منقطع میشود و درین وقت نطول باب گرم و تقطیر باب زنجوش مخرج بروغنی از زرد عنخما فریل است شیخ سیرفایه که صداع بارد را یکیم پمیزی که سخن بالفعل باشد
از پارچهای گرم کرده و از جادوس گرم و نمک گرم نافع است و جادوس لطف و اعدل از نمک است یعنی اگر سورعزاج بارد ضعیف باشد از جادوس تکید نماید و جادعت
سبر و درین یعنی سبر رسیده را اگر ایمان ایشان پاک بود و خوف حرکت اخلاط نباشد سبر نه کرده در قناب سمت اشراق آن نشستن تا آنکه صداع ایشان منحل گردد دفع
میکند و سبر تازه را واجب است تغلیل غذا و اسهال طبیعت اگر چه بجهنما باشد و از جرکات بدینیه و نفسانیه و فکریه و شراب بار منع کنند و بیرون آمدن در سردی آنرا حرام
بود و جمله کسانی را که صداع از سردی باشد یعنی تقویه اگر حاجت آن باشد در و حات و حوطات و نشو قات و شومات و نطولات اعمده سخمه مذکوره نافع است و نوشیدن
شراب ریحانی رفیق قوی مع زرد شل تخم کرفس و بادیان و تخم کز و انیسون زیره و دود و قود و فطر اسالیون و مانند آن نفع میکند و این وقتی است که از حصول اخلاط مزه
مستعد ثوران امن باشد و هنگامی که درین رات نبود که خوف شدت آن باشد و ضماد خردل و جدا جدا عمده آنرا نافع است و خصوصا چون خردل و مانند آن را در اصل
و طلائی خاکستر بسکه کرم است و همچنین بالمیدن زرد چوب بروغن بادام تلخ این همه بعد تراشیدن موسی سرد خوردن سیرتر از قطعات صداع بارد است مجموعی گویند
که مداوات صداع حادث از سورعزاج بارد است که این که دران بابونه و اکلیل الملک و برنجاسف و فرفر نجوش و نام و صغر و خندوقی و شیخ ازمنی و شجره عویم جو شانه پند
بر سر زیند و بجار بطبع این ادویه گیرند و دران پاره نمد آغشته نگیند موضع درد کنند و در حمام داخل شوند و بویهای گرم مثل زنجوش و کرفس و نام و شیخ و سوسن و مشک و خندوب
و شونیز و جاد و شیر بوبند و سوزا درت که قوت دو اضعف آن در گرمی بقدر قوت رض وضعف او باشد و اگر این تسکین نماید این ضماد دهند با بونه اکلیل الملک هر دو احد
بیخ دم برگ غار فرفر نجوش نام شیخ ازمنی هر دو احد دم سرد و درم زعفران یک دم فرنیون نیم دم همه را با یک ساییده در آب فرفر نجوش یا آب نام یا آب سداب
سرسخته ضماد کنند و اگر این قیر و طی سخن ضماد کنند نافع بود آب نام و آب زنجوش و آب سداب تر هر واحد یک جز و موم سرخ سه دم روغن زنبق و روغن سوسن و
روغن سداب هر واحد نیم اذقیه سوم را که اخته در بان انداخته با بهای مذکور اندک اندک تسقیه دهند و بدست حل کرده دران پارچه تر کرده نیم گرم بر سر زنند و ایضا از
و سرگین کبوتر و فلفل سیاه مساوی باریک سوخته بسکه بر سر نطوخ سازند ایضا قسط و کند و کز و شیخ ازمنی هر واحد سه دم مرو صبر و صمغ سداب چندین دست و
یک نیم دم فرنیون یک دم افیون چهار دانگ باریک ساییده باب فرفر نجوش یا آب نام سرشته ضماد نمایند و اگر برودت قوی باشد دران جاد و شیر نیم دم مشک
نیم دانگ زیاده کنند این موطا بعل آرنده و صبر هر واحد یک دم شونیز و حصن هر واحد یک نیم دم چندین دست و شیخ و جاد و شیر و زعفران هر واحد نیم دم صغرفار
دو دم مشک نیم دانگ زهره کبک و زهره کلنگ هر واحد یک نیم دانگ باریک ساییده باب شبنام سرشته جدا بقدر عدس سازند و یک حب آب زنجوش خل کرده
درینی چکانند و موطیکه فایج و لقوه را نافع است و خرخوه نافع آن درین باب نفعت بین دارد و اگر صداع ساکن نشود این مارا الاصول بنوشانند پوست سبب کز
پوست بیخ بادیان هر واحد ده دم تخم کرفس و بادیان و انیسون هر واحد بیخ دم مصطکی و سنبل الطیب هر واحد یک نیم دم سلینج و اسارون هر واحد دو دم
بیخ اذخر و نقاح اذخر هر واحد سه دم راسن و وح هر واحد دو دم مویز منقحی سی دم همه را در ستر رطل آب بچوشانند تا چهارم حصه آب با نصداف کرده
هر روز چهار اذقیه بایک دم روغن بادام شیرین و شل ادر و روغن بادام تلخ نیم گرم بنوشند و اگر برودت شدید باشد نیم دم بنجینیا دران حل کنند و اگر علاج
از هواسی سرد باشد روغن سداب که اندران اندک فرنیون حل کرده باشد و یا روغن غار یا روغن سوسن هر چه ازین حاضر باشد بر سر بالند و اگر تب نباشد
شراب کنند که دران تخم کرفس و انیسون و بادیان پنجه باشد بنوشانند و اگر از نوشیدن آب سرد حادث شود شراب امیض رفیق که دران اندک قبض باشد
بهند که تسکین بخشند و این صداع حادث از خلط درمی در مده را اگر جار نباشد نیز ساکن کند هر آنکه تعدیل و اسهال و اخراج آن کند و غذا نخورد آب بنزیت

ع
و در اجیبی بوزن اوزعفران ده در عفران تمام در خرد و بندق هندی و زراوند و حرج و تخم مرغالی و سنبل و مصطکی و قودمانا و تخم ترب شیر آله و عاقل الطیم هر دو با جاذغ
صداع باردست جالینوس میگوید که اگر علاج صداع حادث از سردی بود برودی کند سرعت زایل شود و اگر در کتب نه نشود و بودی بصداع سخت میگردد و گاهی این
آواز منقطع میشود و درین وقت نطول باب گرم و تقطیر باب زنجوش مخرج بروغنی از زرد عنخما فریل است شیخ سیرفایه که صداع بارد را یکیم پمیزی که سخن بالفعل باشد
از پارچهای گرم کرده و از جادوس گرم و نمک گرم نافع است و جادوس لطف و اعدل از نمک است یعنی اگر سورعزاج بارد ضعیف باشد از جادوس تکید نماید و جادعت
سبر و درین یعنی سبر رسیده را اگر ایمان ایشان پاک بود و خوف حرکت اخلاط نباشد سبر نه کرده در قناب سمت اشراق آن نشستن تا آنکه صداع ایشان منحل گردد دفع
میکند و سبر تازه را واجب است تغلیل غذا و اسهال طبیعت اگر چه بجهنما باشد و از جرکات بدینیه و نفسانیه و فکریه و شراب بار منع کنند و بیرون آمدن در سردی آنرا حرام
بود و جمله کسانی را که صداع از سردی باشد یعنی تقویه اگر حاجت آن باشد در و حات و حوطات و نشو قات و شومات و نطولات اعمده سخمه مذکوره نافع است و نوشیدن
شراب ریحانی رفیق قوی مع زرد شل تخم کرفس و بادیان و تخم کز و انیسون زیره و دود و قود و فطر اسالیون و مانند آن نفع میکند و این وقتی است که از حصول اخلاط مزه
مستعد ثوران امن باشد و هنگامی که درین رات نبود که خوف شدت آن باشد و ضماد خردل و جدا جدا عمده آنرا نافع است و خصوصا چون خردل و مانند آن را در اصل
و طلائی خاکستر بسکه کرم است و همچنین بالمیدن زرد چوب بروغن بادام تلخ این همه بعد تراشیدن موسی سرد خوردن سیرتر از قطعات صداع بارد است مجموعی گویند
که مداوات صداع حادث از سورعزاج بارد است که این که دران بابونه و اکلیل الملک و برنجاسف و فرفر نجوش و نام و صغر و خندوقی و شیخ ازمنی و شجره عویم جو شانه پند
بر سر زیند و بجار بطبع این ادویه گیرند و دران پاره نمد آغشته نگیند موضع درد کنند و در حمام داخل شوند و بویهای گرم مثل زنجوش و کرفس و نام و شیخ و سوسن و مشک و خندوب
و شونیز و جاد و شیر بوبند و سوزا درت که قوت دو اضعف آن در گرمی بقدر قوت رض وضعف او باشد و اگر این تسکین نماید این ضماد دهند با بونه اکلیل الملک هر دو احد
بیخ دم برگ غار فرفر نجوش نام شیخ ازمنی هر دو احد دم سرد و درم زعفران یک دم فرنیون نیم دم همه را با یک ساییده در آب فرفر نجوش یا آب نام یا آب سداب
سرسخته ضماد کنند و اگر این قیر و طی سخن ضماد کنند نافع بود آب نام و آب زنجوش و آب سداب تر هر واحد یک جز و موم سرخ سه دم روغن زنبق و روغن سوسن و
روغن سداب هر واحد نیم اذقیه سوم را که اخته در بان انداخته با بهای مذکور اندک اندک تسقیه دهند و بدست حل کرده دران پارچه تر کرده نیم گرم بر سر زنند و ایضا از
و سرگین کبوتر و فلفل سیاه مساوی باریک سوخته بسکه بر سر نطوخ سازند ایضا قسط و کند و کز و شیخ ازمنی هر واحد سه دم مرو صبر و صمغ سداب چندین دست و
یک نیم دم فرنیون یک دم افیون چهار دانگ باریک ساییده باب فرفر نجوش یا آب نام سرشته ضماد نمایند و اگر برودت قوی باشد دران جاد و شیر نیم دم مشک
نیم دانگ زیاده کنند این موطا بعل آرنده و صبر هر واحد یک دم شونیز و حصن هر واحد یک نیم دم چندین دست و شیخ و جاد و شیر و زعفران هر واحد نیم دم صغرفار
دو دم مشک نیم دانگ زهره کبک و زهره کلنگ هر واحد یک نیم دانگ باریک ساییده باب شبنام سرشته جدا بقدر عدس سازند و یک حب آب زنجوش خل کرده
درینی چکانند و موطیکه فایج و لقوه را نافع است و خرخوه نافع آن درین باب نفعت بین دارد و اگر صداع ساکن نشود این مارا الاصول بنوشانند پوست سبب کز
پوست بیخ بادیان هر واحد ده دم تخم کرفس و بادیان و انیسون هر واحد بیخ دم مصطکی و سنبل الطیب هر واحد یک نیم دم سلینج و اسارون هر واحد دو دم
بیخ اذخر و نقاح اذخر هر واحد سه دم راسن و وح هر واحد دو دم مویز منقحی سی دم همه را در ستر رطل آب بچوشانند تا چهارم حصه آب با نصداف کرده
هر روز چهار اذقیه بایک دم روغن بادام شیرین و شل ادر و روغن بادام تلخ نیم گرم بنوشند و اگر برودت شدید باشد نیم دم بنجینیا دران حل کنند و اگر علاج
از هواسی سرد باشد روغن سداب که اندران اندک فرنیون حل کرده باشد و یا روغن غار یا روغن سوسن هر چه ازین حاضر باشد بر سر بالند و اگر تب نباشد
شراب کنند که دران تخم کرفس و انیسون و بادیان پنجه باشد بنوشانند و اگر از نوشیدن آب سرد حادث شود شراب امیض رفیق که دران اندک قبض باشد
بهند که تسکین بخشند و این صداع حادث از خلط درمی در مده را اگر جار نباشد نیز ساکن کند هر آنکه تعدیل و اسهال و اخراج آن کند و غذا نخورد آب بنزیت

و شنبه و در این روزها و در وقت زنده و خونساز و در وقت زنده و خونساز و در وقت زنده و خونساز
 مصالحت مذکور غذا فرمایند و از تناول غذای باره مثل البان و ماهی و فواکه هذر کنند و از غذای منجمه مانند جوز شمشاد و جرجیر و بادریج و لوم و فصل شراب
 احدی کینه و مانند آن اجتناب نمایند طبری گوید که علاج صداع حادث از سردی هوا و اوقات برف بسیار سهل است اگر از حد تجاوز نکند و مضر نگردد و در وقت
 بود پس کینه بزرگ طبعی که سینه با بوزن اکلین الملک برگ نام فرزند خویش هر واحد یک کف سوس گندم دو کف خنمی کف کبیر یک کف کبیر و در وقت سردی و در وقت سردی و در وقت سردی
 بعد از آن بویاقا به درین وقت گوشت بخار آن کبیر نازانی که در زنی با گوش یا از خشک قطرات آب سیلان کند که سیلان این علامت است زوال غرض است و این تدبیر منطوقه و زوال غرض
 است و علاج اهل کوستان اینست که اگر وقت شلیم باشد کبیر شلیم بزرگ و قطع کرده نیز در تمامها شود و این آنکباب نمایند و استنشاق بخار آن کنند که از آن این صداع
 میکند و علاج عام اینست که در وقت غار در وقت غرض خیری گرم کرده در آن کف تازه یا چشم پاره تر کرده بزرگ سرزند این اتم معا بجز این عرض است و از معالجات اینست
 که کبیر کبیر و از سوس گندم پسرانند و بر آتش خوب گرم کرده بر سر زمین نهاده به بندند و امر خوب نمایند که بعد بیداری صداع زایل شود و از معالجات این صداع عام
 بالش سرپا چرخ نرم است و مضمضه آب گرم و دخول حمام در وقت آب نیم گرم بسیار بر سر خوب در حمام و باید که غذای این مرض اگر مانی نباشد حریره معمول است
 و بجز این گندم باشد و شوربانی که بر آن شراب ریخته باشد و شاه سفیر آب ناریسیده و در مضمضه و در وقت و مانند آن به بندند و اما شمدان مشک بسبب فطر حرارت و کثرت
 تحلل از آن بسوی دماغ صلاح نبود و هرگاه طیب این صداع تساهل نماید غسول عظیم سودی گردد و اینها را میکوید که صداعی که از زوال در آب بار بسیار و در آب
 شنبه یا نطرونیه و کبریتیه و مانند آن عارض شود معلوم است که طبع این آنها مختلف است و هر واحد از آن مناسبت بجزارت مسخن اخلاط و پوست منقبض جلوه
 آن و برودت یا رطوبت دارد و بسبب طبع و تاثیر آنها معا باید که در آن یک یوم یا مرض دیگر بشمارکت حادث نشود و اگر این حادث شود معا بجز آن مرکب بحسب
 آن باید و این همه را تکمیل میکند حمام آب نیم گرم و تخفیف غذا و تریج جمیع بدن بر و غنما و تم اشیای مضافا و اسباب فاعله و این نوع صداع شنبه محمی یوم و معا بجز
 چه این ابهامیات یوم نیز بیایم کند یا با سخنان و یا قبض جلد و یا با اتعاب و دماغ و این همه را حمام و تخفیف اشیای موافقه حل میکند همچنین استحمام و تغذیه با شیا
 موافقه این نوع صداع را و اگر اعراض دیگر برین مضاف گردد چنانچه اعراض می یوم مضاف میگردد و احکام آن از علاج جمعی یوم اخراج نمایند ایضا و اینو بسید که
 خبطه زو اطباء اندام مسام سره وای بار و آب سرد و اجتماع بخارات در بطون دماغ است و اکثر اوقات عقب خبطه زو ناما هر میشود و اگر ظاهر نشود بخارات مسکن
 در بطون دماغ یا اندک یا حار یا این باشد و من علاج صداعی که عند خبطه ظاهر شود چون بخارات راجحه حار یا این سخیف یا قلیل بود و یا کثیر رطب باشد ذکر میکنم و علا
 هر واحد از این بیان می نمایم اما خبطه که از تراجم بخارات حار یا این باشد و مسام از هوای بار بود و علاقتش اگر بخارات اندک باشد اینست که بیار گوش خود و طنین و دوی
 اندک با خشکی نخیرین و در سر خود گرمی با صداع می یابد و آن در متحصص موضعی نباشد بلکه در مقدم دماغ و گاه در نوزان و گاه در بین گاه در بسیار و گاه در تارک سرگان
 کند و علاجتش قطع غذای غلیظ و بخار و حال حمام و آنکباب استنشاق بخار آب گرم خصوصاً که در آن حشاش حار ریخته باشد و غرغره آب گرم و تجویز آن حریره بعد جرجیره
 و اگر این کفایت نکند تعدیل طبیعت نمایند و مارا الشیع که در آن اندک تخم خنثی شمشاد ریخته باشد یا شامند و کاهو پیچته و یا خام نخورند و یا پاهای بالند و سا قها یا چوبه بنند و از این
 بران و اگر کفایت نکند آنکباب بدین طبع نمایند کبیر بنفشه و نیلوفر و برگ جنازی و کشمش خشک و سوس گندم و گل سرخ هر واحد یک کف جو مقشره با قلا و فته هر واحد
 حی العالم و برگ خیار هر واحد یک دسته و هم در آب صاف چند لکه اوید را پوشتند از قناریه بر بسته هر ایند پس سر قناریه اندک کشاده بخار آن بگیرند و چون سرد شود
 و بخار کم گردد باز سر قناریه بند کرده بر آتش گذارند و عاده آنکباب نمایند و اگر این هم کفایت نکند شسته یا قطعه سنگ یا آهن بالش خوب گرم نموده از خاکستر صاف کرده
 روغن بنفشه بر آن ریخته بخار آن بگیرند و استنشاق آن نمایند که درین صداع بسیار بلوغ النفع است و اگر این صداع با صداع دیگر کسب و علاج آن بحسب ترکیب نماید
 نوعی که در معالجات انواع صداع مسطور است و این تدبیر هنگامی است که بخارات محقنه حار یا این باشد و اگر بسوی حرارت و رطوبت مستعمل گردند سردی از کام شود
 و علاج او در بخارات حار رطب و بار در رطب ذکر میکنم و گویم که اگر بخارات راجحه حار رطب یا رطب بغیر حرارت باشد علاقتش آنست که زکام با صداع و انسداد نخیرین
 بود و در بعض صداع در جمیع اجزای سرد یابد و درینجا طنین و دوی نباشد و این بخارات اگر بسیار باشند زکام شود و اگر اندک بود تا آنکه تحلل مابذاتی مانند این تحلل کند

صداع زایل شود و تنوع انواع زکام چون در ابتدای دباوی صداع باشد براند که ابتدای او خبط است و علاج این نوع صداع علاج صداع باره با ماده است غیر آنکه این سهل از آن مستعد بر آنکه این زکام میشود و از نخون بافتن آن جاری میشود و او آن تحمل بزکام نمیشود بلکه خلط در آن حس براتی می ماند و علاج این نوع جلد زکام و غلیظ و کثیف نیست که بافتن این مینی و اتم کند و فصد را نیز اندک مکن بود و طبعین طبیعت آب آلودی شیرین منقبضه و عناب مطبوخ به سببین و فلو س خیار شنبه و اندک روغن بادام کند و اگر در مزاج او گرمی ظاهر گردد و ما را الشیخ و شربت ششخاش لازم گیرند و از تخم اول گوشت منع نمایند که این صداع با این طریق بر ازل میشود و این سهل تر انواع صداع است مگر آن که مرکب گردد و یا سبب برض دیگر شود و در علاج انواع زکام معانی شروح ذکر خواهد کرد از آن امر خطبات و بساوی زکام ظاهر خواهد شد سعید می نویسد که در صداع نالیج بسوی مزاج باره و بلغمین استعمال کنند و تخمین عملی میباشند و اترج مربی و زنجبیل مربی در غسل خوراند و غذا سفید باجات با فایده و بطبحات سازند و اندک حلوا می شکری و عملی دهند و شراب صرف یا مار الحسل بنوشانند و فو که با این شل انجیر خشک و حب النولم و پسته استعمال نمایند و اینکه در آن فرنجوش و فام و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک جو شایند و بر سر بریزند و با دهان حاره مثل روغن نرگس یا فرنجوش یا روغن نار درین باره روغن قسط تغریق را س غلیظ در این حاره مثل نسزین و یا سبب و فرنجوش میباشند و بکنندش عطسه آورند و خوشبوهای گرم مثل مشک و عالیله بویژه مصنف اقتباس گوید که در صداع باره و ساذج از سبوس نخود سه مشت و گل بابونه و اکلیل الملک و شیخ از منی هر واحد یک مشت نمک طعام دو مشت جو شایند و صاف نموده با شویه نمایند و اندک بر سر الکباب سازند و روغن بابونه و نرگس و زنبق هر یک نه ماشه عود هندی سه ماشه عنبر خشک هر یک یک ماشه سوده آبنجته نخلجه سازند و روغن سداب بر سر مالند و اگر بزبادی تسخین حاجت آید روغن فریون نیز آمیزند و یکد سر از نرگس شور و کاورس و سبوس نخود یکدست و طلا از فریون و قرفل هر یک چهار ماشه جنبید تر سه ماشه سوده در روغن زنبق دو توله آبنجته از مجربات فقیرست و شستن در آفتاب و زرد آتش نفع بین میدهد و این جنود مؤلف مؤلف در یک ساعت رفع زردی نماید گل بابونه فاو انیا مرکیه جالبیوس خاکسنی از عفران هر یک سه ماشه کوفته بنجیه در روغن زنبق و نرگس هر دو یک توله آید ترمس نه ماشه آبنجته یک توله و بصلک سه ماشه سوده در غسل یک توله آبنجته بلیساند و بالایش پوست بیج با دیان پوست بیج کاسنی اصل السوس تم کمرس هر یک هفت ماشه در عرق باقلا یک نیم پادشوب خیسایند و صبح جوش دهند که به نیمه آید مالیده صاف نموده غسل سه توله داخل کرده بنوشانند و غذا شور با می مرغ مرغ بنان خشک را گندم دهند و بجای آب بر مار الحسل که از عرق با دیان ساخته باشند قفاحت کنند

علاج صداع دومی

سبب آن غلیان و ارتقاعی خون بسوی دماغ است فصد سر را نکند از جانبی که در دومی باشد شنبه طیکه ماده در دماغ مستقر بود و در آنجا مدت میدانی ماند و اگر در آن مستقر نباشد پس بقول شیخ فصد خلاف جانب وج واجب است و اگر آن رگ ظاهر نباشد فصد هفت اندام کشانید و خون کثیر حسب حاجت و احتمال قوت بر آرد و اگر از فصد نامنی باشد حجامت پس کردن و یا میان ثانه نمایند و بعد فصد جمله تدابیر که در علاج صداع خار سازنج گذشت بعمل آرند و در مسکن باره بنشانند و جمیع تدابیر او را از اثر نبره و غیره آبخنان باشد که تولید خون صاف مائل بقنات و بین اندک نماید و از سردات مستعمله درین صداع در ابتدا و بعد فصد و استعمال الحباب بهدانه و اسنبول و شیره تخم خرفه و کاسنی و کاهو و مغز تخم کدو و عناب و آب آلود و هندی و انار و ریاس و ترنج و کاسنی سبز و شاه تره و عرق این هر دو عرق بنید و بیلوف و شربت بیلوف و سببین است هر یک بطریق در علاج امراض دماغی حار مسطور شد استعمال نمایند و بوی ترش باغ صودا بنجره بعمل آرند و شیره عناب یا شربت انارین بنوشند و یا شیره عناب شیره تخم کاسنی در عرق شاه تره بر آورده نبات سفید داخل کرده بپزاید اطراف لعل کشنری بنهند و یا اطراف لعل مذکور خورده بهدانه سه ماشه گل منقبضه ششماشه جو شایند و نبات داخل کرده بنوشند و با زنجبیل بهدانه شاه تره کنند و شیره تخم کاسنی افزانید و اگر بار عاف باشد شیره عناب و شیره کاهو در عرق شاه تره بر آورده نبات داخل کرده بنوشانند و اگر با فساد خون و بلغمیت بود بعد فصد خیسایند عناب بیج دانه گل منقبضه پوست پلیله زرد کشنیر خشک هر یک ششماشه نبات دهند و بپزاید و مسهل عمل آرند و اگر با فساد خون و دماغهای سرخ رنگ بر سر گردن باشد بعد فصد و چسپانیدن زلو شاه تره پوست پلیله زرد هر یک ششماشه عناب بیج دانه چراتیه کشنیر خشک هر یک چهار ماشه تر هندی دو توله

شب خیسایندہ پنج گفتند داخل کرده بر بند و جلاب و شربت عناب مرکب نیز درین صواع معمول است و دیگر شربت بنفشه خون که در علاج ادواصن داغی دومی مسطور گشت حسب حاجت عمل آرد و هر گاه درین صواع بعد غذا استعمال مطبوعات احتیاج تلخیص انقدی اندک آمیزش صفرا اما استعمال ماده صغری محسوس گردد استفراغ آن نماید بلینیات و مسلمات صفرا که در علاج صداع صفراوی مذکور شوند یا اولاد و سه روز یا این صواع منصفه و هندی گل نیلوفر بنفشه شاهره عناب الثعلب تخم کاسنی گل سرخ جنازی هر واحد در دم عناب هفت عدد پستان نه عدد در آب خیسایندہ یا جو شایندہ گفتند یا ترنجبین چهار توله داخل کرده صاف نمود بنوشند بعد از روز هشتم برای اسهال شیر خشک پانزده درم مغز خیار شنبدرش یا هفت توله روغن بادام یک نیم درم یا در دم زیاد کند و گاهی برگ سنا و در دم یا درم یا چهار درم می افزایند و گاهی ابلجیات و آلو نجارا در تمرندی عند غلبه صفرا و عدم سوال اصنافه میکنند و یا آمین طبع مطبوخ فواکه متحد از عناب پستان نیشوق آلو تمرندی بنفشه نیلوفر شاهره یا مغز خیار شنبدر روغن بادام شیرین و شیر خشک و ترنجبین یا بدون خیار شنبدر نماید و ایضا انواع فواکه مثل آنکه عناب آلو نجارا هر یک ببت دانه خوانی پانزده عدد پستان سی عدد تمرندی چهار اوقیه بنفشه گل سرخ هر واحد در دم شب خیسایندہ صبح ترنجبین دو اوقیه شیر خشک یک اوقیه مالیده صاف کرده بدهند و شربت اجاص سهل و نفوح مسهل معمول حکیم اکل خان نیز مستعمل و شربت نجیب الدین عمر قندی نیز بلین طبع است ضعف نفوح مسطور نافع صواع گرم و سرد و برسام و ذات الجنب ترنجبین شیر خشک هر یک چهار توله مغز فلو س خیار شنبدر هفت توله سه چهار گرمی در بید شک و عرق بید ساه و عرق عناب عرق نیلوفر ترنورده مالیده صاف کرده لعاب اسغول شیره مغز تخم کدی شیرین شیره مغز تخم هندوانه از هر یک یک توله روغن بادام شامه اضافه کرده بنوشند ضعف شربت مذکور که جهت صواع دومی و صفراوی عجیب الفعل است گل سرخ پنج درم زرشک میدان ساق مٹی هر واحد ببت دم آوی ساه بزرگ فر ببت دانه عناب پهل دانه شب کرده صبح بنوشند و صاف کرده ربع رطل کلاب و یک رطل قند سفید داخل کرده بقوام آرد و با شیرو بز و بار و حسب حاجت بیاشاند و اگر سرفه باشد موصفات و گل سرخ و لیلیه مناسب نیست در میان سه لهار یا از شیر تخم کاسنی و خیارین مغز تخم ترنور هر یک هفت ماشه لعاب اسغول نیز از شیر تخم سه ماشه در کلاب و عرق بید ساه و کاسنی و شاهره هر یک چهار توله بر آورده شربت عناب و نیلوفر هر واحد یک نیم توله داخل کرده اسغول هفت ماشه پاشیده داده باشند و اگر بجای آب عرق شاهره بنوشند خوب است تخم کافور بقول صاحب شفا دار الاسقام صداع دومی را نافع است و بعد بقیه تمام اطراف کشتی توله شربت عناب کادی هر یک یک نیم توله کلاب عرق کاسنی و بید شک هر یک چهار توله دهند و کافور در روغن گل همیشه بهار سوسو سازند و یا اطراف کشتی شیره تخم خیارین عرق شاهره شربت نیلوفر دهند و گاهی شیره کشتی خشک شیره اصل السوسو افزوده میشود چون ریض در فرم مده کرب و غشیان و تخم یا بید ساه است و یا بید ساه دست و یا بید گرم و یا پاشویه نماید از سوسو گندم یا یا بیکه در آن بعضی ادویه بیارده مثل گل بنفشه و نیلوفر و تخم حطی و جنازی و بهار سید و یا بر کهای اینها از هر واحد یک قبضه سوسو گندم نیمه جو شایندہ باشند و هر گاه بدازین تدابیر گران سیراتی باشد یا بیکه در آن بابونه بنفشه اکلیل الملک گل سرخ جو بنفشه نیلوفر جو شایندہ باشند بطول نمایند و ایضا بعد بقیه شرم اینون صری خالص طلای آن داخل بینی و بر صدغین این صواع را در ساعت ساکن میکنند و آنچه آردوده است سوزان بهای لولو و قدری از عنبر و رطوبت سرطان زنده کشته است و سوسو طایفه شیر بتور نافع و گویند که در عین کلاب بسیار بریافوخ تا آنکه سردی او در قعر مرسوس گردد و فی الفو نفع میکند و تخم آنکه از آن بسبب تسدید رسام و حساسات صواع را زاید میکند و هر گاه در سر نخه بسیار بود روغن بابونه بسره طلا نمایند و تخم آن بلخ و اسرع در تاثیر باشد طلای آن و هر گاه نفع ضعیف گردد و کلام شیر بر سر استعمال کنند مگر بعد تقویت راس بسوسو بقوی آن و آنچه اسرع در تقویت اوست سوسو و روغن بنفشه شیر دختر است و سوسو نافع که بعد بقیه متعین میشود آب برگ کاهو آب برگ خرفه آب که و شیر دختر است همه را در شیشی دهن فروخ انداخته حرکت دهند که یکسان شود عمل آرد و اگر ضریان قوی و درد شدید ریض را مضطر گردانند این دغای مخدر برای تسکین استعمال کنند اینون زعفران هر یک بقدر ماش و اندک کافور قیسوری در شیر دختران بار روغن گل حل کرده در گوش دینی چکانند و گاهی درین ادویه گل ازینی و آب کشتی سیر و آب بابونه تر و سرکه و آب بید و مانند آن افزوده بر سطل میکنند و ضمما و مسکن که بعد بقیه استعمال میکنند انیت آرد و جو کشتی سیر بزرگ خمره عناب الثعلب برگ بید صندل مجموع یا آنچه میسر شود بر سر ضمنا و کنند یا آرد جو اسپنول آب برگ بید کلاب قدری سرکه و طحلب آمیخته استعمال کنند و یا صندلین گل ازینی کاهو کشتی خشک ساید با آب کشتی سیر و کلاب و آب بیخ سوز آمیخته طلا کنند و یا صندل سفید کافور و غل شیان ما یثا ساید با بهار آرد آمیخته بکار برند و ضمنا و سوسو جو کاهو

و گلاب نیز نافع است و بیاضیات مایه‌ها و حنظلین و گل سرخ و بزر قملو نابار و رخ مید و بنفشه بر صندلین و پشانی و تارک سرطلان نمایند و اگر در و شدید باشد مانند
 کاغوز زیاد کند و عند شدت درد و ضربان حنظل فوغل گل ارسی شیاف مایه‌ها هر یک ده درم پوست خج نواح بزر النج سفید افیون زعفران کاغوز هر دو واحد
 یک درم همه رسائیده در گلاب آغشته و برتر که کمان طلا کرده بر سر گذارند و تخلیه نکند درین صدماع نافع بود اینست آب خیار آب کاغوز آب کشنبر صندل سوده و زین
 با قدری سرکه و کچیه کاغوز سوده در شیشی دهن فراخ انداخته حرکت داده بویند و بخورند که در صدماع دموی بعد صفراوی بعد سهل استعمال کرده میشود اینست
 گل بنفشه خطمی جو بنفشه گل نیلوفر جاده کند و یا بونه حله را در آب جوشانیده در پشت اندازند دروغن بنفشه دروغن گل داخل کرده و بر پشت و سر برهن چادر کشیده
 و در حرکت دهند و بخار گزند و روزی دو سه بار این عمل کنند و قدین در آب گرم یا در آب او نیه پاشونه بار گذارند و کجا که در صدماع حاد مادی و قتیله از سفت غایت
 سعادت بالکلیه زائل شود برای رفع بقیه آن معمول است اینست آرد جو گل خطمی با بونه سبوس گندم حنظل سفید گل سرخ بنفشه مسابوی کوفته بنجیه با سرکه انگوری
 و گلاب آب شامپنم دروغن گل سرشته و پارچه بسته آتش گرم کرده بر سر کشید نمایند اگر از استعمال این کما در ازل نشود معلوم کنند که باقی ماده زیاد است پس با
 رفع آن فصد هر دو صافن نمایند و نمچه بر هر دو ساق بنهند و ام بالش قدیم نمایند و عند انتهایی مرض معجون ملکی با بعضی اشربه استعمال کنند و غذا مارا الشیخ در وقت
 بارده حاضنه و آب تمندی بقدری شکر و بقول باره مثل اسفناخ و حماض کا بود کاسنی و کدو و خیار و قتیله گیاهی و خرخره دهند اقوال حذاق ابو سهل گویند
 اگر صدماع از غلبه دم و حاد صدماع سبوی راس باشد فصد قیال کنند و اگر ممکن نبود حجامت بر ساقین نمایند پس اگر نقل در مقدم دماغ بود حجامت بر قفایه کنند و اگر
 نقل در مؤخر سر باشد رگ پشانی کشانید و شرب گوشت و هر تری که در آن حلاوت قوی یا حرارت یا حدت باشد ترک نمایند و عدسیه و طفیل و بقول و فواک باره بخورند
 و بعد از آن اطلاق طبیعت خاصه اگر قبض باشد بملیه زرد و ترنجبین آلو و تمندی و شکر طبرزد کنند و یا بلبله را در یک رطل آب آلبخار صلامه کنند و اندک اندک بر آن
 اندازند تا آنکه قوت او اخذ کنند پس صاف کرده سی درم جلاب یا ترنجبین داخل کرده بنوشند و یا آب انار بقدر دولت رطل بشکر یا ترنجبین بیاشانند و یا آلبخار در جلاب
 مزوج تر کنند تا نرم شود پس آلبخورند و جلاب بنوشند و یا فلوس خیار شنبه یا ترنجبین بست درم در جلاب مالیده بنوشند و یا کینه بنفشه تر و گل سرخ تر و کوفته فصد
 آب آن هر دو با ترنجبین بنوشند و اگر در آنجا سر فریاشنونت در حلق و سیننه باشد کینه در عذاب بست و داخل السوس متشره کوفته ده درم بنفشه شکست هفت درم بنفشه
 بست درم ترنجبین یا فلوس خیار شنبه حل کرده بنوشند و هر گاه التهاب صدماع وحدت او بشکند چسب از صبر و کثیر او گل سرخ و یا زهر و عصاره انستین و کثیر است
 بخورند و هر گاه بدن پاک شود باید که خطمی را بسره که است کرده بر سر ضا نمایند و یا اسنبولی و سرکه طلا کنند شیخ الرئیس میفرماید که در صدماع حادث از ماده حاد دموی
 باید که مبادرت بقصد و اخراج خون بحسب حاجت و احتمال فوت کنند و اگر فصد رگ ساعد کفایت کند و بدان برادر خود نرسند و در مجال خود باقی ماند و جلوه عروق
 ظاهر باشد و در سر و چهره و چشم اشتلابی واضح بینند باید که فصد رگهای که استفرغ ماده از نفس دماغ کند بکشاید مثل فصد عروق بینی از هر دو جانب و فصد
 پشانی که فصد این رگها بسیار در دهای سر استاصل میکند و واجب است که درین رعایت جانب در دهند اگر جانب مؤخر باشد فصد عروق جانب قدیم نمایند
 و اگر در جانب دیگر باشد فصد رگ مقابل آن طرف کنند و اگر در جانب مقابل رگ غائر بود حجامت بدل فصد نمایند و اگر کاغوز گشته که اگر ازین عناق حاصل
 نشود باید که حجامت میمان هر دو شان نمایند و از آن خون بسیار بر آزند و بر موضع حجامت نمک سوخته چسبند و اول روز ششم پاره در زیرت آوده بر آن موضع بنهند
 و در دیگر و دمای جراحی برای التهام موضع حجامت گذارند تا قرصه نگرند و در این تدبیر در اکثر امراض صدماع در یک روز زائل میشود و این مخصوص بدین صدماع است
 بلکه در جمیع انواع صدماع فرزن از ماده جنبیه از هر ماده که باشد نفع میکند و اکثر درین نوع صدماع و مانند آن بقصد صافن و حجامت ساق انتقال حاصل میشود
 و چون محسوس شود که درینجا شایسته از ماده صفراوی است باک نیست با استفراغ آن بخیزی که تلین طبیعت و از لاق ماده گذارند آنچه در باب صدماع صفراوی ذکر
 یابد و با کچیه باید که در دست تلین طبیعت نمایند مثل مره بنشوقیه و اجاصیه و مره عدس و عجم اعنی ماش سوای اجرم آنها و باغذیه سیره و کوله خون باره داخل شیس
 و غلظت و اقلی بعضی اغذیه سازند مثل سمانیه در مانیه و عدسیه بسره و طفیل مگر از بعض طبیعت حذر کنند که طبیعت در محایجه امراض سرکشه الحاجت تلین طبع است
 پس در حالت قبض تعدیل این توابعن ترنجبین و شیر خشک و همه آنچه شیرینی تلین کند باید کرد و واجب است که این اغذیه حسن الکیموس باشد و طفیل

مقداران گفته و از آن مصلی نشوند و چون نطولات و مروجات استعمال نمایند چیزی که در آن برسد باشد و ترطیب شدید بود و آن اندک روع و نفس باشد
 بعل از نیشل آب انار و عصارات بارد و بعضی از فواکه و ادواق و اصول و اجاب بزوطا ناسر که آب عصبی الراعی ابن عباس گوید که هر گاه
 صدراع از ماده دیوی باشد و قوت قوی وین نهایی شایب یا جوانی بود و از فصد مانی نباشد فصد سرد و نماید و مقدار حاجت خون برآورد و اگر کفایت
 کند فصد صافن کشاید و بر سابقین یک وجب بلند ترا کعب حجامت نمایند و اگر بعضی طفل باشد حجامت برگردان او نمایند و اگر مدت او طول کند و در روز
 مقدم سر باشد بر تو خور حجامت کنند و فصد و گه بوخسار کشاید و اگر در روز تو خور بود و گه پیشانی کشاید بعد از آنکه فصد بدن باشد و وای سهل و فصد در گ
 دست کرده باشد تا که ماده از آن بسوی ضد موضع مرض بچیز برگردد و بعد از آن سائر اضمه و نطولات و سحوبات که در علاج صدراع خار سازند مذکور شد
 استعمال نمایند و غذا بمزوره عدس مشرب آب انار یا آب خوره سازند و از فواکه آلو و مثقال و عناب و مانند آن خوردند ابو الحسن گوید که صدراع خار مادی است
 است بنا بر بودن ماده خار قریب و مانع فساد مزاج اعضای بسیطه مجاوره دماغ و از نیشل این صدراع شیخ در اعصاب دماغ و انتشار نور چشم بنا بر
 تمدد طبقة و اتساع ثقبه حادث میشود و گاهی از تقصیر در مسالحه آن بسر سام خار و اختلاط ذهن می انجامد و پیش ترقی بخارات غلیظ بسوی سر و حدوث
 استلا در اینجا است و این ماده گاه از حده و گاه از عمق بدن مرقع میگردد و این بر طیب یا هر نخی نیست چون مائل او کند هر آنکه بخارات و فضولات هر گاه از حده
 و صدر و سائر تجار و لیف کبار مرقعی شود طیب شرایین صدغین و او را چرنا متعرق نماید و هر گاه تصاعد از عمق بدن باشد هر دو رنگ پس گوش را رخ سبب
 منتعق مصلی معلوم کند و از اعراض خاص این سرخی اوج اعتقاع و نقل عظیم حصران و کدورت حواس و اشتیاق با اشتیاق هوای بار و ظهور حالت شیشه
 مع قلت رفتار دست علاجه است ابتدا الفصد قیفالین کنند چون اعراض قوی باشد در روز تواتر و در اول لمرار الشیر مشتاب در دم با وجه کافور و همچنین نوشند
 و کمی و زیادتی در مقدار را الشیر بحسب مشاهده طبیعت اصل طبیعت باین مطبوخ نمایند بلبله زرد و جوت دم تر مندی می درم تر همچنین پانزده درم پرسیا و شان تامل
 هر واحد درم شاه تر و پنج درم سفینتین هفت درم عناب می عدد او بخار است عدد موز منقی ده درم کشیده خشک یک کف همه را به دستور مطبوخ بچوشانند و بیشتر
 صاف کنند و در یک شربت آن سه مطبوخ سفونیا و دو نلث درم ترید آینهخته نوشند و بعد استفرغ باین مطبوخ غذا چقدر روکاسنی هر دو مطبوخ طیب بسر
 و کشیده سازند و تعدیل طبیعت نبری کنند و نگذارند که قبض شود پس اگر فضول بسیار مینند و قوت مساعدت کند و سائر قوانین مانع نبود در حاد و استفرغ
 قوت فضول باک نیست اگر خون زیاده باشد الفصد مزاج آن نمایند و اگر در سائر فضول زیادتی بود استفرغ آن به وای مذکور نمایند و چون معلوم کنند که فضول
 کم شد و نفس و قاروره گواهی آن در پنجمی که نفس نرم شود و از آن سرعت و تواتر مع غلظت زائل شود و قاروره ناقص گردد و در دیگر قوام گردد و مضائقه
 نیست که بر سر عهد تراشیدن موی نمر پارچه مبلول بسر که گلاب در روغن گل و بلبلول باین دو را گذارند که بناب که آب کاسنی آب خجاری آب خیسار
 آب برگ اسفول آب بنفشه آب بید و جوش خفیف دهند تا صاف گردد پس گلاب و سرکه که بسیار کم نباشد و آنکه در روغن گل خالص انداخته مخموج سازند پس
 اندک سرد کرده پارچه بدان آوده بر تارک سرزند و هر قدر که مرض کم شود ازین آنها کم نمایند و در آب کاسنی افزایند تا آنکه مرض بالکلیه زائل گردد و اگر حاجت زیاده
 برسد باشد درین آنها آرد و جو دانگ کافور داخل کنند و اگر احتیاج زیاده تحلیل باشد در آن آنها اندک خطمی آرد با قاعل نمایند و هر گاه یقین زوال علت گردد
 و آنچه باقی ماند بقایا عصاره باشد و در اینجا ماده بود آب گرم که در آن بنفشه و خشخاش و سوس گندم و جو چخته باشد بر سر ریزند و در آخر این صدراع طیب غلظتی
 نکند و امر نطولات قوی نماید بلکه این بحسب سبب و بحسب ماده و مزاج و بلده فصل بود و اگر تسهیر گردد و در ظاهر شود که در اینجا فضول است فصد هر دو صاف نمایند
 و مجام بر سابقین نهند و امر بالمش قدیمین دائم و غسل آنها آب گرم نمایند و قطع مسام و پاپها با آب گرم که در آن اندک با بونه چخته باشد باید که در این تدبیر تقیسه
 بی شک عمل گردد و اگر قیاسا و مزاج متخلل بر طیب و تبدیل مزاج بعد استفرغات مذکور باشد و یقین شود که در اینجا ماده نیست این صواب کار زیاد بعضی الراعی
 بر آوده جوش خفیف داده صاف کنند و از آن دو دانگ گرفته روغن بنفشه دو دانگ و شیر خزان و نلث درم و بعد سواک و شستن دندان پنج دانگ جو خجاری تار
 درین لزوج گردد پس ازین آب دهن که از خاییدن جو در دهن جمع شده یک نیم دانگ آینهخته در شیشه بچینانند و بار دیگر صاف کرده در دیوار و در روز و شب

سرد و غده متواتر بود که تریب لطیف نماید و جنسی اجبار که از او تریب بسوی باجه تفریق میکنند نیست که گویند خشمش باجه بود که از آن جدا کنند و نزدیک آن
 پتیری که شبیه بشیر بر آید گریز در غن نجف در آن تمیخته بود که کند و پتیری در تریب الماخ ازین فید هر چون در وقت آن استعمال کنند و آنجا الماخ جبره استعمال کنند
 و در تریب صمد عار جاسته تنوع اگر واجب بود کافی است و نیست آب طلع آب باران گلاب یا القراع مشوی همه را تریب کرده اند که سرکه و اندک روغن گل میخست
 پارچه گمان بدان آلوده بر سر برهن براند و هر گاه بیار رسیدن سردی بدماغ دریا بد جدا کنند و هر گاه گرمی معلوم کند عاده آن نمیند و ایشان کبیل ایتمای صمد ع
 خار باین تدبیر میکنند و ازین عدول میکنند و اگر باین صمد ع تپه صفاف گردد نظر او از تپه نمایند پس اگر بدو رغبت آید معلوم شد که اکثر آنچه بسوی سرد
 انصاف می کنند اخلاط صغریه ای مع مجازات است و اگر او را آن رموی بود یعنی که از آن نقای تمام نشود و تپه باقی ماند آنکه در دیگر بران آید و صمد لک
 نقل اندک در پاک دسرفی در ششم معلوم شود درین هنگام اقیس کنند که اخلاط صمد بسوی سرد رموی است پس در حالیکه قصد میکنند آن خلط نمایند و در سر است
 این و آن تپه مائل سازند و اگر تپه بل از حد تپه صمد ع باشد تپه عرض باشد و اگر بعد صمد ع بود بالعکس باشد و اگر کباب گ هر دو پیدا شود هر واحد
 از آن مرض و عرض بود و تریب یکی بر دیگری ممکن نیست مگر بعرفت سبب پس با عرض خاصه و در علاجات مذکوره تقدیم و تاخیر از آنچه گفته ام نباید کرد که این مقصد
 مسالجه است گیلانی گوید که بعد صمد آب انار و آب تر مندی و آب ریاس و ترشی ترنج و مانند آن از سردات یا ساده و یا با تکرار نوشند و در ریاس
 و در توت و غیره در ب ترش بل صمد و انجیر بسوی سرد بدهند بعد طبع الملیله زرد و تر مندی و او و عناب و شاه ترو و افستین و میوز و ترنجبین مقوی است و میوز
 نیوشاند و اگر ضعف یا شایسته صمد با شغل طبیعت آب او و تر مندی بخیار شنبه و یا باین مار الفواکه نمایند تر مندی است درم او بخار اسی عدد پستان است
 عدد تخم کاسنی پنج درم بنفشه خشک چهار درم گل سرخ پنج درم عناب بست عدد یک شبانه زرد و آب تر کرده صاف نمایند و بران بست درم ترنجبین و شیر خشک
 اندازند و یا در چهار رطل آب بخوشانند تا یک رطل آید و صاف کرده بشیر خشک یا ترنجبین بنوشند یا این قصد لین عمل آرد عناب پستان هر واحد کف بنفشه
 خشک چهار درم انجیره درم غلظی بسوس گندم نه درم صر به بسته بقدر حاجت در سرد رطل آب نیزند تا یک رطل آید چهار اوقیه از آن صاف کرده و آب صمد
 کوفه افشرد و بل رطل روغن کجد و اوقیه مری یک اوقیه انداخته خوب بر هم زنند و دیگر مقصد که عمل از حواض مثل آوای تر مندی یا شمش خشک
 غذا سازند اگر طبیعت قبض باشد و شل سبب و به و غوره و ریاس و مانند آن اگر طبع نرم بود و باید که در حوام ایشان عدس متشده و ماش متشده بود و ایضا
 در آن بقول لینه مثل اسفناخ و بلباب و محاض و چند روکا و هوکاسنی و کدو و بقله میانی و خرفه باشد و این بقول را بسره که و کشنیر خوشه و سازند و چون وزن
 با نهار سد و حاجت تبیین شود و باین مطبوخ الملیله نمایند بگریز الملیله زرد از زده درم تالیست درم و بیک رطل آب بخوشانند تا سوم حصه با نحصاف کرده بست درم
 ترنجبین یا شیر خشک یا تکریر زرد داخل کرده بنوشند و یا الملیله مسحوق در آب آوای آب انار معصوم ششم آن و یا اکورطب یا مستوع در حباب از ده تا بست عدد که در
 قول ابو سهل گذشت و یا القوع شمش بدهند و اگر حاجت با سهال قوی باشد و قوت مساعدت کنند گریز مقویا از نیم دانگ تا یک دانگ و در حباب یا در
 شربت بنفشه یا در سکنجبین یا راتب اقر یا شربت ورد یا شربت آوای القوع شمش یا آب تر مندی حل کرده بدهند و یا آب ترنجبین یا آب بیارب انار و توت
 سرشته بخورند و از اینات غیظه سفوف بنفشه است که بنفشه خشک موده و شکر مساوی از پنج درم ماده درم بخورند و اگر موسم گل سرخ باشد آب گل سرخ
 کوفه افشرد و در ثلث رطل بگیرند و بر آن شکر یا ترنجبین از یک نیم اوقیه تا دو اوقیه انداخته بنوشند و اگر سرفه یا خشونت صدر باشد مطبوخ مذکور
 قول ابو سهل بدهند و اگر در بخار طوبت باشد و حاجت با سهال قوی بود تر بد کوفته از یک درم تا چهار درم در آن مطبوخ بنیزند و گاهی این قرص
 بنفشه میدهند بنفشه شمشک تخم خبازی بنفشه مساوی گرفته و در هر درم از آن نیم دانگ مقویا داخل کرده یک قرص یاد و بدهند و چون شدت و التهاب
 مرض منکسر گردد و این منهل بدهند از صبر یک جزو کثیر گل سرخ هر واحد بلج جزو حب ساخته آب گرم یا مطبوخ مناسب بخوراند و یا افستین نیم جزو افزوده مثل نخود حب
 بسته از دو تا سه درم بدهند و از آنچه صمد ع را درین وقت و او جاع چشم و جرب را نیکوست این حب بنفشه است بنفشه شمشک دو درم ترنجبین یک درم
 رب السوس و دانگ مقویا گل سرخ هر یک یک دانگ آب کرفس حب سازند که این مخرج صفراوی غلظت از دماغ است و گاهی بسیار است و از آن صمد ع استعمال

در وقت آن استعمال کنند
 و آنجا الماخ جبره استعمال کنند

نوشند و در ریاس

نوشند و در ریاس

نوشند و در ریاس

نوشند و در ریاس

نوشند و در ریاس

میکنند برای فوایدی که در علاج امراض و باغی لغبی مذکور شد در آن تمویز برای اختلاط صفراوی و منع طول مکث حصر و تقویت فعل ادرمی افزایند و چون این صراع
 اسکن و اضعف گردد و بدن انقباض قوت باشد باید که تغذیه مرضی بگوشد در اج و پیوسته و چو زه مغز تخنبا آب آلوده از آنرا که مایه سبب سازند و عدس متفشر مطبوخ آب
 از آنرا برای تخلیض خون و منع بخار سردی در طعام ایشان کشیده برای منع بخار زیاده اندازند این همه با عده گوید که اگر قوت و حسن و فصل مساعدت کند با درت
 بقصد قیصال از جانب المکنند و اگر در عام هیچ سر باشد نصد از جانبی که در آن در روندید باشد بگذرد و اگر از قصد مایه باشد حجامت میان هر دو شان یا بر میان
 نمایند تا این ماده از اعلی با سفل بنجذب گردد و اگر از این در دو ساکن نشود درگ پیشانی کشانید و بعد نصد تبرید مزاج بشرط آب آلوده و غیره و رب آلوده مانند آن که
 در قول گیلانی مسطور شد باید کرد و اگر طبع نرم بود بر آب سرد و اگر طبع خشک بود بر آب گرم و اگر طبع سرد بود بر آب گرم و اگر طبع گرم بود بر آب سرد و اگر
 و صندل بپویند و اگر طبع قوی بود و جسم متلی باشد تلین با الفواکه و با آب انارین مصغول ششم آنها با شکر یا شیر خشک یا ترنجبین نمایند و آبیکه در آن بنفشه وجود
 و نیلو فرو شاییده باشند بر سر نیزند و در این را بر پیچر کنند و فرودات و عدسیه زرد و بقول بارده بخورند و هر گاه حدت ساکن شود و بکس مرغ بکس که آب
 پخته بدهند و از اسکنار حلوا و نم و سر منع کنند این الیاس گوید که قصد سرد و حجامت کنند و اخراج خون کثیر نمایند اگر قوت قوی و خون ناپایز سیاه
 یا سرخ غلیظ و فصل و سن موافق باشد و اطفای خون با شمای بارد کنند و تلین طبیعت بمطبوخ فواکه نمایند و ما را الشیخ زوشدا اگر ادرمی تب باشد و اگر تب
 و سرد نبود جلاب سرد از ترندی ده درم و ترنجبین یا شیر خشک هر کدام که باشد درم دهند و حل طبیعت با الفواکه مثل آب عتاب آلوده و ترندی
 و سپستان و نیلو فرو بنفشه و ترنجبین و شیر خشک و خیار شنبه و شکر نمایند و آبیکه بنفشه و نیلو فرو بر یک پیچ درم هم کاسنی سه درم شکر سفید ده درم و ترنجبین ده درم
 و جوشانیده مالیده صاف نموده بنوشند و غذا فرود ماس متفشر بخورند و ام یافوره آلوده و آبیکه بنفشه و نیلو فرو با درم و ترنجبین یا شیر خشک یا ترندی یا شکر یا درم بدهند و یا
 بچرخند نیمه بنفشه ده درم و مثل او ترنجبین و جوشانیده صاف کرده بنوشند و یا انار ترش و شیرین مع هم هر دو بنفشه و مقدار نیم رطل بشکر سفید و ترنجبین
 هر یک ده درم بنوشند و بکس ندر و غن گل و در جزو و گلاب یک جزو و سرکه که گندم باغ جزو و در بنفشه دهن فراخ حرکت دهند تا آنکه مزاج گردد و در قدری از آن
 بر سر نهند و یا در آن پارچه گمان یا خره قریق تر کرده بنهند و گاه گلاب تنها یا سرکه تنها یا سرکه و ترنجبین و در رطل و آبیکه کلت کرده بر سر نهادن آنرا سودمند بود و یا
 خطی و سرکه آغشته بر سر نهند و بر غنهای سرد مثل روغن کدو و بنفشه یا نیلو فرو یا روغن بید سوختند ابو منصور گوید که قصد قیصال از جانب وج یا از
 جانب وج شدید کنند و اگر قصد مکن بود حجامت سابقین و اگر ممکن نباشد حجامت نقره نمایند و حل طبیعت با الفواکه مثل هلیله زرد و آلوده بخار و ترندی و عتاب
 و سپستان و اصل السوس و بنفشه و ترنجبین و خیار شنبه و شکر باید کرد و یا بکس بنفشه و نیلو فرو کوفته بوزن پانزده درم و در آب آلوده سستوریکه در قول ابو سهل
 گذشت صلیبه کرده صاف نموده و وا و قیبه جلاب دوه درم شیر خشک یا ترنجبین داخل کرده بنوشند و یا انار شیرین و ترش ششم آنها عشره بقدر دولت مثل
 یا شکر یا ترنجبین بنوشند و یا خمیره بنفشه یا مغز خیار شنبه از ده درم یا پانزده درم در جلاب مزوج یا آب گرم مالیده بنوشند و یا اندک سرکه در آب گرم آغشته
 بنوشند که سیب الاسهال است و دیگر ترکیب سهله بهانت که در قول ابو سهل و گیلانی گذشت و ترکیب حب رب هلیله و غیره در علاج صداد صغیرا
 باید چندی گوید که بعد نصد اطفای خون با شریه حاضنه مثل شربت انار و شربت ترندی و سکنجین و شربت عتاب و نیلو فرو کنند و تلین طبیعت
 بمطبوخ فواکه و شیر خشک و ترنجبین و شربت و در مکر و شربت اجاص سهل و آب انارین یا شیر خشک نمایند و اگر تب و سرد با و نباشد شربت
 ترندی و شربت لیو و رب فواکه حاض بنوشانند و اگر ادرمی سرد باشد خمیره بنفشه یا سپستان و نیلو فرو عتاب دهند و این شربت عتاب که
 مطفی خون است و جمیع امراض دوسوی را نافع بود و تسکین همچنان خون نماید عتاب یک رطل کشیده خشک سی درم عدس متفشر صد درم پوست پیچ کاسنی
 ده درم هم را در سرکه سرد و زب خیسانند پس خوب جوش داده صاف کرده شکر بقدر احتیاج داخل کرده بقوام آرزوده درم در آب زرشک سی درم
 حل کرده بنوشند و نفوق مرکب این مرض را نافع است و نسخه آن در علاج امراض و باغی مذکور شد و این تلین نافع است آب انارین مصغول ششم آنها
 نیم رطل شربت و در مکر یا کفند بقدر ادرمی پانزده درم شیر خشک ده درم ترنجبین پانزده درم برسم صمد و در تب سازند انطالی گوید که اگر علامات ولالت کنند

تفاوت

بر آنکه ماده دوسوی است فصدیق حال کنند و اگر صمداع متعدی بسوی دماغ از عضو دیگر باشد فصدق مشترک نمایند و گاهی و بعضی بابت حدت خون فصدق کرده اند
 بعد از تقیه خاطر غالب بدوای مناسب آن کنند و از مجربات خاص صمداع حار که استخراج آن کرده ام این دواست گفتند سداب و قیصریه بنفشه یک و قیصریه غناب
 سیستان الونجا و گلاب روغن گل بهر واحد نیم اوقیه هم را در چهار صد درم آب شیرین پیزند تا چهارم حصه بماند صاف کرده بنوشند و غذا بکند و یا سفالنج یا فرورده آکو
 سازند و گلاب روغن گل و سرکه داب مورد و کدو و صندل که در آن کافور یا فینون محلول بود مجموع یا مفرد بحسب ماده طلا سازند و روغن مجرب بسیار انواع
 صمداع در علاج کلی انقسام صمداع با کور شد و از منقولات طلاخیزه آرد و زعفران است و کما آب بید و روغن بنفشه طلا را و سوطا مصصفت اقتباس
 می نویسد که اول فصدق سرد و کثیفه و صندل سفید و حنظل یکی بهر واحد سه ماشه گلاب روغن گل بهر واحد یک توله کافور و ماشه نیمه سازند و از بزرگ بید
 و کوه و گلاب و گلاب و خرخه مجموع یا مفرد ضمنا نمایند که رفع درونی الحال می نماید و شیره خرخه و کاسنی هر یک نه ماشه تخم کاهو متشتر چهار ماشه الونجا را هفت
 عدد و غناب کلان چهار عدد و در گلاب و عرق کاسنی و پید ساده و نیلوفر هر یک پنج توله بر آورده شربت نیلوفر و سیکنجین مقطری هر یک یک نیم توله داخل کرده بود
 تا سه روز و غذا سفالنج یا ماش سبز و سیاه یا برنج و نان تنک دهند و مرای ایبه و کر و زنده و تر منندی نیز دهند و اگر در دباتی ماند روز چهارم به تقیه خاص
 پروازند شلارک پیشانی یا صدغین یا باقین کشایند و دوا و غذا بدستور دهند تا هفت روز و روز هشتم تقیه مطبوع فواکه الی ایلی غلویجان کنند باین نوع
 الونجا را زرد آکو هر یک هفت عدد و غناب کلان ده عدد و سیستان چهل عدد پوست بلبله زرد پوست بلبله کابی هر یک ده درم برگ بنفشه تخم کاسنی هر یک
 نه ماشه در گلاب و عرق شاهتره و کاسنی و نیلوفر هر یک نیم پاشب خیسایند صبح جوش کرده چهار شنبه تر منندی ترنجبین هر یک بست درم کلفند ده درم ماشه
 صاف نموده روغن بادام شیرین دو مثقال اضافه نموده بخار بریزد و بجای آب بر عرق کاسنی و گلاب و شاهتره آگنار و زرد و وقت شام غذا شله سفالنجی
 دهند و صبح شیرین دهند و همین بنط سه چهار روز استعمال نمایند و اگر اندکی در سرباتی ماند پس موسی تا یک سر تراشیده شتر زده مجسمه گذاشته سخت بکنند بعد به سیاه
 هفت ماشه داب گل سدا گلاب روغن گل هر یک یک توله آینه بهاون و سه ترنجبی تا یک گشتری تخم بلخ نموده بجای شربت میکساعت بخوبی بالند که فی الحال رفع در دباتی

علاج صمداع صمداعی

سببش غلبه صفرا و بیجان و ارتفاع انچه و ارتقای ماده انست بسوی دماغ و استلای عروق سران و از جالینوس منقول است که از اسباب این صمداع کسالت
 اغذیه و اشتربه خاره و عقب مغز و سردی و صوم متواتر و کثرت مشی در صیف و زمانه گرم است و الا بهر تبدیل مزاج و تقیه تسکین حرارت تبرید که در علاج امراض دماغی
 حار ساقی مذکور شد بهر بند و دیگر اشتربه مبرده که در علاج صمداع حار ساقی مسطور شد استعمال کنند و یا شیره تخم کاهو یک توله شیره مغز تخم کاهو دو توله با شربت بنفشه و
 شربت نیلوفر دو توله بهر بند که منول حکیم میرزا علی شریف است و شیره خیارین و مغز تخم کاهو دو توله آکو و تر منندی و شربت بنفشه نیز مفید و علاج این شربت علاج
 صمداع دوسوی قریب است لیکن در علاج این نوع در شربوات و غیره و انشای بارد و طب اکثر استعمال نمایند و در دوسوی بار و باین شربت عمل آرد و استعمال شربت
 نیلوفر و بنفشه و سیکنجین و شربت بلخ و لیون و انارین بشرط عدم سرفه التفع است و اگر سرفه باشد شربت ششخاش و نیمه بنفشه و سیستان بلخ و اگر با سرفه نباشد
 باشد نوشیدن طبع الونجا را غناب شاهتره خطمی با شربت نیلوفر نیز مفید است و اگر این صمداع تب باشد و قاروره ناری بود لاجاب بهدانه شیره تخم خیارین
 و عرق غناب الخلیب عرق شاهتره بر آورده شربت نیلوفر داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و روز دیگر شیره مغز تخم کاهو شیره الونجا را اضافه
 کنند و پاشویه بار نمایند بعد تخفیف او لا شیره که در موقوف نموده بعد شیره کاهو در کنند و گاهی و روغن و بیقراری از صفرا و حنظلان غناب سچ و انه الونجا را
 هفت عدد و بهدانه سه ماشه و عرق گاوزبان ده توله بالیده صاف نموده شربت نیلوفر شیره کشتیر خشک چهار ماشه شیره تخم کاهو شش ماشه داخل کرده داده
 و بعد تسکین ماده نضج او بنضج بار و نموده سطل صمداع ببلبله دهند و از مولات حکیم علی شریف است که بعد نضج از گل بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک یک
 توله نضج کاسنی گل سرخ هر یک چهار ماشه تخم خیارین دو توله الونجا را بست عدد ترنجبین شیر خشک هر یک چهار توله تر منندی شش توله مغز فانس شش توله
 کلفند چهار توله شربت بنفشه چهار توله شیره مغز تخم کاهو نه ماشه تقیه سازند و در یوم راحت آله مربی یک عدد بلجاب بهدانه سه ماشه و شربت نیلوفر دو توله بنهند

فصل در علاج امراض دماغی

غذا شده موگک باروخن کاوانزه وقلبه کا هو وخرقه وپالک وکده وخنکه سازند وخرت درد مکرر بسکنجین نیز مسهل صفاست و استقرخ ماده بلیله مناسب است و اگر
 توامند و مسهل بارد داخل کنند و الا نفع بلبله دهند باین طور که پوست بلبله زرده در دم در مقدار نیم رطل آب خالص یا آب کاسنی مروق یا آب آلو بخارا چاه
 درم شب خیسایند صبح صاف نموده شربت و سرنجبین یا زرده درم در آن حل نموده نیم گرم وقت سحر بیاشانند و اگر بدل آلو ترمیزی کتند نفع خواهد بود و یا
 عذاب ده دانه پستان و غیره منقعی هر یک با زرده وانه گل بنفشه سه مثقال همه را در نیم رطل آب خالص و یا عرقهای مناسب مثل عرق کاسنی و نیلو فروختب
 شب بخیسایند و صبح بالیده صاف نموده فلوس خیار شنبه و سرنجبین از هر یک ده درم و یا زاده بمقدار حاجت حل نموده صاف کرده قدری گلاب و یک درم
 روغن بادام شیرین بر آن چکانند بیاشانند و بدانند که استعمال بلبله بشرطی جائز است که با صداغ تپ و سر فوسف و سر بنادش چه بلبله صقیق بجاری و شش مسهل
 و لهذا عمل آن لقبض و عسر است و این موجب تصفیق بجاری و دفع رقیق ماده و غلط و تجرد و تشبث باقی و ارتبک آنست و این معجب از آن و طولی مرض
 اکل بهلاکت است و همچنین دیگر ادویه مسهله بصبر در حیات خصوصاً در اوائل جائز نیست بخت آنکه رقیق ماده را دفع می نمایند و باقی را غلبه و تشبث می نمایند
 و این باعث هلاکت است پس اگر در طلق و صدر خشونت باشد یا تپ بود ترک نمایند چیزی را که در آن نفس خشونت است و باد و غیره را نه تنقیح کنند و غیره تنقیح
 مزاج با شربه و اغذیه سرده مطریه و تبرید و تطریب سرد با صند و عوطات و غیره کنند بدینچه در علاج امراض دماغی حار سازنج و صداغ حار سازنج گذشت و خوف
 کشتیز و سنوف بنفشه و اگر سرفه باشد قرض طباشیر کا فوری همراه العبه و اشربه مناسبه برای تسکین حرارت دهند و گامای سرد بچونید و اگر دیداری و خشکی دماغ
 اذیت دهد و غنمای بارد تطریب بر سر بالند و در گوش و بینی چکانند مانند روغن کدو می تازه یا روغن خیار یا بنفشه با دام و یا نیلو فروغ فریاد مرکب نموده بر سر بالند
 کرده و چکانند آب برگ کا هو در بینی و یا شیر دختران و یا شیر خرنیز نافع و از مجربات بعضی سلاطین است که خجرات ما در چربسته آویزند تا آب او بکاید پس بپاک
 میش ساینده آویزند و بر سر ضما و نمایند که عجیب النفع است و ایضا سوط سلطان مطبوخ که در علاج صداغ حار سازنج در قول صاحب کامل گذشت در گوش علیل
 چکانند از مجربات اوست و یا ایون کا فور زرا بلنج مساوی آب ساینده حب البقر عدس سازند و یک حب از آن در روغن بنفشه حل کرده در بینی و گوش چکانند
 و اگر غلبه الثللب مع شاخ و برگ و تخم کوفه سه قطره از آب آن در بینی چکانند و بعد چند قطره روغن بنفشه چکانند در برای این صداغ از مجربات رازی است
 ضما و آرد بگللاب سرشته بر پیشانی و یا فوخ نافع و صداد کا هو بگللاب و یا حنا بسره که ساینده بدستور و همچنین ضما و شیاف مائتا و میندل و گل سرخ مفید و هنگام تشبث
 در در صد غریب لازق معمولی بچسپاند و بالایش صفی بر بار یک سرب بندند و این نطول نافع است آب کدو و جرده او کا هو بسوز و تخم آن تخم خشتاش و پوست آن
 بنفشه نیلو فر گل بید و برگ آن شاه مسوم در آب جوشانیده بر سر نطول کنند و بر بخاران الکباب نمایند و یا بنفشه جو متشکر نیم کوفه اسنول پوست خشتاش گل سرخ
 تخم کا هو برگ بید مساوی در آب جوشانیده صاف نموده و اندک ایون خصوصاً هر گاه در دشدید باشد در آن آب گداخته که کشیل نمایند که صداغ حار صغری
 را نافع است و نطول گلاب و سرکه در روغن گل نیز مسکن و ج و حرارت و از افاضل ادویه دلی غالمه است و اگر صداغ مع سهر باشد طبیخ خشتاش و آب کا هو
 زیاده کنند و اگر التهاب بود آب کا هو یا خر فیه یا کاسنی و غلبه الثللب افزایند و کما که در علاج صداغ دموی گذشت بعد تنقیح برای تحلیل بقیه مواد در بخار
 از مجربات احقر است و غذا مارا الشیر مزوج بگللاب و آب انارین و دیگر اغذیه باره که در علاج صداغ حار سازنج و دموی مذکور شد بپزند احوال اکابر بعضی
 ستاخرین بنویسند که گل بنفشه تخم کاسنی و خیارین متختم که در هر یک نه ماشه آلو سیاه زرد الو هر یک ده عدد و کرمندی چهار توله در گلاب و عرق بید ساده هر یک
 نه توله خیسایند بالیده صاف نموده شربت لیون کا غذی سه توله داخل کرده بنوشانند و از صندل سفید و گل بنفشه و کشتیز و کا هو در گلاب سوده ضما نمایند
 و از سبوس گندم و بنفشه و نیلو فروغ برگ بید و کنار بنبر و نمک هندی هر یک دو مشت جوش کرده صاف نموده پاشویه نمایند و باید که پرده بریان از روی ببار و نظر
 آب حائل سازند تا بخارات بدماغ نرسد و اگر ایجا نرسد همان زمان غشی احداث نماید و برگ مغافات بکشد که کافی را بنویسید و غذا خر فیه و پالک که از انبه خام ترش
 باشد همراه آن تنک دهند و روغن نیم پاششم بهر حال صفا این مطبوخ آو دهند آلو بخارا بچاه عدل پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی برگ ساهر یک پنج درم
 تخم کاسنی نیلو فر گل بنفشه کوه گل سرخ هر یک نه ماشه در گلاب نیم آمار عرق نیلو فر پا و آمار شب خیسایند صبح جوش دهند که بصفرت رسد بالیده صاف نموده

ترنجبین مغز خیار شنبه هر یک هفت توله گلفند شربت و در کربا بلبلجی علوی بخانی هر یک چهار توله روغن بادام هفت ماشه اخفا فخروده دهند و بجای آب گلاب تما کفانمانند
 و وقت شام غذا نمائند اسفنا منی و خشکگیلانی با سفناخ خوراند و صبح تیرید شیر کاسنی و خیارین هر یک نه ماشه تخم کاهو و قشقرچ ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در کلاب خرق
 کاسنی و بید ساد هه هر یک هفت توله عرق بید مشک کچنج توله بر آورده شربت ترنج دیا نارین چار توله داخل کرده بسوس استخوان نه ماشه خورائنده بنوشانند و همین غلط سه چهار سال
 داده بخت تعدیل مزاج این اطریفل کشنی سری تا لیفت علوی بخانی دهند پوست لیلیه زرد پوست لیلیه آلمه هر یک سه درم کشنی نصف وزن او و بقیه سفید قوام ساخته
 از دو شقال تا یک توله با شربت نیلوفر و شربت رنگت هر یک یک نیم توله عرق کاسنی و نیلوفر هر یک هفت توله بکار برند و در نسخه اطریفل کشنی سری مغولی پوست لیلیه
 کابلی و لیلیه سیاه نیز داخل است و وزن همه مساوی و کشنی بر هر جلد و عوض قند شد خالص سه وزن همه او و پوست و بهت شیخ بخارات و روغن دروس بر این سفوف برب
 و از شربغات را قه مست کشنی سه روز در سرکه نروده مدبر کنند گل بنفشه گل سرخ هر یک یک نیم توله لاک لاهوری یک نیم توله عصاره زرشک یک توله سفوف ساخته از دو درم
 تا دو شقال آب سرد صبح و شب نگاه بپزند و اگر بعد از تفتیر روی باقی ماند روغن کدو و خیار و نیلوفر و شیر زمان در پی چکانند تنها و یا با شیر ترکیب نموده عیسوی گوید که اگر نصف باشد
 بطبیع لیلیه و آنتین و سفونیا اسهال و زردی آب بلبلاب و بنفشه نوشند و اگر با صفر غلط و اگر غلیظ باشد صبر و شیر یا قنوج صبر بنوشانند و آن نیست که در آب کاسنی بر صبر خالص و
 اندک کثیر تر کنند تا آنکه حل شوند پس صاف کرده بنوشند و اگر حاجت استونی تر از این باشد صبر قو قایا خورد و تیر و مجلس به او و یا جین کنند و اگر در ساکن نشود معلوم کنند که در خیار چیری
 محتاج تحمیل است پس صفا و معمول از با بونه و ظمی وارد و استعمال کنند و اگر بار بار یا بچوانی باشد بیخ شمشاد و بنفشه و نیلوفر و قشقرچ بر سر زرد و هرگاه بعد از تفتیر ماده سور مزاج
 در دماغ باقی ماند بر صندلین گلاب و کافور و صندل و انکی سرکه طلا نمایند و یا شیر زمان بر سر و دند و روغن بنفشه یاروغن کدو و یاروغن نیلوفر و سحر و کنند و آنچه تیرید بر صندل نماید
 اینست که گبر بنشینان مایند و تخم کاهو و صندل سفید و صندل سرخ و زعفران و فیروز و لب که در گلاب استخته بر صندلین پیشانی طلا کنند شیخ مبرقار یک با صداع صفراوی اگر
 ادنی حرکت بخوان بیفتند علاجش اینست که اندک خون بر آرد و اگر آرد دم یافته نشود و ابتدا استفراغ بشل لیلیه نمایند اگر تپ نباشد و الا بر لغات و چیزی که در آن نشود
 و عصرا نشد مثل شیر خشک و شربت فواکه و آب بلبلاب و گاهی بشا پاره و دستهای این نیز تفتیر کرده میشود و اگر مواد صفراوی غلیظ باشد یا شربت و طبقات معده بود
 که از پی بر نیاید از سه سات زلفه از لاق نیاید اجتناب استفراغ یا یارخ فقر است و تموی نیار کرد و یا اگر بر لغات افزاید و یا بطبیع لیلیه نسو قرادین معینه نمایند و بعد از آن
 تعدیل مزاج بخیر که در آن ترتیب و تیرید باشد باید که در از بدن با غذیه و شربت و یا از سرکه سبب تنها در آن باشد و بجای آن مذکوره در علاج امراض دماغی حار سازنج
 و صفراوی و هر چیزی که بدان معالجه سه روز مزاج حار یابس کرده میشود و بحسب اسباب عامیه حرارت و اسباب عامیه سببوست و از لطو خات نافع صداع این قرص
 و سهر را نیز نارنج بود و کچیر زعفران هفت و مر و شقال و عصاره غوره و قلقه لیس و صمغ هر واحد یک نیم شقال و شب یانی هشت شقال و قلقه بیخ شمشاد
 این او در برابر یک ساتید بشرب علف سرشته قرص سازند و وقت حاجت یکی از آن بسره کمزورج بگلاب حل کرده بر صندلین طلا نمایند و بقول شارح گیلانسی
 بهتر است که اندک فیروز گل بنفشه و شمشاد و آرد جو در آن افزایند و گلاب و سرکه که در آن حل میکنند زیاد نمایند و الا این قرص درین زمانه ما در صداع
 یا در سرکه خانه میکند تجوی گوید که در صداع حادث از صغیر باید که فصد نمایند و خون اندک اخراج کنند هر آنکه فصد استفراغ صفرا یا خون می نماید و حرارت را کم
 میکند صفرا نیز تیرید از خون میباشد و بعد از آن تفتیر به سهل صندل اشمل مطبوخ لیلیه و ترمندی و خیار شنبه نمایند گبرند پوست لیلیه زرد که فته است درم قرصندی
 مثل را و در و در و ظل آب بچوشانند تا ده اوقیه بماند یا بید صاف نموده یک اوقیه فلوس خیار شنبه نماید که در صاف کرده یک شقال روغن بادام شیرین
 بر آن انداخته بنوشند نیم گرم و یا کچیر از کوی بزرگ شیرین سی عدد ترمندی سی درم و در سه رطل آب بنفشه تا بده اوقیه باز آید و صاف کرده بر آن شکر سلیمانی بیست
 درم تموی نیامی ششوی از نیم دانگ تا یک دانگ بحسب حاجت انداخته یک گرم بنوشند و یا اگر بخار مقوی بسته نماید یا شربت و بود کچیرین آب بلبلاب بکار بر بند
 و این مطبوخ مخرج مرده صفرا است بکچیر لیلیه زرد و منعی کوفته یا زده درم حداب بیست عدد او بخار بیست عدد ترمندی یا زده درم گل سرخ بنفشه آفتین
 هر یک پنج درم شمشاد ده درم همه را در چهار رطل آب بچوشانند تا ده اوقیه باقی ماند و صاف کرده صبر نیم شقال تموی نیام دانگ انداخته بنوشند بعد تفتیر اصمده
 و اطلیه و ظولات مذکوره در علاج صداع حار سازنج استعمال نمایند و تا استفراغ بدن و تفتیر کامل از ظولات و اصمده عدد کنند که این صداع را زیاد کند بسبب

نسخه شکر کشنی

نسخه شکر صندل

نسخه شکر صندل

اجتناب دو ماهه از از سار بر بن بسوی سر و از سر بسوی دماغ پس تویرم او نماید و ضرر را پیشتر گذرد و این سبب آفت عظیم شود ایلامی و جبرانی میبویسد که
 اول تدریجیه صفرا و تسکین حرارت باید کرد و اما آنجا که حرارت سخت عظیم باشد استفرغ بشربت بنفشه و سفوف بنفشه و شربت آلو و آب میوه با قمر منبندی
 و اما ترش و شیرین و شیر خشک نماید تا هر دو مقصود حاصل شود و آنجا که حرارت عظیم نباشد استفرغ ببلغم پسته و قلع و جبر و مانند آن باید کرد و تسکین حرارت
 بسکنجین و شربت خوره کند و از تخم ما تخم خرفه و پیست و شکر و آنجا که در طلق درشتی باشد ایضا تسکین بشربت بنفشه و شربت آلو و کنگاب و لعاب سنبول باید کرد
 و آنجا که حاجت بیخ بخار از دماغ و تسکین حرارت باشد سرخ شربت موافق تر از سنبول و شکر است و اگر کثیر خشک و بنفشه و گل سرخ مسادی بسازند و شکر را
 هر سه آمیخته و شب بقدر دو درم تا سه درم آب سرد بخورد بخار باز دارد و حرارت را بستاند و آنجا که قبض شکم بود سرخ شکر و قراقرق و دهنشام صابون سازند
 تا اسهال آرد و باوره و نمک بسیار در آب آمیخته و بشیر پاره و پسته بدان مرکز در درازند و بعد بنفشه آب بنفشه و نیلوفر و آب بید و گلاب و آب کاه و آب عناب الثعلب
 و غیر آن بر سر کنند چنانچه در علاج صلاح حار سازند گفته شد و آنرا که از بخوابی و خشکی رخ باشد این آنها با روغن بنفشه و روغن بید بخار برزند و بعد استفرغ شیرین
 و روغن مغز تخم کدو و روغن مغز تخم نیار و روغن نیلوفر در بینی چکانیدن صاحب بخوابی و خشکی را سود دارد و آنرا که خشکی سخت غالب باشد شیر زنان بر سر روغن
 و شیر خربرس نهادن نافع بود لیکن اگر قوت ضعیف باشد عوض شیر بنفشه و نیلوفر و حطی و خشکاش و گل سرخ و کنگاب جو و آنرا که را بدند در آب پیزند و روغن بنفشه
 برین آب ریخته چهار سر بخاران دارد و چادر بر سر او کشند تا بخار بیرون نرود و هر گاه بعد ازین تعدا بر گذشتن یک هفته صلاح نازل نشود باید دانست که حار
 تحلیل است از با بون و حطی ضما سازند و اگر تب نباشد در حمام برند و آب نیم گرم بر سر بریزند و بعد حمام طعام کاهود مسکه خوراندند و روغن با بون بخار برزند و آنرا که
 ضما دارد و غمها از وی دور دارند و عوض آن سرکه و گلاب و صندل و کافور و بنفشه و مانند آن بپاویانند صفت شربت آلو او سیاه بزرگ رانسته در آب
 که سه انگشت بالای آن باشد بخورند تا تمامه شود پس ناله در آب با گلاب بقدر حاجت آمیخته صاف کنند و نیم وزن آلو شکر افزوده بقوام آردند طبع را نرم
 کند و در جمیع امراض گرم مفید بود و اگر حاجت آید از نیم دانگ تا یک دانگ مستویان در آن حل کرده بدهند اسهال تمام کند صفت جلاب که ملین طبع و مفید
 در شتی خلط و صاحب قلع و قوع و ناله را اگر حرارت سرخ و در آب آمیخته عوض بار السسل دهند شکر طبرزدیک من در سرین آب با آتش نرم پیزند و کف دور
 کرده بقوام آردند و آب سرد آمیخته بخورند و اگر حرارت سخت قوی باشد بر هر بن شکر یک من لعاب سنبول و سرین آب یا گلاب افزوده بقوام آردند صفت
 قلع و قوع لیلیه پوست لیلیه زرد قمر مندی نویر منشی پستان هر یک سی عدد فلوس خیار شنبه بنفشه هر یک دوازده مثقال لوی سیاه بست دانه همه را در سرین آب
 گرم تر کنند و یک شبانه روز بپزند و هر صبح مقدار مقدار درم از آن صاف کرده بست درم شکر انداخته بخورند و دیگر قلع و قوع لیلیه و طبع لیلیه و مسهل لطیف آب
 ترش و شیرین و حب بنفشه و ذاقوال سابق و صداع دمنوی مذکور شد و این مطبوخ بنفشه نیز نافع عذاب بست دانه اصل السوس متشکر سرخ کوفته ده درم بنفشه
 هفت درم فلوس خیار شنبه در آن حل کرده صاف نموده بخورد و قلع و قوع صبر نیست آب کاستی افزوده یک من صبر صغیر قوی بست درم هر دو را در شیشه کرده و
 آفتاب نمند و بوقت حاجت مقدار سی درم بدهند و در اجزای ضما دشتیان مایه تاک در قلع عیسی گذشت گل سرخین عوض صندل سرخ داخل کرده و هر یک
 یک جزو و اینون نیم جزو گرفته بر سر زنند و پارچه بسره که بر کرده بالای ضما بپوشند و آنرا که در دمیقار کند کافور و اینون هر یک یک طبع بر روغن بنفشه یا روغن بید
 در گوش و بینی چکانند و این همه بعد بنفشه بخار برزند و غذا آنچه در صلاح حار سازند گفته شد تناول نمایند سعید گوید که علاج صلاح حادث از آزادی مره صفا است
 صفا از اسهال است نه با خراج خون بلکه ادویه که نشان آنها اخراج این خلط بود مثل مطبوخ فواکه و یا غیر آن معمول از بنفشه و لیلیه و قمر مندی و آلو است اگر خلط سرد
 بسیار باشد و احتیاج اسهال زیاده افتد دوازده ساعت یا قوت دهند اگر مزاج محل بود و بعد بنفشه مرض ما بر ذات مثل شیر تخم خرفه و خیارین هندی شیر آب
 بیخوش نبوشانند و اگر بکیدن انرا کنند و هنگام قبض طبع آب قمر مندی و آلو بخار اجلاب بپوشند و آبیکه در آن جو نیلوفر کاهود و کدو پوست خشکاش چوشانیده
 باشند و آب سرد بسره و گلاب و روغن گل بر سر بریزند و روغن بنفشه و کدو و مسهل نماید و قلع و قوع را اس و صندل و نیلوفر و بنفشه بپوشند و صندل کافور
 و نمک ایون و آقا قیاب آب کاهود آب می العالم سرشته بر جبهه و صدقین طلا سازند و اگر صلاح خلق عظیم آرد آنرا در دست در این ادویه افزایند و بالاسه

سبب

ناله

باید

ناله

باید

طلا قطعه اسرب باریک نماده بر بندند تا حرکت شریان نخ گردد و اتصاله بخار سیوی بر کم شود و غذایان صاف مغسول با بقول بار در طب دهند و بر استعمال
 مزورات اقتضار و رزق و چون صداع ساکن شود مای سفید شدید البیاض بسر که یازده بیضه بسر که با چوزه مرغ معمول باب غوره یا بسر که کشتیر جاز و از ندر
 این الیاس گوید که علاج این نزدیک به علاج صداع دومی است جز آنکه در معالجه این میل باشای بار در طب بیشتر ترک قصد و اسهال طبیعت بمطبخ لیلیه
 باید و ایضا حل طبیعت بار الفواکه مثل آکو و عناب و ترهندی و پنستان و هلیله زرد و کلابی نمایند و یا سنگین ساده و شربت و در دهند و شربت منقشه و شربت
 در بوب فواکه بار و غیره منقشه بدیند اگر مای سرفه و بجه الصوت باشد و غذایان را نشیر اگر تپ باشد و الا فروره ماش منقشه با سفانخ و مغز بادام دهند و اگر سرد و اگر
 آواز باشد آب انارین معصور شخم آنها و شکر سفید و در نجین تمبین کنند و غذا بر ذره آجوبلی یا ترهندی یا انار دانه یا زرشک بغز بادام و شکر کوشش سازند و اگر صداع
 شدت نماید و امر عظیم گردد و خوف حادث سرسام جار باشد پس در اسهال طبیعت بار الفواکه و تقهنا می نرم بهمانه کنند و بادام سبز مثل روغن بید و کدو و شیر
 زمان معوط نمایند و جوده کدو و خیار و عنب الثعلب تر و کاه و جازی کو فته نماید بسر که آب سرد بر سر ضما کنند و اگر به و برگ فی سبر کو فته نماید یا بسر که آب سرد
 ضما کنند نیز نافع بود اگر چیزی ازین حاضر نباشد آب سرد بسیار بر سر زرد آنکه سردی او محسوس شود و بقوس سرد و کافور و صندلین و کلاب بپوند و ایضا ضما
 سبوق و کلاب و سرکه نافع بود و یا بر صدغین و پیشانی و تارک سر شیان ماینا و صندل و گل سرخ و کافور و یا اسغول بر روغن بید و منقشه طلا کنند و اگر در شدید
 باشد اندک کافور در آن آفریند و اگر در سر بخارات غلیظه و دوی و طینین باشد بر دات قویه از آن دور دارند و روغن بابونه و سرکه بکار برند و تمبین طبیعت بجهت
 که در آن متناقص ماطفه مثل بابونه و ثبوت و حلبه و مانند آن بود با دیگر در و جلاب اصل السوس منقشه کو فته سه درم و منقشه خشک سه درم با شکر سفید و برنجین
 هر واحد درم بنوشانند و غذا فروره ماش منقشه و نخود منقشه بغز بادام سازند و دست و پا آب گرم مطبوخ سبوس گندم بشویند و اگر با صلیح قلق و کرب و
 اضطراب و زردی چشم باشد آب انار سبوس شخم آن افشوده و اندک کلاب و سرکه یا مار الراتب یعنی آب ترش که بالای دوع آید بنوشانند و غذا اقسام بار
 دهند و در ساکن بارده نشانند و زیر بادش سرد سلول کلاب حلوس نمایند و آنچه خاص ایشان را نافع بود خوردن آلو خشک و شمش و حماض و بر و امر دست
 و آنچه مویج صلیح حارست قیام در حمام جار یا آفتاب یا نزدیک آتش و دخان و قبض طبیعت و شراب صرف و پیاز و گندنا و سیر و شهد نخ و جرجیر و حلبه و شیر
 و خند قوی و بخور باشای گرم مثل کندر و مشک و غالیه و فاویه و صبر و بویای بد قوی الراتحه مثل بوی مرادار و جلودر طب و گوگرد و قطران و خوردن یا تمیدن
 زعفران است و آنچه مضر دماغ بنحاصیت است کرفس و فراخ و غیره است که در علاج کلی امراض دماغی مذکور شد و شمیدن سرکه دماغ را نافع دهد خوردن آن
 مضر بود صفت دوائی که اسهال صغری برقی نماید بگیه ند پوست لیلیه زرد و زده درم تا بست درم و کو فته در سه رطل آب ترنوده با آتش نرم بچوشانند تا یک رطل
 آید صاف کرده بست درم شکر طرز یا برنجین پانزده درم داخل کرده بنوشند و اگر با صلیح سرفه باشد از هلیله و مانند آن اجتناب و رزق و این دو استعمال کنند
 که اسهال صغری بهسولت کند و رفع بخشوت صدر نماید بگیه ند منقشه پنج درم نیلو فزاد درم عناب سپستان هر یک بست جد و تخم کاسنی سه درم اصل السوس
 منقشه کو فته سه درم آلو شیرین بست عدد تخم جازی سه درم و در سه رطل آب بچوشانند تا نصف ماند و شکر یا برنجین ده درم و فلوئس خیار شنبه درم مالیده صفحا
 کرده بنوشند صفت جی که اسهال صغری جذب و از دماغ بقوت غیر اضرا بر دماغ و مقیة بدن نماید بگیه ند منقشه دو درم تقوینای خالص مشوی نیم دانگ دو درم
 ترید سفید مصمغ محوف محکوک بروغن بادام چرب کرده یک درم رب السوس نیم درم پوست لیلیه زرد یک درم کو فته بجهت آب خالص شربت جها سازند و این
 شربت است صمغ بخورند و این حقیقه اسهال صغری برقی کند منقشه یک مثقال شربت کمال مشوی یک دانگ ترید صمغ یک درم رب السوس یک دانگ سائیده بغز
 خیار شنبه سرشته صمغ بخورند و اگر از حب که است کند نیم دانگ تقوینا مشوی در مثل شربت آلو شیرین خوراند که در اسهال صغری عمل نیک نماید و مقیة بقوت و لطیف کند
 و شربت اجاص پنجاه درم بنوشیدن صداع حار و حیيات گرم و برقان را نافع بود و کسی را که محتاج بمسهل قوی باشد و مطبوعات و جموبات بدو آفته را بقول
 کند نیکوست زیرا که غنیان و کرب نبی آرد و صفت آن در قول جرجانی گذشت و این صلیح حار را در ساعت تسکین دهد ایون یک بطبوخ پوست خشتاش یک درم
 سائیده آب کاهو طلا کنند و یا تخم کاهو آب آن سائیده بر سر طلا نمایند و خوردن کاهو بسیار نافع است صفت حب که برای سوزش یا زرد بگیه ند لیلیه زرد و غذا

جان بجان صلیح

کوفته در ظرف چینی یا شیشه کرده بر آن چندان آب اندازند که چهار انگشت مضموم بالای آن باشد و سر ظرف بنده کرده یک دو هفته در آفتاب داشته آتش بکشند
دیگر آب بر آن لبلب ریخته بدستور آب او بکشد بزرگ از آنکه در لبلب طعم آن باقی نماند پس آن آبها را جمع نموده در آفتاب یا بر آتش ملایم گذارند تا غلیظ شود و دست از برین
با دام چرب نموده حب بسته از چهار دم تا هفت دم بخورد بجلاب که این صفرا را بر فرق برآورد و رفع مبلوغ لبلب خنجه خنجدی گوید که شربت نیلوفر و بنفشه و سکنجبین
استعمال کنند اگر ابدی سرفه نباشد و شربت تخشاش و خمیره بنفشه پستان اگر اسعال بود و تبیین طبیعت بلیغات و خنجا کننده یعنی که آن معده و ر
شدید الضرر است مگر آنکه بشربت معده باشد و این مبلوغ نافع است اگر احتیاج تنقیه باشد لبلب زردچ درم لبلب کابلی پنج درم تمر هندی پانزده درم ترنجبین درم
بر سر مهود مرتب ساخته صیغ نوشند و این شربت آوسهل نافع جمع امراض صفراوی است آو صد عدو تمر هندی سه او قیه بنفشه دو او قیه ستمونیا می شوی یک درم
زعفران نیم درم تربدیک درم ترنجبین یک رطل قند سفید یک رطل شربت چهل درم و این خنجه امراض صفراوی دماغی را بسیار نافع است و بر فرق اسهال کند
حرارت پیدا نماید بسوس کندم در حره بسته یک قبضه جو مقشر یک قبضه بنفشه سه درم تخم خطمی سه درم عناب بست عدو پستان بست عدو نیلوفر چهار درم
سای کلی پنج درم در سه رطل آب بپزند تا کم از رطل بماند در آن شکر یا ترنجبین ده درم روغن بنفشه یا کنگر ده درم حل کرده خنجه کنند و این خنجه تسکین حرارت غیره
تسکینی کند آب کشک جو دو او قیه لعاب اسبول روغن بادام شیرین روغن کدو هر واحد یک او قیه به رابا هم مخلوط کرده خنجه نمایند که طفلی همی و اسیب عیب کند و در
معروف بار مستعمل در صداع لطو خا و سوطا پنج دست روغن گل و روغن نیلوفر و روغن بید و روغن بنفشه و روغن تخم کدو و صنعت هر یک معروف است و سوس
سوطا و ستموم و ضاد و نطول در اوقال سابق گذشت و هنگام شدت در دین لازق بکار بر نبرد زرنج شیان مایه تا فلفل گل سرخ صندل هر واحد یک جزو اول
عشره جزو بانزوت آیمچه بر صد غنیمت بچسباند و بالایش قطعه باریک اسرب بندد و این دوا می برد برای هر دردی که سبب حرارت باشد نافع است تخم کدو
خشخاش تخم خرفه با قلا مقشر کالج هر یک یک درم ایفون یک مسوج بلعاب اسبول آیمچه بخورد و حق آنست که نزدیک مخدرات قوی نشوند مگر آنکه در دوحه ششی
رسد و با جمل استعمال آنها از خارج بدن اولی است و بخانه ما کات طیب الراجحه مثل آب سیب و کلاب و غیره است در شیشه مطیب بصندل و کافور و مشک
کنند و ادهان طیب الراجحه مثل روغن خلاف و روغن بنفشه و مانند آن گوید که آن لفظ علمی است گویند طالع یعنی مختلط و مضروب چنانچه قولی شیخ الرشید در علاج
صداع تابع حیلات با غل غلنی شایه نیست و این مخلوط میبرد مقوی دماغ نافع صداع و سرسام حار است صندلین کلاب آب خیار سرکه شیر زمان روغن گل کلاب
ساخته خما کند این فوج گوید که اسهال ببار الفواکه و حب لبلب و حب صبر و غیره نمایند و هر یک از آن در سابق مذکور شد و آب کاسنی بیشترند و جوش داده کنند
او بردارند و یک او قیه صبر در آن انداخته چند روز در آفتاب بماند بعد از آن از آن یک او قیه تا سه او قیه بنوشند و اگر در لرض را چیزی از او جاع سفلی باشد یک درم
و دو درم کثیر در آن داخل کنند و پارچه را بر برف سرد کرده بر سر نهند یکی بعد دیگری تا آنکه سردی محسوس شود و بقره بر سر نهند و هر روز کثیر نشک یک درم با دو درم
نخورد و بنفشه شمش آب آو آب کتوت شامی و آب انار ترش و مانند آن لزوم نمایند و مخلوط معمول از روغن گل دو جزو کلاب سرکه تمر هر واحد یک جزو سوم بنفشه
مایه فات گرد و بر برف سرد کرده بر سر نهند و روغن بنفشه بر برف سرد کرده بر نهند و یاد و یا شاشش باره مثل برگ بید یا برگ خطمی یا بنفشه یا گل سرخ یا کثیر
سبز یا برگ کاهو یا عنب الثعلب یا برگ نی یا خیار یا بادنگ یا کدو یا قطف یا قبله بیانی یا حی العالم یا عصه الراعی و مانند آن مفرد و مرکب کوفته بر سر نهند و بسیار
نمایند یا آب آنها سرد کرده بر سر نهند و این همه آنها یا اکثر آن با روغن گل بچسباندند و روغن بماند سرد کرده بر سر نهند و طوطی سرطان زنده کوفته سفید نمایند و بسیار
طباشیر و مشک در علاج صداع حار در قول صاحب کامل گذشته بر روغن بنفشه یا شیر ذخران سفیدی بینه مرغ رقیق بچسباند و اگر در سر جارات بسیار باشد و در
مخدره مثل عصا در خشخاش و بیرون و مانند آن استعمال کنند مگر آنکه جوانی شدت کند که درین هنگام خشخاش و نیلوفر و جو کوفته بچسباند آتش بر سر نهند و بیشتر
یا شیر بر سر نهند و اگر در لرض ضعیف باشد از و شیدن شیر بر سر نهند و عوض او ضاد معمول از بابونه و خطمی پوست خشخاش و نیلوفر استعمال نمایند و در
صندل و کافور و آب بیرون و آب بنج طلا سازند و غذا پست گندم کز باب گرم شسته و شربت آب برف میند و یا مان سفید سبب در آب تر کرده تبدیل آب
تا مستعمل کرد پس چیزی از آنها می ترش قابض مثل آب انار شیرین و ترش بر آن ریخته بخورد و بار که از کدو خرفه و قبله بیانی و سرخ و خیار است و اگر

بقدرد و وجه پدید که بلم بسیار بی غائله برآرد و اگر خلط بسیار غلیظ بود بهر لطیف ادما را اصول که از پوست ج کر فس و سلیخته و اینسون و سنبل الطیب و شیخ ارمنی و صندل
و غیر ساخته باشد بقدر بجا درم با شربت اسطوخودوس و شربت لیوهر واحد یک اوقیه باریک اوقیه گلگند یا باروغن بیدانجیر از یک شقال تا دو شقال در وزن
نخ سه روز یا پنج روز داده بنقیه محبوب مذکوره کند و یا این طبعی و منجم دهند بویز منقی بست درم بنقیه خطمی پرسیاوشان هر یک سه درم سدیک شقال اینسون با درم
منصلکه هر واحد یک درم جو شاییده صنف نموده درم گلگند حل کرده با صاف نموده پانزده درم سنگین بزوری اضافه کرده بیاشامند و غذا شور با می چو دروغ
بانان یا چلا و سازند و بعد بنقیه نمایند و بعد از بنقیه غراغ منقی را سه عمل آرد و روغن یاسمین یا سداب یا سوسن یا روغن گلچکان یا روغن هندی بر سر
مانند و از اضمه و سوطات و شومات و کمادات و غیره که در علاج صداع بار دساقی گذشت بکار برند و خوردن حب قوقا یا یا حب صطیحقون در هر هفته یک بار
یا در بار بصورت لقیه ماده مفید بود و استعمال پلیله مربی و دبیدالورد و اطریفیل اسطوخودوس مفیدست و مداومت بحون الطاکی و اطریفیل مسهل در آرزای صداع
فرمن از مجربات را تمست و ایضا بعد بنقیه بهر تبدیل و تقویت اسطوخودوس باشد نموده با طریفیل سرشته بخورد بعد بویز منقی ده دانه با دیان هفت ماشه جو شاییده
بنات داخل کرده دهند و اگر تقویت دماغ و دل مطلوب بود اسطوخودوس سوده بدو دار المسک معتدل یا حار سرشته تناول نمایند با الیش عرق با دیان عرق غلب
بنوشند و اگر طبع قبض بود و ضرورت اخراج بلغم باشد یا باج فقیر چهار ماشه با طریفیل کشنیری سرشته بخورد و عرق شاهتره عرق غلب الثعلب هر یک پنج تولیم گرم
بنوشند و اگر با وجود آن فرج فریضن یا بس بود یا باج را بر روغن یا دام چرب کرده با طریفیل صغیر سرشته همراه لعاب بیدانه دو ماشه و عرق شاهتره یا اوسیر و بنات بپزند
و اگر صفا با بلغم مرکب بود اسطوخودوس گل نیلوفر هر یک چهار ماشه جو شاییده شربت بنفشه داخل کرده تودری سفیدش ماشه پاشیده بپزند با گل بنفشه چهار ماشه
در جوشانده افزوده اطریفیل کشنیری بدل تودری کنند و یا اسطوخودوس گل بنفشه گل نیلوفر پسیاوشان با شربت بنفشه بپزند و یا اطریفیل کشنیری همراه
با دیان گل بنفشه جو شاییده گلگند داخل کرده بنوشند و زردوم بر رعایت انجره در در اعضا سور بخان ماشه سوده با طریفیل آمیند و شاهتره شش ماشه و طبعی افزوده
و استعمال اطریفیل بلین معلوم نیز مفید بود و اگر صفا و خون هر دو با بلغم مرکب بود اطریفیل صغیر خورده شاهتره شش ماشه بویز منقی ده دانه گل سرخ با دیان هر یک شش ماشه
دهند و یا اطریفیل کشنیری همراه پرسیاوشان شش ماشه انجیر زرد چهار عدد شاهتره چهار ماشه جو شاییده بنات داخل کرده بخورد باز اگر غلبه بر صفا و خون زیاد معلوم
شود کشنیر خشک چهار ماشه گل بنفشه شش ماشه عوض انجیر افزایند و پاشویه حار از گل بابونه و اکلیل الملک و خطمی و غلب الثعلب زو فای خشک و حاشا و خرب
دنگ طعام و سوسن گندم و زمام و چوب چینی یا عشب تیز بصداع بار دساقی و بر بنجاست حلبه اسطوخودوس برگ اهل و تخم آن و غیره که در قول سببی و چرب
بیا یحسب حاجت در آب جو شاییده اول الکباب بر آن نموده بکیش نطول کردن نافع صداع لمینی و اقوی از همه تداوی است و چند قطره آب آن در گوش و بینی نیز
چکانند و از شومات ناهمه پیر و باه است و این شوم هم نفع کلی دارد و جدیدتر مشک بشویند بر آن جمله را در پارچه باریک بسته بپسند و ضمما و قرفل زنجبیل
بزر الیچ هر یک ماشه ایون نیم ماشه بعد بنقیه معمول است و این ضما هم بعد بنقیه بصداع لقیه کفایت کند و موجب بلا تخلف است جدیدتر فرنیون خردل هر واحد
یک درم ایون ربع درم در شراب کته حل نموده ضمما و کند و کذا مر و جدیدتر فرنیون هر واحد یک جزو ایون ربع جزو در آب سداب حب بسته بروغن چینی
یا قسط سائیده طلا کردن مفید صداع بار دساقی است و ضمما با بونه اکلیل پنج کبر گل سرخ سداب کرد و با کون سنبل الطیب خورد شربت نیز نافع و اکثر ضما و شربت
فقط دار چینی صرف و خردل نسیر که سوده یا فرنیون در آب فرنجوش حل کرده کفایت میکند و جالینوس گوید که اگر فرنیون بروغن لطیف مثل روغن بابونه طلا سائیده
در ساعت این صداع را ساکن کند و با وجود این بدوای دیگر حاجت بنقیه و ایضا او گفته که من در صداع فرمن ضما مسرکین کموتر صحرائی و حرف استعمال اسکینم
و در شفا العاجل از و منقول است که در صداع بار دساقی و بوش در بندی مرکب با جوز بو او قرفل و اندکی زعفران در گلاب استعمال می نمود و نفع عظیم میکرد و طلا
روغن فرنیون و ضمما و محمد این زکراته مفید صداع فرمن است و طلا می بنویسند بقدر عدسی بروغن گل سائیده مزبل صداع فرمن است و سوط مغز تخم سرس
باریک سائیده بقدر یک سرخ دیا برگ نورسته کثیر خشک کرده سوده منقی دماغ از رطوبت فصلیه است و در فرنجوش قرفل گرد و در شیشان تنها که دوزخه بنیال هر واحد
ماشه زعفران و در سرخ کوفته بنجیه سوط کردن عطس مزبل صداع فرمن از مجربات او شادی در موم است و کذا سوط مشک نیم ماشه در روغن یا دام یا روغن

یک درم حل کرده چند قطره جهت صداع و تیره منتهی مغرب لیکن در استهال عطوسات احتیاط نماید که پیش از تیره نباشد و در نه موجب تحریک مواد اشداد
 مرض در آن زمان خواهد شد و با بونه سردان مرز بخوش بود و نه در آب پنجه روغن نارودین داخل کرده در نیش و گوش چکانیدن نافع و اگر مرض کرب با نماند یا خلش
 در فم معده خود در باین گمانند و اگر با تب باشد از رفتن بنام اجتناب نمایند و هرگاه این صداع مستقر و مزمن و ماده آن سنگن گردد استعمال چوب صینی نافع بود
 پس اگر صداع باین تدابیر ساکن نشود و برودت مزاج دماغ بحال خود باشد و بله نیز از بون پیری و مرض بار دالراج بود دماغ وسط سر و سپهر و بازو داشتن
 زخم آن تازمانی دراز تا از آن چرک جاری گردد و او را میل بدان جانب نماید مفیدست و بسیارست که دماغ نمودن یک بازو نیز کفایت میکند و اگر خوف کوری باشد عقرب
 صدغین قطع کرده بران دماغ و پند و طلیل آب و غذا و لطیف او درین صداع از واجبات است و باغذیه حار و یا سبه ناشف رطوبات مثل قلیا یا و مطبختات و
 کباب با توایل غیر مصدعه مانند دارچینی و قرفل و سافج و خولجان و گردو یا غذا سازند و کوم طپور صحرانی خفیف مثل دلج و تپو و بچه کبوتر مرغ با مغز قلم خوراندند و
 از اغذیه پنجه مصدعه باره رطبه اجتناب نمایند در ریاضت بسیار کنند و باها مالند انقباض معنی نمایند که این صداع اکثر به پیران و زنان ثمنی مزاجان و استعمال
 کنندگان رطوبات و میرات بکثرت و در طبان باره و فصل زمستان عارض میشود در ابتدا سهل العلاج است و هرگاه مزمن گردد و خوف بود علاج او صعب باشد
 و بصیر یا فالج یا قوه یا سکه یا کوری چشم مودی گردد پس در علاجش تماون نماند و در تسکین آن بحسن تدبیر و اصلاح اغذیه و ملازمت ادویه سی نمایند
 اطریفل مسهل مفتی دماغ معمول در صداع مزمن پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آمله بسفنج اسطوخودوس گادریان غار فینون بادیان هر واحد
 و در شقال مویز مفتی مثلگی هر یک دو توله برید و صوف یک توله خردا دام یک توله او و نه ساییده بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده شند سه چند بقوام آورده
 خرداک تا دو توله و همچون الطاک در قول الطاک خواهد کرد اطریفل اسطوخودوس نافع در سرد و دیگر امراض ثمنی و سوداوی دماغی و اگر بعد تیره در سردی باشد
 باید که چندی برین اطریفل دامت نمایند پوست بلبله زرد و کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آمله گل سرخ اسطوخودوس بسفنج اقیمنون کشمش مسادی ساییده بر روغن
 بادام چرب کرده بعسل مقوم بستر شد و بعضی عوض کشمش مویز مفتی داخل کرده و بعضی هر دو روغن گل چکان نافع صداع بنحاصیت گل چکان دیو و در رنگ کابلی
 صندل خولجان روناس هر واحد یک دام گل چنگل تنغیز اصل السوسن هر یک دو دام برگ سنگره سه دام آمله چهار دام اجزایم کوفته در روغن کجند نیم بود
 ماده گاو یک آثار آب قدری یک شبانه روز تر کرده صبح بوشانند تا روغن بماند صاف کرده بر سر مالند اقوال مهره ابو سهل گوید که اگر صداع از ماده باره دماغی
 باشد باید که تیره سبب صطیح قنون و جب صبر و قوایا نمایند یا این جب قوایا ایاری قیراده درم تخم حنظل سه درم سقونیانکث درم ترب سفید هفت درم اسطوخودوس
 پنج درم و جلده شربت سوسپست و اگر خلط متعجب در سردی مانده غرغره ایاری قیراده درم کفصل خردل و عاقر قرحا و صحر و پوست بچ کیر نمایند و استعمال این فتوح
 صبر تیره بان سرد معده میکند بلبله سیاه و بلبله و آمله هر واحد هر دو پنج بادیان پنج گرنس پنج از خراصل السوسن هر واحد هشت جز و سنبل الطیب هفت جز
 هر واحد چهار جز و شکامی با او در هر واحد پنج جز و تخم حنظل و جز و پنج رطل آب بوشانند تا یک رطل و نیم بماند صاف کرده صبر قوطری چهار جز در آن انداخته در ظرف
 آگینه با قناب بدارند و وقت حاجت از یک اوقیه تا دو اوقیه بنوشند و اگر صداع ساکن نشود ایاری ارکا غائیس ایاری جالینوس طبعیح اقیمنون و مویز مفتی بدینند و اگر
 چیزی مرض باقی ماند طبعیح با بونه و اکلیل الملک تمام و مرز بخوش برگ غار شیخ فطول سازند که این تقویت سرد تحلیل ماده کند و گاهی این اشیا باین طور استعمال میکنند
 ساییده با آن روغن سوسن یا روغن چیری یا روغن یاسمین یا روغن قسط یا روغن بان آسینه قدری ازین روغنها سوطمی نمایند و غالیه بسویند و مشک سوده
 بینی و مندا و اگر حاجت بقوتیر باشد گیزند یک قیر از قرفیون و قیراطی چندیدتسر و در اندک روغن زنبق حل کرده سوط کنند و روغن زنبق که در آن چندیدتسر و قرفیون
 و فلفل حل کرده باشد بر سر طلا سازند و با روغن چرکه در آن سداب اهل یا پودینه پنجه باشد و طبعیح با بونه و سداب و یاسمین و سوسن و نسرن و قیه مقوم بود
 و برگ سرد و جز سرد و برگ صنوبر انگباب نمایند و اگر با وجود این علاجات در سر خلط و صداع باقی ماند این فتوح ایاری بروغن بیدار پنجه بنوشند بلبله کابلی و بلبله آمله
 هر واحد پنج درم مصلحی چهار درم آسنتین تخم کشمش ایمنون هر واحد سه درم در روغن آب پنجه تا ثلث آن بماند صاف کرده در آن ایاری قیراده درم حل کنند
 و هر روز سه اوقیه از آن بقدری روغن میدارند خورند و اگر ازین غیشان و کرب عارض شود قی کنند و گیزند صبر و در فوسفیون و قسط و صمغ عربی و انزردت

صبر تیره سبب
 صطیح قنون

صبر تیره سبب
 صطیح قنون

و چند بیدتر و کند رساوی و در شراب بیکانی سرشته بر سطلان نماید و این حب در دهن دارند و بدان غرغره سازند عاقر قرحا و خردل و برگ زرنجوش ساییده مثل او بپزند
منقی بسکه سوره یا اینند مثل باقلا جهمای همین سازند و در دهن براند و چون اراده غرغره بدان کنند در عرضی حل کرده بمثال نمایند و طعام سفید بیاچ همول از قنار
یا تیره یا درج و یا قناریا بگری و روشن جوز و ابازیر و کوم صید و کوم طیور صحرانی و نخود آب بزیره و در عین جز به مندوزان خوش کبک خردل و زبیره و مری و سداب سازند
و مار العسل مطبوخ بنوشند و قافی بنیذ اترک نایب شیخ میفرماید که مقیبه بدن کنند اگر خلط ششک در بدن باشد بجهه تقلیل غذا و تطبیف آن عمل آرند و ابازیر غریب صند
بکار بزند و مویجات و سفر غات که در علاج امراض و ماغی بلغمی مسطور شد استعمال نمایند و اندک اندک از آن شروع کرده بتدریج بپزدانند بعد مویجات دیگر که با آنها مذکور شد
عمل آرند و اینها آنچه اوجاع سر اسکیکن و بدیده آنچه استعمال و در علاج امراض و ماغی بار و رطب و اجبت بکار برند و استعمال ما جبین تریاقیه در مقیبه یک مرتبه نافع بود
اطلبه نافع صمدع بار و ابتدا بر اشیدن موی سر کنند پس بگیرند و شغال و فرفیون و یک شغال بوق و دو شغال سداب ششی و یک شغال تخم حل و دو شغال خردل و دو شغال
باب زرنجوش سرشته بر سطلان نماید و از اطلیه حیدره فلفل شغال نخل روغن زعفران شغال و ملت فرفیون حدیثه شغال سرکن کبوتر و دو شغال در سرکه که گفته ساییده طلا
سازند و اینها طلائی فرفیون و نیک و بوق و اینها فرفیون و زعفران و صبر و دروغیه که در قول سحی گذشت باب سداب طلا نمایند و از اطلیه حیدره برای این ماهر
نموده و مقیبه بار و درمن نیست که بسنگ مصری طلا نمایند که این شدید المنفع است و اینها فلفل سفید زعفران هر واحد دو درم فرفیون یک درم سرکن کبوتر صحرانی
یک نیم درم سرشته بریشانی طلا کنند و اینها صبر فرفیون جنید پیدستر فرفیون قسط عاقر قرحا فلفل شرب کنند طلا نمایند و اینها دوای زایل الحام و آن ثوی است
و اینها فلفل و قرض زعفران هر واحد دو شغال فرفیون نیم شغال سرکن کبوتر یک نیم شغال سیاهی دوات یک نیم شغال سرکه مقدار حاجت و این ادویه گاهی کسوف
تبرق یا با جین شیر یا سفیدی حبیده و گاهی صرف استعمال میکنند در درجات اینها مختلف است صفت سحوطات نافع صمدع بار و از انجمل سحوطا شونیز است که در
علاج صمدع بار و سافج مذکور شد و کندا مویبانی جنید پیدستر و شک و بعضی گفته اند که چون به نیت برگ صخره و هفت دانه خردل در روغن نجفته بود و سحوطا کنند نافع
است و آنچه تجربه کرده شده مشک و صبر و صبر است که بقدر عرض ازینا گرفته هر وقت سحوطا نمایند و آنچه سحوطا و برای صمدع بار و میکنند و تخمین و تقیبه میکنند روغن
شخم حطل است و یاروغنی که در آن عصاره قناریا الحار که اخته باشد و از آنچه قوی درین باب شد بر المنفع گمان کرده است که بگیرد آب برگ شغال اولی آب افشرد و
از آن سه قطره ناشما سحوطا کند و بعد ساعتی روغن نجفته چکاند و سفید باج بسیار چرب بنوشند و از آنچه درین باب ستوده اند نیست که بگیرند زهر و مرگا و سرخ رنگ
سه درم مویبانی دو درم مشک یک درم کافور نیم درم و از آن سحوطا سازند و اینها بگیرند تا نایب یک نیم شغال اصل السون یک شغال فرفیون یک نیم شغال اصل صمدع یک نیم شغال همه را با آب
شخم چقند آبیخته بقدر دانه جا و رس از نوک میل میشی چکاند و اینها فرفیون و ملت زن آن شخص هر که آب چقند ز سرشته ویشی چکاند و اینها سحوطا نافع بخوریم مشک است
شغال بوق و ساق هر واحد چهار شغال بار یک ساییده و با نوبه ویشی دند و در این سرخورد و داشته بقوت تنشاق آن نماید و اینها شونیز چهار شغال عصاره قناریا
و دو شغال زرشاد و دو شغال بروغن خنایا روغن قناریا سرشته اندرون بینی بدان طلا نمایند و بوی او ملین بقوت تنشاق نماید و چون از سردا رطوبت بسیار
تزواید در آن هنگام بینی را با آب گرم بشویند صفت ادهان که بر سر صاحب صمدع بار و می مانند جمیع روغنهای گرم در روغنهایی که در آن شبت و بود وینه بزرنجوش
شیخ حنام و سداب و برگ غار نجفته باشد و آنچه در علاج امراض و ماغی بار و بلغمی مذکور شد از نافع است و حال روغن بلسان هاجنا معلوم شده و این برای سحوطات
و قطورات گوش نیز صلاحیت دارد و این نوع نافع صمدع فرفیون است بگیرد عصاره قناریا الحار و بخوریم و نظرون سادوی ساییده ویشی دند و یا شونیز و عصاره
قناریا الحار و یا شونیز و اندک صمدع صاحب کامل گوید که در این ابتدا با ستفراخ بلغم از حب ایاب و حب قناریا نمایند اگر فصل من قوت مساعد باشد و
بعد فنج خلط و تطبیف آن کنند اگر لطیف نباشد بهما الاصول مع روغن بیدار خیر و روغن بادام تلخ کنند سه روز و بیاچ روز بنوشند بعد از آن خوب مذکور بخورند و اگر
فائده نشود و ایاب جالینوس بقدر حاجت بدهند و بعد از آن غرغره با ایاب فرفیون سکنجبین یا بخردل یا با عاقر قرحا مع مار العسل کنند و بعد ازین اضمه و اطولات که در
علاج صمدع بار و سافج گذشت عمل آرند و تاها استفراخ نجیب صبر یا نجیب ذهب در هر مقیبه یک دو مرتبه نافع است و تدبیر غذا مثل صمدع بار و سافج نمایند و
صمدع بار و سافج بار و کندا است فرفیون و فلفل سیاه هر یک شغال سرکن کبوتر و دو شغال بار یک ساییده بسکه که شد سرشته بعد حلق سرخما و کنند و اگر قناریا کب

مخلوط آب مرزنجوش و یا بنفشه یا باب ندر که طلا کنند دفع و بدو طلا بخورند نیز نافع است و آب برگ برنجاسف و یا آب برگ نمک گشت مع روغن مرزنجوش سوط
 کنند و سوط بمویائی مع روغن بنفشه یا روغن لبان نیز مفید بود و سوط بصماده قنار الکاح مع شیر و خر صداع مزمن و بیضه را نافع است و سخا و جبر در روغن گل
 و سرکه سودمند صفت حب صبر نافع صداع غلبی صبر شش درم مصطکی چهارم تر برده درم گل سرخ سه درم حب ساخته در درم وقت خواب بخورد و این حب
 مستقی و باغ از لقمه است پوست پلایه کابلی درم صبر چهار دانگ مصطکی اینسون هر واحد یک نیم دانگ همه را کوفته با آب کرفس حب سازند و این یک شربت است
 و صبح با یک نیم گرم بخورد و این حب نیز نافع صداع غلبی است ترکیب نیم درم ایاج فیقر یک درم تخم حنظل نمک هندی هر یک دو دانگ تخمونا حود خام اینسون گل
 هر یک دانگ بار یک سوده با آب حب سازند و این یک شربت است و ایضا این سخا و بکار بریزد فریون بوق سفید هر واحد و مثقال سداب صحرانی مثقال تخم زرد
 و خردل هر واحد یک نیم مثقال بار یک سائیده با آب مرزنجوش سرشته بر سر سخا و نماید که این صداع کشته الا اظط غلیظ بار دو دانغ است و این دو واحد کشته بارد
 و بلغمی را نافع موی سر را ترشند و نمک نیم کوفته یک کف در آب یک ظل حل کنند و حاضا کرده بر سر خضاب نمایند و همد شب نگاه دارند و صبح بشویند باید
 که سائز تا بر صداع بار دو سانغ از سخا و دات و طولات و سوطات بعد تنقیه و حنه های قویه و انذیر مسخه بجمعه عمل آردند و این در نافع صداع کشته است و نسجه زاده
 همان نفوخ است که در قول شیخ گذشت و اگر آنرا بر روغن سوسن سرشته در مخزن طلا کنند نفع بخشد و اگر گلبا به سائیده بگلاب سرشته بر تارک سر طلا کنند صداع
 بار در اسود و پدید آمدن میباید که اول تدبیر تنقیه باید کرد و بجمعه تخم حنظل و قوقایا و صبر و شبنم و ایاج فیقر و تخم حنظل و مانند آن و اگر ممکن بود حقه سار لعل
 آرد و بعد تنقیه غرغره کردن و روغنهای گرم بر سر نهادن و در بینی و گوش چکانیدن و طولات موافق و عطسات و بخارات و طلای موافق بکار بردن صفت
 حب صبر یک نیم صبر سقوطی دو از ده درم پلایه کابلی چهار درم مصطکی سه درم گل سرخ اینسون زعفران هر یک درم کثیرا درم بدستور حب بسازند شربتی در درم وقت
 خواب بر سیل تنبیلار و یک صبر یک درم تر بر نیم درم تخم حنظل یک نیم دانگ تخمونا مثل کثیرا هر یک نیم دانگ آب یا آب کرفس یا آب بادیان حب سازند و این هم
 یک شربت است حب ایاج فیقر یک درم تخم حنظل اینسون هر یک دانگی نیم اقیقون دو دانگ مثل کثیرا هر یک دانگی آب کرفس حب کنند و آنجا که حاجت
 لبوی تر باشد ایاج روغن و جالینوس و لو غازی و مانند آن دهند صفت حبی که یوحنا بن ماسویه ساخته است ایاج فیقر هفت درم پلایه کابلی چهار درم نمک هندی
 سه درم کرفس غالیقون بسفنج فراسیون هر یک سه درم تر برده درم تخم انجروخ درم اقیقون چهار درم کوفته نتیجه جهان کنند بقدر فاعل شربتی در درم تاد و مثقال
 بر سنبل تنبیلار هر شب یک شربت به بند صفت حب ایاج فیقر او تر بر هر یک درم تخم حنظل نمک هندی هر یک دو دانگ باقی اجزا هاست که در قول صفا
 کامل گذشت و آنرا که این خوب فائده ندهد یکیز هفت درم اقیقون و لبست درم موز منقی و در یک من آب نیز نماند که بماند صفا کرده ایاج ارکا غایب چهار درم
 نمک یک درم داخل کرده ناشا به بند غرغره ایاج فیقر عاقر قرقا کوفته در سکنجین با در آب کامه حل کرده بدان غرغره کردن موافق بود و دیگر عاقر قرقا ستر خردل پوست
 پنج گرم را سوده عمل سرشته بسره که غصص حل کنند و بکار بریزد دیگر فرنجوش سحرانار و دانه ترش صبر مساوی سائیده سکنجین عملی حل کرده بکار بریزد و پودینه و شتی و ستر
 و مقصوم و شبت و غیر آن که در طول بقول مسیحی گذشت جو شانیه سربخاران دارند و آب آن بر سر نیز طلا فریون در روغن یا سمن یا سوسن بسازند مثل سر شتم
 طلا کنند که در حال در بنشانند سوط شونیز چهار درم نوشادر تر بر هر یک درم و در بعض نسخه عوض تر بر بوق آورده اند همه را بگویند و بریزند و روغن یا سمن یا روغن
 مع حل کرده داخل بینی طلا نمایند و چکانیدن روغن یا سمن و قطه و سداب و شبت و با پونه و انسدان در بینی و گوش سود دارد و آنجا که در و صعب باشد چندید ستر
 فریون هر یک نیم دانگ بر روغن سوسن که رخته در بینی چکاند و نام و سداب و با پونه و انسدان و پیش او عود و سندروس و طر فابسون بود و فلفل و کندیش و
 چندید ستر نرم سوده در پارچه بسته بونید تا عطسه آورد در درم گرم نشستن و آب گرم بر سر کفین در روغنهای گرم مالیدن سود دارد و محمد زکریا گوید که چندید ستر
 و فریون و خردل و اقیقون همه با شراب سائیده طلا کنند ثابت بن قره گوید صبر و فریون و قطه هر یک دو درم صمغ زعفران و انزروت هر یک یک نیم درم کنند
 سه درم بشراب پیچزند تا غلیظ شود و طلا کنند و پاره سرب بالای آن نهاده بریزند و آنرا که داغ گرم و ضعیف باشد این ادویه بسفیده تخم مرغ و روغن گل و سرکه حل
 کنند و آنرا که با این صداع غلبی خوابی پیدا یزد روغن شربت بر سر نهند و گوش و بینی چکانند و شبت با سوسن آسمان گوئی در آب پیزند و آن آب بر سر نیزند و آنرا که این

نسخه حب

نسخه حب

نسخه حب

علاجه در وساکن نشود شریان صدغین قطع کنند و اگر ساکن نشود هر دو جانب گردن را غ کنند و طعام نخورد آب بروغن زیت بر رخ کند زیره و کوباده چینی
و صحر و قلیه گند و کونجشک و کوبه ترنجبین و کبک و دراج و تدو قلیه آگاسه و گوشت سرخ از سفیدی پیه جدا کرده بروغن زیت بریان کرده و آنرا که حاجت بجزارت بیشتر
باشد بروغن جوز بریان کرده و حلوا می عسل و فو از شکر بود و هر طعام که گرم تر بود و بسیار باشد که از صعوبت درد سر آواز باطل شود و درین حالت آب گرم بر سر او بسیار
و دروغن گرم یا روغن نقطه در گوش چکانند مصدق حاوی و ترویج گویند که متقیه وواع از لیم غلیظ یا متقیه ریح بر بدن بحبوب و ایاریجات کنند و تطبیق غذا و تجمیع صاحب عام
نمایند و در اول صبح جلاب از اصل السوس متشکر کوفته سه درم با درنجبویه دو درم با دو درم گل گند بو شانند و بنجو آب و شیر تخم قرطم غذا سازند بعد هرگاه در قرار در نفع
ظاهر گردد این حب صبر بر بند صبر سقوی شقال حب المیل نیم درم تر بد خراشیده بروغن بادام چرب کرده یک درم غار لقیون نیم درم شحم مخل مثل مصطکی کثیر است
یک دانگ نمک هندی یک نیم دانگ کوفته بختیه باب بادیان تر سرشته مثل نخود چهار سازند و سحرگاه بخورند و نایم در بران صبر کنند که اسهال نیک کند و بختیه روغن سدا
یا روغن سوسن یا ایسین بر سر بریزند و اگر متقیه تمام نشود و اندک صراع باقی ماند حب ایاریجات حب شبیار بخورند و با بونه الکلیل الملک فرنجبوش مثبت هر واحد کف درنج بطل
آب خوب جو شاییده بر سر نطول کنند و این سوط مفید صراع بار دست کر کنند رضض چندید تر زعفران هر یک نیم دانگ صحر فلفل سفید و سیاه هر واحد یک درم ششک
نیم دانگ کوفته بختیه باب فرنجبوش سرشته قرص سازند و در سایه ششک نمایند و وقت حاجت بوده سوط کنند و این طلا نیز انواع صراع بار دست صبر چندید تر قطره صمغ
عربی زعفران هر یک دو درم آنزروت کندش هر یک سه درم کوفته بختیه باب خالص سرشته بر کاغذ طلا نمایند و بر سر بچایند و این ضما د نیز سودمند است قمار اعمار را نسیین
هر یک دو درم باب ذریت بیزند تا مهر اشود پس آب صافی او بر سر نطول کنند و نفل او ساینده بر سر ضما نمایند صفت حب حقیقون کبیر کبیر بغم سهولت بی ناله خارج
کند و متقیه سوط از فضول نماید و صراع بار و فرنجبوش رافع دهد و عمل او شریف جلیل است بکینه لیلیه کابلی شش درم آمله انستین غار لقیون محمودیا هر یک سه درم اسارون
ایسین تخم کرفس هر یک دو درم تر بد سفید صفت درم ایسین پنج درم ایاریجات فیه صفت درم قرنفل یک درم کوفته بختیه بجلاب یا عسل کف گرفته بسزند و جها سازند
شترتی از ان شقال و این حب متقیه سه وعده کند ایاریجات فیه شش درم تر بد سفید پوست لیلیه ایسین هر یک سه درم نمک هندی تخم کرفس هر یک دو درم گل سرخ
دو نیم درم شترتی از ان دو درم و این سوط مفید است شونیزیک درم کرسنه دو درم فریون یک دانگ کوفته بختیه سوط سازند طبری گوید که اگر قوت قوی باشد ابتدا به
متقیه بدن کنند بعد متقیه سر نمایند و این دو استفراغ بدن نماید لیلیه کابلی سی درم ششیش غافث ده درم سنگلی اسطوخودوس قطور یون هر واحد پنج درم نسیین روی
ایسینون هر واحد سه درم تخم کرفس ایسینون بادیان هر واحد چهار درم اصل السوس متشکر پنج سوسن عصل بریان گاوربان با درنجبویه هر واحد پنج درم سوزنی پانزده درم
بد سقوی مطبوخ بچوشانند و یک رطل بنمادی از ان صاف کرده در ان غار لقیون و تر بد هر واحد و ثلث درم سوده سبل سرشته بمانت و عیونیم بنوشند و بعد از این شربت نهند
روز صبر کنند و از اطعمه بر پیر پیر دارن پس اگر در مزاج او تغییر نگردد و حالتی مانع پیدا نشود متقیه سر او باین دو نماید گل سرخ دو درم نسیین سه درم نمک سرخ ربالسوس
هر واحد یک درم تخم کرفس و ثلث درم مصطکی چهار درم صبر سقوی ده درم کوفته بختیه باب خالص حب بسته دو درم و ثلث بد نهند و در مدت یک ماه سه شربت
ازین حب بخورند تا اگر ممکن بود و مزاج متشکر و ضعیف نگردد و مهند امرین بر غذای الطف نروم نماید و اگر این کفایت نکند بر ساقین جماعت نمایند و عضله ساقین
به بندند و اگر این هم کفایت نماید تخم گل و شونیزه و اندکی کندش عطسه آورند اگر عطاس بچیان صراع او نکند و اگر بچیان نماید از عطاس اجتناب نمایند پس اگر مزاج
سنگر و یا آب یا مخاط از ان سیلان کند و صراع بچیان نماید بر عطسه دوام نمایند که باین طریق صحت یابد و اگر صحت نشود و این اثر نکند در اینجا متقیه فضول معلوم شود
و قوت مرض مساعدت کند متقیه دو درم متقیه کنند و اگر این کفایت نکند مالش سر و نسیین آب گرم که در ان حشاش حاره محله مثل نام و فرنجبوش و با بونه و الکلیل
و ماتمندان بختیه باشد مثل آنز و اگر کفایت نکند ضما مغز ان میده پنجاه درم در صبر هر واحد سه درم زهره گاو دو درم مور در ترکیب است همه را بسایند تا شل نرم گردد
اندک روغن غار بران ریخته بر سر ضما نمایند و اگر وقت زمستان باشد گرم کرده بکار برند تا سر را اینا نرساند و اگر کفایت نکند بروغن مصطکی و فعات متوالی سوط نمایند
سبقت تطیس و مقدار دو دانگ از ان سوط کنند و از هوای سرد حفاظت کنند و اگر چشمه کبریه باشد استفراغ بدان آب کنند و بر سر بریزند که باین طریق صحت یابد پس
اگر بعد از این همه تدبیر عاف ظاهر گردد بند نکند اگر بپند که از ان صراع خفت می پذیرد و در مرض راحت می یابد و اگر با وجود این حال رعان منقطع گردد و قصد تقال

کنند و اگر گری آن ظاهر گردد و فصد کامل نمایند و اگر نامی از فصد باشد حجامت فغان نمایند و خون بقدر حاجت گیرند و اگر عروق جمداد و نقل مرصن زیاد کند و در جسد او
 کثرت باد خون طرف موضع دیگر و باستن باز و در آنرا محکم و نهاده ان حاجت فشرط بر سر و پستان و بر ساقین و بر پشت ضداد سخن نقار برای تسخیر بگ اجوف
 کنند تا که آنچه در سرست بسوی آن بنجذب گردد و گاهی چه راه اف ظاهر نگردد و در وقت مزاج و طبع بر حال خود باقی ماند و مانع از قبول نفخ بود و علاجه اش بعد استعمال
 همه تدابیر مذکوره داغ و وسط سرست و از اجامتی از متعین ذکر کرده اند و گمان من حاجت بلاغ و زشل این بلاد نیستند و اگر احتیاج آن کرد در بلاد و عتقالبه
 و روس و سایر بلادان شدید البه و باستان این مقیمه التذکره گوید که اسهال محب صبر و حب ایاریه کنند و زو غنهای گرم مثل روغن بان و جیری و یاسمین و زیت
 بر سر مالند و او یکم در آن سداب رطب و بالونه و اوکلی الملک و نسیرین و نعام و پودینه و برگ سر و بخته باشند بر سر بر سر زرد و بر بخارا آن الکباب سازند و بنجذب بر سر و
 فرغ خوش و مشک نشوق کنند و بکنندش عطسه آورند و بسکین عسل محلول آب گرم بخورد نمایند و بر صندلین این ضداد سازند و صبر و فرفیون و قسط شیرین
 هر واحد و درم زعفران و صمغ عربی هر واحد یک مثقال چندید ترکیب درم اینون نیم درم کندر درم انزوت یک درم این ادویه بنشراب سرشته بر صندلین
 خلاصه کرده بر آن پاره اسرب بندند و در لجن را بچسبند و بخارند و غذا به بخواب بریزند و در وقت و روغن جوز سازند و بر باج میوه با کجوم صید بریان بریت و بند
 و شراب او عسل یا محرکند سازند و از بنید مانع کنند پس اگر صمداع ساکن نشود و خوف کوری چشم باشد هر دو رنگ صندلین قطع نمایند و بر آن داغ
 نهند و اگر ساکن نشود و در آن راه در جاب و وسط آن داغ دهند و در بسکین صمداع محسن تدریس و اصلاح اغذیه و ملازمت ادویه کوشش نمایند زیرا که اگر
 مزمن گردد علاج او دشوار شود و الطالی گوید که بجز درون منقیات لطیف نمایند مثل ایاریه با اسهل و کثیره کنند عسل کنند و این مجون از مخریات من است
 برای انواع صمداع بار و دقتیه و دماغ و تقویت حواس و نشاط و اصلاح معده انیسون گل سرخ گل بنفشه هر واحد هفت درم عود هندی پنج درم هر
 غار قیون کبابه هر واحد چهار درم مرزنجشان حلیت هر واحد سه درم صمغ را در سرکه حل کنند و ادویه را ساییده همه بسبه وزن عمل کنند گرفته بسره شربت
 از مثقال تا چهار درم و وقت این تا چهار سال باقی می ماند و این از اسرار مکتومه است و اصلاح راس شرابا و طلائز و بخورهای میکند و در اراض حاره نیر عمل میکند
 اگر عقب آن شیر یا گلاب بنوشند و از روغنهای نافه صمداع بار و روغن بالونه و غالیه و بادام تلخ مست مجموع یا منزه و مخطوط بر محلول در آب خالص یا
 شراب بچسبند چندید بر سر و زعفران سودمند است و چون کبابه و نقل و برگ بیدانجیر و برگ جوز شامی بسایند و بجا سرشته در شب بر سر طلا نمایند
 نوازل را اصلاح کند و صمداع را پاکیزه دفع نماید خصوصاً اگر بصاره قمار اکلار آمیزند و چسبایدن سفیدی بطنه بکنند ناف مسکن است و با این همه
 مرصن در مدت علاج از استعمال مفسدات دماغ با خالصیت و نجیب آن مثل خرما و حببه و عدس و بجزرات مثل گندنا و سیه و خردل باز ماندگیلانی
 از بنیا نقل کرده سر او از آنست که ابتدا به نقیه بدن کنند بهنلات خفیف ترین با ایاریه فیهرا و حب صبر شروع نمایند بعد از آن حب قویا یا دانه خیره و قریب
 آن باشد بخورند و نسخه حب صبر متوسطی سه درم مصطکی تربله کبابی گل سرخ هر واحد دو درم نقل ازرق نیم درم باب کرفس حب سازند
 شربت سه درم وقت خواب بر سهیل شیار در هفت و نسخه حب قویا یا انیت قویا یا یک نیم درم سرخ درم باقی اجزای اوزان همان است که در آغاز اول نسخه
 گذشت شرفی سه درم و این مطبوخ ثابت بن قره نافه است بلبله سیاه پوست بلبله زرد و کبابی هر واحد هفت درم پوست بلبله آله هر واحد سه درم ناخته و دو
 درم سعد سه درم موز منقی پانزده درم در سه رطل آب بچوشانند تا یک رطل بماند پس دو شلک رطل از آن صاف کرده با شلک شربت حب قویا و یا یک
 درم ایاریه فیهرا و یک درم تاکیک نیم درم ترب بنوشانند و خوردن و در مثقال اسطوخودوس اجسلی سرشته نافه بود و این حب نافه صمداع مزمن است
 ایاریه فیهرا یک درم تخم حنظل ربع درم ترب نیم درم مثل کسبیه هر واحد یک دانگ تخم نیار ربع درم مثل زرد آب کرفس حل کرده جهما سازند و این یک شربت
 است و اگر ازین فایده نشود و این نسخه ایاریه بار و روغن بیدانجیر بنوشند بلبله زرد و هفت درم بلبله سیاه و کبابی و بلبله آله هر واحد دو درم مصطکی سه درم
 افسنتین تخم کشوت هر یک پنج درم شاه تره ده درم با دو درم شربت درم در یک رطل آب بنیزد تا سوم حصه بماند صاف کرده پنج درم ایاریه فیهرا در آن حل
 کرده هر روز سه اوقیه تا پنج اوقیه بر روغن بیدانجیر بنوشند و این به نقیه سر و معده نیکوست و گاهی بدل ایاریه درین آب صبر میکنند و از وقت

نسخه صبر

نسخه صبر

نسخه صبر

او قیبه می نوشانند و بعد اجابت نامه دو درم حب الرشاد و آب نیم گرم که در آن شکر حل کرده باشد بخورند و اگر در این سهامات ساکن نشود ایاریجات کبیرا
 مثل ایاریج جالینوس و ایاریج کونفاذیا بخورند بعد از استعمال تریاقات و معاجین در هر هفته یکبار کنند و اولاً گوشش در جذب مواد لیسوی اسفل و تحفته
 نمایند و بعد غرغره بسکنجین محلول در آب گرم یا گرمی کنند و بعد از آن بسکنجین عسل مخلول در آن ایاریج فیکرا و ایاریج فیکرا و غرغره که در باب فایح
 و لغوه بیاید لعل آرد و این غرغره منقی و داغ از نفول غلیظه از جهت ایاریج فیکرا و وج و خردل و مویزج و عاقر قرحا در تجلیل و پودینه و صغره اصل
 و بیج که کوفته در مار النسل یا بسکنجین عسل یا گرمی حل کرده غرغره نمایند و اگر خواهند که یاد و یاسه در او ازین لعل آرد و اگر خواهند بهر اجمع کنند مصنف
 احتیاس گوید که جهت حصول نفع مطبوخ اسطوخودوس با شربت اسطوخودوس منجم چهار پنج روز در هند و بعد نفع تنقیه دماغ بحب شیار یا اصطنع و این با
 قوتایه نفعه علویجان با ضافه سنای ملی و قوکه تربتیند زنده باشد زنجبیل سه ماشه پوست بلبله زرد و کابل هر یک یک نیم توله روزی در خطای هفت ماشه مغز خیار شنبه
 و زنجبیل هر یک هفت توله کفند عسل چهار توله روغن بادام هفت ماشه در بلبله کفند وقت دو پاس نخود آب بچرخ و دهند و وقت شام نان خشک را خمیر می در
 عرق بادیان نمیر کرده باشورای مرغ خورند و صبح این دو باید بنهند اسطوخودوس سه ماشه سوده با جوارش مصطکی یک توله مرسته ورق نقره یک عدد و بعد با مطبوخ
 اصل السوس گاو زبان پنج گرسن پرسیا و شان هر یک هفت ماشه اینسون چهار ماشه بادیان سه ماشه شربت بزوری حار چهار توله داخل کرده تخم کوبیده هفت
 ماشه پاشیده بخورند و بهین نطاسه چهار سهام داده بعد حصول تنقیه تام بهمت تعدیل مزاج و انخارج مایعی مواد و تقویت دماغ عموماً و غرغره و اطراف لیلیات
 و دیگر نماز بر کار برند و قبول شاه ارزانی خود آب با شیره حب البیل سفید زنده شدن و تا یک هفته مداومت کردن در تعدیل و تقویت دماغ از بخارات ست
 و اگر یاسه بود اسطوخودوس تخم خطمی اصل السوس هر یک چهار ماشه جوشاننده نبات دو توله داخل کرده در هند و لولف خلاصه می نویسند که برای نفع و تطهیر
 ماده برگ گاو زبان اصل السوس هر کدام یک درم پوستان سوزنی هر کدام یک اوقیابا ریشم خام یک درم تخم خطمی سه درم بادیان یک درم جوشاننده
 صاف نموده شربت اصول و او قیبه حل کرده صبح و شام دو حصه بنماید و بعد تا سه روز بعد از آن پرسیا و شان سه درم اینسون یک درم بادیان مصطکی هر کدام
 یک درم جوشاننده صاف نموده کفند یک اوقیه بسکنجین ساده و او قیبه حل کرده بنهند صبح و شام و بشورای چیزی مرغ نغز بنماید و بعد از نطو نفع ماده سهامات
 بلغم چون حب صبر و ایاریج فیکرا و اصطنع تنقیه کنند و بعد از آن بار دیگر تنوع با نضاج و تطهیر گردیده اگر احتیاج شود با استفراغ باقی ماده را قلع نمایند
 آنگاه با استعمال غرغره و ضمادات اگر حاجت شود باین نوع استعمال و زنده صفت غرغره که بعد تنقیه درین نوع سودمندست فرج خوش صغره هر کدام یک درم
 عاقر قرحا یک درم جوز باریج درم جوشاننده صاف نموده بسکنجین عضلی و او قیبه حل کرده غرغره کنند و سه سراد بان حاره چون روغن بابونه و چیزی دیگر
 و نطو با یک درم بابونه و اکلیل الملک و چیزی بنفشه جوشاننده باشند درین وقت سودمندست و ضماد ازین اجزا بر صدغین گذارند صبر زعفران خنجر
 هر کدام یک درم فریون نیم درم افیون ربع درم انزروت یک مثقال صمغ عربی نیم مثقال با شرب سائیده ضماد فرمایند بعضی سلاطین در محسرات خود
 نوشته که خوردن بابونه و طلائی آن بر پیشانی مجربست و چکانیدن روغن آن در گوش و بینی و اکلبا بر بخاران نیز نفعست و همچنین اگر موس
 سوخته انسان سه درم صبر یک نیم درم کندر یک درم در آب قلع سائیده بر وجه و شقیقه طلا نمایند و کدک هر گاه غمگند تخم شمش تلخ سائیده بر سر ضماد
 کنند یا بروغن او طلا نمایند و یا شوق کنند و ایضاً بر آده چوب شمشاد هر گاه با خنا آینه ضماد کنند و خوردن جوز ماش و کذا ضماد در تجلیل صندل و بیج
 بیدار نیم مساوی در آب شسته بیج ساشی یا یک سائیده بر پیشانی و شقیقه نافع و ایضاً قلع سیاه باریک سوده در انبوه بر کرده در گوش بدست
 که گوش از آن پر شود و بعد بنفشه در گوش نهند و همچنین اگر روز چهارشنبه اخیرا صفرا از جانب پیشانی طرف وسط سر طولا یا زده زلو چسپانند و خون بگیند و بعد
 فزن زائل گردد و کذا تعلیق جلد سر به دو بار مراه و فوه الصغیر سفید و اگر صمغ عربی دو جزو زعفران افیون مرکب خون سیاه و شان هر واحد یک جزو باریک سوده
 بسفیدی هیضه آینه کافدی که از سوزن سوراخ کرده باشد طلا کرده بر شقیقه چسپانند نافع بود

علاج صمد سعادی

بیدار

سببش جمع سودا و بسوی دماغ و قبض و جمع عضو است اگر خون غالب یا فاسد باشد قصد وسیع نمایند و بعد بفضیله ماده بفضیله سودا متقیه از سهل سودا و حسب
اقتیون نمایند بطریقیکه در علاج امراض دماغی سوداوی مذکور شد و ایضا بهر فضیله سودا بفضیله کوفته اصل السوس متشکله کوفته بر سیاه و شان شایسته
گا و زبان باد بجزویه بادیان اقیمونی در صر و بسته موزینتی هر یک بقدر حاجت جوشانیده صاف نموده با سلکنجین اقیمونی یا شیر شخت از سه روز تا پنج روز
بیاشامند و یا گل بنفشه اصل السوس متشکله کوفته گل سرخ هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده با شربت گا و زبان و باد بجزویه هر واحد درم بنوشند و با گا و زبان
پهار درم اسطوخودوس یک مثقال پوست بجز شیرش غافلت از هر یک نیم درم بادیان یک درم موزینتی بسبب درم جوشانیده صاف کرده با بسبب درم موزینتی
بنوشند چند روز تا آنکه ماده بفضیله یاب و قاروره غلیظه گردد پس متوجه اخراج سودا بجزجات آن گردند مثل مطبوخی که در آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه و بسفلیج اقیمونی
و اسطوخودوس و غار لقیون و لاجورد محلول داخل نموده باشند و یا مطبوخ هلیله سیاه ده درم سنای کلی بنفشه اسطوخودوس شاهره از هر یک پنج درم ترشتر
فلوس خیار شیره گافله هر یک بسبب درم در آن مالیده صاف کرده بر آن ترشتر محفوف یک درم اقیمونی یک مثقال لاجورد محلول دو دانگ روغن بادام
یک مثقال پاشیده بیاشامند نیم گرم غذا باید که درین ایام نخورد آب و چوبه مرغ و یا گوشت بره و یا بزغاله شیر خواره فریه باشد و طبخ گا و زبان موزینتی و باد بجزویه
اگر بخار بسفلیج اقیمونی اسطوخودوس ترشتر نیم آیمخته نوشیدن نیز منفع سودا است و اگر خواهند شاهره بر سیاه و شان بنفشه پنج کاسنی پنج بادیان اصل السوس
گل سرخ عناب پیستان تخم کاسنی گافله حسب حاجت افزایند و بعد حصول فضیله کامل تنقیه سودا بمطبوخ اقیمونی واجب آن کنند و اگر سودا احتراقی
باشد و علامات حرارت پیدا بود از استعمال ادویه گرم حذر کنند و بفضیله بار و یا مار الشیر که در آن گا و زبان و موزینتی و حطی متشکله با شند چند روز بفضیله
ماده نموده بهر تنقیه آلو بخارا عناب پیستان ظمی زرشک پوست هلیله کابلی بسفلیج اقیمونی اسطوخودوس جوشانیده صاف نموده ترشتر مغز فلوس
مالیده با صاف کرده روغن بادام شربت شاهره اخضانه نموده بنوشند و اگر سهل قوی تر خواهند یک مثقال غار لقیون سفید و نیم مثقال لاجورد
سایتیه سردار و نمایند و یا منفع و سهل که در امراض دماغی سوداوی گذشت بعمل آرند و بدانند که استعمال خوب و سهلای قوی پی در پی جائز نیست
بلکه برفق و مدارا و بعد بفضیله نام و بقای قوت استعمال نمایند و اگر سبب صداع خلطی و سوداوی با هم باشد باید که در معالجه آن از ادویه و اطلیه و نطولات غریبه
نافع بهر دو امتزاج نمایند و همچنین در منبجیات و سهلای مطبوخ که در قول صاحب کامل بیاید نیز نافع صداع حادث از خلط سوداوی مخلوط بهر بنم شربت
و بعد تنقیه تقویت بدوار المسک و مفرحات یا قوتی نماید و یا هلیله مرئی با اسطوخودوس سودا آیمخته بخورند و با الیش شیره مغز تخم هندوانه عرق الشبک
و عرق کیویره شربت بنفشه بنوشند و یا عود و صلب یک ماشوده بود و المسک شش ماشه سرشته بخورند و شیره تخم ششاش چهار ماشه شیره مغز بادام
چهار دانه شربت انار شیرین و دوله بنوشند و هلیله مرئی بکباب شسته کشیده متشکله یک ماشه سودا آیمخته وقت خواب بخورند و در حیره بادام و ششاش
و حلوائی آنها پوسته و نار حیل و جوز و انگور و انار و موزینتی نافع و استعمال شربت اسطوخودوس و باد بجزویه و گا و زبان و بنفشه و نیلوفر قبل تنقیه و
بعد آن سفیدست و تطیل سسر شیر گاو نیم گرم مخلوط بر روغن ششاش عظیم النفع است و تدبیر راس بر روغن لبوب سببه و نظیر او در گوش نافع و حلوائی
مغز کدو و شکر و نشاسته و روغن بادام بر سهلین مجرب است و کذا شیر بز بر سهل و روغن و دخول در حمام معتدل و روغن آب نیم گرم بر سهل متواتر
و مقام در وضع معتدل حرارت مائل بر طوبت نافع و از بیداری و جمله ریاضات اجتناب واجب و ایضا بعد تنقیه بهر تبدیل مزاج روغنهای گرم
و تر مثل روغن بابونه و روغن زعفران بار و غنهای سرد چون روغن تخم کدو آیمخته بالند و در بینی چکانند و اشربه و سحوط و ضماد و نطول و شحوم
با ادویه قلیل حرارت مائل بهر دوت عمل آرند بشرطیکه سودا طبیعی باشد اما اگر سودا احتراقی بود محتاج بسوی ترید بسیار است تا آنکه زائل گردد و حرارت
کاسته و این سودا چنانچه در خاکستر و آبک میباشد و از استعمال ادویه مسخه احتراز کنند تا باعث سخونت دماغ و آبل بچگونگی نگردد و ادویه بار و رطب
اختیار نمایند و بر روغن بنفشه و روغن کاه و روغن ششاش و شیر زمان مدام سحوط کنند و اگر بعد تنقیه در دسه باقی باشد چندی اداست بر اطباء
اسطوخودوس نمایند و یا دمیالور و نالیفت علوی بخان مرتب سازند و ضماد و از ابونه اکلیل الملک فرزندش بار و روغن گل یا یا سمن آیمخته بکار برند و از خربزه

و خنادر در در هم خنادر کردن نیز مجرب و کذا بوش در بندی جدوار قنفل سفید است و یا مرکب زعفران سوده بروغن بادام و شیر زمان آمیزند
 و پارچه بدان آلوده شب و روز بر سر دارند که مسکن و جع و منوم است همچنین قنفل دار چینی پوست بچ لافح بزرا پنج سفید زعفران چند بیدستر
 کوفته بخته بروغن گل و بابونه و بادام آینه خنادر کردن و یا از گل بنفشه و بابونه و خلی سفید ساوی کوفته بخته آب و روغن بنفشه بادام یاروغن نرس
 داخل کرده در باون سنگی حل کنند تا مثل مرهم گردد و گرم نموده خنادر نمایند و اگر سداب بری فریون بوقرق حرمل بنفشه مرزنجوش هر دو واحد جزو بنفشه و جزو
 همه را کوفته و فریون در روغن نیلو فرحل کرده با هم آینه خنادر نماید برای صداع سوداوی فرمن نافع بود و در ماده اشتراقی خنادر از خنفض و کام بود
 صندل و کشنیر زرد و روغن یاسمین و روغن گل نماید سه سوط سومینائی بقدر یک سرخ در روغن بابونه سوده نافع است و برگ حاج افشده آب اوسه قطره
 بر نهار در مینی چکانیدن و بعد ساعتی روغن بنفشه انداختن و شوربای چرب نوشیدن بزعم قومی شدید النفع است و کذا زهره ترگا و سرخ سه درم کا فونیم درم
 سه سوط کردن و شوموم متوی راس و قلع صداع سوداوی عنبر عود هندی هر یک دو درم مشک زعفران هر یک یک دانگ صندل سه درم است و کذا
 مشک سازج نام مرزنجوش سداب مخلوط کرده بویند و بویند گیس در بجان و عنبر و مشک نیز مفید بود و فطول بلخج بابونه اکلیل الملک صغیر شیخ ارستنه
 گا و زبان برگ چقدر سوس گندم لعل آرد و انکباب بران و تصفیه شغل آن نمایند که بعد تصفیه تمام برای تبدیل مزاج مفید و اگر سر عمل و اطراف آن و بابونه
 اکلیل الملک حلیه شبت هر یک یک کف در پیخ سیز آب نیزند که نصف ماند سر بخارا و دارند و بعد صاف کرده بر سر نیزند نافع بود و گویند که اگر بخوابی
 باشد روغن شبت بر سر نیزند و در بینی و گوش چکانند و غذا شوربای باکیان فریه و تهر و دراج همراه خود بخته و دیگر اغذیه لطیفه چون گوشت حلوان و چونه
 مرغ و کبچک و یک ساد و یا با چقدر و کر و مصالح گرم و روغن بادام بخته و بیضه نیم شست و حلوا می شخاش تناول نمایند و بعد غذا بهر تجویذ هم عوارش است
 معتدل مغز بخورند و خواب بر دست چپ نمایند و از اغذیه سوله سودا مثل فطر و باد بجان و گوشت گا و گوشت خشک کرده و پیس کهنه و عدس و سدر که گند
 و با قلا و کرب اجتناب ضروریست اقوال اطبا بعضی متاخرین می نویسند که اولاً ببلوخ اقیتمون فواکه علوی خان نضج ماده نمایند و بعد نضج سانس
 ملی یک نیم توله هلیله سیاه یک توله چهار شنبه برنجین هر یک شش توله داخل کرده ریوند خطائی هفت ماشه سرد او نموده روغن بادام هفت ماشه افزوده
 حاج لاجورد و یا حباب اقیتمون تصفیه کند و صبح تیر از امله برنی یک عدد شسته لاجورد مغسول و طباشیر هر واحد یک ماشه سوده آینه و ورق نقره یک عدد
 پیچیده بخورند و لعاب گا و زبان پنج ماشه شیره تخم کاسنی و خنتر تخم کدو و خنتر تخم زوبه هر یک هفت ماشه گلاب بید مشک هر یک پنج توله عرق گا و زبان شش
 توله بر آورده شربت گا و زبان و سیب هر یک یک نیم توله تخم فرمشک پنج ماشه پاشیده لعل آرد و بعد تصفیه جهت تبدیل مزاج اطرافین شاه تره
 علویجان و اطرافین اقیتمونی ایشان و سه سوط از روغن بنفشه و شخاش و کا هو و شیر بزوزن و نخله از روغن بنفشه و کا هو آب همیشه بهار هر یک یک توله
 عطر گلاب چهار ماشه و ضماد از خنفض ملی تخم کا هو و صندل سفید و برگ کشنیر هر یک سه ماشه در روغن یاسمین و روغن گل سوده و خمیره مر و اید
 همراه عرق شیر کابریزند و اگر بر دباتی مانند مار الحین نوشتانند و بللاج با لچو لیا پر در از نمتی کوه یک که اگر ماده سوده باشد هلیله سیاه و اقیتمون و عار لیتون نمک
 هندی و لبغاج و خربق سیاه و جوار سنی اسهال آورند و باقی تدبیر همانست که در صداع بلخی سطور شد و در صداع بارد عارض عقب امراض سوداوی
 باید که نیلویط لیکه از داند که چند تدر در آن حل کرده سه سوط کند و یا قلدی آب فرزنجوش باند که روغن بنفشه و شیر و قنفل یاروغن نخر تخم کدو یا سفید
 بیضه رقیق آینه سه سوط کند و در گوش چکانند شیخ میفرماید که در صداع بارد ماده سوداویه واجب است که آنچه در علاج امراض داغی سوداوی گذشت
 بحسب آن عمل نمایند از فصد اگر احتیاج آن باشد بیب بودن خون غالب و فاسد و تصفیه بدرجات آن بعد انصاجات مفصل بعد از آن تبدیل مزاج
 بطریق مذکور استعمال موالدات خون محمود لطیف رطب رقیق و از چیزه که که آنرا بسیار فائده میکند حب قنفل است و در اینجا نیز آنچه ارکا عایش در باب
 فصد کامل گفته و آنرا ذکر کردیم یاد دارند مجموعی گوید که اگر صداع از ماده سودا یا بلغم سودا باشد طبخ عار لیتون نبوشند و روغن بنفشه مخلوط بر روغن
 سوسن و یاروغن نیلو فر باندک روغن نرس روغن فرنجوش نشوق نمایند و آب مطبوخ نیلو فر و بنفشه و سوسن و بابونه و اکلیل الملک با در بخوبی

و بزرگ سانس و قرفل و جو کوفته بر سر نطول کند و غذا محوم ملان و جدی و ایکیان معمول با سفید باج دهند و تخمیف غذا کنند و این مطبوخ نافع صداع سودا است اگر با آن بلغم باشد بلبله کابلی و هندی هر واحد هفت درم بلبله آنکه هر واحد چهار درم سوزنی سی درم گا و زبان و اسطوخودوس و قنطاریون رقیق و تخمیش ناخت هر واحد سه درم اقیقون پنج درم بسفنج کوفته و ترب کوفته هر واحد سه درم غار لقیون و درم مصطکی و ساذج هندی هر واحد یک نیم تخم کرفس و انیسون هر واحد دو درم اصل السوس متشتر چهار درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل باز آید صاف کرده بران این ادرین برای لقویت نمازند تر بصفید یک درم ایاج فیترا و غار لقیون هر واحد چهار دانگ تخم خنظل حبر لاجورد نمک لفظی هر واحد دو دانگ بر مطبوخ انداخته شوند و اگر خواهند که برای لقویت حب ساخته قبل مطبوخ بخورند و بعد مطبوخ بوشند نافع بود حب جانی و الیاتی مینویسند که تدبیر تقیه سودا بمطبوخ اقیقون و جها که در علاج بالبخو لیا باید باید کرد و همه تدابیر از آن نوع باید ساخت و این حب سخت نافع بود پوست بلبله زرد چهار دانگ اقیقون نیم درم غار لقیون و دو دانگ نمک لفظی و بسفنج و حبر از منی مغسول و خربق سیاه هر یک دانگی بدستور معمول حب سازند و این همه یک شربت است و این شمع صبر آنرا نافع است و نسخه او هانست که در علاج صداع عرقی در قول ابوسهل گذشت لیکن در اینجا وزن از پوست پنج با دیان تا اصل السوس هر یک دو درم سنبل و قصب الزریه هر یک سه درم ست و تخم خنظل مطروح و وزن صبر دو درم ابن الیاس و خندی میگویند که اسهال سودا با اسطوخودوس و غیر آن که در قول مسیحی گذشت و ایارجات و جوب نماید بعد از آن تعدیل مزاج و تقویق راس با دیان حار و رطبه نیگرم مثل روغن زنگر و روغن بادام شیرین کنند و باید که هر روز جلاب از بادام بخوبی دو درم اصل السوس متشتر کوفته سه درم گا و زبان و دو درم و شکر یا گلگنده درم بوشند و بزوره نخود و شیره قرطم غذا سازند و بعد از آن شمع تقیه دماغ نجیب ایاج و شیدار یا حب صبر یا بقوع صبر یا بمطبوخ اقیقون نمایند و یا این حب اقیقون بدهند که اسهال سودا و تقیه سر از ماده سوداوی بی غاکنند اقیقون دو درم غار لقیون ترب متشتر بر روغن بادام چرب کرده اسطوخودوس بسفنج هر واحد یک درم کوفته پنجه لعرق با دیان حب بسته با زرد و این یک شربت است بوس گذشت که صداع حادث از سودا ضعیف بود و جالیئوس گویند که من در صداع بارد مغز من سوداوی خردل مضغ بر سر می نهم و ایصنار و عن و اگر قته بر سر میگزارم و صحت میشود و ایضا و گفته که در علاج صداع سوداوی استعمال جوب و مسهلات قویه بکار آید زیزیر که سودا مخاط غلیظ است بسهولت بر نمی آید و بیداری طویل و خواب صداع آوردند و از اغذیه بارده و حامضه مثل مصلیه و دو خباج و سبکاج و اهلایه و لاشحه و مانند آن اجتناب نمایند سعید گویند که تقیه خلط سوداوی بطبیخ اقیقون کنند اگر خلط در تمامی بدن متشتر باشد و لقی اگر فضل در معده محتبس بود و اگر ماده در معده باشد قصد تقیه راس بنوعه نماید از ایاج و یا سکنجین عضلی و از پوست سیج که بجعل سه شسته در آب گرم حل کرده و سودا بمسکه مصفی یا پیوطا قدری آب فزرنجوش کنند و اگر سذک آثار حرارت ظاهر شود بر روغن بنفشه و شیر دختران و روغن تخم که و چند روز سودا نمایند و روغن سوسن یا روغن زعفران بر سر مالند و اینکه در آن پنج سوسن آسانجونی و شبت جوشانیده باشند بر سر ریزند و غذای ماطف مثل نخود آب و زیزیر باج چونه مرغ و گوشت حلال معمول بچند روز و گز و لیون سازند و شراب رقیق نوشانند و آنک حلوای شکر می دهند و در حمام داخل کنند و آب نیگرم بر سر ریزند و از اغذیه شند یا حراة و از طول مقام در جای گرم جدر نمایند

نسخه اقیقون صلاح عرقی
معمول کردن

علاج صداع عرقی داخلی

و بیخ داخلی آنست که در نفس دماغ با بدن متولد شود و در معده سرد گردد و بهر تحلیل آن با دیان انیسون زیزیره سیاه و گلاب و عرق با دیان جوشانیده گفته و اصل کرده بوشند و نوشیدن شیره فاقله کبار مجرب سویدی است و نرم داشتن طبیعت مناسب است و با بونه و اکلیل الملک و شیخ و برنجاسف و نام و بزرگ غار و شونیز و بودینه و سداب بعد مناسب گرفته در آب جوشانیده نیگرم بر سر ریزند و تخم شبت با بونه بودینه و شتی سداب بوره انسی سوسن گندم در صره بسته گرم کرده بکوبند و اگر این از وی در آب پنجه برنجار آن الکباب کنند و آب آن نطول سازند بهتر باشد و یا با دیان فزرنجوش در آب پنجه برنجار او سرد سازند و مالیدن روغن با بونه و شبت بر گرمای گردن و کتفین و صدغین نیز گاهی بی تقیه فائده میکند و شمدن یا همین برای انزاله صداع عرقی مجرب است بطایر

فاز قفل و چندید ستر و مشک علسه آردند و علسه از زنجبیل و شکر بویست و کذا فلفل و چندید ستر و ما قرقر حاساوی قوی الاثر و علسه هندی نیز درین باب از جربا است و صبر و کندش و زعفران و فلفل سفید و مشک بآب مرزنجوش حل کرده و ریخی چکانند و اگر ازین تدریس زائل نگردد و بضع از بضع بلغم سبیل آن و حسب ایازج تفتیقند و اگر برای ریاح سده باشد تفتیق آن و دیگر تدابیر بدستوری نمایند که در علاج صداع شرکی معدی ریخی میاید و سفوف سداب اینسون با دیان بود نیز زره سیاه مدبر مساوی شکر برابر همه کوفته سفید و درم خورده باشد و سفوف اصول یا حاکمی و حسب هندی استعمال کنند و در وار المسک حل و مرو ترایق و دیگر ادویه مقوی دماغ و معده مثل فلفل و اسطوخودوس و صندل و حانظا الصخره و فرید عترت است و هر چه در علاج صداع بار و اناض و باطنی ریخی مذکور شد عمل آنرا و اعتدیه لطیف تخم مثل نخود آب مطبوخ بلغم خفیفه مانند جوزه مرغ و دراج و تیمو و خرفن و دمایان باشد و قوطم و مصلح گرم کاسری ریاح چون دارچینی و زیره و فلفل و سیل جوز بود و اثر فلفل و سافج هندی استعمال کنند و آبیکه در آن مصلحه جوشانیده باشد بنوشند اقول حکما مصلحت اقتباس گوید که خفیفه مثل صداع بلغمی نماند ریاح زیادتی ادویه مقوی معده و این مخلوط برای ابخره دریه باطنی و تقویت دماغ بکار برند گل بابونه مرزنجوش شونیز و انبه سیل جوز بودا هر یک سه ماشه چندید ستر و مشک هر واحد یک نیم ماشه در روغن زگرگس و یاسمین هر یک یک نیم توکله آستخینه بسازند و مسوطا روغن بادام تلخ باندکی چندید ستر مالیدن و خوردن و بودیدن چند درین باب اثری عظیم دارد و جهت تعدیل و تقویت اطراف فلفل اسطوخودوس و بارب الیجات دهند و در وار المسک تلخ شاه از آن نافع و جوارش مصلحه مرکب علویجان از جربا است غذا شورایی مرغ و کجشک و فاخته بانائی که در آن با دیان داخل کرده باشد و در مصلحه گل بابونه و بنفشه هر یک هفت ماشه جد و سه ماشه کوفته سفید و آب گل سداکلاب و گل عاشقانه و روغن گل هر واحد یک توکله زعفران چهار ماشه زردی میزند بطخالگی یک عدد آستخینه برود و فاده پارچه نیلگون از یک جانب آوده بر صدغین نهاده بصفا بحکم بریس سرزند و در روز سه چهار بار کار عمل نمایند که در یک هفته صحت میشود و اگر مرض کند باشد و هیچ تدبیر سود ندهد برام حکام کند و جهت نفع سواد شربت اسطوخودوس منخج چهار توکله در عرق صغره و اسطوخودوس و با در نجوبیه هر یک پنج توکله دهند صبح و شام تا با نازده روز و غذا شورایی سنگواره و درج و مرغ بنان روه و پس از این نازده روز این مطبوخ فظور یون منخج دهند فظور یون دقیق هفت ماشه بسفاج در روغ صغره سداب هر یک چهار ماشه اسطوخودوس پنج ماشه مویر منقعی سه توکله انجیر زرد چهار عدد در عرق صغره و از خرد با در نجوبیه هر یک نیم یاوشب خیسانید و صبح بخورند که سوم حصه باشد خمره بنفشه و دوکله شربت اسطوخودوس سه توکله داخل کرده بنوشند و حمام هر روز نمایند و بعد یک ماه حمام موقوف نموده بچاقایا مسطحی و در وقت مسهل تفتیق نموده وقت دوپرخ و آب مرغ و شام نان خشک یا شورایی دراج دهند و صبح تدریجاً چهار نهمه جدا و رطانی لاجورد مسول هر واحد یک ماشه در خمره زرد یا خمره مر و اریدنه ماشه آستخینه ورق طلا یک عدد و پیچیده بخورند و بالایش فظور یون دقیق در روغ بسفاج اینسون هر یک چهار ماشه گل گاوزبان هفت ماشه در عرق صغره و از خرد با در نجوبیه هر یک نه توکله جوشانیده شربت بزوری مستدل و بنفشه کمر هر یک دوکله داخل کرده تخم فرخمشک و توکله زردی سرخ هر یک سه ماشه پاشیده دهند و درین پنج بدخات هفت هشت بار تفتیق نموده بقا صله دو سه روز خوب چینی بند شروع کنند و جهت تقویت معده و دماغ هر روز وقت شب اطرافین شاهتره و اطرافین اقیمونی علویجان خورند بعد اگر اندک گرانی گوش باقی مانده فقیله از دارائی قرقری باریک ساخته صبر زرد و اشق زعفران هر یک یک ماشه مشک چهار حصه در روغن گل حل کرده فقیله بدان آوده در هر دو گوش نهند و بعد از نیم ساعت نجومی تجرید نمایند و اندرون و بیرون گوش را نیز بدوای مذکور آوده کنند جالینوس گفته که اگر صداع از نفوذ ریاح از داخل باشد تفتیق بدن با ریاح فیقروا مانند آن کنند و حمام داختم و هر صبح بر آنها درختین آبیکه بابونه و اکلیل الملک و صغره و برگ غار و مانند آن از ادویه محله در آن بچته باشند بر سر و استنشاق مشک و مرزنجوش نافع است بنسخته گوید که اگر صداع از ریخ غلیظ محقق در دماغ باشد با ریاح بخورند و هر روز استام استعمال نمایند و آبیکه در آن صغره و برگ غار بابونه شیخ مرزنجوش اکلیل الملک برگ قصب شبت جوشانیده باشند بر سر فظول سازند و آب مرزنجوش مسوطا کنند و مشک و چندید ستر و یاسمین لطیفه طیبیه مثل یاسمین و نام و سیسنبه و اقوان و زگرگس و خیزی و سوسن بپویند بو علی سینا میگوید که در صداع حادث از ریاح غلیظه اولاً معالج با جناب هر سحر و منخج مثل جوز و خرما و خردل و غیره جارا باشد خواه بار داید کرد و فطولات و ضادات و شموات و مسوطات مذکور در علاج امراض دماغی ریخی استعمال نمایند و چندید ستر

تذکره

و مشک خاصه جویند و دخول حمام بر ناستا درین باب نافع است این عجماس گوید سزاوار است که معالجه باشی محمل ریاخ نماید مثل فطولی که دران با بونه واکلیل الملک و برگ کرفس و بادیان و تخم آنها و صغیر و زیره و فرزنجوش و شنبه و داخل کرده باشند و دران پارچه تر کرده کبیده سر نیز کنند ایضا بروغن که دران زیره و صغیر و تخم کرفس چوشانیده باشند کبیده نمایند و این سوط بسازند صبره در و کند هر واحد درم زعفران و فلفل سفید و جادو شیرین و نیم درم مشک یک دانگ همه را با یک ساییده در آب فرزنجوش چهارمای کوچک سازند و وقت حاجت یک دو حب باب فرزنجوش سوده بکار برند دیگر مویزانی و چندید ستر و مشک و فرنیون بروغن زنبق آتیمیه درین چکانند و شنبیدن فرزنجوش خاصه نافع و کسی که مداومت شتم او نماید آن را این نوع صداع ریجی غایض نشود و قطعیست نیز این را و صداع بخاری را سوزند است اسما عیلیل گوید که معده و بدن را از ماده فاسد و کولدر ریاخ و بخارات بحب الزایخ و قوقا یا و نفوق صبر پاک کنند و بعد بقیه بدن هر صبح ناشتا در حمام رفتن و شویز و فرزنجوش و چندید ستر و مشک و غالیه بوییدن و بادیان پیش بینی داشتن و در دوران کردن و روغن بادام تلخ و روغن و کوش چکاندن سوز دارد و ایاب فیهرا یک درم جادو شیر چندید ستر فرنیون هر یک نیم درم مشک دانگی شکر بوزن همه او ویه همه را ساییده بقدر یک دانگ درینی و مند و اگر در شیر زمان حل کرده چکانند بهتر باشد و کسر ریاخ و نفوق سد کنند و صداع کسبه را سوز دارد و از اشیای سول بخار و ریج بریزند صفت حب ایاب کبیر ایاب فیهرا و تر به هر یک ده درم پوست بلبله زرد و بلبله کابلی هر یک پنج درم انیسون تک هندی هر یک دو درم همه را کوفته بجمیع آنها سازند شتری و نیم و ام تاسه درم و اگر در بدن ماده سوز باشد پنج درم اقیقون زیاده کنند این الیناس گوید که تحلیل و تطیف با ویه که کاسر نفخ مثل بادیان و تخم کرفس هر یک سه درم بشکر سفید نمایند و غذا خوداب دهند اگر با جرات نباشد و ستمالات نظرات حاره ملطفه مثل آب ریاحین و حمام و ام و سوط باب فرزنجوش و استنشاق ریاحین لطیفه کنند خجندی گوید که اگر ریاخ بارد غلیظ باشد نظولات محلا مثل با بونه واکلیل الملک و فرزنجوش و صغیر و یودینه استعمال کنند و پارچه که درین آب یا در روغن که اندران بادیان و زیره و سداب پنجه باشد تر کرده کبیده سر نمایند و حمام گرم درین نفع دارد و چندید ستر و مشک بروغن زنبق سوده سوط کنند که تحلیل ریاخ سر کند و این قطور همین فائده دارد زیره صغیر بخار تخم کرفس روغن زنبق بطریق معمول روغن سائته در کوش بینی چکانند

علاج صداع ریجی

علاج صداع ریجی بخاری

ریجی بخاری آنست که از خارج اندرون سر نافذ شود و در دماغ محقق گردد و این ریج چون بداخل سر نافذ شود کیفیت خود ضریب پیدا کند پس در علاج این اجتناب تجلیل افتد بسبب اضرا و کمیت و لهذا اگر این ریج بارد و سخمت قوی استعمال کنند تا از آن تعدیل مع تحلیل حاصل شود و اگر این ریج حار بود استعمال و دای قوی التبرید ممکن نبود و هر آنکه این مانع از تحلیل ریج گردد پس بقول شیخ درینجا نظر کنند که آیا ریج جار صیفیست یا بار و شتوی ابده نوض دخول او دریافت نمایند پس اگر جار باشد و دخل وی کوش بود روغن با بونه بگیرم یا روغن خیزی یا روغن شنبه که بانگ روغن گل حسرات آن شکسته با در کوش لطیفه کنند و اگر دخل او بینی باشد درینی چکانند و بخالات خفیف تمطیل سر نمایند بعد از آن اگر سوز مزاج حار باقی ماند تعدیل آن برفق نمایند و ابتدا با ویه طلیل البروده کنند پس اگر فائده نشود در شیر یا فرازید و حمام معتدل نفع دارد و اگر ریج بارد باشد در روغن های گرم مذکور چندید ستر یا مشک آتیمیه منجمه هر دو طریق مذکوره بنام راهی که ریج نافذ شده باشد تقطیر کنند و تقطیر و کثیر درین او ویه بقدر حاجت نمایند و بوییدن مشک و چندید ستر و طلیت و سیزه و امثال آن سوز دارد و استعمال نظولات و سوطات و شمونات و قطورات و مضادات محلا حاره مذکوره در علاج صداع بلینی و ریجی و تقویت دماغ و تعدیل آن کنند از منسجات و سخرات اجتناب درزند و کمین طبیعت درین باب ستوده است

علاج صداع ریجی داخلی

اگر کولده ایجه در نفس سر باشد و در معده نفخ و قوا ریج بود و بحسب اشتداد و خلوا بحسب اغذیه برنج و قلیل الخار و در صداع کمی در یادنی ظاهر نشود نظولات منشیه ستم و فیه عمل آرد و تقویت سر با صندره محلا که دران اندکی قبض باشد و بشمونات لطیفه نمایند و هر صبح بخام رفتن و ریختن آب گرم سوا تر بر سر و بستن

اطراف و گذاشتن آنها در آب گرم و شستن قدیم و ساقین بآب گرم و یا آبیکه در آن بعضی حشاش موافقه یا سوس گندیم چسته باشد و مالیدن قدیم و پیکانیک
 روغن بادام تلخ در گوش و بینی و ضا نمودن اینصناعات محله از آرد جو گل بنفشه و نیلوفر و خلی سفید و صندل سفید یا گلاب و سرکه و روغن گل سرشته نافع است
 باجمله آنچه در علاج امراض و ماغی بخاری مذکور شد عمل آنرا از تنقیه خلط غالب و تعدیل آن و تقویت سربا تجارت را قبول کند و جوارش طباشیر و غیره خوشبخت
 سفون کشنیتر و آمله و طباشیر و شربت رنگره همه برای صدام بخاری سفید است و اگر تولد اجزیه در سده و دیگر اعضا بود و تدبیرش در علاج صدام شری خواهد بود
 شیخ میفاید که اگر سبب صدام صعود تجارت از اعضا می بدن باشد قبل دوره صدام فواکه بخورد و اگر حاضر باشد آب سرد بنوشند و اگر چه بر نهار بود و از فواکه کثیره
 بهی است و کشنیتر نیز جمله موافقات صعود تجارت است کیلانی بنویسد که از سماجات صدام حاد است از تجارت محتمله تی کردن است و تخمین آب بگرم بر سر
 و دستها و یا پها و مالش با پها و نوشیدن آب آمانیخوش و بخوره و کشنیس و چشیدن ترشی ترنج و تخم راس بر روغن گل و خواب کردن و شیدن بنفشه ترنج و نیلوفر
 و فندقیه بخوره و آب بخوره و سبکاج ماهی سخری و از فواکه امرو دهبی و انار نافع و باقی علاجش علاج صدام حار است و مثل این تدبیر تدبیر صماجان صدام
 تابع سبخت اخلاط نماید اگر کسایات اخلاط از آن زد بود و اگر نازد باشد تنقیه آن و تعدیل مزاج نمایند

علاج صدام بخاری خارجی

انچه رویه که از خارج بسبر سرد و در داغ محقق شود در اکثر حار می باشد و بار دگر بود و مثل تجارت مواضع مشکبچه ثانیه در علاج این نیز تجلیل و تعدیل مزاج مثل
 علاج صدام یکی خارجی احتیاج اقتدیس در انچه حار بنطولات معتدل تجلیل آن نمایند اگر انچه بسیار محتسب بود و در در انچه از علامات احاله او بسبر در دروار
 باشد و روغن طیبیه معتدل مثل گلاب و روغن گل و نیلوفر و بنفشه بپونید و اگر حرارت شدید محسوس شود کا نور و صندل بپونید و در تمام بآب گرم و خلی تخم سر
 کند و اگر انچه بار د باشد بپونید مشک و چندید ستر کفایت کند و اگر انچه در خانی باشد احتیاج ترطیب شدید با دها ان مذکوره و دیگر طبایات اقتدیس مثل این
 روغن استنشاق شدید نمایند تا بالاسنجب شود و در انچه با ندمه از افتادن بینی بر آرد و باز تجید کند و همچنین دائم عمل نمایند و کنگ گلاب و آب بید و
 آب که در عمل آنند و بر بخاری این آنها انکسب کثیر نمایند و اگر از انچه مذکوره آفت و سوز مزاج پیدا شود چنانچه از دخان کبریت و زرفیخ و مانند آن بیباش کا نور
 در روغن که و استعمال کنند که یکی از آنها تیزید و دیگر ترطیب کند و همچنین کا نور در روغن کا نور و روغن بنفشه عمل آنند و در مکان برگ بید و ریاحین رطب
 فرش کنند و بپیردات و مرطبات مثل مارالشعیر و مانند آن غذا سازند

علاج صدام سدی

بدانکه سده یا در جوهر داغ و یا در او رده که اندر است و یا در شرا این آن و یا در او رده حجب داخله او و یا در شرا این آن حادث میشود و سبب سده گاه ورم
 میباشد و گاه کثرت مواد غلیظت یا لزوجیت آن و لزوجیت نمی باشد بگر و بلغم و غلظت در بلغم و سوداست و بلغم سده می آرد بلزوجیت و غلظت و بکثرت
 خود و سودا سبب غلظت و کثرت و صفر سبب کثرت و همچنین خون باجمله بعد تلطیف و تقطیع ماده بالفضا تنقیه آن نمایند بدستوریکه در علاج امراض
 و ماغی سدی مفصل سطور شد تا در سده بلغمی تلطیف ماده از نطولات و اضمه و شومات نیز کنند پس هر گاه ماده مستند خروج گردد بمسهل و کجوب مخرج بلغم
 غراغ و سوطات و عطوسات استفراغ نمایند و در سده سوداوی بعد فصد و مهسل سودا اضمه و نطولات استعمال کنند و باجمله علاج صدام سدی قریب
 است از علاج صدام بلغمی و سوداوی و آن مفصل مذکور شد و بعد تنقیه تقویت داغ و تعدیل مزاج آن بحسب انحراف آن اگر اخلاط جار باشد یا دیر باز
 و اگر یار باشد یا دیر خاره و همچنین رطبه و یا سده بعد آنها و تغذیه با تغذیه بطبیقه غیر نخبه نمایند و آنچه که سبب سده ورم باشد تدبیرش علاج صدام درمی است

علاج صدام ورمی

بدانکه ورمی که محدث صدام گردد و گاهی در حجب و ماغ و بخاری یا آن اقتدیس اگر حار بود و سرسام حار گویند و اگر یار باشد شریخس نمانند و اگر مرکب باشد
 سبب سهری خوانند و گاهی صلب سوداوی بود و گاه باشد که در نفس داغ و جوهر آن اقتدیس اگر حار بود فلفونی یا سحره باشد و الا یار بود و گاه در علاج

دماغ و یاد بر جلد حادث شود و گاهی در اعضای دیگر غیر سر از اعضای شکرکیه مانند زنده و رحم و آئین و مرق و غیر آنها عارض گردد و ضرر آنها بسوی دماغ متادی شود پس تدبیر آن صداع علاج او را مذکور است که عنقریب در فصل سرسام مفصل باید و آنچه در علاج امراض دماغی ورمی مذکور شد بر آن هم نظر دارند و در ورم جلد بعد فصدی فعال جلاب از بنفشه و نیلوفرو عناب یا ترنجبین اگر طبیعت مجتنب باشد و الا با شکر طبرزد دهند و مالش سینه و سر و دست و سایر روغن بادام شیرین و چکانیدن شیر زمان در بینی و گوش و دوشیدن آن بر تارک سر و سینه و تغذیه بزورات از پنجه و مالش متشهر و اسفناخ و کشمش که مناسب است این همته الله در کتاب غنی مینویسد که سبب صداع اگر ورم دماغی باشد فصدی فعال یا رنگ پیشانی و نوشیدن آتش جو و شیر و زرد و شمیدن بنفشه و نیلوفرو طرب یا روغن آنها و تبر و سرآب که در یاعناب الثلب یا با رنگ و انقذ نیک و و عدس متشهر مفید و اگر ورم صفراوی باشد اسهال نیمه یا شرب آب نهند و آلوی نجار و جلاب و نوشیدن ما را الشیر آب انار میخوش و ما را القرح بسکنجبین و شیره تخم خرفه شربت بنفشه و شوق صندلین و آب حی العالم و کافور و ترش سرآب با رنگ و جوده کد دماغ و اگر ورم سوداوی باشد اسهال لطیف فیتمون و ریختن آب مطبوخ خطمی و اکلیل الملک بر سر و شمیدن روغن سوسن و کس سودمند و اگر ورم انجمنی باشد نوشیدن فتوح صبره و یابرج و فطوح آب مطبوخ با بونه و نام و اکلیل الملک و حله و مثبت و تخم کمان بر سر مناسب و آنچه که سبب ضربه یا سقط باشد تدبیرش از علاج صداع ضربانی و عقلی نیز بر گیرند شیخ میفرماید که اگر درین صداع ریم یا زرد آب یا ماده مائی از سر بطریق گوش غیره بر آید و اگر صلح عقل

علاج صداع ضربانی

ایمانی و جرجانی مینویسد که جالبینوس صداع ضربانی را از جلاب او را مذکور است هر آنکه هر یک که ضربان باشد رگها ممتلئ بود و رگ با گوشت مزاحمت کند و تفرق اتصال که از لوازم است اول که کند و در و صعب و ضربان تابع آن باشد پس اول نظر کنند که امتلا از کدام خلط است اگر خلطی غلیظ سرد باشد علامات صداع لغنی و سوداوی ظاهر باشد متقیه یا یابرجات کبار باید کرد و بعد متقیه ما را الاصول بر روغن سیدانجیر یا روغن بادام تلخ دهند و غالیه و مشک و چندید تر و مزج خوش بویانند و اغذیه ملطفه دهند و بعد تلطیف ماده غرغره و یابرج فیقرو مانند آن فرمایند و اگر ماده گرم و لطیف باشد خواه جلابه او خانه خوش هوا سرد باید و آوازها از آن دور دارند و پای در مطبوخ بنفشه و نیلوفرو گل سرخ و شاسه سفرم و کشک جو بقدر همه ادویه نهند و بالند و بر ساق مجامعت کنند و ضماد های سرد بر سر نهند و بنفشه گل سرین گل نیلوفرو هر یک دو شغال با بونه یک شغال اکلیل الملک یک نیم درم کشک جو بقدر همه ادویه که فته بنفشه درده استار روغن بنفشه و ده استار آب بهم پیزند تا اکثر آب برود و این ادویه در آن اندازند و چندان بر آتش بگذارند که قوام فالوده گیرد و بیگرم بر سر نهند و روغن بنفشه و روغن نیلوفرو پیشانی و صدغین بالند و اگر بدین تدابیر نائل نشود فصد رگ بینی بکشایند شیخ میفرماید که صداع ضربانی گاه همراه جلاب یا باردا را و او را میباید پس اگر سبب جلاب باشد باید که استعمال مبرواتی نماید که اندران نرمی باشد و جماعت نقره و ارسال زلور بر صدغین نمایند و دست را پاراه بندند و اگر باردا باشد توجه گردند بسوی آنکه باعث تنفیس و تحلیل آن گردد و او ایضا بخامو کنند بدان ادویه مقویه که در آن اندک برودتی باشد مانند آنکه خلط نمایند بر روغن گل سداب یا النناع را و چون اشتداد یابد مانند این صداع بحد که اگر صیدان را عارض گردد بسیار است که در زهای سر ایشان از تخم جلاب گردو اگر دست بر جلد بر ایشان همان موضع گذارند فرود پس در علاج آن طلای زر و چوب نرم سوده مخلوط بر روغن گل سرکه رنگوست بعد از آنکه مرآب آب کک شسته باشد

علاج صداع ضعف دماغی

آنچه در علاج امراض دماغی از ضعف دماغ بهر تقویت استعمال مقویات دماغ از اغذیه خوشبو لطیف و مانند آن و بصورت وجود سو فراراج تعدیل مزاج دماغ و تنقیه آن بتفصیل مرقوم شد بعمل آرند و در حالت اجتماع ماده باضعف دماغ بهر تنقیه استعمال اطریفل رمانی نیز مفید گفته اند و اگر دوار المسک بار و خورده گا و زبان گل گا و زبان عناب الثلب جو شایند شربت بزوری داخل کرده تدری سفید یا شیده بنوشند برای تقویت دماغ و دل مفیدست و اگر مزاج برودت باشد اسطوخودوس زرباد سوده با طریفل صغیر یا دوار المسک حار شسته بخورند و عرق گا و زبان بادبان یا شاه تره بنوشند و باید که کشمش شکر در اکثر اغذیه او داخل نمایند و تغذیه غذا کنند و ملاحظه نمایند که در عمده فاسد گردد که آنچه و ریاح ردیه آن صغیر نماید و روغن قرنفل و داز سینه

و اس و شک با گلاب و مانند آن بر سر بالند و بعد تبین سر بهن ادهان حاره قرفل سوده پیا شد در و اوج خوشبو معتدل مثل سیب و به و نسرين و عنبر و گلاب
 و صندل و گلاب سوده بپونید و او را المسک معتدل تناول نمایند و بوسیدن بخار قلیه بجزک نافع است باین طور که جگر گو سفند و یا زبریده با پیاز بریان نموده
 با کشنیر دزیره بانگ آب پنجه و اندکی روغن گاو داخل کرده با قدری زیره و کشنیر تانیا بریان نمایند و بعد از آن اندک زعفران و مشک داخل کرده سردی
 را پوشیده پیش روی درین آورند و درای بر سر او کشیده سردی را اندک اندک بکشایند تا بخار آن بدماغ رسد و بحسب احتمال قوت بخار آنرا بگیرند و بعد
 که در جمیع تمایز در رعایت قبض و جمیع و تقویت سر نمایند شیخ میفرماید که علاجش تبدیل سو فرجی است که بادی باشد و تقویت آن بقویات سر ازاد و بیاض
 نشود که در آن تطییف و قبض و وقع اسباب محرکه باشد و اکثر سبب فاعل متعارف سبب منفصل ضعیفی اجتماع اخلاط دردی حار یا غیر حار در معده میباشد و درین
 صورت تنقیه بخیر که لائق آن باشد باید کرد و غذا آنچنان وارد کرده شود که با وجود محدودیت دم که از آن پیدا شود جامع قوت حمله یعنی با حرارت بود و قابل
 انضمام بسرعت باشد فاگر این دو صفت در آن یافته نشود صفت اولی یعنی مولد خون محمود اختیار نمایند و بهترین وقت غذا خوردن در آن است
 باید که تخفیف غذایی ایشان نمایند و تم طعام ایشان مثل قسب و زیتون بنان برای تقویت فم معده کنند و لواط ایشان را رخصت شرب شراب مطلقاً آرد
 و جالیوس اهرمز و جباریق ریحانی یا جاج این هر دو میکند و اندک از آن بنان بخورد و مویز آفتاب میوه که از روغنهای متقوی مثل روغن کرکس
 و بادام و عطر عنبر و سماک و زنبق سر را چرب دارند و بر پیشانی مالند و دانه میبل و قرفل و اشه هر یک دو ماشه سوده بر آن پاشند و این تفاحه علونچان بپونید
 عطر عنبر سه ماشه آرد خود بریان و با قلا هر یک یک توله آرد جو بریان یک نیم توله آشنه زعفران صندل سفید هر یک سه ماشه صمغ عربی گل کیوره و کتیک و سیاه
 هر یک هفت ماشه گلاب و عرق بید مشک سرشته تفاحه سازند و این گلاب متقوی دماغ تالیف علونچان موی سر را شیده بر سر دارند مغز بادام شیرین شکر
 بریان ده عدد خشکاش سفید پنج ماشه آرد خود بریان ده ماشه آرد عدس بریان سه ماشه آله پنچ عدد زنجبیل سعد سفیل الطیب پوست ترنج عود هندی قرفل
 کندر گل سرخ مصطکی زوفا و دینه الکلیل الملک کبابه تخم کرخ اینسون زعفران زرنبا و هر یک نه ماشه حب الاس کفج و قشر بریان هر یک یک توله شک عنبر
 هر یک یک دم کو فته پنجه در عرق بهار نارنج سرشته بر کلاه بافته آوده بعل آرد و خوردن اطریفل شاه تره علونچان درین باب اثر عظیم دارد و خوردن
 آله کرخی و به و سیب مربی با طباشیر عروق نقره بسیار مفید است و همچنین زرده میهنه مرغ پنچ شش عدد دانهک سلیمانی و بیانات صاحب دارا شکوهی گفته
 که اگر سو فرج مادی باین مرکب باشد تنقیه را بر تقویت مقدم دارند و غذا شور بای بچه مرغ و سنگواره بنان روه دهند و بجای آب بر گلاب و عرق
 گاو زبان آگفا نمایند

مغز دماغ

علاج صداع قوت حس دماغی

هر چه در علاج امراض دماغی از قوت حس دماغ استعمال باغذیه سبزه مرطبه و اسفند مخمره گذشت لعل آرد و پوست ترنج سه ماشه سوده با شربت
 خشکاش و توله آینه لیسیدن و نان شبینه در آب تر نموده خوردن بغایت نافع است و خوردن اندک گو کنار و یا شسته لافون و یا فلو نیا و استعمال حب الشفا
 و طلای تخم کاهو و گو کنار و افیون سو و مندست و کذا افیون گل سرخ صندل بیخ لفاق پوست خشکاش تخم کاهو در آب کاهو و خیار و خرفه سرشته بر سر
 ضام نمودن مفید و طعامهای مغلط باید خورد مثل کله پاچه بره کبکک جو و گندم پنجه و هر سه گوشت گو ساله تا غذای دماغ غلیظ گردد و حس او با اعتدال
 باز آید و آنرا که حرارت قوی باشد در طعام تخم کوک و برگ او و ساق خرفه و کشنیر بنزیرند و شربت خشکاش و ماهی تازه موافق است و صاحب ترنج نوشته
 که در دکای حس دماغ و حرارت فرج آن بنوشیدن پوست جو در آب انار اگر کند و اغذیه غلیظه مثل روغن و کایع مطبوخ در ساق یا با کشک جو بپزند
 و صنف آفتاب گوید که برای تبلید حس دماغ آب ترنیز و خیار هر یک نیم پالو شربت خشکاش چهار توله آینه بنوشانند و لعاب اسپنول هفت ماشه
 بشیرین در روغن خشکاش هر یک یک توله آینه با گشت سباه خوب لت نمایند و بر تارک سر بالند و از روغن قنبره و کاهو و خشکاش و شیر و ختران هر یک
 سه ماشه در مینی و گوش چکانند و اگر حاجت تنقیه افتد مطبوخ آلو و شربت آلی علونچان در عروق شاه تره و یا بهار الجبن نمایند و غذا کله پاچه بریز

وقتی که بزرگی و بیخه گاه هفت ماهه که در آن برگ کاهو و کشمش سبز افتاده باشد زبان سید تنوری دهند و پوست ترنج سه ماشه در شربت نیلوفور خشنخاش هر یک سه ماشه آینه لیسیدن در رفع این درد مجربات علویجان است و کذا طباشیر و ماشه پوست خشنخاش چهار جبهه در برای ترنج یک توله آینه خسته خوردن جالبه گویا گوید که هر گاه صداع نرسن باشد و مجامات تسکین نیاید و باوی علامات ظاهره نبود و از اوئی سبب حرکت کند بداند که آن اکثر ترنس دماغ و یا از ضعف دماغ است و فرق بنامینا در طریق تشخیص اقسام امراض دماغی گذشت

علاج صداع میسبی

که آنرا خفه نیز گویند و اسباب سور مزاج یا بسبب مصدع یا مجففات خارجی است تحلیل و احراق مانند باد های گرم و سموی و یا استعمال خنادهای جاری رسیدن مجربات طبیعی مثل بر دروزن شیخوخ و یا عارضیه بیکه قوه و یا غیره و فیه که نسخ نماید از نفوذ غذا در سر و بدان سبب جنف عارض اعضای آن گردد و یا بزرگ آشناییدن آب مطلقا و بدان سبب تحلیل شدن رطوبت اصلیه و یا استعمال مجففات از داخل تحلیل آن یا با استفراغ آن یا بقوت مجففات آن و یا تا اول غذا یا بس و یا قلیل الرطوبه و یا مجامات اعضای که جنف و بین بهم رساند و یا شاکت آنها و حرکات نفسانیه و بدینیه مفروضه مجففات اند بطریق استفراغ و تحلیل و همچنین جماع و ادرار و نرف مثل حیض و نفاس و بواسیر و ریاضت قویه و از استفراغات بعضی استفراغ خیر اعضایی را سست و بمشاکت آن را سست مثل استفراغات کلیه از جمیع بدن و استفراغات جزئی از عضوی بدون عضو دیگر و بعضی از آنها استفراغات در اعضایی را سست مانند زکام و فزله و رعاف و اصناف تجلب رطوبات مکتسبه بسجوطات و عطوسات و غرغره و غیر آنها و ایضا از اسباب بیوست القطاع مواد رطب است و هر چند استفراغ نباشد مثل روزه داشتن و طعام و شراب ترک نمودن خواه با اختیار خواه با خطر السبب بهم نرسیدن طعام و آب و این نوع صداع بیشتر زنان را بعد از وضع حمل چنین و نفاس بسیار بهم میرسد با بجمه اشیره مطبیه مثل جلاب آب سرد یا شربت نیلوفور یا عرق آن یا عرق مید یا بید مشک یا عرق کاسنی و یا بزرگ قطونا و شربت نیلوفور یا ششخاش یا شیره تخم خرفه یا خیار این یا نمز تخم تر بو یا نمز تخم که و یا العای اسپغول دهند و ایضا همه تدابیر رطب باید کرد و نگاه کند اگر مزاج کامل مجامات باروت باشد بسبب آن معالجه فرمایند پس در حار مزاج شیره خرفه یا بسکنجبین یا مانی و شربت بنفشه یا شربت انار این میوشانند و مارا الشیر که در آن تخم خشنخاش سفید و یا شیره آن داخل کرده باشند و استفاخ و کاهو و خرفه و سترق و کدو و خیار دهند و زردی بصینه نیز شربت مع سفیدی آن با جلاب مخلوط کرده لبل آوند و در مارا اللحم گلاب و آب سیب و آب که در میانینند و در شور یا برگ کاهو و قدری کشمش سبز و پاک و کدو و خیار داخل کنند و ادهان بار و رطب مثل روغن کدو و بنفشه و نیلوفور زینی و گوش چکانند و سر و قدم و ناف و مقعد را بدان جرب نمایند و طول بر روغن بنفشه و نیلوفور کدو و هر یک تنها و یا مجموع آب خیار و ترانه کدو و آب برگ بید بگلاب و بدون آن سازند و جدا کرده و خیار بر سر گذارند و در بار در مزاج شراب کهنه و دار چینی و شهد در مارا اللحم مزاج ساخته استعمال کنند و بر زردی حیضه اقتصار و زرد روغن بنفشه روغن شبت آینه کجا ریزند و از حرکات مانعه درین صداع اطفال کشمش سبز نسخته نسخته کولی و تعمیر ششخاش و سنفوف و ضماد بلوب و حلوا و همچون راحت و روغن خنک است و ضمادیکه در سر سام سوداوی خواهد آمد نیز سفید بود و در شیدن شیر زنان بر سر بعد تراشیدن موی سر و سحوظ آن در ترطیب اسرع است و شراب مزوج آب بسیار جید نوشته اند و آب بقول رطب مثل کاهو و خرفه و آب عنب الغلب که در وحی العالی قطعا اندک انیون و پوست بخی لعل آینه سرطلان نمایند و انکیاب بیج کدو و جدا کرده برگ کاهو و تخم او پوست خشنخاش و تخم او گل بنفشه گل نیلوفور برگ کدو شاه مسقم در آب جوشانیده چادر بر سر کشیده استعمال کنند و اگر بنفشه نیلوفور خیزی سیوس گندم برگ خشنخاش کشمش خشک گل سرخ هر واحد یک کف بچوشتر یا خاک کوفته هر یک و کف برگی همی العالم برگ خیزی هر کدام یکدسته در افتاب سربسته نیز زنانه را گرد و پس انکیاب بران نمایند و بخار از لوله آفتاب استنشاق کنند نافع بود و سکون در مکان بار در نزدیک آب و قوار و خواب و استامام آب شیرین و تدبیر بر وقتنهای مذکوره اختیار کنند و از سر و عقب و جماع و جموع و غم و هم اجتناب نمایند و آنچه در علاج امراض دماغی یا بس مذکور شد سفید نشانند احوال حدائق جالبینوس گوید که استعمال مارا الشیر که در آن کدو و بنفشه باشند و کله پایه بچدی و حملان و بقول مطبیه مثل کاهو و خرفه و آبرن معتدل و سحوظ ادهان مطبیه مثل روغن کدو و یا دام و اسکنان را بخین روغن و آب نیلوفور

شیرین بر سر لخم البوسهل گوید که صداع عقب خوار است که عقب استفراغ کثیر باشد و اکثر زمان را بهر سرد باید که بیضه نمبر شست و کشک جو که در آن لخم کوفته پنجه باشد و حریره معمول از نشاسته و روغن بادام و شکر و مارالحم سینه با یکسان و گردن برده که در طبع قدری آب به و شراب ریجانی چکانیده باشد غذا سازند و بر روغن بنفشه و شیر و ختران سحوط کنند و تخم کبوتر و روغن بنفشه و شیر و ختران و اندک شراب غلاف سر نمایند جو علی می نویسد صداع با بس که با ماده صفراوی یا سوداوی باشد مذکور شد و صداع یا بس بلا ماده پس اول علاج آن تدبیر مرض با غذای مرطبه جید الکی موس است و خصوصاً اگر الفلفل مثل زرده بیضه و شل شوربای چونه مرغ فربه و لکب و تیه و حریره های چرب بر روغنهای رطب بعد از بهت حار و بار دلسوی چیز که موافق تر باشد سیل کنند و از پنجه بدان استفراغ یا بنده استعمال سحوطات و طبیه با دهان محموده مثل روغن بادام و روغن کدو و غیر آنست و اگر در چیزی از آنها احتیاج بسوی تعدیل برید یا تخمین اندر روغنهای که تعدیل آن نمایند مزوج سازند و گاه مین آنقصان بین در جوهر دماغ می آرد و آنرا هم با با و جاع میگرداند و در اینجا و همیشه است که استعمال سحوطات بفرساق بز و گوساله و بیه با یکسان و تیه و و دراج و تدر و و سکه گاو و بز نمایند و بر سر مانند از چیزهایی که ایشان را نفع میکند تصفیه سر با لوده رقیق معمول از میوه گندم و جو و حبیب حاجت و شکر سفید و روغن بادام و کدو دست و میان سخن رقیق آن بر تارک سر و با کلپیل از آرد طوق کرده باشند تا آنچه بر سر بریزند متعجب ماند مجموعی گوید که در صداع حاوش عقب ولادت از کثرت دم نفاس تدبیر زن بغدادی معتدل مثل زرده بیضه گوشت بچه با یکسان و همان شیر خواره و حریره معمول از ختران همید و روغن بادام و شکر طبرزد و سحوط روغن بنفشه یا نیلو فرکه از روغن مغز تخم کدو ساخته باشند و ختران سازند و شیر مذکور بر روغن بنفشه و روغن سترج از حلوا و فالوده بر سر مانند و حلوا معمول از بیضه و روغن بادام و شکر طبرزد و آرد میوه بخوراند و است منقوع بشکر و روغن بادام نوشاند و ماهی هاربی در رضای بطریق سفید با چینه یا بر روغن بادام یا کجندازه بریان کرده بخوراند و اگر در اینجا پت باشد مزوره کدو و سرتق و اسفناخ و مانند آن دهند و همچنین است تدبیر صداع حادث از سایر استفراغات با غذای مرطبه جید الکی موس مع استعمال سحوطات و نطولات مقوی دماغ و مرطبان و علاج صداع حادث از مغز و هم کثرت خواب بعد غذاست و تطیب دماغ با استنشاق روغن بنفشه و روغن تخم کدو و شیر و ختران

علاج صداع جماعی

این با بسبب احد است بیس با بسبب تهرج بجات بسوی دماغ یا بسبب ضعف اعصاب میباشد اگر بسبب بیس رسول از کثرت خروج منی باشد تقدم اول جماع و لاغری بدن بران گواهی دهد باید که سائر تدبیرش مانند علاج صداع بیسی نمایند بعد ماکل کردن و طبیات تسخین و مع فرط رعایت تقویت دماغ و او قوی اگر با غذای خفیفه لطیفه علاج کنند مثلاً بخواب گوشت بره شیر خواره و طیور خفیفه مثل تیه و و دراج و کجنگ و مغز کجنگ با بعضی خاکه مانند بسبب و به و زردک و چغندر یا با ماش مقشیر نان و یا شیر بوج و جمله که از شیر زراسته باشد و یا زرده بیضه مرغ نمبر شست با نبات شیرین کرده و در چیزی بران پاشیده و لوبوب با شکر و در آن حیوانات بخورد و شیر گاو و مارالحم بنوشند و خوردن مرابای خصیصه التعلب و زردک و شلجم و ستا و در نیز نافع و خصیصه التعلب سه ماشه سوده برای بیرون د توله سرشته و رقیق کرده یک عدد چغیده بخورد یا لایش شربت سیب و شربت انار شیرین هر یک د توله در مارالحم ساده نه توله حل کرده تخم شترتی هفت ماشه پاشیده بنوشند و یا طباطبای شیر و ماشه چهار همه چهار جبهه با یک مربی یک عدد سرشته و رقیق یک عدد چغیده بخورند و دوای مذکور با عرق بید شاک پنچ توله بنوشند و آب شیرین بیکم غسل کردن و روغن بنفشه و نیلو فریبی چکانیدن و بر سر مالیدن و چرب کردن کرده بر روغن گل و دوا شستن هر دو خصیصه در آن تا یک ساعت نجومی در روضه این درد مجرب است و تناول خواک خوشبو و بویدن آنها و عطرها و خوردن لبوبات و جوارشات با هیبه مقوی اعضای ریسبه و سکون و ساکن طیبیه و خواب بر لیتر نرم و ترنوف در مطعم و شرب و دلک معتدل و چرب کردن هر دو خصیصه و ذکر کرده بقیر ولی که از پیمر کرده بزود توله موم یک توله رقیق سه توله روغن یا همین ده توله ساخته باشند و مالیدن روغن گل تنها بیکم بر مؤخر سر از جرات است و همچنین خوردن شراب یک نیم توله در گلاب و عرق سیب هر یک پنچ توله استعمال میوهای مقوی اعضای ریسبه و کلیه بسیار سفید است و کذا استعمال خنهای سمن کرده و تناول آن محففت در تنور دقوق و منقوع در جلاب و مغز بادام و پسته و چلبوزه و فندق و حبه انخضر کوفته در آن سرشته باندک با دیان و شوربای مرغ فربه و بط فربه و گوشت

و مانند آن سفید و اغذیه و ادویه گرم و تیز و جالی بکار نبرد که موجب زیادتی میس گشته محدث غشی و درگ مفاجات نگردد و اگر بسبب اشتلای بدن از اخلاط فاسد
 و ثوران انحره خبیثه و ارتقای آن طرف دماغ بحرکت جماع باشد وجود علامات اشتلا و غلبه اخلاط و ادراک بوی بد از بدن عند حرکت جماع و نقل در سر بران
 دلالت کند پس تمهیه بدن از اخلاط غالب بفسد و مهمل هر دو نمایند که واجب بود و یا حسب حال مریض یکی ازین هر دو تدبیر عمل آرد بطوریکه در اقسام صداع
 مادی مفصل گذشت بعد به تقویت دماغ و عدم قبول بخار لبوب صغیر بخورد و در وهنهای متوی شل روغن گل و روغن آس و سرکه و گلاب بر سر مانند و آبکیه در آن
 گل سرخ و برگ مورد و نیلوفر و بابونه و مانند آن جوشانیده باشد بر سر بریزند و باغذیه سیرج البضم حید الکلبوس غذا سازند و قدری به و ناشپاتی بخورند و جماع ترک
 کنند و بضرورت بعد بضم و انحرار غذا جائز بود زیرا که در خلوصه ضعف و تحلل و تصاعدا انحره زیاد میکند و در اشتلا خلل در مضم و کثیر تخیر نماید و اگر فصل گرا بود
 نفی و سن شباب بود آب سرد غسل کنند و روغن گل بینی را چرب نمایند و بخیسند و اگر بسبب ضعف اعصاب و تالم دماغ از تعب آن باشد و این ششاع و ضعیف
 مزاجان را اکثر عارض شود و در عینه در بدن و ضعف حرکات و انقباض دماغ و انجذاب آن بسوی قدام یا خلف بعد جماع لاحق گردد پس تقویت اعصاب
 و دماغ با شل روغنهای مناسب بر سر شل روغن گل و یاسمین برابر بطیوب و غیره و آرام و تفریح بلاهی مطبوعه و نمه های لذیذه کنند و قروح غسل که در آن وقت
 مویسالی گذاخته باشند چند روز استوار تر بنوشند و همچنین شربت غسل و اسطوخودوس و مانند آن استعمال کنند و چندیدتر در روغن مسط آب تخمه یار و روغن زردک
 بر سر مانند و گوشت حلوان بمصالح خوب و دیگر اغذیه مطبوعه بخورند و بوییدن کباب که در حضور مریض بریان نمایند تا بوی آن بمشام او برسد و تناول کباب
 بانان گندم خمیری خجید و یا با چلا و سفیدست و روغن طیلبه مانند مشک و عنبر و عود هندی و ریاحین و گلگامی خوشبو و عطریات و بلخاخ فواکه طیب را که
 بویند و فلکله بانها کنند و عود عنبر قشیرین مشک صندل سفید و قدری کافور استعمال نمایند و رفتن به لباساتین و با عنما و شنیدن حکایات و قصه ها و دیدن
 اشیای مرغوبه طیبه موزونه و با بجمله استعمال بهر چه باعث التذایط و تفریح نفس او گردد و مانع است و از هر چه سنگر و ناخوش از آن باشد اجتناب نماید مسمی گوید
 که صداع کائن عقیب باه را باید که معالجه کنند تقویت سر بر این طریق که آب مطبوخ مورد و گل سرخ و بابونه بران بریزند بعد به روغن گل و اندکی سرکه بآلذ غذا
 کثیر تغذیه سیرج الانهضام معتدل الکیفینه سازند و در انشای بیختم آن قطعه به وسیب داخل کنند و سونین نان خشک کرده در تنور بعد غسل او بجلاب و روغن
 بادام بنوشند و خوشبو و موافق مزاج استعمال کنند و ماهی کوچک بسرکه مخرج در روغن بادام بچینه و ایضا زرده میینه رقیقه آتر موافق است طبری گوید که اگر صداع
 عقب جماع از ضعف اعصاب باشد از جماع باکل منع کنند و اراخ طیلبه بوی مانند آب نیلوفر و بنفشه و آب جمیع ریاحین اگر گدای از قوانین است که آن سن
 و مزاج و بلد و فصل و صناعت و عادت است مانع نباشد این آنها جمع کنند و یکا نور و مشک و همه چیزهای خوشبو که ممکن باشد بر سر خاد نمایند و اگر نوعی
 از قوانین مذکوره ازین مانع باشد براندک چیز کید از آن ممکن باشد اقتصار نمایند و باغذیه که بدن را غذا بیشتر در پیش هر انس و لحوم حلال مضروب بشیر دهند
 و چوزة مرغ فربه که در شکم آن خشایش خوشبو پر کرده پیش روی مریض شق کرده باشند تا رانجه آن بپوید و از تخوم و لحوم آن بخورد و بنفشه صاف محمود ملائیم
 مزاج بنوشانند و امر بدعت و سکون و راحت کنند و ایذا نرسانند و آنچه کرده باشد نشنوند و در مواضع اغانی لذیذ و روغن طیلبه حاضر شوند اگر ممکن بود و الا
 از اشیای مذکوره هر چه ممکن باشد استعمال نمایند و وسیب و ترنج بپویند و سماع مرغوب و معاشرت کسی که بدان مائل باشند اختیار کنند و اگر صداع از
 بخارات اخلاط بدنی باشد معالجه آن بجلاب صداع حار مادی برابرست غیر آنکه درین معالجه ترک جماع کنند تا آنکه بدن از اخلاط نفاسی تام یابد و صداع
 بالکلیه زائل شود و ایضا در معالجه این فصد کنند مگر آنکه ضرورت داعی آن باشد

علاج صداع مخاری

در مزاج حار اول بهر تمهیه معده بسکنجبین و آب گرم و یا سکنجبین و آس جوی کنند بعد شربت انار و شربت بوی و سکنجبین گلاب و آب سرد بنوشند و یا تخمین
 و گلاب بپزیم مگر آنی کرده انشوره فاسله یا لمبوی کاغذی و یا شربت غوره در عرق بید مشک و آب پنخ یا بشوره پرورده دهند و یا شیره زرشک و خیارین
 و مغز تخم که در هر کین نه باشد در عرق بید مشک و زرشک هر یک پنخ توله بر آورده شربت ترنج چهار توله آب پنخ ده توله داخل کرده بنوشند و یا جواهر هر چه

ماشه در برای تسخیر توله آینه بورتق نقره و پیچیده بخورد بالاایش شربت زرشک چار توله در عرق بیدمشک و صندل و گلاب هر یک پنج توله بنوشند یا جواهر هره
 یک ماشه طباشیر سماق منقعی هر واحد یک نیم ماشه در شربت لیموی کاغذی و گنجبین تفاسی لیمونی هر یک یک نیم توله آینه و ورق نقره حل کرده بلینا ساند
 بالاایش شربت تسخیر و رنگره هر یک توله گلاب بیدمشک هر یک هفت توله داخل کرده بنوشند و همچنین دیگر شربت مطنی متوی معده قاطح بخار شمل شربت سیب
 و لیمو و غوره و محاض بآب سرد آینه بدهند و لعاب اسپنخول و جلاب بیرون سرد کرده و فقاغ مزوج بآب غوره یا لیمو و قدری نمک و مارا بجنین در بوب فاکه
 قابضه مذکوره تیزی خماری تسکند و همچنین سفوفات معمولی و شربت خمار و مفرح بارد و مفرح کشنیتری دافع خمار اند و شرب آب لیمو و شکر و گلاب و شم بخا
 روس نموده درازاله خمار جرب سویدی است و قفل حاصل ترنج بر شرباب برای منع حدوث خمار جرب اوست و در ابتدا بهر تقویت و تبرید سرد و عن گل و کسر
 و گلاب بر سر نهند و اگر از قی فائده نشود قلع لیلیه یا قلع مسهل با جوامض مثل آکو و زرد آکو و غیره بدهند و یا آب انارین شخم افشده سفوف نیای مشوی دوش
 آینه بنوشند و اگر خواهند بهر بدتره شربت و در مکر را لیلی چار توله بگلاب هفت توله و آب سنج حل نموده بنوشند بعد بهر تقویت دماغ روغن گل دیاسین و
 سرکه مقطر همه برابر بر پیشانی و صدغین بالند و لکنه بسازند و اگر خون غالب باشد و علامات آن ظاهر بود اگر فصد یا حجامت نمایند باکی نیست و آنجا که از س
 و اسهال و غیره بسبب توران مواد نفی شربت نشود و تهوع و غثیان مشدگردد قدری طعام ملائم بخورد و بعد ساعتی قی کنند تا ماده در ریه تمامه باطعام مخلط
 شده بر آید پس شربت مطبیه مذکوره بدهند و دست و پا آب نیگرم مطبوخ بابونه و بنفشه و قدری نمک بریزند و در آن آب پانها بدارند و تقویت بالند و در آخر
 داخل حمام شوند و آب نیگرم بر سر بسیار ریزند و هرگاه از حمام بر آید بعد یک ساعت تمام بنان مع نان خورش برگ کا هو و اسفناخ و یا فوره انار دانه و کشمش
 غذا سازند و خوردن گوشت در عمره سرکه سنجیده تا ماهر شود و کشمش خشک و دریا و در چنینی بران پاشیده درازاله خمار جرب سویدی است و فواکه قابضه مثل بی
 سیب و انار سنجوش بخورند و اگر مائل بشرباب گردند شرباب امیض رقیق مروج المناصفه بدهند که عطش ساکن کند و خوب آورد و باها از بن ران تا قند
 بعد طعام به بندند و از هر چه مضر عصب باشد مثل سرکه ساده و مری اجتناب کنند و بدانند که در انتها استعمال بهر دات شدید نمایند تا که تکلیف مسام و تملیط انهر
 نکند و مانع از تحلیل نشود بلکه بر سر استعمال مانند روغن بابونه و سوسن نیگرم نمایند و گیلانی نوشته که از بهترین معالجات این صداع آنست که قیح از شرباب با
 بسیار خوب مزوج کرده بدهند و کفن یا بروغن بادام بالند که خواب می آرد و صداع را ساکن میکند لاسیما که این تدبیر بعد قی دافع شود و در فراج بلعجی بعد
 از قی بسکنجبین عسلی و آب ترب یا طبیح منبثت و جوزالقی و غسل بمرات یا بدکه مصطکه پودینه خشک عود و عرق دانه هیل هر واحد یک ماشه سوده در دو وار المسک
 حارنه ماشه آینه ورق نقره و پیچیده بخورد بالاایش شیره دیان نه ماشه شیره الاچی کلان پنج عدد در عرق کیوژه و هیل و فیناع هر یک شش توله بر آورده شربت
 عود و میدج و توله داخل کرده بنوشند و آب نیگرم بر سر دست و پا ریزند و دلک قدیم نمایند و در صورت باقی ماندن فنج در شکم بعد از قی غاریقون سه ماشه در
 گلغند آینه بلینا ساند و بدتره شربت وینار چار توله و گلاب پاوسیر کنند یا با یارچ فیتر ایک درم متوی تبرید و شم خنط اسهال آورد بعد اجابت غذا مان تنگ
 بشورای مرغ بدهند و بعد غذا خواب و سکون اختیار نمایند و هرگاه از غذا آمده اندک بسک گرد و گنجبین عسلی بنوشند و یا شویه نمایند و روغن بابونه با قدری
 روغن گل آینه بر سر مانند باقی تدبیر مناسب از علاج امراض دماغی خماری و صداع خماری استنباط نمایند سفوف آمله جرب برای صداع خماری و
 خماری و وسواس سوداوی و خفقان ممدی را نیز مفید کشمش خشک دو توله آله مقشر یک توله کا و زبان گل سرخ صندل سفید هر یک شش ماشه کوفته سنجینه نبات سفید
 هشت توله آینه سفوف سازند و بعضی اوقات این ادویه اضافه کرده میشود و بسیار مفید می آید طباشیر گل کا و زبان زرشک سماق هر یک سه ماشه جرفه سنجینه
 تخم کاسنی شش ماشه زهر مهره یک نیم ماشه در وارید کا فور هر یک یک ماشه با عرق های مناسب عمل آرد خوراک از شش ماشه تا یک توله شربت خمار جهت دفع خمار
 و صداع خماری بی نظیر است آب انار ترش آب انار شیرین آب پیچین آب لیمو هر یک نیم رطل اول آکوی سیاه ترهندی هر یک یک رطل غناب پنجاه دانه در شش رطل آب
 بجوشانند تا بد و رطل رسد مالیده صاف نموده بآب های مذکور باهم میانیند و نهند سفید یک من اضافه کرده بقوام آرد اقوال مهره مالمقی و غیره بیند که
 شرباب اس یا شربت آن تنها یا شرباب و کذا انار دانه ترش و کذا جرمسن مخلوک برسن و کذا گل سرخ و کذا گلاب و کذا شاه چینی آب و کذا خمیر ترش آرد

در روغ گا و مالیده صاف کرده و کذا نمیر آرد گندم در آب حل کرده بعد دو ساعت صاف نموده در رو اوقیه آن یک دانگ طباشیر و یک قیر از عفران و سه درم شکر
داخل کرده و نقل حب الائن و یاریاس و انتصا ص سفر جل بر شراب و کذا ریاس و شتم گل سرخ و اکل حاصص سواقی مسلوق بر روغن بادام و کذا کاهو و کذا
غذای تفاحیه که آب سیب ترش و قنار مغز چلو زه پخته باشند و کذا سماضیه بر شش ترخ و مغز بادام و زعفران و افادیه ساخته باشند و کذا احصیه که در آن قطعه کرده
و قنار پخته باشند و کذا کشیکه و کذا سنبل و کذا سوسک ترش آب لیو و سواق و سرکه و مغز بادام و کشتیز خشک و دارچینی هر واحد فرمل تمارست و بقول ابن ماسویه و یاری
مغز زرشک کافور و زطعام و شراب که در آن کافور باشد حذر کند که در آن هلاکت اوست ابن واقده و غیره گویند که شرب طنج نبات افحوان بدون گل آن و کذا
زعفران پخته و یا مخلوط در طعام یا شراب و کذا نخل سنبلین و کذا بول شکر کذا روغن کبجد سه جرمه و اکل قیط زیت انفاق پخته و کذا عجز مموله بزوده بیضه و مغز بادام
و مغز تخم کدو و کشتیز سبز و کرفس و صغره و کشتیز خشک و کذا زعفران پخته و کذا زعفران پخته و کذا زعفران پخته و کذا زعفران پخته و کذا زعفران پخته
گویند که معالجه صداع حادث از اکثر شرب شراب نجواب طویل و سکون و راحت باید کرد و اگر در معده بقیه شراب مع غشیان باشد قی با آب نیگرم و کبجین کنند و در
دپاسی را در آب نیگرم که در آن بنفشه دبا و بون و اکیل جوشانیده باشند بنهند و دائم بردست و پانک و روغن بنفشه باند و چون صداع خفت یا بدام استمال نمایند
چون جمع صادق بمرکت آید باغذیه لطیفه غیر حاره مثل نان نمسول و عدسیه و در مایه اغذیه نمایند و بیضه نیم برشت آنرا نافع است و کاهو لطیفه و منع بخار صاع کن و در
نوشند مگر آب خالص در بوب و فواکه مثل رب انار و رب ریاس و رب حاصص اترج مخموج آب دهند و سیب و امروده و پونه خورد و در زردوم داخل حمام شوند و آب شیرین
نیگرم بر سر بسیار بریزند و بعد راحت از حمام بدراج و چوره مرغ و بخوم بره و ماهی رضاضی کوچک غذا سازند در مجموع انواع صداع یا ماده یا بخارات نفع میکند و در
ابتدای اوسکون و دعت و نوم و در آخر او هنگام انتهایی مرض و شروع انحطاط مشی و ریاضت اکثر از آنچه ممکن باشد تا آنچه در محقق است تحمل باید کرد اگر از آن
بقیه بماند نظولات محمله استعمال نمایند این سینه میویند که در علاج صداع حادث از خارا اول آنچه واجب بود استعمال بقیه معده بقی است از کبجین و تخم ترب یا کبجین
آب نیگرم و بقیات لینیه و متوسطه که از قرابادین است و اگر قی واجب نبود یا استعمال او جائز نباشد استمال یا یاری معوی بسقویا کنند تا لیش او در معده طول کند
و اگر در نجان نامی از مرض حار و مثل او از استعمال دوائی حار باشد استمال الطبیخ هلیله یا شربت فواکه مسهل کنند و اگر نفس از نخل این اشیا کراهت کند آب انارین است
شتم معوی بسقویا نماید اندک استمال او خوند و اگر از استفراغات بوجهی مانعی باشد لزوم خواب نمایند تا آنچه از شراب در معده ایشان است
منضم گردد و این بزرگ بول یعنی رنگین شدن آن ظاهر شود و کف پانک و روغن بنفشه باند و بر اطراف نطول با بون بریزند بعد داخل حمام کنند و تعویق بر روغن گل
سیر و غیره بدالبشره نمایند و بعد س و غوره و مانند آن آب کربن بجای صیغه که برای منع بخار از سرد است غذا سازند یا لینیوس گفته که اگر غذا کبجین سوزنده
نگند و شاید که سبب درین رقت خون متولد از آن و قوت او بر تحلیل آنچه باشد و باید که فواکه قابضه دهند و بجز آب چیزی دیگر نیاشانند مگر آنکه معده ضعیف بود و
خوف استرخای آن باشد که درین حالت از اکثر شرب آب سرد منع کنند و آب انار ترش و ریاس خاصه و رب آن و ترشی ترخ خاصه و رب آن و به و سیب
و مانند آن بنوشانند و کشتیز خشک با هموزن شکر نافع است بعد خواب و سکون اختیار نمایند که آن اصل در علاج اوست و اگر از آن تسکین نیابد عاده او در آن
رو زود زود کند و غذای او سرد و مرطب سازند یا ملطف او و مثل زرده بیضه و برای تحلیل آب گرم بر آن بسیار بریزند و حسب استطاعت باوردن خواب
مشغول شوند بعد از آن چون غشیان بشتر و وجود آن زائل شود و صداع باقی ماند و روغن گل از آن قطع کنند که آن در آخر او را مضرت و اگر چه در ابتدا برای قوت
سردی و بمرکت است و باید که درین وقت روغن با بون و حوض او برای تحلیل استعمال نمایند و اگر بدین زائل نشود روغن سوسن بکار برند که این نبات
نافع و مجرب است و چون تمام تخفیف و انحطاط یا بدیشی اندک گمانند یا در گواره نشانند و درین هنگام باهی رضاضی و مرغ خصی و چوره مایکان و با بقول بارده غذا
سازند و باید که بر طعام مشی نکنند بلکه بعد سه ساعت و با بجمله باید که انتظار صم نجواب و یا بسکون طویل نمایند تا آنکه معده او اندک خفت پذیرد و بعد کبجین شکری
اگر محروم باشد و عملی اگر مرطوب بود استعمال کنند و اقدام بک قدین نمایند پس مشی غیر متعب یا حرکت دیگر غیر متعب کنند و باید که از سرکه ساده و مری اجتناب
نمایند و اگر لابد باشد ناخوش نمیرند آن سازند و اگر اندک مشی کرده باشد ازین و حمام نیز استعمال کنند و در آخر امر باید که بنطولات معتدل تحلیل تضلیل نمایند و بطور

کتاب فی الطب
کتاب فی الطب
کتاب فی الطب

بسیار است

نخینه غذا سازند و این دو برای خمار نیکوست تخم کاسنی و تخم کرب و زرشک منقح و سماق و عدس منقش و گل سرخ و طباشیر مساوی همه را کوته بخینه بوزن سه درم از آن
 با قیر اطاق کافور و او قید آب انار یا آب ریاس یا زرب ترنج یا آب آن بخورد و جراحی و ایلامی میبوسند که اگر شربت یا تخم شبت و تخم ترب و آب جوشانیده سنجبین آسینه
 در هند تاقی بخوبی گردد و مده پاک شود و صواب باشد و اگر نمیکن بود یک درم ابراج فیهرا و نیم دانگ یا یک دانگ تخم نیابا جم ستره بدهند تا بقوت مستقیم اسهال زدودن تواند
 و ابراج در بدن درنگ بسیار کند تا از آن حرارتی نماند و چون از خواب بریزد و حمام نماید و بعد از تمام ساعت تمام نکند و طعام نباید خورد و بعد طعام حرارت افزا
 نشاید خورد بلکه ماهی تازه خورد و برگ کاه بودا که سرکه سخت ترش نباشد و کاسنی و مانند این موافق باشد و آنرا که بعد از قوی تر حاجت باشد بخینه نیم شربت و گوشت
 دراج و تیره و چونه مرغ خاکی و گوشت بزغال بخورد و زرشک و سماق و امثال آن صواب بود و کرب و عدس صاحب خمار را موافق باشد و آنرا که تشنگی غالب بود
 آید سرد خورد و اگر کسی که بسبب ضعف معده از مضرت آب سرد و تبر سرد آب خوره و شربت آن و شربت سیب ترش و مانند آن آب آسینه یا بی آب بخورد و بداند که سرکه
 که نموی خورد سرد کرده باید خورد و اگر شربت ریاس که خاصیت او است که اگر سرد کرده خورد معده را ضرر دهد و اگر کسی این شربت را نتواند خورد و شراب انگوری رقیق سفید بود
 مخرج آب مساوی آن بخورد و شب وقت خواب اندکی کشنیر خشک و شکر دهند و روز دوم طعام و حمام و شربت هم برین ترتیب باشد و چون اندکی تخفیف حاصل شود
 ریاضتی آهسته و گدازه سود دارد و تا دو ساعت نگذرد از پس ریاضت طعام نخورد و تا سه ساعت از پس طعام نکند و هیچ حرکت و ریاضت نکند این سخن در همه انواع
 صداع باید داشت و سفوفیکه در قولی و علی سینا گذشت خمار را تا نل کند با نل کافور از درج و تا یک طسیج نیم دانگ با نانه قوت حرارت و گرمی مزاج آب خوره
 یا آب انار ترش و شیرین بخورد و قنقاع که از آن درج و منبل الطیب ساخته باشند معده را از ابی شراب بشوید خاصه اگر اندک نمک آینه زدا هم تر باشد و اگر این قنقاع
 آب خوره سازند خوشتر و گوار تر باشد و بوییدن خنذل و گلاب و کافور و شاهسفرم سرد کرده و سرکه و گلاب بر آن پاشیده سخت سود دارد و اگر صبح آنرا در کوزه سز
 خواهد خورد یک خمار که شربت آسنتین خورد شراب هضم شود و خمار نیارد و اگر خمار باشد سبکتر باشد و در کتب آورده اند که بچ سحر کو قه بخورد آنرا از مزه سبب نشود و
 شربت مورد ساده مانند بخورد و خمار سبکتر باشد و با دام تلخ نقل کردن خمار باز دارد و شراب بگوارد و محمد زکریا گوید سخن بسیار گفتن و چیزی خواندن خمار از نده است
 و روغن گاو خازر هر شراب است تیری شراب از معده باز دارد و طبری گوید که صداع عارض از شرب شراب کشیر بسبب استیلاست که از صعود بخارات حاره
 بسوی صماغ و اعشیه حادث شود و این صماغ بر وجه بود یکی اگر عقب شرب نمیدانند هر که در و چون معده و آورده از بقایای شراب پاک شود صداع ناک
 گردد و دوم آنکه با شرب شراب ظاهر شود و روز باقی مانند آنکه شراب ترک نماید و پرهیز و تطیب دوام کند و علاج قسم اول خاص بدان سوای غیره از انواع صداع
 استخراج بقایای شراب از معده است و تقویت آن با شرب مطبوعه محلا قطعه بخارات مثل قنقاع ساده معمول بکشکب جو و اندک منبل الطیب بهر آنکه از خاصیت این
 غسل معده از بقایای شراب است و ادخال اندک منبل در آن بهر تطبیه و تقویت معده بر هضم بقیه شراب است و مثل شربت خوره در ب سیب شربت ریاس و شربت
 تنیج و رب آن همه سرد کرده سوای شربت ریاس زیرا که از خاصیت او است که چون آنرا سرد کنند معده را الم رساند و در می را از آن فاضل دیدیم که امر با تنیجستن
 آب خوره بر قنقاع ساده مذکور و انداختن اندک نمک بر آن میکرد و در آن هنگام قنقاع جوش میگرد و کف بسیار بر آن می آید و از آن کف گرفته صاف کرده بخوراند و حل
 طبیعت بسبب سبک و پس از عرض او در انداختن نمک سوال کردم گفت که بدین تدبیر تطبیت قنقاع زیاد میشود و از معده بسبب سختی بخورد و در آنچه علاج
 سریدان نمایند و تقویت مزاج و بلغم و تسکین آنکه از خمار آنرا عارض شود می نمایند بویا بیدن بنفشه و نیلوفر و شاهسفرم بود که آب برف بر آن پاشیده باشد و گاهی بر
 ریاس گلاب مخرج بسرکه میپاشند و بکافور و شنبلیله بسیارند و از آنچه بر سر نند گلاب سی درم روغن گل یک نیم درم سرکه سرد می یا آنچه قریب قیاس این باشد و شیشه
 کرده و بچنانند تا آنکه هر واحد از آن قوت دیگر اخذ کن پس بر سر نند و ایضا روغن گل مضروب آب نیار و لاجاب پیغول آب کاه و آب برست و ایضا صندل سفید پاک
 آزاد و زشت اگر وقت آن باشد و الا بنفشه هر دو سوده در گلاب آسینه و ایضا آب بید تر یا آب نیلوفر یا هر دو درین صماغ احتیاج است و در معالج زیاد تر از این
 بهر آنکه چون طیب معده لرین و مزاج و بلغم او را قوت دهد از حد و ث این صماغ امان یابد و علاج قسم دوم که بعد تحلل بقیه شراب از معده تا زمانی در از باقی مانده
 اولاً بقیه لرین این مطبوع است ترندی سی درم آنرا بخار چهل عدد و غاب مثل او قوت خشک اگر یافته شود درم بدستور مطبوع جوشانیده و یک رطل

بسیار است

بندادی از آن صاف کرده و درم فلوس خیار متبر در آن بالیده بنوشند و یک شربت یاد و شربت ازین در مدت پنج روز بدهند بعد از آن لزوم شرب ما را ششیم نمایند
 و غذا با سفناخ و سائر زورات و مغز خیار بسره که سازند و اگر ذوال صداع شکل گردد و فصدی فعال کنند و لزوم شرب آب انار بنوشند بکسینجین نمایند و پست جو با سرکه بچته
 روغن گل آبیخته بر سر خفا و کنند و بعد اگر ذون خما در روغن گل نیم گرم اندک بر سر نهند و گاهی این صمداع تعسر گردد و محتاج بفضد رگ پیشانی شود لایسما چون صمداع
 بجز و مویز دماغ میل کند و بالغ ترین چیزی که درین صمداع مشاهده کردم اینست که بگیزد آب جراد که و آب برگ بنفشه و آب خیار و آب برگ مید و آب خبازی و پها
 در شیشه کرده با لایش اندک سرکه و اندک روغن نیلوفر و روغن بنفشه و روغن گل انداخته شیشه را در یک پر آب آویزند و زیر آتش کنند تا آنکه آب شیشه بجوش آید و
 در آن ظاهر شود پس شیشه را بر آورده بارند تا سرد گردد و در زیر آن در فرو نشیند پس صاف کرده بر برف سرد کنند بخوبی شیشه را در میان او نهند و چون سخت سرد
 گردد بر تارک سر نهند این در کمتر از ساعتی صمداع را از آنکند و این بسیار را دیدم که امر بر بخین آب سرد بر سر میکرد تا آنکه صاحب صمداع سردی آب در دماغ خود
 معلوم کند بعد امر بر پوشیدن سر و قصد خواب می نمود و این تدبیر را در از آنکه تاثیر نیک است و این بهر آنست که فضائات گاهی به تریه خارج می شوند چنانکه از
 تسخین مستفرغ میگردد پس گوید که قیامی بخارات با این تدبیر استفرغ می یابد و گاهی صاحب این صمداع را سحوط آبشیر و قرآن مع روغن گل در روغن بنفشه
 کرده میشود و خداوندین صمداع را از زینل ششماش رطب و قطن و ملوخی و شاخ خرفه و مانده اینها نافع میکند

علاج صداع شمی

اگر از شیدن اشیای حار خوشبو مثل مشک و زعفران و عنبر و عود و زنگرس و یا بدبو مانند مرو حلیقت و بخار گوگرد و زنج باشد چیزهای بار خوشبو چون کافور و صندل
 و کلاب و نیلوفر و بنفشه و فواکه یاد بویانند و اگر با وجود حرارت تخفیف و بیست ضرر رساند پس در علاج ضرر مشک مثلا بجا فواکه اقتصاد نکند بلکه اگر ممکن بود تارک
 با سحاط ادهان رطبه مبرده نمایند و اگر کفایت نکند کافور در روغن کدو یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر حل کرده درین چکانند و کذک با الکس و روغن خلاف را
 در تقویت دماغ و تبدیل آن بر سائر ادهان فعیلت است و پوشیدن گل بنفشه تر و نیلوفر و کشتیر تر و جراد که و خیار رطب را در تسکین این نوع صمداع خصل
 عظیم است و اگر از شیدن اشیای بار خوشبو یا بدبو باشد چیزهای گرم خوشبو مثل مشک و زعفران استعمال نمایند و با شمای حاره و تام و آب گرم علاج کنند و هر حال
 تنطیل راس بحسب اقتضای مزاج را نحه و اشتقاق با دهن مضاده آنها و تقویت دماغ با شمای مقویه و تغذیه با غذیه لطیفه مقویه خوشبو حار و یا بار دمانا نظری گوید
 که علاج صداعیکه از شمع ابرخ طیبیه حاره باشد تقویت مزاج دماغ بر بخین آب های نیم گرم اولاب سرد پوشیدن آن و امر با شندان بینی دائم است پس ششم اضداد آن
 رواج در قوت مثل کافور به گام تا ذی بشک و بنفشه غذا تا ذی با ترح و مانده آن و اگر تحلل آن مشکل گردد این سحوط بخار برنگردن او نغمی بود و در آنجا تریه
 بگیرند آب حی العالم مروق و مصفی با نیش چهار درم روغن کدو و درم آب طلع یک درم و در شیشه بچینانند و صاف کرده سحوط نمایند آنچه از آن ممکن باشد ثمه بعد از
 این بقیه حدت رواج و دفع بقیه آن کند و اگر تعسر گردد و تصمید راس بدانچه مذکور شد باید کرد و در آن اسفول مضروب بسره که و عصاره ما فیثا زایده کنند که این
 تحلیل آن کند و بدانکه هر جا که اشاره تبریز مزاج دماغ بیکنم را از آن ترک افراط در آن و عدم ادخال در بر و چیزی از مخدرات مثل بجز و افیون و بروج
 لغاهی بی باشد پس اگر لابد باشد و خوف هلاکت مریض بود اندکی افیون یا آب لفاح استعمال کنند و هر گاه معلوم کنند که مریض طاقت برداشت الم سیدار دین
 مخدر از آن قطع کنند و در لانی اذیت او به گام زوال مرض کوشند و ازین غافل نباشند و اما چون صمداع از رواج مزابل و قاذورات و جلوه مخفنه باشد مریض
 را در حمام داخل کنند و بر سر او آب نیم گرم بسیار ریزند و در حمام سرکه کمنه بویانند و دو فقیله از بنه ساخته بسره که تر کرده مدام در هر دو میخورند و رواج خوشبو حار
 یا بار و بویانند و اشتقاق او هان مناسبه یعنی بار و مثل روغن گل بنفشه و نیلوفر و جوانان و حار مزاجان و حار مثل روغن یاسمین و غیره و مسوسن در سیران و
 سرد مزاجان نمایند و فکر این امر بکنند این صمداع بنوع دیگر از انواع صمداع منتقل خواهد شد بهر آنکه معالجه هر نوع صمداع از علاج این نوع اسهل است زیرا که بر
 دماغ از رواج که ربه نقل و ضرر کم بود حتی که گاهی از آن تشنج گردد و بجا موضوع بر آن منقلص شود و در بدن سه عضورا خاص در میل برواح طیبیه و نفرت از
 رواج که ربه است و آن دماغ و معده و رحم است چون بر یکی ازین اعضا و چیزی بوی بوی بد و غلط ماده جمع شود صاحب از مرض شدید این بنا شد و رواج

بسیار سرد مزاج

و این همه معده بسیار اندک است چون طیب بر تو این منعالجات صداع و تقوی و تفوق اتصال انقدر که در انشاء الله تعالی انحراف علاج این خیرات که بر آن ارگردند

علاج صداع ضربی و تقوی و تفوق اتصال

و این یاد نشس جوهر دماغ رسد و یا در حجب و غیره اجزای مذکوره راس و یا در فروع آن یعنی اعصاب و عروق و یا در اعضا دیگر غیر سر از اعضا می کشد
 معده و گرم و غیر آنها و تا دینه ضرر آن بسوی دماغ و ضربه و سقط گاه اندک و خفیف بود و معالجه پذیرد و گاه بسبب زیادتی باعث تقفل و متحرک و جوش دماغ و عدم التماس
 مملک بود یا بجله بر تسکین درد و تقویت سردی و غل بر سر نهند و در امانه ماده به ترقیه یا جذب بسوی خلاف سعی نمایند اگر چه بقصد واسهال حسب احتمال و برین
 اطراف و روع آنچه باشد تا درم پیدا نشود پس بزودی فصد قیال کنند و اگر بنظر نیاید فصد مهنت اذام و بحسب حاجت و احتمال قوت خون بگیرند و اگر از فصد با
 باشد جاست میان کفین نمایند و بقدر ضرورت خون بکشند و بهر تسکین و صج و تکلیل و نرم و تبرید و تقویت سر برگ مورد آرد و جو گل ارمنی یا مینا آرد عدس خضف کنی
 اتاق یا صندل در آب برگ بارتنگ و روغن گل آینه نیگرم ضما کنند و این ضما و علی بنیان درین باب از جرات ست برگ مورد برگ سر و گل سوسن لادن کللی الملک
 گل ارمنی قصبه الزریره شب یمانی روغن گل بهر یک در شتال ضما سازند و اگر کشید خشک و پوست شتاش و سیب و به و مانند آن از ماده باره قاصبه
 بخور کنند و بازو ها و رانها محکم بنهند و بر ساق و کف پا جاست بی شرط نمایند که مواد متوجر اسافل گردد و تلین و اسهال طبیعت مثل طلیح عناب و بنفشه و میوز
 و خیار شنبه و ترنجبین و شیر خشک سازند و اولی آنست که حقه لین کنند تا بهوش آید بعد بنا بر تکلیل و نرم و رفع تب شربت بنفشه سه توله در عرق گاو زبان البرشم
 ساده و عنیب الثعلب هر یک پنج توله حل کرده بنوشند و غذا بنوش و اسفاناج بنان و یا بر مارا الشیر اقتصار و روزند و اگر جرات و شفاق هم باشد مال آن بر آید
 نمایند و جرات اغیثه داخلی که علامتش وضرت و دو و صج ناقب و ناخس و سیلان اشک بود عسر العالج است و جرات جوهر دماغ که نشاننش کثرت خواب نشون
 و رطوبت غیشوم و اختلال حواس است اکثر مملک بود و محمد زکریا گوید که موضع شجره را شرباب شسته صبر و دم الاخون و اتاق یا بر آن پاشیده استین عجیب الا شربت با بجمه
 بعلاج جرات و کسر عظم که انشاء الله تعالی در آخر کتاب مفصل مسطور گردد و روح کنند و چون ورم دماغ بهر سه حالیه سرام حار نمایند و تسکین صداع گرد و تکلیل
 ورم میز هم سرچ کنند و اگر آب برگ مورد و گلاب و روغن گل بهر یک بست شتال سر کینج شتال با نش ملایم بنزند تا که روغن با ند پس مونگ مقشریک کف عود
 منعات بنیادی معاش هندی هر واحد یک شتال در عرق عنب الثعلب ساییده میانیند و بر پارچه طلا کرده بر سر گذارند صداع و ورم ضربه را نافع بود و باقی تغییرات
 صداع از علاج امراض دماغی از ضربه و سقطه که مذکور شد اخذ کنند احوال اکا بر اوسهل گوید که صداع حادث از ضربه و یا سقطه بسبب عروص ورم میا شد
 پس می باید که اول فصد کنند پس حقه لینیم عمل آرد تا مواد با سفلی بنجد گردد و از صعود بسوی سر آنرا منع کند بعد از آن بر سر روغن گل غیر بار دهند که آن تسکین
 و صج و تقویت راس نماید و اگر در بسیار نباشد اندک سر که با وی آمیزند و اگر در شدید باشد تنها بدون سر که استعمال کنند و اگر مملک استخوانی بهر سه روغن بنفشه سوط
 کنند و اگر احتیاج بقوت سر بسبب ترسوخ باشد که از شدت ضربه آنرا بهر سه تغذیه سر برگ مورد و کللی الملک و قصبه الزریره و گل ارمنی و شب یمانی
 و لاون و برگ سر و روغن سوسن و آنکه شراب ریحانی کنند و اگر عقل و لحن مختلط گردد آرد جو و سوسن سمید و غلی سفید یاب برگ بید و روغن گل و قلیلی از سر که
 ضما و سازند و اگر با در تب و سرخی و شدت حرارت باشد باید که بعد از فصد آب عنب الثعلب و کاسنی بخیار شنبه نوشانند و مارا الشیر دهند و غذا بقول آمده
 رطبه مثل که و و خیار و کاه و بجمه یمانی سازند و گو با در تب نباشد بر زرد بیضه نمبر شت و کرم طبعور تغذیه نمایند و اگر جرات اندک حادث شود از مورد و شتاق یا ب
 و اگر غلیم باشد در آن صبر و کند و دم الاخون استعمال نمایند شیخ میفرماید که در معالجه صداع حادث از ضربه یا سقطه واجب است غایت فصد طیب تسکین
 در وقتی الامکان و تبعد ماده اجزای دردی با متفرغ و یا بجزب طرف خلاف باشد تا ورم نکند و اگر جرات حادث شود معالجه آن بان مال نمایند و انمال
 آن ممکن نیست در حالی که نور مزاج ثابت باشد بلکه واجب است که در احوال آن تعدیل فراج ناحیه آن کنند و چون صاحب این آفت راتپ ظاهر شود و در حلال
 عقل گردد بداند که در ورم شروع کرد و اول آنچه در علاجش استعمال باید کرد آن فصد قیال یا اکحل است تا ورم راسخ کند و اگر در اینجا استلا باشد باید که حقه
 حاده استعمال کنند و اگر چه شتم منطل باشد مگر آنکه با و س تب باشد که درین صورت تعدیل حقه نمایند و اگر حقه ممکن نبود مثل حجب تو قایا ترقیه کنند اگر

تب باشد و اگر حرارت بدون تب باشد خورائیدن حب مذکور ترک کنند و از تخمه چار نوبت تا از دم این گرد و بعد از آن واجب است که نگاه کنند اگر در اینجا
 جراحت باشد و لا علاج آن نمایند و تعدیل مزاج موضع اول بدمت تا علاج قبول کند و اگر جراحت نباشد بعد تسکین و تسخیر موضع با و بیه مقویه نماید
 مثل اضمه که آنها می آید و سرد و سرد و غنمای آنها روغن مورد و سوسن و روغن گل باشد و اخلاط آنها شیبانی باشد که در آن قبض لطیف و تخمیل آنکند
 مثل گل سرخ و اکلیل الملک و قصب الزریزه و بابونه و گل ارمنی و شرب یانی شرب ریحانی و گاهی اقتصاد میکنند بر او بان اگر در بانی بود و گاه استعمال آن بجز
 میکنند و گاهی بسبب سردی و خوف ورم آنک سرد کرده بمل می آرند و واجب است که از حمام و شراب و غضب و مخرات و سغحات از اغذیه و ادویه جدا کنند و اگر
 موضع بدم شروع کند در آن وقت لابد است از استعمال قوی القبض البتر مثل پوست انار و گندار و عدس و گل سرخ و باب اینها نطول و خول آنها
 سازند بعد از آن بدو آن که با وجود آن همان لطیف مذکور باشد نقل نمایند مثل سرد و طرفه و به و کندر و اگر ضربه ترخج بر اس پیدا کند مبارت بخور اینها اسطوخودوس
 باب یا شربت عسل باید کرد که ازین خلاص یابند و بدانکه الم چون بحجاب دماغ رسد در آن خطر باشد و چون بسبب ضربه خون از دماغ خارج شود و مغز سر را که
 ممکن باشد باید خورائید و بالایش آب انار ترش آنک نوشانند و چون ورم تخمیل یابد تاخیر در خورائیدن مغز تا سوم روز و بعد فصد نمایند صاحب کل منفسید
 هر که را از ضربه یا سقطه که بر سر واقع شود صداع عارض گردد باید که در او اولاً مبارت بفضد سرد و کند و خون بسبب حاجت و قوت و سن بر آنک و اگر فصد
 بسبب سن و قوت و فصل ممکن نبود باید که حقه حاده استعمال کنند و اگر تب باشد حقه کینه عمل آرند و جذب ماده با سفلی کنند تا موضع علت نریزد بعد از آن
 در آن مورد و جوار سرد و جوشانیده باشد نطول کنند و بدان تکیه نمایند و اشل و آس و برگ سرو و باندک گل ارمنی ساییده و صماد کنند و بیار و بشتم که در روغن گل نیگرم
 تکمید سر نمایند و از آفتاب و حمام و شراب و غصه و اغذیه حاره و حر لویه و مصدعه مثل جوز و شاهی و جرجیر و بادریج و شراب قوی و پیچ و مویز شیرین جدا کنند این
 ضما و نمایند گل ارمنی بیخ درم تصعب الزریزه و معاش و ماش هر واحد درم بابونه و اکلیل الملک هر واحد درم صبرک درم مرکب درم همه را با یک سوده آب
 مورد و سرشته ضما سازند و ایضا آس و جوار سرد و بابونه و اکلیل الملک و قصب الزریزه هر واحد درم چهار درم همه را در آب پنجه تبر
 ضما و کنند و آب او نیم گرم بر آن ریزند و ایضا آب بید و آب اشل و گل ارمنی و اکلیل الملک و روغن گل آسخته ضما نمایند و اگر مورد تر که فته بصیغ خوشبو ساخته ضما
 کنند نفع بخشد و اگر غشای دماغ را از ضربه و سقطه ورم لاحق شود باید که روغن گل و سرکه نیگرم بر سر ریزند و اگر استخوان بشکند و غشای محلل دماغ ظاهر گردد و باید
 در شدید باشد با روغن گل سرکه نیگرم بزرگ روغن با روغن بر سر نطول کنند و اگر با صداع همراه باشد روغن بنفشه یا روغن نیلوفر نیگرم بر سر ریزند
 و اگر ازین اختلاط ذهن عارض شود و خطمی دارد و بنفشه در روغن گل با نذک سرکه بر سر ضما کنند و باید دانست که سرکه بر روغن گل در ورم دماغ و غشای او بر آن
 مخلوط میکنند که روغن گل را باطن دماغ رسانند و بدتر کند بسبب لطافت خود نه بر آنکه سرکه درم رافع میکند زیرا که در آن تسکین است و نه تخمیل نه در او ورم
 حار و نه در بار و در او ورم بار و بوسی فریون و غیره شیبانی حاره استعمال میکنند طبری گوید که صداع عارض از سقطه و ضربه بر دو وجه است یا آنکه سر را الم سرد
 و شجر واقع نشود و یا شجره الم آرد و الم در قلت و کثرت مختلف بود و شجره درخت و شدت و ایضا بحسب موضع مختلف باشد اما عاجبه شجره در شجاج سائر
 اعضا مذکور کرد و صداع عرض شجره بود پس عاجبه شجره صداع است غیر آنکه با عاجبه شجره قصد تسکین صداع حسب مزاج مریض کنند بضمیمه و تکمید او
 بحسب آنکه در انواع صداع ذکر یافت و موافق ترین اشیا برای کسی که او را این نوع صداع باشد تکمید سر بر روغن گل گرم کرده است و یا بر روغن گل که در آن
 قدری ماز و ولدان جوشانیده باشد اگر مزاج این را واجب کند و الا آنک کافور بر روغن گل که مزاج واجب کند و موم و روغن گل که گدشته سفید آب مغسول بر آن
 ریخته آتش فرود آرند هر گاه نیگرم باند سفیدی بجهت اندکی آسخته بر هم زنند تا که سرد شود و بعد در او ن کرده بر آن آب سرد شیرین انداخته حل کنند پس آب را بریزند
 و بر هم گیرند و بر تمام سرخا و دانند که مسکن صداع و مفید جراحت و ورم است و اگر در اینجا جراحت نبود و نه رغن و نه فسخ بیش تا الم بحسب موضع بر قفسه
 در موضع سقطه یا ضربه باشد و این بحسب جاب موی گردد و علاجه تسکین حرارت و تبرید بلنج مزاج جلد سر را با که ذکر کردیم باید کرد تا سرد قوی گردد و مواد را
 قبول کنند بعد بچینه که محلل و ملین باشد مثل موم و روغن یا آبهای محله مثل آب بابونه و اکلیل الملک آثر آن ضما و کند و اگر مریض تحمل باشد فصد هر دو وقتاً

کلی

کلی

کند و نتیجه بدن او را خلط نماید اگر قوانین آنرا واجب کند و اگر اعراض عظیم گردد و مودی بوزن شود و هر دو نوع این صواع اعنی آنکه باوی شجه باشد و آنکه با شجه نباشد اما شجه باوی شجه بود و درم حادث شود علاج جراحی است که باورم باشد بر اهرم سفید و درم مثل مرم مر دانگ و سفیداج و درم اسرخ مغسول و تصفیه راس نیز که درم را تحلیلی کند مثل صندلین و شیاف مایتا و آبهای محمله و درم پس اگر عقل مرین زائل گردد بی شک درم بحجاب وضع بر فقه از آن عمل عام شده باشد و علاجش درین هنگام لاج سرسام حارست و اگر عقل مرین زائل نشود امران آسان است و درم باصلاح جراحت زائل گردد و اگر جراحت نباشد امر آسان تر بود و غیر آنکه فصد اگر ممکن باشد از آن مافل نباید شد و تصفیه مریشیای سهره در وقتی و باشیای محمله در وقت دیگر و بهترین چینه که درین هر دو نوع باورم باوی درم استعمال کند تغریق راس است بروغن گل نیم گرم علی اله و ام و تصفیه او بر هم اسرخ و سفیداج آب سی العالم و عصه المراحی و آب خطمی و جناری تسفیه داده و تصفیه سر برگ جناری و برگ اسنبول هر دو گرفته مطبوخ در روغن گل بر آن اندک خطمی سفید و آرد جو انداخته که این ضماد در تحلیلی و درم و سکین این سهره و نوع صواع بغایت نافع است و علاج جراحات بلکه که تا اتم دماغ رسد در جراحات بدن خواهد آمد شجه مرم اسرخ کبیر اسرخ سنج درم و پارچه آب تر کرده باوی میالیند و مقابل آتش کنند که خشک گردد پس در ظرفی آب نیگرم بشویند تا آنکه پارچه سفید گردد در هر گاه اسرخ در آن ظرف زبر آب در تهنه سفید آب صاف که بالای آنست از نیشه برگ بریزند و اسرخ را خشک کنند که این بهترین طریق غسل اسرخ است بعد از آن وزن کنند و برابر او سفید آب رصاص و مثل کی ازین سهره مر دانگ گرفته سهره مساوی بسایند و بجزه بچینه موم در روغن گل گذاخته از آتش خود آرد و بر آن این ادویه انداخته حل کنند تا مخلوط شود و باز بر آتش گذارند و آبهای مذکوره تسفیه دهند و قوی تر از آن آبها آب برگ بزر قطن است پس در بان بریزند تا سرد گردد و آنکه سرکه و قندی سفیدی رقیق برین ضماد انداخته حل کنند تا هم مخلوط گردد و در هر شبانه روز یکبار بر سر طلا کنند و این بهترین ادویه مستعمله در اعراض مذکوره است و غذای این علیل غیر سحر بسوی سهره است تغذیه کثیرند و واجب است اگر قوت مطاوعت کند که بر مارا شعیار اقتضار کنند در روزی بد فوات پس برین اقتضار روز زنده و این صاحب ترین صواع بر طبیب است اطمینان و پوست مینویسند که بعد تصفیه با حجامت طبع را با آب فاکه و فلوین خیار شنبه و یا بچینه نرم باید کرد و این صفت خسته است کشاکش جو بنفشه خطمی و پارچه کتان بسته هر یک بست درم سهره را در یک نیم من آب بپزند تا نیم من بماند صاف کرده در روغن گل درم روغن بنفشه و دو استار فانیذ و نیم درم نوز و آنکه در آن حل کرده بکار برند چند آنکه در آن همه صدم درم یا صدم درم باشد و اینها برگ چقدند نیزند و از آب وی بقتاد درم و آب گامه و درم روغن بنفشه و درم سهره یکبار برند و این خسته قوی است برگ چقدر قندی با بونه شبت هر یک بست درم انجیر نیزند و بنفشه خطمی هر یک ده درم نیزند چنانکه رسم است و صاف کرده یک نیم پوره و یک درم نمک و درم غسل در آن حل کنند و آنرا که تب آید ازین فصد سهره با د آب کاسنی و آب غناب الثعلب یا مقدار سنج درم فلوین خیار شنبه و بند و آنرا که تب سخت گرم نباشد آب کاکج و آب غناب الثعلب هر یک سی درم بپزند و سنج درم فلوین خیار شنبه و درم صبر و یک نیم دانگ زعفران مان حل کرده بدهند و درم ضماد و آنرا که باورم تب باشد از آب غناب الثعلب و صندل سرخ و فوفل و زعفران و گل ارمنی و صبر و سبزی که بر مر آب باشد همه راجع کرده بر سر زنند و این صواع عین قطن گلانر گل سرج بزرگ مورد پوست انار همه نیزند و پارچه بدان تر کرده بر سر زنند باروغن گل و اینها برگ مورد گلنار پوست انار همه سره را در سرکه و آب بپزند و آنرا که خشک و درم و قصبه الزیره بکوبند و شراب کنند بر آن چکانند و باهم سرشته بر سر زنند و آنرا که مدت دراز گردد و ضماد های معتدل بر نهند چنانکه با قوت قبض قوت تحلیل داشته باشد و این ضماد معتدل است اما ترش و شیرین با پوست شگافه در شراب کهنه بنفشه بسایند و ضماد کنند و اینها که معتدل است برگ مورد تازه برگ بید برگ سرو و خطمی تازه و اکلیل الملک بکوبند و آب او بگیرند و اگر در آب بپزند و میفتارند و آب آن بپسازند و با باشد پس روغن سوسن باین آب و شراب کهنه آمیخته دو سه جوش بدهند و آنکه مرو قصبه الزیره و گل ارمنی و شب یمانی گرفته در صره بسته باوی بپوشانند و بدست مالیده بپسازند و پارچه بدان تر کرده بر سر زنند و اینها ضماد محلل مر یک درم کندر یک درم صبر سه درم دانگ یک درم موم زرد و سنج درم روغن گل بست درم موم بر روغن گذاشته ادویه سوده بسره تر کرده بدان بسر زنند و بر خر قه کتان طلا کرده نیم گرم نمایند و بر سر زنند و آنرا که حاجت تحلیلی نیست باشد سرکه کهنه بدل شراب کنند و بدل روغن گل روغن سوسن یا روغن یاسین یا روغن کهنه تازه کنند و آنرا که باور و سنجیابی باشد روغن گل و روغن بنفشه بر سر زنند پس اگر در قوی تر باشد روغن گل زیاد دهند و اگر بخوابی

قوی تر باشد روغن بنفشه فزون تر از روغن گل کند از هر آنکه روغن گل مسکن در زیاد است و روغن بنفشه خواب آرد و روغن بادام شککاب فرورده که و بجز بادام
 دهند و آنرا که دماغ بجنبه اسطوخودوس منفرغ خانگی و غیره دهند که در علاج صداع ترغزی بسیار و آنرا که خون بسیار رفته باشد و پخت در زرد بصره منفرغ غیر شربت
 و گوشت مایکمان دهند و صندل و سیب به و گل سرخ و بنفشه و برگ مورد بویانند و اندکی کافور و آنرا که جراحت کوچک باشد برگ مورد خشک کوفته بنفشه و اندکی مایسخته
 بر جراحت نهند و آنرا که جراحت بزرگ باشد لیکن استخوان نرسیده باشد بر جراحت روغن گل بمانند و بدوزند و این کاسیرین نهند صبر تروت کند هر یک در دم و دم الاذن
 مرکب هر یک در دم هر یک اساید و بسیند و بیضه منفرغ نهند موسی ترکوش بدان آورده بر جراحت گذارند و اگر شککاب بر جراحت باشد در او باشد و در روغن کباب کشانند و به بنفشه که
 صحت یابد و اگر در جراحت ضامه دماغی کوره مانع درم نهند و ضماد در روغن غنما نیگرم برینند و اگر آنرا که عقل شورید باشد حرارت سخت قوی باشد باقی علاج در جاگاه جراحت یا در کوره آرد

علاج صداع ترغزی

بجست اماله ماده قبل از درم فصد با سلیق با هفت اندام نمایند و بعد درم برگ سرود کشانند و لمین طبیعت آب کاسنی مروق و نهار شنبه و یا مسهل بار و یا بجنه که گفته
 و اگر تب نباشد بجنه خاد و جب الراج یا قوقایا نمایند و بعد با ضمیه مقوی چون صندل فلفل گل ارمنی و روغن صیغنی و طلب و آرد جو و با قلا ضماد سازند و اگر برگ مورد در روغن
 و نام و برگ انکو یا یک ساینده ضماد کنند نیز نافع بود و اگر در سردم باشد و پنبه مثل گلزار و عدس پوست انار و گل سرخ و مورد و قصب الزبیر و شب یمانی ضماد
 کنند و سیب و بهی و غیره ایشای خوشبو بویند و اگر ترغز اعراضه باشد اسطوخودوس و درم ساینده با جلاب یا شربت عسل بخوراند و غذا بدماغ مایکمان بزغلا
 و بره و کوساله سازند و بالایش قدری آب انار خوش بدهند و باغذیه و دفورات لطیفه که در صداع حار گذشت غذا سازند و دعت و سکون و سکوت و نوم و اول بر
 فرشهای نرم لازم گردند و با جلاب علاج مسکته است طبری گوید که علاجش فصد فی حال است اگر ممکن باشد و حل طبیعت اگر از ان مانعی نباشد و شمیدان روغن
 طبیعه شاکل مزاج او درین وقت و امیج آب بسیار بر پشت و تسبیط باین مسطور روغن ششخاش روغن بنفشه هر واحد یک درم شیر و تخران یک درم حفضض کلنی تاناز
 بوزن دو شیره در شیر بکوحل کرده در شیشه کرده بجنبا نند تا یکذات شود و ببقا احتمال مزاج سوط کنند و ضمید سر باین ضماد بگیرند آب بیدر شیر و تخران و با هم
 بچوشانند تا مخلط شوند پس صاف کرده در ان اندک حفضض و خطمی و آرد با قلا و آرد جو حل کنند تا غلیظ گردد و بر سر ضماد نمایند و اگر این کفایت نکند و صداع باقی ماند
 امر تبرقی راس روغنهای نیم گرم کنند هر روغنی که باشد سوای روغن بلسان مگر آنکه مزاج او باین الم برودت تسخیل گردد که درین صورت بر سر او روغن بلسان
 و روغن غار و روغن قسط و مانند آن استعمال کنند و بالغ ترین ایشا آنچه درین صداع استعمال نمایند روغن نیگرم است که گاهی از سایر معالجات غنی می گردند
 این همیشه الفیدنیو لیسید که سبب ترغز راس خلط غلیظ باردست که در مواضع خالیه سر حاصل شود و اعراض آن ضعف حرکت ارادی و احساس ثقل در سر
 که درت حواس است و این مرض سندر بجدت مسکته بود پس طبیب عند احساس حرکت ترغزی سبب است کند بنفشه بدن از جوهر مخج خلط غلیظ مثل حب صبر
 مانند آن و بعد بنفشه مار العسل که در ان اسطوخودوس سحوق جوشانیده باشد بنوشند و همچنین بخورند و آبیکه در ان گل سرخ و عود و مسکه بچته باشد بنوشند و از آنستاد افند
 مرطبه و نانچه غلیظه ر عسل الهضم حذر کنند و غرغره بسکنجبین عسل و خردل نمایند و اغذیه لطیفه قلیل الفضول مثل قلابای کوم طیور غیر آجاسیه تناول کنند و اعانت بضم
 کنند و شراب کمنه بنوشند و مشک و فالیه مرزنجوش بویند و آبهای ادویه محله بر سر بریزند و پیازچه خشک بر رانند پس اگر طبع بقیض بود حقه لعل آرد و اگر غشیان محلول
 گردنی کنند بعد خوردن طعام زیرا که آنچه از خلط غلیظ در وعده جمع شود ازین تدبیر دفع گردد و لایسما بعد خوردن ترب الطمه یا حبه چوزین تی بسهولت می آید و دفع کیوسن طبیعت
 اسهل میشود و ازین آن بدون خوردن چیزی و از علاج این مرض غافل نشوند که ازین تدبیر ممکن است که در بعضی از مسکته متوجه خلاص یا بد باذن الله تعالی عود حل

علاج صداع نومی

درین صداع واجب است که اول بعلاجات مواد در یافت نمایند که کدام خلط در بدن غالب است پس تهیه بدان دماغ از ان ماده گرد کنند به سوری که در اقام
 علاج اموصن دماغی و مادی و صداع مادی مفصل مسطور شد و بعد از ان تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن با طلیه و اضمه و دروخت و غیره حسب ماده نمایند و اگر درم
 مسکه تمیزه بر پیشانی و صدغین ضماد کردن باین صداع نافع است و بهترین را و خاکستر حب انجیر است اگر هنگام بیماری از خواب چیزی مسکن صداع بخورد صداع ساکن شود

لیکن از تنقیه بدن و سرانجام غالب فاعل نشوند و از شیای مرطبه مثل لبان و ماهی و بیضه و فواکه و بقول رطبه اجتناب کنند و بعد از تناول طعام خواب کنند

علاج صدراع دودی

اول تنقیه بدن و دماغ از نافه رودیه بهل لغم و حسب ابراج یا حسب اخصیقون و قویا کنند بعد از آنکه ابراج فیتر اسعوط نمایند و در یک هفته چند بار تکرار این معویه کنند
 و دیگر ادویه قائل کرم کش مثل آب برگ شفتالو و آب بجز توت و صبر و طلیح آسنسین و شیخ ازنی درین پی چکانند و عقرب و سوطات و عطوسات منقعی دماغ بعمل آرند بعد
 از آن برای رفع بدبوی بینی اگر باقی باشد آنچه در باب تن الاغف مسطور گردده اعمال نمایند و بقول ایطانی شرب صبر و قططره و درین پی و قطیس بران مانع است با کلمه
 آنچه در قتل و اخراج کرم دماغ و دیگر جراحت معمول را تم است اینست که حلیت و کافور هر یک قدری در روغن گل حل کرده بچکانند و قطور آب برگ خنج و زنب
 و شرفیه و سها و امربیل هر واحد با صبر و حصفن سوده آینه مجرب است و کذا قطور مخمرع و الدماجد غفر السدله در قتل کرم و حبس خون و انبصال زخم مجرب و معمول
 و لغوی برگ چرچبه و بچکری و شکر خام هر سه مساوی ساییده در اخراج کرم از مجربات استاد فرج است و اگر تلیم را در آیه صبر و حصفن چو شبانیده باشد ساییده
 یا در آب برگ نیب سوده درین پی چکانند اخراج کرم بسیار میکند و مجرب است و کذا تلیم و آسنسین سوده ناس گرفتن بجایست سوده مند و آیین بندق هندی در آب
 دو سه قطره درین پی چکانند مفید و قططره برگ نیب آب سوده و کذا روغن اوانغ و گویند که تخم حنظل و جوز و موشج هر واحد یک جز در زعفران نیم جز و بار یک سایید
 در آب پودینه آینه سوطا کردن مجرب است و قطور آب برگ شاهتره نیز مخرج کرم است و مجرب آب برگ سرس با صبر یا ابراج آینه بدستور و واجب است که بعد یک ساعت
 از چکاندن او در آب برگ کشتر آینه درین پی چکانند و بتدایر جاریه ساییده تدریجاً نمایند و اگر با آن حرارت باشد تدایر سرد یا سردی آبسول آرند و نشوقات و عطوسات که
 در سده بینی مسطور گرد و بکار برند و بعد از آن تقویت دماغ و تعدیل مزاج آن نمایند و غذای لطیفه غیر مخمره که در آن کشتر بسیار داخل نموده باشند تناول کنند
 چندی گویند که طاک امر در علاج این قسم صدراع استکثرا ریاضت متبسه است و تغلیل غذا و استعمال حمام آب گرم شیرین و کثرت ریختن آن آب بر سر برای
 تقیح مسام و اسخدار فضلات و تغلیل مواد متبسه مستفاده که از آن کرم تولد میکند صماحب اقباس منویسید که اول رگ قیفال زنده و شیره بنفشه یک تولد
 مویز منقعی دو تولد و برگ کابلی چهار ماشه بنوشانند و غذا شور بای مرغ بنان تنوری و پنند سه چهار روز داده جهت تنقیه دماغ حسب ابراج و وقت شب یک تولد آب
 یک گرم بجزر آینه صبح این مطبخ اسطوخودوس و پنند اسطوخودوس نه ماشه آسنسین برسیاوشان بجز کابلی در سده ترکی بسفنج هر یک هفت ماشه سنای یک نیم تولد
 پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک نه ماشه مویز منقعی سه تولد گل سرخ یک نیم تولد ریون خطانی ترب سفید هر یک نه ماشه جوش داده گلکندنج تولد خیار
 شش تولد شربت الهی علوی بخانی چهار تولد روغن بادام شش ماشه اضافی نه ماشه بنوشانند و بجای آب برگلاب و عرق آسنسین آگفانانند و وقت و پیرنخود آب بجز
 و وقت شام شکره مرغ و پنند و پنن غط چهارخ سهل و پنند تا ماده مولد و بتامه برآید و روز دیگر این تربیدند آسنسین در سده ترکی هر یک یک ماشه سوده در شربت بنفشه یک تولد
 آینه بلیسانند بعد شیره با دیان و پودینه هر یک نه ماشه اینسول چهار ماشه در عرق شاهتره و اوخر هر یک هفت تولد کلاب نه تولد برآوردده شربت آسنسین شربت کثو
 هر یک یک نیم تولد دودی سرخ هفت ماشه بنوشانند و بعد حصول تنقیه سوطات و قطورات قائل و مخرج کرم بکار برند مثل سوطا سرخس تنها و یا ترب سفید و یا ابراج
 فیتر و این سوطا مانع صبر آسنسین برگ شرفیه برگ کبر برگ نیم در سده ترکی کشتر خشک هر یک سه ماشه و قطور آب برگ خنج و نیم و شرفیه و بچکشت و اقیقون هندی
 هر یک سه ماشه صبر حصفن یکی هر یک چهار ماشه سوده آینه از مجربات است و همچنین طلیح ترمس سکنجین ساده که در آن صبر و هر یک سه ماشه باشد و باید که اول
 آب کشتر نبر و یا خشک در سرکه ساییده درین پی ریزند و بعد ساعتی او در مذکوره و یا دیگر سقیات عمل آرند جهت آنکه کرم از بوی کشتر مست نشوند پس از بوی دوا
 نتوانند که نخیت و استعمال مخدرات از داخل و خارج بسی مفید است و این قطور قلع ماده باقی می نماید و کرمهای مرده و زنده بر می آرند و اگر چه اول مرتبه سوزش
 در دماغ پیدای کند لیکن باید که اول قططره بروغن کدوی تلخ نمایند تا از سوزش باز دارند و سنگ بوزن هفت ماشه سوده در روغن گل آینه بکار برند در روزی سه جا
 بار و یا در شیر بز و یا خروازن لعل آرند و درین مرض بعضی را بینی بوسیده شده می افتد و بعضی را بینی نشیند و غده در او از دور کام سوراخ میشود و در آخر
 احتعال اللسان میگردد و بعضی را در تمام سرورم میشود بلکه تا بسینه فرودی آید و آخر روم زیاد شده از شدت درد پیشانی می ترقد و هلاک می انجامد

تولد

علاج کلی صراع شرکی

بدانکه پیش ازین معلوم شده که شرکی گاه بمشاکت مطلقه و گاه بمشاکت غیر مطلقه میباشد و گاه متادری کیفیت سادج از کیفیات ارضیه طبیعی و کیفیت غیریه
 رویه غیر طبیعی که منسوب بسوی حریز بر زمین مانند کیفیات همه میباشد پس گاهی در بعض اعضا خلطی روی ایجاد مییابد و کیفیت آن بسوی دماغ متادری
 میگردد و باید سایر سادج گاهی متادری از مواد غیر غریبه و طبع خود میباشد و ازین آن سبب کثرت کیت یا شدت کیفیت آن میرسد و یا سبب این هر دو است
 که کیفیت موزیه متادیه سبب بری حصول ماده موزیه نیز میگردد و در وجودی که فاسد میگردد از آن کیفیت وادجیده واکه در لواحق دماغی یا بدو غذای حید را که بسوی
 آن میرسد دوم آنکه دماغ را فابل هوادریه میگردد و این قبول برد و گویست اول قبول از جهت جذب از آنست مانند آنکه گرم گردد و از آن دماغ پس منجذب گردد
 بسوی آن مواد سبب گری آن دوم قبول از ضعف مقاومت است و مقررست که عضوه چون ضعیف گردد قبول مینماید و ادی را که بسوی آن آید و اعضای
 مشارک را پس اول وادلی چه موده و حرم و انیسین است و بعد از آن حجب مانند حجاب مانع صدمه و غیر آن پس اقل پس آن اعضا مانند کبد و طحال و زهره و گرد و پستانه
 و پشت و ساق و قدم و مانند اینها و بیشتر صراع شرکی نزد انتقال ماده از ادرام اعضای باطنی مشارک و دماغ میباشد چون حرکت بسوی فوق نماید یا چنانچه قبول
 در جمیع اصناف صراع بشاکت اعضا واجب است که اعتنا بجنبه مشارک کرده شود و نتیجتاً آن عضو نماید بر آنچه مخصوص او باشد و تبدیل مزاج آن کننده و معادک
 تقویت را منقبضات آن نمایند اما در قبول کننده پس از ابتدا مقویات باردش روغن گل مع مرکب لبل آرد اما بعد ابتدا اگر او دچار کیفیت متادیه بسوی سر حار باشد
 مقویات بارده مسطوره مدام استعمال نمایند و اگر بادش بجای او روغن ابونوع بر روغن آس کند یا روغنی که در آن صمغ سرگرداخته باشد یا از برگ سر و عصاره او از
 اشل ساخته باشد پس از روغن گاه با تقویه تبدیل عضو فاسخ شود و نظر کند که آیا این عرض منقسم برض شده و یا سبب این صراع در سر است که در کیفیت در این سبب آن عمل
 ۱۱۵

علاج صراع شرکی مدی

باید که اعتنا نماید باصلاح غذا و آنکه مولد خلط است از خلط باعث مرض باشد پس اگر سبب اطباء بود واجب است که اول مبادرت به تقویه نماید با آنچه بر سر فواید
 در ارض خاکی شرکی مدی مفصل مسطوره شده و در حالت متقیه و بعد آن باغذیه لطیفه محمود و تخمیت المضم حید الکیموس اعضا سازند و بعد از آن حسب حاجت کیفیت
 میل کننده و معادک در آن تحلیل و هضم و اطلاق باشد و اگر غذای مولد دم حید مقدار کیفیت مادوی کیفیت نفس معده نباشد غذای محمود و مولد دم حید را حیات
 نمایند و بهتر است که به درج اول تمام نموده و در کیفیت تجارت که شد پس اگر ماده صفراوی باشد بعد متقیه آن بقوی و اسهال تعدیل او با تقویت دماغ بر روغن گل
 یا روغن آس نمایند و در کردن بخوردن ماهی تازه و بالایش نوشیدن آب برگ خیار و کبچین نیز نافع بود و هر صباح دوسه اتمه نان آب انار ترش یا آب غوره
 یا شربت آن و شربت انار سبوس و نیمه و ریاس تناول کنند و خوردن فواکه قابضه مثل اردو و سیب و به نافع و مرکب و گلاب روغن گل بر سر گذارند و اینها تقویت
 زاس بر روغن طبیعی مثل حسندل و کافور کنند و بهر اخرج صفرا تقویه حاض نیز نافع است و گاهی بطبیعی فواکه و یا آب آلو و مرکب یا شربت آلو یا شربت تمر مندی
 و مرکب سبوس در دم لطیف طبیعت میکنند و بعد متقیه تطیفه سارست بطبیعت مذکور نمایند و تقویت معده بر برب قابضه مثل رب بر ترش و انار و غوره و زعفران و
 یسوی کنند و تقویت دماغ بشبومات و فواید باره مثل آب خیار و حسندلین و گلاب و روغن گل و روغن نیلوفر و شیرزان و سرکه و سوسو طار و روغن بنفشه و نیلوفر
 و بادام و مانند آن و ضماد حسندل و برگ مورد و گل سرخ و بنلوفر و بنفشه و کده و مانند آن با گلاب و بهر آنچه در صراع صفراوی گذشت باید کرد اما مواد و اجزای
 و تقویه را قبول نماید و درین معده و سر بر روغن مغز بل مسکن صراع حار شرکی مدی است و باید که در آن ابونوع و برگ مورد و گل سرخ جو شاییده باشد بر سر
 نفوس کنند و غذای باره و سرخ المضم مقوی مثل چونه و کب آب انار یا آب حصرم یا آب سماق یا زرشک بنفشه باشد تناول کنند و یا مزوره تمر مندی بمغز بادام
 و کشمش و یا مزوره اش مقشر مغز بادام و کشمش بخورند و خوردن نالی که در سرکه یا در آب تر کرده باشد نیز مفید و کذا مزوره انار ترش محلی جان نفی و باقی علاج
 بانست که در علاج امراض دماغی شرکی مدی که از صفرا باشد مسطوره شد این عیاس گوید که هرگاه صراع بسبب خلط مسکن در معده باشد
 که قی بدوی مخرج خلط نمایند پس اگر از مزادری بود یا کبچین و ننگ و آب گرم و یا کبچین و برالشیر و قدی ننگ جرش و یا تخم خربزه و سبوس و جراحی و تخم

باریک سوده بسنجین و آب گرم و اگر ماهی تازه و خریزه و مسوق و خجاری بخورند و بالای سنجین و آب گرم نبینند فی صغری سکنجین در معدود آورده و بالایی
گفته کسی را که صداع از صغرا در معدود باشد اگر از خود فی کند صداع او در ساعت نازل شود و گفته کسی که در معدود و صغرا جمع کرد و اگر هر روز زیادت بقدر اهل
از صداع کند صداع ظاهر شود پس هر روز قبل از آنکه صداع شروع گردد غذا نخورد و علاج این کسان فی آب گرم قبل از غذاست اگر برایشان عمل بوده اگر فی
سمل نباشد زیادت بقدر ای محمود جمید معدود گفته لیکن مقدار او اندک باشد و صاحب او را مصابرت و بر سرنگی نباید کرده اگر صداع ساکن نشود این نوع صغرا
افستین روی هفت درم گل سرخ پنج درم تخم کاسنی تخم کثوث هر واحد سه درم شاهتره درم شکرکاسی و باد آورده هر واحد سه درم پوست ملیله زرد درم
سویز منق و قمر بندی هر واحد سه درم در شش رطل آب بچوشانند تا چهارم برود و صاف کرده در شیشه انداخته بر روز در آفتاب شب بجای گرم نهند و هر روز
ربع رطل از ان با نیم درم صبر سقوطی و نیم درم کتیرا و نیم درم روغن بادام شیرین بنوشند سه روز یا پنج روز و غذا زیر آن بچوشند یا رابانه بر روغن بادام بپزند اگر
این سنجین جبری استعمال کنند منفعت بین نماید و صغرا را که در معدود باشد نافع بود تخم کاسنی تخم کثوث تخم شاهتره و گل سرخ هر واحد درم بگیرند و بر آن سرکه کهنه
پنج رطل و آب شیرین دو رطل انداخته با آتش معتدل پزند تا نصف بماند صاف کرده شکر طبرزد سه درم انداخته باز بنیزند و کف آن گرفته از آتش فرود آورده
سه اوقیه صبر سقوطی بر آن انداخته در ظرفی بر دارند شربتی از او درم پانزده درم آب سرد و ایضا این حسب استعمال کنند که تقیه معدود از صغرا میکند پوست
ملیله زرد پنج درم گل سرخ سه درم سقوطی یک درم باریک ساینده و آب جها سازند و یک درم خورده بالای آب شاهتره مروق ربع رطل ثالث رطل غشک کاسنی
و درم بنوشند و اگر استفراغ ببلطین ملیله و قمر بندی و افستین کنند بدان ارتفاع یابند و بعد تقیه بدن تقصید سر با صغرا نافع صداع حار سافج که مذکور شد بپزند
و این ضاد مقوی سه رطل آرد تا منع از قبول فضول نماید گل سرخ صندل سفید هر واحد سه درم آفاقیا و حصف هر واحد یک درم گل ارمنی دو درم باریک ساینده
آب مورد و آب بید و آب عصی الراعی و آب شاخهای گل سرخ و آب برگ انگور و آب طلع هر کدام که ببرد و یا مانند اینها از آنچه مقوی عضو و مانع از قبول فضول
صغرا می باشد شسته صفا نمایند و باید که عضل سابقین بعضا بر بندند و یا با مالند تا فضلات بسوی اسفل بخیزد گردد و جالینوس در کتاب حیل الابرار گفته
که چون انسان را صداع بسبب صغرا استولده در معدود باشد هر صلب حریره مومل از میزان آب انار سبوح یا آب انار دانه بنوشانند که این تقویت معدود واقع
صغرا نماید و این حریره در شکم افتاد بر باند جهت انار پس اندک اندک از ان بپزند تا بسوی معدود و صغرا نرسد و صداع آنرا عارض نگردد و درین خوردن مغز
و اشپای قابضه تجویر کردیم پس صداع ساکن شد زیر که نم معدود قوی گشت و صغرا قبول نکرد و باید که اشپای قابضه با غذای باشد تا مدتی دراز در شکم باقی
ماند و تجویر نمود و جالینوس در شرح کتاب ایندیمیا نوشته که گاه آدم صحیح را صداع دفته بغیر سبب ظاهر عارض میشود و این از فضول حاوا
جمع در معدود میباشد و الاشارات کرده که صاحب او نان بشراب مخمورج آب تر کرده بخورد و بهر آنکه این طعام معتدل الحار است تعدیل این فضول و
اعانت بر هضم آن در معدود نماید و اگر باوه بلطنی باشد ببطوخ شبت و ترب و اصل السوس با سنجین عملی دنگ فی آورند و اگر تر ب بخورند و
بالایش کله یا سپر بانشبت پنجه نبوشند و بعد از ان فی نمایند نیز خوب است و بعد فی کلفند و ملیله عربی و مانند آن بخورند و خوردن سه درم جمی که از سنبل الطیب
و افستین هر واحد یک جزو صندل سفید ربع جزو ساخته باشند نیز در تقویت معدود و هضم طعام از مجربات سرمد نیست و تلطیف ماده منضج حار بوده سمل
بلغم و صلاب این دهنند و یا بر قیفا بگفتند منق معدود است و بعد تقیه جوارشات حاره برای تجوید هضم و تقویت معدود بخورند و آب گرم بر سر ریزند و روغن گل
سیم گرم در گوش چکانند و غذا سریع الحضم مثل چونه مرغ و کبوتر پنجه بپزند شیخ میفرماید که اگر اخلاط بار و بلطنی باشد که از ان ریح شدید بی ان نماید مقیبات قوی
و ملطفات دهند و اگر نازل نشود یا رجات کبار بلطنی اقیقون دهند و قطع شریان صندلین درین نافع است یا داغ خفیف بر صندلین بنوعی که سبه
نسوزد بلکه شریان تنگ گردد و اگر شل شریان یا قطع و داغ می کنند و بهترین داغ آنست که جلد بالای شریان شق کرده شریان را ظاهر کنند پس بر
فلس شریان داغ نهند تا اثر آن بر جلد واقع نشود و آله داغ سلات باشد یعنی تنگ سرباید نه فراخ سرداگر ممکن باشد در تابستان این عمل نمایند
د باید که فدای او حریر با سازند و داده روزی نماند و وقت غذا هر گاه بوقت سردی باشد و ایضا کثرت کلام نشاید و پنجه سبب قوا بعضی بر شریان

نوعی که در

نوعی که در

نوعی که در

نوعی که در

صدغین بچسباند و از روت و زعفران بدان بخا و طاسازند و گاهی بران قطع اسرب نهاده بصماهی بنزند تا ضربان موجب روح نکند و ایضا چوب می بنزند و اداغ قوی برای این سه بر وسطه و دو بر صدغین و یک بالای انقه نزد نخورست و باید که در هر حال از شراب اجتناب نماید چو می گوید که هرگاه صدغ از غنول بلغمی محقق در معده باشد افرقی از ترب قطع منقوع در کبجین عسلی باب شبت و نمک بریش یا باهای شور نایند و صاحب ادرا از شراب یک ساعت منع کنند و بعد از آن کبجین باب مطبوع ترب و شبت بنوشاند و یا از ویه بقیه مثل این دو باید بندهم ترب و نمک شبت و تخم هر چه رساوی یک ساییده جسل مرشته آب گرم بماند با نکی نمک و بنوشند و پی مرغ مسلول در روغن کنجد یا زیت یا انگشت تحریک فی نمانند و در دقیقه معده کوشش کنند و بعد دقیقه آن مار العسل از شراب آن باب سردی اندک شراب ریجانی مغز و آب بنوشاند بعد از آنکه بلانگی از آن مضمضه کرده باشد و حسب معرفت و بچ فو قایا و حسب ایارج نافع این صدغ است و اگر هر روز از اطفال صغیر و دو دم با تخم شقال ایارج فیدر سرشته بخورند نفع دهد و ایارج تخم جسل نیز نافع بود چون هر روز و در شقال از آن سه روز متواتر بخورند دقیقه معده از بلغم راح کند و هلیله بزنی نافع است و چون حسب صبر هر روز بشب شبت وقت خواب یک شقال باب گرم بخورند و ایضا چون حسب نهیب و دو دم و نیم باب گرم بخورند دقیقه معده از بلغم کند پس اگر صدغ ساکن نشود و مغزین گردد ایارج ارکانائیس و طلیخ افقیون و فیک و دهنند و این صفت حسب ایارج نافع این صدغ است یعنی معده از بلغم است تردید سفید خراشیده و دو دم ایارج فیدر سه دم پوست هلیله کابلی و دو دم نمک هندی این تخم حنظل یک درم تخم کرفس نیم درم راه بار یک ساییده باب جهاسازند شترتی از دو دم و نیم تاسه درم و این حسب صبر نافع بلغم را نفع در معده است هلیله کابلی و تردید سفید خراشیده هر دو درم تخم کرفس چهار درم مصطکه و دو دم صبر ده درم بار یک ساییده جهاسازند و یک شقال وقت خواب بخورند و این نفع صبر نافع صدغ حادث از بلغم را نفع در معده است تخم کرفس پنج بادیان هر واحد هفت درم مصطکه و منبل الطیب و تخم کرفس بادیان و این سه درم هر دو درم اسارون و حسب لبسان هر واحد سه درم سیلونه و عود و لبسان و گل سرخ هر واحد چهار درم عاقر قرحا یک درم فستقین پنج درم هم در شش رطل باب با شس ملائم بنزد تا نصف آید در ظرف آبگینه یا قتاب سه روز بدارند و هر روز چهار اوقیه باب یک درم صبر بنوشند و این نفع صبر و یک است فستقین و می می پنج درم اسارون سه درم مصطکه و منبل الطیب و عاقر قرحا هر واحد یک درم و نیم هلیله کابلی چهار درم حنظل دو عدد و تخم کرفس بادیان هر واحد سه درم چهار رطل آب بران انداخته در روز یا قتاب در شب بجای گرم بدارند و هر روز چهل درم باب یک شقال صبر و یک درم روغن بادام بنوشند و غذا بران شور بای این هندی باج گوشت گوشتند ز صغیر باشد و تخم نخورد که بوتر سبب بخورد آب و مانند آن و بران شراب ریجانی مغز بنوشند و نصف معده ایشان با خنده سخته ملاحظه کنند تا نفع تولد یافته کند مثل این صفا و بگیرند یک درم لاون و عود و خام هر واحد سه درم گل سرخ چهار درم منبل الطیب مصطکه هر واحد دو درم شک یک انگه بعد از بار یک دوده و درم کاشا یا باب فر بنوش سرشته بر معده در حالت خفا و صفا سازند و لطفی بکنندش و صبر و زیره و سوسنتر عطسه آورند و آب چغندر و آب مر بنوشش و آب بودینه درین یکی چکانند جرجانی و ایلاتی بنویسند که اول مطبوع شبت و لوبیا سرخ و تخم ترب و عسل تی باید کرد و از پس آن اندک کلفند و این سه درم مصطکه و مانند آن بخورند و اگر روز دیگر ایارج فیدر العسل سرشته سه درم یا سه شقال بدینند صواب باشد و آنرا که صدغ پیوسته باشد صبح نفع صبر و هند باین نسخه سعد منبل فستقین قح او خزر کرفس بادیان ناخواه زیره هر یک شتی همه را بنیز در چاکمه آب سرخ شود و قوت او دید که در صاف کرده و بر مقدار نیم نم ازین آب ده درم صبر انداخته در شیشه کرده با قتاب تاسه روز نهند و هر ساعت شیشه را بچسباند و سه روز با مداوده درم ازین آب صاف کرده سه درم روغن میدا بخورند و روغن بادام تخم انداخته بدیند و اخذ کرده که در صدغ بلغمی نذکر شد همه موافق بود و آنرا که بدین تلایه صدغ نرا نکل نشود و اع کردن صواب باشد بر میان سر و بر هر دو صدغ و یکی بر پیش بر بالای مناک پس کردن و طعام و شراب نیز همان نوع باید که درها بخاند و خوردن خرمای قصب زیتون بعد طعام خوردن نافع باشد این الیاس گوید که شبت سه درم تخم خوزه سه درم در آب خوب جوشانیده صاف کنند و در آن نمک طعام سه درم عسل سبب درم حل کرده بنوشند و بر شیشه ملوث بر روغن کنجد تی کنند و یا لوبیا می سرخ و تخم چغندر و تخم مرق و بودینه کستانی و نمک طعام هر واحد سه درم جوشانیده بنوشند و تی کنند بعد خوردن ترب یا بخورد آب یا باهای شور یا الکاح مطبوع بکین تقویت راس بخورند و خوب موافق منبل و جنبر و شک نمانند و غذا زوده بخورد آب بصقر و اگر کفی ساکن نشود و این نسخه حادث اول از بزرگیزه سبب درم طلیه بزرگان هر یک

نسخه صبر ایارج
نسخه صبر ایارج
نسخه صبر ایارج

نسخه نفع صبر

نسخه صبر ایارج

ده درم انجیر غناب پستان هر یک بست عدد خطمی در خرفه گمان صر و بستر سه درم خشک با بوز شبت هر واحد یک کفنه بنفشه بلور هر یک سدرم در شش غل
آب بجز شانه تا دروطل با نه صاف کرده بران بوره از سی یک درم نمک طعام بکنیم درم عمل مری در روغن کنجد هر یک درم پاشیده حل کرده بمحال نمایند و این
جالینوس اینج را کاغیس این علت را نافع است این نوح گوید که فی لطیف شبت نمک و عمل لوبیای سرخ و تخم قطف و بودینه بستانی و جوز الحقی و کنگر
و نمک نان هر کدام از این اشیا بعد از آنکه ترب بکند با پیچ مطبوع شبت خوردد باشد نوشیده فی کفنه و اگر از فی ساکن نشود و اینج را کاغیس و جالینوس هر دو در روغن
افضل ازین هر دو است و مویر شقی از آنیک است و غذای او خود آب بطیب بزیره و اسفید با جات فالو و جات مطبوع شبت غفران و شراب صرف و گوشت سرخ
برایان بزیت و فلفل و دارچینی و چند معمول خردل و مری و زیتون المار و نان خورش ببری و انجیر در مارا عمل تر کرده بدهند و کوم صید سوانق ترست
برای ایشان و خاصه کرم خروش بران پاکباب کرده با بازیر و در طعام ایشان سداب وزیره و کرویالان زنده مارا عمل آب انیسون و مطبوع صمدع
و این دو اقوی تر برای صمدع بارد است گوید که در وجدید تر و حب انار سادی و در روغن گا و در روغن گل سائیده هر بار چه طلا کرده بر پیشانی نهند و اگر
ماده سوداوی باشد فی نمایند و منضج و سهل سودا بدهند و از او قویه برقی ماده سودا نیست که خرفه سفید را در ترب خلاصیده سه روز بگذرانند و این
و در نو ده ترب را قهوه قطع کرده و با شبت و لوبیای سرخ جو شائیده صاف نموده سکنجبین عملی داخل کرده بنوشند و همچنین نمک لفظلی و ترب را صدف هر واحد یک درم
خردل نیم درم در شند سرشته و مطبوع شبت و ترب لوبیای سرخ حل کرده و درون صواب باشد بعد از دو الیک در و حلو و مفرجات استعمال نمایند و بانی اندیم
علاج در اراضی و ماغی شرکی معدی از ماده سوداوی و از بحث مایه نولیا اخذ کنند این سچاس گوید که هر گاه صمدع از فضول سوداوی مخزن در معده
باشد باید که فی نمایند یا نچه در صمدع لمبئی مذکور شد و مطبوع اقیقون و غار لقیون و حب اسطوخودوس و هند و این اقوع صبر نافع سودا است هلیله سیاه و
کابلی هر واحد درم فستقین اصل السوس مقشر هر واحد درم شکامی با داورد حشیش غافث بسفنج اسطوخودوس و بادرنجبویه بودینه حبلی هر واحد چهار درم
و نقل یک درم ساف سبیل الطیب خرفه سیاه هر واحد یک درم همه را در روغن طل آب بچوشانند و در آفتاب نهند و هر روز چهار اوقیه از آن گرفته صمدع درم غار لقیون
چهار دانگ یک سوده روغن با دام شیرین یک درم انداخته بنوشند و این حب اسطوخودوس نافع نیست هلیله کابلی و سیاه هندی و صبر و بسفنج هر واحد درم
اقیقون اسطوخودوس هر واحد درم غار لقیون چهار درم تخم حنظل و درم و نیم خرفه سیاه و درم همه را با یک سائیده باب با درنجبویه سرشته چهار سازند شسته
و درم و نیم تاسه درم حبثت فرفیض و ضعف آن و باید که تدبیر صاحب این تدبیر نافع اصحاب سودا مثل اطراف بزغال و بر و جوز مرغ فریه و نان همید
زوده بپزیند بر شحریره معمول از مغز گندم و شکر و روغن با دام و مویر و شش و با دام و انجیر خشک مانند آن کنند و از آن غنیه بکند سودا اجتناب نمایند و در حمام
معتدل الحار تا باب شیرین غسل کنند و هر روز دو اوقیه سکنجبین شکری با یک مثقال اقیقون با یک سوده بخورند و اگر در معده اخلاط مختلفه از صف و سودا
و لمبئی باشد باید که صاحب او بعد از آنکه غنیه مختلفه مثل ماهی تازه و مالک و قریب و خرفه و سرتق و بقلعه خردل و حرف و مانند آن نوشیدن سکنجبین باب گرم مطبوع
شبت و ترب فی کند اگر زمانه صیف یا خرفه باشد در هفته یک مرتبه با دو مرتبه و اگر زمانه بزم یا سرباشان این مطبوع بنوشند پوست هلیله زرده درم هلیله سیاه
کابلی هر واحد هفت درم گل سرخ شش درم سنای کلی شاه هر واحد درم با درنجبویه درم هلیله و آله هر واحد چهار درم الونجا راست عدد غناب مثل و انجیر درم عدو مویر شقی
بست درم تمر هندی یا زرده درم شکامی با داورد حشیش غافث گا و زبان بنفشه اصل السوس هر واحد چهار درم اسطوخودوس کما در یوس کما فیطوس تخم کاسنی
تخم کوش ترب بسفنج هر واحد درم تخم کرفس انیسون با درنجبویه فرغ خشک هر واحد درم همه را در شش رطل آب بچوشانند تا یک رطل آید و در اوقیه از آن صاف
کرده این دو برای تقویت او اندازند ترب سفید خراشیده غار لقیون اینج هر واحد چهار دانگ تخم حنظل یک دانگ نمک لفظلی دو دانگ سکنجبین نیم دانگ با یک سائیده
بر مطبوع انداخته سگ کاه کرم بنوشند این الیاس گوید که اگر صمدع از انصبااب خلط سوداوی درم معده باشد متقیه تخم معده فی از آب گرم و جوز الحقی و کنگر
کنند و جلاب با درنجبویه درم باشد درم بنوشند و غار زرده از آب بخورند و بشیره تخم قرطم خوردند و خوردن حب اقیقون و مطبوع آن و تقویت سب
شبهات حار و رطبت مثل سکنجبین و سبیل و استعمال اطریالیات و صمدع باب و زنجبوش و اشتقاق و شک و غالبه از نفع است و اگر ماده ریخی باشد

نصفه

نصفه اسطوخودوس

متقیه معده یعنی گندسین دیگر مستغفات که روغن میدا بخوردان داخل نمایند بل آرد و اگر استعمال او مانعی باشد زیت کنه بدل این روغن کنند و اگر تخم کرفس
 بیخ بادیان بیخ اذخر انخواه مصطکه هر یک دو مثقال چوشانیده صاف نموده دو درم روغن بادام تلخ و یک درم روغن بادام شیرین داخل کرده چند روز بنوشند
 نافع بود و جوارش کونی و فوجی و عجون کاسر الیراج و مانند آن بهر تقویت معده و تکمیل یراج استعمال کنند و بهر تقویت راس روغن آس و روغن لاون روغن
 سوسن و آب سرواثل و سنبل و سعد و پنجه دران فین و نسجین باشد عمل آرد و مالیدن دست و پا بکینه حامی و یا پیازچه درشت و یا لیسک یا و گنداشتن در آب گرم
 و بستن آنها نیز مفید بود و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی شرکی معده که از ماده دیگری باشد برگیرند ایلاتی و جرجانی گویند که اول متقیه معده یعنی گندسین ایلیج
 فیترا دهند بعد ما را الاصول بروغن بادام تلخ و اگر حاجت آید تقوی صبر بروغن میدا بخوردند و صفت الاصول نیست بویست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس هر یک سه درم
 بیخ اذخر انیسون سلیمه غار لیقون هر یک بیخ درم مصطکه ناخواه و مانا بود و پنجه کوهی هر یک سه درم انقیبون اسطوخودوس هر یک هفت درم هم را در آب پیزند
 و صاف نموده هر صبح سی درم گرم کنند و هفت درم گندسین حل کرده صاف نموده چهار درم روغن بادام تلخ داخل کرده و پیزند و اگر دره درم صبر درین آب ما را الاصول
 حل کنند و سه روز در آفتاب نهند و بعد از آن هر بار دو مقدار دره درم پانزده درم باد درم روغن میدا بخوردند و صواب باشد و در هر هفتگی یکبار بنوشند یا در آب
 حاوی امیراتریاق کبیر و شر و دیطوس بخوراند و روغن میدا بخورد و مصطکه بر معده مالیدن و هر صبح در حمام رفتن و در طعام زیره و ناخواه و در اجنبی داخل کردن
 سو و در دره و یک بنوشند باید که مطبوخ سازند و دران مصطکه اندازند و گندسین با مصطکه و زیره خوردن نافع بود و هر شب پانها ازین ران تا بقدم نیک بماند و اندکی
 کشیدن خشک و تخم گمان و شکر نخورند که بدین تدابیر بخار از سر باز ماند و اگر صعوبت و اجزیه معده باشد اطریقی کشیدنی خوردن شیره تخم کاسنی در عرق شاهتره و در
 بنات سفید داخل کرده بنوشند و یکیدن سیب و به و امرو و ساق و آشامیدن بزرقطون با شکر و مالیدن دست و پا و گنداشتن در آب گرم و آشامیدن در آب
 بنفشه و حاض و لیقون و تخمندی و آلبالو و مانند آن با اسپغول و امثال آن و تناول نان بسره که هم نافع صعوبت بخار اند خوردن فواکه قبل از دران نافع
 و گنداشتن لیمه نان باب انارین و یا انار پنجه و آشامیدن بویوب حاصنه مثل رب ریاس و غوره و سیب و به و نار و خواب و آرام و سکون در مواضع باره و در
 طیب الراحه و ترتیب اوقات غذا تا آنکه نیک هم میاید و سوزندست و اگر بعد ازین تدابیر صداع باقی ماند در حمام آب یگرم بسیار بر سر بریزند و مقدار یک دست
 در بیت او سفتینند و بعد بر آمدن از حمام آب سرد بردست و پاک بخلطه بریزند و اگر صداع بحال خود باشد باید که طیب از علامات مخصوصه هر خلط در یافتن
 که کدام خلط سبب تولد بخار و محدث صداع است پس متوجه بعالجه آن بولاج خاص آن گردد و تقویات معده مثل مصطکه و گندسین و مانند آن نافع بود و هر گاه
 طعام تناول نمایند و تخیر شروع گردد و صداع آرد لعاب اسپغول یا کشیدن خشک بشکر بالای طعام بخورند و اگر خوف سردی معده از لعاب اسپغول باشد لعاب
 مع کشیدن خشک استعمال کنند و تقویت راس کنند با پنجه و سابق مذکور شد پس سکین آن از نظرات و شوات مناسبه نمایند خصوصاً شام و پنجه و شکر گاهی تنها
 خلاصی تام میگردد و باقی تدبیر از علاج صداع بخاری داخلی و امراض دماغی بخاری اندکند مسجی گویند که اگر صداع از بخارات باشد که از اخلاط دریه در معده
 سر صعو و گندنی با دو یه مخرج آن اخلاط استعمال نمایند و گلبه نذیح کرفس بیخ بادیان و اذخر هر واحد درم پودینه کوهی زراوند مخرج شکامی باد آورده و هر واحد
 بیخ درم بلبله سیاه اسطوخودوس هر واحد هفت درم انقیبون غار لیقون هر واحد بیخ درم سلیمه ناخواه قصبه زریزه هر یک سه درم سنبل الطیب و درم مویرق
 سی درم درش رطل آب بوشانند و در رطل با نذ صاف کرده یک اوقیه ایلیج فیترا دران انداخته در ظرف آگینه با قصاب سه روز بدارند و هر روز یک اوقیه او را در قصاب
 با سه درم روغن میدا بخورند که این اوجاع راس فرزند و اگر حاجت اسپغولی از سبجات انقد بشویند و امرو و سیا و تریاق کبیر و شر و دیطوس و دروار المسک
 مرو حلو استعمال کنند و اگر از ضعف فم معده باشد هر صبح چند لیمه نان در آب غوره و مانند آن که در علاج امراض دماغی شرکی برای تضعف فم معده
 گفته شد بخورند و یا حریره نوزان یا آرد گندم مثل انار و زرد و غیره ترش ساخته بنوشند که بکار عمل تقویت فم معده کند و اگر استعمال ترشی الم و انار رساند بهر همت
 که در جلاب سانس یا با فادیه تر کرده باشد اقسامه روزند و اگر قبل از صداع انیشامی مذکور استعمال نمایند بسیار متعق شوند و هر گاه احوال طعام و انضمام آن معلوم
 شود چیزی که دران تبصن بود مثل لیمه نان در رب فواکه یا تنها فواکه مثل سیب و بهی و ناشیاتی یا نان یا قصبه یا زیتون تناول کنند و اگر معده بسیار گرم باشد

نسخه از الاصول

بشریت است بوجه شوقند و اگر حرارت مغز باشد شربت شمشاد و برگ کاهو خوراند و بشکل کله پاچه مطبوخ بسماق و کنگر جو و هر سه هر یک مجزاً و ماهی تازه غذا سازند و اگر بالینت طبع باشد که گاه بیهوشی داشته باشد جابت پنج شش بار صدماع لاحق شود طباشیر وانه پهل آب شنبلیله و سرهبر و واحد یک ماشه سوده یا مکه مربی یک عدد و سرشته بخورند بالایش شیر بهمانه بریان سه ماشه در عرق گاو زبان عرق صندل عرق کاسنی هر یک پنج توله شربت بزوری شربت بهر یک یک توله داخل شود بنوشند در صورت بروز مزاج معده با وجود ضعف شربت سنبل نیز با عرق و برگ تبول را خواص عجیب است و همین طبیعت یا با عرق فیکره و گلفند نفع میکنند و در وقت یکبار وقت خواب مصطکی یک مثقال باد و چند دان شکر بخورند و با علاج ضعف معده رجوع نمایند شیخ میفرماید که ازین قبل است علاج صدماعی که از شراب سرد و بجان کنیز این نیز بسبب ضعف معده بود و او را علاج او آنست که اندکی شراب ریجانی بنوشند و در آب نوشیدنی نیز قدری از ان بیانیند تا از کفایت آب معده محفوظ ماند و در حقیقت و غیره بنویسند که گاهی صدماع عقب است که اطعام بسبب تخمه و استرخا و ضعف معده افتد و در پیشانی آب گرم و نمک و خواب طویل و اسهال بخورند شهریاران و حقیقت و نگین و تظیل سراب گرم است پس اگر صدماع اشتداد کند آب گرم کثیره را در آب بر سر بریزند و پنجم پاره در روغن حار آغشته در گوش نهند و با روغن گل بگرم چکانند و در سببانی و چند پیر و زعفران و شکار روغن بنفشه درین چکانند و با عرق نعنه در تقویت دهنند برای اهل بیعت مصطکی آب مریم خوره مانند آن و غذای مریم الخضر مثل جوز و مرغ سازند

علاج صدماع شرکی کبدری

در مری و اسهالی و اطرائی آنچه بشمارکت جگر و حرارت آن باشد وقت همجان او آب انار و غوره یا آب انار دانه یا آب انار یا شیر تخم خرفه یا آب ترمندی بنوشند و در سردی نهار یا شامند و نان و سرکه بخورند تا بخار صدماع بسوی سر را منجمد کند و دیگر تدبیر مانع بخار از علاج امراض دماغی بخاری و صدماع بخاری جویند و او را در وضو بنشیند با صندل و صندل حبه خاصه بنام تسه نافع است و آنچه بشمارکت راق باشد علاجش در جگر با نیجولای مری خواهد آمد و غناب بعرق سید سوده یا میده شیر تخم خرفه شش ماشه شیر شمشاد چهار ماشه در ان کشیده طباشیر کبدری ماشه سوده یا سیده بنوشند که گاهی عوض هر دو شیر و شیر تخم کاهو شیر تخم خیارن و گاهی در شدت در عوض شمشاد غناب شربت بنفشه شربت نیلوفر میکنند و همین از ان بخار غناب یا سیاه ترمندی مویز منقی در آب گرم تر کرده فلون بخار شربت توله در بنجین چهار توله یا لیل صاف نموده روغن بادام شش ماشه داخل کرده نمایند بعد تقویت معده و دماغ کنند و یا مسطامخسول دو ماشه جوهر هر هر یک ماشه در گلفند گل مشکلی یک توله شربت ورق نقره و ورق طلا یک عدد بچیده بخورند بعد شربت یا قوت دو توله و شربت بنفشه مکرر دو توله عرق کیوه پنج توله تخم فرنجشک هفت ماشه یا سیده بنوشند و بعد حلق راس بوشک بران یک عدد گرفته شکم آن پاک کرده بجوال دوز سوراخها بسیار نمودد که اگر مری با عرق بندند لیکن روغن گل پیش از ان دوسه گهری مغز تر نماید و در روزی سه چهار بار بکار آن عمل نمایند و آنچه از شرکت امعا و قدیمین و دیدن و دیگر اعضا باشد تدبیرش در علاج امراض دماغی شرکی مذکور شد و با بعضی در صدماعی که از گرم معده و امعا باشد شقیق حب السلاطین مع این مطبوخ کنند اسنتین چهار ماشه برگ شاه تره با در بنجویه بزرگ کبابی مکو گلوی سنبه هر یک نه ماشه برگ سنایک توله و نیم پوست هلیله زرد و هلیله سیاه هر یک دو توله گلفند عملی چهار توله شربت دینار چهار توله مغز خیار شنبه هفت توله شکر مرغ چهار توله روغن تلخ هفت ماشه اضافه نموده بنوشند و وقت دوپهر خود آب گوشت بچه گاودهند و وقت تمام نان با شور بامی گاو در عرق شمشاد صبیح این دو دانه هندی قتل ازرق یک ماشه مصطکی دو ماشه سوده در هلیله مربی یک عدد آیمه بخورند بالایش شیر زرد سیاه و امیسون هر یک چهار ماشه با دیان صغیر هر یک نه ماشه لعاب گاو زبان چهار ماشه در عرق اسنتین و اخرو و شاه تره هر یک شش توله بر آورده شربت اسنتین سه توله داخل کرده هفت ماشه یا سیده دهند و همین نقطه چهار سهل بکار برزند بعد جهت منع بخارات و توله گرم اطراف فیصله علوی بخان خوراند و این دو با جرب تخم پلاس در دانه ترکی اندازند ترمش هر یک سه درم مویز منقی نصف وزن او و به کوفته یک توله بر نهار بخورند انبیا تا اینجا علاج اقسام صدماع اصلی و شرکی مذکور شد و علاج صدماع عرضی که تابع مرض دیگر باشد علاج عرض اصلی است که هرگز از ان در مقام خود ذکر خواهد یافت لیکن بعضی از ان که کثیره الوقوع است مثل صدماع تابع نزل یا حمیات و امراض حاده برنجی از علاج آنها در اینجا نیز مستور می گردد

علاج صدماع نزلی

شیخ و نجیبی میگویند هر صدماعی که با نزل باشد در ان تبرید و ترطیب سرد و غنما و طولات و ضحوات و مانند آن روا نمود و بلکه مستوجب باشد علاج مواد مذکور شده

باب فوکه و بنفشه و مالله آن بر بستن دست و پا و بالیدن آنها و گذاشتن در آب گرم شود و در جای بعضی ترکیب مطب سائده که رام که مخصوص صداع نرلی خار و کوب
 و بار دست جدا جدا است و دیگر دو اگر با نرله جار باشد بنفشه بدن و سر از سهیل صغرا و حب بلبله کند بعد از نضح نام اگر بدن مسلی از اخلاط و محتاج تقویه باشد و هر
 در علاج نرله و زکام خار خواهد آمد مفید شناسند و اطریفل کشنبری توله خورده عذاب پنج عدد اصل السوس چهار باشد گل بنفشه شش ماشه جو شائیده نبات داخل کرده
 بنوشند و اگر حرارت زیاد بود بجای اصل السوس همدانه کنند و یا لیلیه مرئی خورده شیر و غنایه نیم که ماهو کاسنی عرق شاهره نبات بنوشند و اگر خواهند اطریفل کشنبری
 بجای لیلیه مرئی کنند و یا گل بنفشه گل نیلوف که کنار هر یک یک توله در شیر گاو جو شائیده بخار آن بگیرند و نرله بند و پاشویه و تبرید بقدر استعمال نمایند و اگر باصلع
 در هر دو باز و ضربان در نریش نرله و سره باشد متعجب از عنب الثعلب گل بنفشه اصل السوس عذاب پیستان گاو زبان بر سیادشان تخم خطمی جنجاری داده
 بعد گل سرخ سنای کی نیز اضافه کرده جو شده و عصاره نموده مغز فلوس گلخانه شیر با دام داخل کرده دهند اگر مغز فلوس کرامت آید لیلیه زر و لیلیه ساه بنوشند
 اضافه کنند و بعد سهامات عذاب پیستان خطمی جنجاری بر سیادشان جوش کرده بخورند اگر نرله باز نماند نیمه خشنخاش کوکنار می اضافه کنند و نرله بند نیز بنهند
 و لعوق معتدل برای سره دماغ نرله که در آن مشک و سبیل الطیب مست طیار کنند و برای سره اصل السوس سیادشان گاو زبان نبات جو شائیده همراهِ لیلیه
 مذکور بند و ایضا اگر در سر و ضربان چشم شدت باشد همدانه عذاب نبات جوش داده شربت بنفشه خاکی داخل کرده بنوشند و قوس شکت در آب سوده و در
 طلا نمایند و پاشویه نیز کنند باز اگر شدت در دماغ فصد سر و کند و در جو شائیده خطمی جنجاری تخم خشنخاش هر یک پنج ماشه اضافه نمایند و ایضا اگر صداع و ضربان
 شدت مع تب باشد همدانه گاو زبان پیستان نه دانه کوکنار یک ماشه زعفران ماشه در عرقیات جوش داده شربت بنفشه خاکی داخل کرده دهند و افیون کوب
 کثیر اصنع عربی اشق قریفل هر یک ماشه کوکنار نیم ماشه در سفیدی تخم مرغ سائیده نرله بند بر صدغین نهند و ایضا برای صداع نرلی خار لیلیه مرئی کوفته با سوطه و در
 سوده مغز نموده بخورند بعد شیر و مغز تخم همدانه شربت بنفشه عرق شاهره عرق کیوره بنوشند غدا بخنی پلا و کم روغن جوزند و ایضا آیاج فیهار و روغن بادام گرد
 با طریفل کشنبری یا صغیر سرشته تناول نمایند با لایش لعاب همدانه عرق شاهره نبات بنوشند و زودم اطریفل عرق شاهره عرق عنب الثعلب بت بنفشه بالنگه
 بنوشند بالنگه برای قبض اصلاح معده که از ابراج اسهال شود میدهند روز سوم برای رفع خشونت ریه شیر اصل السوس شیر خیارین شیر کشنبر خشک همدانه
 اگر تب زکام وحی حار نرلی باشد جناب پنج دانه گل بنفشه تخم خطمی هر یک چهار ماشه عرق شاهره با و اما جو شائیده صاف نموده شیر و تخم که در شیرین شش ماشه شربت
 بنفشه دهند و زودم شیر و مغز تخم همدانه روز سوم شیر و تخم ماهو کاسنی پاشیده بنوشند و در چهارم خیارین افزایند روز پنجم اسطوخودوس سوده افزایند تخم خطمی
 موقوف فائده اگر سره نباشد کاسنی برای در سر نرلی نیز مفید است و شاهره هم در فوادل معمول سائده است و اگر با نرله مرکب باشد اسطوخودوس گل
 مکه چهار ماشه جو شائیده شربت بنفشه توری سفید شش ماشه پاشیده بنوشند و گاهی گل بنفشه چهار ماشه می افزایند و بجای شربت نبات میکنند و گاهی اطریفل کشنبری
 افزوده میشود و گاهی برای نخس سر شیره مغز تخم کدوی افزایند و ایضا لیلیه مرئی خورده شیر اصل السوس نبات سفید حل کرده بالنگه شش ماشه پاشیده دهند و اگر اسهال
 منظر باشد اسطوخودوس گاو زبان شاهره تخم خطمی جنجاری عنب الثعلب گل بنفشه بر سیادشان هر یک چهار ماشه عذاب پنج دانه جو شائیده نبات داخل کرده دهند
 بعد نضح سنای کی فلوس خیار شنبه گلخانه روغن بادام شش ماشه لیلیات هر یک شش ماشه افزوده دهند و گلنار کوکنار نیز البیج عاقر قریح کشنبر خشک هر یک چهار
 ماشه جو شائیده خرغره کنند و اگر آب از دهن بسیار آید عنب الثعلب چهار ماشه عدس نیم توله کشنبر خشک کوکنار گل خطمی هر یک چهار ماشه جو شائیده صاف بنوشند
 چهار ماشه سوده پاشیده خرغره کنند و ایضا اگر بابت دیوی دماغ بود اطریفل کشنبری خورده اسطوخودوس گل نیلوف شاهره هر یک چهار ماشه جو شائیده نبات
 دو توله خاکی شش ماشه داخل کرده دهند و ایضا اگر آب آن نضح زبان در دماغات و گوش نیز باشد بلوغ خودس گل نیلوف پوست لیلیه زر اصل السوس گل خطمی یک
 چهار ماشه جو شائیده نبات دو توله داخل کرده بدهند که نسخه منضج ملین مرکب است و خطمی جنجاری مکه چهار ماشه بر سیادشان شش ماشه روغای خشک ماشه جو شائیده
 خرغره کنند که باغم دماغی از حلق دفع گردد و ابراج فیهار با طریفل خوردن و حب ابراج استعمال آوردن مفید است و ایضا اگر راحمی مرکب باشد جناب پنج دانه گل
 گل نیلوف اسطوخودوس شاهره هر یک چهار ماشه جو شائیده شیر و تخم خیارین شربت بنفشه خاکی بدهند و اگر با نرله بار و باشد لیس اگر آب و ضربان بود و گاو زبان

لعل
 این کتاب را در
 زنگنه ۱۱

بجاشه گل گاوزبان سه ماشه رسب و شان هفت ماشه زعفران نیم ماشه گوگرد و عرق کبک یا دوسیم چوشانیده و خاکشی پاشیده و پهنه فانیون مغز ان
 قرقرن تخمیل هر یک یک ماشه و آب صمغ عربی سائیده بر کاغذ کفیل رویه تراشیده باشد روزی زود صفا و نفوذ بر صدمین بحسب پائنده و این غلبه گل خلی گل با بونه
 اکلیل الملک هر یک یک ماشه که بسوس گندم چار توله برگ کتا یا کاتا درده انا راب چوشانیده باشونی نماید اگر کثیف شود روز دیگر همین شیوه فندک ایضا اگر اصفت و این است
 ماشه بنوده باطل غلیظ توله سرشته بخورند و گاوزبان شش ماشه عرق شسته پادوسیم چوشانیده نبات و دو توله اصل کرده بوشند و روز دوم گل بنفشه شش ماشه باطل غلیظ و در پنج چار ماشه طریح
 و اگر بیست نیز باشد خود صلیب ماشه بنوده بد و اراک شک ماشه سرشته شیوه تخم شش چار ماشه شیوه مغز اوم چهار دانه ترششانا شیرین قواده اصل کرده بر برای تطبیع باغ بوشند

علاج صداع عرضی

که عرض حیات و امراض حاده باشد هیچ نمینسید که این صداع یا باشد در عرض یا بوقت عارض شود و باقتضای آن زائل گردد و یا بعد از ازاله عرض باقی بماند
 و آنچه در حیات افتد گاهی چنان صعب گردد که در بعضی را میفرارند و از حق که سبب و دلیلی تپ را سفید و ایضا گاهی سفید و در وقت شدن بول دفعه با وجود شدت حس
 و استحاله او و بشاکت بول خروبی نکند و غلیظ شدن آن بران دلالت می نماید لیکن مشابهت او ببول خرگامی دلالت کند بر حدوث صداع فی الحال و گاهی صعب
 بر آن خلل موده و زوال آن پس واجب است که بسازد و لاکل رجوع کند و بجهت گویند که چون اشتد او با بد صداع در حیات حاده علامت ردوی بول ناقص است هر گاهی
 که تشارت نماید یا آن سائر علامات ردیه مثل اختلاط زمین و تغییر حال چشم و زبان و شدت بیخوابی و اگر از علامات ردی منفرد باشد دلالت بر بجزان بر عیاف
 می نماید و بساست که دلالت میکند بر بجزان ثقی و گیانی می نویسد که این صداع در اکثر اسبب تصاعدا بنجره بسوی سر حادث میشود و این بنجره گاه بحدت خود
 و گاه بحدت خود تنها و گاه بهر دو وجه حدوث صداع میگردد و در جمیع این احوال از طریق طبیعت و جذب مواد بخل از ناییدن پارینا و مانند آن چاره نباشد اگر تشریح
 بنجره و حرارت تپ باشد علاجش تظیل و تصفید با ششای بارده مقوی است و اگر سبب کثرت بنجره باشد و دلالت میکند برین احساس تپیدن و سوزش و قوت تپیدن
 علاجش تظیل و تصفید با ششای حلاقه مقویه قلیل الحار است و در جواب استفراغ و جذب بسوی اسفل در بنجا قوی ترست با بکار اگر سبب این صداع حرارت
 و بنجره و شدت حرارت تپ باشد و عرض گل و سرکه و گلاب بر سر نهند و یا کشتن خشک بریان کرده با یک سائیده با سرکه و روغن گل در حوضه سریشانی اطباء کنند
 بیکر که برای این صداع مجرب او ستادی مرحوم است و غلیظه از سرکه و گلاب و آب کشتن تر و صندل و کافور فلفل کثیر دارد و در بنجره تپیدن در بنجره سرکه و گلاب
 سوده بریشانی و صد غنیم نفع غنیم بنفشه و در طبع بنفشه و بلوغه با بونه یا با گندم زرد خوب با نند و سا قما بنند و سرچوبان بنجره از سر پاشند بخدا نمند و اگر سبب
 این صداع کثرت موده و بنجره باشد اول تقویه ثقی یا اسهال نمایند بعد بتدایر و دویه مذکوره تقویت سردی که کثرتش میفرماید که در صداع حاد که در حیات
 استعمال الظلمه عاطفه بنجره بر سرکه است و کثرت اشتیاق سرکه و گلاب اثر افاده میکند ایضا او بنیدید که حساب علاج او اینست که بر روغن گل معمول از
 زیت یا بر روغن گل متعاد که با سرکه خوب تخمیه باشد تفریق داس نمایند نیم گرم در سردا و در نرمی تپ و سرد کرده در گاو و در شدت تپ و ناییدن از بنجره چوب کثرت
 و گل سرخ آرزای مست اگر بنجره اینا بحدت خود دهند و اگر کثرت خود اندازد اسانتی چیزی ازین استعمال کنند بلکه استفراغ نمایند و آنچه تخمیل برقی گفته شد زیت که در
 نام و عصبه الزاجی و در بنجره سرخ مع عصا الریحی در آن چوشانیده باشد استعمال کنند اگر تخمیل مطلوب باشد حتی که بنفشه قدر اطالی با بونه بخورند که در اثر کثرت
 در با استعمال خمدرات و شومات مضطر گرداند باید که اندکی از آن بخورد و احتیاط عمل کند و گاهی در ابتدا برای تسخار تعلق مواد سوزن جو و برز قطنی ماشه و صفا
 بکاری برند و گاهی تصفید کشتن و روغن گل می نمایند و گاهی بجماعت میکنند و بسنن اطراف و ناییدن آن و استعمال تپ صداع بخاری در بنجره بسیار
 و باید که هنگام کشادن اطراف را آب گرم نهند و اگر ازین تدابیر نسکین حاصل نشود با بونه و خطمی و بنفشه و خشک کباب بنفشه بدهن و اس صفا کنند و گاهی احتیاج میشود
 بجماعت میکنن با ساقین و چسپا بیدن زرد ساقین و زرد قن و امثال آن و هر گاه صداع بعد از تپ امراض خاد باقی ماندند بهر بار و رطوبت نهند و روغن گل
 مع روغن با بونه تقویت سر نمایند و آب گرم پر دست یا صبح و شام بریزند و روغن بنفشه سر نمایند و بنفشه در اختلاط زمین اودیه لطیف مواد و خلل آن اعانت طبیعت
 سبب صداع کنند صاحب کامل گوید صداعی که در تپ و از شدت حرارت بود فقط کثیرند گلاب یک جز و روغن گل یک جز و سرکه کثرتی جز و خوب بر هم زده

بر سر زرد در آن پارچه کتان سر کرده بر سر نهند پس اگر زمانه تابستان باشد بر برف سر کرده بپوشانند و این آرد و پاپا خوب باشد و عصا است ماقبلن بجا بیاورد و زرد را اینها
 بچندل و گلاب و آب خرفه و آب نیار بر سر نمادند و آب که در آن نقشه وجود و شش خشک باشد سرد در گرا و دیگر در سر بر سر زرد و اگر آن بخواهی باشد شیر و شیر آن
 بر سر و در آن صدام از خلط معتن در سینه و حاد شود و سلیسین و آب گرم امروقی نمایند تا سده و از آن خلط پاک گردد و اگر خلط در حنجرت بدن خلط شود باید
 که تحقیق بدن از آن خلط بطبیع فواید نماید و اگر صدام در سینه از ضعف راس اندمی باید که تقویت سر با سده متوجه آن مثل صدام در سینه از چندل سینه
 بگلاب و آب بید و آب طلا و آب حی العالم و آب عصی الراعی و اندازان سازند

علاج صدام بحرانی

تا خوانند تا رنگ او بر طبیعت گذارد و او در طبیعت غیر قوی در کیفیات و مضاد کیفیت مرض استعمال کنند و الا بصورت شدت صدام و ظهور غیر طبیعت
 از دفع مواد طریق میل طبیعت برفع ماده قلیتیا در یافته اعانت طبیعت در اطراف نماید مثلا اگر غلیظ و قلیت اسهال و اختلاج در لب و دوار و غیره علامت
 میل طبیعت برای برفع ماده بسوی فوق دریافت شود اعانت برقی نماید بسلیسین و آب گرم و دیگر کیفیات بارد و مثل طبع اصل السوس و بیخ خیار و چغندر
 و اندازان و اگر قرا قوی و غلیظ و حرقت در راق و سائر آثار میل طبیعت برفع ماده طرف اسهال یافته شود اعانت بر سلیسین طبیعت کنند نیز اعانت بقیه مثل
 قلیح آو بخار و عناب و پستان و غیره منقح و غیره مندی با شیر خشک و یا شیرت آو و نوشوق و یا آو منقوح در گلاب باید بخانه بدن سوزن تا منقح شوند و یا شیرت
 بنفشه و شیرت ترندی و شیر خشک قلیل لوزن مقدار بیخ درم و یا شیرت و زرد که آب سرد و اگر گرانی در لوزی کرده و تحت اصلاح پشت و جماع علامت میل
 ماده بطریق اول محسوس گردد در ادرار بول علاج کنند از سلیسین با شیرت بنفشه و در درم شیرت نیم گرم خیار بالمناصفه و یا مارا الشیر را حلاب و یا قند و خوردن
 بهی نافع بخار و در دست و اگر شعاع و سرخی پیش چشم و جلال رخ یازد و در غده در بینی بر فیض مدرک شود تدبیر رعایت آوردن کنند بیوتیدن سر که در وقت بخار
 آن بر سنگ یا حش گرم ریخته و دیگر کفوحات مطبوعه و خراشیدن بینی بخیرهای درشت و نظرت کردن بسوی چشمه آفتاب و استیای سرخ و گذاشتن قلیح پودینه
 دشتی و قنقاز و خرد کردن زهره گاو و سرشته و اگر جنس بسوی ریحوم و جلدین معلوم گردد و ساعات استعمال نماید بدک و در آب ادویه و طول بر سرد باید که
 مستدل باشد و اگر شایسته علاج و وضع اعصابی زیر گوش یا در بغل یا کبج ران منوم شود اصدده حاره جاذبه مثل انصاع و کرفس و روغن زرد که بر آن موضع استعمال
 کنند و یا حجامت بلا شرط بر آن موضع نهند تا که ماده از دماغ بطریقی که میل کرده مندرج گردد و آن موضع منورم شود و بعد از آن تدبیر نفع و انفجار ورم کنند
 تا ماده از این جا دفع شود و رنه خوف زوج ماده بسوی حضور پس منت سیر باغ اندازند

بیمه وجوده

بیمه گوید که نوعی از صدام است یعنی بیمه بسبب استعمال او بر تمام سر و انگار گوید که بیمه در مخصوص وسط سرست و خوده مثل دانه و سره بسیار
 و بر صدام عام نیز اطلاق میکنند در برین تقدیر هم در سردت باشد با کلمه آن در سردت مثل بیمه سلاح یعنی خود مثل بر تمام سر و تمام سر و تمام طبیع
 شدید الصعوبه که از ادوی شمی مثل حرکت و تناول اجزات و ملاقات سخحات و استماع اصوات بنواب عظیم همچنان کند و صعوبت او هر ساعت شدت گزونی که
 صاحب او از آواز و روشی و کلام لغت و از حرکت بدیده و کلمه که اهرت کند و نااستیاق روح که طون دانع را بمثلی گرداند و در شراب از یاد و تارکی
 و نهانی و خاموشی و سکون را دوست دارد و در کساد چشم تمامه خصوصاً پیش آفتاب قادر باشد و هر ساعت در یاد که سر او می تکاند یا سنجید بسوی او می تکاند
 غیر ضرر آن شرابین صدغین و خلف او نیز در اکثر اختلاف فقیهه که غالبی از ضرر آن نبود و ایضا فرقی قیما بر او است که در تحقیق چون شرابین را از ضرر
 منع نمایند صدام ساکن شود و در بیمه تسکین نیکی باید بلکه صاحب او احساس می نماید بدوی و صوتی از حرکت اجزای مجتمعه و برای نواب او اوقات در
 سکون بود چنانکه برای صرح عیب باشد و علاج او سخت و شوارست و باشد که بنا بر شدت در دیگر ای اذاکند و جالیونس در یاد بخیر نوشته که این صدام عقیده
 نزول الماده میباشد اسباب این مرض بقول اکثر طباشش گویند است یعنی احتقان مجاریات اعلاط زیر اختیسه دماغ یا احساس بیخ غلیظ یا اخلاط رومی این

در صدام بحرانی

امکانه یا حدوث فاقونی در دماغ یا چهره یا دماغ یا درم بار در اجزای اندرونی سره بقول جالینوس سبب غالب اوصفت دماغ یا شدت حس اوست و سبب
 سولدا و خاطر دی ست یا درم خار یا باره و باکنه بیشتر از درم سوداوی و صلب اشد و اکثر در وسط تجارب خارج از قحف یا داخل آن بود پس اگر سبب او که درم بود
 یا غیر آن اندر غشای داخل قحف باشد در دو تمدن بازن چشمها محسوس شود و اگر در غشای خارج قحف باشد از زمان دست بر سر در زیاد گردد و تمدن در وجه
 دریا بدورنگ و در سبب رنگ بخار و یا سرخ باشد و این مرض اکثر بعد از فرض حادث میشود و بنا بر صفت جوهر دماغ و موجب داخل یا خارج او تا آنکه از حرکات
 خفیه پدنی غذائی و بخاری و حرکات خارجی آید یا بد و فضول مودی قبول کند و همچنین کسانی که مستعد یا استلای راس باشند و مواضع سر آنها همیا قبول بود
 موجب این علت بود هرگاه سورتی نیری نمایند ضرورت درین علت قبل از گذردن و طبع مستعد یا استلای راس ابدانی است که در آن ریح خارج بخاری متولد شود
 و اگر فرغ موده ایشان فضول صفراوی جمع گردد و گویند که حد و شایسته این مرض در اکثر از خلط بارد و غلیظ رسیده و از ریح شدید می باشد و گاهی از خلط حاد و از تجارب
 اخلاط مسکن در دماغ یا مرتقی از سده یا سائر بدن بود و در اسرار الالباب اسطوره است که از بخارات صفراوی و سوداوی نادره لوقوع پیدا میشود و اگر
 افتد در مدت دو چهار روز بملکت میرساند طریق تشخیص اسباب این مرض بدانکه شناخت هر سبب از اسباب مذکور بهمان طریق است که برای تشخیص
 امراض دماغی مادی دوری و انواع صداع حاصلی و بخاری در یکی گذشت و ایضا از دریافت کردن حال نوعی از انواع درد که وجه ناخن لذع است یا
 نقیض یا تندی یا ضربانی نیز سبب این صداع مشخص گردد مثلاً اگر مرض وجه ناخن لذع بیان کند با آن دیگر علامات صفراوش زردی رنگ و غیره
 یا تندی و صفراوی بود و اگر در نقیض بود نشان مواد دومی یا بلغمی یا سوداوی بود پس اگر با آن سرخی چهره و دیگر آثار دم منجم گردد موی باشد و اگر با آن
 سفیدی رنگ و اشک و تبخیر و غیره نشان بلغم دریافت شود یعنی باشد و اگر با آن تیرگی رنگ و سائر علامات سودا مدبرک گردد سوداوی باشد و اگر در وقت
 و منتقل بیان نماید بخاری و یکی باشد و اگر آثار دم پیدا بود و موی باشد پس اگر با فضل و ضریان بود درم فلغونی باشد و اگر با تهب و لذع بدون کثرت نقل
 بود درم حمزه باشد و ایضا شناخت این امر که بخارات از کدام خلط است از لون وجه و غیره علامات مخصوصه هر خلط توان کرد مثلاً اگر رنگ رو و چشم سرخ
 مکرر و گری و التهاب در سر محسوس گردد و او روح کشیده و نبض منطی چشم پرآمده و احساس حاسه ششم بر آن دم و تغییر طعم دهن نبوست و عطش باشد و در خواب
 اشیای سرخ میند بخارات دومی باشد و اگر رنگ زرد و شمع و شدت نفس و حرقت و التهاب و عطش و رنگ متمم با ل بزردی و خیالات چیزهای زرد و در وقت
 نیزان و شهب در خواب بود بخارات صفراوی باشد و اگر رنگ سفید و تبخیر و وجه کثرت نقل و تمدن نوم و کدورت حواس و رطوبت مخزین و کج دهن و در ک
 چشم و تغییر طعم دهن با نیت و عدم طعم بود بخارات بلغمی باشد و اگر رنگ مائل بسببی ویس و وسواس و وزن و اشتهای کا ذب و بطبو و حرکت چشم
 و کشیدگی آن بجانب پشت و خشکی دهن و تقلص لثمه در وقت خوابهای شوش و اشیای سیاه و دخان در خواب بود بخارات سوداوی باشد علاج بعد
 تشخیص سببی از اسباب مذکوره حسب سبب بدانچه در اقسام علاج امراض دماغی و انواع علاج صداع مسطوره شد علاج کند و ایضا اگر از کثرت خلط
 باشد بقیه خلط غالب از بدن و سر بقصد یا سهال حسب واجب کنند پس عنایت بقوت راس مصروف نمایند مثلاً اگر خلط حار باشد روغن گل بس که
 خوب بر هم زده بر سر ریزند و ایضا در ابتدا اطلیه بر او دعات مقوی مثل صندل و قاقیا و آس و اشل و گل سرخ بسازند و طلائی کافور و گلاب آب
 نیل براف و بطبیخ خشکاش و جو گل سرخ نطول سازند و در آخر بعضی او بیه ملامت با بونه و اکلیل الماک و مانند آن مخلوط نمایند و سر زندی نوشته که در بعضی
 و موی از نسیجات دم مطبوع بزرگ خا و نشا هتره و عناب و سرکه و مساوی است چه این دو اقیه از صغیر است خلط چون می نماید و نوران او ساکن
 میکند باز کبار منفضات و نسیجات دم مستغنی میسازد و بعد بقیه و سهال و تقویت راس برای منع بخارات خوراندن فو که قابضه مثل انار و بیه و سبب
 مفید بود و کذا و است خوردن گلکشند شکری با بلبله زرد و گل بنفشه و طلائی اینون و سرکه و گلاب بعد بقیه در فروع حار مفید گفته اند و چون حال
 بعضی علاج گرا بدین قاعده بطبع است که خالی از تبخیر باشد مثل مزوره بقول و مثل عدس متشنه نمایند و هرگاه مرض ساکن شود اندک از کوم سبب اناهم
 لطیف مثل چوذه مرغ مطبوع باب خوره و آب انار و آب لیوبه بند و بتدریج اعاده بحدت او نمایند و در ماده حار و بار و مرکب و فصل گرم و مرض

فرس که در وقت زحمت و وقت ظهور صعوبت شود بعد فصد سرد و بر آوردن خون بقدر با و میران و واسه میدهند پستان بازده وانه خطمی اسطوخودوس
هر یک شش ماشه خبازی اصل السوس هر یک چهار ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده صاف نموده شیر و تخم کاه و تخم ماشه شیر و تخم کاه و تخم ماشه
شربت بنفشه دو توله داخل کرده خاشی شش ماشه پاشیده بنوشند و مرض مثلث که در آن صغ سرس داخل است بآب سوده بر شقیقه ضامی کرده باشد و اگر غلط
بارد باشد بعد تقیه مداومت بخوردن گلفند عسل مع بلبله کابلی و اسطوخودوس و طلا بصبر و زعفران و مرکب باب نمک مفید بود و آنیکه در آن ادویه قلیل الحار
مستوی راس مثل بابونه و کلین الملک و گل سرخ و قلع اخرو و فلفل و رطب و مانند آن جو شاییده باشند بر سر طول کنند و اگر مدت دراز گردد و مرض اهل شود
ادویه که حرارت آنها زیاده از این باشد مثل خام و مغز نخوش و بودینه نهتری و بری و برگ غار و قصب الزیره و شونیز مخلوط سازند و اگر داده مرض خلط غلیظ باشد
ادویه مستغرقه مثل حب صبر استعمال کنند و بصبر و کافور و اندک مشک معوط نمایند و بر پیشانی و هر دو شقیقه ادویه طرقة مثل زعفران و زردم الاخون و صغ سرس
و اندکی ایفون طلا سازند و آنیکه در آن ادویه محلا مثل بودینه و برگ غار و قصب الزیره و چغندر بر سر بریزند و ایضا در ماده غلیظه که با دوی حرارت شدید باشد
اولا ادویه سخن و ملطف استعمال نمایند بعد از آن اسچ تطیف و تحلیل بقوت نماید مثل خردل و نظرون لعل آرد و چون مرض انحطاط نماید اولادویه محطه
بعد عطسات قویه استعمال کنند و معوط بنده می باندک زعفران درین باب از مجربات است و ایفون مرکب زعفران چندین مرتبه سوزده بار وجود دارد و
بزرگان اینخه باب گرم یا گلاب یا آب ریحان مرسته بر مقدم سر ضامی نمودن مسکن قوی در روزه و شقیقه است و صاحب شفا را لا استقام نوشته که در غالب امراض
مرض از سردی بیاید بنا بر آن مرض حتی که قسم حار و استجیل بسیار میشود پس معالجه و علاج صداع یعنی نمایند رخ زیادتی تخم زردان و آنچه تجویز کرده ام بعد تقیه
شرد و پیوسن مرقاق است و معوط باب مغز نخوش و از بیخاست که بعضی متاخرین می نویسند که در نضح و منقیه مواد این نهی بردارند که در صداع یعنی نوشته شد و تقویت
معدده و دماغ با طریقی که انطالی نمایند و این طلا بسیار مفید افتاده بسیاره قفل زنجبیل تخم بادرنجویه اسطوخودوس هر یک سه ماشه کوفته بخیچه در روغن بابونه و گرس
تیکرم بر همه سرزند و بالایش تکمید از زیره که مانعی و شونیز و سعد و از هر دو گل بابونه و برگ آن هر یک هفت ماشه در صره بسته بگلکاب و کیوزه گرم تر نموده بکار برند و این
تدریج از مجربات است حار دمی و نظرون و حرقطی و دار شیشکان هر یک سه ماشه کوفته بخیچه در روغن نرگس و زینق اینخه تا یک ساعت نخوی مالیده بعد برگ
خنا و شبت هر دو توله ماشه هر یک یک دسته در پارچه پیچیده آرد و تخم و آغشته در تور گذارند که بخیچه شود و اگر گرم بر همه سر نهاده از عصاره حکم بر بندند با بچه چون علت مطول
کند و شکنگر در ادویه قوی تحلیل و نظولات و معوطات و نشوقات محلا استعمال نمایند و هنگام شدت درد و اضطراب درین نوع از مخدرات ضرر زیاد و نمیشود
و بیضه که سبب گرم باشد علاجش ببلبله و ادوام راس نمایند اقوال خدای طبری بنویسد که صداع معروف به بیضه دو شصت کی آنکه از بخارات صاعه
بسوی سر مستکن در جباب موضوع بر تحف از خارج و جلد راس باشد و دم آنکه از بخارات مستکن در جباب موضوع بر تحف از داخل بود و این بخارات یا صندل و می
یا سردی یا رطوبتی یا دمی و برای هر واحد از اینها سلامت خاص است که بر آن دلالت کند و آن در تشخیص مذکور شد پس علاج بخارات دمی و جباب است
که خصه قیصال کنند مع وجود قوانین خضر اگر بر بیضه حادث شود و آن منعین القوه باشد از انغوض و استرخامی چنین اعلی بهم رسد زیرا که قوت از فصد سردی در
و این روزه و نفس هکذا نس نزد در تدبیر شایخ ذکر کرده پس بعد فصد و اخراج خون مقدار واجب تقیه باین و دان نمایند بر بچون تراشیده چهار درم آلو بخارا سی عدد
عصاب و بجا عدد بلبله زرد است درم سنا و شستین هر دو اچین درم همه را بچوشانند و یک شربت ازان بنوشند و بعد اسهال تخذیه بر ریاضات و عدسیات سازند
و اگر استفرغ یک دفعه کفایت نکند و سه مرتبه نمایند اگر ازان مانعی نباشد و اگر ازین تدبیر زائل نشود و حاج میان اکتین نهند و بعد بجا است آنیکه در آن سبوس
کوفته و کشیده خشک جو شاییده باشد در بجز و قبل از غذا بر سر بریزند و اگر ازین زائل نشود این ضما استعمال نمایند شیاف ناینا بوش در بندی هر واحد یک درم
در آب کاسنی نسبت درم حل کرده آرد جو خطمی و برگ گل بنفشه بقدر لائق داخل کرده بسازند و در شب ضما نمایند صبح و در کرده آب نیکم بشنوند و در شب
اعاده آن نمایند و بهتر است که استعمال طول نکند و بعد این ضما و متواتر و تریب کنند و اگر این کفایت نکند فصد رنگ پستانی کنند و بر ساقین شرط دارند
بعد تقیه بدوا و فصد و در صبح این معالجه هنگام استعمال او را مایهات قوانین آن واجب است تا انحطاط واقع شود و در لواط در امید بسیار ذکر کرده که بیضه کاهن بجان

بعضی از این

بست

بعضی از این

بعضی از این

میکند و ممتد میشود و از نزول در آب سرد بسیار و یا از ضعف قوت اما هنگام نزول در آب بار و بهر آنست که حجاب غفیف زیاده از واجب سرد میگردد و در بعضی از آنکه
از آن تحلیل میشد در آن محقق میشود و اما هنگام ضعف قوت از برای آنکه قوت از دفع بخارانی که درین موضع بهم میرسد ضعیف میگردد و چون چنین باشد و امات
قوانین واجب بود تا از وقوع خطا امین باشد و اگر این تدبیر کفایت نکند و مرض ناپاک گردد و در بعضی را بنوشیدن نفوس انبیر را پس باریونید و خطاب مکنند و در بعضی از آن
انست گیند غناب جرجانی تخم دور که در یک رطل انبساطی از برای این تازه منق از دانه یک رطل در یونید خالص سه درم تخم کثوت یک تخم کاسنی یک تخم این همه را
در ظرف عصاره یعنی آوند گل پاکیزه خوب بکند و بر آن آب گرم چند اندک بپوشد و یک انگشت بعرض بالای آن باشد بریزند و سه روز در گدازند و در هر روز سه بار آفتاب بنوشند
مرصع هر روز یک قبح از آن باوه درم شربت غناب بسره بنوشند باین نسخه گیند غناب جرجانی خالص گرم ناخورد و یک رطل کشمش خشک سی درم عدس شسته و در
پوستنج کاسنی یک دسته در سرکه بقداری که آزار بپوشد سه روز بکند بعد به جوش قوی داده سرکه اصاف کنند و بعد از تمامه در ق کرد و در بار دیگر صاف کرده از آن
سکنجبین نیز بقوام معتدل و هر روز یک قبح متوسط از نفوس مذکور باوه درم این سکنجبین بنوشند که این مرض و سایر امراض موسی را شفا بخشد و اگر این مرض از
بجارات دموی محتبس نیز غشای موضوع قحف از داخل باشد همین علاج کنند لیکن اینقدر زیاده نمایند که بعد فصد و استفراغ امر بدوام بوسیدن بنفشه و سوط
کردن روغن آن بدفقات متوالی کنند و بعد از آن باین روغن سوط نمایند که در سوسن صفر اندک و گل کشمش اگر وقت او باشد و الا برگ او سبز اندک و عمل با کوه
یا قلیح او اندک و همه را با ساینده تاشل مرهم گردد و اگر مقدار این همه او دیده صدرم باشد در سرکه سه صدرم حل کنند و بر آن سی درم روغن سید و بنفشه انداخته باش
نرم بپوشانند تا سرکه فانی شود و روغن بماند پس صاف کرده بدارند و هر روز یک دم از آن سوط کنند و دوسه دفعه عمل کنند که این در عالج نفوس دموی بالغ النفع است
و اگر بخارات رطوبی محتبس در حجاب خارج باشد تقیه باین طبع لیکه کند که گیند بلیله کالی بیچاه درم سنای حرمی خالص ده درم مویز طاقنی منق سبت درم و در سوسن مطبوخ
جوشانیده یک شربت از آن گیند و در آن یک درم ایلیج فقرا و دو ثلث درم غار یقون و نیم درم تربد آینه خسته بپوشد روز هفت درم شکر داخل کرده بنوشند و چون در خارج
گرد و غذا نیز بایج حلوه دهند و از سایر غذایه رویه تقوی ماده مرض منع کنند پس اگر فانی نباشد و بواسه شربت حسب اجب بنوشند و میان هر شربت فاصله یک ماه
قوت و من و مزاج مرصع کنند و اگر این کفایت نکند لزوم غرغره بمویز و عاقر قرحه ایلیج سازند و تخمک بدان نمایند اگر مزاج مرصع از آن تغیر نشود و اگر این کفایت
نباشد از آن بیک در آن با بونه و اکلیل الملک شیخ و قیسوم و اندک تخم خطل کوفته خوب جوشانیده باشند بر سر فطول کنند و بدفقات استحال نمایند و اگر کافی نبود روغن سوط
در روغن نار دین و روغن قسط بالند و مصطک و عود خام بجایند و همین مصطک بخورند و غذایه ناشفته قلیل الرطوبه تناول کنند و اگر این هم کفایت نکند این صداد عمل کنند
از در که سه آرد و خطمی هر واحد در دم صبر و مویز و اکلیل الملک هر واحد در دم سنبل الطیب نیم درم همه را ساینده با سرکه سمرقند آب خوب آمیخته قدری روغن کن
یا روغن خیزی داخل کرده بر سر ضما نمایند و اگر این مزاج مرصع بجزارت تیر شود و در طوبت گرم کرد این تدبیر ترک سازند و عا و دوسوی تقیه بسبب صبر و حسب ایلیج
و حسب قوت کایا کنند و اگر از آنکه در مرض زائل نشود لزوم این نفوس صبر نمایند بیکر صبر سوطی و در دم مقل ازرق و عود و جوز زرباد هر واحد در دم سوسن
و مویز هر واحد در دم همه را نیم کوفته سی درم مویز منق و سی درم عسل سفید و آب گرم بقدریکه بپوشد بر آن انداخته در آفتاب بگذارند تا اگر جوش خورد و ساکن
گرد و پس هر روز یک قبح با سه درم روغن بادام تلخ بنوشند و تا زوال مرض لزوم این نمایند و اگر این کفایت نکند بجهت لین که در آن اندک تخم خطل خسته باشند
بر روغن خیسری و روغن یاسمن لزوم نمایند و اگر بخارات صاعده رطوبی محتبس در حجاب داخل حفت باشد بر علاج مذکور این قدر زیاده نمایند که شرب نفوس مذکور
ترک بکنند و روغن مصطک و روغن یاسمن و روغن خیسری و مانند آن سوط نمایند و اگر این کفایت نباشد بیکر بنگل سنج و در روغن خیزی جوش کرده اندک از آن
سوط کنند که این در عالج او بالغ النفع است و اگر مرض صفراوی باشد و بخارات او محتقن در حجاب خارج حفت بود علاجش استفراغ بطبع لیکه است اگر مانع
از آن نباشد و فصد و استفراغ و نسخه او این است بگیند پوست پلایه زرد و زرد مهندی سی از لیت و کم هر واحد سی درم آلو بخارا سی درم غناب جرجانی بیچاه عدد
کثوت تخم کاسنی هر واحد کف استسین سه درم تربد کوفته و درم بدستور بطبع خسته یک شربت از آن بپزند و سه طسوع سقونیای مشوی حل کرده بیکر نیم بنوشند
و بعد از این بطبع سنج روز صبر کنند بعد از آن فصد و شرب مار الشیخ که در آن جاز غل باطلع باشد و اگر یافته نشود غناب و پستان سنج شایه باشد و در

و اگر این کفایت نکند اعاده استفرغ کند اگر احتمال آن بود پوست متشنج است و بنفشه زریحانی هر واحد یک کف جو کوفته سیوس گندم کاسنی هر واحد دو کف
 همه را بنزد نامها شود پس اندک سرکه آبیخته بر سر بسیار بریزد هر روز یک دو دو نخه و اگر کافی نباشد این ضما و کند جزا ده که و براده خیار هر واحد یک کف شلخ نرم بسد
 یک باقه غنچه بادام اگر وقت او باشد برگ نیلوفر هر واحد یک کف باز یک بسایند و مذک آرد جو و سرکه و گلاب و روغن گل آبیخته بر هم زنند و دماغ بر سر ضما و نماید و اگر
 کفایت نکند گلاب سی درم سرکه کهنه ده درم روغن گل سه درم شیاف مایه تابا یک بوده یک درم صندل سفید سه درم یک درم همه را در شیشه کرده مخلوط نمایند و در
 تریخ سردان کند و بدانکه استعمال سرکه در روغن در جمیع انواع این علت نامور است زیرا که در سرکه لطافت و خصوص تقطیع اخلاط و تامل است اما در نوع سوزا
 ازان زیرا که در آن قوت این خلط است و اگر این تدبیر کفایت نکند لزوم شرب این نوع کند بگردم کاسنی تخم کشوت هر یک سی درم آلو و خباب هر یک نیمه خیار
 کشته خشک و لوت شامی خشک هر واحد یک کف تر مندی پنجاه درم در ظرفی کرده آب گرم بقدریکه پوشند بر آن تخمیه سه روز در آن خباب گذارند بعد یک قهر چنان
 درم تخمین بوشند و بر شرب تخمین لزوم نمایند و از غذا بر زیر اجابت و حسریات اقتصاد کنند و دائم یک قهین و لبتن سابقین امر نمایند و اگر بخارات صفراوی
 متحقن در حجاب داخل نمیشد این هم بینه باهل بعدا اکثری اقدستی که الطبای آنجا اثر اصداغ بر فانی میگنند و علاج این علاج مذکور است بخیر اگر در علاج
 ترک شرب نفوع و شربت مذکور نمایند و دماغ بر روغن بنفشه و آب طلع و شیر و زهر آن سوط نمازند که این بغیر شک از آنکه آن می نماید و اگر مرض سوداوی باشد و احتیاج
 بخارات او در حجاب خارج نمیشد بود این اشرا و عسل انواع اوست مرین را بعد بر نیز باستفرغ از بطبخ اقیقون یکد و دفعه امر نمایند و اگر کفایت نکند بر روغن
 بنفشه و فعات متوالیه سوط کاند و الا بتدیر و طب پر و ازند و شیر نیز باخیزد و شرب و دوشند و عقبت آن آب نیگرم که در آن جعفرم و اندک سیوس و ظلی خنجره باشند
 بر سر بریزند و اگر کفایت نکند لزوم نمایند تناول هلیله کابلی و عجون اقیقون که آن اظفیل صغیر است چون شل کی از اجزای او اقیقون و شل ربع جزا از اجزای او
 مصطک و عود خام و شل سدس جزوی از اجزای او گاو زربان و برگ بادرنجوبه و شکطرا شمع زیاده کرده مثل اظفیل عجون سازند و این در هر سه روز یکبار بخورند
 و استنشاق روغن بنفشه و شیرین آن بجز و سوط بدان لازم گیرند و این ضما و بکار برند بگردم روغن بروغن بنفشه و بعد فرود آوردن از آنش اندک آرد جزوی
 و آب ظلی آبیخته خوب مخلوط سازند بعد داده و در صورتی که بعد از آن آب نیگرم بشویند و اگر مشکل گردد و قوت مرض مساعد باشد قصد صاف کنند
 که این آن خلط را با سفل بدن جذب کند و گاهی صاحب را در القوع صبر پنجه که سابق مذکور شد می نوشانند در آن هلیله سیاه و اقیقون و افستین می افزایند
 و هر روز یک قهر ازان نوشانیده ساعتی بر آن صبر کرده امر بنوشیدن قهری از شیر زمی نمایند که باین طریق صحت می یابد و بیشتر این نوع بو سواس مایه نیولیا
 متعلق گردد پس عدول از تدبیر او تدبیر نیولیا و تطیب بدن او نمایند و اگر بخارات سوداوی در حجاب داخل نمیشد مجتنب باشد علاج این همانست که مذکور
 شد و در آن این قدر زیاده نکند که اگر بعد شرب نفوع و تناول عجون اقیقون زائل نشود و سوط باین روغن نمایند بگردم در شیشعان یک دانگ و برگ لسان الحمل
 یک درم و برگ بادرنجوبه یک درم و فیل گوش اگر یافته شود یک درم و اگر باقیه نشود اندکی برگ مرزبوش و همدار در روغن بنفشه جوش داده بدفعات سوط کنند
 و هر دفعه بوزن دانگ یا دو دانگ که این در معالجه او بالغ المنفعت و بدانند که آنچه از علجات انواع بینه ذکر کردیم آنها از بساط اداست و اگر نوعی بانوع
 دیگر مرکب گردا استخراج او از علامات و اعراض آنها موقوف بر تطیب است و هر گاه مرکب باشد علاجش مرکب بحسب آن کنند و جزوی که آن معالجه جزو قوی
 از اجزای ترکیب است قوی نمایند و آن باستقصایان کرده شد شیخ الرئیس میفرماید اگر معلوم کنند که در اینجا خون بسیار است و سبب اول یعنی موجب این صداغ
 ابتداء و سبب محرک او خون باشد قصد نمایند اما اگر دلائل بران قائم گردد که اخلاط با دوست و بدت بر مرض طول کند و ایضا در ابتداء و اوقات استعمال کرده
 نظولات باینکه در آن حملات اندک و مسخنه مع جمع اندک و قبض باشد مثل قنارج از خرو با بونه و فناع و سائر آنچه در علاج امراض دماغی و سوداوی مذکور شد
 استعمال نمایند و تدبیر قوی کنند و بخیری که لائق او بود استفرغ نمایند و استعمال حب صبر مصطک در اینجا خیلی سودمندست و در هر سه شب یکبار قهله این نمایند و در
 استعمال این حب قایما استعمال کنند اگر احتیاج بقوی ازان افتد بعد طبع خیار شیخ ریحان شقال روغن بینا بخیر نوشانند و بدانند که بعد استفرغ تنقیه دماغ و حجاب
 باشیامی آن که معلوم شده باید کرد و از این قبیل است شموات و شک و غیره و کافور نیز باین هر دو مخلوط کرده میشود برای تعدیل حرارت آنها و گاهی با وجود این صبر

تأقیوت تخلیل جمع شود و اینها ذات حاره و مخدیره که در انواع صداع مذکور شد لزوم نمایند چون مثل الخطا نماید تمام واضحه قوی التحلیل استعمال کنند و مادام که
 این مرض در ابتدا بود معلوم کنند که مواد حار است پس تمیز بود باید در علاج ابراض داغی حار دیوی و صفراوی مذکور شد باید که در مغز خیار شنبه بر روغن بادام
 چند روز متواتر نوشتند و سوط مویزانی در روغن بنفشه ایشانرا نافع است و بدانکه بعضی چون طول میکند استحیل مزاج برودت میگرد و اگر چه از جنب حار باشد پس
 بیضه زرمه را قطع نمیکند مگر دروائی که قوی التحلیل و الاسخان باشد و گاه سوط بقصر کوكب و شلیتند و در ارامسک و مانند آن که هر کدام ازان در شیر و تخم قرص حل
 کرده باشند ایشانرا نافع میکند و خصوصاً هنگام اشتداد و حج و غلبه سهر و اداغ و فصد شرابین و قطع آنها و عرق چبه در بیضه بطریق صداع گفته است اما آنرا
 از آنچه بخیر باشد حتی که عدس بر روغن بادام شیرین و همچنین آب بقول دهند و اگر مشیل این غذا بسبب قلت بخاران صاحب بیضه بار و اغذایا نماید آب کینت
 و اما اطلا باید که گاهی مائل تخمیر اندک نمایند و غرض عظم در آن تخلیل باشد و از این اطلیة افیون و دم الاخون و زعفران و صمغ مست هنگام ضرورت محو تجدد بر آزار
 صدغ ناصدغ دیگر مان طلا نمایند و از این قبیل است زعفران و نار و اقراص کوكب چون آنرا بر پیشانی طلا کنند نافع بود و بقرا با دین و الوالج ا دوییه منفرد به رجوع
 کنند سویدی از اطلبا نقل کرده که در بیضه و خوده بار حب لبسان نافع است و سوط عصاره قنار احمار بر روغن بادام یا شیر و تخم قرص و کذا فاف و انیا بقدر فضل جربین
 بادام و کذا قرص کوكب بمقدار مذکور بر روغن سطور و کذا قافله کبار راجع بر روغن بادام و کذا آب چند درسه قطره که کذا اسپنج و بقدر چه مویزانی بر روغن بادام و شرب
 و ضما و در ارامسک حل و سوط آن بر روغن بادام تلخ و ضما دومی سر سخته بنک آب در کام و کذا فیون یک درم زیت گفته ده درم نوم زد در دو درم و کذا نمک
 طعام در آب حل کرده و کذا صبر و صمغ عربی بعد سهال قوی و کذا زعفران و مر و کذا را و بسره که برشته و کذا سرکین که بر سحرانی و حرف و کذا نافع و گل خیری بر روغن
 گل و کذا احنا باب نمک سرشته چون تمام شب بر سر دانه استعمال شک بهر تقویت راس و نفوح میسینج و بورق و کندش و بعد آن سوط بر روغن بادام غیر واحد
 نافع این الیاس گوید که این صداع اکثر کسی را حادث شود که مزاج داغ و ضعیف و سیرج القبول با خلاط باشد و آنرا امکان دفع آن نبود و علاتش تقویت چشم
 و سرست نشو موات و طیب و یاقوتی داغ موافق آن همه بسبب اوج بعد از آن تقویه داغ و جمع بدن از اخلاط رویه در طوبات فاسده با یار جات و صوبت شیدار و
 حل طبیعت متجذبه خاد و جمولات و نوشیدن جلاب معمول از بنفشه و آل السوسن نقشه کوفته هر یک سه درم بشکر سفیده درم و غذا خورد آب باش نقشه شیر مخر بادام
 و اگر سداب تر زیت پیرن زیت سنگ کرده و سداب محلل شود و دیگر مزاج ازان بر سر نافع بود و گمان من آنست که قول در عالج این صداع فضول است ولیکن
 بهر حال علاج کنند تا زاید نشود و نیز نول المار نامخامد این جب صاحب بیضه نافع کند صبر سقوی پوست بلبله زرد هر واحد یک شقال مصطلک نیم درم کوفته
 بحر بیضیه آب کربن جهما سازند و این یک شربت است و این جب قو قایا آنرا بسیار نافع است عصاره انستین صبر سقوی هر واحد یک درم مقویانیم دانه
 شحم حنظل دو دانه کوفته بیضیه آب کربن سرشته جهما سازند و این یک شربت است این لوح گوید که این صداع زایل نمیشد ولیکن محال آن بر خال باین طرز نمایند
 که آب خیار شنبه شش قسطنجین بقدر سکه یک شقال تا سه شقال روغن بیزا نیم درم هفته یکبار بنوشانند و بعد از آن یک فنجان فلونیا می فارسی یا رومی در شیر و تخم قرص حوط
 کنند و ایضا نیم درم ازان بخورند و در ارامسک هر طلائی صدغین با دوییه لازویه ارجمه که در آخر قول شیح سطور شد سفیده بیضه سرشته بر دواره کاذه طلا کردن نافع
 است و آب ریاحین خوشبو بر سر ریزند و اگر نفع حاصل نشود داغ استعمال نمایند و جالیوس گفته که من علاج این صداع جب صبر مصطلک و اوان فلونیا و سوط
 این بیشتر و خنک است که در نوم در ساکن شهر که الی بنویسید که این دو صداع مزاج را نافع است چهل درم شوشن و چهار درم عصاره قنار احمار بساکنند روغن
 سوسن باین روش و نه اصل کنند اما شقال قوی است که در دندانزدن بینی بدان طوطخ نماید و ایضا نیم درم جرم همشته درم و نظرون سرخ چهار درم و اگر عصاره قنار احمار
 در زمین داغ کنند بر روی روغن و چند جا صندره و طوطجات بر سر استعمال نمایند و این ضما و جابج بارده سر را نافع است بگیرند به فانیون چندین شربت
 سداب هر واحد یک درم و بیضه با فلونیا نیم درم و با سوده قهر عرق روغن گوی بر این نزد دوی سر را شیره عموها کنند و اگر در بعض اوقات در شدید عارض شود که طلا
 برداشت آن بود و شایسکی و جابج فلونیا نیم درم و با سوده قهر عرق روغن گوی بر این نزد دوی سر را شیره عموها کنند و اگر در بعض اوقات در شدید عارض شود که طلا
 بیخ شوشن یا بر روی درم کوفته بسره که اقراص ساه در وقت حاجت بسره که در آب سوده بر روغن لطوخ نماید که اینها و جابج حادث اگر چه سمات غلیظه در عالج

نوشته شده است

نفع بخشد و این دو این را بجمع کاشن از کمیوس غلیظ لزج را مانع میگردد فریون یک جزو چند بید ترکیب جزو در آب حل کرده در گوش جانب در و اندازند و امر کنند که در آب زرد و زرد و اندک گشت در آن نماید پس بر آید و حسب عادت استعمال کند و اگر دوائی مذکور بکلدام روغن حل کرده در گوش چکانند باک نیست و اینها بگنجبیل انار منقشر و دو درم خردل یک درم و آب سوده ضماد نمایند و این دو مانع است کسی را که اذیت از امراض بارده رسد و اکثر خیابان باشد که یک مرتبه استعمال نماید بعد از آن در جا و زاید از مرض صحت یابد و بعد تمام عافیت تام یابد بگردد زفت یک رطل موم سه اوقیه فریون یک اوقیه و بدان نصف پیشانی مع عضله صدغ لطوخ کنند و کسانی را که صمداع از بخارات حار عارض شود ایشان را سزاوار نیست که بدوائی متخماز فریون قریب گردند حکیم شریف خان در حاشیه شرح اسباب می نویسد که گاهی در و بعد فصد میجان میکند بسبب تحریک ایجده مخفی در این هنگام می باید که تسکین نمایند و کسی که بعد فصد معتاد و تشمی باشد فصد او را جاز نموده نگردد مضر گردد پس تناول رولوب بیخوش بران مقدم دارند و چون کار فصد واجب گردد ابتدا فصد رگ بینی نمایند پس رگ پیشانی کشانند بعد عروق در گریز قصاص شتر و اگر صحت نیابد شرب این پس گوش که منقح باشد نیز بعد از آن جبین خون بلاز و قات معمول از صمغ و کثیره و سفیداب از زری یا خاکستر بودار کنند و اگر کفایت نکند داغ دهند و بعضی قنات این همچون تصنیف کرده اند که از کفایت بیضه خلاص میگردد و اندک بگردد و غار لثویان و ایر سا هر یک سه اوقیه زنجبیل عاقر قرحا هر واحد یک نیم اوقیه شونیز تخم کرفس در چینی مغز سیب خولجان اینسون برگ سنا هر واحد یک اوقیه مغز حلخوزه زعفران فلفل سفید زراوند و زنجبیل کک قسط شیرین هر یک نیم اوقیه جند شرع و هندی قاقاقیه یکبار و صغار سعد که اکثر مغز سیب و انه هر یک سه درم و قهقهه در سه چندان غسل مصف که از یک رطل آب بزر مرزنجوش با بزر کرفس تسبیح آن کرده باشد همچون سازند و برای کسی که اراده اسهال بود سه شقال و کسی را که سرد است بران نماید از نیم شقال تا دو درم بخوراند و اسحق گفته که هشت درم بخوریم خشک و دو درم بیخ سوسن خشک و یک درم بوره شرح سوده بطریق سوط استعمال نمایند که در او در ساعتی ساکن کند و کسی که تعاهد بدان نماید ضرر در این مرض را قلع کند و قرشی نوشته که چون موی سرتراشد و بجز مصری یا نظرون بخارند پس بخار و نمک لطوخ سازند نفع بسیار دهد و این جب بدن و اعصاب سرزایاک کند لاسیا اغشیه و اعصاب او را بگیرد تخم حنظل و صبر هر یک ده درم فریون بیخ درم مقل ازرق ده درم و جها سازند و در هفته اول هر روز در او زده و اینها را قلع کند و در ثانی شانزده قیراط و در ثالث بیست چهار قیراط و همچنین تا آنکه بسیوش قیراط رسد و بر همین مقدار توقف کرده تعاهد بران نمایند تا آنکه نقای تمام حاصل شود و متقدمین در زمانه قدیم برین حساب تقصیر میکردند بهر آنکه او را معنی ایشل ایچ جالینوس و لو غازی یافتند و بدانند که استعمال خوب چینی بعد فصد سه ساعت درین باب نافع

شقیقه

و آن دردی است در طول نصف سر از شق امین یا البیر و اکثر این مرض ذی او را میباشند و سبب او اجتماع بخارات مرتفع از جمیع بدن یا از عضو واحد در شق ضعیف است و یا حصول خلطی سردی یا بیخ دران شق و در اغلب از اخلاط می افتد و از سو مزاج ساقی نمیشد و اسباب مذکور به قول شیخ و صاحب کامل گاه در نفس دماغ یا اغشیه داخل تحف باشد و درین حالت مریض در مدت تابن چشم دریا بد و چشم اعراض روی ظاهر شود و کثرت خواب شوش بود و گاهی در غشای خارج تحف و اکثر عضل صدغ باشد و درین صورت بیمار را تحمل نهادن دست بموضع در و نماند و ضرابان عروق بود و موادی که بموضع مذکور میرسد یا از او درون سر این جانج دماغی آید و یا از نفس دماغ و جب او که بنا بر توحته خود از طریق در زواضع میگذرد و بقول سمرقندی ماده این مرض در اکثر اندر شتر این سر میباشند و آن ماده بخارات بود و یا اخلاط حار یا بار در طریقی تشخیص اسباب این مرض باید که اولاً از مریض بسکی سر و گرانی آن پرسند اگر بسکی سر بیان کند و با آن طس موضع الم حار و بعضی سر بعل بود پس از احساس طسین در گوش و وجود ضرابان عروق و همچنان در دغدغه قطن شکم و سکون در ملاقات هوا و آب سرد نیز سوال کنند اگر این اعراض یافته شود سبب مرض بخارات باشد و اگر با بسکی سرلس بار بود از حال کشیدگی در سرد احسان دوی در گوش سوال کنند اگر باشد پیش ریح بود اگر مریض در جواب اول گرانی سر گوید و با آن طس گرم و بعضی سر بعل بود از ضرابان صدغ و شدت در و راحت از بیزوات نیز سوال کنند و این علامات مواد حار باشد و اگر با وجود گرانی سرلس سرد بود و حال تسکین در دستخات و طول زمانه مرض و کثرت عروص زکام در سر مایه برسد و این نشان ماده بارد دست بعد از آن مخصوص هر خلط از رنگ بهره و غیره که در بحث بیضه مذکور شد در یافته حکم بر ماده خاص که خون است یا صفر یا بیغم یا سواد یا بید کرد و در صورت ظهور علامات ترکیب ماده برود

مرکب حکم نماید و هرگاه با وجود آثار با دره مرض شکایت عقیدان و تبوع نماید پس برسد که تبوع باقی است یا بدون تی اگر باقی باشد و از تی تسکین با بداده شقیقه در حده باشد و شقیقه بشمارکت معده بود و اگر تبوع بدون تی باشد با وی قطن بسیار و اشک غوطه افشان هر دو شرابان پس گوش بود ماده آن در حق بدن نمی خورد و شقیقه در حده است

علاج کلی شقیقه

بعد تحقیق سبب در شقیقه بخاری و ریگی آنچه در علاج صداع بخاری و ریگی گذشت عمل آن در و ریگی هر چه از تبدیل و تنبیه در علاج صداع دومی و صداع دومی و باقی بود و دومی مسطور شد حسب سبب مشخص بکار برند و قصد خصوصاً در پیشانی و بنا گوش و مصل و تنبیه و جذب ماده و ضما و بطول و غیره سایر تدابیر همان نج و بطوریکه در حده و سوداوی مسطور شد حسب سبب مشخص بکار برند و قصد خصوصاً در پیشانی و بنا گوش و مصل و تنبیه و جذب ماده و ضما و بطول و غیره سایر تدابیر همان نج و بطوریکه در حده و خود گذشت استعمال نمایند الا که عنایت در حوط و بطول و تدبیر و اطایه بجانب علیل بیشتر مصروف دارند و باقی علاج مخصوص این مرض در اینجا مسطور میگردد و چنانچه گویند که از جمله معالجات مخصوصه این علت این ضما و از مجربات است بزنج زعفران بسیار صمغ عربی کثیر صاحب کاکج گل غنچه افیون هر یک سه شانه گل انبی چهار شانه در گلاب سوده پاره کاغذ در شکل فلوس تراشیده در آن سوزن بسیار زده بر یک جانب آن او دیده مذکوره طلا نموده بر صدغ چسبانند و تخمیر کاغذ آنها در تخمین بخور یا بر یک طرف و دارایی سبزه نفع میکند و اول بنام رفته غسل کنند و بعد از آن یک عدد زردیه میزنند و اگر ریشه سنگ پشت باشد بهتر است که رفته بر روی کبسه رخته و سوراخ گوش جانب علیل بر آن نهاده خواب کنند و یا همچنان بدانند تا آنکه گوش همه را جذب کند و همینسان سه چهار روز متواتر عمل آن کند که مجرب است و اگر دو عدد و قیله از پارچه کتان بچم خنصر ساخته مدور نموده بر روغن تخم گاو خش و بنفشه بادام میگویم غوطه داده وی بر صدغ و دوم بر پیشانی نهاده از تنبیه مجرم بود که در کج و دو انگشت در عرض باشد حکم بر آن گردانیده بر پس سر او بندند و تا وقت زوال سه چهار مرتبه بچم قیله نماید و دو قیله باریک ساخته بصبر سوده در روغن تخم گاو خش که در گوش نهند که در رفته صحت کلی بشود و مجرب است مسیحی گویند که در شقیقه اولاً شقیقه بدن بقصد اگر دومی باشد و یا با دومی سهل ماده نمایند بعد از آن شقیقه علیل سر و غسل صدغ را با پارچه بالند تا آنکه سرخ و گرم گردد و بعد از آن او دیده سخن یا بر موجب ماده مرض بر آن استعمال کنند و او دیده مقوی راس که در آن قبض باشد مخلوط سازند چسبوی گویند که علاج خاص شقیقه بعد تنبیه ترخ چوبه و غسل صدغ جانب علیل قبل وقت دوره است و روغنما و اضمه موافقه آن اجده با جذب ماده بسوی اسفل از قتهای لعینه اگر ماده حار باشد و اگر بارد غلیظ بود و بجهت همانی که در آن ادنی حدت باشد و اگر شقیقه از اخلاص ماده از حده بسوی دماغ حادث شود و شقیقه معده قلبی و اسهال کنند و اگر مرض تسکین نیابد و دانند که سبب حدوث او خلط سردی در عروق پس گوش یا در شرابان صدغ است پس هر کدام را از آن که متملی و سریع الحریکه یا بند قطع کنند که این آخر علاج اوست و مداوات سایر انواع شقیقه حسب آنست که در صدغ ذکر کردیم و ذکر لعجن او دیده که با خاصیت در قوا شقیقه نافع است سوی سر انسان در صره بسته بر جانب علیل او نخچین و کذا و بنده فرنگی و همچنین استخوان صدغ رخته بین بر جانب علیل و بسیار بسیار او نخچین و ایضا تعلیق هفت عدد طاقات سداب بر جانب علیل و سوطاز هره بر جوان و کذا بزرگ شاه سفرم و کذا از سر سوم بر روغن بادام و کذا روغن یا همین کذا روغن تخم خویا کذا روغن شونیز و کذا بنده قندی و ایضا آب چنبره سه قطره و کذا از هر دو مرغابی بر روغن بادام و کذا آب کشنیر سه شوم مصطکی و عنبر و مشک و جوز بوا و گل یا همین و سیب و زرد گس و گل خیری و بخور استخوان سگ و کذا سدر و س و قطور جید از نشیبی آب سوده در گوش مخالف جانب در هر دو احد متسکن و صج شقیقه است و اگر خرما چهار عدد در شیر گاو یک آثار چوشانیده خرما بخورند و شیر بنوشند برای شقیقه که متعارن طلوع آفتاب بود از مجربات اطباء یهند است و کذا بخور سفید و در بر کاغذ مالیده قیله ساخته و کذا از نخچیل صندل سفید پوست بج از نذ آب شسته برنج ساشمی سوده بر شقیقه و پیشانی طلا کردن شقیقه و صداع حار و بار در را مجرب و بی نظیر نوشته و همچنین تخم پدیده ساییده آب میگویم ضما کردن و ایضا بچم ساو تازره کوفته آب او بر آرد و برابر آن روغن کنجد انداخته بخورند چون آب بسوزد و روغن ماند بر سر بالند که در انواع شقیقه و صداع از مجربات ایشان است

علاج شقیقه حار

در قسم دومی بعد قصد قیال یا کل فصد که پیشانی درگ بینی و حجات میان و دوشانه و قصد صافن و حجات ساقین کمی بعد دیگری با فاصلا چند روز و در وقت طبیعت بکلیات مثل مارالفا که با خیار شنبه و بدون آن یا مطبوخ خیار شنبه و اطایه که در آن زعفران باشد مثل طلای زعفران و حفض رگلاب بر شقیقه

نافع بود و در صفراوی شقیقه بفسد و مطبوخ پهلپه مفید بود و در صورت ماده صفرا در معده نفوق صبر آب کاسنی نافع و بقول جرجانی ابراج فیهما در جمیع انواع شقیقه
سودمندست و ایضا در شقیقه حرارگی بنفشه شش ماشه عناب پنج دانه پستان یازده دانه گل حطی چهار ماشه شاهتره شش ماشه آکونجار پنج دانه بهمانه سه ماشه
شب خیسایند صبح مالیده صاف نموده نبات و دوله داخل کرده بنوشند و استعمال شربت عناب مرکب نیز مفید و سحوط طباشیر و طلای قرص شلک آب
کونکاز مرکب است و ایضا بعد شقیقه به تبدیل مزاج و داغ و نفوقیت آن آب مطبوخ خستاش بارده مثل بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و برگ کاهو و حطی و پونجاش
و مانند آن بر سر بریزند و اطلیه و مروحات بارده مثل روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و روغن گل آسمتیه نیگرم بکار برند و برای منع ضربان شریان صدمغ لازقات
و طوخت معمولی لعل آرنده بعد منع ضربان در دساکن بشود و اگر شقیقه با غما باشد عناب بهمانه در عرق عناب شلک عرق شاهتره عرق نیلوفر هر یک پنج
جوشانیده صاف نموده شیره تخم کاهوش ماشه شربت نیلوفر و دوله داخل کرده بنوشند و نخله و پاشویه بارد و ججات استعمال کنند و اگر زاده موسوی و صفراوی
مرکب باشد بعد ججات قفاحاب بهمانه شیره عناب شیره کاهوش و شیره کشنیز خشک شربت نیلوفر و هند و طلای تخم کاهو تخم خستاش گل نیلوفر و زرنج افیون
صنع عربی نوحه شقیقه کوه قه بنجیه در آب کونکاز بر پستانی ضما و کنند و در ماده مرکب صفرا و بلغم ابراج فیهما اسوده با طریل سرشته بخورند بالایش گاو زبان عناب
بنفشه و عرقیات جوشانیده خیره بنفشه مالیده صاف نموده بنوشند و بخور سیندر و برگه بند بعد دو سه روز طبع نرم شده نجات حاصل میشود و اگر نازله در در چشم باشد
عناب شلک هفت ماشه گل بنفشه نه ماشه گل نیلوفر گل سرخ هر یک پنج ماشه عناب چهار دانه پستان نه دانه شاهتره هفت ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده
صاف نموده نبات و دوله داخل کرده دهند و نزل بند چهارده زلوه بند بعد اگر سوزش چشم بود با طریل کشنیزی توله اسطوخودوس یک ماشه کونکاز نیم ماشه شود
بهم آسمتیه همراه عرق کوه هر دو وقت بدهند بعد عناب چهار دانه پستان نه دانه تلخه خناری هر یک هفت ماشه گل بنفشه نه ماشه اصل السوس و ماشه گاو زبان
سه ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده صاف نموده شربت بنفشه و دوله داخل کرده دهند ایضا اگر با هیجان در و نزل باشد عناب پنج عدد گل بنفشه چهار
بهمانه سه ماشه جوشانیده صاف نموده شیره تخم چهارین شش ماشه شربت بنفشه و دوله خاشکی شش ماشه داخل کرده دهند و جد و اریک ماشه حنظل کلی و ماشه
بگللاب و سرکه سوده بر شقیقه ضما و نمایند و کونکاز گلنار عناب شلک کشنیز خشک هر یک چهار ماشه جوشانیده غرغره نمایند و اگر حرارت زیاد باشد آب کشنیز تازه
و لعاب اسپغول و رب توت غرغره کنند و گویند آبی که در آن صندل سفید کیشب خیسایند باشد سه قطره با بیشتر در بینی قطور مکرر کردن شقیقه را نازل کند و در خلط
است که برگ دروه بشیر زمان ساینده بجامه پالوده سحوط کردن و در شقیقه حار فی الحال در دساکن سازد و الاها نجانب در گوش چکانند که باذن الله تعالی صحت شود
اقوال حکما سویدی گوید که ترهنندی و شیر مرغ شراب و ملازمت سرکه تند آب منروج همراه نان اکا و حاص سرکه بچخته ضما در حمام و اکا و جفت لوط و نیلوفر شراب و
و آب کشنیز سبز سحوطا هر دو شقیقه حار را نافع است چکنه با زرد میویند که طلای برگ کشنیز و گللاب سد انگلاب و برگ بید و سوار و گل نیلوفر هر کدام که بدست آید بر
موضع در دو سه جا گلگانه ده زلوه بر آنجا چسپانیدن نفع بیک سید و مکرر تجربه و آرده لیکن بعد از شقیقه بکار برند و اگر تندی سوزند هم بزودی رگ صدمغ جانب در درید
داغ دهند تا از حدوث نزول المار این گردد و غذا درین علت تخیف و میراج الهضم شل نان گندم و گوشت حلوان چوبخمر مرغ هنر لیکن آنکی کم دادن اولی بود و
بجای آب بر گللاب آب سرور بر مزاج قناعت کنند بلکه آب تمامه گذارند و برگلاب تنها و آب انار شیرین با ناصفه اقضار نمایند شیخ میفرماید که علاجش فصدت
بنجوی که در سینه و غیره معلوم شده خصوصاً عرق جبهه و صدمغ و از آنچه شقیقه حار را نافع نفوق صبر و آب کاسنی است شربتی از آن واقیه تاسه اوقیه باشد و در آن فصدت
پیشانی و رگ بینی بسیار نفع میکند و چون دوری باشد باید که تمیبه بدن قبل از دوره نماید و تبدیل مزاج بعد شقیقه کنند پس اگر ماهه جار باشد خدرات بر صدغین از فون پوست
سیخ نفاح و شکیانی و زرنج و بلنج و کافور گذارند و تبرید موضع بدانچه در علاج امراض ماخی حار معلوم شده باید کرد و طلای مدا و کتاب بر شق در نفع میکند عیال گوی
که اگر حرارت باشد و در در شدید بود این سحوط بکار بندند که نخله زرد و زعفران و کافور و اریک سوده بعد از وجهه آب خیار یا آب باونگ آب عناب شلک سحوط کنند و اگر در
انگی ایون افزایند نفع بود و اگر بسبب اشت در انقطاع صوت و فته عارض شود باید که آب گرم بسیار بر سر بریزند و روغن گل نیگرم در گوش چکانند و پنبه در گوش نهند
این متبه الله گوید که در ماده حار یعنی خون صفرا فصدت سرور از جانب شق غلیب نمایند و بعد فصدت و شقیقه صفرا مثل صبر و پهلپه زرد و حطی مزاج بسنجین که از آب غرغره ساخته

بایاب اندازند و اما شقیقه خوشتر است و اگر حرارت شدید باشد صورت او از شقیقه خوشتر و اما علاج بکینین شکنند پس اگر طبع قبض شود آب آلو و یا تر مندی و جلاب
 کوچک نمایند و اگر نرمی طبع افزا کند در آب قابض مثل رب میب در آب بخوره و شربت حامض استعمال نمایند و اگر آنچه بسیار باشد کشتی خشک کو فیه کشتی خوشتر
 و بصندک و گلاب و آب بنی العالم و آب کاهو و کشتی تازه طلا کنند و اگر التهاب شدید بود کافور و انیون اضافه نمایند موضع درد را با آب می گرم بشویند و اگر درونی
 باشد انیون بروغن بنفشه و آب کاهو مثل کرده و در بینی و گوش جانب دردی که در هر گاه در دماغ شود تخمیز و بزورات سازند بعد از خوردن آب ساق یا سرکه
 انطیاقی گوید که اگر شقیقه حار باشد بعد از شقیقه لزوم شرب شربت در و آب آلو بخارا و تر مندی با میوه بنفشه یا بن هر دو کنند و آب کشتی و سرکه دروغن گل انیون
 طلا نمایند و از همین اجزا سودا کنند و از خواص است علق سداب و شرط موضع درد و طلا بخون آن طبری گوید که علاج شقیقه حارا و لا شقیقه بدن است اگر امانی
 نبود و دانی که در صدمع موسوی و کر و میم و آن مطبوخ نیست که در آن حلیمه زرد و تر مندی داخلست بعد از آن ده روز صبر کرده و شقیقه سرسبز جالینوس کنند
 و آن معرونه سبب تو قایاست و بر بزورات کاهو مسلوب و کاسنی و کدو و ماش و بقله میانی و نظر خشوق سلوق و ابلاسل سلوق و اشال آن لزوم نمایند
 و هر گاه در علل ثابت بود و علامات غلبه دم معلوم گردد و مانی از شقیقه نباشد باید که استفراغ او بصد هر دو با سلیق الطبی و قیال نیز می گوید که اگر در دماغ
 در میان دو فصد فاصله ایام چندان باید که در آن من از سقوط قوتی عرض بود و چون شقیقه کردند و فصول مجتمعه در سراتی مانند آب می گرم که در آن ششاش مع پوست
 و بنفشه و سبوس گندم چشایند باشد بر سر زرد و اگر این کفایت نکند اسماک نبض شریان با بن لائق نمایند بگردنم کاهو یک درم بزربنج و دو دانگ صاف بکند
 انیون مصری نیم دانگ کثیر و دو دانگ همه را سوده بکند که حل کرده بر کاغذ مقدار در هم تراشیده طلا کرده بر صوغ چسبند تا ایام شوال و اگر این هم کفایت نکند شریان
 صوغ و پس گوش نگاه کنند و هر کدام از آن که شدیدتر است که و کثیره الاستفاخ باشد قطع و در آن عمل آزند و اگر خواهند قطع ابداع کنند و یا اول قطع نمایند پس دماغ بنهند
 گاهی قطع از دماغ سفینه سازد و قطع دماغ سلیم است اگر بعد شقیقه و پرنه و سکون مزاج واقع شوند اما قطع قطب پس خلقی کثیر را دیدیم که سل شریان کردند و در هر دو کفایت
 و ضعف بصر عارض شده و روی را در بصر دیدیم که از سل شریان او احوال همان روز حادث گردید و شقیقه را دیدیم که از سل شریان سیلان لعاب پیدا شد و اما شریان
 پس هر دو گوش کسی اندکی که سل آن کرده باشد و ایضا شریانها از زمین محبوب نیست هر گاه که تقریظ در کتاب اهویه و بلدان ذکر کرده که هر که را در سن صبا این دورگ را
 قطع کنند عین گرد و با سنی او فاسد شود و قابل تولید نسل نماند و حکم تر آنها در در کلان بر قیاس اندر طفل جاری نمیشود و هنگام تبر دماغ بی شک شقیقه را کل
 میشود و اگر عقب شقیقه موافق در پهنترام باشد و در هر نوع صدمع طیب از اعراض مزاج مریض غافل نشود و هر گاه مزاج او از حالت طبیعی تغییر شود در تبدیل
 مزاج او اهتمام بسیار کند تا با اعتدال حاصل و باز پذیرد که علاج مرض عضوی ممکن نیست در حالتی که مزاج آن عضو تغییر باشد و آن مرض با وجود تغییر مزاج
 زائل نمیشود و اما اگر مزاج عضو تغییر باشد اگر در آن جراحت بود و فراموشی شود و اگر قوه بود و مندل بیکر و پس هر گاه این عضو و واجب در جمع بدن بر خا اولی است

علاج شقیقه

علاج شقیقه باره

در بلغمی نفع ماده بفضیح بلغم نموده شقیقه سهل بلغم و حب ایاج نمایند و ایضا از مضیجات آن بکینین بزدوری و عصلی صحت و کدرا مطبوخ مصطلک اینسون با دوان
 در سردی و بیخج و شقیقه سودا پر و از ندها بعد از شقیقه ادویه مسکن و ج که در انواع صدمع مذکور شد و هر چه در خا بلغمی آید حسب حاجت بکار برند و ضماد و ضمات
 آب خاسوده معمول است و طلای روز عفران و اندکی مشک آب یا گلاب سوده گرم نموده نیز نافع است و اگر ماده بسیار غلیظ باشد اندکی انیون و پوست پنجه
 کبریا ده نمایند و یا از زردت و فلفل سوده یا گلاب سرشته بر شریان صدمع گذارند و فریون یک مثقال حلیت یک گرم جاوشیر سه درم بیکر که سرشته طلا کردن نافع
 شقیقه معرفه است و در روغن یا سمن اندکی مشک حل کرده در گوش چکانند و معوط انیون و خند فلفل سیاه با سکه گاو ساییده برای شقیقه کبیرا سمن مفید است
 و اگر برگ نرنجوش و یا بونه یک ده درم کو فیه در لعاب حلیه سرشته در صره بنند و گرم کرده بدان بکینین نمایند برای وجه شقیقه در بلغم غلیظه نافع بود و شقیقه نام
 قسطا کلین الملکات یک پنجه درم درین کما دافزوده اند و این لزوم نیز نافع است مغز آن ده درم سداب سه درم پودینه سه درم بروغن گل سرشته بر موضع
 نهند و اگر شقیقه با زرش نزله بار باشد اسطوخودوس چهار باشد با دوان شش باشد شکر سرخ و توتوله در آب چشایند صاف کرده بنوشند و از سبوس

علاج شقیقه

برگ صریح گذاشتن سفید شقیقه است و در شقیق الجربات مسطور است که دوائی مذکور در آب ساینده بر شقیقه مخالف در طلا نمایند همین که سوزش معلوم کند آب نیم گرم بشویند در شقیقه فرود آورند و سوسو شوره فقط با باصفت او در نفل باب سوده در شقیق مخالف و کذا در نفل یک عدد در بارع آن تک لاهوری در شقیق باقی بر آب شقیقه از جربات اوستا و نفوس است و سمد پهل باب سوده و قطره آن در سوراخ بینی جانب مخالف در چکانیدن جرب است و اگر اندکی اگر در آب گرم حل کرده در شقیق در زماند سفید بود و نفل سیاه بر روغن بادام یا گاو مسوط کردن و کذا انوشا در آب ساینده طرف دوم شق علیل ناس اذن برای شقیقه و صناع بار دوسو مند است و سوسو از عرفان و ناگ کسیر سفید است و نوشا در و ناشه قرفل کلاه دارد و عدد سوده در آب کر لیه تازه حل کرده دوسه قطره در بینی چکانیدن برای شقیقه مزمن سفید است لیکن سوزش بسیاری آرد قوری شیر عورت چهار این نیز اضافه کند یا بعد استعمال این مسوط نشسته و سوسو نماید و ایضا گل دو پیرا که وقت دو پیرا شقیقه ورق گل آن لیه باب او مسوط کند و با پنج قطره آب برگ ناز بود در خراست بچکاند اگر در در بطرف چپ باشد الا بالعکس و با نفل کر دیک عدد در گرس مساوی شیره بادام پیر ساینده در بینی چکانند در شقیقه نیز کشند و یا گیسو در نیم برگ گل واسن نیم عدد نفل کر دو آب ساینده در شقیق مخالف در مسوط نمایند و یا تخم سرخ بر اندک آب بار یک ساینده و در پارچه پوئی بسته بطرف در و نیم قطره در بینی چکانند و یا تخم موه چهار عدد نفل کر دو آب ساینده در شقیق مخالف در چکانند و اگر ذره بندال در آب کر کرده آب آن صاف نموده و دو قطره چکانند سیلان ماده شقیقه سیک و در در و سیاز و دیوانوشا در بلدی آینه ششم نمایند و یا گرس کبوتر صحرائی با قدری خردل ساینده ضما زمانه یا صابون لاهوری در اندک آب الی سنگ ساینده در شقیق جانب مخالف در دیا هر دو چشم کشند جرب هندی که جرب در شقیقه و بیضه سر جرب معمول حکیم شاه محمد است و در اول غیره اراض چشم بیفخت عظیم دارد و ماده چراتیه هر یک یک ماشه جامل و دو ماشه زیره سفید با جود هر یک سه ماشه کوفته شقیقه آب کچکی چهار در جرب ساندیک صبح و یک شام بخورد با قدری آب ناس است جهت شقیقه و در در سرفنی سمد پهل یک عدد در چ سیاه و کسنی یک عدد نوشا در یک ماشه هر سه را کوفته شقیقه ناس کسیر در طرف آفتاب رفته و احوال اطباء شیخ الرئیس میفرماید که از اطباء اصحاب شقیقه زعفران است و بضما معمول از سداب و فنع و روغن گل منتفع میشوند و کنگ بطلای قرص پولس و کذا ضما و جرب الفار و برگ سداب را کشند خردل نیم جزو در آب ساینده استعمال کنند و بلغ ازین قیر طلی است که از درایج یا از انفسیا ساخته باشند تا که بر موضع آید و فنع و فنع داغ نجشده و اگر ماده شدید البر و باشد فنی و خردل و عاقر قرحا و مانداک ضما و شقیقه مزمن که بران مدت دراز گردد و او هر حال بار دود و تخم گل تخمیل و تخمین قوی باشد و چون اطباء و نطولات حار استعمال کردند و استفراغ و قیسه بدن کرده باشد اقدام بالش عضله صریح جانب و جع از انگشت و پارچه خشن قریب وقت دوره نمایند بعد طلا کار بر بند و گام احتیاج کرد و باشد او و جع ضربانی طلای انبون بانزوت و قوالض بر شریان صریح جانب علیل و بستن قطعه سرب یا چوب منهدم بران از جنس قوی محدث و جع ضربانی منقذ کند و بعضی سفیدترین علاج جرب نافع معمول ازین برای شقیقه مزمن و بیضه جنین نوشته اند کسیر بندال و انستین را در آب و روغن زیتون و غیره نیز بنده نامر شود پس بر شق علیل آب و روغن یک گرم بریزند و نفل آن ضما نمایند که شقیقه با می و بی جی زائل کند و در اضمه مثل ضما خردل نیست و هرگاه در موضع طول کشد صمغ سداب پوست کج کبر و جنصل و فرقیون ساینده بنشاب ریحانی یا آب بادرنجبویه یا آب بادیان سرشته ضما نمایند که عظیم النفع است و بعد دخول در حمام و کثرت الکباب بر آب گرم مسوط روغن لسته در ساعت در و را بسوی کتیس فرود آورند و اختلاج یابند صاحب کامل گوید که اگر شقیقه از شقیقه و تخم و اضمه و نطولات و اجتناب ماده تخم ساکن نشود مدت آن طول کند این جرب دهند صبیح درم فرقیون دو درم و نیم و پوست خربق هر دو و چرخ درم تخم خطل و مقونیا هر دو و چهار درم نطون سسته درم مثل چهار درم درم باب کرب افشرده جها سازند شقیقی از یک نیم درم تا دو درم و اگر ساکن نشود و مزمن گردد و یا جع لو غا فیا و ایارج جالیونوس یا نقوع صبر که در صناع گذشت بدهند و چون بدلی پاک گردد شق مزمن را پیاپی در شت بخارند تا آنگه سرخ و گرم گردد و این قبل از وقت دوره عمل آن در و این طلا نمایند فرقیون چهار شفت ال حملیت و انفسیا هر دو و سده شقال مصافی و چند میدتر هر دو و حدیک شقال یا یک ساینده لبر که سرشته در موضع علیل طلا کنند و جالیونوس گفته اند که از فرقیون ساختن با جود آن حاجت غیره و نفعی در آن نیست که گیسو در قیر طلی معمول ازین مفسول یک رطل موم سرخ ربع رطل و بران یک اوقیه فرقیون سوده انداخته حل کنند و موم سازند و بر شق علیل طلا کرده باشند و اگر اندکی فرقیون گرفته در زیت آینه در گوش جانب در چکانند شقیقه مزمن نماید و اگر صاحب روغن بادام تلخ باب زربخوش در شقیق حاد شق علیل مسوط کند نفع ظاهر نشد و همچنین روغن شقیقه شمش و اگر این مسوط عمل آن زمان نفع بود و بیاید و شیره زعفران نیز بر شق

مسواوی سائیده بآب مرزنجوش تر سرشته شش عدس چهار ساند و بشیر و ترخان دروغن بنفشه حل کرده در مینی چکانند و گویندی باید که حانه شقیقه بار دیالنجی باین دروانند
 که در آب مرزنجوش فریون حل کرده در گوش چکانند و شیر به شراب حرف بعد طعام شقیقه را نفع دهد اگر از برودت و بلغم باشد و اما قبل طعام روی دست زیر کار ارتقاغ بخارات
 بسوی سر سکنند و در داشتند ای ناید سحید بیند سید که اگر سبب محدث شقیقه خاطر بار داعنی سودا یا بلغم باشد شقیقه بدن یادویه مستقیمه غم آنها مثل حسب و نایا و یا ایاج نماید
 و مصطلک بنجانید و آب دهن بریزند و طنجین بخورند و آیکه دران عود و مسکه جو شائیده باشد بنوشند و بعد شقیقه طنجین علیل خصوصاً عقده ای صمدی زاندرت و بارچه خوشن
 بالاند و روغن سوسن باروغن خیری یا زنبق قدیمی مشک آتخته بالاند و قهری از ان در مینی و گوش جاشود و بپکانند و در مرض راد حام داخل نمایند و بر پر کانی
 که بر تر شقیقه مبدل اراضی را که مواد آنها غلیظ باشد یعنی شقیقه بدن بشو بای قناری و عصافیر و لجم و بلنج آنها غدا سازند و در هر گاه شقیقه قوی شود و ضعف بشود
 گردد و شران را قطع نمایند در نه بصارت زائل شود و مصنف حاوی صغیر گوید که علامت و علاج شقیقه بلنجی و سوداوی قریب از عامت و علاج صداع بلنجی
 سوداوی است و شقیقه بلنجی را نوشیدن جلاب از بادیان و دردم و گلگند شکر می ده درم نفع کند و غذا مزه نخود آب بشیره قرطم دهند و بعد نضج خلط شقیقه بدن
 باین حسب اصطلقون نمایند سلیمه هفت درم غار لقیون ده درم صبرست درم سنبل و قسط و حب لبسان و قنار از هر یک دو درم زعفران نیم درم اقیومون
 و تخم خشک هر یک پنج درم مصطلک یک درم کوفته بنجیه آب کرفس سرشته چهار ساند شربت یک شقال و این حسب مارستانی است و علاج شقیقه سوداوی نوشیدن
 جلاب باد بنجیه و دردم اصل السوس منتشر کوفته سه درم بانگر سفید ده درم است و غذا مزه نخود آب بشیره قرطم یا دام و بعد نضج شقیقه بدن حسب اقیومون یا طبخ
 اقیومون و تقویت مغز با شحموات حار طرب و تطیل سرخ شائیش مسخته مطبیه و احتراز از حرارت شدید و برودت و صاحب شقیقه بلنجی و سوداوی اتنا اول این
 دوار المسک بسیار نافع است جنید بر تبریک نیم درم انجونه زعفران تخم کرفس هر یک چهار درم انستین رومی صبر ستوری هر یک شش درم سنبل الطیب ساج نهدی
 سرکی مشک هر یک دو درم کوفته بنجیه لعسل کف گرفته بر شند شربتی یک درم بجلاب میگر از شکر ده درم انطاک گوید که شقیقه خلط غلبه کند و در بنجا بر فصد شکر
 و داغ آن افزوده میشود و اگر داده آکنه شود و در شقیقه بار کثرت الطوح بسیر و صبر و کند و رسوب کبابه و آب مرزنجوش خوردن کی از ارباجات نمایند و این همچون برای شقیقه
 و اکثر انواع صداع بار از زنجبیرات مجوده همین است نسای ملی و نقل بسیار انیسون هر واحد یک جز و در می گل سرخ هر واحد یک جز و زعفران پنج جز و مشک شش جز و
 لعسل همچون سازند شربتی از ان سه درم تخم خشک بنجا و کبابه مخلوط کرده بسره که دران اشق و صبر حل کرده باشد سرشته خنما نمایند که این طلا عجیب است و همچنین
 سهو طاباب چند مغز و ج بر روغن خسته شمش طبری گوید که در شقیقه بار و آب در شیم نازل میشود و بصراطل میگرد و مجرای نور بند میشود و علاج این شکل ترانز
 شقیقه حار است پس اگر داده آن در ده بود شقیقه بدن باین طبخ کنند لیلیه سیاه پوست لیلیه کابلی هر یک پانزده درم بلبله و شیر آله و کما فیلوس و کما دروس
 و استولو قدریون و نسای کی واسطه خود و س هر یک چهار درم قناریون و انستین و شمش غافث هر یک سه درم شگای با و آرد و گل سرخ و اصل السوس
 و هموم الجوس هر واحد پنج درم اقیومون هفت درم مرزنجوش است درم بویز ظایفی مستی است درم همه را به متور و طبخ بچوشانند و صد درم از ان صاف کرده یک درم
 غار لقیون و یک درم تر برود و دانگ نمک هندی آمیزند و چون سه ساعت از شب باقی ماند و ولت درم ایاج قیصر لعسل برشته بخورند و صبح طبخ مذکور بنوشند
 بعد از ان هفت روز صبر کنند و مضجعات بنوشند و بریز نمایند از اغذیه غلیظه و بر خوری و شب خوری هر چند که غذا محمود باشد و اقتصار بر فزورات و زیر باجات
 و اسفید باجات نمایند و بعد از در هفتم قنار و دره و بنج نگاه کنند اگر قنار و دره و بنج حاد و بیع بدن گرم باشد فصد قیال یا کمال نمایند و اگر بنج را حاد و قنار و دره
 را از لگین نیابند تر ب لعسل و نمک جو شائیده با کنبین بیاشانند و رفاده بر شریان صغیر نهاده چشم و سر را بصبا بر بیدند و امری نمایند باستقصای تمام معده
 نقایا بد و چند روز راحت دهند و چیزی بر فزورات زیاده نمایند بعد از ان کندش و تخم گل و شوخیر عطسه آورند اگر المی نباشد و طبیعت او گرم نشده باشد شقیقه
 و اگر راحت دهند اگر مرض نقصان بین پذیرد و در مین در خود راحت یاد صبر نمایند و لزوم بر سیر کنند و طعام و آب وزن کرده بخورند و گذارند که طبیعت قبض
 ماند پس اگر این تدبیر کفایت نمود بهتر و الا نظر بقوت و سن و مزاج مرضی و سایر قوا نمین نمایند اگر رحمت استغفر خ ثانی دهند شقیقه باین حسب کنند و نهدید ام
 احدی را که این مرض غارض شد و استغراغ باین حسب بعد از این تدبیر نمود و مرض او زائل نگشت گویند گل سرخ و انستین و در تر مجوف و تخم کرفس و نجانخا و مصطلک

شقیقه بلنجی
 شقیقه سوداوی
 شقیقه بلنجی
 شقیقه سوداوی

اراضه داغ تون عصابه وطریق تشنجی

هر واحد یک درم ایچ فقا و غار لقون سفید هر یک یک نیم درم ماینر جرم نیم درم خربق سیاه نیم دانگ صبر سقوی ده درم همه را با یک سائید با آب برگ ترنج
یا آب بادرنجبویه یا شراب کمنه بپزند و قبل حب ساختن دو مثقال و نلث کرده با نیم دانگ نمونیا شوی تقویت قاده مثل فلنکله جها سازند و بعد برینیز در
بدهند و غذا شور با می سفید با می که در آن خود بسیار خفته باشد یا شاشاند و بعد استقرخ هفت روز راحت دهند اگر مرض با کله نائل شود بهتر و الا نظر بنص
و قاروره و سخته نم برین کنند اگر گرم باشد و مزاج او حدت پذیرد چند روز مایه ترک نمایند و بر هر چیز اقتصار کنند تا آنکه مزاج تسکین و اعتدال یابد پس اگر مرض
زائل نگشت بر صدغین و موضع کثرت ضربان روغن قسط یا روغن ناروین یا روغن بلسان خوشبو باند و اگر کفایت کند لزوم غرغره بویسج و عاقر قرحا
و ایچ فقا و تخمک بدان برقی نمایند و اگر استعمال این غرغرات چیزی از زبان یا حنک یا حلق را ضرر و سوزش بهم رسد راحت دهند و روغن گل استعمال
کنند بر مواضع ملتبه و غذای او جریره معمول از شاسته و سهه مایگان سازند و اندک روغن گل بر آن چکانند که این امیب آن موضع را زائل کند و بهتر است که طبیب
هنگام استعمال غرغرات این اشیا حاده حذر نماید که گاهی سوزش و درم لهات می آرد و از نزول چیزی در حلق منع میکنند و در آن خطرت و اگر این کفایت
نشد با اندک روغن مصطکه سوطا کنند که گاهی مزاج داغ گرم میشود و شقیقه تحلیل میگردد و اگر این کفایت کند رنگ شریان را بعد تبر داغ و هندی ببرد و داغ یا خرم کنند
که بعد شقیقه بدن داغ شقیقه زائل میشود و بدانند که استعمال داغ جائز نیست مگر وقتیکه مریض قوی و بدن لقی و طبیعت معتدل و فصل معتدل یا قریب با معتدل
بود و ایضا بدانند که قطع شریان بر دو وجه است یکی شوق جلد و قطع عرق و داغ طرفین آن دو مسل عرق بصناره و ادخال آهن تحت او قطع او ببلع بران حد
تا حرارت آله داغ لغشای موضوع بر قحف نرسد و در اینجا تشنج حادث نشود و در است کردن سرد را ممکن نباشد و بعد تبر داغ واجب است که بر سرد کردن و همچنین
ترنج نمایند اگر مزاج او متغیر نشود و حنط او بگذاود و او نایب تا مزاج او تسکین یا بد شمشی شرح اسباب نوشته که مضمه درین باب نافع است و کذا ضهاد و حباب نمک
سرشته و این مرفخ خار و دست گیرند و نقل سلیمه هر یک ده درم قصب الزریره سنبل الطیب سافج هندی و قه اشته چندید ستر قسط و زنجوش در صینی هر یک
بست درم پنج بنفشه صاف هر یک پنج درم و نیم کوفه در آب بخوشانند تا هر اگر دوصاف کرده روغن کجدا آینه باز بخوشانند تا روغن با نذ صاف نموده بدارند و دیگر مایه باند
و بخور طبیعت او سوطا آب چند روز مزاج بر روغن تخم شمش نافع و بدانند که استعمال چوب چین بعد شقیقه نامه در شقیقه مزاج بسیار نافع است و همچنین داغ بر صدغین
و این سوطا خوب است گیرند و میانی بقدر عدس و مشک و کافور و چندید مجموع بقدر عدس و در روغن بان حل کرده سوا کنند و این طلا در ساعت شقیقه
رائع بنفشه کفاح کند زعفران صبر هر یک درم بزرالنج دو درم گل ارنی درم صمغ عربی از زوت مرکب هر یک نیم درم اینون یک دانگ فور کجبه سائید با آب نیمه بر گردانند

کتاب طب
تبرکات
اراضه داغ

عصابه

و آن در ویست که در هر دو بر متصل اعضا پیشانی عارض شود و گاهی در یک ابرو حادث شود و بدان سبب مریض بر کشادن چشم قادر نباشد و بر او قناده
و از روشنی متفر بود و پندارد که پیشانی او وسط قناده شدت تمد و بعضی گویند که فرق درین در دو در شقیقه نیست که این بعد زوال آفتاب کمتر میگردد و تمامه
زائل نمیشود بلکه اندک اثری می ماند باقی بسیار بخلاف شقیقه که از نیم روز تا همه شب هیچ اثری از درونی و الا اندکس ثقل و جالینوس گفته که در شقیقه طول
بباید بخلاف عصابه و طبری گویند که درین علت بنص صاحب آن صلب و سمد و قاروره خام غلیظ میباشد سبب آن یا صحو و اخلاط بخار س
گرم است از بدن و احتباس آنها بنا بر کثافت جلد و انسداد نسام در پیش سر موضع که عصابه می بندند و از جهت آنرا عصابه می مانند و با تولد حرارت
ساده و احتقان آن در صدغین و عینین او با سطله رسیدن سردی بسبب گرمی آفتاب یا آتش و گاهی از احتباس زکام نیز عارض گردد و مراد از
اخلاط بخاری اخلاط قابل تجر از اونی سبب است یا اخلاط شبیه بخار مثل اصناف صفرا و خون صفراوی و بلغم رقیق حار که این همه مثل بخار اند در تصاعد
طریق تشخیص اسباب این در جن شناخت اسباب مذکوره از لزوم و عدم لزوم مرض از تقدم اسباب هر یک توان کرد مثلا از مریض پرسند که در روز و شب
می ماند یا نه و پیش از مرض شستن در هوای سرد یا غسل کردن آب سرد اتفاق افتاده بود یا نه اگر قرار کند سبب او صعود اخلاط بخاری باشد و اگر گویند که در
از صبح مشهور و میشود و بعد زوال آفتاب کم میگردد و در شب نمی ماند پیش از مرض از دیدن در آفتاب گرم یا شستن نزدیک آتش و در شامه زینب کردن

سر در هوای بار و یا انداختن آب بر سر اتفاق شده بود و سبب اول تولد حرارت مافج باشد و اگر بعد ز کام بیان کند پیش حس کام باشد و این بیشتر از خوردن اشیای
 حار و یا پیوسته ابتدای ز کام عارض میشود و علاج در قسم اول فصد سرد و بعد و سرد و در گردن پیشانی یا صدغین کشان پس بخاریدن اندرون بینی از مری خوش رعات
 آورند یا جمانت پس سر نماند و تلین بلع میزند مناسب شل شیر شستن تخم بن باب انارین و تر سندی و آکو و مانند آن کنند و ما و کچین بسیار نافع است و مروت
 که در علاج امراض باغی حار و بخاری و صمد عار و بخاری مذکور شد بکار برند و کافور و صندل و سرکه بوبیند و دیگر شمعوات بار عمل آرند و برای جذب خلط و آب سرد
 ایشل ساقین بنهند و تدبیر بمانند و حمامات بی شرط بر نخیزین و ساقین نمایند و یا کله فصد از رعیت شربت ایسوی و نیلو فر و احدی که توله در عرق بید ساده و گلاب و قنار
 بید مشک هر یک پنج توله حل کرده نوشند و از سرکه و گلاب و شیر زن هر یک نه ماشه تخم کبکوشین ششک خضص کلی صندل سفید هر یک سه ماشه سوخته نیمه نیمه سازند
 و شیشه زین در دروغن که در کاهو هر یک سه ماشه که فوریک ماشه حل کرده موسط سازند کرات و مبرات و غذای آن جو شربت بنفشه و گلاب بید و شکاف و یا اسفناخ یا تره
 یا زرات حمامه از انار و قمر سندی و آکو و اگر ازین تدبیر ازل نشود رنگ بینی زنده و سسل صفا دهند و تر سندی نوشته که درین مرض تجربه کردم موسطا طبا شیر معمول
 از طباشیر و فیون و زعفران و شکله مصری که در شیر زنان شیاف ساخته شکاک کرده بشیر نکور یا روغن گل یا روغن بنفشه حل کرده استعمال نمایند و ایضا بگریخته شکله
 و برین گلاب آب سوخته و زنجفر با نمک در سه روز و زنده و تر چکانند که مجرب است و کما و معمول از آرد جو و خطمی و صندل سفید و گل سرخ مساوی کوفته بگلاب و سرکه
 و روغن گل سرشته نیم گرم استعمال نمایند اگر گنده گرد و از ابونه و مرزنجوش مطبوخ تکید کنند و بطلای معمول از صندلین و تخم کاهو و گل سرخ و نیلو فر هر یک یک گرم
 شیاف مایند و در دم فیون پوست خشکاش هر یک یک مثقال بگلاب یا آب غب اشک کشنیز سبز طلا سازند و طلای لائق نیز مفید است و گویند که آب در
 برانجا با صفا کرده و سه وجب بکثرت از تخم این در دست و تخمین چسبایدن یک عدد ز لومیان هر دو برود و این تخم درین باب از مبررات نوشته و شاد
 کانی مصلحه سه ماشه کافور یک ماشه در عرق فلفل و توله روغن یا همین کاینیم توله آینه بکبار بر بند طبری گوید که ترعیف و فصد هر دو قیقان عمل آرند و امر بر سبز زرد
 سوای مروت معمول بسرکه و شکله نماند و سرکه و کافور جو بمانند و امر باییدن پایا و مین ساقین کنند و اگر این تدبیر کفایت نکند حقه های لینه مذکور در امراض حار
 مثل قنبر و حسک و بابونه و عشاب و پستان و بزرگان و سبوس و جو و مانند آن لعل آرند و ادویه که معده را گرم کند اصلانند و این مرض ابو جحر کنجی را در در
 حاض شده و علاج با ارجات و اشیای حاره مسخنه کردند و کافور عظیم گردید چنانکه بر کشان چشم و نظر بر روشنی قدرت نداشت پس این سیار معالج با ضداد علاج مذکور از
 نوشانیدن ما و اشیر و فصد سرد و استعمال حقه لیم و داک قنارین و مستن ساقین نمود و مرض زائل شد بعد از آن رساله درین مرض تصنیف کرد و در آن رساله
 ذکر کرد که این علت در حاران بسیار حادث میشود و از اعصابه گویند و این مرض در رمی شخصی از اجله کبار پیدا شده و اغلبا گمان کردند که نزول المارح صمد است
 و شربانهای او قطع کردند و در غل غل نماند تا آنکه بصبر شتم او زائل شد بعد از شخصی تبریح او نمود و با کل تابینا ساختن و زنی را این علت در رمی عارض گردید شخصی تخمید
 صدغین ایضا و کبکوشین و فیون بود و یار او پس موضع خدر شد و ما و در آن بنجر گردید و در زبان بآن نقل و در حقیقت آن ظلمت پیدا شد و دائم بر رو افتاده می ماند و طبیعی تلخ شیرین
 او اشاره می نمود و من شناسم که این عصابه است و علاجش ترعیف و تل طبیعت بخته های لینه و شد ساقین و داک قنارین و شرب ما و اشیر است پس آن
 همین تدبیر نمود و مرض زائل شد و اگر مرض معسر گردد و احتیاج ایضا و ادویه ملله افتد و وجب است که ضماد بنفشه و نیلو فر و خطمی و آرد جو و برگ نباتی و برگ
 اسپنجول و مانند آن سازند و گویند که در غذای صاحب این مرض کشنیز زیاد اندازند و از جمله غذایی که بنجره بسخنه بر سیر کنند و در قسم و در هم یعنی آنکه از تولد
 حرارت ساده بود و مروت مذکوره و هند و قنقیر مسام از خارج و تلین طبع پرستور نمایند و کافور سوخته بروغن گل آینه در رمی چکانیدن مجرب و معمول است و کنگر
 ضماد برگ کاسنی تازه و گویند که طلا بکافور و ایشاف مایند و حصف و تخم کاهو و بزر بلنج و فیون نرم سوخته با سرکه و گلاب سرشته و آشامیدن شیر و تخم خیارین
 و تخم خرفه کشنیز شکاک با شربت بنفشه هر صبح و خوردن اطریفل کشنیز می شرب و وقت خواب آب گرم نافع است و این نوعی از صمد شمس است و علاج این
 علاج آنست که در صمد عار و بخاری مسلو شود و آنجا که از احتیاج ز کام بود به پیش بلع ز کام جار نمایند و از ادویه و غذایی که بنفشه استرا کنند و قطور کافور و روغن گل
 و زنجفر یا زنجبیلی سوخته است و اگر حاجت تمقیه باشد و در مزاج زیاد حرارت نبود و خبازی پنج ماشه پستان نه دانه اصل اسوس پنج ماشه پریاوشان بنفشه

عارض شود و محرک و گویند و اگر اسهال غلیظ نباشد روی محترق که در عرق و بلغم و جوهر آن منصب گردد و عارض شود و جگره نهم نامند و تورم خاص تجویف شرابین
 و بلغم را که از خون محترق غلیظ فاسد و زهامت نهاد و شبانه حادث شود و غانغرا یا اشتقاقوس خوانند و آنچه از ادره بار و افتد سرسام بار و گویند پس اگر در مجاری بجم
 و بلغم یا دلش چهره و باغ ایلم عارض شود و لیث غس نامند و اگر اسهال و احادش گردد سرسام سوداوی خوانند و بعضی این را نیز لیث غس گویند و سرسام قوی حقیقی است
 که بسبب تصاعد بخره اعراض سرسام مثل بزبان و اختلاط عقل بی ورم و بلغم درخشیده ظاهر شوند چنانچه در تب های گرم و اوج جمعی و از اختلاط محترق در فرم سده و
 از ادرام در نواحی خارج راس یا در غشای خارج و در سرسام بشارکت جابت و ارام آن سار حصلات صدر و در ورم شانه در حرم دعه مشهور میشود و بطریق تشخیص اقسام
 مذکوره باید که اول این ادر دریافت کنند که سرسام حقیقی است یا غیر حقیقی و این چنان باشد که از مغز بین مرض معلوم کنند که بزبان و اختلاط عقل که علامت مشترک
 سرسام حقیقی و غیر حقیقی است بدرج ظاهر شده یا واقع پس اگر مرض را بزبان و اختلاط عقل تبدرج و اندک اندک واقع شود و بالزوم تب که اکثر در نیم روز
 شدت کند ثابت و لازم باشد و تابع سود و حال عمومی دیگر نباشد بلکه اول علامات او ظاهر شود و بعد از آن مرض دیگر هم رسد و عصب اطراف و اضطراب و
 نفس مضطرب غیر فانیست و اسهال و سرهما و بسوی بالا و اختلاط اخضر در نواحی شریعت و گاه با خواب مضطرب بود که از آن بر چند تا و از قوی دهد و گاه بخوابد و گاه
 بیدار شود و در اکثر خواب اندک یا بسیار شوش بود و با خیالات و احلام فاسده بلکه و اقباه شوش با و از بلند و بیخانی و دلیری و اعراض از شعاع و اضطراب زبان هنگام
 تحکم خشونت و گزیدن آن و گاه ورم زبان و اکثر قطع آواز و خواهش آب اندک شرب آن و سردی اطراف و بول نائل بر قوت و نبض ضعیف و خوراق قباض
 و اول انبساط او سریع تر بود و فاشا بیت او از محیطه خالی نباشد و گاهی بیاض و عظیم و متواتر گردد و سرسام حقیقی باشد پس در صورت باقسام حقیقی نظر کنند یعنی اگر
 علامات مذکوره آن باخته و ظاهر قطرات خون از بینی و عظم نفس و نبض و سرعت و تواتر آن و سرخی چشم در وی و بر آمدن اشک چشم و چرک از آن و بیخوابی غیر مریز
 و خشونت زبان و سردی آن نائل بسیاری پس سواد آن و نقل زبان و کسل از کلام و اسهالی رنگمای رود چشم و تواتر نشست و برخاستن با غیر حاجت پانته شود
 سرسام دیمی باشد و اگر علامات حقیقی تب محترق و حاد و اشتداد آن لغت بخوابی مفرط و شدت خشکی زبان و بینی و کثرت غضب و بد خلقی و اضطراب و وقت
 اطراف بینی و زردی رود چشم و زبان پس بسیاری آن و سرعت و تواتر نبض و کشیدگی پوست پشانی بسوی فوق و کراهت از روشنی و تابع نفس و کثرت تشنگی و
 قار و در اجزای قیاض و تب محسوس گردد و سرسام صفرادی بود اما اگر از صفرای محترق نائل بسود اعراض شود با عوارض مذکوره بنوعی و غیره و عظم نفس و
 که درت چشم و ترسیدن و آواز او درون و خراب جستن و گریه کردن نیز باشد و اگر شدت سرخی چشم و بیرون آمدن آن و بسیاری حرمت خسار و اجاع اعراض
 که از یاقی و قضیان و فرط بیلان مرض با فساد او بر شیت بغیر نظام و خلل معقود و سیات باشد علامت فاشونی بود و باشد که درین درم از سختی آسان درهای
 از هم باز نشوند و بشکله و بلغم اندک کشیده شود و سر شنگان در آن در اکثر بر زوسوم ملاک کند و اگر از آن نجا و زدند امید نجات است و اگر اندر سر و ج و التهاب شده بود
 و تبس چهره سرد و رنگ سرد و چشم زرد باشد و گاهی یکبارگی گرم و سرخ گردد و تب بسیار خشک و تب شدیدی تر بود و نشان حمره باشد و این نیز در اکثر زوسوم تب مثل میرستا
 و اگر این علامات با خارش و بلغم بود علامت تولد قوبا در و بلغم بود و گاهی بیجان را حمره در و بلغم عارض میشود پس یا فرخ فرومی نشیند یعنی تارک سر منجذب میشود
 بطرف و نعل و چشم با غائر و کوچک و زرد شوند و بدن خشک نماید و اگر در وقت و التهاب باشد مثل جره آتش باشد جرد بود و اگر بسیاری چشم غائب شود
 و سفیدی پدید آید و بقفا نفقن آرام یا بد و شکم متعج و سرهما و کشیده گردد و در اعضا اختلاط بسیار شود و فساد رنگ چهره و تیرگی او مع سرخی و بلبلان حرکات
 باشد علامت غانغرا یا اشتقاقوس بود و غانغرا یا مقدمه اشتقاقوس است و بعد بلبلان حس بنامه اشتقاقوس گردد و تدرجاً لیبوس این هر دو لفظ مترادف اند
 و این نیز صعب بین اقسام سرسام است و در سرد و نمیکشد و اگر علامات سرسام حقیقی بالزوم تب نرم و دروغ و صلابت و بطور و اختلاط تبس مع چون و خوف
 و جستن از خواب و فریاد کردن و وقت نفس با مردم و ذکر و فریاد مردم کردن و گریه و بیداری و کشاده نمانن چشم و خشکی بینی و زبان و ولات و کثرت تنفس
 نوعی که گویا گلو خفه میکنند هر که گردد و بد و درین نوع نیز عظم حال غلیل ظاهر شود و قار و رطوبتی و یا مشتقی بود و سرسام سوداوی باشد و اگر با وجود آثار سرسام حقیقی
 دوام تب نرم و عظم و تفاوت و بعضی ولینت و بطور و مو محیط نبض و بطور و ضعف تنفس مع ضیق اندک و تریل و تب و دوام تب و سیات تبیل و سیات

و کثرت آب دهن و فائزه و گاهی کثاوه ماندن دهن و سفیدی زبان و کسل از جواب دادن و عسر حرکت پاک و زبان لینت بر او و غلظت بول و عود عرض فواق
 و ارتعاش عرق اطراف اجیان و انحدار بر سر معلوم شود و پیشتر باشد و هر گاه در مغز اختلاط عقل غلبه یابد و افشانه و فلق شود و اشتداد و از یاد و اختلاص نواستبان تابع
 اشتداد و از یاد و اختلاص نواستبان عسوی دیگر بود و سرسام غیر حقیقی تابع امراض دیگر باشد و اینها از نشان غیر حقیقی است که بعد از امراض اعضا می آید
 می باشد یعنی اولاً مرض اعضا می آید و مشارک و ملغ بهم می رسد و بعد از آن علامت سرسام ظاهر میگردد پس درین صورت باید که باقسام او توجه نماید یعنی اگر از مشارکت
 حجاب حاجه و عضلات صدرا فتنه تقدم علامات برسام بر ذات کبینه مثل وجع نخاع در پهلو وقت تنفس و ضیق نفس و سرنگ شدن رانها و نبض فشاری بران
 گو ای و بد بیشتر حرارت آن در نواحی صدر باشد بخلاف حقیقی که در نواحی سر بود و نفس مختلف باشد که ضعیف نشود و گاه متواتر و عظیم گردد و وسیله او بصغر و
 اکثر بود و گاه نفس بعد مدتی برآرد و اگر از غلظت متع در فم معده عارض شود و لغز فم معده و غشیان و غلظت و تپنی چون بران شا بد بود و اگر بسبب اورام اعضا می
 مثل ورم شانه و ورم فتنه باشد و عوارض اورام مذکور معلوم شود پس قسمی از اقسام سرسام که شخص گردد مطابق آن بطلخ مخصوصه او و پر از ندها و آبها
 بدانند که گاهی در قرنیطیس بسبب مشارکت یا انتقال ماده جوهر دماغ نیز مکنه و این شایه الراء است در روز چهارم که بشود و اگر از آن تجاوز کند نجات یابد و در اکثر
 و کسی که بسبب سرسام میرد اکثر بسبب آفت و نفس هلاک شود بهر آنکه حرکت نفس ارادی است و او در آن مختل گردد و بسیار باشد که حجاب عروقی که از سر خارج شده است
 ورم کند یعنی که با آن در زبانی سر شگافه و اگر در قرنیطیس و امثالش در نواحی سر و قبه باشد و بعد از آن تشنج و قوی از نگاری عارض شود و مرض در ساعت بمیرد و اگر
 قوت قوی باشد اطول مدت ممانت او یکروز نماید تا دو روز است و امیدوارترین اصناف قرنیطیس آنست که مرض آنچیز بدان کند بعد از وقت تب بیان آن
 کند و بسیار است که مختل در نواحی سر میگردد و قرنیطیس بواسطه اگر سیلان یابد یا خون از عروق مقعد جاری گردد و عطسه و در سرسام دلیل محسوس است و شایع است که تشنج در وقت
 سال باشد از سرسام که نجات می یابد و اختلاط اعضا و صمغ شدید و اگر مندر بسبب سرسام است و اکثر سیران قرنیطیس بعرق و یا بر عاف و یا بجزایان دم بود و بسیار
 رسو و نفس تشنج و تشنج و تشنج بول هر گاه درین حالت عارض گردد بسیار هلاک شود و هر گاه چشم صاحب سرسام کشاده ماند و حرکت نکند پس عسوی می
 می کند در همان روز یا روز دوم بمیرد و آینه تشنج شدن دهن صاحب سرسام قاتل است اگر عقب اوخت روند و در او شاک آمدن روی است خصوصاً از یک چشم
 دو و امثالین بول در سرسام هلاک است و در سرسام اگر با اختلاط عقل ساعی گریه و ساعی دیگر خنده بود روی است و همچنین سرسامی که منقل از ذات الریه باشد
 و اللت بر شدت حرارت خلط نماید اگر چه انتقال یابد بسبب غیر حقیقی و بیشتر سرسام غیر حقیقی مختل میگردد و گاه سرسام بدقی یا چون مختل
 گردد و گاه ماده قرنیطیس از حرارت میل برود است و انتقال به پیشتر مینماید تا اشتداد و اعراض پیشتر کثرت عرق در آن قاتل است وجودت نفس
 و اختلاط اعراض خود و صاف طور درم پس گوش نشان سلامت است و چون صاحب پیشتر غلبه بعد از تقیه بدن و آمدن بوش اختلاط در سینه بدن و عسر
 و در دست و پای چپ افتد اکثر است و نامی طعام و خروج بول بی اراده و بعد از عرض حالات مذکوره بر در فتم یا ششم اختلاط قلب یا پیشروی ظاهر شود پس در
 یازدوم یا سوم بمیرد و همچنین اختلاط بعضی اعضا مانند خنساره البیرو دست و پای همان جانب نالت استهای طعام و خروج بول بی اراده با سوزش شدید در نواحی
 جانب چپ سینه اجناس مثل و اختلاط عقل بر سه کیم ماه میگردد و بر روز چهارم هلاک می یابد و سرسام سوداوی کمتر است و اگر افتد در آخر عمر یا نوجو یا میگرد و کدانی هر گاه
 شیخ الکرمین میفرماید که گاهی در بعضی صاحبان سرسام اختلاط در حرکت اجزای وضع عارض شود و در تشنج گردن با ضعف قوت و لکت و بسبب مختل اکثر
 حرارت و این سوزنشی بود و اگر که اختلاط و ارتعاش را صلابت برگ و قوت قوت و جب کن که این مندر نشی نبود و گاهی نبض ایشان تشنجی گردد و پس مندر
 تشنج بود چون علامات امراض عده و حیات صعبه مینند و در آن امراض قبض طبیعت با فرط گردد و آنچه که خروج بران مثل خنده های لینت متعسر شود و در انجا داد اکثر
 یا عرق بسیار عاف یا آفت در اشیا اورام و درینان و امثال آن نباشد این مندر قوی بسبب سرسام بود و قرنیطیس ایسان شی قریب نیست از خواص ظاهر
 و حزن بلا سبب ظاهر و اجلام رویه و معدن کثیر و نقل و اشتداد تقدم نماید و در اکثر زردی چهره و سر طویل و خواب ضعیف تقدم کند و این اعراض مشتبه گردد
 مادام که مواد متوجه بسبب دماغ بود و در وقت آن گردش کند و چون قریب قرنیطیس شود و دماغ ماده را تشرب کند و رانند او جمع از پس سر قریب تقاضا نماید

و ضموم و آید و غایب و چون درین مرض از غلبه و دماغ و رم کند ششپهاسی ایشان خشک شود بعد از خشک شروع گردد و در خصوصاً از یک شتم و بیشتر ششپهاسی را با نند و گاهی
 میل بسکون اکثر عضا کنند و گاه بیشتر از حرکت و بندگی که ریز باسی اشیا و یا گاه بی جنبند و گاه بیشتر پوشند و گاهی کشاوه دارند و میخیزند و گاه از کلام تفصیح کسل نمایند
 و از راه دیگر گاهی بان نمکند و گاه ایشان را نظیر البول حادث شود و این در حیات از اول قوی برسام حاضرست و از اول میکده در عضا می ایشان باشد غافل شوند و اگر
 گاه هم ضموم و زدنک ایشان از شنج مسکن کنند المی نیابند و گویم که چون درم در جانب مقدم دماغ اختل می رخسار فاسد کند پس سایرین گاه ای اشیا ایسان گاه از دیوار بچسبند
 غیر موجود خیال کند و دست پیش چشم بین بنمایند و اگر درم در وسط دماغ باشد فکر فاسد کند پس سایر تخلیط نماید و چیزیکه عمل کند و تمیز باطل شود و بنزدان کثیر لفظ نام
 چون درم با کین جفا یعنی خود دماغ افتد جفا فاسد کند پس بیمار را در غیر دماغ را یاد کند و آنچه میند فراموش نماید و بی الحاح از ان غافل شود حتی که گاهی چیزی را طلب
 و بسوی آن اقدام نماید پس طلب و یاد نشود و گاهی طشت برای بول کردن ان طلبید و بسوی آن اقدام کند باز از فراموش سازد و اگر در تمام جفا دماغ مستعمل باشد
 غالباً مظهر گردد و اگر آن دماغ درم که در چشم گریز خاسته بود تم کلامه اکنون تدبیر کلی سرسام بقل می آید بران نظر دارند و سپس علاج قهر و مکه طلب و با شد ماخله فرمایند

علاج کلی اقسام سرسام

بدانکه در بیشتر ک در اصناف سرسام قوی نیست که هر گاه اختلاط عقل و در میان شروع گردد و دماغ قوی نباشد فی الفور بدارت با بصیرت سر و کنند و اگر در سر و زوال
 اتفاق فصد غیرت و قوت ساعدت کند تا هفت اول برود که مناسب اند بکشانند اما هر قدر که فصد سریع تر بود نافع تر باشد و اگر ک سر و مانده نشود هفت اندام کشانند و اینها
 اگر مآه شده بدالتو به بسوی سر باشد در ضرورت فصد هفت اندام بلکه بهلیق اولی است و اخراج غون بقدر صلاح مناسبه اگر آثار ترغیبی مثل ارتعاش نفس یا
 اختلاص اختلاف آن بلا نظام که یک بغمه عظیم و دیگر غیر بود یا فته شود فی الحاح خون بند کنند تا ششی نیندند و بهتر است که خون بتفاریق گیرند و وضعفت قوت
 لذک بر آن تا طبیعت بقوت خون با وجود عدم اقتضا مقاومت مرض کند و عصبان فصد حکم بندند تا از اضطراب حرکات مرتضی وان شود و احتیاط نمایند که بیمار بسبب
 بی شعوری خود عصبان فصد کشاید که غون جاری گردد و اگر قوت مرتضی قوی و سرسام شدید باشد روز دیگر فصد ک پیشانی بعد فصد قیقال نمایند و همچنین اگر قوت قوی
 نباشد و یا فصد دست ممکن نبود و یا نامی از ان باشد رگ پیشانی کشانند و اگر امتلا بسیار باشد حجامت میان کتفین نمایند یا از لوجسپانند و همچنین در صبیان و یا از
 رعایت خون جاری کنند و یا بر ساقین حجامت نمایند و هر گاه حال قوت و سرسام متوسط باشد و در تاخیر فصد خطر بود و در فصد دور و زیاده روزانه نکنند پس بعد
 استقرار در فصد نمایند تا منفست او ظاهر شود و نصار و زوال و سوم کنند و در چهارم اسهال ضرورت و بعد فصد استعمال حنظلین مثل روغن گل بهار اشجیر
 یا آب وزیت و عند احتیاج بقوی ترازین که در درجه لینت باشد نیز مناسب بود و استعمال نخله سریع الاثر است و مآیدن و بستن پایها در جذب مآه انفعالات
 و پاشویه به دستور و حجامت ساقین باشد در دومی و بی شرط و غیر آن نافع ترین تدابیر است و تدابیر سر و روغن گل و مسکه نافع است مطلقاً و همچنین یکایک یا کتوله
 بر سر مرتضی شوی شش کردن که خون او بر سر آن بچکد و اگر گرم بر سر بستن در اقسام آن موجب است و گداهای و جلد سر بر در حال سلخ آن بر سر که ششمن موجب و چون تب
 لازم این مرض است تدبیر تب را نظر دارند و چهارم فصد نوعی بنظول است و سحوبات و مضادات اعم طالب است و در نظول که جهت آوردن خواب متعال نمایند ششانشان دارند
 و بر اصالی خشنکشان اندکی بابونه نیز افزایند و خانه نایک معتدل هوا باید خالی از تنه او بر و از ششای برق روشن و در بروی مرتضی کلام بسیار و آواز قوی کنند پیش از بود که
 چیز کنند که او را آه و آواز قوی و عضله بنجور و طیش فریاد نماید لایسا وقت بحران و باید که بحالی من رضی مردم طریقت محبوبه و خوشیق بران باشند تا بسبب ایشان از خطر
 محفوظ ماند و هر گاه علت از ابتدا شجور کند و از هفت روز در گذرد و حرکات مضطرب ساکن شوند یا سبات عارض گردد و مدت قوی خصوصاً ششانشان بر سر متعال نمایند
 و درین هنگام پودینه و نام و اکلیل الماک و امثال آن در نظولات افزایند و نایب تخم گمان آب و روغن زیتون بر سر نمایند یا بریزند و بدان بیار بر روغن مذکور تخم گرم
 باید داشت و اگر بسبب فعدان عقل و ضعف حس بول را فراموش کرده باشد مدت مانند شیر و زرد برده و شربت بزوری نوشانند و مثانه او را بر روغن زیت بگیرد
 و یا روغن گل و یا روغن بابونه یا میده بعد از ان آبکیه دران بابونه و اکلیل الماک و فغشته جوشانید و با شش نظول کنند و مثانه را به است مانند او را حاصل شود
 و بعد از احتیاط و اکثر خروج از علت تدبیر باقیمانده مستعمل و در گذرد و اگر مآه او را بنشانند و حرکت ضعیف و هنده که هوا بدان رسد و از هوای روی فاسد بود

بغایت آرزو است و نمودن پارچه بگلاب روغن گل هر یک دو جزو سرکه یک جزو تر کرده بر سر نیز مجرب است و اگر حاجت برود دماغ زیاد بود و آب بقول آورده
 باره آینه زده و ضماد بر گلیق بر سر بقول شیخ و صفراوی نفع کثیر دارد و در مسکن مریض قریب او شموات باره شل نیلوفر بنفشه و گل سرخ و کافور غیره نمند و سوط
 مغز تخم کدو شیرین مغز تخم تربوز سوخته قدیمی روغن گل آمیخته نیز مفید و ایضا شیر زنان معوط کردن و بر سرد و شیدن و اگر میسر نشود شیر بز بر سر بخن و روغن کدو
 و نیلوفر بر سر بایند و از آب کامو آب کشنیز تازه آب خیار قدیمی سرکه آمیخته و یا از صندل سوخته و آب گاشنی سبز و آب تبر بزانگی کافور آمیخته و شیشه کرده گمانه
 ساختن از آب برگ کامو و صندل سفید و کافور سوط کردن از گل خیز و گل نیلوفر تازه که و هر واحد نیم یا سه سوس چوبه شست جو شایند و نیم گرم پاشویه نمودن
 مفید است و ایضا بقول شیخ و رابته ارادعات صرف استعمال کنند که اگر درم عظیم باشد که دران عروق خارج سرد و کمند پس درین صورت ابتدا بچرخیکه دران
 قدیمی از خواب و برای تسکین وجع واجب است بعد از نطولات مبرده غیر قابض که دران اندکی بابونه و اهل کرده باشند استعمال نمایند و بهر وجه جذب مواد دیگر
 مثل نمایند از لاک قدیم و غیر آنها و بستن رانها از بیج ناقدرم و گنداشن پا و در آب گرم و ریختن او بران خصوصاً و حال سبوط حی و قبل اشته اوان و بایند
 قدیم بنگاب و یا بکیسه خامی و یا بخرقه خشن باید و اگر در آب گرم بعضی ششایش باره مانند بنفشه و عظمی و مجازی و سوس گندم و اندکی نمک طعام باشد بهتر
 پس بکشایند قدیم را و مجرب بر سابقین و تحت قدیم گذارند بدون شرط و اگر مسهل حاجت افتد روز هشتم از مسهل صفرا و یا دیگر ملینات مناسبه که در علاج
 امراض دماغی و صفراوی و صداع دومی و صفراوی گذشت تنقیه نمایند و اگر استعمال حقه ممکن باشد بهتر است مسهل است با جزای مسهل صفرا و عمل آرد
 یا شایست برنجین معمولی عمل آرد لیکن استعمال حقه و شانه بعد سبوط قبل اشته اوان کنند و اگر بخوابی مفراط عارض گردد تخم کامو باندک پوست خشخاش و یا
 با کافور و افیون و اندکی زعفران و یا بدون آن بر سر ضاد نمایند و شیر و زعفران بر سرد و خشند و سوط افیون بقدر یک سوس بگلاب حل کرده در آوردن خواب بجز
 اما در حالت ضعف قوت استعمال افیون و دیگر مخدرات مملک است بلکه شل شربت خشخاش استعمال نمایند و پاشویه باره عمل آرد و کامو بر سر ضاد نمایند و تخم خشخاش
 درازا شیر بنوشانند و نطولات منوم که دران کامو پوست خشخاش و تراشه کدو و بنفشه و نیلوفر و چوبه قشر و گل سرخ و غیره باشد بکار برند و اگر سبب سبب سبب
 طبیعت و تصاعد بجزه سبب قوی لاشی گردد و نشانه نامی بحران ظاهر باشد بهر نحو او را بپدر دارند و دست و پای او را بسختی مالند و دومی سرد را جمعی کشند
 بهر طبیعت حرارت غریزی فرورفته افسرده نگردد و باعث پاکت نشود و هر گاه مرض باخطاطا افتد و هذیان و اختلاط عقل مهنوز بحال خود باشد در حالت
 ضعف قوت شیر زنان و در صورت بقای قوت شیر بز بر سرد و خشند و بعد از ساعتی سر را بظلول معتدل که دران اصل اسوس و بنفشه و بابونه داخل بود و دیگر
 مهنوزات بشویند و شیر باز و خشند و باز بهر سوزنظول نمایند بهین طریق چند روز و عظاما و اشعیر و سینه و گاشنی تطییف غذا میکنند حتی که یک دور و دیگر چنین اقتضای
 می نمایند و در اختلاط مرض تند و در غذا بپزایند و از کدو و بقول باره و ماش و جوب باره بطریق سفید باج سازند یا ترش لبو که باره کنند و درین وقت
 بنان سمید و آب سرد تر کرده نفع یابند و جلاب بر برف سرد کرده دهند و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی دومی و صفراوی و صداع دومی و صفراوی جمعی سبب
 حاجت اخذ کنند تعلیم در سر ساینکه از صفراوی محترقه اعتدایت بر تطیب بیشتر دارند و حقه های مبرم در طب حتی الامکان بعمل آرد و تا که علامات نفع ظاهر نشود
 استعمال حقه مسهل جالبز نمودن و تا ظهور نفع مایه اشعیر قوی بگلاب آمیخته بنوشند و روغن بنفشه و کدو بمانند و شیر زنان بر سرد و خشند و باقی علاج از تدبیر مسرام
 صفراوی اخذ کنند تقسیم گاه باشد که مسرام حار با امراض دیگر مثل بیشتر غس شفا قلوب و دق و تشنج منقل گردد پس هر گاه بغیض عین دوام کند و آب دهن سائل
 گردد و قبض بللی و لیس شود و دیگر علامات بیشتر غس یافته شود و علاج او اهل شوند و اگر علامات شفا قلوب ظهور نماید بجلال جوش پوزاند و اگر غور عینین و زنی سبب
 و هزال بدن و صفرو صلابت نبض و دیگر آثار دق ظاهر شود و علاج او مشغول گردند و اگر تشنجی گردد و دیگر نشان تشنج در یابند علاج تشنج نبایند
 اقوال حدائق مصنف اقتباس بنویسد که در مسرام دومی روز و اول رگ سر روزند و خون چندان گیرند که قریب غشی رسد و صندل سفید تخم کامو شیرین
 خشک هر یک سه باشد در گلاب ضاد کنند و ضماد سوار نما بگلاب همین اثر دارد و لمانجی باره بویابند و پاشویه باره کنند و شیرین تخم گاشنی و بنفشه هر یک ماشه تخم کامو
 سفشدر چار ماشه مغز تخم کدو شیرین هفت ماشه و اولو بخاراده دانه در گلاب عرق کاشنی و نیلوفر هر یک پنج توله بر آورده و سکنجین ساده یا مسطرپی چهار توله داخل کرده

نوشانند و غذا آتش و بیشتر نیلوفر و گلاب دهند و یا اسفناخ یا ترنج و روزه و دم صبح رگ پشانی زنند و وقت عصر گارنیک کشانند که بان ان بخش خورد
 و در سردی زبان را زائل بنیاید و تا هفت روز سه ای فصد هفتند امیر استور دارند و در ششم بطنج فواکه کمین طبع نمایند و بجای آب بر عرق نیلوفر و گلاب که تا نماند و وقت
 غذا خشک گیلانی با اسفناخ دهند و صبح تبرید شیر کاسنی و خیارین و مغز تخم کدو و هر یک نه ماشه لعاب بهمانه و ریشته غلی هر یک سه ماشه در عرق بیساده و گلاب غرق بناید
 هفت تا نوله برآورده شربت نیلوفر چهار نوله داخل کرده اسپغول نه ماشه پاشیده نوشانند پس سان سه چهار بار تا رگ رسبل بنیاید و جهت تبرید داغ سرکه و گلاب در وزن گل باغ
 مالند و بعد حصول تقیه با بر قندیل مزاج قرص کافور سه ماشه سووه در شربت نیلوفر یک نوله آمیخته بیساند و بالایش شربت بزوری بار سه نوله در عرق کاسنی و نیلوفر
 هر یک سه نوله بنشیند و نوشانند و غذا شور بای سچ بزیش خوراه بان تنوری دهند و در تبرید ماده عتال مرغی دارند و در برون اختراپ و خجانی شیره تخم خشکاش و کاهو
 بگلکب و شربت خشکاش دهند و یا مخدری بخوراند بقدر ابر که او را بخیر سازد و نگاهداری مال یا بنده با تمام تحمیل و رتم سفول شوند ایضا او ایگید که در سرسام صفراوی اول فصد
 با سلیق کنند و خون و افرگند و آب انارین محصورین باشم و نه نوله با شربت نیلوفر چهار نوله دهند و آب هندوانه و شیار و کدو و هر کدام از اینها که بهست آید بنوشانند تا
 چهار روز و غذا آتش جو با نبات و گلاب و دهند و آذربگ بید ساه و تراشده کدو و خیار و سرکه و روغن گل و کاهو و بریشانی و صد فین و یا فوخ نماد کنند و روغن کدو
 و کاهو بر برف سرد ساخته سرکه آمیخته بهست تقویت و تبرید بر همه سرما لند و نان و نونگ که در شیر کدو میسازند بر روغن گل چرب کرده بر سر بندند و این صفا در اقم
 درین باب از مجربات است کشنیز خشک تخم کاهو شربت سفید گل بنفشه هر یک سه ماشه لعل آرنه و پنجین این مخلوطه آب گل سدا گلاب آب کشنیز آب نیلوفر
 آب برگ پنجه ساه و عرق بید خشک هر یک یک نوله سرکه قطر یک نیم نوله کافور چهار حبه صفت بوش در بندی مختصر تر بصدل سفید مغز زرد و هر یک سه ماشه و این آب
 کنند که کبراته آزموده است برگ بید ساه برگ گل سرخ و عنب انگلب همه سبز گل کبوتره تخم کاسنی عنب انگلب سه نوله تخم حطلی گل بنفشه هر یک یک نوله
 گل نیلوفر هفت نوله جوش کرده بکار بند و این دو دهنند تا کوبنار است و پنج عدد و خجانی ده عدد و آب هندوانه نیم تخم آمارشب خیسایند و صبح آب زلال گرفته شربت
 نیلوفر چهار نوله شیرین ساخته بنوشانند و تا هفت روز جمله تدبیر استور دارند و در ششم شربت رامو قوت نموده مغز خیار شنبه و ترنجبین هر یک شش نوله بکشند شربت
 هر یک چهار نوله شربت آبی علوی جانی و یا شربت و کدر را لیلی یا شربت اوسمبل ایشان چهار نوله روغن باداشمش ماشه صافه نموده بهرند و بجای آب عرق کاسنی گلاب
 نوشانند و غذا وقت شام کچری بنوماش که در ان اسفناخ افتاده باشد دهند و در نیم شیر کاسنی و خیارین و کدو هر یک ماشه لعاب بهمانه ماشه لعاب ریشته غلی
 چهار ماشه در گلاب عرق نیلوفر و بید ساه هر یک هفت نوله برآورده شربت نیلوفر چهار نوله اسپغول سه ماشه تخم ریحان چهار ماشه پاشیده بنوشانند و همین
 چهار مسمل بهر بعد که اگر اندکی به زبان و خجانی باقی ماند و یا بدستور پوشیدن از ایشان بر سر دهنند و طب شیر و زرشک هر یک دوسه ماشه بنموده در شربت انارین و نوله
 آمیخته بیساند و شربت خشکاش و نیلوفر هر یک و نوله و گلاب عرق کوه هر یک هفت نوله دهند و روغن بنفشه و کاهو کدو و شیرین مساوی درینی چکانند در روزی
 ده دو اوده بار و غذا شیرینج دهند و یا سلبه فقط و یا سلبه تخم خیار و کدو بر همین هر یک یک هفته ثابت مانده اگر نائل شد فبا و الا رگ اسپم از دست چپ کشانند که فی
 رفع بیدان و اختلاط بنیاید و آنجا که بعد زوال سرسام تمامه سر باقی مانده باشد بر سر بزوزند و این نطول بکار برند تخم کاهو پوست خشکاش و اندکی با بونه و در شربت
 و اگر بول کردن فراموش کرده باشد تبرید در علاج کلی گذشت پر داند و شیره قرطم و تخم خیزه هر یک نه ماشه شربت بزوری و کشتوت هر یک و نوله بهرند شیر
 گل بنفشه یک نوله در گلاب پا و آرد و شربت بنفشه مگر چهار نوله هر روز سه چهار بار و اول بول براند و آب سرد اصلان دهند سویدی گفت که بنفشه چه مقشر کوفته
 اکلیل الماک جوشانیده بر سر نطول کردن و شربت بنفشه نوشیدن همان سفید مغسول بشکر شیرین کرده خوردن در سرسام حار مجربین است از اطبای دیگر نقل کرده
 که شربت انفع بنفشه و یا شربت نیلوفر و یا االقرع و یا شیره تخم خشکاش بشربت نیلوفر و یا شیره تخم خرفه شربت اجاص و یا شیره تخم خیار بشربت آلو و نیلوفر و یا شیر
 تخم قبا بسنجین یا اار شیر بطنج در ان قطعه که و تمامای مع خشکاش کوفته و روغن باداشمش یا اار الشعیر روغن کدو و شربت خشکاش و یا شربت بنفشه و یا
 آب تبریز بشکر و یا پنج فاشتر نیم درم هر روز و یا فیون نیم درم و بتدریج تا ربع درم در ما و شیر یا آب نیم گرم بجای آب برف که صراست و یا خولان
 و نطول مطبوخ چه مقشر کوفته و پوست خشکاش و کدو با بونه و گل بنفشه و پوست خشکاش کدو گل نیلوفر تخم حطلی بنفشه پوست خشکاش و کدو اجاره کدو

باید

و نیلوفر و کذا با بونه جو منقش کل بنفشه و کذا نیلوفر پوست خشکاش جو قشقرق و صفا و جدا کرده و یاروغن او و آب کاهو
و یا حنظل و سرکه و حی الخالم و یا آب برگ انار و در سرکه و آب سیب یا آب غنبل و سرخ گل و یا آب کندک و سرکه و گلاب یا آب خیار و یا چارود که در آب قند یا قنداق
بر روغن گل و وضع روغن کندک و شیر زنان بر سر و با مسکه و یاروغن گل و آب غنبل و تبدیل آن بر ساعت در قندخلیس صبیان و یاروغن کندک و روغن سیب
زرد پارک سینه و یا تنها پوست مذکور یا طبلت تخم عنبران که مذکور است و خولان و مسعود و روغن بادام و روغن فندق مساوی و غده اکا هو خام و پنجه سیب
بادام و یا سناغ یا سترق بر روغن بادام و یا تر بو یا خنجر و یا عاقل شتر شیر بادام و کشنی خشک یا باقیه ایانی بر روغن یا خرفه بشیر بادام و آب انار خوش و یا خیار و یا قشامی مقشه
و یا ماش و روغن بادام و کشنی سبز و شیر بادام و عسل یا با سبوس گندم و کاس جرش و آب گرم و داک و غیر آن و ادعیه همان سرسام حاد است می گوید که در ابتدا
کنند و اسهال نماید و انوار که نماید و غداها و اشیر یک مرتبه یاد و مرتبه در روز و در کسب است در بعضی و جهت همان مقدار و مرتب و بر سر و سرکه و روغن گل بریزند و هر گاه
علت تکلیف گردد باید که فصد ترک کنند که این بهترین علاج است و گاه درین وقت فصد رگ پیشانی کرده میشود و منفعت بزرگی نماید و اخرج خون دیکما از قله
کافی کنند و روغن گل مضروب با سرکه بر سر زنند بنا بر تعدیل مزاج و دفع و تقویت آن مصلحت و هر گاه که مرض بنفشه رسد و در بعضی راجع بوابی و اختلاط کلام باشد
بگیند بنفشه خشک و پوست خشکاش جو منقش و تخم کاهو و پنجه لجاج و گل نیلوفر و پوست کندک و می تر و گل با بونه و در آفتاب آب بچشانند تا آب سرخ گردد پس بگرد بر سر
ریزند و از طشت با آب در آفتاب نموده گرم کرده و پنجه بر سر زنند از نطول کنند بعد از تفریق سر بر روغن بنفشه مضروب بشیر و کدک و روغن نیلوفر و روغن تخم کندک و نماید
و اگر بزمیان و اختلاط بحال خود باقی ماند شیر زنان بر سر و دشند و هوای سکن بر کنند و اگر طبیعت قبض باشد تخم لین اسهال آورند و شربت بنفشه آب انار خوش
از نافع است و نافع تر ازین ما را القرح بجلاب است و خفرا از کدک و اسفناخ و باقیمه ایانی و کاهو و خیار و قنداق و ماش مقشر و عدس مقشر و جو مقشر و بادام مقشر سازند
و هر گاه مرض در اختلاط شیر ع کند و در قار و در فنج ظاهر شود و در بعضی خفت پذیرد و بیضه نشیرت و ماهی نازک و پنجه مرغ غذا سازند و هر گاه مرض زائل گردد از آن
در از تناول اغذیه که در آن حدت و حرارت باشد حد کنند و پنجه از قرض بجزارت آفتاب و بهترند بر که سر را گرم کند و گاهی ارباب این مرض جسم البول عاقل
میشود پس آب بطبق با بونه و اکلیل الماک بر زار ریزند و روغن شنبلیله و روغن بادونه با نند حصا حب کل و جامع گویند که اول دوران ابتدا فصد بر و باید که چون
قوت بون فوصل غیر مساعدت کند و اگر قوت قوی باشد چندان خون بر آرد که غشی عارض شود و لایسا اگر سر سام دموی باشد و اگر فصد فوصل برای جذب اده از خون
بافل کنند بدان انتفاع یابند و اگر در بعضی طفل باشد بر کفین او و جامت کنند و مقدار حاجت خون بر آرد و استعمال فصد و جامت در روز اول دو دو و سوم باشد
اگر قوت قوی بود و در روز چهارم بوضع بدن کنند و عقب فصد آب انار خوش بجلاب یا شربت تر بند می نوشانند و در فصد اندک شور برای جو زهر می تحمل آب
غوره و آب انار ترش غذا سازند بعد از اگر طبع قبض باشد برای تعدیل فلوس خیار شنبلیله و تر بند می و تر بند می هر دو اند بقدر حاجت آب گرم باید که صاف کرده و بیکار
وقت صحر بنوشانند و بالعروق اجاص بلعوق خیار شنبلیله آب گرم بر بندد و یا شربت و در کنجبین و آب سرد یا شامند و اگر قوت تحمل باشد و شکل نبود و سه سال آقا
بلاب نیم ظل با بست درم شکر آورند هر که ام ازینا که سیران بر بعضی تناول او سهل باشد بدهند و اگر بر بعضی احتمال خشنه سهل باشد و افقی تر بود بنا بر اجتهاد
اده به مثل لیکن آب چندان چهار اوقیه در می یک و نیمه روغن انجی یک و نیمه و یا این خشنه این جو مقشر کوفته است درم بنفشه پنجه درم سپستان سی و انده غناب است
همه بر و در ظل آب بچشانند تا یک ظل بماند و نیم ظل از آن نماید کرده در آن دو درم خیار شنبلیله صاف کرده یک اوقیه روغن بنفشه و یک نیم درم کنگرش
بر آن انداخته خشنه کنند و هر وقت که بلع قبض شود و در بعضی تحمل سهل و خشنه باشد شیان انجلی و بوق و شکر سرخ و شیان محمول از کنجبین استعمال کنند و هر گاه
تقیه فصد و کسین طبع کند و روغن گل بسکه و گلاب در هم کرده سرد نموده پارچه گتان در آن ز ساخته بر سر و از کدک بین ترطیب باغ و تقویت آن و منج بخاران کند
و با کجا باید که درین مرض عنایت بر سر و ترطیب آن بغایت دارند و عضلات ساق با صبا بر بندند و خدین بماند و هر صبح با شکر چوب درم با ده درم شکر
اگر فصل گرا باشد بار دو اگر سرد بود نیم گرم با بندد و چون چهار ساعت بگذرد پانزده درم کنجبین ساده آب سرد بدهند و اگر بعد از مرخص ضعیف باشد قبل
تناول باو اشیر سر جره گلاب و آب سیب بنوشانند و اگر حرارت قوی باشد ما اشیر آب انار بدهند و کیندرم این سفوف بر آن اندازند و غرق کرده و قنداق خیار

در

در

و تخم خرفه و طباشیر مساوی با یک سووه بخار برند و در شب و در روز از آن برنج رطل آب نامرغوش و شربت ترسندی بدهند و اگر حرارت اشتداد نماید و سوزش
و تشنگی قوی گردد و درم صفراوی بود و اما القوع مشومی یا یا انجیر مدقوق مقدار چهار دانه بود و درم تخم خرفه سووه و نیم درم طباشیر سووه و درم شکر
جلاب هر وقت نوشانند و لعاب اسفند بانگ روغن بادام شیرین و شکر طبرزد سووه بر برت سر کرده دهند اگر زمانه گرما باشد ساعت بساعت مقله یا وقت
بدهند و غده اجسب خوب قوت و قرب منتهای مرض بقدر آن باشد پس اگر قوت قوی و منتهای مرض قریب بود برابر طباشیر یا جلاب یا شربت بنفشه یا شربت
خشخاش یا آب انار و مانند آن اقتضا کنند و اگر قوت ضعیف و منتهای مرض بعید باشد باید که آشوب و مزورات معموله بکند و قطف و مسفالخ دهند و با ککاب
بشکر طبرزد و بادام مقشور سووه و یا اندکی مغز قند و مغز خیار تازه بخورانند و اصلاح مزورات بخورند و غیره کنند و اگر فصل گرما باشد مسکن مرض سرد و مغز و ش
برگ خلخال و گل سرخ و شاهسفرم و نیلو فرو گل بسبب باید و صندل و گللاب و کافور بران باشند و حوالی آن ظروف و وسیع بر از آب سرد که در آن برت انداخته
بهند و با کس از بعید بخنجانند نجومی که هوای مرض برسد و بروت او بدان مودی گردد و اگر فصل سرما باشد جای مرض متدل الحراق باشد بعد از آن در آن
با این مرض باشد نظر کنند و آنچه واجب بود بدان اندر بر او نمایند پس اگر زبان مرض درشت و سیاه گردد و بسیار چرکمان در لعاب اسفند و لعاب بدهند بشکر طبرزد
در روغن بادام شیرین و روغن کدو تر کرده بماند و لثه را بروغن بادام چرب کنند و با پاهر و لعاب مذکور و آب شیار و آب خرفه بروغن کدو و مضغه نمایند
و اگر اشتلاط ذهن اشتداد نماید پارچه کتان بروغن گل و سرکه مزوج بگللاب یا آب سرد تر کرده بر سر نهند و امر باشد قویین بدست نمایند و بعضی ذکر کرده اند
که طبع کایه آنچه اشتلاط ذهن را فائده میکند اگر بعد تراشیدن موی سر بدان طلا کنند و اگر مرض زهر عارض شود خوب نیاید و این از علامات بحران باشد
باید که چینه یا در تنوع تسکین و او بگیرند که خواب او علاج خوب است و شربت خشخاش بنوشانند و خشخاش بشکر بخورانند و مغزها هو و اصول او مطبوخ بطریق
اسفند باج خورانند و شیر و حنظل بانگ روغن بنفشه بر سر مالند و جو کوفته مقشور و بنفشه و نیلو فرو خشخاش با پوست و کاه و تخم آن و بیخ لجاج به آب
شیرین خوب چشانیده پارچه یا قطنه بزرگ اسنج در آن تر کرده نیم گرم کبکد سر نمایند و روغن بنفشه و روغن نیلو فرو که از تخم که ساخته باشند مشتاق نمایند
و اگر این روغنها بسر که آب کاه و آب برگ خشخاش آبیخته بر سر بریزند خواب آورد و در سهر برود و اگر قوت مرض قوی باشد اندک افیون بخورانند و اگر آنرا
بوزن دو جبه بگللاب بخورانند و در بینی چکانند انتفاع یابد و خواب آرد و اگر مرض را حیا جان عارض گردد و بر مردم حمله کند و زبان و دست او بپدی دراز گردد
و این از بهت و درم از صفراوی محترقه میباشد باید که با آن مذارات و نرمی بعمل آزند و بروی آن بعضی رستان او که از ایشان چیا و شرم و شسته باشد حاضر کنند
و کلام لطیف تر کنند و شخصی که از آن و صحت بعضی عداوت بود و کسی که کلام غلیظ کند پیش او بنیاید و بچرخد او را غضب آرد یا نگلیس سازد و تحریک او نمایند
که آن در صحت مرض او میفزاید و هر گاه بیمار را اسهال عارض شود و آن از دلایل بحران نباشد و در خواب مستغرق بود حتی که خون فرو رفتن حرارت غریبی
بشتر برن و اخذ آن باشد باید که آنرا بسازند و عطسه آورند و اطراف او خوب مالند و اگر طبع قبض شود و وقت بحران حاضر نباشد آلو بخارا در شربت
بنفشه تر کرده و یا لوق اجاص و یا شربت آن بدهند و یا شانه بعمل آزند و اگر طبیعت نرم گردد و این نرمی بسبب بحران نباشد آب پیست جو اگل قبری
و صمغ عربی و یا قرص طباشیر قابض باب به بدهند و به را بکنند و سبب شامی در گللاب تر کرده بدهند و بر شکم حنظل و گللاب و آب برگ انگو ترند و
همچنین در سایر امراض که این مرض را لاحق شوند عمل نمایند و بنده سیر که در علاج اعراض نایح حیات مذکور گردد علاج کنند و تمام تدبیر مرض بدانچه
مذکور شد تا وقت منتهای مرض و حضور وقت بحران نمایند و چون وقت منتفی باشد و قوت قوی بود از غذا منع کنند و آب بسبب یا شربت بنفشه
یا آب جلاب یا آب انار که در آن ککاب تر کرده یا شسته بدهند و اگر قوت ضعیف باشد و وقت بحران قریب بود باید که مرض را آب گوشت
بچرخد یا دراج یا تپو یا ککاب کوفته و آب سبب شیرین دهند و در آب نوشیدنی ککاب انار ازند و چون وقت بحران حاضر گردد باید که تحریک مرض را علاج
از و کثرت کلام بدان کنند و خدام او را امر کنند که آواز قوی نکنند و او را بچیزی حرکت ندهند و غذا منع کنند و سواهی جلاب یا آب انار یا آب سبب
ندهند تا آنکه بحران تمام شود و مرض منقضی گردد و باذن الله تعالی و چون مرض باخطا طشرع کن باید که تدبیر مرض تند بیری نمایند که در وقت مرض

میکنند تا آنکه از سه روز تجاوز کند بعد از آن تدریجاً بطریق ناتمین از امراض فریاد جراحی و ایاماتی مینویسند که در سرسام دومی بعد فصد سر و
 ندان پارچه پهلوی بر روغن گل و سرکه و گلاب بر سرین بخاشند باره بویانند آب سیدب و آب مورد تر و گلاب و صندل و اندکی کافور هم برینند و بکار برند
 این نطولی سر سازند بنفشه و نیلوفر هر یک دو مشت با بونگه کیشست همه را در آفتاب بپزند و سزاقه پوشیده دارند چون حرارت آتش کمتر شود سر آفتاب بنفشه
 مرین کشانند تا بجا رویشی رسد و درشت کنند و روغن گل بر آن انداخته انگباب نمایند و چادر بر سر بکشند تا بجا آران بیرون نرود و باقی آب آفتاب بر سر
 چکانند و حمل در دستمال و نخله و نطولی آنست که در ابتدا می این حالت چیزهای را و بکار برند که آنجا که عروق خارج سرد کرده باشد چیزهای بلینه حمله با آن
 بپایانند و اگر در بنفشه اول اتفاق فصد بنفشه و قوت ضعیف بود باغلی و دیگر باشد سهال این حقیقتین نمایند کشاکش جو و در ستان بنفشه و نیلوفر هر واحد یک انبار
 غناب پانزده عدد و پستان سی عدد با بونج در هم را در دو آنا آب پزند تا یک آثار با ندهد که در بنفشه و درم از آن بگیرند و یک استار شکر سرخ در آن حل کرده
 یک استار روغن بنفشه آمیزند و نیم گرم حقیقت کنند و اگر حقیقت مکن باشد شیشات بنفشه و شکر و اندکی سفونیا بکار برند و اگر شیشات نیز مکن نبود با استار که از ترمندی
 و غناب و آلو و پستان و بنفشه جو شانند و چنان شنبه و شیر خشک حل کرده بدیند تا طبع نرم شود و اگر شیر خشک نباشد عوض آن شکر کنند و اگر شربت سی درم تریاک
 و سی عدد آو سیاه و آب تر که در دست درم شکر انداخته صبح صحت کنند و بدیند صواب باشد و شربت و وقت خواب و درم اسغول و بنفشه درم شکر و آب انار ترش
 و شیرین بدیند و چرب ماوه پهل کنند یا لیدن یا با و غیره که مذکور شد و در ابتدا می مرض غذا ترک نمایند و آب انار ترش و شیرین باندک جلاب یا سکنجین
 مزوج آب سر و با گلاب افتد بکار کنند و اگر بنفشه و شیرین باندک جلاب یا سکنجین مزوج آب سر و با گلاب افتد بکار کنند و اگر بنفشه یا سکنجین مزوج آب سر و با گلاب
 آویا آب میوه با شکر بدیند و بعد یک روز یا دو روز اندکی کشاکش قیق باید داد و اندکی سکنجین و حفظ قوت نمایند و سکنجین مزوج آب سر و با گلاب یا سکنجین
 و روشی معتدل باید در خواب آوردن کوشش نمایند اگر قوت قوی باشد فیون بر صندل و پیشانی او طلا کنند و بویانند تا آنجا که ماده مرض صفراوی محض باشد نگاه
 کنند اگر صفرا درت پذیرفته باشد و عفونت قبول نکرده باشد تسکین و تعویل آن مشغول شوند و اگر عفونت یافته باشد تسکین و تعویل متفرغ باید کرد و در
 علاج او بیزین گوته باید ساخت که وقت صبح شربت خوره یا شربت ریاس یا سکنجین یا شربت تریج یا شربت لیون یا شربت انار بدیند و اگر طبع نرم نبود شربت آلو
 و آب ترمندی یا گلاب بدیند و بعد دو ساعت شربت کشاکش بدیند و اگر صفرا سخت تیز باشد ما القی یا آب بند وانه و شربت خشتاش و شربت بنفشه درین
 موافق باشد و وقت نیم روز شربت از خیار ترش یا شکر و سنده و آنجا که حاجت غذا باشد مزورده که و مزورده اسفناخ و مزورده ماش مقشره یا کاهو و اندک کشنیزتر
 بدیند و مزورده خیار هم بر روغن بادام و اگر ترشی خواهند طفیلی از مدس مقشره آب خوره یا از ماش مقشری زعفران سازند و تدبیر خواب باید کرد و شربت خشتاش
 و مزورده سماق و کاهو و برگ کاهو اندرین باب باقی باشد و آنجا که بخت حاجت آید حقیقت نرم چون روغن بنفشه اندر کشاکش یا این حقیقت لعل آرنه بگیرند بنفشه تخم خلی
 کشاکش جو سوس گندم هر یک یک مشت و همه را در دو آنا آب پزند تا نیمه آید مقدار بنفشه درم بگیرند و پنج درم شکر سرخ و پنج درم روغن بنفشه داخل کرده بکار برند
 و این حقیقت حرارت و تشنگی نشانند کشاکش بدیند درم لعاب اسغول ده درم روغن کدو یا روغن گل ده درم بنفشه سرخ و ده عدد رابا هم پزند و بکار برند و آنجا که بسمل
 حاجت آید از بنفشه و ترمندی و شیر خشک سازند و اگر از سر نه آید از بنفشه و نیلوفر و تخم خلی و پستان و خیار شنبه و شیر خشک سازند و اگر بعد متفرغ هنوز
 حرارت قوی باشد قرص کافور بدیند هر وقت که حده خالی باشد خورده گمان بسرکه و گلاب و اندکی کافور کرده بر جگر و سینه او نهند و روغن گل و گلاب و اندکی کافور
 هم پزند و بر سر نهند و آنرا که بخواهی باشد روغن میوشانه که در نطولی از بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و پوست خشتاش و کشاکش جو و برگ کاهو بنفشه بر سر پزند و شربت
 و مقعد و کف پا و بینی او بر روغن منقر تخم کدو و روغن بنفشه چرب باید کرد و شیر زعفران دینی چکانند و شربت خشتاش بدیند و با بونگه و شاکه سرفم و کشاکش جو
 بنفشه و آب پزند و پای او در آن آب بدارند و بشویند و اگر غشیان وقتی ظاهر شود باز نباید و شربت پس اگر از حد بگذرد آب سیدب و آب سکنجین و آب ریاس و در غر
 و شربت انار و شربت لیون و پستان انار وانه با آب سیدب بدیند و بر مده جو و زعفران و مورد تر و آب سیدب و به خما و کنند و اگر اسهال آید وضعف آید
 قرص طباشیر شربت انار و شربت خوره بخوراند و پستان جو بسماق و اندک بلوط نافع بود و غذا بسویق شحیر و سماق و جاده رس بمغز بادام بریان سازند و چون

کافور

عروق کثرت کند نمی که غنمت آرد دیگر تیز آب بهر مورد و بدان روشن گل آینه بپزند تا آب فانی شود بر قهار و مفاسل بماند و اگر روغن گل یا روغن مید یا روغن
 آس بآب غوره هم آمیزند و بالند و رو باشد طعمی گوید که علاج سرسام صفرادی آنست که کمین بلیمت نماید اگر قوت اطاعت کند و فصل موافق باشد
 باین مطبوخ که غنابستان هر واحد بست عدد و نرسندی سی درم مویرق شیخ درم برگ غناب یک باقه کدو ش یک باقه ترنجبین پنج درم هم آید و مطبوخ
 جو شامیده صاف نموده بقدر قوت مریض گرفته مقدار برفت درم یکم زیاد به حسب قوت تحلیل مغز خیار شنبه را لید و صاف کرده و نوشانند و آنچه کما اسمال صفرادی
 با و الفواکه و بلبلاب و ترنجبین و بنفشه بهترین علاج است همچنین خننه های لینه و بعد اسمال نردوم با و الشعیر مطبوخ با پستان و طلع یا چار خشک نمایند و اگر غلظ
 تر اند مرض گردد و حرکات او مختلف باشد با و الشعیر از آن قطع کنند زیرا که در آن غذا نیست مست و اگر چه اندک باشد و برار القرح مشوی بجلااب اندک و برار انجیر
 و آب بنزد و اندک بشکر بجلااب اندک و بر لعاب سبوز ساده فقط اقتصار نمایند و چون مرض غلظت یا بد بقصد اکحل یا با سلیق یا قیققال باک نیست و شیر و قترن
 بر سرد و شند و بجز او که در و خیار و برگ بید و برگ غناب باریک سو و بر روغن گل و مسکه آینه بر سر خماد کنند و گاه مسکه و روغن گل تنها بر سر می نمایند
 و هر گاه بسبب احتیاط مرض تناقص آن احتمال غذا باشد با و الشعیر بنوشانند و اگر در انجا سفره یا صفت در صعد نه باشد با و الشعیر همچنین معمول با و سنیخ کاشی
 و تخم آن افزیند و هر گاه علت زائل گردد یا اندکی باقی ماند لزوم آبرزن و ترنجبوم در روغن معمول از روغن بنفشه سازند و روغن بنفشه و روغن کدو در روغن غلظ
 نوشانند و اگر در عضوی تشنج و یا در چشم انتشار ظاهر گردد و بعد از تشنج زائل شود و مریض از آن شفا یابد و بگذای خود و کند و چون بنفشه
 و قوت خود کند لزوم ترنجبوم و ترطيب و تبديل مزاج او نمایند اگر تشنج کرد که باین طریق اصلاح یابد و زیاد و کم از این بر طبیب است بهر آنکه تغییر این مرض تفریح
 و حرکات او حرکات مختلف بسیار میباشد و باید که غذای او در وقتی که ابتدا بتغذیه او کنند و رات حصریه باشد بعد از آن بجز مرغ و طبخ هفتا نقل کنند و آنرا
 بار و سازند یا بطور که در آب غوره اندک کشنی و اندک با و امقشر گرفته و مغز خیار اندازند پس در آن بچ مرغ بزبان اضافه کنند و ساعتی بگذازند بعد از غذا
 بدان نمایند و اما علاج نوع رموی آن آنست که در ابتدا بقصد هر گئی که عادت قصدا و بسیار باشد پروازند بعد چند روز هر کرده قصدا و ترنجبین نمایند
 بعد از آن چند روز توقف کرده هر دو برگ زیر زبان کشانند و انرا خراج خون ازین عروق بقدر امکان و قوت باید پس از آن اگر تحمل اسمال باشد مطبوخی که
 در قسم صفرادی مذکور شد مسلم و بنزد و لزوم با و الشعیر بسکنجبین معمول آب غناب یا آب بهر آب پیسب یا مجموع اینهمه سازند و باید که در سکنجبین نصف مسکه و نصف
 ازین آب داخل کرده بپزند و مسکه و روغن گل هم زده و گلاب بر سر نهند و وجه نیست که در طعام صاحب این علامت و شراب او شخاش داخل شود زیرا که
 در آن قوت جسم ناه و در سر و تحلیل آنست و نشاید که ماده این مرض در سر گذارند بلکه از آن تحلیل کنند یا ترقیق آن نمایند تا از ترنجبین یا از خشک بسوی دهن
 جاری شود و چون علت تحمل گردد و جزو رات متخاد از مسکه و شکر و کاسنی مسلوق و طبیب مسکه و بکا بهر سلوق غذا سازند و بسبب وقایع مرض در تقبیل مقدار
 تغییر و قوت غذا تصرف نمایند و اگر ازین تدبیر نجات حاصل نشود و چیزی سوا ی بقیه ماده که تحلیل نشود یا بقیع نیابد باشد اعاده استفرغ بحسب احتمال قوت
 نمایند و تدبیر او و غذای او بحسب وجوب حال کنند و چون از مزورات بتدریج نقل کنند اول در هر چه یکا کبابان مطبوخ مسکه و عدس مقشر باشد بعد بگوشت
 بزغال شیره خورده نقل کنند و اناتلا و تخمه عذر کنند و دیدم که بعضی اصحاب سرسام را بعد زوال مرض و رجوع بگذانند بهر سید و از آن حیات مختلفه الا و در عارض
 و بعضی را ذوق لایق گردید این الیاس گوید که اگر سرسام از خون باشد قبل استحکام وضعف نبض قصدا و رو نمایند و انرا خراج خون بقدر قوت و طاقت
 کنند و اگر مرض متحمل قصدا نباشد و بعد استحکام وضعف تر و طبیب برسد جمله خراج خون از هر مکان که مناسب بود باید کرد و اسمال طبیعت مطبوخ نو که
 و تقوی شمش و شربت آکو کنند و هر صباح جلاب از غناب و آکو بخار را هر واحد بست عدد و نرسندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد بست درم بنوشانند
 و غذا با و الشعیر و بند و اگر با مسکه باشد جلاب از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر واحد سه درم پستان بست عدد و شکر سفید بست درم سازند و غذا
 با و الشعیر بنفشه و نیلوفر و غناب و پستان و شخاش و بند و اسمال طبیعت و روز ششم کنند اگر نفع ظاهر شود و اگر ظاهر نگردد تا روز ششم تا شیره کنند
 و درین علت تعجیل اولی از تا خیر است باین مطبوخ سنای کی برفت درم بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم آکو و غناب و پستان

هر یک بست عد و در یک نیم آن آب بپزند تا بچم رطل بآید شیر خشک و ترنجبین و خیار شنبه هر یک ده درم در آن مالیده صاف نموده بنوشند و غذا در آخر سه روز
 مارا شیر دهند و چون بدینان و اختلاط عقل حاض شود و خلطه ابر و مقوی و باغ مثل صندلین و گلاب و آب خیار و سرکه گند و شیر زنان و روغن گل سازند
 و اطراف آب گرم و طبع بنفشه و سدس و خطمی و اندکی نمک طعام ببالند و جوده کرده و خیار بر سر نهند و ریاحین باره شل بنفشه تر و گل خشخاش و نیلوفر و زرد
 و گل کرده و برگ آن بپوینند و برگ بید تازه فرش کنند و گلاب پاشیده بر آن خواب کنند و فکله از او شیرین مقشرونث بشکری سفید سازند و آب تر بزنجباده مشتقال
 بشکری سفید ده درم و یا آب خیار کوفته فشرده بنوشانند و گوشیدن لعاب بپغول بجلاب بفع بلنج دارد و اگر از صفرا باشد علاجش صفت عنایت به تبرید سه
 و ترسیب آن و پختن روغن گل و سرکه بر سر بسیار و تقطیر راس بر روغن بنفشه و روغن گل و روغن کدو بهر تقویین با و باغ و عدم قبول آن ماده را و اسهال طبیعت
 با مالفا که و بطبوخ آن و آب تقوی مشتق آب انارین مصورین شخم آنما و نوشانیدن جلاب هر صلیح از ترسندی ده درم شخم کاسنی سه درم عناب و آلو هر دو ده
 بست عد و شکر سفید ده درم و ترنجبین پانزده درم و اقتضاد از هر غذا بر مارا شیرین طبع در آن خشخاش و بنفشه و عناب و پستان است و شربت بنفشه
 و غیر بنفشه و شربت خشخاش هر که ام ازینها که بنوشند نافع است و خلطه باره که در دموی گذشت استعمال نمایند و جوده کرده که و خیار و کاه و عناب شکر سبز
 بر سر نهند و بر فرش صندل و برگ بید بملول بگلاب خواب کردن نافع بود و این خنده در سرسام صفراوی بسیار نافع است زیرا که اسهال بر فقی کنند و
 حرارت پیدا کنند بلکه تسکین آن نماید و ایضا در حیات حاده چون طبیعت قبض باشد استعمال نمایند بکیرند سدس گندم در سه بسته و تخم خطمی و جو مقشرونث
 هر دو احد یک کف عناب و پستان هر یک بست عد و نیلوفر چهار درم سنای پنج درم و در چهار رطل آب بپوشانند تا یک نیم رطل بماند و در آن ده درم شکر سفید
 حل کنند و ده درم روغن بنفشه بر آن ریخته خنده نمایند و این خنده دیگر تظفیه حرارت غیره بسیار کند و تسکین عیش و لیسب نماید بکیرند آب کشک جو
 و و اوقیه لعاب بپغول و روغن بادام شیرین و روغن کدو هر یک اوقیه و خوب هم زده بدان خنده کنند که این تظفیه عجیب ایسب حوی و سرسام و احوال آن
 نماید و در سرسام صفراوی اسهال مشکل بود و هرگاه ماده درین وقت بسوی سرها عا باشد و بقرا گفته که سرسام جمیع اجناس خود قاتل است و در حیات
 حاده چون در بعضی از روشنی نفرت کند و در سر و ج و اعم و نقل باید بجدو ش سرسام تین نمایند چندی گوید که در سرسام دموی قصد قفقال و اخراج خون
 بقدر تقریبه و تبیین طبیعت آب فو که مثل ترسندی و شربت آلو و نیلوفر و عناب کنند و خلطه و شمومات لعل آرند و از اغذیه مایه اشیر محض آب انار دهند
 اگر سر بر نباشد و الا بلاب از عناب و پستان و نیلوفر و غیره بنفشه و مانند آن بدهند و اگر باوی سر بود شربت خشخاش و از اغذیه مایه اشیر محض آب انار دهند
 یا مایه اشیر بخر بادام و تبیین طبیعت بختنه نامی ایسب مبهلات مشروب به سهل مثل شیر خشک و ترنجبین و ترسندی در روز پنجم و یا در ششم کنند و این طبع نافع
 این نافع است و نفع آن همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن درینجا وزن بنفشه سه درم و نیلوفر دو درم و کاسنی دو درم است و روغن بادام شیرین
 یک درم عوض عناب و پستان نوشته و در صفراوی هر صبح شربت نیلوفر و بنفشه دهند و برای تبیین شربت ترسندی و عناب و بنفشه نوشانند و اگر
 حرارت بسیار قوی باشد این قرص کا فور دهند بنفشه نیلوفر و طبا شیر گل سب تخم خرفه تخم کاسنی هر یک سه درم مغز تخم خرفه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو هر یک
 پنج درم رب اسوسن و درم صندل سفید سه درم کا فور ربع درم زعفران ثلث درم هم را کوفته بچینه قرص سازند شرفی دو درم و این خنده نافع است بنفشه
 خشک یک کف سانسه درم ترنجبین ده درم باقی همانست که در قول ابن الیاس گذشت و نوشنده که در سه رطل آب بپزند تا یک رطل بماند این همیشه استعمال کنند
 که اگر درم حادث از خون باشد مبادرت بقصد قبل بچم ممرض کنند و اگر قصد دست مکن نبود درگ پیشانی و بینی کشایند و اخراج خون متقدر حاجت بیکدغه
 نمایند و مایه اشیر طبع لعاب بنوشانند و آب انار بپزند و تحویل طبع آب ترسندی و شربت بنفشه و نیلوفر یا شربت و رو کنند و اگر طبع سخت قبض
 باشد شربت انار و خیار شنبه آب ترسندی و شربت عناب دهند و اگر تشنگی بسیار باشد کمی مبردات نمایند و اجازت شرب آب سرد دهند بعد از آن
 قصد تقویت سر بر روغن گل مضروب بسرکه و یا سرکه و گلاب کنند و بر پیشانی صندل و گلاب و کا فور طلا نمایند و اگر از شروبات اسهال نشود و خنده لاین
 لعل آرند و اگر در بعضی قریب بمنتهار رسد و بخواهی شدید و اختلاط عظیم باشد نطول منوم که در ذیل علاج گذشت بر سر ریزند و اگر بدن متلی باشد

نوشته شده است

آب بر سر نباید ریخت و روغنهای سبزه مرطبه بر سر مالند و اگر سر کم نشود شیر زنان بر سر دوشند و آنرا بر روغن نیلوفر و بنفشه و زنبق چکانند و مریض را بر پشت نرم
 بخوابانند و چون صلاح یابد بزوره ماش که دو و استفاخ غذا سازند و اندک پست جو محلول آب گرم بشکریه آب سرد بدهند چون آثار صلاح پیدا آید و پت ساکن
 شود غذا بزروره ساق و یا زوره حصرم و یا استفاخ سازند و کاهو خورند و چون بران ایام بگذرد و بصحت خود کند و حمام داخل نمایند و بجز زوره مرغ و دراج و کاه
 صوری غذا نمانند و از غذای بسیار خرد کنند تا در معده فاسد نشود و بهتر صبح عاده بعادت او نمایند اما لطفاً گوید که در سرسام مبادرت بقصد کشند و تبرید
 باخراج ماده بدر آنچه تعدیل او کند از سسل و غیره باید کرد و سوخات نیکوست مگر در برسام بسبب احتمال عطسه که آنرا مضر است و صاحب سرسام حاکم کثیر
 تناول پست جو و شرب آب آن نماید و اما القرع مشوی بعد طلبی آن بار دو بسره که سرشته و خوردن عدس بر روغن بادام و طلای سر سبز که گند و روغن گل
 و شیر زنان و زعفران مجرب است و شستن پایها بطلخ نسبوس و نمک مجرب و هرگاه قزطیس تنهادی گردد و در قوت احتمال یابد نصارگ پیشانی و حجامت ستین
 نمایند و درین وقت بنفشه و انچه از آن سازند بکثرت خورند که گیلانی می نویسد که سکنجبین درین مرض باید که بسیار اندک استعمال نمایند زیرا که آثار از آن داغ
 و حجب را ضرر دارد و معذک شربت آلو از آن بسیار نیک است بهر آنکه درین با وجود قوع و تبرید تطیب و تسکین و منج بخار و از لاق و تکمیلین طبیعت است و درین
 لرح نیست که داغ را و آنچه متصل بدست ضرر رساند و ایضا میباید که کثرت حواض نکنند و چون استعمال نمایند باید که ترشی او قوی نباشد و نه صرف بود که
 مخلوط کنند بچینی که تعدیل او نماید و تبرید فطر هم استعمال نباید کرد و خرد از شراب اولی است و اگر چه مزاج باشد و از همه آنچه اعانت بر جذب مواد بسوی سر کنند و از
 جوی صغناخات داغ و مضخات آن اجتناب باید کرد و در سرسام صفراوی حاجت بختنه شدید تر بود زیرا که ایشان اوست شکر ک بسوی فوق و مسلمات قویر اکثر
 و از اثر شرب نافع آن شربت صندل است و اما القرع آب غوره و شکر و بادام و شکر و بجنایج و تکمیلین طبیعت سرگاه قوع ک خورند و بنفشه و کاه
 نیواب و درم سبغول بچلاب بارد بخورند و طلب خواب باشه بسنومه مثل شربت ششخاش و شربت نیلوفر و شربت کاهو نمایند و یا تخم ششخاش و تخم کاهو بسوده
 در مار اشعیر بزرد و طلای پیشانی بقیراطافیون و مثل او کاهو سازند و حقه تکمیلین بر در طب که درینجا استعمال کنند نیست و نسخه آن همانست که در قول جرجانی
 گذشت و در آن سفیده برفنه خام داخل است و باید که شربت ششخاش بعاققه داغ و تکمیلین طبع و هنگام قرب نماند بنوشانند و علاج قسم سومی نیست که قبل
 از زوال عقل فصد پیشال نمایند و خصوصاً اگر مریض بر نفسمان عادت بود و اخراج خون بسیار در دفعات بد و در زیاده روز بقدر قوت کند و باید که تعدیل
 بر قوی نمایند چه اگر قوی بود مریض سالم گردد و اگر بخلاف این باشد لا محاله میرود و در اکثر قوت قوی از قوت افعال اعضا می شناسند می شود پس اگر متزل
 و حس و حرکت صحیح باشد داغ صحیح بود و چون نفس و نبض صحیح طبیعی باشد قلب صحیح بود و اگر اشتها می طعام صحیح باشد جگر صحیح قوی بود و هرگاه این احوال
 بخلاف آن باشد این قوی ضعیف بود و چون از فصد عروق دست مانعی باشد بر ساقین حجامت کنند بعد میان هر دو شان بعد از آن بر نقره فصد
 رگ پیشانی و زنبق و هر دو رگ زیر زبان کشایند و خون بقدر امکان بر آرند و اگر فصد این عروق باخراج دم با محتاج کفایت نکند فصد صافن نمایند تا بعد
 خون باطل نماید و بعد فصد در اول مرتبه سکنجبین و خصوصاً معمول از پوست بیخ کاسنی و تخم آن اقتصار نمایند و بعد و روز غذا با بادام اشعیر قوی مفرد یا سکنجبین سازند
 اگر سرخه و ضعف در معده نباشد و اگر خوف ضعف بود و نان محسول و قبول و حبوب باره مثل چند رو کاهو و سمرق و ملوکیه و بلبله پانیه و کدو و خیار و قنار و ماش
 و عدس مقشر و جو مقشر معمول آب میوه های ترش مثل آب غوره و انار و ریاس و بهر سبب اگر طبع نرم بود و اگر قبض باشد باو بخارا و تمر سندی دهند و اگر
 طبع نائل قبض باشد هر روز آب آلو با ترنجبین و یا شیر خشک بنوشانند و اگر طبیعت نرم نشود حقه لینه یا شیاف استعمال نمایند و اگر احتیاج زیاده است
 باشد باو الفواکه و بنفشه بلباب و خیار شنبه و غیره دهند و از غذا بر بادام اشعیر مرکب بجناب آلود در زمی یکبار یاد و بار اقتصار ورزند اگر طبیعت قبض باشد و
 بزرشک یا ساق یا بیاغوره دهند اگر طبع نرم باشد و بعد از آن ابتدا بادام اشعیر غلیظ تر دهند و در تقلیط آن بنیز نمایند تا آنکه مرض با آنها رسد و وقت بحران حاضر شود و
 انتها بدین غذا بطریقی در قول صاحب کامل گذشت باید کرد و چون بصحت خود کند از تناول غذای کشیه و ترشی در آفتاب از تعب از خوردن حلاوات و از تخم کاهو
 و حرکت بسیار اجتناب نمایند مؤلف خلاصه گوید که در سه روز اول رگ قیضال زنند و عقبات مناسب باشه شربت عناب و بنفشه و نیلوفر و لعاب سبغول

و خاشکی دهند و روز ششم بلینی دهند باین وجه مغز فلوس پانزده درم شیر خشک تریخچین هر یک ده درم خمیره بنفشه هفت درم گلخانه شکر می ده درم روغن خطائی نیم شقال روغن بادام نیم شقال و این بطریقی از مجربات است سنایی یکی یک جزو گل بنفشه بر سیاوشان گاو زبان هر یک نیم جزو موینتی عناب زرشک هر کدام بقدر مجموع با ده چند آن آب بچوشانند تا راج بماند صاف نموده کشتن خشک تخم کاسنی تخم خیارین تخم خرفه مغز تخم گندم هر یک سه درم کوفته در طلی از آب مذکور بنیازند و تا دو ساعت نگهدارند نگاه صاف کرده بنوشانند فایده من الخواص العجیبه و اگر طبع در غیر روز بجران نرم شود و سولق تغییر با گل ارضی و صمغ عربی یا قرص طب اشیر بر بیه و رب سینب و گلاب دهند و صندل و گل سرخ با گلاب آب برگ انگور بشکند و اگر مرض بطول انجامد بر یک در قول لاطکای گذشت بعل آرد و باشد که در آخر سر سام زبان بسبب نزول ماده گرفته شود و بیمار بر تکلم قادر نباشد درین وقت از گل بابونه و اکلیل الملک و سوس گندم و گل بنفشه بر سر و گردن لظول نمایند و سر بخارا آن دارند و بگردیده شده که ماده سر سام بجران انتقالی بقحف ریخته در زیر جلد باعث اورام غلیظه صلبه گردیده و از دامت تظلیه آب کشتن تازه تجلیل رفت و در غذا عدس با سرکه بغایت مفید است مسدود گوید که این خسته مغز بلین مسکن حرارت در سر سام صفا و است ما در الشعیر سسی درم روغن گل ده درم لعاب اسفول بست درم نیم گرم خسته کنند و گاهی خمیره بنفشه یا تریخچین قدر حاجت اضافه کرده میشود و این خسته جید است عناب پستان هر یک ده عدد جو متشده درم بنفشه ششک پنج درم نیلوفر سه درم پسته یک قبضه لطیفه چوشانیده صاف کرده بست درم تریخچین یا شیر خشک و فلوس خیاشنبر ده درم روغن کنجد پنج درم پوره ارضی یک نیم درم و این بلین صاحب سر سام را در روز ششم بخوراند شیر خشک ده درم تا پانزده درم تر سندی منتفی پانزده درم خمیره بنفشه پنج شقال گلخانه ده درم راوند نیم شقال و این سه درم روز دو از دهم یا شانزدهم داده شود و فلوس خیاشنبر ده درم ماده شقال گلخانه پنج شقال شیر خشک ده شقال خمیره بنفشه ده شقال روغن چینی نیم شقال روغن بادام یک درم باذن الله تعالی الف بنشد

علاج فلغمونی و شقاقلوس و ماغ

علاجش مثل علاج سر سام دموی کنند لیکن در فصد مبالغه نمایند و فصد عروق زیر زبان و چهار رگ و عروق جبهه و پس گوش بعد فصد سر و بسیار نافع است و حکیم علی نوشته که در فلغمونی مبالغه در ماده مواد بسوی اسفل از وضع مجامع اولاً برکتین پس بر جنین پس بر خاصترین پس بر در کین پس بر فزین پس بر ساقین نمایند و بر ساقین شرط نیز بعل آرد و این بعد فصد اولی و ایضاً در استعمال شومات بارده مثل صندل و کشتن سبز و گل کدو و خیار کوچک و کافور و امثال آن و کذاک لظوح اطیبه و نموده بارده و منوم بر سر چنانچه در حمزه مذکور کرده و مبالغه کنند صاحب اقتباس گفته که فلغمونی و شقاقلوس نیز از اقسام سر سام خمیری است و بسبب فلغمونی تضن خون است و بسبب شقاقلوس خون گرم با ترکیب سودا بود و علائش بسر نام دموی و سودا و نموده

علاج حمزه و حمزه و قوبای آن

علاجش بعینه علاج سر سام صفراوی است مع زیادتی تزیب کثیر و دوام ربط اطراف و فصد چهار رگ و این ضاد و علوی جان نافع حمزه است آرد ماش و جو در روغن گل و شیر زنان و زرده بیضه نیم پشته آمیخته بر پارچه کتان بایده بر سر زنند و ساعت بساعت تبدیل نمایند و این ضاد در ابتدا استعمال جدا ده که و خیار یوست نمریزه عناب شعلبک کاسنی گل بنفشه کوفته اقا قیاد و نخل کرده ضاد نمایند و این ضاد در انحطاط استعمال میکنند آرد ماش بقدر کف گل بنفشه شقال فاونیاد و انگ کوفته بشیر زنان و روغن گل و زرده بیضه آمیخته بر پارچه طلا کرده بر سر گذارند و این طلا نافع است صبر عفران اقا قیاد و نخل گل ارضی شیاف مایشا صندل سرخ کوفته باب کاسنی تازه و آب عناب شعلب سبز آمیخته بر سر طلا کنند و صاحب اقتباس این را نیز قسم از سر سام خمیر تحقیق نوشته و گفته که اول فصد قیاد کب نه و بفاصله دو سه روز بزرگ پیشانی و پایی کشایند پس بمعالجه سر سام صفراوی پردازند و شیخ میفرماید که علاج حمزه و قوبای دماغ بعلاج صبارا نمایند طبری و گیلانی گویند که حمزه بجای ممله چون حادث گردد در سائر اعضا ظاهری حسن منقسم بدو قسمی گردد یکی منبسط زیر جلد و درین حرمت در جلد ظاهر میگردد و دوم فرورفته در عمق لحم و این را جرم و بجم نامند و حمزه فلغمونی نیز در این جهت مشابهت بحمزه نارد و حرکت آتش و حرقت و التهاب بدان نامیده اند و این نوع گاه عضو را فاسد میکند و امات آن بیناید و گاهی زائل میگرد و بحسب قلت ماده و کثرت آن و خشک و مصلح آن و سبب بلین مرض سختی

که با خلتا صفر اناس میشود و بنسب میگرد و در جوش خنجر و در گمای باریک راعی شکاف پس بسوی تخم و عصب و عظم سیر میزند و چون این علت در دماغ پیدا شود
و آن ارتقای خون فاسد با خلتا صفر بسوی بعضی جزای دماغ یا اکثر آنست یعنی عواجد که در او آنست که در جگر بنسب میشود و پس در آنجا اندر خلتا صفر
موضوعی بر قنطاریه و یاد غشای موضوع بر دماغ و یاد برین هر دو بنسب گردد و باین خون فاسد و عروق دماغ حمل شود و اما قسم دوم که آن عمیق است و در دماغ
عارض میشود زیرا که قبل از آنکه در دماغ فرود در بعضی راهها که میکند چه دماغ تحمل مثل این الم میشود و نمی بینی که اکثر تشنگی است که عضوی بعد از آنکه میگرد و نکیست
که او بنفسه تامل شود و ماده حاده که او در آنست که در فرق میان این عرض و قنطاریه است که اکثر تشنگی را از آن میکند و بادی تپید و بلغمی باشد و چشمها
سرخ میگردد و باین علت تپ و زوال عقل نمیشد بلکه برین در سر خود آتش تپید میاید و بران ملاقات صبر و قنطاریه را در دماغ جوش است که فصدت جفالی
ورگ پیشانی و درگ مغزین و هر دو درگ نیز بران بحسب مکان و مطاوعت قوت یکی بعد دیگری بشکایتند بعد به بشر باه اشعیر و اغذیه مرطه پیش کاه و قنطاریه
و کاسنی و حریرهای معمول از نشاسته و روغن بادام لزوم نمایند و نظر بسوی چیزهای سرخ براق برای جذب ماده بسوی قنطاریه بشکایت نمایند و لزوم اینها در
نماید جزاوه که در مغز خیار برگ عنب ثعلب عندل سفید شخص اطراف پیدا برگ بنفشه نیلوفر برگ بنبول بقنادیر لائق غلتند که نیشه باریک سوده با سر که آینه نیشه بر سر نهاد
گند و یا سفید تخم مرغ بار روغن گل خام آمیخته سرد نموده بر سر گذارند و هر ساعت که گرم کرد و تبدیل نمایند و باکی نیست که بالای خنادر که از اندکی روغن بنفشه بچکانند
لاسیا وقت ظهور انشان و کمی دفعات بعد جود تشنگی و برگ بنفشه و نیلوفر و هر دو واحد کف کبیر پوست نشخاش بسوس گندم هر دو واحد کف برگ عنب الثعلب کف کف
پیزند تا همراه پس صاف کرده نیم گرم بر سر بزنند و مثل آن تکبید سر نمایند و اگر بکنند که ازین بیار افاق می شود و در هر دو واحد کف کبیر بر سر بزنند و در هر روز
بدفعات متوالی و بهترین چیزها که درین عرض استعمال کنند این خنادر است بکبر برگ عنب ثعلب و تخم آن و سیب رسیده و هر دو را نرم کوفته در سر که مخزنج
نوب و روغن بنفشه بچکانند تا مثل سرهم گرد و بعد اندک آرو جو و سویق او آمیخته مثل خاکینه کنند و بر سر از آن خنصاب غلیظ نمایند و چون مرض اختلاط یا باد
قلق زائل شود و در قاروره آثار نفیج پیدا کرد اگر قوت مطاوعت کند باین بطور مسلسل و بند برگ عنب ثعلب برگ خلی برگ خجاری هر واحد و سسته تر سندی
سی درم تخمین است درم اول است عدد غناب یک کف پستان یک کف و اگر قوت شامی هم رسد و کف کبیر هم را بر سر مطبوخ جوشانیده صاف نموده
شربت از آن بقدر قوت علیل فصل گرفته هفت درم فاس خیار شنبه در آن مالیده نیم گرم بنوشانند و اگر قوت کفایت کند و دو سه بار این مطبوخ استعمال کنند
هر گاه اندک بقیه مرض با نماند سوط بخار بزند بکبر بنفشه است ایض که در آن اقلیسیا باشد و انزروت او بشیر خرپر و روره با سفید زنده رسوج و در شیر
و ختران حل کرده اندک روغن بنفشه پارو روغن نیلوفر و روغن کدو پارو روغن تخم خیار بران انداخته نیم زنده صاف کرده قدری سرد نموده سوط کنند پس اگر ازین جهت یا
در چشم او خشک نیاید لزوم این سوط نمایند که در بعضی ازین صحت یابد و اگر اشک سائل شود و از آن راحت نیابد بشیر و ختران از پستان بر سرد و شدند و نهادن او در
مبول باب طلح و گلاب بانگ سرکه و روغن گل هم آمیخته بر سر لزوم نمایند و مسکن و خوابگاه درین در جانی که در آن هوای سرد بسیار آید مقرر سازند و او شوی در آنجا
و قرب آتش حذر کنند و بر بنفشه و نیلوفر آب سرد پاشیده بپویانند و اگر صاحب این مرض را آب عصی الراعی بشیر و ختران سوط کنند اثر نیاید بنفشه و گلابی است
و حلقب و برگ اسفول سائیده قدری سرکه آمیخته بر سر خنادر میکنند و این خنادر اول این مرض و در آخر آن نیکوست و اما طول صلاحیت استعمال ندارد
گر در آخر این مرض و اگر باین علت در ابتدا تپ لازم گردد و بر روی مرضی منشن تشنجی ظاهر شود بی شک علیل باهاک گردد و اگر چه که او مع ظهور تپ زود گردد و
اسهال او را عارض نشود و خلاص یابد و این مرض از امراض مشتبهاست باید که هنگام وقوع آن تامل تمام در علامات و معالجه آن نمایند سر سندی شرح است
مینویسد که دیدم این مرض را مع علامات او که بعدتی بر نما حادث شده بود و هنوز نوبت اختلاط عقل و سیاهی چهره نرسیده بود و علاجتش بنوشانیدن خنادر
و نارچیل در یائی نمودم و صحت یافت و حمره که بود کان افندتم بریش علاج عطاش است که بعد از تشنجش بیاید بمرنگد از قانون و شرح آن حمره و عطاش
در صبیان مرض واحد ظاهر میشود و از روی در جوی کبیر نوشته که گاه مرضی شبیه قنطاریه است بغیر تپ عارض شود و بدون او بغیر حمی و لیل خالی بودن آن از درم
لیکن با قنطاریه و چیدن بود که صاحب او را قرار نباشد و خواهد که بر دیوار با بر جرد و گاه بر لبستر بغلظت و گاه به قوت بنشینند و گاه به ضعف

بافتد و معذکلب و نبض او تغییر تو اتر و سرعت عارض نشود و بول او رنگین نگردد و با شدت غمخیز و غم باشد و نفس تنگ شود و تشنگی بسیار دارد و اگر آب بنوشد بسرفه
 خارج گردد و این مرض اکثر در بابت رفتن کند و گاهی تا چهار روز بکشد و احدی از ان نجات نیابد بلکه چهره و زبان سیاه شود و چشمهای ایشان باز ماند و حال آنها
 مثل حال مابوقین بود و بعد از ان حرکات ایشان سست شود و نبض ساقط گردد و میزند و اکثر موت آنها با خنثاق بود و شیخ میفرماید بعد نیست که سبب این علت
 مشارکت دماغ بعضوی دیگر که هم مثل عضل نفس باشد چون اثر تشنج یا ساد و دیگر مثل خنثاق عارض شود و متادای دماغ گردد و او را شوش و فاسد گرداند و
 عقل مختلط گردد و عطش تخفیف نواحی را و معلق و صدر عارض شود و لندنا شرب آب ساکن نگردد و قشری میگوید که این مرض را اکثر دیده ام هنگامی که با
 عارض می شود و احدی را ندیدم که از ان خلاص یافت کسی را ندیدم که در اول روز از ان ببرد بلکه سر کسی را که این مرض عارض میشود و خنثاق آنرا اشتداد
 می نماید و قرانی یا بدو بر یک شکل تا کرمی مانند بکشد بر فرش و بیشتر فرود منقلب میگردد و گاه بقوت و سرعت حرکت میکند و گاه یکبارگی ایستاد میشود و همواره حال
 همچین می باشد تا آنکه سست میگردد و میزند و زبان بعضی با کل سیاه میگردد و بعضی را این وقت قرب موت عارض میشود و اطباء از مشاهده این مرض
 حیران میشوند و اکثر بمرض نسبت می کنند که او این افعال با اختیار خود می کند باراده آنها را که مرض او شدید است و در نفس الامر چنین نباشد پس گاهی بعض
 اطباء همین اعتقاد میکنند تا آنکه مریض می میرد و کسانی را که من مشاهده کرده ام احدی را از ایشان ندیدم که عقل آن ظاهر مختلط گردد بلکه اکثر از ایشان از فعال
 خود که میکنند عذری نمایند و می گویند که از شدت کرب نفس خود قدرت ندارد و کسی که بس بدن آنها می کند در ان از حال صحت تغیری یا بدو لندنا آنها
 مردم همان زیاد بود و تحقیق صدق کلام مریض درین باب نمی کنند حتی که مریض با کرمی گردد و در این مرض عارض می شود و وقتی که عفو شد بدید قلب
 پیدای شود و از ان انطفای حرارت غریزی لازم می گردد و کرب شدت می کند و درین هنگام و نفس تنگی عارض می شود و بسبب تخفیف اعصاب
 حر که بنا بر قوت حرارت و چون این اعصاب خشک می شوند بر تخریک تا کرم نمی باشد و لندنا اکثر موت ایشان با خنثاق بسیار بسبب انطفای حرارت
 غریزی و نبض ایشان را تو اتر و سرعت عارض نمیشود و بنا بر آنکه حرارت غریبه تا بجز مجاری بول منتهی نمی گردد و لندنا بول از مجرای طبیعی تغیر نیابد گیلانی
 می نویسد پس بدست که بر قشری این امر مشتمله باشد زیرا که در تب و بانی نیز اکثر این اعراض می باشد و گاه زونی بعد نقل قول را زنی و شیخ و قشری نوشته که این
 اقوال از عجایب عجیب است و شایعین در کتب طبیعه بدیم و نه از ابای اولین خود شنیدیم

علاج سرسام سوداوی

و این کتر آفت و انطای بر است و با اینها میگرداید بعد فصد تبرید و تطیب و دماغ ازاد و به و ما را بچین کنند و پس از شیخ ماده بسمل سودا و حب قهیران
 تنقیه نمایند و تبرید و تطیب با اشعیر بشیره ششخاش و ترنجبین و جهت تقطیع و تخلیه و اذ بین که بسیار ترش بود و مناسب است و بعد از تنقیه ضادات و نظولات
 مرطبه بکار برند و ضاد مغز تخم کدو مغز تخم تر بو زنیلو و بنفشه هر دو احیاک توله ساییده بشیره و قهیران نیز برای سرسام سوداوی و صمغ عربی و شکر سبزی و دماغ
 فائده تمام میکند و نظول با بونه تمام گل سرخ گیلان الماک برگ ششخاش برگ چغندر و بعد از تنقیه نافع و بعضی شربت عنب اشعلب گل بنفشه تخم حلی حله اسطوخودوس
 شیر فرو و ده اند و ایضا با بونه شربت ریحان بنفشه گل رنگس در آب شیرین پنجه روغن با بونه روغن کنجد روغن بادام شیر در نران داخل کرده نیم گرم بر سر نظول کردن
 سودا مندست و بهر چه در علاج امراض ناعی سوداوی و صدراع سوداوی مذکور شد لعل آرزو روغن کدو و بنفشه پیانو و با بونه بشیر زمان بر سر آند و ایضا در غنچه
 مذکوره و شیر و ختران در گوش منی چکانند و در تزویم حلیل کوشند و باقی تدبیر حسب حاجت از سرسام صفراوی بر گیرند و غذای اشعیر و مرغ و مانند آن دهند
 و در اختلاط مرض گوشت حلوان و پنجه خر و سن بند و از غصه حزن و افکار بسیار منع کنند تا قوال مهر و صاحب اقتباس منویسند که اول رگ با سلیق وقت
 صبح رزند و وقت شام رگ صافن کشایند و جهت تبرید و تطیب دماغ روغن بادام و کاهو و شیر زمان برابر گرفته و گوش چکانند و بر تارک سر بالند و
 شیر و خرفه و خیارین و مغز کدو هر یک نه باشد و تخم کاهو هفت باشد در گلاب و میدمشک هر یک هفت توله شربت پیانو و قشر شربت صندل ترش هر یک دو توله
 داخل کرده بنوشانند و غذا بشیرین و یا ششخاش و بشیرت نیلو فرو انا شیرین دهند و چهار پنج روز همین تدبیر لعل آرزو که بهوش آید پس تنقیه بدن و دماغ

باز بچین کنند و بعد انفرغ ازان بنا بر تعدیل مزاج خمیره صندل ترش بر نسخه رازی همراه عرق شیر علی بنجان بکار برنج خجندی گوید که نفع ماوه بطبیخ بنفشه
 و اصل السوس مقشر نیم کوفته و گاو زبان هر یک درم و شکر سفید درم نمایند و غذاها و اشعیر و نخود بر روغن بادام دهند و بعد بطور نفع تمام در قاروره سه سل بسطوخ
 بنفشه نیلوفر تخم کاسنی اصل السوس تخم کشوث هر یک دو درم موپوشنی ده درم پرسیاوشان اسطوخودوس سناخ هر یک درم شانه و یک قصبه عناب ده عدد
 فلوس خیا شنبدره درم تخمین گلگند هر یک پانزده درم روغن بادام یک مثقال بدستور معهود مرتب ساخته دهند و غذا بعد سه ماه در آخر روزها و اشعیر مرغ شود بخورد
 و این طول نافع این مرض است با بونه مثبت شانه بنفشه مساوی جو شانه نطول کنند و تدبیر سر را با آن فائز تره رطبه مثل روغن بادام روغن بنفشه نمایند
 و در نسخ این الیاس و سسل مذکور شای یکی هفت درم گل سرخ پنج درم بادرنجوبه دو درم محوض شانه و عناب و گلگند است و در نطولی بجان بجای شانه
 طبری گوید که در سرسام سوداوی ترک استفراغ او در اول مرض البته واجب است بلکه لزوم باد اشعیر بجلاب و شکر نمایند و غذا بزور است مرطبه مثل ماش
 و اسفناخ و مانند آن دهند و هر گاه در قاروره نفع ظاهر شود و متبیه با این مبلوغ نمایند پرسیاوشان اصل السوس موپوشنی هر واحد پنج درم عناب پستانان
 آو شیرین هر واحد بیست عدد و تخمین است و درم برگ بادرنجوبه یک کفایت همه را بدستور مبلوغ بپزند و شرفی ازان حسب قوت بر نفس صاف کرده بچشم
 فلوس خیا شنبدره دران مالیده اندک روغن بنفشه بر آن ریخته بنوشانند و یاد در علق او و جو کنند اگر از شرب او امتناع باشد و این مرض را اعراض پیچیده باشد
 ظاهر نشود و آنچه در این مرض بر آنچه واجب نبوده انبعاث و تثبیت او اگر کسی که قریب او باشد و گاه از دندان بگذرد و هر چه زیر دندان او آید قطع آید و چون مثل
 این افعال ظاهر شود پس سبیل او آنست که بزنده و ترسانند تا ازان باز ماند و هر گاه در مرض انخطاط پذیرد مرتبه دیگر استفراغ ماوه نمایند اگر قوت او تحمل آن باشد
 و شیر بز یا شیر دخران بر سرد شوند و برین ضما و لزوم نمایند بکیر شیر تازه بز دران پرسیاوشی بمانند تا نیمه گردد و بعد ازان برگ جنابزی و برگ بقله مبارک
 ساییده بر سر منند و بالاایش شیر منجم گذارند و درام روغن که و در روغن تخم خیار در برینی بپکانند و چون علت منخطا گردد از خروس خسی و دماغ جدی و مانند آن
 غذا سازند و از شو که سبب شیرین بنوشد بخوراند و از جلع البته منع کنند تا آنکه قوت سبیل گردد و در غذای لحم رچرچ کند و آبرزن و حمام لازم گیرند و در وقت غلبه
 مرض از بیماریار سخنی نیک باید کرد و نزدیک او کسانی باشند که ازان انس و محبت داشته باشند و همچنین در سایر انواع این مرض زیرا که سوس است و سخن
 خوب و تسکین نفس آنها از ضروریات است سمجید گوید که علاجش با استفراغ بدن از مبلوغ قیمیون کنند و اگر گامی باشد این حقه عمل آردنم منخطا بسناخ
 و قیمیون و جو و دینه جو شانه و در آب آن روغن با بونه آمیخته حقه کنند و ما اشعیر بشریت نیلوفر و عناب بهنول بجلاب و ما و بچین بنوشانند و آید که دران جو مقشر
 کوفته و گندم و نیلوفر و بنفشه و گل سرخ جو شانه باشند بر قدم سر بریزند و روغن بنفشه و نیلوفر نیم گرم بر سر نهند و چون مرض صلاح یابد در حمام داخل کنند و بخورد
 مرغ و تخم خرفان غذا سازند و شراب مزج بنوشانند و بکثرت خواب امر فرمایند ایلاتی گوید تا وقتیکه علامات نفع ظاهر نشود و استعمال حقه با مسهل جایز نیست
 و تا ظهور نفع ما و اشعیر قریق مزج بجلاب نوشانند و بر روغن بنفشه و کدو تخم سر نمایند و شیر زنان بر سرد شوند و بدانچه در سرسام صفاوی گذشت استعانت
 نمایند کیلانی مینویسد که تدبیر کف پاوان و قهقهه مرین بهر شرب بر روغن تخم که دیار روغن بنفشه نافع است و بعد بطور نفع طبخ قیمیون بنوشانند و ما و بچین
 دهند و اصلاح مزاج با شای مرضیه که با وی ادنی استخوان باشد باید کرد و آب مبلوغ اشیای مرطبه مانند کلمات بر قدم زدن

علاج سرسام بلغمی

که بیشتر نامند اگر لایقی نباشد اول قصد کنند و بهر نفع ماوه نفع منضم دهند و نفع از باویان یک مثقال اصل السوس مقشر نیم کوفته پرسیاوشان هر یک سه درم
 پوست تخم کرفس یک درم جو شانه صاف نموده یک نیم اوقیه گلگند حل کرده با زعنائ خوده با دو اوقیه تخمین بزوری صبح نیم گرم نوشانند نیز سفید بود و اگر تب
 زیاد باشد گلگند و تولد در عرق عناب بکشد با ویان هر یک پنج توله مالیده نوشانند و نخود از حب لاس جو شانه روغن گل و سرکه آمیخته عمل آرد و پاشوی و سوس
 و ضما و بکار برند و پر مرغ بسل و خردل آلوده هر حلق انداخته تی آورند و پوست سر بزغال که را گرم بر سر بستن از مجربات این بیطاریت و معمول نیست که مرغ خاکی
 با کوبن و چون نموده نوعی که خوشش بیرون نرود یا بر سر مرض افند شکم شکافته که را گرم بر سر بندند و هر گاه سرد شود و تبدیل نمایند و در ابتدا پارچه بسره که با دوزن آن

بکوبن

روغن گل یا روغن سوسن تر کرده بر سر نهند و روز سوم بجای سرکه که غصیل نمایند و چند بیدستر قدری بنفشه آینه و یا پودینه زیاد کنند و ضماد میوی سوخته است
 با سرکه شسته بر سر نافع است و این ضماد و دانه علویجان باغیبت سودمند که از پوست گل خشک شده است و سون و دوس هر یک دو مثقال چند بیدستر که یک گندم خوردندی و
 صلیب یک دو دانگ ماش مفسر نقد یک کف که قهقهه سینه بروغن گل و نارون هر یک پنج مثقال شیر زمان بقدر حاجت زرد و سفید یک عدد آینه نیمه لی از نو انگشتا
 و پودینه بری و بابونه و مرزنجوش و بادبان در سرکه که گندم چخته مقابل بینی بخورد و سه روز سوم و بعد آن مفید بود و اگر غصیل تازه ساییده بسرکه آینه بر ساق در لپه
 و قدم ضما و گندم جذب ماده ماضل کند و این ضماد بر جذب ماده حقیقه های حاده و حمولات قویه و ساق و وساعده و بالیدن پایها بکار برند و آب سرد خست بر صدر بنا
 و مویض و عرق بادبان یا گاو زبان یا ماش یا شکر بنوشانند و از هیچ ترشیدها اجتناب نمایند و چون در خواب متفرق شود و بادن آوازهای قوی و تشنگی جز آن هر حلیه
 بیدار سازد مخصوص فرد و زود ام اظهارت او را از چیزی درشت یعنی چند آن بماند که بیارالم آن در یاد و بیدار ماند و محاجم نیشتر بر پای نشند و آب بیکه در آن ادویه
 حاره چند بیدستر باشد نشویند و سرکه و مرفس با شکر سرد ضمادات شامل صورت مثل چند بیدستر و پودینه و صفت و حاشا و عاقر قرق را و خردل و عود صلیب آب نام با زرد
 با قدری سرکه غصیل از بیدستر بی اثرتر از این است و بعد از این ضماد را در سرکه که گندم چخته و در سرکه که گندم چخته و در سرکه که گندم چخته و در سرکه که گندم چخته
 تا آفتاب شود پس مسهل بر بندد و بعد از تقیه و مغارقت شب فلاسف و جوارش متقوی و باغ مثل جوارش مصلی و غیره باد و اسکاگمتدل به بندد و با جوارش را اینست
 با عرقیات و گندم و با جوارش عود با عرق گاو زبان و غشبل کبوتره و شربت زردی ممتدل بخورد و گویند که چند بیدستر را خاصیت است در تقویت اعصاب
 با وجود دفع او در برین مرض بسیار استعمال او باد و پودینه و غیره برون او و چه نسبت غشامی حال اولی است و عاقر قرقی و باغ و لطلوات قوی تحلیل بل آزند
 و اینها نیز شکرین و باغ و تحلیل ماده باقی عطر ساسن مثل گندم چند بیدستر فلفل نشویند و شک بکار برند و چون نسیان لازم این مرض است دادم بسیار و دفع بول
 و برابرتی بقیه غیره را بیدستر است و لطلوات در بول بر نشاند و او باید بخت و غذا از اول تا انتها آب سنجی حلوان یا چیره مرغ یا تخم آب یا زرد چغندر در اختلاط شاه
 یا شورهای که بر تر و گندم شک و خوردن و در چ و تب و با مصالح حار و شیب است به بندد و باقی تب میر از علاج امراض دماغی و در می و غلی و علاج صدام غلی حست حاجت برگیند
 اقوال ای که بر سویدی بنویسد که خردل که فخر آب ترغلی که آن فخر شک است بعد طلق پس بر یا فخر ضما کردن و عجب من است و از حکمای دیگر نقل کرده که ضماد
 چهاره نام بسرکه و روغن گل یا گلاب و گندم که سرکه چخته و روغن گل آینه و گندم سرین مصلی بسرکه و گندم انجیر مشقوع بسمل تا آنکه نرم شود یا خردل ساییده
 بر یا فخر و گندم چند بیدستر بسرکه و روغن گل حل کرده بعد حلق را من گندم پودینه بستانی چند بیدستر و سرکه و روغن گل و گندم اطلاق سرکه غصیل در روز شب
 چند بار و گندم ایارج او خاد یا بسرکه و روغن گل در حمام و گندم اموی سوخته انسان چند بیدستر و یا فخر و گندم پودینه و گندم برگ خشکست و تخم و بسرکه و زیت
 و شرب و ضماد آب نعنع بستانی بسرکه و روغن گل و شرب و ضماد و شتم قسط و شتم خردل و یا شونیزریان کوفته در پارچه بسته دادم و یا مویزج باریک ساییده و
 خردل بسته دادم و یا صفت زرد شرب روز چند بار و یا پودینه کوهی و شتی بدستور و یا حاشا بدستور و ضماد پودینه مع چند بیدستر و گندم حاشا تنها یا روغن بان و
 سرکه و سوط سرین بسرکه و لطلوات چند بیدستر و سرکه و روغن گل حل کرده به شیشانی و یا فخر و دکان اطراف منظر و زیت و یا تخم انجیر آینه و یا تخم انجیر
 و لطلوات و عاقر قرق را و تدبیر این اطراف اجازت قرق را و زیت و لطلوات و گندم بجای سرکه که گندم چخته و بعد حلق را من شرب سنا و یا چند بیدستر و یا صبر و یا غصیل سفید
 چند بیدستر و یا لطلوات هر واحد و غرغره خردل آب بادبان و گندم پودینه و حاشا و فرغون بروغن گل و سرکه و گندم پودینه تنها و گندم کسبجین غصلی و غذا شیری
 من زیاد ام بسمل هر واحد نافع بیشتر است مضمون آب ساسن یک که اول بهر نفع داده شربت حصول علویجان یک توله یا دو توله بگفتند عسلی و دو توله بلیساند و بالا
 شربت به خود و در شش چار توله در عرق از زردی و غشبل کبوتره و گندم پودینه و گندم پودینه و گندم پودینه و گندم پودینه و گندم پودینه و گندم پودینه و گندم پودینه
 اصل او من شربت زردی یک بندد تا شامه نفع او از آن سون هر یک چهار ماشه بود یعنی یک توله است و خود و من باشد انجیر زرد و چهار عدد و با زرد چغندر پنج ماشه گندم عسل چار توله
 کسبجین غصیل دو توله در کل کرده بکار بندد و غذا نخورد آب بیکه مرغ دهند و یا شور با بانان خشکار و تا روز سوم صحت مشماوه و تقویت و باغ سرکه گندم و روغن گل و گلاب بر
 آینه نیم گرم بر تارک بماند و روز چهارم بزردی و قسط و چند بیدستر هر یک بسته باشد اضافه نمایند و این بکله میوایان بشویند و بریان و قسط و لطلوات و شرب آب ساسن هر یک

بیمار باشد جنده باشد روغن گل و زنبق و زنگس هر یک یک توله و سحر و پاشویه و طلا و زعفران و تانیک هفته بکار بند که این همه بنا بر جذب ماده داده می باشد و پس از آن
هرگز بکار نبرد و اگر حیوان استعمال کرده باشد و وجب هلاک جاهل میگردد و کدانی انبش الکبیر سحر و انبش تانیک هفته بکار بند که این همه بنا بر جذب ماده داده می باشد و پس از آن
جیبید تر سحر یک توله باشد بکار نبرد و پاشویه نیست الکلیل الماکت صغیر و سداب با بونهر هر یک سه توله برگ کنی و سوسن شود و گندم و برگ گلاب هر یک توله نکند و در وقت
بدرستور معمول عمل آرد و این خماد جامع اجوام بکار نبرد سحر خود و س یک توله دال بنوماش مقشتر شنبه زرسوده برگ مورد و زعفران شک هر یک دو توله و در وقت صبح در دم چند تیر
یک توله صغلی سه توله در گلاب روغن گل زردی بر سفید سرشته بر پیشانی و صغین خماد نماید که فی الفیروزش می آرد و درین اثنا با فاصله یک و دو روز بقیه حساب اول
طبع را کشاید و در وقت اگر بهوش باشد تعیین طبع نماید با ضافه برگ مسنا و توله و ریون ز خطائی و تر سفید هر یک توله و زنجبیل سه توله و خیانت شنبه و زنجبیل هر یک
هفت توله روغن بادام هفت توله و شربت سحر خود و سسه علویجان چهار توله در اول اصول مذکور لیکن باید که وقت شب حساب ایارج نه باشد بخوراند و در وقت صبح
شود آب مرغ و دهنه و وقت شب نان بشور با می مرغ و روز نیم مارا الاصول مذکور نوشانند با ضافه شربت بزوری حارسه چهار توله و حرمت هفت توله و هیزب مط
سه چهار سسل و بند و باز یاده تا نقیمه تمامه حاصل شود و اگر موش دو و انوشیدن نداشتند با ضافه سخته حاد و علویجان هفت توله لیکن نخست باید که آب پیچیز گرم
و نمک هندی تخمه کنند در روزی دو سه نوبت و یکم و زیاد تا با فاقه آید پس تخمیه دماغ و بدن بدستور مذکور کنند و بعد از تخمیه جهت تعدیل مزاج و تقویت دماغ
معجون فلاسفه و فلانی و غیره بنیاد و صغلی سحر خود و س هر یک دو توله و در وقت غسل یک توله آمیخته بلیسانه که بسیار سفید است همچنین چند یکا باشد و در غسل
با اول غسل که گذر فصل و کدک جدر او را بسهل گوید که خارج شیش استعمال هفت حاد و باید که در چون بدن تپتی و مرض با بختا و خط لغنی از سر خطا کرد و دماغ معمول
از روغن گل و پودینه و نعنع و اندکی سرکه بر سر نمایند و همه بدن خاصه اطراف را بر روغن گل که در آن نفرون و عاقر قرحا حاصل کرده باشد با لند بعد از آن خماد معمول
از جنید ستر و حاشا و پودینه کوهی و سرکه غصص سرگندازند و ساقین و پاپا با سرکه غصص با لند و سکنجبین غصصلی غرغره سازند تنها یا با ایارج و اگر علت طول کند و عرقه ظاهر
گردند که سرگندازند گرم نمایند و نقیات بر زخمه با از او پودینه در بول استعمال کنند بوج علی بنویسید که اگر کماقی مانع نباشد و خون در بدن غالب باشد اولاً ضد کنند
بعد از آن هفت ماهی حاد و استعمال نایزد و جذب مواد بسهل کنند و بر پیشه مطبوخ بخورد و عمل قوی آورند و در بعضی ادر خانه روشن بدارند و از ستر قاق در سبات با باح و تپاد
منع نمایند و در اول امر برای منع ماده روغن گل سرکه آمیخته بر سر طما کنند و بعد در روز نازا بنامی مرض چندید ستر بدان مخلوط کنند و بجای سرکه سرکه غصص بکارند و آب
نهند که اندک و در ابتدا خاصه و بهنگام آنها خصوص در آخر آن با کل منع کنند بعد از آن زینت و نظرون و تخم با زیزون و فلفل عاقر قرحا و مانند آن بر بدن نهند و نظرات
قوی تکمیل شربت و عطوسات و غرغره لطفه که در آن حاشا و زوفا و پودینه صغیر باشد و غرغره بصل غصص و سنا و زیزون در علاج امراض نامی لغنی مذکور شد استعمال نمایند و چون
غصص خصوصاً طب بر استعمال کنند امتناع بسیار یابد و ایضا ستر حرمت و لظوخ خوردل بر سر استعمال نمایند و در اول کلاس اطراف و غرغان کنند تا آنکه سرخ شوند و در بعض
شاکم گردد که این عظیم المنفعت است و چون رساتن شود موی سر ایشان کشند و بعضی ازان بکنند و بر قهانه زدیک بقره حجامتاری بسیار نهند بجز شرط و گاهی سنگام
احتیاج باشد غرغره باشد محتاج میشوند کسی را که از ایشان غذا دهند بمثل آب ترس آب شود و آب کشک فضا سازند چون غذا دهند بر غرغره اطراف او چند رسات
اقدام نمایند تا بخار بسوی فوق بخیزد نشود و اگر سبب طول مرض احتیاج نوشیدن مسهل شود و خاصه چون ارتعاش بر بعضی ظاهر گردد و در وقت شتال چندید
باند که ستمه نماید که کمتر از یک دانگ باشد بخوراند و اگر از جرح کردن ستمونیا بجنده خوف افراط در تب باشد از ستمونیا احتیاج کند و بر چندید ستر و بر تبیدن مزاج
بدون ستمونیا احتیاج در روزند و اولی ستمونیا است که بخته باشد و اگر بخیر آنها صغیر گردند ایارج فیقر یکاب درم باربع درم شحم حظل و ثلث درم پاپا
ویک دانگ مصغلی بخوراند اگر تپشید یا حرازه نباشد و اعتماد این امر باشد که این دو اسمال غمها آورد و اگر بدان نقین نشود و مولات یا شیاف مع استعمال این
مسهل دارند تا که هر دو بر اسمال اعانت کنند بعد به بکلین بر از آن آگاه سازند و چون آنرا نیسان از بول و براز عارض شود بر کج ران و شکم از آب مطبوخ با بونهر
و الکلیل الماکت بفتحه و حمل اسوس نطول سازند و بشانه را غم کنند تا بول کند و چون مرض با تمارسد و اخطا پذیرد در بعضی را در گواره و بوج نشانند بعد از آن
اندک ریاضت و تدبیر تا نقین استعمال نمایند مجوسی گوید که معالجه صاحب اثیرش بخته حاد و باید که در ماده از اعلی بسهل جذب کند و در خانه و مسهل معتدل

در شوی که در تابستان با اعتدال و در زمستان گرم باشد بنوشانند و هر صبح گنگنه غسل با یکدیگر اندران زیره کرمانی جو شانیده باشند بنوشانند و بنخود آب مع زیتنه
مغسل از رو شدت و در چینی غذا سازند چون تیچ سوس نباشد یا این مار الاصول خفیف دهند پوستیج کرفس پوستیج باویان هر یک سه درم تخم کرفس با این
نیون هر یک سه درم صطکی شلیل لیبب هر کدام یک درم اسارون سلیمه هر کدام یک درم جوج اذخر ققاج اذخر صطخودوس هر یک سه درم میوه قتی سبت درم سه براد
سه رطل آب بچوشانند تا یک رطل آید صاف نموده هر روز چهل درم از آن گرفته گنگنه شکری ده درم در آن مالیده همانند کرده روغن بادام یک درم افزوده
نیم گرم وقت سحر بنوشند و سگند را فرودوسی ذکر کرده که هرگاه قوت قوی باشد واجبست که فصد صاحب این مرض کند و سرکه دروغن گل بر سر بریزند و چون این
باخطا طایفه چند بیرون نماند بر پیشانی طلا نماند و بکنش عسل که در آن در آنجا تپ طلا بر باشد از الاصول حذر کنند و چیزی سوای گنگنه شکری هفت درم
ندهند و ما را شعیر که در آن پودینه و زوفا یا باویان نخته باشند برهند و اگر تپ قوی باشد بر باویان مح ما را شعیر و مشک که آذخا نماند و سنجبین شکری بزوری بنوشانند
و سوای این از انشای باره رطبه جمع فواکه لایسما شفتالو سیب و به و امرو و دماندان اجناب رزند و اگر آنک مو میوه قتی بخورند باک نیست و از المان خاصه اشک
نماند که آنداسر را ضرر دارد و اینها همی و خوب شلیل با قلا و عدس و لوبیا و دماندان و فلفل ساقین و بعضا به حکم بر بندند و ساعد بالند و کت با بانگ اورد اینی و
عاققر جا و روغن سوسن نیکو بالند اما در از سر تپ جذب کند و بر سر آن روغن سوسن و روغن گل بانگ که سر کفر بریزند تا بدین باغ قوی گردد و بخار شترانی از
بدن را قبول کند و اگر تپ نباشد ما الاصول مذکور بنوشانند که علامت نفع ظاهر شود پس در آن هنگام بعد هفت یا دوشه طلینخ غاریقون و حسب ایاز
و بعد از آن جبب قوفا یا قتی نماید و نسخه طلینخ غاریقون نیست سنای کمی تیچ درم سه صطخودوس و درم تر بدجوت محکوک و درم باد بوجوب و درم گوزبان گل تیچ
هر کدام سه درم گنگنه درم جو شانیده صاف نموده غاریقون سفید یک درم با قدری عسل سرشته و شحم خنظل دو دانگ اضافه نموده بنوشند و چون بدن از اغلاط
بلخی پاک شود بنفس باغ متوجه شوند و این صوط بخار بر یک تیچ جاوشیر فلن سفید چند ستر عفران عاققر جاوشونیز سه واحد یک جز و صبر و جز و صمغ را در آب
شبهایج نکرده او و به سه و دهان سرشته چهار سالند و از آن در وجه یا سه جبه بانگ که روغن سوسن و روغن چکانند و موی سر تراشیده بر آن روغن سوسن
و روغن زیتنی و سرکه غصصل آب نام آب شبلنج خوب شاد کرده بریزند و این طلا بلبل از چندید ستود درم عاققر جاوشونیز هر کدام چهار درم پوره از می بزول
هر کدام سه درم کوفته چخته آب نام آب مزنجوش یا آب مرو بقدری سرکه غصصل بر پیشانی و موخر سر طلا نماند و ششم فلن و چندید ستود و فرقیون و دماندان عسل
آورد و اگر گنده نشود بانگ شلیتا آب شبهایج صطخودوس و در خلال این احوال گاه گاه ایاچ فیقر بعسل و سکنجبین غصصل سرشته و عطاییل کبر سید مینا و باغ
و سکنجبین خرغره بیکانند و غذا بنخود آب شبتت و ذرا چینی و فو لجان و زیتنه مغسول یا شور با می قنار یا کجشک بلور سفید باغ پنجه به پهند و عسل بخورانند و
مشک و غالیج جو مانند و بکنند و ند و مانند آن تیچر نماند پس اگر این تدبیر کفایت کند و آنما صلاح در حال بیمار پیدا آید از او من اند پرنایند و اگر علت طول کند
و خدر و ارتعاش سردی به بدن استولی گردد ایاچ ارکا غایسن او غا و یا بقدر چهار شتال با یکدیگر از مزج قتی و تخم کرفس کوفتی و نیون و پودینه که می جو شانیده
بقدر چهار وقتیه پهند و بعد ایاچ جالیون و بجمازان القرو یا باید او و بعد از امتحال ایاجات اطلینه ذکره بر سر طلا کنند و این کما و بلبل آرد نام مزنجوش
با بونه شبتت برنجاسمت برگ خا قسط تلخ عاققر جاوشونیز را کوفته در آب خوب جوش داده بعد ترشیدن موی بر آن نکید نمایند و در روغن نارودین و روغن قسط و روغن
قنار اکارا نکه چندید ستود حل کرده بر سر برانند اگر بعضی از این روغنها بانگ سرکه غصصل آینه بر سر طلا نماند اختلاخ آیند و اندک روغن بادام روغن خسته شیل و
روغن خار بخورانند و فرقیون و چندید ستود بیا نند و با کما به بر ما صبل بن مرض تدبیر سخن مطلق و پس از تدبیر مذکور در صورتی ست کتپ محسوس نباشد
و هرگاه فصل تابستان و بلد خار با نهنس سرخ عظیم باشد او و میوه قتی احراره و همچونات کبار استعمال نباید کرد و چون معالجه مرضی حسب پند مذکور با احتیاط نمایند
و علامتی از اینها نماند و در حمام دوش کنند و بر بدن او آب نیم گرم بریزند و اگر در این کولان آب گرم طلینخ با بونه و اکلیل المکک و مزنجوش با
بنشانند و بر سر و طول کنند و شست پهن نماید و در اول دفعه طول کشتن و حمام و از آن گذشته و آب قوی احراره جو نباشد بلکه معتدل بود و اجنا از آن اجنا نماند
سواخته شراب پختنی اندک اندک بنوشانند به آنکه طبیعت ماده و ترسید نفع آن در انتشار حرارت در سائر بدن او کند یا با قتی گوید که اولی در علاج او نیست

نسخه طلینخ غاریقون

که اولاً بر شش تاوه از سرخرقه بسره و گلاب و روغن گل تر کرده سرد نموده بر سر نهند تا در روز و تشنای این نمایند و در سوم در آن سرکه غصیل اندک چند بیدستر
مخلوط سازند و بعد در پیمازم بخته حاد و معمول از شحم خنظل و تخم انجوره هر واحد یک بخور و قوطرم و جزو و پودینه شستی یک شست و پوست پیچ که بریزند و از آن یاوه آنرا گرفتند
استاره ری و پنج درم روغن زیت یکجا میخته کنند و شافه بردارند و اگر ازین مایعی باشد ایاج فیترا شحم خنظل بخوراند و اگر یک نیم دوگ شحم خنظل و شل او
فتمیون و غار یقون و یک انگ تل و یک تم ایاج فیترا جدا ساخته به بند بهتر باشد و اگر بدل فیمون بلیانه کابلی و یکدماگ مصطکی کنند جانز لوبو و آتفرغ این
در صورتی که تب حار باشد و اگر تب بران آسان باشد اولاً تدبیر آن نمایند جدا از آن آتفرغ مذکور بردارند و بعد بر تینه معده گافتند و مصطکی و معین بحال بلو با شل
معجون بلادر و اشال آن بخوراند و همچنین چیزی که رطوبت را بدارد اگر کم نماید و مقل او را بر روغنهای گرم بقوت بماند و مشک و عود و مانند آن بپوشاند و چند بیدستر
بسره غصیل و بشراب گوری حل کرده بر سر طلا نمایند و بکنند و نفل بعد تینه عطسه و درون سو و مندست و سوی ستراشیده از زن و نمک گرم بر سر نهند و در شحم خنظل
باشای مقل رطوبات باد را بر بول خفه نمایند و غار ناخود آب با بایز و آب بسوس گندم عسل بر روغن بادام دهند و اگر حاجت مادر اشعیر باشد بخور مساوی جو و اندک و غار
و برگ کرفس پودینه گرفته بسازند و اگر تب ظاهر تر و حرارت شدید تر باشد بر بخورد و جو اختصار نمایند و اگر جو قشقر و کرفس بزرگ است و کرفس روغن بادام پوشانند با
بودان الیاس مینویسد که جلاب از باد بخوبی و فصل اسوس نر و واحد درم و شکر سفید درم درم دهند و غار اناشعیر قشقر گرفته با بخور خسته و تل طبیعت محبوب سهله
و خفه های مطلقه که کوره در سرسام سو و ادوی نمایند و تخریق سر بسره و گلاب روغن گل در آن کنند جدا از آن وضع طایفه کماله و نطولات مطلقه شل بود و شست
و مانند آن بعل آرنجها و بشک شوینز و کنش عطسه و درند و استعمال این شافه نافع بود هر دو رنگا و یک بر شحم خنظل نیم درم پوره ازنی خنظل هر یک سه درم شکر را بر آتش
قوام نموده و دویه کو تینه خسته بران پاشیده از آن شیاف بسازند و بر روغن بفتنه چرب کرده استعمال نمایند بخوبی گوید که با دوات صلی و فیمون بگافتند عسل بدهند و
تلمین طبع بخته های حاده و خوب کنند و بکنند شش چند بیدستر عطسه و درند و با ایاج فیترا می کنند و بر روغن قسط مقل را با الیاس می گوید که چون جنبید با شش
مرض بعلامات آن متحقق گردد و قوت قوی و سن شباب فصل معتدل باشد مریض او را بتدای حدوث این علت فضا و جب بود تا که از حدوث ورم در مقدم و باغ
این گزید و اگر فضا مای باشد و جب است که خفه نمایند از این اطلاق انجور و سوی سترقت پذیرد و باید که خفه مستعمل برین مرض تا بود و بسبب غلظت فصول حدیث آن
و نسبه خفه حاده همانست که در قول ایالی گذشت و بعد نفع تقیه بدن با ایاج فیترا کنند و گافتند کشته بخوراند و آب گرم پوشانند و ادویه مذره شل آب مطبوع باریان
و زیره سیاه و دانهها و بشک پوشانند و جوارشات حار طلف مقوی و باغ و حدوث شل جوارش مصطکی و زنجبیل و بلادر می بخوراند و بعد تینه صفت توجه بدک اطراف
و بدن از روغن بانگ تخم انجور و یا نطرون فرمایند و از پودینه و صفت تشنای نمایند و چون حال مریض صلاح یابد بخورد آب و قالیبا و مطبوعات غذا سازند و از پیچ
رطب منع کنند قشری و گاو درونی مینویسند که در ابتدا خفه های لینه بعل رند تمهوا و غیره منضج یکبارگی متحرک نشود و بعد از آن متوسطه میان لینه و حاده بکار برند زیرا که
درین هنگام ماده اندک نفع بیاید بعد عند قرب انتها و اما نفع حاده استمال نمایند و تینه تخم باد و پودینه آن کنند و تدبیر حدیث غنمی بدون سخن بسیار از جهت
تب بعل آرنج و یک شقال ایاج فیترا بانگ تر بد و غار یقون و مقل بدهند و شربت باد بخوبی و شربت اسطوخودوس نیکوست زیرا که جامع تلمین و انضاج اند و بقیه
غزوه و عطسات برای اخراج بقایای ماده و جب است اما تمهوا گفته که حاجات برین قسم است علاج ماده که در سرست بغزوه و آنچه در معده باشد بقوی و آنچه
و را معاست باسما و آنچه در جلد بود بعرق و آنچه در عروق است بفضله گیلانی گوید که چون علامات نفع ظاهر شود طبع فتمیون و بسفاج و غار یقون و اسطوخودوس
و بلایه سیاه بپوشند و چون تینه بدن از غلظت لغمی شود و بعد حلق راس روغن گل و گلاب مضروب بسره که آب جوی و اندک چند بیدستر بر سر ریزند و مقل اطراف را بر غز
گرم کردن اندک قرقر حای نفل و نطرون و تخم انجوره سوده آمیخته باشند بماند و شاد ریوس ایشان را نفع است و اگر در احشا ورم حار باشد و معالجه پاشنده و نطولات
کنند و خردل مسوق بسره که یا چند بیدستر ایوی سوخته یا صوف سوخته بپایانند خشی شرح اسباب مینویسد بعضی گویند که ماده مقلط را چون بر سر صاحب فیترا
تطبق نمایند نفع بیشتر و متقین گفته اند که اگر خون خشکین را بر روغن گل آمیخته نیم گرم بر سر ریزند او را م رانفع و بد و همچنین خون یاکیان و جالینوس گفته
که این نوعی است که خون روغن را حرارت می بخشد و لهذا اگر روغن نیم گرم استعمال نمایند همین منفعت نماید یکم علویان مینویسند که امر چنان نیست

که خالینوس گفته بلکه خون این بطور دارد و ارام دارد و بار و شفقتی خاصست زیرا که از مجربات نافعه است بهترین که بود و چون در جود او بر سر پیش
 یکبار پس اگر نظیر خون این بطور شفقتی فی بود این عمل مفید نمیشد گویم از طرف جالینوس که این شرفست که در اجسام این بطور باشد و خون آنرا فاد و حرارت لطیفه
 کند چنانکه روغن گل افاده میدهد و ایاج لون غازی اکلان فاع و کذا و صا در سر صاحب الشیرنجی آن بر روغن گل و سرکه آمیخته در حمام تعمال نمایند و این شاذه نافع است
 بود از منی گل نقشه قنطاریون و قیق بنساج شفقتی هر یک دو درم شحم مظل یک درم صبر سقوی سفوفی و هر یک متعادل کوفته چغندر شکر در آب حل کرده
 بقوام آورده او به اسیر نزد بقدر پنج انگشت شیان ساخته روغن بید انجیر بران طلا کرده تعمال نمایند و اکثر نسخ نافع این در صمد ع بار و دماغی گذشت

علاج سرسام غیر حقیقی

تدریش از آن سبب است مثلاً آنچه بسبب تصاعد اجزای حجاب صدر تورم بسوی دماغ بود و اعراض سرسام از آن ظاهر گردد و علاجش علاج ذات کجند دور
 است بقصد با سابق نمایند و اگر ظاهر گردد و قصد کحل و حجامت سابق باشد شرط کنند و مارا شعیب را شربت بنفشه و نیلوفر و عنب و لعاب بهدانه بیانات یا شانند گل نیلوفر
 در گلاب کافور کرده بویوند و بهر جریب فصول سهل تهیه عمل آرنه در سر عصاره باره طلا نمایند و بر سینه ضادات منصفه که در آن حرارت بسیار باشد شل آرد و جوی
 و برگ بنفشه و صندل بکار برند و هر گاه حجاب دماغ نیز تورم نماید بسبب اتصال حجاب صدر تدا به سرسام جان نمایند و بر موضع وجع اطلیه محالیه یا منصفه شل با بونطلی
 آرد با فاد شکر قتان آب گرم نمند و همین شکل بطریقی نیلوفر نقشه صلی عنب پیستان یا ترنجبین و یا با الشعیب را شربت و با ترنجبین نمایند و آنچه بسبب مشارکت
 در اوارام مثانه و رحم و غیره باشد علاج اوارام زکوره نمایند و آنچه در حیات بسبب تصاعد اجزای حجاب دماغ و تعمال صرت عرقیات و اشرب سحوبات
 برده کافی است یا شویب و حجامت سابقین بی شرط آنچه از دماغ فرود آرد و ملخه تقویت دماغ و دیگر بکار برند و ایضا در بیهوشی و تب که است تصفیه اجزای سر لعاب بهدانه شیری
 تخم خیارین در آب بر آورده عرقیات شربت بزوری داخل کرده خاشی پاشیده بنوشانند و گاهی در تب های نزیانی بجهت طرد اجزای محتبسه طریقی شیری همراه آب ترنجبین
 و آلو بخارا و آلو بانواع بود و اگر بیهوشی از شرب شراب باشد ترنجبین شربت لیون گلاب لعاب بهنول بهند و کولت اقباس الی علاج یونیسید که گاهی خداوند سلام
 غیر حقیقی بی طلور تب و آزار تورم دماغ سخت متحرک و مقرر باشد و جمیع امراض که در علاج حمزه دماغ در قول رازی و قرنی مسطور شد و را غرض گردد و بعضی برورد و
 یا سوم بهر ندر و بسیار باشد که این حالت برقان زرد با صلابت بگردد و پدید آید وقتی زنگاری و کراتی کند از وزاول و در در چشم با قلم رعاف از هر دو سخن ظاهر شود
 بکثرت و شکم و رگ کند و بهلماکت انجامد و بسبب آنست که ماده صبی و جرم دماغ و غشای آن و یاد رول و دماغ هر دو جا حادث شود و اقباس خون و یا استمال
 خلطی و یا از امر خارجی که موجب است اختلاط میشود و در سرایت آن روح نفسانی و حیوانی را فاسد میسازد و هلاک میکند چنانچه اندر ایامه و با اکثر وقوع این علت
 بکرات و مرآت بشانده آمده پس اول رگ سرورزند و وقت ظهر که پیشانی و وقت عصر که بینی و یا صدغین و اگر مرض قوی جسم بود رگ هفت اندام کشایند
 و خون کثیر بکشد که گزنده که قریب غشی رسد و از گل سفید که بندی پندول گویند بگلاب سرشته بر پیشانی و صدغین ضا کنند و از آب برگ داودی و آب
 گل سدا گلاب و گلاب کسه هر دو حد یک توله روغن گل کینیم توله عرق بید مشک و توله صندل سفید گل از منی هر یک ماشه کافور و ماشه تلخه سازند و این را در
 زهره نشتانی یک ماشه صندل سفید بگلاب سوده کینیم ماشه طباشیر و ماشه سائیده در شربت انارین دو توله آمیخته با میسانند با لایش شیر و تخم خرزه و مغز تخم بونه
 و تخم کاسنی و مغز تخم کدو تخم خیارین هر یک نه ماشه و زرشک هفت ماشه زرد آلو پنج عدد در عرق بید مشک و بید سوده و گلاب هر یک هفت توله بر آورده
 سکنجبین مقطر و قفاحی لیونی هر یک و توله داخل کرده بنوشانند و غذا اسفناخ و دال موگات قشقرم همراه سرخ و نانان تنگ و هند و یا اش
 بگلاب و شربت نیلوفر و باید که بعد تصد همان روز نیز روز دوم مغز خیار شنبه یا گنقد و غیره بنفشه و ترنجبین و شربت آلو مسهل و هند و یا شرب بید سوده
 بعل آرد مع اضافه سوس اسپنول هفت ماشه و اندکی سرکه تنها و یا مقطر یا گلاب مساوی آمیخته نوشیدن درین باب اثر تاد دارد و کذا در سرکه
 مقطر سه توله و گلاب نیز با و گل از منی هفت ماشه آمیخته نوشیدن فائده می کند و باید که ماده را بهر وجه که ممکن بود از دماغ و دل فرود کنند و باقی همه
 تدابیر در جست و باقی بر گیرند و اگر در سه چهار روز از مرگ نجات یابند بزودی بی تدبیری دیگر بصحت انجامد کذا فی شرح ایاماتی علامه نسائی

عطاسین

و آن درم جا ضعیف است که در دماغ صبیان حادث شود و نشانش علامات حمزه و دماغ است که در تشخیص اقسام مسامین مذکور شد مع عدم سیری اناقب و این مرض را تشنگ گویند پس هر تبرید و ترتیب دماغ لعاب بدانند شیره مخمر که در مخم خیارین و تخم کاهو و شربت نیلوفرد بپزند و از پوست کدوی تر و خیار و برگ خرفه در روغن گل فاقوری سرکه و یا از زوی بیضه و آب کشیده سبز و آب غنچه شلب سبز در روغن گل سرگرد که بر سر خاگرد کنند و بعضی آب خرفه و شیر و خزان می افزایند و ضماد کاهو و خیزن شیر خزان باندکی کافور و نمادان پوست تر بود بطور کلاه بر سر نیز مفید است و هرگاه گرم شود ضماد را تبدیل نمایند و طباشیر باشیره خرفه نوشانیدن و ضماد لعاب اسفند بر روغن گل در ابتدا قدری سرکه آمیخته با صندل و گلکاب بر سر ضماد کردن نیز مفید نوشته اند و سه سال درین مرض خوب نیست پس اگر عارض شود و چشم گور و دایره درست را در آب بچوشانند که نرم شود بر آورده صلابه کنند و بر تارک سر ضماد ساخته با چه بران بر بندند و مکرر زایل آن رفع تمام و با زنجبین ضماد آله باب ساییده با آب کدو در روغن گل و زرده تخم مرغ آمیخته بر تارک سر که شستن نافع و کذا کنند و آب برگ غنچه شلب سبز ساییده بر سر ضماد کردن مفید و مراد بر طباشیر خرفه در روغن گل هر یک و سرخ ساییده بخوراند بعد از آن شیره تخم خرفه بریان شیره تخم کاهو در عرق بانگ عرق کیوه گلکاب بر آورده رب پیسیرین شربت انار شیرین زایل کرده بانگ باریان بالای آن ریخته بپزند و گاهی عوض برورد که با سکنجبین و در عرق بید مشک می پزند و گاهی و در ضماد را نیز عینوشانند و نشانش باندک سرکه خربزه اشکاب بر روغن گل کدو کردن نافع و فو خوار کرده و است و با استرخ و است و پای را در آب سرخوشتن می پزند و در صورت قبض طبیعت آب کدو با شیر خشک آب کدو با شیر خشک نافع بود و در ضماد آتش بود و در سه سال مثل پسته جو و مانند آن هر چه قوی قبض باشد بخوراند و اگر محتاج فصد گردد و در او یه اور فصد نمایند و تقییل غذا کنند و از تخم و نوم و خام حذر کنند

اورام خارج راس

و این بر دو قسم است یکی ورم جاری باره که در جاب خارج نمک افتد و شناختن خاصه می آنست که رنگ جلد متغیر گردد و در سختت باشد و آب گشت فرو توست شد و روغ و جوج محسوس شود و علامات اجتمع رطوبت خارج نمک و آنکه ورم جا مستند یا با رطوبت بون و موافقت و مخالفت پیوسته که با ورسد و یافت کند و ورم با شراوان ورم و موی رو و پیشانی است و گویند که نسبی است با ظفر موی که ماده آن خون حاد و مخاط و بعضی از ورم که در اجزای خارجی سر و پیشانی و بینی و حوالی چشم حادث گردد و با غده با عظم سبب اعضای داخلی مثل چشم و دماغ و شراوین مجسمه آن نیز ورم کنند و اعراض داشته او پذیرد و کسی که بیاریند که در زبانی سر شگافه و باشد که ورم فرد و آید که بینی و باره متشکل شود و مری و غار شش و اتعاج رو و بینی و گوش پیشانی و برآمدگی چشم و غشایان و شدت مزاج و خمران لازم است با چاهای علاج ناشی از گشته و پیشه و علاج تمام آن ملا حظ آن که کدام نوع ورم است و از کدام خلط بهم رسیده از علامات آن بعلاج اقسام مسامین کنند و آنچه در باره ورم خود را با عمل از زهر و جومات باشد شرط از فصد زیاد و ترشید بود

علاج ماسحرا

اچیز از فصد سر و دیگر ندرت بر سر و در مطبوعه و بلین طبع و علاج امراض باطنی و صمداع و موی و مسامین موی مذکور شد بر عمل از زهر لیکن بهانه و تبرید و ترتیب بین زیاد و باید نمود و بعد فصد سر و فصد در درگ زبیر بان منقشه بین دار و در گ پیشانی و مخزن نیز کشایند و ماو القرح و ماو انجیار و غیره مبردات و مرطبات اختیار کنند و کاهو زرد و آگ طباشیر مخمر تخم کدو و مخمر تخم زرد گل ارضی صندل سفید کشیده خشک هر کدام یک ماشه حسب بخت بخورانند و با لایش لعاب بپزند یک شتال شیر تخم کاهو شیره تخم خیارین هر یک دو شتال عرق بید مشک عرق کامنه هر دو عدد و شتال سکنجبین پنج شتال نوشانیدن معمول اکثر تاخرین سسته و طلمات صندل سرخ کلاله شنی شیاف مایه شاد مغض کی پوش در بندی گل قیویا گل شاموس هر واحد یک شتال کافور یک شتال انگ آب کاسنی زهره مویز و سرکه ساقه قلعی خان است لیکن قبل از فصد استعمال ضماد معجون است و بعد از آن اضمه باره را و در پیشتر عمل کردند و در چهارم یا پنجم مین مبارک یا آب نوا که مثل آن بود و غنچه و نوبندی و زنجبین و شیر خشک و بپزند و انتظار بجران نکنند زیرا که از امراض حاده است تا آفتی دیگر بهم نرسد کدافی شرح نشانات بقراطی و هر چند خون از باطن بسوی ظاهر پیشانی سرخ بگردند و گویند که لطف بگلکاب و آب برگ سر و صندل و آبهای بقول کرده و قول صاحب کامل می آید همی آنچه حاضر باشد بر سر نمایند صاحب کامل گوید که در ماسحرا خارج خون جمعی کشند که بقشیش انجا پیشتر یکباره قوت عمل باشد و بعد از فصد آب انار میخوش باشد

تخم خرفه و طباشیر برین در بزور که عدس کج و دو آب انار میخوش یا اسفناخ و قطعه تغذیه فرمایند و روز دوم اگر مرض بر از و با قوت باشد قصد تقال از اجناس دیگر کنند
 و خون بقدر کفایت و احتمال قوت برآزند و ماو اشعیر باب انار شیرین ترش بدهند و بنزوات مذکور اخته دانایند و طلای نرود و صندلین و آب برگ کاسنی
 آب کشمش و آب برگ خرفه و آب حی العالم و آب کاه و آب غناب و کالج بر سر روی طلا کنند و تدبیر بر روی طلب مثل ماو اشعیر و غیره لازم گیرند و حریره
 معمول از آب سبوس گندم و شکر و روغن بادام و مانند آن از غذا بپزند و تلپین طبع با ماو اشعیر که با تخم کبوتر و ماو اشعیر نمایند سر سندی گوید که من تجربه کرده ام
 درین مرض عند سوز حال تو از غشی استعمال نفع شمس و تغذیه بزور اسفناخ مع شیر و مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین و ملازمت غذا و هندسی باین نوع که خرفه و
 غفلت گرد و صندل سرخ اصل سوسن حاتم طهر کمانا زیره سفید گل نیلوفر کالی زیری نیل کتخی برگی دهامه سر سبزو که در آب بپزند که هر اشو پس در همان آب که باقی
 سائیده ضاوه کنند و گفته اند که اگر کسی بعضی اجزای این ضاوه ترسند که تبدیل آن بزرگ اجزای باردا و میشود باقی علاج این مرض را در کتاب بحث اورام و اهدا لاشا

اجتماع الماوی الراس

کما و باشد که رطوبت مایه و اهل قحط بالای غشای صلبه یا خارج قحف نیر جلد سر جمع شود پس گرد و غل قحط بود چشم نشاوه ماند و بسیار تر بود و همیشه اشک جاری باشد
 و مرض اندر سرخ و گران دریا بچنانکه اورا سر برود شستن چشم بمان کردن و شوار بود و در این قسم علاج پذیر نیست و اگر خارج قحف جمع شده باشد درین اکثر نسبتی قابله
 افتد که بعد از ولادت سر طفل را بشیرت غم کند و بدان سبب من رنگمانا نشاوه کرد و در خون رفیق مانی برین آنرا نیر جلد جمع شود و درین قسم جلد سرین محسوس شود لیکن
 رنگ او بجال خود باشد و بگشت فرو تو انداشت بخلاف و درم خارج قحف و طفل بسیار بگریه و بیدار ماند علاج نظر کنند که رطوبت کثیر است یا قلیل و بر هر دو تقدیر محصور
 در آن مکان است یا غیر محصور که بغیر منفع شود اندرون قحف پس اگر کثیر المقدار بود و غیر محصور معاجله آن خطر دارد و طبیعت که از بند و اگر قلیل المقدار محصور باشد
 بخومی که بغیر از فلغ پذیرد تدبیرش آنست که اول نومی سر تر باشند بعد از آن با بونه اکلیل المکاب شنبت سبوس گندم و آب جوشانیده و طول نمایند بعد او دیگر گرم
 و خشک با زعفران و بوره ازمی ضاوه کنند و باره اسرب بالای آن بندند و اگر لیون را در پاره کرده بالای آن اندکی نمک پاشیده بر آتش گرم ساخته روزی دو سه بار بگریزند
 و چند روز تحلیل رطوبت می نماید و اگر ازین تدبیر فایده نشود آن موضع ریش کنند و آنچه در وی است بیرون آرند و در فاده بران بندند و تا سه روز شراب در روغن کعبه
 بران چکان پس فاده را واکند اگر زخم مندل شده باشد فیهاد و الا بر جم عمل علاج نمایند و اگر در روئیدن گوشت دیگر گردد و آنرا که تراشیده بران مزاج
 نبت کوم گذارند تا آنکه گوشت بر ویانند و گاه باشد که طبیعت خود اصلاح آن می کند و احتیاج باین تدبیر نمی آفتد

سبات سهری که آنرا قوما نیز گویند

بدانکه بقول جالینوس شیخ الرئیس این علت سهری است مرکب از سرسام باره و حار زیر که ماده این درم حادث از دو خاطر معالینی بلغم و صفرا در جاری باغ
 که با هم امتزاج نیک نیافته و از هر ماده اثری جدا گانه در موضع متورم ظاهر میشود و سبب او امتلائی است که از بطنی و کثرت اکل و شرب سکر نشو از بزم میرسد خواه آن کس
 صفراوی مزاج باشد که بواسطه مزاج او و قه و بزم از کثرت غذا بر دو خاطر جمع شوند و خواهد طعام و شراب که کثرت استعمال کند حار و ولد صفرا باشد که بطبع خود تولید صفرا
 کند و کثرت مقدار خویش بلغم پیدا نماید بنا بر قصور بزم و در اکثر از شراب کثیر صفرا پیدا میشود و از اطعمه کثیر بلغم و گاه هر دو خاطر سبب اعتدال و مساوی میباشد و گاهی
 غالبی آید یکی بر دیگری پس غلبه میکنند علامات او گاه اتفاق می افتد در یک ض آنکه میباشد برای هر یک از آن هر دو کثرت بر دیگری و بقول صاحب کامل
 و ابو اسلم این بر بنانند و غیره سبات سهری از اجتماع اسباب سبات که آن سوز مزاج بار و رطوبت و بلغم است و از اسباب سهر که آن سوز مزاج حار یا بسبب صفرا است
 میشود پس تقدیر اگر بلغم غالب باشد زمان خواب غالب اطول بود بر زمان بیداری و نقل و کسل و تبخیر چشم و عدم التفات بچواب آنچه از مرض سوال کنند چون جواب
 پیشواری یا نامل و تفکر و سائر اعراض بیشتر پیدا باشد و این اسباب سهری گویند و اگر صفرا غالب باشد زمان بیداری غالب اطول بود بر زمان خواب بدان که کثرت
 متصل و فرو رفتن چشمها و خشکی آن و عدم تنفرق در سبات بلکه سباتی که صاحب آن زودی بیدار گردد و سائر اعراض تقریظین پیدا گردد و این سهر سباتی نامند
 و اگر بطریق ندرت مقدار هر دو خاطر مساوی باشد اعراض هر دو برابر یافته شود و درین صورت در تقدیم لفظ سهر بر سبات و یا لفظ سبات بر سهر اختیار است

یا بجملة درین مرض منگام غلبه بطن بانه ثقیل میباشد و سرگاه یک کبشاید منقبض میگردد و از انقباض روی وزنگ آن قریب گسج گسج قلعی سرگ میشود و وقت غلبه صفرا
 سرگاه بیدار کند بسیار است بیدار میشود و در آن قصد حرکت بیناید و چشم بدون تعریق وای کند و ایضا از علامات خاندان این مرض است که صاحب و برشت افتاد و مانند وقت اول
 برشت غیر طبیعی بود و چهره او متعجب و متعجب نماید و در گامی مائل منضرت باشد و گامی بجزت و انقباض حوال یک چشم او بالا کشیده باشد مثل صاحبان سرام سرگاه چشم کبشاید
 آسبات غالب نگردد مثل صاحب شخص برهم نزنند و اگر سخن گوید کلام او نظای نباشد و چون علت صعب قوی گردد چیزی رقیق کند و خلق او اندازند و رنگ او باند و یا از بی
 بیرون آید و این علامت دردی است علاج او درین وقت بغایت مشکل در اکثر اوقات بول بر از او تبس باشد یا اندک اندک آید و ضیق بنفس عارض شود و این نیز مشکل
 بود و کذا کثرت بول بی اراد مع سوزش در اکثر احوال با احتیاط هم مشابه میگردد و لیکن چهره بسیار در احتیاط از رحم بر حال خویش میباشد و بعضی از تند و سنج و ضعف بود
 و دندان او بند میشود و در غشی باشد و درین مرض جبهه بود و در گام و متعجب شود و بحسب غلبه خاطر و درینجا بعلیل کلیت سخن کردن جواب دادن ممکن بود و در حالت
 احتیاط این کلیت ممکن ندارد و ایضا این علت مشابه میباشد با شغری هم تقریباً پس تغییر لون و عروق سرد و تقیح عین ایجاب و تیزی تب و سرعت
 و تو اثر و قوت نبض و دیگر علامات صفرا درین مرض از پیشتر غرضی قی توان کرد و کثرت سبات و قلت بزبان و عرض قصر و ضعف نبض و دیگر آثار درین
 از تقریباً تمیز نمایند علاج بهرگاه با علاج این علت بر صدمه و سهال خاطر غالب تقویت و منع و تبدیل مزاج با دویه و از غلبه است پس بر چه در علاج قریباً پس از
 مذکور شده ترکیب و بنده و در نظولات و مضادات بحسب غلبه هر غلطی کمال حدت بکار برده و بجا بجز پروازند و بوجه صدمه زنده در لیت و یا در حدت بقدر غلبه
 ماده صفرا یا بلغم که از علامات مذکور در یافت کرده باشند بعمل آرند و ایضا اگر بلغم غالب باشد تقیه ماده مثل ایاریات مقوی بنفاریتون و تر به نمایند و اگر صفرا
 غالب بود استفراغ مثل بطبخ بلیله و همچون چیا شنبه و سقمونیان کنند و اگر سبب مرض استلای طعام و آتش را غلبه غلیظه دریافت شود از قی تقیه معده نمایند و
 موقوف دارند و اگر سبب استلای شراب و مسکر متواتر باشد تا زوال مسکر علاج کنند و بعد آن بر مریات در آن قصه نار نمایند بدین سر و شرب با دوشعیر و بعد بطبخ
 خار پر دارند و سقمین بنده و تعدیل طبیعت منقبض شربت نیلوفر نمایند و در جدول و سهل و حقه و نظول و مضاد و سحر این مرض از دویه بخندان بارد باشد که
 در تقریباً بکار سینه و نه بجای حار که در پیشتر غرضی عمل می آید بلکه مرکب از پروازند و بحسب ظهور غلبه کی از هر دو خاطر او دویه او نیز غالب دارند و بصورت سادات
 هر دو ماده در دویه نیز سادات مرغی دارند مثلاً در نظولات اگر صفرا غالب باشد برگ غلات و بنفشه و سهل اسوسن جوع با بونه و کلیل الملک و شبت استعمال نمایند
 و اگر هر دو ماده مساوی باشد شیخ و مرزنجوش در آن زیاده کنند و اگر بلغم غالب بود برگ خار و سداب و پودینه و زوفا و بنده ستر و صفرا اندران افزایش و حال
 اضمه و حقه بحسب همین قانون قیاس نمایند اما در آخر مرض بعد از نظولات و نظیر هر چه قابل بسردی باشد احتیاط کند و بر مطنه تا اقتصار در نزنند
 بجام برند و بعد از آن بتدبیر ناقصین پروازند با ششاق روغن بنفشه و دوشیدن شیرین شیرین غریب شیر و خرما و سر و سقمین و انما و نوشیدن حیره از تخم ششاق سفید
 و نشاسته و تخم کامور و روغن بادام و اگر درین مرض حاجت خواب آوردن افتد و خوف غلبه بلغم بر بدن نباشد شربت ششاقش و ادن مضائقه ندارد و در بنده
 کسانی که این مرض را از اقسام دردم نمی شمارند و از ترکیب صفرا و بلغم میگویند تا بدین شرح نیز تقیه است از خاطر غالب بجهت حقه جات منقی راس حسب تادیر خلیطین
 و کیفیت آنها و تبدیل مزاج بحسب سبب و بدانند که یکیم علی گیلانی نفیس کرانی سبات ارقی و سبات سهری را و احدهم کرده اند و علاج سبات بخاری
 در قول بمرقندی و طبری خواهد آمد مسجید گوید که از ادویق علاج این مرض در ابتدا حقه کلین و بفضح تبیین طبیعت منقبض است و روغن شبت بر سر
 طلا نمایند و تعدیل مزاج به استعمال سقمین یا کتله کنند و غذا اگر استلای نباشد بزور زهیر بلخ یا بخود آب سازند پس اگر چهره مریش سرخ و عروق او ظاهر و قوت غنی
 باشد فصد کنند عیاس گنید که اگر حرارت و صفرا غالب بود حقه کلین از او دویه سبکه که مخرج صفرا و عطنی حرارت باشد با ضافه اندک از او دویه پسته و مخرب بلغم عمل
 و اگر بردوت و بلغم غالب باشد حقه مائل بحدت استعمال نمایند و روغن سبکاب روغن شبت بسره که آینه و نظولات موافقه بر سر بریزند و هنگام غلبه سبات کلین
 و کندن موی سر علیل درین علت لفع بلغم دارد این الیاس گنید که تقیه بدن و دماغ بجهت و حقه و تعدیل مزاج نمایند و این حب بسیار نافع است بنفشه
 خشک و دردم بر یک درم بلیله زرد یک درم با دیان تخم کرفس نمک لفظی هر یک نیم درم سقمونیای مشبوی نیم درم کوه خسته باب با دیان سرشته حب ساز

و سحرگاه تناول نمایند و این حنظل سه روز و سوزا در سنای کمی پنج درم بر سیاهوشان پنج درم بنفشه سبز درم نیمه فرسته درم سه پوس گندم درم سه و سوزا سسته یک کف حنظل یک کف حنظل سیستان ده عدد با بونه کلیل الملک هر یک هفت درم درسته طریق آب بنزد تا کیندر طریق با نوره و فلو سنج از شنبه درم درم عین کبجی و سوسل هر یک نژده درم نمک بزره از سنی هر واحد نیم درم سوزده پاشیده حنظل در نهنجه نهنجه می اصل اسوس سه درم زیاده است کیندانی بنویسید که اگر فلو غالب باشد حنظل که در آن جهت لذع اغلب بود استعمال کنند و اگر فلو غالب باشد حنظل که در آن او رویه کیند غالب باشد عمل آرد و اگر سرد و برابر باشد حنظل می معتدل اختیار کنند و این صفت حنظل معتدل است تر بر سفید میسوس با بونه فلو در فلو سوزده هر واحد سوزده غم غم سل و استار فلو سنج یا شنبه سسته تا کونتنی که نوشته در کیندر آرد تا آب کیند بعد جوشن بنزد تا کیند آب کیند صاف کرده فلو سنج یا شنبه در آن حل کنند و آب حنظل و سوزده بر آن اندخته هم گرم حنظل کنند و در اول حنظل مرض خنک کنند و اگر سبب سکر باشد با دو پیسه سکه قویه اغذیه بر رو ادعات قویه فلو سوزده و ضاد اعلا شش کنند لیکن بحولات حنظل با قوی برای تنقیه معده و شمولت تقوی و باغ و خصوصاً مزمل سکر حنظل نماید علوی بخان بنویسند که بعضی خدام رسبات سهری عارض شده و روز دوم هشتاد و دو سوزی که کیند از آن خوا و اولاد و اجاب خود و پیشناخت وقت عصر غرض اولی شده و انما غلبه کرد و درم غیر از اطبای عصر موت او کلمه کردن از متاع این حال سلطان مشهور بود ما را طریق بود در طریق نمودن شخص خالش بر دستم و اینها جهت فقره نمودم و در مجامع اولی مقدار ششخالن بر آمد و در مجامع دوم همانقدر خون بسیار و او از منی خارج شده در مجامع سوم رطوبت صدیکه بر گانگی آمد و درین مجامع اندک فاقه و را حلال شده بعد از آن تلیق مجامع با شرط بر قاین سابقین غول آنها آب طریق او رویه مناسبه کردم و بعد از آن نصف ششک را فاقه بسیار بر سید و بعد از آن جهت کلی

سبات

و آن خواب مغرطه پول بود که بشواری از آن بیار شود و در اسباب این مرض کمی غلبه نبروت مضاد جوهر روح است از خارج و یا از او رویه سرد یا بخوره دووم غلبه رطوبت با باغ مکر جوهر روح مسدود مساک آن مرضی جوهر غصبت غصبل و ازین قبیل نوم سکر است و تریا نیست آنچه سبب تنحه و طول لبست طعام در معده عاقبت شود و یا در شهاده نواب تبطنی اخته سوم کثرت خون در بدن چهارم ارتفاع بخارات از اخلاط در به از سایر اعضا یا معده یا از زیر یا از صدر یا از کیند یا از اعصاب از جرم جانب مقدم باغ تخم سحر و ازیت و باغ بشارکت اعضای باغ ششم شدت ضعف روح و تحلیل آن که جوهر اولی است با سبات باشد تخم قوی ضرر بر بنفین یا کسرت و انضغاط نفس و باغ زیر استخوان تحت طریق تشخیص این مرض اسباب آن باید که اولاً فرق کنند میان سکتة غشی و اختناق رحم درین مرض که شباهت بهر واحد از امراض ششکانه کرده و این چنان باشد که تجسس حرکت و نبض رنگ چهره مرضی نظر کنند اگر نبض را بجهت بیارتوان کرد و حرکات او چون حرکت خشکان پلیس است او بود و در سن او اگر چه کیند باشد لیکن چیزی بر جای بود و سبوت باشد بخلاف سکوت که حسن حرکت وی تمامه محصل میگردد و وقت افتد و اگر غرض نبض قوی و شباهت نبض اصحا و گانگ بحال بود و یا بسبزی گراید و دفعه روی و بی نجیف گردد و از سخته خشکان منتفی نشود و گرانانی تهیج و اختناق سبوت باشد بخلاف صاحب غشی که نبض در ضعف و اصل بود و رنگ چهره او بر روی میگردد مشابه بزرگ موتی و اطراف سرد بود و اگر نبض را نفیدن کلام و کلمه جملت مکن بود و حرکات او خصوصاً حرکت گردن و سر و پامی سهل نر بود و در نبض در استغراق بتدریج واقع شود و در اکثره غلبه مرض معتدد و سبوت باشد بخلاف صاحب اختناق رحم که کلام مشکل تامی نمند و کلمه اصلای کیند و حساس و کشاد و پاک اصل بود و مرضی فتنه واقع شود و غلبه او بر روی متقاضی گردد و یا قبل کیند پس هرگاه این مرض شخص شود و سبب او دریافت نمایند برین طور که کیفیت لمس سر و ولون و چه چشم و زبان نبض و نفس نبض ملاحظه کنند اگر لمس اسن سرد و رنگ اصل بسبزی و تیرگی نبض متد و مائل بصلابت مع تفاوت شدید فاقه و سفید و نیسان و عدم تهیج و چه و پاک بود و دیگر علامات سوز مزاج بار در باغ و تقدم رسیدن سردی خارجی بسبب مثل معاد وقت جرف آب سرد بود و یا مقدم شرب اشیا ای بارده و مخدره مثل آب سرد و فیون و پنچ و فلاح و تاوره و نظره و کشنیز تر و سهول بسیار شیهه تبین در معده و علامات مخصوصه هر واحد که در باب عموم باید دید تا شود و سبب سبات هر دوت باغ باشد و اینها اگر از اعراض دیگر مثل اختناق و سبزی اطراف و درم زبان و تغییر روی سوز و طریقت و ضعف و قوت از نبض بطور قوت اثر نمی و دودی و انتقال نبض از قوت تفاوت و بالعکس عرق بار و یافته شود بر شریک و رویه مذکوره و دلالت کند و اگر لمس سرد و نرم نماید و رنگ چهره چشم و زبان سفید و نبض این موی و در بعضی بلعی و فاقه در بی رنگ تهیج در پاک بود و در سبات رطوبت باشد پس اگر این علامات با سکی سرد بود رطوبت ساقی باشد و اگر با گرانی مقدم باغ بود و آب غلیظ در اکثره اوقات ازین سائل شود و در زبان بر طوبت لایح آلوده بود و اختلاج در او پیدا آید و مقدم امتلا و تخمه و کثرت شرب و سن بلند بر آن

گوای و بد و تار زنیله سوز و سببات نعل باشد که بیدار کردن ازان و شوایر بود و طوبت ماوی یعنی باشد و اگر طس کم م درنگ و چشم و زبان سخی و درگمای کردن
منع بود و سائر آثار غلبه خون یافته شود سببات عمومی باشد و اگر در نبض سرعت بود و وجود تب یعنی دیگر اعراض تب بران گوای و بد و سببات خفیف بود سببات
از تجارت بدن باشد و اگر با وجود تب نبض موجی یا فشاری ضعیف نفس سرفه بود و تقدم اعراض ان الریه یا ذات الکبد یا ذات الصد ریاضات انجمن بران
گوای و بد سببات از تجارت اعضای مذکور باشد و اگر علامات مذکوره یافته نشود و سببات در طول معد خفت پذیرد و در استسای آن زیاده گردد و تقدم شتر شتر
کثیره و وقوع تخمه و تقدم سدر و دوار و طنین و دومی و خیالات پیش چشم معلوم گردد سببات از اجزای معدیه باشد و اگر تقدم آثار تولد دیدن در معایا یا احتباس نمی یابن
چیفن انفاص در رحم و علل حم و استسای آن مفوم شود سببات از تجارت کرم معایا هر از بجز فیت و داغ و بشارت باشد و اگر وقوع ضربه بر صغیر یا کسرت بقسط
و ضربه مدگ گردد باعث سببات همان باشد و اگر سببات بتدریج افتد و تقدم اسباب مجامله مثل میاضت قوی و تعب یا استفراغ رطوبت و خون مفرد و ضعف بدن
بران گوای و بد سببات شکل جسم روح باشد انکون بدانکه علامات قرب موت سبوت است که هر چند آگاه کنند آگاه نشود و سیاهی چشم و یکایک غایب
شود و نفس کم گردد کافی است سببات که از تجارت ریه و سینا باشد چون در امر او نهال نماید و دوی بسکت و صرع و داغ و فقه و گرد و دین نوع علاج کتبه پذیرد
و این الیاس که بیک چون در علاج سببات یعنی نهال نماید و دوی با مرغل مذکوره گردد و وقوع شیخ میفرماید که اول حواس و ذوات سببات مطلق شود ان بصیرت است پس از این که
آنت در سببات در تقدم داغ باشد و بشارت و فساد نهال بر یکا اگر تقدم داغ ساله بودی و فساد و نور داغ اعراض شدی بصیرت را تعطل نشستی و خواص وی بیکر بطلان حرکت
یا تشنه شدی حوان بیکر حال خود بودی چنانکه این بر مرض خود و شخص واقع میشود و در سببات بجز فح ضرر و حرکت بود و آن سبب باطل میکند حرکت را با کلبه یا بلبل که
در نفس سالم باقی میماند و واجب است که سده و قور سببات تمیز و در سببات است و الا تضییع میکند و هر سببات که متعلق بسبب مزاج بود ان اول سبب است و تا باشد تا با سبب است

علاج سببات باردا

انچه در علاج امراض داغی بارد که گشت جمله آن داد و پیوسته قوی معطل آزند و ایضا در سردی که از خارج سرد نشیدن نیسون عظیمین یا نیسون و در سردی عظیمین در دم و عظمه
اوردن عظیمین سرد تر و فلفل شونیز یا زنجبیلی و تخم کمانی خرد و خوردن تریاق اربعه و ثمانیه که بکثیر شتر و بیلوس و دوا دمسک حار و چون فله سغه اطلیل که بکثیر شربت است و خوردن
و گذارتا و معطلی نبوشد و آینه خنده با عرق بادیان و کلبه سردیوس کند و نمک سفید و قلیل اسن طبع سرد است چند سبب سرد است و عاقر قرحا شیخ و قهقهه یا درام اینها و قهقهه سردیوس
و بان ناردین و روعن شک و روعن قسط و زینق یا همین با بونه و شربت مع چند سبب سرد و زعفران و ضاد از چند سبب سرد و جز و عوصل بکبزه و مشکک نمک و گاه بنیاده کرده میشود
دران و بجز و عاقر قرحا هر که قلیلی با کلاب سرد کرده و درام بوسیدن مشکک چند سبب سرد و شونیز شربت نفع است خصه درون بر بعضی کردن موی سردی و با شستن مین شنی
و بستن ساقین و نخدین بدین با ستواری میفند و غذا بخوردن شیر و قهقهه و یا لجم و جعفر و در راج و مانند آن با بخورد و در چینی و خولجان و قهقهه یا عاقر قرحا و عظیمین و در سبب سردی
و اجتناب از شیبای بارد کنند و انچه از استعمال مخدرات بود حسب سبب آن مخدر تریاق مخصوص او که در باب عموم خواهد آید نیز استعمال نمایند چنانچه بنیوسیکه اگر از سردیوس سرد
ساده باشد شکک سرد بخورن چند سبب سرد و عود فا و انیا و مانند آن بویانند و از چند سبب سرد و قهقهه او خرد و غیره که در سببات رطوبی باید ضما و بر سر نمایند و شتر و بیلوس
و تریاق و اذن سخت نافع بود و در اغذیه ناخواه و زیره و گردیا و سیر و طحیث و مغز جوز اندازند و طعام خود آب قهقهه شکک شور با می کجشکک و مطبخن و مانند آن فرزند

علاج سببات رطوبه

در رطوبت سانس انچه در علاج امراض داغی سبب گشت که بریند و چون در آن و مرهای زنجبیل بخوراند و ضما از چند سبب سرد و قهقهه او خرد و سبب سردیوس و اطلیل و بیلوس
و عاقر قرحا بل آزند و خفیف غذا نمایند و بخوراد با شربت و زیره و قهقهه و در چینی و خولجان بدنند و از اذ بان و اطلولات اجتناب کنند و شکک بویانند و در
رطوبت یعنی بعلاج امراض داغی یعنی بر دوزن رو یا باد و بخوبیه گاه در بان نیسون هر یک و درم چوشانیده بکشند و یا شربت بزورده درم حل کرده گرم یا شامند
و یا بیکه دران مویز منقی درم معطلی نیسون بادیان هر یک نیم مثقال بجز او چهار درم چوشانیده باشند بدیند و لب و لعل و فصح و قارور و منقیه بدن بکنند قوی و جب
ایلیج و دوی عصاره رویند نمایند و شیاف بر دوزن و بکدامی حمله قی آزند و اکثر بجز در معدیه نیز می باشد پس تنقیه اوقتی و قطعات بلغم نمایند با انچه در علاج

سوزن اچ بخی معده بیاید و خوردل بعد افاق راس بان و نطولات و محولات و ضادات و شوموات که قیصر باره گذشت بعمل آرند و غرغره بربند و استعمال سحریت
استخوان و دوس تفصیل غذا نمید بود و گویند که حب خاریقون را در علاج و تبدیل مزاج او خواص عجیب است و فیصل او در سبب مزاج کثیر شیر و طیوس و فلا سفه
و اطریض کبیرت و سابقین محکم به بندند و اجتناب نمایند از خواب نمودن در موضعی باره و نظلم بلکه باید که مکان او روشن باشد و در شب چراغهای بسیار در آن روشن نمایند
اقوال خدای سدید می بیند که پارچه بسره که در روغن گل کرکزه به پیاغخ نمادند و در ابتدای مرض کذا بودینه که فته بسره که در روغن گل امینتیه بریانی و جبهه صدغین
ضاد کردن و شبیدن و بخاران کردن که فته باب فخر شک که آن تفصیل است رشته ضاد کردن و کذا شک تبخی سبب سحر و کردن مجرب من است و جاقوسیر
شما و شراب و ضاد او روغن شونیز به بر سره و در از مرض و پنی چکانیدن و شمر انفاص کبوتران و ضاد نام بسره که در روغن گل سخته بریانی و دوک طرف بطرون یا خاقرقا
یا تخم انجر هر دو واحد مخلوط بنیند و کبیر سرنگ یا جابا و رس گرم کرده و در بطریق راس فرغ و در با یارخ فیقره و کبجین غصلی و غذا بخورد آب صلیب بر روغن جوز هر دو واحد مانع است
ابو منصور گوید که اگر سبات از بلغم کثیر تر تک در مقدم دماغ باشد اولاً برای جذب بخارات باهل حنقه حاصل بعمل آرند در بعضی ادرخانه و سبب متوسطه انشود به دارند و بعد
حنقه جلیه فرو نشاندن بخارات صاعده کنند درین باب تفریق راس بر روغن گل و سرکه اقوی تلایبیرت و سره زراول و بعد سوم روز قدری چند بر سره پودینه
و حاشا یا نعن پامیزند که آن دماغ را قویت میسوزیند و غلیظ بخشد و نفوخ نمودن و انیا بار یک سائیده اند بر بینی در ساعت میداریند که کذا تمریح اطراف بر روغن انطون
یا عاقر قرقا یا تخم انجر و کذا از فاضل و شونیز و کندنش بعد سوم روز عطسه کردن و نوشیدن سرکه منخل آنرا مانع است و شنید سره دست در آن و ساق باقیل
و عاقر قرقا در سرکه سائیده از نوم مفرق بسیار میکند و حاشا پودینه و جنبو می مانند و اطراف را دک تومی نمایند و اگر ممکن باشد غرغره یا باجات یا کبجین غصلی
کنانند و اگر مرض طول کند و بادی از تعاش به سر چند بر سره بمانند و بعد بطریق راس از نمک جابا و رس نکیده نمایند و چند بر سره و خوردل بران ملا کنند و در از
اگر طبع قبض شود حنقه حاصل بعمل آرند و درات بول شل کبجین غلی بروری و مانند آن استعمال نمایند و بعد انخطا طمض سواری و شوی و کفین حمام و بنینش تقوی
بعمل آرند و غذا بخورد و موقن جوز خوردل سهند و مالع حنقیون نوشته اند مسیحی گوید که اگر سبات از بلغم کثیر تر حنق در مقدم دماغ باشد علاجش تقیه بر سبب یا جابا و بعد از آن
یا ارباب کبیرت و روغنهای گرم به سر مالند و آبهای گرم بر آن فطول نمایند صاحب کامل گوید که اگر دوش سبات از سر مزاج باره و رطب یا ماده مبنی باشد
پس در سباتی که از سر مزاج باره و رطب بود به سر منخوچ حنقه استعمال نمایند و آن نیست که بر سر که در آن شبست و نام و مز منخوش حاشا و برنجاست و صقر و عاقر قرقا
و دج و شونیز و حرمل هر دو واحد حاجت یا بعضی از آن جو شاییده باشند بر سر فطول نمایند و ضاد آن کنند و یا فطول کبکف خوردل و اندک موزج و عاقر قرقا و منخ
ساراب بار یک سوده باید که در و تدبیر بر روغن نارین یا روغن قسط یا روغن سداب باندکی فریون چند بر سره نمایند و پیا را غریک اند غصلی ساق را که میزند و بر آبها
باریک سوده و عاقر قرقا بار یک سائیده بسره که رشته غذا کنند و یاد و بعد معطسه عطسه آورند که آن بسیار میکند و غذا بخورد بزینت عسل شبست در چینی و زولجان دهند
و عسل مغز حسیل بطم حنقه انحصار بخوراند و از شراب آب سرد و خواب و موضعی باره اجتناب نمایند و اگر دوش آن از ماده مبنی باشد قبل از فطول و استعمال او به مذکوره
ابتدا استغفر بن و تقیه دماغ صلب یا جاب و قوقا یا دهنه ای حاده و غیره او به کسهل بلغم باید که در و جو نبات مذکوره در باب نسیان و سائر تدبیر بران مثال استعمال نمایند
سجید گوید که اگر سبات از اجتماع بلغم کثیر در بطن مقدم دماغ باشد تقیه بر سره معده صلب یا جاب کنند و بعد تقیه بر سره روغن گل بر سر ریزند و مالع حنقیون نوشته اند
بیم گرم بدیند و بعد سره و روغنهای گرم به سر مالند و آب مطنج او و پودینه حنقه فطول کنند و اگر طبع قبض باشد حنقه حاو و عمل آرند و بکنش عطسه و نرد و نشوق پودینه کنند
و موسی سر زاشیده بخوردل طلا نمایند و در علاج این استعانت بجای الیغرس کنند چر جانی و ایلاتی گویند که اگر سبب برودت و رطوبت باشد علاج بلغم حنقیون و علاج
صداع باره نزدیک است ترتیب آن چنان باید که اولاً قوی فرمایند با دوید تومی پس تقیه بدن کبجین حنقیون کنند و اگر حاجت آید حنقه حاو و عمل آرند و بعد تقیه بدن
و حنقه تقیه نواحی دماغ صلب یا جاب و در علاج این استعانت بجای الیغرس کنند چر جانی و ایلاتی گویند که اگر سبب برودت و رطوبت باشد علاج بلغم حنقیون و علاج
و عطسه و ردون و عضامی سافل و نهن و در آب گرم نهادن و قویت دماغ بشوموات نافع بود و از تا بر سر خواب کبی آنست که بیمار در چشم آرند و بختها گویند که کارها کنند
غضبانک شود و صفت حنقیون از قزاقا دین شاپور بن سهل گیزی را یارخ فیقره درم بلبله زرد و قیون بسطاج نمک هندی هر یک دو درم تر بد سفید سوده درم

شخم حنظل مقوی باغای قیون هر یک و در مقل از قشقش هم مثل را در آب نیون تل کنند و او دیده بان مرشته جدا بقدر فلفل سازند و در سایه خشک کنند شترتی دو درم
 و نیز این نسخه نسخه کزبه بیگونی نوع دیگر بیله کبابی شش درم اما شنبین خارقون قنونی هر یک درم ساون نیون تخم خرمن هر یک درم تر به سفید هفت درم قیون
 شیخ درم ایاج فیقرانه درم فلفل یک درم فانیچه چارم هم درم و یکونته خجسته فانیچه را اندازد آب حل کرده بچوشاند تا بقوام غسل آید او دیده بان بسرشته و بکوبند تا همه یکدست
 گردین سیاحت بقدر فلفل سازند شترتی و دمشقال این نسخه کندی است حسب صبر صبر ستور طری سه درم معطلگی یک درم سایه باب کرب مرشته جدا سازند شترتی
 دمشقال حسب ایاج ایاج فیقرانه شخم حنظل کنیم دانگ تر به درم قیون مقوی نیام هر یک دو دانگ مقل و کثیر هر یک از گی باب کرفس جدا سازند و دیگر ایاج فیقرانه
 شش درم پوست بیله کبابی چارم تر به سفید هشت درم انخواه و درم بدستور معمول حسب از نزد هر سفید و درم باد و درم ونیم بدین صفت حنظل
 شخم حنظل شست بسفنج و وشست پودینه و شتی یک سنه کوباک و قیون شست و کنیم آثار آب پیژند تا شست رسد صاف نموده مقدار درم آب او بگیرند
 و یک اوقیه روغن باونده نیمه حنظل صفت حسب قوی ایاج فیقرانه درم شخم حنظل سه درم دو ونیم دانگ تر به بطون خود و س هر یک شیخ درم بدستور
 معمول در آب کرفس مطبوخ جدا سازند این جلد در شربت معتدل است و دیگر صبر مقوی شخم حنظل معطلگی عصاره شنبین و اگر نباشد شنبین هم مساوی
 آب کرفس جدا سازند شربت یک درم یک مثقال این نسخه جالینوس است و اگر یک درم ازین حسب بایک مثقال ایاج فیقرانه کرب کندی صفت نافع بود و قیون
 نواری و باغ کند و مراعات معده و تقویتان بقوی و تقویتان با قوی کنند صفت تقوی صبر بیله بیله آنه شیخ با دیان شیخ خرمن از خراطل لسوس هر یک
 ده درم سنبل خوشبو و صبر لزریره هر یک درم شکامی با درم هر یک شیخ درم شخم حنظل و درم هم را در ونیم آثار آب پیژند تا کرب کندی صفت نافع بود و صاف نموده
 یک اوقیه صبر ستور طری سوده آمیزند و اندازد شیشه به از و در آب قیون شربت از یک اوقیه ماده و اوقیه حسب تریض صفت نافع بود و کوبند و معده باز دارد
 سکنه کاک لادن و عود نام هر یک درم گل سرخ چارم درم سنبل معطلگی هر یک درم شکامی همه را ساییده آب زنجبوش یا آب نام مرشته در وقت خواب و معده فلفل
 نماید و باقی مراعات معده از اب علاج معاره طلب باید کرد و صفت غوره که باغ را از باقی رطوبات پاک کند و خداوند سیاحت و صرع و باغ را نافع ایاج فیقرانه
 خردل معتر و فاعا قزاق و پوست کزب ساوی نرم سوده بسبک کفصل تر کرده جمل بسرشته جدا سازند وقت حاجت اندکی و سنجبین غصلی با در آب کاه
 حل ساخته غوره کنند و فلفل کندی خردل با یک سوده عطسه و زرد و طول کرد در شش شکامی کوبید که اگر ماده بار و خام طبع باشد
 جلابن بادرنجبویه نیون هر دو درم و کافور شگری دو درم بوشاند و غذا بخورد آب بشیر و تخم قرطوف و فلفل و دارچینی و انخواه و پسته و تقیة بدن باین حنظل
 کنند خا که شربت باونر سالی کی هر یک هفت درم با دیان اصل لسوس هر یک سه درم حنظل شخم کرفس هر یک و درم شش مقل هر دو حد نیم درم بسبک بیله یک دانگ
 و شش مقل آب پیژند تا بدو مثل آیات آمده کرده بوزن نامک طعام هر دو حد نیم درم بهان پاشیده مری و روغن زیت و غسل سرخ هر دو حد نیم درم در آن حل کرده
 نیم گرم حنظل کندی و خورانیان و او را لاسک حل و شربت با درنجبویه نافع است و تقیة باغ حسب ایاج و حسب لوغایا کنند و بر و غنمای گرم نشوق سازند
 و طبوب و ریاحین حاره مثل مرزنجوش و نام و غیره بپوشاند و در بعضی اگر سنده دارند و اظرفیلمات خوراند و تبدیل مزاج کنند و این دو تسخین بدن باغ و معده کنند این
 مزاج نافع بلخ دارد و زنجبیل فلفل و شیونیز قسط کزب هر یک شیخ درم برگ سداب خشک تایت طیب هر یک ده درم چندید متر و درم ونیم کوفته خجسته لعل کندی
 معجون سازند و هر روز مقدار شقال بخورند و در بعضی سوده و بسبک مرشته و زنجبیل لصل و شیونیز لصل نافع است و خوردن و نیز و جوز و سداب ناچیل قلا ای مطبوخ و کثیر لابل
 و صباغات معمول از خوردن مری و حنظل نافع بود و از غذا به خود این زیت و زیره و شبکت و کف خردل و روغن جوز برای صحاب این عادت نیکوست و شربت
 شراب بسیار شربت و درین مرض می افزاید و او را لصل ساده و این را لصل با فاقه و زرافه بگیرد غسل یک مقل و آب شش مقل و بطریق جلاب پیژند و کف بر دارند
 و چون قریب بقوام رسد در آن فلفل و زنجبیل سنبل و قرقه و خونجان و معطلگی هر یک مثقالی کوفته خجسته در صره بسته بچوشاند و استعمال نمایند طبری گوید که
 اگر نفعی نباشد جدا با استعمال طبیعت اوله این مطبوخ نمایند بیله سیاه و کبابی و تخم درم کرده هر یک شش درم شیر نامه و بیله هر دو حد نیم درم ساون و مسطوخ و مس
 و شش غاغت و قنطاریون و بسفنج و شکامی با درم هر دو حد نیم درم قیون در صره بسته هر دو حد هفت درم اصل لسوس مقشور و تر به و سایر

در صره

و خود و هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد دو درم برسیاوشان گاوزبان هر واحد چهار درم بدستور مطبوخ بچوشانند و صدف آنتیمنون و یکتایون
 و هنگام چوشن کت نه بند تا ثورت او باطن غیر انحلال چیزی از مجرد آن در مطبوخ بر آید پس صاف کرده مشربی مقدار یک صد و بیست درم از آن بگیرند اگر مزاج مرتضی
 این باشد و الا بوزن ششاد و درم گرفته یک درم غار یقون و یک طسوج خربق سیاه و یکتایون که با این سه درم هندی سوده لعل مرشته در آن مالیده نیم گرم
 بنوشند و اگر از ایشان شربت در مرض نقصان ظاهر شود این مایه الاصول بنوشانند بادیان و پوست سیخ آن و تخم کرفس پوست سیخ آن و انیسون هر واحد سه درم
 فحاح از خرباز نزه درم مویرختی بست درم صعلی سه درم سلنج و پوست آن هر واحد دو درم خود و درم سه درم انجیر سفید بست عددی و نوک کوفته سه درم غنبر گرفته شود
 دو درم همه را در چهار طبل آب بچوشانند و بعضی اطباء هنگام عصر غلظت درین مایه الاصول نشه و گاو که آن در شیشمان سستی افزایند بعضی هم از الجوس و زحل پسوی
 و برگ شبت زیاد و می کنند و مختارین نیست که ازین چیزی کمی کنمش جان کرده هر روز بست درم باد و درم روغن سیاه تخم و هفت درم کچین بنوشند و تا هفت روز
 برین اوست نایند و غذا درین ایام نیز بی مزاج خلط و آنچه چهل مطبوخ بخورد بسیار و آنکه شبت سازند و از آن غلظت غلیظه منع کنند بعد از آن شربت دیگر از مطبوخ اول بنوشند
 و اگر ازین آثار سخت ظاهر نشود این دو را جدا از آن با شند ایاج فیقر سه روز قبل از تناول آن و غسل مرشته یک درم با این سه درم و دو دانگ بق سیاه در سر که تر کرده
 خشک خود یک دانگ غار یقون مفید است نیم درم فستقین و می گل سرخ هر واحد یک درم نمک لفظی نیم درم مقومینای مشوی دو دانگ کوفته خیمه بجایاب مرشته جدا
 لفظل سازند مشربی از آن سه درم و شاد این دو را نگاه دهند که مزاج جلیله از نویش این مطبوخ اول تغییر کرده و اگر یک شربت این کفایت نکند و سه شربت مع مراعات
 قوامین در آن تحسین نماید بر دهنه و باران و کبرسی که در دماغ او مرض بار داشته باشد باید که از شرباب سرد و از استعمال او و مضمضه و استنشاق خد کند و بعد از این تنفراحت
 اگر مزاج او جریب پذیرد استعمال آب گرم و استنشاق او و مضمضه بدان و بخشن او بر سرد حمام لزوم نماند اگر مرض باقی نماند اما با کفایتین آب نماند گیرند یک کت
 هر واحد اشد شیح و قیصوم و بابونه و اکلیل اذکار که برگل و زرد پوست شجر صنوبر و از سوس گندم این کیه یک کت غلی میفید یک کت نمک اول سوس و نمک و غلی را
 و پاره صوره بسته هم بر آب بچوشانند تا جایش مرگه و پس چادری بر کشیده و آبکتاب نایند و در آب راسه از این عمل کنند و اگر این فایده نکند تا طیف تدبیر استقصا
 واکون مشروب با او وزن کنند و اگر شده دارند و اگر شمشک شونیز و جنید تر و مانند آن کنند و اگر تغییر مزاج او و صدل عا با نفع بسیار باشد بر قدم راس این نمک بکنند
 بابونه اکلیل الماک هر واحد دو درم صبر و درم و سدیم و واحد سه درم عاقر قرحا دو درم کوفته خیمه موم روغن ازوم و مینه بطور جز و مرغالی ساخته و در مکر و در مخلوط
 سازند و هر گاه مزاج او متغیر گردد و وحدت پذیرد بر او بتدریسات ارقی نایند مولف اقتباس کند که در رسالت بلخی و بخاری اول اطرافت را بنویسد یعنی سخت تابش
 آید و این باشو یک کت گل بابونه اکلیل الماک سوس گندم سوس خود برگ کنار برگ خرنوبه نمک طعام هر یک دو شست و سرکه و گلاب با برآد و سه روز بتار که سرکه
 در روز چهارم جنید تر و شونیز و بزنج هر یک ماشه اضافه نایند و گلاب با موقوف ساخته عوض آن روغن گل کنند و هفته مجاده علوی بخان لعل از آنکه فاقه صاف شود پس
 جهت تقیه دماغ ایاج فیقر هفت ماشه و غسل و تولد آمیخته لیساند و یا حسب ایاج بعرق با در نحویه وقت شب بخوراند و صبح مطبوخ اسطوخودوس مسهل علوی بخان و شربت
 اسطوخودوس مسهل بنوشانند و غذا از آن خشک را بشورهای مرغ وقت شام و صبح مطبوخ پوست سیخ بادیان پوست سیخ کاسنی بادیان هر یک ماشه انیسون
 پنج کت کرفس هر یک هفت ماشه انجیر زرد چهار عدد و با شربت بزوری چهار تولد حرف و یا تو درین نه ماشه پاشیده بنوشانند و وقت دیر غذا بدستور دهند
 و همین غلظت چهار مسهل داده جهت تعیل مزاج و تقیه اقی مواد دماغ غرغره و مطبوخ صعل سوس مشر و مویز و بادیان و بابونه هر یک دو و شقال جوش کرده
 سکنجبین غلی چهار تولد و دخل کرده در روزی چهار پنج مرتبه بکار برند و اگر بعد از آن آب اندکی نبات باقی مانده باشد از فرغون مصلی چندید تر هر واحد یک درم صبر و مویز
 بابونه یک تولد در روغن سرکه بپزیند بر صد غلظت پیشانی صفا نماید و غذا بشورهای مرغ و نان روده دهند و غلظت از روغن اسطوخودوس نوشته شربت زوال این علت از مجربات

علاج نبات موی

سبب است یقین سر و یقینت انام کنند و بعد بهر امله جانت سابقین یا قصد عصا من نایند اگر ماده وجود باشد و هر گاه ماده مستقر گردد پس قصد رگ پیشانی با حجامت
 نقره اولی است و حتمت متعادل استعمال کنند و بهر تقویت دماغ تدبیر سر بر روغن گل و سرکه و اگر روغن گل نباشد گلاب بسره کنند و غسل با این مطبوخ بابونه و دو دانگ

از سبات بسوی گندم سازند و او که سرد خشک مثل شیر و کشنیر خشک تخم کاسنی با کشنیر بسند و بملطیفت غذا پر دارند و باقی تر حسب حاجت از علاج امراض دماغی
 دومی و سرسام دومی افتادند و سبب دیگر سبات حادث از بخارات دومی حار طرب باشد که بسوی مقدم دماغ مرفوع گردد و علاقتش است که سبات
 خفیف بود در پیش از آن بسیرت افتاده و در خواب کلام بسیار کند و چون آواز دهن بیخیر بسیار شود و علاقتش بضمه کند و بعد از صدمه در آنچه محفل فضول باشد مثل
 اواز قرق و شترت بنفشه بنوشانند و روغن گل بسرکه شمر هم زده بر سر مانند سبب مرفوع بخارات صاعده بسوی آن قوی گردد و طلا بکباب نمایند و غذا بخورد
 یا مزه زردی بر پاج سازند و تقطیل آن کنند تا مضموم و فاسد نشود این نوع گوید که اگر از رطوبت دم متبسن در مقدم دماغ باشد بعد فصد تقویت راس بلخ باخ باره
 مثل روغن گل و گلکاف سرکه کشند این حقه باره و این عمل از آن بگیند بنفشه و جو کوفته و سبوس گندم و عناب و پستان و جمل السوس و برگ حللی هر یک کشند
 و در چهار رطل آب بچوشانند تا یک رطل باقی ماند صاف کرده بران یک سکره آب ترنجبین و نیم سکره روغن گل اناخته حقه کنند

علاج سبات بخاری

اگر از ارتفاع بخارات جمیع بدن و تلخ تب و مرض دیگر باشد علاج مرض منوع باید کرد و نیز بعلاج امراض دماغی بخاری توجه نمایند و در بخارات خضوف واحد بتدارک
 عضو ششاک بر دوازده و آنچه در مقام سبب است که در دفع تقویت دماغ مثل نهادن روغن گل مع سرکه بسیار و آب فوکه قوی بر سر و استعمال شومات باره و خوشبو
 و نظرات بر پیش محمل اگر چیزی در دماغ متبسن باشد مثل آرزند و آنچه در حیات و در ابتدای او و آران افتد یا شویه و در بطا اطران دکان بجزی در شرت و دوام
 عطاس و تشمیر سبب که در گرفتن بخارات آن و تفریق راس بر روغن گل مع سرکه کشند و آب انار و قوالب نیز مفید بود و تقویه بدن از ماده تب نمایند پس تقویت دماغ
 بشومات و غیره کنند و ایضا در بخارات معدی تنقیه لقی و اسهال و حقه با وجوب سسه و عطاسات و استعمال سفوف معمولی و حب شیبار و دیگره اما که در علاج
 امراض دماغی شکرکی معدی گذشت لعل آوردن مفید و در صورت لطف خوردن سفوف بادیان و انیسون زیره سفید دماغ و در سبات ویدانی مثل و انخارج و در آن
 پس تقویت دماغ و منع انحراف نمایند ایا سبب گوید که اگر سبات خفیف بود که صاحبش بسیرت افتاده یا بدین سبات کند آن از بخارات حار طرب دی کیفیت
 مرفوع بسوی مقدم دماغ باشد و علاقتش فصد است پس استعمال روغن گل و سرکه بر سر سمر قندی گوید که سبب سبات یا بخارات حار طرب باشد که بسوی
 مقدم دماغ در عرقین سباتین از جمیع بدن مرفوع گردد پس مزاج دماغ را تغییر کرد و انداختن رطوبت و اخلاط موجوده و فضول محقنه آنجا اگر گرم سازد و علاقتش در طول طری
 بیاید و علاقتش فصد قیفا است و جوامت سابقین و ملطیفت اغذیه حلیم می گوید که نوع دوم از سبات سبات ارتقی است و این مضاد اول یعنی سبات رطوبتی است
 در اکثر احوال او زیرا که سبب سباتین بخارات حاره یا رطوبت دیا یوست است که بطرف مقدم دماغ بعرقین سباتی مرفعی میشود و مزاج دماغ را تغییر فضول
 محقنه آنجا اگر میسند و اعراض او نیست که یا خواب کند و بر نوم قادر نبود و تفکرات را در تغییر میجوید و غیر مستعمل خصل بود و حرکت چشم بطی باشد گوید که خشک است
 و هرگاه ترکیب این بخار حار رطوبت بود از چشم او اشک سائل شود و عطسه بسیار کند و در بعض اوقات خواب خفیف کن پس بسیار گردد و گاهی قاتی کند و ضیق
 ظاهر نماید و هرگاه این بخارات حار با یوست ترکیب گردد خواب کند و الم و صداع و دومی در سر خود دریا به و اطباق جنین بران گران باشد علاقتش بضمه کند بنفشه
 یا سبب هرگاه ترکیب این بخارات با رطوبت باشد نه مسلسل نوشانند و نه حقه کنند بلکه فصد را مقدم دارند و چون از فصد مزاج او تغییر نشد غذای او باو اشیر و خشک است
 و مزوات معتدل مثل زرد پاج و سفید پاج ماش و کدو سازند و اگر این تدبیر ترتیب نماید امر با اشتیاق روغن بنفشه کنند و بر سر او شیر بز یا خریازن نهند و الکباب
 برین آب نمایند بگیند و جو مقشره کوفته و برگ بنفشه و نیلوفر هر یک دو کف و حی العالم با کوه بگیند و عصی الراعی و برگ خبازی و برگ اسپغول و اذان افشار یعنی مزه زرد
 هر یک با قدر آب حقه امرا بکباب بران نمایند و اگر این کفایت نکند شیر و خران بر روغن بنفشه سحوط کنند و جمیع تدبیر او بر طبات نمایند و او است برین حریره کنند
 خشتیاش مفید و خند زدن هر یک کف هر دو کوفته و اندک نشاسته آمیخته مزه سازند و بر روغن با دام بنوشند و کاه تازه بخورند و اگر این هم کفایت نکند حقه لین
 بعامل آنکه بسوی سر بخار محفل غیر حاصو کند مثل جو خطمی و سبوس بنفشه و خبازی و نیلوفر این همه را بپزند و امر با کباب بران و گیند سر بدان نمایند که با این طریق
 نائل شود مصدق اقتباس می نویسد که گاهی سبات از انحراف خلط سخی در بعضه و بائی بعد بند شدن فی و اسهال پدید آید پس روغن گل

و سرکه برابری میخندیم که بر تارک مراند و حجامت بلا شرط میان او و شانه نماید و مصطکی سسته شده جدا خطائی و داشته سو و در شربت بجز یا انار و تولد برق طلا کند و در عرق کیوه هفت تولد بپوشاند که بر بوش آید بهتر و الا سوطیکه در شتر غنغ که کوشد بکار بر بند که فی الفور بپوش می آرد پس اندکی شور بامی بجز بزنند و دوای ناک و صمغ و گوم
 نوشته اند و در بیان روز هفت هشت عدد و مویشی خوراندند و روز سوم و چهارم بعد از و ال سببته نان تنگ شور بامی مرغ شتریده نموده بوزن یک فلو س اول روز هفتم
 و سسته قند بر همین قدر کفمانند و وقت چهارم دو وزن و یا دو نیم وزن زیاد کند تا پنج کال حمل آید و باید که مصطکی سسته در انوشداروی ساده نه داشته آید سخته
 با عرق بادیان بالامی طعام خوراند و اگر پس از و ال سببته مرغی در چشمه پدید آید اندکی کیری انبه و یا ترشی انبه شکاف گلاب و یا آب کشنیر بر آب سرد و عسل زرد چشمه کشند
 در و سوسه روز نامل میازد و الا بعد هفته رگ ثاق و یا پیشانی زنند و استعمال سوطیکه کور و ریاست سه چهار بار و غذا و ال شوپاش بر بشیر زرد و فلو س گل سفیدی بر سینه
 به پیشانی و خوراندند جدا و داشته و فا در هر بزنی یک ماشه در بالائی خفرت گادی و تولد و نهادن شیشه حجامت بر تن ساقین حوالی فم غده و دادن عرق بهار
 نارنج و دوغ گاو مساوی که لیسک شیب بار و همچنین بفلاد و طلا داغ کرده باشند بجای آب غذا در دفع سببته میضه و منع قی و سهال و دفع دیگر اعراض آن سببته
 و اگر سببته میضه و بانئی بعد و ال در روزی دو سه نوبت اجابت طبع شود و فمغ هم باشد یا نه شیر و بادیان نه داشته الا کچی کلان چهار عدد و یک سفید چهار ماشه نبات
 و هند در روزی دو بار اگر درین اثنا اشتها کم باشد مصطکی سسته سو و در شربت انار مغز کیتوله میسازند و غذا کبیری بنه با شکر بیان به بند که فلفل گند و وزیر سیاه الا کچی کلان را

علاج سببته مضی و رضنی

اگر از تخلل ارواح باشد علاج غشی نماید و بر تقویت و تکثیر رول حشور با بامی کرم طبقه و چرب و قلیه با و کبابا و ما و ال هم و مفحات و دو دار المنسک مشرو و لبطوس و شربت
 فواکه و انار با گلاب استعمال نمایند و در مزاج گرم با و ال هم در گلاب آب سیب آینه یا صمغ بار دیاد و دار المسک بار و کفند زدن شربت انار یا سیب الیمو و عرق بنفشه
 و فیروزه یا طابشیر و صندل سو و داشته باشد که مذکور شد شربت به بند و ایضا در محر و زخرد و لبطوس لبطاشیر شربت به بند یا شربت انار یا باد و صندل و گلاب و کافور بپزند
 و در مزاج سرد و ابلسک و در فمغ حار و شربت میبه و یا شرو و لبطوس در با و ال هم یا در شربت گوری و یا با و ال هم با نکه شراب انار بکار برند و ایضا عود و هند می و شکاف
 و عنبر و فانی و چند بید تر کلا و شتا استعمال نمایند و اگر سببته از ضرب و متعلقه هر چه در علاج امراض نامائی که از ضرب متعلق بود در علاج صندل عرضی مسطور شد
 بعجل آرد و مقویات سرد و اعانت مثل مغاث و ماش و گل سرخ و صندل مانند آن استعمال نمایند پس نگاه در آگاهید این سببته بتعالی مقویات و بلغ که در علاج
 امراض ضعف نامائی گذشت و این سوط درین باب از مجربات صاحب طبیب است برگ مورد و یا تخم آن چهار ماشه عرق بهار نارنج و روغن گل هر یک کیتوله شیر زدن
 سه ماشه و یو وارد داشته سرکه چهار ماشه زعفران یک ماشه انبه ها و شیخ میفرماید که از معالجات امراض سببته شنیدن و دیدن اشیائی مست که بیجا صاحب و غم آورد و از آن به سطر
 طلایی نخرین بقلند است و سوط و طلای چهره و چشم هر که بچین با پایا استواری و استعمال محطسات باعث افتاد و بیداری مسبوت میگردد و تقبول قرشی تخلف
 از بناد اگر چه بکندن موی و کشیدن اطراف باشد نافع و تسبیط سرکه و آب مورد و جید و مشوق بنجامیت و کیفیت هر دو است و انطالی گوید که برای مطلق سببته تمهیل سر
 بطبع نشد نام و با بونه تفصیح با جرم آنها و تقطیر سرکه و آب نام در عینی و شکاف بگلاب مجرب است و در حالت انانقه غار بقول بر روغن بادام شیرین و شکر استعمال کنند
 و بران طبع فیتون یا خیار شنبه بنوشند و بعد از آب مورد طلا نمایند و سلطان محمد در مجربات خود نوشته که فلفل سیاه یک نیم عدد و لعاب بن اسپ سائید و سیل در چشم
 کشیدن فزلی سببته است و کذا سفوف زرد و چوب و فلفل سیاه و نمک لاهوری مساوی حسب حاجت خوردن و قوه کجای خطائی و بادیان خطائی وین نوشیدن نیز
 مفید و ذراتی ایشامی مسره در آرحجت سهری آید سببته اطفال نگاه باشد که خواب طویل کپس فلفل نامانگی مفرط اطفال عارض شود و آزار مبارکی گویند
 بهترین تدبیرش است که روز اول یک گوسن و دو کرده بایک شل جو این صغنی مایده بخوراند و روز دوم دو گوسن همان مقدار جو این به بند و همچنین تا هفت روز
 یک یک گوسن بر روز نیز آید و بعد هر روز یک یک کم کنند تا روز چهارم یک گوسن مانند درین عرصه من اگر چه نوی و منمن باشد نائل گردد و قی نمی آید مگر
 وقتی که ماده مرض بکلی منتقل شود و بعضی گویند که برای کثرت خواب که بعد تب پیدا شود آزار مبارکی نامند استخوان باخته دو درم و درید و مرغ سفید و دو مرغ

هر سه آب نسائیده هفت روز بخورند

و پاپاوند و بنفشه و نه بشیر بزرگ و نه برتاک سرگردانند و این نخلچه بویانند آب کشنی سبز و گاهی سبز و آب سیب کمرک و گلاب روغن گل و روغن کاه و روغن آبلیم
و عرق بید مشک هر یک دو مثقال شیرین تخم کاه بود و صندل سفید و گل ارمنی و شیاف مایند و گل و غستانی هر یک ماشه آمیخته بکار برند و شربت نیلوفرو چهار لوله در عرق
بیا سداوه و کاسنی هر یک هفت لوله داخل کرده بنوشند و غذا قلیچه سبز بنان کنند و هند شیخ میفرماید که آنچه سبب مین باشد باید که صاحب غذا ای مرطب استحال
نماید و استحمام معتدل خاتمه پس هر کسی را که تمام خواب نیارد آن شخص غیر معتدل البدن و غیر حید المزاج باشد و بران میوست سخت غالب بود و یا غلبه اخلاط و ریه باشد
که تمام توران آرز نماید و وجب است که در جماع و تعب ترک نماید و سکون و حرمت اختیار کند و او مدت تفریق راس در روغنهای مرطبه و دوشیدن شیر سرد
و قطرات طبه و استنشاق ادیان و استسحاق آن و وضع و عصار روغن زبادی فرا سیماسو طاً و دکان سهل قدم بران نماید و اما آنچه از حرارت مع مین باشد تند بر شتر نیادتی
در تبرید این ادویه و استعمال مثل جراد که در و برگ خرفه و لعاب پیغون و عصی الراعی و حی العالم و مانند آن بر سرست ایطالی و هر جانی مینویسد که آسایش جویند
و از حرکات و ریاضات پرهیزند و روغن بنفشه و نیلوفرو روغن کدو بر سر نهند و هر شب کف پا و ناک و مقعد چرب کنند و دو قطره آن نیم گرم در گوش چکانند و لعاب
اسپیون برگ خرفه و کدو تر کوفته بر سر نهند و فلیکه کدو و برگ کاه و خرفه و اسفناخ خوردن سه و سه و سه بود و گر باه و آبرن معتدل سخت نیک است ابن الیاس
گوید که علاج شربت سیب باج و باغ بدوشیدن شیرینان بر سر تفریق سر روغن بنفشه و کدو و تر کاهن آب بطیخ خشخاش و بنفشه و نیلوفرو کاه بود و استعمال طبات و شربت آشوب
و نشوفاات طبه منومه شش و روغن خشخاش و آب کاه و سوسن و پیغون سرانخور و لنج حست و تقوی بمنغزادام و خشخاش خواب و در دو حمام طب آب شیرین اگر خواب
نیارد و علامت ردی است و دلالت بر جدوث و مواسع جنون میکند هر صبح ده درم خمیره بنفشه و ده درم شربت خشخاش باب بنوشند و غذا نروده نماند بکند و
و مسفانخ و کششیز تر دهند و آب شیرین نیم گرم بر سر نهند و آنچه خواب قوی آرد بیدن افیون و بروج است سعید گوید که تطیب باغ روغن بنفشه و نیلوفرو کدو
بشیر و خزان کنند و آبیک دران پوست خشخاش بنفشه و نیلوفرو گل سرخ و تخم کاه و پیوسته باشند بر سر نهند و در حضور گوید که تبدیل مزاج بر طبات صرف کنند اگر حرارت باشد
و یا بر طبات مبروه داخله و خاربا اگر حرارت بود و استنشاق ایطالی و طب مجاورت آب شیرین و استماع آواز آب جاری و آواز شجاز تحرک و اصوات الطیبه لینه
و تیسسه و باغ از صفر و سه و آکنند و مثل حمام و طب مبروع استعمال آبرن و ندرین با و بان مرطبه نیز نیست و کذا شرب مزوج آب بسیار پس اگر فائده نکند بهر آنکه در صورت
یا فساد اخلاط قوی است که حمام گرم را نیز بکند و در بخاران سوی باغ شمس اعلا میشود و درین صورت باید که تقیه بدن از ان اخلاط نمانند و استعمال با و اشعیر سداوه یا بنر
بشکر اشخاش بشکر و شربت خشخاش بنفشه و نیلوفرو و نقل بمنغزادام خشخاش و ندرین سر و مینی و کف دست و پا و صلیخ سره و خصیه و مقعد روغن بنفشه خرقی
و سه و لا آن بالغ الفع است و گاهی احتیاج باینختن اندک افیون و در عرقان بدان می افتد و اگر ازین چیزی فائده نکند از افرص مثلثه و اضمه و قطرات منومه که
در علاج صدرع حار و ایس ندر کوشد و استعمال نمایند گیلانی گوید که او بان مرطبه مثل روغن بادام و روغن مغز تخم کدو و برگ دست و پاپاوند و با وجود این شربت
خشخاش شربت کاه و سوسن و اشعیر و فو که مرطبه دهند و غذا نادر الحوم یا کبان فر بر بطیخ بنجر و بنفشه و سائل حوم طبه خوراند و ایضا کشاکش که دران کدو پوست بچه مرغ
طبه پنجه باشند و فلیکه کدو و خیار و تخم کاه و سوسن و آنچه ایسور مزاج ایس مع نادر کدو و سوی افتد علاجش علاج البیخویا و صدرع سوی مستمع تطیب باغ
و آنچه از نادر صفر و سوی افتد علاجش تقیه بدن و سر از صفر است و تطیب سر و تبرید آن با آنچه نادر کوشد بعضی متاخرین مینویسند که سه و سه و سوی پیران را نیز یافتند
و علامتین ست و البیخویا نمانند استعمال منوما و زیادتی بر بر وجهت تعدیل مزاج استحام و دکان تدبیر و این لفظ لجل از کدو کشاکش و گل بنفشه و خطمی سداوه و گل کدو
هر یک و شست و کدو و برگ آن هر یک کشت کنب مید سداوه چهار شست و گلاب آب ریخته بکار برند و بعد از ان طعام مناسبه رده آسایش نماید و سه و سه یا می از ابطا نقل کرده
که ضمما و گل خشخاش تخم آن آب گل نیلوفرو آب کاه بود و تخم آما یا با طیخ تخم خشخاش سیاه کوفته مرشته و روغن گل قنار و تخم آن و شربت طیخ خشخاش و شربت نیلوفرو
و طیخ جو شکر و روغن تخم خیار و مار اقرع پنجاه و در مشک و شربت بنفشه و گل تخم خشخاش بران کند و سفید پاشیده پنجه و کاه و صبح و شام و کششیز بعد طعام و یا تخم آن
و در دم و با قلا و کدو و سوسن پنجه بر روغن بادام و تخم گل خشخاش و روغن نیلوفرو کششیز سبز و سیب و گل کدو و روغن بنفشه و دوشنبویه و سه و سه و روغن نیلوفرو
و روغن گل خیار و روغن بنفشه و کیمیا و طیخ بنفشه سفید تر کرده هر دو احدی تطیب باغ و منوما است

علاج سهرطوبی

که از رطوبت بوقیه افتد و سهر پران اکثر این قبیل بود و بعضی ما در بعضی با این پنج بادیان اصل سوس قشنگ کا در آن تخم حلی بپوشنج کاخی و غیره او در پیل الحارزه و گلفند باید که بسهل بلغم که از آن او برشد یا حراره و در کرد و باشد و بحسب ایاج و حسب شبیهه تقیه نماید و اگر ایاج فیترا شمع مخلوط با لیه زرد و کرب سازند صواب باشد و اگر رطوبت زیاد باشد بدل لیه زرد بچون نمایند و گلفند بکبچین علی سرشته بر صلیح استعمال کنند و بر وغذای شیرین با مل بجزارت مثل تخن بابونه و تخن و تخنری مدام تفریق راس نمایند و باید که از تناول جمیع اشیای خرفین مانع و تمنع و جذبات زرد و باهی ضرری و شور باهی بخورم لطیفه مثل بیجا کیان فربه و بزغالر و پاک کدو و قطعت کم نمک غذا سازند و اگر حرارت در مزاج غالب باشد تقیه مسلمات صفر نمایند و بعد تقیه جهت تعدیل مزاج شراب لاله صحن دهند و غذا از ترکیب غیره و هرگاه این نوع سهر در پیبری عارض شود علاج او مشکل بود و لیکن باید که صاحب اولطول بمطبخ کشک جو و بابونه و تخن و تخن هر شب استعمال کنند که خواب خوش آرد و اگر حرارت غالب نباشد بدون جو شمشیر بلبل آرد و ایضا آشوق از روغن بابونه و تخن و تخن ایرسایار و تخن زعفران بکار برند و وطعام قدری برگ کا بو یا تخم و اندازند از جنابینا گوید که سن هر روز برای خویش قلیه اذکا بو میسازم و در این اندران داخل میکنم تا مضرت کا بو با زرد آرد و قبول رازی شبست طب خوردن نیز منوم

علاج باقی اقسام سهر

انچه در حیات افتد برای منع بجزارت حاره و دیاقوز ساده دهند و مخلطه استعمال کنند و شستن روی و استعمال لظولات طبع الی بدن روغن تخن خشخاش و کا بو و جندغ و پیکان و انداختن تخم خشخاش سفید و کا بو و کشنیز تازه در طعام غفیه بود و پاشویه و در اسطران بهترین تدابیر است و شیخ میفرماید که از آنچه درین تجربه کرده شده است غم سلیمه یک جزو و افسیدن و زعفران هر یک نیم جزو بر روغن گل ایمنه یعنی رابدان چرب کنند و کدک طلای پوست خشخاش و پنج نواج بر صدغین و ایضا گویند آن کوی که بقدره اندک گرسنه ازین دو با بخورد خواب مختل آرد و اگر خلط یا بجا متضاد بسوی سر غلیظ باشد از اکلیل الماک و بابونه و سفنج به پیشانی مضاد کنند و اگر سبب ابتلا می بدن از اخلاط باشد تقیه آن نمایند برستوریکه در علاجات امراض باغی وادی مذکور شده و اگر چه اوده سهر و صفر و سودا و بغم شور است اما گوی بسبب با خون نیز سهر و در بدن و گرانی گوش و سهر بسبب غلظت خون سهر فترم عارض میشود و درین صورت با دیان اصل سوس سیاه و شان کا در بان مقصد ازیره گوی سهر بلبل یا به جوشانیده شمد خالص نقل کرده و دادن و قصد سهل کردن باغ است و میگوید که اگر سبب خلط او دریه موجوده و در حده یا در جسم باشد که بخورد سهر را میزند و باید که متفرغ از آن کنند یا باسهال و باقی و بعد تقیه غذای برض باغذیه جید کمیوس مثل چونه مرغ و اکیان و گوشت حلال صغار و ماهی صغری سازند و کا بو و قلیه بانی و قطعت و کدو و باش مانند آن خورند و در حمام داخل کنند و در وقت حسن تدبیر نمایند و اگر از سوس و هضم و ابتلا می معده و غموم و آلام و افکار باشد و برونه تخم و ابتلا می معده را از طعام قلی و دستفراغات مناسبه پاک کنند و تقویت او بجزارشات نمایند و تقلیل طعام کنند و غذای خفیف خورند و تجویز غموم کنند و از آن سهر و احد از اسباب مذکوره نموده اند که باقی مبدلات مناسبه کنند و از اندیشه های بد و افکار فاسده دور دارند و طبری گوید که ارق از غم و عشق و فکر و فرغ و نشا طایر عارض شود و علاجش جهتا در از آن سبب است و بیشتر این سهر تری بود و لایتن چون از غم باشد بهر آنکه حرارت بسوی قلب منروی گردد و از آن حمی یوم حاوشت شود و شدیدترین این انواع است که باوی اسهال بود بجهت آنکه درین صورت خود سقوط قوت است و اگر سبب در وی باشد تدبیر او تسکین و صحت است و علاج او بدانیچ مخصوص آن درد باشد و در فصل او مسطو بود و ایضا در سهر جمعی اول مخدرات قویه دهند که به پوش گرد و پسین غنای محالیه حاره مانر روغن بابونه و خیری ممزوج بمصلکی و سوزنجان تلخ و بزرالمنج نیم گرم بمانند و اگر از درم سوداوی بود هر چه در علاج سرسام سوداوی گوشت بلبل آرد و اگر از غذای نفاخ باشد تبدیل غذا کنند و ایاج فیترا و حسب شبیهه بکار برند خاتم در ذکر تدابیر او و دریه منومه که اکثر سهر پران را نافع باشد از آنجمله آنچه باصحاب جنیات و غیر هم خواب آوردن است که وقت شب دست و پای صاحب بر حکم موم بر بندند و بی تکیه نشانند و مقابل او چراغ بزرگ نهند و حاضرین مجلس و بر وی او حکایات کنند و بیمار را غنودن نهند تا عا جز آید پس یکبارگی اطراف او بکشایند و چراغ بر دارند و جماعت حاضرین خاموش شوند و گفتن پای او را بر روغن مناسب اندازند و از جنابینا موامت غنای خوشن آمهسته است که ارتعاع و تقیلن تسادی بود و حکایات و آواژ آب جاری و آواز حرکت اشجار

و گردانیدن آسیا از فاصله و حرکت گواره و در سر مغز که در آن قوت انحلال قوت باشد فیون یک قیراط یا کم از آن خوراندند یا کمکی از آن در اول شصت یا شصت و پنج روز
 و یا اندک فیون تنها یا زعفران در روغن بنفشه آمیخته بویانند یا اول بینی را بدان چرب کنند که بینی را که سرد و آنچنان مغز نباشد اکثر کفایت میکند یا که ریاضت کند و استخوان
 پس قبل طعام بعضی جزای مسدود بخورد پس طعام تناول نماید که این در ساعت خواب آورد و اگر بعد خروج از حمام و استسخت طعام تناول نماید تا او را مانع نباشد
 روغن بنفشه که در دو کاغذ خوشخاش بر آن در روغن چکانند نیز مفید بود و مالیدن بدن و اطراف بسیار خوشبیدان صداهای ملایم و سوزاک کشی در آب شیرین نیز خواب می آید
 شستن آب شیرین بگردن و دست و پای و سر و ناف مست و نوشیدن قدری از قند نیز مفید بود و برگ شبت نیز یکصد شستن بر سر مست نیز منومست چون آنرا
 و شبت تازه اکلیل طره سازند و بر سر گذارند خواب آورد و گویند که اگر شسته تعفن که گفته بر آن از چرخ کاهل گیرند و در چشم کشند و شاندر زیر بالش نهاده خواب آورد انطا
 گویند که از آنچه برای خواب تجویز کرده اند نیست که بگیند از اجزای کاغذ خوشخاش پنج گل یا برگ یا پنج پوست یا تخم هر کدام که خواهد بود با قند و زعفران و جویز
 صبر و زعفران قدری همه اینها شسته و بمخلک گردد و صاف کرده آب او یکی از روغنهای بنزدار روغن بماند که این از اسرار عجیبه مجرب در دفع صداع و آوردن خواب بهر نوع
 است و تعالی نماند و اگر غمزدان بگدازد بغایت لاف بود و تفصیح با دو میطبوخته که در همین فصل گفته و گذاشتل آب آن کسی را که این خواب نیارود و صحت او طبع نباشد
 و گویند که از خواص است نهادن زعفران و صبر و پنج برگ کاه که سرانجام سوسمی هر طبعی باشد نیز یکصد غیر علم و همچنین خوردن پنج تخم و حله بر طریق و تخم خوشخاش که با پوست
 و بوییدن عجب سرسبز می گویند که روغن مذکور که با روغن مناسبتش روغن بنفشه بتو بسیارند در آوردن خواب بعدیاس مکرر از موده است و تسبیط بدان افضل است و بدست
 آن بر مقدم سر ضا کند و گاه آب کشنیز ضا کند هر دو مخلوط ساخته بخانه آن استعمال کرده میشود و تقویت دماغ بسیار میکند و خواب می آرد سلطان محمد مراد و جرجانی
 ذکر کرده که از جویز آن فیون و پنج لافح و زعفران و سیلم و تخم آن سفید و صمغ عربی و آرد و جوساوی قفاح ساخته بویان مجرب است تا ایضا سه عدد و پنج عدد
 حب کاکنج بلع کردن خواب آورست لیکن سکر نیز می آرد و زعفران و مر و آنخوانی و صبر و اشنه هر واحد زیر و ساد و نهادن با نماند خواب می آرد و اگر کاه و لافح
 و بزربنج و فیون که بیکدیگر کوفته آمیخته ببلع خوشخاش سرشته وقت خواب بر پیشانی طلا نمایند تجرب است و شمیدن با در پنجویه و اشنه و شنبه و گذاختن خوردن با نماند
 رطب نوشین آب فنج آن و گذاختن طلای روغن پنج بر صدغین و خوردن بزربنج سفید درم خواب می آرد ابو منصور گویند که اشتقاق روغن که در آن
 پیخته باشد خواب آورد و گذاختن که در آن خوشخاش بر روغن پیخته باشند بر پیشانی مالیدن و قبول رازی از فیون و صبر و کاه و آرد و جوقفاح ساخته بویان خواب
 آور و ششبی شرح اسباب نوشته که قبول عیسی بن یحیی شام زهره رو باه جالب نوم در ساعت مست با نماند و گذاختن مثل فیون و کاه و کاه و کاه
 و اکثر اطباء گفته اند که چون اشنه در شراب نمیسایند بنوشند خواب غرق آرد و شیخ گفته که شمیدن اشنه خواب آورد و گذاختن آن در زیر کیه و گذاشتن آن
 رطب وضع او زیر و ساد و وضاد او این اسحاق گویند که شرب جوز نائل مقدار شود خواب معتدل آرد و ویسوقورید و س گفته که شرب حما وضاد
 آن بر سر و شمیدن آن خواب می آرد و شصت تا آن سرد است و این زهری نویسی که اگر سلطان بعد غروب آفتاب بر پای بندند نوم غرق آرد و اگر
 نوشته که طلای شربل بر آن آب شبت تر و گذاختن آن خواب آورد و این روغن نافع سرد است جوز نائل خربق سیاه هر واحد یکت و پوست خوشخاش بر بلع تخم کاه
 هر یک و جویز کوفته در آب پیزند تا ماهر شود بدست مالیده صاف نموده روغن کنجد انداخته با شش ملایم بچشانند تا آب فانی شود و روغن بماند وقت خواب تا که سر
 و کعبه است و پایا بالند و این صوف منومست که عود قماری هر واحد یکدرم تخم خوشخاش سفیده درم تخم کاه و شش شرب پنج درم زعفران کین انک شکر سفید است درم کوفته
 شربتی یکدرم و این طلا خواب آورد و گل بنفشه سلو فر تخم کاه هر یک درم گل سطلی سفید چهار درم پوست خوشخاش پنج لافح هر یک و درم ساینده باب کاه و تر بر پیشانی
 طلا نماید سوسیدی عینوسید که خوردن مغز بادام شیرین و گذاختن در بنفشه باریک ساینده و طبع نموده روغن کنجد آمیخته و گذاختن اول به طبع بدن اختلاطهای
 دیگر و گذاشتن قفاح که از سوسین و برگ کاه و برگ خوشخاش و گل او و اشنه و مزاج ساوی صمغ عربی و جویز باریک ساینده بگلاب سرشته ساخته باشند
 مجرب است و قفاح که در دخول سلطان گذشت و گذاختن حب کاکنج نیز از مجربات اوست و فطول بطبع برگ پنج یا زعفران یا مزربنجش بر سر خواب آورد و وضاد
 روغن بزربنج و مرکب باب حمل کرده و صبر و با خلا باب کاه و روغن زعفران و شبت و روغن او و فیون یک انک عصاره صبر و جویز دو انک روغن بنفشه حل کرده و فیون

در روغن بنفشه
 در روغن بنفشه
 در روغن بنفشه

تباقد کرده و آب حل کرده و بیشتانی و شقاق اینمان نماید و گل بفته و بیخ میرنج و پوست خنخاش هر سه مخلوط کرده و دروغن شلیم و گل خنابرق یا آب نیلو فرشته
 هر دو صنف سهرت و شرب بلخ پوست خنخاش و برگه و زعفران و مرا حوز و شربت بیخ درم آب بلخ بیخ لعل بشراب انیون ربع درم باره اشعیر و شرب بلخ برگه
 گوش خواندگی در شراب یا در جلاب و اینی و شیم منتوع در شراب بلخ غنچه شلب یک شقال بشراب و اکل فلاح خانیون بقار کرسنه و کرنبه و اینی و نان آرد
 شلیم جو زبوا و تودی و شهم مکی و زعفران و شربت دروغن او و نبات لعل و نمزاد و الامیعه و انیون و لعل و زعفران لعل ساخته و یا از شهم سون آسما بخونی ده درم
 مشک غنچه سهرک نیم درم سایه آب خاوان شسته لعل ساخته و کد شتم قلع اخذ در زهره این عوسن لعل مر و زعفران و مایه و بیخ میرنج و صمغ عربی داشته آرد و جلاب
 ساخته و سوط دروغن شربت میجره نزن او و شهم و ضاد شاسم و ایرسا و گل خصف و حول هر واحد نوم است و نهادن زیر یک شمشیر بزرگ و شیدیل چیده و یا شمشیر بنسبیه شتو
 و خرده گنان صرولسته نافع چشم چسب تغذ در زیت جوشانیده در گوش چکانیران نوم غرق آرد و تعلیق چشم چسب لعل و کد چشم سرطان درایم اخفای قمر و کد اید شیدیل
 زرد و در وقتی که قمر در میزان باشد سو مندست ذکر بعضی اشیا می سهره که درین عرض جنبان بازان و در جیب است چنانچه بقول حکیم عاوی خان میمدن آن سهره
 میکند و گویند که قطعه از جلد شتر انسان او بخون موجب سهره شود و کد لک تعلیق ران بلبل و کد چشم بوم زیر یک سهره نهادن و کد پرا بر سر نهادن و همچنین سهره خنخاش یا بلبل
 و یا چشم او زیر یک سهره شخصی در حالت سهره او نهادن و یا زغیب که بران باشد تنبیا و زوی انسان چیده بر مرض او بخین و آینه آسوی گرگ پس گوش نهادن و کد
 خوردن گوشت فاخته تعلیق زبل او و کد لک تعلیق چشم به بر سر سهره می آرد و همچنین شام کور و اکل و شرب بلخ طرفه چوب بیدار شیر و تعلیق چشم سرطان در اشیا می
 و کد اید شت و او در جلاب و تعلیق او بر ذراع انسان و کد تعلیق چشم سهرت لعل و یا گردن چرز و کد اکتال بزهره بوم و کد اکتال شستن بر شراب بر سر سهره واحد سهرت

آفات زمین و گیاهان

بدانکه نسیان یعنی فراموشی فساد و در بعضی فساد فعل قوت حافظه است و ابطا فساد فکر و فساد خیال را نیز بطریق مجاز از اقسام نسیان شمرده اند اگر چه در حقیقت
 هر سه قسم از اقسام آفات ذهن است و فساد این قوتها یا نقصان و بطلان باشد و یا تشویش و سبب نقصان و بطلان هر سه قوت مذکوره برودت سادوست
 مفرد بود یا باطلوبت و یا با یوست و سبب تشویش آنما حرارت و یوست ساد بود و یا مع ما و صفرا و شیخ و شارب فالون میبست که احصا نموده و در افعال نامعی چون
 از اسباب مزاجیه باشد و اگر تکرار حال بد و سبب بود که آن حرارت و برودت است و بعضی گفته اند که نقصان هر چه دروغن کبکمی سبب نقصان افعال آن میگردد و طهارت
 که سبب اتی برای نقصان جوهر دماغ یوست است و آنچه از افعال این قوتها مائل بقصان بود آن از برودت باشد و آنچه تشویش و اضطراب نماید آن
 از حرارت بود و سبب این همه یا ابتداء نفس یا باغ باشد و یا از عضو دیگر بسوی او آید و گاه از خارج بود مثل سحر مستطبه که بر سر سده و گاه نسیان از یوست مع
 حرارت باشد و باوی مرض دیگر یعنی اخلاط فاسد بود پس افعال فکریه میروش باشد و این یاد جزوی از نفس یا مع اقتدیا و لطینی از ان و یا دروغای آن
 و گاه بسبب اخلاط یا سو مزاج حادثه در مغزین بود که بسوی دماغ متادی گردد و این بعضی متفکرین ذکر کرده اند و تجربه و مشاهده آن شده و اکثر نسیان
 و فساد و کرات برودت و رطوبت عارض میشود و گاهی از او را در دماغ و خصوصاً بار و چون نشین می باشد تشویش خیال بسبب غلبه صفرا بر مقدم دماغ و سبب
 غلبه سو مزاج حار را با ما در می باشد و سبب نقصان خیال بعینه سبب نقصان ذکر است مگر آنکه فساد و کرات برودت و رطوبت بود و از یوست کترو در میان بار
 باشد و فساد و کرات در معانی معسوسات نسبت ترکیب آنها واقع میشود و فساد خیال در معنی معسوسات شمشیر آن واقع میگردد و فساد خیال که بسبب نقصان آن بنا
 تصرف او که از سو دست یا از صفرا یا سو مزاج حار مغز و بجا مات آن ممکن است و از طالی گوید که اسباب نسیان بسیار است اعظم آنها مشغول نفس بشتن و غم یا کترو
 یا اهم حاجت که طلب شدید باشد و وصول بسوی آن متعذر بود یا تناول بعضی اشیا که با نخا صیت خورش نسیان باشد پس اگر سبب ازین اسباب نباشد نسیان
 از فساد مزاج بود پس اگر حفظ کند و فراموشی نماید بر سر عصبه صفرا باشد و عکس او سودا بود و اگر حفظ اسرع و نسیان ابطی بود خون باشد و عکس آن بلغم بود و طریق
 تشخیص صحت و آفت هر یک از قوای مذکوره و محل آفت و اسباب آنها آنکه اگر حسن انسان سلیم و صحیح باشد و شخیل او از شباح اشیا را در بیداری
 و خواب درست و صحیح موافق واقع بود پس اشیا و احوالی که در بیداری یا خواب دیده است و از ان غایب شد و تبیین آن ممکن باشد و اگر چه حواس انسان

باشد هر چه بیدار و درست بیند و هر چه بشنود و درست بشنود لیکن هر چه دید و شنید زود فراموش کند و نزد او باقی نماند بسبب فساد قوت ذکر و آفت در مغز و داغ بود و اگر بر تفکراتش یاد نمود و ترتیب مقدمات جزئی بجهت وصول مطلوب عاجز بود بسبب فساد فکر و آفت در وسط داغ باشد و اگر در ضبط صور محسوسه صراحت باشد و خواب بیدار بیند و اگر بیدار بیداری یاد نماند بسبب فساد خیال و آفت در مقدم داغ بود و این فساد هر سه قوت که بیان کرده شد بطریق نقصان و ابطال است اما آفت این قوتها اگر بطریق تشویش و غلط ارتباط باشد اگر انسان حفظ معانی غیر و تنوع نماید یعنی تحقیق فراموش کند مثنوی و دیگر خلاف آن یاد کرده باشد بسبب تشویش و تشویش فعل ذکر یعنی حفظ باشد و اگر انسان بگوید آنچه ناگفتنی است و در ذکر کند از آنچه ناخود کردنی است و یکی جوید از آنچه لائق طلب نیست و امیدوارم چیزی که قابل امید نیست و طلبی چیزی را که اطاق کذب است کاری بکند که کار دنی است بسبب تشویش و تشویش در فکر باشد و اگر انسان صورت محسوسه را بخلاف آن صورت دیگر حفظ نماید و آن صورت محسوسه فراموش کند و خیال کند چیزی را که موجود نباشد و همیشه اموری را که در خارج وجود ندارد در شمار ببرد از جانب بچند و گاه از دیوار بر آید و اشخاص کذب در روشنی یا آب پیش چشم خود بیدار بسبب تشویش خیال بود و این اکثر در سرسام و حمیات محرقه عارض میگردد پس اگر جمیع گردد و در پالین علامت نقصان یا تشویش فساد و آفت در قوت و در وطن داغ و پاره باشد بعد هر گاه نقصان یا ابطالان در قوتی از قوتی باشد دریافت شود از مریض جو کسب ثقل از حرکت و سدر در خفا که علامت برودت ساق است نیز بر سر بعد از آن سوال کنند که خواب بسیاری آید یا کم و در سرگرائی محسوس میشود و یکی در طوبت از بینی و در چشم می آید خشک است و امور زمانه ماضی فراموش کرده است یا بر حفظ امور زمانه حال قدرت ندارد اگر بسیاری خواب گرائی سر ویسلان طوبت از بینی و در چشم بر میان کند و امور ماضیه فراموش کرده باشد و امور خالی را اکثر از امور ضحیه یاد دارد و در اکثر تشویش متفاوت و مختلفه و قاروره سفید خام بود بسبب دودت و طوبت باشد و اگر گرم خوابی و خشکی بینی در آن چشم گوید و امور ضحیه یاد باشند و بر حفظ امور خالیه قادر نباشد و کلام سر بچند بر آن دشوار باشد و در بعض اوقات همچون احتناق کله محسوس شود و در سردا ذکر بیاطقان ندارد که در او از اجانب نعلت می کشند و مزاج باس خون با نجانی و نبض صلب غیر قاروره در غلبه سفید صاف بود بسبب دودت و بیوست با شد و هر گاه تشویش در قوتی از قوتی مذکور مدک گردد آثار حرارت و بیوست مثل گرمی لمس سر و خشکی منخرین و تبخیر مصبغات و نیران و علامات غلبه صفرا نیز برسد و اگر تقدم اورام داغ یا صنعت آن یا ضربه مستطبه یا اشتغال مذکور یا تناول چیزی عمدتاً نسیان دریافت کرده است همان باشد و فرق میان آفت تشویش فعل قوت میان آفت نقصان فعل آن نیست که آفت حادث از تشویش در خاطر انسان مع نسیان صورت معانی بدل آن صورت یا معانی فاسد غیر مطابق و نفس الایم باشد و آفت کائنات از نقصان و ابطالان چنین نباشد و بقول شیخ اگر اول آفت در ذکر باشد و بر تبع آن بسبب مشارکت اجزای داغ فاکر تشویش گردد و در افعال آن تصور واقع شود و سهل نمازان باشد که اول فکر مریض گردد و مشرت در افعال آن افتد و بر تبع آن بسبب مشارکت مرض ذکر و آفت آن زود نماید و گویند که اسلم هر یک از آنها آفت است که جهک و سکون باشد و فسد آنها آنکه بانجهر و اقدام و خصومت باشد و بقول رفس غلبه نسیان مع صحت بدن مندر با مریض ماضی قوی مثل صرع و سکت و لیسرغس باشد و ابطالان و نقصان حفظ و فکر و خیال بسبب قوت وضع سبب است و ابطالان حفظ و انعام او در بعضی هلاک الذکر نیز میگویند و او آفت است که چیزی از اشیای دماند و نقصان او آفت است که بعضی اشیای دماند و بعضی فراموش گردد و در ابطالان خیال خواب هرگز دیده نشود و ایما اگر دید هرگز یاد نماند و صور محسوسات را بجز و طبیعت فراموش کند و اگر فساد و جامت بجمع بطول داغ باشد انسان و بیمه برابر باشند مثل جانین و آهن گفته

که گاه انسان را نسیان بحدی عارض می گردد که هر چیزی که نام خود را فراموش میکند

علاج کلی اقسام لیسیان

بدانکه که علاج فساد هر سه قوت و واحد است مگر فرق همین قدر است که او در وضعی مثل فساد و لطوایح تریح در فساد ذکر بر شوخ سرد و فساد و در فساد خیال بر فساد هر سه متعال کند و در جمیع انواع نسیان ترک جماعت انهد و قوی ترک جماعت و غم و غصبت اجتناب از آب سرد و مخرات مثل نوم و بصل و چیز دیگر و گندنا و مخرات مثل عس و شیر و آنچه با طبیعت مضرب باشد مثل سبب کشنده نیز لازم دانند چنانچه اطلاق گفته که قوی ترین اشیای در احداث نسیان کشنده نیز است و بر نجاست و باد و ج نیز مخرات نسیان است و آثار اکل کره یا و با قلا و پیاز و کلمات نیز نسل نسیان است در و نفس درازی گویند که افراط در جمل و خواب در

وسه مفرط و افراط و ادمان مسکوره ثنسیان است و خوردن کاهو خوشخاش و ریاضت مفرط و شرب خمر مغزیسیان است و خوردن گوشت مہر و تلیق زبان او
 و ہر و چشم او با خود دشمن و قاصد زبان اولیغ کردن با نجا صیت نافع است و مغز جو زہندی و گردگان با انجیر خشک آب گوشت مرغ و دراج و تہو و کوشک با نجا
 مزید و ہر دماغ و سفید نیسیان است و گویند کہ اگر عراج یک مثقال یا یک نیم درم یاد و درم بابت شہد ہر روز بخورد تا ہفت روز ہر چه یاد کرده است فراموش نکند ہر چه
 فراموش کرده باشد یاد آید و گویند کہ خوردن زردی بیضہ ہر حیوانات نافع چنانچہ بیضہ ہای درین باب نافع عظیم دارد و بقول اطباء سی ہند برم دزدی کوفتہ بختہ بقدر کوفتہ
 با شیر گاو تا پانزہ روز خوردن سود مند است و کثرت فکر و تعاہد بخت و مذاکرہ و علوم غفیبہ و درس و تدریس آن و محادثہ آنخوان و مواسات آنسا و سہو در شاطرا و تہا
 اصوات حسہ و بوییدن گلما و خوشبو با متوی و مذکی زمین است سویدی گویند کہ خوردن مغز فندق برای دفع نیسیان مجرب است خصوصاً اگر بشکر خوردند کما خوردن بویج
 بر نمار و کذا تعلیق دندان کفتار و کذا خوردن شہد کردہ و دفع نمودہ بر بیان کردن و در شرب خوردن مجرب نوشته و خوردن نمک اندرانی و نوشیدن شیر بز نازہ کہ دران
 قلب خلد یک شبانہ روز تر کردہ باشد و مہا و مت اکل خفاش یا محمضان و پانسیرن و پانج عربی و پانج سرخ و پانج بیضہ مرغابی و پانج تدرج و پانج تانہ یا بیلیامہ و پانج شہد
 و پانج گرگ بر بیان کردہ و پانج کما یاق یا دماغ آن و پانج دراج و پانج بادام شیرین بشکر و بیلیامہ ہندی و یا گوشت چوز و تلیق قلب کفتار و مغز اسیران بر ذراع و کذا نجا لب
 آن بر بر لطف نمودن شاخ بز بر رسادہ ہر واحد نافع تمام نیسیان است و بقول اسطوقاب خلد چشم ہر ب و در جلد ہر ب پیچیدہ با خود دشمن و قربت زن کردن حیوان
 از حیوان باشد بخوردن دکامی عظیم خارق آرد و نیسیان ہر دو صاحب تنہ نوشته کہ سوطا بر وزن پستہ مجرب است بولس در کناش خود گفته کہ علاج این مرض آنست کہ اگر
 از برودت باشد باید کہ سخناک و اگر از رطوبت باشد بجنفات و اگر از ریزوست باشد مرطبات و اگر از حرارت باشد بروات متعال کنند و اگر از ترکیب این اسباب باشد
 پاشیای مرکب کنند و اگر خون غالب باشد فصد نمایند و تنہ ہای مسملہ متعال کنند و ایاج و ہند و انواع فراغ کار بر ناز و ادا بان شل و عن گل و عن آس و عن بر صطک
 و ہمال آن بر بر متعال نمایند و اگر مرض از حرارت آفتاب یا احتراق یا تعب مفرط باشد اولاً تطیب بلسر کہ و عن گل کنند پس سائرتدا بر بر طبا از طعام و شراب ہمال

علاج نیسیان بار و رطب

اگر سبب آن سردی سادہ بود بعلاج امراض باغی بار و تعدیل نمایند و سوسای تنقیح نچہ درینجاہ کوگرد و عمل نرند و اگر بار و روت رطوبت نامہی باشد بفتح نفع نفع
 تنقیح سہیل بلغم بقتنہ حار و حب ایاج نمایند و چند میدتر نیز در حب کو را ضافہ کنند و یا اول بہت نفع مادہ بلغم مطبوخ اسطوخودوس با دیان بسناج باد و نچہ بویع و غلبہ شلب
 ہر یک ہفت ماشہ قند یون و قیق درونج عقرنی شکامی با داور و ہر یک چہار ماشہ موینتی کیم تو لہ انجیر زرد چہ دو گلند عمل چہار تو لہ ہفت ہشت روز با زیاد تا
 طور نفع در قارورہ بنوشانند و غذا وقت دو پیر نخود آبمی غنہا و وقت شام نان نوری باشور ہای مرغ خوانند بعدہ تنقیح دماغ نمایند بسبب ایاج و قوقا یا دیگر سنا کیم تو لہ
 و ترنجبین و مغز چاشنہ ہر یک شش تو لہ شیش شست چہار تو لہ خمیرہ بنفشہ تہ تو لہ شربت اسطوخودوس سہل تہ تو لہ روغن بادام سنج ماشہ در مطبوخ زیادہ نمودہ و ہند
 و غذا وقت شام ہر ستور و بجای آب تمام و بز با و لصل محمول بعرق با دیان الکفا نمایند و صبح این تہرید و ہند چون فلاسفہ ہفت ماشہ بوق طلا یک تہرید
 اول بخورد بعدہ اسطوخودوس با نچہ ہر یک ہفت ماشہ قند یون و قیق با دیان رودی و خطائی ہر یک سہ ماشہ موینتی یک تو لہ جوش کردہ شربت قبول
 و بزوری حار ہر یک دو تو لہ تو درین و پانج شش ماشہ پاشیدہ بنوشند و ہین مط چہار سنج سہل را دہ بہت تعدیل مزاج این عجول لبان و ہند کہ درین باب آو
 عظیم دارد لبان ذکر و ج ترکی سہد کوفی ہر یک پانزہ درم زنجبیل در لفظ ہر یک پنج درم کوفتہ بیضہ شہد رسدہ وزن او و پیر آمختہ یک مثقال بخورد با بجمہ بعد از
 تنقیح معاجین حار و شل فلاسفہ و چون روح و چون جہ و اعلوی خانی و حافظ لفظ و مخرج ابریشم علویجان و چون زریسیدہ کاذر و فی و چون داؤد انطاک و اطول
 اسطوخودوس جوارش شونیز و سفوف خط و شربت ابریشم کہ ہر واحد در قرا با دیان مسطورت حسب حاجت بخوراند و اگر خون زیادتی حرارت نباشد عجول بلا
 و تقویت ذہن عجیب است فلما بلا در راتر خط نامند از ربع درم شروع نمایند و بتدرج تا یک درم رسانند و غراغ و شومات و عطوسات و مسوطات و اطلیبہ
 و ادیان و غیرہ کہ در علاج امراض دماغی بلغمی و صمد بلغمی و لیشترن سیات مذکور شد لعل آرد و ایضا غوغہ بلغمی خوردن و شونیز و پودینہ و عاقر قرقاع سل آمختہ
 استعمال کنند و گاہی ہر زنجوشن و فامی خشک پوست بچ کبری افزایند و عطوس از ترہد و چند میدتر و کندنش درین دمنند و سوط جوڑو اش ارسی تفر ل مزاج

ن بان

مشک عنبر مصطکی در گلابی که قدری صمغ عربی در آن حل کرده باشد حل سازند و عود کوه خیمه در آن آینه زنده نمیکرد و فیلکه با بار یک سازند و بسوزند و اگر خواهند درج
گذازند تا شمع روشن باشد بوی آن نیز باشد و اگر دو آن بلباس رسانند معطر سازد و ایضا که تقویت ذهن و دماغ و تذکیه حواس نماید و از انفعال غشی کند
عود هندی قسط شیرین صندل سفید هر واحد یک جزه شکک کافور هر یک نیم جزه کوفته نیمه پگلاب سرشته حب سازند و عند الحاجة بسوزند و جوارش شویند
که حفظ بفرایه و نسیان دور کند و مجرب است شویند لیلیه کالی هر یک پنج درم زنجبیل ناخواه هر یک سه درم غسل سفید و دو چند خوراک یک مثقال دوا می است که
دافع نسیان روغن مال لنگنی بر برگ پان بماند و یک پیس پان بر آن نماده بماند که در مضمحل شود پس آن برگ ابابره پان چنانچه متعارف است بخزند و در دست
نایند که مجرب است و اگر کفایت نکند سسل قوی دهند و ایضا که در تقویت حافظه و باه از اسرار عجیبه نخبیه است مال لنگنی مقله سر بز و در فلفل زنجبیل هر یک یک نیم جزه
قره یک جزه سائیده بر روغن گاوالت کرده بسسل بسزند و سه درم بخزند و ایضا که جفت فراوانی نافع پیش هلدی کوکب شیرین پنج طمبی اجود دهنده زیر پسیاه
نک سنگ مساوی با یک سائیده هر روز یک درم بشد و روغن بخزند و ایضا از کلمه کندر زیر پسیاه پیش هر یک سه درم کوفته نیمه با دو چند شده سرشته هر روز صبح و شام
بخزند و سفوف حفظ که جت نسیان بالغ انفع است و در تفتیه و دماغ و توف حرارت غریزی موثر کند هفت درم مصطکی چهار درم دار فلفل عنبر گاو زبان بادرنجبویه
هر کدام یک درم کانی بازده عدد و شکر سفید برابر همه خوراک دو درم آب گرم در تخمه و قادری دار چینی عوض عنبر است نوع و دیگر برای نسیان کند و درج ترکی زنجبیل
هر یک پانزده درم سعد کونی سانج دار چینی قرنفل هر یک هفت درم نبات برابر خوراک سه درم سحوط که حافظه قوی گرداند و از ان نسیان بلغمی نماید بعد از تحقیق عام
و خاص استعمال کنند شکک یک چه چند بدتر نرم چه هر دو در روغن یاسین حل کرده تسبیح کنند شربت اسطوخودوس برای نسیان و نبات سفید هفت
نفع مواد سوداوی و بلغمی و دماغی بسیار نافع اصل السوس پنج درم بنفشه گل سرخ هر یک هفت درم پسیاوشان اسطوخودوس فانی و انیا گاو زبان بادیان تخم کرفس
تخم فلفل هر یک سه درم بوی مرتقی است درم سپستان سی عدد همه را کوفته خیسانیده بچوشانند و با سه طل شکر غسل شربت سازند و از ده درم تا پانزده درم آب گرم بخزند
شربت ایشیم با موسیانی تالیف حکیم علوی خان مقومی دماغ است حال دماغ را که مزاج آن مائل برودت و رطوبت بود و نیکو گرداند و زمین و نگر و نظایر
قوت دهد و رعوت و حق حاضری و بلاد و بلاهت حاضری را از ازل گرداند از شیم خام علی از پسیه جدا کرده چنانچه مثقال در آب این تاب و شبانه روز خیسانیده بچوشانند
تا نصف آب بماند و داعم ایشیم را بمانند تا قوتش با آب بیس افشرد و که ایشیم را در و کنند و غسل سفید خوشبو صاف و در طل در آن و شکل کرده و اسطوخودوس زر بناد
بادرنجبویه دار چینی زنجبیل سنبل الطیب صمغ فارسی عود خام هر یک و مثقال کوفته در کیسه کتانی کرده در آن اندازند و آتش بسیار نایم زیر آن کنند و او یک کیسه پانزده
تا قوت آن آبل آید و شربت تمام آید پس و آورده کیسه نیکو بمانند و گلاب شسته بشنارند و کیسه او در کنند و یک محبه دیگر آتش زنده که رطوبت گلاب جدا نشد
پس عنبر شیمیایی صیل هر واحد یک مثقال مصطکی رومی عکاس لانا باط عکاس بطم را پنج هر یک مثقال در روغن بلسان حل کرده داخل نمایند شکک کی جدا خطائی
هر یک نیم مثقال ایشیم مفرض چاه مثقال رقی طلانی حلال رقی نفوس محلول هر واحد یک مثقال مفرق کرده نیکو بریزند و در شیشه نگاه دارند شربت سه مثقال کما و که در
نسیان بلغمی بعد از تحقیق مجرب قرنفل بسیار سانج کند و در گزته کبیده بر وضع نمایند همچون نافع نسیان و امراض دماغی بار تقوی اعصاب فهم طعام فم سلس البول و ادواج مصطل
بعد از تحقیق می آید و در فم موافق مثقال متقوی فلفله قائم مقام همچون فلا سفید و زنده است گل با لونه سحوطی کند و یک نیم مثقال زنجبیل فلفل دار فلفل فلفله انیسون
لیله زر بناد و زنجان شیرین ثعلب مصری مغز بادام مغز فندق هر یک مثقال و در روغن قوی می مثقال غسل چند شربت دو درم همچون جد و در مجرب برای نسیان
حادث از برودت و رطوبت جد و در فاف و انیا عود هندی بسا سه انچه از ان با بونه اسارون برگ سنا با فخر کوی ایر سا جو زرد و دار چینی دار فلفل کند و سه هر یک سه مثقال

بنامید ستر عزان تشک فلفل سیاه خردل هر یک یک مثقال زعفران بود نیز فلفل سفید هر یک مثقال مغز انجیل مغز پسته مغز پیازه مغز فندق مغز بادام هر یک بیست مثقال عمل
تصدیق مثقال همچون سازد همچون و ج نافع نسیان مغز انجیل و درم فلفل گردنجیل شونیز زرد سیاه شید طرح هر یک است درم کوفته خیمه انجم غلغله شاد بسند خردک یک مثقال
بقرق بادیان همچون هر یک پنبای حفظ از سید گازرونی پوست بلیله کابلی بلیله سیاه آمانتی و اچینی و ج ترکی هر یک پنج درم نجیل غلغله کنار هر یک درم پوست بلیله
سعد کوفی هر یک چهار درم مغز پسته هفت درم مغز پیازی پنجاه درم او و کوفته خیمه با سوز بسند همچون حفظ از برای زیادتی قوت حافظه نهایت نافع است سنای کمی سعد کوفه
غلغله سفید کندر و قاری زعفران ساوی عمل سفید وزن او و درم همچون سازد خرداک یک مثقال همچون که برای نسیان و تقویت باغ و دل مجرب است اچینی پنبه نسیان
حلیجان و حویلی صفت یکی زعفران کندر پنج سوسن درم و ج عرقی سعرا کوفی همین سرخ و ج سلطوخ و دوس کبابینی اسازون هر یک و ماشه بلیله کابلی مغز انجیل هر یک چهار ماشه
ا بر شیم مغز غلغله است ماشه بوینتی پانزده و اندر مغز فندق ماشه و انفل و نجیل فلفل سفید هر یک یک ماشه بانبات چهار درم عمل نیم پا و کف کوفته تب سازد همچون لبوسا
تاینت ملوی خنان مقوی و باغ و نافع بق و عرونت و امراض نازد و باغ عنبر شمشاد رقی طلا ابریشم مقروض از خربا و درنجوبیه عود پوست بلیله کابلی و اچینی کندر عذبه هر یک یک مثقال
مغز پسته مغز انجیل قشقرق مغز بادام مغز جسته انحصار مغز فندق مغز پیازه هر یک مثقال عمل مصفی شفقت همچون سازد خرداک یک مثقال همچون حافظه العقل از
انحصار معزالمیه در حفظ و تقویت حواس ظاهری و باطنی و کفایت و دهن و فکر مجرب نوشته شیر آمله ده مثقال پوست بلیله زرد و کابلی بلیله سیاه پوست بلیله هر یک پنج مثقال
طباشیر صندل سفید بگلکاب سوده ابریشم مقروض کندر بادرنجوبیه نام مغز انجیل مغز پسته مغز خرد و دوس گل باون هر یک یک مثقال کوفته خیمه بر وزن بادام چرب کرده مغز پیازی
مثقال در عرق زنجشک پزند تا امر شود و آمله صاف کنند و عمل نبات هر یک عمل و ج مثقال فلفل کرده جوام آرند باقی او و پانزده همچون سازد شترتی و دو مثقال
مغز ابریشم از ترکیب و ج آمله مقوی و باغ و قلاب است دهن ملاذکی گرداند و حفظ نیز اید و حفظان وضع قلب یاد و از بزدی نازل کند ابریشم مقروض از باغ مقوی پوست
بلیله کابلی پوست بلیله هر یک ده درم همین سرخ از اسازون سلطوخ و دوس نازرنجوبیه زنجشک لیر سا انجمان حلیجان مصطکی و اچینی زنجیل صمغ سرکین پنج درم تخم زنجشک سیاه
جوزبوا زعفران کندر هر یک درم نعل خشبی ورق نفوره ورق طلا چندید متر جود و اشک عنبر شمشاد یک نیم درم عمل مصفی سوزن او و پنبه شترتی نسیان خرداک یک مثقال
مغز ابریشم مسلی بدین بخش از نالیفات که موصوف که نهایت مقوی و باغ است و جیف کای و فکر و دهن مغز بلادت و عرونت و ج عازشی پوست بلیله کابلی بلیله
سیاه پوست بلیله آمانتی هر یک است درم سلطوخ و دوس نازرنجوبیه کاشم هر یک ده درم از درم زنجشک لیر اچینی عذبه و ج صمغ سرکین که کفایت عملی ابریشم مقروض لیر سا نام
درم مغز انجیل هر یک بیست درم زرد بادرنجیل اوده علاج هر یک پنج درم صمغ عربی خاک لپطم هر یک درم عنبر شمشاد درم جدوار ورق طلا و اگر کجایش طلا می کلکس مقوی
شود و شکست بیانی همیل هر یک یک درم کوفته خیمه صعلکی و عاک و میبانی و عنبر ادر و عن بادام در وزن پسته هر دو عمل هم که آفته او و پنبه کوفته خیمه بان و عن چرنجه
بصل مصفی سوزن جلا او و پنبه شترتی یک مثقال او و درم اقوال حکمی کسی گوید که اگر فساد و ذکر از رطوبت باشد استعمال تخمه نامی حاده برای جذب مادی و تبطل
و نوشیدن مصلح هر یک از این چهار تخم فلفل و چندید متر و عاقر قرحا و جین ایاچ جانینوس و لوغادیا و جوارش با او نافع است بعد از آن در وزن سوسن چندید متر و فلفل و جلا
و اندکی مسکه بران چکانید بر سر طلا نایند و گاه احتیاج بضاعت و مول از خردان سداب کمی و فریون چندید متر شود و او آید دران باون و شمشاد نام او و پنبه و مرزنجوش و جلا
بر سوزن زرد و بعضی و نبات بخردان عاقر قرحا و جین و پوست کبوتر ایاچ فلفل که جین عملی غرغره کند و کثرت شام شکست جوزبوا و فلفل و مرزنجوش و جین و پنبه است نایند
و غذا نخورد و پنبه با عمل شربت بیانی که نه سازد شمشاد میفرماید که اگر از ماده بارد رطب باشد بعد الفلح تقیه کنند با آن در علاج امراض باغی یعنی گذشت و در خانه
بسیار از وزن بارند و اولاً ابتدا با ستر اغاث خیمه تر شل ایاچ و جهم فلفل اندک چندید متر کنند بعد جود ایاچ با جات کبار بندد بعد از آن اگر اس از سوزن جلا حاد باشد

مجموع بلاد استقال نمایند که این قوی ترین چیز در تقویت ذمین افاده و حفظ است ایضا ساسر سخفات از محرمات و غرغره و شموات استعمال کنند و در تصفیه و باغ استعمال کنند بکند
 تاریخ نمایند و حد کنند از باغ به تشخیص افشای طوبت اصلی نماید که تابع او بود در مزاج بود و این در نسیان نیز باید که از سکو و مهاب ریاح و مهلا اعتبار کنند و در غنسان آب طباقا
 اجتناب نمایند بر آنکه در آب گرم از غاو و آب سرد و تخم برود و ضرر بر روح حاست و اگر ایشان را مهلا عاشر شود و بعد آن تطیف تدبیر کنند از اغده مسکنه متقله و مخدزه و بخوره بر چیزها که از
 از شراب یا و ضرست اند که از ان نسیان افش تقویت روح کند از نسیان آب غنی سازد و مهلا را از بهترین چیز برای ایشان است خواب زود با بجمه خواب غلط مستغرق و صحت و صفا
 و افراط میگردانند در فضعت و حمله است مغذک استکاد باغ از آنچه کرده و مرغی و در افنل بی سراسر ایشان شکر کرده شود و در دو و حفظ از ذمین نمایند این و در تخم بریده کند
 سفنل سفید و عفران سرکی مساوی عسل شسته هر دو یکدیگر هم بخورند و ایضا این نیز تخم بریده کرده شده فلفل سفید زیره سیاه مکدر و جز و شکر طبرزد کسب جز و در ایضا جرب است اگر
 هر روز بر نماز یک شال از دوائی بخورند که در ان کند رسبه بجز و فلفل بجز و باشد و ایضا نیز به بجز و فلفل بجز و و حله بلبل سیاه سرکی و جز و عسل بلاد و بجز و
 و عسل و چند هم باید که با دویم غره و مکتوبه و غرات جوع کنند جو سی گوید باید که علاج این مرکب از علاج سبات و علاج این شکر کنند شل قندهای ساده که در ان تشار نماید
 و قنطاریون و حنظل و منق و کینج و جاد و شیر قند و تقیه و باغ جرب یا بجز و قوقا یا کند و اگر فائده نکند این جرب استعمال نمایند یا بجز فلفل سفید درم تریب چهارم فلفل سفید
 و عاقر قرحا هر واحد و درم همه اباریک سووده در آن یک اندک جاد و شیر حل کرده باشد شسته جها سازند و چون تقیه بدن این جوب گرد و تدبیر که در آب این شکر سبات کرد
 شده شل نطولات و اطلیه اوبان بر سائر اجزا در استعمال نمایند و سائر اشیا که برای این امر مفید کرده شد به جوی مانند و اگر از ان نفع مترتب نگردد یا بجز فلفل سفید و ایاریج و لوغایا و ایاریج
 جالینوس و ایاریج شاد و ریطوس استعمال کنند بعد از ان همچون بلادری دهند مغذک است استعمال نطولات اطلیه اوبان سائر آنچه در مقدم مذکور شد از اغده سفید لطفه اوبان نماید
 جرب جانی گوید آنجا که علامت سردی و تری ظاهر شود و علاج به شکر این شکر نمایند و تقیه و الا باد و یک در قوقا شکر کنند بعد از ان یا بجز فلفل سفید و غیره که در عمل جوی
 باید کرد و بعد تقیه تقویت و باغ بشوات شل شکر و غیره که در قوقا سی مسطو شد باید کرد و خوردن او کو فته عسل شسته گرم کنند و بر سر نهند هر آنکه اطبا ای قدیم راه را که تحریک
 حرارت غریزی و اعاده حرکت عضو ضعیف حرکت طلوب را پیش خردل استعمال میکردند بجزه چیزهای محلل چون نطرون و مانند آن عمل درون حدوت باشد و آنجا که معلوم باشد
 که او همچون بلادری حرارت زیاد نخواهد شد هیچ از وی سوسمند تر در مرض نسیان نیست و در سفنل غرغره و طبوبات افراط و مهلا اعتبار باید کرد و از هر آنکه میباشند که رطوبت اصلی خارج شود
 و با دهر حرارت عملی نمایند و شکی تولد کند که سبب یا دتی سردی باشد و سردی و شکی سبب یا دتی نسیان گردد و موافق ترین غذا اندرین مرض کشتن ریاح است بخاصیت
 از غذای آن جوبه ریاح بهر وقت بیشتر باید و قومی تر شود و طریق مرای و ج نیست که در ج را بقدر کاشت پاره پاره کرده در ظرف چینی یا شیشه کنند و روغن گاو که گدشته بر سر آن نیز
 چند آنکه دو انگشت بر سر او است و در من ظرف بند کرده چمن روزنگاه در از زدن روغن دور کرده صاف نموده شد خاص کجای روغن انار خسته است یا چمن و زرد چوبان کنند
 بعد از آورده و درم تا درم بخورند که نسیان را بر و طریق مرای و فلفل سفید است این همچون نافع و ج سعد و فلفل سفید کند هر یک ه درم کو فته خسته بر روغن گاو و دره اشار
 جرب کرده و عسل سی استا بر شند و در جوفن کنند چمن و زدن بر با دود و درم بخورند از ان ایلیاس گوید که در نسیان لغنی تقیه و باغ عسل یا بجز فلفل سفید یا ایاریج و لوغایا و ایاریج
 با و عسل که در ان پودینه خردل خسته باشد باید کرد و عطوسات شل نشو و نشویند و در استعمال نمایند بعد از ان تبدیل ریاح و باغ نطولات و اوبان حاره شل روغن بنفشه و زنجبیل و قسط
 و نام و در ریخوشن مانند آن و شم چند بیتر و پودینه و غیره کنند و مانند آن شنبیل می و نلا سفه صاحبین مرض را بیکوست بر سر که عصل و شنبیل آن نافع این علت است
 و بهر جرب جالبه اوبان یکدیگر با و در جوفن السوس شکر کو فته سرد گرم کنند عسل ده درم بنوشند و غذا نخورد و بشیر و قسط و ایاریج فلفل سفید سازند و بعد از آن نام در قار و دره اشار
 بکب یا بجز و خفته های ساده که در صرع بسیار باید کرد و تعاد بکفند عسل یا شکر یا یا ماده ایچود با و اطریالات کنند و شراب سیحانی موافق است این علت است و کباب کباب طاف محلل است

کسیه غمجد اول

کسیه غمجد اول

در سرخوش مانند آن کند و این دو را درین بنفراید و حفظ داغ از از انکه تا نیم دران نایافته و در فلفل و در چینی تره نشیل و می هر کف و درم سنبل الطیب و درم جوز هند و درم
 زعفران و درم خود خام و درم مشک یکد لگاک و کوفته بجز برنج پخته بچسب کت گرفته بستر شد شترتی از ان که شتال این همچون لبان بسیار نافع است بکینه کند و روح و معده را زنده و در
 نفع و نشیل هر دو در پنج درم کوفته بختی بچسب کت گرفته بستر شد شترتی که شتال مرای و زنجبیل مرای زنجبیل ساخته اگر هر دو یک زرم از ان بخورد نسیان را زایل کند چنانچه
 گوید که اولاً نفع مایه بجلایه از بادرنجبویه و اصل السوسن و گازبان بگشاید شکر می چسبی کند و غذا نخورد آب بنفشه و در چینی هند و بنفشه و نفع تقیه داغ بختی مایه
 قوی کند و بقراط درین مثل از شتر مرغ بدوا از فوق منع کرده هر آنکه ماده این علت در داغ بختی بسیار است پس هر گاه بدو ای عمل حرکت کند از فوق شتر مرغ را در عصا بچسب
 می کند و ازین غرض عظیم غرض میگرد و فایده اعتماد در شتر مرغ از ان بر خفته مایه و فمائل اولی از مسلمات است و اگر از ان تقیه نشود پس بعضی متاخرین تقیه مایه باریج
 جانور داشته اند یا باریج کوناد یا اگر چند بیدستر پودینه مشک که زبوشیج هر واحد یک مایه مسایده از ان مثل قفاص ساخته و در مایه پودینه سفید بود و این نطول نافع است
 با بون بادرنجبویه اکلیل الملک زنجوش هر واحد درم چوشانیده بر سر بریزند و اگر در آب نمک یک شانه روزی که نشویند بچسب بزنند بر مایه آن نافع است و در شتال
 در فلفل در حفظ زیادت بین نماید و در همچون لبان بلبله سیاه ده درم عوض کند و عمل کرده و درم بخورد گویند که اگر همچوئی که دران زعفران است و در قول شنج که
 دو پایه هفته استعمال کند مرتبه شارب و کبابات رسد و باید که صاحب و از لبان و از انچه از ان سازند اجتناب نماید و یک شتال از ان بگلایه بخورد و همچون قوی
 نافع است و همچون لبان بسیار سفید است این ایج گوید که علاج او خفته مایه حاده است پس بن ساقین و نغذین بسیار حکم مایه با نسل خنجر که دو دو سال
 با باریجات کند و در آب انجلیا و شمشیر پودینه و غیره که در قول سحی گذشت و جمیع طبوب و ادیان و خشایش حاره لطیفه و تناول بلادری و بطین نطول
 و خردل شویز و ترغیر بدان نیز چند بیدستر و درغن سوسن و سرکه بر سر نهند و بخورد و نایسیا و چند بیدستر و فرغیون ضما سازند که قدر این ضما در او در جمیع عصبها
 باره مستخرج و مخدره استعمال میگرد و سر از پوره او می نشویند و بر خاک عاقر قرحا و خردل و ابراج فیترا اطلاق کنند و غذا نخورد و آب بخورد و حریره عمل از اباد
 و غسل سازند و او را بچسب آب گرم و بچسب عسل بزوری و شتر مرغ بکافی بنوشانند و در آخر حمام داخل کنند و کباب بر آبهای ملطه بکفله مثل با بون و در سرخوش مانند آن ناپسند
 و روح مرئی برای حفظ یکوست و طریقتش این است که کینه روح و لب و دران سوز نمازند و یا شنگافند و در شیشه کرده در روغن گاو چندانکه کوزه شود بران ریخته و در روغن
 و باقی ترکیب است که در قول جرجانی گذشت و همچنین است طریق ساختن زنجبیل مرئی لیکن زنجبیل را در پارچه پیچیده در زین منکاک تا عمل و زبدر اند بعد به پستوسانی
 بعمل آرد اطلاق گوید که شک نیست که کبابیت درین مرض غالباً از بودت پیدا شده پس حسب مدت احتیاجاً به تقیه غلط با در با باریجات و شوم فلفل و مشک نسیرین و کل
 معاین آن و بلادری و تا بن بر روغن مخلوق و این همچون از ترکیب و در نسیان و صرع و فواج و لقیه و عشه مجرب است استخوان و سوسن گل نسیرین بلبله کبابی هر دو
 هفت درم شویز و مصداکی فلفل سفید و سیاه و در چینی هر واحد چهار درم بهر روز نغذایقون کند و در غریبه سکنج سر که یک سه درم مشک غنبر سر که یک سه قیراط بچسب بستر شتر
 از ان یک شتال را اگر طوبه نایب باشد بعد شل صبر حراج و زنجبیل هر واحد شل سلطو و درین یاده کنند و اگر بدان اراده بطور شیب باشد باقی مایه حاست
 و براده آهن اضافه نمایند و قوت این دو تا هفت سال باقی میان طبری مینویسند که مایه نسیان تقیه بدان است بچسب بکلان و استعمال تو بنین و تقیه نسیان بختی مایه
 و او و پودینه و بعد تقیه نظر کنند بجزاج در بعضی اگر تحمل تقیه داغ باشد این حسب تقیه کنند سنبل الطیب نیمه و فلفل هر واحد یک درم صطکی اسارون گل کتخ
 هر یک دو درم فستقین رب اسوس هر واحد یک درم صبر سوطری پنج درم تمزینای شوی و دولت درم کوفته بختی آب با درم آب برگ ترنج یا شراب حمان
 ستره مثل نطول جهاسازند شترت از ان دو درم دولت اگر قوت تحمل باشد و پایه شترت ازین حسب بخورد بعد از آن اگر مزاج متغیر کرد و درام بغرغ و خشک
 ابراج فیترا کنند و بخورد و عاقر قرحا متواتر غرغ نماید و اگر مرض ازل نشود درین سوط کباب بر باد شکست چنانچه بستر یک سه درم روغن ایمن یا روغن
 سوسن یا روغن شیرین زرد عمل کرده و دولت درم از ان سوط کنند و این بسیار سوط بخورد بیدستر کرده میدهد شست و نه هر گاه گسب در روغن ایمن سوطی گانید
 و اثر نیک میگرد و بعد از ان مالش بر سر بختی شش کنند و این ضما نماید چند بیدستر یک مسج با در و یک درم با دیان و دو درم خردل سفید و دو درم برگ آزا و درخت
 سه درم همه را با یک سائیده بسر که کینه و اندک زهر در آن گاو و همچنین بعد حلق را من دگسا آن طلا کنند و اگر بر عدت این ضما و چار صبر کنند گمانی از روغنهای گرم

در سرخوش

در سرخوش

دران زیاد کنند و امر بخانیدن کند و انداختن آب بن داغ کنند و در چیز دیگر این مرض را که کند چون صفت شکر گرد و تخمه خورانییدن لوغاف یا باین ترتیب است
 گنجد روزانه الاصول بنوشاند بعد از آن همیشه سیاه ده درم مویشی بست درم ششیمون هفت درم یونجه درم یونجه درم یونجه درم یونجه درم یونجه درم
 از آن گرفته و ایاج لوغاف یا که بران یکسال اقل شش ماه گذشته باشد سه شقال و نیم یکم و زیاد و حسب حاجت بسیار بخوراند و عقاب و طبخ مذکور نوشاند و هر سه شقال
 تناول لوغاف یا از ده روز کم کنند و بعد از آن از آن ده روز کنند تا قبل شرب او بر اسفید باجات چو زهر مرغ و مایکان با نخ و بسیار پخته مزید کنند شور بای او نوشند
 و از محوم آن اندک بخورند و اگر برودت در معده و بواسیر بدن مستولی باشد باید که اسفید باجات از کبوتر چید در پرواز آید و کبوتر بعد از فراغ از ایاج زهر باجات شیرین
 معمول یکم چغندر مرغ دهند و تواریل آن حسب حاجت غالب بر معده باشد و هر گاه لوغاف یا بر غیره بر سر نام بخورند بدان انتفاع نیابند و اگر این اصل نشود و مزاج سرد
 و بلد احتمال نماید که اندک تریاق کبیر خوراند و امر بچنگ شمع او دم نمایند و گاهی از ایاجات کبار اندک بدهند اگر مزاج متحمل باشد و اسراف بران نکنند که
 مودی نفسا و عظیم گردد این جمله از معالجات این علت است و گاهی اعراض دیگر از لازم میگردد و آن حرارت موضع یا اشتداد ورم و حساس اندک و در صورت
 پس هر گاه این علامات ظاهر شود و یقین کنند که مرض او مرکب است و در اینجا درم است و در بعضی تبطیس نمایند و آنچه ششوم و سحوط و معالج بهمان نمایند مرکب سازند
 و هر گاه مزاج او حدت پذیرد این طریقه معالج بجز ترک نمایند تا آنکه مزاج او تسکین یابد بعد از آن بعلاج مرسومه رجوع کنند و برین قیاس قیاس بلوط نمایند و مراعات تغییر مزاج او کنند
 زیرا که گاهی تساهل طبیبی مراعات مزاج او تغییر آن خطا واقع میشود و با مرصق قلی می انجامد و گاهی اعراض دیگر درین علت ظاهر میگردد و آن تب خفیف فحشی است
 پس اگر این ظاهر شود از قرب چیزی ازین طریقه در معالجه حد کنند و میادرت بفضد نمایند و در معالجه بطریق نغره و طبطیس با داخل فیتله معموله از حرمت در سخن
 و تحرک آن واقامت مزاج غیر شمس شروع کنند و سکنجبین عنصلی بنوشانند که این تا طبیعت تحمیل این رطوبات غلیظه کند و عنصل اعصابی است در کلیل رطوبات
 غلیظه هر طریق که استعمال نمایند حتی که اگر بردارند غلبت بدان طما کنند رطوبات محتبسه زیر جلد را تحمیل کند و سرکه عنصل سکنجبین آن این علت را بسیار نافع است گاهی
 از عنصل باریک سوخته بر آتش نهاده تا ذوق و حدت او زایل شود و باشای دیگر مثل اندکی قلی قلی فستقین و صبر و مصطکی آمیخته و این همه را جزا قریب یکدیگر است
 گردن سوای عنصل که آن مثل جمیع اجزا باشد بر سر معده ضمایک کنند و این ضما و بسیار نافع است و خطایکند و در بعضی را را کنند لایسا اگر در اینجا پختنی باشد بشرط
 سابقین و وضع مجامع بران بعد متفرغ تمام چه جامت بر سابقین جذب فضول را جمیع بدن بسوی اسفل میکنند و گاهی تقصیده سابقین مزاج قدیم آن تا حد
 زانو عنصل باریک سوخته میکشند تا باین آدوی بگیرند عنصل بریان طل صغیره و بزنج ده درم برگ خردل تازه با قهقهه شسته سه درم باریک سائیده تیر و طی
 معمول از موم دروغن بهین یا سوسن یا نارا آمیخته بر قدیم و سابقین ضما کنند و غرض تقدیم و تقصید سابقین و قدیم جذب خلاط از سرست بسوا اسفل بدن
 و ایضا طریق مشارکت میان قدیم و باغ بطریق عصمت ان اراده کرده اند چه مشارکت میان هر دو قوی است چنانچه بقراط گفته که تخمین آب سرد بر قدیم
 ترتیب مزاج و باغ میکند لایسا بعد خروج از حمام با مشارکت میان این هر دو اما میکنیم بستن سابقین با لیدن قدیم هنگام اراده جذب مواد بسوی اسفل دهند
 امر بشا و سابقین و قدیم کرده اند و با جمله واجب نیست که درین مرض از مراعات امر تب و ورم غفلت کنند چه این هر دو بیشتر با این مرض ظاهر میشوند و پیشتر است
 که چون اخلاط اینها متعصب میشوند متعصب میگردد و چون عفن شدند نگاه ورم و گاه تب فحشی حادث می کنند و لند امرعات این هر دو امر لازم است تا در معام
 غلطی واقع نشود و ایضا طبری نسیان را که دران حفظ و ذکر باکل باطل شود بلکه لکه لایسه و گفته که هلاک الکر آنست که دران انسان چسبزی
 بیان کنند البته و اگر چه آنرا حفظ کرده باشد هر آنکه قوت ذکر او مرده و هلاک شده و آن دو قسم است یکی آنکه از استیلائی برووت و رطوبت بر قسم موخر
 و باغ بود و دوم آنست که برووت و چوست بران غالب شود و چون حرارت و رطوبت مستولی گردد آن غیر این مرض است و همچنین حرارت و برووت
 و فرق میان این علت و میان غیر آن از نسیان وجود و سرسام بارد آنست که بعضی اینها با تب بعضی با ورم و بعضی با زوال عقل میباشد اما لکه لکه چیزی ازین
 اعراض نیابند بلکه بدان که رطوبت و از علامات این علت اگر از برووت و رطوبت باشد نیست که در بعضی آن خواب کند و گویا که با وی صدر بود و خطایک بداند
 دران وقت می دهد و بعد ساعتی تذکر او آنرا ممکن نبود و از مینی او تمام رطوبت سیلان میکند و در و در سر خود چنان نقل بر یاد که گویا او با نقل فرو می رود و آنچه

مشایخ کثیر السیف لاف شده و اعراض شیوه و متاع این ضاع اعراض میگردد و علاج این نوع آنست که بقا از وقت سن مزاج لیث و بسا قویان نظر کنند پس اگر تحمل ستغریع باشد اول آنست
 کنند از فوق استفراغ نمایند که بقراط معتقد است که صفای این ضاع ابد و از فوق منع کرده و باید که خسته برسد تا آب باشد در ثبات اولی خسته ساق چنانچه گزیدند خا خسا با بون کلل الملک طر کوفته
 حلیه کرکمان برگ شبت برگ سداب هر واحد یک کف انجیر سیاه پنجاه عدد سوس گندم و خمی هر واحد یک هر دو در زبسته اندازند و دستور مطبوخ خسته با بنیز بسین زن خسته م صفا کنند
 و بالایش و عن خیری بست درم و شکر سرخ درم و پوره از می نیم درم انداخته در آن حل کنند تا زرد شود و با رنگ صافش و در دیگر خسته که در این خسته سه فقه معتقد غایب نمایند بعد از آن بقیه
 بقوی تر از آن کنند بر آن قطور لوتیق و برگ سبزم قشج و قیسوم هر واحد یک زیاد کنند بعد مطبوخ و تصفیة لوتیق و عن خیری بر عن بنیله شیر و عن سداب اندازند و با پوره اندک شکر مطبوخ
 کنند و بقیه خسته نماید و ایضا سه تبه این خسته تهیه سازند و بعد از آن بقوت لیث و استخاطا مرض نظر کنند پس اگر علت خشک بود و آنرا اصلاح پیدا نماید لزوم همین خسته نمایند و بر آن زیاد
 آینه اند که مرض است و احوال استخاطا پانزیر و خسته قوی تر از این استعمال نمایند و بر همین خسته بعد تصفیة جاوید و بنیله شیر و کسبج هر واحد یک درم افزایند و با بر خسته یک فقه گفته کنند
 بعد از آن رحمت دهند و از غذا بر کبوتریچ در پوره از آمده کیشک مطبوخ با نخود و زیت و کوم حلال کوچک یکساله لزوم نمایند و بنیله کسبج هر واحد یک درم چند روز بنوشانند بعد از آن اگر
 استخاطا با استخاطا پانزیر و اصلاح ظاهر شود لزوم این طریق نماید و اگر ارم او متعسر گردد و خشک چندین روز بنوشد و بعد پویانند و عطسه کند و در بر سر این ضاع نماید خردول سیاه
 ده درم فسیا که آن صمغ سداب جلی است کنیم درم فرفیون تازه هفتمین درم همه اسباینه و دیگر ندر خشک را خوب بریان نمایند و دست رمانان آنست که بر عن سسطیاریون
 خیری بار و عن ناردین بار و عن لیسان سرشته ضما سازند بر موضع علت مگر که فسادا تقسیم او وسط داغ متعدی گردد که درین حالت بر عن بر ضما کنند و لزوم این ضما صمغ افندیچ
 ناشسته مثل محمل خیمبریت بریان و کبوتریچ کیشک یا آن سازند و اگر مزاج او بجزارت متغیر گردد و طبیعت گنارزد و تصدایطیفان کنند مگر انگلیت آید و بدانند که تپه اشحال این علت
 میکند سهل ترین می هرگاه بعد تصفیة خسته و شیمی بر باشد و اگر تپه را تپه ای این مرض پیدا در آن خوف هلاکت است و گاهی تپه میسازد پس در این و با بر عن انکفا میکنند بکسبج
 زیت صافی متخرج از زیتون بقیه درم چندین درم شکر و انگلیت بل و درم صعلی شنه قرنفل هر واحد یک درم فرفیون تازه و دلت درم ثافسیا و دلت درم همه کوفته
 و صره بنه دور و عن مگر که از ناخسته جوش دهند و صره را دهم بمانند تا آنکه در عن دلت بماند و یک شلت بسوزد و بعد این در عن مدام بر سر مانند و در حل نمی بدان چرب کنند و در
 بغیره از عاقرقرا و مویرج و مانند آن نمایند اگر در معده او رطوبت یافته شود و احتمال اسهال معده باشد هر روز بناشته و دلت درم ایاج و مخر شربک کسبج بر بند و از حیوانات
 که لزوم آن درین ضلع است اگر مزاج مرضی تغییر نشده باشد تریاق و مشرو و طیوس است و از معاین حسن تاثیر درین علت از عجون الفرو یا چیزی ندیدم و خورایند
 این حیوانات باید که توقفت و تامل شدید باشد و مجازفت در آن استعمال کنند مگر اگر چون مزاج داغ او اکثر از آنچه واجب است گرم گردد و گاه ثودی بقیه بنیله شود و کسبجین برید
 مزاج داغ و شیراز از جب کنند بچون انگلیت بکسبج مؤدی گردد و بعضی صاحبین علت تشریحی فاختر شگفت بود و قاروره او سفید خام باشد و اغلب ششی شرح اسباب
 بنویسد که در طریقات تقوی پادویه خاروشونافع است همچنین این عجون و حنفیه فلفل در فلفل و ح قرفه سفید الطیب که هر یک و در دم و نیم چون او یک م زعفران نیم درم
 مشک نیم درم انگلیت صنفی چهار چند او ویز از سکون در مسکن تار یک کسبج نامینه و حضرت علی علیه السلام امر با استعمال کند فرموده اند و این عباس رضی الله عنه
 فرموده که خوردن یک مثقال کند رود و مثقال شکر بناشته نیکوست و اگر در عجون بلاد که در قول شیخ گذشت بلبله بلبله هر یک درم و نیم زیاد کنند از وزن حسن است
 و در استعمال این عجون احتیاط نمایند و بعدش نام از ساقین آن در فصل بار و مزاج کثیر البروت استعمال کنند و نه احتراق دم و احداث جنون میکند و عجون بقراط عجون
 سنجری و عجون فرفیون و عجون فولاد و عجون بغیاتی و عجون بنجلی نافع است و این حسبنا لیث معلوی خان سفید بلبله کابی و ح ترکی مصلحی برومی کند و کسبج
 قرنفل عاقرقرا و کسبجیل چون بود اسباب هر واحد یک جز در مزاجش و جز و چندین ستر نیم جز و کوفته بنیله تاب فر شگفت نام مثل لوبیا حب سازند و دهم در همین دارند
 و ایضا جز و لوتیق و قرنفل هر جز و شش عاقرقرا و مشک ششی کوفته بنیله مثل با صاحب ساخته و در همین دارند و حکیم علی گفته که زهره کانیگ داغ او چون برو عن بزینق خوب مخلوط
 ساخته عوط کنند نافع نسیان است و ایضا گفته که بجز بر کرده ام چون فلفل سفید و زعفران خالص مساوی سوده پس شسته هر روز یک درم استعمال کنند

علاج نسیان بار و پابین

اگر از بروت معیوبت باشد بر تبدیل مزاج شرمه مننه مرطبه افندیه حار طریقتی شور بامی گوشت اکیان و بیج کلوی و حلوان و مغز سر و کلبان بنهند و ریاضت نیمه روز

او را که از این پیش و تحریک متناوب و پاهای نایب که کث ریاضت قوی کنند که تحلیل نماید بلکه مقدار که مقتضی زیاد و کشیدن غذا باشد و آرام و خواب حمام معتدل و آبریزن مطرب لازم شناسند و تدبیر خواب آوردن کنند و تسخیم هر جنمادات گرم تر و حجامت راس با شش و نطولات حاره مطرب لطیف با بون و اکلیل المملک بنفشه و تخم کتان و حله و کل با یکدیگر و تدبیر راس و غنمای معتدل مثل و سن سوسن و زکس خیری نماید و اگر این و خندا بقدر معتد به در نطولات فرزند بهتر باشد و مغز ساق ماده گاو و روغن بادام و روغن با بون و مسکه گاو و بالند و اگر گاو و عسل یا عصیر خرما نیم گرم بر سر نهند صواب باشد و اگر آمار ماده سوداوی یا نهند شود و تنقیه آن بسمل سودا نمایند و برای نفع معنی تالیف و الی علوی شان نافع صفت مغلی منفع مسکو بخت نسیان سوداوی گاو زبان شاه تر و سفنج با در نجو به مطبوخ و درون گل بنفشه هر که در عود صلیب درم غناب و دانه مویشی بست آنه تیمون پنج درم اجزا سودا فیمون جو شایند صاف نموده تیمون را در کتان بسته شب آن اندازند صبح گرم کرده بالند و نطولات و کویله و در کرده و در مطبوخ گرم تخمین بازده مثقال الی نصفان کرده بنوشند بعد نطولات نفع سه سال سودا نمایند و تنقیه مطبوخ فیمون و حبلان نیز مفید است هر چه در علاج امراض کبیر سودا و کویله و کوشش عمل زرد و بعد تنقیه بر تعیل علاج آنچه بالا گفته شد استعمال نمایند و نوشیدن شیر ماده گاو در نسیان که یکصد شش سودا باشد و کذا خود آن و غناب گاو و فید است و متوسط از کربک روغن بادام و تخم زرد و روغن خیری زرد و مغز ساق گاو و مع شراب قیق نیز مفید گفته اند و متوسط از مغز ساق گاو و درون بادام نیز نافع نسیان سودا و کست کذا همچون سیاح و چون لبوب علوی خانی اقوال اطبا اوسل گوید که فساد و اگر از میوه است باشد استعمال تدبیر حار مطرب نافع بود و نطولات آب مطبوخ بنفشه و خیری و با بون کنند و روغن سوسن و زکس خیری بر سر بالند و در بینی چکانند مصنف حاوی صغیر گوید که گاه نسیان از سودا بود علاجش تنقیه داغ و بدن از اخلاط سوداوی بسبب فیمون و مطبوخ آن کنند و روغن بنفشه و کبیر و خیری بر سر نهند و هر صبح جلاب از نیلوفر و بادرنجوبه هر که درم و درم و شکر سفید درم بنوشانند و غذا مزه و ماش بنجود و شیر و مفر با دام دهند و استحام دائم حلق راس و مالش آن در روغن کدو و خیری و بنفشه بادام شیرین و استعمال روخات نطولات حار مطرب نافع است با بون منصور گوید که در نسیان سوداوی ایلاج ارکان نسیان مطبوخ فیمون و مویشی و غناب تخمین آب مطبوخ گندم و جو بر سر و شراب و آبین ایلاج نیز فایده فیمون مفید بود و روغن کبیر و خیری زرد بر سر نهند و غذا نیم یکسان برده بخورند و عوض آب مائو غسل معمول بنصف نبات و نصف عسل نوشانند و شراب قیق سفید دهند و مغز ساق ماده گاو و بره و روغن بادام شیرین متوسط کنند با بون حسن طبری می نویسد که علاج بالک الذکر زرد و سوسن خیری قوی کنند که در سوسن آن نیز فایده بکده و در بادامی آن این گفته بعمل آرد نازک خاک با بون چقدر و هر طعم تخم کتان برگ خجاری برگ خطمی سوسن گندم انجیر و مانند آن خوب بزند و مقدار حاجت از آن گرفته بقدر کفایت روغن سوسن و روغن پاپون و روغن خروع آینه خفته کنند و سه تا چهار بار تنقیه باین خفته نمایند بعد ترک استعمال کنند و تفریق سر روغن سوسن و اندک روغن پاپون نمایند و این سیار آنچه اکثر درین استعمال میکرد روغن سوسن است که سحط و تفریق سر بدان میکرد و غذا لحوم حلال شیر خواره میخوراند و شراب متوسط میان کنند و نومی نوشانند و در بعضی اوقات چون مرض شود میشد عوط باین روغن میفرمود دیگر ندر روغن سوسن و روغن پاپون هر چه است درم و یک پهل اعصاب خطمی و لعاب جلاب و لعاب کتان و اندک زعفران بر آن انداخته و در پیشه کرده با قناب نهند و هر روز یک و در سه یا چهار روز در بارند با قناب پنج روز در بارند با قناب از آن بگذارد تا روغن بالای آن صاف گردد و بعد بگیرد از روغن و درم و سید سائیک انگ زرد و سفیق صاف کرده میان نند و در پیشه کوچک برهنند تا کنگد پس از آن صاف کرده و درم بدان متوسط کنند و آب که در آن با بون و اکلیل المملک و سید کبیر و تخم کدو و خطمی یا برگ او و خجاری یا در کتان جو شایند باشند نیم گرم بر سر ریزند و در کاسه خفیف مزن نمایند و میوشیدن نگاه کرد و در آن شش شام باشد و وقت خواب هر که نهد و چنگلی چیزی که در اسخان این عمل ان اعتماد کرده میشود و اما حاره و طبر است و تناول این همچون بعد تفریق اندک که در کدو نیم سحط همچون تخم کدو و روغن سوسن و درم تخم انجیر و روغن توری بوزیدان هر چه است درم پوست جوز بری با قه جلاب لایم لسان العصاره فیرو و احد پنج درم فلفل سفید و درم سید سائیده با نایب خجاری مرقوم میزنند و در ظرف آینه که در آن روغن غار و روغن سوسن باشد بازند و هر روز از آن بقدر حوزه از وسط روغن گرفته بر ناز تناول کنند و اگر از این شهورت جلی همچنان کنند از آن منع کنند

علاج نسیان حار یا بس

و آن عمل الاعلاج است مادام که در اضعاف قوت بخصیفات جوهر باغ تنقیه آن افراد کرده باشد و الاعلاج او بغایت مشکل بود پس بصورت حرارت ساده و انچه از تریه و طبع دادمان و نطولات و غیره در علاج امراض باغی جار گذشت استعمال نمایند و شربت بنفشه و نیلوفر و در کلاب عرق میوه آب سرد و آنچه نوشانند نیز مفید و کذا شربت غناب

پرسند که بیا پیش از حد و شایسته این علت شکایت آفتی و عضوی میگردانند اگر ضرر در عضوی در یافت شود بدانند که سبب بعضی تصاعد تجارت از آن عضو است
 اگر اختلاط با سهر باشد و با آن علامات صفرا یا سودا نیز یافته شود تجارت صفراوی یا سوداوی بود و اگر اختلاط با ساسات باشد و با آن آثار غلبه خون یا باغ غم
 دریافت کرد و تجارت دومی یاغی بود و اگر از علامات حرارت خالی باشد سبب بعضی نیست علاج روی باشد چنانکه اگر گشت بیای باز دست تورم یا از دیگر اعضای
 فاسد از آن تورم متصاعدا شده ستادی بدلیغ میگردد و اگر ضرر در کدام عضو دریافت نشود سبب بعضی روغ باشد پس اگر اختلاط باغ و فرغ وطن فاسد بود و دیگر علامت
 مرط و سودا که در اینجولیا خواهد آمد موجود بود و پیش از سودا باشد و اگر به سبب اذرم و منطرب بود سوداوی صفراوی باشد و اگر باطرب فحک در و عروق و اشتغال
 بود سوداوی دومی باشد و اگر مع التاب حرارت طس اس و ضمیر و سوخلاق و منطرب شدید تحیل آتش و شراد اشیا ی زر و روغ و زردی رنگ بدن و کشیدگی جلد
 پیشانی و فروغ چشم و جستن برای مقابله بود از صفرا باشد و اگر این اعراض شدید تر صحبت بود از دم حاد و متصاعدا شد و از این قبیل است اختلاط کل که در حمیت
 می افتد و اکثر آن در رو با نیات ید باشد و اگر اختلاط مع تکلیف و قار و برداشتن ابرو و بخت سبب است و سبب بود از این غم و سبب است که می تواند ظاهر نباشد
 و یکی خوشکی روغ و لزوم سهر و تقدیم حقیقت بود از حرارت و بیوست مسافج باشد علاج اگر سبب سام یا برسام بود علاج امره ای که کوره کند و اگر سبب تب باشد
 علاج تب تعدیل بنقیه نمایند و بهتر تقویت سهر و غن گل و گلاب سهر که بر سر نهند و بخانه استعمال کنند و بهر حال که آنچه و شاخها بر ساقین پای کشند و پاشند و عمل زرد و اطراف
 بدنند و همین طبیعت ابرص نقشه با سبب یا با این یا با الفواکه و امثال آن بخون دارند و اگر بشکارت عضوی باشد علاج آن عضو نمایند هر چه در علاج ابرص
 و ماخی شکر که گشته و آنچه در اینجولیا می رانی خواهد آمد بکار برند و بهتر تقویت و تبرید روغ و اما له آنچه مذکور شد عمل آزند و ضادات و نظولات و شمولات معده سحر و شکر
 و روغن بنفشه و بنفشه بکار برند و بعد از خارج ماده موجب تقویت آن عضو کنند و اگر سبب بعضی روغ غم شخص گدود در قسام سوداوی سهر و در علاج امره ای می شود و اگر سبب
 و در اینجولیا می آید استعمال کنند و چون حافظه عقل علوی خانی بنقیه فیصد بود و باید که تدبیرش بر سر کویس حیدر طرب باشد و از روغ لقمه گوشتی عدس کزب شراب غلبه
 و سیاه و از جمله موله سودا مع کنند و در دومی مبادرت بفصل کنند و تعدیل تبرید و اصلاح قوام خون بر آورند و در صفراوی مبادرت بتفراغ و تعدیل آن نمایند
 مبررات و مرطبات و ضمده بعد از آن بدانچه در علاج امراض باغی صفراوی گذشت و اگر گشت ادب نذر و قوی گردد و تدبیرش به علاج مایا کند و در بعضی علاج سهر معنی
 نمایند و در حارسا فوج آنچه در علاج امره ای باغی حارسا فوج مذکور شد عمل آزند و اگر بیوست غالب باشد تقصید سهر طبات و سحر و طبش و خزان مع روغن کدو نیافر و دیگر تدبیر
 که در علاج امراض باغی یا این صیاع میسبی گذشت استعمال کنند و از جاع و اطالت حمام و از لقمه بنفشه اجتناب نمایند و ایضا در اختلاط حارسا فوج مبررات روغن گل
 و سهر که بر یا فرغ با روغن بنفشه شکر که نباشد و غیبت و یارو غن گل خوشخاش مع خدر انطاط تجارت و اگر سهر باشد داده موله بخار بود و درین صورت هیچ طبع غیر باغ
 باشد و گاهی صید تجارت و باغ و اختلاط زمین استعمال حمله حاد می باشد بنا بر ارتفاع بخار و سوداوی و باغ پس فی الحال خسته لیس از کتاب روغن بنفشه در استعمال کنند
 و اگر این ض از سهر افکار باشد معالجه از تدبیر طبع بطولات و اضده معده نمایند و شیر و نوزان بر سر و شنند و روغن بنفشه بر سر استعمال کنند و بنا لوده شکر می روغن دام
 غذای سازند و بر سر نهند و طبع کله پای کچله بره بر سر ختن نام و تقوید و کف پا و ناخنا روغن بنفشه چرب کردن باغ است و اگر مرض از اجتناب عن آب و سهر یا حوض عارض شود
 تدبیر تقویت خون بود و سهر و در حوض نمایند بدانچه در فصل بر سهر و اجتناب طس است خواهد آمد و در اربول بر رضایان این حکمت باغ است و اگر آن فرغ و سودا و غم تقوید معده
 کنند و کشیدگی طبل یا بیک در آن سبب است و تخم فنجک گشت حبه لثا و دان آن بخته باشند بزرگ نمایند و باید که این اشیا بزرگ بپزند و بر معده ضاد نمایند و باید که در آن
 اضده اشیا ی فرغ فنجک کرفس نیمون و زیره باشد و اگر وضاد شبت و تخم سوسن و شجره مریم داخل کنند بهتر باشد و ضاد از آنانی طویل بر موضع بارند و بصوف
 پوشند و عاچم پیشتر میان کتفین و بزرگ نمایند و اگر در آنجا وجع و درم باشد متفرغ قوی استعمال نمایند و هر گاه مرض مزمن شود و تعامل قوی بخردل علاج قوی است
 استفراغ مواد بقوت ید نماید و باید که اغذیه اجسارین برض حیدر کیموس بود و موله اجتناب میسب که هر نوع بنیان از این بنام باغ است آب خیار بود و رنگ کدو و
 برگ بچیان و بستان افروز گل آوی ترور و غن گل کدو و بنفشه و شمشاد کاهو سهر یک هشت ماشه صندل میخک باغی هر یک باشد سودا و آنچه بکار برند و مایه این
 شیرین و شیرین بر کف لای دست و پا و تارک سر و چشمن انداختن اندکی از آن در بینی و گوش تنها و یا مزوج با روغن مایه بارده مثل کدو و کاهو شیرین

و نوشیدن تا دو گنج بساده باشد در وقت بطن در غیبت شیخ و یا ایلاتی سیگیند که اگر باختلاف عقل کمی غنچه و عضو می علاه یافته و الموم و درم بود و از اسباب پدید آمدن
و از علاج محتاطانه اصلاح پدید نیاید درین صورت بر سر و روی لظیف نظارت بیشتر بر آن نکند که در بعضی اوقات محتاج میشود باغ صلیبی بر وسط سر که کتد بر کتد بر کتد بر کتد

عنونت و حوص

و آن ضعف افعال فکریست در انشای علمیه چون در میرعبثت که آن تا برین منزل و غماطت و معاشرت با مردم واجب و اولاد باشد و لهذا صاحب این قض
کارهای بیحال مانند کوه کمان میکند و از آن حق گویند و فرق میان هر دو آنست که عنونت استبداد و رای و شدت انانیت است بحیثیتی که هیچ کس را برابر خود را صدمت رای عقل
و دانش تدبیر و غیره نداند و بهیند و حوص عدم فکرست و دانش نقصان عقل است هر چند در انشای عنونت نیز فی تحقیق حوص است و ازین جهت آنرا که لغیر تحقیق ارتفاح مردم
تفوق جویند نیز حوص خوانند و دلیل صاحب این مرض در امور اول علمیه میباشد و در غایات پیوده و غنچه فکر که در غیایات دیگر مثل لطمه پهن رسنه غیره باشد از اسباب و معاشرت نمید
و آنکه در موم و مسلک قیمت باشد بلاوت نامند و حوص کامل و جامع الصناعت گویند که گاهی حافظه و فکر هر دو فاسد میگردد و از آن حق گویند و بازمیگرد
مشایخ بسیار غنچه و باغ ایشان حاضر میشود و شیخ از این مع فرماید که اختلاط دوزن و عنونت و حوص اگر چه هر دو آفت عقل اند و بدینجهت است این همه در نظر این وسط باغ
واقع میشود ولیکن فرق در هر دو آنست که اختلاط دوزن آفت و بافعال فکر بحسیست و تشوش است و حوص آفتی است و بافعال نده که بحسب تشوش ان یا باطلان
و حال و تشویه بحال چیر ز نسالی یا کوه کی و نقصان عقل میباشد با کله سبب این مرض یا بر دوت سانس است نقطه و یا مع حوصست مثل بنظر این وسط از جوهر و باغ
تا منحور او و با کس یار و دت مع ماده لغنی مرتبک تثبیت و تجرد و این اوعیله بطین فرماید که در این اکر بود و قید ماده به غنجهست بهر آنست که ماده منواد می که در شاد افات
و بافعال فکر میگردد و از آنجا که در بعضی اوقات تشویق حوص این اسباب باید که اول اسودی است و بافعال اذ منخات و تغیر را بر روانت و دریافت کنند بعهده پیرشد که در برخی
سعه و مشهور یا گزینی اگر سلی گوید بر و در دت سانس باشد بعد از آن حال بچوبانی خوشگی و بین و پیوستی و غیره تا ما بر پست نیز پیرشد که در بعضی اوقات این هم کند بر دوت مع
چونست باشد و او بر دت حرفت بود و اگر گزانی سر بیان کند بر دت مع ماده لغنی باشد پس ان نمایه خوب کثرت رطوبت دوزن و دینی و دیگر علامات بلغم نیز سوال کنند
علاج اگر برو دت تنها باشد تشویق حوص و اگر مع پیوست یوسفین مع تطبیق بر دوزن بطوریکه در علاج امراض نامانی بار دت سانس و نسیان بار دت سانس مذکور شد و در
باینجا باید به بقول شریف ضروری و در جزیره ذکر است و این چشم گوید که کعبه در آن تلمب هر دو در باعنی که از سینه او بر اندازد گاهی بخشد و سنفوف کند ر غلغل علیه صطکی است
شکر بر اینجهت هر صبح یک مثقال زردن در عودت نارنج است و اگر گزانی بلوب و شکر بر اینجهت با موسیقی و منغی ملی میسای بدانش بخش و چون حافظه عقل
از تفکریست حکیم علوی خان درین باب با نفع و ایضا در سبی غذا گوشت یکا کین فرماید و در علاج او از چینی و تشویه ساخته و حاویات معتدله و فالدجات شیرین
بر دوزن او امیخته باقیست نماید و او بان حار و نط مثل روغن خیری و بابونه و پهلیم و رنگس هر وسط سالیدن و طبع داودیه گرم تر بر سر بخشش برای تسخین و
تطبیق باغ سرد و دند و آنجا که بر دت مع ماده لغنی باشد با شکر و عسل آن کوشند بر دست و بر یک در علاج امراض نامانی لغنی و نسیان بار و رطب مادی گوید
و انی کابینه غنچه ملی و تخم ترب نیاید و بار جو دوزن و اسپه هسته محافظت قلب تقویت آن بدانجهت مقوی آنست با خاصیت مثل خمیره و ابریشم لووی و مانند آن
و حوص دوزن گوید که اگر سبب این حالت سوء مزاج و باغ باشد فقط درین صورت حاجت نشد باید با طبعه غالب نباشد اما اگر این مرض بر جوهر حوص باشد درین حالت
حاجت به علاج قلب نشدید باشد و باید که این علاج او بر طرفه بود و دفع آن برای سودا و دت مزاج ظاهرست و برای برو دت قلب نیز باید و بر طرفه را حوص
خضوصاً هر گاه که دوی قلی معصوم و باغ بود لایحه از دفع الماع باشد و لهذا شیخ ازین برین مرض هر تقویت قلب با دو نقطه خصوصاً آن مثل و او از اسک
و شر و و طابین و صفح نیز از فرموده و باید که مسکن یعنی خاثر روشن گرم باشد با کما تدر بر سرداری و طبیعت غذا و تقیل آن و میل و باغ بزراج یا بس کند و نیز تطبیق
خون و تقیل تسخین آن نمایند و هیچیکه پیشترت قلبیان و تخم زرد و بلکه در طبیعت غیر غالی بجز های مذکی دوزن و مصفی آن نمایند و مشرفترین شایه برای دوزن
استملای اغانیه و زو نبات است و تناول بهرات و مرطبات مؤلفه و افراد اسکون و پخته موجب حرارت و پیوسته است نیز پیوسته است از جهت نقصان و بضررت
بدرین زیاده و بلکه از جهت افراط در سرعت حرکت یا بسبب افراط قلب روح و انحلال آن با دنی حرکت مزمل استهساگ از روح مضروبین باشد و بقول حفا شفا و اول

در باد طوبی اطریقی و غیره اسطوخودوس بهترین اشیا است و بزی ترسیب غذیه و اشربه نوشوق و غیره بیشتر از آن حمام مطب آبریزن و در شیدن شیر بر سر منقبت

مایه لیا

و آن عبارتست از تغییر خلطون و ذکر بسوی خونت و فساد و سببش غلبه باوه سود است یا مره سودا که از احتراق اختلاط حاصل شود و آنچه از غلبه سودا و احتراق آن است
 مایه لیا بی سوداوی گویند و آنچه از احتراق خون یا صفر یا بلغم خالص شود مایه لیا بی سوی و صفر اوی نموی خوانند و شیخ میفرماید که سودا فاعل مایه لیا یا سودا و سببش
 چون در زخا غر و غیره زیاد و سودا بی چون بلغم سببش است با آنکه احتراق تحصیل سودا کرد و در این او بر روی با شلوی و سوی چون خون بسبب طالطبله یا تا کانه نمود
 بنیة احتراق شد تحصیل بسودا و بیست شود و یا صفر اوی که از آنکه احتراق صفر حاصل گردد چه اگر احتراق و بدرجه غایت رسد مایه لیا پیدا کند و بر اجزای مایه لیا اقتضار
 نماید و ایضا میگوید که کثرت سودا و تولد و گاهی بسبب بعضی فاعل غذا بود و آن هر گسست چون از شدت حرارت و احتراق خون شود و یا بسبب ضعف خود از دفع فضول
 سوداوی عاجز باشد و این کثرت بود و گاهی بسبب بعضی و مفرغه سودا باشد و آن طحال است چون طحال از جذب ثقل مایه لیا و از کثرت و از کثرت و از کثرت و از کثرت و از کثرت و از کثرت
 منجمد شده است از کثرت سودا و این کثرت بود و گاهی بسبب بعضی و مفرغه سودا باشد و آن طحال است چون طحال از جذب ثقل مایه لیا و از کثرت و از کثرت و از کثرت و از کثرت و از کثرت
 تحلیل لطیف آن و در دست کثرت آن و یا بسبب شستن تبرید و شستن آن عضو چیزی را که میرسد بسوی آن و گاهی بسبب تولد او و تولد او و تولد او و تولد او و تولد او و تولد او
 گاهی مایه لیا از آن نثرین باشد و این بنا بر اجزای مایه لیا باشد پس سبب تولید و از اسباب تولید مایه لیا افراط غم و خوف و فکر و سهرت و تناسل چیزی که عادت
 سیلان آن باشد شش جستن بر اسیر عادت فی سودا و دوری و غیر اینها و گاهی مایه لیا کثرت میسوزد و از اسباب کثرت مایه لیا کثرت مایه لیا کثرت مایه لیا کثرت مایه لیا کثرت مایه لیا
 از تولد شیخ ظاهر شود و یا از حرارت چنانچه بعضی گفته اند لیکن سبب ترسیب و در اکثر امراض روح بسوی طبیعت است و غلبه از طبیعت بر آن باشد و بقول شیخ سبب مایه لیا
 یا نفس مرغ باشد فقط و یا در خارج آن پس آنچه در نفس مرغ است یا از سودا و مزاج بارد یا بسبب سادگی ماوه باشد که جوهر و بلغم از قبیل مزاج روح روشن بسوی طبیعت
 تبدیل سازد و یا ماوه بود و این ماوه یا در عروق و بلغم باشد که بسوی آن از وضع دیگر آید یا در آن از احتراق بسوی سودا تبدیل گردد و چنانچه مزاج و بلغم فاسد و بلغم آنچه
 که از عضا آید در خارج عروق متعلق و ترسب گردد و این اکثر باشد و یا ماوه ترسب در جرم و بلغم باشد و یا ماوه و بلغم بود و کیفیت جوهر خوبین بطون بریزد
 و بیشتر مایه لیا منتقل از صرع گردد و با هم آن ماوه یا متولد در بلغم باشد و بسوی بلغم از موضع دیگر آید و آنچه در مزاج و بلغم است یا در تمام بدن منتشر باشد چون بر آن مزاج
 شود و مستولی شود و از آن خلط متفرق یا بخار است و بلغم و بلغم متفرق شود و یا در عضو احدی متولد و کثرت مایه لیا و طحال مایه لیا کثرت مایه لیا کثرت مایه لیا کثرت مایه لیا کثرت مایه لیا
 سبب و سبب است اول آنکه بسبب ضعف و بلغم مرغ باشد این را مایه لیا بی و ماخی گویند و این اشکالات است دوم آنکه بسبب اوجام و جمع بدن و عروق باشد
 غیره و بلغم و از آن بخار بسوی بلغم متفرق گردد و در این است سوم آنکه بسبب بلغم و عضوی خاصش که بلغم باشد پس اگر سبب آلات غذا بود مانند عضای مذکور
 سابق این قبح مایه لیا بی مزاجی و فخر مزاجی مایه لیا بی مزاجی و فخر مزاجی مایه لیا بی مزاجی و فخر مزاجی مایه لیا بی مزاجی و فخر مزاجی مایه لیا بی مزاجی و فخر مزاجی مایه لیا بی مزاجی و فخر مزاجی
 قاف غشایی است بطول است که از مزاج برایشا کشیده و اشباع است از آنچه در جوف شکم است و کثرت مایه لیا و طحال مایه لیا کثرت مایه لیا کثرت مایه لیا کثرت مایه لیا کثرت مایه لیا
 ابلق در مزاج فاعل غذا یا بخار است که از مزاج مایه لیا کثرت مایه لیا کثرت مایه لیا کثرت مایه لیا کثرت مایه لیا کثرت مایه لیا کثرت مایه لیا کثرت مایه لیا کثرت مایه لیا کثرت مایه لیا
 کرده و بقول شیخ سبب او شدت حرارت معده و انسداد و طریق غذا است بسوی بدن و گاه حدوث ورم در اینجا و ارتفاع بخار از آن و یا حدوث ورم حار سوداوی و عده
 و تکیه بر جوار باشد و خون مزاج احتراق گرداند و این مایه لیا است و یا اجتماع آن خلط سوداوی حار و مزاج و احتراق آن بخار است که در امعاء و احداث و در
 در مزاج و در این بوسی است و یا آنست که احداث ورم نمی نماید چنانچه رای سرفیون بر همین است و نیز و جالینوس هم باب که است پس مخرق میشود ورم مزاج یا بخار
 مایه لیا سوداوی از طرف ورم آن و یا بسبب بخار است آن بخار است و نیز و جالینوس هم باب که است پس مخرق میشود ورم مزاج یا بخار
 کثیر و بسبب گرمی آن خون مخرق گردد و بسوی طحال منتقل شود و آن بطرف معده دفع کند و برین قول قرشی و اکثر متاخرین اند و نیز و جالینوس هم باب که است پس مخرق میشود ورم مزاج یا بخار
 از خلط سوداوی و احتباس آن بلا ورم است و این سده چون نفوذ یک غذا از منبع کندان غذا و در معده باقی ماند و فاسد شود و نیز و جالینوس هم باب که است پس مخرق میشود ورم مزاج یا بخار

الطوبی

او محض این مرض گردد و غیره دیگران هم سیدان در صورت در اسارت با زبان سید علم نفوذ و غم بسوی دیگر و بقای آن در معدده و احداث این مرض بطریق مذکور و
اکثرین ورم جازبه و دیگران بنیاید و تکیه و قوی همفرازم نیست و مزاجی از احقاق اطباء اجتماع با هویت و در معدده است از ممتلا می آورده از آن و یا انصباب آن
از اطفال بسوی مشغول احداث او در باره در تقریر حذر و ارفاق بخارا از ان باغ و اقله طریقه غیره متقدرین تفتیخ اند بر آنکه غلط محرق جاهل بشود و اولاد شرکین که بر فم معدده
و مرقا اندیزس آن غلط در تقریر معدده بریزد و در ان غمونی حادث میگردد و بعضی از شیخیه یا لینوس که یکدیگر غلط سو او می اول در آورده معدده حاصل می شود
پستروان غمونی حادث میگردد و گویند که مراد از غمونی در اینجا التهاب است و هر و غم که یکدیگر سو او می در معدده پیوسته میشود پستروان آن نزدیک بواب ورم
حادث میگردد و از آن بخارا سو او در فیضه غلیظه منحل میشود و بسوی مرقا و فم معدده مرقی میگردد پس از آن کار رویه و غم و خزن حادث میگردد و مزاج بعضی شدت
حرارت است و مزاج فنی ورم معامی صائم است و تا بهر بن قوه گوید که سببش بزم طحال است اسبب تبلیغ انحلالط و در آن ذکر شده انصباب سو او از آن باغ
معدده و چگت حرارت معدده ارتقا بخارا از ان سو او باغ و مزاج را می سبب آن سده کمال است از او با وحدت و عفونت در سو او که اندر نیست و دفع آن فضل
روی بسوی فم معدده و ابو اشخیر حوا گوید که تو این غلبه با شکر کت طحال است و سبب مشارکت آنست که هر روز قوری سو او از اطفال بجمده می آید پس هر گاه
بجمده بسیار آید سو او را طبیعی آید قوت و دفع چگت معدده آنرا دفع نموده اند و در سو او حرارتی نباشد که بخارا از ان سو او را بکند و بر بلع بر او حرمانی را او با
اعتقاد آنست که انحلال محرق میشود باید پیروی با یزط حرارت یا نا و ال شیشای حاره و افکار بسیار و بعد از حراق اگر در شرکین رخ آورده بدن حاصل میشود بسوی معدده
و عروق آن نیز از ان بخارا سو او بر مفع شود بسوی و باغ و عرق نفسانی را بسیار کند و نوعی از الیخویا پیدا کند و اگر در معدده او در و آن بریزد در معدده
ورم جاز سو او حادثی که مخصوص در سو او آن که آورده در اینجا بیشتر از ان مشخص و در بخارا سو او بسوی مرقا مرقی می شود و در ان پیدا کند
و در سو او فم معدده بر آن بروزش و در سو او بی و طغی رود سو او آن عقم و فروغ حادث نماید و مزاج سو او کف حقی آنست که هر واحد از جمیع اسباب آنرا گوید
بده و ش این مرض است لیکن سبب اکثری آنست که قشری و متناخیزین انجلیا کرده اند چنانچه در قولی و اوله کس گشت اکثر آن با باشد که بقول شیخ گاهی سبب الیخویا
و خارج و باغ بود و سبب اولاد و در باغ باشد چنانچه در معدده یا در رحم یا در اعضای دیگر مشارک سردرم جاز پس بخارا از ان تغذیه گردد بسوی و باغ بطوبات
و باغ را محرق کرده اند و احداث حرارت و پیوست نماید و الیخویا آرد و آنچه از بر روی سو او سبب کت سو او از سو او می نا میاید و سو او ایخویا می در قلب است
هر که در و غم نفسانی منقل روح حیوانی و از جوهر او است پس فاسد گرداند مزاج فاسد سو او می او مزاج و باغ را تشکیل بسوی سو او است نماید و گاه الیخویا احداث از بر سو او
سازج بخت اسباب هر و میباید که از جهت قلبت نماید با جوهر و اگر ممکن نیست که بدون شرکت قلب باشد بخت اتصال روح و باغی نفسانی با روح قلبی حیوانی بلکه
تربیت که حکم بسوی آن از قلب باشد فلذا لا بدست که در مزاج قلب بطول باغ در بین مرض نماید و بدانکه در قلم چون حینقل صاف و رفیق مزاج باشد صفاد
فاسد و باغ و اصلاح آن نماید بلکه عجیب نیست که سبب این مرض در اکثر مزاج قلب بود و اگر چه حکام این علت در باغ باشد هر گاه غمی نیست که مزاج قلب اولاد
فاسد گردد و مزاج او و باغ بود و مزاج و باغ فاسد شود و مزاج او قلب باشد پس مزاج روح قلبی فاسد گردد و آنچه از ان بسوی و باغ نافذ شود فاسد بود و اعانت
و باغ بر فساد او نماید و گاهی الیخویا در آخر امراض او بر خصوصاً حاده عارض شود و این علامت موت است و درین وقت مریض را عارض میشود که ذکر موت میشود
بسیار کند و بقول بقراط بیشتر الیخویا کسی را هم میرسد که مزاج قلب و بسیار گرم باشد و از حرارت قلب تولد میابد در آن با هویت سو او با حراق خون و مزاج و باغ او
رطب ضعیف باشد که قبول نماید تاثیر آنکه در قلب تولد شود و گداز در اشخاص گندم رنگ بسیار خوشک لاغری بسیار افتد و کم است تولد آن در اشخاص
سفید پوست فرجه مستعدین الیخویا کسان باشد که اشعثی عاجز در تحمل از انفصال بعضی حروف مثل سین و را و غیره باشند و حاد در اخلاق و خفیف زبان
یعنی قادر بر کلام کثیر تنابع باشند و حرکت پاک بر ایشان سهل بود و چه بسیار سرخ یا گندم گون و گامای آنرا وسیع و لبها سطر و بر سینه موهای سیاه غلیظ
باشد و این امور مذکور بعضی دلالت بر حرارت قلب بعضی دلالت بر طوبت و باغ می نمایند و سالم ترین انواع الیخویا آنست که از ردی خون
حادث شود و نگایا می فرج و سرد باشد و ردی ترین انواع او آنکه با نایا باشد و بسیار باشد که الیخویا جو اسیر و دالی منحل گردد در این علت بر دان

اگر عارض شود و بر زمان فاشتر تر و بدتر باشد و در کمال شیوع و در حین سینه و خریجه بسیار افتند و درشتا و برنج کثرت گاهی در برنج بسبب ثوران افراط سوادوی و سداب
از آنجا که بجان میکنند و گاهی بجان او بسبب ثوران سوادو با و با و بود و مستعد الیغولیا را یا الیغولیا بسبب عفت افتاد چون آنرا خوف یا غم یا سهرم رسد یا از آن سیلا
خون مشاویاتی سوادوی متبلس گردد و امثال اینها آنچه موجب بجان سوادو یا احتراق اخلاط گردد و بقول رفس الیغولیا غلمان و نصیبان را عارض نمی شود
مگر در ندرت و الیغولیا تمیز نمیشود چون ابتدای نایب انسان مگر خنق اطباء را و بقول بطراط کسی را که خوف و غم زمانی طویل عارض شود و مرض او سوادوی باشد
و صاحب طبائع نافله مستعد برای الیغولیا هستند زیرا که این طبائع هیچ حرکت اکثر افکار میباشند و بقول سرفیون سقوط شدت طعام در الیغولیا یردی است
بهر آنکه او از بیس میباشد و قوت اکل آنرا زیاده میکند و اگر در بدن صاحب این مرض مثل حمزه قروح عارض شود ندرت موت قریب و لاکن که خطر این شیخ حاصل الیغولیا
و انقسام آن بر آنکه در ابتدا قبل از استحکام مرض و سواس و گمان بد و خوف بلا سبب ظاهر و سرعیت مخفیست حسب تنهائی و اختلاف و در او دوی و خصوصاً
مراقی پدید آید پس هرگاه در مرض متکلم شود و فرغ و سوزن و غم و وحشت از مردم و در کربن زبان و کلام شیر قوتی و خوف از چیزی که در عادت از آن خوف نمی کنند ظاهر
و اعانات این خوف بسیار است چنانچه بعضی از آنها خوف افلاون آسمان بر خود میکنند و بعضی از فرور بردن زمین ترسند و بعضی خوف جن کنند و بعضی خوف سوادوی
و بعضی از سارق و بعضی از آمدن درنده زرد و خود و امور مضایبه را درین تاثیر میباشد و گذرخیل ایشان نفس خور در اشکال بعضی خیال کنند که با لوک یا سلاطین بود
بیم خوف از ترس ملک از خویش و تسلط اعدا بران نمایند یا درنده یا دواب یا طائر گشتیم و مثل آن حیوان آواز دهند و یا شیشه یا خم شدم و یا از کسر بر نشسته
بعضی از آن خمند که در خدمت صا کسی که الیغولیا می او دومی بود و بعضی از آن که بر کنند خاصه کسی که الیغولیا می او سوادوی محض باشد و بعضی از آن خواهش
کنند و بعضی از ایشان زیاد و از خنده از موت ترسند و ایضا بعضی را و هم افند که او را زهر داده اند یا خواهند داد و بدان سبب از طعام و شراب باز ایستند و ملاک نشوند
و بعضی را در هم شتر و که او را سر نیست و سبب این و هم ماده ریگی باشد و آن ماده عضور اسبک را و بعضی را تو هم گردد که پوست او چون کاغذ شده است و سبب
این و هم خشکی مزاج و بیس ماده سوادوی باشد و بعضی را در هم شود که با بکل او فرورفته است یا با بیشتر او هم ایشان از جنس کاری باشد که اندر حجت کرده
از بدان مشغول بوده باشند مثلاً اگر در بیض لشکری باشد و دعوی پادشاهی کند سخن ملک و تدبیر جنگ و قلعه کشائی و مانند آن گوید و اگر کسی دشمنی داشته باشد هم
توقمی قصد کشتن کنند یا او کرده اند و او را زهر خواهند داد و اگر در بیض نشند بوده باشد و دعوی پیغمبری و حجرات و کرامات کند سخن از خدائی گوید و خلق را دعوت کند
و علمی با التماس بر آنند که تار و رده صاحب الیغولیا و را غلبت قیق صاف نال بسببی قلیل النضج بود و بعضی ایشان سینه صلب یا بط صلب مختلف در جمیع امور که
در آن نضج مختلف میباشد و خصوصاً در هنگام تزلزل مرض و گویند اعراضیکه عقب الیغولیا هم میرسد حیوانات منزهه مختلفه است یا بجای بعد از آن این مرض در پیشت
کنند که علت در داغ است یا در تمام بدن یا در عضوی دیگر و این چنان باشد که نظر کنند اگر در بیض مفرط الفکر و دائم اوسواس بود و بیشتر بطرف یک چیز فزین
بگرد چشم غائر و سر را غریب چند الی حال تخم بدن و رنگ سر و روی چشم و زبان او تیره نماید و بس سر خار و بیداری بسیار نضج اظمی و غیر مختلف و بول اوقی
قلیل النضج بود و تقدم سهرم و فکر مفرط و سیرور آفتاب کثرت تناول آشپایی حاره و ضاره و داغ شل سیر و یاز و گندنا و جز آن و سبقت امراض داغی در پیشت
داغ است این مرض بسیار خفیم و اظمه و دائم باشد و اکثریت زبان و بجان و غم و هم و خوف و فرغ و خجالتا در پیهد و تو هم و امثال آن بود و مرض خاص داغ باشد
پس اگر این علامات اختلال در حظه حاد و اشکال یافته شود و خیالات باطل نماید و خود و نیز بر جا بود آنت در بطن مقدم داغ باشد و اگر تخم مثل گرد و دیگر
و نیز خرد و باطل شود و قول قول با و با آفت باشد در بطن او سوادو بود و اگر در حظه اختلال پذیرد و در بطن مؤخر باشد و اگر جمیع افعال داغی مثل برون و خیا لها
ذکر را و قول قول او همه تباه گردد و آنت و جمیع داغ باشد و اگر سیاهی و لاغری تمام بدن و اقباس چیزی که از طحال یا معده یا اسهال قی و آنچه با دراز
رعاف معقبات یا از مقصد یا از جنین متفرغ میشد و کثرت موی بدن بسیار سینه و تقدم ارمان اغذیه سکول سوادو همچون گوشت نمک سوادوی شور و با و بجان
و هاتمان و او در حرق خون و صلابت و اختلاف و صغر نضج صفائی و بیزی یا سیاهی قار و رده و تقدم تعصب و کده و حیات منزهه و مختلفه در ک گرد و مرض
بسته حرکت تمام بدن باشد و اگر علامات ورم معده یا زایدی مرض شدت آن در حالت تخمه و اسلا و خودن و جزات و در وقت هضم و اکثر همچنان در معده از وقت

تناول غذا تا انضا تمام آن و سکون در و بعد هضم غذا و در وقت خار بودن و درم التهاج مرق قوی صفراوی و عیش شش شدت مرض و وقت گرسنگی معلوم شود و از معده باشد و اگر آثار حرارت بگردد و ضعف آن یا ورم یا سده یا سار یا قه که در تشخیص سودا مزاج و ضعف و ورم کبد و سده یا سار یا قه مذکور خواهد شد معلوم شود و از کثرت بگرم یا سار یا قه باشد و اگر اشتهای طعام کثیر بود و هضم غلب و قه را قه بسیار و انتحاج طحال و شقی شدید و اجینا تپه بلع با و بی لاشی گردد و گاه طبیعت نرم بود و گاهی نوع سودا در طحال یا در فرم معده الح و جب کند از شاکت طحال باشد و اگر احساس ثقل در مرق و اجتناب از بنوق و تنوع و غشیان و حرکات و کرب و قلق و تنگی سینه و ساد هضم و آروغ نترش و ذفانی و جوع مفراط و کثرت آب هرن و نفخ و قه و قه و سوزش شکم و خروج ریح کثیر و گرسنگی کاذب احساس در میان کتفین و معده و خصوصاً بعد طعام تا هضم او و انام و احساس بلاتعلق عینا رات شبیه به خان طاعت خشک است و گاهی عرض قی نجی مراری و گاهی ترش مفرق آن

و غیبت و مراریت بر او سفیدی قاروره در اکثر تخفیف مرض بحدت هضم و زیادتی آن بقصد ان هضم و در تخمه و سوزش هضم و اکثر تقدم یا وجود ورم سوداوی در مرق و اختلاج اندر مرق و اعضا در بعضی اوقات بود و مشارکت مرق باشد و ایضا غشقی نفس سهد و مالک با تقریب قبض طبع زانکه از عادت در بعضی اقسام و قه قه فرم معده و سینه و گاهی ترشی طعم در هرن و گاهی تلخی آن و احساس شمش سوزن بر پشت و بازو و گاهی در تمام بدن خصوصاً اطالی انجوبی که گمان ترشی و گاهی در پیش در پیش کوفلی و گاهی مثل صبح ماندگی و گاهی التهاج مثل نضج و مایل و گاهی شش سیر و دلزده بر اعلا می بدن و سوزش کف دست و پا و گاهی نری آنها یا سار بدن و بعضی کثرت از مرق در بدن حتی که گاهی قه پیش می کرد و گاهی نین و قوی مراض شدن و احساس سحرکت مورچه و گاه یک چیز و نمودن و گاهی معلوم شدن شش در پیش برش و پیش چشم و خشونت چشم ثقل جفان و سوزش گرمی و در باغ و سرخشی بینی و هضم از حرارت و بیوسته اندک و رویت و خان و آریکی و خواب استعجال بود که لائق استعجال نباشند و بعد در امور شروع طبعش و خد بلطی و کثرت در امور که در ان کثرت نشاید و بعد از و نسیان و فو اقل حیانا و فو اقل ریح مترا و روققان معدنی قه و گاهی عظم طحال ظاهر شدن از خواص مرض مبارک اراق است لیکن جو این همه بر یک نفس هضم نیست و بداند که از امر ارض کثیر المشابست این مرض ریح البواسیر از این جهت که هر دو اثر یک اند و فو اقل ریح و قه و آروغ و تمدد و اجتناب معده گاه بنوق و گاهی تحت و سینه و تنگی او و ضیق النفس و غشیان و ایضا قه و حروری و معده و ثور آنها نیز مشابست این مرض باشد از این جهت که هر دو در دیاز بر استخوان های سینه عیان باشد هر گاه مرض فرم معده و نخل مری باشد و یا بالایی ن هرن و قه معده بود و آروغ بدو و شدت خشکی زبان و در کتفین و کرب معده و غشیان نیز شش که در در میان هر دو و فو اقل ریح و مرق و ریح البواسیر است که جسم ریح و کثرت مفقود و حد و شش و ریش و خصلت لطن و قبض شکم در ریح البواسیر شد بدتر از مرق میباشد و فو اقل ریح و مرق مذکور اند که در فو اقل ریح مع التهاج پینه پیشتر در کتفین و وجع در مری هنگام فروردن لقمه خصوصاً ناپیر و بزرگ محسوس میشود و خون و ریح و قه و روقی و اسهال بر او آید و باقی علامات مرق نمیشاند با کله هر گاه جمل علت دریافت گردد معلوم کند که سودا فاعل اینجولیا که ام نوع است و این چنان باشد که نظر کند اما اگر اشلاطه زمین با فوج و خنده و عدم لزوم غم شد چشم و بشیره سرخ و بدن مائل به زان سرمی و ثقل کبسل در ان عروق آن واضح و سن شبان انتقال خروج خون مقوا و از تغذیه اجض و یخیل اشیای سرخ و قبض عظیم و ریح و حرمت قاروره بود سودای دمووی باشد و اگر کبسل و قلقت حرارت لمس سکون که گوئی و تری و منحرف بر هر وقت از دست غلبه سبات و بطور نبض نرمی آن و سفیدی قاروره بود و بی باشد و اگر کثرت هضم طرب سبحان و ادنی چون ثقل نیا و کثرت بیداری و ضعف حس لفره زدن و ضربت تم و در بدن با زردی رنگه بدیان مفراط و نظر مثل رنگان و بلش و کثرت عطش و قلقت سکون و قرار در حرارت لمس من بغیر پیش من لاغری آن و فو اقل ریح و فو اقل ریح و فو اقل ریح و در ان سن شبان مزاج صلی حار سراج الکلام قبض طبیعت و سرعت هضم و نارایت قاروره بود و صفراوی باشد و اگر کثرت نغم و غم و خون و کرب و یخیل چیزهای سیاه و سکونت و تغییر رنگ بسیاری و صلابت هضم و حسب تنمائی اکثر تیزی اندک بود و در وقت تحریک که در وقت هضم و چندان کند که فراموشی آشوبل گردد و سوداوی حرمت یا از سودا طبیعتی احتراقی باشد و بداند که تدبیر با تقدم از تناول اشیای مؤلده خون و محرقة آن مثل کثرت اکل لحم و خرما و حلا و اشرب شراب شیرین غلیظه تقدیم تدبیر سحرین بر بردموی و تناول اشیای مؤلده و محرقة آن یعنی تناول اشیای مؤلده صفرا و شوران مثل اکل نوع و صول مفرد از قبول حریفه کثرت تعجب غنچه قلیل نغم و اشرب کثرت حار مانند آن بر صفراوی و تناول اشیای بار و با بس مؤلده و کثرت تعجب ریاضت شدیدی هضم حرارت مثل و محرق طوبه بت بر سودا و نیز دلالت کند و ایضا اعتبار آن

چیزی که واجب است استقرخ و متضاد الفج باشد مثل قی و سهال زاد را بمرق و فصد و حجامت و ارسال ملخ و رعاف و بلواسیر و قیض و مشی و غیره نیز مذکور اند بر آنها

علاج کلی اقسام بالبحرین

با مالک و بیادرت بجلج این عرض قبل از استحکام و حسب است زیرا که معاجزه این را ابتدا اصل است خصوصاً که صاحب آن طبع طبیعتی باشد و در اینها شکل بود و خصوصاً که طبع
 نباشد و بهر حال از برای صاحبین مرض تفریح و انبساط و استرحت تقویت قلبی مانع و توجیم نافع ترین شایسته تزیین ای خانه و بیخه آن یا حسین عطر در خانه و پوشانیدن
 لباسهای سفید و فرش سفید و بویانیدن گلخانه و ادایان در روح طبیعت خواریان اغذیه طریقه پدید اغذیه و فرجه مصفی خون بخندار غضم قوت معده تدبیر بر کردن بدن
 باغدی غیر موافقه و بدون بجم معتدل الهمو ایشیانه غذا و تخم آسبیم گرم بر سرترین تلباس است و بعد خروج از حمام اگر قاری سنگلی باشد اندکی آنچشیدن باکی ندارد و دلکسا
 غصه که برای حفظ صحت بکنند استعمال نمایند و اعتدال بر طریقه سحر و شراب و وضوهای الامکان از تخمین زیاده باید نمود و ما را اینهم نغم المطلب است و کذا و شیدان
 بر سر و طلای بیکیان نیم گرم عجب است و شغول دشمنان با بوش ساع و لهر و علایجی تمام سنگ پیوسته جمعی از دوستان مقلد با وی ملازم باشند و اکثریت جماع و تفریق بسیار
 و حرکت شدید و غصه و کله و حران و پوشیدن لباس سیاه و نظر کردن بسوی سیاهی و تاریکی و نشستن در مکان تنگ تاریک از آنغذیه که سو و از زیاده کف مانند عدس
 و کرنج بادبجان و شبت و جلج کنند و سیرو پیاز و خردق با قلا و گوشت خشک و شراب غلیظ و نو و از اشپای حرلیت و مانع و شد با راجح و شبت و گوشت گاو و اسب
 و صیدهای شقی و کوهی و ماهی بزرگ و نمک و دو پیاز خشک ترب نان سبوس در اجتناب ضرورت بلکه واجب است که چرب شیرین یا قند لذیذ تناول کنند بقدری
 چرب موجب تخمین و شیرین تخمیل بصفر اگر دو که این با ایشان مضرت و کذا از اکثر روغن زرد و بسبب قبول و تدفین در بهر عت پر سیر نمایند و البان دادند
 در اکثر اقسام سفید بود و لادراتی و چیزی که در ان قبض و غصه است باشد و یا بالفعل گرم و سرد بود و چیزهای سیاه حتی که خرنه غیر مقلد سر درین علت مضرب باشد و سرد و کله
 و فرغ و تنهائی و تعجب ریاضت و مسابرت بر جوع و عطش نیز ضرر دارد و کذا سار و تدا میر سخن بیخفت هست آنکه عروضا این مرض از این است و چون اراده توجیم ایشان
 کنند آب طریقه شفاش و با بونه و انجوان بر سر ریزند که خواب ادقی علاج ایشان است و تدارک مضرت خشخاش که مخدر حس و ضعف روح و مانع انجرو بقصد مستقام
 با سختی مثل با بونه و اکلیل در لظولات باید کرد و با کجمله قانون علاج بالبحرین است که با لطفه در طریقه نمایند و معتدلک و استقرخ سو و اقصور نکنند و هرگاه فساد
 طعام خصوصاً ترشی و سن و آروغ ترش معلوم شود قی کنند و جوارشات مقوی فم معده خوراند و از داخل طعام بالامی طعام فاسد بر نذر باشد و اگر ماده سوادی
 شکن در داغ بود پس سپید و علاج مرعی دارند اول استقرخ ماده و آن گاهی بخته باقی بود مگر کسی که معده او ضعیف باشد آنرا درین مرض قی البته نشاید حتی که
 در مراقی نیز دو هم همراه استقرخ طریقه از نظرات و ادایان حاره و دران مثل با بونه و شبت و اکلیل الملک و اصل السوس داخل کنند تا خاطر تخمیل تنها درین
 تعیین دران و کذا بر طب تنها درون تخمیل دران غلیظ نگردد و اگر سو و البعد از حرارت باشد شیخ و برگ غار و پودینه بر طبابت زیاده کردن باکی ندارد و استعمال
 از غذیه مولد خون محمود مثل ماهی رضاضی و کوم خنیفه و در بعضی و قات شراب امیض مزوج غیر کف قوی اسوم تقویت قلب که مزاج بار و باشد بفرجات حاره و اگر مزاج
 مائل بجزارت باشد بفرجات معتدله و اگر شدید بجزارت بود بفرجات باره غیر مطالبه و در حال مزاج از بعضی دریافت نمایند و چون عروق متلی باشند و سو و ادوی
 بود و فصد بهفت اندام کشایند بکدر بهر حال و حسب است که ابتدا اینها بکشند که آنجا که خون معقود قوت باشد یا سو و اقلیل تنها در داغ باشد یا بس بر مزاج مستولی
 بود و رگ صاحبین مرض صبح باید و ناموا و غلیظ هم مندرج گردد و بعد از ان ملاحظه نمایند که کدام جانب سر تقبیل ترست پس در هر جانب سر که احساس نقل نمایند
 از همان طرف فصد بلیت کشایند و در اکثریت و عموم ماده و نقل هر دو جانب از سر که ترخی بفسد باقیست از هر دو جانب بشوند و گویند که اگر کحل ظاهر نباشد
 فصد سر و کشایند و خون بقدر قوت و طاقت اخراج نمایند که در صورت ضعف بسیار و قلت مواد و تیمیامی پس گرفتن خون بسیار منوع و مضروب باعث زیادتی
 ضعف و بس هلاکت است فصد صافن اولی از فصد قیقال است برای جذب و بسوی مکان بعید تر خصوصاً در زمان هست آنکه اکثر ایشان را با شاکت در فصد
 و فصد صافن در ارضین بیناید و اگر خون کم و قوتن بدیغ باشد حجامت میان هر دو شانه بهتر از فصد است و سخی گوید که اگر این علت از سو و در سر تنها باشد فصد رگ پیشانی
 کنند و اگر از خاطر سوادی و جوع بدن باشد فصد قیقال کشایند و تخنی نماند که در بعضی موضع اگر در ماده احتراقی پیش از فصد شیخ نه بدهند و سو و بسبب کثرت بیوت

در فصد برمی آید و درین صورت بعضی فصد کنند و فصد را بتدایم تقلیل داده میکنند تا مقتدا و تنقیه با دوید چهاره هم رسد ایضا مسهل بی منضج ممکن نیست و در حالت
منضج اکثرشوش هم میرسد اما فصد اول ضرورت و الا او بیچاره باعث از دیاد احتراق میگردد و چون در بعضی جا ماده عروق بی فصد خارج نمی یابد و مسهل خنید
که قوی باشد کفایت نمیکند درین صورت برای دفع ماده عروق بعد سهولت فصد ثانی میکنند و علاوه ازین گاهی از او بیچاره سهولت گوناگون احتراق در خون هم میرسد از فصد
ثانی زائل میگردد و بعد اگر پوست و باغ و کم خوابی هم رساند تبریدات و سوپلمات زائل میشود و باید که ملاحظه نمایند رنگ خون را در حال فصد هر عرقی که فصد آن کنند اگر سیاه
برآید دلالت میکند بر آنکه ماده متحرکه انبساط و انتشار در بدن نموده تا بآن آن در باغ و اگر احتراقی یعنی سرخ خاص الحرت باشد دلالت می نماید که ماده در عروق و باغ
و در بدن منبسط نگشته درین حالت باید که فصد رنگ پیشانی نمایند و در مقدار بر آوردن خون از فصد بقول صاحب کامل در صورت سیاهی رنگ خون منبسطی و غیر
از آن برآید و اگر احتراقی باشد مقداری اندک کفایت بود و اگر احتراق صریح باشد فی الفور بند کنند و شیخ میفرماید که اگر در فصد خون رقیق آید و دلایل دیگر بر غلبه دم
دلالت نمایند باید که بزودی بند کنند زیرا که بیشتر در ابتدا از فصد خون رقیق بر می آید و بعد از آن غلیظ خصوصا که فصد شقیق کشوده باشند ازین جهت و در وقت
که فصد وسیع کنند تا خون غلیظ در وی تجسین نماید و شتر و فسا و نیفزاید و بعد از فصد سردات و مرطبات مقوی قلب و باغ و غایب باروه رطبه حیدر کیموس خنید
تا یک هفته دریا در از آن بخوراند و باز اگر محتاج فصد گردد و قوت قوی باشد فصد کامل نمایند و بعد از آن منضجات بدهند و در سه ماه استقرار ماده بموجب ایات
باید و تنقیه بکرات نمایند و صحت داده تا هم برآید و هم قوت ساقط نگردد و غرض که تنقیه سودا بکرات بلا ملالت باید کرد اگر حصول صحت بطبی باشد لیکن با دوید
قوی الحرات و ایسک و در آن وقت احتراق است و از بهترین منقیات که اصحاب باغی بخورند در صورت احتیاج استقرار بدان محتاج اند اما از کجین است و در میان
مسلمات که هنوز وادان مسهل دیگر منظره بود و مقویات معده باید داد و لیکن آن مقوی باقیمین باشد و اگر نه عضاد در دفع تصدق و محل خوانند که در چنانچه ماده مرئی و بلبله
مرئی و اطرفیلات و دواد المسک و غیره معمول است و بعضی با دیان و گاهند میسرند و بعد فرغت از سهولت مقویات قابضه مطلقا مضائقه ندارد و اگر ضعف
معده بود و در آن ماده موجب علت باشد فی از آنکه در آن او بی تنقیه جوشانیده باشد و مناسب و دیوانه اند که در سووانی که از احتراق غلظی حادث میشود
بعضی از علامات آن غلظت که از احتراق آن سودا حادث شده نیز می باشد پس در منضج و مسهل آن او بی مخصوصه آن خلط نیز می باید و کسب وجود رعایت آن خلط
نمایند و این قاعده در جمیع امراض سوداوی که از احتراق اخلاط باشند یا دارند و ایضا در جمیع احوال از رعایت تنب و تقویت آن بفرجات و مبدلات قابل
نباشند زیرا که بقول شیخ باغی باید درون شرکت قاب نی باشد و دواد ایسک با عوق گا و زبان و باد و نجوییه علاج فاضل است و آنجا که سبب ضل احتباس در در
معا و ارض یا باو سپرد و غیره باشد و در آن کند و از اصحاب باغی یا کسی که در بدن او سودا متحرک باشد آن قابل تر برای علاج است از شخصی که سودا متحرک است
نباشد و کسی که سودا در آن متحرک بود نیست که سودای او در قی و برابر و بول و در جامه بقی و کلفت و قروح و جرب دوانی و دوا الفیل و سیلان خون از مقعد نمایند
ظاهر شود و این همه دلیل قابلیت فصد از خون و علامت خیر است و اگر بعضی از سبب بیسراج بعد سه سال و متفرغ غلظت عارض شود و آب نیم گرم نشانند
و نان منقوع در جلاب و اندکی شراب بخوراند و آب مغز جوشانند و پس از آن خواب کنند و بعد حمام نمایند و بعد خروج از حمام غذا دهند و موله منقباس گوید
که اگر باغی از سو مزاج سانج باشد تعدیل مزاج متوجه شود و میبانه و دوام ترطیب بخوراند و از پیله و اشربه و فواکه تری افزا و مفرجات باروه و مقده همراه
عوق شیر ساده و عوق کافور علوی خان و شراب بعضی مزوج باب شیشه درین باب اثری عظیم دارد و نقل کردن از هوای گرم به هوای سرد و ترو حذر نمودن از آنچه
مشکی افزاید و درین علاج تعجیل توان کرد و بلکه اصلاح همیشه متصل بتدریج باید نمود و در فرجه کردن بدن گوشه و همواره سر و کت پا و دست را بر و غن منقشه
بادامی و خشخاش که در کواکب هر چه دارند و همچنین ناف و خصیه را و اندکی از اینها در پی و گوش چکانند و همچنین شیر بز و خرو و خرو ایضا و رقی الید و بنبه تازه که بکنه
یا باستن و بعد یک ساعت بخوی تجدید نمودن در شبان روزی ده دوا زده باره و اما در مادی با دوید نیز مذکور تنقیه مقده زود زود و مناسب خلط غایب
میلینات باروه و مسلمات خفیف سر لبحر که مانند ماد البجن بسکنجبین اقیمونی علوی خان باید کرد و می باید که وقت شب حب لا جور و خوراند لیکن
افضل آنست که نخست فصد تا من کفتر یا با سابق از احتراق غلظی که باشد و بعد از آن فرغ ما و بجن و حصول تنقیه تام تعدیل مزاج کند نیز فصد

در وقت

مشغول می شود و غیره مر و در ایند و غیره ابر ششم علومی خان همراه عرق سبب زردی عرق شیر مرکب و اما آنجا که ورم کبد و یا معده و یا رحم و یا باب کبد و یا ماسا لقا باشد
 علاج آوارام کافی بود مع تقویت قلب و دماغ چنانچه در امراض مذکوره بیاید پس زوال مرض بقویت اعضای بنیسه نمودن بتدبیر مناسب و بدانند که در
 زوال هر ایند دماغ بالبخولیا جامع کردن خصوصاً با محرم خوبت اثری عظیم دارد و بنا بر کشیدن ماده از دماغ و دفع بعضی بخارات سردی و کدر و سوسخت
 و مشغول شدن طبیعت بر غروب و فراموش کردن مرض لیکن افراط نکند تا خشکی نیز پیدا و با غیر مرغوب اصلاً نکند که در مرض افزایش و جماع بعد خوردن طعام
 و شراب نکند که شروع بهضم اول باشد و هر خلوصه هرگز ترک کباب این امر نشود و خواب کردن بعد جماع و بعد از خوردن چیزهای تری افزایش غایت مفیدست
 بنا بر سه واسطه بخارات رطوبت دماغ که بهترین حالت است و با حرکت معتدل و پایا فرود آید و بنشیند و در جهت جذب ماده و در جام آب هر نفسی که در آن و سر کباب در
 فروردن و او بر در آن چشم کشاده و شستن در زوال این مرض اثری عظیم دارد و همچنین سر و سینه و کف دست و پا را سرد و شستن و کذا نرم و چرب گرم شستن
 پشت و پس که در جهت عصب است بشکل و عن بادام شیرین و خسته زرد آلو و بستن خمای سبز با برگ کشمش را بر کف دست و پای و اندکی تبارک سر که در شستن
 آبسی سفید است و چند شاخص او بدیم که معهود بخارات از زوال کشتن پای دماغ ایشان معورش بالبخولیا گشته و از تقویه و تعدیل هیچ فائده نشده و من گوشت
 بچرخ بنفشه بر وزن ماده کا و پنجه بنان خشک چدر و زیتون و زنجبیل و شام خورانی دم و بجای آب گلاب کنند و عرق گا و زبان ساده نوشانیدم و در دیت و فوته
 صحت یافتند بنا حسب آن هر طبیعت و از جرات مست شیخ و شارح قانون می نویسد که اگر بالبخولیا از سوز مزاج ساختن بار و دیابلس باشد باید که در شستن
 غلبه بر حرارت گرم و سرد و الک و تریاق و شتر و دیپلوس و مانند آن مشغول شوند و معالجه سرد را بچند در باب رعایت و محقق نکور شد و از مسخات که
 تا بخین و رطوبت باشد باید کرد و بالبخولیا قوی عاوش از سوز مزاج ساختن عقب مرض جاری دیگر مراض میشود و علاجش سهل بود حتی که آن بطولت زائل
 می گردد و اگر مرض جاریه باقی بود این علامت موت است چنانچه سابق مذکور شد و از تدابیر منجمه در باب بالبخولیا نقل مرض از بلدی که در آن ساکنند
 و از صاعمی که کرده باشد و از آنی که محتاد و شرب آن بود بسوی افضل این همه است حتی گوید که گاهی بالبخولیا عقب سرسام یا سهر طول یا سیر در آفتاب یا ضربه
 واقع بر سر یا اغذیه و ادویه جاریه که بکثرت استعمال کنند حادث میشود و علاجش تطیب منست بطولت از غلبه و استعمال سوط بر و عن بنفشه
 و نیلوفر و تامل تخم خیار و بادام شیرین و خشکاش سفید و دوشیدن شیر بر سر جراحی گوید بسیار باشد که از این بیماری های گرم نوع بالبخولیا بدید آید
 و هر که اندر آن بیماری تنقیه بدن کرده باشد و تدابیر عواصب بعمل آورده باشد آن بالبخولیا را قوی و مدومی نباشد بطول و ضاوه و شوم رطوبت در آن کفایت
 باشد طریقی ما را که بچین که بفارسی آب پیچ گویند بدانند که در او آبچین رطوبت بسیار است و گرمی باعتدال اینرا مقصود بالذات استعمال او تطیب است
 اگر چه منافع دیگر از مرض نیز دارد و چنانچه مسطور گردد و متفق اند حکما و نظر اندا طب که ما را آبچین بهترین دواست برای امراض سرد و اوی و مفتوح و جالی
 و مسکن و مغلطی و مصلح اعصاب معتدله و مدرو و بسولت اسهال کند و در آن قوی است که با وجود قلت قدرت بعضی مقصود جاری و ساری گردد و به سبب
 و سوسه از لاق مواد و تلبیس خلط حاده و تلخین مجرا و رخامی اعضا میکند و با وصف اسهال قوت از فضل هم دارد و فضائل آن که در بدن باقی میانند
 از طبیعت بدن نمی رساند بلکه اکثر اوقات غذای بدن میشود و با وصف اخراج مواد کثیف و محرق میوست و در بدن نمی آرد بلکه تطیب میدهد و این
 خواص در دیگر مسلمات نیست و هر قدر که ما را آبچین قوی تر اسهال او بیشتر و هر قدر که تخمین بر تطیب آن زیاد تر باشد تا پنجمه نافع ترین مسلمات است و با وجود
 اسهال غذای بدن میشود و در امراض حاده و سوداویه و التهاب و بالبخولیا و خفاقت بدن و حرارت جگر و تقنیخ سرد و کبد و طحال و دفع برقان و تقنیقه
 و ظلمت بنیسه و انصباب مواد بسوی چشم و پاک و حرقت بول و ضعف کرده و حنماق آن و مثانه و ضعف مثانه و قروح آن و دیگر قروح حاشیه و قند
 بدن و آتشک و جرب و همه و کلعت و شری و اشرار و جذام و دوا الفیل مستعمل میشود و هر گاه در قروح مثانه و بخاری بول استعمال کنند نمک در آن داخل کنند
 بلکه تری نیز و بهترین ما را آبچین برای مرض بالبخولیا از شیر زست است چرا که در طبیعت و امانیت و جنیت معتدل است و در شیر ماده گا و طبیعت بسیار است
 و در شیرین جنیت افزون تر و در شیر شتر و خر امانیت غالب است و با بر ضرورت اگر شیر بز هم نرسد از شیر گا و بسازند و گویند که ما را آبچین شیر گا و او بسیار

درمان غلبه بلغم کبابی

بجست بلغم کبابی مرقی نافع است و ما و بکین شیرین برای محرومین صلح ترست و روی تر را و بکین اگر از شیر خراشید و ما و بکین شیرین بجهت سرد و استسقا
و کلفت مناسب است و بهتر فصل استعمال در بکین زمان معتدل و حرارت و برودت بود و باید که بکین زرد چوبان یک انگ انگ سرخ باشد بهتر است و اسباب تلبیل لبلو
و صیقل البهتان بی عیب که زیاد از او بچیز نمانده باشد چیل نه و از آن زائیدن او گذشته باشد و از سه چهار ماه تجاوز نکرده و پیش از گرفتن شیر چند روز و همچنین هنگام
استعمال ما و بکین غمراک بزاز غلبه بکین بزرگ باشد و کشتن تازه و با دیان بسز و جو بسز و کاسنی و خرفه و بقولات بارده و برگ پیستان و کنار و قریب دیگر و
بودند او و چون کوفته و گاه گاهی برای تلبیل قدری با دیان در آن انداخته بپزند و احتیاط کنند که از زیادتی خوش و بسبب و بضم شیر و فاسد نگردد و گاه گاه
بزرار اخذت و حرکت میداده باشد که ریاضت موجب تلبیل غذای او شود و پیش شیر تازه و و شیده و در ظرف نقره یا سقایی دار بکین یا سفالین کرده بر آتش ملایم
پوشه چوشن بپزند و در وقت جو شیدن شیر بپایوی آن ظرف را از پارچه یا سفنج آب تر کرده همی مالند تا نافع سوختن شیر باشد و در کمال چوشن بکین بسیار ترش
یا سرکه را گویری یا آب پیوسته بقدری که توله یا زیاد از آن اندازند و از چوب ترنجبین که سرش چهار بار کرده باشد حرکت دهند که شیر بریده شود و پس ظرف را
از آتش نبرد و آورده نیم گرم از پارچه صافی سه تگ بگذرانند اگر آب کبود بر آید بهتر است و الا قدری نمک انداخته باز یک و چوشن بند تا کف کند که نماند و در کوه صاف نموده
شربت نیلوفر یا هر چه مناسبش بود داخل نموده بوشانند و اگر خواستند که در نهایت در ما و بکین کمتر از شیر را بعد پاره شدن بگذارند که خوب سرد شود و اگر
و بهینه بجز در دو سه آب کمتر از دهنه ناز می گفته که شیر بریده را تمام شب بپازند و اگر مو اگر کم باشد ظرف آن را در آب سرد بگذارند و صبح صاف کرده بکار برند
و از هفت توله شروع کنند و یک یک توله یا دو توله هر روز زیاد نموده تا یک نیم ظل رسانند و تا سه روز بپیمند قدر دارند بعد از آن بسته و بر هر روز یک توله
و بر مقدار روز اول رسیده بعد سه روز تزک کنند و وادان ما و بکین چیل روزی زیاد یک و همچنین کم و زیاد از یک نیم ظل موقوف برای طیب است
حسب شدت و غنث مرض و ضعف و قوت مریض لعل آرد و گویند که ادنی شربت او بپختاد در دست و شربت متوسط یک لعل و اگر مزاج قوی باشد
تا دو بسته ظل نیز چار و شش اندا اگر ما و بکین با دو بر سه ساله مزاج کرده و پسند باید که کثیره مقدارند پسند بهر خوف افراط عمل سه لعل در روز ششم و دهم و دوازدهم
سفوف سودا یا لاجر و غیره منجج مواد سوداوی همراه ما و بکین میداده باشد و در صورت کثرت ماده مغز مغز و همچنین شیر شست همراه او در ایام مذکور
نیز افزوده میشود و یا بعد سه روز یا چهار روز یا پنجمه تنقیه بدن بسفوف لاجر یا حسب آن نموده باشد و اگر مریض ضعیف بود و حاجت تنقیه باشد بعد فرغ
از ما و بکین سه لعل در دست و گاهی برای مناسن صرف ایلیه سیاه سه ماشه نمک سیاه یک ماشه با ما و بکین ساد و میدهند و در دو سه لعل موقوفات طلب و مانع بعد
شکل آن مریخی و ایلیه مریخی و اطر لیلیات پیشجات و لعابات مناسبه بپزند یا بکلیه اگر حاجت تنقیه باشد پیش از شروع ما و بکین تنقیه نمایند و بعد از یک بسته
و اگر ضرورت باشد بعد چهار روز از سه لعل و بکین شروع کنند و در ایام مذکور سفوفات و شربت منجج سودا و حسب قیومون و غیره بپزند و سفوف
چوب گردن نازاری و جرج سفوف همراه ما و بکین خوردن نیز خیلی سون دست و اگر اتفاق پیش از شروع ما و بکین تنقیه تمام نشد در میان یا تنقیه در انشای
استعمال ما و بکین مناسب نماید در ایام مسوره مسهل مغز مغز و شیر شست و همچنین و غیره او و بپزند با ما و بکین بپزند بعد از آن موقوف و حسب شربت اگر حاجت
باشد بکار بزنند و گاهی برای کبکین تنها شیر شست و همچنین استعمال کرده میشود و اگر مزاج حقیقی باشد تلبیل یا ح منظر بود و گفته بالیده صاف نموده بپزند و سرگاه
جست امراض سوداوی غیر چاره استعمال بود باید که بکین بقیه مریخی یا شربت آن چهار توله داخل کنند و اگر مناسب است از سفوف سودا و ششغال بر روزها و بکین زیاد
و اگر قیومون و تریبیری مسادوی در ما و بکین چیساییده نمیشود در اسهال سوداوی عیال نوشته در امراض مغز مغز و بکین برود و معتدل فعل و بکین بیکر و جالیه
گویند که اگر در دم حسب ترم که کوفته بخندد و ما و بکین آمیزند اسهال قوی آرد و اسهال که در بعضی امراض چاره یابنده ما و بکین برای تریبیری و کبکین حرارت و بجان افراط
استعمال کنند اگر از شربت و سفوفات و حسب مذکور مریض بپزند باعث ضرر گردد و اگر صرف ما و بکین همراه شربت نیلوفر یا هر چه مزاج را بپزد و اشغال آن را و ب
مسکنه و قوی بپزند مفید اند و نوا غلیظه مشاهد شود و هر گاه مقدار ما و بکین زیاد گردد و او سه حصه کند و در دو سه دفعه بنوشند و میان هر دفعه فاصله که
از یک ساعت نباشد و بعضی فاصله نیم ساعت کافی و بنوشند و بعد خوردن هر حصتی معتدل لازم دانند و بعضی مقدار آن صد مقدمین کرده اند بعضی چیل قدم

ارزش باغ علاج کلی اقسام باغچه

و باید که نیم گرم بنهند و چهار پنج ساعت غذا نخورند از غذا آش جو یا شور یا خشک یا باریان روزه و باشکوه و یا بنی با او مناسب بود و میرنج را باید که در آب سبوس گندم
یا باریان ترک نشد پس ششست میزند نمانده و لاجت نیارد و اگر آن در شنای شرب و آب کهن بخورد بهتر باشد و محض و درت غیر از روز مسهل آن روزه که میدهد او دو
گروه باشند خیمیری در تو یا قران پنجه بشور یا تر کرده خوردن رحمت و حسن آنکه روزیکه مسهل را با آب کهن دهند آن روز و یکس و پیش از آن غذای ملامت دهند
و روز مسهل شود آب البته باید داد و در ایام نوشیدن ما که کهن اجتناب از لبنیات و مغذات و منجرات و حلویات و حموضات شدید و از قبولات لازم داند و آخر
از جاع و جمع حرکات تعب و عوارض نفسانی واجب شمارند و در تفریح مرضی که نشد و برای تقویت و صلح مزاج منجرات و یا توتی های مناسبه که خرد و زنده است
و چون که در بعضی از طبیب طوبت حضرت سعده می آرد پس از تدریس آن هم غافل نباشد به حال چهار شات مقوی معده مثل جوارش غنچه و آملد و مری آنکه باید
و اگر در میان استعمال راه کهن سرفه حاضر شود سه پیر و یا قود یا خیمه ششاش بدیند و بداند که اگر کسی را زلزله و عوارض دیگر مانع بریدن شیر از مکر و غیره
پس از شیر مایه یا چمنه یا قرطرب سازه در طریق ساختن ما که کهن از شیر مایه نیست که شیر را چشاند اگر در و رطل شیر باشد پیر مایه نیم گرم که کشد نباشد در آن
حل کنند و بعد از آن شیر را حرکت بدهند و از آتش فرود گیرند و بگذرانند که سرد شود پس در پارچه دونه بیاورند که تقاطر کند در ظرف چینی و مانند آن و بی آنکه با چمنه
یا آنکه نیز نزنند و این نوع ما که کهن در تبرید و ترطیب نیز مانع است خاصه اگر با شرب موهافه دهند در ابتدا طبع نرم میکنند و بعد تا دی ایام تمامه
صرف غذای بدن میشود و اسهال نمی آرد و فرمی ساز و مخصوص کسانی را که فاساد الدم باشند و دلیل فساد دم آنکه با وجود کثرت غذای جید بدن فرجه نشود
و این طریق صاحب کامل کرده و فلانسی از ثابت بن قرقه نقل کرده که بعد از آن پیر مایه تازه بچیز زد و در رطل شیر بگذرانند تا شیر بسته شود پس آنرا در طول عرض
از کار قطع کنند و نمک سفید و دانگ باریک سوه بر آن باشند تا آب از آن جدا شود پس هر که باس آویزند و آب صاف او بگیرند سه او قیبه سکنجین آمیزند
و با زبر آتش نهند تا قریب بجوش زدن آید و حرکت می دهند پس هر صاف کرده با هر چه مناسب است بود بدیند و قول ایمن الدوله این تلید قریب نیست
و این بسبب است که سکنجین زلزله را موانع بود و طریق ساختن او از چمنه است که چمنه نیز از آنک شسته صاف نموده خشک کرده گاه دارند و شیر را جوش
دهند و قدری چمنه را سبب کرده و شیر اندازند و بگذرانند که شیر میز شود و بعد از آن از کار قطع کنند و نمک اندازند و در صافی دونه کرده جانی بیاورند تا آب
از وی بچکد بعد از آن صبح آن آب را چشاند و کثرت صاف نموده بخورد و طریق ساختن ما که کهن از مغز قرطرب است که کیمیز مغز قرطرب و او قیبه و نرم کوفته
در و رطل شیر بجالت جوش بیندازند و بچوب آبی می جیبند تا شیر بریده شود پس در پارچه دونه انداخته بیاورند و آبی که بچکد در ظرف
چینی بگیرند بعد از آن نمک قری انداخته چشاند که کثرت صاف نمایند و با دونه مناسبه بخورد و طریق دیگر معمول حکیم وارث علی خان صاحب برای اثر
شدید نیست که کیمیز بزرگ گشته و دوازده روز تعلیف او به دستور سابق نموده شیر او بگیرند و جوش داده شب در ظرف نوکی جنرات بندند و صبح آنرا
در پارچه بسته بیاورند و زیر آن ظرفی بدارند تا نمک آب بکود او در ظرف بچکد پس آب مذکور گرفته سکنجین انقیونی در آن حل کرده بنوشند و بدینگونه نیز آینه
و بکار بندد و در ایام مسهل سفوفات مسهل و دیگر مسهلات مناسبه حاجت درین آب داده باشند و ایضا آب مذکور فقط با سکنجین مسطور بر بدن مالیدن رفع
سخنی و گنگی جلد است که بعضی را در امراض جلدی سوداوی عارض شود و دستور سخن افطرنی نیز باید که در راه کهن بکار آید بطریق که در ریاض الداء با نظر
سرفه مستند بگیرند و سفوف یا بزرگ شش و در از زاید نش گذشته باشد و از شام بچیز شیر نهند صبح هر گاه مناسبه خشک مینگارند و آن زمان شیر دهند بطوریکه
آن چیز را در آغوش بگیرند و بعد از آن گردیدند نهند و در نموده شیر در آن آرزو آرد و در سر آن رشته حکم بسته در شست گذارند و آب بیاورد و بر آن نیز چند آنکه
طشت کبر نشود پس یک و گه می توقف کنند تا شیر بسته شود و بعد از آن آب بر آورده در شیر در آن سوزن بسیار خالانیده بیاورند تا همه آنرا بچکد خشک گردند پس در
در راه کهن بکار بر زده حضرت سفوف سودا که در امراض سوداوی همراه ما که کهن معمول است شنای کلی قیون هر چند که هم مسطور و در دم غار قون نرم سفید
لا جز مفسول بله یا سیاه باورنجیو هر یک سه گرم گل سرخ چهار گرم تره سفید چوب خراشید پوست بلبله کابلی پوست بلبله زرد سفاج مستقی ریون چینی هر یک پنج گرم
سفوف سازند شربت از یک مثقال تا چهار مثقال و آنجا که پوست بسیار باشد بنفشه مغز ادم هر یک پنج گرم و غل کنند و وزن باد رنجیو و ریون بکار بندند

تمام اول تمام
نوشته شریف
تصنیف از
علامه خداوند
بهری
تصنیف از
میرزا

مطابق
از نسخ
تایید

نوع دیگر تکلفی لاجورد و مغزول هر واحد یک گرم غارتیون ستم سرم بسفنج مستقی گاو زبان گل گاو زبان قتیون سطل خود و س هر یک چهار درم پوست بلبله کابلی سیاه
سیاه هر یک پنج درم و گاهی تر بدست درم اضافه کرده و بشو و کوفته خسته و متقال با ما را بچین برای دفع مواد سوادوی حجر از منی مغزول
حجر لاجورد مغزول بلبله سیاه هر واحد دو ماشه پوست بلبله کابلی پوست بلبله زرد هر یک چهار ماشه قتیون بسفنج هر یک هفت ماشه ناشه سنای مکی گل بنفشه هر واحد پنج ماشه
تخم شاه تره شش ماشه تخم باد چوبی سه ماشه ماشه کوفته خسته نبات سفید برابره که نیز شربت یک متقال ایضا لاجورد مغزول قتیون پوست بلبله کابلی سطل خود و س بلبله سیاه
هر یک هفت و نیم ماشه تکلم بوری یک نیم ماشه و گاهی لاجورد مغزول و غارتیون سفید هر یک و جزو پوست بلبله زرد و سنای مکی و گل سرخ هر واحد یک جزو و مغزول
حسب حاج داده میشود و صفت سفوف سبغه که برای تنقیه بدن از سودا و جرب است پوست بلبله سیاه کابلی بلبله سیاه آتیون هر یک درم بسفنج حب آیل سنای مکی
هر یک درم تر بد و صوف نصف مجموع ادویه کوفته خسته سفوف سازند غوزک از چهار درم تا چهار متقال صفت سکنجبین قتیونی به نسخه حکیم علوی خان نافع بر
جمع امراض سوادوی مخصوص تنیکه با ما را بچین آشنامیده شود و گاو زبان شاه تره بسفنج مستقی گل بنفشه گل نیلوفر گل گاو زبان غنچه شهاب پریا و شان از کوفته
تخم کاسنی تخم خیارین تخم خرزنده تخم کشوث پوست پیچ کاسنی پوست پیچ ادیان عمل اسوس سطل خود و س کافیتوس از هر یک پنج درم تخم گل سرخ زرد و سنای مکی
چیده قتیون هر یک درم انجیر زرد و غناب هر یک بست دانه میوه پستی پیستان هر یک مثل اند اجزای کوفتی را کوفته تمامی ادویه را سوادوی قتیون در یک مثل
سرکه لگوری و سه مثل آب شیرین یک بشانه رو و نجیسانند پس بچشاند تا ثلث آب سرکه باقی اندازد نگاه آتیون در صره بسته داخل کرده یک دو جوش دیگر داده فرود
آورده کیسه قتیون را داخل بست همانند تمام قوت آن باب باز داده شود پس افشوده در کنداد و در جهاق بود شیر شکرسانی تخمین هر یک هفتاد و پنج درم شکر کباب
یاقوت و پنج درم گلشن آفتابی بست پنج درم در آن حل کرده بچشاند و کف آنرا کوفته باز صاف نمایند و مرتبه دیگر بر آتش ملایم نهاد و بقوام آورند پس سر کرده
در شیشه نگهدارند شترتی از ده متقال تا پانزده متقال با ما را بچین و قوتش تا یک سال باقی می ماند نوع دیگر مختصر و جرب نفع سطل خود و س با دیان تخم شاه تره آتیون
بسفنج سنای مکی پوست بلبله کابلی هر یک درم ادویه کوفته درم پنجاه درم سرکه نجیسانند و با نیم من قند سفید بقوام آورند صفت شربت قتیون
نافع بانجولیا و خفقان مستعمل همراه ما را بچین و نیز موافق از هر چهاره قتیون تو که گل سرخ بنفشه گل گاو زبان گل نیلوفر و نجشاک تخم کاسنی تخم خیارین هر یک یک
آب بخار بست پنج عدد و اگر کوبی باشد عوض آن تر سندی چهار تولد اندازند از قند سفید سه چند بسفنج شربت بسازند نوع دیگر نافع بانجولیا کاسنی بی زست بندج و اگر
بخوانی بصاحب بانجولیا بسیار باشد عوض سکنجبین قتیونی همراه ما را بچین شربت بلبله کابلی از قند خشک گاو زبان گل گاو زبان گل سرخ گل سرخین باد چوبی قتیون سنای مکی
میوه پستی هر یک چهار درم عمل اسوس مستعمل بلبله سیاه پوست بلبله کابلی تر بد و صوف هر یک سده درم تخم و نجشاک و درم شیر شکر ده درم قند سفید سه چند و اگر صفت
و حرارت زیاد باشد گل نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم افزیند و اگر سبب بانجولیا اختراق خون بود شاه تره چهار درم غناب ده دانه زیاد کند و اگر بلعیت
زیاده باشد انجیر زرد هفت عدد و با دیان و زرد درم و نسخه شربت اضافه نمایند و بعد توام ساختن شربت غارتیون سفید بقدر حاجت با یک ساید و شربت
آئین زرد و گاهی این شربت را بعد متقال ما را بچین با عرق بلبله مرکب آورده میشود و بسیار سفیدی افتد صفت شربت مخرج سودا که حبت قسام بانجولیا اکثر تعبیر از
همراه ما را بچین سبک نمین طبع متقال کرده میشود و چون قتیون تنه نماند گاهی در متقال می آید و همواره معمول است گاو زبان هفت درم نیم گل بنفشه ربع کرم و درم گل سرخ یک نیم درم
برگ باد چوبی گل نیلوفر تخم و نجشاک بلبله سیاه قتیون بسفنج مستقی برگ و نجشاک سطل خود و س گ سنا هر یک و نیم درم نبات سفید و گلاب هر یک پا و آثار شرب
ادویه را در آب نجیسانند و هیچ بطریق متعارف همراه نبات و گلاب بقوام آورند و عوض نبات اگر تخمین شیر شکر داخل کنند در آن وقت در سائر خواص
اقوی خواهد شد و در قرابادین معمولی وزن گاو زبان چهار درم و گل بنفشه یک نیم درم و گل سرخ دو نیم درم سطل خود و س شربت مخرج شکر اگر بیشتر خام باقی بست و

علاج بانجولیا دومی و صفراوی

صفت دقت اندام کنند و بصورت سیاهی رنگ غن مقدار و افزان باز در بعد از آن فصد صاف نمایند و گاهی فصد صاف از سرد و با فاصله دو سه روز یکبار و اشرار خون چهار
تا نیم طل از صاف معمول است بعد از فصد برای تطبیق قویت آله مزلی یک و شسته بوق آله یک و چیده بخوراند و بالاشین و منتر تر ز شیر تخم کرم هر واحد یک تولد

در کتاب چهارم که عرق شاهتر و با سیر بر دره و شربت انار شیرین با نبات فیه و دو توره اول کرده بیوشنند و اول آنکه در وقت ظهر با شیر تخم خرده قند شکر و عنب اب الونجار و کشمش
شکاف عرق کاسنی و کبوتره و کلاب عرق شاهتر و شربت نیلوفر قمر خشک پاشیده نیزه اول است و مفع بار با شیر زرشک الونجار و شربت انار شیرین نیز با نبات بود و در وقت
در وقت طلوع البعدف نوشیدن شیر پاره انار یا شکر مسکه ماشه یا اسپغول نیز میشود و روغن بنفشه زعفران با دوام در روغن کدو نام بارک سزالند و در وقت که گوسفند گوسفند
و برتر بر یک صندل و کانورنگ و کباب بجا طلا کنند بآب بجای آب پاشیده نبات و لعاب استسکه نماید و هرگاه اخترق و پوست تشنگی که در وقت صبح ماده انوشنج صفر شود
سودا و یا طلوع لیل و یا طلوع قنیمون تقیه کنند اگر بویشت اخترق زیاد باشد بعد از تطیب از او اجنبین سادو باید که اندکی مضجعات و مسلمات و بنده و الا مضجعات
شکر کین یا دکانت چنانچه بعضی از ادا دن منسخ سوزش می افزونند از استادم موم در صورت کثرت بیوست اول با آب جبن ساده و او بعد سهیل سلیدند و بعد از سهیل
اگر تشنه بچون کنند آب بود و گاهی جهت تعدیل با ویه حاره و تسکین حرارت تشنگی و حفظ اعصاب و در اسپغول بسفول و مسهل می افزایند و گاهی با آب
عالوی نانان یا حبس بنفشه غرض جهت قنیمون میدهند و بعد از تقیه برای دفع بیوست و سوزش تبریات بالبدن شیرین در طب سحوطات زعفران کدو و غیره میل آید و در میان
بارد و طب بندری کباب بینی در کانی که در آن حوض نهر جاری باشد و یا اذان آب پاشیده باشد نشینند و خواب بسیار کنند و بهر قوت و تعدیل خمیر صندل و موم و
در بیشتر بار و نفوف لوی جالینوس و علوی خان و نفوف آله مرکب عرق شیر و غیره و ما اولم بارد و شراب انار و شربت انار و یا توتی بار در قرابوین مسهل
شده خورند و در سحوطات و نفوف حوالی حسب حاجت بکار برند و انانیه و خاک مرطبه خورند و بعد از خام طلب غیش آب شیرین نمایند و شیر زرد و شکر و نخل آزان
مرطب کنند در وقت نامی مرطب بر بدن و سزالند و در بینی چکانند و بعد خروج از جام و استرحاح غده لایبند و ایضا در صغری بعد تقیه استعمال با آب جبن ساده
و شیر بز و مار الترح معمول است و باید که تندر و تطیب او را بخوبی با صغری زیاد نمایند و بهترین تدابیر ترک ریاضات است و احتیاط رسکون و تغریق راس آن همان طبعه
و تشلیل نطولات مرطب از مفرق کدو و مندوانه و بنفشه و نیلوفر با شیر زان و مخطبه روغن بنفشه و روغن بادام آب کاهو آب کشمش آب کدو و اندک کافور و ساسانه
مرطبه آنکه مرطب را غم و رویت و کرم تر من ظاهر گردد و واضده و نطولات که به تعدیل بکار برده چیزی محلل مثل بالونه و گلاب و در آن کف زرد که در استعمال او ویله
بار و در وقت بروز غم و تشلیل نطولات است لیکن درین حالت دوا می تقوی و مایه چون برگ بود و بی و مانندان نیز آنرا نیکو دوی محلل مصغف قوت است و کثیر محلل نیز
منع است با تحلیل طبعه بیضه کیفی است با محلل مقدر می باشد که لطیف تحلیل نهد و باقی که تزیین نگردد و اندک که ترکیب است صماد از نیلوفر و بنفشه و برگ خرفه و برگ
کاهو که دوی تازه از هر واحد یک نیم جزو بالونه و اکلیل الکاب شنبه اصل او پس هر یک یک جزو روغن بنفشه یا بر روغن گل مزج نمایند و پیش از تقیه استعمال ضاوت
توجه جایز نیست و کلاب و آب بیدر آب بنفشه و آب نیلوفر و اندکی آب بالونه یا روغن او بکار برند و اگر بعد دو سه روز آب کاهو و روغن گل آمیخته بر نهند جا زنده
آنجا که مزاج گرم نبات باشد و روغن بنفشه بر روغن گل آمیخته نافع بود و اگر در مسلمات ضرورت تقیه بینند با آب جبن با نفوف سواد استعمال کنند اگر بویشت افراط بود و در
نیاید و بدن بر بعض شکاف لانر و ماوه کتر باشد و غایبه خون نیز محسوس نشود و هیچ وجه فصد مسل و اندازند و مستغرقان قوی و ایاجات کبار جا زنده که در آن وقت
جنون و مایه است و یکی در تطیب آن و تعدیل مزاج و تفویج و تقویت قلب کینه نشود و درین حالت نفع با آب جبن ساده و ترکیبات شیرین تجربه بیوسته چنانچه شیرین با نبات
نبات سفید یک که گاهی هفت باشد و قند مبع و ما و القریع نیم که در وقت که در وقت شام نوشیدن نیز مریح است که مهور روغن لبوب سهیل سودا
عقوی شمشام معمولی درین باب مریح است و از اغذیه شور بای گوشت حلوان چو نه مرغ و انانیه فربه با سفالی خ که در روغن بادام آمیخته و ما و شمشام خالوده بار و غلیظ
و شکر آمیخته دوغ کاوه و با بیه رنگره و شیر مرغ و شکر کبابی یا شیر یا اجوات گاهی و مایه سبب ترنج و کدو و انانیه قالیچه می در دردی و چقدری دانه که ترز زعفران
و یا زانار و انار شیرین و بر صیبت امر و شوش کشمش با دوام و توت میانه و انانیه شیرین درین صفت است و شکر کدو پاشیده شکر کدو پاشیده صبح نهار خوردن اثر غلیظ دارد

در بعضی ترکیب مفید بالخیلیای دموئی و صغری از مطب اساتذہ کرام

چنانچه در فصل صیف مواد صغری و سوداوی مرکب این سهل بدند بدانه مسکه ماشه عنب خج دانه گل بنفشه گل نیلوفر هر یک پنج ماشه تخم خارین کوفته تخم کاسنی
موضعه شاهتر هر یک شش ماشه عنب کبوتره و زان با و در بنوی کشمش شکر زرشک کینیمون برشته هر یک چهار ماشه سطل خود و مسکه ماشه الونجار و دانه تر سندی سطله

در آب کاسنی سبز مرق و آب شاه تره سبز مرق هر یک پاؤ آمار گلاب نیم پاؤ شنب نجسانیده صبح بالیده صاف نموده در پنجین مغز فلوس گلغند هر یک چهار توله
 بالیده باز صاف کرده روغن بادام منج ماشه داخل کرده بنوشند و بجای آب نادر و پهر عرق گاو زبان و کاسنی بنوشند غذا شله دهند البته اگر با صلا ع و حوش
 باشد اول تبرید لعاب بهدانه شیره تخم کاسنی و تخم خرفه و تخم کاهو و عناب خیارین آب تبریندی سه توله آب آلو بخارا ده دانه عرق کاسنی و عرق شاه تره هر یک
 هفت توله گلاب چهار توله شربت بنفشه و گاهی شربت نیلوفر داخل کرده بهدند و از قصد با سلق خون پاؤ آمار بگیرند و اگر هنوز صلا ع باقی باشد از قصد هر دو صلا ع من
 بقدر پیاوسیر یک وز بگیرند و بعد قصد بر تقویت آنه مربی ورق نقره شیره عناب عرقیات خمیره صندل یک توله حل کرده بهدند غذا اشکله بشور و با بعد ده روز
 که ماده و سر قرار گیر و قصد سرد و کساینده باز تقویت نموده بعد پنج شش و ز شنب پیلایه مربی یک عدد همراه عرق گاو زبان هفت توله بعاریکاسن غذا خورایند
 صبح نفوس پنج از بنفشه نیلوفر هر یک هفت ماشه آلو بخارا هفت عدد تخم کاسنی شش ماشه سپستان بست دانه گاو زبان چهار ماشه خیارین کوفته شش ماشه همراه خمیره بنفشه
 سه توله بهدند و در شاه تره افزیند روز هفتم در نفوس مذکور پنج کاسنی شش ماشه اصل اسوس اسطوخودوس هر یک چهار ماشه با در پنجویه بسفاج لیلیه زرد
 هر یک شش ماشه افزوده گلغند عوض خمیره بنفشه داخل کرده و بهدند و بعد سه چهار روز بر روز سه لسانی کی شش ماشه قتیون به صره بسته هفت ماشه در نفوس
 و مغز فلوس شش توله پنجین چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده و بهدند روز دوم اصل تبرید لعاب بهدانه شیره خیارین عرقیات شربت بنفشه اسفول ساق
 پاشیده بعد دو سهل منضج داده آخر شب حب لاجورد و صبح بدره مسهل بدون مغز فلوس روغن بادام داده و تاسه و زیک و در میان تبرید نموده تقیه
 و باز تبرید یک سهل مغز فلوس بهدند بعد بهر تقویت دوا المسک بار و همراه شیره مغز تخم که دو خیارین و خرفه و غیره به تبدیل استعمال کنند و برای تطریع
 مغز تخم تبریز چهارده سوده در شیره نبات مقوم نیم پاؤ و خوراندن ایضا اول تبرید شیره مغز تخم تبریز عرق شاه تره شربت نیلوفر اسفول با لعاب آن بهدند
 قصد سلیق و آخر روز تبرید به دستور بعد از آن منضج صفر تخم خیارین افزوده بهدند بعد چرایته قتیون گاو زبان اصل اسوس پنج روز و ساسی کی مغز فلوس
 تبرید شربت و روغن بادام منضج افزوده سهل و بهدند بعد حب لاجورد و بهدند پس تبرید شیره مغز تخم هند وانه آب آلو بخارا عرق شاه تره خمیره صندل
 اسفول پاشیده نوشانند بعد هفت روز قصد نه نام کنند برای دفع میوه استیج و سوزش تبریدات و سعوطات روغن کدو و غیره بمل آرند و دوا المسک بارد
 باشیره تخم خرفه و گلاب شربت انار شیرین اسفول پاشیده و بهدند بعد ما و کچن بهدند ایضا بصورت حدت ماده و ضرورت تطبیق تقیه بعد از قصد تبرید
 ما و کچن بهخون سودا و کچن قتیونی بهدند و شنب حب لاجورد بخوراند و یا ما و کچن همراه شربت بزوری و گلغند شروع کرده بعد مغز فلوس هفت توله گلغند
 پنجین هر یک چهار توله روغن بادام شش ماشه در ما و کچن افزوده سهل و بهدند بعد شربت سودا و اسفول لاجورد همراه ما و کچن بهدند و اگر اسفول حرارت کند بقدر
 دو سه ماشه بهدند و برای تقویت قلب وقت شام هر هره خطائی یک ماشه در پاد طباشیر هر یک چهار سرخ لاجورد و اسفول دو سرخ و شربت انار یک که آینه همراه عرق
 کیورده گلاب عرق گاو زبان شربت انار داخل کرده و فرج شک پاشیده بهدند و فرج بارد خوراند و چون ما و کچن بیک نیم پاؤ و یا نیم آمار برسد و دو توله کم نمایند
 ایضا اگر باختفانیت و تیزی مزاج بود بعد قصد و تبرید تقویت مزاج در ما و کچن سهل باین طریق استعمال است که در پانزدهم از شروع ما و کچن نیلوفر بنفشه
 عناب تخم کاسنی کوفته تخم خیارین کوفته تخم خرفه کوفته بسفاج فرستقی کوفته هر یک هفت ماشه اصل اسوس استیج کاسنی هر یک شش ماشه آلو بخارا هفت ماشه انبرگ ساسی کی
 یک توله در ما و کچن شب تر کرده صبح بالیده صاف نموده گلغند آفتابی پنجین شربت و در مکر هر یک چهار توله مغز فلوس شش توله بالیده باز صاف کرده و بهدند و
 دویم تبرید از لعاب بهدانه سه ماشه شیره خرفه هفت ماشه شربت بزوری و دو توله بزوری چهار ماشه در ما و کچن بهدند باز یک سهل داده و سهل سوم حب لاجورد و بهدند

و بعد فرغ از مسلمانیه که در زبان و موضع زرشکی استعمال کنند ایضا هرگاه در باد بجن سبب بریدن شیر از آب لبه و یا سرکه بر ریش نزله لظهور رسد اتفاق آید و نیز نزله همراه
ما و بجن کشند اگر ما بجن تحریکات زیاد کند و سرفه و تب پیدا شود و مویخ می نهد و درین صورت ما و بجن موقوف نموده و قرص طباشیر بلین کوفته و شربت نشسته
شربت همراه شیر و نیارین شیر و خرقد لعاب بهمانه عقیات شربت بزوری ناشی باشد صبح بخوراند و دریا قو و العا ببهمانه شربت نیلو فر ناشی باشد و شام بهمانه

ذکر ادویه مفروده و مرکبه نافع این نوع مایخیلیاب

شرب اقیمون آبشیر زنازه و شکر و کذا العا بپسول پنج درم و آب برآورده پانزده درم شکر سفید و نخل کرده و کذا سنای کمی در اخلاط مقرر کرده و کذا خوردن
بیلیه سیاه پنج درم یک درم جراحی مفصول و ربع درم سقونیا همراه ما و بجن و کذا آبشیر زیابیش بشکر و نان گندم سفید و کذا خوردن دم الاخون برود
نیم شقال و کذا نوشیدن ترشی ترنج بشکر و کذا خوردن غنچه انار شیرین بشربت سیب و کذا آله و کذا کثیرا و کذا نوشیدن عرق نیلو و شکر و یا شربت آن
با آبشیر و یا شربت بنفشه با آبشیر و یا کلاب بشکر و سوطا روغن بنفشه و یا روغن اکارح و حمام و شمش گل نیلوفر گل بنفشه گل سرخ و نطول و مطبوخ گل بنفشه
حمام و یا آب جی العالم گرم کرده در حمام غسل بر سه پونز در حمام و غذا که خوب بخته بروغن بادام و بلونیا بروغن مذکور و کاسنی یا کاهونام و بخته بروغن
بادام و تخم بره شیرخواره و تخم حلمان رضع و سرطان نرمی و منتقل به پیشکند و احساس سوزش مره سودا و هر واحد مفید جو از شرب طباشیر متوی معده نافع
صعود اجزیه صفراوی از معده بدان و نافع از برای مایخیلیا و دوار و سردر حادثه از سودا و مزاج صفراوی معده گل سرخ آله منتقی طباشیر صندل سفید شیر
خشک هر یک ده درم حب الاس پوست ترنج ساق منتقی مصطکی هر یک پنج درم کافور قیصوری یک شقال رب بسمه وزن ادویه با عرق گا و زبان و عرق
کیوزه قوام از حدیب بلیلیه از حکیم علوی خان مجرب برای مایخیلیای حادثه از سودای صفراوی پوست بلیلیه زرد پوست بلیلیه کابلی بلیلیه سیاه پوست بلیلیه
آله منتقی هر یک و دواگ سنای کمی لاجورد محمول اقیمون غاریقون سفید کثیرا هر یک انگ کوفته بخته بروغن بادام چرب نموده بمویختی بشیرند و جها
ساخته با عرق گا و زبان نیم گرم که در آن جلاب شکری ده درم حل کرده باشند فرو بندند یک شربت است در بنفشه یک مرتبه این خوب استعمال نمایند تا آنجا
که مایخیلیا از اکل شود و در بنفشه گوگرد که آنهم در خارج سودا و مره صفرا مجرب و بیضالمه است وزن سنای کمی دو دواگ است و تمونیا می ششوی یک انگ عروس
لاجورد و اقیمون و غاریقون و کثیرا و گاهی از برای تقویت اسهال مره سودا لاجورد و حب لیل هر یک دواگ اضافه کرده جها بوزق نقره پیچیده آب
نیم گرم داده پیشه و خمیره ابریشم از حکیم اکل خان منع بخارات نماید و تقویت دان دلغ و معده کند طباشیر بهنید کشنیز خشک پوست بیرون پسته مر و اریز شسته
کبریا گل نیلوفر گل و زبان ابریشم مقرر هر یک و درم یا قوت چهار دواگ برگ گا و زبان ده درم عصاره زرشک پنج درم صندل سفید سه درم شیر آله پانزده درم
وزق نقره سه دواگ طلای محمول غنچه شرب کافور هر یک دو دواگ شش نیم دواگ آب سیب آب انار شیرین هر یک سی شقال کلاب بید خشک عرق گا و زبان
هر یک پنجاه درم قند سفید و آرد بتون نیم درم تب سازند و او اوسک پار و متوی اعضایی رسته موافق محروین ناقصین و رافع جثت نفس و سوس و خفتان
خار و زبل مایخیلیا که انحراف خون و صفرا باشد مر و اریز نامسفته کبریا می بسد محرق محمول طباشیر صندل سفید کشنیز خشک شتر تخم خرقد شسته زرشک منتقی گل کاب
ابریشم مقرر هر یک پنج شقال گل منی مفصول فوفل کبخی هر یک شقال گل نیلوفر و شقال شقال یک شقال غنچه شرب و شقال و رقی طلا و رقی نقره
هر واحد یک شقال نبات سفید و چند آن آب سیب شیرین فوفل شقال آب انار شیرین فوفل شقال عرق بید خشک کلاب هر یک پنجاه شقال جوهر برنگات ساقی
با کلاب صلیا کرده باقی ادویه کوفته بخته و آبها و عرق با و نبات را بقوام آورده مرتب سازند و حکیم مومین گفته که من و شقال یا قوت زانی درین دوا اوسک

نفل کردم و اثرش بسیار یافتیم و اگر خواسته باشند که شکست نفل نکنند و بر غنبر الکفای کنند تا مگر علم می خوان می نویسند که درین صورت آنرا دوا رسکت خوان گفت بکسی که با
 آنست که آنرا دوا و اعصاب را در وقت بی خوابی که صد عصاره و یا بسن سرسام سوداوی و سهر را نیز مفید است منوم معروف کدو تخم کدو تخم خنثی است مغز دوا م شیرین
 مقشدر مغز تخم خیار مغز تخم باد زنگ برابر گرفته شل روغن بادام درختن برآورد و با لش سوطانیم در دم استعمال نمایند عرق شیر معمول حکیم دارش علیخان مرطبت نافع
 بالجنون و خفقان و با خاشکی در برافش پتق سست شیر زیاد گز آب پیشکار یک پیچ آنرا گرفته عرق کشنده گاهی آب پیشترین آب ناشیاتی عرق گا و زبان عرق نیلوفر
 عرق بید شاک گلاب آب سیب هر واحد یک آنرا غنبر شیب سته باشد برای تقویت دل و معده اضافه کرده میشود بجای شیرین شکر گاو بوزن سه آنرا آب زرد کلاب
 نیشکر هر یک آنرا گرفته میشود لعوق خشخاش نافع اقسام بالجنون و بنون بهتر تویم پوست خشخاش مع تخم نیم کوفته عناب هر یک پنجاه عدد و آب یک شانزده وزنی سانیده
 بچوشانند نالعت آب باند باید در صحت نموده شکر سفید یک من اضافه کرده بقوام آرد بجاره نشاسته کشیده صمغ عربی مغز دوا م مغز تخم کدو شیرین هر یک پنج درم اضافه نمود
 بقوام آرد بخوراک پنچ متقال ماوالحکم بارد برای بالجنون که از اتراق خون و صفرا یا بسبب سیر در آفتاب یا ز خوردن اغذیه داد و دوی حاره هوسدو پتق را نافع است
 گوشت بزغال گوشت بره جوان گوشت میش شامه کلاب پیچ بره یا بزغال جوان گوشت بچه مرغ از تخم آن و چربی جدا کرده ورق نموده از هر یک بقدر یک تطل دردی گفته
 یا من نازد قلمی در جل کرده طباشیر صندل سفید کشنی خشک گل سرخ دانه میل هر یک پنچ متقال کوفته خیمه بران پاشیده با تاش ملائم کباب نیم پخت نمایند بجا مان در گلاب
 عرق بید شاک ق گا و زبان عرق سیوق عرق صندل عرق شاهنرو عرق نیلوفر عرق کاسنی عرق سید ساده هر یک یک سیراب خالص بقدر ضرور عرق کشنده است
 پس ران سید سله و دومی شیرین زرد و کدو تر بریزد و ریزه کرده آب آنرا شیرین برگ خرفه فاناخ گل نیلوفر کاهو برگ سید اگل آن گل سرخ باغلی نرگا و زبان گل گاذ بنا
 هر یک نیم تطل تخم خشخاش من سرخ تویم سفید پرتق توله تود سرخ تودی سفید هر یک یک توله و نفل کرده و آب یا عقومی مناسب بقدر احتیاج اضافه نموده بقدر قدرت آنرا عرق
 کشند و غنبر شیب بقدر یک دم در پیچ بپزند و اگر حاجت باشد کافور و طباشیر نیز در مرتبه دوم افزایند مطبوخ تا لیم عظیم علی بجهت اخراج سودای سوادی و سودا
 صفراوی و سودای دومی بهتر از مطبوخ فقیهون سست بل اذیت بود سنای می چهار متقال نفسته شاهنرو هر یک متقال بچوشان چون بچوش یا بفرمندی آونجا
 هر یک پنچ متقال فقیهون چهار متقال نخل کرده پس شیر خشک خمیره نفسته هر یک پانزده متقال افزوده صاف کرده بیاشامند و اگر بعد از نفع ماده بیاشامند بهتر است
 و اگر شیر خشک نباشد بل آن ده متقال خلوس خیار شیر و نفل کنند مفرح از برای اصحاب بالجنونیا مجرب النفع تا لیم علوی خان یا قوت رانی مروارید ناسته لاجوز
 منقول هر دوا شش شانه بر شیم مقرر گل گا و زبان منین طباشیر و واحد و توله تخم زرد مقشدر جبار توله مغز تخم خیارین سه توله غنبر شیب باشد ورق طلا و نقره هر واحد شش
 بان تلی در شربت فواکه سی توله شربت عرق بید شاک ق گا و زبان هر واحد پاد سیر و ستر تبار زنا خوراک نیم درم مفرح بار و در نهایت نفع است از برای ضعف فالتصفا
 و وسوسه و بالجنون که حادث از سودای سونته و از صفرا و خون سونته بود مجرب عظیم میر علی نقی مست یا قوت سرخ مروارید کمر التمدل سفید کشنی خشک یک درم طباشیر
 بهمن سفید گل سرخ گل گا و زبان هر یک چهار درم من سرخ ورق طلا و ورق نقره پوست بیژن پسته هر یک یک تخم زرد مقشدر شربت درم زرشک شقی دوازده درم گل انزلی منقل
 یک نیم درم غنبر شیب بر شیم مقرر هر یک یک درم شربت ترنج قند سفید بقدر حاجت پسته و معروف مرتب از زنده مفرح زعفرانی با وجهت لان گرم دیگر امراض و مخرج با سودا
 و تعذیل مزاج بگو و تقویت اعضای رطبه نیت مفید است شاک فوم هر یک نیم متقال غنبر شیب یک متقال عصاره زرشک تخم کاب مقشدر نشاسته گل سرخ گل نیلوفر زرد و سوزن نقره
 هر یک متقال مغز تخم دانه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو شیرین گل خنثوم با گل غنسانی ابر شیم مقرر من سفید سرخ پوست ترنج گل گا و زبان نادر هر مدنی طباشیر سفید هر یک
 پنج متقال ناله گلاب پرورد و تخم خشخاش سفید تخم زرد مقشدر شکر یک بست متقال اردویه یا ای که ردنی را صلا کرده و کوفنی را کوفته خیمه باشی زرد تخمین شیر خشک و شربت

سیب شیرین و اشال آن چهار صد مثقال بهترند. و در حبشی افزون تر ششصد و وزن سابق یک مثقال نماید و خود ورق طلا دو مثقال می دارد بنا شده که برای شی حزان
 صبح هر یک صبح مثقال اضافی کرده و استعمال آن بسیار مفید است و آنرا در حلق شیخ الرئیس می نماید که بعد از نصف هفت اندام اگر ضعف شدید باشد در او صد مثقال صندل
 بطبع آفتاب و حبس طبعی و معتدل و پیچیده است و صفراوی محرق کند با یک در دو و در تطبیق فرایش نمایند و از تخمین بکاست با وجود آنکه از باطن و آنچه در قوت
 آن باشد در استعمال لطوات لایه است و استعمال سرد است بر سر نشاید بعضی تقارن در مثل این موضع ستوده اند که صبرند که هر روز بخورند و با هر روز آب مطبوخ فستقین
 سه او قیده یاده قیراط عصاره فستقین در آب حل کرده تجرع کنند و ایضا ستوده اند که هر شب سرکه که نسبت به سرکه غصیل نباشند و من نوحه ضرر که درین مرض
 میکنم مگر آنکه تعیین گردد که ماده متولد از صفراوی محترقه و عارضت پس سرکه نافع ترین اشیاء بود و خصوصاً غصلی سکنجبین مرتب بسرکه غصلی و همچنین سرکه که اندران
 جده یا زراوند داخل کرده باشند و ایضا سرکه نفع میکند چون مرض بشمارکت طحال بود و ماده در آن باشد. و باید خوشبو کنند ششیدن ترکیبات معتدل که در آن
 کافور و مشک فندک باروغن بنفشه بسیار که بوی او غالب بر پوست کافور و مشک باشد و سایر خوشبوهای بار و طب مخصوصاً نیا و فر صاحب کامل گوید که اگر آن
 مرض از قبل مانع حادث شود و صاحب آنرا خواب نیاید و کثیر النبیان و پیمان و عبت باشد و قرار نگیرد درین دلیل است بر آنکه مرض او از صفراوی محترقه است و آنرا
 چون گویند پس بنیاید که از مریض تعرض نشود بچیزی از علجات و تنفراغات نه بفضله نه باسهال که این در خلط حدت نیز فراید و مریض ایمان و بنیان زیاد
 گردد لیکن باید که بتدبیر خواب آورپرد از انداز و پیر و اغذیه و این چنان باشد که ما ایشیر مطبوخ بنفشه ششاش یا شیرت ششاش بدهند و بعد سه ساعت از آن شربت
 بنفشه شربت ششاش نوشانند و بسیار حلال و بزغال که بدو و سفناخ و قطف و کاهو و قهقه که کمی بنفشه داهی باربی و صغری تینی و زرد و بیضه شربت مغز باد
 و پیاز و هندوانه غذا سازند و از فواکه انگور و شفتالو و انار شیرین و فیشکر و منور و سیب شیرین پخته و سایر فواکه سخته سهل الانحرار را در موضع آن بخورانند و از تمامی اغذیه
 مولد سو و مثل نان بسیار بسوس در او عدس کزب و لحم بقرو مانند آن اجتناب کنند و ایضا از جمیع مولدات صفرا مثل سیه و پیاز و چیزیکه از غسل سازند و از اشیای
 حریغه مثل خردل و حوت و سرکه و آبکاه و دیگر کینه مانند آن احتراز نمایند و بر سر مریض نطول مرطب بنوم ریزند و شلایه بنفشه ششاش سفید مع پوست کوفته و چو نقش کوفته
 و پوست کوفته و بنفشه و پیاز و فربگ کاهو و تخم آن گل سرخ و با بونه هر واحد یک کف در آب شیرین خوب بچشانند و بر سر ریزند و قطعه در آن تر کرده بانکه در غن
 در جام معتدل الحرازه تکیه بر نمایند و شیر و تخم آن بر سر دوشند و بانکه در غن بنفشه آمیخته در آن نپشه تر کرده بر سر نهند و در غن بنفشه و در غن تخم کاهو و در غن پیاز و فرب
 و بیخی چکانند مگر مریض جای روشن خیر را یک باشد و اما آن خواب اعم این تدبیر عمل آرد و چون خواب تام آید درین هنگام باید که نقشه بدن او با دو سبیل
 صفراوی محترقه مثل طبع فستقین و مطبوخ غارقیون کنند و چنان در حرمت دهند و امر بتدبیر مرطب با غذیه مرتبه مذکوره نمایند بعد از آن اعاده دوا می مسلک
 اندک قوی باشد مثل حبس مطبوخ و من غیره خوب تقی سوا کنند و باز چند روز حرمت دهند و غذای مسطوخ بخوانند و ترتیب بدن او کنند و اگر ازین حرارت
 عارض شود و بول سرخ باشد یا ایشیر شربت ششاش نوشانند و سکنجبین جلا بدهند و چون حرارت ساکن شود اعاده او و پیر و فربخ خلط سوداوی مع این فربخ
 یا تخم فلفل یا اندکی ستمو نیان کنند و تعاد بشور با می محمول از خروس پریشیت و نمک و سفناخ کوفته و مغز قوظم نمایند ایضا مع دوح الیه بنویسد که اگر این مرض بجای
 متعاده بسوی دماغ از جمیع بدن باشد بسبب کثرت پذیرفتن اخلاط در بدن پس میباید که نظر کنند اگر خلطی که در بدن باشد موسمی بود و از نصفه
 مانعی نباشد فصد هفت اندام کنند و اخراج خون بمقدار احتمال قوت و حسب مقدار خون فاضل در بدن باید کرد پس اگر خون سیاه بر آید بتکنار
 در اخراج آن کند یک دفعه اگر قوت قوی باشد و یا در دو یا سه دفعه اندک اندک اگر قوت ضعیف بود و اگر مریض زن باشد و آنرا از این مرض

مسئله
 خاکه شین
 پیچیده اراده
 در ماده ۱۲
 منشی الابر

نسخه نظر نام

از اخلاص جنس عارض شده باشد فصد صافن کشایند و مریض را بعد فصد شربت بنفشه یا جلاب بنوشاند و در اول روز غذا زیر باراج چوزه مرغ یا شنبلیله
آن بکند و یا اسفناخ یا قطعه خوراند و اما شیرین و فیکو و در روز دوم منورات مذکوره سابق و اما شیرین مع نقل آن شربت خشخاش و مانند آن بپزند
و اگر خطمی که در بدن کثرت پذیرفته آن مره صغرا باشد باید که تنقیه بدن با دویه مسمله خلط صفراوی نمایند بعد تنبیر علیل تند بر طرب که سابق مذکور شد
تا این خلط طرب گردد و فساد او کم شود و ایضا بدوی مسهل نماید و خروج او از بدن سهل گردد و این دو اسهال صغرا کنند بگیزند پوست پیلله زرد کوفته
و قندری از تخم ولیمت پاک کرده هر دو اهر پارزده ورم آلو بخارا بست حد و پیلله و آنکه هر دو اهر چهار درم سناسی کمی و شاه تهر هر دو اهر هفت درم فسنجین و
گل سرخ هر دو اهر شش درم هم هر دو چهار رطل آب بچوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده چهار دانگ غاریقون و یک دانگ سفوفیا یا یک کوفته بچینه
بر آن انداخته سحرگاه نیم گرم بنوشند و اگر این مطبوخ اسهال نشود این حسب بندهای راج فیکو را پوست پیلله زرد هر دو اهر یک درم غاریقون چهار دانگ سفوفیا یک دانگ
ثوئنه بچینه آب جیسا سازند و این یک شربت تمام است بعد از آن نظر کنند اگر این استفراغ کفایت کند و حال مریض صلاح یابد بهتره الا نیک هشته رحمت و پند
و پند بر طرب از اغذیه و اشربه که سابق مذکور شد تند بر آن نمایند و در حمام متهدل الحاراده داخل کنند و بر بدن آن آب گرم شیرین بریزند و در آن زن که اندر آن نشسته
و نیلو فرو برنگد گاه بچینه باشد و داخل کنند که حمام و جلوس درین آب تکمیل مفعول از بدن و ترطیب آن نماید و باید که در حمام روغن بنفشه مضر و آب باب بر بدن
سرا کنند بعد از آن آب مذکور نیم گرم بر آن بریزند تا ترطیب بدن کند و چون از حمام یا آن خارج شوند یک خطه در آب سرد بنشانند تا طوبت روغن و آب نیم گرم
بر بدن باقی ماند بعد پارچه بپوشانند و بگذارند و راحت دهند و غذا که مذکور شد بپزند و بعد از آن تنقیه بدوی مسهل کنند لیکن آن دوا قوی تر از اول بود
بمقدار یک مره در مرض متعل زیادتی آن نباشد و کسبت خلط آنرا واجب کند و ایضا وجب است که در سائر ادویه مسمله و غیره این عمل نمایند یعنی تقدیم دوی وضعف نماید
بعد از آن آنچه قوی تر از آن باشد پس از آن آنچه قوی تر از آن باشد بچسب جنت آن استعمال کنند و مریض را دوی قوی دفعه از ابتدا ای امر نهند و همین طریق
در تند بگیری که مرض او از غلبه صفرا بر دماغ باشد سوگ باید کرد و از اغذیه و ادویه حاره حاده اجتناب کنند که این مرض را زیاد کند چندی گوید که اگر سببش
سود از احتراق صغرا باشد و الا اشربه باره و رطبه مثل شربت نیلو فرو بنفشه با و لجن و شربت خشخاش دهند و تفریق راس بر وزن که و بنفشه و بادام شیرین
کنند و شیر بسیار بر سر بریزند و از سه رجوع و تعب و حدت و عطش و غضب حذر کنند و مداومت اتمام آب شیرین و غسل سر مطبوخ برگ بید خطمی و نشسته
نمایند و صرف غنایه تبرید دماغ و ترطیب آن فرمایند و مستطام درین تقویت معده و قلب بمقدار حرارت و برودت است و تنقیه بدن بمطبوخ
انقیسون و همچون شجاع کنند و باین حسب بنفشه بگیزند بنفشه و درم تربد بخراشیده بروغن بادام چرب کرده یک مثقال سفوفیا می شودی در سیدب
یک نیم دانگ آب اسوس نیم درم جیسا سازند و چون تربد سفید زین باشد اخیلیج بمصلح او درین جب نباشد زیرا که رطوبت بنفشه و لزوجت آن فعل
روغن بادام میکند و چینی سفوفیا اگر آب بیاورد و روغن بادام بسایند اصلاح آن کند خاصه اگر در وجوب باره استعمال کنند گیلانی از موسی و ابو منحل
و خضر و قیس و نقل کرده که در اینجا خواصی داشتند و دوی مسهل از خون آرمه انفسد کحل یا با سلیق کنند اگر خون احمر صاع بر آید آن دلالت بر
وجود باره در عروق دماغ کند و درین هنگام نه کنند و اخراج خون از رگ پیشانی کنند و عقب فصد شربت خشخاش و شربت بنفشه و با آب انار میخوش
نوشانند و بنان همید حکم العنصت و شوربای لحوم چوزه مرغ و جدی و حلال بکد که بود اسفناخ و سترق پنجه غذا سازند و بنفشه تازه و نیلو فرو بپزند
و چند روز رادت و دهند و اگر حرکت خون نیز یابد فصد صافن کشایند و خصوصاً اگر سبب احتباس حیض باشد و بعد یک روز از فصد اگر طبیعت متعطل
تشنه لیس که در آن اندک است بود و محمول از نیلو فرو بنفشه و بزرگان و جلبه خطمی و سدوس گندم و جو کوفته هر یک بقدر حاجت جوشانیده صاف نمود و قوی
خیار شنبه و در روغن بنفشه استمال کنند و هرگاه فیض داده بنهند مسهل از مطبوخ انقیسون و قوی بصبر و غاریقون و خربق سیاه نوشانند و بگیزند غاریقون و درم
صبر کینه هم یک گندم خربق سیاه نیم دانگ جبرار منی مضمول سه درم و حسب ساخته قبل مطبوخ بخوراند و بعد سه ساعت مطبوخ دهند و قدما خربق تنها
گناه سه درم و قوی و آب جوشانیده صاف نموده استعمال میگردند و چون اراده کنند که عمل و بیشتر گرد و بار یک نسازند و الا بار یک بسایند و اگر خون

بگیزند

بگیزند
ارزش نیم درم
وین صلاح
سر

ضرر خریق باشد بدل آن جراحی کنند و بعد سهال باغذیه کرطبله بار اشعیر و شوربای پایچ چلان که در آن سفناخ و کدو داخل کرده باشند غذا سازند و براسه آوردن خواب نطول که در قول صاحب کامل گذشت بعل آزند و شیر بر سر و شند و از او بان باره و معوط کنند و باید که تو مسج اغذیه بران نمایند و اغذیه نکال کنند مرطب بسیار باید مثل شوربای پیچ مرغ طرب و بره شیر خواره و رقبه حلان و پایچ بره مطبوخ بچو مقشدر و تنور و زیز باجات شیرین بگوشنت اما کیان و تدر و ولجوم حلان و حریره مرتب از گنج مقشدر آب پایچ و بهنگام غلبه حرارت بار اشعیر و حریره معمول از روغن بادام غذا سازند و بقولارنه برای ایشان که هو و سرق و کدو و وایغیه و یقله کیمایه و مانند آن مع باد رنجبویه مطبوخ باشد و روغن بادام مناسب مای که کچک برای ایشان غذای جید است و بهنگام اختلاط امراض اگر در ضم ایشان تصور نباشد و معاده آنها احتمال نماید و باغ بره و مرغ خسی فرجه و جواربات مرتب بشکر سفید خوشخاش و سمید و زرد و میضه و فالو و جات بر روغن بادام و شکر برای ایشان نیکوست و از بقول باد رنجبویه و فرنجشک باد رنج و نماد و از فوکه انجیر و موز سفید و بادام و کشمش خوب است و اکثر اصحاب این مرض البان نافع بود و گرد و ریخ لیمای مرانی پس اگر حاجت بسمل دیگر افتد بعد شرب مطبوخ فیتمون باید که حب مطبوخ و درون صاحب صلیب و ن سسل سودا خوراند و در بعض اوقات این سجون نخاج و هند بلیله سیاه و بلیله آلمه استقی هر واحد درم بسفنج و اسطوخودوس فیتمون و تر بدهر واحد پنج درم کوفته بخته بعسل کف گرفته بسرشته شرتی چهار درم تا چار شتقال و اگر احتیاج افتد که اسهال قوی کند در آن غایتقون و خرثق سیاه و قنونا بقدر حاجت کوفته بخته داخل کنند و شتقال سجون نخاج اضافت نمایند بعد از آنکه قبل از خوردن خود را بچند روز و سوم بچنین این شربت تناول کنند و نگاه بر وجه دیگر می خوراند یعنی نیم دانگ ستمونیا و آب گرم حل کنند و در آن هفت درم سجون نخاج داخل کرده بیاشامند و در سائر ایام سه درم تنها بخورند و قبل از حب ششبار بخورند و ایضا در هر هفته اطرافیل صغیر سته درم فیتمون دو درم ایارج فیترا یک درم سرشته بخورند و این یک شربت مست و غایتقون و نمک فلتی هر واحد نیم درم با پنج درم غایند سرشته چهار سازند و وجب است بر ایشان اجتناب از نمک شود و نمک بسیار و باد و ثجان و کرنب و عدس و باقلا و گوشت کل شکار خاصه کوهی استرا کنند و جمیع اشیای اسحم و حراره حاوه و حامضه و حفضه بلکه طعام ایشان چرب شیرین و آنکه طعم او غالب نباشد و لذیذی باید شرب رقیق مائی بسیار ایشان نفع کند و خاصه چون در آن اندک گاز زبان نجیسانند و چیزی بالغ تر در ترطیب مزاج از شراب مزج آب بسیار است و باید که در فرج کردن ابدان ایشان بسیار ملاحظه کنند و آنچه بدن را بقوت فرجه کند استنقاع در آب گرم است چون طعام در انضمام شروع کنند و باید که ختب خوردن غذا خواب کنند و بعد این تدابیر تنقیه سودا ایضا بسمل هر کدام ازینها که اصوب باشد بعل آزند و از درازی مرض اول نشوناره ماده سوداوی عسل القبول برای اجابت است ایضا او گوید که علاج باغیچگی کائن از سودا و احداث از صفرای محترقه در بدن نیست که اولاً ترطیب بدن با تمام و آبرزن و انوشیه مرطبه و ترنج بدن باب مضروب بروغن بنفشه کنند و بر سر روغن گل نهند و اشجو شربت بنفشه و شربت بنفشه با شربت آلو اگر اراده کلمین طبیعت باشد بنوشانند و غذا با پیچهمی سفید و غیره که در قول و بعد سه ساعت از ما اشعیر شربت بنفشه و شربت بنفشه با شربت آلو اگر اراده کلمین طبیعت باشد بنوشانند و غذا با پیچهمی سفید و غیره که در قول صاحب کامل گذشت بسازند و آبهای بار و در طرب بر سر بزنند و مسکن برایش در خانه روشن و اسع باشد و چون خواب آید نظر کنند اگر در خون ادنی حرکت باشد قدری از آن بر آزند جده بر طرب تنویم عاده نمایند بدینچه مذکور شد و اگر در خون حرکت نبود اسهال صفرا مثل این مطبوخ نمایند پوست بلیله زرد دست درم باقی اجزای آن مع نسخه خوب بقول صاحب کامل گذشت و سجون نخج حتموی بستمونیا و اطرافیل صغیر مقوی با ایارج فیترا و سمید و ادویه قویه و ایارجات کبار نباید داد که آن در حرارت بفرزند و مودی بخون گردد پس اگر باین استفرغ و استرحات در یک هفته حال بصلح گردد باید بر مرطبا از اغذیه و اشربه و استحمام با شیرین متدل و شیرین آبهای شیرین مطبوخ در آن حشایش بر طبه بعل آزند و بر بدن روغن بنفشه آب برجم زده در حمام بمانند و بعد از آن امر با ستفرغ بود و قوی از اول به قدر قوت مرض و کیت خلط نمایند و اگر از اسهال مانعی باشد بر سر بزنند و با و بچین بسکچین فیتمونی و اندک نمک بندید و فیتمون و شکر بنه و اگر ضعف مفرط باشد با بچین تنها بندند و بعد متقیه تبدیل مزاج باین و او اسک بار و کنند که با و بسد و کشمش خشک و طباشیر و مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ و ابریشم محرق و مر و اید ناسفته هر واحد یک جز مشک نیم جز زعفران ربع جز بیست سیب شیرین سه جز کوفته بخته بسد چند آن نبات سفید

فیتمون

نوشه در اسهال

بقوام آمیخته بر آتش نرم حل کنند هر روز و درم داده درم شربت سیب شیرین بخورند و اگر احتیاج نبینند بیشتر از آندهم خورد که آن کا فور ریاحی یک شخیره افزایند و اجان آب مغز تخم بار و باد رنگ کلاب بدیند و از اغذیه اشربه حاره اجتناب نمایند

علاج بالیخویای غمی و سوادوی

اگر ذوق سقوط قوت نباشد در ریختن از بند افسردگی نشتر و وسیع زند و بعد از منضح و سسل سودا بدیند و چون ماده غلیظ حمالخ منضج زیاده میباشد باید که در سلسله مسلمات منفعات دهند و در سوداوی تطبیق یاده باید نمود و اگر بعد سسل مغز فاسد در رطوبتی تبقیه بسبب یارچ نمایند و در سوداوی بسبب قیومون کنند و اولی با و اگر حاجت افندای اجنبین بسکنجین اقیومونی یا شربت اقیومون و سفوف سودا یا سفوف مبارک یا سفوف لاجورد و حسب آن بدیند و تقویت اولی ز شرب و در سوادوی و دار المسک حار و منفرح حار و ماء اللحم مرکب سفوف لولوی طبری و خیره ابریشم حار و شربت آن و یا قوتی بعلی باید کرد و در سوداوی بعد از تبقیه ما را بسکنجین و ما را القوع و شیرین بسیار مفید بود و از جمله ترکیب شیرین و محمول بعد سسل ما را بسکنجین در الیخویای سوداوی نیست که گاهی شیرین یا و آثار همراه به منقول نه ماشه یا با خاکش میبدیند و گاهی اطریفل صغیر خورد و شیرین نبات و قوتله بالنگونج ماشه پاشیده و گاهی خمیره صندل خورده بالایش شیرین نبات بالنگو و گاهی کلاب نیز می افزایند که عسر لول را هم مفید میشود و در دم و در قسم بعد سسل همچون سراج همراه کلاب عنقیات نافع و اگر تحریک بود اسیر لول و مثل یک سراج آمیخته بخورند و در کنگلی چهار ماشه عناب هفت و انده پستان یازده و انده نفشه شش ماشه جوشانیده بالایش بدیند و گاهی بعد مسلمات زرباد یک ماشه سوده بهایا مربی یک عدد شسته همراه شیرین تخم کاسنی شش ماشه نبات و قوتله بالنگونج ماشه پاشیده میزدند و گاهی دوم روز مسهل صعلکی شود و بهایا مربی سرشته تناول نمایند بالایش موثر می شود و انده عناب قوتله جوشانیده کلاب چهار قوتله نبات و قوتله داخل کرده تودری گامگون پاشیده باز اطریفل خورده گا و زبان جوشانیده نبات داخل کرده بدیند یا اسطوخودوس سوده با طریفل صغیر سرشته بخورند بالایش عرق گا و زبان عرق عناب شعلب نبوشند دوم روز مسهل کوفی یک ماشه سوده افزوده میشود و در صورت قبض حلیجیرج چهار ماشه سوده با طریفل کشیزی قوتله سرشته همراه موثر می شود و قوتله گل بنفشه نه ماشه عرق شاهتره یا و آثار جوشانیده نبات داخل کرده میدیند یا سنای کلی سته ماشه سوده با طریفل کشیزی قوتله سرشته بعد آن شیرین تخم کاسنی شش ماشه عناب سبغول نه ماشه عرق شاهتره یا و آثار کلاب چهار قوتله شربت نیلوفر و قوتله داخل کرده بنوشند و اگر پوست سبج گا و زبان نیم درم تخم بادرنجوبی یک مثقال کشیز خشک نیم درم شکر سفید بوزن مجموع صبح و شل او وقت خواب بخورند مجرب سویدی است و کذا خوردن بقله بزجان مسلوب مطیب بروغن بادام و کذا شرب و تخم ششک کذا اغذیه بجزن مقشدر شیرین تازه و کذا اکل مغز بادام مقشدر شکر و کذا مغز فندق مقشدر شکر و کذا مجرب است و اطبای دیگر نوشته که خوردن سبج گا و زبان سوخته و یا پوست سبج گا و زبان نیم درم بشراب سفید قیق لطیف یکساله سبحانی و یا لاجورد نیم مغز کلاب از یک درم تا دو درم نفع بین نماید و یا بادرنجوبی و یا تخم و بشکر و یا اقیومون و یا تخم قزح ششک یا درونج یا تخم بادرنجوبی یا درونج یا تخم خشکاش در شراب سوده خشک نموده و باز در آن سوده خشک کرده و تبقیه بصبر و یا برگ منخل نشتاشه یا کثیرا و صغ عربی یا الیسون اصلح نموده و یا تخم حظل مصلح و تناول و دار المسک حار و تخم قیومون بسکنجین و یا فستقین با قیومون آمیخته که از آن قوم کثیرا الیخویای صعب خلاصی یافته اند و یا تخم ششک یا حاشاکه فعل آن هر دو در الیخویا شل قیومون است و یا حب بلسان و یا خرق سیاه و یا عود و یا کثیرا مقشدر بشکر و یا مصطکی و یا نج زمه بهیضا هر دو نیم درم تا بست پنج روز متواتر و یا زرباد و نوشیدن عرق گا و زبان بشکر و یا عرق بادرنجوبی بشکر و یا تخم قیومون ده درم کوفته در شراب حلوصه درم تر نموده بروغن بادام یک مثقال تا یک هفته و یا شرب ریحانی یک ساله و یا ما را بسکنجین مغز قزح ساخته همراه قیومون یا تریاق فاروق محلول در شراب ریحانی مغز قزح عرق گا و زبان و یا روغن اکار و مسعود بنادق سندی بوزن جبه بروغن بنفشه و ضماد و رسالت باب پخته روغن بادام آمیخته بر سر و یا مان آرد مذکور نیم نیم گرم بر سر و تخم حب بلسان یا مصطکی و غذا یا میکان فرجه و مان گندم سفید و یا صفت و یا باز و یا درونج شیرین بادام و سرتق بروغن بادام و حریره آرد رسالت و تیموی مسلوب و تخمین بروغن کبجد و راج مسلوب و تخمین بروغن بادام و یا صخری تازه بریان بشیرج و بقله سبحانی بلطنج بروغن بادام و بقیه ما یکسان نیمه شست و یا تخم مرغ مسلوب هر واحد نافع و نقل بنفشه زرد احساس لزج و حرقت مره سوادوی و قوتله صغیری گوید که در الیخویای سوداوی باید که قصد بلطنج یا از کعب کنند و رنگ و سبج کشایند و چون نظر کنند اگر سیاه باشد مقدار و افزای آن خارج کنند و اگر

سیاه باشد فی الفور بنماید و غذا با سینه با جات لینه ترب از حوم حلمان ناکیان و در لاج و ماهی صخری تازه و هه سنانخ و کدو و کاهو تیکر بانی و زرد هه میهنه شیر شربت
مقتضی و شیر تازه سازند و از تناول طعمه سودا و پیشل حدس و کزب با نجان لحوم صید کچم بقرو بز و شتر و با قلم و غیر و نمک شود و ماهی شور و لعاب سهر مصدات بزرگی
و شنگی و شراب سیاه غلیظا ختر از نماند و شراب قیق مزوج و آسمام با شیرین جهت و خواب ایشان را نافع است بعد استعمال این در هر یک که تقیبه خلط سودا و کویانند و از
ایشامی توپیر بند بکافیه شمل و ای مرکب ایاج فیترا و فیتون و غار یقون و تخم خنظل همد و مقدار این اشیا بحسب قوت مزاج من آن و کسبب از خلط سازند و اگر
این کیفیت کند تا یک هفته تدبیر کند و بعد از آن تقیبه معده اوقتی کنند و این چنان باشد که شدت بود دینه نهری و نکات تخم قطع و جوز اقلی و تخم ترب را چغ
بجوشانند و با وی اندک کنگبین که میختمه میگویم بنوشانند و پیش از این چیزی از طعام و ترب و کنگبین ترک کرده بخورانیده باشند بعد از آن فی آوزند اگر مستقر کاشی کرد
بنزد و الا مرتبه دیگر استعمال نمایند و معده کنگبین که در آن ترب خوب خنظل خلیانیده تر کرده باشند بنوشانند و چون معده پاک گردد و این مطبوخ فیتون بنوشانند بسیار
سیاه و در مطبوخ خنج درم سنای کبی ترب هر یک چهار درم مطبوخ دوس شست درم بوئی قیانه پانزده درم فیتون ده درم سعای فیتون همد و در مطبوخ آب بنوشانند
تا یک و غیر مطبوخ ایس فیتون بر آن انداخته یک جوش بگیرد و از آنش فرود آرند و با لیه صاف نموده بگیرند غار یقون و دونه ش درم صبر یک درم نمک هندی
نیم درم خرق سیاه ربع درم بجلاب سرشته سه ساعت قبل از مطبوخ بخورند بعد از آن از مطبوخ بنوشند و اگر بدان ضعیف باشد و تحمل این دو انبوه و با کنگبین با کنگبین
و فیتون و نیل سیاه و شکر سر و زنبو نشند و اگر درم شفته یک یا هر مطبوخ صغیر سه درم فیتون سوده دو درم ایاج فیترا نیم درم با هم سرشته بخورند نافع بود و اگر از
تدبیر عرض کم نشو و باید که بدن را از زانی صلاح راحت دهند و تدبیر نکور استعمال نمایند بعد از آن ایاج جالیوس یا ایاج لونغا یا ایاج روفس با مطبوخ خرق
از ایلیه کابی و سیاه و فیتون و اسطوخودوس و بسفنج و نمک هندی و جوین شقی و مرکب از جرز زنی بخورانند و این دو او با سه مرتبه استعمال کنند بعد از آن که
مریض را در میان هر دفعه بقدر یک هفته راحت دهند و تدبیر نکور پرداخته باشد و بعد تقیبه بدن درام قناب نظر کنند زیرا که منفعت تهریت او و ابطال خضر و
وسواس عظیم است و این چنان باشد که اندک تریاق یا دوا اوسک بشراب که در آن گاو زبان یا بادرنجوبه تر کرده باشند بخورانند و اگر با آن سهر باشد تا یک درم
بنفشه و پوست کدو و نیلوفر و جو شمشیر و پاپیر بز بنوشانیده باشد بر سر زنده و شیر زنده و شکر بر سر زنده و هتقال همچون سنج نافع این مرض است و نسجه آن در قول گیلانی
گذشت و اگر خواهنند که وقت حاجت حل نزاقوی کنند در آن غار یقون و جرز زنی مغسول داخل کنند و کسی را که بر شراب مطبوخ قادر نبود این جب نافع است فیتون
بست درم بسفنج غار یقون هر یک ه درم خرق سیاه نمک هندی هر یک پنج درم مطبوخ دوس هفت درم ایاج فیترا پانزده درم با ستر و سبب از شرتی از آن سه درم تا
چهار درم بولوی گوید که بعد از غذا که خلط سوداوی حقیقی و مائل بجزوت در یا بند تقیبه بسجوب سرتبله فیتون و صبر خرق کنند ابتدا با نافع نمایند بعد و اول امر را دوی خنظل
که در آن فیتون و تخم خنظل اندک نمونند اول بود تقیبه سازند بعد از آن مطبوخ فیتون و غار یقون بعد اگر فائده نشود و ایا رجات کما استعمال کنند بعد از آن اگر احتیاج تقیبه
خرق مع خون حذر و جرز با جورد و جرز زنی و حسب تلبین هر دو با خون بدون حذر استعمال نمایند و بیشتر ایشان استعمال این را دوی نکوره در آب کجین بطریق ملاومت اول
مقدار از دوش میسند اگر از این نفع مترتب نکورد و عاده از تدبیر اول کنند و درم شفته تقیبه بسجوب لطیف متوسط کنند و قیامین آن اطریفل فیتونی استعمال نمایند غرض از ایشان
اطریفل فیتون باین هفت از موده است بگیرد اطریفل نیم درم فیتون یک درم ایاج نیم درم و در ماه تقیبه بد قوی از ایا رجات کما بسجوب کما کنند تا اگر مرض زایل گردد و اینها
قی استعمال نمایند خصوصا اگر مینند که در معده چیز نیست که در مرض می افزاید و معده شدید اضعفت باشد و باید که قی باقی کنند که در آن بودینه و کنگزد و تخم ترب باشد
و ترب و کنگبین تر کرده بخورند و مقدار کنگبین سه هتار و مقدار آب و یک ستر باشد و زیاده و کم بقدر قوت کنند و اگر خون ضعیف قوت باشد از خرق اجتناب
نمایند و هر گاه تقیبه کرده شود قصد تقویت قلب نمایند باشیا که کمر کند کور شد و این اطریفل فیتونی درین باب مجرب انفع است و چون مرض مزمن گردد قی
بخنظل کنند و مضوعات و غراغره دفعه استعمال کنند و شومات خوشبو و مشک و عنبر و فادیه و عود و بعل آرند این عباس گوید که هر گاه این مرض از غلیظه خلط
سوداوی و مرده سودا بر بدن عارض شود باید که نظر کنند اگر غلبه درم دلالت کند اخراج آن از قصه بسبب حاجت کنند اگر درم خارج سیاه باشد و اگر در آنجا
حاجت اخراج خون نباشد و مریض کثیر الغم و هم و با خست نفس کثیر بخون و متوش از مردم و قلیل النوم باشد تدبیر طلب استعمال کنند تا آنکه او را خواب آید

فیتون
سه درم
درم
ماخذ از آن
است که با کنگبین
که با کنگبین
که با کنگبین

فیتون

بعد از آن دقیقه بلبل اولی مطبوخ قهوه ای غار بقون متوسط القوه نمساید بعد چند روز از غایب طبعه بند و بر بدن او آب نیگرم که در آن بنفشه و نیلوفرو چوبشاید باشد بریزند
و عاده تقیه بلبل اولی که قوی تر از اول باشد باید کرد و چند روز حرمت دهند و تدبیرش بعد بر طبع از آن بعضی جو سب مل سودا و بند پس نظر کنند اگر آثار صلاح
از سکون مرضی تراجم عقل مریض بر آید پس تدبیر عمل آرد و اگر فائده نشود و خوف از آن نازل نگردد ایاج جالبینوس و سبیل اراج رفسن مطبوخ قهوه ای و خالیقون
و سلو و دوس خشک و غایت و بعد از آمدن این مجربات نظر کنند اگر صلاح یابد و ذوق او گردد و خوف از آن نازل گردد و سکون یابد چند روز حرمت دهند و غذا
بجود حلمان و جدی و پایچه آنها بطریق شوری یا با پنجن تربیت جمیل و روغن بادام پسند و از فوکه مویز فراسانی و انجیر خشک پسته بهر اندازه خوردند و از بقول با و نجو و پیوست
و نفع و مانند آن دهند و عاده ایاج و تدبیر نکند که تا آنکه صلاح تمام یابد و اگر از این ایراجات اثر صلاح نبینند و مرض کم نگردد این دوائی مرکب از لاجورد و ایاج
بدیند ایاج خرقه اقیقون هر واحد چهار درم چهل جور و غار بقون هر واحد دو درم تموی نیا یک گرم و نقل بست جبهه باریک سه ده بحر چینه شربت سفیر لای شربت پست
ترنج بسزند شربی از آن یک مثقال دو درم و این در هر هفته یک نفعه بدیند که دوائی نافع این علت است و از این عدول نباید کرد که با تجربه کرده ام و چون از این
تدبیر مرض صلاح یابد و عقل مریض خود کند لیکن قاری فکر و خوف باقی ماند باید که تقویت قلب عنایت تمام کنند تا این بقیه از آن نازل گردد و این چنان باشد که نظر کنند
اگر در بدن او حرارت نباشد و نفس سریع و خشک آن گرم نبود و او االمسک حلو و مرقد رحمت بدیند و اندک تر یا ق کبیر بقرق با و نجو بیه یاقق که در زبان بند و اگر
در آنجا حرارت باشد این دوا باید داد و گل سرخ و صندل سفید و گل ارشی و گاو زبان و کشمش خشک و قرفه و نقل و زرشک و واحد دو درم طباشیر و تخم خرفه و ریون چینی و عود
خام هر واحد یک مثم با و نجو بیه یک نیم درم بسد و بکر ما و ابریشم خام هر واحد نیم درم کافور و دانه جبهه باریک کوفته بجزیر چینه صبح دو درم شرباب که در آن گاو زبان تر
کرده باشد و شرباب سیب بجزرند پیش او وقت خواب و چون حرارت قوی نباشد این نفع مسوب بکندی بدن گل سرخ شش جز و مسو بجز و نقل مصطکی سبیل
اسازان هر واحد سه جز و قرفه زرب هر واحد دو جز و سیل سبب سه فاقه جز و ابر واحد یک جز و همه باریک کوفته بجزیره از مجموع ادویه سی شوش مثقال بگیرند و یک مثقل
آله در هفت رطل آب بچوشانند تا سبیل آید صاف کرده نقل او و در کنند و آب آله را در یک انداخته بر آن یک مثقل فایده بجزیره از مجموع ادویه شوش که در آن شش
فرود آورده ادویه مذکور جل کنند شربی و مثقال نیم صفت چون دیگر نفع نفس محمود برای نفهم کون نافع خوف عارض رداوت فکر و سایر اعراض سودا و بیه
با و نجو بیه و پوست ترنج و نقل مصطکی و زعفران و قرفه و جوز بو اوجین سفید و سرخ و زربنا و در فوج و تخم با و روج و نازد شکست سکه هر واحد یک جز و شکست شرباب
باریک کوفته بجزیره بگیرند پایچه کالی بست عدد آله سی عدد در سه رطل آب بچوشانند تا بگیرند و سبیل با و ناصف نمود و سبیل با و ناصف معتدل برزند و کف بردارند
تا آب بسوزد و فرود آورده ادویه بسزند شربی از آن یک درم دیگر مثل آن حرل پنج درم کما در پوسل سلو و دوس کافیطوس یک با و نجو بیه و زرشک و قهوه ای هر واحد دو درم
سه رطل آب بر آن انداخته با شش ملائم برزند تا شکست با و ناصف نمود و بگیرند و زرشک و کشمش کیر طلال کوفته آب کوراندک اندک بر آن بریزند و باریک بسزند تا با قوام عمل آید و
پایه انداخته بر آن شش ملائم کنند تا با قوام آید بعد از قرفه و نقل با و نجو بیه و مصطکی و زرشک زعفران و لب سبب پوست ترنج خشک هر واحد سه درم عود هندسی دو درم کباب
کوفته بجزیره بر آن بریزند و حل کنند تا مستوی گردد و در ظرف آگینه یا چینی بدارند و در سه روز یک درم تا سه درم حسب حاجت بخورند که این مرض را فی الحال نفع بخشند چون
صاحب او از آن بر آید و در اوقات رحمت بر آن تقویت نفس قلب عجیب کند و می باید که صاحب این مرض که چون از آن خارج شود نماز اغذیه مؤلفه سودا مثل شرباب کند
خا و نجو بزرگ که در قوی سبب کدشت و از غصه هم اختر کنند و اغایه محموده مثل ان عید نجوم خرقان و جدی و دایکان و ماهی مضری و استام باب شیرین و کاک متدلی
و قوی برون بنفشه استعمال نمایند و با قومی از صاحبان عقل و ادب معاشرت کنند و احسان حسنه ساعت نمایند و شرباب بیض که در کدشته باشد و نه نوبت بعد از یک سه روز
آرد و سکر نیار و نوشند و بیه یک سرت بخشند نظر کنند و جویس در موضع باد و سبب این و فرار سبب تازه سازند و در فصول به تناول و سیل هو که لطیف باشد تناول
او برایشان عمل بود تعاد نمایند طهر می گوید که کسی از اینجولیا از آن ملای همه بدن و عروق آن از اخلاط سوداوی فاسد حادث میشود و در این نوع بحسب فصول
سال اغذیه حسن تدبیر و فساد آن متغیر زیاده میگرد و علاجش بعد مراعات تن در مزاج و فصل غیره قوانین فصد با سبب است و تغیر همه تدبیر او در طبابت و صبر
بر آن چند روز بعد فصد بعد از این این با اول اصول بنوشانند ششخاس سفید عناب پستان از خرو گل آن هر واحد یک کف با و مستنجق خرو با و دیان هر واحد یک کف با

نوشته شده است
نوشته شده است
نوشته شده است

مصطکی سنبل الطیب حسب الزم توری بوزیدان اشته اصل السوس مقشر برگ بمسوم هر واحد بمقدار واجب برگ بادنجوبیه و گاوزبان هر واحد یک کف مشوی
یک کف کبیر هم را خوب بچشانند و ازان مقدار سه رطل آب صاف بگیرند و در ظرفی کرده باب هر قدر اندک زمانه تابستان باشد و هر روز بست درم ازان
باسه درم دروغن باداع تلخ و سه درم دروغن بادام شیرین هفت روز تا ده روز بنوشانند و درین ایام دروغن بنفشه بر بدن بالند و بدان سحوط کنند بعد ازان چون
طبیعت یاقین شود که بدان او طوبت قبول کرده و اخلاط و اندک ترطیب یافته باین مطبوخ تنقیه نمایند بلبله سیاه بست درم بلبله کابلی ده درم سننتین رومی
هفت درم خشیش غافث و قنطریون و کمانیطوس و کما ذیوس شکامی و بادا و دو و جده هر واحد چهار درم پنخ سوسن آساجونی و غصیل مشوی هر واحد درم
سنا و بسفنج هر واحد چهار درم تخم کرفس انیسون هر واحد رسته درم برگ جمسوم و بادنجوبیه و فنجشک گاوزبان و پرسیاوشان هر واحد یک کف شانه کف کبیر
و شیر آله و بلبله هر واحد چهار درم بوی هندی بست درم همه ابرستور مطبوخ بچیزند و قانون او نیست که هفت چندان آب انداخته بآتش معتدل بچشانند و در پنج آن میان
آنگند تا مگر دو فاسا نکرده و جده یک شربت ازان بحسب قوت مرض و سن و مزاج آن صاف کرده هفت درم قهیمون کوفته دران انداخته تا دوازده ساعت بگذارد
بعد ازان جوش خفیف داده صاف کرده بکدرم غاریقون و دو شات درم ترب و نیم درم ایاج فیقر و یک نیم و آگ لاجور و محسول و نیم و آگ خربق سیاه و در شیر تازه
همه را سوده پس سرشته دران بالند و دیگر بنوشانند چون از دوا فارغ شوند تدریجاً بر طب بخدا کنند شکل بخورند شوربای چوره مرغ رطب و حیره شیر خر که در
مایا بیاید و پانچ کبره مطبوخ سوج مقشر و نور و مانا آن و سحوط بروغن بنفشه و شیر خزان و آب عصی الراجی و آب جراده که در استعمال کنند و نطول که در مایا خواهر آید
بر سر بریزند و چون این همه عمل آوردند فصد هم در وصفان کنند و اندک خون بحسب قوت مرض برآند بعد ازان چند روز راحت دهند معجون تدریس و غذا و از
آب زن و دخول حمام که آب او شیرین باشد و اطالت در حمام نکنند بعد ازان بمقدار یاقین علمت و ظهور اعراض نظر کنند اگر اعراض فرغ باقی نود ماهه اموست
و خوشبوهای موافقه نمایند و مجلس در برابر یاقین خوشترنگ خوشبو آرایش دهند و شراب مائی بنوشانند و الحان خوش بساعت رسانند و با کسی که در صحبت
محبت و دوستی داشته باشد مجامعت نمایند و لباس سفید پوشانند و عهد کنند که تا یکی نزمیند و قبل بچشم غلظت استراحت نماید و چرخ خانه او را مطلقاً از
خاموش نکنند و چون این نوع اینجولیا و سایر انواع او متعسر گردان این همچون که امتحان کرده ام بخوراند بلبله سیاه پوست بلبله کابلی هر واحد پنج درم زراوند
در حج و طویل و خود و ج و زرباد و غاریقون سفید ملام و تر به سفید جوت و گاوزبان و برگ بادنجوبیه و برگ فنجشک هر واحد چهار درم حرمل و دشونیر هر واحد درم
جطیا نا و دارشیمان هر واحد یک نیم درم با همیز جرج و حب لنانار و شکامی و پنخ فلاح و اسطوخودوس خشیش غافث و فومود فطر اسالیون و تخم کرفس انیسون بادین
و اشته و قرفل و پوست پیلخه و مصطکی هر واحد درم سننتین و می و قهیمون و آقیل مشوی هر واحد هفت درم بزر بلبله سفید یک درم و دو ثلث درم پنخ سوسن آساجونی
و تنومینای مشوی و سیب کبره و چای درم کدش هفت روز در سر که نکرده خشک شده دو درم صبر سقوی ده درم زعفران بکدرم همه را کوفته بخینه بسکره غصیل کمنه
و غسل مقوم سرشته و ظرف آگینه کنند و سر را بند کرده در بسوس گندم یا در بریزه گاه ده روز دروغن کنند شربتی ازان سه درم و زیاده و کم بقدر قوت مرض و سن و مزاج
و فصل در برده روز یک شربت این دوا بخوراند و در میان آن سحوط و مالشیدن او بروغن بنفشه کنند و بر سر و فرزند و بر ساقین قدیم او بالند و غذای او با سفید چای
و زبر با جات شیرین از پانچ کبره و لحم کایان و پنجه آن و تدر و و مانند آن سازند و از جمیع اغذیه رویش لحم بقیره و کسوف و حوم شکار بریزند و بعضی از فصل که کرده اند که گوشت
خار شبت اصحاب جرج و مایجولیا را نافع است هر آنکه دران قوت حاصل آخاطا سوداوی سست آنرا تریاق الحامین نامند ایضا او گوید که نوع دوم مایجولیا آنست که از اخلاط
سوداوی در بلاغ و عروق آن باشد فقط بدون آنکه منتشر در صبح بدن گردد و علاجش ربات الزوم اغذیه گرم طبع مثل چوره مرغ و حیره شیر خرو و تغریق راس بروغن بنفشه بکدرم
دروغن گل است هر گاه در نخرین تری معلوم شود باین حسب تنقیه نمایند گل سرخ و سننتین هر واحد درم خربق سیاه که سه شبانه روز در شیر خرو یا شیرین تر کنند و هر روز تدریجاً
شیر کرده و آفتاب خشک کرده باشند کبیر و آگ قهیمون مصطکی سنبل الطیب هر واحد یک درم پوست پیلخه و چوبنج هر واحد و ثلث درم صبر سقوی شش درم بلبله سیاه پنخ درم
ستنومینای مشوی و سیب کبره درم همه را کوفته بخینه بسکره غصیل سرشته مثل فلفل جها سازند و در سایه خشک متوسط نموده دو مثقال باب نیم گرم بخورند و یک و دو فعلین
حسب تنقیه نمایند بعد ازان ده روز رحمت دهند و اما الاصول که در نوع اول مذکور شد بنوشانند و جده روز لزوم سفید با جات به پانچ کبره یا حلمان و کایان

نوع اول از آب پاری

۱۳۱۲

کسیر غلظت جلدان

و از بیابان مرتب الا ان که شیرین باشد این مطبوخ آنتیمون و بلبله سیاه و کابل و بلبله و آنکه در وقت نیم شب خورشید غایت قوتیون
 و قوی سفیاج جاوه هر واحد چهار درم بزرگ منقش بر کمان زبان بزرگ باد بخوبی پیرودان سر درم پوست کثیر پوست بجز بادیان باقیه ریوند و درم خرق سیاه و دو را بک
 همه ابدن مطبوخ بخوشانند و صاف کرده شترتی بمقدار قوت منقش گرفته و ثلاث درم غالیقون و دو ثابت درم تر بود و مطبوخ ستمو نیای مشغولی دران کل کرده و یک گرم بپزند
 و بعد الا ان زهر روزی که رحمت داده ما پس آن مطبوخ بر خون منقش کنند و شیر و شتران بر سر و دهند و ساقین و قبا بین روشن گل بگیرند مانند زهرم بزهر حمام نمایند این یک گرم
 بسیار بریزند و از جاع باکل منع نمایند و درین سه روز سفید باجات و جزیره مرتبند کسیر سفید و آب پاپی مطبوخ در تریوزیر بیابان شیرین بمقدار معتدل خورا نند از غرور
 تخمه یاس و مضم بر نفس حفاظت نمایند بعد الا ان شربت بالوغا یا با این نسخه خورند بگیزد بلبله سیاه بست درم سنا و سفیاج هر واحد پنج درم و نیم سیاه شیرین بست درم
 و چهار رطل آب بخوشانند تا یک رطل آید مانند صاف نموده بنشیند درم الا ان بگیرند و هر گاه سوم صفت شب باقی ماند و ناز با سیاه شمال بخورند و صیقل این مطبوخ بخوشانند
 و بعد خروج ازین دو روز پیریزند و بیابان بمول باطراف جدی و چوره ما کیان اقتصاد و زنده بعد به بقیه مرض اعراض آن نماند کنند اگر اعراض جزئی باقی
 ماند هستان عرض علاج کنند بخوبی که اگر مرض انحطاط پذیرد و نازل گردد و غذای او مغز سرده باشد اگر معده او متحمل این بود مرغ خنثی فرود و جزایات مرتب بشکسند
 و ششاشن سفید اگر گمان باشد و اگر گمان نبود سائر اغذیه که در مطبوخ تمام مقام آنها باشد اختیار نمایند و اگر چه شغل آنها در قوت نباشد شخصی را این نوع با بخوبی بهم رسد و در کتفا
 معالجه کثیر اندکیان و دو اتم الو سوسن باخرن و گریه و سکوت غلیظ بود و چون مرض انحطاط گم گریه دیدار ابتدا بصحاک بسیار نمود پس آنست که خون او حادت و کثرت پذیرفته
 و گرم گریه فصد سرد و قیضال او در ایام متفرق نمود و ضعیف بسیار شد و اسهال ضعیف بهم رسید و از مرض صحت تمام یافت جز جانی و ایلمانی گویند که اگر سودا با خون
 آسخته باشد اول رگ اکحل کشانند و اندک خون کم کنند و غذا ضعیف بار و جدید آکیمون سفید و تالیاب هفته برین تدبیر نمایند بعد دیگر بار فصد اکحل کنند اگر قوت قوی باشد
 اخراج خون به قدریکه مناسب باشد بیک دفعه کنند بهر آنکه متفرغ آن سبک با قوت ضعیف و چهار دفعه منع کنند و اگر قوت قوی نباشد در دو یا سه دفعه میرون کنند
 و زمان را رگ بالیش یا صحن کشانند تا در اجیض شود و تقیبه بدن ایشان گردد و چون طیب معلوم شود که بخار این خون در دماغ حکم شده رگ پیشانی بیکشاند و بعد
 یک هفته رحمت در نه بعد الا ان ما که پیریزند و تقیبه یا با ریح فقیر کیدرم و اطراف لیل سفید و درم یاسه درم و آنتیمون و دو آنات نیم درم مرکب کرده در هر هفته یکبار کنند و اگر تحمل باشد
 یکدراگ شحم خصلت زیاده نمایند اگر این علاج اثر صلاح بدیدار بهتر و الا او پیر قوی تر و دهند و بهترین دو آنارین باب ایارخ جالینوس سنتا و اگر بعد تقیبه سه بار با ریح بزرگ
 اثر صلاح ظاهر نشود و جمعی سازند از جراحی منسول ایارخ فقیر و آنتیمون و غالیقون و شحم خصلت هر یک بمقدار یک درم استحال بر لضم انده و ایارخ فقیر و در فوس و لو غا یا ریح بزرگ
 آنتیمون و بلبله سیاه و سلطوخودوس و مویشی و اندکی نکات بندی شود و مند باشد و اگر بعد ازین رحمتی نباشد جراحی منسول ایارخ فقیر مسعودی مرکب ساخته
 بنهند سکنه که گوید که جراحی و دو درم تاسه درم دهند و دیگر جای گوید که یک گرم یا کم و زیاده حسب حال مریض بدهند و میان هر شربت او و بی یکبار یا دو بار سه درم
 اطراف لیل کوچک کیدرم ایارخ فقیر و یک درم آنتیمون مرکب کرده بدهند و هر گاه که این همه تدبیر بکار برند و مرض بر حال خویش باشد تا امید نشاید شد و همین طریق
 ساوک نمایند که هنگام تغییر هو صحت ظاهر شود و اگر از ان هوا هوای دیگر تجویل کنند صواب باشد و این همچون مجلح درین باب سخت مانع است خون را از غلظت سودا و با
 صاف کند بلبله سیاه و بلبله سیاه و سلطوخودوس و سفیاج و غالیقون و آنتیمون هر یک پنج درم جراحی منسول و دو درم نیم سفید مصلی
 سه وزن همه دو یک شترتی چهار درم و اگر مرض ضعیف باشد و تحمل علاجهای قوی نبود و از جراحی پس باین سفوف علاج کنند بگیزد آنتیمون و بلبله سیاه هر یک یک گرم شکریان
 سفوف کنند و اگر مرض احادت قوی باشد و باسانی تواند کرد اول از همه تدبیر قوی کنند تا بقوت قوی گردان ماده سوداوی از قعر بدن حرکت کند و معده آید و قوی خارج
 شود و تدبیر قوی بدین طریق باید که اول سته روز در طعام چیزهای ملطاف چون ترب بسکه و کرفس و سباب بسکه تناول کنند و روز چهارم طعام خورند که برای قوی ملطف
 بود و ازین کرفس سداب ترب زیاده بکار برند و او دینه مناسب او شانیده قوی نمایند و در مدت هفته سه دفعه قوی کنند همین ترتیب هر بار که از قوی فارغ شوند ضما داز
 معصلکی و فستقین و می و گل سرخ و سنبل و اسازن و سعد بر معده کنند تا معده را قوت دهد و بعد از آنکه سه دفعه قوی کرده باشد تدبیر علاجهای مذکور کند و باید است
 که مال آمیختن سودا با خون مختلف باشد گاهی سودا لطیف تر و تیز تر و از خون تیز تر و عروق بر خون طانی باشد خارشش بهی و مانند آن از وی تولد کند و علاج این مثل

کسیر غلظت جلدان

باشد و گاهی سودا ساکن تر و غلیظ تر و ریب باشد بواسیر و الی و در انلیل ازلان پیدا شود و علاج این شکل تراشه و گاهی هم از برای سودا اجماع اجزای خون را میخیزد
 و غیرتیز بود امراض گوناگون حادث شود و این نوع باغیچا که مذکور شد از آنجا که با دوسودا با طعم میته باشد سکنجبین که از سر کف غصیل سازند موافق باشد و
 تجارب محمد زکریاست که جوانی صاحب باغیچا از رویک و بر نزد او گاهی موی ایشان خود و گاهی کلنج از روی او زینگی میدی و در بیضه او غلظه سخت ظاهر شده بود مثل فلک
 چرخه و محمد زکریا فرمود که او را فصد کنند و اگر خون سیاه بینند چندان بر آن رنگ خون بگرد و در یکماه دو مرتبه مطبوخ قتیون دهند و آن شب که فردای آن مطبوخ خوب بود
 وقت خواب سه درم قتیون با مویز مقلی کوفته برهند و با دوا مطبوخ بنوشانند و بر سخن بنفشه بر سر او نهند بر بیضه او و صاومین گذارند و دل او خوش دارند بدین تدریس خلایک
 یافت صفت مطبوخ قتیون بگیرند قتیون و بلبله کابلی و اسطوخودوس و مویز مقلی هر یک سه درم بسفنج پنج درم تربندیم کوفته چهار درم سناسی کلمی هفت درم
 همه را در سه رطل آب بچشانند چنانکه سه مرتبه صاف کنند کسی را که از مطبوخ که هفت کند این حب قتیون برهند نسخه آن در قول سعی گذشت و این منفسح
 صاحب باغیچا را مناسب است نسخه آن همانست که در قول ابن عباس سطور شد لیکن در اینجا قافله و تخم بادرنجوبیه و مرغنجشک عوض تخم بادرنجوبیه و مسک است و آن
 هر واحد دو درم و نیم و ششک لعل درم و نوشه که پنجاه درم پوست بلبله کابلی و هفتاد و پنج درم کله منقی در چهار رطل آب بچشانند تا نصف بماند مایده صاف نموده
 بایک طل عسل بقوام آرد و او بیه بدان بسرشد شربت دو درم و نیم این الیاس میزید که اگر باغیچا بسبب اختصاص سودا و باغ یا اشتباهی همه بدن از سودا باشد
 فصد هر دو صاف کنند و از خون بسبب است نماند و تغریق سر بر سخن بنفشه و کدو و بادام و قتیون و باغ مثل حب قتیون و مطبوخ آن بکرات سازند و معالج را باید
 که از خشه بدان و اسمال ایشان ملول نشود و هرگاه غلط سودا عسر علاج و تحمل است و هر صبح شربت بنفشه ده درم و مرغجین ده درم بنوشانند و غذا نخورد و آب بنهند
 و بعد از نوبت صبح تمام روز قرار در بنفشه بدان محبوب مذکور سابق و مطبوخ بلبله زرد و سیاه و جسته های حاده و لیله مذکور در باب نسیان و سبب است حب نماند و باید
 شیر بر ایشان مداومت کنند و صاحب از اشیا میوه که سودا و غیر آن که در سابق مذکور شد احتراز نماید و فالوده قیق معمول بشکر سفید و روغن بادام و لحوم حلوان و جگر
 و اکیان فربه و شراب قیق کثیر المزاج و او مان حمام و ترک تعب با جمله همه آنچه بدن را فربه کند نافع است و اگر حدث آن از احتراق باغ باشد علاجش فصد صافان
 یا باسلیق است و نوشانیدن جلاب از بادرنجوبیه و نیلو فرو و اصل السوسن مقشر و گاو زبان هر یک سه درم کلکند شکر می ده درم و غذا نخورد بشیر و مغز قزم و بعضی قتیون
 بدن بسبب قتیون یا مطبوخ آن و اگر از آن که هست کند بگیرد سناسف درم گل سرخ و بادرنجوبیه نیلو فرو هر یک سه درم شکر سفید ده درم چشانند و صاف نموده همچون خلج
 بیخ ایست شقال در آن حل کرده سحرگاه بنوشانند و این حب قتیون ایشان را نافع بود و اسمال بر فنی تغییر فزیت کند قتیون گسست درم بسفنج و ایارج فیقرا
 هر واحد ده درم غارتقون پنج درم نمک هندی سه درم اسطوخودوس هفت درم شربتی ازلان سه درم و دوا المسک عا و این شرح نیز ایشان را نافع است و نوشه
 همانست که در قول ابن عباس گذشت لیکن زن بلبله کابلی چهل عدد و هر واحد از او بدو درم و ششک بقی یکد تاگ قافله عوض مسک است باقی بهتر شربتی کشتال
 و اگر بسبب احتراق سودا طبعی حادث شود عسر علاج و الباطن بر و در از اسرار انواع باشد علاجش تهیه نافع و جمع بدن است از خلط سودا و حب قتیون و مطبوخ آن از
 روغن جالینوس و لو غا و قتیون خلج بکرات مرآت و صبح جلاب بادرنجوبیه گاو زبان و نیلو فرو و بنفشه هر یک سه درم و از کلکند شکر می ده درم بنوشانند و غذا نخورد
 بشیر و مغز قزم و اندک ماش مقشر دهند و هرگاه فنج در قاروره ظاهر شود و مطبوخ قتیون یا مطبوخ بلبله سیاه بنوشانند و نوشانیدن ما که کچین با قتیون ایشان را نافع است
 صفت ما که کچین بگیرند یک طل شیر بز و جوش دهند و یک و قتیون سکنجبین انداخته حرکت دهند تا جوش آید پس فرو آورده صاف نموده آب و نوشند و شور بای نروتن
 با سفنج نیز ایشان را نافع است ایارج جالینوس را و قتیون و باغ صاحب بن خاصیت عجیب است و حتمه لیلین که در قول گیلانی گذشت لعل از بادرنجوبیه و غیر آن
 و آنچه نشاط آرد و سماع و اخبار ساره و ملاقات شخصی که موبست باشد و تغریق راس و غنمای هر طب بر متن آب شیرین نیکر بر سر و نطول باب تخم نخلی غیر آن که در قول
 صاحب کل گذشت بعد از آن و شیدن شیر از پستان بر سر نهادن پنبه بشیر تر کرده بر آن و سحوط بادمان مذکوره عمل آزند و هر صبح جلاب عرق گاو زبان بشکر دو درم
 یک شقال ازین منفع پسند بگیرند گل سرخ و مسعود و قزقل هر واحد پنج درم بسفنج قرفه و تخم مرغنجشک پوست ترنج هر یک سه درم ششک خاص یکد که کوفته بنفشه شربت بسبب پانچ
 بسرشد عا وین دوا المسک عا ایشان را نافع است هر دو را بید که را برایشم خام مقرض هر یک دو درم ششک خاص کینم شقال تخم مرغنجشک تخم نام تخم مرغنجشک صفت

کسیر عظم بلداول

کسیر عظم بلداول

کسیر عظم بلداول

اولاً از صافن نائیا از کل از غذا بر کبابان و شیر و تخم مرغ و کاهو کدو بر روغن بادام قضا نمایند و هر صباح نصیر طری از بندق بندنی اندک ششک صحر روغن گاو دانه جل
 نموده سوط کنند و در هر هفته یکبار لاجورد و قیون هر دو را یک مقدار با کبابین کوبند و در هر روز یک درم بسپول یا پانزده درم شکر سفید سی درم کلاب سفید که این علاج مجرب است
 و مداومت این چون کنند که از اختیارات پسندیده ما برای انوع جنون است سنائی کمی پاک کرده بخت درم برگ نخل سبز سارون قیون بسفنج هر کدام هشت درم
 گل سرخ شش درم درایزنا شسته چهار درم لاجورد سه درم غنیمت شنب شکا لاص نیم شغال شکر سفید پنج برابر مجرب عشا را با شیر که سفید جل کرده بنجوام آرد و او را
 کونیه پیخته بسپوشند و در هر سه روز یکبار سه درم بخورد و مداومت حمام کنند و خواب پیشل گل سرخ و پیخته موز قریب نماید اگر تابستان باشد والا احتراز از هوا کنند و در
 آن حسب فصول نمایند و آنچه بانها صیبت در اقسام جنون و بالخیلیا فائده دهد تریاق الذهب است و لطیف فائدا نیز در را بنجود است و نخوردن صفت تریاق الذهب
 همه با تجربه کردم صحیح یافتیم و از بالخیلیا و صرع و جذام و هتسقا و پیرقان و صحر لول و بولواسیه خلاص گردانیدم و درایزنا شسته هر قدر که خوبند و وصل نماید فائده تریقی
 اسپید و در شش آن بسایند و در پیخته کرده پس از یک هفته در آب گرم سه هفته بماند داخل شود و بعد از آن گیرند صحر لول و هفت درم تخم نیلنج درم قیون در آب قیون
 قصبه از زیره هر دو را چهار درم لاجورد و قیون عود هندی صندل سرخ صغری کثیر امروانه درم هر سه را ساییده آب مخلول کور شسته بمالند بخورد و سارند شریطان کبابین
 و اگر تفویح عظیم و تقویت باه از آن مطلوب باشد طلا را بکند از آب مخلول مذکور چند قطره بر آن چکانیده بسایند و با تریک ساق بریایند و گاه فائده بر حیوانی آخته میشود و از
 سموم فی الجال خلاص میگردد و اندو هر گاه بقدر دوقیرا ط از مرکب کور و آب شکوفه سرخ جل کرده در زنبی صاحب یرقان بچکانند همان روز بکباب اصل حاد رود و در هر که
 مصرع را فائت بنشد و در روغن پیخته محافظت از طاعون و دو بکانه هر گاه پنی را بدان هر روز برگ کنند و یک قیرا ط از آن بخورند و اگر شیر آده اسپ حل کرده پاز
 صوف را بدان آغشته زن بعد از پیش حمل سازد بصبرت حامله شود و اگر در مسکه گاو حل کرده بجزد و قبل از زایش اطراف او بخورد بر شود و برای آفتت حصاة
 آب کرنس و بخت ختقان آب گاو زبان و بادیان سبز و بادیان سبز سیاه بویاسیر آب عتاب بخورند و گاهی هر دو نوع همین اضافه کرده میشود و جالینوس بهترین سرخ و ایضا
 کشنیز تر و خشک ام کرده و سرایشان را باندن در سرسام گذشت طلا نمایند میعرض بنویسد که در ابتدای مرض و در بالخیلیای و انعی رگ صافن بکشانند و الارگ اکل
 و این سفنج و بندنج و بادیان سرخ کاسنی اصل اسوس بسفنج گاو زبان باد بخوبی بسایند کبابی جوشانیده صاف نموده قیون بعد حاجت ماییده بارنجبین بنوشند که بچین
 اقیونی بنوشند شریک رئیس در انضاج و تقیه برقی اثری عجیب دارد هر باه را بطریق مناسب ده روز بنوشند و نسخ آن در قولنج بندی گذشت و این شربت از حرارت
 حکیم علی در صورت قلت ناده و استعداد اعضا کیسیه بولد خلط سوزاوی عظیم النفع است تخم کاسنی باد بخوبی تخم خشک هر کدام هشت درم گاو زبان سی درم برگ
 باد بخوبی پانزده درم اصل اسوس ده درم سفنج کباب بادیان هر کدام هفت درم همه را در شش آن کلاب و چند دان آب سیب جوشانند تا سسته چند با ناصان نموده
 قند سفید که پیخته شربت بنوشند و بچین مرتب سازند و بعد از حصول نفع این مطبوخ قیون بنزد بسایند کبابی اسطوخودوس مویشی هر کدام ده درم شمشیر و بسفنج سنائی کمی
 هر یک پنج درم در سه رطل آب بچوشانند چون یک رطل با نذ قیون ده درم در آن انداخته بگذارند تا مشو صاف کرده غاریقون سفید یک درم ترب سفید و درم
 صبر قوی ترش آن اضافه کرده باشک شیرین ساخته بنوشند و این مطبوخ خنبن بن اسحاق بخت زنی صاحب سودا نالیت نموده بسایند از بسایند بسایند کبابی
 بسفنج در سه رطل آب بچوشانند تا بخت آید سنائی کمی قیون اضافه نموده چند جوش داده صاف نمایند پس آن کو بجا را قهر بندنی مویشی با در رطل آب مخلوط
 بچوشانند تا بخت رسد صاف کرده بنوشند و پنج شغال آنرا با جمل شغالی آب صاف کرده اول و پانزده شغال شکر سفید بنوشند و این مطبوخ قیون موافق
 نسخ کمال است بسایند زرده درم بسایند کبابی بسایند کبابی هر کدام هفت درم بسایند کبابی کاهم چهار درم مویشی سی درم کو بجا را پانزده دانه گاو زبان برگ باد بخوبی
 اسطوخودوس غاف هر کدام چهار درم بسفنج سه درم ترب سفید کوفته و درم همه را در پنج رطل آب بچوشانند تا یک رطل غاف غاف با نذ گاه قیون پنج درم اضافه
 نموده بچوشانند تا یک رطل آید ماییده صاف نموده غاریقون سفید یک درم با قدری عسل سرشته اضافه کرده بنوشند و چون ده بار یا زیاد و اجابت بشود
 عمل در از اجاب بسپول یک شغال کلاب عرق گاو زبان عرق بید و قند سفید قطع باید کرد بعد از آن تعدیل مزاج بکوشند و سر را بعد از شیدن سوی بروختن
 مرتب سازند و حمام طرب آب شیرین بنوشند ستمال نمایند و اگر نوبت دیگر سسل بر صحر لول قیون با جمل اسطوخودوس کنند و از پیخته نلوز و قند سفید و بولواسیه

بسیار مجرب است

بسیار مجرب است

بسیار مجرب است

بسیار مجرب است

تغذیه

تغذیه

و پرست نشناختن نطول سازند و اگر بدن خشک و لاغر و داده کمتر باشد و غلبه خون چندان محسوس نشود هیچ وجه قصد مسهل و اندازند و تطبیق آن تغذیه را در وقت مناسب
 بکشند و از بهترین نقیات که صاحبان انجلیاد صورت امتیاح مقیما آن محتاج اند اما و کبکین باین صورت است بگریز شیرین جوان سخن نگاشته که در وقت چهل روز از نژاد او که بنشیند
 مقداری در وسط دردی بگلیسین بوی خوش باشد و بوی بسیار که سر او را متعشر نموده و کوفته باشد حرکت میدهد و بعد از آنکه در سه جوشن یک سبکببین بسیار ترش بقدر دو اوقیه در آن انداخته بنشیند
 تا سرد شود صاف کرده و نیمون پنج درم بر وزن بادام چرب ساخته در آن بنجیساند و صبح به استهالیده صاف نموده لاجرم خوشول چهارمشی هر که ام کشتال باضا فاده و بنشیند
 و اگر کوفته باشد شبا نگاه وقت نغش حب لاجرم و چون نخل سترشته درق نقره بچیده بخورد و بادام و کبکین با مغز فلو سن و ترنجبین و شیر شربت به بند و اگر کوفته خوبان قلیل
 اما کبکین ساد و عجیب نفع است تصرفات بحسب حاج اندران جائز است چنانکه گاهی ترندی در آن بنجیساند و بقصد سفید شیرین ساخته به بند و گاهی اسطوخودوس و نیمون
 و گاه وزبان کبکین متعال قوت و وقت و عادت بپذیرند و ماناومت تمام طب در روز مسهل بعد از فراغ سهال دور در وقت قبل از غذا و نطول آب گرم بر سر نقیات سودا
 و باید که مجلس را با زبان بار برده و میاه جاریه و او را ساز و الحان دلکش آرزو سازند و در جمیع احوال از رعایت قنای تغذیه آن غافل نباشند و بمفرجات و مصلحات تغذیه قوی
 و بی کوشش نمایند و فرج یا قوتی بوی درین باب زنجیرات است گمانی گوید که علاج بالانجلیای حادث از احتراق سنوای طبی نیست که اگر علامات خون ظاهر باشد قصد
 بهشتان نام تقبیل خون سوداوی بدفعات نمایان زمان برابری در ارض فصد باطن صاف کنند تا اگر قصد کن بود نیز تطبیق مقیما نوعی کنند که در قولن بن عباس گذشت و یا
 با کبکین سفوفی و سبکه در قولن چوبانی مسطر شده و معالجه او بطلح حنظلان با و کنند و اگر در بدن او حرارت و فوطن سرعت باشد علاجش بطلح حنظلان مع احترازه نمایند و چون
 نخل و چون نیمون بشربت باد و بوی برایشان نافع است این بطیخ نیمون برای این علت جمیع امراض سوداوی از چرب کشته و بوق سیاه و سفید و بادام سیاه است درم
 بسفنج کوفته چهار درم تریز بد کوفته نیم درم مویشی پانزده درم و چهار طل آب بچوشانند تا یک طل بنامین صفت درم نیمون نواندا تا یک جوش بند و مالیده صاف نمود
 و ثلث طل از آن بگیرند و غارتون نخل درم حنظل و دو انگ نمک طبی یک انگ سل سترشته سه ساعت قبل از بطیخ بخورند پس بطیخ مذکور بنوشند و بچربان جمیع
 امراض سوداوی و فوطن نفع میکند شور باهی خروس پرست که باب نمک شش درم بسفنج کوفته بپزند و شور باهی آن بنوشند و طلع بالانجلیای حادث از سودا که از احتراق
 باغم باشد مثل علاج مذکور است این معجون را بنامیت ستوده اند بگیرند با پادان و نیمون و آنتین و آناه مساوی و اندک متعلگی کوفته بنشیند بعد و تریز بد و خرق
 سیاه و قنونیای مشوی تقویت داده درم سرد و زبکبار و درم تاسه درم به بند و اگر در معده ورم نباشد بعضی متاخرین بنشیند که در بالانجلیای سوداوی متعجب از عذاب
 و ده دانه گاه وزبان باد و بوی نیم کاسنی نیم کوفته هر که کشته متعال جوش داده صاف نموده یک و قید کشته مالیده باز صاف کرده یا درم شربت بنفشه داخل کرده به بند
 و تعدیل غذای او بخورد اب با مغز بادام و اسفنج یا شمش و گوشت بره و بزغال شیر خواره و فوا که رطبه کنند و در ایام منضجات بدن را بر وزن بادام و بنفشه با کوف
 بدان کنند و بعد از آنکه تطبیق بدن به سبیده و اخلاط نفع یافته قابل تقیما شده باشد بطیخ نیمون و بسفنج و بهلیا چند مرتبه بنفشه نمایند و اگر بدن ضعیف باشد
 باین بطیخ نمایند غنای پستان هر یک پنجاه عدد و شاسته و سنای یکی هر یک پنج درم بهلیا سیاه گاه وزبان بسفنج متعشر کوفته نیمون هر یک سه درم گل سخن چهار درم
 علی الراسم بطیخ نموده صاف کرده در آن درم فلوس چنانچه برترسندی و ترنجبین هر یک و استار و فانی یک شناحل نموده صاف کرده روغن بادام شیرین کشتال
 بران ریخته نیم گرم نموده یا شام و اگر در درم شیر شست زیاد نمایند قوی تر سگردد و یا این بطیخ بسفنج متعشر کوفته اصل سه مرتبه شکر کوفته پوست بیج کاسنی گاه وزبان با دیان
 با درنجوب به بهلیا کبلی هر یک بقدر حاجت چوشانیده صاف کرده و ترنجبین و شیر شست در آن حل کرده با صاف نموده نیم گرم میاشامند و ایضا تقیما خوب نیمون یا بنفشه برای
 اما داده و یا قوی فرمایند اگر معده ضعیف نباشد و مابین سهالت و غن بنفشه مسوط نمایند و شیر در خان بر سرد و آبه نیم گرم بر سر بزنند و بر ساقین قدیم و سر بدن روغن بنفشه
 و روغن گل نیم گرم مالند و حمام و از آن ملازم گیرند و تغذیه بشود با آب پاچیه نمایند و محافظت از تخمه بجمعی کنند و ایضا بعد از تقیما استعمال رطبات و قویات داغ و تلخ نمایند و ام
 نطولات مرتب از با بون و شربت و کبکین الماکه اصل سهون سر بزنند و او بان مناسبه چون روغن بنفشه که در بادام زبکبار اند و اندکی مویز و چون صاخ و لطیف باشد باهی در بعضی بچرب
 بزغال و بچرب بنفشه مثل چه مرغ و دراج خوان و کولف اقتباس میونسد شخصی بالانجلیای نابین بود که در اول موسم بهار پدید آمدی و تا شرف زمستان میماند و درین نایاب صاحب میبود
 نشدی پیش از آنکه زوبنت بیک بسته در عرض میشدین بشرع در دستر بار که در اول غم نامادم و همانوقت یکم زرد می بیضه سنگ پشت و خفران سله شد ریگه در بعضی بنشیند گفته

که بدست خوب برانجا بماند تا همه جذب شود و تا سدر و زهرین غلط عمل آرزو این در او ادم شیر مغز ادم هفت عدد گل سرخ یک توله برگ بنول پنجه سته عدد در عرق شامه شسته شود
 و کبوتر چرخ توله و گلاب چهار توله و شربت گاو زبان و نیلوفر هر یک و توله و نخل کرده تخم بار خجریه سته ماشه تخم شترتی چهار ماشه پاشیده بنوشند در عهده سته روز در هر وقت شد و اولیا
 خفیف پدید آمد و همین دو در عهده یک ماهه زایل گردید و در سال آینده باز به صورتی که در اول مدینه عرض خفیف تر ظاهر گشت و سال سوم هیچ اثری خفیف هم ظاهر نشد و صحت کلی یافت

علاج الخلیای مراتی

اول قصد باسلیق نمایند از دست چپ و بقول جالینوس و سیمی اسلم چپ و بقول رفوس ابن جزله صافن کشایند و ابن سرفیون در ازای گویند که قصد صاحب لیبی می باشد
 از اکمل و صفا بین گیرند و اگر قوت قوی باشد در هر چهل روز قصد باسلیق شود و دست و باید که قصد وسیع نمایند پس اگر سبب و درم معده و احتشای سوس و مزاج حار محرق در آن باشد
 تمارک او نمایند به آنچه در بحث او را معده و علاج امراض حار معده و جگر نواهد و تبرید و ترطیب و تقویت سرکندگی چیزائی که در امراض حار داغی مسطور شد و همچنین تقویت قلب
 چنانچه ذکر یافت و اگر سبب روم حار مرق باشد معالج و تحلیل او بشل و ادرام حار نمایند و تقویت سرکندگی و در تفریق راس با دمان مقوی و در طبیات کنند و معالج بشرط
 بر مرق گذارند و در چنین حالت تخمین جگر نمایند بلکه اگر درین علت حرارت جگر محرق خون در بریند برای منع تولد سود و ادران اصلاح حال کبد با شیا می سرده مرطوب کنند
 و تقویت لثمال نمایند و معالج بر مرق نمند و در صورت گرمی جگر حال با شل کمبودین میباشند پیش ارک او با شیره بزره بزره و سبب شیره تخمهای سر و آب کاسنی و او انقرع
 و آب بنده و انه و او اشیر و شربت بنفشه و مقیه ماده آن آب کاسنی و آب لبلاب و مغز فوس و قمر بنده می شیر شست و به او لجن نمایند و رگ باسلیق کشایند و غذا بارند
 و هر وقت که طعام خوردند که کامپو و کاسنی با سرکه بخورند و اگر رسیده باشد و یا حاجت تطهیر خلط بود اندک کرفس اضافه نمایند و اگر رسیده باشد چغندر و اسفناغ نیز موافق
 باشد و کامپو و کاسنی پنجه و خام نیز نافع بود و اگر ضمه قوی باشد و در عروق جگر رسیده بود طعام سرد و فلفله مثل عرم و خصوص طبعی تازه و کرش گاو و کله با هیچ سرکه پنجه
 دهند و ایضا برای حرارت جگر رسد و سایر ارباب کاسنی سبز و ق شیره خیارین شیره مغز تخم نهاد و سرکه شمشک پاشیده بگفتند و توله با قرض رشک صبح و بجهت آخر روز ناله مرتبی
 و رقی انقبه یک یک عدد شیره مغز تخم سهند و انه شش ماشه گلاب عرق کیوئه دو و توله عرق گاو زبان پنج توکه بگفتند نسترن دو و توله بنفشه و تخم شمشک بتر بر کد آب کاسنی تازه
 شربت بزوری و یا شیره زرشک شیره خیارین عرق خبث شل آب کاسنی گلاب کجین شربت بزوری و یا دو اولسک هار شیره تخم خرخرع قیامت مذکره و گلاب شربت امار
 و یا کاسنی یک کیده شربت بزوری گفتند به سندی سفید گلاب سائید و پارچه بر کرده بر موضع جگر گذارند و اگر حرارت زیاد باشد کافور هم اضافه کنند و اگر سبب صحت
 طحال باشد رگ باسلیق زند و مقیه سبز و تقویت آن نمایند بدینچه در باب امراض طحال ذکر کرده و ما و لجن مرتب کجین آفتیونی باید و او در هر چه در علاج الخلیای سوس و او
 گذشت بکار بندد و ایضا اگر داده و در طحال باشد بقصد اسهال و مضمرات طحال که در عالجش مذکور گرد و ششغال و زرد و او انخرد و مانندان بر طحال بمانند تا که طحال داده
 بسوی داغ ارسال نماید و با وجود آن از رعایت مزاج و حمایت قلب غافل نباشند و در طحال بهر اسهال او پویه توید و اوزن پاک نذار و کذاک در هر عضوی که داده باشد
 در تقیه تقویت آن عضوی که در مقام هر یک ضبوط است توجه نمایند و باید که هر مرق اطبله پنجه حمله در او معده و مانع تولد غلظت نعل آزند و آنچه در سرکه مذکره مایه ده بانکه
 روغن گل طلا نودون انجربات است همچنین حصیر برگ کاسنی و کشنیز سبز و گل سرخ و دیوندر خانی هر یک و در دم ضما و کردن و یا کوش خاک و آتش و همچنین جدر و در آب کشنیز
 و گلاب سرکه و تدین بر روغن گل نمایند و چون فساد و مرق بسیار باشد پیش اغ نادان بر جانب رست نبسی سفید است اما آنجا که سبب روم طحال خرخرع و شیره باشد علاج آن
 کافی بود و آنچه بودی بود علاج پنجه روکذانی الیامر و گویند که علاج این مرض ترک متفرغ قویست اولاً اگر سبب معده یا ماسا یا مرق باشد تا سبب بگرد مواد سوس و او
 معده و حشا باعث زیادتی درم رسد و او اخذات شخ حوت نماید که عند ضرورت شدید از کثرت ماده و بودن آن در فضای معده و خوف زیادتی حدت و عفونت انتشار
 آن در بدن که درین حکومت جائز است و لیکن برقی و سولت باطن یا حخته غیر جاد و قی درین علت جائز نیست جت آنکه ماده بسوی علی متوجه میگردد و اندک که طبیعت و نفع نماید
 ماده بر لقی قی بسولت آید که درین حالت اولاً اسفناغان مؤثقه بخورایند بعد از نوبت صبح و غروب و آفتیون و یا باج فیقر و یا بده و ای دیگر حلاج قی نمایند تا باسانی قی آید و ایضا
 با حشا رسد و درین مرض محتاج میگردند به تغذ عسود ابرامی و وفا نده یکی مضادات رطوبت میوست را در م منع تولد باریح و آنچه منع صفا آن بسوی داغ و بقول شخ
 در الخلیای مراتی نیز اصلاح کبد بیشتر و چسبست تا دران سود و متولد شود و اگر اصحاب آن با شیا می سرده مرطوب می شود به جهت آنکه ترطیب میکنند و مضمرات

سودا باشد و بنا بر آنکه باغ انداز تو لیدر و بخار که تصاعد نمود بسوی این میاید و اگر چنانچه باغ بار و اشخاص حقیقی قاطع مرض نیست لیکن با وجود طبع باغ انداز
 مایه سودا باشد و در این مایه حاصله خرمیکه دو و او میدست که طبیعت بر آن تمیلا یابد و اصلاح آن نماید و بدانکه در بعضی مایه اوله بلغم است که تفاوت می کند و می کند
 ماطت بنا بر سهولت استعمال خود از اشراق گاهی ضرر و اعانت سوا می نماید و بر نفس خروج بلغم قوی و سهال و رطوبتی مغز و نشوونما را که آن نفع بدین جهت نیست که استنشاق بلغم نافع
 آنهاست بلکه اشخاص از آن بدین سبب است که کثرت و انقباض اخلاط از آنها ناکل میشود و آنچه قوت می پذیرد و اما نافع بالذات متفرغ نیست و گویند که راه بریزد و اگر درین
 شایسته نیست باشد لیکن از جهت ضعیف معده و ضرر ناپس میاید که با آنها او بر می توی معده آمیزند و یا قوی بسزیه مطبیه استعمال کنند و وقت گیرا و بر تو لیدر آرزو کنند و کثرت درین
 و جراثیم مقوی معده و دل مفید بود و گویند که نوشیدن عرق برگ کباج خروشن درین مرض مفید است تدبیر مرق حار مزاج اگر چه قار و نه سفید و ضعیف بلطی بود که متفرغ
 و او و بریزد و بر طبیعت بریزد و جهت منع صعود و آنچه بدین منع تولد سودا و دفع حرارت و تبسبب جفاف عارض از ماده محترقه نماید و آب گامنی مروق و ما و آبجمن
 و شاه تره شدید نافع است و آب عنب شلک و ق باغین نیز مفید و نوشیدن شیر خربساز نافع بود و طریق آن بدستور مرق در ورق است و اگر هم زرد شیر زمان نیز نافع
 و شربت نیلوفر و شربت وینا نیز مفید است و بهتر بریزد اگر چه در جود و صندل گلاب بر جو صفا و نمایند و استعمال محجون راحت برای تبرید و ترطیب و منع صعود و آنچه خلی سودا
 و بر تقویت معده شربت انار و به و زرشک سیب و کجین رمانی و سفر جلی و غیره نافع شاست و گاه گاهی تسکین طبع ملین و یا بجنه ملین و یا از نقل مسکه نرم نمایند و نوش
 سودا با او آبجمن مناسب است و ریاح مرانی نیز اگر با آبجمن زائل میشود و در طباب اطریفل رمانی جامع است و باید که طبعی و مسهل اصحاب اقل قلیل الاجزا باشد چنانچه
 و رسوت قبض طبعی بکشد نیلوفر و گاه و زبان عنب شلک تخم خیارین کوفته گامنی کوفته مویز نخی شاسته و آبجمن را پوست بچ گامنی انیسون مغز نلاس گلشن در غن با او
 و اکثر در ما و آبجمن نمیسانید و میدهند و اگر طبیعت مجیب باشد و ماده اندک ما و آبجمن ساده با شربت نیلوفر کفایت کند و فایده بلغم رساند و گاهی خیارین و دو توله تخم خربزه
 یک توله خارخسک ماشه در ما و آبجمن نمیسانید مایه صاف نموده شربت بزوری از زرشک اخل کرده میاید پس توجه ترطیب بلغم و تعدیل آن گردند بر شستن شیر
 و خزان و آب نیگرم بسیار بر سر و مالش آن با دمان مرطبه مذکوره و ایضا بعد متفرغات مفرحات یا قوی مثل محجون یا قوت و جوارش شاهی و ماده لولومی و محجون فلیح
 و اطریفل کشنده معمول بود که ماده خان و خیره و ششخاش کولکامی زرد و خیره و آبشیر بار و علوی خانی و خیره عود ترش و محجون نقره و طلا و محجون صندل و منج بار و یا قوی وارد
 دهند و شربت انقرا و شراب الصالحین عرق شیردین باب بسیار نافع است و یا خمیره مراد یا خمیره گاه و زبان با خمیره تخم خرفه و عرق گاه و زبان و شربت انار یا بدین
 اشربه مناسب چون گلاب و عرق بید شاک شیر که کشنده ششک تخم کاه و تخم خرفه با شربت سیب و شربت گاه و زبان تخم ریحان یا فوج شاک باشد و جهت استعمال
 و ما و آبشیر شربت ششخاش و سحوط بر روشن کوفته و نیلوفر لعل آرد و آبکباب لظنون صفا و سحوط معمولی که هر یک رقر با وین نمسوزد بکار برزند و اگر با وجود حرارت
 و حدت مزاج تبسبب لاغری باشد غذا را اشیر و مغز و بار و مانس کذ و بقله کمانی بر روشن با دام دهند و اگر در بدن ضعف باشد بجزه مرغ و کاه گوسفند و بزغاله غذا سازند
 لیکن از بسیار خوردن و شب خواری پرهیز نمایند و یا آب بخنی با افشره لیمو و ترندی دهند و اگر ضرورت نباشد حموضات ندهند و اگر بعضی تر آب کبب طبع مرق و مزاج حار
 از طبلسانده که با اگر چه ابی باشد یک و شربت شش آینه بر کف دست و پا مانند و قاری افیون در ما و اشیر حل کرده نوشانند یا در شیر زنان حل کرده سحوط نمایند و این
 نفوع در راه بیخ شش مرتبه استعمال کنند که کشنده لیمو سیاه هر که شاسته بر او صندل چهار ماشه در عقبات نمیسانید شربت نیلوفر و نقل کرده بنوشند ایضا
 اگر با صعود و بخارات و تیرگی رو باشد مفرج باره همراه شیر که مو شیر خرفه و رو احشیش ماشه عرق عنب شلک و ق صندل شش توله شربت بنفشه تخم ریحان چهار ماشه
 داخل کرده بریزد پس اگر در بعضی از ششستن در آفتاب راحت آید وزن شیرجات شده باشد کثرت در صورت قبض لیمو سیاه کوفته وقت شربت دهند اگر آرزو بخارات
 متصاعد شوند تیریدند که وقت تصاعد بخار و لیمو صبح دهند و اگر شکایت در در سابقین هم باشد شیر خربزه و زبان و خارخسک در عرق شاسته و گلاب بر او زده شربت بزوری
 داخل کرده بنوشانند ایضا برای رفع سوزش گلوز مسوز بخارات صفرای محترقه تبرید از شیر زرشک صفت ماشه و عقبات و شربت بزوری دهند و اگر با سوزش معده
 باشد ششستن نفع داشته و گلاب چهار توله تر کرده صبح یک یک بسوزان بر داشته بخورند و گلاب بنوشند و پیکر مرق با حرارت مزاج و سوزش و ماغ و چشم و احساس بخارات
 گرم و در و اعضا و گاهی عرق آدن و آتشک کشند باشد اما لمرنی یک عدد عرق شاسته و ده توله شربت انار شربین دو توله با زا طریق کشنده خیارین شش ماشه

شریت نیلوفرد و تولد باطریق لیل یک تولد شیرین و خوش طعمی شش باشد لعاب سپید و نه باشد عرق شانه و ده تولد نبات کهنیم تولد با شیرین و خیارین بجای کاسنی از بعد قصد طبیعت نام ابرام خورد و دیگر برای اشتراقی مراقی و خوش باغ و گرمی بدن و افزونگی رگها و اختلاط نزله قبض بلبلیه مربی بوق نقره پیچیده اول بخورد بعد که کشتن خشک کشتن براده صندل سفید شب عرقیات لقیق کرده و صبح خام یابود ساعت کرده شیرین و خوش طعم شیرین تخم خیارین شربت نیلوفرد و نل کرده اسپغول پاشیده بنوشند از بعد سکون طبیعت نصیب و بوق خون پادیسیر کبر بعد از آن شکر عرق شیرین سازند و دیگر که باغ و نیش و ضعف استهلاک و گندم کینجین هر واحد کینجین تولد در کلاب و تولد عرق کاسنی سده تولد عرق غنیمت شلب چهار تولد یابوده و اگر حرارت در بگزاند باشد شیرین خیارین افزیند و بشام عرقیات ده تولد شربت انار و تولد و غدا شله و هند و دیگر برای ابرو یا بسبب و خجالی لبلیه مربی بوق نقره پیچیده لعاب بعد از عرقیات کلاب کینجین شربت بنفشه هند و حوط شیر و مغز و شاک کف پا از تخم خنکاش تخم بناب بشیرکا و سووه نمایند ایضا برای شخ غصه و بخارات و خفقا نیت کشتن شش باشد زرشک هفت باشد در عرق کاسنی پنج تولد و کلاب چهار تولد و صبح یابوده شیرین خرفه شش باشد شربت زرد کجا و تولد و داخل کرده و هند و یابو و باگ و زبان کشتن شش صندل سفید هر یک شش باشد کشتن کینجین تولد شب خیسباینده یابوده صاف نموده شربت انار و تولد داخل کرده و هند و اگر طبع قبض بود چند روز آنرا بخارینج و اندوه سوختنی ده دانه گل سرخ زرشک و با زبان هر یک چهار باشد خیسباینده و تولد یا خیمه بنفشه سده تولد کینجین بنوشند و یابوده صندل سفید شش باشد کشتن زرشک چهار باشد ابریشم مقرض چهار باشد آلو بخارا پنج عدد و شب تر کرده صبح یابوده صاف نموده شربت انار و شربت سیب و تولد داخل کرده بخورند و یا صوف براده صندل سفید و کشتن زرشک نیم کوفته شب خیسباینده صبح آب زلال آنرا با نبات سفید و شیرین خرفه آینه نیت بنوشند ایضا برای صعود ابرو و در و در لبلیه مربی یک عدد با شیرین خیارین شش باشد عرقیات ده تولد شربت بزوری و تولد غذا پلا و وضاد کا هو کاسنی صندل کشتن یک کشتن زرد کجا و اگر بسبب خشونت لبلیه خشکی کینجین خیمه و با زبان هفت باشد کینجین و یابود ادراسک بار هفت باشد با شیرین کاسنی پنج باشد و خیارین شش باشد و شربت بزوری تولد و هند و اگر حرارت اشتراقی رفیع نشو و آب کاسنی سبز عرق ربع مبرات حرارت که با شیرین زبات و اشرفه تعمال کنند ایضا برای و در سوختنی بینی از بخارات مراقی زرشک طباشیر کشتن زرشک شب سبز هر یک یک باشد سووه با لبلیه مربی سرشته بوق نقره پیچیده تناول نمایند با لبلیه مربی عرق صندل عرق گا و زبان عرق کینجین کلاب هر یک تولد شربت گا و زبان و تولد بنوشند و یا شیرین زرشک هفت باشد بجای زرشک سووه کنند و برای سووش تمام بدن از بخارات مراقی مغز زرشکی مع عرقیات هند و ما کیش مصطکی باشد سووه بر روغن گل حل نموده بر سر معده کنند و برای بر خنک شدن زرشک گل گا و زبان آینه شکی هر یک و باشد گل سرخ سله سووه لبشربت عذاب و تولد شربت همراه عرق غنیمت هفت باشد کاسنی و ما کینجین لعل آرد و دیگر که با مراقی خوش و خندان زیاد باشد طباشیر شاک شب هر واحد بسووه و شربت انارین سرشته بخورند و عرق کینجین کلاب عرق گا و زبان عرق کاسنی شربت بزوری شربت گا و زبان بنوشند و اگر ازین دو آرزوی غلبه بر حوض شود و لا جو در و اضافت کنند و بجای شربت کینجین نمایند و اگر بایست طبع باشد جوارش انارین نه باشد خورده شیر کاسنی چهار باشد شیر خیارین پنج باشد شربت بزوری دو تولد تخم کینجین شش باشد یا اسپغول پاشیده بنوشند ایضا اگر مراقی تب باشد قرض زرشک کاسنی سبز عرق ده تولد شیرین خیارین شش باشد شیرین بودیان چهار باشد شربت بزوری دو تولد و هند و اگر خواهند شیرین و مغز تخم کینجین خیارین و کینجین عرض شربت کنند و گاهی قرض گل سفید و با قرض طباشیر عرض قرض زرشک کرده میشود و آلبلیه مربی یک عدد و شیرین خیارین شش باشد کاسنی هر یک شش باشد عرق شانه و ده تولد کینجین تولد نیلوفرد و تولد اسپغول شش باشد یا شیرین خیارین شش باشد عرق شانه و ده تولد کینجین شش باشد عرقیات ده و ازده تولد شربت نیلوفرد و تولد و هند ایضا برای نزله و تلبخ و در مبن دندان و لبو اسیر و در و در غنیمت و لبلیه مربی پانزده دانه پستان یازده دانه گا و زبان خلی هر یک چهار باشد بعد از شربت یا شیرین خیارین هفت شربت بنفشه و تولد داخل کرده و هند و شام خیمه و با زبان خیمه و شش شاک هر یک سله باشد همراه عرق گا و زبان خورد و یا باطریق لیل کشتن زرد کجا و خیارین شربت نیلوفرد و هند و یا برای نزله و ابرو کشتن زرشک یک باشد سووه باطریق لیل یک تولد آینه نیت با شیرین و مغز تخم هند و از شش باشد یا شیرین خرفه شش باشد و شربت انار شیرین خوردند

بجای

ایضا برای نزل حرارت بجز در یاق معدیه مصلحی یک ماشه سوده بگفتند یک توله سرشته بخورند بالایش گاو زبان تخم کاسنی نیمه ماشه هر یک شش ماشه آب بشیر گل نیلوفر غنچه قلع هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات داخل کرد برای همین میزنی ده دانه افزایند و اگر نزل و قوه و ضم و قبض و کثرت روع و نفخ باشد مصلحی یک ماشه سوده یا بیاض مری یک ماشه و سرشته بخورند و باویان چهار ماشه تخم کاسنی خیارین کوفته هر یک شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند ایضا برای روع و خانی مرق صفاوی بگفتند شترن یک توله شربت ایسویک توله شربت بخورند بالایش شیر و انیسبل دو ماشه شیر و باویان چهار ماشه گلاب چهار توله نبات یکیم توله بنوشند ایضا برای خفقان و ریاح شکم و غشیان جو ازش خود ترش شش ماشه بوق نشود پیچیده همراه عرق گاو زبان عرق شاهتره عرق کاسنی عرق کیوره هر یک توله شربت انارین دو توله بالنگونج ماشه باشد و دهنه و اگر قوه مستقیمه بود و قعد و سبیل بر فصل موقوف داشته سفوف مراد بر برای قلع سفوف نمک باضم برای معده و شربت گزبل و آو بخارا و شربت ایسویک برای صفا و تیار کنند ایضا در سقوط اشتها جو ازش شاهی همراه عرق گاو زبان و کیوره و عرق سیل و عرق کوه هر یک سه توله شربت بزوری دو توله تخم پنجه شک چهار ماشه باشد بدیند و اگر باضعف دل و خشکی لب و تشنگی وضعف ضم و نفخ شکم باشد بگفتند یکیم توله سکنجبین توله عرق کوه عرق باویان گلاب عرق کاسنی بدیند و اگر با گرمی مزاج اجابت نرم با و از و ریاح بوا سیری باشد شیر و دانه سیل شیر و بارنگ عرق کاسنی عرق گاو زبان عرق باویان هر یک پنج توله شربت انارین دو توله دهنه ایضا برای رفع قبض اصحاب اقیه بلبله مری یا باور غنچه همین خورد شیر و خیارین هفت ماشه شیر و تخم کاسنی پنج ماشه عرقیات شربت بزوری بار دو توله بنوشند و اگر قبض بوا سیرتخی و ریاح مرقی و وجود تجارت بسوی کما در علاج جاریات طباشیر مصلحی دانه سیل باویان هر یک نیم ماشه سوده بگفتند سرشته گل خطمی سه ماشه غنچه نبات دانه بنفشه شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده دهنه و اگر با غرض کوزله جازیز باشد و انیسبل یک ماشه سوده بگفتند شترن سرشته ماشه تخم کاسنی کاشوش ماشه شربت گاو زبان دو توله دهنه ایضا که با در معده و سوده هم وقتی باشد باچین و بیانی آب پودینه سوده خورده بالایش آو بخاراده و دانه زرشک سه ماشه در عرقیات مایده شربت بزوری دو توله بنوشند و ضم و مصلحی و غیره کنند اگر با زرد مرقی و ج افغان و حرارت مزاج بهر سبیل باین طور دهنه غنچه شمشاد و زبان تخم کاسنی هر یک شش ماشه میزنی دو توله آو بخاراده دانه گل سرخ خیارین زرشک هر یک شش ماشه ریو پونهی سه ماشه سنای کمی یک توله در آب کاسنی سبز و قو شب تر کرده صبح مایده صاف نموده فلوس نیار شش شش توله کلقه چهار توله شربت و دو کر سه توله روعن با دانه شش ماشه داخل کرده دهنه و اگر اسهال بسیار آید برای تقویت مصلحی یک ماشه طباشیر و دو ماشه زهره یک ماشه سوده بشربت انارین سرشته عرقیات شربت بزوری با رنگ شش ماشه

تدبیر مرق بارد المزاج

اگر ماده و مرق یا معده بود بهر تقویت معده احتشا بگفتند لطین ماد و زنجبیر و گاو زبان و باویان دهنه و از زراوند و مصلحی و عود و حب ساخته عمل آرنده و تحمیل مواد مرق از مرقا و چای خطائی نیز مفید بود و اگر در مرق نباشد دهنه قوه معده بر روعن گل سنبل و مصلحی نیم گرم و یکید بسبوس گندم و نمک و پیلن لطین با بونده و اکیل الملک برگ ترنج بوبک و پنجه شک مثبت بهت تحمیل ریاح نافع و دیگر اطولات و اضمه معمولی و حب قتل ملین غیره که در قرابا و این مسطور شایع آرنده و دست معلم بغایت سودمندست و جزوه مرغ وزوری هیضه مانند آن غذای سریع الهضم و قلیل الفضول اختیار نمایند و وقت ضرورت ماده را که در معده یا با ساریقا مرق باشد سبیل ملایم نافع است و سفوف سازند و شترن و شربت انارین یا بغایت مفیدست گویند که کسی درم شربت انارین و سبیل نوی ازاد و پیشهید با حرارت قی درین حالت حضرت اگر کسی که قی باسانی آید ماده در فضایی معده باشد و اگر اسهال معتدل علوی خانی مجرب بنفسست نوشیدین شیر شربت تحمیل ریاح با زده و تقویت هشامی هر قهین بارد المزاج معمول است این سرفیون گویند که دهنه بجز روعن سوس نفخ و غلظت در

ذکر بعضی از ارباب مفید مرق بارد المزاج از مطب سانه کرام

اگر با نزل و سر فر باشد غیره و غنچه نبات ماشه همراه جوشاننده گاو زبان چهار ماشه گل گاو زبان و باویان چهار ماشه نبات یک توله نوزانده اگر با نزل و قوه و ضم و قبض و نفخ و نزل و غیره باشد مصلحی سوده یا بیاض مری سرشته بخورند و گاو زبان هفت ماشه در عرق حبش ثلثه دو توله جوشانیده نبات یکیم توله داخل کرده بنوشند یا زربناد و ماشه آب بشیر خام دو ماشه گاو زبان چهار ماشه میزنی ده دانه جوشانیده غیره مصلحی یک توله دهنه و اگر حرارت محسوس شود گل نیلوفر چهار ماشه افزایند و اگر دردت زیاد باشد باویان خطائی چای خطائی آب بشیر گل و زبان بسفنج هر یک چهار ماشه و از پونهی دو ماشه جوشانیده نبات دو توله داخل کرده بنوشند ایضا در حالت نفخ و پونهی شکم یک ماشه لایح سفید دو ماشه چای خطائی باویان خطائی هر یک شش ماشه خیارین کاسنی هر یک شش ماشه گل سرخ چهار ماشه جوشانیده سکنجبین میزنی حل کرده بنوشند و یا مصلحی سوده بخورند و گاو زبان سرشته جو ازش تقره پیچیده بخورند

و شیر و انیسون و ده ماشه شیر و نیارینش ماشه عرق گا و زبان عرق بادیان هر یک پنج توله شربت بنفشه گندم بر او جوشیده خواهد بود و در آن کرده و بنفشه ایستاده برای رطوبت دمان
 و خوابی هم طباشیر نایل یک ماشه سوخته با لکه بری یک ماشه در شربت بنفشه با لکه جوار ماشه بنفشه و اگر رطوبت دمان و برمی
 طبیعت بعد عمل بود اصل حصد بجاوش عود هفت ماشه شیر و دانه پیل سه ماشه عرقیات و دو توله و شربت بزوری و دو توله گندم ایستاده برای آروغ ترش از ریاح سودا و کوا
 اند شد آروی ساده عرقیات شربت بزوری و سفوف ناک اندرانی و سه توله برای کثرت آروغ بعد شربت سو و هم مصطکی و دو ماشه لایچی سه ماشه پودینه خشک و دو ماشه و عرق بادیان
 پنج توله گلاب چهار توله جو شاییده یکنجین و دو توله یا گندم و شل کرده و دهنده که عمل سلطو باشد است ایضا اگر نفع مرقی مثل گوله و شکر بود و مخرج بارد باشد معتق فارسی انیسون
 بادیان و دانه پیل مصطکی هر واحد یک ماشه سوخته و دو توله یا گندم و شل کرده و شربت همراه عرق بادیان و دانه و در آخر در شربت شکر کشته شیر و اصل لیسوس هر یک چهار ماشه در شرب ایستاده برای
 گرم و گاهی خود سوخته افزاینده برای نفع خشک بار مخرج مصطکی و دو ماشه عود پیل لیسوس هر یک یک ماشه سوخته و دو توله یا گندم که توله شربت تناول نمایند بالایش عرق بادیان عرق خشک
 هر یک پنج توله شربت بزوری و دو توله بنفشه و اگر نفع سده منظر باشد سنای کی چهار ماشه افزاینده ایستاده برای تسخ و خفقان و آروغ و نواق و قلت اشتها و ضعف هضم
 ماشه مصطکی پودینه خشک انه لایچی خود هر واحد و دو ماشه سوخته یکنجین توله شربت همراه شیر و کاسنی شش ماشه عرق عنب ثعلب و دو توله شربت بنفشه دهنده و گاهی برای تقویت معده
 مرقین مصطکی طباشیر دانه پیل هر یک یک ماشه سوخته و دو توله یا گندم که توله شربت بزوری شربت گا و زبان هر یک و توله میانه ایستاده برای درد معده و کثرت
 آب بن قی در جوارش عود و دانه پیل جد و طباشیر هر یک ماشه سوخته آمیخته همراه عرقیات شربت بزوری شربت گا و زبان هر یک و توله میانه ایستاده برای درد معده و کثرت
 هر یک چهار ماشه عود یک ماشه مصطکی و دو ماشه پودینه و ده و دانه و عرق کاسنی و عنب ثعلب گا و زبان هر یک چهار توله جو شاییده و دو توله و شل کرده و دهنده و شل عود
 در خون مصطکی هر موضع نفع مرق کنند و برای درد معده بعد طعام جوارش کوا با شیر بادیان نه ماشه گلاب چهار توله نبات یک توله دهنده و یاز بنا و سوخته بجاوش نیکو که آمیخته
 باشه بریزه سفید چهار ماشه نبات توله دهنده و برای درد معده که در آخر هضم باشد بادیان خطائی و دو ماشه سوخته گندم آفتابی توله شربت بنفشه و عرق بادیان ده توله بنفشه
 یا انیسون یک ماشه سوخته با گندم توله شربت همراه عرق کوا بنفشه ایستاده برای دفع خلل ریاح و اوجاع معده و خفقان بادیان با در شرب بادیان خطائی معتق فارسی
 هر یک سه ماشه برگ فرخشک چهار ماشه عود صلیب کینیم ماشه و پودینه و ده و دانه و نیم آمار آب جوشاننده هر گاه نیم پاد بانده صاف کرده شربت بزوری معتدل و دو توله شل
 کرده بنوشند ایضا برای نفع کراوات جناس و جوره مرقی و دفع ریاح از مصل فویشن بواسیر و نفع آروغ مرقی و دفع ناله طباشیر نایل لیسوس و دانه پیل هر یک
 نیم ماشه سوخته و گندم توله شربت بنفشه و تخم خربزه شش ماشه شربت گا و زبان و دو توله بنفشه ایستاده برای درد مجازمی تسب که در نفس بیاری نباشد و بکاه و ضما و زائل نه شود
 اصل لیسوس گا و زبان بادیان هر یک چهار ماشه پودینه و ده و دانه سفیل الطیب و ماشه عنب ثعلب چهار ماشه جو شاییده و دو توله و شل کرده و ناهفت روز بنوشند
 ایضا برای درد کتین و صعود بنجا و بار مرق مصطکی و دو ماشه پودینه و ده و دانه گا و زبان چهار ماشه در عرق شاییده شربت بزوری و دو توله و شل کرده و دهنده
 و یا عنب ثعلب گل سرخ هر یک چهار ماشه تخم کاسنی شش ماشه بادیان چهار ماشه جو شاییده شربت بزوری و شل کرده بنوشند و یا لایچی خود سه ماشه تخم کاسنی شش ماشه
 جو شاییده گندم آفتابی و دو توله و شل کرده و دهنده ایضا برای قی و سوزش معده حامله مرقی بادیان مصطکی انیسون سوخته و گندم آفتابی شربت تناول نمایند بالایش نایل لیسوس
 چهار ماشه پودینه و ده و دانه پیل سه ماشه عود دهنده چهار ماشه جو شاییده نبات کینیم توله و شل کرده بنوشند ایضا برای رطوبات معده و نفع شکم و صلابت و درد
 و قصور هضم و مخرج بسیار بار و در اجینی بادیان اطو خود و سن گا و زبان انیسون هر یک چهار ماشه بعرق بادیان نیم پاد و گلاب چهار توله جو شاییده صاف کرده گندم
 فستق و دو توله داخل کرده و دهنده با ریجای اطو خود و سن و فستقین دانه پیل سه ماشه ناخواسته ماشه کنند و ضما و صبر و غیره نمایند ایضا برای سو و هضم ولایت
 طبع و پیش و راجبت از حرکت بواسیر رخی عود مصطکی نوزیدان هر واحد یک ماشه سوخته و گندم آفتابی یک توله شربت تخم مروشش ماشه دانه پیل سه ماشه و عرق
 بادیان و عرق عنب ثعلب هر یک شش توله جو شاییده شربت بزوری معتدل و دو توله حل کرده و دهنده و برای سو و هضم و نفع مرقی جوارش عود شیرین خورده بالایش
 در اجینی مصطکی عود عرقی اصل لیسوس معتدل و پنج عترتی جو شاییده صاف نموده نبات و شل کرده بنوشند و یا جوارش مصطکی خورده بالایش در اجینی مصطکی پودینه
 عود عرقی نیم کوفته دانه پیل کوفته جو شاییده گندم و شل کرده بنوشند فائده بدانکه در مرق گاهی لعاب دهن بسیار آید و این یا از عدم هضم چند معدی باشد و یا از

نوازل و ماغی و یا از سردی و یا از ضعف چشم کندی و تدبیر هر یک بعد از کرد و دیده مرکه مسطور گردد و ذکر او و دیده مرکه نافع مایه نیوسای مرآت اطریفیل
معمول حکیم شاه محمد نافع اقسام مایه نیویا و جنون و مصابح فساد خون و دفع نزله و فصول سرو نافع صغیر و انجیر از معدود اعضا می دیگر قره شانه از لایچی خورد
سینه مصطلکی هر یک نیم ماشه گل سرخ اصل اسوس مقشر هر یک نه ماشه بلبله سیاه پوست بلبله آله مقشر هر یک کینیم توله پوست بلبله زرد تر بدو صوف هر یک
سه توله کوفته چیتة بروغن بادام چرب کرده با قند سفید نیم آنار عالمگیری قوام داده بسرشد قدر خوراک یک توله داد و توله است اطریفیل زمانه ای همت اقسام
مایه نیویا خصوص مرآت از جمله مجربات است و اثر ازاد تفتیقه مجدد و دماغ از اخلاط ناشه تجریر رسیده و برای قولنج و صداع و منع صغیر و انجیر نافع و بادوست آنست
قطع نزله چرب و کبج امزج موافق است و اگر بعد از غذا تناول نمایند مضرت نمی رساند و قوت او را دو سال باقی می ماند پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله
سیاه گل بنفشه سفید سفید نیویا مشوی هر یک ده مثقال زرد صوف کشتیزه خشک هر یک بست مثقال پوست بلبله آله مقشر گل سرخ جلا شیر گل نیلوفر هر یک پنج مثقال
صندل سفید کثیر هر یک سه مثقال روغن بادام سی مثقال او و دیده کوفته چیتة بروغن چرب کرده با زرد و عناب صد عدد و سپستان صد عدد و گل بنفشه
ده مثقال در آب جوش داده صاف کرده با کینیم وزن شیره بلبله مرئی و یک درن عمل کف گرفته بقوام آورده او دیده بسرشد قدر شربت آن برای اسهال از اجزاء است
تاشش مثقال و بنا بر بادوست از یک مثقال تا ده مثقال شربت و دیگر کسیر نافع از برای امراض هجره برای مایه نیویا مرآت تفتیقه باین شربت بعد از قصد
و نفع داده بماد الاصول بهترین تدبیر نوشته تحم کاسنی ده درم بادیان پنج درم بیج کاسنی پانزده درم پوست بیج بادیان هفت نیم درم گل سرخ پانزده درم گل نیلوفر گل بنفشه
گاوزبان اقیقون اطوخودوس هر یک چهار درم بسفنج مستقی تر بدو صوف هر یک بست درم سنای کلی حب ابل هر یک هفت مثقال تخم کشمش و درگان بسته
بیج مثقال جلا زرد زطل آب چیتة سفید صبح بخوشانند چون سطل آب باند صاف کرده کینیم سفید و نخل کرده بقوام آرنه چهل درم زرد نیویا سوده در آن حل
نمایند و بعضی پانزده درم تا شانزده درم شاهره و چهل از عناب نخل کرده اند مقدار شربت ده درم تا شانزده درم آب نیگرم ضمما و که در مایه نیویا مرآت بعدتی
نفع و مصطلکی گل سرخ فستق سنبل اطلیب سارون سعد شبت پودینه دشتی زیره کمانی انیسون تخم کرفس صغیر کوفته چیتة باب خندا کنند یا در آب جوشانیده صاف نمود
در شانزده گاو دانسته که آکنند و اگر کندر در چینی زرد باد اضافه نمایند نسبت و گاهی از این ضمما و مصطلکی گل سرخ اسارون معدود و زرد و بجای آن اکلیل الملک
با بونبرگ نام برگ ترنج اضافه کرده و وقت خلوص معدود از طعام بر معدود بطول کرده میشود و در پی تشکیل ریاح باره مرآت سفیدی افتد عرق بلبله افه سودا و متوی مرغ
و جاس پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی کشتیزه خشک هر یک نیم آنار پوست بلبله آله بلبله سیاه گل سرخ مویز منقی هر یک پا و آنار سطلون و دوس سانجی هندی گل فستق
گاوزبان هر واحد نیم پا و متوی مرغی گل گاوزبان ابرشیم مقرض براده صندل سفید هر واحد بیج توله بسفنج نیکو فته شش توله سفیل الطیب و توله شبت در آب خیسایند
صبح بقدر دره و دوازه سیر عرق کشند نوع دیگر معمول حکیم اهل خان برای امراض سوداوی و تقویت دماغ و معدود و دل و منع صغیر و انجیر و کابوس اسطوخودوس
دوازده توله کشتیزه خشک پا و پوست بلبله زرد و یک آنار گل سرخ بیج توله گاوزبان مویز منقی هر یک نیم پا و بلبله سیاه پا و آنار تا چهار بار خیسایند هفت آنار عرق
کشند و در صفح الجریات وزن گل سرخ نیم پا و مویز منقی کینیم پا و مرقوم و آله پوست بلبله هر یک پا و آنار و عود غرق چهار توله لپاده است و نوشته که نافع صداع و تش
سوداوی دماغی است عرق شیر جبت ترطیب سوداوی مزاجان از حکیم اهل خان شیره زرد و ازده آنار گل سرخ گل نیلوفر همن سرخ همن سفید تودری زرد تودری سرخ
تودری سفید گاوزبان باد و نیویا هر یک شش عدد و از چینی نار و خشک همایش ماشه آب پیب شیرین پا و سیر
آب نیویا شیرین و آنار آب زرد ک آب نیگرم هر یک پنج آنار آب انار شیرین نیم سیر عرق نیلوفر و آنار آب شیرین نیم آنار تخم قره شانه تخم کاسنی هر یک چهار توله

بادیان سبز و آثار صندل سفید چار تولد برگ گامی سبز و آثار بدستور عرق کشنده عرق گاو زبان عسبری اجمالی بنویسند و خوش خندان و ضعف دل و جمیع
امراض سودای رانغ است گاو زبان گل گاو زبان هر یک نیم پاد صندل سفید سطل خود و س بادرنجوبه بسنج گل سرخ گل نسیرن هر یک درم عرق کبوتر
بیدوشک هر یک دو رطل عنبر شک هر یک نیم درم در دهن نیچو آورند و بدستور عرق کشنده خوراک و واژه درم عرق چوب صندلی که خصیعت را قوی گرداند و
تا توان را تو اناساز وقت باه بی حدار و بالخیولای مرآت را سفید بود و یکیم صبح الزمان این عرق را برای نواب عمادالدوله تیار کرده بود و عجب غریب آمد و فسخی کرد
که از جمله تحریک و تقریر بیرون است و معمول حکیم شرفین خان صاحب چوب صندلی بیخ آثار اکبری و از صندلی سیم آثار پاد بالالای سفید کباب صندلی قرنفل جوز بود آب
سعد کوفی سانفج هندی عود غرقی بجم سرخ بجم سفید زرباد و بادرنجوبه خولجان سنبل اطیب شنه گاو زبان صندل سفید در رخ عنبری خصیعت انقلاب
معطلکی بیخ بنفشه ولایتی از هر یک نیم سیرن سفید و سیر مویر منقی بیخ آثار غسل مصنوعی بیخ آثار قدسیه سی آثار پوست یک رده آثار گلاب هفت نیم شیشه
عنبر شمشاد شمشاد یک تولد و سینه زعفران نیم پاد بدستور عرق کشنده خواه که آتشه مچون مفرح که جهت الخیولای مرآت نافع است بسیار
آنها از هر یک دو جوز و گاو زبان بادرنجوبه گل سرخ همین کشنده خشک ابرشیم مفرض از هر یک یک کوز و کوزه نیمه شربت سبب وزن مجسم ادویه مجون سازند خوراک سدر
مچون برای الخیولای مرآت از مجربات محمد حسین آینه منقشی بادرنجوبه چای خطائی پوست بلبله کابلی طباشیر سفید هر یک هشتقال زعفران جوز بود اسانج هندی
قرنفل بیاسه آه سبل عود قماری هر یک دو شتقال پوست تریخ پوست بیرون پسته هر یک شتقال سفید شک سفید هر یک نو شتقال گلاب هشتاد شتقال آب
زرشک پنجاه شتقال آب پیوسته شتقال آب پیوسته شتقال آب پیوسته شتقال آب پیوسته شتقال آب پیوسته شتقال آب پیوسته شتقال آب پیوسته شتقال آب پیوسته
مقرچون سازند چگون نافع بالخیولای مرآت با نفع صعود و انجیره مرابای آله مرابای بلبله هر واحد و عدد گل سرخ کشنده زرشک طباشیر هر یک درم و نیم درم آه سبل پوست
ترنج معطلکی عود غرقی سانفج هندی سنبل اطیب گاو زبان گل گاو زبان ابرشیم مفرض زهر حره سوده زرب هر یک درم و نیم منقشی دو تولد شربت انار ولایتی چهار تولد
شکر سفید پا و آثار مجون سازند مفرح بار و جهت تقویت و خلل مرآت بلبله مرابای آله مرابای هر یک بیخ عدو شسته بعرق گاو زبان و عرق عنبر شمشاد یک پاد آثار
بچوشانند اما را شود و پارچه پزیده با نبات سفید کینیم یا بقوام آرنه و صندل سفید طباشیر هر یک سه ماشه مراد ناسته دو ماشه کشنده زرشک مفرغ مخم خیارین هر یک
شتال شمشاد گل گاو زبان دو ماشه ساینده شمشاد لاص چار بیخ سوده آمیزند پس برق نقره دو ماشه حل سازند خوراک از هفت تانه ماشه مفرح بار و کافوری بیخ
حکیم علوی خان مجرب بمرآت از برای بالخیولای مرآت و جمیع امراض سودای که سبب آن احتراق صفرا بخون باشد و متوفی جمیع اعضای رطوبت و خندان
و ضعف قلب که سبب حرارت باشد نهایت مفید است مراد ناسته کرباشی شمعی کا فور قیصوری زعفران هر یک دو انگ لاجور مغسول سنگ شیب خاد و زهر معدنی
صندل سفید طباشیر پوست بلبله کابلی بلبله سیاه آله گل گاو زبان گل سرخ سطل خود و س هر یک یک شتقال مفرغ که دو بیخ شتقال تخم خرفه بازده شتقال زرشک
دو شتقال گل بنفشه گل پیونز هر یک دو شتقال شربت فواکه شیرین پنجاه شتقال نبات سفید بقدر حاجت گلاب بق بیخ شتقال که بیخ شتقال نبات و شربت را بعرقیات حل کرده و آرد
و با سائر ادویه بدستور شربت یک شتقال واگر دواگ عنبر و ورق طلا و نقره هر یک شتقال نخل نمایند هر است و در نسخه دیگر وزن مراد ناسته کرباشی کرباشی کرباشی کرباشی
در خوراک و بادرنجوبه هر یک یک شتقال ابرشیم مفرض و شتقال انور و در نوشته که چهار گلاب یا آب لیمو و آب ترنج بر روی سنگ سماق صلایه نمایند باقی ادویه کوفه بحر حقیقت
عسل سفید و شتقال شربت سبب شربت فواکه هر یک بیخ شتقال سفید بقدر حاجت و عرق گاو زبان و غیره بقوام آرنه پس عنبر شمشاد شمشاد شمشاد شمشاد شمشاد شمشاد
پس در راق ادویه دیگر و با سائر فواکه و صندل ترش عرقیات و تخم زرشک بخورد ناسته گاه در مرض ساقی حاجت بان با فراط آید و این از عدم مفید هندی باشن را از اول

تواند و باغی و با از هر دو و با از ضعف فهم کبدی پس در باغی اطریعل اسطوخودوس و جب جردار و مجون بنجاح و در مدهی جو از شات باضم و در هر دو اطریعل و در کبدی
 مثل بنج بادیان و تخم کوشک که در مریخ باشد و در شمشاد و گونید که بتدبیر این مرض خاق اونیانی منفرد اند و غیر آنها تسخیر بیاده برای کسری نفع میکنند و اسهال با باریج میثاق
 پس اترق زیاد و میگردد و سنا پاک ندارد که آن اسهال اخلاط حرقه از اعماق با باریج آن میکند و گویند که چون فساد در مریخ بسیار باشد و نفع نمادون بنجاح می رسد
اقوال خدای شیخ رئیس سفید که اگر مریخ بار و المزاج نافع باشد و باوی ورم و لمیب بود آب شبنم و قویه جو شانیده بنوشند و یا عصاره آن و در قراط در آب گل
 بخورند و دیگر ادویه مناسبه تقیه او نمایند و نظولات حاره بر معده ریزند و ضاوات گرم بران نهند و در آن تخم فنجکشت و تخم سداب و تخم سیسمن و شجره مریم استعمال
 و باید که اخمه بران مدت طویل دارند و هر گاه جدا کنند بنیم یا بیشتر مدت زود یا اسفنج در آب گرم غشسته بران وضع نهند و استعمال ضما و خردل بر معده و ما بین تقنین
 نیز نافع است و کذا گذشتن مجامع بی شرط که اگر درم یاد و در آنجا نفع آن باشد و باشد که بسبب شت نفع در الینویلیای مانفرد بنوشیدن تخم کرسن زیره و انیسون و اشتر
 که در آن این بزور سداب شنبت و نخل باشد احتیاج افتد بلکه گاهی استعمال تخم سداب و فنجکشت حاجت آید و گاهی مریخی کردن از مریخی سفید محتاج گردد
 صاحب کامل گوید که اگر خلط سوداوی محدث این علت در معده باشد باید که مریض را تی کنند آبیکه در آن شنبت و ترب بودینه نهری و خربق سفید جو شانیده
 سکنجبین عملی آمیخته باشند یا برقع بیانی و جوزانی و تخم ترب مانند آن که هر واحد بقدر حاجت و غسل سرشته آب مطبوخ شنبت و ترب الیهد باشد و چون تقیه معدله یعنی
 گردن تاسه روز است و دهند و نان سبید باشور با می چوره مرغ بطریق سفید باج یا زرباج سخته بخورند و تدبیر او از اغذیه موافقه مرض الینویلیا نمایند و روز چهارم ادویه خوش
 برای تقیه خلط سوداوی و مطبوخ قتیون قوی با باریج و تخم خنظل خربق سیاه دهند و اگر از این آثار صلاخ نمیند این لقوع صبر منقی معاده از خلط سوداوی بدیند بکیر بیامه
 سیاه و پوست هلیله کابلی و قتیون و سنای کمی هر واحد هفت درم اسطوخودوس برگ بادرنجوبه کما در یوس کما فیطوس بودینه نهری گا و زبان حشیش غاف هر واحد
 چهار درم بنفاج کوفته سه درم خاریقون کوفته و درم صطکی و درم صافج هندی هر واحد و درم و نیم موینتی چهل درم همه را در شش رطل آب بجوشانند تا بدو رطل آید
 صاف کرد و پنج درم صبر ستوطری بران انداخته هر روز سه چهار و قیه گرفته روغن بادام شیرین یک درم بران چکانیده در تابستان وقت سحر و در زمستان هنگام
 طلوع آفتاب بنوشند و غذا بران شور با می محمل یا جدی یا پادچه سفید آنها باشد و بعد غذا شرب سفید رقیق اندک بنوشانند و اگر از این آثار صلاح و سکون پدید آید
 همین تدبیر لازم گیرند تا آنکه صلاح تمام یابد و اگر فائده نشود یا باریج جالینوس یا باریج فوسن آب مطبوخ بیامه سیاه و کابلی و گا و زبان و قتیون و اسطوخودوس و بنفاج
 هر واحد بقدر حاجت بدیند و اگر مریض متعل ادویه حار باشد و از آن ایضا یاد باد و همچنین تب سکنجبین هر روز نیم رطل تا یک رطل بدیند و بران این بنفوت اندازند
 بیامه سیاه و کابلی هر واحد سه درم قتیون چهار درم خاریقون یک نیم درم خربق سیاه یک دانگ همه را با یک سوده دو درم تاسه درم یا با دو چنین بدیند این همیشه بقدر
 گوید که قصد سلیق یا سیلم از دست چپ کنند و مقدار صلاح خون برآزند و اصلاح مزاج جگر تبرید آن نمایند هر آنکه خلط سوداوی از صورت آن تناول میشود پس حال از آن
 بسیار فایده میکند و هر گاه از آن متاثر می میگردد و از اسهالی معده دفع میکنند پس اگر این کثرت پذیرد تقیه آن مطبوخ فواکه نمایند و تبرید مزاج کبد شرب شیرین زرد بار
 بشربت شور و شیر زرد شکا سکنجبین سفر جلی و آب گازی سکنجبین کنند و اغذیه سیرج اضمحید کیموس مثل لحم کایان و به مرتب آبهای بارشول آب میان صحر و
 دهند و آن تملاحه نمایند و اگر حادث مریض شرب خمر باشد اندکی نازان مزوج آب بسیار بنوشانند و اگر کثرت ریاح و شدت العاطشکایت که از مزاج معتدل نمایند
 و از اسراف دوران منع نمایند و در تمام دخل کنند ایلامی و بر جانی مینویسند که در الینویلیای مریخی امروقی نباید کرد و کسی که باسانی می کند و خلط و فضای معده باشد و صودا
 است که تسکین طبیعت نمایند قتیون و یا باریج فقیر آمیخته و اگر حاجت آید که هر روز از این کوبه و سانسجی برده سخت نافع بود تقیه معده از خلط اسهال آن باسانی کند و هر گاه حاجت
 این طریق نمایند حاره معابر بران مگر در که نخل ادرغ کند هر صبح این شربت آنتین بدیند آنتین می ده درم گل سرخ بست نرم تر به سفید تراشیده چهار درم سنبلیله و درم
 و در بعضی نسخها صطکی و از خروسانج هندی و صبر سیرک و درم خاریقون چهار درم نیز آمده همه را در و آثار آب پیزند تا نصف بماند صاف کرده هر ما داسی و درم از این شربت
 با بست درم شکر رود و بخورند و در نسو که جهت ضعف معده بارد و نسو تقیه نیز مریخی شرب خاریقون چهار درم افزوده و نوشته که در چهار رطل آب غیسانیده بجوشانند تا شدت رسد
 صاف نموده با بست هم فند قوام آرد و صاف بنج وزن نه هفت درم سنبلیله چهار درم خروسانج قتیون نموده و اگر نظویون قتیون را بجوشانند و صاف کرده هر صبح سکنجبین بنوشند و بنوشند

توجه

توجه

تفتیه عده و ضم طعام تا یلین طبیعت کند و هرگاه این امور ناشی حاصل شود ریاح و بخار تو را کند و ماوه مرض منقطع گردد و ماوه کبیرن تر باشد شیر سیله ده و شیر گاو و طبع را نرم کن
 اندکن اسهال آنک بسیار آن اسهال بسیار کن و طعام او یک است هم باید هرگز که قوت معده در مشتمل تقیر شود و گوشت حیوان که برای او کبیرند بر سر تخم کبیر و فزونیان باید
 نازم شود و آنچه از آن بر میان کند سخت بریان نباید کرد تا خشک نشود بلکه تری باقی ماند و هر وقت که معده خالی باشد نسیمن منقبت بود و نسیمری زبره و نسیسون و تخم کرفس
 در آب چغ شانیه صاف نموده و در شامه کاه و پرنکند و گرم بر معده دهند و نگاه دارند که معده را قوی کند ریاح را منقبت نماید و اگر صحت و کندی را نماند قوی تر گردد و قوس یک یک است
 تفتیه سودا و درم قویون باوا کبیرن باید داد و اگر کبیرن با اید داد هرگاه که سستی معده و قوی
 آن بود بر بول است و تفتیه خون از غلط غلیظ با و در بول کند و آنچه که ماوه سودا با بغم آینه شده باشد کبیرین عصبلی موافق باشد رفس کبیر چاغی را دیدم که نسیمنین نهایت حال بود
 و ازین علت خلاصی یافتمد و ابو انجیر حاکم گوید که من این را از مردم و همچنان یا تخم کرفس گفته منقبت آن بزرگ یدم این الیاس که یک کبیر کبیر یا الیو ایسا بسبب است و شد درم
 در مزاج یا بسبب است و در آن از غلط سوداوی غلیظ حادث میشود و از آن تجارت مرقی میگردد و علاجه اش اسهال سودا برقی از طبخوت لینه و تفتیه مای غیر حاده است هر روز چاه
 از با و بویور یک یک گرم گاو زبان یک گرم و از کفایت شکری و درم نوشند غدا از ریاح کایان و در غلط و تفتیه اسهال طبیعت همچون خیا شنبه و سنبل و صندل و درم و شکرده درم و فزونی
 خیا شنبه و آب باد بویور و گاو زبان هر واحد درم مالیده و آب با بویور و شبت و درم شکسته روغن سوسن و درم و در مزاج ریاح کبیر و این تهر قوی است که در مزاج حرارت باشد
 و اگر حرارت باشد ترک تفرغ تمامه نمایند و در تطبیخ کبیر و مایع بدوشیدن شیر بران تو رفتن آب گرم بسیار کنند و جلالت کبیر فو تخم کاشنی و عنب شعلب هر یک سدرم و از تخم
 یا شکرده درم نوشند و یا شربت بنفشه یا شربت ششام هر یک گرم که باشد درم از آن در آب گرم حل کرده نوشند و غدا ماوه اشعیر را بزرگه ماش بمنزله اوام و کد و بدوشند این مزاج
 گوید اگر علت از مزاج باشد آب با بویور و شبت و نسیمنین حب الفار و تخم و چغ شکسته روغن سوسن بران ریختند و تفتیه آن با دو پیچ محلول لغزش نشا و خواه و تخم کرفس فریزه و کندر
 نمایند و ضماد را تا زمانی در از بران بگذارند و چون آنرا بردارند بارچوبه و محاجرم بی شرط بر مزاج نهند طبری گوید که علاج مزاجی علاج یا الیو ایسا می دانم است و بزرگ
 استغراق کبیر شکام ضرورت شدید اقتصاد بر فزوات و اگر مریض لاغر گردد و چوب مرغ و تیره و زرد و بیضه و مانند آن دهنار و درم و جیل و ز قصبه با لیس کنند و از مزاج خون بقدر
 واجب تخم از ضعف و تقوط قوت مریض نمایند بعد از آن مزاج مریض نظر کنند اگر مزاج باشد لزوم شرب ماوه اشعیر شربت ششام کنند و آب شبت وقت خواب
 این بنلاب حروف بکلاب جالیوس بدهند و آن شکر سفید و کلاب طبعی برگ با بویور و عود خام است و ازین تفتیه معده انفعال میباید و بعضی متاخرین اگر کرده
 که جللاب جالیوس عمیر عنب با حول است و آنچه ذکر کردیم غیر نیست و از تخم و ماوه تفتیه کلام اخترز نمایند که این در کبیر و می افزایش و اگر مزاج مریض بار باشد لزوم
 تناول طبعین نمایند و بعد طعام آنک شربت می اصفه بنوشانند و اگر در مرض انقطاع کرده و در مریض قوت باشد و تقیین گردد که در بدن مریض فضول است ترک او جائز
 بود چه درون خوف نسا و بعضی است پس تفرغ آن بخیا شنبه که در آب مطبوخ گاو زبان برگ با بویور و نسیمنین و اندکی نسیمنین آنرا مالیده باشد یا کبیر و اگر نوشند
 که معده او شام میشود و تفرغ بر ماوه سستی است که نمایند و این حقنه بعمل آرند اگر قوت اطاعت کند خار خشک با بویور و حار یک کف حلی سبوس کندم هر دو در ملازمه
 هر واحد و کف برگ کرب برگ چند هر واحد یک با قه نستان یک کف آنچر جیل عدد و قلم کوفته چو متشهر هر واحد یک کف کبیر برگ شبت یک با قه کبیر حبه را بر جیل
 مطبوخ حقنه برزند و از آن بقدر حقنه احدی قوت مریض بگیرند و اندک بوره از می سرخ و سفقت درم شکر در آن حل کرده بدفعات متوالی حقنه کنند تا آنکه فضول
 زائل گردد و بعد از آن بتدریج جمل و تدریج بر حسب وجوب حال اعاده نمایند بعد از آن مزاج مریض نظر کنند اگر حرارت او باشد او نماید و قشقت و سبب ظاهر گردد
 لزوم ماوه اشعیر و مزورات مرطبه مثل کد و ماش و بقله یانی همه بر روغن با دام سخته باید کرد و اگر مریض برین صبر نکند و در قوت او نقصان بیند غدا از تخم
 سبک مایکسان و مغز بر تره برهند و از کثرت طعام و شیب خواری حذر کنند و این مرض معزاله را در مزاج عارض شد و قاروره او سفید خام بود بسبب
 میل حرارت بسوی اعالی بدن و بسبب خامی اخلاط و ابو حکیم طبیب او را غلطی واقع شد و گمان باز بود و مرض نمود و ایضا صورت اعراض را نیز غلط
 کرد که آن شکایت تمدد و تبیین و سود و بغیم مع فرط اشتها و در وقت زوره و کفین میگرد و معذک قاروره سفید خام بود پس آنرا حسب منتن خوراند و از آن
 مزاج او گرم شد و مریض یاده و قلی عظیم عارض شد و حکم تقبل ابو حکیم داد و بعد شفاعات از تفتیه ساخت و ابو نوح طبیب بک فارس با هو از او در گریه و او مریض فاضل بود

تفتیه

علاج جالیوس

علاج مزاج بارد

پس بخت کرده از آنچه بودیکم بدان کرده بود و نظر بقاروره فیض او نمود پس فیض رطبی متفاوتی یافت و حکم کرد که مرض بار دست و اشار به بشرط مسهل نمود
و باقی ماند از سه سال آنچه آبی بود یعنی قائده نمیشد و زردی در سینه او بهم رسید و بیوش گردید چون بیوش نمایان را نیز منقید نمود و مدتی ابو فوح و راهب از مقید
بود و بعد از آن بیودی سعوت بود و حسن المعرفت بود و آن اقتدا برای ابو حکیم و ابو نوح نمود و قاروره و فیض آن رطبی انداخت و مسهل اشاره نمود
و امر به خول حمام بعد از تناول دو اگر دو در حمام آنرا غشی بهم رسید و مرض آن زیاد گشت و ادیت او عظیم گردید پس حکم قید آن بیودی در حمام کرد و مسهل که
نوشته شده بود آنرا بکثرت نوشانید و چون از حمام بیرون آوردند مشرف بموت بودند تا یکسال صاحب فرزندش بود و پوست بدن او تمام افتاد و از طبابت توبه
نمود و بعد از آن ابو عبد الله بریدی را تحریر فرمود و من مع ابو امهر موسی بن سیار استاده من در خدمت آن حاضر بودم و طلب کرد که یکی را از اطباء می نمود و بسوی آنها
فرستد و صورت مرض خود و خطای اطباء را نوشت و ابو عبد الله مر بسوی آنها فرستاد و معالجه آن بشرط ما الشیخ و طلیعت غذا نمودم و گفت کسی که اشاره بحسب
طبیعت نمود و خطا بود آنچه اشاره کردم بدان میل نمود و از ما اشعیرا راصلح ظاهر شد بعد زنی از دام هم معرفت بیست امر مثل تطیب وارد گردید و اشارت
بشرب شیر خرد نمود و آن قریب به اشعیرت در تطیب گفت که جماعتی از اصحابان این علت بدین شیر علاج کردم و از آن خلاص یافتند و چون از ما اشعیر
در تطیب صلاح ظاهر شده بود ما اشعیر و شیر خرد جمع نمود و بر آن داوست کرد و شغای کلی یافت و من گمان کردم که این زن اشارت بشیر خرد بطبیعی نموده که
زنان بغیر شیر و تفرقه میکنند و از آن مناظره کردم و آن زن را در طلب ارجح زمان فرمودیم و ما بحافظه در امورات کثیره الدرست بکتب جالینوس و بقراط یافتیم
و دانستیم که آن شیر خرد را در تطیب تعدیل و تسکین حرارت و اصلاح هفتاد بیس نموده و بخنجا اشارت کرده بهر آنکه امر میکنیم بشیر خرد و شیر زنان و ما همچنین دانستیم
در جانی که را در تطیب کسب بدن رطوبت را می نایم و این حکایت از آن جهت کردم که اگر این علت با مزاج حار افتد نوشیدن شیر خرد آنرا منع نیست و اگر چه
جالینوس آنرا درین باب بعینه ذکر کرده لیکن شیر خرد را ذکر قانونی ذکر کرده تطیب حسب سلی خود مع استعمال تو این آنرا بعل آرد و بدترین چیز درین مرض استقرخ
با و پیویدم و هر چیز که معده صاحب را ایداز سازد ضرر است و آنچه قدم با اختلاف صفات و رای خود با درین مرض کرده اند نیست که این مریض را علاج بترک
ریاضت و نشانی بدن او در آرزین و حفظ سر او با شامی مقوی مثل گلاب و آب غلغ در روغن سوسن و روغن خیری سرد آب حی العالم و آب عصبی الراعی کنند هرگاه
مزاج حلیل عار باشد و اگر مزاج مریض این مرض با بود تقویت سر او روغن های گرم و ریختن آب طبعی این او پیوید نمایند بگیند با بون اکلیم الملک برگ با در نجو پیوید برگ سر
جو را سرد و گل جنا هر حدیک کف و آشنه اندکی برگ جنای و برگ غلی و سوس گندم همه را در آفتاب بپوشانند و بعد هر اشیدن حشایش نیم گرم بر سر او آردم بریزند که
تقویت مزاج داغ او کند و صحو و بخارات بسوی سر او منع نماید بعد تصفیه معده او باین ضا و کنند برگ مور و برگ مسفرم هر دو حدیک کف مغز سفید شنبه بقدر
و جب ککاشامی و سگک یا ن هر دو اندک و اندک از آن کمتر گاو زبان برگ با در نجو پیوید برگ مایشا هر دو حدیک مر اندک از آن صبر طببا گرفته شود اندک از آن صعلکی
اندک از آن همه رسوده بشرط بیض شراب سید ساد و سرشته بر تمام معده ضا و نمایند تا نشا و وقت غذا جدا کرده بهنگام مقیم طعام عاده نمایند و این بهنگامی است که مزاج
اندک باشد و اگر حرارت قوی باشد و تحمل آن ضا و نشا و تصفیه معده او باین ضا و کنند زرشک با تخم کوفته خشیش با مینا صندل سفید و سرخ ککاشامی برگ مور
سود و باب سیدک میخته بر پارچه ضا و کرده بر عاره خالی گذارند و وقت نهضام طعام از آن جدا کنند و از چیز کثیره بر این مرض مع حرارت مزاج بدان کنند ما اشعیر خرد
محمول آب سوسن است تا آنکه قوت مریض تحمل آن باشد چون ضعیف شود بر ریاح و هندی باج بچه مرغ و تیر و از آن بریان کرده دهند و اگر گرسنگی بسیار باشد و تحمل
صبر طعام اندک نبود ما اشعیر مطبوع بختناش بنوشانند و تغذیه آن بلجوم برده و بچه مایکان سازند و نیاید بیض محتدل البیاض و بنید جوصی نوشانند و اگر فضول
و زبدن او ثابت شود و احتیاج بقصد بود و قوت او تحمل باشد قصد هلیق کنند و اخراج خون بدفعات نمایند و تصفیه حشایش او ببرگ بنفشه و آرد جو و اندک
خطمی و اندک آرد کرسنه و صندل سفید اندک و حفض اندک کوفته بختی بکلاب و قلیلی از روغن خیری و یا دقت پری شکم و گرسنگی نمایند و لزوم دخول آب زین هر روز
کنند و از جماع و کثرت آن منع نمایند و اگر شصوت جماع اشتداد نمایند و نفوظ مغرظا هم شود و افکار او ناسد گردد و شیبه بوسوسن را ظاهر شود و اجازت جماع
اندک دهند و بعد از آن حفاظت قوت او نمایند و اگر محتاج با سفر لغ باشد بختند مذکور کنند و اگر با سفر لغ اراده تغذیه بدن و تطیب آن باشد و وقت احتمال آن کنند

باز بچین و در بیشتر طبع فستقین نایب صفت است آن گنیزند اندک انبساط فستقین و انکس ریون صغیری فخاص سوده در پارچه صوفی بندند و در وی سنگین نو متقدار یک رطل صغیر شیر
 بر اندازند که علف آن حشیش فستقین سبب باشد و حشیش فیل کوش حشیش گاو و زبان بیا و در نجوبیا و نمکشک باشد اگر این مسیرید و الا از جو کوفته متفشر و از سبوس
 سید و مانند آن بود و آن صورت که در آن فستقین و فستقین باشد و شیر خوش خفیف و بند بعد از شیر اصافه کنند و بر آن اندک کنبجین غرضی از اندازند که مزاج و معدله
 متحمل آن باشد و الا جالبی که نه کوشه از آن بنوشانند که این تقویت معده او و تکلیل اخلاط سودا و دیگر مخرقه در مرقاق عروق آن کند و از غذای آن اندک از شیر بر شیر خواره بانی
 کنند اگر قوت آن متحمل این باشد و شیر خجسته و او در صنعت او نقل کنند اگر نقل او را می خوب کند و همچنین از آنکه از امواتی نباشد که این تدبیر تمام
 در امر است و اگر مزاج مرعیض بر او در این مرض باشد تدبیرش همین تدبیر نمایند از صاف معده و چشمای او سوای آنکه در صفا و این وجه است که صغیر موصوفی و عود خاتم و دیگر
 اندک آفرینند و اشیای مبرزه از آن ضارند بجاهند و در آن زن که اندران با بوند و کلیل الملک سبوس مانند آن آنچه سخن جالبی باشد جو شاینده باشد و ایشانند و وجه است
 که از اموات مزاج او غافل نشوند پس اگر ادبی تغییر تغییر کرد و یا یکی از این کیفیات مائل شود و یا در تدبیر نظرانی که مخالف کیفیت موجب ض باشد باید کرد و اگر این علت غیر
 ورم و معدله باشد و مزاج او بار و پوز و م شرب کنبجین شکری عضلی نمایند و آن غرض بسکه عضل سازند و در الم استفرغ او بدو ای که در آن فستقین و فستقین باشد باید کرد
 و اگر قوت او تحمل استفرغ نباشد و در بدن او فضول باشد و وقت احتمال نماید این نوع هر روز یک تنج بنوشانند سخته آن برگ بادرنجوبیه و گاو زبان عصاب بیستان
 اصل لوسوس هم الموحس تو دوری کوفته پوزیدان کوفته پرسیا و شان هر واحد یک کف ترنجبین گل سرخ مو پستی هر واحد یک کف کبیر فستقین سبوس خود و سبوس فستقین هر واحد
 اندک پوزن و در دم هم در ظرف چینی یا شیشه با سفالی سبز اندازند و آب شیرین خوب گرم بر آن آنقدر بریزند که چهار انگشت پوشش و سرد و زود آفتاب گذارند بعد هر روز
 یک تنج از این آب بیک و قیبه کنبجین عضلی بنوشانند که این استفرغ آن فضول بلاذیت کند و هر گاه قوت ایضی صفت گردد و فضول باقی بود صلاح غذای او و ترک استفرغ
 نماید تا آنکه استفرغ او ممکن شود و از آنچه معالجه این علت بدان نمایند بعد پوزن و زوم آن تقلیل طعام و ترک جماع و زوم آبرن است هر روز اندک از این تخم چون فستقین و تخم
 و سبوس کبیر و زلیجات نشسته و بیله آماه مساوی و موصوفی اندک فستقین و فستقین هر واحد شل کبیر و از ایلایجات کوفته بیله غسل سبوس بعد جهت تقویت اسهال با اندک تر و در مزاج
 سیاه و قیبه نیامی میشود از آن مقوی سازند اگر معدله ورم نباشد و قوت صحیح بود و مزاج او احتمال این کند در هر سرد روز از او درم تا سه درم بپزند و چون از این مرض علیل پاک گردد
 از عود او این نباشند هر گاه مرعیض محکم بریزند و بر تقویه مؤله سودا و اجسارت نماید و مضرترین اشیای برای صاحب این مرض یا ضمت تشعبه است پس بیاید که مراعات او
 بسیار کنند و ضاقت معده او نمایند و ندید کسی را که این مرض عارض شده و از آن تساهل نمود و تدبیر عاجز ماند که در امر او نفسا و مزاج و ذرب الخلال قوت مؤل گردد و ندیدیم
 ششمر که این علت با ورم و معدله او و حرارت و در مزاج او و معالجه استفرغانات نمود و اکثر اعضای او شخج گردید و مریح الم شدید که لاق او بود تا آنکه ملاک شد و این حالت آنرا از
 استفرغ رطوبات محتاج الی بدن ضعف قوت و ارتفاع مجاری حار و سردی و باغ جم بسیار و جمیع انواع المایخولیا و طریق معالجه آنها قریب یکدیگر است و زیادهای وی که در آنها
 واقع میشود اندک است و بعید نیست که این فرق از کسی که آنرا ادنی تمیز باشد زایل شود پس انواع آنرا با استقصا المایخولیا ایضا مینویسد که طول سه و فرط در است و فطرت
 عدم فکیر و ترک مجالست انواع مردم و کثرت خلوت و تنهایی با افکار و درشت نوعی از المایخولیا میسر میگردد و با این نوع المایخولیا و باغی مساوی مناسب است از آنکه سبوس
 آن احتراق سایر اخلاط مضاف گردد و پس بدان کثرت نماید و گاه نوبت بدریدن جان رسد و جمیع افکار او فاسد گردد و معالجه این قسم علاج مرکب از انواع مذکور که المایخولیا
 از تطبیب تحلیل و استفرغ مصلحت و آشنگی و تغذیه باغذیه موافق مزاج آن و ایناسن اجلاس او در مجالس مردم و جماعت بائی که در آن صاحب علوم و ملامتی و شرب جمیع گوشت
 و اندک شرب لطیف نوشانیدن و تفقد اعراض سایر احوال او و تقویت قلب نشان و همچنین قلوب سایر صاحب المایخولیا و ارباب تطبیس و جمود بزرگه تقویت قلوب با نتاقت
 قوت آنها نماید پس معالجه تطبیب را از نزدیک ظاهر گردد و در زمانه خود جراحی را از آن جناب دیدیم که خوردنما داشتند و زوم افکار او اجتناب از مردم و ترک استغفال بغیر علوم
 و در وقت نمودن پس اخلاط ایشان محرق گردید و المایخولیا پیدا شد و بعضی را از ایشان دق زد و نمود و ملاک شدند بنحله آنها فارابی و عیسی بن ماسویه ابو بکر بن ابی
 بصری و عمرو بن یقینت اندک بدین علت هلاک گردیدند پس این قسم تدبیر حقیقی مغالط مردم و اختیار تنهایی و ترک استماع و مجالست مردم و تفرد با افکار و مجامع
 بودی می گردد و بدینچه مذکور شد اندرین حالت بر انسان عاقل واجب است که تقسیم نماید روز خود را و اگر قدرت نباشد هفته را و اگر نتواند ماه را و از آن بود و مسلح

کتاب فستقین

و مجالست مردم حصه گرداند و اکثر اوقات خود را برای علم و اکتساب ثبته ناملی هم طاع خیرات مقرر سازد و نبوغی از او جوهر هم و نفس و منفرد نگردد که این نبوغی با است سار تو تمام
 و افسا و سیاست بدن او در نظام این مشهوره و ایضا گمانیکم که معصوم انواع مایه لیا چون با خرد و قشفت باقی ماند و اراده بر تثلیث آن آن باشد چیزی بهتر از این
 ما و بچسب بعد اصلاح شیر استخوانی بر نیست بعد از آن آنچه با او بچسب با او بچسب باقی از عرض حجب بود و شلما اگر عروق مرقاق آن چیزی از اخلاط باقی مانده
 با او بچسب نمانند اما اضافه کند اگر معده او تحمل باشد و اگر قشفت میسب و جنات باقی بود باید که با او بچسب بر عروق با او در نخسین تخم خیا و تخم بارگت مانند آن افزاید و اگر
 حرارت باقی باشد چه است که بر آن بجلاب و سنجیدین بر عروق که و و امثال آن زیاد کند و اغذیه بچسب آن باید و اگر عقبت نفس ساد و ششاشل طحال کبک باشد باید که در
 ما و بچسب مرقاق کبک بچسب نفس شل قرض یونند و قرض شکاف قرض گل مانند آن مضاف سازند و شد بدترین مرتضی عقبت این مرض هنگام زوال آن حادث میشود آن یون
 اسود و معروف بر ترقان سندیست و این بسبب قوع سرد و در عروق کبک طحال میباشد و معالج این نبوغی از عروق کبک بر یونندی و قرض نعتو قود یون
 باید که در دو گاهی عقبت این علت دمایسل و خراجات مخصوص در مرقاقی ظاهر میشود و این دلالت میکند بر آنکه اخلاط متعصبه منحل قریق و سنجیت گردید بعضی از آن خارج شد و بعضی
 باقی ماند و بعروق و قاق آمده ما بین جلد و لحم خارج شده و چون این علامت پیشین تعیین کنند که عروق خالی شد و در بعضی صحت یافت و آنچه از علت و دلیل خراجات باقی مانده
 درین هنگام بهترین اشیاء پزیرند پزیرست و تغذیه با غذای صالحه مانند قلیل انشول و نشانییدن او در چشمه کبک بر ترقی اشوبی اندک است و لزوم مالش هر دو غدهای مجففت نشفت
 مثل روغن گل و زیت معمول از زیتون خام و روغنی که در آن پنچ درخت اشیر و مانند آن جوش داده باشد و خوف نباید که در این و دلیل قروح جذامی خواهند شد بلکه
 استقران بدن و تنقیه از اخلاط شده است و این هنگامی است که عقبت معالج و در آخر مرض حادث شود و اما اگر در ابتدا ای مرض حادث گردد و از یون آننا قروح جذامی خرد
 کلی نمایند و اصلاح بفسد و استقران و اصلاح غذا حتی الامکان کنند و بتدبیر خود در طریقی که بدان اصلاح تغییر خون کرده میشود و ملاحظه سازند ایضا موصوف الیود و امراض معده
 و رباب مرقاق نوشته که این علت بادشاهی را به سبب رولن نمود بسیار و نوشیدن نمیند که مغزط عارض شد و حرارت بر آن غالب کرد و معده و میان کتفین او متماکم گردید و وسوسا
 و غم و فکر اکثر نمود و اطباء ای او هنگام ملاحظه سفیدی قاروره غلطی کرده و سبب پنچ و حبل فاویب و او را خوانند و بلای او عظیم گردید و قریب بود که مالک گردد و طبیعی
 کمی آمد و در حایر بر طریقی اطبا سندی که پنموزیرا که ایشان در صنعت پیشو بودند و بالاتفاق ایشان غلطی واقع شد و هرگاه امر آن بادشاه متقاوم شد برین صهره که آن
 همراه او بود و طلب بن تحریر فرمود و من حاضر بود در مرض او را نشناختم و ما اشیر و حریبه خرد و من ادم و چیزی اصلاح یافت و بعد از چند ماه که خواب نگردد بود و خواب
 و زنی طبیعی بر شده اشارت بشرب شیر خرم و درین برای خطای او ندیدیم سبب کبک هر دو طریق در معالج و آن بادشاه میان ما اشیر و شیر جمع نمود و مجموع این شرف
 و حریزه خرد و من که بدان اشارت کرده بودم نوشید و ترتیب بدن او گردید و آنچه در معده او بود و در کتفین زائل شد و تسکین یافت و خواب طبیعی نمود و از آن ابتناع
 یافت بهر آنکه آفت این علت سهر بود و هرگاه آثار صحت از مرض دیدم فصد او کردم و اگر فصد او در ابتدا ای مرض میکرد و سرعت زوال علت او میکرد و صحت کلی یافت
 و آن اطباء ای ناقص چون این مرض او دیدند بسبب جعل خود با بدان بر بر بعضی حیانت کردند پس تامل باید کرد و آنچه در وضع این مرض اعراض خاص و اسباب فعل آن ذکر کردیم
 تا صورت آن بر ششای نماند و گوئیم که در علاج آن بر طبیب چه است که استقران مرض آن بد او بچسب نباید که بهر آنکه طریقی که در آن غذا از معده نماند و عروق مسدود بود
 و خطا موجب ض غایطه عسر رضی است و اگر استلای بدن بر بعضی طاهر گرد و بفسد باک نیست و موافق ترین عروق بر بند سبب نفس فصد برای این علت صافن سنجین
 بسلیق و اگر بفسد استلاد در علاج علیل معلوم شود چفته نامی لیدن مثل آب چشتر و آنچه آب سوس گندم خطنی و پوره ازمی اندک روغن بفته مانند آن حفته کنند و بر شل معده
 او بر کسپول برگ بارتنگ آرد و بنبشته اندک و بسبب برگ موز ترهما و نمایند و اگر از سروی که آن موضع رسد ناخوش باشد غذا در با فعل گرم کرده بر موضع نماند باید که بر
 لزوم ما اشیر و حریبه خرد و من بیاید و در اغذیه لحم سینه تیره و سوده و اگر باشد مزه بکند و ما ششای بنیا کند و بعضی از او آموزان در دنیا را بود و در بعضی که آنرا جرح بود بر آن
 وارد شد پس گمان کرد که آنرا با اینچلیا است و سفیدی قاروره او دیده ایار ج او را خوانند و استقران او با بطریقی مقوی با یار ج نمود و در مرض یاوه شد و در بعضی شرف بملکت گردید
 و در امر او با او با هر موسی بن بسیار طلب شوره نمود و او امر ما اشیر و حریبه خرد و من ترتیب بدن او حتی المقدور و لزوم آبرن نفیفت و خوانیدن ماهی کوچک سخن فرمود
 و اندک شراب بعضی قریق آنرا نوشاند و در اندک مدت سریش شفا یافت پس چه است که همین طریق معالج بر بعضی این مرض نمایند و تضییع جنب و تیغ او قریطی

باید

باید

مرتب از جزاده که دو آب سید و مانند آن کنند و بر پیش را با بازت جمع نماید داد و تا فقیرین اشیا که در محالجا این دیده ام هر گاه آنجا امتلا باشد فصدافش محنته ای لینه
 و در طبیب بگذشت و گاه بدرت خار که این مرض سرخ ناصع بود و درین حالت در تربطیب فرزند و با ما اشعیر حجاز حصری بریند و غلای او بزیر اجابت مزوره ششیرین سازند
 و از انفع اشیا برای این مرض صلاح غذاست مولف اقباس می نویسد که بعد از فصدای سلیق چپه مردان و صافن در زمان به تعبدیل مزاج تا یک هفته شربت گاو زبان
 تخم بادرنجوبیه هفت ماشه پاشیده بنوشند و از غذا برنج و آب پخته مرغ آگوشته بزغال بر وزن گاو و پنجه بنان تنگ بند و بعد از هفته فصد
 اسبلیچ بکشاید و منفع از سبناج بادرنجوبیه گل سرخ هر یک نه ماشه در مویز گل گاو زبان هر یک هفت ماشه تخم شوشه سه ماشه اقیهون پنج ماشه مویز مویز کیتولیه
 و عرق شاهتره و عرق بادرنجوبیه و گلاب هر یک ده توله خیسایند و صبح جو شاییده گلفن چار توله همچون نخلج و دو توله مالیده صاف نموده بنوشند تا پانزده روز در صبح
 نفع بعد سنای کلی مدبر یک توله لمبیا سید کلیم توله استتین چهار ماشه بریند چینی نه ماشه مغز خیا شنبه زنجبین هر یک هفت توله شیر ششت چهار توله شربت مطبوخ خود و سوسول
 چهار توله و زنج با دوام هفت ماشه اضافه نموده شب حب لاجورد یا حب فیمون نه ماشه در همچون نخلج و دو توله آسینجه و ورق نقره پیچیده بخورند و صبح مسهل مذکور
 بنوشند و بجای آب عرق گاو زبان و گلاب بنوشند غذا و دیر بخورد و صبح وقت شام سه مرغ و پلا و یا مان خشک توری بشوید برای مرغ شرب کرده و هفت
 روز دیگر جوهر هر یک یک ماشه در خمیره ابریشم نه ماشه سرشته ورق طلا یک عدد پیچیده دهند یا لاجورد و سوسول اصل کلی هر دو حدیکه ماشه یا لکه برنی یکت و با خمیره گاو زبان ده
 یکت نه آسینجه و ورق نقره پیچیده بخورند با لایش شهاب گاو زبان هفت ماشه شیره تخم قرطم و یا بیان هر یک ماشه الیچی کلان پنج عدد و عرق شاهتره و گاو زبان و گلاب
 هر یک هفت توله برآورده شربت بادرنجوبیه یا سبب چهار توله و نخل کرده تخم و خشک یا شترتی یا بالنگونه ماشه پاشیده بنوشند و بعد از سه ساعات ماشه یا زاده بهتر تعبدیل
 خمیره گاو زبان و غنبری یا دوا المسکت واری همراه عرق غنبر یازد که تخم شترتی بکار برند و از بخرات و مسکرات اجتناب زنند و اگر نقیبه با او آید بن بکرات نرات بلکه
 هر سال سینه چار بار کنند امید که تمامه نائل شود و اگر چه سینه بر دست و بعد از هر چهل روز فصدای سلیق کردن استعمال این علت میکند و با احتیاج بتدبیری دیگر می افتند
 و برای آوردن خواب نمک سیاه و شیریش آسینجه برکت دست و پامالیدن فی الحال خواب می آرد و بار بار تجربه در آمده و با وجود تدابیر مذکوره گاهی در طعام ایشان او پیوسته
 کاسریاج چون زیره و فلفلین و در چینی و نجیب و مصطکی افکنند و مرق را طلیعه نموده مخلد مانع نفع بلعل آزند و این مطبوخ همه اقسام یا نجویا و خصوصاً مرقی پیچیده
 گل سرخ و و شقال فیمون کلیم درم فمشتین یکم برگ گاو زبان یک شقال نبات سه توله و این دوا تا چهل روز نتوانند دهند که بلوغ نفع است گل سرخ دو ماشه
 گاو زبان سه ماشه کوفته پنجه نبات هفت ماشه تخم و خشک ماشه آسینجه اول بخورند بعد الیچی کلان سه عدد و برگ گاو زبان سه ماشه تخم شاهتره و دوا ماشه در
 گلاب نه توله و آب باران ده توله گلفن کلیم توله جوش کنند که بر نیمه آید مالیده صاف نموده بنوشند و وقت صبح و غذا چو هر مرغ بنان خشک توری دهند
 لیکن باید که تا پنج روز الیچی یک عدد و گاو زبان و تخم شاهتره هر یک دو ماشه و گلفن یک توله گلاب چهار توله زیاد کنند هر روز و از روز ششم اضافه کردن
 ادویه زمانه قوت نموده تا چهل روز دستور نوشانند که مکرر تجربه رسیده و کذا شمسط مغسول دوا ماشه در اطر فیصل اقیهون علوی خان یک توله خوردن

جمون و سوسول

بدانکه جنون یعنی دیوانگی بقول ایلاتی چهار قسم است یا نیا دوا الکلب صبارا و قطرب پس یا نیا عیارت است از جنون سلیق دوا الکلب نوعی از است و ما در بیان
 این هر دو سوسول متحرک یا صغیر یا از است و صبارا جنون مغز است که با سرسام صغیراوی مرکب باشد و سبب او صغیراوی متحرک است و قطرب قهیمی است یا از جنون یا سلیق
 دم متحرک یا سوسول متحرک یا صغیراوی متحرک است ماده او از ماده مایا در حرارت حدت کمتر میباشد و در پیوسته و غلظت بیشتر و لهذا این مرض مزمن بود و طریق تشخیص
 از اقسام مذکور باید که او را در یافت نمایند که با جنون تپه است یا از اگر باشد و قارور و سفید و رقیق مائی و جنون شدید یا نیا یا انخراط عقل مغیره آثار سرسام
 صغیراوی شامل بود صبارا باشد و اگر تپ نباشد و درین صورت اگر دیوانگی با اقدام جمعیت و جنطرات غضب ترش و بی و ستر عبت شدید و نظر صبارا و تپه مثل نظر
 درندگان باشد و هر چه یا بیشنگ و بدرد و بدن لاغرا مائل بسیار بیوض صغیر صلبت خاروره زیتی قریق و گاهی مائل بنایت بود یا نیا باشد و اگر سوسول خلق غضب
 و از انخراط بلعبت موافقت و مهربانی تلقین مثل طلح کلاب بود و او را نکلیا شد و اگر بهای بنایت ترش و باشد و در یک مکان بیش از یک ساعت قرار نگیرد

۱۴۱

و از مردم که میزد و در روز یکبار برستاند و بر این پنهان شود و اکثر شب ظاهر گردد و باشد که از مردم ترسد بلکه تا آید و در اکثر سخن و متاسف از روی اشتباه و خشک شدن زبان
 و بی چاشنی چشم غائر و بدن لاغر بود و مثل خروس سگک و از گداز گاهی بر هر دو ساق او قروح پیدا شود و نظری باشد فرق در آنکه ماده قطره ای محرق است یا صفراوی محرق چنانکه
 که صاحب او اگر تشنگ و خاموش بود و در صورت تکلم چندان گوید که سماع را خلاصی از آن دشوار کرد و چون بنصب آید و بر فرو نشیند و بدن او بسیار نحیف و رنگ او
 مائل بر سیاهی بود و سودای محرق باشد و اگر با اضطراب و بیعت شد بدو چیزی که شکر و قلع و زردی چشم بود و سرعت شرارت کند و بزودی زایل گردد و صفراوی محرق
 باشد و گویند که ماده مایه و مایه لایحی را بر برست و رسود و است لیکن ماده این علت سودای محرق از صفرا یا از رسود است و آن روی ترست از جهت ماده و ماده
 مایه لایحی رسود و طبیعت کثیره یا اترقی از بغم یا از خون شیرین بود و چون از بغم محرق که باشد و فرق دیگر میان آن هر دو اینست که اکثر لایحی از حصول ماده سفید
 در او عینه دماغ میباشند و مایه اکثر از حصول آن در وقت دم دماغ و جوهر آن بود و مایه لایحی با سودن و فکر فاسد و خوف و سکون بدون اضطراب شدید می باشد
 بخلات مایه که با اضطراب و توتب و بستن بسوی مردم و بیعت و نظری بسوی مردم مثل نظر سباع بود و فرق در حمزه دماغ و مایه آنست که صاحب حمزه در
 خود احساس می نماید التهاب و حرقت تنگی که بر آن مضمی می ماند صدمع آن از اشارت التهاب و حرقت با وجود آنکه خالی از مصلع نمیباشد و غفل او ثابت می باشد
 و نظام کلام او تغییر نگیرد و در او از حی مطبقة با قوروشدت ضعیف خالی نمیباشد و درین علت فساد عقل و دوام صدمع و تغییر ترتیب کلام می باشد و با این حی نمی باشد
 جهت آنکه درین مردم نیست و کذا فرق درین مرض و در سرسام حار از وجود تپ گرم مطبقة سرخی چشم و اشک و اشتیاق عروق آن در سرسام و عدم حی و فرودن
 چشمها بدون اشک و خشکی و خشونت پوست پیشانی و نجافت بدن و صلابت و صغریض و در اکثر لول زیتی در مایه مایه که در او در اکثر الکلب عقدا و بنی باشد
 چنانکه در مایه مایه باشد و آن بدویت اقرب است و اکثر عروض این علت در خریف می باشد جهت رذالت اخلاط در آن و در برنج و تابستان نیز بسیار می باشد و نزد
 و زیزدن باد شمال است را می باید جهت شجفیت و بیس آن و این علت اکثر زایل و منحل میگردد و بوسه سرد و الی و گویند که اگر کلب نیاید و در اکثر الکلب حرارت جگر است
 آن باشد و عقب او دستت عارض شود و طوبت آن منحل و زایل گردد و بیشتر این علت بشارت معده افتد و از زنی کردن شفا یابد و از علامات مندره مایه
 کابوس با حرارت دماغ و امتلا می قدین از خون و سرخی آن و بستن خون در پستان زن است و چون دوالی در آخر مایه عارض گردد در اکثر ذلالت بر اعمال از اول
 آن مینماید و بسیار است که عارض میگردد و مایه و امراض حاده و آن دلیل بجران است و در اکثر نشانه مایه و ذلالت بر بجران آن مینماید و شیخ میفرماید که بسیار از جنون
 که با سرسام عارض فردی عارض میشود حتی که انسان با وجود آنکه سرسرم می باشد بزیان بطور جنون مضطرب میکنند و با قریب مفرد بزیان و اختلاط عقل می باشد
 و با آن جنون نمی باشد و اگر باشد بسیار او و ایضا گویند که آن مایه است که با قریب چنانکه قریب گویند که مایه لایحی که با قریب است و بیشتر در بسیار از جنون
 تقدم میکند پس عقب آن درم و تپ میشود و بسیار نگاه می باشد که چون قریب از صفراوی صرف و محترق بود پس این ماده هر گاه بسوی دماغ منافع شود و با
 وصول خود جنون حادث کند و با وی یا بعد از آن درم پیدا کنند سبب بسیار باشد و در قریب جنون عارض از مردم می باشد و در بسیار از جنون و درم هر دو یکبارگی
 از ماده حادث میشوند و یکی از این هر دو سبب گیری از آنها نمی باشد و اگر چه گاهی هر دو احداث هر دو سبب بیادنی و دیگر میگردد و هر گاه بسیار از ظاهر شود و با سر طویله
 مضطرب ترتیبین و خواب و بستن نفس که نیز نتواند و نسیان و جواب غیر مطابق سوال و سرخی چشمها و اضطراب آنها و گران و رانها و گویند که در آن چیزی افتاده است
 و گاهی در آن زردی می باشد و در اشخاص حساس تمد و نزد قنار و حج بسبب تصاعد بخار می باشد و ایضا در چشم اشک بغیر راه و بغیر یک چشم سیاهان میکنند
 بعد از آن چون مرض مستقر گردد و تپ سخت و زبان خشن و خشک شود پس در آخر آن حرکات پاک بسبب ضعف ساکن گردد و حرکت آهسته شود و حتی که در خواب
 پاک و از جنون بزیان منتقل معجز از کلام و قنات آن باقی ماند و بر چیدن ریزد از جامه و گاه در اکثر اقدام نماید و در مرض ضعف و صغری و صلابت بسبب
 میس زیاد گردد و گاهی بسیار غیر محض و صرف واقع میشود پس حالات او از کلام و ذکر و حرکات مختلف بود که گاه منتظم و گاهی غیر منتظم باشد

علاج کلی اقسام جنون

بقول سخی در معالجه جنون باید که اولاً اعتنا با مردم و ترتیب آن کنند باین طور که در آب شیرین بنفشه و زینکو فرود بیخ غلطی در برگ بید و چوب شمشیر پوست کند و بخار در برگ

و ششاش سفید و گل سرخ و گل بابونه و فلاح جو شاییده بر سر ریزند و این فطول یک مرتبه صبح قبل طعام و یکتبه شب استعمال نمایند و بر نفس اربست نشانند تا فطول بر مقام سرد باشد و اثر آن در اندرون سربسولت برسد و بر ورغن بنفشه و یارورغن نیلو فرورورغن کدوی شیرین بشیرین و فتران در بینی چکانند و شیرین یا شیر بر سر زد و اشعاعی منخلی و دست و پای او بر ورغن نیلو فرورورغن بنفشه بماند و ساقها و رانهای او بر بند ناماده با منخل مغذوب گردوداگر در اینجا باشد شربت ششاش که با پوست آن ساخته باشند باب انار شیرین یا با القرق یا آب انجیر یا با آب اشیرین نشانند و اگر قبض طبع باشد خسته های لینه مثل خسته معمول از باوند و بنفشه خشک و پسته و پسته و خلی و خار خشک و روغن کنجد تازه و فانیند و شکر سرخ و نمک کل بلبل آزند و غذا اگر حرارت شدید باشد بکده و دخیار و سمنانخ و ماش و کاه سوسلوق و مطبخ در ورغن بادام سازند و اگر حرارت نباشد چوزه مرغ و دراج و لحم تره و پاپیچ بزوزرد و میهنه و ماهی تازه که کوچک شراب مزوج باب بسیارند و هر گاه در داغ چیزی ترسب حاصل شود و احتیاج بر تقیه بدن باشد مطبخ معمول از زنبق و غیره انجیر اسسال فصول صفراوی محترقه کند استقرخ نمایند چراغی و ایوانی که علاج این ابلعج سرسام حار نزدیک است اول نگاه کنند اگر استلای اطلالا باشد فصد نمایند تا اندک خون رودی کم شود و بهر وجه که ممکن باشد تا بهر ترسب کند و در وقت بدت تقیه سودا نمایند و آنجا که غلط و موی یا صفا و موی باشد بعد از فصد تقیه مطبخ خلیک کند و آنجا که سودا و موی باشد مطبخ قهقیرون کنند و صفت مطبخ ایلمه پوست بلبله زرد پانزده درم پوست ایلمه گامالی دو درم فستقین قهقیرون هر یک چهار درم استغلیخ نیکو فته پنج درم سنای کی استه درم تربدیم کوفته چهار درم آومی سیاه سی عدد ترسند و بی بست درم فلوس خیار شربست درم ترنجبین پنجاه درم بدستور مطبوخ بیزد و صاف کنند و اگر حاجت باشد نیم دانگ سقونیاد در آن حل کنند و بهر بند و این شربت مثل دستور ابلعج است و اطبالا لئق هر شخص در کمی و در یادتی آن تصرف کرده میدهند و باشد که بنفشه و خناب نیلو فرورزاده کنند و بر رعایت معده عطلی و اسیون افزایند و تا بهر ترسب این ترتیب کنند که هر صبح خشکاب چهل درم با بست درم شربت ششاش و سته درم ورغن بادام بهر بند صفت شربت ششاش آب نیلو فرور آب بنفشه و آب کدو هر یک نیم تخم ششاش سفید صد درم کوفته و بعضی اطبالیاک شتال بزبورن کوفته یا سیکند پس تخم را اندرین آب استه روز تر کرده با بست بماند و نشورده آب رصاف کنند و یک تن شکر از نهمه بطریق جلاب اقوام آزند و بعد شرب این شربت حمام و آبریزان و بالش و ورغن بنفشه کنند و بعد حلام آسایش نوده غذا با سبک سرخ ایشم جید ایوس چنانکه معلوم شده بهر بند و اگر از خشکاب ملالت نماید شربت مذکور باب انار شیرین دهند و اگر طبع قبض باشد شربت آلودهند تا مین در طلب بیکرند و نگاه کنند اگر داغ فصد موی باشد رنگ زبیر زبان یا رنگ پیشانی یا رنگ بینی بکشایند و اگر فصد سوداوی باشد درم چند شرب درم حبه شیار دهند صفت حسب شیار یا پارچه قهقیرون قهقیرون هر یک دو درم سطوخ و دین حجازی محسول بالاجور محسول هر یک یک درم خرق سیاه چازانک ایلمه گامالی دو درم کتیریک درم بدستور بسازند و اگر فصد صفراوی صفت شیار بدین صفت سازند یا ریح قهقیرون پوست بلبله زرد قهقیرون هر دو هر یک یک درم و اگر حاجت باشد و اگر در طشاید کرد تا خشکی نشود لیکن چندان دهند که صفت او معلوم کنند و اطولات چند آنکه در آنجا بر رانجا پنجه اگر در یک و زنج باجمل آزند پیشاید صفت بعد از تقیه صفت فطول بنفشه نیلو فرورغل ظمی شاه سفرم کسکاب جو برگ بیدگل سرخ برگ کونک بابونه هر یک ششست برگ مود تر برگ غلب اشعاب هر یک ششستی همه را جو شایند و در خاموشی سرد بخار دهند و آب آن نیم گرم بر سر ریزند و کاه و پاپیچ بره بیزد و آب او بر سر ریزند و شیر فتران بر سر زد و مسکه بر سر طلا کنند و اگر خواب نیاید پوست ششاش با بوننه جو شاییده بر سر ریزند و در غذا کاه و تخم آن بیزند و اندکی در اجینی در آن اندازند و قبض طبع رواندارند تا بخار بر سر صحو کنند و رانها و ساقها پیوسته بر بندند و همی مالمند و پای در آب گرم نهند و بشویند و اگر در آن آب بابونه بیزد بهتر باشد و مغز تخم کدو در بنفشه پرورده ورغن آن بکشند و در بینی بالند و بکاه و بر بافت و خسته کتبه پای بالند و اگر ورغن کدو با شیر زنان یا بسفیدی بیضه مرغ بر سر نهند و در بینی چکانند صواب باشد و دیدید در لبول دور در اندون شراب قهقیرون مزوج موافق بود و طوبت افزاید و خواب آرد و اگر کسی را بر بنجان یا خیشتن را مضرتی رساند بر بندند و علاج کنند و اگر چیزی مثل نفس ساز یا زبادی در آن بند کرد و در وقت پیوسته کتبه پای

بسیار است

بسیار است

در بعضی دو پیله نافع اقسام جنون

قرنی گفته کیم درم ایفون با اشچو جنون را در یک روز و در یک لیکن احوط آنست که اول از قدر ظلیل شروع کنند و بتدریج تا مقدار مذکور رسانند و گویند که موی را که سوخته بر ورغن گل ایخته در بینی چکانند جنون را زایل میکند و کایم علی گوید که سحر و طابنق هندی بوزن جبهه بار ورغن بادام نفع جنون است و گویند که در شکم خناب

یافته میشود اگر بسایند و باب و شکر پوشانند جنون را از اکل کنند و از عجز است محمدا دست که اگر جنون نصفت درم اصالح صغرسود و باشد بخور صحت یابد و در کتابی
مرفوعست که اگر کشیش که درم و ناخن ساکت ناخن باخته در باره چرم شتر تمویج کرده در گاو می جنون بندند از ویس خون بازیماند و هم غنیه صرغ ست شنجی میگفت که اگر داغ بوم
یاب و انگ گرفته یک چبه کا فو بزوده در آن مرفوع نموده و یکسایه و انگ خون خراب اسپخته بقدر و دو چوبچند قطره شامسفرم سحوط نمایند و رازا الجنون خربست و سویدگی
گوید که خون شخم را در چوب پنبشکر و کذا بقلم آن مسلوکی بر روغن بادام و کذا و کذا در زبان کذا اسپد شیمی اکلا و شام و کذا اکل لحم کایان داغ آن در سلوسه و داوی مجربین است و از
احکامی دیگر نقل کرده که شربت کذا از ترنجبان و کذا از تیمون بهل و تقیید در اینجور بگذشت و کذا از تخم فقیون هفتت درم و در هفتت او قیوئه شیر تازه تر کرده و کذا نیم درم پوست سنج
کا و زبان و کذا شخم خصل و برگ او مصلح بنشاسته یعنی عربی با کثیر او اکل لحم کبک است و در متواتر و کذا خون ضعیفه و کذا اگر خمره خشک بریان کرده ساینده و کذا مصلحی و کذا
آمد و کذا پودینه نهری و کذا انکاش کذا اکل کلیل الماک یک مثقال غسل کف گرفته و کذا همین سرخ و کذا احریه آرد مسلت تر و در متواتر و کذا اسطوخودوس و کذا سنبلیطی
و کذا از شیشه عان و کذا از خربشک و کذا در روغ و کذا کاه و کذا اشیریز تازه و هر واحد نافع و سوسا و سوسا و وی و جنون است و کشنیزه سر مغیده و سوسا حارست و تخم
بنایت قوی است لاسیاد و سوسا حادث از صفیای مخرق و سحوط داغ که خربشک کرده مسوده و کذا از هر که کبک لفظ طنج اکلیم الملک نیم گرم بر سر در جام در بر سر
کبک نیز نافع و سوسا و سوسا است و قوی سنگی که در جوده کبک بعضی مایان برن آید بر صاحب جنون سودمند است البته جنون و سوسا که لجه میات بسبب ارتفاع
بخارات گرم از او تپت قع شده بهترین ممالیات آن نمک ک پشانی است چند باره و بجا فرخیزین و سابقین نیشن آب نیم گرم بر سر و شیاران شیر نماند و بنشیند که او را بجا رده کرده
و با عیار بر تار که سرخ زدن کاشنی و کا هو و خیار و خرزه و خوار و خرمه تپتا نمودن سکنجبین شیره خرزه خیارین نوشیدن مفید است غذا اناشعیر و مائل ششتر بنیاد و در صورت ضعیف
با گوشت چرزه مرغ و حلوان و اگر بعد از تناول او و غیره چاره چون فلفل و زنجبیل و انشای می بخور و مثل پیاز و میوه و دل بسبب بخور و یا عقوبت حلوس بسیار شای در آفتاب کبک
جنات و داغ و یا از بیداری مسقط و یا کثرت نگر و خوش و رسا کف قیقه حاضر گردد و کبکی او بر بطنی راج داغ و بطولات و سوء طالت او بان برده و طبعه حضرت دارنده و یا تعامل انو بر چربا

علاج مایا و دار الکلب

بجاشیح و ترطیب یقینه سودا کنند و بعد از تقیه نیز از او و غذا بر طیب که شسته و مغزات مناسب لغویت قلب نمایند با بجا سائر تدا بر مثل علاج یا لیلو مع زیادتی تریه و ترطیب نمایند
و ترطیب هم از تر با شاسته و استعمال سحوطات و لفظولات و لزوم غذا پیش لیل و اشیریز و روغن بادام در روزی چند بار و اگر بعد از فصد سمر حاضر گردد و بویان بعضی محض را بنشیند
بود و از اشیریز شربت نیلوفر و شربت عناب شربت تمر سندی و آب البوبخار و آب اشیریز و مغزوات بکشک چوبشیر خشک شامش یار و روغن بادام و فالود جات قلیل الحلاوت
بشکر و روغن بادام و تغریق سر و روغن اکابج و در صورت کثرت بخوابی دادن و یا خود آب انار شیرین نافع است این سه بته الله گوید که در مایا و دار الکلب بید
و ترطیب مزاج بنوشیدن نادر اشیریز و روغن بادام استعمال با القرقه یکسکه بجنین قلیل الحوضت و تعدیل طبع باب تمر سندی و آبوبخار شربت نیلوفر و کذا و کذا
و ماش سازند و کا هو بسیار خوراندند و هر گاه چیزی اثر ترطیب در داغ ظاهر نشود و بهر منلی باشد اسهال کنند و بطبوع بلبلیه و غیره که مخرج فضول مره مخرقه باشد و اگر ممکن باشد
حقه لین بعلل آرنده و بعد از تقیه بخورم فراخ و بره شیر خواره و دماهی مخوری قوت رایاری دهند و شراب مزوج باب بسیار اندک بنوشانند و بعد از آن صرف عنایت بعلاج سر
نمایند باینطور که موی سر بر آشند و آیکه در آن بنفشه و نیلوفر و برگ پید و گل سرخ و چومقشتر نیم کوفته و پوست کدو و خشخاش و نافع چخته باشد بسیار قلیل الحرات بر مقام
سر بریزند و شیر و خمران بر سرد و شند و در بینی چکانند و چله آوردن خواب کنند تا حاجت مرض بشکند بنوشانیدن شربت ششخاس باب انار شیرین و نشوق فیون و اعتنا
سفلی بالند و حمام نمایند پس هر گاه حرت مغز ساکن نشود و مریض با نفاقت آید فصد سر و کنند خصوصا اگر مرض از خون مخرق حادث شده باشد و اعاده تریه مزاج
و ترطیب آن کنند تا که فخل حاصل شود و شیح میفرماید که اگر کلبه صفرا در بدن از قاروره و سائر علامات معلوم شود و تقیه طنج بلبله نمایند و اگر سودای صرف
باشد کاوی احتیاج بستن روغ از تیمون سافج هشتت درم با کجیمبر و کجیمبر لاجور و افند بعد تو به سوسای سر نمایند اگر اسلامی و موی یاسو و موی دران باشد
فصد رنگ بر زبان کشانید و با دست تقیه او این حسب کنند یا بوج و تیمون و اسطوخودوس هر واحد یک جزو مستقیم نیم جزو بیاضه نیم جزو خوب کبار ازین ساخته بعد
تقیه کلی و شبهای مشرق هر شب دو درم بخورند و این حسب نیز نافع است تیمون بسفنج هر واحد پنج درم جزا نمبی بلبله کالی هر واحد یک درم اسطوخودوس دو درم نکات کبک

شمخطل هر یک چهار درم بیلد و ماشا غزنی سیاه هر دو اند سه درم تر با بست درم سکنجبین عملی سرشته استعمال کنند و غزغز کبکجین تمونیکه کنند چون از استعمال خوب
سود مزاج حاصل شود موقوف کنند و بعد از وقتیه تمام بر تیره تر تریب نشوالات و غیره نمایانند لیکن تمسک طبیعت بیشتر از قصد تیره دیکند لکن اگر او و بیشتر از تریب یا نته نشوالات با بر پس
در آن با بونه ذهل کنند و گاهی در نوم آن احتیاج نباشید و یا قودا آب با شیرین بشوید و تا تریب کند یا بیشتر آلتا تمین نماید و یا با شیر در و خندا درین بسیار نافع است چون
نشوالات و شوالات و طبیه او بان استعمال کرد و جلیله نماید در نوم آن با آنچه خواب آورد از نشوالات و او بان سسته ناصت و روغن کا و هو از شیر آنچه طلب باشد مثل آنچه نوشتند
و مثل سکنجبین و آنچه در آن لطیف و تخفیف و قطع باشد نماید و نشانید و هر گاه که بغض طبع دریافت شود و خسته کنند تا بخارات مومی از نقل بسوی سر ترفع نگردد و باید که در آب
ایشان پنج بار دانی و شوی و تخم آن بنوشاند و بیج کر سیه یا اگر آن نافرست نافع بود و شربت ازان هر روز شقالی و اگر نوشند و در طام ایشان داخل کنند و پیش مریش ششی
بیشند که ازان جیا کند و تریسد و او را بزنگ داند و مدام را بنا و ساقهای آن بر بند تا بخارا مثل جنب کند و بهر حال اغذیه ایشان رطب بیاید که با وجود رطوبت آن
از آنچه محرت سده بود مثل نشاسته و مانند آن نشاید که این ایشان را بسیار ضررست و سایر علاجات آن بد آنچه حذر ازان و بهیست مثل علاج النجو است و چون
از عطاط شود و در نوشیدن شراب کثیر از آن باک نیست که آن در طب منوم ایشان است باقی همان است که در اول جراحی گذشت طبری گوید که آنچه در ابتدا می علت
مانیا و دارو کتاب بدان معالج کنند بر هر مرضی سه از انیمه یا سه لزوم تریب برده و غذای رطب مثل نوشیدن ما و شیر و شربت ششاش و یا قودای ساده و این شربت
دو گرم بنوشانند بجز آب طلا و آب نیافر و آب گل سرخ و آب بنفشه و خوشاش سفید گرفته درین آب هاسته شبانه روز تر کنند و بعضی اطبا با صد درم ششاش یک درم و ربع یک درم
بزرگ بنفشه سفید غیر گرفته داخل میکنند بعد از افشردن آب صاف گرفته بشکری سفید شربت بقوام جلاب بریزند و این بهتر و لطیف و یا قودا است بعد از ازان چون مرض سکون یا
فصد قیال کنند و حل طبیعت با این مطبوخ نماید بسیار درم از پنجاه درم آلو بخارا عنب هر دو اند و در فرسندی از یبسنه و تخم پاک کرده بست درم ترنجبین پانزده درم برگ
عنب اشعاب یک دسته کثوش و تخم کاسنی هر دو اند یک کف بنفشه پنج درم هم را بر مطبوخ بریزند و در آن دو دانگ فستقین و نیم دانگ سقونیامی مشوی حل کرده نیم گرم
بنوشانند و این وقتی است که قوت او احتمال نماید و در مزاج او عطاط و عت کند بعد از ازان در طریق و در از دم ما و شیر ما و شیر ما بنوشند و در واقع بر مزاج و در آن معمول
باشد و بهمان حال و کاه و مسلوق و قطف و کاسنی سلونی دهند و اگر مرض عطاط پذیرد و چون روغن رطب جو ذرات بنفشه ساس مخلع بر آن بفرود و با آنچه بر مطبوخ بچو ششتر
و شش مشروقات از بنه سنجی کاسیان و در لاج و تدر و زرد و بهیضه مفصول بر روغن بادام آب شیرین دهند و طریق غسل آن نیست آب شیرین در پاتیکه کرده با ایشان
اندر روغن بادام اندازند و چوشانند تا آب فانی گردد پس حینه در آن بشکند و حرکت بسیار دهند و چون بیخه نخته شود و بگیرند و سفیدی از زردی جدا نمایند بعد از نزدیکی
اندر روغن بادام چکانیده با قطف مسلوق و اندک کشنیر رطب بخورند و اگر جاز و طلع یافته شود اندکی ازان بخورند و اگر زان بادام تر باشد قبل استحکام آن بشکری سفید خورند
و چون مرض تسر گردد این سوطا بکار برند آب حی العالم حبشیشه مایشا آب برگ عنب اشعاب چوشانیده صاف کرده روغن بنفشه و روغن نیلوفر روغن مغز کدو و سفینه
و شیر و خران همه را بقدر و روغن بوزن مساوی و مختلف بحسب عراض مرض قوت او و دیگر گرفته جمع نموده لعل آرد و نشوالات ازین آب سازند که بنفشه و شک و بنفشه
و پیستان و گل سرخ هر دو یک کف جو گرفته بسوس گندم هر دو اند و کنت برگ عنب اشعاب دو دسته بزرگ برگ اسپنول یک دسته بزرگ برگ خبازی یک دسته هم را در قفا
آب شیرین چوشانند تا مکرر دوه بعد نیم گرم بریا فرخ و شیون از بلندی یک شبر بریزند و بعد از خفتن این بنوشیدان سرد سکون و خواب امر کنند و اگر زان نه پیستان باشد
از تعرض هوا خنک کنند و اگر فصل تابستان بود و موضع هوای سرد بنوشانند و نیلوفر تازه و ششاهنرم تر گلاب پاشیده پیش او درازند و از شیرین کا نور خوردن سر کرده و در فصل
و اثر تر تباز سر که بر حذر باشد که کورث میس اند و بداند که برای لطیفه اخلاط صفاوی و در طریق است یعنی اگر حرق و فاشد نگردد و حیات پذیرد و سوای آنکه اکثرت
با آنچه بخواهد مثل شربت های خوره و ریاس و ترشی ترنج و سکنجبین ساده و در بلادی که شمل سکنجبین بر روی نباشد و مانند آن نمایند و بعد از خراق اخلاط صفاوی و احتیاد
و فساد آنها با شیر و جلاب و شربت ششاش و کاه و مسلوق و کاسنی و قطف و مانند آن کنند پس درین هر دو حال و لفرق مایشا مائل نمایند و بدک پامی این زمین و
ساقین و قدیمین آن در مزاج سوای نهمین بر روغن بنفشه در روغن گل نیم گرم باک نیست و این بسیار درین مرض بنوشانیدن این حریره امر میکرد و گبزن شیر ماده محر که آنرا
اندر کجود برگ بیاد و کاسنی و حشایش رطب سلیم از کیفیات حریفه و تخم نحرانیده باشند تا آنکه شیر آن صلاحیت یابد و ازان شیر نشاسته و روغن بادام و نبات

سفید جریه سازند و بعد از تقسیم و نظایر آن سوالات است حال نماید که اثر محمود ظاهر شود و بنا بر این مرض اول میگردد و در وقت بیخ سوالات بزوال میدهد مثلا جوش
 در بعد او این جریه در دم از آنجمله رو بر پیرزادگانمیدرس بدن او طیب گردید و در وقت زایل شد و در طیب بدن صحیح بهتر ازین و از تربا آشیرین تدبیر مزاج نمود
 او باشد چیزی ندیدم سوید می گوید که در یانیا شرب ما آشیر شربت نیلو فرو غطیل رسن را آشیرات کشید و در جام و ضمید سر جرابه کرد و دیوینغ فرم کرد و سوید با آب جرابه
 کرد و سرشته و سوید بر روغن مغز تخم گندم و غدها بکند و طبع جید بر روغن بادام و در شیدن شیر زنان بر سر و سوید با ان و در شیدن شیر تازه و در شیدن آن بر سر و غودن سرش
 مسلوب بر روغن بادام که در ان شیر و شمشاد گشته نیز سر زایل کرده باشد و کذا تغذیه بسیار بی مسلوب بر روغن بادام و کذا بقله غرضه و طیب بر روغن بادام و غودن خیاره
 پوشنده و بعد قطع او یک شبانه روز و کذا افتاده و غرضه و کذا اغدی سفید مکیان شیر شربت و کذا با آنچه بدی شیر خار و گوشت او مسلوب و در روغن کجده تازه و کذا ان
 حکم اصفیه و کذا اطراف حمل شیر خواره و حکم او طیب و غطین شیریج تازه همه از مجربات من است و بقول ابن بطلمان و غیره غطیل رسن بطیب گل بنفشه و طیب برگ سبز آن
 و کذا با آنچه کاه و در جام و سوید بر روغن مغز تخم گندم و کذا بر روغن بیدار و شیر و کوه و ضمید سر تخم کاه و سوید و آب کاه سوید سرشته و کذا از پوست شمشاد با ربک سوید
 و شرب شربت شمشاد و تغذیه کاه و سوید مسلوب و طیب آشیر و بادام و کذا با آب تازه در رضی بریان بر روغن کجده تازه و کذا با کیکان فر مسلوب و در طیب کبک و کذا
 برشتا و در قه خطه هر واحد نافع و بقول رازی شرب بیخ فاشا هر روز یک شقال تا بست روز نافع چنانچه عمرتی باستعمال این تا ایام کشیر از یانیا نجات یافته معنده
 اقباس امی نویسد که هم شیر و زاده نواب حافظ الماک را او انکلب بیه بود چنانچه در ابتدا می موسم بهار پدید آمدی و در تابستان غلبه نمودی و گاهی در سلسله
 دو بار پدید آمدی پس من با او نجین شربت امی و حسب لاجورد جلوی خان دادم در یک سال دو بار و تا سه چهار سال این تدبیر هر قدر شرم بفضول امی صحت کلی یافت

علاج صبارا و قطرب

در صبارا هر تعویذ و تقویه جذبه از سر سرچ در علاج سر ساق صغری که گزشت عمل آرند مع زطیب اید بسیار و نام اطراف بر بندند و در قطرب قصد تفیصال کت و چنانکه
 خون بر آرد که قرص بنفشه رسد اغذیه محمود و شل گوشت بزغال و چون مرغ و مانند آن دهند و کاه و کوه بر روغن بادام خوراند و در جام طیب بزین بر ایمن و طیب شل بنفشه نیلو فرو
 و مانند آن نمایند پس گاه قوت خود کند بعد از قطع منضج سوید و تقویه آن بسمل سوید و با طیب قیوم نمایند و ما و همچنین دهند و در شغل غ مستوار و بی درنی نمایند بلکه تمدیج
 و در بر یغافا چقدر روز و از ایشای مانده برای ایشان ما و همچنین است که در ان همچون نخل حل کرده باشد و بعضی از تقویه بقیات قابل و او المسک مژ و دیوس سفید
 و بخلوات و بزین و تغریق سر و غنمای بر سر و در طیب شل روغن بنفشه نیلو فرو و کوه و اشربا در شل شربت نیلو فرو و شربت بنفشه و جلابیا بنفشه بیخ در دم و خنایه عدد بشکر
 سفید و در دم و اغذیه بزدره ماش و مغز بادام و شوربای چرب چوزه مرغ و حلوان بکند و دیاکت خیار و کاه و روغن بادام و دیگر تا بر کرده و یا بخوراید گزشت و در طیب باغ مبانقه
 گند و برای تو نیم حوق شمشاد خوراند و طولوات و طیب نموم که در ان بنفشه نیلو فرو پوست شمشاد تخم کاه با شند بل آرد و شیر زان سرد و شند و در بی چکاند و بر روغن
 و کوه و نشوق نمایند و نوشیدن شکر سفید و عرق گا و زبان و گلک عرق بیبل کرده تخم بادنجوبه و در دم پاشیده و خوردن شیر بز بشکر شیرین کرده با نان گندم سفید و کذا
 مای رضی بریان بر روغن بادام و کذا اسفانخ مسلوب بر روغن بادام شیریج تازه یا تخم تخم بریان بر روغن الیه غطیل رسن بطیب کتای بیانی سرخ و پوست شمشاد سرخ
 در جام بر سر و ناول خوبانی کشیر المایتره و شفتالو و خرنوبه زرد و هم جرب سوید است و بقول ابن بطلمان شرب ما و آشیر شربت نیلو فرو و روغن بادام و تغذیه چوزه مرغ مسلوب
 مصلح بر روغن بادام مسلوب کشیر نیز سوید و کذا تخم بدی شیر خواره مسلوب کشیر نیز بر روغن بادام و کذا که در مسلوب و طیب بر روغن بادام و کشیر نیز سوید و غطیل رسن با آب
 طیب بنفشه با گل نیلو فرو در جام و در من سر بر روغن آنها مدام و ضمید سر با بون و تخم کاه و سوید شمشاد ساسیده نافع و همه آنچه برای انیا و قول سوید می گزشت سفید
 شناسند و اگر از انواع علاج فاکده نشود بر بندند و طایفه مای سخت بر سر و روی او بنزند بوجهی که وجع و الم یابد و اگر یکبار کفایت نکند مکرر نمایند و اگر این نیز نسود
 در بخشید بر تارک سردن خود هند که با فاقه می آید و اگر با خود نماید عاده این تدبیر نیز نمایند شیریج سفید که علاج قطرب بعینه علاج باغیو است چون از صغری سوید
 محترق باشد و وجب است که در فضا آن مبالغه نمایند تا آنکه از ان خون بسیار خارج شود و از ان غشی بقا بر ت کند و در اندر باغذیه نمود و حمامات طیب نماید
 و ما و همچنین سر و زنده و شمشاد بعد از ان تقویه با ایج ارکا غایس کند پس جلیه در تویم آن نمایند و بعد از تقویه تقویت قلب بقیاق مانند آن کند و با وجود ان در طیب

تو طبل بی بیات کند تپشین او رویه مذکوره که لا بدست مع حرکات ریختی بر نفس جمع نشود بلکه احتیاج آنست که تخمین قلب و مقویات آن کنند و ترطیب آن و تعویب موس
 از مزاج او اعتدال باید و تمام علاج او تنوم کثیرست و احوالاً فیون خوراند تا فکر او منقطع و طبیعت او ساکن گردد و چون دوا و علاج در آن فایده نکند باز دست تا دوی برآورد
 و بر سر روی او بزنند و بر باغ او دل غم نهند چو کسی گوید که علاج قطرب فصد سرور در وقت عیان مرض است و خون آنقدر برآرد که غشی ظاهر گردد و باغ فایده جدید کیموس
 مقدار صنایع بخوراند و در آبریز آب گرم شیرین بنشانند و ما را بچین با سفوفی که اندران بسیار سیاه و شیر کمه و فتمیون و سبناج و مانند آن افتد برهنند و تقویه بدن آن باشد
 سکون اندک بایارج او خا ذیاب و ایارج روشین و سه مرتبه نماید بعد از آن تریاق فائق دهند و چون این مرض همچنان کند و با آن بخوابی عارض شود و طبعش نوسم بر سر
 کیملافی گوید که بعد فصد و ترطیب تقویه بخشه ای لینه مذکوره در باب ترطیب مانیا بعد بطبوع فتمیون نماید و آبیکه در آن حشایش مختل الحرازه مثل بانه و کمال
 و او رویه مبر و مثل بنفشه برگ بخوراند و در میان و چو کوفته و سدوس گندم و خلی نیز افزوده چوشانیده باشند بر سر بزنند و بعد را با یک کوفته چینه در لعاب حلیمه
 آمیزند بعد در آب گرم حل کنند تا رفیق گردد پس غرغره بدان نمایند اگر آنرا سر لازم گردد و آب لظول مذکور بر سر بزنند و در آن پوست خشکاش و تخم کاهو و بیروج اضافه کرده
 دائم لعل آرد و بر غن بنفشه تنشاق نمایند و سخن را با نکی افیون طمانند و در میان استفرغ فاصلا ایام نمایند و سفید باجات معمول باش مشق و سپید مایگان
 غذا سازند و رعایت مزاج کنند پس هر گاه ماده حدت پذیرد اکثر عرض طبیعت تعدیل مزاج او باشد با یک بران میریزند و روغن گل کیم گرم و تسبیح سبناج کنند اگر آرد
 تسکین باشد بر روغن گل و روغن بنفشه و شیر و قتران و آب عسی الراعی و مانند آن و اگر اراده تسخین تجلیل بود بر روغن سپهرین و روغن خیری در روغن قسط لیلین مانند آن
 منع کنند و با روغن عقیق بنشانند و بعافیت و سلامت بشارت دهند و در تسکین و رفع او سعی نمایند و اگر احتیاج بدفع اخلاط معتقنه در سر بایارج خفیه باشد از آب بند و باید که
 از حال قبل از مرض بر سرند اگر مرض متداول کثیر باشد بعد آن منقطع شده باشد اجازت مجامعت با اعتدال دهند و در اطال خواب او بجهت نمایند

عشق

داین مرضی است و سوسه شبیه بالینگی که انسان بگماشتن فکر خود در خوبی بعضی صورتها مثل که مشوق او است بر خوشترین کند و امید توکل او در دل خود محکم کند و گاه قوت
 شوق جماع همرا باشد که نسبت غلبه عشق و شدت حرکت نظر او عیب مشوق محبوب و پوشیده گردد و چنانچه اسطالط گفته که عشق یعنی حس العاشق و بصیرت او را که عیوب بشود
 و سبب آن الهام و اتفاق نفس عاشق است محبت مشوق را بسبب سبب پیوستنی او از قناع شمار روی ست بسوی او باغ از منی عشق بقده احتراق خون بنا بردوام فدا و از اعلا مات او
 که شامل صاحب بین مرض گردد و در کار او در سرگون خاموشی مهوت باشد چنانکه منکلف و غیر منظم شود و خصما و تنبکد و ناگاه مشوق را ببیند یا نام او یا خبر او بشنود و سر بر صغیر
 و قاروره صامت بود و چشم او خشک و فرورفته با هیچ پاک باشد و چنان نماید که گویا چیزی خوب می بیند و یا خبر خوش شنید و اگر او سرگشته و از شنیدن ذکر وصال طرف حال غیور
 استماع ذکر و فراق گردید و حزنی در روی پیدا آید و بداند کسی که عشق نام مشوق بهمان دارد مشوق او را بدین طریق دریافت نماید که دست بر نفس او نهاده نام کسی که گمان عشق
 از نام باشد یا در گفتند و صفت حال هر یک بگویند پس هنگام که نام صفت هر کسی که گفتنی او تنبیه منکلف گردد و بداند که مشوق و همان است که علاج در ترطیب آن و باغ کوشند باغ فایده ترطیب
 و حمام و تدبیرین سوطات و لظولات طیب غسل با آب گرم شیرین و توسع در اندام ترطیب و شناسیدن در کانه ترطیب و تشبو و بسا تین مفرجه و فوج و سرور و سپهر حرا با و گلزار با و بسات
 با نامی عقلا و شوقانیدن اسما و حرکات زبا و عبادان است و کذا خوراندن مبرات و عطبات و تقویات و مفرحات قلب و باغ مفید اگر در بدن او آثار خاطر مستویافته شود و قوت
 قوی باشد بعد ترطیب و نفع خاطر اول تدبیر متفرغ آن غذا کنند و اگر قوت ضعیف باشد تقویت او نمایند و چینی و آبشاری او پر از زرد و بوج حصول تدری قوت تدبیر تقویه او کنند
 بعد تدبیر ترطیب تنوم نمایند چنانکه در باغ حرا با و چون گوشت و خمر با قوت علوی خان خوراندن از مبرجات است و بیات ششور آرنده و اگر وصال مشوق میسر شود بهتر از آن تدبیر است
 و اگر بود چه شرعی میسر نیاید و صفت حس شامل مشوق دیگر پیش او کنند هر گاه عشق اول کم شود پیش از آنکه عشق دوم محکم شود شغلی هم مشوق گردانند اگر شاق حال باشد نصیحت استهانت
 و دستاورد کفایت باشد و نیز از جمله تدابیر صواب که نیز بدان میخانان را بکارند از اطال نفرت فرا وصال زشت مشوق بعاشق خبر من چنانکه طبع او از آن متفر گردد و در صفت
 نسبت مثل ترطیب و غیره و تحویل حاکم وقت انواع غم و غم و شغل به حال معلوم خصوصاً آنکه در آن تحمیر نیست لای حسانی و تمندیات شومانی باشد و کثرت فکر و محاکمات مسائل دقیق
 مثل هند و مساجک باغ مفرط خصما یا اگر در صورت و شامل قریب مشوق بود مبر از حد عشق است اگر مبر باشد مثل گردانند شغل خریدن کثیرگان و طرب جماع ایشان و غیره

متواثر و از غمغیمه باشد و با مجامع و معالجه آن شغل و دشمن در جهت بطنی و عینی و حسنی و حی مخالفت بزم او که او را از و باز در دوشین و ششین و در شوشین زافان و شوشین و غول استین
 او در اشغالات و منازعات و باز دشمن این امر و غل تمام است و بطبع بدی است که هر گاه او این گرم کند تا شرح شود و در کتب مذکورند و درین مرد و خوردن گویند چنانکه این گرم در کتب
 میشود اول فلان بن فلان هرگز که ان همه با گفته سر کند اندر ان که وی عاشق بشود و بر سرینه عشق زنده و عمل سرد و عشق فراموش میکند و ایضا اگر باریه سنگه هر که بر آن پیش
 موقتی نوشته باشند قدری از ان بسیار زینت جدائی عاشق و معشوق کرده و بجز عاشق خوانند بجا نیست منع عشق بسیار و در حقه مردم است که اگر بگوید نواز موسی سرزن بخور کند از ان
 کوزه مرد را آب خوراند منع عشق آن میشود و منقرضان بیکر دو و سوسیدی مینویسد سنگه که بعضی اوقات در حقه باکیان یافته میشود و شهاب جز مایه باشد چون بر شائق تعلیق آن نمایند
 از ان عشق نماید و اگر ان سنگه آب بندازند و عاشق از ان نبوده و زوال عشق مجرب من است تعلیق غم عشاق بر عاشق نیز دفع عشق است گویند که اگر که شترترین عاشق بنی طایفه
 بر بند از ان عشق کند و مجرب باقی است چنانچه نوشیدن آبغسل باره که گردن معشوق گردانیده باشد و کذا که زن چهار شیعه زایل نمیدی باشد کذا شریکین حرن کذا شرا که قبر
 مقبول و جلوس و عقاب و غلطیدن مکان غلطیدن بهتران نافع و نوشیدن شربت بادنجوبه صبح و شام مجرب است شنه اند که بادنجوبه گاو زبان مردارید ماران چیزی مرز بخش
 مرخو و صغر و دعام بسیار و احدیک شفا که گفته بختی و در رب سیبب وزن او دویچه هر صبا که شقال خوردن غل عشق است تلح عمل علاج ایری من غلغت کند که اگر زیاد و بیشتر با بجویسا
 یا خون غل گردد و اگر تدریجی شوند بدقی و در بختی و شفا غل رود اند تا فاعلی پیدا یاید آنگاه بسته و با لیل یا لیل یا پرد از اند که انی الانا میسیر یا

سرد و دوار

سردت بصورت وقت بر تهاق میباشند و وسقوط او و در ان سردت یعنی آنکه مریض خیال کند که او بجزای خود در است یا حیاطان پندارد که جمیع اشیاء او همی گردد
 پس نمیتواند که ثابت ماند بلکه ساقط شود و بسیار است که از او باز که است کند و چون این مرض شدت کند از جهت سقوط بسیار صرع شنبه گردد و فوق بعد شمشک و کف درین و حرکات مضطرب
 و پرخاوا و آن کرد و ایضا در اندکی ثابت ماند و صرح و فتنه افتد و صاحب ساقط گردد و وفا قیاد بدو سبب ریاضه و مانع است از مری و از اجتماع خلط با غلیظ و در مقدم و مانع و آنرا
 سرد مری گویند و یا نام و مانع از صرع و فتنه است و دوام حدت تپ از اسب بولم نامند و این الیاس کیدید سردت است که انسان درمی یابد که کلوخان از بدن او بسوی سر ترشح
 و خود را گویا از تاریکی یا ضباب چشمی و غلظت در گوشین میباید و او در این عرض سرد و او بی بود و سبب و اگر در شرح داغی است باعث حرکت دوری انسان نفوس خود و یا شایسته
 در شفاف شوشن می آید و فوع ضربه ساقط بر سر و فتنه و چشمک عرض و سردی فتنه بلوغ و اجتماع اختلاط در و فوع شددیه که فوع و یا تصاعدان از عضو دیگر و یا تو لیراج
 و آنچه اندر مانع و یا صعود آن از عضو دیگر که شمل مده و مزاق و دل و حکره و سرانها و رنگهای همتر و سپرز و کایه شاندر حرم و حجاب قدسین است این یا از مینوع بدو شراکت نمند فم معده
 و یا فوع بجزان درین بجزه و اختلاط بیشتر بلغمی باشد و موی و صفراوی و سواوی نیز بود و جراحی گویند که ماده صفرا و بلغم بیشتر باشد و آنجا که ماده خون بود هم صفرا و بلغم آخته بود و بخار سرد
 نیز بود و مساک بخار سرد و مزاق و شاندر حرم و جاب بسوی و مانع منافذ عصاب است مساک بخار سرد و مزاق و جرح و شوشن گردن و ایضا شمشک گفته که شراکت و مانع بود
 بطریق مشارکت عصبی و و گیلانی مینویسد که این تپش باشد که در حمل از معده بسوی و مانع کیفیت ساقچ بود و آنهم مفراط باشد و عاتم جمیع بدن بود پس مشارکت بعد از همانا باشد
 بلکه بجه بدن باشد و اما اگر در حمل بسوی و مانع آنچه اوخته باشد پس درین شرط نیست که نفوذ آنها در عصب و بجا جمیع سام اعضا متوسطه ان مانع و معده صلاحیت نفوذ
 آنها خود در اند و نیز شمشک سیفرا یابد که سرد شریک شمشک صرع باشد لیکن آنچه بود چنانچه صرع بود و ماده بخار گاه صفر بود و گاهی بلغمی و دوار یعنی شنبه بصرع باشد و بیشتر شراکت
 سرد و دوار و در نه بسبب حصول ماده بود بلکه با بر اذیت و مانع کیفیت مورت سرد و دوار در دوشل آنکه هنگام خوف و گرسنگی بعضی مردم را عارض شود و خصوصاً کسی را که تحمل
 جوع نباشد بر آنکه فم معده از ان ایضا یابد و شراکت ان و مانع گردد و دوار در طریق تشخیص اسباب سرد و دوار اگر کسی را سرد باشد و او از ان پرسند که پیشین
 وقوع ضرب بر سر یا حدوث صدام یا تب اتفاق افتاد و یا اندر اگر قرار آن کند پیشین همان باشد و اگر از ان انکار کند از فم رسیدن سردی بسر سوال کنند اگر بگوید پیش
 سردی و مانع باشد و الا سبب و خاطر بارد و مانع خواهد بود و نقل راسن بلادت حواس نیز از علامات وجود ماده بارد است و اگر دوار باشد نخستین سوال کنند که مرض
 دائم و یکسان میباید یا گاه گاهی عارض می شود و در امتداد و جاده اختلاف می پذیرد و اگر دوام در او مابگوید و در بررسی معده و گرسنگی متغیر گردد و در صرع صحیح بود
 سبب دوار و در مانع باشد پس حال دوار در ان مریض بنفسه یا کثرت نظر او در اشیای داور و شفاف و یا صرع و سقظه سرد و یا حدوث مرض یا رسیدن سردی یا گرمی

بدرع از خارج یا داخل برسد اگر تقدم کي ازین اسباب مگر در دو سه جبهه همان باشد الا تقدم و بطول اس و گرانی و نقصان جویستی که در وقت و شمع برسد اگر یافته شود دلیل مواد در داغ باشد و بعد بود و دی طوین در گوش شدت دوار و کشت خسته تفرقوت دوار برسد اگر این همه باشد برود ماده بجات و ریح دلالت کند بر این نوع ماده را از رنگ چهره و طس سر و نفس ناز و زود و غیره علامات مخصوصه هر خطه نوعی که تشخیص امراض داخلی و صداع مادی بنویسد شخص مینداید اینها اکثر است چه در دوار و ترشی یا شور می‌خورد و من و عسر حرکت و سکون دوار از سیان گمی بسکول از جوات تکلم و غلظت عطش بر این جنس با ضعف بطوی آن و میانش تا برود و غلظت آن بر ماده یا غنی تر می‌چهره چشم و انتقال عروق و ضریان آن و سیلان شاکه ابتدای دوار و شیرینی درین و مانگی و خواب بسیار بر ماده دوی و التماهی خیالات زود و زوری رنگت می‌دی و آن عطش و بیداری در وقت ناز و وقت بوی عسرت نبض ناریت بول بر ماده ضعف اومی و تحیل شتر و دو خان و فکر ناسد و نوبت خاموشی و صلابت و ضعف بعضی غلظت آب درین خوشکی زبان و بیخوابی و که وقت ناز دره بر ماده سوداوی و دلالت کند و اگر لرزش در موضع شدت دوار گاه گاهی بیان کند بر ماده مرض و عضو دیگر باشد درین صورت برسد که ضرر در کدام عضو معلوم نشود پس اگر در زمین عطلمان یا آفت استهلا و فساد غم و اختلاص حال دوار در امثال و غذای معده و در معده و سر و قفسه شکم و غشایان و غشایان معده و آروغ و آرم غیر تطبیق غیر اراده و اشتداد مرض هنگام آسار طعام و عذایر تناول شمی بیخوابی بر ماده مرض و معده باشد اما اگر آثار او در معده معلوم نشود و دوار در معده معده حاضر شود و ضعف مضمعه باشد و اگر غلظت راق یا قلب یا جگر یا طحال یا کبد و یا شانه گویا بر ماده علت بر همان عضو باشد اما ضریان شدید و شمر این حد شمرین یا گردن یا سرگوشی مکرر و اشتخا و در این هنگام ابتدای دوار و نوسخت در دوار از انفعال عروق ناکو گشت لیستن پاره اسرب بران یا طالی اودی قانبل این نیز دلالت بر وجود ماده و قلب یا جگر یا سینه یا جمیع اعضا دارد و ایضا بقول الطاکلی اگر دوار بعد از معده شمران کند بر وجود ماده و بر کبد گاهی ایدم و بقول صاحب کل تمدد و التماهی شمر این پس گوش بر وجود سود مزاج بارد یا غلظت غمی یا ضعف اومی در عروق مذکوره و بودن علت دران شایه بود و اگر معذاک گردن تمدد باشد دلیل بر وجود سردی یا لغم یا صفر و بر وجود معروف بعقین ساتین و حدوث علت دران باشد و اگر تقدم احتماق رحم و احتباس منی پیش یا اورام رحم بیان نماید و در رحم باشد و اگر وقت ناز و در او صحو و چیزی چنان از قدم یا ساق لرزش گویا بر ماده مرض همانجا باشد نوع ماده در اعضا مذکوره بدانچه در مقام عضو سوط است دریافت کنند و از بعضی علامات مخصوصه هر خطه که سابق بنویسند نیز معلوم نمایند و علامات النوع مواد معده و تشخیص امراض داخلی نیز گذشته و طول بعضی سدر و دوار بر برودت ماده و دلالت کند و نوبت او غیر طول بر حرارت گاهی و در وقت این امراض هر امراض دیگر و خصوصاً در حیانت و بر بجران دلیل سدر و دوار بجرانی است از آن انما سدر بصبح و سکه است و گاهی صداع بعد از ناز و عارض شود و از لائل کینه گاهی آب

علاج کلی سدر و دوار

بقول الطاکلی دران تشبیه خطه غالب بدانچه مناسب باشد و تطبیق اغذیه حتی الامکان کنند و تقویه کسر سحر چیزی که عسله آورد و خضوصاً در ریاحی نمایند و در شمرانکی اودی مخصوصاً آن عضو بود و باقی بیامیزند و بجز دوال مرض عتبات تقویت داغ کنند تا آفت باز دیگر قبول نکند و از مجربات در جذب خطه از داغ آنست که در علاج طوین پیاد و خاریدان پایا و شوییدن آنها بسکر که در محل آب لیو و تراشیدن سوی سرد طالی او بر برگ جوز و مورد نافع و خنده و قنابل زادی بجز اگر کجی نباشد فایده نیکوست و گویند که در شخورد رابتهای دوار جیب است و در جلا قسم آن هر گاه و نوبت همچنان کن بدک اسطخف نهادن پایا در آب گرم تو جویا نیند و در دوار داغی مادی اگر اجتناب از غلظت داغ باشد حسابه و با آنچه در علاج امراض داخلی مادی مسطور شده علاج کنند و ایضا در ماده که در سرتما باشد حجامت سرو و نفق و مفصله گس گوش کنند و شمایرات و غیره و قطرات و شمومات و سوجطات و عطوسات و مانند آن بسبب استحال نمایند و گویند و جیب است که صاحب دار از نظر کرون بسوی اشیای سیرج الدوز و از انبساط جیب است دیدن و از تناول سائز نخرات اجتناب نماید و خاییدن کشنیه تر و خام تنمایا با گندم بریان همه نول ع و دوار سدر بر مفید است و کذا اندک شمر بسیار در طعام و گویند که در درم تخم خناسانیده و جسل صاف سرتنه لیسیدن و بعد از آن متصل بان با رغن گا و و نبات خوردن در اکثر انواع دوار سودمند است و این همچون در اقسام سدر و دوار خار و بارد و بجات الطاکلی حست بلسان کشنیه ششک تخم شامه سرد و حاشیج درم گل سرخ ترب شخم خطل بیلیه زرد و صطکی سرد و در جسل بیلیه مرفی بسرتند شمرت سدره شخال اطریقات مطاق کشنیه نغس و آرازی گوید که استحال شراب در جمیع علاجی سدر و دوار ترک نمایند و در وقتیکه استحال آب در سدر بهتر است حال شراب است و جالیوس گفته که علاج صاحب سدر و دوار فصد است در سنج و اگر چه دلایل ابتلا ظاهر باشد در کتاب فصد نوشته که فصد او

۱۰۶۲

از پایی گیرند و سستی گوید که در جمیع انواع دوار بختنه نفع یابند و وقت بعد وقت استعمال نمایند و بحسب طبع و دوار مرض بسیار مذکور و باره باشد خسته نماید و اگر حار بود و خسته
نمیشد و اگر مرض تخمینه نیابد و این علامات آنرا فائده نکند یا حار جالینوس و ایام ارکان غیس استعمال کنند و ایضا بنوع صبر منفعت عظیم بهم یابد و بقول
ابن سینا بعد علاج سرد و دوار موسمی و صفراوی مثل علاج صداع حار کنند و این اکثر افتند و آنچه از بغیر ما شناخته شده است و این باشد علاج این بر روش علاج صرع پاکرد

علاج دوار از دوران انسان بفسسکه در چهری

و آنچه از شاهده اشیا می داند در وقت این نظرها از امکان عالی باشد و بزودی ساکن نشود و باید که بسکون و قرار و خواب تناول قابضات ترش علاج کنند و آنچه مانع
بخورد باشد مثل نفوق قمر نهی و امر و دوار و مرزخوش کشتن

علاج سرد و دوار از خسر و سقظه

بند بر امراض نامی که از ضرب و سقظه بود و درازند و بسکین و حج و نسیب طبع و جذب مواد از دماغ باطل گویند هر چند بعضی از جانب مخالف باشد و روغن گل بعد از غن
دیو دار به نسخه حکیم علی بر سر زنند و از روغن گل و بنفشه و کثیر تضید سر نمایند و از رسیدن کرد و بخار و گرمی آفتاب و اشیا می عطسه حفاظت مکن کنند تا عطسه نیاید بعد
اگر دوار پسید باقی ماند علاجش باز آنست که سبب غیبی که علامات آن ظاهر باشد طهری گوید که چون سرد از ضرب سقظه باشد تفقد مزاج او نمایند پس اگر مزاج او
بحرارت متعجب گردد و معالج آن نکند پس کمین مزاج او نمایند و هر گاه مزاج او تسکین یابد فصد کنند اگر قوت او تحمل آن باشد و تغریبی را اسان و بر روغن گل گرم کرده و در شنبه روز
بر فعات نمایند و تضید سر او باین مرم کنند بگزیند و بر روغن گل و از آتش فرود آورده اند که سفید باقی و قدری مردانگ در آن حل کنند بعد به آب بنجازی و آب
برگ خطمی بقدر یک لیکن باشد تسقیه نمایند بعد بر خرقة کتان طلا کنند و بر سر خا نمایند و از نظر کردن بسوی آفتاب و تعرض به مویخ کنند تا عطسه نکند که عطاس با این
گاه مورت غشی بگیرد و دکاهی تر عنج را س میکند پس با حلی خون پاکت میانه

علاج سرد و دوار از ضعف مرض و نقاهت

در صورت ضعف و دماغ شیر و مغز بادام پنجه عدد و شیر خشک شش شیر کشتن خشک هر یک نه ماشه نبات سه توله داخل کرده تخم فحشک هفت ماشه پاشیده و بپزند و مویخ
و عضای ریسنه مثل خمیره مر و اید و بادام پنجه و زرد و کشتن بر و در بیان بر روغن بادام چرب کرده باشک صبح و شام بنوشند و جریره مقوی دماغ بپزند و هر چه در
علاج امراض ضعف دماغی و صداع ضعف دماغی گذشت بعمل آرند و در حالت ضعف قلب به تقویت آنکه مری و سبب به مری طباشیر و ورق نقره یا طلا و شربت
حماض و ترنج و لیمو و صندل و سیب و مر و اید رسوده باشد که مذکور باشد شربت انارین و مغزات مناسب آن بکار برند و اغذیه لطیفه مؤمنه مضعف بدن تناول کنند

علاج سرد و دوار از رسیدن گرمی بدماغ

باید که بعد آن علاج کنند بدینچه و علاج امراض نامی حار گذشت و ایضا تبرید دماغ بشود مانند و سحوطات و بلبلج بار و او بسیدن سرکه و گلاب و خوشبوهای با زرد و کوبیدن
دوغ و آب انارین بشکروند و اول روغن گل بر سر و غذا بزور زرشک انار دانه سفید و سبیدی گوید که نفوق قمر نهی بشکروند و کفایت شمش نع شیدن و نیلوفر و کداسر و کدلا
نوشیدن و ضماد کردن در دوار حار مجرب است و از اطبای دیگر نقل کرده که برای دوار کشتن خشک و دوار کشتن خشک و کداسر و کدلا و کداسر و کداسر و کداسر و کداسر
بریان ساخته از یک شقال تاد و در موشل او شکر هفت روز متواتر خوردن و کشتن خشک سرکه و گلاب و کداسر و آب کاسنی تر و کداسر و کداسر
و صبر و ماز و هر سه آب کاسنی ضماد کردن و غذا برگ خرفه ساختن و گل سرخ شبا و لاطولا و غذا و او شراب و گلاب شراب و اس شبا و ضماد و هر واحد یافت

علاج سرد و دوار از رسیدن سردی بدماغ

هر چه در علاج امراض نامی باره دستور شد عمل آرند و تسخیر دماغ با اشیا مسخه مایطه از اغذیه و او و پیش مثل لاطولات و مویخات و کداسر و ضماد است که متداول قید بصلح گرم
نافع و قبول صاحب کمال طول بلبلج بابونه و کلیل الملك بر نجاست شیخ و سدات نام و پودینه کوبی و جاد شیر و جده و مانند آن نمایند و ملحا بویز و عاقر قرقا و چند بیدتر
باریک رسوده آب سداسر شسته عمل آرند و شاک و غالیه و چند بیدتر و فرنیون و سداسر و در بویز و مانند آن بپزند و غذا خوردن و بر سبب غیب است و این و غیر آن

و کوم درج و قیو بطریق سفید برون یا بطعن یا شوی و سفید غلغله و حمل بحسب لطیف و جبهه منفرجه و زنده و از اغذیه مسده مثل جوز و شمشاد و البان منخ کنند و نزدیک شراب مالز
 نمیدانند و کسکون چمن و قند حرکت اختیار نمایند و شرب برون آب قرغلی برای دوا بار و محرب می دینست و مسکه غصیل شربت آن و غلغله شوی بحسب البان
 تندا و بطلیح منستین یا دوشمال از آن متوج صبر با متوج ایاری و کذا امیون بیان منج شا شرا کدرم شربت یک مشتال متما و تده و بطلیح و غلغله و علی و
 بیله کابلی و قنطاریون و شحم غلغله و مسطر و موس و بطلیح انستین ایله و بطلیح نام بشکر و حما و کذا مسطلی امیون که مشتال سوده و کفنه علی دوازده درم ایخته و غلغله
 مشتال کند درم سوده و کفنه علی ایخته و آب شاکت جظیا نام لفلغلی قیوم بشکر و گل سرخ و شراب کند چوشانیده هر واحد شراب منغ دوز و دانه درج و شمسدرم
 و نام هر واحد شمسدر و خداداد و دیو کند و کوشش یوس سفید و غالیون و نارا قرغاش و شونیز و حاشا و درونج و دوازده غلغله لعل و بربطیس و هر واحد شراب و متما و او مسطر و موس
 یک جبهه روغن بادام تلخ و کدارتیک جبهه بر روغن کنجد و کذا اجنبیه بر روغن بادام و کدارتیک شونیز و نولان و کذا نهایت یک قیراط شیرزان و غلغله شوی و کدارتیک
 تلخ و روغن درم در روغن بادام تلخ و کدارتیک روغن البان و با سگرین کپور و روغن دیار غن با لوند و بصقرو یا قیوم و بارگ غار با غلغله در جام و لطلون بطلیح کل مالک
 و صفقو شیبیلی و برکتیخ هر واحد در جام و بطلیح هر بخش یا بر بنام سفید یا جبهه سفید است و شاکت مزخوش شمسدر و شمسدر و شمسدر و شمسدر و شمسدر و شمسدر
 و قی کردن تریب و شمسدر و روغن کنجد نیم و تخم شنبلیله و تخم سمرق و کدرم که چوشانیده و غسل در تمام آورده و آب گرم ایخته و در غلغله و آب بادیان و یا عاقر قرقا
 و یا شونیز و یا کدارتیک یا کسکین یا لفلغلی و تا اول خوردل بیخند و مسلوین و بجزر بطلیح با لوند در روز و شب چند بار و کلیل مالک یا نام بارگ غار بد ستور غلغ

اعلاج سدر و داروهای دومی

تبریکه در علاج امراض دماغی و دومی و صدمع دومی مسطر شد لعل آرنه و ایضا در دومی و اغلاط مختلفه در بدن با خون فسد قیبال کنند بعد در صد درم روغن و گوشت
 کشانید که بقل شینخ این افضل علاج است بحسب اصناف دوار دومی و چاسته فقره بر سر زانف است و فسد صفافن حجامت سابقین نیز سودمندست پس از فسد طبع طبیعت
 بطلیح ایله یا فاک یا مازانلو که یا نیا شنبه و شربت و در یا بنفشه نمایند بعد از آن تبرید اعصاب اینفول و شربت عناب شیرین و غیره که در دوشیره کاه و دویارین و شرنه و قنوج و زرشک آلو کابا
 و شربت نیلوفر و شربت حنظل و شربت عناب یا شربت کاسنی و شمسدر و گلکلاب و شربت انشال آن و پسند و بعد در صد درم حجامت شربت آب جوشند و در تمام در جام
 نیلوفر یا بنفشه یا کسکین یا جرب لطلانی است و کوشیدن آب ترندی و شکر هر یک ده درم آب از شمسدر و شکر و یا کسکین یا بنفشه و تخم خرغله و سپیدول و حباب
 و خوردن زانبرنجش و بهر بخش سودمندست و امتزاج آب کشنیز و ورز و مسکه و روغن بنفشه یا کاه فور و حنظل و گلکلاب تفریق و مالش بر روغن گل سرکه و وضع منادات بار
 منغ و گویند که در دوا و حار میوه ترندی یعیبست و دوار السکس بار و قنوج و لفلغلی و کشنیز و شینخ آن میند بود و قنوج آنگه و کشنیز و گل نیلوفر یا شکر سفید و شیره شمشاد و روغن
 و کشنیز یک درم مفرد و مرکب باب شیره بر آورده بعد از شکر شربت سانه نیز سودمندست و بطلیح سر یکد که و کشنیز و پوست میله نیز کوفته هر یک ده درم یا یک غلغله شونیز و کشنیز
 و اگر دوشمال صمانل سفید بگلکلاب سوده پوشنده و سسته و پارابان یک که بهر شامیر بکانه نامه تمام دارد و غذا قایض مثل غوره و سماق و پسند و از اغذیه حاره پرهیز فرمایند
 میفرمایند که اگر با خون اغلاط مختلفه باشد یا پیشین غلغله سواهی خون او و موابز استغراغ از صبا ایاری کنند یا از قنوج صبر اگر اغلاط حاره باشد یا بطلیح یا بطنخ انیون
 و صبر صغیر و اگر اغلاط مختلفه باشد و بعد قتیقه حنه آب قنطاریون و حنظل استعمال نمایند بعد بر سر و فقره حجامت کنند بعد از آن بغراغ و غلغله سات و شمسدر
 که در آن شاکت چند بهر شربت شونیز و زانبرنجش باشد و جبهه نماید هر گاه نوبت بچنان کند تمکانات بانش اسفل بدن کنند

اعلاج سدر و داروهای صفاوی

بعد از قنوج بهر قتیقه صاصل صغر و صبر ایله و پسند و قنوج صبر یا از الجبیر نیز موافق است و ایسان بطلیح ایله و پسند پوست میله زرد است درم ترندی یا نوزده درم شمای کی شینخ درم
 گل سرخ نیم درم هر دوا و دزل آب جوشانیده که با دوازده قتیقه ایضا که در کوم نموشند و بعد قتیقه بر آب ترندی یا انار دانه و شیره خرغله یا شربت نیلوفر یا کسکین
 و یا آب آلو کلاب یا لطلون کشنیز مرغنه با زرشک خاکه میند و گل سرخ و مسکه کشته و برگ مورد تازه و بنفشه تر و نیلوفر درام میوند و قتیقه صغیرین و حنظل
 و گلکلاب نمایند و شیره دومی که شت منغ شناسند و طعام از خورده آب آلو و زرشک مانند آن سفید و کسکین ایله کفنه کفنه که در آن درنجبین مایده باشند و شربت نیلوف

یا لیمو ترید یا لوز و گلاب آب بند و از انطوکی نافع و شربت آب پیوسته آن مجرب بودی سینه شیشه شفافش با آب ششیر نزارغ بود و چوبی گوید که اگر در و سرد را از
 صغرا باشد قتی بسکنجبین آب گرم کنند و تقیه بدن و دروغ بجنب لیل و طویح آن با ترندی نمایند و نسخه مطبوخ لیلیه است که سابق مذکور شد لیکن در اینجا بنفشه چهار درم
 زیاده است و گلاب روغن گل بوسکه بر سر ریزند و سرکه کشند و درین چکانند و اندک کافور درین می دهند و غذا مزه آب انار میخوش و غوره نمائیا چغره مرغ دهند و کاسنی و کشتو
 بسکه غوراند چر جانی و ایلاتی میبندند که بعد قتی با آب نیم گرم بسکنجبین انار میخوش یا بهر یا امرو و ریاس شربت غوره و شربت سماق خوردند و تقیه دل و بجه بنفشه نمایند و اگر
 تقیه مطبوخ لیلیه کنند صواب باشد و سفوف لیلیه زرد باشکرها ما در کپن موافق بود و هر صبح آب انار میخوش با شربت غوره و مانند آن بنوشند و طعام از غوره یا شکرک
 یا سابق یا ریاس یا شلخ انگور بسازند و خیزان باب غوره یا آب بهر یا آب امرو یا آب ریاس یا آب سماق کنند و حجامت پس سرد فصدگر پس گش موافق باشد
 و اگر دروغ ضعیف بود هر صبح و شام پیست جو کشتی ششکس هر دو بریان سوده باشکرها آنچه بر دروغ بنفشه چرب کرده خوردن این الیاس گوید که بعد قتی و تقیه صغرا از سرد بدن
 بمطبوخ لیلیه یا بسکنجبین بنفشه تنوی بسکنجبینا اثر بر ترش بند و جلاب معمول از تخم کاسنی سترم و عمل السوسن در دم و شکر سفیده درم بنوشانند و غذا مزه کاش نشسته بشیر
 بادام بدهند و تقویت راس بشو مانند باره و تقوی و نافع شل بنفشه نیلو فرو گل بهر سبب لطولات مملایه و سوطات باره کشند و گلاب سرکه کشند و برگ آس نشوق نمایند طبعی
 گوید که در و اگر که از اخلاط حار متبلس و رطوبن در باغ باشد بقوت در میض نظر کنند اگر نافع نباشد فصد سرد نمایند و بعد چند روز از فصد تمسین طبیعت باین مطبوخ کنند بکیر
 لیلیه سیاه و زرد و کابلی هر واحد پانزده درم فصدتین قشور یون شیش غافث اصل السوسن ششبر و احد چهار درم ترندی قتی الیث و تخم بست درم ششبر بست درم
 الکویا از غلاب هر واحد سی و دو درم پیاوشان پنج درم بستور مطبوخ بیزند و یک شربت از آن گرفته و ثالث درم فانیون و یک درم تریه و سه مطبوخ سفوف نیامی مشوی سئو
 بجلاب هر شسته دران مالیده بنوشند و بعد پنج روز و اگر یک شربت کفایت نماند و پیاسه بار بنوشند و فصد دیرن نوع مؤثر سر بیغم نیست و اگر این تدبیر در اول نشود
 بجزر و رو و ادخال فیله درین بر نفع عطسه آورند و اگر زائل نشود روغن خیری یک جزو شیر و تران دو جزو آب حلی ترکیب جزو در شیشه خوب باهم زده بقدر یک درم
 گرفته سحر و کنند و اگر کفایت نکند و سه مرتبه عمل آرند و اگر زائل نشود بکیر جو کوفته بسوس گندم طی بنفشه هر یک و کف و در ظرفی سرشته جو شانیده بران انکبا نمایند
 و آب او بر سر ریزند بفعالت و لطیف غذا نمایند و بر شرب با ششیر نرم کنند و نظر کنند اگر مزاج در میض تغییر شده باشد و لامعا بنفشه بسکین مزاج او نمایند بعد اعاده علاج
 مذکور کنند و گاهی هم فصد راس باین شما کرده میشود و بکیر در طی سفید آرد با قلاب زرقطون هر واحد یک جزو آرد و جزو و سه را در سرکه و روغن گل بزند که شل مرم شود و بر سر
 خما و کنند و این بسیار بکسین طبع و فصد و این خما و میکرد تا آنکه در اول شود و بطوس و انطوکی و انکبا با در بکیر و سوسن خیزی بهتر ازین خما و در و در و صلیح عاز نماید

علاج سرد و دروغا لغی

بعد از آنکه باغ بغم تقیه بدن و دروغ بسبب انجم و حبس یا بر ج و با مطبوخ سوطو و دس تریدی تلوی غان و حسب قوقا یا نمایند پس غوره با در ان خردل
 و عاقر قودا خل نموده باشند و یا از بسکنجبین غشلی با یاریخ فیترا کنند و یا بر ج فیترا بگفتند سرشته و حسب صغیر غوره بطریق شدید استعمال کنند و بر تخمین باغ شومات خاره
 همچون مشک و عنبر چند بر سر تر و فریون و شونیز و مزخوش نام و پاپین دادم بپزند و تطیل انکبا با آب نیم گرم که دران بابونه اکلیل الماکک از نخوش صغیر نام غوره
 جو شانیده باشند لعل آرند و پارچه بر سر چند و عسل و صوات نافع است و گویند که اگر بعد تقیه نام گل سرخ و درم سنبل الیث اصل السوسن محطکی هر یک نیم درم کوفته چینه
 بگفتندی درم سرشته و پیاسه خوراک بسازند و دران مداومت کنند و دروغ نکند و استعمال لطفیل صغیر و لطفیل فتمیون و سوطو و دس و چون انطوکی که در علاج
 کلی در و اگر گذشت و وید الورد و شربت عسل سوطو و دس و انوشا روی لولوی موافق بود و جنب اخلاط سوسنی اسفل بختنه و غیره سفید و غذا گوشت ماکیان
 بمصلح حار و مناسب تا طبیعت تدبیر و امر حرکت کنند انطوکی در تذکره خود نوشته که خوردن ایاریخ لوه غا و یا یاریخ فوس یا رکیه ناس چند روز تو از زبادی لصلع نهادن روغن
 مرزنجوش یا روغن بابونه در و دروغا لغی نافع و مجرب است و در زمانه گفته که با یاریخ کبار یا چون مسک یا قوص اک با در لصلع یا حسب صبر آب میز علاج کنند و از ان
 بعد صابون قنار و انار و زعفران و آب خالص عمل کرده سوطا نمایند و از ان طلا میزنند صما حب کامل گوید که اگر در و سرد را از خط لغی باشد باید که تقیه و باغ
 و عروق آن با یاریخ فیترا لصلع کنند و اسهال بجنب ایاریخ و حسب قوقا یا و بعد از ان بلوغا و یا ایاریخ جالینوس و ایاریخ ارکانیس نمایند و محطکی و موزج و کند

سجائید و یکسختی عسلی مع ایاج فیقرا و مویج بار یک سه و ده مع خردل سفید غرغره سازند و یک درم حب لبسان یک و یک و قیحه کبجین عسلی خوردن برای سرد
 باغ است و چون باغ فاشتر بر روز و دو روز هم بخورد سود دهد و اگر در وقت حال حب لبسان با قیحه کبجین بود و اطبله حار و معصومات سخته کلمه و مانند آن
 استعمال کنند و این معوط باغ است یکسختی و شق و چاوشیر و بوق و صبر و واحد نیم درم کندش زعفران و هر واحد نیم دانگ فلفل و او فلفل هر واحد یک دانگ
 همه را بار یک سائیده با آب زنجوش مرشته شل عدس جدا سازند و بقدر دو ریاسه حب ازان آب بر زنجوش در خون نشسته معوط نمایند ایلامی و جرجانی می نویسند
 که اول دماغ را حب ستر قویا با حب جیحون پاک کنند و تقیه بعد معنی نیز سازند و بدین ترتیب است که تربت مثل شکم سیر بخورند و شدت بسیار آب جوشانند تا
 نود و هفتاد درم ازان آب با چهل درم عمل و یک درم کاکه بیخته نیم گرم نبوشند و بعد قتی تقویت معده با طریفل صغیر و کتک کنده و معطلکی و عود خام کوفته با هم شتر
 باید کرد و اگر صحت بعد مویج بخورد سخت باغ بود و هر قدر که بر تشنگی صبر بکنند یک باشد و یکسختی عسلی نیز موافق باشد و غرغره کردن و عطسه کردن و اخلاط
 از سر کباب پای فرو کشیدن سود مند و غذا نخوردن و گوشت دراج و تند و گوشت کباب و گوشت بز و مرغ و زیت بار و زغن جوز بریان کرده به این معنی و تریزه و
 اندکی کرده یا مایه دو اگر برین تدابیر زائل نشود و با ایاج لوغاز یا ایاج رفس و مانند آن تقیه کنند از این الیاس گوید که جانب از نیسون و باور بچوبیر و
 گاو زبان هر یک دو درم با کفند عسلی ده درم نبوشند و غذا از زوره بخورند و بشیر و مغز حب فرفر سازند و بعد باغ تقیه بدن بحب ایاج و شیار و حب سیر کنند
 و غرغره با جصل که در آن صبر یا ایاج یا شونیز یا خردل یا فلفل سخته باشد باید کرد و آب مطبوخ حشایش حار لطیف مثل بابونه و قیصوم و شیخ و شاسبوم و کبر
 و برگ زیتون و امثال آن که سابق مذکور شد انگباب نمایند و بشوق چندید ستر و کنش و شونیز و مرزنجوش و فلفل یا آب کف نمک کنند و برای جذب او آب گلی
 حقه حاد و بل آرنده صاحب دوزخ می و سوداوی را باید که تعاده اطریفل صغیر و تناول کنند کفنه با عود و نیسون و معطلکی هر واحد یک دانگ یا یک دانگ چندی گوید
 که جانب از نیسون و باور بچوبیر هر یک دو درم با کفند عسلی ده درم نبوشند و بعد باغ تقیه بدن با این حب شیار که آن حب صبر است باید کرد و صبر ستر
 سه درم بلیله زرد گل سرخ معطلکی تربت صبر هر واحد یک درم بار یک سائیده با آب کرفس یا آب خاص مرشته جدا سازند و در سایه خشک کرده از شمالی تا دو درم
 وقت خواب بخورند و با این حب ایاج بگیرند یا ایاج فیقرا سه درم تربت بلبله زرد هر واحد یک درم کاکه هند می نیسون هر یک دو درم بار یک سائیده به دستور سابق
 حب ساخته و درم نیم بخورند و کسی که اراده اخراج صفرا با بغم کند یا نیم دانگ تقویا در آن زیاد کند کسی که اراده اخراج اخلاط کفنه کنیم درم شحم فلفل و نیم درم
 کثیر در آن اضافه نمایند شربت و درم باقی همانست که در قول این الیاس گذشت طبری می نویسند که در علاج دوار از اخلاط بارده و آب است که آب پخته
 متوسط میان حار و بار و نمایند به فحاح متوالیه و شکاکت ریاحین حار مثل مرزنجوش و سوسن و نام و از اخلاط قیر مثل شونیز و فرفیون و چندید ستر می نویسند و باغ
 مویج بعد از قی آن بلبل غرغره سازند و هر حقه یک و دو بار قناعت کنند بلکه در قناعت کتک کنند که بعد از آن که مویج در سر از فصول بارده و محتبس است بخورد کرد
 و غرغره دانها لازم گویند و اگر فایده نشود قیون کنند که بعد تقیه سر با زرد از ابدان بطرف سر منجذب شده پس از ایاج دو ریاسه مرتبه بخورند بعد از درم غرغره
 دروغن نار و برین هر یک سه و دو دانگ چندید ستر یک جبه شکاک یک مسوج حل کرده و معوط کنند و الا بعد این همه تدابیر کندش زعفران و صبر و مرزنجوش با مجموع عطسه
 و اگر زائل نشود آنکباب برین مطبوخ نمایند بگیرند یک کف کبیر بابونه و اکلیل الماک و شیخ و قیصوم و اندک صبر و و یک کف کبیر کک سبوس گندم و دو سه جوز بود کوفته
 و یک کف حب الحلب کوفته و همه را در آفتاب بر سر بسته بچشانند تا نهم شود پس آنکباب نمایند با بنوبه یا آب و پشت ریخته به فحاح متوالیه اگر کفایت نکند شکاک
 چندید ستر صبر در روغن لبسان یک دانگ روغن سوسن و همین هر واحد یک درم حل کرده چهار قطبیله بدان آلوده و در روغن و دو درم گوش نهند و بعضی تقیه
 و برین دوار دماغ یا فوخ نوشته اند و سن این را منسوب بخطای گنم زیرا که در آن خطر تشنج حجت باغ است و آن سودی بچنون مفرط و ملاک گردد و گاهی درین
 که از اخلاط بارده و محتبس در بطون دماغ بود این ضما کرده می شود شیخ و قیصوم و بابونه و اکلیل الماک هر واحد یک جزو با دوار و صبر و مرزنجوش هر واحد دو
 همه را کوفته بیخته در تیره و طی خیری زرد میخند چند آن حل کنند که مثل مرزنجوش هر گرم و دو پس بر پارچه بار یک طلا کرده بر آتش اندک گرم نموده بر سر بچشانند و با آتش
 حمام بنهند و ضما یک شبانه روز بدارند و اینها گاهی ضما و تقیر و طی موم و پیچرز و پیچ مرغابی و مانند آن کرده می شود و کیلامی از طبری نقل کرده که علاج

کثیر عظم مداد دل
 کثیر عظم مداد دل

سدر حادث از اجتماع اخلاط باره و خایسته تنقیه بدن مستلزم نشوون خفته قوی بتدریج و اولاً بجهت لینه بترا کنند و از اغذیه غلیظه پرهیز نمایند و بتناول گلقتند که گشتند و شربت غسل سوده بنوشند و هرگاه کفخ و قاروره ظاهر شود و خفته قوی تر از اول العمل آید تا تنقیه بدن با اعتدال گردد و بعد تنقیه بدن تنقیه سر را بجا کنند و تقویت مغز تنقیه آن با مایع دقی بخورد آن شربت غسل نماید که سدر از تنقیه بدن دماغ شربت را منمشو و چون برین منس اخلاط و کمی روناید سر را بخورد شربت نمایند و عطسه زرد و شکاف فریون و شوخیز بویانند و در حمام آب گرم یا آب شستایش نکند و در دارماخی بسیار بر سر ریزند پس اگر تنقیه آن باقی ماند بر روغن مصطکی آید و بخورد آن که در خون قسط اندکی سودا کنند و لاک بسیار استعمال نمایند و گاهی بخورد سوده در سر که این شربت بر سر ضا کرد و بشوید و ایضاً از بابونه با صفت شربت و ایضاً برگ انجیر و بیخ فوسه و ده و ایضاً با شکر ان سیاه جطلی و آرد کرسنه ساید و صنادی کنند

علاج سدر و دارماخی سوداوی

اولاً نفع بطن سوا یا مطبوخ باد خجوه ویر و اصل انیسون هر یک و درم باشد که در دم کنند و غذا فرود نخورد و ما شش شش شیره مغز ادم و هند بجهت تنقیه سوسا یا مطبوخ انیسون است لاچورد و اندک شحم غفل و شامه و در مطبوخ و در حساب انیسون و یا حبلا بچورد و یا مطبوخ بلبله و تر بد نمایند و حجامت نقره و پس سر کنند و اگر از بلبله سیاه انیسون بر واحد یک است تم نیمون بسفنج مطبوخ و در شش بد موصوف بر روغن بادام چرب کرده هر واحد یک نیم درم بنفشه و درم باب با دیان جبا ساخته شربت بود و صبح تناول نمایند و غلبه آن جلای سول از شکر سرخ و درم باب نیگرم یا شامه برای تنقیه سدر و سوداوی نیز مفید است اگر از این قریب شربح حاصل نشود و خفته های حاد و قوی بتدریج استعمال کنند و بعد از آن غرغره و عطوسات و شوموات که در آن مشک جذب است و در مزاج خوش نشویند باشد و استعمال اطریفل شامه و نیمون مفید است و هر چه در صدد اعسواد سوداوی گذشت بعمل آید

علاج سدر و دارماخی و شکاری

انچه در علاج امراض دماغی ریجی و بیماری و صداد ریجی و بیماری مذکور شده بکار برند و ایضاً در ریاحی بعد تنقیه باغچه کبک و قسطنطنیه سریشتر مفید است و تکمیل ریاحی بمحاجین و شوموات و سوطات و اعطیه نطولات و خصوصاً عطوسات و اکثر انکه با کباب بر مطبوخ او دریه عماله مطبوخ مثل مزاجوش و بادیان و کلیل و بابونه و صفت و بر شش و شربت سداب و شج و برگ خار و برگ ترنج و مانند آن نافع تر و فاضل سفید صبر مغز ان جنید سدر و آب مزاجوش در روغن بنفشه آمیخته در بینی چکانیدن و عاقره خاگردل قزقل باب نام و سرکه غصیل طلا کردن مفید و ریاحین و عفاقره سخته بوسیدن سودمند و جامی خطائی مع و در ریاحینی و بادیان خطائی قوی است و با هر یک نیم درم شکر و تولد و ریاحی و انار آب پخته چون نصف ماند صاف کرده نوشیدن نفع بلبلنج نماید و آشامیدن زیر کرمانی و صفت و در عرق بادیان چوشانیده نیز مفید است و دیگر معاجین که در ریاح استعمال کنند و قبول طبری در اخلاط ریاحیه معتبسه و رطوبت دماغ اگر بار باشد علاجش با علاج و دارماخی بایک در و سوسا آن است که اگر نماند چکانیدن زوفای خشک و متور زهره و کند و مانند آن و اگر مزاج ریاحی گرم نگردد اندکی از این اشیا می مضبوط نفع کنند و اکثر باب این نوع و در اخراش و در بینی و اختلاج در چشم حادث شود و لا سیما هنگام سخن گفتن این اخلاط ریاحیه و نزد نمل و حله و انجم امر بدخل حمام و ریختن آب که در آن شش این مذکور پخته باشد باید کرد و در مالمش سر نمایند مگر آنکه صدد عشد باید نافع این باشد و اگر اخلاط ریاحیه جار باشد باید که قصد سرد کنند اگر قوت اطاعت نماید بعد از طبیعت او باین مطبوخ نمایند پوست بسیار زرد تر سهند می منشی هر یک سی درم فسنننین هفت درم بادیان زوفای خشک متفر سازی هر از اینچ درم اولی و کباب بر واحد سی عدد و مویز قوی است درم چوشانده و یک شربت از آن گرفته نیم درم تر بود یک انگ تمونمای مشوی در آن حل کرده نیگرم بنوشند و اگر گنایت نکند تبیر و در صفتی که مذکور شد بعمل آید و او اشعیر بنوشانند و ایضا ما در و دارماخی اول دریافت کنند که ماده بکار کدام غلط است پس قصد تنقیه آن نمایند حسب نوع ماده و مزاج علیل و شوموات و نطولات بکار برند و بهر اطفا می انچه در نفع مزاجوش و کشتن خشک و صندل و اشال آن و هند و سفوف پندانه و سفوف کشتن و غیره بعمل آید و همچون کشتن و نفع بار و نفع کشتن و در دارماخی نیز مفید و کشتن و در شربت انچه در نفع کشتن و طبیعت ساد و حسب شامه طبری گوید که در انچه در دارماخی مساعدت کند و حال مقتضی باشد قصد قفقال کند بعد از حل طبیعت مطبوخ بلبله نمایند پس تبیر و در آنکه از انجناس اخلاط حار در دماغ باشد باید کرد

علاج دارماخی

اگر از اجتماع اخلاط در عضو دماغی دیگر باشد حساب و در انچه در علاج امراض دماغی شکرکی مسطور شد علاج نمایند و ایضاً در اخلاط معده اول باب مطبوخ شربت و ترب که در آن

اراضی و باغ علاج حسد زرد و اسهال و اسهال و اسهال و اسهال

عسل و نمک ازل کرده باشند و سایر شکیات معتدل فی کنند بعد از آن کمی منجسم و صلب یاری و اگر قوت قوی باشد که تانایه
 کنند و بعد از آن قویات معتدله و منجسم مثل جوارش مصطکی و عود و سنبل و اصل طیفلی نشین می و انوشیاردی لولوی و شربت عود و گنبد باد و ورم بادیان یا بانسیون و مصطکی
 و مرای آنکه مصطکی و عود و سوده و صندل گوید که اگر در معده خاطر منجمی باشد باید که فی کنند باشیامی ماطفه مثل قاع یانی و جوزا قوی و فروتن شربت و تخم کبک و
 بقدر حاجت باریک ساید و در سل سکنجبین عملی سرشته آب شربت بخورند و اگر ترسب قطع کنند و در آنجا به شسته سکنجبین معضلی و ورم نمک هندی در آن آینه به نوشند فی بغیر آن که
 معده کند و آینه قوی کردن بعد خوردن مسکالح و ترب بخورند و بعد فی و بعد فی و قیقه معده شرب خنایون یا شربت سل یا شربت عود و ورم بعد و ورم قوی صبرتی
 بغیر مثل این نوع بدین دلیل که با کیفیت ورم سنای کلی شاه تره هر چه صبح ورم اسازن جده قطیور یون شکامی بادا و در غایت هر چه در صدم سل یا طبیب مصطکی هر چه در صدم
 سلیمه عود و بلسان داچی می معده سانی خندی قرضل مرابو تخم کرفن بادیان اسهون ترب در بریک و ورم همه اگرفته و چهار طبل آب چوشانند تا نیک طبل آید صامت نمود و در صبر
 و یک حظل گرفته انداخته هر روز چهار و قیو ایک هم روشن بید بخیر نوشند و غذا درین حالت نخورند و خوردن باشد و آنچه از زیره و فلفل و فو لنجان سازند و از کاشا طعمه غلیظه که اول هم
 منع کنند و این ایلیاس گوید که حل طبیعت بخته حاده برای چند ماده بسوی اصل کنند و این خسته بسیار نافع برای این علت است سنای کلی هفت ورم قطیور یون و قیو سدر ورم
 بزرگان جنبه خطی سوس گندم کشک چ بنفشه هر واحد یک کف هم در سه طبل آب چوشانند تا نیک طبل با نذاص کرده که ناسطام یک هم روشن کج هم ری هر چه در صدم و ورم
 بوره ازی نیم ورم آینه خسته کنند و آینه معده باین قوی نمایند ترب ابارگ او بو بند و در آب آن اندک عسل و نمک طعام انداخته بنوشند و قوی آورند و آنچه ترنده در تخم کبک
 پنج ورم تخم شربت یا شامهای آن و در در سه طبل آب چوشانند تا نیک طبل آید صامت کرده اندکی نمک اصل کل کرده بنوشند و چون معده پاک گردد و بعد آن ده ورم گنبد شکری
 بایکیم دو انگ مصطکی تناول کنند و اگر غیشان شوران کند و قوی و شوار گردد آب گرم سکنجبین ساده عسل بنوشانند و در امر او اهل نمایند و در تخم کبک هم روشن بادا ورم اوله و
 تا فی بسولت آید و طبری گوید که اولایا ارجات مثل ابرج و فقیر و بند بعد حل طبیعت بخته که در و در بار و بجار آید و مطبوخ قیو یون بنوشند و تخم کبک و در نیم و زنجبامی هم بنوشند
 و هنگام خواب ابرج مذکور و نمک ورم بند و صبریک جز و در و گل سرخ هر یک و جز و منسل طبیب ساوی هر یک نیم جز و ساینده و قیو و طی که از رخن قطیور و رخن نارین بار و رخن مصطکی
 ساخته باشند آینه خسته بخورند که آن ظلم کرده بر معده و چسباند و از هم معده دور دارند مگر آنکه فصول یاده و در معده باشد پس این طریق صعوف و فصول از هم بسوی سر منقطع شود

و در ماه صفر و رمی

تقیه طبیعت بسیار مع شاهره یا قوی صبر یا ارجین ناید و قبول طبری حل طبیعت بخته همین کنند و سکنجبین تخم نشانند و امر قوی از انوشیاردی و سکنجبین آب گرم و آب سکنجبین
 و امثال آن کنند و طبع سانسفخ نماید و بعد از آن ماوشیاردی و سکنجبین بنوشند و آینه بعد تقیه راده حار قوی انادانه و شربت حاض و لیتو ترندی و سیب انکو و در اثرن شاهر
 و غیره در شرب انکه در فی باطبا شیره و ورق انزه و طلا و در و در پیسوده و جوارش انارین با شیره و نه هل و کاسنی و کشیز و عرق عسل شربت بنفشه ادرن مجموعی گوید که اگر در معده
 صغری باشد با شیره سکنجبین نمک آب سرخ خوزه قوی آورند و بعد آن قلع نیکم یا آب ستر سکنجبین آب نیکم بنوشانند و بعد پاک شدن معالجاتی شربت غوره
 و شربت سیب ساده یا رب میاس مانند آن بنوشانند و دیگر در صندل بنفشه سرخ هر واحد و ورم گل سرخ سدر و نیم همه ابارک ساید آب حی العالم و خرفه و گلاب اندکی سرکه شیره
 بخورند که آن را در بر معده ضما کنند و اگر پارچه گمان در قیو و طی در بر آورده بر معده نافع بود و آینه این انواع صبرت حال کند پوست ایلیه زرده ورم اوله و بجار است
 تخم هندی از تخم پاک کرده پانزده ورم بیلد و در رشک سنا و تخم کاسنی و کشوش و انارین بومی هر چه در صدم ورم شاهره هفت ورم گل سرخ کشیز رشک هر یک ورم بنفشه و حل سوس
 هر چه در صدم چهار ورم هر چه در صدم هر چه در صدم هر چه در صدم هر چه در صدم هر چه در صدم هر چه در صدم هر چه در صدم هر چه در صدم هر چه در صدم هر چه در صدم هر چه در صدم
 بنوشند و غذا خوردن بایکیم دو انگ مصطکی تناول کنند و اگر غیشان شوران کند و قوی و شوار گردد آب گرم سکنجبین ساده عسل بنوشانند و در امر او اهل نمایند و در تخم کبک هم روشن بادا ورم اوله و
 پیوسته و گلاب و در و رخن گل و سرکه سرد کرد و بر سر زنده تا تقویت باغ کند و بخورده معده که بد باغ رسد آنرا قبول کنند و آنچه در آن حاصل شده آزاد فی نمساید

و در سرد و دوار

که بسبب ضعف هم معده رخسای معده اخذ صبر قیل از صغیر و آنچه در اول چند نفر نان در بوب فوا که قالیته مثل سبب هم صبرت بیک آنها خاصه صغیره تر کرده

تسکین نیاید و شربت های فوا که چون شربت انار و لیمو سوسپ و زرشک غوره و ریونج سملین نوع و وار باز دارد و تسخ میفرماید که اگر سبب عضو دیگر باشد و معالجه سبب دیگر
 واجب بود باید کرد و تقویت راس در ابتدا بر وزن گل سح اندک سرکه و روغن بایوننه نمایند و بعد استهکام بر روغن بایوننه تنها و گویند و او را که از قبل شرابین باشد فصد هر دو
 شریان پس گوش نمایند و طببری گوید که اگر اخلاط متجمعه در معده ریاحیه بارده باشد علاجه اخلاط بارده است که سابق مذکور شد و صاحبین از شرب نیاید که
 در آن زیره و صغیر شنایده باشد منتفع گردد اگر مزاج متحلل این باشد اما اگر اخلاط ریاحیه متجمعه در معده حار باشد علاجه تنقیه معده به طبع سافج و شرب آب اشیر باید کرد
 و اگر ما و در مرقی و در شرابین صدمه یا سیرگش باشد قطع و دلغ آنها بعد تنقیه بسیار نافع است و اگر صعود آن در شرابین هر دو جانب مخلوق باشد مختلف از کوه که منتفع زیاد
 باشد و چون از دست غم آن کنند مریض جهت یاد تنقیه بدن بقصد قیخال خورائیدن ایاریجات بنگار و تعریل اخلاط کند و اگر صعود این فضول از دو جهت باشد
 فصد آنها بسیار نیکو بود و سببی گوید که اگر ما در شرابین بسوی صعود کند و از ضربان و انتعاج آنها سکون مرض از بستن آنها دریافت شود و از آزادی بزرگان از اذیتها
 بر شرابین طلا ساخته بالایش قطع اسر نیاید و بر بندند و قصد معالجه عضوی کنند که ازان بخارات بسوی راس صاعد شود و اگر ارجحال یا معده یا جگر یا عضوی دیگر باشد اولاً
 ابتداء اصلاح آن عضو کنند بعد تنقیه راس از فضول مرقیه نماید و تقویت دماغ پر از ذرات باطله و بخارات معده ای آنچه بر اخلاط معده گفته شد عمل آرند و نفوفاات
 و معاینه مسطور سابق بکار بندند و در بخارات جگر دریافت کنند که آفت در کدام جانب جگر است اگر در جانب باشد با دار بول اگر در مقعر باشد میسل علاج کنند و در
 بخارات قلب بعد تنقیه شربت سینه مفراحت و نفوق براده صندل غیره دهند و در بخارات طحال فصد سلیم از دست چپ تنقیه طحال با ضمده محال کنند و در بخارات
 رحم اگر سبب عتباس ثلث باشد تدریجاً در ارحض باید کرد و اگر اخناق رحم باشد علاج آن کنند با عمل حالچه هر عضو مشارک با دو عضو فصد آن بخارات و مزاج علیل نمایند
 بطرفی که در مقام هر یک است از عضوی که جذب او کند بطرف مخالف هر بقصد سهال حفته و پاک غیر آن کسب سبب و دماغ را با طایفه شوات تقوی دماغ تقویت دهند
 تا فضا را قبول کنند و بدانند که دو ادم خاصه در پیران مقدمه کتیه میباشد پس سرعت تدار کردن نمایند تدریجاً بر موانع شل می و تنقیه معده و بدن دماغ به تمام ارجح فیما
 و یا سبب شمایا جذب اخلاط بسوی اسفل حفته و غیره و آیتها و او را که عقب خزش ران عضوی عارض شود و اوقات صغیر ما و بسوی دماغ دارد و از آن مکتبه حادث گردد و علاجه نیز
 همین است و در ارجحانی را علاج کنند و گاهی بندت مسکنه گام حدوث صمداع بارد و حار سبب شبت سرد و حریج دماغ حادث میشود و علاج صمداع جاز و حریج سبب

لوی

که از این پنج فیضی که بیخاق نیز گویند و این هر سلف مغرب پی نده است یعنی منقطع بصفت این حالتی است مثل ماندگی که هر گاه عارض شود انسان خود را می سپی زویمازه و فازه که در
 و رنگ و چشم سرخ گردد و پیش از انشای بدن اجماع ریاح و بخارات در عروق عضلات سنگ است که شرب طعام شرب قلیت یا ضنت ناگواریدن طعام نماند و از غذایه کولید ریاح و اکثر این
 بعد از خواب عارض میگردد علاج نفیج و اخراج ماده سبب غالب نمایند و اگر خون غالب باشد فصد به هفت اندام کنند و مطنیات مختلفت خون صغیر دهند و بعد از نفیج صغیر سبب
 نمایند و در مزاج را نشینان آب سرد غسل کردن بدان در حال بی تنقیه تسکین بخند که مسکن غلیان اخلاط است و عت سکون اختیار کنند تا این سفوفه حال مزاج و نفع بخارات است شنین
 بکسر پرده توکل سرخ و تولد ماده اصل السوس شرب کیکتول زبات مساوی شربتی و شقال آن بشنیده و یا بشو به پرورده و گواره نشستن کشتی تا یک پاس سیر دریا کردن نافع و سفوفه شنین
 خشک باشد که نیز نفیج بود و در مزاج با ریاح غلیظ تنقیه بنم نمایند خودن غوفنچ و در برای آن موضع آن نافع باشد باقی تدریجاً علاج امراض دماغی بخاری و در مری سبب

کابوس که نمیدلان و جالوم و خائق و خائق و ضاعوط نیز گویند

و ریونانی انیاطس نامند آن مرضی است که آدمی در خواب خصه صدا که بر پشت خوابیده باشد چنان پندارد که چیزی گران بصورت انسان یا بشکل دیگر بر سینه اوست او را
 بی فشار نفس و تنگشود و آواز تواند داد و نتواند جنبید و چون این حالت منقضی شود یا اندک حرکت نماید فصد پیدا گردد و گاه خیال نماید که گویا کله می خفه میکند و گاهی
 خیال کند که شخصی با وی اراده بجااست نمیکند و گاهی بعد از آن رنجی نویسی و ماندگی عارض گردد و سبب در اکثر آنها بخارات غلیظه است در حالت سکون حرکت
 و ماده آن خون غلیظ یا بنغم یا سو و اما بشود دو امین قسم مادی مقدمه حریج یا کتیه یا نایا یا فالج بود و گاهی از رسیدن سردی شرب سرد و خفه و سردی و در وقت
 خواب نیز حادث شود و این مرض بی ضعف دماغ مازن میگردد و گاهی بکارلی و صغیر و بنم و اگر فصد غلیظ بسیار در او را که ریاضت و اسهال کند عارض نمی شود

طریق تشخیص اسباب این مرض هرگاه از اخلاط کثرت که ماده بخار باشد علامات مخصوصه آن هویدار بود و ایضا تمخیل رنگ هر غلطه خواب هنگام عرض مرض نیز بر وجهه و غلبه آن غلطه گواهی دهد مثلاً اگر آثار غلبه خون مثل سرخی چهره چشم و غیره دریافت شود و تمخیل چیزی سرخ بود و دوسوی باشد و اگر علامات بغم مانند کثرت آب بن و بی بی دوستی بدن و کندی حواس غیره در بدن گردد و احساس چیزی سفید بود و ماده لغبی باشد و اگر نشان سودا مثل کثرت ناک و قلت خواب و غم و چشم و غیره معلوم شود و او را ک چیزی سیاه در وقت عرض مرض بود و ماده سوداوی باشد و اگر آثار کرم غلطه یافته نشود حال رسیدن برودت بهتر هنگام خواب سپید

علاج کلی کابوس

در جمیع انواع کابوس تقویت دماغ و تمین طبیعت و تطهیر عی و ازاله راز و اجزات و تهلا و نوشیدن آب میان طعام اجتناب چیست تا زنده گویند که آثار را کل بسته خوردن مشرب کابوس است و در اکثر این در جمیع اقسام مادی سوخته است و تقویه بطبخ سناخ درم بلبله سیاه و درم وونی کردن بجز راقی ذکا که موی و بعد بلبله سیاه اصل اسوسن هر یک نیم درم مصطکی و چیزی هر یک یک درم تر بود و صوف دو درم تمخیل چهار درم گلفنه کفنی درم ادویه کوفته بچینه بروغن گاو و پر ب کرده بسپه چند غسل شسته درم درم خوردن درین مرض نافع است و گویند که غذا بگوشته قوی مجرب است و بعد تقویه خوردن استخوان مرغ سیلانی سوخته سه ماشه بانبات تا یک هفته درین مرض مجرب است و اندک اندک از اسطوخودوس و اگر غلبه در روغن بان یا روغن سپهر گدخته و زباد شک صندل سفید و عطری لبان نیم مثقال آمیخته غالیه ساخته بویید مقوی دماغ و نافع کابوس است و چون بلبله معلوم علوی خان در کابوس نغمی و سوای سوخته است هر چه در علاج امراض نغمی بخاری گفته شده است و در اینجا استعمال نمایند

علاج کابوس موی

فصله و فعال کنند اگر از خون دماغی باشد و نشانه آن است که از اعلی ایتدرا کند و الا که محل کشایند و جماعت قیام نمایند طبری و کچی بنویسند که فصله از قیام البقی بود و اگر غصبت باشد جماعت بر نقره کنند بعد از بلبله سیاه و درم و کفیل غذا کنند و هر چه تولید خون کمتر نماید و خون را رقیق کنند مثل آب لوت و تر بندگی و آب شاهره و آب بادیان استعمال نمایند و آشامیدن کباب سرد و کباب باب سرد که در شربت خوره و میگردان از میوه خوش طبعیت باب تر بندگی و جلاب طلا صندل و گلاب بر سر بر این موی سر روغن و سرکه برای تقویت دماغ و استنشاق کافور و گل سرخ و نیلوفر و تقویت معده و شربت سیب اطلال کشینری و غذای حصریه سابقه نافع بود و جهت تسکین بخار کثرت در او سبب که بترشی زرشک انار ترش کوی پرورده باشند که ماله موری بقدر ذائقه آمیخته بکثرت دهند و ایضا در کابوس موی که شخصی مرانی اکثر اجزش من بود و بعد از این است از عناب گل نشسته اصل اسوسن گل سرخ شاهره و میوه قلی گل نیلوفر گاو زبان آتیون پنج کاسنی سنای کبی جوشانیده صاف نموده مغز فلوس خیار شکر گلفنه روغن بادام داخل کرده و در بند بعد تبرید از عناب بعرق شاهره جوشانیده صاف نموده شیره تخم خیارین شربت بفشه خاشکی داخل کرده و باز بجای خیارین کاسنی کنند

علاج کابوس آبجی

بلبله تخم شنبلیله و تخم بصل و بلبله بر گشت و قطعات ترب یک چنین باقی دیگر می کنند و پر مرغ بر وزن کبجا آلوده در طاق گردانند بعد از این باج و غار و غوطه است و سوطلات و صمغ و غیره که در علاج امراض نغمی گفته شد و در صرع و سکته لغبی سیاید بکار بندد و مطبوخ بادیان گل سرخ مصطکی با گلفنه بندد و یا تقویه باین نام است ایاج فیفرا یک درم بخرق سیاه ثلث درم تمخیل ثلث درم تخم حنظل ربع درم میسون ثلث درم کثیر نیم داگ باب کرفس بسازند و درین کثرت موی است طبیعت را نفع کند و اگر ماده بسیار غلبه باشد باج و غار و ایاج کافور و زرد خوردن گلفنه غسل و نوشیدن آب مطبوخ گل سرخ و عود نافع است و ایضا بعد تقویه باب بلبله عاقر قزا و میوه زرد و زرد فای خشک مغز کفنه و آب صندل آب بر جوشن روغن بادام تخم آمیخته سه چهار قطر اسوطه نمایند و یا خردل حصاره سباب حصاره قنار احما تخم حنظل کثرت سوای بار یک سیاید در روغن بادام تخم آمیخته سه چهار قطر و دوشی از خسته عطسه برنده و اگر ازین عطوس مینی سوزش پیدا شود روغن نشسته شیران مخلوط چکانند و استعمال بخرق صغیرا مصطکی و میسون و غار و انار و عود نافع و اگر حاجت تمین اندک سنا و تر بر زیاده کنند و جوارش تمخیل کوفی نیز کثیرا نفعه است تا طبیعت تدبیر و استعمال ریختن و الا شکر بر روغن شنبلیله و غذا بگوشته کبشک سفید بود و هر چه در صدماع و در روغن کثرت نافع و از اشیا سفید پس برند و ایضا در کابوس لغبی که شنبلیله شربت خور و کله خفه شود بعد از نفعات سبب پس اطلال بخت بخارات بر بند باز مسوطه و در سوای سوخته بعد عود حلیت ده افزایند و اگر حرارت در مزاج باشد فستقین نیز در سبب

وانزل کنند اگر ارض صحت معده کابوش شده باشد چندید استریک ماشه عوجی صلیب یک ماشه سائیدہ در چل یک لہ آئینختہ خورانیہہ بالایش عرق اطخودوس ہفت تولہ شترینہ باد خجوبہ ود تولہ نوشاندہ فانیچل و دژتوا تر جیل زرد و غدکباب شہور بابان توری و سجای آب ق باد خجوبیہ ہنہ شہر و علاج کا بوس لہنی و سوداوی میفرماید کہ اگر کتب غلیظہ بسیار باشد بر این سہل انتفاخ یابند کہ بر خرق یک گرم بانک درم سہ قنویا و ربع درم سہم حظل و دو دانگ میون اگر قوت قوی باشد والا جب لا جورد و جب قنویا و قنویا و ایرجات کبائش ایلارج تھا و احمار و ایرج رفس شاختہ و بعد از ان تقویت راس سہ ساقا لون کنند و از چیز باکیہ از ان انتفاخ یابند خورون حسابا و نیا علی الاتصال است طبری گوید کہ اگر سہ مزاج و مقدار قوت پیش محل متفرغ تمام باشد نصہ سرد و صحن کنند و از اذاتیہ مگولدا غلاطوری منع نمایند و بر ہیو و یکات طرح اقتصاد روزند و مقدار ذرات کتر انچہ ممکن باشد باید ساخت بعد از ان تحقیقہ بطبوخ آئینچون کنند و بعدہ تا دہ روز صبر کردہ تحقیقہ بحب ایلارج نمایند و لزوم حسب شیشا کنند و اگر این طریق تحقیقہ جمل نشو و بعد بہرہنہ پزیردہ روز متواتر ایرج لوفانی با خوراند و بانک ایوان تخناک سازند و امر بغرغہ از عاقرقرا و مویز کنند و تقویت راس بہر کرد و در سہر گل نمایند کہ باین طریق بلاشک جمل نائل شود و سوسویدی یلیو سید کہ قی کردن بجز از رفع و یا تخم ترب بطبوخ پاکچین عسلی و یا سپایز گرس در آب گرم پالیدہ و یا سنج حشمت و نکات مغرغہ بطبوخ زوفانیکنش حظل یا شونیزہ ریزخوش بشم حظل یا فضل سیاہ سودہ در مادہ العسل آئینختہ و عطلین بجز و فای خشک یاکندش یا شونیزہ و لطلو بطبوخ شبتت و تدرین موز سر برغن مرغ جوش و کلاب چنیدید شتر در دغن بادام ہنہ و تلہق عوجی صلیب تہجیر بقتہ در روز و شب چند تہربہ و شرب فانیانیا پانزدہ جبہ با اصل و یا تخم چنگال و یا حبس بلسان و و درم و یا قروا یک گرم و یا یک ہنہ نیم درم و یا فیون ربع درم دیگر ادویہ و یا چندید استریک درم مخلوط در شراب یکسالہ روز و تہربہ و یا یکہن عسلی و یا یکہن بروری و یا گل خج و یا فہرادیان زود عدد و یا اصل یا آئینشتین زوفای خشک سیسیالیوس بر واحد جوش کردہ و یا بلینج نیسون و دو قویصل یا شکر و یا مطبوخ فطر سیا لیلون و یا یوان اصل ایوس خنجر یکہ غنہ بشکر و کل شربان مسلوک برغن بکچہد با خنجر ترا خشک یا نان سیدہ در شراب قابض کیسالتہ کر کردہ و عد ادرج و یا چوزہ مرغ مسلوک و یا چینی و مصطکی و یا تخم سمن کہ آن مرغ است بریان زیر ایرج جمل مسکر و یا قناب مسلوک نافع است

علاج کا بوس سوداوی

انچہ و تقیقہ مادہ مسودہ انچہ صلیب قنویا و یا بطبوخ آئینچون و صلیب جورد نمایند بر تہربہ کہ در علاج اراضی فاعی سوداوی مسطر شدہ تا با کبوس نوشاندہ و بعد تحقیقہ بہت تعدیل قوت و مشہ تجارت اطریفیل شام تہو و آہیون تلوی خان با عرق اطخودوس ہند و رغن نرس گمس آب بیجان آب ریکہ گلاب فانیانیا سودہ و شیشہ کردہ بویسیدن میشہ خورون باد خجوبہ سہہ لعل نام النفع است استعمال سجون بجا کثیرہ نافعہ و سہہ درم تخم شربان کہ وقتہ باشا سوداوی آئینختہ بحرب سیدی سہہ این عرق بپایہ کب نیز درین نوع معمول اطخودوس دوازدہ تولہ کشتیہ خشک با پوست ہلیاڑیک آثار گل سرخ کا زربان ہر یک نیم پاؤنیو زنی کلیہر پاؤنیہ سیاہ پوست ہلیاڑیک ہرک پاؤناز عود غرقوق چار تولہ ہاچا شہان و زنیہ سایہ ہفت آثار عرق کنند عرق اطخودوس و سکن در کا بوس و بعد تحقیقہ بہت تعدیل قوت و مشہ تجارت اطریفیل شام تہو و اطریفیل آئینچون عاوی خان محل می آید اطخودوس دوازدہ تولہ کشتیہ خشک پیڑہ تولہ پوست ہلیاڑیک روکابلی و ہلیاڑیک آمہ و ہلیاڑیک سیاہ ہر یک تولہ گل سرخ شہج تولہ کشتیہ زنیہ سائیدہ عرق کنند شترتی آئینچ تولہ تولہ کب سجون ہلیاڑیک مسہل حکیم عاوی خان نافع از برای کا بوس با روادشا اٹخم و سواد جوبہ بہت پوست ہلیاڑیک کابلی ہلیاڑیک آمہ شتی کا زربان باد خجوبہ قنویا ہنہ قنویا و دی ہرک بہت شقال آئینچون دو قو و نامہ حسب بلسان از بہر کشتہ شقال فانیانیا عود ہندی برگ مساب تخم سیسیالیوس ہر یک شقال سبکینج کشتال فریون شقال ہگقتہ شصت شقال عسل معنی حیوہندی شقال گلندہ رنگاہ عرق از برای از بہر کب نیم من تبر محل کردہ و نہ ہانہ ز جوشانہ مایلیند عمل اصاف و ودوان محل کہ لہ و بوم آرزاد و یہ کو فتہ نیمہ برغن بڈاشہم شقال بآن سہر شہر و ظرفیانی ہگقتہ شہر تی و درم و اگر شہر شکات کی از بہر کب شقال از نل ناین قوی تریک و مگولدا علاج ہسانہ کب شہر تہی این شہر معصر ہر روز شہر شہر ہا حاضر شہر ہا بپاڑہ و کابلی نیامہ سیاہ آمہ ریستہ دگتاشای کی ہا پانہ انکس مرغ کبیرا کبیرا قیاط کو فتہ نیمہ برغن بادام کہ در کابلیہ کبہن درم حل کردہ باش یا در اطراف صحنہ و یا شہر ہا و شہر ہا وقت خوارب و خلوصہہ آب گرم دادم چہنیز مرغ و شہر تہو از بہر کب شہر کردہ در ہر ہفتہ بہت حال کسانیدم حتی کہ صحت تام یافت و بسیار صریحان را باین حسب علاج کردم

علاج کا بوس باراد

کازسیدان سردی بسراشہ زدنہما می کہ تقابل برغن ای و سون مصلکی و داؤخر و سداب و اجر وقت یک گرم برراند و مرقح میا برنجیر و نیمہ آنہ و قرقم دارزن ہر یک تولہ تک لہدی

شیخ توکر نیکو فته در پارچه محمودی بسته دروغ شیخ صنجان ترنوده مکیه سر کردن از مجرب است و شومات حارشل جند و شکات غمزه و غیره بویند و ضا و ادت محم طبر سخن و باغ بر سها
 از آن ترسوی الزان مثل خردل و جند بیدستر و نظرون اسیر کرم غمزه و شوره بای گوشت طیور با صلیح گرم و سندر و هر چه در علاج امراض نامعی باره گوشت
 بعل از ترس تعلیم گامی اطفال را در خواب اتی مانند کابوس پدید آید میاید که چند بیدست و یانه زانند ام بصیان علاج کنند و ظنی که در خواب میسرند بیکان بیدان غواهای مهلا آن بود
 باعث ترسیدن او از چیزی در بیداری و نمون همان صورت در خواب بین صورت بکدام جمل از آن خوف از و نمانند بران چیز دیگر در آنند و عود و صلیب نشانند در گلو او زنده گویند که
 غساله شش نشانی در خاکستر استخوان سرطان با نبات خورانیدن همچنین خرگه بریان با نبات یا کشتی شکاک با نبات اولن مؤمن دست اگر کربسب بخورده موخسه
 از تها و فساد غذا در معده باشد غذا که لطیف و سندر و بعد طعام از خواب غمزه نماید و سمد نه با یا بصطکی و دانه بل از هر چه در طبیعت پیدا یابد آن برگ بود و نیزه جوشانیده نوشانند و اگر موم گدا
 بود در کتاب عرق بادیان یا زرشک سیل کشنده در آن جوشانیده و در ضعه رافا که کشنده و اظرفیلات خوراندند و گاهی این حالت مقدمه جدی و صعب میباشد

ص

و آن مرضی است که منع میکند اعضا را از افعال حس و حرکت انضمامی غیر از اتم حتی که در بعضی بر زمین میپوشد و در اکثر درین دست پا کج گردد و در اضطراب کن روکت در درون
 در این گاهی با دور میرد و اوقات معلوم بود و گاهی اوقات مختلف باشد و این مرض بصیانی جهت کثرت عرض آن بصیانی و بیرونی تازون یعنی ام الصبیان
 و قیاس جهت بطلاق حس و حرکت و مرض کاهنی بنا بر اخبار در زمین بخاوش غمزه یا بسبب تلخ او که بیانه کشی از عود صلیب است از آنکه اشتق از از بلین یعنی جبار غمزه نیز
 و شیخ میفرماید که این مرض بسبب قوی سمد بود و اکثر این بسبب تشنج کلی از آنست که بطین مقدم و باغ رسد عارض شود پس سده غیر کمال افتد و قوت حس و حرکت را در بطین مقدم
 و در اعضا از نفوذ ام منیع که بغیر القطار بالکلیه از آنکه انقیام منع نماید پس انسان را ممکن نبود که منتصب الابدل باقی نماند و هر تشنج یا از امتلا بود و یا از این با تشنج
 بسبب ذمی و صرع همچنین بسبب یکی از این اسباب نشانه باشد لیکن صرع از بیست بود هرگز که دفعه افتد تشنج با پس نفته نیست پس بسبب صرع یا تشنج و باغ برای دفع شی
 مودی بود و آن یا بخار یا کیفیت لادعه یا طوبت روی الجوه است و یا خاطر محدث سده غیر کمال در بطین و باغ یا در اصول نسبت عصب و گاهی صرع از خاطر بسبب سده
 سده در بطون و باغ نبود بلکه بسبب حرکت موحیه که در غلط افتد و بسبب غلیان از حرارت مغز بود که و باغ را ایذا دهد و یا بسبب احتباس ریح غلیظ و سفاقد و روح
 باشد چنانچه برای فیلسوف اکبر اصططالیس است و این را یکی از اسباب صرع میدانند و چون در اینجا خاطر ساد باشد سداک باغ برای دفع موی نیز منتقبض گردد و مثل آنکه
 معده را فواق و تویع عارض شود و اما افاقه یا بسبب فاع خاطر یا بسبب تخلل ریح یا بسبب فاع مودی واقع شود و تشنج نازل بسوی اعضا که با صرع بود و پیش آنست که
 ماده غمزه و باغ و ازیت لاقی او عصب را از لاقی شود و بسبب یعنی اتباع عصب که هر باغ و نادی او چیزی که در باغ متنازی گردد و امتلا می او از خاطر سده و سیهادی آن پس
 عرض و زیاده شود و طول و ناقص گردد و صرع از قبیل تشنج نه از قبیل تشنج خاها است که انقباض و تقاض باغ میکند و باغ درین دفع چیزی از نفس خود بیناید و در دفع تقاض
 و انحصار حاصل میشود و هر تشنج مادی یعنی مغبی منتفع نمی میشود و صرع تشنج مادی است پس آن نیز از تشنج فاع یا با اگر از ماده جبار باشد و چون او را م سپر گشاید در گردن نواحی آن
 عارض شود و گاهی صرع عمل کند و ماده او کم گردد و اکثر اینها بصرع منتقل شود و بیشتر صرع با اینها منتقل گردد و بعضی مردم گمان کرده اند که گاهی صرع بغیر از ماده افتد پس
 اگر باین قول مردانست که پیشتر شمار یا کیفیت بود که و باغ را رسد و در آن تقاض پیدا کنی تواند و اگر مردانست که پیشتر سوز را می سازج است که در باغ افتد و صرع آورد
 این صعی ندارد چرا که این کیفیت باغ تنکیف بیشتر صرع لازم و دائم و باغ واجب گردید و در حال نازل نشدی بلکه بسبب صرع آنست که دفعه تحمل شود و فی الحال نازل گردد
 یا نالبت و در تحمل کند مثل این کیفیت حاصل در نفس باغ نبود بلکه با و کوفتی باشد که بسوی باغ متساوی گردد و منتقبض شود و این لامحاله از عضو دیگری بود و گفت پس که
 صرع پدید آید بسبب اضطراب حرکت نفس و بسبب تناق آن و این اضطراب بسبب اضطراب حرکت تشنج باشد و در سکت بسبب خنقا و تها که نفس ظاهر شود و گویا که صرع
 تشنج مخصوص اولاد بدل است و تشنج صرع مخصوص اولاد بعضی دیگر است یعنی اگر تشنج اولاد باغ را عارض شود و صرع نامند و اگر اولاد بغیر باغ از اعضا عارض گردد تشنج خود
 و گویا که حرکت عطاس حرکت صرع ضعیف است و صرع عطاس کبیر و دفع قوی است اگر که اکثر دفع عطاس بسوی مقدم بود بسبب قوت توه و ضعف ماده و دفع
 صرع بسوی هر جهت تواند بود که دفع ممکن و سهل تر باشد و بدین جهت صرع گاهی بعرق بسیار عمل گردد و جرجانی می نویسد که صرع علتی است که آلات حس و حرکت را

بی انظام و نامکند و سبب کلی اندرین مرض سده غیر نام است که در مرفذهای جزو مقدمه دماغ افتد و بسبب این سده تشنج کلی پدید آید و اگر سده نام بودی من حرکت تمامه باطل نشدی و اگر سده بودی افعال آلات جسم در حرکت بی انظام نامگشتی و تشنج کردی و اگر چه آفت صرع بجز مقدمه دماغ مخصوص است بسبب همسایگی و تقارن حضرت ب دیگر اجزا باز در بدین سبب به افعال قوتهای بدنی و نفسانی منطبق گردد و دلیل بر آنکه آفت صرع بجز مقدمه دماغ مخصوص است آنست که نخست مضرت و حرکت عضلات چشم در وی و اندر سمع و بصر پدید آید پس دیگر اجزا رسد و اگر دیگر اجزا رسیدی افعال قوت نیز و حفظ و غیر آن باطل نشدی و دم زدن از حال طبیعی گشتی و هر گاه صرع متواتر شود و نوبتهای او صعب و راز تر باشد یکیش در این وقتی باشد که دماغ ضعیف و زبون گردد و ماده صرع و اجزای کینیات روی زود قبول کند و بدین شرح تواند کرد و تمام دفع متواتر که در هر گاه تمام دفع نشود و اگر چه صرع یکشایا ماده و رولع بماند و بانک همی و عددی حرکت کند و تشنج صرع آرد و با یکله سبب این مرض سده غیر نام است که از غلطی یا ریج یا بخار روی یا کیفیت سیمه در بطون دماغ و مجاری عصاب اصول منابت مجاری و تخریب عصاب حادث شود و روح نفسانی را از نفوذ تام در اعضا منع کند پس اگر چه ماده این مرض نفس دماغ بود صرع عملی و دائمی گویند و این نوع بقول بقراط عسل بر دست و صرع که از تشنج عصبانیت است با تمام از غلط غلیظ یعنی یا سوداوی و گاهی درین حالتی قریب بسکت گردد و فرقی فیما بین از زبانی میکنند و اگر صرع بشارت جمع بدن بود عین و احدی مثل معده و مرق و جگر و طحال و معا و رحم و اعضاء بی و دست و پای آنرا صرع شرکی نامند و بعد از آن شرکی عفووی بحسب ستم محل خود موسوم میشود چنانچه صرع معوی و حرانی و کبدی و طحالی و امعانی و رکی و اطرائی و آنچه از رسیدن نیش عقرب و زنبور بحسب عارض شود موسمی است بصرع موسمی و ماده محدث صرع و اگر تشنج غلیظ باشد و گاهی سودا یا بلغم غلیظ باشد و بحسب قدرت صفای هر فنایگز آنکه صفر بسیار و مختلط با خون و یا بلغم و یا سودا بود و خون صرف مانند صغرا نادر باشد که صرع آرد لیکن چون سوداوی و بلغمی مانند بلغم و سودا و اکثری است این علت شود و لقا ط گوید که بیشتر گشتند آن که آنها را صرع افتد اگر دماغ ایشان کشاده نگاه کنند اندر آن رطوبت بد بودی یا بند و سبب صرع و دائمی الا محاله غلطی از اخلاط مذکور بود که بنفسه یا بتولید ریج غلیظ شده آرد و بقول عصاب اول حد و شد صرع و دائمی از سده بود که در بطون دماغ عارض شود پس روح و قوت محرکه را از نفوذ در عصاب بسوی اعضای متحرکه با راده منع کند و این سده یا از غلط بلغمی غلیظ است بود که بسوی بطون دماغ در وقت نوبت بریزد و یا غلط سوداوی غلیظ و یا از صفط بود که دماغ را در هنگام شکستن استخوان تحت عارض شود و با آن درو شد بد عارض گردد و گاهی این نوع یعنی صرع و دائمی عارض میشود چون انسان بنفسه کند پس سراو گردد و اگر م شود و اخلاط و روح که اندر آن است حرکت کشد و انسان بر زمین افتد و غلط است تشنج نیز باید که هر سبب صرع و دائمی بسبب بسوی ضعف بنهم دماغ بدیشا پس غلیظ نیست از آنکه ضعف مذکور که محدث سبب صرع بود یا در جبهه دماغ و آن روی ترست یا در غشیه دماغ باشد و این از آن ضعیف تر بود و صرع سوداوی قوی روی ترست و اگر تشنجی بسیار باشد هر گاه سوداوی و یا غلط روح را زیاد و مسدود میکند و تشنج را با صرع از عارضه منطرب بود یعنی باشد و گاهی که صرع کند همه عصبانیت او از حرکت باز ماند آن از سودا باشد و این بدتر از اول است هر آنکه درین عود نهد تمام سالک صرع و ملامت است و بقول جبهانی گاهی صرع دماغ قوی گردد و کینیات روی منقبض شود و تشنج و صرع افتد و سبب صرع شرکی بقول شیخ ارتفاع بخارات غلیظ و ریج کینیتی سافج از کینیات اربعه اولی بسوی دماغ بود پس بخارات و ریج پاکبیت خود ایدارسانه و ریج پاکبیل تصعید و ریج جمع شود بعد بگاشته ماده ذات قوام بوده بقوام خود عمل کند یا بتکون ریج از آن و پاکبیت خود ایدارسانه با جامه یا با یا بسیمت وارد است جوهر و یا بهره و چه یعنی پاکبیت و کیفیت خود ایدارسانه و دماغ منقبض سازد و عفووی که از آن بخارات موسمی بکثرت خود بسوی دماغ مرفع شود آن یا جمع بدن باشد و یا معده یا طحال یا مرق و اینها این در سایر اعضا واقع شود و اما بخار موسمی پاکبیت و جوهری آن در جمع اعضای بدن نیز باشد حتی که انگشت پای و دست و سبب این احتباس خون یا غلط دیگر و مندمی باشد که اثرات عارض شود و پس حارث غریزی از آن منقطع گردد و آن و او در اینجا بمرور متعین شود و تشنج کیفیت روی گردد و از آن با دور یا بغیر و او رسد و ماده بخاری پاکبیت همی بر خیزد و یا بران عفووی معوم واقع شود و در عصب اثر کند چنانچه گزین کردن بر عصب پائینتر میکند پس سیمت او بوساطت عصب بسوی دماغ مرفع گردد و از ایدارسانه و از آن منقبض شود و تشنج گردد و در حرکت

و رنگمای زبیر زبان سبز نماید و گرانی سر زنگام غشیب با بعد از تشنج شکم و قفل و حرکت زبان قبل از نوبت صرع و دیدن خوابهای شوریده بیان کند بمانند که صرع مستبعد دیگر علما
 آن مثل نسیان خوشخامی و بنگامی و بن صبری و غصصه ای و فی سبب کف در زمین آمدن جوشن عضلات و می چشمه در ابتدا و از زبیر نسیان است و او را کز کشاد و نسیان
 شدن اعضا تا صبح و بهوش آمدن و بعد آن همچون خواب که او مانده و بعد از آن بحال اول آمدن نیز پیش رو صاحب کمال گوید که گاهی مقدم نماید بر صرع قبل حد و نشان
 نخست نسیان صرع و امتلا و سر زانم مختلفه و چون این علامت حکم شود از علامات خاصه سائر صنفات آن ظواهر در زمین است و نظایر آن علاماتی که بعضی مصرعین
 سوامی یعنی اعراض میشود آن سقوط و صیاح و تشنج زبان و خروج بول براز و گاهی می بود و گاهی استمدان صرع او و یه صاعه سیکنه چنانچه گویند که اگر صرع جلد بزانه گان
 کس صرع کرده باشد پویشد و اندر آب آید صرع کند و تخمین خوردن جگر تیسر بیان کرده و شیدن بوی آن و در میدان مردینی و تخم قره و در و شاخ بزوزفت یا بس صرع آورد
 بصد صرع سول مشکل را چنان در یافت کند که اگر اعراض او بیایم تر بود و بعد از نوبت صرع عقل بسیرت عود کند و بعد از افات فی الفور نیز در بعضی سوات و شومات و تخم یک
 قی افات بزودی حاصل شود صرع سول باشد و اگر نفس طول منظر است شدت آن در حالت صرع طول جموده سکون و ضرر تر نفس بعد صرع و قلت افات نیز تسیم و طیس
 بود صرع شکل باشد و صاحب کمال گوید که در امتحان او چنین کند که در زمین جاشانمانند رنگامی که صرع کند پس اگر افات به بصحت یا بد افات بقول شیخ صرع که در آن
 اضطراب بود جموده و در آن نباشد و یا جموده در آن طول کند و نه منظر است که باشد اندک مشکل بود نسبت بسابق بعد از تشنج مبدأ این عرض چنین کند که از بعض
 سوال نمایند که در علامات مخصوصه صرع بحالت تلومعه و تمیین طبع و از دست فرغات کما میشی می گردد و یا در عضوی دیگر غامی و یا گاهی بر آمدن کرم از شکم و یا
 چیزی از جای بسوی و باغ معلوم می شود و یا نه اگر نباشد مقدم او جاع مختلفه و شدید در سرد و و ام نقل در سرد زبان و لزوم در او ظلمت بصورت صورت
 و منظر است و حرکات و در او جمع و شم و ذوق و نقصان عقل و نسیان و اعم با بادت و در عونت بر بند و این آثار صرع و نامی است پس اگر با صرع و قریب نوبت
 آن نقل محسوس نشود بلکه دوی و تمارد و یا بد تشنج او شدید بود صرع و نامی تر می باشد بجهت نوع ماده را از رنگ چهره و غیره علامات مخصوصه هم خاطر دریافت نمایند
 پس اگر رنگ سفید و مترازل بیند و بدن متلی فریه بود و سفیدی و غلظت قاروره و بطوره اختلاط نبش و اختلاج ابرو و حرکت زبان بر غیر استوار و یا بناد از کثرت
 و غلظت آب دهان و از فراط کف در حالت صرع و کثرت فرج و عسر حرکت و نقل و نسیان و کنای حواس مقدم تدبیر و طبیب کما لغز نیز سوال کنند و این نشان ماده طبیعت
 اما اگر لغز خام بار بود و نسیان و بلادت و نقل سرد بدن و سبات اکثر صرع در را باشد بیشتر در اضعاف بیشتر باشد و این نوع بسیار دوی بود و اگر لغز مالج بود در آن
 سبات اکثر و برد و باغ خفیف تر و حرکات اطم باشد و اگر تیرگی چهره و لاغری بدن و خشکی بینی و زبان مدک گردد و طبیعت صاحب و مائل با اختلاط زمین و حالت مثل
 با نخویا و عجم صفای عقل بعد نوبت بود و مقدم تلون کاذب با فرج و انکار دید و کثرت اکمل و سوس و خفقان و قامت خواب محروست و بان و تقه و تدبیر خفیف
 مؤله سود نیز بر بند و این علامات ماده سودای است اما اگر سودای خون طبیعی بود صرع با سترخا و قامت کلام و سکون و صاحب خدا و ناناها کرسا کن باشد
 و اگر از جنس صفرای سوخته حریف بود اختلاط او جوئی و مع کثرت کلام و صیاح و صرع او اضطراب خفیف از اول باشد و گاهی با تب بود و اگر سودای اذوق صفراوی
 باشد و اگر سودای دومی یعنی خون سوخته بود احوال او صحرایی باشد و اگر سرخی رو چشم و پری رگها و عظم بعضی شریعت آن بهینت حال کبابی و کنای حواس و کثرت
 آب دهان و بی میح جرات و بر آمدن خون اژیونی در بعضی وفات و حال مثل اختلاط در اوقات قبل از صرع نیز دریافت کنند و این دلایل ماده دومی است اگر زردی
 و رنگ چهره چشم بود و گاهی زبان نوبت و شدت منظر است تا دوی و کرب قلت تشنج و کثرت گرمی و التماک اختلاط عقل و گاهی عروض قی در آن زمان نیز معلوم کنند
 و این آثار ماده صفراوی است و اگر مریض در سوال دل کی و نقصان صرع و در ماده و مری طبع گوید دلیل کثرت ماده و تجارت او در ماده و امتلائی آن از ماده فایز
 پس از اختلاج در فرم ماده لیسما عن تاخر غذا و رسا و عرشته بهتر از غذایان و کرب و یک نمیه صرع و اختلاج کرب بر شدن و بن از تخمین و افات مخزن و ذنگلی کلو
 و نحر زدن و خصوصاً در ابتدای نوبت و گاهی بر آمدن بول یا براز یا ندی بینی وقت نوبت و خفقان و صراع شدت قبل از نوبت و سقوط بعضی فقه بر زمین و یا عروس شی
 یا اغا بدون سقوط و خفت نوبت صرع یا زوال و بهتعال قی و غفلت قی مری نیز سوال کنند و این علامات صرع معدی است احوال ال بر فساد و معد مثل بطلان آنها
 و نسا و طعام و کثرت فرج و قرقر و مانند آن نیز بران گواهی و پس اگر عروض صرع در اوقات امتلا و تخم سیلان العال بز زمین غیره آثار لغز یافته شود و ماده یعنی بود و اگر

باشند و حرارت و دبیت اشتقاق و لزوم در معده معلوم شود و ماده صفراوی باشد و اگر اکثرت است و در اکثر احوال تشنیه و من و فک و در سنج نام و سوادوی باشد و اگر عرضها
 صرع در اوقات طوره و انقطاع صرع خوردن غذای موافق نموده بدلیل در اوقات ماده در معده بدون کثرت آن بود پس اگر این ماده دردی خاطر عا و در بخش صفرای سوا باشد
 از اول من بگذرد و آنرا دریافت شود و اگر کلن در مرقا گوید و آروغ ترش و نفع شکم و قرا و تروج بطی اسکون و التماس مرقا بود و گاهی باوی همچنان در در میان کفین پس
 تناول طعام و عدم سکون آن تا وقت هضم و پس از آن بعد تناول طعام باشد و چون برخلاف عارض شود یا قبض طبیعت خاص گردد و تبلیس طبع باطل شود و فاضله
 اگر تمدد در مرقا پسوی فوق در معده دریا بدوقی طعام غیر منضم عارض شود صرع مرقا بود پس اگر کثرت مرقا فاضل صرع صفراوی باشد از التماس زردی رنگ و تشنیه
 عقلی امل بصر غمگین دریافت شود و اگر کثرت را وسوا و وی باشد باوی عوارض بالمخاطبا و چون و خوف و خست نفس و حیبت یا بعض خوف و نازان حادث شود و اگر
 خلل یک یا همه و ناز از میزان پسوی و نفع میان کند رنگ پسوی و شکم جلد و تحمل با تزل و اولانغری و فربوی و بطن قارره و حال انذیه تقدم و تدبیر نفسی و چنانچه استخراج
 از انفعده و درم و عرق و غیر آن خارج می شود بران دلالت کند پس اگر رموسی اهل با خرق بود در سنی رنگ و حیبت جنس و محک هنگام وقوع صرع باشد و اگر صفراوی
 یا بنی یا سوادوی بود و بجای آنی در کوشد دریافت شود و اگر در وقت قرا و تروج جانب محال گوید و بالخصوص صلابت محال بود و صرع طحالی باشد و این قسم صرع سوادوی بود و بیشتر
 بران رنگ باشد و اگر سقوط کرم از شکم اجساما و کثرت سیلان لعاب مخصوصا در خواب سرعت میجان جمع و احساس صعود و حرکت کرم هنگام گری و در شکم دران وقت
 بیان کن صرع امعالی باشد و اگر تقدم و رج و گرانی در خانه و کج ران و لولای پشت و نقل در رگم گوید و باهتباس جنس یا منی یا طربان منصفه وی رجم باشد صرع حی بود
 و صرع حی اکثر در حالت حمل عارض میشود و بعد وضع حمل امل میگردد و اگر ترک جماع و احتباس منی و نقل در رجه منی و صرع حی از نوعی آن محسوس شود و از شرکت او
 منی باشد و اگر ارتفاع مختار از نوعی مثل هوای سرد و شبیه بر قمار و وجه از دست یا پای میان کند هنگام نوبت تشنه آسوده ماند و بر اشکاید و رنگ می سیاه شود
 و انگشتان دست و پای مشتکب و در نوزد یک بخت نیمه و فائزه بسیار آید و بول زرد و زرد بر آید صرع اطرافنی باشد و اگر تقدم ضربه سردی از گردن محضرت تیملا و زرد رنگ
 صرع ضربی یا سیمی باشد و اگر از آثار صرع اصلی و مشارکی هیچک یافته نشود و با وجود سلسله ای افعال نامعی و دیگر اعضا با ندر که بی صرع افتاد صرع از وقت من نامعی باشد از نوزاد

علاج کلی قسم صرع

باید وقت نوبت کرد به که انومی و پاپیه و یا پارچه نرم و خسته باشد در وزن گذارد تا زبان نخلاید و در من کشاوه ماند و اعضای صرع است و شبک طبعی نگاها زرد و گریز
 دست و پا و منع از مضطرب مناسب است و حرطات و نفو خات و حطه و جرات و جرات و شومات و مینقتد اهل آرند و اگر مرغ بر وزن سوسن چرب کرده و با یاج فیلز او کرده
 و طبعی بگردانند تا طوبیت طبعی بر آید و ضد صرا و شرک معدی فی الحال نفع یابند و قبول اسکندر از تخمین بر حنی الامکان غالبانی الفورا فاقه حاصل شود و بعضی بر این کار
 تمکید میکنند و سوسن رنگ سوسن کندی سفید نوشته اند و با یاج و زین کجی سیاه و زین سیاه و قسط طبع و پیله و از در معقر نمیدانند و اخیر هر واحد یک که تمکید کنند و در وزن قسط و زین
 بر نه و های گردن ببالند و چندین مرتبه شکر یا شکر عود و صلیبید ابی کاسه شامه پیشانی ضما و نمایند و اندکی از کربن می درند تا در زین بوش آید پس در سه کن سنت پای از دهنی تمام
 بگویند که بجات املی آید و باش اطراف سر یا پیشین یا خروال بستن باز و در ان نیز نافع بود و از اجزاء حرطات و نفو خات که در بیجا عمل می آید معوط بارگانی خود را برنگ
 بسکیر و کف دست آید است که از معوط بندق سندی معمول چون تخم پلاس یا تخم تری یا یکدی و تخم اندک یا بستاییده و برینی چکاندن فی الفور بوش آرد و اگر در نوزاد خال
 چند عدد فاضل گردانند و چشمه و سطح سیاه و زرد چون خشک شد و از ان نقل و عدد و بستاییده در سرد و سولخ نمینی در سیه قطره و وقت نوبت چکانند صرع باطل امل شود و عرق
 ناگوش فیلس سینه پیشه که در خشک کردن در وقت نوبت آن پیله را آب سیک کرده و در قطره معوط آید آن سیدن مجرب است و قطره شاینا با سب رنگوش و کذا آب مر نجوش و صغر
 مطبخ درینی نیز سفید که از شکر و زرد و نوزاد نیمه جز و صبر شوطی برع جز در در وزن کجی سیاه یا چند قطره درینی چکاندن نافع و کذا قطره آب پیاز سرخ درینی وقت
 نوبت از اثر است صرع می کند و ایضا تخم کچک کان زعفران فائده سوادوی در آب آید و وقت گرفتن صرع سه چهار قطره درینی چکاندن مفید و گویند که در وارد محلول
 درینی چکاندن صرع را در یک بخت بدوش که کجی و بر نوزد عشر میباشد و رنگ گوناگون دارد و بریدن می تواند از خشک کرده با هموزان او فلفل گرد که فیه بخت و خشک
 در برینی و سیدن مجرب است و یا برگ و بار سیدال خشک ساید و بعد یک شرح در حالت نوبت با نوبه نمانده در سخن بر مند و در ایض را در است نشانند

که آب یونی او بسیار آید و اگر از احتیاج افتد کثرت غده گیر عمل کند و آنچه بشهر غلظت بخورد اما زود شود و در شویو دکن شش منقش خیرین سفید تمهیل نموده و فرود نیند ساجه
و بطور دوسن ناقص تر خوانا و این مفرد در کربسایید مینست و از جرات نامحدود حال صرع عریضه و بیخوابی که باشد و عرق بادبان سائیده و مطلق چکانیدن و مویز
و یا حلیت چند سید تر سوده و کنگرین صلی عملی حل کرده بکار برند و یا حلیت در آب و پس حل کرده بجاق بریزند و اگر بادبان میسون زیر ذکر گمانی جو شایسته
صاف نموده بگفتند حل کرده و چون کنند بهوش آرد و کذا عود صلیب عود هند می چند سید تر پوست ترنج شک سائیده و عرق بادبان و جو کردن محمول و اگر در کیشنه
گوش خربزه و پارچه بخون آن آلوده بدارند و عندا لحابت قدری ازان آب شسته در خلق مصرع بریزند یا حلیت سوده مستخون تر گوش نیز همین اثر دارد
و از جرات تخیر فانیان و عود و در سپه و قنده و انشا علیت تغزلی و در کلام که باشد و کذا مغز تخم شریفه سائیده و در پارچه نیند ساخته و یا بنده جامه و چون فاسقا
تر کرده و در آن پیش بینی او نماند و تخیر کج فرس نیز از است و با لیسوس گوید که اگر کسی انسان بسوزند و بوی او با صاحب صرع بویا نماند نفع میکند و از شویو
سدا بیاورد و اگر اسکت زالت صرع و قربت جهت عیب الفعل است و بوسیدن عاقر قرحا و چند سید تر حلیت و بجهده و حمرل و قنده و فانیان سوده و در صربسته
و یا قافه ازان ساخته و روغن یا همین و کذا کندش سائیده و در صربسته بویان بقوت عطسه آورد و کذا خوردل سائیده و بوسیدن پیاز و پاره کرده و نیز نفع
میکند و کذا تخم زنجبوش و شبت مفید و در حالت افاقه درین مرض تنقیح خلط غالب بمرات چند و صفا در زان نقصان نور فرمایند و اگر چه استعمال قی مفرط
بصرع و ماغی مضرت اما کجج اول صرع قی نافع گفته اند اگر گاه گاهی برقیات مناسبه مثل کنگرین آب ترب و شبت و با اول صرع قی فرمایند مناسب است و اوار
بولن حجامت سابقین فصد صرافن سیاه در صرع کنند و اگر صرع با و و اعراض شود و یا کثرت اخلاط افراط نماید بهتر نماند و کذا در صرع برای استنظار و خلط غالب اخراج
نماند و اگر از فصد نفعی نباشد فصد کند چه فصد او در صرع و خصوصا از پای نفع بخشند اگر از فصد نوبت ببرد و باغ او نرسد و بعد بهتر نماند و باغ فصد تنقیح راس نماند
بفرغ جاذبه و بقوت و باغ بریزند و سکون و آرام غیر مفرط بصرو عین اولی است اما بعد تنقیح بدن ریاضت بقدری استعمال کنند که نوبت بماندگی نرسد و در صرع
و ساکن و از زنده و زیا ده حرکت نمانند و آویخته اند از زنده و اسافل بدن را تحریک نماید از اعالی بدینند و از آنچه داده را باهل مندر رساند و دانش بدن است بهتر صرع از آب
و باید که از سینه و پشت او بقره درشت شروع کنند حتی که بدن سرخ گردد و بعد و بهند بیج طرف ساق فرود آرد و در دانش هر دست شدید تر از اول باشد درین حالت
سر برشته بماند و بعد از دانش چند قدم برود پس هر گاه مواد باهل منجذب گردد و کاسر شانه جانر نبود و بعد تنقیح و جذب آب باهل مجامع و در غیبه جهت تسخین باغ
نیز صرع نفع دارد چنانچه گویند که باغ دادن بر پیشانی میان دو ابرو و یا بر تارک سر و حجامت بی شرط پس سر و بین انگشتین بر ساق و بر دراق و شوی معتدل برین باب
تدبیر جامع النفع است و بعد تنقیح و سهال رحمت دادن چند روز و احوال بحمام و غرغره بمری و ایاج فقیر او معتقد و مانند آن در حمام و در وضع مجامع تحت شریفین
و تسخین سر بر توره که کوباک ندارد و هر صبح اشربه باطلف طوبات منقی مده مثل کنگرین عصفلی و در سرباب گرم و در گاماب سرد و شربت سنبلین و کنگرین نوری
که در آن معتقد و زود فایا و بادبان و میسون باشد و چون عاقر قرحا و گلگند و مصطکی و جوارش خود و چون نجیح و سیالیوس هر چه حاضر باشد استعمال کنند و تیغ سینه
و کردن و قناریت شبت صد غن شیون بنفشه ساق کاه و یا شتر روغن گل حل کرده صواب باشد و از اختیارات چنین است که سافسیا و آرد جو را در سرکه شربت فانیان
و دام بپزند و در اوست چند سید تر و عود صلیب مشک برین مرض نفع بلوغ میدهد و زود ماده عود صلیب بیسان که بود بشته در گلوی مصرع اخراج محمول است و همچنین
و یا قوت نرم و الواس عاقر قرحا و حلیت هر دو را در کردن مصرع بسیار مفید است و گویند که تعلیق نرم و شربت آن قوت لادت نافع عرض صرع است همچنین در شویو حلیت
مجرب است و از شستن در ماوتند و بسیار گرم و بسیار سرد و در ماوتاب و جایگاه باشد و در عجله و گردون که بسندی کاری و ترحه نامند و در گدازه و جرح اجتناب نمایند

ذکر او و بیرون نیند ساجه

هر گاه بچرخان راز زیادتی نور فرماید و کما او بشکافند اگر در سنگ یکی شکست لالون و دووم بزرگ بر آید پس قبل از رسیدن آنها بر زمین بر پوست شتر یا بچکانا و گرفته
بر صراع تعلیق نماید صرع زائل کند و تیر شیش از آلیس سیده و اگر جلد پیشانی خرم گینه در عرض شکافند بشقوق بسیار و بر سر مصرع آید برین نوعی که جلد مشقوق بر
اسپه گامی آید برین صرع یکسال زائل شود پس باید که هر سال تجدید آن کنند و جگر الراج که از مده باکیان بزرگ کبودی بر آید تعلیق باور مصرع

مزیل صرع است و طبری گوید که چرک گوش نفل در قطعه جلد صرع کرده بر سر عارضه صرع او بخین نفع میکند و مسقوبه بدو س گفته که اگر از اصابع اصغر کنف کامل گزیده و در
 آویز نسکته آنرا صرع نشود و رازی گوید که شربان بقدر در درم نوزد صرع است این هر گوید که اگر قطعه جلد سرد و پیرمان سوی انسان استند در گون صرع آویزند
 نافع بود و نوشیدن بزیر یا حیوانات مخصوصا گوسفند که در کمر جرات است و همچنین سنگ شقیق ساییده چون کمر بنفشه فائده میکند و شرب بنایق هندی و سوط آن بنا
 چندان نافع دهد گویند که سوط او بوزن جبرون با دماغ نفع است و سوط اتخوان سوخته انسان شناساید بهر صرع و بعضی گویند که یک مثقال از آن بشکر متواتر خوردن
 مجرب است جان لینوس گوید و دیدم که شخصی اتخوان انسان بمصر عین میداد و وقتی که شیر از آن شفا می یافت صاحب خلاصه می نویسد که اگر اتخوان
 سردی بچون سرد ساییده هر امداد و درم از آن بخورد تا سه روز و هیچ انواع صرع را سودمند است و اگر ایضا نخورد کند هفت سرگس کند و با قدری
 آب ساییده در بزنی چکاند که باذن الله تعالی دیگر عود کند طمیت با کجین خوردن بسیار نفع است گویند که فعل اول فلان ایست و چنگ سوط کرده شود و این سوط
 گفته که خوردن عاقر قرحا غسل شسته بچون جبرون راز از صرع مجرب است و اعلمی گوید که خوردن گوشت بدهد و سوط باغ اوج هر که در نفع صرع است و که ادواغ
 خشک گرس قدر عین آب چندین بطبخ مرغ خوش مخلوط کرده سوط کردن و جان لینوس گفته که خوردن از شیشای ذره ای غسل نافع صرع است و هم او گوید
 که خوردن خم خروشته یک مثقال مفید صرع است هر نس گوید که اگر از هم است خرد شتری ساخته در گوشت و از نفع صرع دور کند و کذا جگر حمل بریان بقدر یک مثقال
 با سر که خوردن بصرع نفع دهد بقصد اوی اینو بساید که هم خرابی یا وحشی سوخته نیم درم متواتر خوردن نفع میکند و هر گاه بجز خربریان کرده بخورد نافع بود و این نفع
 گوید که گوشت حمل بریان یا مطجن بزیت پاروغن کنج برای اصحاب صرع غذای محمود است و رازی گوید که خوردن گوشت از ب مطجن خربشت و مشوی
 نافع صرع است این سرفیون گوید که خوردن خربق درین مرض بعدیاس مجرب است و سناتانی است و صاحب خلاصه التجارب نوشته که
 خوراندن چند پدید تر شربت کامل هر روز و غذای چرب ساده در از آن صرع مجرب است سو پدی گوید که هر روز خوردن دو مثقال بیخ اتخوان تا سی روز
 مزیل صرع و مجرب من است و بعضی برای صرع سو اوی یک مثقال از آن تجرب کرده اند و خوردن که میتا نیز مزیل صرع و مجرب و تناول سداب بستانی در کب
 غیب مجرب با تخم سبت و شم غالیه و کذا خشک شراب و شمشاد و سوطا بر و غن و کذا آبش با یک سداب چند پدید تر و غن تخم محمود صلیب بجز متواتر و کذا
 نخورد و مساق مطیب بزیت خوشبو و صبر کال و کذا شرب غافله عراقی و درم و کذا کجین عسلی هر روز و کذا نحصیه اشک کبیرا کال و شرب انسان سوخته شمو نا و
 کبریت اجمر شراب از اجزای است و از اطبای دیگر نقل کرده که شرب همیشه شک پشته و هم چپ حار و خش محرق و پیرانوی خربیب و شر جدرمی و انچه اسپ ماده
 و قند و آب پنچ نخورد سیاه و کات تخم شاه سمرقند اتخوان بز سوخته و فستقین و جبراق و انیمون و خون جدی و بول انسان و انچه هر و حبت نوبصر خار و قنر لیب و سوط
 و تلج جگر یک در ساعتی کفنج کنند و گرم باشد نیم درم و اکل لحم حار و خش در اول ماه چند روز و کذا جوت این عوس سوخته ساییده هر روز یک مثقال شربت یک سال
 متواتر بچین دواغ او و لحم او و خون او و تنها و بشرب و کذا پربس که و کذا انچه از ب سکه لعیل بایتما و کذا دواغ شتر خشک کرده بسر که در اول دو سطره و کذا
 خون خشک و در شرب شراس بری یا برگ یا پنچ یا شخ او در شرب پنجه و کذا قرن گوزن بشرب و کذا گل خاک کیم شربت کذا اده است اکل من و کذا از طلا و نقره و
 مساقوی صغیر ساخته در شرب یک شبانه روز انداخته آن شرب نوشیدن و صغیر مذکور صاحب صرع تعلیق کردن و کذا ادمان شربت بظن طلا و کذا از نهره سگ پشته
 نهری لعیل و کذا که با درم بسر که و کذا از طلا هاشوش سوخته سو ده شقالی آب کذا زو فای طب بعضی عربی و کذا امر از خوردن خشک کرده سو ده بسر که و کذا اول غن
 پسر که و یا خون او بشرب و لعیل و کذا نفع بعسل یا شربت لعن نهره خرس لعیل و کذا از نهره سلوی و کذا از نهره سانی و کذا از نهره گو سفند و سوط دواغ خروس یا زهره او و
 زهره سگ پشته و یا خون او و یا در وجهه نهره بشیر و خرنان و یا زهره گرگ یک جبهه شک یک پیچ بشیر و خرو یا زهره خرس یا آب چند بر دوام و یا بول قفند و خول
 متبر و متواتر و یا در غن پهن و یا زهره باشه آب شتابک یا زهره که حاضر باشد بشیر و خرو یا زهره کفتار و کتال بزهره خروس و تعلیق درخت سداب
 مع بچ و شخ و برگ در خرده گتان بسته گردن مصرع و کذا از نهره جیحی و کذا یک شرب جلد حار و خش بر سر و تبیل آن در هر سال و کذا اموی سگ سیاه
 و کذا پنچ فاشا و کذا از طلا و فا و انیای روی سی مثقال و کذا از نهره جید و کذا از چشم سفید و کذا از پنچ و کذا فا و زهره معنی و کذا انگکت و کذا اطراف با در و ج

و کباب خلط در بلع باطل و کذا چون گوشت آب در بلع باطل کرده و کذا جگر و کذا زردی و کذا حار و کذا سرد و کذا غلبه اسهال
مسلوق مطیب بریت با روغن بادام درخت کشیده و با پیچیده مسلوق مطیب بخورد ایام تیزی شرب می کند

ذکاوت و پندیده نش افراغ صرح

سودا پنج میل آب سائیده و کذا بول میل و کذا برتن جوت سائیده و کذا لفل کرد و زهره و کوهس بر کرده در سایه خشک نود و سائیده بقدر و برنج نفع
کردن و کذا ایچمه مع پوست تخم سائیده هاس گرفتن و کذا آذوقه جو بلایا باقیست در گاوای صاحب صرع با خاصیت نفع در استخوان و سرگین گرگ با خود و هوش
و ناک که نوک بران بول کند نزد خود و هوش نیز با خاصیت دفع صرع است و پوشیدن انگشتری ستم نر در زرشنبه در گشت دست چپ و کذا انگشتری از شلخ
چپ گاو ساخته در دست چپ مجرب نوشته و سودا بزرگ جیت یعنی روان نیز مجرب است که نافع مغز تخم صوف و نیم عدد نفل سیاه و نیم عدد باریک مسوده مجرب
و اگر شیر آگ بر هر دو کفن با بسیار مالند و نفل مسوده بران پاشند و برگ آگ بران بندند تا پهل روز متواتر و درین مدت پامی نشونیا مجرب نوشته و گویند
که هر بار پامیکه بپندگی کشکجه گویند در ظرفی کرده و در آن بندند و بسوزند و از آن سودا نمایند و گرم از دماغ خواهد افتاد و شفا خواهد شد شیخ میفرماید که از سبب
محرکه صرع انتقال بسوی هوای عین صرع است چنانکه از سبب نخل صرع انتقال بسوی هوای عین از آن است و کل حرارت مغز قسسی با ماری در جمله برودت و بلع
بسیار و کثرت باران و یاد شمالی و جنوبی اما شمالی و بلاد شمالی بسبب صحن و او و مرغ تخم او و اما جنوب و بلاد جنوبی بسبب تحرک که خلط اولی دماغ و ترقیق و تغییر
آن و در شتاب بسیار میماند چنانکه در شمال و در حریف بسبب نفاذ و خلط و در بلاد شمالی کم افتد لیکن تا قبل بود هر آنکه اگر سبب قوی نبودی عارض نشدی در وقت تخم
و غیره بلع که شریک آن کند و حرکت و دیدن حرکات سریع و در اثر شلخ و لایب بر بلاد از بلندی پستی نگرستین و بسیار نشستن در حمام و تمام قبل از پنجم و هفتم آب گرم
بر سر و تناول چیزهای مؤلفه خون بخاری و سوداوی شلخ شراب کدر و کهنه نیز و مصرف و آنچه از شراب نوصاف بود و ترقیق نباشد و صرف تاکی در دماغ و کفرش نماند بجای میماند
و راست و عددین بسبب قوی بود خون سوداوی با آنکه یکشک جو خا و طاسازند و با قلا ایضا و ثوم بنابر استلای سر از بخار و سیاه کذا که بنا بر آنکه جوهر استحیل بر طوبت رودی
میگرد و در شیر ایضا و حلویات و کثرت و سوسه و طعام و تمامی مغالطات و نفاخ و قباض و بارد و کل حرفت حاد و بیضینه نیز از حرکات صرع بود بسبب متورم خلط
و تحرک آن و تخمه مسوسه قسسی و سهر و آلام نفسانی قوی از غم و غضب و خوف و انفعالات حسیه قوی مثل استماع آوازهای بزرگ چون رعد و بوق و توتنک و ننگ که کوفتن
طلل آواز شیر و اصوات سلامت مثل حدوت جلاجل آواز شنیده مثل حرلیت دروازه که تیز باشد و همچنین از دیدن انوار با هر مثل برق درخشنده و نور چشمه آفتاب از
مالاست حرکات قوی مثل حرکات باوند و گاهی صرع از ریاضت بر استلای و از جمیع میماند ایضا شیخ میفرماید که تدبیر عام برای جمیع مغز عین نیست که اغذیه
محموده که از آن تطیب محمود غیر مفرط باشد استعمال نمایند و از استلای و سوسه هم حذر کنند و این چنان باشد که پیش از تمامی پری شکم ترک غذا کنند کسی که عادت او
بخوردن یک قاشق جاری نباشد تقسیم غذای او کم از پر کردن شکم باشد رسیب حصد کند و یک حصه صبح و دو حصه آن شب بخورد و بعد از ریاضت لطیف و کثرت
شراب نماند که آن دماغ را بشرد مثل گرواند و اگر استعمال آن چاره نباشد آنکه از شراب کهنه مروق و مائل اجویضت بخورند و مغز ترین از ایشان شرب عجب
استقامت و ایضا نوسری شربید بگردد و حسب است که سر از ملاقات جمله حرارت مفرط با برودت مفرط محفوظ دارند و در حمام زیاده نشینند و مصرف از جمیع کوم غلیظه و
قوی الغذا و همه انواع ماهی بلکه از کوم جمیع چهار پایان بزرگ اجتناب نمایند و بر کوم خفیه مثل گریشت چوز مرغ و دراج و تیم و کوبشک ابل و کوهی و قنار و سفین و جودی
و غزال و از نپ و قنار و زرد و گویند که کوم خنریه شستی از سخت مسودت دست و گوشت بز با نپار تخفیف و قلت ترطیب برای ایشان ستود و با نپار که حلویات و وسوسه
و مانند آن بهر آنکه کرده دانسته اند و از قبول اجتناب کنند حتی که از قطع و بقلمه یانی چه جای غیر آن و خصوصا اگر فکس آنرا در تحرک صرع خاصیتی است اگر آنرا
باشد شایسته و کاشنی استعمال کنند و در کوم با نپار تغلیظ اجزیه و حس خصمت و اوه اند و من بهتر نمیدانم و همچنین رخصت کشنیه برای منع بخار از سرداوه اند و من آنرا
کرده میدارم و استکمال آن ایشان را نشاید الا در صغری و دوسوی و اما چقدر در آب پنجه بریت و مری و مانند آن اصلاح داده اگر پیش از طعام برای تلبدین تلبدین بخورند
جائزست و شیدن ابوی سداب از جمله بقول نافع بود و چون اندک شربت و سداب و طعام ایشان افتد نافع باشد و باید که از جمیع نوا که طلب و غلیظ اجتناب کنند

نویس

والابيض فحق البض بر طعام بقدر قلیلی برای تشدید مضمعه و اسهال غذا و تمیید طبیعت و منع بخار برهند و واجبست که از صبح تا غدا بر بقلیه بخار بنشیند و ترب و کرب
و گز و فطر و بادنجان و اینها از جمله ایشای حریف و خیر است از نمایند و خوردن از آن جمله است که ایشان را میسند و تخمیر و هات فضول بسوی و باغ و توجا و دونه
بسوی آن و تفرغ او باغ را بجز وقت خود و از سر و مسبیل و استلا بر سینه و از انتقال باب گرم بنا بر ارضای آن و باب سرد بنا بر تخمیر و ضرر آن بر روح حاصل
اجتناب کنند و اگر مضر و استلا از طعام حاض شود قتی که نماند و بعد آن تکلیف تدبیر نمایند و باید که از اخذ به سبب شعله و مخدره و مخمور بر سینه کنند و اما استلا از شکر
بسیار ضررست و اما اندک از آن تشیظ نفس و تقویت روح و تزکیه آن کند و از استکار آب غشی کند و استکار از آب جعفرین ایشاست و قیلوه که شیر با نمک خواب بسیار
و مخصوصا بر استلا بسیار مضر بود و افراط بخوابی نیز مضرت و محمل روح است و بعد از آن که در اندوه اول تدبیر صرع اجتناب از اسباب محرکه صرع
که مذکور باشد و بعد متفرغ و متقیه بدن اگر اکتیاج ریاضت افتد استعمال نمایند و طریق آن سابق مسطور شد و ایضا شیخ نیکوید که تعلیق فاوانیا را تشدیدین امر
منع صرع تجربه کرده اند و باشد که این خاصیت بر روی طب مخصوص تر بود و از او دیدیم که درام باید نوشید غار لیون و بیسالیوس و سقور دیون و زراوند و مسج
و فاوانیاست و هر وقت باب بخورند و استیثاق نموده که هر روز بقدر بندد از شاد و ریوس دو بار صبح و وقت خواب بخورد و این از انجم است که بدان عالمی شفا
و بعضی برای ایشان آفتاب نوده که در با لجه هر روز دو بار و بعد بخا صیدتی که در آن است و ایضا خنثی که آن در پنج اشراست بخورد و از آنجمله ایشان را نافع بود و از آن
پسین صفت بگیرند و در ویگ در آن سرکه باشد اندازند و سرکه و حکم بسته بخوشانند و در آن جمل روز بگذرانند و آفتاب برج اسد قبل طلوع ستاره شمع برانی بست روز
باشد و ویگ را مفرغ و محبوب در آفتاب بدانند و در هر اندک مدت بگردانند تا وصول حرارت با خرای او کیسان باشد پس یک را کشاید و حاصل از کشیدن مبلخ شتری شد
افشرد و عصاره او بگیرند و غسل مخلوط کرده هر روز بقدر احتیاج از آن بخورند و اگر علیل طلب باشد تقیل را پاره کرده در آب و سرکه چوشانند و عصاره که در آن از آن کبجین علی
بسا نازد و از او بر حیده برای ایشان نیست که بگیرند بیسالیوس و حب لثام سرکه سته شقال زراوند و صرح و بیخ فاوانیا بر یک و شقال چند بر ستر و قرض قبل
هر دو حد یک شقال و غسل کت گرفته بشوند و هر روز بیسالیوس و کبجین استعمال کنند و انتقال مریض زبلی که هوای او در آب جنوبی باشد شهری که هوای اول
لطیف و صفت شمالی بود مثل انتقال در استان از سن طفلی بسن شباب است و صنعت برای مضر عین و هرگاه مضر عین را التوای صغیر یا شج او حاض شود باش
روغن مناسب آب بگرم و غرقوی آنرا بر کف سبخی گویدی باید که در صبح انوع صرع از هر چه صعد بخار بسوی سر استلا و تشدید آن که مثل سداب و میاز و گند
و کرفس و خردل و باقلا و قلیط حذر کنند و باید که نان حکم الفصفت جید الاتکار که آرد او را خوب مالیده و در توپ چخته و در خیر و اندک کشید خشک است که باشد بخورد
و از قبول کاشی و پودینه و قندهر و از توپ شنفین و عصاره قند و قند و درج و از چهار پامان لحم جدی و غزال برای مضر و نیکوست و در این پودینه و کربا و کاشی
و خوردن لفظ و امثال اینها استعمال کنند زیرا که اگر چه اینها لطیف اند سر سته می نمایند و از نایب نازد و البان و نوکر که در طب شراب است تمام خاصیت بعد طعام اجتناب کنند
و اما حمام قبل از طعام کثیر ضرر نیست اگر دفته از آن در هوای سرد بیرون نیارند و عقب و سرعت طعام تناول کنند و کبجین علی عظیم لطیفست و همچنین مبلخ زوفاکی
چون در زستان بکبجین عظیم و در تابستان بشریت هستند استعمال نمایند صاحب کامل گوید سزاوارست که صاحب این مرض از مبلخ طعمی بود که لطیف
و سودا مثل لحم قرد و بیوس و حرفان و خنثی و هر اسن و بهطات و سوک کات و فطر و نان فطیر و مانند آن و صبح فواکه رطبت مثل شفتالو و خرما و اجتناب باید و ایضا از قند
و عدس و سداب غیره که در قول سبی گشت که این همه شلای سر از بخار روی میکنند و از جماع و کثرت دخول حمام و شرب آب سرد و شرم روح بر بوشل یا شیر و کبجین
و چند سید تر و کبریت و قطران و مانند آن که مبلخ و شوهر علت اند و تقدیم نوبت او میکنند حذر نمایند و شیدن مرز بخوش نام و پودینه و فاوانیا و خشک است از نایب است
و فغانان که صفت او در تخمیر نمک نفع حکم باشد و اگر آرد او باب مبلخ کشید خشک سرشته باشد نافع بود زیرا که منع سخاوت متصاعد بسوی مبلخ میکند و از خوردن
لحم طیر لطیف مثل پشه مرغ و دراج و تیه و ماهی و زهری مملح و کبر خلیل چند مطیب بسرکه و مری زیت و کویا و سرکه استرغار و سرکه غصیل باشد و نان مبلول بشراب
که در کمنه نون باشد بخورند و از فواکه مویز و انجیر و پسته و بطم خوردند و متعاصن نشیکر و تناول شکر بطرز و فایده نشیکری و عوارش سکر و مانند آن کنند و ریاضت قویست و ای
است که در یک میدان و لعین بچوگان قبل غذا استعمال نمایند و اندک استراحت کنند و حمام معتدل با حراره استعمال نمایند و غمرا طرافت را که یکید کنند و در حمام طول

بسیار ضررست و اما اندک از آن تشیظ نفس و تقویت روح و تزکیه آن کند و از استکار آب غشی کند و استکار از آب جعفرین ایشاست و قیلوه که شیر با نمک خواب بسیار

تشنه نیند و بعضی قهقهه اند که صاحب صرع را اندک عاقرتز حابو باند پس اگر عطسه آید میسخت او دانه چرجانی و ایلاتی و غیر آن میبندند که نگاه کردن اندر چیزی را
 متحرک و گردان و برت آب وان و آشپاشنا فاق و آتش خوردن شیرینی های سخت شیرین و طعناغهای سخت چرب گوشت است پیشت و گوشت و جانور لاغر و پیر
 و قدید و شیر جمیع حیوانات و لبنیات قاطبه و هر چیزی از شیر سازند مانند است و پنیر و شیر برنج ضرر دارد و اگر باد رنجوب و اندکی کشنیزه در طعام او بپزند سود دارد
 و اگر تشنه بپزند و آب سبکامه روغن زیتون مثل اچار بسازند پیش از طعام بخورند طبع را نرم کند و بدین سبب طبع بود و نمیهون ذکر و یاد و استغنی اخلاط را از دماغ
 فرود آورد و از زنگه باد را بر بول بیرون آورد و بوی چیزی سوخته و بوی تیره و کند و در شایخ بر سوخته و جلود و بار و در میان دارد و اگر گوشت بر بسیار خورند پیری بود که
 صرع تولد کند و اگر ناگاه خبری شنود که از آن بگین شود یا برسد و صرع افتد و از سید پیچ و زو بیضه مرغ و جرج و از دیدن است پختن خواندن بسیار خصی و از
 اختراذ نایند از طماکی گوید که حجامت ساق در موی نایند مطلقا بعد از فصد صاف کنند اگر مرض از عسوی باشد ابتدا بطول او نایند پس تشنه بدن یاد و اندک از آن
 اصل باشد و یا بعد مطلقا از جمیع سخرات و معظلات منع نمایند و آنچه منع بخار کند مثل کشنیزه و امرو و بد بپند و بهما و مسته تریاق از سبب که تشنه تریاق زرد و شراب کما
 و پوشیدن انگشتری و فخر دست چپ را رسم است خرساخته بشتر تجرید آن هر سال نافع و این معجون از اختیارات مجربین است استه سلو و خوردن کشنیزه خشک هر دو
 ده درم سداب هفت درم غارقیون پنج درم خاکستر سمر چهار درم فحل نروسی نهمه آن و مراره گو سفند و حجر البقر هر دو درم زهر عنبر مشک سهر واحد
 نیم درم در شکر موم بگلای بسز شده شترتی از آن یک مثقال طبعی قتیون یا آب پیچ و زرد خواص آمده که فاینا و سداب دماغ بدهد و دم موش و صمغ بهندی
 همه یا بعض آن اگر تعلیق نمایند صرع را منع کند و از خواص گفته است که هر گاه ماه قاقاب در برج سرطان یا اسد متحی میشوند و طالع زهره باشد از طلا و نقره
 هر واحد مثقالی صفحه ساخته در همان ساعت مذکور صورتی از شیر که در گردن او مار باشد و بر سر او شخصی که در دست او مار بود نقش کنند جاهل آن اصلا
 صرع نکند و صرع اسپ این عارض میشود و علاجش تسبیح بچند بید شتر مخلول در شراب مست و در باطن بینی او بر لطوخ سازند و طبع سلب بکایتت نشاند

علاج کلی صرع داعی

شیخ میفرماید که صرع داعی اولی است فرغ بخربق و مانند آن و سخم حظل و سقمونیا و یارب و طبع غارقیون است سهال بعد سال تمام سال و صرع از هر خط که باشد
 اگر غلبه خون در یافت شود فصد کنند و اگر استلا زیاد بود و قیما لین یکبار کشانید و سچا جت خون بگیرند و فصد و وقت برنج و بعد چند روز گریز زبان کشانید و بپزند
 برای جذب دانه از دماغ بر قضا حجامت کنند خصوصا اگر خون کثرت بردود و دماغ و ضعف آن مانع نباشد و گاهی تمیاج بفسد که می افتد بعد از تشنه با بکل بعد از فصد یک هفته
 حجت اوده سهال شربوات حخته قوی از قشور یون و سخم حظل و تخم بید شتر و غیر آن نمایند و باز آسایش دهند بعد اگر حاجت با شرج خون افتد فصد مطلق یا حجامت ساق
 و حجامت موخس و رویان فتمین نافع و باز حجت و بهن پس سهال آوردند و همواره تا حصول صحت پس ستمند یک هفته استنش سهند و باریز غراغ و عطوشتا و غیره منقباته
 دماغ استعمال کنند و چون بشلیش ثابا به بشا بانگ آب بر خوش سوط کنند نافع بود و بعد از آن تدابیر تبدیل علاج دماغ بقویات سخته از فصد خوردن مانند آن نماید و سداب
 بپویاند و واجب است که سخنات و مبدلات مزاج و فوخته بعمل نیارند بلکه بتدریج استعمال کنند و اگر ازین ضرور در فعال پیدا آید در حجت دهند و قبول سی و صرع در
 اسهال حقیقی یا اگر نمایند و تطیف تدبیر کنند و در بینی فاینا سوه بدمند و گویند که طلای روشن همین برتر کند چند بید شتر بر سر و زهرین و کند از آنها و بانونه و تخم کرفس
 آب عسل خوب پنجه مثل مرهم ساخته بر سر و کند زنجب استخدر بر روغن سوسن یا بر روغن پیچین بریا فوخ و یا روغن حریل بر فقرات پشت و دیگر خضاد است که در علاج صرع
 اطرافی خواهند آمد و درینجا مفید بود و غذای محمودی شورا می مرغ و کباب آن با نان خشک از دماغ و لوه و درج بخوراند و بعد از طعام بر دعا جین مغوی دماغ

سخت چون تشنه

و مانع نما که در آن عود صلیب باشد ما و مشت دن بسیار مفیدست مانند جوارش صعلکی مرکب علوی خالص همچون اسطوخودوس ایشان جنج عود صلیب جنج که در آن را برین مسکوت

علاج صرع و ماغی بلغمی

اول نفع ماده سفید بلغم نموده از مسهل آن و حبیب یاج بکرات تقویه نماید و با بقول حکیم علی شریف از بادیان پنج بادیان اصل امسوس گاد زبان اسطوخودوس بسیار و شان یک
چهار ماشه عود میوه شقی ده وانه انجیر سفید چهار عدد و سیسالیوسن و ماشه عود صلیب یک ماشه گلگنده عسلی چهار توله منفع داده میسون پنج میل تر بهر کشت ماشه شامی کی که که نفع از صراع او
چهار ماشه غرقاوشش توله افزوده مسهل نهند لیکن در نوبت نباشد که ضررت و گاهی حبب لیل و بسفنج هم مسهل افزوده میشود و حبب سیار و حبب بلبله و حبب اکندره
فاوانیامی علوی خانی نیز بر تقویه و مانع سفید و لعبه و بغراغ و عطوسات و سوطات ماده باقی بر متاصل سازند مثلاً ایاج فیقرا و کبکینه صحرانقره قرا جو شاییده باشند و کل
قدر می آب کامه ضافه کرده غرغره کتده و دیگر غرغره منقی و مانع بعل آرنه و از کندش فوغل و مشک فاوانیا نشوق کنند و اگر کیدرم اسطوخودوس با امسول سوطا کنند تقویه تمام
و مانع کند و سوطا سندی و کذا پوست پنج عشر شمشیر ز سائیده صاف کرده سوطا کردن مفید و اسطوخودوس مغز بنقد سندی و اچینی مساوی و یا عود صلیب کشتش مساوی
سوده در پیینی دیدن نیز محلس است و نفع عاقرقرا و حاشا و جنبیه بستر بسیار مفیدست و کذا لاک اچینی و مشک کذا خردل سفید فلفل سفید سوده دیدن مانع
و فلفل و جنبیه بستر را یک سوده در پیینی نفع کردن نیز متاصل ماده است و گویند که نفع مغز سرش خشک کرده بقدر نیم ماشه هر روز تا سه روز نفعی کلی بخشد و اینها
بعد تقویه بدن و مانع بر تعدیل مزاج بر همچون سیسالیوس و عجمین عضملی و تریاق الذهب حبب جنج و حبب فاوانیا با عرق اسطوخودوس او مت کنند و همچون سیب
و همچون انصرع و همچون محمد زکریا و همچون ابن ماسویه و همچون اطباء گیلمان و همچون عود صلیب متعال نمایند و دیگر ادویه که بر کشتن اسطوخودوس در او اداسک تلور
و حبب سحاق و همچون فولاد و همچون قیصر تریاق ثمانیه تریاق شیخ الرئیس اسوسلیم و هم سفر سلیم و سوطیر و شایسته نیز نافع است یا اسطوخودوس سوده با طریاق سفید شسته بخورد با
گل نفضیه بسیار و شان بادیان اصل امسوس جوشانیده گفته و فعل کرده بنوشند و اسطوخودوس اصل تیموتی و مانع است با و پنج روز بنوشیدن مفیدست و مانع از برای
صرع است عرق مندی مرکب نیز مفیدست و کذا برای روح و بلطیج مزجوش و پودینه و صحرانقره و بون و کلیل الملک شوبت اسطوخودوس و نام و عود صلیب سر فلفل کینه و سر و کذا
دارند و هر صبح ریاضت معتدل کنند و بدن را بان نهمی که هست از اعلی اهل آرزو ابتدای لاش از دست پاک کنند پس سرانیز بر نهند و حتی الوسخ تلیطت پیرانیده و غذا
گوشت تیره و لاج و مرغ و کجشک و دیگر حیوان خفیف قلیل الرطوبت مثل شمشین بر کشتن خشک سازند و از بقول اغذیه باردار تر از کنند و بجای آب با اسطوخودوس با و کبکینه
دهند و بالای طعام این موقوف بنهند و بادیان سه توله قاقا که بارود و توله عود صلیب یک توله نبات برابر خراک و متقال ذکر بعض ادویه هر که که در صرع بلغمی معمول است
اطر لیل اسطوخودوس تا لیل حکیم معتدل الملوک تقویه اخلاط غلیظه بلغمی و سواوی از بدن مانع کند و نافع است از برای صرع سواوی بلغمی و برای لقوه پوست پستانه
زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آلمه شامی کی تر به سفید در بر بسفنج اسطوخودوس انقیسون هر یک پنج ششقال غاریقون سفید صعلکی رودی فاوانیا
تخم سیسالیوس ججرائنی مغسول هر یک و نیم شقال مویز سرخ دان بر آورده و در متقال ادویه که گفته بخت بر رخ با و امی متقال حبب نبوده مویز را بکات پزند تا شرب
صاف کرده با سه زن ادویه سیل تقوا آورده ادویه را بان بسترشند و بعد از حبب و در استعمال نمایند خوراک تا چهار درم و برای اسهال شش درم اطر لیل مسهل
منقی و مانع است و مجرب بر صدل عفرن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله زنگی پوست بلبله آلمه بسفنج اسطوخودوس گل و زبان غاریقون بادیان هر واحد و ششقال
مویز منقی سنای کی هر یک توله تر به صوف یک تله مغز بادام که کله ادویه بسیار بر رخ با و ام بار رخ با و ام هر یک ده شده است چند تقوا آورده بسترشند خوراک و توله بعد از نفع است
اصول گاهی اضافه کرده پیش از نیمیل نیم درم حبب اسکندر صرع و فوج و لقوه و عرشه و پیل بلغمی زانفع و اخلاط لاج را دفع کند تخم خنظل ستمو سنای مشوی غریق سیاه مثل زرق

ع

هر یک یک جزو فریون نظرون هر یک نیم جزو کوفته بنجته باب کرب شسته سبازند شرقی یک بجم حب فا و اینها سه سلق منقی باغ از علوی خنان فا و اینای نرود مشتقال
چندید شتر شاکتبی هر یک یک گرم حب لاسالمین بدر کنیم در مقدار خود چهارم از غذا که عسله و فوغ و یگر درین باب حب لملوک بر برگ لاکو و زرنبره که تر به بنید هلو خود
مغز بادام هر یک و تاندره بنجیل عود صیاب نفل گرد هر یک یک تو که تیر او و مشتقال جها بقدر خود سازند شرقی سه عدد وقت خواب و وقت صبح با آب گرم چمی که برای صرع
نظیر از او بسیار است و شادی و معوم برقه طریقی نقل از رقی هر یک یک جزو مستور اربع جزو کوفته بنجته باب حب سبازند خورا که یک مشتقال برای نقل هژد و قیراط حب صرع
انجمنی و اسطوخودوس سفنج کنگ هندی غار یقون سفید هر یک نیم و آگه بد معوض و پوست هلیا زرد شوم نفل کثیر استونیای مشوی هر یک یک انگ ایارج نیمه شوم
کوفته بنجته باب شسته جها سازند نیک شربت حب باغ صرع گوشت سنگ پشت سه لوز عود صیاب درم فاضل سفید چهار درم چندید شتر درم و درم و درم فاضل حب سبازند
در صبح و دو شام بخورند و او ایگه از برای صرع مزمن باغ از حکم علوی خان قر نفل جزو اعود و قاری عود صیاب حب ترکی زرنباد چندید شتر قسط طبع مساوی کوفته بنجته
بسکه عسل شسته و عن نارین و نفل که در اندکی ازان گرفته نشوق نماید باقی را بر سر طما کند ایشما مجرب ای صرع از اول حکیم معوم قرص شیل قر نفل جزو اسطوخودوس
عود صیاب تخم سیسیالیوس هر یک نیم درم حب صعلکی ریح درم چندید شتر جد و از خطائی هر یک یک قیراط کوفته بنجته لیسک بنجین حب صعلی و شربت اسطوخودوس هر یک یک و قیر شسته و
نماید یک صرع عسل بنج شقال از گلاب عرق فستقین حل کرده بنوشند و حصه دو درم از زرد با گلاب مشتقال نبات سفید دو درم تخم فرغ شاکت شود و او ای هندی
صاحب تکلم هندی بنید که در صرع بعد از نقیضه و باغ تبسعیط آب بار کانی یا بندالان بد که دو تخم پیل ریح کباب حبینی جزو حب صعلکی حیثیه عاقه و قیراط کنگ سفید مساوی
کوفته بنجته باب برگ دختور حب صرع و بسته هر روز یکی بدهند و اختر از زرتشتی و باوی و روغن کنجد لازم شناسند معوط هندی بهت صرع متادای از جواریات شاد
معوم بار کانی فرغ شاکت کرده کایچیل کنگ چکنی هر یک شش باشد کوفته بنجته ناس تنباکو بوزن چهارم حب لولی آمیخته هر روز و بار بقدر و ما شنه ناس گزید سفوف تالیست
حکیم اکمل خان که برای حذر و برودت و باغ مجرب نشسته و صاحب معولی برای صرع سفید گفته در صرع خفنی زرنباد و صعلکی ابر شیم خام مقرض بوزیدان تخم باد شجوبه گزیدان
قافله صغار هر یک سه ماشه جد و از شیمی عود غرقنی هر یک یک ماشه عود صیاب کنگ فرغ شاکت اچینی سلیخه سنبل الطیب هر واحد و ماشه سونجان مصری چهار ماشه بنجین
شش ماشه کوفته بنجته سفوف ساخته نبات سفید هموزن آدویه اخل نماید خوراکش باشد بخر قما و اشربه مناسبه شربت اسطوخودوس و منج صواد و انجمنی منج
سده و باغ صرع است اسطوخودوس و درم سفنج کنگ و زبان پرسیاوشان باد شجوبه عود صیاب حب لاسالمین هر یک یک درم زرد فای خشک لیر سانسبل الطیب
باویان هر یک درم بوزن منقی شربت درم انجیر زرد هفت عدد و عسل قریبیا بالناصفه وزن آدویه بدستور شربت بسبازند خورا که تا هفت مشتقال عرق صغر مرکب
که باغ صرع دام الصبیان و باغ هم طعام و در باغ فنج معده است تا شتر قاری ریح ظل انیسون کاشم خولجان ناخواه باویان هر یک از ده مشتقال عود غرقنی چهار مشتقال
بدستور عرق کشند عرق مندی هر یک صرع و فایج و لغوه و وضعت معده و باه را باغ مست و فساد خون را باغ مندی گل برگ شاخ و بیخ بیخ آنا باویان کینگا و کنگ
گل برگ شاخ و کینگا و دار چینی پیل جزو زرد از بنجیل جو این قر نفل هر یک یک ام علی الر سم عرق کبشنه معجون اصرع از جالینوس است و تجرب حکیم مومن نیز
رسیده عاقه و حاد و مشتقال کوفته بنجته در صلائی سنگ با سر که آمده و مشتقال بسبان و باسل بسبب شند خورا که دو درم تا سه درم با آب گرم یا برده مناسب معجون
ابن ماسو به برای صرع انجمنی و شادوی نفع کثیر و سرخ بنجند زعفران یک م حب لغا سفید سیخه اکلیل الملک انطفا الطیب هر یک درم سنبل الطیب از خرنوب
و از زده درم قصب لیزیره درم و اچینی مویر منقی عسلک اطعم هر یک یک است و چهار درم کوفته بنجته با عسل کف گرفته سه چند آدویه بسبب شند خورا که یک درم
معجون محمد زکریا در هفته که نوبت صرع بود اگر در آن هفته هر روز مقدار جزو بخورند صرع در آن هفته نشود و بد اوست آن صرع زائل گردد و فایج و لغوه جزو

اقیمون اسطوخودوس سناج عاقرقوسا دی با بنجین عینعلی یا بنجین مجون از زنده مجون که اطباء کیلان به سلطان محمد ششم مصر عتقا بوند مجرب است ای صرح است بلبله کابلی
 ترید بنجین صعلکی عود صلیب یک مثقال سطر خود و مثقال بلبله سیاه آلمه کرشش مثقال اچیشی چهار مثقال غرن بادام شیرین شح مثقال حل شکرین بلبله حل
 استعمال نماید خوراک یک مثقال مجون نافع صرع که با خفقان و خستناج باشد پوست بلبله زرد پوست بلبله آبی بلبله سیاه پوست بلبله کابلی که فیه بنجینه بر غرن بادام شیرین
 اسطوخودوس یک درم عود صلیب یعنی صتر فارسی نقل هر واحد یک درم عاقرقوسا نیم درم کشنده مقشدره جو زرد فصول کافور بان گل کافور بان هر یک یک درم و نیم ستر
 عمل و چند مجون عود صلیب نافع صرع عود صلیب عاقرقوسا پوست بلبله کابلی هر واحد یک درم چند پودستره جازیم بنجین اسطوخودوس در این صینی نقل سنبل بلبله کابلی
 معطلی زرن پودستره هر یک درم عمل سه چند خوراک یک مثقال تا یک مثقال مجون صرع و فایح و خفقان باره و در معده که از سردی بود و تنگی نفس ذواق آتسانی را
 نافع باشد و شد بکشاید شکافه انک و شح عترتی زرن بادام و ایدرنا سفته هر یک نیم درم جازیم کشنده هر یک نیم درم ستر بلبله سیاه ستر سطر سطر فاعل سیاه آیهون عین زعفران
 سنبل طبیب نقل هر یک درم عمل و چند پودستره شترتی قدر یک شح و تا یک درم مجون سیسالیوس که جهت صرع بسیار نافع است شرح حکیم علی گوید که در صرع شکرین این
 ودائی نیست تخم سیسالیوس اسطوخودوس عاقرقوسا اصل اسوس یک درم عود بلبلان ترودانای تازه خربق ولایت زراوند صرح هر یک نیم درم غایتون پنجم
 فوخته بنجینه بل تقوم با غسل که غسل آب غنصل بر توام نموده باشد مجون سازنده شترتی یک مثقال اگر کبیر عینعلی بیشترند هم خوب است و نسخه دیگر که نیم درم عود
 دو نیم درم زرد فلفل است مجون اسطوخودوس از تلوی خان که در صرع بعد طعام استعمال کرده شود اسطوخودوس نیم درم عاقرقوسا اسطوخودوس صلیب یک مثقال
 سوینقی ده مثقال بصل سه وزن او و پودستره شترتی دو مثقال مجون جامع الاسرار تالیف انطاکی که مجرب است برای تقویت و تقویت باغ و از باور
 و غنقل و حفظ و تقویه ریاح و سردی و با بجا نافع سایر امراض باغ است که یک ریادار زنده پوست بلبله کابلی که و غایتون بنجین کشنده زرد نشه تخم کرفس صبر زراوند نیم درم
 گل سرخ معطلی سنبل طبیب بیهندی هر واحد یک جز و زعفران قسط مشکا عنبر لادن هر واحد شش جز و نیم حل کردنی است در گلاب حل کنند باقی عفا قیر بسایند و
 با چند آن شدک گرفته بشتر شترتی یک مثقال گاهی آنرا با آب دیان و کرفس سرشته بهما میسازند و گاهی در آن تخم خامچین صبر فزوده بشو و بجای آب یک درم و گاهی
 حل کرده طلا میسازند و بدان سوط بینایند مؤلف گوید که اگر این مجون را در صرع استعمال نمایند تخم کرفس آب و که بانها عینته مضر صرع است و حل کنند بکده عرض او
 تخم سیسالیوس با سیون اضافه سازند اقوال صدق مؤلف خلاصه الصالح بنویسد که ششین شح و لطیف ماده مشغول شوند در این مطبوخ غلبه نماید دیان کافور
 اصل اسوس اسطوخودوس سیسالیوس یک درم و مثقال عود صلیب نیم مثقال جو شانه صان نموده گل فند بنجین هر یک یک مثقال حل کرده صفا نمودی بپزند و در مقدار او و پودستره
 سن قوت علاج بگانه بنجین و بنجینه با بچ فیر و غایتون و سیسالیوس صبر سطر ای بدن را پاک نمایند بعد از آن بجه اسطوخودوس تقویه باغ فرموده مجون بنجین
 و مجون سیسالیوس کبیر عینعلی چند روز مداومت کنند و در بنجینه کبیر عاقرقوسا بار یک درم و عسل سرشته یک مثقال آن یک درم اسطوخودوس جو شانه باشد در بنجینه
 ایحانا با جو کند چامت پس گدن کنند ایاریجات کبا چون ایاریح فوس و شرد لیطوس و تریاقی کبیر بپزند این مجون در ایام راحت بسیار است سیسالیوس اسطوخودوس
 هر که درم و درم غایتون پنج درم قرمانا حلیت زراوند صرح هر یک یک درم کبیر نیم درم کفیه بنجینه عسل کشل آن آب غنصل بقوام آورده باشد بشتر شترتی یک مثقال و اگر در ایام
 حار قی عاقرقوسا کبیر عینعلی اطفانمایند و با زغال ششین مشغول گردند و دو ایکه در آن غایتون یک مثقال است و در قول صاحب کمال خواهد آمد درین وقت
 باعث فینه خلط محدث است و مجون انطاکی که بعد از او و پودستره سیسالیوس صرع مسطره نیز از مجربات است سوسیدی گوید که شرب بچ و تخم سیسالیوس
 و اسطوخودوس اذان الفار و حصاؤ آن و آب شتابانگ در ارض ششعان و ایر سا و تخم کدو و برگ کابلی و کاذب زوس و شح از منی و حمانا و خربق سیاه و برگ نغا

ورغن آجر و تخم بادر و بقله اودا و اشند و جابو شیر و وچ و ورغن بلسان کاشم هر واحد نافع و کذا غار لقون تنها و بسکنجبین عضلی سه سولو منات از ان جلا و کذا بلغمی
یکه او قیسه شراب تاسی روز و کذا بلغمی پنج و بزرگ ساق او شراب کذا بزرگ و یک مثقال العسل تاسی روز و کذا اسکنجبین تنها و جابو بطم و فجاج او خرب سبخته و کذا پنج فاشم هر روز
یک مثقال تنها و شراب کذا گرم بیضا هر روز و درم تاسی روز متواتر شراب کذا باقوب گرم سودا در اول طلوع آن سوده و کذا اسکره غصیل اسکنجبین آن و بصل او بشوخی عسل
یا اسکنجبین عضلی سرشته یک مثقال و کذا فاوانیا و تخم او نیم دانگ باب یا درم از ان سائیده بگفتند عسلی سرشته و کذا قرومانا و درم و کذا لادن پنج دانگ اسکنجبین غصیل
و کذا تخم حنظل و قو یا آب آن عسل و یا بقله او مطبوخ و کذا ترنابق فاروق و بلغمی صغیر و ناختا و وزیره و کذا زراوند حرج باب سرد و کذا خربق سفید یک نیم درم یا نیم درم نیم درم
و تقویا سدس درم و کذا پنج تخم ان مشقال هر روز و بلغمی فاوانیا ساسی روز متواتر و یا هر روز و درم بشراب سیانی نسبت و پنج روز ستوالی و کذا قاقلا کبار و درم و کذا قاقلا نه
بسکنجبین و کذا قنطاریون و قنقار و باسطو خود و سوس و کذا بزرگ سطرین باب گرم یا شراب است یک روز و کذا اشیطح و زرنبا و جبطیا و تخم بادر و وچ و اشق کین مشقال
و قسط و فسنقین بلبله کابلی هر واحد عسل خوردن کذا انک درم و کذا زهر بلغمی اسکنجبین عضلی و کذا تخم فنجکشت باب کذا زهر بلغمی دو درم هر روز تا مدت است پنج روز
متواتر و کذا خولجان دو درم و تخم و کذا ادرچینی باب کذا حریل سه من و ده درم طل شراب کمنه جو شائیده تاریخ بماند هر روز و درم از ان نوشیدن عجیب است و کذا
روغن حریل باب زرنجوش و کذا حریل ده درم در یک طل آب جو شائیده یا سبزه درم باقی ماند هر روز و درم از ان نوشیدن کذا اجلیتیت موم جید بلغمی کرون
و یا تنها و کذا روغن عاقر قرحا هر روز نیم درم تا یازده پوم نوشیدن کذا حب بلسان کین مشقال خوردن و خنجا و شراب او و زطویل یا سینه سالک یا بنگ یا اشق و تسعوط
آب سداب یا حلیتیت یا آب زرنجوش یا آب سبلی و یا قاقلا کبار و یا کبریت بقدر وجه بشیر و خربا و روغن باو ام یا روغن سداب یا آب کینی بر لونه یا پنج سوده
بمشک آمیخته سه چهارم یا زهر سمانی باب زرنجوش یا روغن عاقر قرحا و یا روغن تخم فاوانیا و مشک زعفران آبی است اب همه بقدر نیم درم چند بار و یا آب بر لونه
و روغن جود صلیب ابو سهل گوید که اگر خلط بلغمی باشد تقویه بدن بچ قو قایا و حب حقیقون کنند و این حب نیز نافع است تخم حنظل اسطوخودوس جنابیه تبر و آ
یک جزو و یا ریح فقیرا چهار جزو غار لقون و جزو ترید پنج جزو و مسفتت شاد و ریوس عظیم است چون یک شسته بر تان نیم درم فتمون دو دانگ تخم حنظل آسیند و همچنین یا ریح
جالینوس درم و لونه فاوانیا و بلغمی بلبله سیاه و فتمون اسفلیج و مویز منقح و نمک هندی او اسطوخودوس بخورند و بعد استعمال این اشیا می سوله غره پیچی قطع
و منقح فتمون غنیمت و اولاً فاوانیا استعمال نمایند مثل اریح فقیرا در سرکه غصیل حل کرده و همچنین زوفای خشک عاقر قرحا و پوست سیخ کبر و در هر اندک مدت استعمال کنند
باین طور که اطعمه ملحه و شیرین بخورند تا آنکه از طعام و شراب متلی شوند و ترب که در آن خربق خلانیده باشد خورده فی کنند و ریاضت و تدبیر ملطف معاجین منقح سبل
مزاج مثل شرود لیوس اریح روغن و همچون هر مس استعمال نمایند و این همچون تخم لعل آرنه نسخه آن همان وای قرص سفید است که در علاج کلی در قولنج شخ گشت
لیکن در اینجا وزن حب الغار چهار مثقال و پنج فاوانیا سه مثقال و چند بیدستر و مشقال است باقی بدستور بار عسل یا اسکنجبین غصیل بخورند و عاقر قرحا عظیم منفعت است
چون تنها سوده و عسل آمیخته و در هر اندک مدت یک طلقه از ان باب گرم بخورند و یا این همچون استعمال نمایند عاقر قرحا سیسالیوس اسطوخودوس هر واحد و جزو
غار لقون پنج جزو قرومانا حلیتیت خوشبو زراوند حرج هر واحد و جزو نیم عسل سرشته هر روز یک درم بخورند و ترنابق اربعه در تبدیل مزاج او بسیار نافع است چون
در ایام ترستان خربق بلغمی زوفای خشک و اسکنجبین غصیل آنرا بخورند و گاهی این همچون نیز استعمال کرده میشود و مفید می افتد و تبدیل مزاج میکند و زوفای خشک عاقر قرحا
هر واحد شست جزو اسطوخودوس غار لقون سنبل الیوب هر واحد چهار جزو آن غصیل تر عسل قوام نموده او دید بان سرشند و علی می نویسد که هر صرع بلغمی فضل جنزی که در ان
استفراغ کنند یا ریح تخم حنظل و یا ریح هر مس است استعمال او هر روز بقدر نیم درم صبح و نیم درم بشب عظیم النفع است و اگر با بلغم امتلائی خون باین ضد نیز نظر
که در علاج کلی صرع و داغی اسطوخودوس و بلغمی بلبله کابلی از ترید غار لقون اسطوخودوس و یا ریح روغن خاصه نافع است قمر شمی او سدید خضر بلبله
که بعد از پنج تا م و فنج مزاری و مسالک مثل مغزی حل و شراب اسطوخودوس او آن تقویه بدن پس تقویه داغ از بلغم حب یا ریح یا حب قو قایا و یا ریح لونه و یا کنگر و یا
دوای محمول از تخم حنظل و تقویا و نمک هندی و کونیر او قمل از ریح هر واحد ریح درم اسطوخودوس مشقال غار لقون نیم درم بلبله کابلی و یا ریح فقیرا هر یک
ریح درم دهند که قوت قوی از زمانه ریح یا خربق باشد و یا این همچون سبب بدیند بلبله کابلی از ترید و بلبله و آمله و اسطوخودوس هر واحد و درم عود صلیب پنج درم

تخم حنظل آسیند

تخم حنظل آسیند

عاقرت حاسته درم کوفته بخیمچه یا مویز منقح یک رطل بسزند شربت بی پنجه درم و یا اطر اعلیٰ عصفیه درم مقوی ابابراج فیقرا و سطلو خود و سن غار لقیون هر واحد یک درم مقل از رزق
 او کبیر ابرو و اندر لعل درم بخورانند بهنگام ضعف قوت بمقدار این دو و بهر که کند و شرب سبک بخیمین نافع است گویند که آن در چهل روز ششامی بخشد و شربت سطلو خود و سن غار
 و مقوی است و این چون سیسیالیوس در صرع مجرب النفع است چون هر روز یک شغال بخورد و بعد آن جانجین آب گرم مالیده بنوشند سیسیالیوس شغال چنان
 ز راه نذر صرع فادانیا حلیت طیب بلسان هر واحد و شغال جنزید ستر قزل سقیل هر واحد یک شغال عسل کف گرفته بسزند و اگر بعد از این سبک بخیمین عصفلی بنوشند
 الماغ و النفع بود و گاه بعد تنقیه احتیاج بنقیه نفس نافع از فضل باقی بمثل سوطات و عطوسات و نشووقات می افتد و این سوطا و خفیف است بکسر نذیند و نهدی درم
 و در آب چند اصل کرده استعمال کنند و این سوطا قوی تر از آن است صبر و عصاره قنار و الخمار هر واحد ربع درم بار عسل استعمال نمایند و واجب است که عقب سوطات و عسل
 نیم گرم و در بینی بچکانند تا تراش و قروح در بینی پیدا نکنند و گاه بعد تنقیه حاجت بتبدیل فراج بمثل تریاق کبیر یا استجون غلا سفید یا شرو و ریوس و نیم شغال سدا
 و مشک و عنبر میشوید اگر سور فراج باره مستحکم باقی بود و از خجرات و غیره اشپای مضره که سابق نذو شد پیر نذیند صاحب کامل گوید که اگر خلط بلغمی غالب باشد
 باید که تنقیه بدن استعمال تی با دوید و مطلق بلغم کنند لاسیما اگر بلغم محض در معده باشد و تی با بی کنند که در آن ترش شدت یو ویند و چنانچه باشد
 با سبک بخیمین عصفلی قبل از دره لعل نذیند از آن حب صغیر قون حب ایارج بعد ایارج لوفانیا و آب سطلو خود و سن فادانیا بدیند و غرغره
 با ایارج فیقرا و یا اندک و فادو خردل سبک بخیمین عصفلی و عسل کف گرفته و ایضا این محجون که از قبیل ابارج است درین مرض عجیب النفع است بدیند و نشو و ایوا هست که در آن
 قون سقیل است در علاج کلی صرع در قول شخ گذشته هر روز یک شغال از آن سبک بخیمین عصفلی ده درم بدیند و اگر در هر هفته عاقرت حاسته بدیند بطوریکه در قول
 صاحب خلاصه مسطر شد انتفاع یابند و این و نافع صرع است حب عشت و فلفل سفید و ترید و فرخون خربق سیاه همه مساوی حرش سوده بقدر یک درم
 گرفته در حنظل کاوید شخم او در کرده پرنمایند و آب نکور بیستخج بر کرده در تنوریکه خاکستر گرم باشد یک شبانه روز بدارند و صبح پارچه بارک صاف کرده بنوشند و اگر مرض
 عود کند امر محجرات نقره کنند و ابارجت کبار مثل لوفانیا و ابابراج در وزن بند و آب ایارج در وزن بند و آب ایارج در وزن بند و آب ایارج در وزن بند
 و ایضا صاحب این مرض این را بدیند غار لقیون یک شغال زراوند حرج پنجه قرا سیسیالیوس نیم شغال همه رسوده شکر طبرزد را بر آب نیمه آب نیم گرم بخورند
 که بلغم محدث این مرض اباسمهال برآرد این صبه الله گوید که اگر خلط فاعل صرع بارد باشد اسمان حب توفایا کنند و تلطیف تدبیر نمایند و سبک بخیمین عصفلی بنوشند
 و بلغمین بخوراند و غذا نخورایند و اگر قوت ضعیف باشد لحم حیوان خفیف قلیل الرطوبه بکثیره الحریکه مثل عصاره و دراج و مخالفین شفا نین بدیند و بجز کرم خنثی
 امر نمایند و شربتی بجای بنوشانند و تعلیل غذا کنند و نشو و ق فلفل کندش و مشک لعل آرنده و از لقیون بارده و اغذیه بارده خوب نمایند بلغم مز نخوش و یو ویند
 و صغیر بر سر زنده و فادانیا نشو و کنند و در گردن او نیز زجر حیوانی و ایلاتی مینویسند که استغراق حب صغیر قون باید کرد و اگر شرب مقدار و دو ایک ایارج فیقرا
 بخورد و آب باشد و اگر هر شنبه یک درم خورد و هم صواب باشد و این حب غار لقیون در صرع و داعی نافع ترین چیز است ایارج فیقرا لقیون هر یک یک درم
 شخم خنظل و دو انگ خربق سیاه ستمونیا مقل هر یک انگ و نیم حسب دستور حسب بسازند و این یک شربت است ایارج لوفانیا و ابابراج در وزن بند و ابابراج جالینوس نافع است
 و از راه همین کبار شرو و ریوس محجون هر سه سود دارد و این سر لقیون سگاوید و دو انگ شخم خنظل یا یک شربت شرو و ریوس شربته بدیند و اگر نیم و انگ لقیون نیز در
 صواب باشد این الیاس گوید که تنقیه نافع و بدن حسب ایارج و حب صبر و سطلو خود ترید و حخته قوی کنند و هر صبح جلاب از بادیان اینسون و باور بنجوه هر یک یک درم
 و گاه ندره درم بنوشانند و غذا نخورایند و بشیره مغز قلم و اندکی از چینی بدیند و بعد از هر نفع در قاروره تنقیه بدن باین حب کنند ایارج فیقرا یک درم ترید و سطلو خود
 هر یک نیم شغال اینسون حب النیل هر یک نیم درم شخم خنظل و نرک مهندی هر یک ربع شغال مقل و کثیره او صطکه هر یک انگ کوفته بخیمچه آب بادیان شربته چهار سباز
 و واجب توفایا و آب سبک بخیمین نمایند و در تلطیف تدبیر نمایند که شربت دراج و ماکیان هم بهر باره صغیر قون اقتضای نمایند و جنزید ستر در وزن
 حل کرده بخورد کنند و بعد بل فراج تریاق ابرو نمایند و تمام بدیند و تا اول شرو و ریوس باینسون سیسیالیوس کنند و نشو و آن در قول ابو سهل گذشت که در اینجا صرع
 عسل سبک بخیمین عصفلی در اول از آن فصل است شربت یک شغال جنزید می نویسند که هر صبح جلاب از بادیان اینسون هر یک یک درم و گاه ندره درم

کسیر عظم جلازل

کسیر عظم جلازل

بندوشانند و غدا غوره نخود بکوبند و مغز قوظم و داری چینی و سداب بعد بفضج بجا این تنقیه کنند و یا با این حب و نشخه این همان است که در قول ابن الیاس گذشت لیکن در اینجا
وزن این حب که شقال ترد و روغن او ام چرب کرده یک درم و صبر شقال که تیره و دو دانگ نم درم و انیسون یک درم است و این چهار چیز برای آن مناسب است بسفناج
اکلیل الملک هر یک پنج درم شبت یک شت با دیان تخم سداب هر یک درم بوق تربید سفید هر یک درم شکر با نزه درم روغن کنجد پنج درم حسب سبب مری تب کرده
بعسل آرد چون سیسیالیوس که در علاج کلی صرع بقول شیخ گذشت اکثر انواع صرع خصوصاً باطنی اناق است و یا سیسیالیوس ماقوق و حاکمیت را و ندر حرج هر واحد
یک درم کوفته بیخته بسبب چندان سکنجبین عضلی آسیند شربی یک شقال بعضی درین صفتی که بیخ اشراست درم زیاد کرده اند این فنج کوی که بیخ زرد فابری اویسکو
و بدان خلقی که از این علت صحت یافته زیرا که تطبیح خلط غلیظ میکنند و خلط غلیظ که در معده و صدر متولد شود دفع می نماید و در آن به قوت است که بدان تفتیه بلوبات میکنند
یکی تفتیه جلا و دم بلیدیش کم سوم او را را لیکن در زمستان استعمال کنند و اگر ایستان باشد شربت انستین بسکنجبین عضلی دهند و چون بدین تدبیر خلط تلطیف پذیر
اسهال متواتر کنند بقوفا یا دوا تخم قوفا فی افضل ازان این حب است و نشخه او همان است که در قول ابو سهل گذشت لیکن در اینجا وزن غار قیون شش درم و تربید
هفت درم است شربت از دو تا سه درم و الفع اشیا برای ایشان این است که در یک شربت شرو و پیوس با دو دانگ تخم خطل و دو دانگ اقیون بخوراند که با این خلقی بسیار شفا یافت
و اگر فائده نکند یا راجح جالیوس و لو غدا یا دهند و غره تطبیح زرد و خردل و عاقر قرحا و پوست سیخ کعبه و صومری بخی کنند و قوی تر از این آنست که در یک گطل سکنجبین عضلی
خردل سوخته آسیند غره سازند و در هر اندک بام قوی استعمال نمایند معده لطیف نمی گردد و غدا و راجح و حجل و تیو و قلا و ایا و مطنجات بلغم میشد جوان دریند اگر سوخته مضمون فاش شود
فانقل و دا صغی و مانند آن دهند و بهترین اشربه برای ایشان سکنجبین عضلی شربت انستین است و هر سه درم کرده که با این صرع زانل میشود سیسیالیوس حب الفع هر یک
سه درم زراوند حرج فوا انیا هر یک و درم چند بید شرو و حاکمیت خوشبو غار قیون عضل بریان هر یک یک درم همه را در سرکه اخراخت کرده بعسل کف کوفته یا با سکنجبین
بسترند و ثابت گفته که تدبیر صرع آنست که تبدیل مزاج سحون شجاع کنند و بهتر ازان تریاق ثمانیه و تریاق ارجه است هر روز یک شقال بخورند و مداومت شربت
سکنجبین عضلی کنند و این سحون نیز تبدیل مزاج کنند و اسطوخودوس هر یک درم فلفل زنجبیل سنبلی هر یک پنج درم غار قیون و درم و نیم تخم حاصل تر افشوده مثل او
عسل انداخته بقوام آرد و او به سرشته هر روز بقدر بندگی خورد و در ازل و درین علت نافع است و علی بن یزید گوید که صرع همیشه و در قول در علاجش ففضل است بعد گفته که
این و اصرع را ففع میکند بگینه در حمل صد درم و در بول بزگاو و سرخ سته روز تر کرده بول ابریزند و در حمل او را قتاب خشک کنند و کوفته بیخته بگینه در اهل و ج هر یک پنجاه درم
و بگینه در جابو شیر صد درم و در بول بزگاو و سرخ یک شبانه روز تر کنند پس بدست خوب مالند و صاف نموده او به بدان بسترشند و در ظرف بگینه کرده در آفتاب جیل روز
مدارند و هر روز حرکت دهند یک تیر و هر گاه بول خشک شود دیگر اندازند بعد ازان سه درم آب نیکرم تاد و هفته بخورند و آهرا گوید که صاحب صرع را این شفا نافع است
تخم کرفس تخم چیر هر یک چهار درم نمک سکنجبین هر یک پنج درم کوفته بعسل شافه ساخته بر داند و اگر صرع که نه گردد باید که بر سر و صدغین قفا و غ نهند طهری سیلوید که اگر
صرع از اجتماع و فضول در جمیع بدن بود و اختصاص راس بدان باشد علاجش وضع محاجم بر ساقین اولاً و بستر ساقین بایند و بعد از آن با این شفا است خردل
پنجاه درم عضل غیر بریان صد درم موز که بی پنجاه درم همه را با یک سوخته بسکنجبین عضلی آسیند بر ساقین قدین ضما و نمایند بعد ازان فصد فقیال اولی که نیند پس ازان
بجتهای مذکوره در امراض بارده ترفقه کنند بعد این حب بخوراند شیطح هندی سازنج هندی هر واحد یک درم یا راجح فقیار و درم سوخته حیباخته درم دهند
و دو یا تته شربت این بخوراند پس غره و با عاقر قرحا و صومنج و خردل و یا راجح فقیار و مانند آن متصل سازند و بکنندش و صبر و شونیز سوخته عطره آرد و تلطیف بر او بسیار کنند
و این نوع صرع مخوف است گاهاً قتل میکند و گاهی صاحب این نوع را این حب بخوراند بگینه یا راجح فقیار و خربق سیاه هر واحد یک درم جابو شیر و شلت درم زرد فاشی خشک
و غار قیون هر یک درم همه را کوفته بیخته با این سبب بسترند بگینه درم که بکنند صد درم و یک درم کشش یک درم لبان کوفته در آن انداخته بخورند تا آنکه سی درم ماند
صاف نموده او به بدان سرشته تا کوچک بسازند و بعد بر سترام سله شقال بخورند و اگر قوت مزاج در این احتمال کند خوراندیدین صحت می بخشد و این علت نه موم است کسی که
سن او از پیل تجاوز کند ازان نمیشود گرد زردت و روغن زرد که پری مصروع را علاج کردم و آنرا سیضه عظیم شرف بتلف آن بهم رسید بعد به مرضی حار باز
جنس هر سام حار مبتدا گردید و دنی باقی ماند بعد ازان مرض صحت یافت و صرع او زانل شد و از نو در علاج صرع تلغلیق فایا نیا در گردن صرع است و بعضی

نسخه سیسیالیوس

قدما ذکر کرده اند که خرف سیه و تمونیا اگر از مقدار شربتی که تمام شراب و لائق بود زیاد کنند صحت حاصل کند باطل مجلس اسهال خارج شود و شخصی از ملائکه بختشوع این شربت را
 حل این مرض ترکیب بکند بزرگ و غالیقون صبر و بلبله سیه و قطور برون چندان بچوشانند که هر اگر در پس آب آن صاف کرده شکر و عسل بر آن انداخته تقوا مشربت بر آن
 و از در درم تابست درم بنوشانند که صرع را حل کند و دفع نجشه کیمیا لانی می نویسد که حکما اسهال و تنقیه دماغ باین حب قوقا یا ستوده اند ایارج خفیر که درم شخم حنظل یک مثقال
 سقمونیا سدس درم اسطوخودوس نیم درم آب حب زنده و این یک شربت است از این که ثابت بن خرو و صف آن کرده بنوشانند پوست بلبله زنده درم بلبله کابلی پنج درم
 بسفنج کوفته درم اسطوخودوس چهار درم فقیون درم بلبله و بسفنج اورشش مثل آب بچوشانند یک نیم مثل باقی ماند بترسازد و در این اشک و بچوشانند یک مثقال
 پس الی صاف کرده دو ساعت پیش از این درج و اخذ کرده بنوشند شخم حنظل ربع درم غالیقون و نشت درم ایارج خفیر نیم درم خربزه سیاه یک انگ کوفته سیخه بسسل شسته و نشت درم
 بخورند و باید که در دماغی اسهال و نضح خاطر و لطیف آن را لطیف تدبیر بنوشانند و سنگجین عسل و غصلی تنها یا با کلقتد عسل یا شامه و جذب ماده با اسفنج بسطن اطراف دندان آن
 در آبهای محلوله و موضع حاجم و داک و غیره کنند و تقویت را سن مثل و عن هر در و سوسون یا سین کنند و غذا زنده زنده زنده و ایارج و آنچه در قول بن بته لکند گشت بدهند و
 در آنچه کوبیده با و اسهال اندک کشند و در تغذیه ایشان اخل کنند و امر بتغلیظ غذا نمایند و بعد اسهال معاجین مبدل مثل اشک تریاق الافرانی یا تریاق اربعه استعمال کنند و در
 ایام خریف نشاد و بیج برآشتا بخورند و تریاق و تمانیز بسیار نافع است و در وقت شربت سنگجین عسلی تنها یا با لطیف زو فای خشک و صغیر و سوسون نمایند که از آن نافع تر
 ظاهر میشود هر آنکه حال طوبت است و چون تنقیه بدن کرده شود قصد تنقیه کند و در ایارج و کثرت بنوشد و کثرت بنوشد و کثرت بنوشد و کثرت بنوشد و کثرت بنوشد
 و آنچه در قول بن نفع گشت و نشوق که در قول بن بته لکند اسطوخودوس و اسفنج کثرت و با و انیا بویند و بر نیز از انشای ایضه اسطوخودوس و اسفنج کثرت

علاج صریح و دماغی سوداوی

بعضی ماده از نضح سودا جهت تنقیه اسهال سودا و حب فقیون دهند و به قول حکیم علی شریف در نسخه که به صریح بلغمی گذشت با در بنویسند که گشت شخم خربزه یک نغشته
 برگ طرانا افزوده روز سه مرتبه با نافع فقیون بسفنج مسومل دهند و بقول شیخ بهر اسهال سودا مطبوخ فقیون ترکیبات خرفین و حجر لاجورد و حجر الزمردی اسطوخودوس بسفنج
 و بلبله مناسب و بقول قهرشی اطریفل صغیر مقوی ایارج خفیر و حجر الزمردی لاجورد مسومل هر یک یک درم خوردن از بسفنج و اسطوخودوس و فقیون هر یک درم حجر الزمردی
 هر دو مسومل ایارج خفیر هر یک یک درم سقمونیا کثیر السوسون مثل شخم حنظل هر واحد ربع درم کوفته بختد و عن بادام چرب کرده جبهای که با ساخته استعمال کردن نیز نفعی سودا
 مسیحی گوید که ماده سوداوی تنقیه بدن مطبوخ فقیون و غالیقون بلبله کابلی و شاه تهر و اسطوخودوس ایارج خفیر و ترب کثرت و حب بیاض حکیم اکمل خان اطریفل
 اسطوخودوس و علوی خان که نفعی بلغم و سودا است نیز برای صرع سوداوی و بلغمی نافع و اگر در خون کثرت یا بند قصد لکند و بشرطیکه در مایخولیا گذشت خون بر آن بدهد
 فصد یک نغشته آسایش داده اسهال و مطبوخ فقیون استعمال نمایند و مارا لجنین دهند و بگلک و صندل نشوق سازند و شربت سیب و سنگجین ماده در بعضی اوقات بنوشند
 و اگر سودا با بلغم کرب باشد حب بنیوخا کامل الصناعت که در صرع اطریفل خود باید بدهند و بعد عاقر قرقاسونین بچوشند خردل چوشانیده صاف نموده کتب خردل و اسطوخودوس و غیره
 با بلغم بعد از تنقیه در او را مسک حار یا مسک جالیقون و دیگر معاجین مناسب مثل معجون نخل و معجون مجرب نجم الدین اطریفل زنبی و سفوف را و نغشته بشوخه بدهند
 و شربت با در بنویسند درم بتریاق اربعه یک مثقال ایام متوالی بنوشند و در غنمای گرم لطیف چون و عن با بونه و سداب خیری استعمال نمایند و از استعمال منع کنند
 و اغذیه در طب مؤلفه خلط محمود مثل شور برای چرب گوشت جو زهر مرغ و ماکیان فربه و گوشت بره و دراج و تیره و دهند و کاه و کاسنی خوراندند و داک استحام و ریاضت
 معتدل کنند و تقویت دماغ بمشعومات بنوشند چون مشک و عنبر و کلاب گل با بونه و غالیقون فریاند و بنغرساق اشتر و و عن گل بر قفا و صدغیرین سینه ترنج نمایند و عطوسات
 مثل مشک و چند بیدستر و شوخیز و نطولات ملطفه مانند با بونه و شبت مرزنجوش و اکلیل استعمال نمایند و فاوانیا سوده و پیچی و منک که در صرع سوداوی و بلغمی مفید
 و از اغذیه مؤلفه سودا مثل عدس و بادنجان و پیرو لحم و قردید پر پیزند و از استعمال او و به موهوم در صرع بلغمی حذر کنند همچو مسی گوید که اگر این علت از موهوم سودا
 باید که صاحب اثر مطبوخ فقیون و غالیقون قوی ایارج خفیر خرفی سیاه بنوشانند و حب اسطوخودوس و اسفنج زربید دهند و در بعضی اوقات ایارج مجرب بسسل ایارج مجرب
 بدهند و اکثر در جوارق از باب الیخولیا نمایند همچو می امینویسند که هر روز مطبوخ با در بنویسند که از زبان اصل السوسین هر یک درم فقیون نیم درم با کلقتد نیم درم

تا تفتیه سده او کن پس بیسیار کرد و از جبهه او دیدار بشکل بود و در قوط و غلط و ناقص از آن برآورد و بران در این مثل بر سوسی سیا و غلیظ بود و صحت یافت

علاج صرع شرکی بدنی

که از انقباض بجا جسد بدن بسوی دماغ باشد تدبیرش تقویت بدن است از ماده ناله و تقویت سده و دماغ و منجم بخار از دماغ و آنچه در علاج امراض دماغی بخاری گذشت با جمله که با دماغ غالب سوسی باشد فیه کشته را بقیه که در علاج کلی صرع دماغی مسطور شد و اگر بلغمی باشد پیش از نوبت و در حالت صرع می کینند و مسهل بلغم و حبیب ایارج تقدیم نمایند و بعد از آن سفید صرع دماغی بلغمی که کشته شد بتعالی آن زد و اگر ماده سوسی یا صفراوی باشد هر چه از تقویت قدیم در صرع دماغی سوداوی و صفراوی گذشت اصلاح آن زد و هر گاه در بین صرع صرع ایارج علاج سود ندهیم و تقویت کرد که سودا و اواز هر عروق صد غین خلقت از بین می شود و عروق مذکور دماغ و هر چه در تقویت صرع اطرافی در قول آن خواهد آمد علاج این نوع همانست که از آنچه در نوع صرع دماغی بلغمی در قول آن مسطور شد در جراحی گوید که اگر ماده بلغمی باشد پیش از روز نوبت از در حال صرع غیر قهراً نبیند و با حبیب ایارج مستقر کند ایارج فیه که نیم تخم خنظل و دو انگ انگلیس و نیم درم قشور لیون قریق و دو انگ انگلیس و دو انگ انگلیس و دو انگ انگلیس و دو انگ انگلیس و دو انگ انگلیس دیگر تر بود و غار قیون مسطور خود سبک بار بر زد و ایارج در نفس مذکورین علت نخست نافع بود و چون غار قهرا که یک جزو آن باد و جبهه غسل هر شسته نگاه دارند که کف آن در آن شود و اگر هر صرع و شب نیم درم ایارج هر سه نیم درم خنظل بود لیکن این شش تنهای سیدل فرج بند بود و در طبوس بارو ایک انگ انگلیس و دو انگ انگلیس باروسم نیم تخم سفید و ایارج شربت کلم است و دیگر که جبین برین قیاس بندند و طعاصهای غلیظه و کوشته حیوانات تقبیل مضرست که اگر خلط سوداوی باشد علاجش اصلاح مایه لیسویان است و یک با حبیب ایارج که سابق مذکور شد نافع باشد و جمله شربت مسهلات و حاجین تدابیر طبام و شرب آب که در علاج مایه لیسویان گذشت در اینجا موافق باشد و اگر نیم درم شربت و طبوس نیم درم آتیون و دو انگ انگلیس خنظل شسته به نافع بود و ثابت است که هر چه که در تبدیل مزاج همچون سبک گند و برتر از آن تر باق شانیه است هر روز نیم درم از این هر دو که حاضر باشد یک شغال بدینند و تر باق را بجز نیم درم تبدیل مزاج موافق باشد خاصه در خرابی مستمان که شغال کسکنجین مضمحل بدینند یا بمطبخ خرف و فاو اگر ماده علت صفراوی باشد هر چه با در علاج مایه لیسویان کبیدی او سرسام حار و چون مذکور شد موافق بود و طبیب بحسب مشاهده و انداز در عرض آن تصریف کنند

علاج صرع شرکی و غیره

در مرانی و اطرافی صرع تدبیرش بحسب سبب است تقویت آن خصوصاً همانست که در مایه لیسویان مرانی و امراض طحال و انقباض حرم و احتباس طبع مذکور است ایضا در بخار است سینه نیز هر چه کباب کند و در تقویت دماغ و در کوشند و در بخار است به طبیب استغراق آن بقصد صاف کنند و او را در حوض نون شاند و گویند که در صرع که زمان آن نگاه بدیدی آید و بزبان بگویند و می خندند و گاهی ایگرند و بهمان وقت بیوشن گشته بر زمین می افتند و عوام آنرا سیگو میزند که جن گرفته است این چه امر بربست غار قیون ایارج هر که سده باشد به مطبخ تخم سیسیا الیون سبک کلوی خان سردار و ساخته به بند و حبیب بل صرع و در وقت شب خوراندند و غذا شور با بی مرغ بنان کنند و در خواب آب عرق کافور با و با باد خنوبه بند و حکم علوی خان بدیند که یکم هر شاه باد شاه را که بصری سالک بود و او را نیز صرع چند بار علاج شد و او را با صاع سبک شسته با جگر صرع افتاد و از آن افاقت شد و نیز کل صرع سیرام باقی ماند در یافت نمودم که صرع او از بلغم غلیظ و سبک بلغم و دماغ است پس کینه سفید و او به سه حالات تقبیل دماغ نمودم بعد از آنکه روزی نافع ماده پخته با سه ل ادم و بهین سان چند مرتبه به بل آوردم حتی که صرع او از آن گشت و باز مدت امر خود کرد و ایضا در احتباس سنی جاع و تقویت دماغ و اصلاح حال از عیبه سنی کافی است و در صرع کبیدی بصورت وجود علامات سحر است تسکین حرارت و تفتیح سده و استفراغ با و الجبن با آب کاسنی و فلوکس خیابان شنبه و تمر بند و شیر خشک فصد سلین و در صورت ظهور امراض دماغی و سردی بگفتیج سده با و الاصول تبدیل مزاج آن نمایند بدینستور یک درام اض جگر خواهد بود در صرع امعالی بحسب ملات تقویه وجود سبب تقویت کننده و برای قتل و اخراج دیدار هر چه در فصل دیدار خواهد آمد کبار برند و تجویب مضموم تقویت امعاء و دماغ و تبدیل مزاج آن نمایند او را به مخصوصه صرع بیشتر مضموم کنند

علاج صرع اطرافی و سوسی

در اطرافی بعد تقبیل بدن بحب ایارج و قویا و ایارج جالینوس او غاذا با و ناطیف تدبیر با فدی مسخره بلطفه و تقویت سر و تخمین او باطلیه و امان جاسمین و عضو وضع صرع ناری و نیز شرط بران تقویج آن عضو و در کثیر و شرک آن بر با صحت هر چه در علاج امراض دماغی شرکی اطرافی از زبط فوق عضو در ابتهای نوبت انقباضی آن

و تشدید عضو و متفرج و غیره مذکور شد بعد از آن در درم ناسه درم روغن بیدارنجیر مرکب با اول الاصول و طمائی او بر سر و عضو علیل برای تخمین اس از مجربات حکیم عابد
سر بهندی است و همچون فقیه از درم شرکی معمول است و نماد نفسیاد و متفقال چندید ستر شته متفقال فریون یک متفقال موم هشت متفقال زیت بقدر کفایت مثل موم ساقه
بر عضو یک ماده صرغ از آن صود می کنند و در صرغ و داغی بر سر و کله الطوخ آن عضو با کنگت سوده و در صرغ و داغی ضماوش بر سر نافع است و در صرغ لوسی هر چه در آب
تدبیر موم خواهد آمد استعمال نمایند و بادبان و درم گلفنده درم چوشانیده صاف نموده تریاق را بجز یک متفقال در آن حل کرده دادن نیز سودمند است فلذا خود آ
بیشتر صغر قلم دهند اقوال حکما شیخ از جالینوس نقل کرده در صرغ که سبب ارتفاع بخار از بائی باشد چون قبل از نوبت سابق را بر باط قوی بر بندند صرغ را منع کنند
یا حقیقت گردانند و بعضی بر اثر انگشت و بعضی دیگر که از آن بخار خیزد و داغی نهند در آن میسودد و ایضا او مینویسد صرغ که از تصد بخار باردار از عضو ی با
بالای آن عضو هنگام نوبت بر بندند و استغراق غلطی که در عضو باشد باید کرد یا با استفراغات معروضا اگر قوت استفراغات بسوی آن رسد یا بتفرج و تسبیل زرد آب
در وقت سکون باد و دیگر قرصه و سیلان موم نماید و با حراق ماده بمثل طمائی تا نفسیایا فرغ شود غیر آن گاهی در آن نوبت بدیده استعمال زرد ریح و کبکبج و سرکه کن باز
و ملا در غیره رسد و اگر احتیاج بشرط عضو شود در شتر نهند علبسی گوید که اگر بسبب صود و بخار از بعض اطراف باشد باید که وقت نوبت قبل از ظهور آن فوق آن خنث
بر باط حکم بر بندند تا آنکه نوبت منقضی گردد بعد از آن مضع را نخل و اول فاعل و فرغون و عسل بلاد رطلان نمایند و بگذرانند تا آبله افتد و یا بحام مصل کنند و تا زمانی در از
مندان شدن نمانند و گاهی بسر که کپور و شیر انجیر و اذان الفار را می شویطرح طلا میکنند همچو مومی مینویسد که اگر حاد و ث این مرض با ارتفاع بخار باردار یا بس
از بعض اعضا بسوی سر باشد باید که صاحب وقت احساس ارتفاع بخار آن عضو را بدستور یکدیگر کشد بر بندد و باد و یه محرقه مثل شیطرح و عاقر قرقا و فرغون را در
ضماد کنند بعد از آنکه نقیض بدن صحت منقح شود و غیره جو بختی بدن از یخ و سوده کرده باشند و این جب همین عمل نماید بجز ندرت به سفید یک درم غار یقون چهار دانگ
بسفنج اقیقون هر دو صند متفقال صبر نیم درم خرزق سیاه دو دانگ شحم خشنک دو دانگ چمد را باریک سوده آب باد و نچوبیه سرشته حب سارند و خشک کرده از درم
و نیم تا سه درم بخورند و این جب تقویه بدن از بلغم کند ترید و درم حب النیل ایاچ فیترا سر واحد یک درم شحم خشنک نیم درم نمک فلفلی دو دانگ باریک ساسیه آب
چما سارند شربت در نیم درم آب یک گرم و تانسه درم بحسب احتمال علیل نظیری گوید که درین نوع صرغ گاهی بخار بارداره لظ از قدیرین سابقین و گاهی از غیر سابقین
رتفع میشود گاهی از جمیع بدن میسود و بسبب صود و غیره در صرغ و عاقر قرقا و فرغون و عسل سابقین از بالای موضع تصاعد خطا کنند بعد از بر موم صرغی که
بسته اند شتر نهند و بر آن مجامع نهند و تا زوال ایام سوده صرغ آن موضع را بسته دارند بعد از آن این طبیوخ نوشانند بلبله سیاه کالی هر واحد یا نوزه درم بلبله
شیر آبله درم و آن بسته درم سنا اسطوخودوس قشور یون حبشیش غافش هر واحد چهار درم سنسین درم اقیقون بصره بسته بر سایر یک غنبت درم تره که کوفته بود و کالیقون
کما در یوس هر واحد درم ریوند کوفته دو درم جدوچ درم مویز منقحی بسته درم بدستور طبیوخ بزند و صود درم یا بقدر قوت مرض از آن گرفته نیم درم غار یقون
و دو دانگ درم ایاچ فیترا و کایت لگ خرزق سیاه کوفته نیمه بحسب سرشته در آن نمیده یک گرم بنوشند و چون همه بیاشامند و بر سر تمام کنند و اغذیه رویه ترک نمایند
بمزان نظر کنند اگر متغیر نشود لزوم همچون شتر و دیوس یا ایاچ ار کاغانین هر کدام از اینها که خواهند در سر رسد روز درم کنند بعد اگر قوت استعمال استفراغ
زیاده تر از این باشد قصد هر دو صافن نمایند و خون افگر بگرد و در علاج این نوع استقصا نمی گنم زیرا که علاج صرغ و داغی و سدی علاج این نوع نیز هست
و علاج مخصوص این نوع بسته سابقین شتر و او وضع مجامع است و بعضی اطباء گویند که سابقین بسبب کفایت و از التجام منع کنند تا آنکه از آن بد آب بسیار
جاری شود و اخلاط نازل گردد و از این موضع سائل شود و بداند که فائده سنگانن نزد کسی که قائل اجتماع اخلاط و صرغ بدن است همین طریق است سعید گوید که اگر
سند فاعل صرغ ارتفاع سرخ زدی از بعض اعضا باشد مبارت باشد عضو ی کنند که از آن بخار بسوی فوق رتفع نمیشود و عسل بلاد و زیت بر آن عضو طلا کنند
تا قهر گردد و بر آن شتر نهند و خردل نمکند و نقیض بدن با طبیخ اخلاط کنند و اصلاح سوزن را بر مجامعین بلطفه اخلاط مثل تریاق و شتر و دیوس نمایند و بتقلیل
غذا امر کنند جبر جانی و ایالاتی مینویسند که اگر سبب صرغ بخاری باشد که از عضو ی بعید تر چون انگشت پای و دست مانند آن بر آید پیش از وقت نوبت
بر تر از آن موضع بعضا به سخت بندند و چون وقت نوبت بگذرد پای یا دست که بخار از آن بخیزد از آن آب گرم نهند پس عصاره کبکبجشانند آن موضع را

امراض باغ علاج صرع اطفال

بیاچه درشت همانند وند سریش کردن آن موضع سازند و محجم نهاده بکنند و مدتی بر جرحت را نازده دارند تا اخلاط بسیار از آن بیالاید و طولانی که در قول
عیسی گذشت بر آن موضع نهاده بر بندند و این دوازده و ترش کنند از آن کج و کبک سرگردان باز بر سر آن در شتر زرد و بر بندند

صرع اطفال

صرع که بودگان افتد اکثر آنرا اطم صعبیان و صرع الصعبیان گویند و بعضی اطم صعبیان مخصوص شده است از بعضی که با تپچه محرق باشد و بعضی که اکثر آنرا
و صرع بضم صعه و متداول آن نعلای مختلفه مثل لحم بقبر باشد و گاهی از سقطه و مانند آن افتد و بقول کیلانی صعبیان بر صرع بیشتر بسبب طوبات ایشان افتد اگر چه
نیز باشد و حرارت این طوبات موجب کثرت تولد ریح از آن میگردد و اعصاب ایشان نرم قابل نفوذ آن ریح میباشد غلظت اکثر صرع بر این طوبات از ریح بود و هرگاه که طوبات
ایشان نرم نیست صرع صعبیان سهل البرست و صاحب کامل گوید که اکثر این مرض صعبیان صغار را عارض میشود و بدو سبب یکی از کوبت فراج او منعه ایشان بالطح و کوب
رداوت تدبیر پس اگر این سبب فراج طبیعی باشد در اول ثان ولادت شود و اگر سبب تدبیر باشد در وقت ازین بود و صعبیان از این سبب که از این سبب
اکثر ازین مرض صحت یابند و از آن خلاص شوند و موقوف جماع گوید که صرع عارض صعبیان گاه صفراوی و گاهی بلغمی و این اکثر در دو جنس اطفال باین حکم که بعضی صرع
صفراوی اطم صعبیان میگردد و در وقت بلوغ میسکنند که صعبیان صرع عارض نمیشود مگر صفراوی فقط و ایشان را اکثر استعمال مبرودات هلاک می نمایند پس بقول
صاحب تجربه طبیعیا باید که گمان این امر کنند که هر صرع که صعبیان عارض شود آن اطم صعبیان یعنی صرع صفراوی باشد بلکه درین اعتبار و علامات نماید و ایضا بعضی
مکان کرده اند که ریح الصعبیان اطفال عارض نمیشود مگر از ماده بلغمی و از این سبب که در مسمخات بدون ملاحظه اسباب علامات تبخیر می پردازند و اکثر صرع
واقع میشود و پس اولی آنست که اول ملاحظه اسباب علامات موده حار که بار و نایب بعد از آن بمجاله آن برود از نوزاد تحقیق نمیشود آنست که صرع دام الصعبیان برود
میرود و از این مرض اطم صعبیان از آن گویند که صعبیان بیشتر عارض میشود بسبب طوبات نامحجمی ایشان بسبب ضعف اعضا و شتر و متداول فزای ایشان بیشتر
و بعضی گفته اند که اکثر آنرا در وقت بلوغ واقع شود دام الصعبیان است الا ریح الصعبیان و آن از فرع الشیطان اطم الشیطان نیز نامند و بعضی گفته اند که این مرض است تشبیه صرع
بصرع واقعی اکثر این مرض اطفال ازین جهت است که در وقت بلوغ سالی عارض میگردد و بعد از آن بندرت آنرا می گویند که سبب این مرض نزدیکی اطباء بر طوبات است
یعنی ضعف حرارت است گاهی سبب آنست که در وقت بلوغ بود و بواسطه همان جهت است که در وقت بلوغ سالی عارض میگردد و بعد از آن بندرت آنرا می گویند که سبب این مرض نزدیکی
صرع بیشتر بسبب طوبات ایشان هم میرسد و گاه در اول ولادت گاهی وقت بروز عارض میشود و پس اگر در تمام ایشان اصابت نمایند زائل شود و الا باقی ماند و باید که در اول
این مرض از ایشان قبل نباشد می بگردند و بعد از صعبیان انصرع کسی است که در نایب سرود قروح و او اطم عارض شود و نوزاد و سالی باشد و باغ را طوبتی در اصل خلقت
حق و آنست که پاک کرده شود پس گاهی در رحم پاک کرده و گاهی بعد ولادت تقویه یابد با موزن که در پس اگر پاک نشود و انصرع سنگاری نباشد و اکثر صرع که صعبیان برهم
علاجش ضعیف دو بعد بلوغ زائل شود و اگر بعد تدبیر و در علاج اعانت او نکند و بعضی متاخرین میگویند که سبب آن اکثر ریح غلیظ است که در سر ایشان اجتماع یابد
و قحف امتداد گرداند و بعد که در زمان آن صرع جدا گردد که چون آنجست بر آن موضع گزارند حسوس گردد و نیز اکثر سبب آن بخارات و فضول شیرین در بطون ایشان است که بعضی
بناغ نمایند و چون در وقت از نوزاد است این علت می نمایند پس اگر در وقت آن کمتر بود و بتدبیر باقی صلاح و شفا یابند و الا هلاک گردند علامت نوع قلیل المرداوت قابل العلاج ادا
که نوزادهای آن بر روی آن مخصوص که هر وقت از نوزاد دیگر در تر و ضعیف تر آید و علامت نوع هلاک که ماده آن بسیار روی او می باشد و جمیع بطون باغ باشد آنست که زود زود آید
و هر وقت از نوزاد دیگر زود تر قوی بیاید و هر وقت از نوزاد دیگر در وقت صعبیان تنگ است و در قول ایشان حرارت کم پس گاهی صرع اجام و خون ایشان میسکند و هلاک می سازد و باجمیع گاه این
واقع میشود طفل بهوش میگردد و دست پای او بچسبند و بدان می آید علاج در وقت حدود ثانی الحالت دست پای کودک را بگیرند و کف دست با چسبند و در
جانند و نگذارند که خطر آب کند و باز در آنها حکم بندند و چند بیدستر با سداب یا شبت یا فرنجوش میباید و جهت از آنست که الشجر روغن گل با مسکه یا بیکم آنچه بر بدن
بالنوع ملاحظه نمایند تا رطوبت غالب آنرا غلبه صفرا از حرارت ملس بدن نفس خشکی است پس بدو صفرا طاهر باشد حجامت ماساها با شتر نماید
تلبین طبیعت با استحسان مغز فلوس و ترنجبین و شیر خشک و امثال آن از اجزای سر صفر مثل گل بنفشه و خطمی و خنایی و شهابه و تخم کاسنی و کل سرخ و جناب و التلباب

باید که کف و شیای فانیات همیشه کنند و ترنجبین بیشتر است لیکن صلیب کافور زبان اصل السوسون من نوع از عجزات صاحب شفاء الاستقامت و شیرزان بر سر و شید و غیره
 بدان آوده بر تارک سرزندان دروشینی چکانین در جاکگاه سرداشتن نافع بود و از استعمال سخنان و کذا مبروات مفروضه احتراز نمایند باقی تدابیر سرد و طبلای قریح اطلاق
 از اثر سرد و صدمات و غیره هر چه در علاج امر اعلی و باغی حار و صفراوی و صدمات صفراوی و صدمات صفراوی گذشت باید کرد و او دوی که با خاصیت در انواع این مرض
 سود دارد و عمل آن در مضره را قدری حیضت و سرد را شیای بار و طب استعمال کنند تا شیر او بار گردد و اگر آنرا کثرت رطوبت و باغم ظاهر بود و تشنگی نباشد و این
 نوع اکثر فایده بسیار نفع میسر بلغم کمر تنفیه کنند لیکن او دوی قوی مثل غالیقون ترد بر بند و عود صلیب و عاقر قریح چای مستوخ کبر اصل السوسون هر واحد یک و سرخ
 مغز فلوس کافور که مکنه باشد و در عرق کافور زبان یا با دیان چشم او نهوشانیدن نیز لطیف شیر خواره مفیدست و در دیگر مصلحت مسوله مثل گل سرخ و سیاهوشان
 و کافور زبان و عود صلیب باور بچوب و پنبه کاسنی و سریز مستقی و سناهی کلی از هر یک بقدر مناسب چوشانید و مغز فلوس نیم تخم شمشاد بقدر حاجت مایده
 صاف نموده زعفران با او هم قدری بران چکانید و یکم بخوراند اگر سرد باشد اصل السوسون عنایبستان نیز آید و اگر عمل برین نماید شفاء استعمال کنند یکی از شیای فانیات
 مناسب بعضی باو خال حب اسلاطین قدری در سرخ کمر کرده اند و البصا نوشته اند که بخوراند چاوشیر و حب اسلاطین مجابیل در شیر مضموعه و عصاره زردی که در کافور
 نیز نافع است در ترمیم و استعمال چنین شیای حاصله در اطفال مناسب نیست اگر ضرورت قوی افتد بطبلای قانار در حالت کثرت غلیظ بودت با نر بود و آرد
 مسخه شام چند بر سرد عود صلیب مشک اندک و شیر مضموعه حل کرده بخوراند در شقیقه و ناخنها و کف دست و پایی او سرد باشد این حب با نر کبیر مجرب است که در
 چند بر سرد بر سرد بر گرفته و آب باویان مثل خشخاش حب بسته از یک حب تا سه حب در شیر یا در حل کرده بر بندد اگر عود صلیب مشک خالص و حل کند و هر چه اثر کند
 و در غلبه بودت قدری عود و جوز بلوط افزاید و در عرق او چیزی حب بقدر روغ سبزه زردی مفید بود و یا عود صلیب یک ماشه جدر و ارشش سرخ چند بر سرد تر سرخ نسیون
 سرخ و دانه سیاه چاوشیر و یک ماشه سرخ و سرخ لسان ابله و سرخ فاد و هر چیزی از این چهار سرخ و یا بدل آن زهر سرخ و یا مشک کافور و سرخ گرفته بر او دانه نمونگ
 حب سخته یکی صبح و یک شام در شیر او یا سائیده در بند عرق صحرانک نیز مفیدست جدر و انجم دارگ بشیر او بر سرده چند نوبت بخوراند بعد از این بجا نیت مجرب است و در ترمیم
 نوبت صبح یا امتداد نوبت آن دست یا بسوق و مجام بران نهادن خود سائیده برگ پای بالیدن نیز مفید بود و همچنین بالیدن چند بر سرد تر از روغن گوش
 و سرخ بیخ کدو است یا پیاز او در پیاز کوش از نیم دانه تا یک انگ آب حل کرده فایده تمام دارد و اگر عود کند از جمله تدابیر مجرب است که دانه حران و آتش سرخ
 میان در زهر بر پیشانی درخ نهند مخصوص بر نوبت که از سوزش آن فی الفور فاقه رو مسید و در باز عود می کنند و بعضی با نر کبیر که سفید هم درخ میکند و در قبض
 رواند از زهر و حکم شرفان صاحب علاج طفلی که عمرش قریب بسده روز بود و در شبانه روز او را چند تبه صرع عارض میشد بدین طریق فرمودند که بعد تعلیق زردی
 عود صلیب بر سیاه کبیر و جگر و او منضجات دادند و بعد تنقیح مسهلات از عود و سماج حال مضموعه کمر نمودند بعد از آن حب معمولی که مذکور شد دادند پس
 بلوغ از حران میانه بر او بر نمودند و در اوغ بار مسهلات دادند و تب ناکر استعمال فرمودند و در میان بر سرده چند نوبت میادند تا آنکه صحت یافته بود و عود

ذکر او و پیرمفروضه هر که که نافع این مرض است

اگر فاد زهر حرانی از شیر یا درخ سائیده قدری قلیل از آن بر بندد با خاصیت در انواع این مرض سود دارد و تعلیق درشت سداب مجرب است که اگر بخورد
 و همچنین تعلیق عود صلیب سنگ بر صرد و زردی و بقول جالینوس ما قشیشا و سرکین فاخته و بقول از می سوی مسک جبر الساس فاد زهر سعدنی در جلد
 مع شعراء و جوب لاک هر واحد در گلوئی مثل خربل صرع مسته که برین که تعلیق بلادر یا انیاب تغلب یا دندان کرگ یا لپ بالایی کوروش یا فوه بر
 مصروع نیز نافع و شربت شقایق که در گل لاله است استعمال چوشانید و صاف نموده با جمل شقایق مفید تمام آورده باشد بطبلای شقایق و با در شقایق از این نافع
 صرع اطفال است که در چند عدد که بخورد معصم نیست در کل اطفال او مخفی نگذارد آن یک قیر ادر عود صلیب بقر و باویان بوده که مال مفید و کثرت و نهان قدر
 سداب شربت زردی و سواد طفل مفید و چند بر سرد مشک خون تر گوش خشک کرده بر میانی تحصیل است و باویان مفید و جگر گاه استعمال کنند و گاه نازک بر پایی بقدر بر سرد
 آب سائیده داده باشند و یا برگ زقوم نصف عدد در طول بر او چران کر که در آب کوش فشرده تر نخل اخفصل کرد و یا در اخفصل دران سائیده بنوشانند و یا کر می که در جوب

درخت چک سینی میباشد و آنرا اکثر بطوطی بخوراند و شیر مادی حل کرده بنوشانند و در کم کاغذ که بصورت ماهی کوچک میباشد سپین تاثیر دارد و همچنین گرمی که بر روی او است
سکان میباشد و در وقت غلغالی بصورت تخم خربزه نافع است و قدری خوب بیارنگا با قفل سیاه سائید و مفید است و چکانیدن چند قطره خون گرم شیر و در گوش و بینی
و طلای آن بر سر شتر نام است و که آنرا خزل که بهندی الا که گویند و بعضی گویند که اگر الا ابالای طفل فرج نمایند و خون آنرا گرم بر سر او مالند تا خاصیت انواع این فرس
نافع است و حوصله آب درک لیساند و چندید ستر پاپ و دینوزیره سباده در آب سائید و بنوشانند یا تریاق رجبه بخوراند و خون گوش خرم را حرکتش در حلق چکانند فرج را دفع میکند
و صغیر فارسی کند که در آب صغیر سنبال الی در آب کلاب سائید و بر شکم نهاد و سحر و طبع درخت عنختر شک کرده با قفل سیاه مساوی سائید و فوراً نفع میکند و بعضی گویند که اگر از
خون کشف یعنی سنگ پشت آرد و جو حسل بر سیاهوی بقدر قفل سیاه تخم کی صبح و یک شام بخوراند و نافع صرع اطفال است و پوست بلبله زرد تر بر صورت او دینه باغی سیاه
کوفه بخورد و شیر یا در آب یا در عرق گرم طفل یک سائید و در ساله داد و ماشه و علی بنیاض کرده در حلق ریختن نافع ام الصبغیان و در اطفال است این چ و اسهول بر روی
و پودینه است و صغیر چندید ستر پاپ که رانی مساوی سائیده سته جبه از آن در شیر حل کرده در حلق طفل ریختن بقول ابو علی سینا اکثر سخت می بخشد و در آب عسل خردل کاسم
ناخواه سوده در عرق گاو زبان حل کرده در جو رساختن مجرب است و چندید ستر خلطیت بار یک سوده بقدر چهار جو در شیر مضعف حل کرده طفل را در اول شهرت زرد و زردا در
شهره و آخر آن سحر و طبع کند که مجرب و معتد علیه است و بعد اوی گوید که سحر و طبع است بندهی او و تخم بنفشه و زعفران و این صلبیان است و این صلبیان در اول
بشود و قدری سداب ساخته و در آن صرع صبغیان تخم کرده و این نوع گوید که عاقر قرحا سوده بجعل سرشته در رگه روز معلقه دادن و نافع صرع است سداب و صبغیان
و گویند که با وجود المان غا و انیا است و بقول ازنی اگر شونیزه سبکه سائیده در عسل آمیخته بدینند برای صرع اطفال امرض ضعیف بل طبیعت و این در و اراحتی شترند که مجرب
بل تخلف است و دیگر و الا می که در صرع بزرگان مذکور شد در اینجا هم سوده منبذ بود و میباشد که این مرض بعد بلوغ خود بخود زایل شود و گویند که اگر قیوم سوده بود در در ساعتی که
نوک کند بلیسانند صرع عارض نشود و اقوال اکابر شرح میفرمایند صرعی که از ام الصبغیان نامند میبندد و گویند که بعضی اطباء از قبیل صرع صفراوی باشد و لهذا در علاج آن
امر بر سرد و ترطیب قوی بدن از آن برای سحر و طبعات بارده و شیطیه و شیدان شیر بر سر نهاده اند و اگر طفل باشد دایره نوشیدن چیزیکه شیر او را سرد کند و نشسته در خانه سرد یا سرد و آب
خوش نام میکنند و مشابیه است که این نزدیک ایشان صرع صبارانی یا مانی باشد و استعمال این اسم نزدیک محققین اطباء مشهور نیست اینها او میبندد که کلسا صرع صبغیان
با این طریق کنند که اصلاح غذای مرضه نمایند و مائل به حرارت لطیف گردانند با وجودت که پس در مضعف را از جمیع اشیا که در شیر مانی یا فاسد یا غلیظ باشد بر سر کنند
و از صرع و حل از راسخ نمایند و طفل از زمین که در آن محافظت از عجاج باشد مثل آه از طفل بوق و زرد و جلا حل آه ایضا کشیدن و از این جهت
و خوف سردی شدید و گرمی سخت و سوزش هم بتما کنند و کلینت یا سخت قبل از طعام برفق دهند و حرکت بدی طعام بر آن جرم است پس اگر تحمل ستر غرض بود و گویند که ستر
بلغم برفق باشد بعد آن آرد و گاه گاهی قی کردن با جمل ایشان آسوده دارد و در کفند شکری و حسی بخوراند و سداب بسیار با لطافات بویانند بر که کشمش شربت است که مذکور شد گاه
ایشان الکفایت کند صرع جانی ایالاتی میبندد که باید انست صرعی که اطفال از ام الصبغیان نباشند در آن تمام عیال با ت موا و باید کرد و هر علاج که اجب گردد و این
باید فرمود و اورا از صرع منع باید کرد و گوید که نگاه دارند تا نگاه آواز قوی بچون از طفل و جلا حل و مانند آن بنفشه چونانکه تیره سده از گرمای سخت است سبکی که او را دیدن نگاه باید کرد
و سداب بویانیدن سوده و در صرع حین و رازی گفته اند که گاهی صبغیان الشنج یا لیس حاد است همیشه و دو عامه آنرا ام الصبغیان نامند پس در آن روغن بنفشه نیگرم نشانند و
و روغن بنفشه بر سر نهند و در بینی چکانند و بموم و روغن بنفشه و لعاب سبغول بر بلوغ نمایند و اگر طبع قبض گردد و بنشینا فسهله حرکت دهند و از اطلاق او سبغول شتر
و از آن جدا کنند و شیر زنان یا دختران یا بزرگتر بر سر و شند که بصح حاد است از یس و شنج میبندد بعضی گویند که بنفشه و خربزه یا سوره و روغن تخم کدو یا روغن بادام
و شرب بنفشه یا ب سرد و یا لعاب سبغول بشکر و یا لعاب خطمی و بز قلعو نا بشکر و یا شربت نیلوفر سبزه یا ماو الشیر سداب و روغن بادام
و شکر و یا سبغول قطعه که و بشکر و یا آب نار شیرین و لعاب سبغول بر روغن بنفشه اندک اندک هر ساعت بیاشانند و بر پشت گردان و روغن بنفشه و روغن کتان بر
گردان و پشت روغن این مالند و تقوی مسرور و صلبت شیر بز نمایند و در کل بنفشه سائید با یک روغن کنجد نیم گرم بر سر نهاد سازند و یا جو مقشر و بنفشه و کلین الملک
و با بونه روغن کنجد نیمه بر سر گردان نهاد و کنند و در آب طیوخ کل بنفشه و یا روغن کنجد نیم گرم بنشانند و با آب طیوخ تخم خطمی و کل که و ونیله و روغن با سبغول

نوشته در اول صرع اطفال

آب منجمد در مینی شمشیر بود و در ابتدا می شهر و قبل از شام هم برزغران نامیده تا که غلط کرد و خزل رسانیده و در مرکز که بر آس گرم رنجیده رسانیدن بخار آن
 بود و در ابتدا می شهر و قبل از شام هم برزغران نامیده تا که غلط کرد و خزل رسانیده و در مرکز که بر آس گرم رنجیده رسانیدن بخار آن
 بود و در ابتدا می شهر و قبل از شام هم برزغران نامیده تا که غلط کرد و خزل رسانیده و در مرکز که بر آس گرم رنجیده رسانیدن بخار آن

سکنه

و آن مشغول شدن اعضا است از من حرکت در تمامه که در لابلای آن نشاندن و در مجاری روح افتخانی چند روح نفسانی را از نفوذ او بسوی اعضا با روح حیوانی را
 از نفوذ و پس از این مانع یکبارگی منبع اند و این معنی غده است و هر گاه عارض شود چشم صاحب و کشاده یا بسته باشد و بر پشتت یا پهلو افتاده یا بسته بود بر همان حال باشد
 و مثل غصه بود پس قبول شیخ اگر بادی از علل نفسانی باطنی متولد نشود سهل نبود که در اینجا کف در زمین باشد و فی نفس تشریح مثل خفتنای رحم بود و یا غلیظ باشد
 و این جسم تر بود و بر عجز قوت محرکه اخفا می نفسی لالت کند و سخت تر آن بسته کرد در آن نه نفس ظاهر شود و نه کف و نه غلیظ پس اگر آنست عظیم نفس نباشد و در حلق او
 چیز کمی بچکاند فرود و دانسته بینی سیر درونی یافته تا در اگر چه امید و از تری دیگر اقسام بود و لیکن از خطر عظیم خالی نه باشد و تبار او گوید که سکنه اگر خوبی باشد صاحب نشود و اگر
 ضعیف بود علاج اصل نباشد و گاهی آنها سکنه گویند و بدان خارج تمام بود و شوق مراد ایشان باشد و اگر چه اعضای او چه سلیم بود و گاهی استرغای یکیش را سکنه ایشان گویند
 و گاهی هم از علاقه آنها سکنه در اکثر مشعل بخارج زود و تبار او گوید که اگر عدل و فتنه بهیج عارض گردد و سکنه انداختن و خضر قبل از در شکم هلاک شود لیکن
 اگر خورد تپیدند و با هر گانه خلاص باشد و هر که سکنه اکثر نبوی ایشان بدانند تدریس طبعه و خضر و با اگر در اینجا بطریقت برودت نیز باشد و اگر چه صاحب مزاج
 حار یا سرد عارض شود و صاحب باشد و سکنه از اجاره تا که قدرت و سیر راه داده بخارج و در هر دو جانب نسبت گردد و سکنه پیدا کند چنانکه ماده سکنه که در یک جانب جاری شود
 خارج احوالش نماید و اکثر سبب سکنه در طبعه بود و باغ بود و کس نیز که سبب سوادیت خون افکند محتاج باشد سیرگاه فصد که در از ان راحت با نیز بیم باشد که از تخم
 فصد سکنه یا فایح افتد و سکنه در ماله تبادل او به حاره حاره است که هر گاه او به حاره زیاد تناول نماید و در و تری او صاحب مل گوید که گاهی سکنه است
 شرب سکنه یعنی حاد است و در این نوع سکنه متعال است که اگر بادی نپاید یکم کند و وسیع کنی که عارض او خزل گردد و گویند که در این محسوس بود سیر و از ترازی است که در ان
 کف در سیر و نایب شود چه که نشانده عجز قوت محرکه اعضای نفس است و از ان روی با شد و در اکثر علاج پذیرد و هر قدر که مرض قوی تر باشد نفس شهید تر لغیر بود و غلیظ
 یعنی خضر در سینه نه با صوبت نفس است که او سبب می گردد و هر گاه مرض قوی و نوبه غلیظ اکثر نفس سهل تر باشد و چیزی از اریق که در زمین زیند او هر دو گاه علت
 قوی بود و از طرف نوازند بر و از مینی خارج گردد و در غلط است سبب نیاید و در زمین که آن آید این همه بهر علامت از روی سستی ایلاتی گوید که اکثر نفس سبب است بود لیکن
 با انعام باشد که گاهی ضعیف و گاهی زیاد گردد پس این هم علامت است سبب علت است کسی را که ختلاج همه اعضا عارض شود پس او را سکنه واقع شود و باک گردد
 و چه عالی که پائی که سبب سکنه ضعیف باشد اگر کشاده شود و باخ کشاده شود یا بر تری زیاد گردد گاه باشد که سبب سکنه قبض طبع باشد و برین سبب علاجش بختنه
 و شام از سبب گرمی باید کرد بسیار باشد که صاحب مزاج با دریا صاحب و در ای تقینه ماده او به زاننده گرم خورد و در این سبب ده بکرت آید و بجای طبع و در
 و سبب سکنه که در مینی گوید که سکنه در اکثر علاج پذیرد و در سبب سبب از ان اگر ضعیف باشد و در غلط و غلیظ و سبب نفس باشد امید از علاج او قطع نباید کرد
 در نامکن بود در ان جهت ایند اما حاصل سبب سکنه یا قبض طبع باشد یا متلائی آن و در سبب انقباض سیرین سردی قوی است و فتنه باغ ای شیخ

از سردی و سکتة بر سخت که باعث ورم گردد یا از بخارات فاسد اخلاط یا بخار مغز و بائی یا کیفیت رودیسمه میخاکه در صرع مذکور شد و باعث است غلیظ غلیظ بود که بطون
 و باغ را سستی گرداند یا استلای خون کثیر بخاری روح کبارگی برساند و چند آنکه روح قلبی را بجای نفوذ بسوی و باغ نماید و این نوع را خاق قلبی گویند و غلیظ غلیظ و کثیر بود
 و با غلیظ غلیظ بود و باغون غلیظ و گاهی باوه سوداوی باشد و عام است که غلیظ مذکور و در هم پیدا کنند و از جهت استلا و از جهت تمدید و در حسیب شده اند این نوعی است
 تر از این و یا بیشتر است که بسکتة بیشتر است و این نوع سکتة معصب بود و خواه باوه حار باشد خواه بار و یا بخیر ورم باعث سردی و در آن جسم در اکثر سلسله و در طریقی
 این مرض اسباب آن بدانکه گاهی انجان را چنان سکتة معصب مازنی شود که در آن نفس ظاهر نبود و زنده آید و در غلیظ باشد و در آن کل صفاقت گردد و در حسی که صاحب
 مرده بود در میان او دست فوق شکل شود و با این همه زنده ماند و بتدریس اخلاصی یا در وسام گردد و از اجزا اینست گفته که در وقت او تا مدت هفتاد و دو ساعت که سکتة باز
 میباشد تا خیر کند و تکیه که بدن او بود و در غیاب یا گنده شود پس برین صورت طبیعت باید که اول فرق کند در میان سکوت است و از حیوان باشد که غیبه مذکورش یا شام
 بار یک کبوتر و غیره را بر سر او خنثی صاحب سکتة نمکنند اگر چه حرکت نماید معلوم کنند که زنده است و الا در مدتی که این عمل آن فریب از نفس دم و با غلیظ و در آنند و
 همچنین اگر در مویک چشم صاحب سکتة بشیبه چیزی یا کاسه سرخ معلوم شود زنده بود و الا است ایضا و در طریقی که نباتت رفیق اجرام باشد آب یا سیاه یا زنده و آن ظرف
 را بر سینه نهند و بنگردند اگر زنده است و آب یا سیاه حرکت محسوس شود و الا فلا با جمله بر گاه معلوم شود که بعضی زنده است بر تحقیق این مرض از مریض این حال آنگاه
 که مقدمه سکتة اند مثل صداع و گرانی سردی در سردی و در وی و این چنین تجزیه شعاع کسول در حرکات و محتاج همه بدن بر همه سوون نماند و در آن وقت عرق کردن و سردی
 دست و پا و اکثر بول زنگاری و اسهال و یا مائل بسیار و در سبب محالی در اینست نمایند و بعد بهر او که اسباب محالی در مقدم رسیدن سردی و سکتة در باغ و یا صید
 بر سردی و در آن فصل و در غیوبی پسند اگر رسیدن سردی یا ضرر بوقلمون بیان کنند سببش همان باشد و اگر مقدم غلیظ و در غیوبی گویند سبب سکتة از ای و باغ باشد که آن غلیظ
 و الا نفس او ملاحظه نمایند اگر تب معلوم شود از مقدم ظهور اعراض سردی و غیوبی یا ضرر بوقلمون سوال کنند و درین صورت سبب ورم و باغ بود و اگر تب باشد بر سردی
 و چشم و حسنه و در این مریض خورد نمایند اگر زنگ بصره چشم سرخ یا کبود باشد یا بخون بود و در گمهای کردن تمدد و مویک و در وقت بر پیشانی ظاهر گردد و در نفس سبب غلیظ باشد
 و دیگر آثار غلیظ خون و سن و وقت و تدبیر مقدم موجب کثرت دم یا نته شود سکتة دموی باشد و اگر تری که برنگه خفقان و دیگر آثار سردی و در سکتة سوداوی باشد
 و اگر سفیدی زنگ در تریل بدن و کثرت بزاق و بدنه منجزین معلوم شود سکتة بلغمی بود

علاج سکتة بلغمی

اگر با وجود آثار غلیظ بلغمی بر سکتة مسخری یا تیرگی محسوس شود فصد سردی یا صافن بر همه تدبیر مقدم دارند یا حماست مع اشترط یا بی شرط در فاقان یا در اجزای
 که ممکن باشد کشانند و بر سر مرغین مسخن یا زینت یا روغن دیگر چرب کرده در ایام فقیه که در اوده حلق انداخته حرکت دهند تا آید و یا شربت کندش جو شانه
 شده و رنگ اینچه در گلو بریزند و بر سر مرغ مد کنند که آبی آوردن فائده تمام دارد و اگر در زمان بر هم نشیند که زیر دندان نهند بعد سردی و بطون تریاق فاروقی در دم یا
 از بعد یا سنجو یا با لوسل یا پنج نیون و این چنین وقتا فلقین با دیان گفتند عسلی حل کرده در حلق چکانند چند تیره و اگر حاضر نباشد مصطکی نیون زیره سیاه جو شانه
 صاف نموده گفتند عسلی در خل کرده یک گرم بدنند و با عود صلیب عرق کبوتره یا گلاب سوده و در حلق بریزند و یا سداب چند بر تیره عود صلیب سلطون خود و در فته بخیه یا جوارش
 جالینوس در عرق بار سنجو حل کرده در حلق آمانند و یا دوا المسک حار در عرق بار سنجوید و عرق گاوانان حل کرده در حلق چکانند و یکتقال حلیتت و یا لوسل
 چکانند و نیز سفید بود و بهر ساق و باز و بعضا بها حکم بنند و کت پای سخت بالند و بکوبند که در هیچ انواع سکتة نافعست و حقنه حاد که در آن قطور یون قوق و عجم
 در فریون اشمال آن باشد و شیاف عمل آرنه و کندش فریون چند بر تیره نقل یا مشک غالی سداب بویانند و یا بار زده چند بر تیره با هم با سوده بخورده آلوده
 نزد بینی او بدارند و فلفل سیاه سفید و زرق سیاه بر او بپوشد بکرات و مرط و صوط کنند تا تابوش آید و یا کندش و شو تیره فلفل و چند بر تیره زرقی مشک طالعون یا یکت
 و یا زینت مند و یا سداب عرض شو تیره و زرق و مشک عمل کنند و یا عجم نقل آقا را بخار نشا در کدر فلفل سیاه سلطون خود و در کوفته بخیه بدنند تا عسل آید و در کوفته غلات تو زینت
 و منادات و قطرات ملایمی تخمین ماس بکار بریزند شلاب سداب کبیر و زنجوش تنها یا کرب بنی چکانند و اگر زهر کلنگ یا دیگر قطور از آنرا نهند یا صفت یا با فاضله بکوبند و در

عصاره آنتین قنطاریخ دل و راب سبحان ترنفل کنسید بفر بشکست و کذا خردل زربیت و کذا چند بید ترنیت و کذا کباش ترنفل کذا جوز بودا و کذا زونیت که در آن
بودینه پنجه باشد و کذا گور و کذا زون عاقرقرا و کذا زون گل تسی در آن ناست پنجه و کذا لوسن کذا سرکه در زون گل زیتی و کذا زون بلسان زیت کشته و ساقه
اسبیل مندی و چند و کذا کباش ترنفل و موم و زون بان سوط خردل یا چند بید ترنفل باوم و یا آب تنو تو قندریون ترنفل باوم و یا قیبه ترنفل باوم و یا کبریت بقند
و یا جاشیر و یا زون تندول و یا عصاره آنتین قنطاریخ و کذا گور و شنه و الکنار الطیب هر چه ششونیز و قند و زهر و سرکه غصیل جاشیر و غالیه انفاکس کبوتران
و خبلیانا و برگ زلفی که در قند زهره کمان بسته بودید آن تا عمله یقینی با دخال پر مرغ طلع جرتن کبوتر صفت و یا مطلق بشیرج و جوز القرح و محمول ترنفل بلسان
وزیت کمنه و قند بلطین خامخاره و کذا بوبره ارضی و آب چغندر و بلعاج و غار یقین و کذا برباره ترکاوت ادویه قنده و کذا باهرا عمل هر و گیراد و یقین آباب یا مطلق بل
و کذا شحم خنفل کذا زون باوم کرم و کذا آب مطبوخ قندریون قیق و کذا آب پنجه زمری و شکر و نمک طعم محمود و قنطاریخ قنطاریخ عاقرقرا و شکر شبل مندی یا
خاکستر شام کرم آب سرکه و یا سرکه کرب یا آب آن شحم خنفل یا القرو یا مطبوخ ماشا یا صعلک و یا شراب عمل و یا شراب مینر و یا بلطین قنطاریون بل یا سرکه غصیل
و یا پنج سوسن یا جاشیر و یا زون تندول یا حرمل یا خبلیانا یا زون بلسان زیت کمنه یا پنجه عسل یا قنطاریخ قیق جاشیر و چند بید ترنفل
شحم خنفل هر یک یک دوم شربت از شقال تا دو شقال حسب قوت و لطف عمل و هم و شربت خنفل و کذا زون عاقرقرا و غرغره بلطین کدش یا شحم خنفل یا زون خوش
و یا ارباع فیترا و سرکه و غذا پنجه شربت و یا پنجه پنجه و یا کبوتر پنجه که سرگردان و در کرده باشند نمایا بخورد و یا آب بخورد و یا مطبوخ مطبیت
و معتد نانغ سکتہ است اقوال حکما سنجی گوید که اگر سکتہ یعنی باشد کوش و کشان زون اذخال پر مرغ بر زون تر کرده و یا پنج فیترا و در باید که وقتی آید بگوش
شحم خنفل و پنجه هر یک دوم و قنطاریخ و قیق و غرغره و قنطاریخ و سرکه و در سره زون آب پنجه تا رطل یا نه پس حاد کرده نیم رطل از آن گرفته قنده کنند
پس اگر بصرعت خارج شود و خط بر نیاید عاده آن باید که در مارطوبات بسیار خارج گردد و کدش ترنفل پنجه کدش و زنی و مند اندک تریاق یا جون بلا در
بار عمل یا بلطین سیون حل کرده در حلق اندازند و آب آهین گرم قریب سردارند تا آنکه صوی سرد بوز و اگر فاد نشود صوی ستراشیده بخورد و چند بید ترنفل که
کنند طلا کنند و سداب و ترنفل و شکاک و چند بید ترنفل و سداب جو یا چند و کذا فاقه تا چهار و در زون پنجه تبیر نمایند و بعد از آن زون مید انبیر بلطین اصول و یا ارت
فیترا بنوشانند پس در هر سه روز یا پنج جالیوس یا الوفا یا ایار کا فانیس بخوراند و غرغره بسره غصیل یا پنج فیترا و مینر و عاقرقرا و پوست پنجه کبر خسروا
استعمال نمایند و بلعاج و چند بید ترنفل و کدش عسل و زرد غذا اسپید باج کبوشک قنطاریخ کبوتر پنجه و در بند و مله العمل معمول بانا و یقین حاد یقین و شربت پنجه
از زون عسل بنوشانند و بعد از طعام مرض در حمام وائل کنند و عرق آورند و زون نادرین که در آن زون پنجه و چند بید ترنفل کرده باشند یا زون قسط بالند
شیخ میفرماید که سکتہ حادث از بلغم اگر علامات غلبه خون یا قند شود و قنده حاد فن کنند پس قنده قوی بل آرد و شمایا قند قوی پروارند که در آن عموغ و زهره
گا و اند بعد چینی که نفوذ آن در حلق سهل باشد بنوشانند و از جنوب مستحبه درخور ایندی انیسان حب زون است و بعد از آن بر سر و عنقهای او کلاه است
سمنه و طولوات معمول از آبکی در آن حشایش سمنه مثل شربت شیخ و مزج پنجه شمش برگ تبرج و پودینه و جاشا و زونا و کلیل الملک و معتد بنوشانند
و از زون عاقرقرا در آن قوت این حشایش باشد و زون سداب استعمال کنند و گاهی در آن عاقرقرا و چند بید ترنفل و جاشیر و قنده حل کرده بنوشند و یا برگ
بدن در زیت گوگرد و آمیخته بالند و اگر کماوات از ترنفل زایل و بسیاره و جوز بودا و بوج باشد صواب بود و پاشی او بر زون گرم سخن و آب گرم و نمک بالند
و فقرات را میوه و زون زون ترنفل نمایند و بنجاع خردل و کبوتر پنجه و چند بید ترنفل و زون صفا و کدش از او مان جید بر او ایشان زون قنطاریخ و زون سداب
در زون استقیل معمول زیت کمنه است یا تر کردن غصیل رطب در زون کبوتر پنجه و زون یا جاشیر و زون یا جاشیر نمایند او در آن با پنجه کبوتر زیت کمنه یک قسط و ایل
و او قیبه و پنجه تا آنکه مهر شود و همچنین زون عاقرقرا و سرکه و زون صفت ترا ابتدا کنند اگر فاد نشود و قوی ترنفل کنند و بعد قنده و عیسره
از موم نمایند تا واقع ماند و سائل نشود صوی باید که از مر و حات خصیفت ترا ابتدا کنند اگر فاد نشود و قوی ترنفل کنند و بعد قنده و عیسره
باک نیست که در زنی او کدش و سوطات قوی و زون عاقرقرا قوی استعمال نمایند و آهین گرم کرده متقابل سرد او بر آرد و سومات مملو بر سر

نشد و اگر سستی ممکن باشد با دخال پر بر روغن سوسن یا زیت چرب کرده ببل رند و خند و صا چون در نومعه او متلا معلوم شود و تخمه بران تقدم نماید از قی نفی نشد
 یابند و در قی نافه دیگر است که تنوع و تکلف قی مزاج صاحب سکت بار در اطیب گرم کند و سپیل ریح ایشان بخیزی که مخرج او باشد باید کرد که از ان
 خفت یابند و گاهی مبادرت بر شستن کرده درین که در صرح مذکور شد کرده میشود و تا دندان او با کنگر گریه فاسد نشوند و چون اندک قی کنند یا دیگر روغن میدهند
 بطبوح کباب سرداب هر روز دو درم بار الا اصول نبوشانند و به تریج افزایند تا آنکه هر روز پنج درم از ان نوشیده شود و اگر ممکن بود بعد از نسیه بخت ر
 بند قدر از تریاق و مشرو و بطبوس و از شلیتیا و انقرویا و جرنییا و مانند آن و جوهر کند و از مغزوات جنید ستر مشقال با مر اعلی و کنجبین عسل یا سکنجین
 بقدر با تالیا بدیند و غوص آب با مر اعلی ساوه یا با فادیه بحسب حاجت نوشانند و چون خفت یا بند مغزوه و عطس بکار برند و معاجم شبر ط یا بغیر شسته ط
 سبب او به بر تقار ثقره نهند و در گواره بچنانند و بعد سه هفته بحام برند و آن روز روغنهای گرم ببالند و از غرغره نافه براسه ایشان بعد از نسیه کلی
 بلنج حاشا بود و دینه وز و فادیه و مانند آنست و در سرکه مخلوط بعل و اینها آب چند که در ان عاقر قرحا و میوه ج و حاشا و باق چوشانیده باشند و قوی تر ازین
 آنست که گریه نفعی در او طفل و در نجیب و میوه ج و پوره ازنی و گل سرخ و ساق و کوفه بمینغج سرشته از ان شیافات سازند بعد بطرفی مضع و در غرغره
 در طبخ زده با سستک استعمال نمایند و قریب نیست چون همین طریق عمل از آن طفل و در اول و پودینه و آرز مضع و غلات پودینه و میوه ج و نفع و نفع
 و در سرخ شش خردل است مفرود مرکب و بدان شکل گل سرخ و ساق آنست که از زیت و روغن از اشیا می نافع درین باب است و تاثیر او قویست و دانش روغنها
 حاره و قوی روح که در اجصاب است و برای جوبله عصاب و کلل فضل که در ان سختی نباشد مثل روغن سوسن بر آ ایشان نافع و بعد آن روغن مرزنجوش و روغن باد
 زیت و روغن از خر و صواب بر سر چه درین عظام و با مر اسن اجب است و خند و صا که روغنهای مذکوره از زوفا و معتبر بود و دینه و حاشا و مانند آن قوت خند
 کرده باشند و تقویه همکار سکت لطیف تر از تقویه صاحبان صرح است و صواب تر است که در روز بزبان تنه انقصار نمایند و ان با نجر خشک ایشان انگوست
 و شرب بر تمام ضرترین اشیا برای ایشانست و چون اراده انعاش قوت کنند اگر قبل غذا بر اخست نسیه اقدام نمایند و اعضا می سترخیه را حرکت دهند
 با ک نیست و بعد از ناول غذا بسرعت خواب نکند بلکه تا نزول غذا در مضمون آن صبر کنند و ایضا بیداری بسیار شاید که آن دماغ را مانده میکند و از انغذیه آنچه
 نیز نسیه منحل نیاید و بسبب منع آن هم غذا را و قوی جز با عدس نسیه برای ایشان نیک دانسته اند و میوه ج و باق و دنجبر از نفعهای نافع براسه ایشان است
 و شرب نو ایشان را موافق نیست بهر آنکه در ان نضط است و گشته تیز برای آنکه ان سر لعل الفود و بلع و قلب ایست بلکه موافق ترین شرب برای ایشان متوسط
 میان هر دو است و چون سکوت راتپ آید در امرا و وقت کنند تا آنکه بکشاید که گاهی بجران میباشد و باقی و دو ساعت آنرا بگذارد و اگر چنین نباشد بلکه
 تپ بسبب درم و غنوت بود و ان همک است و بدانند که در کتبه و فایج جاری ناک میگردد پس او دید سترخیه نسیه نسیه نسیه نسیه نسیه نسیه نسیه نسیه نسیه نسیه
 که اگر چیزی از علامات و ابر بر غلبه خون ظاهر نباشد باید که مرضی را چیزی از انغذیه او ویران کنند شش و دو ساعت بر نفس تحریک نمایند و چون از ان
 تنه و کند و درین کلام نکند باید که در کتبه و ابر او سوسن و بادیان که در ان کتفه مالیده همان کرد و با سندیگرم
 و کلن بچکانند و عضل سابقین باز و حکم بنید و کتفه پای او ببالند و روغن گل سرکه بر سر زیند و قته حاده مثل این قته استعمال نمایند با بونه کلیل المک حاشا
 بر شمس شربت حده خار حاک تصور یون غلیظ و دقیق هر واحد کتشت عاقر قرحا و آثار الحار خرباق سفید ششم حنظل هر واحد سه درم عطیقا سد ان خشک
 هر واحد چهار درم تخم بید انجیر پنج درم تخم کرس نامخواه هر واحد سه درم همه او پنج رطل آب جوشانند تا یک رطل با نسیه نیم رطل از ان صاف کرده و با شکر سکنجین
 و قعل در قدری آب حل کرده هر واحد نیم درم پوره ازنی یک درم روغن زریق روغن نار وین بار و روغن قطط هر واحد یک اوقیه اینجه تخمه کنند که نفع است
 پس سحوط لغوه و فایج بکار برند و اگر حاضر نباشد آب سیراقه نوره بانک و روغن خیری بچکانند و اندک گذش مجند بید شتر و خرباق در مینی و مسد و عطسه آورند
 و اندک سکنجین عضلی با آب گرم و قدری روغن خیری یا زکس یا سوسن همک جربش و آب ترب افشوره و در حلق او قلع و غیره بچکانند و در حلق او پر بر روغن
 چرب کرده با بایج نسیه آلوده کرد و عمل کنند تا قی آید و بعد قی شربت عسل و در روز دیگر از قی اندک تریاق از نیم درم تا نیم مشقال بحسب حاجت یا اندک معجون بلادر

آب مطبوخ آسبون و محطکی برهند و گاه کاغذی ملیسانند و گید سر آب مطبوخ با بوز برنجاست صغره لوی و سینه قرفل ساینه با سه شنبه ماقوق را نمایند
و باطلیه که در علاج اشتر غسنگ که رشه طلائع سازند و اگر باین تدبیر صلاح نیابد تا به این گرم کرده بر سر نهند تا آنکه موی بسوزد و غذا نخورد آب بنیت معمول از بزر
اندک آن خشکار دوران مالیده برهند و هم تا نکه شش هفت روز همین تدبیر عمل آرند و اگر نافه نشود و کلام نکند این تدبیر تا ده روز بکار برند و اگر نافه
نشود و امر او صلاح نیابد از الاصول بر وزن سید بنجیر که در آن ایارج نمزج عمل مالیده باشند اندک روغن باوایخ بر آن چکانیده برهند و این سه روز
تا پنج روز بر بندند تا در بول آثار ضعیف ظاهر شود و غذا نخورد آب باشد و بعد از آن این حب از دو نیم درم تا سه درم بر بندند تر به خرد شده ایارج فقیر اثر اندکینم
بسیله کالی حب این هر واحد چهار انگ شخم خنطل شیطرح سندی جاوشیر هر واحد دو انگ جنید پیدستر که اگر کبهر رانزم بود و جاوشیر را در آب گسنا
حل کرده سرشته جهاسازند و اگر ازین صلاح نیابد ایارج جالینوس و بنا و ریلوس و شر و ویلوس تدبیرچ دهند و بعد آن تریاق کبیر بر بندند و غره با ایارج
و عاقوق را در دل سازند و غذا نخورد آب به کبوتر نیمه در پرواز آمده و کبشک و قیصره باشد و شربت عمل نافه ساخته و خندقیون و شراب ریحانی بمقدار یک پون
اور تغییر نگرند انما نمیزد بموی و علی بنوشانند و چون مرض باخطاط آید در حمام داخل کنند و روغن بلسان یا روغن قسطیا روغن نار وین هر چه حاضر شد
و در آن اندک جنید ستر و عاقوق حاصل کرده باشند بر سر مالند و باید که از دادن این خوبات و راقمات شدید الحرارة در بلدان حاره اجتناب و در کفند
و یک در بدن او حرارت ظاهر شود در آن جودت تغییر عمل آرند طبری گوید که کتبه حواث از غلط بلغمی این عمل را خلل منقسم بدو قسم است یکی آنکه سگوش
غلیظ کند شبیه غلیظ نام و یک از سگوش غلیظ کند در دهن او کف آید البته خلاصی نیابد دوم آنکه باوی غلیظ نبود و تنفس و حرکت شرایین در بدن
ظاهر نباشد و مثل سمیت بود و اکثر این قائل و کثر آن عسر باشد و علاج نوع اول نیست که خمره تا بیکه در آن صبر و همتین تر کرده باشند
سختی بر سیاه چیده نهی که ممکن باشد در دهن انداخته تا فرمی رسانند و حرکت دهند و اندک ایارج بچنگ مالند تا قی حرکت آید و به خشنه حاو
که در آن کبیرنج و جاوشیر و جنید ستر و زنیون اندک از آنها باشد عمل آرند و اگر این هر دو علاج فایده نکند سوط بر روغن که در آن فیون جاوشیر
پخته باشند بکار برند و اگر در سوط خطر است و اگر این اثر نکند از صحت او بناید و شست و علاج نوع ثانی بعینه همین است و در آن بقدر زیاد و نهانند
که آینه گرم کنند و بر سر کلاه تمدنهاده بر آن آینه گرم گذارند تا در دماغ ازان گرم گردد و ایارج معمولی آب هشتین در حلق بریزند و ساقین او بکوبند
و روپینی او فیکه ملوث بجاوشیر و جنید ستر و شک نهند و غلوط روغن شبنمی سی درم فیون سه درم بکرم بریا فرخ و شیدون بریزند و در هم دو گوش
و فیکه ملوث باین روغن نهند و یکبار آب گرم و بار دیگر بنفشه نامی حاوه که در کور شد خفته نمایند چون کشته نخل شود و ترخان ظاهر گردد و درم اعذیه
گرم مثل کبوتر نیمه در پرواز آمده و مطبوخ بنجو و سیاه قزیت رکابی نمایند در هر هفته یک شربت از حب متین یا حب شیطرح یا حب کبیرنج یا حب بنجیر
کبیرنجور اند و در هر فصل روزی در خفته حاوه عمل آرند و این خفته و حب که درم تا اولی ایارجا بمقدار دو حب مثل شر و ویلوس و ارکا غافیس کنند و در فصل
از دو فصل سال ایارج لوفا و یا آب بلبله سیاه و هشتین قطنوریون بنجور اند بعد از آن تریاق کبیر بچرب بچرب که درم نیمه دفعه در سه روز بر بندند
باین طریق که قسطیخ و عود و وچ هر دو در شراب کهنه بچوشانند و تریاق دو انگ خفته داده و در سه جرمه ازان شراب بنوشانند و در هر فصل او از عاقوت
تاخیر نمایند تا آنکه اگر سنگی سخت ظاهر شود بدهد آب که در آن شبت و عمل نمک بسیار چشانیده باشند بر بندند در طی کردن کوشش نمایند بهر آنکه اگر بعد از آن ایارج
از معده و ظهور سنگی نمی کنند طبعی بر آید که ازان سبب غلط و از وجت و نسا و رگب آن قویب کفند و بر پشت و ستر اعصار و غنما سه گرم
مالند و بر سر مغزین در غذا و در آن کفند و در تیر آن تقویت دماغ باوی جار و مملد از هم زیاد نمایند تا سگوش عود نکند چه اگر احاده نماید یکبارگی بشد
ایالاتی و جرجانی میونسند آنجا که سبب سنگی باشد خون باوی آخیمه بود علامات هر دو پدید آید اول فصد باید کرد پس تدبیر خفته قوی
و شیان مشغول باید شد و در شیاف جاوشیر و کبیرنج و مثل شش و زهره گار و شخم خنطل داخل کنند و در کون سعی نمایند و اگر بیش بلغم غلیظ از آن باشد
آید کمتر روپس اگر کبیرنج یا مید بندتیر فراغ و انفضاح سده و گرم کردن و رخ کند بدین ترتیب که اول قیصره نمایند خفته تیز و اگر بد آنست که مرض

طعام غلیظ یا بسیار خورده است چه کنند تا دهن او بکشد و بر سرش چرب کرده بایاچ فیهرا آلود و بچاق فرو برند پس اگر قوی نشود و متورم و متحرک از آن فایده کند
 بدان باغ گرم گردد و اگر بر روع سوس چرب کنند باغ تر باشد بعد فقرات گردن و پشت او بر روع گرم بماند ریای او را بر روع فرغون و روع غن سطر و غن
 و مانند آن بماند بعد از آن تخمین رسس او تبسبب خیزی ماطف منفع کنند و اگر تریاکیه و شرو و لوطوس باشد یک شربت آن در آب غسل حل کرده و در آن او زیند
 و اگر باغ نماند همچون سحر بنیاد و انقروا و لیتا با آن باشد و اگر یک شقال از سکنجینی یا حلیت یا بنیدیتر در آب غسل حل کرده بچاق او فرویزد موافق باشد و اگر
 مسهل و دون ممکن باشد باغ تر از حب فرغون نیست چه صفت آن سکنجینی شق با و شیرین قل سبز چند سحر حل هر یک دو درم فرغون یک ششم حنظل و نیم درم شتی
 یک شقال بعد تقیه در آب گوگرد نشاند و در حمام شنگ نافع باشد چه صفت حقه حقه حنظل و حنظل یون ابریک نوا شبت علیه سداب بندان هر دو احد یک شسته
 سکنجینج و دو درم بوره ازنی نیست دو درم باوم الح یک اوقیه انگبین ده درم زهره گاو دو درم او وید و یک تا آب نیز تا بمقدار نیم آتا را با آب صاف کرده
 ده استرا از آن گرفته حقه کنند اگر زود و بیرون آید باز اعاده آن نمایند تا لوطوس بسیار فرو آرد و صفت روع فرغون که بر سر اشی پشت و گردن بماند
 بگیرند آب سداب کوفته اشترده یک آتا در روع سوس و ده استرا از نیمه تا شش نرم بچوشانند تا آب برود و روع بماند پس قسط و عاقر قرحا و چند سیدستر
 هر یک سه درم جاوشیر و باد زود فرغون هر یک شقال سائیده و روع فرغون گرم آفریزد و حل کنند و اگر روع بسان حاضر باشد سه درم باوی بیاسیند و الا زیت
 اگر چه صفت است بدل آن کنند گرم کرده بکار برند چه صفت روع غن قسط بگیرند اهل او فرغون سنج سنبلی هر یک ده درم قسط سی درم و در یک نیم آتا آب
 نیز تا آب سرخ شود پس صاف نموده روع غن زیت پاوانا را از آن آب نیز تا آب بسوزد و در آن آب چند سیدستر و شقالی فرغون حل کرده بکار برند چه صفت روع
 استیل بگیرند غنصل تر چهار اوقیه و در روع زیت یک آتا نیز تا آب سرخ شود و اگر عاقر قرحا چند سیدستر و حل قسط فرغون مشک و حل کنند قوی تر باشد
 و طول که بر سر و قفا پشت و گردن زیند آخری آن جانست که در قویش شق گذشته لیکن سداب و باون نیز و حل است و در تخمین باغ بصفحه اینی گرم
 کرده تا آنگه سوی سلسوز و نیز سابق مسطوبند و طلا می سرخ و حل میزند که در قویش سبی گذشت گرم کرده نیز و باغ را گرم کند و اگر خرابی نماید که در قویش شق گذشته
 و صره لبه گرم کرده بر سر نهند نیک باشد و سوط زهره کلنگ باب سداب یا آب فرغونش یا چند سیدستر و سواد با غسل حل کرده سودار و دوار و زود و چند سیدستر
 بویا تبصه صفت حی که معروفه بجاستان است بگیرند چند سیدستر نیم درم حنظل انکی نیم فرغون یا یک رنگ یا ایاچ فیهرا که در این جمله یک شربت است
 محبوبین زکریا گو چلیت را در کت و فلاج و لقه سخت سودند یا قتم و بی چیز برابر او نیست بدن را گرم کند و سیدستر و در اعراض را با کباز و با باد و شنگاه مقدار یک اوقیا
 در شربت عمل یا با غسل حل کرده بدیند و عمل در علاج این معنی است که این ترتیب مذکور هر معنی دارند و تا نخست بچینه و قوی تقیه کنند تا حال سوط و روع غن اول
 روان باشد اول روع غن صفت تر شمال نمایند مثل روع سداب ساوه در روع سوس که در آن معنی حل کرده باشد اگر از این ارتفاع یا بند قوی تر از آن بکار برند و در روع
 موم بگذرانند تا موضع درت بسیار قوی ماند و هر گاه بیش آید است و چهار درم زین تلخیز از طول و سوط و مالش روع غن کنند و از جسمای کوره در هر هفته یک شربت
 بدیند یا حقه کنند و غذا نخورد آب بنهند یا شورایی کشک که نریا کتور به بنه و و شبت و در این صفت و اگر بانان انجیر و کوزین متقی بخورد موافق باشد بعد است و چهار
 روز هر صبح روع غن بید انجیر برابر الاحول بنهند و هر هفته ایاچ فیهرا و ایاچ کبار چون ایاچ لونا و ایاچ روجس نجالیوس مانند آن بکار برند و باقی بلبلج فلاج
 مساجه نمایند این الیاس نخودی بنویسند که در آن سکه استمال قوی و فلتوح و در جو و طلا و منق آید گرم و حقه حقه نماید و هر یک از آن قوی نمک و در بعد
 صبح جلاب از انیسون و بادیان گاو زبان هر یک سه درم و کفشد علی ده درم بنوشانند و غذا خورد و بخورد آب بشیره حب قرط و کوم کشک که بر تر و سواد لفظ و از این
 و بند و لجن بر اشی تقیه و باغ حب ایاچ یا حب لونا و عاقر قرحا در هر هفته یکبار یا در آب سنب قوت و امکان بدیند و سوط زهره کلنگ باب مرزنجوش بکار بند و این علاج
 ایشان تا نگاه است که از است چهار روز تجاوز کرده باشد و چون ازین علت صحت یا بند است که در فلاج بالقوه سبب کثرت ماده و طلت آن فند و قوی نیست
 که این مرض ارج الموت است و علاجش صعب بود و فرعی شدید تر از این نیست بعضی اوقات صاحبین کبار خورانشا اطلالی که یکدیگر بیاست بهر چیز حنظل و منق از کسید و
 و روع غن باشیای حاره حتی که کسید بنان خرقه باید کرد و بعد مساسات پس حقه باشی حاره بر کعبه ماد با غسل بکار بند و طلا می بدن علی الذم بگردد و سر که در روع غن

روغن دبلای سبز چند ستر و شکر نهند و مثل گوهر حرکت دهند هر روز این عود مخلول در روغن گاوچل رند فلفل کنندش جاوش هر واحد سه خبر و شونیز خردل
 مرقه فلفل هر واحد و خبر و اشقی شکمه هر واحد و خبر و باب کرفس شسته بقدر شود و با سا زدن چون آفاقه در روغن باله با بسفید اجابت غذا سازند و تریاق یاشرو و ایکس
 و سینه تریاق الذب مغرب است با بادیا آنسیون زیره و اگر تریاقات مذکوره همیشتر و طنجبین بریند و بعد و وقت ما را لاصول بر روغن بید سبز و شکر زین باشد
 ایام ماه نیوس یا الوفا و سینه ایروغن در علاج این سائر امراض بارد و غیر است معروف برین روغن مبارک است نوم شامی یکا و قویه جلاشونیز هر واحد نیم و قویه چند بیدستر
 میخ فلفل سفید سیاه هر واحد سه درم یکا و رسه چندان زیت بسایند و باله تغلیظ نمایند و منط او نمایند که مجرب است بهر که خواستند استعمال نمایند و همچنین روغن بان کفایت
 است و این چون از نمک تاراج مجرب است فلفل سفید سیاه و فلفل ایرو چینی با هر واحد سه درم نیم کرفس غلغلیون صغلی مغرب با صندوب هر واحد نیم درم چند بیدستر
 شخم خنظل هر واحد سه درم بسچندان عمل بسیند شترتی از ان سه درم

علاج مکتبہ دومی و سودای

در دومی زودی تمام مدبر در از هر دو دست نمایند و خون زیاد که گیرند که فی الحال آفاقه حاصل شود و اگر حاجت بینند فصد گهای کردن صاف نیز کشاید پس جاست ساین
 و فصد رنگ بنی نمایند و بعد هر دو ساق و باز و بعد بهر یک یک بیدند و کف باز و بر باله و هسل سوس جوشانیده صاف نموده شربت لیون یا ترنجبین مرقه گاو زبان داخل کرد
 و طوطی چکانند و کسبیت کبکبته متوسطه بعد وقت جاولو غلغلی آن نمایند چون بهوش آید غرغره لیکنجین آب گرم گمانند و بهر تفتیه روغ حسب نقشه دهند و بعد از تفتیه
 مغزجات معتدل تمام کنند و آیدنا برای تقویت سر و روغن گل روغن بابونه و سرکه بر سر مالند و شومات بارد و قوی باغ مثل صندل گلکاب سرکه بونید و کبکبچین شوند
 و در آخر برای دفع غلظت خون گلفند و عرق بادیا و گلکاب و عرق گاو زبان یا در آب طنجبین عود و صغلی حل کرده و شربت زردی جوارش صغلی جوارش را تبخیر کر
 استعمال نمایند و عاده مکنند اگر حاجت سودای آن باشد و بعد کثا و ن سکت تبخیر کند بر جلاب مار اشیر تریاق یا منوره بنوماش مغز با دم قناعت در زدن و کبک
 بنجودان در سبک گشت مرغ و تیو و دراج و هند صاحب قنابس گوید که بعد آفاقه مریض نه باشد حسب نقشه وقت شب عرق شاهتره بنجودان صبح مطلق مکنند
 و غلبه القلین بنفشه و گل سمن هر یک هفت ماشه و نیز سفی و تولد خربانی نیم عدد و شب و عرق شاهتره و غلبه هر یک پا و آنا ضیاسیاد صبح جوش کرده یا لیدر صفا
 نموده شربت یا شربت شکر و ترنجبین شربت گلفند هر یک سه تور یا لیدر با صفا کرده شربت سنا چهار تور له شربت در و کمر یا لیدر و تولد اضاف نموده روغن بادام
 هفت ماشه داخل کرده بنوشند و بجای آب بر گلکاب عرق شاهتره آفکالند و وقت دوپنج خود آب بنوماش دهند و وقت شام شکر آب شامی که در سوسر یا کبکبچین ساخته شدند
 خوراند و صبح بریزد گل گاو زبان پرسیا و عثمان هسل سوس صغلی که هفت ماشه و عرق کوه و شاهتره گاو زبان هر یک شش تولد جوش کنند که بنفشه یا لیدر صفا
 نموده شربت بنفشه یا گاو زبان چهار تور داخل کرده تخم فربنج شک هفت ماشه یا شید بنوشانند و غذا بنوشند و همین خط چهار پنج هسل داده معدلا خون عمل آزند و شخصی ادر سکت
 دومی هفت وقت فصد قیفال از هر دو دست کرده خون قریب سه پا و گرفته امر مالیدن هم بدن بر روغن مبارک کردم گوتم که والی کچم و دنگشت در عرض یک دوه
 در طول از نیم گاویش ساخته بر روغن مبارک یا بر روغن فزیون چرب نموده بر سر بسیار زدن و پیوسته جدر را در آب گلکاب حل کرده بویانند چنانچه بدین سبب تا وقت
 عصر یا بهوش آید پس تفتیه بدن کردم طبرمی گوید که علاج مکتبہ دومی اول فصدت پس غرغره پس قنابس حوب پس تریخ و در لیده ری معاویه صاحب مکتبہ دومی فصد
 کردم و بازرگ سعی بکشاید و بعد آن ستر خا ظاهرا نشد زیرا که فصول سخنون مشکاب بود و خون با وجود هسا کیفیت کثیر الکیت بود از حال آن قوی ضعیف شده بود پس
 هرگاه فصد کرده شکر فصول فسخون منحل کرد و روغن او پاک شد و آنچه اندکی از ان باقی بود استفرغ آن بقنده و حبه و قمرخ و سناحان کردم و در مکتبہ سودای
 اول فصد با سلیق بعد وقت معتدل مخرج سودا استعمال کنند و بعد آفاقه بعلاج صر سودای رجوع کنند و از چیزهای بسیار گرم و تیز خرد نمایند و اگر مریض
 سودا و مغز باشد اول فصد صافن یا با لیق و یا البطنی مناسب بود پس صفا می کنند یا ستر یا سکت یعنی و دومی آنچه در علاج صر سودای گفته شد بمصل آزند

علاج مکتبہ ضربی و قطنی

آنچه در علاج امراض مزاجی که از ضرب مکتبہ افتد مذکور شد بکار برند و ایضا اول فصد سر و کشاید و مکنه ای مناسب بکار برند و روغن سمن باغ و تریق و لطیف ماده بیشتر

در روغن

کوشند و بیشتر اطراف نوار و دو گانه زدن چوبی یا دوا کچم بر کف دست و پا و بر سردی بیوشی اثر می نماید و از دیگر دواست یعنی میاژ و کدانی انشیره الکا که در این نوع است
 و در وی نیاید پس باقی دواست که در علاج اراضی باغی ضربی و مصلی مع رعایت تمهیل آن زد و اینها بعد جدا بنیدن کفایت در قاعده این دواست یعنی در فصل اول از
 و در وی چوب مناش هندی و مصلی و دوس مصلی هر یک نه باشد و چند تیرا بدلی آن را و در کوبیل نبشت باشد و دال شود با شیره سوده که یک نیم توله در وزن کل در وزن هر
 واحد یک نیم توله است نیمه بر همه مصلی و مصلی که در این است و در بعد در وقت از آنچه بافته که در وقت ساخته است بر وزن کل آن نیمه بر آن آلوده از آنش سکه بخاری است
 پیش بینی داشته و در آن باغ رسانیدن در وقت ضربی همان روز صحت می نبشت و شسته از مرکب قداود در اسکت شکر عظیم علوی آن امر کرد که در اسکت ساخته از آن بسیار باید
 بی فاصله یک ساعت نجومی بعد از هر یک ساعت از مژده خون بقدر نیمه یا باید گرفت و با فاصله دوسه روز در کوششانی کشاید همچنین که در پیش اندکی بهوش آورد و در کوششانی
 که از چند تیرا و در اخطای هر واحد یک مصلی و داشته سوده در وزن ادم که یک نیم توله است و در وقت که در وقت صحت حاصل شد در وزن علوی دیگر و باید آن دست و پا
 در وزن شتاب بسیار بر سر همه بدن یک پاس بعد از وقت فعالیت نشاندن از هر دو دست و از هر دو پا که در وقت که در وقت صحت حاصل شد در وزن علوی دیگر و باید آن دست و پا
 و کل عاشقانه از هر یک سه توله در وزن نوبت پنج توله است نیمه سر از برین بید هر یک کرده و در وقت که در وقت صحت حاصل شد در وزن علوی دیگر و باید آن دست و پا
 علوی آن تبکار سه چهار بار را عمل و در وقت صحت نماید حکیم که در این است که در وقت صحت حاصل شد در وزن علوی دیگر و باید آن دست و پا
 زنده چنانچه در وقت صحت نماید که در پیش آمدی باز به تیرا در وقت صحت حاصل شد در وزن علوی دیگر و باید آن دست و پا
 یک نیم باشد در او طول دو مصلی که در وقت صحت حاصل شد در وزن علوی دیگر و باید آن دست و پا
 در وزن از این صحت یافت لیکن کفایت آن بود پس در وقت صحت حاصل شد در وزن علوی دیگر و باید آن دست و پا

علاج سکه بخاری

که از بیماریات فاسد باغی و کفایت در وقت صحت حاصل شد در وزن علوی دیگر و باید آن دست و پا
 و با عرق انسا کشاید و وقت صحت حاصل شد در وزن علوی دیگر و باید آن دست و پا
 هر یک یک نیم توله است و در وقت صحت حاصل شد در وزن علوی دیگر و باید آن دست و پا
 قله زر و کی و سلجی و چوبه مرغ که در وقت صحت حاصل شد در وزن علوی دیگر و باید آن دست و پا
 و در هر دو صورت پس از اوقات صحت منافع ماده البقیه با شربت مناسب باشد جهت تعدیل مزاج و منع مویزات و در اسکت جلداری علوی آن با عرق مینا که در وقت صحت حاصل شد در وزن علوی دیگر و باید آن دست و پا
 و اما در بیماریات غفنه و باقیه حقه از شراب کهنه که در وقت صحت حاصل شد در وزن علوی دیگر و باید آن دست و پا
 و وقت شام مقده از گل ازنی صفت توله در شراب نوزده توله در کل مضموم و توله در اسکت با عرق مینا که در وقت صحت حاصل شد در وزن علوی دیگر و باید آن دست و پا
 خطای هر یک یک مصلی است و در وقت صحت حاصل شد در وزن علوی دیگر و باید آن دست و پا
 و غذا پلا و مرغ و فاخته و نان تنوری یا شورایی اینها و در وقت صحت حاصل شد در وزن علوی دیگر و باید آن دست و پا
 کنند کبریات و برات بعد از جهت تعدیل مزاج و شربت یا قوت علوی آن عرق عظیم که در وقت صحت حاصل شد در وزن علوی دیگر و باید آن دست و پا
 که از عرق بهار که در وقت صحت حاصل شد در وزن علوی دیگر و باید آن دست و پا
 سرازعولات و مساوات و کمادات خمیره که در وقت صحت حاصل شد در وزن علوی دیگر و باید آن دست و پا
 اراضی باغی در وقت صحت حاصل شد در وزن علوی دیگر و باید آن دست و پا

جمود

که آنرا اشخاص آغذه و در که نیز گویند و بیونانی قاطون خوش قوطون خوش نامند و معنی آن آسماک است و آن مرضی است که در وقت صحت حاصل شد در وزن علوی دیگر و باید آن دست و پا

بریک حال باشد مثلاً اگر التیاء و یا شسته یا خفته یا در کار می مشغول باشد بر همان شکل باز در تحرک چشم و پوشیدن یکبار و گردیدن از پهلوی به پهلوی و تکلم
 به هیچ وجه تا و ربا شود و در حلق او چیزی فروزد و درون تن او کف و شنج باشد بخلاف شنج کوبی تب نیباشد و صریحاً که آب شنج کوفتن درین میباشد فرق
 درین شخص است که درینجا نفس متعجب و در اکثر چشم مفتوح و حدوث مرض غنچه و تبض اعلی صلب و عدم قدرت تکلم و جواب باشد بخلاف سبات که
 در آن عدم فتیاع نفس چشم پوشیده و وقوع اشتغال و تفریق تدبیر بعد خواب لقیل و نعلین الحان تکلم و جواب بچنان میباشد فرق و در جو و سگفته آنکه در حلق مجبور چیزی
 و اهل توان کرد و مخصوص بعضی نیز و بخلاف سکوت که بر پشت افتاد و باشد با جمل سبب این مرض سده است که در بلین مؤثر و باغ از خلط بار و یا بس
 غلیظ سوادی افتد و بسبب شاکت آفت جمیع اجزای مانع رسد گاهی ز خوردن میوه های سرد فام ز نشیدن آب سرد بر تن غسل آب بسیار مرصاوت شود
 علاج اگر آثار غلیظ خون ظاهر بود و قوت و سن و فصل مساعدت که فصد سرد رو کند و یا اجامت سابقین نماید و الاشیان گرم و خسته مخرج سودا و دوسه با استعمال
 نماید و در خسته رعایت مزاج و بعضی مرعی دارند مثلاً اگر قوی مزاج باشد از انیمون و پهلایج و بلایج کابلی و غار لقیون شحم خنظل و مانند آن مرتب سازند و الا از آب
 پیوس گندم و آب چند زحطی یک رطل روغن کنجد و درم و پوره اثری یک گرم شحم خنظل یک نیم دانگ و شکر سرخ پانزده درم لعل آرنده و چند بیدستر فرنیون
 و روغن لبنق آمیخته بر سر طلا سازند و یا ایضا قبل از افاقه و بعد آن با پونه زرد فامی خشک کلیل الملک شبت با سرکه خنظل آمیخته بر مزخرفه صفا کرد و ن سفید است
 و روغنهای گرم چون روغن خیری سداب و مزخرفه خوش قدری چند بیدستر آمیخته بر مزخرفه سازند و یا صین حار مثل ایمن نرسین غالیه خشک جو یا مانند
 و باغ بر پس سرد و از حوب رازی است و تدبیر سگفته و سبات توخیم بنا و در بار و او ان نماید و با علاج امراض مانعی بار و در صدد علاج بار و در از زرد بعد از افاقه
 منفعیح سودا دهند و یا مطبوخ با روغن بویه و درم نیون و در درم گلگند علی ده درم صریح بیاشامند و چون در قار و در مطبوخ ظاهر گردد و مسل سودا و حب انیمون و
 بیاطبوح که در آن انیمون و غار لقیون و بسفاج و بیاطبوح و وس باشد و حب تو قایا و یا حب اصلطیون که از ترید و حب لنبیل و یا باغ فیهر او شحم خنظل و غار لقیون
 انیمون و نمک هندی هر یک بعد حاجت گرفته ساخته باشند به بند و گویند که مار کجین مع سفوف سودا نیز مفید است و اگر مرض ضعیف باشد سگفته کینه قضا و زرد
 و اشتر به و اندکی گرم در کار بر زرد پس سرابوم روغن حیرت بریند و غذا شود آب گوشت دراج و تیه و بشیره تو طم سازند و در آن خطاط مرض گلگند علی بریند و بجای
 آب برار لعل کتفان نمایند و آنجا که از استعمال مسحات خجوابی عارض شود سرابشیر زمان روغن زنبق یا روغن گل یا کدو یا نیلوفر یا بادام تر درازند و ایضا آداب
 مذکوره در روغن چکانند و بر کف دست و پا و زان و خصمیتین بالند و از بابونه و شبت و کلیل الملک و زنبق و گل سرخ و تخم کاهو و پوست شمشاد تخم آن بر سر
 فطول سازند و غذا شور با سه چوزه مرغ یا تخم و بشیره با دم و مالیدن روغن شبت یا روغن خیری در حمام بر بدن سودمند است و از اخذ بیه مولد و او بر سر بکنند
 بقول یعنی اگر این مرض از بخار غلیظ باشد با و دریه سبات علاج کنند و روغن لبوب به سه حار لطنوفا و سوطا و رتقوت و باغ بار و قوت و درم و سوطا و کفایت
 خوشبو محلول در روغن مذکور هنگام قوت بردت نیز نافع است سویدی گوید که در جو و صفا و بابونه آب بچینه و فطول و طبع شبت یا کلیل الملک شرب
 و صفا و غار لقیون یا سینه یا اسطوخودوس شرب بلبل یا شحم خنظل انسانی کلی یا زنجبیل و شمر انفاس که بران و شرب و شوم حاشا و شوم و صفا و سنبل الطیب شمر برگ
 و فلی سوده در پارچه بسته درام و نفوخ آن در بینی مثل غبار ساییده نافع است و اگر بابونه کلیل الملک شبت مزخرفه ساییده آب روغن زنبق سینه تیگرم صفا
 کند بر عت شفا بخشد و غذا چوده مرغ و دراج و یا بچه حلال اعصابی او بریان بچینه در زرد و بهینه نیم شبت مفید و صفا و فرنیون یک درم در روغن لبنق و درم
 گردانته بر سر و شرب و صفا و حب بلسان در جو و بلغمی شرب انیمون در جو و سودا و می و درم و درم است و اگر با جو و صفا و مزخرفه شوم جز و گل زنبق نیز در صفا و
 مؤلف اقتباس ننویسد که اول خسته حاد و علوی مان لعل آرنده و یا این شیاف بکار برند و مزخرفه نیم بیدستر نیمه تو لصلابون نیم تو لدر بلینخ انیمون و خرب سیاه
 شکر سرخ نه تو لدر زهره گاو و زهره دوسه تو لدر و کبکینج و سقمونیا هر یک یک نیم تو لدر و روغن نرسیت و تو لدر بعد از آن مجرب به شرط بر سابقان و ان عضلهها و صدغین و عصبها
 پشت و میان انگشت شصت و او با هم اور زحمت گرفتن مالیدن و روغن او را در حکم فشرود گوشت کشیدن عضلهها بخل کف پای او را گرفته زنجارین و بدستور
 همه بدن مالیدن شبت تمام زرد و تر آگاه میاز و بسبب جذب ماده و تحرک و حساسه بومای نیز همین اثر دارد و پس از آگاه شدن جهت تنقیه سودا و حب

و خصوصاً آنچه که در آن نیت باشد یا روغن بود و سبب است از زانیه طویل آتیه قوی مناسب بر اعصاب و اعصاب بنا بر استحسان جوهر خفیف الی الی
 ادویه است و از اینجاست که در وی و غنمای که مضمحل روی نیت و در وی روغن کتان سبب طویل زمان ملاقات آنها با اعراض خصیب بار و موافق بود و موافق
 اورالم باشد و هر گاه بشود محال نماید باید که پدید رنگان بکار بندد و روغن قطره و روغن خند قوتمند است بدلا اختیاص با اعصاب است و از نیت است که در اینجا
 بدان احتیاج اگر تفرقه اندویمه سخته است مثل ضما و خردول و فاسیا و صما و نیت و استعمال نیت که در آن ثعلب وضع جوشانیده باشد و صمغ صنوبر بسیار نفع و در
 عاقر قرواج زخوش چون که او قوی طروان خردول کند و او قوی لطفل یکم فیوم فیوم یکم فیوم خند ستر چهار و قویه سوده در روغن خار مخلوط نموده ضما و گردن نیز سخن
 عصب است و اشیا می سخن مقوی اعصاب از مشروبات و ج هربنی و چند بیستر و مغز حیال صنوبر و روغن خرگوش بریان است و واسطه خود و خاصه تربت از آن
 هر روز در آن یکم رگ است گرفته باشد نیت عمل سخته بدیندریافت معتدل ادرمان خار نافع بود و نطولات قوی تر نمیشد باشد و گزشت اکل سبب همی اما
 و الگو مفصل عصب است و که اظطمة فربطه و شوی بای چرب ترید فربور و او فربطه خشک است سخته سخته و روغن جو بر نیت بریان کرده با اول قوی است

علاج امراض عصبی یا بس ساوج

و آن سخته و تمد و عشته و خدر است هر چه در علاج امراض عصبی یا بس گذشت جعل آرد و ما را الشیرین روغن باویم ما را الشیرین یا ما را الشیرین یا آب ما را الشیرین یا آب نوز و جلات است
 و اگر در وی شربتین بپوش بر روی تنغید یا نیز نافع باشد و که لکته تر لاج او در آن کشتنی مفید است و روغن شربت قوت خواب سبب آید و روغن جلاویه و روغن باویم
 و اگر نیت سخته ترانه یا ما را الشیرین سوده و روغن باویم نوبشانند و آن را یا نطول یا مطبخ برگ بیدکشک و تنفشه نلیز و برگ خنمی برگ کامو که در و خیار برگ گنجد برگ خنمشک و برگ
 چند در یافت باب که در یا خیار یا تریز یا آب بیدرمانند آن یا بجگا که در آن این را در نیت است و ثمر است معمول نماید و بعد از آن لینک و غنمای طب مثل روغن نرفته و
 که رسوندند است اگر از این اهدا و روغن و مطبوعات و طب است حتمه سنان نفع شد نماید چنانچه این بسیار بصورت عمل هر سیکرد و آن را شیرین روغن که خنجد گنجد و نوبت
 و بر مفصل مناسب است اعصاب نیز و غنما استعمال کنند مع عنایت بترطه و طبخ و باوران عصاره ترطه بهیرونما سخته نیت زمان روغن نلیز و فرور و روغن که در و بپوش جلاویه
 و نیز خردول نرفته آسینه و اعصاب آنچه آن که در فر و بر نیت و الاضاره نرفته و خنمی آرد و جلاب آنچه روغن که در یا شیرین ان سخته بر و عضو صفا و نماید یا قوی
 مرطاب کند و از حرکت ریاضت بهیرونما سخته که در مخزن باشد و اغذیه ترطه لینک مثل حریر که از نشاسته روغن باویم نیت سفید خسته باشد یا گزشت جلوان با پیچ مالدان
 با سفال و روغن باویم چاره مرغ با پیچ مالدان سخته گزشت جلوان مع قبول مرطاب مثل که در خیار و زوره باشن نیت باویم که در سفال نیت و زور در نیت باویم سخته جلوان و نیت

علاج امراض عصبی بلغسی

و آن سخته و فوج و تمد و عشته باید که چهار در عوض آن غذا را در اول استعمال کنفا نماید و اگر لیض و است که نیت و در ما را اسبب لیض است
 مثلا اگر در امراض لیض مدوت زیاد باشد سخته است و در شربت جزویا چهار جزو آن آتش ملیح سبب شاند و کف در از بد نگاه سوم حصه بسوز و صاف کرده و نیت اندازند و پسند
 و او بر یک و شهرت شربت حلال از نوز چون نصف نماید صاف کرده بدیند و اگر شربت زیاد باشد یک حصه آن حصه سبب شاند چون حصه یک صاف کرده و بدیند اگر در اول استعمال
 آن قیامت مثل عرق باویم عرق گا در زبان کند بهتر باشد اگر قوی تر خوانند و اگر بی نیت باویم حسیل مصطکه زعفران بل قریض غنجان چون الطیب با سخته نیت بقدر حاجت و در و نیت
 چون اصل کنند اگر حرارت در فوج بود و اما الشکر یا جلاب محمول حکم و کار اظنار عوض از اصل سبب در نیت سخته شوی بای که بود و روغن و روغن سبب نیت سخته نیت سخته نیت
 و اگر نیت برودت محسوس و برور و خشاش مثل میسون تخم کرفس و فاشک قیاح و خرفطویون و قیق نیسا لیون اسخوآه قروانا و اصل مثل بیخ باویم بیخ کرفس بیخ
 بیخ از بیخ مکه صطبت و در نیت فزاید و اما از لزو و اما از لزو باویم اصل السوسن و باویم اسطوخودوس بیخ باویم میسون تخم کرفس
 عویا سبب قیاح از نوز گا و زبان هر یک چهار نیت کلقتند عملی چهار توله مطبوخ کرده میدهند و اگر حرارت لاحق باشد میسون تخم کرفس طرح ساخته کل نیت سخته نیت سخته
 چنانچه نیت کاسنی نوز توله زیاد میکند و اگر حرارت زیاد تر باشد باویم قیاح از نیت خرف کرده تخم خیارین می فرازید و در از نیت سخته نیت سخته نیت سخته نیت سخته نیت
 می سازند با جمله اگر از نیت اصلی حار باشد و یا نیت سخته باشد و در نیت سخته نیت سخته نیت سخته نیت سخته نیت سخته نیت سخته نیت سخته نیت سخته نیت

اعضای و می غلیظ شود لیکن کما فی الجمله در دو اگر شش واحد از بنت نخاع افتد فالج در یک شش بدن رخیز رود و عالم و در اگر نسبت نخاع فرو برود و جابجا در کشتن باشد غصبت
نصل غصبت مستر و منقطع گردد و اگر سبب نخاع نباشد بلکه غصبت باشد جبهه او اوده یا الفرق اتصال و دم افتد استرخا و غصبت که این غصبت شش طریقی داشته باشد واقع شود
در زبان و حنجره و مری و مثانه و معاسته و غیر آن بانی اعضا سالم بود و اگر فالج در شرت برداشته و در شش و مزاج بار و طلب شخصی که در ان تبر غلیظ بود و دم
نما عارض شود و گاهی در بروج بکرت امتداد در ان در بلاد جنوبی و در غیر آنجا تا شصت سالگی که در باغ بار و عملی باشد و دفعه حرارت با بدوت قوی رسد بر ان نازل مندر
از ایشان ملی قدر اگر فالج بچوان و فصل گرافت که تحت یا در انواع فالج است که از طریق بحران در امراض حاده افتد و بدان ماده بسوا اعصاب متقل گردد و این نسبت که چون طبیعت
سبب یا طبیعت خود اوده را استرخا تا خاک کرد پس با ماده در نوع باغ یا باغی که می صلح و گرانی سبب یا ماده طبیعت آن بطور دفع فعلی فاع کند که بطور دفع مسترخا تا
پس فالج مانند آن پیدا کند و گاهی سکت و صرع و قوچ و اختناق رحم جمیات مزمنه سبب بحران نیز متقل فالج گردد و قوچ فالج که در وقت رخیز در ان در اکثر قودی با ستر خالی طرف و غلیظ
درین گرد و هنگام انتضای سبب بحران دفع طبیعت فضول را از طریق بدن بسوا اطراف چنانچه صاحب کمال گفته که جماتی را دریم که ایشان اولی صفت است بدالام بود و بسبب این غصبت
مکبوتین کین منقطع گردید و شخصی ادریم که حرکت کفین احوط شده بود الا س آن جدید بود و همچنین شش که شش و ذکر کرده که زمانه منق کثیر اور قوچ حاضر شد و سبب این
خلاصت خلاصی ان ستر خالی طرف گردید ان اطل شده بود و س در وقت منقطع شدت اختلاف در فالج بر دوات حال حاضر فالج و اوقات کند و بطوریکه یک سال حاضر است
مکنت و صغیر سهل نه و در ان زمانه که گاهی ستر خالی باغ شش که سبب در بعضی مردمی که شش اعضا ایشان ستر می غلیظ و شش مزمنه بسوی نشانی معاینه کرد و گاهی
غلیظ یا رخ و ارتقا دیده شده و این نوع از بطور نقل کرده کسی که ستر خالی است و یکسالگی کلام و بند در ان و اما امتداد و هر سبب که گاهی ستر عارض شود و کلام و در ستر
که ستر و منحل گردد و جاری شود و مراد با سکا کلام فالج سست جانینوس یک سالگی است سکا صورت مع ستر خالی است اعضا سبب غلیظ شود و در ان ستر خالی است
از اختلاج بعض فقرات قابل است در اکثر تقابلین فاعفته که اگر منقطع کلام مستوی کند علت نخاع بود و علاج آن سهل تر باشد اگر کلام بطوریکه علت در باغ باشد و شش شکل است
و بدالام بعض منقطع صغیر بطی متفاوت بود و گاه از وقت ضعیف که شش صغیر متور شود و در ان از ان با نام تمام شش متور و در ان ستر خالی است غلیظ بود و گاهی از چند ان که در ان و در ان
از وی باشد و گاهی بسبب صغیر و بکار تیز فزان است یا صحت عروق یا گره یار و در غصبت کما بی وی بسیار و یا مری که که متدارک و در مری اول کین بسیار ستر بود و گاهی شش
سلیم تر بود که یا که از شش است و شش منقطع چار بود و که یا که در نسبت اندام شش مختلف گرد و چنانچه شش بر دو بود و شش ستر خالی است و گاهی شش ستر خالی است
مستر خالی منقطع که هر یک ستر خالی باشد که یک ستر خالی بود و در وقت امیر از ترست اگر سبب مزاج است ستر خالی بود و در وقت غریبی یا انطفاغی ان فعال طبیعتی ستر خالی شود و غصبت
بجست رسیدن از بر و لاغری که از امید صحت او که بود و در صحت کمال گوید که علامت علت معروف بالوقتی است که صاحب شش با فاده بود و صورت و حس حرکت او
باشد و برین علت تقدم کند و در مشرید و امتداد و درین دوار و تاریکی بهر ستر و دست پا و اختلاج جمیع بدن نقل حرکت و صبر انسان وقت خواب اول کل بسیاری بود
در ان نقل را شش می بسوی و وقتا باشد و علامت خلع احساس ان که غلظت اول رخصه و مفصل را خارج از موضع خود است و از اجسامه سلس منقطع و در ان ستر خالی
شش خاص اسباب این مرض بلکه اولی پسند که مرض دفعه حاضر شده یا ستر خالی اگر دفعه بگوید حال تقدم وقوع ضرب یا ستر خالی رخیز پسند اگر از ان کند در مرض مجرب
و وقوع آن افتد بیش سست غصبت قطع آن باشد و این بر و لا علاج است و الا نظر کند اگر سفیدی رنگ و متوریل بدن و کثرت بزاق و نوم و قلت عملش تار و دره سفید
و غلیظ و گاه گریس سرخ و زرد غلیظ سبب صحت کبد و عروق نبض لطی و متفاوت بود و فالج طریقی لطی باشد و اگر سلس در رگهای گردن و غیره نبض مستر و رنگ چشم سرد
سرخ بود فالج دوی باشد پس اگر فالج مادی در سرام یا سکت یا رخ یا اختناق رحم جمیات حاده و مزمنه سبب بحران واقع شود فالج انتحالی بحران است و اگر
عرض مرض تدریج گوید و با آن تب و در و یا گره و غصبت بود فالج و مری باشد پس برینند اگر تب و در و شش سرد بود و دم جابجا باشد اگر تب نرم و در و ان که در
درم رخ باشد و اگر از سلس صلابت و تغذ و غصبت معلوم شود از تقدم صبح و ضربه یا انقوا یا درم جانیز سوال کند و این دلایل درم صلب باشد و اگر از ان درام
یافته نشود و لمس بار بود و از تقدم رسیدن سردی شدید و نوشیدن آب بنیابت سرد و یا ایستادن در آب سرد و سوال نمایند اگر باشد استرخا ز بردت و در وقت سار
باشد و الا تقدم رطوبت با از و ال فقره یا غصبت برینند پس بر کدام از این اسباب که اقرار کند سبب استرخا همان باشد و فرود شش است یا گردن کین

سوم حب ابرج داده روز دوم از سهل برای نفع ماده و تقویت دماغ کل گاوزبان سه شنبه پرسیاوشان چهارشنبه پنج کاسنی شش باشد اسطوخودوس چهارشنبه
 جو شانه کف کند تل کرده اول بهلیه بر لبی خوراز نیره بنوشانند انصافاً در نصف نواح که حس و حرکت بعد غسل قدری اقص گردد و در گوش هوای سرد معلوم
 شود و از غسل از گاوزبان چهار توله در سه آثار آب جو شانه غسل با فائز داخل کرده باز جو شانه بدهند و گاوزبان گل گاوزبان هر یک پنج ماشه پرسیاوشان
 هفت ماشه نبات یک توله در عرق بادیان با دانه جوش داده بطور قوه بخوراند و غذا غسل و نان بعد و سه روز که تخفیف شود و قبض باشد کف کند و عوض نبات
 کند باز مکمل بنفشه گل سرخ هر یک هفت ماشه گاوزبان گل گاوزبان هر یک پنج ماشه عوض کف کس و پنج اسطوخودوس در منصف بلغم افزوده
 منصف دهند و بعد نفع اسطوخودوس پنج ماشه سنای کی یک توله ترب سفید سه ماشه مغز فلوس هفت توله در غن زرد پنج ماشه اضافه کرده مسهل دهند و
 بدستور روز دوم تربید و بعد دو مسهل چند روز منصف داده حب ابرج خورانیده بعد تقیه چون فلا سفید دهند انصافاً بصورت مرض خفیف بعد از
 در منصف بلغم گاوزبان پنج ماشه عوض اصل السوس و بادیان و انجیر افزوده روز پنجم داده روز ششم هم اجزای مذکوره و سنای کی و مغز فلوس کف کند روغن بادام
 در منصف اضافه کرده مسهل دهند و بعد تقیه کامل عود غرق و عود صلیب مصطکی سورجیان هر یک نیم ماشه در کف کند آمیخته همراه عرق بادیان بخورانند و
 عود صلیب سورجیان بتدریج اضافه کنند و روغن آب برگ ریحان مالش نمایند انصافاً اگر در فالج از گرمی او میمنصفه اسهال و سوزش بول دور دگر و عارض
 شود او و می شد به الحرارة از منصف متوقف نموده گل بنفشه گاوزبان تخم خرنوبه تخم خیارین افزانید و از تخم خلی عرق کوه عرق گاوزبان غره کنند و عناب روغن
 دار فواید منصف از خیسانده تخم خیارین گل بنفشه گل گاوزبان هر یک شش ماشه عناب چهار دانه مویز منقعه نه دانه و عرق کوه شش توله عرق گاوزبان پنج
 شربت بزوری معتدل و توله میگرم بدهند و اگر اسهال زیاد بود در شوربای کبوتر بخورد کبابی چهار توله داخل کنند و روز ششم اسطوخودوس گاوزبان تخم خلی پنج
 کاسنی اصل السوس پرسیاوشان هر یک شش ماشه بادیان نه ماشه پستان ده دانه سنای کی توله ترب شش ماشه با درنجوبیه چهار ماشه تخم خرنوبه نه ماشه
 عود صلیب چهار ماشه عوض تخم خیارین و مویز منقعه و شربت بزوری داخل کرده شب خیسانیده صبح جو شانه مغز فلوس هفت توله تخم سورجیان چهار توله کف کند توله
 عرق بادیان پنج توله روغن بادام شش ماشه داخل کرده غار یقون سه ماشه خورده بنوشند و پیرنخود آب کبوتر و شام آب دال مونگ برنج روز دیگر اصل
 بجای عناب تخم خیارین در منصف سابق افزوده و پرسیاوشان اصل السوس عرق بادیان اگر اسهال کم شود روز ششم در آخر شب حب ابرج توله روغن بادام
 دو ماشه چرب کرده همراه عرق بادیان و کوه بخورند و صبح بسنج چهار ماشه مغز و تخم شش ماشه تخم کثوت چهار ماشه عوض تخم خلی و پستان و سنا و تربید با درنجوبیه
 و پرسیاوشان در منصف مسهل اضافه کرده بدهند روز دیگر بدستور منصف گل بنفشه گل گاوزبان گاوزبان هر یک شش ماشه مویز منقعه نه دانه اصل السوس چهار ماشه
 عود صلیب چهار ماشه تخم خرنوبه نه ماشه و عرق کوه دوازده توله عرق بادیان نه توله شب تر نموده صبح صاف نموده شربت بزوری داخل کرده و بدند روز ششم درین
 منصف خلی شش ماشه عناب چهار دانه پرسیاوشان شش ماشه با درنجوبیه برنج سفید هر یک چهار ماشه پستان یازده دانه عوض عود صلیب اضافه کرده کف کند بجای
 شربت بزوری داخل کرده بند و تا چهار روز همین منصف داده روز نهم و چهارم حب ابرج بدستور خورده صبح گل بنفشه اسطوخودوس اصل السوس و درنجوبیه یک ماشه
 جنای کی توله گاوزبان پوست بجز کاسنی عود صلیب نرسکدانه هر یک شش ماشه بسنج منقعه چهار ماشه مویز منقعه نه دانه تخم خرنوبه پرسیاوشان هر یک شش
 شب عرق کوه عرق بادیان هر یک دوازده توله تر نموده صبح جوش داده مالیده صاف نموده مغز فلوس پنج توله روغن بادام داخل کرده بدند روز
 دیگر گل بنفشه گل گاوزبان تخم خرنوبه هر یک شش ماشه مویز منقعه نه دانه اصل السوس چهار ماشه شب در عرق گاوزبان و عرق کوه تر نموده صبح مالیده
 صاف نموده شربت بزوری معتدل انداخته میگرم بنوشند انصافاً در فالج رطوبی که مزاج اصلی حار بود بعد از اصل منصف از بادیان عود صلیب
 مویز منقعه اسطوخودوس پنج کبر پرسیاوشان جو شانه کف کند آقبانی مالیده صاف کرده تو دوری سفید پاشیده دهند بعد از نفع ماده بر مسهل
 پنج کاسنی انجیر زرد سنای کی افزوده جو شانه صاف نموده فلوس خیار شربت شش توله کف کند شربت هر یک چهار توله روغن گاوزبان شش ماشه داخل
 کرده داده شود بعد دو مسهل تا روز هجرت تقویت دماغ و قلب و جگر مصطکی سوده یک ماشه بهلیه سه کیسه عدد در شسته همراه اسطوخودوس گاوزبان

هر یک چهار ماشه گل بنفشه شش ماشه جو شانیده صاف نموده شربت بزوری دقوله اول کرده تووری سفید چهار ماشه پاشیده دهند باز سهیل سوم بدستور قید بجان هر یک
افزوده شب حب ایارج و پنج برقه دهند بعد سهیل برای الفنج و تقویت اعضای رئیس در در پای طبع با دیان چهار ماشه بخ با دیان غلب انقلب گل بنفشه هر یک شش ماشه
پرسیاوشان اسطوخودوس گاوزبان هر یک چهار ماشه موزین منته ذه وانه منطکه سور بجان هر یک سه ماشه جو شانیده صاف نموده شربت بزوری داخل کرده تووری
سفید پاشیده دهند اگر قبض باشد روز دوم بجای شربت گل کند و سور بجان مخصوص برای درد پا است جهت در دساق و پای که از حرکات ماده بشکست اعضا یارج
در فالج بسیار شدید هندی چون در در پای باقی مانده سور بجان سوده همراه هلیله مرئی و منطکه در نسخه سابق و بجای گل بنفشه با دیان چهار ماشه داخل کرده دهند باز
طبع اصل اسوس سه ماشه گاوزبان ابر شیم خام تخم کاسنی هر یک چهار ماشه جو شانیده نبات یکت تخم تولد داخل کرده دهند برای ضعف دوار المسک معتدل
بچ کاشه عرق با دیان ده تولد دهند بعد از انقراض مسلهما و مفیده تمام کمال اگر شنگ زاندا بود یکدو بار آب تازه بوقت غذا دهند چه در غلوه محده در ابتدای فالج بود
آب نمیدهند که در صورت تب و حرارت مزاج و باز برای درد پا که اندکی باقی نماند سور بجان منطکه هر یک یک ماشه سوده بگل کنند تولد شسته همراه اسطوخودوس و عصاره
موزین منته ده دانه جو شانیده نبات دو تولد دهند در موسم بربح تجویز منفع و سهیل کنند و بسفنج قنطاریون هر یک چهار ماشه در منفع بلغم عوض اصل اسوس و پنج کرفس
افزوده بعد الفنج ماده روز سهیل گل نیلوفر چهار ماشه نخچین چهار تولد روغن بادام شش ماشه بجای عاریقون و روغن بیدار نجر و گل کنند در سهیل بلغم نموده دهند
بعد و سهیل بدستور حب ایارج وقت آخر شب صبح بدرقه دهند بعد هجوه چون به نسخه تحفه که در آن جوز بود و بنفشه است جهت تقویت اعضای رئیس نزله خورند
الضاد فالج عضوی که بعد از اسهال رخ می افتد بار غسل و عرق گاوزبان ساخته دهند روز چهارم تقوی پرسیاوشان اصل اسوس گاوزبان عناب عرق شاهره
عرق عناب ثعلب عرق گاوزبان شب خیسانیده صبح شربت بنفشه داخل کرده بنوشند غذا شسته بجای آب عرق کوبه الضاد در فالج مع اللقوه و در باز و بعد سهیلات
سور بجان سوده با طریقل صغیر شسته بخورد بالایش گل کنند در عرق عناب ثعلب عرق گاوزبان عرق با دیان بالیده بنوشند با طبع و اجنبی گاوزبان انیسون با دیان شانیده
با گلند باز سور بجان بوزیدان عود صلیب بگل کنند شسته بخورد بالایش عرق عناب ثعلب عرق با دیان شربت اسطوخودوس تخم زنجبیل کاشیده دهند الضاد فالج
مع اللقوه بعد از امیر جمعه و سهیلات سوده هلیله مرئی شسته بخورد بالایش گاوزبان با دیان لعوق عناب ثعلب جو شانیده نبات داخل کرده بنوشند روز دوم
بیز منته عاریت جگر عوض با دیان که بر عایت معده بود و عرق با دیان بجای عرق عناب ثعلب تووری سفید افزایند غذا با لپه و قلبیه در موسم فصل اسوس تخم حطی اسطوخودوس
افزایند و عوض نبات گل کنند کنند روز چهارم منطکه سوده هلیله مرئی شسته اسطوخودوس گاوزبان جو شانیده شربت بزوری تووری سفید دهند روز پنجم اسطوخودوس
عود صلیب ده با طریقل صغیر شسته همراه گاوزبان موزین منته لعوق عناب ثعلب عرق گاوزبان جو شانیده نبات داخل کرده بنوشند بجای آب عرق عناب ثعلب غذا با لپه مرغ
باز جوش عود گاوسی با طبع با دیان خطائی و گاوسی هفت ماشه با شیر تخم کاسنی شش ماشه گلاب دو تولد نبات یکت از باز شیر با دیان چهار ماشه شیره تخم کاسنی شش ماشه
عرق عناب ثعلب تولد گلاب چهار تولد گل کنند و تولد تووری سفید چهار ماشه با اصل اسوس گاوزبان تخم کاسنی ابر شیم خام جو شانیده نبات داخل کرده بنوشند بعد از
دهند الضاد برای فالج مع اللقوه که در پیرا بر عشته غده و صوت و استرنا و فو حرکات و شمی باشد فلا سف عرق با دیان صبح با طریقل کشنیری عرق گاوزبان وقت شام
و وج ترکی عاقر قنطاریون نخچیل کوفته بنجیه غسل شسته بزبان الندیس غرغره آب گرم کنند و سهیل در ابتدای فصل الضاد در خلل و نارغ مع بو اسیر غنی
که دو بسیار گرم خلل و نارغ آفراید همچون فلا سف هفت ماشه همراه طبع خوب چینی سه ماشه وانه سهیل دو ماشه نبات یک تولد در عرق گاوزبان دو تولد تولد
داده دهند و یا اسطوخودوس شش ماشه رسوت یک ماشه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آله هر یک دو ماشه مقل ازرق یک ماشه کوفته
بنجیه با عرق با دیان دهند الضاد فالج مع حفتان اسطوخودوس مغز تخم تر بو پرسیاوشان هر یک چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه جو شانیده شربت
بزوری معتدل و تولد حل کرده دهند و باز تر یاق فاروق یا تر یاق اراجعه باور غسل جهت شام و برای صبح همچون فلا سف شش ماشه باور غسل با و آماره اگر
بعد سهیلات بسبب قبض و تجر حفتان عارض شود فلا سف خورده اسطوخودوس گل نیلوفر جو شانیده نبات داخل کرده بنوشند الضاد بعد از تقویت
تعدیل و تقویت درین مرض دوار المسک حل خورده بالایش عرق ادرنجوبیه و با دیان و گاوزبان شربت اسطوخودوس آسینجه بنوشند و با همچون سور بجان

خورده بالیش باویان رخ باویان سور بخان بوزیدان بر احدیک شمال جوشانیده شربت اصول و فحل کرد و بنفشند بازق فاروق که مقدوی حرارت غریب است تقدیر
 نگوید و شهنه خالص میخونه خورند بالایش عرق کا و زبان بنوشند ایضا که زنی را بعد تولد بچسب شود و از استعمال مبروات فالج بمرسد زبان هم بیکار گردد و از جانب
 آن صحت کلی نشود و پارچه در روغن دلو و در حلوئی خان آلوده در روزی هفت هشت بار در رحم بارد وقت بامیج مجنون سیر عاوسه خان یک توله
 همراه عرق تنباکو هفت توله بخورد و وقت شام روح ترکی دشمن و جوز بواهر و از یک شه در غسل یک توله ایستد ثابت و یک فرود در هر روز سه چهار مرتبه و از شمشک
 بنجسل فلفل گرد بوره ارمنی هر یک سه ماشه مسانیده بزبان الله

ذکر ادویه مفروده مقید اسسترخا

گویند که در استرخا شرب قروانا باب و یا مغرب الصنوبر کبار و یا حلقت مخلوط قزو و مانا و عسل بلا دنیم درم نمیدوز و یا عرق خاروخن دل و یا حب فلفل و یا آب مطبوخ
 کفری و یا بچ سوسن گل و یا آب یا حب انار و یا بچ خطمی بلوغ بشرب کنند و یا فریون ربع درم سکنجبت نقل اشق هر یک نیم درم و یا بچ سکنجبت
 بقدر با اصاب و شب بجلاب یا عصا که قطوریون دقیق بجل و یا پوست رته آب نیگرم و یا طبیح و از شمشکان و یا بلوغ حاشا و یا کرب مسوق مطیب بزیت
 زیا فوه الصنوبر بجل و یا شرب قندول و یا شرب عقیق و یا جوز القی و یا زراوند طولیک متقال و یا داریچنی و یا دوق و یا اسطوخودوس و یا سندروس و یا لیمو کصاصیر
 و یا لحم شقایق و شرب و تمزج روغن حب الصنوبر کبار و یا روغن پوست ترنج و تخم آن و یا عاقر قروچا بستر که و یا روغن یاسمین و یا روغن فندق و یا روغن انار و روغن
 و شرب و ضماد قسط و یا برگ غار و یا آفتاب و یا طلح نخل و یا نخلچه و تمزج قسط بهندی بروغن بان و یا روغن عود الفرج و یا روغن زنگس و یا روغن کفری و یا روغن سوسن و یا
 آب خاکستر چوب بجز که دره باز کر آن نموده باشند و یا روغن غار و یا زیت که شحم حنظل در آن جوشانیده باشند و یا فریون یک درم و زیت ده درم حل کرده یا فریون
 و چندید ستر بروغن قسط و یا میده مسکه مطبوخ بزیت یا تنها و یا چندید ستر بروغن سوسن و موم و یا نطرون مخلوط بزیت کهنه و یا قنده مخلوط بزیت و یا روغن چنا
 و یا عاقر قروچا مخلوط بزیت و یا روغن ضیان و یا روغن زبر قندول و ضماد خردل بقدر نفل و یا سداب و یا شیطرح آب بقدر نفل بربشند و یا آفتاب و یا خردل سوه در قریوطی
 روغن بادام موسمیخنه و یا نمک سولوی و عسل جمع کرده سوخته و یا عذبه و یا خاکستر چوب گور لسر کر زیت و نطوال سرب ریای شور و یا طبیح برگ غار و یا برگ کنگر گشته تخم یا روغن
 فوه الصنوبر و یا بچ سوسن و یا زین مطبوخ بزیت آب دیا ن تخم کرفس یا نحوه آن آبانی گردد و یا آب کبریتی و غرقه مطبوخ بنح که و حقه سکنجبت یا طبیح قطوریون و تخم حنظل و یا حداد فنج

بیان ادویه مفروده مافرح فالج

سویدی گفته که در فالج خوردن بکسل سرد کردن جز بود و در آن انداختن آب که کذا اکل لخم الخال تا با کم که کذا از مغز حب الصنوبر که از ریح درم تا درم شکر یا عسل غریب هم
 و کذا خوردن بچ کبوتر که در گردن او دور کرده جوشانیده آب بنیز از نرود در آب کبریت بچته باشند و کذا مالیدن نوشیدن روغن تخم کنگر گشته و کذا خوردن آب بنخود
 در آب بنجته بزیت و صفت مطب کرده و کذا خوردن عود البخور از خربرات من است و تخمین شادریطوس هر روز نیم درم صبح نیم درم شب وقت خواب سی روز متواتر خوردن جز
 صبح است و از حکمای کبر فلفل کرده که خوردن فلفل سفید یا قنقل از خربا هم سفید یا زوریون طبیح بنح او و عصا که بقله او یا اماره یا اریس یا عاقر قروچا چند ستر یا عسل ماکه درم
 بروغن جز یا خصیصه الثعلب که طه لیت تا یک درم تنه از مغز فلفل اجلس و یا یک شمال لافون بموم تا نیم درم از آن سکنجبت نیم درم همراه شراب بنج و زمونیا شنبه یا قنط سنفید در آن
 حمام بجز خروج از آن اش آن نیز بستر حب القطن یا ستریدار و روغن بطم یا شمر و یا شیطرح بجل متقال یا تخم حنظل یا سداب مطبوخ یا آب نصف بماء و یا بقدر یک هم با و اجلس تا
 سی روز متواتر بکینج یا درین کین مریستی که طلا بدام یا شربت عقیق یا یا سوزنی مجنون بجل یا سکر او یا تخمین او و تخم یا کبیر بجل یا زراوند بجل یا زور خانی
 یا زور فلفل اجلس یا در روغن بجل یا کون بجل یا بچ فاشتر متقال بشرب با قسط لخم و درم یا عصا که قنط الحار یا کب یا روغن جوز الاکل یا بچ اسن بجل یا نحوه آنها
 و مخلوط و عذبه یا بنجل الطیب یا خرق سیاه یا قوم بری تنها و مخلوط و عذبه یا سیداسیوس یا قوم بتانی بجل یا حب انار یا برگ آن یا فرسیون بجل تا سی روز
 متواتر یا جوز بواشونیز یا زراوند صحت یا داریچنی یا آب یا صمغ سداب برگ او بجل یا مشک یا عاقر قروچا یا فریون یا جاوشیر یا روغن تخم ترنج یا دوق و یا حارل
 تنها یا آب مزخوش در حمام باطلی بکینج یا در آن عسل یا یا بنج یا بچ نیم درم یا جوز السمر یا قنده یا روغن بادام تلخ یا قروانا و درم بشرب یا روغن آن یا بنج

با او دریا بنیق یا دروغن و یا ناسیا بروغن زرد و مخلوط یا پنج نبات او باریک ساییده در حریره آمیخته یا ششم قانندی چهار درم در شور برای در ارج مکان یا اسل صفت
بحری سوخته یا شش شقال لعل یا در شیشگان یا تخم کرفس سه درم در ابتدای مرض آب گندویا یا شش مطبوخ تا ایام که کثیر فیصل سیاه بر روز نیم درم بیک شقال
ایارج یا فوه الصبح ایام کثیر یا در امان فرج درم ای آن یا تخم سید انجیر شقال یا فوه عدلیا روغنیها و یا ایارج لوغایا یا سندر و س یا فلجیا از عکالک بطم و قنقاز اوخر
و سکنج حبیب تیرک که با تخم پاپوست پیچ او یا ریاضه پیچته مطبوعیت و یا تخم او یا اسقو لو قندریون یا تخم ترب چند سید ستره و مساوی یا جنطیانا یا روغن جریل
یا پنج مجوریم و از لوم اکل لحم شفاغین یا لحم سقور یا لحم فاخته نافع و خرخره عاقر قرحا یا بار لعل یا ششم حنظل یا سداب یا مرزنجوش یا کندش و سحوط
مومیانی یک قیرا طباب مرزنجوش و یا یک جیدازان بروغن بنین و یا واوگی از ان بروغن با دوام تلخ و یا شونیز و یا روغن او و یا مشک یا رته و یا عرپار و غن
یا سمن یا شامباگن یا روغن کزکس یا آب سقو لو قندریون بروغن با دوام و ششم سداب یا مشک یا عنبه یا انفاس کبوتران و شش آن نهاد در مکان یا کندش کوفته در حریره
یا مر و مالش عاقر قرحا سوخته مخلوط بزیت و کذا چند سید ستره و کذا روغن بطم کذا روغن جوز و کذا روغن غلر و کذا روغن فیروز و روغن کزکس یا شش مجوس و شش گرم
و کذا روغن مرزنجوش و کذا روغن خرمل و کذا عنبه و کذا روغن با دوام تلخ و کذا روغن آجرو و کذا روغن یا سمن بری و کذا تخم قانندی زرد و آب سنی که اخته و کذا روغن
زقوم کذا روغن بان که در ان شک عنبه که اخته باشد بر پشت و کذا روغن نسیرین و کذا لافل سیاه سوخته و ززیت چوشانیده و کذا خاکستر آب زیت آمیخته و کذا قنقاز
چو انجیر و کذا خاکستر چوبانگور زیت آمیخته و کذا اسدر و س بزیت و کذا روغن ترب کذا لورق و زیت و عکالک بطم کذا پیگاد و کذا روغن ناجرین حطامی چند سید ستر
بروغن آن سبزه یا قسط تلخ و یا سبزه مخلوط بروغن آن یا سداب سوخته لعل آمیخته بر بعضی مفلح یا مشک شام و یا بعضی و غنها فترت پشت یا مرزنجوش کوفته و بعضی
بروغنهای گرم نیمه تیرک یا سمن کوفته در روغن کبچو چوشانیده و یا مویز و یا روغن حنا و سوسن موم یا شامباگن یا لورق و روغن بان موم و روغن عاقر
باریکه ده بر مقدم و س عطلوس بصمغ سداب و خال ته در او و روغنی فالح مقوی لعل آنهاست استعمال بشود یعنی برگ نیل حنظل فالح نیز نافع است و کرا و روغنی مر کبه
یونانی که در فالح و کرا و بعضی عصبی بشمی مستعمل است ایارج قهیر که اکثر قسام صدماع را نفع میکند و بلوغ و معده را از اخلاط غلیظ پاک گرداند و بلوغ و قوه استمرا
زبان و جرح مفصل قوی مفید و دفع و قوی تلخی نماید و با لافل نفعی نافع است و با کفتمه نفعی معده گویند که بگرد و ضرر دارد و مصلح آن عنبه است سنبل الطایف یعنی عود
لسان بیسان سینه منضک اسارون عفران هر یک یک و صبر سقور طری و چند سید ستره و روغن ستره و روغن لعل آب گرم در حالتی که معده از غذا متمکن نبود ایارج لوغایا
صداع و سقور و در فالح و قوه عرشته ششم بقی و بر صمغ جذام و در گوش و مفید خوده و غیره امراض را و دوی را نافع بود ششم حنظل پنج درم سبزه عرطل بریان
غار لقیون سقور یا خربق سیاه اشق استقور دیون هر یک چهار درم و درم فقیون کما ذیوس مثل صبر بریکه و درم خاشاکه مو فار لقیون انیسون ساونج سندی
فراسیون جده سلیخه لافل سفید سیاه و لافل عفران اچینی بسینج سکنج مغز و شیر چند سید ستره سنبل الطایف انالیون راوند طویل عصاره انیسونین
حماز سنبل برکن و درم جنطیانا اسطوخودوس هر یک یک نیم درم کوفته بنجیه لعل سبزه شترتی چهار درم آب جمل گرم بعد از شش استعمال نماید ایارج لقیو
فالح و قوه و ستره را نافع است بدان افضول غلیظه که در ستره خای شانه و خروج بول نه اراده دفع نماید ششم حنظل غار لقیون سبزه عرطل
بریان شق سقور یا خربق سیاه مو فار لقیون فریون هر یک از زره و درم بسینج فقیون مثل زررق کما ذیوس سلیخه فراسیون هر یک درم سکنج زراوند طوی
فلل سیاه و سفید و لافل اچینی جاوشیر چند سید ستره و اسالیون هر یک چهار درم و بعضی اطبا عفران صبر بریک چهار درم در ان داخل کرده اند
او ویرا کوفته بنجیه لعل کف گرفته بشزند شترتی از یک شقال تا چهار شقال ایارج ارکا غالیس بر مرض متولد از بغم خام و سودا را نفع کند

این پنج درم
در سطل اول و سقور در
که سبزه ستره و سقور
آن او سبزه ستره
در وقت کس که سبزه ستره

و در وارد صدام و تشنج و فلاج و غیره امراض انمیدست شحم خطل و او قیر فراسیون منطو خود و س حرق نسیاه ستمو نیافل در فلفل یک چهار و قیاسی غصیل بریا
فسرفون صبر سقوی جیطیان فطر اسالیون جاو شیر شادیک قید و اینجی جده سکنج سنبلی و نوز بودینه کوی زراوند مرچ بریک و درم کوفته پنجه نعل
کنت گرفته بیشترند و بعدش ماه استعمال کنند شترتی چاشمقال ایارج روشس نافع بلغم و قره سوداست شحم خطل است درم صبر سقوی پنج درم فلفل ان
کما در یوس است سکنج جاو شیر بریک شست درم فطر اسالیون زراوند مرچ فلفل سفید سلینج و اینجی زعفران پنجیل جده مرکی بریک درم کوفته پنجه
بجسل کنت گرفته بیشترند شترتی از ان ارد و شقال تا چاشمقال انزل مخترع حکیم علوی خان برای فلاج استرخا و دیگر امراض ناشی از مجرب النفع سکنج
آب کبریت و اگر نیا شاد آب نالض است من بچ شاند بران گل با بونه اکلیل الملک مزرنجوش برگ خار از خرکی برگ نارنج بهار نارنج اوقیا اسطوخودوس سکنج
تمام گل یاسین سفید مرچ ترکی نوه الصباغین پودینه و شتی پودینه کوی فصاع برگ صندوب پستیخ صندوب عرشیه مغربی برگ سداب چوب چینی شکر کف انداخته
بیریزه نالت آب برود صاف نموده ثلث وزن آب و غنیمت داخل کرده خرگوش یا رובה یا کفتار یا بز کوی سکر دام که باشد زنده را بسته در این س
اندر اند و بچ شاند که هر شش و پس صاف نموده چهار دران بنشانند چون گرم باشد صبر کنند وقتی که در شش و پیرن آرد و قانت کثرت ان کثرت احتمال
طبع مرض است و بعد خرچ بر عصبه و کوفت روشن قسط یا روشن گردگان بالند تر یا ق تمامیه منافع این یاده از منافع تریاق ارجیمت بقرع
و فلاج و لقوه سودمند و باد بالنگد و وقع اذیت سموم کند زراوند طول یوز چینی پوستیخ کربن الغار مرکی قسط بلخ زرد چوبیطیا نامسادی کوفته
بیتجه بعسل لعفی مجنون سامر شترتی یک شقال توتس این تا دو سال میانه شاد و رطوس که هر وقت صدام و مرچ و لقوه و فلاج و عرشیه و تمیح امراض عقیده فزنده یازده
و اوجاع معده و کبد طحال و کلیه حرم تا یکی چشم بود و جدام بریش قویج و استسقار نافع است و اسهال بی مشقت کند و در بول حیض بود و سنگ گرده
و شانه بریزند و حرارت خرمیزی را توتس و در بدن را از اخلاط اسده پاک سازد و براح دفع کند و سده سپرز و جگر کشاید درنگ نیکو نماید و قوش با چا
سالانی بود و یوز چینی یک نیم درم عود بلسان فرقیون فلفل سیاه فلفل سفید زراوند مرکی جیطیان صاحب بلیمان فلاج از خرچ و حماما بریک درم زعفران
و اینجی و ج مصطک روغن بلسان بریک سه درم سنبلی ایلینجی درم نیم کما و یوز س قسط اسیون بریک چهار درم سارون سلینجی ستمو نیاسیر یک شش شقال
صبر سقوی پانزده درم خارقین است درم او وید کوفته پنجه و روغن بلسان چرب بناخته با سه چند آن غسل بیشترند و بعدش ماه استعمال کنند شترتی
چهار شقال و قرابا و این قانون زنی سارون سلینجی و قیاسی بریک شش درم ستمو و حماما یک یک درم جلاب معمول در اکثر امراض مانجیه
عصبیه سودا و یوز پنجه که با حرارت مزاج جمع شده باشد و در لقوه و فلاج بجای با اول غسل لعفی ای که قوه سفید یک طلع زرق کا و زبان عرق با و پنجه
گلاب بر واحد یک طلع و گاهی عود کلاب عرق بهار نارنج داخل کرده میشود و همه آبرانش ملاکیم نیزه تا مناسبتی بدید آید پس گل گا و زبان عود صلیب اسطوخودوس
بریک و شقال و مقدار از گلاب یا عرق از قوه های مناسب علاج و احوال خوش اده صاف نموده آن غم نمایند و برانش گذارند که نایت نشف شده
قوام معتدل مانده و در شیشه کا پارند و هر گاه که تقویت و تفریح منطو باشد با قند عنب شمشیر و انگ عفران یک نیم دانگ ضافه کرده شود و قوتیکه
تسخین یاده تر طلبد اگر بعضی افادیه چون و اینجی جوز بود اسباصه مصطکی در میان آن انشزده شود و ارشال ترج نافع لقوه و فلاج و شتر
و متوی معده و و صاع و اعصاب مجرب النفع است تالیف حکیم علوی خان شیر که نفعی است شقال یک شرب عرق بهار نارنج و گلاب بر واحد یک ضد
بچاه شقال پنجه شاند روز دیگر بچ شاند که هر شش و ازشافه گذراننده پس بگیرند پوست ترنج ده شقال از خرکی سارون سلینجی و اینجی و پنجه

و این صفتی است که در قوی طایفه سلسله فلفل گل سرخ قاقله بهل قرقه کاشم که در مشکال که بر یک مشکال جوز بود و در فلفل سفید سیاه عود صلیب سنبل الطیب
 عود هندی قرقه لعل بریک و در مشکال زعفران عنبر شهب مشکال کی بر یک مشکال هم بود و یک کوفته سنجیه بداند و عسل سفید صندل مشکال را در آن
 کرده تا تمام از بسبب و در بیشتر شترتی یک مشکال تا دو درم و گاهی چند درم و در خطائی بر یک مشکال اخل میسازند حسب ابراج نیز میسازند
 و جمیع امراض مغزی جهت تقویت دماغ و اعضای رئیس از فضول اخلاط یعنی ابراج فقیر تر به سفید عود بر یک یک درم حب الفیل غارقیون نیسون بر یک نیم درم
 شمشیر خطن کاشمندی بر یک یک نیم درم و انگ هم بر کوفته سنجیه آب دیان بیشترند و میسازند حسب یک شربت است طریقی استعمال آن در مقدمه کتاب ملاحظه
 و در نسخه معمول حکیم ذکاء الدخان وزن حسب انبیل یک درم است و قلع زرین و کثیر بر یک چهار سرخ عود نیسون درم نوع دیگر از الد حکیم
 علوی خان برای فالج و لقوه و مرصع و استرخا و الیونیا و در معده نافع است و مخرج اخلاط ثلاثه و غلیظ از دماغ و معده و مصلح قروح و جوشور و در غلظت از
 ایتیمون پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه سناسکی عود صلیب نیسون بر یک یک درم و درم و درم و درم کاشمندی بر یک درم و درم و درم
 اسطوخودوس بر یک و درم ترید موصوف و نیم درم ابراج فقیر انکه درم کوفته سنجیه خرغن با و ام چرب ساخته جهان سازند و درم و درم و درم و درم و درم
 باب گرم وقت شب یک پاشنی با نده بخورند و او را المسک طریقی جهت فالج و لقوه و مرصع و خفقان باره و ضعف و تنیق النفس جمیع امراض باره را
 نافع است به نسخه معمول حکیم ذکاء خان مشکال لعل سه شانه چند بر یک درم هم همین سنبل الطیب قاقله قرقه لعل هندی بر یک درم و درم و درم
 که بر یک بر شترتی مرض زرباد بر یک و در مشکال نبات عسل سنجید بر شترتی ساخته بکار برند و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
 و در امراض سردا و دماغی و قوی و غیره شرب و طلا مستعمل نشود و مغز تخم بیدار بخورند و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
 گرفته شود و آب زرد بماند پس از آن که در باره بماند که تمام روغن صاف بر آید روغن بیدار بخورند و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
 سیر زکاشاید و قوی را دفع کند تا سوره صغیر بودینه گوئی تخم کرفس نیسون مشکال سارون بر یک بست درم سرخ کرفس سرخ با و دیان سرخ سولنج سولنجی سنبل
 خشک بر یک درم سرخ شند مقل بر یک سرخ درم سرخ با و درم بر یک درم سرخ بیدار بخورند و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
 چهار درم حمله نیم کوب ساخته در آب نجیب اندازد و از آن شود صاف نماید و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
 تا سه درم با اول اصول با شل ازین روغن نیز نمایند و روغن قسط نیز معمول نافع برودت اعصاب مقوی آن مفید امراض مغزی را و دماغی قسط ده
 این سرخ بیدار بخورند سنبل الطیب سرخ هندی قرقه لعل عاقر قرقه بر واحد سرخ درم قرقه لعل چهار درم شب سدر طل آب تر سازند و درم و درم و درم و درم
 صاف نموده با نیم طل روغن زیت یا روغن کنجد جوشن بندند و روغن بماند و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
 بکار برند و روغن سنبل الطیب تالیف حکیم علوی خان برای فالج و غیره پیاز عضل چهار و قیه بکار چوبی تراشیده و یک روغن کنجد نیز بدهد که مراد شود و در
 نالیده صاف نموده عاقر قرقه چند بر شترتی قسط تلخ فرقیون بر یک مشکال مشکال مشکال مشکال مشکال مشکال مشکال مشکال مشکال مشکال مشکال
 چند بر شترتی فلفل سفید عاقر قرقه شمشیر خطن فرقیون طلیت بر یک نیم درم عود صلیب درم نیم کوفته در یک طل بغدادی روغن سدر آن خل کرده
 در شیشه کرده در آفتاب از نایک هفته هر روز درم و درم بر شترتی در روز ششم یا نهم بیشترند و باز او نیم ذکره داخل کرده تا یک هفته در آفتاب
 بر ستودارند و بچنانند و روز ششم صاف نموده باز او نیم ذکره سخی نموده داخل کرده تا دو هفته در آفتاب از نایک بر بندند و روغن و بندنی کب

از ترکیب معروف الیه که در فاج و مفصل و غیره معمول قرنفل و صلیب سیخه سورنجان تلخ اسحق و لبسان هر یک پنج درم سنبل الطیب فاج سیخ
 پنج سوس قرقر قسطخ هر یک ده درم نیم کوفته درده رطل آب شیرین یک شبانه روز خیسانده روغن زیت و وطل داخل کرده بوشانند که آفت
 روغن بماند مالیده صاف نموده شخم قانند شانزده درم مویسائی چهار درم دران گداخته قرکی سه درم چندیدتر درم سوده آمیخته بکار بر در روغن
 معمول برای فاج و قنوه و غیره امراض بارده قسطخ چایته آفتنتین کندش پنج بار دیان شیطیح هر احد سه ماشه عاقرقورق و فلفل سنبل الطیب پنج سوس
 قرقره اشتراسن سیخ و قرنفل صفتان سیخ کرفس تخم کرفس انیسون سارون سیخ سکنج و شیر زرباد و نجیل در اچینی کبابه لباسه و افغانل کندر هر یک
 دو ماشه مغز بادام تلخ شش ماشه شو نیز مغز تخم بید انجیر مثل هر یک چهار ماشه مصلک دو نیم ماشه همه او برانیم کوفته در چهار آثار آب یک شبانه روز بکنند
 بعد بوشانند بگاه آب سوم حصه ماند صاف نموده روغن گل روغن بالونه روغن سوسن روغن بید انجیر هر کدام نیم پانزده آمیخته باز بوشانند که آفت
 جذب شود و روغن بماند پس مشک و ماشه خیز شنب چار ماشه جوز بود و ماشه فریون چندیدتر هر یک سه ماشه لب یار بار یک سائیده حل نموده
 نگا بداند روغن موم محرب برای فاج و قدور و اعصاب تحلیل مواد و هر قسم با موم یک تارنگ شوره آثار بود و نادر و یک اندازند و بطریق گلاب
 بکشند مثل عرق برمی آید آن را نگا بداند و بریدن عیان شده بماند و می باید که بعد از آن لیدن دو گطری پارچه بر بدن نیندازند تا با و بر بدن رسد بعد و بطریق
 پارچه پیوند فوج دیگر قوی تر از اول موم سفید نیم آتارنگ سانه پاره و آثار نو شاد شوره قلمی هر یک یک چشماک سنگرف یک از قنفل جوز بود گل آتار
 افیون هر یک ماشه یا هم کوفته بموم و نمک مخلوط کرده در ظرف انداخته نیم و صل کرده بطریق گلاب عرق کشند و در شیشه بدارند و قدری گرفته با شیشه
 و بالا نیند کنند بزند برای امراض بارده و ریجی محرب است یا در قرع انبغ کشند و لعاب زرد روغن حواصل معمول جهت فاج و وجع مفصل و وجع
 امراض بارده و ماعی حوصل یک عدد سنبل الطیب بسا سه سورنجان بوزیدان خولجان زرباد جوز بود از زرا و نطویل پنج ذریه عود صلیب چینی هر یک
 دو ماشه قسطخ بخری قرنفل هر یک سه ماشه زعفران نیم ماشه خفاش نده ده عدد در روغن زیتون رویک مسی قلعی در کرده گلاب نیم من آب من بر سر آن
 ریزند و بر آتش گذارند که روغن بالا آید بگریز است حال نمایند روغن محرب بجهت قدور و عشته و فاج و استرخاد و مفصل بارده و عرق النسا حکیم زرباد
 قصبه بکنند و قسطخ هر یک سه مثقال او خرسورنجان کبابه چینی ناروین اسارون هر یک و مثقال زرباد و در شیشه عاقرقورق و مغانت بماند
 بوزیدان هر یک یک مثقال مجموع را نیم کوفته با سیب آله آب بوشانند آن مقدار که یک یا آب بماند پس خوب لیده صاف نموده روغن گل روغن یا
 و روغن بالونه و روغن زیتون هر یک و مثقال داخل کرده بوشانند چندا که آب برود و روغن بماند پس جدا خطالی چندیدتر فریون هر یک سه مثقال
 جوز بود از سیب هر یک و مثقال زرق یک مثقال کوفته و بجز روغن و سیاهون سنگین کنند و روغن را اندک اندک بران چکانند و بسته بمانند تمام
 روغن یا آن مخلوط کرد بعد از آن مویسائی معدنی قدری دران حل کنند و در شیشه نگا بداند روغن برای خنک کردن جز آن از حکیم کلان سورنجان سیخ
 جوز بود از عظیم سیب الکنکی خردل فریون هر یک یک تو از روغن کهنه شصت توله جزا مثل غبار بسا بند واحد از آن در کمال انداخته صلا می نمایند تا و بر
 اندک اندک روغن انداخته بعد از آن خوب مخلوط نموده در آفتاب یا در جای گرم برینست اعصاب تا یک پی خوب بماند سفوف اترج از اترج
 حکیم علوی خوان که خوردن آن بعد از تغذیه یا ارجات برای فاج و کوفت را مفید پوست زرد ترنج بادرنجوبه قنقار از خراکه و مغز پوست لبلیله کالی سیخ
 پنج مثقال سارون نیم من سفید اچینی سلیمه قر و مانا هر یک سه مثقال جدا خطالی مشک ترکی عشره حنبل بیدتر هر یک نیم مثقال زرق

کما فی روس هر یک چهار دانگ جزو از او نه طویل استغیج را زیاده بادیان خطائی که بنجیل تخم سرداب که با سدر و عس و خام سنبل الطیب قسط تلخ فاو اینها
تخم سیسیالینوسل اسطوخودوس هر یک یک مثقال صغیر فارسی دو مثقال خارک چرمی پانزده مثقال کوفته بجزینه بریز و یک مثقال صبح باوه مثقال عرف
باورنجیو بجز نذر شربت ابریشیم نافع برای فالج و لقوه و مرع ابریشیم نیم آنرا در آب آهین تاب سه شبانه روز خیسانیده بچوشانند و صاف نموده
اسطوخودوس باو آثار گل گاوزبان چهار توله گاوزبان نیم باو علیحده خیسانیده بچوش کرده صاف نموده هر دو آب اجمع کنند و با غسل نبات فرو یک نیم
بقوام آرند پس عود هندی مصطک و انجیلی در چینی عود صلیب سافج هندی بسفایج خولنجان ج تبرکی سنبل الطیب قفل هر یک یک که بسیار خولنجان
زعفران هر یک شش ماشه غیر اشبب نه ماشه سائیده داخل نمایند شربت غسل در جمیع امراض بار و عصبی باغی بعد تقیه و صحت جهت تعدیل مزاج
و تقویت مستعمل است و خصوص فالج و عرشه را با غایت نیکوست غسل مصفی یک طلیاش رطل آباران بنیزد و کف آنرا بر اندک پس نفل خولنجان مصطک
در چینی عود و آنه قاقین بسیاره جزو اسافج هر یک و درم نفل سیاه یک درم کوفته و در صره بسته انداخته بچوش و بهند و صره را آفتابا ناکالیده باشند و بعد
قوام فرود آورده صره مالیده و در کرده نگاهد از نروا که بفرسک قدری خوشبو نمایند بهتر است طلا برای فالج و لقوه از حکیم اجل خان سر جان بزرگان قسط تلخ
خولنجان زربنا جزو باوج ترکی عود هندی عود صلیب عرق قرقا هر یک را یک گلاب سوده بفرقرا تپشت و محل فالج طلا نمایند و در لقوه بر سره و فقار گردان کنند
طبیخ خضبه عرقا برای فالج استرخا و جزو قشع امتلائی نهایت نافع است مزخوش با لونه حلز جمل مثبت برگ غار سرداب بنجیل هر یک یک من
مجموع را در نصد من آب بچوشانند چون نبصفت رسد بجزه جازنده در آن اندازند و بچوشانند تا ماسر شود پس آب گنه اور لغار کلان یا در حوض کوچک
از پارچه بگزنانند و بر کنند و سه من و عن زیتون اصل کرده مریض را در آن بنشانند و مره بعد از خرمی چینی کنند عرق تنبول خوشبو جهت فالج و
و جمیع امراض بار و داعی بی نظیر در چینی چهار جزو بسیاره هر یک سه قفل نیم سیرک تنبول سفید خوشبو انصردق کل سوطی که فارسی گل مشکلی گویند چهار سیر
عود هندی نیم سیر زعفران چهار توله همه انهم کوفته هفت صراحی عرق زرنفل که یک گلاب کشیده باشند بر روی آن بخیته و بشار و زنگارند پس آنرا عرق کنند
عطر آن گرفته علیحده نگاهد از نروا که بعد از نروا صبح پنج مثقال شام پنج مثقال بنوشند و اگر مسکر خواهند سج عرق زرنفل عرق
قندی عرق خزانند عرق تنباکو از اختراع متاخرین است برای فالج و لقوه و استرخا و استسقا و قولنجی و کلیل رایح معده و تقویت سد و مضم طعام آوردن
و رفع صداع لغنی اوجاع مفصل لغنی نافع است تنباکو زده خشک چهار من تریز و اگر آتیا که تریز باشد چهار یک من تریز یا نخا و صغیر هر یک پنج مثقال در چینی قفل
انظار الطیب عا شایر یک و مثقال هیزه او چهار من تریز آب یک شایر و پنج سائید پس عرق بکشند و صبح و شام پنج مثقال بنوشند عرق تنبول
حکیم اکل خان که در فالج و غیره امراض بار و داعی مستعمل است یک تنبول بخیته سیاه و ناخاوه خولنجان بنجیل هر یک باو اما صغیر در چینی جزو بسیاره قفل یک
نیم باو عرق در چینی و شیشه عرق باورنجیو شیشه گلاب چهار شیشه بدستور معمول عرق کشد شترتی از چهار توله هفت توله عرق کشتلی اجل خان که همان نفع از
گل کشتلی دو عدد جزو بسیاره سوج ترکی بادیان خطائی هر یک توله گلاب پنج شیشه عرق بادیان چهار شیشه بدستور عرق کشد شترتی از چهار توله هفت
عرق تنبول دکا الله خان که واقع ضعف و ناع مست گل سیوتی گل چینی هر یک چهار توله جزو بسیاره عود هندی قفل کل سرخ هر یک او قیه
برگ تنبول چینه پیا و نبات سه که باره عرق کشد خوراک هفت توله توله شربت تنبول چهار توله تخم شترتی هفت ماشه عرق چوب چینی علوی خان که در فالج
و امراض بار و داعی معمول چوب چینی سه صد مثقال در پنج عقرنی خولنجان تودرین مثقال سنبل الطیب قاقین همین جزو بسیاره هر یک یک توله مثقال

اینستیم خام باد رنجوبی بر یک بست متقال از جنی قرفل برگ زخم شک یک درم نیسون هفت متقال غیر اشرب شک یک کدرم غفران پنج درم آب شکر
 و کلاب گندم یک پنج آنرا برستور عرق کنند خوراک ازده تولد است پنج تولد عطوس که تقیه دماغ کند و لقوه و فالج و عرق را برسد مندرست کندش هفت درم
 فلفل سفید سیاه چند بیست بر یک درم یک درم سد اشک درم صبرستو طری یک نیم درم خردل و درم شونیز یک درم کوفته بنجیه اندکی از ان بنجی مسد غرغره
 مستعمل در فالج و لقوه و نقل زبان که از رطوبات باشد از ریاض مثل خان خردل زرباد و دار فلفل زنجبیل شونیز ساونج مویرج عود و سبک بر یک باشد و سبک
 عاقر قرقاص قمر گل بابونه اسطوخودوس عود صلیب و واحدش باشد قرفل در عدد جو کوب نموده چهار باس خیسای خیده در یک نیم اسپرینج شاند گره نم سبک
 باند صاف نموده عمل سفید و تولد نوساد و بوره امینی یک درم چهار درم زوفای خشک است درم صدقه درم
 نوساد پنج درم فلفل سفید فلفل سیاه گامیا هر یک درم شش درم زنجبیل خردل عاقر قرقاص مویرج بوره امینی هر یک درم چهار درم زوفای خشک است درم صدقه درم
 پنج سوسون هفت درم شونیز پنج درم زنجبیل ده درم و دار فلفل هفت درم همه کوفته بنجیه دو درم از ان یک درم اراج فیر اور بنجین و یک درم آرد
 نماید که عجیب است که قند عملی که در امراض بنجی مستعمل میشود یک گل سرخ یک ما شربت خالص سه آنرا برود در دطرانی کرده کف مال نماید که خوب بنجیه شود
 تا جمل روز آفتاب از بنجین است طریق ساختن کفند شکری لعوق نافع فالج و لقوه در امراض ماعی بار زنجبیل زرباد فلفل سیاه و دار
 قونجان و اشیشان قرفل و عاقر قرقاص بر یک با سبک با عمل و چند ادویه بیشترند و عمل زرد ماه الاصول الی و از مخرجات الی علوی ان مستعمل بر
 انصاف ماده فالج و لقوه و استرخای مغزی امثال ان تا چهار درم اسپرینج فایا و انیا بر یک یک متقال با و ان نیسون تخم کشتوت تخم کرفس و ما با پوست تخم کبر
 پنج با زبان پوست تخم کرفس پنج از خربک و متقال یک نیم طل آن بچو شاند تا نیم طل دید صاف کنند و عمل مصفی که قبیل ساخته نیم گرم سیاه گامی
 در بنجی که بدگشتن یک بنجیه کما فیطوس کما در بنجی حاشا و اسطوخودوس اسطوخودوس قند ریون قند ریون تنیق بر یک یک متقال اضافه میکنند و بعضی عمل کفند
 شکری یا عملی شربت حاصل یا شربت اسطوخودوس یا بنجین وری حار بجهت حاجت کی از اینها بوزن ده درم داخل می نمایند و اگر از استعمال این جزا گری
 و فراج یا صفا در مخرده متولد شود عوض این اجزا اصل السوس پوست تخم کاسنی فستقین رومی اسپرینج و متقال اضافه کنند و کفند و اما
 یا بنجین وری معتدل یا بار و نمایند همچون سمعیر و فقیر و لقوه و فالج و عرق و عشته گویند که بواسیر و بنج و برص را نافع بود و مخرده راقوت و در و اما
 آورد و تخم دفع کند و قوت بدن باه میفزاید و رنگ آنیکو و سرخ گرداند و حرارت غریزی را برافزورد و پیران را بغایت مفیدست سبک پوست پاک کرده
 نیم آنرا در یک آنرا شیر گاو پزند تا ماهر شود و یا سه رنگ عمل دستی درم روغن گاو بر سر آن ریزند و با یکدیگر مزوج نموده از آتش فرو گیرند و این ادویه را کوفته
 بنجیه یا ان بیشترند قرفل سبک با نیم جوز بو فلفل گرد و مصطک فاقه و صغار و کبار پوست بلبله کبابی از جنی زنجبیل بر یک ده درم عود خام زعفران یک پنج درم
 خوراک هفت استه تا یک تولد نوح و دیگر تالیف حکیم علوی خان ای فالج و غیره امراض تنجی و سوداوی همول تریاق سموم استند ادمت آن زربستان خردل
 مفید گل گاوزبان باد رنجوبی بر یک بست پنج متقال بعضی بلبله سیاه پوست بلبله کبابی غنث الشهاب یک ازده متقال نیم بهشت ازده طل از ان
 مکرده صبر چو شاند که کثرت بماند الی صاف نموده سبک پوست پاک کرده یک طل در ان طلوع داخل کرده جوش دهند که خوب ماهر شود و من طل شیره گاو در ان
 بچو شاند که شیر خطی گردد و از پارچه صاف نموده و غنث و یک طل داخل کرده خوب بریان کنند که در غنث یک درم و در طل یک درم و در طل یک درم و در طل یک درم
 از بنجین فلفل سیاه و سفید سیاه و کلاب و دار فلفل و قرفل و خولجان و بنجین متقال و گل بابونه درم زنجبیل بر یک پنج متقال زعفران غیر اشرب بر یک یک متقال سود

آینه و ظروف صینی گاهارند بعد چهل روز یک شقال نخوردن مجون خوب صینی شترخ حکیم مدوح که همان نفع دارد بزود چوب صینی بست توله گل گاوزمان
بهمنیش شقال بریک و توله خصیة الشلیب تاوله خویجان سه توله ابریشم مقروض یک لیجده و اخطائی ورق طلا بریک درم منخات بغدادی شقال کوفته
بجینه حبس سه چند قوام ساخته لبشند خوراکی که محجون فلاسفه بنام رافع کند و باضربه قوت دهد و اشتها آورد و نسیان و السین و اوست و در گوده
و اوجاع مفصل س اناج بود و منی را زیاد کند و باه را بگریزد و بحبل فلفل و افلفل اچینی را مقشیر شیطیح بندنی را و مدح خصیة مغز چلخوبه پنج بابونجیل
بر اندوه درم تخم بابونج درم مویرق سنی زخم غسل مصفی و وزن وید یا سوزن او و یطریق متعارف مجون سازند خوراک و شقال چهار شقال مجون سب
تلیسین طبع کند و فالج و لقوه و قوچ نامچی برنجی سترخان صاب فخرس اوجاع مفصل معده و قروح کلی منانه و امعا و بقران استسار النفع و در پاره بشکند
و کرده و منانه را از فضلات پاک نماید حیض براند و اوجاع اعضا را سوزد و در بگیند غار لقون سارون ج قودا نام سدا یک کوفته یا نخواد فلفل بریک اوقیه
حاشا تخم کرفس یک کوفته سنبیل الطیب عا کوهی فطر اسالیون کما ذریوس اسقور یون بریک شست اوقیه کوفته بجینه حبس مصفی لبشند و در نام سب اوقیه اتالی
تا و شقال استعمال نماید مجون اوزانی مجرب سرفال و لقوه و عشته و اخلال از حکیم کمال خان کجا بر قدر که خواهند در شیر گاو یک شانه روز بخیا سازد روزم
شیر را در نمایند و شیر در آن خل کنند چنانچه هفت مرتبه تبدیل شیر نموده پس شیر تازه گرفته در یک ازند و کچله کند که در هر دو سه لیته در آن یک سعلق نماید و در یک کوب
لطیق نشود در آتش نیز تا آنکه شیر خشک شود و بعد بر آورده بشویند و پوست آن را در دو در کرده بر او بار یک سویمان کنید و بست در بر او آن کند و پیش سفید
فلفل ساپ اچینی جوز بولوسا به مصطک عود لسان نجیل عود سبک و فلفل سعکونی آنکه سنبیل الطیب قله شونیز صندل سفید زعفران فلفل اچینی یک کوفته سب سفید
وزنه اچ و گیرفته بطریق متعارف مجون سازند خوراک زخم شقال تا یک شقال نوع دیگر از این صورت مختلف جهت قطع عادت ایفون باغایت مجرب است در نفع فالج و لقوه و است
و امراض کرده و در شقال عرق النساء و السین نهایت نافع اوزانی یعنی کچله شقال شیر خیا سیده پوست او را جدا کرده بسویمان نیره نموده درم صلابه کنند
و گل گاوزبان شقال سیل زرباد شقال صندل سفید لاله لیلیه سیاه بریک شقال عود هندی یک شقال اسطوخودوس کثیرا با جمل مغز چلخوبه بریک شقال
قرنفل یک شقال عمل مژگان و غیره را که از یک شقال در شقال مرادست نمایند مجون حکیم کمال خان مقوی ماغ و اعصاب فح امراض بارد و اغمی اذ ضرر را
بسیار منفع و صلیب دار صینی خصیة الشلیب یک شانه مصطک بوزیدان شقال خویجان همین گاوزبان برک و بخیب سنبیل الطیب بسا سه برگ و بنشک
سعکونی بریک ماشه سور بخان مهوری تخم شمشاش بریک چهار ماشه زعفران یک نیم ماشه و افلفل فلفل فرنج عقری لسان العصا و فلفل سارو
اسطوخودوس نفع هندی سلینج بریک درم زرباد یک نیم ماشه شقال عسل خالص وزن و کوفته بجینه بطریق متعارف مجون سازند و در او پیوند
نافع فالج که آنرا ادرخنگ نیز میگویند بعضی اطباء میگویند که در ابتدا فالج اگر بر او غسل عسل هم نرسد عوض آن قنسیاه گرفته جوش داده استعمال نمایند و بعد چهارم
منضج بویان شش شنج بابونج یک تخم سوزج و جوین بر یک شانه شال چلخوبه را شیرین کاسنی یک کوفته و توله بریک نیم و اچ شش هندی گانه نیم و باوند بزرگ
نیز شند بعد از روز چهارم روز سوسل هندی بر سهال حبیبال ستوده انا و هندی حب کوز چتری نیز میهند و بعد از هفتیه محلات فراخ شال عرک و شش
و سیاه کچله و انبجین استعمال نمایند و شش خورده مجرب است و اگر سوزن سوزج و ادرخودار پوست سب ازند و شانه عسل نموشند نیز منفع بود بعضی برک و آن
و منسبها و نیزه خل میکنند اگر بیرونی یک عده و باها دور کرده در برک تنبول سوزج و زرباد و در برک تنبل صاحب فالج بق تقصیه سفید بود و اگر فالج مفر بود
فلفل کوهی یک جزو پنج جزو نبات سوده آنکه اندک روغن گیرند که با و انجم زرد و در و خردل عا قوسا سب حبس نخینه بزبان الندی سوزج و زنجبیل نیم کوفته

بریک یک امخته برگ بجان برگ سنبها لومر یک آتار در و اما آن کج شاندر نگاه نصف بماند در با نخود از مواجا آن گنیز جو کرانج گول جهت فالج و
لقوه و عشته و دیگر امراض روده و اعصاب محمول و مغز سینه پیل مول چندی پیل پینگ روغن گاو برشته اجود و سوزن روزی سه بار زیره سفید زیره سفید زیره سفید
تغذیه باوه بای شنگ گچ پیل کاشی پین بجانگی رخ موریا جمع اشیا را مساوی گرفته و در خندان تر بجا گنیز باده هم زن مجموع تر بجا و اشیا باقی گول بچینیا گنیز
و بعد را سائیده در گول کوفته آمیخته بقدر سه شنبه باشد آب گرم وقت شب بخورد خوراک نام یک توله است فوج و دیگر لیفن در حکم فتح الله این توله مذکوره
قوی از سنج اول است فلفل لفل بجنکه بریک در تخم پیل فلفل دیو دار بو بر عاقر و قرقا فلفل زربا و شمشیر در تخم پیل جنید ستر بریک در پم دست جنید کباب هم
بریک در پم بود پینج درم گول کل جزا کوفته سنجیه گول اندرم بکوبند و در غن ام چرب کرده باز بکوبند تا خوب باریک نرم شود انگاه اجزای سوده قدر داخل کنند و قدر
روغن دام بیا نیز در بار بکوبند چنانکه سندان تمام خراب آمیخته شود یک شربت کامل است حب حیال در فالج ستر فادانج و در پشت مستعمل گنیز حیال یعنی حب الین
و از این دست غلیظ کبابی دست پوست قیق که میان و مغز آنست در کنند و مغز او در پارچه باریک صره بسته گنیز و در آب حل کرده در دیگ نازد و چوبی با
دیگ نازده صره را در آن آویزند نوعی که صره در کسین غرق ماند و بیک سده و دیگر آب گزانش نهاده چند جوش دهند بعد صره را گرفته و مغز حب السطین را خوب
اندک بلیه سیاه لاجورد با هم بسایند و جها سازند بقدر خود و چهار پنج تخم را نند حب بی برای اخراج مواد غلیظی از آنکه در اعصاب قدین و قدین محب بسته
بگیر بلیه سبز زرد و چوب ناک موی مساوی کوفته بخیزد در آن فلفل سه در بسایند و بقدر کناروشی بسته از یک حبش مینفختند و بقدر و ساعه
دهند ایضا که اخلاط از دماغ و بدن بر آید و یله فوت ساسی کی موی مساوی کوفته بخیزد در آب طبع با دیان شسته هم بماند بوقت خواب درم نازده تخم در حب
پنج توله التاس آب گرم حل ساخته بپزند و بعد حب تخم سنی اوست مانند حب تخم سنی که آنرا حب لطفه ه نر گویند و فالج لقوه و صرع بعد فراغ از سبیل
برای تعدیل مزاج سینه درم شکر کوه دیو در چیت کباب صینی عاقر و قرقا گچ پیل بجنکه کور تخم سن مساوی گول گنیز سینه کوفته بچین شسته بقدر درم صر شام بسته کباب
فرزند حب پیش محمول و مغز در امراض روده و اعصاب محمول و مغز سینه پیل پینگ روغن گاو برشته اجود و سوزن روزی سه بار زیره سفید زیره سفید زیره سفید
شش شنبه پیل پینگ بریک یک که حله دیو کوفته بخیزد سیاه و روغن زرد قدر حاجت شسته مقدار نونک جها سازند خوراک یک جنید و فوج دیگر فالج لقوه
در باغ قسیر را در فلفل پینج کباب یک و فلفل پینج بسایند جز با قافله بریک یک م صلا نموده آب لیمو بقدر فلفل سیاه جها سازند خوراک و حب لطفه
نسبه کباب یک سندی نیز داخل میسازند پینز از باد می ترشی ضرر است حب سیاب برای فالج و لقوه و ناندان نافع از بیاض آتام و درم تخم دهنوره سیاه سیاب یک
ده باشد در آن زک کول نموده مقدارش حب ستر بخورد حب کباب نافع فالج و لقوه امراض اعصاب و لخم مفید در کمر و ریاح آن کجا مانده عدو در آب نمایند
بریک زردیاب کرده باشند و بعد از آنکه نرم شود پوست آنرا خراشیده بسوزند نگاه دو آن فح کرد و آتش بر آورده سائیده بر آن فلفل گرسوده آمیخته حب بقدر
فلفل بپزند و یک صر یک شام بخورد حب ستر که آنرا اندر پینز گویند محمول حکیم کلو صاحب چچناک سفید و برش باده گاو پیل پینج سیاه سها که شگرف مساوی
در آب لیمو کاغذی آویز و در زنی مشت پان کحل نمایند و بقدر آنه چو را بخورد حب ستر در سایه خشک که گاه بارند و لقوه کباب فرود و یک فوج و روغن گنیز بار و روغن گل
حل در عصب کشته و نموده وقت شست بپزند و بالایش کشته بپزند در آب سوزن و زرد و در میضه آب در کباب پینج کباب شکر صر در سهال الفون
فالج سندان حب در حضرت دینی محمد شرف الدین صاحب الله که شکر امراض روده مثل صداع بار در زرد و سفید و حیات فرزند و آن استعمال مفید بود و در طب پینز
نوشته که حب شنگرف برای جمع تنهای عفتی تب لزه و تب غیر معاد و سوسای ترق و در فالج فراوی محبت حب سیاه ایضا مستعمل حکیم مروج چون صر

گندک آنک اسرار در شب براده گادز کچور سماگ بیل سیب نجیل مبه مساوی کوفته و سیب انجیر در آب که هم فرزند و یک کوزه یا ده زان باشد کول نماید کوه
حل شود و بعد هم با قدر لطفل بنزد و در ساینه شک که بر طفل یک حب برای جوان و دو تا چهار حب و سیرک گلی اگر نیشد بارگ پان و ان مصالحه بنزد و لقمه فایده
و قوی تر می شود و در پلو و غیره امراض باره علم الکیمیدار و در دندان و مزاج گرم باشد و خرفه و در بلغم بدون برقه استعمال نمایند حب سم الفار برای فالج سم الفار
طبا شیر سفید بریک و ماشه کته سفید چار ماشه بر آب یک بمالند تا تمام ساینه و حبه یک تی سازند و یک صبح کی شام در بند تا هفت سوز و در ششم مرتبه قند بنهند
از خوردن حب قزو اسهال خواهد شد تا حام بی نماند زنده گوشت بخورد چندی بر لبانی لجه و لطفل تخم کمانی نکاسا بنظر جوان کباب صینی بر آب گلیکوار آب برک گوگرد اگر
شیر آله باشد بهتر است چند با تسویه کرده بر بخورد و حب یک صبح یک قوت خواب بخورد و آنکه فالج لقمه و مفصل اناض از بیاض اسادی غفر الله له و لطفل
پوسته است آنکه پوسته چای تیر لجه و سماگ بزرگ بکرمول دیوار و صینی لوبک بترج ایچی خردا کیر بریک سردرم گوگل زردیم آنرا قدر می مکن و چرب ساخته کوفته
بنیجه بقدر چهارم غلو ساخته بر زردکی بخورند الاضیا منه فالج لقمه و خورنده و غشیه و افلاخ سائر غلظت می بار و رانف مست بجهلانو ه رابر برده با مغز اخوند چوردی و
ناجیل که می بخورد بجهلانو ه باشد کوفته با قدر سیاه آنکه که چند بهر لجه و آمیز می خورد تا زرد شود و در انصا حب قلمی سیب بچینا ک سیاه و شاد ده ماشه سلسله درم گرفته اول
حبست و قلمی آنکه در ظرفی که سیب بنیجه اندازند اگر بسته شود پیشش پاکش بر نماید پیش سینه اندک اندک نیز بنیجه لطفل همین ستور داخل کرده تهرده پاس کول ساد
و قدر یک نایج بارک بنول بخورد غذا گوشت طیز الاضیا منه فالج لقمه و حبس امراض انجمی و ج ده درم لطفل و نیز زهر سیاه کلونجی بریک و درم نیم طبل استور سفید و
مشقال بخورد و درم و درم فالج لقمه و غشیه و مفصل معمول است و حبس امراض برده فرغنه رانف فائده میکند سیب تخم ختمور و زهر بچیر بریک درم و درم کچیل درم
او در کول کرده در غن اگر ممانند که سرخ شود و ان اناش گرفته او بنیجه اندازد و در سینه خوبی عمل نموده بکار بنزد و چون برمال که از برای فالج حبست نیز زرد
سرخ بریک یک نام سم الفار پا و او کند حک نیم دام زهر سنگه و درم و درم آب کچیل سخی ملخ نموده در صند و در سینه شک نیند و از ان آثار و غن و در طرف ان می فالج کوه
تا نصف روغن نذرد و او درده صاف کرده بکار بنزد اگر برای سستی قصیر خوب است اول بالند بعد از ان که پان بچیند و غن پیش بر فالج غشیه و خدر و جاع عمومی بر کز میان اثر
بیش یا کیمیا و قو قو و ختم و خوره با جویح اسانی بنخ کیر سفید فون کچو کچی سفید بریک و ام مال کنونی کلونجی بریک نیم دام همه کوفته در شیر نیاگاد و در سینه زهر کندی که شک
شود و روغن کچیل یا گان یا با لاله شیر نیک نیم آنرا بنیجه در ظرف آبی باش ملایم بچیند چون شیر سوز و در غن بند بالند و برای بالیدن نیز فائده دارد و روغن نهفت بر
از بیاض لجه درم برای فالج لقمه و غشیه و مفصل حبس امراض در لجه بریک که در کچیل بریک که در کچیل بریک که در کچیل بریک که در کچیل بریک که در کچیل بریک که در کچیل بریک
آثارش لجه بنیجه اندازد نگاه صاف نموده بکار بنزد و کول مفصل الحجات درین نسو بریک بجهلانو ه اضاف نموده و بر روغن و راق سبب ساخته و ترکیب ان چنین نوشته که همه بر
گرفته کوفته آب آرد و با مساوی هم غن کچیل بچیند که روغن بنیجه و در کقط و مرکب سوده افزاید و بعضی آب ک بنگ آب ک نیب نیز می افزاید و روغن و با
جرب متعل و در ان حکیم شریف خان فالج و ج حبس درد با دما در ان رده بگیرد و باه و دست پامی و بسته همچنان نده در و یک آب انقدر بست آثار بسیار گرم در
چون باشد از ان بنیجه بنیجه شود و معمول کرده آب آنرا نگاهدارند پس فلان کمانی جوز با اسید سبب الطیب لجه زه بریک نیم پا و ختم و خوره یک ک کچیل بریک
سینه یا فون خلاص دام همه جو کوبند ده دریک من آب صین ملایم بنیجه اندازد آثار آنک در صاف نموده این آب با آب و باه مفرغ نموده و کچیل بریک که در کچیل بریک که در کچیل بریک
روغن کچیل فالص ننه برین فر آب اضاف نموده برش نیز بچیند تا آب سوز و در روغن در صاف کرده استعمال نماید و کول مفصل الحجات درین نسو بریک بجهلانو ه اضاف نموده
فران و روغن کچیل بنیجه استعمال سفید زرد اقبال حدائق حکیم شریف فالص بنیجه کاسته و لجه و بعضی عموط عام شراب سه چهار روز بر بار و غسل قصاص میفرمود

بدره شوربا کبوتری رخسیر او نبله از اشعری می و کبوتر میگرد و فر خوردن گوشت آن نیز نهمند و درین شوربا غله که کم بقدر سه له می انداختند پس آن در
 خوب غله می فروزند بعد در آن برنج دال میگرد و بعد از آن و زرشاد هم میچینیم بقیه عام استفراغ ماده مع مراعات حال مانع میفرمودند پس روزی دوم
 بستیم بایست و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و بیستم استفراغ استحال منجمات میگرد باشند بطوریکه هیچ نفیس
 استفراغ نمایند و اعاده منجمات کنند در آن اصل استعمال نمایند علی القیاس اگر داده این عرض از توکن اعصاب صفت منجمات صناعت بر سطوخ و س
 قطع یون قفاح افترادیان فاشک و ماناسیا یوس سنج کرفس سنج کاسنی سنج او سنج باویان بعضی زینج و دم و بعضی در کم نیند و در دو شب کرفس
 گلشنه متقال آنل کرده صاف نموده بنهند چند روز بر بنام آنکه اثر دفع ظاهر شود بعد از آن تقییه اتمه عمل زنده با فرایش برگ ساسانه هم مغز فون زنده متقال شکر سنج
 و در خم روغن بادام بارون میباید اگر احتیاج بقوی تر ازین اول مرتبه در مرتبه ثانی اند بران تر بسفید محکو یک م یا یک نیم درم غالیون هم سفید نیم درم زیاد از آن
 بعد از آن روزی او نبله در آن گلشنه با غقیات غلبه بادامیان افتراد و مسهلان چند روز منجماده حبیبیج یا حبیب تن غیره خوردند و مسهل مذکور بعد از آن مغز فون
 فخرایع سرد غالیون حسب حاجت قوت مزاج بعضی مضع آن مرتبه جوین کوره سازند و در آخر شب طباق بادامیان خیره خوردند و صبح مطبوخ مذکور رسند
 حبیبیج درین مرض کثیر المنفعت است و اسهال همی اکثر استعمال درین مرض مفید و درین سیرک ایشان میکنند استحال خوب انصاف تقییه عامه کرد
 و در استعمال نماید بر وقت مطبوخ و بدون آن حسب حاجت اختیار از زنده حبیبیج مذکور شد و نسخه معتدله است که در قول صفا کامل ساید لیکن اینجا نسخه زنده و زنده
 عوض مرفرفیون جدید تر است و وزن هر از مساوی نسخه شنبلیله همان حبیبیج است که در قول او منصوص مذکور شود لیکن اینجا بر بعضی ساید نوشته و در وقت
 از زنده محو سبب خردل در دو صفت حبیبیج استانی که ستوده شنبلیله است ایچ فیکر ایک هم جدید تر است درم ششم خطل ربع درم فریون و انگه فتنه چها
 سازند جمله کثرت است و حکیم عابد نوشته که این روغن عجیب الفعل است و تجرب بر صبح ایفته قسط مزاج فلفل عاقر و قوافل فریون جدید تر است درم ساید و نیم درم
 روغن کس با سوسن هر یک است زنده کلنگ جدید تر است ایچ مسکونه مسکونه و در این نسخه شنبلیله درم و در مینی چکاند و شامان فلفل و فلفل
 و جمیع ارض طیب علوی خانان نسخه تازه است که در علاج امراض باغی اضعاف باغ کثرت لیکن در اینجا عرض شد جزو است تا پوست سنج وزن یک استقال غیر کثیر
 متقال در عرض کس و سوسن هر یک یک استقال همان نسخه و علف هندی کلاب مطروح است و نوشته که او در یاد عرف کل نایج بسایند و عطریات داخل کرده صلاح کنند تا قابل
 اعتقاد گردد و شکل سید ساخته و آنم بپزند صما و تالیف و العلوی خان که بعضی صلاح آن کرده ام گفته موجب مجلل است بعد تقییه استعمال نمایند جدید تر
 عاقر قوافل فریون زنده عود هندی عود صلیب زبوا برگ مورد و سوزنجان بوزیدان قسط مزاج معاش بغدادی سنبل الطیب بنجوش سطوخ و وس مساوی بسایند
 بر عرض ساید نسخه بر فقرات گون خلف صما و کنند نفوخ نافع عاقر قوافل فلفل قاقله کوفته بنجیه بقدر نیم و انگه بنی مند لشوق نافع موسیانی قفسه ادر
 روغن کس با سوسن هر یک است کلنگ جدید تر است بر کثیر ادر اصل کرده بقدر و انگه استشق نمایند مضوخ نافع کدر مصطلک تجلیل فلفل مزج ترکی
 کوفته بنجیه بقدر جزو واجب است و آنم در مین زنده غوغه قویه مستعمل بعد تقییه وقت انتها خردل عاقر قوافل است سنج کبر مساوی کوفته بنجیه بطیخ زنده و نسخه
 غوغه کنند مجول منتهی نغم نافع فالج و لغوه فلفل فلفل ساید ساید کالی جوز بوا هر یک متقالی حب الینیل شش متقال تر بسفید شکر سفید هر یک بست و چها
 متقال تجلیل چها متقال کوفته بنجیه مجلس سید خوانم نموده بشند شترتی از پنج متقال تا هفت متقال باقی نسند و اقوال دیگر ساید موافقت است
 مینوسید و فالج باغی اول فصد کردن اگر چه اثری عظیم دارد و جهت آنکه مخرج اخلاط اربعه است و دفع سده و منفی عصبانیات نماید لیکن اکثر بزرگ فاجات ساید

کدانی الایمنیزه ایس که مناسب وقت باشد بعد از فصد و سبب صحت چهار روز و متوسطا هفت روز و در تومی چهار روز و هر چه جزو بخوار الحسل از غذا و او نخواه
 قوی خواه ضعیف نماند و اجناس اگر کدانی از غذا و او داده شود و فی العود مابرد و دم بگردمفادات میکند کدانی الحسل و اگر درین اثنا ضعف بسیار و دو یا سه
 آن ترید بشو برای مرغ و یا الحسل میند و چنین اگر مزاج گرم بود و بشرکی صفت و کدانی البهه استاز که کدانی تنگ سینه کدانی البهه کدانی البهه کدانی البهه کدانی البهه
 که آثار مزاج ترا جمع از سبب برای مفلوج است و بیخ فرموده که آنچه تر از شراب است و بعد از فصد و این و الاصول خفیف نهند بیخ و ابیان بیخ کاسنی اصل السوس شش سرخ
 سبب سبب اشه اسطوخودوسن ماشه گلند عسل بهما توله غذا نخورد آب یک مرغ و یا شور برای مرغ و نان سبب و بجای آب الحسل ساده و میر سوس حین کتاب و مسمی
 تبخیر فی قوی فرموده که بگلایه نماند و اگر اندک تو خست یافته شود عرق کاوز بان یا شانه نیز نیم نمایند و یا پانزده روز برین تدریج کند راند و روز شانزدهم
 تغیر بزاق و باغ کند لیکن فی الاست که روزی نیم نمایند یا در وقت شب جلیباج نماند که با الحسل بخورد و صبح در اول اصول مذکور برگ سناک نیم توله بخورد و
 بیخ عدد و مؤثر است که توله اخبار شتر مرغ و سبب
 مسهل نهند و اگر مرض غلظت باشد شکر سرخ و شربت دینار و روغن کاوز و عرق نماند و وقت دوپهر بعد از اجابت طبع دو سه مرتبه یا زاده بخورد و آب غرض نماند و وقت
 شام نان خشک کاتوری بشو برای مرغ یا خشک یا اوز پدید در زلیقه و یک صبح این برید و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 اصل السوس شش سرخ کف سبب
 صاف نموده شربت بزوری حاد چار توله درین یک توله یا حرق نماند یا شیده بنوشد و غذا و آب و پیر شام بتور و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 زاده و بعد از این مال اصول سبب
 اسطوخودوس تخم قرطم کما فیله و سبب
 صاف نموده و صبح توله یا چهار توله شربت اسطوخودوس منصف و روغن با و امید بخورد نماند و شربت پهل و زرد غذا و آب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 پهل یک جهت متقیه او ایاریات کما فیله ایس که کاغذ سبب
 تا حصول فیض حرکت تمام اگر مرض زتقیه لول شود و روز ششم ایاریات موقوف کسرو جهت رفع لقیه با و استه خا حام نماید و آب زلال استعمال کند پس درین مرغ سبب
 و قسط و روغن قادیانی و سبب
 و بیخ سبب
 از این بکار بریزد و روزی شش یا هفت که در مزاج خاصه یا اشتغال این سبب
 اصل السوس که در دم دریا یک در تخم خلسه در فسیانه صفت نموده گلند عسل در حل کرده نیم گرم صبح و شام میاشامند و شش بخورد و بر او الحسل قصار کند و بعد از چار
 بر جزی ای نفق مذکور ایسول بر ششم گرم یک سلم فروده چغندر صاف نموده با شربت صوان شربت لیمو صبح و شام در سینه غذا و در عرق غلظت عرق
 کاوزان روز ششم بسفنج شش در دم دریا جزی مطبوخ میفرزاند و شش نرم استعمال نماید و بعد از آن سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 مطبوخ اصنافه کند و بخورد و آب چینی و زعفران اندک نان خشک غذا سازند تا پانزده روز این نوع بخورد و بعد از آن وای لطیف که در قول صاحب کمال خواهد بود پس همان
 و بعد غرغره مال اصول حلیبج و غذا و با غرغره و الاصول شش غرغره و عطوس حلیبج حلیبج صاحب کمال و بدین که در مضمون و شش مطبوخ ایاریات کما فیله
 همانست که در قول کوسطون خواهد شد و گفته که با شش و روغن بسیار که در علاج سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 چهار دم مرغ غرغره برادر چند روز الحسل شش سبب
 بصل شش سبب
 حاد و عمل آردنا غلظت سبب
 غلظت

بسیار از اصول حلیبج

بسیار از اصول حلیبج

بسیار از اصول حلیبج

باشید بکار برین امثال شوره و لیلش مجون سوسن و فاسی خشک اسکینجین غصصه سهیل خال المریغ فیقرا سح غار لقیون شحم حنظل و سرگاه و دهنقه برین تدبیر گذرد
 بجهت شیطیح و جسته تن سببالی آوردند و بعد از آن غرغره بنبول عاقر قرقا و پوست کج که روح و مویزج بکار برند و غرغره با یاریج ارکا غابین رسر که غصصل
 عمل کرده نیز تا پنج روزت و بعد از آن کله لبطه و کندر و قنفعل عاقر قرقا و یخ اذخر و تخم انجیره و خردل و بودینه و وج و فلفل سیاه و سفید و قاقله بنامند و
 سرگاه یک هفتقه دیگر از روز برین تدبیر گذرد و دیگر پوست کج که نفس پوست کج با دیان بر واحد پانزده درم پنج اذخره درم با دیان تخم کرفس اینسون و فلفل
 و فین و عاقر قرقا و بنجیل بر واحد سه درم ناخواه و قسط و زرا و دندرج بر واحد چهار درم شونیز و قردمانا و تخم سداب شیطیح بر واحد پنج درم چند بیکه ستر
 که نیم هبه از درم مثل آب بچو شاند تا یک سه طحال زمان باقی ماند صاف کرده اند که غش کلکالاج یا روغن بید انجیر آن بخفته بنوشند و گاه کبابی بخفته عاده مثل خفته
 که از شدت با بونه و ناخواه در برنجوش حرول کلکالاج که فرط کوفته و تخم گمان حله و چند درم سوس گندم و انجیر و تخم حنظل و تخم بیدار کوفته و فلفل و فین و زیت که
 دومی و عمل اگر قتر باشد انتقال یا بند و سرگانه مرض با تها رسد ایا رج با لیسون او غاذا و یا دوشاد و لیسوس بکار برند و بر روز مجون بلاری بقدر نیم تقال با
 اینسون بکار برند و موصوف کوفته و قشار شست را بر روغن اردین رطوبت قسط که در آن چند بیدستر و فرفیون عاقر قرقا سوده عمل کرده باشد بماند و خدا شویا
 که بر تریج و عصاره و فینا بر بنویز آب و فین بنویز خزل مناسبت گرمی و کف خردل ناخوش سازند و کرم صید و فین از کرم طی است مشوی یا تخن یا قلیه ساخته بخورد و
 طعام ایشان روغن جوز زیت و سرکه و مرغی بجانان شوند و استعمال کنند و جلوه از حسل سازند و شراب بکر که نه و با مال با فادیه حنظلون بکار برند و غنچه فین که
 نامند و تمام بشو و مرفق سسته که اگر عین با خطا رسد تمام آب شور نمایند و در بعضی وفات و کند و در بیدار بل از کرم گیرند و شراب مطبیه که کند و تریاق کثیر و بکار
 آب طبوخ قردمانا و ناخواه تخم سداب بر استیل مزاج استعمال نمایند و از او بیه سملد برافع اینج بمنتن است ایا رج فیقرا درم شحم حنظل و فلفل و فین
 عصاره قشار الحار بر یک پنج درم فرفیون نیم درم چند بیدستر فلفل طست سکنجین جاوشیر شیطیح سبک خردل بر واحد یک درم مثل نیم درم صمغ راور است عمل
 این همه چهارها سازند و این جمله شربت است و دیگر تدبیر و صبر و واحد یک درم شحم حنظل شیطیح بر واحد سه درم سکنجین کث درم مثل نیم درم چهارها سازند و این یک شربت دیگر
 فرفیون که در فرفیون سکنجین غار لقیون شحم حنظل مثل بر واحد یک درم صبر درم با یکند و چهارها سازند شربت انتقالی داد درم بر واحد ازین سهکات در وقت ابتداء
 استعمال نمایند و از درم غات نافه این غنچه طست سبک کف فلفل عاقر قرقا و فرفیون بر واحد کث او قید چند بیدستر نیم اوقیه بیه درم مثل روغن خیری یا روغن گل زیت که
 حل کنند و الاضا و اوقیه بم در یک طحال است که اخته یک کف فرفیون نوسوده و صلا یحل کنند تا بماند اگر در الاضا در روغن سوسن چند بیدستر و سبک کف حل کنند
 الاضا این روغن بنویز که در شونیز و جز و مزاج و ام تلخ یک خردل بر واحد یک اوقیه این هم سوده روغن بکشد و از روغن حب طرب این بر بیاورد و گاهی روغن شحم حنظل
 و فلفل سفید این می بنویز الاضا این روغن قسط که بیدستر و اوقیه سبک کف و اول اسنح اذخر بر یک قیسه سبک کف و اوقیه در یک طحال است و آن نیز در
 روغن با این نوع استعمال نمایند که در آن قرات پشت و عضو موف بود و یک یا در شربت و یا با یک کباب طبوخ مزخوش و نام شمع و قیوم حاشا و برگ شریخ و ناخواه
 و تدبیر بخاسف و شمس طرا شیع بودینه نمایند و بر جارا این آب کباب کنند و تخم حنظل و مویزج بسبک کف نیم درم که در روغن بکار گیرند و بیه بالو الحنظل روغن و ام مضغه کنند تا درون
 قره نشود و بکشدش و فلفل عاقر قرقا و بنجیل لورق و زینداد و لطران و عسروانی مزخوش خنوق سفید مشک چند بیدستر مساوی عطاشه زرد و آب مزخوش را بپوشد
 و آب پنج چند بیدستر و سرکه کلکالاج یا زه شیر خورش کلاغ و شونیز سوسن بسبک کف که سوده و کند و یا شونیز لوره ازین چند بیدستر شحم حنظل فلفل سفید بر واحد یک خردل
 صبر که ام و در روغن مزخوش شسته مثل عدس چهارها سازند و یک درم مزخوش و نام شمس و قیوم حاشا و برگ شریخ و ناخواه
 و ایا رج فیقرا و شونیز بر آن فرفیون کندش مشک و عسروانی مزخوش با سوسن ازنی جز ازین اند بپوشد و یک اوقیه در روغن فلفل سفید بر واحد
 در روغن فین یا زیت آمیخته و جام بر بدن این روغن و این هفتقه عمل از زه مزخوش و کف تخم حنظل تخم بیدار واحد یک کف نیم کوفته در روغن طحال بپوشد تا سوس حنظل
 صاف نموده و درم لوره ازین سوده بپوشد و استعمال نمایند هفتقه دیگر با دیان پنج درم خارشک سداب یک با قهقهه بپوشاند و از آن بقدر نیم طحال کوفته که اوقیه
 روغن سداب یا نیمه وقت خواب سبک کف لورق و آبار جات که بکار چپا اوقیه که در آن ببلد کبابی و با سوسن سبک کف و مویزج سبک کف و زیت که را نی جوشانیده باشد بخورد

منه

سهکات

منه

منه

منه

منه

منه

منه

یا این مطبوخ بیخ کرفس بیخ بادیان هر واحد درم سنبل از سرسلیمه بیخ بریک و درم طبعی بیخ درم حاشا فرا سیون عاقر قرقا هر واحد درم مغز قلم
 هفت درم درم درم ظل آب بچوشانند تا یک نعل باغ و صاف کرده نیم ظل از ان باکی از ایازجات کبار بنوشند و از آدویه بمبدله مزاج مستعمل درین فصل این
 معجز است و نسیم آن همان همچون مبدل المزاج است که در قول مصنف خلاصه گذشت و وجع عربی جسد درین مرض نافع است و همچنین مغز کبوتر و بریک کرفس
 چون لعین هستند و هر روز درم بخورند و این همچون در تمیدیل نراج بسیار قوی است بخمیل عاقر قرقا شونیز قسط لفضل دار لفضل فرج هر واحد درم درم بریک
 خشک نلیت جطبا ناز و مذحب العار چند متر شیطیح خردل هر واحد درم و معال الما چهار درم بروغن جوزلت کرده لعین برشند و این همچون در جمیع امراض
 بارده و طبعه مثل سگته و فالج و لقوه و در عشته و برص و تسبیج رطب تاثیر و منفعت قوی دارد و البومضهور گوید که استعمال اسهال با دویه قویه تا روز بیام
 اگر علت ضعیف باشد و اما هفت روز نباید کرد و هر آنکه مسهل قوی در مرض می افزاید که حقه حاده و ایازج فقیر لعین شسته استعمال کنند و آدویه لطیفه
 خلط مثل تریاق و شر و طیبوس آب مطبوخ شبت نامخواه و اینسین و مصلک و فزونا و تخم سداب کم بخورند و بعد یک هفته حب متعین یا حب مطبوخ خورند و در
 غوغه با دویه ضعیفه مثل زنجوش صبر و نار و انه و هر سبزی الا جزا نمایند و هر گاه دو هفته بگذرد و با دویه قویه مذکور در باب صرع و ایازج ارکا غایب
 غرضه سازند و بعد از ان روغن بید شیره و روغن کل کلانج باین مایه الاصول قوی بنوشند و نسیم آن همان است که در قول مسیحی گذشت لیکن
 و نیز چا وزن بیخ کرفس یا باریان هر یک ده درم و از سر هفت درم و شونیز و درم و چند بیدستر و درم است و نوشته که در هفت رطل آب بنیزند تا نیم
 رطل بماند و هر روز یک رطل باکی از هر دو روغن مذکور بنوشند و جوازش بلادری آنرا نفع میکند و بعد سه هفته ایازجات کبار بخورند و تمیز بروغن
 قسط و سوسن بروغن فرفیون و روغن چند بیدستر و روغن شونیز و روغن سداب بروغن تخم حنظل لفظ سفید بعد از یک تمکید بجهتور نمایند و از تسبیج
 و پوره سرخ و غیره آدویه که در قول مذکور مسطور شد بجا نینداید و هر خشک طلا نمایند تا رطوبات از جبر از او برین برآرد و تقیه مرکز و همچنین قله و نوشاد و روغن
 بلسان ست و با صابون و آب چغندر که اخته بر خشک طلا کنند و آدویه مسطول که بجا نماند کور شد تنها یا مرکب از نیم انگ تا یک انگ کبار بریزند و یک
 شیره فرفیون و یک مطبوخ چند بیدستر آب چغندر یا آب زنجوش یا آب ثوم نیم انگ مسکینح سوط کنند و سوط جمیع مرارات مذکور و زهره که در قول
 در شیره بشیر خزان مجرب است جالینوس گفته که درین مرض دوا می مفرد و سهل الوجود در هر مکان بسیار دفعه استعمال کرده شد و کافی یافتیم و آن شونیز
 که کبار در سر که تندتر کرده مثل غبار سوده بر سر که گاخته بدان سوط کنانیدم و در بعضی را یکبار باستنشاق او امر کردم و یکبار زیت سوده سوط کنانیدم
 و بعضی قوا گفته اند که شونیز و صبر بوق سوده زیت کنه سوط کنند و گرس و لسترین و غیر آن از شتمومات بپزند و چون مبدل مزاج بخورند و غذا نخورند
 مطبوخ باشند و پودینه و زهره کبک خردل و مری بنطی و روغن جوزا فانا و دیگره بلجوم مسطوره و کباب با فادیه و هند و اگر خون قبض طبع باشد
 لم ترک نمایند و بخورداب موصوف مطبوخ بلجوم بنوشند و او را بول ایشان را نفع بلیم می نماید و از جمیع بنیدیه که تطیب نام می کنند و کتین آب گرم
 بر بدن و در اول در ان آب که مری اعصاب است خاز کنند مگر آنکه آب ریاحین یا آب تیهامی گرم باشد و در نخستن آب سزاستوری و سختی اعصاب
 ایشان کند و نسیم حبتن روغن قسط و روغن فرفیون روغن چند و روغن شونیز و قول مسیحی گذشت این حب بسیار نافع این مرض است و بیشتر استی در
 پرست بلید زرده درم و نیم حنظل خردل بریک ده درم و نیم لفضل دار لفضل بریک درم شیطیح و ج نمک پندی بریک و دو درم فانیس چهار درم
 سایید و آب گنداشسته حب سوزانند و درم نیم درم روغن سوسن پانچ اینست گیز سلیمه قسط لفضل و حب لیسان و عقرا ن سیح و مصلک هر واحد قویه قسط
 قریب یک نما و قریبش کوفته و ظرف آگینند و روغن کنجیک من بران نیند و گل سوسن سی عدد و از اخته جمل و زرد آفتاب از دوا صاف کرده مال نمایند
 و بریک روغن سداب که بریزد روغن کبک سداب چهار و دویه آب شیرین یک من پاش نرم بچوشانند و روغن کیره تا آنگاه که دو روغن باقی ماند از پاش
 فرود آورده استعمال کنند و جالینوس گوید که چنانچه فالج را بجام خشک است که درم قسط گفته که اگر فالج در پا باشد نفع حقه در ان ظاهر تر بود و قبول جالینوس
 کسی که استغرابم چیزی بهتر از حرکت دادنم و نسبت و در طب قدیم است اگر خواهی که تر فالج بهر زسد خواب کن مگر بر خاشاک خشرین علی کا و روغن

نوشته شده است

نوشته شده است

ععضل یا گنشد عالی مرغلی سبب مصلحت است حال کند بدو سفجات قوی تر از آن مثل
میونسید و در ابتدا سفجات مثل اصل شربت اسطوخودوس یا کبجین می باشد و طبع اسطوخودوس گرم کثیر فیون بادیان اصل السوس باد بخوبی گل گاوزبان سیرا و شان کبجین
شربت اصول کبجین و اصل سلسینه مانند آن باشد و طبع اسطوخودوس گرم کثیر فیون بادیان اصل السوس باد بخوبی گل گاوزبان سیرا و شان کبجین
و گفته عسل بریند و بعد از آن سفجات نام غده تنهای مرض سبب اصل السوس باد بخوبی گل گاوزبان سیرا و شان کبجین
باید که اسطوخودوس استعمال نمایند و تا روزی که مصلحت نماید داد اما اگر طبع قبض بود حقه نماید و بعد از آن سفجات سبب بدن منقح اعصاب خلط بار و باشد مثل گنشد
باید که اسطوخودوس استعمال نمایند و تا روزی که مصلحت نماید داد اما اگر طبع قبض بود حقه نماید و بعد از آن سفجات سبب بدن منقح اعصاب خلط بار و باشد مثل گنشد
عسل کهنه آب گرم بریند و قدری تریاق بابک طبع مصلحت و اینسون خوراند و هرگاه سه هفته بگذرد و دیده قوی این مصلحت را برب است حال کند مصلحت
سبب نیا که اموری مثل کثیر فیون بادیان اصل السوس بر واحد علاج درم ایچ فقرا غار لقیون یک گرم فیون شمن درم اسطوخودوس است حال کند مصلحت
و اصل خیار شربت شنبهها سازند و واجب است که مجموع این ادویه استعمال کنند که در علاج قوی تر و واجب است لطیف غذا و در ایام اول بر آنج و اصل اموری
اقتضای نماید و اگر باقیمه صفرا خون باشد و اشقیه بریند و بعد از آن کثیر فیون بادیان اصل السوس بر واحد علاج درم ایچ فقرا غار لقیون یک گرم فیون شمن درم اسطوخودوس است حال کند مصلحت
مجموع سبب است و اقتضای مرض وقت ایچ مصلحت کثیر فیون بادیان اصل السوس بر واحد علاج درم ایچ فقرا غار لقیون یک گرم فیون شمن درم اسطوخودوس است حال کند مصلحت
میزه و کبجین قوی قابل طراش در ایچ تهر و با با اسطوخودوس خوراند و گوشت بز که در آن سبب است قات تریاق برای ایشان ستوده است لیکن نسبت مجموع
موافق منقوله جن ناقص الحرارة است ایس می باید که با اول گرم بخورد و در هر سه ششیمین بشکایا عسل و روغن باد امه گام حرارت مزاج پاک ندارد و
و کبجین کند و در نقل کثیر نماید بعد از آن استعمال تریاق فاروقی یا فیه و در لقیون بر روز نیم درم نماید و از نو که سبب و با اصل خور و در هر سه ششیمین
عصبت مقوی است و موثر بخورد و در لقیون بر هر چه شور تر باشد بریند و شو با می بریم برای ایشان خوب است و احتمال جمع و عسل نافع است و ترک
واجب کبجین غار و در بخش و در اصل با بونه و کبجین المملک برگ ترنج و سداس رطبه صحرایی و شیخ و قیوم و برگ فنجک است مساوی چند بدین
نصف یک جزو در آب بسیار بخورند تا نصف با نیم وزن آن خون تیون اضافه کرد در آن مرض را بنشانند و بر سر بسیار بریند و گاهی را اسطوخودوس
و باد بخوبی و تمام مانند آن از حملات می فرزند و با کفتار و یا خرگوش یا بزکوی یا زبانه در آب میت یا بز و بزیند و در آن نده یا در لقیون خنوق اندازند چون سبب
در آن نشیند و یا در زیت کهنه که در آن چند بدین شربت و در آن غار یا روغن بیدار بخورد که فیون گرم کرده بنشانند و همچنین بر سر بسیار بریند و این باید که بعد از آن روغن اسطوخودوس
استعمال نمایند و بزیند و روغن قسط بار در روغن غار یا روغن بیدار بخورد که فیون گرم کرده بنشانند و همچنین بر سر بسیار بریند و این باید که بعد از آن روغن اسطوخودوس
و مثل این چیزی نیست و کندش مشک و غیره چند بدین شربت و فیون و کند بر برای تقویت سرد و داغ و کبجین مصلحت فصول موجب بشکایت کثیر بریند و در سبب است
بمثل اصل السوس عسل و کند تا مقیحه معده کرده و در آن آنچه رطبه و کند و منخرن صندل کبجین عسل تقویت این کیفیت است و کبجین شربت و با روغن
قوی بخت شود بعد از عسل تو چه نمایند و تجرک اعضا مستخبر یا صحت قوی کثیر سبب در آن کتاب گرم کند و آب شور و کبجین سیاه حیات بشود
و اند فانی در یک گرم ترنج در آن نفع میکند چه چالی ایلامی میگویند از طریق صوابه علاج و کبجین است که در ابتدا علاج قوی شش قبول نشوند کبجین چهار روز
بصفت روز و اگر علت سخت قوی باشد چهار روز روز علاجهای قوی که در ابتدا علاج است و در وقت حاده است و دیگر شربت رطبه و کند و در لقیون را اصول کبجین
قوی باشد مثل و کبجین عسل اندکی شربت و لقیون بادیان اصل السوس باد بخوبی گل گاوزبان سیرا و شان کبجین
باید که اسطوخودوس استعمال نمایند و تا روزی که مصلحت نماید داد اما اگر طبع قبض بود حقه نماید و بعد از آن سفجات سبب بدن منقح اعصاب خلط بار و باشد مثل گنشد
عسل کهنه آب گرم بریند و قدری تریاق بابک طبع مصلحت و اینسون خوراند و هرگاه سه هفته بگذرد و دیده قوی این مصلحت را برب است حال کند مصلحت
سبب نیا که اموری مثل کثیر فیون بادیان اصل السوس بر واحد علاج درم ایچ فقرا غار لقیون یک گرم فیون شمن درم اسطوخودوس است حال کند مصلحت
و اصل خیار شربت شنبهها سازند و واجب است که مجموع این ادویه استعمال کنند که در علاج قوی تر و واجب است لطیف غذا و در ایام اول بر آنج و اصل اموری
اقتضای نماید و اگر باقیمه صفرا خون باشد و اشقیه بریند و بعد از آن کثیر فیون بادیان اصل السوس بر واحد علاج درم ایچ فقرا غار لقیون یک گرم فیون شمن درم اسطوخودوس است حال کند مصلحت
مجموع سبب است و اقتضای مرض وقت ایچ مصلحت کثیر فیون بادیان اصل السوس بر واحد علاج درم ایچ فقرا غار لقیون یک گرم فیون شمن درم اسطوخودوس است حال کند مصلحت
میزه و کبجین قوی قابل طراش در ایچ تهر و با با اسطوخودوس خوراند و گوشت بز که در آن سبب است قات تریاق برای ایشان ستوده است لیکن نسبت مجموع
موافق منقوله جن ناقص الحرارة است ایس می باید که با اول گرم بخورد و در هر سه ششیمین بشکایا عسل و روغن باد امه گام حرارت مزاج پاک ندارد و
و کبجین کند و در نقل کثیر نماید بعد از آن استعمال تریاق فاروقی یا فیه و در لقیون بر روز نیم درم نماید و از نو که سبب و با اصل خور و در هر سه ششیمین
عصبت مقوی است و موثر بخورد و در لقیون بر هر چه شور تر باشد بریند و شو با می بریم برای ایشان خوب است و احتمال جمع و عسل نافع است و ترک

در این مصلحت است
در این مصلحت است
در این مصلحت است

و سایر صحت کوره غایب می طبا قدیم گفته اند که مفلح را ابراج فقیر ایک مشقال وقت خواب بنه یک یک مثال بر روی نایب ششقال سید محمد که از نوزاد حیات کرده و که احتما و کند علاج
فایز اگر در سر سفته استقرایح جفت قایمانا نماند تا ماه که در کند و سر و زو جانش بلاد را ابراج بر سر بنه تا فرج او بگرداند و در غن فسط برای گرمی اعصاب جاننده و هم گوید که شفقت
این جیب بزرگ است و بستر اثر میکند طبیعت شحم خنظل چندین متر فظور یون و قیقن هر یک نیم درم مثل چند انگه او بر بدان سرشته شود و حسب کرد و این یک شربت است و
این سفوف صبح بدیندرا و نطویل لفضل بر اجز نیم درم برود و اگر وقت خفته یک شربت است صبح بدیند که این سفوف را حاضری ست درین علت میا چند سید فظور یون
و قیقن عاقرقرا هر یک نیم درم فرودا نود درم با دو اوقیه آب سرد بدیند و اگر استقرایح جفته کنند که از شحم خنظل و فظور یون قیقن و مرسد و در غن نیت سازند جانده است
بر چند روز این نوع حفته بجا بر نوزاد آید است که در تحقیق کجی ناری بر عرضها نماند و این روغنهای گرم الیدک و در گردا بر شکک یک گرم و آب کبریت و آب یاشی
شستن ریاضت کردن که رسد بود و آواز بلند کردن قرآن با آواز بلند خواندن غوغه بخورد گرمی کردن سخت نافع بود و باقی ماده را تحلیل کند و حرارت برافزود
و چون مدت دراز گردد ایاریات که با باد و آواز و تخریق نفاذ شست گرمای عضلات بر غن فسط و در اول علت و آخر آن سخت سودمند است و اما الاصول بر غن سید بخیر
و در غن بادام تلخ و در آخر غن نافع ترست و مغز خرگوش بریان کرده صاحب لاج و عینه نافع و مغز خنظل و لعل با نخا صیدت سود دارد و اینها نافع است بر غن شربت
کنند نیم گرم و پوسته هم فزونی بازده درم موم در روغن که گداخته و فزونی سوده آمیزند و در اول آن حل کنند و این نهاد اعصاب گرم کند عاقرقرا و خرگوش شش
هر یک اوقیه فظور یون هر یک اوقیه لفضل یک درم فزونی یک اوقیه چندین متر چهار اوقیه سید را نرم سائیده بر روغن حبث بخار صفا کند و اگر روغن سون
و موم زرد و مویز سائیده و باز در با هم بگردانند و چند سید ستر و قسط سائیده سرشته صفا کنند عصب گرم کند و حسن باز در و اگر حس مجال بود و حرکت باطل شده باشد
جزا الله و اصل مورد و پوست سنج که در شراب گفته چهار نماند و اطبا می قدیم گفته اند که اگر و ناس بنزند و آب و بر عضو مفلح بچکانند سود دارد و بدین
که هیچ آب گرم بر عضو مفلح نشاید ریخت مگر آب در یای شور و آب معدن گوگرد زیرا که آب شیرین چون گرم باشد راه را نشتر زیاده کند و اعصاب نرم
و اگر آب سرد عضو مفلح را قوی تر کند و از آن راضی یا بد از برای انگه او رفیق باشد چون آب سرد بر سرش نقبض گردد و کوچکت شود و این ماسوسه گوید بسیار
و درم که مفلح را اسهال افتاد و نافع را نازل شد بسیار خوردن بر سبب امر و در انا اعصاب را مفرست و اطعمه مرطبه و شور با مای حریب بر زبان دارد و پیچ
شکک گوشت سرخ بر غن جزا بر غن نیت بریان کرده و با اصل چون در اینجی نوزده و مانند آن آمیخته موافق باشد و در اینج شکک پیسته و فایز و مغز و جبهه الحفظ و
چلغوزه و عسل سود دارد و اگر مغز زرد مغز یک کربل مغز چلغوزه نیم کربل مغز خنظل نیم کربل کوبند و با هم جمل بر شند لفضل و لعل و اینجی و لفضل هر یک درم سوده آمیزند
و شش از طعم چهار ساعت مقدار باز نوزده درم بخورند و با لیش بر جمل بنوشند سخت موافق بود شیخ الرئیسین میفرماید واجب است که مفلح در اول ظهور در غن افتصار
بر شش ما را الشرح و ما را العسل و سده و زنگنه و اگر وقت شمال باشد تا چهارده روز نماید و اگر تحمل نباشد بجوم طایفه خفیف غذا دهند و در گرسنه درین اغذیه بایبند
زانه در ارشده در شش کوشش نمانند مثل مغز چلغوزه انسان را نفع کند بجا صیغه که اندر است بدانند که آنرا آب تر از شراب است بهر آنکه شراب بنفند موافق است
و شراب بسیار گاهی بر ابدان ایشان ترش میشود و سرکه میگرد و سرکه مغزین اشیا الحسب و البضا میفرماید که اگر علت فاجح حقیقیه کائن از استر حامی
واجب است تدبیر بیشتر که آن استقرایح اده است بدانچه دستقرایح مواد قیقن مسطور شد لجنه با زیادت و نقصان نافع ترین اشیا که بدان استقرایح صاحبان
این ض کنند حسب فزونی حرارت می شیطیح حسب شش ابراج همس است که در آن نوزادین سفید یا بصاره تر است که در آن نوتسا باشد که نکند کسایر مقیات آنرا
نافع است و گاهی میان آن یک اشک شریک میکند و اندک اندک افزوده بیک هم برسانند و از بیک انگ می آرد و گاهی بکجی مفرقه شکر مخلوط میکنند و گاهی میسج کسین یا جوی
یا چند سید مقدار با طلا در شربت عسل کرده میدهند که آن مثل سودمند است و واجب است که گفته های قومی حفته کنند و بشیا فات قومی را که سودا باطل نمایند و قضا
با و این نوبت بماند و مرغان حارا را و اوان صفا هم که در ذکر یافت نافع است و خصوصاً چون فایز بدان حد رسد که حسن باطل شود و بیخ موسیخ او و پیچیده است
تحلیل قومی میماند ایضا بعد استقرایح و تحقیق تا اسدرا شستن عاجم که در نهانگاب شد بغیر طبر بر عضلات بنا بر شحم آنها نافع میماند و گاهی محتاج به شکر اندک اندک است
ما و جین باشد و باید که آتش بسیار و بل کنند اگر عاجم ناری باشد و زرد و بکند اگر غیری باشد و زردی فلع نمایند و متفرق بر مواضع کثیر کشند اگر شتر بسیار

در غن

در غن

در غن

باشد و اگر ترخانگ باشد کمی گذارد بعد از آن زفت و صمغ هندو بر بران نهند و نموده عاقرمشرش ضماد آرند و شیخ سوسن بپسب استعمال کنند و ضماد خردل نیز نافع بود و با حصول کرم و قناریات تبدیل نموده باشد و ضماد و شیخ طبع باغی عظیم الفصح است و او نیز اکثر شیخ از آن ضاماد خردل است و ایضا ضماد زفت نافع و خصوصا بمطرون و کبریت و دگ بزیق و نظرون و آبهای کبری و آب دریا می شود بطولالت لطفه مفید و چون حسر ضعیف بود گاهی ضماد قوی ضرر رساند و آن محسوس نشود و این محسوس یافت و تقوی شدید کرد و پیش از این است که از روی اثر آن در حال اثر ضماد دریافت نمایند اگر موضع ضماد سرخ و تلخ نشود و حرمت آنست که از جلد نشود و بجز آنکه متفرق گردد و امکان غرض سفید شود و بداند که اثر ضماد از جلد تجاوز کرده و اگر سرخی ثابت ماند حرارت ظاهر تر باشد ضماد موقوف در اندود و حرمت این آنست که ضماد بر وقت دور کند و حال او ملاحظه نمایند اگر توقف در ضماد واجب گردد موقوف در اندود اگر اتاوه آن واجب شود خود او نماید و بدانکه فوج کبریت در مینی آنها و امتثال آن بنا بر تقیة المار مراد منزل طرف علت بسیار نافع است و شراب کهنه اندک جمله امراض عصبی حاصل می شود و بسیار از آن بهترین اشیا است و استعمال آن در مینی نافع است که کمال مایع مخلوط است و چند بند سرفورن تدریج از یکدیگر در تاش درم سانسیدن نافع و همچنین درغن سیدانجا با آب سوسن نوشیدن بسیار مفید و بعضی علاج فایده بخور این در یک مثقال ایچ فیقرا یا نیم مثقال فلفل سرروز می کنند و شفا میدهند و واجبست که چون این شفا میبخشد بر اندامی آن سخن نرند اندر صده و بر تر باقی ماند و اثر بیشتر کند و باست تمام روز نکند و بعد عمل نماید بسیار باشد که نسبت به مثقال فلفل این بجز آن چند بند بیشتر وقت خواهد خورد و مانند ایشان مثل حیراق و شوره و لپوش شیلنا یا خاصه الفویا چیری نیست و طبیعت خوردن و طلاء کردن نیز مفید الفصح است و خصوصا چون سرروز و بار صبح و شام چهار اصل است و مانند و رتبه ایضا عجیبست و چون بعضی اقبال صحت کند واجبست که بعد از این ریاضت آن کنند و بعضی بدان آن نمایند آنکه تمام غایت است بدان خود کند و گاهی مفتح شود بجمعی و بصیالح و قرات جمیع نافع باشد بعد سقرغات و امتناع بدان حمام طولی با پس یا آب جمانه استعمال کنند و اگر اثر اولی سقرغات که مختص تحمیل است مزلوار آنست که تحمیلات بلینات سازج نباشد تا عضو استرخی کند بلکه باونی قبض بود و این جهت واجبست که تحمیل مثل انیسون بسیار و چند بند ستر و او خرد و مانند آن از اشیا جاریه فایده باشد صاحب کمال گوید که راهی بعضی تبلیست که در ابتدا قصد مرفض کنند تا بلغم بانون بر ایاز رنگ اکثر این راهی نمیدهند زیرا که فصد حرارت کم میکند و بر وقت مزاج را قوی می نماید و آنچه نرند و راست که علاج صاحب لاج و ستر خردول را بر همان کنند و نسبت که گفتند علی سفت در آبیکه در آن انیسون نیزه انخوا و مصطک جوشانید باشد بر سنده و اگر اول رنگین باشد گفتند شکری با آب طبخ انیسون نهاده پسندین تا چهار روز عمل آرند و اگر مرض قوی باشد هفت روز درین ایام ستر از او وید سوانی راهی نکرند و بعد از طعام شرب سه روز منع کنند و بعد روز چهارم تا چهارم روز عمل آرند و اگر مرض قوی باشد هفت روز درین ایام ستر و نیزه و در این شست همان شکری صفت خوراند و آبیکه در آن مصطک جوشانیده باشد بنوشانند و بعضی وفات با عسل پسند و آب بنزد پسند بلکه شسته ننهند حتی الامکان برگشته اشکی صبر کنند و گاه گفتند که طبیعت قبض شدین خسته ضعف عمل رنگین را بونو خارجا که کلیل الماکه شست سداب و خاک کف نیره هم کفش مزاج درم قوطم کو فترده درم چند ریاب تمهید و چهار طلال بنیزند تا یک طلال بماند و نیم طلال زان صاف کرده در او تدریج غن خیری مرلی و قوی که سرخ و عسل در درم پوره انیسوی یک درم انداخته یک درم خسته کنند و چون از سفت روز تجاوز کند باید که راهی طبیعت مثل این حالت مهال در رنگین ترید و ایچ فیقرا یا سرحد و ضم کاسیه دو دانگ هم فلفل سبج درم بار یک سبیده آب جهما ساخته تا یک درم پسند و بعد از آن با ایچ فیقرا یک درم کبجدین آسنگ مرغ غره نمایند و بعد از الاصول موافق قوت بجهت مرفض و بحسب طبع مرفض و فصل ترکیب پسند مثلا اگر مرض کوی مزاج و سون فصل آرند باشد بار الاصول قوی باشد و اگر مرض ضعیف و ملخ غوره جابو بار الاصول غرقوی پسند و اگر دوره رنگین مرفض خشک بن فصل گرانی است از ادان و الاصول غیر خرد کنند و بدانچه قیاس واجب کند بدین آن نمایند و ایضا اگر استعمال و الاصول قبل تنقیه بدان آنچه نکرند شاد تر از نمایند مباد و در بدن خلط مستعد باشد و آنرا متصفن از دست آرد و او از علاج مرض بحسب اجزای آنست که مرفض بار الاصول قوی پوستیخ با دیان پوستیخ کفش است و بیخ کبج از هر قوی صده درم هم کفش انیسون با دیان در چهار درم مصطک سفیل طبیع بوزیدن و اشیشان عاقر قوا بحسب انسان اساردن در چهار درم طبع سبج درم فجاج او فرخ سلیم غویطسان حرمل در چهار درم سبج شوق جابو شیر بر او درم و نیزه نسبت درم سبج درم طلال سبج شاد تا یک طلال در میان کرده و در چهار و قوی از آن گرفته با یک مثقال روغن بنفشه نیم مثقال روغن بادام تلخ و یک درم ایچ فیقرا بنوشند صفت بار الاصول که در حرارت کسر از اول است پوست

در این فصل از اول فصل است

که در آن ایام چه بختی باشد نیز در این بصره تنقیه و اسهال زرداگر ازین بقیه معلوم شود و درین وقت نمایند مع صفا و اعراض کمی مضر و بدین اگر عارض شود
 چند روز راحت دهند و لاسیا اگر موسم گرما باشد که هوای گرم مقادیرت مرض می نماید و اگر وجود استحصال در این فصل شری اصلاح بدید نیاید یا رجات کبار چون
 ایام ارکا غالیس پس ایام لوغاذ پس ایام برج جالینوس پس چون بلاوری پس ایام کبیرترین ترتیب بر فاحش شربت تمام استعمال نماید بحسب شدت قوت لرض
 و قوت مرض ضعف آنها و مخدکات بر لرض غذیه مذکوره و کدک لطلوات و ادیان بحسب احتمال علیل یک در و از ادون حیوانات در اوقات قبلان عاره حدیثند
 چا اگر تابستان هوا گرم باشد ازین اودیه قوی حراره بر لرض خوف حدوث حمای حاده باشد و در زمانه که ما معذکات فی بدو ویه اغذیه بر قطع با هم استعمال کنند
 و چون تدریج علیلین همه تدریجاً در آن اثر اصلاح ظاهر شود و درین علاج و بر اغذیه موافقه مذکوره اقتضا کنند و در ادون ویه عاره او مان نمایند تا
 لرض امراض جایدید کنند و ملک گزارد و از اغذیه مصلح بنوعی اجتناب کنند در اوقات حصول عجز و بعضی ایام موافقه بحسب قوت و ضعف مرض تنقیه کرده باشند
 این ایام پس و خجندی انویسند که مفلوج را چیزی از ادویه قویه تا روز چهارم ندهند زیرا که نوشیدن ادویه در اول سبب حرکت ماده انصباب ان بسوی عقنوف
 در مرض می فراید و هرگاه ان چهار روز تجاوز کند بر صبح جلالت با دیان انیسون و باد و بخوبیه بر واحد و دوم با ده درم کلغند عسل نهوشاند و غذا نخورد آب مغز قلم و
 اندک فلفل و اوچینی غوره با زیره و انویه شربت روز درین ایام آب ترکه کنند که اگر اسهال در اول اصول نباشد و هرگاه اثر لرض در روزه ظاهر شود و تنقیه یافته
 حاده یا میان حسب صبر کنند گشته آن صبر سقوی شتال بوزیدان نامیزه بر ج تر بد محکوک ملوث بر وزن بادام شکر واحد درم غاریون ششم خطال انیسون بر هر
 نیم درم نمک هندی یک نیم دانگ قتل یک دانگ همه کوفته بخوبیه یا باد دیان جهانسازند و بر آن صبر کنند تا اسهال نیگ رود و در آخر روز غذا بنوعی آب مع لب قلم و خم
 کبچشک کبیر سازند یا حسب متن دهند و بعد سه یا چهار روز این حقه بعمل رز صفت آن برگ غاریا حسب ان بعد ثلث برگ قسط و مر بنجوش و حله خار خشک
 و اکلیل الملک برگ میدا بنجر با تخم آن مزاج سرد سداب تر و کزنب شبت و قهصوم بز کتان اهل بر یک نیم درم شحم خطل نیم درم فلفل یون شقی دو درم همه با در
 سطل آب بنزدیک سطل با نوصاف کرده بر آن خونیت و درم انکا میانه پانزده درم عسل است درم بوره از می نمک هندی قتل بر یک نیم درم سوده پاشیده حقه
 کنند و اگر خوف شیخ و زهره سبب است نمک بوره باشد بدل آن آب کنند و اگر کبیر جرات فراخ قلب است آن حقه بنا شنید این حقه بعمل از بند و از برای ان
 سوای بونه و سوسون بنجر و شحم خطل و قسط و یون همان حقه حاده است که در قول مسجی گذشت وزن بر یک بعد رکف گزیده در سطل آغچ شاند تا نیمه بانه شکر
 سرخ عسل و مری بر یک درم در خونیت پانزده درم صل کرده حقه کنند و از حاصین سراج الاثر و طبع الفتح مجموع شورو و لپوس تریاق کبیر جواش بلا در
 بر کدام که بیشتر و یک شتال در شربت با در بخوبیه درم صل کرده بدیند و چون بلاوری کبیر که تریاق فاج و قوه و سکه است بعد ریزد و در شربت مذکوره بند
 و نسوزان در قول مسجی گذشت و اگر فصل گرما باشد بحسب متن صغیر از تنقیه کنند گشته آن شحم خطل ربع درم که انکث درم سویدان بوزیدان این نیز بر ج
 بر یک یک هم بلیدیه کالی نیم درم این یک شربت است و این غرغره نافع فاج و قوه و قتی راسل و فقول غلیظه لرضه است لرضه آن ایام فیقار و ج خول مویز
 عاقر قوا تخم سیل بوزیدان ارسا پوست پنج کبیر واحد و درم کوفته بخوبیه جسل انجیه غرغره بدان سازند و هرگاه ازین تدریج علامت صحت دیدار باشد صحت
 عالی بروغن قسط و نارون زینق و سوسون فزیون خول سداب و خطل و لفظ سفید نمایند و غامیدن فلفل و اوچینی بنج اوخو تخم انجیر نافع و نوشاد
 و رغن بسان بر لستان طلا کنند و این تنقیه خطا دماغ ایشان کند عسل و رزق شمل مشک خربق و نوشاد و فلفل بوزق و آب نوم که شری با
 چند شتر یک طسوج و در خونیت یا زینق صل کرده بر می چکانند و ریاضین بپوشند و بخوبیه عسله بازوای خشک نفع است و ایضا خوردن ایام فیقار و در شربت
 یکبار نفع بدو که نوشیدن این الاصول قوی صفت آن پنج باویان پنج کرفس پنج اوخو بر یک صفت درم باویان شحم کرفس انیسون بر یک نیم درم
 ناخو از ادون شو نیز بر یک و درم همه را در سطل آب بچشاند تا بله سطل آید صاف کرده بر روز دو و اوقیه با عسل با نانند بر کدام که باشد درم شربت
 و در هر هفته نماید خوردن شورو لپوس یا تریاق کبیر شربت با در بخوبیه درم کنند و از طعام شبت حمام طلب بخشن آب گرم بسوزد و جمع مسکرات خرد کنند
 طبری مینویسد که اوبی فراخ گرم کرده و قاره سفید خام با پس سبب طبیعت است که علاج لرضه و ترقیق اطلا کند زیرا که اگر سادرت با فراخ از ادویه عاره

در این ایام

در این ایام

در این ایام

از انحلال فضول تبقیه و بقای کیفیت آن این باشد تا آنکه این مرض طویل است اگر تفریق در بعضی استعدا آن کند ضعیف گردد و استقصا در علاج او ممکن نباشد و آنرا غذا هم
ندیدند که غذا التویبت مرض کند و قوت را ضعیف سازد چه از قوت مرض قوت ضعیف میشود و از ضعف قوت مرض قوی میگردد و چنانچه فاضل افرا گفته و سبب
ثالث آنست که استفراغ در ابتدا ایمن علت بنجاح نمی باشد بلکه فضلانی که عصبانیه اشرب کرده است استخراج او از این ممکن نیست زیرا که درینجا عرق میقتل
و نه طریقی است که فضول را آن وجه کند این طریقی محتاج این امر است که آنرا از اعصاب بطریق تخلیل و تعریق و تشفی استخراج نماید و تخلیل فضول تا که فنج قبول کند ممکن نبود
و در تشفی خلا غلطانه انسان ق بفضول کند مگر و تشکیک آن بسیار لطیف گردد و طریق الفضاخ فضول ترقیق آن نیست که با سخاوت چندل تبدیل در پنج تخمین نماید و در
حل آن مریخ بطریق خلا و با طریق حفظ قوت و عضو پس برین صورت واجبست که در علاج فالج ابتدا بمنع علیل از اغذیه غلیظه کند و اقتصار بخورد که در مریخ در
نماند بدون اجازت خوردن گوشت آن با نخود آن در آن زیت رکابی شیرین داخل کنند و مریخ جبین باینه و در بند زیر که لاک از مریخ فالج حفظ شد
بر لاک اگر حفاظت آن کرده نشود گاهی طریبات بسوی ریضه در مریخ و نفس منقطع میگردد و زیرا که فالج بلقی که از رفتار قوی برآمده و نفس آن تمام میشود و غریب است و گاه
خبر آن واقع میشود و طریبات بسوی ریضه منصب میگردد و نفس فتنه القطاع می پذیرد و این دو که مریخ برین حالت جبین حفظه از انصاف طریبات سبکت
صفت آن بگیرند باین تخم کرفس انیسون و فای خشک هموم المجوس مساوی و اندک زیره کمانی و اندک اصل السوسن هم براد و آب بچوشانند حتی که زیره بریزد
و قوت آن را با صاف کرده و با جبین پوری بمقدار واجبست با مالیده با صاف نموده بر وزنه بشوند و بدل آب خالص شربت عمل ساده در اول مریخ
و برین تدبیر پنج روز اقتصار در زند و مگر که نظر بسوی نبض فارورده او نمایند پس گاه در بعضی دنی رعیت و در قاروره اندک فنج پیدا کرد و وقت این
حقیقه بعمل آرد نسیمه آن خار حاک بونه اکلیل المبلک قیصوم برگ نام برگ غار برگ جسم فرم تخم حلیه تخم کتان برگ شنبلیله سیاه خطمی سوسن کرم
با وزن مناسب ستود حقیقتا پنجه صاف نمایند و بمقدار قوت مریخ و مزاج او گرفته و ثلث درم پورت و ده درم روغن غار و ده درم روغن
سیدانچ و اصل کرده بکار بریزد و این حقیقه پنج مرتبه در روز کند بعد مریخ مرض نکند اگر متعیر شود راحت دهند و بر غذا اقتصار نمایند و اگر
که تخمین مریخ کند کم کنند و اگر مریخ متعیر نشود و قوت او ضعیف گردد و تقویت آن با شایمی موافقه متحد کند و اگر قوت بحال خود باشد
یک شربت این حسب بخوراند نسیمه آن بگیرند آب کربن آب گند نامی بنطی و آب برگ ترنج دوران سبکت و جادو شیر خندید ستر و مثل ازق بر واحد پنج درم
اشق و درم تر کرده در آفتاب آرد تا بگذارد پس مست مالیده صاف نموده سلیسی و عصاره قنار و الحار بر واحد و درم شسته تخم کرفس بر واحد یک درم
انیسون یک نیم درم با دیان نمک لفظی بر واحد و ثلث درم تخم حنظل و نیم درم خربق سیاه نیم درم کوفته بنجینه بدو گداخته بمقدار حاجت
شسته بقدر لفظی چهار سازند و سه درم ثلث آن بریند و بعد آن پنج روز صبر کنند و بکوبند و بریزد و از ماده مطبوخ بناخود و زیت با سفید بچامه و زیت
که در آن پنج گند نامی بنطی و بنخود و در چینی بسیار داخل کرده باشند غذا سازند و قطعه در چینی با هم زیر زبان دارند و بویزج و عاقر قرحا و ایارج نقره و خرد
و مشخخ حل کرده غرغره سازند و اعضای مستخیره را اول بوغن خرمی روغن بن بن روغن قسط و روغن زردغن مجموعه مالند و چون برین ترتیب مذکور
علاج کنند و مرض منحل نگردد و اما الاصول باین نسیمه هفت روز بنوشانند پنج از خرد و قنار آن پوست پنج که موم المجوس واحد و درم پوست پنج کرفس یا
و برگ جسم فرم اشته و سلیسیه و مریخ درم مصطک چهار درم تخم کرفس انیسون و در شیشخان بر واحد سه درم مویز بنقه پانزده درم در چهار طریبات
زیره تا بیک ظل مریخ آن آید فشرده صاف نموده و ظرف آلبکینه برارند اندر آب اگر موم کلماتند و هر روز باینه درم از آن بایک نیم درم روغن سیدانچ
یک نیم درم روغن بادام بنخ بنوشند و بعد هفت روز یک شربت حب مذکور و بریند و بعد پنج روز صبر کنند پس اگر مریخ او متعیر نشود و حقیقه مذکور بعمل آرد و مطبوخ
آن پنج درم تخم حنظل و چندید ستر و جادو شیر و سبکت هر یک سه درم فروزه بوزن صد درم از آن صاف کرده ده درم روغن زردغن پنج درم روغن قسط و دو درم
لفظ سفید بران ریخته در او حل کرده حقیقه کنند و روغن مجوعه در روغن لیسان تدبیر نمایند و باین سوط تسبیح کنند نسیمه آن و روغن مصطک روغن زردغن
بر واحد و ثلث درم گرفته در آن یکد آنکه هر کلکات حل کرده سه فوه بنهار در مدت شش روز این سوط بعمل آرد و یک روز میان مجوعه نقره و ایارج بخورد

در مریخ

در مریخ

از دم نماید و از تریاق ربع درم تا نیم درم و از معجون یک درم تا دو درم و از اربابج ثلث درم تا دو درم و فلتیک یک درم از این سه بپزند و یک زره از او ده
 ثانی بپزند و بعد یک درم ثالث بخوراند این طریق معالجه این مرض است زیادتی نقصان آن بحسب سن مزاج بدم فصل عادت و صفاحت کند که مصلحتی نبیند که
 استرخای نصف بدن سرفش واقع میشود و اگر در آن سفلی است سرفش را غریب کرده و این ابرای و سنوده اند و عن جانفونه عکاک بطم سرب است او فیه مود و او فیه مود
 چندید سربک نیم فیه فرغون فردا ناکند و از آبی شیخ سربک درم جاوشه فیه عاق و قر جا سربک پرقیبه علی الرغم مرتب ساخته طلا ناسند و موکف شخصی را که نصف بدن
 اسفل او مسترخا و لاغز شده بود با احتمال سرجن عشبیه النش روغن آل کلنمی افزینمو و در اندک مدت لاغری بپایمانی و دفع گردید و استاده این عال اکثر کسان
 متوجه بود که گویند که گاهی عادت میکند و از فوایج استرخا اسافل بدن بیگانه و دفع طبیعت فصول راسبو و عفت و علاج استرخا فوج است که عفت ساید و گاهی استرخا
 فردا با سبب بوقوع خبر و مرقطه پشت نیز غرض شود و چنانچه جایگزین است کرده و علاج آن نیز مسطبه کرد و اطالی گوید که علاج ملس سرفش بظنیه رمد است سرفش سبب تفسد
 کند و علاج اول طین تیزان و کیه و استعمال مسطاست مطلقا و استعمال نیم درم عملان در مخرجه و طلا فلفل خردل و روغن رقتا الحار و سدا و زیت و هم در مخرجه و زیت و روغن
 در فوج حرارت مزاج است

علاج استرخا و فاج مع حرارت و تب

بهر که در فوج حرارت مزاج است که در سردی دست از معالجه او کوتاه دارند و خاشی با عرق خنک تعلیب عرق کا و زبان و قدری شکر با گلکند بپزند و
 با ویر و اغذیه مصلح بلغم و کمانند خاصه در فصل گرما و گویند که با شامیدن عرق کا و زبان و کچین و دندان روغن گل با سرکه بر سرد و تغذیه بخورد
 برنج آب لیمو و سنگین حرارت باید کرد و در بعضی اوقات گرمی مزاج بحدی رسد که با شام شیر محتاج گردد و بچای یا با العسل نیز عرقیات یا آب من باب
 دهند و بعد سنگین حرارت بتدریج بلعلاج فوج متوجه بشوند و الاضا بصورت اجتماع تب باین امراض تا مقدر و در مدت مثل خیارین عود باید داد و اگر کفایت
 نکند یا چاشیره مغز سندان نیز مجوزست بخلافات لعوبات و لزوجات که استعمال آنها خوب نیست و سنگین و گلکند لعرقیات مناسبه بپزند و با سنگین خور
 بارده استعمال کنند و روغن جناب بر سرد و گاهی در استرخا که از بخارات تب عارض میشود بهداند و جو شامده و شیر و سرفش نرم بلغمی فرازند و گاهی در فوج
 مع تب کل بنفشه و صلیب شنیده صاف نموده نبات سفید خاشی داخل کرده میدهند و غذا کوهی گاهی کل خشمی کل سرج اصل السوسن آنه می فرازند
 و بجای نبات شربت انار شیرین میکنند یا چله بر گاه تبی از تبهای عطشی مثل غصا غلص یا غیره یا نبات بلغمی یا بلغمی یا فاج یا گرد و در وقت درانی از این کل
 کرده و علاجش بر معالج عسر تر کرده پس بکنند تریمی که از تبهای کوره باشد علاج سببی کنند که کشین باز آل مرتب کنند و آن چنان باشد که شامه است صفراوی بود
 سنگین سید و در شربت بنفشه شربت یک نیم توله عرق کوه و کاسنی بر یک بهفت توله و سدا تا بهفت روز و روز ششم منفرخ یا شربت بهفت توله گلکند فوج توله عرقیات
 مذکوره مالیده صاف نموده شربت و سدا بعدل علوی خان چهار توله و شون با دام بهفت توله اضافه نموده بنوشانند و بجای اربعه توله بپزند و در وقت درانی
 و شام شمله بنوشی بچیز عود خوراند صبح سیر یا زیره تخم کاسنی بهفت توله و لعاب ایخول سله شربت نیلوفر سه توله تخم سیمان شامه شنیده بنوشانند و همین
 نمط سه چهار سهل سدا تا شربت سرج نماید پس بمعالجه فوج متوجه شود بنظر یکدیگر شود و همچنین برنج غیر ناضط الحظ بر سرد و فوج بلغمی مزاج علاج فوج
 تب نمایند که در جابجا کاشش نباید و گاهی سرفش مع تب باین طور سهل میدهند که کل بنفشه اسطوخودوس خشمی کا و زبان ادریان سرب چهار یا شامه
 کل سرج شامه اصل السوسن تخم خیارین نیم کوفیه بر سیاوشان سرج کاسنی سربک شمش ماشه سیریشته زانان نیز زرد سده دستا کلی نمانده و عرق خنک تعلیب عمل تا شام
 چند سنده صبح خوش اده صاف نموده گلکند همچنین سربک یا توله مغز خیار شمش توله الیده صاف کرده روغن با دام شمش ماشه داخل کرده بنوشند و گاهی خیارین
 شامه نیز فوج مضج میدهند در سهل مودون میکنند که صفراست از ارباب فقراوه ماشه بر سفید سدا و بالا اکثر استر بنفشه و ایشیا و الا تم خطل سه ماشه کوفیه بنفشه
 مقل حب سربک توله وقت آخرت سهل مود اده صبح برقه بدستور میدهند الاضا در فوج مع جمعی ادرت سدا می مومم که که بجز در آن او دیده حار مثل قرفل و جوز بود او
 علاج میدیام گویند کلام ساقط شده بود و استاد برای سنگین اندکی نفع کل بنفشه کل نیلوفر غلب الشلخوب ق حب الشلخوب شامه شربت بزوری معتدل سخی ادرت
 بزوری بر ادرار و است که از جوز و قرفل لطیف یافته مهیاج بود و جوز بود و قرفل چند قطره صلیب و اندام با بر عرض تب با تحقان حرارت در سرجا و فوج سلسله کل کلام

ساقط شده بود چون بهوش نماند سرد گلاب اندک گلاب چند در فالج منع است لیکن بر اطفا بحالات و نفع قلب بصورت یاس از زندگی داند و از آن تخفیف
 شد و روز دوم شتر و مرغ کدوی شیرین شش شده اصل السوس سه ماشه بهدانه دریا شتر جو شانه برای سرفه نفع و تپه استحاله کنندند و آخر روز اواب بهدانه
 عرق عنب الثعلب شربت نیلوفر محض است تسکین تب و دانه مرگانه اندکی آرد کتاه و شند منفع از اصل السوس گلاب و زبان سیاه و نشان عنب الثعلب کینا پراشته جو شانه
 گلگند و اصل کوه روزم درین منفع سلطو خود و من که مخصوص بر افرانج بوده اعصاب افزونند از آن پنج سهل از موزینت و توله زوقا خشک شده ماشه سلطو خود و س
 اصل السوس گل سرخ کیمیا ماشه عنب الثعلب گل بنفشه شانه بر یک شش ماشه سیاه و نشان گلاب زبان بر یک چهار ماشه سکنجبین که یک گلگند سه جو شانه اند
 روز و دوم تر جدا ماشه سنجبیل یک ماشه جو شانه و فلو من این شتر شش که در کیمیا توله زوقا پنج ماشه از موزینت و توله زوقا خشک شده ماشه سلطو خود و س
 گل سرخ گل بنفشه و غیره نشان این در بر است اعانت او در همه احوال اصل کوه روزم و سهل بر کاه و بانی نفع موزینت و توله زوقا خشک شده ماشه سیاه و نشان
 پنج ماشه عرق شانه جو شانه گلگند و توله داند و نفع نفع ضعف سهل و دم جو نیز فرودند اگر از اقلیل سو او نفس کم شد اما بحمت بقایای او که بعضی عرق است
 کوسل و سر فربانی بود سلطو خود و گلاب عرق عنب الثعلب ق بلوان جو شانه نبات خاکشی دانه باز و سه نفع داده در سهل و دم سهل بیحیات افزوده سهل او نود و پنج در بیان
 سیاه و نشان عنب الثعلب و عنب الثعلب عرق گلاب و زبان عنب الثعلب شانه شربت زردی برای اورا راه و کسب آن و نفع دانه و سهل سوم سهل جو شانه و سهل
 در دگر و لهات غرغره دایان سلطو خود و گلاب و زبان حکمی کنار برگ خناز و کوه جو شانه فرمودند ایضا در فالج مع تب عرشاب فصل صیف که از خوردن جو شانه
 بهندان شویای کبوتر اعما و تپه اشت سلطو خود و گل نیلوفر و گل بنفشه عنب الثعلب گلاب زبان سیاه و نشان جو شانه گلگند و آفتابی و نفع کرده توری سفید شده دانه
 و غذا شورای مرغ و چون باغ مشوش شده بود از ترانه کرده و لعاب پستان روغن گل قیرونی ساخته بر سر گذاشتند و فرمودند که اگر در و نفع و دم شد اما علاج خواهد
 اقوال کا بیشتره ایس میفرماید که چون فالج و تپه جمع شود واجب است که در علاج فالج تاخیر نمایند و کسبین گلگند بهترین در این وقت است ایلامی ذکر کرده که محمد بن
 زکرا گوید مغفوجی را دیدم که سبب فالج او زهره و شستن حرارت مغفوج او و الایراج فقیر او دم از تب عظیمه تراشت پس بحاکم تدابیر طب علاج کردم شفایافت گلابی
 میفوسید که بعضی اطباء این فالج را استعمال انواع اشیا یاره بهر یک در و از دست ایشان بسیار غامی فتنه با آنکه از انواع فالج نیز بر این احتیاج میباشد و در حواله فالج بود قارونه
 سرخ و طبع او قصبه موسوم گلاب و محمد بن کران شربت ابراهیم وضع سرکه زیت و جلوس آب سرد او را کرده و شفایافت و در بعضی جهات است جماعت غلصین بود که
 بر ایشان باران افتاد و فتنه صحبت یافتند خضر گوید که اگر فالج لشکری قوی تب حرارت یار گردد علاجش مثل شربت بنفشه نماید شربت لیون مخیره بنفشه استعمال عرق
 گلاب زبان شربت اردو و اجناب ز سمنات کنند تا آنکه حرارت ساکن شود این لیا س گوید که چون فالج با حرارت مزاج بود اولاً سکین حرارت شربت سیب یا چوبین
 نماید و غذا فرود زریح دهند و هر گاه حرارت تسکین یابد ابتدا علاج فالج کنند نظری گوید که نوعی از فالج است که باوی مزاج مغفوج گرم میشود و اما حاله
 باز میدارد پس اگر مزاج عقب فالج گرم کرد علاج فالج نیز کفایت میدهد سکین مزاج کنند تا ساس شود و در بعضی احوال نگر و در سکین چوبین لعاب منجول و آنچه دانه و توله
 بنوشانند و غذا نیز ریایات فرود سازند اگر قوت اطاعت کند بهر سرفراخ خفته لینه قضا کنند مثل چغندر و قوتم و زیتان خار خشک با بونه و کسب ال ملک و انجیر خشک
 و بیوس شکو لورق و روغن خیزی و روغن یا همین هر گاه مرض تحمل اشیا ندکوه نباشد موقوف دارند الا از تنه او بجنه لینه شربت اطاعت قوت خائل نتواند سکین
 مزاج تعدیل او و تقویت مزاج و با روغن گل مطبوخ با سرکه کنند نوعی که یک پطل صغیر بر کاهه در روغن گل خالص آتش نرم جو شانه در روغن بانه صاف کرده
 بر سر نیند که این تعدیل مزاج کند و با عصاب حضرت زینبانه اگر را می کیند تسعیرا روغن گل روغن بنفشه آب عصی الراعی و آب جلاده کرده و شیر خزان محمد ع
 یا مفراتان منع کنند و این طریق حفظ حیات او نمایند پس اگر مزاج با اعتدال آید علاج معتدل متوسط از علاجی که مذکور شد ترکیب دهند و اگر مزاج اعتدال نیابد بطور
 مذکور زیاده کنند چه حفظ حیات اولی از معالجه علت با این حال است

علاج استر خاوندانج و موئی و رمی غیره

اگر استر خاوندان باشد فصد کنند و خون بر فعات گیر با خدایا تمام لوبقین غلبه دم و بانی تدابیر هر چه در علاج امراض عصبی موسمی گذشت بحسب احتیاج بکار بند

اربعه نامی مکه از خرد و فایده و سحر و در میان دیگر

فصل هفتم در بیان ال بود و قوت نیز مسامتت کند باید که اول
 و آنچه در علاج فالج با حرارت مسطور شد عمل از نه و صاحب اقتباس کند که اگر سبب خون لغبی بود و فصل هفتم در بیان ال بود و قوت نیز مسامتت کند باید که اول
 فصد قیال کشانید و ماشه جان روز اگر ممکن بود پنج شش روز غذا و دانه نرسد که روز چهارم خود بخوبت گرسنگی قبیح سده میشود حاجت بندیری دیگر سرزنی
 و بعد از آن غذای دهند که بخوبی لطیف باشد و در تر قوی بود و خالی از قبیح هم نباشد مانند شوربای کچیک مرغ که چند روز در آن افتاده باشد بانان ننگ هندی برگرد
 و روی غن گل بانگی روغن شیخ صنعا آن میخیزد بالند و بجای آب برگلاب ق ق شاهره الکفانمانند و اگر حاجت تمهینه آید سهلمات مناسب آن مع مقویات مانع
 بجا نبرد و اگر سبب قطع عصب است و اگر سبب هم گرم بود که در رخاغ واقع شود فصد کنند اگر لانی نبود و گویند که تا غلبه خون مستحق نشود فصد اقدام کنند
 و در ابتدا فو فل صندل قاقیا ماشا و دیگر و ادوات مثل کشنیزه برگ کاکور و خرمید هر چه از آن بهر سبب آب عنق اشک کلاب ضما و نماند آن خبر که گوید که گردن
 باشد و اوج استعمال کنند که بعد تنقیه زلط خالقب زنده بر جرد اوج و مرغی باشد مثل آرد جو و نیز تر روغن گل آمیخته لعل آرزو در آنها و اخطا طم حیات
 سحلا چون گل غطی بالونه و برگ چند بار روغن گل موم صفت آمیخته استعمال نمایند محل استعمال بن اضمه و دم دست نه عضو مسترخ و اگر گرم بار باشد
 بر عضو متورم حبه خار سید خشک جوز اندر روغن انجدید شربتانی در روغن قسط که موم پایبه در آن گذاخته باشد آمیخته استعمال کنند و نمیدانند
 حرمل زبیره کا و جرب است و در روغن صلب داوی استن صندل و روغن زردی و روغن کافور و اگر سبب تبر خا صر به و سقطه بود آنچه دفعه کار
 شود و دلیل کستن عصب و آن لای علاج بود و آنچه اندک اندک و بعد یک و زیاد و سه روز ظاهر شود بر دم عصب انصباب مواد دلالت کند درین صورت
 تنقیه بدن کنند فصد مسهل او و حمله و مقوی چون مروجا و شیر چندید تر و فوین باموم و پایبه روغن گل آمیخته جای سقطه یا فربه و بعد از آن عصب
 منلاج بجا نبرد و گل سرخ فادانیا قطع نمیکند و شغال مومیائی و اربانی رفت روی بر واحدیک شغال برگ کاکور و معات هندی یعنی سید و لکری برک و نیم شغال و سیا
 و زفت را در روغن گل بگذارند و باقی او و بکوتنه خیمه آمیخته روغن بان در روغن زرد و برگ کاکور و قیبه یا نیز ترا مثل مرم شود و یکم بر موضع نهاد و در آن نیز نافع است
 او بنصوبه گوید که اگر فالج از فربه افتد عضو کینه فربه واقع شود این ضما و کنند و غلبه الجمان حبه الجلب مغز تخم سید انجیر مثل سیاه اشق پیدای موم روغن سوسن صاحب
 کامل گفته که جالینوس در کتاب خود در علل اعصابی باطن ذکر کرده که شخصی را افتاد آن حمل زخم و نیز و نصف وسطی گردید و اطبا معالجه او باصناف اضمه بر
 انگشته کردند و محبت نیافت و من سبب پرسیدم گفت که در سفر میان زمین روم و شام از چهار پایه افتادم بر دوشاندم زمین رسیدن پس معلوم کردم که آفت بعصب
 رسیده که از آن حسن این انگشته رسید و آن بعد فقره سالجه از فقرات گردن رسته و خرج آن عصب درم در اول امر لاق شده پس همان مرا هم بران عصب درم شفا یافت
 و اینها ذکر کرده که دردی از مرکب فتما و ولشت او بر زمین سید و روز سوم صورت او ضعیف شد و روز چهارم دست او ضعیف گردید و پایهای او مسترخ گشت و بدن
 او را آفتی نرسید و منفعت او باطل نشد بر آنکه آنچه از رخاغ بعد گردن است تمامه مسترخ شد و باوی عضلات مابین اضلاع مسترخ گردید پس اطبا اراده کردند که او را
 و ضعیف بر پایهای او سبب استرخائی آنها و نیز خیره او بسبب لعل صوت او گذارند و من از آن منع کردم و قصد علاج موضعی که بدان آفت رسیده بود کردم و بعد از سه روز
 تخفیف یافت و درم نخاغ ساکن شد و او از حرکت پای او بجا الت اصله رجوع کرد این بود آنچه جالینوس ذکر کرده و من راجحان بخانه علی بن موسی حاجب اباباد
 غلام او را دیدم که از چهار پایه افتاد و در آن روز در روز و درم فرسوس نشد و روز سوم دست راست او مسترخ شد و حس حرکت او باطل گردید پس معلوم کردم که آفت
 بعصب رسیده که بسوی دست آمده یا از دم یا از انصباب شده که مجری را مسدود ساخته و حال او را بوضع اضمه محمله مقویه میان کتفین او کردم و در اندک ایام محبت
 یافت صفت ضما و ذکر دیگر حبه الخا قسطا که در هر اجاره درم سبب یا سبب یا نرزه درم صبر ملی اهل جوز السروج کل سرخ شنب بمانی بر واحد شست درم غلا
 چندید تر و واحد چهار درم و در و ماش درم غرض الگ گنار قاقیا سنبل هر واحد پنج درم صطک شونیز هر واحد هفت درم همه را بار یک ساخته باموم روغن
 نارین یا روغن قسط گذاخته بر موضع ضما و کنند و شخ میفرمایند که در شتر خاک از صدمه افتد علاج او و شوا رست اگر گرفت بسیار بعصب نرسد بشود اگر عصب بسیار
 گرد و امید بجات نبود و آنچه از آن امید باشد واجب است که در آن ابتدا انقباض کنند و به حال معالجه این طور نمایند که نظر کنند که آیا آن درم پیدا کرده است یا جذب باد
 علاج حسب حاجت نماید باید که در علاج این درم عضو کینه معارض شود و وضع او بر موضع فربه و بر بیکه از آن عصب اجفوف منلاج آمده باید که در او مانند آن او و بر

عقود منقوع فنج منقذ بکام طریقیه آن بالای سناست اعضا است واجب است بر دست که مقصود از آن و امانع ورم باشد یا تخمین تبدیل مزاج و کاهلی عین حاج
می فند که قریب عضو مفروض متورم آفتاب را محال مجامع منهد تا عجب من از آن حتی با نظر هر بدن کند و اگر سببش دال قفا شود بر دقت قفا بر او از نرد بقلول شیخ فایح
حادث از نرد ال قفا در اکثر اوقات باشد و اگر علاج مفصل سبب باشد تبدیل مزاج متوجه شود با غمضه قافیه بجهت غمضه و کند مفصل را به شرح آن و کند و اگر فایده نشود
دهند و اگر غمضه جو عضو باشد تطلیف او نمایند و اگر سو مزاج ساختن باعث این مرض باشد نیز پیش تبدیل مزاج عضو است با غمضه و کمادات او این معاینه سخن
بنوعی که در علاج امراض عصبیه بار و سافج و یا سس سافج مذکور شد و علاج سو مزاج بار و سافج سهل است بخوردن او و دیگر گرم مثل تریاق و شر و دیون اکل شود و باشد
که غمضه و روغنهای گرم کفایت کند و آنچه از این نوع لیس آب سرد و یا شادوری در آن باشد از برای و حایم الی علاج تمام است اگر از حرارت و پوست باشد حفات
عضو بر آن لالت کند تطیب با غمضه و اثر سرد و املیه نمایند بنوعی که در علاج امراض عصبیه یس گذشت علاج استراحتی با آن خنجره گرمی نشانه و جز آن سبب مرم مقام گفته
و اگر استراحتی بجائی باشد و غمضه استدل الحاره چون و غن با بوزنه گرم سوسن سوسن و سیدان بخوردن با لند و کد لک و دیگر مقوی عضو نافع انصاف است و بوزنه
اکلیل و مرزنجوش و رب السوسن آب کاسنی و مانند آن که قدری برید داشته باشد آمیخته نمایند مفید و در غن با بوزنه خوردن ایدان مجرب است و گویند که در غن بلسان ایدان
منفعت عظیم است و خصوصاً بگاه یک جزو او به چندان از غمضه می گوید آید و در این جمله بعد از فنج و نقد استعمال کنند که تحلیس لطیف و بقای غلیظه از ماده خوبه نفع
را آنچه که ماده بسیار لطیف باشد و اگر حرارت مزاج و کسبی بول باشد از مسخات احتراز کند و بقول شیخ در علاج حاد و فنج فنج میکند و ای جوزوی که در قرادین کتب است
و او این که شد و لایحه اکثر ال کرب باشد مثل و غمضه مذکور سابق در غن جوزوی روغن تخم از صمغ بلاطه هر دو تجرب بها خاصیت نافع یافته و خلقی کثیر از ایشان
بجز برای مقوی مرد و نافع ماده ارتفاع یافته و علاج آنها که با دو به جا کرده شده بود عرض زیاد کرده بود و این بهر آن بود که ماده قریبه بدان بسیار تبسط میشود و چون تبرید
عضو کرده شد عضو بیروت قوی گشت و حجم ماده کم شد و نوبت متلاشی شدن او رسید و واجب نیست که با غمضه و تسخیر ایشان کنند بلکه احتیاج است که ماده مغزات
بمثل با بوزنه و اکلیل الملک مرزنجوش نضاع و فنج باشند بدان دیگر ادویه که از ادوی تبرید باشد مثل السوسن تخم کاسنی و غیره نیز مخلوط سازند که استعمال آن شایسته
بسیار میکند همچو کسی گوید که اگر استرخا و تسخیر و فنج ترکیب باشد پس نگاه کنند که تسخیر امتلائی با استراحت مرکب که در علاج واجب است یعنی آنچه در فنج لغوی گذشت در عین
منقذ الصمد مرکب زاده با غمضه و مسخه بجهت مثل کبریت و شنب حافر قفا و دخول امور خشک استندان غمضه و کند و اگر تسخیر سبب شد نظر کنند که اگر استرخا قوی تر بود
اشیای مسخه بجهت مخلوط با بعضی اشیای لطیفه مع دگ شد یا استعمال نمایند و اگر تسخیر قوی تر و غالب باشد اشیای مزه یا لطیفه مخلوط با بعضی چیزهای مسخه بجهت مع یک
لین عمل بر در کاد تسخیر و استرخا در اعضای مختلفه باشد و در اعضای مسترخا استعمال و کف قوی و تخریج در غن قسط معلول بانگ بورت و اشخار باید کرد و آن یا سبب
که در اقی سر مثبت مرزنجوش و بر پاشن برگ خار و برگ گنجانست و خیری و مانند آن بجهت باشند عضو نطل کنند و اگر موسم گمانا شد چشمه کبری غسل کنند و اعضا بعضی غمضه
بزنند و در بعضی تسخیر اصمده لینه چون صفا و حمل از احباب نبرکتان احباب طریقه و پیکان منقذ و موسم مانند آن از اصمده لینه که ربالک رام صمده کور کرد
استعمال نمایند و اما علاج استرخا و فنج حاد عقب قول شکست و صاحب با دمان متدله با دو به تخم جوزوی و صمغ بلاطی ارتفاع با دو فوس گفته که بسیار
از ایشان با شایای مقوی و اندک مبر و منفعت عظیم یافتند و من این نوع بدو سه کس دیدم و ابوال ایشان مدام نکلین بود و اطبا مبادرت بجماع از چیزی بارد
نمیکردند و در او ان ادویه حاره و تندین عضو در غن قسط او امت نمودند و امراض حاده مملکه ایشان اعراض شد و من معالج ایشان بمالش و غن مثبت و خبر و در غن
بنفشه یک جزو و عضو و نوشتانیدن آب و یوان و ق چل درم فلوس جایا شنبه نعت درم مایده در غن با دم شیرین متقال بران چکانید و در غن از فنج کبریت و فنج و فنج

علاج فایح و بابی

بعضی متاخرین میگویند که گاهی هوای متعین در فنج میگردد و علامت فایح و بابی اینست که بسیارگی در عالم بسیار آفتاب و خصوصاً بجانب قلب عمومی بدان زمین آید
مع سرخی چشم و بهوشی و زبانیان اول تو زنگاری و کراتی کند پس فنج آفتاب و کوره بر لجه زیاد میشود و اکثر روز اول بسبب چهار کسری برگ مفاجات میگردد
و یا بوزن سوم چون از ایام مذکور گذرد بصحبت ایجاد و اکثر اشخاص را چنان اتفاق می افتد که اول اندک صفرای کراتی قبی می اندازند و همان وقت بهوش میشوند و بعد

خواب کند و در غن بنفشه و خرساقی گاو و پیکان کمانی موم سفید سبزه برش بگذارد و شیر زنان یا شیر خندان بر آن چکانند که احتمال تشرب آن نماید پس بر شرفقا
گردن اعضای قشقر با لند و سرگاه درین قوطی روغن که در آب او روغن نیلوفر یا آب و افزا میدقوی تر گردد و عسل گوید که تشنج عیسی برنجی لوانه شد و بر حال
لند با لوبان طور نمایند که شیر خمر و سبزه روغن بنفشه طول سازند و شیر خمر آن روغن نیلوفر و روغن کدوی شیرین سحر ط کنند و در آب که در آن با بونه و بنفشه
و برگ کنگر و برگ نیلوفر و گاه هر چه بر آید باشد لند طول کنند و در غن را در ظرف بر آرزو روغن کنگر نیلوفر بنفشه و روغن کدوی شیرین سحر ط کنند و در آب که در آن با بونه و بنفشه
که در آب آن شیرین نمایند و خداد و در جود و جوی خط و بنفشه و شیر زنان بر سر کنند و اگر قبض طبع باشد خیار تشنج و انجیر و آرد آب پزیز تا بقوام آید و بر آن روغن بادام
اندازند بنفشه و با حقه اینه استعمال کنند و اگر طبع قبض نباشد و پی وجود دما و شیر مطبوع بجا و القرح نباشد و اگر تب نباشد شیر خمر و تشنج و در غن بادام شیرین
سایا باشد و بر وضع تشنج آب مطبوع بر کتان نشسته خطمی اصل السوس با بونه پوست که در نیلوفر و جوشنم که کوفته بریزد و دما و استعمال شود برای چرب آن زن و
روغن انجیر مطبوع تشنج آب مذکور جاب بسیار نمایند شیخ شریف میگوید که اگر تشنج از بیوست باشد علاجش صحبت است و او فی علاج او آن زن باش روغن مطبوع است
بیرات اگر تب نباشد و خوی کفته البته کند و بتدرین جمیع مفصل لغمد نمایند و اگر تب نبود آن زن از شیر سازند و الا از آب که در آن برگ مید و کشکج و بنفشه و نیلوفر و
که در و خیار تشنج باشد و یا آن زن حجاب از آب که در آب خیار و با کال بز از گلاب که در آن چیزی ازین اشیا سخته باشد و یا آب سهند وانه و یا آب سید و مانند آن مرتب
سازند و چون حقه این آنها در غن و طبوبات طبع و همه سازند شدید الفتح باشد و بر مفصل بر نبات عضلات روغن استعمال کنند و لوزن بعد از قریح غنایت
برای بسیار و تربیت آنچه در تربیت مانع معلوم شده باید که و شیر تازه خوب بنوشانند اگر تب نباشد و مارا الشیر و مارا القرح آب سهند وانه و جلاب اگر تب باشد یا تشنج
و اگر چیزی ازین اشیا اندک شراب بر قبض قریح برای تنفید مخرج سازند بهتر باشد و همچنین آب و مخرج با ندک شراب کنند و باید که برین علاج دما و مت نمایند
بترخیر شب یا روزم یا صفت اگر ممکن باشد هم بدن او را در روغن نیلوفر مخرج سازند و بر طبوبات ازاد با ن عصارات سحر ط کنند و تربیت با نسل و بر طبوبات مذکور سازند
و باید که شب وقت خواب لعاب بز قوطا و روغن گل یا بادام استعمال کنند و خوردن تخم لیشان را نافع است و خصوصا اطفال را و اگر نتوانند در غنات را
و سهند و اما غذای صاحب تشنج یا پس بنفشه و تربیت تائیس کند و جمیع حریرهای چرب نرم معمول از اش جو و روغن بادام شکر سفید باشد و مارا القرح و مارا القرح از گوشت
پخته برین برود گاهی بر آن بقول مطبوع که از دست بشکند و اصل گفته ما که در اینجا حرارت باشد و اگر شراب مذک برای تنفید بدان آید بعد از صواب نباشد خصوصا
چون حرارت مفرط نباشد و همچنین اگر شراب باب شراب آنها مخرج سازند جازست این عجا س گوید که اگر تشنج قبض استقر اش باشد عسل بر سرست و غنایت
که اصلاح یا با لاسیما بر گاه باوی تب باشد و فاضل جالینوس گفته تشنج که ازینس عادت شود و علاج قبول نمیکند و برنجی شود الا آنکه در بعضی صاحب سبزه در آب سازند
پس اگر آنجا تب باشد مارا الشیر که در آن غناب سپستان سخته باشد به بند و اگر الشیر در آب که در سبزه و منفعت بالغ تر باشد و لعاب بهمانه و لعاب جوان که
روغن بادام شیرین و روغن کدو بنوشانند و مسح زنان او باین لعابات مع روغن بادام شیرین کنند و آب نار شیرین بر غن تخم کدو و روغن بادام شیرین بنوشانند
و مارا القرح بشکر طرز و روغن بادام به بند و سحر ط بر روغن تخم کدو در روغن بنفشه و یا روغن نیلوفر و مانند آن کنند و اگر تب نباشد شیر خمر بنوشانند و اگر شیر خمر و شیر
وقت که در غن نباشد و بر اعتقاد تشنج زنان یا شیر و لاسیما بر سر و شند و لوطح سحر لعاب بز قوطا و روغن بنفشه سازند و بر سر کردن او از خطمی روغن بنفشه آرد و جوشنم
کشکج کفته بنفشه لعاب پنچول شسته صفا و کنند و آب مطبوع بنفشه و برگ گاه و جوشنم کوفته برین ریزند و اگر ممکن باشد که برین روغن از آن نشانند که در آن روغن بنفشه
نیلوفر یا شیر تازه باشد لند و در آخر آن بعد از آنکه مارا الشیر یا بعضی حریره یا لعابات بر روغن بادام شیرین و روغن تخم کدو داده باشد بسیار نافع بود و بر روغن بنفشه یا روغن تخم
که در یا روغن بادام مفرد و شیر خمر آن یا شیر خمر بر بدن بالند و خرقه درین آلوده بر زمین لیس که اعضا نرم شود و اصلاح پیدا آید برین تدبیر و امت نمایند و اگر
فائده نشود حقه مطبوع که در آن آب پایچه و کلر حلال و جوشنم و سپستان و بنفشه خطمی اکلیل الملک بز کتان بهمانه پوست کدو و تخم آن کوفته و مانند آن
داخل کرده و بر آن بعضی و غنمای مطبوع مع شیر خمر آن انداخته باشند لعل رند و بقدر حاجت ازین حقه نمایند و ایضا موضع تشنج را در روغن بنفشه مخرج
بترخیر موم سفید یا پیکان یا لبط و پیخته بر غیر نمکین که راخته بالند و اگر لزوم موضوع بالیه غیر مملو نمایند نافع باشد و ایضا الش ز پیخته خرس پیه مرغالی نفع برین

و این صفا و نافع است بکثیر و بزرگتان حلیمه و واحد یک جزو بار یک بسایند مثل مرم شوره و سپه بلسه و خرد مغز و ساخته اندک کثیر اسوده آمینه مثل مرم سمانه و جفت
 تشنج صفا و نماز و هرگاه بعضی وقتان لیسیت قبض کرده و کثیر لظیف خیاره و شنبه و زعفران و طلخ عنباق پستان بالیده باید کرد و خدا باید که باقی حلالان و در مری بجز این کما
 خناز و لحم خانیض و اسفناخ و سمرق و چغندر مطبخ و زعفران با دام و ماهی و ماضی بارلی و مطبخ بطور سفید باج یا بجز مرم معمول از مغز گندم بشکر طرز و دروغن آن
 و بیفته نیم برشت باشد و از فو اگر آگو و شفتا لود و انار شیرین و مانند آن هندی از شیبایی یا بسه مثل سرکه و کسوه و نمک و نمک و نمک گندم و جندی و نخود و نمک
 که ترطیب آن با شیبایی و مطبخ مثل لوشیدن شربت خشخاش و شربت بنفشه و خمیر آن با زعفران شورایی و مرم چربک فراخ و جسد و حلالان جلوسن و طلخ بزرگ
 و برگ که در بنفشه نیمه زعفران و برگ خشخاش و برگ چغندر و لظون آن ترنج حقیقی آن لظیف و طی معمول از روغن بنفشه و مرم سفید و کثیر باید کرد و مرم
 سرلیح الا نه تمام مذکور بخورند و آب نیگرم مرم بریزند و شربت بخورند که از زعفران سر در ترست حلیمه که گوید که آنچه بدان علاج این کنند است که اگر
 فراخ مریض همچون سدا و الجین بر روغن بادام خوشاوند ترطیب اسی و کنند و اسفیدجات طران آب اکارج مطبخ بچو و گندم و زعفران لازم گیرند و بکثیر مرم و
 از روغن بنفشه و سنیله آن آب برگ خشخاش و آب حلیمه و لعاب بزرگتان سفیدی به فیه سازند و مثل مرم ساخته بچغندر و مرم ترنج آن نمایند و از مرم
 جلوسن آبرن ابهامی مطبخ برگ بنفشه برگ خشخاش برگ خنازی و بالوسه و طرب نیلکوش و مانند آن که در آن لزجت و رطوبت باشد باید کرد و مرم فراخ را از مرم
 مفرط و حار مفرط و خنک و سرد و از اغذیه حار و اغذیه غلیظه منع کنند و ندیم حذاق الطبار که بمجازه این حلت بکثیر حاکم طمع صحت آن کرده باشند که سالم
 آنچه در او این مریض عمل کنند است که تعبیری نمایند که در حال خود باقی ماند و عضو لاغ بسیار نشود و این سیار صاحب این مرض را او با حفاصن از او بان
 مثل روغن خیری و روغن بنفشه و روغن اکارج و مانند آن با ضافه میاه محله می کرد

علاج تشنج اندکی

در ازاله و منع سبب ذی کوشند مثلاً آنچه از شرب چیزی سمی یا لیسع عقرب و غیره باشد بخورند و این تریاق ثمانیه یا از لوبه بکباب غذا نخورد آب بهر چیزی که در
 سموم خواهد آمد علاج آن نمایند و آنچه از لظیف حاد بود و بنفشه و برتر عضو با ضده و نطولات و اوبان و غیره و بدانچه بهر تشنج صفراوی مسطور شد در ازاله و آنچه در وضع
 عارض شود و تسکین جح و قطع سبب آن کوشند و آنچه از بر و شدید بود و در غمنا و نطولات و کمادات گرم بکار برند و ادویه حار خورند و هر چه بهر مریض ضرر رسد در
 آخر کتاب گفته آمد استعمال نمایند و آنچه از مرم قطع عصبیت از بی رنگاری یا از انصباب صفرا و در مرض بهیضه یا از امراض اعضا عصبیه یا از دیدن
 عارض گردد و تعبیر بر یک مریضش بیاید انشاء الله تعالی و با الجماله در شمر که هر نوع که باشد اولاً علاج آن عضو بجلان مخصوص او و بعد از آن ترنج عضو
 تشنج بدان موافقه نمایند و اگر از مشارکت معده باشد مبادرت بقبی نمایند که گاهی صفراوی ما و یا غلظت عفن بر آید و فی الحال صحت یا بد و در دیدن مثل
 و اخراج آن اولاً آنچه به مضم و تقویت معده و اسعا و تعدیل مزاج و دفع و ترنج عضو تشنج با دوا ناکسینند

تشنج اطفال

تشنج نیز باید که اگر تصبیان را در حمیات حاره خفیه و غرض شکم و در بچگی و کثرت تشنج عارض نشود و سهل الوقوع و در مریض سهل الخروج از آن میباشد و کما
 از تشنج یا لیسع صحت خلاصی می یابند و باشد که طفل را بعد تب حاد مخرج تشنج صعب فتد و خلاصی نیابد و طفل که از بیفت سال تجاوز کند و از تشنج نمی افتد مگر
 از تب بسیار صعب و صادک مل گوید که اکثر تشنج املائی عارض میشود و تصبیانی که شیر غلیظه بنوشند و ایضا این بسبب کثرت تناول اغذیه ضعف عصب
 نیست آن سهولت تمدد و افتد و از صحت ایشان سهل تر باشد و از امور داله بر جود تشنج تصبیان تب حاده و دمه و سه و مریض شکم و زردی رنگ سیاه
 زبان خشکی آب مریض تمدد و جلدست با الجماله تشنج که با اطفال عارض شود و حسب سبب املائی میسبب اندکی آنچه گفته شد استعمال نمایند و در طفل بسیار خرد و مریضها
 و آید و اسپند و پیریزکنند و روغننا و صفا و یار بر اندام طفل بکار برند و ایضا در املائی با دوا و داشته عنب الثعلب داشته عود صلیب نیمه داشته چوشانید و گندم توله
 بالیده صاف کرده بطفل دهند و اگر تب پاره باشد اصل السوسن و داشته عنباق و انه عوض عود صلیب مذکور که در املائی شیافات گرم حمل آرزو روغن غلظ

امراض عصب علاج تمد و کردار

در روغن مید انجیر مالند و مضعه را با جای آبی غسل دهند و بنیان غسل را بنجور داب چو در مرغ و کبوتر غذا سازند و در شش میسوی بعد از حیات و استفرغیات
 حادث گردد و دست در شش برآورد این اطفال کم واقع شود علاجش بدستور شش میسوی نوزگان از طرف طبابت کنند و روغن بنفشه در روغن بادام یا موم سفید آن
 بر سر مهرهای گردن پشت کوهک پیوسته مالند و تمامی بدن خاصه مفاصل را با آن بپولند و اینها روغن بنفشه و غیر آن از روغنهای مطببت را شش
 بسیار نرزد و شش استعمال ترنجبین درین باب بسیار که محتاج تلبین باشند بر بند و بقول گیلانی شش نرخت نیز حکم ترنجبین دارد و از آنست و اگر سبب قبض
 طبیعت سنجالی و اگر بسیار افتد علاج آن تلبین طبیعت بود و ششایف نرم و در تنومیم آن کوشند و هر چیکه که زمان فراتر میدهد اندک است که نماند و اگر وقت
 باشد ایفون بر مضعه و لطف دهند و در او جو چینی باشد و اگر سبب رود و رم نشد بود که وقت بر آمدن دندان میباشد بنا بر قرب باغ آنچه که در سهیل
 نبات اسنان علاج رحم نشد خواهد آمد بعد از زرد و اگر سبب ضعف و ساق و ضم باشد و این اکثر بطفلمان فریب افتد علاج آن با اصلاح مضمه و لطف نماید
 و جواریشهای مقوی مضمه خوانند و روغن سوسن و روغن حمالیدن مفید بود و شیخ فرموده که شش بصعبیان بسیار افتد سببش دماغ و اعصاب آنها و ساق
 مضمه خصوصاً وقت نبات اسنان پس معالجه روغن ایسیر و روغن سوسن روغن حنا و روغن خیر نمایند و تلبین طبیعت ایشان بحسب اقتضای حال کنند و مضمه آنها

با غذای مضعه سنج و مختلف مطببت سازند

تمد و کردار

تمد و کشیده شدن عصب از هر دو جانب راست مانند عضو که از گامی شش چپ کردن را گویند که آنها پیش یا پس کشیده سازند و یا هر دو طرف کشیده گردن سا
 مانند و گاهی آنرا مرف تمد خوانند و گاهی شش را مانند و جالغیوس شش تمد می را که از رسیدن سر می کشید و ایجاد طوبات عصب تمد که از خوانند ا
 این نوع در اعصاب قدیم باشد که از قدم گویند و هر گاه در اعصاب خلف بود که از خلف نامند و هر گاه در پهن باشد که از مطلق خوانند و بقول بقراط چون تمد در کت دو ج
 یعنی خلفی و قدیمی اند و هر دو بحران او سرخ تر از شش بسط بود و در چهارم که یوم بحران اوست خط بلکت دارد و اگر از چهار روز تجاوز نمود صحت مینماید و شش و تمد و اگر
 ادر از روزد حالی نباشد و اسباب تمد دو که از چپ اسباب شش یا ابتلا یا این یا اینها اعصاب عصبیه یا موم باشد لیکن که از تمد و اکثر از ریح محمد و افتد هر گاه بر تمام بدن
 شود و ازین جهت صحت مضمه علاج بشواری پذیرد و بخلاف شش ریخی که اگر احیاً حاضر شود از یک عضو پیش نبود و هر گاه ریح بر یک عضو غالب باشد و بدان سبب
 صحیح و در نزد کشاده شود و ایضا در تمد و کردار استقامتی داده آن اکثر با هم مربوط است و خون سودا و اندک لویج پس لطبت یا لطف ایندای عصب پدید و نمود
 یا با حیوانیت بر در غلی مثل خوردن فیون خیر آن یا خارجی مثل ملاقات برف و هوا و آب سرد و مانند آن که بدان برسد و بجز تمد و عضو بر صلابت باقی ماند و ریح او
 بالقباض شکل گردد و یا در طول لیف عصب غصه بگذرد و آنرا تمد سازد و در نفع تصور ادر طول عارض شود و نفوذ داده که از کت برین صفت باشد مشابه نفوذ او
 استر حال بود و اگر هر دو را تمد و ریح عصب عرض لازم نیست بلکه داده استر خاتم رخمی بود و داده که از جهاد صلب که عضو انعطاف و منعقبض شدن نمید و یا در پیچاد
 باشد و یا داده که از در وسط عصب یا در تریا عصبه واقع نشود لیکن اصل سبب آن اندک پس عصب تمد و طول دفع کند و آن قادر بالقباض کند و یا در پیچاد ریح
 عارض شود و حرکت انقباض ابطال کند و گاهی تمد و اتقالی از خفاش و ذات الجنه سرغام شش واقع شود و اکثر در بلاد جنوبی اسباب تمد و حرکت اطفال
 و خصوصاً باقی ایشان تمد و گاهی ریل و شالی بنا بر اطفال فصول و خصوصاً در زنان عارض گردد زیرا که اعصاب ایشان ضعیف تر است و در تمد و کردار که از بیرو
 علی فتر عرض عصب کم میگردند و طول در شش یا پس دو کم میشود و اندک شش یا پس ز تمد و کردار از این وی تربیبا شد و گاهی تمد و اندکی سبب حرج و موزنی ده
 یا غیر داده و در بنیادی عضلات یا او تا افتد آن از الم و اذیت در طول بگذرد و سبب تمد و سبب تمد و وضع الم و این نوع از عظیم و سبب اطفال است سبب
 ایضاً او تا عصبان معده و از خوردن و امی می که خمر آن عصب سرد و از زمین حیوان سخی فریبند و عصب عصبه افتد و گاهی تمد و کردار عظیم قوی است
 قوی داده بسیار افتد و گاهی مثل شش از سببش واقع شود همچون غیر استقامتی سرد مسالک مخرج و این اکثر در فوج تمد و گاهی بواسطه طبیعت عظیمی عصبه است

قلت قوت یا وجع او واقع شود و چنانچه کسی این برکت بشناید یا چیزی گران بردار یا بر پشت بار گران نهد یا بر زمین سخت بنجد و عضله کشیده یا کوفته شود یا ضربه مستقیم کوفته
عضله برسد یا قلع یا حرق نار موجب بود و گاهی با وجود این ماده بسوی آن بریزد و یا برنج غلیظ محمد دوران تمسک کرد و یا از دیگر اعضا و یا در پیچیده کشنج خاصا یا عضله وی
روی بود تمدد که سبک نامان یا الب فتنه زردی باشد و گاهی از گراز نوع روی بسوی بوجیمات لازمه مع تعلق و گریه و پنهان افتد و آن رنگت و دوه من لب
خشک نامان سیاه و شکم قبض و جلد خشک تمدد باشد و این روی است و سر گراز که از زردی سر افتد و با آن فواق یا مضمض اصطلاح عقل بود قائل باشد گراز اکثر
بصبغیان عارض شود و در هر قدر که طفل خردسال باشد بر آن عمل بود چنانچه در کشنج گفته شد و اکثر پتیز از گراز احتلاج و جرسج بدن فعل آن فعل کلامت در
زبان صلابت در عضلات و در ناحیه قنار طراکه گاه و عضله اللخ و خارش بر تمام بدن که از خارید نش لذت نیابد عارض میشود و صاحب بلیا یا قوی احتشار انگاه در
بولیم آمد و در پشت قشر برده معلوم شود و چشم تاریک گردد و بر سر گردن عرق از آلت برودت تمدد و قریب کند و هر گاه که از خام ابتدا کند و ندان بر سر کشید و پیچ
فروزد و روی سرخ گردد و در شدت کند چشم زرد و زرد بر هم زند و اشک و آن شود و بعضی گویند که در ابتدا ای این مرض فواق و فرج در بر سر و کتفین پشت
و بعضی را عارضه عارض شود و علامت مطلق تمدد آنست که عضله متقبض نشود و علامت دیگر آنست که گراز در قلع بود روی چشم برض
مثل مخوق باشد یعنی وی سرخ چشمها بر خاسته و گاهی وی مائل بسوی یا سیاهی گردد و در هر بسوی پیش کشیده بود مع کشیدگی گردن که بچپ راست میل کند
پس اگر تمدد عضلات و جوف کتفین افتد یا خندان است و نماید اگر در عضلات صدر و کتفین هم رسد ضعیف نفس عارض گردد و اگر در عضلات مثانه هم رسد ببول گردد
قادر باشد و گاهی ملازاده ببول کند و گاهی خون بر اول دید بنا بر انچه عروق بسبب است انضغاط و گاهی فواق عارض شود و اگر گراز بسوی خلف باشد سرد
شانه و باز بسوی خلف کشیده شود و اگر تمدد در عضلات معانی تقسیم عضله معقد هم سرد برانی اراده مندفح گردد و با نسد شود و قوی بچپ سرد تمدد
هر دو جانب بر اعتدال و سرد و وجع و نامیت بول اکثر نفخات در آن دوران فتادان از چار پائی و در عده تمبول انقباض عضله ترکیب شدن و در باره بوجیب
تلمبه سرد و اکثر قوی عارض شود و پیچ قوی از انواع گراز خالی از پیچ و در دو خاصه میان کتفین بنا شد و قناره صاحب بین مرض قیق و بفضل و صفت ارجح
و مزین شناخت اقسام تمدد و گراز طبع بسوی ایذائی و دوری بر قیاس تشخیص قسم کشنج است حلاج بقول شیخ علاء الدین ابن سینا حلاج کشنج است مگر آنکه در حلاج تمدد و گراز
از حلاج کشنج مبادرت کند و در اینجا محاسبه ملاحظه بر اغضا اکثر کشنج استلالی استعمال نمایند برای طلب جمع حرارت و آنجا که علامت علامت غلظ خون
و اتسالی آن متعین گردد و احتیاج بشرط باشد بر عضل گردن و قنارات و شتر اسید استعمال نمایند و هر گاه بدن صاحب از از شدت در خواه از علاج عرض کنند
باید که از حد مبالغه زینت یا غیر مبالغه کتفین کنند و نگذارند که حرق بر بدن او سرد شود و موصیای دیت گردد و در زیت میگویم نشانند که قوی تحلیل است
و اگر از کتفین او برگردان و جادو شتران که در کتفین است و در انضغاط است استعمال کنند و بهترین شیا تمدد باره و در طب چند بر سر است باید که نفخات متفرق بر بدن و اما
نمایند و بعد طعام کباب بر یا کباب عین تدر در گراز روی و فتنه کی افتد تر یا قات و او دینه حاره که محله مناسبه بخوراند و بقول انطالی شرب لیونذ و مقل و صغر در گراز
لفح زیاده از کشنج است و آنچه در علاج گراز و کشنج بسیار نافع بود و بطبع شبت است که در آن کفتار یا بچه سنگ یا باه انداخته نیز تا ماهر اشود و بسیار در یک وز
و بار در آن شست و زنده براید و بالیدن روغن سداب مع چند بیدستر و کداسیه کوز و گوزن شیر خرس کفتار و گراگ و سل تنه یا با دو نیز نافع است و بعضی گویند
که درین شوم قدر روغن است و اول کرده الیدن نافع گراز و تمدد دست و حقه بر روغن سداب مع چند بیدستر و قنار و بولون جمیع جمولات از دانه حاره که در آن
و شحم حنظل نمایند آن باشد فید بود و اگر از حقه سوزش مفرط در انجا شود و بعد آن شیر خرا روغن زرد یا پالیه تنه یا با بیکه از شحم مذکوره حتمه کنند و گاهی کباب
را غدا میدهند باید که لقبه بسیار کوچک بند یا پیشه نیم برشت خوراند و یا حریره فریق یا آب گوشت بنوشانند چه بلع برشتان متوازی یا باشد و غذا از پیچ می
مادیت زیاده میگرد و اعضا و قنار بر روغنهای مناسب سخ کنند و سحوطات و عطوسات استعمال نمایند و روغن حنا از روغنات نافه است و بهترین سحوطه
و مویا کتفین و غنهای مناسب قوی تب باطبخ منزل تمدد و گراز طب است و اگر حرکت گردن در دو کشنج عضله برآمدگی گراز و پس از آن باشد
بنفشه غلبه کشنج یا در آن کشنج کاسنی خبازی میزیند گل سرخ گاو زبان چوشانده گلشنه و اصل کرده بعد با دیان پسیا و شان افزوده خوردن

مردمان عظمی

باب طبع زود خورند و بر مقدار و غنای غذا و شیر و طبع کثیف و این دو اگر از طبع رانفع بود بیخ جاوشیر و فضل سفید و قسط مسابو کیم در وقت خواب بر بند
 و این انصاف نفس نیز نافع است و احتمال تریاق فاروق بقدر کما باب گرم بعد تقیه بدن نافع و همچنین در اول مسک جلو و در مشرو و لیسوس این در حین خواب
 تنقیح بدن نفع بکزان نماید اشق بسکینج جاوشیر مثل حرمل سخم خنفل صبر تر بر سفید در پوست بملیه زرد اثر زودت سفید و واحد یک روم صوغ را در آب گند ناهل کنند
 و او و کبابی را ساینده سیاه نیز وجهها ساخته از دو دم تاسه درم بحسب قوت مریض و حرارت هوا یا بردت آن بدیند و این قیر و طی نافع تمدد و کزاز است خواه از
 استلا یا زیوست باشد چه کوزن و لبط و مغز ساق گا و در شتر و چربی طیعی نیمه بهر اگر داخته موم سرخ اضا فبنمده بر عضو بمالند و این سجون علوی خان اگر بعد تقیه
 استعمال کنند درازا اگر از تمدد بی نظیر است برگ سداب خشک چند ستر مری مشک طغیت بر یک لبع ورم فجاج از خرد پودینه گرم کریم سبکینج جاوشیر
 مثل از زرق عکال بطبریک یک روم هوا قیون محروث بر یک و درم تخم شوکه بریضا و متقال تخم حرمل یک متقال خصیه التخلیب ورم زراوند در حرج متقال عا و قبا
 نمک طرز در بر یک نیم متقال کوفته بیخیمه حرق را در عرق گل نارنج حل کرده با چهل درم غسل برشند و در طرف الگینه یا چینی داشته تا چهل روز در خاکستر چوب گز درخت نمایند
 شتر از دو دم تا چهار دم با طبع غلیظ و کلسان جنینیا و بادیا و قنطاریون قیون و باد و بنج و تخم کرفس لیسون بر یک و درم بشکر و غسل بر یک نیم او قمر چون اولیه را
 باریک تراشیده با شش گرم کرده بر موضع کزاز بندند و بر ساعت تکرار نمایند و در شش روز چند مرتبه عمل کنند که از شدید صاحب الفتح بخشد و قمری گفته که اگر از تخم
 کزاز گذرانند تا متعفن شود پس تبدیل سازند و تکرار آن نمایند و میدن عبر نافع کزاز است گویند که چون میوه سائله با طبع نمایند و عضو طلا کنند خرد و کزاز عشته را نافع
 و اسکندر گفته که در شش حجازی در کف نافع کزاز است گیلانی گویند که اولاً اعضا منجمه بر بر سببیت مناسب شکل مضاد حرکات غیر طبیعی حادثه و اثرند و
 در غنای غذا و غنای قنار الحار یا بر غنای میگرمانند و شربت غسل بنفشه اند و اگر الهی باشد و حمام داخل کنند و در آن بجز سبب سبب بنشانند و بدین طرح لیسون نمایند
 باید که تعدیه بحیره کسهمول را آب خنذروس جو سازند و قیون سرخ لغت و بنفشه که اگر کتیب باشد لیسون باید که بار الشیر استعمال نمایند و حلیه خواب درون کنند و امتداد
 حادث از استلا یا زوم حار علاج با سفراخ استلا و معالج ورم حار با دویه حاصل و نمایند و آینه گاهی امتداد آنرا شدید با خف معده افتد و شرب طبع
 رخ شوکه بودی تخم شوکه بریضا و تخم شوکه کسره یا آنرا نافع است و حفصه عصاره قنطاریون قیون فقط بندوشانند که گاه مرض استلانی بود و اولی آنست که کطلوح
 اعضا ایشان نیز طبع غلیظ و لیسون و نطول بدان نمایند اگر امتداد در پایها باشد مجامع غرقات سفید نمایند و اگر سرد است باشد مجامع میان غرق و
 شانند و غرقاتی که قریب ناحیه علیاست و بر فصل که موضع اول بند تر از راس کتف است بگذرانند و باید که کسی را که استلای کزاز می شود در دستمال
 فصد عرق کنند و بر اعضای علیله صوف در زیت کشته یا در روغن قنار الحار مع چند ستر ستر نمند و یا در زیت گرم بنشانند و بر عصب
 گردن بریزند و جماعت بشرط استعمال نمایند و مجامع قاره تحلیل می کند و جماعت برگردن و جانبین قنار و بر سینه در مواضع
 کثیره اضمحلات و تحت شرسیف و بر موضع نشانه و کرده نمند و واجب است که اخراج خون از ایشان بقدر باید که بسیار نبوده و اندک در دفعات متفرقات اخراج
 نمایند و حکیم شریف خان بعد بیان این قول گفته اند که نبر او را است که استسراج خون کنند که بعد ترقیق علامات علیله خون مساعدت قوت و فرج از این
 مرض در اکثر رطوبات کازه حادث میشود و بعضی اطباء و ران بغیر تا مل فصد کردند و بعضی آنرا گردید

علاج تمدد و کزاز یا پس

استسراج خون با دم شیر و روغن و ادم نبات بنوشند و لعابات بجلاب لطلوب آب نیگارم استعمال کنند و طبع مسابو اینها و نیکه مبلولان شیر خورند و مالش بدن بر غنای تقیه
 نشو بای حلالن با همی رضاضی نافع بود و ضماد از میه لبط و کلسان مغز ساق گا و موم زرد و روغن کنجد نمایند و این آذربان علوی خان که دران حکیم شریف خان بعض
 تصرف نیز کرده اند برای تمدد و پسگی کزاز کثیر النفع است پله بریز و کله حمله میگیان جو مقیه و لعاب پستان الیه قطعات که در نبر و خیار یا در رنگ لونه و گل بلخی استغاث
 و برگ خرفه و نبر قنطاریون و بعد از هر یک بقدر معتد در آب خالص آب بید عرق بید خشک کلا فاب انار شیرین آب بید شیرین بر یک بقدر حاجت بنزد تا مگر در و پس ف کرده
 روغن تخم کدو روغن تخم ترنور روغن بادام قدر مناسبان انداخته بقدر و فوجان زمان بگیرند و ربانی نیگارم بعضی انباشتند تا سرگرد و در بعضی از ان برون آرند

و یک پنجاه این برود بنوشانند بعد و شب وقت خواب از دوران آن که بر بنوشانند تا آنکه سرگرد و پس خارج کنند و بنجان هم بعد آن هم که بنوشانند اگر سرگردانان
 و مغز ساق گاو و الیه که در عروق کبچ آمینت نشاسته سوده داخل کرده بنزد بر عضلات صفا دهند کنند نافع بود و اگر طرح بغل باشد ترشیدین بسیار بیک طرفه الیه
 بریند یا بخبر یا ترشیدین با و اتم تریت بنفشه تلین کنند و اگر قوت ضعیف باشد حقه تلین جعل از مسیح کوه که اکثر از زرد و صبیان اعراض مشتیزند و بحالان
 بدوشیدن شیر و ایم بر وضع قریح او بعضی در مان مرطه کنند و صفا و قیر و طی سازند و آن رقیق مسمی غریب گذشت و یا الیه تازه نهند چند روز استوار و یا بکیرند
 نشاسته گندم و پیسز ترسان و مغز ساق گاو و الیه که در عروق کبچ آمینت نشاسته نخچه بران اندازند و با هم آمیخته بر عضو نهند و یا بکیرند بر کتان کوفته غمیر معهود
 و همچنین کبچ کوفته در واحد و خرد و طلبه سوده بکوت و همه را در شیر خرد بنوشانند و بران روغن کبچ یا روغن الیه انداخته مخلوط ساخته استعمال نمایند طبری گوید که
 تمدد اکثر اطفال صغار را بهم میرسد اگر چه بعد نیست که بزنگان را نیز عارض شود و علاجهش اینست که استنفراغ با دویه کنند و با سیاهک طبعین با و اشیر
 و آب پیوس آن که بسیار آب کبچ و قوطا و روغن بنفشه و روغن تخم کدو و مانندان حقه نمایند و موم روغن مرتبه روغن بنفشه نیل و فو حبابی برگ خطمی مانند
 آن مانند و بر روغن بنفشه شیر خندان سوطه کنند از اطعمه مرطبات مثل آب یا پیسز با جود و بنور و مثل آب قلابا روغن اوام و مثل شوره را می سفید با جات بگردان
 نیز خوار و بد مانندان لزوم نمایند اگر مرض مغز کبچ در روغن شیر یا روغن گل از روغن بنفشه کبچ و موم کبچ که ممانند و ترشیدین با و ام بنوشانند و در آن پستان بکند و برود
 عضو تمدد ترشیدین را بسیار بنهند از همه محفوظ دارند و احتضا او را بدست آتش مسک کنند و بشیر خرد روغن گل لزوم کنند و از فصل شیر خرد و خرد و خرد
 و اتم موم در روغن کبچ سازند و از دویه که درین علت بدان علاج کنند و اثر نیک بخشند اینست که بکیرند ترشیدین و روغن کبچ سنگلی کرده بالایش روغن بنفشه و روغن
 و بعضی ساق انداخته بچوشانند تا به به بیان و بعد موم روغن از روغن خیری و روغن بنفشه ساخته با هم آمیزند و روغن او را با مطنج برگ بنفشه و برگ خطمی و
 برگ خبابی برگ اسپول بزنگان ساعت زانی از روز بنوشانند بعد به به سیاهک بسیار بنوشانند تا نشینند که درین احتضا او بدست است مسک کنند بعد از آن و این کور
 خرد کنند یک شبانه روز بگذرانند و روز دوم از آن مانش بدستور نمایند تا آنکه از اعضا او ترمود و رفع گردد و فاکده بلیری گوید بدانکه این مرض چون طفل حادث
 شود از آن صحت نباشد تا آنکه اعضای ایشان سخت گردد و در حد اختلام اقل شوند و چون یکی از موم عارض شود در مدت اندک اقل نشود چنانکه سسگم کرد و
 طلح و صحت او نباشد و ترجیح میفرماید که گاهی که از لبصیان عارض شود و علاجهش با آب مطنج قنار الحار یا روغن بنفشه مع روغن قنار الحار کنند و تخم نا و او را در
 نیز مفید گفته اند و در بسیاری گذشته استعمال نمایند گویند که در ابتدا تخم بدن طفل روغن بنفشه کنند و در وقتی که در آن آب بیکم موم روغن بنفشه نخچه باشد بنوشانند
 و محافظت آن از موی سر و منق حنه از تناول غذیه اثری بر عظیمه نقلیه از نماند

لقوه

و آن مرضی است که شقی از روی کبچ شود و در لب و یک چشم یک طرف که ما یعنی با مطنج نشوند گویند که گاهی بیرون موی سر و موی رومی میگرد و درین وقت
 در روغن بنفشه و لکون الطباق اجماع فتوحی فخر چنانچه برای گوید که در موده ام صاحب این علت است که بر پیشین در چشم تدرت داشتند سسگم ازین گیر علامت
 با و نبوی و سبب نقوه امتلا ای حصار احد الفکین است بنما با و طب که از دماغ ریزد و این فوه افتد و گاهی بسبب غلبه کبچ بر جفاف دماغ بود و در شایان و کتاب
 نیما باشد بلکه در جوانی و آخر امراض ده و نیز در کبچت عارض گردد و این مملکت بزودی میرا که در موی سر است بخلاف تشنج میسی که در موی سر است و بزودی مملکت
 نیست با لحاظ سبب قریب بین مصل استغیا تشنج عضلات یک طرف است اول راقوه استرخالی و ثانی راقوه تشنجی گویند و جالینوس گفته که گاهی نقوه از تشنج
 و استغیا بهم میباشد که یک جانب تشنج میگردد و جانب دیگر مسترخ می و این سبب اختلاف ماده بود و که ماده غلیظه در جانبی رخیده باعث تشنج و تمدد آن جانب ماده رقیق در
 جانب دیگر رخیده موجب تشنجی آن جانب گردد و اسباب تشنج تشنج مذکور شد و اسباب تشنج یا بل فته در حیات ماده استقراغات مغزله از اسهال قور و عاف و غیره
 عارض شود و آن قائل رویت و آنچه در رسام چند قرب موت افتد ازین قبل است و گاهی عضله گردن موم عارض گردد که آن از قسم خناق باشد و از آن وقت افتد و بعضی
 گاهی سبب هم مذکور فایع عارض شود و نقوه تشنجی بیشتر افتد و استرخالی کمتر و اسناد صاحب الامقام گفته که تدارک او قبل از چهل روز باید و الا علاج کمتر نفع بدهد

که نقوه که اندر دوازده سال نشود طول کشد از آنجا که مدت شش ماه طول کشد و اگر کمتر اصلاح او نباید و شست و لقوه گاهی مندر بنفاج یا سکه قوی بود و مانند آنرا که گویا سوادیم
که اول نقوه هم سیم سید از آن سکه و معالجته را چهار روز خون پاکت است و اگر از آن تجاوز کند نجات باید و از نظر سکه بیرون آید و نقوه جانب چپ ستر از جانب راست
باشد و در این تشخیص در بین غل است که اول تشخیص برین فرض نمایند و بعد شق علیل دریافت کنند پس معلوم کنند که نقوه استرخانیت یا تشنجی و این همان باشد که
اول از این شق علامات حدوث نقوه یعنی ادراک زرد در دستخو آنها می وی یا خورد و جلد او کثرت اخلاص در یک نیمه زرد و بر سینه و جلد از آن از بیمار گویند که آب رودین
گرفته زرد رنگند در جراحی که مقابل نهد نفی زرد اگر یک صفحه است برین نیاید و یک جانب فند و جراحی کشته نشود مرض نقوه باشد و ایضا آب من از یک شق باز تو
داشت و معرفت شق آنوقت چنان بود که اگر از دست بکشند و اصلاح پسند جرح شق دیگر شکل طبیعی و سهل گردد و ایضا نقصان یا اطلاق حسل آنجا که
حدوث اخلاص در آن شق و مختلف مضغ آنجا که ریختن شک از چشم آن طرف بران گواهی دهد و تشخیص نقوه استرخانی و تشنجی چنین کنند که بسوی عواس رض من جلد و عضلات
و وجه نظره که اگر اسکلر باشد مخصوص نقوه و در جلد جبهه پیره و عضلات جانب علیل نیست محسوس شود و در دوران نبود و جلد از او جی کردن مائل تصاعد باشد و رو
کردن و بسوی کردن متحرک باشد و آن یک اسفل سترخی و مخدر باشد جدی که حرکت او ان تواند از او پاک با ابدان بنظر نگردد و تکمیل بود و بسبب نقل زبان نصف خشک
خسک نما می آن یک سترخی و متزل و در طایفه نقوه استرخانی بود و اگر اسکلر باشد در اکثر جلدیشانی شق علیل کشیده بود و چنانکه شکلهای و باطل گرد و عضلات
روی صاف شد و میل جلد و شکس نواحی کردن کمتر بود و در دوران شکل تر باشد و آن آب من که کثرت بود و بر اطباق یک جانب صحیح با هم قدرت نبود و متبیر
صدراع لاج شود و نقوه تشنجی باشد و آنا ساخت تشنج یا بش طایفه نقوه تشنجی افضل تشنج استنباط نمایند و آنچه از آس عضله کردن افتد تقدم درم آن باشد جالب است
و ایضا این نوع نقوه تشنجی در ظاهر جلد در عالج در خانه تاریک محفوظ از باد نشاند و حمامه ازرق یا اسود بر سر بندند و در بر و او چوب طرف با بسوزند و جرز با او نقل
یا نجس با و جحر اسالی در درمان دارند و آئینه چندین پیش نظر گذارند که در آن شکست بگفت بنفید و از روشنی شدید و آب وان از نهی می نمک جای سرد و کولت با تخم درخ
اجتناب از زرد باقی تریز از انقباض او ترک آید و غذا از چهارم با هم مقیم بچسبند و قوت رض عدم تحریک عالج توخی ریخته و در انقباض تنفید غم استعمال از اصول جوی غرغره و صوما
و جران بر جبهه عالج مرض تشنجی که نشسته تحمل زرد باید که لعل چهار روز ساده باشد بر آن کلب و میوه حاره و نیز درین ایام حرکات خارجی مانند غرغره عطوسات اجتناب نمایند زیرا که
باعث انقباض او دیگر گردد و نیز با هم جویده خام قوی دفع سیکه و علیل آن ماتی زده باعث زیادتی نکایت میگردد و پس جهت استعمال او و جاره شدید جاره ممنوع است اما اگر قبض شدید باشد
و هم ایسوم یک تنه بسیار نقوه در جرز بود و در آن عرق دایان جویده میگویم کلمه سترخی تا نیمه نالند و ایضا گاهی نقوه تخفیف چهار روز با عمل داده و نیز منجم از بادین
منجاریان سیاه و شاک شش شده اسطوخودوس را شایع عجب الشعلع و قویان شایع کلفند عسل اصل کرده میدهند و فرشته زنجبیل مرغ میدهند و در شش منجم با سوس
عجب الشعلع از آن شایع نبات داخل کرده و ششانه در تین و عسل عمل میکنند و در جرعیت حرارت مزاج گل نقشه شش اصل اسوس گل و زبان گل نیلوفر بر یک چهار شده و نیز منجم و تولد
و منجم مذکور افزوده تووری سفید پاشیده داده بعد تصفیه قید ایام حمران ساسی کلی زنجبیل تر بد سفید بسیار نبات کشته فلو شش شش تر تخمین و عن بادام افزوده سسل
میدهند و بعد سسل با منجم اصل سوس گل نقشه بر یک شش شده اسطوخودوس با دایان بسیار و شان بر یک چهار شده زوفای جنک است ماشه کلفند عسل سه تولد اسوس
سفید منجم شده داده بعد سهامات برای فتح خفتان قبض فلفله چار شده خورانیده اسطوخودوس گل نیلوفر بر یک چهار شده جوشانیده نبات یک نیم تولد داخل کرده و ششانه
و ایضا اگر نقوه پیش و کاذوبان منج با دایان بر یک منجم بسیار و شان منجم کاسنی بر یک کف ماشه جوش او و کلفند و خل کرده و بند غناب گوشت وقت
تشنج عرق با دایان بعد تخفیف تصصل سوس چهار شده موز منجم زده با دایان منجم ماشه بعد منجم کرفس منجم ماشه منجم از منجم ماشه منجم گواهی نقوه منجم
حساب گل نقشه اسطوخودوس شایع جوشانیده شربت نقشه شیره خیارین داخل کرده خاکشی پاشیده میدهند روز دوم عود صلیب چهار سوس منجم بگلاب پاشیده
افزوده بعد موز منجم اسطوخودوس گل نقشه نیلوفر جوشانیده نبات فاشتی پاشیده روز دیگر بسیار و شان شایع افزوده کلفند نبات میکنند باز بر رعایت
حرارت و تقویت دل و مزاج ابرشیم خام و ماشه گل و زبان اصل اسوس عجب الشعلع اسطوخودوس بر یک چهار شده جوشانیده شربت نیلوفر و تولد داخل کرده و خاکی
پاشیده میدهند با از این عملی فرازید و در نقوه مع الخفقان همه تدابیر بر ستور و ابرشیم خام کاف زبان موز منجم جوشانیده کلفند شش داخل کرده بندند با کلمه

تقیه گاهی برای تقویت دماغ و جگر و قیبه مواد عضلانی با غا ایا رخ فیقر با طریقل صغیر سرشته همراه جو شانه جنب التخلیب سیاوشان همینست اسطرخودس
نیات داخل کرده میدهند و ایضا جهت تقوه و دفع تریاق فاروق بقدر خورد و خورده بالاین جو و بلسان عود و صلیب یک کیسه ماشده عرق گاوزبان باد بجنوبه
عروق و اچینی هر یک چهار توپ جز شانه صاف نموده گلفند حسله داخل کرده بنوشند غذا شورایی که بر پیچیده گوشه در اج بنویزند و در لقوه استرخانی هر جز
در علاج استرخاگشت و در تشنجی هر جز در علاج تشنج مذکور حسب بکار برند و ایضا در استرخانی بعد تقیه ضماد بقدر نقل و جوز بود و قسط هر جز نجوش از زرافند پویک
و مدحج هر یک یک توپه جذب سردترش ماشده مشک و عنبر هر یک نیم شقال تا یک شقال در روشن فرنیون شسته استعمال کنند و سوط از زیره کلکک کباب
برگ چقدر برابر و مینمی چکانند که رطوبات مختلف الالوان بسیار بری آرد و در سه چهار روز بحالت اصلی می آرد و همچنین زیره بر پیچیده همین اثر دارد و اگر تشنج
باشد ضماد از سفر تخم پیدایخ بریان کرده سه توپ جوز بود ایکنیم توپ جذب سردتر کباب اگر بنا شده عرض آن زرافند پویک یک نیم توپ در شراب کنده و روغن راحت برابر
رشته پزیده کنده نموده بر جان علیل گذارند و صبح و شام تجدید نمایند و ایضا در تشنجی که بسببش مثلاً بود خواه پیوسته تکبید کمادات مرغیله زبانه بر غنمای
نیکم هم بر کرده و مدینه بر روغنهای دیگر کم بغایت مفیدست و ایضا بعد تقیه بدن دماغ بجهت تقیه تحلیل داده باقی از سر غرغره و عطوسات و حرکات و غوغات
و شمول استعمال کنند که استعمال غرغره و سوطات درین مرض واجبست و مضموعات را نیز درین باب تاثیر ظاهر و نفع حاضرست اما بادست
بغرغره و سوطات در ابتدا مضرست لهذا گفته اند که علاج مخصوص لقوه مثل غرغره و عطوس سوطاجعل نیارند که بعد استقرار داده که منوچه موشح معلولست بعد
تقیه بدن که بغایت مریح الاثرست و ایضا بعد تقیه استعمال دار المسک روجارش اسقف و جارش از ترچ علی خان و حبیبیام بیش از افراقی و حبیبی
بسیتر قرا بدین معلولست حسب حاجت بکار برند و اگر بعد تقیه بادل بخوراز صغیر برگ خار کن ایون کلکیل سداب عشبه عافه و صابریک سه توپه جوز بود اچار
عرق بادجان دو آتش جوش کرده در شبانه روزی چهار بار جعل رند و بعد از آن گوشت آهو و یا کفار و پارویه و یا ابن عرس با گاو کوهی نک گرفته بنفش
که خوب هم اگر در روغن قسط و راحت هر دو نیم آن آمیخته بدسته آهنی سخت بلیغ نمایند و قسط تلخ و با بون و شونیز هر یک یک توپه که چند بقیت ماشده آمیخته بپزند
و گردن در روغن یکم گرم ضماد کنده جهت استرخانی و تشنجی هر دو از جریاتست و از شامی ترش و تلخ می شیر و لبنیات و اغذیه بارد و میوهای تری و آب فصل خزان
در زرد از روشی و هم که در حرکات نفسانیز تا انقضاء مرض حذر کنند و در لقوه که بسببش رم عضله گردن باشد هر چه مناسب حال رم بود و در اولم تا به پیش بکار

دکر اوویه مفروه یونانی

که لقوه رافعست نخم و الفرج باریک تیر و زیت چوشانیده و شانه و تداوینا و جوز بود و مسطحه مشفا و عنبر شمشاد و شمشاد و مسطحه مشفا و سوطا بر روغن بادام کدک حلاول
مصلح روغن جوز نیرم درم برابر و جریاتست بدیست اطبایی دیگر شانه اندک داخل بکنند و شخم خنقل در قنده و قراش طریقه تخلیق قطنه پوست فاشتر لقوه و شخم شونیز
بریان یا کسکه که نشانه جزو شیب چند بار با قطر آن یا گل سوسن برد و ککک رقی یا خردل تا آنکه سیرخ کرد و طول مهر بنویسند و شخم حسله و جالبه که در آن خردل کوبیده
باشند هر روز و اکل چند بپز سر سه جد بآب طیبه و یا جود الفرج حسله و یا سلیج شمشاد و بفصل از زیت و صفت مطهر حسب ساخته و یا شخم حسله و یا روشن گل آن یا بقدر تلخ کسکه
آن با فرنیون تنها و یا رم از آن بکنند و حسله و شخم هر یک نیم درم حسب ساخته دیان و یا جوز بود و یا آیزون و آیش و تخم آن یا حمام شمشاد و یا فانی و یا ترش
نیم درم و یا شخم حسله و یا خردل یا شخم و یا شخم خنقل در قنده و قراش طریقه تخلیق قطنه پوست فاشتر لقوه و شخم شونیز
عصاره قشالما را جوز دیارون بلسان نیم درم شمشاد نیم درم حسله یک کیسه قیبه یا نسل الطیبی یا نسل فریک شقال یا روغن و یا زرباد و یا شخم حسله و یا نسل سفسید
یا ناردین یا زرباد یا زرباد یا زرباد یا زرباد یا زرباد یا زرباد یا زرباد یا زرباد یا زرباد یا زرباد یا زرباد یا زرباد یا زرباد یا زرباد یا زرباد یا زرباد یا زرباد یا زرباد
چاوشیر یا سقنقور یا نخل سفید و یا فحل از خربالغ یا الفیرون و یا لحم افصحی یا صمصاع بطوریکه در تریاق داخلست و یا ترید و یا زربه و یا زربه و یا زربه
و یا اچینی و یا تلخ جاشماید درم کفند هر روز و سوطا جذب سردترش روغن بادام یا یا سمن یا روغن بادام شخم باب مزخوش یا زیره کلکک گشته و روغن مذکور
یا آب مسطور در جانب صبح و یا زیره مذکور یک قیرا بر روغن آب مذکور در جاشی که چشم منطبق نشود و یا روغن جوز در جانب صبح هر که که در جانب لیس یا روغن

۱۴۷۶

نیگرم مسخ کنند پس اگر مرض اکل نشود از سر نو اعاده تدبیر نمایند و از اول قوی تر استعمال کنند و تحریک غلبه غلبه کندش و عطیشتان مانند صفتها و بواسی مسخ
 نافع لقوه و فایده جمیع اراضی را در عاقر قوا و استعمال کنند ششقال برگ خربزه که در موضع دهان او خجسته باشد تا سده چهار ششقال معتدرا و در طویل الام
 بر احد ششقال چنان یک ششقال فقیهیه استخوان سینی بند و امی یک اسطن نافع لقوه و با روح و ذاب عقل و تقویه باغ بقوت کند کندش بهفت جزو فلفل سیاه
 و سفید بربک و جزو صبر کبیر و جزو شونیز و جزو کوفته بحر برین بند و دیگر برای لقوه چند بیستر تخم فلفل سفید بر واحد ششقالی کندش در ششقال همزه کوفته
 بیخته و برینی و سفید و گاهی باب خرخوش شسته چهار ساخته آب اذان الفار سوط می کنند بو عملی همیا می نویسند احوال است که ملقور آن روز چهارم
 یا هفتم با و رویتو به سده غیر یا سده یک کندش و ایضا غذا بسند بخیز که لطیف کندش بخواب نوبت و تخفیف کندش مثل غسل و کبوتر چوب کس اگر طبعت قوی
 باشد در روز دوم بقیه شدید اللغه تحریک نمایند و مبادرت بخور و در ابتدا مرض است که گاهی جذب ماده غریب کند ماده خام قریب تحلیل کند
 و لقوه در شش اولی است بلکه استفراغ او بدوای قوی کند شد بدوای ضعیف تر کافی تا آنکه ماده نفع یا کله باید و سه حال بدو اجاد ضررترین اشیا است و رویت
 ترین معالجه آنست که تخفیف ماده و تغایظ آن طبعین عصب کند پس نیز در ادوی حین کرد بلکه بدان حد اولی است واجبست که معالجه فالج شش چنان
 معلوم شد به حسب سبب نمایند و تجربه کرده شده که صاحب لقوه چون به روز و درم ایاج هر س یکتا متصل بخورد اثر قوی کند و از آنچه خوب است اینست که تحلیل
 و وج بر دوسل شش بر روز صبح شب بعد از غره بخورد و باید که مار اصل از ایشان قطع کنند و بعضی اطباء می بندند که کرده اند که بهترین چیز برای لقوه است که عضو
 علیا را با هم فایز آن وحشی نافع نمایند و اولای وحشی باین تدبیر خرگوش و کفار در و راه و نیز گوسپی گوزن گوزن است سوای آمود و مانند آن که در علم او گوسپی
 و واجبست که اگر مرض طبعی شد شش از آنکه در مسد ارض است بر بکیت طبعی برین بند و اگر نشی باشد اول ابتدا بتالیس و کند سده تحلیل آن اگر علل
 غلبه خون ریاست فصدگ زیر زبان کند و حجامت بلا شرط بر فقره اولی نهند و شک نیست که ماده فاعل لقوه در مبادی عصب و عضل هر جا ثابت باشد
 و مانند است که او در جمهره فقرات گردن و بر کله نیز استعمال نمایند زیرا که لیف بسیار از آن بسوی عضل و جرمی آید و اما عضل جفن ازین جمله است
 و تدبیر آن تقویه بر و سده در مایع است و همچنین کبیر شک برین فقرات و کله و دلگ آن دلگ بر نیز و خصوصاً بر کسکی شدید و ایضا از آنچه ملقور را فایده
 او است ششترین وحشی لطف مواضع مذکوره بسره است و خصوصاً چون مان سر که لطافات بخته و یا در سر که زودل سوده باشند که این بحیثیت و انگباب
 بر طبعی شش و قیوم و تحلیل غار مانند آن کند و زیرا و شل چوب طرفه و اشل بسوزند و چون آنرا در وی نفع کند برگ پس گوشه او داغ نهند و باید که
 تکلیف غره بیشتر از او کنند و مضعفات خاصه و جوجر و او عاقر قوا استعمال نمایند و از مضعفات ایشان بلیله سیاه است و باید که مضعوع را در شش علیا کبیر
 و در خانه تابان کنند و نیز سده کله که باشد بر طبعی یا کله یا آب شهبان یا فرخوش یا چشند ریاب سکنج حل کرده بر وزن سوسن یا فریون مقدار عدس وزن
 سوط کنند و معالجه نیز سخی منقی آن که در علاج اراضی اسنمی مذکور شد از بر وجه باید که در از خطرات جرمه برای آن رته است که آن بنقد می بندی
 و فایده یوست بالای آن اذان الفار و عصا رة قشار الحار و عطیشتان و گاهی این نیز می سخن رخ عطیشتان مثل چند بر شونیز و غیره مخلوط میکنند و
 افضل مضعفات آن آن ان لغار است و چون بوزن یک درم از آب او و یکد لاک سکنج نیم درم زیت سوط سازند نفع کند بلکه در پنج روز صحت کل بختند و گاهی
 اثر نظر کردن و اتم در آئینه تکلف میکنند پس در و سوسن می کنند و بهترین آن آئینه مشوش نظر در برابر وجه است و آن آئینه چینی است و چون صعبان را
 در آخر جمیع لقوه بر ششغای ایشان در اطریفل صغیر است تا بهفت روز بخورند و غذا بخواب نهند صاحب کل گوید باید دانست که علاج لقوه شش
 علاج فالج و تدبیر صاحبان این مثل تدبیر ارباب است هر گاه ماده فاعله بر و ماده واحد باشد و آن بلغم و رویت است و فرق میان رویت است که ماده محدث فالج
 و رساله برین یادگیری از رویت آن میباشد و آنچه لقوه حادث میکند آن در عضله شش و کله بود پس باید که صاحبین علت استعمال کنند و در ابتدا
 آنچه در ابتدای فالج مذکور شد از ترک غذا و آب پس استعمال دو اسسه سهل بلغم دار الاصول و تقویه بجهت بجز از آن چون تفراغ بدن تقویه مایع کرده و در
 مذکوره پس مضعفات مضعوع در باطن استعمال نمایند و این غره مایع این مرض است که بر مزخوش و مضر و عاقر قوا و سوسن خوردن و ج مساوی همه را کرده

از آن اراضی که در شش

در

بحر ریخته بوزن یک درم از آن با نجبین آب گرم آمیخته غرغره کنند صفت سوطا که نافع است بکثیر شوخیز و صبر و واحد یکم که کندش معتد فارسی بر واحد
 دو درم خردل سفید سداب بر واحد چهار دانگ فلفل سفید و سیاه چندیدتر جاوشیر بر واحد نیم درم زیره کلنگ و دانگ همه را با یک سوده باب سداب شسته
 مثل عدس جهما سازند و وقت حاجت یک حبث و دوازان باندک و غن سوسن سوطا نمایند اما ابتدا بسوطا در اول مرض بناید کرد و لیکن بعد تحقیق بر آن باید که سوطا
 زیره کلنگ باز و شیر بر که ام ازین که بخورند بوزن دو وجبه در شیر و ختر آن گشته استعمال نمایند که فلفل کند و با لینیون رکتاب دویمه مفروه ذکر کرده که شوخیز در سر کنند
 تر کرده باریک سوده اگر سوطا کنند منفعت بین نماید صفت سوطا دیگر که در صبر و در زعفران کندش و حفض بر واحد یک جزو زیره کلنگ چندیدتر
 بر واحد نیم جزو سداب باریک سه و آب شسته با زنجبیل و در غن سوسن سوطا کنند و اگر در ایض بزنجبیل سوزج معدنی برنگ سوده وزن دو وجبه باندک و غن سوطا
 کند منفعت بین یابد اگر عقب سوطا این او دیده در دماغ سوزش سخت پیدا شود باید که عقب آن شیر و ختر آن بر غن گل بچکانند شهر بر سر و بشند و باریک کنان
 بدان آلوده بر سر گذارند اما که حدرت در حوت لسکین با بدو بعد از آن نطولاته کمادات و مر و خات با بدان که در فایح گشت استعمال نمایند و ماش بر عضل ناک
 غیر مال کنند و صاحب را ام بگرفتن بخار شراب که در آن سنگ زیره گرم اندازند باید که در شوق نائل را بصبار بر بندند اما که بخود و بر وجه کند و درین قریب شوق
 علیل که آن غیر مال است جو زبوا یا لیلیه کابلی بگیرند و بکنندش و صبر عاق و قرقا و شوخیز عطسه و زرد و کحک و مصطک و رقیق و عکاک البطم و قرفل و قرا و قرا و جوج بنایند
 اگر زیت بپورق و خردل و برود فلفل یا عکاک بپوزن شسته مر ایض را بمضغ آن بر بنهارا کمند و طویبات از المات جذب کند و تحقیق دایخ نماید و اگر سرکه که در آن
 شحم حنظل خوش اوده باشند در دهن بگیرند منفعت بین یابند و شمیدان چندیدتر و جاوشیر و قمل شوخیز و انشان آن لطیف طایفه بلغمی تحلیلی اوزاد و
 نماید و مر ایض رخنده باشد و در دهنی آن چوب طرافا بسوزند و بر بخار با بونه و شبت و اکلیل الملک و زنجبیل انکیاب کنند و بخورند و جو سازند و عالیه بدان مانند
 آن بپویند و با لجه تیر بیک در باب فایح مذکور شد بر همان ترتیب بعینه استعمال نمایند و جالینوس گفته که لقوه در سر سام مهلک است و ازین بسبب میباشد و
 عادتش است که اندک اندک حادث میشود درین علت هنگام قریب موت و این مجاوز از حد معالجه است بسبب موت طبعی گوید که طبیعت مزاج
 مر ایض در وقت حدوث علت نظر کند پس اگر مزاج او بجات مستغیر گردد و بنوشانیدن او دیده و تحقیق متعرض نشود و لطف در لسکین مزاج او و حفظ او و او
 و شرب و کند تا از اسهال یا اسهال حادث نشود چون مزاج او با اعتدالی بود در علاج او ابتدا کند و اگر مزاج او متغیر نگردد و مبادرت نماید بنوشانیدن او بر در پس
 جلیجین آب گرم فقط و غذا نخورد و آب بربیت بخورد و خال گوشت در آن باید داد و چون معلوم گردد که فم معده او پاک شده جلیجین را در آب برودر بالند و این چنان باشد
 که اگر نهم کوشن او با آن انیسون مساوی بر مقدار واجب این اندک و فای خشک صبر ضعیف کند و بنوشاند تا قوت آن بچوش بر آید پس گاهند عسل بمقدار واجب در آن
 مالیه بنوشانند چند روز بعد حقیقه این عمل را بوزن کلنگ حسی قوطم و زنجبیل آن تخم حلبه شکت و برگ چقندر و اجیر سفید و سدوس گندم و خطمی روغن خرمی و
 و بوق و شکر سرخ و مانند آن لعل از نانا که آنچه در حقیقه بر آید سلیم لود خرمی بدان مخلط نایب باشد بعد از آن بر جوج کنند و در بنوشانیدن او الاصول و روغن ماخیز
 و روغن بادام تلخ اگر مزاج احتمال بین کند تا منفعت و زرد بند بعد تحقیق بین حب نماید نسجه آن سسکین چچیرم جاوشیر سرد در مقل و در مین همه را در کشت
 تبسطه مخلوط بشارب کهنه تر کنند چون بگذارد تخم کرفس پوست سلیمه حب انا عصاره سوسن هوم الجوس بر واحد دو درم انیسون حب بلسان نمک هندی بر واحد
 یک درم ماخیز جوج خود و لوج زوفای خشک معتد فارسی بر واحد یک نیم درم کوفته بنجیه با صمغ منقوعه شسته مثل فلفل جهما سازند شرب از آن سرد و مقلث تحقیق
 با این حب سه دفعه در مدت پانزده روز کنند پس اگر مرض آنکه ز کرده حقیقه مذکور عمل از نند و اندک سسکین و جاوشیر چندیدتر مقل و رطیح او ضم نمایند و بعد بلغم الیه
 بقدری که اگر اوده حقیقه بدان پوره ضایع نموده و با لیش مقدار واجب غن سیدان و روغن قسط و روغن نادرین یا روغن بلسان بر که ام از نند که بخورند یا
 بر تمام چند روز بچینه بخار بر زده و سه دفعه این حقیقه لعل از نند و اگر علت شعل زرد و غرغره بپورق و عاق و قرقا و خردل کوفته و ایارج فیترا مجموع و متفرق یکبار و در تخم و
 یک تیره در شراب سلس یک نیم درم آب گرم آمیخته استعمال نمایند چون این غرغره به فعات بسیار کنند و سه روز راحت داده بمقدار مرض بچازان نخل شده و
 آنچه باقی مانده باقی نظر کنند پس اگر جزو اعظم از آن باقی بود مزاج مرضی متغیر نشود و بر سر مزاج کند اگر قوت تحمل باشد و اگر ایامی اجب کند و در انشای سخن زیاده گویند

یا کم نمایند بحسب وجوب الکل نظایر حش حش صناعتی درین همه یادی در غذا بخورد آب طبع کبوتر نیمه در پرواز آمده نریت رکابی کنند و اگر خوابند که چیزی از شترتی بخورند
عسل سفید یا خرما از آن ساند بپزند و اگر حش بان و تنه شود و مزاج بر حال خود باشد این خوب کار بپزند که در سبزه کبک زبیره کلنگ مروان کند و انگ در وقت غلظت
یا روغن نارون بکند و در شیشه کوچک سار کردن کرده شش صدف بند کنند و در و یک قدری شرب نذاخته شیشه را در آن گذارند زیر آتش روشن
کنند تا آنکه روغن در شیشه بپوش آید تا از آب بر آید و بکند از تا بر شود و بعد بمقدار واجب از آن دوسه دفعه مسودا کنند و در هر دفعه فاصله یکساعت روز نمایند
اگر صبح آمل نشود بر هر دو کله و فرفره فضای او با دمان مجموع که در تشنج و غیره مذکور شد خوب است نمایند و اگر نخائیدن مصطلک او عک و شتر نخل کنند
و عطسه معتدل بکند شش و شونیز و صوف و عفران آرد و اندکی از آن در سخن بدیند و چون عطسه بسیار آید در حمام داخل نمایند و بر سر او آب بسیار گرم
ریزند و نخل تدبیر او را کوبند بلغم بچم که کایان نریت بریان نمایند و شرب کهنه اندک بنوشانند و صاحب بن مرض از شرب آب سرد و از تعرض به هوا
پارو منع کنند و بدل آب شرب غسل سناوه دهند و اگر مزاج احتمال نماید یا سن او بار و یا فصل سرما یا بلد بار و باشد شرب عسل یا فافا و بر بسازند و بدل
بینه خد لقون کنند و از اسعاط و اسحاق مزاج او حتی المقدور بازمانند و ازین مرض بعد تفرق در وقت علت و بعد زوال
آن سبلان کنند پس باید که هر دو رنگ پس گوش را علاج نمایند و گاهی درین صحن بر وسط دراع میدهند چون شکر که در ویاس شود و راده بدین می نمایند که
جلد متقبض گردد پس عضل مسترخ نشود و قصد بلاغ مواضع نمایند که در آن جلد مسترخ گردد و دو نیم نرم شود و دراع و معالجه با طریق ارضای جالبینوس
بلکه نرم است او میکند و طریق او آنست که بیان کردیم و این بسیار شگفت صاحب لقوه با یاری در ابتدا مرض میگردد و او این اگر نه نمیداشت و بنض حساب
این علت در اکثر صلب مختلف بود و قافله او اگر مزاجش متغیر در وانی که منقطع میباشد اما چون مزاج او متغیر شود بحسب تغیر آن قافله بود و حفته او در
ابتدای علت خفیف تر از حفته بزرگتر کند و آن با بون و اکل اللمکات چند روز حاک عتاب سپستان باراده لطیفه را بتدای علت و بعد پس خطمی قرطم
و نیز کتان بزک مثبت و شکر و روغن کبچر و بوق بمقادیر واجب باشد و طبع نماید بحسب که لازم بود و در او نیم مضموعه که بدان تفرق نماید عاقر قرقا و سماق و سحره
نمایند و همیه اسوده زبان را از اسفل از فوق بدان باله اندکی از آن بر سوزان بکند از در او کند که زبان بیرون آرد و درین بکشد و تا ممکن بود صبر نماید تا
از درین لعاب بسیار سائل شود و بعد آب گرم منصفه کنند و عطسه آورد و وقت استفعال حش گویا حش فخر از آن تحمل آید و در آن ایام فقیر لعاب استین استین
شکر کرفس کبچر بر واحد یکم قفل السوس هر واحد دولت درم چندید تر عاقر قرقا و سماق نیمه درم قفل و کبچر و در آب کند تا شرب بکند تا کبک از او آید
مسحوقه شتر نخل را بدان شسته کوچک تر از قفل بزرگتر از عدس چهار سازه شترتی از آن که طبع شد سرد درم نیم است و در شست که نصف او بخانید و نیمه آن بلع
نمایند اگر ممکن بود صبر کرد که دیگر علاج لقوه فرفره علاج فایست بسبب شاکت و سبب برین علت واجب نیست که بر استحال او و تفرغه شل زور و فخر اقدام
نمایند بلکه چسبست که معاودت طبیعت در ارضای فضول نمایند یعنی که برین ادران ایام چنین بخورند و آب نیم گرم بنوشانند تا باار لعاب بدیند و بعد بکند بخانید
آب من بریزند و جانب شترتی و در البغایه اش نمایند و غذا نخورند و بعد از بقیه تقویه با ن سبب بکنند و بعد از تقویه عرقه بعاق قرقا و کبچر عسل نمایند که مسودا
او با ن طبع صفر سرد آب برگ خار با بون و مزجوش اکل اللمکات شش کنند و انگ با کباب بر بخار و لقیح ازین یا صین یا بر بخار شرب که در آن سنگ گرم نذاخته باشند
باید کرد و بکندش عطسه و زرد مسکن و رخا که تا یک سینه و از ملاقات هوای سرد خرد کنند و بر شیدن مزجوش سردا و نیت نمایند و چون صلاح یابد غذا عصا و فرفره
سازند و از اطعمه بارده منع کنند که با این تدبیر از علت خلاصانند و اگر لقوه حادث استنج باشد باید که بالش سرد روغن بنفشه کنند و شتر نخل در ششند و مسکله
روغن بنفشه مسودا نمایند و غذا سفید مزاج سازند و در حمام داخل کنند و شرب مزجوش بنوشانند و از اذغیه جاری بس از حرکت سخت منع کنند و با لجه است
که فرجیح اشبای مختلفه نمایند و معالجه با و نیمه طبع کبچر جانی و ایلمانی میونسند که اگر لقوه علامت مقدمه فالج یا مقدره سکت باشد مبادرت با سفراغ
قوی بکنند تا با سلسله کشته و بقیه اول خدا کلف متقلز شکلی تر نماید و چون خود آب و سخن بیت و غیره که طوبت را کند و تحلیل نماید چون عسل ثابت
یک هفته و کم از چهار روز بگذرد و استفراغ قوی نشاید کرد و تا استفراغ قوی کرده نشود علاجهای مسودا و لقوه مثل غراغ و محطسات همچنان باید کرد و همواره تدبیر

و منظر آن استحال نماید بخندی گوید که بیشتر در خناق و دم در عضل کردن عارض میشود و سبب بر م لقوه عارض میگردد و مرض خناق باشد لقوه و این ساد و تری
مشاهده کرده ام در لقوه مسجنا روزه ترک علاج کنند چنانچه در فالج ترک میکنند بلکه آب مطبوخ اینسون با چمچین بدیند و گویند که حق نیست که استعمال
بدوای جان کنند حتی که با عمل که آن تخفیف یابد که گذشتن تیر و او در آن متعسر گردد و بعد مفرغ روز ما و الاصول نبوت شد و حقیقت کسین مسح اوئی حدت بحال زند
و علاج لقوه فریب علاج فالج است الا که غرغره و تطهیر استعمال لقوات فایده و لقوه اولی است و خصصه دیار زوی لفع درین مرض تحقیقا بود که حسب
جالینوس است صفت آن صبر عصاره ۱۱ فستقین مصطک که یک جزو مستقیم یا ششم غنفل مکنم جزو کوفته بخیمه یا با اصل آب کرفس مطبوخ شسته جهما
سازند شترتی یک شقال حضرت علی گوید که آنچه برای انضاج ماده در لقوه تجربه کرده ام آنست که مصلی علویا با بنیق هندی بچوشانند و آنچه در آن بجا
بخند حقیقی است که مغز بنیق هندی بر لچ دم در آن صاف کرده باشند و خوردن یک شقال ابراج لوغاد یا شربت قوت خواب و مبادی عدوی
کنند از شربت اسطوخودوس مصلی مخلوند که تها یا شربت بنفشه یا شربت لیمون اندک ترش سنگا کم تر حرارت و در اخراک تریاق و خوردن این مرکب
در آخر آن عجیب صفت آن از خیلین اسارون عود بلسان و اچینی اسطوخودوس سبل الطیب رور و قرفل مسادی کوفته بخیمه یا شقال زبان
بگفتند سنگام خواب نخورند و خوردن بنیق هندی تنها وقت خواب مفید است و آسودن استعمال این مطبوخ بر روز بعد بخون فالج میگرد و آن
متعسر مگردم گل بنفشه ازرق در دم عذاب سپستان در احد و فیه خطمی متعسر در دم چوشانده صاف نموده نیمه آن صبح با یک قه شکر نوشند و قبل کم
با در بخوبی یک نیم درم بخورند و نصف باقی لبشب چمچین استعمال نمایند و در هفته اول غذا معتدل در رطوبت و بیس مثل نخود
زیت سازند و اشای محلل رطوبت مثل غسل تنازل نمایند و چون صلاح یابد عصاره قنار و کبوتر بچکه پروانه و در ارج بخورند
و از اطعمه باره منع کنند از طلاکی گوید که علاجش بعد یک هفته آنچه در سکنه گذشت باید کرد و آنچه مختص بلقوه است آنست
که سداب و جنازی و سبوس گندم و خطمی و بابونه در ظرف سر سبته بخیمه خوب بچوشانند و بخار آن در موضع محفوظ از هوا بگیرند
و بعد خشک شدن عرق بروغن مبارک سوط کنند که این عمل لقوه مومن را بعد سه روز زائل کند و بخور چرب طر فاوکل
و شرب بر طرف آن با نخاصیت نافع لقوه و فالج است و از مجربات خواص آنست که حروف ناری را بسوط و ظرف خوب که قوی که قمر در یکی از بروج حاره
باشد نوشته روی بسیاری بارند تا که روزان نگاه کنند صحت یابد حروف آتشی آنست احرط مرفش و مؤلف جامع الصناعت گوید که
چون مراض در خانه تاریک بنشانند و تا سه روز چیزی از او بد اثر بر و اغذیه نهند و در روز چهارم بار احسل نکند بدیند و بعد هفت روز با این
باید که در آن مصطک چوشانده باشد بخورند و شربت آن در سه روز متوالی بدیند و غذا بنخود آب که با کبوتر بچکه در روز آمده بخیمه باشد بسیار نازک
زائل شود و اگر قدری زعلت باقی ماند چند بیدستر بچوشانند و از آن بوزن دو صبر بر روز بخورند و حال صلاح یابد مومن بسیاری از صاحبان لقوات
علاج کردم صحت یافتند کیلانی مینوسید که آنچه معالجه بدان نوع لقوه استر خانی میکنند آنست که اولاً لطیف تدبیر و انضاج فصول نمایند باین که در روز
نیم درم گل بنفشه با یک درم اینسون نیم درم مصطک و یک نیم دانگ عود بخورند و آب نیلوم یا باو لجلس بنوشانند و امر بخامیدن مصطکی ریختن آب و بن کنند
و غذا بنخود آب بیت یار و غن جو یا شورابی گنیشک سازند و بعد روز چهارم ابراج فیقر و صبر سبیل شنبلیله بخورند و بعد از هفت حاد لجلس آرد و بعد
چند روز حبت قایا بدیند و بعد تقیه امر بن غرغره از عاقره قرا و خبیل باو لجلس کنند و در آب مطبوخ را صین حاره مثل صبر و مانند آن بخورند و در آن کتاب
نماید و یا بر بخار شرب که در آن سنگ گرم اندازند و بخورند و بنیوبه سازند و جانب سترخی بهر باغالیه بروغن سرکه در آن لظیف چند بیدستر حل کرده با شرب
نماید و امر کنند بخامیدن چ و سوط بدان اجبت است لیکن تا جمل روز گذرد و سوط بخیر می برود و این نافع است صبر و حوض و واحد یک درم خرقان و آب
طلا نماید و موضع کندی فاشل نفع است پس با یکی از زمین آرد و کاهای زمین علت صحت می یابد بچمچین بر روز غذا و امتناع از شرب آب کینه صفت باشد و با
تدریز غرغره و غیره چنانست که در قول بطوی گوید شریف خان مینوسید که غذا ملقوه در ابتدا باو لجلس باشد بعد بخود آب حوال از لوم کبوتر بچکه پروازی

سازند

و در غنای طبیب یره و نمک شبت اجرام آن نخورند لیکن تقویه پاکند اردو لحوم صید بر زرافا و دیوانی از امی زبانتا و کلسن تقویه اگاه تارینه در کاه تا پنجه و زانیا
 حقیقت مزاج لرزش مضعف آن نمیدانند و عرض آن طعام زاول و زربار العمل قصار میگردند بعد از آن از نخود آب تب بگوشت کبوتر و خوجه میفرمودند و باید که
 در غذا و نمیت ایشان زیر که اعصاب عصبانی را موافق است و تقویه و ان با اجابت این خوب کنند معمول زمانه زمین است که اول تقویه عام بطبیخ سنا و خیار شتر کنند
 بعد بچوب این جاب که متصل کی بعد دیگری در دهن آرد و آب و فرو برند در یک هفته صحت یابند بگردانند تقویه فیصل انکی غیر شراب حل کرده بار یکسانند
 و بقدر کسار صحرانیت نه در حکیم علوی خان نقل کرده اند که چون درم کفرس مخلوط بگلند علی نه درم بخورد تا سنی دور و زرقوه را زائل کند چون بزیره کلنگ
 مخلوط با بچه پندرسه فرسوطا نماید لقوه را بر و درین باب کتاب کما میسی که در قول آن گشت بعد تقویه تجربه کرده شده و این نخود تالیف علوی خان لقوه
 استمالی را بعد تقویه نفع میکند بک طرفه و جوش ثمران فانی بر یکدیگر جزو عرق سینه سر یک جزو شک نیم جزو گلکاسمین خشک سلطو خود و س بر یک جزو سوسند
 مغل کند حصی لبان فادانیا میگردند و کوفته آب زنجبیل جها سازند و خشک کرده وقت حاجت بر آتش اندازند و فادان دینی بگردند و گویند که چون لقوه
 مژن گردد و از جمل و زجا و کند و چیزی را در ویه فاده نکند بگردند با بونه و خردل و زنجبیل در آن پزند تا مله شود و صاف کرده بدان غرغره نمایند و بعد آن کتابت آب
 مطبوع صخره عاقره خارش و سداب خردل با بونه کلنگ برگ غار سازند و چون عرق پدید آید عصاب هم گردد و سوسو بجل سنگت قدر دو حبه نمایند و از این
 طریق روایت کرده اند که پوست بالای بندق نهدی را اگر باریک سوده لقوه بدان سوسو کند بگردند و زلقدر فلفل رسه و ز صحت در محمد زکریا گفته کسی که مستحقه
 باشد حجامت زان اندازد و گفته که در کس و دیدم که در یکدیگر و حجامت کرد و قبیل از حجامت جفیه گیان خورده بودند و دو همان و زرقوه افتادند کی از آنها پیش
 و یک جوان بود لیکن مزاج او بار بود و الا تقویه که در وی حجامت استمال کرد بعد از آن که گرسنه ماند پس در لقوه حاضر شد و بعضی گویند که این غرغره بجهت فالج و لقوه
 استخوانیان تقویه بر حجت زبانتا و شونیز بر یکدیگر پیچیدم فلفل سفید فلفل سیاه کاسیاه بر کدو آتش درم نیم خلیل خردل عاقره خورشید بوزله انسی بگردم چهار درم و آب
 خشک است درم صخره زنجبیل بر کدو ام درم و فلفل سیخ سوسن بر کدو ام هفت درم نیم که کوفته نیمه دورم از آن بگردم امراج فیکر او و بچوبین عسل و آب گرم میخیزد غرغره
 نمایند که عیث الا شربت در عین سناغ رایک سازد و لقوه و فالج مخرج رسو نمند است که در تقویه و در فلفل سفید سیاه چند ستر بر کدو ام بگردم سداب خشک
 شونیز بر کدو ام درم صخره زنجبیل نیم درم کوفته نیمه اندازان دینی نمند و این سوسو بطبخ افش است بر کاسیکه چشم او مائل گردد و شرف لقوه باشد بکسی که در وقت
 برود و بول است شسته اند و شستند و الا نمایند و وقتا نمایند خشک گردند از آن کرده بر آن کنند شش و ده آمیزند و دینی نمند بعد از آن که عین نقشه سوسو کنند
 و غرغره از زنجبیل صخره عاقره و خاردل پوست سیخ که اندازد در شش نیم کوفته جوشانده و شش نیمه بچوبین عسلی اصل کرده عمل آرد و از مزاج چاق و طاهر نقل
 و از غل و فاقه صابون ساونافج سید بچوبین بکلات شایده امانه خشک که در تقویه غرغره کرده در لقوه حمل حکمت شریف خان است اگر غنای ششک
 کند از حجات است و اگر عاقریون غراب و ام بر یکدیگر پیچیدم شش نیم بر کدو ام درم سارون پیچیدم از جمله بچوبین خسته سیخ زرقور زرد از شش نیمه کنند و زرقوه
 حجات حکیم عماد الدین محمود است و اگر زنجبیل بر کدو ام پیچیدم سداب سر کدو ام شش نیم که زنجبیل بگردند و بعد از آن که در عرق بخورد در شش در غنای زنجبیل
 حل نموده تا کانیاجد بسید تر و مطبوع مذکور افزاید و در ساعت این عمل نمایند و چند هفته لقوه را زائل کند و هر گاه خلط و زرقوه و فالج در عیثه پدید آید
 بنص صعیف و طبی گردد و حجت حرکت باز آید و غنای لبان آن یکدکات سه اگن یک و قیه غنای دام حل کرده با شربت موچین سندی الفویجال روانشا کنند

عیثه

یعنی از بدین عضو این وقت در قوت محرکه است چنانکه خدایت در قوت حساسه بود و بسبب این قض که ناست کی مضعف قوت محرکه آن از عرض و
 وصول شئی مفرغ باطل مثل نظر از جامی بلند و فوارا و ملاقات در ده باطل موزنی مخاطبت محتشم میباید آن قوت انسانی را تقویه از دارم خردن حجات
 فرج شد و شوش نظام کات قوت مضعف است اختلاف در حرکت روح بود و یا از کثرت جماع بسیار استکماله مومن قوت و در تقویت بعد از تقاسات اراضی
 اوطاف استغرائات یا از کبرین سیر واقع شود و مضعف از حرکت در این اسباب ترغابی غیر نام بود که در فالج سید چنانچه از سوسو مزاج بود و عیثه ششک
 ششک

باشند لاجات که نگاه کنی سند و گاهی رر عرشه دست سوس زین بنفشه اصل سوس تخم حطینی بیخ بادام بیخ کاسنی خشک قطره لیون قوق خالقون سفید کرب
نشاشه کازبان اسطوخودوس بنفشه تر یک بخت ماشه موز منقه و تو الہ انجز در وچ دانه سیاهی کی یک تخم تو له کل سرخ یک له مغز تخم قرط یک نیم تو له نیم عرق
سپاسه عرق کازبان عرق خشک یک یا با آنکه گرم و تر کرده صبح جوشانیده و صاف نموده مغز خیارشیرش تو له شکله سرخ چهار تو له گلشن چهار تو له گلشن ماشه
افزوده میدهند غذا و بهر خود آب شنبلیله و بجای آب عرق خشک و کازبان بعد از نوبه اصلاح مزاج بمجا صحن سخن مقوی عصیان کند و اگر از صبر چند سینه سینه
یک نیم بقدر قوت مریض سینه نافع دیو با جاش و غیره فلفل یک بقدر بیخ یک نیم و قیصر تریب عمل مینند و لیسیدن چند سینه ماشه و غسل کند که تا به عمل در و متواتر قوی
بدن رسا و با کاسنی سفیدست حتی که سینه سال او میسند و همچنین حلوا با بادامی حاکم اراقی و چون آن منتهال جو کراج و تریب عمل زین سفیدست و عرق
و ازین سبب که در آن چند سینه و در فیون آمیخته باشد بالیدن و کفشار و حرکوش در و باه یا بزین عطوی آن نشانیدن فح و اگر قسطخ چند سینه و فیون فح
کوفته بجمعه در عرق سینه بر عضو در حش و تخم عسل و در شب وقت خواب مانده صبح بشویند از عرشه بلغمی سفید از فوس مقول است و فوس سلطانی مجربات
خود بعضی اطباء نقل کرده که خوردن در زازال عرشه حریب و کذک تریب عین بقدر بیخ در دم در حمام اقوال حدائق سوسکینو سوسک که کل نقله و طبرستان
و غذا در آن تریب آن و تخم آن بر عرق و تخم کاسنی که کوز که آنرا کاسه دانند که سینه خورانیده باشند در سر کردن آن نوزاد که اگر از آنجا سینه ندهد و نوزاد در
کرون بعد از بیخ دو کنند و بپزاید و نیز بدان بپزاید و نقل مغز صنوبر کینا بشکله که از عطیست چند سینه شرح مطلق طور لیون قوق در حاد نیم درم بر روز خوردن در عرشه
مجبوب است و از اطباء میگیرند نقل کرده که تریب حطینی عسل یا چند سینه ترنها و مخلوط در عرق کاسنی بیخ در زین و یک سم یا با پدینه کوسنی آمیخته و با شرب
جز الهما یک شقال یا قسط سینه تمام یا تخم سداب بر روز یک درم تاسمی بیخ روز یا تریب که در آن است چنانچه باشد تا نصف با نوبه بلغمی اسطوخودوس و سوسکینو
بغسل و تریب مسون با حسل است درم یا غاف یا اکل کربستان یا مداوم یا داو جویی که فسخ بلغم دارد و یا در عینی مخلوط بقدر دانا و یا شود با جوس بلغمی و سفاح و
ناب یا لم یا کبان که یک ه و در احوال سینه خورانیده باشند و یا در عرق حسل یا غافل یا با مغز صنوبر کینا بر لیسلی آمیخته و یا در عرق خیز و یا در عرق لیسان نیم شقال مخلوط در
تاده و در کفصل یا فرفیون یا کل نقله و در خشک و شربق آن یا جبه بر تر نقیده واده و یا فلفل لیون قوق بر روز سه گرم یا با هفت روز متصل و یا یک شقال
از آن نیم درم چند سینه تریب سیاه بهرقی و یا خیار و یا لیمو یا صلیح بطوریکه در کینا بی است و یا عطیست بقدر با قلع و شنگ خراب و در عرق لیسان بر روز نیم شقال شرب
جلد یا بیخ و نیز غسل ده روز متصل و یا خالقون یا فلفل و یا در بیخ و یا در عرق یا حسل یا کرات و یا در دست کل فندق و یا در سیاه یا گلناریک دره روز متواتر بجای سوسکینو
و یا سد استان سینه و قیصر تریب چنانچه دانیده نصف با مضاف نموده و بوزن اوزنیت طب اعل کرده جوشانند تا آبانی کرده و زیت با نوبه و این سخن بیخ درم در حمام نوشند و
در عین چند سینه ترها یا قسط سینه فلفل یا بیخ و قلع و شنگ خراب و یا در عرق لیسان بر روز نیم شقال شرب
گرم کرده فرفره اولی از فراق است یا سکه بر روز بیخ و یا در عرق یا حسل یا بیخ و قلع و شنگ خراب و یا در عرق لیسان بر روز نیم شقال شرب
و این بیخ یا در عرق لیسان بر روز بیخ و یا در عرق یا حسل یا بیخ و قلع و شنگ خراب و یا در عرق لیسان بر روز نیم شقال شرب
و یا با نوبه و یا در عرق یا حسل یا بیخ و قلع و شنگ خراب و یا در عرق لیسان بر روز نیم شقال شرب
حرف مخصوصا اگر سنگ کند و غسل جز بسیار خوراند و بخت در خرد شود با می خردس بلغمی در کافه اسازند و در عرق خردل یا بویه یا نوبه یا کبر
گرم نماید و این سخن مجرب است در سه روز یک بقدر و شقال یا حسل گرم بخورد اسطوخودوس فلفل لیون قوق فلفل برکت درم دو سینه بلبله کاسنی صغریه و این سخن
ترید خالقون عطیست چند سینه در حد چهار درم زعفران قره قند یا حد سه درم حسل شسته برانند و بچور ناله گذشت در بنجا بکار برند و اسهل گوید که بعد از تقویت
و بخت بلغمی عرق بدینجور و در عرق کلاک یا بیخ یا شامه و قدر چند سینه ترها کی جاوشیند و حسل خورند در حمام خشک و شقال فح آرد و عضو در حش و عسل از فزار و
سداب در عرق خیز و عرق مسطوخودوس و عرق کلاک یا بیخ یا شامه میفرماید که اگر این سخن از انظار و شامه بر یا عطیست یا شامه یا شامه را سخ کرده در فرفره اولی از فراق است و نیز
در آنزن عرق گرم شور با می و باه و کفشار و بزکوی نشانند و اگر از لامر گاه فرض بطول انجام چند سینه تر تریب عسل یا با ایاریات کبار و نیز تریب سداب

واستقوت قدر یونان و از دروازه خرگوش میان کرده تنفاس بسیار می باشد و چون که تشریح الفتح میکند نیست که شربت غسل آب مطبوخ تخم خنجر مرگامونین هم او قیبه
 بنوشد و همچنین عصاره غافق آب خورد و علاج سترنا بعینه استعمال نمایند اگر عشته خاص تر باشد استعمال سطر خود و سلفدیک زم یاد و در مهنه با ما با پیش
 بر واحد یک حسابته با شربت غسل تجربه کرده شده و حق با از یک دم تا یک نیم دم در برده بود یکبار خوردن نیز برست طبری گوید علاج نوع عشته که از فساد
 مزاج بارو باشد برین مرض است و اقتضای بر لحم حمل یکساله برمان تربیت و منح او از اکثر ازان نوشیدن شراب کمنه بمقدار مقدار خوردن جو به طاره مثل حب
 شیطیح و سبک سینه و حق اصطنع خیقون حب لفظ و یا این حب که برین سینه صاف و طلیت بر یک دم جاوشیر یک نیم دم این همه در آب که شربت خنجر تر کنند تا یکبار از
 بعد که گذریم که نفس اینسون بادان اشته و عاقره قره را بر احدیک دم صمغ سدک فرقیون جنبید ستر واحد و طلیت دم سلیخه از قشور و چون پاک کرده
 غالیقون در بر واحد در مروج یک نیم دم مشک علاج در مبه که کوفته بختیه با صمغ منقوشه شسته جهما مثل لفظل سازند و اگشته ما را وقت بستن صوت سخن
 بلسان چر کنند شربی ازان سه دم آب یک گرم ستر شربت در مدت سی روز ازین حب بخورند بعده باین حقه حاده حقه کنند و آن خاصک با لونه کلسن لملک طم
 کوفته برکتان طلیت بر یک سدک که شربت بر احدیک کف فطر یونان قین با کوه کوه شرم حنظل خوب رسیده دم جاوشیر سینه استقوت قدر یونان شرم سینه در مبه
 نیز بدانکه صمغ کداز بعده بمقدار قوت علیل صاف کرده در سخن قسط در سخن نازین بر یک نیم دم در سخن بلسان یک دم بر یک نخچه در یاد و حل کنند بعد
 بدان حقه کنند و این نوع ترین حقه است برای این مرض اعضای از عشته و طلیت و فقار بر و غنمای گرم بالند بهترین آنها در سخن مجموعه است که شربت کد
 دران اندک جنبید ستر مشک جوش اده بر اعضا مانند اگر از آن بروشند و بدان حقه کنند نافع بود و او استعمال را بجات مثل ایاج جانینوس ایاج اگر کاغذ
 و بعضی اوقات کنند و بران او امت نمایند بهترین چیزی که در در کاش حادث از سوز مزاج استعمال کنند تریاق کبیر است که این در یک و ز اثر میکند لیکن
 در استعمال و شرکط بسیار است و آن است که در کد طالی معده فساد و بنوردن از اخلاط فاسده پاک باشد و فصل مستعد با قریب تعدال بود و بدترین قاش
 استعمال دانست که قناب بر جسد یاد و جک باشد بهترین او دانست که قناب حمل میزبان بود و در اثر افعال تریاق درین حالت شربی بسیار عیب اند
 و فاضی محروف بالوالیاست و دفعه شش جاض شده تریاق بقدر تقال در انجور انیدند و بهمان روز صحت یافت سعید گوید که عشته حادث از غلظت سوز
 مزاج بارو یا گرمیوس غلیظ صحت بسیار بد است و در ازان بشود و علامتش بخرامی سخن عصب حمل فضول مثل حب منن کنند و بعد نقیصه اصلاح مزاج کج
 عسلی استعمال جو اشوات کنند و لک شدید اعضا که عشته مالش آنها و سخن قسط نمازند و در آب که تری نشانند و از استلای معده خاز کنند و غذا لطیف
 مثل مطبوخات و گوشت بسیارند و قنار عصاره خوردند و در استعمال غذایه سخن اطراف کنند تا رطوبت اصلی فانی نگردد و از جماعت کثرت سکبار دارند و کثرت
 شراب محدث عشته است این الیاس گوید که جلاب گرم از بادیان و سوسن بر یک دم کف کنند عسل ده دم نوشانند و غذا فرود خود بمغز قرطم و اندک ارغنی و
 زنجبیل و زعفران و فلفل سازند و بعد طمور فصح در قاروره تقویه بدن بحلی ایاج یا حب صبر کنند و بعد تقویه و چغندر گرم مثل و سخن ایسته و فندق و جوز و سبزه و تخم
 کتان نوشانند و اصول اعضا بر سخن قسط و فریق بالند و در قناب حمام گرم تخم بر طالق گرم عرق آورند و گوشت خرد و از ایشان نافع بود و خوردن
 ناچیل نفع بین میکند و زهر خرگوش نیز با خاصیته مفید است و صابون عشته را در الک اعضا و دانش بر سخن جنبید ستر در سخن بالونه و غیره ادیان که محله نافع
 ویری ضعیف را دیدم که عشته و را عارض شد پس آب کج که از سینه نوشید اسهال تومی مدد و صحت یافت کسانانی از انجیل طبا نقل کرده که اگر عشته دوایم
 و لاسیما در حیات باید که تطبیق ن کنند با دمان مرطوب هنگام سکون تب تربیت کنند یا بر سخن و الحار دانش نمایند و صوف بر سخن آغشته بر اطراف نهند
 محاجم فقره اولی از گرون تا اول فقره نیش که از ان لیس که فرسوسن کرد و باید که بر فیض از سخن بر رویش نشانند و در آب تربیت و اگر در اینجا تربیت باشد شربت
 عسل جنبید ستر نوشانند و مسکن در مواضع گرم باشد و بعد از کسرت تخم مثل حریر یا غذا سازند و در طمور با آنچه گوشت او نرم باشد بپزند و چون را کمل شود
 در حمام داخل کنند و اگر سرد و تر ستر الی جناب نمایند

علاج عشته شرابی

در

در عرشته که سبب کثرت تریب شراب و گویند که این مرغ از حشرات است بنج هم محکم که سوره شده در غسل یک کوزه آمیخته با یک مشت بنج زرد یا مغز بادام چهار عدد و اریسا
سه شمشه باشد یک نیم کوزه و زود قبول میسوی غوره درین مرغ بعد ترک شراب صلا تقویت باغ و برغن گل مرود و روغن جنابانک سرکه آمیخته و تناول غده مغز
مثل کربن عدس یک کوزه و دو مغز مانند آن مفید بود و لوقک شیخ استقرخ کاهه کند و استعمال روغن قشلا و الحار مانند آن اداست مالش بر روغن قسط نمایند و روغن
هند قوی را درین باغ صیبت شربا و تریب بنجین اگر نبسته نماند و صاحب گل گفته باید که اجتناب شراب نمایند و بر مرغین و غن گل سرکه خوب مخلوط کرده
ریزند و آب حصص یا روغن طلح یا روغن بید که این باغ است و باغ خرگوش بر این گوشت بز بنج بعدش کربن لوم جاجیل خوره بخورند و شربت اسطوخودوس فوج
طری گوید که ترکیب شراب یکبار کند و منع از اطعمه منجوه و اقله و اقصر لوم حلمان صنعا و جدی بچا کسان زرد می مضیه مانند آن نمایند بقدر امکان سوط برغن
سازند و روغن گل سرکه یک کوزه و قطنیه بر این کاند که گیزد عصلی الراعی و حی العالم اندک در سرکه گفته بچشاند تا قوت او سرکه اندک جده بر روغن گل و کلاب
بزنند و زود بدان آلوده دائم ایام متوالی بر سر نهند و حفظ مزاج و از قوی کنند چو اگر مزاج بدن متغیر گردد و با وجود آن تقویت مزاج باغ او ممکن نبود پس اگر اول متلا
معلوم شود و تقویت بخشه کین کنند و تیزی از او و تیزی نماند بهر آنکه هر چه که معده او را از او بچرخیر بسوی سر و کند و آنچه بچرخیر بسوی سر یا از او بجهه او نماید در ارتعاش او افزایش
و بعضی دقات اشیای حاره که در نهایت حرارت نباشد مثل شاهسفر معلول مزخوش منهنی سرکه و پیش میاشاد گل و گل سرخ اگر تازه او باشد و با شدن
سرکه بر آن مانند آن بپوشند و در دخول حمام بر نشاند و بختی آب بچرخیم سر نمایند و در آن بسیار نشیند و از حرارت خدر کنند چون حرارت اشتداد نماید برودت اشتداد
کند و صاحب این نوع متحمل استفراغ کثیر نبود

علاج باقی اقسام عرشته

در عرشته جماعی که اکثر کثرت جماع عارض شود ترک جماع کند و خصوصا بر اشتداد و بهر تقویت هر چه در فصل ضعف باه بر استراک ضعف گفته شود و آنچه در علاج صداع جماع
گذشت بکار برند و نوشیدن شیر تازه و مالش بر غرغنه و خوردن مضیه نیم پست نیز مفید بود و مکیم علوی خان این و از از حشرات خود نوشته اند هر روز که در دخت بخت
باشد یک کوزه همک غمخسره باشد تا یک هفته وقت صبح بخورد و ایضا نموز بخت یک کوزه و مصطکی رومی دائم میل کند سداشته نبات یک نیم کوزه ساینده خورند این فوج نوشته چنین
زرد می مضیه مرغ خام اول نبوشند بعد در پوست آن همانقدر روغن گا و گداخته تنها و همین قدر آب پیاز و عسل انانگشت که نیم کوزه کین از این اگر دو ستره و فلفل یک کوزه
شکر سیغال سفوف ساخته بخورند گویند که تریب جاوشیر در عرشته جماعی سودمندست و نوشیدن چای خطابی درین باب اثری عظیم دارد و از تجارب انطالی است
و عرشته که از اجتماع خلط جار بود فصد کنند شربتین غلبه خون و مسهل صفرا و است و اصلاح مزاج بسکین آب انار نمایند و غذا بزیر مزاج یا شویبای چونه مرغ تا جسم
سازند و بیماری را در حمام داخل کنند و در استحال بر ذات اسراف کنند و گاهی ر عرشته لفضیل لسان اول از لایحه ای عرق گا و زبان عرق غنث شربت زرد می بسکین حرات
کرده با زار الاصول میدهند و گاهی بعد مسلمات برای تسکین حرارت آله بی ورق نقره بالعاب شده و عرق گا و زبان عرق غنث شربت عرق کاسنی بر آورده شربت
اسطوخودوس اخل کرده میدهند و عرشته که از میوه است حاضر گردد بسیار روی است و لا علاج گفته اند به حال صحایط عطبات مثل شربت بنفشه بسبب گفته
و غذا فرود ماش بکد و مغز بادام حریو مرتکب شکر وارد و روغن بادام سازند و باقی تدبیرش از علاج امراض عصبانی است چینی چونید و این بزین علوی خان که در
بعض تصرف حکیم شریف خان کرده اند استعمال نمایند یا بجزغاله عدد لکن سید و باقی ازه یک عدد در طمان نرمی ده عدد جدا کرده و در خیابا و باد رنگ خورند و در هر کوزه
چون شکر گل نیلوفر نیم کوزه که در تخم کاهو یک نیم کوزه آب بسیار یا آتش سرین زیند تا آنکه مهر گردد و صاف کرده روغن بنفشه و کد و اضاف کرده و در ظرفی کلاب آن
مرض ران نشیند تا آنکه در کوزه و در جود خروج از آن با این روغن شقی نمایند که گدا آب خار یا رنگ برک که در دم آت بلوفرو و اوقیه روغن بنفشه چهار اوقیه بهر شمشه اندازند
بماند و باقی شود بکار برند و آنچه از خون و غم و غصه و غیره امراض نفسانی باشد تجویز و لوجی و امید و در خواب راحت مانند آن بر سبب بود تسکین نماید
و آنچه از نقابت افتد و از آله سبب تقویت دل و باغ نمایند بمفحات مناسب بکثیر غذا و نوم معتدل و طیب اندکی شراب بنفشه قوت کند و آنچه از زخم و
گردیدن حیوان حرقی با باشد چه در مقام نهایی استحال نمایند و ایضا گردیدن حیوانی هم خوردن تیاق نسبت با و بنج و غده بزرگه و زازاله شتاب بود

ارتقا

عبارت است از پدید آمدن اعضا مانند برق در خواب بیداری و پیش غلبه طوبت است در مزاج و گاهی نسبت از نشیدن شمر آید باشد پس بخواب غلبه طوبت باشد
 بتدریج پدید آید و در بر افتد و اگر وقت شروع خواب پیدا شود همچنان زمان ریاض سبب از گشته مبهوت ماند و در سبب متواتر افتد و تا یک ساعت صبح نشد
 و باز چون چشم بپوشد و نزدیک خواب برسد ظاهر کرده و همچنین روز و لیس باشد که دست و پا بلکه سینه بدن از سبب خواب یک جنبه یا زیاد برود خواب هم در سبب
 و اما آنچه از کثرت شرب شراب شده علامت مذکوره در آن ظاهر باشد لیکن یک سبک افتد و روز و روز پدید آید و گاهی منی من سبب دن طراحت است آن مایه
 صلب است نسبت جنس جانب جگر و خصوصاً از بار و افتد و این سبب هم علاج اصلاً منی پذیرد الا اشارت کند که انی الا نیز باید و را تم مشابه کرده که زنی را بعد از کوبیدن
 این منی افتاد و در سینه و ریه پاک گردید علاج رطوبتی جهت نفی اوده این منی صبح دهند پوست بیخ با انان پوست بیخ کاسنی قیاح از خر اسطوخودوس
 هر یک شش قطره لوبون قیق در مزاج عقربی عود صلیب یک چهارم شکر یک کبک یک توله بسفنج با در بخوبی شکامی با داور در هر یک هفت ماشه انجیر زرد و منقح و موثری توله
 شکر عرق از خر اسطوخودوس ابریشم ساده خیسانده صبح گلشن عسل شکر توله اضافه نموده چوشانند که چهارم حصه میدمالید همانمونه بنوشانند و بعد از یکس
 نخواب مزاج نوشانند و وقت دوپهر غذای آن نمودری بشور بای کبک و دیا و اراج و یا سنگی اره دهند و بجای آب بر عقیقات مذکوره الکفانمایند تا هفت
 یا نه روز بلکه زیاده تا حصول نفی نوشاننده تنقیه بدن از مزاج نماید یک اراج دو قو قایای علوی خان و شبیار مع اضافه بعضی اویسیه سهله مانند سنا و توله ترید
 ریوندر خطائی هر یک ماشه پنجیل سه ماشه خیار شیر ترخین هر یک هفت توله شربت وینار علوی خان چهار توله روغن بادام هفت ماشه و آن در خواب
 وقت دوپهر نوشانند و شام غذا به دستور دهند صبح تر عود صلیب سه دره لاجورد محسول مضطک بر واحد یک شکر در دوار المسک تلخ نه ماشه و درق طلا یک عدد
 بیچیده اول بخورانند بعد قطره لوبون قیق از خر بسفنج گل گاوزبان هر یک چهار ماشه حبه کبک نه ماشه صحر فارسی هفت ماشه در عرق با در بخوبی از خر
 و ابریشم هر یک توله بنوشانند که سوم حصه نماید مالیده صاف نموده شربت اسفیل علوی خان و توله اول کرده تو درین نه ماشه باشد بنوشانند و وقت دوپهر
 غذا به دستور دهند و همین منقح چهارم مسهل اوده جهت تعدیل طرفل اسطوخودوس علوی خان با شربت اسفیل دهند و این گما بسیار مفید است
 منقح طمغ زنبق ابریشم توله کبک خیار چهار توله جوز لوبو اب سبب حبه کبک چهارم گاو رسن یا درغن است توله نیم کوفته در پارچه سفید بسته بر تابه گرم نموده
 بکار بند و این و اناج جذبید سترک شکر زعفران چهار حبه شک شش حبه عود صلیب هفت حبه در شربت یا قوت علوی خان یک توله بلیساند و اما در
 شرب اول ترک شراب کنند و اگر دهنه نشوونند تدریج بگذرانند و بجای آب برار العسل که در عرق کاکج و با ان ساخته باشند الکفانکنند و تنقیه مزاج تحقیقاً
 و اراج علوی خان بکرات و مرات نمایند و بعد از تنقیه جهت تعدیل مزاج حنون سیر علوی خان لعل زرد روغن قانندی هر یک اسفیل چند در رفع اعانت
 غلبه الاثر است و این و او دهند زعفران چهار حبه اصل السوس قشمر یک ماشه سوده و عسل یک توله آسمنه بلیسانند و همچنین بلیساند و سونیز و اسطوخودوس هر یک
 یک ماشه و عسل یک توله و گما از شونیز و سینه دانه و گاو رسن نه توله سازند که بسیار مفید است و صبح چند حبه انیای علوی خان که بصر مزاج برین اثر عظیم

حذر

و آن عبارت است از نقصان ابطالان حس بحسب ضعف قوت سبب لیس آنجا که سبب قوی بود و قوت حرکت نیز متنوع گرد و غیر در حرکت نیز راه یا بزرگ درین حالت تا که
 مستحق نشود و در باره عصب بود و مگر مستحق گرد و با اثر خراب باشد و گاهی ربلع حرکت بسبب اختلاف عصب حرکت حسن نیافته شود و با شد که در آن عضو چه چیز همچون
 حرکت کوبیده فلش سوزن محسوس است و سبب مزاج بار و اما امتلا عصب خون و سبب خدای تنوع قوت حساست از سلوک از اعضا و اعضا و اندام است
 یکی ضعف است چنانچه در آخر حیات رویه عاره و وقت غشی قریب تا افتد و در فساد مزاج که بهرم بار و مثل خوردن فیون گردیدن حفره با مثل خوردن شکر گزین
 مار و یا تجارت شدید مثل حمام شدید لجراره و حمیات محرقه و یا غلبه عصب سومی مزاج بار در حال چنانچه خوردن شکرهای سرد و یا خارجی چنانچه سرد برف و مواضع سرد
 و با سنده از اظطاط غلیظ مثل خون تلخ خام سودا و گاهی نصف و طوبت انی نیز رسیده افتد و از قطع عصب سیدان شک نشود و فضا به نسبت با سده از صند و در

بر تغذیه بلغمی بلغمی خاشا را بطبخ کرند آنها را با باریج فقیر او یا بخیل یا معجون فلاسفه یا سیلیقه یا پوست بخر که و یا جده حیل و یا حیضانی را رو بسجلی یا شکر و رو
و یا تر بد و یا جاشیر بسجلی یا بلم کیان که پاره روز و جب گسسته خورائنده باشند و یا طمیت نیم گرم چند روز و یا سیکنج نیم گرم بشراب گسسته تا پنج روز متواتر و یا روغن
او آب زرنجوش یا آب برنوف و یا زولجان یا روغن زرقوم از پنج گرم تا هفت گرم که نفخ عجیب دارد و یا بخود سیاه و یا بخود سیرج یک شنب رسر که تر کرد
خوردن یا درونج و یا اصالح الصفر و یا حبل یا کند و یا باریج فاشتر و شرف تمسخر فریون بر روغن قنار الحما شسته و یا بار چینی و یا عاقر قرقا و یا سیکنج و یا روغن خربار
خردل یا روغن حب النوار و یا قطران یا روغن بلسان یا میقه الزمان یا سبیل الطیب یا روغن ان یا روغن بطم و یا روغن سبب و یا روغن شونیز و قنار و قنار و قنار
و تمسخر قسط سبب روغن بان یا قوطی بر روغن سوسن میوه ساکنه و یا قوطی با قرق قاساخته و یا روغن بلیغ و یا شام حنظل در روغن نبت خوش ده یا روغن خردل حما
وضعا و بخود سفید یا روغن قسط و یا فریون یا خاکستر طران مخلوط نیت یا میونج سوده و روغن قنار الحما آمیخته و یا سیکنج و قنار و قنار و قنار و قنار و قنار و قنار
شسته و یا بطبخ قنار الحما که قیلتیت برنج اوقیه را آسیاد و اوقیه آمیخته و یا چند بیدستر و روغن ان یا عنبه محلول بر روغن ان یا خردل بر روغن قنار الحما و یا بوق بر روغن
ذکر و یا بارز و یا موم نیت گسسته و یا روغن بن بوم جید بیدستر و یا سیلیقه و یا جده حبلی یا قوطی بر روغن سوسن عاقر قرقا و جاشیر و یا شاک و روغن بان فخر است
گردن یا درونجوش سوده بر روغن قنار الحما شسته و یا حبل و شحم و مضغ و بجز و شرم و شرب مشک شونیز و کنگر حنظل سبب و لطلل الطبخ خاشا تا نیم گرم سعه و روغن
نیز نافع خردل صاحب تمامه و غیره بسیارند پسند که اگر زرد در روغن سیکنج و قنار الحما نیز نافع آید گویند که بعضی خردل تر از ده توپای می بریزند تا در آب لیمو آن بکند و بالند و شربت
که لیس زرد و سیکنج کوفته بجمیده بر زرد نهار در در آب گرم تا شش ماه بخورد و از جمیع ترشی وادی بریزد و ادوی الکله درین اثنا گاه گاهی منقیه میکردند و شربت استعمال نمایند
تربال که در آب دومی خرد گسسته باشد تا پس از روز گذار روغن و از مجربات استاد مردم است و اگر سیاه بچنانا که بر یک جزوی کحل کنند پس چ سیاه چهار جزو است و ششم
دهتمه سیاه شست جزو حبل کرده پسندیده شمر بر گنگ اصل کرده خوب کحل نموده ملاکه باشد و جاشیر حبلی کست سیحی گویند که بر حنظل و روغن سبب این علاج کنند
و در شرفاغات تقدیر حقه نماید ده نمایند پس هر سان حبش مطر حنثین کنند و هر گاه بدن زاده پاک گردد و روغن سبب یا روغن کلکلاج بار اول بسیارند
بجز موضع بر روغن قنار الحما یا روغن فریون یا روغن سبب که در آن چند بیدستر و عاقر قرقا سوده آمیخته باشند و اگر این کفایت نکند ایارج جالینوس را بخانیا پسند
و یا باریج ابن علت مندر ایارج است اندر آن تاوان بناید که مودی ایارج گردد و بر تدا بزرگوره در باب فایده معالجه کنند و تبدیل ایارج ببلادر می معاین قومی الحنثین و
نمایند چو کسی گوید که چون سبب حده مثل سبب حده است فایده است الا انکه او در خرد اندک سبب ضعیف است لهذا در علاج خد با دوی که در مقدار و قوت که از
او دوی محتاج الیه در فایده باشد احتیاج می نماید پس نظر کنند اگر خط خاشا با اصول خفیف چند روز تا ظهور نفخ بند بگذرد و بعد از آن نفخ بماند و اگر این نفخ
حب متشنج بندد و بعد منقیه لطلل دوی معجن حنظل بر خصوص نمایند و روغن خیری و یا سیمین بان اندر آن بالند و بعد در آب بودینه حل کرده و عاقر قرقا و موم ز بارز
سوده بر و لب که آب بودینه شسته بر آن و کنند از غذیه موله لیم و از جراح اجتناب نمایند و اغذیه مسخن که قومی الا سخمان باشند مثل نخودان نیت و زیزه و
و لیمو کیان در باج و کنگر امثال آن بندند و بعد نفخ و منقیه در حمام داخل کنند و در خرد و عنایت بخیزی که در آن بنوشانند و سهل نمایند که امر او موم
با شرفا که در علاج کل شود بطریقی گویند که نظر بر ایارج یعنی تون باید کرد پس مسخن باج و توت او معالجه نمایند اگر مزاج او طیف شد علاج او با شامی می الحاره
که در غشه ذکر کردیم مثل حب متشنج حار و جو قوی می الحاره و معاین مسخنه را مثل اعضا بر خنجا که منشف مثل روغن قسط و نار دین فریون سداب حبلی و غیره
بمویز و عاقر قرقا و ایارجات کنند و اگر مزاج حار باشد قسمی از عرض سواد تبر یا کثرا شامی مرطوبه بر خرد می اندازد پس اجبت با شامی مفرط الحاره علاج
کنند تا خرد را نکل نشود و این شامی را به بسا که اعضا مزاج مفرط رساند و موم که بکشند و فساد می گردد که ملافی او ممکن نبود بلکه در معالجه آن حقه نامی معتدل
با دمان متوسط الحاره مثل روغن خیر در روغن انچه مانده است احتمال نمایند و در اشک کفایت کنند بر روغن مجموع که آن روغن خیر و یا سیمین بلیغ و روغن بطم
همه مجموع است بلیغ آنکه در آن خیر از فریون یا سداب بخوشانند و در بعضی مسهلات متوسط الحاره مثل طبخ نخودان اصغر و حب ایارج خورائند و غرغره
بمویز مساق و خردل مانند آن سازند پس اگر خرد در مزاج که باشد متعسر گردد و در بعضی اما اصول و روغن انچه مانده است تا نیم بنوشانند و بعد از آن ایارج جالینوس مسخن

تبرید و غزوی و سردی و خوراندن و در شرب الایصول بهر شربت مسهل هفت روز باشد و ماش عضه و خدر سرد و یا خرگه گرم کرده اگر زجاج انسان یا رطب باشد
خیلی نیکوست و در امر انواع معالجات خدر طول می کشد هر آنکه معالجه او مثل معالجه خرگه در شرب فایده قریب بیکدیگر است و بعضی صاحب ریه گاه عامه با طبیعت متفاوت بود
و فارورده او سفید غلیظ و باید که غلیظی او آتشی است و آتشی است که پیش کشش که بوی خدر و زجاجی و خدر و آب برزیت و لحم حمالان کیساله باشد و از نوجوانان
جوازش کسری که در وقت بچوارش خنجر است و تریاق اربعه استعمال کنند و گوشت گاو را که در کف دست بپزند و در کف دست رطوبت رطوبت رطوبت رطوبت
بعضی خدر بود الطالی گوید که بخوردن در وقت شب از دم نمایند و فلفل سیاه نیز است مطلقاً استعمال کنند و آنچه در خرگه مذکور شد بحال از نوجوانان و تریاق الذهب مجرب است
و کذا شربت بره ماده گاو با هم چون آن و عن کبوتر مجرب است شش شش اسباب نوشته که در حال قرحه در حقیقت چنانچه مذکور شد و از می گفته که اگر طبیعت نیم گرم
و مثل آن یکسبب بخورد و خدر و زهر برین براد است نمایند خدر را نفع بخورد و خوردن گوشت بریان خرگوش نیز نافع بود و از نوجوانان و درازاله خدر نیست و خدر قریب
مکانی که اندران یا بزرگای و حمام باشد سکونت اختیار کند و آن را گرفته که چون کبوتر را در آن کشته است روز بدیند عرض آنه دیگر اجدان گوشت او بخورد و خدر
نفع کند و چون بازده روز حلیت است اند نیز نافع و مجرب است و همچنین اگر در روز حلیت و در آن ده خدر و از می نوشته که خوردن خدر و آن نافع است
و خدر و شرب کسری است و چنین گفته که با می از فلفل خدر را نفع میکند و واقعی نوشته که چون فلفل را سوده و در زیت بخته بر موضع خدر نهند بسیار نافع بود
که از طبیعت و شرب با نطفه نافع است این بر طایر طلا می روغن بخورد و بره ماده گاو و مسادی بخورد مجرب است این بلا شبهه نوشته و ایضا گفته که اگر لحم خشک کرده در
بخورند و درازاله خدر مجرب است و در حقیقت نوشته که شرب ل بقیر با می نفع این مرض مجرب است و کذا زیت الفاق لیست و در درم و شال و عسل نبات او کند و اگر خرگوش
سسته و در حمام بخورد و از آب بر اقتضای خدر را را کل کند و مجرب است و از می گفته که اگر قرقه و حبانها و مویز و زعفران و زنجبیل و زرد و خدر را در حلیت
فلفل جذبید و بر واحد و اوقیه میره کوفته و خرگوش و الحار شسته بعد از تقیه بر عضو خدر و وضعا کنند خدر را نفع کند و حکیم علوی خال این سخن را مجرب است و در حقیقت
تخم حریل فاوانا سو بخان حج بزوا قسط از خدر برک سداب بر سانسبل الطیب نیز عاقر قرقه حار کل حاشم حنظل پوست ترنج بوزیدان گل کادی یک تنقال
همه آورده طالی بچوشانند تا سه طالی ماند صاف کرده سه طالی است که نماند آنچه نیز تا آبانی گردد و در عن کبوتر سیاهی و خدر بر یک و شقال و عن بلسان شحم
خرگوش باکیان بر یک و شقال و عن بزوبسته بر یک یا نوره شقال آینه میگذارد پس فیون جذبید بر یک شقال شقال یک تنقال افل کرده حل کنند و در درم و شال
حل نمایند تا خوب بخورد و وضعا و علوی خان مخصوص حکیم شریف خان که بر خدر با غمی مجرب است موم زرد و پسته بر یک باکیان بر یک و شقال و عن بت چهل تنقال قسط
تلخ بار زعفران جاوشیر عاقر قرقه حار یک تنقال جذبید بر شقال غیر فیون بر یک و انگ حریل خدر بر یک و شقال شونیز الفاق مغز ساق گاو و اینج سیله بر ساق
فلفل سیاه عبا آسیا بر یک نیم شقال و در میه کوفتی را کوفته و گداختی را گداخته آمیزند و وضعا کنند مسوح نافع عاقر قرقه و فلفل قسط کوفته و پیچیده در روغن ترب
کنند آینه استعمال کنند و این هم نافع خدر شونیز بر شقال فته در صورت آن بسته بپزند و این سوط نافع بر طاقن شونیز خدر و آبانی ان لفاس سوده استعمال نمایند

علاج خدر و موی سوداوی و غزوی

در موی قصد کنند و خون افر برارند و تقبیل غذا نمایند و بعد خدر و زهر بلوغ بلیله اسهال آورند و مروت مثل روغن گل مع سرکه و کافور و صندل بر عضو
طدا کنند و اگر شربت جام مقده نبوشند و نوشیدن شربت لیون بعرق گاو زبان عظیم النفع است و بزوره سماق و صومغ فدا سازند و اخذ میمول خون ترک کنند و چنانکه
موجب انصاف است وضع عضو بود و بستی و اجتهاد زنده و دراز را که نیز میست کفایت کند و در خدر سوده و از تقیه و تعدیل هر چه در علاج امراض باغی سودا و
مذکور شد بحال رند و اگر سرچو که شانه بر چراتیه بر سیاه پوست بلیله زرد پوست بلیله آینه هموزن گرفته بقدر یک نیم تلو در پارچه بسته شب آب تر کنند و صبح
آب بریزند و او میه مذکور ساخته بدیگر آب صاف نموده و در کسری سیاه سوده بران پاشیده بنوشند و همچنین تا چهل می که در استعمال نمایند و در این غذا را که نیم
خشک بکشد زنده درازاله خدر از مجرب است و همچون نیب و اطراف شانه که در فرابادین سلطه شد نیز مجرب است و در خدر و موی سوداوی علاج امراض غشی باغی خدر

علاج باقی انواع خدر

انچه از دست و قوت غشی باشد باز آن کوشند و تقویت فلج از ماده انچه قریب است ابتدا علاج است انچه از خوردن او و کمی که زمین کزوم با عارض شود و دیگر
 در باب سموم خوانده در تریاق فاروق در هر سم جامع التمعن است و گویند که بیخ باد بجان سفیع قائم مقام است و تخم صحران از خوردن سم انفار خود دست
 عارض شده بود و بعد اوست خربشیر گاو را که در زمان نجات یافت و انچه از سوره مزاج باره واقع شود و فعلهای گرم و عضو مبداء اعصابک مانند دماغ که گرم نزنند و صند
 و نظرات حار استحال کنند و عضو را انجان بماند که سرخ شود و دستن عضو ببول گاو و خردل مجرب گفته اند و سبزه در علاج امراض عصبانی و گذشت بعمل آرد و در
 و می و خارجی علاج دم و خارج کنند بیکه بیکه با برام خواهد آید و انچه از سوره مزاج باشد ربط گناید پس با بستگی بماند و تدبیر مرض عصب و خارج و در فصل آن که گوگرد
 بدان جمع نماید و انچه از رسیدن لوک نشتر لعنت بر نفس و با قطع عصب با علاج پذیر و در جلوس بر یک میکت تغییر میست کند و عضو آب است که اکل نماید و بماند
 و در قدسی علاج امراض عصبانی بن حمل آرد و آبرن علوی خان که در عشته بیسی گذشت استعمال نمایند و صاحب فخر از خوردن بر خدر کنند

اختلاج

یعنی جستن اعضا و اجکت عضلات از ادوی حادث در معنی است از بدن نند یک قلب مبره طحال نخیران اعضا الیه عقلا در این تمام از اعضا و عصب که
 نیز حرکت کند و اختلاج عضو بسیار خوانند دماغ و عضله بسیار صلب است نخوان هم نمیرسد سبب است مقرر ماده را اول عدم نغذای ثانی و سبب اختلاج روح غلبه بخار
 سرخ قلیل است از جهت قوت حادث شود و سبب اول که در سبب است که بعد از ان از خود کند یا بی سکون است که طولی قرار گیرد و اکثر ابدان زمان بود و سبب انچه
 باره و از خوردن اسهال و غسل کردن آب سرد و عارض شود و انچه که گرم کن کرد و بیشتر سرخ محبت اختلاج از ماده باره و طبع حاصل شود و گاهی ان ماده حار طبع است اگر در
 ماده پس که باشد و گاهی عارض است که شل فرج و غم و خوف و غصه و غمیر و باعث اختلاج میشوند پس سبب ان کوره را چنان شخص نماید که اگر در اختلاج کوتاهی اندک و در
 حرکت معلوم شود از ماده جالوز الا از باره و قاروره صاب این علت در اکثرانی یا غلبه عدم الحاره و منض و بطی تفاوت بود و علامت صحت احتداد قاروره و عسر
 منض است و اختلاج در بدن نند بیگانه است یا که از خوردن و دماغ اختلاج و عضلات شکم نند جالوزی و صرع و در وقت مذوقه باشد و در زیر ترس است و بهلولی گانگی
 حجاب سینه دالت کند و الفیاض و ام او نند بفلج است لایسا اگر در انها یا سوره یا در اصول گوش باشد اختلاج لب برین بی سینه باشد و ابتدا لقه صرع لایس

علاج اختلاج از ماده بارو

سپارچ درشت بماند در دهن جز طلا کنند و کبابات سخن شل نمک سبوس گندم جاورش زیره و فنجین از نخاوه و شنبه و شونیز در صورت و یاب و آب حرمیاب نکند
 شانه یا شیشه بر کرده گمید کند و در غنمای محمل چون دغن با لونه و خیری و قسط و فرفون بماند و ابتدا بر غن ضعیف کنند پس می استعمال نمایند و شونیز و
 شیر انیسون شیر زیره سیاه غسل کنند و اول کرده یا شانه و انکه غسل کلا و شرب و کذا طبع را زینج نمایند و خوردن کنند علی لبرای تجبیل و دیگر دویه کاسر
 رایج اوست کند و بعد که تجویر ریاضت لزوم نمایند اگر ازین تدبیر اکل نشود تسهل نعم و حب اختلاج هندی و خوردن رایج فبقر امقوی لشم فلفل درین خاصیت
 دارد و استفرغ با رایج دوس نیز نافع است و بعد از ان مداومت تجویر عضو دویه بسنجه کنند و چند بیترا بر دغن بنین تمسک دارد و دفع اختلاج خاصیت است و در
 حکیم کمال فان دیگر ضادات محله کوره و در فلج لقه بکار بند و حب کچله و چون آن تریاق اربعه با شربت بادرنجوبه یا دیان استعمال نمایند و هر گاه دماغ خرگوش
 با در غسل بخورد اختلاج الفع و در جالوزی بسیار نوشته که هر گاه اختلاج و ام کند بدن را بجام تخل سازند و در کاسارخه خش کنند و در غن قسط و زینج که در ان
 چند بیترا حل کرده باشند بماند و سکر که کند که در ان پودینه و فرخوش بختیه باشند بر بدن طلا نمایند و بعد بر دغن نیکو نمک کل اعضا کنند و اما الاصول شرح
 بیاشانند بجهت استعمال قدری لوغا و با لجه اگر اختلاج دام کند علامت شل علاج عشیه لقه فالج کنند و باید که درین مرض بلطیفه تدبیر نمایند و غذا نخورد و شونیز
 کتبخاک که بوتر و امثال آن بمصلح گرم بدیند و از خوردن آب سرد و در شراب بسیار منقحات و در بات و اخذیه غلبه و کشفه مثل ملا و کواخ و اقلاد و حمله و طعم
 شب و شامیدن آن آب شیب سیدن سبوس سبوس سبوس غسل آب در اجتناب کنند سویدی گوید که در اختلاج و غن کل رایج و کذا را بطیسلوق و مطیبت است
 پانزده روز خوردن یا انچه مسلول و مطیبت و غن با ام غذا ساختن مجرب است و شرب طبعی ایرسا مداومت اکل کرب مخلوط بر غن بنق و با عاقر

نیم درم بجا آید سداب اسطوخودوس هر روز از یک تا دو درم بهار اسلمی پنج روز که منفعیت عجیب دارد و یونجه بهار و یا عصاره خاخار یا پنج راس اسلم شسته
 و یا فلفل که اکثر شربت بر روغن پوست زرد و نارنج و یا روغن ایرسا و یا روغن خار و یا روغن سوسن امیض و یا روغن گل بهار و یا روغن بسان تخم درم نیم تخم
 روغن خردل یا کبریت بر روغن نان و یا روغن سداب استحام آب ریاضی شود و ضماد بویوق و غذا بجزیره مرغ نر مسلوب و مطبخ نریت لفاق در زیر براج آن بسبب که
 و عمل مغز با دم مقشر سائیده و یا کبوتر نیمه مسلوب و مطبخ بمصوب بسبب که غسل در او چینی با سبب الطیب یا بکبک سلوک و ششوی و مخصوص سبت و مسلوب و یا قنبر
 زیر براج بطریق مذکور و یا عصاره مطبخ و یا در براج ششوی نافع است و باید که هنگام مطبخ این طیب سرگردان آنها دور نمایند طری گوید که رعایت فراج عمل
 و سایر تواین نمایند که در علاج ممکن بود و معالجه بجهتها که در صلاح نیز نفس نسیان و در عشته مذکور شد باید کرد و بجهت که ذکر کردیم تنقیه نمایند و این از قوی ترین
 چیز است که در اختلاج میخورند شحم خنظل شیطیح هندی حب لباغ هر یک و ثلث درم سکنجبین یک رهم ابراج فیکر تخم کرفس انیسون نخود هر احد نیم درم هر سه سائیده
 در شراب صاف شسته همای کوجک بسازند و بوزن سه درم بخورند قبل از آنکه خشک گردد و اگر این کفایت نکند نیم شربت در وقت بست و پنج روز از آن
 فراج عمل باشد ازین حب خورند شکر بر آن بگیرند سبب که در جاده شیر و چند سبب است و ولایت بر واحد یک رهم لجه نیم درم تخم کرفس انیسون شراب کهنه خوشبوی
 صاف کرده او را در یک درم شراب تر کنند هر گاه بگذارد بر آن ابراج فیکر ابراج شمر و دیوس سربیک شده درم اینخته بسبب که در وقت فلفل جهها ساخته
 و دو درم آب بیکر هم خورند و اگر این هم کفایت نباشد ابراج لو غازی خورند و تریاق کبیر و دانگ رب تخم کرفس حل کرده اندک و غن یا سمن یا غولین یا سمن
 بمقدار واجب آن انداخته بر نشانه حقه کنند و روز دوم آب نیم گرم که در آن با بونه اکلیل الملک است شائیده باشند اندک و غن بسبب بر آن کهنه حقه نمایند
 بر روغن مجموع که در شنج گذشت عصاره مغز بادام در آن ادیان خفیفه استعمال نکنند در روغنهای محلل بکار برند پس اگر اختلاج در وقت چشم و لبها باشد
 بوزن نیم درم زیره کلنگ یک جبهه شکر و غن مسطکه یا روغن یا سمن یا روغن خیری خستلاج آن سهو طکانند و موضع مغز را بدست خود نمایند
 و در آن آب مطبخ با بونه اکلیل الملک شنج و شیوه تصوم برگ غار نشاند و غذا باید که گنشتک صحرانی و کبوتر نیمه پرواز می لحوم حلمان یک سائیده و آن باشد

علاج اختلاج از ماده حار

اگر آرا غلبه خون ظاهر باشد فصد کنند و شحم دگن آن نمایند و اگر عذاب مرو و سربیک بست درم سبب و ستان تخم کاسنی سربیک درم کل سرخ انیسون و
 پنج درم در و طلال آب بپزند تا رخ بماند صاف نموده بنوشند در آنکه اختلاج حار از مجربات الطالک است و همچنین کباب چینی و کثیر خشک نبات سفید ساکو
 کوفته بخیته بقدر سه درم هر صبح خوردن فائده عجیب دارد و ایضا آنجا که احتباس حیف و عدم خروج خون معناد باعث اختلاج شود از فصد
 زائل کرد و مطلقا خون اشکل شایسته و بادیان و غیره نافع آید و حکیم عابد سر سندی در شرح اسباب خود می نویسد که شخصی را این ض عارض شد از
 شیرینی و سمن و غیره ناخهارنگ بسخانی و عموم اختلاج بدن داشت که موی مست و در بر رض اعراض مقدمه سگته بجهان کرد و اگر چه اطباء می دیگر فصد
 باینر نمیداشتند لیکن من فصد فیقال گرفته و از آن فی الحال صحت یافت و نزدیک جو ام این تدبیر حجت بر کثرت مهارت سمن در بین فن گردید

امراض عین

یعنی بیماری چشم بد آنکه فراج چشم گرم ترست جمیع انواع امراض و می ساق و در لیبی و شترک را حاض شود و امراض مذکوره گاهی خاص پیدا
 و گاهی به مشارکت خصو و دیگر و اقربا عضای مشارک چشم و باغ و سر و حجت اخلی و خارجی است و بعد از آن معده و سایر اعضا و دیگر و مرض چشم که بکثرت
 حجاب خارج اقتدار خط سالم تر باشد و ایضا امراض عین بعضی متعدی اند مثال مدد بعضی موروثی مثل سبل امراض و در بلاد جنوبی خاصه بلاد مصر شتر افتد و
 در بلاد شمالی که حاض شود و در ایستان بسبب کثرت مسعود و مواد در آن در بریح بسبب میلان او و در خریف بسبب است و آن اکثر افتاد از امراض چشم بعضی
 خاص است مثل سبل در و دو و بعضی خاص زخمیه مثل سبب ساق و بعضی خاص زخمیه مثل سبب ساق و بعضی خاص زخمیه مثل سبب ساق و بعضی خاص زخمیه مثل سبب ساق
 خیالات و کور و بعضی خاص طویات مثل جموزیاد و القاد و امراض غلظت و غیره عارض آن غیر آن است که اگر اولیک عارض شود مثل آنتهاخ و

و حکم و توفیق بعضی بدان طبقه قریبه اند مثل سبل ظفره و بعضی آنرا در موق را عارض شود مثل مومیه بعضی بدان و بیلیک و قریبه هر سه اند مثل لحم
 زائد و بیلیک بعضی از آن عام مجروح اجزای او باشد مثل تفرق اتصال اما امراض نسو بل طبقه قریبه عارض آن لغیر آن است که آنرا طبقه بطریقه عارض
 مثل شق و بعضی بدان و بیلیک بطریقه افتد و ازین بعضی آنست که اجفان را نیز منسوب است با سمانی آن مثل قروح و تپو و یا غیر سمانی آن مثل بیلیک
 بعضی آنست که لغیر آن منسوب باشد و اگر چه اجفان غیر آنرا عارض شود مثل سرطان حفر و طوبیت و تشنج و از آن من چشم بعضی ظاهر می اند مثل مد بعضی باطنی مثل
 مثل احوال روح با صوره در زیادتی غلط و وقت او و مانند آن بعضی باطنی علی التعمیر اند مثل آنانی که در رطوبات حادث شوند و بعضی باطنی بحین ضعیف شناخته
 میشود همچون آنانی که در طبقات داخلی یا عصبی نورانی رسوخ اند آن حادث گردند و امراض چشم صاحب سبب مرافقت عفو و کثرت ارواح قوت حق و کثرت
 علم تشخیص بین و آن تشخیص آنکه مرض اصلی است یا شرکی در طبقات است یا در رطوبات یا در عصبیه مجوفه جرأت بعلاج و میکنند طریق تشخیص آنکه شناخته
 چشم از زود و کینه یعنی از کثرت و در وقت نقل از بیلس و حرکت او عروق او و رنگ و مقدار او و عظم و مغز و نقل حاصل یعنی بینایی و حال چیز دیگر از آن سائل شود و حال
 انفعالات او پس اگر تشخیص شکایت مرض چشم نماید اول دریافت کنند که مرض سازج است یا ادوی خاصه سوال کنند که چشم سکی معلوم میشود یا اگرانی و در چشم یک
 برمی آید یا بیلس اگر سبب چشم عدم خروج حرکت بود مرض سازج باشد و درین صورت بیند اگر سکی چشم کم در حرکت او ضعیف و سرخ رگهای او غلیظ و قروح و زردارک
 تری ایجاد انتفاخ از تری تفرز از گرمی باشد مرض حار سازج بود و اگر بیلس سرد و حرکت تعلیل عروق و خون خفنی انتفاخ از گرمی تفرز از سردی باشد مرض سرد
 سازج بود و اگر بیلس حرکت خفیف عروق خالی چشم کوچک خشک است از سردی تفرز از خشکی باشد مرض باس سازج بود و اگر بیلس حرکت تعلیل چشم بزرگ و بیلس اگرانی
 بعد نسبت تفرز حرکت بسیار انتفاخ از خشکی تفرز از تری باشد مرض طبع سازج بود و اگر بیلس رجواک لگرانی چشم خروج حرکت بیان کند مرض ادوی باشد
 پس اگر حرارت بیلس سرخی چشم خروج خشک انتفاخ دور و عروق و ضران صدغین با هم چسبیدن یکدیگر در مرض سردی باشد و اگر با وجود گرمی بیلس سرخی مائل شود
 و اشک غلیظ گردد و خشک التهاب قلت التصاق جفین و مرض صفراوی با و اگر در وقت بیلس سرخی خفیف مائل بسفیدی و اگرانی شدید و التریق یک
 حرکت بسیار خروج و اشک و مرض غلبی باشد و اگر قلت التریق تریک قلت التصاق یکدیگر و اگر آثار مرض باس سازج بود مرض سوداوی باشد بعد بصوت خشق
 قسمی از اقسام مذکوره بیند اگر با من چشم بعضی لاکانات و باغ مثل صداع و نقل سردی نیز شرک یا شد مرض شرکی و داعی بود پس اگر شرک است بوسطه
 حجب داخل حجب باشد ابتدای حجب و الم و تمدد از عروق و غور چشم محسوس شود و قلت انتفاخ اجفان بود و درین صورت اگر ادوی کثرت عطسه و غده بینی
 و عارض چشم خشک بینی بود براده حار و اگر غلبه سیلان یا غلیظ بار بود براده بار و دلالت کند و این مشارکت سبب مزاج سازج که افتد و اگر شرک است
 با حجاب خارج حجب باشد و از آن دو چشم متوجه بود ابتدای تمدد و پیشانی احساس بی ضران و عروق خارج سر ظاهر گردد و مفرط و انتفاخ قریب بیک بیشتر باشد
 و با سرخی چشم در وی گرمی بیشتر نشانی او بی رگهای خارج سرد بود و اگر اختلاف احوال چشم باختلاف حال خللا و استلای موه یافته شود و باقی تو موع که
 معده بود و حال افت معده و چشم متها و چشم از بیشتر ظاهر گردد و مرض شرکی معده باشد اگر غلبه داده جمیع این القطاع استخرافات معده و نقل بدن معلوم گردد
 مرض چشم مشارکت تمام آن باشد و اگر سردی و تریل نماید مشارکت اعضا چشم با و اما طریق معرفت امراض ترکیبی تفرق اتصال او را ملاحظه
 علمیده مذکور خواهد شد اکنون تدبیر حفظ چشم در حالت صحت مرض چشم رعایت آن اجبت بقلمی آید و بعد از آن علاج کلی امراض عین مسطور گردد

تدبیر حفظ عین

بر حافظ صحت چشم و خصوصاً آنکه چشم وضعیف مستعد فانی امراض باشد واجب است که از جمیع مضرات بصری ترز نماید و اشیا نامی فاع عین تمیاز کند و در وجه جدا جدا
 مسطور گردد و اما کیفیت حفظ صحت چشم متوفون است بر معرفت مزاج آن مزاج خاص آن تابع مزاج بود و اگر تری را که اکثر اجزای آن با غلبه گرمی
 عروق تری بیشتر است احتیاج مقدار او ستاند مزاج خاص آن را طریقی که تری باشد سبب کثرت خون و در او تری بیشتر است آن بهر که فعل مائل کثرت حرکت چشم
 و حرکت جفین مملکت است اما کینه در اصل خلقت بر طوبیت مزاج و جابله کن شناخته شد که حاجت او حرکت بیشتر است دلالت میکند بر حرارت مزاج و حرکت حرکت مملکت

و حرارت طمس سرخی رنگ آن در در اکثر اسود مائل بسیاری بود مگر در بعضی که مزاج چشم او بار بود پس حرکت او بطبی طمس او بار و عروق او تنگ و رنگ او در اکثر
ازرق باشد و بر طوبت او نرمی طمس و کثرت طوبت او دلالت کند در در اکثر خاها باشد مگر در بعضی که مزاج چشم آن با سبز باشد طمس او با سبز هم میماند طوبت او در اکثر
غامر که کوچک بود و بداند که درین صناعت لازم نیست که چشم هر آدمیان انبساط صحت گردانیده شود و زیرا که افزون ترکیب در در مختلف اند و جز این نیست که قبول کنند هر دو
از ایشان صحتی که بدان لائق باشد همچنین لازم نیست که چشم در هیچ انسان شیبه بکیر یا بکیر که قوتها و مزاجها مختلف اند حسب آن پس ممکن است که چشم هر سر لائق آن باشد
چشم و صحت خود یا بصحت نامه فاضله باشد در آن علاج تغییر چیزی نیست و احتراز از جمیع امور مذکور چشم در آن کفایت باشد و یا بصحت او چنان نباشد بلکه از غایتش بود
و این را بسبب مزاج وضع نمیه آن باشد و یا بسبب آنکه میابد آن بود اما مدتی صحت در آن خاص می باشد و در آن علاج و بهر حال صحت در آن با سبب فاعل بر آن صحت
و این تبدیل مزاج و ترکیب بود و در وقت جمع قوای همین است و تقویه چشم از فضول اما تعذیل افزون خارج از اعتدالی بعد آن باشد و بهر حال که اراده تعذیل آن کنند
یا جلی باشد پس تعذیل آن بسیار دشوار بود و در وقت درید تا چشم دو دو کسی را که این حاصل شود باید که در آن با دوی بسیار ضعیف باشد که بعد در تقویت آن او دوی
اند که اندک بیشتر حتی در هیچ نمایند و هر گاه آنحراف در تاثیر او دوی در اینها از آن تصر نمایند و راحت دهند و ضعیف تر و در آن این همه هم تعدد تقویه شده و اما اگر مزاجی اراده تعذیل آن
مزاج حادث باشد تعذیل آن سهل تر باشد لیکن مزاج مختلف بود چه تخمین بر آید که اگر انسان بود و اگر طول کند شود اگر در او اما بهر چه در ابتدا دشوار بود و در آخر سهل باشد
و اما در تطبیق تبسین خطر تقارب بود و تطبیق سر تر باشد اما تقویت قوای این چهار مزاج در آن بهر بود یکی اصلاح ماکول و شرب آب این چنان کنند که از آن خفتل اقدام
مستین مگر در رخ روشن صاف پیدا شود و این امر تمام میشود با کمک صاچ الجور بود و دست عمل شود بنوعی که سرد او است نه که خنک از که از فرط جوع خون تیز در او و در بسیار که آن
گردد و بعد تناول آن حرکت سخت و خاصه جماع کند و اینها خواب کند که بعد از خورد او و کثرت شرب آب بعد آن هم را خراب کند و تکیه آنچه نماید اما در شرب آب تقارب بعد از غذا
تا خنک و بلقح که یک نخورد و بهتر شرب آب بین قریب خوشبو ریختن خوش مزه باشد تا حد که استعمال نکند بلکه تا آید که نشویند منتقل بخیزی که مانع آنچه و تقوی معده باشد مثل شرب
و زعفران و گندم و جو از آن ترجیح و دو هم استعمال قویات چشم از تصرفات و احوال و قلوب اما تصرفات مثل انکار رویت اشیا سیاه و آسمان جوئی است و تعذیل ریاضت حتی
بقدرت دقیق گاه گاهی و در کاب نظر آب و اشیا جلیه و اما احوال در قلوب افضل در آن و احوال دوی تقیه است که در آن تضعیف قلب و تحلیل و تقض لطیف و تقویه شده
مثل سر و قوتی مری و اما شیرین که از آن برود سازند و آن معروف است و که کلاه است احتمال بعضی خاصه در آن جاکه طوبت قریب باشد و اما تنفیه چشم از فضول در آن
تعیاج به تنفیه بدن سرد معده بود و ریاضت اطراف در جذب فضول از چشم تحلیل آن نام است و این مثل شئی است بود و اگر آن با سکون سرد و آبی آن باشد افضل بود
مثل ریاضت که انسان در آن با بی خود را بقوت و عجلت حرکت دهد و اجزا از آن از شمع تصدع بخورد چاره نباشد و در اکثر امراض تصدع از معده بود و آنچه در آن نفع کند
بعد طعام تناول تصدع نیز چون خام که است و همچنین کشنده خشک اشک و بزق نیکوست و کذا از عروق در لایه است از تصدع نوا که و بقول مثل که در حیا و نوم و بصل و شفا
و خوابی که از آن استلا و فساد هم و تعدد تبلیدین طبیعت ضروریست زیرا که بعضی طبع شدید از نظر چشم است و لکن اسهال اگر مفرط نگردد و چشم بسیار نفع کند و اما تعدد هم
صحتی که میباید جوش سور مزاج با فساد و بنیه مستعد بدان باشد و در اکثر امراض این تعدد و بسبب خلل حاد و عضو شاکر چشم بود و اولی اعضا بدن برست و اکثر این نوعی باشد
که متلا بدان حادث شود و این تمام میشود بسبب آن تنفیه آن عضو در این چنان باشد که از آن متفرغ مواد زد کرده شود و یا با فراه اگر استلا خاص بدان باشد و یا
متفرغ میگردان اگر استلا عام بود و در وقت چشم تا مواد مندرجه آن عضو قبول نکند سوم بند کردن راه میان هر دو در این راه گاهی از داخل بود چنانچه مشارکت
میان چشم و داغ از طریق جب و غلی باشد و بند کردن این دشوار بود و فصل اشیا در آن نوشیدن شربت خنکاش با پوست است که مزه ترنجه مطبوعه اورا اشک لبسبب
اختلاف ماده و حرارت و برودت آن بقوم آورده باشد و گاهی این راه مشارکت میان چشم و سر از طریق سماق باشد و بند کردن این آسان بود بسبب ولت
وصول دوی بدان از خارج چنانچه آن دوی را طلیه و عضو باشد که پیشانی و یک است و در آن بعضی تقویت یا با برود و یا با حرارت باشد و با آب سرد و طلائی حبیدت
در چنین آب سرد آب بارنگ آب جلی العالم آب برگ سبزی آب برگ سیب آب عصی الراعی هر کدام از اینها که باشد مفرد یا با قیاد و زعفران گاهی تضییع چه به مثل این
آب یا با بنفشه که فستق یا بسبب کوفته میکنند و گاهی در آن فلفل و انک زعفران اضافه نمایند و پوست خربزه و صندل نیکو برای مواد حارست و دیگر ماز و اذقیما

و فوغل هر واحد ربع درم است جو شتالی نبر قطلو یک درم باب آس سرشته بر پارچه مالیده ششمال کنند و یک غبار آسیاد و خرد اقا قیاد قاق کند هر واحد یک جزو در نیم جزو فیون ربع جزو سفیدی سفید سرشته استعمال نمایند صفا و جید بر کمو بار و کبریت بوق هر واحد نیم درم کند یک انگ باب زیتون سرشته استعمال کنند و یک کبریت زرد و زنبقان بوق مرو کند روز عرفان هر واحد نیم وزن کبریت باب سور و بشتره و قبل آرد و گاهی تسدید طریق مواد بلط شران صنیع یا بلغم او دهند آن میکنند و گاهی آنها از سطرین با مالیه او بسوی غیر جهت چشم بینند و این مثل فصد صافن یا حجامت ساقین و استعمال تخمها و آمانند آن بود

ذکر مضرات بصیر

و آن نبار و دخان هوای بسیار گرم و سرد و باد موسوم است جمیع مضافات مثل جاع کثیر و ناک بسیار و طول نظر بسوی چیزهای براق و روشن سفید مضر مثل بوق و سیف و زرشنده و آفتاب سیاحات کثرت و برع و دوام نظر لطین یک چیز و قار و خطوط دقیق با فراط و تخمین نظر دیگر اعمال دقیق فوط انگلاب و کثرت گریه و خرن شدید و پیر و غصه و غم و کتات میان عصر و مغرب و بعد فصد و کثرت سکرات و تهلای طعام و شراب و خواب کردن بر تله و طعام شام بختن لشت از کاطیل و مخصوصا زیر آسان تمامی اغذیه و اشتر غلیظه بگوارد و جمیع بجزات خواهد بار و مثل شیر با قلا و لوبیا یا جاشل سیر و پیاز و مکدرین مثل کرب عدس بادنجان و اشپای حرفیه مثل گند و جو و چیر مند قوتی و خردول و شونیز و نانخواه و دیگر و دیگر و دیگر و مضر عین آن یا محدث است مثل کاه و فیون که عند شدت وجع و یا آنچه کیفیت غالب و هشته باشد مثل سرکه و یا آنچه صورت او مخالف جوهر قوی و ارواح باشد مثل میش و زرنخ و بلاد و ادویه مطب نیز مضر چشم است و جمیع احوال زیر که مزاج چشم طربت و اصل خلقت و کذا اغذیه یا که و اشپای لذاعه و حرفیه و غصه خامنه شدید التبرید مجذوق و شدید التسخین محمل آن و آنچه موزی نم معده یا مضعف و باغ باشد و سرکه و سیب ترش با دروج و شبت و خرد و لجم لقمه گوشت خشک و کسو و جمیع نجوم غلیظه و زیتون رسیده ناموافق است و کثرت استغزافات مثل فصد مخصوصا حجامت متوالی و کثرت سسلا قویه و فساد طعام در معده و سوز ترتیب تناول طعام چنانکه چشم او فاسد گردد و بخار از آن بسیار خیزد و جمله قابضات شکم مانند قلیها و گوشت بریان ز لوم طیور و غیره و مولدات خون که از اشپای الحامه و حرفیه و غیره و مثل شراب که در غلیظه و کثرت خواب و بیداری طولیل و احتیام مضر و قوی کردن اگر چه از جهت تنقیه معده نفع میکند لیکن از جهت تحریک مواد و باغ و دفع اول بسوی چشم مضر است و در پس اگر ضرورت تی آید بعد طعام و باهنگی استعمال کنند

ذکر اشپای نافع

حافظ قوت چشم و آن طه زدن آب صافی شیرین کشادن چشم اندر دست جوانان را در آب سرد و پیران در آب گرم خوردن غذا با می لطیف مقدار معتدل که باعث تولد خون صالح باشد و اکثر ترش و دل شلج و استعمال ادویه مقوی بخت با عدل کند که آنچه در آن جلا و تحلیل باشد و کما مقوی بصیر مثل سرکه رنگ بصری مرئی یا نبر و آب دیان تازه و آنچه در دوام اکتمال آب با دیان یا شتر باب با دیان و عجب عظیم است و بزور آن نیز عیب و اکتمال چنانکه سر کوبد و از زرد شرب عنبران شکست چشم القوت و چه صحت او را نگاه دارد و منع از قبول نوازل نماید اکتمال عقیق میل طلا در آرد و زوکت باعث من از جمیع اوجاع و امراض چشم است و نیش آب بگرم بر سرد تنه بین سرد فزون بنفشه که در بادام و اکتمال کحل و ششانی و کحل الجواهر نیز مقوی بصیرت و بقبول کبر و رازی الکبا سهند اکتمال خوران هر هفته یکبار حفظ صحت چشم تجلیل رطوبت غلیظ نماید و اکتمال ترشیشا و پسند شنج منسول و سرطان بحری سوخته منسول و سبیل لطیف سانج سندی تقطیر آب باران که در آن نبت روز با دیان تر کرده باشد در چشم هر واحد حفظ صحت عین مقوی است و همچنین اکتمال شتر شرب بر درایه و جویان و تلمیما می نسوی زعفران و حنظل و شکر و انبرش محرق با میسران و صبت در بر و صند انبیا بودید اشک در سوزن بر گراما و نظر بسوی زرد و سنگ سب و هر چه زرد کشیدن میل طلا در وقت چشم و گویند که در اجنبی کند و سلیخه و قنصل کما و شتر با نافع است و خوردن اطر لقیات و مساجین و دیدن اشپای جویا و استغزافات معتدل و تنقیه دام و تقویت آن و منع از مزاج چشم است و گویند که خوردن اجنبی فضل سیاه عنبران با دیان باندگی که لاند رانی و کلاک مغز با دم بانبات جمیع مغز یا مغزوف با دیان اصل بسوس و شکر و در امت پلید شتر و کما مرئی و برگ قبول حافظ صحت چشم است و اطفال صغیر مقوی نفع است در حفظ صحت آن و دوام قوت طبیعت نافع چشم است

علاج کلی امراض عین

اگر چه بایک چشم بسیار است و میاطلی تا پنج هزار مرض و شکر کرده لیکن جمله مخصر در چهار خبث یعنی مرض مزاجی سانج و مادی و مرض ترکیبی چون جلال و فزوق اصال

مثل جراحات و اورامست پس علاج این هر چهاره قابل مرض باید یعنی تبدیل مزاج و تنفیرانغ ماده و دوران سیر او را منزه از فعل است و عمل هدایت او را از الحام و
تبدیل و در هر دو حالت مگر در دو اکنون بدانکه قانون واجب در علاج امراض چشم شش است عینیت با اصلاح مزاج و دفع و تقویه و تطهیر مزاج و منصفه چشم از داغ و یا از دیگر اعضا
بفصد و حجامت و اسهال و تقطیل غذا و تطییب و صلاح آن تناول غذای مولد خلط محمود و اجتناب از جمله خجری و دیگر و تقویت چشم با خنده و نظیره تبدیل مزاج
عارضی آن هرگاه همراه بیماری چشم صانع باشد ابتدا به علاج صانع معصوم عینیت بطرف حال چشم باید بود و بدانند که سو مزاج چشم یا حاصل باشد و یا متوقع و علاج ثانی تقویت
بمنع سبب است مثل تنفیرانغ عند غلبه مواد و تطهیر عند ثوران خلط و علاج اول الحصول او تمام شده باشد و تمام قرار یافته باشد و بعد از عمل الاطلاق و اگر چنان نباشد
بلکه در اول حصول باشد و علاجش احتیاج به بر و امر افتد اما تقدم با حفظ بنا بر آنکه خود اندو و اما علاج بالصدیه را آنکه موجود است و بهر سو مزاج یا سانج باشد یا مادی یا ماد
سایح او و بهر حال بهر که تناول و موضوعیه کفایت باشد و او و بهر که در غیره که در چشم استعمال نمایند در احوال شیخ و هر چه مسطور کرد و حسب مزاج غریب استعمال نمایند
و از خنده و بهر نیز بهر سبب همین عینیت عرق از نو و اما در مادی از ماده و لا بد است یا از همه بدن و یا از داغ و یا از نفس چشم اگر عضوی مواد خود بسو آن نفس شده گاهی
استفراغ تنها کفایت کند و گاهی احتیاج به تبدیل بعد آن افتد و استفراغ بدن گاهی بفسد مزاج آن محتاج است بود و گاهی باسهال گاهی اقبی و گاهی با دراز تفریق
و این هر دو را در باشد اما فصد وقتی کشاده شود که در خون کمی نباشد دوران از دو هر چند که کند کی چنان بود و حار هر گاه غالب باشد بهر که تصمان طوبت خون
و دم خام شدن او او بار و در نقصان حرارت و آنچه قائم مقام فصد است رعاف و خروج خون حیض و نفاس و خروج آن از افواه عروق بود و رعاف خارج میکند
را از موضع قریب از چشم فلند او را مانده آن سبوی خلط و جهت چشم نفع نمیکند و خون حیض و نفاس و عروق مقدماتین نیست و فصد صاف قریب نفع خروج حیض است
و فصد با سلیق برای جذب ماده سبوی اصل با عدل و فصد سرد برای استفراغ خون از اعالی بدن و فصد عروق گوشه چشم نفع ندارد و در مده در مده منصفه و صلیق و تقویه
نفع میکند و فصد درگیشانی برای نقل ریس و استلا می چشم نافع و گویند که گاهی که برای امراض چشم سیکشاید و لا یتفانل است پس عروق نواحی سر لکن عروق پیش سر
و نقل موضع نافع تر بود و عروق پس سرد جذب نماید تر باشد و گویند که اگر مرض در چشم باشد و قوت ساعد بود پس سرد او را راست که فصد فیما لین کنند و اگر یافته نشود
جمل انداز و اگر آن هم یافته نشود و کحل و اگر آن نیز یافته نشود با سلیق کشاید بشیر طلیک در خون کثرت و قوت قوی باشد و او شاد و حمله اندک از زمان مرض او خارج
خون از رگیشانی درگ ماقین میفرمودند و اما حجامت جالینوس گوید که مطلقا کشاید از علل مزمنه عینیت بقیه از استعمال حجامت بر وفا صحت یافته نم و حجامت سابقین چند
مواد سبوی اصل بقوت نماید ابتدای امراض چشم را نفع دهد و حجامت تقره جذب ماده سبوی موخر سر کند فلند چشم را بسیار نافع است و لکن چون در انجام استلای بر
نباشد که باوی خوف تصداده سبوی سرد بود و اما اسهال گاهی شرب و او بود و گاهی با حقیقان و این در زود آور و در آن اد نافع تر است آثار سواد از داغ و سبیل و
بسو چشم کثرت و فلند گویند که حقیقه جمیع امراض مادی چشم نافع است و موافق ترین مسلمات مستعمله در امراض چشم بلبله است زیرا که آن با وجود استفراغ او تقویت معده
و منع تصدیه بود و لکن بسبب پیوست و خشونت خود و ضرر بود او حار نماید پس محتاج به صلاح بود و سبزی که در آن لینت باشد با وجود و موفقت در اسهال مثل نشسته لکن
اسهال نشسته بکسین از لاق است و اسهال لیسلی بصر پس اگر مسات باشد یا عمل بلبله مقدم بود منغ باطلان از لاق گردد و درین صورت از کشید مقدار نشسته چاره
نباشد تا در فعل سابق تر باشد و چون هر دو ضعیف عمل اند لا بد است از تقویت و تحریک مثل سقونیا و دیگر از آن کفایت کند و بسبب حدت او محتاج باصلاح خود
کثیر او رب السوسن باشد از آنکه مواد چشم بکده داغ اگر چه حار باشد خالی از بلغم غالی باشد و در بر و موافق باشد لکن بسبب ضعف او گاهی تقویت برنجبیل نماید که خون حرارت نباشد
و اگر خوف ضرر در مزاج باشد مثل ازرق نیگوست و اگر مواد مائل غلبه با منغ بود که ایاب فقیر افزایند که آن از اعالی فرود آرد و اگر نشسته غلبه باشد حب ایاب جنید بود و گاهی
بایاب لوغایا یا حبه قیاسر این هر دو گاه شدت خلط مواد بود و اگر مواد حار تر بود و در چشم هر دو هم باشد استعمال نمایند و گاهی قوی میکنند بده درم فلوس حیا شنبه و اندک
نقوع آلبو جارا و عناب آلبو شوش هر دو حدت و اندک ساوکل نشسته بلبله تر و در چشم هر دو هم باشد استعمال نمایند و گاهی قوی میکنند بده درم فلوس حیا شنبه و اندک
روغن بادام شیرین گاهی احتیاج بمطبوخ فو که افتد و گاهی عرض شش استپان کنند و گاهی یونین درم و تقوی نیارب درم افزایند و گاهی ماده سبوی اودیت بود پس در مطبوخ هم
نقیمون درم بسفنج براده کنند و تقویت بصدف درم جراحی نمایند و اما نقوعات مستعمله بر که بر تریسین طبیعت پس از نقوع مقوی بلبله خف کنند و ایضا مثل

در چشم

و نژاد یا ستانها محذوف نمایند و همچنین درین هنگام اشربه باره ملینه مثل شربت الوباش شربت نبشته و یا شربت نیلوفر استعمال کنند و گاهی انقباض عینه
سهله و تنهاتما احتیاج بقصد فیه شکر بقوم بانکه مکاب و بوق و قوی تر ازین است که سنا و گل نقشه در اول و دوم قویان انکی سفیر اند حصه خفیه بالتحیر
شعرت درم آب چند روزه درم خلوس خیار شیرده درم زعفران و کبدر و شکر و درم و اما فی اکثر نفع میکند تنقیه مواد و لیکن در ایضت است بسبب سحر و حرکات
و اما در اول و ثانی در غالب امراض احتیاج بدان قوی باشد که مایه چشم مع ششاران در بدن غالب باشد و متفرغ و باغ بعد تنقیه عام مسهلات مثل حب بلبله از سال
علق بر صند عین در نژاد و حار و حب ایاری و شیرازی و اطریفات و مانند آن در مواد و مرکب بود و باید دید که متفرغ آن از خارج کنند مثل او و به مستعمل در بینی چون
سوطات و عطوسات و متفرغ چشمه یا سبیل صفت ماده از است در یا سبیل حلیب ماده از آن پس صرف ماده اول از بدن بود اگر مستعملی باشد یعنی در صورت
استلامی ده در همه بدن اول حب غلط غالب تنقیه عام کنند و پس از آن تنقیه خاص باغ منقیات او و بعد آن تنقیه خاص خاص چشمه یا سبیل نقل ماده چشمه و اما در
اجزاء او از راه بینی و یا از عروق قریب چشم مثل عقین و قین اما به حلیب از آن با و به مدحه یعنی اشکاک در مصلحات بود و گفته اند که جذب ماده استعمال عطوسات و معات قصد
رگ گوشت چشمه پیشانی مخصوص بعد تنقیه عام بدن و خاص باغ و پس از سکون ماده از منقیات چشمه است و اصل بزرگ است و علاج امراض ماوی چشمه صلی باشد خواه در
و ایضا سیکونیک در امراض ماوی هر گاه احتیاج بقول مواد از چشمه بعضی گرفته داده در طریق انصباب لبوی چشمه باشد پس بهترین عضو یک ماوی نقل کنند چشمه
باستعمال عطوسات و نشووقات و تناول طعام و شرب کتیر و لطیف و چنانچه از اشیا می برد و اگر در بخار کتیر نیز از اقسام متفرغات ماده چشمه کرده اند و هر گاه ماده از
و دیگر نیز به تنقیه عینه که از آن ماده چشمه می باید از اجابت است و بدانند که اگر ماده چشمه طوبت غلیظ یا ریحی باشد بعد تنقیه عام مسهلات مناسبه تنقیه و باغ
سحب ایاری یا حب قویا یا نمایند و بعد از آن مالقی را از بالا فر و کشند و چشمه را آب حلیب و شیر تازه بشویند و بعد تنقیه ماده او و به موافقه در چشم کشند و حمام نمایند و اگر ماده
طوبت رفیق مختلط با خون یا صفرا باشد بعد تصفیه مسهل و پس از آن ماده را از سر فرو کشند پس علاج چشمه کنند و علاج چشمه بوجهی قبل از تنقیه جائز نیست و نه
اند غمگین و اوران خاصه اگر دوا می محلل باشد که دوا می سهل عند الضرورت و در ماده ریحی حمام شیبایی محلل مفید بود و اگر ماده دومی باشد قصد که گفایت کند و با
که با وجود کشادگی و نفع بسبب کثرت غلظت خون و مریزگی که گاهی چشم از آن استکلی عروق بر حال خود باشد درین صورت استحمام نمودن و عقب آن طعام لطیف خوردن مفید
است و تناول ایاری فقیر و حب قویا یا سوسند و تمهال شیان امر لکین معنای محلل خون غلیظ را رفیق کند و در خوردن قدری شراب برف عقب حمام نافع گفته اند
و در تنقیه تنقیه و تدبیر حیاط سوسند به معلوم کنند که در چشمه سور مزاج روی یا ماده خبیثه کثیفه و طبقات مستکن است که غده ای عین فاسد میکند و یا آنکه باغ ضعیف است و
از آن نزل لبوی چشمه متوجه شود و از نجاست که گفته اند گاه باشد که بدون آنکه درم چشمه ظاهر باشد بواسطه دوم نزول ماده چشمه منفعت علاج ظاهر شود پس اگر ماده
از حجاب خارج تحف باغ آید درین صورت کشادگی سر و بریدن شریان صمد و نهادن باغ بر آن است و حجامت نقره و ارسال علق بر جبهه نیز قریب نفع است
و تصفیه با صند عینه متوجه را و بر جبهه مفید از حجاب و باغ پوست خرنبره است برای ماده حار و قلیق پس از برای ماده بارد و اگر ماده از داخل صفرا در درین حالت
تنقیه و باغ بقصد تسهال و دیگر تدبیر منقبیه و باغ باید که در هر چه در سل گفته شود مفید بود و ایلاقی و غیره مینویسند که اسباب امراض ماوی عین نفعت گویند که است یک
ضعف مزاج چشمه حتی که ماده نازل را لبوی خود از باغ قبول کند و در ضعف مزاج و باغ بقیاس مزاج معده و سایر اجزاء قبول کردن آن بخار را که لبوی آن از
استقامت معده شود و قوت مزاج و باغ بقیاس مزاج چشمه حتی که باغ مواد را لبوی آن دفع کند و در کثرت اخلاط و در بدن چهارم ضعف قوت غاذیه چشمه و عدم
استکان چشمه غذای و در دوران و بسبب آن اجتماع مواد از اندر آن چشمه وسعت منافذ می که از آن اخلاط چشمه می آید پس او سبب آن چشمه جاری کرده چشمه ضعیف است
از آن نفع از چشمه خارج میشود پس باقی ماندن آن در چشمه وضع چشمه است و باغ و بدان سبب همواره نزول ضعیف غیر منظم لبوی آن پس طبیب و اجابت
که تفحص این اسباب نماید اول منقبیه مشغول گردد و چشمه میفرماید که از او چشمه بعضی مسهلات مزاج اند اما مبرات مثل آب جنب اشک و آب عسلی الرامی آب کما
و آب کاه و گلاب آب گل سرخ و گلاب پیچید و پیچیده و پیچیده است و اما مسهلات مثل مشک و لعل و روح و امیران و مانند آن اما منقبیه مثل توخیا و سرخ
بقیاس بعضی از آن تمهضات اند مثل شیان یا شیان و صبر و فیله سرخ و گل سرخ و زعفران و بعضی طبیات مثل شیر و مغز بادام سوده و سفیده تخم مرغ و طبایع سبزه

و تکلیف طبقات عین گردند چه آن حسن فنون در آن زیادتی مباد و در وجه کند و اما قوت چشم حس صفا قوتها چون در چشم بسیار است از اجزای بسیار بود و این
من میسند از آنکه در او ای چشم قوی لطیفه باشد تا اجامه مزاج روح گیرد و از آنکه قوی تحلیل باشد تا مزاج را فانی نکند و اما متذکر مرض پس سخن قوی محتاج بودی
باشد و ضعیف را کفایت کند ضعیف و اما در اشیا کی که ذکر او کردیم در آن ظاهر است و خاص اختیارت موانع بر استعمال و او این جهت گاهی منجر بحسب
فصول سال بود پس اولی موسم استعمال اوویه محله قویه و شدیدا بحال را سراسر است نه گرا و اوویه قوی الروع و شدیدا بود و گرا و اوویه مستغرقه رابع و خرفین است نه سراسر
گرا و در رابع مستغرق خون و در خرفین مستغرق بادویه مسهله باید و گاهی معتبر بحسب منص باشد پس در علاج او را هم حال اوویه را بعد در ابتدا و اوویه محله و را خرفین دریا
این هر دو زمان هر دو را مخلوط سازند و اولاد و اوع را قوی تر نمایند بعد خللات را قوت دهند حتی که هر دو در رخی سادی گردند و ایضا سوادیکه اراده تحلیل آن یا
تفرغ آن کنند و اولاد در آن منبجات استعمال کنند و بعد بوضع آن مستغرق است و سادوس اختیار جهت استعمال و پس می باید که اوویه او را هم چشم قطره باشد زیرا که در
یاس میان یک مقله متوقف شوند و از آنرا رسانند و اوویه نظیره و بیاض مانند آن باید که در وقت بود و ایضا هر گاه جتلیج بنفوذ و الی سبوی اطراف و لواح چشم باشد
قطره در جمیع اشیا می باید که در اولی بود و استعمال اوویه مبره و ولینه خاصه که جمع هر دو بلکه در روزی چند بار جازست و چنین نیست اوویه جاریه که در آن در
است تفرقه ایام در اینجاست که گفته اند و ای تیر اعلی الاتصال در چشم استعمال نباید کرد اگر حاجت تکرار افتد صبر کنند تا آنکه چشم از اذیت مرتبه اولی استراحت یابد پس
باز عمل از بعضی که گویند که بهترین اوقات استعمال کحل قطره مانند آن وقت سردی از روز است و قبل تناول غذا و اگر مزاج مرضی و کحل سرد و حار باشد شیب
یا صبح استعمال کنند و اگر سرد و بار باشد در وقت النهار عمل کنند و اگر کحل حار باشد فقط در آخر روز بکار برند و بعد اکتحال بعد نیات خواب نکنند الا بعد از شدت روزی
المسار و بیاض مسل پشت خوابند و در مرض سفلی عین نشسته و در امراض یک سنگون داشته کحل استعمال نمایند و عند استعمال در وقت مرض نشسته و اگر در
و امراض خفین باشد جود نماید که وصول کحل با جفان باشد فقط آینه مشبوت آن لهم سرد و اگر قلیح آثار و جلا می بیاض مانند آن مطلوب بود و سبوی مقله ریا
در موضع مرض احتکاک نماید و در قطره چشم را با جفام و سبیه دست چپ کشاده از دست راست قطره را بچشم میل بریزند و هر میل از نقره باشد در علاج نخونت چشم و قطره
آن از طلا سازند گرا و اوویه لطیفه موده باشد و یا از آنجوس عمل کنند اگر اراده کلطیف مواد و تحلیل آن باشد و یا از مس مرتب سازند و باید که بعد استعمال سبیل را بشویند
و چون کحل باید که از اجسام مناسبه کحل باشد که در آن نه پس گاهی از نقره و گاهی از آنجوس مانند آن بود و شکل و مستدیر یا کحل بطول باشد و سرد و جفان باشد که
ب. دولت کشاده شود و سنگ برای سایدن شیا فایات و غیره جرس بهتر است تا چشمه آنجوس باشد و هر چه که بران بسایند از اشویند و بعضی اعمال محتاج به تبین عصابه و
نهان و رفاده بود و خصوصاً بعد قویح و قطع سبیل در اطفال برای حفظ چشمه و غیره و در آخر مرض برای حرمت چشم از مواد بر آشفته عین بر توان برای منع اوجام و سکین
آن چنانچه در زمان چشم و صدغ و فنیح رفاده و در وجود و تنو بیشتر است و بداند که اوویه که بران جبار چشم کند و قلیح در آن عمل باید باشد بعضی از آن عملی و
بعضی جبری و بعضی صدفی و بعضی بناتی و بعضی حیوانی است و جلا این و اوائق بود اگر به نسبت مخصوص باشد مثل کحل و در روئیات و مانند آن و لابد است که کحالی
از کیفیت صافه باشد و واجب است که مختلف بود طریق عمل آنها بحسب اختلاف توام و کیفیت آنها و مانند آن پس در جمیع معنیات و جبار و همد او واجب است
که در تصفیه اجزای آن بسایند و بالکنه نمایند تا بسبب خشونت موزی مقله شوند از حرکت پلک و این تصفیه را گاهی کفایت میکند کثرت سح و نخل از خرقه صفیق تنگ
مسامع تربیت و تصویب باب چنانچه در توتیا و شادنج و مرثیشا و اشرو مانند آن از معنیات عمل میکنند و گاهی این بدون حراق با تمام سیر سببیت کیفیت رویه
یا عدم قابلیت سح و تبرین طریق امر اوق است که در کوزه جدید کرده کج حکمت گرفته در میان تنور یا قرن مدتی بدارند تا آنکه خوب سوخته میساجودت سح گردد
چنانچه با قلیما و اجابت و سوادند و حریر و شیخ و حلزون و صدف و مانند آن عمل میکنند و بعضی اوویه بعد حرق و سح غسل کثیر محتاج باشد شش سفید این برای از آنکه
ترشی او که مضر چشم است و در حرارت کتسبه از آنرا میکنند و ایضا مانند خاس محرق که در آن کیفیت صافه عین است و بسیار اوویه است که سح او با خلط آب بار طوبی
مانی چیده شود مثل اجبار و اکثر معنیات و بعضی از آن محتاج با این نمیشود مثل نشاسته و صدف اما سح صومغ غیر رطوبت بسبب انحلال قوت آنها بجزارت سح موجب
صعود آنها میسر و در بعضی اوویه است که از برای تصفیه اجزای آنها بخسایند او در آب یا الفی مناسب کفایت میکند همچون کثیر او صغ عربی باید که در آب

و اگر خفتر اوی بود با احتراق و التهاب و حرارت شد بیا شد و اگر غمی بود با التقلیل و سترخامی یکک و دشواری نظر بسوی اشیا علی شل تعفت و غیر آن باشد اگر
 با جرد در در عرض چشم چنان نماید که چشم باز نماند و بشود از درم سوداوی یا سوسه جلیبیه با و اگر التواء چشم بجای آید و سستی نامل گویند التواء طبقه صلیبیه باشد
 و اگر وجع تمددی گوید و چنان پندارد که چشمها بسوی آنفل خواهند برآمد و باشد که نظر بسوی سقف و شواگرد و از سترخامی پرده صلیبیه باشد علاج در چشم دروناک سیل
 نماید از مذبله او و برادر شیر یا چیزی دیگر که کرده اند که بفاصله یکسانند و هر مرض چشم که با در و معصب بود اول تسکین در زمانه لیکن در دم استعمال خود را بکسین
 و مع جانز نیست و باید که در اوج خواب آورند بر حلیه که ممکن باشد حتی که بلبا و حکایات ملائم و آواز آب شجر و آسیاب غمزه لطیف مع قلت روشنی در سکن ترک هرگاه خفیفه
 را ماحرکات خفیفه مثل جنس گواره و مانند آن نماید بود و آنچه از شقیقه عین باشد اول قصد سرد نماید بعد بر صند غنیم زوچسپاند و بعد بوضع ماده سهل و حلیه یا بر
 و هر چه در شقیقه مسطور شد قبل از نرسیدن بر آن تسکین در در حرارت در مع ماده آب عصی الراعی و سفیده سفیده شیر و خزان و شیشه کرده و اندکی شیاف مایه و مضمض
 سوده و آنچه بچشاند و سرد کرده چند قطره در خون گل آسختیه بچشاند تا که شل سرد شود در ساعت در چشم قطره سازند و لایق بر صغیرین چسپاند و اگر فائده نباشد و شریان صدمه
 قطع نمایند و در علاج دولت رواندند تا بکوری نه انجامد و آنچه از سرطان باشد علاج نیز در لیکن بر آن تسکین در در وقت مرض قصد قیال کنند و با آب جبین و کجین و
 و سفوف سودا و آب جرد و یا بار الفواکه و یا شیرند و آنم تسکین طبع نمایند و مار شیر و شربت بنفشه و کجین و شربت ششخاش و جلاب و شربت نیلوفر بدینند و به اغذیه
 جید که میوس خفیه که در آن حرارت نباشد و مجموع خفیفه طلیو مثل درج و وجه مرغ فریه و اطراف لحم بزغال و حلان غذا سازند و یا حریه جو باصل لیسوس مفسر کوفته
 گا و زبان و گل بنفشه هر یک در مع عنب یا زره و دانه نیلوفر تازه و مفسر بنفشه عد و نیک نخته صاف کرده شربت ششخاش یا شربت انار شیرین یا شربت بنفشه یا شربت
 نیلوفر اصل کرده در غنم با دم شیرین آسختیه یا شامیدن مار کجین یا یکی از آن شربت مذکور یا شیر یا شیر زرد یا شیر گاو نیز نافع است و تقبول خزر می نفعجات
 سودا استعمال نمایند و مطبوخ آسختیون و بعد از آن کجین گاهی با سفوف مبدل و گاهی با سفوف سهیل نباشند و سفوف سهیل از جرد است و به سبک کابل و سندی و سفوف
 و نمک سندی و غار بقیون مرتب سازند و سفوف مبدل نیست مفر تخم نیار و مفر تخم کدو و مفر تخم باوزنگ و گا و زبان و سهل السوس و صندل و طباشیر و گل سرخ و
 کشیز خشک سائیده هر روز در پنج درم همراه مار کجین بدینند و سودی ملیو یک که این کفوف مجرب است و شیاف ارض با سفیدی بفضله نخته و با شیاف ماسیاد
 شیر زمان حل کرده در چشم چکانند و سفیده سفیده با کلیل الماک و اندکی زعفران نهند و یا آرد و جو و بنفشه و نیلوفر و آرد با قلا و بالونه و کلیل آب کاج و آب عنب الثعلب
 صفا سازند و یا برگ خلی و برگ خباز می و عنب الثعلب کوفته در غنم بنفشه آسختیه صفا کنند و به شرب قیر و طی زرده سفیده در غنم گل پشت چشم نهند و جمع او و دیگر که
 در آن مایهات مغزیه و مخدرات باشد لعل آرد و او و به اغذیه حار اصلا استعمال نسازند و طول نمایند بآب که در آن بالونه و گل بنفشه و خلی کلیل الماک و گل نیلوفر و شیشه
 باشد و ظلام نمودن زرده سفیده مرغ اکثیر یا شیر زمان نیز مفید است و شادنج و نشاسته مساوی صحیح و شام احتمال نمایند و تقبول انطاک حلیه در سکون الم مخدرات
 کنند بعد و در چشم شادنج و نشاسته و گل مخموم و مایه و فرارید استعمال کنند و غیر آن که اگر داده غیر تخم کوبیده شود و الا وقت آن کفایت باشد و اگر آب کشیز سبز
 و آب عنب الثعلب و آب گل سرخ و سد گلاب هر یک سه ماشه تخم کاسنی صندلین گل از می هر یک سه ماشه در عرق بیدمشک کیتو صفا کنند بسیار مفید است و گویند که هر گاه
 در دساکن گرد و توپامی مقبول شادنج مقبول نشاسته نیز حد یک درم شیاف مایه شاکل مخموم هر واحد نیم درم در آید و در آنک کوفته نخته احتمال نمایند و شیافات لیسه
 مسکه و جع استعمال کنند و لعابات مرغیه و مانند آن در چشم نیزند و حمام مطب نافع است و از اغذیه موله سودا مانند عدس با دجنجان و گوشت گاو و جناب ناین و آنچه
 از نرسیدن غذا نیز جاحیه باشد پیش سده بود و کسب سده در اسهال و تفتیح سده کوشند شکار و راه و بار و مطبوخ با و بان شادنج از فخر منتسین تخم کوشوت شربت و نیار بدینند و در
 ماده حار مطبوخ تخم کاسنی اصل السوس عنب الثعلب نیز منقحی شامتره و سبزه کجین بدینند و شربت بزوری و قرص لپند و شال آن استعمال کنند و سده از ماده حار دارد و در
 و بعد از شادنج سده برای تطیب صفا و برگ خلی که در سرطان گذشته با صفا سفیده سفیده و تخم چشم نهند و شیاف این و شیر و خزان حل کرده در چشم کشند و در غنم بنفشه یا
 که در دینی چکانند و آینه برای تطیب مزاج مثل در غنم با دم شیر و خزان در غنم نیلوفر و مسعود از نسکه گا و مفر ساق او و در سیر مطب مثل فوط خواب و تامل
 سفیده اجابت و سه و کدو و خیار مع محوم چرب و لحم ماکیان فریه و زرد می سفیده نیم شربت لعل آرد و از هر چه مایع و حامض و حریف و مضعف باشد اجتناب نمایند

و طبری گوید که علاج عدم تغذای زجاجیه است که در غدا بر طباط آتصار نمایند و ماو اشعیرایم متوالی نوشند تا بدن را ترطیب بدهد و متغذای این مطبوع نمایند اگر
 ظاهر شود که آن از سده است فوجی و زیر زبر بری هر واحد سه درم تخم کرفس آسون هر واحد چهار درم سنای کبی سلطو و دس کب و صندل درم موز منقعی پانزده درم
 تریبندی ترنجبین هر واحد است درم پنجم بست عدد و جوشانیده صمان نموده بقدر صد درم گرفته مغفرت درم شکر طبرزدی و سوده اندخته و سه درم تانج درم روغن بادام
 بالایش ریخته نیم گرم نوشند از این مطبوع دو شربت دیدت مغفرت روزی ششامند اگر فراج و قوت و سن و فصل باشد جمال آن نماید و در مسج مرضی هر چند نه
 وقت علاج که فراج مرضی سبب متغیر نشود و با اعتدال و کند که اگر از آن خارج شود و چون این مطبوع نوشیدند بر دوشیدن شیر و خران از پستان پیشه مطبوعت نمایند و این
 صفا و حیرتیم هندی بزرگ جازری یا بزرگ خلی جوشانیده و با سینه و با سفید و سفید و روغن بنفشه آمیخته اند و نزدیک کافور چشم و از شرم آن آفتاب نمایند هر گاه مرض درین مطبوع
 باشد و بر روغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن خلدان معوط کند لایساک اگر در آنجا صلیع باشد و بر آن ترطیب پستان امض بشود و خران در چشم کشند و اگر مرض از عدم غذا
 وقت او باشد و سبب سبب بود و بنا بر کثرت استفراغ یا کثرت صوم یا ترک طعام مانند آن بگی عنایت به ترطیب مصروف دارند و در اینجا سبب استخوان و دوشیدن
 چیزی از بفضافت نیست و علاجش دوشیدن شیر زن و خرازی پستان بر سر و تسعیط بر روغن بنفشه است و لوموم بزغالک و حلالان صفا ترخورانند و شراب قلیل البراره
 یا مار اشعیر نوشانند و از ریاضت سخت و عرق بسیار در حمام منع کنند و فطولات با وید مطبوع مثل بنفشه و نیلوفر و برگ بید استمال نمایند و اگر وقت بنفشه تر باشد
 بنفشه تازه را در گلاب هم کرده شب بر سر نهند و خواب روند و قدر لیل خوابگاه نمایند و از سموم و با واهی گرم محفوظ دارند پس باین طریق غذا کثرت پذیرد و کلیت
 رسد و از آنجا اقبال عافیت و ابتدای زوال مرض ظاهر شود و نیست که زوال غوراوت در عین اولاً فاداً معلوم گردد و هر گاه چشم در سهیت بطبیعت خود
 عود کند و صدراع وحدت را تسل شود و مرضی صحت یابد و آنچه از زوال غنیه باشد اگر غلبه خون دریا بنزد کند و سهل مناسب مزاج دهند و بعد بنفشه است
 در چشم کشند و روانی خانه چشم از اسرب مانند خود ساخته و در وسط آن سوراخ کرده در فادو به سبب گیرند که سوراخ بنزد شود و چشم بنزد و از حرکت و نظرسببی روشنی
 و بر سگون کردن منع کنند و آنچه از غلظت جلبیه باشد علاجش مثل علاج او را چشم است چنانچه در رد گفته اند از تسکین استفراغ پس تحلیل او را م و تقطیر شایست
 اینین و دوشیدن شیر و خران از پستان معوط با شایستی موافقه بعد استفراغ نافع است و آنچه از تفرق اتصال شکبیه باشد علاجش پذیرد و اگر تسکین او را م و تقطیر شایست
 و تعدیل مزاج و صلاح غذا نمایند و شیاف امض افیونی باز و در سفینه مرغ و روغن گل استعمال کنند و آنچه از سادوشیمیه باشد صفا بر سر و حجامت نقره با کابل
 کنند و بلیات تسکین طبع نمایند و از بزرگ اسپنول و برگ بارنگ و برگ غنبلثلب آب بر آورده بچوشانند پس حوض قدری شیاف امضی حل کرده و چشم چشم چکان
 و طبع که آنرا با زهر گاوینا بلعاب اسپنول اندکی سرکه در روغن گل سرشته وقت خواب چشم صفا کنند و شیاف و زنج بدهد و کافوری احتمال نمایند و آنچه از دم
 صلبیه باشد در موسی فصد بر روغن کدو و تهر لیمین طبع او در سفینه مثل بنفشه نیلوفر خلی عتاب پستان چون بیک وقت جوشانید و صمان نمود و روغن کب و شکر سرخ
 آمیخته حقه سازند چندان بر توالی و یا مطبوع عتاب پستان آکو بخارانیلوفر خلی شیر شست ترنجبین آمیخته بنوشند و بعد منع ماده از انصباب و تنقیه و داغ از انفضول
 کحل را موسی اصغر صبح و شام در چشم کشند و اگر از این تدبیر فایده نشود شیاف امضی افیونی آب کشنیزه تر و آب غنبلثلب بنفشه مطبوع معضی حل کرده در چشم
 چکانند و بر بندند و شربت عتاب جمار اشعیر و دام نوشیدن و آب بلع و مانند آن معوط کردن نافع است و در صفا و ای اگر واجب بود و صفا کنند و از مطبوع مذکور صفا
 نماید و زخمیه بنفشه و یا بگل سرخ و بنفشه و آکو و عتاب و تریبندی و کثرت و تخم کاسنی و ترنجبین مانند آن تسکین نمایند و یا سهل صفا دهند بعد از چشم و بندند
 هر یک ده عدد و چشمی است و آنه میگویند و قدری از زوت آب شیرین آن مقدار که بالایی و باشد در قدر مضاعف بچوشانند که بقوام مار اشعیر از صفا نموده
 در روز شب چند قطره در چند بار بچکرم در چشم چکانند و فادو ببلول مبر و ثقیل چشم بدون بستن نهند و ساعتی پشت بخوابند پس شام انار و اطراف کاسنی
 مساوی کوفته زبر تطونا برابر بر دو آمیخته در گلاب در روغن گل خوب برهنند و وقت خواب چشم صفا کنند و ببلامیت بر بندند و صبح چشم را صفا نمایند و طعام بزرگ
 مطبوع خورند و دام بر روغن بنفشه و شیر زمان معوط سازند و در بعضی اوقات شیاف امضی در چشم چکانند و از شیاف و آنجا ف و فحل حمام منع کنند و در معنی بعد از تنقیه
 مسهل مغرب ایامی روغن مصطلکی یا بزهر شک ریح خرد قدری آب زهر مطبوع آمیخته حل کرده در بینی چکانند و اندک آن هر روز افزایند پس در شونیز بریان

وزعفران سوخته در عرق بسته بنویسند تا که عطسه آید و اگر عطسه کمتر آید کندش اضافه کند که تهلطیس در اینجا انشیاست و مشک در او و میخماز و اصل کرده که قابل است
 و در ابتدا به تسکین درد و بگل سرخ و درود شراب بنجته یا بزوی سفید و روغن گل و زعفران ضما و کندش و آنچه از درم سودای یا بنوست صلبیه با درم و درم
 مملو بخ ایتیمون و سفوف سودا یا صاحب لاجورد و بعد از آن لعلج در تطیب بدن تنقیه نمایند و یا مستغرق غات خفیفه مثل خمیره بنفشه با عرق گاو زبان تنقیه بدن کندند
 بهر تطیب بدن و و باغ و چشم اشربه و اغذیه مطب اختیار کنند و شیر و قهقهه یا شیر خر بر سرد و در بنی چکانند و شیر و زعفران روغن بنفشه یا نیکو فرو آب صلیبی
 و آب فی العالم در بنی چکانند بنفایت مفید است و چشم بسته و در دو بار یا سه بار یا چهار بار یا هفتاد بار یا هشتاد بار یا نمانند آن که بخار طرب بر دارد و غذا سازند پس گرم من اول نشود
 شیر زین لبنی جو باید و سنگین سوخته شیاف منحل آینه زرد و سفید و تخم مرغ حل کرده صبح و شام در چشم کشند و بر آن رفاوه بگلاب تر کرده بر بندند و هر گاه در زخمت
 پیرو و قهقهه که در ذباب گرم تکلیک کنند و اکثر آب گرم بر سر بریزند و بر آب او و میخماز مثل با بون و کلیل المکات مانند آن که باب نمایند و آنچه از التوا می صلبیه با اینها
 در تطیب مزاج گوشه کلا و شتر با و لظا و اذاجا و کمر سجا و لظا و سوطا و قطورا و قیر طی که از روغن بنفشه یا نیکو فرو موم ساخته آب عسلی را عرقی قلع یا آب
 جراد که و تسویه داده باشند بر سر بدن مالند چنانچه چالینوس در میان زدن کرده و میخماز و زعفران در چشم چکانند و شیر و زعفران در چشم و در خواب
 بر پشت منع کنند و اگر در هوای گرم حتیج خروج از خانه باشد پارچه در گلاب تر کرده بر روی اندازند و آنچه از ترخای صلبیه باشد لعلج از سهل مغرم حسب
 ایام تنقیه نماید بعد و فراغ تنقیه از مویخ و عاقر قرحا و مری و مانند آن استعمال کنند و مصطکی و کند روغن و وج تنلیا ایونیر مرکب ساخته بخامند و سعد انور
 زبان بالند و مدام شیاف احمد را آب مطبوخ ز فواصل کرده در چشم چکانند و اغذیه یا شفه مثل تلایا و مطبخات که شربت تیسو و کبک و راج ختمکار کنند و اگر قوت و
 سن و فصل مساعدت کنند فصد بر رومایند و اگر مرض زایل نشود و خفته منقی اسعا از طبوبات غلیظه بعمل آید و بر ریاضت معتدل آید و هر گاه علت مشکل گردد
 با وی صدراع حاضر شود درین صورت معالجه چشم ترک نمایند و با علاج صدراع ستوجه شوند که بزوال آن این مرض نیز زایل شود و علاج درم عینیه مثل علاج درم است

مرض رمد

و اگر رمد زرد و قد ما و در حار طعمه است و او را م و دیگر اگر گویند رمد و متاسرین بر بد و چشم یا چشمه اگر گویند یا ورم باشد یا بی درد و او در حار باشد یا بار و چنانچه
 از کلام شیخ مستفا میشود که رمد و چشمه است که حقیقی آن درم طعمه است پس اگر درم و شارت عراض از حد تجاوز کند از درج گویند و بیرونانی گویند پس مانند
 این بشیر لصبیان عارض شود و درم غیر حقیقی و آن شرح و طرب چشمه است از اسباب خارجی که صورت سرخی چشمه با درم شوند و آنرا رمد و چشمه نامند و بیرونانی طیار
 گویند یعنی اضطراب و این قسم در اکثر امروقی حادث میشود که در بدن و رطبه متلاسی بسیار از مواد باشد و الا بر احدی تکلف فقط تصفا نمیکرد بلکه در حادش چشمه
 اگر سبب بدنی یا با وی معاند با وی اول از اعراض است که می آید که در بدنه حقیقی منتقل گردد و مثل انتقال حمی اویم بحیثیت عسفه و چون بر بدنه انتقال یافت بیرونانی
 انوکما مانند در که تابع حرب عین باشد و ابتدا از قبیل کد بود و در نفس کتاب همین گفته که رمد عسفه است اول کد که عراض چشمه گردد از عبارات او خان دوم
 درم حار طعمه است سوم است که آن درم حسب باشد که بکلیه یا اکثره یا کمالات شدت ورم و سایر جراحی ایالاتی تقسیم بر سه قسم بدین طور نموده میگفته اند
 در چشمه حیران از سبب خارج مثل دخان بخار و گرمی آفتاب ظاهر شود و دوم آنکه سخت تر از اول بود و اسباب این دو گونه است اول آنکه هر گاه سبب سبب خارجی
 مذکوره دوم اکثرت پذیرد تا اثر او قوی گردد و ماده را که در میان عروق و طبقات چشم باشد حرکت دهد و فاسد کند و ثانیا آنکه مواد فزونی از صبح بدن بیخ سو کند
 و آنرا مثل سازد و از و باغ چشمه نازل شود و خصوصا اگر ملتزمه ضعیف باشد و باغ و عروق او در طبقات چشم قوی باشد و مواد لبوی لخته نازل گردد و سوم صعب تر
 از هر دو نوع است و سبب اکثرت در او است اخلاط و در و آنها درین طبقه باشد و نشانش آنست که سفیدی چشم بلند تر از سایر می باشد و گاهی یک چند آن درم کند
 که پیشین چشم ممکن نبود و سبب صعبت درم یک منقلب گردد و جای یوس گفته رند چهار نوع است یا از خون خالص اند و در کیت یا از خون لبوی یا خون وادی یا خون
 صفرا و در این نوع کثیر الوجود است یا بجه ماده و حقیقی نیز مثل او را هم بگاز اخلاط از بس نفوذ و مرکب باغ باشد و خلط مذکور که در چشم تو کند و گاهی از و باغ سبب نزل آید از طریق
 جاثب خارج سر یا از طریق حجاب و قبل و گاهی از اعضا می و دیگر مثل سحده و زخم آید و خصوصا و قتیکه سوزن چشمه عارض شود و آنرا نصیفت و قابل بود اعضا می و دیگر گردانند

و بعضی گویند که ما در محدث ریدیا و چشم متولد میشود و وقتیکه آنرا سوزن مزاجی مفسد باشد که آنچه از غذا بسوی آن آید فاسد گردد و اندر او در آن متولد میشود بلکه بسوی او منتقل میگردد و از غیر او در آن عطا کل بدن باشد و وقتیکه در بدن سوزن مزاج مصدوم او بسوی چشم بود و چنانچه بر آن احداث شد بهر هم سوزن از تعیب یا غضب یا جماع و یا ملاقات آفتاب گرم مانند آن بدن متعلی چشم ضعیف باشد که سبب تحریک اعصاب با این اسباب انتقال بسوی چشم ماید و چشم بسبب ضعف خود قبول نماید و یا بسبب استسای کثیر از مواد در بدن عند احتیاس متفرغ آنچه متفرغ آن ضرورت قبل از وقت میباشد چنانچه نزد احتیاس خون حیض یا نفاس یا بواسیر یا اسهال قبل از تقاضای هر دو نوع خود عضو واحد بود و آن عضو یا متصل چشم باشد مثل مانع و یا غیر متصل به آن این عضو غیر متصل با قریب باشد تا آن مثل معدی یا غیر قریب بود و بدن مانند جرم و ماده که انتقال می یابد بسوی چشم از مانع گاه در شرائین می باشد پس مع او حادث بود و گاه در او درده گاه در حساب گاه در تحاق و گاه در رام غلیظه و گاه در رم قیق و گاه در جوهر مانع و انتقال ماده از معدی بسوی چشم گاه بر سبیل تجزیه بود و گاه بطریق آورده و شرائین صاعد از معدی بسوی سوزن از ان بسوی چشم میباشد و همچنین انتقال آن از جرم و لیکن جرم چون از مانع بسیار بقید است ماده چشم از جرم گاه منتقل شود که مثلا کثیر و سوزن مزاج مصدوم او در مزاج آن بحال شدت باشد و از خیمت اکثر اسب عند احتیاس طشت یا نفاس مخصوصا اگر جرم منکک نمک بود و چنانچه عند وضع حمل یا اسقاط عادت میگردد و با مساعده را کفایت نیامد از آنی آفتی برای انتقال ماده مثل نساجه هضم و ضعف آن از انتقال ماده بسوی چشم از اعضا می و دیگر غیر اینها وقتی باشد که اعضای خاصه ضعیف شوند و تخمیر آن بسیار گردد و درین جمله انتقال است که ابتدا چشم ضعیف باشد تا آنکه قبول نماید و ماده منافع قبول نمیکند و از خود دفع نمایند و گاه حادث میگردد و انتقال ماده از سردی که بعضی اصلی برسد و چشم آن ضعیف گردد و فضول آن کثرت پذیرد و این را کثرت انجیره لازم شود و چون چشم را با اعضای اسب اتصال بسیار و مشارکت تمام بلهست هر گاه در سردی بسیار چشم گردد و چشم ضعیف باشد اکثر مدعا عرض میگردد و خصوصا چون متفق شود و آن سببی که سیلان دهد مواد را یا با رخا می آن چنانچه تمدن سر نمایند یا با نساجه مسام ظاهر اسب سائل مواد و یا امری که باعث ترقیق مواد گردد و مثل گرمی آفتاب که بر سردی مانند آن و یا امری که همچنان حرکت آورد و او را مثل غضب شدید یا جماع بسیار و یا امری که بفتشار و مواد بسوی چشم مانند آنکه سردی بسیار بر سردی امر که حبس او نماید و تحلیل مثل بز و کشف انسداد مسام از ریح بسیار چنانچه حادث میگردد و چون بعد عند زحام گردد و گاه حادث میگردد و در مداز سردی و ریح و برف و یا آنکه آفتاب ریح و برف بتابد و انسان بسوی آن نظر نماید شعاع شمس از ریح و برف بسوی چشم رجوع کند و یا تحقیق انجیره در آن بعضی ضعیف گردد و در آن سبب تخمه درم نماید و در رطب هم سردی از آن اشک بسیار سیلان نماید و گاه سبب در بحسب دور و نوبه انصباب ماده بسوی چشم از عضو دیگر و یا بسبب دور تولد او در چشم زمی او در او را نواب میباشد و آن او را گاه متعظم میباشد و گاه غیر متعظم و گاه میباشد با نظام بحسب حال او و از ترید ماده یا ترید شرائین در در اکثر نواب آن غضب یعنی کیز در میان میباشد خواه ماده منصب از عضو دیگر باشد و خواه متولد در چشم و آن ماده صفراست و در مددی را نوبت نباشد و در رمد از بطن سودا که است اکثر مبادا و در صفراوی بود و نوبه همچنان آن غضب میباشد و آن از ریح حاده است و بجز آن در چهار دره و رذاق شود و آن هفت دوره باشد و لیکن در حاد صفراوی که در آن جمع شدید بود و باید که بجز آن او در وقت روز گردد و در هر قدر که در رمد شدید تر باشد بجز آن بسیار بود و گاه نوبه در مددی بسیار پس اگر منکک شدید حراره و لذاع بود و آن صفراوی باشد و این متعظمی است که صفرا در کمال حدت و لذاع باشد و ماده باشد که نوبه در بجز آن هر دو غضب بود پیش و پس مکیه و با آن سار علانا او را صفراوی بود و بجز آن و قریب تر باشد اگر آن درم سردی و قلت جمع باشد و نوبه در نوبه کندی لیل و غیرت ماده است و این طولی المده میباشد و گاه نوبه در مددی بیشتر از آن نیز و سبب اشتداد و جمع در رمدی خلط لذاع اکل طبقات و یا خلط کثیر المقدار مددی یا بخار غلیظه بود و در حاد لذاع اکل بفساد کیفیت ماده وحدت او دلالت کند و در جمع مزدوال بر کثرت ماده و در بجز غلیظه و ریح باشد و جمیع انواع رمد در شب اشتداد کنند اول روز تخفیف می یابند و در صبح المنتهی است که اکثر سیلان اشک و لذاع او حادث تر باشد و طبی المنتهی آنکه یا نین بود و لقمه اطرا گوید که چرک رطب سلیم است لیکن طبی البر بود و چرک یا بس صرع البر است الا از آن خون قروح چشم باشد و اگر رمد صرع اشک بسیار گرم آید چشم راحت کند و اگر زانه سیلان چرک و اشک در مددی کند شمر منقلب بود و یا قروح پیدا شود و در حاد نوبه یا رطل ماده دلالت کند و آنکه بالفضح بود و با وی چشم در اول اندکی سبک گردد و بعد سخت نخل شود و در مددی صغیر الحب بجز اولالت کثرت و قطع سبک

مرض بهتر از صفار بود و حدوث التصاق اجفان دلیل شروع نفع است چنانکه بقول جالینوس ما در میکسیان مرض بسیار در تفریق حاد باشد دلیل زمان ابتدا بود و چون ابتدا غلظت و قلت نماید زمان ابتدای نفع باشد تا هنگامیکه غلظت یا بهر چه پدید اجفان که آن زمان قرب کمال نفع است و چون کم گردد مرض بسیار غلیظ شود زمان کمال نفع باشد و اگر حیاس گفته فضل تفریق که با آن مرض نباشد در اکثر صاحب خود را که میگردد اندو بار مرض مخوف نیست و مامون از کوری و فرج رویه است و عذرا در چشمه جاذبه عظم را میباشند و کثرت اشک بار در روز بسبب هم منعم نفع بود و دلالت بر لطوبی زمان نماید و بیشتر بر اسهال طبیعی زایل گردد و در اوست از محسب کیفیت ماده باشد و عظم را محسب کسیت ماده بود در بلا و جنوبی را بسیار عارض شود و وسعت زایل گردد و در بلاد بار و از منتهای یکس این باشد و ابدان صلبه را بر بلاد و شمالی و ابدان لینه را بر بلاد جنوبی قیاس کنند و نمی که بلاد گرم و پدید میکنند همچنین حمام بسیار گرم خنجر انسان هنگام دخول آن گمان میرود که در عارض شده و ثوابت گویند که گاهی در کسانی را که عادی حمام با از ترک حمام بسیار سرد است و علی بن عیسی از اسطون نقل کرده که در مدیحه با تپ میباشد مگر ببردت پس اگر صاحب بر در تپ عارض شود و خصوصاً در تابستان در نفع یابد و بسبب زایل گردد و اگر در بعد تپ شدت کند مندر بافت عظیم بود و بکوری ایجاد و جماعت کمالین گویند که اگر سرخی شدید در طوبت کثیر بود ماده خون باشد و اگر سرخی شدید و جفاف بود و جفا باشد و اگر سرخی اندک و چرک بسیار بود بلغم باشد و اگر سرد و اندک بود سودا باشد طریق تشخیص انواع اسباب را بداید که اولاً دریافت نمایند اگر نه خفیف با سحره قلیل سوزش اندک و سیلان اشک بود و بعد گرمی آفتاب یا صنداع احتراقی یا حی یوم احتراقی یا رسیدن غبار و دخان یا سرخی یا ضربه یا سوختن یا دیدن چیزیهای بسیار روشن یا نظر چشم مردم یا خوردن اغذیه مفرح چشم یا کثرت مطالعه کتب یا سه مفرط و غیره اسباب خارجی پیدا شده باشد تکدر بود و اگر در مفرط با سرخی و اشتقاق دومه و اول شدید لذاع اکال دهمه باشد در تحقیق بود پس اگر مرضی عظیم تر و مضع تر باشد و در دم جمدی رسد که سفیدی چشم سیاهی او را پوشد و بند کردن چشم شکل گردد و گاهی اجفان از داخل اشکاف خون از آن سیلان نماید و رنگ درم همچون گل سرخ باشد در هیچ بود و بعد تشخیص در تحقیق نوع ماده او شخص کند یا این طور که حال شدت و خفت وجه بر سر اندک و در وجه بار بود و بعد بسبب چشم و کثرت و قلت چرک عروق نظر کند و بر سر کند که در مفرط با بیست یا ناس محرق پس اگر سرخی با کثرت چرک و عظم و اشتقاق و نهمه عروق در دم و در مضر بان صدغین دیگر آثار غلبه خون اعظم شخص فاقیت بول و کسل و نفاص و قتل پس بعد عمل از فصد حلاوت نم و تخمیل چیزیهای براق سرخ و خواب در زمان برین و سن شباب و تقدم کثرت اول اغذیه مولد در دم و در یک انقلاب آن بخارج معلوم شود ماده دومی باشد و اگر سرخی با قلت چرک و وجه ناس محرق ملتب در اکثر و مفرق حاد و عدم التصاق اجفان بود و دیگر آثار صفرا مثل تلخی و هرن و اشتغال بدن از روی رنگ و تخمیل صفرا و در خواب و حدث آن در زمان صیف و منتهای شباب و تقدم کثرت اغذیه و ادویه مولد صفرا و تعب سه و شرب صرف و مانند آن یافته شود ماده به صفراوی باشد و اگر وجه غیر شدید گوید ماده بار بود و بده اگر با سرخی خفیف نقل شدید و اشتقاق عظیم و حرارت قلیل و اشک چرک و التصاق بسیار بود و دیگر آثار ما اینم مثل لیس و سوسوی و تمیل آب و باران در خواب و کثرت آب و لزوجت دهان و نحوست آن کمی عطش کسالت بدن سفیدی رنگ قاروره و بازوین بلطولیت و شخوخت و فصل سرما و بزولج و تقدم اغذیه بلغمی کثرت سکون مانند آن باشد ماده بلغمی بود و اگر با کثرت رنگ نقل و جفان و قلت آب ان سرخی اجفان و قلت التصاق و از زمان مرض و با صنداع غالباً و دیگر علامات سودا مثل قمل عین و ضعف حرارت و سودا ویت مزاج بدن مراض سوسیت اخلاق غلظت مرضی سوست آن و تخمیل آشیای تارک و سیاه و حلق و خواب و عروض آن در زمان خرفیت و سن کهنه و تقدم تعب و بیداری و مبرم مزاج و خوردن اغذیه سودا ویت مثل گوشت گاو و حیوانات وحشی دریافت شود ماده سوداوی باشد و اگر وجه ممد و بلا نقل بدن سیلان التصاق و تقدم استعمال اغذیه مولد ریاح مدرک گردد ماده ریخی باشد پس اگر در بشرکت دماغ یا معده یا دیگر اعضا بود مشارکت او بدو توری که در ابتدای حبت امراض چشم مسطور شد مشخص نمائید

علاج کدر روز و شب خفیف

اگر در زمان آنکه سبب کفایت میکند و الا اگر بسبب حرارت باشد در پیش بکتر از علاج در حاد نماید و ادویه سرده مقویه چشم هممال کنند مثلاً یا چرک بگلایه و اندک کالو آلوده چشم بندند و جفان صندل سفید در کب کشیند سبز یا شیر و ختران دوده بر جوالی چشم سما و کشند و بزرگ تازه سنگها را ساییده و در شب چشم نهادن نیز محبوب است

و شیر و ختران با سفیدی سفید مرغ و لعاب سپغول یا سبزه اند و در چشم چکانند و شیاف بر او یا استعمال نمایند و شیاف امین مر و کافوری را چشم کشند امین گوید که
 عصا و غناب لغاب برای رمد که سببش مغان یا عیار یا حرارت آفتاب باشد نافع است و دندانک علاجش سکون بدو و ترک غذا و تقطیل آن مجلس در جابجا است
 که در شیاف است و شیخ میفرماید که اگر سبب همین تکه است سلامی خون یا ماده دیگر باشد بقصد اسهال غیره استفراغ آن کند و گاهی تسکین کند و او قسط شیر زمان
 و سفید و سفید و غیره کافی گردد و در ترک رمد که از ضرر آفتاب خون را که در کرم بر کوبد تر یا خون بال آن یا خون اعصابی دیگر آن در چشم چکانند و باست که گریز با شیخ است
 در روغن گل یا طبعی عذس تر کرده و یا قسط شیر زن اسپر دار از پستان اگر گرم کفایت کند و الا شیاف امین در طبع حلیه بوده و در چشم چکانند و در ترک رمد که از ضرر آفتاب
 شود و حام نافع بود و بشتر طبعی نوبت برمد و در مرسیده باشد و بدن و سر متلی نباشد و آبیکه در آن با بون و کسل الملک جوشانیده باشد یا آب حلیه در چشم چکانند و ایضا
 تکمید به طبعی با بون و شراب لطیف بعد سه ساعت از طعام و نوم طویل بر شراب از علجات نافه نوشته اند خواه از آفتاب یا از مری و یا از دیگر سبب باشد لیکن در سبب
 آفتاب شراب کثیر مزاج مانی ابيض باشد و باید که حاکم تکمید بر بنار و ناشابو و آنچه سبب بختیاف باشد اول جرب حاکم کند پس علاج چکانند تا نماند و گاهی ابو جرب
 تکمید و زنجبیل شود و اگر جرب عظیم باشد و جمال حاکم کند پس تئین منقعه بدن و دماغ فیه استعمال نمایند تا که تحمل بر جرب گردد و بعد از آن که تکمید اگر سبب شیاف
 گرم یا شیاف با بار فاذا دید و داغید و منهد و تبرید سکون نمایند و اگر سبب تعب بود و دعت لازم کرد و اگر سبب عیار یا دغان باشد بواجب مانی نقل کنند و اگر سبب عام
 اشتقاقی باشد تبرید را من تعدیل مزاج او نمایند به شکر و کوه نشود و اگر سبب تب یوم باشد تبرید جلد بدن و تعدیل او کند و در او را زعفران بر آنگردد و اول نفعی
 کثیر النفع و مجرب است بگردد زعفران صبر جنض فوفل عصا و ما فیها صندل سرخ گلستر هر یک پنج خرد و یون نیم خرد و کوه نخته خیمه شیاف سازند به هر یک زن یک
 مثقال و در سبب خشک کرده عصاره الحماجت یک عدد آنرا بکباب یا باب کشنیز تازه سائیده بر یکک و ابر و صندل کنند و اگر در مری و در چشم باشد و شیاف بکار برند و چون
 بعد از تکمید رسد ظاهر گردد و طبع او روشن نشاند و تقطیل غذا و شراب نمایند و کثیر نوم کنند و در او زعفران کوه نماند و اگر سبب چشم سبب با بون سبب که از اشیا
 و شیاف مجفف احتمال نمایند اگر این تریه کفایت نمود و بهتر و الا فصد اسهال نمایند و شیر و چشم چکانند و اگر در جابجا بسیار با گلستر خ طبعی اکلیل الملک سرشته صندل نمایند

علاج کلی انواع رمد و نوازل چشم

بقول شیخ و دیگر مجربین قانون مشترک در تدبیر رمد مادی بلکه سایر امراض مادی چشم تقطیل غذا و تخفیف است بقدریکه نیک چشم کردن بحدیکه گرسنگی از اطاعت
 و اختیار نیمی خوردن محمود باشد و اجتناب از منجرات و محم و سو و هر چه جماع و حرکت و غضب از شراب ترشی شدید همچون سرکه و سماق و حصرم و مالغ و حرین مثل کراش
 و نوم و بلبل و سولفظ علیت که رمانند کرب و عدس و قطن طبیعت و از اطراف اجابت کثرت بیداری و شب خواری استقامت کثیر نوم کند و غلیظ و سرنگون و آستن نامل از شیاف
 و قیده و کثرت کلام و صیاح و قی و جز آن جمله مضرات چشم که در ابتدای این مقاله مسطور شد خداوند در مضر بود و گویند که خداوند آنچه در شدت کوه و سوز عمل و اگر سبب
 و خمر زهره و با و بخان و جوز را خاصیت مولد رمد است از آن است از کندن و تناول نو که ترسوا می اندک همی ناشیاتی جاگزینست و نشکیند بر توله و رطوبت بار و رطوبت از او و آب
 مضر بود و تناول آن و خرا و کوشش و حلا و خواب بر پهلوی چپ مطابق حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم صاحب امر ممنوع است و اسفناخ و جویخته سفید و جالیو
 نیز تخفیف در غذا و تقصیر برایشه نوشته و معده نه خالی باشد و نه متلی و آب بسیار بناید و پوشید و لباس او سفید نباشد و ایضا در رمد و سایر امراض مادی چشم
 اعلامی و ساوه و سوزند از لیبستی او و سبب بود و گریبان کشاوه و از او از تدبیر و عن بر سر و تقطیل او در گوش و چشم اصحاب رمد و نوازل چشم را اجتناب ضرر بود
 کشته یا مضرت است نشانه کردن در رمد سفید رنگدانه از کرم موی سبز بلند گردد و کرمی عادی با گدشتهن مومی بلند در سر که در اناج است و بقول رجیانس خلق رمد بر مریض
 بر دست و شکر کثیر مضرت لاسیا که قسط شیر بود و سبب که نظر صندل در بیاض و شجاع آفتاب چراغ و آتش و چیزهای آتق واقع نشود بلکه در پیشش او سیاه و یا سبز بود و
 بر روی او پارچه سیاه بپا و نیز در مریض که زرد و نیز سفید گفته اند و سکن او معتدل نامل جلست باشد و بوی خوش در آن نباشد و ایضا صاحب بر زرد خوانند
 تا شب خواب بدو حتی المقدور بید خواب آوردن کنند شمر یا حین شامه لطاح و انیون و غیره که آن علاج جدید است و هر چند که استعمال بعضی از مضر است مثل خور زیند
 شیر و تخم ششاس و تخم کاه بود یا استعمال شد از انیون با روشن محلول آن در روغن بنفشه مناسب خواب بر پشت نماند و جانب چشم علیل نمود و جود را طول ندهند

و اگر در سجده اوست یا بند بر وضع سجده را بلند گردانند و بر آن سجده کنند و دست و سكون اختيار نمایند و اوست تلبین طبیعت اما در وضع انحراف در علاجش ملحوظ دارند
 و فصد سرد نمایند که موافق جمیع انواع اوست و اگر در شدید باشد از فصد چندان خون برآوردند که فصد خون بسیار است که فی الحال صحت
 می نشیند و لاین طبیعت درین مرض نیز امر لابدی است بلکه اسهال خلط غالب بر خون بعد از فصد لابد است و جهت تلبین این مطبوع که در انواع ریزش مجرای انطیاق
 است بدیندیگر بنگرند که فصدی درم شکری در حار و عملی در باره قمر مندی بنفشه بر واحد است درم صابن مطبوخ و دوس هر واحد درم همه آورده چند آن آب بپوشانند
 تا بلع آن با منضات کرده پانزده درم فلوس خیار شنبه را بیده صاف نموده و آهکال کنند و اگر نکایت و مانع اشتداد نماید است درم قمر مندی که نوشته شب
 در گلاب و در چندان تر که در صبح صاف نموده و درم عقیدت مسک در آن حل کرده در دمای سابق آمیزند یا عقیدت آن بدیند و این انجمن علاج است خصوصا
 بیگام غلبه رطوبت با اصلاح اغذیه و منغ خوشبو و آنچه مخرج ارواح باشد و کحل انزروت که در علاج رمد حار و در ذیل ذکر ادویه نافع درم حاشیم مسطور گردد
 و در سایر اقسام رمد مجرب است و انکباب بر بخار گل سرخ مطبوخ و ضماد بدان نافع است و اوست نظر لسوی حمر که در جوش باشد در دفع رمد مجرب است و لقوم ملیک
 و کشنیز در جمیع اقسام رمد مفید و اگر ماده از عضو دیگر چشم آید تنقیه آن عضو نمایند و جذب ماده لسوی خلاف جهت فصد و یا قخته و حجامت و غیره کنند و گاهی
 فصد قیال کفایت نکند و بقطع شریان صندغ یا پس گوش حتی که از فصد قطع گردد و این وقتی است که ماده از شریان خارج چشم آید
 لقره و ارسال علق بریشانی تریب بنفع اوست و اگر کفایت نکند فصد رگ گوشه چشم درگ پیشانی نمایند یا با کمال حجامت لقره بعد فصد یا بلع النفع است از ارسال
 ز لوقا تم حجامت نیز سریع النفع مشهور گشته و جالینوس گفته که در رمد ما دم که ابتدای درم باشد منزه اوست فصد قیال پس اگر قتیله از رمد باقی مانده
 فصد قیال و لکین طبیعت نمایند و لقره اطوخته که جمیع اورام عین تجلیل می در فصد و آشناسیدن دوا می سهل و فیله غرس نیز گفته منزه اوست که تدا
 نمایند در علاج رمد فصد و اسهال و سر اسهولان گوید که چون چشم عضو است کثیرا محسوس قبول بهر مرض واجب است که در ابتدای علت آن در ویه موضعی را
 استعمال نمایند بلکه ابتدا فصد قیال از جانب علت نمایند و اگر احتیاج شود از خارج خون بسبه دفعه نمایند یعنی در روز اول دو دفعه فصد کنند و روز دوم یک مرتبه
 اگر انفع نباشد که مناسب است برای جذب ماده منقبه چشم و بعد از آن با شناسند مطبوع متخذ از ملیک کالی و زرد آلو و قمر مندی و موز منقح و شانه بره و صابن خیزر
 یا با ریخ فیقره یا اندک تر بدیک مرتبه بعد دیگری تا آنکه تنقیه سر حاصل گردد و اگر با حرارت زیادتی رطوبت مجتمع در سر باشد بهتر خیزی از نقوع صبر آب باران یا آب
 کاسنی تازه یا آب غنچه انقلب است تا آنکه حدت آن تسکین یابد پس جب صبر و صمغی یا جب قوقیا یا بنده تا آنکه تنقیه تام بدن حاصل گردد و بعد از آن توجه ادویه موضعی را
 و حجامت بین لکتین و حجامت سابقین نیز نفع تمام است با کمال چون تنقیه کامل یافت توجه علاج چشم گردند و بچکانند سفید آفتاب برین معر و اتم روز و شب
 یا شیر و ختران تنها یا با شایان اینص یا انخاب هبدان و اگر ماده مزبور در انصیاب باشد برگ انثلب و عصی الاعری و خرفه و کشنیز تر و برگ بازنگ برگ نورسته گل
 یا برگ نورسته سفیر عمل یا امرد یا برگ عوج یا کاسنی و آرد جو و مغز زبان سفید و خنکاش سفید و صل لسوس بنفشه و گل سرخ و روغن گل و کدو و گلاب و مانند آن در
 ضا و نمایند و هر ساعت تبدیل کنند و چهره را بگلاب یا آب سرد اندکی سر کرده یا آب طیبه و یا آب مطبوخ پوست خنکاش بشویند و در ابتدا ادویه بارده را دعه و در انتها
 را دعه مخلوط بجمله نافع است و ضماد وجود اکلیل الملک و گل بابونه و کشنیز تازه سفید است و اکحال نذر در ملک یا در ابتدا بصرف و در انتها با ضافه یا شاد و خندان
 و اندکی مرصافی نافع و در طب ملوکی است هر مدیکه با حمر و حرارت باشد نفع می نشیند از ادویه که صدمع حار را نافع است یا تلبین طبیعت و آنچه
 بر مرض بسیار و قلت حرمت باشد نافع است آنرا حب ملیله یا تر برشته و آنچه بخار ناشنغ صعو بخار لسوی سرش آب انار و سولین جو و گندم باشک خور نمایند
 و کشنیز خشک باشک و تبرید را من تقویت آن بگلاب و کافور و صندل و مانند اینها و حمام بعد تنقیه افضل علاج رمد است و خصوصا اگر تکیده تسکین در و نمایند
 که این علامت نقای ماده است و همچنین از دعا بجات نافع تکیده آب نم گرم با منغ یا صوف است چنانچه گاهی از استعمال او در یکبار یا دو بار نافع بسیار حاصل می شود
 و گاهی تبار و کشنیز تکیده حاجت می آید و بحسب قوت و ضعف رمد و اگر آب تکیده بخار اکلیل الملک و حبش با نفع بیشتر نماید اما تکیده در حمام قبل تنقیه خالی از خطر نیست بلکه
 جذب مواد بیشتر از تجلیل کند و ازینجا است که گفته اند حمام حار قبل از تنقیه باعث زیادتی رمد است و یکسکه مستعد باشد آنرا نیز حمام و شراب و تکیده نافع است و در ابتدا

قبل از تنقیه استعمال و ادرغ نیز ممنوع است بلکه استفراغ طبع و چشم چلبه چکانند بعد از شستن چشم چند مرتبه بجهت تکلیف این بجهت تمهیلی که دارد از آنجا
 ادرغ عین بیشترست و معجزه گر یا گوید که چون در علت غفلت هم سرد و جگسین با در موع که در اول فصل و عمل او بود و باشد بعضی اجام بر چند مرتبه است که است
 آنکه تنقیه این مرض برین تحلیل می یابد چون چشم طوبت و نقلی باقی ماند در ورش چشم پاشند و گاهی بعد از تنقیه عوطات سلقی مانند آن او بر معطره که بعضی موده از آن
 اخراج نماید استعمال سکنجند با خوف جذب موده و دیگر سبوی چشم نباشد و ایضا گاهی غرض عمل می که از آنجا اصل علاج در علاج سار و ادرغ است از تنقیه بدن استعمال
 ادرغ را و در اول و حمله ثانیاً گرامین عضو سبب شرافت و ذکاوت حس مستعدی فوط است که استعمال ادرغ قوی و بسیار دفعه جائز بود یعنی قطع دروغ یا تطهیر
 و تحلیل و جلا بخشی مسرعه چشم مستحسن نباشد و این حاصل نشود مگر آنکه بعضی ادرغ معتدل و لذع مملو خفیف باشد بلکه اولی درین است که تخفیف بلا ذرع بود
 و کله العنف و اللذع باشد باخلط مثل سفیده بیهضه و شیر زنان که چکانند برنگی کشیان را بران میسایند پس شیاف را با سفیده بیهضه شیر سو و در چشم چکانند
 و لقرط نیز در ایندیا نوشته که در اول و درم چشم بعد از استعمال یا هر دو احتمال نمایند با وید که در آنها لذع باشد و طبع می و هر آن گویند که لقرطی محتاج به رعایت است
 ابتدا و نیز در انتها و اخطاط است پس در ابتدای او استفراغ ماده بحسب امکان نمایند و استعمال ادرغ قوی تا بفضله که در آن تقویت عین و قطعیت طوبت باشد و در تنقیه
 مزاج و خلط ادرغ که در آن اندک حرارتی باشد با وید تا بفضله در انتها و اخطاط آنچه جالی و محلل صورت باشد عمل آن در در چشم که طبع است که حال او بر سرد و مسکن است
 و در آن نماید پس سبب او که احتمال جالی و محلل است بعد از استعمال او الا که در چشم و تبر و عین عارض شود و هر گاه این بطول انجامد مودی سبب همین و ذواب او گردد
 و آنجا که سبب قوی باشد پیش از فصل و مسهل ادرغ موضعی بکار برند و همچنین استعمال شیاف بعضی مساز مغزات قبل از تنقیه بدن و مسزنی است چنانچه جالیونس
 در میان گفته بجهت آنکه مانع تحلیل و عمر و طبقات است موجب و جع شدید و بسیار است که سبب شدت است که باعث انشقاق طبقات و قرصه تا کل آنها مسگرد
 و اندک شیخ الرئیس سفیر ماید که اگر ممکن باشد در تمام شیافات تا سه روز تا نیکو کند و در آن ت بر تنقیه غزات و جذب مواد سبوی اطراف و غیر آن مقصود و در نزد
 و بعد از آن اگر چیزی از شیافات استعمال کنند باکی نیست و بیشتر این شیافیه علاج دیگر در آن عمل گردد و در آنجا که در ابتدای ماب سرد و چشم رسانیدن ممنوع است
 و استعمال تو تا قبل از فصل و استفراغ نیز مضرت و در و ریکه در آن انزوت باشد نیز در ابتدا بکار برند و گاهی در در و جع شدید بجهت لذع خلط حاوی سبب
 چشم و یا بجهت امتداد و تحریک از مصلای ماده رطبه یا ریح بخاری حاوش میشود و علاج لذع تغریه و تبرید و تطهیر است و سفیده بیهضه و چشم چکانند در علاج تمام آنجا
 چشم تحلیل و نقل ماده مده و بجانب مخالف نجاست و در آن تنقیه از آن گاهی در در مغزات و عدلات مواد حار استعمال میکنند و شیر زنان از آنجا است که طبع
 او در چشم زمانی طویل نگذارند بلکه هر زمان تجدید آن کنند و بیهضه نرم بلا منت پاک کنند و ایضا آنچه سفیدی بیهضه مزج است و در آنجا که سبب آن همه آنکه در جمیع اینها
 انضاج است و درین تجدید هر وقت واجب است بلکه اگر ساعتی با در مضرت نکند و سفیده بیهضه از شیر انفع است و اگر چشم جالی از تنزیح مسکن است جهت تکلیف
 سفیده با وجود تلکین و تلکین تغریه او چسبیده سطح عین و مسدود مسامست و سبب آن معنی که در عین بطول بقای می است و چشم در آنجا جالی او عاب طبع چلبه چکانند با وید
 تحلیل و انضاج او جامع تلکین و تلکین مسکن و جع است و در عین گل ازین تحلیل است مگر در عین از در جل چشم استعمال کنند با بجهت است که در آن استعمال چشم و خصوصاً
 در در چنان باشد که در آن شسته نبوی سیال باشد چه در وی یا پس شسته خود موله بود و کیفیت طعم ادرغ است که قوی مثل نمز یا ترش یا نیز نباشد و باید که
 خوب باریک بسیار تا شسته تا و بر طون گردد و اگر ممکن بود و قدی مزه نسیار کردن اولی است و ایضا تحلیل چشم زنان و در در چکانند و در آنجا استعمال کنند هر گاه در چشم
 ضراب فطرط و التهاب شدید و جع است که درم تنقیه چشم نماید از حرکت بقطیر چشم در آن غسل او میکند و یا سفیده بیهضه مزج بکار بر و بهیست چشم مانند حتی اهد و اگر احتیاج
 مسکنند بزوق نمایند تا چشم انداز نماید یا بجهت در تنقیه چشم که برفق بیشتر عنایت مسرف دارند و از در چ از تنقیه حرکت تخفیف و جع و جلا چشم و کشت او و بهیست حاصل میشود
 و از می در حاوی نوشته که هر گاه بار مریض بسیار باشد فطرط نرم یا نیاید ابر بر منحل پیدا آب تر کنند و بجا منت چیک را بان پاک کنند و اگر آب دهن باشد بهتر است و
 در چشم در ورش پاشیده رفاوه گذاشته بنهند و در فاخر گفته که اگر حرکت بسیار و جع شدید باشد چنان ادرغ هر اندک زمانی برگردانند و چیک بدستور پاک نمایند و در آن
 شیر و خزان چکانند و در جنس با جالند و بیشتر از تمام جمیع حرکت بر آید و بجهت آنکه بیشتر مزج را سبب چیک میان جنس چشم باشد چون مرض خارج شود و همان عین است

موجب تسکین باید خواب آید و اگر کسی حاصل نشود شیاف مسکن و معتمد از انیون در زعفران در چشم بچکاند و چون اشطاط یافت بجام بریزد و واجب است که در
 ابتدا کشتافات قوی و قابض شدید استعمال نمانند که طبقه کشیف شود و واقع تحلیل و موجب عظم و جگر در خصوصاً وقتیکه در و شدید باشد و در وی ضعیف است بهتض نیز
 اندر ابتدا در منع ماده کفایت نکند و به تکلیف طبقه ظاهر ضرر کند و در آن ماده بند شود پس هر گاه چیزی ازین حضرت اتفاق افتد و با هم نمیدار آب گرم
 تدارک او نمایند و اقتصاد بر شیاف سفید محلول باب کلیل الملک نیکوست و قوی تر از آن با وجود استلای راس گاهی ضرر رساند و اما از حملات نیز در اول
 اجتناب شدید نمایند و گاهی بعد استعمال مقبضات و خصوصاً وقتیکه بادی مخدرات مخلوط باشد به تقطیر با عمل ما را سکر در چشم بجهت دفع حضرت آن جهات
 افتد و اگر ازین بجهان مفرض ظاهر گردد و برای تدارک او چیزی نبرد که در آن تکلیف نباشد و اضافه نکند و گاهی اشتداد و جرح استعمال مخدرات مثل عصا و کافور
 و کاه و خوشخاش و قدری از سماق محتاج میگردد و اندکین تا ممکن بود ترک او اولی است و اگر چیزی از آن بضرورت استعمال نمایند قدر ضرورت نه زیاد و
 با احتیاط تمام بکار برند و حتی الامکان بر سفیده سفید مفرج آب مطبوع خشخاش اقتصاد و زرد و گاهی آن قدری حله بنامه میکنند تا که در کسین و جرح اجزیت
 تحلیل عانت کند و ایضاً آفت مخدرات را نعل سازد و اما اگر ماده رقیق اکمال باشد استعمال انیون و دیگر مخدرات باکی نیست بلکه شفا می دست و عقب و در اول شود و
 اگر چه بسیار عمقا دارد و که مخدرات اجزیت حضرت او بر بصر مکرده است لیکن انیون در او جرح اکمال غیر مکرده شفا حاصل است بجا آنیوس در حله البرگ گفته که مخدرات
 مسکن اوجاع عین اندام موجب ضعف بصرند و شیاف انیونی مسکن و جرح چشم است و لیکن خوف آنست که بعد از آن ضعف بصر هر چه بدس باید که جهت تدارک آن
 بعد از استعمال شیاف سفید استعمال نمایند و بهترین آن شیاف در اجزیت است و گویند که خوردن مخدرات اولی است از ایراد و چشم و بصلحات او که در آن یا میت باشد
 مثل زعفران و جنید ستر و مشک و جود استعمال نمایند تا که غلظت آن گردد و در وقتیکه او افزاید نمانند اما قلیا آنفا و شیاف در وی موضع صحیح بر الساعه است
 و لقبول جالینوس فراموشی در در شدید بعد نصد و سهل و تقطیل غذا و قرض عمل از انیون بزالبج و زعفران مرفق در با قلیا بنامه شربت خشخاش یا انیون
 بقدر شخو و که خواب آرد و مرض صحت یا با این بر در آنچنان مکرده نیست که در قوی و گاهی را دعوات بریشانی طلا میکنند خصوصاً هر گاه طرق انصباب نزله
 حجاب خارج باشد لیکن اواع شدید را اوع نباشد که بسبب تکلیف و جرح اواع است از وی اوج گردند بلکه اواع ندر که در شل پوست خنیزه تنانی است
 خاصه خنیزه زرد شیرین و شل شیاف مایه و مثل فیله هرج و صبر و تخم گل زعفران و انزروت و از آنها مثل آب عنب اشک و آب عصی الا اعی باشند و کنگرک برک عویج
 و طلا می پست جود عنب اشک بی نافع است اما اگر ماده شدت است و اگر در وقت باشد لطوخت شدید لقتبض مثل از و و گنار و سکا استعمال نمایند که تضمین یا سار
 مجاری لوازل برای تسدید آن تاثیر عظیم دارد و این قوی است که ماده جار باشد و تقویت اجفان بر تریهها بصباره و در و عصا و برگ با رنگ عصا و برگ سبز نمایند
 و ایضاً بصنا و برگ گل از مرکبات صنادل و خولان و زرد و سر و واحد کبیر و زعفران نیم جرد دست و چون نفوذ ماده از اسحاق باشد پس گل سرخ و واقایا با کشتنیز
 اندک زعفران بریشانی صناد نمایند و ایضاً شیاف ما حینا حصفن صبر از زرد و مساوی زعفران نصف جز و ایضاً آن در عین پست جو کلاب یا آب آس
 و نیز قلیا ستر شده صناد کنند و با سبکی در آن گل سرخ و آس برگ سید و نیلو فر عس خسته باشند و روی بشوید و از سستن آب سرد منع کنند که آن تکلیف نمودن و سنج
 نماید و اگر ماده نازک چشم بسیار گرم نباشد عبار آسیا و مر و کندر با سفیده سفید مفرج صناد کنند و اگر ماده باز بود و انی که حصفن و قابض و مقوی عضو مع تخمین است
 مثل لطوخ سیاه که گوگرد و بوزق بر جبهه و سفین لعل آرنه و یا کبریت و زفت و فلوینا و تریاق که می نمایند آن چشم صناد نماید چنانچه ما سر جوید در کتاب تمام و کمال است
 و هر گاه علت مفرس گردد و فصد را قیرین شرابان پس گوش نمایند و هر گاه ماده متفرغ گردد و در و بغایت سخت نباشد بلکه در آن هنگام شیاف بر روی از و سفید
 ساییده و چشم قطره کنند پس بعد نیست که در یک روز مضر صحت یابد و شام آن روز در حمام حل کنند و نیز بر تحلیل قلیا ماده شیافات علامه شل شیاف منسل بکار نبرد
 و بصورت طول مضر شیافی که در آن مس سوخته و زاج محرق باشد استعمال کنند و گاهی اکتحال بصبر تمام کفایت کند و وسط و سفید و زعفران با دم و قنار الحار مثل قلیا ستر
 مطلقاً و ایضا چون رمد بطول انجامد و بدن نقی و ظالی از فضول باشد باید دست که ماده از عضو دیگر مثل سر سوزنی آن منصف میگردد و پس باید که در سوزنی با چشم
 گرداند از فصد حجامت و سهل غیر و بعد از آن حمام آب شیرین معتدل نمایند و اگر ماده نماند فصد مایه استعمال کنند و اگر ازین نیز فایده نگردد قطع و اوع عسر قیرین

صد عین و یا خفت او نین نمایند ولیکن این باید که بعد از تنفیه کامل باشد چنانچه جالینوس گفته و از سیاه سیس و از زردی گویند که چون رنگه در و بطول نماند
 و ماده و طبقات چشم سوخته باید این هنگام بهترین تدابیر حجامت اخمص انداختن زرد بر صد عین در موضع قرص چشم و حجامت قفاست بعد از ضد کردن منجم با جام
 نافع است و صاف زعفران و عصافه و امینا و حنظل و صبر و صمغ عربی و استمال شیان در وی مضمضه و هر گاه با وجود جودت پر بنه و خون تیره بر در بطول نماند
 و سرخی و سیلان اشک منقطع نگردد و از ضد و مسهل و غیر آن منتفع نشود معلوم نمایند که در نفس طبقات چشم ماده روی مضمضه است که غذای دار و چشم را فاسد کند
 و یا در چشم سور و راج روی است که فاسد میگردد و از غذای آنرا و یا زردی نماید و از اول از مضمضه و در حالت اول تو تیا میخورد محلوله طبلیات مثل سفید آب قلیسیا
 زهری محلول و نشاسته و اندک صمغ کحل و طلا و بکار بر نهد که طوبت غریبه بر در ایام خشک میسازد چشم با صلاح می آرد و گاهی برای حسن نزله بدایع تارک سر
 مضطر شوند ماده گاهی دوام زرد و او نم نزله می باشد و اگر مبداء ماده از حجب باطنی و مانع باشد علاج صعب بود اما در آن بر شفا رغات قوی باشد مع
 استعمال مقویات سرد و از ضادات معروف همچون نفع مثل صنادی که از شبل الطیب و گل سرخ و اقا قیاق و کشنیزه خشک آب کشنیزه سبزه سازند نقطه و کشنیزه خشک هم
 اندکی زعفران بر موضع سست است یا دو ساعت گذارد پس جدا کنند و از حجامت انس گفته که صاحب مد شراب و جاع ترک نماید و در وی سهل استعمال کند و در آب سرد
 نشود و چیزی گرم نشود و ترشی و مالخ خورد و از عصاره و دغان و مبراد آفتاب چراغ آهرا نماید و زرد خواب چشم صدف نموس شراب قابض نهد اول فصل کند
 در باقیین حجامت نماید و ترک غذا و اقتصار بر بار اشیر سازد و در عطش مصابرت کند و درات هفتنه نماید و چشم طبع کلیل الملک بر عنب نهد که مسکن الم است
 و در پیشانی چشم شخاش و پوست آن بطبوخ صاف و زرد و زمان اشیراب تر کرده خورد و آنجا که در درم علاجهای صواب و تنفیه بالغ کرده شود و با وجود آن در حال خویش
 باشد باید که هرگز از طریق صواب باز نگردد زیرا که ممکن است که ماده سخت غلیظه و عسر باشد و بعد مدتی دراز تطیف یافته تحلیل پذیرد و گذارد حادثه زردستان افروخته باز
 و بدان بار و در طول المده و علاج آن صعب تر می باشد پس باید که مرض معالج هر روز از طول مرض با تدبیر صواب ممال و کمال انجام دهد و دست از پهنه و تدبیر نبرد
 و بقول بعضی مجربین چون صاحب رمد بگذارد دست خود را بر چشمی که رمد دارد و این طور که اگر رمد در چشم است باشد دست چپ را بر آن گذارد و اگر در چشم چپ باشد
 دست راست بر آن نهد و کواکب نبات انشس را از یک تا هفت شمارد که بگوید یک دو سه چهار پنج شش هفت پس برگردد از هفت و یک یک بگوید هفت شش
 پنج چهار سه دو یک پس گشت خورد و اگر چشم خود بگرداند بگوید تحقیق صحت یافت چشم من گویند که شفا می یابد باذن الله تعالی و اطباء می همد گویند روزیکه چشم مرغ کرد
 همان روز آب برگ و حوت و نه دیگر در گوش مخالف قطعه کنند و قطره آب کونیل گنید که آب زرد چوب سوده نیز نافع است و اگر شردخت بزر در چشم کشند در چشم را
 فوراً از آن میکند و پاره که دوا می هندی است و آب ساییده گرد و اگر چشم طلا کردن سفید و زهری سرخی است و هر گاه انبه خام که بندی کیری گویند باریک بسایند و حوالی
 چشم صفا کنند و ریک روز برده فایده نمیشد و اگر موم انبه نباشد آنچه روز ظرف آهنی آب بسایند که مثل مسکه گرد و بعد گرد و اگر چشم صفا نمایند و قدری زان در چشم
 کشند و اگر آب لیمو بر آن بین گذارند و با همین پاره و دیگر بسایند و قطره قطره آب لیمو همین اندازه تا غلیظ شود پس آن آب را بر یک چشم گذارند و دوسه بار تکرار نمایند
 بهما قسام رمد سفید است و اگر نسیه خام را در ظرف آهن بگویند تا خوب نرم شود و در چشم بندند همین عمل کند و قیقه گوشت میش در مبرود دست قبض کنند حتی که گرم شود
 پس بر چشم و پیشانی نه او کشند و نوحیت لاجع لاعدل و اگر پاره رسوت گیر پوست بسایند زرد و بلندی میون هر یک ماشه لوده چشگری بریان هر یک و ماشه آب ساییده
 گرد چشم صفا کنند در هر قسم رمد معمول است و اگر چشگری بریان یک ماشه ایون یک سرخ سوده با منگنه کجا بقدر سه چهار ماشه کوفته در پوئی البته چشم بگردد و قدری از این
 در چشم قطره کنند نیز در انواع رمد همواره معمول است و اگر زیره سفید لوده چشگری بریان سادی باریک ساییده با قدری منگنه کجا از این ماشه لوده چشگری بریان هر یک
 بر چشم بگرداند و شب این دوا را بر پارچه گسوده و در چشم بسته بخوابند و روز بعد سوزن لوده چشگری بریان در درود و زعفران در چشم نماید هر قسم که باشد و در تملکه هندی مرقوم است
 که اگر رسوت هندی چشمانی لوده چشگری هر یک سه ماشه ایون یک جبه لوگ یکید و کوفته چشمته و شیریه برگ نمبر هندی و دو پوئی البته چشم بگرداند برای رمد در چشم
 سفید است و در بیان المدم مرحوم مسطور است که قرفل یک عدد و چشگری زعفران لوده چشمانی ایون زرد چوب هر یک برابر قرفل کوفته در پوئی البته در آبیکه کویا
 تر نموده باشد پوئی را تر نموده چشم بگرداند که رافع در چشم است و قلیا پوئی مشهور اهل هند بر آرد و چشم نیست که لوده چشگری مردانگ هندی زیره سفید

هر واحد یک تا ناک افیون و دو سرخ میچ سیاه چهار عدد و نیمه تصویف یک سرخ باریک سائیده بوی علی بسته در آب پوست خشکاش ترکیه در چشم گدازد و در
 زیره التجارب است که پوست خشکاش چشکری بود بر گسرس مغز گسکیوار از سر یک دوم کوته بوی بسته در آب کونار سر روز بوی زنبق آیز و اگر آب است حل کند و
 یک نان کونار زند تا آبک تر نشین شود بعد بود و چنانی بقدر غنبت باشد در آب کونار سائیده در بوی بسته در همان آب بداند در زمان مان اگر چشم بوی را بگویند برای
 مفید بود و تصاویر است یک ماشه افیون و عفران هر واحد یک سرخ پوست هلیله کالی هفت باشد در آب جب بسته وقت حاجت آب سائیده بالائی چشم ترافع در چشم
 و اگر دیور در در اوله که گفته بنجیه در شیر زن یا گو سفند انداخته بر آتش گذارند چون بر شد گفت اگر گفته در چشم کشند نافع بود و گویند که این دو ابر در دومی و صفرا و
 مخصوص است و بلخی و سوداوی و ریحی را نیز نافع لیکن در دومی بعد تصدق و همین بکار بر بند و در صفراوی همین نقطه نماید و همین بلخ و مایله و کشمش و مغز فاس
 مناسب خوردن کشمش خشک با نبات وقت خواب نافع لیکن نزد حق استعمال چنین ادویه جاوه در در صفراوی مناسب نیست و جفصض زیره مفید بود و چشمکری
 زرد چوب گل ازنی بلیله سیاه پوست هلیله زرد و از زرت هر یک سه ماشه زعفران افیون طالع هر یک یک ماشه قرنفل و دود و غب الخشب چهار ماشه صندل
 دو ماشه کوته بنجیه آب غب الخشب بنجیه نموده نگذارد و آب کونار سائیده و صنادید سائیده که نافع در چشم و درم است حار باشد خواهد بود و گلاب بهر مله افیون هر
 یک ماشه بود و چشمکری هر یک دو ماشه کوته بنجیه آب حل کرده چشم طلا نمودن در هر قسم ریزه منول بقای است و گویند که اگر بلیله بلیله طهر هر یک یک جزو مل السوس
 چهار جزو چشمین چرخ جزو کوته در آب برگ تمبهیدی سائیده و شیان سائیده و در سایه خشک کرده با جبال ص حل کرده در چشم چکاند و چشم بر تلمسکین در دنی انور نماید

کرادویه مسکن و حرج رمد

صفا و مخ کو سفند که موجب این حاجت است و گذاردی بینه در روغن گل و زعفران که موجب ویدی است در زنده از طویر زمان نیز در اصل است و گذارد آفتابین سفید بنجیه و گذارد
 مح سرخ خشک در شراب بنجیه و گذاردن حل شوی و فوق و گذارد اسکین خرابی آب و سه بار در گلاب بسته و گذارد بنجیه خشکاش آب یا گلاب سائیده و گذارد العا بطلبه و گذارد تخم
 لشراب و گذارد در من سفر حل بریان روغن گل و گذارد عصاره برگ میوه بسویق شیر و گذارد آتشاده در سفیدی بینه و آرد و جو و شیر و سفر حل کرده و گذارد سیب شیرین شوی
 سائیده و گذارد آینه گلاب و گذارد عفران اطلیل الملک آب کشنیر بنجیه و میوه آب طنج خشکاش یا بصار و بنج یا آب طنج آس سرشته و گذارد آب کاسنی و آب خرفه
 و آب بو آرد و جو اگر در وجه شدید باشد آب غب الخشب اضافه کنند و گذارد روغن گل و برگ کاسنی سوود و آرد و جو و زرد بنجیه حل کرده و گذارد ازاج جسمی سوود
 بهر ریخته بسکه منسول آینه و بر آتش بنجیه خسته که منفق کرده و گذارد احما زردی بینه مسلق روغن گل زعفران حل کرده و گذارد لشراب کینه بسویق جو و گذارد برگ بنجیه
 سوود و روغن گل و شیر و زعفران آینه و گذارد نون مل و زعفران مساوی در زردی بینه و روغن گل کینه بینه و مغزی یا نپه آلوده و گذارد کینه بینه و آب کینه
 مسکن جنبران و محمل و درم و نافع رمد صعب است و گذارد بنجیه چشم خشکاش پوست خشکاش مساوی سائیده و آرد و جو بنجیه و آینه و گذارد جو و اطلیل الملک گل با بون کشنیر
 و رمد صعب شدت الم و گذارد نان تازه بی نمک سفید آینه و گذارد زردی بینه خام یا قدری بنجیه و گذارد بسویق شیر و برگ بنجیه و گذارد اشاخ منسول و گذارد گل سرخ
 خشک مطبوخ که موجب سویدی است و گذارد از صغ قطعه ریج چشم و گذارد زقطونا و آب غب الخشب و روغن گل و گذارد الخشب بر خشکاش و عصاره حوی العالم که
 عجیب است و گذارد اموم سفید یک درم بر روغن گل کشش و درم بر آتش نرم گذارند وقت شداد و جو و گذارد زعفران شید گل سرخ خشک طنج اطلیل الملک و بعد از اکتمال
 زرد و صفرو گذارد وی بینه و اطلیل الملک و گذارد زردی بینه و عقید غب و گذارد شیرین مع شخم سائیده و شراب حل و بنجیه و گذارد اطلیل الملک برگ کشنیر بنجیه زردی بینه
 روغن گل و نان گندم منقوع در رب غب جلا آینه و گذارد اعصاره اطلیل الملک زردی بینه و گذارد ابا راسیا بر چه گذارد آب غب زردی بینه مسلق و گذارد اشخ و اطلیل
 و عفران بقدر که رسنه و افیون مخلوط کرده و گذارد زعفران گل سرخ و زردی بینه و گذارد آرد گندم بر غب مطبوخ و گذارد الخلان بگلاب و قطور سفیدی بینه در
 چشم و رانبدای رمد سرد و مغزی و مسکن الم و حرارت و حرمت و فرخ خشونت است و گذارد تقطیل و در طام بعد نقای بدن بقیه و حال سکین و گذارد مکر و کبر و سحر بریده و گذارد
 آب کشنیر بنجیه زردی بینه و گذارد افیون و شیر و دختر رنگ سوود و گذارد آتشاده در شیر و زعفران حل کرده و گذارد و کما و تخم و آب گرم تر کرده بر آرد و گذارد اطلیل الملک جوشانیده
 بلخ آن اکتمال بخان کند و گذارد ایشان نشانه و درم سفید زعفران صغ عربی هر واحد یک م افیون نیم درم باریک سائیده در آب غب الخشب شیان بسته قبول جالبیوس

مسکن و مع است و کذا شیاف و اجینی و لظول و طبله و اکلیل الملک مطبوخ و محسل عین م آب با بونه و تعلیق یک گسن نده که در پارچه چغندر بنشیند و بوی کزنده ماند و بر بازوی که درون بیاورند و کذا تعلیق چشم است سرطان اگر در چشم است باشد چشم چپ و اگر در چشم چپ باشد بر صفا و کذا تعلیق با سلطان چشم نیز مسکن است

و کذا در ویه مانع رمد

اگر گل مندی یکی عد و بلع کنند از اکثر امراض چشم خصوصاً از رمد تا یکسال در امان باشد و هرگاه چند روز از آن فروزند سالها صاحب وجبات مبلوعد امین شوند و بجز ببردیده و از مجربات بعضی متأخرین است که اگر گلنار را از زحمت آورد و در شنبه یا چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب برین قطع کرد و بلع نمایند بدون مس کردن آن بدست یکسال بقوی صفت سال زود چشم و در امان یابند و از جالینوس منقول است که اگر گلنار را که بقدر حسب الآس باشد صفت عد نماز کند تا سه سال از رمد در امان باشد و کذا تعلیق ذباب و خرقة لبته برابر زود سودی نوشته که اگر بنج عصی الراعی و زلفصان ماه قلع کند و انسان آنرا بخورد و در آن سال او رمد مارض نشود و مجرب من است و رازی گوید که یک حشبان بلع نماید آن سال از رمد در امان

علاج رمد حار و مومی و صفراوی و حمرت عین

از لعاب بیدانه شیر و عناب شیر به مغز تخم تر بوز شربت نیلوفر بیدهند و صندل گل امینی رسوت عنب اشکب اقا قیاساوی در آب کشنیزه سبز سایند و اگر در چشم نما و کند و پارچه نیلگون موم با لای چشم در آن طلا می گند و معمول محب رمد و در آخر بسخ نیز معمول است و شیاف همض و شیر و ختراشیر نیز با سفیدی چشمی حل کرده و یا قطور مسکن چشم چکاند و گاهی در رمد حار شب اطفال کشنیزه نخوراند و صباغ لعاب بیدانه شیر و عناب شیر و کشنیزه خشک شربت بنفشه می نشاند و شیاف ماثیا آب کشنیزه تازه سوخته اندرون چشم میکشند و صفا و قطور حفضض سحوق بشیر و تر نرد در ابتدا می دهد حار نافع است و اگر در شدید بود اقیون اشکب هم ختم نمایند و کذا کب طلا و قطور آب کشنیزه سبز یا شیر خراشیر زمان مسکن هر ضربان شدید خصوصاً در رمد حار است بقول جالینوس بعضی لعاب بیدانه نیز می افزایند و اگر برگ کشنیزه تر مقدار او فرکی ندر بدون کوفتن بچین چشم نماده بر فاده غیر حکم بپزند و روزی دو سه بار تجدید کنند و در اول دفع بسیار مسکنند و از زردت سفیدی همضه یا شیر و ختراشیر زوده چشم طلا کردن رمد کم را نفع عجیب نماید و صفا و بنفشه یکسب چشم میکند و بر مدار نفع میرساند و اگر کلاب سه بار بگذارد و بر خرقة صفا کرده چشم و ارم نهند و در عین شدت در دفع عجیب کند و نیز تازه تر و گوشت تازه در زوده همضه هر یک از این بر وزن گل سرشته نافع رمد و مسکن در وقت صفا و در جو با سفیدی بنفشه بریشانی منع سیلان مواد چشم کند و همچنین صفا و برگ گور با سوتین شیر و صفا و برگ کشنیزه و صفا و برگ گل سرشته هر چه در مانع نزول مواد چشم است و صفا و برگ کاشی و کذا خا خاک تر فقط یا با گرد و مجرب و مسکن عجیب است و اگر از این تدبیر فایده نشود صفا و در او از جانب چشم در لعاب چشم شیدا اگر کند اگر ممکن بود جاست ساقین نمایند پس بود رنگا گوش نقره کردن هفت هفت عد بسیارند و روز دوم نیز چنین کنند و اگر احتیاج تنقیه شود نفع داده از منصف صفا نموده از سهل صفا تنقیه کنند و جب هلیله خوردند و در صورتیکه ماده مرکب باشد و یا مزاج مریض گرم باشد و سهل نامی کلی یک توله و تر به هفت داخل کنند و عوض جب ندر که تنقیه از حب ایاج هم مضایقه ندارد و استعمال حب زهر جب بنفشه نیز نافع بود و الا صفا در مومی بعد صفا در و شرب شربت بنفشه چهار توله در عرق مکوه و بید ساده و نیلوفر هر یک پنج توله داخل کرده و قطور شیاف همض و شیر و ختراج حل کرده و طلا می شیاف ماثیا در آب مکوه و کشنیزه سبز و یا در شیر سبز و یا زین برگ چشم و صدغین و پشانی در روز سوم یا چهارم فصد رگ پشانی و یا ماقین و نیز چشم تلپین طبع به مطبوخ فواکه طلع علوی خان حب بنفشه با صفا نامه خیا شنبه و شربت در دو کسبجین ساده و در وزن بادوم در روز دیگر تر بید که کور با صفا و تخم ریجان و بصورت تقاسی سحر می خوراندن حب ایاج و جهت تعدیل مزاج استعمال اطفال کشنیزه نافع است و در صفراوی بعد صفا شرب نار القراع توله با شربت نیلوفر چهار توله و یا آب انارین معصوم چشم هفت توله شربت ورد مکرر اعلی بی و توله تاسه در و در چهارم تنقیه مطبوخ هلیله و یا منخلی حامض که بقوی بسبک نیم توله بود با صفا و خیا شنبه و تر سبجین هر یک هفت توله و شربت توله سهل چهار توله در وزن بادوم هفت ماشه و تبرید از شیر خیارین و خرقة هر یک نه ماشه لعاب بیدانه در ریشه خطمی هر یک سه ماشه در عرق نیلوفر کاسنی و بید ساده هر یک پنج توله بر آورده شربت نیلوفر چهار توله که در سپول نه ماشه باشد بعد قطور شیاف و در کوعاب سپول طلا می حفضض سه ماشه در آب لیموی کاغذی سفید بود و بعد از آن

در هر دو برای تحلیل بقیه یا در اطراف کل کشنیزی با عرق شاهره استعمال کنند و بر شب استعمال معجون نفیفته به گلاب خضد صابون بر گاو چکر کشیده باشد نافع است و بر آ
تسکین شدت در خوردن گل بابونه و ماشه باطل کل کشنیزی و در قوله شسته معمول است و در مایه سوی سفراوی در مایه سوی سفراوی در مایه سوی سفراوی در مایه سوی سفراوی
و در آب جنین یا در خوشچام یا شایف منج یا شایف بر رویو یا شایف جالب انوم یا شایف شب یامنی که آب انار سیاه از لعل آن زد و بعد نفیفته که حال آنزروت مرئی
و در جزو شایسته نبات سفید بر واحد سه جزو چشمینج یک جزو باریک سوخته بر لیمو است و گل ازنی عصاره یا شایف بوش در بندگی صندل سرخ خضد کل یا قیاس
عنب الثعلب تخم خلی صمغ عربی فوفل افیون صبر زعفران کوفته نجیته آب کشنیزی العلاب سفول یا سفیدی سفید صناد نمایند و هر گاه بشویند از آنی که در آن کولنا
و برگ سیب جوشانیده باشد بشویند و حب سرخ یا حب بنظر طلا کنند و الا صناد در در حاصندل سفید مایه صندل خضد کل نفیفته فوفل سرخ احد شده شیره زعفران
یا زرد صناد نمایند که بدون نفیفته در یک روز تسکین در نماید و یا تخم کاهو مقشکر که نفیفته صندل سرخ و سفید باب لیموی کافندی که قوی تر از آنست یا گل ازنی ماشه
آب کشنیزی سفید یا سفیدی سفید بکوبد و شایسته سه ماشه دریا فیون شب یامنی بر یک دو ماشه در آب لیمو حل کرده صناد کنند و اگر چشمگری یک ماشه فیون
بقدر زرد و آب برگ قمر بندی بقدر و فلفل سائیده بر آتش نهند تا غلیظ شود و چشم صناد نمایند بر آتش در و سرخی سفید بود و یا شایف مایه گل سرخ خضد صبر
صندل سرخ فوفل زعفران مسودی حب ساخته در سایه خشک کرده آب کشنیزی یا کاسنی یا گلاب یا آب حل کرده بر پیشانی و پشت چشم صناد نمود و شایسته که
در ابتدا سو دارد و یا رسوت یک ماشه فیون زعفران بر یک یک سرخ پوست هلیله کالی هفت ماشه سائیده حب بسته وقت حاجت باب سائیده بالا سنجیم
صناد کنند و اگر در چهار جزو فیون یک جزو خضد صبر یا سیاه زرد و حب بر یک دو جزو زنجبیل صمغ عربی بر یک بلخ جزو سائیده حب بسته باب نقوع کونار
سائیده حوالی چشم طلا کنند برای تحلیل ماده زرد و سرخی چشم سفید و صناد زرد و تخم مرغ آرد و گل نفیفته گل بابونه در آخر در سفید است و پوست هلیله زرد پوست
هلیله آمله خضد گبر و برگ قمر بندی فیون شب یامنی بریان زیر در سفید بر یک قدری در پارچه بسته بگلاب نر کرده چشم بگردانند که برای رده جان نافع است
و اگر چشمگری بریان لوده چشمانی هر واحد یک ماشه فیون نیم ماشه برگ قمر بندی چهار ماشه نیمه را کوفته در پارچه پولی بسته آب تر کرده زمان زمان چشم
بگردانند برای رده بی نظیر معمول است و صناد شب یامنی بریان شش ماشه لوده چشمانی پوست هلیله کالی بر یک دو ماشه گبر و فیون زعفران هر واحد یک ماشه و در آن
مسوی باد شده مسی باب انار ترش سائیده جهابسته استعمال کردن برای در و سرخی نافع است و کذا صناد وجود در مایه قیاس در مایه قیاس یک دم سفید و تخم مرغ
یک عدد باب کشنیزی تازه و آب کاسنی آمیخته نافع و در چشم رسوت پوست کونار پوست هلیله زرد و چشمگری سفید کاسنی شغری باب قمر بندی در ظرف آهنی
سوخته بجز فصد سر و در حاست قفا صناد کردن نیز سفید است و صناد چشمگری بریان هفت ماشه مردانگ سفید ماشه لعرق لیمو در آن سفید باد شده آهنی حل کرده
برای در چشم از مجربات است و کذا صناد چشمانی لوده چشمگری هر یک دو ماشه فیون گبر و بر یک یک ماشه سفید و الا صناد برای در بسیار پوست هلیله زرد چشمگری رسوت
مردانگ پوست خشخاش باب سوخته گرد چشم صناد نمایند و گاهی گبر و فیون زعفران عوض پوست خشخاش منحل کرده عمل می یابد که در وقت رسوت صندل سرخ
آب عنب الثعلب در وزن گل و در چشم صناد کنند و یا رسوت چشمگری بریان فیون بر یک ماشه باب حب ساخته در آب سائیده اندک گرم نمود و چشم طلا کنند و اگر
لوده چشمانی آملد در وزن گبر بریان نموده آب سرد سائید که در چشم طلا کنند بر آرد چشم حبه است آما باید که در چشم زرد و صناد هلیله سیاه کافور شب یامنی رسوت باب
برگ عنب الثعلب بنظر زرد و در حبه و طلائی پوست هلیله زرد و رسوت هلیله زرد نیز سفید در چشم است و اگر قمر بندی تخم در کرده در آب تر نمود و مایه صناد
کرده فیون بقدر سه سرخ و چشمگری پنج سرخ در آن آب انداخته در ظرف آهنی بنیز تا غلیظ گردد و در دم شده طلا کرده باشد نیز نافع رسوت و اگر قمر بندی
باشد آب برگ او بکوبد و برگ ناسه سائیده نگلیه بسته و کذا برگ انار سوخته و کذا برگ کوهی سائیده چشم سه روز بستن برای رده و رسوت و کذا برگ پنبه
در وضع جوشانیده سائیده بر پشت چشم بستن کذا لوده شش دم پوست هلیله زرد و در مایه باب برگ انار سائیده پنبه آلوده وقت شب بر پشت چشم
سه روز صناد سفید و بقدر چهار توکله برگ صنادون آب سائیده قرص بسته بر بقعه بستن لیمو کپاس در نمودن درازا که در از مجربات مشهوره است
و اگر صبر شیان مایه صندل سرخ مسودی باب عنب الثعلب گلاب طلا کنند در مایه سوی سفراوی در مایه سوی سفراوی در مایه سوی سفراوی در مایه سوی سفراوی

حکیم علی اکبر جان حبت و در چشم و بقایای مایه نافع است و کذا اعصاره امه که بهواره معمول است و گویند که حبت رمد کنه که هیچ دو ابرو بشود و بگمیزد چنگاری سفید بکشد
و در روغن زرد و نه ماشه بسوزند که سیاه شود و با یکماشته انبوس و زعفران آنهی ازوشه آهن حق بائع نموده و چشم کشند و کون شش پیچ خالیف علوی شان حبت زعفران
نافع است و که اصل یکما یا منید و عند اصحابه در کار که در و پاک و خرفه و مومک بانان یا پیچ زرد می کشند و در غلظت و در غلظت و در غلظت نیلوفر مناسب بود و غلظت
ترش شیرین چون آب زار و زرشک و قمر بندی شکر انجیده و مانند آن که قلع صفر اولی خون است مفید بود و لیکن شش صفت مضرست و جمله غذایه نافع صداع حار
و آنچه نافع صوم و بنار بدماغ بود مثل زبر قلع و انجلاب و سولق شعیر اشک و سفوف کشنیر اشک و اسپنول اشک بعد طعام بصاحب رافع بود و از جمیع موم و فخر و حلو و پیر کهنند
و اگر خون ضعیف قوت باشد شور باسی چو زهر مرثا جائزست و بر گاه در مد بلول انجامد آرد و مایه ششخاش و با قلع و زعفران و صبر با سفید تخم مرغ و روغن گل مرشته
طلا نماید و دم الاخرین زعفران مایه اتا قیاس صبر سادی انبوس نصف کبچ و شیان عاشقه کحل و طلا رتعمال کنند که عیب الا شرت و بدانند که در موی بعد
نصف ایجا مت قفا گاهی جویشاند ه باین طور میدهند عذاب شانه تره جویشانیده شیر و کاسه شیر و ششخاش لعاب اسپنول شرت نیلوفر و گل کرده باشند و یا عذاب است
خطمی بعد از گل نغشته گل نیلوفر جویشانیده شرت نغشته و حل کرده و اگر بلوغ نرم بود و در ریجان پاشید و نبوشند و یا گل نغشته عذاب گل نیلوفر جویشانیده شرت نیلوفر شرت
و اصل کرده خاکش پاشیده نبوشند و رسوت و بلبله سیاه چنگاری مرو اسک آب غلب اشکب تازه صفا کنند و بقول جالینوس اگر خون بسیار در زراول اخرج نماید
و سفیده بنشیند و چشم چکانند و بشیر و ختران بشویند و موی را در کبر و زساکن کنند و در صغری و بعد از صمد سل صغریا مطبوخ بلبله و میند و لاد بست که در سملات و آنچه
مخرج بلغم است مثل تربید و بلبله کابل و مانند آن نیز در اصل کنند زیرا که بیدست که صغری ای او نال صغری غیر بلغم رقیق باشد و همچنین جمیع امراض باغی صغری ای یا آلونخارا
قواصیا زرد و انوشک تر بندی هر واحد یک اوقیه نیم پوست بلبله زرد و پنجم درم سنای کلی چهار درم گل نغشته پنجم درم تخم کاسنی گرفته و در دم زرشک و دم نیلوفر نغشته و
همه را جوش داد و صاف کرده و بست و در پنجین دران حل نموده و ج مایه ششخاش را که در وقت کرد و آب گرم حلو دران شکر سنج تحریک نماید و بعد از تمام عمل
شربت عیب یا کلاب یا شربت نیلوفر آب سرد زبر قلع و پاشیده دهند و غذا و پهر آب گوشت چو زهر مرثا اندک کشنیر تازه دران نیمه نیمه بود و دم صندل و نیلوفر و غیره
نوشند و باره و بونید و باقی تر بشیر سل در موی است و لعاب اسپنول شرت نغشته یا شربت نیلوفر یا هر دو یکی از ان باشد شربت آلونخارا بر سکن صغری و میند و یا لعاب بعد از
شیر و تخم کاسه پو شیر و تخم نیلوفر شربت نیلوفر یا شربت ششخاش اگر باره صغری ای سرفه باشد به بنویز از بار اشیر یا شکر یا شربت نغشته نیست مخصوص
که سرفه خشک باشد و این آثار اشیر عظیم النفع است برای مده که در ماده او حدت باشد و اگر چه سرفه نبود و اگر باره مینداری باشد یا شربت ششخاش بدیند و اگر در ماده
نایت حدت باشد یا شیر و تخم ششخاش که در وینار و خرفه نبوشانند و بعد از ان نهمده باره و مثل زبر قلع و آب کاسنی و کشنیر تازه و چشم صفا نمایند و چشم را بکلاب
منروج بانیک سر کشیند و لعابات و شیر تازه و سفید و رقیق سفیدی هضم مرغ و چشم بچکانند و اگر سوزش و چشم باشد و بعد خواب چشم بنداند شیر و خیارین
شیر و تخم ششخاش لعاب اسپنول شرت نیلوفر و بعد از تقیه استام آب شیرین نیکم نمایند و شیان کافوری و اگر دروشندید باشد شیان بعضی افیونی بکار برند
و اگر ماده و رعایت حدت باشد تصفیه برگ نیلوفر و برگ کاسنی موضع اطراف در آب گرم نافع و تقریفا گفته که در هنگام شرت تجلی شدت حرارت ردا ز خرفه و غلب
آب بگنید و دران قدری روغن آرد جو در حل کرده چشم گذازند و بار برگ کاسنی کوفته چشم نهند و در ابتلا علی علت و در حطاطا زرده سفید مرغ گرم کرده صفا نمایند و طلا
عصاره برگ هبی آب غلب اشکب لعاب اسپنول سفیدی هضم مرغ با هم مرشته نافع در صغری ای است و سفیدی هضم مرغ با روغن گل مخلوط کرده قدری شیر عورت
داخل نموده کرده چشم طلا کردن نیز مجرب است و اینها کافور یک خرد لوده انسانی سبز و ساسنده و در لوی بندند و آرد و گوشتی آب تر کرده بعد از آب بر آرد و بالا چشم
گردانند و قطره و در چشم چکانند و استعمال شیان سماق سفید زردین اب تجربه رسیده و بعد از فراغات اگر مدنگی باقی ماند و در بعضی چشم اندازند یا شیان بعضی
غیر افیونی در سفیدی بنشیند و چشم ختران حل کرده چکانند و زرده سفید بر روغن گل بر یک نهند بر بندند و استعمال این اودی و در چشم قبل از استفراغ خرد کنند زیرا که
ورد شدید و در هر گاه در رساک کشید و در چشم حل کرد و در سوزنی نقصان پذیرد و در صغری یا شند و شیان حمل رسک تمام کنند و از فو که منع کنند مگر آنکه دران منع تصد
انجور و تقویت معده باشد مثل امرو و اندک که آب و سیب استغنا لود و انجور و انجور و زهره و شش خردا و مویز و عسل مضرست و غذا خوردات مانند زهره ماش با سنانا خ

و مغز او دم و ضروره الود الوبالو نافع است و لیکن بسیار ترش نباشد و زیاد بسیار شیرین و فالوده جو قشقر و با کجاده شتر بر و اغذیه ایشان اعاتت میکند طبع تر و نیکو سمن
باشد و تقطیل و تکلیف غذا واجب بود و اجتناب از جمیع محوم و البان ماهی خیز برای شوش مثل می و کاخ و قندید و همچنین زیتون فنیج نماید و قدری کشنیز شک
منع بخار در طعام داخل کند و آن بسوی گوید که چون رمد مغز او باشد فصد کند و استغراق مطبوع فو که نماید و در چشم زرد و صفر نشیندی بجنبه حل کرد و چکانند و
بعد دو ساعت چشم را بگلاب بشویند و اما میثاق از غفران خولان در آب کشنیز سمن شتر بر یک صناد و سازند و حنفی سما که در سمنی شیم که بجز مایه باشد قبول شیخ استغراق
بفصد و سملات و قنجات صناد از پوست اندر مطبوع برز کال بسوی مخلوط و پیچید حاصل نماید و کاید و با سفنج خارده کند و تفصیح یابد که رسد یا گندم مطبوع
بشرب سل یا صناد با اصل السوس مدقوق نفع میکند چشم را ام بشیر بشویند و تبرید و تطیب او مهم نماید لیکن قنطار بر تبرید مبطی و سبابت و جالینوس در سیام
خود گفته که علاج حمرت چشم سبابت با خارج خون است و بعد از آن استغراق و تطیب غذا و آشامیدن مبروات و تبرید مدار نماید و آن در قول او در ذیل
اقوال حکما مسطور گرد و در بولس گفته سمنه را است و حرمت در ابتدا استغراق بتمه پس تمکین طبیعت تمکین معتدل بعد از آن تمکین مویض سفنج و تفصیح یابد که رسد و غیر
که مسطور شد و اگر در آن ماکل هم رسد عدس باسل یا آب سفرج مطبوع صناد نماید یا برگ زیتون بشرب بچینه صناد کند و آنچه معمول است که اگر سمنی آب جاری بود
اطرفیل هم عرق شامه و عرق نیل و عرق گاوزبان عرق عنب اشکلب شربت بنفشه نموزند و رسوت و دو ماشه فیدون صمغ عربی هر دو حد یکما شده زعفران
چهار سرخ چشکری لوده چشانی اقا قیاز روت پاه هر یک ماشه در آب کونار که در چشم صناد نماید و اگر اصل السوس شتر قدری باب ساینده و نوبه بران الود در پیک
بدر از سمنی چشم دور کند و قطور آب سفر گلیکوار وقت خواب در چشم نیز نافع سمنی است و خوب درخت گراز بالا خاشیره ساینده حوالی چشم در روزی دو بار قطار کردن
برای سمنی چشم عجب الاثر است و برود و کافوری نیز حرمت و حرارت چشم را مفید است و اگر چشکری زر و خوب لوده چشانی هر یک نیم توله قنفل یک عود
شیره تمر بندی که زر گردان در آن زرد و نقره صاف بینانند می ماند بقدر که که او در آن سرشته شود و او و کونته بنجته در آن آمیزند و در پارچه پوئی بندند
در وقت دری آب بارند و دو سه قطره در چشم چکانند و ساعت بساعت بر چشم بگردانند تمکین آب گرم از چشم خواب بر آمد آدن و در بنابر که عجب آن شفاست
و سمنی چشم در در آن زد یک پاس نفع کند و پوئی چشکری و افیون و سمنه گلیکوار که در علاج کلی رمد گذشت نیز برای نفع سمنی چشم معمول و خوب است و البت
برای نفع سمنی زنجبیل صندل سرخ زنجبیل زرد مساوی که فته در گلاب ساینده بالاس چشم طلا نمایند و چشم بکشایند تا قدری در چشم رود
و آب سوزان خارج شود و چشم سمنی بکشایند یا ز خوب کند مجرب است و اگر برگ عنب اشکلب سوخته زرشک سوخته مرور بر پناشت
و تقطیل پس ده مغسول ریگی که زر گردان جلا می نقره با و سید بند ساوی نور و سازند جهت نفع حرمت چشم و در جلابی آنما طرفه مجرب نوشته در شیاف منا و شیاف دیگر
که در آن زبلجوست مفید و اگر املیزه کلی نهایت خرد و عدد افیون خالص چهار سرخ کبیر و سرخ قنفل از طرف کل نصف در آب چاه ساین و در ظرف نگهدارند و گو
چشم طلا کرده باشد در نفع سمنی چشم نفع نفع نباشد لیکن باید که چند روز اداست نمایند و البت برای سمنی چشم بلدی چهار ماشه سوخته دو ماشه سوخته
چهار ماشه و دو ماشه پا و بالا کونار گوری نمک سا بنهر هر یک دو ماشه کل از شی هشت ماشه و اگر باشد کبیر و اندازند همه اکهل نموده گوی بسته نگهدارند و وقت حاجت
الای چشم صناد نمایند و صناد و وجه چشکری هلیله زر و آب سوده همین عمل کند و کذا الود و جد و اشکری افیون پوست خشک آب سوده یک گرم در چشم صناد کردن
و همچنین برای سمنی که از آنجوه حار باشد و سمنی نزله باشد صناد و رسوت چشکری مردانگ آب تمر بندی و گلاب سوده نافع است و کذا انصا و پا و کبیر و رسوت چشکری
هلیله زر و فوغل یک گرم مفید و برای سمنی چشم و اشک روان هلیله سیاه هلیله زر و رسوت صمغ عربی هر یک سه ماشه که کونار افیون هر یک دو ماشه در آب عنب اشکلب
در چشم صناد نمایند و لیکن بابت شاه رفیع الدین صاحب و تهمال مجون مندی نیز سمنی چشم را نافع است و گاهی برای سمنی چشم که از نزل بود بعد حجامت قنفا
اطرفیل صغیر سید بند از کونار عارس کشنیز شک کونته بنجته بسفیدی بجنبه سرشته از پیشانی تا ز ساره و در چشم صنادی نمایند و اگر سمنی چشم از نهادن برگ شتر
مقابل چشم براس محافظت گرمی نساب پیدا کرد و سفیده کاشغری در شیر و قنفل کرده چشم کشیدن و آن به بلدی شیر ز سوده بر قنفته چشم صناد کردن اطرفیل
کشنیزی خوردن مفید میشود و گلابی در سمنی چشم بی در و معشارش در ص غلیظ البت بر کبیر و در صمغ چرب کرده چشم فاند می کند پس هرگاه در تحلیل نپیرد و حرمت

باقی مانده برده بضمیه مرغ برشته مسوق بانگن عنقران روغن گل صفا و کند که موجب زوال سحر می شود و حجامت قفا بر صورت مکتوبه ارجیانس گفته که سحر ختمه
ولایت بر درم دماغ یا الم دران یا بر ابتدای او میناید و ذکر او و میخورد و مگر کثیر نافع رمد حاشیم عم مارده مایه و خولان زعفران و صمغ عسبر با نایز
ساوی شیاف ساخته آب مطبوخ پوست شمشاد بر سائیده صفا و کند کردن مجرب سویدی است و کند آکمال انزروت سوده در نهدی بضمیه سرشته بر چوب
طرفا چسبیده در تنور گندشته آتشک گرد و پس مثل غبار سائیده و نصف از ششم و نصف از زعفران و نیز مثل انزروت نبات انصاف کرده در صفت آب است
و کند برگ نام ششم و انزروت در گلاب خوب جوشانیده و ششم بر آورده خشک کرده و نصف انبات و برنج او هر واحد زعفران عصاره مایه انیمته مثل غبار
سائیده مجرب نوشته و کند آکمال آب درین صاف مجرب گفته و صفا و حسب آس شوکران یا پست جو کند اخاص بر سر کرده و کند اعصی الاعمی و کند برگ نشسته
و کند احمی العالم و کند آرد جو آب برگ خرفه و کند آرد با قلاب سفیدی بضمیه انیمته و کند آب برگ گل سرخ و کند آب انار شیرین بریان و کند آب گندم خشک
کرده بر سن بوده و کند احمی بریان تنها سوده یا بنان خمیری سائیده و کند آب کامو بار و جو که اکلیل الملک تنها یا نبردی بضمیه یا عبا آریا یا خنجا شمش
یا کاسنی انیمته و کند اسفیداب از زیر لبه که در روغن گل انیمته و کند اسپنون سلم در آب کشنیر سخته و کند برگ سر و سبوق و کند آب برگ نشسته بر پست جو و کند
گل بی تر یا خشک و کند اطمینان سوده بگلاب سرشته بر پیشانی و کند آرد جو آب عصبی الاعمی یا آب برگ خنجر و شاخ نرم گلوز و کار کرده و یا آب نسیب شش
و کند انیمته شمش و طبع ساوی سوده بگلاب سرشته و کند مایه و خولان آب کشنیر سرشته و کند زعفران و گل سرخ و آکمال حی العالم و کند اوجان
قطران و کند آلتوید و آب برگ عوج حل کرده و کند آلتوید سخته منسول و کند انیم که بر درخت افتد و کند ترشی برنج و ابتدای صغراوی و کند العاصیه انزروت
و کند اشیان امین آب بازنگ سوده و کند انزروت مرئی بشیر خربانبات سفید و نشات و کند اشاد و منسول شیر زمان و کند انیم سخته منسول و کند اشیان
مایه در مدقدهم حدیث و کند اعصاره گل که در و کند اوجوب سواج سخته در آب سرد کرده و مایه ساوی سائیده و کند اسس خسته بمرات کثیر در گلاب یا آب شسته که
نفع عجیب دارد و قوطور آب کشنیر سخته و شیر زمان هر دو برابر و کند اسفیداب رصا صحت بار در آب شسته در ظرفی با گلاب تا در روز آفتاب گذارند و در ظرف پلای
بندرتا از غبار محفوظ ماند بعد بضمیه سفیدی بضمیه در چشم چکانیدن و کند ششم که برنی افتاده باشد قبل طلوع آفتاب جمع کرده و کند صمغ عسبر در گلاب
حل کرده و کند اسحاق در آب بازنگ حل کرده و یا در گلاب خیسانیده در ابتدای رمد و کند اخلوان در شیر و خمران سوده و کند اشیان امین آب
عصب الشلب حل کرده که بعبت نفع عجیب بخشد و انگباب برنجار زرد و در آب جوشانیده و کند ابابونه باب و سکه نخته در آخر رمد بر تحلیل بقایا
مراود و تسکین الم و ششم صندل و گلاب و کافور و شرب و یا قو اهر و احواف رحارت و ادویه سکنج و ادویه کالی و مسطور شد و ادویه مانع
العصابه و ادویه علاج رمد زردی مذکور گردد و حسب حاجت از آنجا اخذ نمایند اطراف لعل کشنیر می مقوی دماغ و معده و معمول در امراض سرد چشم و کور
از انجبه و زردی پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی مایه سیاه پوست هلیله آمله ساوی کشنیر خشک شش بر بریده ادویه کوفته بضمیه بر روغن بادام یا روغن
گاو چرب کرده با سبب شمد خالص مقوم سبب شمد و بعد چیل روز تا یکس توله نچو زرد اگر از اسه مذکوره را بطریق سفوف همراه نبات یا نمک
خورند و یا کوفته در آب شربت تر کرده و صاف نموده و فصل و مزاج حار باشد به مناسبه نبات بقدر و توله استعمال کنند نفع با امراض مذکوره نفع
قبض نماید پس دیگر که در تقویت دماغ و رفع سبب و منخ انجبه و معده معمول پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد پوست هلیله آمله منقعه کشنیر شش
گل سبب گاو زبان هر واحد یک موم منقعه کدوی شیرین تخم شمشاد سفید بر یک سردم منقعه بادام و توله سفید عسل سه چند ادویه اطراف با دیان

نافع امراض چشم است و هر که برین اداست نماید از ضعف بصارت در امان ماند پوست بلیله زرد پوست بلیله کالی پوست بلیله لکه کشین گل سرخ صغری فارسی
هر یک یک تولد بادیان هفت تولد نیمی هجده بود و در نسخه مسفلح الجربات و چندین بود و است کوفته خجسته برغن بادم چرب کرده به سه چند عمل بایشک نشیند بقوم نشیند
خوراک و تولد و اگر روغن بادم نباشد و تولد مغز بادم اندازند اطراف حاطیقه خون نافع از برای اورام و مواد حار چشم از زوت مربی دیشم خورده و در میان بایشانچ درم
صبر و درم فیون زعفران هر یک یک گرم اگر با باشد مایلین نیم درم و اگر سبب و درم نیم درم اضافه نمایند و نهایت با یک نموده بکار بریزند و کافور و صغری مرغی
چشم را سفید است تو تیسامی کزانی باب غوره آنکو برود و پنج درم کافور یک قیرا کوفته بجز خجسته استعمال نمایند برود و قرح حبت در حال غایت نافع است تو تیسامی کزانی
کوفته بجز خجسته در آب که تازه هشت روز برود و خشک کرده دیگر بار با یک سوده استعمال نمایند بر روی مایشان فی است که چشم را در یک روز با صلاح آورد و در انداخته
و ضربان نبشاند و در مع ماده کنشیان مایشان از زوت مربی هر یک هشت درم زعفران و درم کتیه یک درم انیون نیم درم کوفته خجسته باب باران بادیان بایشان
وقت حاجت اسپیدی بفضیه مرغ حل کرده عمل آن در حجب بلیله حبت قسام صلع و الیغولیا و امراض سر و چشم سفید و همواره معمول پوست بلیله زرد پوست بلیله کالی
بلیله سیاه پوست بلیله لکه گل سرخ هر یک سه ماشه سنای کفش ماشه غارتین سفید زرم تر بنشیند مجرب تر نشاید و لاجرم مغسول هر یک هفت ماشه کوفته خجسته
باب تازه جهانند خوراک یک دام بر روغن بادم چرب کرده بورق نقره و سفید باب نیام وقت پنج گشیش شب باقی مانده و اگر لاجرم نباشد صبر مصطلکی روی
هر یک دو درم عوض آن کند و گاهی با وجود بودن لاجرم صبر نیز همان وزن اضافه نمود و بشود و نوع دیگر مختصر معمول هفت امراض سر و چشم فاندیم
دار و بلیله سیاه بلیله زرد و بلیله کالی آمل بلیله گل سرخ هر یک چهار ماشه سنای کفش ماشه کوفته بر روغن بادم چرب کرده حبت بنزد و در ورق نقره گرفته
یک دام وقت شب بقرق مناسب یا باب گرم بخورند و بالای آن بر گاه و دوسه گشیش روز بر این مطبوخ مناسب بنشیند حبت سبب فساد و در چشم را نافع است
صبر قوطری است درم پوست بلیله زرد و درم کتیه مصطلک تقویا زعفران هر یک سه درم گل سرخ پنج درم کوفته خجسته بگلاب حبت سازند شربت و درم نوع دیگر
مختصر برای مد و صداد و ابتدای نزول صبر قوطری تخم نیامی شوی هر یک یک شقال پوست بلیله زرد و شقال نیم کوفته خجسته بگلاب حبت سازند حبت سبب
که بخت تحلیل مواد چشم و تسکین درد و اگر در مد و بل مجرب و آزموده است گیر چهار درم انیون یک درم زنجبیل ربع درم صغری عربی ربع درم کوفته خجسته اگر درم
باشد باب کشین نیز و اگر زرد چشم افتاده باشد در آب که کنا حبت بنزد و در سایه خشک نموده بالای چشم در آب یا در آبها نکرده سائید و همانا نماید حبت سبب
مجرب برای امراض مکره و چشک موی و درم انیون یک درم حنظل چهار درم نیم پنج عدد زعفران پنج سرخ همه سائید و در ظرف آهنی قدری آب داخل نموده از
دیشم آهنی خم کسر کند و باندازان بر آتش گذارند تا آب او جذب شود و لائق حبت تن شود پس حبت بسته بکار بریزند و گاهی یک درم صبر هم داخل میکنند حبت رطاب درم
چشم و ابتدای سبل و ظفره و حرت و همواره معمول حنظل شبت ماشه انیون دو ماشه شب یانی چهار درم شب یانی را بریان کرده در آب نیوکپاس بسته آهن ظرف آهنی
حل نمایند تا حبت سبب شود و باب سائید و حوالی چشم نهاد نمایند و اندک چشم کشند در زستان اندک گرم و در تابستان و اگر آب لیمو نباشد بجای آن شیر و برگ
تسندی صاف نموده بگیرند و از آن حل سازند الیصا که برای درد در مکره ازین وانی نیست چشک موی بریان و درم خجسته زرد و حبت هفت ماشه انیون پنج ماشه در یک پاو
آب لیمو کافوری در گشیش آهنی انداخته آتش نرم کنند و بریزند و حل سازند تا قابل حبت شدن و حبت بسته دارند و طلا کزین چشم نمایند و اندک زان در گوشه اندرون کشند
فرد و بعضی که در درم چرب است از زوت ربابا شیر خراشید زعفران شتره بر حبت گریس پائیده در زوریکه قریب سر شدن رسیده باشد بگیرند و همیا و کند کسوز پس
یک خروازین از زوت باربع خروازین سائیده در درم بکار بریزند و در چشمی جام که در جمیع قسام نافع تمام در چشمی جام که سبب می باشد که در گشیش خجسته

یابدون آن و دو حصه ازان بگیرند و از نبات مصری و امیران چینی یک یک حصه و همچون عیار بسایند و در مد بعد از چند روز نخست اندانند و اگر از روت
 در بر دوشیر خرد بدل مایران کنند بشیاید و در کافور می که حرارت چشم و رضعیت را دور سازد و صحت بخواسته مرادیدانسته هر کدام در دم نشاسته
 یک درم کافور انگلی کوفته بختیکار برند و در ملکایا که درینج و ابتدای مد رانفع انزروت بشیر خرد برده نشاسته منع عربی نبات مسوی کوفته بختیکار
 استعمال نمایند و در که حبت در چشم اطفال رضع نقل و صلابت اجنان آنها همواره معمول است انزروت منج یک جز و سنگ بصری و جز و چاکتوشه جز و جز و
 در در بسیارند و یکبار در هشتاد که در بزرگ کرده بالای چشم مالیده ازان گندم و در غرض شکر و دست کرده گذاشته بر فاده بر بندند و اگر گرمی غالب باشد و
 تسکین نیاده مطلوب بود و بگما و شناخانی نرم انار سائیده بجای مالیده چشم بندند شیاف امض حبت هرله امراض حاده و تحلیل اورام در روع آن
 معمول نشاسته یک درم سفیده ارز رخ عربی کثیر امربیک سه درم بالباب سفید یا سفیدی تخم مرغ شیاف سازند شیاف امض افیونی رمد گرم رانفع
 بود و در صعب را نشاند سفیده هشت درم صغ عربی پنج درم فیون کثیر امربیک یک درم بسفیده تخم مرغ بشیرند شیاف سازند شیاف امض
 انزروتی ابتدای مد رانفع بود سفیده ارز رخ هشت درم انزروت مری بشیر خرد کثیر امربیک چهار درم بسفیده تخم مرغ شیاف سازند شیاف امض
 کافور می که در مد نوی و صفراوی رانفع کند و در ازان نشاند سفید بنسول شش درم انزروت در بشیر و خرسه درم کثیر او درم نشاسته تخم مرغ درم فیون
 نیم درم کافور سه و انگ همه را کوفته بختیکار بسفیده بنضیه سرشته شیاف سازند و در سایه خشک نمایند و وقت حاجت دوشیر و خرسه سه استعمال کنند شیاف بر لوبا
 رازی نوشته که در اکثر انواع رمد و مندست چنانچه در اغلب اجوال جان روز چشم را با اصلاح می آرد افاقا مس سوخته مکی حنظل چند بیست کند هر کدام یک درم
 زعفران بلع جز و کوفته بختیکار شیاف سازند و بسفیده تخم مرغ حل کرده استعمال نمایند شیاف سماق صغیر حبت رمد و حرارت چشم و التهاب و حکه
 و دمه و جرب و سبل و ضو و حده و ماقی و لتصاق پلک مجرب است سماق بیدانه و جز و سفید اب یک جز و کثیر نیم جز و کافور بلع جز و بتور متعارف شیاف
 سازند شیاف ششپ که در مدارد و در اکثر امراض چشم رانفع و مجرب بگزند شب یانی و در طرف آهنی نذاخته بر آتش گذارند که بریان شود و مالیده شده و چشم گذارند
 پس در همان حالت بر سر آتش آب انار ترش در همان طرف این قدر اندازند که شب یانی را بسپند پس با آتش لایم بچشانند که جز و جز و آب شود هر گاه که آب
 بنجاب آید قابل حبت بنش شود و در طرف بر آورده و در طرف چینی بگذارد و شیاف سازند و آب سائیده در چشم کشند شیاف کافور حبت رمد گرم
 مجرب است سفیده ارز نیمه درم کثیر اصمغ عربی هر یک چهار درم کافور نیم درم کوفته بختیکار شیاف سازند شیاف علوی همان
 بعد از نشسته بکار آید حبت رمد و روع چشم و گوش و مجرای ایل چون باشیر و خرسه سائیده استعمال نمایند رانفع میشود و انزروت سفید سائیده باشیر خرد
 خمیر کرده به آتش لایم بر آتش لیس و در انتقال ازین انزروت بدر بگیرند و صغ عربی کثیر امربیک سه درم متقال حنظل مکی نشاسته سفیده کاشغری
 هر واحد یک متقال کوفته بختیکار سفید امربیک سرشته برابر جو شیاف سازند و وقت حاجت باشیر و خرسه در دوشیر خرد و در کافور بشیر خرد
 حبت رضع سرخی چشم آب خانیم پاوشب یانی نه ماشه افیون سه ماشه هر سه اوید و در کافور آهنی انداخته بر آتش نهاده بر بندند و از دست چوب نیاب
 حل بازند هر گاه غلیظ شود و در آورده شیاف بشیر بکار بندند شیاف زرد البحر رانفع رمد و دمه و حکه و سرخی چشم زرد البحر کات
 سفید شب یانی بریان پوست لایله زرد و رسوت افیون کویا سه سبز مسوی باب سائیده شیاف سازند و در چشم کشند شیاف نارنج
 که حبت منع نوازل و سرخی و در جرب و دمه و دمه و حفظ صحت چشم و امراض پلک مجرب و نومی که نانی باب نارنج پرورده و درم کثیر

نشاسته انزروت گل سرخ صبر زرد و خنفس کی هر یک یک درم سفیداب قلعی ابلید زرد و مخته هر یک دو درم انجیرین ربع درم شیاف سازند شیاف
 که جبت ر مجرب را زنی عجیب الفنج است دم الاخوین صبر اقا قیامیتا زعفران هر یک یک درم فیون صمغ عربی هر یک نیم درم کوفته خجسته یک کاسنی بنهر
 شیاف سازند و در جهان آب خورده اکتحال نمایند شیاف و روی صعوبت در چشم را در حال نشاندن گل سرخ پانزده درم زعفران هشت درم
 انیون ده درم منبل الطیب دو درم صمغ عربی یک درم آب باران شیاف سازند شیاف جالب الموم جبت و ج شرید و جمیع ادو ام
 نافع و از الصباب و اود قوی اقلب بالغ مایشاش درم صمغ عربی سه درم انزروت مرئی انیون مزاج سوخته هر یک دو درم آب باران شیاف
 سازند و به سفیدی بفضیه بکار بند شیاف منخج تسکین در و در یک روز تحلیل درم در یک ساعت که جذبه بیدار صبر فیون قلع طار سوخته هر یک
 دو مثقال منبل خنفس هر واحد چهار مثقال اقیامیتا شش مثقال سفیداب از زرد هشت مثقال مس سوخته مغسول چهارده مثقال اشهد
 اقا قیامیتا صمغ عربی هر واحد چهل مثقال آب یک درم ان گل سرخ جو شاییده باشد خمیر کرده شیاف سازند و سفیدی بفضیه اکتحال کنند ضماد که و ج شید
 بر اناغ و معمول است اودی مرجم صندل سرخ شیاف مایشا صبر فیون صمغ عربی انیون اقا قیامیتا سادی باب عنب الثعلب یا آب کشنیر
 و وقتیکه وج و ضریان شدید تر بود یا بطنج کونار یا آب کاهوسر شسته بر یک ضاد نماید طلا که مجرب و بر الساعه نوشته شب میانی سوخته با سدس
 وزن آن سیاب سخن کرده و مسکه گاه و انخته بر یک طلا کند عصاره آملکه که در در بعد چند روز معمول است و خیلی بودند لیکن در ابتدا سه
 رده اکتحال بناید کرد و از برای ضعف بصیر و سوزش چشم و ابتداء سه نزد المار و رفتن آب از چشم نیز نافع بگیرند آملکه تازه در دادن سنگین یا چون
 بکوبند و آب آنرا در پارچه سفید سازند و بر آتش ملائم بنزند و از خوب سب حرکت دهند تا بقوام عمل غلیظ آید بعد از آن در ظرف چینی یا سبده نگاه دارند و
 وقت حاجت قدری از آن آب سوده در چشم کشند معمول که در در حار و حله و دمه حار معمول است پوست بلبله زرد پوست بلبله آملکه هر سه
 برابر نیم کوفته بقدر و دو کوفته شب در آب تر کرده در دو گاه از در صبح از خواب برخاسته این آب را در کف گرفته چند دفع چشم زنند باز همین آب چشم
 بشویند قطره که جمیع اقسام رمد را نافع است بهمان چشمه شکر هر یک سبت وانه حلبینج وانه انزروت سفید دو درم شکر نیم درم مایسه ان
 و دو دانگ کثیر یک دانگ زعفران نیم دانگ و آب جوش دهند و در شیشه نهاد و صبح و شام تقطیر سازند گهره معمول از براسه در و
 چشم در دوه و دمه بسیار مجرب لمیوی کاغذی نیم آنرا فیون خالص سه دم شب میانی نیم پا و اول شب را در ظرف آهنی بریان کرده بعد از آن
 انیون و داخل نموده و آب لمیو قدری نیر داخل ساخته از دسته آهنی حل کنند تا مخلوط شود و آب لمیون فانی گردد بعد از آن همین دستور آب
 لمیون داخل کرده باشد تا که نجوب وجه مخلوط شود و جهالت نگاه دارند وقت حاجت باب سائیده اندکی گرم کرده گرداگرد چشم طلا نمایند و اندک
 در چشم بنیدازند کحل معمول حکیم علی اکبر خان جبت در چشم و بقایای رمد و سبل انزروت سفید بشیر خرد رده بر چوب گز چسبانیده به آتش ملائم
 بریان نمایند پس بگیرند از آن شش باشد و چاکسود و گنسیه کرده بیاورند و در یک که در آن آب سرگین رسوخ کرده باشند و بچوشانند تا پوست
 چاکسود نرم شود پس آنرا بر آورد و نقش نماید و بگیرند از نقش آن و سفیده کاشغری مغسول و کن دریا هر یک سه ماشه رسوت چهار ماشه نبات سفید
 یک توله هم سه را نرم صلاینه نموده در چشم کشند کحل تشمینج تالیف حکیم علوی خان جبت رمد مزمن ج بیاض و سبل و تکر و اشال انهار اناغ بگیرند
 تشمینج در بر بطریقیکه بالا مذکور شد و نقش کرده انزروت سفید بر هر یک دو مثقال سفیده قلعی شسته تو تیا می کرانی مغسول مایران چینی

اقلیمای نوری جفیف کی هر یک یک شغال کوزه بجهت ماند سره و چشم کشند و اگر خواسته باشند ازین شیان ساخته وقت حاجت بالباب علیه ساینده
شب و چشم کشند کحل ملک یا محلول مطلق مجالی بود جهت آخر موضع صعب و اقسام رو نافع است از روت مرئی بشیر خزن شاسته شکر سفید
هر یک پنج درم مغز پنجم یک درم کل سازند گویند که بعد تنقیه بر الیوم است کحل بابت شاه نفع الدین صاحب جنت سرخی شیم از نوازل و محمد
بصر و رافع رطوبت است منقول از بیاض استاد و مرجم سرب یک توله سیاب دو ماشه امیران پنج ماشه سنگ بصری هفت ماشه سرب توتیا
بارونی پشکر می بریان هر یک یک ماشه اول سرب را که رخته سیاب انداخته غده نموده بپایند پس دیگر او را نیمه حق بلخ نموده بکار بر کحل که در جبین
انواع رمد مجرب انطاک است از روت را با سفیدی تخم مرغ سرشته بر چوب که گندشته در تنور یک تریب بسوزند رسیده باشد بداند تا خشک شود بپزند آن
بر آورده باشد مثل آن شکب طیز و دلفعت آن هر یک از زعفران و پنجم سائید و در چشم کشند و دیگر انکال که بقایا سه درم رافع است در علاج ضعف
خواهد آمد همچون مندی نافع امراض چشم و سرخی آن پوست بلبله زرد پوست بلبله پوست بلبله کابلی بلبله سیاه که کشید خشک شاهره اصل السوس
بر واحد یک توله گل مندی برابر نیمه او را قند سیاه سه چند جمله بلبلات را بر روغن چرب کرده بقند مقوم بسوزند خوراک و توله اقوال حکما بقول
شیخ الرئیس تدبیر شکر در رد موی و صفراوی قصد قیصال و استفراغ است پس اگر خون با صفراوی یا صفرا صرف باشد با وجود صفیر طنج بلبله
استفراغ فرماید و اگر در ماده اندکی غلظت باشد تر بدو دخل نمایند و ایضا اگر در ماده در حجب و مانع منشر بست تقویت مطبوع با این نوع قیصال
کنند و گاهی در چنین حالت بر نفوع صبر اقتصاد نمایند و اگر خون حرارت باشد و آب کاسنی یا آب باران نفوع کنند و واجب است که بعد تنقیه
متوجه معالجه چشم گردند و در آن ابتدا کنند بقصید چشم بر و ببردات و دفع مواد از چشم از عصاره باره مثل عصاره برگ بازننگ برگ بنید
و کاسنی و خرفه و عنب الثعلب بنر و کشنیز تر و از لعابات باره مثل اسپنول و بهدانه و سفیده بضمیه و شیر خرد و شیر دختر هر یک از اینها منفسد
و مرکب در چشم بچکانند و بعد از آن رقیق سفیدی بضمیه باشیاف اینص که مغزی و مبر و مسکن و جمع مصلح خلط لذاع است و دیگر شیا فات انواع
چکانند لیکن در استعمال شیا فات و قطورات را در چند ان مبالغه کنند که طبقات چشم کثیف و مواد متشنج گردد و در او اشتداد نماید
و گاهی قدری افیون می افزایند که وجع را تسکین شدیدی بخشد لیکن گاهی بنا بر تخمیر و خام کردن ماده بصارت را ضرر رساند و ضرر
طول و بدوشیاف و ردی در تسکین التهاب و درد عظیم الشفقت است و دیگر او را نیمه مفروده را در عصاره و سنگ و کثیر او جفیف و کل سرخ
و سره و آقا قیاد و مایا و صندل و ماز و دگل مختوم و گیر و دوفول و بلبله زرد و بلبله سیاه و گل نیلوفر شاسته و افیون و گوکار و آب گوکار
و آب کشنیز تازه و سائر عصارهات باره و صمغ عربی و غیر اینهاست پس هر گاه روع ماده با استفراغ و جذب آن بخلاف جهت و استعمال
روداع نمودند بتدریج و آهستگی منضجات شروع کنند یعنی اول مخلوط بروداع استعمال نمایند بعد منضج صرف عمل آید و ایضا اول رقیق مخلوط
مثل گلاب و البان که در آن قوت انضاج است بکار برند و در لعاب اسپنول با وجود روع قدری انضاج است و مسکن جمع بود و لعاب بیدانه
شدید الانضاج از آنست و تسکین میکند و لعاب حلبه و آب که در آن حلبه منسول چوشانیده باشد جهدا الانضاج و مسکن و جمع است و این
اول دواست که است که ابتدا بدان در منضجات کنند و در آن قوت مذب نیست و اگر تبخلیط چنبره از منضجات احتیاج افتد
باید که استعمال به لعابات نمایند و اگر تیرید آنها حاجت آید بعصارهات استعمال کنند و عصاره شجره که آنرا یونانی اطالوا و فارسی رشک

و نیز میباید همانند مجرب است و در ابتدا می رود جاز و انتهای آن مفید نجاست و قوی لطف است و بعد از آن انحطاط نماید از امثال این
عصارات و بلبلنج کلیل الملک که در آن از زوت سفید مخصوصا در پیشه زنیان و یا شیر خردان است و بعد هرگاه مرض با انحطاط شروع
کند در تعمال حملات با دوی قوی تر از آنها مثل زروت محلول در آب حلیمه و بادیان افراط نماید و آب مطبوخ زعفران مگر کمی کند و چون
فرستند که بدن و دماغ تنفیه تمام یافت تعمال خام نماید با آب گرم و بعد چند ساعت از طعام قلیل قدری شراب صرف کنند یا شامند و اگر بعد
آن استحمام با آب گرم یا کمی کند لطف بود پس از آن شیا فانت و اکمال که در انحطاط و آخر زمان است استعمال کنند و اگر ماهه دوی باشد
بعد از فصل حجامت کنند و او است با لیدن دست و پا و بستن آنها بیشتر نسبت به دیگر اقسام رو نمایند و در ابتدا عصارات مذکوره استعمال کنند
بعد و غسولان با نایب سیرند بعد از آن مغزنان و در منجیح تر کرده مخلوط سازند و اگر در شدید باشد قدری انیون بدان منم نمایند و اگر ماهه
صفراوی باشد بعد از فصلات صفرا و تفراغ آن کنند و استحمام با آب شیرین نمایند و گاهی در آن رختن آب سرد بر سر و چشم موافق اند و گاهی
شستن در آب سرد اندکی سرکه آمیخته لطف میکند و درین قسم بر استعمال قابضات در ابتدا افراط اجابت کند و شیا فانت قابض محلول در
عصارات استعمال نمایند کیلانی گوید که اگر در هر دو چشم باشد هر دو فصل قیال زد و جانب بگیرند و در خارج خون استگنار نمایند و اگر احتیاج
آن اندر در میا چهار مرتبه خون برآورد حتی که گاهی واجب گردد که در خارج او چندان مبالغه نمایند که بخوشی رسد و اگر خون غلیظ باشد احتیاج بر ترقی
آن قبل از فصله با قند یا حیا بخورج گردد و در مرقعات خون حمام است و صعیف از آن کمی در منطیل آب گرم یا نایب که در آن حلیمه و تخم گمان چوشانیده باشد
و اگر فصله مکن بود حجامت نمایند بعد از آن تمکین طبیعت با الفواکه مثل کدو غیره که در قولنجی باید یا بجزب و هب یا حب بنفشه یا مطبوخ
خارشنبه که در قولنج ثابت خواهد آمد یا دیگر و اگر خواهند ترید و شایسته و هلیه سیاه بعد از حاجت در آن اضافه کنند و فیما بین فصله و اسهال از
اشربه شربت انار یا شربت بنفشه یا حب آب ترندی بشیره تخم خرما یا لعاب اسفند نوشند و غذاها را حلاوه باشد زیرا که جنونست منصر است
بعد حسب ریه سیب آنکه ماده را خام کند و از قبول لضع منع نماید در این منصر تر در ریه است و نه برای آن ضرورت محموله از آب سیب و انار و آلود
عذاب و آب باش و مانند آن در قبول رطبه و کدو بر دغن با دم نیکوست و عند سکون حرارت و ظهور ضعف تخوم ماکیمان در خارج خورد و چون بدان
تنفیه تمام باید در چشم اولاً قطره بکار برند و میل قریب او بر نزنند و زان در روز و دوای خارج تعمال کنند و خصوصاً اگر در شدید یا صربان
مفرطه التهاب تحت باشد بکمی سفیدی بشیرد رقیق یا لعاب بهندان در شب و روز استعمال نمایند و چون سوزش ساکن شود شیر زنیان چکانند
تا جلا و غسل نماید و این قطره بکار برند بکمی نخل لعاب بهندان شیرین و شیر و ختران و سفید و سفید و گلاب و آب کشنیز و برهم زنیان تا کیسان شود
و چشم چکاند و مرض زان در خانه که روشن باشد و بر روستی او پارچه سیاه آویزند و اگر ماهه منعب بسوی چشم باشد شیا فانی که در قولنجی
باید ضما و کسند و هرگاه مرض ساکن شود و شیا فانی که در قولنج مذکور وسطور گردد با آب و شیر حل کرده و در چشم چکانند صفت شیا فانی کافور
که در ابتدا می روی نیکوست سفیده از زیر پشت در صمغ و کثیرا هر واحد صفت درم اقلیمیا سه نقره درم کف دریا از زروت هر واحد
چهار درم سحر گین سو سار یک درم کافور نیم درم شیا فانی باز در صفت شیا فانی که استعمال او در وسط و صمغ است صمغ و
سفیداب هر واحد سه درم کثیرا و حنظل هر واحد یک درم آب کلیل الملک شیا فانی سازند و اگر

امراض من علاج در حار و سردی مندرج است

ضعیف نگار و پوستی در علاج نکند تا آنکه قرص مندرگردد و ثابت بن قرص گفته که من معاجبه می نماید در حار را و ابتدا بقصد قیض بعد از آن باسهال
 بمطبوخ نوک و پهلایه در اول دور آخر باین مطبوخ خیار شیرین بگزید پوست پهلایه زرد و پانزده درم منیز منقی پانزده درم و در آب فیر نه و صاف نموده و بگزید از آن
 دو نکت رطل و در آن مغز فانس خیار شیرین و در محل نموده صاف کرده یک درم روغن بادام شیرین بر آن چکانید و میگرد میانند بعد از آنکه بدو ساخت
 پیش از آن یک درم غار لیتون با جلاب شسته خورده باشد و از حنض مندل غنیمت بر یک و خیزا قاتیایم خیزو شیان ساخته عند حاجت آب کشنیز تازه حل کرده بگزید
 طلا نماید و متوجه معاجبه می گردید چنانکه شیر زبان در ششم شب روز و اگر التهاب و بیجان زیاد باشد بدل آن رقیق سفید و سفید مرغ همیشه چکانند و چشم را با آب شیرین
 بانوک سرکه و گلاب بشویند و اگر وجع شدید باشد لعاب بهلایه با شیر زبان در دم و چشم چکانند و جهت آنکه سرکه تسکین است و اگر بدین تسکین نیاید شیان اینس چکانند
 و شیان اسفرو شیان خلوقی در وسط مدافع است و اگر کثرت رطوبت چشم باشد در روغن سفید استعمال نمایند و چون علت کم گردد و در چشم اندک سرخی
 باقی ماند در هر مقدار آن است و معنی گوید که در دم حار تخمه است پس اگر در اینجا علامات درم حار از ارتفاع و تدر و حرمت و ضربان و صلابت و تمدد
 او رده و ارتفاع اجنان باشد اول قصد قیض از جانب چشم علیک کند بعد از اطلاق طبیعت بلعج پهلایه زرد و آلو بخارا و قمر سندی و شاهنره و ترب و غار لیتون نماید
 معاجزه اسهال کند تا که بنفیه سر حار مل شود و درین عظیم المنفع است هر گاه در آب کاسنی و آب غنیمت انقلب لقوح سازند و بهتر است که اول با لافو
 مثل آلو قمر سندی و بنفشه و پهلایه زرد و خیار شیرین و زنجبیل استعمال آورند بعد از آن آب کاسنی که در آن صبر لقوح کرده باشند بنوشانند بعد از آنکه آب بخورند
 و هر گاه بدن تمامه از او پاک گردد اول سفید و سفید رقیق در سه روز و شب در چشم چکانند یا شیر زعفران سفید و یا شیان اینس که از سفید لب رخ و درم و انزروت
 سه درم و کثیر او نشاسته هر واحد درم افیون نیم درم و شیر زبان یا سفید و سفید رقیق ساخته باشد و اگر تنوزیاده بسوی چشم منعی باشد بگزید و حنض مندل
 گلاب و آقا قی و مانیثا و غنیمت انقلب و عصی الاعمی و سفیر جل و گل سرخ و ازین بجز شیان ساخته وقت حاجت آب کشنیز سبز سائیده بر پاک طلا کنند و در وسه را
 آب برف مع قدری سرکه بشویند و تدر بر او یا پس در اول مرض استعمال کند و اگر رطوبت کثیر و امتناع باشد چشم را صاف کند و در روز و انزروت سفید شیر زبان
 سوده در آفتاب خشک کرده باز سائیده عمل نمود هر گاه مرض باخطا آید نبرده بنفشه و آرد و جو گل بالونه و بنفشه صفا و کند و اگر در باقی باشد بعد بشویند
 و شیان مانیثا و فلفل و صبر و افیون و آقا قی و آب غنیمت انقلب یا آب کشنیز سبز حل کرده طلا کنند و اگر در اینجا صدادع و ضربان باشد
 در آب بلعج خشکاشش یا کاهو حل کرده استعمال نمایند و در آخر در روغن سفید که از نشاسته و شکر و انزروت مرئی بشیر ساخته باشد استعمال آرد لعاب از آن
 در روز و در روز قوری از مانیثا و زعفران و در شب لافو و در لیل آرد صابون حاوی حنیمت که در در حار قصد سردی از جانب لعل کشنیز و شربت غنیمت
 و میلو قمر و بنفشه بنوشند و در ابتدا و دای لذاع سوزی چشم بکار برند و لیکن طبیعت بار الفدا که ایجاب بنفشه نماید در صبح جلاب از غنیمت ده عدد و بنفشه نیم درم
 و شکر و درم نیاشانند و غذا خورده ماس و مغز بادام و مغز نخود و اگر صفر غالب باشد از این مصدور چشم شکر یا قمر سندی یا آلو بخارا و غنیمت مع شکر
 و مندوزمه مال طبیعت بمطبوخ پهلایه زرد و کند و در ابتدا شیر زن مع سفید و سفید مرغ در چشم چکانند و بعد از آن گلاب آب کشنیز سبز یا کشنیز تنها و حنض مندل
 و مانیثا چشم صفا سازند و غذایه بار در طب مثل مزوره نارنج بجز بادام و شکر که ترشی غالب نبود بدیند و شیان اینس کافور می اکتال نمایند و اگر در روغن سفید
 و التهاب شدت کشنیز اینس افیونی بکار برند و لعابات بار در طب مثل لعاب بزرقطونا و بعد از من شیر زعفران و بصارات بار و مثل آب کاهو و خرفه و کشنیز
 و غنیمت انقلب تر و لو خیا و مانند آن بر هم زوده در چشم تعظیم کنند و اگر او در چشم منعی باشد آب غنیمت سبز در روغن که طلا کنند در روغن جلاب
 بشویند یا قی میویند که در او دومی یا مرکب از دم و صفر یا دم و سودا و دم و بلغم ابتدا بقصد سردی و کند و روغن بمقدار واجب بر آن را اگر جان بعضی باشد
 کند و اگر حاجت فصد بر روز دوم افتد آخر کند و کذکاب اگر حاجت باسفرغ شود بلعج پهلایه و مانند آن مثل خیار شیرین و قمر سندی و شیر خشک سازند و صبر صبح
 شربت بنفشه یا میلو قمر شربت انار ترش باشد که نبروز بیاشانند و اگر باین شربت ششاش نبوشند بر در اس عین کهنه و خواب آورد و تدر بر صواب
 در روز و در روغن است که اول با دوی که کانی مواد از چشم و ناشف رطوبات و عدل بلعج باشد ترکیب اده احتمال نمایند و این منفعتها در شیان بر زیلو یا یا نشسته می شود

و ترکیب این شیاف بر دو نوع است یکی آنکه در آن او ویر قالیسج و رافع اکثر باشد و این را بنفید می بنهند یا شیر زمان کل کرده قویق ترکیب کرده و دیگر آنکه
 در آن او ویر قالیسج که در حمله بیشتر باشد و این را غلیظ تر استعمال نمایند و اطلاع که در ابتدا بکار برند تا ماده را از چشم باز دارند و از شل صغ و زعفران شیاف مانند
 و حوض من باید ساختند بر پیشانی طالع کنند و اگر ماده خشک گریه باشد طلا از معماره خرغره و غصاره و سنبل آریجو و زبر قطونا و آب جنب التلمب و بنفید می بنهند
 سازند و اگر حرارت قوی باشد از گرد آسیا و کندر و مرزوق و زعفران و سفید و تخم مرغ بکار برند و اگر ماده سخت سرد باشد از چند بیس تر و زعفران و زرف و در آن طلا
 سازند و چشم را در هم از یک پاک کنند خاصه از زرد شک و قطریق و دیگر در علاج الواح در حار است که اول بنفید می بنهند و چشم چکانند آن سکن و صغ و در
 حدت ماده است و شیر زمان همین سکن و درست لیکن در آن قوت جلا و منجیست و لعاب بهدانه شیرین آب صغ هم را در و هم سکن و صغ است و شیاف بعضی شیرین
 و رابا که بر نافع است و هر گاه ماده از نزول بسوی چشم استغراق منع نشود و صفا در بنفشه و نیلوفر و کاسنی و گل سرخ بر چشم نمایند و در جبهه وضع طلحه مذکوره استعمال
 کنند و هر گاه ماده از نزول منع شود و شیاف قالیسج حمله مثل شیاف بعضی که در آن یک درم از زردت و زهل کرده باشد استعمال نمایند و بعد از آن شیاف ملکایا
 بکار برند و اگر قدری در دم باقی ماند و ابتدا از قالیسج و مرزوق و زعفران و سن سوخته و صبر طلا کنند که آن ماده باقی تا تحلیل کند و دیگر ماده را باز در دو هر گاه پیلان طلوت
 در صغ یا بس و التماق زائل کرده و این علامت یعنی ماده و اشطاط منقض است و درین حالت با احتمال شیاف احمد بن حنبل تمام نافع پدید آید و اگر احتمال این در چند بار
 زائل نشود یا محروم حاجت آید و بعد از آن آخر مرزوق را بکشد و اگر با اینمه تداوم یابد و در آن روز زائل نشود معلوم کند که پاک چشم جرب دارد پس علاج جرب باید کرد
 ابو الحسن گوید که در درد موی سبورت و بفضه قیفال کنند و خون از جانب چشم شدند الا المذوات بر آنند بحسب قوت و کثرت ماده و موی و قوت آن و در ابتدا
 با استعمال سبل در چشم حذر کنند و بنفید می بنهند و لعاب بهدانه و چشم چکانند و هر گاه لعل ساکن شود شیر زمان قطور کنند و صندل کلاب بر سر طلا نمایند و افیون
 و بنفشه و نیلوفر و سوید و انار خویش و سیب و اناسیاتی و سبی متخاص کنند و تعدیل طبیعت با بار القرح و شیرت نیلوفر و بنفشه نمایند و از خوردن گوشت و حلوا و
 شرب تملب و مسیاج و حام و جاع حذر کنند و بخوروات غذا سازند و هر گاه علت تسکین باید شیاف بعضی در آب و یا شیر حل کرده و چشم چکانند و در و در پیش بکار
 و چشم را با ریاحین بشویند و هر گاه علت اشطاط پذیرد شیاف قطع نمایند و در و در بکار برند و در حمام و زهل کنند و پاک باز کرده و شیاف احمد چکانند و زعفران
 تیو و مرزوق غذا سازند و اگر ماده صفراوی باشد بنفشه بدن مطبوع کنند و حدت صفرا را بشیر و خرغره و دار القرح و آب انار خویش و آب تمزیندی و آب آلو
 و آب جصرم با شیرت نیلوفر بشکنند و باقی تدریج در موی گذشت لعل آرزو احمد بن حنبل است که گفته علاج در موی و صندل قیفال از جهت مجازی علت است
 اگر اعمی نباشد مانند تجربه یا سهال یا منغص یا احتباس طبع یا ضعف یا سن از ضعف و کبر و اگر طفل باشد جاست نمایند پس لطفا و تعدیل مزاج مثل شربت انارین نمایند و
 عتاب که در قالیسج از هر واحد یک اوقیه گل بنفشه چهار درم در یک درم اصل السون مقشر کوفته و دو درم گل نیلوفر مغت درم چوشانیده باشد بنفید می بنهند و در موی
 مالیه در آن ناف نموده و یا شامند و اگر طفل باشد این نفع را با شکر سفید یک اوقیه یک نیم اوقیه شربت مرتب سازند و یا شامند و لطیف غذا نمایند و زوروات
 معموله از شکر و نیلوفر با قطع یا با موی شیرین یا اسفناخ تناول نمایند و آخر از آنند موی که در آن مثل گوشت و فخر عمل و شیرینی در روغن اجتناب از افندیه بخورد نمایند
 عدس با قالیسج از افندیه غلیظه مثل سر سیه و گوشت گاو و شب خوری از حرکات عنیفه و اگر سنگی متلا نمایند و یا با بنگیا جانند و ساقین برست مان در ابتدا
 در شیر زمان و در قویق سفید و بنفید می بنهند و لعاب بهدانه قویق و چشم چکانند پس شیاف احمد شکر کشند و در وقت تیز وقت خواب شیاف بعضی از زرفی و چشم چکانند
 و بیرون چشم شیاف احمد شکر طلا نمایند و در وقت انتها شیاف بعضی ساور و زرد و چشم چکانند و در اشطاط شیاف خوران طلا نمایند و بحام زرد و طبیعتی از نشسته
 که بعد صندل بر و بر یکین طبیعت بگیرند تمزیندی لعیق و تخم آن و در کرده است درم آلو و عناب هر واحد پانزده درم و نیز منقی تخم گوشت تخم کاسنی کشنده خشک
 برگ جنب اشطاط هر واحد یک کف پسته زرد کوفته مغت درم همه را بچوشانند و بزوزن صد درم صاف کرده و چهل درم شربت بنفشه از اخته بگرم نمیشد و غذا فرود است حدیه
 معمول هر که در آب خورده و یا نماند آن دهند و ظاهر الحلاوة باشد زیرا که ترشی سرکه و خورده مضرت بعد از آن با این شیاف احتمال نمایند بگیرند از زردت مرئی
 شیرینج درم شسته شیرین بلغم و دو درم کثیر صغ عربی هر واحد یک درم سفید اب از زیره درم قالیسج یا فیضه و دو درم افیون خالص مسطوح تا یک دانگ

کوفته بخیه بیشتر دختران سرشته یا سفیدی سفید رقیق شیاف سازند و بشیر دختران حمل کرده بکار برد و از حمل کردن شیاف آب خالص را ابتداءی در حفره
پس اگر بشیر خراب سفیده سفید و متیاب نشود در آب باران یا آب طبوخ بقیع آهن شیاف را حل کنند و رقیق بچکانند و بشیرت خواصه دیده شیم را با آب شکر کشاده
انگ انگ بر قطره بعد ساعتی چکانند و تا دو روز در شبانه روز سه بار استعمال نمایند و کبیده را تقویت چکر از چشم می نمودند و بعد شیاف مذکور غلیظ تر بسیل
استعمال کنند و تا دو روز صبح و شام بمحل ریزند و بعد عمل شیاف چشم را بر فاقه بسلول بگلاب مویز برینند و بعد یک ساعت چشم را او کرده از چکر پاک نمودند
و بعد از آن در از انزروت مدبر بشیر غریبه درم و نشاسته یک نیم درم شکر سفید یک درم سائده در چشم کشند و بهترین و در آنست که گفته بود بعد به دستور بر فاقه
مذکور برینند و بعد یک ساعت و کرده صاف نمایند و تا سه روز صبح و شام بمحل آریزد و بشیر وقت خواب اطراف عصبی را می و برگ عنب الثعلب و
اطراف کاشنی و قدری از خردو که در اگر موم و با شد بار یک سائده و سفیده سفید یا العباب سفید سرشته بر خرقه نهاده بر چشم گذارند و بخوابند و مسج
باب نیم گرم بشویند و تا حصول صحت آنگاه بر روزند که اگر کبیزه را از مخرج اندکی جفاان و غلظت در نلک باقی نماید تا تمام تکمید چشم باب نیم گرم لازم گیرند
و از عشا و صبح بالمرغ کنند پس اگر از این نجات حاصل نشود و شیاف آجر حاد و اجناس را بخازند و اگر احتمال آن نکند با جملین خاک نمایند و اگر از این تنبیه
نروال نپذیرد باز آنکه فضله منصفه بلغمه عسر و غلیظ است و اگر با وجود آن در دو روز در محل چشم نپذیرد باقی باشد یقین نمایند که در طبقه شبکیه فضله بسیار است
پس علاوه بر فضله قیفال و استسفرغ بمطبوخ مذکور باز دیگر نمایند و از احوال عمل چشم را راحت دهند و اگر نماند نشود با اجناس بود و اصول شفا را نشکر کنند پس
اگر آثار شرفاق یافته شود و دست کار رجوع کنند که شگافه خارج نماید و اگر شرفاق یافته نشود و در باطن خفن مثل تخم انجیر موس کرد و با این خراب نشد آن وقت
از آن ساکن شود و شیاف بعضی انزروتی مذکور که احتمال نماید و گاهی ریزد و موسی حاضر نشود و او آنست که جمله تخم میگرد و از احوال لغز و مده کثیر غلیظ نشود
باز در وقت بخواب از احوال میباشد و باشد که اجناس و منطبق نشوند و هرگاه هوای باران ریزد در دست پیدا شود و اطباء می خزان از باران عاقلی گویند و اگر کثر
این در چشم را فایده میکند و بسبب وجوب این علت صدام سفید است که از اجتماع بخارات حاده غلیظه موسیه و رخسای خارج قحف افتد و علاجن سفید
تقیفای است و از خارج خون در سه چهار بار روز در ابتدای این رخساری در چشم احتمال نماید و از جمیع اجزای دیده بر سر کشند و بر فاقه شیرین تقصیر روز
و از اشیا سختی تر مثل حصرم و سرکه در روغ و نمایند آن جنبان کنند و بعد پنج روز از فضله مطبوخ خفیف تلخین طبیعت نمایند و شربت بار اشعیر لازم گیرند
و از سوختن اشتیاق کنند چنانکه در علت آن خطاط ظاهر شود و نشان آن خطاط این مرض است که البته زرد میشود و بعد سرخی لبه شیاف ریزد و احتمال نماید و اگر از آن
اشکک بسیار دید شیاف بعضی سوده اضافه نمایند و بشیرت بشیر و شکر بر سر و چشم از لیسان بدوشند و کمالین بشیر و درین مرض بعد از خطاط و اشعیر
که در طرفه مثل خون بال که پودر ریزد آجر حاد که در غیره علاج میکنند که احتمال نمایند و از آن صحت حاصل میشود و هر چه در صدام سفید کشند که بشیر آریزد
و سخم او گوید که علاج عام در آن است که بعد از سفید بشیر چشم نماید بشیر که مقوی چشم و مانع از قبول مواد باشد و درین وقت هر آنچه بدان احتمال نماید اگر
سایع برود و قبض باشد بهتر است زیرا که بزود نسکین حرارت نماید و قبض عروق را تنگ کند و از قبول ماده باز دارد و این منشی درین شیاف البوا هر جمع است
گویند که سخم یک درم و قبض کمی دو مثقال درم و تلخیهای فصد و دو انگ آفاقا نیم درم و تلخیهای سفیدی دو دو انگ و نشاسته یک نیم درم و منج الوصغ
بهر واحد یک درم و انزروت مرئی یک مثقال کوفته بخیه در آب خالص مثل عدس شیاف سازند و سائده همین احتمال نمایند و بالای یک اطراف کاشنی کوفته
شخم ناربری و الا شخم نارنجیوش سائده و پلعات سفید و پروغن گل سرشته بر خرقه گران آلوده بگذازند چشم را بر فاقه صلا نه بنزند و بعد مضمون و چشم را
صاف کنند و بر یک همان دو انگ از زهرها محفوظ دارند و چشم را بدست هم نماند و بعد دو روز از فصد اگر مانع نباشد و فصل صفت باشد یا ربع این
سطلخ تلخین طبیعت نمایند که بخارا عذاب هر واحدی عدد پنجین یا زرده درم تمزندی سی درم بلبله زرد و سفید درم کاشنی تخم کاهو هر یک نوبت درم کثیر شکر
یک کت چوشانیده و الیزه صاف نموده و یکصد سی درم از آن کوفته درم فلوس خیار شنبه در آن مالیزه صاف کرده شربت بنفشه و داوقیه و حل نموده بوشند
بعد از آن غذا زیراچ مزوره شیرین بریند و بسوی چشم بخازند اگر اشک کم کرد و یا منقطع شود و درم بگاید و سرخی قلت پذیرد از نشاسته و بشیر و صمغ عربی و فاقه

هر واحد یک درم افیون نیم درم انزروت سفید خفیف الزون مرلی بشیر خرد و درم اقلیمیای نضه یک درم جنف من و دانگ کوفته نخبه آب عنب الثعلب مرق
یا شیر خرابه و درسته از عدس کلان انزخ و کویک شیان سانه و یک مثانه از ان و شیر و خزان کل کرده در چشم صبح احتمال نمایند که لانتت عصر هرگاه در چشم
ظاهر شود و ان زرد شدن و غلیظ گردیدن چرک و کم شدن بصر است و هرگاه چشم بکشاید بسیار سیاهی او غشا از منصل باشد چون از نخبه آنرا بزرگ نمیرانم تا فل شود
درین وقت انزروت سفید خفیف مرلی بشیر خرد درم نشاسته شیرین طلخه دو درم شکا طبرزد دو درم بار یک مسامیده و بجز نخبه زرد و سبز زنده و زرافه و بکلاب
تر کرده خوب بریندند و بعد صمغ زرد و چشم را کشا و ده صاف نموده بشیان مذکور احتمال نمایند و اگر در چشم بصورت چیزی قروح معلوم شود درین وقت شیان
ابین مذکور در سفیدی بینه قیق حل کرده و زرد و زرد کور در ان امیزند تا مثل سرم گرم گردد لیکن مقدار زرد کمتر باشد و گیس شیان بشیر از ان احتمال نمایند
بر پاک مغز بادام قشر پنج عدد در آب عصی الراعی بار یک سوده و صفا کنند که ازین حرقت تسکین یابد و پاک تقویت حاصل نماید و هرگاه سفیدی چشم صاف گردد
و الشقاق و مرض زائل شود از شیان ابین مذکور و شیان احرلین یک یک مثانه در آب مخلص سوده احتمال سازند و بر پهنی و تغذیل غذا و اقتصاد بر مژده است
لازم دارند پس هرگاه مرض زائل شود چشم نظر کند اگر احیان او غلیظ باشد و خول حمام و کفید چشم آب گرم و احتمال بشیان احرلین و بر و نخبه لازم گیرند
و وجوب است که صلابت اجنان را همچنین ترک سازند که در ان خوف عروص سل یا جرب اجنان است و دیگر ادویه که در ابتدا می رود و انما و اخطاطا و طیب
احتمال نمایند نه تفلور است که یکی از ان عروص تفلور مسکین است و در ابتدا بعلل آن زرد و زرد انتهای مرض تفلور و اجاز نیست بجز چشم نریج و بعد از شیرین و نخبه
هر یک ده عدد و یکونبند و نشاسته نیم درم و جو قشر سی عدد کوفته و انزروت سفید نیم درم و جنف من کل و دانگ و ظرف آب گینه یا تقره کرده آب شیرین بران
سجوشان با تبن با نم غلیظ شود پس صاف نموده و در شیشه دیگر کرده سفیده بینه قدری آمیخته بجنبانند و هر روز دو سه بار در چشم چکانند که ازین طریق
و دمه نماید و بعد تسکین در ابتدا نمایند بعد الجلی که مذکور شد و و م تفلور محلل است و در زرد مرض استعمال کنند تا سبب از چشم نریج و بعد از هر یک سی عدد و یکونبند
و انزروت سفید یک نیم درم و در شیشه که در بالای آن آب عصی الراعی و شیر و خزان بریزند و با قش ملائم سجوشانند تا که ازین شود صاف نموده در چشم چکانند این محلل
و طبعی و نفع است و از ترکیب ابن علی صغیر است سوم تفلور متعطل در اخطاطا است بجز در انزروت و اسهال و بر کف دست بالانتهی که کف سیاه شود و بعد از
کتاب بران چکانند تا که زرد و بکار بردند و همچنین کنند تا بقدر متعطل جمع شود بعد بران شیر و خزان از پستان برداشته حتی که رفیق شود و نفعات در چشم
چکانند و این تفلور مسکن محلل است و از خروج نبره و وقوع قرصه من گرداند و حاصل لطف است

علاج مشترک رمد بار و طبعی و سوداوی و ریجی

و نظر گوید که رمد رطب سلیم طی البر است در مدیاس سحیل البر باشد الا در ان خوف عروص عین است با بجز در رمد بار و استغراق غلط بار و نمایند و باست که
تکرار تفرغات حاجت می افتد مشروب باشد یا حقه یا غرغره پس علاج بر ادعات کنند که بسیار بار و نباشند و در ان قدری تلطیف باشد مثل مرو انزروت
و اگر شیان منبل بعضی آبهای معتدل استعمال نمایند نیکوست و اگر در طبقات چشم آفت نباشد یا یکی که در ان زعفران و قلع قدیس غسل جو شانیده باشند
احتمال کنند و در ابتدا انتقال قدیس بر پیشانی طلوح سازند و خصوصاً هنگامی که طریق ماوه از حجاب خنای باشد و کندک از شستن روی آبیکه در ان قلع قدیس
حل کرده پسند بکی نیست و اگر طلوح اجنان در ابتدا تریاق کبیر یا با گوگرد و زنجیر کنند بهتر بود و شرب تریاق نیز نافع است و سنا و برگ بیدار نیم سوده و برگ طی
و شرب نخبه مجرب شیخ الرئیس است و گوید که شب یا بی سوزن یا آب ششم حنه آن سایه و مسکه گاو آمیخته بر پاک طلا کردن بر الساعه است و تفلیر آب حله لعاب
تخم کتان بیشتر رمد بار در نافع است و بعد از ابتدا شیان احرلین شیان احرل که در شیان و ازین محلول در آب برگ کوه نمینیا برگ که بر تنها بکار برند و مقدار آن مخصوص
سوا باز و مثل مرو زعفران کنند و در منبل و چند بیت و قدری مسخ و صبر خاصه و سما و شاخ گوزن سوزن و شب یانی و قوتیامی بنر و جدو ارد و قرفل و فلفل مسکین
و با و بود و چنانی و زرد و حوب و آب باویان و آب عنب الثعلب است و بقول دسقوریوس کند و دهان کن مسکن ادرام بارده چشم است و که از احتمال
آب برگ ترنج و از هر کسایت مثل شیان مسطوطی تمان و احرلین و شیان شاونج اگر در شیان دردی بنجله آنها جاید و بان است و صفا داشته تسکین او جاع

چشم کند و تدبیر لطیف و حمام استعمال نمایند و لقمه ای که در روز باره و غرضه و حقه مسله و حمام مایع است و زینت بر سر آب طبوخ با بونه گل سرخ و مرزنجوش اگر
 علت کسب کثرت فضول و در دهان تشنه بماند با شامیدن ایاج فیه و قبا لقیون زهر واحدیک شقال اهل شسته نافع است اگر علت طبع بود اگر از سودا باشد شامیدن
 مطبوخ فیه سون و بعضی گویند که اگر آن بچ باشد جزو از عرقان ایون باشد آب یاب مرزنجوش سود و طلا نمایند و شسته شامیدن با آب لیسون و کله گندمی یا شامیدن غده نخود با آب زردی نام است

علاج زردی

بند نفع ما و در مینج بغم مسهل ملغم و حب ایاج دهند و لغز صبر در آب کاشنی بصورت افراط طوط و کثرت در و بعد است و حاجت لقمه مطبوخ اسطوخودوس
 با در جو عینب اشلب باویان هر یک نه ماشه سون تنطوریون دقیق هر یک چهار ماشه موز منقی و قو له انجیر زرد و چهار عدد و کله گندمی چپار تولنج شمش روز داده
 حبت تنقیه بدن و دماغ وقت آخر شب حب توقایا یا ایاج نه ماشه خوراند صبح در مطبوخ مذکور برگ سنا و قو له تر به بنیدنه ماشه زنجبیل سه ماشه خیار شسته سبز
 هر یک نهبت قو له شربت اسطوخودوس سهل علوی خان چهار توله روغن بادام هفت ماشه اصنافه نموده بنوشاند و بجای آب عرق باویان و یا گا و زبان نوشاند
 وقت دو در پیونج و آب و یاب بنوماش دهند و وقت شام نان تنک با و ال بنوماش خوراند صبح مطبوخ منفع مذکور با صافه شربت اسطوخودوس ساده چهار توله
 حرف و یا تو درین نه ماشه پاشیده نوشاند و سه چهار سسل و ده حبت تعدیل مزاج اطرف اسطوخودوس علوی خان استعمال کنند و ایضا بعد از آن به تعدیل مزاج
 کله گندمی خوراند و بام روزی بگلای نیم گرم شربیند و صبر جنفص مرکز قایا زعفران در آب عینب اشلب سائیده بر پاک سنا و کله گندمی و اگر او بسیار باره باشد
 بند سیر زعفران را پنج صفا و نماید و لعاب حلبی مغسول و لعاب زبرکتان و چشم چکانند و شامی کمال نمایند و بعد دو سه روز از استعمال العبه دور و بعضی و
 شیاف اهلین کنند این هنگام کمال شیاف بر روی بسیار نافع است و گویند که بعد تنقیه حب توقایا استعمال شیاف منج شانی بود و هر گاه مرض مزمن شود
 شیاف اهلین و زردی زعفران نماید و اگر مد طول کند و سرخی چشم و دماغ زایل نشود و بنجرت میاید مغسول و شامه و سفید بجا نبرد و از استعمال سیر زعفران
 و شدت اخترازشانید و باید که غذا چوده منع و یا گوشت بریان باشد و آن درین نوع رسیده شامی و تجلیل بیشتر از تعدیل است و باید که دماغ او دیده باشد که درین
 باقیض اندک گرمی و لطیف باشد و مراد از روت و زعفران و شیاف منبیل و نمک و زهر حلال کثیر النفع است و در کمال استعمال شبارات و غزغز منقی دماغ از ملغم صفا
 غزغز با ایاج فیه و سکنجبین صمغ عسلی که بعد از تنقیه نفع بسیاری بخشد و همچنین سوط باب چند رانده که سندوق هندی و در طب گزیده مذکور است که علاج
 زردی قطور و چشم است شیاف بر روی با لعاب حلب یا لعاب گل خطمی بوده و طلا می صبر و روت و مرصانی چشم و تغذیه بنجود آب با شیر و حب و طعم و در وقت پدید
 بر جلاب متخار و با در بنجوبه و باویان هر یک دو درم و پودینه و گل بنفشه هر یک سه درم جو بنامیده و آن نموده و کله گندمی کرده یا شامیدن اگر کله گندمی هم نرسد سه درم
 گل سرخ و گل چشمانده نمایند و در جلاب شکر شیرین کرده یا شامیدن و چون نفع نماند بر کرد و تنقیه ملغم نماییه حب ایاج و ایضا این ملکه علوی خان
 در مدغمی ریخی نزل میبرد خود کالیم است یک نیم توله که کفته بنجرت زعفران چهار ماشه سفیدی بنیدنه و غزغز یا کیمیا پس چوپنی حب حل کرده سنا و نمایند و الطالی گوید
 که در مطبوخ با آب شرب خارقون آب بنجرت تنقیه کنند بعد از وضع امر جاد و آب حلبی علاج کنند طلالی زردی بنیدنه روغن گل زعفران سه بنفشه که او را الا خون زعفران نمایند و
 افاقیا و بهر سادی ایون نصف یک جزو کله گندمی و طلا نیز نافع در باره است و این لسوع گویند که در مدغمی بنیدنه حب توقایا نمایند و منج حلال شیر زبان و چشم چکانند
 کمال زعفران و مر و تو بیای محلول سازند و بشویند و عصاره قنار الحار بر روغن بادام سحوط کنند و عصاره قنار الحار و مانندان در زردی دهند و قبول اول منج جاد
 در مدغمی آب برگ حبه قدری گرفته بشد و چشم کشیدن چارچ بسته خفتن و صبح کشادن در سه روز صحت نمایند و کله برگ کمانی سائیده و چشم بستن و یاب برگ کمان
 قلو صافتن سفید است ایضا چون بعد تنقیه در و دفع و سرخی باقی باشد صفا و زردی و چوب زنجبیل که کنار هر یک سه ماشه انیون یک نیم ماشه در آب برگ
 کوه بنظر عظیم لا شربت و یا زردی و چوب سه ماشه و یا زاده در آب پوست شمش سائیده بر بنیدنه مندونه نو که بعد رخا چشم باشد لیب ساخته در سایه خشک سازند
 در روز دیگر زعفران همچنین بران لیب ساخته از خشک نمایند و در روز سوم همچنین انیون پس برایش گرم نموده چشم نموده با لایش برگ مقبول است بگذارد و سه روز
 دفع نماید اگر سنا یکی از اینها همین ملغم عمل آرد همین اثر دارد و همچنین زعفران سه ماشه و سفیدی بنیدنه یک عدد و سر زردی و چند نوبت بنیدنه که براد و چوب گز داده

کمیک کردن عجیب الاثر است و باقی نسخاے ضماوات و پوٹلی نافع رمد مغنی در علاج کلی رمد و علاج رمد مرکب مسطور است حسب حاجت از آنجا برگیرند

علاج رمد سوادی

تزیینت باغ نمایند باغذیه و مار اشیر و ایزن و حمام و لوقات و قطورات و صادات پس تخمیه نمایند و گویند که فصد درین نوع رمد که ده است بنا بر ازیاد
 میس و بعد از آن پستان گاوزبان نیلوفر درش و او و صاف نموده شیر و مغز بادام شیر و کشنیتر خشک شربت بنفشه و حل کرده بنفشه و شربت بنفشه و شربت نیلوفر
 و شربت خشخاش و بند و سریره خشخاش چهار ماشه مغز بادام چهار دانه مغز نمب دانه هفت ماشه نشاسته چهار ماشه وانه سهل و ماشه کشنیتر خشک چهار ماشه
 نبات روغن کافور رمد سوادی مفید نوشته و بنفشه بابونه تخم کتان بار و روغن نیلوفر یک چشم سنا و سنا و کدک کشنیتر یک چشم حباب حبابه تخم کتان و روغن
 نافع شیرینان شیر خردک که بادام شیرین طلائق و قطور مفید و روغن بنفشه و کد و شیر و خرد و بینی چکانند و نیلوفر بنفشه برگ خلی جو شربت پستان و غیب و
 در آب نخت انکباب سازند و آبش بر مقدم سر ریزند و استخام نمایند و انکباب بیدانه و شیر زان و غیره مرطبات و چشم چکانند و شیاف و نیار جون اکتحال کنند
 و اگر حدت بسیار باشد از او به داغذیه حاره اجتناب نمایند و بعضی گویند که در رمد سوادی هر روز جلای از باد نخبویه و گاوزبان و عناب و پر سیا و پستان
 و گل بنفشه جو شانه صاف نموده و جلای شکر می شیرین نموده و بیاشامند چیزی روز تا نفع ظاهر گردد پس تخمیه سودا بطبوع اتمیون و حب لاجور نمایند و غذیه
 بنجوداب و یا ماش یا گوشت بزغال که کنند پس و چشم کشنیتر یا بر رویو یا شیر و زیترا یا لعاب گل خلی و در انتها شیاف و نیار جون و از مخدرات درین قسم
 احتراز کنند و عند انتها شیاف احمد را اکتحال نمودن نیز نافع و اگر کشید بود از استعمال او به لذانه احتراز کنند و گوشت بزغال و جوژه مرغ غذا سازند و
 مار اشیر و دیگر انذیه و اشرب به طلبه و مانع خوردند و بعد از تطیب منصف و مهمل سودا و حب اتمیون و بید و بهر تلخین طبیعت شربت لبغلی نیز نافع است یا انکباب
 با فیترون و بلبله استعمال نمایند و جهت تعدیل مزاج اطفیل اتمیون علوی خان یک تور با سه ماشه سطلو خوروس و سندر شیاف احمد لسن در آب کوفه و یا زایا
 و انکباب بنفشه و راتبا شیاف افسین سا و با این شیاف مجرب اتفاقا و در زمیغ عربی هفت و نیم درم مس سخته منسول یک درم با و الا اقلیمیا سخته منصفی
 سنبلیطی و احدیک درم علی الرکم کوفه بنجیه باب باران سرشته شیاف سازند و تمام نمایند از بیرون چشم نیز پس طول نمایند تا بیکه دران بابونه و
 گل بنفشه و نیلوفر و چشمه مسادی جو شانه باشد و در زمان تزیینت تقلیل نمایند از شیاف آهنی زیاد نمایند شیاف مذکور و در زمان استواء و خطا و مقدار شیاف سطلو
 نمایند و اگر خواهند بعد از آن کحل آنبوس محرق منسول بسیار با یک سوده و چشم اکتحال نمایند و اگر بجا مروزد و چیزی با می خوشبو بنویسند و در وقت و مانع نمایند از بیرون
 عنبر و ریاحن و کوشیدن عرق گاوزبان و نیلوفر یا شربت این هر دو و قبل از تزیینت تمام است فرغات و حملات رواند و چشم فرغات توئی ترک نمایند از آنجا
 مولد سودا پر بنزد و شراب بنوشند و اطلاق گویند که در رمد سوادی او لا تخمیه بشرب سنا و میو زین اتمیون نمایند بعد شیاف ماغیا بکار برده و نوعی از رمد است
 که با آن مداع و شکل وضعف بصیر باشد و این از فوطیس بود و علاجش تزیینت مطلقا و از کلام طبری مستفاد میگردد که نوعی از رمد است که از
 انصباب صفراوی محرق بزخمه و یا دیگر طبقات حادث شود و بسبب حدت ماوه و حرارت خود پس جنان و فحل و لاغری پیدا کند و آنرا رمدیاس گویند و آن
 بدترین انواع رمد و عسر العلاج است و علامتش رویت جنان و صورت و تخمه و غرور و رویت و خشونت عینین و سرخی ملتحمه احیاناً و حرمت اجفان و عرض مداع
 در اکثر و علاجش جناب از استفراغ فصد و مهمل است مطلقا و انشیا از تطیب و تبرید و پر بنزد و محوم و انشیا حاره و مقدار بر مزوره ماش و آب با قلاب روغن
 بادام و بصورت کله سرخی و قرار دره لزوم مار اشیر و استعمال ایزن و استمشاق روغن بنفشه و کد و تخمیه سرد است شیر بز که با نفمه بزغال بسته باشند
 بعد تعلیف بزجاسنی و گیا اسه تر تازه و مسعیط بشیر و ختران یک جزو آب عسی الراعی آب برگ بزرقطو و آب براده کد و بهم مروق کرده یک جزو درون
 کد و یا نیلوفر بنفشه یک نیم جزو در بنفشه جنبا نمیده بعد استمشاق آب گرم و انصباب او بر سر و خطا از سوزا بار و نامینه و بقول طب مثل کاسنی و برگ خشخاش
 و کاه و قلع نیانی و قلع مبارک و سمانخ سوزند و بشرط احتمال مزاج شرب شیر خرد و مار اشیر و در آخر تعلیف شیاف افسین سا و نافع و این قسم رمد با کمال کمتر
 احتیاج دارد بلکه تزیینت آن نافع نشود و بهرگاه مزاج مرین سودا می باشد و در مانع اجفان بود این علت دراز کرد و در زمانی کثیر ثابت ماند و درین مرض

چیزی بهتر از نیتین آب نیگرم بر سر استعمال آیزن و حمام با اعتدال و بیشتر از جماعت نیست و ترک ریاضت نیز فزونی این علت است و گاهی بیفتند طرب مثل ماه اشیر مطبوخ بجناب و سپستان امثال آن حاجت افتد و عادل اغذیه درین حالت سبک فطری است +

علاج رمد زنجی

شیره بادیان شیرین کشت با گل کنند عسلی بر بند و یا این مطبوخ مخلل ریخ بخوراند شیخ کفرس بیخ که بیخ بادیان هر یک نعت باشد ششون چار باشد بادیان بود و شنبلیله کوه هر یک نه ماشه گل کنند چار توله و غذا شو بای بیخ مرغ بنان تاک و هند و جلد و موسم لطلول طنبخ با بونه اکلید الملک مرزنجوش صفت سرداب ملوه مشهور بون غلیظ هر یک یک توله بر چشم ریزند و بسوس گندم و جاورس از زن و سسم و پیچیدانه و بسوس نخود و نمک لا بوروی تمکید کنند و بجام نشاند و بسوس و امیاد اکلید الملک طلا کنند و دیگر مخللات بکار برند و شیاف مذکور در رمد بلغمی در چشم کشند و یا این نماد مملع نهند بر کتف و شنبلیله لوی بنهر هر یک سه ماشه یا زیاده که قرص بر چشم بسته شود و زرد چوب سه ماشه آمیخته در ماهی آبی بر روغن زرد گدوی بریان کرده و بر فنا و دهناد و نیگرم بجناب بر بندند فی الفور تسکین درد و دفع سحر می نماید و یا این نماد کوی تر از است لعل از رند بر کتف یک نیم توله مایه ان چینی زعفران هر یک سه ماشه مغز باد ام نیم صفت مملع بر کتف شنبلیله و یا این سه هر یک بیخ ماشه قرص ساخته بر روغن بریان نموده بر چشم بندند و محجری ناری بر پس هر بنادان عظیم الاثر است و تخمین خوردن جواری صفت ملک میرک بلوی خان و این تخون ایشان که در طرد ریاح بغایت مفید است گل گاوزبان ششش توله یا با لاشب در آب و نیم طل خسیانید و بیخ جو ششانه از آب شش با نمالید و صاف نموده پس موز منقح بیخ توله انداخته جو ششانه که چهارم حصه با نذ صاف نموده و با نبات نیم آمار و شربت انار یا زرده توله بقوام آوند و زراوند طولی در روغ زربنا و قاقله هر یک شش ماشه زراوند و در حرح عود و صفتک لبخاچ زنجبیل هر یک نه ماشه کوشه نیمه غنبر شنبلیله در عرق کبوتره حل نمود در قوام مذکور یا نیز در شترتی از نه ماشه یک توله بعرق بادیان صفت توله و املاح و چند سید تر درین باب نافع است و بلخ سیلیانی بی عادل است و گویند که اول شش و بیخ منقول اکتحال کنند و چشم را با آب گرم بشویند بعد و شیاف احرار اکتحال نمایند بعد از آن میلی یاد و میل از شیاف غیر بکار برند یا بر شنبلیله طنبخ گاه گندم و موزنجوش و بالونه و اکلید الملک و شبت و صفت و در شیشخان و پودینه مفرد و مرکب با نبات و آب آن طول و ششش آن تمکید کنند یا بر شنبلیله گندم که بران شراب ریخته نام اکباب نمایند و شراب صرف نافع است و تناول در براق فاروق و طلا می او مجرب است با تجلیه عاجله و مبطولات و کمادات و حمامات نمایند و تمکید بجای و میل نافع است و هم مال صفت است و بیخ اگر چینی اکتال تسکین میکند لیکن بعد ساعت هر جان در رو شبت زاده از اول نام بر بیخ از تحمل میکند چنانچه جالبینوس گفته اند نمایند از شمال انیون هنگامیکه وجع عین از بیخ غلیظ باشد زیرا که باعث زیادتی غلظت آن میگردد و دانند که تسکین یابد بعد از آن شدت مینماید بلکه درین ایشمال تمکید و انصاف بجام لاکن است و اگر ازین قاعده زائل نشود و تنقیه بلغم نمایند و شیاف ترک کنند و از املا می سود بر چندر باشند

علاج رمد زرنلی

اول البهات منصوصه نزله حار و بار که در فصل نزله مسطور گردنوع نزله ششخص نموده تدارک او نمایند و ایضا در صورت نزله حار آنچه در رمد حار گذشت در نزله بار و هر چه در رمد بلغمی مذکور شد حسب حاجت بکار برند لیکن استعمال ترشی و گلاب از داخل درین قسم مناسب نبود و در نزله حار که با سحر چشم و سرفه و زگیلی قارورده باشد شیره خشخاش ششش ماشه همراه شیره عنب احاب بهیاد شربت بنفشه بدیند و شنبلیله یا نیشتره انیون در آب لیمو ریخته و قدری آب داخل کرد و چشم را نمایند و اگر با خفتان دیو آید و در دندان گوش و ضعف بصر باشد اول بر دیو تسکین از شیره کاکوش ماشه شیره کشتیز خشک چهار ماشه نبات یک نیم توله کنند باز در منقح صفرا جازمی چهار ماشه کشتیز خشک شش ماشه تخم خیارین کوفته شش ماشه عوض عنب اشلب گل سرخ شاهت و تخم کاسنی گل کنند افزوده جو ششانه صاف نموده نبات سفید داخل کرده و هند و ضمغه لکاب سفید یک توله آب عنب اشلب تازه ده توله نیگرم نمایند و بیخ منقح بلغم ششش توله گل کنند چهار توله روغن بادام چهار ماشه افزوده مسهل دهند و غرغره بزربلیخ کشتیز خشک عنب اشلب کوکنار هر یک چهار ماشه جو ششانه مذکور باز در منقح صفتک صندل سرخ کوفته هر یک چهار ماشه عوض بزربلیخ نمایند باز بجناب ایاز تنقیه و مانع بدستور معمول کنند بعد از آن اگر بسبب

تسکین

دوسه دست بزوی دریاچ اجابت شوند منخج خیارین کوفته شش شش ماشه بوز منققی منبت وانچه جوشانیده با گلکند داده سهل چپارم دهند برای در گوشت
سکه دروغن گل منجیه چکانند و اگر تخم شمش نشتا سه هر یک چهار ماشه مغز بادام چپارعدر مغز بنیه و آنه کشنده خشک هر یک و ماشه و آنه سهل ماشه نبات و در گل
قدر حاجت گرفته بدستور حریره منجیه بنوشند در نفع ضعف و مانع در نزل منجیه است و نشانیات نارنج جهت منع نوازل نافع و ضنا و صندل شنبلیله سوز و یک جزو
انزرو مست با یک سائیده نیم جزو بسفیدی بنیه سرشته جزو صدغین برای نزول و اوردر نیم جزو محرب نوشته و اگر از نخس چشم نکشاید جاست تقاد و جوشاننده
نزل خار و ضنا و فیون زعفران چشکری مردانگ آب سوخته نفع و به در نزل با نزل بلطوح اسطوخودوس سهل علویان حساب اربع تنقیه مانع نمایند جهت تکمیل
فراج و بس نزل اطرف نزل اسطوخودوس علوی خان اطرف نزل رمانی و حافظ الصحت و بر ششهای انطالی دهند و بدتفصیله اگر سرخی و درد باقی بود هر دو رنگ با گوشش با
تبرکند و آب بن مانع دهند و بنجیه ساخته بگذرانند که تا چهل روز یا لایس بر اسم مدله اندام سازند و غذا و ال بنوماش با مانع که نمک دهند و منققت تمام این عمل
بعد چهل روز بلکه بعد و ماه ظاهر شود و اسطوخودوس یک ماشه کونار چپار سرخ سائیده و در اطرف نزل کشنده برای یک توله آسینیه همراه عرق عنب الشلب بخورد
بعده با و دیان گا و زبان پرسیاوشان هر یک شش ماشه شنبلیله کاسنی منبت ماشه جوشانیده گلکند و نخل کرده بنوشند و گاهی برای در کبر السن براسه حفظ نوازل
که همیشه متوجه باشد با و دیان گلکند دوسه روز برای منجج واده حب ایاچ چهار ماشه با عرق شانه تره یا آب گرم سیدهند و در رده یعنی نرمی و سهل رطب یا پشکری
رسوت گیر و نخل آب کشنده بنسود و ضنا و میکند و گاهی براسه تقویت چشم و بس نزاله فیون زعفران می افزایند و پوست هلیکند و اسطوخودوس
پرسیاوشان هر یک شش ماشه بوز منققی و ده و آنه جوشانیده صاف کرده نبات یک نیم توله نخل کرده می نوشانند و اوست اطرف نزل بر ششها منبت و اگر خسته
هلیکند زرد و حب انیل هر دو سوخته زنجبیل حنظل کل هر یک سه ماشه در آب کونار سوخته ضنا و کندر حب است و کندر اهلیمه سیاه زنجبیل زعفران فیون پوست شمشاش
هر یک و در حنظل کل یک شقال مغزه یک درم در آب کونار سوخته نیم گرم بکار بندد که رنگه کسکه سیوی چشم او نوازل کثرت نماید و تا تحریک رس او را
منع کند و حمام جار نمایند و سرد را در آب گرم و سرد تر نکند و از مالیدن روغن بر سر نزع نمایند و از می گو یکسیرا که ماده بسوی چشم او سیلان کند و در بدن
امثال بنود و در مرض نزدیک است و اگر در نزل زرد بود در حمام و شراب شراب منظر عظیم است و صواب آنست که حمام و شراب بعد تنقیه و تعقیب غذا است
اتعمال کنند و انطالی گوید که از دم تقصید جبهه بصبر و پوست شمشاش و برگ آس و جوز شراب سرشته منع استر خا و نزلات کند و کندر شستن مطبوخ آس کل
و خطمی و جاست اخذ عین و نقره منع زرد نوازل نماید مطلقاً و سوید می نوشته که برای منع سیلان مواد بسوی چشم ضنا و شسته و آرد با کمال سفیدی بنیه منجیه
بر پیشانی محرب من است و کندر پوست سبز جزو خشک کرده و یا گل او و یا برگ او که در بریج جمع کرده خشک نمایند و سائیده بر مقدم رس در و در کنند که هر واحد مانع
نزول نوازل بسوی چشم است و کندر ضنا و پوست با یک پسته سائیده بسفیدی بنیه سرشته بر پیشانی که مانع انصباب مواد چشم است و کندر ضنا و در و در و با قاع
سوده بسفیدی بنیه سرشته و کندر ضنا و آب منحل بسوی و سفیدی بنیه گلنار آسینیه و اودویه مانع انصباب مواد بسوی چشم که در حکم دیگر نقل کرده اند از جمله ضنا
و زعفران است بر جبهه و پاک و کندر اخبار آسیا کند ز شسته اجزای مساوی و صطک نیم جزو در سفیدی بنیه سرشته و کندر حلازون صغیر بنیه سائیده بر خرقه کتان
نماده بر پیشانی از صغیر تا صغیر و دیگر و کندر ضنا و عوج و سولق و بزرقطونا و عنب الشلب بر کمو او حار و کندر آبنوس و کندر اعصاره و بلاب بسوی و کندر اقل
مقشر منضغ کرده بر جبین و بزربلنج و آرد با قلا و سفیدی بنیه چون با دویه مانع انصباب آسینر فعل آنها قوی گردد و کندر اعصاره با درج و کندر فلفل صندل
و گل سرخ با قاع و افاقیا و کندر مساوی بصصاره بازنگ سرشته و کندر اتریاق فاروق باب فرخ خشک حل کرده و کندر اخلاص و کندر انزروت و کندر کرم بری
سوده بسوی آسینیه و کندر آب برگ پاخیزد یا اطراف نرم انگور بسوی و کندر برگ کولب لسر که منجیه و کندر پوست بلطنج صغیر و کندر طوبت حلازون و صبر و مر
و کندر مغز و مجموع و کندر افاقیا و آرد با قلا مساوی باب شیل سرشته و کندر آب برگ و اطراف نرم زیتون بری و کندر آرد و عدس مع پوست و سفیدی بنیه
لت کرده بر پارچه کتان مالیده بر جبهه و صدغین و کندر گل سرخ تازه و کندر ضنا و کشنده سبز و کندر اعصاره گلنار و کندر آرد و جاب نبات نیم جزو یا آب بلطوح بزربلنج
سرشته و کندر انگ ساق بسفیدی بنیه و کندر اعصاره و مایا آب بلطوح پوست شمشاش و کندر آب کشنده سبز و کندر اجز منققی و کندر کسری قابل بلطنج و کندر طوبت صندل

دکاه حوض کی و اگر تمال زعفران اشیر زمان و یا آنوس و یا خولان و یا عصا ماره غلب القلب و اگر آن شیافات نافع انصبا ب مراد باین فصل انرا
 قوی کرده و یا شاخ گوزن سخته مشول بمرات و یا انند مرئی باب کماة و یا و خان کند و یا بسد و یا و خان تظران و یا و خان سیده و یا تو تیا سه که گرامنی
 مشول بمرات بعد نقتیة بن و تناول تریاق فاروق و یا شم منطل نریاع نزول است

علاج رمد مرکب

و عام است که مرکب از دوا دوا باشد یا زیاد مثلاً انزون و صفر یا انزون و بلغم عفن یا انزون و بلغم غیر عفن یا انزون سودا یا انزون یا سینه یا انزون
 ریخ یا انزون و بلغم یا انزون و سودا یا انزون و سودا یا انزون و سودا یا انزون و سودا یا انزون و سودا یا انزون و سودا یا انزون و سودا یا انزون و سودا یا انزون و سودا
 صواب و ران است که متفرغ خلط غالب بالترتیب کرده باشند و بیشتر همه در سهل و واحد اخراج می یابند یا مثل لوزغافیا که خروج جمیع اخلاط متمیز بعضی
 ازان از بعضی است پس اگر دوا مرکب انزون و صفر باشد تدریجش از قصد و سهل صفر اهن است که در علاج رمد کار گذشت و اگر دوا مرکب انزون و
 خلط دیگر باشد بعد قصد اخراج آن بسهل مخصوص وی نماید و تدریکه در قول ایلاتی مذکور شد بگریزند انصاف دوا دوا مرکب از صفر و بلغم غیره مطبوخ و کما
 گل نبفشه هر یک چهار ماشه شایسته پوست هلیله زرد و هر یک شش ماشه جو شایسته شده و حل کرده بنوشند و گاهی کاسنی سخته شده کوبیده بجای هلیله می کنند
 و گاهی پرسیادشان شش ماشه و نبات محض پوست هلیله و شدنی کنند و گاهی در بین شیره تخم شمشاد شیره مغز بادام می افزایند و یا اطریفل
 کشنیزی خورده شایسته مطبوخ و دس هر یک شش ماشه پرسیادشان پنج ماشه پوست هلیله زرد و کشنیز ششک هر یک شش ماشه لعرق شایسته جو شایسته و نبات
 و نخل کرده برهند و گاهی بزوان اطریفل و شایسته و کشنیز و عرق اشمال می کنند و رسوت گیر دوا و چشکری افیون زعفران و آب کشنیز مطبوخ و صفا
 می نمایند و یا ابرق فقیه ابرق بن بازم چرب کرده با طریفل صغیر سرشته همراه لعاب بهر اند عرق شایسته شربت نبفشه بنهند و اگر در باجول بود مطبوخ و دس چوب
 هلیله زرد جو شایسته شده و نخل کرده بنوشند و سجای آب عرق غلب القلب و هند و باز از سفوف دس دوا با طریفل کشنیزی سرشته بخورد و شیره تخم شمشاد و نخل کرده
 بنوشند و گاهی مطبوخ و دس سو دوا هلیله مرئی سرشته با با طریفل کشنیزی سرشته همراه شیره عنب عرق شایسته و نبات یا شربت بزری و نخل کرده بانگوا یا انزون پاشند
 میدهند و باز صفت ایارج سو دوا چهار ماشه با طریفل کشنیزی سرشته همراه عرق شایسته و عرق غلب القلب و هند و اگر در باطمال بود و نبات مد سرد از جانب طحال
 عنب گل نبفشه جو شایسته شیره کاهو سرشته بیلز و خاکشوی و نخل کرده میدهند و زرد و دس مطبوخ و دس شایسته و گل نلیله جو شایسته شربت نبفشه خاکشوی بعد
 سهل معرول یا زنباب اسفوف و دس بهر دوا جو شایسته شربت نبفشه شیره و خیارین خاکشوی با زبرامی طحال اطریفل کشنیزی خورده شایسته و گل نلیله از سفوف و دس
 جو شایسته و نبات و نخل کرده میدهند و خوردن اطریفل با وایان معجون شدنی نیز در رمد مرکب غصیر است و اگر افیون یک سرخ قرنفل و دوا و شنب یا لری
 چها ماشه در چوب بقدر نخل و کونار یک قدر برگ تمندی قدری ساییده در لوطی بسته اندازد آب تر از زرد آب آجسته گردانند و در شیره نخل کوبند نافع بود و انصاف و چشم
 بریان هر یک شش ماشه جو زرد و انیم عد و قرنفل زعفران هر یک نیم ماشه گیر و افیون پسناری چخالیه هر یک ماشه بلدی چهار ماشه بار یک ساییده چوب لیبته و آرد و آب
 ساییده در چشم کشند نافع در چشم است و آبست شاه صاحب نافع رمانیت که در آب چشکری با می هلیله زرد و هلیله سیاه هر یک شش ماشه زعفران افیون هر یک
 یک ماشه حسب لیبته بعد از حاجت بر چشم طلا نمایند و اگر رسوت سه ماشه از آب یک عد نلیله مخلوقه یک سرخ مصری چشکری افیون هر یک یک ماشه برگ نیم برگ بول هر یک
 دوی نیم عد برگ الی سه عد کحل نموده لوی بسته وقت حاجت در چشم کشند برای دفع سحری و در چشم از مجربات بعضی ایلیاست و اگر رسوت پنج ماشه مصری افیون هر
 یک ماشه نلیله مخلوقه و سرخ قرنفل و عد و نیمه را آب ساییده از میل در چشم کشند و اگر شکست شود و باز آب بنیازد و وقت صبح و شام استعمال نماید سیرا آشوب چشم و
 در وجه چشمه اندر گویند که در سه روز نماند و کل نبشند و صفا و چشکری خام و چوبسبب گیر زرد چوبسبب واحد ماشه افیون و دوا ماشه باب گوئی از سرشته نیز نافع در دست و
 که گلاب جو سرد و سرخی چشکری بریان کو دس رسوت گیر پاره زرد چوبسبب هر یک ماشه قرنفل افیون هر یک نیم ماشه و ظرف آهنی بپزید آهنی حل نموده نیم گرم خالی چشم
 طلا کردن نافع و انصاف و دس رسوت چشکری سرد سنگ نریه ساییده هر یک و ماشه بلدی کونار هر یک یک ماشه افیون پسناری چخالیه نخل کرده با با طریفل کشنیزی سرشته
 است

علاج ورود شیخ

که بعضی ایضا از امراض شبکیه شمرده اند و جالبینوس یک مرتبه از امراض خضر و مرتبه دیگر از اقسام رشمه و درینج چون رده و درینج گرد و درینج از سفید
و حجامت و آنفراغ و غیره مثل رده حاست و گویند که اول فصد بلیق کنند و خون وافر باید گرفت و فصد بکر نمایند و اگر مرض کودک باشد حجامت
پس سر باین گفتن و چنانیدن زو بر بنا گوش کفایت کند و گاهی میباید بقطع شران میگردد و آب انار با شربت بنفشه یا آب قمر بندهی و شیره تخم کدو
و لعاب پیچول با شربت بنفشه و شربت انار بپزند و با شربت انانخ و کدو غذا سازند و او را در مسکن حیات و حرارت و عین معرقی مثل سفیده تخم مرغ قوی
تنها شیاف همین در آن حل کرده یا در شیر و فتر حل کرده و در چشم بچکانند و اگر حدت ما در زیاد باشد با شربت لعاب بهمان آمیزند و در هر ساعت دو بار یا سه بار
بکار برند و پیچول مشروب آب کاسنی و آب کشنیزه سبز و آب بنفشه و آب حی العالم چشمه صفا و کدو و نار و زرد و همین تمدن بر لعل آرد بعد از آن پیچول
و قمر بندهی و خیار شنبه و شربت در و کدو و شغلغ غنایند و بعد بنگرند اگر انراق خضر در مسن ظاهر باشد در در این بکار برند و شیاف همین سه بار
بنفشه تخم مرغ و شیر زنان گذشته در چشم بچکانند و لعاب به بریند و در شبانه روزی سه بار یا پنج بار و هر بار که فرو رود کوبکار بریند و چشم را ببار
و تا در و خوب و چشم منحل نگردد و نکشاید و بعد از انحلال در و عصا به را باز نموده شیاف همین چکاننده اندک بعد بکنند و باز در و پاشند و پیچول اول
عمل آرد و بعد از آن عصا چشم را بمیل که قدری نمیه بر آن پیچیده باشند با بهنگی تمام در مکان تاریک از چرک پاک سازند لیکن در و زرد و کدو از زرد
در و زرد و نشاسته یکت خرد باشد و با وید که در آن قبض و تحلیل باشد مثل حوض و صبر و افاقیا و شیاف مایه آب کاسنی و آب عنب اشکب مشرب سحر
چشم نما سازند و چرخد باشد که هیچ کس ازین او وید قبل از نشسته و استفراغ متعین نشود و اگر با وجود این تمدن بر وجه تسکین حاصل نگردد شیاف منحل
با و در حبه تر کرده بچکانند و آب کدو در آن تحلیل و حبه جو شانه شده باشند تکمید نمایند و کل سرخ چهار درم اخیل المکات و درم زعفران یک درم کونیه خیمه آب
کشنیزه تر شده نما و کندیانان در آب عنب اشکب تر کرده صفا و نمایند و اگر در و شدت کند و ساکن نگردد پوست خنثیاش در و درینج فلفل نصف نمز کونیه در آب
کشنیزه سبز زرده تخم مرغ سرشته تصفیه کنند و اگر سبب در و انصباب ماده حار از سر باشد با وجود نمده مذکور و سواقی شیعیه آب خرفه یا آب حی العالم یا آب
بازنگ آب بهی بر پیشانی صفا سازند و یا بزرقطو یا آب عنب اشکب یا سکه از آبهای مذکوره آغشته و مانند آن هر چه سوز و قابض باشد و سبب آن
تقویت چه در منع ماده از انحدار ایسوی چشم نماید صفا و کنند و چون در و ساکن شود و بدستور اول در و در این و شیاف همین بکار برند و بعد از تسکین در و
و تحلیل و درم درینج سردی بزر و صغر صغیر و شیاف اجملین دست باید بر و در مرض را در حمام داخل کنند و آب مطبوع با بون و اخیل المکات تکمید چشم نمایند و اگر
بقیه غلط از آن باقی ماند در و در صغر کبیر و شیاف اخر حاد استعمال کنند و بلجوم طیور و جدی و حل غذا سازند و عشا ترک نمایند و بعد غذا خواب بکنند پس هرگاه
چشم خراب پاک گردد و درم تحلیل نبرد و کل رمادی اکتحال سازند و اجنان را بشیاف اجملین حک کنند و اگر در اجنان تجنیف حاصل نشود حاک و بشیاف خضر
کنند که محل غلط اجنان است احوال بعضی خدائق ارجحان گفته که زردی بنفشه تخم آرد آنیمتیه بر پارچه کتان مالیده بر و درینج صعب نهند که
در ساعت تسکین الم و مسکند و کدو برگ گل سرخ با یک سائیده برگ انگور و زردی بنفشه آمیزند تا مثل مرهم گردد و در بزرقه گان کشیده بر و درینج گذارند که
فی الحال مسکن و در زعفران سائیده و در شیر و ختر آنیمتیه چکانند و تسکین الم درینج عجبیت شیخ الرطیس سفید مایه که در و درینج اگر از ورم حار باشد
و از جمیع وجوه استفراغ بدن و عروق سرد حجامت کرده شود مثل شیاف همین از و ادعای و مثل عصارات کین بار و استعمال کنند و صفا و از خارج مثل
زعفران چهار درم و برگ کشنیزه سبز پانزده درم و اخیل المکات است و درم زردی بنفشه سه عدد و مان میده پانزده درم در آب انگور تر کرده آمیزند و مانند
مرهم ساخته بکار برند و وقت شدت در و قدری ازین را مثل پوست خنثیاش یا سبزه و طلا مایه و حوض و صبر نمید و دو آنیمتیه زرده بنفشه تخم مرغ سرخ است
که از هر دو مثل مرهم ساخته و بر پارچه کشیده چشم نهند و کدو گل سرخ در آب انگور تر کرده با زرده بنفشه سائیده و چشم گذارند و هرگاه در و شدت کند زعفران مسوق
و شیر زنان آب کشنیزه چشم چکانند فلفل سیاه باید که در و درینج لعابجات خاکی مشغول شوند و بر تقطیر شیر در چشم تا سه روز اقتصار در و زردی اگر قوت و حال تحمل باشد

دور در پنج مجموع متفرق اکتحال بانزروت و زعفران و شیاف مائشاد و فیون مسازی باریک سائیده مجرب کما لینت و اگر در پنج بعد از زعفران غلیظ بار شود
 بایاوات البتة متفرق نمایند و لعابات لین در آب کرنب و مطبوخ و اگر قته استعمال کنند بسیار است که آب عنب الغلب منروج می نمایند و گاهی موز و زعفران افزایند
 البواحسن سعید در رفتن می نویسد که سبب او یا ماده دوسوی بود که یک یک یا هر دو سیلان کند و یا ماده صنفردی حاد باشد و بر ورم دوسوی الم شندید و
 حرمت دور اکثر الشقاق یک و خروج و در رقیق ازان دلالت کند و بر صنفردی بقلت ورم و شدت حرقت و حکم و صفت رنگ استمال نماید و تدریج نوع
 اول فصد است اگر ممکن باشد و الا اجاست و اگر مرض طفل شیرخواره بود فصد مضمعه او کنند و مصلح غذایی او نمایند و زردی بصبیه بر دهن گل پر چشم نهست و
 شیر و چشم بدوشند و تا روز سوم دور در چشم استعمال کنند و در روز چهارم زرد و رنگ یا بجل رند و هر گاه مرض واقف گردد زرد و مضعفت بکار برند و آرد
 و عدس و پوست انار و گل سرخ کوفته نجیة در آب و روغن گل نجیة بر یک نهادند و هر گاه مرض اختلاط پذیرد دور در صنفرا استعمال نماید و علاج
 نوع ثانی با استفراغ اگر ممکن باشد و با مصلح غذا کنند و بعد تنقیه بدن گل سرخ آرد جو پوست انار عدس سائیده چشم نهست تا اختلاط مرض و بعد ازان
 و آخر دور در صنفرا عمل آرند و یک را منتقل ساخته شیاف لین و غیر بخارند اطفالی گوید که در پنج غالباً با طفل عارض شود و بسبب فطر طوبت
 و اکثر از ماده خون افتد و از سو و حادث نشود و اجاماً و در حذث او از صنفرا و بلغم اختلاف است واضح است که از بلغم نیز حادث شود و بسبب فطر
 استکسای شبکیه است یا انفجار رگ یا ضعف غشا و از رنگ او اصل او که مفرط است یا مرکب شناخته میشود و علاجهش اینست که مبادرت بقصد نمایند و دور
 اطفال شرط زرد بجا که اگر مقارن رمد باشد پس علاج واحد و بسبب اتفاق این هر دو هملاً و حکماً بلکه در پنج و رین هر یک عبارت از قوت رمد یا
 و الا از مجربات در آن پیه خرس بسفیدی بصبیه است و انزروت بزعفران و شیر زمان شمر و عند شدت التهاب نهادن لعاب بیدانه بگللاب و حوض سینه
 جائز است در وع مواد مثل فیون و گل سرخ و زعفران از خارج طلا و گیلانی می نویسد که از آنچه استعمال میکنند در علاج این مرض نیست که دور در صنفرا
 صغیر باشد و شیاف احمد لین بکار برند بعد فصد و اجاست و اگر مرض مدرک باشد و او ای سهل نباشد و او بصبر و حوض شیاف مائشاد باریک نهادند و
 و آب مطبوخ با بونه و کلبل الملک و موز و بخش محمد نمایند و تطبیق غذا نیز و رات و بچه مرغ و مانند آن سازند و این شیاف در در پنج نفع کامل نماید اگر در
 آب بعضی الراحمی حل کرده اکتحال نمایند نسخه آن سفیداب از زرد مغول خسته معروف بقیه و شادنج شیاف مائشاد و دور در صنفرا عمل نشاسته
 کثیره که را گل قبری خالص هر واحد یک درم انزروت سفید سه درم زعفران دو دانگ همه را سوده پارچه بنیر کرده بگیرند حوض یک گرم و فیون خالص درم یک
 و هر دو در شیر دختران حل کرده او دیند مذکوره این نسخه شیاف سپین بقدر عدس سازند و در سفیده بصبیه ترنق حل کرده اکتحال نمایند یا در چشم چکانند که این شیاف
 بعد استعمال بقصد در یک روز در پنج را زائل کند و این دور در نافع است بگیرند شیاف مائشاد و دور در حوض یک نیم درم زعفران قلیبیای ذبی هر واحد یک گرم
 در پنج نیم درم فیون دو دانگ باریک سائیده دو سه درم ببنیرند و در چشم پاشیده بر بندند و بعد اختلاط در آب پاک کرده و آب سرد بشویند و عاده در وقت
 خواب کنند و بعد این دور در چشم را بدون صاف کردن بگذارند چه اگر زعفران در چشم یا زرد یک با نوزم حادث کند و صاف در پنج نیست بگیرند جو زهر
 و پوست پسته و رطب و عدس متشهر هر واحد یک درم حوض نیم درم شحم انار و دور درم باریک سائیده اطراف کاسی نرم سوده آسینند و اندک روغن گل چکانند
 مثل مرهم سازند و وقت خواب چشم نهاد نمایند و صبح جدا کنند و اگر شیاف مائشاد بسوزند تا خاکستر گردد و با نشاسته و صمغ عربی آمیخته زرد سازند و در پنج را در یک روز
 زائل کند و اگر موافق مزاج چشم افتد و گاهی با وی قروح در مقله بود پس علاجهش مشترک لطف سازند بدانچه در قروح عمل می آرند بعضی گفته اند علاج در پنج بجز
 فصد قیفال اجاست و تنقیه بلطنج هلیله و قرص بنفشه اقتصاد نیز و رات و ترک استلا و نظر بسوی چیزهای براق و مقصود بچکانیدن شیر در چشم است و سه روز و اول
 بعد ازان طلا من حوض و عصاره مائشاد باریک پس باب کشنده تازه و زرد و تخم مرغ و کلبل الملک با المدی زعفران چون مرض از بخت زرد گردد اول چشم در دو
 پاشند و در آخر زرد و راغب اگر ترصه نباشد و الا ترکیب نماید علاج آنرا بطالع قرحه را زردی گوید که اگر چشم کودک در پنج باشد در کشادن چشم قانود بود و اگر در آن
 قرحه باشد اکتحال بانزروت مشتمل درم زعفران دم الاخرین مائشاد یک و دور درم فیون نیم درم باریک سائیده نمایند که در آن حضرت بقروح چشم نیست و آن

باید
 در وقت خواب
 چشم نهاد

دوای درونج است و اقبول ایلامی شیاف و روی آغش مخصوص برونج است و هرگاه درم کم شود شیاف و روی مغز شمال کنند و گویند که اگر
 بزوال و روبا و دوی مناسب مثل صبر و زعفران و حنظل کوفته در گلاب حل کرده بر اجناس حنما و کنند و را و اصل در و چشم و درونج موجب صاحب بقای است
 و اگر افیون کات هندی رسوت هندی هر یک جزوی شب میانی چهار جزو آب لیمو کاغذی هشت جزو شب میانی را بریان کرد و مع و دیگر دو یک کوفته در ظرف
 آهنی آب لیمو بر آتش گذاشته بدسته آهنی آهسته آهسته بسایند تا خوب نخل شود و طلا نماند بر بد و درونج اطفال موجب است و مسکن درم و الم و گویند که
 آب برگ قنار موجب است و کذا حنما و کشنیز سبزه باشد و زعفران چهار باشد و زردی سفید مرغ یک عدد و عنب الثعلب دو نیم باشد و اگر از خلط غلیظ بار باشد
 علاج در لغبی نمایند و زیره کرمانی سوده در زردی سفید مرغ سرشته بر بنفشه کهنه نهاده نیم گرم بر چشم گذارند

علاج اقسام در مغز حقیقی

طبری گویند که از مغز سب نادرست که علیل در چشم خود میس مضران شدید نوق طاقت در یاد و باوی سرخی و درم و چشم باشد و از اعراض لازم
 آنست که در نفس جلد اس خورد راجحان در یاد که گویند میسوزد و از مس او الم محسوس گردد و در گوش طنین یابد و سبب او استیلا میس مجر دست بردن مصل
 رطوبات هلیه ارتفاع بخارات حاره یا سبب از بدن بسوی راس که از ان غشای خارج قحف بنا بر حقیقان بنحارات و حرارت سالگردد و طبقه ملخمه بواسطه اتصال
 باوی مشارک گردد و رطوبات چشم نخوت و جفاف و تشنگی پذیرد و علاجهش تطیب بدن و چشم است و دوشیدن شیر و ختران یا نیز که علفان و از خاشاک
 لایساختن شاش رطب باشد بر سر و مع علیل از استفرغ مطلقاً و از یاد و در اندیشه تطیب مثل لحم بزغال با جو متشکر نیمه و جوز مرغ فریب و بقول مثل کامبو و خرمنه
 و پاک و قطف و امر استنشاق روغن بنفشه و نیلوفر و در دوشیدن شیر بر سر و دوشیدن مار شیر دائم و تناول نوک که رطب محمود و حقیقان بجا شیر مغزی
 با سفیدی سفید و روغن بنفشه و شکر سفید و هرگاه مرض با تها رسد با ب طلع و روغن نیلوفر و روغن بنفشه و شیر و ختران معوط کنند و همه تدبیر و اصل تطیب
 منزل تشنگی و رافع آنچه از سر باشد و درین علت اکتال با کمال بود و مندیست مگر قدرت و انگاب بر بنجا آب شیرین گرم سفید است و گاه این کحل نفع می بخشد و در اثر
 ناشسته یک درم سرطان نهی نشاک کرده طباشیر هر یک یک نیم درم نشاسته صمغ عربی صمغ فارسی هر یک یک درم کوفته نیمه قدری ازان و شیر و ختران حل کرده
 میل در چشم کشند و بعد ازان آب نیم گرم چشم را بشویند و نوع دیگر از مغز سب آنست که انسان بعد خواب چنان در یاد که در چشم او ریگ افتاده و تدبیرش
 در فصل گفته پیک خوابد آمد و جالینوس و تابعان او گفته اند که از مدوعی است که می بیند صاحب آن همه اشیا را سرخ یا زرد یا سیاه یا سفید عنبه خلط
 از اخلاط و این حادثه میگردد و از تغییر مزاج و ماغ خصوصاً بطن مقدم آن بحدی که نتوان میگردد و نوز خارج ازان بلون باعث آن تغییر از اخلاط و نوز بعضی
 سبب آن در قرصه یا رطوبت سفید یا رطوبت جلیه است که متغیر میگردد و رنگ آنها سبب کیفیت رنگ ماده غالب و گاهی متغیر میگردد و در بعضی اوقات درون
 بعضی چنانچه نوز و صعوبات از معده می بیند اجسام را سبب لون آن بخارونی حقیقت آن قسمی است از ضعف بعضی و علاجهش در ضعف بصیر خواهد آمد
 و با جمله تنقیه بدن و سر و تعدیل مزاج دماغ سبب خروج آن از اعتدال و معالجهش جو که در اقسام رسد شود بعد شناخت آن بدلائل نوع ماده باید کرد و در حد
 که از ترک ریاضت و حمام و غیر آن موجب السد اسام و منع فضول مندرجه از دفع و تحلیل عارض شود علاجهش بعد تنقیه ریاضت و حمام با گرم و انگاب
 و مسیه حمله حاره است و در مد که از سردی معده با ارتفاع آنچه باره حادثه گردد و این با سوسو پنجم درم و ترش بود علاجهش تخمین تقویت معده و تحلیله آنچه
 باره و تناول جوارشات مقوی آن در دخول حمام و شرب شراب صرف و تلطیف غذاست و گاهی حادثه میگردد و زنان را از سردی رحم و ارتفاع آنچه باره
 ازان بسوی دماغ و تدبیرش تخمین رحم با استعمال حقه نامی حاره حاده متخذه از شدت با بون و حلیه بار و روغن نارودین در رحم و تدبیرش روغن کس با سوسو استعمال
 بزهر حاره و اجتناب از جماع و بقبول بقراط این قسم در صعب است و این شش قسم در غیر حقیقی مع شش قسم حقیقی یعنی دومی و صفراوی و لبنی و
 سو دومی و درونج جمله و از دوه قسم را جالینوس در سیامه ذکر کرده و بعضی متاخرین از بقراط و سکند نقل کرده اند که نوعی از دست که بان چشم
 بسیار سیگردد و اجناس درم میکنند بحدی که گویان مشق میگردد و پوست از آنها جدا شود و بعد ازان یک تخم سخن بگیریم چنانچه اسباب علامت و علاج آن

در التصاق جنین مسطور گردد و در هیچ نوعی از انواع رمد استعمال در عین جانت نیست مگر درین نوع و رمد که از دیدن شش بر ما ضعیف و علائقش در فصل سوم مسطور گردید و در این

استفحاح ملحه یعنی بز و میدان سفید می چشم

و نزد بعضی درم باردست که باخارش هم سرد و حق آنست که ماده درم در جزو عینوسر است می کند و ماده استفحاح در داخل عینوسر در آید و اطلاق درم
 بر استفحاح بر سبیل مجاز بود آن بر چهار نوع است ریجی و بلغمی و نالی و سوداوی تشخیص این اسام باید که دریافت نمایند که ذوقه عارض شده
 یا تبریح و نالی ثقل است یا اقل و از گشت غمگردد معلوم کنند که نرم است یا صلب و در صورت نرمی اثر غمزدان ساعتی باقی نماند یا نه پس اگر
 ذوقه عارض شده باشد و نالی ثقل بود و قبل از آن اندک سوزش و خارش مثل گزیدن گس و تشنه بنایه ماق رو در و بیشتر میساخت و در زمان است
 واقع نشود استفحاح ریجی باشد و اگر تبریح حادث شود با ثقل و نرمی بود و اثر غمزدان بر ما بلغمی باشد و اگر با وجود ثقل و نرمی بعد غمزدان اثر
 غمزدان گردد و با وی هیچ درد و خارش نباشد نالی باشد و اگر با صلابت و شدت خود و تیرگی رنگاب بود و بیشتر استفحاح تا بر دور و رسد
 سوداوی باشد و این قسم بعد از مرمن و عقب جدی اکثر افتد و این مرض در یک نیز افتد علاج در ریجی تا سه روز نشاید بعضی ساد و در دور و در این
 نمایند و صبر و شیاف مایه و اکلیل المکاب بر یک جلا کنند و در روز چهارم در روز صفر صغیر یا شیاف احمد لیلین مرکب ساخته در چشم کشند و صبر و حشمت و زعفران
 آب عنب الثعلب طلا نمایند بعد از آن در روز ششم که بر بند و آب یک اندران با بوند اکلیل المکاب مزه خوش بر شایست جو شایند و باشد چشم را بشویند
 با جله بعد تغیه در جمیع اوقات آنچه محلل ریح باشد محلل رعد و در ابتدا و دیده مسدود و قابضه که در ابتدای رمد که ریجی بر شد استعمال نمایند و شیاف آب گرم و سرکه نرود
 بر یک گذارند و آب صبر و زعفران در چشم چکانند و بر یک طلا سازند و در حمام ذهل کنند و اغذیه مختلفه بخورند و از چیزهای با دمی در اول غمزدان و نیز در اول
 و کثرت غذا بر سریند و استعمال در ثقل وقت شب و خوردن مساجین محلل ریح مثل فلاغلی و کونلی نافع و شستن سر و کلاب نیگرم و تصفیه چشم بعد از شستن مطبوخ
 و سرکه و کلاب و غسل چشم و تکیدن آب نیگرم نیز درین نوع مفیدست و در بلغمی بعد صبح غسل ملغم و صبا ریح تنقیه نمایند بعد از با دیان جو شایند و قطره
 فلوس خیار شنبلیله کرده غرغره کنند و اگر خواهند سنجین بزوری غمزدان کبریا طریقت اسطوخودوس بخورند و شورکافزج و دراج غذا سازند و بعد
 تنقیه شیاف احمد لیلین یا در روز صفر صغیر که حال نماید و سرکه و آب گرم سفیج ترنود تکمید نمایند و صبر و سرکه حل کرده طلا کنند و یا صبر و زعفران حشمت اکلیل المکاب
 شیاف مایه آب عنب الثعلب منا سازند و تصفیه ریگ بدیغیر متوق غمزدان با یک شبت نیز نافع و با بوند اکلیل المکاب معتبر نیز خوش نام جو شایند چشم را بشویند
 و بعد از آن در روز صفر کبریا شیاف احمد و مرکب ساخته در چشم کشند و در ملخص از حمام نشاند و اگر تحلیل در شود آب صبر و چشم چکانند و بر یک صناد و گندم را که
 صبر بلغمی آنهار را ماده بسوی چشم محلل ماده موجوده در وی است و باقی علاج در بلغمی نمایند لیکن با دمی تا این ذوقه عارض هیچ استعمال کنند و در نالی بدیغیر بلغمی علاج کنند
 و یا این بار الاصول دهند پوست پنخ با دیان پوست پنخ کاسنی پنخ از پوست پنخ که پوست پنخ کاسنی هر یک چهار شانه با دیان اسطوخودوس هر یک نه شانه
 گلشن چهار توله و بعد از تصفیه سبب یا ریح و خیار شنبلیله و ترنجبین و شربت و نیار کنند و مجلات چون با بوند اکلیل المکاب و صبر و مزه خوش غسل نمایند و از
 کرسنه در وجود صبر با بوند اکلیل المکاب آب با دیان تازه صناد سازند و شیاف و نیار خون و چشم کشند و در سوراوی بعد تطیب الصلح ماده تنقیه سودا و
 پیستوریکه در رمد سوداوی گذشت بعد شیاف احمد لیلین و در روز صفر آنجی کشند و از منده و طلیم هر چه در در او رام سوداوی و سرطان خصوصیت عمل اثر شیاف که
 در رمد سوداوی ماکو شد با صفا زعفران در غم ماشه طیار ساخته که حال مطبوخ آن که در شیاف بود و خلقی بکار برند و صلاح اغذیه و تطیل و استحمام نمایند و

درین نوع تصفیه و تطیل و استحمام از تنقیه و بعد از آن زجبت تبیین ماده و تحلیل آن عین نافع است

ملحه

با لکنه گفته را بر چند معنی اطلاق می کنند یکی بکون ماده تحت و زیند و درم بر کشته پاک و این هر دو جدا جدا که در چشم رسد و سوم آنکه چشم را حالتی شبیه بر زردشکال حق
 شود و تلخه سرخ و کور شود و با صفت گرد و جویش یا شیاف و آن عبارت از ماده نماید و در بعضی چشم خورد از آن حالت صلی عظیم کرم ثقیل و بطی حرکت در یاد چشم خارش کشند

برگاه باب گرم نشویند تخفیف و تسکین حاصل گردد و سببش احتقان تجارت سوداوی فاسد لایفیه است زیرا طبقات چشم دوران تجارت عدوی نباشد که موجب الموم
 و معه گردد و تیره شدن اجلاج رود و سوداوی نماید و بعد از نفع بنفیه بطبیخ فیتون یا اجرات یا مار اجمن سفوف لاجر دکنند و لو نماند یا با آب فیتون تود و نذ و بعد غسل
 تنفیه سر جیب توقایا و حسب صبر باب کا در بان نافع و غیره مثل یاج فیتون و ج و عاقر قرحا و فوج و حمل السوس و صغیر فوج که در نفع فیتون است و
 کثرت بروت ما و مفید شناسند و فودر که در چشم اندازند و بطبیخ ملطفات چون بالونه و کلیل الماک و مرزنجوش و حلیه که چشم سازند چهار صمغ که نیا فوج و غیر آن گویند
 که که نوعی دیدار من است که در آن جگر نباشد و عروق چشم در آن ظاهر بود و باله و سیلان اشک باشد و بسیار آن در اکثر غلیان خون با غلظت آن میباشد علائمش قصد
 تیفال و حمل طبیعت است بعد از نفع ما و در ملطیف تدبیر حتی ابقار و در عناب یک طلخ تبرندی دو در دم بنجید است و در غنم الشلب تخم کاسنی هر دو یک یک کف آلو سیاه
 سخی اند جز شناسیده همان کرده بگیند بقدر یک طلخ صغیر و شربت بنفشه است درم و حل کرده بگیرد یا شناسیده بعد از آن که احتمال شیان کاسنی محلول بشیر و قتران نمایند و بنزد
 چشم را آن آنگه در عمل ناید چشم را صاف نمایند و بعد از آن برود و سوداوی که احتمال کند تا سحری زائل گردد و معه باز است و اگر بعد از آن غلظت در یک جا داشت که در شیان اطرفش آنجا نماند
 و اگر چشم تحمل آن کرد و شیان مذکور مع شیان کاسنی جمع نموده بکار برند و آنسوس محرق محلول ما شنج سخته شده در چشم کشند و کمال الصبر در آن چشم کشند و در شیان کاسنی در شیان کاسنی در شیان کاسنی در شیان کاسنی در شیان کاسنی

جبارت لقمه

و آن نغمی است که چشم را مع احتقان با در و سحری و اجتماع اندکی جگر که صلیب ارض شود و بدان سبب گردانیدن چشم ممکن نبود و بعد از بیداری کشادگی چشم
 و شوار گردد و بعضی این را در دیدار کونید و سبب او خلط غلیظ یا بس است و بیشتر این نفع صاجان از نخل یا سب و پیران و در فصل خريف و بلاد یا سب هم میرسد
 علاج برای تطیب لعاب طبع چشم کتان و شیر زمان بر آورده و چشم چکانند و وقت خواب زرده تخم گل و پیمریخ بر پشت چشم نهند و یا بر خنجر بمالند
 و یا یک کاسنی را کوبیده با روغن بنفشه مزج نموده بر یکا گذارند و روغن بنفشه و بادام در بینی چکانند و بر سر مالند و اگر حاجت بود تنفیه بدن و در واقع بقصد تسکین در آن
 از فیتون و بلبله کاهلی و بلبله سیاه و فاقا فیتون باشد و موجب ایاری نمایند و مار کپین دهند بعد از آن شیان بعضی در شیر و قتران و در روغن بعضی استعمال کنند بعد از در صغیر
 صغیر پس شیان کاسنی گرانند و کثرت احتام و انکباب و تگمید آب گرم و آب بیکه در آن ادویه مرطبه جو شناسیده باشد لازم شناسند و الصمغ بنفشه و بالونه و مکه
 هر یک یک نیم توله جو شناسیده سر بخار آن دارند و طلیه حمله ملینه چون آرد جو در شیان مانیثا و کلیل الماک باب عنب الشلب زرده تخم گل و روغن بنفشه و یا روغن گل که
 در آن سپید گردانته باشد سرشته طلا کنند و آب بیکه در آن حلیه و کلیل الماک عنب الشلب نیلوف و بنفشه بنجید باشد بر سر چشم نلول کنند و از اغذیه سرد پرهیزند و گویند که
 بعد از تنفیه و حصول ثباتین استعمال ادویه اشک آرد چون برود حصص و باسلیقون و شیان کاسنی و کحل و شانی درین من نافع بود و طول باب حلیه و کلیل الماک و تخم گل
 و تخم کتان جو چشم و تگمید بدان باشنج یا بنجید تر کرده نیز مفید است و تطیل سراب نیم گرم بود و هر چه در علاج رد سودا و گذشت عمل آن در شیان کاسنی در شیان کاسنی در شیان کاسنی در شیان کاسنی

حکمه العین حار شش چشم

و با وی اشک تیره و در و سحری چشم بود و باشد که یکپ نیز سرخ شود و یا ریش گردد و سببش رطوبت کثورت و لقبول بعضی خون غلیظ و کاهی از رسیدن بوسه نخل
 عارض علاج چشم و روی آب گرم نشویند و جبت بر تعصب بالند و میانی آن در چشم کشند و برگ کاسنی یا تخم آن کوفته بر روغن گل از خیمه صناد نمایند و یا عارض چشم
 و ساق و گل سرخ و تخم انار در بنج یعنی در شتاب انگوری بنجیه صناد کنند و یا سفیدی بنجیه مرغ و ناشسته و بلبله شیر و برگ حناد برگ کلاب هر یک سه ماشه بگلاب صناد
 سازند و آب کشنیر سبز و روغن گل هر دو برابر چشم کشند و احتمال تقشیر کند و مرغ سحوق و شیان ساق و شستن چشم آب بیکه در آن بلبله بلبله آمله لعبت در یک توله
 شنب خیسایند هیچ آب زلال اگر گرفته باشند مجرب مولف است و احتمال عبارتها که گوید که اسعوط و لغوج او از مجربات حکیم عابد است و احتمال بجگا که اسرب
 محکو که بر تعصب یا بس مع اندکی بخار فلفل بعد شستن چشم آب مطبوخ عدس در اکثر کفایت میکند و نفوس مس و در ظرف جبت ساخته که احتمال نمودن نفع بلنج
 بنشد و مجرب حکیم اجل خان است و برگ نیب در کوزه مطلق سوخته در آب لیمو خوب صلا می کرده و چشم کشیدن نیز نافع حکم و جرب و دونه سحری و کشته لوز آن
 چشم است و از اشیا شور و تیز پرهیزند و هر چه در سلاق و حکمه اجفان مجرب خواهد مفید بود و در صورت کثرت ما و تنفیه بقصد تیفال و سهل و حسب ذریع

یا حب ایاج کنند و ما را کپسین و بند و فصد رگ پشانی و رگ ماق نیز مفید است بعد از غرغره بکنجبین و ایاج فقیر انما نیدرس شیان اجملین و زور و صغیر و
 برود حصم و شیان بنسل کجا بر بند و بعد از آن در آخر شیان احمد و زور و صغیر کپسین استعمال سازند و ادویه اشک او چون با سلیقون و کل غرنیزه و
 روشنائی و چشم کشند و کل فاضل و ارفلفل نود شاد و سرکه که ام یک درم زعفران چهار درم حنظل شش درم بنسل الطیب چهار درم کافور یک دانگ بغایت سودمند است
 و صبر حنظل کی پوست با لیزر و شیان مانیا مساوی سوده و چشم کشیدن نیز مفید و کبکب چشم از با بون و کسب الملک و اندکی نمک سازند و تقا به جام کنند
 روغن گل یا بنفشه بر سرمانند و صناد با بون و اکلیل الملک و غلب الثلب و کاسنی تازه با روغن گل و اندکی سرکه نیز مفید و کذا ایچکانیدن گلاب که در آن ساق
 حیسانده صاف کرده باشد نافع و اگر از قرفل یک درم نبات نیم درم کافور یک درم نرم سوده باب شیان ساخته باب سرد حل کرده در چشم چکانند حکم ملتحمه را
 نافع بود و کذا ایچکاندن نافع و سفید و بزرگ کابلی مقشتر بنجیل بلبله بلبله امه نمک لاسوری اصل لاسوس تو تیسای کرانی مساوی باریک سوده بشیر تازه و سوده
 سرشته شیان ساخته در سایه خشک نموده بر روغن کاه سوده اکتحال نمودن در از آن حکم ملتحمه و تقویت بصیرت اطباء می هندست و شیان زعفران نیز نافع است
 و غدا معتدل و چرب مثل لحم حلوان و نان صاف و از نو که انجیر و انگور و میز خوردند و در خارش و سحر چشم که از بوی نعل میشو و لعل سیاه و نیم عدد و بزرگ نیب
 و نیم عدد و گل و گیدان که سرخ باشد بقدر باشد از چوب بانس در کاسه جتی خوب حل کنند که سیاه شود اندک در چشم کشند و کذا از سهره ماهی رو و پن خشک کرده
 وزن یک و مری شور و تملی با دسر هر دو را خوب صلا کرده اکتحال نمودن جهت خارش و آشوب چشم که از بوی نعل بهم رسد معمول و چرب صاحب لقبائی است

طرفه

و آن نقطه سرخ است که در سفیدی چشم افتد و گاهی در آخر تیرگی و سیاهی گراید سببش شدت امتلا و تند عروق یا حدت و جوش خون یا انفجار و گرم قبل از بلخ
 یا صبر چشم است که رگها بشکافد یا آواز بلند و صرغ قوی و حرکت عنیف مثل تی شدید که درین رگی کشاید و گاهی طرفه به شور و دل و قرصه مودی میشود و فواح
 میگردد و اکثر صاحبان مغزبه حاره و صبیان را در ورید و بلدان حاره عارض میشود و علاج در ابتدا از ابال کبوتر بچه پر کلان بکنند و خوبی که برینج بظلام شود
 و میوز گرم باشد در چشم کشند سه مرتبه هر روز سه روز و قطیر خون پرفینین و فاخته و در شان و خون بازوی بطا و مرغابی نیز مفید است و اگر خون از پر
 ظاهر نگردد و زیر بال این طيور بزرگ فحوص نمود و بیخ جامی خون ازان رگ گرفته که گرم بچکانند و نیز بنبه بدان خون تر کرده با لای چشم کما ساعت بندند اگر
 خواهدند قدری گل از نی یا گیه و یا قیو لیا و آب گرم حل کرده در خون آمیخته دوسه قطره در چشم چکانند و در رانها عملات مثل کنند و فرشتن در زعفران در خون
 آمیزند و در کتاب گزیده نوشته که بعد از قطیر خون کبوتر یا فاخته با گل از نی در رانها آب طبع طلیل الملک و لعاب حلیبه منسول و چشم چکانند و یا کند سوده بشیر زنان در چشم
 چکانند و میوز منقعی بزرگ غلب نیر تازه و اندکی نمک لاسوری ساییده چشم صناد کنند و زور خیره صبر که عرض نیست و یا اکلیل الملک با ام الاخوین و اصل السون از زعفران علیا
 مقشتر روغن گل و زور و تخم منقعی صناد و سایید و طبع صغیر و اکلیل و زور و فاکلباب نمایند و سرخ یا بنبه تر کرده تمکید کنند و چشم را بصبا بر بندند و اگر آسنستین گفته در صره
 بسته باب گرم محرکه تمکید نمایند و چرب خون از چشم چرب استاد صاحب سفار الاسقام است و اگر سنگ با تش خوب گرم کرده از خاکستر پاک نموده شراب
 بر آن پاشند بخاران بگیرند تا اشک سائل شود طرفه در کل یک دیوار از امل شود و اگر سرکه عوض شراب کنند نیز مفید و چرب را قست و الکباب بر سر که گلاب مساوی
 جوشانیده و تمکید بدان نیز سرلی الا برست و صناد از گل بنفشه و تخم کاهو کشند نیز سبز و مکوه هر یک سه ماشه غره حنظل هر یک چهار ماشه نافع و انطالی گوید که آنچه
 از مثل ضرر باشد و جهان وقت معلوم شود پس چیزی از چکانیدن مثل فندق و زریه و خائیده نیست یا خون کبوتر مخصوص سفید یا بد و در غیر آن اول سفیدال
 کنند پس رگ گوشه چشم کشند اگر ام و مساوی گردد و الا اسهال بنفقوع صبر یا طلیخ یا شنبه و تمسندی کفایت کند و لعاب حلیبه یا بماند گلاب چکانند و چیزی که حل خون
 نماید مثل آرد با قلا و قزط یا خمیر آب صنفصان سرشته صناد کنند و شیان مرارات در طرفه چرب است و کذا زعفران بشیر زنان یا بشیر خرو آنچه تحلیل آن کند و بصیر را
 تیز گرداند و چرب است این است کبابا بشیر در روغن بنفشه سوط کنند و کذا قطور روغن گل لسر که کذا اسند روس بشیر زنان بر سنگ ساییده چکانند چرب است
 و چون در چیزی یک بز و کرک نیم خرد و ناخواه سدس خرد و بماند و هر روز دو درم بخورد و ازان اکتحال نمایند و در آن پوست و هم گوید که در اول چکانیدن بشیر زنان

بشیر زنان

بروزغن گل مجرب است و کذا آب و جن صمانه که مجرب سویدی سنت و بعد از بریده و نمک و فندق بدان خوانیده در پارچه مشرطه آب آنرا تقطیر نمایند خصوصا
اگر بزرگ گردد و در طرفه کشته تجزیه بگردن گاو و گند مسامی و کشاده و آستن چشم برودن آن نافع و ترب و اکلیل هر دو نچینه صناد کنند و فیلیغریوس گفته
که طرفه اگر ترب العمد و سرخ باشد باید که کمید آب نمک و شما دار با قرا و نمکین نمایند و اگر زائل نشود آب ترب چکاند و پوست ترب دوزی منقی و قدری
سگرین که پوزن باشد چشم صناد کنند و قطره زوشا در این نمک لاجوری در آب سوده یا آب ترب حل کرده و کند رسوده و در آن آهسته نیز در طرفه کشته غیب بود و در
و نیار چون بسیار نافع است و شیاف احمد لرن و شیاف کنه و شیاف زعفران و زور و طرفه که در آن سنگ مقناطیس است و شیاف طرفه که در آن زرنج سرخ
و اصل است هم نافع و اگر غایت تحلیل مطلوب باشد زرنج صفر و زهر در خون بال که پوزن یا آب کشنی سبز چکاند و یا از زرنج سرخ و کند زور و مروا شق و گل مختوم مساوی
در سفیدی بیهیه یا شیره زان شیاف ساخته آب کشنی سبز رسوده و زرنج چکاند و یا زرنج صفر از زور و هر دو احد یک جز و تجزیه فلغل نیم جز و سائیده به لعاب حله شیاف
ساخته آتمال نمایند و تقطیر شیاف از زرنج سرخ و در مثال از زور و مایران شادنج صبر اقلیمیا هر دو احد نیم درم شکر یک درم ساخته مجرب است و آتقال فلغل یک نیم
در جینی نیم درم که یک دانگ مثل عیار سائیده و کذا تناول آن هر روز دو درم نفع عجیب بخشد و در آهسته رسوده و آب انداخته حرکت دهند و بگذرانند تا چشم روشن گردد
پس آب صاف گرفته بگردن کرده و زرنج چکاند و گاهی شما دشوار سوخته لبه که یا شراب و کذا سگرین که پوزن لبه که یا شراب یا موزی منقی تنها یا لبه که و کذا نان که نمک
و غیر تازه و پوست ترب و تخمین تصفیه برگ کرات و یا کرب جوش کرده سائیده لعل می آرد و الا یصفا از او و غیره و سفید طرفه آتقال هر سه یک یک بر وار یا ساخته
رسوده و کذا لعاب تخم گمان و لعاب حله بگردن و قططیر کلاب و شیر و زعفران و کذا از اینج و آب تر کرده تا حل شود و صاف نموده و کذا انا ترش شجره کوفته آب و فشره با یک
شده نچینه تا قوام او غلیظ گردد و کذا صبر محلول در آب گرم و کذا عصاره جرجیر و کذا شیر و زعفران گل از می و کذا ماده بجزین کذا درم الاخرین محلول در آب کذا عصاره زرنج
و شما و موزی منقی رسوده و غسل و اگر زائل نشود سگرین که پوزن رسوده و کذا قویج نهری کوفته مهر نچینه و کذا سفیده بیهیه بروزغن گل و شراب صوف لود که از زونانی شاک
بشراب نچینه و کذا لعاب تخم گمان و حله و کذا با بونیه نچینه و کذا زور و بیهیه مسلق بروزغن گل آهسته و کذا آله کوفته بشراب کشته نچینه و کذا زوی بیهیه مسلق لعل یک
مسحوق و کذا بلبلوس است و برای طرفه قوی مزمن سیاه صناد خوردل یک جز و اخیر و جز رسوده نچینه و قططیر زرنج سرخ محلول شیر و زعفران یا صناد و کذا مسلوب در
شراب یا آتقال انخواه و زونانی شاک بشیر گاو نافع است و قططیر خون چونه مرغ در طرفه مزمن و باورم نیز مفید و اگر حله باب نچینه صاف نموده قدری منع حل کرده آتقال نماید
مفید بود و اگر ملیله باب حله رسوده استعمال کنند خاصیت نفع بخشد و بدانند که در طرفه باید که اول ملاحظه نمایند اگر بدن و ممرستی از خون با و مزاج تحمل برود و نانی نباشد
فصد نمایند خصوصا وقتیکه با طرفه وضع در چشم هم رسد بسبب ضرب و طمه و غیر آن از کحل و اگر استلا در سر تنها باشد از قیال و اگر نانی از فصد باشد حجامت بین لطفین نمایند
اگر استلا از اخلاط دیگر باشد تسهل و ایارج و خوب شبیاریات تنقیه بدن و سر نمایند و اگر تحمل نگر و دستفرغ اسافل بدن با مطبوخات سهله و قشها و شیافات کنند که جذب
ماده از سر حاصل گردد و پس تعدیل مزاج نمایند و او و بیهیه موضعی استعمال کنند و الا یصفا آنجا که بسبب قوی باشد اول فصد سر و نمایند و حجامت پس کفند و پس
صفا با مطبوخ بلبله یا قوا که تنقیه سازند و ایارجات استعمال کنند و اگر دستفرغ بدو ای غیر حاد تنقیه و نافع ایارج و حب شبیا مضائقه ندارد و حقه بغایت مفید
و شیاف احمد لرن و شیر زان رسوده کذا از اکلیل و اصل اسون و بنفشه و گل بنفشه و دوام الاخرین و عدس و شکر زعفران و کوه هر یک سائیده و زوی بیهیه مرغ و زور گل
بهرشته صناد کنند و اگر باقی ماند زور چشم چسپا ند و بعد سمل برگ زیتون صفا هر یک سنا باشد زعفران چهار سائیده و دو گوگرد و سوخته هفت باشد و زرنج کشته و این
دور و به انواع را مفید است و خصوصا آنکه لعاب جماع بر شکم سیری پدید آید برگ کوه تخم کثوث هر دو سوخته سنگ مقناطیس محلول ابدر و در این سائیده رگی که زرگران
جلای نقره با و میکنند نامیران چینی حفض کل هر یک سنا باشد نبات برابر چهار پاس و عرق کیوژ و در سنگ سماق صلایه کنند علی الاتصال پس دارائی سگر که نفع
باشد گذرانید و بکار بند و گویند که هر گاه بعد دستفرغ فصد با و بیهیه نکرده او است نموند و از آن بخاج حاصل نشد بقره و میان هر دو شام حجامت نمایند و در شفا حال
مسلوب است که بقره حجامت کنند پس ایشان انحصر و سکا لرح در آب و سرکه و قدری روضن گل جو شانه صفا طرفه چشم کشاده بر آن که باب نماید کنی آتقال طرفه
زائل شود و غذا درین مرض ضروره ماش مع مغز بادام سازند و از اغذیه قوی مثل گوشت مرغ و شراب شیرینی پزیزند و طرفه که باور بود و در قططیر شیر و لعابات مناسبه

و یا سفیدی بینه بر و عن کل بر یک سگرم و با آنچه در ضمیر چشم خواهد آمد تسکین در و نمایند و اگر در چشم انجامه و با وی رمد عارض شود و بسبب انصباب ما و فصد
 شیان آبض و سفید بینه چکانند و شیر زنان از شیان در چشم و در وقت بعد و قطره و غیره که در علاج رمد کار گذشت بعمل آید و باخته را و عه صفا و کندن و بعد
 زوال رمد علاج طرفه کنند و اگر تحمل نشود و ناخواهد در چشم قطره کنند و بزود بینه و عدس و قدری زعفران در روغن گل بر چشم صفا سازند و آب ریاحین صفا
 با بونه و کسب الملک و تمام چشم را بشویند و اگر ازین تم تحمل نشود آب ترب در چشم چکانند و اگر با طرفه در چشم خرق واقع شود زود و سنگ خاسیه در دریا پار چکانند
 آب او قطره کنند و بینه را بشویند بینه مرغ آلوده بر چشم گذارند و صنادیرک خلاف لغایت سودمندست و اگر با وی خرق در ضمیر باشد علاج او کنند و بسوی
 مقبضات مثل سنبل زعفران مع گل سرخ و آقا و احوال چکانند و گاهی در چشم خنبری بجلد و از ان طرفه حادث شود و درین صورت با وجود علاج طرفه در چشم
 یا خارج آن چیز افتد پس اگر زود و گاریک باشد بر سبیل بر آن زود یا زود که گمان بر آن گشت عید و در چشم برگردانند و گاهی آن چیز خنجر بود و از بر و در چشم یک
 بالا ظاهر گردد و در آنچه از بخار و غیره باشد که شیان و چشم در آب شیرین صافی و تعلیه در چشم نماند و اگر سبب طرفه خارج بود شیان آبض و شیان ابر علاج
 کنند با جود در علاج طرفه عمل کنند که چون تخم شود از آن میگرد و گاهی متعفن و قویتر شود

دوقه

و آن شجر صلب سردی است که در طعمه پدید آید و اکثر دوی از دوقه و گاهی در زیر خنجر افتد و گاهی گرد و اگر قطعه سیاهی چشم داند و در کثیر العدد
 مثل دانه مر و درید ظاهر شود این مرض در انتها می رود بیشتر عارض گردد و بسبب اجتماع فضول غلیظ از دم تکلفت و یا بطن غلیظ است و در طعمه و شیان بی
 سرخی آن مائل به تیرگی و بطنی سفیدی است و بقول انطالی رنگ آن دلیل بر اوده کاین از است پس سفید از بطن غلیظ و در سرخ از خون مصلی نه الیاس این
 مرض است تا وقتیکه خرق نماند و خرق آن نادر بود و بسبب فساد مزاج و باغ است و آنچه زیر یک اسفل خارج شود و نسوب بینه و باغ منبذ و باغ عصب است
 و غلبه و اواز اسباب مادی است و وقت تنقیه و پوشیده شدن چشم بسیار منع او اگر در اندین و خواب بر روی سبب عظیم است علاج او که سبب خفیف بود
 زفا و در کلاب تر کرده بر چشم نهادن و صومعه و وقت خواب کافی است و الا تنقیه نماید از خلط غالب شکر انصف در شجر سرخ و صومعه کسب صفرا و آتشاید مارا ششیر
 و آب تمیزی در اقرع شربت در دریا شربت بنفشه در دوی و صفراوی و غذا سردات دهند و دیگر مطبوعات و تعلیه در سر و در بینه سفیدی سبب لغوی
 بسیار چ که در آغاز لیون باور مای و در زود و طبع انتمیون و یا القدر ششیتوان و آنچه در مغز و قطره و بعد تنقیه اگر ماده باقی باشد در سرخ شیان سرخ مع زود و شکانند
 و بعد از ان مگای تنها و یازد و در دوی و یاز عفرانی پس نزد خطاطا بار کار بر زود و حکیم علی می لوسید که بعد تنقیه مایران چینی یک دانگ و نیم گل سرخ و در چشم
 شیان مایا هر دو نیم درم شانس کثیر از عفران هر که ام یک دانگ بار یک سائید و آب عظمی الاغی شسته شیان سازند و بینه می سفید و شیر دختران سائید
 احتمال نماید در چشم زفا و مورب بپزند و بعد با آب استکی کشاده شیر دختران و در چشم و در وقت عصر الاغی و اطران کاسنی بر لب غلب بار یک سائید و
 بسپغول انتمیته بر چشم نهند که تحمل درم و تسکین حدت کند بعد آب غلب سبب مروق و شیر دختران و سفیدی رقیق بینه و اگر بجای شیر دختران شیر زدنند
 باشد بر ادر شیشه کرده بپزند تا که هم آمیزند و بر ساعت و چشم چکانند که تسکین حرارت و درم نماید گاهی تنها و در چشم مذکور قطره را و کلاب زعفران لغی بود و در شجر
 سفیدی شیان هر لکن اول این شیان کندر کار بر زود و اگر در بجا چکاند باشد بینه شجر صلیک و عود و در وقت بعد و لعاب جلبه بانگ صبر چکانند و در دوی اول شیان ابار
 کشند و کل آب بوی آن که در ان اشق و صمغ حل کرده باشد استعمال نمایند و گویند که اگر مزاج گرم باشد بر بخار آب کسب در ان با بونه و کسب الملک مانند آن جو شاندیده باشند
 انجباب نمایند و مستقیم ان کوفته با پنجه مخلوط کرده بر چشم صفا نمایند و باید که ابتدا با شکر از بن از طبوخ انتمیون کنند و بعد بر یک شربت حب ایاخ بخورند
 و نیز در صبر کرده و صفا و شیان کشانند اگر توت متحمل باشند و مانی مثل اسهال باقی یا رطافت نباشد بعد استعمال شیان هر لکن جملو آب با دیان کنند اگر از تحمل
 این باشد و زفا و کلاب تر کرده بپزند و لبب بسته دارند و این مرض صعب است تا که طبقه شکاند و هر گاه در دم رخ شود و مده باقی نماند و گاهی کل صفا
 و تعلیه و طلا و خاکستر فاساید و بجز بینه احتمال نمایند که شفت و مده و قوت طبیعت منع و در از نون که گویند که بعد از ان طول مدت ادریه تیر چون با طبعیتون

تا حجاج و مانند آن چشمه کشند و هرگاه ماه و رم کند بعد از نشیانی این چشمه کشند و چون منفر شود شیاف کند و شیاف ابار سفیدی ببنیاد عمل آرد و وقت خواب نماید
 و اوراق نمک و روغن سفید بر وزن گل بر چشمه گذارند و از معالجات او این است که بعد از نشیانی بدن و سرد و لواحی چشمه و تطهیر غذا تحلیل او مثل گلاب و شیاف المومنین
 و تنبلیل با بکریه در آن حله و کلیل الملک جو شائیده باشد و قهقهه چشمه بر روی سفید بانگ زعفران نماید. مگر آنکه خوف بقیه حرارت باشد خاصه در نوع سرخ مری
 تقدیم بر آن بچینه می کنند که در آن اندک روغن و تیرید باشد مثل سفیدی سفید شیاف این چشمه از روغن بغیر افیون و هرگاه هر طول کند شیاف نمایی و کلیل الملک
 استعمال کنند و درین وقت از روغن صاف نافع است و آنچه در وقت افیون که در پوست بنشیند معمول است و در آن شیاف نافع است

نور چشمه

و آن گوشتی نرم سرخ است که بطرحه پدید آید و اکثر قریب موق اگر اندک و عروق سرخ از گوشه چشمه بدو پیوسته باشد شکل ناخن و همیشه در اکثر اجتماع خون فاسد بود و مقصود
 جروح یا قروح یا تفرق التصالی که در طرحه هم رسد بعد الحام علاج اول فصد سرد و نمائید و سهل بر فحالت و منهد و بعد از نشیانی همچون ناخنه قطع کنند پس آب زیره و پانک
 خائید چند بار بچکانند و زرد و سفید سرخ بر پشت چشمه نهند بعد با سلیقون و جمر حاد بکشند و علاج غرب عاجه نماید و او در طرفه و کار بر برد و ششمانت قیصر
 استعمال کنند تا آنکه نمائی کرد و وقت آن این مرض اکثر گوشتی تنبلیل است

سبل

و آن پرده است شبیه بدن آن که از اشفاق و آساج رگهای باریک و سرخ بر چشمه ظاهر شود و در اکثر باخارش بود و از روشنی آفتاب چراغ آید یا باد و گاهی سبب
 چشمه شود و وسیل از امراض متعدده و متواتره است و اکثر صاحبان امرخه رطبه و بعد میان و در فصل ربیع و بهار آن جنوبیه بهم میرسد و لقبول هجودی و در تابان
 رطبه عارض میشود و مثل بدخدی میگردد و لقبول رازی بل علتی است عملی بر من که آنرا کمال نقا و بر نیست و سببش استقامی عزق چشمه است از خون
 فاسد و بخارات کثیف و ماده او یا از طریق غشای خارج تحت یا از طریق غشای داخل بنا بر استقامی آن منصف چشمه بسوی چشم سیلان کند و علامت هر واحد گوشت
 بدان آتیا ز نمائید پس اگر با تری چشمه سیلان اشک باشد سبل رطب گویند و این قسم از عطسه متواتر و ضربان بر چشمه روج اکال خالی نبود و اگر با دوی هیچ
 رطوبت نباشد سبل یا پس نامند و درین نوع چشمه از غیر پرده سبل بدیگر امور مثل چشمه سردستان باشد علاج فصد سرد و نمائید بعد رگ پیشانی و گوشه چشمه
 کشانید و جاست پس گردن نیز عین الفتح است و ارسال طوق پس گردن و گوشه نیز نافع است و بعد از سبل و سبب هلیله یا حباب یا راج بطور تقریبی کشند
 بعد از غرض معنی و دماغ لعل آرد و وقت شب بچسبند و است کنند و فووع صبر نرسید و گویند که درین باب مطبوخ آفتیمون را مع غار لقیون شربت
 کثیر است و حباب تو قبا و شبیا عظیم الفتح است و بعد از نشیانی و اجتناب از اغذیه غلیظه و منجز و لقبول جالینوس استعمال سوط نافع است اگر پس از گذشتن یک درم صبر جوار
 مرکب رود و انگ حنظل یکی یک نیم و انگ سوره باب مرزنجوش سرشته بقدر عدس حب لبسته هر چه یک حب بشیر و ختران و در وزن بادم حل کرده و در بینی چکانند
 و یا مر و صبر و زعفران و گذریش و مویز مساوی باب مرزنجوش حب لبسته نیم و انگ بر وزن نقره سوط گردن و گذر بقصد الزیره و گل سرخ که در مساوی گردن
 فکوز طلوس لعل آرد و زرد و سفید است و جالینوس ثابته بن قره میگویند که در هر ماه یکبار فصد تیغیال از خارج خون اندک و در مرتبه سهال الطبخ آفتیمون لازم دارند و در وقت
 چشمه در ذات مستحبه حنظل مثل قنصل و سبل و سلیمه نمایند و در استعمال اکمال رعایت حنظل و قنصل و در وقت مرض تلخ و دارند مثلاً در سبل رقیق شیاف و نیار چون در چشمه کشند
 و در سبل غلیظ شیاف جمر حاد و خضر و با سلیقون لعل آرد و گویند که فصد عرق جبهه و عرقین ماقین یک دفعه سبل غلیظ را نافع است و تصفیه و اکمال شیاف
 احمولین در این شیاف اسود درین باب مجرب مؤلف است بگریز قنصل افیون هر واحد یک درم حنظل یکی شب میانی هر واحد درم آب برگ نینب آب برگ
 اعلی آب برگ گوی می هر یک نیم پا و او و یک کوفته بنجیه در کاسه روئین انداخته با شسته خوب حب نینب که فلوس و در سرش نشانده باشد خوب خل نمایند تا غلیظ شود و شیافها
 بسته نمایند و یک شیاف باب سائیده و چشمه کشند و بالای چشمه نیز طلا سازند و اگر در گرامی آهنی بدشته آهن حل نمایند تا که قابل حب لبستن گردد و حب لبسته کار نبرد
 میثاید و در وزنهای نیز مع لست و سنگا میکا یا کیمان سفید و بهرمان ساعت پوست سفید گرفته در سر کنند بسیار جوشانند و بگذارند در آن روز پس صاف کرده در سایه

خشک نمایند نرم ساینده اکتحال کنند که مجرب است و اکتحال براده مس که در بول خیسانیده باشند و کدو که کل بر مادی باشد او را توشنشا از مجربات بود علی سینا است
 و اگر براده نخاس کیشانه روز در بول که دوک تکراره باب پرورده انفرشته و عمل السوس هر دو برابر در شک ساق حق بلخ نموده بکار نه حاجت بقیه نفیقت
 و آنجا که شش رنج دید از انزوت مدینه صغیر غریب بر احدیک در مہنات چهار چند نیمی نبات طباشیر و ساق چهار حصه نبات گلاب صلابه کرده کل سازند و شیان ساق
 کشد و از او نیم هر که شیان صطفیقان و شیان خضر و شیان سحج که دو است صفا طلیس است و شیان شب جملار در رومن که در آن صابون است و حسب بند
 و حسب بنر و حسب روزه کل سبل مجرب و کار اکتحال و کل مجرب کلیم شریف خان و شیان زنگار و شیان زنجار و شیان و شیان و شیان و شیان و شیان و شیان و شیان و کل
 و کل الجواهر و غیر بلوئی بر و در صحرای سبل مفید است و سمنهای اینها در روز و نظره اکثر در بیاض عن نزل المارند و از او استعمال شیان که از شش کلما و عصا
 بحیه آتیس و نمک اندرانی و عصا و صحرای خشک کرده و در صحن ساق محلول ساخته باشند مجرب رازی است و از او نیم مفروده تامل اکتحال جز بلو او سیون که با ساق
 و شراب سارون و مسعود و عصا و قمار الحار هر دو و شش کرده و سوره آنچه که فعل عجیب دارد و کذا انزوت و شکار بر روز و زعفران باریک ساینده و کذا انزوت و سبل
 و کذا عصا و قلع و عصا و قمار الحار هر دو و شش کرده و سوره آنچه که فعل عجیب دارد و کذا انزوت و شکار بر روز و زعفران باریک ساینده و کذا انزوت و سبل
 بشیر خرفه است با خشک کرده ساینده و کذا صندل و محرق منقول و خوان کوفته نخجسته آمینت که عجیب الفل است و کذا تخم ملیله سود و عسل و کذا قلع طار نافع سبل است
 و حمت سلاطین اطراف ارج و یاز زنگار و یانک و یاشک و او و سبل مقوی فعل نه است و بعضی مجربین می نویسند که اگر زنگار در شیره و خست آن
 سکه که و شند در ظرف مسی خوب بسایند تا که غلیظ شود پس خشک کرده استعمال کنند سبل و دوسه و نظره و نفع بخشند و بیاض را قلع کنند و کذا کاک اکتحال
 زعفران تو بال حدید سادوی نوشادر ربع آن در دفع سبل و بیاض مجرب است و گویند که اکتحال با سیون نخل نافع است سبل فزین است از جهت تحسین ماده آن
 و نوشاد و روزه و شب یانی سوخته نیز برای سبل مجرب نوشته در بیاض اساد و مجرم قوم است که سنگ بصری و ملیله کلان باب شیبینه و شکر کشین مفید است
 و دو دم پدیدان مرزنجوش و غیر نافع است و در سبل یا سبل قبل اکتحال و او بعد آن فزون انجام و نجاب بر شاکر آب گرم لازم ششند تریب و ماغ گوشند
 برستور یک در صداع سودای مذکور شد و اکتحال مطبوع بکار بر بند در صورت عرض حرارت و سبل ساخته ملیله اکتحال باید بود و ایضا در سبل که با حرارت و درد
 با شیان شیان سود بکار بر مفید است و در اقا قیام منقول سه درم سبل یک درم مرمر درم زعفران چهار دانگ باریک ساینده و باب شیان سازند و عددا سجا
 و در چشم کشند و کافور و انیسون بونید و بعد از سنگین حرارت معادرت نمایند با دوی حاده و شیان حمرین و در و در صغیر صغیر بکار بر و بعد از آن المراطیقان و
 و در و در صغیر کپرس شیان و صغیر و صغیر و کل غریزی و با سلیقون دروشانی استعمال نمایند و آب انار خوش یک جز و شند که گرفته بلخ جز و آمینت و شیشه کرده
 است روز در آفتاب بزازند و در ظرف مس کرده استعمال نمایند و آنجا که با سبل در جوار عرض شود و سحج داروی سرد مثل شیان سفید و در و در ملکا یا و صندله
 بار و استعمال نکنند و بترقیه سرد بدن و جذب ماده پنهل و اکتحال شیانج منقول قناعت در زرد و زرد و تخم مرغ پرشت چشم نهند و در را غیر بکشند و ایضا
 تا که در داخل نگر و از او نیم جادو تر از نمایند و در او انگه بر و سبل هر دو را مفید بود و مانند شیان ساق بکار بر بند و شیان مذکور در حالت کثرت حکم نیز مجرب است
 و اگر با خارش شدید بود و سحج چشم مثل ساق فقط یا مانند کی انزوت و صغیر نیست و لبعول محمد کر یا قلع بصد دست و پیشانی و اسهال و ترک تناول ترو
 حلوا و اجتناب از شکر آب و مسکود و اسهال تمام بر غلامی معده اگر بدن متلی باشد و اکتحال شیان خضر و اسهال در هر هاسی و در مرتبه بلخ انیسون درین
 می باید و سبل که از تدا بر مذکور زوال پذیرد و غلیظ و فزین و حکم باشد وضع بصارت نماید بعد بقیه بدین بدستکار بهوشیار جوع نمایند که با سبل قلع کنند و قبول
 بعضی شیان قلعند بقیه حاوی صغیر و شیان ساهر و شیان که در آن قلع طار روز بخار هر یک سه درم است و چند روز سبل غلیظ را رقیق و فانی میکنند
 و از نقطه آن بجدید بلیه نیاز میسازد و درین مرض غذا حیدر الکیوس مثل گوشت ماکیان و حلوان خورد و اگر حرارت باشد اسفناخ و مغز و ماش بخند با دم
 و بند و در جمیع انواع سبل از سلاس لعان و شراب و صیاح و کله کل و طاع طول سجود و جمیع آنچه باعث تهلای وجود و عروق و ماغ گرد و دروشنی چسبند و عسار
 و در خان سرنگون کردن و طلاهای بخار انگیز که در آن سیر و یاز دگند نمانند و مولد و او چون عسار بیاورد غذا غلیظ چون مایه و گوشت گاو و سیر و سیر و قدید و غیر

بیت اسوس

بلینیات و حلاوت خوردن اجتناب نمایند و از استعمال روغن و ضماد بر سر و کف از سوط و لظول قبل از تنقیه لقبول چنین استعمال او ویه عار و ابتداء
 خدر کنند و اینها از میخدرات اخترا کنند و باید که بالین صاحب این علت بلند دارند و از خواب بر قضا مع نماید و تومی دیگر از سبل است که لقبول نیاز و ق
 آنرا کنند گویند و آن در کینه مسطوره و الطالی گوید که ابتدا بقصد کنند و از مملین نمایند بعد از آن غلیظه را افکند در رقیق و مالین آنرا مکتوب
 اکمال جاوه مثل باسلیقون و برودنقا شین دروشنا یا کناست کنند و اگر از حدت الکمال تغییر در دماغ پیدا شود و روخوت انصباب ماده باشد بقوت آن نمائ
 و طلیف الکمال کنند و بر زور این قضای در زنده از تجربیات سرعید در آن این کمال مولف من است عصاره خرفه خشک عصاره قنار احکار خشک هر چه
 یک جزیره ایون و نقل زلفت هر دو نیم جزیره کوفته بحر ریخته در سر که که اندران پوست بقیفه تا کایان خوب جو شانند و بدون صاف کردن و در روز
 گذارشته باشند بعد صاف کرده اگر خواهند تنقیه او ویه بدین کنند و اگر خواهند تر کنند و هر بار که خشک شود باز تر کنند تا پنج بار بعد از آن صاف کرده
 بر دران و این از اسرار مخزومه است و صاحب این مرض در حمام ناشاد داخل شود و در آن اطالت نکند و قصد رگ پیشانی و تقابیل ششم و معوط و کت
 و قریب آفتاب و آتش کند و اگر بعضی او ویه هندیه یا قلع سبجل پوست بلبله زرد پوست بلبله کلمه پوست و زنت نیب گوسه سبز جراتیه تلخ
 صندل سنبله شنبلیله سوسن برگ شاگل مندی هر یک توله جو شانند صاف نموده یک دام شهد آمیخته بنوشند و پانزده روز استعمال نمایند و یا صندل سرخ
 پزول پوست نیب دار بلبله پوست بلبله زرد پوست بلبله کلمه پوست بلبله زرد پوست بلبله کلمه پوست و زنت نیب گوسه سبز جراتیه تلخ
 هر یک دم چهار کوفته هر روز دو دم در سه یا و آب جو شانند تا نیم یا و با نه صاف نموده دو دم شهد آمیخته بنوشند و تا چهارده روز بعد از آن در آب گوسه
 برگ ترش مندی برگ سرس زرد و چوب شب میانی بریان امیون هر یک نیم درم بار یک سانیده و پوئلی بسته در آب تر کرده ساعت بساعت بر چشم بگردانند و
 قدری در چشم قطور کنند نیز بر سینه با و سبل سفید بود و در چشمی سبز رنگ یک دم بار یک سانیده در آب لیمو کھل نموده خشک کرده در چشم کشند که سبل و طغنه
 و بیاض را نفع است و یا چرک گوش انسان بشهد آمیخته شیان بسته نگاه و از در آب سانیده و در چشم کشند و یا مغز تخم پید انجیر یک عدد نبات یک ششقال
 از روت بر سر ششقال بار یک سانیده و در روز نمایند و یا در چشم کشند و در انشامی استعمال این در در این حسب بخور زرافیون تازه و با سه هر یک یک ششقال رب السوس
 کثیر هر یک یک ششقال کوفته خیمه باب جها بقدر بند که بندند هر روز یکی یکم از آن فرو برند و یا سگر کن کبوتر یا کایان در آب لیموی کاغذی حل کرده و در او نمایی کنند
 و وقت حاجت چشم کشند و یا صندل سرخ یک توله پشمکری بریان مساوی آن کوفته خیمه باب گچیکو آسانیده حسب بندند و یک حسب باب سانیده طلا کنند هر دو وقت
 و اندک در چشم کشند و یا مغز تخم کھل مغز تخم کھل مغز تخم بلبله بلبله سیاه مساوی و آب لیمو حل کرده حسب بسته در چشم کشند که سلاق و نزول المار را نیز نافع است
 و یا آب برگ ار هر یک یک دم صاف کرده در ظرف سب قلمی از چوب نیب که در آن فلوس نصب کرده باشند بده عدو آب لیموی کاغذی کھل کز
 حسب بندند و سانیده در چشم کشند که در چشم و ناخنه و معه را نیز سفید و یا و افلفل نمک لاپوری شب میانی آگینیه تخم سرس هر پنج او ویه مساوی در ظرف کاغذی بچوب
 نیب کسانند تا مثل نمک بر در چشم کشند که در چشم کشند که بیاض ناخنه را هم بر

ظفره لعنی ناخنه

و آن زیادتی است بر تنه که در اکثر از موق اگر ابتدا کند و گاهی از موق مغز دیا از برود و یا از فوق و یا از تحت آغاز نماید پس آنچه از موق اگر شروع کند در اکثر از موق
 رسیده همانجا بسته و غلیظه شود و باشد که الا نجا هم متجا و در که در و در هر که بر او شانند و بصارت باطل سازد و ناخنه که ابتدای او مخصوص موق نباشد رقیق و سفید چون
 عشا بود و مانع بسیار است و در این نوع سبل نشانسته تمام دارد و فوق منها است که سبل از جمیع اطراف آغاز نموده و بر و قریه در و در آن وق بسیار باشد و
 ظفره از یک جانب ابتدا کند از زمین یا سایر انون یا سخل و اینها ناخنه گاهی نرم و گاهی زرد و گاهی سفید رقیق میباشد و این عمل علاج از و گاهی صلیب غلیظه و گ
 تیره رنگ میباشد و این عمل علاج اندر لقبول انقیس و سبل بعضی از آن با تخمه منق بود و در این سبعت منکشاگر و در بعضی باومی می باشد و این محتاج به سلخ است
 و سبب تولد ظفره کثرت فضول غلیظه از جانبند و در دماغ است که در اینجا جمع شود و لقبول از با سوسن ماده ظفره سفید رقیق فصله و ویه ماده که فصله سودا ویه

داده زرد رقیق بلغمی و صفراوی یا موسی است باجمعه چون ماده آن غلیظ باشد سنت لهذا اکثر عرض آن بافضله یا سه و کحول و در خریفه بلدان یا سبب می باشد
 علاج نفس کشنده و منفع بلغم و هندیه هر روز اصل السوس با دیان هر یک و درم جو شانه گلفند علی و درم افزودن و بنوشند و بعد منفع تقویه از سهل و سبب یا رخ نمایند
 و غذا اشخواب مع مغز و درم یا مغز قرحم گوشت ماکیان و تیه و خورند و از مولدات بلغم گوشت حیوانات کبار و خرا و حلو او لبنیات و عدس ماهی فو که تر و قبول کنند تا
 و پیاز و سیر و غیره او و پیچره و از طعام غیر وقت آن غذا پزیرند منع انجیره با طریفیل و قلعین طبیعت نمایند پس اگر ناخنه رقیق باشد او و پیچره و حلو او و مثل شیاف قیصر
 و خضر و دینار جرن و شیاف علانی و دروشانی و با سلیقون کبر و در چشم کشند و بر فوج و احتیاط تمام اتعال نمایند که در چشم قرصه نیغند و اگر ازین او و پیچره حرارت در چشم
 پیدا شود و فاصله داده و اتعال نمایند و شیاف اسود که در سبیل گذشت تسکین نمایند و آفتابا اگر طفره و با حرارت بود اوقاتا قیامغسول چهار درم روغن و نیم درم
 انیون سه بلع درم صافی یک درم و بلع آب باران شیاف ساخته اتعال نمایند و اگر حرارت نباشد شیاف اخضر کشند و باید که اول حمام روغن یا بنجر آب گرم
 سرخ و دراز بعد از آن با کتال او و پیچره و از زنده اثر و او بیشتر بطور سرد و اگر ایس با نباتت بار یک سائیده و یا کند رسائیده و چشم ریزند دراز آن ناخنه از مجربات حکیمت
 و اگر گذر نکال یا آب صلایه نموده چند روز منع و شام در چشم کشند نیز طفره را زائل سازد و شیاف گوزن در آب سائیده و چشم کشیدن از مجربات بعضی اجاست اتعال
 شه خاتم مع نخه نیز با نوشاد مع شکر و یا چرک گوش آدمی بشبهد انجینه سفید بود که اتعال بچنگری و نوشاد رساوی سو و یا شوره و ران افزودن نیز عجیب است
 و از نمک لاهوری یا نوشاد و سبیل ساخته دم در چشم کشیدن نیز فایده تمام دارد و قلعین و س سوخته و زهره و زهره زرد سادی که فتنه بنجیه شیاف ساخته در چشم کشیدن
 شیاف از مس است و یا قلعین و نوشاد هر یک یک درم صغ عربی نیم درم که فتنه بنجیه شرباب کهنه سرشته شیاف ساخته بکار برند که عجیب است و در نسخه قانون نمک لاهوری
 عوض گوشاد درست و یا مس سوخته و قلعین و پوست بچ که در نوشاد و زهره و زهره زرد یا کوبل شیاف ساخته اتعال نمایند و اگر از جاشش خبر و قلعین چهار جبهه و
 سائیده بسبب سرشته اتعال کنند طفره رقیق را بر عت تلع کند و که اسگ مقناطیس و جکارا شق هر واحد یک درم زعفران و درم شانه محمدیاد و در اتعال از
 و اگر گذر زعفران هر یک یک درم زرخ سرخ نیم درم شیاف ساخته آب کشنده تازه بکشند همین عمل دارد و سر سنگ بصری هر یک یک درم نبات سفید بچنگری
 هر یک یک درم نمک لاهوری نیم باشد بار یک سائیده و در وقت در چشم کشیدن نیز مفید است و اگر نباتت چاکوشتر بچنگری بریان سنگ بصری هر یک یک درم شوره قلمی است و اگر
 تا با پیوسته کرده شیاف بسته در چشم کشند یا خشک ساخته اتعال نمایند ناخنه را مفید بود و یا زرد چوب و اجینی دار بلده هر واحد یک درم برگ نیب شش درم که فتنه بنجیه
 در بول گوساکه شش با سه رو یا س کحل نموده جب سازند و در میان خشک نموده وقت حاجت بگلاب سائیده و در چشم کشند و اتعال مع سرخ سرخ کفری کلهو می سفید
 بر یک یک باشد سنگ بصری دو ماشه سر سیه سیه چاره عدد و دستور کحل کرده برای ناخنه و سبیل و در طوب چشم مفید است و ایضا بقول ابن سبک که زرد
 سطر و میان و در آن گذرم نماده وصل کرده و چینی زرد چوب بر آورده با بچنگری سائیده و در چشم کشیدن نیز مفید ناخنه است و کذا لیخ آگ باب سائیده در چشم کشیدن یا آب
 پیاز سرخ چند روز در چشم کشیده باشد و یا بنج بکجه و سفید و در آب سائیده و چشم کشند و شیاف اسود که شیاف و رخ نیز گویند و کمل یا مسین شیاف که در آن گل بنجر و سرخ
 کفری است و این کحل که بهت ناخنه تجر بچنگری و کار اتعال رسیده نیز درین باب از مجربات اقامت گوشاد رسه ماشه شوره قلمی یک تو که تخم سرخ غلغل گرو هر واحد
 دوازده عدد و قویای بنجر و سرخ بار یک سائیده و در چشم کشند و دوای پوست بیضه مطبوخ بسبر که در سبیل گذشت درین مرض مجرب محمد کرکاست و برود و حصرم و پیچره
 و جب که سبیل انافع است و در آن که ضعف بصر را مفید و زرد و طفره و زرد که مجرب نیز سو و مند و شیاف بصولی و شیاف احمد و شیاف دهنه فرنگ شیاف عجیب و
 کحل سفید سبیل و ضعف بصر تهنه ناخنه را مفید اکثر این نسخها در درم و یا من چشم زرد کورت و فیلیخ لویس گفته که اگر طفره سرخ قریب احمد و یا سبب باشد باید که گمید با قنک
 نمایند و اتعال صفا آورد و با قنک و منبتین زرد فافونج و پوست ترب و مویر منقعی کنند و طفره زرخن سیه را صفا و بنجر فینکیست و انطالی گوید که علاج طفره مثل
 علاج سبب است و کذا باقی احکام آن آب آس که در آن صبریل کرده باشد مجرب است و کذا و احان کند و در وسیع و قطران مسادی و مثل نصف کیسه ازان هر
 از شب و زنجار حدیدی و در آخت و سرگین موش و نمک سوخته بسیار مجرب است و ایضا از او و پیچره نافع طفره که اتعال آب آس تازه و یا خاک کستر آس و یا
 نمک اندرانی و یا اصل السوس و یا عصاره آن و یا زبل خفاش و یا سرطان جبری مرق بسبب یا نمک دیاتاقا قیامغسول و یا گل گرم بر می در فرود بسته سوخته سائیده

نسخه کحل

بسیل آینه‌تیه و یا پشاک موش سوده و بیسل و یا مسدای مدید و یا خبث الحدید و یا آب انار ترش و یا انار ترش مع پوست و شحم و دانه کوفته آتش افشرد و بیسل نجفیه
 آتش مرمز گردود و یا قاقائیس یک جز و نمک اندرانی یک جز و زنجبیل عربی نیم جز و آب بکیر در آن شوق خیسانید و باشد نشیان ساخته که ظفره و زعفران سفید و یا جرجینی و یا شوق
 و دو درم زنگار چار درم مثل عباس سوده و زنجبیل و یا نوشادر و یا روضن سیبه و دانه خبزین غصنا چینی آینه‌تیه و یا شب سیمانی و یا سحره و یا زرق خنات هر دو مساوی
 و یا مرمان سحر و یا شکر گند و یا اقلیمیا و سحره و یا زنجبیل سحر و یا آب محلول صمغ عربی شیان ساخته و یا مسرطان نهری سوخته و مثل او نمک سوخته
 و یا مس سوخته و یا نظرون و یا وادخان کندر و یا وادخان مر و یا وادخان میعه و یا وادخان قطران و یا این هر چهار وادخان مساوی آینه‌تیه که محرب است و یا جلد بز سوخته و یا
 نمک یا بیوس و زردعی سفینه و یا تخم بلبله است و طلا می نرشد و قلع قدیس مس سوخته پنج سوسن ساخته و بر ظفره در روز و شب چند بار و قطره آب بکیر در آن کندر سوخته
 ساعتی مکرر و باشد بر ظفره و کندر شیر زمان و کندر زنگار و کندر زنجبیل سحر محلول باب در روز و شب چند بار و کندر اصبر کباب حل کرده برات هم سفید است و گویند که
 شیان قلع قدیس ساخته غلیظ را نان بود و قلع آن از آهن حاجت نیفتد با جلد افضل علاج ناخته غلیظ قطع او با بن است بعد از تفتید بدن از فصد و مسهل از استعمال اودیه
 در آن عنای کثیر حاصل نمیشود و بیسل از قطع زیره و نمک خائیده آب می و در ششم چکانند بجزه بهتر سلکین سوزش زرده سفینه مرغ و روغن گل پشت چشم نهند و بعد
 سه روز با سلیقون در روشنائی و غیره کشند آینه‌تیه و تسامعل گردود و لوسعی از ظفره و غریب است که با طمانه و اوزنطه تخمه زطاره و اوزنطه می رود قطع او محدث
 که از دست علاجهش بادویه کنند و بقول شیخ آنچه قریب از آن فخر کشت یعنی قطع است و محرب است که خرفن ظفر چینی سبز گرفته غصنارت او در کنند بار یک سایه
 روغن که در آینه‌تیه با هم بسایند و از میل گرفته ظفره را بخار مدها هر روز چند بار که ازین رقیق شده زائل گردد و الا شامخ یک تو مع صمغ عربی مس سوخته هر شش ماه یک بار
 سوخته زنگار هر یک دو ماشه همین یک نیم ماشه ساخته در آب سیاه یا بادیان سرشته شیان سازد و در سایه چشک کرده استعمال نمایند و سوسا انیون از خرمی شایف قیصر نیز است

بسیاض یعنی سفیدی که بر سیاهی چشم افتد

و آن سه قسم است یکی رقیق در ظاهر قرصه و آنرا اسحاب و غمام و آنرا گویند و ببندی جاله نامند و دوم غلیظه غامز در مخرج قرصه و آنرا بیاض مطلقا و کل چشم خوانند
 و ببندی بچولی گویند و سوم غلیظه ترازان و بانو باشد و آنرا ببندی ثمنی نامند و بعضی میان آنرا و بیاض چنین فرق میکنند که اثر حادث می شود و قرصه از شور
 قروح که در قشر ظاهر از قشر آن طبقه عارض شوند و بیاض پیدا میگردد از شور و قروح که در مخرج و قشر باطن آن طبقه عارض گردند با بجا بسبب غلیظ ماده است
 بواسطه وقوع خطا در علاج رم و یا انصباب ماده با عارضه شقیقه و صداع شدید و بجهت صورت قرصه و جدیری و اندک گفته اند که بیاض چشم سه قسم است یکی که بعد
 قرصه قرصه ظاهر شود و بسبب طول الطباق پاک و انصباب فضول و دیه بوی آن دوم آنکه عقب از ظاهر گردد و اگرچه در اینجا قرصه باشد و این سبب معالجه بدو تا کم طبقات
 و کثرت الطباق اندک است سوم آنکه عقب شقیقه و صداع موم ظاهر شود و بسبب الطباق چشم و سوز حرکت که چشم فضول آن بیرون اندازد و این مرض در صبیان
 سهل البرست و در کهول عسر البر و بیاض که بعد از قرصه چشم و جدیری افتد زوال تسام نمی پذیرد و بهر آنکه اثر وضع اندام را اکل نمیشود و علاج بعد از آن
 سبب موجب در بیاض رقیق اودیه جالی نخیفت مثل تو تیا و مسرطان بحری و مس سوخته و پیکال کنجشک و شنج محرق و مر و اید و خاکستر صند و یا مسیران چینی و آنجونی
 و دوج و خسته خرم سوخته و پشاک موش و مراره تمساح و زبل آن و شوق و نوشادر و شیر درخت طبر لعل آرنه و چکانیدن عصاره گل شقائق انفسان
 نیز بیاض رقیق را بالغ افغ است و کندر اعصاره قنطاریون و قیق بیسل در چشم کشیدن و پاشیدن سنگ بصری و شامخ و در بزم سوده و در چشم و همچنین چکانیدن
 آب زنج محلول در آب هر روز دو سه قطره و کندر لاک در روز با الجوز و زروت و نبات و سرگین موش مساوی نرم سوده و بر بیاض پاشیدن سفید که اکتال شامخ کوزن شیر صورت
 یا شیره برگ سرس ساخته و کندر ایخ درخت ابر بر کنه برنگ ساخته و همچنین ششم قورنی تلخ بروغن کغی ساخته و یا بیخ درخت بادجان آب ساخته و یا کف دریا
 آب ساخته و یا بیاض مساوی سوده هر واحد سفید است و گویند که نبات خانه زنبور و یا نمک اندرانی سوخته تنها یا مع مر و اید و یا شب سیمانی و نمک سنگ مساوی
 و یا نوشادر و عوض نمک آینه‌تیه و یا خون بازوی چرزه مرغ و یا مر و اید مر جان سوخته از زروت شکر مساوی و یا پوست سفینه مدبر لعل و یا سرگین نبات و پوست سفینه
 مکلس و شکر و غسل مساوی در چشم کشیدن محرب است و تقویع آمله مغناطیج محرب پشاک است و کندر اکتال مخرج فرنگی حرف یا بانبات محرب برات است و می گویند که

و آب زین سنگ کزک و شقایق النعناع مساوی بشنیدیم که بر برگ تصب افند شسته شیان سازند و خشک کرده در نیم قصب ساید که اکتال کنند برای بیاض محرب سویدی است
و اکتال زرد و زرد سرخ و نیز زرق و نهات مساوی سوده نیز محرب نوشته و اکتال امیران شیخ و مرو و بعضی سادی شیان ساخته نیز برای بیاض فاسفید که در سرخ طازن
هر واحد یک جز و یک جز بر صندل و توتیای هندی هر یک نیم جز و سائیده نافع و اگر نبات سفید نیم دام فلفل سفید و انه الاکچی خرد سرد سنگ بصری و حتر هم سرس پیشکری
نشیند که در آمدن تصب میکند هر واحد یک جز هر روز در پیشت بعد بار یک سائیده در چشم کشند برای گلی و ناخن و دهنده تجربه رسیده و کذا نبات سفید چهارم سنگ کبر
دو درم شب یامانی یک درم توتیای سبز نیم مثقال مروارید ناسفته یک مثقال مشک خالص یک مثقال کوفته بجنه شیان ساخته وقت حاجت آب سائیده اندک یک
بالای سفیدی چشم کشیدن بغایت محرب است و قرفل چهارده عدد تخم سرس تخم کهرنی هر یک هفت عدد شوراه قلی یک لاله پوری هر یک یک درم آنبه هلدی دو درم
باریک سائیده در چشم کشیدن جهت بیاض و سبب محرب صاحب کافی است و کف دریا اقلیمیای همی هر یک و ماشه سردانه زمانی یک نیم کوزه شادانه مغسول و واربه
ناسفته هر یک نیم درم سها که زنگار ساید تخته پوست بیض مرغ و اگر از شتر مرغ باشد بهتر است هر یک نیم ماشه نوشته در فلفل و فلفل قرنفل سنبل الطیب هر یک
شش سرخ خامیران چینی نمک هندی هر یک یک شمشه بدستور سرد ساخته صبح نیم در چشم کشیدن از معمولات حکیم دارت علیخان است و در نسخه دیگر سرکین سوسار
اکسیر جان سرطان بحری با قشیشانی همی هر یک چهار انگ عوض سها که داخل است و اکتال سها که بریان پیشکری بریان هر واحد یک کوزه نوشته در نیم کوزه باریک سوده
نیز جاله و جلی و دهنده رافع و اگر تخم سرس مخر تخم کهرنی کوفته بجنه آب برگ سرس کحل کرده ب بندند وقت حاجت بشیر عورت سائیده در چشم کشند کل چشم
و سبب رافع بود و و بیله تخته ها و در فلفل سنگ بصری سادی در آب هفت پر کهرنی کرده ساخته در چشم کشیدن نیز سفید است کذا از بیله نه روغن بکوره در
یک درم روغن زودانگ کف دریا سوده و آینه چند روز در چشم کشیدن برای بیاض مطبر محرب نوشته در نسخه سیسی سرطان بحری سوخته نیز داخل است و اگر نمک معهود بول فلفل
بریان کنند و بر عطران مشک زهره تمساح آینه سوده بکار برند و از آنکه بیاض اگر چه فرس باشد بلا اذیت چشم محرب عجیب است و سها که و باره سنگی سوخته که
در آب میون کاندی حل کرده در چشم کشیدن برای گل کشیم از جربات حکیم محمد جعفر است و اینها ناخنیل توتیای سبز عطران بشیر عورت سپردار سائیده و در چشم
و زنجبیل پیشکری یک لاله پوری مساوی سوده هر روز و سه نوبت در چشم کشیدن برای دفع کل چشم آدم و اسپنیل محرب صاحب نخته است و فلفل سفید هر یک دو درم
نوشاد شامی یک درم نرم سوده بجنه در چشم کشیدن و یک ساعت بهر نوده باب سسته باشد اکتال نمودن در قطع بیاض منقول از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است توتیای هندی
اقلیمیای همی شمشه بیله نکل ندرانی اجزای مساوی هر یک جدا جدا آب باران نرم سوده جمع نموده اکتال کردن در قطع بیاض از آنکه جمیع امراض چشم از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام روی است و آنچه بصری از کمال بصره اخذ کرده علاج مخرق مسنون مغسول منقول است با صافه پوره ازنی زرد البحر و نشه کلین از نوادر است کذا سنگی که از نشانه
برمی آید و قویا حدید و یا بل و زعفران حدید و زرد البحر پوره اگر با شراب کهنه تسقیه نموده خشک کنند و سخی بلخ نموده بحر ریخته استعمال نمایند نیز از نوادر است و قبول
این را قدر و مالقی و غیره اگر آله در آب گرم چیشانه روز تر کنند بعد دو کرده آله دیگر در آن آینه چیشانه روز چیشانه و همچنین سسته با نکر از نموده صاف کرده آن
آب در چشم چکانند و یا آب برگ سوج کوفته افشوده تا هفت روز متواتر تظفیر کنند در آنکه بیاض قدیم و جدید نافع و انطالی گوید که در بیاض قویا کمالی کفایت کند
و غیر آن محتاج بدان بنفعی است هر گاه غلبه خلط محسوس شود و با وثوق صحت باغ کالی قویه بکار برند و با ضعف آن تلفف فرج راحت و استحمام و استحباب برنج آب گرم
و بهترین کالی ریخا با سلیقون کبر و روشایای کبر و رود نقاشین و جوهری است از جربات در جلای بیاض این است که بز قلو نا با شکر مساوی سائیده و در چشم کشند
و کذا که فرساده و غیره نیز در آنه با شکر مساوی و کذا بچینیل صبح و شب او شام از عتیق سوده کشیدن علاج جدید است و کذا اسندروس ستری قصبه سوده و این کمال از ترا
من برای از آنکه بیاض چشمها می طلغ حیوانات محرب است کف دریا یک لاله پوری شب یامانی مرجان پوره ازنی جدا جدا سوخته هر یک یک جز و سرکین سوسار اسندروس
مروارید ناسفته سرخی عتیق پوست بیاض شمشه سوخته هر یک یک جز و راه آب ترب آب عوج و آب قصب سسته با تسقیه داده بحر ریخته بطریق کمال استعمال نمایند و سلطان
شیان سازند و سنگ گام استعمال تری تصب سوده بکار برند و اینها از جربات طلوتیست که در شمشه زبور بود و هر که آب پیاز سفید بقدر یک کوزه افشوده و همچنین
از تر پاره اول غسل ببار کشن نرم کذا نشه کف او بر در و آب پیاز و آب ترب پس با عتق هر یک یک لاله پوری در آن غسل باشد سسته نوبت تسقیه داده فرود آورد

امراض عین علاج سفیدی که بر سیاگی چشم

در طرف بگیند نمند کل مجرب در قطع بیاض است چون در چشم مجرب و گلاب یا شیر زمان یا شیر خود در مبر و تنها یا آب قصبه قطب رکنند و این را از آن غلظت بصر قرحه و
و جرب و دستگیر کنند و این پوشیده باید داشت که از اسرارست کسی که بول گوشت خروس و خون پاره بگیرد و با هم آینه بچوشاند تا غلیظ گردد و در آن آب
نماید درازا لبه بیاض جرب و از زخارست و گیلانی می نویسد که در بیاض فرین معالج از تنقیه بدن بدانچه ملائم او باشد و تعدیل مزاج بعد از آن در طرفین
مع کجین نماید و ادویه قوی الاسخان مشار و شانی و شیاف اصغر چشم کشند و این کل نافع بیاض است و وارید است مجری سرسره عطران مساوی کوفته محو
بختی بیاض باشد لا سیما بعد خروج از حام باید که بسیندن بزبان روزی دارد و اینها همچنین یاد و دم زرد لبحر بوق شکر بر واحد بکیرم کوفته بختی بیاضند و اگر کراچ
چوژی سبز طبرم سفیدی بیاض غ پوست بضمض غم و وارید با سفید مایران جنی هر واحد کشتال زرد چوبه ناشل کل نافع آتا تکر روز در کمال آب بسیارند و بعد
مروارید از لخته تا روزی با برک سرس حمل کنند من بعد ادویه دیگر داخل کرد و دیگر زخاک حمل نمایند و هر روز دو دفعه چشم کشند و وقت شب برگ سرس جوشان
بر بند بیاض کل چشم که از چیک باشد بفضل آبی بر طرف شود و صابون کراتی که چهار دم تک پوری یکدم پارچه سوخته قدری در روغن سرسفت دو پار
حل نموده اند که چشم کشیدن جهت کل چشم و سبب حمل محمد سمیع خان است و گویند که اگر زرد لبحر و راهی سرگین سو سمار نبات سفید سو سمار نبات سفید سو سمار نبات سفید
بک طل آبیکه مایران و ج هر یک دو دم در آن جوشانیده باشد تا بر مع رسیده باشد بر سینه ساینده و در کربسایند و چون آب کورچا مرتبه بر سینه خشک نمایند و از آب
بیرون کرده استعمال نمایند بیاض از وقتی روزی از آن کشند هر چند که صاحب ملت یاوس باشد حکیم عابد سرمنندی در شرح اسباب نوشته که این روش شریف و عمل نفع است
و اگر بیاض آلودی باشد مایران اشق قمر صاف و سرگین سو سمار اجزای مساوی نرم سوخته استعمال نمایند به این است آنجا که از ادویه کجلیه فایده نشود و یا از استعمال
ادویه حاده بسبب حرارت خوف انجذاب یا ده بسوی چشم باشد اول تنقیه بسوی حباب یا جوشیاری نماید و بعد از آن ادویه مذکوره بعمل آید و اگر بیاض سرخی چشم
و در باشد اول بقصد و تنقیه نماید و بعد رفع سرخی و ذوال دوا می فصیفت این و ادویه قوی استعمال کنند تا مقصود بلا خوف حضرت حاصل شود و در تقلیل غذا کنند و در استعمال
دوای حاد و بعد از آن چشم پر از زرد تا در چشم حرارت پیدا نشود و وقت مهاجرت ضرورت دای برک علاج مذکور و اگر احیاناً چشم از استعمال ادویه مذکوره سرخی یا در حاد
شود چند روز معالجه ترک نماید و بعد زوال سرخی و تسکین درد اعاده علاج کنند و اینها بیاض که بعد قرحه افتد در علاج او تعیت تمام قرحه توقف ضرورت
و بعد از آنکه زمانه تعیت قرحه بچید کرد و حرم صغیر و غیره استعمال کنند و بعد از آن حرم کبیر و دیگر ادویه قوی بعمل آید که باعث قلع بیاض حادث عقب قرحه و اثر آن گردد
ولیکن توقع از الاز قرحه تمامه نباید داشت و چنین توقع از الاز قرحه می رود و اما سائر بیاض که بدون قرحه حادث گردد با کلید زائل میگردد و کذا هر بیاض که سبب
فاعل او موجود باشد درین وقت علاج بیاض سودمند نمیشود مثلاً صراع و شقیقه ماد اسپیکه متکین باشد درازا الیه بیاضی که بسبب آن پیدا شود توقع نباید داشت
بلکه اول قلع سبب زوال و دستمال او و استعمال قوائین اگر استفراغ و پر پیروز از زرد و بعد زوال سبب علاج بیاض کنند و بدانکه لازم است که وقت
استعمال دوا اول پیام روند و بر آب گرم چشم بچشند و یا بر بخار آب گرم انگلاب کنند و چشم بر آن کشاده دارند بدون حمام تاروی سرخ شود و عرق آید آنگاه دوا
در چشم استعمال نمایند تا نفع بیشتر نماید و اگر سرگین خطاف کف کبیر و خون آن در طرفی کشند بر آن یک کف کبیر تخم حلیه از بابونه و اکلیل الملک هر یک یک کف
و بر ک سرداب تازه یک کف کبیر انداخته آب داخل کنند و سر طرف راسته بر آتش گذارند تا جوش آید قرحه آورده بخار آن بچشم رسانند و بعد از آن بچشم مسسل بچسبند
ادویه استعمال نمایند در قلع بیاض نفع بلخ بنشد و اگر غضار جنی تحرق بمسول در ادویه بیاض اضافه کنند و با کبیر سوخته یا آب تنقیح آن صاف نموده در کمال آب
آزمینند و پیام وارید داخل کنند فعل آنها قوی گردد و کذا لک شیافات مذکوره در آب ج یا آب محلول نمک اندرانی که اخته در حمام استعمال کردن مقوی اثر است و باید که
اگر دوز در باشد بعد استعمال او چشمه غیر محکم بر بندند و اگر کل باشد بستن چشم نشاید و آنجا که در بیاض هیچ علاج سودمند بود و یا اثر قرحه باقی ماند ادویه بصفیقه
در قانون و ذخیره و غیره مذکور است برای تغییر رنگ و مشابه لون حده و رفع قبح منظر بکار بر بند و گاهی از کثرت بکار در حد قوا صبیان بیاض افتد و علاج
بتغیید آب جنب المتغلب بر وجه و اجفان و استعمال ادویه خفیفه مذکوره نمایند و از آنکه در و انزروت و صبر و مردم الاخرین سرمد و اقلیمیای فطریه مساوی
کوفته بختی و آب خالص شیان ساخته استعمال کنند

ذکر او و پیه هر که که نافع بیاض و سبیل و ظفر و غیره است برود و حصر کم بیاض و سبیل و ناخن و وجه و معد و جرب و سلاق را نافع است که بری
مغسول در پوست بلبل که در زیر بغل زرد چوب هر که بچند روز در فضل ما میران هر یک سه درم نمک هندی یک درم کوفته سنجیده بست روز در
آب غوره پرورند و در سایه خشک کنند و دیگر سائیده استعمال کنند برود و اسهول که در معد را باز دارد و بیاض برود و سرکه تو تیا می مغسول هر یک
دوازده درم هر دو را در نمانفته دو درم ساق هندی یک درم زعفران نیم درم زانثیا سببست درم مشک کا فوری هر یک انکی صلا یه کرده استعمال نماید
حب الجوز برای دفع بچه و جاله و آب روان و خارش و سستی چشم سنگ بصری بچسبانی بر این هر یک یک دام بلبله سیاه مغز تخم نیم تخم نرمی
هر یک سه ماشه نیله تخم بر این مغز تخم بلبله رسوت کف دریا سمندر بچیل و هسه فرنگ زعفران هر یک دو ماشه نبات شش ماشه بلبله و پیه را سائیده
در کباب کشی با نر روز حل کنند و حب استه کباب در نر بوقت حاجت در آب سائیده اندر چشم کشند حب برای گل چشم از بیاض حکیم اجمل بلبله سیاه
پلاس با نر مغز تخم لاهوری صندل سرخ مساوی آب بار یک سائیده حب ساخته در چشم کشند حصر کم کبیر محرب و قلع بیاض قوی پوست
بینه در بر گردنی کشته خاکستر صدف مروارید شنج کف دریا سرکه سرسار و پنخ اقلیمیای انفسه اقلیمیای ذره بی شاد رخ نسیه خاکستر بازوی کرکس هر یک
یک درم المسن پنج جزو شرفوق یعنی پس افکنده به شنبه نیم حبه و کوفته نیم حبه سبیل در چشم کشند بازو در ساخته رفاده چشم بندند حصر کم
و حصر کم معسل پوست بینه در بار یک بسا بینه خواه تنها خواه با نسکه نیم حبه استعمال نمایند اگر پوست نکلور را با غسل آمیخته در چشم کشند
حرم معسل مانند و طریق بند بیه پوست بینه نیست که آن در آب شیرین تر نمایند در آفتاب نهند و از غبار پوشیده دارند و چون آفتاب غروب شود
تبدیل سازند و آب است که می شویند و پوست بار یک که از اندرون آن جدا گردد و در در کنند و آب دیگر نیکه و درین طرف بسته تا غبار نرسد بدست
اول بردارند تا آب کند و شود پس بشویند و بتدریج همین چشم تکرار عمل نمایند تا آنکه آب از کده شدن باز ماند و پوست بار یک از قشور جدا گردد پس
بکار برند و اگر پوست بینه که از آن بجزر آید و باشد بکینه قوی الاثر خواهد بود و و آئینکه بیاض و سبیل و ناخن را برود در فضل نمک لاهوری شب
آنگونه تخم سرس هر پنج او و پیه مساوی گرفته در ظرف کاشی بچوب نیب بسایند تا چون غبار شود و هر صبح یک روز در میان یک میل در چشم کشند
در روز و رماوی جرب و سبیل و معد را نافع باشد ما میران چینی یک درم تو تیا می کرانی پرورده شنج سوخته پرورده تو بال مس مغسول سرکه اصغر
پرورده هر یک دو درم کوفته سنجیده استعمال نمایند فرورده هندی که برای دفع سبیل و بیاض کمر بچیل آمده مغز خسته کهرنی یک عدد
تخم سرس یک عدد نمک لاهوری یک ماشه آنبلدی مغز تخم داشته قرفل دو عدد و شور کوشلی یک ماشه بار یک سائید صبح در و در نمایند
و اگر بوزند سرور استعمال کنند بهتر باشد ششیاف اسود که برای قطع ناخن و دفع بیاض معمول است سرکه زنگار شاد و خج هر یک یک درم
اقلیمیای دو درم اشق سبکبج در فضل هر دو حد نیم درم اشق و سبکبج را در شراب کمنه حل کنند و باقی او و پیه کوفته سنجیده آن بسر کشند و ششیاف
ساخته در چشم کشند نوع دیگر که هم با کتال چشم و هم بطلای حوالی آن بکار آید چون کتال نمایند ظفر و بیاض و بقیه ماده رده که از قطع
نماید و چون طلا نمایند سیلان و معد و الصباب هو اور اناض آید و جرب است شب یامانی یک دام عالمگیری که چهارده ماشه میشود رسوت نیم درم
افیون سه ماشه سفیده کاشغری تو تیا می سبز پوست عاقر قره هر یک یک ماشه آب صلا یه کرده ششیاف سازند وقت حاجت سائید
بکار برند ششیاف که برای ظفر و بیاض و وضعه بصر محرب مستند گل گنجه غنچه با سمین مغز تخم کهرنی تخم سرس کونیل نرم کاین
کونیل نیم قفل گرد و هر واحد صد عدد شوره قلمی شش ماشه سرمد گل دیگران کنند هر یک یک کتوله در فضل پنج عدد کوفته اول در شیر
بجنگر و کهرل نمایند روز دوم در آب لیمون روز سوم در کباب پس ششیاف بسته نگ دارند و سائیده در چشم کشند ششیاف
احمر حاو که بیاض و سبیل و ظفر و سلاق را نافع است شاد رخ عدسی مغسول شش درم صمغ عربی پنجدرم مس سوخته زاج سوخته
هر یک دو درم افیون صبر سقو طری هر یک نیم درم زنگار دو نیم درم زعفران هر یک یک نیم دانگ کوفته نیم حبه ششیاف سازند

شیاف زنگار معمول در سبل و بیاض زنگار کف در یا شب یمانی بریان کثیر اسسادی یکپاس آب لیمو سخی نمایند و شیاف ساخته در چشم کشند شیاف بچولی جهت بچولی و جاله و ناخنه مجرب زنگار ماهوری یکدوم قنقل کلاه دار مرغ سیاه هر یک پنج عدد افیون یک سرخ خرد سوخته یکدوم پرچاپینی سفید یکجاشه کافور یکدوم سینی چهار سرخ کنگو کچی سفید پنج عدد ازال کنگو کچی را در دست دور کرده سوخته مثل اشکست نمایند و هر دو پیرادر طرف آهنی ادر مستموجب نیم که در آن غلوس نشانده باشند باب بیخون کحل کنند پس شیاف ساخته گمدرند و آب لیمو یا آب پسته دوده اندرون چشم بکشند و بالا آن طلا نمایند شیاف اخضر که جرب و سبل در چشم کحل چشم حکیم شریف خان است زنگار سه دم اقلیمیای افند اشق کفغ عربی سفید که از زیر هر یک دو درم آب سرد آب بستر شد و شیاف سازند شیاف عجیب برای جرب بیاض و ظفره و سبل نافع نوشاد نیم مشقال بوق کف در یا هر یک یکدوم اشق یک مشقال زرنج سرخ دو درم زنگار سه دم قنقل طار شبد دم اشق را با آب سرد حل کرده و دیگر ادویه مثل غبار سوخته آینه شیاف سازند و در سایه خشک کنند شیاف که بیاض غلیظ برود و با صره ریاری در دهان بیاض حکیم و اصل خان کبکینج اشق زرد و چوب هر یک یک خرد کف در یا ننگ لاهوری هر یک دو جزو زنگار ربع جزو همه را خوب صلائی نموده آب بادیان خمیر کرده شیاف مثل جو سازند و در سایه خشک نموده وقت حاجت آب سائیده بمیل در چشم کشند کحل پاسبان که برای کحل چشم بار ما آرموده و بهزار نافع نمود گل کفد چا صدد عدل جنبیلی چا صدد عدل فضل کرده چا صدد عدل شب یمانی بریان دو دام پنجه خوب بار یک کحل نموده در چشم کشند کحل انصاری جهت رفع بیاض بیاید است و در اندک زمان قطع میکند شیشنه سبز محرق مغسول دو درم دونه آهنی کف در یا هر یک یکدوم کحل سازند کحل قنقل نافع بیاض و سبل و ظفره و در یکدوم که در وقت چشمه ششکوی لفظل که در یکجاشه در زهره گاو یا بز تر کرده خشک نموده آینه بلدی هموزن آن آب لیمو تر کرده خشک ساخته سنگ بصری گرم نموده آب لیمو چهار بار سرد کرده و شتر تخم کهرنی غنچه پاسبان هر یک نیم درم بار یک سائیده بکار برند کحل صابون که از حافظ عنایت الدج حکیم شریف خان رسیده و جهت بیاض و نزول آب خمر بکرده اند صابون پنجاهم نیاید تخم کحل هر یک سه و نیم ماشه صابون را از کار و بار یک ریخته ریزه کرده در ظرف آهنی بر آتش نهند تا مثل آب شود بعد از آن تخم کحل را انداخته از دست آهنی حل کنند و زیر آن آتش تیز نمایند تا که رنگ آن سیاه شود بعد از آن فرو آورده گاو یا بز تر کرده خشک نموده کف در صدق قدری آب نداخته و در آن خوب حل کنند و در چشم کشند بعد سه روز باز استعمال نمایند کحل مجرب حکیم و کاه اندر خان بجهت سبل و بیاض شادخ مغسول دو درم پوست هلیله زرد زنجبیل هر یک پنجم درم قنقل سفید دو درم نوشاد یکدوم تیار ساخته در چشم کشند کحل مجرب حکیم شریف خان برای سبل و ناخنه و بیاض من سوخته شادخ مغسول هر یک پنج ماشه اقلیمیای فند دو ماشه زنگار صبر لور و آهنی هر یک یکجاشه قنقل که در لفظل زعفران هر یک نیم ماشه کوفته پنجه سره سائیده در چشم کشند کحل مجرب برای سبل و بیاض و غیره و تو تیبای قلم باو سیر یا سیران زرد سفید و تو تیبای بارونی هر یک یکدوم قنقل عدل قنقل سیاه بهشت عدل ششک خالص یک ماشه زرد چوب که در زعفران نیم توله یا بار زرد چوب بهر دو شکر تیار سازند کحل برای اکثر بیماریها چشم چون بیاض و ظفره و سبل و صحت بصرد و مجرب در عمل پوست هلیله زرد پوست هلیله آلمه هر دو احیم طبل در دو سه طبل آب سیرین یک شانزده تر کنند و آب همان گرفته جهت بقدر نیم پاویک صدوست بار که اخته در آب مذکور سرد نمایند که بقدر دو دام ماند از آن است سار سازند و در چوب نسیب نصب نمایند و شوره قلی سفید گرفته از آن سار و چوب بار یک بسایند تا آنکه رنگ شوره سیاه گردد در چشم کحل نموده یا کاجل جهت سبل و بیاض و تقویت بصرد و کرامت چشم بسیار نافع است اما سیران یک ماشه قنقل یک ماشه در یا و آثار شیر چوشانند و در سایه خشک نمایند سنگ بصره سره سفید دو درم زرد چوب کلاب هر یک یکجاشه شتر تخم کهرنی کونیل نار و نوبیل کاین هر یک چند را با یک سائیده در روغن بادو گاو نیم بار سرد و خمیر نمایند بعد از آن بر باره سرخ مالیده فیتیه ساخته چرخ روشن نموده کاجل در ظرف چینی خام بگیرند و بعد یک روز در چشم کشند

بازن علیان کحل

نفاخات

گاهی نفاخات مانده در بعض قشریه حادث میشود و مائیت در وقتش از تشویرا بر بنه قرنیه محقق میگردد و در حال مختلف میباشد بحسب موضع وقوع
 در در ارت و غائر تر از آن رد می ترست و گاهی مختلف میباشد بحسب بیادتی و نقصان او در مقدار و عدد که بزرگ و کثیر العدد و کوچک و قلیل العدد بود
 و گاهی در لون فی نفسه که مائیت آن صرف بسیدنیست بلکه مخروج بخلط است و بحسب استخراج آن خلط مستلون بدون آن باشد و یا اختلاط رنگ آن
 بحسب اختلاف موضع حدوث آن تحت قشر اولی یا ثانی یا ثالث باشد و گاهی در قوام که قیق سرخ التحلیل و سرخ النفوذ و قلیل الشویرا از انبساط
 آن باشد و یا غلیظ بطی التحلیل و النفوذ و کثیر الشویرا از انبساط آن و گاهی در عذوبت و حدت و اکالیت او مختلف میباشد و آنچه در قشر اولی بود
 سیاه مینماید و سهل العلاج است و آنچه غائر بود و این محسوس میگردد و صعب است و کثیر المائیه حاد روی باشد چه تمهید و تاکیل هر دو اول بود و هر چند
 غائر تر باشد تمهید و انتشار و تاکل و رواست او بیشتر بود و آنچه مجازی ثقیب باشد بجمارت مضرت رساند بلکه باعث کوری است و خصوصاً هر گاه
 تاکل و قرصه ماده او در کشر مالخ یا حریف کمال میباشد سبب اختلاف مائیت با مرقه صغیر او این علت عسر التحلیل و العلاج است علاج در ابتدا مقصد قیقنال
 و استفرغ بحسب خلط غالب تعدیل مزاج و تلطیف غذا و بعد از آن قطور ششای ابیض غیر افیونی باشد که از ششای مختلفه در چشم و چون بسیاری از آن
 تحلیل یافت و زور نمایند اولاً ششای ابیض تا زایل گردد و اگر تحلیل نیابد استعمال نماید ششای که تحلیل آن زیاد باشد مانند مرقی محلول الشرباب و بنبج و چون
 مستح کرده در علاج قروح معالجه نمایند ششخ میفرماید با داسیکه صغیر باشد با دوی مجفقه علاج کنند و دوی طین شاموس که از ششای سر بران تکره و تریخ تریخ و قیقنی محلول
 و مرقه مغسول هرگز و قیقو بال شمس و چار و قیقو بعضی نسخ که قیقوین تکره و صغیرها و قیقو آب باران و ششای مختلفه است با حیات استعمال نمایند هر گاه کلان گردد با همین علاج کنند

خشونت قرنیه یعنی درشتی که در سیاهی چشم حاصل شود

و این را تمهید سبب است پوست قرنیه و انصباب خلط حاوی یا شور بر قرنیه و غیر مزاج این طبقه با استعمال او و یا حاده آکله و غلاششرا گنست که منکام و سیاهی
 و کشادگی چشم چنان معلوم شود که بلبک بالا چیزی درشت میگردد و بسبب ایذای حرکت بلبک ششک بیرون آید و درشتی و ناها واری البته که در مجرایه کند و آن
 نیز نماید و تقدم تریخ موجوده اسباب مذکوره نیز بر آن گواید و در علاج اول مرطبات استعمال کنند باغذیم مرطبات فرور است چون ششای چرت و لحم خفیف مثل شور با جات
 و پاپه بزگو سفند و پیر مرغ و فاقوده متخذ از شیر مرغوان اگر با آن تب میباشد و اشتر بر طبع و باغ مثل خمیره و بنفشه و شربت نیلوفر و تخریق سر بر و غنمای طرب
 و برین معنی آنرا مع شیر بر سر و آحمام و قطورات با دمان مرطبه و شیر و ختران لعاب سبغول و ختران که در علاج امراض با این مایه مفصل مسطور شده و اینها
 هر تیدیل مزاج مرطبات مثل کشنیز سبز و آب کوه و آب برگ سدا گلایه بستان افزوده و یا یکی از اینها لعاب سبغول و چشم چکانند و چون ششای سبغوله
 بر پشت چشم ضا د سازند و شیر و ختران بر روی زید فعات متوالیه در چشم دو شند و بعد حصول بلاست و سکون لغز اگر سببش خلط مالخ یا خریف باشد در
 صفرا دهند و در طبع بنفشه و گل سرخ و نیلوفر و کوه هر یک ماشه سپستان شصت عدد و عباب بست عدد و مغز فوس و ترنجبین هر یک هفت تو که کلقتند چهار تو که
 حل کرده و روغن بادام هفت باشد داخل کرده دادن نیز سودمند است و بهتر آنست که در ماء الجبین نوشانند و قطعه اسرب برکت دست با این
 و سیاهی او با نکی روغن بنفشه و چشم کشند و عباب برده اند همراه کثیر او قوری روغن بنفشه چشم کشیدن نیز سودمند است که از آن خون آب که بر تریخ چکانند

ننوا قرنیه یعنی بلند شدن سیاهی چشم از سفیدی آن چنانکه بلند می آید

و سببش در آمدن خلط ریخی است در زیر این طبقه یا وری که حادث میگردد در آن علاج اول تنقیه مبر من عظم و حیایا و بنه تنقیه فاقوده خرقه کشا
 آب عین الشلب کلاب تر کرده چشم نهاده بر بندند و او در محله چون فرور و صغیر و ششای احمد و چشم کشند و آب برای گرم روی نشویند بر بخار او احتیاط کنند
 و تلطیف نمایند و بر اندیشه ششخ تیه و تدر و قیق و در کج کجشک اقتصار روز ندر و از کشادگی و متلاطم نماید اگر حرارت مزاج مرض باشد ششکین
 آن نماید و اگر مزاج علیان او دیا بر اعتدال باشد روغن مصطکی مع آنکه آب و بلوغ سبغول کنند که بر ست اکل کنند و چیزی را با این روغن و روغن چشم کشند

سودمند است و کذا که از فضل و ثلث درم پوست امید زردیم درم اقلیمیاضی فی از بدالجهر یک یکدرم شادخ مشغول سر صفتهمانی نیز یک نیم درم باریک
 سائید جبر پخته یک طسوج تر فضل سحوق رانی اصل کرده مجموع راسخ بلخ نموده بخینه کتال نامین و اگر طبیعت مقتضی حاجت قوی باشد قصد قیفال نماید
 و بولس گفته که بعد قصد و تلین طبیعت شد آب ششک اقلیمیاضی فی صمغ عربی مساوی گرفته پیخته در چشم زور نماید و بر فاده حکم بربندند آنکه طول

بنور عین

بره که بر قرنیه افتد سفید باشد و آنچه بر چشمه حاد گردد و اگر حدوت بهره از صفرا یا از خون صفراوی بود علامتش نه و ضربان سرخ سفیدی هم و کثرت اشک است
 پس اگر ماده اندک شیرین باشد و هیچ که در او اگر ماده بسیار رقیق و حاد حریف یا بوقری باشد ضربان در پشتت بود و خطر اکثر و امین المود و گفته که بهره در قرینه
 از هر ماده عارض میگردد و شناخته میشود ماده آن از رنگ و جوج و اعراض مخصوصه آن حسب یادتی و کمی کثرت و قلت و اوقات و وضع حصول آن بهره که در شیر
 ظاهری از قشور را بعد قرینه باشد معانی سیاه مینماید و با در داندک بود و این سالم ترست اگر مجازی نقبه نباشد و آنچه در شترت افتد سفید و شدیدا لوج رود
 میباشد و آنکه در قشورانی بود و غرور و سفیدی و سیاهی و وجور دانت تنوسا باشد یا بحد بهره که مقابل نقبه باشد در پشتری که بود روی است بعد اندمال منع
 بصارت میگردد بخلاف آنکه مجازی نقبه نباشد که تروی مانع بصارت نمیشود و گویند که فرق میان ابتبای بهره و ابتدای قرحه آنست که بهره بهینتی برمی آید
 که بافتنه سرخ است رنگ قرص در ابتدا سفید میباشد و این مرض مطلقا مخوف است خصوص که با وج شدیدا باشد علاج بزودی قصد قیفال کند و الا
 حجامت باشد تا نمایند و سهولت صفر دهند و از غذا بفرورات باره متحذره از ماش و کدو و اسفناخ و خرفه و خیار که در انقصار روزند و تظفیه و مزاج مشکین وج
 باشا سیدن اشربند و مثل شیر و تخم کاه و شیر و تخم خرفه یا شربت شمشاد یا شربت عنب یا شربت نیلوفر نمایند و بعد قصد شبان ارض شیر دختران عمل نموده
 و بر باره پنبه که ماده کوده بر چشم گذارند یا لعاب بزرقطونا و گلرنگ آب برگ کشنیر خوب مزوج نموده در چشم بچکانند و یا خرفه بان تر نموده بر چشم گذارند آنکه وج مشکین باید
 و اگر وج شدیدا باشد قدری آبوت باشد تا فیون زعفران محلول آب کاه بوتاز و بر چشم طلا کردن باکی نیست بعد شیر دختران در چشم و شد و بعد از آن لعاب بزرقطونا
 و لعاب بدهانه در چشم بچکانند و قطور محمول از جوش شیر و بهرانه و انزروت که در قروح باید لازم گیرند هر گاه در دو سال شود و بشویند قروح کند زور در ملک یا شیر
 و یا شبان ارض شیر دختران کرده استعمال نمایند و هر گاه بشویند قروح بر داند و بعضی گویند که بعد قصد و اسهال و استعمال
 شبان ارض یا سفیدی بضمه مرغ یا شیر دختران شبان دردی بکار برند و گاهی ادویه مخدره وقت شدت استعمال می نمایند و اگر نشکفت نکرد زور
 شادخ بران باشند و چون نفع دهد و انفعار بهره بطول انجامد شبان ارض شیر دختران عمل کرده در چشم بچکانند و بقول شیخ در بهره بعد قصد خون
 که بر تریه یا سفید بچکانند و سفیدی بضمه بکسر و دروغ گل حل کرده بصوف کوده در چشم نهند شیر که در آن تخم موم تر کرده باشند و شبان ارض در چشم بچکانند
 یا بحدله تدبیر این مرض از باب بد قروح از تقلیل غذا و جذب ماده باطل بقصد و سهولت اخذ کنند و در ابتداء روایات بکار برند در انتها شبان ارض کسب
 و در انحطاط شبان ارض کسب کنند و اگر موم سرخ عارض گردد علاج آن نمایند و همیشه المود و امین المود که گویند که علاج بشو در ابتدا مثل علاج قروح
 از قصد و اسهال و تغذیل مزاج و تقویت چشم با دویه مبرده مانع فضول مخدر مسکن وج نمایند و اگر در داندک باشد در ابتدا شبان ارض و زور در ملک یا
 استعمال کنند و در انتها ملک یا تنها بهرست و یا شبان ارض کندی و در انحطاط شبان ارض کسب کنند اگر مدت دراز گردد و تحلیل باید روش نماید استعمال نمایند
 و حکیم علی در شرح قانون می نویسد که از اسباب این بعد تشویه بدن و سرخ انحراف از تصاد است و صلاح کیفیت ماده و تلطیف غذا و اصلاح اوجحتی که
 دردی بخیر و جدت نامد و اغذیه نلفه درین باب بهرست ترک لوم اولی بعد از آن ادویه مخرج ماده استعمال کنند و باید که در ابتدا ادویه سخته استعمال نمایند که مخففات
 اقتضا کنند و سده هم نباشند و اندک شبان ارض و نامد آن چنان نیست خاصه فیونی و بهرست مخففات درین وقت تو تیا و سرخ مغسول و گل شاموس و اسهال
 و گاهی تو تیا مغسول اصافه میکنند و ادویه آب حلیه یا شیر زمان یا شیر خر استعمال نمایند و گاهی وقت شدت در دو در ابتدا بر شیر تنها اقتضا
 و هر گاه این بشو فرس شود از استعمال محلات مثل شبان ارض کسب پس صاف و روشنا یا بلکه سبکینج چاره نباشد و هر گاه قرحه شود علاج قروح نماید

کون المده

گاهی بریم زیر قرنیه در عقی او دیاد قریب او محسوس شود پس موضع قرنیه مشایخ شکل نظر نماید و اگر با ناکل باشد آنرا قاعه یار یا ناسه و سببش و قوح قرص یا شیره است
 در قرنیه که منفر نشود و دریم بند با نایا حدوث رند شدید یا صلیح قوی که فاصله آن بسوی این موضع انصباب یا مستحیل بریم کرد و گاهی این به موضع قلیل
 از قرنیه دیگر در و گاهی موضع کثیر از آن اخذ کند بعدی که بر همه سپاهی چشم مستعمل گردد و این دی ترست علاج بعد تشخیصه بدن دماغ بهر تفسیح و تحلیل استعمال کنید
 باب حلیه ایل الملک یا بونه ساعت بساعت و آتجام و احکباب پردازند و لصاب علیه تخم کتان فقط یا ذرور صفره در آن یا دشریز خمر حل کرده در چشم بچکانند
 و ایکن ریخه و زعفران نیم جزو بار یک سائیده باب حلیه حل کرده چکانند و چکانند این شیاف احمد لیلین باب حلیه محلول است بعد بجهت شش و کله و کله و کله
 یا اقلیمیای فضا بار یک سائیده و چشم پر و آگند و شیاف ردی بنفشه جبری استعمال نمایند و هرگاه تحلیل نشود در انفجار در رنگ گردن سببش و قوح در
 آب حلیه استعمال نمایند و اگرده از شیره و قرح باشد کتخال و ذرور قشر ششای فضا بعد از آنکه تحلیل نگردد و وضع هم نیاید و مانع بصیر شود ما چار در نیند و در نیند و در نیند
 و بعد از آن علاج قروح چشم جوع نمایند و بقول فولس مثل شرب عسل آب حلیه شیاف کند و زعفران علاج کنند و یا با تحلیل الملک و لصاب بزرگان
 و ترب مطبوخ و فنج دهند اگر دماغ نباشد و نقای او مثل شیاف مرو شاهره کنند و اگر بنوز قرحه نشده باشد شیاف از قاقه پس زعفران هر واحد یک قریه یک دریم
 عسل یک رطل ساخته استعمال نمایند و ایضا گدای و مقناطیس که در نظره گذشت و وای طلیح شاموس که در نقافات مذکور شد بعل آزند و چالینوس گوید که
 بعد فصد و لصاب شیاف احمد لیلین پس فرور صفر کبیر و شیاف احمد لیلین با لیلین و غزیری مانند آن استعمال نمایند تا استعمال او بیه بتدریج باشد و
 گفته اند که از حلیه او آنست که اول تنقیه بدن مبر نمایند و اصلاح غذا و تکلیف و تقطیل او کنند و بر ضرورتا قهقهه مار و زرد اگر خون ضعف قوت نباشد آنچه
 ماطف مواد چشم باشد مثل صغره و قوم و شراب بخورند اگر از ریز و کثرت حرارت مانع نباشد بعد از آن اکثر حجام و احکباب بر سجا آب گرم نمایند و صفا که
 در آن مطلقات جو شانیده باشند بعد او و بیه ضعیفه محمله طلیحیه قرقه مسخه موم قرنیه که محفف و شدید است تخمین نباشد استعمال کنند و این چنین او بیه جا
 و متع میباشند آب حلیه لعاب و آب گلیم الملک و سلاقه کرب هر واحد و عسل شکر کجا بر نند و که لعاب تخم کتان شرب عسل و اگر با قرحه باشد شیاف مرکب از
 انزوت و کن دریا شیاف ابض کندری یا شیاف ابض انزوتی و ملک یا اسود مندرست ایضا اگر کند و مروز زعفران شق و چند بیه شرب شیاف ساخته
 باب حلیه فید بود و که الک شیاف احمد لیلین ایضا مروز زعفران صغره کله و قیه بوده و شرب اس او قیس عسل نیم رطل ایچین هر روز دو سه بار استعمال نمایند که بری ققطار یا
 نیز فید است با بیه تنقیه بده و الخ نام لحم و گاهی محتاج بمشل سکینج و فرنیون مسکینج و اگر با کله بد باشد چکانند شرب نیات نافع بود زیرا که در آن حلیه
 و تلین مع مشکین و حیح الفصاح است اول تنها استعمال کنند و بعد از آن باب حلیه لعاب بزرگان مانند آن تقویت دهند و چشم بیه حلیه و بلین باشد در
 اکثر احوال نافع است و کما فنج نه ری شرب بخت و کذا مغز آن طلیح و شرب کله برای گفته تحت عین مجرب بیه است و ضمنا و برگ مزخوش لیسابانیکر آینه و یا
 پوست بچ نری تخم آن صغره کله مرکب کرده آرد با قلع آرد حلیه مساوی قوم سوخته و خردل هر واحد و عسل آینه و یا برگ فلفل الهامی شکر آن کون بری مضمون غرقت و عسل
 آینه و بچ فاشتریزیت خون و شراب قسطرین شرب مطبوخ و بچ انجودان بریت بچ بلوس بزردی بیه آینه زوفای خشک تنها یا مطبوخ بریت و بیه یاز و غیر
 و این سون لعاب مین صاف و فاسیاس کند بر بوم و سدر و سوس زیره خالیده بریت و عسل آینه و سماق و صعب از زیره و مغز جوز و عسل از ررق
 و خردل و کرسنه و خون کبوتر و خون شغنین و قشر سیاه و مراب ترب و سنبلین عسل یا سکر سرشته هر واحد نافع گفته تحت عین است و بعضی اطبا گفته اند
 که اول آب استغراغ از ایارج ابتدا کنند بعد به مویزج و عاقره قرحه حاشه غره نمایند و بزرگ کتخال کنند و یا از ذرور زرد که در آب با دیان سرشته شیاف
 ساخته در آب با دیان بوده و چشم کشند و صا حرقه خیر می نویسد که اگر این علاجها زائل نشود و علاج طرفه کنند اگر کفایت نکند او یکدیگر در زوال الهامی بیاورد

قروح عین

با آنکه قرحه چشم در اکثر از اخلاط حاده محرقه لاذخه پیدا میشود و یا انصر بر صدمه و سوس سوزن و خا و چیزی بر سر و در دستک مانده آنرا سوزان و علاج و شکر بود

و وضع روان قبل تنقیه استعمال کمال خارده در امراض با سبب نیرافته و آن بحسب نعل کوفه در طمور و غرور و اجزای کان هفت نوع نوشته اند چهار از آن سطح قشریه است
که چنانچه قروح و بعضی مستندین خشونت گویند نخستین قرحه شبیه بدخان در رنگ که بر سیاهی چشم منتهی باشد و جای بسیار از آن در گرد و کمر
خف نامند و گاهی تمام گرد و یونانی از اخیس خوانند یعنی خلالت یا غبار و دومی قدری عمیق تر از آن شدید البیاض و صغیر الحجم و آن مسطحی است
و خام است و گاهی این نیز تمام خوانند و بیونانی نفاقایون گویند یعنی ابرو سوم بر اکلیل سیاهی چشم افتد و قدری از بیاض ملتهب در گرد و پس بر قدری
بر حد بود و شدید نماید و آنچه بر ملتهب باشد سرخ بود و این اکامیلی و بیونانی از عین گویند یعنی صاحب رنگ غرور این قرحه بیشتر از نوع دوم است و چهارم
مسطحی با حتراتی است و صوفی نیز نامند و بیونانی حقیق و باو ابقو میانی حتراتی و استوای یعنی شصید گویند و این بظاهر حد قشر صوف صغیر و پنبه باشد و ذات
مردود شصید بود و غرور این کمتر از دوم و سوم است و سه از آن غار بود نوع اول آنرا بیونانی بو تو یون گویند یعنی عمیق و نیز بو تو یون یعنی جب نامند و آن
فرطه عین تنقیه مستند بیونانی اللوان مائل بسرخ بقدر جا و در است و ثانوی را بیونانی قولو میانی خوانند و بسیاری نیز گویند و عمق آن قلیل تر بود و جای
وسیع تر گرد و چنانکه بود و ثالثا کثرت را بیونانی اذیقو میانی حتراتی خوانند و آن قرحه عمیق می و سخ و ذات شکلیه بار طوبت بسیار حدت شدید باشد در
تنقیح آن سطحی طریسیان طوبت چشم است با چکله قروح حادث در قشریه با ختیب مد یا بجز شور و با سبب ضربه حادث میشود و بیشتر به قرحه از داخل بود و بسوی
خارج منخرن شود و گاهی بالکس باشد و نشان قرحه در غلظه شدت در دو ضربان و خشک شدت اشک بود پس اگر قرحه در ملتهب باشد بر سفیدی چشم نقطه سرخ که حمر آن
بر حمرت سایر اجزای غالب باشد ظاهر شود و این سالمترین قرحه است اگر ماند که در باشد و آنچه از قرحه در این طبقه ظاهر بود آنرا دمیله نامند و آنچه غیر ظاهر باشد قرحه
گویند و اگر طبقه قشریه در سیاهی چشم نقطه سفید پیدا کرد و اگر طبقه عنبیه حادث شود در برابر حد نقطه سرخ منتهج به گهای سرخ ظهور نماید و این بدترین قسم
قرحه بود گاهی قشریه را می کشاد و اگر قرحه در طبقات دیگر باشد بجز فرو شد چیزی از آنرا قرحه محسوس نگردد و اگر بجز جوشش ده و شکافتن طبقات و هر گاه در سقم
بر فاده یافته شود بر در سختی ضربان قوی دلالت کند و اگر در پاره یا قریقی باشد عوارض گور خفیف تر بود و اگر سرخ آید در دلسیا خفیف باشد و اسکم
قروح است که ظاهر و در ملتهب باشد و الم واقع و در محد در آن اندک انطباق پلک ممکن بود و دردی آنکه بعکس این باشد و از آن بدتر آنچه بر قشریه اسفل ناظر باشد
جهت آنکه نتوبسوی این موضع سریعتر است و بدترین هیچ قرحه است که بر حد قشریه مقابل ناظر باشد جهت آنکه این بصراحی پوشانده گویند که نوعی از قرحه غیر است
که ذات العروق نامند و آن مخصوص موضع معین است و در هر موضع چشم که حادث شود نقطه محیط با شعبه های عروق کثیر منتهج مثل شبکه ظاهر گردد و اکثر
طبقات را در گرد و پس از آن شبکیه بود و چشم از آن نجات حاصل نشود و بسوی وسیله انتقال می نماید علاج بسرعت فصد سر و کند و در هر هفتد کمتر از آن قدری جو
گرفته باشند و گاهی در آن حاجت بجمامت تخا و ارسال علق افتد و تنقیه بسبب صفر و حب البلیه یا یا با الفواکه یا طبعوخ فواکه یا بطیوخ هلیله یا قنوع آن و حقیقت نمایند
و اما الجبر صغیر است و تبرید مدهند و اگر با سهر و شدت ضربان باشد شربت خنکشانس بدهند و در طبیب باغ با دمان مرطبه نمایند و اگر با حرارت فوج و سرخی چشم
و گرمی سر و وجه باشد غلظت شسته ترنجبین استعمال کنند و اگر گوشت و شراب پهنیزند و قبول بارده بخورند و قبول شیخ عمده درین باب تنقیه را است به سفرا
جای بسوی اسفل از جهت جماعت سابقین در آن نفع کثیر دارد و فصد صافن بسبب اطرائت و مالیدن آن نیز مفید است و در هر چهار روز بجز حاجت حصول حاجت
از عطبوخات و قنوعات دامت اسهال نمایند و اگر با آن بد باشد اول علاج رد به سفرا غ مذکور در رند کار کنند و باد و یکجام میان تسکین وجع و اندمال
قرحه باشد مثل شیاف نشاسته و گندمی سفید باقی و قشریه شیر زنان در چشم و اگر با آن سیلان خلط باشد چیزی که در آن قوت مانع باشد خلط سازند با چکله بعد
شیر زنان در چشم چکاند و شیاف بیض و سفیدی بیض مرغ یا در شیر زنان حل کرده و قطره کنند و پنبه بدان آلوده بر چشم نهند و چون گرم گردد تبدیل نمایند و
مخدره چشم طلا کنند و دو یا یک در آن لزع باشد از چشم دور دارند و او پیکه در غایت ابد از لزع باشند مثل تو تیا می سنول و صبر و در مانند آن اختیار نما
داد و یقیناً بضمه بریشانی نهاد کنند پس اگر در تسکین پایا بسید تخلیل ماده بود و الا لیل اجتماع ماده و بد و در صورت منضجات مثل عاج بجمه کتان یا با بیکه
در آن اکلیل المکان چشاند و یا شسته و بچشم تقطیر نمایند روز و فاده بسته اند و گویند که کمال سازج هندی و کمال لطوخ جنس بر غفران و کمال چندی

نیز منقح قروح مست باید که با رو آرد با قلا و آرد گندم با الحسل پنجه چشمی نماید و شیان کند در چشم چکانند و بیدند و یا تخم و در شیر تر کرده و صاف نمود
 درام چشمی نظیر کند تا آنکه مده بر فاده ظاهر گردد و بعد از آنکه بر فاده اگر قرحه بلند شود و عسج کرده و علاج آن نمایند و الا با الحسل فقط یا بلعاب حلیمه مغسول
 و یا شیر بز نماید و چشم چکانند و شیان بعضی از دردی در شیر زنان عمل آید و شیان ابار و زور و زور و زور است که از نشاسته سبدم و انزروت بر سفید قلعی هر کدام دو درم
 کوفته پنجه ساخته باشند استعمال نمایند و احتمال مراره تشنه و کذا عصا زور زور و زور است که از نشاسته سبدم و انزروت بر سفید قلعی هر کدام دو درم
 و بر آن فاده گذاشته بملا میست بصا به بر بندند و منقح شده و شاد رخ هر دو مغسول مساوی سائید و زور نماید که مجرب است استعمال فرور که در قرحه و تیره نبایست
 مجرب است و اکسیرین قرحه لولوی و شیان قلعی و شیان بعضی کندری همی قرحه حقیقت شیان کند که در قروح چشم استعمال کنند انزروت نشاسته صمغ عربی
 کند سفیده از زیر مساوی در سفیدی بیضه آینه شیان سازند و باقی مرکبات مذکوره در عرض مد و بیاض چشم و غیره مشهور است قبول از می شیان کند
 دائم در آن چکانند تا آنکه مده ظاهر گردد و بعد از آن شیان با چکانند تا غور آن برابر گردد گوشت بر ویه و اگر تیره و عظیم و قریب بناظر بازیر آن باشد کسیرین کسیرین
 تا که بلند نگردد و بر بناید و فاده را کجک بر بندد و در پشت پنجه اندازد از حرکت قوی احتراز نمایند و قبول و لیسقور دیدن و غیره احتمال آن بوسه حرق و غیر حرق کند تخم
 سوخته و نار دین هر دو آینه و کذا شقایق النعناع طباشیر و تخم ترهندی حلزون محرق و دمان رفت و تو بال نخاس پوست بقیه ککلس سکنجین و اشق پاکند و غیره
 و عصا لوف و حبه لبنی و عصا رة قطبویون شیر زنان مراره و سنور و عصاب کایان سخت مغسول مر قشید شیا و بر شیم حرق کل سرخ و بزور و در سنبال الطیبی واحد
 مدخل قرحه و محقق است و نظیر کل تخم و شیر زنان حل کرده و کذا خص بری شیر زنان در چشم نیز لتمام قرحی نماید و بعد از مال اگر اثر قرحه باقی باشد شکر آن بود
 بگلاب سائید بر آن نهند و یا شیان احمد لین بسبب شیان و غیره بعد از آن شیان خضر بکار بندند و پنجه برای رفع آثار قروح و جدری خواهد آمد بعد از آن و گویند که احتمال
 عصا رة حند قوقای ایستانی اجسل آینه و یا کند و یا قشاران یا عصا رة شقایق النعناع مطبوخ بطلما و یا سکنجین و یا زهر و خرگوش سبب سرشته و شیر زنان حل کرده
 و یا زهر بلخ و یا مارجان یا بول طفل نابالغ و ظرف مسی قلعی اجسل چشمانیده و یا عصا رة قطبویون یا موارید و یا زنجار حرق مغسول تنگار و یا عصا رة شجا
 و نظیر خون فاخته در چشم هر واحد جالی آثار قروح عین اقوال اطباء النظار می نویسد که اول قصد نمایند بعد از آن تفهیم و تطهیر غده او ترک فرود حرکت بدین
 نفسانیه کنند و اگر صحت ظاهر نگردد و جاملت ساقین و قصد عین قطع شرابان از نین نمایند بعد از او و نیز وضعیت بکار برند و بهترین آنها برای غسل قرحه شیر زنان شیر
 و لعاب حلیمه است بعد از آن که جاملت هر جان سوخته و تخم خرم و صبر کثیر مساوی و طباشیر نصف کچور و این ترکیب با مجرب است در پیشانی مدتی برای منع انصباب مده
 بمنزل آرد با قلا و کند و عدس و آسن سفیدی بیضه و قطران مطبوخ سازند و بدخانهای کند رومر و سیمه و قطران مساوی مع زعفران شیر زنان کتجال نمایند پس اگر
 بعد قروح افزای مانه با سیکه اندران هر وارید و زنجار و شکر تر کرده باشند و شیر زنان حلای آن نمایند و حکا که سندر و سبب بگلاب مجرب است شیخ میفرماید که بگلاب
 قانون اختیار داد و دیدن بال کتست که هر آنچه محقق بلانفع باشد اختیار نمایند و هرگاه حرارت شدت کند شیان شاد رخ کین استعمال نمایند و شیان کند
 سود مند است و از شیان فانه شیان شقایق و شیان فونیسیت و اگر با آن سیلان باشد شیان دیورسین و شیان الالون شیان کندی نافع است اگر سیلان
 با جدت باشد شیان ساریاتون شیان فانیون اگر بدون جدت باشد شیان که در آن موارید و یا زنجار باشد بکار بندند و اگر در قرحه چرک باشد با الحسل بلعاب حلیمه
 اندکی از شیان فانه کتوره یا بلعاب بزرتگان یا بشیر زنان پاک کنند و اگر قرحه با اکل شاید باشد استعمال اطرا حاطیقون مضطر گرداند و هرگاه قرحه پاک گردد استعمال
 محققات بلانفع مثل شیان کند و مثل کتوره و نشاسته سفید آب صمغ عربی شیان بعضی خصوصاً شیان ابار و زور که در کذا ک با جدت مغسول
 بسفیدی بیضه باراد صرف کسیرین مثل آن شاد رخ نافع و این شیان لو بارس قوی است قلیعیا شان زور و شقایق سفید آب مغسول او قوی نشاسته و ایون کثیر هر چه در
 سائید و آب باران کتوره و سفیدی بیضه سرشته شیان سازند و ایضا این شیان که با سم اوست از آن قوی نیست اقلیمای محرق مغسول سفید آب هر یک شست سر شستر
 سره محرق مغسول یک نشاسته صمغ عربی محرق مغسول طلق هر واحد چهار کتیر است با سائید و بسفیدی بیضه سرشته و آینه که اگر قرحه در چشم است باشد بطرف چشم
 بخوابند و اگر در چشم باشد بجانبار است خواب نمایند و یا بر قفا بخوابند و وساده بلند دارند و واجب است که در ابتدا تطهیر تری نمایند و اخذ نماید از تخم حین

ملی

و فرود ما مش مع که دریا اسفناخ و مغز بادام خورا نند بعد انجا قرص با جزغاله گوشت چوز مرغ و تیرودادن مناسبت و صاحب این مرض از استلا و اول
وقتی و عطسه حرکت قوی بالین است و اشتراقی از اغذیه مغذیه و لوم و بهر سو گرم و شیرین باشد با یک در دو حمام داخل نشود و مگر بفضیلت لیکر طول بکشد هیچ حال
در آن نشاید اگر بعد از سه سال تقطیر شیاف ابیض و دو نخس قرص ساکن نشود اسید صلاح او نباید داشت و روی تر ازین آنست که با قرص در جفن خشونت
و جرب باشد صاحب جامع و کامل مینویسد که در قروح و حیدر بعد از سه سال او و به جحف جالی منقحی چرک بلانغ مثل سفید آبیغ سول اول اقلیمیای
مفسول و صغیر عربی شیخ و شادخ مفسول پوست بضمیر غمغسول اما تارک استعمال نمایند چون اکثر قروح چشم باورم حال یعنی ره میباشند با دو یه نکره
و احتیاج آنرا او پسکن حرارت و مری مثل سفیدی بیضه و شیر زانی نشاسته و امثال آن با دو پسکن و ج تجذیر نمایند این پوست بیخ لافح می افتد و در ابتدا
شیاف ابیض نصیر فون شیر ختران چشم چکانه چیشاف مذکور که با ازاد و به جحفه سر و غیره اده است و شیر سرد و بلین جالی است پس اگر قروح در سطح قرصه یا طبقه
اولی باشد در ابیض مرکب انزوت مری اکثر خیریک جزو از نشاسته نیم جزو و روز و سازند تا که بفضیلت با بد بعد از آن بود می اکسیرین استعمال نمایند و غذای علی بن مرز
و اسفناخ و ماش و آب انار و کلکند و شیر و تخم خرفه بنوشانند و بفضله تازه و نیل و فرو و صندل و گلکاف کافور سوپا نمایند و از عطسه کثرت کلام
منع کنند و بدعت و راحت امر نمایند پسک مریض در موضع تاریک باشد هر گاه ازین بین بر قرصه پاک کرد و چشم قوت یابد تری در آن باقی نماید شیاف احمد لیل و قوی و تیار و کحل
استعمال کنند و اگر قرصه با کل طبقه قرصه یا جزو از طبقه اولی با بد او تجا و زکن بفضله اخراج خون حسب حاجت ابره کنند پساده سبائل سوپی چشم اگر حاد باشد سه سال تطبیخ
فواکه و بلید مقوی بقدری ایارج نمایند تا تقویه و باغ و سایر بدن حاصل شود و باغذیه مذکوره غذا سازند و جلاب آب انار و تخم خرفه بنوشانند و باغذیه
بخورند اگر حرارت قوی باشد در چشم سفیدی بیضه یا شیر ختران چکانه بیضه شیاف ابیض مخلون شیر و ختر استعمال نمایند اگر از اقلیمیای بیضه مفسول و سخته و اهد
دو درم اقلیمیای عربی هر کدام سه م سفید آبیغی یک درم با یک سده سفیدی بیضه مرشته شیاف سازند و وقت حاجت شیر ختران سوده بکار برند در ابتدا
بشور و قروح شیر نافع است و در شیر مذکور بملکبوده چشم منسد و ایضا اسفول مضروب بگلکاف آب کشنی تر و روغن گل چشم صفا و کنند بحسب حاجت و چشم را
ملازم بر فاده بر بندند تا که تنوع عارض شود و اگر در وقت شروع کند در شکر و صلابت فاده افزایند و هر وقت تبدیل فاده کنند و اگر در وقت فاده باشد شیاف با طبقه
محلل است محل سازند و اگر در ساکن نشود شیاف ابیض فونی استعمال نمایند و اگر جحفض قدری افزون پاک بگویند یا از پوست خشک شدن یا بیخ لافح با یک سباید
با یک کشنی مرشته و دیگر او به جدره چشم صفا کنند و هر گاه در دستکین یابد و به جدره که منفر شیم و بصر انداز چشم دور و در ابتدا بعد سکون و ج و انقطاع سیلان از
ماده حاد و منضجات مثل انزوت مری بشیر ختر مع نشاسته و شکر طبرزد و یا شیاف ابیض باب حلیه سوده صبح و شام استعمال کنند تا که بفضیلت یابد و ده خارج کرد
و روی هر یک با پوست بیضه شادخ و شیخ محرق هر دو یک جزو کوفته بخینه در چشم در و سازند و اکسیرین شیاف ابیض استعمال رند و باید که در قروح عمیق بر کوفته لوم و کوفت
از روی اکسیرین انچه شد به التحصیف باشد استعمال کنند و مناسبت تقویه بدن از فضول و سوسه بار نمایند و فاده قوی بر بندند و اگر اکسیرین دور دی بچرک و
رطوبت کفایت نکند شیخ محرق تر استعمال کنند که او را منفعت بین است از جهت تحصیف که در دست این اما نشف قرصه التمام و تقویت چشم و هم جوهر
سطح او بکار برند و بعد از آن شیاف احمد لیل و فرور مادی چند روز بعد از آن در دو حمام داخل شوند و گوشت چوز مرغ و تیرودادن حلو ان غذا سازند بعد هر گاه چشم سخت
قوی گردد و بیضی احمد حاد و خضر کتجال کنند و در و بر بیاض چشم بکار بندند اگر اجناس غلیظ شوند ایضا بشیاف احمد حاد و خضر کتجال نمایند و اگر اکثر شیاف
یا ک سترخی گردد و اما قید در آب جلبار یا آب کن حل کرده بر پاک ماده نمایند و هر گاه با قروح چشم صلیع عارض کند و در علاج صداع حاد علاج کنند اگر ماده دومی باشد قصد
و اگر صفا باشد بطبیخ خیار شیر استعمال کنند طبری در باب قرصه چشم مینویسد که بستر با دو یه غیر عینف و غیر حاد و قویا لیکند و اگر در فرج حرارت با باو اشعیر
و از غزای مروزات اقتصار و زنده در این بطور و علاج اسفول و علاج کبوجه و لایب سده و شیشه کرده بالایش شیر ختران چند روز بعد از آن چشمه نیکو کوفته چند اشعیر
نیکو کوفته از اخته مرکش گذارند تا که گرم گردد و صاف نموده دیگر هر روز بعد از آن کثیر در چشم چکانه و اطراف کاسنی کوفته روغن بغمشه بخوشانند هر گاه در اول
نرم گردد و بلغایات مذکور حل کرده بر پاک وقت خواب نهند و هر گاه قرصه لضع یابد و قریب بخروج دره گردد و شیاف بیض کتجال نمایند پس هر گاه در ظهور و یا شیاف

بزرگ نماز کرده و شیان با سفیدی بضم و بشیر و خرمه و غلیظ القوام قطرات بسیار در چشم چکانند و فاده بگللاب تر کرده چشم مورب بر بندند لاکم در سحر
این بسین فاده است و هر گاه هر یک کم شود و قرحه پاک گردد نشاسته سرد و نرم از زوت مرئی بشیر خریا شیر زن و دم سفیداب قطعی و دم بار یک ساخته و زور زیند
بعد شیان آب یک عدد و شیان بعضی دو عدد و سفیدی بضم و بشیر رقیق ساخته و بشیر و ختران مرئی آن نخسته زور زور تذکر اینخسته بر هم زنند تا مثل مرهم گردد و امکان
و چشم فاده گدازشته بصا بر بندند و بعد مرهم دو چشم بکشایند و پاک کرده بروزی که در علاج قرحه عنبدی آید استعمال کنند و هر گاه قرحه ختم یا بدو وصل و باقی ماند
با سیاقون شنی دایم عمل آرد و حفظ فرج چشم نمایند و اگر ازین محله جلا حاصل نشود او و بیضا من چشم بکار برند و اگر قرحه کان استولذ از غلط حرف باشد دایم
و اتساع و سخی زیادتی بود در ابتدای خروج مده با نر زوت مرئی احتمال نمایند تا که متعاصم و اخراج مده نماید بعد این زور و ریای مالکین سوخته بار یک ساخته
دم الاخرین جنس از زوت مرئی و افاقیا ساوی ساخته در آب عصبی الرای و لعاب بزق طونا و بشیر و ختران هر که دم کبخر و قدری از زین و وصل کرده
دایم چشم بچکانند و بعد پاک کنند و برود بکار برند و بر قرحه چشم استعمال احتمال بخورد نمایند بلکه در علاج آن طریق انصاف سلوک نمایند حتی که قرحه نضج یابین
بدانچه بخر باشد احتمال کنند بعد هر چه متعاصم و مستفراغ مده نماید بکار برد بعد از آن از پشم باشد استعمال ندهد توی که مذکور شد و گاهی عند منع و حذر الهی از زین
و صغ مغز و دم الاخرین کند که هر یک جز و سائید و ختران بوده ربع یک جز و افزوده احتمال خفیفی نمایند و گاهی این زور را با آب صبر برود و در آخر قروح
هر گاه در تمام و تاخیر افتد استعمال می کنند و بنا صمد استعمال نمایند تا چشم سترحت یابد باز اعاده آن کنند و اگر چشم عمل فرین و رنیا باشد شیان اب را عمل آرد و بصا
و جایی بگرید که بعد از فصله و تقویه برین بخر باعث نضج قرحه گردانند اگر که لعاب تخم مرو و لعاب بیدان باز زده بضم مغز و مخرج نموده احتمال نمایند اطراف کما
مقوق با مغز بیاز در روغن بنفشه در آن اندکی خطمی اصل کرده و زرده بضم مغز حل کرده شب بر تمامی چشم نهاد نمایند و چون قرحه نضج یافت هر که آن برید شیان و بار
و شیان و بعضی زور و نر زوت احتمال کنند تا آنکه از مده صاف گردد و بعد از آن احتمال شیان بار و شیان کند و زور زور نکور نمایند زور زور ختم بر اینج و کند و افاقیا
و از زوت احتمال سازند و چون از قرحه پاک کرد که با طبعه بطوبخ باندکی غسل چشم بچکانند و بجا کستر کتان در چشم شیان جهت آنکه جالی سنگ سخت سمنه صالح التام قرحه بود
و چون احتیاج به زور در قرحه گردد دم الاخرین از زوت نامیران مانند آن احتمال نمایند و چون اشک کثرت و اشتداد و یا بشیر و ختران استان چشم بدوشند و بشیر
مال الشعیر التام نمایند و قروح و زور زوت خورند و زور زور ختم قرحه احتمال القابضات مانند القلیمیا و اریاک توئیای غوره نمایند و این قول کلی است و در غالب قروح قرحه اینها
طبری و صاحب جامع در علاج قرحه عنبدی نویسد که فصله قیفال کنند و حل طبیعت به فعات متوالیله بطوبخ سازند نمایند اگر قوت مساعدت کند بعد در ابتدا
قطور چشم بیخ ده عدد کوفته و موم شمشیر کوفته بست عدد و از زوت و دوانک بیدانه بشیر زن عدد در شیشه کرده و آب انرا نشسته تا شش ملائم چشم شاند حتی که کبخی یابد
بعد از آن از آتش فرود آرد هر گاه که هر که ماز قدری بشیر ختران آمیخته شیشه را بچکانند که مخلوط شود و بعد هر روز به فعات چشم بچکانند و هر گاه قرحه ابتدا کند چشم ضعیف گردید
و حمرت عروق او تغیر گردد درین قطور شیان مایه شامیم در ریوند مایران هر که دم کبک انرا فرود بپور استعمال نمایند و اطراف کاستنی اطراف عصبی الرای یک یک مشت
کوفته در آب شینتر بچکانند فرود آورده قدری آرد و خطمی اندکی سفیدی آمیخته رقیق آمیخته شسته در شب چشم نهاد نمایند هر گاه این قرحه قریب را بشکافند
قرحه قریب گویند ملاحظه بعد از سه سال چنانکه مذکور شد شیان و بعضی احتمال نمایند و زور از زوت مرئی بشیر خرد و دم نشاسته دم شکر خیزد یک نیم دم
صنع علی یک دم کوفته نیمه چشم زور و کند بعد استعمال شیان بعضی بشیر ختران یا سفیدی بعضی قریق و هر گاه زور و مرهم شود بار دم شیان مذکور عمل آرد و بعد
چشم را از چرک پاک کرده برود و رقیق نور بنفشه دوانک نشاسته نیم دم کبیر نیم دم سره صفوانی یک دم توئیای هندی یعنی کبیر به دو دانگ و وارید کوچک یک دم
کافور طسوج بار یک ساخته و بخر بچکانند احتمال نماید و هر گاه در قرحه نیم ابتدا کند شیان بعضی یک عدد و در شیر حل کرده قطور نمایند و فاده و خرقه کتان
بگللاب بود و بر چشم مورب بر بندند و واجبست که درین قرحه و قرحه قریب در سبب چشم تهاون کنند که مویسج می انجامد لاک حفا و بسین فاده و تطهیر برود شیان کور است
و اینها گدای روغن و چشمی چشم که در آن قرحه با نر سانس و مطلقا که مانع التام سرت گویند که چون شادنج از بشیر زمان بسیارند و در چشم بچکانند و در عنبدی با نر
حلیم عاید سر هندی در شش اسباب شسته که علاج قرحه عنبدی به تقویه احتمال قطورات او و بیضا منجه مثل لعاب کبچ و بز رکتان حلیه و بشیر است یا زور زور

بیشترین اقسام سازند و در هوای حامی زیاد مکت کنند و اینها سردار آب گرم یا آبرن جاری یا بارز یا در نیمه سنسازند و در غنما بر سر استعمال نمایند
 الکنوس معتدل المقدار بار در طب اختیا کنند و جلاب آب با ناز سوزش و شیره تخم خرغنه یا ماء الشعیر اگر حرارت قوی باشد بدهند و سفیدی بقیه قوی نشیر
 و بعد از آن شیاف ابرص محلول شیر و ختران در چشم چکانند و یا از اقلیمیای قضی محرق مغسول یا محرق مغسول یا محرق مغسول یا محرق مغسول یا محرق مغسول
 این دم کوفته بجز ریخته با سفیده تخم مرغ سرشته شیاف ساخته با شیر و ختران حل نمود و پارو پنبه را بدان تر کرده بر چشم که از زرد و نیز طباب بزرقطونا هم در چشم
 و آب کشنی تازه و روغن گل ضا د نمایند و چند مرتبه بحسب حلت ماده بعمل آرند و بر چشم فراده گذارند تا ملائم بنماید که ننوختاید و چون ببینند که قوی نماید
 در انست حکم به بندند و فائده را نگاه گاهی بکشایند و تبدیل نمایند و اگر وجه شدید باشد شیاف ابرص اقلیمیای استعمال نمایند و حضرتش بانگی اقلیمیای
 و یا پوست بیخ فلاح نرم کوفته آب کشنی تازه سرشته بر چشم ملا کنند و بعد بشکین الم او و بعد مخرده مطلقا نزد یک چشم بندند و درین نگاه بشکین وجع و الظاع
 سیلان ماده حاده یا پنج باعث نفع ماده باشد مثل انزروت بشیر خیر رورده و یا نشاسته نبات استعمال نمایند ماده اخراج یابد و بعد از آن شیاف وردی سرد
 از پوست بقیه مغسول و شادنج و شنج محرق مساوی کوفته بجز ریخته فرور نمایند و اکسیرین شیاف بار نیز سفید است و با بجماد اعی که نفع بسیار بود و علاج قروح
 علاج کنند و هرگاه متقرح شود و اول گران خنده قابض مع با نیل سفیر حل عدس سرد و بلبل و بلبل مثل سیست جو آب به و اندکی زعفران و مثل غنچه انار و زیتون
 و زرد و سفید و زعفران یا انار و بلبل و هر ابانگی هر که یا آب صمغ صفا نمایند و اگر احتمال کشایند نشاسته و مانند آن در چشم چکانند و به بندند پس هرگاه قروح عارض شود
 پیش از آنکه لپهای قرینه غلیظ شود و علاج خرق پر از زرد و لایب غلظت علاج نپذیرد و بزودی تمام ادریه قابض غیر ذی ششونت چون نشاونه مغسول و اقلیمیای اقلیمیای
 و شنج محرق مغسول و در محرق مغسول این اریک ساخته یا مانند آن شافی و در اکسیرین که نافع ترین اشیا است در چشم اندازند و یا شیاف ابار احتمال نمایند و شادنج مغسول
 ذرور سازند و اگر شادنج در آب برگ زیتون یا آب صمغ صفا یا آب صمغ صفا یا آب صمغ صفا یا آب صمغ صفا یا آب صمغ صفا یا آب صمغ صفا یا آب صمغ صفا یا آب صمغ صفا
 با سفید ابرص و یا محرق مغسول یا سفید ابرص یا سفید ابرص یا سفید ابرص یا سفید ابرص یا سفید ابرص یا سفید ابرص یا سفید ابرص یا سفید ابرص یا سفید ابرص یا سفید ابرص
 ذرور وردی نیز سفید و فراده مدور مقدار خانه چشم ساخته بر چشم بندند و بالای آن صمغ صفا اسرب بوزن پنج درم ماده درم ماده و بعضا حکم به بندند و اگر عارض شود
 خرطیله سمره مسوق بر بندند و ابی همچون همین است و اگر خواهند فراده را مانند خرطیله سازند و در آن سمره سوده پر نوده و بر چشم گذارند و بالای آن صمغ صفا اسرب بر بندند
 قرینه و بشیر و ماکه کنند و شیاف وردی و دیگر شیافات ای که مفید قروح و سرج بکار برند و اینها بقول شیخ در نلی روزیانی حالیه با نکات قابضه نمایند و بسرکه
 و آب گرم و یا با سبکه در آن گل سرخ جوشانید با شند بر قق تخم سبزه سازند و شیافات قابض احتمال کنند و از اشیا ی نافه در آن آب برگ زیتون آب صمغ صفا و ابی و از
 او و مفرده قابضه مانند سنبل گل سرخ و صاص محرق و اقلیمیای و گل خنوم و سفید است و ابار است از آنجا که از او و جزو سمره محرق مغسول و جزو و از شیافات
 شیاف اغرو و تیون و اقلیمیون و یا بریاس و شیاف عربی و اقوی از همه شیاف بریطو سلیم است و از ذرور و ابی اکسیرین دست دست و گذارند و در کورسج
 بنایت مجرب است و بعد چکانند شیاف چشم را به بندند و بر پشت چکانند و گویند که فراده بگلاب سرکه که در آن عدس جوشانیده باشند تر که به بندند و گویند
 که این شیاف بعضا فاضل در خواب ارشاد شده و مجرب النفع است بگردد تو بال نخاس محرق مغسول یا محرق مغسول یا محرق مغسول یا محرق مغسول یا محرق مغسول یا محرق مغسول
 بربع درم جدا کوفته ریخته وزن کرده در هم نموده سخی بلنج نمایند و باب باران سرشته شیاف سازند و در سایه خشک نموده با یکی از شیافات محلوله نافع قروح
 یا آنچه در آن قبض باشد بسیارند و بکار برند و بدانند که هرگاه قروح در زخم فروغ کند بسدن چشم فراده و خواب بر پشت لازم گیرند و از بزخوری و استلا
 تخمه خوردن افندی سبزه و عطسه سرفه و قی اجتناب نمایند و مگر تخمه بی شریطه رقا گذارند و اطریفل ضعیف ترشاول کنند و افندی بصفحه بخورند و اگر محتاج بسبک باشد
 مطبوخ بیلد یا فو که قوی یا یارج فیقر یا شاسته تا تنقیه دماغ و سایرین حاصل شود و عننی و تفاحی نرم و مسامری و فکلی ماعلاج اند و قومی قطع قضا
 مورسج میکنند و ترکان و صواب ترست و گاهی از مورسج خون سالانده پس بذرور شادنج و گل خنوم علاج کنند و در خرق قرینه حادث از زهر بخون که پو تر ناخون
 نشین در چشم چکانند و پنبه سفیدی بقیه مرغ و روغن گل نموده بر چشم گذارند و در روز و در روز سوم آب شک کسیر چشم نمایند و شیر ختران در آن بچکانند

خف و سلق قرنیه

خف قرنیه آنست که جزوی از قرنیه زائل گردد و در آن خف و هم رسد و عمیق صاف از بدو و چرک باشد و سببش یا از خارج بود مثل خمسه و خف
 که بقرنیه رسد و یا از داخل مانند قرصه و بقره که در آن بهمرسد و بیشتر صبیان السبب نرمی اعضا و حرارت امراض کثرت فضول عارض میشوند و خف
 اگر حیوانی آفتاب باشد و سلق قرنیه آنکه پوست رفیق از ظاهر قرنیه سبب مورچه چیری حادث بر آن مثل آهون فی وغیره و یا ملاقات دوی حاد محرق حای خف
 و این نیز خف است اگر مقابل آفتاب باشد علاج اگر بدن معتدل باشد فصد کنند و بعد از آن تنقیه بدن از خلط غالب نمایند و آنچه در آن تخفیف بی
 باشد مثل شیاف ابارا کمال نمایند و در زمانه خف یا سلق یا سلق محرق مغسول یا محل صدق محرق مغسول در چشم پاشند و سایر
 بعینه علاج شقاق و قروح و بشورست از اشیا ی منشفه و اصلاح اغذیه در ابتدا بجزورات و بعد از آن بطور و آسانا میدان جلالت پاشند و در آخر
 و معده

و معده

و آن مرضی است که چشم دائم از اشک تر باشد و گاهی اشک فحه سائل شود بدو و آنکه تابع مرض دیگر مثل بدو و جرب ثره و جسات بلک شعرا و نفاق غیر
 امراض چشم باشد و اگر خف در آن با صاحب امراضی بر آن در مستان بلدان طبع باشد آن مرض مخوف است و معده را سودی پاشند و عارضی یا لازم در صحت
 یا تابع مرض بود چنانکه در جسات حاده بعضی و دومی و حی یوم سهری و درم و داغ و نزلات و زوال طبقات رطوبات چشم از موضع خود گاهی در تمدد یافتند
 مرض چون بعد از فرط رسد امراض دیگر مثل باض و سلاق و انتشار ارباب پیدا کند و گاهی عروق در مشاخ مقدّمه فاجع است و گشته با سلقه سبب عارضی لازم
 در جهت حرارت یا برودت چشم و داغ یا استلای راس چشم وضعف قوت ماسکه و ما ضمه چشم بود یا نقصان گوشت فوق اکبر باشد خواه بالطبع و یا با استعمال ادوی
 و یا از سبب قطع و ظفره و غده یا بسبب حدوث غریب نزد ماق و جدوری و بعد از این مرض رطوبات داغی است و سیلان آن بسوی چشم سبب از دو طریق یعنی از فوق
 تحت یا داخل آن ایالاتی گوید که مبداء معده تنه موضع است کی عروق باطن تحت داغ و رگهای باطن بلک م عروق خارج تحت سوم عضلات چشم سبب
 این عضلات و بهر سبب این مبداء را اسباب سابقه اند و سبب اقرب و اصل نقصان لحم لحاط است بطریق تشخیص اقسام معده آنست که اولاً از مرض سبب
 این مرض از چند مدت است اگر از ابتدا می پیدایش خود بیان کند بود و الا عارضی باشد و در عارضی به بینند که با مرضی دیگر نیست تا اگر باشد تابع
 مرض بود و الا عارضی لازم صحت باشد بعد بموق که بر او نظر کنند اگر در گوشت او نقصان در پاید سببش بهمان باشد و الا سبب حرارت چشم و داغ یا برودت آن است
 وضعف قوت ماسکه و ما ضمه باشد پس بسوی حرکت بلک چشم و عروق آن نظر کنند اگر سرعت حرکت بسوی چشم و ظهور عروق آن بدرگ گردد و با آن اشک گرم با سوز
 یا حکم باشد از حرارت بود و اگر بطور حرکات و سفیدی چشم و وقت عروق او و اشک بارد و غلیظ و تحت در تابستان هنگام خروج از حمام و تقدم رسیدن سردی بر
 معلوم گردد از برودت باشد و اگر آثار استلای کلامی داده از علامات مخصوصه آن بطوریکه در ابتدا می جبت امراض چشم مسطور شد دریافت شود سببش استلای آن
 ماده باشد پس اگر دوام در معده و عضله بسیار بود طریق سیلان رطوبت از عروق باطن تحت باطن جفن باشد و اگر عروق همه و صد عنین جمتلی است و نماید از خارج
 تحت باشد و اگر علامات هر دو طریق مذکور یافته نشود و با جویط عین معده دائم بود سببش ضعف عضلات چشم باشد و گویند که اشک غلیظ گرم بر داده و موی بارد
 کثیر المص بر بطنی رفیق مار بصرفه ای لالت کند و از سودا نمیداشد و انطالی گوید که اگر از معده سلاق نفیس لحم در ماق و جفن پیدا شود بوقتی حادث که از
 استزاج بغم بصرفه ای احراق بعضی بخمره پیدا شده و الا از دم باشد اگر سرخی باوی شدت کند و اجنان هنگام خواب ملصق نشود و الا از بلغم باشد که سلسل سلاق
 در رسیدن بدن از اخلاط الحامه و کذا انتشار ارباب علامت معده بالغ دارد از اقا صی داغ است و خفاشیم است چنانچه در کام عارضی دو گاهی دمه حاده بدان
 که آفتاب که سیان چشم و بینی است کشاده گرداند پس از آن رطوبات نیز سیلان کند چنانچه هنگام عظم آن غریبات شود علاج معده بودی الا علاج است آنچه تابع مرض
 دیگر باشد باز آن مرض امل شود و اگر از نقصان گوشت قی که عقب قطع ظفره یا ناکل او بدوی حاد باشد تغذیه باغذی مجوده مثل گوشت جوزه مرغ و حلال و غلال
 خوراند و جلالت شربت بنفشه نوشاند و در وصف و شیاف خف و شیاف صبر استعمال کنند و بکنند و خصوصاً بدان او دوام الا آخرین ماز و ساق و صبر

و بلبله زرد و ما بینا و آسن زعفران دیگر سنبات لحم و مخففات طوبیت مثل شیاف محمود بقالی و بلبله زرد و انزرد و سوسای بار یک البید و دو اسکیر از کبیر با
انگلیک است در موق کتال نمایند و بهتر آنست که اول چشم را بشیراب لگوری بشویند پسین که صبر سوده بر لحاظ گذارند و یا شیاف مایتا که موعظان و رنگ
صبر نیم دانگ شب یانی سوخته یک دانگ ساید و بشیراب کهنه شیاف ساخته در شراب سوده در گوشه چشم نهند و اگر برگ پنخ در شراب لگوری یا پنخ پنجه چشم نهند نافع بود
و اگر شب یانی سوده بشیراب پنجه آغ بران تر کرده چشم نهند بهتر باشد اما اگر گوشه سوزش سوزش قانی و سناصل شده باشد انجاب لحم و ممکن نبود هرگز علاج
نیز برود و معده که از حرارت یا برودت چشم و دماغ باشد حرکات آن بکار برند و ایضا تخم کاهو بر پیشانی نهادن کردن که دانشاسته و گلاب که سفید
بسیله پنجه براق گذاشتن بمبروات مثل قوتیا و صمغ و نشاسته و گل سرخ کتال نمودن و یا گل سرخ و گلکار و صدف سوخته و قوتیا و نشاسته بران چشم کشید
و معده که سبب حرارت بود نافع است در آرمی بر و الساعه نوشته که اگر معده حادث از موشی بسیار در آفتاب باشد صاحب آن افیون بود و از آن که از آن کز
طلا کند و ساعت سنگین سپید و اگر از بسیاری مجاورت آتش باشد زائل میگردد آنرا در زمان قبیل تناول آنچه مؤلف بلغم است مانند ماهی تازه کاهو و سنا
بلبله کابلی را تا مانند غبار گرد و در سبیل نقره در چشم کشند در ساعت اول انگیزد و در وقت باز و با هم سوده بر کف پاها و منزه اندان در انواع و معده سفید نوشته اند و کذا
کتال لاجور و غیره محسول آن مجرب بودی است و یا تخم خرمای محرق محسول و ما بینا و یا برود و یا بلبله زرد و سنا که در گلاب تر کرده در آفتاب نهند و بعد
خشک شدن باز بسایند و یا آب نوس بر سنگ سوده و یا برگ صغیر که اندرون گل سرخ می باشد خشک کرده سائید و یا جوجرا غا طپیس در شیر و خمر سوده که قططیر که
و آب چشم که خرفشاکی است یا پوست انبر یا بسین در گلاب یک شانه و یا شادخ پنخ محلول در گلاب هر واحد نافع ایضا مغز تخم بلبله زرد و حبه مغز بلبله
تکه حبه مغز خشک آله یک حصه بستره آب سائید و در چشم کشند و محسول تر حبه مغز سفید که گرم و عصاره آله و طلای کمره و شیاف سماق نیز سودمند است
با سلیقون زرد و شانی و سرکه سفید و معده سرد پوشیدن سرد نهادن مشک قرنفل و کبکله برای و مسه بارد نافع و کذا ذر و کباش قرنفل نیم درم سوده بر مقدم سر و پا پوت
جوز خشک کرده و یا برگ و یا گل او که هر واحد مجرب بودی است یا خود الفرح در دو درم کباش قرنفل یک درم بار یک سائید و اوکل او چینی و عصاده قنطاریون
دقیق و پیشانی و یا قنطاریون عصاره برگ زیتون بری و یا زعفران در شیر زمان جل کرده و کذا اختلاط صبر و ضمادات که متوی فعل آنهاست کتال آب پیاز و یا و خان
صمغ صنوبر و یا مراره سلفا و یا شکرک یا و خان اینچ و یا سرکه گین سو شمار و یا پوسته سفید شتر مرغ و یا دخان صمغ بطم و یا عصاره برگ زیتون بری یا آتش کباب
سوخته و یا پوست سفید سوخته و یا کندر و یا دخان آن یا صدف سوخته و یا دخان او و یا زهر خر و س و یا زهر باکسان یا دارچینی یا با و یا ان یا مر قشپاسانی همی یا آله
یا نحاسی نافع است و گویند که اوخال خان زیت و کذا دخان صنبور کبار و کذا المصطکی و کذا انخاس محرق و کذا اشک کذا آب آسن کتال معده سوزی فعل آنهاست
و در معده که از استکالی چشم و دماغ و ضعف ماسکه و یا ضمه چشم بود بعد از پنجه حساب با و بفضله و سبیل و حسب اطریفات و حسب الشفا بخورند و از آنکه بخره
مثل عدس و با قلاب بر سینه زرد و راده حار برای تعدیل مزاج او و بکه هر واحد حارند که در شعله عمل رند و گویند که ریب بلبله زرد و درم مع سفینه سه درم جو سبب خورند
برای و محکه وقت حرارت زیاده شود عجیب است که از نوشیدن آب اسکندر کتال شادخ مغسول تو تمامی مغسول یا قشیشا هر واحد یک درم مروارید بسید هر واحد نیم درم
شیاف مایتا صبر هر یک ربع درم و مزاج حار نافع است اگر آب بخوره و بلخ بچشانند تا که غلیظ شود و در چشم کشند نیز محرب است و در ماده بار و بعد منقیه حبه قوقایا
و یا بارج چالینوس کتال سعوطات منقی را سوز خول حمام هر روز بر نهاده و دلک بعد صلق سرد و جو زبوا دام در دین دشمن و صمغ و شام حبش فایک یک درم و خوردن بر
بلخ شلیم و گاه که نه انجاب کردن و افندی سرخ المضم غلظ با بشیانی یا ضم معجون بنفشه گل کنند عسل و شکر می خوردن سفید است دو هر سه روز وقت شب بسیار
از این چغندر که جزو زراوند صمغ و حبه کله بدید و لاد و بدید بر سر که در میان بر و عن بادام هر یک یک ربع جزو مرتب ساخته از دو شلیم درم تا یک درم بخورند و اگر مزاج احتمال کند
در وقت زهر سوزید و گلکار فارسی پنجه قوتیا می بندی عمل قنطاریون یعنی مغز یا زهر واحد یک درم طباشیر سیاه یک درم کلسور بضمیم نیم درم همه اساید و بجز پنجه
کتال نمایند و بسیار است که کفایتش نماید آنرا قوتیا و سرکه صومالی بقبول حال پیشوس درین نوع سفید را سول علاج بیشیافات تا بفضله با عتدالی مثل آنکه
از مایتا و زعفران بسیارند و شیاف سبیل معجون بشیراب صفت نموده و او بکه هر واحد بار و سسطور شد کتال کنند و کل معده برود و معده برود و در وقت

و شیاف خضره یا سمن درین باسجول است و شیاف سود و شیاف حنظل و شیاف غلابی و شیاف نارنج و شیاف دهنند فزنگ برود و جالینوسی زرد و سرخ
 و مسه و کل الجواهر نیز نافع است و مسه های آنها در مرض مد و بیاض چشم و نزول الما ضعف بصیر و غیره مسطوره است و احتمال سنبال الطیب مع بازوی سبز نیز خوب است
 و اگر هلیله سیاه بازو سنبال الطیب پوست هلیله زرد و سسوی آب است و حسیان زرد و در چشم کشند و جالی آن طلا کنند نیز نافع و مسه است که اوتیای سسوی در دم و مسه
 و هلیله زرد و صبر و واسدیک در دم و فلفل نیم درم و حمری سنگ صبری یک لبرج سیاه شش عدد و هر دو را که نوشته بخیزد و در تخالی بر رویین انداخته بالشت کتور و بچول چند روز
 خوب ساینند تا مثل غبار شود و در چشم کشند که جهت آنست که در حکنه نیز نیست و سنگ صبری سید حرق و مسول هلیله زرد و هر یک در دم صبره طری فلفل که در
 هر یک نیم درم گرفته بخیزد و در چشم کشیدن محرر مسجی است و احتمال فلفل نیک هندی هر یک یک م و داخل فلفل در دم کشند و یا نیم درم مسه در دم نیم درم ویزاج بار و طب
 نافع است و گویند که اگر اوتیای حمدی در میان خمران آمده بسوزند پس برآورده و بیخ بارشسته و در سایه خشک کرده و در دم بگیرند و آنه فلفل که کبابی در دم نیم درم سسوی سیاه
 احتمال نمایند و باره مزاج صحت تجربه پیوسته و اگر فلفل که در دستاخذ و پوست سیاه آن خراشیده و در کندن پس چون فلفل محکم که در نیم درم مسه در چشم کشند و در دست
 حاجت کجلا بجل کرده بکشتن برای مسه حمری زرد و بیاض را نیز مفید است و اوتیای هندی یعنی کبیر و حکما که هلیله زرد و سسوی آب غوره یا آب سسوی ساینده خشک کرده باز ساید و احتمال
 در مسه امتلائی وضع بر مد و حفظ صحت چشم ستوده این هلیله است و بدانند که اگر سیلان طوبت از عروق ارض حصف باشد باید بتفقیه بدن غرغره و تقطیس و تقدیر مزاج
 و باغ و تقویت او با شیای خوشبو و بی هر دو روز یا سه روز تخلیق اس و تخلیق مجامیم بر بزرگتر عمل آورند و اگر سیلان از خارج حصف باشد ضمیرد و شاف طوبت چون
 غبار آسیا و کبیر و غبار او و فویون آب معصوم شکر بر خرد و نمایند و همداشیای قابضه زرد قاتی که در چشمه و شقیقه می چسباند او را نافع است و اگر سبب مسه
 ضعف عضلات چشم باشد یا در مقویه محمله طوبات مثل برود و حصر و با سلیقون روشنائی احتمال نمایند و اگر از سبب هندی یا بیرون حینی پوست هلیله زرد
 بسد هر واحد یک درم مشک یک درم مسه ساخته و در چشم کشند جهت مسه که از ضعف عضلات چشم حمری است و که آنستخوان هلیله زرد و مسه نیک هندی یا بازو هر سه مساوی
 درین باب تجربه سید و که اوتیای هری آب هلیله زرد که هلیله منقشره را با یک شتره آب کرده و با الیه صاف نموده و در آن قوی تیار کرده باشد نافع است اگر اوتیای چشم
 سبز یک درم شاد و پنج حنظل نیم درم اقلعیای اللاجهار و اگر باریک ساید آب هلیله زرد و حنظل آب غوره و آب سسوی هر یک یک نیم درم و پرورده استعمال نمایند نیز نافع و مسه و حنظل
 عضلات چشم است یا اول چشم را از اندرون بیرون بشیران لکوری بشویند پس اندکی صبر در آب که چکانند و از افاقا و درگ ما میسنا و کوه سبز مساوی شکر که بنه نما کنند
 و شیخ میفرماید که قانون در علاج مسه استعمال او به اعتدال تقبض و تسخین و الطعم است و اگر از قطع ظفره نباشد در آن تینیا و سرشکالی اوتیای جمیع شیایات و شیاف کبیر
 از زردی و شیاف صدف طلیقان نافع است و نیم درین باب تجربه سید و اینست که آب انار در شکرک طل بچشانند هر یک نصف یا در صبره طری حنظل نیز نافع است و شیاف غلابی
 شیاف مایه نام و احدیک شمال مشک و در آن داخل کرده و شیشه سرسببه تا دو ماه در آفتاب برزند و بکار برزند و که داخل حمام برینار و در آن تقطیر مسه که در آب کشر در چشم
 از حمری است اطباکی گوید که باید البصه کنند که علامت غلبه دم ظاهر باشد و حمری خمرین بی از آن اسهال طبیعت معسران مناسب است و صرف عنایت بسوس
 تقویه و باغ و تقویت آن با یارح لو فافیا اول البصه اطراف لکیر یا یارح اگر کفایس فیما و حنظل حقیقون بعد و فوق بتفقیه و ضعیات بکار برزند و درین هنگام چشم
 نگاه کنند اگر در دم یافته شود ابتدا بتخلیل آن نمایند تا از طوبه حمری که در چشم باشد منع کنند یا از حبس نیز که سیلان او واجب است حبس جن از حرکت گردد و هرگز
 چیزیکه بران تخلیل درم جار کرده شود آب کشنیه بلعاب بهر اندازه و جالبه کلاب است و آب در بشیر زبان خرد و جالبه در علاج مسه بندر در صبره و شیاف زعفران شروع کنند
 اگر در آنجا علتی نباشد و الا اگر محموق ناقص شده باشد را آنچه انبات آن نماید مثل بازو و مایسنا و سساق بیامیزند و اگر در آنجا افتد را باشد سنبال سیاه که در آنجا سبب
 مسه و ضعیکه از آن باشد آنزوده است اینست که آب انار درین بچشانند تا ربع آن بماند پس صاف کرده و مثل آن کلاب آب از آن جدا کنند و در آن اگر کربلانی باشد او ضعی
 و نیم برگ آس گرفته نیم او قیه هلیله و شمال از صبح صبر و زعفران کند و رو مایسنا و حنظل سوده انداخته بچشانند تا غلیظ گردد و پس در شیشه کرده زیر آفتاب گذارند تا خشک گردد
 استعمال نمایند و آنچه در کلاب و شیاف برود و زرد و کفته بشد کافی بود و از حمری است اینست که از او آس کلندار و پوست هلیله زرد و سسوی درده چندین سرکه
 بچشانند تا ربع بماند صاف کرده را سخت از سر مساوی زعفران نیک سوخته شح حرق بسد هر واحد ربع ششک عشر حنظل هم در آب ساینند و مسه که در کوه تقویه نمایند بهر وقت مسه

بیدر خشک کرده صفا نموده بجا بر نکره در قطع طوبات و تخمدان بصره و انبات لحم مجرب است و بعضی استاخرین مینویسند که در وقت صبح و عصر در وقت
 دماغ مجرب است و غیره نمایند و زرد چوبه زعفران شیاف ناسیتا گل ابونهر یک هفت ماشه بزردی بخیخ و سنگ شیت روغن زینس شسته نماد کنند و در موخه کنند
 یک نیم ساله که در صبح بود در هفتد و بارقی گمانند هر روز وقت خواب حب توقایا چار ماشه خوانند صبح نیمه ماشه یا گل کنند و توله و عرق بادیان هم باو غذا شود
 سنگواره و در پنج بنان غیری و هندی بجای آب عرق بادیان نوشانند بعد سه مرتبه بنانی برابر آب حب تا چهل روز چشم کشند و قدیه شلخی زردکی ز کرسی بنان خوانند
 نقیسه گاد باشد که در هر زمانی قلیل قطرات اشک بچکد و منقطع میشود و این آب آلتین گویند و سببش عروق غلظت در یک بالاع نور باطن او و صطکاک او با حتمه
 باقریه است و این مرض عند استلای بدن از مواد و پیری معده از طعام و شراب در کثرت بیداری زیادتی میکنند و در هنگام خلوص معده و اعتدال خواب خفت می نیر
 و جلا حش تقویه بدن پیرسیر از حد غلیظه منقحه و قلیل غذا و تجوید هضم و تکمیل یک باب گرم و تقویه او با ضمه حمله مثل مینا و مرو و عطران بعد تقویه احتمال بدست
 و محلات طوبت چون بسلیقون و شیاف احمد بن سبت و بقول امین الله و از اشیا می مد معده نافع درین نوشاد در حقیقت است و همچنین فرودن اسل در پیاز
 و احتمال آن بعضی که نیکه این مرض اگر بعد قطع ظفر پیدا می شود بود و در علاج نیز بود و اگر بسبب کثرت طوبت دماغ باشد تقویه دماغ بخت بسیار کنند
 و در دست تمام نمایند و شیاف نیا چون در چشم کشند و باید که چشم بسیار در وقت خواب در هر هفته بخورند و غذای محض ملطف مانند کبک در تراج و مرغ جوان بانان بنور
 خمیری که در آن بادیان داخل کرده باشند در هندی و عوض آب بر عرق بادیان و بادرنجبویه که غذا در زرد و سر سیه و سفیده از زیر هر دو برابر در چشم کشند

حرقت عین یعنی سوزش چشم

سببش از نفع آنچه که از معده یا از طبقات چشم است علاج سنگ بصری آب خوره پروده در چشم کشند که سستی
 کوفته بروغن گل صفا نمایند و کافور در چشم اندازند و اگر کافوری یک انگ سبب است و کمال بکباب سببید طلا کنند چشم را بنایت خشک گرداند و اگر فاکله نشود
 و آثار وجود ماده حار ظاهر باشد اول مسهل صفا دهند و یا با جوار الفواکه یا بطبوح او یا بطبوح هلیله تمین طبع نمایند و در صبح عذاب و اکو بخار هر یک هفت عدد تخم کاسنی
 دو درم جو شانیده شکر سفید یا زنجبیل ده درم داخل کرده بنوشند و غذا فروزه ماش و مغز بادام و که و بخورند و اگر احتیاج باشد ابتدا الفصه نمایند و حجات کنند
 و بعد تقویه در سات در چشم کشند و احتمال برود احمد سفید و شیاف سماق و عصاره آله برای حرارت و سوزش چشم معمول است که انما و کاسنی سبز و شیر بر و کاه و پودر کاه
 تخم ناگرت بر روغن گل یا کاه یا که و سببیده بر هر دو چشم گذارند و یا پوست هلیله زرد و آله منقی هر یک سه ماشه بر ک جنای سبز برگ کلاب سبز هر یک هفت ماشه شب
 در آب شیرین خیسانند و وقت صبح چشمه را بدان شویند و این و او دهند شیر و تخم خرفه و مغز تخم که و تخم زردی هر یک ماشه زرشک هفت ماشه تخم کاه پوسیده و عرق نیلوفر
 و کاسنی هر یک تولد بر آورده شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاده محسوس شود و لعاب برمانه شده زیاد بکنند هفت روز بعد از آن که کشند
 فصد سر و کشانند و هلیله طبع آب فواکه و یا بطبوح هلیله فواکه علی بنان که در آن شربت در مکرر الهلیله باشد باید کرد و غذا بنوماش با سفاناخ و خرفه با مرغ دهند و باید
 تقویه این کحل اشک آورده فاضل و انقل هر یک یک ماشه زعفران چهار ماشه منقل شش ماشه منقل الطیب چهار ماشه کافور یک سرخ سببیده در چشم کشند
 و لعاب حاتم نمایند و گویند که اگر این دو جهت حاصل نشود تقویه دماغ بخت با ریح و حسب بنفشه مقوی برید و غالیقون نمایند و جلا بر اصل السوسن شکر کوفته درم بکفند
 ده درم دهند و غذا فروزه نخود و کشت حلال بنان صفا بخورند و از فواکه انجیر و انگور و سوز و مانند آن به بند و گویند که اگر بسبب خوردن غذایه بخور مثل فلفل و فواکه و
 کاه و میش و در حضرت با تخم کاسنی بنوماش و غیره باشد و از وقت شروع هضم غذا تا اتمام هضم سوزش و نیز در چشم بسیار بود و بنگرند اگر در مزاج برودت یافته شود
 سفوف شبیدار دهند و یا این سفوف به بند اصل السوسن شکر آله منقشر الاچی کلان هر یک سه درم نبات برابر شربت می نه ماشه و خانیقون بادیان درین باب مجرب
 و همچنین الاچی کلان بریان هم منسک و جوارش آن جوارش خود شیرین بسیار نافع و اگر در مزاج حرارت بود جوارش خود شش و شربت زرشک بهند خانیقون
 کشید خشک زین آن از مجربات است و همچنین سفوف نمک با گلان ریح بسبب هم سبز و ریح سوداوی چنانچه در اصحاب مایخو لیا می باشد پیدا علاج آن درین نمایند

قندی یعنی چیزی در چشم افتادن

هرگاه در غبار و هوای تند چشم خلش کند و اشک بیرون آید و قبل از آن بند و خیره نباشد بدانند که چیزی در چشم افتاده پس می باید که از الیوان چشم منبج نمایند
و آب گرم بشویند و بدان نگهید نمایند و شیر زنان چکانند و یک برداشته به بنیند اگر چیزی حسوس شود بسیار چوب یا پنبه بردارند و الا نشانه بسته باریک سالیید و در
چشم پر کنند و زمانی بدارند پس از غیب بیرون آرند و نگاه باشد که جلاوری خورد تر از پیشه که بزبان بنیطی از اطراف البصیرین گویند و بنیطین برسانند و چشم او بزد و در
و سوزش و چشم پیدا نماید و بصورت فی الفوجند قدم باز پس دهند و آب یک گرم در کف گرفته بر چشم زنند و کل مابقی سرخ باریک ساخته چشم اندازند و سالی چشم را
بسته و از بند بجه از فرقه یا بنیه صاف نمایند و یا آب گرم یا چوب کرده تمکید نمایند و بنیل شقوق می اصلاح برسد و بصلح او بخارند بسلامت چشم او بکشایند و آب گرم
در آن ریزند و بعد زوال او اگر چشم سرخی باقی ماند شیاف ایض و شیر دختران الکحال نمایند یا قطور یک در ریزند که نشت لعل آردند و اگر خون آید و بدن مستلی از اخلاط با
فصد و تنقیه نمایند تا در بزم رسانند و آنجا که چیزی درشت چون زره شیشه مانند آن در چشم افتد بچوب بر دارند و بنده مند و فده و شیر زن تر کرده نهند و یا سفید
ببینه سرخ چکانند و اگر ریزه آهن بود و بر بند لیر و دیگر بر بنیای متصل چشم سنگ تمنا طلیس بدارند که بدان بنیاد و بزر و چنانچه در الود جوی صلاح شخصی آید بنگر بهمین منبج فرمودند
و گاهی فلوس های بسیار رفیق و نرم و کوچک در چشم افتد و بچسبند و شکل بر آید پس در غن زیتون یا روغن بکر و چشم چکانند و هرگاه فلوس کوچک بچسبند بسیار چشم تنوید
و از ملتحه بلند شود و فلوس ظاهر گردد و بر مصل مصلع بردارند و بعد بر آوردن این اشیا اگر در چشم ازیت و اباقی باشد بخیری مجلس بدل مثل شیاف ایض و شیر زنان
و سفیدی بر فیه زور و زور نامح تدارک کنند و اگر خودت سبحان داده و نوران چشم باشد فصد و یا سفید را بعل آردند و برودادی و مانند آن برای تشف طوبیت و جلا
آن الکحال نمایند و از حضرت علی کرم الله وجهه منقول است که الکحال هرگز بر آن چیزی صغی بفرستد الکحال در درازن زوت خصوصاً با شکر و نشاسته و چشم نرج محسوس
قدی و کشید الفواقد سفید برای چشم و چسپانیدن برگ شاه سفیر بر چشم جدید می نماید آنچه در چشم افتاده و حدوث یافته در آن الکحال فقط صاف میگردد
چشم از قدی و مرص نگه گاه باشد که طوبیتی باریک مانند تار عنکبوت از سر فرو آید و در چشم بخند و مردم گمان برند که چیزی از خارج در چشم افتاده است
درین حالت کف دریا سنگ ببری تو تیبای سبز تو تیبای سفید جاکسوی تمشیر بر این همه را سوده در چشم کشند که این مرض را که بوندی روی گویند سوده و از

ضمیمه تفرق اتصال چشم یعنی گوشت و جراحت که بر چشم می افتد

هرگاه از ضرب سرخی یا ورم عارض گردد بفضله سوسل صفا یا مال الفواقد تنقیه کنند و اگر حاجت باشد ججات پس نیز نمایند و بعد فصد سفیدی و زردی بیضه سرخ
و روغن گل آینه بنده بان آلوده چشم زنند و بصورت حرارت چشم اگر آب کشنی سبز افزاین بهتر باشد و یا شیاف مانیتا و گل ارمنی پاک کشنی سبز صفا کنند و یا چشم
تخم خبازی در شیر دختران روغن گل آینه بشت چشم صفا نمایند و شیاف ایض فیونی بشیر زن حل کرده در چشم چکانند و اگر درد و سرخی باقی باشد آرد مونگ و جود
زرد چوب صغص گل ارمنی یا سیران صغص بکر یک جز آب یا زرده تخم مرغ و روغن گل طلا کنند و گاهی با دو بند کوره و قلیل باه گیر و قفل مرد اسنگ
اصنافه نو و به ساسوی گرفته طلا بسکند و قطور روغن زرد نیگوم نیم مسکری در دست و گذاشیر دختران همچنین آب جلیه سنگین و ج است اندک تخمینی و همچنین آبیکه
در آن ششخاش کلیل الماک با دو گل بنفشه گل سرخ چوشانیده باشند و ضماد انیون زعفران بپیکری مرد اسنگ باب سوده نیز مفید است اگر کوده بچغانی میدهند کندم
روغن زرد بزرگ و ماشه شکر سفید چهار ماشه در آب شسته و غلوه ساخته بسیار چوبینا که گرم کرده تمکید نمایند و بعد بر چشم بندند برای تشکین و ج ضربه چشم از غم
استاد مردم است اگر خون در موضع ضربه بشیر و در نوئی پیدا کند چوب سمزدخت که بسوزند و آبیکه از آن بیرون آید بر آن موضع مالند که در حال جوانی تالی گوید
و در تشکین باریک و اگر سرخی شدید در چشمه قافی ماند زعفران صغص بگرد و سالیید بر زردی بیضه سرخ سرشته گرد و حله چشم صفا سازند و آنچه در طرفه خاکو شاد بکار بند
و بعد زوال درد و سرخی اگر گوئی در چشم باقی ماند کشنی بود و بند و سنگ بلیل و زرنیخ طلا سازند و ضماد ناخواه بپسل یا شراب آینه کند و جمع صفا قوت
و گذارفهای شک بزدی بیضه آینه و کذا را و بند بکر و کذا غسل و نمک گذاشیم بطه و خورل نیز نافع کند دم تحت العین است و آنچه که از تیغ یا سنگ غیر
تفرق اتصال بر تفرقه افتاده باشد تدبیرش بر فصد و تلین است در بند اندک مدت پس اگر خون آید باشد آنرا پاک کند و شادخ منفسول اندکی کفور یا دم الاخون
بر آن افشانند و سخت بر بندند و اگر خون بر نیامد باشد تو تیبای کرمانی پرورده بکشند و زرده تخم مرغ تنها یا بزرگ آس و ده بار و روغن گل آینه کشنی سبز بر سر چشم بکار بندند

بر پشت چشم نه بعد از جراحی که گوشه بیخونی که در قرصه که در چشم خواب همه از آن بریزد و مساج خلیفه از بر او نشانی کنی بر آن حکیم کبر علیجان شاکرد
 حکیم علیجان از زروت در مردم الاغوی جاج حفض یکی هر و آن یکا نشد در شیر زمان شده باشد و سفیدی بخیس مرغ نیم عدد با گشت لنت کرده در چشم چکانند و بالا ایش قرص بر گشت
 ساخته زرد چون مایه بر یک پنداشته غفر با دم تخم هفت عدد آرد چینه ز ماشه در آن اخل کرده در روغن کما و بریان نموده و یکم جمل سینه تازسه و زسته داشته در رو
 چاهم کشاد و چشم جالت علی آمد و خون بند شد لیکن طرفه پدید آمد و چشم را در گرفت پس بلبه سیاه حفض یکی مایه از آن چینی هر یک سه باشد زعفران کجاشه بگلایه ساید
 ساعت بساعت از میل ز که کمال فرزند زرد و در جویغاث میندی زعفران انکو رشفا هر یک سه باشد در آب برگ غلبه سه ده بسط چشم ضا و نمود و بصحت کلی حاصل شد
 انبیا به هرگاه چیزی قاطع همچون آهن زنی و غیره بطبقه قرصه رسد و جراحی خفیف که در یاجوی از قرصه زائل گردد تدریسش هانست که در خسرو سنج قرصه مسطور شد

خول اغوی جاج نقبه

حل انست که چشم بجای اجزای اربعال شود و وسایه او از موضع طبیعی زائل گردد و این وال اگر بجا نباشد فرق یا اسفل باشد صاحبش هر چیزی را در چشم
 و اگر لطف بین یا بسیار بود و ضرر معتد به بصارت بسیار نکند و اغوی جاج نقبه زوال نقبه معنیست است بسوی یکی از اجزای این بین یا بسیار یا فوق یا اسفل در لطف
 معوج دید شود و علین جمیع اشیا را معوج می بیند و سبب حل استرخای عضله است از عضلات محرکه مقلد یا تشنج آن باز و ال طبقات و طبقات و استرخای
 عضله اکثر سبب بود و طبه بلغمیه و گاهی از سده و رمیه یا سوز مزاج بار و طب یا تفرق اتصال واقع در عرض آن پیدا شد و تشنج باعث استکالی لغوی یا غلبه سبب
 و یا وقوع ورم حار یا بار بود و بیشتر حل بعد از ماعی عارض شود و علامت استرخانی و تشنجی از فصل استرخای جاج و نیزه و ایضا در استرخای لغوی نقل عدم
 و صورت آن بعد از زلات لازمست در ورمی و وجع نقل اگر حار بود و وجع شدید و اگر با صدام و در سوز مزاج بار و طب یا جاج عدم نقل حصول آن بعقب سباب برود
 مزاج پیدا شد و تشنجی استکالی عقب صرع و سرد بیشتر افتد و عرض آن در فته تکی باشد با ظهور آثار بلغم و تشنجی بسیاری اکثر بعد از امراض حاده و قرصه طبل عقب استرخای و طبقات بنا
 و ریاضات کثیره و مبتدیح و بجانان عارض گردد و تشنجی ورمی و وجع در اغلب اوقات اگر ورم بار و باشد و وجع کمتر از ورم حار باشد و آنجا که زوال طبقات و طبقات سبب بود
 چشم محرک باشد حرکت ختلاجی و گاهی اشک سائل شود یا بجله جمل یا مولودی بود و آن لا علاج است و یا بکودکان یا بزرگان افتد یعنی حادث باشد و این قول جالبینوس
 اکثر سبب بعضی علل اس مثل صرع و سرد و در عارض میشود و سبب زوال نقبه معنیست یا ورم خفیف است و علامتش وجود صدام است اگر حار باشد و یا نقل تنها اگر بار بود
 و یا بسبب آن نشانش خور صدمه و فتنه اسباب موجب است مثل حرکت در کتاف یا استغرافات مغز یا ملازمت صوم خصوصاً در زمان حار یا تناول اغذیه جفیف یا
 عدس کلم و گوشت قدید و یا از رطوبت غنی باشد و نایب آن سیلان اشک و رطوبت چشم می باشد علاج در حل استرخانی و تشنجی استکالی بعد از فصل بلغم شربت حصول و
 یا سکنجید عضل یا بزوزی تقویه سمل و ایاجات و غاغر نمایند بدستوریکه در فصل استرخای تشنج ذکر شد و تلطیف تدبیر کنند و در حاشی میزند و او در میسوقی مثل و تشنجی در
 چشم کشند و آب برگ زیتون سوجن طمانینه و طریفین صغیر خورند و روغنهای گرم محل مثل روغن بابونه و شبت از زین و زکرس سیرالند و گویند که کمال اسیر منفرج به بندق هر یک
 چشم را موضع او بسوزانند باز گرداند و که القطران قنده مملو با سیرالند که الکحال تشنج و بسبب و محل کما پان باشد از استرخای عصب بود و در آن حال به آنچه استخوانها و سیرالند
 مثل تقویه پیشانی آس و باز و بلوط و گل ارمنی کنند و آنچه از ورم باشد اگر حار بود و فصد فیضان تقویه نایب و احتمال شمای بار و مسکنه مثل شیره تخم خیار و شربت
 و قرصیه و آب بند وانه و مارالقرع و قنور شیر زمان سفیدی بخیس مرغ و چشم و طلا نمودن از سیرون و بصاره مامینا و صندل آب غلبه و گلایه آب برگ کما و
 سوده و کذا طلا بر روغن بنفشه و طباشیر با گلایه یا آب سبز چشم و اگر ورم بار بود با شراغ از حب صبر و یا ایا ج لونا ذایای مقوی برید و غایقون تخم حنظل
 و غصاره قنور لیون قوی مانند آن علاج کنند پس بیکه در آن اکلیل الملک تمام می اندکند و با بون و منزنجوش سنبل الطیب جوشانید و چشم طول نمایند و بعد از آن
 جوارش اترج استعمال کنند و آنچه از سوز مزاج بار و طب یا جاج باشد جوارشات استعمال نمایند و غذا سفید با جات نمونال با زیر حار و فطول که کوز کجا برند و آنچه از فرق
 اتصال باشد لا علاج است و در تشنجی میسوی که اکثر بسوی فوق می باشد تقویت و ترطیب باغ از نطولات و مالش و غنهای طلب بر سر و غیر آن که در علاج تشنج یا بسطور شد
 بر اند و شیر خور و شیر چشم چکانند و قنور شیر زمان سفیدی بخیس مرغ و روغن گل اندکی شرباب بسبب چشم سفید و اندو شرباب غلبه و شربت شربت شربت شربت

و شربت شکر و شربت نیلوفر و شیر و تخم خرفه ماهو الشعیر و دهنه و اگر تب نباشد شیر خرد و غنهای مطب بنوشانند و شیر بز و گاو بز و عنادل و مرغ مرغی است و استعمال
 ماه از این شکر و گلاب بخار یکدیگر در آن بنفشه و نیلوفر و جو مقشتر نیکو و مانند آن جو شانه و با شانه نافع است آنچه از زوال طبقات طبوبات بود و تیرش تنقیه و بلع از زوال
 مولد ریح است بمقاله ابراجات جو بویطه و ریکه در فایح و لوقه گذشت و بعد از آن بر تحلیل ریح با بیکه در آن بادیان اصل السوس ابوجه اکلیل المکار و مانند آن جو شانه و با
 یک چشم نماید و بطبخ زیره و شح و صغیر و زوقا و در زنجوش نفول سازند و امیران یا زرد چوب آب یا دبان ضحاک کنند و اگر داده در معدود و تقویه و تقویه و تقویه و تقویه و تقویه
 و جوارشات گرم حلال ریح خوراند و تجویف ضم نماید و محل دغان سدر و درن جمیع اقسام حواله و حواله است و بعضی گویند که چون آمله قطعه آمله سساید با شکر سرگرد
 احتمال آن حواله سفید است و قبول طبری و حکیم علی گاهی حواله بزرگان از اسباب سختی افتد اکثر آنها معروف اند مثل فایح و لوقه و علاج چشم این حواله است
 و گاهی حواله غیر بنفشه و زوقا واقع شود و آن از زوال بعضی طبقات یا تحریک جلیدهای بسوی جانمی یا بعضی زوال او از موضع خود بود و بنسب این حصول از این لحاظ
 در طبقات میان طبقات چشم حواله در فیه بسبب زوال طبقات جلیدهای ریح غلیظه بخار یکدیگر زود آید عارض گردد و حواله بسوی فوق باشد که یا که بسیار
 بدان طرف می آیند و حرکت چشم اولی بود و آنچه بسبب زوال طبقات جلیدهای ریح غلیظه بخار یکدیگر زود آید عارض گردد و حواله بسوی فوق باشد که یا که بسیار
 او از طرف حواله باشد و آنچه از زوال طبقات جلیدهای ریح غلیظه بخار یکدیگر زود آید عارض گردد و حواله بسوی فوق باشد که یا که بسیار
 ترشح طوبیت زواجیه از موضع او حادث شود حواله منظر بیکه غیر رادی چشم باشد و آنچه از زوال جلیدهای ریح غلیظه بخار یکدیگر زود آید عارض گردد و حواله بسوی فوق باشد که یا که بسیار
 هر چه زود که به بیند و چیز نماید و اگر زوال او با بطن باشد هر شی را غیر ثابت در موضع واحد گمان کند و آنچه از زوال غشای غلیظه تیرا شد پس اگر بنوعی زوال شود حواله منگ کثرت
 ضعف بصیر بود حتی در گاهی چیزی نمی بیند و میلان چشم او بسوی فوق باشد که یا که بسیار با لایمی نکرد بهتر از آنچه بسوی اسفل میند و اگر انقباض زوال او با بطن باشد حواله من
 شوم چشم بود و هر گاه چیزی را از قریب ببیند خوب دیده نشود و هر گاه از بعد بر بیند بهتر بیند و اگر حواله منقبض از زوال غشای غلیظه تیرا شد پس اگر بنوعی زوال شود حواله بسوی فوق باشد که یا که بسیار
 یا حرکت بخارات غلیظه حادث شود با حواله منقبض و اگر آنچه به بیند از زوال غشای غلیظه تیرا شد پس اگر بنوعی زوال شود حواله بسوی فوق باشد که یا که بسیار
 سابق باشد و ضعف در وقت نشود و اگر از زوال قریب باشد حواله منقبض در چشم حادث شود و حالت شدید با خنک پدید آید و اگر از زوال غشای غلیظه تیرا شد پس اگر بنوعی زوال شود حواله بسوی فوق باشد که یا که بسیار
 ثابت بود و ساعتی چشم او نایل گردد و از شکل خود تغییر شود و چنان باشد که چشم بر جای که بصیر او نایل شده کشیده میگردد و بعد مساکن شود و نایل گردد و بعد از ساعت این
 اکثر ششخ حادث شود و علاج این جمیع اقسام قریب یکدیگر است و زیادت انقباض در آن مجرب است و سن با بکل ریح غلیظه بخار یکدیگر زود آید عارض گردد و حواله بسوی فوق باشد که یا که بسیار
 یا از معدوم بنابر اجتماع اضداد و در آن متضاد گردد و با جمیع بدن مراضه شود پس آثار استلای حادی از غشای غلیظه تیرا شد پس اگر بنوعی زوال شود حواله بسوی فوق باشد که یا که بسیار
 استلاد دریافت نمایند و علامات استلای جمیع بدن او کسل بقول و خست نفس و تشنگی و ارتعاع بخارات گرم بسوی اسفل سرخی روی چشم در وقت و قوی سگون آن نماید و وقت
 دیگر معلوم کنند و هر چه که باشد هر گاه ارتعاع بخارات گرم بسوی اسفل چشم ثابت شود لازم است که فراج مرض من او در وقت حاضر دریا نماید و استفرغ ماده حسنه با مکان
 و موجب توانیدن او نمایند و هر گاه داده تنقیه کرده کنند در اکثر ابراجات یا بصیر مصلحی که هر کدام از این هر دو را بقومونیا تقویت داده باشند استفرغ او نمایند و بهتر است
 چیز را که برای تنقیه حد و بیشتر عارضه ای درین مرض عاده و غیر آن استعمال نمایند این جب است که فسنندین روی خالص زرد و درم کل سرخ یک نیم درم صطک سته درم
 تخم کرفس انیسون هر واحد و ثلث درم زرب السوسن و دانگ بر مقوطری یا نرزه درم بلید سیاه سه درم سائید در آب برگ نرخی یا آب بادرنجبویه سرشته جدا سازند
 سه درم از آن بابت گرم بدیند و سله با رغبت روز در میان صحت داده احتمال کنند و از اغذیه غلیظه بخورند و پیوسته از طعام شیب منفع سازند و اگر داده استفرغ بدن
 بمطبوخ انیسون تقویت در آن بر صطکی مع غار بقون انفا کنند و چند با لعل از زرد کبراج مرض احتمال کنند و بعد تنقیه بدن بریزند و قوی شود
 برقع که هر دو سوزان او تنگ باشند لازم که بپزند و رفاده که در آن هر چه بقومونیا تقویت در آن بر صطکی مع غار بقون انفا کنند و چند با لعل از زرد کبراج مرض احتمال کنند و بعد تنقیه بدن بریزند و قوی شود
 چشم و گوش از هوای بار و مغوط دارند و اینها بعد تنقیه بدخول حمام هر روز و تساول الطریق صغیر یا کسیر حسنه احتمال فراج لزوم نمایند و بعد از این نماند سیر حواله
 علاج مرضین احتمال کنند اگر مغوط با مناسب باشد بزوغ صطک و ناردین اگر مغوط بارد واجب بود بزوغ بنفشه و نیلوفر و تقویه و تقویه و تقویه و تقویه و تقویه واجب نمایند

و گاهی

و گاهی از ریج و چشم حالتی شبیه بچول حادث شود و بواسطه ریج بسوی یک جانب کشیده گردد و با وی اختلاج و حرکت خیر واجب باشد و علاقه اش را بچشم سستوار
 و غرض منقحی را س از رطوبات و تقویه معده و برطرف کردن غلبه و اقتصار بر اغذیه ناشده صالح الکفایت است بجهت اسهال و شکل عین مشهور الی وسط ساخته لقبه اندک
 سفیده سفید چشم بندند و گویند که حواله من من مثل حمل سلودی علاج پذیر بود و در عوجاج تقویه که از دم غنبد باشد و تقویه بحسب خلط غالب نماید و تلطیف غذا
 و طلا بصندل و عصاره مایه آب کاسنی و گلکاسه و چون جدت دم و حرارت کثیر است مکن یا بسترهای محلات نماید مثل نطول مطبوخ یا بون و اکلیل الملک
 و کل منقشه و حله انچه از عین غنبد باشد استعمال مطبات نماید بنوعی که در حمل غنبدی گذشت آنرا و یا فالوده و حریره جو مقشر یا شربت نیلوفر و منقشه روغن بادام شیرین
 و گوشت فریه و زرد و سفید نیمه شربت و تخم بزرگ برین مگر مخصوصا بعد از نضام غذا و شستن چشم شیرینان و انجباب بر جارسیکه در آن منقشه نیلوفر و منقشه کشته
 چوشانیه باشند استعمال نمایند و انچه از رطوبت غنبد باشد استعمال محفظات مثل تاول گلکند و تخمین زوری و تقویه مواد رطوبت مثل واد التری که از ترید مدبره در دم و
 در نیمه بر واحد یک گرم و شکر مساوی ساخته هر شب یک انتقال آن نماید و صبح گلکند پنجه دم آب گرم بدهند و قلا یا مطبختان خوراندند و کحل غزیری یا بام
 اکحال نمایند که حواله که بصیدان شیر خورده عارض شود سببش اکثر استرخای عضله است از عضلات منقلبه و بعد از صرع حادث گردد و بسبب شیر دادن
 و خوابیدن و کمر بستن بیک جانب تا دیر نریز و واقع میشود و باشد که بواسطه آواز بلند و عیب مانند آن چیزی نریز که یکبارگی طفل را بچشمش آرد و فرض کرد
 عارض گردد و علاقه چشم آنکه هر گاه حواله بقوی یا اسفل بود بروی او بر قعه که در برابر جبهه و سوراخ تنگ گذاشته باشد بپوشانند و چراغ مقابل آن سوراخ بفرود
 تا طفل بپوشد نظر بر آن دارد و اگر حواله بطرف یکی از پهلو و فوق باشد پارچه سرخ بر گوشه چشم که مخالف گوشه آن باشد آویزند که دائم نظر آن بسوی او باشد تا دیده
 ساز بطرف مخالف نظر بنوازد و لوی منقش بصورت تریب از آن صوت بدان طرف نهند و سر تا با سیمین برورد و با سکه یا غیره که کمال نماید سیاف غیر بصار در دست خود
 بیرون چشم بالند و یا بنقد بیندی را افشرد و اندر آن پرورده اکتیال کنند و سوهو بعضا در برگ زیتون نمایند و در محالیه تها و ان دارند و ایة غذا لطیف میدند
 یت و و جزه مرغ و تدریج و لحم حل غیر نضی صورت بودن صرع سبب حواله اغذیه بجار انگیز و او و محفظه از او در اندر و از جراح منع فرمایند اگر فراج او اجناس کند او دیده
 منقح چشم مثل حرار و اول المسک و شلیتا بپزند اگر آنرا استلاد یا بنده تقویه نمایند تا شیر و اصلاح یا برون بوزن یکم و کاسکینج و در چشمه اسبانک شیر ابریز روز بپزند و کاسک
 طفل را بقدر یکم یا اسبانک هموزن او دروغن ناردین سحوط نمایند و هر روز بدفعات هر طفل از روغن ناردین بمانند کف پای او با کتر اوقات لک کنند

مجموعه یعنی بیرون آمدن بزرگ شدن چشم

و این یا بسبب نماندن مقله و نقل آن از استلای یا در ریج یا غلطی رطب یا مایه حاصله در آن باشد و یا بسبب نماندن انضغاط بسوی خارج از حقیق
 و قوی عین و صیدان قوی و خرو سخت و ظلمت شدید و تیز و از هر چه موجب نفس شایه یا بسبب استرخای علاقه منقله و عضلات حافظه علاقه مذکور و انتمتال او بود
 و در استلای ریج و خلطی یا ماده در نفس چشم باشد و یا بمشاکت دماغ و بدن بود چنانکه عند احتباس حوض میباشند و در انضغاطی گاهی با وجود انضغاط از سبب ماده
 بسوی چشم نیز باشد چنانچه وقت عدم انقباض نفاس گاهی از نفا و فراج چنین یا موت او و بعضی او باشد و نحو استرخانی که از استرخای عضله فقط بود
 بصارت باطل نمیکند و آنچه با نتمتال او باشد بطلان بصیری نماید و نحو که در مثل خوانیق و او را موجب دماغ و در ذات الریح افتد سببش انقباض بود و کما
 بسبب استلای نیز باشد که اکثر مجموع و موت محسوس میشود و با تو دم در قرینه میباشند و جمیع اقسام مجموع از ضعف بصیر خالی نباشد و چنین بر آزی گویند که
 هر گاه نوعین از ضریه یا مسقطه بر سر افتد اگر بصیر باقی بود بدانند که در عضله مسک عین تمد و عارض شده و انتمتال آن نشده و اگر نشود از غیر ضریه باشد از استرخای
 عضله باشد و اگر با وجود این باب بصیر عارض گردد بدانند که وقت بعضیه مجموع فرسیده است و جمیع اقسام این مرض باید که معلوم نمایند که بصارت باطل شده
 یا ضعیف گشته اگر باطل شده و با نتمتال عضله بود و اگر ضعف باشد نظر کنند که با نتمتال عظم و در جمیع چشم هست یا نکه باشد مجموع استلای باشد و بپوشند که
 در چشم مثل مسوس و یا نکه که بگوید خلطی باشد و اگر ریج بود و اگر عظم هم با نتمتال نشود حال سیلان اشک غلیظ اندکی ریج و حساسیت و واقع از داخل بسوی خارج میشوند
 اگر بعضی اقراران کنند و با آن سبب انضغاط نیز یافته شود مجموع انضغاطی باشد و اگر عظم هم مقله آثار انضغاطی هر دو موجود بود از استلاد انضغاط هر دو باشد اگر

عظمی و مقلد و سیلان هیچ نباشد و شمار داندکی بود و حدقه بجز کات مضطربه غیر اختیاری متحرک باشد همچو استخوان بود علاج اگر چنانچه اندک سبب و خفیف باشد مستقیم
 عصا به قوی خود با بنیدن بر پشت و لطیف غذا و قلت حرکت او استسفیض و اکتحال شایق سماق و شبان افاقیا کفایت کند و اگر قوی باشد در استخوانی خفیف
 منقیه بدن و داغ بفضله حجامت نقره و سهولات و جوینا سه حصه محاده نماید و احمرین تاب گوید که تنقیه بملیه کابلی کند به مطبوخ خوفا که نافع همچو طبعین است
 و باطله سه سال نافع ترین شیاست در اصناف همچو و کذک و وضع حجامت بی شرط بسیار بقفا و بر بطرف فامد و در استه ایاره صوف در سر که و آب سبی از کرده بر سر
 بندند و آب سرد و یا آب کیکه در آن پوست انار جو شاییده باشد بر چشم نطو کند و روایع قوی مثل آرد با قفا و سفیدی بقیه و کاشته نیز منفعده کند و در آب سرد
 برای تحلیل آرد مثل بچه تخم گمان مرز و غفران استعمال نمایند و هلیله زرد و در افلفل از زردت و کف دریا و شایق ما میا آب بادیان یا آب پیاز نکمال نمایند و اکتحال شیاست
 غبر و سنبلیله نافع است و دیگر اشیا ای اشک آرد و قاقبض و مشد و چون شیاست سماق و غیره در چشم کشند و تقبیل غذا و ضرر شناسند و از استلا قوی و عطاس در چشم از زرد
 و آنچه بضم دفع کند مثل حی که از زرب السوس و فلفل و شکر نسواوی ساخته باشند یکی بعد دیگری در هرین از تند و در حوض طراف الضماطی قطع سبب نمایند و در خطیه سر به باطله
 در زخاده و ماده هر چشم بپزند و بر پشت بخوابانند و روی را با آب سرد که در آن گلکار و برگ زیتون برگ علقین پوست خشکاش و کاسنی و حصی الراعی و غیره قاقبضا
 چوشانیده باشد بشویند و استعمال عسول اطراف حلی سفید و اطلیه قاقبض چون پوست انار و افاقیا و گلکار و حفض سنی و سر و عصا و تخیه التیس برک علقین فیروزه و
 برگ بقیه سر سفیدی بیضه آرد کندم و برگ زیتون بر بی و عصا و برگ عوج و اطراف نرم آرد آب کاسنی ساسیه و آب حصی الراعی بر چشم طلا کنند و بر بندند
 آرد با قفا و گل سرخ و کندر کوفه کوفه سفیدی بپزند و سرشته نافع و اکتحال خشک ترا حرق و بسبب الطیب که اعدا بر برگ علقین خشک است و حقد و تلخ
 درین قسم سفید گفته اند و می گفته که علاج جزو حوادث بند غفیفه بیدار صلیح شد بدیاتی عقیق در میان ساعت فصد و حقد چشم باد و پدید قاقبضه مثل گلکار و افاقیا و حفض
 و مانند آن احتقان بخته محاده و چکانیدن در چشم آب قاق و سسین بر فاده و بر پشت خواب نمودن ترک شراب و لحم و تقایط اطعام بریز از عطسه و قیست اگر حرارتی آید
 چیزی در زمان آرد که انقدر طبع نماید و لقب چنین زیتون عین که از سر حوادث شود و بعد فصد قطره خون که بر تریاخون سفید و وضع پنبه بسلول سفیدی بیضه دروغن گل
 ناز و زردم و درد و رسوم تکلیف باریک و تقطیر نیز زمان نافع و گویند که فماد برگ خلط و گل آرد نیز نشو بر بی را سفید است و در طبعی که از نعلت سیلان خون نفاس مانسا
 چنین باشد بر اورا طشت و اخراج چنین عمل آرد و در حوض طراف استخوانی منقیه بسلول و ایارجات کبازد استقبال غراغ و شمومات و معاجین گرم بدستور که در هر خانه کوبند
 نمایند و بعد تنقیه قواقبضا مذکوره استعمال کنند و با دوی بر مص کشنده و طوبیت و اشک آرد مثل هلیله زرد و در افلفل از زردت زرد البحر و مانند آن آب پیاز و از انار
 و کرفس اکتالی نمایند و او دوی محاده مانند کندش و چند بید سر و خردل و فلفل و مرز و تخم بید و گویند که در حوض طوبی بعد استقرار بدن بچ صبر و حب ایارج و مانند آن این
 سوسا بکار بندد که دروغن مصطلک یک جز و و مشک یک جز و بران اندک آب و فامطبوخ انداخته حل کنند تا مخلوط و گردانند که از آن محوط نمایند و اندک اندک با دم بفرزینند
 تا بوزن یک دم برسد بعد مر و شو نیز بران نموده باز غفران بسیارند و در صره بسته بپیند و اگر عطسه فرط کند سر که کلکاب قدری روغن گل با هم آمیخته در بینی چکانند
 و اگر ازین هم ساکن نشود چیزی تخم مثل صبر بخانید و اگر حاجت بکثرت تطهیس افتد اندک کشیم در سوسا مذکور افزانید و هیچ چیز درین مرض با اقطه نیست اما یک نیم در دم
 اجودا است که هر شکام تطهیس چشم را بر فاده بسته دارند و آنچه از اورام داغ و ذات الریه عارض شود بزوال سبب آن ایام میگردد و در اختصارات است که در حوض حوادث از
 خنای فصد قیصال حجامت نقره و استغراغ بدن نمایند و اگر از ضراخ شدید باشد فصد قیصال و تدبیر خاص بعدا کنند و گیلانی مینویسد که اگر مرض انحصاری انداخته باشد
 پس واجب است که اول استقرار بدن از گل سرخ و بنفشه و آلو عصاب و قمر سفیدی و زرنجین و کشتوت و تخم کاسنی و مانند آن نمایند و بعد از استقرار در چشم این آب
 بچکانند که در جو مقشر و همدانه و خشخام هر واحد چند دانه مساوی و نیم کوفه اندکی از زردت افزوده در بیشه کرده و با الایش آب شیرین آفتد که او و بر راه پوشند
 انداخته یا آتش ملائم بچوشانند آنکه قدری غلیظتر و دسین نیکم هر شب روز چند بار چشم چکانند و فاده بسلول سرد کرده با لای چشم نهند و غیر آنکه بنده
 و بر پشت بخوابند یک ساعت تا دو سخل کرده و با دوی مذکور بچکانند بعد از آن این ضما نمایند که بنده شحم نار یک جز و برگ کاسنی یک جز و با یک سائید بوزن در
 استغوال آرد و آب روغن گل مخلوط کرده در شب وقت خواب ضما نمایند و عصا بر یک بندند و صبح بکشانند و چشم را صاف نمایند و طعام سرد و تر با خورد و دروغن

و شکر نان اتم در معنی چکانند و در بعض اوقات شیاتین این در چشم کشند و از شنی آفتاب و خول جام منع کنند و اگر مرض صوی باشد قصد بر دو قیفال نمایند و تینین مطبوخ
 خفیف شکر نان نمایند و کل برادی مسفر و چشم کشند و نسخه آن این است کل بنفشه یک دم طوطیهای جبری و در پاه بند ی هر واحد دو دو انگ نشاسته کثیر اصغ عربی هر واحد
 نیم درم سائیده نیم درم شیاتین آهیتا آهیتا در موانع کل کشند و بار دیگر بحر به نیز بند شمس و شام در چشم کشند و اگر این فاکه مکنند بگردانک شکر نان آب شکر نان آب شکر نان
 با هم جوش داده صاف نمایند و در آن شبات ایض کل کرده در چشم چکانند و به بندند تا آنکه در موانع کل شود و عمل خود نماید و نوشیدن شربت غناب با آتش و اتم نافع و سحر و آب طلوع
 و مانند آن از نافع ترین اشیا بشکل این مرض است اگر دوسوی باشد و حقه به شکر که در آن غناب و سپستان جو شائیده باشند به دفعات متواتر نمایند

عثمانی یعنی شکر کوری

بیش غلط طوبات چشم یا غلط روح با صبر است از بخارات غلیظه که از اخلاط غلیظه چشم پدید آید و باغ یا مسده تولی شوند و فرق میان این با چنان کنند که اگر مرض بر یکایا اتم بود
 بدون تغییر و تبدل و بعض اوقات ببیش نفوس چشم باشد و اگر متغیر گردد در بعض اوقات و با آن صداع و قتل راس و حواس بود و از بخارات دماغی باشد و اگر در
 رنگی نعت و در امتلا زیادتی مرض و نماید از بخارات معدی بود و گاهی کثرت مقام در آفتاب بسیار نظر کردن بدن و بجزئیهای بسیار روشن براق ببیند
 لطیف از روح با صبر و موجب غلظت آن میگردد و در این از تقدم سبب و شوری حرکت چشم دریافت شود و علاج اگر آثار غلبه خون معلوم شود فصد سرد نمایند و الا بعد نضج
 بسبب اتم و حباب ابرج و حبه شائسته کنند و مرغ و غوغه منقعی و باغ بعل آزند و کون شمس و چند سید شکر جویند و یا فلفل عوض صبر نموده بدن تعطیل کنند و یا عطوفت کنند
 شونیز فنیون فلفل زراوند حباب اسبان چند سید شکر شک عاقر قرحا بوره ارمی مساوی با یک سده بعل آزند و یا از اسطوخودوس تخم حنظل چند سید شکر و احد
 که بر شست و دم عطسه آورند و اگر کشش یک انگ بر غش بنفشه پسته بنفشه مسوط کنند بر الیوم است و صبر کنند و کذا کما شیر در روغن کوسه بار در هر لطیف قبل اطمینان
 شربت زوفا یا زوفای خشک سائید یا شکر یا آب بخورند و یا با سداب خشک سفوف سازند و شربت تخم جبین بزوری که در آن صبر حل کرده باشند و یا سداب که صفت شکر
 آب طبع سداب کل شربت سفینتین نیز نافع است گویند که اگر ازین تدبیر مائل نگردد و قصد تفریق با قین یا حجامت قضا نمایند و غذا قلبیه های لجوم لطیفه امر از خون لطیف
 و زرده تخم مرغ نیم برشت تناول نمایند و بعد مضم نام کی شکر بکنند بنوشند و در وقت اطراف لعل و تخم جبین آب گرم نافع شناسند و بر آبکی در آن او و پی مملو چون بادبان
 و شبت و با بونه و نام و سداب هر زنجوش جو شائیده باشند آبکباب نمایند و آبکباب بر طبع شکر نیز مفید بود و لجوم ماکیان دراج و تیره و قیج بریان مع فلفل و در او پی
 و زنجبیل و یا بنجواب یا فلفل و مغز تخم قرطم و در چینی غذا سازند و ایضا اطعام باغذیه حریفه با حال حلیت پودینه و خردل صحت در طعام نیز نافع باشد
 و خوردن تربت که از حرن مطف بخارات است و قبول ابل بند تخم سرس چهار درم سوخته در آرد آینه خونه نان پنجه خوردن همچنین تاسه و زلال او در نافع شکر کوری است
 و از اشیا غلیظه و نجارنگیز مثل عدس لوبیا و باقلا و کرم و کثرت کل خرقه و غذای شب اجتناب از زنده و گویند که صاحب آن از خوردن هم مرغ اجتناب نماید که اگر در وقت عشا
 و زهره کا و قدری در شب سه کرده و در روز آفتاب گزارد پس اکتال نمایند و اگر قدری روز عفران مساوی سوخته آینه خونه سته روز دیگر در آفتاب داشته بعل آزند نیز مفید بود
 و اکتال ماره بز مخلوط آب بادیان و عسل نیز نافع و نوشادر شرب میانی سوخته برابر گرفته با یک سائیده و چشم کشند و چون در فلفل و و ج در جگر بز بخانند یا کار و زهره
 او پی مکره یا در فلفل و نمک هندی و سنگسبویه و در چینی سوخته بران باشد و بر تابه بریان نمایند و آبکی از آن بر آید و چشم کشند یا بچکانند نافع عجیب نمشد و گاهی
 نمک لاهوری و گاهی بادیان عوض ج میکنند و او پی را سائیده و آب مذکور آمیخته اکتال می نمایند و آبکباب بر بخارا و خوردن گوشت جگر او بریان نیز بسیار
 مفید است تاسه روز متواتر یا زاده بعل آزند و جگر گوش ستور و کل دماغ شکر یک شقال که که آبکباب که از خردل سلطی نیز نافع و اکتال او اتم فلفل سفید و اکتال
 و قنبیل مساوی سوخته سفید و ستوده جالینوس است و که اکتال بعد فلفل کشه با یک سده سخت سوخته است خون پر نورسته کبوتر که اگر گرم چشم کشند و کذا اکتال
 بخون جانوران گرم فراج شکر سفینتین یک که کبوتر گرم گرم و سر کسری و سل سفید و شیان قلی و شیان رنگا نیز نافع میکنند و یا ماره گو سفید یک چیز فلفل و بز زرنج
 سبز و عسل شسته استعمال کنند و گویند که اکتال آب بادیان و عسل و نوشادر عسل آب پیاز سفید یا آب کبکبکی تازه یا آب گند یا سماق یا آبکی از آن پوست بند
 سوخته باشند و یا سفر کنگ یا زهره قلین و یا کلس یک عدد با چند دانه فلفل در شیزن بطرف سسی سوخته و یا فلفل و یا فلفل در لعاب همین سبب بود یا جگر جاری یا زهره کبک

و مشک و مرور یا ناسفته یا بول نجود و صلایه مس سائیده ناسیا و گرد یا نظرون آب گل کرده یا آب نار شیرین آفتاب گدشته تا غلیظ گردد و یا زیادت کبیر خنک گردد
سائیده یا نوزت بر جگر نباشد و بریان کرده یا زهره زرد خشی و جلی یا زهره کبک آب بادیان آینه یا جگر و یا به یا زهره حرا یا خنفسا بنصفین قطع کرد و میل
در آن فرود برده یا کبک زراب یا جگر گد یا عروق الصغیر یا بطری وقت تولد و کوفته خشک کرده سائیده یا صحن نیون بری یا کباش قرفل یا عصاره برگ غرب یا شیر خرب
یا در قفل و مشک یا صابون جگر که بران روح و شوخیه سودد پاشیده بریان کرده باشند و یا انخالسن سل یا انستین یا آب نار شیرین آب نار ترش و عسل سرد و کبک
جز و آب بادیان نیم خرد و ریشیده کرد و قفل و زعفران سودد در آن انداخته چهل روز آفتاب اشته باشند یا زهره زرد خالی دردی خمر یا زعفران یا عصاره برگ خمشوق
یا آب مرس یا مغز هند بخیل در بول زبانی و یا ناک لاهوری یا در قفل بجزات سائیده و یا زنجبیل آب سودد یا آب گل کسوندی یا آب شام زهره سخته عسل آینه یا لیل
در قفل سخته آینه یا کبک فته یا قفل سیاه و زهره ماچی رود و تر کرده خشک نموده سائیده یا لیل سیاه زنجبیل قفل کوفته سخته ساخته آب سائیده هر واحد سفید است
و کتخالی نیم روز گد بر الساعه ست و آب درک در چشم کشیدن یا چکانیدن یا جگر است و صابون یک سبز مرغ سیاه دو عدد در آب بارک سودد و کتخالی بود
و یا جگر قلیان عوض قفل گرفته برستو لعل آوردن محول اتم ست که ذاشیات و رخ الاذن مجرب و کتخالی شایف هر ارات درین باب زجرات حکیم علی ست که اگر در چشم مرغ
پیش تخم کزنجره بلدی یا در لبت زک سنگ پوست هیچ از نند و کبک یعنی بوق کوفته بخته در شیر کسند سائیده در چشم کشند نیز نافع بود و سنگ نهری شب بانی بریان
سرو واحد کبک لبت نبات و کوفته بهشت پاس در آب لیمو کاغذی کحل کرده شایف ساخته بکار برین برای عشا و دیگر امراض چشم زرباض استاد و مرغ منقول است
و اگر آب در آب کشنیز مساوی جو شاند تا بنیله رود و سه نوبت در چشم بکشد شب کوری را سفید بود و یا از مشک یا کتان سفید یا سفید یا سفید یا سفید زرد
هر واحد یک گرم سر سخته بهل آن زرد و این کل قفل درین باب از جرات صاحب خود و کتخالی است قفل سیاه یا کاشه در زهره و کا و یا زربند که مشود و کوفته خشک
ساخته قبه بلدی یا کاشه در آب لیمو تر کرده خشک نموده در چشم کمرنی سنگ لهری که در آب لیمو چوبار گرم کرده سرد نموده غنچه چنبیلی که خام باشند بر کبک نیم گرم کوفته سخته و سنگ
مثل غیر سائیده بکار برن و این کل جت سل و سیاض و نظره در کمره و خما عین زرباع و کل و ششانی بود و حصر و کتخالی مغز ساق کنگک یا روغن بلسان آفرین با هم
یا بول ابل یا آب گند ما و بهلقون شایف جاوشیر و اکسیرین ضما و عصا که کرات بساق نیز درین باب سفید است و مصول است اقتباس کس و کبک عین علت بل ترکیب چون کس باشد
پس اول که قفل آن زرد و بنام صده سه چهار روز که آفرین یا صاعین کشاید و تنقیه و باغ بجز قوقا یا ایا ریج مطبوخ است و خود و مس سل لایف تلویجان کنند و بعد از آن طریقه
اسطوخودوس حکم مرغ و جوارش ایلچی خوراند و روشانی کبیر و غیره شایف هر ارات در چشم کشند و صبح و شام دو سه قطره خون خنکاش که اگر در چشم بکشد کتان عظیم الاثر
و چینی خون نیز بر مال لیمو و چینی خوردن کبک یا جگر زهره طوی که از آن بکشد گرفته در قفل و نمک هندی سوده آینه یا کبک چشم کشند در قفل و روح را باندگی بود و از روی
در چشم کشیدن از جرات است و لیکن هر روز یک بار زنج نموده بنقره دهند و صاحب مطبوخ گفته که گرم شتاب یک عدد و شنبه یک شنبه با برگ تنبول بخورد و یا قطره خون
نار خرد چشم بکشد و یا نخله ماچی رود و یا فاخته و یا گوزن در چشم کشند و حلوی و اجینی و سفوف آن تنها عرق بادیان از جرات اتم ست اگر سبب صعب و جارات است
بر ماغ باشد روغن بنفشه با دم و یعنی گوگوش چکاند و اندکی کزیر او بر آینه اندر چشم کشند و بنیله مند و بنیله مند و بنیله مند که چهارم حد آن روغن گل ادا می باشد و مشتم حد روغن
بنفشه تر نموده بر تارک سر نمند در روزی است پنج شمر تب بلکه زیاد و تخم فز خشک نبات شسته و شربت لایمی و کسجیدین سیبونی علوی خان هر یک یک نیم تولد و عرق
ابرقیم ساده و کبک هر یک هفت تولد بخورد و غذای قوی تر زغال بمان بلا مرغ که کبک سفاغ در آن فساد باشد اگر در رضی محول باشد هم نافع بود و اگر در برنج بسوزد
بخار بد ماغ زهره مشک کجری بر کند وقت شب سر برینا بلخ شام داره چندا که عرق بسیار آید و از بنیله کند که باک سازند که تمامه خشک شود پس لوقت صبح سائیده
برابر سودد در چشم کشند در تمامی روز و شب و از زهره پانزده مرتبه که در کبک فته سخت می شود و گاهی این مرض سبب بسیار بودن آفتاب اندر روی گره انداخته
یا برورده البقر چشم زنده بکرات و در تطیب بدن کوشند و آب برسد و کلاب روغن کدو و آب کاه و هر یک یک م نبات چهارم حد میل در چشم کشند و ایضا
سرمه که بکلاب عرق کاسنی ساخته باشند نافع و امهرن را زنی گویند که قفل و درم دار چینی کبک در عروق الصغیرین نیم درم ناخواه ربع درم سائیده و کتخالی کردن
و ایضا و درم از آن خوردن دراز العشا عجیب مجرب است و طبری گویند که اگر ترنج بادیان در قفل جو شاند و بر آن کتخالی یا زهره کور را اصل و دهد و اگر

بجز تنقید و مغز و قلعیس و پرنیز که بزرگتر از سوزن است که در دم و در فلفل صفتی صبر سقوی هر واحد یک م ساخن و در دم نیم درم ساینده در شراب که سبب سردی و برآوردن است
لطیف کرده بگذارد تا خشک شود بعد جدا نموده باز باریک بسایند و آب بادیان سرشته بر طرف مسی طلا کرده خشک نمایند بعد از آن کوته بخند مکتال نمایند در کف
شدگی روزانه کند و اگر در صفت مشک کرده و با بونه اکلیل الماسک شوقی هم مزه نجوش برکن نام بادیان گرفته سبب سکنیم یک کف که داخل کرده در آفتاب بچوشانند تا مغز
بران انجکاب نمایند و هر گاه بیکرم بماند بچشائش مذکور که کسبیم کنند و یک درم و فلفل یک آنک بادیان ساینده بیکر بر آب آتش نهند هر گاه کفها بشود و در مذکور
بباشند تا که بیکر بریان گردد و بعد از آتش برداشته سرد کنند پس ای مذکور که بران مجرود بگیرند و باریک ساینده مکتال نمایند و از معمولات ابو عمران بن سوس
بن سیرت که تنقید صاحب این مرض بچ قویا نمایند بعد حجامت برسانی کنند و آب برگین سبب مکتال سازند که در اندک مدت بشکوره زایل شود و اگر در مرض شوار گردد
حقه محال بطوبات و انجکاب برمس کرده شراب مع بادیان بران باشیده و در آن آب بعد استعمال کنند و آنجا که سببش اتقای بخار معده باشد آملیا کفند و یا بلهیا بر
و یا سفوفیکه در خیالات سسطورست بخوراند و مکتال بر شونانی و شیباف حرارت و کزابد ارجینی یا بمشک در فلفل و عصاره قمارا بخار با تخم خرقة بالسویه نرم سوده
بسیار نافع است همچنین چکانیدن آب بیکر بران چنانچه مذکور شد و مکتال بر تریاق فاروق عسل اگر بدن محتاج تنقید باشد این همه او بیدار تنقید بدن نفع بخش و آنجا که
سبب غلظت روح با صبر طول تمام در آفتاب باشد و ترسب مع التسخین مکتال نمایند و از افندیه غلیظه پرینه کنند چون سبب سردی سبب عدم رویت در روز وقت روح با صبر و
آنتست و فوط مکتال آن سبب حرارت روز و بعضی سبب این مرض حصول خلط حاد در دماغ و فساد روح نفسانی از دست اند و وقت روح گاهی سبب کثرت نظر بسبب
خطوطه و قیقه و باد از این بخانند طول نظر بسبب شعاع خصوصاً بسبب قرص آفتاب نزدیک سوس و بسبب کثرت نظر سبب کثرت حرارت و اشتغال آن چنانچه در
محدود بین شدت حرارت و در امراض حاد خصوصاً ماغی پیشود و اکثر عرض هر چه چشمهای از ررق خفیه که احدی استقر باشد بجهت زیادتی مکتال غلیظه وقت روح میباشد اکثر
باین وقت از قوت روح در شب نیز امر ضعیف میباشد و موضع حدیث آن فائز فرود بود و لقول اللینوس منبشرا فراط مکتال روح مست و اکثر عرض آن چشم از ررق و شهل
بجهت تبخیر مغز و نور چشم و از ررق میباشد و تقوی بعضی سبب آن بسبب روح نفسانی با قوت کثرت تبخیر آنست اکثر عرض آن در مغز یا بسبب کول فصل حریت طمان
یا بسبب میباشد و این مرض مخوف است با آنکه اگر سبب اندک بود در تاریکی و سایه می تواند دید و در روشنی بعضی ضعیف شده و آنجا که گوید که اگر در استان بیشتر باشد لایق
بر آنکه اسباب وحدت مواد و وقت بطوبات و روح با صبر است که با صبر او و شعاع قبل انتقالش صورتها متفرق گردانند و نشان این مین قوت اشک و خفت سوی در وقت
و اگر حکم او در فصول سال متساوی باشد کثرت صحت یابد و کذا اگر در زمستان زیاد شود علاج در تربیت باغ و تغلیظ خون از داخل خارج کوشند مثلاً با سیدانه
لعاب اسبغول شیر و تخم خشکاش سفید شربت نیلوفر یا شربت بنفشه و شربت عناب بسیار سازند و کشنیش شک حماق منقی آله هر یک شده ماشه سفوف کرده
باشیره که هر کوشش ماشه شربت نیلوفر و تولد او در نیز غلیظه است و نوشیدن آب ترابوز و شیر و آب نارین مع شکر و کلاب شیر و تخم خرقد که یکی از اشیره مذکور است
حدت مست و صندل سفید بکلاب چه سرد کرده بر سر طلا نمایند و یا لعاب بز و بهدانه بر صدغین طلا سازند و سرقه کرد سماق و کلاب آب بیخ منحل کرده در چشم کشین
عظیم الان ترست و کلاب سرد کرده و یا شیر خرد چشم قطره کنند و کافور درین باب معده یا لطفه مست و شیر و شتر باشیره در وقت بنفشه و نیلوفر و روغن تخم کدو و سریش
چکانند و اندکی کافور شیر و خنجر العبد او مان مذکور و یا سفید بیض مرغ حل کرده در چشم چکانیدن بسیار نافع است و مسکه و روغن بادام که بجز نیلوفر بیشتر
یا بونه اکلیل الماسک شاش از و یا بنفشه با بونه خنجر نیلوفر چوشانند و انجکاب کنند و آب آن بر سر نیز بدهد روغن بادام بالنده و ایضا تربیت تقویت
و باغ باغچه هر طبعه جزه هر ما نمایند و تغلیظ خون باغذیه از به مثل هر سینه قله با بونه و نان تابدال ماش میندی کنند و کاهو و کشنیش خشک ترد طعام زیاد اندازند
و از قوا که انگور و انجیر تر و خیار بخورند و در آب سرد غوطه زده چشم در آن بچشایند و شیاف روی با شیر زان برود و حصرم در چشم کشند و یا بشاوخ مشمول است
در آب مسان الحبل و کباب بروده مکتال نمایند و آب شیرین نیم گرم تمام کنند و شیاف بر فیض که قدری کافور و افیون در آن داخل کرده باشند در چشم کشند و انیون
گاه خورند و نیلوفر و بجز برید و تقویت باغ انجیر و علاج امراض دماغی حار و صلب حار و سرسام گرم گذشت همه تنقید مست و شربت خشکاش شراب کشیر الفراج
و در عمل حجام بطور غلبه کثرت رفتن استبدل سبب نافع و فلفل کلاب و روغن گل و مسکه و دیگر غلیظه متفرق و بوسیدن طویب باره و در یا صید باغ و در غلی می شود

و استنشاق بروغن گاو یا روغن نیلوفر و اکحال سوت گلاب سائیده و موم کف اکتباس گوید که طباشیر سنگ محک سر سینه سفید بر یک یک یا شش سائید در روغن
 کا پود خوشخاش و که در هر یک سه ماشه آمیخته در چشم کشند و شیر زن بروغن بز در برابر گرفته در بینی و گوش چکانند و سفوف یک شمشیر خشک و سماق و آمله هر سه برابر
 و نبات چمپند آمیخته دو شقال یا شیره گل بنفشه یک که در تخم کاه و جویا باشد در شربت پود نیلوفر بر یک تو لوله کم شربتی هفت ماشه دهند و غذا فلفله قورمه زغال را بر آن می سازند
 در دو سه هفته صحت پیشیند و صاحب مزه گفته که چکانیدن خون بال که بر تراز جرب است و تصنیف مصطفوی نوشته که در آب سرد غوطه زود چشم در آب کشایند از
 گلایه و غن کله بر کله نخه سازند و از اشیاای حامضه و مالحه و حریفه و شیرینی شند و شراب کنند و حرکت و بهم و حزن و تعب و جماع کثیر و نظر بسوس
 اکتاب و شنی و سایر استفرافات اجتناب رزند و آنچه که آثار وجود خط حاد در دماغ یافته شود بعد از تطیب متقیه آن نمایند و جراحی خاکی لا علاج است

الاسع و انتشار

الاسع عبارت از است که لقبه عنبیه یا عصبه موجوده اقله طبعی و سبع تر شود و انتشار آنکه نور با صرد در آن منتشر گردد و این عرض التسع است و فرق در التسع تقسده
 است که در التسع عصبه پرانگی نورد از اجزای چشم پیدا میاید باشد بخلاف التسع لقبه که در آن تمام چشم سیاه می نماید یا بلجنگا می این مرض عقب صدمع شدید یا
 یا ماثر سبب آمدن خلط غلیظ یا تجارت حاد و غلیظه در عصبه یا لقبه حادث شود و یا بعد سبب خارجی چون ضربه و صدمه چشم بواسطه کشیدن طبخ عنبیه بسوس
 اطراف یا تفرق اتصال عصبه افتد و گاهی سبب او نفوس صدمه بود و این با اکثر طوبت بیضیه یا از یوست عنبیه یا از استلای طوبت در جویا و ویا از ورم او
 ویا از طوبت که باعث استرخای عضله ضاعظ نم عصبه گردد و یا از تفرق اتصال شبکیه باشد و التسع طبعی بود یا عارضی در هر دو صورت اشیا صغیر تر نمایند و گاهی
 بدان حد رسد که چیزی بجز نیا بد و بصارت با کل باطل شود و این نگاه است که التسع تا اکتلیل سید یا تفرق اتصال عصبه یا شبکیه افتد و گویند که از انتشار کمتر
 ضعف بصرو در اکثر ذهاب بصیر عارض پیشیند و شخص سبب آن که در چندین کنند که اگر بصارت با کل باطل شده باشد و التسع تا اکتلیل نبود پس سبب که بصارت فو
 زائل شده یا بتدریج اگر دفعه بگوید از تفرق اتصال عصبه یا شبکیه باشد و اگر بصارت ضعیف شده باشد و یا در ضربان تپ صدمع باشد از ورم عنبیه بود و اگر این عواض نیا
 حال تقدم عروض صدمع یا سرسام یا ماثر بر سندا گرمی از این امراض بیشتر عارض شده باشد سببش همان باشد و الا از حال رسیدن ضربه یا صدمه سوال کنند پس اگر مرض فطر
 آن کند سبب و همین باشد و الا بسوس چشم نظر کنند اگر چشم لاغری و خشکی و انحنافن سیاهی چشم در یک گردد و بهنگام گسنگی و ریاضت و گرمی هوا زیاد گشاده گردد و ضعیف
 اشتراک در زود بردت و طوبت هوا صبح و شب استعمال غلیظه واد و یه طبعه کتر و تنگ تر گردد و تقدیم سهر مفرط یا استفرافات اتفاق افتاده باشد سببش پوست عنبیه
 و اگر با وجود انتشار زود در طبقات عین جویا و بر اندگی چشم بعد مدوشه نزلات و دوران با در رطب بالقل بود از استرخای عضله ضاعظ نم عصبه باشد و الا از امراض پسند
 که گاهی خیالی پیش چشم حسوس پیشیند و در امتلا و بعد خواب فرق در بصارت در رویت اشیاای قریبه بسید اتفاق معلوم میگردد و یا نه اگر گویند پیش و در جویا خال معلوم شود
 که در آب ایستاد و ام و در حالت شکم سیری صبح و شب بعد خواص ضعف در بصارت غالب پیشیند و در جمع و ریاضت و وقت دوپه گرمی هوا و بعد حمام یا در ضعف بصیر کم گردد
 و چیزهای بسید نسبت با شیاای قریب خوبتر بفرقی آید سببش کثرت طوبت بیضیه باشد و اگر از این علامات هیچ یافته نشود در پیش همین قدر بیان نماید که ریاضت استعدا
 که جگر می نمایند و ضعف در بصارت و طوبت عین سیلان اشک بود و بدون الم و سرخی تمدد چشم حسوس گردد و قریبه قطع نماید و لون سیاهی چشم مشتند گردد و پیش استلا
 عنبیه از طوبت باشد علاج التسع طبعی آنکه از تفرق اتصال شبکیه بود و لا علاج است و عارضی اگر از یوست عنبیه بود قبول بعضی آن نیز لار له است تدریس تریب چشم است
 بر طبقات بدستور که در ضعف بصیر بیوس العین خواهد آمد و شراب الشعیر یا شربت نیلوفر یا بنفشه و و شیدن شیر سرد در چشم تسعیه بروغن کدو و بنفشه و نیلوفر و طوبت
 بحام طوبت تقدیر یا غدیطه مثل گوشت حمالان جوز مرغ غریبه و زرده بیضه نیم شربت نافع بود و اگر پوست مادی باشد تغذیه خلط یا بس کشند و تصحیح سه نمایند بطبع خ حشاش
 طب مثل بنفشه نیلوفر و حمشه بر سر زیند و از منشی در آفتاب از جماع و اغتسال آب بشه و در سفر در مای شور و نم لفظ و کبریت مانند آن منع کنند و وقت خواب در باقلا و یا خنجر
 نماندیده و شیر در شراب هم شسته چشم نهادن و زود روح طبیعه معتدل بوسید و بطرف سبز به بینند و سرد و زخمت خنثیا کنند و گویند که شراب ابله کثیر الزاج شدید النفع است
 و اگر این حالت پیشیند باقی از شراب و اگر از ورم عنبیه باشد علاجش مثل علاج در صرار بود و در هر دو کرم و جاست مؤخر سرد اکحال با دو حمله منضخه سفید بود و هر چه

التوسع ضربی می آید حسب حاجت بعمل آرد و با بلجاید برش بفضده و تنقیح حسب اقتضای خلط باعث مست و اگر حار باشد قطره سفیدی قوی بفضده و شیر زردان از او در وقت
ولایت بداند قوی و ضیافت ابیض افرونی در ششم نماید و از خارج بشیاف عشره طلا کنند و چون حدت آن سبکین یا بدین خلطی و اکتلیل الملک باو در طول سازند و در وقت
در ششم چکانند و اگر درم بار باشد بعد تنقیح بچ باعث نفخ و تحلیل و مانند طری اندکی مغز آن در ششم چکانند و آنچه از طوبیت باشد در بدن شربت خون معلوم شود و در وقت
در عروق باقین نمایند و قصد صافن و حجامت فقره و قصد عروق صیدخ و قطع آنها نیز سفید بود و ارسال علق بگردن زیر هر دو گوش در کثرت نافع نیز بود و بعد از نفع مسهل ملغم
و حسب ایاچ تنقیح کنند و باید که کثرت متفرغات بمسلمات نکنند تا قوت را ضعیف کند بلکه گاهی تغذیه در مده روز یکبار بیک درم یا یک نیم درم حسب توقایا در آن کفایت
بوده با حمامه غسل چشمانیده یا با ایاچ فیهرا محلول باو بصل باو دیان اندکی و تحلیل در باو بصل چشمانیده غرغره نمایند و دیگر غرغره منقح باغ که در فصل فقره و فایز مذکور شد
بعل آرد و آنچه پیش از رخ بندق هندی و یا آب سداب یا زهره خروس بر روغن بادام مسود کنند و آب نمک مخصوصا نمزج مسکه بر سر نیزند و برای تحلیل ماتی طوبیت آن باو
و غسل و حلثیت فلفل و سبکبج داشتن و جز آن که محلل و جاذب طوبیت باشد که احتمال نماید و احتمال مرارات مثل مراره باشد و مشبوط و بز و کنگک کذا اقلیم یا هر سه قسم و کذا مر و اید
و کذا آب عصاره بادیان بنزده درم غسل با زرده درم چشمانیده و اقوام غلیظ کرده و کذا شیاف در مرقع سماق حل کرده و کذا آب بادیان بنز و آب گل سرخ تازه در وقت شب
شبیاف بنیستد و کذا زعفران و درم فلفل چهار درم مثل غبار سائیده بر تیره بر ششیاف ساخته هر واحد نافع مست و حلثیت کلا و کلا در از ان انشمار مجرب از می است و قبول
ایضا سیس شیاف متخا از عصاره آس و زعفران بر التوسع نفع عجیب آرد و با بلجاید زرد و آب بادیان بر طرف سی یا سنگ سائیده خشک کرده از فلفل هر واحد نیم درم و تیا کیم
کف در یک یا یک نیم درم کل صهرمانی و دولت درم سائیده با باد و شبا کما پیش از غذا که احتمال کنند و یا با سلیم قیون یا رو شنبائی و یا گل غریزی و یا شیاف مرارات در ششم کنند
و دیگر کلخرا نیک در بر خیالات نزول الماء مذکور کرد و بکار بند و لغا هر کس که ریاضات کنند و محففات استعمال نمایند و اعذیبه اثری لطیفه بعل آرد و قلا یا و شویات مرغ
و بچ کبوتر و کجشک بخورند و از اغذیه غلیظه بمره چون گوشت گاو و مین و شیر بر نیزند و قهوه استعمال اطریقات و جوارشات محففه و استعمال حمام و سبکبج باو و به جار و بوی
او و به جار و مثل سداب بخورد و فلفل در زخوش و ضماد مسود غین بمر زخوش و سنبل آرد با قلا با شربت و در مرسه برای استغمامی عضله یا عظمه نم عصب سبکبج ای تدا بمره که نافع
و صبر سقوطی حضرت هندی مغز سنبل هندی مایع انزروت بشیر زردان پرورده هر یک یک بنز و در جینی ربع جز و هر یک جدا جدا کوبیده بجز بنیخته در آن نموده باو دیان
و کلاب بنیخته شیاف سازند و استعمال کنند تا سه هفته که این امانع انتشار حادث از التوسع عصب مجزود است و ایضا صبر زعفران و جوز السرو و سنبل الطیب برگ بید هر یک چهار درم
رب غلیظه او قید در یک طال آب دیگر گاهی بچشانند و بر سجا آن انجاب نمایند و آنچه عقب ضرب و صدمه افتد قصد مسر و حجامت سابقین و پس سر شربت و بنیخته شربت
و ارسال علق بر موضع کربالا مذکور شد نیز سفید بود و تلبین طبیعت بختند لیند یا مسطوخ و اگر کنند و مسدرات استعمال نمایند و بر صد غین صندل شیاف مایع و گل ارمنی و حضرت
طلا کنند و آب سر و یا کلاب سر کرده روی بشویند و نیلوفر آرد و با قلابی متشر یا آرد و آب بید یا آب کاسنی یا آب خر فضا و کنگک و ضماد گل سرخ خشک یا تر و صندل در فلفل
و برگ خلط گل آن سر و احد نافع و با صوف در زردی بفضیه مزج بر روغن گل اندکی شراب کوه در ششم بنند اگر هنوز حرارت ساکن نشده باشد آب کاشنی بمره عوض شراب آینه بند
بده آرد با قلا بنفشه خطی بر کاس و کله که رخات هندی است هندی سیده لکری نامند یا زرده بفضیه و نامند نیزه انخطاط و کون الما بونه و قوی درین ضماد افزاین دیا آرد با قلا بنز
مرشته و خطی آرد با قلا و با بویه بگل بر شراب ضماد نمایند و ضماد گل سرخ درم در سفیدی زردی بفضیه بنیخته و کذا عصاره بخر خشتوق و کذا عصاره عذیبه التعلب که انشاسته و در آن نافع
این مضمون نوشته اند و روز اول دو درم خون سفید و فراخ در ششم چکانند و در سوم خمیر زرد بر سر زردیچ بار در ششم چکانند و بعد از علاج رده حار علاج کنند و شیاف ابیض و سفیدی قوی بفضیه
حل کرده احتمال نمایند و بعد زوال درم رو شنبائی و سلیم قیون در ششم کنند و از کنگک زعفران هر واحد یک جز و در ششم نیم جز و شیاف ساخته احتمال کنند و از قی و جماع و استلا و اغذیه
و خواب بر پشت و نظربطون روشنی و سفیدی احتراض اجتناب آرد و اگر مراره جدی مراره کنگک هر یک و متقال زعفران بیک درم فلفل یک صد و هفتاد عدد در لب سوس پنج خشک
و دولت متقال غسل بقدر حاجت ز آب بادیان سائیده بصل آینه بنیخته بقدر حاجت استعمال نمایند در التوسع سخت سودمند است و در التوسع ضربی نیم متقال از آب سبکبج خشک کرده
التمال کنند و ایضا زهره بنز جراحی یک متقال سبکبج سهار یا در خشک کیم متقال نظرون یک متقال فلفل زهره کنگک هر واحد و در متقال زعفران یک متقال این ششم متقال خر و سفید
یک متقال سیدر و آب بادیان سائیده بصل آینه بنیخته استعمال نمایند و آنچه بعد صدمه یا سلم یا اثر عارض گردید مخرج از اصلاح او قطع نمایند چنان که اثر التوسع عصبه حی افتد لیکن اگر عصبه

سالم باشد و التساع ثقبه تا اکلین نبود و بعد از آن امراض سابقه و تنقیه بقصد و مسهل و حب ابراج و قطع شراب و صیدغ شیاف مراتب هر چه در راستای نزول الما و حکار آید بر این شرط است
 بالقی استعمال نمایند و گویند که حجامت بی شرط بر قفا و اکتال بصاره با دیان و بشیانی که از عصاره با دیان و زعفران ساخته باشند و شادنج که آب مورد
 پرورده باشند و اکثر انواع انتشار سودمند است و صاحب کامل گوید که تصاع ثقبه که او انتشار است زائل نمیشود و چنانچه علاج است که آنکه کمال صغرها
 و قوتیای هندی و اقلیمیای فقهه و اقلیمیای هندی و سبب آنکه که در آن قرض و تقویت باشد اکتال نمایند و حکیم شریف خان می نویسد که شخصی التساع تا اکلین
 رسیده بود و بسبب جو بودون آنرا امتداد بقصد و تنقیه بدن و سر علاج کردم بسبب استعمال کمال نمودم صحت کلی یافت و بوی فیه نیز صدق اقرین است چند کینه خورشید را
 و صیدغ شده در فته بصارت باطل شد چون چشم او را که در آن کمال تصاع ثقبه تعبیه کرده به استعمال سفوف اجزای اطراف کمال مقوی ایسا نمودم در چند روز بصارت عود نمود

تحقیق

و او آنست که ثقبه عینیه از مقدار استعداد تنگ تر شود و او را با سیسک بید که ضیق حدقه یا صغیر تمام چشم باشد و یا صرف در ثقبه باشد و این اگر طبیعی بود نه بحد افراط محدود باشد
 و اگر مرضی بود از التساع رومی تر باشد و گاهی باشد و نمودی گردد و سبب و غلبه بیس یا رطوبت عمد و قریب یا عینیه از اجزای انب هوی وسط باشد و یا اجتماع خلط صلیط
 در ثقبه یا بسبب قلت بطنیه یا در طبقات یا زوال عینیه بود و اکثر این مرض از یوست عارض شود و ضعف بصور و بیت اشیا بزرگتر از مقدار اصلی لازم این مرض
 طریق تشخیص سباب مذکوره اگر ضیق با در و تهم در سر و چشم باشد بسبب و زوال عینیه بود و بعد و فرق در میان هر دو از علائم مخصوصه زوال عینیه
 که در فصل او جمع عین مذکور شد نمایند و اگر آثار در و زوال نباشد نظر کنند اگر چشم که یک خشک نماید و خواب متناکم شود و دیگر علامات یوست پیدا بود و تیسری آن
 گواری پوشش یوست و قلت بطنیه باشد و اگر چشم ضعیف نباشد و آثار رطوبت آنرا کمتر است و معده وسیلان خیزه دریافت شود و تدریجاً متناکم شود و با باشد از رطوبت بود
 و اگر در چشم حسوس نشود و از اجتماع خلط صلب غلیظ در ثقبه باشد علاج اینها از یوست بود تدریجاً بر طبقات از قطورات و سوحات و اطولات از عصارات رطوبت
 نمایند چنانکه در علاج امراض یا بسبب ماغی و صیدغ بیسی فصل مذکور شده و افتدیه نرم و چرب مثل گوشت دست و شانه محلان بزغال و چوز مرغ دهند و ماغ الشیرین بر ثقبه
 یا شربت نار شیرین یا شربت نیلوفر و غنهای مطب مثل روغن کدو یا شیرینوشند و شیرینان بر سر و شند و در گوش چکانند و شیر ختران با سفیدی قریق برقیه اندکی زعفران
 آینه چشم چکانند و روغن بنفشه مغز ساق گاو شیرینان بکنند و لاسب بجز آن خرفه و آب بید آب کاهو بر سر نهند و ایضا عصارات مذکوره بر سر نهند
 و یا بنفشه نیلوفر و قندهار و حمله جوشانید بر سر نظر نمایند و یا شیرین بجز از شیرین جدی بر سر نهند و روغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن بادام شیرین تر نهند
 در شیرینان جل کرده چشم چکانند و ملازمت حمام مطب ریختن آب شیرین نیم گرم بر سر و شستن آن غوطه زده چشم کشان سودمند بود و ریاضت و تعب کال نمایند و اگر از گرمی
 طبع چشم حرارت محسوس شود و اشیا بیرون برده نظریه استعمال نمایند و ایضا دیوست صرف گاه گاه از استعمال جنزیری که در آن قدری حرارت باشد یا بر ضد باغ و رطوبت بود چشم کلام
 و طلا و آب گنیت و استعمال لک سرد روی و چشمی در پی تا زمان آنکه بعد از غم خدای برای جذب غذا بسوی راست است زیرا که گاهی استعمال طبقات صرف نیز ضرر نود و هر گاه
 اکتال از دست حال نمایند سعادت بر طبقات کنند و اگر از رطوبت باشد مسهل و حب ابراج و حرقی قایا تنقیه کنند و در صورت خلط غلیظ با مستقر غمرات نظریه نیز
 ملحوظ دارند مثلاً نفع خلط بکوبیدن بزوری یا بکفند آب گرم و یا بملحوج اصل السوسن پسیاوشان تخم خطمی هر یک سه درم و نیز سرخ منقح سه درم و اخیر خشک خج و دانه نبات
 لیو یا شیرین صحن نمایند و نفع صبر سقوی سطلو خود و سوسن هر واحد یک درم غاریون سفید ترید بر هر یک نیم درم با دیان تازه و روغن بادام شیرین چهار خسته یک
 شربت یا دونه خوراندند و سائر تداویر این مانند رطلغی است اکتال عین با شق محلوان آب از یا نه مرق با فرقیون نمایند و بعد تنقیه نماید که مناسب است با اونا اکلین الملک
 در چشم که آب بخته بر سر نهند و باطل فصل صغیر داوینت نمایند و سلقیون و رشانی و شیاف زعفران شیاف مراتب یا شیاف تنه از آس زعفران ساوی چون کباب چشم کشند
 و اکتال معروفه که در با صفت بصرطوبی نزول الما و خیالات مذکور کرد و بکار برند و اگر از عاقر قرقا یک جز و زنگار و شیرین واحد یک جز و شیاف ساخته عمل کنند و درین باب
 مجرب است و یا شق جاو شیر زعفران بکار هر واحد یک درم خلط زعفران چهار درم گرفته شیاف ساخته در چشم اکتال نمایند و خلط زعفران این است زعفران در د عصاره است
 صبر نشانه صمغ عربی مساوی مثل غبار بنامند و قبول شیاف که از زنگار است هر واحد یک جز و زنگار یک جز و نلک صبر پنج جز و مشک نیم جز و ساخته باشد و نفع

و که کمال اشق و مشتقال در کجا چهار اشغال سرگردین الی مشتقال زعفران و مشتقال صمغ عربی یک مشتقال غسل شسته استعمال نمودن ایضا فلفل اشق هر واحد و جزو غرض بلبلان
 نیز در زعفران یک جزو اشق را در آب باوان حل کرده اجزای دیگر کینه بنفشه بنفشه بکار برند که در این باب هرست با لیدن تقویت ریاضت و تقطیر فلفل او لطیف آن نافع است و بعد
 قلیما و طنجیان نمایند و آنچه نافع در طبقات بازال غنیمه باشد تدبیر در حسیب فرج بر مریض بقصد و تقویه بدن وضع حجام بر فایده استعمال اشیای نافع و احوال مضایق فاعل
 در کینن آبهای ملکه بر صلاح مزاج و بر مریض نماید بطوریکه در علاج اقسام رده و اتساع در می گذشت و ایضا در درم مار فصد طول که در قسم مریضی که درشت و طلا مایه سائید با کلاب
 و آب حی العالم چشم و شستن چشم بشیر زان چکانیدن سفیدی قیق بنفشه در چشم و در درم مار و تقویه عمل بنعم و حساب ایدرج و طول چشم آب جلاب که در آن اهلین الملک سوسونگند
 چوشانید باشد و احوال عین شیان غسل نافع است و علاج زوال غلبه زایل علاج او حجام چشم نکوشد بدان حجام نمایند و صاحب جامع گوید که یکی را بعد از مال
 قرصه قرصه غیر غرض صیق عارض شد گاهی بجملیات مخلول در شیر زان گاهی بصباره مشتقال النعان بصباره با دیان سبز سفید در غسل علاج کرده شد صورت یافت

خیالات

و او آنست که در جوار و بر روی چشم اشکال الی الی مختلفه دیده شود در خارج موجود نباشد و اسباب کلیه این مرض چهار گونه است یکی ذکای حس بصیر که بسبب آن
 غبار خفیه که در هوا موجود است و اکثره فندانیه که بدن از آن خالی نیست محسوس شود و هم آفت طبقات چنانکه آثارش از جدری یا دریا بنور و غیره بر تیره تابی ماند
 و از خارج محسوس نشود و صاحب را بسبب عدم شفافیت باطن طبقه بمقدار حدیث آثار متخیل شود و هم آفت رطوبات این یا از نفس هر طوبیت بود که مستعمل آن گردد
 یا بسبب عروض سو فرج بار در طباطبایا و یا بغير لون مزاج شفافیت و مکلف جزو طوبیت چهارم در و درامری از خارج چشم و این با عرضی غیر متکلف بود و آن از
 جنس بخارات جلد بدن یا معده یا دماغ باشد چنانکه از تناول اغذیه مضره و در بخرانات و بعد از غصبت مانند آن عارض شود و یا استسکن بود و این ریزش الکلیات
 و از اسباب جزئی این یکی حصول خلط سوداوی و شتر این صعد و بخار از آن بسوی دماغ است و هم استلای شرایین از خون گرم و ارتفاع بخار از آن سو هم حصول
 رطوبات بلغمی شیرین صافی در معده و اجتماع او در مقدم دماغ یا حوالی چشم چهارم بکدر بعضی اجزای رطوبت بنفشه از جانب بسوی آن از وسط چشم حصول خلط
 از اخلاط دماغ و اسباب جسم آن خلط یا بخار او بر طبقات چشم ششم شامل شدن شطایای رطوبت با من بصبر و پوشیدن او بقدر خویش از جرم چشم
 کثرت رطوبت بنفشه چشم قلت رطوبت بنفشه بطریق تشخیص اسباب مذکور که این است که اولاً از مریض سوال کنند که خیالات بر یکسج و شکل ثابت می ماند یا نه اگر بر
 یک حال ثابت گوید بر سینه که پیش از این مرضی در چشم عارض شده بود یا نه اگر تقدم حدوث بنور در چشم یا جدری یا دریا قرصه قرصه غیره بیان کند سبب خیالات بقیه اثر همان مرض
 و اگر اقرار حدوث امراض مذکور نماید بلکه تقدم در جوار یا تناول شئی مریض یا اطافات آن برود و حدوث سو فرج بار در طب یا حار یا بار و یا بسبب در چشم متحقق گردد
 خیالات بکدر رطوبت بنفشه باشد و اگر کلامی از آثار اسباب مذکور یا نه نشود بر سینه که در وقت وضع بصارت روز و روز می افزاید یا نه و خیالات در یک چشم یا در هر دو
 مع تفاوت کم و بیش محسوس میشود یا نه اگر اقرار آن کند مقدمه نزول المار باشد و اگر مریض در جواب است اول بگوید که خیالات بر سنج واحد و شکل احد ثابت نمی ماند بلکه گاه کم و گاه
 زیاد میگردد و در یک چشم شخص نیست بلکه در هر دو چشم میباشد در هر صورت سوال کنند که در خیالات کدام وقت زیادتی و کدام وقت تخفیف معلوم میشود و اگر بگوید که عند استعمال
 معده مضمضه غذا یا عند حرکات و دوار و سردی و یا بعد تناول اغذیه مضره و یا در بخران یا بعد نفی و یا غصبت غیره حرکات اخلاط زیادتی میشود سبب حصول بخارات از تمام بدن
 یا از معده یا از دماغ باشد و بدن عینان با قیوم و خفت بخارات بعد از قیوم نقای معده و تناول اشیای نافع بخار شل رطوبت که قابضه و یا منقعی معده مثل ابراجات تلطیف غذا
 و تقدم امراض معده و احساس خیالات متصاع بسوی اعلی لالت قوی بر بخارات معده دارد و نقل سر ضعف و کدر حواس و کثرت نزلات امراض ناخفته مثل دوار و سردی و سمام
 و یا غیره یا چون او را که خیالات باطن بسوی اسفل نشان خیالات دماغی است و نقل الی اعانه و وجع و قطن تقدم اسقاط یا احتباس لثت دال بر بخارات رحم است
 بعد از نزاع بخارات مذکور از طلا تیکه در شخص امراض دماغی مذکور شد استنباط نمایند و رنگ خیالات بر تعیین خلط فاعل نیز دلالت کند و اگر گوید که بعد خوردن غذا
 غلیظ البته در خیالات خفت روید و حس با صره و سائر حواس قوی و سالم باشد و تا مدت بصیرت خیالات لازم بود و علامات تقسام مذکور یافته نشود و پیش از آن
 حس با صره باشد بعد اشکال الوان خیالات از مریض پرسند پس اگر گوید که مثل سونهای او در پیش او بر می آیند و بلند شده متفرق میگردد بیش بخارات خلط نژادی

اگر گوید که گاه گاه همچون مار یا شتر را آتش پیش چشمش میگیرد و پیش بخارات خلط موسوی باشد و اگر گوید که مثل برق آتش می نماید پیش آنچه صفر اوی باشد و اگر
 گوید که خیال نال سفیدی مثل ابرصان درک میشود و در هنگام عطسه اول میگردد و پیش بخارات لغبی باشد و الاغیا اگر گوید که هنگام عطسه یا بالیدن چشم چنان تشنگی میشود که
 چیزهای مفیدی تعارض خودی آیند و بالای روز پیش بخارات طوبت لغبی معده و یا حالی عین مقدم و باغ باشد و اگر گوید که بجانب راست یا چپ میبوسند
 که خضی استاده است کبشش تک بعضی اجزای طوبت میضید باشد و اگر گوید که بعضی اجیان چنان درک میگردد که چیزی از بلندی پیش روی افتد و پیش آنطو و بخارا
 و باغ باشد و اگر گوید که یک چیز از مسافت بعین چیزهای بسیاری نماید پیشش حاصل شدن شطایای طوبت و پوشیدن جرم بصرفه را و باشد و اگر گوید که وقت فرو بردن
 تشنگی میگردد که آب در پای استاده است پیشش کثرت طوبت بعینیه باشد و اگر گوید که هنگام نظر موسوی زمین پیش چشم چنان معلوم میشود که گویا چاه و نیاک آتش
 پیشش نقصان طوبت بعینیه است الحاصل تقوی شیخ از خیالات مختلف میباشد که گاهی در مقام بر آن پایش میروید که باشد و گاهی در قیام آنها پیش کشف و رقیق
 خضی باشد و گاهی در وضع آنها پیش تشنگی و شکافت ضبابی باشد و گاهی در اشکال آنها پیش مثل مار و پیشه و کسب نشسته و موباشند و گویند که چون خیالات باشد
 یک تیره ماند و درت بصرفه ضعف آن نیز آید آن چشم از نزول آب پس ماند و ایضا خیالات که زائل شوند و خود کنند و زیاد گردند نقصان پذیرند مقدمه نزول الماء
 نباشد علاج آنچه از گاهی حس بهر باشد اندکی غلیظه مثل برسیه کله باجو و غیره خوردند و هر چه در علاج امراض داغی از قوت حسن باغ مذکور شد بکار برند و آنچه از
 بقیه اثر بخورد و غیره باشد پیش آنحال کلههای جالی و باسلیقون است و هر چه برای دفع آثار شره و قرحه فصل بخورد و قرحه چشم مذکور شد بعمل آرد و ایضا بخورد
 جرم آن جام و آنجباب بر جگر آب گرم و مانند آن کمال حالیه مذکور در علاج میاض خفیف استعمال نمایند و آنچه از آنکه در طوبت باشد هر چه در باب ضعف بصرفه تارک
 کند و طوبت میضی میسوزد که در بکار برند و هر چه در ابتدای نزول الماء بکار آید استعمال نمایند و آنچه که تذکره رازاده و طب بود استغراق و ملاح غذا و احتمال چشم با آنچه جالی و محلل
 رطوبات باشد مثل شیاف مرارات دروشانی نمایند و آنچه مقدمه نزول الماء باشد علاجش در فصل نزول الماء آید و آنچه از ارتفاع بخارات داغ باشد بحسب نوع
 ماده تقویه از فصل مسهل و غیره تدابیر که در علاج امراض داغی بخاری و صداع بخاری مسطور شد بعمل آرد و اگر سنای کی میوز منقی تخم کرفس هر کدام ده درم مرزنجوش کل سن هر کدام
 پنج درم پوست هلیله زر درم دره چند آن آب بچوشانند تا آب بماند صاف نموده باقند سفیدر ماده سوودا باسلس در بلغم و با شربت بنفشه و صغیرا استعمال نمایند بحسب
 خیالات که ماده آن داغ باشد از جبروات انطی است و شربت خیالات از جبروات حکیم مدوح و شربت شخاش استعمال نمایند و بطوسات مداومت کنند و ایضا با تدقیق بچوب
 و طبوخات مسوله مثل جلابرج و قوقایا و شنبلیله و زهره و بنفشه و مطبوخ هلیله و مطبوخ خود و پیش غیر جهت تقویت داغ و معده و جگر اطرافین مانی و مطبوخ خود و مس همچون تخم
 و جوارش گندی خوانند و جهت تقویت بصرفه و باسلیقون و کل غنبر و رادی در چشم کشند و در آنچه از غنبر اول و غنبر بنفشه در بینی قطور نمایند پس مراره اول
 و مراره باز در مراره خرد گوش سفید هلی و یا آنچه هم سه چهار درم مراره و مراره یا رسیده که درم پسندیم درم سنگار ربع درم آب برگ کشنی تازه و شرنجی که کسیر زانیه باشد بر آن درازند
 و خشک نمایند و مراره و بسد و سنگار را جدا جدا حق بلخ نموده چکر از ترتیب آب برگ کشنی تازه نموده خشک آرد و یا شرنجی پیردار تا سه روز صحت نموده خشک کرده آب کشنی تازه
 همه شسته شیاف سازند و در سایه خشک نموده آن شیر حل نموده استعمال نمایند که در قریب الفاع بخشد و در آنچه حار اطراف کشنی می خورد و عذاب بعمق شاهره و شانه و نبات سفید داخل کرده
 بنوشند و یا کشنی خشک و با خیسبانه نبات داخل کرده و یا شیر از کشنی خشک شیر تخم کباب و عرق شاهره نبات یا شامند و بخار بسوی اصل جذب کنند و صندل کلاب بوبند
 و بر صدغین طلا نمایند و در آنچه سوداوی داغ اطراف خیالات و جبروات و دیگر مقویات داغ نافع بود و آنچه از تصاعد آنچه معده باشد بدسیرش نیز از تقویه و غیره بحسب
 آنچه نماید بطوریکه در علاج امراض داغی شمرکی مدعی صداع شمرکی مدعی گذشت و بدستوریکه در مقام امراض معده خود آید و اصلاح معده و تقویت آن نمایند با لجه اگر اصلاح
 در معده باشد آب تربت آب شبت و سنجبین قی کنند و اگر در معده باشد بعد استعمال نصیجات و قطعات استغالی شده بقیاتی قی نمایند و اگر تقویه آن بعضی حکم نبات صبر
 نیم شقال غالیقون سفید و دو انگ و او شقال اطراف صغیر آنچه خوب ساخته آب نیم گرم خورد تا تقویه پیدا شود و در استعمال این رفیق نیز از آن آن نماید بعد تقویه داغ بحسب
 یا قوقایا و یا یارجات که با نباتین مغز و ملاح غذایشل نخود آب جوز مرغ و در اجنبی و استعمال این کل کنند زیره لیکت هره باز زیره و یا بهر گوئی زیره و کسب زهره
 تیسر جلی و بطو بعسل صافی نموده آب باز زهره و قرحه نموده استعمال نمایند و اگر نیز سفید سنای کی هر کدام یک جزو تخم کرفس تخم کاسنی تخم شخاش شاهره هر کدام نصف درم

وجع شود و اسید زوال این نفیج باشد و گاهی بجهت این بدین طور کند که بر چشم بنشیند و بر آن زود نفوذ کنند پس بنهر را جدا کرده بصیرت بینند که آیا در آب است
محموس میشود یا نه اگر نکند او دیده شود و قلال قح باشد و کند که اگر از بند کردن یک چشم تقیه چشم دیگر فرج کرد لائق قح بود و بقول ارسطو نزول الماء که بعد از سقط
یا مرض باغی حادث شود و غیره درست بنا بر آنکه ضعف و باغ هم میرسد و بسبب ضعف باغ دائم نایت در باغ پیدا میکند و بسبب چشم میریزد و گویند که آب قابل
قدح آنست که سفید و صافی و معتدل در وقت و غلط باشد و چون بیمار عطسه نذر خروج روشنائی مانند شعاع از چشم او محسوس شود و هرگاه چشم را مالید بر آنست
در اجزاء آب در گرد و پیش چشم روشنی در یاد با سیاب نزول الماء یا رسیدن نقطه و ضرب بر سرست یا استغالی بدن از طربت یا صلیع شدید و مرض شقیقه باقی
یا رسیدن سردی شدید از خارج چشم مثل برف و هوای بسیار سرد و یا سردی از اجزای باغ یا ضعف روح با صرع و ضعف حرارت غریزی چشم چنانچه در شاخ و از این است
که گفته اند نزول الماء بیشتر مشاخ را بسبب کثرت رطوبت فضلیه در اعضای ایشان یا ضعف حرارت ایشان از تحلیل هم میرسد و همچنین هم در بدن اکثر
و بعد از امراض طولیمی افتد و ایضا کسی که مداومت نماید بر اغذیه غلیظه و استلا و مانند آن جهت آنکه استلک کثرت فضول و انحراف است و خواب بعد غذا خوردن
بجنگام خواب و حمل تعین و حرکت سخت و جماع قبل منجم و ریختن آب شدید و حراره بر سر نیز از اسباب نزول پوشنده و بیشتر مردم سیاه چشم را جهت کثرت رطوبت
در عین اکل عارض میگردد و بعضی گویند که چون آب در حد و جمع گردد و از آن غشای قریق که حاصل میگردد میان آن میان حدته متولد میشود با جمله از این اسباب که
اگر نزول یکبارگی افت ضرورت علامات فارقه نرود و اگر بتدریج واقع شود و آثار ابتداء آن در یافتن واجب است تا قبل از استحکام آن تدارک کرده شود و علامات آنست
نزول آنست که اکثر اوقات خیالات همچون لپشه و کسب موی و دود و شعاع و مانند آن بحسب اختلاف اشکال آن طوبت رو بر روی چشم محسوس شود و فرقی در خیالات
منذره نزول و خیالات دیگر آنست که خیالات مندره در اکثر مع افزونی که در چشم و خلل بصارت روت بر و خصوصاً در یک چشم یا در هر دو مع تفاوت قلت کثرت
و در استلا و خلوصه تفاوت و خیالات نشود و استعمال اشیای مسکن بجات و مسملات مفید نگردد و وزنگ حلقه خالی از تغییر و کورت نبود و بعد سه چهار ماهه تغییر نماند
و زیاده از شش ماه گذرد که ابطال بصارت نماید و اشیای روشن مثل چراغ و ماه مضاعف بیند و گاهی اشباح کثیر از چراغ و قمر تحلیل نماید هر چند که در خارج از یک چراغ
بیش نباشد و فرقی در سه عصبه نزول الماء چنان کند که در نزول از عمر یک چشم تقیه چشم دیگر متسع شود و رسد و فرج نشود مگر آنکه آب شدید یا غلط و با سده باشد
و اگر علیل با وجود صفای آب لطافت آن روشنی آفتاب چراغ ند بیند این نیز دلالت بر سده کند علاج هر گاه خیالات منذر نزول معلوم شود در ابتدا که هنوز بصیرت
باطن نشده باشد نفیج ماده پر داخته تقیه بدن از مسهلان بلغم نماید بعد بحسب ایارج و شبیار و قویا یا تقیه و باغ کنند و غرغره و یارب و سنجبین و دیگر غرغره و مسوحات مخصوصه
و باغ از طوبت عمل آرنده و عطوسات اگر مرقه قوی باغ است مگر از جهت سختی تحریک آن خون تحریک آب است لیکن بعد از تقیه کامل مضائقه ندر و اگر قوت قوی باشد تقیه با ایارج
و حسب هب حب بر طریقه شبیار متواتر کنند و در بین اشیا نفیج ماده نیز مری دارند و در مسملات رعایت مزاج مریض قوت اولانم شناسند و اگر قوت ضعیف باشد در
هر سرد و زیاد هر نفس که بجا خوب مذکور یا ایارج فیقره ایاره مطبوخ فلفل و یون دهند و خوب که بکار برند باید که کلان بسازند و آنجا که خف افراط حرارت بود و اطفال ایارج
بکار برند و اگر فرج احتمال کند یا ایارجت کما خصوصاً ایارج جاهلینوس و ایارج ارکانفیس دهند و روغن گوید که تقیه چشم حفظ مع قنطور یون دقیق نمایند و بعد تقیه
ملازمت اطفال ضعیف تر نماید یا ایارج و اطفال اسطوخودوس و معجون و معجون فلاسفه هندی و معجون المومنین و جب کو قوالی و دوا بالمسک مکرر الشفقت است و استعمال فلفل
سوده و اطفال ایارجت نیز معمول است و خوردن کلسه باغ و با دیان نیز تجلیل مساوی با غسل از هر یک یک شقال نافع و کذا استعمال تریاق کبیر و شوره و اطفال
ابتدای نزول الماء بشرط نقای بدن نافع است و همچنین مداومت اقیون استعمال بلیله مری یک حد در شب و ایضا شرب با دیان پوست پسته و پسته و دیگر اویامز خوش
و یا بر که ترنج مری با بلیله قابل مخلوط با تقیه و با جیده و حبلی صبر و باغ و یا سکنجبین و یا غار یقون و یا دایان اکل بلجون یا القی صغیر بحسب تابست روز صبح و شب
هر واحد مفید است و مسوحه منقی و باغ مثل شوره سوده در روغن از سیار و روغن آبر و یا نیزه و خروس چند مرتبه و یا بعبیر و کذا مسوحه حجر البقره قدر یک عدس با بقیه
و یا شیرین که محب سدید است و اوست مسوحه معمول و نفوذ مفید نزول و احتمال وجع سرکه ماشش با نافع است و شمیدن مقویات باغ مثل غبر و مشک
و پوسیدن از خوش سداب یا سبب شونیزه و مالیدن روغن زنجبش بر روغن استنشاق آن روغن لبسان مفید بود و بهترین تداوی در ابتدا اینست که باغ چشم بر سر

صدغین بدون قطع آن دهند تا رنگ بسوزد و بعد از آن سرد و زجر ام مغز بر آن مالند بعد و پنیر بر و عن کبچر گووه گذارند و هر چند که از داغ رطوبت بتراود بهتر باشد
 لیکن در انشای آن سرشته بر نیز در دست دارند و تلخین طبع لازم نشمارند و بقول شیخ در ابتدای آب فصد شریان پس گوش نافع است گویند که ارسال سلق بر غصه
 در ابتدای او نافع بود و قبل تنقیح کمال لطیف و جالی استعمال کنند و ابتدا با دو و یا لینه مثل التخال آب با دیان بوسیل و زیت نمایند و بعد به تند بواج دو یه مرکب از کبچر
 و مانند آن بریزند و التخال هم کتم حلال آب است باریک سوده در ششده صاف آینه بجار بریزند و دغان کند نیز برای ابتدای نزول آب از مجربات است و بعضی گل بسوزند
 بر آب کند که در فیه سوده در فلیده پیچیده بر و عن کبچر چراغ می افزوزند و در آن گرفته در چشم میکشند و میگویند که نزول المار از زیاد شدن نمیدهد و اگر پوست زرد و
 سنگدان جزیر را چون خوب سسته خشک کنند و مثل او نمک لپوری سخت بلوغ نموده التخال نمایند نیز عجیب الشفع و با نخا صیت مفید و التخال حصاره آله هم نافع بود و قول
 قرشی التخال آب پیاز تمنا را با غسل جلا دهد و بسیار مفید بود و آنرا و خوردن و با شوره اندر چشم کشیدن سود دارد و التخال سرخاش سوخته بوسیل سخت سودمند
 و سرکه حصاره و زخت با دیان خوردن گلشن بر که صغر وقت خواب در انشای استعمال آن نیز در ابتدای نزول مجرب و معمول است و کذا داغ خفاش با زغن
 با غسل آینه در چشم کشیدن مجرب التخال بر و عن آجر برای تحلیل آب نازل بعبیدل و دیگر ادویه مفروده و مرکب که مسطور گرد و حسب حاجت جعل کردند و غذا
 صاحب این مرض باغذیه خشک چون گوشت بکبک تیره و مرغ و قلیه خشک مطبوعه و مشویه و نان خشک از و مانند آن کنند و در طعام و از حبیبی و صغره حلیه و کبک
 و سداب و بادیان تر و آب کاسه و غسل داخل کنند و بعد غذا بر تشنگی صبر نمایند و خواب بر نهد و در روز نکند و ممالکن از شر آب منع کنند و بقول احمد بن ابراهیم
 صاحب خیالات منذر نزول المار از استغرافات قویه و اغذیه غلیظه و آوازهای بلند و حرکات سخت و جماع بجهت خونت نزول اگر بهتر از کند و اگر بجای آب عادت اول
 نمایند بغایت مفید بود و واجب است که صاحب آنرا از استلاطی طعام و آب بسیار و شرف شیر و کثرت جماع و حمام متصل فریاده و دیدن خدر کند بر خوردن طلع نیمه و تقصیر نماید و از آن
 تازه نگسود و فوکه و قبل از طب حوضات و امراق و نجوم غلیظه مثل قرد جاموش و عیش و دیگر مغذات و بجزات مثل عرس و کرب گوشت کسود و بادجان سیر و پیاز و گندنا
 و لبنیات و پنیر که نه و اور محدث نزلات تو از نصد و جماعتی اجتناب از زرد و اما اگر در بطن جوان گرم مزاج و کثیر الدم باشد و احتیاج بفضلا لازم دانند بفضلا اجازت
 دهند

این در وقت است
 و بعد از آن
 در وقت است
 در وقت است
 در وقت است

نزول المار

که از صدراع شدی حادث شده باشد اول اصلاح صدراع نمایند و بعد از آن بعلجان نزول المار پردازند و علاج نزول المار احداث از ضرب بر سر تنقیح راس و قطع سده است
 و قیج درین فائده نمی بخشند ما فلنا سابقا و کرا دو یه مفروده و مرکب یونانیه که در نزول المار نافع است التخال مغز سرخ طاف باب پیاز آینه و کذا حصاره
 خشک بادیان با کمال آینه و کذا آب بادیان که با راج آن غسل چوشانیده باشند تا غلیظه گردد و کذا اعصاره شقایق النعمان یا میران یا خاکستر سیاه محصل
 و روغن بسیان و حمان اقلیم یا شجره مریم تمنا با غسل آینه و کذا زرده سوده و کذا مغز سرخ همیشه غسل آینه و کذا اغا لقیون که از نیزه فرس المار سرد و کذا آینه
 تابست و چهار روز و کذا اجرب یعنی سوده تا چهار روز و کذا اعصاره و فراسیون تمنا یا پنیر و چیر از آینه و کذا از بهر کلنگ با بختیدر و برگ مرزنجوش آینه و کذا از فریون
 که بهترین ادویه نزول است و کذا امرد آب طبع گرم دفع و فراسیون کل که کذا آب سداب با کمال آینه و کذا اغا کستر سلطان و کذا اسمر سرد آب کمات پرورده و کذا از بهر
 بز کوبی یا بلدی خشک کوه سائیده باب بادیان سرشته شیان ساخته و کذا الما فریوس که از فریوس که از لفظ سفید و آب بر گل نمیر شوی با غسل آینه و کذا داغ خلد و زعفران
 و فلفل سیاه بیشک آینه و کذا اسمر بیشک آینه و صفا و نیزه حمان اگر غسل زیت آینه و یاز بهر خروس سیاه یا ستور آینه و یا مرزنجوش یا سیر سوده یا پنیر یا بجان
 بر و عن سوسن پخته که اگر چشم کز از گرس خشک سائیده در حنا آینه بر سر هر واحد نافع نزول المار نوشته اند و دیگر نیزه که از کبک و کلنگ و شبلا و خطاف و خروس
 که بوشک ز و باه و خرمن و آب و شیر و کرگ و کره میسر شود چون خشک نموده قدری خشک خالص آن آینه در چشم کشند سودمند بود و کذا امرا رات و دیگر مثل
 نثار و باشد و عقاب باز و کرس و سنگ پشت بری مخلوط با غسل که نافع ادویه است و عقرب بحری و نیزه و نیزه فراسیون آینه و نیزه و خرگوش مالکیان و زعفران
 و حنا و دیگر بقول رازی اگر نیزه شنبوط و جدی و حمل خشک کرده سائیده باب بادیان مروق بر شند و شیان ساخته التخال نمایند ابتدای نزول المار نافع است
 و دیگر بقول ابراهیم التخال قویای هندی و اقلیم یا زهری و مشک سوده با هم آینه کثرت را ابتدا سفید میشود و دیگر بقول ثابت بن قهر اگر از تشنشی است

در کوزه نوک داشته سرش بند نموده گل کفک که در دوزخ همیشه گران یا تورا با هفت روز داشته بر آرد و چون سفید خاکستر شده باشد سر بر سر سمانده و در چشم
 درین باب سخت سودمند است و این شیاف نیز از جرات است پوست سلیخه کوفته بچینه بزرگ آرد و خرگوش یا یک گز سرش خشک کنند و بار دیگر سانسیده سر
 خشک نمایند و آب بادیان استعمال کنند که بجا صیت نافع است و دیگر اگر سر فرشته را در پیله مایه ای رو به بریان کنند چند آنکه بسوزد و سیاه شود بر آورده باریک
 بسایند و میاز سرخ و خاکستر گرم بریان نموده اول آب آرد و چشم کشند آنگاه سوده سر خطاف را بطریق سر سده استعمال کنند و بر بندند و سه روز و پنجین عمل
 بینائی در چشم پدید آید و علت زایل شود این از عجایب اعمال است و دیگر اگر کتان آبیتهای هندی سرکه اصغمانی هر دو را آب بادیان پر کرده نافع بود با تقویت
 کبیر معنی او گل روشنائی واضح او تقریبات است تا یک چشم و ابتدای نزول آب و مدع و جرب سبیل و ظفره و شترناق و سطریری یک را نافع است کفک یا
 اقلیمیای تقریر هر یک ده درم نمک اندرانی ساق هندی سفید از زیر فلفل سیاه و اقل فلفل سیاه و اقل سبیل الطیب سرکه اصغمانی هر یک دو درم نمک هندی و فلفل و اوله
 هر یک یک درم صفت قوی عصاره ماسینا مس سخته هر یک پنج درم ماسیران نوشادر زرد چوب اریچی هر یک سه درم پوست بلبله زرد چوب درم کوفته و بجز بجز
 استعمال نمایند و اگر خواهند شیان بندند و اگر عصاره ماسینا هم نرسد بجای آن شیان مایه اندازند پرو و برای ابتدای نزول از خیالات نافع و نشفت
 رطوبات کند و تقویت چشم نماید و مدع و بیاض این در واقع است ساق هندی نیم درم بوق یک درم نشاسته دو درم سرکه اصغمانی شش درم شکر غبار سانسیده عمل
 حب یا نارنج که برای نزول الما معمول است نافع است مصطکی زعفران اریچی حب بلبلان سبیل الطیب اسبارون و مغسول سلیخه فلفل گردغال قیون فیسون
 شحم حنظل قسطریون قوی هر واحد یک درم تربد و صوف سنای کبیر هر واحد سه درم کوفته بچینه نگاه دارند بعد به بارند بسفلیج فستق گل سرخ گل بنفشه پوست بلبله زرد
 پوست بلبله کبابی بلبله سیاه گاو زبان هر واحد یک درم در نیم آن آب بچوشانند وقتی که آب بماند که در آن آرد و خیر کرده شود و الیه صاف نموده آرد و کوفته بچینه
 در آن خیر کنند و بقدر نمک چه سازند و بعد نفع شود و حب کورش ماشه یک پاس شب باقی مانده آب گرم خورد و بخوابد و نفعده و وقت صبح حب کورک یک کله این
 بخورد و گل بنفشه ماشه گل گاو زبان هر واحد هفت ماشه بجز مرغی یا زرد و آن هم کاسنی ماشه یک کوفته شب در نیم آن آب تر کرده و صبح جوش دهند یا خسارند و بارند
 و گل قندی آفتابی دو توله الیه صاف نموده و وقت تشنگی جوش آب عرق گاو زبان عرق غلب بنوشند و وقت دوپیر آب بخورد و سه پیر شری الما
 حب دریم که درین مرض بکار آید و تقویه مواد را از سر چشم نماید صبره درم تربد و صوف هفت درم پوست بلبله زرد چوب درم ستونیا سه نیم درم مصطکی
 گل سرخ هر یک نیم درم زعفران نیم درم شربت دو مثقال حب کنعانی که دماغ و جمیع اعضای سر بدن را تنقیح از اخلاط فاسده نماید و جهت فالج و لقوه
 و داره غلب نافع و هر گاه که م از آن بایک درم ایارج فیرا هم کرده خورد و زود بصر آید و منع نزول الما کند صبر زرد مغز بادام پوست بلبله زرد هر یک یک درم
 کوفته بچینه حب سازند حب کواالی مشید در دسر و مخرج صفر و جمیع فضول مایه و برای داره غلب روشنی چشم بسیار مفید چنانچه دوستی آرزو شده و جهت
 نزول الما سودمند صبر سقوی سقوی نیای شوی شحم حنظل عصاره آفسنتین مصطکی هر یک یک نیم و انگه مثل یک انگه کبیر نیم و انگه این جمله یک شربت است
 و در جمیع اوقات حتی که بی طعام داده شد نافع آمده و بد آنکه آنچه از قسم خوب درین مرض بخوراند باید که کلان بسازند تا رسیده در ترماند حمیت جد و از محبت
 منع تولد زله و تقویت دماغ خصوص ماده نزول چشم بعد تنقیح دماغ و بعد اطر فیل اسطوخودوس سمرقند الفیون مقطر صاف کرده جد و اسطوخودوس
 صغ عربی هر یک یک درم زعفران پوست بلبله زرد هر یک نیم درم تخم خشخاش تخم کابو تخم مغز تخم که و مغز بادام شش هر یک دو درم آب صغ جبر با بقدر سونگ
 و فلفل است از حب خورد و شروع نموده بتدریج جرب کلان سازند از ترشی و بادامی و شیر و شیرینی و تره و سنبری بر سر نمایند حب برای نزول الما در ابتدا چشم
 مانع نزول است و در انتها مضمود نفع میرساند مغز خشک بلبله مغز خشک آمله آب صاف تاشی با سن حقی نموده حب سازند و یک نسخه حب نافع نزول سبیل گزشت و انگه
 جرب شیخ الرئیس است حب الفارده جزو صغ عربی یک جزو برد و در بول کودک یا بالغ سانسیده بکار بندند ایضا که در ابتدای نزول عیب الاثر است پندانه سخته یک جزو
 خاکستر کوبی جزوی و جزو سانسیده و سول چشم کشند بهر دست بعد مدت اثر میکنند و چون آجر که لقوه و فالج و امراض بار در نفع دارد و جهت هم عرق فیون از بوی
 نفع کبیر در خشک چشمه سرخ آب بندیده بقدر بادام پاره پاره کنند و در آنش اندازند که سرخ شود و بزنبور هر قطعه را گرفته در روغن قیون بر کنند پس روغن کورد و جگر

در چشم

و در شیشه که گل بکشت نموده باشند اندازند و بموی اسپ در دهن شیشه نهاده بطریق معروف بکافند و با احتیاط اندر شیشه نگاهدارند و شش را و مرد و بجا بکار برند سحر و ط که
 برای نزول و تنقیح و علاج معالجات و مرمت آن نافع زیادتی نزول است مشک الحس یک ماشه زعفران و ماشه سنبل الطیب یک ماشه کاکینچل چهار ماشه کوفته بخته
 قدر قلیبی استعمال نمایند شیان و مرارات که جهت نزول آب ترنج و غشاوه و ورطوبت مفید و از سرعت نفوذ در طبقات تاثیر میکند و قوتش تا دو سال
 یا قوی تا اقله قلیبی سوخته یا نروده در صمغ عربی هشت درم مدا و هندی فلفل سفید هر یک پنج درم سفیده قلعی چهار درم اشق سبکینج روغن بلبلان با شیر
 هر یک دو درم زهر کفتار افیون هر یک یک درم زهره نابی شادون زهره کبک هر یک بیست درم زهره ماشه و عقاب گاو و گرگ و غراب با زهر یک نیم درم و ساج که در خون
 بلبلان یافته نشود و روغن آجر بدل او کند و شیخ گفته که ضروری از هر که شادون و گرگ است و دیگر زهره ناز و اندازند و باید که آب بادیان اکتال نمایند شیان است که
 قائم مقام شیان مرارات است جهت قطع ماده نزول انتشار تجربه رسیده آب زهره بزکوبی در ظرف مسی خشک کرده درم شخم خنفل نیم درم سبکینج دو درم زهره
 قوتش در هر یک یک م آب سداب یا آب بادیان شیان سازد شیان جلا که از شیان مرارات بهتر و بی فائده است و جهت نزول آب و خلیات بی نظیر است
 و ضعف بصیرت و بی نهایت مجرب تو تیبای کرمانی حصول نسبت درم آب زهره نرغوش تازه که شب گذشته صاف کرده باشند سرشته بگذارند که خشک شود و زنجبیل خنفل
 دار فلفل هر یک دو درم مایران دو درم نوشادر زعفران جنض کثیر وضع عربی اشق مس سوخته زنگار اقلیمیای نفی هر یک نیم درم آب بادیان تازه سائیده شیان
 ساخته استعمال نمایند شیان و هفته فرنگ جهت منع نزول الماء مجرب بی نظیر است و سبیل سیاض و ملغره و دسه را نافع سعه کوفی فلفل سیاه دار فلفل خنفل
 تخم سرسنگ بصری هر یک پنج ماشه زعفران پلیده سیاه هر یک سه ماشه پوست هلیله زرد و دهنه فرنگ سی هر یک دو ماشه اقلیشیای زهری تخم کهرنی سفید
 بیخاک بوتز جراحی هر یک چهار ماشه فلفل یک ماشه کوفته بخته باریک ساخته در ظرف آبی همراه شاخ گوزن آب لیمو سرد و زهره شیان بسته نگاهدارند و در روز
 معمول صاحب مصلح وزن و هفته نرغوش چهار ماشه است و گفته که اگر دهنه فرنگ هم نرسد عرض آن قلیبی سبز اندازند که کل معمول در نزول هلیله زرد رخ خسته سوخته
 حب الغیل سوخته هر یک دو درم غنچه یا سپین ناشگفته و رسایه خشک نموده یک صد عدد دار فلفل ده عدد سلاویه کرده بعمل آزند ایضا قوی تر از اول دار فلفل
 پر و پنبی معادق هر یک دو درم بندقه اسرنگ که در بدن شیر زده باشند بزوزن چهار درم سرمه ساموده بجا برند کحل برای ابتدای نزول و ضعف بصیرت و سلاویه
 نافع قلیبی کرمانی حصول تو بال مس سوخته در اید بسند سازنج هندی اقلیمیای افضله صبر ستقو طری سرطان بصری سوخته زعفران سنبل الطیب هر یک دو درم
 شادون مخسول شش درم نوشادر فلفل سفید دار فلفل هر یک نیم درم مشک یک ماشه اشق مس سوخته زنگار اقلیمیای نفی هر یک نیم درم آب بادیان تازه سائیده شیان
 و تحلیل آب خاصیت عجیب دارد و مراد بر سرمه ماشه شیان زهری سوخته پوست هلیله زرد فلفل گرد مشک ورق نقره به دستور تیار ساخته اکتال نمایند
 و گاهی ورق طلا و سنگ بصری و سایر معینی اضافه کرده میشود کحل حصول حکیم در اصل خان که بر خود آرد نموده بودند برای دفع نزول که شروع شده باشد
 و کند راهم نافع است و تقویت بصیرت کند سنگ بصری گل جنبلی تازه هر یک دو درم سبکینج کاکینچل نیم درم سبکینج کاکینچل نیم درم سبکینج کاکینچل نیم درم سبکینج کاکینچل نیم درم
 مزج سیاه فلفل هر یک دو نیم عدد لیمو کاغذی یا زده عدد گلاب نیم آنرا اول از لیمو تخم بر آورده و سنگ بصری مخموشی و کهرنی و سرس دران انداخته بند کرده بالا
 دیدگان آویزان نمایند که در دو بان رسد و چهار پنج روز که لیمو خشک شود و باز لیمو دیگر بر کرده نگاهدارند باز گرفته باریک سائیده در آب لیمو اندر ظرف کانسسی از چوب
 نیم که فلوس حبت دران چسپانیده باشند و در چوب دوم فلوس مس چسپانیده کهرل کنند از سرد و چوب بهفات و مایران و گل جنبلی و دیگر دو که نگاه داشته اند
 داخل کنند تا که صد لیمو تمام شوند آن وقت مراد بر سائیده داخل نمایند و باز با گلاب هم را کهرل کنند با خشک کرده مثل سرمه سائیده نگاهدارند وقت صبح یا شب
 یک میل قدری در چشم کشند و بعد چهار پنج روز چرک دندان در چشم کشیده باشند شب و دران روز موقوف نمایند انشاء الله تعالی آهسته آهسته نزول دفع شود
 کحل مقوی که جهت ضعف بصیرت و غناط روح و خلیات و نزول آب بسیار مجرب است نسخه آن اجزای همان شیان جلا است که مسطور شد لیکن درین نسخه زعفران
 جنض کثیر وضع اشق مس سوخته زنگار اقلیمیای داخل نیست و وزن نوشادر یک درم است باقی به دستور کحل صابون که در ابتدای نزول استعمال نسخه آن
 همان است که در ادویه سیاض چشم مذکور شد لیکن درینجا وزن صابون لا پوری قسم اول پنج درم و رال هفته ماشه نیم و نیله تخم سه ماشه و یک مس حبت

باید یک و زرد سیان داده اند چشم کشند و از ترشی و بادی و غذای حار احتراز نمایند و روزی که در چشم کشند از هوا آب احتیاط دارند همچون که بی تشنگی و باغ استعمال آن در ابتدای نزول و سیالات بهتر است و ج ابارح فقیر ابادان صغیر فارسی بر حلیت ربع یک جزو گرفته بختیسه بصل سه چند که در عرق بادبان تند و خنید غسل توام نبوده باشد بصر کشند و هر روز بقدر بندق وقت صبح بخورند همچون که سسی بغلا سفید هستند در تقویت باغ و منع صعود بخارات و خاصه حرجت نزول اکثر امراض چشم مفید و بی بدل است بلبله کابلی بلبله کله لعل سیاه و ارفلعل تربد بوی صوف هر واحد چهار شقال شیطخ شکر طرز دهر واحد و از در شقال کوفته بختیسه با قند سفید و چند و غسل خالص یک چند و روغن گاو قدری بدست و برقرار توام آرد نفوخ برای نزول الماء فائده دارد و زعفران انیون و ارجینی هر واحد نیم و نقل الکچی خرد هر واحد پنج عدد و از شیشایان شش باشد سنبلی الطیب دو نیم باشد سائیده نفوخ کنند و کراویه پسته پسته نافع نزول الماء و مغز گوی سغیدر آب لیمو کافندی کحل کرده با یک سوده نگه دارند و وقت صبح قدری در چشم کشند که مانع نزول است و که الکحال تخم زرد بصل سائیده و کد آنوشاد رسوده و کد زنبق کلاغ نیم وزن و غسل آینه نافع و دیگر که نزول را زیاد شدن نهد و در مرغ آن مجرب و عجیب است شیر و برگ تره چندی بوزن ده فلوس در جام بپول با دسته میخوب نیم که فلوس بر سرش وصل کرده باشند حل کنند چند آنکه غلیظ شود بعد از آن در شیر زن که پسته داشته باشد چهل باس کحل نمایند و بجای برند و دیگر مغز سنگوت و دوز و انیون یک جزو باب سائیده شیان ساخته در چشم کشیدن در ابتدا نافع و کد آنچرا که گوش آدمی و آنکوزه مسادی در شهره بود و الکحال نمودن دیگر که نزول را زیاد شدن نهد بنیل تخم دوام کته سفید پوست ابله زرد هر یک سه تا نانک پختگی بریان پنج تا نانک باب سائیده شیان سازند در سایه خشک نموده اند چشم کشند و دیگر که مانع نزول آب است و افزون شدن نمید و حلیت تربلی سنگ بصری تو تومیای تبره پختگی بریان هر یک چهار درم باد و آنرا آب جنرات سوده شیان ساخته بشیر عورت سائیده در چشم کشند و دیگر که در ابتدای نزول مجرب بعضی حجران پسته شب یمانی دو باشد و ظرف گلی بریان نمایند هر گاه که اخته شود و در نقل در آن غرس کنند چون خشک شود از آنکش گرفته بسایند و قدری باب حل کرد بمیل در چشم کشند و که چشم طلا کنند احوال صدق شیخ میفرماید که ابارح فقیر درین باب جلیل النفع است و کد لک جب ذهب و آنچه در آن ادویه مثل قطور یون قنار واقع شود و از حبه ادویه قویه الکحال سکینج سه درم حلیت خریق سفید هر یک ده درم غسل مهشت قوطولی است و آنچه بسیار مجرب است سرخانات سوخته بصل و چشم کشیدن و شیان صطنیق قان و صیج مرارات مذکوره است و قوی تر از آن شیان مرارات مارستانی و شیان مرزنجوش است و روغن بلسان بران نافع بود و آنچه در ابتدای آب نافع است این است که بگریز زرد و کادو جان صیج البدان در ظرف سی قریب ه روز تا دو هفته بگذرانند بعد از آن زرد زهره سنگ پشت بری و روغن بلسان هر واحد دو درم خوب با هم حل کرده الکحال نمایند و اینها بگریز خریق سفید یک جزو و حلیت یک جزو و کسبج پانزده جزو شیان ساخته در چشم کشند و آینه از خریق سفید یک جزو و نقل نیم جزو و اشق ثلث جزو باب ترب شیان ساخته است مال نمایند و هم آدمی در مردی را دیدم از طبه حکم که او را نزول الماء عارض شده و خود علاج آن با سفر اخات و اختیار پیرهن و تقصیل غذا و اجتناب از شور با و مرطبات و اقتصار بر مشروبات و قناری استعمال الکحال ملاحظه حملک الجالیو و پس بصر او بخوبی عود کرد و فی الواقع در ابتدای نزول الماء تند برید کور نفع می بخشید حکیم علی گوید که از بعضی نقل کرده اند که بعد از سفر اخات بقصد مسول از مردم پیرهن چون حاجم و آنکه صورت بانوبه که از برنج و آبلیمو می سازند بر هر دو شریان صد غنیمت و عتق او میل باب گرم فرو برده در چشم کشند و هر روز یک و بار این عمل نمایند نزول الماء را از آنکند و چون آب قیق شود شیان مرارات و شیان بر روی الکحال نمایند که از قناری شنی سازد و از آینه صغیر ادویه عظیم النفع این است که تو تومیای کرمانی با زردی سبز تو مال مس هر یک درم سه سخته افاقیا لقطا سوخته سفید آب خان سقف خانه مس گران هر واحد یک درم دو نیم خوب بسایند اما مثل غبار گرد در هر روز دو بار در چشم کشند و از مرطبات پرهیز کنند و بر اطرینکات مواظبت نمایند و گفته که این سه سخته حلیت النفع است چنانچه زنی بر سه ساله را نزول الماء عارض شده بود و یک چشم او نابینا گشت و سه سیال برین حال بگذشت و جمله کمالین اتفاق بران داشتند که علاجش بجز قناری نیست و مریضه از آن می ترسید پس بگفته من چهار ماه به استعمال کحل نمیکردم و آنجست و مریض او زایل شد و بصر او عود کرد و این کحل برای کسی که خراج او خصوصاً خراج مسرد چشم او شده یا الرطوبت باشد خوب است و الکحال زهره قناری بصل سخته

از معمولات حکیم مردم است و اگر آب بادیان ترست شقال غسل نماید ده شقال زهر و کک یک شقال شبنم و در شیشم کرده در آفتاب نهد تا غایب شود
 پس بکار بریزد و نزول و تقویت بصر از شاگرد میسوس و شقال است شجر زکریا گوید که زهره و گاو یک عدد در سکر کرده بر آتش نرم بگذارد و یک درم حلیت
 اندازد تا منحل شود پس یک درم روغن بلسان اذکن کرده بگذارد که غلیظ شود پس شیاف ساخته استعمال نماید که عجب الاثر و مجرب است بیاض و انتشار از نوزاد تمام
 دارد و وجع ترک زنجبیل حلیت بادیان سادی بچسبند بقدر رفندق هر صباح خوردن نیز از جربات خود شمرده انطالی گفته که در ابتدا مبارک است و تا اول ایاریج
 و غالیقون در اول اسکاج چون هر سوس و اکتان بصر و ملاغ خروس و پیشتر زبان و داغ خطاف بچسبند و کک که در بیاض گذشت باب پیاز و تربیاض است برای بارک
 مثل زیت که بچسبند مشک مرور یا محلول و ککل فوس چیزی نیست و خار فراج از هر وید و سره و با قشیشای سخته ککل ساخته در چشم کشد که خاصیت عظیم در رفع
 و تخمیل آنچه نازل شده میدارد اگر رفیق و صافی باشد صاحب تر و جوح و جوی اسنیر گویند که در ابتدای نزول ایاریج بچسبند بادیان سه درم بادرنجبویه اول اسکا
 مقشتر نیم کوفته هر واحد در دم با غلظت ده درم و تخمیل بچسبند و داغ بچسبند ایاریج یا قوقایا و تغذیه بزور و تخمیل در دم و بعد تنقیه استعمال خنجره یا العسل و ایاریج فقیرا
 و میر میز از انچه ببارد و بچسبند غیره اکتان الشیافات حاده و اکمال سبده و آب شیشای مرارات و با سلیقون نمایند و اگر مراره بزکوی ده درم شخم حنظل است شقال
 فرقیون نیم درم سبب کین نیم درم سخن کرده در آفتاب خشک نمایند و آب بادیان سه درم سداب ترشیاف ساخته بچسبند حل کرده در چشم چکانند در ابتدا نزول الماء
 نافع بود و آنچه بصر را تیز کند و منع نزول نماید و از آن همین سازد و تخمیل و داغ و سرست در هر سال یکبار یا دو بار بچسبند و ایاریجات و مطبوخات و تساول آب بادیان و آب سداب
 و بلیغ و از غلظت و بلیغ مایه ان طبع عروق الصفرا و آب بادروج و اکل حلیت ترک مسکو و عشا و تخمیل جماع و اگر توتیا ساید سه بار در آب بادیان تیزتر کرده خشک نموده
 زنجبیل فلفل در غلظت نامیران هر واحد مثل عشر تو تیا داخل کرده با آب بادیان بسایند و خشک کرد استعمال نمایند برای امدت بصر و منع نزول الماء سه درم است گاهی یک جبه
 مشک بنین ترکیب می افزایند صفت اقتباس می نویسند که در ابتدا جهت تفیج این مطبوخ دهند اسطوخودوس بادیان کوه بادرنجبویه هر یک ماشه اصل السوس
 مقشتر پنج کرفس پوست بچسبند بادیان هر یک هفت ماشه قطور یونق انیسون هر یک چهار ماشه پورنتی سه توله انجیر زرد چهار عدد و خمیره و بنفشه گلکف عسل هر یک دو توله
 مایه صاف نموده و غدا شور بایغ و کک و سنگواره بنان شکار تاک بنفشه و بعد حصول نفع جهت تنقیه و داغ وقت آخر شب حب قوقایا و ایاریج و بنفشه و شبیار که ماشه
 بقرق کوه فرو برند و حب مطبوخ مذکور برگ سنایک نیم توله بلبله سیاه سه توله ترب سفید ریون در خنالی هر یک ماشه زنجبیل سه ماشه خیار ششبر زنجبیل هر یک هفت توله
 روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده دهند و بجای آب بقرق کوه و بادیان قناعت و زرد و وقت دوپهر بخورد آب مرغ نوشانند وقت شام غذای سابقه دهند صحیح
 باز مطبوخ اسطوخودوس بادرنجبویه بادیان هر یک ماشه اصل السوس هفت ماشه انیسون چهار ماشه شربت بنفشه چهار توله حروف ماشه و یا توردین و یا کنو صیاشید
 بنوشند و بنین بنفشه چهار سسل کنند و روزانه تا تنقیه بچسبند و صبر کنند و این پیروقتی سود و هر که آب بغایت رفیق و صاف نود آمده باشد اگر غلیظ و کثیف
 شده باشد سود نمی دهد و باید که تنقیه و داغ بکرات و فرات نمایند و افضل آنست که در هر هفته ایاریج فقیرا یا حب ایاریج سه ماشه بخورد و بعد حصول تنقیه تا مام نسبت
 اشیای سده و با بنفشه و مجامید مانند شیاف مرارات با سلیقون در چشم کشند و اگر اصلاح نیاید بعد یک سال یا دو سال دستکاری نمایند و بهتر آنست که در ابتدا
 تنقیه تیز شرابان صافین کنند و داغ با همین دهند و بگذارد که بچسبند و یکم کند و تا چهل روز یا لایه و اگر درین اثنای نیم بند شود اندکی تیز نماید و باز نیم اجاری
 و بقویات چشم و داغ مثل اظرفیلات و چون فرج خوانند صاحب جامع از طبری نقل کرده که علاج قبل از فرج چنین نمایند که بمزاج مرص نظر کنند پس اگر
 از اعتدال کفیتی خارج شده باشد بسوی اعتدال رو کنند و اگر فرج طبعی و احتمال استفراغ یا ایاریجات کند اول مطبوخ اقیهون تنقیه نمایند بعد هفت روز هر روز
 تنقیه حب ایاریج یا حب قوقایا یا حب فستقین گل سرخ سازند و بعد تنقیه پرین کنند و بر الطفاغذایه قناعت و زرد و از انچه بچسبند اجتناب نمایند بعد از آن قد کنند
 و اگر آخیر فرج بسوی رود و در اکال و شیافات مبد و آب استعمال نمایند و لزوم پرین کنند که آب صافی گاهی بچسبند و بهر و استعمال این کلهما تخمیل و جلامی باید اگر استفراغ
 بسدمات جائز نبود بچسبند لینه بد نجات کثیر تنقیه کنند و بعد شبنم قناعت بدین بقدج بر از نوزاد یا کمال و شیاف مرارات اکتان نمایند و با قشیشا را در کوزه کرده و ککل
 گرفته بسوزند تا خاکستر گردد و یک جز او با دو ان سفقت مس گراغ اقیهیمای از همی هر واحد یک جز و فلفل نیم جز و سحر کرده شیار که تنقیه دهند و خشک کنند و در تیز دیگر

در امراض عین مطلق

در امراض عین مطلق

در امراض عین مطلق

باب باوایان تشویه نمایند و خشک کرد و بسایند و بجز بیخه استعمال نمایند که این عمل بعد تنقیه بدن مسر اکثر استعمال نموده و نزول آب ابل شده حکیم عابد نوشته که در بعض
کتاب مستوره دیده ام که بیازد و در آب روغن زرد پیزند و در نهار بخورند و از طعام شب احتیاج نمایند و دسومات ترک سازند و در وقت نهار نان ساده بخورند
و مصلحت مذکور بقدر حاجت تناول کنند و از نسبت پیاز و زنگنه و اگر از طعام شب بگریزند در آخر روز نان محروس باب بدیند و در ماه کامل بین او شربت
و هر شب با هر صبح یکبار از غسل مقوم مثل آب یا زنگنه یا چشم کشنده که این ترکیبها سود انفع میکند اعتبار بهرگاه این مرض مستحکم شود و بصبر با صبر با صبر با صبر
بخورند و قرح تری سوزنده و هرگاه اراده قرح باشد قبل از تنقیه بدن در باغ نمایند و اگر احتیاج باشد قند نیز کنند و ایضا پیش از قرح نظر کنند که از آبهای مذکوره
که اقسام است و قابل قرح است یا غیر قابل باشد و عصیر مرکب است یا نه اگر قابل باشد اول تصفیح سده کنند بتدبیری که در باب بطلمان بصبر خواهد آمد و بعد
انقلاص سده قرح نمایند و آنچه غیر قابل قرح باشد اگر با این تدبیر قابل قرح سازند که لطیف غذا کنند و مکره خوردند و از اغذیه غلیظه چون گوشت گاو و شیر و عدس و از
خوردن شب و صبح و شراب استحمام و پیاز و گندنا و بادروج و ماهی پر پیزند و ماهی را خاصیتی است که بر جدو ث آب تنقیه آن باری سید بهر کجای مطبقت
چون بر ارات مانند آن در چشم کشند و بقول صاحب خلاصه التجارب ایاج فیه البیاض همد باین مطبوخ قطرو یون در قیق سده دم بسفلیج هفت درم بر پیاز و
سویز بست درم همه و نیم انکار پیزند تا بقدر آنچه درم با زاید صاف کرده بجای برند و زود اتم بهتر آنست که تا مدت چهل روز یک درم در میان چند و بجای آب اصل
بفرق باوایان ساخته بنوشند و اغذیه یا بسبب خوردن این تدبیر برای اقسام آب غلیظه است و اگر آب رقیق منتشر باشد صلیح او بر خدایان این تدبیر کنند یعنی مناسفات دهند
و با ماهی خوردند تا که آب اقوام معتدل آید و صابون قرح بمثل صلیح و زکام و عطاس سعال باشند این صلیح و سیرج الغضب نباشد و شراب جماع و حمام ترک کنند و از
اکل شنبلیله و بجزه و البان و البقول و فواکه که رطب اجتر از نماید و سوزند بعد سکون آب حصول اندکی غلظه قوام قرح نمایند و ایضا هنگام اراده قرح باید که چند روز قبل از آن
قبل از تنقیه مابقی تازه و اغذیه مطبوخه بنوشند و دیگر از اشرفی غیره مضرات آب استعمال نمایند پس تشویه قرح کنند و با جلد اگر آب بسیار رقیق یا بسیار غلیظه باشد
و از احسن تدبیر قوام معتدل نیاید مطبوخ صنعت از قرح نباید و اشتد و در یوم معتدل الهوا و موسمی از اعتدالین بر نهار قرح کنند و در آن روز زار و باد و تشویه صفا
و مغزنی نباشد و بعد قرح پنبه بزردی بپزند و روغن بنفشه مخلوط آلوده بر چشم نهند و بر بندند و چشم صبح را نیز بستند و دارند و تا سه روز در تاریکی بپوشند بخوابند و صبح حرکت
و سخن نگویند و برای ماهی بر اشارت آنگاه کنند و بول و براز هم بر پشت خوابیده کنند و از عطسه سرفه و غضب خود را نگاه دارند و بر صدغین چیزی که سرد و سخت میزند
خام و سازند تا صلیح عارض نشود و اگر آه عطسه معلوم شود پیشی را بدست بمانند و باطن انگشت خنصر نیز منصفه خط نمایند و اگر سرفه آید تدارک او با قود او غیره کنند
و طعام بسیار اندک باید خورد و اشیا می آشامیدنی مثل لیمو که گندمی نمک قوت شدت گرسنگی تناول نمایند و آنچه خائیدنی باشد نخورند و از اغذیه صلیح صبح ریح و سبزه اجتر از
و گویند که وافق ترین اغذیه حیره آب سوس گندم است و اگر ضعف عارض گردد بشورایی رقیق گوشت تیز و بلا دسومت غذا سازند و اگر درم با صلیح و غیره عارض
بنکار نماید و آب مذکور و خواب بر پشت تا یک هفته حاجت آفتد و در مرحله باطوقی و اراحی او واجب است تا که وضع از ایشود و از ایستادن در بعض احتیاج کنند
و در هر سه روز وقت سه مرتبه بر باد بکشایند و تجرید و او نمایند و بچاک کشان عصایه باب خلاف یا که و یا آب صی الراعی مانند آن بکسی چشم نمایند و بعد کشان غلیظه او را
و یکبار آبهای مناسبه با چشم تمام بشویند و بر بند پیشت کرده پنبه او سفیدی بپزند آلوده بر چشم نهاده باز بر بندند بعد از ایام مذکوره بیمار را راست بنشانند و پیش از آنکه
او را بش نهاده هیچ حرکت نکنند و سیاه بر روی آرزینده دارند و اگر خوابند شاد و خوشنویس یا سر سیاه در چشم کشند و از جماع و لعنه و بجزه و غلیظه و شراب شیر و طعام
شستنی منع کنند و در فصل مطبوخ فقیون و حب المرنج تنقیه نمایند و بر ریاضت معتدل عمل کنند و در فصل حمام بعد ریاضت و لگ قدمین در اوقات خلوصه مناسب بود

صنعت بصر

و این عبارت است از خللی که در فعل البصارت واقع شود مثلاً هر شی که باین معنی دیده شود یا از اسامی که بصیرت سالمی بدین بتواند دید یا در رویت اشیا خطا کند چنانچه
چیزی بزرگ و خرد بیند و سیاه و سفید و دراز و کوتاه و راست را کج یا هر یک بعکس آن و علی هذا القیاس باجماع اسباب کلیه این مرض بر شش نوع است
یکی آنکه سو فرج عام در بدن غیر خاص بدان معنی چشم یا خاص در معده بود و از پیوسته غالب یا رطب و غلیظه یا ساق یا بخاری اتصال از بدن معده خاصه

یا در وقت مادی و غیر مادی یا غلبه حرارت مادی یا غیر مادی که موجب این مرض گردد چنانچه در حسیات حاره و دوق و فطر اسهال مجبور و مستقار عارض شود و هم آنکه سبب آن
در نفس و باغ باشد از امر ارض و باغی معروف که در جوهر و باغ یاد بر بدن مقدم افتد و یا از ضرب صاعقه که عارض او گردد و این قسم دوم اکثر از رطوبت خالص یا رطوبت
که عارض شود عقب از ارض حرکات مغز و بدنی و نفسانی بود استغناغات مغز و مسقط قوت محض ماده می افتد سوم آنکه از امر مختص بروح حاصل قوت بهره با
که رفیق یا کثیف یا غلیظ یا قلیل گردد و در وقت روح اکثر از بیوست و حرارت بود و گاهی از شدت تفریق بواسطه دوام نظر بر نفس آفتاب و آتش مانند آن از شدت قوت
عارض شود و گاهی اجتماع مغز و روح بسوی احتقان مجمل می شود و او را بسبب آن کشیف کرده پس بار دوم قویق شود و ازین قبیل است آنچه از طول مقام در تاز
و بر آمدن از آن بر روشی دفعه حادث گردد و کثافت و غلظت روح یا از بیوست و رطوبت بود و یا از اجتماع شدید و احتقان که مودی بر قویق روح نگردد و گاهی سبب
و غلظت خلقی بود و قلت روح گاهی در اصل خلقت بود و گاهی بسبب شدت بیست و کثرت استغناغات خصوصاً تجارت و جماع و بیداری مغز و اغذیه یا بسبب قلیل التغذیه
مثل قدیم و عدم کربن با درختان غیر آن با درود و چیزی شدید الحار در داخل بدن یا از خارج آن مثل ملاقات هوای گرم خاصه در صحرای چنانچه مسافران را در
گرمی قوی و کسبی که در تمام اطالمت مقام نماید و غیر آن چنانچه از کثرت حرکات بدنی مثل تعب یا حرکات نفسانی مثل کثرت هم و حزن غم و سرور یا ضعف مده یا کم
و یا بسبب ضعف مقدم و باغ و صعوبت ارض قوت که روح تحلیل پذیرد عارض گردد چهارم آنکه ضعف و آفت بصیرت بسبب طبقات چشم باشد آن اکثر
بسبب طبقات خارج غیر طبقات حاضر بود و این یا بسبب جوهر طبقه باشد و یا بسبب منفذ که در وی است آنچه بسبب نفس طبقه بود و یا از مزاج روی باشد آن اکثر
بواسطه احتیاس بخار در آن یا اختلاف فصل رطوبی با آن یا عروض جفاف و تبسبب و تشنگی و تشنگی و خصوصاً بطنیه و قریه بود و یا از فساد سطح طبقه بود با تار
قروح ظاهر یا خفی یا مقاسات رده کثیر فزاید اشقات او یا از رنگ غریب داخل طبقه چنانچه در رقان از زردی قریه یا در طرز سرخی یا السلخ رنگ طبعی مانند آنکه عذیبیه یا
عارض شود و یا رقت طبقه بسبب عروض ماکل یا بسبب نبات خشک بر آن چنانچه در طفره یا انتحاح و غلظت عروق او چنانچه در سبب افتد و یا از دم یا تشنج عکلیه تیره باشد آنچه
بسبب تشنه و منفذ عارض شود و یا از تنقیح غیر طبیعی بود و یا از اتساع و یا از انسداد چنانچه در نزول الما افتد و اسباب این هر نفس معلوم است و مذکور شد پنجم آنکه بسبب رطوبت چشم باشد
و این یا از غلظت یا رقت جلیدیه بود یا از تقیر رنگ او یا غلظت غالب یا از خشونت او یا از عظم یا صغرا باشد و سبب غلظت و کدورت جلیدیه سیلان رطوبات عسفی سوداوی در
دماغ و قدری انصباب آن بر جلیدیه باشد و سبب تقیر رنگ غلبه خلقی از اختلاط اربعه بود و سبب خشونت او ماده لئاع و قباض حریف یا بسبب کدورت رطوبات
دماغ بسوی عصبه مجوفه بریزد و اول دماغ پس خشونت و جلیدیه پدید آید و سبب کدورت جلیدیه کثرت انصباب ماده است بسوی آن و سبب صغرا و ضعف قوت او
یا شدت تحلیل از حرارت در عین غالب بود و یا از کبر و صغرا و غلظت و رقت رطوبت بیضیه یا کدورت آن باشد و سبب کبر او قصور در فهم رطوبت جلیدیه بود حتی که
فضول او کثرت پذیرد و یا از رقتی ماده دارد بر آن بود و سبب صغرا یا انقباض اجزای ارضی از بعضی اجزای ارضی که قرح و مانند آن بود و یا غلبه حرارت
یا بیوست بر آن یا جلیدیه و سبب غلظت او یا منخالت ماده یا غلظت بود مثل سودا و یا کیفیت غالبیتل بر مجده و حرارت عاقیده با حاله مائیت بسوی ارضیت و سبب رقت
او یا غلبه مائیت مختلط بود و یا ترسیل حرارت بدین سبب که کدورت آن که اختلاط رطوبات و باختره بسیر اشقان و شود و آن یا از غلبه مواد سوداوی بر بدن یا سودا پیر
در اکل و شرب باشد و گاهی کثرت محاسن موجب نگردد بیضیه میگردد و در حضرت زجاجه بیضه از جهت حضرت او جلیدیه باشد که بسبب ایراد و غذای غیر معتدل بر جلیدیه
قوام او از اعتدال برگردد ششم آنکه از آفت عصبه مجوفه باشد و این یا از غلظت عصبه بسبب بیوست یا رطوبت و یا از نرم سبب مواد حار یا بار و یا از انقباض
بسبب ضربه و مسقط شدید که بسبب عارض شود طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که اولاً بسوی تشنه طبقات چشم نظر کنند اگر تشنه از حال طبیعی تنگ یا از آن مخصوص
سبب ضیق یا اتساع باشد و اگر رنگ مردمک تغییر نماید و دیگر علامات ابتدا از نزول الما موجود باشد سببش نزول بود و اگر تشنه کدورت محسوس شود پس سببش
ازین کثرت صوم یا فطر استغناغات یا کثرت سفر در گرام و ملاقات بخار و اما اتفاق افتاده است یا نه اگر باشد و آن آثار نزول الما و انتشار نباشد و دفعه غلظت
و عدم انقباض عکس محسوس است در وی عارض شود و بی تنقیح سودا و اطالمت چشم قلت پذیرد سببش بیوست و کدورت جلیدیه بود و الا اگر با وجود کدورت
مخاوی تشنه فقط پدید آمده باشد یا تشنه حرکت چشم پیش چشم محسوس گردد و نظر بطرف آسمان نسبت بنگر سببش بیوست و روشن نماید و اینها وجود علل آنهاست

غلبه سودا و اخاه سودا بر کمال شرب خواهانند هم فرط جاع یافته شود سببش کدورت و غلظت رطوبت بیضیه باشد و اگر تقبیر بر حالت طبعی نماید برنگ و شکل خلقا است
 نو کند که اگر رنگ غلبه زرد یا سرخ نماید سببش برقان چشم یا طرفه باشد و اگر پرده زلفه یا انتقال عروق سبل یا اثر قرصه یا بر حلاوم شود سبب او همان مرض باشد و اگر
 بلق در قین نماید سببش تا کل او باشد و اگر جفایا و تشنه در طبقه محسوس گردد سبب او ویوست طبقه تنبیه یا قرصه باشد و اگر در قرصه مانند ابرو و خام دیده شود
 و صاحب آن اشیا را چنان بدیده گوید یا در دهان یا نبایب سببش غلظت قرصه و رطوبت آن باشد و اگر قرصه شک لا عرو و تشنه نماید و تشنه نماید و تشنه نماید و تشنه نماید
 مختلفه المازت کمال شدید التحلیل مثل کله های بیاض و تشنه و اشیا در آفتاب یا قرصه آتش منوم گردد سببش ویوست قرصه باشد و اگر رنگ قرصه نایل بسفیر
 یا سرخی یا زردی یا سیاهی یا زرق نماید و یا شیا سفید یا سرخ یا زرد یا سیاه یا زرق میدید سببش تغییر لون قرصه یا غلبه غالب بر قرصه یا غلظت از اخلاط اربعه بر
 جلیدیر باشد پس اگر غلبه سببش در شیا سفید یا سرخ یا زرد یا سیاه است و اگر سببش زرد و اگر سببش سیاه و اگر سببش سببست سماخونی و در خواب
 چنین میدید سببش سبب اخلاط غیر آنها از الوان نیز آید و اگر از این آنها هیچ مد رنگ نگردد و از مریض سوال کنند که اشیا از قرصه خوب می نمایند یا از بعد چیزهای خوب در است
 خوب دیده میشود ندانند در بصر اختلاج و در چشم غلظت و گاهی کم یا بیشی ضعف بصر و اشیا خرد و یا بزرگ گران و الم در چشم میدید و یا نه اگر گوید که از قرصه بهتر محسوس
 و با وجود آن نظر بر اشیا روشن قادر نبود و پیش وقت و قلت روح با صرد یا وقت جلیدیر باشد و ایضا غلظت روح اندک انخفاض بر صدمه لازم بود و وقت آن
 را کثرت ضعف بصر در در نسبت لبش لازم باشد پس قلت روح که از سبب باوی بود بقدم آن دریافت گردد و اینچنان سواد فراج بدن باشد علامات آن
 موجود بود و اینچنان ضعف اعضا یا ضمه باشد کثرت باح و نفخ و ضعف مضم و نزال بدن و ضیق عروق آن اینچنان ضعف و باغ بود و علامات آن در ضعف حواس
 دریافت شود و اما کثرت روح را شدت تشنه از شعاع در روشنی قوی منفرق بصر و قلت تشنه از شعاع و انقدیر یا بس در بصر و در روشنی ضعیف و در شب
 و در رستان در روز بار لازم بود پس اینچنان سبب باوی باشد بقدم آن اینچنان سواد فراج در بود وجود علامات آن دریافت گردد و اگر جواب بد که از قرصه سببش
 صاف می نماید پیش غلظت و کثرت روح با صرد بود و این علامت را می توانی قویا سیس نامند و در هر صورت علامات سواد فراج با در رطب باوی نیز دریافت نمایند و اینها
 غلظت روح را جو دستا بصار در روشنی قوی در روز و در رستان ضعف او در روشنی ضعیف و در شب رستان کثرت تشنه از شعاع و تب و گرمی زیادتی آن
 بسوی او با غلظت غلیظه پس اینچنان سبب باوی بود بقدم آن اینچنان سواد فراج بود و علامات آن اینچنان کثرت فضل و اینچنان باشد کثرت طوبات چشم و ضعف مضم
 دریافت گردد و اما کثرت روح را در وقت فصای حده که در بصر در اکثر بادهای انبیاالات تقبیر یا تشنه بر و مانند آن تشنه بد اینچنان صغنی در وقت خون باشد و تشنه بد اینچنان
 خون غلیظه کند مثل عدس قدیر لازم بود و تغییر رنگ روح را مشهاده لون حاد مشهاده و قلوب و مریات به این رنگ مشهاده سواد فراج اجزای او را آفت سرد
 و ظهور علامات غلبه ماده که آنرا لون باشد لازم بود و اگر مریض گوید که بر است و چپ نسبت پیش روی بهتر دیده میشود و چنان محسوس میگردد که چشم سببش
 سببش در طبقه عکلیه تیره باشد و اگر گوید که با وجود ضعف بصارت در بصر اختلاج محسوس میشود و در چشم گوید که خار میخورد یا چیزی چشم را میکشد و بصارت در حات
 گرسنگی و در روشنی آفتاب در وقت نیم روز کم میگردد و در بعد خوردن غذا در سایه تنگ چشم قوت می پذیرد و سببش تشنه عکلیه تیره بود و اگر مریض گوید که از قرصه
 حدقه خشونت و در روشنی او حدقه معلوم میشود و قبل از آن معده عارض شده باشد سببش خشونت جلیدیر یا خشونت عصبه بود باشد و اگر گوید که سائر مریات خوردن از آن
 که هستند بصری آید و وسعت اثره که در حدقه او است اندک سیاهی چشم بلند نماید سببش عظم جلیدیر یا از مقدار او بود و اگر گوید که مریات بر کثرت مقدار خوردنی نماید کثرت
 و ضیق اثره که در حدقه می نماید و اندک اختلاس سیاهی چشم دیده شود و پیش صبح چشم جلیدیر باشد و اگر مریض گران و الم در چشم در وقت اشیا نسبت سببش و تشنه
 سببش ضغنه و درم عصبه بود و اگر قسمی از اسباب مذکور یافته نشود و از تقدم وقوع ضربه بر مریاتی شدی سوال کنند اگر مریض اقرار نکند سببش همان باشد و اگر بصر
 و سقطه مریاتی شدید اول نمود چشم و بعد خوردن نمود پدید آید سببش سبب عصبه باشد یا اینچنان در دریافت علامات مذکور در هر گاه نشان غلبه فراج بار در تمام بدن یا
 یا داغ یا در اجزای چشم معلوم شود و نظر کنند که چشم چشم از حالت صحت بزرگتری نماید یا کمتر پس اگر بزرگتر باشد و آن بزرگی اشک غلیظه می آید و در گوشه چشم کم رنگ شود
 بی روح و بدون حرمت و مردک بوجه حسن و غیر غلیظه و بطنام و فوج و صداد حالت مضمی و تشنه و تناول غلظت غلیظه ضعف بصر بیشتر گردد و در چیزهای بعد بهتر

و اما کما در جرم با صانع اگر کم خدا سازند دروغ این یا همین در زنی بچکانند بر سر آمدند و بر طبع او در گرم مثل باد و زنجبیر و زعفران و اسطوخودوس و قند و عسل و گلاب
 اندک کنند و دیگر نظایر آن شوخات و سوسوطات حاره بکار برند و از غذای باره و آب سرد و روغن آب سرد و سرختر از کنند و شیان منفره و خضر و چشم کشند و الکحل
 بر او بوی باره و مسطمان بگریز مفید و بزرگ است و در شراب خاد کنند و از سنگ بگریز و در او در بزرگ فرغ شکست بر واحد یک گرم شکستیم و اگر گنبد بپزید و در
 قشور خامس محرق نیم درم زعفران یک انگه سر ساخته الکحل نماید و در مادی بیدنج برفنج برفنج ز سر بسن بلغم و حله باره و قوقا یا تفکیه کنند و در هر منفی بکار حب بسیار
 باین حب بسیار شکر طبری استعمال نماید بگل سرخ استنبتین صمغ کرم کرسیم و واحد یک نیم درم صمغ قوی غیر مسئول بچند او و بیز زعفران و در انگه کوفته بچینه بشیر صفت با آب
 باد زنجبیر یا آب برگ ترنج شسته سیاه درم و درم و کشت آن چند شربت ازین در هر منفی بکار بخورند از آن حب ترستی و باغ بست این حب فیکر ایک گرم تر بر سفید
 یک مثقال خار بزدن و در انگه بپایه یک گرم گل سرخ کنگر طحی ستمو نیاب و واحد یک انگه بسوسن پوزینی مقل سر واحد یک نیم در انگه بکبیل نیم در انگه آب سبیل محلول حب بند
 و این یک شربت است قی درین نوع برحق نافع است خصوصاً مشام رخ را و خصوصاً که نصف بجز بشارت کرده باشد لیکن قی عینت بسیار و فسرست آتشامیدن حب قوقا یا
 برفحات اخذ بچند نافع و بعد تنقیه غرغره و عطوسات منقح باغ بکار برند و مصطکی و کندر و قوی بچند و در زنجبیر و زعفران و در زنجبیر و زعفران استعمال کنند و حب الکحل
 و حب کوقالی بخورند و باین طریق بکار بندند و در شربت گل کشدی نیز نافع است و دیگر تدابیر محلول و لطیف و محض و طوبیت که در علاج امراض بلغمی و غامی مذکور شد به عمل آید و کولها
 محض و جالی مثل کوقالی با سلیقون مسک روشنی کبر و شیان مرارات در چشم کشند و در ریاضت قلیل و بعد از آن بخل حمام کرده کنند و بعد از آن با مطنه سوله و اخلاط لطیفه مانند
 چونه مرغ بر این قلبه از گوشتهای تازه بخورند و در غده صغیر و واسنی و حلتیت و مری و عسل داخل کنند و ترک عشا و تغذیه خدانمایند و بعد از غذا بر عیش مصابرت کنند
 و از اندک بجز و در کوبیدن غلیظ مثل باطله و کالبان لمرق و در طبیات و مغلطات پرمیزند و از فصد و استعمال در بان و شمدین طویب باره و احتراز نمایند و آنجا که طوبیت
 بسبب مرض باشد به دستور تنقیه نمایند و ایارج فیکر او اطرین صغیر و کنگند آب گرم مفید بود و اطرین مانی بجز بست و بر جراثیم مقوی معده و ادمت نماید بپزید
 بسوسن گرم یا خود به صباغ نافع شناسند و بر غذای محو و حب مزاج اقتصاد کنند و الکحل با شیان مغزق این طوبیت مثل شیان مرارات کنند و کل تخم از بجز ار
 و شامخ و بیدارچاشکاک و در مثل در فلفل و ساغ و مانند آن استعمال نمایند و بقول شیخ برای بخارات معده در طوبیت او قبل طعام استعمال طبع مستنبتین و سکنجبین عینت و بزم
 آنچه بلین متع فصول معده باشد نافع است و ایضا شیخ میفرماید که از سترغانات نافع در ضعف بصراوی و طوبی نوشیدن و عن مید بخورند و قوی صبر است و استعمال آنچه
 نافع بخار از سر و چشم باشد مثل اطرین و خصوصاً وقت خواب بسیار نافع است و الکحل شیان مرارات و کل تخم از لاجورد و بجز ارستی و شامخ و مانند در فلفل ساغ
 و غیره و معات و هر چه در عشا سفید این نافع است و صاحبان این نوع ضعف بصیر ریاضت اطراف خصوصاً احضای غلیظ و کال اطراف نطق میشوند و در هر گاه
 غلظت روح با صره سبب باشد بود شامخ فلفل و قندیل مزاج و تصفیه خون و تصفیه غذا و تقویت مضموم و منع صعود آنچه و ادمت لید طبع و احتراز از مغلطات
 آنچه باعث ترقیق روح گردد مثل صغیر و سیر و سدات شراب کند صرف و تریاق کبیر و اطرین اسطوخودوس مانند آن خورند و خوردن جوز بود و الکحل آن در تقویت بصیرت
 سویدی است و او در الکحل نماید و واجب است که هر گاه او دید حاره استعمال کنند بان او و بیز قایم عمل آید و از او و بیز نافع و بجز اتوتیا می مسئول مری آب زنجبیر
 یا آب بادیان نماز و یا آب بادروج و عصاره فراسیون است از الکحل نافع مرارات مغز و مرکب است و در هر چه جز را خاصیت عجیب است و الکحل آب بادروج و زرد
 نافع است و ایضا الکحل اسبکینج و بیدارچینی مفید و کذا الکحل بزرنجبیل و فلفل و سسل و بادیان تازه نافع و کذا عطر بادیان در چشم کشیدن یا سنگ بصیری که باشد
 ریزه ریزه کرده در آب لیون کاغذی او سه عدد و تر نموده در کوزه مطین بوخته ساییده در چشم کشند و یا بستر بگوت و یا بخرم زلی در آب ساییده بچشم کشند و یا بکار بکار
 سد بار آب برگ برکس تر کرده و بهر خشک نموده فقیه کرده در روغن یا سیدین سوزند و دروخان آن گرفته در چشم کشند و اگر فلفل سیاه تازه عدد و در فلفل صغیر
 غنچه یا سیمین بچاه عدد گل کبیر بپشتا عدد و ساییده الکحل نماید نافع بود و یا بپزید سفوفش در شیر آگ تر کرده در سایه خشک نموده فقیه ساخته بر روغن سر شفت و بیز بپزید
 و در آن گرفته در حب نیب غلوس سیاه نموده در کوزه بچول با کلاب نافع روز که هر کرده در چشم کشند و اگر بگرند سر خطات و از کال و رصفت ماغش بر آزند
 و بجایش مر و ازین ساخته هر قدر که بچند بر نمایند و آنرا در کوزه گلی نماده کل حکمت نموده خشک سازند و شیشه گاه در تنور گرم که آزند و در صلا کرده بکار بندند

بصر و ابتدای نزول الما عیب است و اگر در وجود سستی خسته بلهید زرد گزیند دور بصیرت زرد و یک مشتاق افقطن داخل کرد و سایه اکتحال نماید از آرد و بید مستدل
 در دوران نزاع مت اکتحال روح با سیران گذار آب پیاز سفید جینل خالص آینه وقت خواب در چشم کشیدن سفید بود و سیاه مرارت شدید انغمسست مرارت
 قوی استن هر باز و اگر گسست در آون دست سسی چند قطره سرکه و یک قطره شیر و یک قطره عسل بچکانید بسایند تا که سیاه شود اکتحال نماید و این در اضع است آب باور
 پنج استا بیک نیم درم بلهید زرد در دم آب زین یک ستار در شیشی بچوشانند و چهل روز در آفتاب بارند تا غلیظ گردد و بعد با آب باران یا آب باران حل کنند
 و میل در چشم کشند و فلفل یک سم و از چینی نیم درم زرد چوب نیم درم نان خود نیم درم بار یک سایه اکتحال نمودن برای ضعف بصیرت که از نور مزاج بارد رطب باشد زرد چوب
 داوود انطالی و حکیم عابدست حکیم و نکار الشخان می نویسند که کل صفتانی برابر همه آینه مستحال کرد مود مسند یا قلم و اگر قوتی با سیرت را بهفت روز در آب باور آن
 خشک از زرد سایه اکتحال کشند بصیرت را تیز کرده و از اکتحال و فلفل حبه کربک کثانی در آب پیچیده در چشم کشند تا یکی چشم را در ساعت بزود مجرب است
 و اینها غنیمت یا سیمین قلع آن در کرده و نبات بر آب سوده در چشم کشیدن نافع ضعف بصیرت که اکتحال زرد چوب در شیر و باویدان حل کرده نافع و اگر گرد زرد چوب
 در لیکو کافوری نهاد که گذارند تا که نیمه خشک شود پس زرد چوب بر آورده سایه در چشم کشند جهت دهند مجرب است و مخرم بندقی بھندی در آب حل کردن که در چشم
 روح بلعاب در سینه سایه در چشم کشند نافع ضعف بصیرت و اگر مخرم بلهید زرد و زرد و در فلفل و عود فلفل سیاه یک عدد در آب حل کرده نافع بصیرت یک
 سیاه شود و خوب بسته آب سایه در چشم کشند نیز مفید بود و اگر بر آرد اسربت و جزو در فلفل یک جزو بهره و را خوب صلایه کرده اکتحال نمایند جهت خیار و اکثر
 امراض چشم غیر از زرد چوب است اگر از فلفل که اندازند نافع تری از بیت باشد در بیاض در هر قوم است که از سربت یا کتیرا ساخته قطعه قطعه نمود
 بزبر او فلفل سیاه آینه کهر سازند که مانند سیرت گرد برای دهند و جاله و شترناق و سلاق و اکثر امراض چشم را مفید است اگر در فلفل یک ماشه سیرت در
 هر واحد و ماشه در گلاب یا آب صلایه کرده در چشم کشند نافع ضعف بصیرت و در نشسته دیگر بادی تقشیرند ماشه عوض سیرت است و فلفل بجای او فلفل کل در چشم
 در سایه خشک کرده و بر آب آن نشوره قلی آینه سیرت سمانه و وقت خواب چشم کشیدن بسبب نظره هم نافع است و اگر سغیر مسند رحیل چهار عدد فلفل سفید است
 کات سفید برابر بر دو سنگ لهری برابر بر سه در آب برگ سحر سطح نموده تا دو هفته اکتحال نمایند نافع ضعف بصیرت و مجرب النفع است و کذا اسغیر تخم سیرت
 سنگ لهری یا سیران قلیهای نشوره قلی غنیمت یا سیمین هر واحد و ماشه سیرت یک توله بار یک سایه در چشم کشیدن مفید ضعف بصیرت و بیاض عین است و سیاه
 اسربت نبات سفید تو تیا حله سادی کافور مشک قدری سیرت برابر حله اگر گرفته سیاه اسربت کرده داده همه را کهر کرده اکتحال نمودن برای تقویت بصیرت و اعلا از
 اکتحال مجرب است و کذا اسنبیل الطیب سیرت هر واحد یک جزو نشسته نما بلهید هر دو در خمیر گرفته سوخته هر یک نیم جزو آب کشین بر زرد چوب اگر باده نجان سفید را چون نمود در جو
 تو تیا چا قطعه نمند و سیرت بود سیرت نماید و سطح خان حار از اجزای نبات زرد و سایه نشسته بیاد زرد تا خشک شود قطعات مذکور بر آرد و اجزای ملتقای زرد و سیاه
 پاک کنند و بار یک سایه اکتحال نمایند مجرب است و بعضی قدر این و از از غیر محضی میداشند و در شب یا فو سوخته است و پنج درم سنگ لهری خشک درم تو تیا
 بختران از چینی هر واحد یک درم سیرت ساخته استعمال نمایند که درین باب بار با آورده است کذا سیرت تو تیا سنا و می مشک که کی سوده نبات مجرب است و انجیر او کو
 در رود جالینوسی و برود فارسی کل و شنائی و ششیاف جلا و شیاف یا سیمین کل متوی و کل مالیف اکتحال خان و مالیف حکیم شریف خان محل استعمال شاه جهان در
 و کل حکیم علویان کل حکیم در اصل خان کل بابت و اسع خان کل مبارک کل ناز و کل بلبلیموس کل بواجهر همه مفید است و از او به استغنیه عدیل بطول بابت در
 و محمد بصیرت روغن تخم ترب و روغن حبه روغن کس در روغن شبت روغن مزج خوش روغن انجیر و روغن کتان در روغن زرد چوب روغن بلبلیموس و روغن بلبلیموس و روغن بلبلیموس
 و سبب و شیطرخ با در روغن و عصا راه او عصا راه و قطره روغن قیق و آب شداد و عصا راه باویدان تر یا خشک کرده و آب کرفس و عصا راه چند قوقا و آب شتاق بلبلیموس
 و پنج او خون سنگ پست مرار و آب بوسل و آب کبدر بیان که در آن فلفل غس کرده باشند و فلفل سیاه و مرار و صنیع و مرار و دیگر زهره که گز زهره و شمشیر مرغ و زرد چوب
 و زهره و زرد چوب و روغن حطاف و جندبیر سترواع این غرس و ققند و روغن سنج و قشار کنند و عاشق و از چینی و حب بلبلیموس و آب ترب هر واحد نافع است
 و در چین اس بر روغن باه اتم تلخ نیز منقحی رطوبت دی از چشم و مجرب بصیرت از اطالی گوید که در ضعف بصیرت و پیش بر و جهرم و صبر و کندر علاج کشند بجا از

اگر حال متوی محدد بصیرت مشغول باسلیقون و روشنایی و کذا نظر و در داغ کلنگ آب انار و خون کبوتر سفید در حال فرج او و بهتر آنست که از بر بازوی او گذراند
و استعمال نماید و اگر حال برطوبت خفایس مزاج بر جبهه بصیرت این عمل نافع است و شرب آن نیز مفید و نحو این است که در آن روز چون ناخود آهست
و مذکور شد و خوردن خوردن بچند نافع بود و بگوئید که چون باز طول کند اشیا نیکه حرکت عصبه قی رزنا استعمال کنند اول استعمال کجای نماید که غسل با سوزن
باز این آب بگریزد و زعفران با قوطی زهره کفزار یک نیم درم و فلفل پستاد و پنجه عدد و عصاره بادامان او قلیش یک نیم درم غسل جا قوطی با هم حل کرده در ظرف مسی از
استعمال کنند قبل از استعمال یک چشمه آب گرم در یابی شود نماید و سدای و اجین و مغز کخشک و حرگوش و هلیون ششم مشک و عنبر و یاسمین و نسرن متوی بصیرت
علاج ضعف بصیرت اجزای باغی پایداری در آردی تقطیفه قیال اجامات عقا و زکون کند اگر ماده و سر و چشم باشد از آن عمل کرده عام و جمع بدن باشد و اگر
مسلسل صغیر باطبخ ابلید و حبثه ناید و تنباquin شامه و سر و چشمه و شیره کاهوش و شمشاد شربت نیلو فوطاب استخوان حل کرده دادن ضعف بصیرت چشم را نافع بود
و در باطبخ عناب عدد و بنفشه پنجم درم با ترنجبین درم و درین هم سفید کند که شربت عناب شربت بنفشه سودمند و غذا فرود ماست بخورد و ام و اسناناخ و بنه بر اخذ
سوا فقه اقتصاد و زردار لاجوم چیزهای مایع و حریر اشیا میخورد چون بزرگ کند تا ویر یار و درج بریزند و او پی بریزد اشک آ و چون برود حصر و عصاره آله در چشم
و اگر مایه پوست بود و در مرض جوان باشد شیرینان ضرورت سفیدی بپوشد روغن نیلو فوطاب بعضی الراعی و مانند آن سحوط کنند و سحوط طباشیر روغن بنفشه سفید
و اگر استعمال صغیر متوی محدد بصیرت اجزای اطلت اوست اگر آب انار میخورد چو نشاند تا ضعف با ندیس ضعف این نصف باقی غسل منزع الرغوه اضافه نموده باز
بچو شاند تا ضعف بگذرد و بعد در شیشه کرده بست و پنجه روز در آفتاب و بخیزد بدان که حال نماید همین نفع بخشند و کذا اتفاقا و کذا اعصاره ریاس سفید
و آب حصرم اکل و کما سودمند است اگر بلیله سیاه نبات مساوی حب استه استعمال نمایند ضعف بصیرت چشم را نافع بود و اگر آب انار میخورد که در ظرف
بچو شاند تا ضعف رسد پس شمد الصلح نیم وزن آب کوبی بیا میزند و در آفتاب تا دو ماه بدارند بعد طباشیر و لاجور و سوسل برود و بر آب آهسته شنب و چشم کشند
ضعف بصیرت روح با صبر و باشد بعد تنقیه داغ از مطبوخ فو که علوی خان حبثه شربت نافع بود و سوغوت شیر آلمه مع نبات مساوی هر روز بقدر یک قوطی
خوردن نافع ضعف بصیرت متوی داغ است همیشه در کان تاریک ساکن نشیند و خواب آرام نماید و چشم با نیکه با فعل سرد باشد مثل الود برفت و چشم کشیدن
در پیش چشم نهان از بجزبات است و همچنین نگردد و کوله خوردن در آن روز در چشم چشم مانند نبات کشیدن و کل چشم خام علوی خان در چشم کشند و بقول گیلانی اگر
بای حکم باشد بیکه در آن مایع تر کرده باشند و چشم چکانند و برگ آب مطبوخ بیکه و آب بنام و کنند و اگر کنند که در قوتیای هندی عربی باب نخوره و یا آب است که
کا نور آینه استعمال نمایند و بقول شیخ اداست که حال انقباض سخت سودمند است و خط قوت چشم تا مدت دراز نماید و استعمال بجا که بلیله کجکاب نافع بسیار است
برگه که بر طوبت رفیق مع حرارت حکم باشد و در حرارت غیر مادی بمرات و مرطبات هندی و غنمای هر دو در مثل روغن بنفشه نیلو فوطاب سرد در سینه
چکانند و روغن بادام و یا آب کشنیز و در خولان چشم قطره کنند و شیر و زعفران در چشم دو شند و فرورات مرطبات اشیر لاجوم جدیدی که اسموک طوبه قبا بخورد
علاج ضعف بصیرت پوست که موجب بیس قرینه یارقت و قلت روح با صبر و یا صغیر طلیه یا قلت بضمیه کرد و در این اکثر بخندان و سوزن و کمال
در طیب بین کوشند بخورد یک در علاج امراض باسین باغی صمد باسین سوسل باسین جز که یافته و با لجه ملاک در علاج آن تطیب چشم و داغ و بدن است بهتر از
بادام مرطبه و سوطا بنام و قطره آنها در چشم و کذا شدن آنها بر صغیر اجیان و استعمال انقدر مرطبه تناول فو که مرطبه بند هندی وانه و آل و بالو و سوسل شربت مرطبات اشیر
باید که شکر آب سرد تمام و ندیدن بوی ریشی و چیزهای براق استعمال اشیر و کاهوش و شیرینان که اسفیده بیض مرغ که در ظرف نقره بادسته نقره خوب
حل کرده باشد و یا شیرینان که با روغن گد و برجم زده باشند و لعابات مغز و بر روغن طبایر در چشم و همچنین چکانیدن شیر در چشم و روغن آن بر روغن آدام
چشم و نوشیدن بارالجبین ده و شیر تازه و شیشه و در شیدن شیر برود چشم و سکون نوم و راحت و سحوطات مرطبه سفید بود و در آنست که استعمال بمرات
بنا بر خوف تخدیر روح با صبر و محذ و دست گریز احتیاج بسوی او و اغذیه مرطبه مانند گوشت حلوان چیز مرغ فریه و زرده بیضه نیم شربت پاک و کرد
و شلم و آتش جو خوراند و آب شیرین یک گرم غسل کنند بر سر نیزند و بسیار مرطبه که در آن بنفشه نیلو فوطاب و روغن کبوتر و برگ بید چو شاند و یا باطل

و بعد طعام حکام روز چند آنکه عرق نیاید و دروغن نیاید و دروغن که در بر سر بالند و دروغن با دام و نیلو فر و بنفشه که در دینی و گوش اندازند با شیختران سفید پخته
 درین چشم قطور کنند و بنفشه و نیلو فر و بنفشه و شیر زنان در چشم چکانند و مالیدن سسکه گاو و بر سر بادوست و سر فرو بردن در آب شیرین که بسیار سرد است
 و چشمه در آن کشادن چند مرتبه سخت سودمند است و زعفران در شیر زنان سوده در چشم کشیدن درین باب اثر تمام دارد و کذکالتخال بدخان و غن بنفشه در خان
 روغن گل و کالتخال سرمه صفتمانی و مروراید ناستفه و بسد بر آب گل سرخ و ایشتر محرق نافع است و از جمیع مستفرغات و محملات و اشیای یا بسبب وجع جماع
 و ریاضت و تعب و حرکات نفسانی و اغذیه خجیره و هوای گرم اجتناب است و ایضا در صورت قلت روح با وجود تغذیه باغذیه مذکوره با مراعات جودت مضم
 و اجتناب از محملات و جماع و غیره اصلاح فراج بدن را من عین تقویت معده و کبد و دماغ و عین چشم طیوب مناسبه مقویه و دوام فرج و برورد نظر
 بسبب زرد و دوام کالتخال بسبب سردی باب عوج سحر یا بصباره گل سرخ و آس نافع است و در حالت رقت روح تغذیه باغذیه غلیظه جید الکیموس مثل مره سیه کله پاپ
 و گوشت بچه گاو و آتسایدن ماه الشعیر یا شربت شخشان و احتراز از نظر کردن با ششای مجیره روح ششانی مجری بسیار روشن براتی و خطوط حقیقی دقیق سبز زرد
 و کالتخال یا بشیر سوخته و مروراید یا سنبل و کلاب و آب عوج درینجا نافع است و بگمانی گوید که اگر سبب ضعف بصیرت نقصان طوبت برضیه باشد لزوم آنرا با بشیرین و
 شیان ایضاً ساده بشیر زنان حل کرده نافع است اگر جفاف رطوبت مذکور باشد کالتخال بشیر و حکا که با دام و مانند آن مفید و گوید که چون طوبت در دماغ ظاهر گردد
 آب با دیان تازه درین چشم چکانند و اگر با پوست حرارت باشد تدبیرش به صورت استعمال ضرورت برده مرطبه مانند ماه الشعیر یا گوشت بزغاله و ماهی ترناره
 و تناول کاه و خیار و کدو و اسفناخ و اگر با پوست خلط حا و جففت باشد استخراج آن نمایند برین مثل ماه الجبل و بعد از آن بر تطبیق کنند و بالجمله علاج ضعف بصیرت بسیار
 دشوار است و لایسما پوست که در طبقه بود علاج او صعب باشد و سامری گفته ضعف بصیرت که از مقاسات امراض حاره می افتد علاج او بشیراب و طول بروغن و بشیر
 و استحمام و تطبیق سبزه تدبیر کردم پس اهل شد و جالینوس گوید که هرگاه از استقصای نظر بسوی آفتاب بصرف ضعیف شود یا باطل گردد باید که دوی او از آنچه تقوی چشم بود
 خالی باشد و آن هر دوی قابض است و بعضی گفته اند ضعف بصیرت که از نظر در آفتاب واقع شود بشیراب خواب طویل علاج کنند و آنجا که سبب ضعف بصیرت بسیار گریستن و این است
 باشد روغن بنفشه و روغن نیلو فر در کف پای مالیدن و استحمام و انکباب سر و چشم بر بخار آب شیرین و نظر در زینری و بوستان آب روان سود دارد

علاج ضعف بصیرت زکدر و غلط رطوبت بصیرت جلدی و خشونت جلیدی بخشونت عصبیه مجوده آنچه از غلط و نگر بود بصورت ظهور علامات غلبه سودا استغیبه
 آن نمایند بطبیخ انقیومون حب لاجورد و ابلجونی سفوف لاجورد یا مطبوع انقیومون فو اکی غلویجان خیره سبزه تدبیر کرد و رالنجو لیاگشت و اگر بر نفع سودا مطبوع گاو زبان
 بسفنج هر یک درم با در بنجوبه اسطوخودوس هر یک دو درم انجیر سفید بیغت عدد با خمیره بنفشه ده درم بدهند نیز سفید بود و بعد تقویه استعمال اطریفل که در آن
 و افسنندین و اسقو لو قدریون و مصطکی و عود خام فزوده باشند نافع بود و اطریفل انقیومون غلویجان خوراند و حسب بلبله سیاه غلویجان که در آن کشک بیا
 و سره سیاه برابر آینه چشم کشند و بگوشت ماکیان فربه و حلوان غذا سازند و ترک عشا کنند و بران قدر طعام اقتصار نمایند که صورت استلا نکند
 و استحمام نمایند و تدبیرین قدم و تلخ آن وقت خواب از پیمیز و روغن بنفشه و بادیان تر و تدبیرین مخزین و صماخ و سایر اطراف و از آواز بلند و اجماع و رو با
 عنیف و از حمل چیزی بر سر و قرب آتش و از مولدات سودا مثل عدس بادنجان تره تیزک و گوشت گاو و سرکه و اغذیه مالجه حریره اجتناب کنند اگر اشتیاق
 مغسول درم زنجبیل نیم درم بسد و درم پوست پیسته مدبر دو درم سرگین سو سماریک درم مروراید ناستفه دو نکت درم سائیده پنج روز در چشم کشند و بعد دو
 شیان مرارات و باز پنج روز کلن کور لعل آرد و همچنین امراض اهل گرد و زکدر و غلط بصیرت نافع است و آنچه سبب ابتدای نزول الما و مفید است حسب حاجت
 بعل آرد و ایضا اگر غلط رطوبت بصیرت بسبب ماده مخا لط باشد معالجه با تفرغ آن ماده مثل ابرج لوخا زیا و حسب توقا یا کنند و همچنین حکمیکه از غلویجان و ششخطل
 و جگر آرنی و مانند آن ساخته باشند بعد از آن ملطقات استعمال نمایند مثل حرکات و شرب سببین بزوری و عضلی و جندین اسطوخودوس و کالتخال مرارات و روشنا یا
 و اشال آن آنچه بسبب مزاج حار یا بسبب باشد تعدیل بصیرت آن کنند و ما را الشعیر را بسببین نفع ظاهر است و آنچه از رطوبت باشد ملطقات معاره مذکوره کفایت است
 و آنچه که رطوبت فضل یا افراط مطبوع باعث تکرر رطوبت بصیرت باشد تدبیرش از قسم اول ضعف بصیرت و اگر از پوست باشد استنباط نمایند و ایضا در تکرر جلدی
 و بیضیه که از بسبب جفاف باشد تطبیق مزاج باغذیه مرطبه مثل سفید باحاجات از لحم جدی و با قلا و اکان جدی و اطراف او مطبوع بشیر مقشر و بشیر
 و جوزایات معمول از شخشان میدگندم که در آن لحم جدی صغار و بچه ماکیان انداخته باشند و گوشت بزغاله و ماش مقشر و باقلای مقشر مطبوع با روغن بادام

شیرین اسفناخ و ملوخیاد و آشامیدن شیرین مطبوع مثل شربت بنفشه و نیلوفر با شیر خرفه و ماء القرق و مانند آن شربت باد الشعیر و شیر خرفه و سحوط برو
بنفشه که و نیلوفر و شیر و ختران نمایند و شیرین خرباز منیر جدی وقت خواب بر سر ضا و کنند و در آب عصبی الراعی جو مقشر خجسته آب و گرفته قدری سفید می
رفیق و اندکی روغن بنفشه در آن داخل کرده بجنبانند صبح و شام و چشم چکانند و بنفشه تر و نیلوفر و مانند آن بوبیند و اطولالت و اطلیه و مریجات
بکار برند و چیزی که برص چشم و اشک و درد صلا و حثیم الحال کنند و از جاع حد زنایند و اگر بسبب حرارت قویه جلیدی و یا عدم وصول غذا بدان باشد
ترطیب تبرید آن نمایند به تناول باد الشعیر با شربت ششخاش یا آب نارین و آشامیدن شیره تخم خیارین که دو شیر خرفه و شربت ایمن بانیلوفر و عرق نیلوفر
و آشامیدن آب خیار یا آب که و یا شیر تازه ووشیده باشک و سحوط بشیر ختران بار و روغن نیلوفر و بنفشه شستن چشم بلعاب بزرقطونای رقیق و شیرین
و تعاهد دخول حمام آب شیرین میگیرم و ایضا آنچه از کثرت جاع بود لا بجز در غسل لباشیر هر یک یک ماشه سوده در انوشه را روی ساده یا لولوی بهفت ماشه ایخته
ورق طلا یک عدد و پیچیده با شربت سید شربت یا قوت علویجان هر یک دو توله و گلاب عرق کیوزه و عرق عنبر هر یک چهار توله با صافه تخم زنجبشک یا شربت
بهفت ماشه بنوشند همچون ابو صغیر یا خیر م و در این خورند و الحال مغز سر و شوک بر آن بروغن ادم ایخته از جبر است و غذا می قوی ماغ خورند مثل قلیه قوی سر بر خاله
و قلیه گرسی بنای خشک و در ماغ همه حیوانات برند و چرند که بروغن ماده کا و پیچیده باشند و ایضا در ضعف بصر از خشونت جلیدی تنقیه داغ با شای متوسطه الا
مثل سفینین و گل سرخ و مصطکی و صبر کنند پس غره بمری میفنج و مانند آن کنند و بهر تقدیر اینج و از انوشه نوت غذا به روانه معتدله مثل فروج و تیمود و راج و زردی
نیمبر است مانند آن اختیار کنند و بعد روغن بنفشه و شیر و ختران سفیدی پیچیده و بپزی چکانند و رفاده بروغن بنفشه و گلاب تر کرده بر چشم نهند از ریاضت کت عین جاع
علاج ضعف بصر از ضعف داغ و حرارت غریزی و این قسم مشاخ افند بر چند که این لای علاج است که حرمت عدم از زیاد و و خطا باقی اگر ممکن باشد اول تنقیه
و داغ کنند و بعد گاهی برای جلای چشم مثل شای و کفت دریا و بلیله زر و مجموع در چشم کشند و گاهی برای تقویت چشم مثل سرسره و توتیای کرمانی و کل غریزی و کل الجوی و گویا
و مانند آن الحال نمایند و اگر تخمین مزاج داغ مطلوب باشد با دمان حاره و مرارت سحوط نمایند بدون اهران در آن زیرا که اسعاط بمرات حتی المقدور جایز نیست
و استعمال مبروات سحوطات مبر و مطبوعه اصلا بکار نبرند که بر حاره تبلیه و تولید رطوبت فاسد بقدم داغ و مشاخ میکند که در داغ حرارت همین ریابند چو این بسبب
ارتفاع بمرات از معدله بوی اس میباشند و مزاج داغ شایخ الطبع بار بود و استقام و رختین آب میگیرم بر سر مقدر استند اشاخ نافع بود و بقول شیخ ازاد وید جلیدی بر
مشاخ و کسیکه ضعف بصر از جاع و مانند آن باشد این است که توتیا بقدر حاجت بمانند روغن بیسان زیاد از آن آمیزند و در شراب بقدر حاجت بسایند
و بردارند از طلا و س گوید که در ضعف بصر مشاخ شانه نمودن در موی سر هر روز چند مرتبه و همچنین بالیدن اطراف و آشامیدن شربت سفینین قبل از طعام
و سنجیدن عین و تعطیس و استعمال غراغ خردل سفید است و ترک جاع بالمره و سایر ریاضات بدنیه و نفسانیه و ترک استغرافات و نظر نمودن بوی آبی روشن
بزاق و خنجر و نقل نمودن بهوای معتدل و اغذیه لطیف و مریا و فنی و مرعات اکل غذا و حفظ اوقات او تا تخمه نکند حافظ بصارت مابقی است

علاج ضعف بصر از نظر قصر آفتاب در وقت کسوف یا از نظر و طشت پر آب که در ساعت کسوف شماع آفتاب در آن افتد پس اگر شاع او
در تخمه از کرده باشد با و معده و الم بود اگر نافع نباشد بسوسل حساب یا راج و قوقا یا واجب صبر تنقیه کنند و قصد قیفال از دست مقابل حثیم در دهند نمایند
و اگر الم در هر دو چشم باشد قصد از دست راست کنند بعد اگر قاروره بر حرارت قوی دلالت کند بر شرب ماء الشعیر دوام کنند و از غذا بمرزورات
اقتدار و رزند و دخان و روغن بنفشه زبد البحر اقلیمیای نقر و صغ فارسی نشاسته کثیر ادم الاخوین کحل شیلو ذی یعنی مغربی و کحل اصفهانی و توتیای سفید
یا حشری مسادای کوفته پیچیده شیر خرفه داخل کرده در آفتاب گذارند و هر روز قدری شیر خرفه داخل کرده باشند حتی که بیخ شش بار تنقیه بشیر کرده شود پس
خشک کنند و بار دیگر بسایند و بپزند و خوب سرسره سنا و صبح و شام بمیل در چشم کشند پس اگر در چشم چرک بسیار آید و سرخی مفرط ظاهر شود علاج بر سر لولوی کشند
و شیر مقشر ده جبهه پینر ده جبهه انزوت سفید و دو انگ کثیر سفید یک انگ بمانند نیم درم نیم کوفته در شیشه کنند و بر آن درم شیر خرفه یا شیر زمان ریزند
و بر آتش گذارند تا غلیظ گردد پس سر کرده سه قطره در چشم چکانند چند دقیقه هر وقت چشم گدازد و فرود آورده سر کرده چکانند و هر گاه سرخی زائل شود دیگر
کم کرده شایف ابض شده عدو در شیر زمان که راخته در چشم کشند و اگر گفایت کنند زور ابض آمیزند تا مثل سر هم گردد در چشم کشند بنوعی که مقدار صالح از آن
بمیل گرفته زیر یک انگلی گذارند و بر چشم رفاده و گلاب تر کرده بصباب بر بندند و ساعتی بر پشت بخوابند پس چشم را پاک کنند و هر روز سه بار عمل آرد و هر گاه

ذکر او دیدم که مستقوی بصر که اکثر اقسام ضعف بصر نافع است انجیر لولوی که جهت ضعف باصره و سبل و جرب و شترناق سفید بود تو تیبیا
کرانی شش شنبه سوخته شسته هر یک در دم مروارید ناسفته شش درم نبات بیخ درم صلیب کرده در چشم کشند برود و جالینوسی که نبات مخومی همانند چشم
و قاطع و منقذ و قلع بیاض و کج و جرب مزمن و حمل او را دم است مهربان فلل دار فلل شادنج مغسول مقناطیس سوخته مغسول هر یک نیم جزو تو تیبیا کرانی
سافج هندی مس سوخته هر یک یک جزو ما بینا ماز و چشم خام انزروت کف در یا هر یک ربع جزو بار یک ساخته بآب انارین بیخ مریه پور و نرد در هر نیمه در
آفتاب گذارند پس سوخته در چشم کشند برو و پارسی قوت باصره بفراید و تجاوزت چشم نماید تو تیبیا ار قشیشا اقلیمیای نقره هر یک بیخ درم سبل
سافج هندی زعفران هر یک یک درم مروارید ناسفته دو درم کافور دو دانگ مشک یک دانگ صلیب کرده استعمال نمایند برود برای تقویت بصر
و حفظ صحت آن پوست بینه مدبر چار درم حنظل یکی سه درم زعفران دو ثلث درم کافور یک دانگ کوفته بخته استعمال نمایند جوهر سمرقند لایف حکیم مجرب
خال حکیم غلو خان اصل بدخشی فیروزه پیشاپوری شادنج عدسی مغسول قریشیشای ذنبی سفید اب قلعی شسته نشاسته هر یک یک درم مروارید ناسفته
دو درم بسج حرق مغسول طباشیر سفید دهانه قرنگی اقا قاضی حنظل یکی هر یک یک نیم درم انزروت مدبر و نیم درم پوست بلبله نرد سه درم کافور قصبه
یک دانگ سمرقند اصفهانی بآب غوره پرورده دهه متقال بکستور مقرر کحل سازند حسب قول حکیم شریف خان بخت اکثر امراض چشم و تقویت بصر
و دفع بیاض است زرد چوب زنجبیل فلفل گرد پوست بلبله بای بزرگ سنگ بصری اصل السوس نمک سنگ مویز هر یک یک درم مثل سمرقند
بآب برگ نیم و شیر زسیاه و آب کهرتوه خمیر کنند و یک شب نگاهدارند صبح گوی مقدر جبهه بندند و در سایه خشک ساخته بجا برند بجهت برآل آب گاو
و برای بیاض گنده باشیر و کهرتوه و بجهت گل چشم نو باشیر عورت و جهت امراض دیگر باشیر زسیاه و برای دهند بآب بادیان سائیده در چشم کشند
حب دیگر زعفران سمرقند سفید دار چینی اشسته کافور دار فلفل سافج هندی نارمشک برابر گرفته بار یک سائیده حب سازند و در آب سرد
سائیده در چشم کشند ایضا برای ضعف بصر و مسهل و معده سفید غنچه یا سبب کف در یا مغز تخم نیب هر یک سه ماشه فلفل گرد پوست یک عدد در
آب میون و پاس کحل کرده حب بسته دارند و صبح بآب سائیده در چشم کشند ایضا برای ضعف بصارت مغز وانه بلبله و بلبله دار فلفل دار چینی آمله
سنگ بصری اصل السوس قشیر سناوی کوفته بخته حب ساخته بآب سرد در چشم کشند و و اینکه حکیم علی در رساله حجرات خود مینویسد که در جمیع
امراض چشم نافع است و جرب الا در سبل و نزول آب که تجربه نشده و در او اثل رمد نیز جائز نیست پوست بلبله کف در یا چشمیزک شیر ماده شیر که
در بیابان خشک شده می یابند و زاج سفید و کات هندی هر یک چهار جزو تو تیبیا هندی نیز جزو بغایت نازک بسایند و آب شیاف سازند و در
چشم کشند در ورم ما بینان جهت اختلاج دائم چشم و امراض بارده فرسوده و تقویت بصر بغایت مجرب است زنجبیل قزفل با میران فلفل
دار فلفل تو تیبیا کرانی مغسول صمغ عربی جمله برابر کوفته بخته استعمال نمایند روشنائی نافع ضعف بصر و سبل و جرب و طفره و بیاض
مزمن شادنج مغسول مس سوخته اقلیمیای افند نمک هندی پوره ارسی هر یک چهار درم فلفل سیاه فلفل سفید کف در یا هر یک سه درم
دار فلفل صبر سبیل الطیب قزفل هر یک چهار درم زنجبیل شجره نیل هر یک دو درم زعفران نو شادنج هر یک یک درم مثل غبار صلیب نماید
و احتمال کنند سفوف آمله نافع ضعف بصر مستقوی دماغ آمله در شیر بچوشانند که شیر جذب شود پس خشک نموده سفوف سازند و نبات
برابر آمیخته بر روز یک توله بخورند سفوف بادیان که ضعف بصر است و مند دست و هر که برین اوست نماید از ضعف بصر که باشد
و هرگز در علت کوری در پیری مبتلا نشود بادیان دو درم قند سفید برابر آن کوفته بخته هر شب وقت خواب همین قدر خورده باشند شربت منقذ
منقذ ضعف بصر نافع طوبت دماغ انحره از دماغ گل مندی یا و آثار شکر سفید سه با و در یک نیم آثار آب تر نموده صلیب بچوشانند هر گاه
آب سوم حنه مانند صاف نو و شکر سفید آمیخته توام شربت نموده نگاهدارند خوراگ تا چهار توله شیاف یا سبیل نافع با اکثر امراض چشم خواه در طبقات

سرکه سکه توله سنگ بصری یک توله مروارید و توله مایران شش ماشه مرجان یک توله کوه سینه ماشه ورق طلا چهار ماشه غیر از ورق طلا جسمه را
 با یک ساخته چهار روز با آب بلیله کحل کنند و تا چهار روز دیگر بکلاب کحل نمایند و روز پنجم اوراق طلا نیز بریزند و بکلاب بسایند و در ظرف
 آگینه یا چینی طلایی برارند و بسیل چشم کشند و باید که کحل سماق یا جصاق باشد و قیاس یک یا دو کار چینی غازی الی این میان بر سندی سرکه سفید
 سرکه سیاه هر یک یک توله گرفته در پیله کرده بر پیچیده در آن کشت پلاس بسوزند چون دو روز تقویت شود و دو قطعه را در کلاب خالص سرد نمایند
 بعد مایران چینی زعفران هر یک دو ماشه مشک خالص دو سرخ افزوده همه را در آب باویان بریزند و بلخ نموده خشک کرده استعمال نمایند
 کحل مبارک منسوب بحضرت علی اکرم الله وجهه کحل اصغمانی دو درم تو تیبای کرمانی نمک اندرانی هر یک یک درم مایران چینی ربع مثقال
 کافور یک چهارم مثقال ساقین این است که پنج عدد پیله زر در آن خسته و در کوه بکوبند و آب شیرین با او آنگار بچوشانند تا رنگ بماند صاف کرده
 در همان آب ادویه بسایند تا مثل غبار شود از پارچه دارانی گذرانید و بکار برند کحل بابت و اسع خانگی گفت که در تمام شش با چشم کشید و در
 تا حال که عمر بنو سال رسیده محتاج عینک نیستم چیست قسم اول دو دام ساگ چولانی دو دام قرفل دو دام فلفل یک درم چهار دام برگ نیت سبز
 باو آنگار سنگ بصری دو دام برگ گیو ارکلان ده عدد مایران نیم دام اول قرفل و فلفل اعلا حله و در آب بسیار باز کینه عالی در پیله کبابی جدا جدا
 بعد از آن چیست را در کوه چینی آهنی با کشت نیز گذاشته در آب قرفل هفت بار سرد کنند و همین دستور در آب فلفل هفت بار سرد کنند باز گذاشته بدستور اول
 در آب گیو آهنی هفت مرتبه سرد کنند باز گذارند و بادسته آهنی در همان پیله آهنی حل کنند تا که چیست مذکور خاکستر کرده بعد از آن مایران سنگ بصری
 سائیده داخل نمایند اگر سرکه سیاه بسازند برگ نیت ساگ چولانی که مذکور شد با دو دام فلفل گردنجه چهار دام در وقت که اختر چیست داخل نمایند
 و آن خاکستر را تا دو روز بر سنگ صلایه سازند که سرکه شود پس با چوبیز کرده صبح و شام در چشم کشند در بوی گرم سرکه سفید کشند و در بوی سرد
 سرکه سیاه بکشند کحل بابت راجه جی سنگه جهت تقویت بصر و بسیل و نزول و دیگر امراض چشم سرکه سنگ بصری هر یک و توله چیست یک توله کف یا
 دار بلد مایران چینی هر یک شش ماشه سون لاهی مروارید مرجان مشک کافور نیم سینی نیله تخم تو تیبای هارونی ناف سنگه شب بانی برشته مرج سیاه هر یک
 سه ماشه جاکسو شیر ماده شیر بارچه غوری هر یک یک توله جاکسو را در پیله گین گاو میش جوش دهند و قستیکه نیم خفته شود بر آورده خشک کنند و همه او را با اید جا
 کوفته بخت در کحل انداخته هشت روز در کلاب بسایند از صبح تا شام بعد از چیل پاس بر آورده چیل و زنگار داشته استعمال نمایند کحل برای روشنی چشم
 و رفع رطوبت نافع از بیاض استادم حرم سرکه اصغمانی چهار توله مروارید ناسفته مایران چینی مارون تو تیبای کف دریا سنگ بصری سه سوخته شادنج منسول
 رتن جوت حنظل هر یک شش ماشه بدستور مرتب سازند کحل ماز و تقویت بصر نماید و در معده باز دارد و در حلقه جن را سود دهد شادنج عدسی ساق هفت
 هر یک دو دام دار فلفل و م الاخوین هر یک نیم درم روی سوخته باز و هر یک یک درم قند مشک هر یک و انگلی کافور یک طسوج کوفته بخت بدان استعمال نمایند
 کحل که صحت چشم را نگاه دارد و توتیا ده درم شیاف ماینا سه درم صبر سقوطی حنظل هر یک یک درم کافور و انگلی کوفته بخت آب خوره یا آب سماق پرورده در
 سایه خشک کنند و سود صبح و شام در چشم کشند کحل معروف بدوا و اکاتب جهت حفظ چشم و نشفت رطوبت و تقویت نظر سود دارد و شیاف ماینا نیز لوز
 هر یک و در تی سرکه اصغمانی مری باب باران دو درم پیله زر نیم درم آب خوره انگور یک درم کافور و انگلی بدستور مرتب سازند کحل الجواهر
 که جهت تقویت باصره و طبقات چشم و پاک و رفع خشکاو و در معده و جرب و بسیل رقیق و انتشار نافع و حافظه صحت مین از امراض است و صاحب حنفه گوید
 که تقویت و الی غیر این نحوه استعمال نموده و باعتبار اقرب است سرکه اصغمانی ده درم تو تیبای هندی که غیر قسم حاد است و قستیشای ذی مری جان سرخ
 و پنجه فرنگ حقیق سرخ فیروزه ورق نقره مایران چینی فلفل سفید ساق هندی اطمینانی نقره یا طلا هر یک چهار درم سرطان نهری شش درم در اید ناسفته
 یا قوت سرخ بسد لعل زمره زبرجد ورق طلا دار فلفل هر یک دو درم زعفران سه درم لاجورد منسول فو بال مس سوخته شادنج منسول هر یک چهار درم

و این

صلایه کرده استعمال نمایند نوع دیگر که بیشتر در سر کار ذاب زین النساء بکم تیار میشد کافور نیم دانگ مشک یک دانگ نمک هندی قرنفل دو الی هر یک یک درم
نمک اندرانی سافج سفیده ارزیز قرنفل سیاه سنبل الطیب سرمه اصفهانی سرمه سرخ زعفران بسند احمر هر یک دو درم مس سوخته مایران حبیبی مرسان
نوشادر زرد و جوب هر یک سه درم پوست بلبله زرد مروارید ناسفته هر یک چهار درم صبر ستوری عصاره ماینها یا قوت فیروزه هر یک پنج درم کف دریا آبلیمو
اقلیعیای انقرو هر یک ده درم گلاب و پیاله همه را در سنگ سماق کحل نماید چون سرمه ساشود بعضی آنرا کحل الجواهر از خمر غات متاخرین که در تقویت نظر
و از الاله کالات بصیر نظیر ناز و کافور زنجبیل هر یک انگلی شاد زانقا قیاض شیاف ماینها سرطان بحری اقلیمیای هر یک یک درم تو تیا طباشیر و پنج هر یک
یک مثقال لعل فیروزه مارقشیشا سفید نشاسته هر یک دو درم مروارید بسند پوست بلبله زرد هر یک سه درم انزروت چهار درم آب شور پنج درم
سرمه مشقت درم نوع دیگر بصیر را قوت دهد و تیر گردد سرمه اصفهانی هفت درم مارقشیشا پنج درم اقلیمیای طلا دو از زده درم مروارید
سه درم سافج هندی دو درم زعفران نیم درم صلیبه کرده در چشم کشند نوع دیگر سرمه اصفهانی یا قوت رمانی مارقشیشا شاد پنج عسلی مغسول فلنفل
دار فلنفل هر یک و مثقال لعل بخشی لاجور مغسول از هر یک یک مثقال مشک تبخی خالص یک دانگ تو تیا ی کرمانی مغسول چهار مثقال ستور خمر کحل سازند
کحل الجواهر که حکیم شریف خان از مجربات مرکبات شاهبی نقل کرده اند مشک یک دانگ مارقشیشا هر دو اقلیمیای فیروزه زمره و پنج فرنگی لاجور مغسول
مروارید ناسفته بسند سافج هندی دار فلنفل هر یک دو درم مایران یا قوت لعل سرطان بحری هر یک سه درم تو تیا ی کرمانی پنج درم کحل اصفهانی ده درم
علی الرسم مرتب ساز نوع دیگر مروارید ناسفته مرجان قرمز اقلیمیای ذهری اقلیمیای فضی پوست بلبله زرد و هفت فرنگ سرمه اصفهانی
تحقیق سوخته هر یک دو مثقال مرجان سفید مایران حبیبی فیروزه نیشاپوری لعل بخشی دار فلنفل صمغ عربی حنظل کی زعفران شاد پنج عد
هر یک یک مثقال پوست مرتب ساز کحل الجواهر که حکیم علوی خان در وقت مراجعت از ایران و مکه که معظیه به بندرستان در مرشد آباد بر
نواب شرامت جنگ دیوان بنویسند بجا که ترتیب داده اند با صبره را قوت دهد و حفظ صحت آن نماید و حار مزاج را بسیار نافع است مروارید ناسفته
یا قوت رمانی یا قوت زرد تو تیا ی کرمانی مدبر از هر یک سه مثقال مایران حبیبی سافج هندی اقلیمیای فضی از هر یک یک نیم مثقال سرمه
ده مثقال سرمه را پارچه پارچه کرده مثل نخود و با قند در دهنه میشش تازه ورق کرده با آتش آهک بسوزانند تا دهنه سوخته شود و سرمه مجددا حراق
پس در گلاب یا شیر خمر سوزانده کوفته سخته تاده روز بگلاب صلیبه نمایند پس یک هفته در آب شخ پرورده نمایند و اگر زیاده نمایند بهتر
پس از آب شخ برآورده خشک کرده با سائر ادویه ترکیب نمایند یعنی جواهرات را جدا جدا بر سنگ سماق صلیبه نموده باقی او دیدار کوفته سخته
مجموع هر یک جابالای سنگ سماق صلیبه نموده تا نیکو مخرج شود پس هر دو جزو ازین یک جزو کا جل داخل نموده بچشم کشند شسته کا جان که
این است موم سفید هفت و نیم مثقال بر وزن کا و تازه گذاخته سی و هفت و نیم مثقال عطر صندل بست و یک مثقال که چهار و نیم مثقال
در آن کندر که اخته باشد مجموع را در چراغ کرده فستید از پارچه کتان در آن گذاشته بطریق معمول دوده بگیرند پس آن دوده را با گلابی که در آن
برگ مورد جوشانیده باشند در آن سنگی بالنده و قطر قطر داخل نمایند تا تمام جذب شده نیکو هموار گردد و پس با سرمه مسطور مخرج نموده بکار
مصحفان که با صبره را بنیابت قوی و تیر گرداند و برای انتشار و طلعت چشم و ابتدای نزول نیز نافع است زنجبیل نوع ترکی ایوان فیکرا
هر که ام یک جزو حلیتیت ربع جزو کوفته سخته باب بادیان تازه یا عرق بادیان و شهید بقوام آورده بسرشد و هر روز بعد از غذا بخورد

گذشت بکار برند و علاج درم عصبه اگر حار باشد با حراج خون از قبضال و عروق با قیون ارسال علق برصد غایب اسد مال طبع و با بیلد مسکین مزاج چشم کور
 شیاف ابض افیونی در آب سوده و طلا خوردن بیرون چشم سفید و ما بینا آب جی العالم و گلاب سوده نمایند و اگر درم بارد باشد تقویه بحسب غلبه غلبه
 و نطول چشم و کسید آن با یک درم حلیه چوشانیده باشند و گلابی که در آن اندک زعفران حل نموده در آنجا و آنجا آب بخار یک درم با بون و اکلیل الکلی الکلی
 چوشانیده باشند و اکتمال بحال رطوبت مانند و چند سیر با شراب سوده نمایند و بهنگ عصبه لا علاج است آنجا که ضعف بصر از ورم طبقه عنبیه تیره شد علاج او
 از تقویه ماده و تحلیل در مثل علاج رد نمایند و ضعف بصر که از ضربیه مقدم داغ و ضعف و خشونت قریه از قروح و طول در و اوجاع عین و طرفه و ظفر و بیاض
 و سبل و ضیق و اتساع و نزول الماء و خیالات و حول و نحو ذلک دیگر امراض چشم و غیر آن باشد علاج هر یک به اینست که در فصل بعد خواهد شد و آنچه از کفر است
 باشد علامت او و خیالات و علاجش در اتساع گذشت و آنچه از جلوس در تار یکی و سل العین از یرقان چشم و زرقه و قمر افتد علاج هر یک علی ذکر خواهد شد

بطلان بصر

یعنی کوری و این عارض میشود و از اسباب ضعف بصر هر گاه مغز نشود و تفصیل اسباب مذکوره در باب ضعف بصر گذشت و بالا بحال این است که سوا ای اسباب
 مشارکت داغ و غیره که در بحث مذکور مسطور شد درین مرض یا آفت محرکه طبقات یا مسبله رطوبات و مانند آن رسیده باشد و این علاج نیست و با حراج
 چشم در ظاهر سلیم باشند لیکن آفتی غیر ظاهر از جهت دیگر با آنها رسیده باشد درین صورت اگر تصحیح بود یا در آن سده مانعی باشد و یا در اینجا سده نبود بلکه عصبه
 از شی و اوقات در حول آن یا از انقباض او بسبب پوست یا استرخای او در مضاعف یا در عضلات او یا تابع ضغطه عارضه مقدم داغ و یا از انقباض
 و انحراف عصبه باشد و یا از زوال حلیه از مخازن آقبه و یا از فساد مغز و حلیه بود و این ضعیف بیشتر بسبب غلبه رطوبت بر آن باشد و یا غلبه یوست مجرب و
 آن در این اعلوه ماکویند و لا علاج است و در اینجا چشم متخفف شرملا میباشند و اما اگر تقویه سلیم نبود یا بسبب رسیدن اتساع او تا اکلیل یا بسبب نهایت شی و
 او باشد یا بچشم طین تشخیص و علاج اسباب مذکوره همان است که در ضعف بصر مسطور شد و بطلان بصر با ضربانی سرخ چشم و حرارت و قتل در مقدم داغ نشان
 درم حار عصبه است و با قتل و قلت حرارت و دوج درنگ چشم سفید لیل درم بار بود پس اگر قتل شدید چشم بسیار طیب رنگ صاصی باشد ماده رطب بلخی بود
 و اگر چشم خشک نماید و رنگ آن مائل کبودت باشد ماده سوداوی بود و اگر کعبه ضربه یا سقطه که بر سر رسد اولاً نحو عین بهر سده و بعد از آن فرو رفتنی بطلان بصر
 از انقباض و کسختن عصبه یا اگر قتل فته حادث شود و عصبه باشد و ایضا استخوان سده چنان کنند که یک چشم را بند نمایند و به بیند اگر اتساع در تقویه چشم رسیده باشد
 که سده است اگر با فقدان بصر و ضعف آن ضرر در سایر حواس ماضی و صداع و دوی و ظنین باشد و یا از بیشتر ضربه و صدمه بر سر رسیده باشد و دلیل آن بود که آفت در
 داغ است و عورتی را بعد تولد بصر روشنی چشم متوقف شد و تشنگی و صلابت بهیچ بود و عود سوده با طریقی شیرینی سرشته خورانیده با الیش کا و زبان چوشانیده نبات
 داخل کرده داده شد از تصا عبد بخارات نفاس داغ بود و بصارت بحال آمد و بطلان بصر که از نشستن در جای تاریک عارض شود اگر کسبیدن موضع تاریک از آن طویل
 و ندیدن بسوی روشنی باشد بسبب غلط نور با صره از کثافت بخارات و رطوبات باشد و یا غلط و کند رطوبت بیضیه از اجتماع فضول اگر کسبیدن فته بیرون آمدن
 در روشنی بود از جای تاریک که زاتی در از در آن نشسته باشد بسبب انتشار نور وقت آن بود علاج آنجا که سبب بطلان بصر سده عصبه از ماده غلیظه
 در نخوت عصبه باشد در بصر نفع ماده بغم در استعمال لطافات منقحه رسیده است مثل گند عسلی آب گرم یا آب بادیان و آتشامیدن کسختن بزوری یا
 یا شربت اسطوخودوس یا آب راز یا نه بعد از استفراغ آن که سهل بلغم و حب ایارج و یا بجم توقایا و یا بجم ذهیب و یا بجم شیار یا ایارجات کبار و فو
 هر یک که درم اینسون تخم کرفس هر یک چهار درم سنایی یکی اسطوخودوس هر یک پنج درم سوزن منق است و درم انجیر سفید ده عدد جو شانی و صاصی
 ترنجبین پاک کرده است درم مالیده با زرافه نموده صد درم از آن با بهفت درم شکر و سه درم روغن بادام تلخ یک گرم بهیاشا سمنه و در بهفته دوم رسیده
 و غرغره یا یارج فیهرا محلول در آب گرم و معوط مذکور در سبل و اکتمال با آنچه باعث تقویت و جلا و تطیف گردد و مثل روغن بلسان که در آن بهر سه طویل نموده باشد
 و اکتمال در اینجینی و لقل سفید آنچه در علاج ضعف بصر بار و رطب گذشت بکار برند و بقول کیلانی در سده عصبه بهالغه با استفراغ باقی از شرح از باب ضعف
 و سده که سبب آن رطوبت مضاعف باشد تیره تر است و نیز به ستور چشم مذکور ضعف بصر است استفراغ رطوبات و استعمال مصوغات و غرغره رطوبات اجتناب

از قوا که طبعه و اقتضای بر قویا که احتمال محففات مانند باسلیقون روشنائی و شینات مرارات و تناول همچون قرح و اگر سده عصبیه از ورم باشد یا از انطباق آن بسبب استرخایا بیوست با ورم علاجهش در ضعف بصیرت و ابطالان بصیرت که از نشستن در جای تاریک بود و اگر بسبب غلظت و تکدر نور و سودا و بیضیه باشد احتمال با غلط مثل باسلیقون روشنائی و شینات مرارات در چشم کشند و اغذیه صالحه جبار الکیوس بدر صینی و صعتر بخورند و با یارح فیهرا تغذیه کنند و زنجبیل و سداب بویند و قطولات با طبعه عمل آردند و دیگر تدبیر مطلقا از اغذیه و معاجین غیره که در علاج قسم اول ضعف بصیرت است و آنچه سواقی قرح و زرزول الماوند که در چشم جبار بکار برند اگر بیرون آمدن از تاریکی بروشنی فتنه سبب باشد بروشنی آفتاب بینند بلکه با چینی لگون بر روی آورند و در جایی که بسیار تاریک و روشن باشد مانند قطعه کلان از اسرب گرفته بسونان برآورد نمایند و بر آن نظر کنند و از چشم نزدیک آردند و هر روز چند بار این عمل کنند و دام آبی گرم بر سر ریزند و تجویز نمایند قطعه کربک سازند و از صوم و جماع پرهیزند و هر چه در قسم ضعف بصیرت و دام نظر بسوی آفتاب است آنچه در قمر خواهد بکار برند با آنچه در علاج اقسام این مرض شکل است از یازده و بیضیه بود که در علاج پذیرد و دیگر شینات مرارات و باسلیقون در چشم کشند و معاجین و اغذیه مطلقا نهند و حکیم علی بن ابی اسید که یکی از اخصام من ضعف بصیرت است که یک پدید آمدن آن را با کلان اهل شینات علاج بر طریب نواج و داغ از اغذیه لذیذ چرب و شیرین و غن با دم بر رو چکانیدن آن اندک در بینی و امثال آن کردیم و در چند روز وصحت یافت و بصیرت او عود نمود

خفش و بغض عین از شعاع

خفش و بغض عین از شعاع و قمر در بعضی مراد و جرمیدانند و قویا که جزیری بنام اجناسست نزد تحقیق بسوی بصیرت و نزد بعضی مرضی است مولودی که بسبب قوت قرصیه و غلبه با قوت رطوبه برضیه در اصل خلقت بصارت در شعاع و روشنی ضعیف شود و در سایه ابرو و غده خوب توی گردد و این را علاج است لیکن برای تقویت چشم در خان و غن بنفشه در چشم کشند و می تواند گفت بیضیه بی خلقت از اسباب و عارض شود و محدث خفش گردد و علاج قلت بیضیه در بحث ضعف بصیرت است با محله در غلیظ خون بر سینه که با چه در خان خوراند و اغذیه در طبعه مثل لیمو حلاوت و پشم مرغ و غیره و هند و آنچه مسکن جدت و قوی باشد مثل آب نارین با شکر و لعاب بزر قطونا با جلاب شیر و تخم خرفه نافع بود و کذا که در تیر بصیرت مبر و در طریب بسعوط مریض بقول مبره چون کاه و کشتیز و خرفه سفید است و کافور درین باب شدید النفع است از اغذیه حریفه و با لجه شراب کند و حلوا عسل و سرکت و جوم و حزن و تقویت جاع که تیر اجتناب نمایند و نزد اکثر طبایع خفش ضعف بصیرت با تری پاک که آن دلیل غلبه رطوبت است علاجهش تقویه بدن و داغ است از طویا و فیضی سهل و حسب یارح و احتمال اغذیه جباریه و بعد تقویه به تقویت چشم و تخفیف رطوبت قویای هندی سر سرفه فرمانی و برگ مورد سوخته و گلنار سوخته در چشم کشند و احتمال گمان حال مثل روشنائی و کل عزیز و باسلیقون اگر مانند آن نیز سفید بود و سبب بغض عین از شعاع یعنی تفرخ چشم از روشنی است و وقت است این گاه طبعی باشد که سیکه روح صبر در اصل خلقت شدید الحرارة و الرطوبه و اقلیل المقدار باشد و همین سبب که سیکه مقدم داغ شدید الحرارة باشد و گاهی عارضی بی باشد از فرج حار عارضی اگر گرم گرداند روح را مقدم داغ را نیز بیاضی باشد که سبب بیاضی است بقوت حرارت احداث در جان نماید ازین جهت بیشتر مندر بر انطیس باشد و گاهی بسبب غلبه چشم مثل رسوب جرب عارض شود پس مرضی که اگر طبعی بود از تابان خلقت و این را علاج است اگر مرضی چشم باشد سببش همان مرض بود و الا از سخونت روح باشد و علاج او در قسم اول آنچه در علاج امراض داغ جارگشت از تیر و در طریب نواج عمل آردند و احتمال اشرف مبره در طریب مثل شربت بنفشه و نیلوفر و اصغره و قنطور و سعوط مبره در طریب اغذیه در طریب چون آش جو مغز بادام و کدو و غیره نافع و در قسم ثانی باز از امراض که در گوشند

قمر

و آن که در وقت بصیرت که از اوست نظر بسوی اشیای سخت روشن و بسیار سفید چنانچه از و ام نظر در وقت عارض شود پس سبب تفرق روح با صره مطلقا باطل گردد یا اشیای قریب دیده شود و چیزهای بعید بنظر نیاید و بر هر رنگی که نظر افتد بر آن سفیدی متخیل گردد و لهذا این علت را بیاض نیز گویند علاج با چینی لگون بر روی آورند و جامه سیاه بپوشند و در رنگهای سبز و آسمان جوئی برام بگردند و شیر و ختران و چشمه و درشتند و مغز بادام سائیده و وقت خواب بر چشم ضما کنند و کسید آب گرم نمایند و دیگر مرطبات بکار برند و از اشیای تلخ و شیرین پرهیزند و جالینوس گوید که در قمر اول فصد از فرج کشایند بعد از آن فصد عرق با قین بگیرند و اگر ظاهر نشود عرق جبهه بکشایند و آنجا که یا آفت بیاض بر وقت برودت او جمع شود که گندم را جو شایند و بخار آن بگیرند و آتش گرم در چشم چکانند و روی بشویند در روز و شب چند بار و بسوسل آب ثوم که احتمال نماید و سنگ گرم کرده شراب بر آن ریخته چشم بر آن بخار و بکشایند و کسید شراب کشند و یاد آورند

محلله ملطفه مثل زوفا و از خوشبخت و اکلیل الملک با بون و شلغم مع برگ و حاشا و شونیز و برگ غار و مزخوش و بادیان و خود بلسان مانند آن جوشانیده بر بخار و
 اکجاب نماید و بآب آن سفنج تر کرده نمک کنند و پوست خربزه و یا تخم آن که با بر دمای میان تخم آن خشک کرده باشند در آتش انداختن دو دو آن گرفتن بسیار
 نافع و مجرب است و آنحال سیل در نوم فرو برده و خوردن نوم و مضاد یک بگم خوب بریان کرده بشربک نمه ریجانی سرشته و خوردن نان آرد گندم که در آن سرشته
 سوده آینه چینه نمک سرشته بچینه باشد با دانه نوم همه در قور برنی از جربات سویدی است و مضاد زرنج بر تاب خوب بریان کرده سوده بشربک ریجانی سرشته بر یک
 و آنحال بمزاجه عتق نیز نافع و اگر حدوث آن از روشنی شدید باشد که تعال سبب صفا منی تو یا سبب دوده روغن زنبق نماید و یا این عمل بگیرد غنچه انار
 و بهاریه و زور در گل از بهر یک تنه درم و اول تو تیمای هندی یک م شخ و براده طلا نیم درم نرم سائیده در گلاب یک سفینه بنجیسانند و هر روز
 سه چهار مرتبه از حرکت و بند پس با دویه اول مخلوط نموده در آب حاض اترج و گلاب لعاب بهمانه سه روز خیسانیده حق نموده در سایه خشک نمایند پس
 اضافه نمایند بر آن یک انگ انگ مشک نیم درم تخم بارنگ نرم مثل غبار سوده استعمال نمایند و اگر از زوت بشیر خربزه روده ما میران صبی کل شلوه ذی سادای کوفته بچینه
 باب با و بیان تازه و شراب گنده سوده خشک نموده و همچنین دسه بار بسایند و خشک نمایند پس مثل غبار سوده در چشم کشند باعث تصفیه خود نور با صبر سیکرد و اگر
 از نظر بسوی رفت در حادث شود در صورت تدابیر محله بکار برده مثل شلغم قطع نموده یا کوفته و برگ سیر تر یا پوست خشک آن زوفا یا خشک اکلیل و با بون
 و شبت و سوس گندم و نمک در آب جوشانیده اکجاب نماید و شراب بر قطعه مس گرم کرده انداخته بخار آن بچشم رسانند بنیابت سوده و از جربات با آب
 و از ملاقات با و محافظت کنند و عطسه آورند و اگر در آن سرخی بهم رسد و زائل نگردد سادرت بفضه قیفا ل نمایند و بعد از آن صبح بخام برند و بعد بر آمدن از خام
 خود آب نیگرم بخوراند و خواب نمایند و اگر ازین هم زائل نشود مساودت فصد و اسهال و نمک بشربک و اکجاب بمیاه مذکوره سپه نوز نمایند و بعضی گفته اند که علاج
 این قسم ریز خوردن چشم مطبوخ بطرح است و اگر حرارت مزاج مانع نباشد نوم بسیار نیز در آن داخل کنند و گویند که نوم در شیشه انداخته آب بر آن ریخته بچشم جوشانند هر گاه
 ریخته شود و بالای آن کف آید آن کف نوم را بمیل چشم کشند و صل طبیعت درین مرض یا با جرات مانند آن کنند و گاهی درین علت بغاغ عمل طوبت و قوی اس
 امر میکنند و آنچه درین مدبران آنحال کنند این است که در صینی یک انگ قرفل یک قیر اسحاق هندی و دواگ اقلیمیانی بهی مار قشیشانی بهی کلکس هر واحد یک انگ است
 ذر و نمایند و سزا و نیست که علاج این به بهر مدت کنند بلکه بجمالات نمایند چه سبب قوی تر در آن حقان بخارات است بسبب ذی کثافت و هر گاه رگم گردد هر روز
 عطسه آورند و غالب بیوبانند و با بچه علاج این بر در ابتدا مخالف علاج سائر اقسام ریدست زیرا که سبب انصباب ماده او بر دو احتقان بخارات است
 و گویند که غسل خام بمیل چشم کشند و فقله بعسل و آب میاز آلوده نهند و اغذیه گرم خورند و اندر خام تاریک هر روز آب بسیار گرم که در آن با بون و اکلیل
 و خود کالی و بادیان بهر یک تنه نوله جوشانیده باشند ریختن و پنبه را دو و گرداده بسپتن نفع عظیم است و همچنین بطبخ گاه گنده ششستن شیا فخر حاشیده

مسئل العین

یعنی لاعری چشم و ضعف بصر لازم این مرض است و گاهی بسبب غلبه بصر و زوال صفای رطوبات با صره و کلک باطل شود و ازین من سبب نقصان رطوبت است
 بمشامخ اکثر افتد و گاهی عند قرب موت واقع شود و این هر دو را علاج است و گاهی بجوانان عارض گردد و این اکثر در یک چشم افتد و سبب او پوست از جبهه
 یا جلیدیه یا بیضیه است و اسباب پوست کثرت استفرغ است یا نیا فتن غذا تا زانی تطویل یا وقوع سده در عروق مشیمه خواه شکیبیه یا ضعف نور عاده چشم
 با استعمال مخدرات بسبب بر زخم آن و شخ میفرماید که خود در عین ضعف او در حیات و خصوصاً سهریه و عقب استفرغات و سهر و هم و عم می افتد و در سهر
 چشم خواب ناکوده گران باد شواری حرکت در یک سوای حدت بود و در عم ساکن الحدت باشد و بعضی مردم را اختلا و شقیقین بدن در سردی شدید رخ می شود
 عارض شد پس چشم شق بار در را خود و ضعف لاحق گردید و گیلانی گوید که سبب ضعف و غو چشم نقصان رطوبات آن از اعتدال است و این نقصان گاه بسبب
 استفرغ محسوس بود و چنانچه هنگام کثرت اسهال و جماع و عرق افتد و با غیر محسوس چنانچه بعد تعب و سهر و هم و اطالمت مقام در حمام و حیات حاده
 خاصه سهریه و مثل آنکه از ناخر التمام نقب عین در قح چشم افتد که اکثر از آن رطوبات روح تحلیل شود و گاهی از انقطاع ماده رطوبت عارض شود چنانچه

به حکام صیام و ترک لحم و اقتصار بر اغذیه با سبب و گاهی بسبب ضعف چشم افتد که بواسطه آن جذب غذا قلت پذیرد و بسبب با وجود حضور چشم خشک باشد
 و یا قوت آن در غذا ضعیف گردد و اگر چنانچه بسیار بود چنانچه در سبب بود و بسبب چشم کثیر الفضول باشد و بهین سبب چشم در امراض بارده مثل فالج و مانند آن
 بواسطه ضعف حرارت غریزی که قلت اغذیه لازم است که چنگ کرد و با آنکه تشخیص اسباب مذکوره چنان کنند که اگر مرض شایع باشد بسبب نقصان طریقت اصلی بود
 و اگر جوان باشد برینند که تب آرد و یا نه اگر داشته باشد بسبب همان باشد و الا برینند که در چشم الحی هست یا نه اگر باشد از سده شکلیه بود و الا سوال کنند که پیش ازین
 کثرت متفرغ یا قلت غذا یا عرض سهر یا غم یا هم بار سیدن سردی است یا استعمال مخدرات اتفاق شده بود یا نه بسبب اقرار هر سببی ازین اسباب که نماید بسبب مرض
 همان باشد علاج آنجا که بسبب پوست سده شکلیه باشد هر چه در فصل اوجاع عین بر تفصیح سده مذکوره شد عمل آرد و در باقی اقسام از آن سبب نماید و تطریب برین
 کوشند به تناول منخرم که در اغذیه رطبه سده مثل لحم حلال و بیه کباب و اسفیداجات و بسکون و طول آب گرم بر روی و سحر و بشیر زمانی روغن بنفشه و سفیدی بیهی که
 مجرب بودی است و امثال آن که در علاج ضعف بصیرت و غیره گذشت و از استفراغات و مجففات و تعب و دخان غبار احتراز کنند و آنچه از استعمال مخدرات بود
 مرطبات مثل آب الجوز غیر استعمال کنند و صاحب جامع و طبری گوید که در شبان بعد از استغراق بدن و تفصیح سده و تطریب برین اما که او متذکره بود اغذیه سوده و
 لحم جدی حلال و زرد و بیضه نیم برشت و مانند آن نمایند و همچنین در بعض اوقات کنند از گناز شراب منع نمایند و آب گرم که در آن شش خشک و بنفشه و نیلوفر و غیره
 چوشانیده باشد بر سر بریزند و روغن نیلوفر و بنفشه سحر کنند و رعایت مزاج نمایند و هر قدر که از حالت طبعی از ازل شده باشد بتدریس طبیعت آرد و کنند و از ششی در
 آفتاب احتراز ورزند و از جماع حدر کنند و از اغتسال آب شور و کوب بجز شامیان و واضح فقط و کبریت مانند آن اجتناب نمایند و آرد با قلیا یا مغز انجمید و شیر و خنجر
 لک کرده وقت خواب بر چشم نهاد و کنند و روغن طیبه معتدله بسوی سبز و آب نظر دارند و اگر این مرض بیش از آنکه گسترده شود و لیکن علاج آنها بهر چه بود
 بر اغذیه طیبه محموده و منع از ریاضت صیف جماع نمایند و اغذیه اوقی و الیق مزاج آنها اختیار کنند و با شمای مرطوب سخن مقوی کرده و بجز آنرا محمود بسوی این سخن نمایند مثلاً
 بهین نوعی تو در می تو خمر جویر و باوند و اکلیل چوشانند تا که جهر اشود و صاف نموده اند که روغن بید بخیر و روغن خیزی روغن یا سمن روغن و مسک و کافور بحسب واجب بر آن سخن
 خوب مخلوط سازند حتی که غلیظ شود و دیگر حقه کنند و اگر مزاج او احتمال کند بر روغن محموده بدین بدن نمایند و شمع باشد یا شتاب این مرض فصد کنند و شراب سحر بنگالیه در
 ریاضت طیبه بنوشند و این همه رطوبات محموده چشم در می خورند و هر چه روح و روغن محموده و از فزاید العین آن کند و گیسو لانی می نویسد که علاجش چنانکه در حدیث
 بسوی چشم است و این بر ریاضت و بجال و بکثرت کلام و بالمش سهر و غذای مانع بحارث مثل روغن بابونه و شستند و آب بیکرم و اغذیه مرطبه حاصل شود و هر چه رطوبات
 و جمادات و اشپای حریفه ضرر بود و هر گاه چشم بحالت خود خود کند باین حال احتمال نمایند بیکرم یا سر صاف بر آن اندک روغن بنفشه انداخته باز انگشت خوب کند تا از آن چرک
 بسیار آید و آرد با شادنج عدسی محرق سوده و بجز بنفشه و آنکه سر سده غمانی آینه صحر و شب چشم کشند و از آن حال حیدر این است که از تو تیا و نشاسته و اقلیمیای فصد
 یک درم شیان و نیشا ثلث درم مراریدیم درم صبر یک انگ انگ مغز ان یک انگ بگل سبباید استعمال نمایند و این روغن با وجود تخفیف آنها بر آن اختیار کرده اند که در آن تقویت تخفیف فضول

زرقه

یعنی بودی چشم و آن تا اون حد است برنگ آسمان جوئی که آنرا اگر چشمی تیر گویند و آن نوع سنت اصلی و عرضی اصلی علاج پذیر نیست و سبب عرضی آنست که طریقت جلدی
 از کثرت زجاجیه خواه ورم طبعه صلیبیه و شیمی و شکلیه یا تغییر مزاج عنبیه است از رطوبت غلیظ چنانچه در اکثر عیبیان بسبب غلبه رطوبت و خامی آن قبل از نفوذ ششی
 و این را اسکندر برین العین نامیده و مثل برین مشکل علاج پذیرد یا تغییر رنگ قرنیه است از بیوست و یا قلت رطوبت بفضیه چنانچه در شش نخ و صاحبان اینها
 یا بس بواسطه تحلیل رطوبت اصلی می افتد و جالبینوس گوید که زرقه عارضه شش نخ از شرط بیس عین می باشد و این زرقه قسمی از آب متولد در چشم است
 تشخیص اسباب کور باید که چشم مرضی ملاحظه نمایند که بانو اگر است یا لاغر صخر اگر بانو اگر باشد برینند که الم در چشم محسوس میشود یا نه اگر نتوانا الم باشد از ورم
 صلیبیه و میمید بود و اگر بی الم باشد از کثرت زجاجیه بود و اگر چشم لاغر و تغییر نماید دیگر آثار غلبه خشکی و سوزن و خنجر و بطلان بصیرت باشد و بود از بیوست قرنیه یا نقصان
 بفضیه باشد و اگر علامات هر دو قسم یافته نشود و صرف آثار غلبه رطوبت دریافت کرد یا سبب می باشد از رطوبت عنبیه بود و علاج آنچنانست و عظم رطوبت جلدی را

تقدیر بد نماید بد آنچه موافق سن مزاج و فصل باشد و قصد در دم پر به نام و تقبیل طعام و استعمال اغذیه که در آن تخفیف باشد مثل قند یا مویز خشک و گوشت گوسفند
 و استر و ادویه طبعی قصد تشویه راس کنند و حجامت نیز و چشم چشم مستحق آن آب عوج و آب کس نیز برای توجو حوط جلید میفید نوشته اند پس اگر در مزاج مزاج
 حدت نباشد و ورمی که از آن توجیه بی عارض شود ورم بلغمی یا سوداوی حلسب باشد استفرغانات بطبوحات مسهل و حجات لینه نمایند و اینها اگر مزاج مزاج
 غرقه مضائقه ندارد و ادمان حار مثل و غن مصلک و نار و برنج قسط و رازقی و وروغن بادام تلخ و وروغن نار در زینی چکانند و مانند شادنج و وراغفل و زیزیل
 و زردیال و هلیله سیاه در چشم کشند اگر در مزاج حدت باشد باالم بود و غنهای بارش و غن گل و بنفشه و شیر و خزان زیننی چکانند و شناسه و صمغ عربی و سوره سیاه
 و طوطیا و تباشیر و چشم کشند و باجمه طبیعت در مزاج مزاج مزاج غلطی نکند زیرا که مزاج چشم حاکم نیست مگر بعد از دیدن مزاج طبیعی او و هر چه در جویز مذکور شد حجاب عمل آید
 و اینها آنچه از ورم صلبیه باشد هر چه در علاج اوجاع عین بر تدارک ورم مذکور شود استفرغانات یا تباشیر و آنچه از تغییر طبع است غنید و بعد از آشناسیدن با مال الاصول تقویه
 بمسول بلغم و حباب مزاج و قویایه ایا ارجات قوی مثل ایارج جالینوس یا ارج جو غنایا نمایند و غرقه غرقه قوی مثل ایارج یا کجین غنایا یا کسیر که باخرد و سوطا آب چشم
 با شونیز و بندق بندی با دمان چهاره مانند و غن بان مزاج خوش زینق و عطوسات حملله سخته مانند چنبره سیدستر و کندش و مشغ صمد طکر مایع عمل آید و تدریجاً
 و شربتیهای ناشف رطوبت استعمال کنند و باکمال بروغن نار درین روغن سید بخیر و شربت آزادام نمایند و هر تقدیر مزاج مساجین گرم چون انقر یا خوراندند ملاز
 اطراف کل صغیر و هلیله و مری و چینی سفوف هلیله اسطوخودوس و مشک و جوارش ارج و مخرج نافع و اکتحال ششانی و باسلیقون مفید و ششک زعفران باریک سائید و
 در چشم کشند و اوست آشناس سرکه کلانغ سوسون دست و بل در حنظل ترقه بوده مگر در چشم کشند و در اکتحال کجا کس حنظل و قطو عصاره حنظل و اکتحال بروغن آجر و کذا
 آب پوست مینوز غنید در زعفران تنها و و غن زعفران که اعصاره غنث العلب افاقیا بروام اکتحال کردن تسویه در قوی نماید و یا سرکه صفهانی تبه در و در یک
 مشک کافور و واحد یک آنک خان و غن نیون بار و غن زینق بار و غن یاسه در ورم زعفران یک درم سرکه سائیده استعمال آید و اگر خواهند ماز و افاقیا یا خرد یک درم غن
 و کافور زعفران کنند و اعصاره خشک دو درم ماز و سوسوده و غن نیون و غن کنیز مقشره و واحد یک درم با شش ملایم بچوشانند حتی که سیاه کرد و در چشم کشند و
 خشک باب بچوشانند که مثل شده کرد و در چشم کشیدن از مخرجات بوعلی سیناست و بندق سوخته بروغن نیون یا کجین یا سخته با با فوخ کوه که زرق به اول و زوال
 نیز مخرج است و بعضی آب پوست انار داخل کرده اند و بعضی صدف سوخته عوض بندق نوشته اند و بعضی طلای بندق نقطه بر تارک سر سفید گفته اند و با بعضی
 پوست انار شیرین در چشم چکانند و بعد دو ساعت عصاره برگ سبزه که دقشیر مان داشته باشند تطهیر نمایند و با قندیس یک درم افاقیا دو درم ماز و دو درم شنبلیله
 سائیده و چشم کشند و اگر سرکه و حنار اسائیده با غسل بر صدف غنث غنث در زمانه رضاع تا بهفت روز طلا کنند برای زرقه چشم اطفال مخرج است
 و افاقیا یک جزو و بعضی سدس جزو و آب شتالغ النعمان سائیده در خر قه چیده قطور ساختن و همچنین اکتحال بصاره و سنج و با حنظل و آس یا عصاره پودر
 مدام در چشم کشیدن نافع است و گویند که اگر طفل از زرق چشم پیدا شود شیر داید که نهایت سیاه رنگ باشد بنوشانند و اگر دیره چشمی باشد بهتر است و پوست
 چنبره بار یک سائیده و چشم اکتحال نمودن نیز مفید گفته اند و آنچه از پوست قرنیه و قلب هلیله باشد در ترتیب بدن کوشند با غنیه مرطبه مثل مرغ فرسه
 و گوشت گوسفند و زردیله بیضه نیم برشت و او و وید و سوطا بروغن بنفشه و وروغن گل و چکانیدن شیر و خزان در چشم و بینی و حمام مرطوب باب نیم گرم
 بروام و سکون در مواضع کثیر المیاه جاریه غذیه و آشناسیدن با الششیر و شیر با شکر و مداومت مستحق چه آب شیرین جز آن که در علاج ضعف بصریه سیاه شود

برقان چشم

و آن عبارتست از زردی رنگ جلبقات چشم با سیلان اشک همین فرق میکنند درین دریز قاتی که از انصبغ طبقه ملتحمه باشد که در آن سیلان اشک نمی باشد
 و سبب انصبغ فرای قلیل است بر طبقه شکیه و دفع اوسوی جلید یسین شش و او بر سایر طبقات چشم علاج ابتدا البصه قیال نمایند اگر خون غالب باشد و سبب
 صفر تقیه کنند و با این مطبوخ هلیله تلید طبع نمایند پوست هلیله زرد در دو درم آلو بخارا سی عدد عناب مثل او سپستان یک کف تمهندی است درم بنفشه گل سرخ واحد
 سدر درم گوشت کاسنی هر یک پنج درم زنجبین برگ غنث العلب بر واحد یا نزه درم چه شایه صاف نموده و بگریزانان صد درم و شکر طبرزد هفت درم داخل کرده یک گرم بنوشند

وینفخته و شیر زنان و خرواکتال صبر و براده آهنوس بار یک سوده نافع است و شیاغ خلوقی یا اسود بر یک یک تمام نماید و بر صلیح بجام روند و در آن چشم را آب نیگرم بشویند و تقویت مده و تلطیف تدبیر نمایند و از اغذیه مثل گوشت گاو و عدس و بزرگ کسنگ کنند و تخم کبوتری هم بر نماید و چشم را بشویند

ادرام حین

و این یا از انصبا باده دومی بود بجهت استلای سراز خون یا ضعف جنین خمره آذر الغمونی گویند و ما از غلبه صفرا بر بدن سبب باشد آنرا حرا نامند و یا از ادرام حین خواه غلبه طبعی بود و آنرا درم رخ گویند و یا از ماده بار و سوادوی باشد و آنرا درم صلیح نامند و تشخیص این سباب چنان کنند که اگر درم ملاحظه نمایند و از آن چشم غم کنند پس اگر رنگ درم سرخ نماید و از خمر متغیر نگردد و با تیره و ضرابان بود درم دومی باشد و اگر با وجود سرخی از گلبانی غیر متغیر گردد و با شدت التهاب بود درم صفراوی و اگر رنگ درم سفید نماید درم بود درم دومی باشد و اگر رنگ آن تیره نماید و با صلابت و قندت بود درم سوادوی باشد و علاج در هر چهار نوع آنچه در باب اول مطلق خواهد آمد عمل آنرا و اینها در دومی و صفراوی و سوادوی باشد و اگر گلبانی باشد حجامت قفان نمایند و تبرید کرد در دومی و صفراوی که شدت یا شقیخ خمر سندی آید و بد و تخمیه بسبب صفرا یا از نوع مذکور سوادوست پهلایه فزوده خمر ضیار شنید درم و شکر حل کرده صاف نموده روغن بادام بر آن بچینه نمایند و با روغن پهلایه یا سنا شکر کرم و استعمال فرورات کنند و هر درم دومی در ابتدا صندل و فوفل و مایثا با یک کاسنی اگر کشتی تازه و دیگر سرخ و روغن گل و با شیره آب سرد و یا کشتی سبز یا خشک در سرکه دیاقوفل در گلاب ساییده و یا آرد و جگلاب یا آب کوه سرشته بر دم و پیشانی بطلان نمایند و در زمانه تریه بطبیخ پوست خشک اش طول سازند و شیان در چشم آب کشتی تازه سوده ضاد کنند و در انتها و اخطاط حضرت اضافه نمایند و آب گلبل الملک با بونه و خطمی سبوس گندم طول سازند و حجام روند و اگر در جوب گلاب بر سنگ ساییده پنبه آلوده بر یک تورم گذارند در روزی دو سه بار بترتیب الفعل است و هر درم صفراوی در ابتدا صندل و مایثا با آب غلب الشکب نماید و یا برگ کاسنی و کشتی و کوه بکار برند و در آنم یک آب سرد بشویند و در تریه شیاغ خمر که با آب بطبیخ با بونه و کشتی که در اخطاط با آب بطبیخ با بونه و کشتی که در اخطاط با آب کسوس گندم طول نمایند و در دم طبعی بعد تخمیه بسبب بلغم و حر یا با روغن سرکه خمر آب گرم با جگلاب یا کشتی سرخ نموده بر یک گز آرد و بعد با آب بطبیخ با بونه و کشتی که در اخطاط با آب کسوس گندم و خطمی طول نمایند و بصبر و حضرت شیاغ سنبلی چینی و طلا کنند و نیز با آن هر دو شیاغ کتال نمایند و ضاد از برگ کشتی و پیدای خمر سرخ نازک با نه که در چشم زجر است و در دم سوادوی بعد تخمیه بسبب سوادوی یا مطبوخ قتیون و حب لاجورد و دیه حمله پهلایه مثل سرخ و پیه قاز بر روغن زیتون که در آن ناندرکی مثل قدر می آرد و خطمی داخل کرده و با اینخته بر دم گذارند و یا روغن سوسن بلعاب تخم گمان و لعاب حلیه و اندکی اشقی محلول بسره کشند و یا با قتیون بپند و حضرت خمر و شیاغ را با پنبه ضاد کنند

کدکده و درم

و آن درم صغیر مائل بصلابت و دمویت است که در یک حادث گردد و اکثر جمیع و خراج میشود و پیش از آنکه را اغذیه غلیظه مثل برسیه کل با پیه و قندیه و گوشت گاو و عدس مست خصوصاً که در شب بسیار تناول نمایند و بعضی گوید که کدکده درمی است صلب که در یک پدید شود و مشابه تولد ملع باشد و ابتدا و عوام آزاد مل نگویند و فی الحقیقت قسمی است از تجرد علاج حاد علاج خجرت و تقوی و پیدی و ثابت و مل و درم صلب است که در باطن حین اسفل یا در غایب آن یا فیما بین ظاهر و باطن پدید شود و ماده آن خون و صفراست و در آن حج مانند حج و مل مضای دیگر عارض میگردد و بقول احمد مل شره بزرگ ضمنو بر شی کل از سبب خراجات است ماده آن خون مخلوط بطریقت غلیظه است علاج فصد سر و تخمیه بسبب صفرا یا بطبیخ فواکه نمایند و در تلطیف غذا گوشند و طعام شب ترک نمایند و در شب روز چند با آب گرم بشویند و بر آن طول سازند و بر روغن گل و درم سفید طلا کنند و شیاغ احمد لیلین در چشم کشند و اگر در صافه رویت با قندیه شود لعاب اسفود با سفیدی پیشه بر آن گذارند و یا شیاغ بیض طلا کنند و بعد موم روغن نمند و در آخر طول بطبیخ اکلیل الملک با بونه و روغن پنبه و روغن گندم با اندکی خمر و چون سنجبر گردد علاج قروح نمایند و اگر گشته شود فرم و اظیون بر آن گذارند و چون و ال او مشکل گردد بمقراض قطع کنند و بگذارند تا ساعت خون از آن آید و در بندگردد و الا درم یا اشقی دیگر در چشم هم رسد پس فرور صفرا بر آن باشد و بقول سوبیدی مادا سیکی جمع شده باشد صندل و گل محموم و شش محلول در آب کشتی تازه و طلا و هر گاه درم کند موم روغن گل ضاد نمایند و اگر صلب باشد شیش خرد نرم سوده بر روغن پنبه خمر ضاد کنند و چون بلول انجامد بکاف و اگر در داخل یک باشد در اندک

زرد و بیضی رخ در روشن بنفشه بچکان و اگر در خارج باشد بحد خروج مده روغن بود یک شانه روز بر آن بچکانند و روز دوم هم سوداوند و بقول بعضی علاج کرد که برده و احد

تجرید

و آن درم صلب سیرست شبیه قند که نم نم کرد و تجرید باید و بعضی این احد سه نامند سیدش اجتماع ماده غلیظ سوداوی است که در یک استخراجه شود و از ماده غلیظ
می باشد و در افزون باشد که اول و فصل خریف و بلا و غریب بسیار عارض میگردد و علاج فصد فی الحال از جانب علت نمایند و مسهل و حب ایارج یا قوقا یا یا اخیون
و یا به طبع و فتمیه و حب لاجورد تنقیه کنند و مغز ساق گوساله و یا چغندر موم در روغن بنفشه که رخیه طلا کنند و آب گرم بطول سازند و چشم را بشویند و آن سفید تر شود
و بعد از آن ماده تجرید را تسلیل آن هم در اخیون استعمال نمایند و بقول جالینوس طلای ابار مسخول تجرید را نافع است و بقول ابقراط و یسقوریدوس اکتحال مرور از مر جان
و ششک مسرکین سوداوی از بوزن پنج سربه پار یک سوده بجزیره بنفشه تجرید سفید است و تو تویای میزند و نوشاد آب سوده مکرر بر تجرید نژادان در ابتدا سوداوند
و جادو شیرین شوق مساوی بسکه شکر حل کرده بر یک طلا کردن منتقل از پولس است اکتحاب آب گرم مکرر نیز ملین و محمل تجرید است و اگر تحلیل نشود و بطول
انجام داده است منصفه بر آن گذارند پس یک ابر گردانند و آن موضع را بشکافند و بناخن فشرود ماده آن که غده کوچک مانند عدس باشد یا مده یا مثل قند کف بر آید
بیرون آرند و موضع شکاف را پاک نموده در روز صفر بپاشند پس موم شاق نهند و اگر خون مساوت مرض باشد هر دو کنار اجزاحت را بمقرض بپزند و بعد
اشخ بر آن نهند و آب بشویند تا زود منبعل نگردد و در آن ماده بر آید و عضو بتامه پاک شود و بعد علاج قروح همچنان نماید

عقد

و آن افزونی است سخت که در یکک بالا حاد گردد و سببش انصباب غلیظ سوداوی است از سر تجرید و نقد آن درین محل علاج آب گرم بریزند و موم روغن بر آن نهند
و لعاب حلیمه و تخم کتان استعمال نمایند و بعد حصول اینست به تحلیل موم و اخیون غیر و ادویه محمل صلابات بکار برند و الا نظر کنند اگر مانند سله از موضع خود باسانی حرکت نماید
و زیر جلد بود و خارج نشد از خارج شکافته بر آرد و اگر خارج بود یک از داخل برگردانیده و بشکافند و بر آورند و بعد شکافت زیره و نمک خائیده آب و بر موضع شاق میچینند
و اگر عقده صلب باشد سنگ نریزه باشد و از موضع خود حرکت نماید در شکافتن آن خطرست بدستور بر اخیون و العبه در تلیدین تحلیل آن کوشند و اگر تحلیل نشود بر کنند
و از آن متعرض نگردد و اگر عقده منبسط باشد و رنگ آن در سطح جلد یا در جانی نماید و در آن عروق منتشر باشد ایضا با همین و ادویه حاده متعرض نشوند
بلکه در هر اندک مدت تنقیه و داغ از سودا کرده باشند و ما الجین نوشانند و از اغذیه غلیظه پرهیز نمایند و اضمه و اطلیه محسل ماده سوداوی بکار برند

شراق

یعنی اوراطس آن زیادتی است نرم از ماده شخی الزج که در یکک بالا هم سیرسد و بدان سبب یکک در کشادن گرانی میکند و مانند سترخی می باشد و حرکت آن بالا
دشوار میگردد و ماده آن چسبیده و غیر متحرک بود و بخلاص سله و در سببش انصباب غلیظ است لبسوی یکک اکثر بصیلان موطوبین صاحبان کثیر العده و رمد
و زلزله و زکام و در بلاد جنوبی و فصل ربیع عارض میشود و این مرض غیر مخوف است و کدورت حواس عینین دوام تری چشم و سیلان اشک و عرق غطسه
و دشواری نظر بافتاب چراغ و روشنی و احساس غلط و ظهور انتفاخ و قومیان و انگشت وقت غم از لوازم او است صاحبان زلزله و رمد اکثر عارض شود و علاج
فصد سیر و کنداگر ممکن باشد و الاحجامت و اسهال مسهل مناسب حب ایارج و باقرص بنفشه فقط خواهد قوی ایارج فیکر او اصلاح غذا بگوششت طلیه و رو تلطیف تدبیر
و تعدیل مزاج و بریز از غلظت و دخول جام نمایند و آب گرم که در آن او و یخیله مانند باونه و اکلیل الملک و لثال آن چوبانیده باشند تکمید پاک نمایند و اطلیه و اکتحال
معمول بر آن زرد شکاشیات مایند و صبر و حفض و سگ قاقیا و قدری زعفران طلا نمایند و باعد من شکر گریخ باونه سفیدی پیضه شسته ضا کنند و اول فرور صفر پس
فرور اغبر پس باساقون اگر صبح و شام اکتحال کنند و یا قاقیا حفض سنبل الطیب صبر سقوطی عصاره مایند و واحد یک جزو عفران ربع جزو کوفته بیخته آب و در شتر
بر یکک طلا کنند و در شتر دیگر موبسده حوض سنبل موم است و شادنج مسخول صمغ عربی بر واحد یک قیقه قنطاری زنگار هر یک سودم قلیعانی بی سفید اب صاحب هر یک درم
اشق یک م صبر سقوطی زرد و در واحد نیم درم کوفته بجز بیخته آب شسته شیان سازند و وقت حاجت سوده در چشم کشند و اگر ازین ایر زائل نگردد بکار می تلخ نمایند و بعد از آن

مادون کتاب بران باشد و پارچه بستر که تر کرده نهند و روزی دو بار از زرد در آن من مانند بود و هر طرفه که در آن جفت و ششاید و زعفران باشد و عین نماند و باید که در آن روز صبح و شب
در فغانه بر بندد و صبح باز نماید که در روز خوده باشد بر آن هم که گذارند و بر جالی آن جفت و مایه طلا کنند و اگر در صبح جاب هم رسانند ششاید مایه طلا کنند و قوفلان بکشند نیز از طلا نمایند

برده

و آن دانه صلب است که اکثر در باطن جنین اصلی و گاهی بر ظاهر آن حادث گردد و سبب آن طوبت بطبی غلیظ است که بحرارت تجرید بر رنگ آن باطن سفیدی شیبیدانه
نگردد و فسل و صلابت باشد و ماده آن از کیفیت حرفه انداخته خالی نباشد و از این جهت گاهی در دکن و گاهی خارش و خارش آن مریض را خوش آید و بیشتر صاحبان مزاج طرب
و پرازی او در زمستان ببلدان گرم می رسد و از امراض صلبه است علاج اول تقطیر بر آن بقصد سهولت حساب است و در صبر و قویا نماید اگر بدن جمتی باشد او و میوه خجسته
طیبه که در آن تحلیل باشد مانند قطورات لعاب حله و تخم کتان و الا استعمال کنندیده به در وی قوی تر از آن پردازند و بر نفع مانند خا و خمیران گرم که بر کرم آن زمین صلابت
که خالی از تولید اندکی نفع نباشد مثل اشق و قنده در اینج موضع بطم و انزروت هر واحد در سرکه و در وی زیرت حل کرده بر یکضامه نماید و گاهی جاب و شیر و موم سفید و روغن گل
درین افزودن و قوی ساخته بجا آید و یا چکه خانه زرد بود بر آن بطوخ کنند و یا صحنه بطم و انزروت روغن گل و سرکه در آن افزایند و یا موم زرد و روغن گل و عسل ک بطم بر
خانه زرد بود حل کرده با شق محلول در سرکه آمیخته خا کنند و یا موم و اخیلوان گذارند و خا و اشق یا کسبک یا بارز و یا حلیت بستر که و گلاب حل کرده و موم و روغن بنفشه که خسته
و طلا یا پیرا سوسنی کند و هر واحد یک جز و لادن بیج جز و موم شنبلیله بود و انسی هر واحد نیم جز و برده ای روغن مسن یا زیت آینه طلا کنند و ایضا خا و انجیر بصل و شراب
و سوسنی پنجه نامر که در قنده افزوده ساخته و که با موم گرم و گذارند و جویشرا و حسل سرشته و که البصر ضعیف کند و صحنه عربی باب حل کرده و که امیخته ساند و که انفرغان بصل سرشته
و که انقلیسیا و که استعمال زرق باب و صحنه نامر که و که ابورق سه جز و میوه ساندک پنج جز و آینه و که امیخته ساندک اشق و که انضاد و طاک بطم با سرکه و در وی زیت و که لاک خا و
با شیر پنجه یا خا برین بر گانجیر و بعد از آن کمال بذر و زعفران غیر و ششاید اگر کسبک بعد از در و بر کسبک و ششاید اگر حاد و نافع است و اگر بد و تحلیل شود بعد از فصد و تقطیر
در عرض یک یا که آب شکر فند و ماده آن چنان آرد تا بعد کافتن یک ساعت بگذارد تا بخون از آن بر آید پس بر آن مال در و بر صفر بران باشند و اگر ششاید زیاد بود بسوزن دو
روز در کوبور پس با ششاید تقطیر طم و دیگر علاج برده است که در موم بر موم و قند استغراخ اگر قوت احتمال کند و واجب شمارند و چیزی که اشک آورد یا مریض کند چشم کمال
نمایند بلکه از پنجه و مرقی ماده باشد بصل آرد مثل این قطره چشمی که کوفته ده و از جو قنده که کوفته یک دم بردانه شیرین کوفته ده و از انزروت سفید حلی شیر خرد و او باک
چهار روز ششاید کرده بران شیر مار پس از آن خسته بر آتش زغال برقی بپزند تا که بپخته گردد و در دوام حریره آید و در اندام هر گاه دیگر مماند و یک و زرد یا چار بار در چشم چکانند
که این صلابت برده و تحلیل میکند و اگر تحلیل آن مشکل گردد و بستاند قدری حله اندکی گرم و کوفته خوب بپزند بعد از طی سفید کوفته قدری داخل کرده و روغن بنفشه
و روغن خیری اندکی بکافند و قدری سفید بپزیرد و غ آینه نامر با موم بپزند که مثل موم گردد و بعد بر یک با انضاد نمایند و سست بر بندند که از موم این ضا و نفع بر
می نماید و اگر صلابت زیاد گردد برده را با موم بردارند و قطع کنند و با و میوه خجسته محلول نمایند و هر گاه برده و پنجه متوجه شود علاج او الزام قطره و تقطیر چشم نامر بر قوفلان
مضروب سفیدی سفید کند که ماده برده را استخاص کند و هر گاه در برده باقی نماند و در سطح شود ششاید باها و ششاید ابض و ششاید کند که کمال نمایند و این ششاید
در قروح و جراحات اجفان و چشم تاثیر نیک دارد که ندر سرخ را تقطیر موم الاخوین انزروت سفید را بنشاسته صحنه عربی مساوی بسایند و بدان هر یک جز و زعفران
در یونجه یعنی نصف جز و اقا قیا کلنار هر واحد ثلث جز و با یک ساخته اند و بشیر خرد و سفیدی سفید رقیق سرشته ششاید که چکان سازند و اگر از آن فرور بسازند جاگرت

شعیره

و آن در می است صلب طولانی بسطک و اندک جو که بر کنار یک یا که یا در باطن آن حادث گردد و ماده او قریب ماده برده است لیکن طوبت آن کمتر و اقرب به بویست بود و از این جهت
سیلان می یابد و هر گاه با آن حرمت و حرارت باشد احتمال بسودا و بویست می نماید و نیز بعضی ماده آن اکثر موی بود و گاهی باطل بسودا و بویست و تحمل بعضی ماده او فصد غلیظ
محرقة و معویه است و بیشتر از زرد یا سبه هم می رسد آن مریض است سلیم قسمی از شعیره است که از اعروس گویند و آن شره
ششاید شیرینی باشد لیکن سرخ رنگ نرم بود بخلاف شعیره که سلب سفید و رنگ آن هر رنگ بپاک باشد این نوع بعد شرب خوری لغام و انزاد در اکل ظاهر میگردد

و اگر سنگی زبانی طویل و کفید آید گرم را اول میسوزد و ماد او این بیشتر خون فخالص باشد و تخم که بشود که در بندگی آنرا که نامش را گوشتی گویند که گریه گویند از هر چه در قبیل است
 علاج اگر کشنده در دست بود فصد فیضال تشنه بدن بر دوغ و بطبوخ فواکه که منع افقیه خون و بلیدای بندگی و ایا راج و حرق قایا و حبیب افقیه خون آسخته نماید و غرغره و حبیب
 و وقت بکار بر بندگی فکسین غذا و ترک طعام شب منخ از اشیای سجزه و طعمه غلیظ کند و بر بخار آب گرم و بر آب بیکه در آن ادویه محله چوشانیده باشند آب کباب سازند
 و اگر تخم روزه و آب گرم فطول نماید و در ابتدا بصبر و حشمت در مینا و کل اینی با یک کاسنی طفا کند و در ابتدا و از ترس زوی فطانی آب غنبت الشعلب تازه یا آب کشنی سبز
 طلا سازند و ریخته خراب و روشن گل مرسته خضاد کنند و در و زاول بیوتت گیر و بلیدای سیاه آب که کسار طفا کردن کند نام گرم کرده نماید آن یا شمش شتی کرده گرم کند آن
 یا غرغره کلان آب سوده طلا کردن یا روزه حبیبی یا کاشته سبز افکنده مگس چهار سبز خسته خراب یک عدد در آب سایدیه طفا کردن بعد از ظهور فنج زغال کشته دیوانا خام یا یک
 زعفران آب سایدیه خضاد نمودن و اگر مرسته فنج مطلوب باشد فتنفیل نیز در چوب آب سایدیه و یا حالتت بسیر که حل کرده گرم خلاصه فنج خانه زنی طفا کردن برای امرای دولت
 یا بجا در شعیبه بعد از ابتدا گرم فم فزوده در شعیبه و بالند و یا اشق و سبک در سر که در روشن گل خضاد کنند و یا هر چه در اولیتون یا فخران آب تر کرده یا بصل شش خضاد نماید
 و یا میجران کر بر باد و یا آرد جو بوزله با جری که راننده آسخته خضاد کنند و تمیزی که در برده گذشتت سفید شناسند و خضاد بیک سو سمار و یا صحن عربی بسیر که و یا بوز قیوم
 میسوزد و در دم آسخته و یا آسخته شش حبیبی بچینه تا ماهر شود سایدیه فزوده و یا آرد جو عوض یا سجزه در شسته و یا اشق میجره بسیر که حل کرده و یا هر چه در فخران در کلاب حل کرده
 و یا مقل الزرق آب بن صائم و یا الزر و زوت و زعفران کلاب حل نموده و یا قنطاریون فقیق یا آب سوده و یا آرد که نام آب عسل بخند و فتنه اضافه کرده نیز نافع شعیبه است
 و اگر فلقند و نوشادر و صحن عربی سادوی اشیا ف ساخته اول شعیبه و یا سمل خاریده خضاد نماید نیز سفید بود و طلا کسینج و آب بسیر که حل کرده و کما در بسیر که لخته یا آرد جو
 و قند یا بند گرم کرده یا نان گرم کردن به پیل یکی بعد دیگری و گندم خائیه و ماش خائیه بسین و نگیند بریت فانی که در آن مگس لکل افخته و در آفتاب گذاشته باشند تا آنکه سفید
 و گذاخته گردد و مالیدن مگس که سرد و زوده باشند و نیز مالیدن خون کبوتر و یا خون ارشان منی کبوتر صحرانی و خون ششینی که از اجزاء و فتنه یک جزو که در آن بود و ربع جزو
 یا سدس جزو داخل کرده باشند یا آب بسیر که مرسته و طلای اری یا سوس که در برده گذشتت امر هم در اولیتون هر دو احد نافع است و همچنین طلا بوم سبز و روشن گذاشته و سوس
 سبز بریده سایدیه آسخته در شسته در آب سایدیه یا سوزشته و یا آسخته یا بسیر که حل کرده یا نان حل بسیر که و یا آسخته خشک و قند شرباب بچینه
 هم میسوزند و کد اخاریدن با یک اشیا ف خضاد و در صغیر سفید و یا بلیدای س که بیکه اگر شیره انجیر بسین چوشانند و نان سیده و قدری قند آسخته خضاد کنند شیره تخم کبک
 و اگر در صحن چشم و سر گرمی باشد ابتدا فصد و اسپهال تشنه بدن و باغ بشیا و مینا و کلاب کل اینی و آب کاسنی طفا سازند و یا مینا و فخر صاف و خضص آب
 کاسنی و آب کشنده تازه و احتمال نماید و ایضا بدان طفا کنند و با بیکه در آن جو شسته بچینه باشد نگیند و اغسسال فنج بدان کنند و بعد زوال شعیبه به هر عدم قبول
 شود و دیگر نتویا و سزده و سنا فمقویات چشم و مشد و آن احتمال نماند و اگر شعیبه تخم نشود و بشکافند یا بمقراض قطع کنند و یک ساعت بگذرانند خون از آن بر آید
 پس در سفر بر آن باشند و تبره حوالی جرح است و صلاخ حزام و قنطاریون طبیعت کسینجین یا بارالقرع یا بارالفواکه و جلاب نماید که گاهی بعد از قطع شعیبه شخم آنرا کوبیده بسیر که
 در روشن گل آسخته بسیر میگذرانند و بد قاق کنند و فخر صاف و کلتا و فخر صاف و مالاخوین سزده قنطاریون فتنه سفید قلعی مساوی با ریاسوده بحر بچینه احتمال میکنند که همان در
 مضموم سگداند و اگر در چشم می آید شود و علاج در مینا و تبدیل فخر بدن کنند خصوصاً که آن الم سبب بط و قطع بهر سیده باشد و اگر از ریشه کاری در م نافع باشد
 استعمال تبره و قنطاریون و نالیف غذا نماید و شل و شوری بای چوز و مرغ و چون مزاج با اعتدال آید بر صوم سوخته و فتنه شای سوخته کند و تخم سادوی سزده
 بحر بچینه با سزده شود و احتمال نماید بر طبایع آن سزده کنند و تخم کبک که در شیره اگر از اثر فخر صاف باشد و ادویه اصلاح یابد و نه با سزده گرم زار بود و ادویه حاده باشد کار کبک بریتش احتمال
 توشه اطفال

توشه اطفال

و آن گوشت اندر دم است که بیشتر در باطن صحن سمل و گاهی در صحن انلی گاهی بندرت بالای صحن ارضاج حادث میگردد و در شکل شبیه تبوت باشد و باخارش چشم
 و لزج بود و ماد او آن خون فانس حرق است و بسیار است که خون از آن ترشح نماید و گاهی نه روزنگ آن نیز رنگ تبوت بود و سزده یا سیاه یا سبز بچینه خضاد آن از
 دم صرف یا فخر صاف یا سواد و یا صفر و سودا و این نیز شش شعیبه و بیشتر در صحن مزاج یا بسین کول و در خریف بلیدان یا بسیدی باشد آن مرضی است علاج و فصد آن

از این عسل بلبلان تا لیل جنبی و سلسله بنفشه و غیره

پس عرق جبهه و ارسال علق و حجامت پس سر و ساقین نمایند و مسهل سودا و حسب اقتیوان هندی و اسهال القرح بنفشه بلبلان و غار قیون و حسب خیرتین بنفشه بگفتند
 و از اغذیه بجز و حاره اجتناب کنند و بسفوف کشنده منع بخار نمایند پس بشکر طبع و یا بتوتیا یا باهمن بخارند و در روز صفر و شیان حمر سران گذارند و اگر باطل انگل
 نشود و بشیانفات آگاه و ادویه حاره مثل شیاف حضور و شنائی دلگ نمایند و باز بخار و شب یمانی و اشخار و نوشادر بر بقایای توت که در اندوه حکام استعمال
 دوای ساد چشم را بنحیر بر نمایند تا سیاه و سفید شدن توت و دوای حاد و عمل آرنه و بعد در وساعت استعمال دوای حاد و او که در چشم را چند مرتبه بشیر بنشیند و بعد
 زوال آن روایات و شیافات نسبت کم در قروح جنین می آید استعمال نمایند و با جمله علاج آن علاج جربتی می است علاج باهمن سر و استعمال ادویه حاد پس اگر
 زوال آن مشکل گردد و بنقاش گرفته از قراض قطع نمایند و در روز صفر بران باشند و بعد از آن شیاف احمر و خضروا بلیقون بخار برند و توت که بالای جنین باشد مرتبه بخار
 استعمال نمایند و اولی حاکم بحدیست اگر استعمال و از آن که در و با یکدیگر استیصال آن نماید که اگر از آن قیسه نماید از خضروا نماید و بعد از قطع بران آب نمک زرد خامه و کجا کند و در آن
 یزرده بپزند و در روغن گل مخلوط نماید و در ترک گوشت نمایند اگر استعمال ممکن بود بعد از قطع ادویه حاد و مذکور بود و در سطور استعمال کنند یا هم زنگار و توت را بپزند

تالیل جنین

و آن اجسام مستدر صلب است که در هیچ بزرگ سائر بدن پیدا میشوند پیش ما و در غلیظ سودای غلیظی است گاهی سودای موی و در بعضی سببان مواد غلیظی
 و یا سودای است پس اگر مال سفیدی بود غلیظی است و اگر مال سفیدی باشد سودای فولول می برآید و بلز سر سیرا قری گویند و غلیظ بیخ نرم را سمار می نامند و باشد که
 فولول بزرگ در جنین حادث گردد و منراج آنرا فاسد گرداند و خدارا که بران وارد گردد بطبیعت خود استحیل سازد و بدان سبب تالیل بسیار بهر سد و چون آن فولول
 بدو یا با قطع زائل گردد باقی تالیل نیز بر طرف شود علاج تنقیه بدن و داغ از خلط غالب مصلح غذا نمایند و در وی زیت بقوت هر روز تکرار بماند و صاحب روح گویند
 که مایه بدن کبر بر طب بقوت چند مرتبه مجرب مبرات است و شونیز و نمک سوده با سرکه مرشته یا کرناج یا حرمل طلا نمایند و در اومت تدبیر بر روغن بنفشه نافع است و کلا
 شوئیدن جنین بلبلان گندم و ضماد بسکه باشد خدای اخره و با جمله هر دو و اینکه در آن تلخی و قرض باشد نافع بود و مللای یوره در زنج و قلی خاکستر سلطه و نمک هر دو که در
 و اشق ریح جزو کوفته حقیقه باب مرشته قوی ترین ادویه است و اگر زائل نشود تالیل از روچینه گرفته بکشند تا به آن ظاهر گردد پس آله تیز اثر قطع نمایند و بگذرانند تا ساعی خون
 از آن برآید پس نج دوم الاخرین بران پشند و با پنبه کنند بروغن گاو آلوده گذارند تا باز عود نکند و اگر قرصه گردد و بکلمات قروح علاج کنند *

سلسله جنین

و آن درمی است از جنین غد که در یک غیر آن حادث گردد و بران غشای مثل خریطه جدا از جلد و لحم می باشد و با آن وحشی نمی باشد و قبول بعضی سلسله و پنبه
 بلخی است که از اخلاط محصور در اغشیه حادث میگردد و آن چهار نوع است یکی از جوهر شبنم طعم و شدیدی شبنم بلبلان غلیظی یعنی حشوان شبنم و عمیدیه و سبب آن
 مواد غلیظ بلغمیه است اگر بسیار غلیظ بود شبنم به هم میرسد و اگر از آن غلیظتر باشد شبنم و اگر در کمال غلظت و سودا و اویست بود کمی و فرق در سلسله
 و خراجات دیگر آنست که در خراجات مرجعی باشد و حرکت نمی کند زیر جلد بخلاف سلسله و چون راست بر سلسله گذارند چیزی شبنم به بی محسوس گردد که
 از زیر دست خارج شود و چون دست بردارند باز عود نماید و الصباب آن بلخی باشد شبنم بود و از ریح آن وسیع تر از سران باشد و نرم تر از شبنم بود و عمیدیه باشد
 و چون رخ آن کوچکتر از سران محسوس گردد شمی باشد اگر شبنم بلبلان هم باشد غلیظی بود و در جنین بیشتر بصبا جناب منراج بارد و میزان در ریهستان بلاد باز به هم میرسد آن جنین
 غیر معروف است علاج تنقیه بدن بلبلان غلیظی و غار قیون قوی ببرد و یا ریح نمایند و بعد از آن استعمال ضمادات مانند ترس آرد جوینت که شسته پس به هم و انلیون و پنبه
 از اغذیه مویلد بلغم سودا کنند و اگر تشکیل نشود شرط بر بند و اخراج خون نمایند پس بر آن ادویه آگاهانه دهند و الا بشکر کافور و مرغ غشای او بر آورند و بعد از آن مسهل
 و اگر غلیظ از آن بماند روغن گاو و یا دوای حاد بنهند که بوسیده گردد و با مساج خارج شود و گویند که در شبنم که با پیازیه تر کرده با ب گرم و ضماد بپوزدانه بیرون کرده و کلا
 ادویه آگاهانه بجز کافور جلد عمل آرنه و رنه بشکر کافور و اگر سلسله در داخل بیک باشد شیاف احمر بلبلان آنرا نافع است و باقی علاج از آنچه در سلسله مطلق خواهد آمد

قروح و قواکل جنین و اخراق آن

بدانکه قروح اجفان تفرق اتصال باجم و چرک است که در پاکت عارض گردد و اخراق تفرق بلایم است آن یا از اسباب خارج بود مثل ضربه و سقطه و نخس و خرق از آهن
 و جز آن یا از داخل بود مانند ورم حاکم متخجم و متفرج گردد و یا بشور متاکل علاج قصد کنند و سهولت صغیرا یا مطبوخ فوکه که مطبوخ و بلید و هند و هلال و تلطیف غذا و ترک
 بجم نمایند و جهت تخفیف و از انرا طوبیت بلع از التمام عدس شش در دست میزان به پوست آرد سرکه پنجه خنما و کنند و گذاشتن عصاره برگ با رنگ یا عصاره و طلیق یا عیش
 و پوست ما برین مطبوخ در روغن گل نیز مفید گفته اند و بعد سقوط خشک نشین زرد به بضمه مرغ باز عطران برای اندمال گذارند و یا شیان کند و شیان با بار و شیان
 احمد بن و شیان و مطبیطقان استعمال نمایند و از نشاسته سه درم سفیده ازیز و انزروت هر یک یک درم و زرد سازند با کجه علاج قروح جبین مثل علاج قروح سایر
 جسد است و در اخراق آن اگر در جلد نقصان نشده باشد جراحت پاک کرده هر دو لب و بهم آورده بدوزند و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد
 و اگر در جلد چیزی نقصان شده باشد از وی در ملائمت جلد مثل انزروت هر دو درم سفید زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد
 و در عطران هم الاخرین ساخته استعمال نمایند اگر تخفیف منظر با شاد زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد

سفید جبین

و آن قروح صغیر است که در برنجی اهداب هم میرسد و قشور مانند سوسن از ان جدا میگردد و اگر ماده آن شدید الفساد باشد فرکان بریزد و شفاز متفرج گردد
 لیکن چون ماده آن لطیف بخاری است بزودی اندمال می یابد و گاهی تا جمیع جبین از او سفید و سبب آن بخار سودای عفن یا بلغم عفن است یا مخلوط بهر دو و گاهی
 صفراوی بود و بعضی گفته اند که سفید و قسم است و طبعه یا بس سبب بلغم شور یا بلغم مخلوط به صفراوی یا سودای عفن یا بلغم عفن است یا سفید است یا سفید است
 یا کجه نظر کنند اگر سفید با سیلان صدید و مائیت و سفیدی رنگ باشد و طبعه یعنی بود و اگر با خشک میشد و کدورت رنگ مائل به سیاهی باشد سفید یا بس سودای بود
 و اگر هر دو رنگ محسوس گردد هر یک با صبر و ماده مذکور باشد و اگر مائل بزودی است صفراوی بود و سفید کثر با جزئی یا بس که اول در خزین بلدان یا بس حاد شود و در خزین
 علاج قصد و تحقیق بدان سنز ماده غالب سهولت مناسب آن نمایند و هلال غذا کنند و از بلوغات تا بلوغات اجتناب نرند و افندیقه و شوربای چوزده مرغ بخورند
 و برای تحلیل و تطبیق کسر حاد ماده ملائمت تمام نمایند و کله قند و سفیداب و روغن گل بر پاکت آن در دوام و اسنگ زد و چوب زراوند و صراف با سرکه سوده استعمال نمایند
 و بعد سستن موضع بلغم چند روز سوسن گندم البیدن و روغن گل حوض و مایه شاور عطران سودمند است بعد از ان شیان و عطران برود و صرم و یا شیان احمر یا شیان زرد که کتال
 و کتال شیان احمر لبرین به شوره خلاصی چرب است و بعد خروج از حمام روغن گل سفید البیدن برگ سوسن بران سست در دو ششم مرتبه برین سفید است از عجزات سودای طلای پاکت سرد است
 و حای کوی نیز نافع و اینها در طبیعت بلغم و اجتناب از غذای کتال شیان صفراوی از ان شیان احمر لبرین نیز سودمند است و سفید طبعه و سفید غلبه غالب از سفیداب قلیبیا
 گذارند هم الاخرین مساوی سوده بجز بجز کتال نمایند و بعد از ان کتال شیان احمر لبرین و شیان احمر حاد و در نوج و طلا بر روغن گل که در ان خاکستر پوست مرغ یعنی
 پوست شتوک یا کاغذ مصری سوزند داخل کرده باشند نافع و لقبول است بن قره و در هر سه روز یکبار یا راج فیکر یک شقال خوردن در آخر روز شوربای چوزده مرغ تناول نمود
 و در طی روز ماده مرتبه باین نوع عمل کردن از ورم حمام و زرد خروج از حمام تدبیر بر روغن گل البیدن قندیل و سفیداب بران اجتناب از زولدرات سودا و اعتدال با چهلان خوار
 و بزغال شیر خواره و گوشت آن زرده برفینه نیم شربت درین مضر مفید است با کجه چون سوزنده شود بحسب اراج تنقیه و شیان احمر حاد کتال نمایند و اگر زائل نشود بران شرط
 و روغن از ان برآرد و یا بشکر طبرزد بخار ببطوریکه در جرب اجفان بیجانند پس کتال بر شانی نمایند و باید که هنگام استعمال شیان سفید را بمیل حک نمایند تا در پوست
 تاثیر نماید و در سفید یا بس تطبیق بدن با الجبین مداومت حمام با شیرین تناول زرده برفینه نیم شربت چوزده مرغ فرود صفا و تقوی طی روغن برفینه و موم و پیس مرغ زاده

نمکه جبین

و آن شور صغیر از ان است که در پاکت با نذکی دم حادث شود و زرد و متفرج گردد و سببش انصاف خلط حاد و متفرق صفراوی است بر جن و بعضی گویند که نمکه سه قسم است
 سنا عید جا و رسیده و آنکه سفید و در اول ماده صفراوی قوی است و در دوم صفراوی غلیظ مخلوط بلغم و در سوم صفراوی حاد و متفرق و نشانش ظهور ورم مثل ورم بشته گسل
 مائل بزودی و التهاب نخس و زرد بعضی اکال با دریب مانند ریب در جرب و سرخی و سببری پاکت گاهی ریشتم بعضی فرکان و شنگا فتن بیخ مویا و میشته رضا جنان

حکله اجناس و ماق

و آن خارش است که در باطن پلک بیشتر در ماق عظم و قریب بدان گاهی در ماق هضم و گاهی در تمام پلک بهم میرسد و با سرخی و خونی سیلان اشک شور باشد با آن خشونت معتدله و بیشتر متفرج و منشف شود بخلاف جرب سببش طوبست مایع بدنی است خواه از خلط حار باشد خواه از غیر حار و تقوی جالینوس از آن مایع غبار خیز حار است و مع فساد و فتنه و خوردن توابع ملوحات که کوی و تقوی حار و مانند آن علاج آنچه در حکله العین گذشت بکار بندند مثلاً کاسنی تازه یا تخم آن کوفته بروغن گل بر پلک نماید و تصحیح چشم نام ترس نیز مفید است نماز و پلید سیاه نماید کردن نیز مفید و ترمخ دادن مرطوب کننده و اگر کفایت نکند عدس متشکل سرخ سماق شحم انار و شحم شترت خندانیت و شیای سماق یا رود حصرم یا قوتیای اربلی یا بچشم و آب سماق اکتحال سازند و چشم را با آب بگردان گل سرخ و عدس جو شانهیده باشند بشویند و شستن با گندم نیز نافع است اگر فایده نماند و فصد بر کنند و بعد از آن فصد رنگ پیشانی کشیند و سهیل و حب یا ریح و قوق یا اوایا ریح مقوی یا سبطیخ هلید و شاه تره و یا مارا الجنب حسب خلط غالب بادویه لائق آن کرد و رسد بعد از آن کمال در صدمه مثل باسلینون کل عزیز یا اوروشانی اکتحال سازند و زنگار مخلوط با گیاه فلفل و قلقطار در جیبیل و سنبلی هندی او سرکه مخلوط با آب هر واحد جالب مسدود نافع حکله جنین است اصلاح غذا بر تن اول گذشت بزغال و حلمان نان گندم صاف و تقوی یا تخم مویز و مانند آن و ترطیب مزاج بد و ام حمام با آب نیکوم و مروحات بادمان شیرین مثل و غن کل و بنفشه و قیولیات بر سرداشتر به مرطوبه مسکن اندک و حدت نده درین باب بود و بدست و اگر با حکله طوبست باشد و دای اسطرطیس یا اسطرطیسین نافع بود و تقوی و فسن قیور سرکه مخروج آب زریل حکله است اکتحال آن بوسه حرق منسول و کز اخلاط و کزنا گندز و کزنا صبر و کزنا آب پیاز و کزنا قوتیای کرمانی و کزنا دختان بطم یا مریه یا نظران یا زفت یا کزنا یا قتلن هر واحد مفید و کزنا گندم مخرفه که در آب یک رطل سماق یکس و قویه جو شانهیده باشد تر کرده و کزنا قوتیای کرمانی دو درم پلید زرد صبر مقوی فلفل و فلفل نامیران زرد چوب هر واحد یک درم مثل غبار سائید از اینها گذزانیه با ریح هر هفت روز یک بار آید آینه شده اکتحال نمودن نافع حکله ماقین است جالینوس گوید که هر گاه او دویه موضعی قبل تصدیه سهیل استعمال نمایند چشم و رخ و ضربان و باعث آن انقباض بادویه و سوسوی چشم حاد است که در ترک نمک و ترشی داد و پیر و اخذیه حریفه نمایند و باطله علاج آن مانند علاج خشونت و جرب نیست

جرب الاجناس

و آن خشونتی است که در باطن پلک بالا با خارش و بشور بهم رسد و در لوبت رویه ماله بوقریه است حاصل از خون حاد یا خلط حاد و دیگر که اولاً با حاد خارش اندک است و بعد از آن خشونت مع وجع و نقل پلک بهم رسد و پلک سرخ گردد پس این اعراض زیادتی پذیرند و متفرج شود و بعد از آن بشور صغیر صلب پیدا شود عند اشتداد شقاق و رجه و تورم و بعد تنقیه و کثرت استکلا و سه در مزاج و مانع از اسباب است که اکثر در شان بعد از قروح عین برسد بود و آن چهار نوع است اول اسنبط نامند و این خشونت خفیف با سرخی باطن پلک و مسدود میباشد و از دواست غبار و دخان خوشنمش بعد از در نظام سپردن و از اینها هم بعضی در پهنی و سوزند میری سماق به تنقیه خلط و دیگر خیز از خلط و اجسیلا استفرغ و دادن دواهی خلط مستوجب تونین مثلاً استعمال مبروات کشیر که بدان سبب قدر از فضول غلیظه کشیفه با کیفیت حریفه از آن در زیر غشای پلک محبتس باقی ماند و در آن حرقت و لذع بهم رسد و باعث خارش اندک و بشور و مسدود و این بیوفانی اسطرطس نامند یعنی خشونت و تورم را حصفه گویند و این نوع اقوی از اول است گاه عقب برسد و گاه بدون مدار بخارات حاده حادث از اختلاط حریفه حاره که زیر غشای داخل عین مستکن گردد و حادث شود و صورت آن شبیه بصف صغیر و نه بود که اگر آن سفید باشد و از آن بشور خفیف قوی پیدا شود و چون در علاج آن اجمال نمایند و یا حک کنند آنرا دمه و سهیل و بیاض عین بهم رسد و این بیوفانی طراخوطس نامند یعنی حدت و تورم را تینی خوانند و ایل قوی از دهم و گویند که شترترین انواع جرب است و سببش فساد خون حدت احتراق آنست بحدیکه در گوشت پلک همراه کند و آنرا فاسد سازد و صورت این نوع خشک و انهای انجیر است اسفل آن سفید و سر آن تیز که یکی با دیگری ملتصق باشد و متفرج شود و باعث هیچان در گرد و در و این بیوفانی سو قویسیس نامند یعنی تینی سو قوی بلغت ایشان یعنی انجیر است و نزد این سرافیون آنرا تینی ازین جهت نامند که در ضمن شقاقی پیدای شود و مانند شقاقی که در جوف انجیر بهم میرسد و بعضی در روچه تمییه آن گفته اند که در آن شقاق میباشد مانند شقاقیکه در پوست انجیر بهم میرسد و در نوع چهارم جرب اختلاف است بعضی گویند که چهارم بردی نامند

و آن شنبیه بوده بود این نوع بارند و بسیار است که بی رده جوش گردد و صورتش آنست که دانه سفید زرد رنگ با لاطا هر گرد و وقتی با لاطا و گاهی با خارش که علیل
 بخارش آن لذت یابد و بعد از آن الم زیاد گردد و باشد که باوی شغری نماند پیدا شود و سبب آن ماده مرکب از کیفیت فاسد و حریفه کذا عد و رطوبت غلیظ است و بعضی
 گفته اند که چهارم راهی گویند و آن شنبیه پدید می آید و سبب آنست که قرقر گردد و بالای آن خشک ریشید پیدا آید و این قوی ترین انواع جرب است و مزمن است بطویل و سبب آن
 فساد خون و حرمت آنست و بقوی ماده سوداویه متغضه است این ایوانی طوطی خیس یعنی مجرب نامند و کمترین که این بزودی متغض گردد و سبب غلظت کثرت ماده
 خصوصاً چون کهنه گردد و بعضی گویند که نوع چهارم جرب اخشونت و صلابت زیاد و بطویل المدت است و لهذا صعب ترین انواع است خصوصاً که بطول انجامد و علیل
 بیداری کشند باطله طریقی تشخیص اقسام مذکوره آنست که پیکر نفس برگردانیده در باطن آن نظر کنند اگر در آن سرخی بسیار و خشونت اندک نباشد بخار منبسط با وج
 و سودا باشد قسم اول بود و اگر در آن انزاع خرد سفید ریشید بحد فساد رک گردد و با وج شدیدی مثل پیکر خشونت و سودا زیاد از اول بود قسم دوم باشد و اگر در آن غلظت خشونت
 شدید بحد یک در باطن پیکر شقاق مانند شقاقیکه در انجیر باشد یا تقیر معلوم شود و سرخی و وج و حکم و غلظت اجفان شدید تر بود قسم سوم باشد و اگر میل آنند بیاض یا کبود است
 و خشک ریشید در ریافت گردد و خشونت و صلابت در آن زیاد از انواع دیگر و بطویل المدت بود و یا شغری نماند یا با وج بود و گویند که رومی ترین انواع جرب آنست که بعد
 رده هم رسد و سالمترین جرب آنست که بر آن حکم تنها مقدم باشد و از جرب بعضی قوی در آنند ایضا باشد و باوی در باطن پیکر خشونت و سرخی اندک باشد و عقب حکم بهتر رسد و بعضی
 از آن مزمن غلیظ بود و در آن شنبیه یا شقاق محسوس گردد و خون غلیظ باشد و عقرب مد و قرقر بهر سه اکنون بدانند که چون سبب غلظت اسباب اقسام جرب و ای جمیع اقسام
 بیک تدبیر نیست بلکه بعضی با شلال است و بعضی از آن غلظت را یک یک از اول علاج کلی اقسام جرب مقدم می آید و بعد از آن علاج مخصوص هر قسم آن مسطور گردد

علاج کلی اقسام جرب

هرگاه در ریافت مقدار جرب باشد باید که اولاً باطله جرد و قرقر متوجه شوند و بعد از آن توجه علاج جرب گردند و ایضا اگر باوی مرضی دیگر باشد و الا اهتمام شدید تر از
 هر دو نمایند و چون با جرب دم و قرقر جمع شود او بی حاد و قویه استعمال کنند و اول علاج اقسام آن در صورت غلظت خون فصد قیضال است و در اوست استقرانغ فصد
 هر چند در ای دو مرتبه باشد اگر خون بسیار غالب فساد آن ظاهر باشد و فصد را قین و جبهه حجامت بعد فصد کل یعنی اقیفال و اکمل و حب الزراع و در اغلب احوال تنقیه بر
 بدو ای مثل مطبوخ فواکه یا خیار شنبه یا نقوعات یا شربت زرد بپوشه یا بلخ بلیله یا قرص بپوشه یا بلیله زرد و شکر یا مدخ مقوی تر بد و غار لیتون ایان جرقه یا باطله جرقه
 و یا بجز بر وجب هب قویا و جالب قیون بحسب حاجت نمایند و ایضا بر تنقیه سر و چشم غرغره مثل سکنجبین و ایان جرقه فیکر کنند و سوطا مرتضی استعمال نمایند و اگر چه چند مرتبه
 جاوشیر هر واحد نیم دم صغرفارسی حنظل مندی زعفران کبر لیزر و در سن من زردت هر کدام یک دم کنش بیچ دم بار یک است و این در آب زنجبیل بقدر فضل جرب بسته سودا کنند
 و بعد تنقیه نام بر آن موافقت نمایند در جمیع انواع جرب جرب است و قبل از تنقیه استعمال آن ضروری است و از تنقیه در اوست استجمام یا شربین بیکدم سازند و از آن چه موجب استعمال
 راس و عین و جلا کیموسات و فضول انخره و دیگر در اجتناب نماند بعد از آن که از او از شدید و حرکات ضعیفه متعجب جع و غضب کثرت کلام و بیست نمودن بالین و طول آن
 و از خیار و روان بوسیدن و اوج منقده احتراز نمایند و روغن بر استعمال کنند و با حمله از هر چه باعث سودا و سودا بسوی فوق جذب آن بسوی چشم و چهره گردد و منع نمایند
 و تخفیف غذا و تلطیف او و ترک شکار کنند و با وجود این تدابیر لابد است استعمال لطیفه ترسیب برای تعدیل مزاج مثل آشاسیدن آنش جوشکر و نقوعات از عذاب آلود و زوال
 و مانند آن خصوصاً مطبوخ برگ جناد شانه تره عناب هر چه که اگر قبل از فصد نیست روز به بند و بده فصد و تنقیه نمایند برای صلاح ماده و تسکین آن مجرب است و استعمال
 بقول سهروردی طبعی مانند خیار و خیاره و کدو و خرفه و زورات لطیفه نافع و ترک شیرینید و چیزهای شور و جففات ترک لحم حتی المقدور و مناسب اگر گوشت استعمال نمایند
 گوشت بزغال و حلال و جویم غریب دهند و مان آر دکنم پاکیزه حیالطوخ و زرد بپوشه و زرد بپوشه و زرد بپوشه و زرد بپوشه و زرد بپوشه و زرد بپوشه و زرد بپوشه و زرد بپوشه
 دهند و از او سودا و ضعیفه یا زوی سبب مثل خیار ساید و یک سبب ساخته بر آن باشد و سه ساعت بگذارد که معمول است کافور در آب حل کرده نیز نافع بود و بعد تنقیه استعمال
 جالیات مثل کباب با کبک یا سرکه یا سرکه نیز سفید است لاجرب که از آن کشور مثل سبوس جدا گردد و خاکستری انسان و حنظل صبر هر واحد تنها سودا و قطره
 در آب ترش و سدر و زعفران میکنند بعد از آن که بالین از علاج جرب مانده باشد و چکانیدن کباب در آن ممله ترک کرده باشند نیز سفید است و استعمال سبوس حنظل و ساق

موجب نوشته اند و در باب یک جزو مشهور خاص و جزو سوده بجنس سرشته و یا صبر سوخته یک جزو نوشاد نیم جزو کوفته پیخته شده است که استعمال نمایند و یا صبر سوخته و نوشاد هر کدام
چهار درم صمغ عربی دو درم کوفته پیخته یا سرکه سیاه در دو درم سایه خشک کرده سر سه سا نموده احتمال فرمایند و بعد فصد دست و مسهل شیافات لینه و مرارات و دیزج
و ابارازاد و بیله نایجه است و شخمای امرکیات مذکوره در فصول سابقه مسطور شد بعد به اعاده فصد جهه و رنگ نایق کنند و تلطیف غذا بقایب و استحام حتی الاستحسان
این در و رکبب نمایند از محرمات ناجیه چیمه است خاکستر سوی انسان چهار روز و هر واحد یک جزو و شکر گز و زنجبیل نیم جزو و قرض نایق صبح هر کدام ربع جزو
سائیده مکر رکبب کنند و گاهی بصبر بنوا و کذا ما زود و عصاره قطور لیون صحت یابد و یا شیاف علانی و شیاف غز و شیاف نیشانی و شیاف سماق بمعل آرزو و صکن
بشیاف احمر و زور و صفر و یا با سلیقون بعد از آن با خیزر سفید گفته اند و ایضا احتمال اقلیمیای نضی و توتنیای کرمانی و شکر و یا اقلیمیای زهری یا سرطان بحر یا
محرق مشسول یا بصر ضب یا زبل حردون و یا آب بوس سوخته شسته و یا قوفل یا عصاره پوست زرد اترج و یا پوست بیضه مکلس یا بول صیدان مسعود و زرف س
و مسحوق و یا خون حمال خشک کرده سائیده و یا زهر کلنگ یا کبش یا دپ یا خروس یا رخمه یا عقاب یا سر خشک کرده سوده و یا توتیا و آب پیاز مساوی یا زرد لیم
و یا قشقرک بر بریان سوده و یا تخم قطف و شکر مساوی سوده یا انبه یا می که نموده و یا قشقرک محرق یا قندیل محرق یا پسته در آب حل کرده و یا شادنج مخلوط با بوس
و یا بر سیاهوشان یا زجاج محرق و یا شکر گز و یا خضضا بنصفین قطع کرده سیل در آن تر نموده و یا عصاره فراسیون هر واحد نافع جرب است که اختلا و مسو
انسان سوخته و در دستک اضافه نموده و یا زوقای رطب مخلوط شخم آرزو یا آب خوره جو شائیده تا زیاد از نصف فانی گردد در آفتاب گذاشته تا قوس شود
و یا عصاره قطور لیون و قیق در آب حل کرده بعد حک جرب باب انار تر نش و بعد قلب جن تاد و ساعت و یا زنگار بعد از مقلوب داشتن بیاک تاد و ساعت و یا
حجر سیوس یا زرنج و یا زفت بر بارچ بالیده و کذا لکما چشم سماق یک نیم اوقیه در یک رطل آب جو شائیده و در آن پارچه تر کرده و دور و کیناش قرض بار یک سائیده
بعد قلب جن الم شدید می آرد و تاد و ساعت بر آن صبر نمایند که بعد از آن نفع عجیب بخشد و حک جرب از اقا قیون صمغ بصورت بلوط ساخته و کذا از زنگار نیز سفید
و اختلا و نوشاد دراد و جرب کذا استحقاق حال جرب در صلا یس و سسته آن مقوی فعل آن است و چنین گوید که از زنگار سه درم سفید راج دو درم و نیم سائیده
باب شیاف ساخته و جرب جن استعمال نمودن منفعت عجیب آرد و بقول ابن رازی شادنج و زنجبیل مساوی مثل غبار سائیده در شراب بیانی شیاف ساخته که حال
جرب بیاک از آن کند و بدانند که بقول از ای حدت او بید قدرت علت باید و او بیه موضع استعمال کنند مگر بعد فصد و استغراغ و نقاع بدن لاسیما صبح بیاک بود
تا بر نفس آفت نیرد اقوال اطباء بقول شیخ در ابتدای جرب شیاف حمر لین و بعد از آن شیاف خضر لین نافع است و اگر قوی تر از آن خواهند امر حاد و خضر حاد
و طر حاطیقون و کل اسطرطس و شیاف زعفران احتمال نمایند و گاه معالجه می نمایند بزهر و زهر و خیزر و نوشاد و مس سوخته و قلع لین مجموع با هر واحد تنها
و با سلیقون شیاف را دی جید است و دوای اسطرطس سخت سودمند است و یا بگریز مس سوخته شانزده جزو و قلع شست جزو و اقلیمیای چهار جزو و هر دو جزو
و زعفران دو جزو و زنگار پنج جزو و صمغ بیست جزو کوفته پیخته در آب باران سرشته بکار بند و یا قلع در قلع نوشاد هر کدام یک درم زعفران خضر هر کدام شش درم
سنبل الطیب چهار درم کافور یک انگ بار یک سائیده وقت حاجت احتمال نمایند و با جلد با کمال حاد و حال لب و بوع و مشقی رطوبت احتمالی کنند بعد کسید چشم
بیا بوند و اکلیل الملک اندکی نمک تعاده حمام و از کمال موافقه برای جرب برود و حصرم و اقوی ازان و شنائی و شیاف سنبل است و چون در جرب حرارت یزد
بشادنج احتمال نمایند و از او بیکه باعث الم شد بیدگردند اجتناب و بزرد و هر گاه درین علت خارش سخت پدید آید کاستنی تازه کوفته قرص ساخته بروغن گل
مسح کرده وقت خواب چشم بزنند و سفیدی برضه و نشاسته در گلاب حل کرده چشم بزنند و اگر کفایت نکند ضماد صدف و شحم مان که در باب حکم گذشت بکار بند
و شیاف سماق و چشم کشند و اگر فائده نکند فصد و مسهل و تعدیل تدبیر نمایند و فصد درگ پیشانی نافع بود و طبری گفته که علاج جرب چکانیدن سرکه و استعمال حمام و تدبیر
و بر زهر و تلطیف غذا و احتمال باد و بیله نایجه است و جمیع انواع جرب که محتاج بجمک باشد باید که طبیب آنرا حک نماید مگر زهر طر که از هیچ ادویه دیگر نایل نگردد و قبل از
تفصیح بدن نیز دست بآن نزنند این امر ایوان گوید که علاج در نوع اول جرب باد و بیله حاد و بلطفه جالبه مد معده مانند و شنائی و شیاف احمر و شیاف خضر نمایند
و اگر جرب ریه بهر سرد باد و بیله جرب ادریه صلح در غلظت سازند و اگر جرب قرص در چشم بهر سرد که بسبب صحت ماده نایل آن نماید استعمال ادویه مغزیه لطیف نمایند و اگر جرب

در برزخه و در تبخیر می یابد و بقول جالینوس علاج این نوع جرب که از شمس و خبار حاد است و شویب و کبک بآب نیکرم و بریزه از ماحت و حرارت و حوصه است

علاج جرب صغری

بد قصد سر و اسهال الطبخ لیلی یا اقیمون و سهیل و حبایاج و ماء الجبلی و آب شاهتر و بحسب فرج نمایند و بر اغذیه لطیفه حتی المقدور اقتصار کنند بچهار چیز
اکتال نمایند و اگر فائده نشود بشیاف احمولین یا شیاف خولان در و در صغیر و در و در شایا اکتال کنند و با شادنج عدسی دو درم و سنجح یک نیم درم کثیر انیم درم درم درم
که با رست یک درم صمغ عربی سینه یا سحر ق اقیعیای فضی اقیعیای ذبی سبب هر یک و در آن گاف لعل سفید نیم دانگ کوفته بچینه سخی بلخ نموده آب باران یا آب جوش درده
صافی خوب مانند عدس سازند و هر روز یک عدد از آن آب سائید و اکتال میل نمایند و حک نمایند بان دو اسبیل پس اگر بعد اکتال آن گرمی پیدا شود چشم را
ببرود و بقیسجی خاک سازند و باز اکتال بدان نمایند و باید که این نوع را بشکروند و حدید و غیر آن حک نمایند که بسبب بودن این قسم در سطح و عدم نفوذ آن در غشوی اکتال
خزق غشای صمغ و انسداد جنین دارد و در غرض و رت شدید حک خفیف جانزدار و آشته اند و ایضا استعمال روغن ما و اکتال با شیای حاد در برین نوع نشاید و اگر
شیاف حاد اکتال نمایند البته بعد از آن برود و بقیسج استعمال کنند با کجاده در علاج این نوع بسیار است و اکتال نمایند و این نوع با زردم بریزه و تقویه بدان
با دو یه موافقه سریع الزوال است باید که این عمل آرد تقویه آب کف دریا نشاسته صمغ عربی مساوی گرفته بشیاف ساخته وقت حاجت اکتال نمایند و از صمغ
اغذیه مؤکد خون بسیار بریزه کنند و بر غذای کمتر اقتصار و در زردم این نوع اگر بقیسج سریع الزوال است لیکن نکایت او عند خطای علاج عظیم می باشد

علاج جرب متوسطة

بد قصد کر و تقویه مسهل سودا و غرغره و سوغات و استعمال حب بنفشه در بر سفیده و بار اکتال با سلیقون و شیاف احم حاد و شیاف انضغ نمایند و اگر تحلیل نیاید بشکرو
یا زردا بجز جربید بخارند و بر آن آب بریزه کرانی و نمک خامه و بچکانند و زرد و بیضه مرغ و روغن گل آد و سندر و در چشم ضحاد نمایند و در روز سوم یا چهارم و بعد از آن شادنج
منسول و با غرغره اکتال کنند و بعد از آن اکتال بشیاف انضغ و با سلیقون نمایند و اگر بعد با جوبید گرمی در چشم بهم رسد شیاف بیض استعمال کنند تا آنکه حرارت تسکین یابد
بعد از در صغیر و بعد از آن شیاف احمولین حاد و در و در صغیر کبیر پس شیاف انضغ و با سلیقون در کیشیاف استعمال آرد و با کجاده درین نوع اگر ماضی نباشد بوقت محتمل بود
چند بار متوالی قصد فیعال گیرند و اسهال طبخ اقیمون بخندد و در پی نمایند و قصد رگلاق یا عرق جوبید کنند و از صمغ مؤکد خون کثیر بریزند و بر غذای اقل
و الطغ اقتصار و در زرد و بعد از آن بشیاف احم حاد اکتال نمایند چون در مزاج گرمی پیدا گردد آتش میندازد و اشعیر با عناب لاخر کمیند و هر صبح استعمال نسیم و بنفشه مرغ
و غذا فوری ماش مع اسفناخ مفید بود پس اگر کم نشود و صلابت بهم رسد بآله و زرده مک نمایند ببلایمت تا آنکه سست حاصل گردد و بعد حک اکتال بشیاف بیض محلول
بشیر خرباشیاف ابار نموده باشند اگر از آن التیام پذیرد و بهتر و الاموم صاف روغن گل بر آتش که اخته قروطی سازند و بر آن اندکی سفیداب منسول یا شیده بریزند
تا مثل مرم گردد و در ماون انداخته آب سرد بر آن ریزند و مانند و همچنین باز آب بر آن ریزند و مانند تا سفید گردد پس قدری از آن بگیرند و بر شنگی گذارند و بر آن
اندکی از زردت بشیر خرب در زده یا شیده بسنایند که خوب مخلوط گردد پس بر سر قدری از آن بگیرند و زیر پلک بگذارند و بر چشم فاده آب کاسنی و آب برگ
عناب شنگل تر نموده گذارند و بپزند و در مرض ابر پشت بخوابانند تا آنکه دو اشعل گردد و برینا بدین چشم را بکشایند و از پنجه بلایمت پاک کنند و اکتال برود
نمایند و اگر در باطن جنین چیزی ششید بنسج عکسوت دیده شود و شیر دختران در آن بدوشند که پاک میگردد آنرا زوی باید که در صبح ایام این مداوا از مراحات مزاج
علیل مافل نباشند چه با وجود تغییر مزاج بدن علاج چشم فائده نمی بخشد و اگر این قسم جرب خفیف باشد باست که انتفاع می یابد بچک از شکر طبرزد و جوبید

علاج جرب بزرگ و حاد

در ردی تقویه سهیل و حب ایاج کر کنند و استعمال سوخته کوره بالا نمایند و چیزی که باعث تسهیل گردد و در مصطلحات اکتال نمایند بکجا آنچه باعث تسهیل و ترفیق
ماده گردد و مثل خور و نما و غیره که در تقسیم فصل برده مسطور شد استعمال آرد و اگر علت دشوار و صلابت آن زیاد گردد و بشکر طبرزد و حک نمایند و اگر زایل نشود
حک بپزند نمایند پس دو یه صغیر و شیاف انضغ و غیره تدبیر که در برده گشت بکار برند و این جمیع تدبیر با زردم بریزه و تقویه استغراق باشد اگر قوت تحمل بود و هرگاه

چشم گرم گردد و باد و یکه زده آنرا خشک نمایند و بعضی گویند که علاج آن اکحال السباق و زعفران و در قشیشای مخلول آب اندکی سرکه است و حکم نمایند
 باطن پاک است بشرط زرد و یابریک آنجه رو یا سجدی اگر احتیاج بدان شود و گویند که اگر جرب غلیظ بود در آن رطوبت بظاهر باشد تناول این جرب از نافع است صبرده در چشم
 پنج درم مقل در دم شربتی ستم درم و این کل نافع بود روح نوشاد در هر یک چهار جزو صمغ عربی دو جزو و سهراب سرکه که منته ساینده خشک کرد و اکحال ساینده کافور
 نفع میکند آنرا شادخ و مس سوخته هر یک پنج درم و اقل فلز نیم درم زعفران دو درم کوفته بحر بنجسته استعمال کنند و در عدسی تقویه بمسول سودا و حبث بیون کر نمایند
 و طبوخ انقیعون تردی ملوی خان و مار الجبن برات مع حب الاجرد و سفوف آن بنهند و مسعودند کور و غرغره بکار برند و تلطیف تدبیر و حکم بزرگ انجیر یا شکر کوفته
 و یا حدید با سفتقا کنند و گویند که این کمتر بود و علاج پذیرد مگر آنکه پاک اگر در آنند و حکم نمایند با آنکه اینی که آنرا زده مانده و اتصال آن نمایند پس او با باد و
 که با آنکه زده و تلطیف طبیعت نمایند و هر صبح استحمام کنند و اکحال تخم قطف باغی خیلی مفید و کند اخبث الحدید که منته این در ای تالیف حکیم کبیر علی خان جرب است
 پوست تلیله سوخته شیان ما یثا صبر خسته نینب سره هر یک سه ماشه در گلاب صلیا کرده پس بر یکشند و هر چه در علاج کلی جرب نوع سوم مذکور شد بعمل آرد

سلاق

که یونانی بر ویسیا گویند و آن غلط و سمرخی و خارش کنارهای پاک است که بر خنجران و تقریح اشعار مودی کرده و اکثر بعد از مدتی باعث سودا تبیری در علاج
 و کثرت احتمال هرات شود و اطفال را بسبب حرارت و رطوبت مزاج و کثرت گریه ایشان عارض گردد صاحبان اخضر یا البسه او در حسن جوانی تابستان بدان
 بهم رسد و سببش ماده غلیظ روی اکال بورتی است و آن بیشتر بلغم بورتی باشد و گاه غلی که حرارت غریبه بغض اجزای لطیفه آن تحلیل بر دو بود و اوبیت نرسد و تشخیص
 هر دو سبب چنان کنند که اگر سمرخی زاده باشد و نقل کم دومی بود و الا لامعی باشد و سلاق گاه تازه خفیف مبهندی بود و گاهی که منته فزونی دی در تازه آن خارش تمام
 و اجحان خفیف بود و سمرخی اندک در فزونی خارش بسیار با سفاخ و صلابت اجحان باشد و گاهی فساد چشم تابع آن گردد و جبت فروخت ماده و سرمان تا کل آن بقبله
 علاج در سلاق تو نشقیه بروای لطیف نمایند و اگر مزاج رطب باشد تغزل غمچیزی نمایند که در آن قدری ایارج باشد و اگر مزاج گرم باشد بر او و لطیفه اوقصا کنند
 و با انشودا که نشقیه سازند و بعد از آن گلاب که در آن سحاق و پوست هلیله زرد کرده باشند و قطور نمایند و چشم را بدان بشویند که جرب است و گویند که این در اسسلاق و کجاوش
 از یونان بوی اقل و مزال و مستفقات بسبب حدت در دوات آنها مثل بخارات داخلی باشد نیز تا آنکه در اندود و رشب عدس مطبوخ یا شحم زار ترش بگلاب و یا
 برگ خرخره و یا کاسنی و کشنیر روغن گل و یا مغز بادام تلخ بشیر سوخته ضماد کنند و یا سفیده بیضه مرغ بر روغن گل در پارا روئینده آلود و چشم نهند و یا عدس شتر ساق
 شحم زار گل سرخ کوفته بنجسته پیچیده سرشته ضماد نمایند و صبح بخام روند و یا اجحاب نمایند بر آب گرم و مسعود بر روغن بادام کنند و او مان حمام نافع علاج است
 و اقول طبیبی اینهمه گل قتیله چراغ بر تھالی جستی نهند و اندکی روغن چراغ بر آن انداخته از سپیاری چھالیه ساینده و ساینده آنرا در چشم کشند و یا جرم و لو که منته
 بر آنکشت بسوزند که زغال شود و ساینده در بنجسته پیچیده و قتیله ساخته در چراغ بر روغن سرشت روشن کنند و زده آن بگیرند و در چشم کشند و بر یک نازد و آب
 برگ لھوزه آب برگ بھنگره گرفته پنبه در آن تر نموده در سایه خشک کرده و قتیله آن در چراغ بر روغن شیرین بسوزند و در آن چشم کشند و اگر جنت بقدر و دوام در
 طرف آئینی بر آنکشت که از زده آب ساکن آنکه اندک بر آن بچکانند تا خاکستر شد و رنگ زرد یا سفید گردد و باریک ساینده و چشم کشند سلاق و شعر زانند
 و حکم و در مغز نافع بود و یا پیشک که روش نصف سوخته و نصف آن غیر سوخته ساینده بچسب طلا کنند و یا بنجسته سفید در سایه خشک کرده با ساینده در چشم کشند و یا
 بیجان کوبند و در بنجسته بر یک جانند و یا از سرگین خراطیق بتال جنتر روغن بر آورده بر یک جانند و یا یا ریخته کنند با یک یا پنبه بار و آب پلیدی سنبه بار و سر بنجسته
 تر کرده خشک نموده قتیله آن ساخته بر روغن سرشت افزونند و کاجل آن گرفته در چشم کشند و اگر هیچ آن سوخته خاکستر آن باب عمل کرده و او را چشم طلا کرده باشند خارش و سهر
 و غلط اجحان دور سازد و اکحال آفتابای سبز یا بنجسته تلخ نیز مفید است و یا صدف سوخته ساینده و چشم کشند و یا سنبه بار و روغن کنج بر زده جانند
 و یا گلس گرفته سر آن دور نموده خشک کنند و آب ساینده و طلا نموده باشند و یا حب سلاق که در آن سپیاری چھالیه اقل است و چشم کشند و طلا نمایند و اگر خشک کنند
 بگیرند و باریک ساینده در روغن زرد کت کرده در پارچه پوئی چند نوزدی الی پوئی اگر در آنند روغنی که در طرف صبح شود گرفته بر یک چند روز به آنرا جرب است

۱۰

و اگر بگردد ز لوی کلان یک عدد و آنرا در پارچه که ظروف کاشی ازان مساف میکنند بچیده در چراغ نهاده روغن گل در آن اندازند و آن فیلد را روشن نموده با لک آن ظرفی گلی نهاده و دوش بگیرند و بدان اکتحال نمایند و ازان سلاق بجز بر رسیده و قطور آب حصرم تازه یا کهنه در چشمه مجرب سویدی است اکتحال عصاره زیتون بر دیاباب نارین معصوره چشمه ظروف مسی قلی جو شائیده و یا آب بیخ فخنشی بشرب کنند و مرور عفران چو شائیده و یا زنجار صید و یا خلان با حصرم یا گلاب سبک سحره و یا دقاق کندر سوخته و یا آب سرخ و یا عصاره لبلاط یا صبر و یا زنجبیل و یا زیت عتیق و یا دقان سید و زفت و مر و کندر و طیم و صمغ صنوبر و قطران نیز نافع سلاق است و شیاف صمغ عربی کثیره و واحد سه درم نشاسته و نیم درم اسفیداج پنج درم کوفته بیخته بسفیدی بقیضه سرشته شیاف ساخته در گلاب سوده اکتحال نمودن نیز مستحبست و در سلاق کهنه مزمن قصد قیصال نمایند اگر خون غالب باشد و الا برای جذب ماده حجامت ساقین یا میان و وشانه کنند و بعد فصد رنگ پیشانی کشائند و تقویه بمسمل و حب ایارج با مطبوخ پلید و خارشقیون و غرغره یا ایارج فقیرا و غسل و مداومت حمام و تکبیر و انکباب آب گرم نمایند و بعد تقویه و نیز از اغذیه موله خلط حاد و تناول اغذیه محرمه الغدا مثل گوشت بزغاله و طیور لطیفه خفیفه و نان گندم حبید الطبخ مردانست سوده بروغن گل چغندر و شیاف مالینا و یا اقا قیاس گل سرخ آرد جو غمزه را آب برگ کاشی یا آب برگ نمره سرشته بر یک طلا کنند و پیشانی حمر لکن با حاد و بر و حصرم اکتحال نمایند و اگر فائده نشود و روشنائی و کحل جلایای عزیز می استعمال کنند و سخنهای آنها در فضول سابقه امراض همین مسطور شده اند و این روغن سلاق نیز معمول است نیلا تخم کهنک نام جوز لو یک عدد و در در یک گرم بچیده ز سیمان نام کرد اگر در شل گیند به چینه و در بست و چهار دام روغن گا و کر کرده و ساعت نگردد بعد از ازان در آوند کاشی گیند مگر در ایسوزند و در سیمان سوخته از کار و تباشند و روغن مالمی را در آن گیند که گیند بر و تا که سیمان خوب به سوخته شود بعد از ازان همه را هفت روز از چوب هاک کرد و روغوس چسبائیده باشند در ظرف کاشی نمود و در نیم که برتر ازین علاجی بنظر نیامده و جهت مسبل و دیگر امراض چشم نیز تجرب رسیده و سن سوخته نیم درم زنج سده درم زعفران لعل هر واحد یک درم با شرب عین سبائیده که شل گیند بیرون چشمه ضاد نمایند مجرب است و سرگین موش سوخته شکر سوخته سوده و عسل سرشته اکتحال نمودن نیز نافع سلاق مزمن است و قاریدن یک شکر طبرزد و بعد از ازان استعمال شیاف سماق و زور و بقدری حضرت اقا قیاس شب چینه مرتبه و بعد از ازان استعمال ادویه نافع صعود و بخارید باغ مثل الطرفیل صغیر و مر با می بلینده سوده و دو تو تیا القلیما اما میران و بجز هر واحد و درم خلان چهار درم زنجبیل یک درم صمغ عربی پنج درم شیاف ساخته در حصرم سوده اکتحال نمودن نفع یمن می نماید و یا مغز بادام تلخ سرخسته و عقاب پرچ سفال کهنه که بر جا افتاده باشد هر یک سه ماشه بگلاب سه ساله در سنگ سماق دوازده پاس کحل کرده از میل صبت در چشم کشند و که ناخاکستر برطوس کذا کاستر پارچه صفائی ظرف کاشی مجرب است و در سلاق حادث بعد از زرد سوخته زعفران سبیل الطیب هر واحد یک جزو شادخ ده جزو بار یک سوده شیاف ساخته در سایه خشک نموده بان جنین را خاریدن از جزو باب بلو علی اسپناست و در نسخه احمد ابن ثابت نوشته که ادویه را کوفته بیخته بسفیدی بقیضه سرشته شیاف سازند و بر سنگ در گلاب سوده اکتحال نمایند اگر چرم گاو میش یا ماده گا و دباغت کرده بسوزانند چنانکه سیاه شود بار یک سائیده در ظرف مسی کنند و نمک لاهوری و فلفل گرد بر یک مقدار جنس آن اضافه نموده با شیره برگ کمر بندی به بسته چوب نیب که فلو س در وضع کرده باشند بسایند و دو نوبت از شیره مذکور تقویه دهند چنانکه حلی کامل از مس بر دار و آنگاه در ظرف برداشته نگاهدارند و هر روز چشم کشند و رو یابینند و هر روز از آن سرخی و خارش چشم و آکاس و سوزش از جزو اود انطاکی است و سدر و سن زنجار در سرکه و شند و شیر و ختران سائیده اکتحال نمودن نیز مجرب است اگر بصد و مسمل و باغ را بسعوط آب بارگشتائی خورد یک کند بعد از ازان سه بنجار آب گرم دارند و بحام بسیار روند و حب سلاق از سنگ صبری نیلا تخم کهنه کافور نبات آب کحل کرده حب ساخته باشند آب سائیده در چشم کشند درین باب مجرب بابل سنده است و موی سر آدمی در ظرف گلی سوخته سپیدی ای چها لیه سوخته زو سوخته جست کشته کافور جا کسوی متقشر نیلا تخم قه بریان مساوی در روغن گا و سه روز آوند کاشی به سه مسمل ساخته هر روز بر پاک طلا نمودن نیز مجرب ایشان است طبری گوید که هر گاه سلاق بجدی رسد که هر دو باق سرخ و سبک شوند و اشک آید و فروریزد و اشفا متعرج گردد بعد تقویه بدن سر و زوم بر بهینه با حفظ مزاج و قوت شیاف دینج و احمر لکن بقیضه را با آب با دیان سوده اکتحال کنند و جمع کردن شیاف بقیضه شیافان مذکوره برای سنج زباده است از حدت در داده است اندک اجالینوس گفته که بر ادویه سلاق اندکی از مبردات مسکرم حدت اضافه نماید و بر سرخی خارش را ملن شود و اشک قطع گردد و این مجرب است اکتحال نمایند و آنچه در انشا نوی اشفا را بیاید بکار بند و مگر بحام روند و آب گرم تکبیر کنند و به حکام شده و سلاق

اكتحال اشياء الاوان نیز مفید است اجمالاً ثابت و امین است و گویند که سلاق از رطوبت ماده بود قویست و سرد و فسد در آن جایز نیست از فسد و اخراج نمودن
اجتناب و منع نمایند و بزود جسم و احرارین اکتحال کنند اما در سلاق منزه فصد را قین و جاست سابقین جائز داشته اند و گویند که هر چه بر لب جان نافع سلاق مفید است

استرخای جنین

یعنی سستی و اوختن جنین اعلی و از ان جهت شوری برداشتن او با لاد این سبب است یا فساد طوبت بود و در حساب یک یک یا تلج بر یا القوه یا تلج یا قطع
و در حامل ملک باشد و نیز بعضی استرخای جنین فی الحقیقت مرضی است که عارض عضله میگردد و گشاده گاه سترخی دیگر در جنین یک طرفه یا هر دو طرفه میگردد
آن طریقت با تجرد تشخیص اسبابش کوره چنان کنند که اگر تمام امراض مذکور یا تفرق اتصال بر در گرد و سببش همان باشد و الا از غلبه رطوبت جنین بود و در تمام استعمال مرطوب
نیز بر کوبی به علاج بعد از پنج بسند بلغم و حبیب یا ریح تنقیه نمایند و از فضل با یاریخ خوانند و غراغره و عطرسات منقیه بعد از آن در بعد تنقیه مراد است با فضل صغیر درین
انفع شناسند و صبر اقا فی جنض هر یکی از غفران آب بود بر یک پیشانی نهاد نمایند و تنقیه دیگر قوا بعضی منجنفات مثل هر کی و مازو و ماینتا و رسوت و آس مفید بود و بخاره
کحل که از شب بانی و ماینتا و مازو و ساق و دیگر مدغات ساخته باشند استعمال کنند و گویند که اکتحال در خان بیخ شالی و در خان بیخ صنوبر صغیر و اقلیمیا و شب هر دو
نافع استرخای جنین است و از اشیای مرطوب منع نمایند و لطیف تدبیر کنند و اگر استرخای جنین در امراض حشیم باشد سبب است و در آن حال مرطوب است و اگر
بعد از او امراض استرخای جنین ماند و مانعی از فصد نباشد باید که فصد هر دو رگ خنجرین کنند و ضا و مذکور نمایند و یاد از سینی یک گرم پوست بیرون بسته جواز السرو و هر دو
نیم گرم شکر انار و دو گرم کوفته چینه را یک بیخ درم با آب جوشانند تا که گشته گردد صاف نموده ادویه مذکوره در آن حل نمایند و اندکی از سنجول و عروغن گل در آن آمیخته بر آید
مالیده بر سر و یک سترخی چند شب متواتر کند و از او آنچه تشنگ باعث ازال آورد و اکتحال نمایند و از اغذیه بیخره مثل باقلا و یا سبب آن و دیگر میخرات احتراز کنند
و علاج استرخای جنین تلج و قوا و علاج آن هر دو مرض است و آنچه از قطع و در حامل ملک بود علاج پذیرد و اگر استرخای قوی باشد که منع ابعبار نماید
و علاج دیگر زائل نشود قدری ملک با لاطع نمایند و بعد و ختن بر آن موضع ذرور صغیر یا ملک یا با سببش و بر آن قطعه کاغذ بچسباند و از طباطبای

شتره

و آن اتصال و انقباض جنین بسوی خارج است بحدیکه بیکدیگر کشیده میگردند یا منطبق نگرددند یا متفصل گردد و جنین اصلی و منقلب گردد و جنین سفلی و بالجهل سه نوع است و یک
از انواع شتره یا خاص بیک ملک بود و یا عام بود و یا شتره یکی آنکه ملک کوتا گردد بحدیکه سفیدی چشم را بنوشد و این یا خلقی بود و یا بسبب قطع جنین از جهت
یا سوء نیاطت و این جنین چشم را ازینش نامند بجهت مشابهت چشم صاحب آن چشمش گوش گویند که این بیشتر جنین سفلی میباشد بجهت رخاوت آن و این
شتره با حقیقت می گویند بلکه انقباض جنین سفلی نامند و این طبیعی بود یا عرضی بسبب طبیعی نقصان ماده نطفیه است که از آن تولد می یابد و عرضی بسبب
استرخای هر دو عضله آنست و یا از تشنج عضله مشیمه آن و یا بجهت رفتن جزوی از اجزای جنین یا بسبب حک روی یا قرصه اکماله و بسبب استرخای جنین
یا انقباض مواد رقیقه باره رطبه است بسوی عضل و از جنای آن یا عرض تفرق اتصال در عرض آن و یا وقوع سده و از ماده رطبه غلیظه و درین نوع چشم ضعیف گردد
بسبب تراکم غبار در آن و دم آنکه بعضی سفیدی را بنوشد و این را قصر الجنین نامند و سبب این نیز مانند سبب اول است لیکن کمتر از آن گویند که درین قصر
از یک جانب تنها باشد بجهت استرخای عضله مطبقه و تشنج دیگری است و آنکه جنین اعلی در جنین سفلی منطبق نگردد و این با از فسد یا سلعه یا طول یا انقباض رخاوت
از قرصه یا بدون قرصه یا امتداد یا تشنج عارض جنین اندمال قرصه هم رسد و گاهی این همه از تشنج عضل مطبقه جنین پدید آید و گویند که درین قسم سوم سبب طبیعی
نیز علت ماده نطفیه است و عرضی آن رفتن جزوی از اجزای جنین یا بسبب چسبیدن مواد بدان کوتا گردانیدن طول آن و یا بسبب غلبه غلبه بیس بر آن
و این اکثر است و گویند که گاهی شتره از اذیت نخشای موضوع بر قحف ابعالی باطنی یا بسبب ضربه یا سلقه یا قرصه سر یا جبهه بر سبب تشنج ایدالی حادث شود
و گاه از زود مساک هر دو جنین وقت انقباض سبیل و گاه از ضربه سر و خصوصاً نزد بر اندن چیزی از استخوان بطرف تشنج حادث گردد و گاهی تشنج استرخای جنین متوجه
موت افتد و تشخیص اسباب شتره چنان نمایند که اولاً مدت عروض او از مرض بسند گزارند و هنگام ولادت خود گویند خلقی باشد و الا بسوی چشم نشتره کنند اگر تشنج اتصال

یا قطع جزو آن یا قده یا سلعه یا ثولول یا لحم زائد معلوم شود سببش همان باشد و اگر یک از عوارض مذکور پاک بود بر میند که در ضمن بطوبیت است یا لاغری تر شود
و خشکی در آن معلوم میشود اگر کثرت طوبیت بلکه بده شود و شتره و قته افتاده باشد و در مرض از مرطوبات خرد و محففات استنفاع یابد از تشنج هادی یا از سترخا
رطوبی باشد و اگر یک خشک لاغر و قیق نماید و شتره بتدریج افتد از تقدم استنفاقات و اسباب محففه مثل کثرت بیداری و صوم و استنفاع از مرطوبات و تضرر
از محففات نیز سوال کنند پس اگر اقرار آن کنند سببش تشنج بیسی بود و الاحال تقدم عروض نزلات یا ملاقات سردی یا رسیدن صربه و سقطه یا وقوع قرحه بر
در یافت نمایند پس اگر تقدم نزله بیان کنند و با آن حرکت بلکه بطبی باشد از سده مواد رطبه بود و اگر ملاقات سردی بگوید و عدم ثقل بلکه تضرر سردات
و استنفاع از سخفات بان باشد از بر و سافج بود و اگر تقدم صربه یا سقطه یا قرحه سببش همان باشد علاج انچه از قطع جنین و خیاطت زباده از قدر لائق
و اثر قرحه و التهام آن باشد جلد یک از موضع لحم باز بکافند و در میان شش فنیله بمرحی که گوشت بر ویانند مثل مزه امیض یا با سلیقون یا قیره و طی آوده بگذارند
تا در میان آن گوشت بر وید و شتره خلقی پوست بالای پاک از وسط شش نماید و با این شش به ستور مزه منبت لحم بگذارند و آیین لده و لگفته که شتره خلقی
در بکار از قطع جنین باشد لا علاج است مگر بر تخفیف بموم روغن تمسج نمایند و ایضا شتره که از سده یا سلعه یا ثولول یا نبات لحم زائد باشد علاج همه اینها سببش
لیکن عمل جدید از نفع بدن بقصد قیفان اسهال بطبیخ فو که باشد و برای دفع لحم زائد و دید حاده استعمال کنند مثل زنگار بر رخا فبر بیان نمایند و سخن خود
بر آن بوضع باشد و با سفید قیچی که بریت زرد مضمول طلا نمایند و اینچ در محل هر واحد مذکور استعمال نمایند و ایضا انچه از زیادتی لحم و قرحه عارض بر اجنان
باشد در آن استعمال شیاف احمد و خضر و با سلیقون نیز مفید گذراند و اگر شتره از تشنج یا سترخا باشد علاج تشنج و استرخاست و با کجکه اگر سترخا غصبتین
از تفرق اتصال بود لا علاج است انچه از سده یا ماده یار در طلب مرضی باشد تقویه سبب بلغم و حب ابرج یا حب صبر یا حب صطخقون یا حب قوقا یا نمایند و بعد از آن
بر موضع سترخی انچه باعث قبض و تقویت گردد مثل اقا قیا و ماینا و آس بگذارند و بشیافیکه در شترخا گذشت طلا کنند و یا گل با بونیک جزو شترخا ربع جزو نماد
و عصا بر که اطراف نرم عوج و علق و یا اقا قیا آب کس سبز قسطو سازند و انچه از برودت بلا ماده بود و بر تخمین طول که در آن مرز خویش صغرو سنبیل الطیب باشد
بکار برند و اقا قیا عصاره یا بنام صغری صغری مسماوی کوفته بپخته آب مورد و شتره شیاف ساخته بر یک نما کرده باشند و درام بجای و در حروف نگیند نمایند و در
در استرخا گذشت بکار بر زود شتره تشنجی اگر استلالی بود تقویه بدستور سترخا کنند و نگیند و تفرق سر بادمان ملینه نمایند و روغن بنمای عمل نمایند و در موضع
تشنج چیزی که از آنها نماید مانند بنبهر روغن گل تنغوده بگذارند و کباب بر بخار آب گرم و نگیند آب گرم از میند و قیره و طی روغن بنفشه بر یک نما کنند و در طبی
و استمال آن طلا نمایند و بلباب حلیه تنطیل فرمایند و اگر تشنج بیسی باشد بر ترطیب نشولات در روغن ما و اشربه و اخذیم رطبه و ثابره و در حلال جامد با بشیرین انچه
بر بخار آب که در آن گل بنفشه و نیلوفر و جنیکوفته و سیوس گندم جو شانه شده باشند و تقصید بگل بنفشه و طی و سیوس استعمل با بشیر و خزان تنه بر روغن بنفشه
و کدو و بر چر در تشنج مذکور بعمل آرند و شتره که از زمار بجزوی از اجزای جنین باشد در آن نیز تدابیر رطبه استعمال کنند و اگر شتره از اذیت غشای حلال فحش باشد
علاج پذیر نیست و با کجکه تخمید بر طبات و تفرق سر بادمان رطبه مانند روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و گاه گاهی سغوط بادمان تخم کدو و اصلاح فزا و جمله تدابیر
مانند بر طریب تلکین بعمل آرند و از تدبیر چشم منع نمایند و اگر شتره از سوسه اسساک جنین نزد اقطه سبیل باشد نظر کنند که بکدام موضع رطبه ملحق میشود چیزی از اصول جنین
چسبیده است پس تدبیر جدا نمودن آن نمایند بطوریکه در التصاق جنین بیاید و اگر در داخل یک چیزی مانند بقعه و بنظر آید شتره تجلیل آن گردد و به استعمال انجلیون
و زفاده و سلول بلجبات مناسبه مثل حلیه و تخم کتان یا بکده با سلیقون رو ششانی احتمال نمایند و اگر زائل نگردد و بدستکاری برود از تدبیر شتره و شتره و شتره اول
از الیه سبب نمایند بقصد و سمنل بدهد او و دیگر در صربه و سقطه بیاید به مقویات چشمی عمل آرند و گویند که شتره حادث از ضربت که از آن استخوان بر آید لا علاج و تلکین
و شتره و احتر از انچه موجب بخر گردد مثل دخان استعمال دمای حریت مانند آن فی الجمله فایده بخشند انتباه احدین ثابت گوید که در شتره از دویه قایم بنفشه
مانند زرد و استمال آن خرد نمایند که بعد از عمل بحدید زرد و صغری باشند و آب زیره در چشم چکانند و زفاده نماده بر بندند و صبح بکشاید پس
اگر در دم جاوت شود بطولج رد بر داند و الاشیاف احمد در چشم کشند و زرد صغری باشند و اصلاح مزاج و تفرغ بدن نمایند

التصاق جنین

گاهی یک سفیدی یا سیاهی چشمه با پرود و گاه بی یک گیر تمام یا وسط آن و یا نزدیک یکی از دو موقعی چسبید و بسبب آن قروح عین یا جری است بواسطه طول انطباق پلک در آن یا خطای کمال نزول قطعه سبیل خواه کشفه خفه خواهد حک جرب مانند آن که بزیره و کاشخ ندراده و تدبیر صواب آن نکرده باشد و یا ریه است از خطا و اول علاج اکمال مثل خون محدث استرخای عضلات و انسلالی خراجهان که از دماغ چشمه بریزد و یا مرتفع گردد و بهنجیر از بدن بسوی چشمه و گاهی این مرض بندرت بودی بود پس اول اخلاص تقدم وقوع قرض یا قطع سبیل یا خفه از ریه برسد هر که کم از زمینها که اقرار نماید پیشش همان باشد و الا اگر حرات بر سر ملتزم باشد منحلوم شود و با آن صنداع و تمدد در سر باشد پیشش تجمل خطا و از دماغ بود و در حال جفا ساس المی در معده یا کبد یا مرق یا صدر یا رحم و غیره دریافت کنند اگر در عضوی حلی بگویند پیشش ارتفاع بخارات از بهمان عضو باشد علاج اگر کبد منتهی بود و مانعی نباشد قرضه قیفا نماید و بسبب خطا غالب سبیل دهند و تعدیل مزاج بدن و سر چشمه و سیمای عضو فاعل مرض کنند و ایضا اگر سبب تجلبه از دماغ باشد قصد سر و کشانند و اگر سبب دیگر اعضا باشد فساد کحل یا با سلیق کنند و استغراق راس چشمه بدن نمایند و بعد از تنقیح تبدیل مزاج باقی مرض بمرات و الحال نماید بشیانی که از اقلیمهای آبی و آبی و آبی که رانی و سفیدی قلابی منسول و سر چشمه را حرق منسول و قلع حرق منسول کنند از زیر یک دم در الاغین افیون هر واحد یک دم از زروت در بشیر خرد یک نیم درم کوفته بخته آب بادیان سرشته شیان ساخته باشند و زور از زروت غیر هر جائز نیست چه در زروت حدتی است که باعث الترح و خراش چشمه و عین بر التصاق میگردد و چون آنرا بشیر برورده نمایند حدت آن زایل نمیشود و بعد از آن اگر موضعی در پلک کشاده باشد در آن سبیل انداخته هر دو پلک جدا نمایند و شیان ابیض و ایار که کتک کنند و عصاره مانیتا و حنظل و صبر و فرفران بر موضع علت طلا سازند و شیر و ختران و غیر آن او مانع العنبه و کلاب در چشمه چکانند و بنه بیان آلوده میان هر دو پلک از زور زور که از زروت آن در شیر خور برورده باشند پاشند و ایضا بعد تنقیح و اصلاح غذا و وسیل از روغن گل خالص در چشمه کشیدن و چشمه را مویز بسینن تا یک جنین بچسبند دیگر متصل کرده بهترین ادویه در منع التصاق است و چون پلک ملحقه یا قرضه چسبید بر قیاس ابریشیت بخوابانند و بجمله زیر پلک در موضعی که ممکن باشد سبیل داخل نمایند و اگر ممکن نباشد از موضعی یا از جانب فوق صخره موضع التصاق جنین بشکافند بقدریکه سبیل نفوذ کند پس سبیل از جنین داخل کنند و بصناره آنرا اسحاق گردانند و اندک اندک از اطراف بالا کشند و پلک را بموضع از طبقه چشمه با احتیاط تمام جدا نمایند که چیزی از طبقه چشمه بریده نشود و بعد شکاف من جدا نمودن پلک از چشمه آب زیره و کاشخ کشیده در چشمه چکانند و زیر پلک پارچه کتان که نه نرم برزده بیض سرخ و روغن گل ترنوده گذارند و بعد از آن تر کرده زیر پلک گذارند و بعد با سبک بر بندند و صبح بکشانند و عاده این تدبیر نمایند و همچنین تا سه روز عمل نمایند پس هر گاه از خود التصاق طرازی منت حاصل گردد بکشانند و شیان فاقه مدله مثل شیان ابیض سه روز بچکانند و بعضی شیان بار و شیان احرارین می چکانند و چون صحت حاصل شود چشمه را با کتال اندر و روشنائی و مانند آن تقویت دهند و اصلاح مزاج و تعدیل طبع و تغذیه غلظت نمایند و اگر پلک کوچک با هم چسبید باید که هر صباح ببول گرم او چشمه اورا بشویند

جفا الاجان

یعنی صلابت و سبب پلک شرق و درین وجوه ملحقه آنست که در آن صلابت غرض چشمه گردد و با آن حرکت چشمه دشواری باشد و در چشمه درد از شدت جفا بهم میرسد و در بخار در اجان چشمه حرکت از تخمین و انفعال بهم میرسد بطوریکه دشواری بنمایند و بکشانند و با وجع و حرمت بدون طوبت در اکثر بود و بیشتر بعد از خواب نمی تواند که بدون الیچین چشمه کشاید و اکثر خالی از اندک چکر یا بسبب صلب نمی باشد و سیلان اشک آن نبود مگر بعضی جفا الاجان که در آن خارش بدون جفا ماهه باشد آفرین پوست عین بی پوست جنون نامند و این اکثر در هنگام گرمی مزاج بهم میرسد و قبول طبری صلابت و جنون بدون جرب و دو وقت میگردد و یکی در هنگام از منشی عرق نماید و دیگری سرد آفرین سرد دوم نرود بر خاستن از خواب مخصوصا در شبهای زمستان گاهی خفت جرب حادث میگردد و گاهی بعد از گذر از عطش باره بر پلک عارض میشود و با کجه سبب این بخارات غلیظه یا بسبب است که در آن حدت از عین مثل سبب طلاق نباشد و انطالی گوید که سبب انصباب جفا و غلیظه یا با بسبب سبب یا سردی شحایت آور یا بقایای رده که در علاجش خطا مخصوصا در فصله واقع شود اگر خطا اکمال بود حکم آنرا لازم بود و که یا که این فی تحقیق

تشخیص است و گاهی از فرط بیس بود اگر حرکت شدید باشد و سبب این در بیک اصاله باشد اگر حالت واحد لازم بود و الا در ماغ بود و قبول شیخ سبب آن یا بیست
ساق یا خلط غلیظ از بیس است پس اگر بک خشک لاغر نماید و حرمت و درم و نقل نباشد از سو فروج یا بیس ساق باشد و اگر با حرمت نقل و وجع باشد از خلط غلیظ
علاج سفنج یا مانند آن باب سگرم تر نموده بدان تکمیل جنین مدام نمایند و اگر گشتند بر روی کوفته در خرقه کتان صوف بسته در آب گرم غسک کرده کمیند نمایند الفع بود و در آب
استحمام باب شیرین بکرم کنند و بر بخار آب گرم انکباب نمایند و بهنگام خواب سفیده وزر و زرد بضم مرغ و روغن گل بر پشت چشم نهند و باز زرد بضم مرغ و روغن بنفشه
و پیغم مرغ نهند و روغن صغیر و روغن بنفشه بر سر و بک تاملند و دوام تفرق سر و حرطات مثل روغن نیلوفر و بنفشه و نطولات مثل بنفشه و شیخ تخم کتان و جو قشقرق و با بونه
و سعوط یا شیا و ادواغ و طبع مثل روغن بادام و بنفشه و کدو و نیلوفر و فلفل آردند و اگر با بیست لائل ماده صغری و یا فلفله شود و مسهل صغیر و پیغم در آب کشند بر سر و روغن گل آردند
و سفیده تخم مرغ یا هم مخلوط کرده بر بیک ضا کنند و اگر گمان شود که در اینجا ماده غلیظ مخفیست بقطر در آب حله تخم کتان که در شیر تازه بر آورده باشند بکمال
و قیر و طی پیغم مرغ و لعاب سفوج و موس و روغن گل بر بیک تخم کتان گذاشتن درین باب مجرب است و بعضی سفیده تخم مرغ عوض لعاب سفوج داخل میکنند و بنفشه پیغم مرغ
در پشت چشم نهادن نیز نافع بود و گاه کاهی یکی از این معده مانند شیا و اسطوخودوس شیا و احمر لیس جهت تحلیل ماده غلیظ استعمال نمایند و اگر با سیلان اشک و غلظت
اجنان حرمت آن باشد در پیش چشم آن کوفته پیغم مرغ شکر روغن گل داخل کرده شب بر بیک ضا نمایند و به بندند و اگر محتاج تعدیل طبیعت باشد بقرص بنفشه یا خمیره بنفشه
یا تمهیدی او شیر شکر و زنجبین کنند و در آخر کمال به رعایت مثل برود صغیر و با سیلینون کحل غریزی و روغن شانی نمایند و اگر حساس باشد بقرص متدی بر سرش از سفید
و غیره و در حساس که گشت عمل آرد و درین مرض اجتناب از محففات و تعب مضطرب و جماع بسیار و حرکات عینیه و سیر و آفتاب و شستن قریب است و مانند آن نمایند و تا اول انقضای
خفیه لطیفه مرطبه نشین شود بای کوشش بر فاله و چون سفید یک ساله و چو زهر مرغ و حریره و روغن بادام وزر و زرد بضمه نیمه شکر کثرتا و اول امراق و تریه و فو که طبع مثل زرد
و انکور و حویات جید لازم گیرند و چون اکثر ماده این بخارات غلیظ یا بیس و او می باشد و آن بر اول انضاج اخراج نمی یابد پس باید که اولاً چند روز منفع شود او بپزند و حریره
منقرط و نشاسته و شیر بز مانند آن بخوراند و بعد از آن تنقیه مسهل سودا یا مطبوخ اقیقون یا بلبل یا کبابی سفوف سودا نمایند و اگر با فنی نباشد فصد مسهل مقدم دارند
و بعد تنقیه بر آب سکه در آن او پیغم مرغ مرطبه یا بنفشه و برگ خنجر و با بونه و اکلیل الملک و جو کوفته و سوس گندم جوشانیده باشند چند مرتبه الکباب نمایند و شیر و حنجر
در چشم دوشند و اگر اول ادران حل نموده در چشم چکانند و ایضا العبه مانند لعاب بهدانه و حله تخم کتان بچکانند و نشاسته کثیر اصنع عربی یا میران صینی شادنج صبی
مسادی سر رسا نموده و استعمال نمایند که صلاحات را تحلیل میدهد و اگر تحلیل صلاحات آن دشوار گردد بعد تنقیه هر روز یک فعه چشم را با لند و آب گرم کمیند نمایند و مسهل
باب مرزنجوش زهره یک روغن خیری آرد و شیر و ختران نیز بوی تنقیه سفید است و گاهی ضا در برگ بنفشه و برگ خنجر و مانند آن می نمایند و حله تخم کتان مسهل
تخم خنجر خنجر یا هم را بشیر آب بیض رقیق یا بقرق با دیان جوشانیده لعاب بر آورده بر سرش را بپشت خوا بنیده و چشم چکانند و رفاده بدان تر نموده بالای بیک گذازند
این دو اجمع صلاحات جنین ابتدا تنقیه بدان تحلیل می نماید و ضا در وفای رطوبت مخلوط بشوم آرد و کد آرد با قلا بخزله قرمز کینه و کد انغرساق بقر و روغن کنجد و موس آبیخته
و کد تخم بل و موس کد آخته و کد امتری سوده بر بیک استعمال از شکار بعسل آسینونه و بعد از آن کمیند با سفنج مسهل در آب گرم و کد الکحل مرکبی هر واحد نافع حساسه جنین است
و انطالی در تذکره میگوید که مرطبات خوراندند و تدبیر بدان نمایند مثل شیر تازه و العبه ادران و شیر زنان بکلبه و شوم مخصوصا تخم بط و ماکیان شیا و احمد در بار
و سفیدی ایضه باب کشنیز در حار و سرد تخم انار و ما یثا مطلقا بر روغن گل آرد و کرسنه کد الک بعسل در حار و اشق کشنیز زنان در آن آب کشنیز در بار و در زهره
می نویسد که ابتدا بقرص تنقیه کنند و العبه شوم طلا کنند اگر با بس باشد و الا زنجکار و عسل و کد امکار بر نهند و بهترین شوم در اینجا پیغم مرغی مخ ساق قبرست و از العبه حله و کستان
و روغن بنفشه را در اینجا صیت عجیب است و در پیوسته العین ترطبه بکیند و در این طبع اشیا مرطبه تدبیر بدان مرطبه بیوتوریکه مسطور شد کفایت کند و احتیاج تنقیه با

غلظت اجنان

مرضی است که در آن باطن بیک بر آمده و شکافتد و اندک مزج میگردد و بعد بیک گمان جرب میشود و چون بیک ابرگرداند و در صاف از خشونت مخالی از جرب یا بند و اعراض صفا
سلاق و حساسی باشد و اینها کجاست انتفاخ نیست بخلاف این گویند که غلظت مخصوص بیک بالاست بخلاف صلاحات که گاه در یک بیک بود و گاه در هر دو و قبول بعضی

غلظت هر دو جنس اعراض میگردد و جسیا یک جنس اتساع و سبب آن ماوه غلیظه و اختباس آنچه در آن است اکثر این پنج عارض بود و گاه تا پنج عارض بود حتی پنج عارض است که سبب لطیف ماده آن است که بعضی گویند که سبب آن ماده با در طبع است ایاتی گویند که سبب او خواب است بعقب طعام و اغذیه مایل بود و با در طبع بخار غلیظه و نفسانی مایل بود که سببش بخارات غلیظه را سببست چنانچه این بخارات سبب صلابت و جسیا جنس نیز میباشد که بخارات و جویب است و جسیا این بیروست زیاد در اندرون و درین مرض سبب بر طبع است بیشتر و بدون لایع بود زیرا که اگر لایع باشد سلاق از آن حادث میگردد و گاه حادث میگردد و غلظت بعد از مشی و عرق چون برسد آن هوای سرد را بعد از سرد شدن از خود خصوصاً در شبهای سرد و گاهی در اعراض میشود و بعد از جری سبب است که سبب گذشتن الملیه باره جنس هم میرسد و علاج لطیفه تدریجاً اصلاح غذا بشور مایه جو در مرغ و بوی کوه و سفید نمیشد نماید و بعد از غذا عادت خواب ترک کنند و از شراب انواع بنیز اجتناب برزند و بعد از نفع تقویه بطیوخ هدیه و اقیهون کنند و بعد از تقویه اطراف فیصل اسطوخودوس علوی خان بخورند و از اجزای در و حجاز ارمنی و خسته خرماسوخته و نار و دین هر سرد ساخته و چشمه کشند یا شیان و احمر لیمو آبل نماید و مایه شیان و زعفران هر که با لای بیابک طلا سازند و در دست حمام و انکباب بر بطیوخ با بونه و اکلیا المکک بنفشه خشکی نمایند و چشمه را با مایه و یا شیان احمد لیمو باطن یک با نازک لطیف شیان زعفران در باطن یک اگر نانی نباشد نیز نافع است اگر غلظت برآید و وصلب باشد و باین تدریس را تا نفع در و جنس اگر کرد و اندید که بقیه شورش و کف در یا با یک کوه بخورند و بقیه اطرا گویند که غلظت جنس گاهی محتاج باد و یه میگردد که در آن حدت مقدار عظم فرض باشد و آن ادویه را بعد از تقویه بدن بقصد و غیر آن استعمال نمایند خصوصاً تقویه چشم بان مشیج باشد بجهت آنکه ادویه حاده قبل از تقویه اکثر احداث درم جاری نمایند بشده الوجوه و جلیب الماده الیهما

مشیج جنس

ورم ریجی است که سبب نفوذ ریح بجاری در جویب آن بهم رسد و صورت ریح مذکور در ضعف مضموم و سور حال که در بیابان و بقیه سبب ریح و رقیق بخارات است و ضعف مضموم و سور مضموم در سرد و جویب از سردی در ابتدای استسقا و سور القنیه او رام رطبه مانند ذات الریه و بیشتر جنس این مرض عارض شود و فی الحقیقت عرض این مرض مذکوره است و چون ناقصین را حادث گردد اکثر مندرستکس مرض بود و خصوصاً ماه گاه با تب و در سایر اعضا حضور و نیز آن باشد با لجه اکثر او رام ریجی جنس عجب ضعف کبد و معده و بعد از فساد مضموم و ضعف حرارت غریزی او بیشتر در تابستان جهت میل حرارت با ظاهر و برودت باطن و گاهی از گردیدن حیوانات مثل مگس و زنبور یا کبوت یا پیشه و مانند اینها بهم میرسد علاج تدریجاً از اسبب است و تمکیه بسوس کند و مواورس و نمک یا طلیخ با بونه و اکلیا و بیخ با در نجو به و مکوه و افسنتین هر یک چهار ماشه در شانه گو سفند انداخته و طویخ جنس هر که بوره ارمنی و تخمیف و تلطیف غذا و ریاضت معتدل و احتیاج بر تلخی با بونه و مریز و نجوش برک کرفس با دویان زیره و مانند آن سفید بود و یا شراب بر سنگ گرم انداخته بخور آن به پاک رسانند که الفع المعالجات است و اگر آثار کثرت بنم یافته شود تقویه آن نمایند و از نفی کبیر خوراندند و ج در صبر بر که طلا کنند و بیکر که آب پیچیم هم آمیخته پاک بشویند و آنچه سبب ضعف معده و کبیر باشد تقویت آن هر دو نمایند بقصر گل و قرص زرشک یا سفیدین آنچه از گردیدن حیوانات بود برای جذب سمیت و تحلیل ترایق فاروق یا ترایق رایج و مک زیت مالند و آنچه در تابستان افتد شیان سنبل دخول آن کب نشینر سبز و اندک صبر علاج کنند و بقول ازی اول کتاب بعد باب گرم صرف تمکیه نمایند و بر آن حصا ترم به بندند و در ناقصین غذا و ایسسون از حجات است و همچنین شیان مایه شیان و صبر آب کوه که در و

نقل جهان

و آن گاهی از تبخیر و اسبابا و بیابان و گاهی سبب ضعف قوت و سقوط آن چنانچه در وقت بهم میرسد و گاهی در ابتدای فوایب حیاتیات گاهی ایندند فلما یا صلابت جسیا پاک یا سبب شیان عالج تدریجاً در مریز نمایند که سبب آن باشد و محل الجا بر شیان سنبل تقویت جنس نمایند و گویند که از ادویه مرکبه نافع آن شیان اسطوخودوس است

اختلاج جنین

و آن حرکت ضلالت پاک است سبب آن بلخ بخاری غلیظه است که حرکت نماید برای خروج و اکثر از اعراض نفسانی مثل غم و غضب فرح عارض میگردد و گاه او در بلخ بخاری میماند و علاج برای تخفیف تمکیه که جنس نمایند مثلاً سفید با بطیوخ تحلیل المکک و صغره و مریز و نجوش از خود به بدن تمکیه کنند بعد از خوردن سوسن یا دروغ شربت تدریجاً نیز اگر نماند نشود و در آن باشد بند پیوسته بر مریز و غن زنیق که با نجا صیت سفید است اتحال کنند و در اجنبی باب سوده طلا نمایند و زور را میلان بکار برند و هر چه در علاج مطلق است بطور اعمال

کودت و حضرت جبین

کبودی و سبزی یکا که اکثر بسبب زخم یا ضربه و طمعه و گاهی بعدتی قوی عارض شود و علاج اگر جزارت باشد اول فصد کنند و مسهل دهند و بعد از آن در آب
جگلاب سوده طلا کنند تا جرات زائل شود بعد سنگ فلفل سوده و هفصال نور بر هم سوده و یا تخم ترب آب سوده و یا زرنیج و سرکه طلا نمایند و در آب گرم
نمک آمیزند و بنزد آن تر کرده بر یک کنند و یا نمک آب سوده یکم بر یک گذارند و یا زرنیج زرد و حجر فلفل و مراد سنگ نمک اندرانی مساوی با یک ساییده
در آب کشنیز سرکه آمیخته شیان سازند و وقت حاجت سوده طلا نمایند و اگر طول کند بر هم داخلین ضماد کنند و اگر ازین هم تحلیل نشود بمقراض بر آورند

کثرت طرف

عبارت از بسیاری بر هم زدن یک است آن زیاد از قدر حاجت بی اراده مرض است و سبب آن یا قدری خفیف است یا بشو چشم و جفن و صحت کبودی که
صیای تعدی باشد نیز افتد و در امراض حاده مندرسد و یا تشنج است و گاهی در جلدت و حالت صحت از نمک عادت میداشد و خوردن باغ و غیر علاج این از قدری یا بشو با
علاجش همانست که در فصول آنجا مذکور شد و آنچه در جلدت حال صحت بود و علاج است آنچه از جرات فراموش کرد و در ماغ بود و در ماغ نماید و در سافج تغییر علاج
و علاج آن بطوریکه در امراض ماعی حار مستطو کثرت در مقاصد است که درین علت دوائی سوده دار دیگر آنکه مر و صبر مساوی در کلاب کل کرده در آب کبیر بچکان

فصل و مقام اجماع

یعنی پیش که در پنج سوی مژه از رطوبت جفن متولد شود و مقام از قمل کوچک بود با پاهای بسیار زیزه و گندم رنگ با حشرت و غیرت بجهت کثرت حدت در ماغ و این وقت
رطوبت انداختن درین زیاد از قمل میباشد و بعضی گویند که مقام بزرگتر از قمل است و سرخ با پاهای بسیار زیزه و در قمل و مدور و شکل آن که با پاهای او ظاهر بود و بزرگتر از
مقام باشد تر و زنده ماند و آنکه در غایت صغر بود و سفید باشد جملتان ناسد و ملا نفیس گویند که مقام تشبیهت بسام و فانی در آن میداشد حتی که گمان اسکینیا انسان بگردد
بسوی او نظر کنند که آن اصول شغرت که قدری در دم کرده پس هر گاه گرم شوند آب گرم آن رسد برای او خارج میشوند و احد گفته که سبب قمل مقام و قدر آن طوبت غفنه
که طبیعت آنرا بنا حیدر دفع می نماید پس اگر کم است از آن قمل تولد کند و اگر بسیار است و غلیظ تر مقام و اگر از آن با غلیظ تر بود و قدر آن بهر سرد و بقول ابن طینین قمل مقام
در جفن از استلای اس از اخلاط غلیظ هم برینند و بصاحبان مزاج حار طرب پیران و در زمستان بدان طبعه عارض میشود و بقول شیخ بیشتر کسانی را که غلیظ غلیظ روی تولد
فصول بسیار سخیزند و ریاضت کم میکنند و بدن کثیف میدارند و بجمام نمیرد و بزهر هم میرسد و تولد قمل از مواد صغری سوداوی و حوی حوی می باشد بلکه از یک ماده رطوبت که آن ماده
او ساخ قریب ظاهر جلدت بهجت صودا و از بدن بسوی هر چشم و دفع طبیعت بسوی جلد و بجمام حار غریبه غفنه در آن تولد میگردد و چندان دفع طبیعت فصول چشم را بجا
اجتماع نسبت ترکان سخوی که قمل مقام در آن پیدا شود و تولد آن گاه داخل مسام میباشد و این باخارش بود و بخاریدن تخم مسام در آن به حکام بسوی ظاهر جلد بر می آید گاهی بظاه
جلد میباشد و در صورت آن خارش می باشد مگر وقت حرکت نمودن آن غرض و علاج اول نضح ماده نضح بغم یا ما و الاصول نموده نشاید بدان سراز رطوبت غفنه مسهل و حار باغ
باجب تو قایا با ایا ج جالینوس نمایند که کبیر در دم و در جینی مسئله کبیر در دم نیز منقعی ماده و تولد قمل مقام است و قبول انضاک کثیر شاول ازین در زمانه قمل نافع است
وزن نیم هر دو و یک یک جزوست و بعد تغییر آنرا مستعد بر نهارد و در جام از سنجین خرد او مثال آن با بیا این فیه قملی حلوان با الحسل آب گرم یا بر می غسل کند که بعد از آن
بآب یا شور یا آب شور یا آب نمک یا آب شنبطون یا آب کبری یا آب چغندر یا آب طبع مویز یا قرق حایا نظرون یا بوره زنی یا نوح جندبیه تر که چشم ایشانند پس و غن غفنه
از رادکوی تلخ در شرکان مانند یا صبر مویز طلا نمایند پس که محصل میشود یا مری می از از رطوبت سوده بر رخ سرشته بر یک طلا کنند و یا شنبطانی تنها یا آب چغندر و زیت کبریت یا بوره تنها
با یک سایید اجماع کنند و یا شنبطانی با نصف زن آن مویز سایید و میل کرده مانند یا صبر مویز ازین از هر صمیم جزواضا کنند با سرکه عضل شسته یک علی سبت برداشته شفا بر یک سایید
جینی استونید و مویز و بوره دوائی یکوست از سوده مانند یا این کل شنبطانی سوخته یک که سس ختم مویز حای خشک قرض کیم تولد در آب طبع و فسنجین تیا و یا صبر کبیر
بکارینند و جین کمال و شنبطانی و شیباق و خضر طلا می مویز شنبطانی پیشکل بزرگ رانی مساوی کوفته با شیباق ازین سرشته جفن نافع و کد از زرنیج سرخ و مویز سرخ و صبر عربی سوده طلا کردند
و اگر خاک صابن شنبطانی ساید و کبیر زنی مویز کرده و کد از طبع اجماع بزرگ است که در آن کبریت حل کرده باشند و کد از شنبطانی مویز یک م صبر نیم درم بورق نیم درم شنبطانی ساید

در سرکه غصص که ده بر طرف جنب آمدن قابل تحمل قوام است و اگر کربل را در سیاه فرزند و بعد از آنکه در کجه سیاه است آن را کرده باشد نماز چرخن با این نیز قابل است که در کجه سیاه است
 است که در جوارح و انات سفید را در چ دوای درین مابین برای آن یک عدد و در است که سیاه است آن که جنبا یا شریفه یا قنیه منبری یا یک کشت حل کرده بین یک است که در کجه سیاه است
 و کثرت در حل عام نماید و کجا با سیاه در سه سال است یعنی از ابتدای آن که از کجه سیاه است و سیاه است و کثرت در کجه سیاه است و کثرت در کجه سیاه است
 لطیفه مثل آن که نم سفید و در کجه سیاه است و کثرت در کجه سیاه است و کثرت در کجه سیاه است و کثرت در کجه سیاه است و کثرت در کجه سیاه است
 و اگر حرکت از نداد آن لطیفه تا شش ماهه متوجه نشیند که در دینی از سیاه است و کثرت در کجه سیاه است و کثرت در کجه سیاه است و کثرت در کجه سیاه است
 این قریب ناید که تا هفت روز از اصول ایند شریفه یک یک در کجه سیاه است و کثرت در کجه سیاه است و کثرت در کجه سیاه است و کثرت در کجه سیاه است
 داخل کرده بقوام آورند پس بست نرم آن با بست نرم اما اصول ایند شریفه و بعد هفت روز مطبوخ افنیون فرغ نشاند و اصلاح غذا کنند و از تخلیط اغذیه منع نمایند و کثرت در کجه سیاه است
 از استامیدن مطبوخ که شربت جلیط و یک شربت حقیقی یا با بند بیدین نفع این از فضل غرغره با قرق و حویج و سیفنج و میوه می مانند آن را نشاند تا نماید بهتر است که در کجه سیاه است
 تدریجاً در عروق و رگ بجای از واحد یک آن که کس و خسته کثیره را که کار یک آن که نیم تو تپای بران در عروق و درین برنج هر واحد یک در سه صد صدفمانی در روغن خرچ و جو نشاند
 نیم درم کوفه کوبیده سیاه است سیاه فرو برد تا بوی سیاه کند که اگر سیاه است آن که سیاه است که صاف کرده سیاه است که کوه کرکمان آن که کل نمایند بغیر آنکه سیاه است که سیاه است که بر جان گردانند
 فقط و اگر زوال آن شود از روغن بیدار و روغن نار و روغن شمشاد استعمال نمایند و استامیدن روغن بند خیمبر با هر سه سیاه است درم چند روز از کجه سیاه است که در کجه سیاه است
 بجان کوه نمایند و عاقر قرقا حویج جلیط را در مساموی کوفته و آر در کجه سیاه است که سرکه کسیر است که مثل خیمبر که در جفن ضماد نمایند و این ضماد تنها نیز کفایت می نماید

اعتبار ابداب

یعنی برین شرح کان سببش با از جهت ماده غذای شمر بود و یا از جهت موضح نبات شمر آنچه از ماده است یا بسبب قلت ماده غذا بود و چنانچه در او از اضر ارض حاده و صعبه در آن
 تولد خون کم بود و حرارت تحلیل یا بعضی تا قین را بهم میرسد و یا بسبب کثرت ماده زیاد از حد لائق و یا بسبب غلظت ماده و اصله عدم نفوذ آن در مسام باشد یا بسبب سیاه
 ماده و میل آن بحدت و حرارت بجهت فعالیت خلط فاسد محترقه صفراوی یا سوداوی یا بلغمی قریب بنبت نباشد مانند که در اهل التخلیط جنم واقع می شود و گاه ماده غذا
 می گردد از اصل تولد خود چنانکه علیها نیت بر خون باشد چنانچه زود استسقا و اما آنچه از جهت موضع است یا بسبب التباع مسام و یا ضیق آن و یا انسداد و انضمام مسام و یا
 درم و یا ماکل اجناس بود تشخیص اقسام مذکوره باید که نظر کنند بسوی عجز بنبت ابداب که لاغری و جفن خشکی و جلد محسوس گردد و بتقدم امراض حاده مثل سمام و حمیات و جمره
 نیز در بعضی افراد که از قلت ماده غذای باشد اگر بایس جلد و لاغری را یکی می باشد از التباع مسام بود و اگر صلابت جلد یا توت می باشد از ضیق مسام بود و اگر صلابت جلد از جهت
 و خارج موضع البقع شدید بود و در تمام آن باشد و الا بک با المندیس که بر بعد المندیس دی و جفن محسوس که دو بال التهاب و دور مالتسنان سرج آنی افتد از اخلاط محترقه صفراوی باشد
 کوهت جفن با لاغری بیدار و تا غلبه سودا بود و از سودا باشد اگر سفیدی جلد یا آما غلبه یا بطن باشد از بلغم محترق بود و اگر آثار مذکور باقی نماند و علامات غلبه سودا می باشد از کثرت غذای
 و اگر این علامات هم نباشد قدم جاری با اجزای محترق را دریافت کنند که اگر باشد از انسداد و انضمام مسام بود حال آنکه اگر جفن ابداب با غلظت صلابت جفن و سرجی از عروق و ماکل اجناس را می بکشد
 سببش لائق بود و اگر علامات کوهت در کجه سیاه است که در کجه سیاه است و کثرت در کجه سیاه است و کثرت در کجه سیاه است و کثرت در کجه سیاه است و کثرت در کجه سیاه است

علاج اعتبار ابداب بسبب ماده

آنچه از قلت ماده غذا بود و معالجه او انفاش قوت است بوسیله اغذیه جیده و مطبوخ استعمال و دیو یا زیاد ماده شمر با جفن شکا گشت حملان زرده برینه نمبر شربت خورا نهند و استسقا
 خورای سوخته سنبلیله و لاجورد و سیاه است که در کجه سیاه است و کثرت در کجه سیاه است و کثرت در کجه سیاه است و کثرت در کجه سیاه است و کثرت در کجه سیاه است
 بسوی تغییر فراج آلات غذا با مجال کبد و اگر تغییر یافته شود کوشش در تعدیل طبیعت او نماید و ایضا بنا بر اضر ارض نظر کنند و آنچه از انواع اغذیه عارض شده باشد تذکر آن نماید
 و بعد از آن که تحال مخیری که باعث تمنیع گردد و بکجه مخیری که سرج گرداند هیچ سورا آنکه قوت یاد بر جفن عذای خود مثل اسلیمون و روشنائی نماید اگر سراج هندی یا میران پیدا کرد
 بسرکه یک درم مشک یک دانگ بود که در کجه سیاه است که در کجه سیاه است و کثرت در کجه سیاه است و کثرت در کجه سیاه است و کثرت در کجه سیاه است و کثرت در کجه سیاه است

و بعد از ان غراغرو و ضوفاخت و صعوبات منقبیه استحال کثیره و میل غذا نمایند و غذا شاف و طوبیت مثل قلیه یا خوراکیها خوردن فو که طرب بسیار و از جمیع بسترخ منع نمایند
و بعد از ان با کمال احتیاط و طوبیت استحال کثیره و میل غذا نمایند و غذا شاف و طوبیت مثل قلیه یا خوراکیها خوردن فو که طرب بسیار و از جمیع بسترخ منع نمایند
که زیر یک کمر سبب ناک صحن که مائل بسفیدی یا زردی یا سرخی یا کبودت بود علاج هر یک مثل اذالته شفتیه از مسهل خلط غلابه فاعل مرض نمایند و بعد از تحقیق اطمینان که در دوا
بجسب هر نوع مسهل است مطلقا کنند و بعد از اول سبب کمال نسبت اهداب مثل الاجور و سنبل هندی پوست صنوبر خسته خرمای سوخته جگر امینی اخان کنند مساوی نرم بود و هر چه
اکتال نمایند اگر خواهند رسته خرمای سوخته دو نیم جز و دو خان کنند و در جزو سنبل هندی یک نیم جز و حب لبسان یک نیم جز و لاجور دو غیر مغسول پنج جز و نرم کوفته بحر بیخه استحال آرز
و اگر کمر گین خروگوش شست دو مگر گین بزکری نیم گرم یا یک سائیده اکتال کنند اهداب بر ویاند و در جزو حکیم عابد سیده و اگر کروی انسان استوزند و بد البخر و با در آن خورده طلا نمایند
نیز درین باب جگر حکیم صومعه مست استخوان خرمای سوخته سنبل الطیب گین شوش صدف سوخته فلفل سر و احد یک جز و خرمای سوخته جزو سفید قلعی مغسول ششخ و زعفران پنج جز و طلا
خواه کل ساختن جگر است و یا سینه مشغولی فلفل سیاه هر یک یک جز و در صاص محرق مغسول چهار جز و در غفران چهار جز و در این جزو خسته محرق و جزو سائیدگی کل سازند و در
که جهت انبات می جگر عجب الابر است این است که روز یک شنبه شکر در چوغ نیکو کرده و از بنده نون فغنیته زاده سر آرز او شنیده و بر طاق گذارند و بعد از یک هفته شنبه یک
دیگر چوغ مذکور را از روغن کنجی خالص پزوده همان فغنیته را بسوزند و دوده آن بسنایند و چند روز در چشم کشند اکتال محرق نیم خرمای سوخته شکر سر در کوفته و در
و سنبلاج سوخته و اشد آب کاه پرورده و لجهای احدی شکر سفید سنا طلا براده آبنوس یک شنبه از روز شرب کنند که در خشک کوزه کوفته بیخه و جگر الیه و چون خفا
سائید و مگس خسته و صمغ رطوبت و شیاغ مائینا و زیت که سطح الحیدر بان انداخته چنان وز در آفتاب یک تیرند و سر گین خروگوش خسته و کزاد خسته بعضی ادویه
مثل دخان صنوبر و راتنج و لیم و سر و صمغ و قطران زفت صمغ صنوبر بر طوبیت شکر سر و احدی فلفل شکر و نسبت آنست طلا نیم خرمای سوخته سوده بر روغن آس آنجهت و کذا در فوای طب
و کذا از رنج و جود و جلی و کرم گین شوش بر روغن سوسن سرشته و کذا هم از و کذا از روی فغنیته که اخذ نارد با بونه بر نسبت شکر همین اثر دارد و آنچه بسبب کیفیت ساد و غذای شکر باشد
تفتیه بدن بر طبع حیات و جویب جزو صمغ سر و او و طویات فصلیه بحسب سردی و خردی است تعیین مخرج و در مزاج اسن بادمان غلظت و طریقه شل و روغن بنفشه که کزاد بعد از ان کمال است
اهداب که مذکور شد یکبار بر مد و کل منسوجی و شیاغ کند زرد و انبات شکر اهداب سفید است که اکتال سنبل الطیب و آب کشنده جگر و جگر امینی یا لاجور یا شامخ سوخته بر مزاج
و ایضا استه خرمای سوخته نیم گرم و نار درین گرم اکتال نمودن و اکتال مگس که سرش در زرد و خشک کرده باشد نیز مفید است و فلفل سوخته سائید و شکر نیم خرمای سوخته طلا
نسبت اهداب مسودا آنست که شمشوی قلع طار زنج محرق مساوی یا هر سه بعسل سرشته سوخته سائید و در چشم کشیدن نافع و هلیله سیاه مازوی نیم سوخته بر کزاد کردن برای انبات
اهداب که از چند ماه باشد نافع است و اگر ادم تخ و شیرین بر و سوزند و خاکستر آنها مساوی یک تیرند و خاکستر کزاد درخت انزروت سوخته هر یک یک گرم و شاد فنج
نیم گرم و تخم جنکشت سوخته و نلث گرم و اقلیمای خنده و در هر سه سائید و بحر بیخه پس لاون شامخ ادویه داخل کرده سائید و زهره زنگار و سرشته شیاغ سازند و خشک کرده
هر روز در شیرین حل کرده و در چشم کشند پس کشند باین بر سرل راحت داده پس بجام داخل شوند و روی آب گرم بشویند از هر سبب که باشد موی بر ویاند طهری گوید که اگر اعلام احتیاط
فصل اول صفراوی حترق یافته شود تفتیه بدن بلبل یا مطبوخ آیمون جگر لاجور و جگر امینی نمایند و فصد یا سلیق و صاف و قیفان کشاید بحسب وجوه احتمالی قوت گرانجی سبب
پس ابتدا نمایند بعد مخرج باغذیه محموده تولد دم طرب بعد از ان جگر لاجور و مغسول و در لاون سیاه خوشبو جگر امینی هر واحد یک گرم حمای محرق و نلث گرم نرم سوده بحر بیخه صمغ شامخ
بر ان اکتال نمایند و اگر ماده تغییر حرارت بعدی شده باشد که انجق نماید یا زرد مان لرزش آید تلخ باشد و در مان کلامخی بسیار یا بد استقران آن متوجع سیر نمایند و هر شرب قوت خواب و در مغسول
و پنج گرم روغن کل خالص میاشناسند و بعد از روغن کل گرم کشید نمایند و آتش میدن با ایشیر و تدبیر طرب گرم که در چون ان که در صفرا زائل گردید در چشم او چند روز متوالی شیر در خان
بدوشند و هر روز که آب یک گرم کشید چشم نمایند پس لاجور دو اند مساوی در زهر روز و بار اکتال کنند و گویند که اگر تفریاده بسبب خلط سوداوی باشد تفتیه مسهل سودا یا لیمون فغنیون
و مانند آن از ادویه مستقره سودا نمایند و استحال امار الجین بر روغن بادام نافع است باین طریقه که بنویزید آن دوری هر یک پنج گرم تخم ششخ سفید و در تخم زرد نشاسته صمغ بادام سرد
شیرین هر یک نیم گرم سوده سنگ درم اما الجین نیمه باشد در روغن بادام شیرین بیاشناسند و نود و ساعت کامل صبر نمایند پس با زرد درم خمیرین دوری بیاشناسند
اگر طبیعت محل گردد و چون بدین طریق استعمال نمایند مزاج با اختلاف می آید و میسر وید اگر احتیاج با عانت طبیعت و میدن موی باشد بر روغن لادن مخلوط آب برگ بید و لعاب طلیه

توجه موضع نمایند و اگر این تدابیر موثر در رسیدن تاخیر نماید غلبه بر مقویه مثل کباب یا اللحم تخمیه کند و جماع ننماید و حرکت اندک یا ده از قدر عادت کند و آب گرم که در آن
 تخم بلبلون تخم سبزه و شانه و مانند شستن موضع لازم گرداند و اگر سبب باغی باشد بمسول و حب ایاج و حب حقیقون با حب طخودوس تنقیه کند و حجر لاجورد و حجر ارمنی
 که بریت سوخته سم بر سوخته سره صغیران خنای سوخته مساوی نرم سوخته اکتحال نمایند چون بر رسیدن اجتناب نمایند که آب یابان و قوی برین کل افزود بر بیشتر و خشک کرده و در سه حال استعمال نمایند
 و اگر موثری برآمده توقف نماید و بطلنجی بلند گردد و اندک هر دو گاد بران بمانند و جمیع تدابیر مذکور در مریض از اغذیه ببول خلاصه شد آن علت اجتناب نماید و سه قندی قرابا و دین
 گفته که علاج شکر که سبب انتشار التلب باشد آنست که میل او را آب پیاز فشرده فرو برد و بر موضع آن هر روز چند مرتبه بمانند و طلا نماید باطلنجی مخصوصه بدو التلب

علاج انتشار ابراس سبب موضع

این سبب کثرت رطوبت مزخیره و جلاستماع مسام و سنا فزاید باشد و علامات غلبه بلغم بدرگ کرده است فراغ بمسول بلغم و ایاریجات و جویب تدریجی ریاضت فیه و سیدار
 و تقلیل غذا و اکتحال یا نخی باعث ترسج و استصاص است فراغ بلغم کرده و مانند شیان احر حاد و دخر حاد و مانند و ایضاً برای التلب ابراس سبب کمالی آید هر دو سوخته سم حرق و فیه
 به بحر ریخته اکتحال نمودن غمیدست و اگر از فیه مسام جلا باشد که بر کجایم روز دروغن بپوشد و دروغن با دم بر چشم گذارند و نظوان بر طبقات مثل و غن بپوشد و دروغن بنویسند
 چشم نمایند و آنچه از جدی یا جرات یا حرق نارفتند بسوی سنج ابراس نظر کنند اگر جلد محرق و مسام منعدم شده باشد لا علاج بود و اگر مسام فاسد و جلد متروک شده باشد
 سیوزند و خاکستر و خاکستر قیصوم و گل ازنی سوخته هر واحد یک م فرقیون تازه و دجیه شادنج عدسی پنج درم باریک ساین و ریخته اکتحال خفیف آن نمایند و کسب نمایند
 متعلق گرد پس اگر ازین کل امتیاز کرده استعمال در ترک کنند و بر چشم او پیشان ابیض برود و بیضی نمایند و آنچه سبب تکل سلاق باشد تدریج مسطور شد و بعد استعمال او و بعد
 و شیان یزج بجز ازنی اکتحال نمایند که بسیار نافع است انتشار حاد از صلیح خط و مقوی عضو است شیخ میفرماید که اکتحال هرگز پیش محرق و غیر محرق بعسل و خصوصاً
 برای انتشار سلاقی نافع است و محل خطاری جنس است آنکه برای بخشش فرود که با سرخی و خارش شدید و تکل انتشار باشد تجربه سید این است که انار را با جمیع اجزای او که بر کینه
 تا حور شود در موضع علت پسیانند و بعضی گویند که این درواز مسکنات حدت صغیر و نسبت ابراس است این کل تالیف حکیم علی خان از جبرات است خسته خراخته سبب
 هر دو سوخته سنبل الطیب حجر لاجورد سوخته هر یک سه ماشه خضص چهار ماشه بک شینر سبب صلا کرده بکار بند و اقلیمها فلقطار زاج مساوی سنا نیم معین و زین
 اشفاست و قبول ایاتی بل الفار سگین بز خاکستر قیصوبی اکتحال کردن نافع است اگر در اجناس غلظت باشد از آنرا کند و اگر اشفاست صاص محرق مکنیم درم تو بال سما
 زعفران کل سرخ مری سنبل الطیب کند و در اقل کل مکرر و درم خسته خرازی سوخته سبب جلا و سیساید بروغن بلسان آوده استعمال کنند شکر و یاندر و صلاح چشم طفل غیر کنند
 علی بن برین گویند که چون انتشار ابراس ام باید بودی بنا صورتی که در بی سوراخ میکند از آن کم برمی آید و ایضاً همین آله گوید که در علاج آن تاخیر نمایند که چون
 مزمن گردد بودی بنا صورتی که در کتاب الحمه مسطور است که اگر حاصل ابراس بروغن بیون باروغن بنجر رسنگ ساینند تا که روغن غلیظ گردد و طلا نمایند بسوی پاک ابراس و غیره بر رویا

شکر منقلب و شکر زاندا

شکر منقلب آنست که سوی شوره بر موضع خود بر وید و سر آن از کون بسوی داخل چشم باشد و هنگام حرکت یکان چشم بخند و از آن اشک آید و بدان سبب چشم ضعیف است
 قبول مواد گردد و از آن سبب و مسه و حکم و حمر و خشن و ضعف بصیر عارض شود و شکر زاندا آنکه سوی زاندا در باطن جنین اعلی بر غیر موضع شوره بر وید پس اگر مستقیم بسوی چشم بود
 در چشم بخند و ضرر بصیر سازد و اگر منقلب بطرف بیرون باشد حضرت شمر بصیر سازد بلکه بر جده که او نخینه بود و هنگام رویت اشیا بر ظاهر آنها خط و سیاه دیده شود و سبب
 تولد شکر منقلب از اکثر رطوبت عین غیر شدید الراد است بی حدت از حدت است که در جرم یکان نزد اشفاست جمع گردد و بعضی سببش کثرت بجز در دیده تولد از رطوبان چشم است
 و چون بعضی رطوبت فاسد غیر عین نوشته اند اکثر اصحابان امر خطی بر آن در زمستان بلدان طبع بهم میرسد و عسر البر و موروثی بود و بیشتر جنین اعلی اند و چون بعضی
 سبب شکر منقلب اکثر غلبه یوست است یا رطوبت یا نخی التلب مسام بجای که نفوذ نمایند در آن باستقامت علاج بعد از رفع ماده تنقیه بدن و داغ بمسول و حب ایاج و حب
 یا بطبع حقیقون قوی قایا و حب حقیقون یا بطبعات دیگر سیر دار و مثل ترب و غالیقون ایاج فیقیرا هر یک نیم درم نمایند و اگر مزاج گرم باشد بمسول سنا سبب آن
 تنقیه کنند و اطراف چشم با لیمه لیمه از زاندا مسطور خود سنجوزانند و غراغز مسوطات و مضمونات مثل غرغره یا ایاج فیقیری محلول آب گرم مسطور داخل کندش موضع مصطک

و قرفل و جوز بود و مزاج باره بلیله زرد و کاجی در مزاج گرم و یختم آب و از درین عمل از آن دو گونه که فصد عروق اس و جمیع انواع نافع است و بر تقویت سر و چشم و عمل بطن
غیر نبیند و اصلاح غذا و تقویت آن نماید و از تناول مرغیات نمد اعراق و فوکه را بجا نماند و غلیظه و آشامیدن آب بسیار و استلا و تجمیع اجزا اگر کنند و بعد از تقویه بر عمل بطن
موجب مرض احوال وادوستی جفت شدن اسیدتوق و ششانی و شیاف احمر جاد و تفر جاد و درینج استعمال نمایند و شخمای آزاد را فراش چشم مسطور شد و اگر با آن معنی اختلاقی
باشد شیاف الملی بجای زرد اگر بقدر ربع وزن آن نامید هر دور اسامیده احتمال نمایند نفع بلین نماید و اگر توت با سه جزو افیون هفت جزو صفتض با نرود جزو شکر است که این
بجسمل و سرکه و در ظرف مس ناچوب غیطان بسیارند و شیاف ساخته استعمال نمایند برای این مرض اکثر اراض چشم فیه است اگر نوشاد را یلو و گیسو گنج جلی منسل نسیر سی سخی گوشه
از هر یک یک شمشه خوب ساییده مثل سر بر چشم کشند بر آن نیز با منی را منسید و مجرب است و اگر از لوی کلان یک صد بگیرند و بر زمین بگازند که روان گرد پس سردم آن از
هر دور و نخت پیشش نمایند با میر دور آفتاب خشک کرده در پنبه سجد و فتیه سازند و در چراغ روغن سیاه انداخته میفرزند و کاجل آن گرفته در چشم کشند و در مع روغن
شتر زاده و ریزانیدن آن مجرب است بعضی اطباست پس اگر این تدبیر کفایت نکند سوی را بر کنند و بنوشاد ریحانند و شیر انجیر و خون خضوع سبز یا خون قرمز شتر یا خون قرمز صمغ
نق با نرود و طلا کنند و طلای خون غنجد و زرد آن خشک کرده با آب همین صام حل کرده و با چند بیدستر افزوده بر سه ساوی گرفته با آب زره و از شترتیر مفید است و کذا
زیره و خامالادون نیزه که گرس نافع و کاهی ازین جلد نیز با و خون قنقد و چند بیدستر شیاف شکل فلس مای ساخته و در سایه خشک کرده وقت حاجت با آب همین زره و از شخص
حل نموده استعمال می نمایند و هم ساعت صبر میکنند و از معالجات جیبا کنند که زهر و قنقد و خاکستر خامالادون و چند بیدستر اجزای مساوی نرم سوود و چون کبوتر شترتیر صمغ
و استعمال نمایند که از زهر که گرس با خاکستر مذکور یا بنوشاد ریا آب گندنا خصوصاً که بر آتش چند جوش تخفیف داده باشد و اگر ما و صدف باشد بهتر است ایضا سخاله حدیثا
با آب بان بر موضع نقف طلا کرده یک ساعت بگذرانند و بعدین هفت مرتبه تواتر طلا کنند بسیار مفید است اگر بیدتق مو افیون عفران بر خون فاخته سالی طلا کنند یا بیضه
موزچکان با این نافع انبات شتر کرده و خاکستر سمخ آب گندنا یا قطران یا زهره پدید و خاکستر ماژویون همین منفعت دارد و آتش سوخته و غیر سوخته بسره که گفته شد که بر موضع
نق شتر طلا کردن مجرب است و یا سکه تیلیه بار یک سالیه و آب میوی کاغذی تر کنند و مشک آب میوی خشک کرده و سه ماه را بار یک سالیه بعد از آنکه سوی را کنند باشد با نخت
و اگر زرد الخیر بجا آب سفول سرشته طلا نمایند بر موضع و منع انبات شتر کند و اگر سوی را بکشند ولی الحال خون شتر روغن کبک بر آن مالند و کزک عمل نمایند همین عمل از زرد و کذا
یکشمال کافور نیزه و آب گندنا بعد از قطع مویران موضع ضما کنند و طلای خون خضوع سبز خون کبک خاکستر ماژویون در هم آمیخته نافع است که طلای این موضع شتر زاده
بجون جربا و خاکستر زهره که گفته شد زهره کشتار و خون ریوی و شیر ساک آب شترتیر بصمغ آمیخته و شتر خفاش و خون جردان و قنقه بطبوخ که مثل غسل کرده و هر واحد انبات شتر
و که احتمال آن موس و خون خرس خشک کرده ساییده و زرد کرده و عصاره داده و آنکه میروید و ساییده هر واحد بعد نقف شتر مفید است و اول شترتیر که گفته شد که را سخت اگر کرده
هفت بار و یک شترتیر نیزه و ساییده و بار یک ساییده از بار یک ساییده زاید که شترتیر زاید که بکار و دیگر بکار و میگردند و شترتیر و کویدی گوید که اگر صاف بزرگ کرده که حکمت نموده سوخته
بر شترتیر که بر زبان موی را بسیار بار یک ساییده که شترتیر است گویند بعد نقف و بنوشاد و زهره زرد مخلوط کرده در چشم کشند و زرد بزرگ و سون نیزه مفید گفته اند
و حکیم علی در مجربات خود می نویسد که بعد کندن می زاج ساییده یا توتیا و زنگار با هم ساییده و یا زرنج سووده با لند و اگر زنده در سفال آب لایه بسوزانند و خاکستر آن با شترتیر
بر آمدن می اینت قوی بود و گویند که اگر یک سیر کرده و آزرده عدد و یو چو اندازند و در شیشه کرده زیر سیر کین سپین کنند و بی عمل و زرد کرده و بی چشم دیگر جای بکنند که
را با لند با زوی زین یاد و جالینوس گفته که اگر صدف صغیر سوخته ساییده و بقطران آمیخته و بر موضع نقف شتر طلا کنند و دیگر زرد و دیگر است و تابت این فرود گفت که علاج غریب
است که از زهره نوشاد و سمخ سوخته مساوی حده بسره که گفته شد و بعد نقف بر موضع آن طلا نمایند و شترتیر این امر فیه شسته و بقول صاحب و می صدف محرق و مصدق
و قطران مساوی کوفته خسته با شتراب لگوری آمیخته ساییده احتمال نمودن نفع بلین می نماید و میو قوطوس گوید که سوی را با زرد با نرود هم با ستم بکنند و در ساعتی که شتر زاده طلای
سج یا هفت عدد زرد زرد کرده کلی سوخته خاکستر از سخی نموده احتمال نمایند که دیگر نمی رود و طلای شرم افیون و با نالی نصیبت نافع انبات شتر نوشته اند و کبوتری از بعضی تقدیرین
فصل کرده که اگر سوی را زاده نقف شترتیر صفتض است که دیگر بار زرد و بعد از آن لایه که از سخی صفتض است که دیگر بار زرد و بعد از آن لایه که از سخی صفتض است که دیگر بار زرد و بعد از آن لایه
و خاکستر پوست میضغ و صدف سوخته و توتیای کرانی و سر صفتض مساوی حده بجز بیخته ساخته باشد احتمال نمایند که شترتیر سپین گویند که سوی را لند و شترتیر نقف شترتیر کور و زرد

قبل طلوع آفتاب اولیایا برکنند پس آن موضع بزهر زربالند که دیگر بار خود میکند و مسخ داود گفته که هرگاه علت آنست که در او دیده و ضعیف میگردد اما قبل از آن که آنرا معالجه کنی اولیایا
 نماند و باید این شایع و مضموع کثیر النفع و جربت بکند زنگار ستر ستر از مخرج عین مخرج از یک جزو صباره اقیهیمای در پی سفید و از زیر سر و اصدیم جزو آرد با قدر ربع جزو پوست بیهسته
 مروارید محلول هر یک عشر جزو خوب سیاه و نوجون نفع و قطران آب صبار و شیاف سبازند خشک کرده بعد وقت مکرر استعمال نمایند و گویند که در کک تصاد و نوجون و نوجون سنگ گشت خون نفع
 مع خاکستر مازون نیز نافع است اگر ازین مابرایر فایده نشود پاک برداشته سوی زرد رنگ یک یک کنند و روغن آنرا استروتن باریک مسلمان کج بود و اگر سوزن از نظر باشد تریا نش
 گرم نوز و داغ دهند و در یک نوبت و یا سه مورد آن نمایند و باقی را نگذارند تا موضع داغ آن چاق شود پس همین طور باقی را داغ نمایند و در آن هنگام چشم را از زهر سرد نمود و پر کرد و با
 تا گرمی چشم سرد و بعد از داغ بسفید بسفید مرغ و روغن گل موضع متف الاملا کنند و در چشم چکانند و گاهی اودسه با حاجت تکرار داغ افند و بعد از آن که گردنی نماید اگر موی بسیار با
 ساحیان از زهر شیرجات می یابد الامام عمر در اذیت می باشد و شیر قطع جلد را طبع حسن است و وقت آن سه موضع و گاهی شیر منقلد برداشته بصفتی که از اسانجی صمغ و دینق یا اسحق یا شیر
 و یا قند فیله و دیو یا بر انزروت و کثیرا و کثیرا محلول بسفید بسفید با موی صمغی حسی چسباند یعنی علاج آنرا بشش قسم تقسیم نموده اند یکی آنرا کمالی حاله بود بنفیه و م وقع موم داغ آن چکان
 چشم التصلق موی صمغی و روغن مسطور شد چشم شش در پیشش اگر کتب مسطور است و در آن کفایت بسیار و از لاله مرض غیر مستیقن بود ازین جهت ترک آنرا آنست نمود

التصلق اشفا

یعنی بهم چسپیدن در کان و سببش رطوبت غریبه است و اکثر این علت باره عارض میگردد و عرض آن باشد و بعد از زردی جزو حادث شود و جهت اندو سع
 مایه و نفعی مستفاده و غریبه بسوی جنین علاج انزروت بشیر خربز در ده و نبات سفید زهر و اندک جزو کف در یاریج جزو باریک سائیده بر موضع آن بپاشند

بیاض ارباب

یعنی سپیدی موی سر کان آن ضا و مضعف بصیرت و سببش رطوبت با داتی رطوبت لاج است جهت کثرت بلغم و پرودت مزاج یعنی سببش غلبه بلغمی نشسته اند و فرقی قیام این وجود آرزوست
 در طوبی لاغری خوشگی جنین باریک بود و بی توان کرد و گویند که لاین بیان الطبع عارض میگردد چنانکه باقی موی بدن اعراض میشود و هرگاه که بسبب طابت قوت محل غریب آن طوبات بشیر یا
 کثرت قبول می یابد علاج در بلغمی یعنی بلغم و حسب ایاج و شمایا نشسته بدن هر نماید و در هر هفته یکبار تقصیه کرده باشد و بعضی گویند که تقصیه بسفید کابل غازیون و اراج فقیرا
 بعد از نفع تام و بعد از آن تا پنج روز تریا و ابر لیل شش در وقت خواب غریب ایاج فیقره مضعفگی و قرفض سفید است و مداومت بخوبی مری بلیله مری اطراف لیل با کفایت نافع
 و اعتنا بخیزد تا اول امر آن فریاد که طریقه قبول حاره مانند تریه تریک و صغیر و پودینه و جمل البان بسیار مضر اند و شقایق النخاع نیز مایه زهرت پاپیر بر مسود بر مریب کند و یا حلزون یا پیوسته
 که در جوف آنست سوخته و یافتن سوخته بشیر خرمی پیز صحرانی سرشته را شفا براند که گویند که چون بندن ارباب است و سوخته باریک سوده بر با نفع طیفه که در کان سفید باشد و مایه سیاه
 و قبول انفاکی که کمالی نخست مری سوخته منبت سود و اشفا است بعضی گویند که اگر بقر رسوده بشیر است بر موضع بیاض چشم طلائع نماید موی سیاه بر و یازد و کمال زهره و کلغ مخلوط زهر خربز
 موی و رایسه بیکر اند و موی کمالی آلوده بر شفا مایه لیل طریب میکند آنچه ازین باشد در تطبیح و فری مری بدن کوشند و بعضی باریک در امراض مری باریک که مایه و شقایق النخاع ارباب بیاض است

غریب

و آن مایه است که در گوشه چشم جانب یعنی افتد و اشک بی اختیار آید و قبول بعضی غریب خراج کوچک است که در مایه اگر بهر سرد و چون منقح شود و اکثر ناصور گردد و بعضی گفته اند که در
 و تحقیق خراج و شرو سوت که برست قبل از انفجار و گردیدن ناصور و استحال الظاهر غریب بر ناصور که در طریق تجاز است اولی بکس این است جهت عدم شربت انهم خاص می غریب ای این ناصور
 بخلاف خراج که قبل از انفجار گردیدن ناصور که از اخیلوس نامند و جالیوس المطلق هم بدین خراج نموده و هر چند فی تحقیق مایه نیست هم گفته که گاهی مایه چشم خراج عارض میشود که
 چون انگشت برانگازند غالب گردد و چون بر دانه خود نماید و رنگ آن بهرگاه بسود و در می که اکثر اخیلوس نامند نوعی از آنست که سیلان می یابد و چقدر آنست بسوی بی خصوصاً و انگشت
 انگشت باند نوعی از آنست که سیلان نمی یابد و چقدر آنست بسوی الف و چون سیلان نیاید بخش گرد و بطول مایه نمیرد ناصور شود با چاهه سببش وقوع در م مایه است در موضع مذکور است
 انصابت باه بورقی حاد و می الکیفیت از سر بسوی آن موضع و اجتناب و تقیح و نفع آن بیشتر این مضر از جزو و جلد بیان ادر بیج و بلدان جنوبی هم میرسد و او یا اخراج سوت افتد و آن
 اسلم است یا از تحت جلد یک جنین بلبره و گاهی نیز میگردد و بجانب بینی از قنیه که در میان بینی چشم است گاهی نیز میشود از زیر جلد بینی و گاهی انفجاری یا بسوی چشم یا جلد بعضی

از آن ظاهر بود و بعضی غائر بباطن نگاه است و گاه منقب و گاه مغزور میباشد آنچه بفرود سبب آن باد و جاست و غیره منقب بود سبب آن باد و تعلیل است و گاهی در چکر آن خفاست بعدی میباشد
که غضا رین چشم را فاسد و سیاه میکند و میخورد و در افشردن آن چشم بر آن چکر که در وید و بعد از آن خراج التمام او مشکست از علاجات غریبست که چشم را میسوزاند
استملا آن از رو شنبلیله بود که کوچک ظاهر شود و آنچه از آن بین ظاهر دارد سیلان می یابد از آن چکر که فاسد میکند و از لحم را و آنچه از غفرا را و از داخل باشد از چشم بر شنبلیله بر رو شنبلیله
ماست معتدل القوام منقب که در و افشردن جن سبب چکر صدید و چشید و بر آید و چشم از چکر که در و سبب است که چشم را فاسد گرداند به و ام معتدای سه و آنچه از زیر بود است
اجفان بود فاسد گرداند غضارین آن را و از نمدان کجاست بر پاک نمد یکم بیرون آید و آنچه بسوی بینی تنوع نماید از منخرین یا از دماغ بر آید و بطریق از موضع ناسه و نیکام نکرود
بینی او حشر نفس نیز از علاجات نفوذ است و سبب است که سبب خفاست شدیدی تمامی استخوان بینی را فاسد و سیاه گرداند و بخورد و آنچه از آن سیلان می یابد بسوی چشم حشر سبب
از آن چشم منقب بود و سیلان اشک زماق چون بفتش از چکر زماق بر آید و آنچه در ظاهر بود چشم آن محسوس میگردد و آنچه غائر بباطن باشد در آن لینه می باشد و عربک نر نکند
با در و بود و مشارکت آن چشم پیوسته در و منند باشد و عربک کثیر العرق غائر فاسد گرداند استخوان او و نشان استخوان آن گشت که چون گشت آنرا جدا کند و بر استخوان من کشند آنرا در گشت
یابند زیرا که سطح استخوان مس می باشد و میل بر آن می افتد و علاج اگر چه علاج این مرفوع بجهت وقت لحم قوت در طوبت و خوردن و او هم حرکت و قوت حاصل و عدم
تحول او و یقین در شوار است یکل نیز او را گشت که عمل نکند از یک قبل از استحکام سبب است و با علاج او نمایند و تقیید بر آن مایع و ناحیه چشم از ماده و آن فصد سر و و حیا است قفا
و سیان و شانه و سیلان و قوت قایم و قوت قایم و قوت قایم و خوردن این مایع فیقر چند روز پیوسته بقیه تمام کثیر النفع است بعد از آن طریق عدالت باید بر می ماند آن بخورد و آنند
و استعمال غرغره و سوختن بسیار نافع است و اگر ماده حاد باشد بعد از فضاغ و فضاغ بر بیضی معتدل مثل طبع منقبست و غیره سبب و حب اسید و مهند باطنج و اگر در قرون منقبست نه از آن با یا
فیقر استعمال نمایند و صلح و تطیف بخند کنند چنانچه قانون علاج قروح و او را هم است که از فصول در طوبات کم کرد و قبول اندام آنسانی نماید و از جمیع اغذیه غلیظه بخورد و سوی
اجتناب از آب است و در ابتدای خراج پیش از آنجا و سیان و خوردن مویز و صدف و صندل و جملد با هر چه از اینها میسر آید و در آب کاسنی صحرانی یا باقی با کلابه شکر نخل نماید و از آنج
و یا شش و مویز و سیلان بر آن نکند و آنچه از آنج و هر چه قوی التحلیل است احتمال نمایند تا باشد که از این مویز بیرون باز نماند و اگر در جمیع شود و در و الم پیدا کند و منقب خراج باشد درین
صورت کند و زعفران باب طبع مایه که در آنجا بحدی که در آنجا نماند و در آب کاسنی صحرانی یا باقی با کلابه شکر نخل نماید و از آنج
یا شش در آن صبح غریب زرد و گاه سرشته بر آن سیسپانند و حرکت ندهند تا آنکه چه را که در و وضعا و آنچه منظر و قوی ترین بخرات است و عند التخلیله اسوده چه شانه و ضا کرد
نیز غریب است و آنچه از آنجا و در آب کاسنی صحرانی یا باقی با کلابه شکر نخل نماید و از آنج
و قبول پولس حلزون مرکب بهر سه مسای سوده مکر طلا کردن فضل علاج غریب است قبل از آنجا و بعد از او اگر اطفا الطیب عوض حلزون گیرند نیز در غریب پیش از آنجا و بعد از آن
منقب معمول است و اگر خراج صلب غلیظه باشد و منقب نکرود بر آن گندم یک جزه تخم حلیبیم جزه تخم رو یک تخم جزه کوفته در آب پزند تا مکرود و مثل هر سیه شود
پس بر آن قدری شیر تازه دو شیده بریزند و بر هم زنند تا مانند موم گردد بر صلاست بر آید و ضا نماید که منقب گرداند و اگر قوی تر خواهند بود و براد شیر پزند و شکر حاصل
نیز اضا کنند و بجز این سینه الا با این بچکانند پس بقیله موم زنگار نهند و بعد نقای آن در وید و محقق استعمال نمایند و آزی گفته که من معالج نمودم غریب او را با آنچه
می نمایند و در آنرا از رو شنبلیله و سیلان اشک زماق چون بفتش از چکر زماق بر آید و آنچه در ظاهر بود چشم آن محسوس میگردد و آنچه غائر بباطن باشد در آن لینه می باشد و عربک نر نکند
بجز از اینج و در مبر و مانند آن از اشیا قوی التحلیل نمایند و چون منقب گشتن محال بود و اما قیود زنگار و زردت مانند آن نمایند و چون منقب گشتن بداع و تقیید قیود
نمایند تا آنکه عظم را فاسد گرداند و جالینوس در کتاب حاجات گفته که گاه بر می آید زوماق که خراج کوچکی و بسیار است که منقب میگردد و بدون لذع و این با چشم
بیباشد و لند و شوار است بر آن و لیکن زماق است که مبادرت نمایند و او ای آن باد وید و محله که در آن لذع و وحدت نباشد زیرا که حدت باعث الم و بزاید
و م میگردد و از نهجیت شوار میباشد بر آنج از این جهت مگر نیست معالجه آن باد وید و ضعیفه که سودی نمی بخشند و لند بطول می انجامد با جملد بعد از آنکه غریب
منقب گردد قانون علاج او آنست که او را تقیید نماید پس متوجه معالجه قروح گرداند و آنچه غریب است تقیید نماید آنست که بگریزد و درگ باطن قصب یعنی آنچه بر میان می زند یک نگاه

مشق بنیه سفید میباشد خصوصاً گلی که قریب پنج آنست و غلیظ تر بود و در غسل فرو برند و برآورده بر غرب نهند که فتنه آن کند پس موضع را با سفنج در آب غسل تر کرد
 بشویند و باشد که دیگر بار این گلی بیاضه فی خشک بار یک سفوف کرده پاشیدن کفایت کند و خبازی او کما فیاض بر غرب دن بکار از نیز ناصور را پاک کند و اگر اراده اندازد
 آن باشد برگ خبازی تنها بر آن نهند و یا مصبر گلی دم الاخوین از زوت سره شب میانی هر واحد یک جزو کوفته نیمه یک کاسنی بری اصل کرده بعد از نشستن در چشم بچکانند
 سقیره که فاصله میان هر قطره یک ساعت مانعی باشد و بعضی نسخه گلنار یک جزو در گکار ربع جزو نیز داخل است و گفته که او رویه خشک سوده موضع منظر ابدان لبس نمایند
 و یا سفید قلعی گلنار فارسی هر یک در دم دم الاخوین هر صاف هر یک یک دم از زوت بشیر خرپرورده یک نیم دم کند نیم دم کوفته بجزو نیمه سقیر سقیر سقیر سقیر سقیر سقیر
 غرب ذرور نمایند و رفته بر آن بنزد و یا شیاغ غرب بشیر دختران حل نموده در موق سقیر سقیر بچکانند و بنیابین این قطور و ذرور زانی صالح فاصله باشد یا چکان ناصور
 از بنیه کسب پاک کنند و سوگت اخائیده یا رسیاوشان اخائیده بر آن بنده در تخوان هر گریه که در زمین نهایت چهل روز در فن کرده باشند سائید ذرور نمایند و چون ذرور
 استخوان بود خسته سر انسان نیز مفید بود و آب برگ توری خصوصاً جنگلی در ناصور انداختن بنفایت نافع است ذرور با بونه نیز برای غرب منجر بنفایست و باز نیز رخ را با بول
 گو که بسیار خشک کرده بار یک سوده در ناصور افشانند بعد فشرودن پاک کردن آن و غسل و زاج و یا آسن و یا صمغ نعیم و نیز گمان سائید فتنه ساخته و با نظرون شب
 هر واحد نیم دم کند و هر واحد یک دم سوده در غرب بکشد و بنام و خاکستر جو که لیسال آسینده و یا نیلو فتر یا با سکره شسته و یا با و شیر و روغن جزو یا بارنگ مخلوط و با یک است
 پنج کبر و یا عصاره برگ او یا آذر خندروس با یک نیمه نیز نافع غرب است صفت شیاغ غرب که در ناصور کوفته چشم دو یک با یا نیز معمول است نیمه کند از زوت گلنار دم الاخوین
 سره شب میانی هر یک یک دم زنجار انگلی نیمه بگلک شیاغ سازند و در مجموع عبقالی وزن جبر و کند هر یک می دو یک که او بر هر یک نیم دم و زنجار ربع دم است نوشته اند که
 وقت حاجت ناصور را خوب فیشاند تا یکم از آن خارج شود سپس بیارند بر خلاف جانب ناصور بخوابانند و شیاغ در آب حل کرده و سائید یا چکانند و در موق چکانند و در میان هر جزو
 زمان با سفنج در آب حل در تریس علیل است ساعت بر همان هدایت گذارند و هر روز این علاج را عاده کنند تا حدیکه از نشستن چیزی بر نیاید و در مقام دیگر تحریر کرده که چون عهده روز سه بار این سفنج
 بکشد زرد آب نیم که از سفنج و چشم می آید و در کف و قوچ سفید جانی آب سداب زه باب از ترش سفید بچکانند و بنیابین این سفید است همو اغلب بر آن اما سبک غرب یا با برگ
 سداب یا خشک باب از ترش سائید فتنه آن بسوی رخ غرب بعد پاک کردن از نیم فرورند که اندام اصلاح لحم مسکند و لیکن در ابتدا سوزش می آرد و بعد از آن نیکبند و فتنه از زنگار سقیر بکند
 و این نیز نافع و نهادن ترنما سفید بود و زرد چوب یک جزو و ناخواه و در وقت جزو سوده پاشیدن است و بعضی نسخه ناخواه جزو سوده و مرکب جزو افزوده اند و ایضا دایم کربن باره
 و شب بوشاد نافع است از آرد و بنیه زاج و صبر از زوت و شوره کند سوخته و مایه ساو می نموق که دشمن است و صبر شمع قشاک کند بر بتور و یا شند خالص را بر آتش گذارند تا
 غلیظ شود قدری کف دریا و ماز و بار یک سائید آمیزند و فتنه بدان آغشته در ناصور نهند و قوچ اطیما می سهند و باره سنگ جرات گرفته روغن بید بخیر بر یکی انداخته از دیگر
 بسائید چون غلیظ شود و فتنه آلوده در ناصور نهند و یا چند قطره روغن بید بخیر و کثوره و چوبول انداخته از قوچ اسلم چندان بسائید که رنگ و روغن خاکستری و غلیظ کرد و فتنه آلوده
 در ناصور نهند و یا چکیت چنان که در دیوار می چسبید قدری گرفته بر باره نهاده چسبانی باشد و باره که خستور خشک نموده یا گل تنباکو مساو می روغن گاو حل کرده بکار بر نهند
 چرک فی قلمیان افیون مساو سوده فتنه کرده نهند و یا سمنند سوگه بار یک سائید باب آلوده فتنه کرده نهند یا برگ نیب برگ گمان پوندی سائید بر باره آلوده چسبانی با کتله آلوده
 بول سرخ مساو سائید بر غرب استعمال نمایند و یا زبان سبک سوخته بلبلان بر آن آمیزند و یا سائید از زوت و یا کوزر روغن چوشانین صاف کرده بدارند و قطور سازند و یا عدس شش
 و پوست انار کوفته نیمه چسبانی چسبانی در ناصور نهند و در دم کند نیم کوفته بار که در نسخه بشیر دختران یا بشیر خسته قدری از عطران آسینده بروی گذارند یا دیگر آلوده نیمه
 که نوزده استعمال نمایند و بعد کشادن در آن او او در مدینه بکار بر نهند و گویند که چون منجر کرد و بنفشازند و چرک از آن بر نهند و بر نهند از آن منجر جزو زنجار با روغن جو که آنرا صفتی است
 دراز که آن ایضا و برگ آس با و شیاغ سرشته خشک سیکر و اندام او شیاغی که در آن در ارج و داخل است در بول صبیان می سائید نیمه علی سید است از اطیما گوید که نیمه بشیر و
 جساء الاجان گذشت بکار بر نهند چوب خرق سیاه در آن گذارند و با بونه بخور که در آب همین وزه و انوعا و کند از زوت آسینده در آن شش نظرون کند روز یکبار که آب باز رنگ شیاغ است
 بکنند و طار نمایند و اگر عظیم کرد و یا انجرا و طبی شود پس طبع عدس و ماش یا زعفران مویز یا آرد جو پوست خشخاش و جلصما و کند بعد سائید شیاغ کند که نمایند که آن حرج است
 محمد زکریا گفته که صفت غرب است و سخن آن خارج از مقصد مگر آنکه من یافتم برای او علاجی که در چند ماه صحت یافت بعد یک یا نیمه صبح کردید و آن شیاغ غرب است که عند الحاجة

باب حل کردن ناصور را فشرده از چرب پاک نموده سبب با چهار قطره از آن بچکانند و صاحب آن بر آن خمیر بنحو باد و باید که فاسل را مابین هر قطره زانی حاصل مقدار یک ساعت باشد و روز دیگر نیز
 ناصور را فشرده شیان در آن بچکانند و همچنین پاک نموده یا نازانی که ناصور را بفشارند و از آن چرک نکند یا بداند از آن ترک نکند که تا چند با خشک میباشند بهتر آنست که انداز نماید
 غوره غرب اسپیکر که با آن عرق ناصور میسوزند پس بر سر آن بنده نرم بچسبند و در او ویغ غوره در آن گذارند خواه دو اسپیکر باشد یا در خوشک با یکدیگر کمانیدن شیان غوره غوره و
 بعد تقویه غرب اسپیکر که گوشت فاسد باشد از بندگانه پاک نمایند و نگذارد فاسد آنرا بر سر هم زنجار و در زمانه که متصل اجناسی غامض باشد و یا قلعش از صدید اگر از اجناس جدا بود و فاسد
 پس اگر اشرف قاضی الگوری بچسبند پس شیان غوره محلول با آب زوید و یا دیگر در آن بچکانند اگر حرکتی باشد و بیرون نیاید و در صورتی که مریض شود پس نشانده شود
 و در آنند و چون استعمال در آنرا بنده چشم را بصبر بر بندند و در موضع حرکت نماید و بنشینند و آنگاه دست در آب گرمی که در آن است و در آن وقت قابضه و مقوی اجزای عین
 مانند زعفران آشفته بر دو فایده یکی تصدیق سام هر چه نفوذ بود و بدان طرف بسبب و دست و منخ از آن بجزایم تقویت خصوص برای منخ قبول موادی که محل آنرا جذب کند
 و این سائر تداوم در ابتدای انفجارت و علاج فزونی آن را غ است یا آنچه قائم مقام داغ باشد از او دیده حاده باشد استعمال یک بر یک بطوریکه ناصور را بجزیره بخارند و فسیل
 مسلول ببول طفل ابدیک بر دیک آلوده در آن فرو برند و باز نگار را با بخار و اشقی یا بسکه سرشته بفسید در ناصور داخل کنند و بعضی گفته اند که اگر استخوان فاسد کرد و اندید
 یا برین و داغ و بندگیه ندها که سبب با بوز خاکستر اهل ملک است که سبب کم از هر واحد یک جزو زنجار و سبب جزو حوض و جزو زنجار محمول پاشیدن که بر سر ربع جزو زنجار
 یک جزو کوفته بچسبند سخی بلوغ نموده بر آن پاشند و بر بندند و گویند که چون کوبند و ناصور گردد و علاقه اش آنست که چون گشت بر آن گذارند آنرا اصلب نمایند که از زیر گشت نغز
 درین هنگام واجب است که داغ نمایند پس مدور را اگر از طلا باشد بهتر بود و اگر از آتش سرخ نمایند و گذارند بر آن بدفعات تا آنکه جوش آید اطراف آن گوشت فاسد
 سوخته شود و رطوبت خشک گردد و ظاهر گردد پوست فاسد از استخوان جدا از آن مایه نمایند هم سفید است که سوسوی بینی نفوذ کرده باشد داغ نمایند تا آنکه داغ با ندرن بینی برسد
 پس در آن فسیل بنده که سبب هم زنجار آلوده یک در داخل نمایند و روز دیگر بنده نه تا آنکه منحل گردد و از داغ او دیده حاده داغ با برین اهل العافیت است و چون نفوذت غرب استخوان
 و باد و منقطع گردد و بشکافند و گوشت فاسد دور آورند نمایند تا استخوان رسد پس اگر چه استخوان صحیح باشد طام آن سیاه گشته سیاهی آن بخارند و در امل محم در آن
 نیز نمایند و بر بندند و مدتی بگذارند و اگر استخوان فاسد کرده باشد بر استخوان داغ دهند و سیاست که محتاج سیکو نده که لحم فاسد را سوراخ نمایند تا آنکه داغ با ندرن آن برسد
 و لیکن احتیاط نمایند که میل بچشم نماند بلکه دست انازل بجا حیه افند از ندرن بجا حیه ماق که سیلان نماید بطبقات چشم و سوراخ نمایند بجا حیه بینی از غوره با ندرن و اگر اسحقی که
 آن موضع متصل آن نماند کرده بعد از آن بگذارند تا آنکه خون از بینی در آن براید که این نشان نفوذ آنست و درین وقت داغ او کامل مع غلظت مقله حاصل گردد پس داغ دهند او در آن
 و بر بندند و یاد آن فسیل بنده که سبب هم زنجار یا اشنان آلوده بگذارند و اگر گری شدت نماید بچسبند و آنگاه کاسنی و آب کاسنی و آب حی العالم طلع سازند و روز بروز فسیل را قوی نمایند
 تا آنکه درین جراحت وسیع تر گردد پس اندام نمایند و گاهی برمی آید از آن بپارچه استخوان بود و سیاست که بنی نیاز میگرداند داغ از سوراخ نمودن تا ممکن باشد بر آن تقاضا
 و واجب است که چون داغ دهند و برانی و آب پاشند چشم سبب سبب یا خرقه آب سرد نموده بگذارند یا خمیر دقیق بپوشند کرده و چون گرم گردد تبدیل نمایند تا گرمی داغ بچشم برسد
 طبعی گفته که استعمال داغ چشم خطر دارد و بعضی افاضل از او اهل طریقی برای داغ غروب مقرر کرده اند که چشم از مضرات و سالم می ماند و ابو ماهر و وصف او نموده و آن
 اینست که بگردن قریح مس یا مانند آن طرف سفلی آن که منهدم و هموار بود بر موضع غرب گذارند و اسرب گرداخته و قرح ریزند و در بعضی چندان صبر کنند که داغ بوجه گرم گردد
 پس قرح را جدا نمایند و این داغ از محل ناصور تجاوز نمیکنند و در بعضی صحت تام می یابد بعد از آن مراسم مدله استعمال نمایند با جمله علاج او مثل علاج ناصور سایر اعضاست لیکن واجب است
 که ملاحظه بکند طرفه را در علاج آن نمایند و احتراز کنند از آن چشم سازند قبل از تنقیح عده یا استخوان هر گاه خواهد که جراحت بسبب شود و صبر کنند رسوده گذارند تا
 خشک کند و بسبب شود و زجاج سوخته و آنگین مثل غبار رسوده خشک کننده است او دیده تیرگی در ابتدا سوزش نمایند لیکن تکرار استعمال عادت او شود و مضرتر نسبت

غده

بقول جالینوس لحمی است زاید در ابق که بر نوزاد اکثر ذاتی لحم ماق که برست از مقدار طبیعی بر سر تقیه که میان بینی و چشم واقع است ازین جهت بلوغ فضول چشم مثل چرک و اشک
 از نفوذ و تقیه جریان او بسوی بینی میگردد و کثرت حدود امراض مادی در چشم لازم این است و گاه تابع آن غریب میباشند و گاهی از آن تقلص جنین نزد موق غار میگردند

و قبول کشکک های این را در غلظت میگرد و بحدیکه مانع بصیرت شود و بسبب اجتماع فضول غلظت در ماقبل و قبول بعضی خون غلیظ بسیار است گاه حادث میگردد از ضرب که او را
 کثرت مطوبات استلا و حقیقت لازم بود علاج با دو بیطرفه مساکی کنند و اگر فائده نشود فصد قیضال و حجامت ساق نمایند و سهولت حجاب ابرج و شنبلیله و قو قایا و ایا برج
 جالینوس بنهند و بعد تقویه بدن و مانع از جلد غلظت اسلح فرج و تطیف تدبیر نمایند و شیاف احمد بن ستمال کنند اگر فائده نبخشد او را یک حاده آگاهش از کاکو کاکو کاکو
 و هر چه زنگار بزرگ بگذارد و با سلیقوی روشنائی و شیاف احمد و دینج و شیاف قهصر و شیاف ننگار کمال نماید و یا زنگار نو شاد هر دو مساوی آب سائیده بر غده گذارند
 و بر آن او مت نمایند و اگر از این دویم فائده نشود آنرا بصناره یا بمنقاش بردارند و بلا امت با لاندکی بکشند و مقراض سبز نیکین بکشند و قطعه متصل آن نماید و سه قفس
 و بعضی زرد کزانی و لک خائیده و در روز و نازخه در چشم بچکانند و در راس فرنگ آن باشند تا ماتی را فانی سازد و برای دفع افویت زرد و بیضه سرخ و روغن گل بر بنده آلود
 چشم بگذارد و ببنده نماید و در روز و هر روز صبح و شام تبدیل نماید و اگر چشم گرمی بهر شیاف بیض ستمال نمایند پس احمد بن ستمال را عمل آرد و بجهت سبب سبب سبب سبب

امراض اذن

یعنی بیماریهای گوش و آن بست و چهار مرض است یعنی اوجاع اذن و درم و بقره آن و طرش و قرو و صم و دوی و وطنین و صغیر و قرحه و اظله و ناصر گوش و فوج گوش
 و توله گرم و گوش و فوج آب سیاه و در گوش و سینه گوش و سیلان مطوبت از گوش و انفارم و مکه گوش و اورام گوش و فوج اذن و انفارم اذن و اذن
 الگوشن گوش باید داشت که حسن سمع متوقف بر عصبه مغز و در صبح است و آن حسب در احوال سمع مانند جلیدیه است و در احوال ابصار و صلا مثل تقیه عصبیه است و شفقت
 گوش او را که سموعات است و آنرا اصناف امراض ثلثه از سه فرج و تفرق القصال در من ترکیب عارض میگردد و اکثر از امراض اوجاع است و صعب حاد است میشود و کسیکه خواهد کرد
 او از آفات امراض محفوظ ماند لازم است که مدام اعتنا نماید بحال گوش و پیرناید از گرمی و سردی و در نایح بسیار باره و سموم و گرد و غبار و دخان اشیای غریبه از آنها و حیوانات
 که داخل گوش بگردند و از صدای بلند شده مانند صدای توف تفتنگ بسیار و او از عظیم زنگوش اجتناب نماید از تساول انفارم غلظت باره و توله ابرج و حاره بخورد و سکر است
 بی در پی و اکل قدید بلخوم ملحه و عدس با قلا و باد بخان مانند آن تخمه و استلا و خصوصا خواب بر استلا و کثرت کلام و سخن کردن با آواز بلند و لغز زدن و قی بسیار
 و حرکات عیفه و کثرت جماع و حمام بسیار و بیداری و ایضا برای حفظ گوش چرک و پاک کنند و در هر هفته یک بار روغن بادام تلخ در آن بچکانند که این روغن ای عجیب است در حفظ
 صحت گوش و هنگام خواب پنبه در گوش نهند و در هر سال تمامه تقویه مانع جوی ایا رجات نمایند و واجب است مراعات آنکه در گوش اورام و بشور و قروح پیدا نشود
 چه اینها مفسد گوش اند و چون علامات بشور در گوش از التهاب در گوش و سردی یا بد شیاف مائینا و مسکه انگوری حل کرده در گوش بچکانند و در حال صحت نیز این
 در هفته یک مرتبه بچکانند که امان می یابد از نزول نوازل اوجاع و اورام و بشور و قروح و چکانیدن زیاد و محلول در روغن بادام تلخ یا روغن استه زرد الوی
 حافظ صحت قوت سامعه و مقوی آنست که گویند که نهان فقیله غسل غلظت التوام و یا غسل بروغن بادام تلخ یا روغن جوز یا بشیر یا اسپخته بنفلیله آلوده و یا سکنج مخلوط
 بشحم لید یا قودا ماشقال شحم لید یا شقال آسخته و یا از غفران گل سرخ و سنبل الطیب فقیله ساخته هر دو حده یعنی گوش حافظ صحت آنست و قطور عصاره آفسنتین با زهر زنبق
 در روغن تلخ در روغن حنظل که شحم حنظل را در روغن زیت کهنه یا روغن کهنه بچشانند تا آب برود و روغن بماند و همچنین قطور عصاره اشبت و قطور عصاره سائله و روغن کهنه
 که در روغن از روغنهای مناسب جوش دهند و قطور عصاره غنبل الشلب محلول در روغن از اذیان مناسبه امراض اذن انافع و مقوی آنست و آنچه در گوش بچکانند
 و یا از خارج بر آن گذارند باید که سردی را کم بسیار نباشد بلکه نیگرم باشد و ایضا آلوده یا مسخه زیاد از قدر واجب گوش استعمال کنند و معالجه جمیع امراض اذن
 بتدریج نمایند و کثرت او را تقویه و فتمه جائز نیست که بسر سام حار یا باره نمودنی میگردد و نیز باید که در امراض مادی تقویه بقاریق کنند و استعمال او را در موضعیه قطور
 وادمان و اطمیه و نظولات و مراحم و غیر اینها از یک هفته و بعد فصد و حجامت و سهولت و غیره هر یک بحسب واجب و خلط غالب باشد نه قبل از آنها
 و در رسوخات مسافح استعمال پیش از یک هفته در اول مرض جائز نیست زیرا که در اینجا خلط غالب نیست که استناب نضج و تقویه آن کرده آید

اوجاع اذن

یاد کند در گوش یا از سه فرج یا درم یا بشور یا سبب تفرق اتصال حادث شود و سه فرج یا حار بلا ماده باشد مانند آنکه سبب هوای گرم یا برنج گرم بخاری از سیر

سبب تولد باد از همین سبب باشد و اگر با وجود علامات سو فرج بارد ساقی در سر گوش گرانی بیان کند پس اگر خواب بسیار آید در معنی آری باشد پیش از بلغمی باشد
 و اگر خواب کم باشد و مخمرین خشک از ماده سوداوی باشد و اگر با وجود گرانی تخمدید اوج و سببش درم بار باشد و اگر این اسباب هم نباشد در گوش خارش و غرض بود
 و احیا اگر می از گوش بیرون آید پیش تولد دیدان گوش باشد انطوائی گوید که در جاذب نخس و ضریان است و این نوع ات غضنوا در باشد و از قبیل باغ و صده معا
 یا یکی از آن اکثر بود و علامت است مستقل خاص این ان سلامت بیکر ضا است که پیشتر از ان سلامت غیر بود و علامت کائن از عدد قوت در دستگام خلوا آن باشد و شروع طعام در
 هضم است و غیر این هر دو تغییر باغ از باغ بود پس اگر باه و بجا باشد روی طین بود و اگر خلط از باغ باشد ضریان نخس نه و دانک استله و بیزیت و در بار و کس این باشد

علاج کلی اوجاع گوش

در جمیع اقسام آن از خوردن کوم و شستن با آفتاب حمام گرم و مویز راج و قرب آتش حرکات عینده و جماع و صیاح و کثرت کلام و اغذیه بسوز و اجتناب باغی
 و انکباب و انطوائی و کمید آب گرم مسکن جمیع اوجاع خصوصاً اعضای عصبانی است و هر گاه جهت تسکین و حج شدید حاجت مخدرات آفتاب برین آنها شایسته است
 مع اندکی افیون در شیر زن حل کرده و بتول جالینوس افیون در روغن حاصل نموده استعمال نماید که در زیر که بسبب غلظت روغن خوب است که افیون گوش چسبید
 و موجب نرمید در واکم کرده بلکه در شیر حل کرده چکانه که شیر بنا بر مایت جالی و عسال نافع چسبیدن افیون میشود و با وجود آن در احوال تسکین نافع تر از روغن است
 و باید که استعمال مخدرات که وقت ضرورت کنند بر آنکه کثرت آن موجب حدوث گوش است خاکستر افیون در تخم زیتون قوی تر از افیون است پس آنجا که در شد
 باشد افیون اسوخته بقدر چند پسته آینه در گوش چکانه که صلیح است و هر گاه که ضریان در و شدت کند و خوفش بود پس لابد است از استعمال مرخیات زیرا که
 در گوش مملکت است بسبب قرب باغ و در در خابتر از روغن گاو که چیزی نیست و بخواب گرم تنها و یا او دیدن فریبه ملیندن نشن نقشه و خلی در آن پخته توسط انوبه نیز مر
 و مسکن معنی از استعمال مخدرات است و اگر چیزی مخدر مانند قلیلی پوست خشک شام مخلوط سازند نافع بود و قطور روغن گل در پوست اما نخته و که الاطوار آب بخرش بر سر کسین است
 و یا خرو که از ما و در شیر زن حل کرده گرم نموده و که امر شمر در جمیع اقسام مجرب است و قطور سفیدی بیضه غمزج بر روغن گل نیز در تسکین در گوش از سبب که باشد
 بی نظیر است و که الاطور روی انسان سوخته بر روغن گل که از اعصاره اظلیل المذکات استخراج و که خشک شام سوخته آرد حلیه آرد و بر زکاتان نیز تا ممر شود و ضا نماید نیز تسکین در نماید
 و قطور افیون زعفران مر سرخ نیز مسکن جمیع حار و بار دست و که الاطور روغن قنبر آب برگ آن در هر دو سفید کیمیا فی می نویسد که آب سرگین منبل یعنی خیر آب پیاز
 هر دو مساوی زعفران بقدر ربع واحد کحل کنند تا زعفران حل شود و صاف نموده گرم در گوش چکانند و زمانه بران همه کنند پس از پنبه پاک نموده بار دیگر چند قطره بچکانند
 و همچنین تا سه چهار نوبت بعمل آرد که جهت تسکین در گوش از هر قسم که باشد بغایت مجرب است و در از آن که آن تخلف نمیکند لیکن استعمال این دوا در اقسام
 در گوش بار معمول را قوت بعضی گویند که چون گرم کنند و در آب سرد نموده بخار آن گوش ساند تسکین و حج نماید و که از اخوان چهار ماشه افیون یک شهم
 عسل پنج ماشه بفتله آوده در گوش نهادن مسکن و حج شدید است و که الاقطیر شیر زن وقت شدت و حج بمرات و اگر آرد که م شرباب زیت نیز در گوش ضا نمایند
 و هر ساعت تبدیل آن کنند در چند بار تسکین و حج نماید و که الاقطیر فلونیا می و می محلول در سفیدی بیضه و روغن نیلوفر مسکن و حج شدید است و از جالینوس
 نقل کرده اند که چون سکون و حج و شوگر کرده ماده را بسوی بینی بطوس یا بسوی دهن بغرضه فرود آرد و بتول از سطو تعلیق دندان رو باه طرف راست در و حج
 گوش است و طرف چپ در و حج بر حساب در گوشین علی است و انطوائی گوید که در او رام گوش استعمال روخات اولی است و الاطورات و در اقسام
 در گوش قطور روغن طوبت مای بریان عجیب که از انادان پر قوی است که بچشک مجرب نوشته

علاج درد گوش حار ساقی

و از رایج بخاری بریز از عاب برده شیر و عاب شیر و تخم توت و در شربت نیلوفر بر بند و گاهی عرق شاه پره درین تیرید افزوده میشود و یا تیر شیر و کاه و کاه و کاه و کاه
 خشک و عرق بید رساده و نبات بکار بند و حما و ژور و شیر و ختر یا شیر بر حل کرده بیکرم در گوش چکانند و شیاف ابیض در شیر نیز یا شیر و ختر چکانند و سفید بود
 و روغن گل باندک سرکه جوش داده بیکرم در گوش چکانند و ما القرق و ما و الحیار در گوش چکانند نیز فایده میکند و روغن زرد آه های بار و مثل روغن گل و که و

تذکره

و بنفشه خشخاش و آب برگ خرفه و آب برگ بید و آب بازنگ و حی العالم و برگ کاه و برگ کاسنی و گل سرخ تازه در گوش چکانیدن نافع است و اگر بار و غنای کوره
سفیدی بیضه مرغ و یا شیر دختران و آب غنابن الثعلب سفیدی سفیده دروغن گل و آب کدو و شیر دختر و آب خرفه دروغن گل و آب گل سرخ خشک آمیخته بکار برنده نافع تر باشد
و در صورت شدت التهاب قدری کافور نیز در قطورات مسطور داخل نمایند و اگر گوش صندل سفید و سرخ و کاه و گل کافور کشنی سرسبز طلا کنند و اگر حرارت قوی باشد
کافور نیز افزایند و گاهی مایندارین هم داخل میکنند و گاهی عوض آن پوست خشخاش و گاهی رسوت میکنند و آب غنابن الثعلب بجای گلاب می نمایند و یا سفید کافور
مردانستحضض مکی سوخته بر روغن گل آمیخته ضماد کنند و غنابن الثعلب گل خطمی گل بنفشه سرکه و تولد پوست خشخاش نکوفته شش باشد در شیر مراد و کاه و نیم آرد در گوش داده بخار
آن بگویند ساند که در تسکین درد مجرب است و گاهی گل نیلوفر و برگ بید و جو خشک نکوفته و گل سرخ افزوده میشود و جهت تسکین تریز از کرم کاه و کشنی خشک اندک بزرالنج
اضافه نمایند و اگر تخمیل زیاد به طلب باشد با بونه و اکلیل الماسک یا مینرند و اگر انقباض اورتا قوی از برگ بنفشه برگ خرفه برگ کنار برگ خجاری برگ خشخاش برگ غنابن الثعلب گل
برگ کدو برگ بازننگ برگ استان افزوز برگ بازنگ برگ اسپنول برگ کاسنی برگ بید برگ کشنی برگ کاه و سرسبز در اورتا به هر سه و مناسب آن به چشمه آید نمایند
نیز برای درد گوش که از سراج حار یا درم حار باشد نافع است و اگر حرارت باشد نه باشد مزخوش پوست خشخاش گل بنفشه کشنی خشک چوب صینی چو سانیله بجز نمایند
بعده خسته نشنا لوبر شعله شع موئی بران نموده سائیده یا پنجه مزوج کرده در گوش گذارند و اگر درد گوش نهایت سخت بود اندکی فیون در شیر دختران دروغن گل
حل کرده یکدم در گوش ساعت بساعت چکانند و گاهی کافور نیز اضافه کرده میشود و اگر فیون را بسوزند و خاک گستر آن بقدر چهار پنج سه در روغن گل حل کرده
یکدم چکانند نیز در تسکین درد مجرب است و یا عصاره برگ قنب حصا کرده یکدم در گوش چکانند و یا بنگ یک توله آب سائیده قرص بسته در چهار توله روغن زرد
بسوزند پس صاف کرده دو سه قطره در گوش چکانند و اگر ازین تدابیر هیچ ساکن نشود بر شیر زنان که در آن سسکه گاو حل کرده باشند اکتفا نمایند و مکرر تطهیر آن کنند
و هر چه در علاج درد گوش حار مادی مذکور و غیر از آن تقویه در نجار بکار برند و بدانند که هر گاه در روغن حار سانج از اودی باره و مخدره و وج ساکن نشود در گوش
شزه یا درم خواهد بود و آنچه که در گوش از سراج حار جاری مرقی از معده باشد فصد با سلین کنند و تبرید معده با شیره سرد و مثل شیره کاه و خشخاک و کشنی خشک
و انذیر مبرده که بجز نباشد مثل پیمز مطبوخ آب غوره و کاه مطبوخ آب غوره و کاه مطبوخ مطبوخ آب غوره و کاه مطبوخ مطبوخ آب غوره و کاه مطبوخ مطبوخ آب غوره
بایله زرد و قمر بندی او کوبنجا را و کشت و آب غنابن الثعلب و مانند آن بغير آنکه در آن دوائی حار داخل باشد و اگر قاروره حار باشد ما و الشیره سرد و مال الترم
سرد دهند و در ما و الشیره قدری خشخاش داخل کنند و اگر زمانه خشخاش رطب باشد خوردن او نفع اشیاست برای این مرض و تسکین بخارات بعد
روغن گل که یک جزو سرکه را با ده جزو روغن گل بزند تا سرکه بسوزد و روغن باقی ماند بر بوت سرد کرده در گوش چکانند یا روغن بید روغن کدو یا شیر دختر قطره
سازند و بیرون کشند برگ اسپنول برگ بازنگ برگ غنابن الثعلب و آرد جو در سرکه سرشته ضماد کنند و اگر ازین ساکن نشود یک جبه کافور در شیر دختر حل کرده چکانند بغير
روغن اگر گوش ملوث بروغن باشد صماخ را بشویند چو یکدم در آن آب یکدم ریزند حتی که بر شو و پس کف دست بر قبه گوش نهاده بر یک پای ایستاده دو بار بچسند
و صماخ را بمیل که بران پنبه چیده باشند صاف کنند و آنچه از رفتار در آفتاب باشد روغن گل مدبر بسرکه بدستور چکانند و آنچه یا خرقه آب بارد آغشته بر گوش نهند و در
آب سرد آریند و انذیر مطبوخ مسطور بخورند و ما و الشیره مطبوخ باشد خشخاش بنوشند و اگر در شدت کند ترنج بر روغن بنفشه دروغن گل نمایند و کافور و بنفشه رطب
و نیلوفر مانند آن بویند و آب طبع استنشاق کنند و تبدیل مسکن بر یا صین بار و مثل سیب بید آب سرد و قدری کافور و گلاب بر آن پشید نافع و خواب آرام و ضمید
گوش بعضی الراعی و بوییدنش سفید و ایضا برگ بید برگ سیب برگ بوی برگ خرفه برگ غنابن الثعلب کوفته دروغن گل گلاب هر یک در دم سرکه از دم تازه در دم حساب
و زیادتی حرارت آمیخته بر پس محل مثبت اعصاب ضماد نمایند و هر گاه گرم شود تبدیل کنند و چون مرض باخطا آید اجزای باره کم کنند و روغن با بونه گل آن اندک
اندک بفرمایند برای درد گوش که بسبب مشی در آفتاب یا بسبب رایح سموم باشد نافع است و باجمه تطهیر تبرید و باغ باطلیه و طولات و مروحات غیر که
در صماخ احتراقی شمسی گذشت بعمل آرد و آنچه از رایح حادث از زمین آب گرم بر سرشاستن در آب چشمه های گرم باشد اگر واجب بود فصد قیفا نمایند و فصد
بندند و قدین بآلند و انذیر مطبوخ مذکور بر میند و روغنهای هر مثل روغن کدو و بید و نیلوفر و روغن گل هر در گوش چکانند و سعو و نمایند باها و شیر دختران و نافع ترین

اشیا نوشیدن آب سرد و استنشاق و تمضض بدان و مالش کف پاست و آنچه از ریاح حاره حادثه از گذشتن آید و دیگر گرم در گوش باشد فصد سرد کند از دمان
 در گوش چکانند و اصدد بار و مضاد آن آدویشل برگ عنب الثعلب برگ خرفه و برگ کشنیز و پوست کدو و خیار و آرد و جوضاد نمایند و آب آنرا گوشش بشویند و بچکانند
 شیاف ابض محلول در ماء القریع یا شیر و خرباقدری روغن بادام زرد سفید بود و عند کمال شدت حرارت این آدوید و آبها بر بوت سرد کرده کار برند و چکانند
 تنها نیز حاجل النفع است تلکین طبیعت بخیار شنبه و تمز بندی و آلبوجار او مانند آن کنند و اگر در مزاج صحت باشد ماء الشخبیر بنوشند و شیر زرد که آب خرد و آب
 نمجور کرده باشد بر سر نهند و هر گاه بگذارد و جدا کنند و واجب نیست که طیب گمان این امر نماید که در بعضی در اول اسبابه منتفع خواهد شد بجا بله مرض باشد آدوید
 که بچکانند و اگر در اندزیر که آدوید اولی الاضلاط و عضو اگر گرم کرده اند و در آن عضو و اعضای مجاوره آن حکایت پیدا کرده اند پس اولاً علاج با استخراج آن الاضلاط
 و از الحدت آنها از عضو نماید بعد از آن ابتدا بر تبرید عضو باضداد آدوید میجویم مرض کند احوال حکما سوسیدی می نویسد که قطور روغن بزر السنج و کذا آب گسج
 و آب عنب که آن صفاست و کذا آب شیشسته الزجاج بر روغن گل و کذا السنج عکبوت در روغن گل چکانند و کذا آب ناز ترش تخم آن فشرده بجلال آینهخته و کذا
 آرد با قلاب روغن گل آینهخته و کذا آب شجره البقی در پوست انار چکانند هر دو صانع در گوش حارست و تجمعی این سه را بیون رازی نظیر روغن گاوی سکن
 و حج حارست می گوید که هر گاه در گوش از سوی مزاج حار باشد چکانند سفیدی بیضه بگیرم تنها و یا شیاف ابض نفع کند و اگر در وقت باشد اندکی افیون
 بشیاف ابض روغن گل اندک سرکه حل کنند و گاهی روغن خلاف در روغن نیلوفر و روغن بنفشه و عصاره بعضی القول بارده مثل عنب الثعلب و عصبی الراعی و کشنیز
 در گوش میچکانند شیخ میفرماید اگر سبب در گوش حرارت مفرط باشد لازمست که تبرید و داغ بطنیات مذکوره در علاج امراض حمار و داغی نمایند و در گوش
 روغن گل بگیرم و سفیده بیضه چکانند و اگر در دشتید یا شیشسته کافور بدان آمیزند و بساست که روغن بنفشه کافور و روغن گل زیاده تسکین پیدا سبب
 ارضانیکه انداز آنتیست و ایضا شیافات سکن اوجاع چشم سفیدی بیضه مانند آن در گوش چکانند و سفیده بیضه را تنها خاصیت عجیبست و یا شیر آب عنب الثعلب
 و آب کشنیز چکانند و بهتر شیره آنتست که از پستان بدوشند که او بسیار نافع بود و یا خراطین در روغن گل بنزد در گوش چکانند و یا حلزون را در روغن گل و سبب
 آن سرکه نمز چکانند آنکه سرکه برود و روغن بماند و بطریق قطور استعمال نمایند که برای ضربان خیلی مفیدست و همچنین روغن تخم کدو و روغن نیلوفر و روغن سبب
 آن که کذک عصاره است که مشابه عصاره پوست کدو و جرم پوست و ایضا استعمال اخلاط مبر و از خارج گوش و بعضی ذکر کرده اند که آب بلبا در مثل این حالت
 بسیار نیکوست و عصاره شهبانچ رطب اگر ضرایع و حج اشتداد نماید و از آن خوف تشنج باشد از استعمال مخمیات و مخدرات چاره نباشد و طریق آنرا
 در علاج کلی در گوش مسطور شد و خضر و قرشی می نویسند که تعدیل مزاج نمایند با دمان بار و مثل روغن بنفشه بشیاف یا مایه یا شیاف ابض یا کافور یا کدو
 و خیار و روغن بنفشه تنها یا روغن نیلوفر یا باندک کافور یا روغن گل یا شیر زنان در گوش چکانند و گاهی درین اشیا قدری افیون داخل میکنند و با عادات بارده کشنیز
 و کاهو ضاد کنند و گاهی احتیاج بعصاره رنج برای تخمیری افتد و گاهی آب گرم فطول میکنند و گاهی بر بنجار آن گوش می نهند و تسکین و جمع آن میکنند
 زیرا که آب گرم تسکین اوجاع آن می نماید و اگر چه مزاج گرم باشد و از استعمال آدوید شدید التبرید احتراز نمایند مگر عند اضطراب هر آنکه شمل بار در گوش را
 ضرر رشیدی نماید و تلکین طبیعت نمایند بهما را الدین گوید که آنچه منفعت آن مجربست روغن گل است تنها و آب عنب الثعلب آینهخته و چوشید
 و گوش بر بنجار طریح خار خشک و عنب الثعلب و بنفشه داشته و بر بنجار آب گرم که میخ در زمین فرو برند و بر کشند و آب گرم در آن ریزند و آشتن و شیاف
 ابض بسفیده تخم مرغ سوخته چکانند همچنین سفیده در روغن گل با هم در روغن گل و آب کشنیز و سفیده با هم ضم کرده و روغن گاوی نیم گرم

علاج در گوش حار وادی

باید که در دوحی فصد سرد نمایند و بعد از آن شیره کاهوئه ماشه نما خواهد بلعاب بدهاند و اسپغول هر یک چهار ماشه شربت نیلوفر و اوله حل کرده به بند بکافور
 نیلوفر و عنب الثعلب بفرمایند و در آخر بلیله بر بنجار اند و اگر حاجت بود تلکین بسبب صفر نمایند و در صفراوی تمز بندی دو سه توله گل بنفشه بسیار مفیدست
 چهار ماشه عرق کدو در زبان هر یک نیم پاک کنند یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت اسطوخودوس و دو توله بدهند و عناب هفت عدد در شاک یک توله

۱۲۲

آب بخار است وانه سیستان است از میز ایند و بعد نفع بسوسل صفر و حب بلید تنقیه نمایند و بعد از آن تدابیریکه در علاج حار سافج مسطور شد بعمل آرند
اقوال اطبا ابو سهل گوید که هرگاه در گوش از امسلا حاد شود باید که معالجه با سترغ آن خلط کنند پس اگر خون باشد بفسد و اگر غلیظ دیگر باشد با سهال امده
تنقیه خاص سرغریزه یا جمله اگر اوج گوش التهاب جد و ضربان باشد فصد قیصال کنند بعد در گوش روغن کن روغن بید باندکی مسکه بنیوم چکانند یا شیرین
از پستان بدفعات در گوش بدوشند بعد از آن سهال شکم ببلید زرد و صبر و قوی نیانمایند و اگر در مسکن شد فبها و الا قدری افیون در روغن گل آمیخته اند
گوش اندازند پس اگر ضربان خود کند و سرد زرد گشته باشد بداند که در گوش بشه است تدبیر آن نمایند بنوعی که مسطور کرد و هرگاه در روی نور التهاب درد با
از بنفشه پوست خشکاش کلیل المکک یا بونه قطعی آرد و شیر زمان آب که در فشرده خماد سازند یو علی می نویسند که اگر سبب در گوش استلای بدن با سهال باشد
باید که سترغ ناطیه اس از جنس آن استلای نمایند پس اگر ماده حار باشد فصد سترغ بنفیات راس از ماده حار کنند بداند علاج امراض حار و ماغی معلوم کرده اند
بعد از آن تدابیریکه در سافج گذشت کار برد صاحب کامل گوید که هرگاه در گوش و از سوزن فراج حار عارض شود باید که نظر کنند که آیا علامت زیادتی خون
در بدن معلوم میشود یا زیادتی صفر پس اگر خون زائد باشد فصد قیصال نمایند و خون بقدر حاجت بزارند و اگر صفر غالب بود و اما می مسهل صفر مثل مطبوخ بلید
و شکر یا الجلاب و شکر یا بنفشه و شکر و مانده آن بخوراند و در گوش آب خرفه و آب جراد که و باندک روغن گل گرم چکانند اگر قدری سفیدی بقیه وقت
بعد وقت تقطیر نمایند و یا بنسب پاک کرده باشند انتقال یابند و اگر روغن گل که در آن شخار جوشانیده باشد در گوش چکانند فانه نماید و اگر اندک آب حی العالم
با قدری مسکه خرد روغن گل چکانند نافع بود صفت دوا می نافع در گوش حار بگردد روغن گل و جزو مسکه خرد آب خوره هر واحد نیم جزو با هم خوب آمیخته در گوش چکانند
و یا ما و الفرح و روغن گل و شیر و تخم آن گوش تقطیر نمایند و همچنین اگر زرد گوش بدوشد و اندک بران مسکه کنند بجز بنفشه نمایند و بار دوم سوم باز بدوشد در گوش
و حوالی گوش با صندل و کلاب کافور و اندک آب کشنیزه و کاهو و آب حی العالم طلا کنند و اگر در دشت بد باشد اندکی افیون بر روغن گل یا روغن بنفشه که در گوش چکانند
و یا اندکی از صمغ الفح با قدری روغن گل چکانند که این تخم زرد کشنیزه و صمغ نماید و نشاید که بر استعمال مخدرات اومان نمایند که آن بمرت مثل سمع کرد و ایلانی گوید که اولاً
تنقیه نمایند که در بدن و ماغ اخلاط باشد پس اگر ماده حار بود ابتدا بفسد سرد نمایند و تلطین طبیعت بشیرت آلو شربت بنفشه طبع خمر زندی طبع بلید کنند و اگر در ماده
غلظ باشد حب بسیار و قویا و فیهرا و سنده غریزه استعمال نمایند پس روغن گل در گوش چکانند و اگر در عظم باشد روغن بنفشه یا اندکی کافور چکانند و تقطیر شاد این بلید
بضیه یا شیر و تخم آلو یا آب کشنیزه یا آب غلبه کشنیزه و صمغ کند و در و شیدن شیر از پستان نافع است اگر یک جزو روغن گل اسیب جزو مسکه بچوشانند تا آنکه مسکه برود
پس در گوش چکانند در در اساکن کند و خرم مطبوخ در روغن گل نافع بود و در غنهای بار و سود دهد این حبه الهه گوید که اگر جسم مستی باشد در ابتدا فصد کنند
و اگر از آن نفعی باشد حرام است نمایند و اما تمام تنقیه بدن از خلط حار و بلید سازند و اگر از این نافع بود باید که تعدیل طبیعت بشیرت آلو یا آب خمر زندی شیرین و باغیاب
بجلا آب کنند و ما و الشعیر شیره خمر زنبوشانند و اگر بدین وجه مساکن نشود آب جراد که و یا آب حی العالم و روغن گل در گوش چکانند و شیر زمان چکانند اگر
در دوشخت و این شربت بید باشد اندکی افیون بنشیات نماید در روغن گل و شیر زمان جل کرده در گوش چکانند و از استعمال آله می شد بدالتبیر جدر کنند بگر بنگام ضرورت
و پیشانی را کلاب مسح کنند و بنفشه و نیلو فرو صندل و کافور و کلاب سبویانند و چون اصلاح یابد بمزورات غذا سازند و در آخر نیمه مرغ دهند این الیاس گوید که اگر
سببش خلط افیون باشد فصد سرد نمایند و آب خرفه و شیر زمان روغن گل یا آب جراد که و در اختیار روغن گل در گوش چکانند و بضادات باره مثل کاهو و صندل
و کشنیزه و خرفه و ملونخیه فصد نمایند و تخم زرد اس بر و غنهای بار و مثل روغن بنفشه و گل نیلوفر و خشخاش کنند و یا اندک سفید بوضیه روغن بنفشه یا روغن گل بریم زرد در
گوش چکانند و هر صبح جلاب زغاب عدد و بنفشه پنجه درم و شکر درم و ترنجبین درم و یا خمیره بنفشه ده درم بنوشانند و غذا فزونه باشم خمر ادام دهند و تنقیه بدن
بیطبوخ نو که و بلید زرد کنند و اگر سببش خلط صفر باشد اومان باره مذکور در گوش اندازند و حل طبیعت بنوعی نو که و ترنجبین خشت کنند و صبح آب نازنین نیم
افشرد و بقدر و او قوی با ترنجبین شکر بر و احد درم بنوشند و غذا اما الشعیر دهند اگر باتی و حرارت مزاج باشد و فزوره بنوشانم خمر ادام اگر اودی تی و حرارت نباشد
میخورش منویسند که اگر علامات خون طلب باشد نخستین که قیصال کشانند و در و صمغ زردی و افیون و بنفشه آلو یا آب خمر زندی و جوشانیه صاف بنوده دهند و بعد از آن

بطبیح بلویه تنقیه فرمایند بخت درم بلیله زرد در دو رطل آب بچوشانند تا بثلث بماند صاف نموده بنوشند که نهایت سودمندست و سفید و تخم مرغ و شیر زنان بسیار
 ساعت بعد ساعت تقطیر نمودن در حال در در اساکن سازد و خاصه که از بیستان بدوشند و در صورت اشتهاد و وجع اندک ایون بشیر و ختران حل کرده نیم گرم شود
 ساعت بساعت بچکانند و طلاهای بهر همچون غنبل الثعلب برگ کاسنی و برگ خرفه بر بیرون گوش و حوالی آن ضما کنند و اگر یک جز در روغن گل یا شکر جز در سرکه
 بر آتش ملایم چندان بچوشانند که روغن بماند و سرکه بسوزد و آنرا نیم گرم تقطیر نمایند بحیث الاثر است از طلائی گوید که بعد تنقیه و خلط غالب تبدیل با صلاح اندک
 و او گوید کنند و تعیین فصد برای دردی است که از خون مجفص باشد و گاهی در خون و صفرا بود و فصد کرده میشود و بسبب دوارت کیفیت در اینجا فصد از طریق
 کنند اگر اصل در اضعف معده و کبد باشد و قیال اگر از دماغ باشد و اکمل اگر از مری باشد لیکن در صفراوی خون اندک بر آرد بنده اگر غلبه خلطی بر آید
 تنقیه آن نهایت بعد از آن تبریز پیش روغن که در و بنفشه و کافور نمایند مطلقا سوای شربت آنها و آب کشنده و حی العالم طلا و خواب بر مثل گل سرخ تازه
 و اختیار مبررات خون التها صفر مثل اکو و تمهندی و عناب شربا و گو و خرفه غذا

علاج در گوش حارومی و شتر گوش

فصد سرور کنند و اگر حاجت افتد زونیزه چسپانند و تبرید و احتجاب که در حار سافج مسطور شده بکار برند و غنبل الثعلب جدرار صندلین رسوت گل آرنج
 در آب کشنده سبزه سائیده اطراف گوش اضماد نمایند و طلائی از دباغ کشنده سبزه و آب غنبل الثعلب سبزه سائیده و ضما کردن نیز نافع و یا صندل سرخ و فلفل حنظل کل اینها
 شیاف مایند و قدری از زعفران کوفته چخته با بهای مذکوره یا کلاب ضما نمایند و یا آرد جو غنبل الثعلب صندل سفید صبر اکلیل الملک عوض عدس و زعفران
 و اصل کنند و در انتها با بوتا آرد با قلا افزایند و عند شدت و حج قدری ایون اضمافه کرده در سفیدی بضمه مرغ آینه صندل و سازند و اگر سفید آب از زیر در اساک
 هر واحد یک م قو فلفل حنظل آقا قیام یک درم صندل سفید مایند هر یک سد رم کل قیولیا پنج درم کل اینها در دم کوفته چخته با کاسنی مکرر طلا کنند جهت روغن
 ماده او را مملو گوش سفید بود و همچنین قطره شیاف ایض کافوری در شیر و ختران سفیدی بضمه مرغ و لعاب سبوح آینه نافع و چکانیدان سفیدی بضمه مرغ روغن گل
 مخزج کرده نیز فزین و رم و سکن در دست و کذا تقطیر روغن گل و شیر و ختران مخلوط کرده سفید است اگر احتیاج ببینند بعد بضمه ماده مسهل بار و تنقیه نمایند و گویند که
 خطمی بروغن گل و چخته ضما در کون سکن الم و فزین و رم حار گوش است که لک ضما و گل بنفشه کمان هر واحد یک جز در کل خطمی و جزه کوفته با چخته نافع و اگر درم کل
 نشود و در زیاد کرده و تپ شدت کند بدانند که بریم یک بس لهاب حله لعاب کمان لعاب تخم و بشیر و ختران آینه نیم گرم در گوش چکانند که بضمه نافع بجز در دایضا بر
 انجار اضماد و بخورات نشو بکار نیز در نشان گ نیب برگ کبابین برگ کاس بنندی که بجلا با س مشهور است و برگ توت و جز آن سیده گنم با قدری بیاز و نمک در شیر نیمه بر
 گوش بندند و آب پیاز سفید سفید و تخم مرغ در گوش چکانند و بعد انجار آنچه در قره گوش خواهد آمد برای تصفیه ریم و اندامال قره بکار برند و آنچه که درم حار گوش
 از نزل باشد غنبل لبرق شاهتره جو شانه شربت نیلوفر داخل کرده بیا شامند و گاهی بهمان نیز افزوده میشود و اگر بایزبان باشد و آن در ملک است بعد فصد سر
 و حجامت قضا و تبریات مطبوخ خود سکن بنفشه جو شانه شیره مغز تخم تر بو ز شیر و تخم خیارین شربت بنفشه داخل کرده خاکشی باشد به بند بعد سهل صفر ادر بند و اگر
 با درم گل و تپ گرم باشد غنبل چهار دانگ بنفشه شاهتره هر یک چهار ماشه جو شانه شیره مغز تخم تر بو ز شیر و تخم خیارین شربت بنفشه و توله داخل کرده و
 چهار ماشه باشد و بوشانند و یا اطریض کشندی توله نوره غنبل سجد دانگ بنفشه کل نیلوفر خطمی کا و زبان هر یک چهار ماشه بیستان نودانه در آب گرم خیسایند و صاف نموده
 شیر و کشنده خشک چهار ماشه شربت نیلوفر و توله داخل کرده خاکشی باشد بنوشند و برگ غنبل الثعلب برگ نیب گل بنفشه گل خطمی با بونه اکلیل الملک شیک بز در آب جو شانه
 بخاران گوش بگریزد و حنظل کل خطمی غنبل الثعلب کوفته چخته در آب غنبل الثعلب از مغز فلوین خیار شنبه برشته که در گوش ضما نمایند و اضمادا
 مع آب اس گل و زبان غنبل بنفشه غنبل الثعلب شاهتره جو شانه چهار ماشه نوره شربت بنفشه آینه مغز فلوین در عرق بادیان حل کرده نیم گرم درم طلا نمایند غذا اول خشکه
 باشد با اول سونگ یا اشجو و بدانند که بخور از شیر مسکن در دست و اگر با جوش خون آخر ربع از ریش نزله بر گل و گوش درم گوش و تخا که گل و بهر سبب بعد فصد سر و از طرف در
 لعاب بدانه شیره غنبل کشنده خشک شیره کاهو عرق کا و زبان عرق نیلوفر شربت نیلوفر خاکشی بدینند و طلائی از دباغ کشنده سبزه سائیده و طلائی از دباغ غنبل سبوح

آب کشنیسبز آب برگ خاشایه کاو آب برآورده غرغره نمایند و یا عوحش غلای نزدیک و ارض خشن مندل سرخ گل ارمنی مساوی آب مکه و نیرا کشنیسبز برودم کف نماد سازند
و شیاف اینها با محاد آب مکه و سبز گوش بچکانند و وقت شام لعاب بهمانه عرق شاه تر و عرق نیلو فر عرق کاو زبان عرق مکه و شربت نیلو فر خاشکی بنوشند
اعمال اگر درم خارج آفتبه گوش در اجزای خضروفت باشد بنظر درآید و آن قلیل از نظر است دروشد و تپ در آن لازم میباشد سالجا او باره جو نماید و شیخ
بخته نما و کند نماید و با قلاب منقشه خشمی آرد جو با بوز اعطیل المکاب کوفته بخته آب یک گرم دروغن بنفشه سرشته ضما و نمایند و بیست است که ضما و عنب اللعاب و روغن کبچید
و آرد گندم یک گرم انبات میکنند و آنرا تغصیب گوش بنفشه اش سفید کوفته باندک آرد جو بخته و اگر در شراب بیزند و با قیروطی معمول بشم بط مخلوط کرده ضما و نمایند تحلیل است
و از آنکه درم و تسکین عجاج کند و در سبب او اذاعت استعمال نمایند بلکه زرقه در آب گرم تر کرده باندک گرم نموده نمیکش گوش نمایند و بعد دور و نزدیک کرنب در روغن زرد کوفته
بر درم یک گرم ضما نمایند تا که تحلیل نماید و یا آب کرنب روغن کبچید یک گوش آرد با قلاب آن پاشیده یک گرم بدان ضما نمایند و عرق کبچید تدریس بر گوش مشتاق
و درم است و ایضا شیره عناب لعاب بهمانه عرق کاو زبان عرق کاسنی شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و از زوت مرکی مرد اسنگ روغن گل شهد آب برگ کرنب
با هم بخته با جیره آغشته در گوش گذارند و بقول شیخ اکثر در آن طلیح انجیر یک گرم چون در گوش بچکانند یا از آن فیتله سازند کفایت باشد و بجز آب گرم غیره مسکنند
و ج که مذکور شد تسکین در نمایند و ایضا بپایه بپایه گیان در روغن کبچید که اخته کرد در گوش گذارند چون در ساکن شود لعاب صلبه و غیره که مذکور شد بر
نسخه اندازند و آب کباب نمایند و هرگاه منفرجه شود و دریم بر کفیه قیصل آغشته در دهن گرم کرده اندر گوش گذارند پس از آن انگلی زاک سوخته بدین خشک خواهد شد
و اگر گرم غلیظ بود قدری از کباب بسنجین عسلی حل کرده با یک قطره زهره گا و یک قطره روغن بادام بچکانند احوال حذاق مؤلف اقتباس خلاصه می نویسند
که درم و موی و صفراوی بپایه بخته بپایه گیان در روغن کبچید در روغن کبچید در روغن کبچید در روغن کبچید در روغن کبچید در روغن کبچید در روغن کبچید
و کفها و ساقا به فحات کنند و سریشی هر دو گوش را شرط زنند و شربتهای سرد و خشکاب بدین روغن گل باندک سرکه جو شانه یک گرم چکانند و با فاصلا
چهار روز استقرار بمطبوخ ملیله زرد و زرد آلو و آلو بخارا و شیر خشک و ترنجبین که متوی برگ سنا باشد باید کرد پس شیاف تبیض کافوری در روغن گل حل کرده
بچکانند و یا شیر زن تنها در گوش دوشند و از خارج بطحلب آرد جو و مندل سفید و کشنیسبز خشک گل ارمنی هر یک سه باشد در آب برگ مکه و سبز و کشنیسبز و
گلاب نماد کنند و بعد دور و لعاب بیخ بنفشک بار و روغن گل بچکانند و لای نرد ملو بخان آب مکه و کشنیسبز طلا کنند و اگر غلبه در د باشد روغن گل و سرکه بار کز
جز مائل قطره نمایند و لعاب بیخ بنفشک بار و روغن با بونه و سرکه و آب کب و طلا کنند و آب تاوره هم کرده بهتر بود و در بعضی انجذرات چون حب اشنا بیوش در شستن
تا انجارد و در تبرقی است و شربت نیلو فر چهار توله و عرق مکه و کاسنی و گلاب هر یک چهار توله نوشاند و خاز آتش جو شربت بنفشه دهند و چون در ساکن شود بنا بختن
لعاب صلبه تخم مرو آب پیاز خام و شیر خر را بر آتیمه در روزی هفت بهشت مرتب بچکانند تا همان روز بخته شده رو انجبار آرد بعد بخت پاک کردن یک آب گندابی بر آب پیاز
و آب پیاز عسل را بر اندازند بکرات و مرات تا خوب پاک گردین جست اندمال از اج سفید در مرم صهری آتیمه در گوش گذارند مسحی گوید که اگر وج از فغصونه
در خارج گوش باشد خطر اندک بود و اگر از فغصونی در داخل گوش باشد در آنجا خطر است بسبب قرب موضع از دماغ و لهذا سزاوار است که فضا قیصال و حجاب است
ساقین نمایند و اما الفواکه که در آن ملیله زرد و بنفشه باشد بنوشاند و در گوش آب پوست که در روغن گل بچکانند و یا اینها دشیر و ختران حل کرده و انگلی افیون در آن
انداخته بچکانند و اگر فغصونی شدید یا لارته و تلب نباشد گیرند و روغن گل یک جز و مثل او سرکه و در روغن شیشه کرده بر خاسته یک گرم نهند تا سرکه فانی شود دیگر
در گوش بچکانند و یا اینها و سرکه سائیده در گوش تطهیر نمایند و اگر درین اندکی زعفران اندازند بهتر باشد و اگر در وضعیف باشد و در آنجا تب نباشد و نه تلب
گیرند آنکه مرم با سلیقون در روغن نار دین اگر فصل سرما باشد و یا در روغن گل اگر وقت گرم باشد حل کرده در گوش بچکانند شیخ میفرماید که اگر سبب در گوش
درم خارجا نص باشد و در آن مظاهره است بسبب قرب آن از دماغ آنکه درم جمع شود و دریم کند پس واجب است که بعد فصد و فغصون اولی اینها است مبروات استعمال
و خصوصاً شربت کار نار و سوسم و بختن روغن گل مطبوخ بسرکه که در حار ساخن مذکور شد بعد از آن لعاب صلبه و غیره که در ذیل علاج این مسطور شد و آب لبلاب
در مثل این وقت نافع بود و کبچید بوده درین آرموده است بعده دائم که در زیت مائل بحرارت استعمال کنند و باید که زیت شیرین باشد و با وجود آن نیگرم بود

گفته و استفراغ نمایند و هر روز آنچه قدری مزاج کند مثل شربت آلو و نیلوفر بلعاب سیغول یا شربت بنفشه استعمال کنند و از غذا بر ضرورت و بقول مثل اسفناج و کاسنی اقتضار روزند و در غلظت و شیان با بیض بار و غلظت گل مانند کسکه بخته در ابتدا نافع است برای روح ماده و بعد از آن روغن گل بلعاب بلعاب بلعاب هم گمان پس اگر در وقت کند روغن گاو کهنه تسکین و جع با الحامیه کند و هر گاه منفرج شود جلاب بگیرم بر روغن بادام شیرین اگر گوش چکانند و اگر نشود تخم مردان افزایند انطالی گوید که در علاج و درم غلظت گوش جای طبع نیست خصوصاً هر گاه با وی اختلاط ذهن حرکت سرو اشک باشد و غلظت چیزیکه در علاج او رام زیاد کرده شود ملازم است تبیین است بطنیات مناسبه و در روغن و نافع ترین چیزها قطور روغن گاو کهنه است بمثل اشق و انزور و سلقا در روغن گل و درم حار و روغن با بونه در بار کبیلان گوید که اگر شش را که در گوش عصبیه بودیه برای حس باشد و علامتش ثقل سمع و غلظت الم و احساس آواز منقطع و قشایند وقت در گوش و گاهی جبران اشک از چشم یا سیلان لویست از مخزن و گاهی با وی تب بود در آن وقت باید که علاج بحال استسکی کنند زیرا که هجوم بر آن و منجمی نگاه نموده و درم گاو کهنه و سبب اتصال حجاب و وضع بر ماخ از آن سرسام پیدا شود و علامتش آنست که تقصیر گوش از خارج نمایند بد آنچه مذکور شد و در گوش روغن سوسن مخلوط بسفیدی میخانه اندازند و بدان قوت نمایند و اگر از آن سیلان کنند و او در آن انداخته ثقیله گوش البصون نرم یا سفنج تازه در همان در آن تر کرده و بند سازند و با یک گوش اجیزی الم رساند لایق نشود پس اگر در وسط علاج مزاج برایش گرم کرد و نفعه قیفا نمانند و خارج خون بقدر قوت او کنند و اسهال طبیعت تمهید می آید و آلو و عناب ترشیدین و خیار شنبک نفعه زیاد و نفعه نمایند و درم بادام شیرین که گوش از خارج اینها و سازند بگردد و بزرگ قطونا و برگ بازنگ و برگ بنفشه و برگ خلی و عسلی الراجی و جی العالم و اطراف کاسنی و هند را با یک ساییده بر آن اندک آرد جو که آنرا نموده در آب سرد تر کرده باشند انداخته پس آن آب را بر آن او و در آن اندازند و جزوی و افزایند و اینها بر آن انداخته صلا کنند تا با یک گردد و مثل هم شود و در بر خارج گوش ضا دکنند و اگر از حرکت ظاهر در سطح گوش و جع در صاف و مریخ اندران باشد واجب است که از نکایت عصبیه بودیه برای حس حذر کنند و الا نکایت عظیم گردد و گاه بسرسام گرم انجامد و آنچه در گوش او نهند و در آن بریزند سفیدی همیشه مخلوط بشیر و خزان است که در ام بریزند و اگر از این ساکن شود بهتر و الا بگیرند که مستعد در ترشی که گفته نباشد و در آن بزوزن یک خبه یا دو خبه افزون حل کرده و بچکانند و سوراخ گوش البصون بند کنند و ضا دنگ بر خارج گوش گذارند و اگر قوت اطاعت کند تعاد بنفصه قیفا ل در هر بیست روز و حل طبیعت بد آنچه مذکور شد و نوشیدن ماء الشعیر نمایند و در غذا بر ضرورت زیادتی کنند و هر گاه مرض زائل شود و عقب و ثقل در گوش بماند باید که مبادرت بمعالجه ثقل نماید تا آنکه محبت او مستحکم شود بعد ایام از مرض بعد از آن نظر به مزاج علیل نمایند پس اگر در حالت طبیعی عود کرده باشد در گوش او این دو انند بگردد و درم سفیدی درم و سنبل الطیب نیم دانگ سائیده در عسل کف گرفته حل کنند و اگر از این ثقل زائل نشود در آن تریاق الاذن اندکی بغلیقه پنبه در گوش نهند که آن ثقل را در یک روز زائل کند و اگر مزاج از استعمال این تریاق مستحکم گردد در سفیدی بیضیه و شیر زان حل کرده بارز بالفعل آنرا استعمال نمایند

علاج درد گوش بارد سافج وریجی

اسطوخودوس گل بنفشه بادیان نیسون چوشانیده گلشن عسلی باشد حل کرده بنوشند و با بونه سفید کلیل المک سربک یک توله و شیر گاو نیم آنگار چوشانیده بر بخار آن الکباب نمایند و الکباب گنبد اجوائن با بزرگ چوشانیده و یا پیشک بزواجوان در بول انسان چوش داده نیز سفید است و روغن با بونه و سوسن بلسان بگیرم کرده در گوش چکانند و چکاندن روغن ترش و روغن بادام تلخ نیز درین باب مجرب است اگر تشنج تحلیل زیاد و طلب باشد چند بر سر و فریون نیز در یکی از اینها آغشته بکارند و روغن گاو کهنه در گوش انداختن مسکن و آنتست و با قسط حلال نجیل در آب سائیده قمر بیست در روغن شربت البصون و صفا کرده بارز و چند قطره بگیرم در گوش چکانند و این روغن نیز برای درد گوش بار و معمول است تخم ترب بکوفته سفیدترین روغن سرد و شقال در آب چوشانیده صفا نموده روغن بادام تلخ شقال داخل کرده باز بر آتش با ام بزندان آنکه آب جذب شود و فرود آورده چندین مرتبه بنار بر واحد یک آنکه مری یک نیم دانگ سائیده داخل کرده مکند از نه و بکار بریزد و سه قطره شیر گاو نیم در گوش چکانند در در آن ساکن نمیکند و گاهی زقوم در روغن بنفشه اندر گوش می اندازند و در روغن را سفید میشود و همچنین آب برگ سدرین معمول است و بگیرند که در گاو قدری از پیچ آن نمک سوده بر آن بیاشند و نیم بریان کرده افشرده آب آنرا بگیرند و در گوش چکانند بخت گران گوش در آن مجرب است

و ایضا خردل کوفته بر روغن گرم پاشند و فنیله ساخته در گوش نهند و بر طبع چشم نهان یا با خردل یا بلخ برگ کباب نهانند و گداگر فتن بخار گل با بونه تازه یا خشک است
 آب بختورد بار و روغن کبیر است و انگلیب بلخ مزخوش نهان یا با جادوسن مزخوب و آبین بطیار و کتانی سفید ذکر کرده که اگر پیاز را بجا و نند و در آن بول آبل بریزد
 بر آتش گداشته بچوشانند و در گوش اندازند و در آن مل کند و این مجرب است همچنین ترب اکا وید و در آن روغن گل بر کرده بچوشانند و در گوش بچکانیدن و گدا
 روغن سسته شفتالو چکانیدن بر روغن کبیر است گدا حوا و پودر شیر زان گل کرده قدری اسس اسفنجیه نیگرم قطور کردن از لاله در می نماید و آب را که روغن کبیر
 و عسل نمک هندی سلوی اسفنجیه نیگرم در گوش چکانیدن از جربات این است که اگر گدا تازه که مائل بزودی باشد بر آتش گرم کنند با نذک روغن گل و چرب کرده
 بالنده و بیفشارند و چند قطره در گوش چکانند و اگر سینه کوفته در برگ کبیر چینه پس گرم کرده افشرده بچکانند قوی تر باشد و تقطیر آب بوینده تازه مخلوط با عسل همین عمل دارد
 و تقطیر آب ترب شد و آب ترب بر روغن گل بچینه و یا آب پیاز مطبوخ بدستور نافع و موسمیانی اسپیک یک جبه در روغن گل حل کرده بچکانیدن مجرب است یا آب بزرختر گدا
 چوشانیده و یا حلتیت بجا بر بند و گدا آب برگ سرین یا پس افکنده کس در قدری آب حل کرده و گدا آب برگ کبیر گسیکو از نیگرم قطور نمایند و یا گهو گچی مقشدر روغن کبیر
 سوخته صاف کرده در گوش چکانند و آب برای در گوش که از برودت باشد از آب یک یا شیر بر برگ گدا در گوش انداختن و سوسه و آه و نون خج از تار بر حوالی گوش
 طلا کردن مجرب صاحب حکله هندی است اگر بزرختر بلخ حل کرده دام کوفته در نیم رطل آب شنب تر کرده به چوشانند تا نصف بماند مانده صاف نموده روغن بلبل در گوش
 داخل کرده بچوشانند تا روغن بماند و وقت شدت دردی چکانند در کبیرین آن مجرب است و بعضی مال لنگنی نیز می افزایند و اگر فنیله را با آب بزرختر چوش تازه تر کرده مغز
 آسته شفتالو سوخته سمانیده بر آن پاشیده در گوش گدازند نیز مجرب است و صبر مطوری در روغن گل روغن کاکا و کهنه حل کرده در گوش بچکانند این نیز مسکن در دو
 نهایت مفید است و یا یک قدری آب سمانیده در گوش مخالفت نیگرم چکانند که نافع در گوش بار دست و بدانند که در در گوش بچی تکمیل سیبوس گندم
 و جادوسن و نمک نافع و گدا کبیر بسیار در زیت نیگرم آوده سو و سندر و نطول از با بونه و خطمی و نضاع و کوا کنا نافع است و همچنین تقطیر امان حار و جندبید ستر
 و یا نون مطبوخ در زیت مفید و گویند که قطور بوق نور سرکه حل کرده و گدا شاخ گوزن بر روغن خیری اصل کرده و گدا روغن قشما الحار و گدا روغن تخم ترب گدا روغن بادام
 و گدا انظرون در روغن مذکور حل کرده و گدا روغن بلسان هر واحد حلال باح بار و گوش است و گدا زوفای خشک صخره با بونه اکلیل الملک برگ خار اسطوخودوس شکست
 عاقر قرحا پوست خشک شاخ نام قیصوم برگ ترنج بودینه جله یا هر چه بهر سده آب چوشانیده بر بخار آن انکباب بشقل آن ضماد و آب آن نطول سازند که در
 گوش رخی و بار در نافع است و اگر گنجشک ترخا گلی را گرفته دم آوکنده و پرماییکه حوالی مقعدش باشد در و کرده در آن ادرس و روغن گوش نهاده و در آن باج بماند
 بعد یک گنجشک با ناسد بده آزاد کرده کران نمایند و اگر نوبت بدوم نمی رسد و هر چه از گوش بر می آید در در آن همیشه و این علاج از اختراعات الطاک است و تحلف نمی کنند
 و ابو منصور گوید که در بلری اریاح غلیظ غلیب است برنجاست و هر زنجوش روغن سوسن بچوشانند و اندکی چند بیدستر در آن حل کرده بچکانند و یا آب سداب بر
 مخلوط با عسل نیگرم چکانند و بقلیل غذا اگر کنند و آنچه از باج غلیظ با در تخی از معده و باشد اول تغذیه بدن بمسهرل بلغم نمایند و اگر قوت اطاعت کنند و فصل موافق باشد
 بادویه منقح معده و سرد سائر اعضا استقر غ فضول کنند و این در همین نفع دارد و دیگرند اریاح فیه قوه و ثلث در کم فسننتین و ثلث درم تخم کرفس با دیان البسوس
 بر و ان نیم درم تخمبیل فلفل سفید با سیران هر واحد و دواگ تقو نیامی ششوی مع و عفران با مع و قنفل با مع سنبل در سفر جل یک دواگ چهارم چهارم بسابند
 و دو حصه کرده با بطلخ مزخوش سرشته جبهای کوچک سازند و نصف از آن بخورند و بخود آب که در آن اندک پودینه نوری بچیده باشد غذا سازند و ستر و زهر کرده
 نصف باقی بخورند و در آبتهای این حلت البتة فصد کنند و اگر خطا بقصد در اول این حلت اقل شود و ثودی بسرام بار کرده و آنچه در گوش برای این مرض نهند و آن
 بسیار نافع است و آزاد اسر عدت زائل کند این است که بگریزند روغن خیری و روغن یاسمین و در آن مغز پیاز معروف ببلبوس بران کرده و با بونه و برگ انجوان هر واحد نیم درم
 و مقهور دیون فلفل سفید تخم سداب هر واحد و دواگ قنفل یک دواگ کلال انجوان یک م چوشانیده صاف کرده یک جزو از این روغن و یک جزو روغن نار دین گرفته فنیله
 آوده در گوش نهند و تمام روز بدارند و در شب تجدید فنیله دیگر نموده بر گوش آلم بچکانند اگر ممکن باشد و الا بر پشت خواب نمایند که خیلی مفید است و در یک روز
 از آن می نماید و چکانیدن و بگردان حار و شل روغن غار و بید انجیر و غیره بر آب پیاز و سداب در شراب کهنه و فرعیون حل کرده نیز نافع است و بشورای گو

کج خشک بری یا ابله مع نخود در او صینی غذا سازند و آنچه از زجاج غلیظ منحل از فنضول مستکنه در سر بسوی گوش باشد تقطیر در باغ بسنبل گرم و حسب ایام رخ در او غرغره
و سایر تریاچه بر سوزن ساقه برنجی اند و چکانیدن زهر و گاو گرم کرده در گوش نیز مسکن در درجی بلغمی است و آنچه از زجاج متولد از مشی در یوم بار و در پوای اسپرد باشد
تسخین گوش بکامیدن چکانیدن در غنهای گرم و در محل حمام و زخین آب گرم بر سر و نهادن گوش بر تابه گرم و منقول از طبخ شدت با بونه و اکلیل الملک برگ فارو
مرزنجوش و نسام و قیصوم و کرفتن بخار شلجم و نهادن حر دل گرفته با دمان چهاره شسته گرم نموده بر گوش گذارند شستن تخم حله بپخته در باره نازک بسته که اگر گرم بر گوش استعمال
کجاوات مذکوره در صمد ع بار یا زیت میگر مینبیه تر نموده سودمند است اگر آنکه بدن مستعملی باشد که در این صورت اول استغراق فنضول از بدن کنند تا گوش گرم نگردد و در اول
بسوی سر بخند یا بشوند و از چیز که در مثل این علت بدان امر میکنند بخور طبخ شلجم مع حر دل است و آنچه از این به غنی سازد این است که بکوبند تریاق الاذن در تقطیر گوش بدان
طلا کنند و از مینبیه تر نمایند که فی الحال تسکین در نماید و بجز که بر تریج و کج خشک شلجم غذا سازند و آنچه از زخین آب سرد بر سر و فرو رفتن در آن باشد شلجم سر سبز
سیما مؤخر و بر روغن خیر می و روغن نارودین و غیره اذمان حاره و قطره را زهره گوش در جیب این معالجات تقطیر مزاج مریض و اعتبار مرض در زیادتی و نقصان باید کرد
و از این فاضل نشوند و آنچه از استعمال او و یا بار و مثل افیون در کافور بر گوش باشد مقابل آن بدوای سر ضا در این ادویه باید کرد و پس اگر موجب درد اقیون باشد تقطیر
او بصیغ سدراب و فرفیون اندک در غنهای گرم و تریاق الاذن واجب بود و اگر کافور باشد مقابل آنکه سنبلی الطیب و اندک زباد که معروف بمسک ابیض است
باید کرد و در تریاق مذکور نیز نافع بود و باید که معالجه این امراض بتدریج باشد و برگوش بجوم باد و یقویه دفعه نکند احوال را کما بر سویدی گوید که قطره روغن حب
شمش تلخ در گوش برای وجع گوش بار و مجرب است از اطبای دیگر نقل کرده که قطره شونیز رخ رطل الحامه برگ ایلاما بسبب اسطوخودوس بسیار عفضل صر و فرفیون حنظل تازه
سر طحال شمر حرق مور بر گوش هر واحد در زیت جوشانیده صاف نموده و گذارند بعض شوم مثل شمع عجل یا شمع اوزنه یا زوقای طب یا بر روغن شقائق النعمان یا شمع افروز در
زغفران یک درم افیون نیم درم و یا شمع بطبر روغن بان یا بر روغن نارودین یا بیساکیان بوزن او آب پیاز یا پیغمبر خس بر روغن سوسن یا شمع دراج نیز نافع و گذارند شمع که الاذن
محلول بر روغن گل تنها یا باضافه آب سدراب که از زنگار بر روغن بادام تلخ یا عسل که از آب چینه در بسبب جوشانیده و گذارند چند بیدسترک حبه بر روغن نارودین یا بر روغن بان
و گذارند اول تر گاه و تنها یا بطرون که از آب سرگین خر بر روغن بان که از طبخ باد روغ و گذارند زهره و کیش و گذارند اسطوخودوس در شراب کهنه جوشانیده و گذارند صفت که قطره روغن اسپن حل کرده
و گذارند اقلند و گذارند اقصی از زیره طبخ و گذارند آتش بر روغن سوسن یا بر روغن قنب محلول و گذارند روغن ایرسا و گذارند روغن سوسن محلول و شراب کهنه و گذارند آب سدراب
در پوست انار پخته و گذارند آب الفار و شراب کهنه و روغن گل پخته که از او صینی و گذارند اسکر که عفضل و گذارند آب گند نالبسکه و روغن گل گند و گذارند آب شیر زمان و گذارند
آب برگ در اقل و گذارند آب شوکران که از انیسون بر روغن گل و گذارند شمع حنظل و درم انسان قوم سه عصاره سدراب دم و زیت بقدر غره جوشاننده روغن بماند و گذارند
روغن کدوی تلخ و گذارند آب شنبت در پوست انار پخته و گذارند روغن کدوی تلخ در باد نجان کا و دیده پر کرده بر آتش زخم پخته و گذارند روغن بان شراب کهنه و روغن گل که گذارند روغن
و گذارند آب برگ سبز جو و گذارند اسوسیا قیرا آب مزنجوش که از شب بر روغن بان یا شراب کهنه و گذارند غالبه بر روغن خیری حل کرده و گذارند نمک سیرکه و گذارند اطران یا کربطیوخ
زوقای خشک آینه و گذارند زهره زخم بر روغن بادام تلخ در گوش مخالف و گذارند زیت در پیاز کا و دیده پر کرده پخته و گذارند روغن حبه المصنوب کبار و گذارند روغن خیری یا شمشیر
و آب قنطاریون که از فرفیون نیم درم فلفل یک درم در زیت ده درم جوشانیده و گذارند آب تمام و گذارند رایج در زیت انداخته هفت روز در آفتاب و بخوبی صاف نموده
و گذارند اجگر جباری خشک کرده بسنبل الطیب ساینده و گذارند آب شکطه شمع و شیرین که از گل گرم در روغن خیری حل کرده و گذارند روغن اقوان و گذارند اول شتر مرغ آینه و گذارند
حلیت و زخمیل بر روغن حر دل و گذارند در شراب کهنه پخته و گذارند اقل فلفل با یک سوده در زیت آینه و گذارند آب برگ سوسن بر روغن گل هر واحد در گوش چکانیدن
سفید و همچنین بخار باد روغ و فرفیون و مرزنجوش و فو تریج مریطوخ بکوش رسانیدن که از اسعوط آب چینه در روغن بادام تلخ و گذارند شراب سوسیا قیرا بقدر نخود و جلاب
و گذارند اذمان اکل صغره و گذارند اصفا و اکلیل الملک سفید که از فتیله انجیر و حر دل سوده و یا حر دل بوق سوده و یا خربز سیه و چند بیدستر هر واحد یک درم زعفران
و درم ساینده فتیله ساخته در گوش و شستن و گذارند دیگر ادویه که بجهت طرش و طنین بار و مسطور که در هر واحد نافع در گوش بار و دست مسطحی گوید که
هر گاه وجع عقب تنه یا ریاح باره حادث گردد و روغنی که در آن سدراب پخته باشند در گوش چکانند و اگر کفایت نکند روغن سوسن که در هر اوقیه از آن

یک گرم فریون و یک گرم جذبید سترحل کرده باشند قطور نمایند و اگر این کم کفایت نباشد اسهال سبب توقایا کنند و در حمام داخل نمایند و عرق آورند و سر را
 صرف کنند بنوشانند و هرگاه در گوش از سوزن اوج بارد باشد روغن نار دین بار و روغن سداب بار و روغن غار بار و روغن بلسان بار و روغن بابونه بار و روغن سوسن
 بار و روغن قیصوم بار و روغن شبت یا نفع از رقیق بار و روغن زبر بار و روغن زبر و روغن خیری که اخته در گوش چکانند و یا صوف در روغن عقارب تر کرده در گوش بار و روغن
 اگر زرداب از آن سائل گردد و روغن شندل از آن نفع کند شیخ میفرماید که اگر سبب در گوش برودت سنگن در عرق یا از خارج باشد لازم است قطور است از
 روغنهای گرم مثل روغن سنبل رومی و روغن القوان و روغن خروع و مانند آن که در قونل مسیحی گذشت استعمال نمایند و یا شل زیت که در آن سیرنجید و
 صاف کرده باشند و یا زیت بغنفل و فریون جذبید ستر و یا غالیه مقدار اولی در یک مثقال روغن بان بار و روغن دیگر از روغنهای گرم خوشبو و بسیار است که حساب
 این در و شراب صورت قوی بنوشند و خواب کند و چون سرد شود در زلال کرده و اگر سببش ریح بارد باشد آنچه در باب وی نوشتیم آنچه برای در گوش آید که سبب
 او خلط لاج باشد که گوگرد و آنچه سببش برودت بود که گوگرد و آنچه سببش ریح بارد باشد آنچه در باب آید که سببش ریح بارد باشد آنچه در باب آید که سببش ریح
 سداب و حمام الجسل و یا آب قیصوم و مرزنجوش در روغن بوسن یا جذبید ستر با وی بعد از آن که در آن پنجه و صاف کرده باشند و یا نظرون مسکه بر روغن گل اعصاب
 لوف در گوش چکانند و اگر احتیاج بدوی قوی تر باشد مثل فریون جذبید ستر روغن قسط و یا قسط سحری و زراوند بکار برند و گاهی تخمید بجا و رس لبدرگرم کرده
 آنرا نفع دهد و از او ویه بیشتر که برای اوجاع گوش و خصوصاً آنکه مائل برودت باشد زیت انفاق است که در آن خنافس یا خرطین یا گرمی که زیر چرادر
 می باشد چو شانید باشد یا زهره ماهی زیت انفاق یا پیه و ریل بار و باه یا زخم یا کلنگ بار و روغن عقارب که آن بسیار نافع است و یا آب مرزنجوش تازه
 و یا مطبوخ برک غرب و پوست آن و یا مطبوخ خرطین صاف کرده پیه بطوران که اخته و اگر مائل برودت باشد زهره زنگار و روغن خیری بنوشانند
 تا آنکه آب زهره تحلیل و فانی گردد پس بردارند و بطریق قطور استعمال کنند که این نافع عجیب است و در معالجات اوجاع شدید گوش با استعمال مخدرات
 احتیاج می افتد و آن مثل فلونیا اندک شیر چکانند است آنچه قرص زعفران و قرص کوب و یا افیون و جذبید ستر و زعفران بیشتر زن و واجب است که
 تاخیر در استعمال مخدرات کنند تا آنکه خوف بخشی گردد و خصوصاً اگر اخلاط بار داشته که این اشیا آنرا بسیار مضرت و اگر از استعمال مخدرات ضرر پیدا شود
 بعد آن جذبید ستر تنها استعمال نمایند و گاهی اقراض از جذبید ستر میسازند که از بار یک سائید و پس افیون سوده با وی آینهخته بشیراب صرف
 قرص بندگی لانی می آویسد که معالجه اوج بار کرده میشود و تقطیر اشیا حاره در گوش مثل آب سداب یا آب بیاز یا آب سیر یا آب بابونه یا روغن
 یا اودیون و مانند آن در روغنهای گرم مثل روغن بادام تلخ و روغن سداب بار و روغن کدران قوم پنجه باشند و اگر حاجت بقوی تر افتد روغن جیبید ستر
 و روغن فریون چکانند و بر حمام حار و انبساط نمایند و شراب کهنه صرف خورد و آنکباب بلبلج بودینه و شیخ نمایند و یا بکیر نجانید ستر و حبه افیون یک حبه
 و در روغن بنفش یا شراب حلوحل کرده میگردم در گوش چکانند و یا آب لیمو که بر آتش نهند و سائل شود نیگرم بچکانند و غذا زهره زنگار یا زهره زنگار یا زهره زنگار
 و هرگاه اصلاح یا بقلبی و مطبوخ و گوشت بریان غذا سازند و او تخم کبیر زیت بار و روغن گرم نمایند و صوف بر آن تر کرده گوش نهند

علاج در گوش بار دومی

نفع ماده از منضج بلغم نموده بمسهل گرم و حب ایاز تنقیه نمایند و بعد از تنقیه او دید که در علاج بار و سازج مذکور شد و دیگر خورات و قطور از جمله که استعمال
 وادان حاره چون روغن زرب و غیر آن میگردم در گوش چکانند و اگر سببش عکسبوت بر روغن جوش کرده در گوش چکانند جمیع اوجاع بارده گوش را نافع بود و قطور
 آب انستین باز زهره زنگار و روغن بادام تلخ پنجه جهت در گوش و گرمی قدیم مجرب نوشته و گذار و صبر در جوب جاموش یا زنگار و حل کرده چکانند بر مجرب
 و برای تحلیل ماده که از قطورات آرام نشود آنکباب گل خنمی گل بابونه کلیل الملک بزرگتان تخم مرو نام مرزنجوش پرباوشان هر یک شش ماشه زوقای
 خشک شده ماشه چو شانید معمول است و عنب الثعلب پوست ششخاش هر یک چهار ماشه دار چینی زوقای خشک هر یک سه ماشه نام دو ماشه مرزنجوش
 آرد جو پرباوشان هر یک چهار ماشه از آن بنویسند چنانکه گرفتن نیز نافع و بداند که در دو سه بار از آنکباب اگر درم یا سه بار باشد میسکافد و دریم گرمی آید و اگر در نیم گرم

که در دو سافج یا لادن نواز است و در صورت نزل اول به تنقیه و باغ مستوی شود و بطریق دیگر در علاج نزل مذکور شده بعد بخورد بزیر البیج گل بابونه بادیان اکلیل الملک
عنب الثعلب هر یک نه باشد برگ فنجانکشت آقیم چون هندی سوسن هر یک سه توله استعمال کنند و شیاف مایتا و شیاف ابيض برابر در روغن بابونه
و زنبق آینه در گوش چکانند و این بخور حکیم جلوی خان برای در گوش نرمی از جبریات مست که کناز سه توله در گوش چوب صنی عشب منبری پنج لاله صخره
بزر البیج عنب الثعلب هر واحد یک توله بدستور بخار گیرند و باقی تدبیر از بحث نزل اخذ کنند اقوال حکما ابو سهل مینویسد که اگر در گوش از استلحا حادث شود
اسهال خلط نماید بعد تنقیه خاص باغ بغرغره سازند و اگر مرض اهل نشود و حاجت باستفراغ قوی افتد بعض ایاریجات کبار مثل ابرج لوغافه و ابوبیس
و ارجیانس استعمال نمایند بعد استعمال او به معطر کنند و اگر در حین خلط غلیظ یا ریح غلیظ باشد معالج با دویه قوی التفتیح و جلاب باید کرد مثل ابرج کبک و بوسید
اندکی سرکه آینه در گوش چکانند و یا زهره کا و بعض اوقات باغ سخته مثل روغن بان و نار درین بلسان آینه چکانند و یا آب برگ حنظل تازه و یا روغن بادام
نیم او قیصر و زعفران چکانند و اگر در از رسیده باشد و این در و اوج گوش با نافع است حلك يك و قیصر روغن خیری دو او قیصر روغن بادام
نیم او قیصر و زعفران چکانند و اگر در از رسیده باشد و این در و اوج گوش با نافع است حلك يك و قیصر روغن خیری دو او قیصر روغن بادام
و ج و طینین را نافع میسند چنانچه چهارم روغن خیری یک و قیصر آینه چکانند و یا زهره کا و در طرف آینه چکانند و یا زهره کا و در طرف آینه چکانند
گرد و این در و اوج گوش ضعیب اسفید است بگرد زهره کا و بر آن روغن خیری بریزند و باکشت نرم بزنند تا آب هر وفانی شود و روغن بماند و در شیشه کرده وقت جا
نیگرم استعمال نمایند شیخ میفرماید که اگر سبب در گوش استلای بدن از سر باشد واجب است که تنقیه ناحیه سر از جنس آن استلک کنند پس اگر خلط ریح لاج باشد
بمخوب یا ملیا روغن آینه تنقیه نمایند پس اگر لاج مستلک در ناحیه گوش بود باید که بعد استعمال بخورات طینه و قطورات کینه نیز استعمال نمایند بعد بکار قیصر
نفض خلط مستقرات عضو کنند صاحب کامل گوید که در گوش اگر از سوزن فرج بار و باشد باید که نظر کنند اگر در بدن علامات غلبه بلغم و رطوبت ظاهر
مرض احب ایارج و قوقایا بخوراند و غرغره یا ایارج فیقر ارج سنجین فرمایند تا بدین باغ او پاک شود بعد از آن بعض روغنهای گرم مثل روغن نار درین روغن
و روغن غار در گوش چکانند و یا روغن ترب که از اموات و نافع است و یا آب مزخوش افشوده چکانند که جرب است و یا بگیند که رو با یک سائیده در
اندک شراب حل کرده روغن بادام تلخ یا روغن ترب آینه اندک در گوش چکانند و یا بنبدوان تر کرده در گوش نهند و یا بگیند که هر یکی در بول ماده کا و حل کرده
نیگرم چکانند و یا بگیند که آب ترب و قدری آب مزخوش بر آن قلیلی زیت الفناق بریزند و چوشانند تا آب فانی گردد و روغن باقی ماند بعد این روغن در گوش
چکانند که آن برودت در حین عارض گوش با نافع است و یا بگیند برگ غرب تازه و با یک سائیده در آنار کا واک کرده با ندرک آب بر نمایند و گل بالای آن بالیده
و چوش اده در گوش چکانند و اگر در از برودت با سیلان طوبت از گوش باشد قدری زهره خرس یا زهره کلنگ بر روغن بادام تلخ یا روغن زنبق حل کرده چکانند و یا بگیند
فرغون بوزن یک جبهه با یک سائیده بر روغن گل حل کرده در گوش چکانند این همه با هم که یکدیگر علاج در گوش بار و به استفراغ بدن از خلط بار و جفت قایا کنند و چنانچه
و غرغره بسنجین ایارج برای تنقیه سر کنند و بتقرین در حام بر نشاندند و بر سر آب مطبوخ مزخوش در تمام با بونه بریزند و روغن بابونه در گوش چکانند بکنند شش آورند
و غذا بزهره زیر ایارج یا بخود آب سازند و بعد علاج بقلا یا و طنجرات که با بگیند این البیاس گوید که در سوزن مزاج بلغمی صبح جلاب بادیان با در بخوبی هر دو
دو درم با گلقتده درم بنوشند و غذا مزوره بخود آب باشیره حب القرم و گوشت مالکیان میخورند و تنقیه باغ بحب ایارج و قوقایا سازند و غرغره یا ایارج
با البسلسان سنجین عملی کنند بعد از آن روغنهای گرم مثل روغن زنبق و غیره چکانند و یا روغن بادام تلخ با آب ترب چکانند و اگر با سوزن مزاج بار ماده سوداوی
ترطیب باشیره اغذیه جار طرب نمایند و تنقیه باغ بحب صخیقون و حب آقیمون مطبوخ آن کنند شش تازه بر سر بریزند و روغنهای گرم مثل روغن بادام شمرین گوش
چکانند چندی گوید که در سوداوی نضج سودا بحلاب اصل السوسن کا و ز بانج با در بخوبی و گلقتده کنند بعد تنقیه بحب ایارج و قوقایا نمایند باقی به است
قول سابق گذشت الطباکی گوید که در بار درین یعنی بلغمی و سوداوی گوش را بر بخار آب گرم بدارند و بطین صخره و بابونه و اکلیل الملک سداب قطره سازند و بشویند
جا و روغن سوسن هر یک پنجم درم کرده تکبید کنند و روغن قسط و بابونه و حب الفناق در گوش چکانند و از جبریات برای اکلیل بلح و ماده و قیصر سد این است که بگیند سرکه آینه

قسطا چند نیدر تنه است که هر واحد ربع اوقیه سداب یک دم هم دارد و ده چند ان بول برگا و نصف آن زیت خوشبو چو شانه تا آنکه زیت باقی ماند صلیف کرد و چکانند
 و از جید تجرب و غن بادام تلخ باز با دست این همه مع تقویت باغ و حبس آنچه در شربت لیون اسطوخودوس کشمش و صستر کبار بریزد و از جبر باسته هر دو در حبس بخار سرد
 تقویت باغ و معدوم بوی که جمیع حواس احوال کند این شربت است صفت آن می و ام و دهر و هر واحد یک جز بود و میتب لاس صستر در زخوش اسطوخودوس کشمش خشک
 هر واحد نیم جز صندل سفید انیسون هر واحد پنج جز و ده در دو چند ان آب چو شانه تا چهارم حد باقی باز بخور چنان نموده چندان شکر و در ربع آن آب لیمون
 اضافه کرده و تقویم آن را در دو چکانند که این از عجایب تجارب برای املاخ سازه امراض حواس است این بعینه علاج اورام سینه اخفی نظامه و گوش است اورام غرض
 را مطبخ در علاجش نیست چنانچه در روح گوش از ورم حارند که شد ایضا کار زنده نوشته که تنقیح بلغم یا اجابت و تنقیح سودا باقیه یون و منلیو خ آن کنند و بهتر
 و ضدیات تمامه الحار غرغره و قطره گرد و روغن گل و بیلابخیر و بادام تلخ و ترب و سداب بلادن قطره را و تدبیرها و غرغره است و کذا شوشیز زیت روغن فاریه و بادام
 و در فانی و مالکیان مجموع و مفرد و زباد بافتن و صندل و نظرون با سکر که در روغن بان شبست زعفران خوبان کبکبانی گوید که گاهی احتیاج میشود
 استعمال او در کتف بقطعه نمایم مثل لوق اسکر که در عسل زهره میش زیت و شرب یا با روغن بادام یا آب گند که در آب پیاز نیگم بعسل و قطعیتر شیر زن اگر در شدید باشد
 و اگر فرس بود و مطبخ مضطرب اگر در یادیر که اشیای قوی تر از این او در مثل عصاره دم الاخوین عصاره لوف و عصاره که در بیضا و ما شندان استعمال نمایند

علاج در گوش بارود و سوسک

مضمون باغ و دهن و غلبه مغز خیار شنبلیله املک با لونه در آب کشمش سبزه سائیده بکرم نموده در گوش نهاد و کند در همین او در پیرا در شیر گاو و جوش انبده
 بخار آن بکیم و در بعد از تقویت تنقیح بمسکه بلغم و حبس یا با روغن بنفشه یا روغن بادام تلخ در گوش چکانند گویند که در گوش که گشته باشد
 و از زرد چکانند نیز فاقه است و قبول اطبای ایند فوکل سمار که در بزره سیاه کچا مساوی آب سائیده و پیگرم ضما در آن نیز منسید بود و با فوکل و گیر
 هر یک در و دم نیمه یک درم سائیده در آب کشمش سبزه یا آب فاص سبزه قرص سازه و وقت حاجت اندکی در آب سائیده بکرم کرد گوش طاک کنند
 و اگر ورم تحلیل نشود در بصر الفضا ج او با حکم اباب و قطرات منضبه نمایند و بزرگمان تخم حبه تخم شنبت با لونه اکلیم املک گل خیره و غلبه مغز خیار گندم
 چو تلخ جوش داده و کتاب نمودن منسج شور و صفتی که در هر است اگر رنگ نیت تنها چو شانه املک سبزه نمایند و قطره از طبخ او در گوش چکانند نیز منسید بود
 و برگ باطل که در چند قطره آن در گوش چکانند که در چند مرتبه و دم را بنفشه منسج میگردد و در آب پیاز منسید بنفشه بالغاب حله یا بزرگمان اینخسته همین عمل دارد و آب کونچه
 و شوره بدستور و یا پیوسته گوش را بر طبخ پیاز بزرگ نیت بزرگ شنبت با دیان و غلبه مغز خیار گندم و گلاب با لونه بزرگمان و پیاز منسید و سبزه و سوسه و هر یک
 سه تو که گل با لونه اکلیم تخم شنبت آشنه هر یک یک تو که چو شانه و بخورد و غلبه مغز خیار حله و غلبه مغز خیار گندم آن آب برگ سبزه لود و فقیون ایندی هر یک سه تا شته
 نیگم چکانند و حله تخم گمان تخم شنبت با لونه اکلیم از زخوش هر یک سه تا شته اشق چار ماشه نموده و کفنه با بنفشه شاره و بنگا فو و بعد گان فتن جهت تنقیح آب آن آب
 و پیاز و عسل مساوی در گوش اندازند و گاهی بجای آب برگ نیت که در روغن با لونه داخل کرده پیشود و کس از پاک شدن نیم جهت اندمال صدف سوخته
 و بورق بریان برابر در هر تم شانی اینخسته فانیه بدان او در گوش خند و یا این در و در بند زباز و دی مسند گل کرد و در مهر و زرد سوخته بزرگ کفش کفنه سوخته
 مرد اسنگ کتفه سفید هر یک سه تا شته یا با یک سائیده بخار بریزد و دیگر در و رات در فاقه مد که در قرص گوش پیاید بخار بریزد و در ورم سوداوی که ناور افتد تنقیح
 سودا و طبخ اقلیمون علوی نشان و حبس اقلیمون کنند بعد از او در بلینده محله داده سودا چون حله یا با لونه در آب پیاز و سوسه و زیت ضما و کفنه از احوال اطبا
 جو سوسه این سوسه که اگر ورم گوش باز باشد باید که اسهل طبیعت بطبخ خیار لیون معوی یا با روغن و قرص کند و حبس یا با روغن یا این حبس و بسند
 یا با روغن فیترا که درم ترب خاریقون هر یک چهار دانگ سقونیا نیم دانگ انیسون یک دانگ همز بار یک سائید و آب جهما سازند و این یک شربت تام است و بعد
 تنقیح و باغ روغن شنبت یا روغن ترب در گوش چکانند و از خارج شنبت و کرب و رطبه و با لونه اکلیم املک و صمغ السوسه و برگ خار و مرزنجوش نام هر واحد
 یک جز و قیصر و حله تخم گمان هر واحد نیم جز و بار یک سائیده آب زخوش و روغن سوسه و روغن زکس و روغن لردین سرشته نشان گویند که در گوش ضما نمایند

علاج در گوش بارود و سوسک

اورام بارد را تحلیل نیکند و اگر با بونه و اکلیل الملک شنبت و برنج سفت و برگ خار و چند قوتی و معتد و مزخوش در آفتاب خوب بچشانند و بر سر آفتاب
 انبویه نهاده از آن بخار بگوش رسانند و تحلیل در بدن نفع یابند و اگر داند که ورم صلب شده این نهاد و کنند بر بط و مالکیان که راخته اند کی اشک بر سوده
 آمیزند و از خارج بر گوش نهاد نمایند سحید گوید که علاج ورم بارد با سه مال از حنجرات بلغم مثل مطبوخ منقوی یا پارچ چکنند و در نفس آطلنجبین بخوراند
 و سنجبین بنوشانند و بر سر او آب طبع ریاحین حاره مثل پودینه و صغتر بریزند و طبخ ششم خطل باروغن شنبت در گوش چکانند پس اگر ورم سبب کارج نماید
 باصناده محله نهاد کنند و اگر در صلابت انجامد بر بط و روغن گل که راخته در گوش اندازند و باصناده محلل ورم صلب نهاد نمایند حصر بن علی گوید که بعد تنقیه
 بجویع ایاریجات و تلین طبعیت پیش از سه سل هر چه در علاج و وجع گوش باردی مسطور شد مع تفکیک تسخین در ابتدا بلکه منع اندکی از او و دید باز
 برای روح استعمال کنند و هر روز برای تقبیل مزاج شربت اسطوخودوس یا مغلی حلو بشریت لیوان یا شربت بنفشه یا خمیر و بنفشه بنوشانند
 در روغنهای گرم مثل روغن شنبت و ترب در گوش چکانند و باصنادات محله تضمید نمایند و طوم ترک سازند و اقتصار بر مغز و رات و قبول مثل لیون از روی بیضه
 نیم برشت کنند بعضی نوشته اند که بعد تنقیه دلک بان کام بساق حتی که از ورم بر طوبت بسیار سائل شود و ورم رخ گوش انافع بود بعد از پیه بط و
 روغن موسن مساوی قیوی ساخته طلا نمایند و اگر ورم در صماخ باشد فقیله بدان آلوده در گوش نهند و صماخ و لفظ سفید یا زعفران یا روغن زکس
 یا اسنتین یا مسکه یا چندید ستر و قیوی و میفتخ هر واحد نافع ورم بارد گوش است و صماخ و کرپ آرد با قتل و روغن موسن با آتش نچنه منسج و مخر ورم
 گوش است و چکانیدن پیه رو باه نیک ورم در گوش منسج ورم است بعد الفخار ورم علاج قرصه گوش نما

علاج باقی اقسام در گوش

اگر سبب سقطه و ضربه واقع شود و صد سر رو کنند و کندر سفید را در شیر زن حل کرده نیکم نموده چند قطره در گوش چکانند که فی الفوق تسکین در نماید
 و یاد ای ند که بغتله آلوده در گوش نهند و زفت نهاد کنند و ایضا در این گوش بروغن گبزه نموده بچنگشت و حرمل و مورد چوشانیده بخار آن گوش رسانند
 و انیسون یا یک سائیده بروغن گل آمیخته و یا زهره و عسل یا زردی او سفیدی بیضه با هم آمیخته در گوش چکانند و اگر با آن جراحت نیز باشد بقول جالینوس
 نان لعسل مرشته فقیله آن در گوش نهند و یا برگ علیق و مازوی سبز شتراب چخته در گوش مخرج و اگر بضر به خون در گوش منجر گردد و او پیر مخرج آن در
 سده گوش مسطور گردد و هر گاه ورم سید باشد و از فصد و تلین غیره حسب مزاج مرض نیمه بر او رام گوش نگیرد و اگر نشد لعسل آرد لیکن او را با آب سرد
 استعمال کنند و چون بریم کنند و دریم بشکل دهه باشد که از اخراجات غصه خارج میشود و در گوش با وجود وجع ایسب یافته شود این دو استعمال نمایند
 که بسیار نافع هستند بگیندر اسن صفر بزرگ و ورم پوست نار و مازوی سبز تخم و دیگر که در واد و درونکث ورم انیون یک نیم دانگ همه را با ساینده بعد از مزاج
 نظر کنند اگر حد نه داشته باشد این دو آب سر که حل کرده در گوش چکانند و الا بعسل حل نموده بنیبه بدان آلوده در گوش بمالند و بعد آنکه در گوش که
 بسبب قرصه یا تولد گرم یا در آمدن هوام در گوش یا از دخول آب یا چیزی دیگر در گوش باشد علاج هر یک علیاره مسطور گردد و بدان وجع نمایند

وجع گوش اطفال

در گوش که بصیان عارض میشود اکثر از ریج و رطوبت میباشد و چون عارض شود طفل گریه کند بی سببی دیگر و اضطراب نماید و هر دم دست خود بسوی
 گوش برد و بیچیدی سرگردن نیز از نشان اوست علاجش ببلعج در گوش بزرگان نمایند و حوض صبر و نمک طبرزد و حدس و مرکب و تخم خطل
 و اهل مغز و مجموع در روغن کنجد یا روغن بادام یا روغن گل چوشانیده چند قطره در گوش چکانند و یا معتد و نمک اندرانی خانیده در گوش چکانند
 و یا مزخوش تر و سداب تر در روغن خیزی یا روغن کنجد چوشانیده صاف کرده بچکانند و یا معتد و مزخوش اسطوخودوس و فسنتین در آب چوشانیده
 بچکانند و اگر در روغن بادام تلخ یا روغن اسنه شفتا لوجوش دهند نافع بود و چکاندن عسل یا زهره گا و یا آب برگ نیب یا آب برگ بکائون یا بادیان
 و هیل خانیده نافع و یا نمک طعام با قدری روغن گا و دیگر چکانند و آب برگ سدر بن یا برگ بان بچکه یا ناخواه و جوز بو انا سبیه و یا اندکی انیون

بشراب و آتش حل کرده قطره کردن مفید و با بونه یا برگ غنیمت الشلب و برگ نیب یا برگ بچان در آب خوشنایه بخورد دهند و قطور روغن بنفشه لیس که اهل ننگ
 و بل مانند در هر قسم او جاع گوش تجربه رسیده بلکه قروح گوش اینز نافع است و اگر در دو با سرخی گوش خواه بره باشد رسوت را در آب غنیمت الشلب ستر
 سوده یک دو قطره در گوش چکانند و یا شمشیر برگ نیب جو شانیده در گوش اندازند و اگر در وقت آب برگ بودینه میگرد چکانند یا اسکباب یا ز اهل
 و گل با بونه و برگ گینده بگوش نمایند و دو قطره از آن بچکانند و با دایان خامیه در پارچه باریک بسته بسوراج گوش نهادن سودمند است و اگر سبب غم گوش
 و اکن باشد بود روز پنج گوش بحیسانند و تلین طبیعت نمایند و شیر زان در گوش تقطیر سازند

طرش و قروم

یعنی نقصان بطلمان سمع و آن یا اصلی است یا عارضی است و اصلی سمع است یا طرش یا قروم و لودی اوستی صمم غیر معنی طرش است زیرا که سمع آنست که باطن
 صحیح غیر محروم مخلوق باشد و طرش و قروم آنکه اوقت در آن هر دو وجودی نباشد که حسن سماعه باکل باطل گردد و بعید نیست که قرومانند بطلمان صمم را باشد
 و در آن تجویف بود و لیکن عصبیه متصله بصماخ قوت حسن سماعه مشترک نرساند و طرش نقصان بدون بطلمان است و گاه اطلاق بالعکس می نمایند یا بحاجت نقصان
 سمع است و قروم بطلمان صمم فقدان سمع کم شدن تجویف صماخ و بر سبیل مجاز هر یکی مقام دیگر اطلاق می یابد و این اگر می نقل سماعه نیز گویند و طرش اکثر
 بعد از قی بهم میرسد و این سهل الزوال است و فقدان سمع و طرش و قروم لودی طبیعی لاعلاج است و آنچه عارضی حادث باشد چون بطول ایجاد و قروم سرگرد
 ایضا قریب بیاض و عسله علاج است اما طرش حادث قریب العمد قابل العلاج است لیکن آنچه در سن پیری افتد و آنکه سبب سستی عصبیه ضربه و سقوط
 عارض شود نیز علاج پذیر نیست و اسباب این گاه از مشارکت عصبیه دیگری باشد یا از مشارکت دماغ یا بعضی اعضای مجاور آن چنانچه نزد اول و سینه
 و دندان یا عصبه جاع اسنان واقع می شود و گاه بجهت آفتی مخصوص سمع و آن یا بعصبیه یا بقبیه یا بقوت سماعه می باشد اما اوقت عصبیه عارضی که
 از هیچ اسباب سورنجا و امراض اذن و تفرق اتصال و متعلقه سورنجات مفرد و مرکب که در آن می افتد بیشتر بار و عید باشد و گاه سورنجات مسافری می مده
 و گاه با ماد و سوداوی یا صفراوی یا بلغمی از بلغم خام و یا ریخی می باشد و ماده یا از دماغ فرود آید و یا از سعه یا همه بدن صحر و گندیدار گوش که گندید و سوسا
 که چون اسهال مرادی متعین میگردد عصب آن صمم بهم میرسد و همچنین بقبیه اسهالات دیگر که بالطبع واقع شوند در غیر وقت بحسب مناسبت بر داند و مرض اذن در عصب
 سده است که از اخلاط یا مده یا دم و بیلید یا دم حار یا صلب یا غشاده از چرک یا ترابیل یا نفخه در آن هم رسد و تفرق اتصال در آن گاه از جراحت و صدمه خارجی که از قروح
 و ماکل داخلی هم میرسد و طرش حادث سبب آفتیه بیشتر از سده می باشد بسبب بدنی یا خارجی بدنی مانند قولنج یا دم یا نفخه زانند بعد از آنال قرح یا گرم با کثرت رخ یا خلط
 چسبیده و صماخ با جود و دوز و سیکه انفجار یابد و خارجی مانند یک یا کل یا سنگریزه یا خمی یا حیوانی که داخل گوش گردد یا ایجاد خوبی که از خارج رفته باشد و از گوش
 قدری بر آید و قدری بماند و طرش حادث از جهت قوت سماعه از ضعف آن بود چنانچه در شناخ یا طول مرض تضعف قوت این مرض گاه دفعه و گاه بتدریج اندک اندک واقع
 و گاه بر سبیل بجران او یا بر سبیل انتقال ماده در آخر امراض حاده از عصبه و جاذب و سوسوی آن نزد باقی ماندن گران می رسد و اوقات سبب عارضی و ال پذیر چنانچه حرکت بجران
 بهم میرسد یا بر سبیل عارضی است چنانچه در بجران یعنی طبیعت نزد بجران ماده را بر ناحیه گوش دفع نماید پس ماده در گوش قرار گیرد و بجران سبیل مجاورت و اکثر قی عارضی مضر با این
 عارض بود و بیشتر بسبب اسهالات بسیار باطل میگردد و قوت سماعه طریق تشخیص اسباب گوره باید که اول از لیس سوال نمایند که پیش ازین علت مرضی دیگر عارض شده بود
 یا نه اگر مرضی تب یا مرضی حاد دیگر با وجع دندان بگویند بجران تب یا انتقال ماده آن مرض یا مشارکت اسنان باشد اگر قدم سلم و اختلاط عقل یا دیگر آفات ماضی سودا
 و غیر آن میان کند و اختلال در حواس دیگر و قوت حرکت و خصوصاً در حرکت زبان نیز یافته شود از مشارکت دماغ باشد و اگر گوید که پیش ازین مین یا خون از گوش رانده
 یا ضرر یا سقوط بر سر رسیده بود پیش قرحه یا ایجاد خون یا متک عصبه باشد و اول از تقبیر گوش نظر کنند پس اگر دم یا نفخه زانند بعد از آنال قرحه یا چرک بسیار یا یک
 یا سنگریزه یا دانه یا چیزی دیگر یافته شود پیش آن باشد و اگر سلامت دماغ و تقبیر گوش هر دو در حال گران گوش و وجع بجران تمد و طنین دومی و غده گوش
 پرستند پس اگر نقل و وجع میان کند و با آن تب لرزه و تشهر زو و ندیان لازم و تمد و ضرر بجران لازم و مضر است و بیلید باشد و اگر تب لرزه نباشد بلکه با نقل و وجع

اکسیر عظم جلد اول

ضربان تمدد بود و از نرم تقبض خارج عصب باشد و اگر ضربان هم نباشد و با تپش و جع تمدد بود و از نرم بار باشد و اگر تپش و جع فقط بود و با آن علامات غلبه سفا بر سودا یا بلغم در یافت شود پیش ماده صفراوی یا سوداوی یا بلغمی باشد و ایضا از روی رنگ و طعمی و با آن حرقت و التهاب و حمرت و خشک شدن و مریض وقت گرسنگی در اکثر اوقات خالی بود آن از طبع و جوع و مض آن بر انتهای امراض حاده و حمیات صفراوی بر باد و صفراوی لالت کند و اگرانی سر خصوصاً وقت وجود کثرت خواب ببادت جوس تقدم تدریج مبرده و تخریب استلا اول ماده بلغمی است و اگر با تپش صرف باشد با آن آثار سودا و فرج غالب یافته نشود و از سده خلطی باشد بعد از وقت خفت مریض موضع تپش بر سینه اگر خفت بکام خلا یا المتلا می حده و تپش با سفل گوش بیشتر گوید بر ماده متصاعده از سده و لالت میاید و اگر گرسنگی این بیان کند و فساد در جواس معلوم شود بر ماده نازل از دماغ گوئی بر و اگر وقت خفت و موضع تپش مخصوص نباشد دلیل ماده مستول در گوش باشد و اگر بدین نقل تمدد و احساس و جع در عمق گوش بیان کند از سودا و فرج ساق و جع پس حال از بیت و شربت مریض از سردی و یگرمی بر سینه اگر باشی یا باره ستادی کرد و در مریض هنگام سردی هوا صبح و شام زیاد شود و باشی گرم انتفاع یا از سودا و فرج بارد باشد و اگر غلبه آن باشد و التهاب لرع در گوش و جالی آن نیز بود و از سودا و فرج حار باشد و اگر بدین نقل دوی و لطین گوید پیش ریح باشد و اگر دوی لطین هم نبود و حال تقدم سردی و گرسنگی و تب دیگر اسباب مجفبه بر سینه اگر اقر آن کند و لاغری بیرون و غرضیم نیز بود و بجز برای رطبت انتفاع یا با دمایجو باشد و اگر دوام و دفعه در گوش بیان کند و احیاناً گرم از گوش بر آید پیش گرم باشد و اگر از آثار مذکور هیچ یک نباشد و بمشایخ افتد از ضعف وقت سینه باشد

علاج طرش حار ساق و مادی

در حار ساقه با شرب و اغذیه و نظومات و قطورات باره که در وجع گوش حار ساق گذشت تعدیل مریض نماید و ایضا در حرارت بی ماده مبردات مثل ماء القرم و ماء الخیار و آب تر بو ز یا شیر ز بر اینها با شربت نیلوفر و یا شربت بزوری بار و یا شامه و روغن کاهو که دو گل و بادام و دیگر روغنها مبرد و گوش چکانند و انار را با پوست کوفته فشارند و اندکی سرکه و روغن گل داخل کرده جوش دهند تا بقوام آید قطور نمایند یا آب برگ کاهو با آب برگ عنث الشلب چکانند یا در دوی مذکور داخل کرده در گوش چکانند و کلا آب بارنگ یا آب کشنیز تر و ماء القرم و روغن نیلوفر مفید و گاهی کافور در آن حل میکنند و اگر گل بنفشه گل نیلوفر برگ کلم مساوی در آب جوش داده شیر گاو و روغن بنفشه داخل کرده یک جوش دیگر دهند پس از آن گش فرو آورده اندکی صبر کنند تا که حرارت او معتدل ماند بر بخارا آن گوش بداند نافع بود و در حار مادی هر چه از تنقیه و تعدیل در علاج درد گوش حار مادی مفصل مسطور شد بعمل آرد و هر چونکه باشد ماده را با سفل فرو کنند و بعد تنقیه و او الکرمان که در قول ابوسهل خواهد آمد بهتر برید و تقویت عضو در گوش چکانند و ایضا در صفراوی آب ترب یک توله آب انار ترش چهار ماشه سرکه روغن گل هر یک شش ماشه نیگرم کرده در گوش چکانند ان سفید بود و فسنستین عنب الشلب هر یک نیم توله شب در آب تر کرده صبح جوش داده صاف نموده و روغن گل دو توله داخل کرده بپزند تا روغن تمام یک و قطره مدام در گوش اندازند و اگر مریض گرمی معلوم شود و دای باره بنوشند و شربت آکو و بنفشه و اسپنخول دهند و ترک لحم و اغذیه گرم مؤثر صفر کنند و گویند که اگر آب پیاز و زیره گاو در پوست انار گرم کرده بچکانند یا الحاصیه فانه در بزعم قومی کافور شربید انتفع است و در طرش و شیخ می نویسد شاید که برای طرش صفراوی باشد و در دوی فصد بر همه تدابیر مقدم دارند اقوال حدائق ابوسهل گوید که طرش اگر مولودی یا فرمن بود آنرا علاجی نیست و اگر حادثه قریب الهمه و غیر منسکن باشد و از صفرای مرتقی بسوی راس بود علاجش تنقیه صفرا است از سر سبب ایارج و حبه قایا و تدبیر مطب و استحمام آب شیرین و از مؤلذات صفرا اجتناب نمایند پس اگر با وجود این تدبیر مرض باقی ماند او لا تکلیه بخار فسنستین مطبوخ در آفتاب به توسط آنوبه نمایند و بهین آب سح سکنجین بدفعات غرغره کنند بعد از آن بگیرند انار ترش و دانه و شحم او بر آورده هر دو را افشرده آب در همان پوست او اندازند و سرکه و روغن گل نیز داخل کنند و بپزند تا بقوام آید پس در گوش چکانند شیخ میفرماید اولاً گویم واجب است که همه آنچه در گوش چکانند نیگرم بغیر باره و بغیر حار باشد و این قول کلی است بعد تفصیل امر در آن میکنم که در طرش صفراوی باید که استفراغ صفرا بمسول کنند زیرا که بسیار باشد که اسهال صفراوی بالطبع واقع شود و بدان صمم زائل گردد چنانکه اکثر اسهال صفراوی عارض شود و حبس کنند

و هم عارض گردد صاحب کامل گوید که اگر طرش از قبیل صفرای ترقی بسوی دماغ عارض شود مانند آنکه ازین نوع در امراض حاده و حمیات صفراء
عارض گردد و علاجش اسهال باد و بیخروج صفراست مثل مطبوخ هلیله مقوی یا یارچ و مقونیا و بعد تنقیه تدریجی بر ریش بند بر مستدل نمایند و استحمام
بآب شیرین کنند و از تدریج موله صفرا اجتناب کنند این الیاس گوید که اگر هم سبب غلبه صفرا باشد شربت بنفشه با ترنجبین یا خمیر بنفشه
با ترنجبین هر دو حده درم بنوشند و یا جلاب عناب که بخار را بر و حاده و عدد با ترنجبین و شیر خشک هر یک ده درم بسیار مانند و خاداماء الشعیر که با تب
باشد و الا مزوره بنوماش بخرامادام و اسهال طبیعت بهاء الفواکه و مطبوخ آن با مطبوخ هلیله که دران سردار و از مقونیا می استوی نیم دانگ
باشد و بعد تنقیه نام آب انار مطبوخ معصور با پوست آن در گوش چکانند و یا اندک روغن گل بچکانند سحیح گوید که اگر طرش قریب العهد حاوت
از مزه مرفع بسوی سر باشد علاجش سهل است زیرا که اگر تنقیه بران از خلط مراری با مطبوخ هلیله کنند و تدریجاً بعد تنقیه تدریجی بر سر و در طب نمایند
باستحمام و تخویف از اخذ اغذیه حاره موله صفر کنند و در گوش روغن گل اندک با سرکه و یا آب نار و روغن گل بچکانند طرشش از استفرخ جان نیست بعد
می نویسد که اگر سوئراج مع ماده باشد نگاه کنند که آن که در خلط است پس استفرخ او نمایند و قطره در او روغن در گوش قبل از استفرخ جان نیست بعد
استفرخ نظومات و قطرات استعمال کنند پس اگر ماده صفراوی باشد بچسب در قوس بنفشه استفرخ سازند و اگر سه متقال اطریفل صغیر با یک متقال
یارچ فیقرا استخیمه بدینند صواب باشد و اگر از هلیله زرد یک متقال و یارچ فیقرا بچکانند و بعد تنقیه تدریجی بر سر و در طب نمایند
منع بخار از دماغ کند صفت آن هلیله کاملی هلیله که هر یک ده درم گل سرخ کشنده خشک هر یک پنج درم ادویه راجد اجدا کوفته سینه بروغن بادام
چرب کرده بسیل تلخ چند بشیرند و در بعض نسخ کشنده یوزن مجموع ادویه است چندی گوید که اگر سبب غلبه صفرا باشد هر صبح شربت نیلوفر و خمیر بنفشه
و شربت عناب یا شربت تمر بنندی و او دهند و تلین بخته لیلین یا آب نارین مع شیر خشک نمایند و بعد تنقیه تدریجی بر سر و در گوش چکانند
قرنشی گوید که اگر طرش از حرارت صفرا یا خون باشد در رموی نهند کنند و استفرخ صفرا از طریق فواکه نمایند و شربت آکو نیلوفر و بنفشه بنوشانند ترک گویند
و بر مثل اسفناخ و خرفه و ملوخیه بنای که وی تلخ بر روغن بادام شیرین محض ترشی مناسب اقتضای نماید و در گوش روغن بادام شیرین روغن کدو و چکن
یا روغن گل بانگ سرکه بنزد ماسکه فرنی شود و روغن باقی ماند در گوش چکانند و گاهی برای تبرید و تطیب قوی با آب کبابو یا شیرین بر روغن بنفشه یا ترنجبین
خاجت افتد این همه یکم بچکانند انطالی گوید که در طرش حار و الا فصد فیقال مخالف بکشایند و بعد روزه مجازی بدهد تبرید با الشعیر و تمر بنندی و در صفراء
بنیاد شیرین نمایند یا طبع هلیله زرد و شربت فواکه دهند بعد از آن اگر در نیخاد و باشد فیقول در بول زنگار و یا زمره بزیا آب پیاز سفید حل کرده بچکانند
و از تجربیات و راز الی طرش عارض بعد امراض حاده ملازمت خمیر بنفشه یا الشعیر و شربت خشخاش و هر شب حاک پایا و مالش آن بر روغن گل
و در زمره گوید که گاهی هم عقب حمیات حاده پیدا شود و سبب آن کثرت صعود بخار بسوی دماغ است این گاهی خود بخود زایل شود اگر بخار رقیق باشد
و الا از تجربیات من دران همچون بنفشه و تریاق الذهب و طبع امر و و کشنده و مرزنجوش است هر که ام ازینها که هر

علاج طرش بار و داده و دادای

در صورت بردت بی ماده هر چه در علاج در گوش بار و داده که رشه سوای تنقیه آنچه بهر طرش بار و دادای بیاید استعمال نمایند و روغن یا سیم
و روغن بوسن و قسط و شبت با اندکی چند سیرتر یا مشک یا مر یا قطران بچکانند و اگر شحم حنظل یا بیخ او بر روغن کنجد بنزد و در گوش چکانند یا فو
و اگر انجوان اکلیل المذک قیصوم هر یک ده درم از خرما که پوست بادیان پوست بیخ کرفس هر یک پنج درم پودینه زرنجوش خشک نیم ریخ خشک
هر یک یک کف بادیان پوست ترنج هر یک ده درم دره رطل آب بچوشانند تا شش رطل بماند و گوش بر بخار آن از نبرای طرش حاوت
از برودت سافج و ماده غلیظ نیز نافع است و قبول از ای قاقا که کبار شربا و قطور اسود و مسدود و اگر از برودت مادی باشد بعد از تنقیه
بمسهل گرم و حباب یارچ و کباب قطور روغن مختصره را تم که در قرابادین مسطور است در راز الی طرش حریت و هر چه در علاج در گوش بار و دادای

نکودر شد بکار زرد و طراش اطفال اسطوخودوس بخورند یا با لعل صغیر سرشته بخورند و بالانش عرق گاو زبان نیست تو که عرق حنبل الشکلب بیخ تو که بنوشند خوب است
 اسطوخودوس بنسخه افغانی نیز سفید است و یا اسطوخودوس یک جزو کشنیز خشک است جزو مزخوش ربیع جزو مصطک بلایه کبابی کند بر کبابه جزو بار یک سائیده بخته
 بعسل بسبزند و وقت خواب بخورند و گاهی این اجزا را جوشانیده وقت نوم میهند و گویند که هر دو طریق مجرب است اگر قبض طبع باشد بر شب گنجد عسل یا لعل صغیر
 بخورند و از اغذیه مؤلفه بپزند و بخورند و آب تخم جید صمغ کرم تناول نمایند در روغن گل آب ترب بخته در گوش اندازند در روغن خسته زرد الوی تلخ مجرب است و کذا
 روغن خسته شتقا لوبقون لیلیس از روغن تخم ترب خق کثیر شفا یافته و آب سداب سبز و عسل هر دو بر آب گرم چکانند و ایضا چند بیت سرورق هر یک سه باشد و بلخ خرق
 و یا شراب کهنه آینه چکانند و اگر از آنجیم سفید بپزم و عسل استانند و پوره جدول قدر مانا گفته بدان بسبزند و فقیله ساخته در گوش نهند سفید بود و همچنین مزخوش خردل سداب
 شحم حنظل ساوی کوفته بخته در زهره گاو و شیاف ساخته وقت حاجت بروغن بادام تلخ سائید در گوش چکانند همیشه بوست که از اقطور موسیائی باروغن گل مجرب و
 آب بلخ و فسنقین باروغن بادام تلخ دریا خق الی در حرم برای کبری ای مجرب نوشته و احکاب از مزخوش سفید و قطور آب سیر و زهره گاو سفید در قدری روغن جوشانیده
 نیم گرم نفخ خود و عدد غفل سیاه سوده بانوی بر روز یکبار در گوش نافع و مشرق و افخم شرم که وی تلخ هر یک یک نام نیم با و ادرک یا و سیر کوفته در آب جوشانند و صاف بود
 روغن کچنیم سیر داخل کرده بار جوشانند تا آب جذب شود و در روغن با زنجیره قطره در گوش چکانند که در کبری گوش معمول است یا زهره گاو در روغن بادام حل کرده و یک قطره
 بچکانند و قطیر روغن فسنقین روغن مبارک روغن ترب نیز سفید و روغن عظیم که کوفته است در قرابادین طلور شد درین بابک سیر الی است اگر خرق سفید یک مجرب است
 نیم درم نظرون آبی کوفته بخته بمر که کهنه چکانند نیز طرش بلغمی را نافع است و اگر با بون کلیل مزخوش زوفای خشک پوست خشک شمس حنبل الشکلب اسطوخودوس فسنقین جوشانند
 و سرخوف حکم بند که بنام ریوان زرد و پیاد بر سر گرفته سر گوش بر بخارانند و در مرض که از خلط غلیظ بود و یا سواد ویت و آهسته باشد چوبینی و در چند یک جزو داخل کنند
 برای طرش و وجع بارد و اکثر امراض گوش مجرب حکم علوی است یا بلخ خند توخی و برگ شنب و مزخوش و نام و بر نجاسف و معترو با بون بلس کردن بن گوش تکمید نمایند و
 و معترو فسنقین با سرکه و زیت آب بپزند و بانوی بخاران در گوش رسانند و معتو در روغن کچنیم جوشانید و چکانند نیز برای دفع این مرض مجرب گفته اند اقوال مبره
 سویدی می نویسد که قطور سفین در روغن کچنیم که اخته و یا حب بلسان بشیراب کنند و یا روغن قمار الحار و یا فرقیون یک درم در زیت ه درم خوب جوشانید و یا زهره گاو
 بزیت کنند و یا آب شحم حنظل تازه و یا شیاف مرارات و یا برفین در حنظل جوشانیده و یا روغن گاو و یا بینه مورچه سوده بزیت کنند یا روغن کتان جوشانیده و
 یا آب فراسیون تازه و یا بلسد و روغن بلسان بروغن کچنیم در ظرف آهنی جوشانیده و یا خون گرگ بزیت بخته و چنفسا بزیت بخته دیالون یک جزو از زیت نیم جزو و یا
 زهره گاو در پوست انار جوشانیده و یا زهره خلد بروغن گل و یا آب صامره و یا یارگ زیتون سائیده بعسل جوشانیده و یا کون سائیده بروغن بادام
 آینه خسته و کذا بخار بلخ با بون و کذا نهادن فقیله خردل سوده و عسل سرشته بر آتش معتود در گوش و کذا اضداد کردن خردل سوده در عرق فخر خشک آینه خسته بر سر و کذا
 فقیله نظران آهسته در گوش نهادن و کذا فقیله خرق سیاه سوده بعسل سرشته دو سه روز استعمال کردن و کذا انجور بزرگ رب حشیش آن یا آب دریای شور
 جوشانیده و کذا انجور کبریت و کذا فقیله از پیکر گس ساخته شبانه روز در گوش داشتن و مکرر بعمل آوردن هر دو صانع است و آنچه در علاج وجع بارد گوش گذشت و
 در قول شیخ بیاید نیز سفید است ابو سوسل گوید که هر گاه طرش از خلط غلیظ چسبیده باشد حمام آب شور استعمال کنند و در گوش چند بیت سرورق و روغن سداب
 و آب سداب روغن شنب عسل زهره زرد بول و چکانند و هر گاه فوسن شود باید که بسیار روزی این و العمل آرنه بوق سوده در راه عسل و سرکه جوشانند و در گوش چکانند
 بعد فقیله خردل و انجیم هر دو کوفته بسازند و در گوش نهند و ایضا آب شها نچ رطب بچکانند و اگر طرش عقب تیپ با مرض حاد افتد بر بخار او و یا مملکه در آفتاب بخته از
 برده آن نهاده گوش ابران گذاشته احکاب بنام بیده در گوش این شیاف چکانند شحم حنظل یک درم بوق سده درم چند بیت سرورق و اندر حرج عصا به
 فسنقین هر یک نیم درم فرقیون یک انگ شطربع درم در زهره گاو و سرشته شیاف سازند و زود حاجت یکی از آن روغن بادام تلخ حل کرده در گوش چکانند
 که این وجع بلغمی و ریجی و دوی وطنین یجی و طرش حادث از خلط غلیظ را بلخ النفع است و اگر فندان سمنق از قبیل سده بغیر وجع باشد اقرض بلخ
 استعمال نمایند نسخه آن خرق سفید و و مشقال نظرون شانه زه مشقال زعفران سله مشقال سائیده بمرکه سرشته قرص سازند خشک که و شست

بسرکه یا زهره زنگار و یا آب فسنقین حل کرده نیکم در گوش چکانند شیخ الرئیس میفرماید که در طرش حادث از بروز و نوبت مادی و بار و قطره صبح که در
گرم که در آن چندید ستر حل کرده باشد خصوص روغن بلسان و قسط و یار و روغن بادام تلخ و عصاره فسنقین روغن بابونه زهره گاو یا پیسه گاو
یا روغن کچد که در آن شخم حنظل یا بیخ آن جوشانیده باشند نافع است و قطره بول زهره گاو که در آن محل نموده باشند و عصاره قنار الحار نیز نافع اگر آرد
یا در حنقن باشند این همه بعد از ماهه باستفراغات عام بدن و خاص دماغ و بعد استعمال قطرات معروفه و خصوصا آنچه در آن برگ دست و تخم آن
افتد بکار برند ریاضت درین شدید النفع است و همچنین صیاح شدید و اصوات بوقاقت زمانند آن در گوش و از جمله ادویه نافعه آن عصاره سداب الجبل است
یا چندید ستر در روغن شبث حل کرده خصوص که باراج غلیظ باشد بول زهره آن خصوصا بافته و از ادویه مجربین آنست که بگینه چندید ستر ستر در روغن خربق یک دم
نظرون یک نیم درم و سانسیده در آب سداب قرص سازند و در ادویه او با سانسیدل نموده قطره نمایند بعد تقطیر و در روغن کبکب سدر ربع درم و نظرون ثلث درم
و بدو ستر استعمال نمایند و یا بگینه زکندش و زعفران چندید ستر مساوی از هر یک یک جز و دو جز بول زهره گاو هر یک چهار جز و بشراب حل کرده استعمال نمایند یا بگینه
صبر و چندید ستر و روغن فوفون یا زهره گاو سوده استعمال نمایند و نیز روغن ترب روغن مویز شدید النفع و مجرب است و عصاره فسنقین و یا طبخ آن و یا عصاره
ترب با نافع است خصوصا و قنیکه با سیلان لطوبت و سنده باشد و فستق از خود او نیز کوبیده و در گوش گذاشن مجرب است و بسیار است که زیاد می نمایند درین نظرون
و چکانیدن آب یابی شور نیکم بسیار نافع است و چکانیدن خربق بود و در ارات یکی خصوصا زهره زنگار و روغن کافور و روغن کبکب سدر و روغن کچد
در قاشقی آهن جوشانند تا آنکه سیاه گردد و قطره آن صبح در نافع است و نیز روغن شبث و فاروسوسن و نار دین هر یک به تنهایی و یا مجموع با چندید ستر یک افستین
یا عصاره سفید و چون طرش در فترت هم رسایف است از آب فسنقین یا عصاره فسنقین جوشانیده و مخلوط زهره زنگار و سداب و زهره سنگ شبث یا زهره گاو و روغن گل
یا خربق با سرکه یا پوست مار با سرکه و چکانیدن آب طبخ فسنقین و سطرخودوس و مرزنجوش و یار و روغن مصنوع از اینها که در آب طبخ اینها روغن گل و یا کچد
داخل نموده پس زنده آب بسوزد و روغن بماند و آن خوب مجرب برای طرش است از سده و یا از حلاط غلیظ و یار و روغن کبکب سدر که بگینه زهره زنگار و روغن کچد درم
و انزروت دو درم و نیم و کتیر انفت درم و پوست هلیله کبابی درم و از آن حب بسیار سازند شربتی از آن بوزن یک درم و گوئیم مثل حاملین بسوی رس
کلام که جمیع آنچه از نقل سمع و ادخال گوش و براح آن دوی آن طنین آن کانی سیداده بارده و برودت باشد پس از ادویه بیشتر که برای این همه بعد از تقطیر
بدن و رس این است که در گوش آوری بسرکه غسل و یا زهره گاو سفید با زیت شرباب یا روغن بادام تلخ و یا آب گند یا آب پیرا بلسان یا شیر زان چکانند
دو قطره از قطر آن صبح و شام یا خربق بیض یا اسود یا بعضی اودمان مناسبه خصوصا بر روغن سوسن یا آب طبخ فسنقین و آب پوست ترب که کذک روغن
که در آن پوست مار جوشانیده باشد یا حب الغار با فوفون یا چندید ستر روغن گل یا روغن بلسان یا لفظ سفید و یا بگینه زنگار یک او فیه
در روغن خیری و ادویه زهره زنگار و روغن بادام تلخ نیم او فیه چله را جوش دهند و سه قطره از آن صبح و سه قطره شام استعمال نمایند و همچنین غسل لغنی یا روغن خیری و کذا
آب برگ حنظل تازه و کذا عصاره کوفه و نیز جشان در نفع شدید و قوی است و باقی ادویه بیشتر که در باب وجه گوش بارند که در این مرض صبیان را
هم سرد بر روغن آوی که در آن سداب مرزنجوش پیسته باشند آب هر کسی که صغیر نماند ازانی خائیده باشد از نفع یا بند و از کمادات نافعه آن است که
بابونه شبث و برگ خار و مرزنجوش و پودینه دشتی خشک و عاقر قرحا جوشانیده بدان کردن و اسفل گوش آنگیند نمایند و کذا نکات قطرات مذکور در امراض
راس در طرف لوله دار ساخته محاذی لوله او گوش ابرارند تا از آن بخار و داخل گوش گردد و استفراغ برای طرش او فیه آنست که کثیر العدد و قلیل المقدار باشد
در بار لغنی بقاریق و اندک اندک باید کرد و تا قوت محفوظ ماند و نفع ماهه و فاکند و از آن نفع کامل و تقطیر تام حاصل گردد و سهر سندی نوشته که این همه قطرات
که شیخ ذکر کرده مجرب است برای صلاح اکثر انواع طرش بیما عارض از مواد غلیظ هر گاه بعد تقطیر تام دو قطره صبح و دو قطره آخر روز از زهره زنگار یا پیسه گاو در گوش
چکانند صاحب کامل گوید که طرش زهره گاو از قبیل بلغم غلیظ متولد در دماغ و اعشیه یا منصف بسوی عصب سمع حاض شود و علاجش استعمال
ترب منقطع و لطف و شرباب یا ریاح استعمال غرغره و سوطه یا آنچه در صلاح سده گوش مذکور گردد و در پیس از اغذیه سول بلغم باید که در صفت و در برای طرش بگینه

طرش

خرد او بار یک سانیده با نخچرخشک آمیخته فقیه سازند و در گوش سه روز بدارند و دیگر چند بیدستر در روغن شنبلیله و آب سداب حل کرده در گوش چکانند
ایلاتی و جراحی گویند که هرگاه طرش از ماده غلیظ باشد استفرغ بایارج و فقیه و خلط و اقیهون و نمک هندوی باید کرد و در گوش او و در غلیظ چکانند
و آن همه در قویش که نیست کسی که این مرض بیکبارگی افتد بل طبع خستنین زهره زنگار و زهره ماهی شنبوط و زهره سنگ شنبلیله بروغن بابونه و شنبلیله آب پینا
بمسلم و روغن نیت چکانند سبب گوید که اگر طرش از اخلاط غلیظ بلغمی مجتمع در گوش حادث شود علاجش دشوار است باید که استفرغ بدن بایارجات و غیره
سبب خجین سبب مسوط بروغنهای گرم مثل روغن زنبق کنند و چند بیدستر و غیره که در قول صاحب کامل گذشت اندر گوش چکانند و او را بدوخل حمام برانند
و تقلیل غذا نمایند و از اغذیه گوید بلغم حذر کنند این نوع گوید که معالجه بادویه مقطعه ماطفه نشا یا خام و بغرغرات اتم بایارج و تدبیر مطلق نمایند و استحمام
بآب حمام نیکوست و چند و غیره که مذکور شد و زهره زبر و زبر و در گوش چکانند که آن تلطیف قوی است و قطع نماید و یا حرمل در بول کودک سرد و غلیظ باشد بجز
صوف باین دل کرده در گوش بدارند و یا زهره زبر و بول و چکانند و از انجیر و خردل و بوق فقیه ساخته در گوش نهند و سله روز بگذارند پس بر آورده در گوش آرد
شاید متواتر بپزند بعد در گوش بابونه زبر و بپزند تا گوش بکشاید این الیاس گوید که اگر صم سبب ماده بلغم غلیظ منصف به صم مفر و شنه آگه سمع باشد
هر صم جلاب از فیسون بادیان هر یک سه درم و کلقتن عسلی ده درم بنوشانند و غذای زهره نخود و لجم فاضله بمغز بقرم و فلفل و غیره در پند و پیکر کافور تمام در قارور
طاهر کرده و تنقیه در باغ و یا در حبث صم خسته و کف دستش تلخ و روغن بادام تلخ و روغن سداب زنبق در گوش چکانند و یا
روغن شحم عطل و یا آب زرنجوش باندک بهره کلنگ چکانند و یا فقیه خردل و یا انجیر در گوش بدارند خضر و قرشی می گویند که اگر طرش از روغن و بلغم باشد
همه روغنهای گرم خصوصاً روغن ترب و روغن خار و غیره که در قول شیخ مذکور شد نافع بود و روغن بادام تلخ و روغن سداب زنبق در گوش چکانند و یا
از آن نقل سمع کند و چون سبب گرمس بگذارد و دیگر در گوش چکانند لاسیما اگر بران بد او مت کنند صم رافع بچشد و از اثر بر شربت اسطوخودوس باب گرم بلغمی
خلو بدهند و یا بطبع اسطوخودوس و کللیل الملک بابونه و طی او که با در نجوی به جوشانیده کلقتن یا خمیره بفشند اگر طبع قبض باشد داخل کرده بنوشانند و شرب
کلقتن عسلی اطراف صغیر استعمال کنند قطول کللیل الملک بابونه سبوس کندم خطنی برگ خار و کدک زرنجوش و باد زنجوی به جوشانند و بر بخار او احتجاب بآب و
قطول منقل و ضمه کنند و آوازش بید و نو اخن طبل اثر رافع کند و استفرغ بلغم بایارج و یا ارج لوغایا کند یک بیک زنج و تنقیه بدن از سسها بلغم قبل استعمال در آن
و قطولات مذکوره انطالی گوید که در طرش بلغمی تنقیه بایارج کر نمایند و در سوادوی اقلیخ اقیهون بدستور و چند بیدستر در زیت که اندران بر مصلط
و حب الفار چخته باشند حل کرده چکانند و از جریات برای کشاید و طرش هم این است که حلیت در روغن بادام تلخ و فالحیل کرده صاف نمایند و در آن زیاد
چند آنکه ممکن باشد حل کنند و دیگر چکانند و در خواص آمده که اگر زهره کیشن ستم درم دستور و قیور و روغن خار بچوشانند تا نصف بماند پس در گوش چکانند هم را بکشاید
و اگر میل طلا در زیاد گردانیده هر روز در گوش چند هم رافع کند و این همه بلغمی تنقیه و نادای بکار برند ایضا گوید که علاج مخصوص این مرض گرفتن بخار سرد است
که بر سنگ آسیای گرم چکانند باشند و تقطیر آب پیماز و عسل هر دو چخته و گذار و روغن زرد که دهنه و زیت که دهنه گرم ازین هر دو اصل السوس و سداب
و حب الفار قشر خسته باشند و از جبر این است که زیاد و حلیت در روغن بید انجیر حل کرده نیم گرم چکانند و ایضا عسل و شحم انار ترش پوست و و حنظل تر
در سر که چخته صاف کرده روغن زیت یا روغن دیگر آمیخته چکانند کللیلانی از طبری نقل کرده که در طرش حادث که پیش از آن نبوده باشد استفرغ و یا ارج
و حب قو یا و حب صبر نسبه شرباب در مدت است یک و ز کنند بعد از آن غرغره بعاقر قرحا و سونج و کف خردل و مانند آن سازند بعد از آنچند در گوش چکانند
و بدان تمکین کنند این است که بگیرند فسننتین و می خاص در آفتاب بولد و در سچوشانند تا غرغره اگر د بعد بگذارد تا آنکه بر بخار او احتجاب ممکن گردد پس
سراغوبه بکشاید و تقیید گوش مقابل آن دارند و بدفعات بسیار بخار آن بگیرند و نکند گوش باین فسننتین مطبوخ سازند و حنظل و عسل نمایند و انجیر
مثل این چکانند هر که و بوق جوش کرده است آزاد و بیله بالغ انفع درین باب این است که بگیرند سلسله الحیدر بار یک بگویند بعد از آنکه با سکه بر فضا شسته
خشک کرده باشند و بعد گرفتن در زهره زبر و حل کنند و بر آن اندک بوق اندازند و در گوش چکانند و اگر ازین بکشاید بهتر و الا بگیرند آب که نایک جزو

وزیره و ترکا و یک جزو و سرکه کهنک و جزو و بیله یک جزو و روغن خار و جزو و همبر هم بر زمین نماند تا کفایت کرد و بعد از آن بر گوش چکانند و یافتند بدین آلوده در گوش نهند و این بهترین اویزه است که درین باب استعمال کنند اگر این کفایت کند هیچ جشاید از گوش نماند و اگر نماند یک جزو و بوزق نیم جزو و در بار یک سائید و بسطل شسته شیاف در از سازند و در گوش نماند که در وقت استعمال این شیاف بر جای آب طبع نمانند که مذکور شد گوش از بد و تکمید گوش بدان نمایند و گاهی نیز در این جنس طرایح استعمال کرده میشود بکینه زبول نکاو و بول انسان بول خنبر و آب سرد مساوی سرکه خمر چندین در در یک ستر ستر بجز شانه بجزه سرد یک کشاده بر جای را و سوراخ گوش به از آنکه نفع کند و اگر مرض بسیار قوی باشد علامت جوش اینست که بکینه زبول سیاه شود و بول حاصل کرد و گوش اندازند و این در زیکه شیاف محول از انجیر و بوزق مذکور شد بکار برند و این شیاف هم نیم صغیر النفع است بکینه زبول یک جزو و انجیر یک جزو و بوزق حنظل چندین ستر هر واحد نیم جزو و بکینه زبول یک کشاده در او را بپوشد و بچوشانند تا مسقط شود پس این شیاف در از ساخته در گوش نهند و اگر حرارت پیدا شود دلیل آنست که درین

علاج طرش ریجی

هر چه در شمع بار و ساق و مادی مذکور شد نافع بود و اول یک سفید طبع و مصلح و اول جهت تغذیه و باغ شب ایارج جالینوس یا روغن خورانی و در صغیر کلسا یا کله یا بکینه سیاه و دو توله مغز خیار شسته نشسته توله و در صغیر کلسا و کلسا و شربت دینار هر یک چهار توله در روغن بادام منج ماشه افزوده بدهند وقت شام غذا شور با میوه و یک نان خشک کافوری خوراندند و روز دیگر در صغیر کلسا و شربت دینار هر یک چهار توله در روغن بادام منج ماشه افزوده بدهند غذا و پیرد ستور و همین نط سته چهار مسهل داده اسطوخودوس سته ماشه سوده در جوارش مصطکی علوی خان یک توله آینه خمر بصرق با دیان با در پنجوبه هر یک هفت توله بدهند و این بخور نمایند قیصوم نام مرزنجوش با دیان با بون کوه هر یک یک توله چوشانیده بکار برند و روغنهای محله یا چندین ستر در گوش چکانند مثلاً مرزنجوش و سنبلین کلسا و صغیر اهل اکلین سنبل الطیب در شیشه آن برگ فلی هر یک ماشه کوه یک نیم توله جو کوب نموده در یک نیم یا آب شنب خیسانید صبح بپزند که مهر باشد و سوم حصه بماند مالیده صاف نموده روغن گل و بادام تلخ با بون کوه هر یک ماشه توله داخل کرده بچوشانند تا آنکه آب بسوزد صاف کرده بزلیج قسط تلخ گل با بون کوه هر یک ماشه چندین ستر ماشه آینه خمر بکار برند در روغن راحت چندین ستر آینه خمر چکانید عظیم الم اثر است و انجباب بر گل با بون کوه تازه یا خشک در سرکه چوشانیده و که در بطن زوفای خشک نیز مفید و اگر با بون کلسا و اکلین الملک قیصوم هر یک درم بودینه نام مرزنجوش از خربوست پنج با دیان پنج کلسا کل سنج هر یک پنج درم درده آتار آب بچوشانند هر گاه سته آتار بماند سر و گوش را بر بجار آن در آن دو آب آن تنطیل جالی گوش سر نمایند بخوبی آب سوراخ گوش نرود برای طرش ریجی بعد از تنقیه آنچه عقب مسهل مسهل بخارات پیدا شده باشد نافع است کبیلانی می نویسند که علاج طرش حادث از ریاح غلیظ تقطیر محلات است مثل این که بکینه زبول و نان یک جزو و سرکه خمر نیم جزو و آب سنبلین و جزو و روغن گل نیم جزو و کلک است جزو و در شیشه کرده بر زمین نهند تا هوار گردد و در حاتم تقطیر نمایند و اول بر طبع حشایش حاره مثل سنبلین و شیخ و مانند آن انجباب نموده پس شیاف که از زراوند در حجاج و عصا و سنبلین هر یک نیم درم فرغون و قسط هر یک ربع درم و زیره گاو ستر شسته ساخته باشد یکی از آن در روغن بادام تلخ حل کرده در گوش چکانند که باین نقل سمع تو کوسن را که از بروت و اخلاط غلیظ و ریاح غلیظ باشد و وجع بلغم ریجی و طنین دوی ریجی را یکی کوست و حمام بر نماند تا صبح نافع است

علاج طرش ورمی

اگر سبب او رام جار یا بار و حادث شود بهترین ریجی باید که در روغن خار و روغن بادام و روغن سستور شد و کبیلانی گوید که اگر در روغن سستور حار و در حصه باشد علامت است فصد قیضات حل طبیعت با الفواکه و طبع پلاید نماند آنست غذا با بشیر سازند بعد از آن روغن بادام و روغن نملو فردر گوش چکانند و اگر در قوی گردد بکینه زبول و ایونیک طسوج و چندین ستر یک طسوج و پیرد در سفیدی بوضه حل کرده در گوش چکانند و یا بکینه زبول و بوزق سانه لیکن با استعمال این شیاف در وقت بکینه زبول یک جزو و انجیر یک جزو و بوزق حنظل چندین ستر هر واحد نیم جزو و بکینه زبول یک کشاده در او را بپوشد و بچوشانند تا مسقط شود پس این شیاف در از ساخته در گوش نهند و اگر حرارت پیدا شود دلیل آنست که درین

و سوراخ گوش بصورت بند سازند و اگر زین ساکن شود معلوم نمایند که در دم در طریق تصحیح و جمع برده است و چون کم کند سالجی با دوی قشره گوش نماید و در علاج او مسک بنقیه گوش فروخته مسلول کنند زیرا که اجتماع حرکات گوش در مرض افزاید و این در اکثر اشغ که در وقت استعمال نمایند بکیرد نشیانات بیض و باقی عقل کنند و اندکی آب و صمغ فارسی مخلوط کرده گوش بچکانند و هم گوید که در صمغ نعیمی است که حادث شود و پیش از آن نبود و آن صمغ را با شکر و این چنان بود که در دم و صمغ پیدا که شود حتی که تشبه را بکنند و بعد از آن صمغ گرد و باقی ماند و تحلیل نشود و یا در آن شکر لؤلؤ هم بر وی در وصل شده سوراخ گوش را مسدود سازد و بسبب خفای او از حشر که گزید پس اولی آنست که مرض بجلج مثل این نوع نکند مرکز در غنطار و اینها او گوید که آنچه عجیب المنفع است در از آنکه صمغ حادث و طرش و خصوصاً آنچه بعد از ارم الفجا آن باقی ماند این است که بکیرد بیز خشک و آنه او بر آورده از پوست او خوب پاک کنند بعد از آن روغن بادام تلخ بقدریکه از آب پو شده بر آن اندازند و بچکانند تا آنکه در انزای او سرخ شود بلکه مائل بپایگی گردد پس صاف نموده این روغن هر روز و شب بچکاند مرتبه در گوش بچکانند که این دو درین معنی بالغ المنفع بارها آزموده ایم و بسیار نافع یافته ایم و بعضی گویند که این دو نافع بحد کمال می بخشند تا دو هفته هر روز و شب بکرزد و سه قطره از آن بچکانند

علاج باقی اقسام طرش

آنچه از رطوبت و پوست ساده حادث شود و سبب تبدیل مزاج کنند یا بشربه یا غذایه و قطرات و قطورات مناسبه که در علاج امراض طرب و یا بسبب دماغی مفصل سطور شده و تا در باشد که رطوبت ساده سبب طرش گردد مانند شیخ رئیس و سمرقندی بزرگ آن نیز اخته اند گویند که در آن مثل مشک و جناب بیستر مورد و گل سرخ و آفتابا و داجینی و قزقل و اسقال آن نافع است و در پوست بی ماده بر طریب مزاج دماغ آنجناب بر بخار آب شیرین و قطور شیر و خنران در گوش و بچکانند روغن گل یا بیشتر ناز و یا قطرات ترطبه بر سر و بچکانند و بالیدن شیر ماور و غنمای اطریه و جز آن که در علاج امراض یا بسبب دماغ و صناع یا بسبب تشنج عصبی اند که گوش را تشنجید بود و بقول شیخ مسیحی طرش عارض از پوست رازوم حامی رطب خدای مطرب شراب مطرب خواب و نعین و عن مبتدل و آب بیکرم بر سر و تدبیر سر و قطور بر روغن نیلوفر و سفشده سپید و روغن که و مانند اینها نافع و آنچه از بجز آنات انتقالی چون تپهای صفراوی و یا بلغمی و سرسام و غیره باشد تشنجیه صفراویا بلغم نمایند و لیکن بعد حصول قوت و عود مزاج بحال اصلی و رفع ضعف مرض اول بعد از کتویت دماغ نموده روغنهای نافع بچکانند و در طرش که عقب امراض ساده و حیات حاده عارض شود علاجش همانست که در طرش حار مزاج و مادی سطور شد و خصوصاً در قول الرطاب که گویند که ضما با بونیه کلید الکل آرد و روغن کبچر چشته کرده اگر گوش نافع صمغ حادث بعد مرض حادث و اگر شیخ شجره البلق را از یک طرف آتش بدهند و رطوبتی که از آن چکید در ظرفی گرفته اند که گوش بچکانند همین عمل دارد و هر چه از خلط خلیفه بسبب بجز آن انتقالی باشد و آن با قتل و تمدد بود استفرغ یا با ریح فیهرا کنند بعد روغن بادام تلخ و روغن در روغن ترب چند بیدستر و فرغیون بچکانند و ایضا اگر بعد ترپ تشنج عارض شود و با قیای علوی اخانی نه ماشه با طریقیال سطور خود و سایشان و قوله آینه شرب بخورد و از زرد بچوش گل با بونه سنبلین اهل اکلیل الماک گل بفشده مرکب ماشه شنه هفت ماشه الگوشفا یک نیم توله شرب آب سه یا و تر نموده صبح بچوشانند که چهارم با ناز صاف نموده روغن گل و روغن با بونه برابر آن اصل کرده باز بچوشانند که آب بسوزد و روغن بماند پس آن چند بیدستر شده ماشه زعفران هفت ماشه سوده آینه شرب بپزند و در گوش بچکانند و گویند که طرش حادث عقب حیات مندر نکست زیرا که دلالت می نماید بر آنکه هنوز ماده باقی است بدن نقی نیست و بقول شیخ طرش حادث عقب صناع را بچکانند آن آب ترب روغن گل و یا چند بیدستر و صمغ الفار و روغن گل نافع است حادث بعد از سرسام را واجب است که در آن ابتدا استفرغ از ایارح فیهرا نمایند پس چند بیدستر با روغن گل و یا روغن قسط تنها و یا روغن بادام شیرین یا آب ترب غیره که در حادث عقب صناع گفته شد در گوش بچکانند و آبونمصور گویند که آنچه عقب سرسام حادث شود علاجش همانست که بر پوست ساده گفته شد و آنچه بسبب باقره یا گرم یا دخول هوام و غیر آن باشد علاج هر یک از سطور خواهد شد بدان جمع نمایند و طرش که بعد از آنی بسبب اخلاص الی سوی دماغ افتد علاجش ترکیب اخلاط است و استفرغ آنها و این گاهی بی علاج زائل میگردد

دوی و طنین صغیر

او از نیت که اگر انسان گوش خود میشنود بدون سببی از خارج و صدای می بزرگ و نرم تر و طنین تیز تر و با یکدیگر می باشد و غیره از حوادث از نفوذ ریح و اجزای سبک است

مستطیل است چون سبب او از حرکت و متوجهی است که عارضه آن اگر دو چیز است سمع بر سبب واجب است که سبب این عارضه یعنی دوی و طنین و صفیر حرکت هوا باشد که این سببها
از خارج نیست بلکه از داخل است و هوای داخل اجزای متصوِّب تجار و لغ و متوایی را که اندازان است پس این نوع بخوره اگر خفیف باشد حرکت دوی نماید اگر بصیرت می خورد
طنین باشد اگر اندکی از آن مایل بخروج نماید تا آن حرارت ملطفه بود و تا صفیر از آن نماند یا جمله این حرکت و توجع هوا و بخار اندرونی از داخل نیست کلی آنکه صفیر
و آهسته باشد که هوا و بخار مصوب از آن مقدار حرکت خالی نباشد و او را که این حرکت ضعیف است که سبب است که سبب ضعف قوت سماع که از دوی توجع می کند
پس کسانی که حس ایشان قوی بود سبب این حرکت آهسته که در هوای اندرونی افتد در گوش خویش آواز دوی و طنین بشنوند و همچنین صاحبان ضعف قوت از
حرکت آهسته که مذکور شد منفصل گردند و طنین قوی دریا بند و این قسم بناقصین افتد و این هر دو نوع بیماری نیست و نوم آنکه حرکت مذکور قوی تر و فوق حرکت ضعیف
و سبب آن وجود محرکی است که بخار از زاده از حرکت متولد می شود و این محرک یا سبب متولد در ناحیه راس و متحرک در آن است که منحل میگردد و از تفصیل موجوده در سر
و یا آواز صدید که اکثر گوش متولد میشود و یا جوش سیم در نواحی او و یا حرکت گرم متولد در مجاری آن و یا اضطراب و جوش تهاجی اخلاط بدن سبب است فراج گرم
چنانچه بعضی از طبیبان از حیثیات ابتدای اوقات و یا استکلاهی مفرط در بدن یا خاص در سر چنانچه عقب سبب که کثیر و عقب خواب بعد از طعام
پدید آید و یا اضطراب خاطر و یا غنا چنانچه عقب قوی عقیق و بعد صدمه یا ضرب دماغ و عقب فکر عظیم میشود و یا ماده غلیظه از ریه منصب بسوی گوش که اندک یک
تحلیل گردد و از حرکت تحلیل طنین دوی تولد نماید پس این هم کند و یا شدت خلط و سنگی و اضطراب در رطوبات مبعوثه بدن ساکن در آن توجه طبیعت
بتخلیل و محرک آن سبب میافتد غذا و یا تناول ادویه محرک بخارات مصد بسوی دماغ مثل فلفل و مانند آن یا طعامهای سحر محرک هوای گوش و بخارات
ساکن چون سیر و گندنا و امثال آن یا ادویه حالبس اخلاط و ریح در نواحی دماغ مثل ادویه قابضه مستعمل از خارج سبب سبب این مرض گاه در نفس دماغ
و گوش میباشد و گاه مشارکت معده و احضای دیگر مثل ریح و بخاره بسوی آن طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که اول از ریه سبب سوال کنند که این حالت
لازم دایمی است یا نه اگر اقرار آن کنند و آواز گوش همچون آواز درخت بود سبب آن سنگی در نفس راس و گوش باشد و اگر گوید که گاه ساکن میشود و گاه میجاند
بجسب استکلا و خلای معده و بوقت حرکت و غذا شده اگر می یا سردی و آواز گوش همچون آواز جوشیدن در یک بود پس آن مشارکت عضامی دیگر مثل راق یا یال
یا روده یا رحم یا معده باشد بعد به پینند که نیز نیست یا نه اگر باشد پرسند که در گوش نیز نیست یا نه اگر تری در دهر دو باشد همیشه جوش ریم باشد اگر صرف تری
سببش اضطراب اخلاط باشد و اگر تری وجه نبود پرسند که در ریه ضعیف و غنی نیست یا نه اگر تهاجت که ورت حواس ضعف افعال انفسانی یافته شود و پیش از این امر ضا
عارضه شده باشد همیشه ضعف قوت سماع دماغ باشد پس اگر با آن سوء مزاج حار یا بار بود در حار و وقوع این رفته مع التهاب باشد و تقدم استعمال ادویه حار و سرد
شدن نیز بر آن مالک کند و اگر بار بود بخلاط این باشد و اگر در ریه ضعیف نباشد وجود غده در گوش و تقدم عرض قرصه در گوش پرسند اگر باشد سبب گرم
متولد در گوش باشد و الا حال تقدم وقوع صدمه بر سر یا قوی عقیق یا کثیر عظیم یا القحاع اسهال قبل از وقت او یا تناول مسکرات یا خواب بعد طعام یا خورد
ادویه حاره و اغذیه سحره یا استعمال ادویه قابضه بر سر پرسند پس اقرار هر کدام از اینها که نماید سبب همان باشد و الا سوال کنند که گرانی در سر و گوش و تمدد
معلوم میشود و یا نه اگر در سر و گوش هر دو گرانی و تمدد گوید و طنین لازم بود از انصبا فضله دماغ بسوی گوش باشد و اگر در سر گرانی در گوش تمدد بیان کند
و طنین نزد حرکات بدنی یا نفسانی آهسته او نماید و احساس کند بجزکات که گوید یا در دماغ و در سببند یا از جانبی بجانیه دیگر منتقل میشود سببش ریح و بخاره
از تفصیل جمعده در سر باشد و اگر گرانی و تمدد و غیره هیچ نباشد حال از دیا و طنین در حالت گر سنگی و خفت او وقت شکم سیری پرسند پس اگر آنا پیوست و تقدم
خاقها و نایافتن غذا و یا تقدم حیات و یا استفرغات دریافت شود سببش شدت خلط و سبب است باشد و اگر در صبح و دماغ سالم و دیگر حواس قوی کی باشد
و از تناول غلظتات مسکرات خفت یابد و در سنگی همچنان نماید سببش قوی حس سمع باشد علاج در جمیع انواع این مرض از گرمی آفتاب آفتاب حمام بسیار گرم
در حرکت عقیق قوی و آواز بلند و کثرت کلام و جعل و استکلاهی طعام و از تهاجی بخرات همچون سیر و پیاز و گندنا و شراب که سنگی بسیار و خواب بر استکلا و تداخل
و قبض شکم اجتناب لازم شمارند و تبیین طبیعت در اکثر انواع و دلگد شدیه اطراف و نهادن او در آب گرم و منع بخاره مبتل کشنیه خشک و خشکاش و هر چه درسد و در

گرفت نافع شناسند و گویند که آنچه درین مرض با خاصیت نفع دارد نوشیدن برنجان و تقطیع عصاره نسرین و قطران است و در استلائی اول تقطیع بدن یا مسر
 بعد از تطبیق تدبیر نمایند و شربت اسطوخودوس مع شربت لیمون نافع است و در ششاری قصد تقویه عضو فاعل مرض و خصوصاً مسده اگر تصاعد بخار از آن باشد
 بحسب غلط فاعل آن از مطبوعات مناسبه و ایاریات واجب است اطریفل صغیر خوراندند و خصوص در معدی و ایاریج فیه قیر انیزه آگینند و تقویت باغ
 بخوردن اطریفلات و مانند آن مالش مثل روغن آس و روغن گل و تقویت گوش با نند روغن بادام و امثال آن کنند و درین رعایت مزاج اول
 درین مرضی دارند و هر یکی را تدبیر و علاج حسب مزاج و قصد تقویت او بقانون معلوم نمایند

علاج طنین بلغمی و برنجی

اول بهر افضاح و تقویه مسر بلغم و حسب ایاریج دهند بعد غرغره منقعی و باغ جعل آرند و یا گل حطمی تخم مروعب و التعلک کشند خشک هر یک شش ماشه
 اسطوخودوس چهار ماشه جوشانیده غرغره سازند و روغن قسط در گوش چکانند و اکلیل الملک با بونه و شبت و سیاز زنگس در آب جوشانیده بخار آن بگیرند
 صدف روغن قسط بگیرند قسط در دم و کیکوفه شبت در سر که نمیدانند صبح در نیم آثار آب جوشانند تا بنیمه آید صاف نموده نیم آثار روغن کنج بر آن ریخته
 باز جوشانند تا آب جوشی شود و روغن بماند در آن روغن اطریفل اسطوخودوس همچون بیدالورد بخوراندند و یا چند بیدستر سه چهار صبه تا یک ماشه در اطریفل بزرگ و کوچک
 آبیخته دهند و اگر جنب هم نرسد عوض آن بر او ندرطریل کنند و بالای اطعام این سفوف دهند با دیان سه توله خود دهند از زربانه قاقله کبار هر یک یک توله مصطکی دو توله
 نبات مسفید بر آب شربتی و شغال الک کلاب قرغلی نوشیدن فائده عظیم دارد با جوارش مصطکی مرکب علوی خانی و پرهیز از چیزهای سرد و بخار آنگاه از اخذ نهد و نوله که بخواهد
 و لنبیات واجبند و بعد از حمام روغنهای معتدله چون روغن بوردو بادامی بر تارک سر مالند و در گوش چکانند و ایضا تقویه بحسب مکررات و مرات بعد از آن استعمال
 مصطکی سه ماشه و کلاب قرغلی سه توله تا دو مرتبه درین مرض که گفته باشد مفید میشود و اگر فتن بخار از زنجوش جوارش مطبوخ در آب نیمه مفید اگر مشانه با این مطبوخ بر کرده کشید
 گوش نمایند اولی بود و یا گل بونه فسنقین مزنجوش اسطوخودوس مشک طر امشیح صمغ حاشا جده خشک اهل فطر اسالیون تخم حنظل جوز السکر کافور سوسن ارشد شش
 پودینه حمله با هر چهارین بهم رسد جوشانیده بر بخار آن انگباب کنند و روغن ترب یا روغن بادام تلخ چند بیدستر در گوش چکانند و کند زعفران چند بیدستر سوادوی
 ساخته خشک نموده قدری از آن در شراب که اخته تقویه نمودن مجرب است اگر یکی را از روغنهای گرم باب سیاز گرم نموده سه قطره در گوش چکانند فائده دهد آب
 باروغن گل ازین قبیل است و قطور زهره گا و آب گن یا باروغن گل نیز نافع و که در حنظل در زیت جوشانیده صاف نموده کشید و یا کند زعفران فرخون چند بیدستر
 مرکب هر یک تلخ جزو نظرون پوره ازین هر یک و جزو کوفه بیخته در شراب حل کرده در گوش چکانند که طرش اینر سودمند است و قطور زهره برگ بان یا برگ آگ
 یا درک یا آب سیاز نافع و ترب یا سیاز را کایده در اعضای روغنهای گرم بسیار و روغن قسط پر کرده بر آتش نه پس صاف کرده سه قطره چکانند و آنچه خاصه در این نافع
 مغز بادام در بول گو ساله سائیده یکم چکانند و چکانند آب برگ شفتالو و کندک صبر در آب سائیده نافع است و یا فسنقین یا بونه در سر که جوشانیده گوش
 بر بخار آن درند و بعد آب سرد گاو یک توله روغن گل و روغن فسنقین شفتالو هر یک و توله بالکش ملائم جوشانند تا آب برود و روغن بماند پس صاف نموده نیم درم
 افیون خالص در آن حل کرده چند قطره در گوش چکانند و آنچه در علاج وجع گوش بلغمی و برنجی طرش بار و برنجی مسطور شد درین جاب نافع است اقوال حدائق
 سویدی گوید که از انجیر و خردل در آب سوده فتیله ساخته در گوش نهادن درازا که دوی پونین مجرب است و در زنجوش شراب بخور و قطور نافع و کند زنجوش سوسن
 زوفای خشک یا نسرین خشک یا شمع جلی که از قطور حسب الغار در عسل ریخته و یا روغن غار بر روغن گل و شراب کنند یا بول اقرو یا آب سیاز بر روغن گل و عسل نمک اندازند
 سوده آبیخته و یا روغن نسرین یا سکر و روغن گل و یا روغن لیمونه بشم غالی و یا مورچه بزیت سداب جوشانیده و یا بوق شراب کنند یا زهره جاموش یا روغن
 نازیل یا زهره که سیسیر آید بشیر زن آبیخته و یا روغن نار دین خشک لبط و یا روغن قنطرب عسل و عصاره سداب آبیخته و یا روغن سوسن شش درم
 روغن سداب یک نیم درم سکر کنند سه درم آبیخته و یا روغن سوسن و سکر که دیا زهره بزباب کنند تا بیاگون سوده در پیه باکیان آبیخته هر واحد مسفید است
 و بقول جالینوس تخم بخار پودینه و شربت شربت پودینه و نهادن قدری پودینه در گوش نافع ترین اشیا درین مرض است مسیحی گوید که اگر باگرافی مسر

و ضعف در معده باشد و غن تریب و روغنی که در آن چند بیدستر خنیه باشند در گوش چکانند و بر جای نشینند تریب مزاج خوش شوخ و پودینه و صغیره انکباب نمایند
 و اسهال بحب توقا یا کنند و تلطیف غذا نمایند و اگر نارنج یا فخر باشد اندکی فرغون بر روغن حنا سوده نیکم در گوش چکانند و یا چند بیدستر بر روغن حنا
 و در گوش چکانند اگر از خلط غلیظ تسکینت بعضو باشد باید که بوره از بی البسکه و غسل ساینده چکانند و یا خربق سفید و چند بیدستر و زعفران سسای سوده بسکده و
 روغن حنا بار دیگر ساینده در گوش چکانند پس اگر بار در باشد بجای درین نیکب بسیار نمایند و بر تلطیح پودینه شوخ و مزاج خوش کنند و چند بیدستر و فرغون بر روغن
 ساینده در گوش چکانند و و نافع نقل سمج و دوی و طینین بکیر خربق سیاه یک مثقال چند بیدستر و مرهم بر واحد نیم مثقال نظرون ربع مثقال در سر که سرشته نیکم ششما
 نمایند و و برای اموات حادث در گوش کندش زعفران چند بیدستر بر واحد یک مثقال بوره از بی چهار مثقال کوفته قرص سازند و در شراب حل کرده استعمال ساس
 و این دو طینین را نافع است بکیر خربق نیم درم و مشک یک انگ هر دو آب مزاج خوش یا سداب سائیده در گوش چکانند و برای ریح غلیظ بر سرخا
 و مزاج خوش و روغن سوسن جوشانیده در آن چند بیدستر حل کرده در گوش چکانند نافع است یا آب سداب بکیر خربق نیم درم در گوش چکانند شوخی نویسد که آنچه از
 خلط نارج بار باشد مخصوص برای او این فرض محرب است بکیر خربق سفید سه جزو و زعفران پنج جزو و نظرون نه جزو و از آن اقراص ساخته استعمال نمایند و از او و دیگر
 جامعه مجرب برای آنکه از ضعف یا از سده یا از خلط باشد این است که بکیر خربق نیم درم و مشک یک انگ آب مزاج خوش یا سداب یا بشراب چکانند
 و همچنین تلطیح بر کسب و تلطیح بر کشتن و تلطیح بر کسب غار و باید که در جمیع آن از نشا و طعام شنبلیله چندان نمایند بعضی علمای متقدمین گفته اند که چیزی نافع تر برای صغیر از
 و از الفویج مخصوص برای حفظ نیست که آن نافع چیزی است که الله تعالی برای این پیدا کرده دفع میکند آنرا اقطور معمول از زرد فادرک صنوبر و حب الفادر آنچه در باب
 طرش در گوش از معالجات بیشتر که و خصوصا بار در گفته شد آنرا ملاحظه نمایند این عیاس گوید که هرگاه دوی و طینین گوش عارض شود باید که روغن سوسن یا
 روغن نار درین بار روغن قسط بانگ آب برگ غریب چکانند و یا بکیر خربق سیاه و چند بیدستر سسای زعفران برابر بزرگ کرده در گوش چکانند یا بکیر خربق
 و غیره که در نقل شیخ گذشت آب پنجه در گوش چکانند و چون روغن تریب یا سداب بر هم زنند در گوش چکانند از نافع که در صفت ادوی نافع طینین نقل سمج
 کندش این روغن زعفران چهار انگ خربق سفید و بوریق هر واحد سه درم بار یک سائیده بشراب سرشته قرص سازند و مزاج حجت در سر که حاصل کرده در گوش چکانند
 و دیگر سینه سالک یک جزو روغن خیری سه جزو و جوشانیده سر کنند و در ظرف آگینه برداشته در گوش چکانند و اگر این ادویه فائده نکند بداند که طینین قیاس خلط غلیظ
 محقق است آغشیه بوداغ است پس بسیار که در مرض اجیری دهنند که تنفیه و ماغ او کند مثل حب ایارج و حبه قیاس و صبر و مانند آن ایضا این حب هفت آن بگیرند
 تریب و درم شحم حنظل یک درم بیلید کابلی نیم درم از زردت ربع درم کیر او دو انگ همه را بار یک سائیده چهار سازند شریقی یک درم و چون بدان پاک شود و سسوط
 سسین لطف مثل سسوط که از چند بیدستر و جاب و شیر و شونیز و مانند آن آنچه در باب گفته که گوشه استعمال نمایند ایضا تطلیس بکنش و ایارج کنند که آنکه از آن در پی
 این سینه الصد گوید که علاج دوی و طینین انکباب بر بخار آب مطبوخ شنبلیله با بونه و اکلیل الملک و برگ خار و پودینه و صغیره مزاج خوش است و روغن گل
 نیگرم بانگ کی سرکه در گوش چکانند اگر ریح نشد یا خلط باشد باید که روغنی که در آن چند بیدستر یا زعفران یا نظرون حل کرده باشند در گوش چکانند و بر
 غذا و اجتناب از تخمه نمایند این المیاس گوید که اگر سبب اوریا غلیظ منحل از فضول غلیظ در سر باشد هر صبح جلاب از انیسون یا دیان هر واحد سه درم
 اصل السوسن عشر کوفته چهار درم و گلکند عسلی ده درم بنوشانند و غذا از زرد نخود و انیسون و دارچینی و اندکی زعفران دهند بعد از تنفیه نافع بحب ایارج
 و حب حقیقون کنند و فرغون با الوصل و ایارج فقیر نمایند و در گوش روغن سوسن و قسط و آب تریب بانگ چند بیدستر یا جاب و شیر یا شونیز چکانند و انکباب بر
 او و در حاره و حشایش مثل با بونه و شنبلیله و اکلیل الملک و قیسوم و شیخ و سرخس و برگ خار و برگ تریب سازند و یا سینه سالک یک درم و روغن خیری یا سوسن
 یا قسط هر کدام که باشد سه درم گرفته میعه را در آن حل کرده چکانند و در او است حمام آنرا نافع است صفت اشیا برای نقل سمج و دوی شحم حنظل یک درم
 بوره نان نیم درم چند بیدستر زرد و نار درم هر واحد یک نیم درم عصاره انیسون قسط و فرغون هر واحد ربع درم کوفته میخچه باب زهره گاو و سرشته شیا سینه
 و سنگ حاجت برابر در سس سائیده با روغن بادام تلخ و دوطره در گوش چکانند چخمندی گوید که برای نفع جلاب نه که روغنی حصبه بلجوم فاضله دهند

در گوش چکانند

بعد از آن تنقیح بایرج با ایارج کو تا دایمان بعد غرغره آب با دیان سح ایارج فیقرا کنند و روغن زنبق و روغن قسط بچند بید سر در گوش چکانند بعد از آن ایارج
بر بخار آبهای او و بیه مطلقه مثل شیخ و قیصوم و اکلیل نمایند و او را ن حمام خلوشکم و گرسنگی کنند و دو وار الفوق نج افق الاشیات مستحذ آن بودینه نهی گوئی
سیسالیوس فراسیون هر یک دوازده درم تخم کرفس با بونه حاشا هر یک چهار درم کاشمش پانزده درم فلفل حیل چهار درم کوفته پیخته در غسل بقدر حاجت بپوشند
این رم آب گرم الطالکی گوید که بعد تنقیح هر چه در علاج در گوش بار و در طرش بار و در گوش باریک و درم بعال آند و آب سیرین قطران افطوره اور بجان را شرباد ریخا صفتی
گیلالانی می نویسد اطبا گفته اند که علاج طنین حاد ناشی از بلغم غلیظ مع ریج غلیظ که در مجاری گوش نازل شود تنقیح و ماغ بجموب و ابرجات و عطوسات و بنوشیدن
ماذ الاصول و ریختن آب گرم بر سرد انگلیاب بر آسبیکه در آن ادویه مطلقه مثل شبت با بونه و غیره جوشانیده باشند و تقطیر روغنهای گرم محلول بچند بید سر یا قوی
و غیره و اسهال بحسب توقایا برات اگر احتیاج آن افتد و تفکیک غذا و خدر از غذا و ادا مان بجمام و تلبکین طبیعت است و اگر مست و در طنین حاد ناشی از بلغم نهدان
گوش بر طالق گرم و انگلیاب بر آب ریاحین حاره و اجتناب از مهب ریاح و قرب آب آغذیه بجزه نافع و بعلاج نوع حادث از بلغم غلیظ معالجه نمایند
و ایضا از ابرجات عاقل طنین این است که اگر مزاج مریض باطل بجزارت باشد فصد بکشایند و اگر باطل بر طوبت باشد تنقیح بصبر و سفینگی گل سرخ و
و بلبله سیاه و اندک سنبونیا کنند و امر بجزه بجزه که رطوبات را از سرد و فم معده تحلیل کنند نمایند و تریاق الاذن عجیب است در ازاله دوی طنین خواه
مزاج مریض حار باشد یا بار و لیکن استعمال او بحسب مزاج مریض مختلف بود پس اگر باطل بجزارت باشد بسره که حل کنند و اگر سردت بعسل و در مزاج باطل
بسر و عطیس بسیار موافق است و از ابرجات خاص این است که بکیر بجزه بید سر و نظرون خرق سیاه جوشانیده بسره که آبیخته با بنبه در گوش استعمال کنند
پس اگر طنین زائل شود و گوش بیکم کند شب بمانی سوخته و مرکلی ساشیده بعسل حل کرده با صوت در گوش استعمال نمایند که این دوی طنین تاثیر نیک دارد

علاج طنین ضعیفی

که از ضعف قوت سامعه باشد چنانچه در ناقصین بایک برای تقویت دماغ اطراف عظام و حنیف جات با طباشیر و غیره و طیوب و افطوره و امان مفریه و جز آن که در
علاج امراض ضعف دماغی صداع ضعف دماغی مسطوره شد مناسب مزاج مریض دهند و شربت حاض و شربت سبب شربت ترنج هر کدام که باشد درم بیاشانند
و ششومات غیر تند و تیز بویانند و آغذیه مقویه عطریه خوراندند و ما الحکم بدهند و روغن گل با روغن بادام در سر که بچند گوش چکانند و یا اول گوش را با آب سفینگی غسل دهند
پس روغن گل مسکه و اندکی خربزج بچکانند و خوردن نیم مثقال گل سیرین متواتر چند روز نیز درین مرض نافع است و ملازمت گل بادام نیز مفید و بقول گیلالانی
در ناقصین تقویت گوش مثل روغن بود و روغن بید و تکلیب آب مطبوخ و استندین پس تقطیر روغن در گوش نافع صفت ما الحکم در اینجا بکار آید گوشت
بر کاهی سه آثار مرغ جوان و دو قطعه کفشک زخاکی بجا و دو کشتی خشک سازج بپند ای آمله بود و نیز بیاز هر یک سه توله و سیر و نمک اندرانی بقدر حاجت
بر روغن گاو بریان کنند بجزه در صحنی و قرفل الاچی کلان هر یک دو نیم توله در آخر اندازند که خوب بچند کرد و سرد ساخته از دهنیت صاف نمود و بختی و پارچما
گوشت بپارچما بفر خشک ساخته بکیر ناسطوخودوس سه توله با در بخوبی ده توله بر ششم خام بست و بیخ توله زرنیا شده سه سینبل الطیب گاو زبان بپنین
هر یک بیخ توله صندل سفید هفت توله مشک و عنبر هر یک سه ماشه زعفران نه ماشه در نی بسته سه شیشته بکشند شربتی از بیخ توله تانه توله

علاج طنین حسی

که از دمای حس سبب باشد علاج این کنند بک وقت افراشته معلقه امرو و در بند و تقطیر امان برده مرطبه غلطه و اشیاای مخره نمایند و ایون یک طسوج در
روغن بادام شیرین در زمان حل کرده قطره نمایند و بار روغن گل مسکه که پیخته چکانند تا که در روغن با نهد پس قاری ایون حل کرده در گوش چکانند اگر مزاج بار و
حب الصنوبر بچند بید سر ترند و کلسیاسینزد و بچکانند و روغن نیم نیز سرد و مسکه است یا شوکران بوده و بچند بید سر تر روغن مسکه بچکانند و بچکانند گل مسکه درون
و نیز روغن هر یک سه ماشه در روغن گل در روغن با حث پیخته بار روغن جز زمانل تنها نیز مفید و پار و روغن زرنیا بچاد و حقه روغن بود و یا بادام گوی چکانند
و حافظه الصوره بپننهای الطالکی خوراندند و غذا آگهی بپننیه فالوده و بیک کابو مناسب بود و بر چه در علاج امراض دماغی از کوا حسی گوش که بسیار

خشک کند در آب شکرین در دست ریخا کستر افیون قدری جنبید بر سائید در روغن گل حل کرده در گوش اندازد و روغن تخم نیب برای دردی که بسبب بند شدن پریم
قرصه باشد نافع و سیلان با قطره از اسافل سیکندر حنظل افیون در شیر و ختران حل کرده چکانیدن برای دردش بیکه از قرصه موم باشد مفیدست که از قطره شیر بز و شهد
چوشانید و گوش انداختن جالی چرک و سوسکن و جع و کرب و بقراری است بعد از آنکه خشکین زیاد شود قطره با شکر آب که در روغن گل چوشانید نیگرم اندازد و اگر در بسیار باشد
و پریم نکل اندک یا بزرگ فنجکشت نیش و شبت انار و بادیان هر یک یک سه سوس کندم و دوشست تا نخواد بزرگ پنج هر یک سه توله خورگیند و آب یا زود آب برگ نیب یک
دو ماشه غسل در روغن گل هر یک شش ماشه نیگرم چکاند تا خوب پاک شود بعد بهر اندام هم با سلیقون هم مصری بکار برند و تقول فوسل اگر با قروح گوش ضرایب باشد
و قرصه قریب العمد بود در آن شبان یا میتا کفایت میکند و اگر فوسل باشد احتیاج بقطره قطران مخلوط بعسل افتد که آن تقطیر بالغ نماید و آینه اندازد قرصه که شتر چرک هم سوس
و در هم با سلیقون که همیر بمالند و این هم موجود در روغن تخم نیب حل کرده نیگرم دو سه قطره چکانیدن در سیلان فوسل گوش معمول است از زود شش سوسنیب
از هر یک یک هم موجود در هم موم سفید شده در روغن کهنه در هم سوس ساخته بکار برند و اگر اندکی درد و سوزن باقی ماند در روغن بادام کوی با موم می آمیخته چکانند اگر
بعد از این دموفوت شود و طبیعت بد بود بسیار بر آید قطران در روغن بادام انگریزی و یا دیگراد و یا جاسمه مانند آب برگ نیب آب پیاز و غسل اندازد که بدو حسن
نهایی تمام حاصل شود و بوی بد باز ماند پس جهت اندام فقیله از دم الاخوین از زود هم در آن یک هر یک شش ماشه در هم با سلیقون آمیخته نهند که بسیار رضی است
و آینه خاکستر پیچیده سنگ شبت و خره زود و زود و فوفل و بیج و سوسخته هر یک شش ماشه در هم آمیخته بکار برند و این هم نیز برای قرصه که عجله اللاندر است از زود
زنگار دم الاخوین پوست انار و لایمی کند بر گل مغز و هر واحد یک م تو تیبای سبز و در شبتانی یک شقال موم زود سه نیم توله روغن گل یا زود توله سبتو در هم سازند اقوال حکما
سویدی گوید که برای قطع و تخفیف مدده جاری قطره زهره جاموش و یا آتش نشسته الزجاج و یا آب حبلا سوسن تازه و یا آب غریب یا آب بیخ خنثی یا روغن تخم قنب یا
آب برگ سماق یا صغ آن یا زفت رطب بر روغن گل آمیخته و یا حنظل مکی در آب حل کرده و یا شب آب عصی الراعی و یا زهره که میسر شود بعسل آمیخته و یا زهره
در شراب کهنه حل کرده و یا زهره رطخ و یا آب سیرین ملوح و یا روغن زرد کهنه در شیرین آمیخته و یا غسل نکند زانی آمیخته و که از الفوج و در گوش و که افتتید با فیون موم
و زجاج در غسل سرشته آگوده نافع است و یا زهره برای قروح گوش فقیله از زود لالان ساخته و یا زهره نیم خربار یک سائید بعسل سرشته فقیله بدان آگوده و قطره آب بلاب و فوسل
و یا آب عصی الراعی یا زود فای رطب تخم مغز یا آمیخته و یا زفت رطب یا بیخ نخله التیس و یا آب فراسیون یا آب پودین بشیراپ کهنه و یا موم سیانی لندر که رسنه در روغن گل
یا آب صغ و یا باس و یا بورق بشیراپ کهنه و یا سوسکه و یا صبر آب یا زنگار و یا روغن بیخ و شتر و یا حنظل مکی و یا زهره زنگار و در شیر و ختر یا بشیراپ کهنه و یا آب برگ جزانیه
و یا کندن سوده بشیراپ کهنه و یا آب برگ جوز رومی و یا بول شتر و یا زهره خرس و یا زهره غم و یا آب قه قطره یون ذوق بشیراپ کهنه و یا زود زود حرج و یا ترس تلخ بعسل
و یا زود آس تازه چوشانید و صاف نموده شب بانی در آن حل کرده بهر واحد سفیدست گویند که قطره آب کالنج برای قروح مزمنه گوش نافع است جالی فوسل گویند که شتر و سوسل
مروق بابت شتراب نیگرم و آب پیاز بسفید به پیچید قطره را در او جاع گوش قروح آن شدید المنفصه است و هم او گوید که قطران شده به النفع است در قروح کهنه زیرا که تقطیر
بقوت میکند همچنین است که در آن خافض و نسج خاک و قه قطره یون ملوح و یا زهره گویند که بوی صحت تجربه پیوسته و هم او حکم از زود چوب یک جز و مرد اسنگ جز و روغن
یا روغن گل و بز و قدری سوسکه ساخته باشد نیز سوسل قروح گوش سوسنی گوید که چون در گوش یکم کند و از آن به خارج شود مایه سوسه و پس با انزروت سوده در شیر ختران
چوشانید یا هم سوسه در روغن گل حل کرده نیگرم در گوش چکاند و پیچ مغزانی که راخته در گوش اندازد و یا بگیند کند و در روغن صبر بعسل سرشته یا اندکی سوسکه آمیخته چکاند پس اگر
خروج چرک طول کند ما العسل سوسکه اندازد و مکر چکاند و سوسکه نند تا آنکه در یافت کرد که قرصه پاک شده بعد از آن این دو استعمال کنند بگیند انزروت صبر و دم الاخوین و کند
و خبث الی بد و زنگار و در سرکه حل کرده فقیله بعسل آگوده در آن گردانید و در گوش نهند و یا در آن با لعسل معالج نمایند تا آنکه بشود و گاهی صبر و انزروت کند و دم الاخوین
سوده فقیله ملوث بعسل آگوده استعمال کرده میشود و اگر از گوش یکم بد بویع زود آب بر آید بگیند کند که زهره و یا باریک سائیده یا در دیگر بسک سائیده در آن باند تا آنکه بقوام
عسل گردد و آنرا گوش چکاند و بهر گاه در فوسل فوسل یک جز و زود زنگار نیم جز و صبر را نیز در آن بقوام عسل آید و نیگرم در گوش چکاند چنانچه صاحب کتاب

و جانینوس گفته که بول فضل نابغ در پوست انار پخته در گوش چکانیدن نافع است این مرهم مصری اجلا و تنقیه قروح نماید زنگار کند رسر که غسل مساوی
چوشانیده مرهم سازند و گاهی سرکه و غسل و چنداد و ویسکنند و اگر گوش خشک آید با شکر و روغن بزرگ در دو سبب آن در شدید تر شود روغن گل چکان
باقی قول شکر گشت الطماکی گوید که مرهم سفیداب یا انزروت بعسل یا برگ شنبلیله یا روغن بزرگ در دو سبب آن در شدید تر شود روغن گل چکان
تا آنکه روغن بماند و در گوش چکانند بنایت نافع بود و باقی در سیلان طوبت از گوش بیاید گیلانی گوید که در خروج روغن از گوش اول آنست که مسابرت
در عسل او نکنند و خصوصاً چون زمانه کثیر بر آن گذشته باشد زیرا که حبس او گاهی بودی انضیر عظیم مثل طرش و صم و نقل سمع و غیر آن میگردد و باید که غده
مزاج بدن و باغ دهنه و این مرهم سفیداب که آن مرهم بیض است و نافع حرارت مغفوط و احتراق شدیدی نافع قروح خصیصای خصیصای است اگر با حرارت
سفیداب از زیر پنجه در دم در استگ پنجه در موم یک و قیر روغن گل شش استار بدستور مرهم بسیار زنده و غسل گوش از زیر روغن گل شش در خنتر آن کنند و یا
بما و غسل دو سه مرتبه اگر فستیدر اباد و پیخته مسر و فدرین با ب عسل آوده در گوش نهند گوش از زیر روغن گل کند و تسکین برد نماید و آن آوده نیز از زروت و صبر
و کند در دم الاخوین است گاهی زنبورک و با نذک عسل آمیخته با قطره از آن در گوش چکانیده می شود و مرهم رسل درین باب بسیار نافع است بختیست استعمال کنند
که آن تنقیه روغن الحام حرجت کند اگر حرجت تنقیه زیاده باشد اندکی مرهم زنگار آمیزند و اگر حرجت الحام بیشتر بود با روغن زیتون و در مخلوط سازند و مرهم کبیر
درین باب عظیم النفع است میر بهما و الدیزین و غیره می نویسند که اگر قرح بعد از در بسیار و درم ظاهر شده باشد بجای آنکه گشت با آنچه بود آن است بیالات
و منقح و دو نایب کرده تا آنکه خوب پاک گشته خود بخود بندگردد و بجز تنقیه بدن تمسین طبیعت و تقویت مزاج بقویات و ترک گوشت و چیزهای غلیظ و باد آلود
سیر بهما و از بهوای سرد محافظت نمودن و پیته در سواخ گوش نهاده استحمام کردن هر روز و زخمه و اگر هم بستن حرک در زنده بود روغن بادام کوهی یا بادام تلخ
گاهی بچکانند و اگر گشت در وقت غسل آوده و در انزروت مسوده گردانیده بنهند و شیاف مایینا بسرکه سفیده بقیه مرغ مسوده گاهی بیچکانند و در آخر
استعمال مرهم منبت و معصوم چون مرهم شانی و با سلیقون اسفیداج سفید آید و این مرهم سود نافع است بگیرند موم و زفت و علك زیت خجایی مسودی همه
بگازان با نخل و مختلط کرده بعد برداشته استعمال نمایند و زید العروم الاخوین کنر مساوی هر یکی نصف یک جز بود روغن گل آمیخته نیم قطره ساخن در گوش که با قرح
و حرک باشد نافع است و انزروت است جزو گشتا کند هر یک که جزو زرا و روغن جزو بار یک سایه زور و ساخن برای تنقیه قروح و تخفیف طوبت انبات هم مسود است
و مرهم امین و مرهم با سلیقون بروغن گل آمیخته در گوش نهاده نفعیست و اگر تقصد و صلابت اندرون گوش افتد مرهم و اخلیدون بی بطایه ماکین
بعل آرنه و افیون پوست انار هر یکی کند رسنبل الطیب هر واحد و در مشقال چند بیتر بیخ مشقال هر که و شهد بقدر که آوده و سرشته شود استعمال کردن در ام
دریم و در در من گوش نافع و همچنین عفران کنر افیون هر واحد یک درم حنظل تخم گل تخم فخنک گشت پوست انار هر یک یک درم سرکه زخم چخاده درم پوست
و تخم گل و فخنک گشت در سرکه بیزند تا ماهر اشود و دیگر آوده وجوده خشک بر آن باشند و در آن وقت ضرورت در شراب ریحانی حل کرده و قطره کردن او جاع گوش
و مرهم نافع است طبری گوید که قرحه گوش که بغیر تقیم و درم ظاهر شود موضع او قریب باشد یا بعید و صدیدا و اندک بود علا جش تنقیه بدن از فضول سفید
و استنقاعات دیگر اگر احتیاج آن باشد و پر هیز است بعد و شیاف مایینا یک درم و شیاف امین که انزروت آن مرهمی بشیر خیز باشد یک درم در صابون
و دفاق کند هر یک یک نیم درم سائید به سرکه سرشته شیاف سازند و بیچکام استعمال در سرکه حل کرده در گوش چکانند و اگر کرده بسیار باشد
خشت الحیدر سرکه تر کرده در آفتاب گذارند تا قوت او بر آید ازین سرکه اندکی گرفته شیاف مذکور در آن حل کرده بکار برند و گاهی اندا و ای این قرحه صدید
باین اشیای نمایند که انزروت یک درم و مرو کند و در نظر و زعفران هر واحد نیم درم افیون یک دانگ مغز بادام تلخ یک نیم درم صبر راسائید شیاف
و بیچکام آوده استعمال بروغن گل پیته حل کرده پیته بر آن آوده در گوش بدارند و نظر کنند بسوی صدیدی که سائل میشود و آنچه بر پیته باشد پس اگر آن
بد بود باشد این دو آبدون پیته در گوش اندازند و سوراخ گوش بند کنند بعد اگر مده زایل شود و سیلان شی مثل طوبت گاهی باقی ماند حنظل در
شراب کند حل کرده بگوش چکانند و هر گاه طوبت زائل گردد و صلابت باقی ماند آوده پیته حل کرده با پیته آوده در گوش نهند و اگر صلابت و سخی

باقی مانند هروزه یک دم در روغن سوسن گذاخته در منبر آلوده بگوش نهند که این و برای تحلیل صلابت تام النفع است اگر در مزاج علی حدت نباشد و اگر در
 این مرض ظاهر شود افیون سوختنیک جز چندید ستر ربع جز سائیده در گرم شکر آمیخته با پنجه آلوده در گوش نهند که فی الفور تسکین در کند ایضا او گوید که
 مرض معروف با کله گوش با وجع میدباشند و از گوش شور مانند قشور قرحه بری آینه و این از خلط مزاج ردی الکیفیت حریف کمال احداث میشود و علاج او فصد
 و اسهال بحسب امکان است بعد برای تنقیح قرحه و از الله قشور سیر که عضله عصاره حنظل مساوی گرفته قدری از رنج سرخ و شب یمانی و صبر سقوطی و بسیار نانک
 زنگار و توپال آس آمیخته بالای آن شراب ناخته بپزند تا غلیظ گردد و با پنجه آلوده در گوش گذارند و گاهی مداوا با این طور میکنند که مرو شب یا زنی توپال آس هر یک جدا
 و اندک چندید ستر و فلفل و قدری از پوست انار و قلعند در شراب عصاره حصرم دوسه روز خیسانیده خوب بچشانند و اندکی از عطران آمیخته فنیله بدان تر نموده در
 گوش نهند یکی بی دیگری تا آنکه قرحه نفع بخشد و قشور زائل گردد و این صعب تر از ماضی است که در گوش حادث شوند مگر آنکه در اجزای محلیه و حادث شود در راسته
 که درین صورت بر او سهل باشد و اگر گفته گردد و داخل گردد و غصای حصینیه حکایت عظیم شود و بر امتداد گرد و پس هرگاه قرحه پاک گردد و بهر حال علاج کنند و چون وقت تمام
 بهر می که در آن اشج و کندر و گلند داخل بود مداوا نمایند پس اگر صلابت باقی ماند بسمحضت رسا تحلیل او با دویه محلول صلابات نمایند و مرغ و طبلان
 استعمال کنند و محافظت مزاج علی در جمیع اوقات علاج لازم شمارند بعضی گویند که آنچه ناصور گوش و آندن بریم رانافع است این است که گهواره گند
 جاندار با و آتار در کحل باریک بسایند و بچندان و غن سرفش آینه در چهار چند هر دو یعنی دو آتار آب ناخته پزند تا روغن بماند هر دو رجهت قطره
 در گوش بچکانند و اگر گهواره آتار در روغن مذکور نیز آب بریان کنند و بکار برند همین عمل کند و آنجا که روغن سرفش بهم نرسد روغن کفچ خوش او نمایند و اگر روغن
 پا و آتار آمله جانها و احدیک تولد برگ نیب ده عدد کبیل فلفل کرده و بر واحد سه ماشه نیب تھو تھو یک ماشه گرفته اول روغن گرم نموده برگ نیب آمله و حنظل نیب تھو تھو
 انداخته بسوزانند بعد فرو آورده بسایند و کبیل سائیده نیز بخار کنند در گوش نظیر کرده باشند نیز برای ناصور گوش مفید است و بعضی آن روغن مغز گاو گشت

دخول بوم و تولد گرم در گوش

هرگاه حیوانی چون مورچه و قمل و غیره را بمانند آن در گوش در آید بسخت در داحیا ناو خدش و حرکت او دریافت نمایند و گرم از رطوبت فاسد عفن یا از
 قرحه عفن نمون میشوید و آن بخارش در غده گوش خروج گرم گاهی و تقدم قرحه شناسند علاج در جمله تقطیر قطران تری یا با سیرکه مسکن حرکت حیوان قاتل
 است و قطور زیت در اخراج آن مجرب است و قطور آب پیاز و پیاز بر روغن بادام تلخ آمیخته و یا روغن شسته شفتالونیز در اخراج حیوان داخل از نافع یا
 آب قشالجار تری یا با سقمونیای آب شج و آب بودینه زهری و آب برگ شفتالو بر آینه یا با سیرکه بچکانند و یا آب هره گاو و مسرکه یا آب سسنتین
 مطبلخ و یا آب برگ شفتالو که مجرب است یا آب برگ کبر تری یا با سیرکه یا آب پوست درخت توت قطور نمایند و گوگرد و بوره ارمنی و عصاره و شیخ مساوی نموده
 در سرکه و آب برگ تری حل کرده گوش بچکانند مجرب است و یا صبر و بوره ارمنی یا سیرکه چکانند و یا نمک یا بودینه سیرکه آمیخته و یا صبر در آب پیاز خواه در آب ساراب
 حل کرده و یا آب بودینه و قدری سقمونیای سرکه حل کرده قطور نمایند و قطور صبر و سقمونیای محلول آب گرم حیوان داخل گوش آبشاید اجزین سفید و سقمونیای سائیده
 در سرکه بچکانند و گوگرد و زرد و زرد و قلعند پس میسره نیز سفید و اول تقطیر آب سائل لحم بقیر بران بعد از آن او دویه مذکوره سودمند است و گاهی زیت یا روغن کفچ
 نیم دم نیگرم کرده بچکانند و در عقب آن در آفتاب سستن نفع میکند گویند که برگ کمر که سفید و آتار اجبای چندل رسید اندک آبش ز گوش بچکانند و در قمل
 ماسک که در گوش روید عجیب است و علاج خاص برای قمل گرم متولد در گوش این است که عصاره هفتین سیرکه در گوش بچکانند و یا خنظل تازه در
 آتش بنجیده و افشرد و بچکانند و صبر در روغن سرفش حل کرده نیگرم قطور نمودن قاتل گرم همه اندام است و کذا چوب طیم باریک سائیده در گوش انداختن و کذا اگر
 زرد چوب نیم دم شده و برگ نیب در روغن سرفش جو شائیده دوسه قطره از آن بچکانند سفید و یا آب برگ نیب سبز و آب تر آب پیاز هر یک هفت ماشه سقمونیای
 شده ماشه حل کرده بچکانند که مجرب است و قوی تر این است که آب فنیله و سسندی و آب برگ فنجک شسته آب برگ شریف هر یک سه ماشه روغن با بونیک تولد صبر و زفت
 هر یک سه ماشه بچکانند فی الفور گرم را میکشد پس آن گشته را با احتیاط بیرون آرند و آب سداب و پوست انار گرم کرده و قاتل گرم بسکند در و نافع است

و باروخن غرضه تنفقا لوی بلخ با زهره و گاو بچکانند و غسل مسرکه در روغن گل برابر آینه نیم گرم در گوش چکانیدن برای در گوش که از کرم باشد نافع است یا آب برگ شفتالو
 آب برگ ترب آب برگ بودیند بود و از شی شغونیافسننتین زراوند مدحج هر دو واحد یک دم در منده ترکی نیم گرم در مسرکه سائیده بکار برند و آینه آب برگ غنخ و نمون
 و اقیمونی هندی و فنجنگشت پروان بسته ماشه نه خنس قبیل اشم ارجوان بحری سوخته هر یک و ماشه روغن خسته سوخخ روغن با بونه روغن زنبق هر یک سته ماشه در
 روزی هفت هشت کرت در گوش اندازند و یا شراب کهنه هفت ماشه غسل ده ماشه و نیم روغن بنفشه بادام روغن خسته سوخخ هر یک پنج ماشه با و بالا بنفشه سنگ شست
 سته عد و سفیدی میفند مرغ یک عدد در ظرف مسی کهنه فی قطعی بچوب شریفه تا چهار ساعت بخومی حل کرده فسننتین سته ماشه صبر دو ماشه قطران یک ماشه و نیم سوده
 آینه بنفشه تصوف کهنه آغشته در گوش نهاده دست بر میان چانه استه خواب کنند و بی یک ساعت بیرون آرند که هر یک گرم بیرون آیند محرب است و دیگر ادویه
 قاتل کرم که در صلی عدوی است سطر شد استعمال نمایند و بعد از در آن کرم از آن بیرون کنند یا فقیله از صوف ساخته و بر سرش آوده در گوش در آرزو کرم و غیره که
 بدان آرزو بیرون آرند و یا کچمکنی یا یک سوده در بینی رسد و چون عطسه آید دهن و بینی را بند کنند و سر بر طرف گوش علیل کج نموده عطسه بگیرند تا کرم بیرون افتد
 و بعد از آن تنقیه دماغ بجا یارچ و غیره نمایند و با صلاح مزاج گوش کوشند و تنقیه بدن دماغ پیش از قتل و اخراج کرم نیز نافع بود اگر قرصه باعث تولد کرم باشد
 علاج آن نمایند و گویند که اگر زهر اید در گوش رفته باشد گوشه را ورق نموده زرد چوب کوبیده بر آن باشد و بر گوش گذارند و زیاد سیراب عد و سوراخ نموده در
 گوش گذارند و در زیر آن طرف آب محاذی آن آرند که بوی سیراز گوش بر آید و بر آن بچسبند پس آهسته آهسته آن سیراز گوش بر آورند تا آن هزار بار یا گوش شش بر آید
 اقوال بخار بر سودی می نویسد که قطور عذبه سائیده آب بادیان حل کرده و کذا در ارض ششکان سائیده بروغن خیری آینه و کذا آب برگ غار و روغن آن
 و کذا بول طفل نابالغ در پوست انار جوشانیده و کذا آب عصی الراعی و کذا آب شیرینی کذا آب رب کذا روغن قنار الحار و کذا باز و بر روغن گل آینه و کذا اشاخ کذا روغن
 آب بادیان و کذا بورق سائیده بروغن بادام تلخ و کذا آب بن صائم و کذا اظلف بز سوخته بروغن بیاض آینه و کذا آب مغرب بروغن آینه و کذا اکل کرم بروغن
 آینه و کذا لفظ سفید و کذا تخم قطره بروغن بادام و کذا روغن آجر کذا آب بقوع ترمس تلخ و کذا انوشادر در شیر زمان و نهادن توئیای هندی سوده بزردی برفیه شش
 در گوش و بخور حب کالج یا تخم گندابا بنوبه در گوش و فقیله از گل خوش ساخته و یا از خر بوق سیاه بقطران هر شسته فقیله ساخته هر واحد قاتل دیدان گوش است
 ابو سهل گوید که برای کرم گوش آب کبر سبر که آینه در گوش چکانند و کذا لک آب پوست درخت توت و آب برگ خوخ و طبع خربق سفید سبر که در جرم خربق
 و عصاره آسننتین و کذا آب پودینه نهری و اندک تمه نیاب سبر که جوشانیده و گوش چکانید آن آب شیخ و آب مرانو و آب ترب و اقیمونی بلوگرد
 و بورق زراوند طول چون سائیده در گوش دست کرم را قتل کند و همچنین خسته سوخخ و بر سر آب حل کرد و بول علی می نویسد که از عصاره است خصوصاً
 کرم آب بیخ کبر است و آب بیخ فم صا و آب خوک و آب برگ اجاص و آب خوخ و آب آسننتین یا فسطویون یا فاسیون و آب برگ بطر سبز یا برگ شمشاد
 یا برگ صنوبر و خصوصاً چون سبر که خمر بچوشانند و آب قنار الحار و آب خربق سفید یا طبع او یا اقیمونی یا ما العسل یا بن چیزها و کذا آب پاز کبر است
 یا تخم پاز با ما العسل و بعضی مرارات و خصوصاً اگر در جرم نارغ تخم آن گرم کنند و همچنین طبع کبر تازه یا آب و آب ترمس یا صبر آب بگرد و قسط سوده
 یا عاقر ققوا این همه در کرم انج و اقواست انچه برای کرم از موده است این است که بگیرند شراب و درم غسل سده در روغن گل یک دم و در سفیدی و فقیله آینه و نیم
 صوف آوده بگوش بر کنند و بر میان گوش تکیه کرده ساعتی بخوابند بعد بجا رگی بز و صوف را بیرون کنند کرم بسیار بیرون آید و گاهی برای اذیت کرم نفع یکنند
 ریختن آب کاهو یا خوخ یا آسننتین یا طبع این همه در رو یا حیق آنها آب بیخ کبر یا آب مرانو یا آب مزخوش یا بول مغنق و باقی سابق گذشت لفظ کذا یا اقیمونی و کذا
 هر دو ای تلخ کرم از گوش بیخی خارج کند لیکن بهتر و بیجا صبر و قنار الحار و روغن ترب لفظ و سداب تخم شفتالو تخم شمشاد آب ترسن برگ شفتالو
 و قطران و زرنج و فسطویون را در بیجا خاصیت مزید است مصنف اقتباس نوشته که اول فصد قیفال کنند و بقاصه سته چهار روز تنقیه دماغ بجا یارچ و بتوئیای
 و مطبوخ آسننتین یا استخودوس علوی خان نمایند بعد در قتل و اخراج دیان کوشند و آن چنان باشد که اول مطبوخ آسننتین در منده و ترمس و اهل و غیر
 هر یک یک تولد در نیم آن آب شور بچوشانند که سوم حصه باند و لیده صاف نموده در شبانه روز هفت هشت مرتبه چکانند و بپای کهنه گذارند تا پوار در آن دخی شبا

و چون معلوم شود که در کوهها گشته شده اند پس جهت اخراج آن آب بزرگ شفتا و سینه کوه و شرفه و افشیمون هندی هر یک چهار ماشه فستقین صمغ قطران هر یک سه ماشه مثل کرده فستق کاهن صغری بدان آلوده در گوش گذارند و ساعتی بدان جانب گنیه نمایند تا که زهرهای زنده و مرده بدان چسبند پس بیرون آنند یکبار که و یا شرب که نه یک توله مثل یک نیم توله آب برگ نیب و توله روغن گل یک نیم توله سفیدی او زردی همیشه سنگ پشت چهار عدد و فستقین سه ماشه صمغ حبار ماشه یکبار برند و یا تخم بز و عسل که کنش روغن گل هر یک سه ماشه زردی سفیدی فستق کاهن عدد و یا سحوط از برگ خرنبر که دو و دو چوب گرداده باشند و تر به سفید و کنش و خربق سیاه مسازی ساخته بگذرد که عطسه بزور آید و هم که درها بیرون آید و این قطره جهت اخراج کرمها و زنده و مرده بسیار مفید است آب بزرگ شفتا و کشمش و آب طبع ترمس و درمنه هر یک سه ماشه و روغن درمنه و عقرب هر یک چهار ماشه فستقین و فستقون لاتی هر یک یک نیم ماشه مثل از رقیق شده باشد یکبار برند گیلانی که بزرگ گیرند پوست حنظل و زرنج سرخ و بادام تلخ و انگی ستمونیا و کوفته بسره و روغن گل چو شانند تا آنکه سرکه فانی شود صاف شده نموده بداند زنده بود طم بقور آتش نمند تا آب از آن سائل شود پس این آب بگیرند و باروغن بند کورا آمیخته در گوش چکانند و هرگاه حرکت کرم ساکن شود بداند که بپاک شد و اگر روغن مسطو ترنما استعمال کرده پیشتر و و گاهی این روغن این سرکه جوش کرده برای حیوانات که در گوش داخل شود می چکانند پس هرگاه حیوان بپاک شود باک بیرون و اگر بقایا از آن باقی ماند روغن گل سفیدی بفضله با هم آمیخته دو سه روز در گوش اندازند تا بعد بر فوץ مصل کنند تا حجاب شکافند و اگر با حیوان سمیت باشد پس اولی از تریاق فاروق سائر تریاقات چیزی نیست بعد روغن گل نیم گرم بدفعات در گوش چکانند و اگر از آن وجع زائل شود و تیره و الالبکه نذکاستر افیون آنکه بر همه شکاف آمیخته با پنجه آلوده در گوش نمند که این درد را ساکن کند و اگر کمزیر شده شود بسبب خفت آن حیوان ورم ظاهر شود فصد مریض کنند و سفر اخ و نما و از پستان آن در روزی بدفعات شیر بدوشند و در تریاق درنگ نمانند پس اگر ورم صلب شود و در زمان گود و قروطی بروغن خیری بسازند و بر آن خاکستر خرد و اندک و فانی رطب مغز استخوان گوزن انداخته خوب مخلوط کنند و بداخل و خارج گوش طمانند و اصلاح غذای مریض کنند تا آن ورم زائل شود و در مالک امر درین جمله مراعات فراخ علیل است تا حدت پذیرد و هرگاه حدت پیدا آید اصلاح او کنند طبری گوید و دوی که در گوش پیدا میشود و نوعی دید باشد یکی از خبر ششایکس سنگ و نیم سفید سیاه سرد امکنه اضطرار پس اولاً بورد از منی در سرکه حل کرده صوفی که بسیل پیچیده باشند در آن زنده گوش ابرق پاک کنند بعد ترمس و هم و ستمونیا هر دو یک انگ خربق یک نیم دانگ برگ آرد و درخت نیم گرم سائیده در سرکه که آنکه حل کرده چکانند و یک روز راحت دهند و در آن روز شیر زمان چکانند و عقبت آن پاک کنند و باز روز دیگر دو را چکانند تا آنکه تمامی ایدان خارج شوند و بعد از آن اگر گوش خشک گردد بدانند که بر شده و اگر زرد اب از آن سیلان کند تو بال مس و دانگ گذار کنند اما زود موخته شب بمانی هر یک بر واحد نیم دانگ سائیده در روغن گل حل کرده گوش چکانند بعد تقطیر این دو امر هم ششکار استعمال نمایند و گاهی برای قتل کرمی که در گوش افتد ستمونیا تنها بسره که حل کرده و گاهی آب ترمس زنگ آهن در سرکه آمیخته و گاهی آب دریای شور ترنما استعمال کرده میشود

دخول آب سیاه کوش

گاه باشد که در احتیاط و اغتسال صیانت گوش کنند و هنگام ریختن آب بر سر سر را بجا نمانند و یا غوطه زدن در آب و بر آمدن از آن بر غیر استقامت باشد و بدان سبب آب در گوش در آید و آید و در ورم و در گوش در دندید پیدا کند و از وجود گرانی و وجع خفیف بعد غسل با شنبلیله یا زنجبیل آب بر سر و شدت بعد یک روز از آن توان شناخت و گاهی اتفاقاً سیاه کوش داخل شود و اکثر چون سردان جانبی گون سازند فی الحال بیرون افتد و گاهی قدری از آن در صفاغ بسبب چرک محبس ماند و اعراض در پیشل تشنج و خنلا و خنقل و نقل عظیم عارض گردد و بسیار است که ترس و سست و در دشتدیر کودی شود علاج چاره دخول آب در گوش آنست که بر ای جانب آن گوش ایستند و سر به آن طرف مائل کرده گوش را بر کف دست نهاد و چند نوبت بر همان بای بجهند تا آب بیرون آید و اگر بر نیاید سر را بجا جانب دیگر مائل نموده آب گرم در گوش بریزند تا بر شود پس کف دست بر آن نهاده و سر را درین جانب مائل ساخته چرخند و دقیقه گفت دست چنان نمایند تا هر دو آب بر آید و صاحب زهره گوید که آب را آب دیگر خارج میکنند چو بگرد گوش آب زنده تا بر شود پس دقیقه و از گون نمایند که آب بول و ستمونیا هر دو بر آید و گذاریت و روغن کچنیک گرم و یا انبویه در گوش نهاده و دم بکشند و بکشند که دقیقه جذب کند بعد روغن بادام باروغن سوسن چکانند و پستان

که سعال عطاس ترا خارج نماید و یا بند بر سر خوبی بچیده گرم کرده در گوش بگردانند و یا بر جانب گوش کوفت بخوابند و سر را بر کینه نموده خوب بچینند و یا چوبیت تیار بدارند
یا چوبی که بپارسی نیز گویند و امثال آن که خشک و متخالف بود و بقدر یک شبر بگرد و یک طرف آن قدری نمید بچیده بروغن آلوده مشتعل سازند و طرف دیگر را
چند آنکه تو اندر گوش در آرزو بچینان یا بنیبه بران بچیده تا آنکه هوا داخل بنا شد و هر گاه حرارت آتش گوش نیک محسوس شود و وقتیکه گوش کشند که تمام
آب منجذب خواهد شد و بقول کیلانی بر نرم طویله خار و خصوصاً از پرکوب چاک کبوتر گرفته و از قصبه آن سرانگشت تا بر قصبه نیک ازان باقی ماند پس
بایستکه آنرا در گوش داخل کنند تا جوش آن برسد بعد هر حرکتها متواتر داده بیرون آرند و سرگرا از آب پاک کرده بار دیگر در گوش داخل کنند و کار این عمل
نمانند تا آنکه آب تمام بر آید و این عمل بهترین اعمال حیلها در اخراج آب از گوش است و آن معمول طوائف کثیره از مردم است و بقول قرشی توتیر درین صفت است
که آنرا در گوش بچینند پس آوده به بنفشه در کوزه چینی لعل آرند تا آنکه تمام خارج شود و بقول طبری اگر از برده فقیه ساخته در گوش نهند و بر جانب همان گوش
سختند بعد زمانی طویل آنرا برین آوند همگرا نشفت کنند چون عرق جگر آشته ای خام منقوشن لاس گرفته فقیه ساخته در گوش داخل کرده گردانند و بر آن
این عمل نمایند و گاهی از زرق آب رابری آرند و کوبیده در گوش داخل کنند و عموماً و کبکند که بادی آب منجذب میشود و بواسطه گفته که اگر آب بسیار باشد
باید که بدان یا با بنویسب امتصاص کنند و اگر اندک باشد باید که بصوفی که بر سر میل بچیده باشد نشفت کنند و در گوش چیزی زیاد مانده و طفلی دروغن گل بچیده
به بنفشه یا شیر زمان چکانند و گویند که قطور آب پیاز و کذا سفیدی بر صند و شیر زمان و آستن بنیبه در روغن گرم آلوده و بالای آن بنیبه بسلول بر سر هم بسلیقون
و در شیرین در گوش نافع و خول آب مست و یا آب ترب مع برگ یک حصه زهره ز چهارم حصه و غسل ششم حصه چکانند با لجه گاهی انداختن و عنبیا و
شیرای نیم گرم در متوالی کفایت میکند و خصوصاً چون در باقی ماند و علت زایل گردد و اگر وجع شدید پیدا کند پوست خشکاش گلگون لعلک با بنفشه
خطمی ششم گتان آرد و شیر زمان در گوش ضما کنند و این ما بر جوید گوید که بر و باه که اخذ در گوش که آب داخل شود و انداختن فی الحال در رساکن کند و گویند که
دخول آب گرم را قطره روغن گل یا بنفشه یا نیلوفر یا کبک بچید همگرا نشفت بود و آنی اصل بر گاه معلوم شود که آب در گوش در آمد و تداوم بر نکره خارج او نمایند و اگر آن
عاقبت شود و نموی بافت عظیم گردد و در وقت حیرت بسیار آفتخ و عینی و خصوصاً روغن ترب عقرب بیگرم در گوش پس قلب بر روغن کبک و بنفشه و بنفشه درون
درین سنی است بعد میل بر ایطلا بگرد و سرکه یا آب پیورن مانده در گوش نهند و ساعت زمانی در آن بگذارند پس در آن آوند و یا بنیبه بران چیده باشد یا که اندک باز
چند کرات بستمور عمل نمایند تا آنکه باقی نماند و میل صاف بر آید و از آن زمان غشالی و غن خیزد و غار و مانند آن گوش چکانند و اگر از مزاج است و حرارت گردد تسکین آن نمایند

سده گوش

بقول ایلاتی این سده یا موموود باشد یا عارضی و موموود قسمی است یکی آنکه در سخنان حرمی که در آن سوراخ گوشین باشند مصمت بدون منفذ مخلوق گردد
دوم آنکه در آن منفذ مخلوق باشد لیکن بگوشت مخلوبه سوم آنکه در آن منفذ جلد غشالی منقطع باشد و در داخل و منقوح خالی بود و این نوع بسوراخ کردن جلد را
گردول و ثانی لاجلاج است و سده عارضی بقول شیخ یا از اجتماع چرک بسیار و یا از اتحاد خون و یا از رو کشیدن گوشت زائد که از قرحه و یا از تولول و یا از
وقوع حصه یا تخم یا دخول حیوان مردن آن ران و یا از خلط غلیظ لزج منصلک و یا عرق کثیفه یا مجاری عصبیه یا مسدود سازد و بدان سبب انسان معلوم کنند
که در آن گوش و مسدود است و باست که این بجز چ شدیدی غلیظ حادث شود و تشخیص واحد ازین سبب باید که اولاً محاذی آفتاب کثیفه گوش نظر کنند
اگر بر آن غشالی جلدی محیط باشد و از آن گشت زدن آسبک آن سمح محسوس کند سده غشالی خلقی بود و اگر در آن لحم زائد یا تولول یا چرک یا خون یا
یا نوازه یا حیوان محسوس گردد پیشتر آن با و اگر در ثقیه خیزی بنظر نیاید پس بند که در گوش گرانی معلوم میشود و یا تمدد اگر گرانی گوید سده خلطی باشد و اگر در میان آن چرک

علاج سده حسی و غشالی و تولولی

سده خلقی اگر طعمی بر باشد علاج او صعب است گاه در آن شکر جاری نفع کند و گاه مفید نیست و اگر غشالی ظاهر بود و سهل تر بود پس سر را با روغن قلع
نمانند و ظاهر بر آنکه سوراخ کنند تا که منفذ ظاهر شود و بعد در هر دو رویه زنجار ابهات لحم بر سر زنجار بکار برند و یا بر فیتله قطار یا سفیده نهند و در هر دو رویه

و تلولی اگر ممکن شد قطع نماید و الا بمرسم کالبر بایند و جالینوس گوید اگر خریق سیاه بقدر خسته باریک کوفته بجعل سرشته در گوش گذاردند گوشت زاندر را بچرود و یادام باب گرم و منظرون گوش را بشویند بعد مس سوخته زربنج سرخ و در مکره ساییده قطور نمایند حتی که لحم و تلول اول البسوز و بعد از آن علاج قرصه نماید و حکیم علی بن یونس گوید که اگر در اینجا لحم نابت باشد از آن بتراشند پس در ورا صنف و در آن موضع گذارند و بجز قه که گمان برینند و اگر در موضع حاض گردد و شایف امض بگلاب حل کرده استعمال نمایند و اگر حرارت داخل نشد بود شایف در گوش چکانند و اگر در آن موضع نرف از غرض و بر سرخ گوش پارچه بسلول بگلاب سرد کرده نهند و آب خرفه یا آب عصی الراعی یا آب عقیق و مانند آن در گوش چکانند که خون بند شود و انتشار اندک نماید و ایضا گوید که از علل جات این نفع و در وقت قرصه است حسب قوت مریض و تسکین مزاج او و بعد تسکین مزاج بگیرند خریق بکنند و انگ و عن غنیه و در دم و قنار الحماز نیم دانگ جده یک نیم دانگ همه را ساییده بروغن عقراب حل کرده بفتیله آلوده در گوش نهند که این لحم نابت یا تلول را تحلیل کند و اگر این کفایت نکند آنک تراقی الاذن بروغن عقراب گداخته بر فتیله بر پیچیده کنند استعمال کنند و گاهی در نبات لحم قططار و لوف و خریق مساوی سوده بطریق ذر در بر آن استعمال میکنند و ثقبه را بند کنند تا در آب سائل شود و بشر کلی بخوانند که زرد آب در گوش باقی نماند و اگر لحم نابت زائل شود مرم رسل اگر تنقیه و الحام منظور باشد و یا مرم زنگار که تنقیه زیاده مطلوب است استعمال نمایند و اگر الحام بیشتر خوانند مرم و یا کربا بر

و مرم کبر صولف مانع ترین مرام درین سینه است

علاج سده از دخول حسیه می در گوش

روغن گل یا سوسن یا خری و مانند آن بچکانند پس اگر آن چیز حیوان بود که در گوش مرده باشد در آن از روغنمانی که شمع او نماید بچکانند پس بانه برقی برارند و اگر حصاة یا نوازه باشد روغن بادام تلخ یا کنجد یا زربنج و غیر آن بکنیم که بچکانند و بچند بستر و یا صندل کشندش بر واحد یک جبهه لحم کل جبهه و یا ناس تنبها که در یا داخل فتیله رکافذ و غیره عطسه آورند و وقت عطسه همین روغن بگیرند و در لطف آن گوش ناس سازند و یا بر سبیل صوف یا پنبه پیچیده و در وقت یا سریش بر آن آلوده اندر گوش درازند و بسنگریه را ساییده آمیخته بکنند و یا از زرافه کشیدن عمود او بر آورند و یا لعل طبعین در سینه بکنند و اگر گوش درم کند علاج آن بادویه یا سینه درم نمایند و گاهی بعضی از جوب در گوش می افتد و بسبب بی موضع بکنند و یا در خارج آن مشکل میگردد درین صورت از شقیق باریک در آن حبس بزرگ اندک سوراخ کنند و از اجزای او آنچه جدا گردد و در بنهاش برارند و احتیاط نمایند که آنچه در گوش نشسته نشود و در خارج آن سادرت کنند تا در دم و وجع و شنج حاض نگردد

علاج سده خلطی در می

بر هر چه در وجع گوش بلغمی در می در طرش و درین بلغمی در می که شست بچکانند و ایضا نظیر روغن سوسن یا آب زهره ترگا و در آب چند رافع است و آب شکر در خارج و آب خنجر را حسیه است و در آن در گوش لقبول صاحب کامل و کیلانی اگر سده از خلط غلیظ بلغمی باشد باید که تنقیه مرم در می سهل بلغم شل حسب ایلیج و حسب قوت یا با بعضی اربجات که بر شل بود فاذا بکنند اگر فراج و سن فصل مساحت کند بعد از آن غرغره با ایلیج فیه و آب بچکانند و یا خردل فارسی و پودینه کوشی حاشا و مانند آن باریک ساییده بهار الجسل یا آب بوزین مطبوخ آمیخته غرغره سازند و بکنندش و شونیز و صبر عطسه آورند و بعد تنقیه نماغ در آب سداب و در زربنج و خام مطبوخ یا معصوم از نازه آن انگ جاوشیر و چند بستر و فزیون البدر قوت مریض احتمال فراج مریض مخلوط کرده در گوش چکانند و یا آب مطبوخ کشتین چکانند و یا بگیرند آنک پوره ارسی و خردل باریک ساخته بسکرتشفتیله در گوش نهند و یا چند بستر و خریق مساوی از عفران برابر بر و باریک سوده بسکرتشفتیله در گوش چکانند و یا بفتیله استعمال کنند و یا در روغن بارون چکانند که آن لطیف خلط غلیظ گوش تحلیل کند و یا روغن سنگ که آن نافع است و یا آنک طفلن سوده در روغن زربنج حاصل میخونه اندر گوش چکانند سوده می گوید که در لطف روغن سداب بنجر بلغم اینسون در تنقیه سده گوش جرب من است و قطور روغن شمش تلخ در روغن شست و در

تخم ترب و غن خشه ترخ و روغن خردل و روغن بادام تلخ و گلاب بنجار برنجاسف و با زرد مطبوخ بمزاج سرد و گوش می نماید و با جمله بعد بتفتیه
هر چه محلل باشد مثل مر و روغن میدا بخیر و نظرون و غیر آن که مذکور شد در گوش چکانیدن مفیدست

علاج سده و سینه

روغن بادام تلخ میگردم در شب چکانند و صبح در حمام بر زمین گرم یا تابه او گوش بدارند تا آنکه حرکت بگذارد و یا بر بنجار آب گلاب بنجان و یا گوش
را بر بنجار طریح بابونه و اکلیل و بنفشه و عنسبالتشابیح لاله بر یک یک تولد نظرف کللی جوش کرده بواسطت فی و یا نظرف لولله دارد و روزی دو سه مرتبه
متواتر دارند تا دیدر و همچنین در شب چون سرد شود باز آنرا گرم کنند و روغن عرق غریب روغن بنفشه بادام و سرکه که گشته برابر آمیخته نیگرم چکانند و بر جانب
بخوابند تا بیدار گردند و نگاه در حمام رفته غسل نموده گوش را بر تابه آن نهند و الا با لاله منقش گوش حرکت بیرون آرد و باست که تقویع مزاج را نافع آید
همچنین فرودمانیک ششمال لونه ای نیم فتال عمل بر سفید بقدر یک در آن او دیدر مرشته شود از آن فستیک ساخته در گوش نهند و یا زرد و روغن فراوان
آمیخته تا آب فراسیون چکانند یا بوره ای را در سرکه حل کرده بگذارد تا جوش او ساکن شود و روغن گل آمیخته قطور نماید و یک در بگذارند پس
گوش را پاک کنند یا بوق با بخیر تخم دور کرده آمیخته حب ساخته در گوش نهند و در فرسوم بر آنند که همراه او حرکت بسیار بر آید و گاهی درین فرودمانا
و آنچه می افزایند و آنچه قویترست قطور آب برگ حنظل است یا بوق در پنج مساوی در شهر مرشته در سرکه بگذارد و بگوش چکانند و باستی آن
صبر کنند بعد با اصل یا آب گرم بشویند و یا فستیک از کاغذ مصری ساخته تخم حنظل و سها که بریان بر یک سه باشد در روغن حنظل آمیخته در گوش
نداده سه روز بگذارد و در چهارم بگذرد و در آفتاب گرم نشاندند بزودی فستیک بیرون آرد حرکت تمامه گذاخته بفتیکه آوده بر آید و با دیگر بر جوشند
و بقول شیخ فتال قوی استعمال کنند مگر بعد سترغ و از آنچه فستیک در زیت و روغن بابونه و روغن نار و پن آوده است بهترین چیز تا که سده و سخی
و غیره را نافع است اینست که فستیک از حرف و بوق در سرکه ساخته تا سه روز آرد گوش بدارند پس خارج کنند که حرکت بسیار بر آید و الا قوی خردل
بجای حرف نگاشته در لسخه بخندی وزن حرف یک جز و بوق ربع جز و مست و نوشته که در آنچه خشک مرشته فستیک سازند و محمود در زبانه
گفته که هر دو دای مذکور مساوی گرفته با یک سوخته و غسل آینه در بفتیکه طلا کرده در گوش سه روز بدارند و هر روز تجدید فستیک کنند همچنین
فتال بوسل مفید و آنچه قویتر است و حرکت بر آید و حصبه از خلط غلیظ نیز پاک نماید قرص خرفق است و سخر آن در علاج طرش باره و قول اول
مذکور شد و گیلانی مینویسد که بدمر و کند بر واحد نیم اوقیه زاج سرخ اوقیه سائیده قرص سازند وقت حاجت بسرکه در روغن گل سوخته در گوش
چکانند و یا بوق با یک سائیده در سرکه آمیخته و در سده که از روغن جاد باشد آب گند او سرکه چکانند و آب کرب با سرکه یا غسل آمیخته بیک کاس
خون را که در گوش بسته باشد بگذارد و قطور نماید و خروش سرکه همین عمل آرد

سیلان رطوبت از گوش

سبب در اطفال کثرت رطوبات لبی و دماشی است و در خیر آن حرافت ماده و کاهمی بعد از ضربه و مستطه بسبب حاج رطوبات یا بعد قرصه حارض گردد و علاج
اول تقطیر رطوبات بروغنها و اودیه با ذب طوبت چون از زودت و زفت تازه بر روغن گل ممر کنند بعد از آن تجنیف او بصبر محلول در آب زانک
حفظش در یک کاس شب زنج سرخ و یا برک قتب غسل نمایند اگر از بار یک سائیده بسرکه که گشته جوشانیده تقطیر نمایند رطوبت حرف که از گوش ساکن
شود قطع کند و قطور روغن زیت که در آن خنفس سرخ عکبوت و قطور یون جوشانیده صاف نموده باشند درین باب جو سبب و کف دریا و یا شامز و یا
ووع سوخته با یک سائیده یا شیدن نیز رطوبت گوش را باز دارد و یا سها که بریان سائیده در گوش اندازند و بالای آن قطره چند آب لیمو چکانند که
رطوبت باز آید و بدو دور شود و دیگر اودیه بجهت دفع و در وقت گوش مسطور شد نافع است و بقول سوسیدی قطور پوست انار با آب جوشانیده و گذار پوست
از ترش و زعفران بخته و گذار کرم و برگ زانک قمع گل سرخ هر واحد بسرکه جوشانیده و گذار زهره ملح و گذار روغن بادیان که از غسل زانک است

بسرکه و کذا قطران کذا آب شوکران کذا آب برگ زیتون کذا انطرون در شراب حل کرده و کذا زیره ترکا و بشیر زیا بشیر زمان آمیخته و کذا اقلیله آستین
 بر احدی بلع سیلان رطوبت از گوش است و اگر بتفتیه حاجت شود منفع لغوم و سهل آن حب الجرج و حب شیار دهند و غرا غرقه و دماغ استحصال نمایند
 و در اطفال فلتید و غسل آلوده بشیر بجائی بگردانند و در گوش نهند و یاد و غسل و شراب افک شب یا زعفران یا شکر از انطرون آمیخته قتیله آغشته نهند
 و بسیار باشد که قدری زعفران در شراب عصف حل کرده یا در صورت بدان آلوده در گوش گذاشتن کفایت کند یا بول طفل در پوست
 انار ترش گرم نموده تظطیر کند و اگر رطوبت اندک از گوش آید بهتر آنست که بجلاش نبرد اندک که موجب نقای بلع و باعث اسهال از اکثر امراض غایت
 و بعد بطریقی از خود زائل شود و در فسی رازی گفته اند که گاهی از گوش صبیان طوبت سیلان مینماید و توهم میشود که این ریختن و سبب آن کثرت
 رضاعت و شرب می باشد اگر ترک رضاعت شب نماید زائل شود و حفض کلی و خنث الحدید در سرکه کشند خیسانده از آن گوش طفل چکانند که
 سیلان هم ایشان از نافع است سیلان طوبت که بعد قرصه حاض شود او دوی منقہ چرک و محضف قرصه که در علاج قرصه گوش مگور شد استحصال نمایند

الفجار دم از گوش

سبب آمدن خون از گوش یا همچون رطاف بر سبیل بحران باشد و این تا بحدی عشی نماند و صبر و جانت نیست و یا ضرب و یا صدمه که باعث نشخ عروق
 و انقطاع آن گردد و یا استلای دموی که با تشقاق و انفجاح رگها نمودی شود و یا از گردن سپو ام افتد و یا بسبب نزله باشد و لبقراط گوید که الفجار
 از گوش که از ضرب سر عارض گردد همان روز بیاک کند با کجلا اگر در ضمنی بروز بحران واقع شود بحرانی باشد و اگر پیش از آن ضرب صدمه یا آسیب اتفاقا
 افتاده باشد سببش همان باشد و اگر آثار از موجود بود برقی باشد و الا استلای بود صلاح بقا نصفا یا بجایات یا بمجاریات یا بمجاریات جسد و نمایند و ادویه
 فایضه نیست که قدری مانده در سرکه چوشانیده بچکانند و اگر با تپه حرارت مزاج اندک کافور حل کرده تظطیر نمایند و الا احتیاج کافور نیست و
 اگر اندکی شبنمائی داخل کنند نافع تر باشد و کذا باز تنگ مورد یا طلیح عوج بچکانند و گاهی مریک بشیر کشته یا سرکه بان می آمیزند و کذا نیک
 شیان مایشا و حفض و طلیح برگ درخت مصطک نافع و انار شیرین ترش را میچنان مرست در سرکه چوشانیده افشوده آب آنرا در گوش چکانند
 بجایت مفید نیست و اما ادویه برهه مثل آب عھی الراعی و یا زرنک است و یا آب حنظل و حفض یا اقیاقیا و یا شیان مایشا و افیون را که نیک و کذا
 آب ساق و یا و طلیح از مایشا و اقیاقیا حل کرده با آب شک آمیخته نیمه از و بار یک سده با بقول آمیخته و اما ادویه کادیر چون آب در حوض است و یا آب کبنا
 بسرکه یا بصره کنند یا بوزله از سبب بسرکه چوشانیده و پذیرین باب یا عجب است پذیر یا زیره خرگوش بسرکه است اگر آب کندانای منطی بنجازه جز در سرکه کشته مدخو شود
 حتی که دولت آن برود از آتش فرود آورده بگذارند تا سرد شود و اندکی کافور آمیخته در گوش چند قطره اندازند و لقبیه یا بنیه بنده نمایند الفجار دم را از سر سبب
 باشد قطع کند و نفوخ خاکستر کوری زرد و جرب بر بندگی است و حکیم علوی خان مینویسند که سلخ الحقیقه قطعه قطعه نموده در زیر پخته صفا کرده چکانند منفع
 کند و یا عصاره علیق در سرکه سادی گرفته زردی تخم در کرده سوده آمیخته چوشانند حتی که غلظت او پس فتلیم بدان آلوده در گوش نهند و آنچه درین باب جرب است
 اگر که در نرگا و نیم بریان که در وجه گوش مار و مسطوبه چکانند است و قطره صبر و کذا رسا و کذا کبنا ساسیده نیز مفید اگر زعفران و دانه ک حفض کند آنرا
 بر یکدیگر در سرکه خوب حل کنند که کذات مثل شود و در گوش چکانند بر الفجار که از ضرب و دماغ طبیعت بر سبیل بحران است و می گویند که اگر بحران امراض حاده
 سرکه برسام و نپ بمقر باشد که در آن زوبل سرکه بنیچه و کافور آمیخته مناسب است و در زنی از سببوس کند اوکل بسته و فوغل با بود عیب الخلاب و احدی که کبچور سازند و حفض
 و بار و سوخته پوست نازک و کافور سوخته بر یک باشد در عرض چشمش منظور کنند و اگر از سبب حنظل مایشا و خاکستر سفید مرغ بر یک باشد صفا نمایند با کجلا
 اگر خونخوری فریاد کند و در مثل سرکه حجامه شاد و امثالها قصد سرود کند و کذا کبچور ضرب صدمه با و شاد به واجب نیز قصد نمایند و سابقینند و مخارج زیر
 پستان و در سبب از آن سرکه کوش در همه قسام بعد از منع سبب بحرانی بعد عرض حفض مع عایت حرارت و بروت مزاج ادویه غالبه کوره حمل زهر آفتاب و حوض
 حرارت مزاج آب کبچور و زیره که باقی و چون حفض کایه باشد طباشیر در شامه حل کرده با بچکانند و شیان مایشا و حفض منافع هستند و صندلین تخم زرنک یک

سینه از خارج نماد کند و باقی تدبیر عات عمل آرد و در فرج آنگه نامور کبر از نخته چکانند افلاطون در کتاب الکلی شکر در مع حق پیش و گوش قطع عاذر خزان می گویند

حکمه گوش

سبب خارش گوش انصباب طبع است یا کله بقره است علاج این سبب کرم جو شانه صاف نموده چند قطره نیگم چکانند و بعضی وقتها چون مرغ خسته زرد آلود و روغن بادام تلخ و مانده آن آغشته بکار بندند یا آستین در روغن نعیمی یا زینب یا کرم جو شانه بپوشانند و چون زرد و چکانند ز روغن بادام شیرین اکثر فایده میکند و باید که طبع کوفته در شیر زنان بر هم نهند یا زرد تا قوت او برین آید صاف نموده نیگم چکانند و فقیه بوسل آلوده نهادن نافع است و کذا آینه در روغن گل مرکه آغشته نهادن و یا زرد و چکانند چکانیدن و آب کرم که چکانند نیز مفید است و کذا قطره لؤلؤ ماده گاو در شیر یا صبر در روغن گل یا یا همین حل کرده در گوش حکم کند و حنظل سبک بقدر باشد در آب شیرین صاف کرده نیگم چکانند و بالای آن سما که بر بران باریک شده آب حل کرده چکانند و یا گوگرد یا آب شکر و سبک چکانند بعد از روغن گل نیازند و گوگرد که از آن اطفال اگر زنجیر باشد علاجش در گوش بار نماید و روغن بابونه چکانند و اگر کبیر بخار حار و تلخ از فساد شیرین است فقیه بوسل آلوده در گوش بپوشانند و یا تر بنانه را کوفته با سرکه بپوشانند و روغن گل را نخی بپوشانند تا آب دور روغن بماند پس نموده چند قطره نیگم چکانند

اورام اصل اذن

ااس پنج گوش از جنس ارام حادث در جرم درخشان و در لحم غده می است مثل گوشت بغل مرغ این نباتات الاذن را بطوس فوخیلا نامند و این در می خطرناک است بجهت سرعت قبول فساد و شدت جوش قرب باغ و لند ابیشتر مول لبسارم و اختلاط عقل مسکود و بساست که از شدت الم الماک میگردد و اندوختن حال جراحت اینجاست اگر طاعونی بود بسعت قتل میکند بجهت رد اوت و سمیت او و آسم این ارام است که سبب بحران جدید باشد و بان علامت کبیر مثل قورخ او در زور زخمه یا چهارم مع سلامت قوت و وجه که در بحث بحران مسطور است و چون از بحران باشد بکن علامت نفع نبود و یا پیش از وقت بحران حاض گردد و روی با کبیر و بیشتر اطفال اعراض میشود و کم این ارام در مواد حکم سار ارام است یا زاده حاضرا و یا خون قیق صفرا و یا سودا باشد و یا از سودا و بلغم طریق تشخیص قسام این رسم باید که اولاً بزرگ رسم نظر کنند و بدست مسن نمایند بعد از حال اگرانی بسبب شدت در وقت و بپرسند پس اگر زنگ سرخ و گها بر خاسته و با گرمی نفس نقل وضیق مجاری بود و دم موسی باشد و اگر اباد در سوزان و مس سخت گرم التهاب با نقل و بدون ضیق مجاری بود و دم صفرا و یا از خون قیق باشد و اگر با تریل التهاب و رخاوت و لین و قلت سرخی دور و کثرت نقل بود بلغمی باشد و اگر التهاب و قلت در و اندک تمد بود سوداوی باشد علاج در بر نوع تب بدینسان است علاج کنند چنانچه در ارام خواهد آمد و اگر نانی نباشد فصد و اسهال کنند و گاه بعد فصد و قبل و حجامت و زکوة استحال نمایند و بعد از حاضره حار طبعی مسکن در و عمل آرد هر چند زانکه ابتدا باشد مثل شبث با بونه و نیز کتان و روغن گل موم و پیه بط و مانند برگ کرنی بروغن زرد نیگم چکانند و یا بالجمه درین رسم استحال صفده ماده جاز نیست بخلاف سار ارام که بجهت آنکه ماده منصفیه سوی این عضو فضول عضو ریس شریف است یعنی مانع و زرد و ع باز بر مسکود و بسوی آن خطر عظیم روی نماید و ایضا در دم حار پس شمع تیغ در زور و در زور گوش بهدانه عناب پستان در عرق شایره عرق غلبه شمشاد اده شربت کینلو فواکشی داخل کرده بدیند و ضماد قیو طی روغن گل و آب غلبه شمشاد و شکر ختر قریه در گوش نازند و از جو نیگم کوفته غلبه شمشاد و گل خطمی برگ کنار آب آه آثار جوشانده یا پیوس کنند و روز دیگر گل خطمی بنفشه غلبه شمشاد یک شمشاد کله نیلو و چهار ماشه کونار چهار عدد در شیر گاو یا و سیس جوش داده بخور سازند و گل خطمی غلبه شمشاد مغز خیارشور و آب غلبه شمشاد صبر سارنده ضماد سازند و ضماد برگ بنفشه گل خطمی کوفته آب غلبه ما و اسهل شسته نیز در دم حار گوش مسکون است بعد فصد نافع است و کذا کت و جو آرد با قاقا با بونه گل بنفشه تخم خطمی اکل در آب گرم سارنده روغن بنفشه داخل کرده ضماد کردن است و وضع که بسبب رسم بیرون گوش باشد مفید و اگر تخم خشخاش سفید کوفته و قدری آرد جو در شیر آب بپزند و با قیو طی محمول از پیه بط بپزند و ضماد نمایند و در دم خارج گوش و تحلیص صلابت و مسکون و محمول مولک است و گاهی بعضی در و بر جمله شل با بونه و تخم صبر فروزده بعمل آید و در دم طبعی جوشانده آرد

منصف بلغم و صفای سینه است و بلغمی نمک بیخ اندر این بود که فته با ساینده منقیده گاهی این صفاد در دم برنی گوش بعد فصد ز لوبعل می آید و صفاد
 برگ نوریست مسی کیبات مشهور است با قدری نمک سنگ ساینده بیکر نموده و گذارد صفاد فوغلن سهار تخم کریدله و غیره که در علاج گوش درد و برمی گذشت
 و گذارد بلغم ساینده بیکر نمک نریانگوش است و در دم لیس کشن زبان گلو سوداوی شایسته و بهایم بر چوکه چراتیر عصاب انجیر و زنجبیل
 پوست بلیله کبابی جوشانیده صاف نموده شهد داخل کرده میدهند و غذا و ال خشکه الحاصل چون رم تحلیل نشود اوویه منصفه مثل روگندم
 پاپیکه در آن انجیر خشک جوشانیده باشند و زیت آمیخته بیزند بیکر صفاد نمایند و یا در باقلا در آب کزنب آب سوسن بیزند حتی که غلیظ شود و اندک
 روغن گل آمیخته بر بنیه کهنه نهاده بر بندند و اگر تشنگان حاجت افتد تا خیر کنند و بعد اخراج ریم اوویه منقیده بر آن گذارند اقوال فصولا سوسن
 گوید که صفاد منتر ساق گوزن و گذارد مغز ساق قیر و گذارد کبرین بقر بکره و گذارد انجیر تهیا بشرب پنجه و یا انجیر و ایرسا و نظرون ساینده و گذارد باقلا
 حلایه گذارد زرد قطه با کوفته لیس که در روغن گل و گذارد اولان گذارد تخم سوج سوده مطبوخ و گذارد بقر و تخم و موم مساوی پنجه که بجز است و گذارد زعفران گذارد
 انزروت شته شقال زعفران یک نیم شقال نیم گرد و شقال و گذارد اشته و گذارد انجیر و گذارد توروی بحسل گذارد ایرسا و در سل و نرنگ گذارد خسته نرنگ
 بحسل پنجه و گذارد پوست بیخ که در غلبه نمک آمیخته و گذارد اشته و گذارد انجیر و گذارد توروی بحسل گذارد ایرسا و در سل و نرنگ گذارد خسته نرنگ
 و گذارد اشته نرنگ گذارد صغاریس و کوفته و گذارد برگ و تخم شاک و گذارد اطف مطبوخ و گذارد آج شسته الزنجبیل و گذارد اشته نرنگ و گذارد اشته نرنگ
 و گذارد اشته نرنگ و گذارد اشته نرنگ و گذارد اشته نرنگ و گذارد اشته نرنگ و گذارد اشته نرنگ و گذارد اشته نرنگ و گذارد اشته نرنگ
 یا خاصه سوده آمیخته و گذارد بیضه خام و روغن گل آمیخته در اندام فاع اورام پس گوش است بولس گفته که این مرض رخد که متصل گوش است از راه فوغلن
 و باغ و بعضی اوقات که متحقق در آن باشد می فند و گاهی این فصله از سار بر بدن و حیات و بحران می آید و پس شش جمع میشود و از آن رم پیدا میگردد پس
 پیدا که عانت طبیعت نمایند و معالجه موضعی با اوویه جاذبه سواد کنند و بر آن محبوس نمایند و با ال واصل استعمال نمایند زیرا که اگر فصد یعنی رجوع کند فطر عظیم
 باشد و اگر بخارج برین آید و اثر اورام در سبب حرارت پیدا آید باید که با صندل مسکن و محلل مثل صفاد و روویه آرد و گذارد بزرگان بشرب بحسل یا ساینده
 در آن عطریه یا عطریه یا با اوویه پنجه یا با اوویه پنجه یا با اوویه پنجه یا با اوویه پنجه یا با اوویه پنجه یا با اوویه پنجه یا با اوویه پنجه یا با اوویه پنجه
 و اگر در دم تحلیل نشود اوویه و گذارد کزنب آب سوسن بیزند و گذارد کزنب آب سوسن بیزند و گذارد کزنب آب سوسن بیزند و گذارد کزنب آب سوسن بیزند
 مسیحی میولن و تخم از تورم اخراج ریم نمایند شش که در فوغلن منفریاید که در اورام اصل اذن از تبرید و روح احتراز نمایند اگر اوویه منصفه فصول عضو تحلیل شد
 و لایسها و بحران است و فوغلن منصفه فصول عضو تحلیل شد و لایسها و بحران است و فوغلن منصفه فصول عضو تحلیل شد و لایسها و بحران است و فوغلن منصفه فصول عضو تحلیل شد
 در روح در ابتدا پس کیس پس تحلیل صرف بلکه واجب است که ابتدا نمایند و خصوصاً بر گاه این اورام در حیات فوغلن عراض شش عذبا عانت جذب
 ماه بسوی رم بر حلیه و اگر چه بجام باشد شیر طیکه ماده سنجی سینه بدلا انجیر است و زنده و راست که تقبیل ماه نمایند فصد اگر احتیاج او باشد و اگر
 ماده شده یا التجار و ال انجیران بود طبیعت گذارند تا در و شد پیدا کنند و از آن تپن یا در و گذرد بلکه اگر در نیا وجع شدید باشد اقتصاد نمایند در و
 مرضی و مسکن و از انجیر عارضه و اگر از ابتدا اورام باد و شد پیدا باشد بیکر کباب خالص اگر خفین بود و بر کباب و کباب فصد روز زیاده هم در خلیون
 بکار برند اگر در و شد پیدا الخفه نباشد و در دم غلام شود چیزی که جامع میان تفریه و ارغاد و افصاح بود مثل گندم تخم کمان کوفته بشرب بحسل یا ساینده
 مطبوخ و نظری او بوند صفاد نمایند با برق تحلیل شود و چون معلوم گردد که در دم تحلیل نمیشود بلکه منفره خواهد شد پس اجب است که اخراج ریم نمایند یا تحلیل لطیف اگر ممکن باشد
 و یا خفین اگر چه بشرب و معصن شد و انجیر بعد شگات یا تیر طریم از آن خارج کند و او می همیولن است و انجیر موافق است مرض مجذب و تحلیل و در حیات
 که در است گیرش بر سینه بطور پایه یا کباب است و ازین قبل است اووه و کک پیاده گاوبی نمک ما برین او محتاج بخاکست صدف و در واصل
 یا کیمینه است یا انجیر مطبوخ یا آب دریا و یا اشق تنها یا بیکر اوویه و همچنین زفت و طرب و مقل بچک فانه زنبور عسل و میوه سائله و مغز گاو کوسه

و اگر نواز نشوند و سوراخ گردد هر سه ازین جزا مرتب سازند علك الیتم زفت حب بهست مینج صمغ کون فلفل بیخ کون برونه بروزه چرک خانه گس عسل تروما کاسترا پوست بیخ کعاق قرقر حار کسین شیش بزوشوم مخصوصا شیش خنزیر و زراعی و بز کوهی سیما برای سوداوی و همچنین باغ ناکیان و کبک ماده گاو و مخ ماده گاو و خصوصاً وحشی و ادمان باره برای ماده گرم شش روعن گل و منقشه و حاره برای ماده سرد مانند روعن سوسن و شنبه و بابونه و سیدانجه و بر گاه این ادویا مشکل گردد هر سه را نتیج نافع بود صاحب صمغ و گلابانی از طبری نقل کرده اند و رمی که در حصول اذن پیدا میشود سلب گردید یا در عظم می پذیرد و گاه از زیر و طیبه حادث میگردد و گاه بی از انصبا باده و اکثر اطبا درین مورد و قسمین درم فرق نمی کنند و در ابتدا امیرات و رواعات ماده صمغ و می نمایند و در بعضی ازین تدبیر بسبب جوع ماده بسوی طلق و عضلات داخله و آلات تنفس ممالک میکنند و واجب است که در ابتدا برای این درم که در نطقه یا الطمه یا ضربه حادث شود بدوای مریکب مسکن لم مثل سوم روعن مبر و محمل تند کاسنی و آرد جو و صندلین صمغ و نمائین و قشیل زین حمل بسیار است بقصد واسه مال کنند حتی که درم تحلیل پذیرد و اگر درم از انصبا باده که سیرا اعضای داخل باشد واجب است که تفهیمید بکند تا سیدایشیانی که ماده را بسوی خارج مائل سازند شش روعن بنفشه گرم کرده و خیر ترش مغزوب بروغن و یا تخم و سفید بدقوق بجز الرشا و مغزوب بزری می بسینه و اندکی از روعن خیر و یا بکند مینویسند و بشیر ترش حتی که مثل خاک کینه گردد و مانند اینها و اگر با این تدبیر جذب ماده حاصل نشود و مجامع کبار بران گذارند و امیرات و کندنه تا آنکه ماده بسوی خارج منجذب گردد و بر گاه یقین حصول ماده و غلط و بیخج آن شود درم را شگاف دهند و آنچه دران ریم باشد بر بندش و دندان زرافند عصاره بیرون آرند و چون ماده پاک شود و حرکت فکین بر بر رض سهل گردد اول بر اسم لعینه لجره بر همی که خشک کند علاج نمایند و بعضی از حرکت و سخن بسیار منج کنند و علاج و رض که در مثل این موضع حادث شود و علاج سائر او را هم است و در ابتدا بر گاه جراثت خشک که در یانه و صلابت حوالی جراثت باقی ماند بر همی که دران شود داخل باشند صمغ و نمائین و اگر او درم پشاید بزرگ یا رنگ برگ حاض برود در سرکه کوب یا شراب بنجته نمائند و کندنه که تحلیل و بسکین باد و درین همه علاج واجب است که در سوراخ گوش فیتله بملول و زیل بسرکه حل کرده و بر روعن کلال آمیخته بنهند و بهترین اشیا و تحلیل صمغ است اصول گوش و آفتابها نافع این صمغ است که نیل یک جز و خاکستر حلزون پنج جز و موم روعن آمیخته صمغ و نمائین و گاه برای این صلابت را بطین لجر مطبوخ بآب بر یا حتی که آب بسوزد و بطین باقی ماند صمغ و بسکین و اگر در اینجا تب شد بدینا باشد تفهیمید ترنج بروغن زرد کندنه نیز صلابت بیخ گوش را تحلیل کنند جز جانی در ایالتی بنویسند که اگر این رسم سودا و آب باشد علاج او اول بجز برای مری باید کرد چون دریم کافوری و آب غلبه لعل تب و رم زیاد نشود و یا سوراخ آب کثیر تر ساید و منقیه بدن از ماده سودا بطنیخ فیتون مانند آن نمایند مرتب گاهی درم در زرد گوش حادث میشود و گنده شده بمنزله جدام میگردد و دران بعد قصد سهنات همچون تشبه به عرق حنظل عرق گاوزبان و شربت ابامغیسه افتد و دیگر ادویه مصطفی خون نافع

اقلاع اذن

عبارت از جراثت و شقاقی است که در بیخ گوش حادث گردد و چرک و زرداب ازان ترشح نماید و بیشتر این مرض در طفلان حاض میگردد و بسبب غارت جلد و افراطی بشیره ایشان شیش انصبا بخلط اکال حریف یا لرح است بدان موضع علاج حجامت بین انگشتین نمایند و یا بیخ گوش زلو بسجیا نند و اکثر بار در طب مثل سلوف و منقشه و عنائی نشانند و بسین طبیعت نمایند و اشیا می حریفه ترک کنند و شقاق را بشیر تازه بشویند و بعد ازان در سنگ سفید کرده که در آن سفید نیل مبرگ حنا و بیخ پده و کات بسندی سفید و گل از منی و دم الاخوین و مانند آن که مقوی عضو و محففت باشد بپاشند و در رمی که چریت مریخ و بنود برای تشنه استعمال میکنند ببول کودک یا آب آمیخته صمغ کردن یک نقطه سوزش مینماید لیکن بغایت مفید است و دیگر جراثت رطبه را نیز نافع و اگر مغز تخم که در سوخته مغز تخم هند و انه سوخته پوست که در سوخته دم الاخوین سفید اب قلعی گلنا روعن کتوتیا می آید کوفته بجنیه بشیر زان حل کرده در بادون پالند که مثل مریخ شود و طلا کنند جهت قلاع اذن مجرب است و اگر اول موضع را از آبی که دران جوشانیده باشند بشویند لجره سفید اب دم الاخوین گلنا فارسی سوده در و کندنه تر مجرب و در پوست انار گلنا رزراوند قلع طار زراج ناز و تو بال مس مبر

یکتعالی مرکند و قلند بران شکی فی بر احد نم مشقال سائده محضت قوی است و کذا انزوت بسد کف دریا پوره امی هم لا مؤین نگا نشسته
 در بعد سخن نافع و مرهم مصری بعضی بر نافع اند و طبری گوید جراحی است که در گوش حادث شود در آن خطر عظیم است هرگاه از رقیق میشود و در دم
 پاک نماید پس هرگاه جراحت درینجا واقع شود واجبست که فصد سرد نماید و پسین طبیعت بگشاید کفین کنند و در ابتدا این مرهم علاج کنند که بر لطیفه
 ماکیان و عن گل موم و قدر ششک و سفیداب قلخی همه را آمیخته و در بادون خاص حل کنند و حوالی گوش طلا نمایند و از حرکت غنیفه منع کنند
 روزی هفت بجراحت نظر کنند اگر فعل ریاس نماید سفیده بیهضه و روغن فستق برای تربیت انبات لحم و در مرهم مذکور زیاده نمایند و اگر رطوبت زیاد از مقدار
 و احتیاج شد این مرهم استعمال کنند که موم و روغن زیت و در داسنگ مقدار در او روغن و کلنا رقیق را اندک در بادون خاص پالند و سرکه
 داخل کنند حتی که منتفخ و سفید گردد و گوش ابان طلا نمایند که منع و دم و پسین جرت جراحت و از آنکه رطوبت انبات لحم کند در معالجه جایز نماید که اصول اذن مرنون
 کند و چون کم کند و سرخ گردد و بر بادون باشیای مذکور نمایند که در روغن گل شیرینان مانند آن گوش چکانند و با شامیدن باار الشعیر از دم نمایند و از فروات تصادون

اصول اذن

که مجازا نکسار لادن نیز خوانند و آن عبارتست از کوفته شدن و گسستن غضروف گوش پسین رسیدن منظمه یا توقع ضربت قوی مضرت اتصال است
 علاج نیز فصد و فعال یا با سلیق و تلین طبیعت صبر و نیت در دم و در دواگ مغناش و افاقیا هر احد یک گرم و روغن و دواگ خانیم در دم سائده
 صفا کنند و در نیمه حکیم علوی خان و سخن عوض را تلین است و نوشته که این ادویه سفیده بیهضه آمیخته بر پارچه کتان آلوده بدان صفا نمایند اگر
 نکسار از داخل بود و وسیل بجاری نماید صفا از بیرون نمایند و اگر کس از خارج وسیل بسوی داخل انداخته صفا بر داخل گوش سازند و اگر کس از خارج باشد
 و اجزای آن ظاهر گردد صفا از بیرون و جانبی داخل و خارج کنند و صفا در صبر افاقیا کند سفیده تخم مرغ شسته و یا مغز نان مجلس شسته بقول ایلاتی و سخن تیز
 نافع است و کند تر ساس از ادویه نافع برض اذن است و صفا و کند محلول زیت و یا زفت با شیره یازیت و کند رویا مرد و صدف مکلس نفع میکند و تلین
 گوش و کذا صفا و پارلیوس بسوی آن یا زردی بیهضه آمیخته و یا کبریت بسره که مجلس یا چغیر گندم یا مجلس خمر آمیخته نافع شدخ اذن است بقول ارا
 صفا و لحم صدف و یا نایتا و در دوا با هم صدف و کذا اسفند باج رصاص نافع برض اذن است با لچرا لجه سرد صفا و در برق تمام جدا کرده بطین حرطلا کنند و
 یکشنبه روز بگذارد و بقول کیلیانی اگر خوف درم باشد بسهم کوفته یا بجزد روس آب جوشانیده صفا نمایند و ستر و اوست که درین مرض صفا بیهضه
 بران با طیار با خفیف باشد در گوش صوف مبلول بر روغن گل نهند اگر خفیف باشد و اما چون ض قوی بود در بدن استلا باشد که از آن
 درم عظیم در نواحی بر بود پس فصد را بدست اگر نمانعی نباشد و تلین طبیعت نمایند لجه سائید بر این عمل رند و صفا مذکور است که در آنجا نمایند و در هر روز
 با سلیق کتاده نظر کنند اگر مثل دم ظاهر گردد و در طول آن خرد سائید و طین امی آمیخته از داخل خارج صفا کنند و اگر درم داخل اذن نماید شود که در روغن گل را
 مع نیز خراش با هم آمیخته بچکانند و دیگر قطرات که در دم گوش گشت بکار بندد و اگر از آنجا شرح نماید بران مرهم لاندال گذارد صفا و در وقت سردی و در یک جزو
 و نیز نیم خرد اول تیز و از دم پیچیده و کفین بر سرش کشد که لوی و آمیخته بود از آنجا و مالند و این مرهم مخصوص است که غرض نیست گویند که این مرهم استخ علاج بندد

الفلج اذن

یعنی بر آمدن گوش از موضع خود بسبب قوی دیار درم و یا ریاح صفا و علاج برای ماله ماده فصد با سلیق نمایند و در آن بموضع خود ملامت
 کنند و رفاه نرم نهاده بصفا بر نمایند و بعد بر سره روز یکشنبه تا آنکه مستحکم شود و اگر بعد از آن در و باقی ماند لقیه و طی مرکب پیچیده و روغن گل
 که در آن آب برگ خشمی خباز می آب بر قطره و آب جواده که در آب کشند که از آنجا تسخ نمایند و ترخ سازند و در سوراخ گوش نیز نهند و اگر در
 ساکن نشود نان جوشک و آب تر کنند تا نرم شود قدری سرد که در روغن گل بران بپاشند و مثل صفا ساخته بر بندند

هرب اذن

و این

اک اینظم انداول

و آن مالتی است که گوش قوی و متساوی میگردد و تشنیدن آواز عظیم و غلبه نسبت قوت انسانی در دماغ تمامه یا ضعف قوت نایفه بسوی سمح فقط نسبت این مرض بحاصله سمح مثل نسبت قوت است بحاصله سمح علاج تقویت دماغ از اطریفات و تمهیر حیات گنبد و اغذیه و شمولیات و مر و غات و غیره و غویا دماغ بکار برند و آنچه در علاج امراض دماغی حادث از ضعف دماغ و سندراع ضعف دماغی مفصل مسطور شد حیات عمل آنند

امراض الف

یعنی بینی و آن زده مرض است یعنی چشم و فساد چشم و رعاف و زکام و نزله و اورام و قیور بینی و قرص و ناصوره الف و بواسیر الف و آریان سرطان و عیال و مرض الف و جناف الف و عکله الف و احتباس شی و در الف و سده خیشوم و خنان دیدان الف و انتفاخ الف و القیاض الف و شیخ میفرماید که بعضی حالات بینی ضعیف است یا بینی نیست مثل غرغره و اطلیه و بعضی از آن اختصاص بینی دارند چنانچه بخورات و سحوبات و شمولیات و نشو قات و نفو قات و بر کسی را که حاجت بسقوط او پیدا افتد باید که اول دهن خود از آب پر کند تا دو ایدین نرود و بر پشت بخوابد و سر را بسوی پشت مائل و خم سازد پس دهن از او بر بالا کشد و گاهی بعد استعمال این او دیده سر سوزش پیدا میشود درین صورت اگر خود بخود رفع گردد بهتر و الا روغن غنچه بروغن گل شیر زینان و در بینی چکانند و اگر دوای مسحوبی جا و حریف باشد وقت سقوط نمودن پارچه آب گرم تر کرده بر سر نهادن و پیش از نهادن خرجه بر سر نهاده و روغن گل پاکر و یاروغن خلاف ریزند و اگر سبب صنی از امراض بینی مسحوبه دماغ باشد یا شربه و اغذیه لطیفه و اطلیه و شمولیات و سحوبات و مانند آن که مضمنا و سبب باشد تبدیل مزاج نمایند در سافج بی تمقیه و در ادوی بعد تمقیه بدانچه در علجات امراض دماغی مفصل مذکور شده و باید که در نظولات اطلیه اصغره قصد مقدم ساس باشد

ش

عبارت از بطلان یا نقصان قوت ششم است و آن بزود و جبرست یا بطلان ضعف از حس ششم و بدبو بود و یا بطلان ضعف حس کی از آن زدود و در هر دو صورت مرض مذکور یا مولود می بود و آن لاصح است و یا حاضی و سبب آن یا سده است و یا مسحوبه است و یا سحر است و یا شیخ شود و آن از دم و سرطان یا نبات لحم زائد و یا از خلط غلیظ یا ریج غلیظ و یا از ضیق مجری در محل خلقت یا ضرب سینه مورت آفت عظم است یا سده بزود و یا عظم شامی معروف بمصنات و آنچه شود و آن از خلط غلیظ لریج باشد و مسحوبه است یا در مقدم دماغ و بر دوطن بینی بسیار آن یا در زانترین شنبه بحاله تشنید و آن سافج بود یا ادوی تشخیص این باب چنان باید کرد که نظر کنند که مرض سخن از بینی میگوید و در کلام او غنچه است یا نه اگر باشد از سده مجرای بینی بود بعد در سوراخ بینی مقابل آفتاب نگاه کنند اگر دم یا سرطان یا لحم زائد نظر در آید سبب دهنان باشد و الا از فرین سینه که نفس از بینی تمهید می بر می آید و یا اصلا مجری را در گوید که شکل بر می آید و دیگر سحر نام سده باشد و اگر گوید که مجری آید و نقل در مقدم متصل منخرین نیز در یاد و سیلان رطوبت از بینی متشح باشد از سده غلطی شد و اگر کلام مرض بر حال خود بود و خروج نفس شقت باشد و آن عدم سیلان فضول از بینی باشد سبب سده مصفات بود و اگر از عدم عدم تغییر کلام نفس ز راه بینی سده است بر آید سیلان فضول از بینی حس عادت باشد سبب مرض رومغ یا در زانترین بود و گویند که قدرت باصره لازم دماغی است استعمال گرانی و سبکی سر بر سینه اگر گرانی در مقدم سر بگوید و از دماغ رطوبت لریج آید از خلط بغم باشد و اگر سبب سحر گوید از مسحوبه مزاج سافج باشد یعنی ل تقدم تدابیر جار و بار و رسیدن هوای جاری بار و تقدم حدوث امراض حاده پیرسند اگر استعمال او دیده و قطورات مار و رسیدن هوای گرم بگوید و در مقدم سر پیشانی خود گرمی و التهاب در یاد از مسحوبه مزاج جاری باشد و اگر استعمال او دیده و قطورات بار و رسیدن هوای گرم بگوید و در سبب رطوبت از بینی بر آید از مسحوبه مزاج بار باشد و اگر تقدم امراض حاده محفقه مانند سرسام حار و شیخ یا نفس امثال آن گوید یا مسحوبه مزاج یا بس باشد و اگر تقدم تدابیر طبعه گوید و در پیش در مقدم سر وجه رطوبت احساس کند و از دماغ رطوبات کثیره منبعث شود از مسحوبه مزاج طبع باشد و دیگر علانات مسحوبه مزاج سافج و ادوی تشخیص سباب امراض دماغی جویند و اگر از علانات سده غلطی و ریجی و غیره مسحوبه مزاج هیچ یک آن نشود سبب مرض

و مسقطه یعنی باشد و اگر آنهم نباشد بسبب ضیق منفذ و اصل خلقت بود و الطالی گوید که سبب چشم فساد مزاج و باغ تبعض فطریا غلط او یا تجاوز در اعصاب است پس اگر بار باشد آن حاسن التهاب ناخن کند و مواد قوت و اشک سرخی و تیرگی رنگ استلذا از باشیامی بار بود و اگر بار بود با بکس این بود و مع زیادت نقل در چهره و احساس بیضی مجاری و نقل او و کثفت آن و استراحت بنهادن مسخات از کماد یا غیر آن علاج چشم سدی غلطی بلغمی لفل و شونیز و کندش و شک سائیده سحوط کنند و سرکه بچوشانند و در شیشی انداخته پیش بینی دارند و شونیز در چشم حنظل بودینه مزخوش تخم کرفس بره سیاه در آب جوشانیده بخاران و بینی رسانند و صاف نموده از آب آن بر مقدم سر طول کنند و اگر ازین تدریس فایده آتش و لبر از فنج منفع بلغم اسهل و لغم و جب ایاز تقویه نمایند و در مطبوخ ایجر عمل مری آمیخته غرغره کنند و دیگر غرغره منقیه مثل مویز و عاقر قرحا و خردل گفته بعمل آرند و بعد از تطبیق و انصاج بار اول اصول تقویه بچوب قویا نیز مفید و ایضا برای تقویه ماده و باغ اطفال مقوی با بارچ و اسطوخودوس شربت اسطوخودوس تنها اگر ماده سوداوی یا بلغمی باشد و یا بچوب شربت لیمو اگر ماده صفراوی بلغمی باشد همراه غلی اگر ماده فنج باشد نافع است و نوشیدن مطبوخ اصل السوسن با دیان باشد نیز منفع است و غذا نخورد با بگوشت طیور صالح و فروره مغز بادام مناسب ایضا استفراغ خلط الشببایات و غرغره و سحوطا و نشوات و شمومات لطفه نمایند آن که در علاج امراض غامی بلغمی سدی مسطور شد نمایند و بعد تقویه تا بدین که در عمل آرند و لفل و کندش و جاوشیر و قرفل و چندید تر نشونق کنند و بخیل کاشم و چینی کوفته بچینه بر روغن قسطا بادام آمیخته بتشنشاق نمودن برای بیخ سده بینی مفید و معمول است و کذا اسفل در روغن زنگرس گذاشته و اجاین خراسانی ستوده آمیخته نشونق کردن نیز درین باب مجرب اقوال اطبا الطالی گوید که معالج چشم با درج با در الحسل است چند روز بعد گل کنند بدستور بعد از آن تقویه تا ایام بخاریقون و شحم حنظل و چندید ستر و ستمو نیامسادی بهاء الحسل و روغن بادام شسته حسابخته شربت یک مثقال سحوط بکنندش چندید ستر و زعفران و زردچوبک شونیز لیسر که شسته بهنگام استعمال آن بکباب حل کرده و ملازمت کنند با جاوشیر نان خرخره گرم نمایند و از جویات برای آن این سحوط است که حله شونیز مسادی سائیده در مقداریت آمیخته روغن آن بچکانند که از آن روغن تیز بود قوی لنفوذ و سرچ انفع براید در امراض مزده چون ادمت استعمال آن کنند مجرب است و قائم مقام لفظ لیسر این عظم است و هم او گوید که از علاج نافع در تقویت شحم و تخنیف مواد سائیده و فنج سده نیست که شونیز را بنیت خوب سائید و تشنشق نمایند بعد بگردن بن آت و قلب اس بسوی پشت کند ابرق و نمک کندش و شحم حنظل و زشاد و قرفل و زیره ماده گاو و روغن گل موم مجموع و مفرد و عالیله اگر حرارت باشد مقوی مجاری هواست و عنایت بدین اجبت و از مجربات نیست که شونیز سوده در بول شتر خوب بچوشانند و درین باب بر کرده سحوط کنند و بعد از آن آب چندر و غسل سحوط نمایند و چون نسیرین قرفل سوده در روغن زرد بپزند و سحوط کنند سده بکشاید و اخلاط منغذده را حل سازد گیلانی بنویسد که بخوردن طریض کبیروزن یک مثقال بر شربت هلیله زمینی صبر سح و ادمت نمایند و بعد تقویه بدن و باغ بینی را خوب نشانده و سرکه بچیند که بنیات مفید است طبری که بعد تقویه و باغ بچوب غرغره زرد حمام و تشنشق آب گرم بسیار نمایند بعد عطسه و زعفران آورند و پیریز لازم نیز و اطعمه حلیظه از جبه منع کنند و چون سده بکشاید روشنی از جبه باقی ماند انکباب بعمل آرند و بعد ازین اگر مرفه عارض شود بدانند که ماده رفیق شده و برصد ریخته درین وقت شربت ششاسن شربت عناب استعمال نمایند حتی که سعال زائل گردد و دوام عطسه آورند و تحلیس ال از تطبیق و رفیق ماده و فنج طریق محدث الفجار و ق و مورت رعان و صدرع است بعضی گویند که قطر آب حنظل در بینی و چینی آب و آن لفار و سدر انکباب بعد کتادن سده محلی تقویه ماده است و انکباب از ششعاع در آب زردچوبک ترنج اسطوخودوس سینه انیسون ساینه سیسیالیوس فوه این صیغ قوطم قشور لیون قرومانا کبابه کاشم رخ که کشتوش کما فی طوس ناخواه برگ آراد و زیت برگ کبابه سین باد بچوبه پیریا و شان جوشانیده منفع سده است و بچینی عاقر قرحا ایون از چینی لفل سفید کوفته بچینه بر روغن مناسبه ستنشاق نمودن روغن بچینه نیز مجرب است یا بول شتر اعالی در اوقات کتاد تا خشک شود وقت حاجت آب زردچوبش آب چندر حل کرده بچکانند که منفع عظیم دارد و در روغن سیاه بوره ازینی شونیز مسادی سائیده بزیر و کافور

در بینی چکانیدن نیز مفتوح سده است و کذا چند بر ستر می نشاند یک نم خشک عفران افیون هر احد یک دانگ عدس دو دم باریک سده حبث در آبی زنجوش
حل کرده مستعمل نمودن برای سده بلنی که موجب غنمه در صوت باشد رفسید و کذا کاک و ام شتام مرزنجوش و نام بودینه نافع و گویند که آب زنجوش را با
عظیم است و نسبتین ادرین تاثیر قوی است مطلقاً و مدام میوه خشک کندش بر آتش انداخته بخار آن در بینی رسانند سوسویدی گویند که قطور آبی که از بجزه
و کذا ساگر مرات و کذا ادوائی که معروف با بوال ابل است از کرمه مظمیه آرند و شونیز بر دو مسادوی سوده بآب چغندر حل کرده و کذا مرزنجوش و
شونیز در بول شتر اعرابی آمیخته و کذا آب پودینه و البوال ابل و شونیز و کذا روغن آجر و کذا آب بادروج و نفوخ تخم و برگ خشک نجره و شم کندش یا
عاقور حاسوده در خرقة کتان بسته بدم هر احد نافع خشم است و نسیرین شام و سوطا و آب چغندر بعسل سوطا و کذا اعطینا و کذا ا پوست سده بقدر لفل
در روغن بادام هر یک مفتوح سده و مفید خشم است و دیگر ادویه مفتوح سده که در زکام مسطور گرد نافع بود و برای خلط لاجج و مصنفات استعمال لطیف
مشکل چغندر و عجمین استنشاق سرکه و انکیاب بر بخار ریاحین نیز مفید و اگر شونیز فقط یا چند روز در سرکه تر کرده خشک نموده باریک سده باز در روغن
یا بول تر خوب حل کرده چند قطره در بینی چکانند و بگویند که بعضی نفس از بینی جذب نماید و سده در بول زنده شده مصنفات بکشاید و مجرب است و اگر سوزشی بجهت
روغن بنفشه چکانند و اگر شونیز زنجوش سرخ پودینه مسادوی کوفته در کوزه نو که در آتش تنگ شده نهاده بول شتر اعرابی چند آنکه آنرا بموشانند بر سر آن زنده
و در آفتاب گذارند و هر روز و بار بار سده بار کوزه را حرکت داده باشند و هر گاه بول خشک شود و بار دیگر اندازند تا سده فیه و رتبه چهارم خشک ساخته تدریجاً
از آن بر آتش گذارند و با بوبه بر آن داشته سر آنرا در بینی نهند و در آن بستانند تا سده روزی بر صبح و شام با این نوع مداومت کنند و بعد از آن زنجوش و بنفشه
یا روغن که در یار روغن گل استنشاق نمایند جهت خشم که از سده مصنفات باشد نیز سوسو و مندست و همچنین بقول جانیدوش نیز زهره کلنگ شخم خلط
خزاق سفید برابر بسایند و بول شتر اعرابی بر آن نخیته در آفتاب گذارند تا خشک شود پس بقدر آن حدس جهما سازند و در وقت حاجت از آن در قطره
روغن مرزنجوش حل کرده سوطا نمایند و اگر سوزشی محسوس شود و روغن که در استنشاق کنند که برای خشم که از سده مصنفات بود مجرب است و دیگر ادویه
لطیفه چون شونیز و پودینه و شم خلط بول شتر مفرد و مرکب یا شونیز بآب چغندر یا مرزنجوش یا پودینه حل کرده در بینی چکانند و با ادویه لطیفه مثل طنج
با بونه و شیت و فونج و مرزنجوش و انکیاب نطول ساختن و دوران لفل و کندش و جاشیر حل کرده استنشاق نمودن و بعد لطیف خلط و تنقیه و نافع
نافع و همچنین عظیمین کندش و بنفشه شونیز بر میان در سرکه تر کرده و تفسیمیک بچند بیدستر پودینه جهلی حاشا بسره که غصص شسته مفید و مرزنجوش از خواص ختر
سداب نام فیهوم کوفته بنجیه در بینی دمیدن سده مصنفات را زایل کند و کذا الفوخ عاقور و اچینی خردل سفید نظرون شج کوفته بنجیه درین باب
مجرب است و اگر سبب بطون و مانع باشد بجلاج لیشغس علاج کنند و صاحب تکلمه هندی گویند که اول و مانع را بجلب یوه پاک سازند بعد جهت
تنقیه نفس عضو آب بارکائی یا بندال یا آب کریمه یا توپری تلخ سوطا نمایند لیست بول شتر با گاو ناز آئیده یا شراب تقطیر کنند و دیگر از آن بشوند و از
بکجکائی خشک و مریح و کاسچیل انشال آن ناس بگیرند و یا الگیدانه الایچی خرد چغندر که سوسو تقطیر یک شده در روغن گاو آمیخته در بینی چکانند و اگر تخم
تورنی و شتی سفوف کرده ناس بگیرند بطلان شخم را مفید بود و اگر لفل در آب جوشانیده بخار آن بگیرند پس بآب او تمطیل نمایند بقول سندی
عاجل النفع است و اگر خشم از سده ریجی باشد اول سوسو تنقیه و مانع نمایند بعد کل با بونه سده مفل از قویک باشد در اطراف لفل اسطوخودوس یک نم توله
در قرقه یک عدد و بنجر زنده و دیگر معاجین محله را بجا بعل آرند و شونیز زنجوش با بونه در استنشاقان کوه هر یک سه توله جوش کرده صاف نموده در شام
انداخته بکنند و چند بیدستر سده باشد بر آسند لفل سفید مرزنجوش هر یک دو ماشه در روغن بادام تلخ و قسط هر یک یک توله آمیخته قطور نمایند
بلفلح چند بیدستر و کندش عطسه آورند و بر طنج تخم کرفس خردل و زیره و شیخ و نام و سداب پودینه و با بونه و مرزنجوش و صغیر و غیره ادویه
محلله مذکوره انکیاب سازند و قطور روغن بادام تلخ و نفوخ حرمل و قدری لفل سفید سوده در سده ریجی جالینوس سوده است و نفوخ پوست
بندق هندی خشک کرده سائیده نیز نافع است و دیگر ادویه مفتوح سده که مذکور شد بعل آن زنده و شم ریاحین جازخو شدوشل زکام سوسن با بونه

و یا همین میزند و اگر از سو فرج بار و سافج باشد سوسا متمه نما بر بند کور و عمل زرد بود و دیده فرخوش سدای بقدر در که خوشنما را که از آنجا آن درونی
 رسانیدن نترخیم بار و در کجی را نافع است و سحیطا و بان حاره که در آن فریون چند مدت در مشک حل کرده باشند که از اشک کب خیره روغن خیری ریاده
 روغن بان حل کرده در سجا نافع ترین او است و در خان کبریت نیز مفید چشم است و با لونه کشیل الملک صغیر تمام شیخ مرزنجوش شامی و نطول سازند و در است
 خوردن پیاز و خیار و سیرکند و بطور روغن قسط و چند درونی و مالش آنها بر روی پشانی مفید بود و اگر از سو فرج حار باشد روغن گل سبلی العالم او است
 نیلوفر درونی کلاب کبخته اشتقاق نماید و پارچه پندل و کلاب کبخته از عراج گذارند و اگر حرارت باطین مفرغ رسیده باشد روغن نیلوفر مستخرج از کب
 در روغن گل و کلاب سحوط نماید و صندل کافور و نیلوفر و بنفشه و گل سرخ و گل خشخاش بپویند و چون منلی گرم کنند و مسکه بر آن باشند و چشم پوشیده بخام
 آن بینی رسانند از آنکه از این عمل چشم که از سو فرج حار باشد زایل گردد و با قلابه که تر کرده بر آنش انداخته دو دان گرفتن چشم صندل سفید و در آن گل سرخ
 و برگ انس نیز در او مفید و ایضا بنفشه با بون گل سرخ نیلوفر برگ خطیبی تخم توک برگ خرفه چوشانیده سر سجا آن از زو از آب گن نیلوفر نطول نماید که جهت چشم
 ناصحت و بقولن الطالی و سو فرج حار سو و صغیر و ای فصد بر دیار کیشانی کند بجزه مثل مورد و چند استنشاق نماید شامی و خیرینا و سر سجا خرد و
 نبوشه با این بجز در چشم که مسافری را بقون بجز اولی صفت باب کرفین سازند شبست متعال اگر از سو فرج حار السی شطرنج فالح این قسم نباشد
 که بعد از آن در وقت صبح هر سه را که بر نفس طفل باشد که گاهی صلاح می نماید و با حله طریقت که استقرغ و تعدیل فرج با عمل زرد و از اطعمه مار مثل فلفل اصل است
 برتر نماید و اگر گشته جزه مرغ و زرات باش اسفناج و اسکا شکر در روغن بادلم اقتصاد و زرد و ما و بجزین و عنق و امه جلاب و بجزین و فلفل و قات نخورد و اگر از
 ما بجزین نیستن یا از این بجزین است که کشته و یا بر آن چیز تا نفس طبع امانه مانند مثل سفوف که از چشم سو فرج حار و حاض و طباشیر کحل رمنی و قوط و طریقت و
 چون طریقت آن اتحاد فرج حاصل گردد و بیشتر فرزان و فرغ کند و در فرغ چشمه سوسا کف و اگر از سو فرج طرب باشد سرچ در علاج امراض باغی طریقت است
 بعمل آرد و با حله و جمیع سو فرجات علاج بضمه آن نمایند و سرچ در قسام علاج امراض باغی از سافج و ما و می فصل مسطوره است حال نماید و اگر از آنکس خرابی بینی
 اصل خلقت باشد علاج آرد که اگر بر محافظت باغ از اجاع فضلات در آن منع انصیاب آن از بینی متمه و باغ و اوقات نما کسین بر طریقات است
 نماید و یا بر چنگ کند و اگر تحمل آن نباشد سحاق و سجد بر نما مضح کنند و بزبان مالند و از اطعمه غلیظه بر نما نماید و از اجاع خار کنند و اگر از مردم و سلطان یا
 لحم زائد و بواسله لائف باض است علاج آن علما باید در صحت خلاصه گوید که گاهی چشم تبجیت مرض آتشک عارض میشود و علاجش سیر ریخت که
 در موضعش که گوگرد و انشاد الله تعالی و اجود و بارنگ سنگاف زربالنج زعفران مساوی همه را مانند نمک که چش دوم در گلیان و بقدر طاقت بکشد که چرب است

فساد چشم

عبارت از تشویش و تیره شامه است از هر طریقی و تشخص سبابه از قسام او نمایند چنانچه اگر در فین جمیع رواج را یک یا حاساس کند بجز مرض کلی از قسام
 سو فرج سافج حصول ظارومی و مقدم باغ باشد و اگر از یک چیز و رواج مختلف دریا بپیشش قوع اختلان باشد و فرج مقدم باغ از مواد مختلف کیفیت
 و اگر بعضی رواج محسوس بشود یعنی نه پس اگر چیزی می خوشبو را دراک نماید و اشیا بد بو را به پیش نرود و از می سوسا سمن قدری حصول ماده سفینه در مقدم
 باغ یا در زامه تین شبیه برسیان است و یا قوع قومه سفینه در قسام سینی که قوت شامه این باغ شود و از آن متعطل نگردد و بقولن الطالی سده مجاریست
 خاصه پس نافذ نشود و مگر لطیف و غیر خوشبو چنین با و اگر چیزی را می بود حاساس می بد و شمای خوشبو این پیش اجتماع ماده شیرین م یا باغ حلیجی با و مقدم باغ یا
 در آن و زامه تا تیر اندک حرارت محرقه در آن که در روایت فرسان پس بر و صدمت قوت شامه لوف بدان سبب گشته و از آن متعطل نگردد و فرزانگی سبب
 این قروح یا خا ط اشغیر میان معده و باغ بود که هر از آن تکلیف گردد و علامت کاین از خود خفت آن وقت است و از تشویش خوشبو مثل قرفل است و گاهی
 از باغ لزوم آن بر کطالت بود و اگر بعضی خوشبو باید بود ام می باید و حال که چیزی از آن موجود نباشد پیش سو فرج باشد پس فرق در انواع سو
 فرج را بر سو فرج از حاله تا یک در چشم مکرر شده نماید و ایضا اگر چیزی می بد بو را خوشن آرد و از اشیا خوشبو که جهت کند پیش سو فرج حار یا پس با

و اگر در کنگره کربک کمر خورشید بود یا بدو اگر چه موجود نباشد سببش سو فرج بارد و طب ضعیف باشد چه برودت و رطوبت قوی باعث خشم میگردد و نه موجب خشم
و اگر از همه رواج راجحه واحد مانند بوی فلفل و سنبلیله و زنبق و سببش غلط جاز محرق یا صغری یا عادی تغییر دم بحدی باشد و اگر راجحه عذوق احساس نماید سببش غلط
عفن شد و اگر راجحه ذمی طوبت و کافور و راک نماید سببش غلط بارد باشد و اگر بر راجحه ترش بود که سببش غلط سوداوی باشد و سایر رواج برین قیاس
نمایند و بدانند که اگر غلط روی بسیار باشد و یا آنرا کیفیت قوی از کیفیات فاسده باشد همیشه راجحه آنرا در اک نماید بغیر بوییدن شی از خارج و اگر غلط
در کیفیت کم باشد و یا در کیفیت ضعیف بود وقت بوییدن چیزی از خارج بر راجحه آن غلط احساس نماید چون بعضی امراض عاده رواج غیر متداوله غیر عاده
بدون موجود بودن شی ذمی راجحه بود و مع ذلک راجحه بر مثل مشک گل مبلول یا روغن زرد و غیره احساس نماید و در اینجا علامات روی باشد پس
سوت او قریب است علاج در سو فرج سازج تبدیل مزاج نماید بنوعیکه در خشم گذشت و لفظ غیر در آب و دینه آینه تیره قسم بر او نافع است و در مادی
تقیه آن غلط است بحسب سبب فصد و سهل محبوب غراغ و مسوطات و شتموات بخوره که در انواع علاج امراض ذمی غلطی مفصل مطهر شده و آنجا که از این شی
رواح مختلف شمیه شوند تقیه و داغ و معده از مواد مختلف مستفادات مناسبه بعد از مضاج آن نماید و بعد از آن تبدیل مزاج و داغ پروازند از موم بر سر
و اقتصار بر اغذیه غیر میوه و تسبیح بمعدل مزاج و داغ و مزیل سبب کنند و عطسه و زرد و آنجا که بوی بد محسوس نشود تقیه و داغ از مواد عفن نماید و اگر قرحه
باشد باز از آن گوشت پس مشک خرد لادن و مانند آن از رواج طیبه تند بودا کم بویید و مسوطه و ایشیجان کنندش و فلفل سودا تر و سفید کربک
بهفت باشد نماید و آنجا که خوشبو مدرک نگردد بعد از تقیه ماده موجب آن چیزی ای بد بود که گرم باشد چون چند بیدستر و سببش سرد و با و شیر کندش بویید و در نیمی چکانند
و بعضی فلفل گرد و تر و سیاه عوف چند کندش میکنند وزن همه مساوی میکنند و مسوطا استعمال مینمایند و گویند که مسوطا صبر برگ سرد و فلفل کشت و فلفل کبابی
و تر و سیاه و گل تا توره مساوی قوی تر است و شاه از زانی بوییدن شونیز و نیز از اسفند که در بول ختر کرده باشند از مبرجات خود نوشته بالجمه این طریقی
معالج بر برای رازی کبچی سمرقند است و مختار اکثر متاخرین همین است چنانچه حکیم صاوق علی خان مینویسند که شخصی که بوی بد دریافت کند بوی نیک
نه چند بیدستر دم و زینی او چکانند و چکانیدن بول خربساز نافع بود و مسوطه و فلفل و سنبلیله و رو ساسیده و زینی و مند و اگر فائده نشود تقیه بلغم
از مسهل آن حب ایاج کند شخصی که بوی نیک در یاد بوی بد نیز شکاتم چکانند و اگر سفید نگردد و تقیه غلط محرق نماید و بقول الطالک علاج آنکه
ادراک خوشبو نماید فقط مسوطا بهر شی منفذست مثل چند بیدستر و مشک و سببش کسینج و افند محلات کما و مسوطا و شیر و اگر در کتب بود نماید ناصت تقیه یا راجحه
و مسوطا بول خربسازت مفیدست از مبرجات من مسوطا با این کربست چند بیدستر کندش مسوطه و فلفل بهر دو در روغن زرد آب کرفس هر دو را در وقیه
روغن زنبق نیم او قیده بهر با چکانند تا مخطلا گردد و مسوطا استعمال کنند و گاهی لادن فلفل سفید بهر او خند نیم در فریون روغن و درم اضافه کرده میشود
مکیند و نیز در اینجا از مصالح ترین ادویه است و بدانند که تقیه و داغ و کرسکی و تلطیف غذا ملاک این امر است و حکیم عابد سرسندی نوشته که آنچه مجرب است برای
شخصه که بوی بد دریافت نکند مواظبت بر بوییدن فلفل بسیار است جو زبوا و مشک و گلاب بوده است و برای کسیکه خوشبو احساس ننماید بر شرم
حلیت منتر بد او مت کردن این همه بجز فانی کم و احتمال حمام در غلط جاروب و فصد و استغراق عام نفع تمام دارد و شیخ و ابوالین بر آنند که هر کسی خوشبو
احساس کند و بوی حس نکند در دم چند بیدستر مسوطا نماید حتی که اصلاح یابد و هر که بوی حساس کند خوشبوس کند و این مشک مسوطا نماید آنکه حال و نیک
گردد و اصلاح پذیرد یعنی باز از بوی بدشن کرده ادراک خوشبو نماید و سبب اختلاف طریقی علاج اختلاف سببست چنانچه در صورت عدم احساس خوشبو سببش سرد
شیخ غلط عفن ریغشوم یا در مقدم داغ یا در زانمین است پس احساس نماید همیشه راجحه آن غلط را و احساس خوشبوس نماید بجهت غالبه آن غلط متعفن و آن
راجحه آن بر رواج خوشبو و علی هذا القیاس در نزد رازی و غیر هم جیش غلاف نیست و آن در ذکر تشخیص اقسام این مرض مسوطه

اعراف

یعنی برآمدن آن از بینی آن مرض باشد یا عرض امراض عاده و بواسیر نافه و شور آن عرض امراض عاده یا در زرد بجران افتد و یا در غیر زرد بجران بهر کیف سببش

تقریباً بود و لعاب بیدانه و عرق شاهتره و شربت نیلوفر دهند و اگر رعا بعد از بریدن دوام نماید درین برید عرق غنیمت الشلب عرق گاوزبان و عرق
شاهتره داخل کرده دهند و گل ملتانى آملد راب ساک سرخ سوده قرص بسته بر سر گذارند و آب کشنیر سبز شیرین کافور سوده آمیخته و بپننی گذارند و بالای سر
و صدغین ملا کنند و گاهی عوص تبرید نفوخ عناب پنج دانه پستان نه دانه کشنیر خشک مله گل نیلوفر و ادرک خشک باشد در آب تر کرده شیر کاهوشیه و شیرین
در آب یک توله شربت نیلوفر و توله داخل کرده نیلوفر و آب شاهتره کشنیر خشک هر دو در وقتال عناب هفت دانه شنبه راب گرم تر کنند و صبح آب حسان گرفته
بچشم کاهوشیه خرفه هر یک مثقال راب نفوخ شیرین برآورده بانصاف کرده و توله شربت نیلوفر از اخته یک مثقال سفید با شیشه بپوشند و گویند کسی که رعا
باشد بعد فصد سرد و تبک را که با یک شمه سوده با شربت انجا بخورد و بقول اهل مذهب گل پلاس یکت ربع شامیده یا خیسامیده قدری شیرینی داخل کرده عادی
رعا اگر خبذی نباشد و دفع حاف کند و نوشیدن آب انجیر در دم و یا پوست پیچ آن یک مثقال رعا در آب سوسپری است و گویند که شرب براده شاخ گاو
و کذا عظم فخذ آن سوده و کذا عصاره آس که از خون طبعی که از مغز در زردی بقیه نیمه شست آمیخته و کذا براده شاخ لبر و حشی هر دو داخل حاف است و همچنین
کافور و زعفران و کافور و زعفران و طریش شرب و نفوخ آمیخته با کافور و زعفران و کافور و زعفران و کافور و زعفران و کافور و زعفران و کافور و زعفران و کافور و زعفران
در آب سائیده بر تارک سمرخا و کنند نیز سفید بود و اگر حرارت زیاد بود کافور قدری افزایند و کافور و سرکه جوشانیده در بپننی چکانند و آنچه معمول است کافور
قدری در آب نشتره مگرین خرفه کرده و بپننی چکانند که در حال رعا را بند میکنند و اگر قدری امیون اضافه کنند قوی تر گردد و همچنین شمشیر سوزنده
در بپننی دمیدن فی الفوجس حاف می نماید و نفوخ خاکستر زهره و سرکه سندی است که کذا کاغذ سوزنده بود و سوزنده در بپننی دمیدن سفید و قافه خشک
در سیاه بی تر کرده و با آسیا آلوده و بپننی نهند بعد از آنکه بپننی را بکتاب قدری سرکه شسته باشند و یا خانه عنکبوت را با آب صمغ عربی تر کرده فقیله ساخته
ا تا قیالگنار که با زنج هر یک نیم شمشیر عدس گرد آسیا هر یک یک شمشیر سائیده بران پاشیده و بپننی گذارند و ضماد کچ کنند در آب سائیده و یا آهک سرکه کل
سوزنده بر پشیا نی و کذا کافور بر صائیده یا فوج و کذا کنگار جبین و همچنین ضماد ستر تا جبین بر کنگار کافور که هنوز گرم باشد حجت اتوی از ان نهاد
پشیا نی با ب زبل خروگلاب است و کثانی خرو و بر سائیده و کذا آرد اش مندی در آب خمیر کرده بر سر ضماد کردن کذا پوست درخت گول و برگ املی
در آب سائیده و یا آب کیسه سحوط نمودن کذا ضماد برگ نیب یا اجارین خراسانی و یا با برگ چولانی سائیده و یا شوره قلمی سرکه سائیده و کذا پوست درخت گول
باب سائیده نگین کرده بر با فوج بستر کذا سوط باب و ب شمشیر سائیده و کذا نوشیدن صندل سرخ سوده قدری کافور حل کرده و کذا ضماد گل ملتانى و بندول
باب خرفه بر پشیا نی و صدغین تارک سرکه کاکانی تا لاب زجرات اهل هند است و ایضا آرد جاب خرفه یا آب ده و کذا ک سفول ناکوفنه بسرکه شسته بر با چوب
پسین کرده ملا کردن نافع و سوط کافور یک جبهه ریگرم آب کشنیر سبز حل کرده مجرب کذا گنار و مهور و کافور در بپننی چکانند و اگر کشنیر ادر سرکه نخچه تارک
ملا کنند سرکه صندل از کثرت رعا معمول است و حشی گل ملتانى برابر کشنیر حل کرده بر پشیا نی و بپننی ضماد نیمایند چون بر پشیا نی کنگار کافور
و زعفران و زعفران و کافور یک یک انگشت غرضی باشد ملا نمودن یکی از ان از بپننی نامنور بچسباندند و دیگری از یک تا گوش تا با گوش یک کنند و کافور همان بند شود
و خشک کرده وسطه روغن گاو خام در بپننی چکانند چون از معاودت خون خاطر جمع شود یا چهای مذکور را با آب تر کرده فرو آرند و رعا شده معمول است
مردم بوده و اگر فسیار بسفیدی بقیه مزخ آغشته و کافور سوده بران پاشیده و در سر سائل دم بگذارند و گل ملتانى با سائیده بر سر چهره گرون طلا نمایند
و برگاه خشک شود دیگر عاده ملا کنند تبک را عمل عادت شود و مجرب است و ایضا اگر کشنیر خشک مله خشک و سائیده و قرص ستر با فوج نهند و گل امیونی افون
زمره کاغذ سوزنده بود و سوزنده بار یک سوده و بپننی دهند نیز مجرب است و چون سکه بی ناک را با آب خرفه مکرر شسته و کافور بدان آمیخته سوط نمایند و برگ کناره
برگ سید و برگ بر برگ بکن بر چانه یا هم رسد نرم سوده بر پشیا نی ضماد نمایند فوراً رعا بند شد و یا باز کشنیر گرد آسیا کند صدم لافون شرب یا
بچون خبار سائیده فقیله از کاغذ یا چرم ساخته در آب مگرین خرد و بسفیدی بقیه تر کرده با دویله مذکور آلوده و بپننی نهند خواه این ادویه مستحقه را
با بنوبه و بپننی دهند و اگر فقیله بسیار تر کرده و در زوی ستر خام شستنی کنگار صندل شسته صمغ عربی مساوی نرم سوده آلوده و بپننی گذارند و یا این بپننی

در بینی و منقذ نیز مفید بود و ویاقن است که لبانی که در صندل بر یک یک شمشیر میون نیم باشد کوفته بقیه مسوط نماید و از آنکه خشک است و کمیخته بر باغ نهند و با
آب پودینه یا کافور در بینی چکانند و در طاس خسته یک تیزه قلع را نیم جزو بار یک سائیده در بینی و منقذ و یا کند صبر کلان زنده زنده قلع را غبار آسیا حبیبین خاک تر
کاغذ مازوشل سر سبز سوده در بینی و منقذ فیتله بدان آورد و در بینی داخل کنند و اگر حفضض کاغذ سوخته باز در دم الاغون سوده فروخ کنند یا فیتله آلوده در بینی
نهند مجرب حکیم غایب است و یا بقول صاحب شفا و الاسقام ایک سفید زنده در بینی و منقذ و بعد از آنری و بعد از آن فیتله بسپیدی بیضه تر کرده در آب کافور و در
در آن و بقول مسیحی سنگ سیاگرم کرده سرکه بر آن پاشیده بخار او گرفتن قلع رحاف نماید و گویند که او تخمین سنگ یشب بر سر باغی صیبت سفید رحاف است
و گویند که اگر شایسته نهاده و بسایند و آب و بنوشند و چهره و پیشانی و مقدم سر را طلاء نمایند یا شایسته خشک را با آب سائیده بنوشند برای رحاف
حادث از رحیبات و خیره مجرب است و اگر از اج سوخته دم الاغون گلکار سفید اب قلعی فشار کند در جرم سوخته که در آسیا شتخ گوزن سوخته که اگر
نباشد شتخ بنوشته گل قهیر لیا گل شاموش گل مغزه براده آنوسل قاتیق بخار صمغ عربی که باغی شمع بر پیشین سده سوخته نشاسته کوفته بنجیه
قدری در انبو بر کرده در بینی و منقذ قدری آب بازنگ آب خرفه برشته بر پیشانی طلاء سازند و فیتله از نسج عنکبوت ساخته آب سرکه بر خن تر تازه
تر کرده با دوید خشته در بینی نهند صبت حبس رحاف مجرب است و مخرب و الد حکیم علوی خان و گلکار چهار درم کند و در دم مثل غبار سوده در
در روز کردن و باقی در آب آس سبز برشته ضما نمودن مجرب بودید است و قلعین رسا دست نیم متقال بر صاحب غاف نیز مجرب است
و گویند که قلعین حقیق که رنگ و مثل ماو اللج باشد و کند از اج حاجی که ایات و کند است که در قافله بهاری بر آید نیز نافع و قلعطار لغوفا و نشوفا و طلا و طلا
و سرکه سب مشرق بر سر قطره و ضما و فیتله آلوده در بینی نهادن مخطاب بر دست البشیر که اجنبی نامی رومی ده درم حسابست درم بر
تا مستعمل به شب متوالی و بر روز آید شصتین سفید است و در خواص آمده که که بعضی بخون صاحب غاف بر پیشانی او نوشتن قاطع عاف است
و دیگر آنکه سهوا این تعداد رنگ قدیم نهادن آن در آب سرد و بستن بر دو باز و بنویسین بر آن و همچنین بقصابه حکم نیز فاکره میکند و کند اگر
و بنهر محازی خن سائل نافع و گویند که خصیبتین در عروق در سر که نهادن به از وقت خون بند نماید و بهر تسکین حدت خون و قلعین آن آب سرد بر
و اطراف ترختن نوشیدن و در زمین گرفتن در بینی کشیدن و یا برف بر سر نهادن و بر پیشانی بسپن و یا صندل و کافور و گلاب بر پیشانی و در طلا کردن
و یا خرفه و گلاب قدری سرکه تر کرده بعد قاطع راس بر سر نهادن و شربت کادی و عناب ریاس و رب بیا شربت سبب و گلاب یا راس بر
با شربت شتخاش نوشیدن و حدس مشهور بر پنج پخته با آب لیمو خوردن نافع بود و در صورتیکه از استعمال حالسبات بند کرد و عروق سقوط نمود
نباشد فصد سرد و بار یک کشایند از جانب محاذی منخر که از آن خون برمی آید و خون اندک تا اندک بمبارین بر آید و بعد از آن بر ساقین و خن کشیدند
و بر روش و شکم نهند و امر بصر شدید نمایند و گویند که وضع مجرب ناری زیر پستان جانب عاف فی الحال قطع کند با جمله در ابتدا تسکین بر بردن کفیف
در رانها وقت کسوف حسن یاد کرد و پیش از ضعف اما از زود و یا حجامت و اگر امتحان خون در عروق باشد فصد سرد و ضرورت و آن است
مدرات و قلعین غذا مناسب در مشاخ نهاده حجامت قفا بجای فصد باشد و حالینوس گوید عانی که با تب باشد فصد و از اسل کند و بقول ارسطو
اطراف در آب گرم قاطع رحاف است و فصد که کتفی از خلف الفص از فصد مرفق است و گویند که در رها فیکه از مسوط و اوای حاد هم رسد آسانیدن این
برید جالبس عاف زهر موره خطائی بود و بر مده خاکستر ترواج بر یک یک باشد در شربت یا قوت یک نوله آمیخته بسپیده با الیش شربت سبب انجا بر یک
دو نوله در عرق بسپد شک عرف البشیر بر یک هفت نوله حل کرده و ضما و پیشانی بطحلب در شیره بنوده و مسوط آب ک بسپاده و آب بشیر صفرا و شیر
زن مسادوی و ضما هم بهر بعد تراشیدن موی بر پهل مونگ قشر در شیره بسپد و گل گوبل سده گلاب یا سبب سفید بر یک نوله در عرق کل یک نیم گرم
و بعد ساعتی ضما دور کرده ریختن آب شنج بر تارک سر کردن با فاصله و وسه جهت یک کهر می نهادن پایه برف در مسواخ بینی و غذا خشک با لالی حورت
در یک روز قطع میکند و اگر عاف از شتخا که در کج و غیره عارض شود و بعد فصد سرد و گرفتن خون فعات پاره برف در بینی گذارند و اندکی بر پیشانی تارک

میرند و بعد بر آوردن آن از بینی روغن که در خوشخاش بادام و شیر زردان یا زرد ساسی در بینی چکانند و یا مسکه ماده گاو همه سر کف دست و پای مخصوصه
 دارند و ضماد از لیشم عوک برگ بیدار سوده و کشنیزه و داودی و گل گریل و عنادل سفید و گل ارمنی هر یک نه ماشه بریشانی و صد غنچ یا فوخ نهند و یا آب
 میخ و یا بشوره پرورده بر سر بریزند و از حرکات غنیزه سوسای حار بریزند غذا و فوخ گاو با برنج یا بالائی ماست دهند اگر از بوسیدن مشک جدا شد شیرین خر
 و روغن مغز تخم نرود و گاه سوسای بریزند چکانند و شربت آلود نیلوفر هر یک دو توله در عرق بیدار سوده و کاسنی نیلوفر هر یک پنج توله حل کرده بنوشانند و غذا آتش بویستر
 نیلوفر دهند و ماء القروح یا مار الحبن از شیر لیشم بت نیلوفر نشانند و انقدره قابضه مبره استعمال کنند و سلطان محمد در درجرات خود از این بطیار نقل کرده که کشم
 راست اگر عاف از طرف راست باشد و شاخ چپ که از چپ باشد و راستا سیده معروف بخورد و چرب است و اگر خیار برنج که هنگام کوفتن سفید کردن او بر سر
 و بینی سحوط نماید رعاف قطع کند و مغز و سوسای در عاف سقط و در بینی تجربیه رسیده و صاف حبابی الاودیه گوید که خون کبوتر ضماد او قطور رعاف ماده
 از حباب مانع قطع کند و فوخ خاکستر سوی مطلق نفع بآن می نماید و جمله انارخ لطنو خاسته الا نفع قوی العمل است و گویند که رعاف گاهی از گرمی و خشک
 بود و این غلاها سفید نیاید و روغن بادام روغن کدو سرد کرده در بینی چکانند و بر سر مالند که سفید آید و مکرر چکانند و اگر قدری کافور درین و غنما حل کرد
 چکانند لغایت نافع بود و زود بر طرف شود و ایضا برای تسکین حرارت و سوزش بینی که منجر به عاف شود و شیره مغز تخم نرود و لعاب کبوتر را
 بدهند با هم آمیخته قدری سنگج احت سوده داخل کرده در بینی کشند که خون بند میکند و مجرب است شویج میفرماید که رعاف بحرانی و ماندن آن و آنکه انفس
 واقع شود سبب علاج او آنست که تا سقوط قوت محسوس نگردد علاج حبس نکند و بساست که نوبت بخروج چهار رطل خون میرسد و درین حالت و در
 که هنگام شدت افراط رعاف بحسب پر از زردان یا غیر آنرا علاج با دویه حالبس عاف نمایند و در رعاف که بسبب استعداد بدن صفراویت او افتد و تمام نشود
 صفرازان قبل از حدوث او و بعد از آن با دویه حالبس عاف نمایند و در رعاف که بسبب استعداد بدن صفراویت او افتد و تمام نشود
 از جانب مقابل متدارک و خصوصاً هر گاه غشی واقع شود و گیلانی گوید که علاج رعاف بحرانی بحسب آنست که چون بعد سقوط قوت رسد در
 هنگام کفیزه بر کف سر و جزو دران فیتله مبلول بسره آلوده در بینی نهند و با دواق کند و دم الاخوین و انزروت و صبر مرساوی کوفته بخیه فیتله
 پارچه کتان بسره که تر کرده بدو آلوده اندر بینی گذارند و شب یمانی و نشاسته مثل سر سه سائیده در بینی دمیدن نافع است توضیح اودیه حالبس عاف و خون یا
 قابض نند و با بر و منافع مجرب و یا مغز زرد یا حاده گاو و یا دوا و الحاصیت و یا جامع دو یا سه امر مذکور و بر واحد از اینها بحسب سبب استعمال نمایند اما
 قابضات مثل عصاره لحیه التیش اما قیاد و گلنار و گل سرخ و عدس باز و کزنجرف و حنظل و عصارات برگ اس عوج و برگ امرد و برگ بیه عملی الرشی
 و آن برات مغناطیسیه از ان برات با نفع اند شلخ و برف و آب شدید البرد و بعضی برات بالقوه اند شل افیون و کافور و زربالنج و تخم کاهود
 عصاره برگ او و برگ بید و آب شگوفه خرماتاقلی و عصاره بازنگ همه غیر مطبوخ و آن مغزات مثل خیار آسیا و دواق کند و صمغ عربی و کشمش
 گل ارمنی و گل مضموم و دم الاخوین اما کایات مثل انواع زاجات و فاقطار و زنگار و غیره اودیه خورنده گوشت و سوزاننده و خشک کننده عضو و لیکن
 واجبست که اینها را با احتیاط استعمال نمایند چه بساست که خشک لیشه پیدا میکنند و بعد سقوط او از اول زیاده باعث شرف و فساد میگردد و اما اودیه
 ذمی خاصیت مثل سرگین خروآب و در صبح و آب بپودیند و خانه عنکبوت است و بدانند که اقسام اودیه مذکوره یا بطریق سحوط و یا نشون و یا قیاد و یا فوخ
 و یا ضماد و طلا و یا شمشیر است اما سحوطات پس بگیرند آب شگوفه خرماتاقلی را و با قیاد از حد نیم اوقیه کافور یک حبه دم در بینی چکانند اما عصاره
 یعنی شگوفه خرماتاقلی عصاره لحیه التیش کافور بصل آرنده و ایضا آب بلخ مع عصاره گندنا و یا آب مانج مرقطور نمایند و آب کشنیزه برات و یا عصاره قافلی و شویج
 و یا آب خیار مرقطور و یا عصاره بادروج بجا کافور و یا آب بازنگ بگل مضموم و کافور که مجرب سر سندی است و یا عصاره حصه الراعی بان برود و آب
 درین باب بالغ نفع است آب سرگین خرماتاقلی است و اگر خرماتاقلی خون بکثرت محسوس شود و احتیاج داغ بیند زنگار محلول در سرکه اندک اندک
 قطور نمایند و ایضا استعمال سحوط گلنار بار یک سوده باب بازنگ جهت تبسب نبریزد و ایضا آبی که دران فیون گذارند باشد با تجویز نافع و خوش

در آب بادرج یا آب برهنه مع آب کرات سفید و کذا سوط اختامی بقرحون بسره مخلوط و یا خون حده و یا کافور و حبه آب آس تازه و یا بادوسره که
حل کرده و یا عصاره نامیران و یا آب گنداب بسره و کندنه و یا اشهد لعصاره روح حل کرده و یا عصاره سداب بسره و یا عصاره بزرگ نخود و یا قنطاریق
بعصاره کرات و یا رب البان و یا صدف مع لحم او کوفته در سرکه حل کرده و یا آب شمیرا بزرگ میخلان و کذا آب کباب کافور و کذا عصاره بزرگ سبب بسره و
کافور و یا آب است بلخ مرغین گل و یا پوست بینه سفید آب کشتن سبز و یا آب برگ بلخ خون و یا آب شجره ابی الکاسیا یا حلزون بری بسره سائیده و یا آب
سوفالقیون براه قاطح رفات است و کلبه گل مع سفوف ناما رخام برابر بوده آب سوط کون بنفول از ابل بند و معمول در الد مخم است و مؤلف کاسی برین
بعضی روید دیگر مثل کل منسی و صمغ عربی و کافور حل کرده و در سرکه و سرتیغ الاثر یافته و یا کندنه فیون کافور هر یک یک حبه آب سائیده و درینی چکانه
و یا کافور سوخته پوست تخم مرغ سوخته اقا قبا از سوخته در سرکه سر کرده پوست انار ترش کندر و صدف سوخته شامخ مغسول هر یک یک حبه و کافور سبب خرد
کوفته بختی آب روح و درینی چکانه و اگر کافور چهار انگشتیون کندر و صدف سوخته شامخ هر یک درم قرطاس مخته ناز سوخته شنبلیلی بزرگ و در سرکه
سوخته عصاره حبه اتیس کلنا درم الاخون سرب کباب درم کوبند و پنبه و عصاره کوبه با درج و عصاره لسان الحمل بشترند و خشک کنند و سبب چنبن کنند پس
قرصها ساخته نگاهدارند و بوقت حاجت بخیزی مناسب نموده و درینی چکانه خون گند از برینی باز دارد و اگر قرطاس مصری سوخته پنج مثقال باز در سر
سوخته در سرکه سر کرده ده مثقال شنبلیلی اقا قبا هر یک پنج مثقال عصاره حبه اتیس ناز سفید سوخته هر یک هفت مثقال رابک سبب هر یک
ده مثقال کافور قصیوری پنج مثقال کشتن سوخته هشت مثقال کوفته بختی در آب بانگ آمیخته سوط سازند عاف قوی را قطع کنند و اما شنبلیلی
پس استنشاق آب سرد مزج بسره کافور است و اگر در آب آله بسره و آب کشتن سبز صمغ عربی و فیون قدری آمیخته استنشاق نماید رخام
که از الفتاح دین رگ بینی باشد سفید بود و کذا عصاره ملج و کذا عصاره کد آبشک شتر سوده و کذا نازج و کذا اخبار الریحی و کذا کبابا هر احد نافع است
و اما قنطاریق بگیند فیتله در سیاهی داوات آلوده نازج سوده بران پاشیده و یا فیتله سفید تخم مرغ آلوده قدری کافور سوده بران پاشیده و درینی
و الاضار عصاره بزرگ قرص و شجره خرگوش و بکرین خر خشک یا تر و عصاره کدنا و کندنه فیتله سازند و آنچه مجرب است فیتله رسوت سوخته و یا آب سبب
و الاضار فیتله از اخبار آسیا و دقاق کندر و صدف بسره که سفیدی بینه مجرب شیخ الریس است و همچنین فیتله از نازج و کافور سوخته و قنار کندنه آب
بادر و کزنک فیتله گلاب تر کرده و رطله طار و صبر آلوده و یا فیتله در آب گندانه کرده نغاح خشک سوده پاشیده و یا فیتله از سفنج و زفت گدخته
در سرکه تر کرده و یا فیتله از نسج عنکبوت و قنطاریق و نازج و اندکی زنگار بکار بریند و بدون زنگار مجرب سر سندی است و بقول صاحب کل بر سر سبب
اول مسکوی باریک کوفته در سرکه سرشته بر فیتله کتان مللا کرده و درینی نهند و یا فیتله از شیم خرگوش و کندر و صدف که بکنیده می باشد سرشته باشند
آلوده و الاضار فیتله نازج سوخته و جوز فیون یک جز در سرکه آمیخته و یا فیتله پوست بینه سوخته در سیاهی باز و مخلوط کرده و فیتله نوره مغسول
بسفید بینه مجرب است و یا چکنری گلنا را در صمغ عربی یا فیون سوده فیتله کاغذ سیاهی آلوده و در بران پاشیده و درینی کندنه و یا فیتله از نسج عنکبوت
و قنطاریق با سرکه سرشته ساخته و درینی که بریند و یا بقول قرشی فیون بر لاج درم خبار آسیا گلنا را زود و واحد نیم درم سوده آب بکرین خر شسته بنامه
آغشته و درینی بکنند و کلاب کافور بریشانی لطخ نمایند و یا قنطاریق و تراب کندر و رطله طار و زبل حمار تریا خشک بیشتر خرگوش باب کدنا یا آب بادرج
یا آب خر فیتله ساخته و درینی نهند و یا فیتله از کد آسیا و کندر و دم الاخون و شب میانی آلوده بعمل آرنده و الاضار قرطاس سوخته پوست بینه سوخته
که مجرب گیلانی است و کذا غری السمک خسته و مثل کافور سوده بسره که کندنه و فیتله همان آلوده و درینی نهند که فی الفور قطع رعانه کند و یا بقول شیخ
فیتله خر فیتله کتان در سیاهی آلوده باز و حرق مطنه بسره که شب میانی و کافور آغشته درینی نهند و اگر باز و شب میانی گلنا نشانسته صمغ عربی سوده
بر فیتله کاغذ که جدا و تر کرده باشد پاشیده و درینی بدان نیز مجرب است و یا قنطاریق و سیاهی خرگوش خاک کندر که برین پاره آب گنداب بشتر و فیتله

در بینی نهند و یا باز و سوخته در سر که سرد کرده و داشته زراج سیاه چهار شنبه شبانی شش ماشه کاغذ خوریک دانگ فته بجهت فقیله که آن اجصاره گریز آلوده درین گرد و اگر نهند
 در بینی نهند و یا فقیله بسره که آغشته بزیره سوده آلوده و یا بقلطظار آمیخته در بینی نهند و کذا فقیله بزرگ سرخ سوده و کذا فقیله صدق مع لیم و کوفته و کذا
 الفیه در آب کشیده سبز برشته لنبثیه آلوده و کذا فقیله از کلخ ساخته و کذا از قنده ساخته در بینی گذاشتن نافع است و اما الفوقیات حشمتش آنها سوخته
 یا در بارچه که آن بسته بسوزند و خاکستر او سوده در بینی دهند و ایضا خاک سوخته در بینی افشانند و همچنین غبار آسیا یا غبار گل خرفه سفید یا قوره
 و همچنین قشار کندر و کاغذ سوخته و شاخ بز سوخته و زراج مساوی در بینی دهند و کذا که است نرد لب محبت مسوق مجرب کبیر زنگارک و روزه کرده تجرید
 گل و نمایند و اگر آن گل کمال باشد جید تر بود و سر آن بپزند حتی که در سایه خشک کنند و بوقت حاجت مثل غبار ساییده در بینی نفوخ نمایند
 که فی الفور رعات بندگردد و یا پوست بپینه سوخته بعمل آرند که مجرب است و بعضی گفته بپینه درست را بسوزند تا سفیدی آن سیاه گردد و باریک ساییده
 بانوبه در بینی دهند و ایضا چراتیه و گل نسرتین و تخم گل و قورنشل بر واحد درم مرز و بر واحد نیم درم اندکی مشکک کافور در بینی ایام متوالی بدین
 و نفوخ قرن اصل و قشر بپینه بسد و کبیر هم سوخته مساوی نرم سوده و کاغذ سوخته و دوع محرق سوده نافع و نفوخ پرتاوس سوخته سوده و عجیب بز
 در جیس عاف و یا دارالی سنج را با خون عاف آغشته و سوخته خاکستر آنرا در بینی دهند یا کبیر با سوده و یا بشد مر و یا بد ساییده نفوخ نمایند و کذا کند سوده
 یا گریز خرنشک سوده نفوخ کردن مجرب است و نفوخ شنبکانی و نشاسته مساوی مثل سره ساییده نیز مفید و نفوخ اختای بقبر محرق مسکن است
 است و سره قاطع رعاتی است که از حجاب مانع عارض شود و اقوی ازین زبل حمار محرق است و نفوخ قشار کندر و قرطاس مصری سوخته زراج سوخته
 دم الاخون غبار آسیا جمله مثل کحل ساییده مجرب حکیم عابد است و کذا دم الاخون گل رومی صمغ عربی کوفته بپینه در بینی دمیدن مجرب است و نفوخ خاکستر انجیر
 پرتاوس مشول محبت بجای مجرب همچنین خون خردس خشک کرده در بینی دمیدن مجرب و یا کاغذ سوخته پوست بپینه مرغ سوخته باز و سوخته
 بسره که سرد کرده پوسته انار دلائی صدق سوخته شاخ عمدی مشول خر مهره سوخته بر یک ماشه کاغذ خوریک نیم ماشه نفوخ کنند و یا دارالی سبز که سوخته
 صمغ پز سوخته شاخ گوزن سوخته دم الاخون غبار آسیا بر یک ماشه بکار بریزد و ایضا نفوخ شنبکانی و سره و کذا که نفوخ شقایق و اگر گل مخنوم
 شب عصاره نجیه اتیس گل فور در بینی دهند رعات قطع کند و نفوخ قلع قدیس مع کافور سوده و یا باز و سبز سوده همین اثر دارد و یا وفاق کند دم الاخون
 از روت باریک سوده در بینی دهند و یا کبیر با گل سنج کلنا باز و برابر نفوخ نمایند و کذا خاکستر قرطاس و علف محرق مطلق بسره که دم الاخون و لور
 و زراج سوده قدری در بینی دهند و بعد فقیله در سفیدی بپینه تر کرده در روای مذکور آلوده در بینی نهند و یا کاغذ سوخته دوع سوخته که یک جز و قلطظار نیم جز
 باریک سوده در بینی دهند و یا زراج مصری کندر و باز و سوخته در سر که سرد کرده و قلطظار سوخته مساوی باریک سوده نفوخ کنند یا فقیله یا پارچه که آن کرده
 بز و در سر که تر کرده باشند بدان آلوده در بینی نهند و اگر کلنا باز و افیون گرد آسیا کافور دم الاخون که با همه او دید مساوی نرم سوده اول بینی را بکباب
 بشویند و قدری از آن بانوبه در بینی دهند و جیس عاف از مجربات حکیم علوی خان است و ایضا قشار کندر نشاسته دم الاخون صمغ عربی و نشاسته
 سوخته گل مغزه گل شاموس کافور شاره آنجوس حفض شاخ بز محرق اویم محرق گرد آسیا باریک ساییده بدستور استعمال نمودن از مجربات حکیم
 محمد ادوی والد حکیم مروج است و حفض یکی گل از منی که سوخته یا ریچه سوخته کاغذ سوخته آله خشک فیون صمغ عربی کثیرا که برای سوخته طابیر
 بریان کوفته بپینه نفوخ کردن از مجربات فقیر است و یا قلطظار نیم جز و قرطاس سوخته سدق سوخته هر یک یک جز و بسیار باریک ساخته در بینی دهند و اگر
 شب یانی قلطظار سوخته قلع قدیس زراج شاخ کاو کوی سوخته دوع سوخته مشول باز و سبز سوخته مطلق در سر که کافور کاغذ سوخته باریک ساخته
 در بینی دهند رعات شدید را بند کند و بایندوس کوید که سره یک جز و شب یانی باز و گل رومی کد نیم جز و کبیر با ربع جز و مثل غبار ساییده
 بلخ سبز و آب اس کد یک جز و آب کشیده نیم جز و چندا که مضافت ادویه باشد صلا یکنند تا غلیظ گردد و شایف ساخته خشک کنند و وقت حاجت
 ساییده بطریق نفوخ استعمال نمایند و طامی کل بدن بگل در آب سرد برشته خیل نافع است و گویند که نفوخ برگ سداب یا برین تخم آن سوده و کذا

برگ خشک بجزه سوخته و کذا خون خشک که بر تو کذا برگ خشک که دو کذا اکل آن کذا گلنا رکنه و کذا ابروی سوخته و کذا اناز و شل غبا سائیده
و کذا اناز و حرق و بلوا و حرق مطفی لبرکه و کذا ارنج سوخته و کذا ارنج حرق و کذا القوم سوخته و کذا اکثر خشک میان باریک و ده و کذا پوست بقیه که با و دوع
سوخته و کذا کب ماخو سوخته و کذا زیره که فانی سوخته نیز هر واحد قاطع رعا ف است و نفوخ جبر احمرومی سوخته محرقه بدی است و این قرص نیز محرقه
قرطاس محرق ناز و اقا قیام الا خون نراج شب یامانی مساوی باریک سائیده باب آس سبز قرص سازند و خشک کرده باریک دوه نفوخ نمایند
و بدانند که هرگاه نفوخ استعمال نمایند ساعتی بپننی بگیرند و آنچه بسوی دهن نماند شود و از خون تبرق نمایند و باید که نفوخ با بنوبه نمایند و اما مضادات
و اطعمه بگیرند آب برگ بید و برگ انگور و برگ آس و گلاب همه را در کوزه خرقه که تان تر نموده بریشیانی گذارند و کذا مک جمیع او ویه بار و قابض مندر محرق
بگیرند و در عصارات بار و قابض مثل عصاره اطراف بید و عوج و شناخ انگور و برگ امرو و دوی و عنسی الراعی حل کرده ضماد و طلا نمایند و ضماد برگ طلا
و کرم و کشری و سفرجل و گل سرخ تازه بکنند و اندک آرد جو رشته و کذا اطلای را سبب همه کل ارنجی اقا قیام آرد عدس گلنا رصندل و کافور و قدری
افیون مجرب حکیم عابد بپزند و است و با کل لسانی مغز تخم که در اکثر خشک که با خشک بریشیانی ضماد نمایند و اگر رعا ف شدت نماید عصاره بقیه
کل ارنجی آرد عدس گل سرخ آرد جو صندلین گلنا رفا سبب برگ برگ بید برگ خشک شش راج مصری فلقطار حرق مساوی کوفته بخیته با برکه بپزند
رشته بجزه بیا فوخ ضماد نمایند و یا بقول مسیح و حجابی آرد جو طمی گل ارنجی اقا قیام عصاره بقیه اتمیس گلنا رصندل اندکی کافور و فیون لبرکه رشته
بر و بریشیانی طلا نمایند و طلا می پیچیدین محرق نخول در سفیدی برفیه رشته مصطکه کند بران پاشیده و یا جسدین عدس گل ارنجی نافع است و اگر
بر الفجر در آب رشته بر مخرب گذارند و در داخل آن لطفوخ نمایند رعا ف را قطع کند و یا بقول صاحب کمال اول آب شدید البرد بر بریزند و گذارند
نازوی سبز پوست انار گل سرخ مکدیک جعدس قشدر و جز و حفض برابر همه سائیده در آب آس گلاب رشته بجزه بیا فوخ ضماد کنند و اگر خرقه که تان
که بر سوخته کرده باشد تر کرده بزرگ نند قوی تر خواهد بود و یا لوبیا سائیده مطبوخ لبرکه ضماد نمایند و ما گل ارنجی عصاره بقیه اتمیس آرد عدس رود و گلنا
مکدیک جزو کافور و فیون مکدیک جزو باریک سائیده لبرکه رشته ضماد سازند و گویند که هر گسین که بر تر یا خور سوخته لبرکه بر حوالی سببی طلا کردن
بمعطل است یا آرد عدس رود و لوبیا صندل خطمی پاک کشته و قدری کافور در آب آس و سرکه رشته بر سر طلا نمایند و اگر در جو که و گل لسانی المیه بربک سائیده
نشاسته صندل سرخ کج گفته گل اجاع هر یک نیم توله کافور و فیون هر یک یک شمشه با سرکه و گلاب یک بن یا اکثر نیز بریشیانی و تارک موطلا نمایند از مجربات
عم حکیم شریف خان صاحب است که کذا لک نشاسته صندل سرخ گل لسانی لبرکه و گلاب سائیده بریشیانی طلا کردن و الیفا عدس رشته صندل سفید
خطمی یا شلیح و اندک کافور با آب مورد بر یا فوخ و پیشانی طلا نمایند که حرج است و یا صندل سرخ تخم کاهو آب کشنر آب خیار آب خرفه کافور
شاهزاده و مساوی گرفته طلا نمایند آرد جو گلنا راقا قیام عصاره بقیه اتمیس فیون صندل سفید از هر یک سه دم کافور یا نگی بگلاب سائیده بریشیانی
ضماد نمایند که برای رعا ف قوی تر و حرج است و یا اقا قیام نشاسته گل ارنجی گلنا مساوی کوفته بخیته آب مورد یا آب کجا تا کجا آب برگ باریک
رشته طلا نمایند و ایضا ضماد برگ آس سائیده کذا گانا با آب بازننگ کذا صدف مع کج و کوفته و کذا اخبار آسیا و کذا استخوان سوخته لبرکه بخیته
و کذا زریل حار و خشکی بزودی برفیه کذا فیون بگلاب حل کرده هر واحد نافع است و کذا المیه ریشیر نیز نموده و قوی تر از این است که آله کل بشود و و خانه
آمین اگر آن آرد نخود بران هر یک هفت ماشه در آب گل سدا گلاب سائیده ضماد نمایند و اما شحموات سرگین خرنازه شمیدن نافع است و کذا گلاب
کافور و سرکه و صندل لوبیدین و کذا شمش را رنج منتزاع کذا شمش کافور تنها و کذا شمش جدی بخور نافع و اما حشما یا پس بریشیانی و لبره جاروب بپنیه بروک
و یا سائید که از نبات برمی آید یعنی را بریزند و حکیم بقول شیخ در رعا ف صحت کس از غلیان حرارت شدید یا الفجا شتر این لابد است از فصد مرو
باریک مقابل منقر سال از اجرامت منقر شمشه ضعیف و بر پستان مقابل خلینک بلا شمشه طو کاسی با خراج خون از فصد فیفان یا از رگ کتفی چندان حاجت فتم
که گشتی کند چون بودی بقیه که درونی الفور ساکن شود و این در رعا ف شدید جاف بر کار بر بند که واجب است که فی الفور مبارک است که در چون باشد

رعا ف

رعاف و خرا حساس نماید قبل از آنکه قوت ساقط شود و اگر محض شد یعنی بقوت وضع شدید نباشد لیکن بقطرات و یا نبوب است باشد درین صورت واجب است که اخراج خون از فصد اندک نیک بمرات متوالی نمایند و هرگاه فصد کم مبلغ کنایت رسد لازم است که تغلیظ خون متوجه شود بدین جهت و او را یابد آنچه منخلط او بود و اگر چه سرد نباشد مثل غنای حجامت بر مقدار دست و دم غالب برت ندارد بلکه واجب است که اولی اخراج از فصد او را بجا بیاورد و اگر چه استعمال نمایند و نهادهن مجامع می شرط بر کسب اگر عاف از طرف راست آید و بر طحال اگر از یسار باشد و بر سرد و اگر از جانبین بود و از اهل معالجات است و ایضا واجب است که اطراف به بند حتی که خمیستین قدیم از ساق و پستین سرد و گوش بنیابت نافع و لازم است که نطول بسیار آب سرد کنند و لباس است که احتیاج بنشانیدن انسان در آب بار و برفت افتد حتی که اعضای او بسبزی گراید اگر نفعی مثل نزال و شوخخت و ضعف قوت نباشد و اگر بر سر او آب کشته حرف یا آب محلول بسر که غلاف می نمایند و بر سر او سیاه سرده برف می ریزند حتی که خدر آرد لیکن گاهی ریختن آب شدید بر خون را در اغشیه و ماخ مجز و معتقد میگردد پس فرط او نشاید و بیشتر ضرورت بقائل قویه رنگاریه افتد و آب با درج مع کافور و بومبئی با خاص بوزن درم سه واکند و کمتر ازین نیست که آب برف سرد کرده درین گیرند و بدانند که اکثر انسان در رعاف زنده می ماند تا آنکه میزاده از است و طلق است و هیچ طلق خون از ان خارج میشود پس می میرد و بیشتر غشی که از ان واقع میشود سبب قطع رعاف میگردد و اما اغذیه مرعوف عدسیه بسیار با بسر که با محصر و مانند است مثل سمانیه و تفاحیه و حصیه و سماق و در جلیه که با سرکه و غیره فرور است بار و یا الطح و با فعل بر برف سرد کرده و نیز با اغذیه موافقه مناسبه برای بر عوفین است و لیا نیز مجود است و کذک شیر برای جوشیده تا آنکه غلیظ گردد و بیضه جوشانیده برای آنکه مستند رعاف بسبب صفرا و بیت خون باشد مفید و ترشها بیشتر بعضا جان عاف مفرت میکنند بسبب آنکه در آنها تقطیع و تطهیر است پس بقول حکما شفا در مجوزین احتمال نمایند و آنچه در ان قبض مع حموضت باشد اختیار کنند و سرد کرده بعمل آرد و رشته بنا بر لزوم و تغذیه او و هفتا نخ و ملوخیان بجهت تبرید آنها نافع در عاف که سبیل بحران باشد اگر افراط کند شوربای چوبه مرغ دهند و در ابتدا اسوق شعیر یا مغز نان خشک آن آب که شربت نیل و زعفران کرده بدنند و او ساد او گفته که رعاف و جمیع اقسام نرف الدم که با سهال باشد یا نبفت یا خیر آن سرگه افراط کند در ان احتیاج تبغذی الحوم می افتد تا آنچه مستفرخ شده بدل او گردد و عوف سقوط قوت نماید و عادت مذاق و چنین صورت است که امر میکنند ترغیه آن مرصباح منع بنمایند از ان در عشا الا بهنگامی که ضعف بسیار باشد در صباح و عشا خصت میدهند و خوردن جنرات و نان طب نیز منفع گفته اند و گویند که از کثرت اکل کر سنه رعاف پیدا میشود و بقول صاحب کمال با وجود علایجات مذکوره ندرت بر غلیظ خون با غذیه غلیظه مثل خبثه معمولی با درونشاسته و برنج محلول بشیر و بیضه شوی استعمال نمایند و چونی کسان را از آنجا که رعاف بسیار عارض شود و همی غذیه دهند و نیز تازه و لبا و لحم حلال را بر سر کنند هم مطبوخ بشیر خا سازند و بقول شیخ جماعتی از مجربین زعم کرده است که در ماغ ماکیان از افضل غذای ایشان است بلکه از افضل و است برای کسی که رعاف او از ضربه و سقطه باشد و لیکن اجب است که در ان افراد نمایند و بمرات متوالیه استعمال کنند و شراب از جهت آنکه تقویت می نماید نفع میکند و از جهت آنکه مویج خون است مضر بود پس اگر بسوی و اضطرار از جهت تقویت باشد قدری مزوج استعمال نمایند و چون خطر بسوی او نباشد و رعاف با سقاط قوت ناسخاند نوشیدن او نشاید و واجب است که محافظت نمایند و بر پشت خواب نکنند تا چیزی از خون بسوی شکم نازل نگردد و بخند نشود که نفع معده پیدا کند و ضعیف گردد و پیمان غشی نماید و هرگاه چیزی نازل شود و او اسیکه در معده باشد قوی نمایند و مبارکیت باین کنند هرگاه نزول او بسوی معده محسوس گردد و اگر از معده با معا سجاوز کرده باشد حقیقه نمایند که بسرعت خارج شود و در معده و امعاباتی نماید فهم خلاصه کلام طبری درین مقام است که گاهی رعاف کثیر مع لبا سیر الف حادث میشود حتی که ضعف و تغیر رنگ پیدا میکند و علا جش و الا انکه کاه و جذب است بسوی خلاف جهت بفسد اگر قوت تحمل باشد و حجامت سابقین وضع مجامع تحت ثدیم بغیر شرط و پستین سابقین با یدن قدیم بجهت بقوت مرض نظر کنند اگر احتمال استفراغ نماید بطبوع فتمون تغذیه نمایند و از اغذیه غلیظه بریزند و بر وجه سرخ و تیه و تدر و اگر مکر باشد و الا انهم حلوان بیضه نیز شربت افصا روز نند

و از الباقی سموک و نمک سدر و گوشت شکار خنجر نمایند پس گرم رعاف بوا سیری ازین تدبیر منقطع نگردد و کبیر فلق قدس لفظ رواج مساوی و دوا
چینی مثل نیم خردان کافور مثل ربع جزوار اجزا آن جمله بسایند در سرکه که گفته عمل کرده و قتیله ساخته در بز و تخم زنبق و اگر خون بند نشود آب سرد
بر سر زنده تا آنکه مری در داغ محسوس گردد و سفیداب یا آبک سرکه حل کرده بریشانی ضحاک و سازند و حجام زیر پستان بر نقره نمایند
گرم با همیا بنهند و این سرد علت چون قرار گیرد و رواج بعضی احتمال نماید بر روز صبح حب مقل یک نیم گرم یا دو گرم و تا سه گرم
اعراض ناله از آن بدیند و گاهی عاف نیز ازین سبب باعث گرمی مزاج و داغ انشسی در آفتاب یا از مریوب سماک یا از حدت
و عروق حادث میشود بواسطه انفداع عروق پس اگر عرق منقطع شعبه باشد قطع رعاف سهل بود و بهتر در مزاج و داغ و شکر
داگر بزرگ باشد در قطع او تشنه بود و کثرت خون بحسب استیلاى بدن باشد و طریق معالجه این همه قطع سبب است و اگر
بحران باشد اعانت بحران نمایند بعد تعدیل مزاج علیل کنند اگر متعیر شده باشد در مداوات و طریق تطهیر بطور امراض حاده
غذا اختصار کنند و باصلاح او بر داند و اگر در مزاج مریض حدت باشد بر تسکین تعدیل و تبرید زیاد نمایند و فصد قیبال کنند و قتیله
و سرد و باز و دساق بر بندند و اگر فاکند نشود حجام زیر پستان ننهند و از اغذیه بر سماقیه و حصه سیه و جو خیر مرغ و نروره اختصار در زنده و حجت
و برگ بازنگ سرد و آب یک یا سه در آب بنزند تا ماهر شود و آب و یک تل صغیر بکشد و بر آن دهن سرد و که در روغن گل قدری جزو السیر خوشا
قوت او در روغن ظاهر شود و از ده درم تا بیست درم ریخته حقیقه بچمال آرنج و آب و آینه و آینه بقدر سردم از آن سوط نمایند و احتمال قوت
ند که در شکر و بهر انواع رعاف جز است این سیار را در سیکر که خوی اسماک سوخته مثل آن کافور آمیخته بسرکه مخلوط کنند و قتیله بدان آلوده در
فی الحال رعاف منقطع میشود و من دیدم که در زمان صیف از نشاندن در آب سرد این رعاف بند میگردد و چنانچه واصل فکر کرده اند که
با حذر آن و کافور بسایند در سرکه برشته چهارم سازند هر وقت بپونید در قطع رعاف مجرب است و گاهی رعاف بسبب شکافتن سیر
سراحت میشود و این اگر از گردیدن نوعی از حیات افتد علاجش آنست که خون را بکند از ناله بسیاری خارج شود و بعد از آن مریض را
کبیر یک قتیله تا یک نیم قتیله رود و فصد بر بندد و تخمین را بدان طلا نمایند و شمدن او امر کنند و بعد ساعتی دفع ترش گاو بیایند و در
نشانند و اگر قوت مریض احتمال نماید طریق صدغین او قطع کرده داغ دهند و ساعتی در آب سرد بنشانند و مفضل ز سرکه گفته امر کنند پس اگر رعاف
تریاق یا بهتر تریان منقطع گردد و خلاص و مر جوبود و اگر رعاف تیریانی در امراض بیانی افتد علاج نه نیز در بنا بر فساد و جمیع اخلاط و اگر خواستند طریق
تسکین چون اصلاح او مسلوک نمایند و فصد و اسهال و مثل انخیال تعرض نکند و رعاف بحرانی که در امراض حاده افتد چون بحران یخ با
بسیار محمود بود و کذلک سهال قذف پس سرجه ازینها افراط نماید قطع آن بر داند و جالینوس گوید که رعاف تیریانی را علاجی نیست الا با ناله
و ستن اطراف و وضع حجام بر براق و الطالکی گوید که رعاف هر چند که باشد اگر مخالف دم طبیعی بود و قوت ساقط نشود قطع او جائز نبود و الا وجه
باشد پس فصد قیبال از هر دو دست بگیرد اگر رعاف از هر دو جانب باشد و الا از دست مخالف و منغشات و مهند و تبرید بر طلا می کشند و کبیر
استنشاق شکر کافور نمایند و میدان طلا کردن خاکستر جمه مویها و بر گیس با و کذا نیز مایه با و کذا از بره بسرکه اگر بکند و از مجرب قاطع نیست که بکند آب
بلخ سبزو آلباس جزو حدیک جزو آب کشتیز نیم جزو با سیم آمیزند و اشد یک جزو شنبه و گل انشسی هر یک نیم جزو دیگر مارچ جزو سماکیه با بهائی کوره که
این شد تسقید داده شیاغ سازند و نزد حاجت سوده استنشاق یا نفوخ سازند که بهر طریق مجرب است مخوردن براده شاخ زنگاوشه و سستون
قطع رعاف متشکل شود حجام بر طحال بکشد و قنارند و اطراف بنزند و از طین بریدن طلا نمایند و اگر ازین منقطع نشود اما جمالی برود کسی که بعد ازین
افعی عاف کند و قطع طالاک گردد و خصوصاً اگر خون و منجمد نشود و از کلام حکم علی مندم میشود که رعاف اگر چه در بعضی حیان بشیر بعافیت بحران بر
امراض شد لیکن اکثر آن چندان افراط میگردد که بسیاری را طالاک میگردد و علل آن معروفة در رعاف تصعب قلیل النفع بمشاهده رسیده و فاعلی از

علاج

مرطبات مشهور گشته چون رین تامل کردم رطوبت را غیر شدید المنافات در اینجا نمی بینم بلکه گاه حدت خون و حرارت و ناریت آنرا داخل عظیم و در افراط عفا
 میباشد پس برای من جواز استعمال مرطبات در آن قرار یافت در عاف قوی صحت الحلاج روغن بنفشه یا دام بانگ مسکه فائق تازه مغز کوه کرده
 باستنشاق آن بکر بکر لیل منم و دم و دست نشانی اول خون کم شد و در مرتبه دوم زنگنه ن مائل بسفیدی گشت و حرکت سوسم محتسب گدیر بعد از آن
 در مساجد بر سر کراف سخت باین امر قرار یافت و بجای تقصیر بکر و فقط در عهد حکیم علوی خان بسبب وقوع جنگ عظیم بلاد هندوستان اولاد پادشاه
 اوزنگ یب تیغ بانی عارض شد بجران بر عاف میگردد و در عاف سه روز یا چهار تا هفت روز می ماند و در هر روز خون یا چهار بار جاری میشود و هر کس
 که عاف او بتدریج میگردد و خون از خود محتسب میگردد و بصحت می یابد و هر که جنس آن او بتدریج برود و در هر روز خون یا چهار بار جاری میشود و هر کس
 خلاصه این و قول اخیر اطلاع متعلم جواز استعمال مرطبات در عاف و منع جنس عاف بجرانی است فتنه

تدبیر عفا

گاه ضرورت بر عاف آوردن می افتد و خصوصاً در امراض حار و دماغی و در هنگام کثرت خون و منع مالمی از قصد و عند نقل راس از جهت قدا المی رعات اول
 شناخته اند تا بدان بسیاری از امراض که در عافیت آن اعتیاج بر عاف سائل بود علاج نمایند و از تدبیر تعریف و عند غی باطراف نیات لیل خشن است
 خصوصاً آنکه برجات او خردید مانند زهره و در هر بنده بقبله برگ درخت لزان اندرون بینی میخارند و شیاف معمول از تفاح او خرد و بودید و شتی و کذا از
 گل انجوه و کذا از قند و ایضا از او پخته حاد و مفتوحه مثل کشمش و مویرج و زعفران کوفته زهره و گاو سرشته فیتله ساخته اندر بینی را آورند و گویند که شکر افروز
 و یاسمین بری و در خشک شایانک بقوت ملام رعات آور و کذا نام شما که در صبح سرداب و آب مرزنجوش سوطاً و اکل گرسنه و اولاد عفا

زکام و فتره

و آن الصباب فصول دماغی است این هر دو مرض با هم مشترک اند زیرا که سبب اصلی علت احد است یعنی در هر دو وسیلان ماده از دماغ میشود لیکن نزد بعضی
 اطباء آنچه بسوی حلق و سینه نریز و با سوزن مخصوص است و آنچه از راه تنی نازل شود با سوزن زکام و بعضی این هر دو را نزل نامند و آنچه از راه تنی قوی و بسیار سرد تر
 فرود آید و منع حس ششم نماید و بسوی چشم جلد و وجه و با جمله بسوی مقدم اعضای جریز از آنرا کام خوانند و قیاس نزله دماغ مانند قیاس تنی ضرب است محض
 و نزله کردی است سبب اکثر امراض میشود و چنانچه گاهی لطوف حلق و در هر بجانته می آمده جاری میگردد و اگر قوی در آنها پیدا میکند و بیشتر است که از آن
 تولد میاید و گاهی بر عصبیه می اعضای جدید جاری میشود و گاهی از آن متولد میگردد و ذوات الیه و ذوات الحسب و سل خاصه و لایسما چون نزله جارفا
 بود و او با جاع معده و اسهال مسج گره شور یا ترش باشد و ایضا از آن قویج حادث میشود خصوصاً از مخاطی خام لزان که کذا که سبب گرم گوش و صد و وجه
 و خشک صبح دندان زرد و شقیقه و خدر و جهم فالج و دار الفیل و دیگر امراض میگردد و اگر ترنج نزله فتره در فک او از حمایت صعب صدراع شد و قشر روی می باشد
 و سبب این مرض بقول شیخ با حرارت مزاجی است خافه یا خارجی از آفتاب با وجودم با قربتش یا گرمی حمام یا بوییدن او در گرم مثل مشک
 و چند روز عفران و پیاز یا اش و غنمای گرم بر سر که چون دماغ عارض گردد و رطوبتی گردان بود بگذارد و وسائل سازد و بسبب سخونت دماغ از چینیج
 نیز منجذب گردد و نازل شود و از خوردن اشیا حاره حریفه مثل ثوم و بصل خردان مانند آن نیز افزند و یا برودت مزاجی خاصه یا او را خارجی از
 غسل آب سرد و هوای بار و یا شامالی کشفه ظاهر هر که بسر رسد و منع تحمل رطوبت و دماخی نماید و از طریق عفر بیرون کند و خصوصاً چون بزوزان بر بنده
 کند و لایسما وقت تحمل دماغ از حمام یا ریاضت یا غضب یا فکر یا نماند آن و گاهی از فصل تحمل اسام حادث میشود که بدن را بر لای قبول گرمی سرد
 مهیا بسازد و نزله پیدا میکند خصوصاً بعد فصد بسیار و چینیج رسوز مزاج حار که لائق بدن گردد و از داخل مصیای حدوث نزله گردد و برودت مزاجی
 به گاه قوی شود و مسج گردد و چنانچه در مشاخ که لضع نمی باید آنکه در غایت صحت مزاج و حرارت او سند جهت آنکه چون بسوی دماغ نبرد و در مشاخ و عفا
 و باغ غذا برسد و بسبب آنرا آنچه بسوی او نافذ شود در آن تمامه مضم نگردد و با فاضل میباشد و نازل میگردد و ایضا بهر بخار که مشکاف شود مستعمل میباشد

کرد و چنانچه بخار متعده بسوی متعده تمام را عارض شود و کذا لگت همی این طویبات در دماغ بسبب تروا متلا و تخمه و خواب بر طعام کثرت نماید و در اکثر اوقات
داخلی و خارجی بر وجه نشود و نزله زکام پیدا نگردد و زکامی که از اجتماع دو سبب باشد قوی بود و سمرقندی و غیره اسباب چندین این مرض شست نوبت
بیان نموده چهار نوع از سوز فراخ و مانع و اوجان است که مسطر شود و چهار قسم دیگر از امتلا می خلط از اخلاط اربعه در جمیع بدن ارتفاع بخارات خالص از بدن
بسوی ماخ پس اگر بخارات صغیر غالب باشد زکام نزله زکام صفراوی گویند و کذا لگت حسب غلبه خلط موسوی و بلغمی سوداوی نامند و در اطالی گویند که سبب
زکام یا از داخل بود مثل تنقیق و مانع که آنچه از فضول بسوی آن متصاعد شود بسبب کثرت آن دفع کند و غصبت غم و آنچه نفس حرکت نماید از خارج
باشد مثل متقابله با بار با فعل از دروغ حرام ششم رواج حاد و غیره مثل سپین و گل سرخ و حمل بار گرگان و سختی حرکت و تغییر قرار که بر سر باشد و بدست در بخار
از اسباب سابقه بود خاصه بر آنکه خلط را ساکن نگردد و حرارت را حبس کند و بیشتر عرض نزلات انفرج بر طبع مشایخ را در خریف بر مریح و بلدان است
و جنوبی هم میسر و از امراض مخوفه است اگر بسوی ریه فرو آید داده جار جاد باشد و البانزله را ام الامراض می نامند بجهت آنکه داده و باعث اکثر امراض
بالذات و یا بالعرض و ایضا شیخ میفرماید که زکام نزله حادث از سردی بیشتر از آن افتد که اگر می حادث شود و صاحبان فزاج گرم گشته اند و استعدا
برای قبول اسباب خارجی فاعل زکام از صاحبان فزاج سردی باشد و اصحاب فزاجه کثر این امر عرض کلام و نزله حادث از اسباب برانی نسبت
با صاحبان فزاجه سردی هستند چه در دماغ بارد و آنچه از غذا بان میرسد نفج نمی یابد و آنچه از آنچه بسوی او متصاعد میشود تجلیس نمی پذیرد بلکه خدا فاضل
می ماند و بطریق تنگیس فضول غذا را دفع میکند و بخارات منقلب بر طویبات بوده نازل میشوند مثل قرح و انقبیق و ریزش نوازل بر ایشان و ام
می نماید و نزله گاه غلیظ و گاه رقیق مائی و گاه حاد تلخ و شور و گاه ترش یا بد طعم یا بی طعم و گاه حار و گاه بار و کسب اختلاف مواد و حال نماید و غیر
طبیعی و فساد از روی توام و طعم و کیفیت لموسه مختلف میباشد و بقول انطاکی خبیث ترین الوان و نزله بار و سبزی است پس ساهی و حرار از روی و
و کلام انان است از غذا و امراض آن مفضی مثل بالیو است بسبب جفاف اعصاب بخروج ماده و گاه همی از امتلا می همی این باشد پس اگر درین هنگام
بچشمین باشد حکمت عظیم بود و استعداد برای او واجب گردد و الا امر سهل باشد و علامت اول تساوی نبض عظیم در دموی و بلغمی است و ستهوق در غیر
این برود و علامت ثانی بچشمین است زیرا غیر سیاه و نزله بار و از تب نفج می پذیرد و حرارت تب متفاح نمی یابد و نوازل امراض فی وقت وزیدن باد شمالی
و خصوصاً بعد هوای جنوبی کثرت می پذیرد و ایضا و فصل مستان و خاصه چون بعد آن تابستان شمالی باشد که در آن باران کم آید و خریف جنوبی
با کثرت باران باشد و نوازل در بلاد و اسیویه جنوبی بنا بر امتلا می روسل نزله و کثرت میباشد و هر گاه تابستان گرم بسیار باشد و در آخر او باران بسیار آید
در زمستان آینه نزلات کثیر میسر و خواب و وزوز زمستان زکام آرد و فو که طبع خصومها خریزه و ترنیز خوردن زکام آناه کند و کسی که مستحان
باشد زکام آرد و احتمال روشن بسیار و البته آن در زمستان زکام پیدا کند و بقرطاط گوید بر که نوازل بسیار عارض شود و طحال او را عارض نگردد و در وقت
درین زمان بعضی اصحاب نزل را منقول یافته و هر گاه صدراع با نثره شریک گردد و بسبب غلبه لم و او را نثره زیاده شود و زکام در امراض صدر و اضلاع
مخوف است سیما مع عظامی ملامتید گوید که مر او از نثره حار است که ماده او جار باشد نه آنکه سبب گرمی هوایا آفتاب شد فقط طریق تشخیص اقسام
این مرض باید که اولاد ریافت نمایند که او حار است یا بار پس اگر نثره زکامی بود بسوی چهره چشم مرض نظر کند اگر سرخ نمایند و همی گرم در بینی سوزن
و خارش و رطوبت ساکن از بینی با حرت و رقت بود جار باشد و اگر شدت سده و غخته در او از معلوم شود و حال سردی رطوبت ساکن و غده غریز برسد
و این نشان بار و زکامی است و اگر نثره طلقی بود برسد که بجز بسوی حلق فرود می آید با حرت و شدت احراق و رقت او مع التهاب سر و چهره و چشم است یا نه
اگر باشد جلوده ابار باشد و درین حالت از روی و غلظت نفث و سفیدی یا یکدومی رنگ و تعدد پیشانی نیز سوال کنند و ارتفاع از عرض تب را برود و تفسیر
از آن حرار و لیل نام است ایضا عظم و مرعت و توارن نبض نرمی قاروره دلیل حرارت مزاجی است بعد از آن بعلامات مخصوصه که اخلاط اربعه نظر کنند
غلبه بر خلط گرفته شود و همان خلط غالب باشد و این چنان باشد که هر گاه آثار زکام حار مثل سرخی چشم و غیره با کورت حواس و سنگی سرخی

و در وقت

و اگر بینی سرد و غده و غارش لهات و لثه و گوش و روی و خروج رطوبت گلانی از بینی بود زکام موسمی باشد و اگر با لثه و دهن و شنگلی و دندان و پیشانی
 سرخ چشم و سیلان اشک خروج رطوبت رقیق زرد رنگ سوزنده از بینی بود صفراوی باشد و هرگاه علامات زکام مابود مشخص گردد و آن آن است
 حواس گلانی سرخ فرط رطوبت دهن و عدم احساس انقباض ناکول و شتر در تنقل زبان و تغییر شدید در کلام یافته شود یا غمی باشد و اگر شکر در دهان
 چشم درک آید و با آن تنقل سر صداع و احساس مزه خیزی سوخته در دهن و ادراک بومی خان عنونت هنگام شمیدن بسیار سردی باشد

اصلاح کلی اقسام نزله و زکام

بدانکه اصل در علاج زکام نزله بختیج و ده است و آن چنان باشد که قوام او را احتدال میند یعنی حار و رقیق را با استعمال مخلطات غلیظ گردانند یا با غلیظ
 را با استعمال لطافات رقیق سازند تا بختیج قابل دفع گردد و در این مختلط مملت روان دارند که بطول بخشد و بکازد و نفع داده آنرا دفع و اخراج نمایند
 بهر آنکه اگر زرد و بختیج گردد و زائل نشود موجب تولد اکثر امراض گردد و بهر عضو که فرود آید آنجا مرضی مخصوص آن پیدا کند مثل امراض چشم و گوش و بینی
 و دندان خناق و سرفه و سل و ذات الریه و ذات البطن شود و در وجه الکلیه فریب سحر و اسهال مائعی و تورنج و صافیل مانند آن داشته باشد
 که با غلیظ در دهان مجتمعات شود و سکت مایع یا صدادع و تحقیق یا لایه لایه یا سوسام و سبات دانیاید و در سرد آرد و لهذا گفته اند که آلوده در دهان موجود است
 زکام نزله ایند که نکلند بلکه داده آنرا با تمام اخراج نمایند و اگر خود وجود است با استعمال منقحات و مرطقات الفساح اخراج کنند و با بخار رقیق نفع و تحقیق
 غلط و منع انجیره و تقویت و بلع و معده سرد است و صاحبین مرضی لازم است که تفاسیل طعام و شراب بنشیند و ممانعت از شکر و کرباس و میوه های اسهال
 کند و تا زکام زائل نشود از خوردن و سخن گوشت اجتناب نماید و اگر با استعمال لوم سفید باشد نزدیک مخطوطات و مضمون لوم سفید مثل خمندی فراخ بکشک شعیب
 در نزله حار و لوم سفید مثل عصافیر و بچه کبوتر بریان یا شور بامی آکناد و باره استحال نمایند از شراب انجیره مثل جوز و فیکه و پیاز و گندنا و سیب و جود
 گوشت غلیظ مثل گاویش و آب و غیره و چیزهای سخت غلیظ و عنفس و شور و ترش و فوکه رطبه در بر روی باد سرد و آب گرمی نشستن پرینه و خواب و ز
 زکام نزله پیدا کند و اگر چیز زل حار باشد از مباحی سرد آب بسیار سرد اجتناب دارند و سردی و بهر ای سرد بکلاه یا عمامه پوشیده و در دهان آب
 بر سردی و عن نماند و از خفتن بر پشت و خواب روز خصوصاً بعد از طعام خوردن موصوفات و لبنیات و سرگون کردن و حرکت غلیظ نمودن و از استعمال
 و جماع محترز باشد و بالین پست و پشتن پیشانی را بر بالش گذاشته خوابیدن درین اوقات بهتر است و در ابتدا زکام را جیس نسازند بلکه اگر مختصر
 شود از بخور و الکباب خیره جاری کنند و نزله نازل حلق و صدر را بغلیظ آشتن در بینی اما نه نمایند و خداوند این حالت را فصد مینامند و اگر در
 بعضی صورتها اگر ماده کثیر و حار بود و خون افتادن بطرف ریه و حدث قرصه باشد پس آن وقت فصد نمایند و بقدر ضرورت خون بگیرند و آنجا که حاجت
 فصد و آمال برود باشد ابتدا الفصد نمایند بعد از سه روز میند و بقول بقراط و نزله که بسیار عدت نداشته باشد فصد بعد سه روز مناسب بود و عطسه
 بسیار از خود یا با استعمال محلسات در ابتدا می نزل و زکام ضار است منع نفع و جذب فصول و یکسبکند و بعد نفع نافع است از جهت دفع فصول
 نفع پس اگر در اول زکام خود بخور و عطسه بسیار آید بسکانات او که در عطاسن گوگرد و باز دارند و همچنین حمام و راول زکام مفید بود جهت تحلیل رقیق ماده و غلیظ
 البقی و در آخر آن بعد نفع جهت تحلیل بقایای ماده مفید و اگر نزله تب بود استجمام نباید کرد کسی را که زکام بسیار عارض شود و نفع او ضعیف بود پس
 در حالت صحت استجمام و آخر لقی او را سود دارد و باید که طعام نازخ و در حمام سرد در آن زیاده کت نماید و بتدریج سر پوشیده بر سر آید و خسته خنده
 فصول میکند و چون نزله نزع می پستان دریا بند ریل سیل ماده بسوی جنبش شدید استجمام فصد نمایند و در غین اکثر تب آرد و استحال
 جلب حال برای خشونت سرد است نه بر سردی نوازل در پستان درستان و ام نماید بر او و حقیقاً نافع ترین علاج و مجرب است و
 حرکت اعصابی سافله برای نوازل بسیار جربیده باشد پس بسیار نافع بود بعد از آن استجمام کسب و تجزات مع مراعات عدم استعمال آن بر تمللا
 و کذکال میدن پیاپی زانو بدک عنیف موج طولی نفع تدابیر است و گویند که نفل آب بسیار گرم و استنشاق او در زکام بر او است و موسمی

زود تراشدن مغز برین نشانه کردن بخوبی که نشانه تقصیر بود و پوست سر سرد مسام را بکشد و داده نزل را دفع سازد و جمیع اطعمه مغزیه بالغ نزل را دفع است
 النطلی گوید که ملاک امور علاج این مرض تقصیر بود است هر گاه که اگر آنچه میسازد است اگر جسم گردد و حواس افساد گردد و مظهر گرداند بعد از آن حفظ
 اعتنا از سائل اگر مغز بدان یا بند و این یا منع بود مطلقا یا باز از آنچه حاصل شده بهتر نگردد در اعتنای نکتاتی مانند رینی و لخته متعفن شود و اگر
 آرد بعد از این خراج فضول بمنت یا تحمیل از سینه و معده و قصبه ریه بکشد و نگذارد از اعتنای ساقه اگر مواد بدان برسد خصوصا اگر قارور و متعیر گردد
 بعد از آن جنس آن اگر از او بگذرد بعد از تقویت و باغ پس این قوانین علاج در نوازل مطلق وانی است و از خواص است که مذکورم چون خراب بود بعد
 صره آن در پارچه بسته در راه اندازد ز کام بسوی کسی که آنرا بکشد منتقل گردد و کذک سرگین است چون بران فضل کرده آنرا اندازد و باید که در مدت
 مرض بر پشت خواب کند و در خواص آمده بر کردمان تخلیق آهن نماید حدوث نزلات از آن دفع گردد و گویند که کل رینی شش و شش را بالغ حدوث
 نزل است و کذا اصناما و باطلانها و یاد رسد که کیشانه روز تر کرده خشک نموده سائیده و کذا اضمیخا یا آسیا و کذا عود الفرج و کذا کدر رسوده و سفید بقیه
 سرشته بجز در کتان بالیده برسد غین چسپانیدن بالغ حدوث نوازل است و همچنین در واز و سبز و یا تخم عود الفرج و یا سندر و سب یا شوکه کسریه و یا جوز السریه و یا
 برگ شهدارنج و یا که بر هر واحد رسوده بر مقدم را بس تخمیه باش نافع است و بخور شراب جلاب آن در نزلات معصب مجرب سویدی است و بداند
 که از کلام شیخ و قری و غیرها مستفاد میشود که علاج نزل در کام محصور است و ششش اعراض یعنی تنگی سینه و موجب تحلیل است و تفراخ و لیسین مقابله سبب
 فاعل یعنی تعدیل نزل و قطع سیلان ماده و تعدیل قوالم و تحریر کف لطف و کف لطفی ماده جهت مخالف و تقدم منع آنچه از آن متولد شود مثل خشم و قروح و نف
 یا مثل خشونت خلق و سرفه و قروح ریه و آنچه قریب بدان است و ورم آنها اما تقطیر ماده با استعمال تقصیر بدن است در حار بقصد سرد و سبب مخرج خلط
 حاره و حقیقه جاز با و با سفین در بار و بادیه مسهله بنام رسل ز شش و ربات و حقیقات و قلت اکل و شرب آب یا ترک او اصلا یا کیشانه روز و او را مقابله سبب
 فاعل در حار جسد کند بر سردی را سبب از چه مبر بالقوه باشد مثل دغیل حمام صبح بر نهار و ریختن آب بر دست و پا و مسح اطراف و سره و متعده و کذا و آنچه تحلیل
 آن باشد بر روغن بنفشه استعمال نطول از جو و ششاش بنفشه و بابونه و ریختن مبروات بر سر و پیش با خدی خفیف مبر و مرطب بالقوه مثل کدو و لوبخیا و
 اسفناخ و رطل هر یک از آنها مطبوع و مطیب بر روغن بادام برشته و آما در بار و جسد نمایند چنانکه دغدغه و عطاس ابتدا کنند تا تخمین سرد و کندی سرد گرم تا آنکه
 گرمی او بدایع محسوس گردد و حفظ سر برین سخونت اکثر احتیاج بکمال نمک جاورسل ندر و گاه از آب بسیار گرم چند آنکه احتمال حرارت او نمایند و نطولات
 منصفیه محله در آن احتمال کند و اطراف و سره و متعده و کذا که با و بان حاره چون روغن شبت و بابونه و مرزنجوش بمانند قوی تر از آن و غرض سدایه و غن
 و روغن غار و روغن نسوسن است و بصالون رومی سر نشویند و لیکن باید که بسر روغن نرسانند زیرا که عمده در علاج نزلات حاره و بارده قطع مسام جلد
 راست و تدبیر آن باعث سد مسام بالغ تحلیل بجارات و خروج آنهاست اگر درین اسباب باشد برای اثبات تبرید یا سخین بعد از استعمال او
 جائز بود و چون در نزل بار و بر رویشانی لطوفاخت خردل و قسط و مانند آن بعمل آرند باید که بعد از آن بشیل آب صابون و مانند آن بشویند و با خدی
 خفیف و لطیف و سخن بچونف لیلین صدر میل نمایند و گاهی احتیاج با استعمال او و یه مجره باشد مانند آنکه در آن سرگین کبوتر و خردل و آنچه بود و در قیاس
 افتد بلکه استعمال آن حاجت آید جهت آنکه سخین سرد و خفیف او نافع است برای آنکه حادث شده و بالغ است از بر آنکه حادث خواهد شد اگر باغی باشد
 و باید که درین نوع نزل اندر حمام قبل از نفع داخل نشوند بلکه کسب است یا بس استعمال نمایند و بوسیدن مشک و غیره و شوشنیز داده در حار کتان و لیکن همانا
 صوف در روغن حار سخن تر کرده اند گوش درین نافع است بقول بعضی مسخرین بر تعدیل نزل و در حار تبرید نزل از نزل خارج کنند شش بمانند نعل و چون
 سبز و کاه و مانند آن از داخل اندر خوردن اغذیه بر و در چون قوی بود و یا سنا خدی که بر بیکوشت نزل خال و تدبیر نعل و درین نعل گوی که در نشت و خصمه
 عظیم النفع است از خارج و ایضا بستن حنا یا برگ بید و یا در و یا حطب اوان شربت نیلوفر چهار تولد و عرق نیلوفر نیلوفر و اگر زیادتی تبرید حاجت آید
 اما ریختن و مانند عرق بید مشک و دافتره اناس سبب کرک و غدا قبله یا ندر بر سبب کبکوشت حلوان اما در بار و سخین بالغ گوشه نزل در نزل

نزل

و خارج مثل کیمیا و رس از آن نبرد و بپاونه و نمک سندی هر یک تواریج بوییدن غنبر و مشک و شونیزه بریان هر یک ماشه مجموع یا تنها در لئه که بودسته بخور
سندروس که با و مزخوش بقول صاحب خلاصه التجارب سر بر بخار با پونه و شامه و شستن بسیار مفید است و از داخل مثل شونیزه و زربنا و لیسابسه
هر یک که ماشه و غسل و توله و آینه تخم بادر بخوبی کنیم ماشه اسطوخودوس دو ماشه و در یک توله غسل غذا کباب و راج و لوه بنان و بجای آب آن غسل
و بند و خاییدن بخار و ادم با نبات و حلزونه عظیم الاثر است و همچنین خوردن همچون فلا سنده و اما قطع سیلان لغز اغر جمده بارده مثل غرغره آب لیمو و دو
بگلاب آب عدس آب کشنیزه آب انار و آب مطبوخ تخم خشخاش و پوست خشخاش و عناب عدس کشنیزه سنگ و بخل برای ماری ماری و برای
و آینه مخصوصا در باره مثل حی که از امیون و سمیده و کند روز غفران ساخته باشند در دهن و از او آب بلع نمایند مثل تریکه که در جسد نزله از آن است
چون شربت خشخاش سافج برای حار و شربت کرنب شربت خشخاش که در آن مرغیره و داخل باشد برای بار و بدیند و شربت خشخاش سه سال کنند
در ابتدا بنا بر مرغ نزله از صدر و هر گاه تبس کند و در احتیاج نبفت افتد این شربت مناسب نبود بگلاب و اشعیر و بند مثل خجرات حالیه چون تخم سبزه
نمایان یا شکر برای حار و بار و در وجب است و شونیزه برای بار و بخور او شویا و قسط ایضا و کذا بخار شراب یا غسل بر سنگ آسیای گرم انداخته و بخور
لفح باین می کند تخم بکند رو عود خام و سندروس و قسط و سمیده است و بخور طرفه و گل سرخ برای حار و کزک شکر طرز و با قلابه و دروغ گاد نکرده و
و شکر و کافور و شامه و منقوع در هر که در حار بخور کنند و همچنین بخار سرکه بر سنگ میبای گرم صاف انداخته نافع است و بعضی متاخرین گویند که برای منع
سیلان ماده و حار شربت خشخاش و نیلوفر و لعاب پیغول و دهنانه در عرق نیلوفر و کوه و دهن و غرغره از عدس سلم و کوه و کونار هر یک یک توله غن
بهفت عدد جوش داده صاف نموده حفضض نه ماشه و داخل کرده بکار برند و تخم خشخاش یک که رسائیده قند و توله آمیخته لیسانیدن بسیار مفید است
غذا آشن و شربت خشخاش بند و اما در این مطبوخ و دهنده اصل السوسن و زبانی بسیار و نشان هر یک بهفت ماشه کوه گل نمیشد زکام ماشه غنابفت عدد
نمیشد چهار توله آید صاف نموده و غرغره از زیر لیمو و بادیان شفاء الحیات و غنبر و کزک و کونار هر یک ماشه کند و چای خطائی نوشانند و شغالی
و نطای دو سه ماشه یا حافظ الصخره و غسل بند و غذا کباب مرغ و دراج بنان خمیری و دهنده و اما تعدیل توام ماده حار را بخلط و بار و باطلعت نمایند
مثلا استعمال خشخاش کاه و لوقات بار و گرفتن کثیر او بدهانه در دهن برای تخلیط ماده حار تا مجموع بدن تریزد یا استعمال تخم رفیق آن باشد
زوفادال السوسن که خلط خود اید از رسائید بعضی گویند که بهر تعدیل توام ماده بنا بر اسانی خروج آن رخار بخلط رفیق شربت خشخاش یا فرادیس
و یا دق و از عرق کوه و کاز زبان و دهنده حفضض تمام در دهن دارند و در باره و تر رفیق غلیظ مطبوخ زوفادال شربت سلطون و دهن یا بنبول و یا فراسیون در
عرق بادر بخوبی و کاز زبان و دهنده و یا غسل عرق کوه و بادیان و دهنده و بجای آب یا غسل نوشانند و اگر حاجت تنفیه افتد در حاجب نمفته و در آن
بجفت قایا و ایا ریح علوی خان کنند و پس از تنفیه جهت تعدیل مزاج حسب پیش و حسب سیاق حسب چای حبیبی و دهنده و پس نزله بند و غرغره
سوطات حالیه استعمال نمایند و اما تحریک او بطرف دیگر لیل که نزله بسوی طلق ریخته و محطسات و بهر آنچه لذت منخر نماید طرف بینی جذب کنند و اگر نزله حار
بسوی سفلی سیلان نماید استعمال حجامت بفرود آید که همچنین انکباب بر مطبوخ ریاجین جاذب ماده بسوی بینی و او دویه محطسه مثل خربق سفید و بوی
و غار لیون کنندش و لطف خردل مستحجج یا مفرد استعمال نمایند و محطسات خفیف مثل شم افیون و شلخ بادروج و زراوند طویل و گل سرخ برای
محرومین است و لطف باطن بینی بزواهی محطس بهتر است از لطف او در آن و ایضا جهت مائل ساختن ماده نزله از جانب سینه و طلق و قصبه
ریه برای بینی محطسات تند مثل لوبی نخچیل کنندش و لطف و گل چینه و زرنق و امثال آن لعل آرنده و سوط علوی خان از مجرب است و اما اقدام
پس مشکل نکه صیانت حلق و ریه از آفت نمایند و اکثر آن با غنبر باشد و حار تخم سدر از روغن نمیشد و تساولش جو نخله نمیشد و آب شیرین و اما
حرره نشاسته و آرد و با قلابه اگر کرب باشد و اگر تب بود و شربت بر آنست که احتمال لوقات لیسه بارده و اثر بزرگ آید بارده و فو بسعال و اما در باره مثل
تمزخ صدر بر روغن نمیشد و روغن بان قیرو طی حار و استعمال حصوی حاره ملینه مثل اطره بشهد و مثل آب سبوس کنندم بر روغن با دادم و غسل

و مثل نانکینج و استعمال لوبقات لیمه جاره و شمر زوفایه جاره و ایضاً زوفایه جاره مع سطرک شربت گرم نوزل انفع است بجهت نفیج او و دفع غلظت او و
 اعصاب نفسان بر انضاج طبعین و بنید انصاجان نزله موافق نبود و گاهی را بتدلیف دارد و اما بعد از نفیج معتدل از ان موافق بود و بر نزله حار شربت مغز کلام است
 و زنبقات در رفیق بزوانه انضاج نفیج نماید و گویند که بر حفظ قصبه میسیند و حجاب که گزگاه او در نزله نازان انفع و آفت خطره بر سردی و غلظت و مطبوعات
 حالبه جو بات مثل حبیب مافظ الصخره استعمال کنند و این غرغره نیز نافع حلیه بر کتان صمغ عربی مکوه کونار بر یک و توله شربت شکوفه سفید پنج توله

علاج زکام و نزله حار

بهدانه عناب سیستان تخم خطمی گاوزبان در آب شش خفیف داده صاف نموده شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و اگر نزله از ناله است صمغ عربی کثیر را
 یک شمشه در خمیر خوشاش آمیخته همراه جوشانده زیاده کنند و اینون در غفران صمغ کثیر بر یک یکما شده ساییده در آب کنگار یا سفید تخم مرغ آمیخته کاغذ زرد
 رویه تراشیده سوزن زده بران بالیده بر سر و شقیقه بچسباند و نیز در آب مذکور ازین ادویه حب بسته بقطعه درانه سوخته فرو بردند و در تخم خوشاش کثیر صمغ
 عربی نشاسته حب خسته در همین گزیند و عناب الثعلب که نازک کشیده خشک است خوشاش در آب جوشانیده صاف نموده غرغره کنند یا عدس متشکل گنار
 زرد و تخم کاهو عوض کز نازک داخل کرده جوشانیده رب جوز آمیخته بعمل آرد که در صمغ کز نازک حار از مجربات و اللطوی خان است و یا تخم خوشاش
 پوست خوشاش عدس متشکل گنار فارسی عناب الثعلب این نژد ماین کلان مازو برگ توت عناب کشیده جوشانیده غرغره سازند که از مجربات استادی در صورت
 و اگر عناب بچدانه سیستان ده دانه خطمی خجاری بر یک تخم خوشاش بر یک چهار ماشه عدس سلم شش ماشه جوشانیده غرغره نمایند نیز همین
 نزله و غلظت آن نماید و کذا غرغره گل سرخ گنار زنبق شامی عدس حب لیس است خوشاش کشیده خشک مسادی جوشانیده صاف نموده نافع و همچنین
 قلیظاوه کوفیق خوشاش زیر البیج با قالی پوست خوشاش برگ مورد تخم کاهو گل سرخ بر یک یک توله در نیم سیراب جوشانند یا پامیر غرغره کنند و بر مرغ
 نزله حار نوشیدن مطبوخ بنفشه و جو مقشر خوشاش مع شربت خوشاش و سرکه که از آب سبوس و آرد با قالی و نشاسته و کثیرا و روغن بادام و شکر خسته یا
 نیز نافع و خوردن ذوقا و مفید و ایضاً در زکام حار رفیق آتش جو بر روغن بادام و یا عناب سیستان و بنفشه و تخم خوشاش جوشانیده یا شربت خوشاش
 دهند و اگر سرفه باشد بران بهدانه اصل السوس و تخم خجاری و گل نیلوفر اضافه نمایند و تا سه روز نازک روز بدیند و بجای طعام و شراب شش جو
 تنها یا با شربت بنفشه و یا خوشاش و یا نیلوفر و آستا و مرغومی در صورت تی خشک زبان و کثرت تشنگی ادویه جوشانده اول را سوا می گاوزبان در
 عرق عناب الثعلب عرق گاوزبان جوشانیده شیره مغز گردو خاستی افزوده میدادند و گاهی جهت نفیج نزله حار و سرفه سوزش و ناله جوشانیده شیره
 نه ماشه شیره مغز بادام بچدانه شیره تخم خوشاش چهار ماشه نبات سفید یک توله داخل کرده صمغ عربی یک ماشه کثیر نیم ماشه سوخته پاشیده میدهند و گاهی
 و نزله زکام حار و سرفه برای تسهیل خروج ماده حلق و قصبه بر شیره مغز بادام چهار ماشه شیره مغز تخم کدو شیرین شش ماشه نبات یک ماشه صمغ عربی
 کثیرا نشاسته بر واحد یک ماشه سوخته میدهند و گاهی برای نزله و سعال اصل السوس متشکر هم کوفته دو درم بهدانه نیم درم صمغ عربی یک ماشه کثیر نیم درم
 دو ماشه سیستان بچدانه دانه نبات مهری کنیم توله در پاد آنا عرق گاوزبان جوش دهند و فیکه نصف بماند بطور قهوه بنوشند و گاهی در نزله نزله
 دانند و شترن بهدانه سه ماشه گاوزبان خطمی بر سیما و شان بر یک پنج ماشه در عرق عناب الثعلب عرق گاوزبان جوش داده بطور قهوه میدهند و
 کذکات تسهیل و ماشه بهدانه سه ماشه کونار و سرخ نبات یک توله جوشانیده بطور مسطور و گاهی در نزله و باغم سینده بر انضاج غرغره خوشاش
 خزانیده بهدانه عناب سیستان ندرانه اصل السوس سه ماشه تخم خطمی خجاری بر یک نیم ماشه شربت در آب گرم تر کرده صبح جوش داده صاف نمود
 شربت نیلوفر داخل کرده می نوشانند و نوشیدن آتش جو که در ان عناب سیستان و خطمی خوشاش بچدانه باشد یا شربت بنفشه یا عرق انضاج و
 نزله گرم نماید و اگر تا سه روز عرض طعام شراب بچون اقتصار روز ندرت است و شربت خوشاش همین عمل کند و بقول صاحب عیاشی در زکام حار
 قلیظاوه و تبرید و باغ و قنوت او نوشیدن مطبوخ عناب ده دانه با شکر ده درم نافع و اگر با وی سعال باشد سیستان و بهدانه افزانید و غذا

منزوره ماش مع مغز بادام و بندر اگر با مسکه و صندل باشد پنج نبشته پستان عتاب مع شکر آب زنجبین یا خمیره نبشته یا شربت نبشته و اگر گریه باشد شربت
خشخاش و منوره ماش و خشخاش و مغز بادام و تخم کاهو سفید و حکیم علی نوشته که اگر زلزله سائل حار باشد چه در اطفال را قبلتادین مع سوسن لطیف نماید و بعضی تلقیه
را و آب حل کرده از آن روی می شوند و اگر زلزله از غیر گرم حار باشد علت قریب جلوه بود و همسرم در پیچری از بزرگ علق ترکوفته و یا از آب خرفه و یا آب بی و آرد جو
و یا ماژ و سوده بشراب و سولین یا شوکران و پیچول آب بنیب انخاب یا حلزون در قوق مع خرفه او از بنا گوش تا بنا گوش و دیگر نماید و با جله بد آنچه
میدود و قابض باشد صفا و کند و بگینه نثار و گندم جربیش و مر و کن و سفیدی بضمیه بر وجهه لطوح سازند یا با شیر مرقاق کند و سفیدی بضمیه استعمال نمایند و گویند
که گل نبشته و کذا خشخاش سفید و کذا اشل شتر بادام و زبر لبتج سفید شتر بادام و خرفه برگ اجاص و صناد عصاره برگ انگور سولین و کذا بعضی از اعی و کذا اساق و زهر
حاضر چو شانیده هرگاه توام او غایب گردد و بر مقدم و مانع نهادن نافع زلزله حارست الحاصل در انتها بهر ماده نزله از حلق سبوی بینی مد اعظم
گیرند و بوییدن صندل سرخ بسره که سوده زکام گرم را بکشد و همچنین سبوس جو یا سرکه بوییدن و براسه سده بینی و عدم حس ششم در زکام حار یا قلا در سرکه
تر کرده بر آتش نهند و بخار او بگیرند و کذا صندل سفید و سگ چون بسوزند و کذا انگباب بخار آسیای گرم در سرکه سر کرده و خنک است و در سرکه بر آتش انداخته
و یا شکر طبرزد و برگ مورد سوخته بخار گیرند و انگباب بر بخار پنج بابونه نبشته چو شتر خشخاش و غسل سردان نیز نافع و برای منع سیلان فصلول رقیق اگر لطلول
انجام و مرفوض دیگر کشیده چو شیشه را بر آتش نهند و کافور بر آن باشد و چادری بر سر کشیده بخار او در بینی بگیرند و یا سبوس گندم در سرکه خمیسانیده بر آتش گذاشته
بخوند و بخار او بگیرند و اگر کافور ربع در هم سبوس گندم آرد جو آرد با قلا صندل سفید گل نبشته شمر طرفه هر یک نیم درم کوفته بجمیه در سرکه که خمیسانند و
مشک کرده بگلکاب بنامه با سازند و وقت حاجت بر آتش سوخته و دو آن بگیرند و زکامی که از گرمی باشد منع سیلان بینی نمایند و در نواذ شتر سفید وزن
جمله او وید و چند آنها نوشته و کشنده و آمله یک درم افزوده بعد مهر نختن بخور آن امنموده و بخور حاج حسین نیز نافع است و غذا آتش جو و سریره
سبوس و مسور لوز و یا دال موگاب باشکله و منوره ماش و شتر و سفانج و کدو و ملونیا و رجه و سمرق و قبله سیانی بر روغن بادام مناسب و اگر حاجت تنقیه شود
بعد از پنج مهسل صفا و حب نبشته تنقیه کنند و مسهل از نبشته و عتاب و پستان در ریشه خطمی و بنجازی و بدران و مهل السوسن شتر نیکوفته چو شانیده ماده مالیده
صاف کرده مغز خیار شتر شتر شربت زنجبین در آن حل کرده با زصاف نموده روغن بادام بر آن چکانیده بگیرم نوشتیدن نیز در زکام حار نافع و بعد
آب نیم گرم استعمال نمایند و تریاق الزله و حب الشفای علونجانی و موزید بر در منع نزله مجرب است و کذا حب نزله نبشته حکیم محمد باقر و حکیم
و معمول حکیم علی اکبر خان و دالد حکیم علوی خان و نبشته سبایس حکیم اکمل خان و خمیره و خشخاش کوناری و دیا قوزا و رب خشخاش و سفوف نافع نزله
و شربت نزله و فریادرس و شربت گولر و شربت خشخاش و لعوق نزله حار و لعوق شمعون و لعوق جنبر و قرص نزله بند تالیف حکیم محمد باقر و دلا و لطلوح
نزله خلد و لطلوح مجرب حکیم اکمل خان و نزله بند همه در زلزله حار معمول لیکن بدانند که در صورت کثرت ماده نزله ناختست تنقیه و مانع نشده باشد صلب نزله نیست
که مودمی بفساد بگیرد و واسیجا که ماده سخت گرم و تیز و با حادت باشد اول فصد سرد نماید و تبریدیکه در علاج امراض حار دماغی گذشت بدیند و یا لعاب
بهمانند ماده ماشه لعاب ریشه خطمی شتر تخم خیارین هر یک هفت ماشه نبات یک نیم توله و بندد روغنهای سرد چون روغن نیلوفر و کدو و آنتاشاق نمایند و از
کافور و صندل تجزیه کنند و لقبول محمد زکام که در صعیف عارض شود و تبریدیکه باطلیه بارده یا خرقه کتان آب کاسنی تر کرده مکرر نهادن مریع نافع است
و اگر با صمداع و تپ بود و لعاب همدانه شیره سداب شیره تخم کاهو عرق شاپهره شربت نیلوفر خاکشی و زحل کرده دهند و با شیره مغز تخم تر بود بجای شیره کاهو
و شربت نبشته عوض شربت نیلوفر کنند و کتیره اسوده برای سوزن افزانید و ایضا بعد فصد و منصف بار و پستان است وانه تخم جنازی چار ماشه اصل سوسن
پنج ماشه عوض کاسنی و شاپهره و زحل کرده شب و در عرق شاپهره و مکوه و کاوز بان هر یک هفت توله خمیسانیده شربت نبشته یا نیلوفر چار توله
و زحل کرده بنوشانید و غذا آتش جو شربت نبشته یا نبات یا سفانج یا بنج خوراند و بسجای آب عرق مکوه و نیلوفر و سه چهار روز هر دو وقت دوا داده و زلزله
در زنجبین هر یک شش توله خمیره نبشته و گاشند هر یک چهار توله شربت ساسه چهار توله روغن بادام هفت ماشه افزوده مهسل و بندد و پهر آب موگاب و شام

در علاج وقت علاج زکام و نزله

شکل کبیری وضع تبرید اجاب بهانه و ریشی غمی هر یک سه ماشه عرق کوه و نیل و سر یک نیت تولد شربت نیل و فربا توام اسپندل یا تخم بجان نه ماشه یا شند
 و همین لحظه چارسل م ا و د هبت تعدیل مزاج و تقویت دماغ الطریف کشنیز یک تولد وقت شب و بند و صبح شربت خنکاش سوز و عرق کوه تولد و اگر
 او در بسیار تیز بود در کام با صباغ و شقیقه شدید و نازک بر سام و با تپه باشد بعد از صبح سرد و تبرید و فماد و مود و اصل صبح حار و شربت بر این صبح ماده و کف نشسته
 خطمی هر یک شش ماشه پستان یا زده و نه بهانه سه ماشه حمل السوس چهار ماشه نیسانید و شیر تخم کاهوشیر به خر تخم تر بوزهر یک شش ماشه شربت بنفشه و تولد
 شش ماشه دخل کرده به بند و روز هفتم حساب پنج و نه کا زبان بنای بر بسیار شان گل نیل و فربا چهار ماشه تخم خیارین نون شش ماشه موز منقعی و تولد و غیبی مانده
 از زده شیر جات موقوف نمایند چون افنج اوه از قار و در نا هر گرد و در زده و از زده و هم اسطوخودوس چهار ماشه سناسی کی یک تولد کل سرخ چهار ماشه و در پنج
 و مغز فوس شش تولد خرچین چهار تولد روغن بادام شش ماشه اسفانه نورد و حمل و بند و بجای آب عرق کوه و دو پیرنود و اب روز دوم تبرید و اب
 بهانه شیر و حساب شیر که با هوش شربت بنفشه اسپندل یا شید و بند باز مسهل و تبرید به دستور و اگر با نزله در کام حار بود سیر و قبض و تپه و در سرد و غلیظان رطوبت
 بدنی باشد تبرید از شیر و حساب ده و نه شیر که با هوش و مغز تخم کدو شش ماشه عرقیات شربت بنفشه یا شربت نیل و فربا کشتی و بند بعد سکین برای افنج ماده
 حساب پنج و نه بهانه سه ماشه بنفشه بنای اصل السوس هر یک چهار ماشه پستان یا زده و نه غیبی مانده شیر و کاهوشیر و مغز تخم کدو هر یک شش ماشه
 کاهوشیر که خیارین شربت بنفشه و بند باز برای افنج ماده سرد و ادوی خطمی شش ماشه کا زبان چهار ماشه و رطوبت اسفانه کوه و شیر تخم کدو و خیارین شربت
 کنند و نکاشی شش ماشه افزایند پس اگر آثار فایده نبرد یافته شوند برای تطبیق آن موز منقعی زده و نه زده و فربا بسیار شان هر یک سه ماشه افزایند کاهوشیر
 بماند که در نزله حار شیر جات مثل خیارین غیر میدیدند لیکن چون مرض طول کشد یا دیان و دو یا شید و می انزایند بر عاقبت معده و تا از شیر جات معده خنک
 نگردد و بعضی گفته اند که شدت حرقت چشم و کثرت اشک را که در زکام عارض شود استنشاق آب بسیار گرم بکنار آنی بحال نافع کند اسپن هفتاد و نوزده
 که علاج زکام حار فصافینال و شرب مارا الشیر یا شربت بنفشه و بعد از آنکه آب انار در استعمال آب آبلیمو و ترک غذای حار و شراب حار و تقویت
 دماغ چشم روغن بار و مثل بنفشه و نیل و فربا و صبیح ماده و غول و مرض و حار و در صورت کثرت سیلان انکباب بر بخار شکر و صندل و کافور و با قلا و جو و سوس
 در سر که تر کرده و حذر از خواب بر پشت و بعد اصلاح تغذیه نبرد زده آب انار و احتراز از استکمال و تعرض بهای گرم است الیوهل گوید که در نزله زکام کائن
 از حرارت و می آنت که از ان رطوبت ترین حلو سائل شود و آنچه مغلط و سرد این ماده باشد سه مال کنند و شربت و یا قوز اصبح و شام و تمام روز اندک اندک
 بنوشند و هنگام خواب غرغره بدان نمایند و لوق خنکاش و اگر بلبید و خنکاش سوده بجواب آینه لیسیدن نیز نافع است و تخم شمشاد در
 حریره معمول از شکر و نشاسته و روغن بادام استعمال کنند و پنج بنفشه و خنکاش شش مع پوست و با قلا مع پوست کوفته وجود و با بون و برگ کاکج و برگ
 وخت محل سرخ استنشاق نمایند و هنگام شدت امر گل فحوم یا گل رسی آب بازنگ یا آب جنب اشلاب یا آب خرفه شسته بر سر و پیشانی و وجهه و فماد
 سازند و یا روغن بید که در ان خنکاش مع پوست کوفته و برگ مورد کوفته جو شانیده باشند بر سر باند و از با قلا در سر که تر کرده خشک نموده و بسندروس
 و مسک و صندل و کافور بچین کنند و بر بخار سر که که اندران سنگ آسیا یا حجر النار گرم کرده انداخته باشند انکباب نمایند و حتی الامکان خواب کم کنند و غذا
 حریره معمول از نشاسته و آرد با قلا و جو شمشاد و کافور و روغن بادام سازند پس اگر حرارت قوی نباشد در ان بچ یا کایان یا اوراج یا ماسی حنترافه
 و عمل کنند و جلاب و شربت بنفشه و آب انار بنوشند و اگر شکم نرم باشد خروب شامی از دانه پاک کرده کوفته و آب جو شانیده و صاف کرده تخم شمشاد
 بریان سوده و اندک صمغ عربی سود و عمل کرده بنوشند و غذا اشک جو بریان و بادام بریان نیز در نوز خشک کرده و شسته و زردی بهینه در سر که
 جو شانیده که بران قدری طباشیر و کشمش خشک سوده یا شید باشد تناول نمایند و بخار سوس و سر که تر کرده با زب و از گل سرخ خشک نبات و برگ بود و جو
 و با قلا هر دو در سر که تر کرده بخور نمایند و فربا در زکام و موی فصد سرد و طبیعت بقوات مکره و ولزدم مارا الشیر و شربت غناب و خنکاش نماید
 و اگر سده باشد و آرد خرب انراج یا بنسبل لطیب و سندروس و نبات سفید و کافور مصری و کشمش خشک و خنکاش و جو و براتش گذاشته بخور نماید که جهت

تفتیح سده و زکام موسمی نافع است و الکلباب بطبخ بابونه و کلایل الماک و مرزنجوش از اجزای منفحات و منفحات زکام موسمی است و اینها و صورتها آنرا غلبه خون نبیند
شیر و تخم کاهویک تولد با شربت نیلوفر و تولد خواهد گل بنفشه شش داشته گل نیلوفر یا ماشه عناب نغبت و اندام پستان است و اندام سینه و سینه و دهن چار روز
اسهال صفراوی و بختیبه حبس میکنند و اینها در حبس موجب است و روز زکام صفراوی سواستی ابریزند که بنفشه ماده و بارانها که و مغز فلوس برنجین تغذیه بیمار شش
منورات فکورد و بهر نفع الکلباب بطبخ بنفشه و بابونه و حلیج کاهویک پوست خنثاش و نوشیدن شربت خنثاش اگر زرد رقیق باشد و خوب بشکند و زرد و کاخند
کشیدنی شکست غیر آب سرد و افتخیز سفید است اطلاق گوید که اگر زکام از خون یا صفرا باشد در موسمی سبورت ایفید سر و واجب است اگر زکام خاص است سر و بالا
اگر سبب عام بود و الالباقین بعد برید مزاج بملازمت نخل و عنق نیلوفر و کوه بنفشه در زمین و استعمال و عنق کاهوشاید بر زکام آب است و خواب در نجبا
مشرب است و مثل که و در طرفه و قطف در غذا و مثل مورد و نیلوفر و بنفشه و پستانها و وندما باید کرد و از جربات نهادن برگ کنار و میب و زرد و بلبل کلاب است
و لاکا فوطا و زرد آب بعد اگر داده است زاید و در سینه علامات نقل ناپه شود و خوف جمیع ماده و در آن است واجب است استعمال بیداری و ریاضت نغبت و لز و طبعین
مثل آلونجا و پستان و انجیر و رب اسوس و پسیاروشان و سیون و زنجبین و گلگند شکری جو شامیده یا خیسایند و اگر حرارت شدت کند بنفشه و جو افزاینه و اگر
سوزن باشد ترش سبی زیاد کند و از مجربات من قاطع زکام چاره نیست که بر بنفشه و دافیه گلگند و غیره بنفشه هر واحد یک اوقیه اصل السوس و پسیاروشان و
تخم خنثاش هر واحد نیم اوقیه در چهار صد درم آب بچوشانند تا بجا و درم با غصصات کرده بشربت انار یا شربت بنفشه بنوشند و این از عظم شکیات باغ است
و اگر حاجت بنطول افتد بر سردان طبخ بابونه و کلایل بنفشه است ایضا و از زنجبیلی نویسد که در موسمی تغذیه فصد کنند زکام قیفا لگز زله از صد تا و زرد و بابونه و زرد
شرب ابر شعیب سبب آن تخم خنثاش سوود و آنسج یابد و طلا بر و عنق مورد و طول بیان و باز و گل سرج و گلکنار و اقا قیما مجرب است و کذا مالش بدان طبعی گوید که
در صفراوی اگر انعی نباشد فصد کنند و بعد از آن تلین طبیعت مطبوخ عناب و آلوی شیرین و پستان بنفشه و اصل السوس و تخم خطمی زنجبین آمیخته نمایند و در سوز
بر شرب آب جو و شربت خنثاش اقتصار در زرد و کرا و ویه هر کسبه نافع زکام و منزله حار خجور نافع نزلات مسکن و جاح سردندان و گوش منقول از
حاج حسین تمیزه و الدعلومی خان جزالینج سفید پوست خنثاش اصل السوس گل اردان پوست خنثاش فلاح گل بنفشه خجاری گل خطمی عناب انقلب هر یک بنفشه
و اگر نزلات بارد باشد مزنجوش تمام بابونه کلایل الماک از هر یک بزودی دانگی چند بیدتر و خل نمایند و در آب بچوشانند و سردمان و گوش را بر جانان بلرند
پس صاف نموده قدری از آب آن منصفه نمایند و نقل آبر بر سر صفا کنند و ترکیب موثر از حکیم و اصل علی موم که حبت حبس که در زکام و سبب مرضی که از زله
پیدا شده باشد مثل صداع و درد دندان و غیره و از برای صداع مطلق سفید است و منزله حار و بار و در نافع لیکن عمل این در زله بارد و هر مرض بار و غصص است
با سخا صفت سفید بود زیرا که مزاج این مویزنی اچله سرد است و در امر صحره البته سفید است پس بهتر است که در زله بار و زردان با دویه حاره که مناسب زله و غیره باشد موم
استعمال نمایند که کسیر الا شربت تخم و خنجره سیاه سه تولد او این خراسانی یک نیم تولد هر دو در یک نیم پا و آب جوش مهند هر گاه آب بقدر نیم پا و با ناز پارچه چنان نمود
و ظرفی نگاه دارند تا در آن فرو نشیند پس آب جاف جدا کرده با زار پارچه گذرانند بگرد مویز سرخ کلان یا و اما اگر زنده تخم آن و زنده در آن آب اندازند و آبش بر
بند تا آب جاب شود و درین اثنا از چجه حرکت میداده باشند تا مویز تبه و گچ پیچیده سوخته نگردد و بعد از گچ بر آرد و در آفتاب خشک کنند در و سوزن خشک است
خوراک از بلج نافع مویز است و کسی که آن خوردن آن فی یکرب یا دیگر عوارض پیدا شود و کلکی بقدر دو سه ماشه جوش داده بنوشانند و دفع گردد و شراب نیز مصلح است
مویز است و کسی که آن خوردن شراب عوارض پیدا شود یک مویز خجور مانند دفع شود و زیاد از قدر خوراک مذکور مسک است حب بنفشه حبت تقیه
در زکام و منزله حار معمول بنفشه ترید و صوف رب السوس گل سرج هر یک یک درم تقوینا غار لقیون هر یک نیم درم کوفته بخیته آب تازه سرشته جهاسازند جلایک
شربت است و طریق استعمال این مثل حب اریح است حب منزله سحره کاهویک یا زرد الینج امیون صمغ عربی کثیر تخم کاهویک فلاح رب السوس نشاسته زعفران
مساموی کوفته بنفشه آب حب سازند نوع و گار از کله کلجان جزالینج سفید تخم کاهویک شربت رب السوس صمغ عربی نشاسته مصطکی کثیر اشک تخیال ارد با قلاب
فلاح مغز بادام شیرین افیون زعفران تخم خنثاش هر یک یک مثقال نبات سفید کچ شغال کوفته بخیته آب سرشته سازند نوع و گار از کله کلیم و زرد

بزرگ زعفران هر یک یک تولد رب السوس مغت باشد کثیرا چهار ماهه ساید و جب بقدر روزگار بسته در سایه خشک نموده یک حب صبح و یک شام خوردند و در شب
معمول حکم علی اکبر ان زلال بجز بست و هشت اشغال تخم کاه صمغ عربی پنج اشغال تخم خشخاش هر یک سه درم زعفران و درم فینون مصری پنج درم و درم نبات سفید
سه درم کوفته بختی باب جب سازند بقدر وقت حاجت یک وجب دروز بند نوع دیگر معمول کلیم صندوز از تالیف ال حکم علی خان کشف ال دهم و سرفه تری میخ و از
توسیل لغت یک زعفران بزرگ صمغ کثیرا که باشی صمغ عربی نشاسته تخم کاه صمغ کاه و از زبان تخم خشخاش مغز تخم خیارین گل ارمنی پوست تخم فلاح هر یک سه درم
و دو اشغال زعفران نیم اشغال رب السوس و نیم اشغال ریوند چینی یک نیم اشغال کوفته بختی باب کونار بقدر لطفل جها سازند و بوق نقره و حیدره گاه در اند
خوردک و در حب و در سینه و دیگر وزن انیون چهار اشغال پنج فلاح و زعفران هر یک یک اشغال زعفران دو دانگ کوفته بختی باب کونار سرفه جها بر آب
انیون بزرگ اشک نشاسته تخم کاه تخم خشخاش سفید صمغ عربی هر یک یک اشغال پنج فلاح نیم اشغال زعفران دو دانگ کوفته بختی باب کونار سرفه جها بر آب
سازند خوردک و در حب باب میگرم حریره معمول برای تقویت دماغ و نزله خشخاش سفید شش اشک مغز بادام مغت عذرا نشاسته شش اشک شیره اشیرا کوفته نبات ذهل
کرده بچوشانند با شش لادم تامل حریره شود گاهی اندکی زعفران اضافه نمایند و جهت منع صعود بخار کشتی خشک ذهل کندر نوع دیگر بزرگ سوس کندم یک تبضه
و در آب تر نمایند و صاف نموده برآتش بگذارند و نشاسته مغت درم شکر سفید و درم روغن بادام پنج درم اضافه نمایند و بلانیت تحریک کنند که کوفته شود و بیاشانند
ایضا که برای تقویت دماغ و نزله و تولید می معمول است مغز بادام مقشر و تولد تخم خشخاش سفید و دو اشغال تخم کاه و شیرین بودم پنج سفید یک تولد نبات چهار تولد
روغن کاه و یک تولد بیست و حریره کنند و اگر گاهی آب عرق بید خشک و عرق کاه و زبان شیر کشته نبات سفید نیم
برای نزلات نافع مغز تخم حریره تخم خشخاش کشتی خشک مغز بادام مقشر هر یک پنج اشغال جبهه ادرعق بید خشک عرق کاه و زبان شیر کشته نبات سفید نیم
اشغال کثیرا نشاسته صمغ عربی بازنگ تخم سیمان هر یک چهار دانگ تخم کونار کوفته یک اشغال یا دریا قوزا شربت نیلوفر هر یک پنج اشغال عیون نبات افزوده بر بند و بکار
برند حسومی لوز جهت زکام و نزله حار ایس بسیار سفید نشاسته آرد باطل آرد و مقشر با سیکه دران صمغ عربی و شکر سفید کثیرا حل کرده باشند نیز در روغن بادام
شیرین داخل کرده بقوام حریره آرد و گرم گرم بخورند خمیره خشخاش ساهه که در زکام و نزله حار معمول است جهت سرسام و رفع خجالی و صداع سفید و منع نزلات
حاره و اصلاح ریش سینه و کشتش و دفع درد سینه و تعدیل اخلاط محترقه و تسکین جرات مزاج نافع است کونار کلان با تخم عدد و نیلوب سازند یا پوست را جدا
نیک کوفته و تخم را نرم ساید و بادام نیم آرد آب باران بریزند و صاف نمایند و یک نیم آرد سفید انداخته بقوام خمیره در آرد توت آن تا دو سال باقی میانند اگر در
قوام رفیق دارند شربت خشخاش گویند و اگر خمیره خشخاش مرکب سازند و در آخر قوام صمغ عربی رب السوس کثیرا هر یک یک درم تخم خرفه مقشر کشتی مقشر تخم بزرگ
هر یک دو درم بار یک سو و خم سازند و اگر خواهند قدری زعفران نیز آمیزند خمیره خشخاش نافع زکام حار است خشخاش بست پنج عدد در آب جیسانیده
صبح بچوشانند و صاف کرده با یک ظل تم سفید بقوام آرد و در آخر قوام شیره تخم خشخاش شیره مغز تخم کاه شیرین مغز بادام هر یک یک تولد افزایند تا بقوام
آید خمیره خشخاش کوناری جهت زکام و نزله و صداع و شقیقه بخاری و منع صعود بخار معده و مرانی و تقویت دماغ و قلب مجرب و معمول است
و بسیار خوش ذائقه و خوش رنگ پوست خشخاش و ده اشغال جو کوب نموده در آب باران سه ظل نجیسانند و صبح جوش دهند و بالانند و بیشترند و نبات سفید
یک ظل بقوام آرد بجده مغز تخم کاه می شیرین مغز بادام مقشر کشتی خشک مقشر مغز تخم بزرگ تخم خشخاش سفید یک تولد بار یک ساخته بلا شکر کثیرا صمغ عربی
هر یک نیم تولد جدا جدا خوب بار یک ساخته دران مخلوط سازند زعفران مغت باشد خشک یک ماشه بجز کویزه و عرق بید خشک درنگ سماق حل کرده یا نیز
و درق نقره و تولد یک یک انداخته تیر معجون کش درم نمایند و بقدر یک تولد بجز عرق کاه و زبان یا قومه کاه و زبان و نبات سفید و آرد لاسیج بخورند
خمیره خشخاش که معمول است تطبیق تقویت دماغ و نافع نزله زکام و خواب خوش می آرد کونار دو نیم درم جو کوب نموده در روغن آب تر کنند و بعد یک شانه در بچوشانند
نیم سیراب با نصدان نموده تخم خشخاش مغز بادام هر یک نیم درم قدری آب شیره برآورده باب کونار و ضم ساخته نبات سفید یک نیم باو کلاب نیم باو داخل کرده
بقوام آرد و زعفران نیم ماشه در قدری کلاب بوده چون قریب انقضاء شود داخل کرده بتر مخلوط سازند که نیمه زمین شود و رب خشخاش از تالیف قریب است

نزلات حار و بنایست نافع است کونکمار مع تخم صد عدو و کونکد و کیشنه روز و چهار نیم و شغال آب تر کنند و بچوشانند تا نصف رسایی شمارد و با مفا و پنج
درم شکر عسل یا شکر لبانیا که شل لعوق شود و بعد از آن با زعفران از وعده لخته اقیاس هر یک یک درم کوفته بخیه بیشتر و گاهی بود ساخته میشود و بسیار است
سفوف نافع نزله و ان سهر و پوست و باغ کشنیر منقشر تخم کاه و تخم شخاش هر یک و دوشقال اصل السوس و اویان و زاینجی هر یک یک شقال کوفته بخیه منقش
سازند خوراک و دوشقال بعد از غیبه لعول آرد ایضا از کام منزله را بعد از غیبه منقش شخاش سفید اصل السوس منقش پوست بلبله زرد و بر بنایست برابر همه کوفته بخیه
صیح از سه درم تا شش درم خورده باشد شمر سبت بنفشه که ز کام و نزله حار و ذوات لطیف ذات الریه و صدر و در چشم و در گره و زانغ بود و بولان اندوخته
نرم کند گل بنفشه خشک بخت و نیم شقال در آب تر کنند و بچوشانند و با یک آن شکر سفید بقوم آرد اگر گل بنفشه تازه باشد پاد آنرا بگیرد و درین طریق ساخته شمر سبت
نیوزست شمر سبت شخاش معمول و نزله حار که با حرارت قوی بود و مفید بر نریا بس و ول و دوق کونکمار مع تخم صد عدو و تخم عربی بهر که منقش کند و منقش
تخم خیارین تخم خطمی هر دو پنج شقال شیر شست سی شقال کونکمار بنیکوفته و تخم خطمی صمغ و بهر که در آب تر سازند بعد از آبش لایم بچوشانند تا نصف بماند صاف نموده
سی و سه درم قند بقوم آرد و وقت تمام شیر شست مخلول و از منقش کاه و در خیارین شمر سبت بر آورده صاف نموده و حل نمایند تا بقوم شمر سبت آید شمر سبت نزله
حبت نزله حار و دفع قبض بے عدیل و معمول استادی مزوم پنج درم سه دانه عناب سبت و انده پستان پنجاه دانه پرسیاوشان سه درم حب آس تیر هر یک پنج درم
تخم خطمی سبت درم اصل السوس تخم شخاش سفید هر یک ده درم و منقش بلبله زرد درم خیره بنفشه سی درم و تخم بلبله یک نیم پاد شمر سبت سازند لوع و دیگر که حبت نزله
حار و بار و مجرب و معمول برای مجردین بعضی از ای حاره آن کاسته و برای هر دوین معتدلین همه بجال داشته بکار برده میشود و اعانت بر تسهیل انفض و
دفع عسر و تسهیل نفس هم میکند بنفشه نیلوفر هر یک چهار درم خر اسیدون پنج درم پرسیاوشان اصل السوس زرد فامی خشک پنج درم اویان و منقش تخم خطمی تخم خیارین
تخم کتان گاوزبان هر یک سه درم شمر سبت درم پنج درم دست و انده عناب سی و انده منقش جمل و انده پستان پنجاه دانه آنچه کوفتی است جو کوب کرده در سه رطل آب شب
بخیه کند و صبح بچوشانند هر گاه نصف بماند یا به صاف نموده و تخم بلبله زرد و حل کرده بقوم شمر سبت آرد خوراک از پنج درم بهشت
درم شمر سبت گوز و ان نزله حار و سرفه و ضیق نفس که از نزله حار برده باشد از مجربات میر قادر علی بناری گولر خام یک آنرا پاد بالا چهار پاره کرده پستان
تخم پاک بنیکوفته اصل السوس منقش بنیکوفته هر یک یک چشمانک عناب و لاتی پاد سه او ویه راشب آب تر نمایند و صبح جوش و او داده مالیده صاف نموده سه پاد
شکر سفید از خانه تمام نمایند و دو توله ناشتا آب حل کرده تا حصول صحت نوشیده باشند بلا نفعه پرسیاوشان زرد و غن تلخ و حشرات و شیر واجب بود ط لاکه منع
نزلات کند مگر ایله گویند ببول نشاسته کثیر اسپاری چقالیه هر واحد سه ماشه انیون زرد البنج هر واحد یک نیم ماشه کوفته بخیه بر روسه کاغذ موس
زده طلا نموده بر صدفین بچپانند قرص نزله سبت تالیف میر محمد باوی پدر علوی خان که در شرح سیلان نزلات از سه با عنقا بسیار مجرب مگر که صبر بقدر رس
حفظ کوی صمغ عربی نشاسته سبک را که کثیر انگار اقا قیام الاخوین انزروت فوغل شیاف مایا هر یک یک درم انیون نیم درم زعفران دو دانگ کوفته بخیه
آبیکه در ان برگ مور و جوشانیده صاف نموده باشد سرشته اقراص و نزله وقت حاجت لبفیده تخم مرغ حل کرده بر روسه پاره کاغذ شل درم که سوزن بسیار
زده باشند مالیده و قطعه بر صدفین یک قطعه بر یا فورج چپانند ایضا ماشه حفظ کوی جوش در بنای شیاف مایا هر یک دو دانگ انزروت سفید
سبک صمغ عربی و م الاخوین برگ مور و هر یک یک و انگ انیون قیاطی زعفران طسوجی کوفته بخیه لبفیده تخم مرغ سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند
هر قرصی مقدار دانه ای و بدستور نسخه قبل بکار برند لعوق حبت نزله حار و منقش باد منقش سه درم کثیر چهار درم شخاش سفید پنج درم صمغ فارسی ده درم همه را کوفته
بخیه با هم وزن قانیذ و برابر فانیذ تخم خرفه منقش کوفته آینه یو بنفشه لعوق طیار سازند لعوق که نزله و ز کام حار را بنایست سودمند است شخاش سیاه و
سفید هر کدام دو اوقیه اصل السوس منقش بنیکوفته سه اوقیه بهر که درم خطمی هر کدام یک اوقیه صمغ عربی کثیر هر کدام نصف اوقیه همه را غیر از صمغ و کثیر از پنج رطل آب تر کرد
بچوشانند تا نصف بماند صاف نموده صمغ و کثیر با یک سایه و لاجب انیون نیم رطل شکر سفید و در رطل اضاف کرده بچوشانند تا بقوم آید بر دانه و پوسته اندک که
از ان بلیند نزله سبت معمول حکیم اکل خان تخم کاه و تخم شخاش انیون زعفران زرد البنج و م الاخوین صمغ عربی کثیر رطل سرخ انزروت اگر حاجت

باشد کافور قیصری نیز اصنافه نماید و همه او ویرا سائیده بسفیده تخم مرغ آینه تهره بر کاغذ یک از وزن سوراخ کرده باشند مالیده بر شقیقه بچسباند

علاج زکام نزله باره

اصل السوس پنج ماشه گاوزبان شش ماشه نبات سفید و توله جوشانیده صمغ نموده بپوشند و یا انجیر زرد مویر منقحی پرسیاوشان کوفته می خشک باویان عوض
گاوزبان کنند و با عسل بپزند گویند که انجیر زرد سه اوقیه صمغ بابونه هر یک نیم اوقیه جوشانیده نوشیدن زکام بار را مجرب است و اگر اصل السوس گاوزبان
باویان ابریشم خام هر واحد یک درم پستان نویز شسته هر یک نوبت و نیم شمال تخم خلی سه درم جوشانیده صمغ نموده نبات سفید و گل کرده بپزند و اگر حاجت
تلبیین باشد ترنجبین مغز خیارشیر افزایند نیز سفید بود و استعمال لعوقات ملینه حاره همراه جوشانیده و شربت زرد فاق و چون آن شربت مطبوخ خودس و شربت
بنفشه تر بلس و مغلی منقح و مغلی حلوه و غیره بنفشه و غیره مطبوخ خودس نیز منقح است و گاهی در نزله باره غلیظ برای تطبیق و تقطیع حجاب کبجین و شربت لیمو
قلیل الیوننت افند و کثیره الحوصنت لذع و ششونت می کنند و باید که در آب اصل السوس غیره حل کرده بپزند اما حضرت جمودت مهلاح یا بدراوسه است
که انصاف با شتر حلوه حاره ملینه باشد تا احداث خراش و ششونت و حلق و سینه درین نمایند و مطبوخ انجیر و مویر زرد فاقی خشک با غیره بنفشه نیکوست و
مکبیر سبجادر س و بسوس گندم نمایند و یا مغز نان گندم گرم جبهه و صدغین آنکلی کنند و یا بونیه پرسیاوشان زرد کاسه خشک مزنجوش نام قیصری جوشانیده
آب آن بر سر ریزند و فصل آنرا ضامن نمایند و انکباب بر بخار آن نیز سفید و از شومات نماند شونیز بریان کرده و انیسون بریان در صره بسته و عنبر و مشک و
عود و بندمی و عطر آن نافع و مالش دست و پا بر و غنما می گرم و چرب کردن ناف و متعدد با آنها سفید و از طعام و شراب باز دارند و حتی الامکان بیدار مانند و
ترشگی صبر کنند اگر سده افند شربت که از بنفشه و عناب و مویر و انجیر خنجره باشد جهت تفتیح خوب است و یا بونیه و کلس لکک و مویر زرد فاق و بنفشه و خطم
بخار کردن در نفع مده و تفتیح سده و خلی تمام دارد و اگر شونیز بریان یکیشانه روز در سر که تند تر کرده بسایند و باندک روغن زیتون که نه سوط کنند
فی الحال سده بکشاید و بوسیدن گل زنگس نیز تفتیح سده نماید و بدراوسه نافع زکام است و انکباب بر مطبوخ طرفه و همچنین سر و شستن بر بخور شلجم و یا بونیه نزله باره
سفید است و بخار گندم در آب و سرکه جوشانیده سر بخار آن و شستن نیز منفع سده زکام است و اگر لادن چوب گشونیز سبجوشاننده و سر بخار آن دارند سده
بنی بکشاید و بخور حاجی حسین که در ادویه زکام نزله حار گذشت نیز سفید و اگر گنجی بریان نوشاد هر یک دو ماشه ترنجبیل سه ماشه کوفته اندک سرکه آینه تهره
پارچه بسته بوسید زکام بسته جاری کند و شمشک غبر و لادن و قطران جنید ستر و قسط و شونیز بریان نافع است و در انتها برای اماله نزله از حلق بسوی بینی نماند
مسح خانگی و غیره مسعود و نفوخ محطس بکار برند و اگر در ناس تنباکویا توله عطر و عود و یا عطر مجموع و دوسرخ آینه تهره شمال نمایند در زکام انفضح مواد بر آخراج و
اما لادن از جانب حلق معمول است و مسعود تخم سرس بر سیلان نزله از بینی نافع و بر قطعی سیلان لادن عود قسط شونیز در سر که تر کرده بر آتش بسوزند و بخار آن در بینی کشند
و بخور کبریت نیز جسن زکام میکند و بخار و اجنبی نیز سفید زکام رطبت و اگر گندم سینه سانه قسط شیرین مندر در سادی کوفته بنجیه حب سازند و بر آتش نهاده
بخار آن بدایع رسانند و زکام بارد منع رطوبت از نخزین کند و یا شونیز در سر که تند ساید و بر شنگ تفتیه یا شست گرم رنجیه چادر بر سر کشیده دو دان بگیند و استعمال
دیگر ادویه مگر که مسطو مشهور و حجابت سفید است و در نزله باره که استعمال حباب انراقی و پس از آن حباب بلا در معمول حکم شریف حبابت و بر تارک سر شتر طزده
سیاب در آب برگ تنبول حل کرده مالیدن در نزع نزله که نه از مجربات است و اگر دانشیجان دو توله قرفل دو ماشه جوز بو ایکه و عاقره قرحا شست ماشه و افضل فلفل سیاه
هر یک پنج ماشه سائیده گرم کرده بر سر نهاد نمایند در نزع نزلات باره نافع و اگر لادن لوبان مصطکی کند زفت گل بابونه بنسل الطیب از هر کدام یک جزو روغن گل یا
زنگس و موم سفید از هر کدام چهار جزو موم را در یکی ازین روغن ها گذارند و ادویه را کوفته بنجیه بان بشنند و بر پارچه مالیده بر سر گذارند و دوسه روز بسته دارند از برای زکام
نزله که حجاب است و باید که در نزله باره وقت تشنگی آب گرم بپوشند و اگر گجاسی آب مال لعل دهند بهتر باشد و غذا حریه که از بسوس گندم و شمشک با دام و شمشک باشد
بپزند و خوردن نان با انجیر و مویر و شلجم و گز و غیره که در آن قبض نباشد و جامع جلا تلبیین بود سفیدت بیان ادویه مگر که در زکام نزله باره استعمال
اطرف لیل مقوی نافع نزله سفید آلات کسدر و ملین آن پوست بلبله زرد و کابلی پوست بلبله که کشید خشک متشنه با دام هر یک یک توله تخم خشک شش

تخم کاه بود اچینی اسطوخودوس هر یک شش شش باشد او دیو ای خشخاش کاه بود با دم کوفته نجیبه و مغز پسته راعلی و صلایه کرده آنجته نگهدار زین کلمه کوفته
 پنج باویان اصل السوس گوزبان هر واحد در شقال عناب پانزده دانه پستان بنفنده دانه اسطوخودوس و درم زوفانی خشک و غوغی بنسل الطیب یک یک یک یک یک یک یک یک
 سوسن پرسیاوشان هر یک یک شقال انجیر زرد و سفید عدد و دو نیز منقی چهار توله این دو دیر را در سر پا و آب جوشانند هر گاه بود صند بماند یا لیه صاف کرده با نیم آن شام
 قند سفید آنجته بقوم آورند و او دوی کوفته نجیبه لگا بدشته را آنجته بجون سازند خوراک یک توله بر نماز خورند از ترشی و باوی پسر نیز از نظر فضل طبعین تا لیت علوی غایب
 نافع از بر آنزلات بلغمیة غریبه و منقی و باغ و آلات سینه از بلغم عناب انجیر زرد هر یک بست دانه اصل السوس و فانی خشک گل بنفشه اسطوخودوس ایریسا سفید فستق زرد
 هر یک دو نیم شقال نیز سرخ تخم سیرین کرده بست پنج شقال مجموع را در سر چهار یک است من بتریز آب خالص بچوشانند تا بنصف رسد یا لاینده غسل سفید صغنی بکشد
 پنجاه شقال داخل کرده بقوم آورند بعدد پوست هلیله زرد پوست هلیله کالی هلیله سیاه پوست هلیله آله منقی اسطوخودوس کشتنیز خشک مقلش هر یک پنج شقال
 باویان نیون مصطلک حسب بلسان هر یک دو نیم شقال غار لقیون سفید سه شقال فلفل سیاه نیم شقال تخم خشخاش سفید و شقال و نیم روغن بادام شیرین
 دو از ده شقال و نیم او دیر را کوفته نجیبه بر روغن بادام چرب نموده بجل نموده بر شتر تزی از یک شقال تا سه شقال آب بیک گرم بر ششعشاشنه او بر الساقه است
 سبب نزله و زکام و امراض باغی بار و تسکین در دندان تحول برانی طمکت چشم و دو اردو ملین و لقه و فاجح و صرع و عرشه و سبات سهرنی نیسان یا لخنو یا غیره امراض
 سوداوی و سهر مغز و بنیان وضعف اعصاب و تهر خای نشه و بلادوت دهن و بخرنم و سیلان لعاب و زرف و دم و قروح و منصف در روغن و کجا وضعف کبد و انواع استسقا و
 سرعت انزال سفید و ادمان و بعد انزال من و سنده از صناد او در قلع حیات عقیده و سال نافع و باو در جمع عموم نسخ ششخ الرئیس فلفل سیاه فلفل سفید زرد بلنج سفید
 هر یک بست شقال انیون مصری و ده شقال زعفران پنج شقال بنسل الطیب عاقر قرحا فرفیون هر یک یک شقال او دیر جدا جدا بکوبند بعدد وزن نموده همراه اصل
 صاف که سه چند او دیر باشد بر شند و سده و در جود بارند پس استعمال نمایند و مقدار شربت او نهایت نصف شقال قه اهل او را گلی و قوت او پنج سال یا تا میماند و در نسخه
 مسون حکیم علوی خان و اچینی زنجبیل هر یک یک شقال عوض فلفل سیاه است نوع و دیگر نسخه ابوالکجات که بهترین نسخه ما و مجرب است و از فلفل و اچینی جنبلیا اسلیخته جنبلیه
 هر یک چهار درم زعفران پنج درم زنجبیل پودینه خشک هر یک هفت درم روغن بلسان یا روغن گل بنسل الطیب نقاح از خور زرا و نطویل هر یک ده درم فوه اساردن
 هر یک ده شقال و نیم افیون یک یک اوقیه تخم کرفس انیون زرد بلنج هر واحد پانزده شقال فلفل سیاه بست و دو نیم شقال اصل چا رسد و پنجاه شقال بدست و مقرر و ترب
 سازند بر ششعشاش از محض صادق بر سه نزله و زکام نافع بود و مسک و مقوی باه است و دیگر امراض سهرالفتح میرساند و مرادیکه با بنسل الطیب قروحها و خوجان
 زنجبیل سفید بهمن سفید بهمن سرخ سافج هندی آله منقی درق نقره هر یک شش شش گلی سرخ چهار درم فلفل جوز بود اچینی عود بلسان دو االسعد کوفی زعفران
 هر واحد چهار ماشه زرد بلنج نامخوده هر یک دو درم مشک خالص یک ماشه انیون یا با آتا غسل خالص و دو آنرا مغز پسته مغز بادام مغسند نار جلیل
 مغز گردگان هر یک یک دانه فلفل چهار ماشه کوفته نجیبه بدست و معمول مجون سازند حسب نزله که جهت نزله و زکام از مجربات است چند بیت زعفران
 هر یک یک شقال رب السوس و ده شقال است و در قار می وزن چند بیت سرب یک نیم شقال و اچینی پنج شقال نیز مرقوم حسب چای خانی که بطریق قهوه
 میخورند نزله بار و راناف مست و تقویت باه و معده و دماغ نیز کند و ریج بلغمی از بدن دور نماید و گروه و پشت را قوت دهد چای خانی پودینه خشک هر یک
 یک توله پوست ترنج شش شش باشد در آب شب تر نمایند و صبح سه چهار جوش داده صامت نمایند و نبات داخل کرده بقوم آورند پس عنبر اشب یک ماشه
 حل کنند و بعد از آن که قریب سرد شدن برسد فلفل و اچینی هر یک سه ماشه دانه الاچی کلان و خرد و صطلکی هر یک یک توله فلفل کلمنی غوغوغی هر یک شش ماشه
 مشک خالص یک ماشه همه را سائیده و داخل کرده جها بطریق لوز بسته نگهدارند و در گلاب یا آب انداخته بطور قهوه بنیته قبل از طعام و بعد آن خورند حسب
 مویسائی حبت و نفع نزله و زکام و تقویت اعصاب و دماغ مجرب است و نظیر ندارد و اسساک را نافع مرکب یک ماشه فلفل و اچینی کجا به حسن لب
 منع عسلی عود هندی رب السوس هر یک سه ماشه مصطلک خولبان بهمنین هر یک دو ماشه ابریشم مقرر چهار ماشه مویسائی کانی میده ساله هر یک

ششش باشد کوفته بخیه بزخم با دم چرب نموده بک کونکنا خمیر کرده بر آن بخورد و جها سازند یک دو حب صبح و شب خورده باشد حب شکوفه در زکام باز و صفت
 زعفران حاتم قرصا و اجینی و قفل شکوفه زربالنج جوز بواهر واحد و صرخ انیون چهارده صرخ حب بقدر بزرگ بنده خوراکی از یک حب تا دو حب حب صبح حب مصطلک
 همت نزله زکام و سرفه سیلان نمی منقول از بیاض استاد مصطلک زعفران هر یک یک ماشه انیون صری چهار ماشه بقدر فلفل حب ساز زخوراک یک حب تا دو حب
 حب جد و از نافع زکام و نزله و سرفه و جبت زحیر و اسهال توکین آلام شکوفه محمول تها و مغز فلفل سفید یک ماشه و اجینی و انفل هر یک یک ماشه و نفل سه ماشه
 جد و از جوز بواهر زعفران کباب مصطلک نصیبه اشکب هر یک پنج ماشه انیون طالع یک تو کوفته بنجیه باب صمغ عربی مرشته جها بقدر بخورد سازند و در سایه خشک کنند و از یک
 حب تا چهار حب وقت خواب استعمال نمایند حب جد و از محمول خانان حکیم غلام امام حافظ صحت نافع زکام و نزله قاطع اسهال قوی احشاجا در درخ زکام و نزله
 مقل لیکه زرد هر یک چهار شقال اجینین زربالنج کباب عاقر قرصا صمغ عربی موسیانی قرفنل کا و زبان سعد کوفی تخم زجر حل اسان الصفا کفشیز خشک باقیان هر دو سه شقال
 سنبل الطیب قاقله فرنیون زراوند صرخ ریون چینی مغز بادام صندل سفید زیره مریم وارید ناسفته هر یک دو شقال مرکب مزخوش هر یک یک شقال اشکب صرخ
 پنج شقال در کمال شقال هر یک شش شقال و انفل زربالنج حب بدست نیم شقال انیون لبست پنج شقال حب بقدر بخورد و بند زخوراک حب صبح حب صبح حب صبح حب
 از برای زکام و نزله و سرفه که حکیم عاونی خان بجهت عبدالقده خان وزیر عظیم هندوستان تالیف نموده و بزج مغزی الیه و انقت کرده و مجرب است جد و از خطائی مجرب
 مصطلک رمی بیاسه صمغ عربی زربالنج سفید طباشیر پوست نخل فلاح هر یک یک نیم درم و اجینی سه درم زعفران دو درم نبات سفید چهار درم انیون ششش درم و
 چهار دانگه ورق طلا لبست پنج عدد و اگر عوض ورق طلا نیم درم طلائی مکس کنند بهتر است بی تو و قمر خوب سازند هر حب بقدر بخورد خوراکی یک حب صبح حب صبح حب صبح حب
 نافع زکام و نزله و معمول است جد و از انیون ریون خطائی زعفران هر واحد سه ماشه کثیر او ماشه نیم فلاح جوز بواهر برگ قنب هر واحد ششش ماشه لبست در
 فلفل جها سازند نوع دیگر جبت نزله که از آب سرد متاوی شود و جبت امساک سفید از بیاض استاد جوم انیون یک تو کله حب جد و از ششش ماشه
 اجو این تراسانی تخم سم و هتوره زعفران هر یک سه ماشه بقدر فلفل حب بند دو درم حب هر روز بخورد نوع دیگر که زکام و نزله و سرفه و صدمع را نافع است
 و اجینی کند رب السوس صمغ عربی هر یک سه درم جد و از نفع زعفران انیون هر یک هفت درم کوفته بنجیه کباب مرشته جها سازند بر آن بخورد نوع دیگر که
 حکیم ارشد برای شاداب نان جد و از عد و هندوی و اجینی زربالنج هر یک نیم تو کله مصطلک کند زربا و قرفنل و آن سهیل جوز بواهر بیاسه کبابه حب سینی
 سنبل الطیب پوست ترنج زعفران مشک عنب اشهب باویان انیسون نانخواه صمغ عربی درق نقره هر یک سه ماشه انیون یک تو کله بست تور حب سازند
 نوع دیگر قلیل الاجزا و کثیر المنافع و جبت تقویت و مانع و دل و معده و باه و بعدیل جد و از نفع زعفران کشمیری عنبر اشهب ابر کوفته بنجیه در کحل سحر
 بیخ نموده قدر فلفل جها سازند از دو حب تا پنج حب بخورد حب تا قوره حبت کسی که درم انیون بود خیلی سود مند است تخم تا قوره را هفت بار با آب پوست
 ششش سر کنند و خشک نمایند بعد در آب پوست ششش بچوشانند تا آب جذب شود مغز بنیه دانه زیره سفید کشمیری مقشر همه مساوی گرفته
 آب تر حله منقوعه او وید در کحل صمغ ای که در حب بقدر بخورد و بند و در سایه خشک نمایند و در وقت خواب یکی فرود ناز چون مغز بنیه دانه که تر باقی تا قوره است
 و نفل است و سوسا نکند و معند قدر خوراکی هم کم است و این حب سرعت انزال و در و زنی و سرفه را نافع است حب سیباب که در نزله که کند
 نفع بلغم می خشک حتی که آید صمغ عربی آن می کند سیباب کبریت هر یک چهار درم خوب صحت کنند که گلی شود پس قرفنل کلاه در چهار درم تخم سم جوز مثل یک درم
 نبات نه درم و نفل کرده چهار گطری دیگر صمغ ای که در حب بقدر بخورد و بست یک صبح و یک شام بخورد حب کبابه برای نزله باز و دائمی و خست لاج

نموده که امراض باره و مانع و عصب نافع بود از بیاض و از مخرج و در اجنبی جوز بلو اسبابه و صلیب قر نعل هر یک یک تولک کچا و دو تولک اول کچا را در شیر خیسایا
پوست آزار و کرده بسویان ریزه نموده یا از کار و بار یک تراشیده خوب صلایه کرده بعد از آن اوویه و دیگر کوفته بنجیه و عرق نانخواه خیس کرده و مقدار خود
حب پسته صبح و شب مقدار مناسب و در حب برق اجوان و عرق مستقر هر یک بقدر مناسب ده توله نوشند و چون درین حب اوویه مقویه و مسکه اضافی شود
در تقویت باه و اسماک فایده عظیم دارد و اگر عقیمه بعد از ظهر بخورد با گیر و حب بلو در براسه نزله و جمیع امراض باره و مانعی و عصبانی و رطوبه
و تقویت حفظ و رفع ریاح و سلس البول فایده عظیم دارد و تقویت باه و اسماک در رفع عقم از مردوزن نماید بلو در مغز و کمان کبچد مقشر مساوی هم را بکوبند
و خوب با هم مخلوط نموده جهما مقدار بخورد و از یک حب شروع نمایند و این حب و حب سابق را بعد از آنکه چیزی ضرر محسوس نشود آهسته آهسته بقدر برداشتن
طبیعت بنفیر آیند و عورتی برای درو پاک و ثولول فرم مستعمل کرد و زائل شد و هرگاه بهمنین شقاق قلب عین اشتب و دیگر مغزیات مثل فذوق مانند آن
اضافه نمایند در تقویت باه و اسماک و دیگر آثار بر عذیل گردد و چون این هر دو حب استمال نمایند در کتبا و حب بنده و اگر از مغز
بلو دریا اوویه مناسبه ساخته استعمال نمایند نیز در تقویت باه و اسماک فایده عظیم خواهد کرد و بی غامله بود و خمیر خشخاش معمول نافع نزله و زکام مقوی مانع پوست
خشخاش یک سیر و در یک حصه آب باران و دو حصه گلاب بنجیساند و بعد چهار پاس بدست مالید بچوشانند تا لثت آید صاف نموده تخم خشخاش یک سیر را
در آن شیر گرفته با قند سفید و سیس لقوام آرند و از آتش فرود آورده و بنفشه نیم توله صندل سفید چهار شقال عود عرقی مصطلک زعفران هر یک و توله سو
آمین نزد زعفران گلاب حل کرده و مخلوط سازند و درق نقره نیچاه عدد و درق طلا صد عدد و نیز آمیزند و سحوط که برای ماله نزله از خلق بسوی ثانی در انتها بکار آید برگ
فعلی تر گرفته برجا بلند در با و چرخانند و نیز در کتک شک شود پس از آن شمش دم بگیرند و صغیر فاری زراوند طویل زعفران هر یک نیم گرم کندش چهار درم عاقرتر
سه درم حنظل طبع نموده سحوط سازند مخلوطی را در حوض نافع نزله و سرفه و اوجاع کبد و اختلاط و در و دندان و تا کمال آنها در دو تو نیم زعفران بخورد و لعل سفید
نیز البلیج هر یک بست درم افیون ده درم فطر اسالیون چهار درم تخم کرفس مطبی سه درم منبل الطیب چهار درم سانج هندی سلیمه عاقرتر صاحب بلسان فزونیون
هر یک یک درم چهار دوید را کوفته بنجیه یکجا جمع کنند و بر دهن بلسان خوب لست کنند و بسبب کف گرفته سه چند اوویه بسزند و در ظرفی بر دارند و وقت حاجت بعد
شش ماه مثل خود استعمال کنند برای تو نیم و در گرد و آب کرفس مجده و بعضی اطباق عوض تخم کرفس مطبی و تو در حل میکنند و هر قدر که گفته شود نافع تر باشد
غالب نیامی فارسی نافع براسه نزله و سرفه و قولنج و حین ریاح رحم و اسقاط و رحم را تقویت دهد و صلاح تی و فندان بلغم و پلاوت و دماغ و بدن آن فایده
نیز البلیج هر یک بست درم افیون ده درم بعضی اطباقل نموده درم و دخل کرده اند زعفران پنج درم منبل الطیب هر یک عاقرتر فزیون هر یک یک درم چند سیر
یک درم زربا و در پنج هر یک نیم درم مرادیه مشک هر یک نیم شقال کافور یک نیم دانگ همه اوویه کوفته بنجیه جمع نموده و بسبب کف گرفته سه چند اوویه بمون سازند
و در ظرف برداشته بعد شش ماه وقت حاجت استعمال کنند شتری از آن یک درم آب سرد برای تی مفرط و اسهال و نفث الدم و زرق حیض آب سماق و
هر قدر که این دو آکنده گردد و جدید تر بود نزله بند از حکیم حافظ الملک صانع عربی کتیرا نقل بسیاره جفرض یکی نیز البلیج جد و از خطای افیون زعفران مصطلک
بیخ افاج و گلاب و سفیده تخم مرغ سوده بر کاغذ یک بر برابر و سیه باشد بسوزن سوراخ نموده اوویه طلا کرده بر شقیقه بچسباند ناس نزله از
مجریات اکبری تناکو سورتی یک درم زعفران یک ماشه قر نعل سفید عدد و بار یک سائیده قدر سه ناس بگیرند ناس محسن خانی برانمی ناله
از بیاض حضرت استادی زعفران درم البخون عاقرتر حازر و از طولی صغیر برابر کندش برگ کینه خشک برابر همه کوفته بنجیه ناس گیرند الصیبا مننه
نوشاد و چون قدری با هم سوده بر کتک مالیده بچیند ما و مجتمه نزله باره و دفع شود ناس براسه نزله از خط عمو تصیبا جرم منقول تخم سرس با شیشه
یک کتک توله کاپیچیل دو ماشه زعفران یک ماشه بار یک سوده ناس بگیرند الصیبا براسه نزله از بیاض و از مغز بسند زکحل دوازده عدد و در نقل

در میان و کذا نمل صبر بطرون آنجسته و کل اسرین و ترنجان و شسته هر که کم باشد بار یک سوده و قدری منقح سر بزود حق صیوم که چون گل برگ نازک و دوزیت انداخته
چهل روز در قناب دارند و بار غن با تو و یانیت و یاسداب و یا بار دیا القوان عمل نریت و یاز غن قسط و یا قار و یاز غن تخم ترب و یا نیر می و یا گل قند و یاز اسرین و یا
بان هر چه ازین روغنها هم رسد نافع نزله بار دست و وضع مضمضه بر یک روغ زیتون نیز مفید نزله بار دست و کذا انقذیه کرب اما کیان آنجسته و مالقی سفیان ابن ماجه
گویند که مضمضه با طبع غار لقون نافع نزلات صعب است و چون غار لقون با دوی نوازل مخلوط سازند فعل آنها قوی گردد و یا لیسوس گوید که اگر ماهی شور بخورد تا نشسته
گردند و بر آن تشنگی آب نخورد و صبر کند و هیچ طعام نخورد و از خواب بازماند و یکشنبه روز صحت یابند سعید گوید که در زکام با دوزخ و ن غار لقون کف غمد علی و استعمال
حریره بشکر و روغن بادوم و در صورت تبض طبع تلخیدن و با قهقرق و یا منقوع و شربت بنفشه و زیتون آب گرم بر مقدمه و انکباب بر بخار آب گرم شمع جین جادوش
مزخجوش و نام و نخورد و در وقت طول زمان سیلان شام نسیون گا و گا و نه متصل لطیف غذا و اولاد و اولاد و در انیزه نافع است این الیا سگ
اگر سب و زکام سیدین ستری سپهر باشد ششین سر بزود گرم و کبابات منخه و تخمیز و فطولات و شومات حاره و دوتول حمام کند و اگر طبیعت تبض باشد بناج و در می
و بنفشه و لیلو فرو مصل اسوسن پسیاوشان هر یک سه درم و شکر و ترنجبین هر یک ده درم تلخین نماید و غذا فرو و بنوماش و نخود آب بنه و انکباب چشایش حاشی از زکام
و شبت و بابونه و کل کل کنند و اگر کده حادث شود و فطوح جاری شود و تخمیز و لیسوس و فطوح و یا نمل آن نماید اطبا می گویند که زکام غرق بریان با قدری مضمضه سر سب
زکام و نزلات بار دست و کذا انجور شکر و کبریت و خوردن آنها و اگر آرد یا قند اسکره کرده و در سایه خشک نموده باشد آن حنا و صفت آن گوید و از قرض و عاقر قرحا و در ک
شامی هر یک ربع آن حنا و کندن تجلیل از دام و منع نزلات کند و کذا الطول از پوست خشک با بونه و شبت و کل کل و اگر کل جایک شقال با لیسوس و اوقیه بخورد و در دفع نزلات
بار و از میرات است گیاهی میگوید که مطبوخ کند و نیم روز منقوع و بار دیا و سیان و فصل السوس عمل یا فانیز بنوشند و لعوق بزکاتان بخورد و از اسرین طبعی بخورد و نیم روز اول
و نیم روز بنفشه و از فطوحات مخلو استعمال از نیم روز فانیز بادام و از انقبول تلخ و کوز و پیا ز خوش کرده و از زخم گوشت بزغال و بجز مرغ فریه بکشاکش کند نافع و طلو استخرا از مغز
سیده و فانیز و ششاش حسب احتمال از ایشان آنیکوست و آنچه نزلات بار و از نافع است بگیرد و گوید که در زخم اوقیه جز بواسه درم زفت سه درم و از ان اقراض سازند و بر
پیشانی صفا و نمایند و چون تریاق در آب حل کرده بر پیشانی بطوح کند نفع بخشد و شرب او نیز منفعت عظیم دارد و خوردن کف غمد علی و زنجبیل مرئی و حریره معمول العسل
همه را پس گوید که چون همدان محرق اسکره سائیده این صفتین طلا نماید نزلات منفره و نافع و از اسر است این شمشیر ع گفته اگر فواهند در زمستان کاشم شود
گل زکام پس بپزند و هر روز سه کلمه از شترخالص بخورند و حکیم شریف خان میگوید که بوی زکام بعضی از جرمک نزله است محمد زکام گوید که در زکام بار و آب بسیار گرم
پرسد زکام هر گاه بخورد و در داغ محسوس گردد و فی الفو صحت یابد یا یکمیز نذر قناتان و با تش گرم کرده بر یا فوج نهند هر گاه گرمی او معلوم شود فی الحال سا
گرد و بعضی گویند که نزله کندی را کلامی و فانیز و میکند الا البه رفقیه و داغ و تقویت او حسب مزاج بعد تجلیل رطوبات و منع بخارات نماید و بهترین نافع بخار
اطرافیات است و گویند که اگر بار چغندر منقح و استفرغ نماید یا با عاصی نزله را اقبول ایالاتی کسی که نزله زکام اکثر عارض شود از صبر مشول و ترید بصوت و در آب اسوس
مساجی حیثانته وقت خواب و در دم دم بخورد مسجی گوید که در زکام حادث از بروزت و اوست که نچه از ان نازل شود بار و غلیظ باشد باید که معالجه بکنید
از پارچه گرم کرده یا جادوسس گرم کنند تا آنکه گرمی او قهقرق برسد و انکباب بر بخار آب که در ان سنگ گرم کرده اندخته باشد و تنشاق شما طبعی با بونه و کل کل ملایک
و مزخجوش و شبت و شونیز بریان و تخمیز شونیز و قسطا و عود خام کنند و شونیز بریان کوفته بپزند و کذا انیسون و قسطا اما انجکات نخرین نخبه گرد و مار اجسل و مطبوخ زونا و
سکه چشیدن شیرین بنوشند و تخم کتان بریان با نمل کفلس سائیده و در سل سرشته بخورند و یا کذا کوفته خمیه در باون عسل مصفی حل کرده بلیت و یا سیمه سا که باشد آن عمل
مصغی نیز نافع است اما باید و بلیت است استعمال این لعوقات منع تجلب و تخفیف ما و گویند و همچنین اگر قرونا اجسل سرشته بخورد و این حسب نافع و قوی سرد قاطح سیلان است
صبر مشول و برید بصوت و در آب اسوس حسب ساخته بقدر حاجت بکار برند و خام بعد بفضج و خروج فضول استعمال کنند هر که حمام در زکام بسیار نافع است و منقعه
بقایاست و قبل آن تخم کتان و پایاها و مفاصل فمات و قعد بر روغن گرم نافع است و غذا آب بنویس حریره اگر کدم عسل و روغن بادام باشد و قوی تر ازین زوده
مجمول نریت و می است و بجز مرغ بریان نریت و حریره آرد با طلا و نریت و عمل بنوشند اطبا سه سه گویند که نافل گرد و صفت عا در شرب با قری آب از خلق

فرو بردن نافع زکام باردست و دشمن قهقهه بنه کشته درونی برای مال زلزله بسوی نخی و دفع صداع نزل موجب وسع و مغز مسترحیح و شیر عورت سائیده نافع نزل
منقح صماغ از طوبیت است و وسع و شوختر سوده در درون گل دوسه لوبت نفع سده زکام است و ایله و اول گو زبول نشاسته و کثیر و سپیدی صیقلیه بر او کف نم باشد
افیدن جو اینج است که در آب سائیده بر کرده کاغذ سوزان زده و طلا نموده بر سر و صدغین چسبیدن نافع نزل است ممالا و قرفل سائیده بر باغوش
نافع نزل باردست متولج و زکام غیبی که ساله بر نافع زکام است نیز بر فکر عمل آرد و مطبوخ او بی غلظت مثل اصل السوس نغشته مطبوخ و منقح با دایان امیر بر پنج بویان
اسطوخودوس پرسیاوشان زوفای خشک پنج سوسن و ارجیس چک خطائی با دایان خطائی و مانند آن حب سباجت و بندید و اصل السوس ششاشه چشائیده و با شربت اسطوخودوس
و توله یا اسطوخودوس چهار شاکل نغشته پرسیاوشان هر یک شش باشد چشائیده و نبات سفید و توله دحل کرده و بندید و با دایان نغشته پرسیاوشان اصل السوس گل و زبانی
یک شقال پستان در شسته بر یک ده عدد نبات یک نیم توله و زخم آمار آب بچشائیده هر گاه چهار تم آب با ماضان کرده بنوشند و اگر سردی و کثرت نغم بود و اخیر بر پنج بویان و نغشی
پنج سوسن و سیون هر چه سبب سائیده و زکام را که اگر کرب و کوش غناب حلی بنامی زکام را که در نیش نزل بطین سینبه و عود و عود نبات شربت شکر
و توله یا با قوفاک تو که کند و اگر با حرارت و باغ و جمل نغمی مرکب باشد نغشته سیستان اصل السوس اسطوخودوس پنج بویان خطئی بریز منقح با دایان در آب گرم کرده گلقتد جل کرده
بنوشند و قبول اصل سینها اگر نخبیل گل ها و هر یک از یک نیم باشد تا سه باشد و کنگر از یک عدد و او عدد بچشائیده هر گاه نیم آب با ماض شیرین کرد و بیالی شیرینی اگر گرم بنوشند
برای زکام غیبی در دوسه روپ بلغمی نافع است و تیسین طبیعت بلغمی زوفاد اصل السوس اخیر و میوز و مانند آن مع ترنجبین و قندیه بجز برف و زونیدین جلاب عرض آب و انگابا بر یک
شبت با بونه و قندیم و صقر و کلیل خپت باشد و عذره و سوسه و تخیر شکر سرخ و کاغذ و منیل الطیب و حرن سندوس نیز نافع است و اگر حاجت تنقیه شود اصل نغم حیا اینج
منقیه کند و اطریفل صغیر مقوی با اینج و اسطوخودوس نیز مقوی نزل نغشی است و اینج لو کاغذ یا را تا شیر عظیم است و با صبر یک و درم معطلک نیم درم ربالسوس با دایان نیز بر یک شاکل
مقل کدیاب آب کرفس حب مطبوخ حب ساخته بعد لصفی بچزند و بعد از پاک شدن ماده فلونیا مشرو و ایوس بزام و بندید و بر ششای نخرید و در اوست اطریفل زکام و ایوس
ملین و سایر اطریفلات نافع و طبری گوید که در ابتدا می زکام غیبی برای اصل طبیعت اصل السوس متشرب درم ترنجبین بی درم کوشیرین است عذراب سی عذرا بنیسیا است عود
فانید خجری است درم ترنجبین است درم خیمه و نغشته پانزده درم چشائیده صاف نماید مقدار شرب و غبث درم فلوس حیا شرب دران الیه باز صاف کرده و با شاشند و از
گوشت و سایر زهرات بر بنیز و از غذا و دوا بر جو نخل و شاشه و شخاش قشقران نماید و اگر مزاج حال نماید شربت شهر ساده عوض آب بنوشند و برین تسهیر و اوست کند
و هم ششای نماید و شکر محو خواب کند پس اگر از مغزین فضل جاری نشود و عاده حل طبیعت بلین تکرر نماید بعد و با بونه اصل الملک شخ قندیم نغشته برگ نام بر واحد
کف کبیر پیوس گندم دوکن نمک جرش دوکن اصل السوس کوفته یک کف جو کوفته دوکن بچشائند تا ممل شود بران انگابا بناید و اگر سده صعب باشد انوبه بر آفتاب مطبوخ
نکره نژاده و جلا و اشتاق نماید و معیه بالبه سندر و شکر سرخ و قوطاس صحری مرقوب سرخ که در صنفان می آوردند و کشفه ششک عود خام و اصل طرفا جملر آتش انداخته
و خان او اشتاق کردن نیز نفع سده است و هر گاه جاری شود و علامات نفع ظاهر گردد درم راست شادوم کند و از آب انگابا تکرر بر سر لطلی نمایند و اگر زکام و باغ گرم گردد و باغ
باشد فصد کند و بعد تنقیه آرد و می طین حارث گردد و کوا نشاسته و ششاش و در غن بادم بر سر کوزان و در غن سوسن اشتاق نمایند و قندیه گوشت کند و اندک شرب بند
و اکثر وی و طین حاد و عقب زکام از غذا کم خوردن و اطلالی گوید که اگر از بلغم باشد اصل الا انصاج مثل طبیعت مطبوخ و منقح از کشته و کرفس و صقر و زوفاد و زونیدین
است بعد از آن تنقیه با اینج و غذا اندک شسته لعل و بند و اگر از شیرینی و بادم و پسته و طیخوزه و عمل کند پس اگر از خیره رسد باشد کفید شود نیز گرم در زرق است و حب بود
و کذا نوازه و کما و جاورس اولاً بعد و جام و کاشا حریره پیوس بادم و شکر نوشته اندون دران فامه ندیم و در غن مثل با بونه و درم زونیدین و کثیر القع است و هر گاه
ماده کلیل شرف کدر حاتم خواجه ترو بود اگر در موجود و مرقوم در پنج سیلان کند که در دستمال خورج نغشته حب بود اصل نهاد و بار و مشک سدر و سحر و کندر است و آنچه خبر کرده ام
و تحلیل کام بارد و کفصل و بن بار بود و اگر چه در بلا و شمالی باشد اینج است امیر او قیه شربت کف حرن صقر با بونه و در غن او قیه کوفته در و چند صعب آب بچشائند تا رنگ
بماضان کرده بنوشند و از آنچه درین سزاوست انگابا بلغمی برگ زیتون و در خان تخم سیاه تخم کن ناموم با صیغه یا صقله و سطر و شخاش سفید بود که اینها نافع بعضی
ساختن می تواند که در زکام غیبی حبت نفع مطبوخ اسطوخودوس با شربت اسطوخودوس و منقح علوی خان هفت هشت روز و بندید و یک در زیاد و حاصل نفع و جهت تنقیه و نغ

حب ترقیا یا دارقانون علمای و شربت سلطو و در کس سل چار تولد در تریبند و در یوز خطای هر یک نه ماشه برگ سنایک نیم تولد و طبعی مذکور انشا فو نموده غرض از شربت
شش تولد ترنجبین شربت هر یک چهار تولد مالیه صانوده رهن بادم نهبت ماشه فزوده بزنده و بجای آب قی با در پنج کوهه و بند دست و در پنج خود آب گشت و در وقت تمام
مان رده بشور با سنگ کله و یا نیم مرغ خون صبح این برید و بند اصل السون شربت ماشه سیون برگ گاو زبان هر یک چهار ماشه سلطو خوردن ماشه جوش داده شربت نهبت
سلطو خوردن یک تولد در وقت ماشه پاشیره بزنده و همین نیم چار نیم سل او دهبت تعدیل فرج و تقویت و باغ اطراف شربت عسل و در کس کرم و اوکی
که تعدیل الوقوع و در تریب انواع در کامت بعد از صبح تنقیه سودا و بطبع ایتیمون و بنفایح و غیره و نوشیدن در اشیر مطبوخ شمشاد در هر یوز انشا و شکله در وزن بادم و انگلاب بر یک
کننده و خطی بزرگ کاه و شمشاد و کوه و شربت با شرب و طول آن بر مقدار مرفاع و بهر نه ماشه اصل السون از این هر یک چهار ماشه با این نهبت ماشه جوشانیده نبات یک نیم تولد در
کرده نوشیدن نیز در کاه سودا و کافور از اجزای بیع بر اسوداوی شرب مطبوخ نیمه عنب و سیستان و مالش رهن بادم نهبت و کله و با بون دست و اگر انشا شکله طبر زردی
سندروس نبل الیسیب مجموع یکجا کرده جوشانیده که در کاه سوداوی تعلیق سده سخنین کند و اگر زنده ای و قیض لبوسه در فطغان باشط خطی نازنی سیستان جوشانیده و شمشاد
نبات و نخل کرده و بند بعد از حب ایاج سووه با طرافیل صغیر شسته هماده عرق شامبیره بر رعایت بوسه بند با کنگنه بجای اطرافیل آخر در بر استکیمن سرفه قیض لب بدها
عرق عنب اشلب شربت نهبت بعد جیای خطای دو ماشه با دیان خطای چهار ماشه جوشانیده و سا کرده نبات تولد نخل کرده و نوشیده از آن و در لیسک سمدل خورده و شیره
اصل السون لب بدها عرق عنب اشلب نبات نوشیده با کاسی بر رعایت نزل و سرفه یا قودا و بر آقراض سلطو پاشیره و بند فدا با بادم در وزن طبری گوید که هر گاه بعد از نمازین عبت
جفاف و سرفه و سخنین یا نبل یا شای میتر شل کوم بر غاله و چون مرغ فربه بود قشر در وزن بادم و یا حوسه نشسته و در با قلا در وزن بادم و شکله سفید آب با قلا در وزن بادم
سازنده و خطو آمیده و شکله کب تیار می آن قدری خوردی گرفته و بوزیدن در آن انداخته باشد نیز مناسب لزوم هم هر روز یکبار و دستاشق رهن نهبت بعد از خروج از آن یک کس
شربت قدری شرب تریق و مرغ نسیب از آن تا خود قوت ترک علاج سلطانای اطفاکی گوید یا در بود که در کام از سودا باشلس اگر واقع شود و علاج شش مثل مغزی بود و زیاده آن تا انفا
در طریب کیشرب نخود آب و مطبوخ نیمه عنب و سیستان در وزن بادم و نهبت سرفه در وزن بادم و با بون دست و اگر انشا شکله طبر زردی و کام از ضعف
حادث شود و خصوما سبب غشی که اکثر شربت جاع هم سرد در شورت او و یه بقوی مثل مجابین لبوسه زردی نیمه و الا علویان تریاق الزله و مفرجات یا قوی و غذا ای مقوی خورد
و مرکب ماشرت نمائید و از همه مفرجات در کام نزل که در علاج کلی این فرض سلطو شرب زنده و آینه العیون خوردن طعام گرم بالفعل آب سرد نوشیدن ضرر دارد و در مطلق سرد کردن
و اگر همچون لبوب نه ماشه خورده بالایش امر التزم تولد نوشند و زردی بهینه مرغ با نبات یا نمک سیاهی خوردن رافع بود و حریره معمول مقوی باغ در همه اولع مفید بود و در بهر نهبت
نهبت کشتیر شک هر یک نیم ماشه و از چینی و ماشه نبات یک تولد جوشانیده بطور قوی نوشیدن بهت زکام و صفت باغ رافع و کله و اجب چای خطای و حب سیاهی و تمیبه و شمشاد
که کتاری سو مند اگر بانه شمشاد و از چینی و ماشه ترنقل و در حد و کونا ریخته و نبات تولد جوشانیده بطور قوی و تجرب نمایند و پوست شمشاد شش ماشه نزل از پنج چهار ماشه عنب اشلب
کینه تولد جوشانیده سنجار آن دارند و غرغره آب آن نمائید و نقل آن بر شیشانی صناد و سازید بهت تقویت و باغ و زکام نافع است و هر چه در علاج امراض مغزی از ضعف باغ و در علاج
ضعف و با کوشه حجابت نخل آزند و بداند که بعضی را قیمن محدودین که ضعف معده و باغ و نوازل و از کله سبب ضعف بهضم کمتر ریاح در کام نزل و قیض انمی و بسیار
تولد غم و رطوبات و بان نیمه و کاهی سبب جودت بهضم کمتر تولد صفر خشکی و باغ و کله و بنجاری و قیض طبع و صفقان قلب و تهلج معده و کفایت و پسر در تریاق اول یا قوی و نیمه
حکیم علوی خان و نیمه که کرم سوسوی و رب شمشاد مرکب شربت شمشاد نیمه علوی خان نافع و اگر بالینت طبع باشد شربت حب لاس شربت فریاد و در نیمه شمشاد تریاق الزله
و تریاق الزله جمع نمائید و چون سنگدان یا ششها یا غلغله یا ای شو که سبب نزل و مفرج زردی با رب شمشاد علوی خانی خلط کرده نزلد و اسهال را در مریست و باقی در بزنده و از آن
از حب الیوی ای سر آنه کنند و میل نکام نزل که اطفال را عارض شود و سبب کثرت رطوبت و ضعف و باغ ایشان با لبوسه که صلاح زکام نزلد و زکام سلطو شربت حب شمشاد
و یا زردی گرم کرده بر تارک مطرف بار زردی آب گرم بر سر زردی شمشاد سیاه نیمه زبانه است با لید یا بر مرغ و حلزونه که آنرا که قوی آید و نیمه کثیر خارج گردد و همچنین مطرفل با چای
شسته و در شیمی بر پزند و بعضی در فلفل چای خطای نوشانند و مضره را از نوشیدن آب سرد و احتمال نواکه رطوبت بارد و مومونات و لمینات باز دارند و باقی در این فکونیکه اکلطوس
یا نوحه صیدیان از لادن محلول در در وزن گل نافع نوازل ایشان است متن الف یعنی بوی آمدن از زمین یعنی از طرف و بعضی غیره و بسته اند سببش یا قاصعده

بخارات عنق از خواجی صدر رویه و معد و لسوی خاکست که از ان راجحه و من و منی بگوگرد و یا احتقان خلط روی در استخوان شناسی که از امصافات گویند و
تعضن او در ان و یا تعضن خلط در تمام دماغ با در مقدم آن با در انجا که منی بران متصل است دریا عنق و من و عارض نفس تنجید آن کور بنا بر نزول اخلاط رویه لسوی سب
او و علاج این مشورت و یا بواسطه تعضن منی و یا در حوض متعنه منقذان طریقی تشخیص این اسباب باید که نگاه کنند اگر در صورت هر مرض نقصان دریافت گردد
سببش خلط عنق و در علم مصفات باشد و الانقبض با احتیاط نمایند اگر تب باشد و با آن صداع نیز بود پیش خلط متعنه در دماغ باشد در ان درون منی نظر کنند اگر در سینه و یا
قوسه در غده منی یافته شود و سبب او همان باشد و اگر اثر سفر یا عوارض سل یا فساد مغز در کمر و سبب او بخار سینه یا ریاحه باشد و اگر انهم نباشد بیشتر فساد استخوان
مصفات باشد علاج اگر از بخارات عنق باشد تقویه عضوی که از ان بخار خیزد و از ما و عنق نمایند بعد بهر تبدیل آنچه متعنه در منی شراب ریاحی و در منی چکانند و
سنبل الطیب گل سرخ و سعد و عود سائیده نفوخ نمایند و یا فلیله شراب تر کرده او دیده مذکور به یا زرباد و سحر و سنبل الطیب و قرفل هر یک سائیده سوده بران پاشید
چونند هر صیالح منی را ببول شتر بنویزد اگر از رطوبت متعنه مصفات یا دماغ یا حوض انقباض باشد بل و حسب ایام تنفیه دماغ کنند و بکنجین نوری قوی را که کثیر از بول
و کف خردل بچند دفعه غرغره نمایند و بعد به سنبل الطیب لفضل و گل سرخ و سعد و سبک و پودینه و شراب خوشنایده غرغره کنند پس از ان نفوخ مذکور در منی و مند و نفوخ
تصعب از زیره و گل سرخ و سنبل الطیب مجرب یا آنچه میسر شود و سوط بول شتر و شستن منی با آن مجرب است و مخلت نمیکند و صاحب شفا را الاستقام گوید که قطعی
بول خر علاج قوی و نافع بلا خلاف است و قطور زیت و عصاره فوئج نیز نافع و اگر سیلان رطوبات در منی کثرت پذیرد و پودینه و صغره و سعد و مر در منی و مسند
پس اگر تقویه از راجحه باقی اند عصاره پودینه قطور نمایند و اینها اسطوخودوس گل نیلوفر پوست بلبله زرد اصل السوس گل خلمی سفید خوشنایده نبات داخل کرده بر لکه
از دماغ او بوی بدی آید بیدهند و اگر خوب بود او را صنیی سبب و لفضل هر دو را یک درم گرفته نیمه باشد قطور لسته بخورد و بول شتر هر روز مسوط کنند بوی بدی دور کنند
و اگر لکه سیاه چهار درم تو تیا می سبب و درم قرفل سبزه و عد و نخل انجیر که از درون می آورند است و یک عدد گرفته در آب برگ تمبول سائید و حسب بقدر چه سازند و یک حبیب
و یک شام عمل نمایند هر مرض عنق در منی زائل شود و مجرب حکیم عابد سبندی است و نفوخ سعد و سنبل و قرفل و بازو و در ششیمان و آس و صبر و کافور و مشک همه
منفید است و اگر لکه یک سیر سائیده با یک سیر قند سیاه که سبب سبب سبب درم هر روز بخورد نیز نافع آید اقوال حکما گیلانی گوید که اگر خلط متعنه در دماغ بود در زین هنگام
باید که تقویه بدن بحسب امکان نمایند از صغره و رو قیصال و بادویه مسکه عام بدن دماغ مثل حب قویا که در ان صبر و مقوم نیاید باشد بعد بهر مناسب عمل آرند
صاحب حاوی گوید که اگر از عنق اخلاط در مصفات باشد هر صیالح عنق در دماغ او بخار است و در دماغ او بخار است و در دماغ او بخار است و در دماغ او بخار است
با دم و تلمین طبیعت بار الفواکه یا مطبوخ او یا نفوخ شمش نمایند و غرغره بکنجین مع خردل موقوف کنند و در منی پودینه سوده یا با در دماغ سوده بپزند و صبح بنیاید
باب پودینه و بول شتر عربی بشویند و یا مصفات در آب لعل حل کرده در منی چکانند طبری گوید که بجز که از رطوبت متعنه و مشکین در عظم شناسی باشد اگر فراج متصل شد
متفرغ عام مطبوخ انبیران کنند است متفرغ خاص سبب وانی که در ان صبر و صطک بود باید که در تقویه مع حسب مزاج او و من و فساد نماید و کم شترانند بعد بهر
پودینه نهری یک جزو شراب کشته قابلض پنج جزو مدام سبب نماید بعد قلبطار یک جزو مزاج کالی یک جزو خردل سفید نیم جزو بار یک سائیده نباتات تمشاق نمایند که گرم
مذکور پاک کرده پس سنبل الطیب یک جزو قرفل ربع جزو سافج سبندی نصف جزو سائیده شراب که تقویه نموده خشک سازند بعد بهر آب انار استخراج مع قشر و سحر و تقویه
و خشک کنند و نباتات کثیر چون عمل نمایند تا آنکه طعم و دوا ترش باطل بمانی گردد پس آنم استعمال نمایند و در هر سه روز با من و او در منی طلا نمایند و چون از استعمال
این در شتر همچان در بد حادث شود این علاج ترک نموده معالجی برده و تسکین مزاج دماغ رجوع شوند و بعد تسکین اگر خبز زائل شود بد سبب منع تولد رطوبت در
و فضول راجحه در معد که کند و اگر در نجر ام صعب گردد و نظر کنند اگر فراج مرض بر حال طبیعی باشد بگیرند یا پودینه نهری یک جزو شراب کینه
یک جزو و از ان الفار یک جزو و قدری بول شتر که مقدار دو درم و بی قلت و اخرا میاید مذکور کل مقدار از طل صغیر باشد در آفتاب نهند تا مثل عقیده نگردد و
بعد بقدر دو درم کبریت و یک درم و یک درم کندر انجیرت باز در آفتاب گذارند تا که خشک مثل عصاره گردد و بعد به سنبل الطیب یک درم و قرفل یک درم و سبب
در آفتاب دارند و بعد خشک شدن سائیده در منی و مند و در ان اسراف نمایند که اکثر عارف می آرند پس اگر عارف آید تا که خون سیاه غلیظ بران نشینند

و برگه و افرا که قطع او نمایند بر آنچه جوس حاف می کنند و باز معاودت بواج او نمایند و این البلغ و دانست که درین مرض استعمال نمایم تمام کلام بعضی
محرین مینویسد که عنبر و زعفران آب لعناع سعو ط کرون مجرب است و یاسمین بهر طور که استعمال نمایند مجرب است و از خواص عجمیه بطوح نسیل و درم
و دو ثلث درم و دویشت و الا ان یک درم و ثلث درم است در ذوال بنی همچنین آب انار شیرین و درم و نسیل درم و نسیل درم و نسیل درم و نسیل درم و نسیل درم
سعو ط کرون مجرب و کذا یک درم و نسیل درم و نسیل درم و نسیل درم و نسیل درم و نسیل درم و نسیل درم و نسیل درم و نسیل درم و نسیل درم و نسیل درم
و میدن و یا قشاک که در ربع جزو قشور نخاس شب میانی زعفران هر یک جزوی بار یک سائید و قدری ازان در بنی و مند و یا سعد صبر نسیل الطیب
گل سرخ قرفل آب پودینه یا آب مور و سرشته در بنی نمند بعد از آنکه بنی را بشراب شسته باشند و یا هر یکی دوست انار ترش هر یک دو درم قصبه زریه
سک هر یک یک درم و نیم مزاج قرفل یک یک درم و نیم تله را بشراب تر کرده ادویه کوفته نجیته بران آلوده در بنی نمند و یا مزاج سک قرفل مساوی کوفته نجیته
در نس انداخته در بنی و مند و یا حامه از غامی خشک مساوی کوفته نجیته بر روغن بان آمیخته اندرون بنی طلا نمایند این ماسویه و غیره گویند که قطره
آب بلاب بنی گل یا قس آل آمیخته و کذا بول شتر که از روغن ایرسا و زرد و ریر سایه خشک و کذا در صافی در شراب که نه حل کرده و کذا روغن مرزنجوش و کذا از روغن
یاسمین و کذا آب برگ یاسمین که بپاشد در شب بسر که کذا بول ابل که در دانست و از کله معطر می آدرند سائید بر روغن گل آمیخته و کذا سعد در سر که
جو شائید و و نفعی شب و مر هر واحد چهار درم قحططار و ما ز و هر واحد یک درم بید شستن بنی شراب و کذا برگ یاسمین خشک کرده و سعو ط حاما و کوا طنج
فریون در و نسیل بنی و کذا ایست سائید چهار درم حاما یک نیم درم و شراب و از شیشان هر واحد بنی متن انف است و اگر قصبه الزریه و زریه سرین هر دو درم و نسیل
هر یک درم ما ز و هر هر یک نیم درم مشک یک حبه کوفته نجیته لبتی که استعمال کنند نافع بود صاحب حکله بندی گوید که بول شتر یا گاو چکانند و چشم سوخته اس
گیرد و در علاج الغریب سلطوست که آب که در وی تلخ یک و قطره در بنی چکانند و اگر که تازه نباشد که وی خشک آب تر کرده و در نیم نگاه دارند و هیچ کاید قطره چکانند
نافع بود پس بنی است شیخ یغمره که بعد تحقیق معده و دملع ادویه موضعیه از قنائل و سعوطات و عطوسات و نفوخات و غیره استعمال نمایند اما در قنائل
مت مملک این مرض هست راست که قبل ازان بنی را بشراب نشینید بعد استعمال نمایند و بجزه قنائل مجربه بنی از مر و حاما و اقا قیاست که غسل مرتب سازند یا از حاما و
کل سرخ بر روغن ناروین و دیگر قنائل بسیار اندک از نسیل سعد و گل سرخ و قصبه الزریه و حاما و قرفل و اس و صبر و گل سرخ و قدری نمک
مجموع یا مغر و حسب قوت مرض وضعنت آن و اختلاف اوزان بسازند یا فیتلیه بول مشک رقیق که بران در و در قرفل و سعد و راک و ولادن مساوی
پاشیده باشند و همچنین برگ مور و قصبه الزریه و گل سرخ و گل سرخ قرفل هر واحد یک درم مر و ما ز و هر واحد نیم درم مشک کا نو هر یک چهار حبه قلیما نمک اندر آن
هر واحد چهار قیراط کوفته نجیته فیتلیه لعل تر کرده بران پاشیده در بنی نمند و از سعوطات سعو ط البصارة پودینه است و افضل سعوطات و نفع آنها بول حرات
دان تخلف نمیکند و از مجربات جدیده آنست که قرص اندرون خورون که در تریاق می افتد در شراب حل کرده اندر بنی چکانند و طنج و از شیشان بشراب
ریحانی خیله جدید است چند روز بران استنشاق نمایند و از لطفات آنست که باطن بنی را بقلططار تلخ نمایند و ایضا برگ یاسمین بسایند پس در آب سوخته
در بنی طلا کنند و ولوح دوامی قرفلین استعمال نمایند و آن نیست که هر یکی چهار درم و دو ثلث درم سلیمه حاما مرزنجوش هر واحد یک درم و سدس درم
بسل بسرند و از نفوخات نوتج تنها بار یک سوخته بود زن یک دانگ در بنی و مند و یا شراب شید و صدق سوخته و یا درامی مذکور در آخر قنائل و یا عو و بلان
در بنی نفع سازند و از نشو قات آنچه مجرب است و از شیشان آب یا بشراب نجیته چند روز استعمال نمایند و آنچه بتجربه رسیده در علاج او و خاصه چون در دملع
یا مقدم او عفتون باشد نه دادن و دو عست بهین یا فونخ و ایسر و قنائل از این مائل بعد عین یا داغ بر وسط سر طبری گوید که اگر علت سجوالی عظم نافی شود
و عفتون در آنجا پیدا کند پس غلغلیون در غسل حل کرده و بفتلیه لوده در بنی گذارند بعد از آنکه قدری روغن گل سعو ط کنند و رعایت مزاج و مانع علیل کنند تا گرم
نشود و عقل او متعیر نگردد و اگر اندک گرم شود بشیر و ختران و بر روغن گل و روغن بنفشه و مار القرقع و امثال آن آنچه مطفی مسکن باشد سعو ط نمایند و اگر
مزاج بدن او نیز حرت پذیرد و او او نمایند تا آنکه تسکین یا بجز که بسبب سیر انف و فروح او باشد علاجش جدا مسطور گردد

اورام و غیره

گاه درین موضع آناس گرم یا بنیره از کثرت دم و غلظت او حادث گردد و گاه در دم صلب پدید آید و گاهی شوره از فصله طبعی یا سودا و اندرون بی پرده از خیزات
باطن از برای لطیف تملیح شده البقی غلیظ و متحرک گردد حتی که بصورت تاملین در نهایت وصلابت شود و در دم جاسری موضع باشد و ایضا از عرض سینه که باطن
و تمدد ضربان نیز هست یا نه اگر باشد و در دم جابود و الا صلب و از سر و وضرت و صورت افتد علاج در جابود سرد و یارگ نبی کشاید و تبریدی که در رعنا
که شست بپزند و اگر حاجت بود روزی بیسپاسند و عقیده به بل صفر واجب بلیله نمایند و بعد نصیرا حجامت تفاب ترشندی آب آلبان آب انارین شربت بنفشه
و زحل کرده نوشیدن و غذا و الیونگ و پاک و خرفه خوردن نیز مفید و سرکه روغن که در روغن نیلوفر گلاب و ربی چکانند و شیاف ما میا صندلین جعفری کل
گلاب و آب خرفه و انار و گاهی بوش در بندگی و زحل کرده ربی و پستانی صفا و میا نیند و عقیده به سرکه کشیده آلوده اندر ربی که از زرد گاهی قدری نمک و سرکه
می آسینز چون اشکاف شود بر روغن که در چرب سازند و در دم جابود و در بار و بصیر نافع بود و طلا می سرکه انگوری و روغن گل که در زرد
سنا و یامد اسگ رسوت صبر آب سوخته اندرون نبی نیز مفید و غیره نبی است و نصیر سرد و بخت و صفا و غیره تر بود و گلاب سوخته بر آوادم اندرون نبی معمول است
و صندل سرخ آب سوخته نیز نافع و بعد نصیرا حجامت اشتقاق روغن گل خرنج آب جی العالم یار روغن نیلوفر یا قاری گلاب و صفا و ربی بصندل و گلاب و
آشامیدن آب آلبو شربت بنفشه یا شربت نیلوفر و آب انار و غذا افزوده بارد یا سونق شیر و شکر یا آب انار یا آب سیب یا آلبو یا قوت و سائر تبرید سردی مطبوعی نیز
بر آوادم و حار و شور نبی مناسب است و ایضا برای شوره اندرون این فصله وقت اندام با سرد و یا حجامت تفکاردن و عناب گل بنفشه جو شامیده شیر خیار
شربت نیلوفر و زحل کرده نوشیدن و غیره تر سنده وانه رسوت گلاب ساسیده و گاهی جدا و عرض رسوت افزوده طلا نمودن معمول است و اگر شور نبی مع صندل
و رعاف اندک اندک باشد فصله قیفال نمایند و شیر و تخم کاه و کشنیزه خشک بشربت بنفشه بپزند و آب کشنیزه سرخ کرده کنند روز دوم شیر و غیره تر سنده
و شربت نیلوفر عرض شیر که کشنیزه شربت بنفشه کنند و رسوت جدا در گل از نبی گلاب سوخته بالاسه نبی صفا و میا نیند و غصه تر بود و گلاب سوخته
اندر و نبی طلا کنند و بر اسه اورام و شور سار نبی مجربات و الد علویان نیست که مغز تخم که و مغز تخم بپزند وانه دم الاغون سفید آب قلعه
مفسول گل از نبی بر روغن گل ساسیده طلا نمایند و اگر تخفیف شور منظر باشد مغز تخم را بریان سازند و تو میا که کرمانی اضافه کنند و برای دفع صلابت
و خشکی اگر تلمین مطلوب باشد شیر ماده کا و عرض روغن گل و زحل کنند و اگر شور بر نبی با در پیداشوند کا فوز عرفان هر یک نیم درم گل خستوم یک درم
گل از نبی دو درم گلاب و سرکه انگوری طلا کنند و اگر سر نبی و درم کند و اندرون نبی خارش نیز باشد شیر و عناب لعاب بهار و عرق شامه تره شربت نیلوفر
بپوشند و حوض سرد اسگ و گل از نبی یک یک باشد در آب حل کرده صفا و میا نیند و در شیره شحت که از فصله علیقا طبعی یا سوداوی هم سرد بعد تنقیح و با حجامت
ماده بهر تلمین موم روغن بران نهند و عقب او آب گرم اشتقاق کنند و سرکه و کذا جزو السر و محلل و در مصلب نبی است و ایضا اول فصله باقی
کنند بجزه حبت اسهال سودا و بلغم مطبوع هم تلمین علویان و نهند و یا مار لجنین بچسب لاجورد و صندل آن نوشانند و اگر تملیح نشود و بیضی شرط از نبی و باران
و یا حوالی او بوی سپاسند و مرهم زنگار نهند تا آنکه تمام فانی شود پس برای انزال موم سفید آب گذارد و طبعی گوید که در شیره صلب کردن مرضی مملی باشد
تفتیه برین حب نماید یا برح فیقر انیدرم غار بقون تر بد بهر واحد یک درم هشتین یک نیم درم گل سرخ مصطک انخواه تخم کفس هر یک و شلت در م صبر مطبوعی
و در م صبر نیامی شوی یک درم و یک دانگ کوفته بنجیه آب برگ ترنج یا آب برگ بادرنجوبه سرشته جها سازند و در شفتال آب با یک گرم خورد و در مدت دو روز
در بار استعمال نمایند و اگر مزاج علیل طلب باشد بنفشه و سرری و خرفه و مانند آن غرغره کنند و بر پهنشید بد نمایند بعد اگر قوت قوی باشد فصله قیفالین کشاید
بعد از آن علاج نکور و بهر تلمین و غیره بعمل آزند و بدانند که هر گاه ماده و درم یا بنیره تملیح شود او در بنفشه شست و تخم قوت ریجان و شیر و غسل تخم لکان و جلایه
بنفشه صفا و میا نیند یا بنفشه آلوده در نبی نهند و بعد الفجار موم سفید بر روغن بود و در روغن گل که شسته مر اسگ گلاب و قدری سرکه سوخته و زحل کرده
در صلابه خوب حل کرده گذارند و ایضا از و بهلیله زرد بر روغن گل یار روغن بنفشه ساسیده طلا کردن بر کجوش نبی معمول است و با حجامت هر چه در خروج

بیا جیب حاجت بکار برند و در علاج این تساهل نمایند که در اکثر ناصور موی میگرد و در هر سرطان گرد و تدبیرش در جوهر الالف خوابد و تعلیم در پاک بجای آید در سوزش می آید سوزش میکند و بسبب آن تب شدید و عارض میگردد و آنرا آسوده می نامند اگر در و علاج او نکند میکشد و علاجش آنست که در ضمن زرد و خاک آخته در بر و بی مالند تا آبله شکسته شود و از حرت و سوزش و سوسس نکند و اگر آبله شکسته نشود قتل میکند و کجای فلج میبرد هر یک دو ماشه شک نیم ماشه بار یک ساید در بی مسد است و سوزش در نظر آید و سوزش شود

افروح الف و ناصوران

با آنکه قروح جاست که یکم کند و سدا تولد او در بیجا ایفیس منبی است چنانچه او را تفروق اتصال عارض شود پس ریم کند و یاد غیر او چنانچه از بخارات حاده یار دیکه از بدن بسوی منبی تصاعد شوند اول جلدا و فاسد گردد و بعد لحم او و جرات پیدا شود بعد از آن قروح گردد و گاهی قروح رطب از رطوبات فاسده اکا که از ریاغ بسوی منبی نازل شود حادث گردد و گاهی قروح یابس از اخلاط محترقه افتد و شیخ میفرماید که گاهی از بخارات حاده یار و یا از نوازل حاده قروح منتهی عفن و یا خشک نشود و یا قروح شمره و یا قروح ساقه و در منبی پیدا میشوند و آن ظاهر بود و یا در باطن با کجای اقسام قروح منبی قروح یابس و قروح رطب سازج و قروح رطب منتن و قروح شمره که چک است و چون قروح منمن شود و ناصور گردد و ناصور باطنی منبی را خلوس نامند طریق تشخیص اقسام مذکور باید که از مرض سوال نمایند که خشک نشود یا رطوبت شود و قروح خشک جایگزین یار ریم بر می آید اگر خشک نشود که در قروح یابس باشد و ماده آن اخلاط محترقه بود و اگر خروج ریم و اسهت بود و در قروح رطب باشد و ماده آن رطوبت فاسده باشد که از ریاغ بسوی منبی نازل شود پس اگر قروح بسیار بد بود باشد بر بند که از چند مدت این قروح پیدا شده اگر مدت اندک گوید پیش رطوبت حاده عفن بود و اگر از عرضت در از میان کند بسبب عفت ماده بطول مدت بود و اگر قروح کوچک بصورت شورش متفرقه بود قروح شمره باشد و الطالی گوید که اگر از قروح منبی مواد مع علامات خون بر آید رطب باشد و الا یابس و هر واحد از خشکی در مجاری قومی و سلب باشد حار بود و الا بار و گاهی قروح از اثر مشرب افزاید و انواع نارسا پیدا شود و صحت قروح و عمل عفن بود و علاج شیخ و سید جرجان و ایماقی گویند که منبی عضو است رطب تر از گوش و خشک تر از چشم پس حسب که علاج قروح او میان علاج قروح اذن و عین باشد یعنی او قروح محفنه بر قروح منبی در خشکی است از او و محفنه قروح گوش و زریاده تر از او و محفنه قروح چشم باشد پس قروح اذن متعجب باشد و نایست تجفین است و قروح عین محتاج بد و اول حده تجفین است بعد اگر سبب یلان بر او و اتصاله نجره باشد تا شفا بخشد و جذب بسوی ناحیه و یک علاج کنند و با کجای اول محتاج تبخیر و باغ و لغویت است و با بعد از آن قصد تبخیر تا فصول متوجه بسو او قبول کنند پس ابتدا بفضله فعالیت نمایند و اگر یافته نشود جمل انداز یک لیس فیصد رنگ منخرب در اسرا علق اگر قوت مساعد کند و الا آن صورت موجود باشد و با استعمال خوب ایام جرات و جمع او و نافع در جوهر الالف در میان در قروح تیره الق نیز نافع است هر گاه بلعاب و مانند آن نیز نفعی که در هر دو جمع قروح خفیه آن صلاحیت

علاج قروح یابس

که تیره الق نوع است متفیه سوداوی اثراتی نمایند بیستریکه در علاج امراض ماغی سوداوی گذشت و گویند که آشامیدن شربت بنفشه و ترنجبین هر یک ده درم و غذا مزوره ماش مع نخود و منید بود و پلین منبی بود و چون در ضمن بنفشه و روغن که در و یار و روغن نیلوف و سیه اکیان و بطمانند و مرهم ایض بکار برند و منبی را آب گوشت بنشیند و برات کشید بدان استنشاق نمایند و بگیرند موم صغی و روغن بنفشه و روغن بادوم و مغز ساق کا و هر که ام یک جزو موم و خنر را در روغن ناگدازند و آنرا کعب همدان و قدری کثیر اسوده در صلاطه خوب بیامیزند و در روز و شب چند بار از روغن منبی طلا نمایند یا فقیله بدان آلوده در منبی نهند و بعضی کعب استخوان و کعب خطمی درین نسخه می افزایند و بعضی مخ ساق کا و طرح نیامیند و مرهم حسب السفرجل درین باب همواره معمول است و قیر وطنی از مغز ساق کا و کبوتر و روغن بنفشه بادوم و دوزخ و کثیر آملت جزو روغن یاسمین اندکی بدو مرهم مرتب ساخته و کاسه گل خطمی برابر کثیر داخل کرده نیز معمول و قیر وطنی بموم و روغن گل و شکر اکیان و سیاه مخلوط بلعاب همدان نیز مفید و اگر پس خشک نشود شدت باشد کثیر ابار یک سوده بلعاب نیز قطن و کعب خطمی آمیزند و بگذارد تا نرم شود و با نند تا حل شود پس روغن بنفشه آمیزند و با هم نرمند و هر روز دو بار طلا نمایند و ما سبی منبی که مشابیه جفت یا بیابند در آب بنفشه روغن او گرفته استعمال نمودن از اسرار است و صندل سفید حنظل کمی شود و بخلاب و آب خرنوب و قدری روغن گل صفا کردن جرات منبی و خشک نشود نافع و عمل سبزه منخیزه در فقیله آلوده نهادن خشک نشود راسا فکند و نهادن مسکه هر روز سه مرتبه نیز نافع قرحه است

و یک سینه سفید خشک ریش بینی و ریشق لب خوراک هضمی متاخرین نوشتمه اند که در قرحه یا سبه اول فصد با سلیق کنند و با صلاسه چهار روز که قیفا
 نرند و بعد بقیه دار کچن بشیرت شاسته که در و صلب لاجر و سفوف آن نوشانند تا نقیته بدن و دماغ حاصل شود و بعد شیر زنان یا نر یا حشره از
 پستان و دوشیدن بسیار سفیدست و همچنین قنطیر روغن گل بادام و زرد بوزنجشام و کما مجموع یا تنها با شیر آمیخته و این مرهم چهار برادر و غن بنفشه
 روغن گل هر یک یک نیم توله سوم سفید یک توله و سفید ساق گاو و سپید مرغ هر یک هفت ماشه مرواشگ منسول نه ماشه بدستور مرهم سازند
 و بهتر است که سپید زرد را بدست نرم کرده بر آن طلا کنند و وقت شب صحیح بلعاب اسپنول و یا دیگر زرد لعابیه بشویند و بر روغن گل فقط چرب سازند
 و این مرهم نیز بسیار سفیدست موم زرد و یک نیم توله روغن گل سه توله روغن بادام یک نیم توله لعاب اسپنول و ریحان و تخم ظمی و کونوجیه هر یک سه ماشه
 کثیرا و ماشه بدستور مرهم سازند و این قوی تر است حکا که اسرب و طبلیه زرد و هر یک سه ماشه پیمرخ نه ماشه موم سفید یک توله روغن گل که در روغن گل
 هر یک یک نیم توله کثیرا سه ماشه و باید که هرگز آنرا بدست نباید گرفت که ریش و جراحت تازه گردد و بدیدر اصلاح پذیرد و سائر مرعاتی که در جفان نهند
 گفته اند در اینجا کار برند که سفیدست گیاهانی گوید که این دو را نهند بگیز موم روغن گل و بادامی سفید را بر زرد مرواشگ آمیخته اند ایضا
 بلبله زرد و ماز و و پیه مالکیان و روغن گل حل کرده طلا نمایند و ایضا سفید را بر زرد و موم مرواشگ یک درم روغن گل یکا و قویه موم و دو درم موم را
 در روغن گل که ریخته او و پیه آمیخته حل کنند و با پیه مالکیان استعمال نمایند و از محالجات عجیبه که قریب خوارق عادات در قروح منجی است و لایسما آنچه مالک پیرس نج
 باشد همچنین در قروح لب و در اکثر قروح لطی الا ندمال که ماده آن خالی از خبث و در ارت نباشد استعمال این مرهم بسیار مفید است صفت آن بگیزند
 بنفشه خشک یک مثقال و در آب غریب جوشانند پس نیک مالیده صاف کنند تا آب لعابی گردد و بعد لعاب بهمانه یک مثقال و روغن گل یک مثقال و موم سفید
 نیم مثقال آمیخته نیز تا موم گردد استعمال نمایند شیخ سفید را یک درم قروح یا سبه مایه که کند مسوخ مرتب از موم مخلوط به نصف وزن آن مغز ساق گاو
 در پیچند روغن بنفشه و روغن کچن که ریخته و زرد من بهتر از آن روغن گل است خصوصاً که از زیت انفاق ساخته باشند و ایضا مسوخ روغن بنفشه
 مع کثیر و قدری لعاب اسپنول یا غنمی نافع است و ایضا فیتله در قیر و طی زوفاسه رطب و سپید با موم زرد و پیه ایل و پیه مالکیان و قدری عمل آلوده
 سفید و در نسخه جالینوس مغز ساق بقیر عوض پیه ایل است و ایضا موم و روغن گل که ریخته بلبله زرد و یا ماز و آمیخته نافع و گاهی فصد رگ طرف بینی فصد
 سر و حجامت نقره و اسهال نفع بخشد و قروح ششی و صاحب شفا را لا استقام گویند که اینهمه او و پیه مع اصلاح غذا و ترک محوم و کیمین طبیعت کسیر
 آنجسره حاره و منق و از صعود و مثل سفر جل یا سیب یا کثیری یا نر زرقون یا شکر یا کثیری خشک بشکر بعد طعام مناسب و گلاب محتاج گردد و بعد صد روز و حجامت
 نقره اگر سیب کثرت دم باشد و با سطرغ اگر بدن متلی ماده کثیرا انصباب بسو کچن بینی باشد از مطبوخات و ایاریجات و اطراف لیاات

علاج قرحه رطب

بعد فصد سر و حجامت پس سر و نقیته بدن و دماغ مبسل و جب ایاریج و قوتنایا از خزل و کچنیمین بزوری و سیب ایل الطیب و سعد و قرفل در گلاب
 چوبشامبیده غرغره کنند و مرهم سفید استعمال نمایند و مرواشگ بر روغن گل سوده بمانند و سفید اب و مرواشگ و چرک نقره و سرب سوخته مسا و سه
 در روغن گل ساینده قتیله بدان آلوده در بینی نهادن مجرب است و یا موم آنجسره و موم مرهم ساخته استعمال کنند و یا از مرواشگ یک درم و مر یک درم سفید
 قنطیر و موم هر یک دو درم روغن گل یک او قویه مرهم مرتب سازند و با پیه مالکیان بمانند و پوست درخت سرس جوشانند و آب آن قرحه را بشویند و
 قطور آب سلق تنها و با زهره کلنگ و کذا فیتله باب سلق آلوده در بینی نهادن مجرب حکیم عابد سر سندی است و اگر خفض یکی مرواشگ باب و یا گلاب سوده
 اندرون بینی حنظل نمایند براسه پنچگی بینی نافع بود و در کلمه سفیدی درین نسخه صبر هم داخل است و یا ماز و پوست بلبله زرد با چربی مرغ و یا روغن گل طلا
 نمایند و در قروح انف که سله بجلوا است بجهت بودن ماده آن در او اکل شیرین غیر شدید الرطارت که نه حریف باشد و دماغ و آنرا قروح شده و شیرین
 و شیرین نیز مانند نقیته دماغ حسب مقتضای حال نمایند و قبول شیخ در ابتدا روغن گل تنها یا موم و پیه مالکیان کفایت کند و قوی تر از آن مرهم سفید اب

فصلنامه شویزید بعد از او به شدت الجیف استعمال نمایند و ازین قبیل است که کبیر قشور مس قلعیدین زرنج سرخ و خرفق و سائید و زهره نرگا و کنگر و چند زرد را
 خیر کنند پس استعمال نمایند و گاهی در آن حماما و بودینه و فراسیون و زعفران و شب پانی و ماژ و زیاوه کرده میشود و دوا می روش مجرب است و آن است
 که سدر و شب پانی و ماژ و مکی و زعفران و زرنج مساوی بگیرند و بطریق نفوخ استعمال کنند و قروح شدید الوجه را علاج کنند یا سرب محرق مخلوط کنند
 و مردان و برون گل موم از آن مرهم سازند و قروح بریه را علاج بمرهم روغن گل موم و روغن مورد و مردانگ و کلاب و قدری سرکه کنند و علاج قروح ظاهر
 باین مرهم کنند سفیداب یک رطل مردانگ سه اوقیه نبات رصاص محرق سه اوقیه بشرباب و روغن مورد مخلوط سازند و از او دیر بیشتر که نیست که بگیرند
 آب انار ترش و در ظرف مسی بپزند تا که نصف بماند قلیله بدان آلوده استعمال نمایند و از اقراص اندر و خوردن نیز علاج میکند گاهی مخلوط بشرباب و گاهی
 بسرکه و گاهی بیکرک و آب بحسب مشاهده حال و از مرهم جیده مشترک الفتح با کتر اقسام نیست که جفت اسرب و شرباب کتبه و روغن مورد همه را با هم بسازند
 و بر آتش نرم گذاشته بپزد و حل کنند تا غلیظ گردد و در ظرف مس بدارند و اسرب سوخته در حکم جفت اسرب است و عصا حقیقتا تنها مایع او دیر و کبیر بسیار است
 و الطحالی گوید که علاج قروح الف بعد از تنقیه مواد بقصد در طبین تنقیه باقی مطلقا بجز موش کبریست و زرنج و در طبین و زرخن روغن مانا در زینی دریا سین
 سفید بیکرک جفت و در آن باشد موش زنگار بر روغن بنفشه و موم قوی ساخته باید کرد و پداسه که قرصه الف را حکمای هندینیس نامند و از اجود با شرباب سنگین
 بزرگ زرنج زعفران مساوی سر سه ناموده ناس گرفتن بادی و ادر چینی جا و تری لوگ بوزن برابر سائیده در شهمه و چند آن آینه بر روزنه ناشه خوردن سفید
 نوشته اند و ایضا از تخمیل از طفل و آنه الاچی خود بر واحد یک درم قند سیاه کتبه است و چهار درم کوفته جیبایند و بقدرده ماشه دقت شب می خورده باشد

اکسیر الف و اریان و سرطان

بواسیر الف لحم زائد است که در زینی رود و آن سه قسم بود یکی گوشت نرم سفید و بی درد و بدون سیلان رطوبت و اوده این یعنی است و علاج این سهل است
 دوم گوشت سرخ اندک صلب حرارتی و االم و اوده این دموی بود سوم تیره صلب ماده این سوداوی است و گاهی این شدید الصلابت با درد شدید بود و چون
 اگر سوداوی محرق باشد و علاج این صاحب است لاسیما هرگاه زرداب بود و از آن سائل شود و گاه باشد که در زینی گوشت فزونی سرطانی پدید آید و شکل بینی خاکسب
 و بسبب تمدید شدید و صبح بیدار کند تیره رنگ سخت غائر باشد و گمان شود که بواسیر است و آن سرطان باشد و اریان درم نرم عظیم لحم شبیه به کبیر
 است که در مجرای بینی حادث شود و باشد که قرح گردد و زرداب طوبت از وی سائل شود و این درم لاکثیر الاجزال بسفنج نیز نامند از جهت مشابهت با سبی
 و اریان در زینی ملائمت و بسیاری پایهای باریک گاه باشد که این درم لجانیت گردید و سخت شود و درم که گردد و در گامی آن موضح همه بپزند و کشیده
 گردند و در باطن بلبک کشیدگی معلوم شود و فرق میان این سه صلت چنان کنند که کبیر غرناینه گوشت زائد را اگر نرم با صلابت کل اول بود و از لیل اراض
 و نواز ایجاد بواسیر است و اگر او وجود نرمی و درم عظیم لحم بود و گامی سرخ و سبز متشابه باریک در رخرج و در آن بینی محسوس شود و اریان باشد و اگر درم صلب بود
 صفای بینی پیدا شود و در اکثر این سیلان طوبت بود و قبل حدوث او در دماغ اعراض سوداوی پدید آیند و از مقدار خود یا بنزدق ابتداء کنند پس ایاتی پذیرد و در
 کام صلابت پیدا کند و خشک بود سرطان باشد و بواسیر گاه دراز گردد و در مطلق شود و گاه چندان طول پذیرد که از بینی یا کام بیرون آید و این سه گام از آن
 نامند و گویند که سبب بواسیر خنیا س خون سوداوی است در عرق و اخل بینی و سبب اریان ماده روی با کل بلغیت سبب سرطان و اسی محرق است

علاج بواسیر الف

فصد سرد کنند و زویچ پانند و اگر فصد کن نباشد حجامت قفا نمایند و تریدی که در رعان گذشت بدین بعد از آن سهل رود و حب بلبله تنقیه نمایند و گاهی بعد
 فصد عوض تبرید عذاب شایسته کل سرخ بعرق شایسته و چوشانیده نبات داخل کرده میدهند بعد فصد اصل اسوس شایسته گل بنفشه گل سرخ گل نیلوفر محرق گام
 بیخ کاسنی الوخا را چوشانیده صاف نموده گلفند و اخل کرده و بعد فصد مسهل صاحب استعمال می نمایند و بقول صاحب ترویح و دواوی بعد از فصد حجامت
 تقابری لضع جلاب از عذاب بنفشه و شکر بپزند و غذا فزوده ماشا شیر با دام شیرین بعد مسهل بلبلون فواکه و یا بطبلون بلبله و بوجوب ایارج و گاهی در کبیر

برون مح ورم و در گوش چشم سیلان آب کشیز بینی بعد فصد سرد و در شیره عذاب شیره کاشنه خشک شیره کامه عرق غلب عرق گاو زبان شربت بنفشه
 واده متعج و سهل محب ابرج میدست و شیان مایشا رسوت صندل سرخ حنظل کل باب کشنیه سبز صفا وینما نیند با بجا بعد از تقیه اگر مرض خفیف در دست باشد
 او بر خفیفه در خرمن او بر حاده قویا استعمال نمایند و از تجارید و بر خفیفه قبول شیخ فیتله معمول از پوست انار است که در آب بسایند تا مثل خمیر گردد و در آن فیتله
 دراز سازند و در بعضی درازند و این مجرب است لیکن فسخ او بد بر نظر بر نشود و یافتله از نشان سبز سازند و بعضی فخر می نیز داخل میکنند و فیتله لیسیر که بر کرده و بدوا
 آلوده می نمایند و یافتله بیشتر خنظل یا از جوار السرم و مع قدری انجیر چند روز استعمال نمایند و یافتله در آب پودینه تر کرده تنها و یا بعد تر کردن آن در آب مذکور
 یا در شراب یا در سرکه پودینه خشک سوخته بران پاشیده و یا از عقیده آب انارین مع پوست شحم او کوفته و یافتله اجسل و گل سرخ و در فوری چند بار بکار
 بکار بریزد و یافتله زرنج و فلقند در سرکه سائیده خشک کرده بعمل آرد و صاحب خلاصه گوید که اگر انار ترش درست کوفته آب آن را در ظرف مسی نهد که بجز شانه
 و در میان ظرف نگاهدارند و غل و را خشک نموده بار یک بسایند و آب آن کور شرته فیتله ساخته و برینی گذارند و در آن بواسیر بینی را با شفتت قطع کند و مثل
 او بر حاده و دیگر از لایح و وجع و درم خالیست و اگر اندک زنگار نو شاد در مان اضافه کنند بغایت قوی الاثر گردد و مجرب است و جراحی و اطلاق گویند که آب
 مع ثقل نیم بخت کنند و در ملاس مسی یک وزنند و در دیگر ثقل او جدا کنند و بار یک بسایند و از آن شیان سازند و آب آن کور تر کرده و برینی نمایند و بعضی گویند
 که شیان مذکور خشک ساخته در آب کور رسوده و برینی چکانند و اگر وقت طلوع قدری نو شاد در اندازند قویتر گردد و اگر انار ترش تازه بدست نیاید پوست انار ترش
 بگویند و در آب انار دانه بپزند و بقول مسی پوست انار ترش خشک کوفته بنیمه بدهد و در آب انار ترش اندکی شمد سوخته فیتله دراز ساخته و داخل بینی کنند و در اکثر
 اوقات شربت آرد و یا تو بال مس سائیده بشراب شرته داخل بینی لایح سازند و اگر لایح اخضر در سرکه سائیده و برینی مسیح و شام گفان غریز و انیسون و در سرکه سائیده
 گویند که اگر کوفت دروغن گل و شوق ایرسا و یا آب گنداق قطور آب سرکه گین خرد که آب کشنیه سبز نافع بواسیر الفتن است که از فلقند اجسل یا قاقلی تازه در
 گذارند و همچنین او بر حاده قویا نیست که نایح و درم زنگار نیم درم سائیده یافتله غشته و برینی نمایند و اگر قویتر خواهند حب الماطین چهار جود زنگار و در
 پروردار خوب سائیده بران موضع بچسباند و بالای آن مرهم زنگار نهند که همواره معمول است و اشخار و آبکس در آب سائیده نهادن کردن نیز بسیار فایده میکند و
 اگر بود فصد قیبال و حجامت لفر و فیتله محب ابرج زنگار و نشان و مرکی هر سه مساوی کوفته بنیمه فیتله زرنج فکسان با سرکه آلوده در او دیده مذکور دیگر دانند و
 و برینی گذارند معمول صاحب ملاسه شفا را استعمال غیره است و اگر زنگار نو شاد در شمس سوخته بشاید نیز یافتله بدان آلوده در سوراخ بینی نهند و از گوشه و شیمی
 برین برین نیز مجرب بعضی اجاست مایا بقول صاحب جامع و کامل تو بال نخاس فلقند لیس زقلی هر واحد یک جز در نایح سرخ زنگار هر واحد نیم جز و خرب سیاه
 مرچ جز و سائیده فیتله زرنج فکسان بشراب تر کرده باین در او آلوده و برینی نهند و یا نایح سه درم فلقند لیس هر یک چهار درم فلقطار سبز درم شیبانی ناز
 تو بال مس را و در حرج هر یک نیم درم کندر چهار دانگ سرکه حد درم در دیگر مسی نیز تا مثل شمد آرد و یافتله استعمال نمایند و گیلانی گوید که برین فلقند
 یک قویه فلقند لیس شست درم زرنج سرخ نیم و قویه خربق سیاه مرچ او قویه کوفته بنیمه و برینی دهند که دوامی جدیدت منفعت او درده روز ظاهر شود و یافتله گلاب
 پوست انار خشک و درم فلقند لیس درم فلقطار سه درم زرنج گلاب و حما و مرکی پودینه و فراسیون هر واحد چهار درم زعفران دو درم خربق یک درم سائیده
 خشک استعمال نمایند و بعضی گویند که کندر یک درم شیب و قشور نخاس هر واحد چهار درم فلقند لیس شش درم نایح فلقطار هر واحد بیست درم سرکه
 یک قسط بگزید و هم در دیگر مس نیز تا بقوام عمل آید بطور فیتله بعمل آرد و شیبانی مس سوخته فلقطار فلقند زنج سوسن سفید نایح سیاه لظرون مساوی
 کوفته بنیمه مسیح و شام و برینی میدن یا با نایح انار ترش یا شراب لنگوری و امثال آن مسوحا کردن بغایت مجرب نوشته و اگر فیتله آب انار ترش یا کسیر لنگور
 یا آب پودینه یا شراب الگوری تر کنند و این دار و با بران پاشیده و برینی نهند و یافتله کنند بهتر است که بعد از شربت یا خراشیدن موضع این آلوده
 و اشخار زنگار و نایح سیاه و شیبانی مساوی سوخته بران پاشیده و برینی نهند و یافتله کنند بهتر است که بعد از شربت یا خراشیدن موضع این آلوده
 استعمال نمایند و چون پوست انار ترش چهار درم فلقند لیس سه درم زرنج زرد و خربق سیاه فلقطار هر یک و درم کوفته بنیمه بکار برین نیز گوشه فزونی

بنی را برود و تو بال مس قلدیس زرنج امر با سرکه آمیخته و قتیله آلوده در بینی نهند که کار این میکند و الطالی گوید که آنچه مجرب است نیست که شست
 وزنگار مسادی و عطیت مثل آن همچون خمد سائیده با قدری سرکه وصل بسپارند و فاکل ساخته در بینی نهند و با خشک در بینی دهند و دیگر او
 ماده اکاله چون فلد نیون و دیک بردیک هم مفید بود و اگر ازین تدابیر ازل نشود قطع نمایند و اگر بعد قطع چیزی از گوشت نماند بانی باشد او بیا کاله انور
 رصاص یا اصل محووف پر مرغ که پارچه بران پیچیده باشند طلا ساخته در بینی بگذارند تا باقی را بخورد پس بمرهم سفیده و جز آن علاج کنند و پدران که کف
 تنقیه استعمال دویه حاره و دستکاری را کار نقره نمایند که موجب افزونی مرض است بقلول شیخ هر گاه اراده علاج با دویه حاره باشد یک وز پیش
 از آن گوشت زاندر را بجز خوشن لک نمایند بعد از آن باین ادویه در روز علاج کنند بعد از خوردن طعام و ایضا چون علاج با سونچی باین ادویه نمایند باید که اول
 یازفت رطب انزرون بینی اطباء نمایند تا بینی از نکایت ادویه حاره محفوظ ماند و جمیع ادویه نافع اربیان بوا سیر نافع بخشد و گاهی احتیاج که قوت آن است
 و آنچه در بوا سیر مفید بیاید سفید بود و گویند که گاهی بوا سیر نف سلودی بود و آن علاج است

علاج اربیان و سرطان

در اربیان بعد قصد سر و دحامت و تنبیه مسهل و صابون یا مطبوخ افیتون علوی خان و حب فو قایای ایسان قتیله و کراس بمرهم زنگار آغشته در بینی نهند بعد
 شاد و دم الاونین انزروت و در اسنگ گاش سرکه در بینی گذارند و ایضا لحاب جلده سرکه و طلا بر و غن گل عمارت در بینی چکانند و یا بعد تنبیه و مانع بچوب و ایاریات حفص
 مرکب زوفای رطب روی زیت و اسنگ بلعاب حلیم یا زبر کتان سرشته نماند و هر گاه ورم نرم تر شود بر آن اوچسبند یا بمشع شرط زنده خون
 بر آنند و صاحب و کوه گوید که حلاب گاو زبان و باد بچوبید اصل المسوس نشکر و نمند و بعد نفع تنبیه و مانع یا ایاریات و طلا بر و عکازیت و در اسنگ حفص لعات
 و بعد لیسن شرط و تعلیق علق لعل زینطیری گوید که اگر این ورم غیر متفرج باشد علاجش تنبیه بدن بمطبوخ افیتون بجده تنبیه نیز بچوب یا بچسب
 با قرقه و مویز و کف خردل و زیت غنبت اندان است و پیریز از جمیع اغذیه غلیظه بسخه بسوی سر بجده صورت این ورم ملاحظه نمایند پس اگر بر حال خود
 باقی باشد با آنچه مذکور کرد علاج نمایند و اگر تحلیل شود و نقصان پذیرد چیزی متعرض آن نشوند سوای علاج مذکور که بعد زانی مع از ورم پیریز باقی تحلیل گردد
 و در آن ایام دواهای تحلیل مثل مر حفصن صفا نمایند و آنچه بر حال خود باقی نماند صافی نیم ورم انزروت یکم هم مقل نیم ورم زوفای طب یکم هم عکازیت
 نیم ورم و اسنگ یکم هم باریک سائیده لحاب انجول و لحاب حلیم بر آورده مع عکازیت بچسبند هر گاه غلیظ گردد ادویه مسخته آمیزند و روز و شب داخل
 خارج بینی طلا نمایند تا آنکه ورم نرم شود و تحلیل گردد و چون مسهل و فصد شرط بلع لعل در زنده خون سیاه عکازان خارج شد پس آن بیشک صحت یابد
 و اگر خون ساکن از آن قوی نرخی باشد از داخل خارج بر آن زوچسبند یا بچسبند و پیریز و اصلاح غذای مریض واجب است که طبیبان شرطند و در حالت
 استلای بدن حذر کنند پس اگر از زنده مذکور تحلیل نشود و ورم نکرده در بر غلط و حسادت او باقی نماند بچسبند و در ورم خرب و اولت ورم عطیشا اگر آن
 عوقی است که بدان صوف میشود یکم هم و حفص نیم ورم و جمل با باریک بسایند و در جریم پیریز پس داخل مخزن سرکه مالیده بر آن این دواهای خشک
 طلا نمایند و همچنین بدفعات متوالیه عمل نمایند تا آنکه ورم را بجز ورم سائیده و بجهت مطبوخ او باین مرهم علاج کنند زیت پنجاه ورم و اسنگ ورم و اسنگ را
 باریک سائیده و زیت آمیزند بچسبند حتی که جمیع گردد بعد در میان انجینه سرکه بر آن چکانند و وصل کنند و بر قدر که سرکه را شفت کند بر آن چکانند و همچنین سرکه
 چکانند باشد وصل کنند تا آنکه سفید گردد و با قویب بسفیدی رسد پس استعمال نمایند و این مرهم اوفق اشیا است برای قروح نواضع فضا ریت اگر
 جراحت خشک نماید باین مرهم دوا سازند بچسبند و در غن زفته و از آن قیروطی بسازند و هنوز زاندر باشد که قدری سفید باقی بر آن اندازند و در
 و بنده بجده از آتش فرود آورده و در صلابه ریخته آب سرد بر آن اندازند وصل کنند تا بچسبند و در بجده آب از آن دور کرده قدری سفید
 رفیق برینند اندازند وصل کنند حتی که جمیع و مخلوط گردد و اگر موضع رطب باشد و در رده که از آن ساکن میشود و رطوبت زیاد باشد و مرهم اول قهری کلنا
 و اندکی کند زیاد کند و اگر بجده علاج کنند باید که در سنجار یا هر مانند تا اجزای بینی از قطع محفوظ ماند و در غرض و بینی سوراخ نکند و قویب سفید کند که در اربیان

بترافت که بدشکاری علاج کنند و این بعد کم کردن امتلا از بدن و میباید و اگر خفیف باشد ادویه قویه منجمله ادرویه قروح الفت استعمال کنند و مثل نفع شب بمانی و مرکب یک جزو قلقطار و ما زهر یک نیم جزو نفع نمایی یا قیله از ان عمل آرد و مختار جالینوس اینست که آب انارین مع قشر و شحم آنها کوفته بگیرند و اندک جوشانند و ظرف اسرب بر دارند پس فلفل او بسایند تا مثل خمیر گردد و با آبهای مذکوره تنقیه دهند بقدر لائق و بوجه انان شیافات دراز بسازند و در بینی علیل داخل کنند بگذارد و در بعض اوقات راحت دهند و از بینی خراج کنند و درینوقت بینی و کام را بصماده مذکور طلائماناید و برین تدبیر مواظبت کنند و این تا نفع قروح و بواسیرت و از نافع او آنست که الم زیاد نمیکند و بساست که از سه انار یعنی عنفص زار سیده و ترش و شیرین این ترکیب می نمایند و اگر گوشت زانده صلب باشد انار ترش را زیاد کنند و اگر کثیر الرطوبت باشد عنفص را زیاد نمایند و قومی بعد از جالینوس قدری قلقطار و نوشاد دروزنگار در ان زیاد کرده اند و عمل او قویتر میگردد و حمله ادویه حاده واکاله که در علاج بواسیر الفت مذکور شد استعمال نمایند پس هرگاه از قوت ادویه ورم ظاهر شود راحت دهند تا آنکه ورم ساکن شود و بقیه وسطه موم و روغن گل و غسل طلائماناید بعد از ان اعاده دوائی حاو کنند و چهاره باین نحو عمل نمایند حتی که ساقط شود و تجربه کرده اند که هرگاه خرئوب بنطی رطب کوفته آب او بگیرند و در ان صوف تر کرده در بینی داخل نمایند بر بیان را بخورد و جوزا السرو همین منفعت دارد و آنچه مجربست اینست که زاج سبز مثل سر سه ساییده صبح و شام در بینی دهند و بعد قطع اریان از ادویه حالبس خون گل مبلول در آب بسیار سردست تا که غلیظ گردد سرد کرده از ان در بینی طلائماناید و گویند که آب ثرلوت بقیله آوده و کذا از ان خمیر خشک و برگ سرو مساوی سوده قیله ساخته و کذا اتفاقا در انج و زرنج و نوره و قلی بسر که تند خنجر در ان قلاب پر دروه قیله بدان آلوده و کذا از زوفای رطب و پیه بطوموم زرد در هم ساخته بقیله آوده و کذا غسل بسر که اسیمچه قیله بدان آوده در بینی داشتن و یا زنگار نوشاد و رطب بسر که تند جمع کرده در آفتاب خشک نموده با یک ساییده بزین آب پر کرده در بینی دیدن و کذا نفع قشور نحاس و کذا نشوق قلعند هر واحد گوشت زانده و اریان را بهر دور سرطان بلعلاج ادویه حاده و قطع با این اصلا تعرض نکنند و دام بران قیرو طی ننهند و فصد و تنقیه عام بدان از سودا همچون نجاح یا مطبخ اقیقون و مارا کچین و حب لاجورد و در هر هفته دوسه بار همیشه نمایند و تنقیه خاص دماغ بادویه که جران صبر و صطک و مانند آن آوند و اگر فراج علیل احتمال نماید تنقیه بسر یا یاج و قحطابا کنند بعد پر سینه از اغذیه غلیظه و موله سودا نمایند و در بعضی اوقات غرغره با شیشای خفیفه مثل سکنجین بزوری و مری کنند و در غرغره مبالغه نمایند و سر را از گرمی آفتاب و شدت سردی محفوظ دارند و بعضی اوائل برای سرطان این موضع حقه کینه راستوده اند و باقی تدبیر آنچه در سرطان مطلق گفته خواهد شد عمل آید

عطاس

سینه بسیاری عطسه و آن حرکت حامیه حافظه از دماغ برای دفع خلط یا موزی میگردد با استخانت هوای مستشق جهت دفع از راه بینی و در همین سبب تولد ریج بخاری لذاع از ان خلط و یا بسبب دیگر که منقبض گرداند دماغ را برای دفع آن و یا بسبب موزی دیگر لافع آلات شم خواه از خارج و خواه از داخل از خارج مانند عیار و دخان و بوهای حار و مثل فلفل و تباکو و کندی و مانند اینها و داخل نمودن قیله در بینی و یا استعمال عطوسات و از داخل چون حرارت دماغ و سیلان رطوبت لافع از ان و یا انحلال ریج از ان رطوبت و یا تصاعد آن از اجضای ماتحت و یا استلامی دماغ از رطوبات پس اول از درین مقدم اسباب خارجیه مذکوره پرسند اگر او را آن کنند سببش همان باشد و الا از سبب داخل بود بعد اگر آثار حرارت دریافت گردد سببش حرارت دماغ باشد و الا رطوبت آن و عطسه حرکتی است در دماغ را همچون سرفه درشش و سینه را که چون بر جرم آنها موزی دارد گرد و در یک از آنها شوک میگردد بجزکت عطاسیه و سعالیه و کثرت عطسه درینج حاضر دارد یکی در ابتدای نزل و دیگری در کثرت حرکت مانع نفع دوم در ابتدای تپها که بسبب کثرت خود قوت را ساقط کند و دماغ را متلی گرداند سوم در شخصی که دماغ او بسبب حرکت گرم شود و ماده را بخورد و چهارم در آنچه که ماده در سینه بسیار یا خام بود مثل صاحب ذات الصدر را پنجم در شخص عادی رعاف شدید و در چهار موضع نفع دارد یکی آنجا که در سر سنجار یا ریج یا ماده اندک باشد اگر چه پنجه نباشد که گرانی سرد در نماید دوم آنجا که در دماغ ماده پنجه باشد اگر چه غلیظ و بسا بود که دلیل قوت دماغ است و از پنجه کسی که موت او قریب باشد او را عطسه نیاید و اگر عطسات عطسه آورند او را عطسه نیاید امید صحت او بناید داشت سوم در زنان هنگام وضع حمل که بر اخراج مولود و شیعه یاری دهد چهارم در فواق مادی که بسبب حرکت خود آنرا منحل گرداند با جمله عطسه معتدل نشان صحت است و افراط آن باعث آفت و

در آخر امراض دماغی سفنج ماد و لیل خیرست و اهل هند گفته اند که موافق ترین اوضاع و احباب عطسه نیست که سرخ و مالک پیش دارد برابر سینه و گردن چپیده
 و روی کیسور در نشاید تا عطسه راست خان شود و در راتق نگر دو و گویا عضله کشیده و پیچیده نشود و علاج منع سبب نماید و از انشای مانع عطاس چنگ کلیدان
 روغن گل خوشبو و روغن مید در بینی و گوش است و نوشیدن حسوی گرم منع عطاس کند و گرم کردن سر بخنک آب شیرین نیگرم بر سرد انداختن روغن نیگرم
 در هر دو گوش و نهادن تکیه گرم که در زیر گردن و خمیدن سینه و سوجین و اشج بجزی و فز بیشک و کذا خولجان سوده در خرقة بسته نیز عطسه باز دارد و فکر و
 استعمال آبات اکثرش عطاس کند و گویند که بوسیدن آفرین پانغ و سحرط آب باد روچ یا تخم او با نجاصیت مانع عطاس است و سحرط آب گل خطمی روغن گل
 آینه سفید و شکر تا صبر بر عطسه و تکلف باز گردانیدن آن سود دارد و علاج کافی است برای عطاس ضعیف و چشم و گوش و اطراف و حنک مالیدن و دهان
 زراغ کشادن و جوشان آوردن و نظیر سوسوی فوق و در چیرتی کردن و بر لبستر غلطیدن و عضلات را بر و غنهای و طبله مالیدن خصوصاً عضل بختین و مالکوش
 و اتقاق در خواب و انبساط باعث بله مانع عطاس اند و غیر نموم باطن خضر با بهام و سبابه و زردی و داک باطن خضر و نصر با بهام و منع عطاس بر سبب است
 بینی و دهن از دست بگوشه نیز نمانست و آخر از از خنده رو رخان و آفتاب زبیدن بجز برای حاد لزج و شام در هوای روی و غیر آن که باعث عطسه شود
 ضرر است و حکیم عابد نوشته پیری از سادات که شبلا با این مرض بود علاجش باین حسب نمود اصل السوس ریو زده هر یک چهار درم با یک ساییده در یک
 یک رطل پوست خشکش چو شاییده مالیده و صاف نموده پس غلیظ کرده باشند چه بقدر خود سازند و خشک کرده از یک حب تا چهار حب بخورند پس در یک روز نال
 شد و در استعمال یک بسته عود کرد و استعمال خولجان با نجاصیت او را مانع است و اگر از آن چهار با آب مذکور سازند بهتر باشد و آنجا که کثرت عطسه از گرمی دماغ باشد
 تبرید دماغ و تسطیر و غنهای بر دوش روغن که در روغن بنفشه و روغن آس و تخمید سر و پیشانی با طلیه بارده و بوسیدن کشنیر سبز و صندل و استعمال آب شیرین
 نیگرم مناسب بود و اگر خون غالب باشد قصد حجامت قوه نماید و آنچه از لطوب دماغ باشد بقیقه دماغ سهیل و حسب ایاج نماید بجهه اگر اندک باقی ماند شوقا
 و عطسات موافقه بکار برزد و بعضی نوشته اند که اگر عطسه از قوت دماغ و ذکای حس آن باشد تبرید که به صداع از ذکای حس دماغی مسطور شد عمل آرد
 و اگر از سیدن بخار گرم مبداء و عصب یاد بطن اول باشد خلطه از سر که در روغن گل و آب کشنیر سبز و آب پشم خنثا و عرق سید هر یک یک توله ساخته بپویند و
 یا سفنج بجزی که گل سفید سوده بر آن انداخته آب پاشیده باشد بپویند و دست و پا بچک نمیند و اگر مقداره زکام باشد تبرید زکام بردارند و ابا بوسیدن شامه
 اینون علوی خان و گاه گل سرش و عظیم الاثر است و همچنین سر بر بخورند و زعفران داشتن آتمة عطسه متواتر که باطفال عارض شود اگر سبب رسیدن سردی
 بسرا باشد باید که با روغن کوفته پنجه و زینی و مند و جلاب گرم لطفل و در ضعه دهند و گرده گو سفید یا زبر آتش بریان نمایند و آبی که از آن ساکل شود نیگرم و زینی
 چکانند و بپویند و زعفران و قد سفید کوفته بخور آن بدهند و از از شیشان و زعفران پارچه رنگین کرده بر سر گذارند و سر پوینده دارند و بوسیدن چوب بلخه
 تر کرده و مالیدن سر طفل بخورده خشن تبر سفید و اگر از این تدابیر ناکل نگردد و ایاج قیقا چند شب متواتر بر ضعه بخوراند و زعفران و تخم گل سرخ و اندکی صبر بر پستان
 مرصعه مالیده در دهن طفل گذارند که بکند و چون از آن باز آید سر طفل را رنگون دارند تا آنکه لعاب بسیار از دهان او بر آید و گاهی زبان طفل بخورده خشن نیگرم و زانیه
 کشیده نگاه میدارند تا آنکه آب و لعاب بسیار از دهان او بر آید عطسه و زائل گردد و اگر حار یا لبس المزاج و قوی البنیه باشد آب نیگرم که در آن سبوس و پویند
 حسب الحلب چو شاییده باشد بر سر بریزند و اگر ضعیف القوه و البنیه باشد بر سر آب گرم بریزند که باعث صفت قوت و میگردد بلکه هر وقت اندک اندک شربت
 خشخاش یا دیاقودا که باطلا ساخته باشد بخورند و غیر تخم خیار و تخم خرقة مقشر هر یک سه جز و مغز بادام چهار جز و نبات برابر همه ساییده لعاب اسپنول چهار قدر
 عدس مغز ساخته خشک نموده و تخم زردان او یک حب نگاه دارند و این بسیار گفته جهت این مرض بگیرند و دو دانگ رب السوس و دو دانگ ماهی که آنرا ساکل ازل
 نامند و در دم کم سلطفا و یا شیر نموده و بچو شاییده ملاحظه گردد و هر صبح و شام با آن طفل را لعق کنند تا آنکه اثر نیگرمی بخشد و محالجه کبار را در اطفال چندان
 تاثیر نیست و جوزه و اگر سبب آن دم حار و دماغی دماغ باشد با تب و حرارت بود و علاجش لبلج سرسام کشدن از تبرید و طلا و قریح سر سحر و دات از اعضا
 مثل آب کاسنی و کشنیر سبز و کدو تر و عنب الثعلب سبز و حی العالم و هر یک کا هو و از و غنهای نامند روغن گل و بنفشه و کدو بلکه واجبست که اول حجامت است

۱۲

نمانند و بر دماغ مقویات آن مثل آبهای مذکور نهند و هر گاه شروع بترید نماید بر دماغ مزخیات افزایند و جالینوس گوید که حجامت برگردان فلفل منع عطاس میکند
ضمیمه هر جا که لعنه آردن حاجت باشد معطسات بکار برند و آن هر دوای حاد و منخ است مثل کندش و خربق سفید و چندیدند و فلفل و خردل و خاقوق و خا
و دار فلفل و زنجبیل و اسطوخودوس و بندق مهندسی و عود صلیب و کباب چینی و برگ خرمهر و برگ تبت و تندا کو و شونیز و گل سوسن و گل سرخ و فرغون و
سداب و ایرسا و گندم در شیر عشرت کرده خشک نموده و خاکستر یک دشتی منقوع در شیر مذکور و زنجوش و دار شیشمان و بندال و سندرخیل و نوشادر و صمغ
و کچکنه و منترگوگی سفید و تخم سرس و قرفل و خولجان و داجینی و فلفل و یونان سفید و سوط و فلفل از آن نمانند و یا هر چه در دینی صدق
و یا گیرند قرقا و مشک و سداب بری و صبر و لوطخ نمانند و بهتر آنست که محرومین ازین ادویه بپزند در دینی نمانند و گویند که هیچ کس خشک
کرده و باد روخ و حب النار و قطه هر واحد سوده در خرقة کمان بسته بپزند نیز محرک عطاس است و جمیع اشیا که دماغ را در فته گرم کرد و اندر عسله آورد و نظر در
شش ازین قیل است و سوط مصطک و فلفل مثل غبار ضایده تیر معطس و مخرج مواد لعنی است و از معطسات خفینه شمیدان افیدن و شلخ باد روخ و زرد
و لوی گل سرخ معطس محرومین است و لوطخ باطن الف بدوای معطس بهتر از لوطخ و سوط است چه درین صورت از نفوذ او بسوی شش دماغ امانت

رض الفم

یعنی کوفته شدن بینی حدوث او از ضربه یا سخته بود و اکثر ابتدای جذام از جدت اخلاط و فساد آن واقع شود پس آنچه از ضربه و سخته باشد یا مستحی شود
و یا غضروف الف بشکند و جالینوس گوید که رض الف یا بر استخوان او واقع شود و یا بر غضروف او و یا بر هر دو و بادرت در علاج او واجب است و الا بعد
علاج قبول میکند و صورت خشم و تبخیر نظر بطنس بگیرد و بطری گوید که چون غضروف منحل گردد و از استخوان اقصای بینی جدا شود و کمر رجوع کند یا اتصال بیاید
علاج اگر خفیف باشد در آن میل سطر داخل کنند و بر داشته ستوی نمانند و صبر و منخات و اقا قیاد رسوده بلعاب تخم بارنگ حل کرده بر کاغذ مالیده بر
بینی بچسباند و اگر رض شدید باشد و غضروف که در غایت بینی از آنست شکسته شود از شکستن او خوف ورم بود پس بزودی فصد سر رو کنند و تطهیر طبیعت
سازند و بر سبزه زغذای غلیظ نمانند و بهر خط مزاج دماغ که گرم نشود و مودی بسرام نگرند و اضمه بار در بر استعمال کنند و بعد از آن ماده آکه که سبب بمشال
و متفاح الرحم است و آن شبیه بمقاش و درین اوفراخ میباشد بست منضبط سازند و همچنان اندر بینی در آرند پس بگذارند که نخوین منفتح شوند و انصاف نمانند
کنند بعد بینی را بدان بلند سازند و دست بران بالند و بهر دست راست کنند حتی که بر حالت طبیع عود نماید و ساعت زمانی اساک او نمانند و بعد از آن
پارچه بران بوی بچسبید و اقا قیاد و منخات بران طلا کرده اندر بینی نهند و ایضا اطلیه نمانند درین آنچه هر کس گذارند صبر اس فرز حفران را باک سگ گل از نی گل
خطی لادن عدس است باب اشل ایمل فاطلا نمانند و یا پارچه یا کاغذ بهت بینی قطع کنند و او ویه طلا می صبر و غیره که مسطور شد طلا نموده بر بینی بچسباند و روز
بگذارند بعد با سکه جدا کرده عاده همین ضما نمانند و اگر بینی قائم نشود در نخوین و در چپ مثل هر دو صفحه بینی ساخته و بر هر دو جانب آنها سریش آکوده نهند
و بالای آن پارچه مذکور بچسباند و در هر سه روز بر آرد و عاده او نمانند تا آنکه علت زائل شود و آنچه سبب جذام باشد علاجش علاج جذام است

جفاف الفم

سبب خشکی بینی یا حرارت مفرط است چنانچه در حیات محرقه افتد و یا بیوست شدید در دماغ چنانچه در الجولیا میباشد و یا در همه بدن چنانچه در آخرتپ وق
عارض شود و یا خلط لزج که از حرارت اندک در شیوم بچسبید و خشک گردد و تشخیص هر سه نوع چنان نمانند که دریافت کنند اگر تب محرقه یا وق موجود باشد
حرارت یا بیوست باشد و اگر اجتماع خلط در بینی معلوم شود سبب خلط لزج باشد علاج ناخوین چنانچه در آن ادهان و عصارات بار در طب مثل روغن زنجبیل
و روغن که در آب که در آب تربوز یا آب نیلوفر و لعاب اسپغول و بهدانه و خطمی است و کدنگ خرباق بقدر ایل و غیره و استعمال نیز سفید بود و یا روغن
با که در بینی چکانند و موم روغن بالند و اگر حرارت مفرط باشد قدری کافور در یکی از روغنهای مذکور حل کرده سوط نمانند و تبرید با شربه و سوطات بالبه
و البیان و ادهان و اضمه و عاده یا باده که در علاج امراض دماغی حار و جران مسطور شد استعمال کنند و لزوم حمام نمانند و صندل و کلاب و کافور

بویند و خیار و تر بر خوردند و میوه ای ادهان مذکوره بدون کافور بکار برند و ایضاً روغن بادام یا شیر و تخران یا شیر خرد و مینی چکانیدن و شیر از پستان بر میشانند ووشیدن و دیگر ادویه مطبوعه بکار بردن نافع بود و آنچه جالینوس گفته و حکیم عابد نیز در هر دو قسم تجرب نموده طلای پشیمانی و مقدم سرباب خرفه مضروب و عنق نام و روغن کدو و مسوط آنست و آنکه از خلط لزج بود بعد تمیزین خلط بقطبیر و روغنهای مرطبه مذکوره و البان و العبه و شرب مطبات تنقیه ناده از بن دندان و باغ مسهل و حسب هلیله و قرص بنفشه و خراغر و عطوسات و نشوات و نطولات نمایند و مداومت اطریفل کشنیزی مفید بود و جالینوس گوید که جمله ادویه سرد که در رحمت خشم مذکور شد مفید این قسم است و حکیم علی مینویسد که درین نوع اول باب گرم استنشاق نمایند بجهه بروغن بنفشه بادام سیلو و فراید و روغن گل اجدران طعام بخورند و اگر آن شور یا باشد اول است

حکله الف

سبب خارش بینی صعود بخارات حاره لذاعه از ماده خرفیه مجتمع در بطون دماغ یا در محل دیگر است و اجتناب آن در بینی و در زکام و دیدان بینی و نبور و قرصه و در ابتدای رعاف و جدری نیز عارض شود پس تشخیص این اسباب چنین باید کرد که اگر آزار زکام یا دو یا ثور یا جدری یافته شود سببش همان باشد و اگر سرخی چهره بود و مرصین را پیش چشم همچون جمیدن برق محسوس گردد مقدمه رعاف باشد و اگر دفعه پیدا شود و بسرعت زائل گردد و اکثر وقت شمیدن هوای سرد حادث شود و سبب صعود بخارات باشد علاج در انجره بعد تعبیل مزاج با کول و مشروب و تنقیه بدن و دماغ از ماده بخار تدمین الف بروغنها و مسوطات نمایند و بر تقویت دماغ صندل و گلاب و کافور و روغن گل بویند و برای منع انجره سفوف کشنیزه و اطریفل کشنیزی خوردند و حسب الآس را خاصیت عجیب است در استیصال انجره حار مطلقاً و از انشای انجره اجتناب نمایند و اگر ضعف قوت یابری دیگر مانع از تنقیه بلع باشد نفوق شمش نبوشانند که تنقیه برفق و تبدیل مزاج اعضا نماید و بقول ابن جنین خولان لطوخا و قلیله نیز نافع حکله الف است و گویند که اول رگ قیخال زنند و بفاصله سه چهار روز بزرگ رگ رگ کشانند و بعد بکفته تنقیه دماغ و بدن بچوب بنفشه و مطبوخ هلیله زرد و فواکی علوی بخان و یا آلو با شربت و در مکر الهلیلی نمایند و بجهه جهت منع بخارات و تقویت معده و دماغ اطریفل کشنیزه دهند و غذاهای کم بخار و سرد بخوراند و بروغن گل و بادام برابر جرب نمایند و در مقدمه رعاف فصد سر روکنند و آنچه در بحث رعاف از انجیره و ادویه مسطور شد بکار برند و در زکام و دود و نبور و قرصه و جدری علاج آنها نمایند و گویند که در حاکم منجربین اطفال سرکه یکد و مرتبه بالند و اگر ازین زائل نگردد و نوشادر در سرکه حل نموده بملایمت بران بالند و اگر ازین هم زوال نپذیرد و مستحکم باشد سرسوزن را اندک دران فرو برند که دران قدری بنشیند پس بران که بالند

حرقه الف

هرگاه مزاج منجرب از حالت طبیعی بر گردد و سو مزاج حار در وی اثر کند سوزش عارض شود علاج پارچه بگلاب و صندل آلوده بر بینی گذارند و روغن گل باب حی العالم یار و روغن نیلوفر با گلاب استنشاق نمایند و روغن کدو و شیر و تخران و امثال آن مسوط فرمایند و صندل و گلاب و نیلوفر و کافور بویند و گیلانی گوید که گاهی در منجرب نوعی از سو مزاج حار در نهایت حرارت حادث شود و علامت آن احساس گرمی و التهاب دران است و علاج آن تعدیل مزاج بمبردات و تسکین حرارت با استنشاق روغن گل مضروب باب حی العالم یار و روغن نیلوفر یا اندک گلاب و نهادن پارچه نیلوفر ب صندل و گلاب است و اگر حرارت بسوزد هر دو طرف و در بطن دماغ سودی گردد و روغن نیلوفر بمول از منجربم کدو و روغن گل با گلاب مسوط کنند و صندل و گلاب و کافور و نیلوفر و بنفشه و گل کدو و گل خشکاش و مانند آن بویند و طبری گوید علی است که در مینی ظاهر شود و از ان در شیم اشک آید و انسان را از ان حالت صعب بهم رسد و او آنست که می باید انسان در مینی خود غذا استنشاق هوای بار و حرق لذاعه که تا دماغ او برسد و از ان چشمهای او اشک آورد و اکثر این حالت بدون استنشاق هوای سرد یا قته می شود و حدوث این علت دلالت میکند بر بخارات حاره لذاعه که از سرسبب اجتماع اخلاط خرفیه لذاعه در بطون دماغ منحل میگردد و چون این بخارات رد میشوند در بینی محقق میگردد و احراق شدید پیدا میکنند و هر که از زکام افتد و پیشتر او سوزش کند و از جریان فضول رفیق حاد که در ابتدای زکام جاری میشوند بسوزند سببش آنست که مثل این اخلاط در بطون دماغ جمع پیدا شد پس هرگاه مسام سرسردی و غیره منسد شوند بخارات منعکس گردند

از شیرین جاری میشوند و آن چیزی از آن اجلاط حریفیه حاد و غلط میگردد و سوزش مجاری پیدای کند و شرح این برای آن کردم که این سبب در هر دو موضع یاد دارند و علاج این تعبیل مزاج بدن با کول و شروب ست و قصد تنقیه این خلط اگر قوت احتمال استقرخ و زمانه مساعدت نماید و اگر مرض ضعیف القوه یا زمانه مانع از تنقیه یلغ باشد نفوع ششش بیاشامند و در اجزای ادا پنجه ضد این اخطا لذاعه حریفیه باشد میفرمایند پس این نفوع استقرخ او تبیح می نماید و تبدیل مزاج اعضای او میکند و اصحاب سور مزاج حار دماغ و کبد استعمال آن مینمایند و نیز مزاج دم میکند و در اراضی را منسطور شد

احتیاج شی در انفت

یعنی بند شدن چیزی در مجرای بینی علاج اول برداشتن او قدری سوم بینی را از اندرون میرون چرب کنند و چند قطره از آن در بینی چکانند پس او بیه عطسه که در اثر بحث عطاس مسطور شد در بینی دهند و هنگام عطسه آمدن دهان و منخرنج بند نمایند و عطسه گیرند تا آنچه میرون افتد و یا با که مناسب بر آید و بدانند که اکثر هنگام عطسه طعام سرفه یا عطسه یا حرکتی دیگر لطیف عارض شود و بدان سبب چیزی که در درون باشد از طریق حناک در مجرای بینی بر آید و نفس پذیرد و بر بخاند و خوش و بد خوابی و ضعف اشتها و زردی رنگ و خافت بدن ظاهر شود و باشد که تب خفیف لازم گردد و نفس از جانب بینی بی اسباب نزله و زکام موقوف شود و هر ساعت دست خود بدان جانب ببرد و باله و قد میرش همانست که مسطور شد و اگر از این تدبیر بر نیاید لطیف را بر پشت بخوابانند و درون او را بدست گرفته دهان خود را بر سینه بینی مسدود او گذاشته بقوت بدنند و عقاب آن بلا فاصله در سینه خالی آن که مشحون است از آن قویتر و مند تا بزور نفس آن چیز خارج گردد و گاه سبب آن بیس خیشوم طفل میباشد و علاجش چکاندن شیر مضعه و یا ادوان مناسبه است و تدبیر و در تطیب یا نفخ او با ادوان مطبیه مناسبه پاک نمودن بینی او همیشه

سده خیشوم

و آن چیزی محتبس در داخل اوست حتی که شی نافر از اخلق بسوی بینی یا از بینی بسوی خلق منع نماید و سبب این یا خلط لزج است و یا لحم نابت و یا خشک ریشته و از نشان این سده است که غنچه در آواز پیدا میکند حتی که منع می نماید فصاحت نفخ را از دخول خیشوم پس طنین کائن از آن حادث میگردد علاج در خلط بعد از تنجی بغم و تنقیه بمسهل و خوب و یا اجابت از عدس متفکر بگردم چند بیت تنجیم دم اینون زعفران مشک هر دو احدیک قیرا طر نیم درم چهار سازند و آب مرزنجوش بسپ سود و مسوط نمایند و هر چه برای ششم سدی مسطور شد بکار برند و اگر از نیم زانند باشد علاجش مذکور شد و بسیار باشد که بل دشکاری و خراط بینی از سبب خاص یافت که آن جرد ممکن باشد احتیاج می اقتد پس مدام جرد نمایند تا آنکه پاک گردد و اگر کفایت نکند آنچه در بحث با سیر گذشت بعمل آرند و اگر از خشک ریشته باشد علاج تنجیه با بس زانند و یا بلانی گوید که اگر سده از خلط غلیظ لزج باشد پس اگر ممکن بود و الا استقرخ بدن بمطبوخ آفتیمون نمایند بعد همت و دهند عقاری که میان دو سهل واجب است پس تنقیه مسحوب قوقا یا یا حب ایاج یا حب صبر نمایند و موافق ترین آنها حب صبر است بعد از آن عرغره بونرج و عاقر قرقا و فردل رفته نمایند و لزوم حمام و استنشاق آب گرم بسیار کنند پس اگر ماده مرثک باشد بجز در عفران عطسه آورند که این سده را کشتا پد پس لزوم پرهیز منع از افندیه نره و غلیظه و لزج نمایند که باین طریق سده بکشد و اگر چیزی لزج باقی ماند که از موضع سیلان کند نام نمایند با کلباب بر آب مقوم بطرفیکه در باب زکام گذشت که این نیت و تخلیل بطوبت نماید و اگر بوزان سرفه آید بدانند که ماده رفیق شده و بسوی سینه نازل گشته و درین هنگام بر شربت خشخاش و شربت عناب لزوم نمایند تا آنکه سرفه زایل شود و اگر بافتان بینی و نام و عطسه آوردن نمایند و این بهر آنست که ماده بشرت خشخاش غلیظ گردد و بافتان بینی و عطسه بیرون آید باین طریق درین وقت پاک گردد و این ترتیب علاج واجب است که طیب درین ساجبه یا دادر پس اگر تقییم تدبیر موخر نمایند مورث رعان و صداع گردد زیرا که عطسه آوردن قبل از رفیق ماده عروق را بشکافد حرکت دهد و اگر سده از رویدن گوشت باشد باید که نظر کنند اگر مرطانی بود یا آهن تعرض نمایند و لکن اگر گوشت نابت باشد آنرا بجزاشند برشته کرده و از آزومی بافته که یک سر آن بسوی دهن بیرون آورده باشد و سرد دیگر بیرون بینی باشد و هر دو را بکشد تا آنکه گوشت زایل بجزاشد بعد از آن رشته بیرون آورده فیلد بیکر و نمک آلوده بنهند تا آنکه خون منقطع گردد پس بمرهم معمول از سرکه و گلکار و کندر و در سنگ علاج کنند و از استنشاق آب سرد منع نمایند و از اغذیه غلیظه پرهیز کنند و اما در بعضی سرد نمایند تا وقتیکه گوشت زیاد شود و گاهی این گوشت را با آهن قطع

سیکند و سالمت تر است که از خراشیدن رشته و علاج بمرهم مذکور شد و اما دویسه ماده و کاله را بر آن گذارند زیرا که گاهی مزاج دماغ گرم میشود و موجب دماغ
 میکند و گاهی سده از تنگی مجری در خلقت حادث میشود پس دایم بادنی شای نازل سده و دیگر دگر که شای سائل بسیار رقیق باشد و علاج آن تنقیه دماغ
 و استعمال تخمک یا ایارج نماید اگر مزاج آن احتمال کند و از اغذیه غلیظه البته پرهیز کند و از جمیع بعد خوردن طعام حذر کند و با استفراخ در اوقات محمود
 نماید و سده بینی که باطنال از رطوبت غلیظه متولد از شیر غلیظه عارض شود علاجش اصلاح شیر مریضه و پرهیز از اغذیه غلیظه و رقیق آب گرم بر سر طرفا
 و آبکباب بخاران و بالیدن سر و بخرقه خشک است و قبل ازین تغذیه عطسه آوردن و بر سر او روشن بالیدن جایز نیست

خنان

و آن مرضی است که بینی را عارض میشود و از آن در آواز انسان منحنه ظاهر میگردد و بسبب او کلام سبین نمیشود و این غیر غمزه معروفست که بنید که پیش
 نوزین و باامات است ولیکن بیشتر از خون و صفرا اقتد و علائمش اینست که کلام منوم نشود و چون آب بنوشد از راه بینی بیرون آید و خنایت بسیار بود
 چشمها سرخ پراز اشک بر خاسته باشد با درد سر شدید و یا خفیت علاج اول درم در نوع رگ سرد و کشاید و از آب کشیدنی سرد و کوه و کاسنی و کاه پوتهد
 حنظل حل کرده غرغره نماید و اگر این چیزها منبر هم سرد شیره آنها که فایده طبع یا مطبوخ ساخته کار بر بند و پوست انار و لایقی و ماژ و نمک اندزانی برابر بوده است
 شهادت الوده بر درم رسانند در روزی ده و دوازده بار و یا نوناد در جنبای خشک و پوست انار و لایقی هر یک سه باشد بدستور کار بر بند و ماژ و آب حنظل
 خام جوش کرده غرغره نماید که نفع عظیم دارد و اگر ازین تدبیر صحت نشود مسهل صفرا لعل آردند از علی یا اسفل و عطسه آوردن درین باب اثر عظیم دارد و تدبیر
 خفیت از بواسیر الفت بکار بر بند و قبول جالینوس از معالجات او آنست که از زسحق را در آب انار شیرین چندا که بوشد بچوشد تا آب جذب شود بعد
 خشک کند و نصف او کند و از ترزوت آمیزند و مرتبه دیگر آب انار که در آن ماژ و جوشانیده باشد بپوشند و بطریق سوط و غرغره چند روز استعمال نمایند و این
 بکار منوم در غن و زین چکانند تا به شدن آن دمام استعمال کنند و اگر این مرض از برون و در کام بسبب مرض آتشک یا از راه عارض شود علاجش همان مرض خشک

ویدان الف

سبب رطوبت متعنه در مقدم دماغ است نشانش حکه در مقدم دماغ در بعض اوقات است و خروج او در مخاط علاج بعد نضج ماده متعنه بسهل
 و ایارجات و مبطسات مثل کندش و شونیز کنند و تناول اشبای رطبه ترک نمایند و بادیه قابل گرم مثل شیخ و قسط و مر و قنبل و آب برگ شفا لوسوط نما
 برگ شفا لوسانیده در زین ایام متوالی فتوح کردن مجرب است و با جمل هر چه در علاج صداع دودی و گرم گوش مسطوره شد لعل آردند

استخاخ الف

گاه در بینی انفال استخاخ مجدی عارض میشود که غلیظه و سبطیر بگردد و وجه نماید و طفل بی آرام و سکون میباشد علاج ملاطفه نماید اگر در آن چیزی
 بعد و صلب باشد در علاج آن تساهل نماید چه اکثر نورم کثیر لاجل منبر بگردد پس باید که مریضه او را پرهیز و اصلاح غذا و شیر او نماید و اگر حاجت است
 باشد تنقیه سازند و در خون لعل بقر که جردل سوده و نیپه سحیده بگذارند تا آنکه آرزو باشد بعد و علاج او بر هم نماید اگر بسبب صلابت استخاخ خوش او بخورد باشد تا همین بخورا

انقباض الف

گاه انقباض و کشیدگی در مخزن انفال عارض گردد و چون نفس نمایند بهم آید و اکثرین مرض از فساد و مزاج دماغ ایشان بهم برسد علاج شیر
 بر سر طفل قطور نماید و شیر تازه دوشید و بنمزد با نغمه بر سر او گذارند و برگ اسبغول بالای آن بگذارند و در بینی او در غن بنفشه چکانند و سر او را با یک
 چوشانیده باشند بشونیز و در غن او ماژ الشیر دهند و پرهیز از اغذیه غیر موافقه مکاره فرمایند

خانم الطبع شکر و گاه یکم طفل که بنایند بی شماین جلد اول که عظیم از اوقات زده طبایب منقدین و متاخرین حکم عظیم خان مخاطب نام جوان طبع شکر

عظنامه اکسیر اعظم جلد اول

صفحه	سطر	فصل	صحیح	صفحه	سطر	فصل	صحیح	صفحه	سطر	فصل	صحیح
۲	۱۸	ماغنا	پماغنا	۱۰۶	۲۰	اواخ	اواخ	۲۱۰	۲۹	ومضار	ومضار
۵	۱۰	فردوس الحکیمه	فردوس الحکیمه	۱۱۳	۴	انزوت	انزوت	۲۲۴	۲۸	ودرامتلا	ودرامتلا
۷	۱۳	علامه علامه	علامه	۱۱۶	۲۰	ولاشارات	واشارات	۲۳۳	۲۶	سب	سب
۹	۲۵	مرض	مرضی	۱۱۸	۲۸	شربان	شربان	۲۳۵	۲۹	بیکاری	بیکاری
۱۱	۲۰	مرض	مرضی	۱۲۶	۵	تمخه	تمخه	۲۳۷	۱	سودمضم	سودمضم
۱۳	۱۳	معی	صحیح	۱۲۷	۱۴	ار	ار	۲۳۸	۱۱	واسحمام	واسحمام
۱۵	۱۳	سناور	سناوار	۱۲۸	۲۶	اگر	اگر	۲۳۹	۲۲	تبریز	تبریز
۲۹	۱	مسقط	مسقط	۱۳۲	۲۰	رائل	رائل	۲۴۰	۲۰	فاوایانه	فاوایانه
۳۶	۲	عشکوت	عشکوت	۱۳۴	۲۱	ایاکرد	ایاکرد	۲۴۱	۱	بفرخشک	بفرخشک
۳۳	۲۹	عرائن	عرائن	۱۳۵	۱۵	تناول	تناول	۲۴۲	۱۲	بایاج فیترا	بایاج فیترا
۳۷	۱	اذا نید	افزاید	۱۳۹	۱۲	سنای کی	سنای کی	۲۴۳	۲۹	محلله بر سر	محلله بر سر
۴۵	۱۳	روغنائی	روغنائی گرم	۱۴۰	۴	صه	صه	۲۴۴	۱۱	داغ	داغ
۴۷	۱	وفار	وفار	۱۴۱	۶	پودینه	پودینه	۲۴۵	۲۹	حرکت مواد	حرکت مواد
۴۹	۵	اکانائینس باج نوز	اکانائینس باج نوز	۱۴۲	۱۰	شراقی	شراقی	۲۴۶	۱۵	للیط بودو کاهی	للیط بودو کاهی
۵۳	۱۹	کرده	کرده	۱۴۳	۱۸	عطر لیل	عطر لیل	۲۴۷	۲	سیالیوس	سیالیوس
۵۴	۱	وده درم	وده درم	۱۴۴	۲۰	علامات	علامات	۲۴۸	۵	هفت اشه	هفت اشه
۶۵	۲۶	نفاخ	نفاخ	۱۴۵	۶	دهامه	دهابا	۲۴۹	۱۳	زیاده	زیاده
۶۷	۲۸	واکل	واکل و	۱۴۶	۱۲	نپذیرد	نپذیرد	۲۵۰	۸	فقار	فقار
۶۸	۲۰	ونظ اول	ونظ اول	۱۴۷	۱۸	وچند بیستر	وچند بیستر	۲۵۱	۱	پوست بچ کرفس	پوست بچ کرفس
۶۹	۱۳	چهار درم	سه درم	۱۴۸	۱۹	کنند	کنند	۲۵۲	۴	بارده	بارده
۷۰	۲۶	ما	را	۱۴۹	۱۴	بارد و رطب	بارد و رطب	۲۵۳	۱۴	وونج	وونج
۷۱	۸	کالور	کافور	۱۵۰	۱۳	شرو دلیوس	شرو دلیوس	۲۵۴	۱۱	ماکله	ماکله
۷۲	۳	بجام	بجام	۱۵۱	۱۳	میفتخ	میفتخ	۲۵۵	۲	نخاردی	نخاردی
۷۳	۳	دناغ	دناغ	۱۵۲	۱۳	مشرودلیوس	مشرودلیوس	۲۵۶	۲۸	زرعات	زرعات
۷۴	۴	داشتن	داشتن	۱۵۳	۲۶	باز بعد	باز بعد	۲۵۷	۱	میطوخ	میطوخ
۷۵	۱۳	دامت	ادامت	۱۵۴	۱۱	بک	بک	۲۵۸	۱۴	وشرح از منی	وشرح از منی
۷۶	۱۵	گل چکان	گل چکان	۱۵۵	۲۳	بکدود	بکدود	۲۵۹	۱۴	کزار	کزار
۷۷	۱۴	سنگره	سنگره	۱۵۶	۲۵	وخصو	وخصو	۲۶۰	۴	کزار	کزار
۷۸	۱۴	اکثیر	اکثیر	۱۵۷	۲۰	دروغ	دروغ	۲۶۱	۲۰	کزار	کزار
۷۹	۱۵	پوشیدنی	پوشیدنی	۱۵۸	۲	جارد	جارد	۲۶۲	۴	وشر	وشر

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۲۳	۵	باشبجه	باشبجه	۳۹۶	۲۹	سودا	سوده	۵۰۰	۱۳	کرد	کرد
۳۲۴	۲۹	جبار	جبار	۲۰۰	۸	ثقبه	ثقبه	۱۴	۱۴	به خاک	به خاک
۳۲۸	۱۰	اکر	اکر	۲۳	۲۳	ترتیب	ترتیب	۲۸	۲۸	ازوم	ازوم
۳۳۲	۲	مثل	مثل	۲۰۵	۵	حب و حب	حب و حب	۵۰۲	۳	مشکبه و داغ	مشکبه و داغ
۳۳۲	۲	قوی انظیفه	قوی انظیفه	۲۴	۲۴	آبی ست	آبی ست قیق	۱۱	۱۱	خالب آید	خالب آید
۳۳۶	۲۵	طریق	طریق	۲۰۸	۶	گوه گوهی	گوه گوهی	۱۲	۱۲	مبدل	مبدل
۳۳۶	۱	طمانک	طمانک	۱۸	۱۸	نرگا و	نرگا و	۱۲	۱۲	وگا هی	وگا هی
۳۳۹	۱۲	صفراوی	صفراوی	۲۱۱	۸	حاصه	حاصه	۱۶	۱۶	بج بنجار	بج بنجار
۳۴۳	۵	پر کنند	پر کنند	۲۱۸	۱۴	جیدیه	جیده	۵۰۵	۱۹	لیمه التیس	لیمه التیس
۳۴۰	۶	ملود	ملود	۲۲	۲۲	انزروت	انزروت	۵۱۱	۱۳	نام	نام
۳۴۰	۲۹	اگر سبب	اگر سبب بقیاده	۲۱۹	۵	ومحافظت	ومحافظت	۱۹	۱۹	میشو	میشود
۳۴۳	۲۱	دورم	دورم	۲۲	۹	انزروت	انزروت	۲۲	۲۲	باو سموم	باو سموم
۳۴۳	۲۲	مانتمه	مانتمه	۲۲۲	۱۲	مگر	مگر	۲۴	۲۴	فصل تخم	فصل تخم
۳۴۴	۴	ذهبی	ذهبی	۲۲۶	۲۲	و کذا کتال	و کذا کتال	۲۸	۲۸	اوسند	اوسند
۳۴۴	۲۵	منزهدانه و منز	منزهدانه و منز	۲۲۶	۲۹	ولول	ولول	۵۱۲	۱	کرد	کرد
۳۴۳	۶	متعل کنند	متعل کنند	۲۲۴	۱۵	و با غیر	و با غیر	۲	۲	اگر بنجارت	اگر بنجارت
۳۴۶	۱	صبه	صبه	۲۲۲	۹	کرمانی	کرمانی	۵۱۳	۱۰	که تا ماده	که تا ماده
۳۴۶	۲۶	سببیه	سببیه	۲۲۶	۲۹	خطا	خطا	۱۵	۱۵	گوشت غلیظ	گوشت غلیظ
۳۴۹	۱۰	و یا مینا	و یا مینا	۲۲۲	۲۸	و اعراض	و اعراض	۵۲۵	۲۵	زراوند طول	زراوند طول
۳۴۳	۱۸	مرقیسای	مرقیسای	۲۵۲	۱۱	بنج کبر	بنج کبر	۵۲۳	۹	لواسیر	لواسیر
۳۴۳	۶	بزرگان	بزرگان	۲۵۳	۲۰	اند مال آن	اند مال آن	۱۲	۱۲	مرطبه	مرطبه
۳۴۹	۲۶	و خشیخام	و خشیخام	۲۴۴	۱۱	بپزند	بپزند	۲۳	۲۳	ممتلی	ممتلی
۳۴۶	۳	مایتا	مایتا	۲۴	۱۶	در و عن غار	در و عن غار	۲۴	۲۴	قیالین	قیالین
۳۴۶	۱۱	نقبه	نقبه	۲۴۴	۱	نصب	نصب	۵۳۱	۲۱	شهره	شهره
۳۴۳	۱۳	بر الیوم	بر الیوم	۲۴۴	۳	پیدا	پیدا	۵۲۴	۱	و بینی	و بینی
۳۴۳	۲۲	بهر لطیف	بهر لطیف	۲۴	۶	بر آورده	بر آورده	۵۲۴	۶	طریق	طریق
۳۴۳	۱۵	فائل	فائل	۲۸۲	۱۰	بدرستوریکه	بدرستوریکه	۲۲	۲۲	طریق	طریق
۳۴۳	۲۴	موار	موار	۲۹۳	۱۰	از گوش میکند	از گوش میکند	۲۶	۲۶	بشکافد	بشکافد
۳۴۳	۲۴	نکچکنی	نکچکنی	۲۴۳	۲۴	دور دور دور	دور دور دور				

صحت نامہ جلد اول اکسیر اعظم

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۱۵	با	با	۵۴	۷	درور	ذرور	۹۱	۹	این در	این در	۲۸	۲۸	معلجات	معلجات
۵	۲۸	معلجات	معلجات	۵۵	۱۲	وامیہ	وامیہ	۹۲	۴	یادغن لفظ	یادغن لفظ	۳۷	۳۷	کرے	کرے
۷	۳۷	کرے	کرے	۵۶	۳	بلبوس	بلبوس	۹۳	۲۷	روغن نار	روغن نار	۳۹	۳۹	این ماسہ	این ماسہ
۸	۳۹	این ماسہ	این ماسہ	۵۹	۱۸	ایرام	ایرام	۹۴	۱۱	عصوات	عصوات	۴۰	۴۰	ماسر جوہ	ماسر جوہ
۱	۴۰	ماسر جوہ	ماسر جوہ	۶۱	۱۰	طحالی	طحالی	۹۵	۱۹	صلب	صلب	۴۱	۴۱	نعم الدلیل	نعم الدلیل
۱	۴۱	نعم الدلیل	نعم الدلیل	۶۲	۱۳	گلوی	گلوی	۹۶	۲۸	ماینہ	ماینہ	۴۲	۴۲	اعضای	اعضای
۲	۴۲	اعضای	اعضای	۶۳	۹	اروغنما	اروغنما	۹۷	۱۱	دو نیم دام	دو نیم دام	۴۳	۴۳	مخشن	مخشن
۳	۴۳	مخشن	مخشن	۶۴	۲۶	دافعترین	دافعترین	۹۸	۴	لمش	لمش	۴۴	۴۴	بار انکہ	بار انکہ
۴	۴۴	بار انکہ	بار انکہ	۶۵	۲۹	وساکن	وساکن	۹۹	۱۰	بامادہ مائی	بامادہ مائی	۴۵	۴۵	بسان	بسان
۵	۴۵	بسان	بسان	۶۶	۵	جوش	جوش	۱۰۰	۲۶	اطریض ریانی	اطریض ریانی	۴۶	۴۶	اشتماء خراج	اشتماء خراج
۶	۴۶	اشتماء خراج	اشتماء خراج	۶۷	۱۴	شربت یومباشرت	شربت یومباشرت	۱۰۱	۱۳	گلکاه	گلکاه	۴۷	۴۷	بشیرا	بشیرا
۷	۴۷	بشیرا	بشیرا	۶۸	۱۷	یک دانگ	یک دانگ	۱۰۲	۱۸	یاید	یاید	۴۸	۴۸	ضعف	ضعف
۸	۴۸	ضعف	ضعف	۶۹	۱۸	بخرفہ	بخرفہ	۱۰۳	۲۱	تیرید	تیرید	۴۹	۴۹	ناشتی	ناشتی
۹	۴۹	ناشتی	ناشتی	۷۰	۲۷	سنبلی جینی	سنبلی جینی	۱۰۴	۱۵	از قرابادین	از قرابادین	۵۰	۵۰	خرامات	خرامات
۱۰	۵۰	خرامات	خرامات	۷۱	۴	انواع	انواع	۱۰۵	۷	این سیار	این سیار	۵۱	۵۱	ملاست	ملاست
۱۱	۵۱	ملاست	ملاست	۷۲	۲۶	مریض ما	مریض ما	۱۰۶	۱۳	تحفیف	تحفیف	۵۲	۵۲	اولا بدست	اولا بدست
۱۲	۵۲	اولا بدست	اولا بدست	۷۳	۱۳	بازنوت	بازنوت	۱۰۷	۲۸	از اواج	از اواج	۵۳	۵۳	اشقاد	اشقاد
۱۳	۵۳	اشقاد	اشقاد	۷۴	۸	کالور	کالور	۱۰۸	۱۶	نیضوج	نیضوج	۵۴	۵۴	یهدانہ	یهدانہ
۱۴	۵۴	یهدانہ	یهدانہ	۷۵	۲۷	بشور	بشور	۱۰۹	۱۷	محمل	محمل	۵۵	۵۵	مکاپت	مکاپت
۱۵	۵۵	مکاپت	مکاپت	۷۶	۲	باریک	باریک	۱۱۰	۹	کوفوفل	کوفوفل	۵۶	۵۶	مدوات	مدوات
۱۶	۵۶	مدوات	مدوات	۷۷	۴	داغ وسطر	داغ وسطر	۱۱۱	۲۳	مشک وغالیہ	مشک وغالیہ	۵۷	۵۷	شدید الحلب	شدید الحلب
۱۷	۵۷	شدید الحلب	شدید الحلب	۷۸	۱۱	داشتن	داشتن	۱۱۲	۲۹	لباشعر	لباشعر	۵۸	۵۸	ثقل	ثقل
۱۸	۵۸	ثقل	ثقل	۷۹	۱۵	ادامت	ادامت	۱۱۳	۱	نی صفراوی	نی صفراوی	۵۹	۵۹	درشانی	درشانی
۱۹	۵۹	درشانی	درشانی	۸۰	۲۴	ساینہ	ساینہ	۱۱۴	۲	ہراوز	ہراوز	۶۰	۶۰	علامت	علامت
۲۰	۶۰	علامت	علامت	۸۱	۳	قیوہ	قیوہ	۱۱۵	۲۰	لاشارت	لاشارت	۶۱	۶۱		

صفت	مستمر	شانه	صفت	مستمر	غلظت	صفت	مستمر	غلظت	صفت	مستمر	غلظت	صفت	مستمر	غلظت
۱۱۷	۲۳	یاروشن بادام	۱۵۹	۱۶	امراض	۱۹۸	۲۰	بجز مانند	۱۹۸	۲۰	بجز مانند	۲۳	۲۵۹	خسایس
۱۱۸	۲۸	اندر میز یا	۱۶۰	۲۶	یا گلکند	۱۹۹	۱۳	بناشد	۱۹۹	۱۳	بناشد	۲۵	۲۶۶	وبلا در مرغ
۱۱۹	۱۱	چند متر	۱۶۱	۲۷	یا گلکاب	۲۰۰	۲۰	زرین	۲۰۰	۲۰	زرین	۸	۲۶۹	بنگ
۱۲۰	۲۲	مشکن	۱۶۲	۲۷	زردی بنینه	۲۰۰	۹	و بیلید	۲۰۰	۹	و بیلید	۱۱	۲۷۰	بنگ
۱۲۱	۱۱	عاض	۱۶۳	۲۸	شخص	۲۰۱	۱۸	مقشر در شیر	۲۰۱	۱۸	مقشر در شیر	۲۶	۲۷۱	ترید
۱۲۲	۸	طرح شوق	۱۶۴	۲۸	مصداقت	۲۰۱	۲۰	در وچ	۲۰۱	۲۰	در وچ	۲۹	۲۷۲	شریت
۱۲۳	۹	در رلیل	۱۶۵	۱۰	یا مرض	۲۱۰	۲۱	فتح	۲۱۰	۲۱	فتح	۲۸	۲۷۳	مخمر
۱۲۴	۸	کشد	۱۶۶	۲۸	مطبخند	۲۱۰	۲۹	مضاد	۲۱۰	۲۹	مضاد	۱۲	۲۷۴	یا بلغم
۱۲۵	۱۸	مندهم	۱۶۷	۹	تیمون	۲۱۱	۱۹	و تخدز	۲۱۱	۱۹	و تخدز	۵	۲۷۵	سباق
۱۲۶	۴	صدع	۱۶۸	۱۲	شورو بطوس	۲۱۱	۲۵	شیر اندازند	۲۱۱	۲۵	شیر اندازند	۷	۲۷۶	تبقیرک
۱۲۷	۱۲	خار	۱۶۹	۴	اعلام مغز	۲۲۰	۱۰	یا شیر کاز زبان	۲۲۰	۱۰	یا شیر کاز زبان	۱۸	۲۷۷	تروع
۱۲۸	۳	برسام	۱۷۰	۲۳	بر بخار	۲۲۱	۲۳	اسار	۲۲۱	۲۳	اسار	۱۸	۲۷۸	بنگام
۱۲۹	۲۹	یا ویر	۱۷۱	۲۵	بنج	۲۲۲	۱۷	صفت مرض	۲۲۲	۱۷	صفت مرض	۱۸	۲۷۹	مفاصفت
۱۳۰	۱	یا ترنج	۱۷۲	۲۹	نیفشه	۲۲۳	۱۵	سبب تبین	۲۲۳	۱۵	سبب تبین	۱۲	۲۸۰	آلات
۱۳۱	۱۲	پزویه	۱۷۳	۵	خریف	۲۲۴	۱۹	یا شکر	۲۲۴	۱۹	یا شکر	۲۱	۲۸۱	گره
۱۳۲	۵	بختیف	۱۷۴	۱۰	زیر	۲۲۵	۲۴	خرخر	۲۲۵	۲۴	خرخر	۲	۲۸۲	ارسلان
۱۳۳	۲۰	بهر تربید	۱۷۵	۲۸	صدر	۲۲۶	۲۹	سپ	۲۲۶	۲۹	سپ	۱	۲۸۳	قرنفل
۱۳۴	۱	بر نسجه	۱۷۶	۹	گردو آتار	۲۲۷	۲۳	طبیعت	۲۲۷	۲۳	طبیعت	۸	۲۸۴	خدیلقون
۱۳۵	۹	جفت دم	۱۷۷	۲۹	بهر تبدیل	۲۲۸	۳	باشد	۲۲۸	۳	باشد	۱۵	۲۸۵	منوب
۱۳۶	۱۱	قطع آید	۱۷۸	۲۵	و تکلیفی	۲۲۹	۱۹	روح	۲۲۹	۱۹	روح	۷	۲۸۶	عصون
۱۳۷	۱۷	داشته باشد	۱۷۹	۲۶	شورو بطوس	۲۳۰	۲۱	تاز و دتر	۲۳۰	۲۱	تاز و دتر	۸	۲۸۷	بازیت
۱۳۸	۲۹	یا کبر ترچک	۱۸۰	۷	ایضا وینولید	۲۳۱	۱	صد کرده	۲۳۱	۱	صد کرده	۲۵	۲۸۸	فصد
۱۳۹	۲	کذافی	۱۸۱	۲۷	دیو قلس	۲۳۲	۲	جواری	۲۳۲	۲	جواری	۲۹	۲۸۹	تدی
۱۴۰	۱۲	مغنا	۱۸۲	۵	مرا داز	۲۳۳	۷	مذکور باشد	۲۳۳	۷	مذکور باشد	۱	۲۹۰	امراض
۱۴۱	۲۷	داخل	۱۸۳	۱۳	فرغ	۲۳۴	۱۲	مروض	۲۳۴	۱۲	مروض	۷	۲۹۱	استرخار
۱۴۲	۲۸	نفع بخشند	۱۸۴	۲۵	سکنجین بارد	۲۳۵	۱۵	از بلدی	۲۳۵	۱۵	از بلدی	۲	۲۹۲	درخل
۱۴۳	۱۱	شفتین	۱۸۵	۳	یا خاکشی	۲۳۶	۲۳	نیوس و عرفان	۲۳۶	۲۳	نیوس و عرفان	۲	۲۹۳	بجبت

